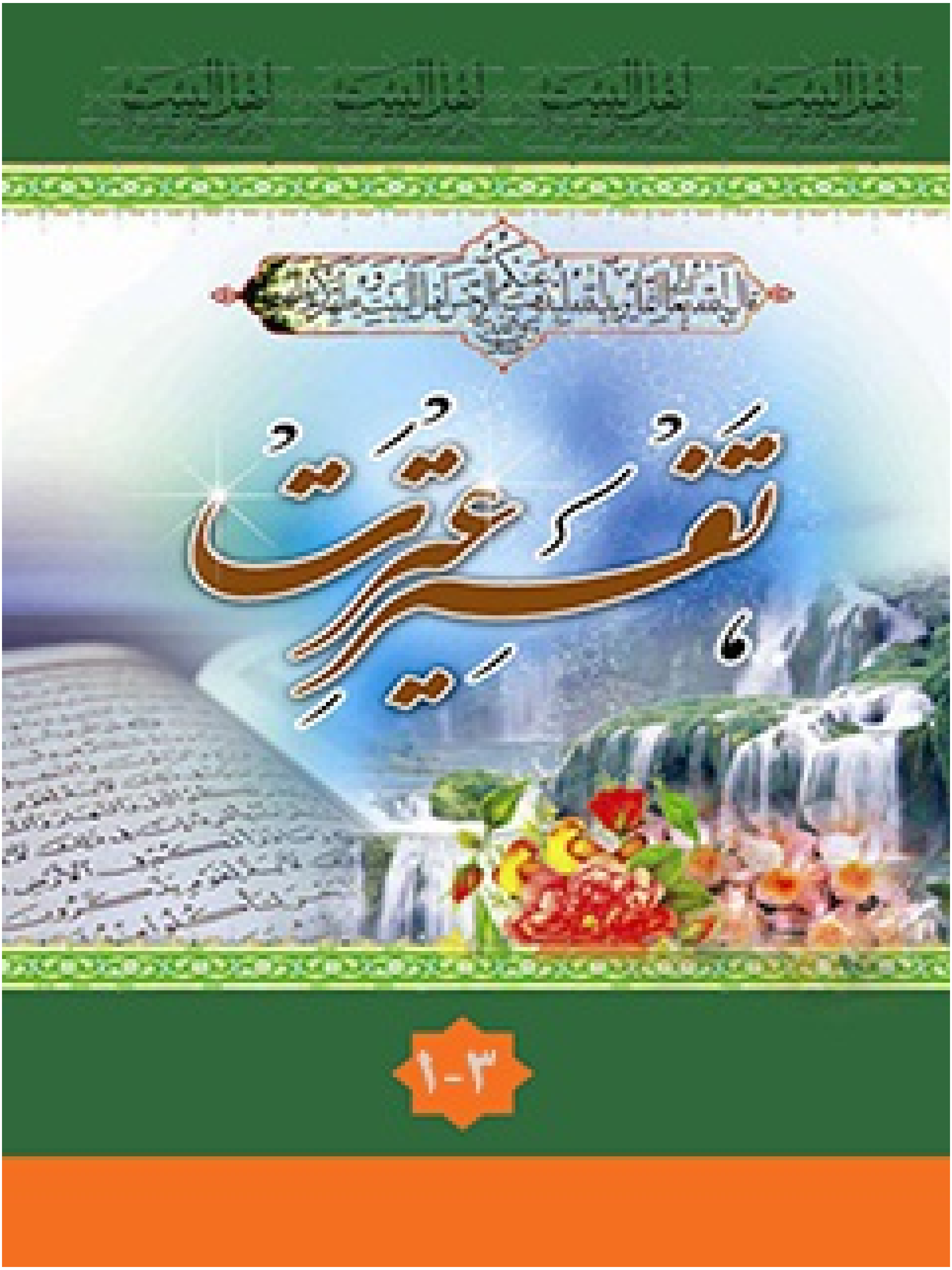


تفسیر عترت
۱-۳

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر عترت علیهم السلام

نویسنده:

علی‌اصغر میری

ناشر چاپی:

یکتای هستی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر عترت علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : میری، علی اصغر، ۱۳۵۲ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر عترت : تفسیر عترت: خلاصه کاملی از چهار تفسیر المیزان، جامع صافی و جوامع الجامع و برگزیده ای از چهار تفسیر مجمع البیان نمونه نور و کاشف/ مولف علی اصغر میری.

مشخصات نشر : قم: یکتای هستی، ۱۳۹۲ -

مشخصات ظاهری : ۲ ج.

شابک : ۸۰۰۰۰۰ریال:دوره:۹۷۸-۶۰۰-۹۳۱۶۴-۰-۳ ؛ ج۱.:۹۷۸-۶۰۰-۹۳۱۶۴-۱-۰ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال:ج.۲:۹۷۸-۶۰۰-۹۳۱۶۴-۲-۷ ؛ ج.۳:۹۷۸-۶۰۰-۹۳۱۶۴-۴-۱

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۲و۳(چاپ اول:۱۳۹۲).

موضوع : تفاسیر -- قرن ۱۴.

رده بندی کنگره : BP۲۲۹/م۹ت۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۱۲۱۰۲

ص: ۱

جلد ۱

مقدمه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

«قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّه فِی الْقُرْبَی»=«بگو من اجر و مزد رسالتم را جز دوستی و محبتِ اهلِ بیتم نمی خواهم» (شوری۲۳).

در پاسخ به این سؤال که چرا حضرت حق تعالی در آیه شریفه فوق اجر رسالت را منوط به محبت اهل بیت (ع) قرار داده است؟ در جای دیگر می فرماید: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»=«بگو آنچه از مزد رسالت از شما خواسته ام فقط به خاطر (و نفع) خودتان است، که اجر من فقط با خداست» (سبا ۴۷).

بنابراین هدف از این مزد؛ چیزی جز رسیدن انسان به کمال حقیقی و قربِ الهی نیست، چرا که تا دوستی و محبتی در کار نباشد شناختی به وجود نمی آید و تا شناختی نباشد پیروی و اطاعتی صورت نمی پذیرد و از آن جایی که اهل بیت (ع) واسطه فیض و راهنمای طریقِ الهی هستند، لذا تنها به واسطه اطاعت و پیروی و قبلاً محبت آن انوار مطهر و مقدس است که می توان به هدف اصلی خلقت رسید، همچنان که رسول اکرم (ص) در حدیث ثقلین می فرماید: «اِنی تارِکُم فیکُم ثقلین کتابَ الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض».

برای درک و فهم قرآن کریم، اصول و فروعی است، اصولش را می توان به دو بخش تقسیم کرد: ۱ـ «ورع، عبادت، دعا و توسل به درگاه حضرت حق تعالی»، همچنان که می فرماید: «فاذکُرونی اَذکُرکُم»=«پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» (بقره ۱۵۲). و نیز می فرماید: «ادعونی استَجب لَکُم»=«مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» (مؤمن ۶۰). و نیز می فرماید: «و ما کانَ لِنفسٍ اَن تُؤمِنَ الّا بِاذنِ الله»=«و هیچ شخصی بدون اجازه خدایتعالی ایمان نمی آورد» (یونس ۱۰۰).

۲ـ «پیروی و اطاعت محض و تمسک خالصانه به اهل بیت (ع)»، همچنان که می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب۳۳). و نیز می فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»=«تأویل قرآن را نمی دانند مگر خدا و اهل بیت (ع)» (آل عمران ۷).

فروعِ فهمِ قرآن کریم هم شامل مطالعات دقیق و تجسس در علوم قرآنی است.

در این بین هستند کسانی که اصول را رها و تنها به فروع بسنده کرده و فکر می کنند با

عقل ناقص خویش می توانند به تفسیر قرآن کریم بپردازند، و البته خداوند سبحان در جواب اینها می فرماید: «وَ مَا أَوتِیتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلًا»=«و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است» (اسرا ۸۵).

از نکات برجسته این تفسیر می توان به این موارد اشاره کرد: ۱- تفسیر یک آیه به کمک آیات مشابه و جمع آوری آنها در کنار یکدیگر به کمک کشف الآیات. ۲- تفسیرِ آیه متشابه به کمک آیه محکم. ۳- واضح و روشن ساختن آیاتی که در شأن اهلِ بیت (ع) آمده اند به کمک روایاتِ معتبر. ۴- آوردن نظراتِ مفسرین در خصوص آیه مورد بحث و نقد و جمع بندی آنها. ۵- رد کردن روایات دستکاری یا جعلی به استناد قرآن و روایاتِ معتبر و بدینوسیله پاسخ دادن به دشمنان اسلام از جمله سلمان رشدی که به استناد این روایاتِ جعلی به ساحتِ قدسی پیامبر اکرم (ص) توهین کرده اند... ۶- به کارگیری روایات معتبر غیر از روایاتی که در تفاسیر دیگر آمده است. ۷- جمع آوری و دسته بندی روایاتی که شبیه به هم و در شأن آیه باشند. ۸- دفاع از مقام عصمت مطلقه ی اهل بیت (ع) به کمک آیات و روایات. ۹- دوری از بحث های پیچیده فلسفی برای استفاده ی عموم. ۱۰- شاخص در ساده و روان بودن، خلاصه گویی، دوری گزیدن از توضیحِ واضحات و تفسیر آیه از جنبه علمی، روایی، قیاسی، عرفانی و نقدی است. ۱۱- خلاصه ای جامع و کامل از تفاسیر المیزان، صافی، جامع، جوامع الجامع و بیش از ۱۰۰ کتابِ روایی معتبر که در مبحثِ منابع به آنها اشاره شده است و نیز برگزیده ای از تفاسیر کاشف، نمونه، مجمع، نور، برهان، امام حسن عسکری (ع)، تسنیم و... است. ۱۲- از آن جایی که آشنایی با قرآن کریم در فهمِ تفسیرِ آن کمک شایانی دارد لذا قبل از بیان تفسیر، ابتدا نکاتی مربوط به قرآن را در ۴ فصل آورده ایم. ۱۳- در فصل پنجم اشاره ای مختصر به تاریخ انبیاء شده است چرا که نام ۲۷ پیامبرِ گرانقدر (ع) در قرآن کریم ذکر شده است. ۱۴- به دلیل اهمیتی که شناخت اهل بیت (ع) در زندگی بشریت دارد و در قرآن کریم هم به کرات اشاراتی به آن انوار مقدس شده است لذا خلاصه ای از شناسنامه ظاهری اهل بیت (ع) در فصل ششم بیان شده است. به این امید که «اِنْ شاءَ الله» مورد قبول حضرت حق تعالی و خلفای بر حقش، مخصوصاً حضرت ولی عصر (عج) واقع شود.

قرآن و نکاتی مربوط به آن

۱ ــ معنای قرآن:

کلمه «قرآن» از «قرأَ» به معنای قرائت، تلاوت و خواندن است، همان گونه که خدای تعالی در آیه اول سوره علق به رسول ارجمندش می فرماید: «اِقرأ» یعنی بخوان.

پس قرآن کریم یعنی کتابی خواندنی که قبل از نزول، در لوح محفوظ به صورت یکپارچه و غیر قابل خواندن و فهمیدن بود و خدای تعالی برای آنکه آن را قابل فهم توسط بشر بفرماید، به صورت کنونی آیه، آیه و سوره، سوره و قابل خواندن و فهمیدن نازل فرموده است.

۲ــ نزول قرآن:

قرآن کریم دو بار نازل شده است یک بار از آسمان هفتم و از لوح محفوظ به صورت دفعی و یکباره در شب قدر به آسمان چهارم و به «بیت المعمور» یا «بیت العزه» نازل شد. و بعد در طی بیست و سه سال از «بیت المعمور» بر زمین نازل شده است و به عبارتی بهتر باید گفت: قرآن به صورت یکباره و دفعی در شب قدر بر قلب نازنین و مبارک حضرت رسول (ص) نازل شد و بعد در طی ۲۳ سال از قلبِ نازنینش بر لسانِ مبارکش نازل گردیده است. بنابراین پیامبر اکرم (ص) قبل از بعثت هم بر تمام قرآن مسلط بوده و آن را می دانسته اند.

۳ــ اسامی قرآن در قرآن:

قرآن کریم چهار اسم معروف دارد که عبارتند از:

۱ــ قرآن: حدود «۵۵» بار تکرار شده و «۹» بار هم به صورت «قراناً» آمده است.

۲ــ فرقان: «۱» بار آن هم در آیه اول سوره فرقان آمده است.

۳ــ کتاب: «۱۰۰» بار آمده است.

۴ــ ذکر: «۲۰» بار آمده است.

نکته: عده ای اسم پنجمی هم برای آن ذکر کرده اند به نام «تنزیل».

نکته: سه عنوان «کتاب، ذکر و فرقان» برای کتب آسمانی دیگر نیز ذکر شده است ولی

عنوان «قرآن» اسم خاص کتاب آسمانی خاتم الانبیا (ص) است.

۴_ اوصاف قرآن در قرآن:

۱_ مجید: (ق ۱) (بروج ۲۱) ۲_ کریم: (واقعه۷۷) ۳_ مبین: (حجر ۱)

۴_ مبارک: (انبیاء ۵۰) (ص۲۹)۵_ عربی: (یوسف ۲) ۶_ عظیم: (حجر۸۷)

۷_ حکیم: (یس ۱و۲) (یونس ۱) ۸_ متشابه: (زمر۲۳) ۹_ مثانی: (زمر۲۳)

۱۰_ عزیز: (فصلت۴۱و۴۲) ۱۱_ بشیر: (فصلت۲و۳) ۱۲_ ذی الذکر: (ص ۱)

۱۳_ غیر ذی عوج: (زمر۲۸) ۱۴_ نذیر: (فصلت۲و۳) ۱۵_ قیّم: (کهف ۱و۲)

۵ _ اجزاء قرآن:

کوچک ترین جزء قرآن را آیه می گویند. مجموع هر پنج آیه را «خمس» {=خ} و مجموع هر ده آیه را «عُشر» {=ع} می نامند. و مجموع هر چند آیه ی هم موضوع و هم معنا و قابل قرائت در نماز، بعد از سوره حمد را «رکوعات» گویند و حدود ۵۴۰ رکوع در قرآن می باشد. مجموعه ای از آیات که به امر الهی نامگذاری شده اند را «سوره» می نامند. همچنین قرآن کریم سی جزء دارد و هر جزء، شامل ۴ حزب است و در مجموع ۱۲۰ حزب در قرآن می باشد. البته در بعضی از قرآنها هر جزء را به دو حزب تقسیم کرده اند و در مجموع ۶۰ حزب می باشد.

۶_ آیه:

قرآن کریم حدود «۶۲۳۶» آیه و «۷۷۸۰۷» کلمه و «۳۲۱۲۵۰» حرف دارد.

نکته: کوتاه ترین آیه قرآن: «مدها متان» (رحمن۶۴) است. و بلندترین آیه قرآن، آیه «تداین= دین= مداینه= قرض» (بقره۲۸۲) است، که مربوط به لزوم کتابت سند برای وام است.

نکته: پر منزلت ترین و اولین آیه قرآن و اولین کلمه ای که بر لوح محفوظ نقش بسته است آیه «بسمله» یا «بسم الله الرحمن الرحیم» است. و البته پنج آیه اول سوره علق به همراه بسمله، اولین آیات می باشند. و آخرین آیه قرآن بنا به قولی سوره نصر و بنا به قولی آیات آغازین سوره «توبه» تا آخر نُه آیه اول و بنا به قولی آیه «الیوم اکملت...» (مائده ۳) است.

ص: ۴

در مورد اولین آیاتی که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده، سه دیدگاه وجود دارد:

۱- آیات سوره علق:

در کافی، ج ۲، ص ۶۲۸. و در عیون، ج ۲، ص ۶. و در بحار، ج ۹۲، ص ۳۹. از امام صادق (ع):

اولین (آیاتی) که بر رسول خدا (ص) نازل شد «بسم الله الرحمن الرحیم، اقرا باسم ربک...» (۵ آیه اول علق)؛ و آخرین (آیات) «اذا جاء نصر الله...» (سوره نصر) است.

۲- سوره مدثر:

در صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۹، از مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۰۶، آورده که ابن سلمه از جابر پرسید:

کدامین سوره یا آیه قرآن برای نخستین بار نازل شده است؟ جابر بن عبد الله انصاری گفت: «یا ایها المدثر». ابن سلمه گفت: پس «اقرا باسم ربک» چه؟ جابر گفت: گفتاری از پیامبر اکرم (ص) شنیده ام که فرمود: مدتی در مجاورت کوه حراء گذرانیدم، در پایان که از کوه پایین آمدم و به میانه دشت رسیدم، ندایی شنیدم، به هر طرف نگریستم کسی را ندیدم. سپس سر به آسمان بلند کردم، ناگهان او (جبرئیل) را دیدم. به خانه نزد خدیجه آمدم، خواستم تا مرا بپوشاند. آن گاه (آیات) «یا ایها المدثر، قم فانذر...» نازل شد.

توجه: گروهی از جمله (بدر الدین زرکشی، صاحبِ برهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۰۶)، از حدیث فوق استفاده کرده اند که اولین سوره نازل شده سوره مدثر است. ولی در متن حدیث هیچ گونه اشاره و صراحتی در این خصوص ندارد که اولین سوره نازل شده این سوره باشد.

۳- سوره حمد:

در کشاف، ج ۴، ص ۷۷۵، و در تفسیر طبرسی، ج ۱۰، ص ۴۰۵، آمده است:

اولین سوره نازل شده ی قرآن، سوره حمد است.

علامه طبرسی از استاد احمد زاهد در کتاب ایضاح به نقل از سعید بن المسیب، از حضرت علی (ع):

از پیامبر صلی الله علیه و آله از ثواب قرائت قرآن سؤال نمودم، سپس آن حضرت ثواب هر سوره را به ترتیب نزول سوره ها، بیان فرمود. پس اولین سوره ای را که در مکه نازل شده است، سوره «فاتحه» برشمرد، سپس «اقرا باسم ربک» و آن گاه سوره «ن و القلم».

ص :۵

واحدی نیشابوری در اسباب النزول، ص۱۱، درباره ابتدای بعثت چنین آورده است:

فرشته (ی وحی) او را ندا داد: «بگو: بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین...»

در الاتقان، ج ۱، ص ۱۲، جلال الدین سیوطی می گوید:

هر گز نبوده است که نماز در اسلام بدون فاتحه الکتاب باشد.

در جمع سه نظریه فوق باید گفت: نزول سه یا پنج آیه از اول سوره علق به طور قطع با آغاز بعثت مقارن بوده است، و این مسئله مورد اتفاق نظر است. سپس چند آیه از ابتدای سوره مدثر نازل شده است، ولی اولین سوره کامل که بر پیامبر (ص) نازل گردیده سوره حمد است. و چند آیه از سوره علق یا سوره مدثر در آغاز، عنوان سوره نداشته و با نزول بقیه آیه های سوره، این عنوان را یافته است. پس اگر ترتیب نزول سوره ها را از نظر ابتدای سوره ها در نظر بگیریم، اولین سوره، علق و پنجمین سوره، حمد است. چنان که در ترتیب نزول سوره ها در پایان همین فصل ان شاء الله خواهد آمد. و اگر سوره کامل را ملاک بدانیم، اولین سوره ی کامل، سوره حمد است.

درباره آخرین آیاتی که بر پیامبر (ص) نازل شده است، روایات متعدد و مختلفی وجود دارد:

۱- در مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۴ . و در تفسیر برهان، بحرانی، ج ۱، ص ۲۹:

آخرین سوره ای که بر پیامبر (ص) نازل شده است سوره مبارکه «نصر» می باشد.

۲- در تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۱، ص۶۸۰:

آخرین آیه ی نازل شده، آیات اول سوره برائت است که در سال نهم هجرت بعد از فتح مکه در هنگام مراجعه از جنگ تبوک، بر پیامبر (ص) نازل شد.

۳-در تفسیر شبر، ص ۸۳:

آخرین آیه ی نازل شده، آیه: «وَ اتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فیهِ إِلَی اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ» (بقره۲۸۱)، است که جبرئیل بعد از نزول دستور داد، در اول آیه ۲۸۰ سوره بقره قرار گیرد و این حادثه ۲۱ یا ۷ روز قبل از شهادت پیامبر (ص) بوده است.

۴-تاریخ ابن واضح یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵:

آخرین آیه ای که بر پیامبر (ص) نازل شده، آیه اکمال دین: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ

أَتْمَمْتُ عَلَيْكَمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَكَمُ الْإِسْلامَ دیناً» (مائده۳)، می باشد، که نزول آن در غدیر خم روز نصب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بوده است.

۵-در اسباب النزول، بهامش الجلالیین، ج ۲، ص ۱۴۵:

مرحوم آیت الله معرفت می گوید: شکی نیست که سوره «نصر» قبل از (آیات اول) سوره برائت نازل شده است، چون سوره نصر بشارت به فتح مکه است (پس قبل از فتح مکه) یا در همان سال فتح، در مکه نازل شده است.

توجه: سوره برائت یک سال بعد از فتح مکه نازل شده است.

در جمع روایات می توان گفت:

الف- از نظر آخرین سوره: آخرین سوره کامل که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده، سوره «نصر» بوده، و آخرین سوره نازل شده از لحاظ آیاتِ آغازین، سوره «برائت» بوده است.

ب- از نظر آیات: درباره آخرین آیه نازل شده بر پیامبر اکرم (ص)، به نظر می رسد ترجیح با نظریه یعقوبی است که آیه اکمال دین آخرین آیه است. چون مبین کامل شدن دین است.

درباره آیه ۲۸۱ سوره بقره، دو نظریه وجود دارد:

۱- دربرهان، زرکشی، ج ۱، ص ۱۸۷:

این آیه در حجه الوداع در منی روز عید قربان بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است.

که اگر این روایت درست باشد، آخرین آیه، اکمال دین است. چون آیه اکمال دین در ۱۸ ذی حجه در برگشت از حجه الوداع نازل شده است.

۲-تلخیص التهمید، آیت الله محمد هادی معرفت، ج ۱، ص ۸۰ و۸۱:

آیه اکمال دین، آخرین آیه از آیات احکام است؛ و آیه ۲۸۱ سوره بقره آخرین آیه ی (غیر احکام) است که بر پیامبر اکرم (ص) وحی شده است.

خلاصه کلام: پنج آیه اول سوره علق به همراه «بسمله» اولین آیات نازله هستند. ولی اولین سوره ای که بطور کامل نازل شده، سوره «حمد» است و آخرین آیه، آیه اکمال دین و

آخرین سوره، «نصر» است.

در تفسیرجامع، ج ۱، ص ۱۵۲، از امام باقر (ع):

همه کتب نازل شده با «بسمله» بوده است.

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۱، از تهذیب، از امام صادق (ع) و از عیون، از امام رضا (ع): این کلمه (بسمله) به اسم اعظم خدا نزدیک تر از سیاهی چشم (مردمک) به سفیدی (صلبیه) است.

نکته: ترتیب زمانی نزول آیات نیز به ترتیبی که الان در قرآن وجود دارد، نبوده بلکه به مقتضای حوادث و رویدادهای مختلف گاهی یک آیه یا چند آیه و گاهی نیز یک سوره کامل بر پیامبر اکرم (ص) نازل می شد، ولی ترتیب و چینش فعلی آیات قرآن کریم به اتفاق همه مسلمین و به دلیل روایات متعدد و اسناد محکمی که وجود دارد به دستور پیامبر اکرم (ص) بوده و ترتیب سوره ها نیز بنا بر قول اکثریت مسلمین و با اسناد و مدارك و روایات معتبر، به دستور آن حضرت (ص) بوده است و آنچه مسلم می باشد، پیامبر اکرم (ص) نیز به دستور خدا و بنا بر حکمت و عللی چنین ترتیبی را انتخاب فرموده است و نمونه این موارد در قرآن کریم زیاد است که آیه ای در زمانی نازل شده و بعد در کنار آیاتی قرار گرفته که هیچ ترتیب زمانی بین آنها وجود ندارد.

نکته: دو آیه در قرآن کریم وجود دارد که تمامی حروف الفبا در آنها بکار رفته است: ۱- «ثُم انزلَ علیکم من بعد ...» (آل عمران ۱۵۴). ۲- «محمد رسول الله ...» (فتح ۲۹) (آیه آخر).

نکته: در دو آیه شریفه، صنعت «قلب مستوی= عکس کامل» بکار رفته است، یعنی از هر دو طرف یکسان خوانده می شوند: ۱-«کُلٌ فی فَلَکٌ» (انبیا۳۳) (یس ۴۰). ۲-«ربک فکبر» (مدثر۳).

نکته: چهار آیه از قرآن کریم به صورت ترجیع بند است: ۱- «فبای آلاءِ ربکُما تُکَذبان» که ۳۱ بار در سوره «رحمن» تکرار شده و مفصل ترین ترجیع بند است.

۲- «فکیف کان عذابی و نُذُر» که ۳ بار در سوره قمر تکرار شده است.

۳ – «و لقد یَسَّرنا القرآن للذکر فهل من مُدَّکر» که ۴ بار در سوره قمر تکرار شده است.

۴ – «ویل یومئذٍ للمکذبین» که ۱۰ بار در سوره مرسلات تکرار شده است.

ص :۸

نکته: در چهار آیه شریفه اشاره به میانه روی دارد و مَثَلِ «خیر الامورِ اَوسطها»=«بهترین امور میانه آنهاست»، استنباط می شود:
۱- «لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ»=«نه از کار افتاده و پیر و نه بِکْر و کار نکرده، میانه این دو» (بقره ۶۸).

۲- «لَمْ يسْرِفُوا وَلَمْ يقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»=«نه اسراف نمایند و نه بخل ورزند بلکه میانه این دو خرج کنند» (فرقان ۶۷).

۳- «وَلَا تَجْعَلْ يدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا»=« دستت را به گردنت مبند و آن را کاملاً هم مگشای که مورد سرزنش قرار گیری!» (اسرا ۲۹).

۴- «وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»=«و نمازت را زیاد بلند، یا خیلی آهسته نخوان؛ و در میان آن دو راهی (معتدل) انتخاب کن!» (اسرا ۱۱۰).

نکته: خدای تعالی در ۷ آیه شریفه اشاره فرموده است به اینکه آسمانها و زمین را در شش روز آفریده است: (اعراف۵۴)، (یونس ۳)، (هود ۷)، (فرقان ۵۹)، (سجده ۴)، (ق ۳۸)، (حدید ۴).

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص۸۷، باب۱۱، از امام رضا (ع):

حق تعالی، آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و قادر بود بر این که به قدر یک چشم بر هم زدنی آنها را خلق کند لکن در شش روز آفرید تا بر ملائکه ظاهر کند آن چه را خلق می کند.

نکته: عبارت «یا ایّها الرسول» تنها در دو آیه آمده است: (مائده ۴۱ و ۶۷).

نکته: نام مبارک «محمد» در ۴ آیه شریفه: (آل عمران ۱۴۴) – (احزاب ۴۰) – (محمد ۲) – (فتح ۲۹) و نامِ مبارکِ «احمد» تنها یک بار در آیه (صف ۶) آمده است.

نکته: وسط قرآن کریم کلمه «وَلیتلطّف» در سوره کهف آیه ۱۹ می باشد.

نکته: در خصوص «اعجاز عددی قرآن کریم» می توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱ – کلمه دنیا و آخرت هر کدام ۱۱۵ بار در قرآن آمده اند.

۲ – شیطان ۶۸ بار و ملائکه ۶۸ بار.

۳ – حیات ۷۱ بار و موت ۷۱ بار.

۴ – ابلیس ۱۱ بار و استعاذه ۱۱ بار.

۵ – شهر یعنی ماه، ۱۲ بار به تعداد ماههای سال.

۶ – یومِ مفرد، ۳۶۵ بار و یوم بصورت جمع یا تثنیه ۳۰ بار (برابر روزهای سال و ماه).

۷ – کلمه «ساعه» ۴۸ بار در قرآن کریم تکرار شده است که در ۲۴ مورد قبل از آن یکی از حروف ذکر شده است و در ۲۴ مورد دیگر قبل از آن حرفی وجود ندارد. بنابراین هر مورد را که در نظر بگیریم مطابق است با تعداد ساعات یک شبانه روز که ۲۴ ساعت می باشد.

۸ – سماوات ۷ بار به تعداد آسمانهای هفت گانه.

۹ – سجده و مشتقات آن ۳۴ بار برابر مجموع سجده های ۱۷ رکعت نماز.

۱۰– کلمه «رجل= مرد» مساوی کلمه «اِمْرَاَه= زن» هر کدام ۲۴ بار آمده است.

۱۱– کلمه «حسنات= خوبی ها» و کلمه «سیئات= گناهان» هر کدام ۱۸۰ بار.

۱۲– کلمه «رسل= فرستاده» و مشتقات آن ۵۱۳ بار در قرآن کریم تکرار شده است و تکرار نام پیامبرانی که در قرآن کریم آمده است نیز مجموعاً ۵۱۳ بار تکرار شده است.

۱۳– کلمه «رسل= پیامبران» و کلمه «ناس= مردم» هر کدام ۳۶۸ بار.

۱۴– کلمه «رغبه= میل» و کلمه «رهبه= ترس» هر کدام ۸ بار تکرار شده است.

۱۵– نام مبارک پیامبر اسلام (محمد و احمد) مجموعاً ۵ بار در قرآن آمده است (۴ بار محمد و ۱ بار احمد) و کلمه «صلوات» که به معنای درود می باشد و بیشتر برای درود فرستادن بر پیامبر (ص) و خاندان پیامبر (ع) استفاده می شود نیز ۵ بار در قرآن کریم تکرار شده است.

۱۶– کلمه «ایثار= گذشت» و کلمه «شح= بخل و تنگ نظری» هر کدام ۵ بار.

۱۷– کلمه «سرور= شادی» و کلمه «حزن= غم و اندوه» هر کدام ۴ بار تکرار شده است.

۱۸– عبارت «حزب الله= یاران خداوند» و عبارت «حزب الشیطان= یاران شیطان» هر کدام ۳ بار تکرار شده است.

۱۹– کلمه «حر= گرما» و کلمه «برد= سرما» هر کدام ۴ بار تکرار شده است.

۲۰– در قرآن کریم به اینکه ۳۰۰ سال شمسی دقیقاً برابر ۳۰۹ سال قمری است به صورت مستقیم اشاره شده است (کهف ۲۵).

این مطلب وقتی مشخص شد که یکی از علمای دین یهود از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسید: چرا قرآن مدت توقف و خواب اصحاب کهف را ۳۰۹ سال ذکر کرده است در حالی که در حاشیه تورات ما این مدت ۳۰۰ سال نوشته شده است؟

حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: سالهای شما شمسی است ولی سالهای ما قمری است.

توضیح بیشتر این است: سال شمسی حدود ۳۶۵ روز و ۶ ساعت است و سال قمری حدود ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه می باشد بنابراین ۳۰۹ سال قمری برابر ۳۰۰ سال شمسی است. این در حالی است که تا صدها سال بعد از نزول قرآن هنوز شبانه روز به ۲۴ ساعت و هر ساعت به ۶۰ دقیقه تقسیم نشده بود. و حتی ساعت هنوز اختراع نشده بود .بنابراین حضور هر کلمه در قرآن در مکان خاص و به تعداد معین حاوی پیام و مفهوم ویژه ای می باشد که در حقیقت یک نوع اعجاز است.

توجه: نکته قابل توجه این است که در آیه «وَلَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِینَ وَازْدَادُوا تِسْعًا»=«آنها در غارشان ۳۰۰ سال درنگ کردند، و ۹ سال (نیز) بر آن افزودند» (کهف۲۵)، عیناً به عدد ۳۰۹ اشاره نفرموده است، بلکه (۳۰۹=۹+۳۰۰) آمده است و شاید بدین خاطر باشد که این مدت را به هر دو سال قمری و شمسی بیان فرموده باشد. (والله اعلم).

۲۱– تعداد کل آیات قرآن کریم ۶۲۳۶ آیه است که یک عدد زوج است. همچنین می دانیم که قرآن ۱۱۴ سوره دارد پس مجموع شماره سوره های قرآن می شود ۶۵۵۵ که یک عدد فرد است: (۶۵۵۵=۱۱۴+ ...۴+۳+۲+۱). حال اگر شماره ی هر سوره را با تعداد آیات آن سوره جمع کنیم عدد مخصوص آن سوره بدست می آید، مثلاً برای سوره حمد که اولین سوره قرآن می باشد عدد مربوط می شود ۸ (۷+۱)، و برای سوره بقره می شود ۲۸۸ (۲۸۶+۲)، و برای سوره آل عمران عدد مربوط می شود ۲۰۳ یعنی (۲۰۰+۳)، حال اگر این عددهای به دست آمده برای هر

سوره را به تفکیک زوج و فرد در جدول های جداگانه ای قرار دهیم نتایج شگفت آوری به این شرح به دست می آید:

الف- مجموع اعداد جدول زوج برابر است با ۶۲۳۶ که مساوی مجموع کل آیات قرآن است و مجموع عددهای حاصل از جدول فرد برابر است با ۶۵۵۵ که همان عدد حاصل جمع شماره سوره های قرآن است.

ب- در هر جدول ۲۷ سوره وجود دارد که تعداد کل آیات آن سوره یک عدد زوج است و بنابراین در هر جدول نیز ۳۰ سوره وجود دارد که تعداد کل آیات آن سوره فرد است.

ج- در هر جدول به طور مساوی ۵۷ سوره قرار می گیرد.

د- مجموع اعداد جدول زوج یک عدد زوج شده است و مجموع اعداد جدول فرد یک عدد فرد شده است. بدین ترتیب حتی اگر یک آیه از یک سوره ای کم یا زیاد شود و یا یک سوره جا به جا شود تمام نظم فوق از بین می رود. بنابراین این رابطه اثبات می کند که یک سوره یا یک آیه از قرآن کریم کم یا زیاد و حتی جا بجا هم نشده است.

۲۲– «خلیفه»، «وصی و مشتقات وصی»، «عصمت»، «آل» و «شیعه و مشتقات شیعه» و کلمه «امام» به معنای رهبر و زمامدار الهی به صورت مفرد و جمع هر کدام ۱۲ بار به تعداد ائمه اطهار (ع) در قرآن کریم تکرار شده است. و نیز عدد ائمه (ع) یعنی ۱۲ بر کلمه توحید: «لا اله الا الله» و کلمه نبوت: «محمّدٌ رسول الله» و کلمه ولایت: «علی خلیفه الله» منطبق است.

۲۳– تعداد آیاتی که به نعمتهای مختلف خداوندِ سبحان اشاره فرموده ۱۴ آیه و به تعداد ۱۴ معصوم (ع) می باشد: (بقره۲۲)، (رعد۳ و۴)، (ابراهیم۳۲ و۳۳ و۳۴)، (لقمان۳۱)، (فاطر۳)، (نحل ۱۸و۷۲ و۸۰ و۸۱ و ۸۲ و۸۳).

۲۴– همچنین به تعداد ۱۴ معصوم (ع)، ۱۴ آیه از قرآن کریم به «سلام» اشاره فرموده است: (زمر۷۳)، (قصص۵۵)، (نحل۳۲)، (اعراف۴۶)، (انعام۵۴)، (واقعه۲۶)، (ذاریات۲۵)، (زخرف۸۹)، (احزاب۴۴)، (مریم۶۲ و۴۷)، (حجر۵۲)، (هود۶۹)، (یونس ۱۰). که ۵ آیه اول به

«سلام علیکم» و آیه (مریم۴۷) به «سلام علیک» اشاره فرموده است.

۲۵– کلمه «کساء» و مشتقّات آن ۵ بار در قرآن کریم آمده است، به تعداد اصحاب کسا که عبارتند از: حضرات «محمد (ص)، علی (ع)، فاطمه (س)، حسن (ع) و حسین (ع)». و اگر در اسامی اصحاب کساء دقت کنیم در می یابیم که از ۱۹ حرف ترکیب یافته است که مطابق تعداد حروف آیه بسمله «بسم الله الرحمن الرحیم» خلاصه قرآن کریم می باشد.

با این توصیفی که در بالا آوردیم معنا و مفهوم روایات ذیل کاملاً واضح و روشن می شوند:

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص۳۰۹، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

«لا اله الا الله حِصْنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ عَذابی»=«لا اله الا الله حصارِ من است، هر کس داخل آن شود از عذابم ایمن است».

از همان منبع، ص۵۱۷:

«ولایهُ علی بن ابی طالب حِصْنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ عَذابی»=«ولایت علی بن ابی طالب حصارِ من است، هر کس داخل آن شود از عذابم ایمن است».

درکتاب «بسمله» علی اسماعیل پور، چاپ اول، ص ۲۵، از حضرت علی (ع): «جمیع ما فی القرآن فی باء بسم الله و انا النقطه التی تحت البلاء»=«تمام قرآن در «باء» بسم الله وجود دارد و من نقطه باء بسمله هستم». و فرمود: «ظهرت الموجودات عن بسم الله و انَا النقطه التی تحت الباء»=«موجودات عالم از بسمله ظاهر شده اند و من نقطه باء بسمله هستم». (همان منبع، ص۳۰).

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص۵۹۲، از بحار، ج۶۸، ص۱۳۷، از جابر، از پیامبراکرم (ص):

اگر نبود که عده ای از امتم بگویند آنچه مسیحیان درباره عیسی بن مریم گفتند، درباره تو (ای علی) سخنی می گفتم که امتم در پی آثارِ قدمهایت در خاک باشند و آن را ببوسند.

نکته: آیات قرآن کریم چندین حکم دارند از جمله: ۱- نسخ (ناسخ و منسوخ). ۲ – تخصیص (عام و خاص). ۳- تقیید (مطلق و مقید). ۴- تشبیه (محکم و متشابه). (ان شاء الله بحث در این خصوص در فصل سوم و ذیل آیه (آل عمران۷) به تفصیل خواهد آمد).

ص :۱۳

اسامی آیات

نام سوره و شماره آیهنام آیهنام سوره و شماره آیهنام آیه

(بقره ۲۲۶)اِیلاء(یونس ۳۸)(بقره ۲۳)تحدی

(بقره ۲۲۸)عِده ی مُطَلقِه(هود ۱۳)تحدی (به ده سوره)

(بقره ۲۳۰)مُحَلِل(طور ۳۳)(اسرا ۸۸)تحدی (به مثل قرآن)

(بقره ۲۳۳)شیر دادن(بقره ۱۰۲)هاروت و ماروت

(بقره ۲۳۴)عده وفات(نساء ۴۶)(بقره ۱۰۴)راعِنا

(بقره ۲۳۹)(نساء ۱۰۲)نماز خوف(بقره ۱۰۶)(نحل ۱۰۱)نسخ

(بقره ۲۵۱-۲۴۷)طالوت و جالوت(بقره ۱۰۹)عَفو (عفو از کفار)

(بقره ۲۵۵)آیه الکرسی(بقره ۱۱۵)(بقره۱۴۴)توجه (قبله)

(بقره ۲۷۴)انفاق شب و روز حضرت علی (ع)(بقره۷۰)(یوسف۹۹)(صافات۱۰۲)

(قصص۲۷)(کهف۶۹)(فتح۲۷) ان شاء الله

(بقره ۲۸۲)دَین=قرض= بزرگترین آیه(بقره ۱۲۴)امامت ابراهیم

(بقره ۲۸۵)آمن الرسول(بقره ۱۴۲)تغییر قبله

(بقره ۲۸۶)(اعراف ۴۲) (مؤمنون۶۲)(بقره ۲۳۳)(انعام ۱۵۲)تکلیف وسع(بقره ۱۴۳)

(بقره ۱۵۲) امت وسط

ذکر (فاذکرونی)

(آل عمران ۶)صورتگری(بقره ۱۵۴)(آل عمران ۱۶۹)حیات شهدا

(آل عمران ۷)محکم و متشابه(بقره ۱۵۶)استرجاع (انا لله و انا الیه...)

(آل عمران ۱۸)شَهِدَ الله (شهادت)(بقره ۱۵۹)کِتمان

(آل عمران ۲۶-۲۷)مُلک (اللهم مالك الملك)(بقره ۱۷۸)قصاص

(آل عمران ۲۸)تقیه(مائده ۱۰۶)(بقره ۱۸۰)وصیت

(آل عمران۵۴)(انفال ۳۰)(ابراهیم۴۶)مَکر(بقره ۱۸۴)صیام (روزه)

(آل عمران ۵۵)عروج عیسی(بقره ۱۸۵)رمضان (فدیه)

(آل عمران ۶۱)مباهله(بقره ۱۸۷)رَفَث= اعتکاف= فجر

(آل عمران ۸۱)میثاق انبیاء(بقره ۱۸۹)هلال ماه

(آل عمران ۸۵)دین فقط اسلام(بقره ۱۹۰)(توبه ۷۳)اولین آیه جهاد (جهاد)

(آل عمران ۱۱۰)

(آل عمران ۱۰۳) حبل الله

خیرامت (بقره ۱۹۵)

(انفال ۶۷)(محمد ۴)تَهلکه

اسیر

(آل عمران۱۱۳)امت قائمه(بقره ۲۰۷)لیلهٔ المبیت

(آل عمران۱۱۸)دوستی نکردن با بی دینان(بقره ۲۱۳)(یونس ۲۰)امت واحد

(آل عمران ۱۲۴)امداد سه هزار فرشته(بقره ۲۱۷)شهر حرام

(آل عمران ۱۳۴)کاظمین غیظ(بقره ۲۱۹)(مائده ۹۰)شراب و قمار

(فتح ۲۹)محمد رسول الله (ص)(بقره ۲۲۲)حیض

(آل عمران ۱۵۴)به قتلگاه آمدن(بقره ۲۲۳)حَرَث (کشتزار)

(آل عمران ۱۸۰)زنجیر در گردن شدن اموال(بقره ۲۲۴)اَیمان (سوگند)

اسامی آیات

نام آیهنام سوره و شماره آیهنام آیهنام سوره و شماره آیه

نفس واحد(نساء۱)اِحصان و طعام اهل کتاب(مائده۵)

تجویر ازدواج تا چهار زن(نساء۳)وضو و تیمم(مائده۶)

ارث(نساء ۷تا۱۴-۳۳-۱۷۶)شهدا بالقسط(مائده۸)

یاتین فاحشه (اتیان فاحشه)(نساء۱۵)قَضا(مائده ۴۱)

عدم پذیرش توبه(نساء۱۸)ولایت(مائده۵۵)

قِنطار(نساء ۲۰)مسخ(مائده ۶۰)

میثاق غلیظ(نساء۲۱)تبلیغ = انتصاب = بلغ (مائده۶۷)(انشراح ۷)

مُتعه = صیغه= حلیت زنان(نساء۲۴)تَثلیث(مائده۷۳)

تخفیف بر بشر(نساء ۲۸)کفاره سوگند(مائده۸۹)

تمنای فضیلت(نساء۳۲)شهادت(مائده۱۰۶)

الرجال قوامون(نساء ۳۴)وجوب رحمت خدایتعالی(انعام۱۲)(انعام۵۴)(هود۱۱۹)

داوری در نزاع زن و مرد(نساء۳۵)اول مسلم(انعام ۱۴)

ظالم نبودن خدای تعالی(نساء۴۰)حشر جنبندگان (دابه)(انعام۳۸)

شاهد امت پیامبر (ص)(نساء۴۱)و عنده مفاتح الغیب(انعام ۵۹)

سُکر (تیمم)(نساء۴۳)قبض روح در شب(انعام ۶۰)

سَبت (شنبه)(اعراف۱۶۳)(اسراء۱۲۴)(نساء۴۷-۱۵۴)(نحل۱۲۴)(بقره۶)قَدر

اولی الامر(انعام ۹۱)

(نسا ۵۹)

مغفرت(نساء۴۸) واژگونی قلب(انعام ۱۱۰)

درک موت(نساء۷۸)رسولان جنی و انسی(انعام۱۳۰)

وجوب جهاد بر رسول(ص)(نساء۸۴)حَصاد (دِرو کردن)(انعام ۱۴۱)

دیه(نساء۹۲)لحوم (گوشتهای حرام)(انعام ۱۴۵)(بقره۱۷۳)

نماز قَصر(نساء ۱۰۱)ده برابری حسنه(انعام۱۶۰)

نماز خوف(بقره۲۳۹)(نساء۱۰۲)فلسفه حشر(اعراف ۸)

استغفار(نساء۱۱۰)اقتدار آدمیان(اعراف۱۰)

بهتان(نساء۱۱۲)قیاس شیطان(اعراف۱۲)(اسرا۶۲)

ابراهیم خلیل(نساء۱۲۵)لباس تقوا(اعراف۲۶)

عدالت بین همسران(نساء۱۲۹)اعراف(اعراف۴۶-۴۸)

نفی سبیل(نساء۱۴۱)سخره(اعراف۵۴)

کَلاله= صیف (تابستان)(نساء۱۷۶)بَلَدِ طیب(اعراف۵۸)

تعاون(مائده۲)چهل شب موسی (و واعدنا موسی)(بقره ۵۱)(اعراف ۱۴۲)

دین = اکمال دین(مائده۳)ذَرّ(اعراف۱۷۲)

صید(مائده۴)استدراج(اعراف۱۸۲)(قلم۴۴)

ص :۱۵

اسامی آیات

نام آیهنام سوره و شماره آیهنام آیهنام سوره و شماره آیه

املاء(اعراف۱۸۳)(قلم۴۵)تهدید (به عذاب)(توبه۳۹)

استعاذه(اعراف ۲۰۰)(نحل۹۸)(غافر۵۶)(فصلت۳۶)غار = ثانی اثنین(توبه ۴۰)

شیطان طائف(اعراف ۲۰۱)اِستیذان(توبه۴۴-۴۵)

استماع قرآن(اعراف۲۰۴)کفر و عناد اعراب(توبه۹۷و۹۹)(حجرات۱۴)

انفال(انفال۱)سَخِرَ(توبه۷۹)

امداد هزار فرشته مردفین(انفال۹)توبه و صدقه(توبه ۱۰۴)(ابراهیم۳۱)

تحریم فرار ازجنگ(انفال۱۶-۱۵)مسجد ضِرار(توبه۱۰۷)

عمومیت بلا(انفال۲۵)مسجد تقوا (قبا)(توبه۱۰۸)

فتنه بودن مال و اولاد(تغابن۱۵)(انفال۲۸)تخلف از جنگ(توبه ۱۲۰)

فرقان(انفال۲۹)گردش و منازل ماه(یونس۵)

عدم عذاب با وجود رسول و توبه(انفال۳۳)تحیت و کلام آخر بهشتیان(یونس ۱۰)(صافات۱۸۲)

خمس(انفال۴۱)امت واحد(یونس۱۹)

فرار شیطان در بدر(انفال۴۸)سیاهی چهره کفار(یونس۲۷)

تغییر سرنوشت(رعد۱۱)(انفال۵۳)تحدی به یک سوره(یونس۳۸)

صلح(انفال۶۱)جسد فرعون(یونس۹۲)

الفت دلها(انفال۶۳)اذن خدا در ایمان(یونس ۱۰۰)

یک به ده (استقامت در جنگ)(انفال۶۵)صبر(یونس۱۰۹)

یک به دو (تخفیف)(انفال۶۶)وجوب روزی(هود۶)(عنکبوت ۶۰)

بدترین افراد

ستمکارترین افراد

زیانکارترین افراد(انفال۲۲و۵۵)

(یونس۱۷)

(کهف۱۰۳و۱۰۴) سِتَه ایام (۶روز)(هود۷)(یونس۳)(اعراف۵۴) (فرقان۵۹)(سجده۴)(ق۳۸)((حدید۴)

حج اکبر(توبه ۳)شاهد (حضرت امیر ع)(هود۱۷)

ماههای حرام(توبه۵)گواهان محشر (اشهاد)(هود۱۸)

تعمیر مساجد(توبه ۱۷و۱۸)عذاب مضاعف(هود۲۰)

یوم حنین(توبه ۲۵)رحمت (علت خلقت)(هود۱۱۹)

سیف = شمشیر= جِزْیَه(توبه۲۹)توسل(یوسف۹۷-۹۸)

صیف = تابستان(قریش ۲) {(نساء ۱۷۶)=کلاله}سجده موجودات(رعد۱۵)(حج۱۸)(نحل۴۹)

عُزیر(بقره۲۵۹)(توبه ۳۰)سلام علیکم(رعد۲۴)

نور خدا(صف۸)(توبه ۳۲)الا بذکر الله(رعد۲۸)

کَنز(توبه ۳۵)طوبی(رعد۲۹)

شُهور(توبه۳۶)محو و اثبات(رعد۳۹)

نَسی(توبه۳۷)نقصان سرزمین(رعد۴۱)(انبیا۴۴)

اسامی آیات

نام آیهنام سوره و شماره آیهنام آیهنام سوره و شماره آیه

ایام الله(ابراهیم۵)(جاثیه۱۴=اغماض)سهل قرآن به لسان نبی (مریم۹۷)(دخان۵۸)

شجره طیبه(ابراهیم۲۴)ذائقه الموت (انبیا۳۵)

شجره خبیثه(ابراهیم ۲۶)رحمت للعالمین (انبیا۱۰۷)

حتمی بودن وعده رسولان(ابراهیم۴۷)نصرت خدا به رسول (حج۱۵)

حفاظت قرآن(حجر۹)ایام معلوم (حج۲۸)

حفاظت آسمان(حجر۱۷)بیت عَتیق (حج۲۹)

صفح = عفو(حجر ۸۵)ما قدروالله (حج۷۴)(زمر۶۷)(انعام۹۱)

مثانی(حجر ۸۷)عالم برزخ(مؤمنون۱۰۰)

اَباعه خمر(نحل ۶۷)جَلد(نور۲)

عدم تسلط شیطان(نحل۹۹)(اسرا۶۵)قَذف(نور۴)

تبدیل آیه = نسخ (نحل۱۰۱)(بقره۱۰۶)لِعان(نور۶)

لسان اعجمی (نحل ۱۰۳)اِفک(نور۱۱)

معراج (نجم۱۸-۱)(اسرا۱)اِستیناس(نور۲۷)

دو فساد بنی اسرائیل (اسرا۴)نور(نور۳۵)

طوق گردن بودن اعمال (اسرا۱۳)اِذن(نور۵۸)

سعیهم مشکور (اسرا۱۹)وجوب رسول(شعرا۲۰۸)

احسان به والدین (اسرا۲۳)منقلب(شعرا۲۲۷)

میان روی احسان (اسرا۲۹)دعای مُضطر(نمل۶۲)

هلاکت در آخر الزمان (اسرا۵۸)دابه الارض(نمل۸۲)

رؤیای حضرت رسول و شجره ملعونه(اسرا۶۰)آیه رَجعت (نمل۸۳)(انبیاء۹۵)(اسرا ۷)

(مؤمن۱۱)(بقره ۲۱۴)

تکریم و تفضیل (اسرا۷۰)صوت حمیر(لقمان ۱۹)

اوقات ۵ گانه نماز (اسرا۷۸)عروه الوثقی(لقمان۲۲)

نماز شب و مقام محمود (اسرا۷۹)(سجده۱۶)روز هزار سال(سجده۵)(حج۴۷)

شفاء (ننزل من القرآن) (اسرا۸۲)روز ۵۰ هزار سال(معارج۴)

قل الروح (اسرا۸۵)تطهیر(احزاب ۳۳)

جسم مثالی و نه عینی(اسرا۹۹)زِید = پسر خوانده (احزاب۳۷)

معجزات ۹ گانه موسی (اسرا۱۰۱)عدم ترس انبیا (احزاب۳۸)

ان یشاءَ الله (تکویر۲۹)(کهف۲۴)(انعام۱۱۱)(اعراف۸۹) (یوسف۷۶)(مدثر۵۶)(انسان۳۰) صلوا علیه (صلوات) (احزاب۵۶)

انا بشر (کهف۱۱۰)چادر (احزاب۵۹)

یوم حسرت (مریم۳۹)فلسفه مَودت (سبا۴۷)

اسماعیل صادق الوعد (مریم۵۴)شهاب ثاقب (صافات۱۰)

تسلط شیطان (مریم۸۳)تَهلیل (لا اله الا الله) (صافات۳۵)(محمد۱۹)

محبت مؤمن در دل (مریم۹۶)ذبح عظیم(صافات۱۰۷)

ص :۱۷

اسامی آیات

نام آیهنام سوره و شماره آیهنام آیهنام سوره و شماره آیه

عالین (ص۷۵)سه طریق وحی (شوری۵۱)

تسبیح کوه (ص۱۸)کفر انسان (زخرف۱۵)(اسرا۶۷)

فصل خطاب (ص۲۰)گریه آسمان و زمین (دخان ۲۹)

داستان دو فرشته (ص۲۱ تا ۲۵)قوم تَبع (ق۱۴)(دخان۳۷)

خلافت داوود (ص۲۶)نصرت (محمد۷)

ابواب بهشت (ص۵۰)قوم دیگر (محمد۳۸)(جمعه۳)(توبه۳۹)

دین خالص (زمر۳)بیعت (ید الله فوق ایدیهم) (فتح۱۰)(ممتحنه۱۲)

بی نیازی خدا از طاعت (زمر۷)رِضوان(فتح۱۸)

شرح صدر (زمر۲۲)مؤمن در صلب کافر(فتح۲۵)

جُلود (زمر۲۳)تجسس خبر فسق(حجرات۶)

ذکر خدا باعث دلتنگی منکرین (زمر۴۵)مؤمنان برادرند(حجرات۱۰)

قل یا عبادی الذین اسرفوا (مغفرت) (زمر۵۳)غیبت= سؤظَن (حجرات۱۲)

جَنبِ الله (زمر۵۶)ان اکرمکم(حجرات۱۳)

ابواب جهنم (زمر۷۲)(مؤمن۷۶)(نحل۲۹)حَبل الورید(ق۱۶)

الحمد لله رب العالمین(حمد۲)(یونس۱۰)(غافر۶۵)(زمر۷۵)(انعام ۴۵)(صافات ۱۸۲)دو فرشته مأمور اعمال(ق۱۷)

طلب مغفرت کردن فرشتگان برای مؤمنان (شوری۵)(مؤمن۷)وضع قیامت در دنیا هم بود(ق۲۲)

فوز عظیم (مؤمن۹)جبری نبودن عمل(ق۴۵)

دو حیات و دو ممات (مؤمن۱۱)ما خلقت الجن و الانس(ذاریات۵۶)

سخت تربودن خلقت آسمان و زمین از مردم(مؤمن۵۷)غِلمان(طور۲۴)

استجابت دعا (ادعونی) (مؤمن ۶۰)ابواب اسماء(اعراف ۴۰)(قمر ۱۱)

یومین (فصلت۹) قدر (اندازه)(قمر ۴۹)

اربعه ایام (فصلت ۱۰)سجده گیاه و درخت(رحمن ۶)

نَحوَستِ ایام (فصلت۱۶)(قمر ۱۹)تشخیص چهره(رحمن ۴۱)

شهادت اعضا (فصلت ۲۰)قرض الحسنه(حدید ۱۱)

اولی و دومی (فصلت۲۹)ظِهار(مجادله۲و۳)

قالوا ربنا الله (فصلت ۳۰)نجوا(مجادله۱۲)

تسبیح دائم فرشتگان (فصلت۳۸)رخصت(مجادله۱۳)

خشوع زمین (فصلت۳۹)حزب شیطان(مجادله۱۹)

پایداری قرآن (فصلت۴۲)حزب الله (مائده۵۶)(مجادله۲۲)

سَنریهم (فصلت۵۳)محاسبه نفس(حشر ۱۸)

مَوَدت (شوری۲۳)خشوع کوه در برابر قرآن(حشر ۲۱)

علت مصیبت (شوری ۳۰)قطع اَنساب(ممتحنه۳)

مشورت (شوری۳۸)ابراهیم اسوه حسنه(ممتحنه۴)

اسامی آیات

نام آیهنام سوره و شماره آیهنام آیهنام سوره و شماره آیه

عدم دوستی با یهود(ممتحنه۱۳)مرگ اول= یک ممات(دخان۵۶)

چیزی نگویید که به آن عمل نکنید(صف۲) دو حیات و دو مرگ(مؤمن ۱۱)

بنیان مرصوص(صف۴)خنده و گریه(نجم۴۳)

احمد(صف۶)لَمَم(نجم۳۲)

نور خدا(توبه۳۲)(صف۸)جَلال و کِرام(رحمن۲۷و۷۸)

نصر من الله و فتح قریب (فتح)(صف۱۳)مشرقین و مغربین(رحمن۱۷)

اگر راست گویید طلب مرگ کنید(جمعه۶)مشارق و مغارب(معارج ۴۰)(اعراف۱۳۷)

خلقت انسان به زیباترین صورت(تغابن۳)بحرین(رحمن۱۹)(فاطر۱۲)

و من یتوکل علی الله فهو حسبه (توکل)(طلاق۳) دو بهشت(رحمن۴۶ و۵۴ و۶۲)

سِرّ پیامبر (ص)(تحریم۳)ذکر رکوع = عظیم(واقعه۹۶ و۷۴)

صالح المؤمنین(تحریم۴)ذکر سجود = علیم(اعلی ۱)

توبه نصوح(تحریم۸)مسح مطهرون(واقعه۷۹)

عدم نقصان در آفرینش(ملک۳)رهبانیت(حدید۲۷)

خلق عظیم(قلم۴)کفلین(حدید۲۸)

کشف ساق(قلم۴۲)آیه حدید(حدید۲۵)(کهف۹۶)

صاحب حوت=ذاالنون=یونس درون ماهی(قلم۴۸)(انبیا۸۷)لینَه(حشر۵)

و ان یکاد (چشم زخم)(قلم۵۱- ۵۲)شُحَّ نفس= بُخل(تغابن۱۶)(حشر۹)

بایّ ذَنبٍ قُتلَت(تکویر۹)من یتق الله(طلاق۲و۴و۵)

اصحاب اُخدود(بروج ۴)املاء و استدراج(قلم۴۴و۴۵)(اعراف ۱۸۲و۱۸۳)

رضایت= شفاعت=امیدوارترین آیه= فترضی(ضحی۵)حیاتِ پیامبر مانع عذاب امت(انفال۳۳)(اسرا۷۶)

گشایش آورترین آیه = نا امید نشدن از رحمت الهی = یا عبادی الذین اسرفوا ... = توبه(زمر۵۳)میزان(شوری۱۷)(حدید۲۵)(رحمن۷و۸و۹) (هود۸۴و۸۵)(انعام۱۵۲)(اعراف۸۵)

جاء الحق و زهق الباطل(اسرا۸۱)وتین(حاقه۴۶)

میانه روی صدا در نماز(اسرا۱۱۰)آیه قنوت(مزمل۸)

ستاره شعرا(نجم۴۹)آیه تخفیفِ نماز(مزمل۲۰)

هلوعا(معارج۱۹)درخواستِ نزولِ کتاب(مدثر۵۲)(اسرا۹۳)

سائل (درخواست)(معارج۱)بصیرتِ نفس (اختیار)(قیامت۱۴)(دهر۳)(شمس۸)

گِرو (رهینه)

ذوالقرنین

طی الارض

خضر (ع)(طور۲۱)(مدثر۳۸)

(کهف۸۳)

(نمل۴۰)

(کهف۶۵)لا تعجل بالقرآن

یأجوج و مأجوج

صور فزع

صور صعق(قیامت۱۶)(طه۱۱۴)

(کهف۹۴)(انبیا۹۶)

(نمل۸۷)

(زمر۶۸)

ص :۱۹

۷- سوره: مجموعه ای از آیات الهی است. و به معنای «مرتبه ی بلند» است.

نکته: قرآن کریم ۱۱۴سوره دارد. و همه ی دانشمندان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که اول آن فاتحه الکتاب و آخر آن سوره ی «ناس» است. اما بوده و شاید هستند عده ای که سوره های قرآن را غیر از این می دانسته اند، که در این خصوص اقوالی به شرح ذیل می آوریم:

۱- دکتر رامیار، در کتاب تاریخ قرآن، ص ۵۸۱ _ ۵۸۲، آورده است:

عاصم الحجدری و مجاهد، قرآن را ۱۱۳ سوره دانسته اند. آن ها سوره های انفال و توبه را که میانشان «بسم اللّه الرحمن الرحیم» نیست، یکی گرفته اند. مصحف عبد الله بن مسعود، ۱۱۲ سوره بود؛ چون معوذتین را نداشت؛ مصحف ابی بن کعب، ۱۱۶ سوره بود؛ چون دعای استفتاج و قنوت را به نام سوره های «خلع» و «حفد» داشته است، مصحف ابن عباس ۱۱۴ سوره ی کامل بود. این را هم اضافه کنیم که گفته اند بر حسب حکم امام صادق (ع) مجموع سوره ها ۱۱۲ سوره است. چون ایشان دو سوره ی «فیل» و «قریش» را یکی می دانست و هم چنین سوره های «والضحی» و «اَلَم نشرح» را در حکم یک سوره می گرفت. روی همین نکته برخی از علمای شیعه در نماز واجب بعد از حمد، خواندن هر دو سوره را بعنوان یک سوره، ضروری می دانند.

۲- سید محمدباقر حجتی، تاریخ قرآن کریم، ص ۹۱ _ ۹۲، نقل از مقدمتان، ص ۷۵:

اختلاف هایی که در تعدادِ سوره ها دیده می شود، ناشی از اختلاف مصاحف است. نوشته اند که در مصحف عبد الله بن مسعود در آغاز سوره ی برائت «بسمله» وجود داشت و مصحف او ۱۱۲ سوره بوده است؛ چون در این مصحف سوره ی فلق و سوره ی ناس نیامده بود و نیز نوشته اند که عبد الله بن مسعود علاوه بر این دو، سوره ی فاتحه را در مصحف خود نیاورده، چون می دانست که مردم کاملاً آن را در حافظه ی خود سپرده، و هرگز در مورد آن ها دچار نسیان نمی شوند.

۳- از همان منبع، ص۹۳، نقل از سیوطی، اتقان، جلد ۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۲:

دو سوره حَفد و خَلْع در مصاحف برخی از صحابه وجود داشته و حتّی عمر بن خطاب بعد از رکوع در قنوت نماز، این دو را با ذکر «بسمله» می خواند. و این دو سوره در مصحف عبد الله

بن عباس و ابو موسی اشعری نیز آمده است.

۴- سید محمد باقر حجتی، تاریخ قرآن، ص ۹۴:

یکی از محققـان قرن پنجم هجری، برای توجیه کار ابی بن کعب و دیگر صـحابه، یادآور می شود که اگر ابی بن کعب دعای قنوت را به عنوان سوره ای از قرآن شمرده باشد ــ در صورتی که این مطلب صحیح باشد ــ مبنی بر آن نیست که وی این دعا را به عنوان جزیی از قرآن نگاشـته باشد؛ بلکه بدین منظور آن را در مصحف خود آورد تا مردم آن را فراموش نکنند. چون او این دو دعا را در قنوت نماز وتر از رسول خدا (ص) شنیده بود؛ پس این دو، دعا هستند، نه سوره.

در پایان به این نتیجه دست می یابیم که علّت اختلاف از ناحیه ی بعضـی به خاطر ذوق و سلیقه ی درست یا نادرست بوده و یا به آنان نسبت داده شـده است؛ البته عـدد ۱۱۴ سوره مورد اتفـاق اکثر محققـان به نـام اسـلامی می باشـد. اما از بحث فوق آن روایت از امام صادق (ع)، همچنان حل نشده ماند، که در توجیه آن باید گفت:

با توجه به ارتباط مضمونی بین دو سوره «فیل» و «قریش» و نیز دو سوره «ضحی» و «الم نشرح» مفسرین دو قول آورده اند:

۱) اکثر مفسـرین شیعه من جمله علامه طباطبایی(المیزان، ج ۴۰، ص۳۹۷تا۳۹۹) و به استناد روایاتی از معصوم (ع) معتقدند که دو سوره «فیل» و «قریش» و نیز «ضحی» و «الم نشرح» هر کدام به تنهایی و با یک «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز می شوند و به عبارتی هر یک سوره ای مجزا هستند. و استناد کرده اند به روایتی از رسول خدا (ص) که فرمود: خدایتعالی قریش را به خاطر هفت خصـلت بر دیگران برتری داد از آن جمله فرمود: و درباره آنان سوره ای نازل شد که در آن سوره سخن از احدی به جز قریش نرفته است و آن سوره (لایلاف قریش) است.

۲) بعضـی از اهل سـنت و به اسـتناد روایتی از «عمر» و «ابی بن کعب» (که در بحث فوق به آن اشاره شـد) معتقدنـد که بین دو سوره «فیل و قریش» و نیز «ضحی و الم نشرح»، «بسم الله الرحمن الرحیم» وجود ندارد و در حقیقت «فیل و قریش» یک سوره و «ضحی و الم نشرح» نیز

یـک سوره انـد. البته در این بین بعضـی از شـیعه نیز به اسـتناد روایتی از صادقین (ع) نظریه دوم را تأییـد کرده انـد که صاحب المیزان، ج ۴۰، ص۳۹۷ تا۳۹۹، با دلایل معقول آن را رد کرده و معتقد است که یا بعضی از این روایات ضعیف بوده و یا اینکه مراد از آن روایات، اتصال این دو سوره نیست، مثلاً در روایتی آورده انـد که امام صادق (ع) در نمازش سوره «ضـحی» و «الم نشـرح» را خوانـده اسـت و ایـن دلیـل بر اتصـال این دو سـوره نیست چرا که آن حضـرت در رکعت اول، سـوره «ضـحی» و در رکعت دوم، سوره «الم نشـرح» را بعـد از حمـد خوانـده است و یـا روایت دیگری از امـام صـادق (ع) که می فرمایـد: «در یک رکعت بین دو سوره ضـحی و الم نشـرح و نیز بین دو سوره فیـل و ایلاـف، جمع مکن»، که البته این روایت بر تعـدد و جـدایی سوره ها دلالت دارد نه بر وحدت و اتصال آنها، که متأسفانه عده ای به اشتباه آن را بر عکس گرفته اند.

مؤلف: قرآن کریم بی شـک دارای ۱۱۴ سوره می باشـد که این تعـداد، موردِ تأییـد رسول اکرم (ص) و اهلِ بیت طاهرش (ع) بـوده است چرا که اگر غیر از این بود حتمـاً از جـانب اهـل بیت (ع) به قرآنِ ۱۱۴سوره ای جمع آوری شـده، اعتراض می شد. پس نظریه دوم کاملاًـ غلـط است (والله اعلم). امـا بـا وجود اعترافِ اکثر و شایـد همه علمـای شـیعه به این که قرآن کریم ۱۱۴ سوره است و چهـار سوره فوق هر یـک سوره ای مجزا هسـتند، امـا این اعتراف در عمل رخ نمی دهـد مثلاً در کتاب «توضـیح المسائلِ» آیت الله حاج شـیخ لطف الله صافی گلپایگانی، چاپ کوثر، سال۸۶، ص۱۹۸، مسئله ۹۸۷، فتوا داده اند که: «دو سوره ی والضحی و الم نشرح و همچنین دو سوره فیل و لایلاف در نماز یک سوره حساب می شود».

و این فتوا ناشـی از آن است که آن بزرگوار هنوز به مجزا بودن سُوَرِ فوق الـذکر یقین حاصل نکرده اند. برعکس، این فتوا در رسـاله ی برخی دیگر از فقهـای شـیعه من جمله امـام خمینی (ره) به چشم نمی خورد که شایـد علتش هم یقین داشـتن به مجزا بودن این سُوَر و در نـتیجه ۱۱۴ سوره بودن قرآن است. و البته بـا توضـیحاتی که در بالا آوردیم و نیز با توجه به اعجاز عـددی قرآن کریم، به یقین و بی هیچ چون و چرایی قرآن کریم ۱۱۴ سوره است (والله اعلم).

ص:۲۲

نکته: تنها سوره قرآن کریم که «بسم الله الرحمن الرحیم» نـدارد سوره توبه یا برائت است چون این سوره با غضب و خشم الهی بر کـافران شـروع می شود، لـذا گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» که از رحمت و مهربـانی خـدای تعالی سـخن به میان می آورد باعث کاهش اثر این خشم می شود. (بحثی مفصل در این خصوص در آغاز سوره توبه آمده است، به آنجا مراجعه شود).

نکته: تنهـا سوره قرآن کریم که ۲ «بسـمله» دارد، سوره نمل است و علت آن وجود نامه حضـرت سـلیمان (ع) است که به طور کامل نوشته شده است و ابتدای نامه باید از نام خدا یاد شود.

نکته: به جز سوره توبه، سایر سُوَر با آیه «بسمله» آغاز می شوند که این آیه جزء آن سوره و مخصوص آن است، بنابراین قرآن کریم شامل ۱۱۴ «بسم الله الرحمن الرحیم» است، چون سوره توبه بسمله ندارد ولی سوره نمل دو بسمله دارد.

و چـون در سوره هود آیه ۴۱ خـدای تعالی می فرماید: «ارکبوا فیها بسم الله مجریها و مُرسـیها» بنابراین در قرآن کریم، ۱۱۵ بار عبارت «بسم الله» تکرار شده است.

نکته: کلمه «سوره» ۹ بار در قرآن آمده و کلمه «سُوَر» جمع سوره فقط یکبار آمده است.

اولین و آخرین سوره ها:

۱ – اولین سوره نازله، علق است و البته ۵ آیه اولِ آن، چون آیات بعدی، بعدها نازل شد.

۲ – اولین سوره ای که به طور کامل نازل شد سوره حمد است.

۳ – اولین سوره نازله بعد از هجرت، بقره است.

۴ – به ترتیب اولین تا پنجمین سوره نازله، «علق، قلم، مزمل، مـدثر و حمـد» است که در بین آنها حمد به طور کامل نازل شده است.

۵ – آخرین سوره نازله، مائده یا توبه است و البته آیات آغازین این سوره ها.

۶ – آخرین سوره ای که به طور کامل نازل شد سوره نصر است.

۷ – آخرین سوره نازله در مکه، مطففین است.

سوره هایی که هر کدامشان به طور یک جا نازل شده اند:

۱۴ سوره در قرآن کریم به طور یک جا نازل شده اند: حمد – انعام – صف – مرسلات – ضحی – بینه – عادیات – کوثر – کافرون – نصر – تبت – اخلاص – فلق و ناس.

بلندترین و کوتاهترین سوره:

طولانی ترین سوره قرآن، بقره با ۲۸۶ آیه است و کوتاهترین سوره، کوثر با ۳ آیه است. بعد از سوره بقره بلندترین سوره ی قرآن کریم، سوره نساء است.

سوره های سجده دار:

در ۱۴ سوره قرآن کریم، آیه سجده آمده است که در یک سوره دو سجده وجود دارد (سوره حج)، بنابراین قرآن کریم ۱۵ آیه سجده دارد. از بین ۱۵ آیه سجده دار، ۱۱ آیه آن «سجده مستحبی» است و در ۱۰ سوره ی قرآن، شامل: «اعراف، رعد، نحل، اسراء، مریم، حج (۲ مورد)، فرقان، نمل، ص و انشقاق» آمده اند. در ۴ سوره، سجده واجب وجود دارد. به سوره های چهار گانه ی دارای سجده واجب، سوره های عَزائِم گویند. عَزائم جمع «عزیمه» از ریشه «عزم» و به معنای قصد و جزم و قطعیت است چون در آنها به قطعیت باید سجده کرد لذا به آنها عزائم گویند. به هر یک از آن سوره ها، عزیمه گویند و شامل سوره های ذیل است: ۱ – سجده: آیه ۱۵. ۲ – فصلت: آیه ۳۷. ۳ – نجم: آیه ۶۲. ۴ – علق: آیه ۱۹.

سکته های قرآن :

قرآن کریم ۱۱ سکته دارد که ۷ سکته آن در سوره حمد و چهار سکته دیگر در چهار سوره «عوجاًس قیما» (کهف۱) و «من مرقدناس هذا» (یس ۵۲) و «منس راق» (قیامت ۲۷) و «بلس ران» (مطففین۱۴)، ذکر شده است. (سکته به معنای وقف کوچک و جزیی است).

گروه بندی کمّی سوره ها:

سُوَرِ قرآن بر اساس تعداد آیات به چهار گروه تقسیم می شوند:

۱ – طُوَل یاسَبعِ طِوال: ۷ سوره بلند قرآن: بقره، آل عمران، نسا، مائده، انعام، اعراف و توبه.

۲ – مِئون یا مئین: ۱۱ سوره که ۱۰۰ یا بیشتر از ۱۰۰ آیه دارند: ۱ – یونس ۲ – هود ۳ –

یوسف ۴– نحل ۵– اسرا ۶– کهف ۷– طه ۸ – انبیا ۹ – شعرا ۱۰– صافات ۱۱– مؤمنون.

۳ – مثانی: شامل ۳۰ سوره اند و کمتر از ۱۰۰ آیه دارند. این سوره ها از سوره ۲۷ یعنی نمل شروع شده و تا سوره ۴۹ یعنی حجرات ادامه دارند، به استثنای سوره صافات که ۱۸۲ آیه دارد و به اضافه ۸ سوره دیگر: انفال – رعد – ابراهیم – حجر – مریم – حج – نور – فرقان.

۴ – مفصلات = ریاض قرآن: شامل ۶۶ سوره کوچک آخر قرآن (از سوره «ق» تا «ناس») به علاوه سوره حمد است. مفصلات خود به سه گروه تقسیم می شوند:

الف – طوال: شامل ۳۶ سوره که نسبتاً بلندترند: از سوره ق (۵۰) تا بروج (۸۵).

ب – اوساط: شامل ۱۳ سوره متوسطند: از طارق (۸۶) تا بینه (۹۸).

ج – قصار: شامل ۱۷ سوره کوچک قرآن: از زلزال (۹۹) تا آخر قرآن، به علاوه حمد.

گروه بندی سوره های قرآن بر مبنای سرآغاز آنها (فواتح سور):

۱ – مقولات: شامل ۵ سوره اند که با کلمه «قُل» شروع می شوند و معروفند به سوره های «۵ قُل»: (جن، کافرون، توحید، فلق و ناس).

۲ – زمانیه یا شرطیه: شامل ۷ سوره اند که با کلمه «اذا» یعنی با قید یا شرطِ زمان آغاز می شوند: (واقعه، منافقون، انفطار، انشقاق، کورت، زلزله و نصر).

۳ – حامدات یا حمد: شامل ۵ سوره اند که با کلمه «الحمد» یعنی با حمد آغاز می شوند: (حمد، انعام، کهف، سبا و فاطر).

۴- مُسبِّحات: شامل هفت سوره اند که با کلمه «یُسبِّح» یا «سبَّح» یعنی با تسبیح خدای تعالی آغاز می شوند: (اسرا، حدید، حشر، صف، جمعه، تغابن و اعلی)

۵ – مخاطبات: شامل ۱۰ سوره اند که با کلمه «یا ایُّها» یعنی با خطاب شروع می شوند و از بین آنها ۵ مورد، مخاطبش، حضرت رسول (ص) است: (تحریم، طلاق، احزاب، مدثر و مزمل)، ۳ مورد، مؤمنان هستند: (حجرات، مائده و ممتحنه) و ۲ مورد هم مردم هستند: (حج و نساء).

۶ – اقسام: شامل ۲۳ سوره اند که با سوگند آغاز می شوند، این سوره ها همه مکی هستند.

ص:۲۵

۱۶ سوره بـا «واو»، ۲ سوره بـا کلمه «لا اقسم» و در ۵ سوره، بعـد از ذکر حروف مقطعه، قسم یـاد شـده است، به عبارتی در ۱۸ سوره به طور مستقیم و در ۵ سوره بعد از حروف مقطعه سوگند یاد شده است و به ترتیب عبارتند از: (یس – صافات – ص – زخرف – دخان – ق – ذاریات – طور – نجم – قلم – قیامت – مرسلات – نازعات – بروج – طارق – فجر – بلد – شمس – لیل – ضحی – تین – عادیات و عصر).

نکته: خدای تعالی در ۲۳ سوره و در ۵۶ آیه، قسم یاد فرموده است. مخلوقاتی که خـدای تعالی به آنها قسم یاد کرده، عبارتند از: عصر (یکبار) – اسبان (یکبار) – انجیر (۱ بار) – زیتون (۱) – روشنایی (ضحی) (۲) – دریا (۱) – شب (۳) – روز (۲) – ماه (۱) – خورشید (۱) – مذکر و مؤنث (۱) – شاهد (۱) – مشهود (۱) – نفس (۱) – نفس لوامه (۱) – جفت و فرد (۱) – ده شب (۱) – صبح (۱) – قیامت (۲) – قلم (۱) – ستاره (۱) – ابر (۱) – باد (۱) – کشتی (۱) – زمین (۱) – کوه طور (۲) – آسمان (۴) – کعبه (۳) – قرآن (۶) – فرشته (۱۴).

که در بین آنها فرشتگان بیشترین قسم را به خود اختصاص داده اند.

چرا در قرآن کریم قسم یاد شده است؟

به چنـد دلیل از جمله: ۱- برای تأکید است. ۲- مُبَیِّن عظمت خداست. ۳- این قسم هـا در حقیقت به نام خـداست که در آنها مقدر است.

در تفسیر جامع، ج۶، ص۵۱۰، به نقل از طبرسی، از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود:

برای بندگان قسم خوردن به غیر خدا جایز نیست لکن خداوند به آن چه از مخلوقات خود بخواهد سوگند یاد می کند.

۷ – مُقَطعات (معروف به حروف مقطع یا حروف رمز یا حروف نورانی یا فواتح یا آغازها):

در ابتدای ۲۹ سوره قرآن کریم آمـده انـد که در یکی از این سوره ها یعنی سوره شوری، دو حروف مقطع آمده است بنابراین قرآن کریم شامل ۳۰ حروف مقطعه می باشد و چهار گروهند:

۱ – الف لامات: شامل ۱۳ سوره که با «ال» آغاز می شوند و عبارتند از:

۱ – روم ۲ – عنکبوت ۳ – لقمان ۴ – بقره ۵ – آل عمران ۶ – سجده (این ۶ سوره با الم شروع می شوند که به آنها «بساتین» هم گویند) ۷ – یوسف ۸ – حجر ۹ – یونس ۱۰ – ابراهیم ۱۱ – هود (این ۵ سوره با الر شروع می شوند و به آنها «الرآت» هم می توان گفت) ۱۲ – رعد (با المّر آغاز می شود) ۱۳ – اعراف (با المص آغاز می شود).

۲ – حامیمات یا حوامیم: معروف به سور آل حم، حوامیم سبعه، تاج القرآن، لباب القرآن، ثمره القرآن، دیباج القرآن، دبابیج القرآن، ریاحین القرآن، یاسمین العرائس و ریاض الجنّه بوده و ۷ سوره اند که با «حم» شروع می شوند. این ۷ سوره همه مکی و پشت سرِ همند و به ترتیب عبارتند از: ۱– مؤمن ۲– فصلت ۳– شوری ۴– زخرف ۵– دخان ۶– جاثیه ۷– احقاف.

۳ – طاسینات یا طواسین: شامل ۳ سوره اند که یک سوره با «طس» شروع می شود یعنی سوره نمل، و دو سوره با «طسم» شروع می شوند یعنی «شعرا» و «قصص».

۴ – منفردات: ۶ سوره باقیمانده از مقطعاتند که فقط یک بار آمده اند. و عبارتند از: ۱- قلم (ن) ۲– ق (ق) ۳– ص (ص) ۴– یس (یس) ۵– طه (طه) ۶– مریم (کهیعص)

چند نکته مهم در خصوص مقطعات:

۱- «سوره شوری» تنها سوره ای است که دو حرف مقطع دارد «حم – عسق».

۲– «حم» ۷ بار تکرار شده که به آنها «حوامیم» گویند. «الم» ۶ بار، که به آنها «بساتین» گویند. «طس» یک بار و «طسم» ۲ بار، که به آنها «طواسین» گویند. «الر» ۵ بار تکرار شده و به آنها «الرآت» گویند. و ۶ سوره «منفردات» و «المّر» و «المص» هم یکبار تکرار شده اند.

۳ – مقطعات شامل ۱۴ حرف اصلی (غیر تکراری) می باشند: «ا – ح – ر – س – ص –

ط – ع – ق – ک – ل – م – ن – ه – ی».

ناگفته پیداست که تعدادِ عددی این کلمات (۱۴) معادل با تعداد ۱۴ معصوم (ع) می باشد.

۴ – برخی از اهل ذوق شیعه با کمک این ۱۴ حرف عبارتی را به دست آورده اند: «صراطُ عَلَّی حقُ نُمسِکُه»=«راه علی حق است و ما از آن پیروی می کنیم».

ص:۲۷

۵ – طه و یس نام های حضرت رسول (ص) است.

۶ – «ق» اولین حرف قرآن و نیز دو بار در بین حروف مقطعه به کار رفته، یکی در سوره «ق» و دیگری در سوره «شوری» «عسق» و حرف «ق» در هر کدام از این سوره ها ۵۷ بار تکرار شده و نیز ۱۱۴=۲×۵۷ یعنی برابر با تعداد کل سوره های قرآن.

۷- تنها سوره ای که با حرف «ن» آغاز می شود، سوره قلم است (شماره ۶) این سوره ۱۳۳ «ن» دارد که به ۱۹ قابل قسمت است (۷×۱۹). سه سوره اعراف (شماره ۷)، مریم (شماره ۱۹) و ص (شماره ۳۸) که با حرف «ص» شروع می شوند، جمعاً ۱۵۲ حرف «ص» دارند (۸×۱۹). در سوره طه (شماره ۲۰) جمع تعداد حروف «ط» و «هـ» ۳۴۴ می باشد (۱۸×۱۹). در سوره «یس» تعداد حروف «ی» و «س» ۲۸۵ می باشد (۱۵×۱۹). و در هفت سوره ۴۰ تا ۴۶ که با رمز «حم» شروع می شوند تکرار حروف ۲۱۶۶ می باشد (۱۴×۱۹). در سوره های شماره ۲و۳و۷و۱۳و۱۹و۳۰و۳۱و۳۲ که با رمز «الم» شروع می شوند تعداد حروف «الف، لام، میم» جمعاً ۲۶۶۷۶ مورد بوده و قابل قسمت به عدد ۱۹ می باشند (۱۴۰۴×۱۹). در سوره های ۲۰و۲۶و۲۷و۲۸و۳۶و۴۲ که با رمز «طس» یا یکی از دو حرف مزبور «ط، س» آغاز می شوند تعداد دو حرف «ط» و «س» ۴۹۴ مورد می باشد (۲۶×۱۹). در سوره های ۱۰و۱۱و۱۲و۱۴و۱۵ که با رمز «الر» آغاز می شوند تعدا «الف، لام، راء» به اضافه تعداد «راء» تنها در سوره سیزدهم، ۹۷۰۹ مورد است که این عدد قابل قسمت بر عدد ۱۹ می باشد (۵۱۱×۱۹). در سوره هایی که با رمز یکی از حروف «ط، س، م» آغاز می شوند، تعداد حروف «طاء، سین، میم» ۹۱۷۷ مورد می باشد (۴۳۸×۱۹). در سوره رعد (شماره ۱۳) که با رمز «المر» آغاز می شود، تعداد حروف «الف، لام، میم، راء» ۱۵۰۱ مورد می باشد (۷۹×۱۹). در سوره اعراف (شماره ۷) که با رمز «المص» شروع می گردد تعداد حرف «الف» ۲۵۷۲ مورد، حرف «لام» ۱۵۲۳ مورد، حرف «میم» ۱۶۵ و حرف «ص» ۹۸ مورد که جمعاً عدد ۵۳۵۸ بدست می آید (۲۸۲×۱۹). در سوره مریم (شماره ۱۹) که با رمز «کهیعص» شروع می شود، تعداد حروف «کاف، ها، یا، عین، صاد» ۷۹۸ مورد می

باشد (۴۲×۱۹). در سوره شوری (شماره ۴۲) که با حروف «حم، عسق» شروع می شود، تعداد حروف «حا، میم، عین، سین، قاف» ۵۷۰ مورد می باشد (۳۰×۱۹). در سیزده سوره ای که حرف «الف» در لغت رمزی آنهاست (سوره های شماره ۲، ۳، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲و۱۵) جمع الف های موجود ۱۷۴۹۹ مورد می باشد (۹۲۱×۱۹). در سیزده سوره فوق الذکر جمع حروف «لام» ۱۸۷۰ مورد می باشد (۶۲۰×۱۹). در هفده سوره ای که حرف «میم» در لغت رمزی آنهاست (سوره های شماره ۲، ۳، ۷، ۱۳، ۳۲، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۰، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶) جمع حروف «میم» ۸۶۸۳ مورد می باشد (۴۵۷×۱۹). حروف مقطعه «کهیعص» در سوره مریم، بصورت جداگانه و با این تعداد بکار رفته اند: حرف «ک» ۱۳۷ مرتبه، حرف «ه» ۱۶۸ مرتبه، حرف «ی» ۳۴۵ مرتبه، حرف «ع» ۱۲۲ مرتبه، حرف «ص» ۲۶ مرتبه و جمع ارقام به این صورت است: ۳۴۵+۱۶۸+۱۳۷+۱۲۲+۲۶= ۸۹۷ که مضروب عدد ۱۹ می باشد (۴۲×۱۹)، یعنی مجموع تکرار حروف پنجگانه «ک، ه، ی، ع، ص» سوره مریم (سوره شماره ۱۹) علاوه بر آنکه بر عدد ۱۹ (تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحیم) قابل تقسیم است، بر عدد ۱۴ (که تعداد حروف مقطعه است) نیز قابل تقسیم می باشد (۷۹۸=۵۷×۱۴).

۸ــ مفسرین در معنای این حروف نظرات متفاوتی داده اند از جمله:

- در تفسیر المیزان، ج۱۸، ص۶-۸، آمده است:

با تدبّر در سوره هایی که حروف مقطعه همسان دارند، مانند سوره هایی که با «الم، الر، طس یا حم» شروع می شوند، در می یابید که سوره های دارای حروف مقطعه مشترک، در مضامین و سیاق نیز با یکدیگر مشابه و متناسبند و این تشابه ویژه میان سوره های مزبور با سایر سوره ها وجود ندارد. یکی از شواهد این مدعا آن است که سوره های دارای حروف مقطعه همسان با الفاظی همانند یا نزدیک به هم آغاز می شوند، چنان که سوره هایی که با «حم» یا «تنزیل الکتاب من الله» یا الفاظ دیگری که مفید همین مضمون است، آغاز می شوند و سوره هایی که به «الر» یا «تلک آیات الکتاب» یا الفاظی که مفید همین مضمون است، شروع می شوند و نظیر

ص:۲۹

این مطلب در سوره هـایی که با «طس» شـروع می شونـد، نیز هست. همین طور سوره هایی که با حروف مقطعه «الم» آغاز می شونـد، در آغاز آن «نفی ریب از قرآن» مطرح شـده است. بر اساس شواهد مذکور می توان حدس زد که بین حروف مقطعه و مضامین سوره هایی که با حروف مزبور آغاز می شوند، پیوند خاصـی است. یکی دیگر از شواهد این ادعا آن است که هرگاه سوره ای دارای حروف مقطعه دو سوره ی دیگر باشـد، جـامع محورهای اصـلی محتوای آن دو سوره نیز خواهـد بود. سوره ی اعراف که بـا «المص» آغاز می شود، جامع محتوای سوره هایی است که با «الم» و «ص» آغاز می شونـد یا سوره ی رعـد که با «المر» آغاز می شود، جامع محتوای سوره هایی است که با «الم» و «الر» شـروع می شوند. حاصل سخن این که، حروف مقطعه، رموزی است میـان خـدای سـبحان و رسول اکرم (ص) که بر مـا پوشـیده است و فهم عـادی ما به آن راهی نـدارد، جز این که بدانی بین حروف مزبور و بین مضامین سوره ی آغاز شده به آنها، ارتباط خاص است.

– در تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱، ص ۶۱ –۶۵ آمده است:

«خداونـد متعـال بـا این حروف، تحـدّی (هم آورد طلبی) کرده است و به انسـان ها می گویـد اگر در معجزه بودن قرآن تردید دارید، بدانید قرآن از همین حروف عادی فراهم آمده است».

و نیز آمـده است: «حروف مقطعه در اوایل برخی سوره ها، نشانه ی بیشتر به کار رفتن این حروف در کلمات آن سوره است و این، خود، یک معجزه است». (به عبارتی دیگر باید گفت: درصد حروف سوره های مشـتمل بر حروف مقطعه، نسبت به سایر حروف آن سوره بیشتر از همین درصـد در سـایر سوره هـاست. مثلاًـ حرف «ق» در هر یک از سوره های «ق» و «حم عسق» ۵۷ بار تکرار شـده و نسـبت آن به حروف دیگر این سوره بیشتر است. درصـد حرف «ق» در سوره ی «ق» از درصد حرف «ق» در هر یک از سوره های دیگر قرآن بیشتر است به جز سوره ی «شمس»، «قیامت» و «فلق»).

– در البرهان فی علوم القرآن، بدرالدین عبدالله زرکشـی، ج ۱، ص ۲۵۵ — ۲۶۶، آمده است: «امام سجاد (علیه السلام) فرمود: قریش و یهود به قرآن نسبت ناروا دادند و گفتند: قرآن سحر است و محمد (ص)

ص:۳۰

آن را ساخته و به خدا نسبت داده است. خداوند به آنان اعلام فرمود: «الم ذلک الکتاب»؛ یعنی ای محمد! کتابی که برتو فرو فرستادیم از همین حروف مقطعه (الف، لام، میم) و مانند آن است که همان حروف الفبای شما است».

- در بحار الانوار، علامه مجلسی، داراحیاء التراث العربی، ج ۸۹، ص ۳۸۴، آورده است:

«برخی از این حروف مقطعه، علامت اختصاری و اشاره به اسمی از اسماء حسنای الهی و برخی دیگر رمز اشاره به نام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است. هر یک از نامهای الهی مرکب از چند حرف است و از هر نامی، حرفی گزینش شده و به صورت ناپیوسته در ابتدای برخی سوره های قرآن قرائت می شود».

- در تفسیر القرآن الکریم، محمد بن ابراهیم صدر الدین الشیرازی، ج ۱، ص ۱۹۷- ۲۲۴، آورده است:

«این حروف، رمز و سرّی میان خداوند سبحان و حبیب او، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) است و مراد از آن، فهمانندن دیگران نیست. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«الم» رمز و اشاره میان خداوند و حبیب او، حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) است و خداوند اراده کرده است که کسی به جز آن دو، از رمز آن آگاه نشود...».

- در مجمع البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۷۵ – ۷۸، آمده است: «این حروف برای تنبیه و ساکت کردن کافران بوده است». «این حروف، سوگندهایی است که خداوند متعال یاد کرده است بر این که قرآن، کلام و کتاب اوست». «این حروف بر اساس حروف ابجد، به بقا و اجل اقوام و امت ها و نعمت ها و بلاها اشاره دارد». «مراد از این حروف، همان حروف الفبا است که به عنوان نمونه و مثال آمده است». «این حروف، به مدت بقای امت اسلامی اشاره دارد».

مؤلف: اقوال زیادی در این خصوص آمده است که گاهاً نظرات شخصی مفسرین است و نمی توان به برخی از آنها اعتنا کرد مثلاً این قول صاحب مجمع (قول فوق) که آورده: «این حروف، سوگندهایی است که خداوند متعال یاد کرده است بر این که قرآن، کلام و کتاب اوست»، صحیح نیست، چرا که خداوند سبحان بارها در قرآن کریمش به صراحت به این مطلب اشاره فرموده است

که: «قرآن، کلام و کتاب اوست»، پس دیگر معنا ندارد که این اسما را به این صورت تعبیر کرد. و یا همان قول آورده که منظور «نعمت ها و بلاهای امتهاست»، که این قول هم صحیح نیست چرا که در همین قرآن مجید، بارها اشاره به نعمت ها و عذاب های اقوام گذشته شده است. و همچنین در خصوص تنبیه و ساکت کردن کافران و یا تفکر و اندیشیدن انسانها و غیره ... که از ذکر آن ها خود داری کرده ایم و اما برخی از این اقوال برگرفته از قول معصوم (ع) است و نمی توان آن ها را رد کرد، که در توجیه آن ها باید گفت: «این قول ها مصادیقی از معانی این اسما است نه این که این اسما تنها محدود به مفهوم خاصی باشد». «خلاصه این که مفاهیم و حقایق واقعی این اسما تنها و تنها در نزد خداوند سبحان و اهل بیت (ع) است».

۸ – متفرقات: شامل ۳۴ سوره اند که جزءِ تقسیمات ۷ گانه فوق الذکر نباشند و عبارتند از: علق، مسد، شرح، کوثر، تکاثر، ماعون، فیل، عبس، قدر، قریش، قارعه، همزه، قمر، فرقان، زمر، غاشیه، نحل، نوح، انبیاء، مؤمنون، ملک، حاقه، معارج، نبأ، مطففین، انفال، محمد، رحمن، انسان، بینه، نور، مجادله، فتح و توبه.

خلاصه: ۵ سوره مقولات + ۷ سوره زمانیه + ۵ سوره حامدات + ۷ سوره مسبحات + ۱۰ سوره مخاطبات + ۲۳ سوره اقسام +۲۹ سوره مقطعات + ۳۴ سوره متفرقات =۱۱۴ سوره قرآن.

توجه: در جمع بندی ارقام فوق عدد ۱۲۰ بدست می آید که باید ۶ سوره ی کریمه ی «یس- ص- زخرف- قلم- دخان و ق» را از عدد ۱۲۰ کم کرد چرا که این ۶ سوره ی کریمه، مشترک در دو گروهِ «اقسام» و «مقطعات» می باشند یعنی دو بار تکرار شده اند.

اسامی اجتماع سوره ها:

۱ – ممتحنات: به مجموع ۱۶ سوره حشر، فتح، فصلت، طلاق، قلم، حجرات، تبارک، تغابن، منافقون، جمعه، صف، جن، نوح، مجادله، ممتحنه و تحریم گویند.

۲ – مُعَوِّذَتین: به دو سوره ناس و فلق گفته می شود. معوذتین تثنیه کلمه معوذه از واژه «عَوذ» به معنای پناه بردن است. و به هر یک از این سوره ها «مُعَوِّذَه» هم می گویند.

۳ – مُقَشْقِشَتان: به دو سوره اخلاص و کافرون گفته می شود. مقشقشتان تثنیه کلمه مُقَشْقِشَه به

معنای دوری از شرک و نفاق است. و به هر یک از این سوره ها «مقشقشه» هم گویند.

۴- زَهراوان: به دو سوره بقره و آل عمران گفته می شود. زهراوان از کلمه زُهره به معنای درخشش و نورانیت است و چون این دو سوره از نظر احکام و اسماءِ الهی آیات زیادی را شاملند، لذا از این نظر درخشان و نورانیت دارند.

۵ – قَرِیْنَتین: به دو سوره انفال و توبه گفته می شود، چون قرینه و مجاور یکدیگرند و حتی بعضی ها این دو سوره را یکی دانسته اند.

۶ – عتاق: به ۵ سوره اسراء، کهف، مریم، طه و انبیاء گفته می شود.

۷ – دبابیج: جمع دیباج به معنای حریر است و ۸ سوره اند: «آل عمران و حوامیم هفتگانه».

۸ – قوارع: به سوره هایی که انسان را در پناه خدا قرار می دهند از جمله آیه الکرسی + معوذتین + مقشقشتان و حمد.

۹ – بساتین: ۶ سوره اند که با الم شروع می شوند.

۱۰ – حوامیم: ۷ سوره اند که با حم شروع می شوند.

۱۱ – طواسین: ۳ سوره اند که با طسم و طس شروع می شوند.

۱۲ – حامدات: ۵ سوره اند که با الحمد شروع می شوند.

۱۳ – مسبحات: ۷ سوره اند که با تسبیح خدای تعالی شروع می شوند.

۱۴ – عَزائم: ۴ سوره اند که سجده واجب دارند.

۱۵ – مخاطبات: ۱۰ سوره اند که با مخاطب شروع می شوند.

۱۶ – مقطعات: ۲۹ سوره که با حروف مقطعه شروع می شوند.

۱۷ – اقسام: ۲۳ سوره که با سوگند آغاز می شوند.

۱۸ – زمانیه: ۷ سوره که با قید زمان آغاز می شوند.

۱۹ – مقولات: ۵ سوره که با قُل آغاز می شوند. ۲۰ – متفرقات: ۳۴ سوره اند.

۲۱ – طُول: ۷ سوره اند. ۲۲ – مئین: ۱۱ سوره اند.

۲۳– مثانی: ۳۰ سوره اند. ۲۴ – مفصلات: ۶۶ سوره اند.

چند نکته در خصوص سوره ها:

۱– تنها سوره ای که حرف «ف» در آن نیست سوره حمد است.

۲– تنها سوره ای که فقط یک کسره دارد سوره اخلاص است.

۳– تنها سُوَری که جمع و مفردِ یکدیگرند، سوره های مؤمن و مؤمنون هستند.

۴– تنها سوره ای که در هر آیه آن کلمه الله آمده سوره مجادله است و جمعاً ۴۰ الله دارد.

۵– نام مبارک محمد در ۴ سوره (آل عمران ۱۴۴)، (احزاب ۴۰)، (محمد ۲) و (فتح ۲۹) آمده است و نام مبارک احمد فقط یک بار در سوره (صف ۶) آمده است.

۶– حمد= شکر= فاتحه= سبع المثانی= نور= دعا= شفا= مناجات= اساس= وافیه= کنز.

۷– توحید= اخلاص= اساس= تجرید= تفرید= معرفت= صمد= برائت= مُقَشقِشَه (دوری از شرک و نفاق)= نجات.

۸– سجده= الم سجده= الم تنزیل= سجده لقمان= مضاجع (محلهای خواب).

۹– فصلت= حم سجده= مصابیح (چراغها)= تفصیل= مفصل.

۱۰– عبس= اعمی (نابینا)= سفره (جمع سفیر= فرستادگان خدا).

۱۱– بینه= اهل کتاب= قیامت= بریه= لم یکن.

۱۲– تحریم= یا ایها النبی= متحرم= لِمَ تحرم.

۱۳– کافرون= جَحد (انکار)= عبادت. ۱۴– ملک= منجیه= واقعیه= تبارک= مانعه.

۱۵– یس= قلب قرآن= ریحانه قرآن. ۱۶– الرحمن= عروس قرآن= آلا.

۱۷– بقره= فسطاط= سنام القرآن. ۱۸– اسرا= بنی اسرائیل= سبحان.

۱۹– محمد= قتال= الذین کفروا. ۲۰– مؤمن= غافر= طَول= حم اولی.

۲۱ــ انفال= بدر. **۲۲ــ** توبه= برائت= فاضحه= مخزیه= سیف.

۲۳– طه = کلیم.۲۴– نمل = سلیمان.

۲۵– نساء= نساء الکبری.۲۶– طلاق = نساء الصغری = نساء القصری.

۲۷– مائده = عقود = منقذه.۲۸– اعراف = المص.

۲۹– یوسف = احسن القصص.۳۰– نحل = نعم.

۳۱– کهف = حائله.۳۲– قصص = موسی = فرعون.

۳۳– فاطر = ملائکه.۳۴– شمس = ناقه صالح.

۳۵– آل عمران = طیبه.۳۶– نصر = تودیع.

۳۷– قمر = اقتربت = مبیضه.۳۸– زمر = غُرف = سوره العرب.

۳۹– تین = زیتون.۴۰– تبت = ابولهب = مسد.

۴۱– نبأ = تسائل = عمّ = معصرات.۴۲– جاثیه = شریعت.

۴۳– علق = اقراء. ۴۴– قلم = ن (نون).

۴۵– تکویر = کوّرت. ۴۶– انشراح = الم نشرح = شرح.

۴۷– ماعون = أرأیت = دین. ۴۸– فیل = الم تر کیف.

۴۹– صف = عیسی = حواریون.۵۰– دهر = انسان = ابرار = هل اتی.

۵۱– قریش = ایلاف.۵۲– همزه = لمزه.

۵۳– مرسلات = عرف.۵۴– ق = باسقات.

۵۵– شوری = حمعسق.۵۶– معارج = سأل سائل = واقع.

۵۷– انفطار = انفطرت.۵۸– مطففین = التطفیف.

۵۹– ممتحنه = امتحان = موده. ۶۰– زلزال = زلزله.

۶۱– مجادله = ظهار. ۶۲– قدر= انا انزلناه.

۶۳- شعراء = جامعه.۶۴- حشر = بنی نضیر.

۶۵- بروج = سوره پیامبران. ۶۶- فجر = سوره امام حسین (ع).

۶۷- داستان هیچ پیامبری به طور یکپارچه و سراسری نیامده به جز حضرت یوسف (ع) و برادرانش که یکپارچه در سوره ۱۲ یعنی یوسف آمده است.

۶۸- سوره «کوثر» تنها سوره ای است که حرف «میم» در آن نیست.

۶۹- چهار سوره با «انّا» آغاز می شود: «فتح – نوح – قدر - کوثر».

۷۰- سوره «فجر» به سوره امام حسین (ع) معروف است.

۷۱- سوره «صف» تعداد آیاتش برابر با تعداد چهارده معصوم (ع) است.

۷۲- در سوره «حج» پنج بار کلمه جلاله «الله» آمده است.

۷۳- سور «واقعه، منافقون، تکویر، انفطار، انشقاق، نصر و زلزال» با «اذا» شروع می شوند.

۷۴- سوره «اخلاص» به «نسب نامه خداوند» معروف است.

۷۵- سوره «طارق» تعداد آیاتش برابر با تعداد رکعات نمازهای یومیه است.

۷۶- آغاز ۱۴ سوره با الف است: «آل عمران – احزاب – اخلاص – اعراف – اعلی – انفال – انبیاء – انعام – انشقاق – احقاف – اسرائیل – ابراهیم – انشراح – انفطار».

۷۷- سه سوره با «ایها النبی» شروع می شوند: «احزاب – طلاق – تحریم».

۷۸- سوره هایی که حضرت محمد (ص) فرمودند آن سوره ها مرا پیر کردند سوره های «هود، واقعه، مرسلات و نبأ» می باشند.

۷۹- قرآن کریم در سوره «حمد» خلاصه شده است.

۸۰- اسامی سوره های بی نقطه عبارتند از حمد، رعد، طور، روم و مسد.

۸۱- سوره «زمر» هم در آیه اولش و هم در آیه آخرش کلمه جلاله «الله» آمده است.

۸۲- آیاتِ ۴ سوره برابر با تعداد پنج تن آل عبا (ع) است: «فلق – لهب – فیل – قدر».

۸۳- سوره «بقره» با دعا ختم می شود.

۸۴- سوره ای که یک دوازدهم قرآن را در خود جای داده است سوره «بقره» است.

۸۵- در سوره تکویر کلمه «اذا» «۱۲ بار» آمده است.

ص:۳۶

۸۶- سوره های «حاقه» و «واقعه» با آیه «فسبح باسم ربک العظیم» ختم می شوند.

۸۷- سوره های «دهر» و «غاشیه» با کلمه «هل» شروع می شوند.

۸۸- سوره های «مجادله» و «مؤمنون» با کلمه «قد» شروع می شوند.

۸۹- سوره ای که درباره روزگار و در شأن اهل بیت (ع) نازل شده، سوره «دهر» است.

۹۰- سوره «عادیات» منسوب به حضرت علی (علیه السلام) است.

۹۱- سوره ای که تمام آیاتش با حرف «د» تمام می شود «اخلاص» است.

۹۲- سوره «لیل» تمام آیاتش با حرف «ی» ختم می شود.

۹۳- سوره ای که تمام آیاتش با حرف «ر» ختم می شود «کوثر» می باشد.

۹۴- سوره «حجرات» سوره اخلاق و ادب است.

۹۵- حکم اسیران جنگی در سوره «نساء» بیان شده است.

۹۶- نام سوره های «حج، طه، یس، صفّ، جنّ و عمّ» از دو حرف تشکیل شده اند.

۹۷- سوره های «مطففین و همزه» با کلمه «ویل» آغاز می شوند.

۹۸- در سوره «حدید»، «۲۷ صفت از صفات الهی» بیان شده است.

۹۹- سوره «ناس» تمام آیاتش با «س» ختم می شود.

۱۰۰- سوره «انفال» به «جنگ بدر» اشار فرموده است.

۱۰۱- سوره های «نساء و حج» با کلمه «یا ایها الناس» آغاز می شوند.

۱۰۲- در سوره «قصص» به داستان «قارون» اشاره شده است.

۱۰۳- به جز نام احمد و محمد (ص) فقط نام دو نفر بعد از بعثت در قرآن کریم آمده است: ۱- «ابولهب» (تبت = مسد ۱). ۲- «زید» پسر خوانده پیامبر اکرم (ص) (احزاب ۳۷).

۱۰۴- آغازِ ۸ سوره با آغازِ ۸ جزءِ قرآن کریم همراه می باشد: ۱- حجر (جزءِ ۱۴). ۲- اسراء (جزءِ ۱۵). ۳- انبیاء (جزءِ ۱۷). ۴- مؤمنون (جزءِ ۱۸). ۵- احقاف (جزءِ ۲۶). ۶- مجادله (جزءِ ۲۸). ۷- ملك (جزءِ ۲۹). ۸- نبأ (جزء ۳۰).

سوره های قرآن از جهت نام دارای تقسیمات زیر است:

۱– حیوانات: بقره – نحل – نمل – عنکبوت – فیل – انعام.

۲– انبیاء: یونس – هود – یوسف – ابراهیم – محمد – نوح – یس – مزمل – مدثر.

۳– فرشتگان: صافات – ذاریات – مرسلات – نازعات.

۴– خداوند: فاطر – رحمن – اعلی – غافر – نور.

۵– شخصیتها: آل عمران – مریم – لقمان – قریش – مؤمن.

۶– زنان: نساء – طلاق – تحریم – مریم.

۷– زمان: دهر – جمعه – قدر – فجر – عصر.

۸– گروهها: انسان – جن – ناس – کافرون – منافقون – مؤمنون – انبیاء – شعرا – احزاب.

۹– مکان: کهف – روم – سبا – احقاف – طور – بلد – اعراف – حجر – حجرات.

۱۰– قیامت: واقعه – حشر – الحاقه – القیامه – نبا – طارق – غاشیه – تغابن – جاثیه معارج – عبس (الاعمی) – زلزله (زلزال) – کافرون (مجد) – حمد – علق – ق – قدر – کوثر.

۱۱– طبیعت: رعد – نور – دخان – نجم – قمر – حدید – بروج – شمس – لیل – زلزله – فلق – دهر.

۱۲– مقطعه: طه، ص، ق، یس، ن، کهیعص (مریم)، طس (نمل)، حمعسق (شوری).

گروه بندی سوره های قرآن بر اساس نزول آنها در مکه یا مدینه:

۱ – سوره های مکی: هر سوره ای که آغازش در مکه و قبل از هجرت نازل شده است هر چند بقیه آن سوره بعدها در مدینه نازل شده باشد.

خصوصیات سُوَر مکی:

● مجادله با مشرکان. ● کثرت وجود قسم. ● قصص انبیا. ● کوچکی سوره ها. ● دعوت به اصول عقاید. ● سخن از قیامت و بهشت و دوزخ. ● کوتاهی و موزون بودن آیات و ایجاز در خطابات. ● سور مکی تقریباً ۳ برابر سور مدنی هستند و حدود دو ثلثِ قرآن را تشکیل می دهند. ● در طی سیزده سال، دوران اقامت رسول خدا (ص) در مکه شروع نزول

داشته اند. ● به طور قطع ۶۶ سوره مکی است و اختلافی در آن نیست اما اکثریت مفسرین معتقدند که ۸۶ سوره (حدود ۴۴۶۸ آیه) مکی است.

۲ – سوره های مدنی: هر سوره ای که بعد از هجرت نازل شده، هر چند بقیه آن سوره، بعدها در مکه نازل شده باشد.

خصوصیات سور مدنی:

● مجادله با اهل کتاب و منافقین. ● ذکر جهاد و احکامش. ● طویل بودن آیات و سُوَر. ● تشریح احکامِ حدود، واجبات، حقوق، ارث، قوانین سیاسی و اقتصادی و معاهدات. ● در طی ۱۰ سال اقامت رسول خدا (ص) در مدینه شروعِ نزول داشته اند، یعنی آیاتِ آغازینِ برخی از این سوره ها که یکجا هم نازل نشده اند در مدینه بوده است، مثلاً آیه ۲۸۱ بقره در مکه نازل شد و پیامبر (ص) به امر الهی آن را بعد از آیه ۲۸۰ بقره قرار داد اما سوره بقره را مدنی می دانند نه مکی چرا که ابتدای نزولش در مدینه بود. ● بطور قطع ۱۴ سوره مدنی است و بنا به نظر اکثریت، ۲۸ سوره مدنی است. ● حدود ۱۷۶۸ آیه مدنی است یعنی ثلث قرآن مدنی است.

نکته: قطعاً ۶۶ سوره مکی و ۱۴ سوره مدنی است و در ۳۴ سوره اختلاف است.

توجه: ترتیب نزولی سوره ها که در جدول صفحه بعد آمده است، برگرفته از کتاب اتقان سـیـوطی، ج۱، ص۸۱ ، و به نقل از جابر است. که در توجیهِ این جدول چند نکته لازم است: ۱- تعداد سُوَرِ مکی، ۸۶ سوره اند، که اولین سوره ی نازله در مکه، علق، و آخرین سوره ی نازله در مکه، مطففین، آمده است. البته آغاز هر سوره در مکه نازل شد و در مکه هم نوشته شد و بعدها خداوند متعال هر چه می خواست به آن سوره الحاق فرمود، هر چند که نزول بعدی آیات در مدینه بوده باشد. ۲- تعداد سُوَرِ مدنی، ۲۸ سوره آمده است که اولین سوره ی مدنی، بقره، و آخرینِ آن توبه است. ۳- سوره های ۱ تا ۸۶ همه مکی اند و سوره های ۸۷ تا ۱۱۴ همه مدنی هستند. ۴- ترتیب نزول سُوَر بر اساس نزول آیات ابتدایی هر سوره می باشد، مثلاً ۵ آیه اول سوره علق در آغاز بعثت نازل شده و بقیه آن بعد از چند سال نازل شد ولی اولین سوره ی نازله است.

ص:۳۹

جدول ترتیب نزول سوره ها

ت_____رتیب ت_____رتیب ت_____رتیب ت_____رتیب

نزولموجودنزولموجودنزولموجودنزولموجود

۱– علق (مکی)

۲– قلم

۳– مزمل

۴– مدثر

۵– فاتحه

۶– مسد

۷– تکویر

۸– اعلی

۹– لیل

۱۰– فجر

۱۱– ضحی

۱۲– شرح

۱۳– عصر

۱۴– عادیات

۱۵– کوثر

۱۶– تکاثر

۱۷– ماعون

۱۸– کافرون

۱۹– فیل

۲۰– فلق

۲۱– ناس

۲۲– اخلاص

۲۳– نجم

۲۴– عبس

۲۵– قدر

۲۶– شمس

۲۷ – بروج

۲۸– تین

۲۹– قریش ۱۰۶

۳۰– قارعه

۳۱– قیامت

۳۲– همزه

۳۳– مرسلات

۳۴– ق

۳۵– بلد

۳۶– طارق

۳۷– قمر

۳۸– ص

۳۹– اعراف

۴۰– جن

۴۱– یس

۴۲– فرقان

۴۳– فاطر

۴۴– مریم

۴۵– طه

۴۶– واقعه

۴۷– شعراء

۴۸– نمل

۴۹– قصص

۵۰– اسراء

۵۱– یونس

۵۲– هود

۵۳– یوسف

۵۴– حجر

۵۵– انعام

۵۶– صافات

۵۷– لقمان

۵۸– سبا

۵۹– زمر

۶۰– مؤمن

۶۱– فصلت

۶۲– شوری۱۰۴

۶۳– زخرف

۶۴– دخان

۶۵– جاثیه

۶۶– احقاف

۶۷– ذاریات

۶۸– غاشیه

۶۹– کهف

۷۰– نحل

۷۱– نوح

۷۲– ابراهیم

۷۳– انبیاء

۷۴– مؤمنون

۷۵– سجده

۷۶– طور

۷۷– ملك

۷۸– حاقه

۷۹– معارج

۸۰– نبأ

۸۱– نازعات

۸۲– انفطار

۸۳– انشقاق

۸۴– روم

۸۵– عنکبوت

۸۶– مطففین

۸۷– بقره (مدنی)

۸۸– انفال

۸۹– آل عمران

۹۰– احزاب

۹۱– ممتحنه

۹۲– نساء

۹۳– زلزال۴۳

۹۴– حدید

۹۵– محمد

۹۶– رعد

۹۷– رحمان

۹۸– انسان

۹۹– طلاق

۱۰۰– بینه

۱۰۱– حشر

۱۰۲– نصر

۱۰۳– نور

۱۰۴– حج

۱۰۵– منافقون

۱۰۶– مجادله

۱۰۷– حجرات

۱۰۸– تحریم

۱۰۹– جمعه

۱۱۰– تغابن

۱۱۱– صف

۱۱۲– فتح

۱۱۳– مائده

۱۱۴– توبه

تاریخچه قرآن

آیا تعیین جایگاه سوره ها به شیوه فعلی از جانب پیامبر اکرم (ص) بوده است یا خیر؟

در پاسخ به این سؤال اختلاف است، عده ای پاسخ منفی داده اند و معتقدند که مُصحف شدن قرآن کریم بعد از شهادت پیامبر اکرم (ص) بوده است، عده ای دیگر، معتقدند که در زمان پیامبر اکرم (ص) کتاب قرآن مجید به شکل مصحف و کتاب درآمد. گروه دوم در توضیح نظر خود آورده اند: هر چند ممکن است سوره ها و همین طور آیه های قرآن در طول تاریخ قرآن بر حسب محتوایشان از سوی دانشمندان اسلامی نامهای دیگری نیز یافته باشند، ولی آنچه مسلم است این است که متن تمامی سوره ها در روزگار پیامبر اکرم (ص) و با نظارت ایشان نگاشته شد و در زمان حیات آن حضرت (ص)، قرآن کریم به عنوان مصحف کامل درآمد.

مؤلف: با توجه به اعجاز عددی قرآن کریم که توضیح مختصری از آن در فصل اول آمده است، تحت هیچ شرایطی نمی توان سوره یا آیه و حتی کلمه ای از قرآن کریم را جا به جا یا کم و زیاد کرد و لذا نظمی که هم اکنون در ترتیب و جایگاه سُوَر و آیات الهی می باشد تنها از جانب پیامبر اکرم (ص) و به اذن الهی است، که از عهده بشر عادی خارج است. در تأیید این ادعا به برخی از نقلیات و روایاتی که به شرح ذیل خواهد آمد توجه فرمایید:

- در کتاب علوم قرآن، آیت الله محمد هادی معرفت، قم، انتشارات التمهید، ۱۳۷۸ش، ص ۱۱۱ و ۱۱۲:

تعیین مقدار آیات یک سوره توسط شخص نبی اکرم (ص) صورت گرفته است یا به عبارتی امری توقیفی بوده و رأی و نظر صحابه در آن دخالت نداشته است.

- از همان منبع، ص ۱۱۲:

هر سوره ای در قرآن کریم، همزمان با حیات رسول خدا (ص) دارای نام و عنوان یا نام ها و عناوینی بوده است که از طریق وحی معین و مشخص گردید و به اصطلاح، اسامی سوره ها نیز امری توقیفی و با صلاح دید شخص پیامبر اکرم (ص) و به فرمان خدا نام گذاری شده است.

- در کتاب تاریخ قرآن، محمود رامیار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹ ش، ص۵۷۴:

ص :۴۱

طبق روایات وارده، هرگاه جبرئیل فرود می آمد و آیاتی به همراه داشت موضع و جایگاه هر آیه ای را در سوره تعیین می کرد و آن گاه رسول خدا (ص) آن را بر یارانش قرائت می کرد و به نویسندگانِ وحی، فرمان می داد که آن را در جای خود بنگارند.

– در کتاب الاتقان، جلال الدین سیوطی، ج ۱، ص۱۷۲:

بی گمان زنجیره آیات در هر سوره و ساختمان سوره ها و قرار دادن «بسم اللّه» در آغاز هر سوره و تعیین نام آنها توقیفی و توسط رسول خدا (ص) انجام گرفته است.

– در کتاب البرهان فی علوم القرآن، بدرالدین زرکشی، ج۱، ص۲۵۶: تعیین جایگاه سوره ها به شیوه فعلی، هر چند غالب مصادیق آن بر حسب ترتیب نزول می باشد، اما در مصادیقی که معیار ترتیب نزول رعایت نشده است، مانند سوره های بزرگ آغاز قرآن، این را نیز گروهی از دانشمندان اسلامی مربوط به عصر رسول خدا (ص) و به دستور ایشان می دانند.

– در کتاب لمحات الانوار، ج۱، ص۳۱۹: احمد حنبل، دانشمند محدث اهل سنت روایاتی چند در این باره نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: «من ادام النظر الی المصحف متع ببصره»=«آن کس که نگاه خویش بر مصحف دوزد از بینایی چشم خویش بهره مند خواهد گردید».

در تفسیرجامع، ج ۱، ص۵۲، از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود:

به جای تورات، ۷ سوره بزرگ قرآن یعنی سبع طوال و به جای انجیل، مثانی (سوره هایی که زیاد خوانده می شوند یعنی از هود تا نحل) و به جای زبور، «مئین» (سوره هایی که حدود ۱۰۰ آیه اند) را به من داده اند و نیز سوره های «مفصلات» (سوره های کوتاه که مکرر با بسم الله از هم جدا می شوند) و قرآن مهیمن است که علاوه بر سایر کتب آسمانی به من داده شده است.

مؤلف: البته ممکن است در طول زمان نام های دیگری هم برای آیات و سور الهی درست کرده باشند ولی این بدان معنی نیست که ترتیب و نظم را هم دست کاری کرده اند همان طور که نقل ذیل به این نام گذاری اشاره دارد: «پس از وفات پیغمبر اکرم(ص) در طی مرور زمان هر سوره و حتی بسیاری از آیات به خاطر خصوصیات و مزایا و یا اشتمال آن ها بر مسائل و موضوعات خاصی دارای عناوین و اسامی دیگر نیز گردید؛ که از جانب علماء به آن سور و آیات داده شد. مثلاً در فقه و اصول اسلامی بسیاری از آیات دارای اسامی و عنوان های خاصی شدند که به عنوان نمونه می توان به چند مورد اشاره کرد: آیه تطهیر، آیه نفی سبیل، آیه نبأ و رکون و ...» (حجّتی، محمد باقر، تاریخ قرآن، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶ ش، ص ۹۸).

آیا قرآنی که حضرت علی (ع) آن را مصحف نمود با قرآن کنونی متفاوت است؟

پاسخ: خیر، آن قرآن از نظر تعداد آیات و تعداد سوره ها و مضمون و متن آیات کاملاً با این قرآن مطابق است و حضرت علی

(ع) و نیز امامـان معصوم (ع) هیـچ گـاه در برابر جمع آوری قرآن به دست خلفـا، مخالفتی نکرده و نظرشان، راجع به آن مثبت اسـت، چرا کـه اگر کوچکـترین تحریفی در آیـه و حـتی در کلمـه ای از قرآن رخ می داد، مطمئنـاً حضـرت امیرالمـؤمنین (ع) مخـالفت می فرمود. فرقش صـرفاً در وجود روایـات رسول خـدا (ص) در ذیلِ آیات است. در تأییـد این ادعا به چنـد قول ذیل توجه کنید:

– در کتاب سـلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۱و۵۸۲و۶۵۷. و در بحارالا‌ـنوار، ج ۸۹ ، ص۴۰، آمده است که حضـرت علی (ع) در خطاب به عثمان فرمود:

به درستی هر آیه ای خداونـد بر پیامبر خدا (ص) نازل کرد پیش من است که به املای او دست خط من است. و تأویل هر آیه ای که خـدا بر پیامبر خودش نازل کرد و هر حلال و حرام یا حـد یا حکم یا هر چیزی که مردم به آن تا روز قیامت نیاز دارنـد. این مصحف با املای پیامبر خدا (ص) نوشته شده و خط من است، حتی جریمه ی خدشه ای که به بدن کسی وارد شود.

– در تفسیر برهان، ج۱، ص ۱۶، از امیرمؤمنان (ع):

آیه ای بر پیامبر (ص) نازل نشد، مگر آن که بر من خوانده و املاء فرمود و من آن را با خط خود نوشـتم و نیز تفسـیر و تأویل، ناسـخ و منسوخ و محکم و متشـابه هر آیه را به من آموخت و مرا دعا فرمود تا خداونـد فهم و حفظ به من مرحمت فرمایـد، از آن روز تا کنون هیچ آیه ای را فراموش نکرده و هیچ دانش و شناختی را که به من آموخته و نوشته ام، از دست نداده ام.

ص :۴۳

- در تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۹، ح ۴۶، آمده است: بی گمان امیرمؤمنان (ع) قرآن نازل شده را از آغاز تا فرجام گردآوری و بر طبق ترتیب خودش تألیف کرد. سوره های مکی را بر مدنی و منسوخ را بر ناسخ مقدم داشت و هر آیه و سوره ای را در جای خودش گذاشت، از همین جهت امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرموده است: به خدا اگر قرآن آن طور که نازل شده بود خوانده می شد، هر آینه نام ما را در آن می یافتید، همانطور که نام پیش از ما یافت می شد.

مؤلف: مرادِ امام صادق (ع)، تأویل آیات است نه خود آیات.

-ابوعبدالله زنجانی در کتاب تاریخ القرآن، ص۷۶، (م ۱۳۱۹ ش) هم در توصیف مصحف امام می نویسد:

این مصحف مرکب از هفت جزء و حجم آن چنان گسترده بود که حضرت مجبور شد برای حمل آن از شتر استفاده کند.

-آیت الله خویی (البیان، ص۲۲۲) می نویسد: اینکه مصحف مشتمل بر زیاداتی اضافه بر قرآن داشته، تردید ناپذیر است، اما روشن است که این معنا دلالت بر این ندارد که این زیادات از قرآن باشد، بلکه زیاداتی است تفسیری و بیان تأویلات.

مؤلف: با توجه به اقوال فوق و نیز روایات بی شمارِ دیگر، معلوم می شود که قرآنِ جمع آوری شده توسط حضرت علی (ع) از نظر متن آیات و سُوَر، دقیقاً عین همین قرآن کنونی است و تنها فرقش در تأویل آیات است که نسبت به قرآن کنونی اضافه دارد. در توضیح بیشتر باید گفت: پیامبر اکرم (ص) حدود ۵۷۰ سال بعد از میلاد مسیح، متولد شد و در سال (۶۱۰ یا۶۱۱ م) در شهر مکه و در غار حرا با نزول ۵ آیه ی اولِ سوره علق، بعثتش را آغاز کرد. اما این بعثت ظاهری و علنی بود، چرا که قبل از آن مبعوث شده و قرآن نیز به طور کامل بر آن حضرت (ص) نازل شده بود، ولی آن را به امر خدای تعالی مخفی نگهداشته بود. (این که قرآن کریم دو بار بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد به استناد دو آیه شریفه (طه۱۱۴) و (قیامت۱۷) است که به تفصیل در ذیل آیاتِ مذکور آمده است)، از طرفی بنا به مصلحت الهی از جمله ظرفیت و فهم کم انسان ها این قرآن در طی ۲۳ سال و به تدریج تا آخر عمر شریفش نیز نزول یافت و پیامبر اکرم (ص) وقتی آیه و سوره

ای نازل می شـد، می فرمود آن را یادداشت و نسـخه برداری کننـد، اما چون همه قرآن نازل نشده بود پس نمی شد به صورت کتاب یا مصـحفی با نظم خاصِ کنونی در آیـد، لذا به حضـرت علی (ع) سـفارش فرمود، بعد از او به چه نحو و ترتیبی و با چه اسم و مشـخصاتی آن آیـات و سُوَر الهی را مرتب و منظم و به شـکل کتاب و مصـحفی که مورد و منظور الهی باشـد درآورد. بنـابراین قرآن کریم در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) به صورت نسـخه هایی کامل درآمـد، و بعـد از شـهادت حضـرت رسول (ص)، در سال ۱۱ هجری و ۵ روز بعد از دفن پیامبر اکرم (ص)، به دست مبارک حضرت علی (ع)، با همین آیاتِ موجود، اما با توضـیح و تفسـیر در ذیلِ آیات به صورت مصـحفی کامل درآمد و از آن جایی که نام و مشخصاتِ کاملِ منافقان و دشمنانِ پیـامبر اکرم (ص) و مقـام و ارزش اهـل بیت (ع) و امـامت که قرآن کریم فقـط بـا ایمـاء و اشاره از آنها یاد کرده را به صورت عینی و واضح بیان فرموده است، لذا خلفا که رواج و انتشارِ این قرآن را به ضـرر منافع مادی خود می دیدند، مانع از انتشار آن شدنـد. و این قرآن اکنـون در دست مبـارکِ ولی عصـر (عـج) قرار دارد. در زمـان ابـوبکر تمـام روایـاتِ پیـامبر اکرم (ص) را سوزاندند و تنها نسخه های قرآن را به شکل مصحفی درآوردند. بعد از او در سال ۳۰ هجری که هنوز ۵ سال از خلافت عثمان بـاقی مانـده بود، قرآن کنونی به صورت کتـاب (مصـحف) درآمـد که به آن «مصـاحف امام» یا «مصاحف عثمانی» گوینـد. و تعداد آنها ۵ یا ۶ نسخه بود که به مکه، مدینه، بصره، کوفه، بحرین و شام ارسال شد.

چرا حضـرت علی علیـه السـلام قرآنی را که در زمـان خلافـت ابـوبکر جمـع آوری کرده بـود و ابـوبکر پخش و ترویـجِ آن را نپذیرفت، در زمان خلافت خودشان ارائه ننمود؟

پاسـخ: باید توجه داشت که صـرف به حکومت رسـیدن دلیل بر مساعد بودن همه ی شـرایط برای طرح یا اجرای یک موضوع نمی باشد. به ویژه با توجه به این که حکومت آن حضرت پس از گذشت ۲۵ سال که برای رسوخ دادن افکار یا برداشت های غلط یا متداول نمودن سنت های غلط و افراط ها و تفریط ها کافی بود، به استقرار رسید و فرصت بسیاری لازم داشت تا اذهان عمومی به نقطه ی اول برگردد و پذیرای حقایق اسلام ناب محمدی (ص) باشد و حال آن که حکومت

ایشان بیش از ۵/۵ سال به طول نیانجامید. لذا امکان عدم پذیرش، مقابله، تحریف، نابودی و ...، بسیار زیاد بود. چطور می توان انتظار داشت مردمی که ظرف کمتر از یک ساعت از شهادت پیامبر اکرم (ص)، پیمان خود در غدیر را که بیش از سه ماه از آن نگذشته بود، شکستند و حضرت علی (ع) را خانه نشین کردند، اکنون پس از گذشت ۲۵ سال قرآنِ او را بپذیرند؟ چنان چه شاهدیم وقتی ایشان مصحف جمع آوری شده را به مسجد آورد و ابوبکر نپذیرفت، کسی هم شاکی و معترض نگردید! مضاف بر این که وجود نازنین و مقدس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، اصل، روح و تجسم قرآن کریم است، مگر خودش را قبول داشتند که قرآن جمع آوری شده اش را قبول کنند؟! و مگر احترام و حفظ خود و اولاد طاهرش را رعایت کردند که احترام و حفظ قرآن جمع آوری شده اش را رعایت کنند؟!!!

آیا مصحف امام علی (ع) با مصحف حضرت زهرا (س) یکی بوده یا با هم فرق دارند؟

در پاسخ به این سؤال شیخ کلینی، در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۴۱، حدیث ۳و۴و۵، آورده است:

«در روایات بسیار تأکید شده که مصحف حضرت فاطمه (س) قرآن نبوده، بلکه مصحف حضرت، امثال و حکم و موعظه و سخنان عبرت آموز و اخبار بوده است». کلینی طبق روایتی از امام صادق (ع) نقل می کند که: «مصحف فاطمه، وصیت فاطمه (س) بوده است». و نیز آورده: «در برخی اخبار آمده است که در این مصحف اخبار آینده و اسرار و مسائل فرزندان آن آمده است».

دلایل عدم تحریف قرآن کریم

۱- دلایل قرآنی:

الف- دو آیه حفظ قرآن از تحریف شامل: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»=«ما خود قرآن را نازل کرده ایم و خود نیز از آن محافظت می کنیم» (حجر ۹). و آیه: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ. لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»=«و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر، که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی آید» (فصلت ۴۱و۴۲).

ب- اگر شما در جای جای جهان و در کتابخانه های کشورهای مختلف، کتابِ قرآن کریم

را درخواست کرده و سپس آنها را با هم مقایسه کنید می بینید که هیچ تفاوتی با هم ندارند، در صورتی که اگر این عمل را با انجیل یا تورات انجام دهید، خواهید دید که چقدر متفاوتند و این دلیل روشنی بر عدم تحریف قرآن است.

ج- اعجاز عددی قرآن کریم که در فصل گذشته به برخی از آن اشاره شد.

۲- دلیل سنت:

الف– عدم مخالفت اهل بیت (ع) با قرآن جمع آوری شده توسط خلفا و حتی سفارش شیعیان به پیروی از آن قرآن.

ب – حدیث ثقلین: «اِنی تارِکُم فیکُم ثقلین کتابَ الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض».

ج – روایات عرض: روایات عرض بر قرآن کریم از ائمه (ع) وجود دارد که فرموده اند: آنچه را از ما به شما رسیده بر قرآن عرضه کنید، اگر موافق با کتاب خدا بود اخذ نمایید و الا آنها را طرد کنید: «ما وافَقَ کتابَ الله فَخُذوهُ و ما خالَفَ کتابَ الله فرُدُّوه».

۳- گواهی تاریخ:

بنا به گواهی غیر قابل تردید تاریخ، امکان تحریف و دست کاری قرآن وجود نداشته؛ زیرا قرآن، کتابی است که از روز اوّل مورد عنایت و اهتمام مسلمانان بوده است. قرآن برای مسلمانان همه چیز بوده است: قانون اساسی، دستور عمل زندگی، برنامه حکومت، کتاب مقدس آسمانی و رمز عبادت و بندگی. قرآن، کتابی بود که مسلمانان همواره در نماز و مسجد و خانه و میدان جنگ، به هنگام رو به رو شدن با دشمنان و به عنوان استدلال بر حقانیت مکتب، از آن استفاده می کردند. از تواریخ اسلامی استفاده می شود که تعلیم قرآن را مِهر زنان قرار می دادند. اصولاً تنها کتابی که در همه محافل مطرح بود و هر فردی را از آغاز عمر با آن آشنا می کردند و هر کس می خواست درسی از اسلام بخواند، آن را به او تعلیم می دادند، قرآن مجید بود.

با توجه به این که قرآن به صورت یک مجموعه، با همین شکل فعلی در عصر پیامبر (ص)

جمع آوری شده بود، و مسلمانان سخت به یادگرفتن و حفظ آن اهمیت می دادند. و اصولاً شخصیت افراد در آن عصر تا حد زیادی به این شناخته می شد که چه اندازه از آیات را حفظ کرده باشند. شمار حافظان قرآن به اندازه ای زیاد بود که در تواریخ می خوانیم در یکی از جنگ ها که زمان ابوبکر واقع شد، چهارصد نفر از قاریان قرآن به قتل رسیدند. در داستان «بئر معونه» (یکی از آبادی های نزدیک مدینه) و جنگی که در آن منطقه در زمان حیات پیامبر (ص) اتفاق افتاد، می خوانیم که جمع کثیری از قاریان در حدود هفتاد نفر شربت شهادت نوشیدند. (تفسیر نمونه، ج۱۱، ص ۲۳). از این مطالب روشن می شود که حافظان و قاریان و معلّمان قرآن آن قدر زیاد بودند که تنها در یک جنگ این تعداد شهید شدند، چرا که قرآن فقط قانون اساسی برای مسلمانان نبود، بلکه همه چیز آن ها بود، مخصوصاً در آغاز اسلام که هیچ کتابی جز آن نداشتند و تلاوت و قرائت و حفظ و تعلیم و تعلّم مخصوص قرآن بود. قرآن یک کتاب متروک در گوشه خانه و یا مسجد که گَرد و غبار فراموشی روی آن نشسته باشد نبود تا کسی از آن کم کند یا بر آن بیفزاید.

حفظ قرآن به عنوان یک سنت و عبادت بزرگ همیشه میان مسلمانان مطرح بوده و هست، همچنین بعد از پیدا شدن صنعت چاپ که سبب شد این کتاب به عنوان پرتیراژترین کتاب در کشورهای اسلامی چاپ و نشر گردد، باز حفظ قرآن به عنوان یک سنت دیرینه و افتخار بزرگ، موقعیت خود را حفظ کرد، به طوری که در هر شهر و دیار همیشه جمعی حافظ قرآن بوده و هستند. اکنون در بعضی کشورهای اسلامی مدرسه هایی وجود دارد که برنامه شاگردان آن در درجه اوّل حفظ قرآن است. سنت حفظ قرآن از عصر پیامبر اکرم (ص) و به دستور و تأکید آن حضرت در تمام قرون ادامه داشته است. هم چنین سنت قرائت قرآن و ثواب آن، همه و همه، از دلایلِ عدمِ تحریف قرآن کریم است.

۴- وجود کاتبان وحی:

آنان کسانی بودند که نزول آیات بر پیامبر اکرم (ص) را یادداشت می کردند. شمار حافظان را از چهارده تا چهل و سه نفر نوشته اند. بنا به نقل ابو عبد الله زنجانی در کتاب «تاریخ قرآن»

ص :۴۸

پیامبر (ص) نویسندگان متعددی داشت که وحی را یادداشت می کردند و آن ها چهل و سه نفر بودند که بیش از همه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و «زید بن ثابت» در امر کتابت قرآن ملازم پیامبر (ص) در این رابطه بودند. (ابو عبد الله زنجانی، تاریخ قرآن، ص ۲۴).

آنها در برخی موارد آنچه را که نوشته بودند، برای پیامبر (ص) می خواندند تا هر گونه اشتباه احتمالی رفع شود. کتابی که این همه نویسنده داشته، چگونه ممکن است تحریف شود؟!!!

۵- خاتمیت:

پس از قبول خاتمیت پیامبر (ص) و این که اسلام آخرین آیین الهی است، و رسالت قرآن تا پایان جهان برقرار خواهد بود، چگونه می توان باور کرد که خدا (وند سبحان) این یگانه سند اسلام و پیامبر (ص) را پاسداری نکند؟ (علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵۰).

۶- تحدی (مبارزه طلبی):

که ان شاء الله در بحث تحدی خواهد آمد.

تفسیر و تأویل قرآن کریم

تفسیر: از ریشه «فسر» یا «سَفر» به معنای «کشف» است و علم تفسیر یعنی روشن نمودن و تبیین و فهم قرآن است.

در قرآن کریم کلمه تفسیر یک بار آمده است: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا»=«آنان هیچ مثلی برای تو نمی آورند مگر اینکه ما حق را برای تو می آوریم، و تفسیری بهتر (که در برابر آن ناتوان شوند)!» (فرقان۳۳).

تأویل: تأویل از ریشه «اَول» به معنای رجوع و برگرداندن است. و معنای تأویل قرآن در حقیقت «برگرداندن معنای حقیقی آن به ام الکتاب که در نزد خدای تعالی است». و صد البته که جز خدای تعالی و اهل بیت (ع) کسی تأویل قرآن را نمی داند، همچنان که در قرآن کریم نیز در آیه ۷ سوره آل عمران بدان اشاره فرموده است.

کلمه تأویل ۱۶ بار و در ۱۶ آیه قرآن، در هفت سوره آمده است.

درتفسیر المیزان، ج۵، ص ۱۳۶، از کافی، از امام صادق (ع) روایت است که فرمود:

ما راسخین در علم هستیم و ما تأویل قرآن را می دانیم. و فرمود: به درستی که خداوند متعال تنزیل و تأویل را به پیامبرش آموخت و رسول خدا (ص) آن را به علی (ع) آموخت.

در «بیان» آیت الله خویی، ص۲۸۴، از کلینی درکافی، از جابر، از امام باقر (ع):

جز جانشینان پیامبر (ص) کسی حق ندارد ادعا کند همه قرآن، ظاهر و باطنش نزد اوست.

در «بیان»، ص۲۹۲، از عیاشی و کافی، از امام باقر (ع) و از فرات کوفی، از حضرت علی (ع):

قرآن بر چهار گونه نازل شده است: ربع آن درباره ی ما، ربعی درباره ی دشمنان ما، ربعی در مستحبات و مثلها و ربعی واجبات و احکام است. و فرازهای بلند قرآن از ماست.

تفسیر به رأی:

یعنی آیات الهی را مطابق میل و سلیقه شخصی خود معنا کردن است. که این عمل از طرف اهل بیت (ع) شدیداً محکوم و مستوجب عذاب الهی است.

البته در قرآن کریم و روایات معصوم (ع) سفارش به تدبّر و تفسیر قرآن کریم هم شده است، از جمله آیات شریفه: «كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ»=«این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبر کنند» (ص۲۹) و «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ» (نساء۸۲) و (محمد۲۴).

اما در عین حال باید توجه کرد که تخیلات ذهنی را با تفسیر صحیح قرآن افتراق داد و خدای تعالی نیز در خصوص عدم تفسیر به رأی می فرماید: «وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»=«و به خدا مطلبی نسبت می دهید که نمی دانید» (اعراف ۳۳) و (بقره ۱۶۹).

و می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»=«از آنچه آگاهی نداری، پیروی مکن، چون گوش و چشم و دل، همه مسئولند» (اسرا۳۶).

نکته: اولین مفسر قرآن کریم، رسول اکرم (ص) است و بعد از او حضرت علی (ع) و ائمه اطهار (ع) بوده اند.

نکته: ترجمه فارسی قرآن کریم در عهد رسول خدا (ص) انجام گرفته است.

ص: ۵۰

توضیح بیشتر این است: در همان سال های اوّل بعثت پیامبر اکرم (ص) اولین فرد ایرانی که خودش را به پیامبر (ص) رساند و اسلام آورد سلمان فارسی بود، از سلمان فارسی به عنوان اوّلین مترجم فارسی قرآن نیز یاد شده، چرا که پیغمبر اسلام (ص) به ایشان اجازه داد سوره «حمد» را به فارسی ترجمه کند تا فارسی زبانان بتوانند آن را بخوانند و کم کم عادت کنند. در زمان فتح کشور ایران توسط مسلمانان تقریباً همه مردم ایران قرآن و آیین مقدس اسلام را به طور رسمی پذیرفته بودند. و معروف است که سلمان فارسی، «بسم الله الرحمن الرحیم» را «به نام یزدان بخشاینده» ترجمه کرده بود. در عهد «سلطان منصور بن نوح سامانی» و با دستور او، علمای «ماوراء النهر» همه قرآن را به فارسی ترجمه کردند که این ترجمه در قالب ترجمه تفسیر «محمد بن جریر طبری» که از بغداد برای سلطان فرستاده بود به انجام رسید، از این رو این ترجمه که به زبان فارسی دری نوشته شد، نخستین ترجمه جامع قرآن به زبان فارسی است. (تاریخ قرآن، آیت الله محمد هادی معرفت، ص ۱۹۶-۱۹۸).

طبقات مفسران شیعه

– طبقه اول : این گروه اصحاب رسول خدا (ص) بوده و در آن زمان می زیسته اند از جمله:

● عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (م ۶۸ ه ق): وی پسر عموی پیامبر (ص) و نیای بزرگ خاندان بنی عباس است، در زمان رحلت رسول خدا (ص) ۱۳ ساله بود، مفسر قرآن و شاگرد حضرت علی (ع) بوده که اقوالِ تفسیری او در دلِ تفسیرِ طبری آمده است، بعد از ابن عباس شاگرد بزرگش «مجاهد» که شاگرد حضرت علی (ع) هم بوده، جانشینش می شود. او در جنگ صفین یکی از فرماندهان حضرت علی (ع) بود. (اسد الغابه، ج۳، ص ۱۹۴).

● عبدالله بن مسعود (م ۳۲ ه ق): پایه گذار مکتب تفسیر کوفی است. که بنا به گفته سید مرتضی در کتاب الشافی امت اسلام در علم و ایمانِ بسیارِ او، اتفاق نظر داشته، پیامبر اکرم (ص) نیز او را ستوده است و به حالت پسندیده از دنیا رفته است؛ ابن مسعود را نیز از معترضان به «سقیفه» شمرده اند. (حاج محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۱۳۶ و ۱۴۰). از سردمداران علم تفسیر بوده، و

پس از ابن عباس بیشترین تفسیر از او نقل شده است. ابن مسعود می گفت که قرآن بر هفت حرف نازل شده است هر کدام از آنها ظاهر و باطنی دارد و علم این ظاهر و باطن، همه نزد علی بن ابی طالب (ع) است. (سیوطی، الاتقان، ج۲، ص ۱۸۷).

● اُبیّ بن کعب (م ۱۹ – ۳۲ ه ق): از احبار یهود بوده که مسلمان شد و به اسرار کتب کهن نیز واقف بود، او یکی از نخستین کاتبان وحی است. که «سید القراء» نامیده شده است. از نخستین مفسران قرآن است و از جمله آن دوازده تن از صحابیان است که در جریان سقیفه معترض بودند. ابن شحنه، در تاریخ خود او را از جمله کسانی می شمرد که در روز سقیفه، به جهت پشتیبانی از حضرت علی (ع) از بیعت با حاکم منتخب امتناع ورزید، ائمه علیهم السلام، قرائتش را قرائت اهل بیت (ع) دانسته اند. (سید حسن صدر، تأسیس الشیعه، ص ۳۲۴).

● جابر بن عبد الله انصاری (م ۷۴ ه ق): وی در ۱۸ غزوه، همراه رسول اکرم (ص) بود و امام باقر (ع) را هم درک کرد. جابر در سن ۹۴ سالگی از دنیا رفت. (اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۵۸).

– طبقه دوم: به این گروه، «تابعین» هم می گویند و به یک واسطه به رسول اکرم (ص) می رسند. از جمله: «سعید بن جبیر»، «جابر بن یزید جعفی» و «محمد بن سائب کلبی» (م ۱۴۶ ه ق): نویسنده کتاب «طبقات المفسرین» او را صاحب تفسیر معروف و مؤلف کتاب «ناسخ القرآن و منسوخه» معرفی کرده است. سیوطی نقل می کند که کلبی روایات شایسته ای دارد به خصوص از ابوصالح؛ و او به تفسیر قرآن معروف بوده، در میان تابعین، هیچ یک تفسیر پر بارتر و مفصل تر از تفسیر او نداشته است. (سیوطی، الاتقان، ج۲، ص ۱۸۹).

– طبقه سوم: این گروه، اصحاب ائمه (ع) هستند و تحت تعلیم اهل بیت (ع) بوده اند. از جمله: «ابو حمزه ثمالی» (م۱۵۰ ه ق) که از اصحاب امام سجاد (ع) می باشد.

– طبقه چهارم: در زمان نزدیک به ائمه (ع) می زیسته اند از جمله:

● علی بن ابراهیم قمی (قرن ۳ و ۴): صاحب تفسیر قمی که در دو جلد می باشد.

● فرات بن ابراهیم کوفی (قرن ۴): صاحب «تفسیر فرات کوفی».

● محمد بن مسعود عیاشی (قرن ۴): صاحب «تفسیر عیاشی».

● محمد بن ابراهیم نعمانی: صاحب «تفسیر نعمانی».

–طبقه پنجم: از جمله: «شیخ مفید» (م۴۰۹ ه ق): صاحب کتاب «البیان».

– طبقه ششم: از جمله:

● سید مرتضی علم الهدی (م۴۳۶ ه ق): صاحب کتاب «امالی».

● شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی (م ۴۶۰ ه ق): صاحب کتاب «التبیان».

● ابوالفتوح رازی (قرن۶): صاحب تفسیر «روح الجنان»=«روض الجنان» (۲۰جلد فارسی).

● امین الدین طبری (۳۱۰ ه ق): مؤلف کتابهای، مجمع البیان فی علوم القرآن، الوسیط فی علوم القرآن، مجمع الجوامع، است.

● سید رضی: مؤلف کتاب «حقائق التنزیل و دقائق التأویل» که فقط جلد پنجم آن از اول سوره آل عمران تا اواسط سوره نساء، در دسترس است.

● قطب الدین راوندی: مؤلف کتاب «خلاصه التفسیر».

– طبقه هفتم: از جمله:

● فضل بن حسن طَبَرِسی (م ۵۴۸ ه): صاحب دو تفسیرِ «مجمع البیان» و «جوامع الجامع».

● سید حیدر آملی: صاحب جامع الاسرار.

● صدر المتألهین شیرازی (۱۰۵۰ ه ق): مؤلف کتاب «اسرار الایات».

● ملا محسن فیض کاشانی (۱۰۹۱ ه ق): صاحب سه تفسیر صافی – اصفی – مصفی.

● سید هاشم بحرانی (قرن ۱۲): صاحب تفسیر «برهان» (۶ جلدی).

● عبدالعلی حُوَیزی (قرن ۱۱): صاحب تفسیر «نورالثقلین».

● بهاء الدین شریف لاهیجی (م ۱۸۰۶ ه ق): مؤلف تفسیر «لاهیجی».

● سید عبدالله شبر (م ۱۲۴۲ ه ق): مؤلف تفسیر «شبر».

- مولی محمد رضا طوسی (۱۰۶۷ ه ق): مؤلف تفسیر «الائمه لهدایه الامه».

ص: ۵۳

● میرزا ابراهیم صدر شیرازی (م ۱۰۰۷ هـ ق): مؤلف کتاب «العروه الوثقی فی التفسیر».

● قاضی محمد ابراهیما (م ۱۱۶۰ هـ ق): مؤلف «تفسیر القرآن» به زبان فارسی.

برخی دیگر از تفاسیر شیعه (خاصه):

۱- المیزان فی تفسیر القرآن: این تفسیر در ۲۰ جلد عربی و ۴۰ جلد ترجمه فارسی، اثر «سید محمد حسین طباطبایی (ره)» می باشد.

۲- تفسیر نمونه: اثر چند تن از فضلای حوزه علمیه قم از جمله آیت الله مکارم شیرازی.

۳- تفسیر نور: اثر حجت الاسلام قرائتی.

۴- تفسیرجامع: اثر آیت الله ابراهیم بروجردی.

۵- تفسیر کاشف: اثر جواد مغنیه.

۶- تفسیر موضوعی قرآن: اثر آیت الله عبد الله جوادی آملی.

۷- تفسیر نوین: اثر محمد تقی شریعتی که تنها تفسیر جزءِ آخر قرآن کریم است.

۸- تفسیر القرآن الکریم (در یک جلد): اثر سید محمد کاظم عصار.

۹- البیان فی تفسیر القرآن (در یک جلد): اثر آیت الله سید ابوالقاسم خویی. که فقط تفسیر سوره حمد و مباحثی در خصوص روش تفسیر قرآن، نسخ، محکم و متشابه و غیره است.

برخی از تفاسیر سنی (عامه):

۱- جامع البیان یا تفسیر طبری (قرن ۳و۴): اثر جریر طبری اهل مازندران. ۲- بحر العلوم (قرن ۴): اثر سمرقندی. ۳- کشف و البیان (قرن ۵): اثر ثعلبی اهل نیشابور. ۴- قرطبی (قرن ۶): اثر ابوبکر صائن الدین. ۵- کشاف (قرن ۶): اثر ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری خوارزمی. ۶- مفاتیح الغیب یا تفسیر کبیر (قرن ۶و۷): اثر فخر رازی. ۷- انوارالتنزیل یا تفسیر بیضاوی (قرن ۷): اثر عبد الله (قاضی بیضاوی). ۸- قرآن العظیم (قرن ۸): اثر ابن کثیر (فقیه شافعی). ۹- دُرّمنثور (قرن ۱۰): اثر جلال الدین سُیُوطی (فقیه شافعی). ۱۰- روح البیان (قرن ۱۲): اثر شیخ اسماعیل حقی. ۱۱- روح المعانی (قرن ۱۳): اثر محمود بن عبد الله معروف به آلوسی.

ص :۵۴

قواعد و نکات الزامی در خصوص تفسیر صحیح قرآن کریم:

همان طور که در فصل گذشته آمد، و نیز به استنادِ آیه (آل عمران ۷) تأویل قرآن کریم را تنها خدای تعالی و راسخون در علم که همان اهل بیت (ع) هستند می دانند، اما تفسیر صحیح قرآن کریم به استناد روایات و آیات الهی مجاز است، البته همان طور که خدای تعالی می فرماید: «قُلْ آللّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللّهِ تَفْتَرُونَ»=«به آنان بگو که آیا در این گفتار، خدا به شما اجازه داده یا بر وی افترا می بندید» (یونس ۵۹) و نیز می فرماید: «وَلاَ تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ»=«و از آنچه علم و آگاهی کامل بر آن نداری پیروی مکن» (اسراء ۳۶)، نباید تفسیر به رأی انجام داد، بنابراین برای دستیابی به یک تفسیرِ صحیح نکاتی را باید مدِّنظر قرار داد:

۱ – ظواهر آیات: شامل: الف – ترجمه صحیح آیات الهی: هر چند هیچ ترجمه ای صد در صد صحیح نمی باشد و نمی توان هیچ ترجمه ای را عین قرآن محسوب کرد اما بایستی سعی فراوان شود که ترجمه ای شبیه آیات آن به دست آید، به طوری که مفهوم حقیقی آیه را برساند.

ب – آشنایی با قواعد و احکام آیات. به طور کلی آیات الهی چهار حکم دارند:

۱ – نسخ (ناسخ و منسوخ) ۲ – تخصیص (عام و خاص)

۳ – تقیید (مطلق و مقید) ۴ – تشبیه (محکم و متشابه)

۲ – اخبار و احادیث معصومین (ع):

الف–خبر متواتر: خبر و حدیثی است که ناقلین زیادی آن را تأیید می کنند. بنابراین به صحت آن می توان اعتماد کرد. خبر متواتری که کاشف از قول معصوم باشد می تواند آیه ای را نسخ کند.

ب– خبر واحد: خبری که تواتری در آن نیست و شامل آن دسته از روایات غیر قطعی است که ناقلین زیادی آن را بیان نکرده باشند و اگر موثق باشد، می توان به آن استناد کرد. هر چند با خبرِ واحدِ موثق می توان قرآن را تفسیر کرده و یا تخصیص داد اما نمی توان آیه ای را نسخ کرد.

۳ – عقل و فطرت سالم: همه انسانها به طور تکوینی، پیامبری در درونشان به ودیعه گذاشته شده که آنها را به سوی مبدأ هستی متمایل می سازد و این تا موقعی است که غبار گناه و آلودگی

روی آن را نگرفته باشد، بنابراین با ترک و دوری از گناه و نیز عبادت و اطاعت محض حضرت حق تعالی که یکی از مصادیق بـارز و مهم این اطـاعت، در حقیقت پیروی از اهـل بیت (ع) و دوسـتی و محبت آن بزرگواران است، می توان در فهم و درک هر چه صحیح تر قرآن کریم گام برداشت.

با عبادت نی توان الله شد / می توان موسی کلیم الله شد.

توجه: منبع غالبِ مباحث نسخ و بداء و قضا، برگرفته از کتاب «بیان» آیت الله خویی، ص، ۳۴۴-۵۱۷، است.

نسـخ: در لغت به معنای، تغییر، ازاله، ابطال و انتقال است، نسخ در قرآن کریم یعنی برداشـته شدن حکمی از احکام ثابت دینی بر اثر سپری شدن وقت و مدت آن، بنابراین اگر حکمی ثابت نباشد و با تغییر موضوع، تغییر پیدا کند، نسخ نیست. مثلاً شـراب حرام است ولی اگر به سرکه تبدیل شود دیگرحرام نیست و این عمل نسخ محسوب نمی شود بلکه تغییر موضوع است.

شرایط نسخ

۱- منسوخ یـک حکم شـرعی است، بنابراین نسـخ در تشـریع و قانونگـذاری است و نه در تکوین. (اگر نسـخ در حکم تشـریع باشد به آن نسخ گویند و اگر در تکوین باشد، «بَداء» گویند).

۲- منسوخ محدود به زمان معینی نباشد، پس منسوخ در صورتی است که به دائمی و یا موقت بودن زمان حکم اشاره نگردد و حکم به ظاهر، همیشگی و دائمی باشد، بنابراین برداشته شدن یک حکم موقت پس از پایان وقتش نسخ نیست.

۳- آیه ی ناسخ باید بعد از آیه ی منسوخ نازل شده باشد و نیز باید نظارت به آیه ی منسوخ داشته و حکم آن را بیان و روشن سازد.

۴- تشـریع ناسـخ از سوی شارع صورت گرفته باشـد و عقل یا اجماع نمی توانـد حکمی را نسـخ کند، بلکه کتاب و سـنت می توانـد آن را نسـخ کنـد. (توضـیح اینکه هیچ گاه آیه ای با خبر واحد نسخ نمی شود، بلکه باید متواتر و کاشف از قول معصوم باشد).

۵- دلیل ناسخ و منسوخ باید همسان باشد.

ص :۵۶

۶- آنچه که به واسطه ناسخ رفع می گردد، فقط حکم آیه است و نه خود آیه، به عبارتی نسخ، رفع حکم است نه تلاوت، یعنی آیه ی منسوخ هم جزیی از قرآن است.

انواع نسخ:

۱- حقیقی: نسخ حقیقی ناشی از جهل افراد است که با پیشرفت علم، آن جهل رفع شده و حکم جدیدی به وجود می آید.

۲- مجازی و ظاهری: نسخ در آیات الهی و در احکام دینی به معنای مجازی و ظاهری است و نه معنای واقعی که (العیاذ بالله) مستلزم جهل و عدم علم خدای تعالی به مصالح و مفاسد باشد.

بنابراین خدای تبارک و تعالی از همان آغاز، آگاه به اتمام حکم منسوخ بوده است، هر چند مردم به آن جاهل بوده و گمان همیشگی بودن آن را داشته اند.

نکته: روایات اهل بیت (ع) نیز شامل قانون نسخ می شوند.

آیاتی از قرآن کریم که به نسخ اشاره دارند:

۱- بقره ۱۰۶ = (آیه نسخ): «مَا نَنْسَخْ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَیرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیر»=«هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به دست فراموشی بسپاریم بهتر از آن یا مانندش را می آوریم...».

۲- نحل ۱۰۱: «وَإِذَا بَدَّلْنَا آیهً مَکَانَ آیهٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا ینَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لَا یعْلَمُونَ »=«و هنگامی که آیه ای را به آیه دیگر مبدل کنیم [= حکمی را نسخ نماییم] و خدا بهتر می داند چه حکمی را نازل کند آنها می گویند: «تو افترا می بندی!» اما بیشترشان (حقیقت را) نمی دانند!».

۳- رعد ۳۹ (آیه محو و اثبات): «یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ»=«خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست».

نکته: آیه ۱۰۶ بقره معروف به آیه نسخ است و به صراحت وجود نسخ در قرآن را اثبات می کند. و آیه ۳۹ رعد معروف به آیه محو و اثبات است و اشاره به نسخ در تکوین یا بَداء دارد.

بَداء چیست؟

نسخی را که در تکوین به وقوع پیوندد را «بَداء» گویند. به عبارتی «نسخ» در افق تشریع و قانونگذاری است ولی «بَداء» در افق تکوین و آفرینش است. «بَداء» از نظر شیعه یعنی «ابدا» به

معنای اظهار می باشد، یعنی آنچه برای بشر مجهول و ناروشن بود، خدای تعالی آن را اظهار و آشکار سازد، «الآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا»=«حالا خدای تعالی ظاهر نمود که در شما ناتوانی است» (انفال ۶۶). «بَداء» در مواردی می تواند به وقوع بپیوندد که تقدیر، حتمی نباشد و در تقدیرِ حتمی و مصوباتِ نهایی الهی «بَداء» تعلق نمی گیرد. «بَداء» یکی از اقسام قضاهاست.

انواع قضا (تقدیرات):

۱- علم مکنون یا اختصاصی: علومی است که خدای تعالی کسی را از آن مطلع نساخته و منحصر به خود نموده است. «بَداء» از این علوم سرچشمه می گیرد ولی به آنها راه ندارد.

۲- قضای حتمی: آنچه خداوند به پیامبر و یا فرشته ای وقوع حتمی آن را اطلاع داده است، به این گونه تقدیرات «بَداء» راه ندارد و «بَداء» نیز از این علوم سرچشمه نمی گیرد.

آن سری از پیشگویی های اهل بیت (ع) که از وقوع چیزی در آینده به طور حتم و جزم، خبر دهند و آن را مشروط و معلق به مشیت پروردگار نسازند، قضا و تقدیر حتمی است و آنهایی که مشروط و معلق سازند را قضای غیر حتمی گویند.

۳- قضای غیر حتمی: اگر خدای تعالی وقوع چیزی و یا عدم آن را تقدیر کند و چگونگی آن را به فرشتگان و پیامبرانش اطلاع دهد، ولی تحقق و وقوعش را به اراده و مشیت خویش مشروط و معلق سازد قضای غیر حتمی است، این گونه تقدیرات مورد «بَداء» است.

به علوم و تقدیرات حتمی خداوند «لوح محفوظ» یا «ام الکتاب» یا «علم مخزون» گویند و به علوم و تقدیرات غیر حتمی «لوحِ محو و اثبات» گویند.

«لوح محفوظ» تنها یکبار در قرآن کریم در سوره بروج آیه ۲۲ ذکر شده است ولی تعابیر دیگری از آن به شرح ذیل در قرآن کریم آمده است: ۱– کتاب: (فاطر ۱۱)

۲ – ام الکتاب: (زخرف ۴) و (رعد ۳۹)

۳– کتاب مسطور: (اسراء ۵۹) و (طور ۲)

۴– کتاب مبین: (انعام ۵۹) و (یونس ۶۱) و (نمل ۷۵) و (هود ۶)

۵- کتاب حفیظ: (ق ۴) ۶- کتاب مکنون: (واقعه ۷۸)۷ – امام مبین: (یس ۱۲).

در «بیان»، ص۵۰۵، از «عیون» شیخ صدوق، از حضرت رضا (ع)، از امام صادق (ع):

علم خداوند بر دو گونه است: ۱) علم مکنون، سرّی و اختصاصی است که غیر از وجود خداوند سبحان، کسی بر آن آگاهی ندارد و «بداء» هم از همین علوم سرچشمه می گیرد.

۲) علمی که خداوند فرشتگان و پیامبرانش را بر آن مطلع و آگاه ساخته است، اهل بیت و پیامبر تو نیز از این گونه علوم و اسرار خداوندی اطلاع دارند.

در «بیان»، ص ۵۰۸، از عیاشی به نقلِ زراره، از امام صادق (ع) و از امام سجاد (ع):

اگر یک آیه در قرآن نبود از آنچه تا روز قیامت واقع خواهد گردید به شما خبر می دادم، گفتم آن آیه کدام است؟ فرمود: «آیه محو و اثبات» (یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ)

در «بیان»، ص ۵۱۰، از عیاشی، از عمار بن موسی، از امام صادق (ع) درباره آیه شریفه «یمحو الله»:

در این مورد دو کتاب وجود دارد، کتابی که نوشته های آن قابل تغییر و محو و اثبات است، خداوند آنچه را که بخواهد از آن کتاب می زداید و آنچه را که بخواهد تثبیت می کند. بر طرف شدن قضا و سرنوشت به وسیله دعا از مقوله گزارشات همان کتاب است، ولی اگر این قضا و سرنوشت از همان کتاب اول که «کتاب محو و اثبات» نامیده می شود، بگذرد و در کتاب دیگری به نام «محفوظ» و یا «ام الکتاب» ضبط و ثبت گردد، قابل تغییر نمی باشد و دعا در آن مؤثر نخواهد بود و کوچکترین سودی نخواهد داشت.

در کافی، ج۱، ص۴۰۱، از حضرت رسول (ص):

حدیث آل محمد صعب (دشوار) و مستصعب (مردم آن را دشوار شمرند) است، جز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خدا دلش را به ایمان آزموده، به آن ایمان نیاورد. پس هر حدیثی که از آل محمد (ص) به شما رسید و در برابر آن آرامش دل یافتید و آن را آشنا دیدید، بپذیرید و هر حدیثی را که دلتان از آن رمید و ناآشنایش دیدید، آن را به خدا و پیغمبر و عالم آل محمد (ص) بازگردانید، به راستی هلاک شده کسی است که حدیثی را که تحمل ندارد، برایش باز-

گو کنند و او بگوید: «به خدا این چنین نیست» و انکار همان کفر است.

در کافی، ج۲، ص۲۲۳، از امام صادق (ع):

تحمل امر ما تنها به تصدیق و پذیرفتن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پنهان داری و نگهداشتن آن از نااهلش است. به شیعیان ما سلام برسان و به آنها بگو: خدا رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم (مخالف ما) را به سوی خود کشاند، آن چه را می فهمند به آنها بگویید و آن چه را نمی پذیرند از آنها بپوشانید.

نکته سوم: به خاطر شباهتی که نسخ با تخصیص و تقیید دارد، علما در تشخیص و تعریف نسخ اختلاف کرده اند: عده ای نسخ را به کلی رد کرده اند: این گروه معتقدند که آیه ناسخ وجود ندارد، بلکه این آیه تخصیص به آیه قبلی (منسوخ) شده است، برعکس عده ای دیگر، پای خود را فراتر گذاشته و به بهانه نسخ، آیات زیادی را منسوخ فرض کرده اند و به عبارتی آیاتی که تخصیص شده اند را به اشتباه منسوخ کرده اند.

دلایل منکران نسخ:

۱– نسخ در تشریع، یعنی پیدایش نظر جدید و این بر خداوند محال است.

۲– وجود آیات نسخ شده موجب اشتباه مسلمانان می گردد، مثلاً ممکن است آن را با آیه محکمی اشتباه بگیرند و به آن حکم عمل کنند.

۳– نسخ باعث تضاد میان آیات قرآن است.

۴– نسخ نوعی لغو در قرآن است و لذا باید آیات منسوخ را حذف کرد.

پاسخ به این گروه:

۱ – نسخ در قرآن به معنای مجازی آن است و نه حقیقی.

۲ – همه می دانند قرآن ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و محکم و متشابه دارد، لذا شتاب در اخذ یک آیه و عمل به آن روا نیست.

۳ – اگر ثمره ی نزول آیات الهی تنها در حکم تشریعی آنها بود این اشکال صحیح به نظر

می رسـید، اما این طور نیست، بلکه قرآن شناسان بر این باورند که «آیات الاحکام» یعنی آیاتی که به آنها نسخ تعلق می گیرد از «۵۰۰» آیه تجاوز نمی کنـد، پس از میان «۶۲۳۶» آیه بخش انـدکی از آنها در خصوص احکام است. از آن گذشـته از میان این ۵۰۰ آیه نیز تعـداد انـدکی از آنها منسوخ شـده محسوب می شوند که البته در تعداد آیات منسوخ شده بین علماء اختلاف است، مثلاً آیت الله خویی معتقد است که تنها یک آیه از قرآن منسوخ شده و آن «آیه نجوا» است. آیت الله معرفت ۲۰ آیه را، علامه شـعرانی و علامه طباطبایی ۶ یا ۷ آیه را منسوخ می داننـد. و صـد البته در مواردی هم که در چنـد آیه ی انگشت شـمار (بین ۱ تا چند آیه)، نسخی صورت گرفته، و حکم تشریعی آیه برداشته شده، اما بُعد اعجاز و تحدی آن همچنان باقی است.

۴ – آیه یـا آیـات منسوخ در فهم آیات ناسـخ ضـروری و متأثرنـد. بنابراین آنچه هـدف اصـلی از نزول آیات بوده هـدایتگری آنهاست.

آیه منسوخ شده در قرآن:

اکثر مفسرین معتقدند که آیه نجوی (مجادله ۱۲) توسط آیه (مجادله ۱۳) منسوخ شده است.

آیه منسوخ: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَهً ذَلِکَ خَیْرٌ لَّکُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ»=«ای اهـل ایمـان هنگـامی که با پیامبر به گفتگوی سـری پرداختیـد، برگفتگوی سـری خویش صـدقه ای را مقـدم داریـد.این عمل برای شـما بهتر و پاکیزه تر است و اگر قـدرت پرداخت صدقه را ندارید پس خداوند آمرزنده و مهربان است» (مجادله ۱۲).

آیه ناسـخ: «أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَأَقِیمُوا الصَّلَاه وَآتُوا الزَّکَاه وَأَطِیعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»=«آیا ترسـیدید از اینکه پیش از گفتگوهای سری صدقه هایی بپردازید، حالا که عمل نکردید و خداوند از تقصیرتان در گذشت، پس شما نیز نماز را بپا دارید و زکات بپردازید و از خداوند و پیامبرش اطاعت و پیروی کنید و خداوند به هر عملی که انجام می دهید آگاه است» (مجادله ۱۳).

در «بیان»، ص ۴۹۴، از شیخ طوسی، از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود:

خداوند به وسیله من بر این امت تخفیف داد، زیرا خداوند صحابه پیامبر(ص) را با بذل مال

در برابر مناجات و تماس خصوصی با رسول خدا (ص) آزمایش کرد ولی آنها از مناجات با او خودداری نمودند و رسول خدا (ص) نیز در منزل خویش از ملاقات خصوصی با آنان خودداری می ورزید مگر با کسانی که در راه خدا بذل مال کنند (و یا آنهایی که مالی برای صدقه نداشتند) و من تنها یک دینار داشتم که آن را در راه خدا دادم و تنها من بودم که به این آیه عمل نمودم و وسیله توبه و عفو خدا نسبت به تمام مسلمانان گشتم و اگر کسی پیدا نمی شد که به این آیه عمل کند به جهت امتناع و خود داریِ تمام مردم از فرمان خدا، عذاب الهی بر آنها نازل می شد.

در «بیان»، ص۴۸۹، از شوکانی، از عبد الرزاق، از حضرت علی (ع):

به آیه (نجوا) جز من کسی عمل نکرد تا نسخ شد و مدت آن (بیش از یک ساعت) نبود.

فلسفه آیه نجوا چیست؟ و چرا پیش از گفتگویِ سری، صدقه واجب شد؟

۱- این آیه شریفه وسیله آزمایش افراد بوده و هست. {حال چرا بوده؟ و اکنون چرا هست؟ پاسخ: این آیه باعث شد افرادی که واقعاً به رسول اکرم (ص) و احکام الهی علاقه داشتند از افرادی که به خاطر ریا و پست و مقام با پیامبر (ص) همنشین می شدند، افتراق یابند و اکنون نیز این آیه باعث افتراقِ منافقین و معاندین از محبینِ ائمه (ع) و خدای تعالی شده و می شود، چرا که عده ای از کوردلان از جمله فخر رازی به این آیه ایراد گرفته اند که اولاً: این آیه مانعی برای دستیابی فقرا به احکام بوده، ثانیاً: العیاذ بالله گفته اند که امام علی (ع) نبایستی به این آیه عمل می کرد. اما آنها متوجه نبوده اند که اگر حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به این آیه شریفه عمل نمی کرد، الان آنها نبودند که بتوانند قلم فرسایی کرده و برای امام معصوم (ع) تعیینِ تکلیف کنند}.

۲- طبق سیاق آیه، این صدقه فقط برای افرادی بود که امکان مالی دارند نه فقرا، پس ایراد فخر رازی و امثالهم از اندوهِ فقرا یک ایراد متعصبانه و غرض ورزانه ای بیش نیست.

۳- این صدقه وسیله طهارت و پاکیِ دل هاست.

۴- این حکم نه تنها به ضرر فقرا نبود، بلکه کاملاً در جهت تأمین منافع فقرا و بهبود وضع بیچارگان بود، چون بدین حکم، ثروتمندان موظف به پرداخت پول به فقرا می شدند.

ص :۶۲

۵- این حکم یک نوع تخفیف به پیامبر (ص) شد زیرا از تعداد افرادی که می خواهند همیشه به گفتگوی سری بپردازند و اوقات عزیزش را بگیرند کاسته می شد و تنها کسانی که واقعاً علاقه و نیاز به فرمایشات حضرت رسول (ص) داشتند این کار را انجام می دادند نه منافقین.

۶- بذل مال به فقرا در راه خدا و به خاطر تماس و گفتگو با رسول خدا (ص) موجب تکامل روحی و پرورش جنبه های ایمانی می گردید.

۷- نشان دادنِ منزلتِ حضرت علی (ع) و به عبارتی بیان خلافت و امامت اهل بیت (ع).

چرا این حکم نسخ شد؟

۱– از آنجایی که خدای تعالی می دانست مسلمانان مال و ثروت را بیشتر از رسول خدا (ص) دوست دارند، در حقیقت با نسخ آیه، تخفیفی به آنها داده شد و اگر این حکم پا بر جا می ماند، ثروتمندان کمتر به اسلام گرایش پیدا می کردند، چون برای شنیدن سخنان پیامبر اکرم (ص) و پرسش احکام، می بایستی پول خرج کنند.

۲– گرچه آیه شریفه با سپری شدن مدتش نسخ شد، ولی مصالح و منافع آن در تمام دوران حیات و زندگی پیامبر اکرم (ص) و حتی امروز و آینده هم پایدار و موجود مانده است.

خلاصه کلام: از آن چه گذشت می توان نتیجه گرفت که نسخ در قرآن تنها جنبه ظاهری و مجازی دارد نه جنبه حقیقی، چرا که نسخ یعنی زاید و بی فایده در صورتی که این آیه شریفه عین سایر آیات الهی دارای اهمیت اعجاز بوده و خواهد بود و هم اکنون نیز منفعت داشته و دارد.

نکته: آیت الله خویی صاحب کتاب بیان، معتقد است که تنها این آیه شریفه در کل قرآن، نسخ شده است و در پاسخِ بعضی از مفسرین که حدود ۳۶ آیه را منسوخ فرض کرده اند با دلایل محکم در کتاب «بیان، ص۳۴۴ تا ۵۱۷» به توضیح این موضوع و ابطال این نظرات پرداخته است. (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۱۰۶ سوره بقره مراجعه کنید).

نکته: علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان به جز این آیه شریفه، شش حکم دیگر را هم منسوخ می داند که عبارتند از:

۱-آیه عفو از اهل کتاب یا صفح (بخشش):

«وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبين لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يأْتِي اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ»=«بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد آرزو می کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند؛ با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است. شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید؛ تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد؛ خداوند بر هر چیزی تواناست» (بقره ۱۰۹).

این آیه دستور به گذشت از اهل کتاب در آغاز هجرت می دهد که عده ای معتقدند با آیه (قتال) یا (جهاد) یا (سیف) یا (توبه۲۹) نسخ شده است: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيوْمِ الْآخِرِ وَلَا يحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يعْطُوا الْجِزْيةَ عَنْ يدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»=«با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمرند، و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند!» (توبه۲۹).

توجه: در «بیان»، ص۳۵۹، آیت الله خویی، ضمن ابراز عدم نسخ این آیه شریفه آورده است: «اولاً: برداشته شدن یک حکم موقت پس از پایان یافتن وقتش نسخ نیست. دوماً: اگر کسی آیه دوم (سیف) را ناسخ آیه اول (عفو) بداند، مستلزم آن است که اهل کتاب را هم مثل کسانی بداند که رسول خدا (ص) مأموریت داشت با آنها بجنگد، در صورتی که آیاتِ جهادِ قرآن به طور کلی اختصاص به مشرکین دارد». و نیز آورده است: «حکم هر دو آیه پا برجاست و یکی مبین و مفسر دیگری است و مفهوم این دو آیه این است: با اهل کتاب باید مسالمت نمود و نباید با آنان جنگید (آیه اول) مگر در موارد خاصی از جمله در صورت ندادن جزیه (به مقتضای آیه دوم)».

۲ – آیه جزای فاحشه (اتیان فاحشه):

«وَاللَّاتِي يأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيوتِ حَتَّى يتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (۱۵)»،«وَاللَّذَانِ يأْتِيانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۱۶)»=«و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید! اگر گواهی دادند، آنان [= زنان] را در خانه ها(ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد؛ یا

اینکه خداونـد، راهی برای آنها قرار دهـد (۱۵)»، «و از میـان شـما، آن مردان و زنـانی که (همسـر ندارنـد، و) مرتکب آن کار (زشت) می شونـد، آنها را آزار دهیـد (و حـد بر آنان جاری نمایید)! و اگر توبه کنند، و (خود را) اصـلاح نمایند، (و به جبران گذشته بپردازند،) از آنها درگذرید! زیرا خداوند، توبه پذیر و مهربان است (۱۶)» (نساء ۱۵و۱۶).

این آیه دستور به نگهداری زنان فاحشه داده که گفته اند با آیه جلد (نور۲) نسخ شده است:

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»=«هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شمـا را از اجرای حکم الهی مـانع شود، اگر به خـدا و روز جزا ایمـان داریـد! و بایـد گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهـده کنند!» (نور۲).

توجه: همان منبع آورده: «برخی از مفسـرینماننـد عکرمه و عباد بن صامت به نقل از حسن از «رقاشـی» معتقدند که آیه اول با آیه دوم نسخ شده است و آیه دوم هم با آیه جلد و سـنگسار نسخ شده است. و برخی از مفسـرین از جمله قتاده معتقد به نسـخ هر دو آیه با حکم جلد و سـنگسارند». و خلاصه کلام این است که آن بزرگوار با توضیحاتی که در ذیل آیات (نساء ۱۵و۱۶) به طور مفصل آورده ایم، معتقد به عدم نسخ دو آیه فوق است. (والله اعلم).

۳ – آیه توارث از طریق ایمان:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»=«و کسانی که بعدا ایمان آوردند و هجرت کردند و با شـما جهاد نمودند، از شـما هسـتند؛ و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته، (از دیگران) سزاوارترند؛ خداوند به همه چیز داناست» (انفال ۷۵).

که در این آیه افراد به واسـطه ایمان آوردن از یکـدیگر ارث می برنـد که گفته اند با آیه اولوا لارحام (احزاب ۶) نسخ شده و تـوارث از طریـق خونی را دسـتور می دهـد: «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»=«پیامبر نسبت به مؤمنـان از خودشـان سـزاوارتر است؛ و همسـران او مـادران آنهـا [= مؤمنـان] محسـوب می شونـد؛ و خویشاونـدان نسـبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران

در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را به آنها بدهید)؛ این حکم در کتاب (الهی) نوشته شده است» (احزاب۶).

توجه: در بیان، ص۴۲۲، آیت الله خویی، به نسخ در آیه «ارث بردن از راه ایمان» (انفال۷۵) اشاره نکرده است بلکه به آیه «ارث» (نساء۳۳) اشاره دارد که عده ای آن را توسط آیه (انفال۷۵) منسوخ دانسته اند و دلایل عدم نسخ آیه ارث (نساء۳۳) را بیان کرده است.

مؤلف: اما به نظر حقیر آیه شریفه (انفال۷۵) منسوخ نشده است چرا که: اولاً: صراحتِ آیه شریفه انفال بر تقدم ارحام در اجرای احکام من جمله ارث بردن است نه تقدم در ایمان.

ثانیاً: آیه انفال توسط آیه احزاب تخصیص زده شده است نه این که نسخی در کار باشد و همان طور که در بحث نسخ آمد شرایط نسخ در این آیه شریفه جاری نیست.

ثالثاً: به استناد ضمیر «منکم» نمی توان اثبات کرد که منظور، پیوندی باشد که باعث جاری شدن احکام از جمله ارث بردن و غیره باشد، و این که خدای تعالی پیوند و نسب را به واسطه ایمان و با «منکم» بیان فرموده به واسطه ارزش ایمان و تقوای الهی است که به خاطر آن انسان ها به مبدأ هستی نزدیک شده و به همین خاطر به یکدیگر متمایل شده و پیوندشان جاری می گردد نه این که واقعاً نسبی جسمی و صلبی در کار باشد همچنان که در جای دیگر می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»=«مؤمنان برادر یکدیگرند» (حجرات۱۰) و ایمان را شرط برادری بیان فرموده است که مطمئناً مراد از این برادری آن نیست که ارث و سایر احکام صلبی جاری شود که اگر این چنین بود پس همه مؤمنین باید برادر صلبی هم بوده و هیچ کدام نتوانند با خواهر دیگری ازدواج کنند. با این توصیف و بر فرض محال اگر بپذیریم که آیه انفال منسوخ شده است پس باید آیه حجرات را هم منسوخ شده بدانیم و این محال است (والله اعلم).

۴ – حکم حرمت جماع در شبهای ماه رمضان (این حکم در قرآن نیامده): که گفته اند این حکم با نزول آیه جواز جماع در شب رمضان یعنی «اُحلَّ لکُم ...» (بقره ۱۸۷) نسخ شد.

مؤلف: در این خصوص هم باید گفت: اولاً: آیه ای در کار نیست که نسخ شود پس شرایط

نسخ بر آن جاری نیست. ثانیاً: این حکم یک نوع تخفیف است که خدای سبحان به واسطه وجود نازنین حضرت رسول (ص) بر امتش داده است. که البته این الطاف، محدود به این مورد نیست و از جمله تخفیف های الهی بر این امت کاهش تعداد نمازهاست که بر امتهای گذشته بیشتر بوده و یا تخفیف مدت و زمانِ روزه و مسخ و عذاب و غیره است که همه این ها تخفیف است و نه نسخ.

۵ – آیه جنگجویان یا آیه استقامت در جنگ یا آیه «یک به ده» (انفال ۶۵): که گفته اند با آیه تخفیف یا آیه «یک به دو» (انفال ۶۶) نسخ شد.

«یا أَیهَا النَّبِی حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتَالِ إِنْ یکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ یغْلِبُوا مِائَتَینِ وَإِنْ یکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ یغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا یفْقَهُونَ»=«ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند؛ و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!» (انفال۶۵).

«الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفًا فَإِنْ یکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ یغْلِبُوا مِائَتَینِ وَإِنْ یکُنْ مِنْکُمْ أَلْفٌ یغْلِبُوا أَلْفَینِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ»=«هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد، و دانست که در شما ضعفی است؛ بنابراین، هرگاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر پیروز می شوند؛ و اگر یکهزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد! و خدا با صابران است!» (انفال۶۶).

توجه: در بیان، ص ۴۵۵ و ۴۵۶، آیت الله خویی، با اعتقاد به عدم نسخ این آیه شریفه آورده است: ۱- نسخ با خبر واحد ثابت نمی شود و قائلین به نسخ به خبر واحد استناد کرده اند. ۲- هر دو آیه با توجه به سیاقشان با هم نازل شده اند و فاصله ای در نزولشان نبوده است (پس شرایط نسخ در این آیه جاری نیست). ۳- حکم آیه دوم (یک به دو نفر) در صورت احتمال پیروزی واجب خواهد بود، ولی حکم آیه اول (یک به ده نفر) یک دستور استحبابی است نه واجب. پس چگونه می توان گفت که یک حکم مستحبی با یک حکم واجب نسخ شود.

۶ – آیه عده زنان شوهر مرده یا آیه امتاع (بقره ۲۴۰): که گفته اند با آیه (بقره ۲۳۴) نسخ شد.

«وَالَّذِینَ یتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَیذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِیةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَی الْحَوْلِ غَیرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیکُمْ فِی مَا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ»=«و کسانی که از شما در آستانه مرگ

قرارمی گیرند و همسرانی از خود به جا می گذارند، باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال، آنها را (با پرداختن هزینه زندگی) بهره مند سازند؛ به شرط این که آنها (از خانه شوهر) بیرون نروند (و اقدام به ازدواج مجدد نکنند). و اگر بیرون روند، (حقی در هزینه ندارند؛ ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه درباره خود، به طور شایسته انجام می دهند. و خداوند، توانا و حکیم است» (بقره ۲۴۰).

«وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»=«و کسانی که از شما می میرند و همسرانی باقی می گذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند (و عده نگه دارند)! و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هر چه می خواهند، درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند). و خدا به آنچه عمل می کنید، آگاه است» (بقره ۲۳۴).

توجه: آیت الله خویی در خصوص این آیه نیز توضیحی نیاورده است. و اما در اثبات عدم نسخ این آیه شاید بتوان گفت: ۱- دلیلی که بتوان ثابت کرد آیه دوم به فاصله ای از آیه اول نازل شده در دست نیست. ۲- عده مطلقه در آیه دوم (۲۳۴) یک امری واجب است اما مدت یک سال در آیه اول (۲۴۰) واجب نیست لذا نمی تواند منسوخ شود (والله اعلم).

دیدگاه برخی از مفسرین در خصوص نسخ:

الف- دیدگاه آیت الله خویی (ره)، (البیان فی تفسیر القرآن، ص ۳۴۴-۵۱۷):

وی با بررسی حدود ۳۶ آیه به اصطلاح نسخ شده، وقوع نسخ در آنها را رد کرده و تنها قائل به وجود یک آیه منسوخ در قرآن کریم شده اند و آن هم آیه ۱۲ سوره مجادله است. در بیانِ کیفیت نسخ نیز، نسخِ حکم در قرآن کریم را به سه صورت تقسیم بندی کرده اند:

۱- حکمی که به وسیله قرآن ثابت شده است با سنت قطعی و حدیث های متواتر یا به وسیله اجماع قطعی که کاشف از عقیده معصوم باشد، نسخ شود، این نوع نسخ به نظر ایشان عقلاً و نقلاً اشکالی ندارد و اگر در موردی چنین نسخی ثابت شود، باید از آن پیروی نمود و اگر در موردی سنت متواتر و یا اجماعی محقق نیست در این صورت نسخ، مورد قبول واقع نخواهد بود زیرا نسخ با خبر واحد ثابت نمی شود. ۲- حکمی که به وسیله قرآن ثابت شده است به وسیله آیه

دیگری که ناظر بر آیه منسوخ بوده و حکم آن را بیان می سازد نسخ شود. این نوع نسخ نیز به نظر ایشان دارای اشکال و ایرادی نیست و آیه نجوی را از این گونه نسخ می دانند.

۳- حکمی که به وسیله قرآن ثابت شده است، با آیه دیگری نسخ شود. بدین گونه که مفهوم آیه ناسخ هیچ گونه نظارتی نسبت به مفهوم آیه منسوخ نداشته باشد و به ظاهر و به طور صریح آن را بیان نکند بلکه تنها اختلاف و تضادی که در مفهوم این دو مشاهده می شود، ما را به وجود چنین نسخی هدایت کند و ناسخ بودن آیه متأخر و منسوخ بودن آیه متقدم را نشان دهد. ایشان وجود چنین نسخی در قرآن را رد می کنند.

ب- دیدگاه آیت الله محمد هادی معرفت، (التمهید فی علوم القرآن، ج۲، ص۲۹۱):

وی نسخ را به عنوان یک ضرورت واقعی که برای مصلحت است، نام برده اند و متذکر می شوند که مسئله نسخ از جمله مباحثی بوده است که موجب طعن دشمنان اسلام نسبت به کتاب آسمانی قرآن شده است که چگونه ممکن است در قرآن، آیات منسوخ الحکم باشد که هیچ فایده ای، جز قرائت و تلاوت بر آن مترتب نباشد؟ ایشان سپس پاسخ می دهند که این دسته دچار غفلت شده اند چرا که ثبت آیه ای در قرآن تنها برای بیان حکم و تشریع نیست و برای رفع شبهه مذکور متذکر شده اند که: اولاً: فایده قرآنی در حکم تشریعی، به تنهایی نیست بلکه تشریع، یکی از اهداف متنوع و بسیاری است که قرآن به خاطر آن نازل شده است. ثانیاً: بسیاری از آیات قرآنی به شئون خاصی مرتبط است و در مناسبت های خاصی نازل شده که عمومیت به اعصار نداشته و به غیر از مسئله اعجاز و تحدی عمومی آن، هیچ اثری بر آن مترتّب نیست جز اینکه به مراحل دعوت اسلامی و حوادثی که بر آن گذشته است دلالت دارد. البته این بزرگترین فایده ماندگار آن است، همانند نصوص تاریخی که مراحل سیر زمان را برای عبرت حاضران و آیندگان بیان می کند. بنابراین دلالت داشتن این آیات به مراحل تشریع اسلامی از مرحله ای به مرحله دیگر از بزرگترین فایده های مترتّب بر این آیات است. استاد معرفت، ضمن بیان تقسیم بندی انواع نسخ (آن گونه که آیت الله خویی (ره) نیز بدان اشاره کرده اند) نسخ در حکم و نه در تلاوت

را پـذیرفته و دو مورد دیگر را از مصـادیق تحریف قرآن دانسـته انـد. ایشـان ضـمن بحث و بررسـی مفصـل درباره ۲۲۸ آیه به اصطلاح منسوخه، ۲۰ مورد از این آیـات را به عنوان آیه منسوخه پـذیرفته انـد. و در رأس همه آنها به بحث درباره آیه نجوی پرداخته و عنوان می کننـد که در این آیه احـدی منـاقشه نکرده است. بنـابراین در مقایسه آرای آیت الله خویی (ره) و آیت الله معرفت در می یـابیم که هر دو در میـان اصـناف نسـخ، به نسـخ در حکم و نه در تلاـوت قایـل انـد و دو نـوع دیگر از نسـخ را مصـداق تحریف قرآن دانسـته اند، جز این که آیت الله معرفت قایل به ۲۰ مورد آیه منسوخه در قرآن هسـتند و آیت الله خویی (ره) تنها یک مورد (آیه نجوی)، را پذیرفته اند.

ج: نظر علامه طباطبایی (ره) درباره نسخ در قرآن، (المیزان، ج۲، ص ۵۷-۶۷):

وی معتقد است: شاید آیه ۱۰۱ و ۱۰۲ سوره نحل از نظر دلالت بر نسخ روشن تر از آیه ۱۰۶ سوره بقره باشد چون در این آیه به خوبی نشان می دهـد، آیات نسخ می شوند، تبدل و تبدیل در آن صورت می گیرد و معلوم است که مراد آیات قرآن کریم است و چون معانـدین می گوینـد این تبدیل و تغییر از جانب محمد (ص) است نه از جانب خدا و او افترا زده است در آیه بعد می فرمایـد: بگو، این آیـات را چه ناسـخ و منسوخ، جبرئیل که روح القـدس است فرو فرسـتاده است تا موجب دلگرمی دلهای مؤمنان و هدایت و بشارت برای مسلمانان باشد. و مرجع نسخ به تحدید زمان و اَمد مدت حکم منسوخ است، یعنی مدت حکم سابق دائمی نبوده و تا زمان ورود حکم ناسخ بوده است و ابداً اشکال ندارد، بلکه حتماً باید نسخ در شرایع و احکام الهی بوده باشـد زیرا کـه چـه بسـا احکـامی به عنـوان دوام تشـریع نمی شونـد و مصـلحت و ملاـک آنهـا در برهه ای از زمـان است و نیز مصـلحت نیست که به عنوان موقت بیـان شود. یعنی بیـان توقیت خلاـف مصـلحت است، در این صورت حکم را به طور مطلق تشـریع می کننـد و پس از استیفای مصالح و ملاکات مندرجه تحت آن حکم، آن حکم را نسخ می کنند. پس بازگشت نسـخ به این است که به واسـطه آیه ناسـخ، بیان می شود که آیه منسوخ در اَمد خودش بیشتر حکم ندارد و نمی تواند بیشتر از اَمد و زمان خودش حکم داشته باشد و این مسئله تناقض و تضاد نیست بلکه بیان حکم است و حکم ها جور

به جور است و اگر دو حکم در ظاهر متضاد باشند معلوم است که تضاد حقیقی نیست. به اقتضای مصلحت، حکمی آمده است و بعد حکم دیگری آمده است. موطن و مقتضیات عوض شده و حکم نیز تغییر کرده است و علّت اینکه بعضی اصرار به عدم نسخ در قرآن کریم دارند، این است که چنین می پندارند که این مسئله نسخ، موجب مسئله تضاد می شود. و در احکام نبایستی تضاد وجود داشته باشد و چون معلوم شد که مرجع نسخ به آن است که احدی آیتین امد و مدت آیه دیگر را بیان می کند که وقتش و زمان عملش چه اندازه بوده است دیگر مسئله تضاد معنی ندارد.

علامه طباطبایی (ره) نسخ قرآن با سنت متواتر و آحاد و نیز با اجماع قطعی را مردود می شمارد. ایشان پس از نقد و بررسی اقوال و گفتار پژوهشگران قرآنی در مورد آیه «ما ننسخ» با توسعه دادن به مفهوم نسخ، نتایج پنج گانه ای را می گیرد و می گوید: از بحث و بررسی ها در مورد آیه «نسخ» چند مسئله روشن می شود: الف: نسخ تنها اختصاص به قلمرو و حوزه تشریع احکام ندارد، بلکه هر دو حوزه شریعت و تکوین را فرا می گیرد.

ب: نسخ، بدون تحقق ناسخ و منسوخ که دو رکن آن هستند هرگز صورت نمی گیرد.

ج: ناسخ، تمامی مصالح و یا حکمت و کمال منسوخ را در برمی گیرد.

د: ناسخ برحسب ظاهر با منسوخ در تنافی است و به جهت وحدت و نقطه اشتراک و وجه مشترکی که در بین هر دو وجود دارد، تناقض و تنافی ظاهری را مرتفع می سازد.

هـ: نسبت در رابطه ناسخ و منسوخ همچون رابطه میان عام و خاص، مطلق و مقید و مجمل و مبین نیست زیرا در ناسخ و منسوخ تنها مصلحت و حکمی که میان دو تا موجود است، رفع تناقض و تنافی می نماید و سپس نتیجه می گیرد که بر اساس فهم دقیق آیات سه گانه نسخ تنها نسخ حکم و (درون مایه) آیات قرآن مراد شارع حکیم است نه تلاوت آن.

د: دیدگاه علامه سید مرتضی عسکری، (نیکو دیالمه، بررسی چند دیدگاه درباره نسخ، بینات، سال هفتم، شماره ۲۷، ص۵۸-۶۰):

وی معتقد است که در قرآن حتی یک آیه منسوخه نیز وجود ندارد. ایشان در ابتدا به

نسخ در لغت و اصطلاح پرداخته اند که نسخ در لغت به معنای از بین بردن چیزی با چیز دیگری است که در پی آن می آید و در اصطلاح اسلامی، نسخ عبارت از تبدیل احکام شریعتی به وسیله احکام شریعت دیگر است. ایشان سپس به بیان انواع نسخ قرآنی پرداخته و ضمن رد همه انواع آن تصریح می کنند که: واقعیت این بوده است که خداوند سبحان، حکم موقّتی را با وحی غیر قرآنی بر پیامبرش نازل می فرموده و مسلمانان به آن عمل می کردند و بعد از تمام شدن مدت آن، خداوند آن را با وحی غیر قرآنی دیگری نسخ می فرمود یعنی ایشان را از منقضی شدن مدت حکم آگاه می کرد، سپس خداوند در وحی قرآنی خبر آن حکم و نسخ آن را اعلام می فرمود و جایز است در یک مورد یا بیشتر بگوییم که حکم موقت بعد از اینکه با وحی غیر قرآنی نازل می شد و مسلمانان به آن عمل می کردند، بیان اینکه آن حکم موقت نسخ شده، یک باره در قرآن نازل می شد بنابراین در قرآن یک آیه منسوخه هم نیست.

محکم و متشابه (تشبیه): بحث در این خصوص به تفصیل در ذیل آیه ۷ آل عمران آمده است.

نکته: آیات متشابه در قرآن کریم حدود «۲۰۰» آیه اند و شامل دو گروهند:

آیات صفاتی: که اوصاف خدای تعالی را بیان می کنند مثل «ید الله» (دست خدا).

آیات افعالی: این آیات خود دو گروهند:

الف) آیاتی که ظاهراً بر جبر دلالت دارند و عده ای به اعتبار این آیات به مسلک «جبر» در آمده اند، مثل آیه شریفه: «فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ» (فاطر ۸).

ب) آیاتی که بر اختیار دلالت دارند، مثل آیه: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَه» (مدثر ۳۸).

عده ای به استناد این آیات معتقد به اختیار و تفویض مطلقند و آنان را «مفوضه» گویند، اما امامیه به استناد روایاتی از اهل بیت (ع) معتقدند که اندیشه دینی و قرآنی نه جبر مطلق و نه اختیار مطلق است، بلکه حقیقت همان (امر بین الامرین) است. فرقه متمایل به مسلک (جبر) را فرقه اشاعره هم گویند، این گروه

معتقد به جبر بوده و منکر توحید صفاتی هستند. فرقه متمایل به اختیار مطلق را فرقه معتزله یا مفوضه یا اهل توحید یا اصحاب عدل یا قدریه هم گویند، این گروه

معتقد به توحید صفاتی و منکر توحید افعالی هستند (بر خلاف فرقه «اشاعره» نظر دارند).

فرقه «معتزله»: فرقه ای از مسلمانان در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم بودند که رئیس آنها «واصل بن عطا» بود. در سال (۱۳۱ه) وفات کرد و اهم آثارشان در سال (۲۵۵ه) است.

تخصیص و تقیید:

هر گاه آیه ای به صورت کلی و عام و مطلق نزول یابد و سپس در خصوص همان آیه، آیه ای دیگر نازل شود که آن را به صورت روشن و جزیی تر و خاص بیان کند، و به عبارتی به آن تبصره ای اضافه فرماید، به آن «تخصیص» گویند. و اگر آن را مقید به زمان یا مکان یا وضعیت خاصی نماید آن را «تقیید» گویند. مثلاً آیه «ارث» تخصیصی بر آیه وصیت است و یا آیه احصان (مائده ۵) تخصیصی بر آیه نکاح با مشرکان (بقره ۲۲۱) است، که البته عده ای از مفسرین به اشتباه، آنها را ناسخ و منسوخ فرض کرده اند. و یا مثلاً آیه نمازِ مسافر مقیدِ آیه نماز است، چرا که شخص، با قید مسافرت نمازش را شکسته می خواند.

نکته: به علت شباهتی که نسخ و تقیید و تخصیص با هم دارند، بعضی از مفسرین به خصوص مفسرین سنی به اشتباه، بسیاری از آیات تخصیص یافته را جزء آیات منسوخ شده محسوب کرده اند (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۷ سوره آل عمران و ۱۰۶ بقره مراجعه کنید).

خلاصه مطالب:

از بحث هایی که در خصوص محکم و متشابه، نسخ، تخصیص و تقیید شد، می توان به این نتیجه رسید که آیات الهی محکمند چرا که:

اولاً ـ آیات متشابه حدود ۲۰۰ آیه اند و آیات مربوط به نسخ و تقیید و تخصیص هم که جزءِ کمی از آیات الاحکام را تشکیل می دهند تقریباً ۱۰۰ آیه از آیات الاحکام را شامل می شوند (آیات الاحکام حدود ۵۰۰ آیه اند) پس روی هم رفته آیات متشابه، منسوخ شده و تقیید و تخصیص یافته حدود ۳۰۰ آیه از کل ۶۲۳۶ آیات قرآن را تشکیل می دهند. یعنی حدود ۸/۴ درصد از قرآن کریم را شاملند و بیش از ۹۵ درصد محکمند.

ثانیاً ــ همین ۵ – ۴ درصد آیات هم اگر به محکمات الهی برگردانده شده و نیز به نحو صحیح تفسیر شوند آنها نیز محکم خواهند شد، بنابراین قرآن بر اساس محکمات است، ولی متأسفانه اندکی از مفسرین به اشتباه، قرآن را بر اساس متشابهات فرض کرده اند و عده ای هم هر چند در ظاهر معتقدند که قرآن بر اساس محکمات است ولی عملاً طوری برخورد می کنند که گویا آن را متشابه فرض کرده اند.

هر چند آیات الهی ظاهر و باطنی دارند اما همین ظاهرشان، نقش مهمی در هدایتِ انسان به سوی کمال دارند، به شرط آن که انسان، نفسِ خود را از هر گونه آلودگی و شک و تردید، پاک و طاهر گرداند و اهل بیت (ع) که واسطه های فیض الهی و در حقیقت همان باطن قرآنند را واسط قرار داده و به واسطه آن بزرگواران، آیات الهی را فهم کند، همان آیاتی که تدبر و تفکر و مطالعه قرآن کریم را سفارش می کنند.

در تفسیر صافی، ج۱، ص۵۰۰، از عیاشی، ج۱، ص۱۶۲، از امام صادق (ع): محکم، آن چیزی است که بدان عمل می شود و متشابه آن آیاتی است که بر ناگاه به آیات، مشتبه می شود.

در تفسیر صافی، ج۱، ص۴۳ و۴۴، از عیاشی، ج۱، ص۱۰، از امام صادق (ع): در قرآن محکم و متشابه هست، اما محکم، پس به آن اطمینان می ورزیم و مورد عمل قرار می دهیم و مستحق پاداش می شویم، اما متشابه، پس به آن ایمان و اعتقاد می ورزیم، ولی عمل نمی کنیم.

در تفسیر صافی، ج۱، ص۴۳، از عیاشی، ج۱، ص۱۱ و۱۲، از امام صادق (ع): ناسخ عبارت از ثابت، و منسوخ عبارت از آیه ای است که آمد و زمان آن گذشته است. محکم آیه ای است که به آن عمل می شود و متشابه آن است که برخی از آن به برخی دیگر شباهت دارد.

در تفسیر صافی، ج۱، ص۴۳، از عیاشی، ج۱، ص۱۰، از امام صادق (ع):

«ناسخ»، مورد ثابت و معمول به از آیات می باشد، و «منسوخ»، عبارت از آن آیه است که قبلاً مورد عمل بود، سپس آیه ای آمد و آن را نسخ نمود و «متشابه» آن است که بر جاهل و نادان مشتبه شده باشد.

تحدی

(مبارزه طلبی):

آیات تحدی در قرآن کریم به ترتیب نزول، ۵ آیه ذیل می باشند:

۱ – اسراء۸۸: «قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَی أَن یَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لاَ یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا»=«بگو اگر انس و جن گرد آینـد تا نظیر این قرآن را بیاورنـد،ماننـد آن را نخواهنـد آورد هر چنـد برخی از آنها پشتیبان برخی دیگر باشند».

۲ – یونس ۳۸: «أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُواْ بِسُورَهٍ مِّثْلِهِ وَادْعُواْ مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللّهِ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ»=«یا می گویند آن را به دروغ ساخته است. بگو: اگر راست می گویید، سوره ای مانند آن را بیاورید و غیر از خدا هر که را می توانید فرا خوانید».

۳ – هـود ۱۳: «أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُواْ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَیَاتٍ وَادْعُواْ مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللّهِ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ»=«یا می گوینـد این قرآن را به دروغ ساخته است. بگـو: اگر راست می گوییـد ده سوره ماننـد آن بیاوریـد و غیر از خـدا هر که را می توانید فرا خوانید».

۴ – طور ۳۳ و ۳۴: «أَمْ یَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَل لَّا یُؤْمِنُونَ(۳۳) فَلْیَأْتُوا بِحَدِیثٍ مِّثْلِهِ إِن کَانُوا صَادِقِینَ (۳۴)»=«یا می گوینـد: آن را بر بافته؟ نه بلکه باور ندارند. پس اگر راست می گویند سخنی مثل آن را بیاورند».

۵ – بقره ۲۳ و ۲۴: «وَإِن کُنتُمْ فِی رَیْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَی عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَهٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُواْ شُهَدَاءکُم مِّن دُونِ اللّهِ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ (۲۳) فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ وَلَن تَفْعَلُواْ فَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَهُ أُعِدَّتْ لِلْکَافِرِینَ (۲۴)»=«و اگر در آن چه بر بنـده خود نازل کرده ایم شک داریـد، پس سوره ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را از غیر خدا فرا خوانید. اگر نکردید و هرگز نمی توانید کرد از آتشی که سوختش مردمان و سنگ ها هستند و برای کافران آماده شده بپرهیزید».

نکاتی راجع به آیات تحدی:

۱ – ترتیب نزول این آیـات به همان ترتیبی است که بیان شـد، یعنی: اول: اسـراء. دوم: یونس. سوم: هود. چهارم: طور. پنجم و آخرین آیه تحدی: بقره است.

ص: ۷۵

۲– چهار آیه اول در سوره های مکی و آخرین آیه در اولین سوره مدنی واقع شده اند، پس بیشترین تحدی در مکه صورت گرفته است، چرا که مسلمانان در مکه کم و ضعیف بودند و باعث اعتماد به نفس بیشتر در آنها شده و بالعکس باعث تزلزل در صفوف مشرکان می شد.

۳ – اولین آیه از نظر وسعتِ تحدی و آخرین آیه از نظر شدت تحدی قابل تأمل است.

۴ – آیه تحدی بقره که آخرین آیه تحدی است و مدنی هم می باشد، با آیات تحدی دیگر که چهار آیه مکی هستند دو تفاوت دارد: الف) آیه بقره شدت و قاطعیت بیشتری دارد.

ب) در آخرِ آیه بقره تهدید آمده ولی در آیات دیگر تهدیدی وجود ندارد.

۵ – سه آیه دوم و سوم و چهارم در خصوص منکران قرآن است ولی آیه اول و پنجم (بقره)، شامل همه می باشد و البته آیه بقره در خصوص تردید کنندگان می باشد.

۶ – سه آیه اول در سوره هایی قرار دارند که از نظر ترتیب نزول، پی در پی بوده، یعنی پنجاهمین، پنجاه و یکمین و پنجاه و دومین سوره نازل شده اند.

۷ – کیفیت تحدی در آیه دوم و سوم به استثنای میزان آن کاملاً یکسان و شبیه هم است.

۸ – در آیات تحدی کلمه «مثل» تکرار شده است. («بمثل هذا القرآن»، «بحدیث مثله»، «بسوره مثله» و«بعشره سور مثله») تا این مطلب را برساند که قرآن بلیغ ترین و بهترین کلام است و کلامی بلیغ تر و بهتر از آن وجود ندارد و نیز نگویند: «پس کلامی بهتر از قرآن هم وجود دارد».

۹ – در آیات تحدی تنها در آیه هود، صفتِ «افترا» ذکر شده است ولی در سایر آیات عنایت به آن است که آنان قادر به این کار نیستند. چون در آیه مورد نظر تحدی به آن است که قرآن متضمن حقایقی است و علم به این حقایق مختص به خداست و دیگران به آن وقوف ندارند و چنین چیزی ذاتاً افترا پذیر نیست و اگر در این باره شک دارید، ده سوره که خودتان هم ادعا می کنید افتراست بیاورید.

۱۰ – خدای تعالی در آیات تحدی یکبار می فرماید: «حدیثی مثل قرآن» (طور ۳۴)، یکبار دیگر می فرماید: «کتابی مثل قرآن» (اسرا ۸۸)، یکبار هم می فرماید: «ده سوره مثل قرآن» (هود

۱۳) و دو بار می فرماید: «یک سوره مثل قرآن» (بقره ۲۳ و یونس ۳۸)، که در هر یک از این تحدی ها غرض و منظورِ خاصِ آن، مورد نظر است و هر کدام از اینها با دیگری متفاوت بوده و غرضی را منظور دارد. در تحدی به یک سوره، چون صفت اختصاصی یک سوره قرآن این است که تنها یکی از اغراض الهی را که به هدایت و دین حق وابستگی دارد، با بلاغت خارق العاده ای بیان می کند، در حقیقت می خواهد از این وجه، کافران را به تحدی دعوت کند.

در تحدی به چند سوره مثلاً ـ ده سوره یا بیست سوره ویژگی خاصی مدِّنظر است چرا که چندین سوره با بلاغت و خارق العادگی خاص و پشت سر هم چندین بار نازل شوند و ارتباط بی عیب و نقصی بین آنها بوده و در عین این که هر کدام از سوره ها منظور و هدفی خاص دنبال کنند، مجموع آنها نیز هدف خاص خود را دارند. به عبارتی در عین محکم بودن، متشابه هم باشند که این دیگر یک تصادف نیست بلکه حتماً از روی حکمت و عقل می باشد چرا که احتمال اتفاق و تصادف در یک مورد، خیلی بیشتر از موارد متعدد است. در جای دیگر مقام تحدی به همه قرآن آمده از آن رو که همه اغراض الهی در قرآن جمع شده و صفت اختصاصی همه قرآن این است که هر چه مردم تا روز قیامت احتیاج دارند، در بر دارد. اما در آیه «فلیأتوا بحدیث مثله» کانه تحدی عامی صورت گرفته که اعم از ۳ نوع تحدی گذشته است، زیرا حدیث شامل یک سوره و ده سوره و همه قرآن می شود. و این تحدی نسبت به مطلق خصوصیت قرآنی انجام گرفته است.

چرا اعجاز قرآن کریم تنها در «فصاحت در نظم» نیست؟

متأسفانه بعضی از مفسرین جهت اعجاز قرآن کریم را تنها در بلاغت و فصاحت در نظم آن می دانند، در صورتی که تحدی قرآن مجید در آیات فوق الذکر در موارد بسیاری است از جمله: پیشگویی، بلاغت، فصاحت، آینده نگری، تاریخ، نظم و غیره که البته دلایلی هم وجود دارد:

الف– اگر جهت اعجاز، بلاغت باشد، صحیح نیست با آیه ای مثل «وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفًا كَثِيرًا» (نساء۸۲) احتجاج شود زیرا این آیه می رساند که اختلافی در قرآن نیست در حالی که اکثر اختلافات مربوط به معنی می شود و ضرری به بلاغت لفظی نمی رساند.

ب – از آن جایی که تحدی در قرآن به صورت عمومی است به خصوص در آیه اول تحدی که تمام جن و انس را خطاب می کند: «لئن اجتمعت الانس و الجن»، و چون تمام انسانها عرب نبوده و مسلط به زبان عربی نیستند لذا تحدی غیر عرب به دلیل عدم آشنایی با بلاغت زبان عربی بی معنی می شد. بنابراین ابعاد اعجاز قرآن اختصاصی به فصاحت و بلاغت، خاص آن که زبان عربی است، ندارد.

ج- از آن جایی که سوره یونس قبل از سوره هود نازل شده و اگر جهت اعجاز تنها بلاغت بود، این تحدیات خارج از نظم طبیعی بود زیرا صحیح نیست بلغای عرب را که منکر نزول قرآن از طرف خدا بودند ابتدا تحدی کنند که یک سوره آورند و بعداً بگویند که ده سوره آورند بلکه بلعکس اول می بایست تکلیف کنند کتابی مثل قرآن بیاورند و بعد اگر عاجز شدند، ده سوره آورند و اگر از این هم عاجز بودند یک سوره آورند.

د – تحدی عام است و شامل همه معارف حقیقی و براهین روشن و درخشان و مواعظ نیکو و اخلاق کریمه و شرایع الهی و اخبار غیبی و فصاحت و بلاغت می شود.

نظریه های تحدی:

در خصوص تحدی قرآن کریم سه نظریه مطرح شده است:

۱ – نظریه سیر نزولی آیات تحدی:

بعضی از مفسرین از جمله «جصاص در احکام القرآن»، «زرکشی در برهان»، «زمخشری در کشاف»، و از متأخران و معاصران نیز «رافعی در اعجاز القرآن» به این نظریه باور دارند و معتقدند: قرآن در اعلام تحدی با یک سیر نزولی در سه مرحله به مبارزه دعوت نموده است:

مرحله اول: دعوت به آوردن کتابی مثل قرآن (آیه اول = آیه اسراء)

مرحله دوم: دعوت به آوردن ده سوره (آیه سوم = آیه هود)

مرحله سوم: دعوت به آوردن یک سوره (آیه دوم = آیه یونس)

پاسخ به نظریه سیر نزولی: چون آیه تحدی یونس (آیه دوم) قبل از آیه تحدی هود (آیه

سوم) نازل شده، پس مطمئناً نظریه سیر نزولی کاملاً مردود و باطل است.

۲ – نظریه سیر صعودی آیات تحدی:

عده دیگری از مفسرین معتقدند که منظور از «مثل» در آیه اسراء (آیه اول) نمی تواند کل قرآن باشد، بلکه شامل حتی «یک آیه قرآن» هم می شود. بنابراین تحدی در قرآن در سه مرحله در یک سیر صعودی بدین شرح است:

مرحله اول: دعوت به آوردن یک آیه (اسراء، آیه اول)

مرحله دوم: دعوت به آوردن یک سوره (یونس، آیه دوم)

مرحله سوم: دعوت به آوردن ده سوره (هود، آیه سوم)

پاسخ به نظریه سیر صعودی: هر چند سه آیه اول و دوم و سوم تحدی با نظریه «سیر صعودی» منطبق است اما آیه چهارم و پنجم، این نظریه را منسوخ می کند، چون آیه آخر مجدداً صحبت از «یک سوره» کرده است، بنابراین نظریه «سیر صعودی» هم باطل است.

۳ – نظریه صَرفه یا «صَرفِ هِمَم» یا «سلب قدرت آنها»:

«صرفه»، به معنای «بازگرداندن چیزی» است.

این گروه از دانشمندانِ شیعه و سنی معتقدند که خدای تعالی قدرت و توان و علمِ تصرف در قرآن را از بشر و ماسوا گرفته است و لذا آنها نمی توانند متعرض قرآن شوند. طرفداران این نظریه در بیان خود اختلاف نظر دارند:

الف) عده ای می گویند: خداوند توان مقابله با قرآن را از بشر سلب کرده است و لذا کسی چنین توانی ندارد.

ب) عده ای می گویند: چه بسا بعضی توان مقابله را داشته اند اما اگر بخواهند تعرض کنند خدای تعالی آن توان را از آنها سلب می کند.

ج) عده ای می گویند (از قول سید مرتضی): خداوند علومی را که برای مقابله با قرآن نیاز داشته اند از آنها سلب کرده است.

نکته: از میان علمای امامیه، سید مرتضی و شیخ مفید از طرفداران نظریه «صرفه» هستند. و از علمای اهل سنت می توان به سیوطی اشاره کرد، (جلال الدین سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، تحقیق از محمد ابوالفضل ابراهیمی، قم، انتشارات رضی، ج۴، ص۷).

این نظریه، از اوایل قرن سوم مطرح شد، و دارای طرفدارانی اندک بوده است، غالب اندیشمندان به ویژه علمای شیعه از قرن چهارم با آن به مخالفت پرداختند.

پاسخ به نظریه صرفه:

در حقیقت این گروه معتقدند، خداوند متعال اندیشه کسانی را که قصد برابری و مانند آوری با قرآن کریم را داشته اند، منصرف گردانده است، و حاشا از این نظریه! مگر می شود خدای تعالی دعوت به تحدی فرماید ولی از آن طرف مانع آنها شود! در ثانی با این نظریه ارزش معجزه بودن، فصاحت، بلاغت و سایر خصوصیات قرآن زیر سؤال می رود، چرا که با این عقیده اعجاز قرآن در «صرف همم» خواهد بود و نه در خود قرآن. این که بشر قدرت علمی و عملی مقابله با قرآن کریم و تحدی با آن را ندارد کاملاً صحیح می باشد، اما این بدان معنا نیست که بشر می توانسته این قدرت و علم را داشته باشد ولی خدای تعالی آن را از او سلب کرده باشد و یا بدان معنا نیست که بشر این قدرت را دارد ولی هر گاه بخواهد با قرآن تحدی کند از او سلب شود، بلکه بشر ذاتاً در همین حد می باشد و ظرفیت و توان فکری او در حدی نیست که به علم مکنون مسلط شود. چرا که اگر بشر به تمام علوم مکنون و مخزون مسلط بود و قدرت خلق و ایجاد موجودات را داشت که دیگر بشر نبود. این گونه بحث ها مثل سؤالات بی معنایی می ماند که بعضی مطرح کرده اند: مثلاً: «آیا خدای تعالی می تواند مثل خودش را خلق کند؟» و یا «آیا خدای تعالی می تواند کره زمین را بدون آن که کوچک کند از درون سوزنی کوچک عبور دهد؟» و یا «آیا خدای تعالی می تواند بشری را خلق کند و تمام علوم خودش را به او الهام کند؟»...

که پایه و اساس این سؤالات باطل و غیر عقلانی است. تفکر در این خصوصْ انسان ها را به توهم و گمراهی می کشاند، چرا که فکر محدود ما هیچ گاه نخواهد توانست به علوم نامحدود

یزدان واحد تسلط یابد. و ائمه اطهار (ع) نیز به پرهیز از این توهمات سفارش فرموده اند.

خلاصه کلام: قرآن کریم ابعاد گسترده ای دارد از جمله: فصاحت و بلاغت (اعجاز بیانی)، تعالیم و معارف عالی (اعجاز معانی)، خبرهای غیبی، طرح مسائل دقیق علمی، آفرینش های هنری، اعجاز عددی و غیره که همه اینها معجزه بودن قرآن را اثبات می کند، معجزه ای که هیچ یک از ماسوا قادر به خلق آن نیستند و لذا خدای تعالی برای اثبات این اعجاز، همه را به تحدی فرا خوانده است تا عظمت و حقانیت و معجزه بودن قرآن را به اثبات برساند.

توجه: منبع غالبِ مبحثِ نظریه های تحدی برگرفته از کتاب «بسمله»، ص ۲۴-۵ است.

در مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج۵، ص۳۸۷، آمده است: اگر الفاظ قرآن، اعجاز ذاتی نداشت و کلام عادی و محاوره ای اعراب بود؛ نباید بر خورد اعراب با نزول این آیات، از روی تحیر و تعجب حکایت نماید، در حالی که خودشان دارای اشعار و نثر بوده اند. چیزی که اعراب را به تعجب واداشته؛ فصاحت و نظم و نثر و معنای بلند آن است، تا جایی که «ولید بن مغیره» می گوید: «به خدا سوگند! که از محمد (ص) کلامی شنیدم که کلام انسان و جن نیست، کلام او دارای شیرینی و حلاوت و نغمه های مناسب است... کلامی که هیچ چیز بر آن برتری ندارد».

در بحارالانوار، علامه محمد باقر مجلسی، ج۲، ص ۲۸۴، آمده است: ظاهر قرآن، زیبا و دل انگیز است و باطن قرآن، ژرف و عمیق است و عجایب آن پایان ندارد و غرایب آن تمام نمی شود.

در ثواب الاعمال، ص ۲۳۱. و در اصول کافی، ج ۴، ص ۴۱۷، از امام صادق علیه السلام:

هر کس قرآن را از روی آن تلاوت کند چشم وی نیز از قرآن بهره برداری می نماید و از عذاب او و پدر و مادرش هم کاسته می شود گر چه با کفر از دنیا رفته باشند.

در تفسیر جامع، ج۱، ص۳۶، از امام صادق علیه السلام: قرآن عهد و پیمان خدا در میان بندگانش است، (پس) سزاوار است مردم به عهد خدا نظر کرده و هر روز پنجاه آیه قرائت کنند.

در تحف العقول، ص۲۰۱، از امام علی (ع): عبادت نمودن بدون فقاهت و یادگیری مسائل و احکام شرعی خیر و سودی ندارد. و قرآن خواندن بدون تدبر و درک و فهم معانی آن خیری ندارد.

تاریخ انبیاء:

خداونـد باری تعالی برای هـدایت بشـر پیامبرانی از میان خودشان مبعوث فرموده و زمین هیـچ گاه بـدون خلیفه و نماینده الهی نبوده است. بعضـی از پیـامبران بر دیگری برتری دارنـد. و این بسته به قرار گرفتن در مراتب ذیل دارد (البته به جز مرحله اول، چون این مرحله را طی کرده اند):

۱ – مرحله بنـدگی: همه انسانهـا مخلوق خـدای تعـالی هسـتند و تنها افرادی به مرحله بنـدگی می رسـند که مراتب عبودیت و ترک معصـیت را به جای آورند، وقتی به این مرحله رسـیدند که دیگر نیازی به تذکر نداشـته باشند آن گاه بایستی دیگران را امر به معروف و نهی از منکر کنند.

۲ – مرحله نبوت: «نبی» از مـاده «نبـاء» به معنـای «خبر» است، چون به واسـطه وحی از عالم غیب خبردار می شود. «نبی» فرشـته وحی را نمی بینـد بلکه خـبری که قرار است بر او نـازل شود به دلش می افتـد و حـالت بیهوشـی به او دست می دهـد و در آن حالت وحی بر او نازل می شود. بنابراین وحی به صورت مستقیم بر او نازل نمی شود.

کار «نبی»، تبلیغِ دینِ رسول زمان خود یا قبل از خودش است.

۳ – مرحله محدث: محدث به مردی گویند که صدای فرشـته وحی را در بیداری می شنود ولی او را نمی بیند و محدثه به زنی گویند که آن صدا را بشنود مثل حضرت مریم (س).

۴ – رسالت: رسول فرشـته وحی را در عالم بیداری می بیند و صدایش را می شـنود و حامل پیامی از جانب خدای تعالی است که این پیام، اتمام حجتی است که به دنبال مخالفت با آن عذاب و هلاکت است. هر رسولی مقام نبوت را هم دارد.

۵ – خلیل: مقامی بالاتر از رسالت است.

۶ – امـام : بالاترین مقامی است که تنها به ۵ پیامبر اولوالعزم و ائمه اطهار (ع) اعطا شـده است. و البته این مقام هم مراتبی دارد که بالاترین مرتبه آن متعلق به حضرت خاتم الانبیاء (ص) و دوازده امام معصوم (ع) می باشد. چرا که چهار پیامبر اولوالعزم در اواخر عمرشان به مقام امامت

ورود یافته و فقط مراتبی از امامت را طی کرده اند که با توجه به ظاهر برخی از آیات و روایات به نظر می رسد حضرت ابراهیم (ع) درجه ی بیشتری از امامت را نسبت به حضرت نوح و موسی و عیسی (ع) طی کرده باشد. اما اولوالعزمِ پنجم {حضرت رسول (ص)} و اهلِ بیت طاهرش (ع) از همان آغاز خلقتْ تمامِ درجات و مراتبِ امامت را در حد اکملِ کمال طی کرده اند. (والله اعلم).

در تفسیر نمونه، ج۱، ص۳۲۱، آمده است: خداوند ابراهیم (ع) را بنده خود قرار داد پیش از آنکه پیامبرش قرار دهد، و او را پیامبرش قرار داد پیش از آنکه رسول خود سازد، و او را رسول خود انتخاب کرد پیش از آنکه خلیل خود سازد، و او را خلیل خود قرار داد پیش از آنکه امام قرار دهد، هنگامی که تمام این مقامات را جمع کرد فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم.

در تفسیر المیزان، ج۲، ص ۱۱۱، از کافی، از امام صادق (ع): خدای تعالی ابراهیم (ع) را قبل از آنکه نبی خود بگیرد، بنده خود گرفت، و قبل از آنکه او را رسول خود بگیرد، نبی خود گرفت، و قبل از آنکه او را خلیل خود قرار دهد رسول خودش کرد و نیز قبل از آنکه امامش کند خلیلش کرد.

توجه: خداوند سبحان حضرت ابراهیم (ع) را به عنوان خلیل خویش خطاب فرموده است: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»=«دین و آیین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند، و نیکوکار باشد، و پیرو آیین خالص و پاك ابراهیم گردد؟ و خدا ابراهیم را به دوستی خود، انتخاب کرد» (نساء ۱۲۵).

نکته ۱: در مقام امامت حتی «فکر ترك اولی» هم صورت نمی گیرد، بنابراین ترك اولای موسی (ع) در کشتن قبطی و فرار و ترسش در وادی مقدس و یا ترك اولای نوح (ع) در درخواست نجات پسر (خوانده) اش و یا حضرت ابراهیم (ع) در خصوص درخواست مقام امامت به فرزندانش (البته اگر این درخواست ترك اولی باشد)، قبل از رسیدن به مقام امامت بوده است.

توجه: بحثِ امامت در ذیل آیه شریفه «امامت ابراهیم (ع) = (بقره ۱۲۴)» آمده است.

نکته ۲: ممکن است کسی به مقام محدث و امامت برسد ولی مراحل قبلی را طی نکرده باشد مثل حضرت مریم (س) که محدثه بوده ولی نبی نبود و یا ائمه (ع) که رسول و نبی نبودند.

ص :۸۳

نکته۳: ممکن است رسولی هم در مواقعی در خواب فرشته وحی را ببیند و یا صدایش را بشنود ولی شخصی که به نبوت رسیده و هنوز رسول نشده، فرشته را نمی بیند.

نکته ۴: ممکن است کسی به مقام عصمت برسد ولی پیامبر نباشد مثل مریم (س) و لقمان (ع).

نکته ۵: در المیزان، ج۳، ذیل آیه ۲۱۳ بقره، ص ۲۷۶، از معانی و خصال، از ابوذر، از رسول خدا (ص):

انبیا ۱۲۴ هزار و رسولان، ۳۱۳ نفر بودند که فقط پنج تن به مقام «اولوالعزمی» رسیده و دارای شریعت جهانی اند: ۱- نوح ۲- ابراهیم ۳- موسی ۴- عیسی ۵- محمد (علیهم السلام).

نکته ۶: نام ۲۶ یا ۲۷ پیامبر در قرآن کریم آمده است و علت این اختلاف، روایاتی است که «اسماعیلِ» مذکور در آیه (مریم ۵۴)، را غیر از «اسماعیل بن ابراهیم (ع)» می دانند. و مترتبند از:

۱-آدم (۲۵بار). ۲- ادریس (۲بار). ۳ – نوح (۴۳بار). ۴ – هود (۳۰بار). ۵-صالح (۹بار). ۶-ابراهیم (۶۹بار). ۷-لوط (۲۷بار). ۸-اسماعیل (۱۲بار). ۹-اسحاق (۱۷بار). ۱۰-یعقوب (۱۶بار). ۱۱-یوسف (۲۷بار). ۱۲- ایوب (۴بار). ۱۳-شعیب (۱۱بار). ۱۴- موسی (۱۳۶بار). ۱۵-هارون (۲۰بار). ۱۶-اسماعیل صادق الوعد (۱بار). ۱۷-الیاس (۲بار). ۱۸-یسع (۲بار). ۱۹-ذوالکفل (۲بار). ۲۰-داوود (۱۶بار). ۲۱-سلیمان (۱۷بار). ۲۲-یونس (۴بار). ۲۳-زکریا (۷بار). ۲۴- یحیی (۵ بار). ۲۵- عُزَیْر (۱بار). ۲۶-عیسی (۲۵بار). ۲۷-محمد(ص)(۴بار).

نکته ۷: در قرآنِ کریم به برخی از انبیاء به صورت کنایه اشاره فرموده اما نامشان نیامده است، مثلاً در آیه شریفه: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»=«(در آن جا) بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمتی از سوی خود به او داده، و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم». (کهف ۶۵)، منظور از «عبدا» حضرت خضر (ع) است.

نکته ۸: افراد دیگری هم در قرآن ذکر شده ولی نفرموده که جزءِ انبیاء بوده اند، مثل «ذوالقرنین (کوروش)» (کهف ۹۴و۸۳)، «طالوت» (بقره ۲۴۹و۲۴۷)، «عمران پدر مریم» (آل عمران ۳۵و۳۳) و (تحریم ۱۲)، و «یوشع بن نون= همسفر موسی (ع)= فَتَاه» (کهف ۶۰).

ص :۸۴

نکته ۹: خدای تعالی جمعاً ۱۰۴ کتاب بر پیغمبران نازل فرموده است: ۱۰ صحیفه بر آدم (ع). ۵۰ صحیفه بر شیث (ع). ۳۰ صحیفه بر ادریس (ع). ۱۰ صحیفه بر ابراهیم (ع). و آن چهار صحیفه دیگر، تورات و انجیل و زبور و قرآن است. (و در روایتی دیگر، ۲۰ صحیفه برای حضرت ابراهیم (ع) آمده و نامی از ۱۰ صحیفه آدم (ع) برده نشده است) (از همان منبع).

۱ – آدم (ع):

ملقب به «ابو البشر» و «صفی الله» است. صدها فرزند داشت. ۹۳۰ سال عمر کرد. سه فرزند معروفش به نام هابیل و قابیل و شیث (هبه الله = هدیه خدا) است. بعد از فوتش او را در تابوتی در کوه «ابو قبیس» دفن کردند تا وقتی که حدود ۱۵۰۰ سال بعد، نوح (ع) در زمان طوفان او را در کشتی نهاد و به کوفه برد و در غری (شهر نجف کنونی) به خاک سپرد. (حضرت آدم و نوح و هود و صالح (علیهم السلام) در نجف دفن شده اند). نام آدم، ۲۵ بار در قرآن آمده است. (حوا (س) یک سال بعد از آدم (ع) از دنیا رفت و کنار آدم (ع) دفن شد). بنا به روایتی، خدایتعالی ۱۰ صحیفه به لغت سریانی بر آدم (ع) نازل فرمود.

۲ – شیث (ع):

ملقب به «هبه الله= هدیه خدا» است. بعد از کشته شدن هابیل به دست قابیل، خداوند متعال او را به آدم (ع) هدیه فرمود. او همواره از حسد قابیل در حال تقیه و خوف به سر می برد. حدود ۹۱۲ سال عمر کرد و خدایتعالی ۲۹ یا۵۰ صحیفه بر او نازل کرد. نامش در قرآن نیست.

۳ – ادریس (ع):

نام عبری آن حضرت، «خنوخ» و ترجمه عربی اش «اخنوخ» است. به چهار واسطه به شیث (ع) می رسد. حدود ۳۸۰ سال از عمر آدم (ع) را درک کرد. به علت مشغول بودنش به تدریس، او را ادریس می نامند. ادریس اولین کسی است که خط نوشت و جامه دوخت و خیاطی را تعلیم داد. تعلیم نجوم و هندسه و شهر سازی و غیره و تبلیغ دین از کارهای آن حضرت بود. مسجد سهله خانه وی بود. در دو سوره (مریم ۵۶) و (انبیا ۸۵) از او یاد شده است. ۳۰ صحیفه بر

او نازل شد. کمتر از ۴۰۰ سال عمر کرد که خدای تعالی او را به آسمان بالا برد.

نکته: بنا به روایاتی چهار نفر از انبیاء زنده اند: «حضرت عیسی و ادریس (ع) که در آسمانند و حضرت خضر و الیاس (ع) که در زمینند».

۴ – نوح (ع):

نامش «عبد الغفار» ملقب به «نبی الله» است. در قرآن کریم نامش ۴۳ بار آمده و در شش سوره داستانش نقل شده است: اعراف – هود – مؤمنون – شعرا – قمر و نوح، که در سوره هود تفصیل بیشتری از او آمده است. اولین پیامبر اولوالعزم و پدر دوم نسل بشر است. ۷۱۲ سال بعد از آدم (ع) متولد شد. از دست قومش بسیار آزار و اذیت می شد. ۲۵۰۰ سال عمر کرد که ۸۵۰ سال قبل از بعثت بود و ۹۵۰ سال تبلیغ کرد و ۲۰۰ سال مشغول ساختن کشتی بود. ۵۰۰ سال نیز بعد از طوفان با گریه زندگی کرد. در طی ۹۵۰ سال تبلیغ، حدود ۸۰ نفر به او ایمان آوردند. معجزه او در نفسش بود چرا که کسی به اندازه او عمر نکرد و در این مدت نه نیرویش کم شد و نه دندانی از او افتاد. سه فرزند او یعنی سام و حام و یافث نیز در کشتی سوار شدند. سام، پدر انبیاءِ بعدی است. کنعان بنا به قولی پسر خوانده اش و بنا به قولی پسرش بود و سوار کشتی نشد و او از بدان بود. قبر نوح (ع) در نجف کنارِ قبرِ حضرتِ امیرالمؤمنین (ع) است. حضرت نوح (ع) به «شکور» هم معروف است. بعد از او پسرش سام جانشین شد که حدود ۶۰۰ سال عمر کرد و بعد، پسرش «ارفخشد» به نبوت رسید که حدود ۴۶۰ سال عمر کرد. نوح (ع) دومین «بُکاء» عالم است.

بسیار گریه کنندگان (بکاء) عالم به ترتیب عبارتند از:

۱– آدم (ع): بعد از هبوط به زمین ۴۰ روز در سجده گریست، و بعد هم بنا به روایتی ۴۰ سال و بنا به روایتی ۲۰۰ سال در فراق بهشت و قتل هابیل گریست. ۲ – نوح (ع): ۵۰۰ سال در عذاب و غرق مردم گریست. ۳ – یعقوب (ع): ۴۰ سال در فراق یوسف (ع) گریست. ۴– شعیب (ع): از خوف خدا می گریست تا ۴ بار نابینا شد و هر بار شفا یافت. ۵ – حضرت زهرا (س): ۷۵ یا ۹۵ روز در فراق پدر عزیزش گریست. ۶– امام سجاد (ع): ۳۵ سال در غم کربلا گریست.

۵ – هود (ع):

حدود ۳۰۰ سال بعد از نوح (ع) آمد. نام «هود» حدود ۳۰ بار در قرآن کریم آمده است. نام قومش عاد، مردمی ثروتمند و قوی هیکل، در سیزده قبیله در جنوب عربستان بودند. خدای تعالی هفت شب و هشت روز، باد عذاب را بر آنها مسلط کرد. حضرت هود (ع) در سن ۸۰۷ سالگی در «حضرموت» دفن شد. سرزمین قوم عاد، «احقاف» بود.

۶ – صالح (ع):

حدود ۲۰۰ سال بعد از هود (ع) آمد. نامش ۹ بار در قرآن آمده است. نام قومش ثمود، در سرزمین حجر، میان حجاز و شام بود. در سن ۱۶ سالگی به سوی قوم خود مبعوث گردید و تا ۱۲۰ سالگی بین آنها زیست و بعد معجزه اش ناقه یا شتر را آورد. بعد از کشتن ناقه، تصمیم به کشتن صالح هم گرفتند ولی صاعقه آسمانی آنها را از بین برد. حضرت صالح (ع) عرب زبان بود و ۲۸۰ سال عمر کرد و به قولی در «حضر موت» مدفون گردید.

۷ – ابراهیم (ع):

«شیخ الانبیاء» و «خلیل الله» است. نامش ۶۹ بار و در ۲۵ سوره قرآن کریم آمده است. دومین پیامبر اولوالعزم است. پدرش: تارخ، مادرش: نونا (یا ساره) است. آزر عموی ابراهیم و منجم نمرود بود. چون نمرود پیش بینی تولد پسری را کرده بود لذا مادر ابراهیم (ع) به اذن الهی اثر حملش را به زنان اهل فن نشان نمی داد. ۴۰۰ سال قبل از میلاد، در سرزمین بابل در عراق زیست می کرد. ساره مادر ابراهیم (ع) با مادر لوط (ع) که نامش «ورقه یا رقیه» بود، هر دو خواهر بودند و هر دوی آنها دختران لاحج (پیامبری منذر بودند) که مقام رسالت نداشت. حضرت ابراهیم (ع) با دختر خاله اش به نام «ساره» ازدواج کرد. صحف نازله بر آن حضرت ۱۰ یا ۲۰ صحیفه می باشد. پسر خاله لوط است. حدود ۲۰۰ سال عمر کرد و در فلسطین دفن شد.

۸ – لوط (ع):

در نَسَبَش با حضرت ابراهیم (ع) چهار قول وجود دارد: ۱ – برادرزاده ۲ – خواهرزاده

۳ – عموزاده ۴ – خاله زاده و برادر ساره همسر حضرت ابراهیم (ع). بعد از آنکه به حضرت ابراهیم (ع) ایمان آورد، همراه وی به فلسطین مهاجرت کرد. نخستین کسی که در راه خدا جهاد کرد، ابراهیم (ع) بود که چون لوط به دست رومیان اسیر شد، آن حضرت از شام بیرون رفت و لوط را از اسارت نجات داد. نام لوط ۲۷ بار و در ۱۴ سوره قرآن بیان شده است: (اعراف، هود، انعام، حج، شعرا، حجر، نمل، عنکبوت، ص، ق، قمر، تحریم، انبیاء و صافات). شهر «سدوم» در فلسطین محل سکونت لوط (ع) و قومش بود. سه شهر دیگر به نام «صدیم» و «لدنا» و «عمیرا» نیز تحت هدایت حضرت لوط (ع) بود که به مجموع این چهار شهر «مؤتفکات» گفته اند. عذاب قوم، سنگریزه بود که شهرهایشان را به صورت خاک در آورد.

۹ – اسماعیل (ع):

معروف به «ذبیح الله» است. ۵ سال از اسحاق (ع) بزرگتر است. ۱۲۰ سال عمر کرد. در حجر اسماعیل در مکه وفات کرد. نام مادرش هاجر است.

نکته: خدای تعالی به پیامبری بنام «اسماعیل صادق الوعد» اشاره فرموده: «إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيا» (مریم۵۴)، که بنا به روایتی او «اسماعیل بن حزقیل» است. چرا که در دو آیه قبل از این آیه شریفه، داستان ابراهیم و اسحاق آمده و سپس نام موسی و هارون (ع) و بعدْ این آیه آمده است و این خود شاهدی است بر این که اسماعیل صادق الوعد فرزند ابراهیم نبوده و گرنه مناسب آن بود که نام او نیز دنبال نام ابراهیم و قبل از نام موسی برده شود نه بعد از آن. البته گروه زیادی از مفسران اهل سنت معتقدند که وی همان اسماعیل فرزند ابراهیم (ع) است.

در تفسیر مجمع البیان، ج۶، ص۵۱۸، از امام صادق (ع): اسماعیل صادق الوعد همان اسماعیل بن حزقیل است، نه فرزند ابراهیم و علت آن که او را صادق الوعد خوانده اند این بود که با مردی وعده ای گذارد و یک سال در وعده گاه به انتظار ماند.

۱۰ – اسحاق (ع):

معروف به «وجیه الله» است. در شام متولد شد. نام مادرش «ساره» است که همسر رسمی

حضـرت ابراهیم (ع) بود. حدود ۱۸۰ سال عمر کرد و در «حبرون» که اکنون به شـهر خلیل الرحمان موسوم است دفن گردیـد. قبر مـادرش سـاره نیز آنجـاست که در سن ۱۲۷ سالگی وفات کرد. حضـرت یعقوب (ع) یکی از پسـرانِ حضـرت اسـحاق (ع) است.

۱۱ – یعقوب (ع):

ملقب به اسـرائیل (بنده خدا) است. چرا که امام صادق (ع) می فرماید: «اسرائیل یعنی «عبد الله»، زیرا «اسرا» به معنی عبد و «ئیل» هم نام خدای عزوجل است». (تاریخ انبیا، ص۱۹۸)

در سن ۱۴۷ سالگی در بیت المقـدس دفن گردید. ۱۶ بـار در قرآن ذکر شـده است. مادرش دختر لوط است و ۱۲ پسر به نام اسباط داشت که یوسف (ع) و بنیامین از یک زن بودند. برادرِ دو قلویش «عیص» است. با دختران لابان (دایی یعقوب) ازدواج کرد. هر چند بعضـی از مفسـرین سـنی گفته اند که آن حضـرت جمع بین دو خواهر نمود اما بعضی دیگر گفته اند که یعقوب بعد از فوت «لیا» خواهر بزرگتر، با «راحیل» خواهر کوچکتر ازدواج کرد و این قول، صـحیح می باشد. بنابراین منظور از عبارت «الاـ مـا قَد سَـلَفَ» در آیه شـریفه نساء که فرموده (ازدواج با دو خواهر و جمع بین آن دو نکنیـد مگر آن چه در سابق گذشـته است) ازدواج در زمان جاهلیت بود نه این که منظور حضـرت یعقوب (ع) باشد که متأسـفانه بعضی از مفسرین به اشتباه تعبیر و تفسـیر کرده انـد. لیا و راحیل هر کـدام کنیزی داشـتند. کنیز «لیا» نامش «زلفا» و کنیز «راحیل» نامش «بلها» بود و یعقوب (ع) از این چهار زن جمعاً ۱۲ پسـر به نام اسباط پیدا کرد. راحیل مادر یوسف و بنیامین بود. لیا مادر ۶ تن : روبین – شمعون – لاوی – یهودا – یشاکر – ریالون بود. بلها مادر دان و نفتالی بود. و زلفا مادر جاد و اشیر بود. حضرت یعقوب (ع) حدود ۱۷ سال در مصر با یوسف (ع) زیست.

۱۲ – یوسف (ع):

معروف به «صدیق» است. ۲۷ بار در قرآن یاد شـده است. حدود ۱۱۰ سال عمر کرد. ابتـدا او را در تابوتی از مرمر در رود نیل دفن کردند تا آن که حضـرت موسـی (ع) او را به فلسـطین برد و دفن کرد. جامع و کاملترین داستانِ قرآنی را در سوره یوسف به خودش اختصاص داده است.

۱۳ – ایوب (ع):

ایوب (ع) فرزند عیص بن اسحاق بن ابراهیم است. در چهار سوره، چهار بار نامش ذکر شده است: (انبیاء ۸۳) – (ص ۴۱) – (نساء ۱۶۳) – (انعام ۸۴). در سرزمین دمشق مال و املاک فراوان داشت. امام باقر (ع) فرموده اند: «همانا ایوب ۷ سال بدون آن که گناهی از وی سر زده باشد دچار بلا گردید و همانا پیامبران الهی گناه نمی کنند و در آن بلاها هیچگاه بدنش متعفن نشد و قیافه اش زشت نگردید و خون و چرک و یا کرم از بدنش خارج نشد و این که مردم از آن حضرت کناره می گرفتند به سبب فقر و ناتوانی حال او در ظاهر بود. تمام این بلاها به واسطه آزمایش الهی بود». (تاریخ انبیا، ص۳۳۳). و این که خدای تعالی در سوره ص آیه ۴۱ می فرماید: «أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ»=«پروردگارا! شیطان مرا به تعب و عذاب دچار کرده است». منظور از این جمله حضرت ایوب (ع) آن بود که شیطان مردم را وسوسه می کرد تا از آن حضرت دوری کنند و به این وسیله باعث آزار و اذیتش شوند نه آن که العیاذ بالله شیطان بر آن حضرت غالب شده باشد چرا که شیطان در وجود مقدس انبیاء نفوذی ندارد.

متأسفانه غالب مفسرین به خصوص گروه عامه، مثل سایر قضاوتهایشان، تهمت هایی بی اساس که برگرفته از سخنان یهود است بر آن حضرت زده اند. ایوب (ع) پیغمبر معاصر حضرت یوسف (ع) بود، که با دختر یوسف (ع) به نام رحمه ازدواج کرد و حدود ۹۳ سال عمر کرد.

۱۴ – شعیب (ع):

وی از فرزندان اسماعیل یا اسحاق نیست بلکه از نسل «مدین بن ابراهیم» است و از نظر مادری نسبش به لوط بر می گردد. ۱۱ بار در قرآن آمده است. در هفت سوره نام «مدین» ذکر شده که همان قوم و شهر حضرت شعیب (ع) است: (اعراف ۸۵) – (توبه ۷۰) – (هود ۹۵-۸۴) – (طه ۴۰) – (حج ۴۴) – (قصص ۴۵و۳۲ و۲۲) و (عنکبوت ۳۶) که به قولی مدین همان شهر «معان» بین اردن و مکه بود. و به قول دیگر در نزدیکی فرات بود. در سوره های حجر و شعرا و ص و ق از مردمی به نام «اصحاب ایکه» یاد شده است. «ایکه» به معنای بیشه و جنگل و درختان

انبوه است. بعضی از مفسران معتقدند که «ایکه» قوم مدین بود. ولی برخی دیگر گفته اند: «ایکه» قومی دیگر بوده اند و شعیب (ع) دو بار مبعوث شد، یکبار به سوی مردم مدین و بار دوم به سوی اصحاب ایکه. و هر دو قوم را از کم فروشی نهی کرد. او از سخنورترینِ پیامبران است.

در کتاب تاریخ انبیاء، ص۳۵۰، چ۸، از شیخ صدوق، از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:

«شعیب (ع) از خوف خدا می گریست تا چهار بار نابینا شد و خدا هر بار او را شفا داد و وحی کرد: من کلیم خود موسی بن عمران را به خدمتکاری تو می گمارم».

در کتاب تاریخ انبیاء، ص۳۵۱، چ۸، از امام سجاد (ع):

«نخستین کسی که پیمانه و ترازو برای مردم ساخت شعیب (ع) بود ولی پس از مدتی مردم شروع به کم فروشی کردند و همین سبب عذاب الهی گردید».

خدای تعالی در خصوص عذاب قوم شعیب، در سوره اعراف آن را «رجفه یا زلزله»، معرفی فرموده و در سوره هود آن را «صیحه» و در سوره شعرا آن را «یومُ الظله یا سایه آتشبار» معرفی فرموده است. به همین خاطر بعضی از مفسرین گفته اند: مردم مدین به رجفه مبتلا گشتند و اصحاب ایکه به یوم الظله، ولی بعضی هم گفته اند هر دو عذاب بر قوم شعیب نازل شده است. شعیب (ع) ملقب به «خطیب الانبیاء» است. در سن ۲۴۲ سالگی در «حضرموت» وفات کرد.

پیدایش بنی اسرائیل:

وقتی حضرت یعقوب (ع) با خاندانش به مصر آمدند، یوسف از فرعون و پادشاه آن زمانِ مصر خواست تا سرزمینی بنام «جاسان» جداگانه به آنها دهد. برخی معتقدند که یوسف (ع) می خواست فرزندان یعقوب را از آمیزش با مردم مصر که به آیین بت پرستی می زیسته اند جدا سازد.آن زمان آنها حدود هفتاد نفر بودند و روز به روز به تعداد آنها اضافه شد تا بعد از ۲۰ الی ۳۰ سال که یوسف درگذشت، فراعنه مصر که بعد از یوسف به سلطنت رسیدند از کثرت فرزندان اسرائیل به وحشت افتادند و آنها را به بردگی کشیده و شروع به آزار و اذیت آنها کردند. در روایت آمده که چون بنی اسرائیل در مملکت مصر زیاد شدند، طغیان کرده و به گناهان دست زدند

و خـدای تعـالی قبطیان را بر آنها مسـلط کرد. این آزار و اذیت ها تا فرعون زمان موسـی ادامه داشت. چون فرعون اطلاع یافت که زوال سلطنت او به دست موسی است کاهنان و پیشگویان را احضار کرد و نسب موسی را از آنها پرسید و فهمید که وی از بنی اسـرائیل خواهـد بود و دسـتور پـاره کردن شـکم زنان و کشـتن نوزادان را صادر کرد که بیش از ۲۰ هزار مولـود را به قتل رسانید.

در کتاب تاریخ انبیاء، ص۳۷۵، چ۸، از شیخ صدوق، از امام صادق (ع):

هنگامی که مرگ یوسف فرا رسید فرزندان یعقوب را که ۸۰ نفر بودند جمع کرد و به آنها گفت: به زودی این قبطیان بر شما غالب شده و حکومت خواهند کرد و خداوند شـما را به وسیله مردی از فرزندان «لاوی بن یعقوب» که نامش موسی بن عمران است نجات خواهد داد. او پسـری بلند بالا و گندمگون و پیچیده مو است به همین آرزو مرد بنی اسـرائیل نام پسـرش را عمران می گذارد و او هم پسرش را موسی نامگذاری کرد.

در کتاب تاریـخ انبیاء، ص۳۷۵، چ۸، از امـام بـاقر (ع): موسـی ظاهر نشـد تا آنکه پنجاه دروغگو قبل از او آمدنـد و هر کـدام مدعی بودند که موسی بن عمران موعود هستند.

۱۵ – موسی (ع):

حدود ۱۳۶ بـار و در ۳۴ سوره از او یـاد شـده است که بیشترین داسـتانِ انبیـاء در قرآن را به خود اختصاص داده است. سومین اولوالعزم است. نـام کتابش تورات است. ۵۰۰ سال بعـد از ابراهیم (ع) متولـد شد. «کلیم الله» است. از فرزندان لاوی بن یعقوب است. نام پـدرش عمران و نام مادرش یوکابد است. با دختر شـعیب (ع) (صـفورا) ازدواج کرد. ۱۲۰ یا ۱۲۶ سال عمر کرد. نام خواهرش «مریم» بود. نـام مؤمن آل فرعون به قولی «حـبیب نجـار» و به قولی «حزقیـل» بوده که اکـثر مفسـرین او را پسـر عموی فرعـون و ولیعهـد و جانشـین او دانسـته انـد و او از قبطیـان بـود و او بـود که صـندوقچه را سـاخت و موسـی در کودکی در آن گذاشـته شـد و او بود که موسـی را سـفارش کرد که از مصـر خـارج شود و او بود که در منـاظره بـا فرعون او را کمـک کرد. بعضـی گفته انـد همسـر مـؤمن آل فرعـون همـان زنی بود که به همراه کودک خردسـالش به درون آتش افتـاد و از «اصـحاب اخدود»

بود. «آسیه» همسر فرعون بود که توسط فرعون به چهار میخ کشیده و شهید شد. وقتی قوم بنی اسرائیل به فرمان موسی (ع) از مصر به سوی بیت المقدس فرار کردند حدود ۶۰۰ هزار نفر بودند و لشکریان فرعون چند برابر آنها بود.

قارون پسر عموی موسی (ع) و از بنی اسرائیل بود و پس از موسی و هارون کسی در علم و دانش و زیبایی همانند او نبود، تورات را از همه بهتر می خواند و صدای گرم و گیرایی داشت و پیش از آمدن موسی، او در مصر به فرمان فرعون، فرمانروای بنی اسرائیل شده بود. ثروت بسیار زیادی داشت و تهمت زنا به حضرت موسی (ع) زد و زمین به امر خدا او را بلعید.

درکتاب تاریخ انبیاء، ص۴۷۷، ج۸، از شیخ صدوق، از امام صادق (ع):

خضر از پیغمبران مرسل بود و نامش «تالیا» است که او فرزند «ملکان بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح» بوده است و معجزه اش آن بود که بر هیچ چوب خشک یا زمین بی علفی جلوس نمی کرد جز آن که چون برمی خاست سرسبز و خرم می شد و به همین سبب او را خضر گفتند.

درکتاب تاریخ انبیاء، ص۴۷۸، ج۸، از امام رضا (ع):

خضر از آب حیات آشامید و تا نفخ صور زنده است.

حضرت موسی (ع) به همراه یوشع بن نون، وصی خود برای یافتن خضر (ع) به سوی مجمع البحرین راهی شد. بنا به روایتی موسی (ع) در شب ۲۱ رمضان در سن ۱۲۰ سالگی در وادی «تیه» وفات کرد و بعد از او «یوشع بن نون» با بنی اسرائیل به «اریحا» رفت. و بنا به روایت دیگر حضرت موسی (ع) بعد از فتحِ «اریحا» رحلت فرمود.

درکتاب تاریخ انبیاء، ص۴۸۳، ج۸، از امام سجاد (ع):

آخرین وصیتی که خضر (ع) به موسی (ع) کرد آن بود که به او گفت: احدی را به گناهش سرزنش مکن. و ریشه و اساس حکمت و فرزانگی ترس از خدای تعالی است.

۱۶– هارون (ع):

برادر حضرت موسی (ع) است. سه سال از موسی (ع) بزرگتر بود. نام مبارکش ۲۰ بار در

قرآن کریم آمده است. حدود ۱۲۳ سال عمر کرد. قبل از موسی (ع) و در طور سینا وفات کرد.

۱۷ – یوشع (ع):

یوشع بن نون از اولاد افراییم بن یوسف بود و ۳۰ سال بعد از موسی زنده بود و در این مدت سر و سامانی به کار بنی اسرائیل داد و با دشمنان آنها جنگید. صفورا همسر موسی جمعی از بنی اسرائیل را بر علیه او شورش داد ولی یوشع بر او غالب شد و با او خوشرفتاری کرد. (مانند حضرت علی (ع) در جنگ جمل). بنا به قولی یوشع به جنگ «عمالقه» رفت و شهر «اریحا» را فتح کرد. یوشع ۱۲۶ سال عمر کرد و در کوه افراییم در فلسطین دفن گردید.

«بلعم باعور»: که از اولاد لوط بود در شهر اریحا می زیست و مستجاب الدعوه شده بود. وقتی که بنی اسرائیل به سرپرستی موسی و یا یوشع قصد تصرف شهر را داشتند، جباران شهر به او گفتند که موسی یا یوشع را نفرین کند ولی زبانش از کامش خارج شد.

۱۸ – کالب بن یوفنا (ع):

کالب بن یوفنا شوهر خواهر حضرت موسی (ع) یعنی شوهر مریم دختر عمران بود. او و یوشع همواره در کنار حضرت موسی (ع) بودند و بنا به قولی بعد از یوشع به امر بنی اسرائیل قیام کرد ولی اقوالی دیگر نیز آمده که بعد از یوشع، فنحاس به نبوت رسید و قول دیگر «عثنایل بن قنز» برادر کالب را جانشین یوشع خوانده اند.

۱۹ – حزقیل (ع):

بعد از کالب بر قوم بنی اسرائیل مبعوث گردید. بعضی گفته اند حزقیل را «ابن العجوز» گویند زیرا مادرش پیرزنی عقیم بود که خداوند حزقیل را به او داد. بعضی هم گویند حزقیل همان «ذوالکفل» است. بسیاری از مفسرین در ذیل آیه ۲۴۳ سوره بقره که فرموده: «آیا نشنیدی داستان آن مردمی را که از بیم مرگ از دیار خود بیرون شدند و هزاران نفر بودند و خدا به آنها گفت بمیرید آنگاه زنده شان کرد». گفته اند آیه فوق مربوط به قوم حزقیل است که پس از گذشت ۶۰ سال از مرگشان، همگی آنها که ۳۵ هزار نفر بودند به امر الهی زنده شدند.

۲۰ – الیاس یا الیا (ع):

نام الیاس ۲ بار در قرآن کریم آمده است: (انعام ۸۵) و (صافات ۱۲۳). بنا به قولی او همان ادریس (ع) است و بنا به قولی او «ذوالکفل» است و به قول دیگر او «خضر» است و در قولی آورده اند که الیاس یکی از پیامبران بنی اسرائیل و از فرزندان هارون بن عمران عمو زاده «یَسَع» است، بعضی هم گفته اند: «الیاس (ع) ۸۸۰ سال پیش از میلاد مسیح به آسمانها عروج کرد و «یسع» را جانشین خود کرد». بعضی هم می گویند: «او هنوز زنده و در روی زمین است».

۲۱ – یَسَع (ع):

جانشین و شاگرد الیاس بود. نامش دو بار در قرآن آمده است: (انعام ۸۶) و (ص ۴۸).

از همان منبع، از امام رضا (ع): یسع نیز کارهایی مثل عیسی (ع) کرد، بر آب راه رفت، مردگان را زنده کرد و بیماران را شفا داد ولی امت او، وی را خدا ندانستند.

۲۲ – ذُوالِکفل (ع):

دو بار در قرآن کریم آمده است: (انبیاء ۸۵) و (ص ۴۸). در این که ذوالکفل کیست؟ اقول متفاوتی وارد است، از جمله: ۱ – الیاس. ۲ – زکریا. ۳ – یوشع. ۴ – حزقیل. ۵ – یونس. ۶ – بعضی هم معتقدند که او فرزند ایوب و پدر شعیب است. ۷ – در روایتی از امام جواد (ع) آمده: «خدای تعالی ۱۲۴ هزار پیامبر فرستاد که «۳۱۳» نفر آنها مرسل بودند و ذوالکفل از آنهاست و پس از سلیمان بن داوود بوده است و او مانند داوود (ع) میان مردم قضاوت می کرد و جز در راه خدا خشم نمی کرد و نامش عویدیا بود» (از همان منبع). به استناد آیه ۴۸ سوره ص که می فرماید: «و الیسع و ذوالکفل»، حضرت ذوالکفل بعد از حضرت یسع آمده است. و بنا به روایتی ۹۵ سال عمر کرد.

۲۳ – اشموئیل (ع):

بعضی گفته اند: «اشموئیل» به عربی «اسماعیل» است، زیرا در زبان عبری، «س» به «ش» تبدیل می شود. و بعضی گفته اند: اشموئیل همان «اسماعیل صادق الوعد» است. قوم بنی اسرائیل

بعد از یوشع بن نون دچار معصیت گشته و در یکی از جنگها صندوق و تابوت موسی (ع) را نیز از دست داده و کارشان به جایی رسید که «جالوت» بر آنها مسلط گشت.

در کتاب تاریخ انبیاء، ص۵۰۸، چ۸، از امام باقر (ع): تا آن زمان مقام نبوت در بنی اسرائیل مخصوص به خاندان لاوی بود و مقام پادشاهی و سلطنت در خاندان یوسف بود و خداوند نبوت و سلطنت را برای آنها در یک خاندان گرد نیاورده بود. خدای تعالی از خاندان لاوی، پیغمبری به نام اشموئیل یا شموئیل مبعوث کرد و او در طی ۴۰ سال توانست وضع بنی اسرائیل را سامان دهد. بنی اسرائیل از او خواستند پادشاهی برای آنها تعیین کند که تحت فرماندهی او با دشمنان بجنگند، اشموئیل (ع) هم به امر خدای تعالی طالوت را بر ایشان تعیین کرد.

۲۴ – طالوت (ع):

طالوت فرزند بنیامین بن یعقوب (ع) است. و به قطعیت نمی توان گفت که او پیامبری الهی باشد. نامش در دو آیه ۲۴۷ و ۲۴۹ بقره آمده است. وی به همراه ۸۰-۷۰ هزار نفر از بنی اسرائیل به جنگ با جالوت رفت. در راه به چشمه ای رسیده و تنها ۳۱۳ نفرِ آنها از آب چشمه نخورده و در جنگ باقی ماندند. (خدای تعالی به جز اصحاب عاشورا، دینش را در سه نبوت و توسط سه لشکرِ ۳۱۳ نفری یاری کرده و ان شاء الله یاری خواهد کرد: الف- ۳۱۳ نفر لشکر طالوت. ب- ۳۱۳ نفر در جنگ بدر. ج- ۳۱۳ نفر یاران حضرت حجت (عج) و البته تعداد مرسلین نیز ۳۱۳ نفر بوده اند). بنا به روایتی حضرت طالوت (ع) پدر زن حضرت داوود (ع) بود.

۲۵ – داوود (ع):

۱۶ بار در قرآن کریم آمده است. از ذریه یهود است نام پدرش «ایشا» و کتابش «زبور» است. نام پسرش سلیمان (ع) است. حدود ۱۰۰ سال عمر کرد. جالوت را به قتل رسانید. خدای تعالی کوه ها و پرندگان را مسخر او کرد که با وی تسبیح می گفتند و ساختن زره را به او تعلیم داد و نیز علم قضاوت و داوری میان مردم را به او تعلیم فرمود. صوت روح افزایی داشت و هرگاه لب به خواندن زبور می کرد وحوشِ بیابان در اطراف او جمع می شدند. آهن در دست او نرم شده

که می توانست آن را بدون گرم کردن در آتش به هر شکلی درآورد. از نظر جسمانی نیروی فوق العاده ای داشت. حکمت و علمِ منطق الطیر به او داده شد. قدرت و سلطنت او را محکم گردانید. بسیار عبادت و گریه می کرد. در آن زمان رسم بود هر کس بمیرد، زنش دیگر ازدواج نکند و حضرت داوود به امر الهی مأمور منسوخ کردن این رسم شد لذا با همسر اوریا که کشته شده بود بعد از نگهداری عده ازدواج کرد. حضرت داوود (ع) حدود ۱۰۰ سال زندگی کرد که ۴۰ سال آن، دوران سلطنتش بود. داوود (ع) در سن ۱۰۰ سالگی حضرت سلیمان (ع) را جانشین خود کرد و در بیت المقدس در قریه داوود دفن گردید.

نکته: خدای تعالی به چهار تن از پیامبرانش علاوه بر مقام نبوت، سلطنت نیز عنایت فرمود:

۱ – حضرت داوود (ع). ۲ – حضرت سلیمان (ع). ۳ – حضرت یوسف (ع). ۴ – حضرت ذوالقرنین (ع)، که سلیمان و ذوالقرنین سلطنت جهانی داشتند.

نکته: لقمان، نبی نبود اما خدا به او حکمت و عصمت عنایت کرد و همنشین داوود (ع) بود.

۲۶ – سلیمان (ع):

فرزند داوود (ع) است. ۱۷ بار در قرآن کریم آمده است. در ۱۳ سالگی به نبوت رسید. بنا به روایتی بیت المقدس را او ساخت و بنا به روایتی حضرت داوود (ع) بنای آن را گذاشت و حضرت سلیمان (ع) آن را تکمیل نمود. حدود ۵۳ سال عمر کرد. در سال ۱۰۰۷ قبل از میلاد می زیست. وزیرش آصف بن برخیا، برادرزاده اش بود که قسمتی از اسم اعظم را می دانست و چشم بر هم زدنی تخت بلقیس را آورد. بنا به روایتی سلیمان (ع) با بلقیس ازدواج کرد.

۲۷ – یونس (ع):

ملقب به ذوالنون (صاحب ماهی) است. در ۶ سوره از او یاد شده است. در آیه (نساء ۱۶۳) و (انعام ۸۶) فقط نام آن حضرت آمده و ۴ سوره (یونس ۹۸) و (انبیاء ۸۸ و۸۷) و (صافات ۱۳۹) و (ن ۵۱–۴۸) نیز اشاره به گوشه ای از داستانش دارند. نام یونس ۴ بار آمده چون در آیه (انبیاء۸۷) با لقبِ «ذا النون= صاحب ماهی»، و در آیه (قلم=ن ۴۸) با لقبِ «صَاحِبِ الْحُوتِ=

صاحب ماهی» نامیده شده است. نام پدرش مَتی است. ۸۲۵ سال قبل از میلاد می زیسته است. در شهر نینوا در سرزمین موصل مبعوث گردید. در ۳۰ سالگی به رسالت رسید و حدود ۳۳ سال مردم را تبلیغ کرد که فقط دو نفر به او ایمان آورد: ۱ – روبیل: که از خاندان علم و نبوت بود. ۲ – تنوخا: که مردی عابد و فاقد حکمت و علم بود. وقتی قوم ایمان نیاورد حضرت یونس آنها را نفرین کرد و قرار شد ۳ روز دیگر عذاب بر آنها نازل شود. یونس و تنوخا از شهر بیرون رفتند ولی روبیل بین آنها ماند و آنها را نصیحت کرد و آنها نیز توبه کردند. یونس به قهر، سوار کشتی شد و نهنگی او را به مدت هفت ساعت یا ۳ روز یا ۷ روز بلعید و بعد نجات یافت و به قولی، مجدد به سوی همان قوم و یا قومی دیگر که جمعیتی بیش از ۱۰۰ هزار نفر داشتند مبعوث گردید. آن حضرت حدود ۲۰۰ سال عمر کرد و در شهر کوفه در کنار شط فرات مدفون گردید.

در تفسیر صافی، ج۴، ص۶۲۳، از امام صادق (ع)، در ذیلِ آیه «یصیب به من یشاء» (یونس ۱۰۷)، آورده:

تگرگ، خورده نمی شود چون خداوند متعال آن را نوعی بلا شمرده است.

۲۸ – زکریا (ع):

یا برادر سلیمان (ع) و یا از فرزندان هارون بود. نام پدرش «برخیا» و نام همسرش «ایشاع خاله مریم (س)» بود. نام زکریا (ع) در۴ سوره (آل عمران ۳۸و۳۷و۳۷)، (انعام ۸۵)، (مریم ۷و۲)، و (انبیاء ۸۹) و ۷ بار آمده است. خداوند یحیی (ع) را در سنین پیری به او مرحمت فرمود. به دستور پادشاه جبار آن زمان حضرت یحیی (ع) به شهادت رسید و بعد از او حضرت زکریا در یکی از باغ های اطراف شهر بیت المقدس مخفی شد که بعدها او را در درون درختی با اره به شهادت رساندند و آن حضرت را در بیت المقدس مدفون کردند. بنا به قولی فاصله بین بشارت خداوند و ولادت یحیی پنج سال طول کشید و نشانه آن هم سه روز زبانش در بند بود.

درکتاب تاریخ انبیاء، ص۵۷۶، ج۸ از امام رضا (ع): زکریا در روز اول محرم دعا کرد و مستجاب شد (یحیی به او عنایت شد). هر کس در این روز، روزه بگیرد و دعا کند، مستجاب می شود.

۲۹ – یحیی (ع):

فرزند زکریا و پسر خاله حضرت مریم (س) است. در سه سالگی به نبوت رسید. بین ۶ ماه تا ۳ سال بزرگتر از حضرت عیسی (ع) است. ۵ بار در قرآن و در چهار سوره آل عمران – انعام –مریم و انبیاء از او یاد شده است. ازدواج نکرد. پادشاه جبار آن زمان به سفارش زن و دختری، حضرت یحیی (ع) را سر برید و قطره ای از خونش بر زمین افتاد و چشمه خون پدید آمد تا آن که بخت نصر بیش از ۷۰ هزار نفر از آنها را کشت و خون بند آمد. حضرت یحیی (ع) قبل از پدرش زکریا (ع) به شهادت رسید و اولین پیامبری بود که سرش را بریدند.

۳۰ – عُزَیر (ع):

در لغت یهود «عذرا» گفته می شود. نام برادر دو قلویش «عُیذره» است. ملقب به «آیت الله» است. از پیامبران بنی اسرائیل و در بیت المقدس بود. بعد از ازدواج و در۳۰ سالگی خدای تعالی به مدت ۱۰۰ سال او را کشت و بعد زنده شد و ۲۰ سال دیگر زندگی کرد. فقط یکبار نامش در آیه (توبه۳۰) آمده است. اما داستان رجعتش بدون ذکر نام در آیه (بقره ۲۵۹) آمده است.

مریم (س):

دختر عمران از فرزندان سلیمان بن داوود و از بزرگان بنی اسرائیل و به قولی یکی از پیامبران بود. مادرش «حنّه» خواهر زن زکریا بود. قبل از تولد مریم (س)، عمران فوت کرد و بعد از او مریم که به معنای «زن عابد» است متولد شد. او را بتول گویند چون عادت ماهانه نداشت.

۳۱ – عیسی (ع):

ملقب به «مسیح»، «روح الله»، «روح القدس»، «عبد الله» و «کلمه الله» است. در ۴۵ جای قرآن کریم نامش ذکر شده و در ۱۱ جا به لقب مسیح و ۲۵ بار هم با نام عیسی و جمعاً در ۱۳ سوره از او یاد شده است. بنا به قولی در «بیت لحم» در نزدیکی بیت المقدس متولد شد و بنا به قولی حضرت مریم به نینوا «طی الارض» کرد و آن جا حملش را بر زمین گذاشت. بنا به قولی مریم (س)، عیسی را از ترس پادشاه زمان هیرودیس (که یحیی (ع) را سر برید) به مصر برد که بعد از ۱۳ سال و بعد از مرگ هیرودیس به شام برگشتند و در روستای «ناصره» ماندند. آن حضرت

۵۷۰ سال قبل از پیامبر اکرم (ص) می زیسته و در سن ۳۳ سالگی عروج فرمود. یاران حضرت عیسی (ع) معروف به حواریون و ۱۲ نفر بودند که پارساترین آنها «لوقا یا شمعون» بود و یهودا هم یکی از آنها بود که در آخر به حضرت عیسی (ع) خیانت کرد. نام کتاب حضرت عیسی (ع) انجیل است که در ده جای قرآن کریم از آن یاد شده است.

نکته: اِنجیل از واژه یونانی «اِوَنگِلیون= خبر خوش یا مژده»؛ نام دیگر مجموعه متون «عهد جدید» است. عهد جدید چهار انجیل اصلی (متی، مرقس، لوقا، یوحنا) کتاب اعمال رسولان، نامه های رسولان مسیح و کتاب مکاشفه را در بر می گیرد. قدمتشان به قرن اول میلادی می رسد.

مؤلف: قرآن کریم در چهار آیه شریفه از حواریونِ حضرت عیسی (ع) یاد فرموده است:

۱- «فَلَمَّا أَحَسَّ عِیسَی مِنْهُمُ الْکُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِی إِلَی اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِیونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»=«وقتی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت: کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟ حواریان [= شاگردان مخصوص او] گفتند: ما یاوران خداییم؛ به خدا ایمان آوردیم؛ و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده ایم» (آل عمران۵۲).

۲- «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ کَمَا قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ لِلْحَوَارِیینَ مَنْ أَنْصَارِی إِلَی اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِیونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ...»=«ای کسانی که ایمان آورده اید! یاوران خدا باشید همان گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟! حواریون گفتند: ما یاوران خداییم» (صف۱۴).

۳- «إِذْ قَالَ الْحَوَارِیونَ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ هَلْ یسْتَطِیعُ رَبُّکَ أَنْ ینَزِّلَ عَلَینَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»=«در آن هنگام که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می تواند مائده ای از آسمان بر ما نازل کند؟ او (در پاسخ) گفت: از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید!» (مائده۱۱۲).

۴- «وَإِذْ أَوْحَیتُ إِلَی الْحَوَارِیینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَ بِرَسُولِی قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ»=«و (به یاد آور) زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که: به من و فرستاده من، ایمان بیاورید! آنها گفتند: ایمان آوردیم، و گواه باش که ما مسلمانیم!» (مائده۱۱۱).

با توجه به آیه ۱و۲، حواریون «أَنْصَارُ اللَّهِ» (یاران الهی) و «مُسْلِمُونَ» (مسلمان و تسلیم الهی) بوده اند. و اما در توجیه آیه آخر، سه احتمال می توان داد: ۱- منظور از «اَوحَیت» وحی

مستقیم است، پس حواریون «نبی» بوده اند. ۲- منظور از «اوحیت»، این است که خداوند سبحان وحی و فرامینش را به واسطه حضرت عیسی (ع) به آنها می رسانده است، پس آنها «نبی» نبوده اند. ۳- وحی در آیه ذکر شده را به «وحی الهامی» تفسیر کنیم، که در این صورت هم، آنها «نبی» نبوده اند. (والله اعلم). اما به هر حال این آیات شریفه دلالت بر مقامِ والا و ویژه ی آنان دارد.

در انجیل (لوقا؛ باب ۶: ۱۴-۱۵-۱۶)، اسامی حواریون چنین آمده است:

۱- شمعون معروف به پطرس. ۲- اندریاس. ۳- یعقوب. ۴- یوحنا. ۵- فیلوپس. ۶- برتولولما. ۷- توما. ۸- متی. ۹- یعقوب ابن حلفا. ۱۰- شمعون ملقّب به «فدایی». ۱۱- یهودا برادر یعقوب. ۱۲- یهودای اسخریوطی که به مسیح خیانت کرد.

در بحار الأنوار محمد باقر مجلسی، ج ۱۴، ص ۱۹۰، چ ۲، از پیامبر اکرم (ص):

«زمانی که خداوند، عیسی (ع) را به آسمان برد و شمعون بن حمّون را خلیفه او کرد، شمعون پیوسته در میان قوم خود اوامر خدای تعالی را اجرا می کرد...».

از همان منبع، ج۲۳، ص ۵۸، آورده است:

«عیسی (ع)، شمعون بن حمون صفا را وصی خود قرار داد و شمعون، یحیی بن زکریا را...».

از همان منبع، ج۱۴، ص ۳۳۷، از امام باقر (ع):

«عیسی (ع) به امّت خود فرمود: شما بعد از من سه گروه می شوید؛ دو فرقه از شما به دروغ به خدا افتراء خواهند زد و آن دو فرقه در آتش جهنم خواهند بود و یک فرقه با شمعون است که صادق و راستگو هستند و آن فرقه در بهشت وارد می شوند».

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص۶۲۱، از سلیم بن قیس، از حضرت رسول (ص):

«یهودیان بر ۷۱ گروه متفرق شدند، ۷۰ فرقه آنان در آتش و یک فرقه در بهشتند و آنها

کسانی هستند که تابع وصی حضرت موسی (ع) شدند. مسیحیان بر ۷۲ گروه متفرق شدند، ۷۱ فرقه آنان در آتشند و یک فرقه در بهشتند و آنها کسانی اند که تابع وصی حضرت عیسی (ع) شدند. امت من بر۷۳ فرقه متفرق می شوند، ۷۲ فرقه آنان در آتشند و یک فرقه در بهشتند و آنها کسانی اند که تابع وصی من شدند. سپس پیامبر اکرم (ص) دست مبارکش را بر شانه علی (ع) زد و فرمود: ۱۳ فرقه از ۷۳ فرقه، همگی دوستی و محبت تو را عقیده دارند، ولی یک فرقه آنان در بهشتند و ۱۲ فرقه در آتشند».

مؤلف: روایتِ بحارالانوار، قوم عیسی (ع) را سه فرقه و روایتِ اسرار آل محمد (ع)، آن را ۷۲ فرقه بیان فرموده اند، حال در توجیه آن شاید بتوان گفت: «روایت اول به زمانِ نزدیکِ عروجِ حضرتِ عیسی (ع) اشاره دارد، چرا که وقتی حضرت عیسی (ع) عروج کرد مردم سه دسته شدند: ۱- عده ای تابع حضرت شمعون (ع) شدند. ۲- عده ای نسبتِ خدایی به حضرت عیسی (ع) دادند. ۳- عده ای هم منکرش شدند. اما روایت دوم اشاره به زمان بعثت حضرت خاتم (ص) دارد که در آن زمان و بعد از گذشت بیش از ۵ قرن و تحریف انجیل و خلق اناجیلِ جعلی، فرقه های مختلف و گوناگونی پدید آمد که به اعتبار این روایت، ۷۲ فرقه شدند» (والله اعلم).

توجه: همان طور که در روایات فوق آوردیم، غیر از شمعون، کسی از حواریون، وصی عیسی (ع) نبود و حواریونِ دیگر تحت ولایت شمعون به تبلیغ آیین مسیح می پرداختند. در ضمن توجه به این نکته لازم است که شمعون معروف به پطرس، وصی حقیقی عیسی (ع) بوده است، اما از دیدگاه برخی محققان در مسیحیت کنونی شخصیت دیگری به نام پولُس، یکه تاز مسیحیت شد و کم کم پطرس و موافقان او که در سمت عقاید عیسی حرکت می کردند به فراموشی سپرده شدند و عقاید آنان به خدا نبودن عیسی، بعدها به عنوان بدعت در مسیحیت مطرح شد.

در کتاب نصایح، ص۲۰۳، از امام علی (ع): از چهار کتاب آسمانی چهار کلمه انتخاب شده است: ۱- زبور: هر کس تمایلات و شهوات نفسانی را رها کند از بیماری ها سالم گردد. ۲- تورات: هر کس سکوت نماید نجات می یابد. ۳- انجیل: هر کس در زندگی قناعت کند سیر و بی نیاز گردد. ۴- قرآن: هر کس بر خدا توکل کند خدا برای امور او کافی است.

در آثارالصادقین، ج۱۷، ص۲۴۱، از امام علی (ع): هر کس امر ولایت ما را از قرآن فرا نگیرد و به آن معرفت پیدا نکند، نمی تواند از فتنه ای که دشمنان ما در دین بنا کرده اند خود را رها کند.

ص: ۱۰۲

تاریخ اهل بیت (چهارده معصوم) (ع):

۱– حضرت خاتم الانبیاء (ص):

نام مبارکش محمد (ص) ملقب به مصطفی و کنیه اش ابوالقاسم است. نام پدرش عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف (ع) و نام مادرش آمنه (س) است. در روز جمعه ۱۷ ربیع الاول سال عام الفیل و حدود ۵۷۰ سال بعد از مسیح، حین طلوع فجر در مکه معظمه متولد شد.

در امالی شیخ صدوق، م۴۸، ص۲۸۵، از امام صادق (ع): وقتی رسول خدا (ص) متولد شد این حوادث رخ داد: ۱- تا قبل از تولد عیسی (ع)، ابلیس به تمام آسمانهای هفت گانه رفت و آمد داشت اما پس از ولادت حضرت عیسی (ع) از سه آسمان ممنوع شد و هنگامی که رسول خدا (ص) متولد شد از رفت و آمد به سوی تمام آسمانها ممنوع شد. ۲ – تمام بت ها واژگون شدند. ۳ – ایوان کاخ مدائن معروف به «طاق کسری» شکافته شد و چهارده کنگره آن فرو ریخت. ۴ – آب دریاچه ساوه در زمین فرو رفت. ۵ – آب رود «سماوه» که بین کوفه و شام بود آنقدر زیاد شد که جاری گردید. ۶ – آتشکده فارس بعد از هزار سال خاموش شد.

بعد از فوت مادرِ ارجمندش، فاطمه بنت اسد (س) او را همچون مادری مهربان پرورش داد. در سن ۲۱ یا ۲۵ سالگی با حضرت خدیجه (س) ازدواج کرد و حدود ۲۵ سال با وی زیست. عده ای معتقدند که خدیجه (س) ۴۰ سال داشت و بیوه هم بود که با پیامبر (ص) ازدواج کرد. این گروه برای دشمنی با حضرت خدیجه (س) و حضرت فاطمه (س) سن این دو بانوی گرانقدر را زیاد نشان داده اند تا فضیلتشان را کم رنگ جلوه دهند و ... ولی این نقل قطعاً باطل است چرا که با این نقل می بایستی وی در سن ۶۰ سالگی، فاطمه زهرا (س) را به دنیا آورده باشد و این امر بعید است. بلکه حضرت خدیجه (س) باکره بود و حداکثر ۳ یا ۵ سال از پیامبر (ص) بزرگتر بود. حضرت خدیجه (س) در رمضان سالِ دهم بعثت چند روز بعد از ماجرای شعب ابی طالب، در پنج سالگیِ حضرت زهرا (س) در سن ۵۰ الی۵۳ سالگی از دنیا رحلت کرد. (در سال پنجم بعثت؛ فاطمه زهرا (س) متولد شد). پیامبر (ص) بعد از خدیجه با «سوده بنت زمعه» و بعد با «عایشه»

ازدواج کرد. عایشه در زمان شهادت پیامبر (ص) حدود ۱۸ یا۲۰ سال داشت و بنا به قولی در سنِ ۷۰- ۶۵ سالگی توسط معاویه به چاه انداخته و کشته شد. حضرت خدیجه (س) و عایشه تنها زنهای باکره پیامبر (ص) بودند. پیامبر (ص) در سال چهاردهم بعثت از مکه به مدینه هجرت فرمود و حضرت علی (ع) را در «لیله المبیت» در بستر خود خوابانید. حادثه هجرتْ مصادف با سی و چهارمین سال سلطنت «خسرو پرویز» و نهمین سال فرمانروایی «هرقل» (امپراطور روم) بود. حضرت رسول (ص) ۳ پسر و ۴ دختر داشت که همه جز فاطمه زهرا (س) در کودکی فوت کردند. رسول اکرم (ص) در ۲۵ ذی قعده سال دهم هجری برای حج عازم شدند، این حج اولین و آخرین حجشان بود. یعنی پس از هجرت جز این، حجی به جا نیاوردند. البته در سال هفتم، عمره انجام دادند ولی حجشان پس از هجرت تنها در سال دهم بود که «حجه الوداع» هم نامیده شده است. حدود ۱۲۰ هزار نفر همراه رسول اکرم (ص) به حج آمده و در برگشت از مکه به امر الهی مولای متقیان حضرت علی بن ابیطالب (ع) را رسماً به عنوان خلیفه و جانشین بعد از خودش معرفی فرمود. آن حضرت (ص) ۲۳ سال نبوت کرد و در سن ۶۳ سالگی در ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری توسط زنی بنام ... در چندین نوبت با زهر مسموم و به مرور شهید شده و در مدینه دفن گردید.

آن حضرت (ص) جنگهای زیادی در جهت دفاع از اسلام متحمل شدند، از جمله:

۱ – جنگ بدر: اولین جنگ بود و در ۱۹ رمضان دوم هجری رخ داد. مسلمین ۳۱۳ نفر و کفار ۹۵۰ نفر بودند.

۲ – اُحُد: نام کوهی در نزدیکی مدینه است. در ۷ شوال سوم هجری رخ داد.

۳– احزاب یا خندق: که به دلیل هم پیمانی گروههایی از قریش و قبایل یهود به آن احزاب گویند. دشمنان اسلام حدود ده هزار نفر بودند و در شوال یا ذی قعده سال ۵ هجری رخ داد.

۴ – خیبر: در سال ۷ هجری رخ داد.

۵ – فتح مکه: در سال ۸ هجری در ماه رمضان. ۶ – حنین: در شوال سال ۸ هجری یعنی ۱۵ روز بعد از فتح مکه رخ داد که مسلمین حدود دوازده هزار نفر بودند.

ص :۱۰۴

در خصوص زندگی شخصی پیامبر اکرم (ص) با خدیجه (س) ۳سؤال و جواب به شرح ذیل می آوریم:

۱- سن پیامبر اکرم (ص) و خدیجه (س) در زمان ازدواج چند سال بود؟

با مراجعه به منابع، در می یابیم که نظرات مختلفی درباره سن حضرت خدیجه وجود دارد؛ از آن جمله می توانیم به ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۴۴، ۴۵ و ۴۶ اشاره کنیم. در میان مورخان و محدثان پیشین، ۲۸ ساله بودن حضرت خدیجه (س) بیشتر مورد پذیرش بود. (صحیح من سیره النبی صلی الله علیه وآله، ج ۲، ص ۱۱۵ و ۱۱۶). بدین ترتیب تفاوت سنی او با پیامبر اکرم (ص) بیشتر از سه سال نبوده است. {به عبارتی پیامبر (ص) ۲۵-۲۲ و خدیجه (س) ۲۸-۲۵ سال داشتند که ازدواج کردند}.

۲- نتیجه و ثمره ی ازدواجشان چند فرزند بود؟

اگر کسی بگوید، پیامبر اسلام (ص)، غیر از حضرت زهرا (س)، فرزند دیگری نداشته است، ادعایی بدون سند و به عبارتی انکار یکی از مسلمات تاریخی است، چرا که در تمامی منابع تاریخی چه شیعی و چه اهل سنت، نام فرزندان پیامبر (ص) ذکر شده است این فرزندان فقط از دو تن از همسران آن حضرت می باشد، چند فرزند از حضرت خدیجه (س) و یک پسر به نام ابراهیم از ماریه قبطیه است. البته در تعداد فرزندان پیامبر اکرم (ص) از حضرت خدیجه (س)، اختلافاتی وجود دارد، ولی اینکه پیامبر اکرم (ص) غیر از حضرت زهرا (س) فرزندان دیگری هم داشته اند، امری مسلّم و قطعی است، حداقل داشتن دو پسر از حضرت خدیجه (س) مسلم است.

در خصال شیخ صدوق، ج۲، ص۳۷، از امام صادق (ع): رسول الله (ص) دارای فرزندانی به نامهای: قاسم و طاهر (که همان عبد الله است)، ام کلثوم، رقیه، زینب و فاطمه (س) شد.

در اصول کافی، ج۱، ص۴۳۹-۴۴۰، شیخ کلینی آورده است:

رسول اکرم (ص) قبل از بعثت، صاحب فرزندانی به نام های: قاسم، رقیه، زینب و ام کلثوم، و بعد از بعثت صاحب طیب و طاهر و فاطمه (س) شد. همچنین روایت شده است که بعد از مبعث صاحب فرزندی غیر از فاطمه (س) نشده است و طیب و طاهر قبل از مبعث متولد شده اند.

در اعلام الوری، ج۱، ص۲۷۵، شیخ طبرسی آورده است:

ص :۱۰۵

اولین فرزندی که خدیجه حامله شد، عبد الله بن محمد (ص) بود که همان طیب یا طاهر است و مردم به اشتباه می گویند: خدیجه چهار پسر به نامهای قاسم، عبد الله، طیب و طاهر به دنیا آورده است، در حالی که از رسول الله (ص) فقط دارای دو پسر به نامهای عبد الله و قاسم است و گفته شده است که قاسم اولین و بزرگترین فرزند بود و کنیه اش نیز از نام پیامبر (ص) گرفته شده است. هم چنین چهار دختر به نام های زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه (س) داشت. که غیر از حضرت زهرا (س) همه آنها در جاهلیت (قبل از بعثت) متولد شدند.

نکته: با توجه به این قول مشهور که: «دو دختر پیامبر (ص) در جاهلیت با دو پسر ابولهب ازدواج کرده بودند و بعد از اسلام و با نزول سوره «مسد» (تبت یدا ابی لهب و تب) زنان خود را طلاق داده بودند و عثمان با آن دو بعد از مرگ یکی با دیگری ازدواج کرده است»، علامه جعفر مرتضی در کتاب «بنات النبی (ص) ام ربائبه؟»، ص۹۹-۱۰۰، به نقد و بررسی عالمانه این قول پرداخته اند، و به این نتیجه رسیده اند که: «بر فرض این که بپذیریم پیامبر (ص) از خدیجه دخترانی دیگر غیر از حضرت زهرا (س) داشته است، این امر برای ما مسلم است که آن دختران در سن طفولیت از دنیا رفته اند و با کسی ازدواج نکرده بودند».

۳- آیا حضرت خدیجه (س) قبل از ازدواج با پیامبر اسلام (ص)، ازدواج دیگری داشتند؟

برخی معتقدند که خدیجه (س) قبلاً ازدواج کرده و حتی دو بچه به نام رقیه و زینب داشت. اما به عقیده برخی دیگر از مورخان و مفسرین از جمله: (مجلسی، بحار الأنوار، ج۲۲، ص۱۹۱، مؤسسه الوفاء) و (ابو علی بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۲، ص ۷۵۷)، حضرت خدیجه قبل از ازدواج با پیامبر (ص)، ازدواج دیگری نداشت. و می گویند آنچه این نظر را تأیید می نماید این است که در برخی کتاب ها تصریح شده است، رقیه و زینب دختران هاله، خواهر خدیجه بوده اند.

نتیجه کلام: پیامبر اکرم (ص) فقط از دو زن صاحب بچه شد: ۱- خدیجه (س) مادرِ دو پسر به نام های قاسم و عبد الله و چهار دختر به نام های زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه (س) است، ۲- ماریه قبطیه مادر ابراهیم (ع) است. به جز ابراهیم (ع) و حضرت زهرا (س) که بعد از بعثت

متولـد شدنـد بقیه آنها قبل از بعثت متولد و فوت شدند و تنها حضـرت زهرا (س) به سن ازدواج رسـیدند. بنابراین نقلِ ازدواج دختران پیامبر (ص) با پسـران ابولهب و بعد هم با عثمان، و نیز قول ازدواج حضـرت خدیجه (س) با مردی دیگر قبل از ازدواج با پیامبر اکرم (ص) مردود می باشند.

در سفینه البحار، ج۲، ص۱۵۹، چ۱، از حضرت رسول (ص):

همانـا مثـل خانـدان من در میـان شـما هماننـد کشتی نوح است کسـی که در آن کشتی آرام گرفت نجات یافته و کسـی که از درآمدن در آن تخلف ورزید غرق شده است.

از همان منبع، ص۱۵۸، آورده است:

سبب ایراد حـدیث «انا مـدینه العلم و علی بابها» آن بوده که: عرب بادیه نشـینی از پیامبر اکرم (ص)، سؤالی می پرسـد و پاسـخ می گیرد؛ در این حین حضرت علی (ع) وارد می شود و پیامبر (ص) آن سؤال را از حضرت علی (ع) می پرسد و علی (ع) هم عین همان پاسخ را می دهد و پیامبر (ص) می فرماید: «انا مدینه العلم و علی بابها».

لطیفه: (از همان منبع): عربی وارد مسـجد شـد و با این که رسول خـدا (ص) حضور داشت، نخست به حضـرت علی (ع) سـلام کرد سـپس عرض سـلام به حضور مبـارک پیـامبر (ص) نمود، حضار به وی خندیدنـد، عرب گفت: از پیامبر (ص) شـنیدم می فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» من هم در هنگام ورود به همان طرزی رفتار کردم که پیامبر (ص) دستور فرموده بود.

در امالی شیخ صدوق، ص۷۴۹، م۷۲، از رسول خدا (ص): ولایت من و اهل بیتم امان از آتش است.

۲– حضرت امیرالمؤمنین علی (ع):

نـام مبارکش علی (ع) ملقب به امیرالمؤمنین، کنیه اش ابوالحسن، نام پـدرش ابوطالب بن عبـد المطلب بن هاشم بن عبـد مناف (ع) و نام مادرش فاطمه بنت اسـد بن هاشم بن عبد مناف (ع) است. در سال ۱۳ رجب، ۲۳ سال قبل از هجرت (حدود ۱۰ سال قبل از بعثت) متولـد شد. مادرش در روز دهم رجب برای زیارت به خانه خدا رفته که ناگهان دیوار کعبه شـکافته و وارد کعبه می شود. مدت سه روز در آنجا ماند، روز چهارم فاطمه بنت اسد از همان شکاف خانه خدا بیرون آمد و

هاتفی نـدا داد: ای فاطمه! نام این مولود را «علی» بگـذار که خـدای علی اعلی می فرماید: «من نام او را از نام خود انتخاب و به ادب خود مؤدبش کردم و بر مشکلات علم خویش او را واقف ساختم، وای بر کسی که با او دشمنی کند».

در همـان کودکی، رسول خـدا (ص) او را به خـانه خود آورد و تحت تعلیم رسول خـدا (ص) بزرگ شـد. در سن ۳۳ سالگی بعـد از شـهادت پیـامبر اکرم (ص) دوران امامتش آغاز شـد و ۳۰ سـال ادامه داشت. ۲۴ سـال و ۶ مـاه، خلافت را از او غصـب کردند و ۵ سال و ۶ ماه هم خلافت فرمود، اما دشمنان در این مدت او را رها نکردند و سه جنگ ظالمانه بر آن مقام عزیز (ع) وارد کردند:

۱ – جنـگ جمـل: در دهم جمادی الآخر سال ۳۶ هجری به سـرکردگی عـایشه و همراهی طلحه و زبیر بود. به گروه اصـحاب جمل، «ناکثین» (پیمان شکنان خائن) هم گویند.

۲ – جنگ صـفین: در ۵ شوال سال ۳۶ هجری به سـرکردگی معاویه بود. به گروه اصـحاب صفین، «قاسطین» (ستمگران مزّور) هم گویند.

۳ – جنگ نهروان: سال ۳۷ هجری با خوارج یا «مارقین» (از دین خارج شدگان) رخ داد.

سه حادثه سـقیفه، کربلا و غیبت امام زمان (ع) هر کـدام متأثر از دیگری است. مولای متقیان حضـرت علی (ع) در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری در سن ۶۳ سالگی به دست ابن ملجم ملعون به شـهادت رسـید و در نجف اشـرف مدفون گردید. آن حضرت ۱۲ پسر و ۱۶ دختر داشته اند.

۳– حضرت فاطمه زهرا (س):

نام مبارکش فاطمه (س)، ملقب به «زهرا»، کنیه اش «ام الائمه»، فرزند محمد (ص) و خدیجه (س) است. ۲۰ جمادی الاخر سال ۵ بعثت در حالی که پیامبر (ص) ۴۵ ساله بودند، در مکه متولد شد. در سن ۸ سالگی، سال ۱۳ بعثت به همراه امام علی (ع) به مدینه هجرت فرمود. سال ۲ هجری در سن ۱۰–۹ سالگی در مدینه ازدواج کرد. سال ۱۱ هجری در سن ۱۸ سالگی، ۷۵ یا ۹۵ روز بعد از شـهادت پیامبر اکرم (ص) در مدینه به دست عُمَر و ایادیش شهید شد. ۸ سال در مکه و ۱۰ سال در مدینه به همراهِ پدر عزیزش زیست. ۵ فرزند بنام حسن و حسین و قاسم

(محسن) و زینب کبری و زینب صغری (ام الکلثوم) (ع) دارند. قبر مطهرش در مدینه نامعلوم است.

۴– امام حسن مجتبی (ع):

نـام مبـارکش حسن (ع)، ملقب به مجتبی، کنیه اش «ابو محمـد»، نام پـدرش علی (ع) و نام مادرش فاطمه (س) و در سال سوم هجری ۱۵ رمضان متولد و در سن ۳۷ سالگی بعد از شهادت پدر بزرگوارش به امامت رسید و ده سال امامت کرد. در سن ۴۷ سـالگی در روز ۲۸ صـفر سال ۵۰ هجری به تحریـک معـاویه و به دست همسـرش جعـده با سم به شـهادت رسـید و در مـدینه مـدفون گردید. هشت پسـر و هفت دختر داشت. (جعده تنها دختر اشـعث بن قیس بود. اشـعث مردی بت پرست بود که بعد از هجرت به ظاهر مسـلمان شد و او بود که فتنه خوارج را به پا کرد و ابن ملجم را تحریک نمود. یکی از پسـرانش به نام «محمد» از یاران «عبیـد الله» بود و مسـلم بن عقیل را به ابن زیاد تسـلیم کرد. فرزنـد دیگرش «قیس» در کربلا از فرمانـدهان «عمر سـعد» بود).

از میان یاران امام حسین (ع)، چهار تن از فرزندان امام حسن (ع) نیز حضور داشتند:

۱ – قاسم بن الحسن: نام مادرش «رمله» بود و او هنوز به سن بلوغ نرسیده بود.

۲ – ابوبکر بن الحسن: با قاسم از یک مادر بودند.

۳ – عبد الله بن الحسن: بچه ای خردسال و آخرین شهید کربلا قبل از امام حسین (ع) بود.

۴ – حسن بن الحسن: معروف به «حسن مثنی»، او به میـدان جنـگ رفت و سـرانجام روی زمین افتاد، هنگامی که سـپاه دشـمن برای جـدا کردن سـرها آمدنـد، او هنوز زنـده بود، زنی به نام «اسـماء» که از خویشاوندان مادری او بود وساطت کرد و او را با خود به کوفه برد و مداوا نمود.

۵ – امام حسین (ع):

نام مقدسـش «حسین» (ع)، ملقب به سیدالشهدا، کنیه اش ابو عبد الله، نام پدرش علی (ع) و نام مادرش فاطمه (س) است. در ۳ یا ۵ شعبان سال چهارم هجری متولد شد و در سن ۴۷ سالگی بعد از شهادت برادرِ گران قدرش به امامت رسید. ده سال امامت را عهده دار بود و در سن ۵۷ سالگی در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری در کربلا به فرمان یزید و به دست حرمله ملعون به

شهادت رسید. آن حضرت چهار پسر و سه دختر داشت.

در تفسیر صافی، ج۶، ص۷۱، از کافی، از امام صادق (ع):

امام حسین (ع) از فاطمه (س) و از هیچ زنی شیر نخورد بلکه او را خدمت پیامبر (ص) می آوردند، آن حضرت انگشت ابهام (شست) را در دهان حسین (ع) می گذاشت و او می مکید و تا دو یا سه روز کافی بود پس گوشت و خونش از گوشت و خون پیامبر (ص) رویید.

*

واقعه عاشورا

معاویه، در نیمه ماه رجب سال «۶۰ ه.ق» فوت کرد. یزید به «ولید بن عتبه بن ابوسفیان» والی مدینه که عموزاده اش هم بود نامه نوشت که یا از امام حسین (ع) بیعت بگیرد و یا گردن او را بزند. ولید شبانه امام حسین (ع) را به «دارالاماره» خواست و «مروان» نیز حاضر بود. ولی امام (ع) بیعت نکرد و خارج شد، لذا یزید؛ ولید را بر کنار و «مروان» را به جای او فرماندار مدینه کرد. امام (ع) در ۲۸ رجب سال «۶۰ هجری» با خانواده محترمش، مدینه را به سوی مکه ترک فرمود. عده ای از فرشتگان و عده ای از مسلمانان جنی تقاضای کمک به امام دادند ولی امام (ع) نپذیرفت. امام (ع) شب جمعه، سوم شعبان سال «۶۰ هجری» وارد مکه شد و این آیه را تلاوت فرمود: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاء مَدْيَنَ قَالَ عَسَى ...»=«و چون موسی (ع) به شهر مدین رو آورد گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت فرماید» (قصص ۲۲). شیعه نماهای کوفه در منزل «سلیمان بن صرر خزاعی» جمع شده و حدود ۱۲ هزار نامه به امام (ع) نوشتند. اما امام (ع) پاسخی به آنها نداد. بالاخره امام (ع)، پسر عموی خود یعنی «مسلم بن عقیل» به همراه «قیس بن مسهر صیداوی» و «عماره بن عبد الله سلولی» و «عبد الرحمان بن عبد الله ازدی» را به کوفه روانه کرد. وقتی مسلم بن عقیل وارد کوفه شد مردم ابتدا با او بیعت کردند. «نعمان» والی کوفه به دستور یزید عزل شد و «عبید الله بن زیاد» برادرش را به جای خود در بصره گذاشت و خودش به کوفه رفت. «قیس» نامه مسلم را به سوی امام (ع) برد، به این مضمون که مردم با او هستند. حدود ۲۷ روز طول کشید تا نامه به دست امام (ع) برسد. در این بین «مسلم» در روز ترویه (۸ ذی الحجه)

خروج کرد. عبید الله در روز چهارشنبه، نهم ذی الحجه یعنی روز عرفه، او را شهید کرد و سرهای مسلم و هانی را برای یزید فرستاد. کفار، قصد کردند که امام (ع) را در مکه شهید کنند، لذا امام (ع) در روز سه شنبه، هشتم ذی الحجه، احرام حج را به عمره مفرده تبدیل فرمود و به سوی عراق حرکت کرد، اما «محمد حنفیه» برادر امام حسین (ع) و «عبد الله بن عباس بن عبدالمطلب» عموزاده امام علی (ع)، سعادت شهادت نیافته و ماندند. «عبد الله بن جعفر طیار» شوهر حضرت زینب (س) دو فرزند خود «عون» و «محمد» را با امام (ع) فرستاد. «قیس بن مسهر» بعد از ۲۷ روز تازه به مکه رسید و خبر بیعت مردم را به امام (ع) داد، امام (ع) نیز نامه ای به قیس داد و خبر حرکتش به سوی کوفه را در آن نوشت. «قیس» به دست مأموران «ابن زیاد» دستگیر و توسط «ابن زیاد» به شهادت رسید. در راه خبر کشته شدن حضرت مسلم به امام (ع) رسید و حضرت (ع) دختر «مسلم» را نوازش فرمود. «حر» با هزار مرد جنگی جلوی امام (ع) را گرفت و مانع حرکت امام (ع) شد. امام (ع) به حر فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند» ولی حر به احترام مادر امام (ع) حرفی نزد (و همین احترام، یکی از عللِ سعادتش شد)؛ امام (ع) با وجود مخالفت حر به راه خود ادامه داد و در روز «پنجشنبه» دوم محرم سال «۶۱ هجری» به سرزمین کربلا وارد شد. امام (ع) پرسید: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: «غاضریه»، «نینوا»، «شاطی ءِ الفرات»، «شفیه»؛ و بعد پرسید نام دیگرش چیست؟ گفتند: «کربلا» امام (ع) فرمود: «اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء»=«خدا یا از اندوه و بلا به تو پناه می برم».

توجه: پرسش امام (ع) و یا پرسشهایی که در برخی از روایات از جانب اهلِ بیت (ع) دیده می شود العیاذ بالله به واسطه جهل نیست، بلکه جهت روشن کردن اطرافیان و نقل حدیث است.

در بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳، آمده است: کربلا بقعه ای است که خداوند (سبحان) در آن نوح (ع) و کسانی را که به او ایمان آورده بودند، نجات داد.

نکته: واژه کرب (نجات از بلای عظیم)، ۴ بار در قرآن مجید آمده است. سه بار: «مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ» (انبیاء ۷۶) و (صافات ۷۶و۱۱۵) و یک بار می فرماید: «وَمِنْ کُلِّ کَرْبٍ» (انعام ۶۴).

روز سوم محرم (جمعه): «عمر بن سعد بن ابی وقاص» با «۴ هزار» نفر به کربلا رسید. امام (ع) قسمتی از زمین کربلا که قبرش در آن واقع می شد را از اهالی نینوا به «۶۰ هزار درهم» خرید و شرط کرد که مردم را برای زیارت قبرش راهنمایی کنند و زُوارش را تا سه روز مهمان کنند.

روز چهارم محرم: امام (ع)، عمر بن سعد و لشکریانش را نصیحت کرد. عمر بن سعد هم تمایلی به جنگ نداشت و سعی داشت تا امام (ع) را به بیعت متمایل کند.

روز پنجم محرم: ابن زیاد شخصی بنام «شبث بن ربعی» را که قبلاً ادعای نبوت کرده بود و در جنگ صفین بر علیه حضرت علی (ع) شمشیر زد را به همراه هزار سوار به کربلا گسیل داد.

روز ششم محرم: امام حسین (ع)، حبیب بن مظاهر را به سوی طایفه بنی اسد فرستاد و حدود ۹۰ نفر دعوت امام را پذیرفتند ولی جاسوسان عمر بن سعد با چهار هزار نفر به سوی آنها به راه افتاد و آنها نیز از ترس فرار کردند و امام (ع) فرمود: «لا حول و لا قوه الا بالله».

روز هفتم محرم: از «ابن زیاد» به «عمر بن سعد» فرمان رسید که آب را بر سپاه امام (ع) ببندند. به عبارتی سه روز قبل از شهادت امام حسین (ع) آب را قطع کردند. مردی به نام «عبد الله بن حصین» فریاد زد: «ای حسین! آب را بسان رنگ آسمان نخواهی دید و قطره ای از آن را نخواهی نوشید تا از عطش جان دهی». امام (ع) فرمود: «خدایا او را از تشنگی هلاک کن و هرگز مشمول رحمت خود قرار مده!». حمید بن مسلم می گوید: دیدم «عبد الله بن حصین» آنقدر آب می آشامد تا شکمش بالا می آمد و باز آب می خورد ولی سیراب نمی شد تا به هلاکت رسد.

روز هشتم محرم: امام (ع) در پشت خیام به فاصله ۹۰ قدم به طرف قبله زمین را کند و آبی گوارا بیرون آمد، همه نوشیدند و مشک ها را هم پر کردند. سپس آن آب ناپدید شد و دیگر نشانی از آن دیده نشد.

روز نهم محرم (تاسوعا): پیش از ظهر روز پنجشنبه نهم محرم، شمر بن ذی الجوشن وارد کربلا شد و نامه عبید الله را برای عمر بن سعد قرائت کرد. عصر تاسوعا، شمر به حضرت عباس (ع) و جعفر و عبد الله و عثمان چهار فرزندِ ام البنین امان نامه داد ولی آنها نپذیرفتند. بعد از آن امام

حسین (ع)، حضرت عباس (ع) را نزد عمر سعد فرستاد تا جنگ را یک شب تأخیر بیندازند.

شب عاشورا: امام (ع) سخنرانی کرد و فرمود: «همه کشته خواهند شد، هر کس می خواهد، برود». یار نماها به جز ۷۲ تن، او را ترک کردند. بنابراین لشکر امام (ع) ۷۲ تن شدند که از این تعداد، ۴۰ تن پیاده و۳۲ تن سواره بودند. امام (ع)، حضرت علی اکبر (ع) را با ۳۰ نفر سواره و ۲۰

نفر پیاده برای آوردن آب فرستاد تا وضو و غسل کنند.

روز دهم محرم (عاشورا): مصادف با روز جمعه بود. لشکر دشمن ۲۰ یا۳۰ هزار نفر بود. حر بن یزید ریاحی توبه کرد و اولین کسی بود که مبارز طلبید و شهید شد (اولین «مبارزطلبِ شهید» نه اولین شهید). «ابو ثمامه صیداوی» نزدیک اذان ظهر به امام (ع) عرض کرد: «دوست دارم نماز را با شما بخوانم» و امام (ع) هم برایش دعا کرد {این که عده ای به اشتباه گفته اند: «او نماز را به یاد امام (ع) انداخت»، قطعاً دروغ است} و نماز ظهر عاشورا با خوف خوانده شد. بعد از شهادت یاران امام (ع) نوبت به اهل بیت رسید، اولین کسی که از اهل بیت به میدان آمد: «عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب» بود. دومین نفر، برادرش «محمد بن مسلم بن عقیل» و سومین نفر«جعفر بن عقیل»، چهارمین «عبد الرحمان بن عقیل»، پنجمین «عبد الله بن عقیل»، ششمین «محمد بن ابو سعید بن عقیل»، هفتم «محمد بن عبد الله بن جعفر»، هشتم «عون بن عبد الله بن جعفر» این هشت نفر از خاندان عقیل برادر حضرت علی (ع) بودند که به عنوان اولین گروه اهل بیت (ع) به شهادت رسیدند و البته حضرت مسلم بن عقیل نیز قبل از آن به دست ابن زیاد در کوفه شهید شده بود. به عبارتی چهار پسر عقیل یعنی (مسلم و جعفر و عبد الله و عبد الرحمن) و پنج پسر زاده عقیل یعنی (محمد و عبد الله فرزندان مسلم) و (عون و محمد فرزندان عبد الله و حضرت زینب س) و (محمد بن ابو سعید بن عقیل) در خدمت آقا امام حسین (ع) به شهادت رسیدند.

مبارزه فرزندان امام حسن (ع): ۱ – قاسم ۲ – ابوبکر ۳ – احمد. این سه نفر به ترتیب بعد از فرزندان عقیل به شهادت رسیدند و البته چهارمین پسرش، عبد الله کودکی خردسال بود که آخرین شهید امام (ع) است. (وقتی حرمله ی ملعون به امام حسین (ع) حمله کرد تا آن حضرت را شهید

کند، عبد الله دستش را سپر امام (ع) کرد و دستش قطع گردید و شهید شد).

مبارزه فرزندان امیرالمؤمنین (ع): ۱ – ابوبکر بن علی (از لیلی) ۲ – عمر بن علی (از لیلی) ۳– محمد بن علی (از یک کنیز) ۴- جعفر بن علی (از ام البنین) ۵ – عبد الله بن علی (از ام البنین) ۶ – عثمان بن علی (از ام البنین) ۷ - عباس بن علی (حضرت ابوالفضل (ع) از ام البنین).

نکته: بنا به قولی۲ پسر حضرت ابوالفضل (ع) یعنی «محمد و قاسم» نیز جزء شهدا بودند.

مبارزه ذریه جناب جعفر بن ابی طالب: ۱ – محمد بن عبد الله بن جعفر ۲ – عون بن عبد الله بن جعفر ۳ – عبید الله بن عبد الله بن جعفر.

مبارزه فرزندان امام حسین (ع): ۱ – علی اکبر (۱۸ ساله و مادرش لیلا) ۲ – جعفر ۳ – محمد ۴– علی اصغر (۶ ماهه).

نکته: دفن شهدای کربلا توسط قبیله بنی اسد آغاز شد که ناگهان امام سجاد (ع) با نقابی حضور یافت (طی الارض فرمود) و اجساد را دفن کرد.

لطیفه: خدای سبحان دینش را با چهار گروه اندک حفاظت فرموده و خواهد فرمود: الف- ۳۱۳ تن از اصحاب حضرت طالوت (ع). ب- ۳۱۳ تن از اصحاب حضرت رسول (ص) در جنگ بدر. ج- ۷۲ تن از اصحاب امام حسین (ع). د- ۳۱۳ تن از اصحاب حضرت مهدی (عج).

فرزندان امام حسین (ع):

۱ – علی اکبر: که همان امام سجاد (ع) است و در واقعه کربلا حدود ۲۲ سال سن داشت و بیمار بود. نام مادرش، شهربانو (س) دختر کسری یزد گرد سوم است.

۲ – علی اوسط: معروف به علی اکبر است و در واقعه کربلا ۱۸ سال داشت. نام مادرش لیلی دختر ابی مره است. ۳ – جعفر: نام مادرش قضاعی و فوت شده بود. ۴ – محمد: نام مادرش رباب.

۵ – علی اصغر: نام دیگرش «عبد الله» است و نام مادرش رباب، ۶ ماهه بود.

۶ – فاطمه (از ام اسحاق). ۷ – سکینه (از رباب). ۸ – رقیه (از رباب).

نکته: امام باقر (ع) در آن زمان حدود ۴-۳ ساله بود و در واقعه کربلا حضور داشت.

ص :۱۱۴

نکته: حدود ۱۷ نفر از فرزندان حضرت فاطمه بنت اسد (س) در کربلا شهید شدند.

نکته: آیاتی که سر مبارک حضرت امام حسین (ع) قرائت فرمود: ۱ – شعرا ۲۲۷: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ». ۲ – کهف ۹: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا». ۳ – بقره ۱۳۷: «فَإِنْ آمَنُواْ بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدَواْ ...».

نکته: لشکر پلیدِ یزید صدای صوت قرآن را از سر مبارک امام (ع) نمی شنیدند.

نکته: طفلان مسلم (ابراهیم و محمد) بعد از واقعه عاشورا فرار کرده و در کوفه شهید شدند.

نکته: اُسَرا حدود ۸ روز در شام ماندند و در برگشت از شام به مدینه از کربلا عبور کرده و حدود «۲۰ صفر» به قتلگاه رسیدند که جابر بن عبد الله انصاری نیز آن جا بود و سلام رسول خدا (ص) را به امام باقر (ع) رسانید.

در ارشاد شیخ مفید، ج۲، باب۲، ص۱۳۶، از امام صادق (ع) و از رسول خدا (ص): زیارت امام حسین (ع) برابر با ۱۰۰ حج خالص و ۱۰۰ عمره پذیرفته است و بهشت بر او واجب می شود.

در عیون اخبار رضا، ج۱، ص ۲۹۴، چ۱، از امام رضا (ع):

کسی که مصائب ما را یاد کند و بگرید، روز قیامت با ما در درجه ما خواهد بود.

در تفسیر صافی، ج۴، ص۱۸۹، از امام صادق (ع):

اگر در مقابلِ شهادتِ امام حسین (ع) تمام اهلِ زمین کشته و قصاص شوند اسراف نیست.

در سفینه البحار، ج۲، ص۲۳۵و۲۳۶، چ۱، از امام کاظم (ع):

ذره ای از تربت مرا استفاده نکنید چرا که خوردن خاکِ ما حرام است مگر تربت جدم حضرت حسین (ع) که خدایتعالی آنرا برای شیعیان و دوستان شفا و داروی دردها قرار داده است.

از همان منبع، ص۲۳۶، از امام صادق (ع): از تربت امام حسین (ع) به اندازه یک نخود با سر انگشتان بگیرید و ببوسید و بر دیدگان بگذارید و تناول کنید.

در عیون، ص۲۲۱، از امام رضا (ع): هر کس بر مصائب ما اهل بیت (ع) گریه کند یا این که کسی را بگریاند، چشمش گریان نباشد در روزی که همه چشمها گریان باشند. و کسی که در مجلسی

بنشیند که از ما اهل بیت (ع) یاد شود دلش نمیرد در روزی که دلها در آن روز می میرد.

از همان منبع، ص۲۲۴: هر کس در روز عاشورا کارهای خود را ترک کند و شغل خود را واگذارد، حق تعالی حاجت های دنیا و آخرتش را بر آورد. و هر کس روز عاشورا، روز حزن و گریه اش باشد حق تعالی روز قیامت را روز شادی اش گرداند.

نکته: در خصوص واقعه عاشورا، گاهاً در بعضی از مقاتل، روایات یا نقلیاتی به چشم می خورد که در شأن و منزلت امام حسین (ع) و یاران عزیزش نبوده و حتی توهین می باشد. مثلاً:

۱- آورده اند: «هنگامی که امام حسین (ع) خبر شهادت خودش را می دهد، حضرت زینب (س) در حالی که «مقنعه بر سر نداشت» (و در برخی نقلیات عبارت سر برهنه آمده است) از خیمه خارج شده و ناله و خود زنی می کند». (سوگنامه کربلا، ترجمه لهوف، سیدبن طاووس، چ۳، ص ۱۵۳).

در پاسخ باید گفت: اولاً_ ماجرا از این قرار بود که: شب عاشورا امام حسین (ع) در خیمه اش کلمات استرجاع (انا لله...) می خواند و حضرت زینب (س) که خیمه اش متصل به خیمه برادرش بود آن کلمات را شنید و به خدمت برادر ارجمندش آمد و شروع به گریه کرد و این در حالی بود که اصلاً کسی او را برهنه ندید. ثانیاً _ از ساحت مقدس حضرت زینب (س) با آن مقام والایش بعید است که سرش را برهنه نموده و در مقابل نامحرمان صورت بخراشد! ثالثاً _ حتی اگر هم این نقل صحیح باشد منظور آن نیست که واقعاً سرش برهنه و موهایش ظاهر باشد بلکه صرفاً چادرش بر سر نبوده و روسری یا سرپوشی که زنها در زیر چادر دارند بر سر داشته است.

۲- آورده اند: «بعد از شهادت امام حسین (ع)، لشکر ابن سعد، زنان را سر برهنه نمودند». (سوگنامه کربلا، ترجمه لهوف، سیدبن طاووس، چ۳، ص۲۴۵).

در پاسخ باید گفت: ممکن است چادرشان را درآورده باشند ولی روسری یا سرپوشی که زنها در زیر چادر دارند، به هیچ عنوان خارج نکرده اند و تحت هیچ شرایطی ناموس اهل بیت (ع) در مقابل نامحرمان برهنه نشده است، که اصلاً خدایتعالی چنین اجازه ای نمی دهد.

۳- آورده اند: «امام حسین (ع) را چنان تیرباران کردند که العیاذ بالله شبیه «خارپشت» شد».

(سوگنامه آل محمد (ص)، محمدی اشتهاردی، انتشارات ناصر، ص۳۵۶).

در پاسخ باید گفت: «خارپشت» حیوانی حرام گوشت است و به کار بردن چنین تشبیه قبیحانه ای هر چند از روی عمد نباشد ولی دور از ادب است.

۴- آورده اند: حضرت عباس (ع) وقتی مشک را پر کرد، دستهایش را پر از آب نمود که آب بیاشامد ولی پشیمان شد و آب را ریخت... و به خودش خطاب کرد: «ای نفس بعد از حسین زندگی تو ارزش ندارد...». (سوگنامه آل محمد (ص)، ص۳۰۴).

در پاسخ باید گفت: این عبارت هر چند توهین نیست اما واقعیت ندارد چرا که آن مقام معظم و عزیز، هیچ گاه در مقابل برادر ارجمندش پیشی نگرفت و لذا اصلاً چنین اتفاقی رخ نداده است.

در توضیح بیشتر باید گفت: اولاًـ تمام اقوال، متفقند بر این که حضرت عباس (ع) به تنهایی برای آوردن آب رفته و برای رسیدن به آب ده ها تن از دشمنان را می کشد و بقیه هم از ترسشان از آن حضرت فاصله می گیرند. خوب! اگر چنین بوده که حتماً هم همین است، پس آن راوی از کجا نجمه و سخنان آن حضرت را فهمیده است که مو به مو نقل می کند، آیا علم غیب داشت؟ یا این که آن حضرت این سخنان را در آن شلوغیِ جنگ با صدای بلند بیان فرمود؟!!!

ثانیاً: رؤیت و شنیدن دقیق این داستان منوط به آن است که راوی در مقابل و در نزدیکی آن حضرت (ع) باشد، و این محال است چرا که مقابلش شط فرات بوده و اطرافش هم نی زار و از پشت هم که چیزی رؤیت و شنود نمی شود!!!

ثالثاً: از همان منبع، ص۳۰۴، آورده است: «کفی از آب برداشت و کنار دهان اسبش برد تا بیاشامد»، پس با این نقل و نیز به دلیل فاصله زیاد یا خطا در دید، راوی به اشتباه این منظره را به حضرت عباس (ع) نسبت داده است.

رابعاً: راویِ این نقل حتماً و باید از لشکر ابن سعد بوده باشد چون حضرت عباس (ع) از خیمه ها فاصله زیادی داشت، با این وصف چگونه می توان به کلام وی اطمینان داشت؟!!!

خامساً: در اثبات این ادعایم هیچ روایتی نیامده است و البته با توضیحی که دادم این روایت

هم قابل اطمینان نیست. این قضیه مثل آن است که به کسی بگویند: «وسطِ زمین کجاست؟»، وی در پاسخ بگوید: «همین جایی است که ایستاده ام»، و بگوید: «اگر قبول ندارید بیایید کره زمین را متر کنید تا برایتان آشکار شود که این جا دقیقاً وسط زمین است». بله عزیزان! اثبات یا رد برخی اقوال صرفاً منوط به آوردن روایت نیست بلکه به اعتقادات و باورهای درونی هم برمی گردد، آن راوی با توجه به ضعف اعتقادی اش نسبت به امام زمانش در صف دشمن قرار می گیرد و تحت هیچ شرایطی نمی پذیرد شخصی تشنه در برابر آب قرار گیرد و وسوسه نشود لذا این فکر غلطِ خود را صرفاً به رؤیت ظواهر از دور و نیز به خاطر باورهای ضعیفش به حضرت عباس (ع) نسبت داده است، و البته انتظار بیشتری هم از وی نیست که اگر بود بر امامش شمشیر نمی کشید.

۵- آورده اند: «وقتی امام حسین (ع) را شهید کردند و سر بریدند، اسب ها را بر جسد مطهرش تاختند و جسد مبارکش زیر سم اسبان لگدمال شد». (سوگنامه کربلا، ترجمه لهوف، ص۲۴۹) و (سوگنامه آل محمد (ص)، ص۳۶۷).

در پاسخ باید گفت: بر خلاف انس و جن، سایر موجودات نسبت به امام معصوم (ع) معرفت و شناخت دارند و هیچ گاه مرتکب چنین عملی نمی شوند. البته هجوم اسب سواران به سوی جسد مطهر رخ داده است اما اسب ها یا از روی جسد پریده اند و یا از کنارش عبور کرده اند نه آن که العیاذ بالله، بخواهند بی احترامی کرده باشند.

مؤلف: ممکن است عده ای به این گفته حقیر ایراد بگیرند و بگویند: «اسبها واقعاً جسد مطهر را لگدکوب کردند و این یک واقعیت تاریخی است و نباید با این واقعیت؛ احساسی برخورد کرد».

در پاسخ به این گروه باید گفت:

اولاً: در این که جسد مطهر امام حسین (ع) تیر باران و پاره پاره شد هیچ شکی نیست؛ اما این بی حرمتی توسط شمشیر و تیرهای سپاهیان رخ داد نه به واسطه بی حرمتی اسبان.

ثانیاً: آن دسته از نقلهایی که در آن اشاره به «لگدکوب کردن جسد مطهر توسط اسب ها» دارند صرفاً جنبه احتمالی قضیه را بیان کرده اند چرا که هجوم اسب سواران به سوی جسد مطهر

امام حسـین (ع) چنان گرد و خاکی بر پا کرده بود که اصلاً کسی قادر به دیدن جسد مطهر در آن موقع نبوده است و ناقلین به اشـتباه چنین تعبیری نقل قول کرده اند و این در حالی است که اسب ها یا از روی جسد مطهر پریده اند و یا از کنارش رد شده اند و هرگز چنین بی حرمتی نکرده اند.

ثالثـاً: بـه اسـتناد آیـاتِ فراوانی از قرآن کریـم از جملـه ایـن آیـه شـریفه که می فرمایـد: «لَهُ مَـا فِی السَّمَـاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ»=«آنچه در آسـمانها و زمین است، همه در برابر او خاضعند!» (بقره۱۱۶) و نیز می فرماید: «یسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ»=«آنچـه در آسـمانها و آنچـه در زمین است همـواره تسبیـح خـدا می گوینـد» (جمعه۱)، همـه موجـودات از جمله حیوانات نسبت به خدای تعالی و به تبع آن به خلفای الهی شعور و شناخت دارند؛ و نیز به اعتبار روایات فراوانی از معصوم (ع) که با حیوانات صـحبت کرده و یا حیوانات به آنها پناهنـده می شـده انـد از جمله روایتِ معروف به «ضامن آهو» و غیره؛ تحت هیـچ شـرایطی نمی توان تصور کرد که حیوانات بخواهنـد به خلفای الهی بی حرمتی کننـد. و قبول نکردن این بی حرمتی یک قضـیه احساسـی نیست بلکه یک واقعیت اعتقادی است که متأسـفانه عده ای بر چسب احساسی به آن می زنند؛ در صـورتی که پذیرش این بی حرمتی به معنای رد کردن تمام آن روایاتِ مسـتندی است که شـناخت و تواضع حیوانات را نسـبت به اهل بیت (ع) اثبات می کنند.

رابعـاً: از همان منابع در خصوص اسب امام حسـین (ع) که نامش «ذوالجناح» است اقوال فراوانی در معرفتش به امام (ع) آورده اند، مثلاً در ص۳۶۹ تا۳۷۲، سوگنـامه آل محمـد (ص) آورده است: «اسب آن حضـرت که ذوالجناح نام داشت اطراف او می گشت و از آن مظلوم دفـاع می کرد و شـیهه می کشـید و... و چهل نفر از دشـمن را کشت و... آن قـدر سـر به زمین کوبیـد تا مرد».

خوب با این توصـیف اگر این نقل صـحیح باشد پس با نقل «لگدکوب کردن» (نقل اول) تضاد دارد چرا که اگر هر دو نقل را بپـذیریم، مفهومش آن است که حیوانات هم مختارنـد، برخی کافر و برخی مؤمننـد پس باید به بهشت و جهنم هم بروند!!! در صورتی که این گفته، قطعاً باطل است.

خامساً: تمام نقلیاتی که در بالا آوردیم هیچ کدام کاشف از قول معصوم (ع) نیستند و

سرسلسله ی راویان آن ها نیز از دشمنان اسلام و جزءِ لشکر ابن سعد بوده اند، پس نباید اعتماد و انتظاری در بیانِ جزییات و نکته های ریز و بسیار لطیفِ واقعه کربلا از آنها داشته باشیم.

توجه: ممکن است عده ای باز هم ایراد گرفته و بگویند برای اثبات نظراتت باید روایاتی مستند بیاوری، که در پاسخ باید بگویم: هیچ نوع روایتی که نظراتم را اثبات کنم وجود ندارد، بلکه این نظرات یک مسئله اعتقادی است که نظر شخصی بنده حقیر می باشد، خواننده محترم خود مختار است می تواند نپذیرد.

نکته: دسته ی دیگری از نقلیاتْ در واقعیت عاشورا «غلو» کرده اند، مثلاً:

آورده اند: «عده ای از یاران عمر سعد مأمور انتقال سرهای بریده به سوی شام شدند، شب در جایی اقامت کرده و مشغول «می گساری» می شوند. یکی از آنها مشروب نمی خورد و شاهد و ناقل روایت می شود و می بیند فرشته وحی، با تازیانه ای، آن گروه را تبدیل به خاکستر می کند». این نقل از لهوف است، اما نقلی دیگر از «سوگنامه آل محمد (ص)، در ص۳۸۲ تا ۳۸۴» نیز آمده است که به «جنایت ساربان» نام گذاری شده است و در این نقل هم شخصِ موردِ نقل، فرشتگان را می بیند که با پیامبر و علی و فاطمه و حسن (علیهم السلام) گریه می کنند.

در پاسخ باید گفت: اولاً: رؤیت فرشته وحی تنها توسط رسول ممکن است نه یک انسان پلید.

ثانیاً: اگر حمل سر مقدس حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) مستوجب مسخ شدن و تبدیل به خاکستر شدن است پس می بایست کسانی که امام حسین (ع) را سر بریدند قبلاً مسخ می شدند. (در خصوص نقل اول).

ثالثاً: اگر همه آنها تبدیل به خاکستر شده باشند پس دیگر کسی باقی نمی ماند که سرها را به شام ببرد چون به قول راوی، او مدهوش و از خود بی خود و تنبیه و پشیمان شده بود. و...

توجه: در نقل واقعیات تاریخی به خصوص تاریخ اهل بیت (ع) نباید غُلو یا توهین کرد.

در کتاب سوگنامه آل محمد (ص)، ص۴، از تحف العقول، از امام سجاد (ع):

مبغوض ترین انسان در پیشگاه خداوندِ (سبحان)، کسی است که در سنت، امام را مقتدای

خود سازد، ولی از شیوه ی رفتارِ امام پیروی نکند.

از همان منبع، ص۶، از بحار، ج۴۴، ص۲۹۳، از رسول خدا (ص): هر چشمی در روز قیامت گریان است، مگر چشمی که برای مصائب امام حسین (ع) گریه کرده باشد.

در امالی شیخ صدوق، ص۹۹۹، م۹۲، از امام صادق (ع):

چهار هزار فرشته که می خواستند همراه با امام حسین (ع) جنگ کنند، از آسمان به زمین فرود آمدند، ولی اجازه جنگ نیافته و بر گشتند، (مجدد) جهت کسب اجازه وقتی فرود آمدند که امام حسین (ع) شهید شده بود، آنها پریشان و خاک آلود بر سر قبرش تا قیامت هستند و گریه می کنند، و رئیس آنها فرشته ای به نام «منصور» است.

در امالی شیخ صدوق، ص۲۱۹، مجلس۲۸، از امام حسین (ع):

من کشته اشکم، مؤمنی یادم نخواهد کرد، مگر اینکه اشک خواهد ریخت.

در تفسیر صافی، ج۶، ص۴۳، از مجمع، از امام صادق (ع):

آسمان بر یحیی و حسین (ع)، ۴۰ روز گریست و بر کسِ دیگری جز این دو نگریسته است. (و گریه آن) سرخی مخصوصی در آسمان بود که به هنگام طلوع و غروب آشکار می شد.

حضرت زینب کبری (س):

ملقب به ام المصائب، عابده ی آل رسول، عالمه ی غیرمعلمه و محدثه است. سال ۵ جمادی الاول در مدینه متولد شد. یک سال از امام حسین (ع) کوچکتر است. در ۶ سالگی مادر عزیزش شهید شد. با «عبد الله بن جعفر» عموزاده اش ازدواج کرد. شرط ازدواجش دیدار روزانه و همسفری با امام حسین (ع) بود. حاصل این ازدواج ۴پسر به نامهای محمد، علی، عباس و عون و یک دختر به نام ام الکلثوم بود. عون و محمد در کربلا شهید شدند. سفرهای زیادی داشت ازجمله:

۱-از مدینه به کوفه: سال ۳۶ هجری به همراه پدرش هجرت کرد. حدود ۵ سال طول کشید.

ص :۱۲۱

۲-از کوفه به مدینه: ۶ ماه بعد از شهادت پدر عزیز و گرانقدرش به همراه برادران بزرگوارش به مدینه هجرت فرمود. حدود ۲۰ سال طول کشید.

۳- از مدینه به مکه: در سال ۶۰ هجری به همراه کاروان عاشورا ابتدا به مکه هجرت فرمود و حدود ۴ ماه و ۵ روز در مکه ماند.

۴- از مکه به عراق و شام و مدینه: سخت ترین دوران زندگی اش بود. چند ماه طول کشید.

۵- از مدینه به شام: افشاگری آن حضرت باعث شد بنی امیه او را به اجبار به شام برده و در شب یکشنبه چهاردهم رجب سال ۶۲ هجری در سن ۵۷-۵۶ سالگی حدود یک و نیم سال بعد از واقعه کربلا وفات کرد. او اولین شخصْ از اهل بیت (ع) بود که پس از امام حسین (ع) رحلت فرمود

نکته: همه اهل بیت (ع) تمایل قلبی داشته اند که در مدینه زندگی کنند.

نکته: عبد الله بن جعفر برادر زاده حضرت علی (ع) و یکی از سخاوتمندترین مردان عرب، همواره با عمویش حضرت علی (ع) بود. در جنگ صفین از سرلشکران سپاه امام (ع) بود.

مادر عبد الله زنی مؤمنه به نام «اسما بنت عمیس» است. اسما ابتدا با جعفر طیار ازدواج کرد و عبد الله از آنها به عمل آمد و بعد به عقد ابوبکر در آمد و محمد بن ابوبکر از آنها به عمل آمد و بعد هم با حضرت علی (ع) ازدواج کرد که یحیی از آنها به عمل آمد. محمد بن ابوبکر تحت تعلیم حضرت علی (ع) بود. اسما، هم مادر عبد الله و هم دایه ی حضرت زینب (س) بوده است.

حضرت ابوالفضل العباس (ع):

نام مبارکش «عباس» ملقب به «ابوالفضل» و «قمر بنی هاشم» است. در سال ۲۶ هجری در مدینه متولد شد. یک دختر و چهار پسر به نامهای «محمد، قاسم، عبد الله و حسن» داشت، «محمد و قاسم» در کربلا شهید شدند. نام پدر بزرگوارش «علی (ع)» و نام مادر گرانقدرش «ام البنین» است. هیچگاه بی اجازه امام حسین (ع) نمی نشست و اگر پس از اجازه می نشست، مانند عبدِ خاضع دو زانو در برابر مولا یش می نشست. هرگز امام حسین (ع) را برادر خطاب نکرد، بلکه با تعابیری مثل: «آقای من» یا «سرورم» یا «ای پسر رسول خدا (ص)»، آنجناب را صدا می زد، جز در آستانه شهادتش که فرمود: «برادر، برادرت را دریاب». در سن ۳۴ سالگی شهید شد.

توجه: زمانی که دستِ مطهرِ حضرت ابوالفضل (ع) قطع شد، آن حضرت فرمود: «واللهِ اِن

قَطعتُموا یَمینی انّی اُحامی ابـداً عن دینی»=«به خدا اگر دسـتانم را قطع کنید هرگز از دینم دست نخواهم کشـید»؛ و هنگامی که حضـرت عبـاس (ع) شـهید شـد، امـام حسـین (ع) فرمود: «الانـ انکسَـِر ظهری و قلت حیلَتی»=«اکنون کمرم شـکست و چاره ام گسسته گشت».

لطیفه: از امام سـجاد (ع) می پرسـند: چرا حضـرت عباس (ع) را در کنار امام حسـین (ع) دفن نکردیـد؟ در جواب می فرمایـد: «امام حسـین (ع) شـمس بنی هاشم است ولی عمویم عباس (ع) قمر بنی هاشم است. و قمر در کنار شـمس، فروغی ندارد. پس اگر عمویم را در کنار پـدرِ ارجمنـدم دفن می کردم چندان فروغی نداشت. و هر کس به زیارت حرم مطهر می رفت نام پدرم را می آورد و نام عمویم را آن طور که در شأن و منزلتش است، نمی برد. به همین خاطر و به خاطر ارج نهادن به عموی عزیزم است که قبرش را مجزا قرار دادم تا شأن و عظمتش مشهود باشد».

حضرت ام البنین (س):

نام مبارکش «فاطمه (س)» است و به خاطر این که بچه های گرانقدرِ حضـرت فاطمه زهرا (س) از صدا کردن او به نام «فاطمه» نـاراحت نشونـد، نام خودش را به «ام البنین» یعنی «مادر بچه ها» تغییر داد. در سال ۵ هجری متولـد شد. نام پدرش «حزام» و نام مـادرش «لیلی یا ثمامه» است. چهار فرزنـد گرانقـدرش به نامهای: «عباس، عبـد الله، جعفر و عثمان» در کربلا شـهید شدنـد. قبر مطهرش در مدینه در قبرستان بقیع می باشد.

۶– امام سجاد (ع):

نام مبارکش «علی» ملقب به «زین العابدین» و «سـجاد»، کنیه اش «ابو محمد» در روز پنجشنبه ۵ شعبان سال ۳۸ هجری در مدینه در خانه فاطمه زهرا (س) به دنیا آمد. ۳۵ سال امامت کرد و در سن ۵۷ سالگی در ۲۵ محرم سال ۹۵ هجری در مدینه به دست هشام به شـهادت رسید. ۱۱ پسـر و ۴ دختر داشت. نام پـدر ارجمنـدش امام حسـین (ع) و نام مادر بزرگوارش «شـهربانو (س)» است. شـهربانو، دختر «یزدگرد» آخرین پادشاه ساسانی است. وی در طی تهاجم عمر به ایران دستگیر شد و در لباس کنیزی در آمد و به مدینه منتقل شد. این بانوی گرامی دارای القابی

است از جمله: «شاه زنان» – «شهبانو» – «غزاله» – «سلامه» – «بره» – «جهان نویه» –«شهرناز» – «جهان شاه» – «ام سلمه» – «فاطمه» و «مریم».

در کتاب «بر کرانه عصمت»، ص۲۶۴، چ۱، از کافی، ج۱، ص۴۶۷، آورده که امام باقر (ع) می فرماید:

وقتی دختر یزدگرد (شهربانو) اسیر شد، دختران مدینه برای تماشایش جمع شده بودند، عمر به او نگاهی کرد ولی او از عمر رو برتافت و به فارسی جمله ای گفت. عمر ناراحت شد و گفت او را بفروشید. در این هنگام حضرت علی (ع) فرمود: تو حق نداری او را بفروشی، بگذار تا خودش همسرش را انتخاب کند، شهربانو جلو آمد و دستش را بر شانه ی امام حسین (ع) نهاد.

حضرت شهربانو (س) بعد از تولد امام سجاد (ع) بر اثر بیماری از دنیا رفت و کنیزش، دایه امام سجاد (ع) شد. بنابراین در واقعه ی عاشورا زنده نبود.

۷ – امام باقر (ع):

نام مبارکش «محمد»، ملقب به «باقر» و «هادی» و «شاکر»، کنیه اش «ابو جعفر» نام پدرش «علی (ع)» و نام مادرش «فاطمه (س)» دختر «امام مجتبی» است. امام باقر (ع) تنها امامی است که هم از طرف پدر و هم از طرف مادر علوی است. در فضیلت مادر گرانقدرش، سخنانی از اهل بیت (ع) نقل است. امام باقر (ع) و مادر ارجمندش در واقعه عاشورا و در جمع اسیران حضور داشتند. این بانوی گرامی در سن ۷۵ سالگی در شهر مدینه در گذشت. امام باقر (ع) در اول رجب یا سوم صفر ۵۷ هجری در مدینه متولد شد. دوران امامتش ۱۹ یا ۱۸ سال بود و در سن ۵۷ سالگی در ۱۷ – ۷ ذی حجه ۱۱۴ هجری در مدینه به دست ابراهیم به شهادت رسید. ۵ پسر و ۲ دختر داشته اند. «هشام بن عبد الملک» یکی از خلفای معاصر امام باقر (ع) بود. و «عمر بن عبد العزیز» نیز یکی دیگر از خلفای معاصر امام باقر (ع) بود که علاوه بر برگرداندن اموال به بیت المال، ممنوعیت جسارت بر امیرالمؤمنین (ع) را صادر کرد. و این بدعتِ ننگینِ ۶۹ ساله را که معاویه لعنت الله علیه تراشیده بود، از میان برداشت. عمر بن عبدالعزیز همچنین «فدک» را در سفری که به مدینه داشت به امام باقر (ع) برگرداند. امام باقر (ع) فرمود: «عمر بن عبد العزیز نجیب

دودمان بنی امیه است» وی همچنین لغو ممنوعیتِ نقلِ حدیث را صادر کرد. ناگفته نماند که غصب فدک و ممنوعیت حدیث در زمان ابوبکر و عمر صورت گرفت. هر چند عمر بن عبد العزیز هم غاصب خلافت بود ولی به دلیل تعلیمات استادش «عبدالله» که مردی خداشناس بود، دگرگون شد.

۸– امام صادق (ع):

نام مبارکش «جعفر» ملقب به «صادق»، کنیه اش «ابو عبد الله»، نام پدرش «محمد (ع)» و نام مادرش «ام فَروه (س)» دختر «قاسم بن محمد بن ابی بکر» است و قاسم با امام سجاد (ع) پسر خاله بود و از فقهای برجسته شیعه و اصحاب مورد اطمینان امام سجاد (ع) به شمار می آمد. امام صادق (ع) در روز ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ هجری قمری در مدینه متولد شد. حدود ۳۴ سال امامت کرد و در سن ۶۵ سالگی در ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هجری به دستور منصور در مدینه به شهادت رسید. ۷ پسر و ۳ دختر داشت. منصور دوانیقی خیلی امام را اذیت می کرد، آن ملعون در سال ۱۵۸ هجری در سن ۶۳ سالگی به جهنم واصل شد و ۲۲ سال منصب خلافت را غصب کرد.

در کافی، ج۳، ص ۳۲۰، چ ۱، از امام صادق (ع):

کسی که بر ما و بر ستمی که بر ما شده است غمگین شود، نفس کشیدنش، تسبیح است.

۹– امام کاظم (ع):

نام مبارکش «موسی»، ملقب به «کاظم» و «باب الحوائج»، کنیه اش «ابوالحسن» نام پدرش «جعفر (ع)» و نام مادرش «حمیده (س)» است. حمیده زن پارسا و با فضیلتی بود که امام صادق (ع) شوی گران قدرش، درباره او فرمود: «حمیده همچون طلای نابی است که از هر نوع پلیدی پاک و پاکیزه است». امام کاظم (ع) در روز یکشنبه، ۷ صفر سال ۱۲۸ هجری در «ابواء» که محلی است میان مکه و مدینه چشم به جهان گشود. «۳۵» سال امامت کرد و در سن ۵۵ سالگی در روز ۲۵ رجب سال ۱۸۳ هجری توسط «هارون الرشید عباسی» و به وسیله خرمای مسموم در زندان کاظمین به شهادت رسید. آن حضرت ۱۸ پسر و ۱۹ دختر داشته اند. نقل است که «علی بن یقطین» وزیر هارون خدمت امام کاظم (ع) رسید و اجازه خواست تا پست وزارت را ترک کند

ولی امـام (ع) فرمود: تو آن جا بمان و قول بـده که هرگاه یکی از شـیعیان ما گرفتار شـد به او کمک کنی، من نیز سه قول می دهم: هرگز زندانی نشوی، هرگز به ضرب شمشیر نمیری و در قیامت شفاعتت کنم.

حضرت معصومه (س):

حضرت معصومه (س) ملقب به «کریمه ی اهل بیت» و «شفیعه ی روز جزا» و «ستی» و «فاطمه کبری» است. خواهرِ تنی حضرت امـام رضـا (ع) است و «نجمه (س)» مادرشان است. اول ماه ذی القعـده سال ۱۷۳ هجری در مـدینه چشم به جهـان گشود و در سن ۲۸ سالگی در روز ۱۰ یا ۱۲ ربیع الثانی سال ۲۰۱ هجری در قم به شـهادت رسـید. آن حضرت در سال ۲۰۱ هجری یک سال بعد از سفر امام هشتم به همراه عده ای از برادران خود به سوی دیار غربت سفر کردند تا به شهر ساوه رسیدند، عده ای از مخالفان اهل بیت (ع) با مأموران حکومتی همراه شدنـد و عـده ای از همراهان حضـرت معصومه (س) را به شـهادت رساندند. گویـا در همـان «سـاوه» توسـط زنی مسـموم شـد و دچـار بیمـاری گشت. آنگاه به طرف قم حرکت کرد و مردم به اسـتقبالش شتافتنـد، در حـالی که «موسـی بن خزرج» بزرگ خانـدان «اشـعری» زمام شترش را می کشـید و در منزل موسـی بن خزرج که امروزه به محله ی میـدان «میر» معروف است اجلال نزول فرمودنـد و ۱۷ روز بعد، به شـهادت رسید. آن حضرت را به قبرستان «بابلان» تشییع کردند و دو سوار بر او حاضر شده و بر بدن مطهرش نماز گزارده و او را دفن کردند و موسی بن خزرج سایبانی از حصیر بر قبر شریفش بر افراشت تا زمانی که حضرت زینب دختر امام جواد (ع) وارد قم شد و قبه ای آجری بر آن بنا کرد.

۱۰– امام رضا (ع):

نـام مبـارکش «علی» ملقب به «رضـا»، کنیه اش «ابوالحسن» نام پـدرش «موسـی (ع)» و نام مادرش «نجمه (س)» در روز ۱۱ ذی قعده سال ۱۴۸ هجری در مدینه (روز پنجشنبه) متولد شد. ۲۰ سال امامت کرد. در سن ۵۵ سالگی در روز آخر صفر سال ۲۰۳ هجری در شهر طوس (مشهد فعلی) به دست مأمون به شهادت رسید. آن حضرت یک پسر و یک دختر داشت.

ص: ۱۲۶

۱۱– امام جواد (ع):

نام مبارکش «محمد» ملقب به «جواد»، کنیه اش «ابو جعفر» نام پدرش «علی (ع)» و نام مادرش «سبیکه (س)» بود که حضرت رضا (ع) نام او را «خیزُران» گذاشت. این بانوی بزرگوار از اهالی «نوبه» از خاندان «ماریه قبطیه» مادر حضرت ابراهیم پسر رسول خدا (ص) بود و از بهترین بانوان عصرش به شمار می آمد. امام جواد (ع) در روز ۱۰ یا ۱۵ رمضان سال ۱۹۵ هجری در مدینه متولد شد. امام جواد (ع) در سن ۷ سالگی وقتی پدر بزرگوارش امام رضا (ع) در مشهد مقدس مسموم شد در بالینش حاضر شد وآن حضرت را غسل داده و نماز گزارد. امام جواد (ع) در سن ۸-۷ سالگی به امامت رسید. حدود ۱۸ – ۱۷ سال امامت کرد و در سن ۲۵ سالگی شهید شد. در بین ائمه اطهار (ع) کمترین عمر را داشته اند. مأمون عباسی، دخترش «ام الفضل» را به اجبار به عقد امام جواد (ع) در آورد. در زمان معتصم عباسی و به تحریک معتصم ولی به دست همسرش در کاظمین در آخر ذی القعده سال ۲۲۰ هجری توسط زهر شهید شد و در کاظمین کنار قبرِ جدِ بزرگوارش امام موسی کاظم (ع) مدفون گردید. آن حضرت ۴ پسر و ۷ دختر داشته اند. امام جواد (ع) به واسطه تقوای زیادش به لقب «تقی» نیز معروف است.

۱۲– امام هادی (ع):

نام مبارکش «علی» ملقب به «هادی» و «نقی»، کنیه اش «ابوالحسن»، نام پدرش «محمد تقی (ع)» و نام مادرش «سمانه (س)» است. «سمانه» از اهالی مغرب بین آفریقا و اندلس بود که در میان کنیزان و برده ها به مدینه آورده شد. او در زهد و تقوی در عصر خود بی نظیر بود و به «سیده» و «ام الفضل» هم معروف بود. حضرت هادی (ع) در روز ۱۵ ذی حجه در سال ۲۱۲ هجری در مدینه چشم به جهان گشود. امام علی النقی (ع) حدود ۳۳ سال و چند ماه امامت کرد و در روز دوشنبه سوم رجب سال ۲۵۴ هجری در ۴۲ سالگی بر اثر زهر به دستور «متوکل» خلیفه دهم عباسی به شهادت رسید. قبل از شهادت، متوکل امام (ع) را از مدینه به سامرا فرا خواند و او را در سامرا به شهادت رساند و در آن جا مدفون گشت. آن حضرت ۴ پسر و یک دختر داشته اند.

۱۳ – امام عسکری (ع):

نام مبارکش «حسن» ملقب به «عسکری»، کنیه اش «ابو محمد»، نام پدرش «علی (ع)» و نام مادرش بنا به قولی «حدیث (س)» و بنا به قولی «سلیل» و در کتاب ارشاد شیخ مفید «سوسن» بوده است. این بانوی گرانقدر از آن جایی که جدّه ی امام زمان (ع) است به «جده» نیز معروف است. و امام هادی (ع) همسر گرانقدرش درباره او می فرماید: «سلیل از هر آفت و از هر پلیدی و ناپاکی منزه است». بعد از شهادت امام عسکری (ع) از حضرت حکیمه خاتون دختر امام جواد (ع)، عمه امام عسکری (ع) سؤال شد: شیعیان به چه کسی مراجعه کنند؟ فرمود: به «جده» مادر امام عسکری (ع) مراجعه کنید و فرمود: به امام حسین (ع) اقتدا کن که آن حضرت بر حسب ظاهر به خواهرش زینب وصیت کرد و هر عملی که از جانب حضرت امام سجاد (ع) می رسید برای حفظ امام سجاد (ع) به زینب (س) نسبت داده می شد. وقتی امام عسکری (ع) در سال ۲۶۰ هجری در سامرا به شهادت رسید مادر بزرگوارش در آن سال به سفر حج رفته و تازه به مدینه رسیده بود. پس به سامرا رفت و دید «جعفر» عموی امام زمان (عج) ادعای جانشینی آن حضرت را دارد، اما آن بزرگوار ثابت کرد که وصی امام (ع)، او نیست.

مادر امام عسکری (ع) وصیت کرد که او را در کنار همسرش امام هادی (ع) و پسرش امام عسکری (ع) دفن کنند ولی «جعفر کذاب» عموی امام زمان (عج) مانع شد. در این هنگام امام زمان (عج) ظاهر شد و از حقِ جده اش دفاع کرد و از نظرها پنهان شد.

نکته: قبور مادران اهل بیت (ع) همه در شهر مدینه است به جز قبر مطهر مادر امام عسکری که در «سامرا» کنار قبر دو امام همام (ع) می باشد.

امام عسکری در روز چهارم یا هشتم یا دهم ماه ربیع الثانی سال ۲۳۲ هجری در شهر مدینه متولد شد. ۶ سال امامت کرد و در سن ۲۸ سالگی در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری به دست «معتمد عباسی» در سامرا به شهادت رسید. آن حضرت تنها یک پسر بزرگوار دارد. وقتی امام هادی (ع) به دستور متوکل عباسی به سامرا خوانده شد، امام عسکری (ع) نیز همراه پدر

بزرگوارش به سامرا آمده بود و این در حالی بود که امام عسکری (ع) در سامرا به اجبار بود چرا که خاندان عباسیان از آمدن «مهدی موعود (عج)» آگاه بودند. تا جایی که امام عسکری (ع) به دست معتمد و به وسیله ی زهر به شهادت رسید و بعد از شهادت آن حضرت تمام میراث امام را بین مادر و برادرش جعفر تقسیم کرد تا وانمود کند امام عسکری (ع) فرزندی ندارد. ولی همواره خاندان امام (ع) را تحت فشارهای زیادی قرار می داد.

۱۴- امام زمان (عج):

نام مبارک و عزیزش «محمد» ملقب به «مهدی»، کنیه اش «ابوالقاسم» نام پدر گرامیش «حسن (ع)» و نام مادرش «نرجس خاتون (س)» است. در طلوع فجر ۱۵ شعبان سال ۲۵۵ هجری در سامرا متولد شد. غیبت صغرای آن حضرت در حدود ۷۰ سال طول کشید و در سال ۲۶۰ هجری بعد از شهادت پدر بزرگوارش آغاز و تا اواخر سال ۳۲۹ هجری ادامه یافت و غیبت کبرای آن حضرت نیز در همان سال ۳۲۹ هجری شروع شد. تمام فِرق اسلامی و غیر اسلامی معتقدند که آخرالزمان مصلح دادگستری خواهد آمد. اما در این که آن مصلح کیست؟ اختلاف دارند: از جمله: ۱- فرقه اسماعیلیه معتقد به امامت اسماعیل بن جعفر صادق (ع) هستند. ۲- فرقه ناووسیه می گویند، مهدی آل محمد حضرت صادق (ع) است. ۳- فرقه کیسانیه، محمد حنفیه فرزند امیرمؤمنان (ع) را مهدی موعود می دانند. ۴- فرقه زیدیه، زید فرزند امام چهارم را به عنوان مهدی پذیرفته اند. امام زمان (عج) در زمان غیبت صغری چهار نایب خاص داشته اند:

۱— ابوعَمرو عثمان بن سعید عَمری: وی به مناسبت سکونتش در شهر سامرا «عسکری» نیز نامیده شده است. در محافل شیعه به او «سمان» (روغن فروش) نیز گفته اند. چرا که به منظور استتار فعالیتهای سیاسی خود، روغن فروشی می کرد. او از وکلا و یاران مورد اعتماد امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) نیز بوده است. وی در سال ۲۶۷ و به نقلی ۲۸۰ هجری وفات کرد.

۲ — محمد بن عثمان عَمری: پسر ابو عَمرو است و مورد اعتماد امام عسکری (ع) بود. او تألیفاتی در فقه داشته است که پس از وفاتش به دست حسین بن روح رسید. محمد بن عثمان

حدود ۴۰ سال عهده دار سفارت و وکالت و نیابت امام زمان (عج) بود و در سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ هجری در گذشت. وی پیش از مرگ از تاریخ وفات خود خبر داد.

۳ – ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی: او از دستیاران نزدیک نایب دوم یعنی محمد بن عثمان بود و از قبل زمینه نیابتش را فراهم می کرد و او را به شیعیان معرفی می کرد. او نیز تألیفی در فقه دارد بنام «التأدیب». نوبختی در دوران حکومت «مقتدر عباسی» به مدت ۵ سال به زندان افتاد و سرانجام بعد از ۲۱ سال فعالیت و نیابتش در سال ۳۲۶ هجری وفات کرد.

۴ – ابوالحسن علی بن محمد سَمَری: وی تا سال ۳۲۹ هجری که دیده از جهان فرو بست مسئولیت نیابت را عهده دار بود. بعد از او غیبت کبری آغاز شد.

سؤال: مطابق روایات متعدد، از بردن نام حضرت مهدی (ع) که همنام پیامبر اسلام (ص) است، نهی شده، از این رو نام او را در نوشتن این گونه «م ح م د» می نویسند؟ آیا نام بردن او حرام است؟

پاسخ: این مسئله یک مسئله فقهی است، بعضی از علما و فقها از بررسی روایات چنین استفاده کرده اند که در عصری (مانند غیبت صغری) که خطر و فشار بسیار بود و برای حفظ جان حضرت مهدی (ع) و دیگران نیاز به تقیه و رازپوشی بود، امامان (ع) از بردن نام آن حضرت نهی نموده اند، ولی در این عصر که تقیه ای در کار نیست، بردن نام او اشکال ندارد. بر همین اساس یکی از واسطه ها، همین سؤال را از ناحیه مقدسه نمود، از طرف حضرت مهدی (ع) چنین پاسخ آمد: «اگر آنها را به نام حضرت مهدی (ع) آگاه سازید، آن را ظاهر می سازند، و اگر مکانش را بشناسند بر ضد او اقدام می کنند» (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۸۸).

بر همین اساس در مواردی که تقیه و خطر جانی نبوده، حتی خود امام حسن عسکری (ع) نام مبارک حضرت مهدی (ع) را به زبان آورده است، از جمله روایت شده که امام حسن (ع) گوسفندی را به عنوان عقیقه، برای بعضی از اصحابش فرستاده و فرمود: «هذه من عقیقه ابنی محمد»=«این گوسفند، عقیقه ی فرزندم محمد (عج) است» (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۸۹).

در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۴۵۲، از امام باقر (ع):

بیرق های سیاهی از خراسان بیرون می آید و به جانب کوفه به حرکت در می آیند. پس چون مهدی ظاهر شد، اینان وی را دعوت به بیعت می کنند.

در بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۷۵، از امام زمان (عج): ما از رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نمی بریم که اگر جز این بود از هر سو گرفتاری بر شما فرود می آمد و دشمنان، شما را از بین می بردند، پس از خدای بزرگ بترسید.

در بحارالانوار، ج۵۲، ص۴۸۵، از امام زمان (عج):

برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید، زیرا همین موجب فرج و گشایش شماست.

در بحارالانوار، ج۵۲، ص۸۹۲، از امام زمان (عج): از آنچه برایتان سودی ندارد پرسش نکنید و خود را برای دانستن آنچه از شما نخواسته اند به زحمت نیندازید.

در بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۵۱، ص۳۰، آمده است: حضور امام رضا (ع) در خراسان کلمه ی «قائم» ذکر شد، حضرت برخاست و دستش را بر سر نهاد و فرمود: «اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه»=«خداوندا! بر فرجش شتاب کن و راه ظهور و نهضتش را آسان گردان».

نکته: نام و کنیه رسول اکرم (ص) و امام زمان (عج) یکی است. نام گرامیشان محمد (ص) و کنیه آن دو بزرگوار ابوالقاسم است.

نکته: کنیه ۴ امام ابوالحسن است: امام علی (ع)-امام کاظم (ع)-امام رضا (ع)-امام هادی (ع).

نکته: کنیه ۳ امام ابو محمد است: امام مجتبی (ع)- امام سجاد (ع) - امام عسکری (ع).

نکته: کنیه ۲ امام ابو عبدالله است: امام حسین (ع) امام صادق (ع).

نکته: کنیه ۲ امام ابو جعفر است: امام باقر (ع)امام جواد (ع).

نکته: لقب «امیرالمؤمنین» تنها مختص حضرت علی (ع) است و به غیر او تعلق ندارد.

در کافی، ج۲، ص۲۷۵، و در سفینه البحار، ج۱، ص۱۷۳، آورده اند:

از امام صادق (ع) پرسیدند: آیا مردم به حضرت ولی عصر (عج) هم به عنوان امیرالمؤمنین سلام می کنند؟ فرمود: نه، خداوند اسم «امیرالمؤمنین» را مخصوص علی (ع) نموده است و پیش

از او و پس از او کسی به این نام موسوم نمی شود مگر کافر باشد.

در سفینه البحار شیخ عباس قمی، ج۱، چ۱، ص۱۷۳، از امام باقر (ع): کسی به غیر از علی (ع) به نام امیرالمؤمنین خوانده نمی شود مگر این که دروغگو و بهتان گر است.

در تفسیرجامع، ج۶، ص ۴۵۰، از امام صادق (ع)، از پیامبر اکرم (ص):

شبی که به معراج و به سدره المنتهی رسیدم. پروردگارم فرمود: علی را خلیفه و جانشین برایت برگزیدم، علم و حلم خود را به علی بخشیدم، و علی از روی حق و حقیقت «امیرالمؤمنین» است و این منصب نه پیش از او به کسی داده شده و نه بعد از او به کسی داده خواهد شد.

در سفینه البحار شیخ عباس قمی، ج۱، چ۱، ص ۴۰ و۴۱، از امام صادق (ع): هیچ کس به غیر از علی (ع) به لقب امیرالمؤمنین خوانده نمی شود و اگر کسی به خوانده شدن به این لقب راضی باشد یا مفعول است و یا مفعول واقع خواهد شد، و شاهد بر این معنی فرموده خداست: «ان یدعون من دونه الا اناثا»=«آنچه غیر از خدا می خوانند، فقط بتهایی است (بی روح)» (نساء۱۱۷).

مؤلف: مشابه روایات فوق روایتی از تفسیر جامع هم آمده است که، شخصی امام صادق (ع) را به لقب امیرالمؤمنین صدا زد و حضرت (ع) خشمگین شد و او را از گفتن این لقب به غیر از علی (ع) نهی فرمود. اما دو روایت در ظاهر متضاد با این روایات در کتاب سفینه البحار، ج۱، ص۱۷۳، به این شرح آمده است:

۱- مردی از سودان حضور امام صادق (ع) آمد و عرض کرد: «السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته»، امام (ع) پاسخ داد و انکاری نفرمود.

۲- امام صادق (ع) خطاب به ابوصلاح فرمود: بنده خدا از حقیقتِ ایمان بهره ای ندارد مگر آن گاه که یقین داشته همان موقعیتی را که اولیای از ما دارند آخریهای ما نیز برخوردارند.

در جمع بین این روایات و در صورتی که روایت (سفینه البحار، ص۱۷۳) صحیح باشد باید گفت:

اولاً: این لقب تحت هیچ شرایطی نباید به غیر از اهلِ بیت (ع) نسبت داده شود و چنانچه داده شود کذب و کفر است. ثانیاً: از آن جایی که اهل بیت (ع) همه یک نور واحدند لذا اگر کسی

از روی جهل و به غیر عمد این لقب را به سایر ائمه (ع) نسبت دهد گناهی بر او نیست ولی اگر این مطلب را فهمید دیگر نباید به غیر از حضرت علی (ع) حتی به سایر اهلِ بیت (ع) هم این لقب را بدهد چرا که لقب «امیرالمؤمنین» فقط مختصِ حضرت علی (ع) است (والله اعلم).

نامهای مبارک چهارده معصوم علیهم السلام و بعضی خصوصیاتشان

تعداد فرزندانمحل دفنقاتلتاریخ شهادتمدت عمرمدت امامتتاریخ ولادتنام مادرنام پدرکنیهلقبنامقام

۳ پسر ۴دخترمدینهزن یهودیه یا عایشه۲۸ صفر سال ۱۱ هجری۶۳سالنبوت ۲۳ سال۱۷ربیع الاول سال عام الفیلآمنهعبداللهابوالقاسممصطفیمحمدصخاتم انبیا

۱۲ پسر ۱۶دخترنجفابن ملجم۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری۶۳ سالامامت ۳۰ سال۱۳ رجب ۲۳ سال قبل از هجرتفاطمهابوطالبابوالحسنامیرمؤمنینعلی(ع)امام اول

۳پسر ۲ دخترمدینهعمرسال ۱۱ هجری۱۸سالامامت ندارد۲۰ جمادی الاخر سال ۵ بعثتخدیجه کبریمحمد(ص)ام الائمهزهرافاطمه(ع)معصوم سوم

۸پسر ۷دخترمدینهمعاویه۲۸ صفر سال ۵۰ هجری۴۷سال۱۰سال۱۵ رمضان سال ۳ هجریفاطمه(ع)علی(ع)ابومحمدمجتبیحسن(ع)امام دوم

۴پسر ۳دخترکربلایزیددهم محرم سال ۶۱ هجری۵۷سال۱۰سالسوم شعبان سال ۴ هجریفاطمه(ع)علی(ع)ابوعبداللهسیدالشهداحسین(ع)امام سوم

۱۱ پسر ۴دخترمدینههشام۲۵ محرم سال ۹۵ هجری۵۷سال۳۵سال۵ شعبان سال ۳۸ هجریشهربانوحسین(ع)ابومحمدزین العابدینعلی(ع)امام چهارم

۵ پسر ۲دخترمدینهابراهیم۷ ذی حجه سال۱۱۴ هجری۵۷سال۱۹سالاول رجب سال۵۷ هجریفاطمهعلی(ع)ابوجعفرباقرمحمد(ع)امام پنجم

۷ پسر ۳دخترمدینهمنصور۲۵ شوال سال۱۴۸ هجری۶۵سال۳۴سال۱۷ربیع الاول سال۸۳ هجریام فروهمحمد(ع)ابوعبداللهصادقجعفر(ع)امام ششم

۱۸پسر ۱۹دخترکاظمینهارون۲۵رجب سال ۱۸۳ هجری۵۵سال۳۵سال۷ صفر سال ۱۲۸

هجریحمیدهجعفر(ع)ابوالحسنکاظمموسی(ع)امام هفتم

۱ پسر ۱دخترطوس(مشهد فعلی)مأمونآخر صفر سال۲۰۳ هجری۵۵سال۲۰سال۱۱ ذی قعده سال ۱۴۸

هجرینجمهموسی(ع)ابوالحسنرضاعلی(ع)امام هشتم

۴پســـر ۷دخترکاظمینمعتصـــمآخر ذیقعـــده ســـال ۲۲۰ هجری۲۵سال۱۷سال۱۰ رجـــب یـــا رمضـــان ســـال ۱۹۵ هجریخیزرانعلی(ع)ابوجعفرجوادمحمد(ع)امام نهم

۴پســـــر ۱دخترسامرامتوکل۳رجـــــب ســـــال ۲۵۴ هجری۴۲سال۳۳سال۱۵ ذی حجـــــــــه ســـــــــال ۲۱۲ هجریسمانهمحمد(ع)ابوالحسنهادیعلی(ع)امام دهم

۱پسرسامرامعتمد۸ ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری۲۸سال۶

سال۸ ربیع الثانی سال۲۳۲ هجریحدیثعلی(ع)ابومحمدعسکریحسن(ع)امام یازدهم

اکنون آن حضـرت از نظرها پنهان می باشـد هر وقت خـدایتعالی بخواهـد ظهور و دنیا را پر از عدل و داد می فرماید.۱۵ شعبان سال ۲۵۵ هجرینرجسحسن(ع)ابوالقاسممهدیمحمد(ع)امام دوازدهم

ص :۱۳۳

۱ سوره حمد

اعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ

۱– سوره حمد (ستایش).

این سوره بیش از «۲۰» نام به این شرح دارد: حمد – شکر – فاتحه – فاتحه الکتاب – ام الکتاب – ام القرآن – سَبعُ المثانی – اساس– مناجات – شفا – دعا – نور – کافیه – وافیه – راقیه – رقیّه – صراط – کنز (خزینه) – سنام القرآن – رکن (سنام).

سوره حمد، مکی است و هفت آیه دارد.

☼ نکته:

تنها سوره ای است که در آن حرف «ف» نیامده و دو بار بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. نخستین سوره ای است که به طور کامل و یک دفعه نازل شد. با وجود اختصار و کوتاهی اش اما مشتمل بر تمام معارف قرآنی و اصول و فروع دین یعنی توحید (رب العالمین)، معاد (یوم الدین)، رسالت و امامت (صراط مستقیم) و تولی و تبرا (انعمت، مغضوب و ضالین) است.

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۱۵۱، از جابربن عبدالله، از حضرت رسول (ص): سوره حمد شفای هر مرضی به جز مرگ است. (و از امام صادق (ع) نقل است که فرمودند: کسی که از حمد شفا نیابد هیچ چیز او را خوب نمی کند. و نیز فرمودند: اسم اعظم الهی در فاتحه الکتاب است).

در علل الشرایع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۶۰، از امام رضا (علیه السلام):

خیر و حکمتی که در سوره حمد جمع آمده است، در جای دیگرِ قرآن نیست.

در مجمع البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۴۸، از پیامبر اکرم (ص): سوره حمد برترین سوره کتاب خداست.

در امالی، شیخ صدوق، ص ۲۴۱، از رسول خدا (ص): سوره حمد شریفترین گنج عرشی است.

در مستدرک الوسائل، نوری، ج ۴، ص ۳۳۰، از امام باقر(علیه السلام):

هر کس سوره حمد را قرائت کند خداوند خیر دنیا و آخرت را به رویش می گشاید.

در تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰، از رسول خدا (ص): حمد، بهترین و پر فضیلت ترین سوره است.

☼ نکته:

خداوند سبحان در سوره حجر می فرماید: «وَ لَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَ الْقُرْآنَ

الْعَظِیمَ» = «همانا هفت آیه با ثنا (سوره حمد) و این قرآنِ با عظمت را بر تو فرستادیم» (۱).

در «بیان» ، ص ۵۴۹، از امام عسکری (ع)، از حضرت علی (ع) و از جوامع و جامع، از امام صادق (ع):

«منظور از سبعاً من المثانی، سوره حمد است که هفت آیه دارد. و «بسم الله الرحمن الرحیم» یکی از آیات آن است» .

☼ مؤلف:

به استناد این روایت معلوم می شود که سوره ی حمد در مکه نازل شده است نه در مدینه، چرا که در آیه شریفه حجر می فرماید: «آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی» و از فعل ماضی استفاده فرموده است و از آن جایی که سوره حجر مکی است بنابراین سوره حمد قطعاً مکی خواهد بود. از آن گذشته قرائت حمد در نماز واجب است و نماز در مکه واجب بود لذا به این دلیل هم می توان استناد کرد که سوره حمد مکی است. البته دلیل روایی هم هست.

چرا سوره حمد به «سبعاً من المثانی» ملقب است؟

«سبع» بودن آن به عبارت «هفت آیه» سوره حمد است. (۲).

و در «مثانی» بودن آن چهار قول وارد است:

۱ – چون سوره حمد دو بار نازل شده است یکبار در مکه و یکبار در مدینه. (۳).

۲ – چون سوره حمد دو بار در هر نماز تکرار می شود. (۴).

۳ – چون سوره حمد از دو بخش تشکیل شده، نیمی از آن، حمد و ثنا و اوصاف پروردگار متعال است و نیمی، دعاست.

۴ – آیاتش به هم عطف شده و قرینه و مبین و مثانی و توضیح دهنده یکدیگرند، چرا که می فرماید: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِیَ» (۵).

☼ مؤلف:

به استناد روایات زیاد از ائمه (ع)، «سبع من المثانی» در سوره حجر، همان سوره حمد است که «سبع» به معنای ۷ آیه و «مثانی» به معنای سوره حمد می باشد. (۶) بنابراین «من» در این عبارت، «من بیانیه» است و البته اکثر مفسرین هم بر این عقیده اند، اما علامه طباطبایی (۷) معتقد است که «من» در این عبارت «من تبعیضیه» است. که اگر این طور باشد پس باید «سبع» را به معنای «سوره حمد» و «مثانی» را به معنای کل قرآن

۱- حجر ۸۷

۲- بیان، ص ۵۴۹

۳- بیان، ص ۵۴۸

۴- همان منبع

۵- زمر ۲۳؛ المیزان، ج ۲۴، ص ۱۵

۶- بیان، ص ۵۴۷

۷- المیزان، ج ۲۴، ص ۱۵

فرض کنیم که البته این نظریه علامه عزیز، بعید است، زیرا در آیه شریفه به صراحت، عبارتِ «قرآن عظیم» آمده است و معنی کردن مثانی به «قرآن» در آیه شریفه، خدشه ای می آورد، چرا که دو بار پشت سر هم تکرار کردنِ «قرآن» ، فصاحت و بلاغت آیه را کم می کند (والله اعلم).

☼ نکته:

کلمه «مثانی» در دو آیه شریفه آمده است:

۱ – (حجر ۸۷).

۲ – (زمر ۲۳).

☼ نکته:

قرآن ۱۱ سکته یا مکث دارد که هفت سکته آن در سوره حمد است.

اعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشّیطانِ الرَّجیم

به خداوند متعال پناه می برم، از شرّ شیطان رانده شده

استعاذه: از ماده «ع، و، ذ» است و «عَوْذ» به معنای پناه بردن و پیوند زدن است. پس استعاذه یعنی: «اعُوذُ بِاللّهِ منَ الشّیطانِ الرَّجیم» .

☼ نکته:

آیاتی که به استعاذه اشاره دارند به این شرح می باشند: – «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيطَانِ الرَّجِيمِ» = «هنگامی که می خواهی قرآن بخوانی اول به خدا پناه ببر از شیطان رانده شده» (۱).

– «وَإِمَّا ينْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» = «اگر از شیطان وسوسهای به تو رسد، به خدا پناه بر، زیرا که او شنوای داناست» (۲).

– «وَإِمَّا ينْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» = «و هرگاه وسوسه هایی از شیطان متوجه تو گردد، از خدا پناه بخواه که او شنونده و داناست!» (۳).

– «وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّياطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يحْضُرُونِ» = «و بگو: پروردگارا! از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم! و پروردگارا! از این که آنها به پیش من حاضر شوند، به تو پناه میبرم» (۴).

– «إِنَّ الَّذِينَ يجَادِلُونَ فِي آياتِ اللَّهِ بِغَيرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرِ» =

«کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه جویی می کنند، در سینه هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید، پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست» (۵).

- «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» = «بگو: پناه می برم به پروردگار مردم» (۶).

- «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» = «بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح» (۷).

۱- نحل ۹۸

۲- اعراف ۲۰۰

۳- فصلت ۳۶

۴- مؤمنون ۹۷ و۹۸

۵- غافر ۵۶

۶- ناس ۱

۷- فلق ۱

- «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» = «نجوا تنها از سوی شیطان است؛ می خواهد با آن مؤمنان غمگین شوند؛ ولی نمی تواند هیچ گونه ضرری به آنها برساند جز به فرمان خدا؛ پس مؤمنان تنها بر خدا توکل کنند!» (۱).

- «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» = «پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند» (۲).

- «قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» = «(موسی) گفت: به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم» (۳).

- «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ» = «گفت: پروردگارا! من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم!» (۴).

☼ مؤلف:

به استناد آیات شریفه فوق معلوم می شود که «استعاذه» تنها پناه بردن از شر شیطان به خدای سبحان نیست بلکه هر چیزی که مانع قرب الهی است هم شامل «استعاذه» می شود از جمله جهل، یا مردمِ شیطانْ صفت و غیره ... از آن گذشته «استعاذه» باید حقیقی و از صدق دل و نه صرفاً لقلقه زبان باشد. باید «حقیقت استعاذه» را فهمید و تنها گفتن «اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم» فایده ای ندارد. «استعاذه» یک امر معنوی و حقیقی است که این لفظ، کاشف از آن است و الاّ اگر حقیقت نداشته باشد همین گفتن ها هم گاهی مسخره و ملعبه شیطان است که خودش به زبانِ طرف، جاری می کند.

☼ نکته:

بهتر است در نماز پس از تکبیره الاحرام «استعاذه» را آهسته خواند، شاید به این خاطر که شیطان دشمن سرسختی است و بهتر است مخفیانه از او فرار کرد. (واللّه اعلم).

☼ لطیفه:

(۵): یکی از شاگردان مرحوم شیخ انصاری رضوان اللّه تعالی علیه نقل می کند: زمانی که برای تحصیل در نجف اشرف مشرف بودم در محضر شیخ انصاری حاضر می شدم. شبی در عالم واقعه (خواب) شیطان را دیدم که چند افسار کوچک و بزرگ در دست دارد. از او سؤال کردم: اینها را برای چه به دست گرفته ای؟!

۱- مجادله ۱۰

۲- اعراف ۲۰۱

۳- بقره ۶۷

۴- هود ۴۷

۵- برگرفته از کتاب استعاذه مرحوم شهید آیت اللّه دستغیب

گفت: اینها را بر سر مردم می اندازم و ایشان را به سمت خود می کشم (۱).

از او پرسیدم: آن طناب ضخیم برای کیست که پاره شده؟ می گوید: برای استادت شیخ انصاری بود که دیروز او را تا بازار بردم، ولی آن را پاره کرد و برگشت. پرسیدم: پس طناب من کدام است؟ پاسخ داد: تو احتیاج به طناب نداری و حرف شنو هستی، وقتی که بیدار شدم، خدمت شیخ مشرف شده و خوابم را برایش عرض کردم. شیخ علیه الرحمه فرمود: شیطان راست گفته، زیرا آن ملعون دیروز می خواست مرا به لطایف الحیلی گول بزند، زیرا من پول نداشتم و چیزی در منزل لازم شده بود، با خود گفتم: یک قِران از مال امام علیه السلام در نزد من است و حالا معطل مانده ام، به عنوان قرض برمی دارم و بعد آن را سر جایش می گذارم. آن یک قِران را برداشتم و از منزل خارج شدم. تا میان کوچه هم آمدم، همین که خواستم چیزی بخرم، پشیمان شده، برگشتم.

در سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۷۱۴، از امام صادق (ع): درهای معصیت را با استعاذه ببندید و درهای اطاعت را با گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» باز نمایید.

در سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۶۵۵، از امام صادق (ع):

شیطان نمیتواند بنده را وسوسه کند، جز هنگامی که بنده از یاد خدا روی گرداند و امر خدا را کوچک شمرد و به نافرمانیاش روی آورد و فراموش کند که خداوند از اسرار او مطلع است ... پس با شیطان مانند سگ گله با غریبه باش که چون به او حمله کند، برای نجات به طرف صاحب سگ یعنی چوپان میدود تا سگ از او منصرف شده، از گزندش مصون ماند. پس اگر شیطان تو را وسوسه کرد، تو هم به پروردگارت پناهنده شو و راههای ورود شیطان و وسوسههایش را بشناس.

در جامع، ج ۱، ص ۸۳، از رسول خدا (ص): هر کس هر روز ده بار «استعاذه» بگوید: خدای متعال فرشته ای را بر او موکّل می کند تا شیطان را از او دور سازد. و هر کس از خلوص قلب «استعاذه» گوید، خدا میان او و شیطان ۷۰ پرده قرار دهد، که فاصله هر پرده به مسافت زمین تا آسمان است.

۱- بعضی ها هم گفته اند: که دید شیطان طناب های بسیاری در دست دارد و در بین آنها طناب ضخیمی به دست داشت. از وی می پرسد: اینها چیست؟ پاسخ می دهد که به وسیله آنها بنی آدم را به سوی خود می کشانم

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۸۱، آورده است: یکی از اصحاب پیغمبر اسلام (ص) گفت: یک روز با رسول اکرم (ص) قدم می زدیم که در بین راه دیدیم دو نفر دارند به هم ناسزا می گویند. حضرت (ص) فرمود: اگر یکی از آنها «استعاذه» بگوید، این حالت شیطانی از آنها دور می شود.

از همان منبع، آورده است: یک روز «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله» از جایی عبور می کردند، دیدند مردی دارد غلام خود را می زند و غلام می گوید: «اَعُوذُ بِاللّه» پناه می برم به خدا، ولی آن مرد، دست از زدن برنمی داشت. غلام تا حضرت را دید، گفت: «اَعُوذُ بِرَسُولِ اللّه» به رسول خدا پناه می برم. مرد تا پیغمبر (ص) را دید، ایستاد. پیغمبر (ص) فرمود: بهتر آن بود که این غلام وقتی اسم خدا را برد، دیگر او را نمی زدی. آن مرد گفت: به خاطر این حرفتان او را آزاد کردم. حضرت (ص) فرمود: اگر این کار را نمی کردی رویت با آتش جهنّم می سوخت.

در تفسیر آسان، ج ۱، ص ۱۰، از «ابن مسعود» آورده که گفت:

من در محضر مقدس پیغمبر خدا (ص) بودم و «استعاذه» را بدین نحو گفتم: «اَعُوذُ بِاللّهِ السَّمیعِ الْعلیم مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم» یک وقت حضرت به من عنایت فرمود و فرمود: ای پسر «ام عبد» ، استعاذه را به این کیفیت بگو: «اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم» چون برادرم جبرئیل علیه السلام استعاذه را از قلم و قلم را از لوحِ محفوظ یاد گرفت و به این عبارت به من یاد داد.

☼ مؤلف:

اضافه کردن چیزی به متن اذکار و ادعیه، کارِ نادرستی است و لازم است که دعا همانگونه که از معصوم (ع) صادر شده، خوانده شود. زیرا آثار ذکر شده برای دعایی است که مأثور باشد نه چیزهای من درآوری! اغلب دیده می شود که در بیان ادعیه دستبرد می زنند مثلاً در زیارت عاشورا عبارت «یا ابا عبد الله» سه بار تکرار می شود و یا دو سلامِ آخر این زیارت، ۱۰۰ بار یا به نیت ۱۰۰ بار گفته نمی شود و یا در دعای ندبه و کمیل و غیره بندهای دعا را سرْ خود اضافه و تکرار می کنند که این عمل، تحریف در دعاست و اثر بخشی دعا را کم کرده و شاید از بین ببرد. البته موارد این چنین متأسفانه در سایر اعمال روزانه هم به چشم می خورد مثلاً در روایاتِ متعدد سفارش به تعقیبات بعد از نماز مثل ذکر تسبیح حضرت زهرا (س) و غیره شده است

اما دیده می شود که به محض اتمام سلامِ نماز، اکثر نمازگزاران به جای پرداختن به تعقیبات، با یکدیگر مصافحه کرده و حتی پشت به قبله می کنند در صورتی که نه در قرآن و نه سنت چنین دستوری نیامده و اتفاقاً بر عکس روایت و تأکید بر رو به قبله ماندن و انجام تعقیبات شده است. و یا مثلاً- یکی از اعمالِ شبِ قدر خواندن دو رکعت نماز است که در هر رکعت ۷ بار توحید تکرار می شود و بعد از نماز و چسبیده به نماز ۷۰ بار عبارتِ «استغفر الله و اتوب الیه» به قول حضرت رسول (ص) باید گفته شود. که متأسفانه این عبارتِ بعد از نماز، گفته نمی شود. در صورتی که این عبارتْ کلمه «ربی» ندارد و ۷۰ بار هم گفته می شود و چسبیده به این نماز است و با ذکر «استغفر الله ربی و اتوب الیه» که ۱۰۰ بار و در طول شبِ قدر خوانده می شود فرق می کند ... اگر ما شیعه ی واقعی اهل بیت (ع) هستیم باید بدون چون و چرا از آنها پیروی کنیم و حق نداریم با عقل ناقصمان چیزی به آنها بیاموزیم. معنا و اثر بخششی دعا را تنها آن بزرگواران می دانند. برای روشن شدن این قضیه مثالی می زنم: در علم شیمی برای به دست آوردن آب H_2O باید نسبتِ تعداد هیدروژن با اکسیژن طبق فرمول خاصی باشد یعنی دو اتم هیدروژن با یک اتم اکسیژن ترکیب شود تا آب که مایع حیات است به دست آید، حال اگر شخصِ ناواردی به صرفِ این که بگوید: «اکسیژن گازی حیاتی است پس بهتر است تعداد آن را زیاد کنیم تا محصول بهتری به دست آید» و یک اکسیژن اضافه کند، نه تنها آب به دست نمی آید که ماده ای سوزآور و خطرناک به نام آبِ ژاول یا آب اکسیژنه به فرمول H_2O_2 خلق می شود. بله عزیزان! اهل بیت (ع) به واسطه اتصال به مبدأ هستی می دانند چه ذکری و به چه شکل و تکراری باید گفته شود و اینکه ما به صرفِ گفتنِ ذکرِ بهتری بیاییم در اذکار و ادعیه دستبرد بزنیم و بدعت بگذاریم کار صحیح و عاقلانه ای نیست. اگر به بدعتهای صدر اسلام دقت کنیم، می بینیم که هیچ بدعتی رخ نداده مگر آن که ظاهرش زیبا بوده، اما آن شد که نباید ... ما خودمان اذکار را دست کاری کرده و یک عمر هم بر آن پافشاری می کنیم اما می بینیم که اثری در ما ندارند و نمی فهمیم از کجا خورده ایم، غافل از آن که گاهاً ناخواسته بر خدای سبحان و ائمه (ع) پیشی گرفته ایم و ادعای

شیعه گری و پیروی هم می کنیم. همان طور که خدای سبحان می فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» = «بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟» (۱). «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» = «آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ با این حال، می پندارند کار نیک انجام می دهند!» (۲). در تأیید صحبتهایم به جز روایت فوق به دو روایت ذیل هم استناد می کنم:

در وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۷، ح۴، آمده است:

اسماعیل بن فضیل از حضرت امام صادق (ع) معنای آیه «وَ سَبِّح بِحَمد رَبِّک قَبل طلوع الشَمس و قَبل غُروبِها» را پرسید آن حضرت (ع) فرمود: بر هر مسلمانی لازم (مستحب) است قبل از طلوع خورشید و پیش از غروبِ آن، ده بار بگوید: «لا إله إلّا الله، وحده لا شریک لَه، لَه المُلک و لَه الحَمد، یُحیی و یُمیت و هُو حَیٌّ لا یموت، بِیده الخَیر و هو علی کل شَیءٍ قدیر» . ابن فضیل گفت: پس می گوییم: «لا إله إلّا الله، وحده لا شریک لَه، لَه المُلک و لَه الحمد، یُحیی و یُمیت و یُحیی» یا می گوییم: «لاـ شک فی أنّ الله یحیی و یمیت و یمیت و یحیی» . حضرت (ع) در پاسخ فرمود: نه! همان را که گفتم، بگو (نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد).

در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۸، ح۷۳، آمده است: زراره از حضرت امام صادق (ع) در وظیفه عصر غیبت بقیّه الله (عج) ضمن نقل دعای معروف: «اللّهمّ عَرِّفنی نَفسک» ، جملاتی را به این مضمون از آن حضرت (ع) آموخت: «یا الله، یا رحمان، یا رحیم، یا مقلب القلوب ثبّت قلبی علی دینک» ، زاراره چنین افزود: «یا مقلّب القلوب والأبصار» ، حضرت فرمود: گرچه خداوند مقلّب الابصار است، لیکن در این دعا آنچه من به تو آموختم، بگو، (نه کم و نه زیاد).

بعد از بحث فوق ممکن است دو سؤال به شرح ذیل پرسیده شود:

۱ - آیا در نقل حدیث باید عین آن حدیث بیان شود و اگر مضمون یا مشابه آن نقل شود ایراد دارد؛ به عبارتی «نقل به معنا» جایز است؟ ۲ - آیا باید راویِ حدیث عیناً نقل شود؟

قبل از پاسخ دادن به این دو سؤال ابتدا چند روایت در این خصوص می آوریم:

۱- کهف۱۰۳

۲- کهف۱۰۴

در کافی، ج ۱، ص ۶۵، چ۱، از محمدبن مسلم نقل کرده که گفت:

خدمت امام صادق (ع) عرض کردم: «من از شما حدیثی می شنوم و (موقع نقل ِآن) در آن کم یا زیاد می کنم» ، حضرت (ع) فرمود: «اگر مقصودت بیان معانیِ آن باشد عیبی ندارد».

در کافی، ج ۱، ص ۶۵، چ۱، از ابو بصیر نقل کرده که گفت:

خدمت امام صادق (ع) عرض کردم: اگر حدیثی را که از شما می شنوم، از پدرتان روایت کنم و یا حدیثِ پدرتان را از شما روایت کنم چه گونه است؟ فرمود: فرقی ندارد جز این که اگر از پدرم روایت کنی دوست تر دارم. و فرمود: آن چه از من می شنوی از پدرم روایت کن.

در کافی، ج ۱، ص ۶۸، چ۱، از امام صادق (ع):

حدیثِ من از پدرم و حدیثِ پدرم از جدم و حدیثِ جدم از حسین (ع) و حدیثِ حسین (ع) از حسن (ع) و حدیثِ حسن (ع) از امیرالمؤمنین (ع) و حدیثِ امیرالمؤمنین (ع) از رسولِ خدا (ص) و حدیثِ رسول خدا (ص) گفتارِ خدای عزوجل است.

از همان منبع، ص ۶۷، از امام صادق (ع): (دروغِ مفتری) آن است که شخصی به تو حدیثی بگوید و تو در مقامِ نقل، گوینده را رها کنی و آن را از کسی که گوینده از او خبر داده است روایت کنی.

پاسخ سؤال: آن دسته از روایاتی که اذکار یا ادعیه خاصی در بردارند، نباید تغییر داد و باید عیناً و بدونِ کم و کاستی نقل شوند، که بحثش در بالا آمد. اما آن دسته از روایات که جنبه اخلاقی و آموزشی دارند و ادعیه و ذکر خاصی در آن نیامده است، در صورتی که خوب درک شوند و معنایشان را درست برسانی، می توان با بیانی مشابه ایراد نمود. اما در خصوص نقل قول باید گفت: اگر قول و نقلش از غیر معصوم باشد، باید عیناً راویِ قول ذکر شود ولی اگر ناقلْ معصوم است و اگر نام معصوم را فراموش کردیم به استناد روایت فوق این جواز را داریم که از معصوم دیگر اسم ببریم. چون ۱۴ معصوم (ع) نور واحدند و قول و کلامی مشابه و برگرفته از قول خدای سبحان دارند، اما قول غیر معصوم چنین خصوصیتی ندارد و باعث افترا به شخصی می شود که قول دیگری را به او نسبت می دهیم.

☼ مؤلف:

تکرار و طولانی کردن ذکر رکوع و سجده و یا برخی اعمال، آن هم چون سفارشی از ناحیه معصوم (ع) است از بحث فوق استثناست. اما روایاتی که ذکر خاصی دارند مثل روایت ذیل نباید تعدادِ تکرار و کلماتش اضافه یا کم گردد، در غیر این صورت آن نتیجه کسب نمی شود:

در اصول کافی، ج ۴، ص ۳۰۴، از امام صادق (ع):

هر کس بعد از نماز صبح و مغرب هفت بار بگوید: «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» از هفتاد نوع بلا در امان باشد که کمترینِ آن، جنون و جزام و برص و خوره است.

در حویزی، ج ۱، ص ۶، از کافی و در طیب، ج ۱، ص ۹۰، از لالی الاخبار، ص ۳۳۹، از امام باقر (ع):

اگر در (قرائت قرآن) «بسم الله الرحمن الرحیم» گفتی اگر استعاذه (۱) نگفتی مهم نیست. اگر «بسم الله الرحمن الرحیم» گفتی، آن ترا از آنچه که بین آسمانها و زمین است حفظ می کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

به نام خداوند بخشنده مهربان (۱)

☼ نکته:

آیه شریفه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یکی از آیات هر سوره محسوب شده و مخصوص به آن سوره است (۲). این آیه شریفه معروف به «بسمله» است. و بسمله مصدر جعلی و مخفف «بسم الله الرحمن الرحیم» است.

در اتقان فی علوم القرآن، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، چاپ سوم، قاهره ۱۳۶۰ ه. ق، آمده است:

از حضرت علی (ع) درباره «سبع مثانی» سؤال شد. فرمود: مراد سوره حمد است. سؤال کننده گفت سوره حمد که شش آیه است. فرمود «بسم الله الرحمن الرحیم» نیز یک آیه است.

☼ نکته:

آیه ی شریفه ی «بسمله» شامل ۱۹حرف و ۵ کلمه است:

۱ – «ب» : هر چند در ظاهر یک حرف است، اما در حقیقت آن کلمه ای و حتی جامع کلمات است. «ب» به معنای ابتدا و آغاز است.

در تفسیر نور، ج ۱، ص ۱۷ _ ۱۵، آمده است:

۱- اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

۲- به جز سوره توبه

«بسم الله» یعنی تنها نام خدا؛ و استمداد من فقط از اوست و شاید معنای این که می گویند: تمام قرآن در سوره حمد و تمام سوره حمد در «بسم الله» و تمام «بسم الله» در حرف «باء» خلاصه می شود، این باشد که آفرینش هستی و هدایت و بازگشت آن، همه با استمداد از اوست.

درکتاب «بسمله» علی اسماعیل پور، چاپ اول، ص ۲۵، از حضرت علی (ع) روایت آورده که فرمود:

«جمیع ما فی القرآن فی باء بسم الله و انا النقطه التی تحت البلاء» = «تمام قرآن در «باء» بسم الله وجود دارد و من نقطه باء بسمله هستم» . و فرمود: «ظهرت الموجودات عن بسم الله و انَا النقطه التی تحت الباء» = «موجودات عالم از بسمله ظاهر شده اند و من نقطه باء بسمله هستم» . (۱). و فرمود: اگر بخواهم از تفسیر بسمله، شتری بار می کنم. (۲).

منظورِ مولای متقیان حضرت علی (ع) از جمله «و انا النقطه التی تحت البلاء» چیست؟

الف – چون مولای متقیان (ع) جامعِ قرآن و قرآن ناطق و ولی خدا بر ماسوا است.

ب – چون تمام حروف بدون استثناء از نقاطی به هم چسبیده تشکیل شده اند. ج – نقطه، فصل ممیز حروف از یکدیگر است و حضرت علی (ع) فصل ممیز حق از باطل و مؤمن از منافق است.

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۶ و از کتاب بسمله، ص ۳۶، از رسول گرامی اسلام (ص):

«و هوَ فاروق هذه الامّه و یُفرقُ بین الحق و الباطل» = «علی (ع) فاروق و ممیز این امت است که حق و باطل را از هم جدا می سازد» . و فرمود: «جز مؤمن پرهیزکار، تو را دوست نمی دارد و به غیر از منافق تیره بخت دشمنت نمی شود» (۳). و فرمود: «لو لاک ما عرف المؤمن من بعدی» = «اگر تو نبودی مؤمنان بعد از من شناخته نمی شدند» (۴).

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۶ و در احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۶۶، از پیامبراکرم (ص):

خدایتعالی می فرماید: «من علی را عَلَم، بین خود و خلقم قرار دادم هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر کس انکارش کند کافر است».

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۹۲، از بحار، ج ۶۸، ص ۱۳۷، از جابر، از پیامبراکرم (ص):

اگر نبود که عده ای از امتم بگویند آنچه مسیحیان درباره عیسی بن مریم گفتند، درباره

۱- همان منبع، ص ۳۰

۲- همان منبع، ص ۳۴

۳- از منبع دوم، ص ۳۷
۴- از همان منبع

تو (ای علی) سخنی می گفتم که امتم در پی آثار قدمهایت در خاک باشند و آن را ببوسند.

۲ – «اسم» : به معنای علامت و نشانه است و لفظی است که حکایت از شخص یا چیزی کند. عده ای «اسم» را مشتق از ماده «سِمَه» یا «وسم» به معنای «علامت گذاری» می دانند.

چرا همزه در آیه بسمله حذف شده است؛ (یعنی چرا «بسم» آمده و می بایست «باسم» می آمد) ولی در آیات شریفه «سبح اسم ربک الاعلی» (۱) و «اقراء باسم ربک» (۲) همزه حذف نشده است؟

دو پاسخ به این سؤال می توان داد:

الف – چون بسمله در کتابت و نگارش، کثیرالاستعمال است، پس خلاصه نوشته می شود.

ب – اگر قبل از کلمه «باسم» فعل آید، «الف» ثابت می ماند مانند: «اقراء باسم ربک» ولی اگر فعل محذوف باشد، «الف» ساقط می گردد. مانند: «بسم الله» .

اسماءِ الهی بر دو قسم هستند: ۱ – اسماء لفظی یا جعلی: همان الفاظ و واژه ها هستند.

۲ – اسماء تکوینی یا عینی: همان آفریده ها و مخلوقات الهی هستند.

اسماء لفظی سه نوعند:

الف – اسماء ذات: مثل: نور – حق – عزیز.

ب – اسماء صفات: مثل: قادر – بصیر – کریم – سمیع. ج – اسماء افعال: مثل: خالق – رحیم – وکیل – حکیم.

اکثر اسماء داخل هر سه اسم هستند مثل: رب – الله و غیره.

اسماء حسنی چیست؟

اسمائی هستند که معنای حسن و کمال محض داشته و شائبه ای از نقص در آن نباشد. طوری که لایق و سزاوار مقام و ساحتِ مقدسِ خدای تعالی باشد، مثلاً صفت شجاعت و عفت چون یک ویژگی جسمانی را توصیف می کنند، نمی توانند اسماء الحسنی باشند.

«حُسنی» مؤنث «أحسن» اسم تفضیل از ماده «حَسَن (۳)» به معنای زیباتر بودن است.

«اسماء حسنی» به معنی اسمی است که بهترین و زیباترین اسمهاست؛ یعنی بر ذاتی دلالت می کند که به همراه صفتی از صفات کمال آن بوده، به نحوی که بالاترین و برترین است؛ به تعبیر دیگر اسمی که از ذاتی خبر دهد که متّصف به کمالات وجودی، به صورت ذاتی و نامحدود است.

(۴) و (۵).

۱- اعلی ۱

۲- علق ۱

۳- زیبا

۴- ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، چ۳، ج ۳، ص ۱۷۹

۵- شجاعی، محمد؛ اسماء حسنی، چ۱، ص ۵۳

خدای تعالی در چهار سوره به «اسماء حسنی» اشاره فرموده است:

«وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ» (۱)

«أَيًّا مَّا تَدْعُواْ فَلَهُ الأَسْمَاء الْحُسْنَى» (۲)

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاء الْحُسْنَى» (۳)

«هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاء الْحُسْنَى» (۴).

در المیزان، ج ۱۶، ص ۲۸۷، از کافی، از امام صادق (ع): «به خدا قسم ما همان اسماءِ حسنی هستیم که خدا عمل بندگانش را نمی پذیرد مگر به معرفت ما» .

اسم اعظم چیست؟

پاسخ: امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده اند که فرمود: «همه اسماء خداوند، اسم اعظم است، تو دل از هر چه غیر اوست خالی دار، سپس به هر اسمی که خواهی او را بخوان زیرا در حقیقت پاره ای از اسماء، ماسوای دیگری ویژه خدای تعالی نیست» (۵).

اسماءُ الله به چه تعداد است؟

در تفسیر فاتحه الکتاب (۶)، ص ۶۶ _ ۶۷ آمده است:

بعضی گفته اند: خدای متعال «۳۰۰۰» نام دارد، هزار نام مخصوص فرشتگان مقرب است که آنان می دانند؛ هزار نام مخصوص پیامبران و «۹۹۹» نام مربوط به امت هاست. خدای سبحان از آن سه هزار نام یک نام را برای خود برگزیده و هیچ ملک مقرب و نبی مرسلی از آن خبر ندارد و این اسم را مخزون سر مکنون گویند. از آن نهصد و نود و نه اسم که سهم امت هاست سیصد اسم در تورات ذکر شده است و سیصد اسم در زبور و سیصد نام در انجیل و نود و نه اسم در قرآن و چون امت محمد (ص) بهترین امت هاست خداوند مجموع معانی آن سه هزار نام را در سه اسم خود که در بسم الله الرحمن الرحیم (= الله، رحمن، رحیم) وجود دارد به ودیعه نهاده و هر یک را به معنای هزار اسم خود قرار داده و به امت اسلام ارزانی داشته تا هر بنده ای که این اسم و معنای آن ها را بداند چنان باشد که تمامی نام های خداوند را خوانده و دانسته است.

۱- اعراف ۱۸۰

۲- اسراء ۱۱۰

۳- طه ۸

۴- حشر ۵۹

۵- بسمله، ص ۶۳

۶- با تعلیق و تصحیح آشتیانی

☼ نکته:

اسماءِ الهی توقیفی نیستند و انتهایی برای آنها نیست و روایاتی هم که به تعداد این اسماء اشاره فرموده اند صرفاً بیان نمونه ای از اسماء نامحدود الهی هستند.

مراد از توقیفی بودن اسماء این است که آیا جایز است اسمی که در کتاب و سنّت بر خدا اطلاق نشده، آن را بر خدا اطلاق کرد؟ بیشتر اشاعره (۱)، قائل به توقیفی بودن اسماء هستند و به آیاتی از جمله آیه ی ذیل استدلال کرده اند: «وَ لِلَّهِ الْأَسمَاءُ الحُسْنىَ فَادْعُوهُ بها وَ ذَرُواْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فىِ أَسْمَائهِ ... » = «و برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید! و کسانی را که در اسماء خدا تحریف می کنند (و بر غیر او می نهند و شریک برایش قائل می شوند)، رها سازید! ... » (۲).

اینها معتقدند الف و لام در «الاسماء» برای عهد است که اشاره بر اسماء وارد شده در کتاب و سنت می-کند؛ بنابراین نباید از اسماء ذکر شده در قرآن و روایات تجاوز کرد. علاوه بر آن می گویند: منظور از «الحاد در اسماء خدا» که در آیه ذکر شده، نام گذاری از پیش خود و تعدّی از اسمایی است که در قرآن و سنّت وارد شده است. (۳). ولی نظر صحیح توقیفی نبودن اسماء است و می توان هر اسمی را که دارای کمال وجودی است و در عین حال عاری از نقص و عیب باشد، بر خدا اطلاق نمود؛ (۴). و از طرفی الف و لام در آیه ی مذکور، برای استغراق و افاده ی عمومیّت بوده نه برای عهد تا اشکال اشاعره وارد شود و همچنین به اشکال دوم اشاعره که الحاد در اسماء را به معنای نام گذاری از پیش خود تفسیر می کنند، پاسخ هایی داده اند از جمله اینکه اسماء مقدسه ی خداوند را بر غیر خدا اطلاق بکنند؛ مثلاً کفار بت های خود را آلهه می نامند و بر آنها اسم هایی را نام گذاری کرده اند که از اسم خدای عزّوجلّ مشتق شده؛ مانند «لات» که از «إله» اشتقاق یافته است. (۵).

ص :۱۴۷

۱- ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، ج ۸، ص ۳۶۳

۲- اعراف ۱۸۰

۳- طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۵۸

۴- علامه طباطبایی، سید محمد حسین؛ الرسائل التوحیدیه، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۴۱۹ق، ص ۵۰

۵- فخرالدین رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق، چاپ سوم، ج ۱۵، ص ۴۱۶

☼ نکته:

کلمه «اسم» ۱۹ بار در قرآن کریم ذکر شده است.

در تفسیر موضوعی قرآن کریم، جوادی آملی، عبدالله؛ ج ۲، ص ۲۳۹، آورده است:

اسماء و صفات الهی در نزول نعمت ها دخیلند و بدون تردید این اثر تنها از اسماء لفظی نیست؛ بلکه مسمّا و حقایق اسماست که مؤثرند. و همان منبع، ص ۲۴۴، آورده است: «اسماء خدا در یک مرتبه نیستند؛ بلکه اسمی که در مقام ذات باشد، بالاتر از اسمی است که در مقام فعل قرار دارد؛ همچنین بین خود این اسماء نیز رتبه بندی وجود دارد؛ برخی از اسماء وسیع هستند و برخی دیگر جزئی اند و این به لحاظ سعه و ضیق وجودی اسماء و نیز به جهت آثار آنها در عالم است. در بین اسماء از همه وسیع تر، اسم اعظم است که واجد همه ی اسماء حسنای دیگر بوده و تمام هستی به آن منتهی می شود. باید توجّه داشت که این رتبه بندی به معنای مغایرت اسماء با یکدیگر و همچنین مرکّب بودن خداوند از اسماء و صفات متعددی نیست، بلکه اسماء و صفات خدا عین ذات خداوند هستند و هر اسمی عین اسم دیگر است».

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۳۵۲، آورده است:

تأثیر حقیقی که در روایات برای اسم اعظم ذکر شده مربوط به الفاظ (لفظ اسم) نیست؛ زیرا محال است وجود تمام اشیاء تحت سیطره ی الفاظی باشند که ما از طریق حنجره ایجاد می کنیم، بلکه تأثیر اسم اعظم در عالم به خاطر حقایق هستی است؛ این بدان معناست که مؤثر حقیقی، خدای تعالی است که هر چیزی را به یکی از صفات کریمه اش که در قالب اسمی مناسب با آن چیز است، ایجاد می کند؛ نه اینکه لفظ خالی یا معنای ذهنی آن اسم و یا حقیقت دیگری غیر ذات متعالی چنین تأثیری را داشته باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۳۵۳، آورده است:

بندگان خداوند را با اسم خاصی که متناسب با نیاز و حاجت خود باشد، می خوانند؛ کسی که مریض است او را با اسم «یا شافی» صدا می زند، بنده ی فقیر او را با نام «یا غنی» می خواند و ... از اینجا معلوم می شود که اسماء و صفات خدا واسطه بین او و مخلوقاتش هستند؛ پس همه ی

صفـات موجود در وجود انسـان هـا در سـایه ی اسـماء خـدا تجلّی یافته انـد؛ به عنوان مثال: علم موجود در انسان به واسـطه ی صفت عالمیت خدا حاصل شده و قدرت انسان در سایه ی قادر بودن خدا پدید آمده است.

در اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۶ _ ۴۱۷، از امام صادق (ع):

در یکی از سفرهای عیسی (ع) مردی که از اصحاب آن حضرت بود با او همسفر شد. در بین راه به دریایی رسیدند و خواستند از آن عبور کنند؛ حضـرت عیسی (ع) با حالت یقین فرمود: «بسم الله» و بر روی آب راه رفت. همین که آن مرد دید عیسی (ع) بر روی آب راه می رود او نیز بـا یقین گفت: «بسم الله» و بر روی آب راه افتـاد تـا به عیسـی (ع) رسـید، این جـا بود که دچـار خـودبینی شـد و گفـت: ایـن عیسـی روح الله اسـت کـه بر روی آب راه می رود من هم روی آب راه می روم، پس عیسـی چه فضـیلتی بر من دارد؟ عجب و خـودبینی او سـبب شـد تـا در آب فرو رود و از عیسـی (ع) یـاری بخواهـد. حضـرت دست او را گرفت و نجاتش داد. آن گاه پرسـید: چه گفتی (که در آب فرو رفتی)؟ آن مرد سخنش را تکرار کرد و عرض کرد: خودبینی مرا گرفته بود. عیسـی (ع) فرمود: خود را در جـایی قرار دادی (و مقامی برای خود در نظر گرفتی) که خداونـد تو را در آن جا نگذاشـته است، به این دلیل خداونـد بر تو غضب کرد، از آن چه گفتی توبه کن. امام صادق (ع) فرمود: آن مرد توبه کرد و به همان رتبه ای که قبلاً خداوند برایش قرار داده بود بازگشت.

☼ لطیفه:

(۱):

سیـد مرتضـی (ره) در بغـداد بود، از وسط بغداد رودخانه ای می گذشت و منزلِ یکی از شاگردانش، آن سوی رودخانه بود و چون می خواست به درس سید مرتضـی بیایـد بایـد صبر می کرد تـا موقع صـبح پـل سیاری را بر روی رودخـانه قرار دهنـد، هنگامی که پل را می انداختند و این شخص می آمد یا درس تمام می شد و یا مقداری از وقت آن می گذشت. این شاگرد به سید پیشـنهاد کرد درس را دیرتر شـروع کند. سـید مرتضی دعایی نوشت و گفت: این دعا را همراه خود داشته باش و هر وقت که پل بر روی رودخانه نبود از روی آب بیا، غرق نخواهی شد؛ اما این دعا را باز

۱- بر گرفته از کتاب داستان هایی از زندگی علما، ج ۱، ص ۱۶ _ ۱۵

مکن و داخل آن را نگاه نکن. آن شاگرد چند روزی با همان دعا از روی آب رد می شد تا این که روزی با خود گفت: این دعا را باز کنم و ببینم در آن چه نوشته است. چون دعا را باز کرد دید نوشته: «بسم الله الرحمن الرحیم»، دوباره آن را پیچید و در جیب خود قرار داد (اما بسم الله در نظرش چیز مهمی نیامد و عقیده قبلی او سست شد) روز بعد همین که خواست از روی آب عبور کند به محض این که پا بر روی آب گذاشت پایش در آب فرو رفت.

۳ – «الله» : اسم خاص خدای تعالی است که دلالت بر همه صفات کمالی او دارد، بقیه اسماء حسنی در حقیقت صفت «الله» هستند، این کلمه جامع اسماءِ الهی است و معنای خاصی نمی توان برای آن کرد و ترجمه اش به «خدا» یا «ایزد» تنها از روی ناچاری است، همچنانکه می فرماید: «وَ کلِمَه اللّهِ هِیَ الْعُلْیَا» = «و کلمه الله آن عالی ترین مرتبه است» (۱).

در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۵، از کتاب توحید شیخ صدوق، ص ۲۳۱، از حضرت علی (ع):

«الله» بزرگترین نام از نامهای خداوند عزیز و ذوالجلال است که زیبنده نیست با آن نام جز خدای متعال نامیده شود.

☼ نکته:

کلمه «الله» در قرآن کریم حدود «۲۶۹۹» بار و کلمه «اللهم» «۵» بار آمده است.

چرا باید همه کارها را با نام «الله» (جل جلاله) آغاز کرد؟

۱ – به خاطر تبعیت از قرآن.

۲ – برای تقویت روح.

۳ – برای تداوم و پایداری کار و نتیجه بخشی به کارها، همچنان که پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «کُلُ امرٍ ذی بالٍ لَم یذکر فیه اسم الله فهو ابتر» = «هر کار مهم و با ارزشی که بدون ذکر خدا شروع شود بی فرجام و ابتر است» . و می فرماید: «هر گاه بنده ای بگوید بسمله، خدایتعالی می فرماید: بنده ام به نام من شروع کرد، بر من لازم است که کارهای او را به پایان رسانم و حالات را بر او مبارک کنم» (۲).

☼ نکته:

کلمه «خدا» یعنی «خود آینده» یعنی کسی که خودش آمده و کسی او را خلق نکرده باشد، ولی کلمه «الله» به جز این، معانی دیگری هم دارد و این که کلمه «الله» را در فارسی به «خدا» یا «ایزد» ترجمه کرده اند، صرفاً از روی ناچاری است.

۱- توبه ۴۰

۲- جامع، ج ۱، ص ۱۵۴

☼ نکته:

یکی از خواص اسم «الله» جل جلاله این است که چون الف آن را حذف کنند «لله» باقی بماند و این هم مختص خدای سبحان است: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» (۱). اگر لام اول «لله» را بیفکنند، «له» می ماند، آن نیز مخصوص حق تعالی است، زیرا غیر خدا مالکیت حقیقی ندارند «له الملک و له الحمد» (۲). و اگر لام «له» را حذف کنند، آن نیز بر ذات او دلالت دارد، مانند «هو» در «قل هو الله احد» . و این خصوصیت در هیچ کلمه ای نیست.

آیت الله جوادی آملی در تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۳۰۷، آورده است:

در میان اسمای لفظی خدای سبحان، اسم مبارک الله، اسم جامع و اعظم است و سایر اسمای الهی با واسطه یا بی واسطه، زیر پوشش این نام مقدس است؛ مثلاً اسم شافی که از اسمای جزئیه است زیر پوشش رازق و رازق تحت پوشش خالق و خالق زیر پوشش قادر و قادر زیر پوشش اسم جامع و اعظم «الله» است. بنابراین، اسم «الله» نسبت به نام های دیگر خداوند (که زیر پوشش آن است) اسم اعظم است و اگر آیه ای مشتمل بر اسم اعظم حق بود، سید آیات به شمار می رود و از این رو در برخی روایات، آیه کریمه «بسم الله الرحمن الرحیم» به گرامی ترین و بزرگ ترین آیه قرآن وصف شده است.

در تفسیر فاتحه الکتاب، از امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۱ _ ۲۳، آمده است:

مردی از امیرمؤمنان، علی (ع) پرسید: مرا از معنای «بسم الله الرحمن الرحیم» آگاه کن! حضرت فرمود: به راستی وقتی که کلمه «الله» را بر زبان آوردی، بزرگ ترین نام (از نام های خدا) را گفته ای و آن اسمی است که غیر خدا شایسته نیست به آن نامیده شود و هیچ آفریده ای به این نام خوانده نشده است. شخص دیگری پرسید: تفسیر «الله» چیست؟ فرمود: «الله» همان کسی است که همه آفریدگان، هنگام شداید و نیازمندی ها و ناامیدی ها و انقطاع از جمیع مخلوقات، به سوی او واله و شیدایند. سپس فرمود: در آغاز هر مطلب کوچک و بزرگی بگویید: «بسم الله الرحمن الرحیم» که در واقع چنین گفته اید: «بر این کار از خداوند استعانت و یاری می طلبم» . خدایی که پرستش غیر او جایز نیست، خدایی که دادرس و رحمن است، چون با توسعه روزی بر ما رحمت

۱- روم ۴

۲- تغابن ۱

می آورد و بر ما رحیم است.

در کتاب آیه شریفه بسمله، در فرهنگ اسلامی، ص ۶۴ _ ۶۵، آمده است:

محققان و مفسران علوم قرآنی برای اثبات این نکته که کلمه جلاله «الله» همانا جامع ترین نام برای ذات احدیت است، به دلایلی استناد کرده اند که به چند نمونه ی ذیل اشاره می کنیم:

۱ - اسمای دیگر الهی غالبا به عنوان صفت برای کلمه جلاله «الله» به کار می رود بدون آن که کلمه جلاله «الله» به عنوان صفت برای دیگر اسمای الهی واقع شود به عنوان مثال صحیح است گفته شود: «الله العالم» ولی نمی توان گفت: «العالم الله» لذا در قرآن می خوانیم: «ان الله سمیع علیم» و نمی خوانیم: «ان سمیعا علیما الله» و ... .

۲ - توصیف قدرت مطلقه حاکم بر نظام هستی با عنوان الله مخصوص مسلمانان جهان است و مذاهب دیگر از معبود حقیقی مسلمانان با همین نام یاد می کنند نه اسمای دیگر الهی.

۳ - در مقام ابراز شهادتین و قبول اسلام و بیان توحید و یگانه پرستی باید گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» و نمی توان گفت: اشهد ان لا اله «الا العلیم» یا «الا الخالق» یا «الا الرازق» و ...

۴ - آدمی اصولاً با شنیدن لفظ جلاله بدون قرینه شدن لفظ دیگری به یاد معبود و معشوق حقیقی می افتد. پس یک مسلمان با ذکر لفظ جلاله «الله» گویی تمامی اسما و صفات حضرت حق (جل جلاله) را بیان نموده است چون که صد آمد نود هم پیش ماست.

۴ – «رحمن» : «رحمن» یعنی خدایِ کثیرالرحمه که رحمتش به صورت عام و گسترده تمام عالم را، مؤمن یا کافر در بردارد، مثل باران. { «رحمن» ، «۵۷» بار در قرآن کریم ذکر شده است}.

۵ – «رحیم» : «رحیم» یعنی رحمت خاص پروردگار که ویژه مؤمنان است. {کلمه «رحیم» «۱۱۴» بار در قرآن کریم ذکر شده است}.

فرق رحمن با رحیم چیست؟

۱ – «رحمن» مانند الله جمع ندارد ولی «رحیم» به صورت «رُحما» جمع بسته می شود.

۲ – در قرآن کریم هر جا کلمه «رحمن» آمده می توان به جای آن کلمه جلاله «الله» را

قرار داد ولی به جای «رحیم» نمی توان لفظ جلاله «الله» را به کار برد.

۳ – «رحمن» اسم خاص خدای تعالی است و به غیر او به کار نمی رود ولی «رحیم» اسم عام است و به غیر خدای تعالی هم به کار می رود، به عبارتی: «رحمن اسم خاص و صفت عام است ولی رحیم اسم عام و صفت خاص است» .

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۲، از امام صادق (ع):

«رحمن» ، اسم خاص و صفت عام و «رحیم» اسم عام و صفت خاص است.

در تفسیر فاتحه الکتاب، علامه امینی، ص ۱۴۵، از حضرت علی (ع):

«الله» : نامی است که در آن شفای هر درد و یارِ هر درمانی است.

«الرحمن» : همان پناه و پناهندگی است برای تمام کسانی که به او ایمان آوردند و آن نامی است که غیر (خدای) رحمن، احدی به این اسم نامیده نشده است.

«الرحیم» : اگر کسی نافرمانی کند و بعد بازگشت و ایمان آورد و عمل صالحی به جای آورد، از رحمت و مهربانی او بهره مند شود.

در تفسیر تسنیم، آیت الله جوادی آملی، ج ۱، ص ۲۷۷، آورده است:

«الله» برترین نام خدایی است که دارای همه کمالات وجودی است و «الرحمن» و «الرحیم» از صفات اوست که نشانه رحمت آن هستی بی پایان است؛ با این فرق که رحمان بر کثرت رحمت دلالت می کند و رحیم بر ثبات و دوام آن. پس رحمان خدایی است که رحمت فراگیرش همه چیز و همه کس را شامل می شود (مؤمن، کافر، دنیا و آخرت) و چنین رحمتی در برابر غضب نیست، بلکه غضب نیز از مصادیق آن است و اما رحیم خدایی است که رحمتی ویژه برای مؤمنان دارد و این رحمت در برابر غضب اوست. خدای سبحان، قرآن و نیز سوره را با نام خود می گشاید و بدین گونه، ادبِ شروعِ کار با نام خدا را به انسان ها می آموزد.

☼ نکته:

در آغاز هر سوره به جز سوره توبه «بسمله» آمده و در متن سوره نمل نیز «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» ذکر شده است بنابراین قرآن کریم «۱۱۴» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم» دارد. و

چون خدای تعالی در سوره هود آیه «۴۱» می فرماید: «ارْكَبُواْ فِيهَا بِسْمِ اللّهِ مَجْراهَا وَمُرْسَاهَا» بنابراین عبارت «بسمه الله» ، «۱۱۵» بار در قرآن کریم ذکر شده است.

☼ نکته:

آیه بسمله یکی از آیات هر سوره و مخصوص آن سوره است، ولی متأسفانه برخی از اهل سنت مخالف این واقعیت هستند. بنابراین: «اگر سوره ای را یقین نموده و بعد به سوره دیگر عدول نمایید باید بسمله را برای سوره ای که به آن عدول نموده اید، اعاده کنید» . در تأیید این ادعا، آیت الله جوادی آملی در جلد اول تفسیر تسنیم در تفسیر آیه شریفه بسمله آورده است: «نزول مکرر آیه «بسم الله ... » نشانه اختلاف معنا و تفسیر آن در هر سوره است. آیات در سراسر قرآن کریم گرچه از نظر لفظی یکسان است، لیکن از نظر معنوی و تفسیری گوناگون و در نتیجه مشترک لفظی است. اختلاف معنوی و اشتراک لفظی آیات «بسم الله الرحمن الرحیم» از آن روست که «بسم الله ... » هر سوره جزیی از آن سوره و با محتوای آن هماهنگ و به منزله عنوان و تابلو آن سوره است و چون مضامین و معارف سوره های قرآن با یکدیگر متفاوت است، معنای «بسم الله» نیز در سوره ها مختلف خواهد بود و در هر سوره درجه ای از درجات و شأنی از شئون الوهیت خدای سبحان و رحمانیت و رحیمیت او را بازگو می کند و از این جهت همانند اسمای خداوند در پایان آیات است که با محتوای آیات هماهنگ و به منزله برهانی بر محتوای آن است. بر این اساس، اگر محتوای سوره ای به خوبی تبیین شود، تفسیر «بسم الله» آن سوره نیز روشن خواهد شد» . و نیز آورده است: «حرمت قرائت سوره عزائم بر صاحبان عذر، شامل تلاوت «بسم الله ... » به قصد سوره های مزبور نیز می شود. «بسم الله الرحمن الرحیم» هر سوره، در نماز باید به قصد همان سوره ای باشد که نمازگزار قصد تلاوت آن را دارد. در صورت عدول نمازگزار از سوره ای به سوره دیگر، باید «بسم الله الرحمن الرحیم» را به قصد سوره جدید تکرار کند لزوم تلاوت «بسم الله ... » هر سوره به قصد همان سوره، نشانه تعدد مقصود است؛ زیرا تعدد قصد، تابع تعدد و تکثر مقصود است و گرنه مقصودی که هیچ کثرتی در آن نیست تا هر یک از واحدهای آن نشانه خاصی داشته باشد و با آن نشانه، از واحدهای دیگر متمایز گردد، قصد نمی تواند فارق و منشأ

تکثر آن باشد؛ مگر این که قصد، خود مقصود آفرین باشد. بنابراین «بسم الله الرحمن الرحیم» هر سوره معنا و تفسیرِ ویژه خودش را دارد و با معنای «بسم الله ... » در سایر سوره ها متفاوت است».

در کتاب جامع الأحکام القرآن، ج ۱، ص ۹۲، از امام صادق علیه السلام:

«بسم الله الرحمن الرحیم» تاج سوره هاست.

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۱۶۲، از امام باقر (ع):

«سرقوا اَکرَم آیه من کتاب الله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» = «سرقت کردند گرامی ترین آیه از کتاب خدا را که همان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ است».

از همان منبع، ص ۱۵۲: در آغاز هر کتاب آسمانی آیه «بسمله» نازل شده است.

در تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰، از حضرت علی (ع): بعضی «بسم الله الرحمن الرحیم» را حذف می کنند. آن یک آیه از کتاب خداست که شیطان آن را از یاد آنها برده است.

در تفسیر ابوالفتوح رازی، روضه الجنان و روح الجنان، ج ۱، ص ۲۷، از جابر بن عبد الله انصاری:

رسول خدا (ص) فرمود: ای جابر! چگونه نماز را افتتاح می کنی؟ گفتم: می گویم: «الحمد لله رب العالمین ... » فرمود: نه، اول بگو: «بسم الله الرحمن الرحیم» ، آنگاه بخوان: «الحمد لله ... ».

در «کنز العمال» ، علاء الدین علی بن عبد الملک، ج ۱، ص ۴۴۴، ح ۱۹۱۷، از رسول خدا (ص):

شیطان به پیشگاه خداوند سبحان عرض کرد: پروردگارا! برای تمامی مخلوقات روزی و وسیله زندگانی قرار داده ای و هیچ یک از آنان را فروگذار نکرده ای، پس روزی من چیست؟ خدای متعال فرمود: آن چه نام من بر آن برده نشود (روزی توست).

☼ نکته:

آیه «بسمله» اولین چیزی است که در لوح محفوظ نوشته شد. و اولین آیه ای است که به حضرت آدم (ع) نازل شد.

در اسرار الصلوه (ملکی تبریزی)، ص ۲۲۶، از حضرت علی (ع): وقتی «بسم الله الرحمن الرحیم» بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد، آن حضرت فرمود: اولین بار که این آیه بر حضرت آدم (ع) نازل شد فرمود: تا زمانی که فرزندان من این آیه را قرائت کنند از عذاب (الهی) در امان خواهند بود.

در تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹، از امام صادق (ع):

«ما انزل الله کتاباً الا و فاتحته، بسم الله الرحمن الرحیم» = «خداوند کتابی نفرستاد مگر اینکه سرآغازش بسم الله الرحمن الرحیم بود».

در تفسیرجامع، ج ۱، ص ۱۶۳، از امام صادق (ع):

هیچ کتابی از آسمان نازل نشده جز آنکه در سرآغازش «بسمله» بوده است.

در بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۲۰، از امام صادق (ع): خداوند هیچ کتابی را از آسمان فرو نفرستاده، مگر آن که شروع آن با «بسم الله الرحمن الرحیم» بوده است. پایان هر سوره هم با نزول «بسم الله الرحمن الرحیم» در ابتدای سوره بعدی مشخص شده است.

در کشف الاسرار، ج ۲، ص ۴۰۳، آمده است:

اول کسی که «بسم الله الرحمن الرحیم» بر او نازل شد حضرت آدم (علی نبینا و آله و علیه السلام) بود. آن گاه که «بسم الله» بر ابراهیم خلیل (علی نبینا و آله و علیه السلام) نازل شد به برکت آن، آتش نمرود بر ابراهیم (ع) سرد و سالم شد و او بر دشمن خویش پیروز گردید. موسی (ع) به برکت این آیه لشکر فرعون و هامان را مقهور کرد و به پیروزی دست یافت. آن گاه که «بسم الله الرحمن الرحیم» بر حضرت سلیمان (ع) نازل شد، همه مردم را حاضر کرد و این آیه را برای آنان خواند؛ همه شنیدند و شادی کردند و گفتند: ما شهادت می دهیم که تو به حق فرستاده خدایی.

☼ نکته:

جهر به «بسمله» در تمامی نمازهای جهری (صبح و مغرب و عشاء) واجب و در نمازهای اخفایی (ظهر و عصر) مستحب است.

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۱۶۳، از امام حسن عسکری (ع):

علامات مؤمن ۵ چیز است: ۱) ۵۱ رکعت نماز گزاردن ۲) زیارت اربعین

۳) انگشتر در دست راست کردن ۴) جبین و پیشانی را در سجده بر خاک گذاشتن ۵) بسمله را بلند گفتن.

در کتاب حویزی، ج ۱، ص ۱۰، از امام صادق (ع): «بسم الله الرحمن الرحیم» سزاوارترین چیزی است که بلند گفته شود و این همان آیه ای است که خداوند فرمود: «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ

وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» = «و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی، آنها پشت می کنند و از تو روی بر می گردانند» (۱).

در تفسیر القرآن، ملا فتح الله کاشانی، ج ۱، ص ۳۹، آورده است: نزد شیعه، بلند خواندن آیه بسمله در نمازهای جهریه واجب و در نمازهای اخفاییه مستحب است.

در کتاب اسرار و فوائد بسم الله، ص ۳۴، از سلطان دین حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع):

بلند خواندن «بسم الله الرحمن الرحیم» ، در تمام نمازها از سنت پیامبر (ص) است.

در کتاب هزار و یک نکته (آیت الله حسن زاده آملی)، ص ۱۷۲، از تفسیر کبیر رازی، ج ۱، ص ۱۶۰:

حضرت علی (ع) بسم الله الرحمن الرحیم را با صدای بلند قرائت می کرد و چون حکومت و قدرت به بنی امیه رسید، آنان برای از بین بردن آثار علی (ع) قرائت بسم الله الرحمن الرحیم را با صدای بلند منع کردند. (آن گاه فخر رازی می افزاید:) کسی که علی (ع) را امام و پیشوای دین و خود قرار دهد، در مورد انتخاب دینش و (هدایت) خودش به دستگیره محکمی چنگ زده است.

در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۸، از عیاشی، ج ۱، ص ۲۱و۲۲، از امام صادق (ع):

آنان (عامه = اهل سنت) را چه شده؟ خدا آنان را بکشد! که بزرگترین آیه در کتاب خدا را قصد کرده اند، پس گمان برده اند که اگر آن را آشکارا بگویند، بدعت و نوآوری در دین است.

در تفسیرجامع، ج ۱، ص ۱۵۶، از ابن مسعود، از رسول اکرم (ص):

هر کس بخواهد حق تعالی او را از «زبانیه ی» دوزخ که «۱۹» نفرند، نجات دهد، باید به قرائت «بسمله» مشغول شود. زیرا (آن آیه) نوزده حرف است تا حق تعالی هر حرفی از آن را سپری (در مقابل آتش جهنم) قرار دهد.

☼ نکته:

«زبانیه» از ماده «زبن» به معنای دفع و پرتاب کردن است. پس زبانیه در واقع همان خازنان و نگهبانان آتش جهنمند همچنان که می فرماید: «فَلْيَدْعُ نَادِيَه سَنَدْعُ الزَّبَانِيَه» = «سپس هر که را می خواهد صدا بزند! ما هم به زودی مأموران دوزخ را صدا می زنیم» (۲).

و می فرماید: «عَلَيْهَا تِسْعَه عَشَرَ» = «بر آن دوزخ ۱۹ فرشته، نگهبانند» (۳).

۱- اسراء ۴۶

۲- علق ۱۷و۱۸

۳- مدثر ۳۱

☼ نکته:

کلمه «زبانیه» و «تسعه عشر» تنها یکبار در قرآن کریم در آیات فوق آمده اند.

☼ نکته:

کلمه «الله» ۲۶۹۹ بار در قرآن کریم تکرار شده است.

در حلیت المتقین، ص ۱۳۶ و در کتاب بسمله، ص ۱۱۷، از حضرت علی (ع) آورده اند که فرمود:

هر گاه یکی از شما برای بول، خود را برهنه کند، بسمله بگوید تا شیطان دیده ی خود را بر هم نهد و او را نبیند.

در قمی، ج ۲، ص ۲۲ و درکتاب بسمله، ص ۱۱۹، از امام صادق (ع):

در موقع جماع بسم الله بگویید تا شیطان از شما دور شده و در عمل شما مشارکت نکند.

در کافی، ج ۴، ص ۴۹۸ و از کتاب بسمله، ص ۱۱۴ و ص ۱۷، از امام صادق (ع):

از نوشتن آیه شریفه «بسمله» فرو گذار نکن اگر چه می خواهی یک بیت شعر بنویسی. و سعی کن آن را بهتر از سایر چیزها بنویسی.

در کتاب بسمله، ص ۲۰، از حلیت المتقین، از حضرت امام علی النقی (ع):

اگر بگویم کسی که ترک می کند گفتن و نوشتن «بسمله» را در کارها و نوشته ها مثل کسی است که نماز را ترک می کند، هر آینه راست گفته ام.

در کتاب بسمله، ص ۱۰۹، از حضرت رسول اکرم (ص):

هر کس «بسمله» را قرائت کند، خدای تعالی برای او چهار هزار حسنه و ثواب ثبت فرماید و چهار هزار گناه از نامه عملش محو فرماید و چهار هزار درجه، او را بلند گرداند. و می فرماید: دعایی که اول آن بسمله باشد رد نمی شود.

در امالی صدوق، ص ۵۴۹ و در کتاب بسمله، ص ۱۶۱، از ابی عبد الله (ع) و از حضرت رسول (ص):

هر کس وضو بگیرد و «بسمله» نگوید تنها مواضع وضویش پاک شود و اگر «بسمله» بگوید همه ی تن او پاک شود.

در اسرار و فوائد بسم الله، ص ۹۰، آمده است:

جمعی از مردم به محضر پیامبر (ص) شرفیاب شده و عرض کردند: ای رسول خدا! آنگاه که طعام می خوریم ما را کفایت

نمی کند و سیر نمی شویم چه کنیم؟ حضرت (ص) فرمودند: نام

خدا را بر زبان جاری کنید «بسم الله» بگویید و با هم غذا بخورید تا غذاهایتان برکت یابد.

در کتاب حکایت و حکمت، ص ۱۰۹، از پیامبر اکرم (ص):

در بهشت شهری است به نام «مدینه الرحمه» ، که بی نهایت زیباست، هر که به آن رسید از زحمت رَشْتْ و به رحمت پیوست. در آن شـهر خانه ای است به نام «بیت الجلال» ، که درهای بسیار دارد و کلید درهای آن «بسم الله الرحمن الرحیم» است. چون بنـده ی مؤمن «بسم الله» را بـا صـدق و اخلاـص بر زبـان رانـد درهـا باز شود و از سوی خداونـد نـدا شود که ملک این خانه و ولایت این شهر را به تو سپردیم.

در وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۷۴۷ و درتفسیرعیاشی، ج ۱، ص ۱۹، از امام صادق (ع):

خداوند سبحان هیچ کتابی را از آسمان نازل نفرموده جز آنکه در سرآغازش «بسم الله الرحمن الرحیم» بوده است.

☼ نکته:

به استناد قرآن و روایاتِ معصومین (ع)، ذبح حیوان بدون «بسمله» باعث حرام شدن گوشت آن می شود: «حُرِّمَتْ عَلَیکُمُ الْمَیتَهُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِیرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَیرِ اللَّهِ بِهِ ... » (۱).

الحمد سکته۱ لله سکته۲ رَبِّ العالمین **(۲)**

ستایش مخصوص خدای تعالی است که پروردگار جهانیان است **(۲)**

«حمـد» : یعنی هم سـپاس و هم سـتایش در برابر هر کار نیک چه نعمت و یا غیر نعمت باشد. ولی «شـکر» فقط سـپاس در برابر نعمت است، بنابراین «حمد» تنها مخصوص خدای تعالی است.

«رب» : یعنی مالک و صاحبی که مملوک خود را تدبیر کند و او را پرورش دهد.

«عالمین» : شامل تمام موجودات و ماسوا در دو عالم می باشد.

☼ نکته:

عبارت «الْحَمْـدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» در شـش آیه شـریفه ی (حمد ۲)، (یونس ۱۰)، (غافر ۶۵)، (زمر ۷۵)، (انعام ۴۵) و (صافات ۱۸۲) آمده است. (اما سکته ها تنها در سوره حمد است).

در کتاب آداب الصلوه، ص ۲۱۴، درحدیث شـریف قدسـی فرموده: من نماز را بین خود و بنده ام تقسیم کرده ام؛ نیمی از آنِ من است و نیمش از آنِ بنده ام. پس چون بنده گفت: بسم الله الرحمن الرحیم،

۱- مائده ۳

خدا گوید: بنده ام مرا یاد کرد. و چون بنده گفت: الحمد لله، خداوند فرماید: بنده ام مرا سپاس گزارد و ستایش گفت. و این است معنی سمع الله لمن حمده. و چون گفت: الرحمن الرحیم، خداوند گوید: بنده ام مرا تعظیم کرد. و چون گفت: مالك یوم الدین، خداوند گوید: بنده ام مرا تمجید کرد. و چون گفت: ایاك نعبده و ایاک نستعین، خدا فرماید: این بین من و بنده من است. و چون گفت: اهدنا الصراط المستقیم، خداوند می فرماید: این از آن بنده من است و بنده ام آن چه بخواهد از آن اوست.

در خصال شیخ صدوق، ص ۲۰۵ و در تفسیر البصائر، ج ۱، ص ۲۳۱، از رسول خدا (ص):

غذایی که ۴ خصوصیت دارد کامل خواهد بود:

۱ - حلال باشد.

۲ - خورندگان آن زیاد باشند.

۳ - بسم الله و نام خدای متعال در اول غذا ذکر شود.

۴ - در پایان غذا الحمد لله گفته شود.

الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ (۳)

بخشنده و مهربان است(۳)

در بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۴۵، از پیامبر اکرم (ص):

کسی که مشکل و اندوهی برایش پیش آید و گرفتار شود و با اخلاص بسم الله الرحمن الرحیم گوید و به خداوند متعال توجه قلبی پیدا کند، یکی از دو چیز برایش حتمی است؛ یا در دنیا به حاجتش می رسد و مشکلش حل می شود و یا (پاداش او) نزد پروردگارش برای او آماده و ذخیره می شود و آن چه نزد خداست برتر و برای اهل ایمان ماندگارتر است.

☼ نکته:

بنده سه حالت دارد:

۱ - نیست بود و به هستی احتیاج داشت.

۲ - هست شد و به اسباب بقا محتاج است.

۳ - در قیامت به مغفرت نیازمند است. این سه مطلب در سه اسم الله، رحمن و رحیم ـ بسم الله الرحمن الرحیم ـ آمده است. بدین صورت که: ای فرزند آدم! «الله» اوست، اندیشه کن که چگونه تو را از عدم به وجود آورد. «رحمن» اوست، بنگر که

چگونه وسایل زنـدگانی تو را مهیا کرد. «رحیم» اوست، منتظر باش تا فردای قیامت چگونه تو را در پناه عنایت خود در آورَد و پرده مغفرت بر گناهـانت نهـد. ای فرزنـد آدم! به سه چیز محتاجی: به آفرینش و پرورش و آمرزش. معنی «الله» اشارت است بر آفرینش در ابتدا به قدرت: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَىءٍ»

ص: ۱۶۰

(۱). مفهوم «رحمن» دلیل است بر پرورش به دوام نعمت: «و ان ربکم الرحمن» (۲). مضمون «رحیم» خبر می دهد از آمرزش در پایان با مژده رحمت: «نَبِّیءْ عِبَادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ» = «بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم!» (۳).

مَالِكِ سکته۳ یَوْمِ الدِّینِ (۴)

صاحب روز جزا است (۴)

«مالک» : به معنای پادشاه است. برخی از قُراء آن را «مَلِک» قرائت کرده اند و استناد آنها آیه دوم سوره ناس است که می فرماید: «مَلِكِ الناس» . و کسانی که «مالك» قرائت کرده اند، از باب اضافه «اسم فاعل به ظرف» و برای توسعه دادن معنای آن است.

در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۹، از عیون، ج ۱، ص ۲۸۲، از امام حسن عسکری(ع):

(مالك یوم الدین یعنی:) او قادر بر اقامه ی جزاء و داور به حقِ حساب و پاداش است.

در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۰۰، از عیون، ج ۱، ص ۲۸۲، از امام رضا (ع):

امام صادق (ع) بارها و بارها، این گونه (مالك) قرائت فرموده است.

«یومِ الدین» : یکی از اسامی روز قیامت است. قیامت اسامی زیادی دارد که در قرآن کریم به آنها اشاره شده است. از جمله: یوم الفصل – واقعه – قیامت – یوم الحساب – یوم التغابن – وقت معلوم – یوم الجزاء – یوم البعث – یوم الحشر و غیره.

☼ نکته:

در عبارت «رب العالمین» این تعبیر نهفته است که خدای تعالی تمام موجودات را می پرورانند تا به سیر تکاملی برسند و به عبارتی مراد، این عالم دنیوی است که موجودات دارای اختیارند، ولی در عبارت «مالک یوم الدین» این تعبیر نهفته است که خدای تعالی پادشاهی قهار است که جزا می دهد و هیچ جنبنده ای بی اذن آن قادرِ متعال، اختیاری ندارد و لذا منظور، روز قیامت است که اختیار برچیده شده است.

در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۰۰، از تفسیر امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۸، ح۱۴: زیرکترین زیرکها آن کسی است که خود را حسابرسی کند و هر عملی را جهت پس از مرگ انجام دهد. و احمقترین احمقان،

۱- رعد۱۶

۲- طه ۹۰

۳- حجر ۴۹

کسی است که از هوا و هوس خویش پیروی کند و آرزوهای طول و درازی داشته باشد.

إِیَّاکَ سکته۴ نَعْبُدُ وإِیَّاکَ سکته۵ نَسْتَعِینُ (۵)

تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم (۵)

«ایّاک» : این کلمه، انحصاری برای خداست که دو فعل «نعبد و نستعین» را مختص به ذات اقدس حق می کند و این معنا را می رساند: «ای پروردگاری که تنها و منحصر هستی» .

«عبد» : به معنای انسان یا هر دارایِ شعوری است که به مقام عبودیت یا تواضع و فروتنی در مقابل خالق هستی بخش رسیده باشد. بنابراین همه انسانها عبد خدای تعالی نیستند بلکه همه آنها مخلوق اویند و تنها کسانی که به مقام عبودیت و اطاعت برسند، «عبد» او خواهند شد.

«استعانت» : به معنای یاری طلبیدن است.

«عبادت» : به استناد سه آیه ذیل، می توان سه معنا برایش آورد:

۱-اطاعت: «أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیطَانَ» = «آیا با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید» (۱).

۲-پرستش: «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّه» = «بگو: من مأمورم که «الله» را بپرستم» (۲).

۳-خضوع و ذلت: «وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ» = «قوم آنها بردگان ما هستند؟!» (۳).

در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۰۰، آمده است:

راز انتقال بنده از غیبت به خطاب از آنرو است که او با تمجید و تعریف خدای سبحان به او تقرّب می جوید، به صورت تدریجی و پله پله به مقام قرب او می رسد به حدّی که علم او به خدا عیان و آشکار می گردد و خبر، شهود و غیبت، تبدیل به حضور می گردد.

از همان منبع، ص ۱۰۱، در خصوص «راز متکلّم مع الغیر بودن» ، آمده است:

گفته شده است آن چه در «نعبد» و «نستعین» مستتر است جهت قاری سوره و همراهان او و حاضرین در نماز جماعت صحیح می باشد یا اینکه او و سایر موحّدین و خداشناسان که عبادت این فرد در لابلای عبادت های آنان درج شده است و حاجت او با حوائج دیگر حاجتمندان، مخلوط شده می باشد، شاید عبادت او به برکت عبادت های دیگران، مستجاب واقع شود و به او

۱- یس ۶۰

۲- رعد۳۶

۳- مؤمنون۴۷

پاسخ مثبت داده می شود، از این رو نماز جماعت تشریع شده است و کلمه ی «ایّاک» جهت تعظیم خدا و اهتمام به او و به جهت دلالت تامّ بر حصر و انحصار مقدّم بر افعال «نعبد» و «نستعین» شده است.

اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ (۶)

ما را به راه راست هدایت فرما (۶)

«صراط مستقیم» : همان راه رسیدن به کمال حقیقی و تقرب به خدای تعالی است که انبیاء (ع) و اهل بیت (ع) آن را مشخص و طی کرده اند. همان گونه که می فرماید: «إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» = «به راستی ای محمد (ص)! تو از رسولانی و به راه مستقیم هستی» (۱)..

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۱۶۷، از کتاب معانی، از امام سجاد (ع) آورده است که فرمود:

بین خدا و بین حجت خدا، حجابی نیست و خدا از حجت خود در پرده و حجاب نیست. ماییم ابواب خدا و ماییم صراط مستقیم و ماییم مخزن علم او و ماییم زبان و مترجم های وحی او و ماییم ارکان توحیدش و ماییم گنجینه اسرارش.

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۱۶۶، از امام صادق (ع) آورده است که فرمود:

صراط مستقیم، امیرالمؤمنین (ع) است. و از حضرت رسول نقل شده که فرمود: ثابت قدم ترین شما بر «صراط مستقیم» کسی است که محبتش به اهل بیت من بیشتر باشد.

در کتاب بر کرانه عصمت، ص ۲۹۵ و از عیون، ج ۱، ص ۲۹۴، از امام رضا (ع):

هر کس در مجلسی یاد ما اهل بیت کند قلبش نمیرد در روزی که قلب ها می میرند.

در کتاب بیان، ص ۲۹۴، از ابو بصیر روایتی نقل شده که وی از امام صادق (ع) پرسید:

مردم می گویند چرا از علی (ع) و اهل بیت (ع) در قرآن اسمی نیامده است؟ امام فرمود: حکم نماز بر رسول خدا (ص) نازل گردید ولی از سه رکعت و چهار رکعت بودن آن نامی به میان نیامده است تا خود رسول خدا (ص) این قسمت را برای آنان تفسیر فرمود. و نیز فرمود: آن که به مظلومیت ما غمگین باشد نفس های او تسبیح و غصه وی عبادت است.

۱- یس ۳و۴

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۶۵۱، از سلیم، از عبدالله بن عباس:

ابوذر به پیامبر (ص) عرض کرد: آیا محبت علی (ع) برای من نفعی دارد؟ فرمود: خدایتعالی فرمود: تو (ای محمد) نسبت به من همانگونه ای که من خواسته ام و علی نسبت به تو همانگونه است که تو نسبت به منی و محبین علی نسبت به من همانگونه اند که علی نسبت به توست.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ سکته۶ عَلَيهِمْ غَيرِ المَغضُوبِ سکته۷ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ (۷) راه کسانی که به آنها نعمت دادی، نه آنها که بر ایشان غضب کردی و نه گمراهان (۷)

☼ نکته:

«ضالین» یعنی گمراهان و «مغضوب» یعنی مورد غضب که از «ضالین» بدترند. گفته شده است، منظور از «مغضوب علیهم» یهود است به قرینه آیه شریفه: «مَن لَّعَنَهُ اللّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ» = «کسانی را که خدا بر آنها لعن و غضب کرده است» (مائده ۶۰). و مقصود از «ضالین» نصاری هستند به دلیل آیه کریمه: «قَدْ ضَلُّواْ مِن قَبْلُ» = «قومی که خود گمراه شدند» (۱).

در تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۴ و ۵۵ و ۵۶، چ ۱، آمده است: از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می شود که «مغضوب علیهم» مرحله ای بدتر از «ضالین» است و به تعبیر دیگر «ضالین» گمراهان عادی هستند، ولی مغضوب علیهم، گمراهان لجوج یا منافق اند؛ و به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده است. جمعی از مفسران عقیده دارند که مراد از ضالین منحرفان مسیحی و منظور از مغضوب علیهم منحرفان یهودی هستند. این برداشت به دلیل موضع گیری های خاص این دو گروه در برابر دعوت اسلام است؛ زیرا همان گونه که قرآن هم صریحاً در آیات مختلف بازگو می کند، منحرفان یهود، عداوت خاصی نسبت به اسلام نشان می دادند، هر چند در آغاز، دانشمندان آنها از مبشران اسلام بودند، اما چیزی نگذشت که سرسخت ترین دشمن اسلام شدند و از هر گونه کار شکنی در پیشرفت اسلام و مسلمانان فروگذار نکردند. اما منحرفان مسیحی که موضعشان در برابر اسلام تا این حد سرسختانه نبود، تنها در شناخت آیین حق گرفتار گمراهی شده بودند، از آنها تعبیر به «ضالین» شده است.

۱- مائده ۷۷

بـا این حال تعبیر از آنها به «مغضوب علیهم» بسیار صحیح به نظر می رسـد، ولی بایـد توجه داشت که این تعبیر در حقیقت از قبیـل تطبیق کلی بر فرد است؛ یعنی اینهـا از جمله مصـادیق بـارز این مفهوم هسـتند و افراد مغضوب و ضالین افراد و گروه های بیشتری را شامل می شود.

این احتمـال نیز وجود دارد که ضالین به گمراهانی اشاره می کنـد که اصـراری بر گمراه ساختن دیگران ندارنـد، در حالی که مغضوب علیهم کسانی هستند که هم گمراه اند و هم گمراهگر و با تمام قوا می کوشند دیگران را همرنگ خود سازند.

در امالی شـیخ صدوق، ص ۹۱۳، مجلس ۸۵، از رسول خـدا (ص): زمانی که خداونـد بر امتی غضب کند، ولی عذابی بر آنها نـازل نکنـد، قیمتهـا گران، عمرشان کوتاه، تجارتشان بی نفع، میوه هایشان نابود، آبشان کم جوش، بَـدْهایشان بر آنها مسـلط و باران از آنها مفقود گردد.

از همان کتاب، ص ۸۷۷، م۸۲، از رسول خدا (ص):

هر کس نعمت هـا به سویش هجوم آورد، بسـیار «الحمـد لله رب العالمین» بگویـد. و هر کس فقر بر او پایـدار مانـد، بسـیار «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» بگوید.

☼ لطیفه:

(بر گرفته از داستان هایی از زندگی علما، ج ۱، ص ۱۱۶ _ ۱۱۷):

یکی از شاگرادان شـیخ مرتضی انصاری (ره) می گوید: برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف رفتم. اما از مطالب درس هیچ نمی فهمیدم. بسـیار متأثر بودم و به حضـرت علی (ع) متوسل شدم. شبی در خواب خدمت حضـرت رسیدم و امام (ع) «بسم الله الرحمن الرحیم» را در گوشم قرائت فرمود. صـبحِ فردا، درس را فهمیدم. پس از چند روز به جایی رسـیدم که در مجلس درس اظهـار نظر می کردم. روزی با اسـتاد بزرگ، شـیخ انصاری بسـیار صـحبت کردم و به بیانات او اشـکال نمودم. آن روز پس از درس خدمت شـیخ رسیدم. وی آهسته در گوشم فرمود: آن کس که «بسم الله» را در گوش تو خوانده است تا «ولا الضالین» را در گوش من خوانده است. من از این قضیه بسیار تعجب کردم و فهمیدم که شیخ دارای کرامت است، زیرا به کسی این مطلب را نگفته بودم.

۲ سوره بقره

۲ – سوره بقره (گـاو) = فُسـطاط (خیمه = مجموعه یـک خانواده) = اول المثانی = سـنام (رکن = معظم = کوهان شتر). (مـدنی است و ۲۸۶ آیه دارد).

طولانی ترین سوره قرآن کریم بوده و اولین سوره ای است که بعـد از هجرت در مدینه نازل شد. به دلیل داشـتن احکام فراوان در آیـات کریمش بـه ایـن سـوره، زهره هـم گوینـد و بـه همیـن دلیـل دو سـوره بقره و آل عمران را زهروان یعنی دو زهره یا درخشنده گویند.

خلاـصه سوره: ملامت کفار، منافقین و اهل کتاب، احکامی از قبیل برگشـتن قبله از بیت المقـدس به سوی کعبه، احکام حـج، ارث، روزه و غیره. آیه شـریفه «آیه الکرسـی» در این سـوره است. داسـتان گـاو بنی اسـرائیل در آن ذکر شـده است و به همین دلیل به آن بقره یعنی گاو گویند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) (برای توضیح به فصل اول مراجعه شود)

ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۳) این کتـاب با عظمتی است که شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزکاران است (۲) کسانی که به عالم غیب ایمان دارنـد و نماز به پا می کنند و از روزی که نصیبشان شده انفاق می کنند (۳)

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۸۹، از امام صادق (ع): «الـذین یؤمنون بالغیب» کسانی هسـتند که ایمان به قیام قائم (عـج) داشـته باشـند و «و ممّـا رزقنـاهم ینفقون» یعنی از آنچه مـا به ایشـان تعلیم کرده ایم، به دیگران تعلیم می کننـد و علم را گسـترش می دهند.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۸۳، از امام باقر (ع): تقوا (متقین) ۳ نوع است:

۱ – خاصِ خاص: که حلالها را هم ترک کنند.

۲ – خاص: شبهات را ترک کنند.

۳ – عام: فقط حرام را ترک کنند.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۸۹، چ۱، از امام صادق (ع): زاهد کسی است که حلال خدا را به جهت ترس از حسابِ آن و حرام خدا را به جهت ترس از عذابِ آن ترک کند.

در کافی، ج ۳، ص ۱۲۰، از امام باقر(ع)، از امیرالمؤمنین(ع): عملی که با تقوا همراه باشد کم نیست.

در نهج البلاغه، ص ۷۰۹، ح ۳۳۰، چ۹، از حضرت علی (ع):

کمترین حق خدا بر عهده شما آن است که از نعمتهای الهی در گناهان یاری نگیرید.

در کافی، ج ۳، ص ۱۲۱، چ۱، از امام صادق (ع): عمل کم با تقوا بهتر از عمل بسیار بی تقواست.

در سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۸، چ۱، از امام صادق (ع): مؤمن را از آن جهت مؤمن گویند که «هر گاه به خدا پناهنده شود خدا او را پناه می دهد» = «یؤمن علی الله فیجیز امانه».

☼ مؤلف:

روایات زیادی در وجه تسمیه مؤمن نقل شده است ولی این روایت و روایتی دیگر که می فرماید: «مردم از او در امانند» ، شیواترین و پر مسماترین وجه تسمیه را بیان می فرمایند.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۸۹، باب۱۱، چ۱، از امام رضا (ع):

کسی که از سیئه و عمل بدش، خوشش آید مؤمن نیست.

از همان منبع، ج ۲، ص ۲۷۴، از امام علی (ع): کامل ترین شما در ایمان، خوش خلق ترین شماست.

درکافی، ج ۲، ص ۳۴، از امام علی (ع): هیچ کس مزه ایمان را نمی چشد تا این که دروغ را ترک کند چه کوچک باشد چه بزرگ و چه شوخی باشد چه جدی.

☼ مؤلف:

روایاتی در ذیلِ برخی آیاتْ نقل شده است که منظور از متقین را اهل بیت (ع) دانسته اند و مراد از ظالمین را غاصبین و ظلم کنندگان به اهل بیت (ع) آورده اند و صد البته اهل بیت (ع) و ظالمین به آنها از مصادیق بارز این آیاتند و باطن آیات در حقیقت همین است، اما این بدان مفهوم نیست که نتوان سایر مؤمنین را مشمول گروه اولِ آیات و سایرِ ظالمین را از مصادیق گروه دوم فرض کرد. البته بعضی از آیات تنها مختص به اهل بیت (ع) هستند، مثل آیه تطهیر (احزاب ۳۳) یا آیه لیله المبیت (بقره ۲۰۷) یا آیه ولایت (مائده ۵۵) و یا آیه مباهله (آل عمران ۶۱) و ...

در تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۲۵۶، از کافی، از امام صادق (ع):

زنهار از کسانی مباش که می گویند فلان آیه فقط در فلان موضوع نازل شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الم (۱)

ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ (۲)

الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ (۳)

وَ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ (۴)

أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ (۶)

خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ (۷)

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنینَ (۸)

یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ ما یَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرُونَ (۹)

فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ (۱۰)

وَ إِذا قیلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱)

أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لکِنْ لا یَشْعُرُونَ (۱۲)

وَ إِذا قیلَ لَهُمْ آمِنُوا کَما آمَنَ النَّاسُ قالُوا أَ نُؤْمِنُ کَما آمَنَ السُّفَهاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ وَ لکِنْ لا یَعْلَمُونَ (۱۳)

وَ إِذا لَقُوا الَّذینَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا إِلی شَیاطینِهِمْ قالُوا إِنَّا مَعَکُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (۱۴)

اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ یَمُدُّهُمْ فی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ (۱۵)

أُولئِکَ الَّذینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدی فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَ ما کانُوا مُهْتَدینَ (۱۶)

مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ (۱۷)

صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ (۱۸)

أَوْ کَصَیِّبٍ مِنَ السَّماءِ فیهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ یَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فی آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحیطٌ بِالْکافِرینَ

یَکـادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ أَبْصـارَهُمْ کُلَّمـا أَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فیهِ وَ إِذا أَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قامُوا وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَـذَهَبَ بِسَـمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ (۲۰)

یا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ وَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (۲۱)

الَّذی جَعَـلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشـاً وَ السَّمـاءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْـداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)

وَ إِنْ کُنْتُمْ فی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ (۲۳)

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتی وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَهُ أُعِدَّتْ لِلْکافِرینَ (۲۴)

وَ بَشِّرِ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحـاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَهٍ رِزْقاً قالُوا هـذَا الَّذی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَهٌ وَ هُمْ فیها خالِدُونَ (۲۵)

إِنَّ اللَّهَ لا یَسْـتَحْیی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَهً فَما فَوْقَها فَأَمَّا الَّذینَ آمَنُوا فَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذینَ کَفَرُوا فَیَقُولُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا یُضِلُّ بِهِ کَثیراً وَ یَهْدی بِهِ کَثیراً وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفاسِقینَ (۲۶)

الَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ میثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۲۷)

کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ کُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْییکُمْ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸)

و آنان که به آنچه بر تو نازل شـده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشـین) نازل گردیـده، ایمان می آورند؛ و به رسـتاخیز یقین دارند (۴) آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند؛ و آنان رستگارانند (۵) کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد (۶) خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده؛ و بر چشمهایشان پرده ای افکنـده شـده؛ و عـذاب بزرگی در انتظار آنهاست (۷) گروهی از مردم کسانی هسـتند که می گوینـد: «به خـدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم. » در حالی که ایمان ندارند (۸) می خواهنـد خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهنـد؛ (اما) نمی فهمنـد (۹) در دلهـای آنـان یـک نوع بیماری است؛ خداونـد بر بیماری آنان افزوده؛ و به خاطر دروغهایی که می گفتند، عذاب

دردنـاکی در انتظار آنهاست (۱۰) و هنگامی که به آنان گفته شود: «در زمین فساد نکنیـد» می گوینـد: «ما فقط اصـلاح کننده ایم» (۱۱) آگاه باشید! اینها همان مفسدانند؛ ولی نمی فهمند (۱۲) و هنگامی که به آنان گفته شود: «همانند (سایر) مردم ایمان بیاوریـد!» می گوینـد: «آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟!» بدانیـد اینها همان ابلهاننـد ولی نمی دانند (۱۳) و هنگـامی که افراد باایمـان را ملاقـات می کننـد و می گوینـد: «مـا ایمـان آورده ایم!» (ولی) هنگـامی که با شـیطانهای خود خلوت می کننـد، می گویند: «ما با شـماییم! ما فقط (آنها را) مسخره می کنیم!» (۱۴) خداوند آنان را استهزا می کند؛ و آنها را در طغیانشان نگه می دارد، تا سرگردان شوند (۱۵) آنان کسانی هسـتند که «هدایت» را به «گمراهی» فروخته اند؛ و (این) تجارت آنها سودی نداده؛ و هدایت نیافته اند (۱۶) آنان [= منافقان] همانند کسـی هسـتند که آتشـی افروخته (تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کند)، ولی هنگـامی که آتش اطراف او را روشن سـاخت، خداونـد (طوفـانی می فرسـتد و) آن را خاموش می کنـد؛ و در تاریکیهای وحشـتناکی که چشم کار نمی کنـد، آنها را رها می سازد (۱۷) آنها کران، گنگها و کورانـد؛ لذا (از راه خطا) بازنمی گردند (۱۸) یـا همچون بـارانی از آسـمان، که در شب تاریـک همراه بـا رعـد و برق و صاعقه (بر سـر رهگـذران) ببارد. آنها از ترس مرگ، انگشـتانشان را در گوشـهای خود می گذارند؛ تا صدای صاعقه را نشنوند. و خداوند به کافران احاطه دارد (و در قبضه قدرت او هستند) (۱۹) برق، نزدیک است چشـمانشان را برباید. هر زمان که (برق جستن می کند و صفحه بیابان را) برای آنها روشن می سازد، (چنـد گامی) در پرتو آن راه می روند؛ و چون خاموش می شود، توقف می کنند. و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آنهـا را از بین می برد؛ چرا که خداونـد بر هر چیز توانـاست (۲۰) ای مردم! پروردگار خود را پرسـتش کنید؛ آن کس که شـما و کسانی را که پیش از شـما بودنـد آفریـد، تا پرهیزکار شوید (۲۱) آن کس که زمین را بسـتر شـما و آسـمان [= جو زمین] را همچون سـقفی بالای سـر شـما قرار داد؛ و از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و به وسیله آن، میوه ها را پرورش داد؛ تا روزی شما باشد. بنابر این، برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که می دانید (هیچ یک از آنها، نه شـما را آفریده اند و نه شما را روزی می دهند) (۲۲) و اگر درباره آنچه بر بنـده خود [= پیامبر] نازل کرده ایم شک و تردیـد دارید، (دست کم) یک سوره همانـنـد آن بیاوریـد؛ و گواهان خود را - غیر خدا - برای این کار، فرا خوانید اگر راست می گویید (۲۳) پس اگر چنین نکنید - که هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید که هیزم آن، بدنهای مردم (گنهکار) و سنگها [= بتها] است و برای کافران، آماده شده است (۲۴) به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرهـا از زیر درختـانش جـاریست. هر زمـان که میوه ای از آن، به آنـان داده شود، می گوینـد: «این همـان است که قبلاـ به ما روزی داده شـده بود. (ولی اینهـا چقـدر از آنهـا بهتر و عـالیتر است)» و میوه هـایی که برای آنهـا آورده می شود، همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند. و برای آنان همسـرانی پاک و پاکیزه است و جاودانه در آن خواهند بود (۲۵) خداوند از این که (به موجودات ظاهرا کوچکیماننـد) پشه و حتی کمتر از آن، مثال بزنـد شـرم نمی کنـد. (در این میان) آنان که ایمان آورده انـد، می داننـد که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارشـان؛ و امـا آنها که راه کفر را پیموده انـد، (این موضوع را بهانه کرده) می گوینـد: «منظور خداونـد از این مثل چه بوده است؟!» (آری،) خـدا جمع زیادی را با آن گمراه و گروه بسـیاری را هدایت می کنـد؛ ولی تنها فاسـقان را با آن گمراه می سازد (۲۶) فاسـقان کسانی هسـتند که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، می شکننـد؛ و پیونـدهایی را که خـدا دسـتور داده برقرار سازنـد، قطع نموده و در روی زمین فساد میکننـد؛ اینها زیانکارانـند (۲۷) چگونه به خداوند کافر می شوید؟! در حالی که شـما مردگان (و اجسام بی روحی) بودید و او شما را زنده کرد؛ سپس شما را می میرانـد؛ و بار دیگر شـما را زنـده می کنـد؛ سپس به سوی او بازگردانـده می شویـد. (بنابراین، نه حیات و زندگی شـما از شماست و نه مرگتان؛ آنچه داریـد از خـداست) (۲۸) او خـدایی است که همه آنچه را (از نعمتهـا) در زمین وجـود دارد، برای

شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت؛ و آنها را به صورت

ص: ۱۶۹

هفت آسمان مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است (۲۹)

☼ نکته:

صاحب تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۳، شأن نزول آیه شریفه «و من الناس ... » (آیه ۸) را به جریان غدیر خم می داند که در آنجا، آن دو نفر با ۹ تن دیگر جزءِ اولین کسانی بودند که با حضرت علی (ع) بیعت بسته و دومی «بخ بخ» راه انداخت، اما بعداً خلافت را از او سلب کردند.

توجه: آیه شریفه ۲۸، بحثِ تفسیری مفصلی دارد که در ذیلِ آیه (مؤمن ۱۱) آمده است.

توجه: آیات ۴ تا ۲۹، نکته ابهام و تفسیری خاصی ندارند و در سایر تفاسیر هم جز، توضیحِ واضحات، نکته چشم گیری نیامده است لذا از بیان آنها خودداری شده است. و البته شیوه و روش این کتابِ تفسیری در بقیه آیات هم بدین صورت است. و علتش هم خلاصه گویی است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَه قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (۳۰) چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد [فرشتگان] گفتند آیا کسی را قرار می دهی که در آن فساد و خون ریزی کند؟ و حال آنکه ما تسبیح و حمد تو را به جای می آوریم، فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید (۳۰)

☼ نکته:

پرسش فرشتگان از امری بوده که به آن جاهل بوده اند و قصد حل آن را داشته اند نه اینکه در کار خدای تعالی اعتراض کنند.

☼ نکته:

در این مورد که ملائکه از چه طریق فهمیدند آدم و ذریه اش در زمین فساد می کنند شاید دلایلی بدین شرح باشد: ۱– ملائکه می دانستند موجود زمینی به خاطر مادی بودن و داشتن شهوت، فساد می کند. ۲– از طریق لوح محفوظ فهمیدند.

۳ – خداوند متعال به ملائکه خبر داده بود که از فرزندان این آدم کسانی خواهند آمد که فساد خواهند کرد. ۴– اجنه قبل از انسان در زمین فساد کردند.

۵ – شاید هم خداوند متعال قبل از خلقت آدم و حوّا انسانهای دیگری آفریده باشد که فساد کردند. (دانشمندان فسیلهایی از انسانهای نخستین به دست آورده اند که قدمتشان به میلیون ها سال می رسد و این در حالی است که بیش از ۱۲ – ۶ هزار سال از خلقت آدم (ع) نمی

گذرد، از آن گذشته آدم و به تبع او ذریه اش آگاهی کامل به علوم، از جمله خطاطی، کشاورزی، خیاطی، خانه سازی و غیره داشته اند، در صورتی که آدم های نخستین در غارها و برهنه و بی سواد می زیسته اند، بنابراین نظریه خلقت انسانها قبل از آدم و حوّا تقویت می شود) (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۴۶، از امام باقر (ع):

قبل از آدم و حوا هفت گروه از انسانها بر روی زمین می زیسته انـد و هر گروه در یک دوره از زمان بوده انـد. (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۱ سوره نساء مراجعه شود).

از همان منبع، از امام رضا (ع): علت طواف خانه کعبه آن بود که چون فرشتگان در پاسخ خداونـد که فرمود: «انی جاعل فی الارض خلیفه» گفتند: «اتجعل فیها من یفسد فیها» ، از کار خود پشیمان شده و آن را گناه دانسته و به عرش پناه بردند، خداوند نیز خواست تا در روی زمین، بندگان همانند آنها خدا را پرستش کنند و به این سبب دستور بنای خانه کعبه را صادر فرمود.

از همان منبع، از امام باقر (ع):

فرشتگان ۷ هزار سال به اطراف عرش پناه بردنـد تا خدا توبه آنها را پذیرفت و در آسـمان چهارم، بیت المعمور را برای عبادت و طواف ایشـان قرار داد و آن را جایگـاه امن و امـان سـاخت، چنانچه بیت الحرام و خانه کعبه را در زمین برای مردمان جایگاه امن و امان و عبادت قرار داد.

در کافی، ج ۱، ص ۲۷۵، ح۱، از امام رضا (ع): ائمه (ع) خلفای خدای عزوجل بر روی زمینند.

از همان منبع، از امام صادق (ع):

اوصـیاء پیـامبر (ص) درهای توجه به سوی خـدای عزوجل هسـتند و اگر آنها نبودنـد، مردم خـدای عزوجل را نمی شـناختند و خدای تعالی به وسیله آنها بر خلقش احتجاج می کند.

وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْـمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَـهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَهِ فَقَالَ أَنبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هَؤُلاءِ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِینَ (۳۱) و همگی اسماء را به آدم آموخت بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود اگر راست می گویید، اسامی اینها را بر شمارید (۳۱)

منظور از «اسماء» در آیه شریفه چیست؟

مفسرین در پاسخ به این سؤال به طور کلی دو نظریه دارند:

۱_ اکثر و شاید همه مفسرین عامه (سنی مذهب) و بسیاری از مفسرین شیعه از جمله صاحبان (نمونه، ج ۱، ص ۱۲۱) و (مجمع، ج ۱، ص ۱۱۸) معتقدند که منظور «علوم» است که خدایتعالی آن را به آدم (ع) آموزش داد. و البته در این که این علم چه بوده، هم اختلاف است، از جمله:

الف- تمام نعمت ها و اصول و رموز کشاورزی و تمام کارهای مربوط به امور دین و دنیا را خدا به آدم آموخت. (۱).

ب- تمام لغات و زبان ها. ج- نام ملائکه و فرزندان آدم. د- فوائد، امتیازات و نام های حیوانات و اینکه هر حیوانی به چه کاری می آید. (۲).

ه- از امام صادق (ع) نیز روایتی نقل شده که حضرت (ع) منظور از اسماء را نام کوه ها، دره ها، بیابان ها و حتی نام فرش زیر پای خود، می دانند. (۳).

و- خداوند به آدم علم اسرار آفرینش را آموخت تا از اسرار معنوی و مادی آنها آگاه شود، تمام موجودات را بشناسد و نام همه را بداند و حتی از خواص آن مطلع باشد ...، استعداد نام گذاری اشیاء را به او ارزانی داشت تا بتواند اشیاء را نام گذاری کند. (۴).

۲_ برخی از مفسرین شیعه از جمله صاحبانِ تفاسیر (فرات، کوفی، ج ۱، ص ۵۶) و (تفسیر امام حسن عسکری، ج ۱، ص ۲۱۷) و (البرهان، ج ۱، ص ۱۶۳) و (نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۴) و (المیزان، ج ۱، ص ۲۲۲)، معتقدند: «اهل بیت (ع)» هستند.

آیت الله جوادی آملی، در تسنیم، ج ۳، ص ۱۶۹، آورده است: مراد از اسماء همان حقایق غیبی عالم است که به لحاظ «سمه» بودن و نشانه ی خدا بودن، به «اسم» موسوم شده است، حقایقی که با شعور و عاقل و مستور به حجاب غیب و مخزون عندالله و در عین حال خزاین اشیای عالمند. موجودات عالیه ای که همه ی حقایق عالم شهود، تنزل یافته و رقیقه ای از آنان است و همه ی آنچه در آسمان و زمین مشاهده می شود از نور و بهای آنان مشتق شده است و به خیر و برکت آنها نزول یافته ... به هر حال آنچه به آدم تعلیم شد و به او ارائه گردید همان حقایق عالیه عالم، موسوم به «اسماء الله» است و احتمالاً عبارت است از همان «مفاتح الغیب» در آیه «و عنده مفاتح الغیب»

۱- ابن عباس و سعید بن جبیر و بیشتر مفسران به نقل از مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۱۸

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۱۸

۳- همان منبع

۴- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۲۱

(انعام ۵۹) و «خزائن» در آیه «وَ إِنْ مِنْ شَیءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» (۱).

☼ مؤلف:

به سه دلیلِ ذیل نظریه دوم صحیح می باشد و اسماءِ الهی واقعاً «اهل بیت (ع)» هستند:

۱ – ضمیر «هم» در «عرضهم» که به کلمه «اسماء» برمی گردد، فقط در خصوص انسانها یا موجودات ذی شعور به کار می رود.

۲ – اگر منظور از اسماء، علم باشد پس باید بعد از آن که آدم (ع) آن علوم را به ملائکه آموخت، ملائکه هم مثل آدم دانای به آن علوم بوده و در داشتن آن علوم با او مساوی باشند، بنابراین دیگر نباید آدم برتر از ملائکه باشد و نیازی هم به سجده آدم نخواهند داشت، در صورتی که وقتی فرشتگان به این اسماء آگاهی پیدا می کنند بدون هیچ اعتراضی فوراًبه سجده می افتند، به طوری که کاملاً قانع شده اند. (۲).

۳ – به استناد روایات زیادی از معصومین (ع) اولین چیزی که خدای تعالی خلق کرد، نور مقدس و مبارک حضرت رسول (ص) بوده است و از این نور مقدس، انوار مقدس اهل بیت (ع) خلق شده است و از انوار مبارک اهل بیت (ع)، ارواح پیامبران و بعد اولیاء و شهداء و صالحین و عرش و کرسی و فرشتگان و ماسوا خلق شده است. بعد از آن که فرشتگان خلق شدند، اهل بیت (ع) به عنوانِ معلم، فرشتگان را تعلیم دادند که خدایتعالی را با چه اذکاری و به چه نحوی عبادت کنند و فرشتگان همواره احترام خاصی برای اهل بیت (ع) قائل بوده اند اما آنها نمی دانستند اهل بیت (ع) درآینده به شکل مادی به زمین نزولِ اجلال خواهند فرمود. وقتی که خدایتعالی آدم را به شکل انسانی خلق فرمود، اهل بیت (ع) نیز حاضر و ناظر بودند و هنگامی که آدم (ع) هویتِ اهل بیت (ع) را که همان اسماءِ اِلهی هستند برای فرشتگان آشکار کرد و گفت که ۱۴معصوم (ع) در دوره ای از زمان به صورت جسمی از نسل آدم بر روی زمین زیست خواهند کرد و خلفای حضرت حق تعالی بر روی زمین همانهایند، اینجا بود که فرشتگان فهمیدند حقیقت آن اسماء چیست و اهل بیت (ع) که معلم آنهایند، همان خلفای روی زمینند، بنابراین به احترام اهل بیت (ع) سجده کردند.

☼ نکته:

اینکه خدایتعالی تمام علوم را به حضرت آدم (ع) آموزش داد، شکی نیست اما منظور از اسماء و نیز علت واقعی سجده فرشتگان بر آدم (ع) فقط ماهیت و شناخت اهل بیت (ع) بود. به

۱– حجر ۲۱

۲– المیزان، ج ۱، ص ۲۲۲

عبارتی حضرت آدم (ع) به واسطه معرفت و شناختِ اهلِ بیت (ع) بود که به تمام علوم عالم هستی واقف شد چرا که اهلِ بیت (ع) واسطه فیض و علوم الهی با ماسوا هستند و هر کس به این اسماءِ مقدس تقرب جوید در واقع به همه ی اسرار آفرینش و لغات و اسماء کوه ها و دره ها و همه ی مخلوقات و ... . آگاه می شود. چنانچه می گویند: «چو صد آمد نود هم پیش ماست» . و اما مراد از روایت امام صادق (ع) هم بیانِ مصادیقی از اسماء می باشد (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۲۸، از امام صادق (ع) روایتی آورده که فرمود:

خدایتعالی اسامی حجت های خود را به آدم بیاموخت، آنگاه آنان را که در آن روز ارواحی بودند بر ملائکه عرضه کرد و به ملائکه فرمود: اگر راست می گویید مرا از اسامی این حجت ها خبر دهید، ملائکه گفتند: منزهی تو، ما جز آنچه به ما تعلیم کرده ای علمی نداریم، که تنها تویی دانای حکیم، آنگاه خدای تعالی به آدم فرمود: ای آدم تو ملائکه را به اسماء آنها خبر بده، پس همین که آدم، ملائکه را از اسماء آنان خبر داد، ملائکه به منزلت عظیمی که حجت های خدا نزد خدایتعالی دارند پی بردند و فهمیدند که آنان به خلافت سزاوارترند تا ایشان و آن حجت هایند که می توانند جانشین خدا در زمین و حجت های او بر خلق باشند. آن گاه حجت ها را از نظر ملائکه پنهان کرد و ایشان را وادار کرد که با ولایت و محبت آن حجت ها وی را عبادت کنند.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۹۵، از برهان و تأویل الایات از سید رضی، از ابن مسعود روایت کرده که گفت:

روزی بر پیامبر اکرم (ص) وارد شدم، عرض کردم: ای رسول خدا! حق را به من نشان دهید تا از آن پیروی کنم. فرمود: داخل آن حجره شو تا حق را ببینی. وارد شدم، دیدم امیرالمؤمنین (ع) در سجده دعا می کند: «خدایا به حرمت محمد (ص) بنده و پیغمبرت، گنهکاران شیعیان مرا ببخش» . بیرون آمدم دیدم پیامبر (ص) نیز مشغول نماز بود و در سجده می فرمود: «پروردگارا! به حرمت بنده ات علی (ع) گنهکاران امت مرا بیامرز» . ابن مسعود می گوید: من تعجب کردم و حالت غشوه به من دست داد. پیامبر (ص) از نماز فارغ شد و فرمود: مگر کافر شدی بعد از ایمان آوردن؟ عرض کردم: معاذ الله! اما تعجب کردم. حضرت (ص) فرمود: خداوند من و علی و فاطمه و

حسن و حسین (علیهم السلام) را دو هزار سال قبل از آنکه موجودی بیافریند از نور عظمت خود خلق فرمود و کسی نبود که حضرتش را تقدیس کند، نور مرا شکافت و از آن، عرش و کرسی را خلق کرد، من بزرگتر از عرش و کرسی هستم، نور علی (ع) را شکافت و آسمان و زمین را آفرید و علی (ع) بزرگتر از آسمان و زمین است، از نور حسن (ع) لوح و قلم را خلق کرد و او از لوح و قلم بزرگتر است و از نور حسین (ع) بهشت و حورالعین را آفرید و او افضل و برتر از بهشت و حورالعین است. فرشتگان از ظلمت و تاریکی مشرق و مغرب به خدایتعالی شکایت کردند و گفتند: پروردگارا! تو را به این انوار مقدسه سوگند که تاریکی را از ما بر طرف کن و خداوند ظلمت را به نور فاطمه (س) روشن فرمود و از این رو دخترم را «زهرا» نامید.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۱۸، از ابن بابویه (شیخ صدوق)، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

خدایتعالی نور محمد (ص) را از نور عظمت و جلالت خود پدید آورد، همان نوری که چون

موسی بن عمران تقاضای دیدار نمود، بر او تجلی کرد. اول آن نور را دو بخش فرمود، از شطر اول محمد (ص) و از شطر دیگر، علی بن ابیطالب (ع) را بیافرید. محمد (ص) و علی (ع) اگر چه در ظاهر بشرند ولی در باطن لاهوتی هستند، اما برای آنکه خلق قدرت دیدارشان را داشته باشند، به صورت ناسوتی ظاهر و جلوه گر شدند ... از نور محمد (ص) نور دخترش فاطمه را اقتباس فرمود، پس از آن، از نور فاطمه (س) و علی (ع) نور حسن و حسین و ائمه (ع) را اقتباس فرمود. تمام این معصومین، از آن نور آفریده شده اند و پیوسته از صُلب و رحمی پاک به صلب و رحمی پاکیزه منتقل گردیده اند و مانند سایر مردم از ماءِ مَهین و نطفه گندیده خلق نشده اند، بلکه نورهایی بودند که از اصلاب طاهرین به ارحام مطهرات انتقال یافته اند، آنها قائم مقام و خلیفه پروردگار در نزد خلق هستند. حقیقت ائمه درک نشود و کیفیت حقیقت ایشان هرگز شناخته نشود، پروردگار به واسطه ایشان قدرت و توانایی خود را ظاهر کرده است و آنها آیات و معجزات پروردگارند و به سبب آنها خود را به خلق شناساند و به وسیله اینان، اوامرِ پروردگار اطاعت می شود. چنانچه ائمه (ع) نبودند، مردم نمی دانستند چگونه خدا را ستایش و پرستش کنند.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۰۳، از تأویل الایات، از جابربن عبدالله انصاری، از رسول خدا (ص):

ما طایفه پیغمبران با هم برادریم و من افضل آنها هستم و محبوب ترین برادران من علی بن ابی طالب (ع) است و او افضل بر تمام پیغمبران است، هر کس گمان کند که پیغمبران برتر و افضل هستند، مرا پست تر از پیغمبران قرار داده و بر اثر این عقیده، کافر شده است، من علی (ع) را به برادری نگرفتم جز آن که دانستم افضل از جمیع پیغمبران است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۷، از ابن بابویه آورده است: شخصی معنای «عالین» در آیه «استکبرت ام کنت من العالین» (ص ۷۵) را از حضرت رسول (ص) سؤال نموده، عرض کرد: بلند مرتبان (عالین) چه اشخاصی می باشند که از فرشتگان برترند؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود: من و علی (ع) و فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) هستیم که در سرادقِ عرش پروردگار، مشغول تسبیح خدای تعالی بودیم و فرشتگان دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافرینند، پروردگار را به توسط و وسیله تسبیح ما تسبیح می نمودند. چون آدم آفریده شد، فرشتگان به سجده کردن آدم امر شدند مگر برای خاطر ما، ما راه خدا هستیم، به واسطه ما مردم هدایت می شوند. هر کسی ما را دوست بدارد خدا او را دوست داشته و داخل بهشت گرداند و هر آن که ما را دشمن بدارد خداوند دشمن اوست و او را در دوزخ وارد کند و دوست نمی دارد ما را مگر آنهایی که حلال زاده و پاکیزه اند.

در روایت قدسی، از الجنه العاصمه، ص ۱۴۸ و در مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۳۴ و از مجمع النورین، ص ۱۴ و از العوالم، ص ۴۴: «لو لا کَ لما خلقتَ الافلاک و لو لا علیٌ لما خلقک و لو لا فاطمه لما خلقتما» = «ای رسول اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمه نبود شما را نمی آفریدم» .

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۲۳۵، از ابن بابویه، از امام صادق (ع): (خلاصه روایت)

شخصی یهودی از پیامبر (ص) پرسید: شما برترید یا انبیاءِ گذشته؟ پیامبر (ص) فرمود: من برترم چرا که توبه آدم و نجات نوح از طوفان و ابراهیم از آتش و موسی از ترسِ اژدها به واسطه ی توسلشان به ما اهل بیت بود. و فرمود: اگر موسی الان زنده بود و به من ایمان نمی آورد، ایمانش سودی نداشت. و یکی از ذریه من مهدی است که عیسی (ع) پشتِ سرش نماز می خواند.

ص: ۱۷۶

در تفسیر جامع، ج ۶، ذیل آیه ۵۶ زمر، ص ۹۸، از احتجاج، از طبرسی، از امام صادق (ع):

از جمله رموزی که پروردگار در قرآن بیان فرموده که غیر از پیامبر اکرم (ص) و ائمه هدا (ع) آن را نمی دانند آیه: «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله» (زمر ۵۶) است، چرا که پروردگار می دانست دشمنان دین، اسامی امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (ع) را از قرآن حذف و اسقاط می کنند تا امر را بر مردم مشتبه سازند و باطل خود را میان مسلمین رواج دهند، لذا نام آن بزرگواران را با رمز بیان فرمود و دیدگانِ دشمنان نابینا شد و آن رموز را نفهمیدند.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۴۶۰، ج۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

اگر همه مردم بر ولایت علی (ع) متفق می شدند من هرگز آتشِ (عذاب) را نمی آفریدم.

از همان منبع، ص ۵۲۶: اگر علی (ع) نبود، بهشتم را خلق نمی کردم.

قَالُواْ سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ **(۳۲)** قَالَ یَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا کُنتُمْ تَکْتُمُونَ **(۳۳)** وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَهِ اسْجُدُواْ لِآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِیسَ أَبَی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ **(۳۴)** فرشتگان عرض کردند: پاک و منزهی! ما چیزی جز آن چه به ما تعلیم دادی، نمی دانیم، تو دانا وحکیمی (۳۲) فرمود ای آدم! آنها را از هویت این موجودات آگاه کن. وقتی آنها را آگاه کرد. خدا فرمود: نگفتم من غیب آسمان و زمین را می دانم و می دانم آنچه را که شما آشکار و یا پنهان می کنید (۳۳) و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، همه سجده کردند، جز شیطان که سر باز زد و تکبر ورزید و او از کافران بود (۳۴)

دو سؤال:

۱ – چرا خدای تعالی در آیه ۳۴، از ضمیر ماضی استفاده کرده و فرموده است: «کانَ مِنَ الکافرین» = «شیطان از کافران بود» در صورتی که جا داشت بفرماید: «یَکون مِنَ الکافرین» = «شیطان از کافران شد» ؟

۲ – منظور از کلمه «تکتمون» در آیه ۳۳ چیست؟ و فرشتگان چه چیزی را کتمان و مخفی می کردند؟

پاسخِ این دو سؤال در دو روایت به این شرح نهفته است: در المیزان، ج ۱، ص ۲۳۶، از قمی:

خدایتعالی از آدم نخست مجسمه اش را ساخت و چهل سال به همان حال باقی گذاشت، چون ابلیس لعین از او می گذشت به آن مجسمه گفت: خدا تو را برای امری درست کرده است. آن

گاه ابلیس با خود گفت: اگر خدا مرا به سجده بر این موجود امر کند، هرگز زیر بار نمی روم تا آن جا که وقتی دستور سجده صادر شد، ابلیس حسد درونی خود را ظاهر کرد و سجده نکرد.

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۳۴، از عیاشی، از امام صادق (ع):

بعد از آنکه خدایتعالی آدم را آفرید، ملائکه را امر فرمود تا برای او سجده کنند، ملائکه در دل به خود گفتند: ما گمان نمی کنیم خدا خلقی را بیافریند که نزدش گرامی تر از ما باشد، ما همسایگان او و مقرب ترین خلق نزد او هستیم، خدایتعالی فرمود: آیا به شما نگفتم: که من آنچه را اظهار و یا کتمان می کردید، می دانم یعنی آنچه را درباره جن زادگان (که قبلاً در زمین فساد می کردند) اظهار داشتید و آنچه را که (در لیاقت خود برای خلافت) پنهان کردید، می دانم و به همین جهت ملائکه به خاطر آنچه گفته بودند و نیز آنچه پنهان کرده بودند به عرش خدا پناهنده شدند.

☼ مؤلف:

به استناد روایت اول منظور از «کانَ» آن است که شیطان از پیشتر ذاتِ کفرْپیشگیِ خود را بیان کرده بود و از کافران بود نه اینکه اکنون کافر شده باشد و این می رساند که خدای تعالی کسی را قبل از ارتکاب به گناه و تنها به صرف نیت گناه مجازات نمی کند. و اما منظور از «تکتمون» می تواند هم فکرِ تمرد شیطان باشد و هم فکر ملائکه و یا هر دو مورد (والله اعلم).

سجده به غیر خدا حرام است. پس آیا واقعاً فرشتگان به آدم (ع) سجده کردند یا به خدا ی سبحان؟

در پاسخ به این سؤال ممکن است هر دو جواب داده شود: ۱– شاید عده ای پاسخ «خیر» بیاورند و چه بسا بگویند: «همانگونه که حضرت یعقوب (ع) و فرزندانش در مقابل یوسف (ع) به سجده افتادند و خدا را سجده کردند و هدفشان سجده شکر برای خدای تعالی بود و نه سجده به یوسف، همانطور نیز فرشتگان در مقابل آدم، خدای تعالی را سجده کردند و نه آدم (ع) را» .

۲– بعضی دیگر از مفسرین از جمله صاحب المیزان (ج۱، ص ۲۳۲)، پاسخ «بله» آورده اند.

اما به استناد آیه ۳۴ که در آن خدای تعالی «سجده بر آدم» را امر می فرماید و نیز روایات و احادیثی از معصومین (ع)، پاسخ دوم صحیح است و واقعاً فرشتگان به خود آدم سجده کردند.

توضیح بیشتراین است: اولاً: سجده فرشتگان بر آدم (ع) نه تنها شرك و حرام نبود بلكه عین

عبادت و اطاعت امر الهی بود چرا که خداوند متعال، امر به سجده آدم (ع) فرمود و اگر سجده نمی کردند مثل شیطان طرد و ملعون می شدند.

ثانیاً: تمرد شیطان به خاطرِ سجده بر آدم (ع) بود چون شیطان از سجده به خدایتعالی ابایی نداشت که بخواهد تکبر کند چرا که شیطان ۶ هزار سال مشغول سجده و عبادت بود.

صاحب المیزان، ج ۱، ذیل آیه۳۴، ص ۲۳۳، در این خصوص آورده است: «سجده عبادت ذاتی نیست، بلکه قصد عبادت لازم دارد، پس اگر در سجده ای مانعی تصور شود ناگزیر از جهت نهی شرعی و یا عقلی خواهد بود و آنچه در شرع و یا عقل ممنوع است، این است که انسان با سجده خود برای غیر خدا، بخواهد برای آن؛ غیر را اثبات ربوبیت کند و اما اگر منظورش از سجده صرف تحیّت و احترام او باشد، بدون اینکه ربوبیت برای او قائل باشد، بلکه صرفاً منظورش انجام یک نحو تعارف و تحییت باشد پس در این صورت نه دلیل شرعی بر حرمت چنین سجده ای هست و نه عقلی» .

☼ نکته:

گاهاً مشاهده می شود بعضی از شیعیان در ورود به حرم مطهر اهل بیت (ع) سجده می کنند که اگر این سجده برای خدای تعالی باشد همان گونه که حضرت یعقوب (ع) در مقابل یوسف (ع)، خدای تعالی را سجده کرد، ایرادی ندارد ولی اگر به خاطر آن امام باشد حرام است.

اگر فرشتگان معصوم هستند پس چرا شیطان تمرد و گناه کرد؟

پاسخ: شیطان فرشته نیست بلکه او از جنیان است، همچنانکه می فرماید: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ» = «شیطان گفت: من از او برترم چون من از آتشم» (ص ۷۶) و «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» = «همه سجده کردند مگر ابلیس که او از جنیان بود» (۱).

☼ نکته:

به چهار دلیل ابلیس (شیطان) فرشته نیست بلکه از اجنه است:

۱ - به استناد آیه (کهف ۵۰)، ابلیس «جن» بوده و دارای ذریه و بچه می باشد ولی ملائکه از مجرداتند.

۲ - به استناد آیه (اعراف ۱۲) و (ص ۷۶)، ابلیس از آتش خلق شده است، ولی ملائکه از نورند.

۳ - به استناد آیات (فاطر ۱) و (انبیاء ۲۶) و (تحریم ۶) و ... فرشتگان معصومند و گناه و تمرد نمی کنند، ولی شیطان تمرد کرد.

۴ - به استناد آیه (ذاریات ۵۶)، شیطان مکلف و مختار است، ولی ملائکه فاقدِ اختیارند.

۱- کهف ۵۰

☼ نکته:

خدایتعالی در چند جای دیگر علت عدم سجده شیطان را «قیاسِ شیطان» ذکر فرموده است، از جمله: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» = «شیطان در جواب گفت: من از او بهترم مرا از آتش خلق کرده ای و او را از گل آفریدی» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۱، از کافی، از امام صادق (ع):

شیطان نفسش را با آدم قیاس نمود و اگر آن جوهر اصلیه خلقت را مقایسه می کرد و خدایتعالی آدم را از آن آفرید که به مراتب نورانی تر از آتش بود، دیگر از آتش سخن نمی گفت.

همان: هرگز در دین قیاس نکنید. اول کسی که قیاس کرد شیطان بود و قیاسش اشتباه بود.

از همان منبع: شیطان دروغ گفته است، خداوند تعالی او را از گل آفریده است، بدین طریق که او را از آتشی که از درخت سبز اقتباس شده بود آفرید و اصل درخت نیز از گل بوده است.

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۳۷، از بحار و قصص الانبیاء، از امام صادق (ع):

ابلیس ۴ بار ناله کرد: روزی که لعنت شد. روزی که به زمین هبوط کرد. روزی که رسول خدا (ص) مبعوث شد. روزی که سوره فاتحه نازل شد. و دو بار هم صدای فرح آمیزی درآورد: روزی که آدم از درخت ممنوعه خورد و روزی که آدم از بهشت به زمین هبوط کرد.

در اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۶، از امام صادق (ع):

خدا را نامهای نیکوست او را به آنها بخوانید، سوگند به خدا ماییم آن نامهای نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آن که با معرفت ما باشد.

☼ مؤلف:

خدای تعالی در آیه شریفه ۳۴ می فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُواْ لِآدَمَ» = «و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید» ، که در این آیه شریفه فقط سجده به حضرت آدم (ع) را بیان می فرماید و خبری از سجده به حضرت حّوا (س) نیست. حال چرا فرشتگان فقط به حضرت آدم (ع) سجده کردند؟ در پاسخ به این سؤال به روایتی به شرح ذیل اشاره می کنم:

در علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۳و۴۵و۴۷، ج۲، از رسول خدا (ص): (خلاصه روایت): ای علی! خدای تعالی انبیاء را بر فرشتگان برتر نمود و من را بر تمام انبیاء فضیلت داد و برتریِ بعد از من برای تو (ای

۱- ص ۷۶

علی) و امامان بعد از تو است، فرشتگان خدمتکاران ما و دوستان ما هستند و برای آنان که به ما ایمان دارند از خدا آمرزش می خواهند، ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا، بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید، ما پیش از (خلقتِ) فرشتگان به تسبیح پروردگارمان پرداخته ایم زیرا اولْ موجودی که خلق شد ارواح ما بود سپس فرشتگان را آفرید، فرشتگان با تسبیح ما به تسبیح حق تعالی پرداختند و به واسطه ما به یکتا پرستی و تهلیل و تمجیدِ باری تعالی ارشاد و راهنمایی شدند، پس از خلقتِ ارواحِ ما حق تعالی حضرت آدم را آفرید و ما را به رسم ودیعه در پشت آدم قرار داد و به خاطر اکرام و احترام ما بود که فرشتگان امر شدند به آدم سجده کنند ...

بنابراین به استناد آیه شریفه ۳۴ و به استناد روایتِ ارزشمندِ فوق، فرشتگان فقط به حضرت آدم (ع) سجده کردند ولی به حضرت حوّا (س) سجده نکردند چرا که ارواح مطهر اهلِ بیت (ع) در آن زمان در صلب آدم (ع) بود و هنوز در رحم حوا (س) قرار نگرفته بود و این می رساند که علت سجده فرشتگان فقط و فقط به خاطرِ وجودِ مقدسِ اهلِ بیت (ع) بوده است که روایت فوق هم این نکته را بیان می فرماید. و البته روایت ذیل هم این گفته حقیر را تأیید می کند:

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۶۹، از ابن بابویه آورده که اسماعیل بن فضل، از امام صادق (ع) پرسید:

چرا موسی ترسید و ابراهیم (ع) را با این که در منجنیق به سوی آتش پرتاب کردند وحشت نکرد و نترسید؟ امام صادق (ع) فرمود: چون در صلب ابراهیم (ع) انوار حجتهای خدا بود و به آنها اتکا و اعتماد داشت ولی موسی (ع) فاقد نور حجت حق در صلبش بود و بدین سبب ترسید.

در علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۷، ح۲، از امام صادق (ع):

هر گاه جبرئیل محضرِ نبی اکرم (ص) مشرف می شد در مقابل آن حضرت همچون بندگان می نشست و بدون اجازه هرگز بر آنجناب داخل نمی شد.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلاَ مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَـذِهِ الشَّجَرَة فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ **(۳۵)** و گفتیم: ای آدم تو و همسرت در بهشت آرام گیرید و از آن به فراوانی از هر جا که خواستید بخورید و نزدیک این درخت نشوید

که از ستمکاران خواهید شد (۳۵)

داستان بهشت آدم (ع) به شرح ذیل در سه جای قرآن کریم آمده است:

۱ – همین آیه شریفه ۲ – سوره اعراف: «وَ یَا آدَمُ اسْکُنْ أَنتَ وَ زَوْجُکَ» (اعراف ۱۹) ۳ – سوره طه «وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ» (۱).

آیا بهشت آدم (ع) همان بهشت ابدی بود یا خیر؟

پاسخ: به سه دلیل مراد از «جنه» در آیه شریفه، بهشت ابدی نیست بلکه باغی زیبا و خرم در خارج از بهشت است: ۱ – بر اساس قرآن و روایات، بهشتِ برین جایگاهی است که هر کس وارد آن شود نمی تواند خارج شود.

۲ – شیطان نمی تواند وارد بهشت ابدی شود.

۳ – روایات:

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۶۰، از امام صادق (ع): (بهشت آدم) از بهشتهای دنیا بوده، آفتاب و ماه در آن طلوع می کردند و اگر از بهشتهای آخرت بود، آدم تا ابد از آن بیرون نمی شد.

در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۴۷، از تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۴۳:

(اگر بهشت ابدی بود)، ابلیس نمی توانست به آن داخل شود.

مکان و جایگاه این باغ در کجاست؟

پاسخ: بعضی از روایات بهشت آدم (ع) را آسمانی و بعضی از روایات نیز آن را بهشت دنیوی و زمینی معرفی فرموده اند. منظور از دنیوی بودن آن بهشت، که در بعضی از روایات به آن اشاره شده از جمله روایت فوق الذکر، اجباراً زمینی بودن آن نیست، بلکه شاید آن بهشت در کره ای دیگر و یا در آسمانی دیگر و البته شاید هم در همین زمین بوده باشد (والله اعلم).

منظور از «شجره = درخت» در آیه شریفه چیست؟

پاسخ: در قرآن کریم نامی برای «شجره ممنوعه» نیامده، اما دو نوع روایت وجود دارد:

۱ – دسته ای از روایات آورده اند که جهت آزمایش آدم و حوا خداوند آنها را از خوردن درختی، منعِ ارشادی فرموده و در روایاتِ مختلف، اسامی مختلفی برای آن شجره آمده از جمله: «درخت سیب و گندم که مشهور آنها «گندم» است» . (۲).

۱- طه ۱۱۵تا ۱۲۳

۲- صافی، ج ۱، ص ۱۴۸

۲ – یک دسته دیگر از روایات آورده اند که منظور «حسد» بود. (۱).

بدین شرح: «خدایتعالی به آدم و حوا سفارش کرده بود که هیچ گاه نسبت به مقام عالی اهل بیت (ع) حسد نورزنند، ولی هنگامی که آدم و حوا در بهشت مشغول سیر بودند متوجه جایگاهی شدند که اسامی پنج تن یا اهل بیت (ع) در آن بود و متوجه مقام والای آنها نزد پروردگار و سایر فرشتگان شدند و لذا در دل رشک برده و آرزو کردند که آنها نیز چنین مرتبه ای داشته باشند و به همین خاطر از بهشت رانده شدند» .

آیا حضرت آدم (ع) با نزدیک شدن به آن درخت مرتکب نافرمانی و معصیت شد؟

پاسخ: امر و نهی دو حالت دارد:

۱ – تنزیهی و ارشادی که حالت نصیحت دارد و آمرانه نیست، پس مخالفت با آن معصیت محسوب نمی شود.

۲ – تحریمی و مولوی که حالت آمرانه دارد و مخالفت با آن معصیت است.

نهی آدم و حوا صرفاً ارشادی و نصیحتی خیرخواهانه بود و نه آمرانه. این نصیحت نیز مثل بسیاری از نصایح قرآنی از جمله «سلام کردن» در سوره نور و یا امر به وصیت کردن در سوره بقره و غیره است که منظور از آنها واجب شدنشان نیست بلکه صرفاً جهت نصیحت است. بر عکس یک سری دیگر از سفارشات در قرآن کریم ذکر شده از جمله ادای نماز و جهاد و ترک گناه که این امور از دسته دوم و آمرانه اند به طوری که ترک آنها، مخالف امرِ الهی و معصیت است. هر چند این امر، گناهی نبود اما برای مقام و منزلت یک پیامبر، به عنوان «ترک اولی» محسوب می شود که در خصوص بعضی از انبیاء از جمله حضرت یونس (ع) و ایوب (ع) و حتی حضرت موسی (ع) تا قبل از آنکه به مقام امامت برسد رخ داده است. اما چهارده معصوم (ع) به واسطه آنکه عصمت مطلقه دارند تحت هیچ شرایطی دچار «ترک اولا» و حتی «فکر ترک اولا» نشده اند.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۳۶)
پس شیطان موجب لغزش آنها شد وآنان را از آنچه در آن بودند (بهشت) خارج ساخت و به آنها گفتیم همگی فرود آیید در

۱- همان منبع

حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است (۳۶)

آیا اگر آدم و حوا به آن درخت ممنوعه نزدیک نمی شدند باز هم از بهشت به زمین هبوط می کردند یا نه؟

پاسخ: ممکن است بعضی به اشتباه بگویند: «اگر آدم از آن درخت نمی خورد از بهشت طرد نمی شد» . در صورتی که به استناد نص صریح قرآن کریم که می فرماید: «انی جاعلٌ فی الارض خلیفه» = «من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد» (بقره۳۰)؛ معلوم می شود که آدم (ع) از همان آغاز برای ورود به زمین خلق شده است و حتی اگر از درخت ممنوعه هم چیزی نمی خورد باز هم به زمین فرود می آمد، ولی فرقش این بود که اگر نمی خورد، دیگر در بهشت عورتش برهنه نمی شد و نیز با آن عجله و بی مقدمه او را به زمین نمی آوردند، بلکه با احترام و عزتی فراوان بدون اضطراب و ناراحتی و شاید هم با خدم و حشمی به زمین فرود می آمد.

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۶۱، از امام صادق (ع): آدم بر کوه صفا و حوا بر کوه مروه هبوط کرد، آدم چهل روز به سجده بود و بر بهشتی که از دست داده بود، می گریست.

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ **(۳۷)** پس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت (که به واسطه آن کلمات) خدایتعالی توبه او را پذیرفت. به درستی که خدایتعالی توبه پذیر و مهربان است (۳۷)

☼ نکته:

به استناد روایاتی از معصومین (ع) منظور و مراد از «کلمات» در آیه شریفه، «اهل بیت (ع)» است، که به واسطه توسل یافتن حضرت آدم (ع) به آن مقامات پر عظمت، خدایتعالی توبه او را پذیرفت. ناگفته نماند که نه تنها آدم (ع) بلکه تمام انبیا و اولیا در مواقع حساس، به آن بزرگواران متوسل شده و می شوند و گره از کار خود می گشایند.

خلاصه اینکه: «کلمات» در این آیه شریفه همان «اسماءِ اِلهی» در آیات ۳۱ و ۳۳ است.

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۵، از رسول خدا (ص):

وقتی آدم آن گناه (ترک اولی) را مرتکب شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: از تو به حق محمد مسئلت می کنم که مرا بیامرزی، پس خدا به او وحی کرد که محمد (ص) کیست؟ گفت:

ای خدایی که نامت والاست، وقتی مرا آفریدی، سر به سوی عرش تو بلند کردم دیدم در آنجا نوشته شده: «لا اله الا الله محمد رسول الله (ص)» ، فهمیدم که در درگاه تو احدی عظیم المنزله تر از او نیست که نامش را با نام خود قرار داده ای پس خدایتعالی وحی کرد: ای آدم! او آخرین پیامبران از ذریه توست، اگر او نبود، تو را خلق نمی کردم.

از همان منبع: خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) سوگند داد.

از همان منبع، از امام صادق (ع):

خدایتعالی بعد از ظهر روز جمعه بود که از روح خود در آدم دمید و از پایین دنده هایش همسرش را خلق کرد و بعد فرشتگان را به سجده بر او امر فرمود و بعد در همان روز او را داخل بهشت کرد و به خدا سوگند که بیش از شش ساعت از همان روز در بهشت نماند، که دچار نا فرمانی خدا شده و خدا او و همسرش را از آنجا بیرون کرد، در حالی که آفتاب تازه غروب کرده بود، آن شب را تا به صبح پشتِ درِ بهشت به سر بردند تا صبح شد، ناگهان متوجه عریانی خود شدند پروردگارشان ندایشان داد: آیا شما را از آن درخت که می دانید نهی نکردم؟ آدم خجالت کشیده، سر به زیر افکند و گفت: خدا یا! ما به نفس خود ستم کردیم و اینک به گناهان خود اعتراف می کنیم پس ما را بیامرز، خدایتعالی فرمود: باید از آسمان های من به زمین هبوط کنید.

در کنز العمال، ج ۱، ص ۲۳۴، از حضرت علی (ع):

خداوند به حضرت آدم آموخت و فرمود ای آدم بگو: «اللّهم انی اسئلك بحق محمد و آل محمد سبحانک لا اله الا انت عملت سوء و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب رحیم» .

در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۶ و۱۵۷، از قمی، ج ۱، ص ۴۵، از امام باقر (ع): (خلاصه روایت)

عمر آدم ۹۳۰ سال بود. او در مکه (و بعد از طوفان در نجف) دفن شد. و در روز جمعه بعد از زوال آفتاب، روح در بدنش دمیده شد. و جز ۶ ساعت از همان روز در بهشت استقرار نیافت.

قُلْنَا اهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّی هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸) وگفتیم همگی از آن (به زمین) فرودآیید، هر گاه هدایتی از طرف من برای

شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند(۳۸)

☼ نکته:

علامه طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان (ج۱، ذیل آیه۳۸، ص ۲۷۶ - ۲۸۲) آورده است: «اینکه خدایتعالی دو بار از کلمه هبوط استفاده فرموده، یکبار در آیه ۳۶ و دیگری آیه ۳۸ بدین خاطر است که آدم و حوا دو بار تغییر موقعیت داده اند. هبوط اول در آیه ۳۶، انتقال آدم و حوا از بهشت به پشت در بهشت است و آیه ۳۸ هبوط از پشت در بهشت به روی زمین است و بین این دو آیه، توبه آدم آمده است یعنی در آیه ۳۷».

☼ مؤلف:

هر چند آدم (ع) ابتدا از بهشت به پشت درِ بهشت و بعد به زمین هبوط کرد و روایت فوق الذکر نیز مؤید این مطلب است، اما آیه ۳۶ به طور صریح به استقرار بر روی زمین اشاره می فرماید: «ولکم فی الارض مستقر» بنابراین صحتِ گفته صاحب المیزان در این که هبوط در این آیه به پشتِ درِ بهشت باشد، بعید است، بلکه هر دوی این آیات به هبوط بر روی زمین اشاره دارند، آیه ۳۶ با لحنی سرزنش آمیز بیان شده و بعد آیه ۳۷، توبه آدم (ع) را آورده و آیه ۳۸ هم با لحنی امیدوار کننده و هدایت گرانه، هبوط به زمین را بیان می فرماید. و دلیلِ صحت این گفته هم آن دسته از روایاتی است که به پوشاندنِ عورت آدم و حوا توسط برگ انجیر در همان بهشت اشاره دارند، که بعد از نزدیک شدن به آن شجره باز هم به مدتی کوتاه در آنجا ماندند. (والله اعلم).

آیاتی که درخصوص جریان آدم و شیطان در قرآن کریم آمده به شرح ذیل می باشند:

۱_ سوره بقره آیات ۳۰ تا ۳۸.

۲_ سوره اعراف آیات ۱۱ تا ۲۷:

(آیه ۱۱: سجده ملائکه به آدم به جز ابلیس).

(آیه ۱۲: قیاس شیطان که او از آتش آفریده شده وآدم از گل).

(آیه ۱۳: اخراج شیطان به خاطر تکبرش).

(آیه ۱۴: مهلت گرفتن شیطان تا روز بعث).

(آیه ۱۵: مهلت دادن به شیطان).

(آیه ۱۶: وعده شیطان در گمراه کردن بشر).

(آیه ۱۷: حمله شیطان به انسان از چهار طرف پشت سر، راست، چپ و جلو جهت عدم شکرگزاری).

(آیه ۱۸: راندن شیطان از درگاه خدایتعالی وبیان این وعده که جهنم را از شیطان وپیروانش پر خواهد کرد).

(آیه ۱۹: ای آدم تو و جفتت در بهشت منزل گزینید و از هر چه بخواهید تناول کنید ولی نزدیک این درخت نشوید که بد عمل شده، بر خویش ستم خواهید کرد).

(آیه ۲۰: شیطان آنها را

وسوسه کرد تا زشتیهای پوشیده آنان پدیدار شود و به دروغ گفت خدا شما را از این درخت نهی نکرد مگر برای اینکه مبادا پادشاه شوید یا عمر جاویدان یابید).

(آیه ۲۱: و برای آن دو قسم یاد کرد که خیر خواه شما هستم).

(آیه ۲۲: پس به دروغ و فریب راهنماییشان کرد تا چون از آن درخت تناول کردند زشتی هایشان آشکار گردید و بر آن شدند که از برگ درختان بهشت خود را بپوشانند و خدا ندا کرد: آیا من شما را از این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان سخت دشمن آشکار شماست).

(آیه ۲۳: گفتند خدایا ما بر خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی سخت از زیانکاران شده ایم).

(آیه ۲۴: خدا گفت: فرود آیید که برخی با برخی دیگر مخالف و دشمنید و زمین تا وقت معین جایگاه شماست).

(آیه ۲۵: خدا گفت: در این زمین زندگی کنید و پس در آن بمیرید و از آن بر انگیخته شوید. (به استناد این آیه، بعثت و روز حشر در همین زمین است).

(آیه ۲۶: ای بنی آدم ما لباسی زیبا و نرم که ستر عورت شما کند فرستادیم و بر شما باد به لباس تقوا که این نیکوترین جامه شماست. این سخنان همه از آیات خدا است که شاید او را یاد کنید).

(آیه ۲۷: ای بنی آدم مبادا شیطان فریبتان دهد چنانکه پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد و جامه عزت از تن آنها برکند و قبایح آنها را در نظرشان پدید آورد. همانا شیطان و قبیله اش شما را می بینند ولی شما آنها را نمی بینید. ما شیاطین را دوستدار آنها که ایمان نمی آورند قرار داده ایم).

۳ – سوره بنی اسرائیل آیات ۶۱ تا ۶۴:

(آیه ۶۱: و یاد آور وقتی را که فرشتگان را امر به سجده کردیم همه سجده کردند جز شیطان که گفت: آیا آدمی را که از خاک آفریدی سجده کنم ؟).

(آیه ۶۲: شیطان گفت: آیا این آدم خاکی را بر من فضیلت دادی ای خدا! اگر اجل مرا تا روز قیامت به تأخیر افکنی به جز عده قلیلی، همه اولاد آدم را به دام هلاک می کشانم). «این آیه می رساند که شیطان از عدم تسلطش بر اهل بیت (ع) و انبیاء و اولیاء مُخلص آگاه بود» .

(آیه ۶۳: خدا به شیطان گفت: برو که هر کس از اولاد آدم پیروی کند با تو به دوزخ که پاداش کامل شماست کیفرخواهد شد).

(آیه ۶۴: برو و با جمله لشکر سوار و پیاده ات برآنها احاطه کن و در اموال و اولاد با آنها شریک شو و به وعده های دروغ،

آنها را بفریب و مغرور ساز. وعده شیطان جز فریب نیست).

۴ – سوره کهف آیه ۵۰:

یاد آور وقتی را که به فرشتگان فرمان دادیم به آدم سجده کنید و همه سجده کردند بجز شیطان که از جنس جن بود و از طاعت خدای تعالی سرپیچید. آیا مرا فراموش کرده شیطان و فرزندانش را دوست خود گرفته اید؟ در صورتی که آنها با شما سخت دشمنند. برای ظالمان بد مبادله ای است. { این آیه شریفه به صراحت

می فرماید شیطان یکی از جنیان بود و نه از جنسِ ملائکه}.

۵ – سوره طه آیات ۱۱۵ تا ۱۲۳:

(آیه ۱۱۵: و ما با آدم عهدی بستیم و در آن عهد او را استوار نیافتیم).

(آیه ۱۱۶: و هنگامی که فرشتگان را گفتیم به آدم سجده کنید همه سجده کردند جز شیطان).

(آیه ۱۱۷: پس گفتیم ای آدم این شیطان با تو وجفتت دشمن است مبادا شما را از بهشت بیرون آرد که از آن پس به شقاوت و بد بختی گرفتار شوید).

(آیه ۱۱۸: همانا برای تو در بهشت هر گونه لباس و غذا مهیاست که نه گرسنه و نه عریان مانی).

(آیه ۱۱۹: و نه هرگز در آنجا به تشنگی و گرمای آفتاب آزار بینی).

(آیه ۱۲۰: پس شیطان او را وسوسه کرد و گفت: آیا میل داری تو را به درخت ابدیت و ملک جاودانی دلالت کنم؟).

(آیه ۱۲۱: پس آن دو از آن درخت تناول کردند و عورتشان در نظرشان پدیدار شد و خواستند تا به ساتری از برگ درختان خود را بپوشانند و آدم نافرمانی خدا کرده گمراه شد).

(آیه۱۲۲: پس خدا توبه او را پذیرفت و هدایتش فرمود و به مقام نبوتش برگزید).

(آیه۱۲۳: آنگاه خدای تعالی به همه فرمود: اکنون از عالی رتبه بهشت فرود آیید که برخی از شما با برخی دیگر دشمنید تا چون از جانب من برای شما راهنمایی بیاید آن هنگام هر که از راه من پیروی کند هرگز گمراه و بدبخت نشود).

۶ – سوره ص آیات ۷۱ تا ۸۵:

(آیه۷۱: یاد آر هنگامی را که خدا به فرشتگانت گفت: من بشری را از گل می آفرینم).

(آیه۷۲: پس آنگاه که او را با خلقت کامل بیاراستم و از روح خود بر او بدمیدم، پس سجده کنید).

(آیه۷۳: همه ملائکه سجده کردند).

(آیه۷۴: بجز ابلیس که تکبر کرد و از کافران بود).

(آیه۷۵: خدا فرمود: ای ابلیس تو را چه مانع شد که به مخلوقی که به دست خودم آفریدم سجده نکنی؟ آیا تکبر کردی یا از «عالین» بودی؟) «این آیه شریفه نیز می رساند که موجودات ذی شعوری که ما فوق فرشتگان و جنیان هستند در آنجا بودند و به استناد روایات «عالین» همان اهل بیت (ع) هستند» .

(آیه۷۶: شیطان گفت: من از او برترم مرا از آتش آفریدی و او را از خاک خلق کردی).

(آیه۷۷: خدا فرمود: اکنون از اینجا بیرون رو که سخت رانده درگاه ما شدی).

(آیه۷۸: و به درستی «لعنت من» تا روز قیامت بر تو باد).

(آیه۷۹: شیطان عرض کرد پروردگارا پس تا روز قیامت مهلتم ده).

(آیه۸۰: خدای تعالی فرمود تو را مهلت دادیم).

(آیه۸۱: تا وقت معلوم).

(آیه۸۲: شیطان گفت: پس به عزتت سوگند که همه را گمراه خواهم کرد).

(آیه۸۳: مگر بندگانی از تو را که به مقام مخلصین رسیده باشند). «این آیه نیز می رساند که شیطان خود می دانست راهی به مخلصین ندارد. این را هم باید گفت که بین «مُخلَصین» و «مخلِصین» فرق است و مقام و مرتبه مخلَصین بالاتر از مخلِصین است» .

(آیه۸۴: خدای تعالی

فرمود: به حق سوگند. و کلام من حق است).

(آیه۸۵: که جهنم را از جنس تو و پیروانت پر خواهیم کرد).

۷ – سوره حجر آیات ۲۶ تا ۴۳:

(آیه۲۶: انسان را از گل و لای سالخورده ی تغییر یافته آفریدیم).

(آیه۲۷: قبل از او جن را از آتش گداخته خلق کردیم).

(آیه۲۸: و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشری از گل کهنه خلق خواهم کرد).

(آیه۲۹: پس چون آن عنصر را معتدل بیارایم و در آن از روح خویش بدمم که همه سجده کنند).

(آیه۳۰: پس همه ملائکه سجده کردند).

(آیه۳۱: مگر ابلیس که ابا کرد، از ساجدین باشد).

(آیه۳۲: خدای تعالی فرمود: ای ابلیس چرا با ساجدین نبودی؟).

(آیه۳۳: شیطان گفت: من به بشری که از گل کهنه آفریده ای سجده نخواهم کرد).

(آیه۳۴: خدای تعالی فرمود: خارج شو که تو رانده شده ای).

(آیه۳۵: و تا روز جزا لعنت بر تو باد).

(آیه۳۶: شیطان گفت: مرا تا روز بعث مهلت ده).

(آیه۳۷: خدایتعالی فرمود: تو را مهلت خواهد بود).

(آیه۳۸: تاوقت معلوم).

(آیه۳۹: شیطان گفت: به خاطر آنکه مرا گمراه کردی من نیز زمین را برای آنها زینت می دهم و همه را گمراه می کنم).

(آیه۴۰: مگر بندگانی از تو را که به مقام مخلصین رسیده باشند).

(آیه۴۱: خدای تعالی فرمود: این مسیری است بسوی مستقیم).

(آیه۴۲: بدرستی تو بر بندگان (با خلوص) من غلبه نخواهی یافت مگر کسانی که از تو تبعیت کرده که از گمراهان شوند).

(آیه ۴۳: و به درستی جهنم وعده گاه همه آنها خواهد شد).

آیا آدم و حوا واقعاً برهنه شدنـد؟ آیا قبل از نزدیک شدن به «درخت ممنوعه» لباسـی در تن داشـتند و بعد از آن، لباس ناپدید شد؟ جنس آن لباس چه بود؟

پاسخ: خدای تعالی در سوره طه آیه ۱۲۱ و سوره اعراف آیات ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ به این موضوع اشاره فرموده، اما در آیه ۲۶ و ۲۷ اعراف (کـه در بالاـ آمـد) به وضـوح این لبـاس را معرفی فرمـوده است و آن، چیزی جز لبـاس تقـوا نیست. آنهـا قبـل از تمرد، مالامـال از تقوای الهی بودنـد و نور ایمـان و تقوای آنهـا بود که به آنها جلا و عزت داده بود، طوری که جسم ظاهری و مادی آنهـا در مقابل آن نورِ پر فروغ، قابل رؤیت نبود. بعـد از تمرد، نور تقوا از آنها جـدا شـد و لـذا چهره جسـمانی و مادی خود را مشاهـده کرده و خود را برهنه دیدنـد. برای روشن شـدن مطلب مثـالی می آوریم: فرض کنیـد لامپی پر از لکه هایی از گرد و غبار و اجرام کثیف باشـد، این لکه ها تا وقتی هویداست که جریان برق وارد لامپ نشده باشد، اما به محض ورود جریان برق، تنها روشنایی و

فروغ است که مشاهده می شود و خبری از آن لکه ها نیست. مَثَلِ ایمان، مَثَلِ همان جریان برق است. اگر انسان از مبدأ هستی، آنی غافل شود و جریـانِ تقوایش قطع گردد، جسـمی بی ارزش با کثافات و ظاهری برهنه و زشت از او باقی می مانـد. و اتفاقاً در همین دنیای مادی هم هسـتند، اولیای الهی که انسانهای بی تقوا را هر چند در لباسـی فاخر باشـند به شـکل و ظاهر واقعی و زشت و عریان می بینند. ماجرای حشـر انسانها در قیامت هم همین طور است. انسانهای با تقوا در قیامت چنان منور و با فروغند که چیزی از برهنگی در آنهـا نمایـان نیست ولی برعکس انسانهـای بی تقوا، برهنه و عریاننـد، همچنـان که می فرمایـد: «يوْمَ لَا يخْزِی اللَّهُ النَّبِی وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يسْـعَی بَينَ أَيـدِيهِمْ وَبِأَيمَـانِهِمْ يقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا» = «در آن روزی که خـداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردنـد خوار نمی کند؛ این در حالی است که نورشان پیشاپیش آنان و از سوی راسـتشان در حرکت است و می گوینـد: پروردگارا ! نور ما را کامل کن» (تحریم۸). و نیز می فرماید: «يوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يسْـعَی نُورُهُمْ بَينَ أَيدِيهِمْ وَبِأَيمَانِهِمْ» = «روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سـمت راسـتشان بسرعت حرکت می کند» (حدید۱۲). و می فرماید: «عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ» = «نزد پروردگارشان؛ برای آنان پاداشی از (اعمال) شان و نور (ایمان) شان است» (۱).

وَ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ (۳۹)

يا بَنی إِسْرائيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتی أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدی أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّایَ فَارْهَبُونِ (۴۰)

وَ آمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَكُمْ وَ لا تَكُونُوا أَوَّلَ كافِرٍ بِهِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآياتی ثَمَناً قَليلاً وَ إِيَّایَ فَاتَّقُونِ (۴۱)

وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲)

وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعينَ (۴۳)

أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۴۴)

و کسـانی که کافر شدنـد و آیات ما را دروغ پنداشـتند اهل دوزخنـد؛ و همیشه در آن خواهنـد بود (۳۹) ای فرزندان اسرائیل! نعمتهایی را که به شـما ارزانی داشتم به یاد آورید! و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. (و در راه انجام وظیفه و عمل به پیمانها) تنها از من بترسـید! (۴۰) و به آنچه نازل کرده ام [= قرآن] ایمان بیاوریـد! که نشانه های آن، بـا آنچه در کتابهـای شـماست، مطـابقت دارد؛ و نخستین کـافر به آن نباشـید! و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشـید! (و به خـاطر درآمـد مختصـری، نشـانه هـای قرآن و پیـامبر اسـلام را، که در کتب شـما موجود است، پنهـان نکنیـد!) و تنها از من (و مخالفت دستورهایم) بترسید (نه از

۱- حدید۱۹

مردم)! (۴۱) و حق را بـا باطـل نیامیزیـد! و حقیقت را بـا اینکه می دانیـد کتمـان نکنیـد! (۴۲) و نمـاز را بپـا داریـد و زکـات را بپردازید و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید (و نماز را با جماعت بگزارید)! (۴۳) آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمـده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمایید؛ با اینکه شـما کتاب (آسـمانی) را می خوانید! آیا نمی اندیشید؟! (۴۴)

وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ **(۴۵)**

از صبر و نماز یاری طلبید و آن بسی سنگین است برای خاشعین (۴۵)

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۸۳، از امام صادق (ع): منظور از صبر، روزه است.

از همان منبع، ص ۲۸۴، از عیاشی، از ابی الحسن (ع): خاشعین، پیامبر (ص) و علی (ع) است.

در کافی، ج ۳، ۱۴۲، از امام صادق (ع): صبر، سَرِ ایمان است که اگر برود، ایمان هم می رود.

در الحدیث، ج ۱، ص ۸۴، از امـام علی (ع): صبر و بردبـاری و عزتِ نفس داشـتن به هنگـام فقر بهتر از ثروتی است که از راه خواری و ذلتِ نفس بدست آید.

در خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۶۱، چ۲، از امام صادق (ع): شیعه ما را در سه مورد آزمایش کن:

۱ – فرا رسیدن وقت نماز، ۲ – حفظِ اسرار از دشمن، ۳ – کمک به برادر دینی در خصوصِ اموال.

در خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۵۹، چ۲، از امام باقر (ع):

۴ نماز را می توان در هر زمان خواند:

۱ – نماز قضا، ۲ – میت، ۳ – آیات، ۴ – طواف.

الَّذینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَیْهِ راجِعُونَ (۴۶)

یا بَنی إِسْرائیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمینَ (۴۷)

آنها کسانی هسـتند که می دانند دیدارکننده پروردگار خویشـند و به سوی او بازمی گردند (۴۶) ای بنی اسرائیل! نعمتهایی را که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید؛ و (نیز به یاد آورید که) من، شما را بر جهانیان، برتری بخشیدم (۴۷)

وَاتَّقُواْ يَوْماً لاَّ تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلاَ يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلاَ يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلاَ هُمْ يُنصَرُونَ **(۴۸)** بترسید از روزی که کس به کار کس نیاید و از او شفاعتی نپذیرند و از او عوضی نگیرند و آنها یاری نشوند (۴۸)

آیا شفاعت به غیرخدای تعالی هم تعلق می گیرد؟

در قرآن کریم آیات زیـادی در خصوص شـفاعت آمـده است از جمله: (انعام ۵۱)، (زمر ۴۴) (بقره ۲۵۵)، (یونس ۳)، (انبیاء ۲۸)، (مریم ۸۷)، (طه ۱۱۰)، (سبا ۲۳) و غیره. از میان این آیات بعضـی شـفاعت را فقط مخصوص به خدای تعالی می دانند از جمله آیه مورد بحث و آیه ۴ سوره

ص :۱۹۱

سجده که می فرماید: «مَا لَكُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ» = «غیر از او سرپرست و شفیعی ندارید» ، بعضی دیگر از این آیات، شفاعت را به غیر خدا هم تخصیص داده اند. متأسفانه برخی از مفسرین عامه در حقیقت خواسته یا ناخواسته دسته دوم از این آیات را رد کرده اند و شفاعت را تنها مختص به خدای تعالی می دانند، غافل از آنکه آیات الهی یکدیگر را تکمیل و تفسیر می کنند.

اما به سه دلیل شفاعت به غیر خدا (و صد البته به اذن او) هم تعلق می گیرد:

۱ – نص صریح قرآن کریم: منظور همان آیات دسته دومند که به صراحت شفاعت به غیر خدای تعالی را هم اثبات می کنند. مثلاً آیه ۸۶ سوره زخرف که می فرماید: «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَه اِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» = «آنهایی که مشرکین به جای خدای تعالی می خوانند، مالك شفاعت کسی نیستند، تنها کسانی می توانند به درگاه او شفاعت کنند که به حق شهادت داده باشند و در حالی داده باشند که عالم باشند» .

۲ – قول و عمل یکی از انبیاء به استناد قرآن کریم: «قَالُواْ يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» ؛ «قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيَ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» = «برادران یوسف گفتند: ای پدر، برای ما به خاطر گناهانمان از خدا آمرزش بخواه چرا که ما از خطاکاران بودیم؛ یعقوب (ع) گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می طلبم، همانا او آمرزنده و مهربان است» (یوسف ۹۷ و۹۸) {به استناد این دو آیه شریفه، توسل و شفیع قرار دادنِ شخص مؤمن نزد خدای تعالی جایز و مؤکد است چرا که اگر این کار خلاف بود، حضرت یعقوب (ع) این عمل را نهی می کرد}.

۳– روایات نقل شده از معصومین (ع)، از جمله:

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۲۵، از حضرت رسول (ص):

کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد خداوند او را به شفاعتم نائل نسازد.

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۲۷، از تفسیر فرات، از بشر بن شریح بصری روایت آورده که گفت:

من به محمد بن علی (ع) عرضه داشتم: کدامیك از آیات قرآن امیدوار کننده تر است؟ فرمود: قوم تو در این باره چه می گویند؟ عرضه داشتم: می گویند: آیه: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا

عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ» = «بگـو ای کسـانی که در حق خود زیـاده روی و سـتم کردیـد از رحمت خـدا نـا امید نشوید» (زمر۵۴) است. فرمود: ولیکن ما اهل بیت این را نمی گوییم. پرسیدم پس شما کدام را می دانید؟ فرمود: آیه: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» = «و آنقدر پروردگارت به تو عطا خواهد کرد تا راضی شوی» (ضحی ۵)؛ به خدا سوگند شفاعت.

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۲۸ از عیاشی، از صادقین (ع)، ذیل آیه «عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً» :

این مقام شفاعت است.

در المیزان، ج ۱، ص ۳۳۲، از تفسیر قمی، در ذیل جمله: «و لا تنفع الشفاعه عنده الا لمن اذن له» آورده:

ابو ایمن که غلام آزاد شـده یکی از همسـران امام سـجاد (ع) بود، بر امام جعفر (ع) داخل شـد و گفت: ای ابا جعفر! دل مردم خوش می کنید و می گویید شـفاعت محمد، شـفاعت محمد؟ (خلاصه بگذارید مردم به وظایف خود عمل کنند!) حضرت ابا جعفر (ع) آن قدر خشـمناک و ناراحت شد که رنگش تیره گشت و فرمود: وای بر تو ای ابا ایمن! آیا عفتی که درباره شکم و شهـوتت ورزیـدی تو را به طغیـان در آورده؟ ولی متوجه بـاش که اگر فزعهـای قیـامت را بـبینی آن وقت می فهمی که چقـدر محتاج به شـفاعت محمـدی. وای بر تو! مگر شـفاعت را جز برای گنه کارانی که مسـتوجب آتش شده اند تصور داری؟ آنگاه فرمـود: هیـچ احـدی از اولین و آخرین نیست مگر آن که در روز قیـامت محتـاج شـفاعت محمـد (ص) است و فرمود: در روز قیامت یک شـفاعتی رسول خدا (ص) در امتش دارد و یک شـفاعتی ما در شیعیانمان داریم یک شفاعتی شیعیان ما در خاندان خود دارند.

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۳۴، از حضرت علی (ع):

برای ما شفاعتی است و برای اهل مودت ما شفاعتی.

در تفسـیر المیزان، ج ۱، ص ۳۳۷، از رسول خـدا (ص): کسـی که از حسـنه خود خوشـحال و از گناهش ناراحت باشـد مؤمن است، پس کسـی که از گناهی که مرتکب شده پشـیمان نمی شود مؤمن نیست و از شفاعت بهره مند نمی شود و از ستمکاران است.

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۳۹، از امام رضا (ع):

چون روز قیامت شود، خدای تعالی برای بنده مؤمنش تجلی می کند (بصیرتش را باز می کند) و او را به گناهانی که کرده آگاه می سازد و آن گاه او را می آمرزد و این را بدان جهت می کند تا هیچ ملک مقرب و هیچ پیامبر مرسل از رسوایی بنده او خبردار نشود، پرده پوشی می کند تا کسی از وضع او آگاه نگردد. آنگاه به گناهان او فرمان می دهد تا حسنه شود.

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۳۹، از امام صادق (ع):

روز قیامت، خدایتعالی رحمتش را بگستراند، آنچنان که شیطان هم به طمع رحمت او افتد.

☼ نکته:

روایات زیادی در خصوص شفاعت حضرت زهرا (س) و نیز شفاعت ذریه او و غیر از ائمه وارد شده و همچنین روایاتی در شفاعت مؤمنین و حتی طفل سقط شده از آنها نقل شده است.

وَ إِذْ نَجَّيْناكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذابِ يُذَبِّحُونَ أَبْناءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ وَ فی ذلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظيمٌ (۴۹)

وَ إِذْ فَرَقْنا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْناكُمْ وَ أَغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰)

وَ إِذْ واعَدْنا مُوسى أَرْبَعينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ (۵۱)

ثُمَّ عَفَوْنا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲)

وَ إِذْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ وَ الْفُرْقانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۵۳)

و (نیز به یاد آورید) آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم؛ که همواره شما را به بدترین صورت آزار می دادند: پسران شما را سر می بریدند؛ و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند. و در اینها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود (۴۹) و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم؛ و شما را نجات دادیم؛ و فرعونیان را غرق ساختیم؛ در حالی که شما تماشا می کردید (۵۰) و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم؛ (و او، برای گرفتن فرمانهای الهی، به میعادگاه آمد؛) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید؛ در حالی که ستمکار بودید (۵۱) سپس شما را بعد از آن بخشیدیم؛ شاید شکر (این نعمت را) بجا آورید (۵۲) و هنگامی را که به موسی، کتاب و وسیله تشخیص (حق از باطل) را دادیم؛ تا هدایت شوید (۵۳)

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۵۴) و موسی به قوم خود گفت: ای قوم شما با گوساله پرستی به خود ستم کردید پس بسوی خالق خود باز آیید و یکدیگر را بکشید که این نزد خالقتان برای شما بهتر است پس خدا بر شما ببخشد که او بخشنده و مهربان است (۵۴)

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۵۴، از تفسیر دُرّمنثور، از حضرت علی (ع):

بنی اسرائیل از موسی (ع) پرسیدند توبه ما چیست؟ فرمود: به جان هم بیافتید و یکدیگر را

ص: ۱۹۴

بکشید. پس بنی اسرائیل کاردها را برداشته برادر، برادر خود را و پدر، فرزند خود را کشتند و از اینکه چه کسی در جلوی کاردشان می آید، باکی نکردند تا هفتاد هزار نفر کشته شد. پس خدای تعالی به موسی (ع) وحی کرد به ایشان دستور بده دست از کشتار بردارند که خدای تعالی هم کشته ها را آمرزید و هم از زنده ها در گذشت.

چرا پذیرش توبه آنها با این خشونت همراه شد؟

پاسخ: بنی اسرائیل سالیان متوالی تحت جور و ستم فراعنه بودند تا آنکه حضرت موسی (ع) مبعوث شد، آن حضرت آیات و معجزات زیادی را برای آنها آورد که تنها یکی از آن آیات در اثبات خدای تعالی کفایت می کرد، آخرین معجره ای که در حقیقت یکی از امدادهای الهی برای آنها بود همان شکافتن رود نیل و غرق شدن فرعون و سپاهیانش بود که جا داشت دیگر هیچ شک و تردیدی در اثبات توحید در آنها باقی نگذارد، اما به محض آنکه وعده موسی از ۳۰ روز به ۴۰ روز طول کشید، در ابتدای آن ده روز به تحریک سامری، گوساله پرست شدند و از آن جایی که مسئله انحراف از اصل توحید و گرایش به بت پرستی مسئله ساده ای نبود که به آسانی قابل گذشت باشد آن هم بعد از مشاهده آن همه معجزه و نعمتهای بزرگ خداوند متعال، بنابراین باید چنان گوشمالی به آنها داده می شد که خاطره آن در تمام قرون و اعصار باقی بماند و کسی هرگز به فکر بت پرستی نیفتد. و همین هم شد چرا که بعد از آن هر گناهی غیر از شرک داشته اند.

وَ إِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۵)

ثُمَّ بَعَثْناكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۶)

وَ ظَلَّلْنا عَلَيْكُمُ الْغَمامَ وَ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوى كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۵۷)

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْها حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَ ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۵۸)

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹)

وَ إِذِ اسْتَسْقى مُوسى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰)

وَ إِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى لَنْ نَصْبِرَ عَلى طَعامٍ واحِدٍ فَادْعُ لَنا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِها وَ قِثَّائِها وَ فُومِها وَ عَدَسِها وَ بَصَلِها قالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْراً فَإِنَّ لَكُمْ

ما سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ (۶۱)

إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ الَّذینَ هادُوا وَ النَّصاری وَ الصَّابِئینَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (۶۲)

و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت؛ در حالی که تماشا می کردید (۵۵) سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم؛ شاید شکر (نعمت او را) بجا آورید (۵۶) و ابر را بر شما سایبان قرار دادیم؛ و «من» [= شیره مخصوص و لذیذ درختان] و «سلوی» [= مرغان مخصوص شبیه کبوتر] را بر شما فرستادیم؛ (و گفتیم:) «از نعمتهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید!» (ولی شما کفران کردید!) آنها به ما ستم نکردند؛ بلکه به خود ستم می نمودند (۵۷) و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: در این شهر [= بیت المقدس] وارد شوید! و از نعمتهای فراوان آن، هر چه می خواهید بخورید! و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید! و بگویید: «خداوندا! گناهان ما را بریز!» تا خطاهای شما را ببخشیم؛ و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد (۵۸) اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند؛ (و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند؛) لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرستادیم (۵۹) و (به یاد آورید) زمانی را که موسی برای قوم خویش، آب طلبید، به او دستور دادیم: «عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن!» ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید؛ آن گونه که هر یک (از طوایف دوازده گانه بنی اسرائیل)، چشمه مخصوص خود را می شناختند! (و گفتیم:) «از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید! و در زمین فساد نکنید!» (۶۰) و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد» . موسی گفت: «آیا غذای پست تر را به جای غذای بهتر انتخاب می کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آیید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد؛ و باز گرفتار خشم خدایی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند (۶۱) کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده اند و کسانی که به آیین یهود گرویدند و نصاری و صابئان [= پیروان یحیی] هر گاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است؛ و هیچ گونه ترس و اندوهی برای آنها نیست. (هر کدام از پیروان ادیان الهی، که در عصر و زمان خود، بر طبق وظایف و فرمان دین عمل کرده اند، مأجور و رستگارند) (۶۲)

وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَکُمُ الطُّورَ خُذُواْ مَا آتَیْنَاکُم بِقُوَّةٍ وَاذْکُرُواْ مَا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ **(۶۳)** و چون از شما پیمان محکم گرفتیم و [کوه] طور را بر فراز شما افراشتیم [و فرمودیم] آنچه را به شما داده ایم به جد بگیرید وآنچه را درآن است به خاطر داشته باشید تا پرهیزکار شوید (۶۳)

☼ نکته:

ماجرای کنده شدن کوه طور از جای خود و قرار گرفتن در بالای سر یهود، در سه آیه: (بقره۹۳) و (نساء۱۵۴) و (اعراف۱۷۱)

نیز آمده است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكَمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكَمُ الطَّورَ

ص :۱۹۶

خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» = «و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم؛ و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم؛ (و گفتیم:) این دستوراتی را که به شما داده ایم محکم بگیرید و درست بشنوید! آنها گفتند: شنیدیم؛ ولی مخالفت کردیم. و دلهای آنها، بر اثر کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شد. بگو: ایمان شما، چه فرمان بدی به شما می دهد، اگر ایمان دارید!» (۱).

«وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» = «و کوه طور را بر فراز آنها برافراشتیم؛ و در همان حال از آنها پیمان گرفتیم و به آنها گفتیم: (برای توبه،) از در (بیت المقدس) با خضوع درآیید! و (نیز) گفتیم: روز شنبه تعدی نکنید (و دست از کار بکشید!) و از آنان (در برابر همه اینها،) پیمان محکمی گرفتیم» (۲).

«وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» = «و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آنها بلند کردیم، آنچنان که گمان کردند بر آنان فرود می آمد؛ (و در همین حال، از آنها پیمان گرفتیم و گفتیم:) آنچه را (از احکام و دستورها) به شما داده ایم، با قوت (و جدیت) بگیرید! و آنچه در آن است، به یاد داشته باشید، (و عمل کنید،) تا پرهیزگار شوید!» (۳)

☼ نکته:

در تفسیر آیه مورد بحث، مفسرین اختلاف کرده و سه قول بیان کرده اند:

۱ – عده ای از جمله صاحب نمونه (برگزیده تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۶)، آورده اند: «قطعه ی عظیمی از کوه به فرمان خدا بر اثر زلزله و صاعقه شدید از جا کنده شد و از بالای سر آنها گذشت بطوری که چند لحظه، آن را بر فراز سر خود دیدند و تصوّر کردند که بر آنها فرو خواهد افتاد».

پاسخ به این گروه: این نظریه به سه دلیل ذیل مردود است:

اولاً: مخالف معجزات الهی است. و با این نظریه در حقیقت باید معجزات الهی را انکار کرد.

ثانیاً: از نظر علمی بعید است زلزله ای با این شدت رخ دهد به طوری که نوک کوهی با آن عظمت را چنان پرتاب کند که مانند ابر بزرگی بر بالای سر قوم بنی اسرائیل قرار گیرد. و از آن گذشته اگر این اتفاق افتاده بود چگونه ممکن است آن کوه بر سر قوم فرود نیامده باشد و آنها را نکشته باشد. چرا که با پذیرش این نقل دیگر اعجاز و امداد الهی در ثابت ماندن کوه رد می شود.

۱– بقره ۹۳

۲- نساء ۱۵۴

۳- أعراف ۱۷۱

ثالثاً: به استنادِ قرآن کریم، ایمان آوردن اجباری نیست: «لا اکراه فی الدین» (۱).

۲ – عده ای دیگر از جمله صاحب جوامع، مسئله اعجاز را پذیرفته اند یعنی قبول کرده اند که خدای تعالی کوه طور را بر سر قوم بنی اسرائیل بلند کرد، اما معتقدند که این عمل بدان خاطر بود تا قوم بنی اسرائیل بترسند و از ترسِ آن کوه، ایمان آورند.

صاحب تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۹۷، در ذیل آیه۶۳، این نظریه را تأیید کرده و آورده است:

«کوه طور هنگامی بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت که موسی از طور برگشت و تورات را با خود آورد و یهود چون دید تکالیف سختی در آن وجود دارد از قبول آن امتناع کرده خدا هم جبرئیل را مأمور کرد تا کوه طور را از جا بکند و بالای سرشان قرار داد و موسی آنان را تهدید کرد و گفت: اگر نپذیرید کوه بر سر شما خواهد افتاد و آنان تورات را گرفتند و در حالی که به کوه طور می نگریستند خدا را سجده کردند».

پاسخ به این گروه: این نظریه نیز بنا به دلایل ذیل مردود است:

الف- نص صریح قرآن کریم: به استناد آیه شریفه: «لا اکراه فی الدین» = «در دین اجباری نیست» (بقره۲۵۶). و نیز آیه: «وَ لَوْ شَاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعًا أَفَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یکُونُوا مُؤْمِنِینَ» = «و اگر پروردگارت می خواست، تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی به (اجبار) ایمان می آوردند؛ آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟! (ایمان اجباری چه سودی دارد؟!)» (یونس۹۹)، پذیرش دین اجباری نیست.

ب- به استناد عبارتِ: «و اذا اخذنا میثاقکم» در آیه مورد بحث (بقره ۶۳). که این عبارت می رساند قبل از بلند شدن کوه طور، قوم بنی اسرائیل با خدایتعالی میثاق داشته و ایمان آورده بودند و این معجزه بعد از ایمان آوردن آنها و صرفاً نشانه ای جهت تحکیم ایمان آنها بود.

ج- تاریخ: هیچ یک از انبیاءالهی، برای ایمان آوردنِ قومشان متوسل به زور و ترس و ارعاب نشده اند و اگر هم معجزه ای آورده اند برای اثبات حقانیت خودشان بوده است.

د- اگر قرار باشد خدایتعالی مردم را مجبور به ایمان آوردن کند دیگر اختیار مفهومی ندارد

۱- بقره ۲۵۶

و لذا پاداش و عذاب نیز بی معنی خواهد بود.

ه- می دانیم ایمـان به خـدای تعالی ارزش و بهای فراوانی دارد که تا موقع قیامت به ماهیتِ واقعی آن یقین پیـدا نخواهیم کرد، در آنجـا وقتی نعمتهـای بهشتی و عـذاب جهنم را می بینیم، آن موقع است که یقین پیـدا می کنیم ایمـان به خـدای سـبحان چه نعمتِ بی بدیلی است. پس با این وصف و اگر بپذیریم که خداوندِ سـبحان این نعمت گرانقدر را به اجبار و تهدیدِ افتادنِ کوهِ طور به قوم بنی اسـرائیل عنـایت فرمود، پس بایـد برای اقوامِ دیگر هم مشـابه چنین اتفاقِ اجباری ای باشـد، در غیر این صورت عدالت الهی را زیرِ سؤال می برد و این محال است.

۳ــ عـده ای از جملـه (صـاحب المیزان، ج ۱، ص ۳۶۷) هم معتقدنـد که: «مسـئله کنـدن کوه، برای ترسانـدن مردم به عظمت قدرت خداست نه اینکه آنها را مجبور به عمل به کتابی که داده شده است بسازد».

نتیجه کلام: قول سوم، قول صـحیح و معقولی است و بلنـد کردن کوه طور صـرفاً معجزه ای شبیه سایر معجزات الهی است که هـدف از آن اثبـات توحیـد و اتمام حجت بود، نه اجبار در دین، چرا که این واقعه بعـد از جریان غرق شـدن فرعون بود و آنها بعد از نجات یافتن از دست فرعون به موسـی (ع) ایمان آورده و پیمان و میثاقی هم بسته بودند. که آیه شریفه هم به یاد آوری آن میثاق اشاره فرموده است.

☼ نکته:

خداونـد سـبحان در حـدود ۱۰ آیه به کلمه «طـور= کـوه طور» اشـاره فرموده است: (مؤمنون ۲۰)، (طور ۱)، (تین ۳)، (مریم۵۲)، (طه ۸۰)، (قصص۴۶و۲۹)، (بقره ۹۳و۶۳)، (نساء۱۵۴). و در آیـه (اعراف ۱۷۱) به کلمه «الْجَبَلَ» اشاره فرموده، که منظور همان «کوه طور» است. در ۴ آیه فوق الذکر به بلند شدن کوه و در آیات بقره و نساء به «میثاق= پیمان» اشاره فرموده است.

آیات ۶۷تا ۷۳ راجع به داستان گاو بنی اسرائیل است و بدین خاطر این سوره را بقره نامیده اند:

☼ نکته:

با توجه به این آیات روشن می شود، قوم بی ادب بنی اسـرائیل واقعاً به حضـرت حق تعالی یقین نداشـتند چرا که چند نوبت به موسی (ع) گفته اند: «به پروردگارت بگو» . گویا پروردگار موسی (ع) را پروردگارِ خود نمی دانستند، علاوه بر آن، آنها تأثیر زنده شدن مرده را از

نوع گاو دانسته اند نه از خدای تعالی و گرنه مشتبه شدن گاو را درخواست نمی کردند و نیز در ابتدا نسبت جهالت و بیهوده کاری و مسخرگی به حضرت موسی (ع) نمی دادند. البته این قوم قبلاً هم سابقه گوساله پرستی در پرونده سیاه خود داشته اند و این می رساند که آنها برای «گاو» احترام خاصی قائل بوده اند. علاوه بر این آیات، در قرآن کریم به کرات از بهانه جوییهای قوم بنی اسرائیل سخن به میان آورده، که همه آنها مؤید این گفته اند.

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۷۸، از تفسیر عیاشی و از معانی، از امام رضا (ع):

مردی از بنی اسرائیل یکی از بستگان خود را کشت و جسدش را در سر راه وارسته ترین اسباط بنی اسرائیل انداخت و بعد خودش به خونخواهی او برخواست. به موسی (ع) گفتند: که سبط آل فلان، فلانی را کشته اند، موسی (ع) فرمود: بقره ای بیاورید تا بگویم آن شخص کیست، گفتند: مگر ما را مسخره کرده ای؟ فرمود پناه می برم به خدا از این که از جاهلان باشم و اگر بنی اسرائیل از میان همه گاوها یک گاو آورده بودند، کافی بود ولی بر خود سخت گرفتند و از خصوصیات گاو پرسیدند که دایره آنرا بر خود تنگ کردند، خدا هم بر آنان تنگ گرفت. یکبار گفتند: از پروردگارت بخواه تا گاو را برای ما بیان کند که چگونه گاوی است. فرمود: گاوی باشد که نه کوچک و نه بزرگ بلکه متوسط و اگر گاوی را آورده بودند کافی بود. بار دیگر گفتند: از پروردگارت بپرس، رنگ گاو چه جور باشد با اینکه از نظر رنگ، آزاد بودند، فرمود: زرد باشد، آن هم نه هر گاو زردی بلکه زردِ سیر و سیری که بیننده را خوش آید. و حال آنکه اگر از اول یک گاوی به هر رنگ می آوردند کافی بود. باز گفتند: از پروردگارت بپرس، خصوصیات این گاو را بیشتر بیان کند، فرمود: گاو زرد رنگی که هنوز برای کشت و زرع و آب کشی رام نشده و رنگش یکدست است و خالی در رنگ آن نباشد. گفتند: حالا حق مطلب را ادا کردی و چون به جستجوی چنین گاوی برخاستند غیر از یک رأس نیافتند، آن هم از آنِ جوانی از بنی اسرائیل بود و چون قیمت پرسیدند گفت: پراپری پوستش طلا، لاجرم نزد موسی آمدند و جریان را گفتند: دستور داد باید بخرید، پس آن گاو را به آن قیمت خریدند. موسی (ع) گفت: آن را ذبح کنید و دُم

آن را به جسد مرد کشته زدند وقتی این کار را کردند، کشته، زنده شد و گفت: یا رسول الله! مرا پسر عمویم کشته، نه آن کسانی که متهم به قتل من شده اند. موسی (ع) گفت: جوانی بود در بنی اسرائیل که خیلی به پدر و مادر خود احسان می کرد، روزی جنسی را خریده بود، آمد تا از خانه پول ببرد، ولی دید پدرش سر بر جامه او نهاده و به خواب رفته و کلید پولهایش هم زیر سر اوست، دلش نیامد پدر را بیدار کند لذا از خیر آن معامله گذشت پدر از خواب برخاست، جریان را به پدر گفت و پدر هم در عوض گاوی به او بخشید (و این همان گاو بود).

در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۸۷و۱۸۸، از تفسیر امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۷۳ آمده است:

عامل این قضیه (کشتن آن مرد بنی اسرائیلی) دختری بود زیباروی و فاضله، با نسبی شریف که خواستگاران متعدّدی داشت و سه پسر عمو داشت که گفته بود به هر یک از آنان که عالم تر باشد، راضیم تا ازدواج کنم. پس با همان کس خواست ازدواج کند، ولی پسر عموهای دیگرش بر این عموزاده، حسد ورزیدند، پس عموزاده ی خود را به میهمانی دعوت نموده و او را کشتند و جسدش را به محلّه ای که بیشترین قبایل بنی اسرائیل، در آن جا ساکن بودند، بردند ...

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَلَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخاسِرِينَ (۶۴)

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ (۶۵)

فَجَعَلْناها نَكالاً لِما بَيْنَ يَدَيْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (۶۶)

وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قالُوا أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً قالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ (۶۷)

قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما هِيَ قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا فارِضٌ وَ لا بِكْرٌ عَوانٌ بَيْنَ ذلِكَ فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ (۶۸)

قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما لَوْنُها قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النَّاظِرِينَ (۶۹)

قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَيْنا وَ إِنَّا إِنْ شاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰)

قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَ لا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لا شِيَةَ فِيها قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوها وَ ما كادُوا يَفْعَلُونَ (۷۱)

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادَّارَأْتُمْ فِيها وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲)

فَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها كَذلِكَ يُحْيِ اللَّهُ الْمَوْتى وَ يُرِيكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۳)

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴)

أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكَمْ وَ قَدْ كانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (٧٥)

وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا

آمَنَّا وَ إِذا خَلا بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ قالُوا أَ تُحَدِّثُونَهُمْ بِما فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۷۶)

أَ وَ لا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ (۷۷)

وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ إِلاَّ أَمانِيَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ (۷۸)

فَوَيْلٌ لِلَّذينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْديهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَليلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْديهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)

وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلاَّ أَيَّاماً مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْداً فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۸۰)

بَلى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطيئَتُهُ فَأُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ (۸۱)

وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدُونَ (۸۲)

وَ إِذْ أَخَذْنا ميثاقَ بَني إِسْرائيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللَّهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ ذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلاَّ قَليلاً مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ (۸۳)

وَ إِذْ أَخَذْنا ميثاقَكُمْ لا تَسْفِكُونَ دِماءَكُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۸۴)

ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَريقاً مِنْكُمْ مِنْ دِيارِهِمْ تَظاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسارى تُفادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْراجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يُرَدُّونَ إِلى أَشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵)

أُولئِكَ الَّذينَ اشْتَرَوُا الْحَياةَ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ فَلا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ (۸۶)

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ وَ قَفَّيْنا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَ فَكُلَّما جاءَكُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَريقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَريقاً تَقْتُلُونَ (۸۷)

وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَليلاً ما يُؤْمِنُونَ (۸۸)

سپس شما پس از این، روگردان شدید؛ و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، از زیانکاران بودید (۶۴) به طور قطع از حال کسانی از شما، که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده اید! ما به آنها گفتیم: «به صورت بوزینه هایی طردشده درآیید!» (۶۵) ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسلهای بعد از آنان و پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم (۶۶) و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید، تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند؛ و غوغا خاموش گردد)» گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟» (موسی) گفت: «به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم!» (۶۷) گفتند:

«(پس) از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این ماده گاو چگونه ماده گاوی باشد؟» گفت: خداوند می فرماید: «ماده گاوی است که نه پیر و از کار افتاده باشد و نه بکر و جوان؛ بلکه میان این دو باشد. آنچه به شما دستور داده شده، (هر چه زودتر) انجام دهید» (۶۸) گفتند: «از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن سازد رنگ آن چگونه باشد؟ « گفت: خداوند می گوید: «گاوی باشد زرد یکدست، که رنگ آن، بینندگان را شاد و مسرور سازد» (۶۹) گفتند: «از خدایت بخواه برای ما روشن کند که چگونه گاوی باید باشد؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده! و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد!» (۷۰) گفت: خداوند می فرماید: «گاوی باشد که نه برای شخم زدن رام شده؛ و نه برای زراعت آبکشی کند؛ از هر عیبی برکنار باشد و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد» گفتند: «الان حق مطلب را آوردی!» سپس (چنان گاوی را پیدا کردند و) آن را سر بریدند؛ ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند (۷۱) و (به یاد آورید)

هنگامی را که فردی را به قتل رساندید؛ سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید؛ و خداوند آنچه را مخفی می داشتید، آشکار می سازد (۷۲) سپس گفتیم: «قسمتی از گاو را به مقتول بزنید! (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند) خداوند این گونه مردگان را زنده می کند؛ و آیات خود را به شما نشان می دهد؛ شاید اندیشه کنید!» (۷۳) سپس دلهای شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت تر! چرا که پاره ای از سنگها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود؛ و پاره ای از آنها شکاف برمی دارد و آب از آن تراوش می کند؛ و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد؛ (اما دلهای شما، نه از خوف خدا می تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است!) و خداوند از اعمال شما غافل نیست (۷۴) آیا انتظار دارید به (آیین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عده ای از آنان، سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟ (۷۵) و هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند، می گویند: «ایمان آورده ایم» ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می کنند، (بعضی به بعضی دیگر اعتراض کرده،) می گویند: «چرا مطالبی را که خداوند (درباره صفات پیامبر اسلام) برای شما بیان کرد، به مسلمانان بازگو می کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا، بر ضد شما به آن استدلال کنند؟! آیا نمی فهمید؟!» (۷۶) آیا اینها نمی دانند خداوند آنچه را پنهان می دارند یا آشکار می کنند می داند؟! (۷۷) و پاره ای از آنان عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند؛ و تنها به پندارهایشان دل بسته اند (۷۸) پس وای بر آنها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: «این، از طرف خداست» تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند؛ و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می آورند! (۷۹) و گفتند: «هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید. » بگو: «آیا پیمانی از خدا گرفته اید؟! - و خداوند هرگز از پیمانش تخلف نمی ورزد- یا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید» ؟! (۸۰) آری، کسانی که کسب گناه کنند و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آنها اهل آتشند؛ و جاودانه در آن خواهند بود (۸۱) و آنها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، آنان اهل بهشتند؛ و همیشه در آن خواهند ماند (۸۲) و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید؛ و به مردم نیک بگویید؛ نماز را برپا دارید؛ و زکات بدهید. سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما - جز عده کمی- سرپیچی کردید؛ و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید (۸۳) و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید؛ و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما اقرار کردید؛ (و بر این پیمان) گواه بودید (۸۴) اما این شما هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید؛ و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می نمایید؛ (و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته اید) در حالی که اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند، فدیه می دهید و آنان را آزاد می سازید! با اینکه بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز به شدیدترین عذابها گرفتار می شوند. و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست (۸۵) اینها همان کسانند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند؛ از این رو عذاب آنها تخفیف داده نمی شود؛ و کسی آنها را یاری نخواهد کرد (۸۶) ما به موسی کتاب (تورات) دادیم؛ و بعد از او، پیامبرانی پشت سر هم فرستادیم؛ و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم؛ و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم. آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید)؛ پس عده ای را تکذیب کرده و جمعی را به قتل رساندید؟! (۸۷) و (آنها از روی استهزا) گفتند: دلهای ما در غلاف است! (و ما از گفته تو چیزی نمی فهمیم. آری،

همین طور است!) خداوند آنها را به خاطر

ص: ۲۰۳

کفرشان، از رحمت خود دور ساخته، (به همین دلیل، چیزی درک نمی کنند؛) و کمتر ایمان می آورند (۸۸)

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹) و هنگامی که از جانب خدا کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است برآنها آمد و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند برآنها آمد انکارش کردند پس لعنت خدا بر کافران باد (۸۹)

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۶، از تفسیر عیاشی، از امام صادق (ع):

(در تفسیر جمله «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ» فرمود:) یهودیان در کتب خود خوانده بودند که محمد (ص) رسول خدا است و محل هجرتش مابین دو کوه عیر و اُحد است، پس از بلاد خود کوچ کردند، تا آن محل را پیدا کنند، وقتی به کوه احد رسیدند در آنجا متفرق شدند و منتظر ظهور پیغمبر خاتم (ص) شدند. دو قبیله اوس و خزرج اموال یهودیان را می گرفتند و یهودیان علیه آنان خط و نشان می کشیدند، که اگر پیغمبر ما محمد (ص) ظهور کند، شما را از دیار و اموال خود بیرون می کنیم. وقتی حضرت محمد (ص) مبعوث شد، اوس و خزرج که همان انصار باشند به او ایمان آوردند، ولی یهودیان ایمان نیاورده و کفر ورزیدند.

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْياً أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلى غَضَبٍ وَ لِلْكافِرينَ عَذابٌ مُهينٌ (۹۰)

وَ إِذا قيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا نُؤْمِنُ بِما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَ يَكْفُرُونَ بِما وَراءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِياءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ (۹۱)

وَ لَقَدْ جاءَكُمْ مُوسى بِالْبَيِّناتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ (۹۲)

وَ إِذْ أَخَذْنا ميثاقَكُمْ وَ رَفَعْنا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمَعُوا قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَيْنا وَ أُشْرِبُوا فى قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَما يَأْمُرُكُمْ بِهِ إيمانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ (۹۳)

قُلْ إِنْ كانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ (۹۴)

وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ وَ اللَّهُ عَليمٌ بِالظَّالِمينَ (۹۵)

وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلى حَياةٍ وَ مِنَ الَّذينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ ما هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصيرٌ بِما يَعْمَلُونَ (۹۶)

ولی آنها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند؛ که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند. و معترض بودند، چرا خداوند به فضل خویش، بر هر کس از بندگانش بخواهد، آیات خود را نازل می کند؟! از این رو به

خشـمی بعد از خشمی (از سوی خدا) گرفتار شدند. و برای کافران مجازاتی خوارکننده است (۹۰) و هنگامی که به آنها گفته شود: «به آنچه خداونـد نازل فرموده، ایمان بیاورید!» می گویند: «ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است» و به غیر آن، کـافر می شونـد؛ در حالی که حق است؛ و آیاتی را که بر آنها نازل شـده، تصـدیق می کنـد. بگو: «اگر (راست می گوییـد و به آیاتی که بر خودتان نازل شـده) ایمان دارید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این، به قتل می رساندید؟!» (۹۱) و (نیز) موسـی آن همه معجزات را برای شـما آورد و شـما پس از (غیبت) او، گوسـاله را انتخـاب کردیـد؛ در حـالی که سـتمگر بودید (۹۲) و (به یـاد آوریـد) زمـانی را که از شـما پیمـان گرفتیم؛ و کوه طور را بالاـی سـر شـما برافراشتیم؛ (و گفتیم:) «این دستوراتی را که به شما داده ایم محکم بگیرید و درست بشنوید!» آنها گفتند: «شنیدیم؛ ولی مخالفت کردیم» و دلهای آنها، بر اثر کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شد. بگو: «ایمان شما، چه فرمان بدی به شما می دهد، اگر ایمان دارید!» (۹۳) بگو: «اگر آن (چنان که مـدعی هستید) سـرای دیگر در نزد خدا، مخصوص شـماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راسـت می گویید!» (۹۴) ولی آنها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد؛ و خداوند از ستمگران آگاه است (۹۵) و آنهـا را حریص ترین مردم - حتی حریصتر از مشـرکان- بر زنـدگی (این دنیا و انـدوختن ثروت) خواهی یـافت؛ (تـا آنجـا) که هر یـک از آنهـا آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت. و خداوند به اعمال آنها بیناست (۹۶)

قُلْ مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللّهِ مُصَدِّقاً لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ وَهُدًی وَبُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ **(۹۷)** بگو کسی که دشمن جبرئیل است [دشـمن خـداست] چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است در حالی که مؤید [کتابهای] پیش از آن و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است (۹۷)

در المیزان، ج ۲، ص ۲۱، روایت آورده که ابن عباس گفت: سبب نزول این دو آیه (۹۷ و ۹۸) این بود:

رسول خـدا (ص) وقتی وارد مـدینه شـد، ابن صوریا و جماعتی از یهود اهل فـدک نزد او آمـده پرسـیدند: ای محمد خواب تو چگونه است؟ چون مـا درباره خواب پیامبری که در آخر زمان می آیـد چیزی شـنیده ایم. فرمود: دیـدگانم به خواب می رود، ولی قلبم بیـدار است، گفتنـد، درست گفتی، حـال بگو ببینم فرزنـد از پـدر است یـا از مـادر؟ فرمود: اسـتخوان هـا و اعصاب و رگهـایش از مرد است و امـا گوشت و خون و نـاخن و مویش از زن است. گفتنـد: این نیز درست گفتی، حال بگو بـدانیم: چه می شود که فرزنـد شبیه عموهایش می شود ولی به دایی هایش شـباهت پیدا نمی کند؟ و یا فرزندی به دایی هایش شـباهت به هم می رساند و هیچ شـباهتی به عموهایش ندارد؟ فرمود: از نطفه زن و مرد هر یک بر دیگری غلبه کند، فرزند به خویشان آن طرف شباهت می یابد. گفتند: این نیز درست گفتی، حال از پروردگارت بگو که چیست؟ اینجا خدای سبحان سوره (قل

هـو الله احـد) را نـازل کرد، ابن صوریـا گفت: یـک سؤال دیگر مانـده اگر جوابم بگویی، به تو ایمـان می آورم و پیرویت می کنم، بگو ببینم: از میان فرشـتگان خـدا کـدام یک به تو نازل می شود؟ و وحی خدا را به تو نازل می کند؟ فرمود: جبرئیل. ابن صوریـا گفت: این دشـمن ماست چون جبرئیل همواره برای جنگ و خونریزی نازل می شود، میکائیل خوب است، که همواره برای رفع گرفتاریها و آوردن خوشی ها نازل می شود، اگر فرشته تو میکائیل بود، ما به تو ایمان می آوردیم.

توجه: جبرئیل به معنای «عبد الله» یا «بنده خدا» است.

مَنْ کانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْریلَ وَ میکالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْکافِرینَ (۹۸)

وَ لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ آیاتٍ بَیِّناتٍ وَ ما یَکْفُرُ بِها إِلاَّ الْفاسِقُونَ (۹۹)

أَ وَ کُلَّما عاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ فَریقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یُؤْمِنُونَ (۱۰۰)

وَ لَمَّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ نَبَذَ فَریقٌ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ کِتابَ اللَّهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ کَأَنَّهُمْ لا یَعْلَمُونَ (۱۰۱)

وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَکْفُرْ فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ (۱۰۲)

وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَیْرٌ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ (۱۰۳)

کسـی که دشـمن خدا و فرشـتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است؛ و) خداوند دشـمن کافران است (۹۸) ما نشانه های روشنی برای تو فرستادیم؛ و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی ورزد (۹۹) و آیا چنین نیست که هر بار آنها [=یهود] پیمانی (با خـدا و پیامبر)بسـتند، جمعی آن را دور افکندنـد (و مخالفت کردنـد.) آری، بیشتر آنان ایمان نمی آورنـد (۱۰۰) و هنگـامی که فرسـتاده ای از سوی خـدا به سـراغشان آمـد و با نشانه هایی که نزد آنها بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که به آنها کتاب (آسـمانی) داده شـده بود، کتاب خدا را پشت سـر افکندند؛ گویی هیچ از آن خبر ندارند! (۱۰۱) و (یهود) از آنچه شیاطین در عصـر سـلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند. سـلیمان هرگز (دست به سـحر نیالود؛ و) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سـحر آموختند. و (نیز یهود) از آنچه بر دو فرشـته بابل «هاروت» و «ماروت» ، نازل شد پیروی کردند. (آن دو، راه سـحر کردن را، برای آشـنایی با طرز ابطال آن، به مردم یاد می دادنـد. و) به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند، مگر اینکه از پیش به او می گفتند: «ما وسیله آزمایشیم کافر نشو! (و از این تعلیمات، سوء استفاده نکن!)» ولی آنها از آن دو فرشته، مطالبی را می آموختنـد که بتواننـد به وسـیله آن، میان مرد و همسـرش جـدایی بیفکننـد؛ ولی هیچ گاه نمی توانند بدون اجازه خداونـد، به انسانی زیان برساننـد. آنها قسـمتهایی را فرامی گرفتنـد که به آنان زیان می رسانیـد و نفعی نمی داد. و مسلماً می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن

فروختند، اگر می دانستند!! (۱۰۲) و اگر آنها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند، پاداشی که

ص :۲۰۶

نزد خداست، برای آنان بهتر بود، اگر آگاهی داشتند!! (۱۰۳)

چند نکته تفسیری در خصوص آیه شریفه ۱۰۲ و «سحر» :

۱ - سحر در لغت به معنای کار لطیف، ظریف و عجیبی است که علّت آن مخفی است و در عرف شرع به کاری می گویند که سبب و علّتش مخفی باشد و انسان خیال کند که واقعیت دارد، ولی خدعه و فریب کاری باشد. (۱).

۲ - سحر در لغت، به هشت معنا آمده که مهم ترین آن ها عبارتند از: خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر قاموس اللغه، «سحر» یعنی خدعه کردن است. مفردات راغب به سه معنا اشاره کرده است: الف- خدعه و خیالاتِ بدون حقیقت و واقعیت، همانند شعبده و تردستی. ب- جلب شیطان ها از راه های خاص و کمک گرفتن از آنان. ج- ممکن است با وسایلی ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلاً انسان را به وسیله آن به صورت حیوانی درآورند ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد. (۲).

۳ - کلمه سحر و مشتقات آن حدود ۵۱ بار در قرآن کریم آمده است.

۴ - نیروی اراده انسان، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضتهای نفسانی قویتر شود کارش به جایی می رسد که در موجودات محیط خود تأثیر می گذارد، همانگونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق العاده می کنند. این نیز قابل توجه است که ریاضتها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع، ریاضتهای مشروع در نفوس پاک، نیروی سازنده ایجاد می کند و ریاضتهای نامشروع، نیرویی شیطانی است و هر دو ممکن است منشأ خارق عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دوم مخرب است. (۳).

۵ - ممکن است برخی افراد با استفاده از هیپنوتیزم و تله پاتی کارهای عجیبی انجام دهند البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می تواند در بسیاری از شئون زندگی مورد بهره برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کار می گرفتند. اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده ای کند سحر محسوب می شود. (همان منبع)

۱- بحارالأنوار، ج ۵۶، ص ۲۷۷

۲- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۷۸

۳- همان منبع

۶ – به استناد آیه شریفه مورد بحث بعضی از انواع سحر به راستی اثر می گذارد آن جا که می فرماید: آنها سحرهایی را فرا می گرفتند که میان مرد و همسرش جدایی افکند. و نیز می فرماید: آنها چیزهایی را یاد می گرفتند که مضر به حالشان بود و نافع نبود.

۷ – گاهی سحر به معنای تردستی، فریفتن، شعبده و چشم بندی است که حقیقتی ندارد، همچنان که می فرماید: «فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى» = «ریسمانها و عصاهای جادوگران زمان موسی در اثر سحر، خیال می شد که حرکت می کنند» (طه۶۶) و نیز می فرماید: «قَالَ أَلْقُوْا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاء وبِسِحْرٍ عَظِيمٍ» = «گفت شما بیفکنید و چون افکندند دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ در میان آوردند» (۱).

۸ – فقهای اسلام همه می گویند: «یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری حرام است؛ اما اگر سحر برای ابطال سحر و حل و گشودن آن باشد بی مانع است» . همچنان که حضرت علی (ع) می فرماید: «کسی که سحر بیاموزد، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می شود ... » . (۲). و نیز می فرماید: «طلسم حرام و کسب درآمد کردن از این راه نیز حرام است» . (۳).

۹ – چنانچه یاد گرفتن سحر به منظور ابطال سحر ساحران باشد اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی می بایست عده ای سحر را بیاموزند تا اگر مدعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند سحر و جادوی او را ابطال نمایند. (۴).

۱۰ – در گذشته قسمت قابل توجهی از سحرها بوسیله استفاده از خواص شیمیایی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده لوح انجام می شده است. مثلاً در تاریخ ساحران زمان موسی (ع) می خوانیم که آنها درون ریسمانها و عصاهای خویش مقداری مواد شیمیایی مخصوص (احتمالاً جیوه و ...) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب و یا بر اثر وسایل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند، به حرکت درآمدند و تماشا کنندگان خیال می کردند آنها زنده شده اند. (۵).

۱– اعراف ۱۱۶

۲– وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۴۸

۳– سفینه البحار، ج ۴، ص ۹۱

۴– تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۷۹

۵– همان

۱۱ – اغلب مواردی که مردم آن را سحر می پندارند سحر نیست بلکه ناشی از توجه بیش از حد عده ای به خرافات و اوهام است. به عبارتی ساحران در قوه خیال انسان تصرف می کنند و بر آدمی اثر خیالی می گذارند.

۱۲ – برای رفع سحر باید به خدای سبحان پناه برد. مثلاً این آیه را هفت بار بر سحر شده بخوانند: «سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یصِلُونَ إِلَیکُما بِآیاتِنا أَنْتُما وَ مَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغالِبُونَ» (قصص۳۵). (۱).

۱۳ – اعجاز در لغت، به سه معنا ذکر شده است که عبارتند از: فوت و از دست دادن، ناتوان یافتن و ناتوان نمودن. در تعریف معجزه می توان چند ویژگی را ذکر کرد: الف- هیچ عاملی نمی تواند بر آن چیره شود. ب- قابل تعلیم و تعلم نیست. ج- کاری خارق عادت است و از توانایی بشر خارج می باشد. د- سند حقانیت مدعی نبوت یا امامت است. ه- همراه با «تحدی» است، یعنی با دعوت به معارضه و مقابله به مثل است (۲).

۱۴ – کارهایی که عنوان خارق العاده به خود می گیرند، اقسام مختلفی دارند که تنها یک قسم آن معجزه است کاری که پیامبران با عنوان معجزه انجام می دهند، اولیای الهی با عنوان کرامت انجام می دهند. اعجاز برای اثبات نبوت و امامت صورت می گیرد، ولی کرامت برای اثبات نبوت و امامت نیست. اعجاز تنها از پیامبر و امام معصوم صادر می شود، ولی کرامت، ممکن است از غیر پیامبر و امام معصوم (ع) هم صادر شود و منع عقلی هم ندارد.

۱۵ – معجزه با سحر فرق های بسیاری دارد از جمله: معجزه حق است، ولی سحر باطل است. سحر بر خلاف معجزه پیروزی و رستگاری ندارد: «وَلَا یفْلِحُ السَّاحِرُونَ» (۳).

سحر، عمل مفسدان است، ولی معجزه عمل انبیای الهی و همچنین سحر دیر یا زود باطل می شود، ولی معجزه باطل شدنی نیست: «مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَیُبْطِـلُهُ إِنَّ اللَّهَ لاَ یُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِینَ» (یونس ۸۱). معجزه بر خلاف سحر مربوط به عالم غیب است: «وَیَقُولُونَ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ ءَایَهٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلَّه» (۴).

۱- مکارم الأخلاق، میرباقری، ج ۲، ص ۳۲۶ – ۳۲۹

۲- الالهیات فی الکتاب و السنه، جعفر سبحانی، ج ۲، ص ۶۴

۳- یونس ۷۷

۴- یونس ۲۰

با توجه به تحریم سحر چرا خداوند سبحان سحر را توسط دو فرشته به مردم آموزش داد؟

و حال که قرار شد سحر به مردم آموزش داده شود چرا باید خداوند دو فرشته را مأمور آموزش کند و چرا نباید توسط پیغمبر آن زمان این مأموریتِ الهی انجام می شد؟

پاسخ: به استناد آیه شریفه مورد بحث «وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ ... » معلوم می شود که شیاطین در عصر سلیمان (ع) سحر و جادو را در بین مردم رواج دادند، خواه ناخواه عده ای از این علوم در جهت کارهای خلاف استفاده می کردند، بنابراین لازم بود که پادزهرِ سحر هم آموزش داده شود تا آن اسحار باطل شوند و لازمه ی آموزش پادزهرِ سحرْ این است که ابتدا باید خودِ سحر را بفهمند تا بتوانند پادزهرش را درک کنند. مثلاً یک داروساز تا نداند که داروهای مورد نظر از چه موادی تشکیل شده اند نمی تواند پادزهرش را بسازد.

پاسخ سؤال دوم: اولاً: انبیاء (ع)، خلیفه خداوند متعال بر روی زمینند و هدفشان ارشاد و راهنمایی مردم و رساندن احکام و حدود الهی است تا مردم را به سوی سعادت ابدی و کمال حقیقی راهنمایی کنند، در صورتی که سحر راهی به سوی سعادت و کمال نداشته و با رسالت تضاد دارد، بنابراین خداوند متعال نخواسته است حتی برای یک بار هم، این مقام و این واسطه فیض را وسیله ای جهت انتقال سحر (که همان شر است) قرار دهد.

ثانیاً: با توجه به سیاق آیه شریفه که می فرماید: «سلیمان هرگز (به سحر نیالوده) و کافر نشد» . برداشت می شود که مردم (یهود) حضرت سلیمان (ع) را متهم به کفر و سحر کرده بودند، با این حال که سلیمان (ع) مأمور به آموزش سحر نشد و دو فرشته مأمور شدند ولی باز هم مورد اتهام قرار گرفت، حال اگر این مأموریت را انجام می داد چه می شد؟!!! این جریان مثل ماجرای درس نخواندن پیامبر اکرم (ص) است و با وجودِ به مکتب نرفتن باز هم مورد اتهام عموم مردم قرار گرفت که قرآن را در مکتب یاد گرفته است. حال اگر به مکتب می رفت چه می شد؟!!!

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۳، از عیاشی و قمی، از امام باقر (ع) روایت آورده که فرمود:

پس همین که سلیمان از دنیا رفت، ابلیس سحر را درست کرده، آن را در طوماری پیچید و

بر پشت آن طومار نوشت: این آن علمی است که آصف بن برخیا، وزیر حضرت سلیمان (ع) برای سلطنت سلیمان بن داوود نوشته و این از ذخایر گنجینه های علم است، هر کس چنین و چنان بخواهد، باید چنین و چنان کند، آنگاه آن طومار را در زیر تخت سلیمان دفن کرد، آنگاه ایشان را به درآوردنْ راهنمایی کرد و بیرون آورده بر ایشان خواند. لاجرم کفار گفتند: عجب، اینکه سلیمان بر همه ما چیره گشت به خاطر داشتن چنین سحری بوده ولی مؤمنین گفتند: نه، سلطنت سلیمان از ناحیه خدا و خود او بنده خدا و پیامبر او بود.

☼ مؤلف:

با توجه به متنِ حدیثِ فوق، سحر و جادوگری بعد از فوت حضرت سلیمان (ع) رخ داده است و ایرادی در پاسخ سؤال دوم پیش می آید که حضرت سلیمان (ع) در قید حیات نبوده است. که در پاسخ باید گفت با توجه به آیات و روایات که زمین هیچگاه بدون خلیفه باقی نمانده پس جانشین حضرت سلیمان (ع) به عنوان خلیفه الهی می تواند پاسخ به سؤال مذکور باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۵۲، از نهج البلاغه، از حضرت علی (ع):

کاهن مثل ِساحر است. و ساحر مثلِ کافر است. و کافر در آتش است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۴۲، از وسائل الشیعه، باب ۲۵، حدیث۷، از حضرت علی (ع):

کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است و رابطه او با خدا به کلی قطع می شود.

از همان منبع، از امام صادق (ع): «عقده سحر را بگشا، ولی گره جادوگری مزن» . (از این حدیث استفاده می شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل به آن بی اشکال است).

در نهج البلاغه، ص ۷۲۷، ح ۴۰۰، از حضرت علی (ع): چشم زخم حق است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَقُولُواْ رَاعِنَا وَقُولُواْ انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) ای کسانی که ایمان آورده اید نگویید راعنا و بگویید انظرنا و [این توصیه را] بشنوید و [گر نه] کافران را عذابی دردناک است (۱۰۴)

☼ نکته:

مشابه آیه شریفه فوق، آیه شریفه ی (نساء ۴۶) می باشد: «وَاسْمَعْ غَيرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا ... » .

☼ نکته:

در صدر اسلام هنگامی که پیامبر (ص) مشغول سخن گفتن بود و آیات و احکام الهی

را بیان می کرد، مسلمانان، گاهی از او می خواستند، کمی با تأنی سخن گوید تا بتوانند مطالب را خوب درک کنند و آن را به خاطر بسپارند، آنها برای این درخواست جمله «راعنا» (الرعی: مهلت دادن و رعایت کردن) را به کار می بردند، ولی یهود همین کلمه را (الرعونه به معنی حماقت و کودنی) برای فحش و دشنام یکدیگر استعمال می کردند و هنگامی که به پیامبر (ص) و مسلمین می رسیدند با گفتن این کلمه آنها را مسخره می کردند.

در المیزان، ج ۲، ص ۴۹، آورده است: عبارت «یا ایها الذین آمنوا» در ۸۵ (هشتاد و پنج) آیه قرآن آمده است. و این آیه اولین آن است و منظور از آن مؤمنین این امتند. و اما از امتهای قبل از اسلام به کلمه (قوم) یا (اصحاب) و در خصوص قوم موسی (ع) به بنی اسرائیل تعبیر می کند.

در المیزان، ج ۲، ص ۵۶، از درمنثور، از رسول خدا (ص): خدای تعالی هیچ آیه ای را که در آن (یا ایها الذین آمنوا) باشد نازل نفرموده، مگر آنکه «علی بن ابیطالب (ع)» در رأس و امیر آن است.

ما یَوَدُّ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ لاَ الْمُشْرِکینَ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْکُمْ مِنْ خَیْرٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ اللَّهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیمِ (۱۰۵)

کافران اهل کتاب و (همچنین) مشرکان، دوست ندارند که از سوی خداوند، خیر و برکتی بر شما نازل گردد؛ در حالی که خداوند، رحمت خود را به هر کس بخواهد، اختصاص می دهد؛ و خداوند، صاحب فضل بزرگ است (۱۰۵)

در غررالحکم، ص ۳۱۲، از امام علی (ع): دوست را «صدیق» گویند چون معایبت را «صادقانه» به تو گوید. و دشمن را «عدو» نامند چون به تو «تعدی» کرده و معایبت را نگوید.

مَا نَنسَخْ مِنْ آیَهٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَیْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَلَیَ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

(۱۰۶) ما هیچ آیتی را نسخ نمی کنیم و از یاد ها نمی بریم مگر آنکه بهتر از آن و یا مثل آن را می آوریم مگر هنوز ندانسته ای که خدا بر هر چیزی قادر است (۱۰۶)

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵۷، درذیل آیه فوق آمده است: «آیات منسوخه لحنی دارند که مبین آن است، به زودی نسخ خواهند شد» . مثلاً: در سوره بقره آیه ۱۰۹ می فرماید: «فعلاً عفو کنید و نادیده بگیرید تا خداوند امر خود را بفرستد» ، که بعدها به صورت حکم جهاد نسخ شد. و یا در مورد حکم زنان بدکاره می فرماید: «ایشان را در خانه ها حبس کنید، تا مرگشان برسد و یا خدا

راهی برایشان معین کند که بعداً با حکم تازیانه زدن به زناکار نسخ گردید» .

☼ مؤلف:

آیت الله خویی (ره) در کتاب بیان، ص ۵۸ تا۳۵۴، دقیقاً عکس نظریه صاحب المیزان را ارائه کرده است و معتقد است: «یکی از شروط نسخ آن است که آن آیه لحنی که مبین تغییر در آن باشد را نداشته باشد و اگر این لحن را داشته باشد، تخصیص است و نه نسخ» . بنابراین آن آیاتی که صاحب المیزان به عنوان منسوخ بیان کرده است در حقیقت تخصیص یافته اند نه منسوخ.

صاحب تفسیر المیزان، ۶ آیه از کل قرآن کریم را منسوخ شده می داند:

۱_ آیه جنگجویان (انفال۶۵): که در آن جنگجویان مسلمان موظف شدند هر نفر با ۱۰ نفر کافر نبرد کنند که بعد توسط آیه ۶۶ همین سوره (آیه تخفیف) نسخ گردید و به ۲ نفر تخفیف داده شد.

۲_ آیه عده زنان شوهر مرده (بقره ۲۴۰): که در آن این عده یکسال آمده و بعداً توسط آیه۲۳۴ بقره نسخ شده و به چهار ماه و ده روز تقلیل یافت.

۳_ آیه نجوا (مجادله۱۲): که توسط آیه ۱۳ همان سوره نسخ شده است.

۴_ آیه عفو (بقره ۱۰۹): «فعلاً عفو کنید ... » که توسط آیه جهاد یا قتال (توبه ۲۹) نسخ می شود.

۵_ آیه حکم زنان بدکاره (نساء ۱۵): «ایشان را در خانه ها حبس کنید تا مرگشان برسد یا خدا راهی برایشان معین کند» که بعداً با آیه رجم (نور ۲) نسخ گردید.

۶_ آیه توارث از طریق ایمان (انفال ۷۵): که در آن افراد به واسطه ایمان آوردن از یکدیگر ارث می برند که با آیه اولوالارحام (احزاب۶) نسخ شده و توراث از طریق خونی را دستور می دهد.

توجه: صاحب المیزان همچنین حکم حرمت جماع در شبهای ماه رمضان (این حکم در قرآن نیامده) را توسط آیه جوازِ جماع در شب رمضان یعنی: «اُحلَّ لکُم» (بقره ۱۸۷) منسوخ می داند.

توجه: اما آیت الله خویی به جز آیه نجوا بقیه آیاتِ به اصطلاح نسخ شده فوق الذکر را به عنوان منسوخ قبول ندارد بلکه آنها را تخصیص شده می داند.

☼ مؤلف:

همانطور که در فصل سوم و ذیل آیات (نساء ۱۵و۱۶) آورده ایم، به جز آیه نجوا و شاید دو آیه (نساء ۱۵و۱۶)، هیچ یک از آیات الهی منسوخ نشده اند. (والله اعلم).

أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصيرٍ (١٠٧)

أَمْ تُريدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ كَما سُئِلَ مُوسى مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإيمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبيلِ (١٠٨)

وَدَّ كَثيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إيمانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَديرٌ (١٠٩)

وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ (١١٠)

وَ قالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارى تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ (١١١)

بَلى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (١١٢)

وَ قالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصارى عَلى شَيْ ءٍ وَ قالَتِ النَّصارى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلى شَيْ ءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتابَ كَذلِكَ قالَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فيما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ (١١٣)

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَساجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فيهَا اسْمُهُ وَ سَعى فی خَرابِها أُولئِكَ ما كانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوها إِلاَّ خائِفينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظيمٌ (١١٤)

آیا نمی دانستی که حکومت آسمانها و زمین، از آن خداست؟! (و حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد؟!) و جز خدا، ولی و یاوری برای شما نیست. (و اوست که مصلحت شما را می داند و تعیین می کند) (١٠٧) آیا می خواهید از پیامبر خود، همان تقاضای (نامعقولی را) بکنید که پیش از این، از موسی کردند؟! (و با این بهانه جویی ها، از ایمان آوردن سر باز زدند.) کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است (١٠٨) بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد - که در وجود آنها ریشه دوانده- آرزو می کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند؛ با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است. شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید؛ تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد؛ خداوند بر هر چیزی تواناست (١٠٩) و نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید؛ و هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت؛ خداوند به اعمال شما بیناست (١١٠) آنها گفتند: «هیچ کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد» این آرزوی آنهاست! بگو: «اگر راست می گویید، دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید!» (١١١) آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند. (بنابر این، بهشت خدا در انحصار هیچ گروهی نیست) (١١٢) یهودیان گفتند: «مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند» و مسیحیان نیز گفتند: «یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند)» ؛ در حالی که هر دو دسته، کتاب آسمانی را می خوانند (و باید از این گونه تعصبها برکنار باشند) افراد نادان (دیگر، همچون مشرکان) نیز، سخنی همانند سخن آنها داشتند! خداوند، روز قیامت، در باره آنچه در آن اختلاف داشتند، داوری می کند (١١٣) کیست ستمکارتر از آن کس که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری کرد و سعی در ویرانی آنها نمود؟! شایسته نیست آنان، جز با ترس و وحشت، وارد این (کانونهای عبادت) شوند. بهره آنها در دنیا (فقط) رسوایی است و

در سرای دیگر، عذاب عظیم (الهی)!! (۱۱۴)

وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ **(۱۱۵)** و مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست آری خدا گشایشگر

ص: ۲۱۴

داناست (۱۱۵)

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۷، از عیاشی، از امام باقر (ع):

خدای تعالی این آیه را در خصوص نمازهای مستحبی نازل کرد، چه در نمازهای مستحبی لازم نیست حتماً به سوی کعبه خوانده شود، می فرماید به هر طرف بخوانی رو به خدا خوانده ای، همچنان که رسول خدا (ص) وقتی به طرف خیبر حرکت کرد، بر بالای مرکب خود نماز مستحبی می خواند، مرکبش به هر طرف می رفت، آنجناب با چشم به سوی کعبه اشاره می فرمود. و همچنین وقتی از سفر مکه به مدینه باز می گشت و کعبه پشت سرش قرار گرفته بود.

وَ قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قانِتُونَ (۱۱۶)

بَدیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۱۱۷)

وَ قالَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ لَوْ لا یُکَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتینا آیَهٌ کَذلِکَ قالَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَیَّنَّا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ (۱۱۸)

إِنَّا أَرْسَلْناکَ بِالْحَقِّ بَشیراً وَ نَذیراً وَ لا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحابِ الْجَحیمِ (۱۱۹)

وَ لَنْ تَرْضی عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لَا النَّصاری حَتَّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدی وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذی جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصیرٍ (۱۲۰)

الَّذینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ أُولئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۱۲۱)

یا بَنی إِسْرائیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمینَ (۱۲۲)

وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا تَنْفَعُها شَفاعَهٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ (۱۲۳)

و (یهود و نصاری و مشرکان) گفتند: «خداوند، فرزندی برای خود انتخاب کرده است» ! - منزه است او- بلکه آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست؛ و همه در برابر او خاضعند! (۱۱۶) هستی بخش آسمانها و زمین اوست! و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می گوید: «موجود باش!» و آن، فوری موجود می شود (۱۱۷) افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟! و یا چرا آیه و نشانه ای برای خود ما نمی آید؟ پیشینیان آنها نیز، همین گونه سخن می گفتند؛ دلها و افکارشان مشابه یکدیگر است؛ ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه ها را برای اهل یقین روشن ساخته ایم (۱۱۸) ما تو را به حق، برای بشارت و بیم دادن (مردم جهان) فرستادیم؛ و تو مسئول (گمراهی) دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی! (۱۱۹) هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، (تا به طور کامل، تسلیم خواسته های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یاوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود (۱۲۰) کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم [یهود و

نصاری] آن را چنان که شایسته آن است می خوانند؛ آنها به پیامبر اسلام ایمان می آورند؛ و کسانی که به او کافر شوند، زیانکارند (۱۲۱) ای بنی اسرائیل! نعمت مرا، که به شما ارزانی داشتم، به یاد آورید! و(نیز به خاطر آورید) که من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم! (۱۲۲) از روزی بترسید که هیچ کس از دیگری دفاع نمی کند؛ و هیچ گونه عوضی از او قبول نمی شود؛ و شفاعت، او را سود نمی دهد؛ و (از هیچ سویی) یاری نمی شوند! (۱۲۳)

ص: ۲۱۵

در المیزان، ج ۲، ص ۹۰، از کافی، از امام صادق (ع) روایت کرده، که در تفسیر آیه۱۲۱ فرموده:

اینان که قرآن را به حق تلاوتش تلاوت می کنند امامان امت هستند.

وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ **(۱۲۴)** و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود من تو را اما و پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد (۱۲۴)

درباره «کلمات» تعابیر فراوانی وجود دارد از جمله:

۱ - تمام آزمایشاتی که حضرت ابراهیم (ع) در طول رسالتش دید و با سربلندی بیرون آمد مثل شکستن بت ها و قربانی کردن فرزند.

۲ - خصلت های نیکویی که در شریعت به آنها اشاره شده است مثل: توبه کنندگان- عبادت کنندگان- شکرگزاران- روزه داران- رکوع کنندگان- سجده کنندگان- آمران به معروف- نهی کنندگان از منکر- نگهبانان حدود الهی- بشارت به مؤمنان و غیره.

۳ - هر عملی که بوی الهی داشته باشد و باعث قرب حضرت حق «جل جلاله» شود.

۴ - به استناد روایات، مراد از آن «کلمات» نامهای مقدس محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) است. و ابراهیم (ع) با توسل به اهلِ بیت (ع) به مقام امامت رسید.

☼ مؤلف:

آیه شریفه مشتمل بر نکات و پیامهای فراوانی است از جمله:

نکته اول: «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ» ، این جمله از آیه شریفه اشاره دارد به اینکه خدایتعالی بعد از آزمونهای سختی مثل شکستن بت ها، هجرت، طرد زن و فرزند، قربانی کردن فرزند و توسل به اهلِ بیت (ع) مقام والای امامت را به حضرت ابراهیم (ع) عنایت فرمود.

نکته دوم: «فَأَتَمَّهُنَّ» ، این کلمه می رساند که آن حضرت توانسته است به نحو اکمل از عهده این آزمونهای سخت الهی سر بلند بیرون آید.

نکته سوم: «و من ذریتی» ، یعنی حضرت ابراهیم (ع) درخواست این مقام را برای ذریه ی

خویش کرده اند و اشاره به زمانی از زندگی حضرت ابراهیم (ع) دارد که داشتن ذریه و نسلش قطعی باشد و این در حالی است که حضرت ابراهیم (ع) موقعی صاحب بچه شد که قبلاً به مقام نبوت و رسالت رسیده بود و تا آن زمان امیدی به بچه دار شدنش نداشت، بنابراین معلوم می شود که مقام امامت بعد از رسالتش بوده است به عبارتی بالاتر از نبوت و رسالت است.

البته این مطلب از جمله «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» ، نیز برداشت می شود چرا که حضرت ابراهیم (ع) در طول دوران نبوت و رسالتش بود که موردِ آزمونهای سخت قرار گرفت.

همچنین به استناد آیه شریفه: «قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ» = «گفت: آیا به من بشارت (به فرزند دار شدن) می دهید با اینکه پیر شده ام؟!» (حجر۵۴)، آن حضرت در اواخر عمر شریفش بود که وعده فرزند دار شدنش را از فرشتگان گرفت.

نکته چهارم: اولاً: حضرت ابراهیم (ع) در آن زمان به رسالت رسیده بود، پس می دانست که امامت از رسالت بالاتر است. ثانیاً: افراد گنهکار هم در ذریه تمام انسانها حتی انبیاء خواهند بود و این مطلب را هم می دانست. ثالثاً: این را هم می دانست که انبیاء و رسولانی از نسلش خواهند آمد. با این اوصاف معلوم می شود که منظور حضرت ابراهیم (ع) از «من ذریتی» قطعاً آن گروه از ذریه اش است که به نبوت و رسالت برسند، نه بقیه ذریه اش. بنابراین منظور از امامت در آیه شریفه صرفاً امامت به معنای پیشوایی نیست که شامل تمام صالحین از ذریه ابراهیم (ع) از جمله انبیاء و مرسلین باشد بلکه مراد از امامت صرفاً به معنای خلافت مطلقه حضرت حق تعالی بر روی عالم هستی است که تنها شامل پیامبران اولوالعزم و ائمه اطهار (ع) می شود که البته از ذریه حضرت ابراهیم (ع) فقط موسی (ع) و عیسی (ع) و حضرت رسول خاتم (ص) و ائمه اطهار (ع) توانسته اند به مقام امامت برسند. بنابراین درخواست حضرت ابراهیم (ع) نه تنها یک درخواست العیاذ بالله نابجا نبود بلکه ترک اولی هم نبوده است، به عبارتی یک آرزویی بوده که برای رسولان از ذریه اش درخواست کرده است. و این می رساند که مقام امامت خیلی از رسالت بالاتر است و آرزویی برای تمام رسولان بوده است که به این مقام برسند.

ص :۲۱۷

نکته پنجم: مراد از عبـارتِ: «قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ» ، این نیست که العیاذ بالله ابراهیم (ع) درخواستی نابجا کرده باشد بلکه می خواهد بفرماید که این مقام به کسانی که مشمول «ظالمین» نباشند عطا می شود. و در حقیقت آرزوی ابراهیم (ع) را به کنایه اجابت فرموده است.

نکته ششم: مقام عصمت مراتبی دارد، که بالاترینِ آن مربوط به امامت است. و بالاترین عصمت، که عصمتِ مطلقه است مخصوص اهل بیت (ع) است. به عبارتی چهارده معصوم (ع) مرتبه ای بالاتر از تمام انبیاء و حتی صاحبان شریعت دارند و هرگز مرتکب «فکر ترک اولا» نمی شوند.

نکته هفتم: با توجه به احادیث و نیز با توجه به آیه شریفه ۳۱ سوره مبارکه بقره و نیز آیات و روایات فراوانی که در شأن و منزلت مقام والای اهل بیت (ع) آمده، پر واضح است که آنها پیش خداوند متعال مقام و منزلت فراوانی دارند و آنها واسطه فیض الهی به تمام موجودات از جمله انبیاء هستند و حضرت ابراهیم (ع) نیز از طریق حب و تمسک به اهل بیت (ع) توانست به مقام والای امامت برسد. البته این تمسک همراه با اطاعت خداوند سبحان و آزمایشات سخت بود.

نکته هشتم: کار نبی و رسول راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه و به عبارتی آدرس دادن است ولی کار امام هدایت و گرفتن دست خلق و بردنشان به سوی صراط مستقیم است.

توجه: علامه طباطبایی (ره) (المیزان، ج ۲، ص ۹۱ - ۱۱۱)، در تفسیر آیه شریفه بحثی مفصل در بیان مقام امامت آورده و گفته است: امامت برترین مقامی است که یک انسان می تواند به آن برسد و از رسالت و نبوت هم برتر است. اما در پایان بحثش در صفحه ۱۱۱ آورده است: «در این تعبیر اشاره ای است به این که ستمگران، در نهایت درجه دوری از ساحت عهد الهی هستند» .

☼ مؤلف:

این عبارتِ صاحب المیزان که گفته: «نهایت درجه دوری از ساحت عهد الهی» ، کاملاً اشتباه است بلکه می بایست می گفت: «حداقل» یا «کمترین درجه دوری از ساحت عهد الهی» ، چرا که در ذریه حضرت ابراهیم (ع) افرادی از جمله اسماعیل (ع) و اسحاق (ع)، به مقام نبوت رسیده اند ولی خدایتعالی آنها را لایق امامت نفرموده است لذا رسیدن به مقام امامت که «حَدِ اعلای قربِ الهی» است به هر کسی تعلق نمی گیرد و اینکه خدایتعالی رسیدن به مقام امامت را

منوط به ظالم نبودن فرموده، منظور از آن ظلم، صرفاً «ترک اولی» یا هر نوع مانعی جزیی است که مانع رسیدن به حد اعلایِ قربِ الی الله است و نه «ظلمی که باعث نهایت دوری از ساحت عهد الهی شود» . و از آن جایی که حضرت ابراهیم (ع) در مقام نبوت و رسالت بود و بعد به مقام امامت رسید لذا اگر مراد از ظلم را ظلم به معنای «نهایت درجه دوری که همان گناه کبیره است» فرض کنیم مستوجب این است که حضرت ابراهیم (ع) بخواهد درخواست امامت را برای ستمگرانِ گنهکار از ذریه اش تقاضا کند و این محال است که آن حضرت با آن مقام والایش چنین درخواستی العیاذ بالله «جاهلانه» بکند. در تأیید این صحبتم به سه آیه شریفه استناد می کنم: «قالاـ رَبَّنا ظَلَمناَ انفسا» = «آدم و حوا گفتند: خدایا ما برخود ستم کردیم» (اعراف۲۳)، «قَالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی» = «موسی گفت: پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم؛ مرا ببخش!» (قصص۱۶)، «وَذَا النُّونِ ... إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» = «یونس گفت: من از ستمکاران بودم!» (انبیاء۸۷)، که معنای ظلم در این آیات شریفه دقیقاً به معنای ظلمی است که در آیه بقره آمده است. خلاصه اینکه ترک اولی هم چون مانعی برای حدِ اعلایِ قربِ الهی است نوعی ظلم به نفس خویش است و مشمول آیه شریفه می شود.

در المیزان، ج ۲، ص ۱۱۱، از کافی، از امام صادق (ع): خدای تعالی ابراهیم (ع) را قبل از آنکه نبی خود بگیرد، بنده خود گرفت و قبل از آنکه او را رسول خود بگیرد، نبی خود گرفت و قبل از آنکه او را خلیل خود قرار دهد رسول خودش کرد و نیز قبل از آنکه امامش کند خلیلش کرد.

☼ مؤلف:

با توجه به حدیث فوق مراحلی که حضرت ابراهیم (ع) طی فرمود بدین صورت است: «۱ - بندگی ۲ - نبوت ۳ - رسالت ۴ - خلت ۵ - امامت».

این نکته را هم باید دانست که وقتی کسی به مقام بندگی می رسد، غیر از آن است که مخلوق خدا باشد، به عبارتی تمام انسانها مخلوق حق تعالی هستند ولی فقط آنهایی که مشغول عبادت خدا باشند یعنی به مقام عبودیت برسند، خداوند آنها را به عنوان بنده خود می پذیرد.

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۱۶، از حضرت علی (ع):

اطاعت خدایتعالی جز در کار نیک صورت نمی گیرد.

ص :۲۱۹

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۱۶، از رسول خدا (ص):

اطاعت هیچ مخلوقی در نافرمانی خدا مشروع نیست.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حرعاملی، ص ۵۵۲، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

به طور قطع عذاب خواهم کرد کسی که از امامی جائر اطاعت کند که از جانب من نیست، هر چند که در کارهایش خوب باشد. و به طور قطع عفو خواهم کرد کسی که از امامی هدایت کننده اطاعت کند که از جانب من باشد، هر چند که در کارهایش بدکردار و ظالم باشد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حرعاملی، ص ۵۷۶، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

به درستی که من محبت علی (ع) را بر خلقم واجب کردم.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حرعاملی، ص ۵۸۴، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

قطعاً هر کسی از علی (ع) اطاعت کند داخل بهشت خواهم کرد هر چند که عصیان کرده باشد و قطعاً هر کسی از علی (ع) اطاعت نکند داخل جهنم خواهم کرد هر چند که مرا اطاعت کرده باشد. (این روایت از شیخ اجل رجب حافظ در کتاب «مشارق انوار الیقین» از قول صاحب کتاب کشاف آقای زمخشری یکی از علمای اهل سنت نقل شده است).

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۱۶، چ۲، از امام سجاد (ع)، از خدای تعالی:

هر کس مرا بشناسد و نافرمانی ام کند، کسی را بر او مسلط کنم که مرا نشناسد.

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵)

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلى عَذابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۲۶)

وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْماعِيلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷)

رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنا مَناسِكَنا وَ تُبْ عَلَيْنا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸)

رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۹)

وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اصْطَفَيْناهُ فِي الدُّنْيا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰)

إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ (١٣١)

وَ وَصَّى بِها إِبْراهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى لَكُمُ الدِّينَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (١٣٢)

أَمْ

ص :٢٢٠

كُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قالَ لِبَنِيهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِى قالُوا نَعْبُدُ إِلهَكَ وَ إِلهَ آبائِكَ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ إِلهاً واحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳)

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما كَسَبَتْ وَ لَكُمْ ما كَسَبْتُمْ وَ لا تُسْئَلُونَ عَمَّا كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴)

وَ قالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصارى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵)

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عِيسى وَ ما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶)

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِى شِقاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷)

صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ (۱۳۸)

قُلْ أَ تُحاجُّونَنا فِي اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (۱۳۹)

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطَ كانُوا هُوداً أَوْ نَصارى قُلْ أَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۰)

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما كَسَبَتْ وَ لَكُمْ ما كَسَبْتُمْ وَ لا تُسْئَلُونَ عَمَّا كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۱)

و (به خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم! و (برای تجدید خاطره،) از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید! و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که: «خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید!» (۱۲۵) و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: «پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده! و اهل آن را -آنها که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده اند- از ثمرات (گوناگون)، روزی ده!» (گفت:) «ما دعای تو را اجابت کردیم؛ و مؤمنان را از انواع برکات، بهره مند ساختیم؛ (اما به آنها که کافر شدند، بهره کمی خواهیم داد؛ سپس آنها را به عذاب آتش می کشانیم؛ و چه بد سرانجامی دارند» (۱۲۶) و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند، (و می گفتند:) پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی! (۱۲۷) پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده! و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، به وجود آور! و طرز عبادتمان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تو توبه پذیر و مهربانی! (۱۲۸) پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)! (۱۲۹) جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی،) روی گردان خواهد شد؟! ما او را در این جهان برگزیدیم؛ و او در جهان دیگر، از صالحان است (۱۳۰) در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور! (و در برابر حق، تسلیم باش! او فرمان پروردگار را، از جان و دل پذیرفت؛ و) گفت: «در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم» (۱۳۱) و ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر،) فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند؛ (و هر کدام به

فرزندان خویش گفتند:) «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است؛ و شما، جز به آیین اسلام [= تسلیم در برابر فرمان خدا] از دنیا نروید!» (۱۳۲) آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟! در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: «پس از من، چه چیز را می پرستید؟» گفتند: «خدای تو و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را و ما در برابر او تسلیم هستیم» (۱۳۳) آنها امتی بودند که درگذشتند. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست؛ و شما هیچ گاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود (۱۳۴) (اهل کتاب) گفتند: «یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت یابید!» بگو: «(این آیینهای تحریف شده، هرگز نمی تواند موجب هدایت گردد،) بلکه از آیین خالص

ص:۲۲۱

ابراهیم پیروی کنید! و او هرگز از مشرکان نبود!» (۱۳۵) بگویید: «ما به خدا ایمان آورده ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی شویم و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم؛ (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی، سبب نمی شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم)» (۱۳۶) اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند، هدایت یافته اند؛ و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده اند و خداوند، شر آنها را از تو دفع می کند؛ و او شنونده و داناست (۱۳۷) رنگ خدایی (بپذیرید! رنگ ایمان و توحید و اسلام؛) و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟! و ما تنها او را عبادت می کنیم (۱۳۸) بگو: «آیا درباره خداوند با ما محاجه می کنید؟! در حالی که او، پروردگار ما و شماست؛ و اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست؛ و ما او را با اخلاص پرستش می کنیم، (و موحد خالصیم)» (۱۳۹) یا می گویید: «ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بودند» ؟! بگو: شما بهتر می دانید یا خدا؟! و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان می کند؟! و خدا از اعمال شما غافل نیست (۱۴۰) آنها امتی بودند که درگذشتند. آنچه کردند، برای خودشان است؛ و آنچه هم شما کرده اید، برای خودتان است؛ و شما مسئول اعمال آنها نیستید (۱۴۱)

در صافی، ج ۱، ص ۲۶۱، از مجمع و عیاشی، از امام باقر (ع): سه سنگ از بهشت فرود آمده است:

۱ - سنگ مقام ابراهیم.

۲ - سنگ بنی اسرائیل که از آن دوازده چشمه جوشید.

۳ - سنگ حجرالاسود.

در اصول کافی، ج ۳، ص ۳۷۸، از امام علی (ع): تو که اعمال رسوا کننده انجام داده ای خنده دندان نما مکن و تویی که گناهِ بی استغفار کرده ای از بلای شبگیر و پیش آمد ناگهانی آسوده مباش.

☼ نکته:

آیات شریفه ۱۴۲ تا ۱۵۱ آیاتی هستند مترتب بر هم، که داستان قبله شدن کعبه را بیان می کنند.

آغاز جزء ۲ از آیه ۱۴۲ تا آیه ۲۵۲ سوره بقره

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلاَّهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُواْ عَلَيْهَا قُل لِّلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ **(۱۴۲)** به زودی مردم کم خرد خواهند گفت چه چیز آنان را از قبله ای که برآن بودند روی گردان کرد بگو مشرق و مغرب از آن خداست هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند (۱۴۲)

در خصوص این آیهٔ شریفه دو سؤال ممکن است به ذهن برسد:

۱ – فلسفه قبله چیست؟

پاسخ: وجود قبله از یک طرف باعث اتحاد مسلمین می شود و از طرفی مراسم حج تأثیر عمیقی بر روی جهانیان بخصوص مسلمانان می گذارد. اینکه مسلمانان هر ساله از تمام نقاط جهان رو به سوی خانه مقدس کعبه نهاده و تنها با یک لباس سفیدِ احرام، خود را بدون هیچ گونه امتیازی در برابر سایرین می بینند خواه ناخواه از غرور و تکبرِ عده ای از مغرورانِ ثروتمندِ

ص :۲۲۲

مسلمان می کاهد و نیز این تجمع، نمادی از قیامت است که انسان را به یاد مرگ می اندازد.

۲ – چرا قبله از بیت المقدس به سوی کعبه تغییر کرد؟ و چرا از همان ابتدا تغییر نکرد؟

پاسخ: اولاً: یهودیان، پیامبر (ص) را به خاطر نداشتن قبله و اقتدای آنها به سوی بیت المقدس که قبله یهودیان است مسخره و سرزنش می کردند. ثانیاً: خدایتعالی در همین آیه شریفه می فرماید: «بگو مشرق و مغرب از آن خداست، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند» . و نیز در آیه بعد می فرماید: «لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه» یعنی «قبله را از این جهت تغییر دادیم تا پیروان پیغمبر را از کسانی که به مخالفت او برخیزند معلوم کنیم» . ثالثاً: مسلمانان تا هنگامی که در مکه اقامت داشتند مأمور بودند به سوی بیت المقدس نماز بخوانند تا نسبت به مشرکان مکه که به سوی کعبه متوجه بودند امتیاز داشته باشند و وقتی نبی مکرم اسلام (ص) به مدینه هجرت فرمود چون یهودیانی که در آن شهر اقامت داشتند به سوی بیت المقدس متوجه بودند مسلمانان مأمور شدند به سوی کعبه توجه کنند تا نسبت به یهود امتیاز داشته باشند. از اینها گذشته قبله قرار گرفتن خانه ای از خانه ها چون کعبه و یا بنایی از بناها چون بیت المقدس، از این جهت نیست که خود این اجسام خلاف تمام اجسام، اقتضای قبله شدن را دارد و در نتیجه ممکن نباشد که حکم قبله بودن بیت المقدس دگرگون شود بلکه تمامی اجسام و جمیع جهات از مشرق و مغرب و جنوب و شمال همه ملک خداوند باری تعالی هستند، هر حکمی، به هر قسمی و در هر زمانی که بخواهد در آنها می رانَد و هر حکمی هم که بکند به منظور هدایت خلق و به مصلحت آنها و به سوی صراط مستقیم و کمال است و ما باید کاملاً مطیع اوامر الهی باشیم چه اینکه فلسفه ای از احکام الهی را بفهمیم یا نفهمیم چرا که علم ناچیز ما کجا و علوم سرشار و بی حد حضرت دوست کجا! «وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلًا» = «و آنچه از علم به شما دادند بسیار اندک است» (بنی اسرائیل ۸۵) در این آیه شریفه، تعبیر «اوتیتم» به شما دادند، آمده است و نفرموده «اوتینا» و یا «اوتی» به شما دادیم یا دادم، که نشان از قلت و کمی و اندکی علم ما در برابر علوم سرشار و بی کران حضرت دوست دارد، که بخواهد آن را به خود اختصاص دهد.

ص: ۲۲۳

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۱۶، از مجمع، در ذیل آیه (سیقول السفهاء)، از امام صادق (ع):

قبله وقتی از بیت المقدس به سوی کعبه برگشت که رسول خدا (ص) سیزده سال در مکه، نماز به سوی بیت المقدس خوانده بود و بعد از مهاجرت به مدینه هم هفت ماه به همان سو نماز خواند، آن وقت خدا او را به طرف مکه برگردانید، چون یهودیان رسول خدا (ص) را سرزنش می کردند و می گفتند: تو تابع مایی و به سوی قبله ما نماز می گزاری، رسول خدا (ص) از این سرزنش دچار اندوهی سخت شد و در نیمه شبی از خانه بیرون شد و به آفاق آسمان نگاه می کرد منتظر بود از ناحیه خدایتعالی در این خصوص امری صادر شود فردای آن شب وقتی هنگام نماز ظهر شد، آنجناب در مسجد بنی سالم بود و دو رکعت از نماز ظهر را خواند، که جبرئیل نازل شد، دست به دو شانه آن حضرت گذاشت، او را به طرف کعبه برگردانید و این آیه نازل شد: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» در نتیجه آنجناب دو رکعت از یک نماز را به سوی بیت المقدس و دو رکعت دیگرش را به سوی کعبه خواند، بعد از این جریان سر و صدای یهود و مردم نفهم بلند شد، که چرا از قبله ای که داشت برگشت؟ (به خاطر همین ماجرا، مسجد بنی سالم به مسجد ذوقبلتین یا دو قبله ای معروف شد).

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلاَّ عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللّهُ وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ **(۱۴۳)** و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد و قبله ای را که [چندی] بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می کند از آن کس که از عقیده خود برمی گردد بازشناسیم هر چند [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت[شان] کرده سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است (۱۴۳)

در تفسیر کلمهٔ «وسطا» و «شُهَداءَ عَلَی الناس» چند قول هست:

۱ - نظر صاحب جوامع الجامع، ج ۱، ذیل آیه فوق، ص ۱۹۳: امت ها در قیامت تبلیغ احکام و تعالیم

دینی را توسط پیامبران انکار می کنند و خداوند که دانای به همه امور است از فرستادگان خود می خواهد با دلیل اثبات کنند که احکام الهی را به مردم ابلاغ نموده اند، آنگاه امت محمد (ص) را می آورند و آنها در مورد پیامبران گواهی می دهند که آنان حقایق دینی را به امت های خود رسانده اند و پیامبر اسلام (ص) نیز گواهی امت خویش را تأیید می کند.

۲ – بعضی از مفسرین گفته اند: امت اسلام، امت میانه اند یعنی بین اهل کتاب و مشرکین، یعنی نه مثل مشرکین هستند که فقط جنبه مادیت و لذت های مادی را بگیرندو نه مثل اهل کتاب (نصاری) که تنها جانب روح را تقویت نموده و جز به ترک دنیا و رهبانیت به چیز دیگری دعوت نمی کنند.

۳ – نظر صاحب تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۰۰ – ۲۱۸: اولاً: وسط بودن امت هر دو نتیجه را دنبال دارد، یعنی جمله: (لتکونوا شُهَداءَ عَلَی الناس) و جمله: (و یکون الرسول علیکم شهیداً)، هر دو نتیجه و لازمه وسط بودن امت است. ثانیاً: وسط بودن امت، به این معناست که میان رسول و مردم واسطه اند. نه آنطور که آن مفسر گفت ملت و دین اسلام میانه افراط و تفریط و میانه دو طرف تقویت روح و تقویت جسم واسطه باشد. ثالثاً: اینکه آیه شریفه مورد بحث، به حسب معنا مرتبط است به آیاتی که دعای ابراهیم (ع) را حکایت می کرد و اینکه شهادت از شئون امت مسلمه ای است که آنجناب از خدا درخواست نمود. رابعاً: امت اسلام در زمان انبیاء گذشته حاضر نبودند، تا ببینند آیا رسالت خود را تبلیغ می کردند یا نه (که بخواهند شهادت دهند).

☼ مؤلف:

با توجه به روایات و نیز سیاق آیه شریفه، بین امتِ وسط و شاهدان، ارتباطی وجود دارد و از آنجایی که شاهد باید زنده باشد لذا بعد از شهادتِ حضرت رسول (ص) دیگر نمی توان گفت که رسول اکرم (ص) شاهدِ امت بعد از شهادتش است پس تفسیر عده ای که می گویند شهداء، تمام امتند واقعاً عقلانی نیست، از طرفی امت حضرت رسول (ص) در زمان انبیاءِ گذشته حاضر نبوده اند که بخواهند بر آنها شهادت دهند. بنابراین می توان گفت: دوازده امامِ معصوم (علیهم السلام) که جانشین حضرت رسول (ص) هستند و در هر دوره از امامتشان شاهدی زنده بر امتند، در قیامت به عنوان شهداء و گواهان امت، شهادت می دهند و حضرت رسول (ص) نیز گواه

و شاهد این دوازده معصوم (علیهم السلام) خواهد بود (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۱۸، از کتاب مناقب، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

(شهداءِ بر مردم) به غیر رسولان و امامان کسی نیست و اما امت، معقول نیست که خدا از آنها شهادت بطلبد، برای اینکه در میان امت کسانی هستند که شهادتشان یک بند سبزی و یک پَرِ کاه ارزش ندارد.

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۱۸، از عیاشی، از امام صادق (علیه السلام):

اگر خیال کنی که منظور خدایتعالی از این آیه همه موحدین اهل قبله است، سخت اشتباه کرده ای، برای اینکه آیا خدایتعالی در قیامت از کسی شهادت می خواهد که در دنیا شهادتش در مرافعه ای که بر سر یک من خرما به پا می شد پذیرفته نبود و آن وقت شهادت چنین کسی در درگاهش پذیرفته می شود؟ حاشا! این حرف معقول نیست و خدایتعالی چنین چیزی را از خلق خودش نمی پسندد، آنوقت خودش چگونه مرتکب آن می شود، بلکه منظور خدایتعالی از امت، افرادی است که مصداق آیه (کنتم خیر امه اخرجت للناس) اند و آنان امت وسط و بهترین امتند، که خدا برای مردم خلقشان کرده است (منظور ائمه (ع) هستند).

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۹۴، از حضرت علی (ع):

مقصود از «شهداء علی الناس» ما هستیم، پس رسول خدا (ص) گواه بر ماست و ما گواه خدا بر مردم و حجت او در روی زمین می باشیم.

قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ (۱۴۴)

وَ لَئِنْ أَتَیْتَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ بِکُلِّ آیَةٍ ما تَبِعُوا قِبْلَتَکَ وَ ما أَنْتَ بِتابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَ ما بَعْضُهُمْ بِتابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّکَ إِذاً لَمِنَ الظَّالِمینَ (۱۴۵)

الَّذینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَریقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ (۱۴۶)

الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرینَ (۱۴۷)

وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدیرٌ (۱۴۸)

وَ مِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹)

وَ مِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ

وَجْهِکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَيْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ لِئَلاَّ يَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْکُمْ حُجَّةٌ إِلاَّ الَّذينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْني وَ لِأُتِمَّ نِعْمَتي عَلَيْکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰)

کَما أَرْسَلْنا فيکُمْ رَسُولاً مِنْکُمْ يَتْلُوا عَلَيْکُمْ آياتِنا وَ يُزَکِّيکُمْ وَ يُعَلِّمُکُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ يُعَلِّمُکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ (۱۵۱)

نگاه های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می بینیم! اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن! و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید! و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، بخوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده؛ (و در کتابهای خود خوانده اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله، نماز می خواند). و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست! (۱۴۴) سوگند که اگر برای (این گروه از) اهل کتاب، هرگونه آیه (و نشانه و دلیلی) بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند کرد؛ و تو نیز، هیچ گاه از قبله آنان، پیروی نخواهی نمود. (آنها نباید تصور کنند که بار دیگر، تغییر قبله امکان پذیر است!) و حتی هیچ یک از آنها، پیروی از قبله دیگری نخواهد کرد! و اگر تو، پس از این آگاهی، متابعت هوسهای آنها کنی، مسلما از ستمگران خواهی بود! (۱۴۵) کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او [= پیامبر] را همچون فرزندان خود می شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند! (۱۴۶) این (فرمان تغییر قبله) حکم حقی از طرف پروردگار توست، بنابراین، هرگز از تردیدکنندگان در آن مباش! (۱۴۷) هر طایفه ای قبله ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است؛ (بنابراین، زیاد درباره قبله گفتگو نکنید! و به جای آن،) در نیکی ها و اعمال خیر، بر یکدیگر سبقت جویید! هر جا باشید، خداوند همه شما را (برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد، در روز رستاخیز،) حاضر می کند؛ زیرا او، بر هر کاری تواناست (۱۴۸) از هر جا (و از هر شهر و نقطه ای) خارج شدی، (به هنگام نماز،) روی خود را به جانب «مسجد الحرام» کن! این دستور حقی از طرف پروردگار اوست! و خداوند، از آنچه انجام می دهید، غافل نیست! (۱۴۹) و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن! و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن کنید! تا مردم، جز ظالمان (که دست از لجاجت برنمی دارند،) دلیلی بر ضد شما نداشته باشند؛ (زیرا از نشانه های پیامبر، که در کتب آسمانی پیشین آمده، این است که او، به سوی دو قبله، نماز می خواند) از آنها نترسید! و (تنها) از من بترسید! (این تغییر قبله، به خاطر آن بود که) نعمت خود را بر شما تمام کنم، شاید هدایت شوید! (۱۵۰) همان گونه (که با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم) رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند؛ و شما را پاک کند؛ و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد؛ و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد (۱۵۱)

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۱۹، از تهذیب، از ابی بصیر روایت کرده که گفت:

به (صادقین علیهما السلام) عرضه داشتم: آیا خدایتعالی به رسول خدا (ص) دستور داده بود که به سوی بیت المقدس نماز بگزارد؟ فرمود: بله (و آیه۱۴۴ را قرائت فرمود).

☼ نکته:

اهل کتاب در کتابشان خوانده بودند که قبله پیامبرِ آخرالزمان (ص) رو به مکه است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۹۷، در ذیل آیه شریفه ۱۴۴، آورده است: بعضی گفته اند: تغییر قبله در ماه رجب دو ماه قبل از وقوع جنگ بدر و هنگام زوال آفتاب در حالی که رسول اکرم (ص) در

مسجد بنی سلمه (سالم) دو رکعت از نماز ظهر را با اصحاب به جا آورده بودند، انجام گرفت و در یک لحظه پیک وحی بازوان پیامبر اکرم (ص) را گرفت و از بیت المقدس به سوی کعبه برگردانید به طوری که زنها جای خود را به مردان و مردان جای خود را به زنها دادند. از این رو این مسجد را «ذوقبلتین» نامیده اند.

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۲۲، از عیاشی، از امام باقر (ع):

رو به قبله نماز بخوان و در نماز از قبله رو مگردان، که نمازت فاسد می شود چون خدای سبحان به رسول گرامیش فرموده در نماز واجب باید حتماً رو به قبله نماز بخوانی.

☼ نکته:

در اخبار زیادی از طریق شیعه آمده است که آیه شریفه: «اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعاً ... » ، درباره اصحاب قائم علیه السلام نازل شده است.

در تفسیر جوامع، ج ۱، ص ۲۰۲، در ذیل آیه۱۴۸، از حضرت رضا (ع):

هر موقع قائم ما قیام کند خداوند جمیع شیعیان را از شهرها به سوی او جمع می کند.

فَاذْكُرُونِی اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُواْ لِی وَلاَ تَكْفُرُونِ **(۱۵۲)** پس مرا یاد کنید [تا] شما را یاد کنم و شکرانه ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید (۱۵۲)

☼ نکته:

ذکر خدا تنها «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» نیست، هر چند که این نیز از مصادیقش است، ولی منظور این است که در هر جا که پای اطاعت خدا به میان می آید، به یاد خدا باشی و اطاعتش کنی و هر جا معصیت خدا پیش آید، به یاد او باشی و آن را ترک کنی.

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۳۷، از دُرمنثور، از رسول خدا (ص): کسی را که چهار چیز داده باشند چهار چیز دیگر هم داده اند و تفسیر این در کتاب خداست:

۱ - کسی که توفیق یاد خدایش داده اند، خدا نیز به یاد او خواهد بود: «اذکرونی اذکرکم» ، ۲ - کسی که توفیق دعایش داده اند، اجابت دعا هم داده اند: «ادعونی استجب لکم» (غافر۶۰)، ۳ - کسی که مقام شکرش داده اند، زیادی نعمت هم داده اند: «لئن شکرتم لِاَزیدنکم» (ابراهیم ۷)، ۴ - کسی که توفیق استغفارش داده اند، آمرزشش هم داده اند: «استغفروا ربکم، انه کان غفارا» (۱).

١- نوح ١٠

در المیزان، ج ۲، ص ۲۳۸، از دُرّمنثور، از سعید بن منصور، از رسول خدا (ص):

کسی که خدا را اطاعت کند، خدا را ذکر کرده، هر چند که نماز و روزه و تلاوتش کم باشد و کسی که خدا را عصیان کند، خدا را از یاد برده، هر چند نماز و روزه و تلاوتش بسیار باشد.

در نهج البلاغه، ص ۶۳۳، ح۳۹، از حضرت علی (ع):

عملِ مستحبْ انسان را به خدا نزدیک نمی گرداند، اگر به واجب زیان رساند.

در نهج البلاغه، ص ۶۳۵، ح۴۶، از حضرت علی (ع):

گناهی که تو را پشیمان کند بهتر از کار نیکی است که تو را به خودپسندی وا دارد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حرعاملی، ص ۱۵۹، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: ای موسی! رضایت من در کراهت توست و رضایت من در رضایت تو به قضا و قدر من است.

از همان منبع، ص ۲۷۱، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: ای فرزند آدم! اطاعتم کن در آنچه فرمانت می دهم و هرگز نخواه آن چه را که صلاح تو در آن است را به من یاد بدهی.

از همان منبع، ص ۲۷۵، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

هر بنده ای که اطاعتم کند او را به غیر خودم واگذار نمی کنم و هر کس عصیانم ورزد او را به حال خودش وا می گذارم و برایم مهم نیست که او در کدام وادی هلاک شود و بدبخت گردد.

از همان منبع، ص ۲۹۰، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: ای فرزند آدم! گناه مردم تو را از گناه خودت غافل نکند و نعمت مردم تو را از نعمت خداوند مأیوس نکند و هرگز مردم را از رحمت خداوند مأیوس نکن در حالی که خودت به او امیدواری.

از همان منبع، ص ۲۹۶، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: هر کس از من مسئلت کند در حالی که بداند و اعتقاد کند که منم ضرر دهنده و نفع رساننده واقعی، اجابتش می کنم.

از همان منبع، ص ۶۱۹، از امام باقر (ع)، از خدای تعالی: به عزت و جلالم سوگند، هیچ بنده ای اراده

و خواست مرا بر اراده و خواست خود ترجیح ندهد مگر آن که خودم تنگناهایش را کفایت کنم و آسمان و زمین را ضامنِ روزیش نمایم و خودم برای او ماوراءِ تجارتِ هر تاجری قرار گیرم.

از همان منبع، ص ۶۴۱، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

هر کس در جمعی از مردم مرا یاد کند، من نیز او را در جماعتی از ملائکه یاد می کنم.

از همان منبع، ص ۶۴۷، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی: بنده مؤمنم محزون می شود هر آن گاه که برایش تنگ می گیرم و نمی داند که او در این حال به من نزدیکتر است. و بنده مؤمنِ دیگرم شادمان می شود زمانی که برایش وسعت می دهم و او در آن حال از من دورتر می گردد.

از همان منبع، ص ۶۵۱، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی: من شریک خوبی هستم و هر کس در عملش همراه با من شریکی (دیگر) اتخاذ کند، آن عملش مخصوص به شریکِ من است چرا که من چیزی را نمی پذیرم مگر آن که به صورت کامل برای من باشد.

از همان منبع، ص ۶۵۲، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

هر کس مرا در نهان یاد کند او را در آشکار یاد خواهم کرد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۷۶، چ۲، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

ای فرزند آدم! مرا در درونت یاد کن تا تو را در درونم یاد کنم و مرا در خلوتت یاد کن تا تو را در خلوتم یاد کنم و مرا در جمع یاد کن تا تو را در جمعی بهتر از جمعت یاد کنم.

از همان منبع، ص ۶۹۱، از امام رضا (ع)، از خدای تعالی: من در نزد ظن و گمان بنده ام هستم، اگر خیر باشد پس برایش خیر خواهم و اگر بد باشد برایش بد خواهم.

از همان منبع، ص ۷۰۰، از معصوم (ع)، از خدای تعالی: ای بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خودم قرار دهم، من زنده و نامیرایم، تو را زنده ی نامیرا کنم، من بی نیاز و غنی هستم، تو را بی نیاز و غنی کنم، من هر چه بخواهم همان شود، تو را چنین کنم که هر چه بخواهی همان شود.

از همان منبع، ص ۷۰۱: ای بنده من! اشیاء را به خاطرِ تو خلق کرده ام و تو را برای خودم خلق نمودم. دنیا را با احسانم به تو بخشیدم و آخرت را به سبب ایمانت به تو بخشیده ام.

از همان منبع، ص ۷۰۳: من همنشین کسی هستم که یادم کند.

از همان منبع، ص ۷۰۳، از معصوم (ع)، از خدای تعالی: یادم کنید تا با نعمتهایم یادتان کنم، اگر با

عبادت و طاعت یادم کنید با نیکی و نعمت و رحمت و رضوانم یادتان کنم.

از همان منبع، ص ۷۰۵، از معصوم (ع)، از خدای تعالی: از دعا کردن دچار ملالت و خستگی نشو چرا که از اجابت کردن دعا خسته و ملالت زده نمی شوم.

از همان منبع، ص ۷۰۶، از معصوم (ع)، از خدای تعالی:

هر بنده ای که بر قلب او اطلاع حاصل کنم و در آن تمسک جستن به ذکر و یادم را غالب ببینم، سیاستِ امورش را خودم بر عهده می گیرم و خود همنشین و هم سخن و اَنیسش شوم.

یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ إِنَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ **(۱۵۳)**

ای اهل ایمان از شکیبایی و نماز یاری جویید زیرا خدا با شکیبایان است (۱۵۳)

صاحب تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۳۹، ذیل آیه آورده است:

این ۵ آیه (۱۵۳ تا ۱۵۷) که جملاتی در سیاق متحد دارند به صورت یکجا و قبل از نزول دستور جهاد نازل شده اند. در مورد صبر حدود ۷۰ مورد در قرآن اشاره شده است. در آیه مورد بحث تنها صبر را توصیف کرده (... مع الصابرین) و از نماز چیزی نفرموده، با اینکه در آیه (و استعینوا بالصبر و الصلاه و انها کبیره ...) (بقره ۴۵). نماز را توصیف کرده، بدین جهت بود، که مقام آیات مورد بحث مقام برخورد با مواقف هول انگیز و هماوردی با شجاعان است و در این مقام اهتمام ورزیدن به صبر مناسب تر است.

در جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۰۷، از حضرت امیرمؤمنان (ع): صبر دو نوع است:

۱ – صبر بر آنچه دشوار است و به انجام آن تمایل نداری.

۲ – صبر و خودداری از آنچه دوست می داری.

در ارشاد شیخ مفید، فصل۵۳، ص ۳۰۱، از حضرت علی (ع):

صبر ۳ نوع است:

۱ – صبر بر مصیبت.

۲ – صبر بر طاعت.

۳ – صبر از معصیت.

☼ مؤلف:

مولا و سرورم حضرت علی (ع) در روایت اول، صبر را در خصوص تمایلات شخصیِ فرد، تقسیم فرموده و در روایت دوم آن را به طور عام تعبیر فرموده است.

وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبيلِ اللّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لاَّ تَشْعُرُونَ (۱۵۴) و کسانی را که در راه خدا کشته می شوند مرده نخوانید بلکه زنده اند ولی شما نمی دانید (۱۵۴)

ص: ۲۳۱

در تفسیر آیهٔ شریفه، اقوالی آمده است از جمله:

۱ - جایز است خداوند اجزایی از بدن شهید را یک جا جمع کند، آنگاه به آنها حیات بخشیده و نعمت های بی پایان خود را به آنها برساند، گرچه حجم آن اجزا به اندازه یک ذره باشد.

۲ - منظور از زندگی بعد از شهادت این است که نام شهید زنده می ماند و در اثر مرور زمان ذکر جمیلش کهنه نمی شود.

۳ - این آیه فقط مخصوص شهدای بدر است و غیر آن را شامل نمی شود.

۴ - این آیه خطاب به مؤمنین نیست چون مؤمنین به خدا و روز جزا ایمان دارند.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۲، در ذیل آیه مذکور، ص ۲۴۰ - ۲۸۰، با رد بعضی از تفاسیر آورده است:

۱ - این آیه در اواسط رسالت رسول خدا (ص) نازل شده و در آن هنگام بی اطلاعی بعضی از مردم از بقاء بعد از مرگ خیلی بعید نیست، چون عموم مسلمانان ایمان به زندگی آخرت دارند و عده ای حتی امروز هم عالم برزخ را قبول ندارند چون قرآن کریم به صورت واضح به آن اشاره نکرده است بلکه سربسته و مجمل ذکر کرده است.

۲ - این آیه به حیات برزخی اشاره دارد و آیاتی دیگر نیز بر اثبات برزخ هست از جمله:

۱ - «وَ من ورائهم برزخ» (مؤمنین ۱۰۰).

۲ - «وَ لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله» (آل عمران ۱۶۹).

۳ - «یسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّه» (آل عمران ۱۷۱).

۴ - «اَلمُلکُ یَومَئذٍ الحق لِلرحمن» (فرقان ۲۶).

۵ - «قالوا ربنا اَمتنا اثنَتین وَ اَحییتنا اثنَتین» (مؤمن ۱۱).

۶ - «وَ کنتم اَمواتاً فَاَحیاکم ثمَّ یُمیتُکم ثم یحییکم ثم الیه» (بقره ۲۸).

۷ - «النارُ یُعرَضون علیها» (مؤمن ۴۶).

۸ - (نحل ۶۳).

☼ مؤلف:

با توجه به اینکه در ابتدای آیه، حرف عطف «و» آمده و به عبارتی آیه را به آیه قبلی ربط می دهد که مورد خطاب «یا ایها

الذین آمنوا» است، بنابراین طرف صحبت حضرت حق تعالی همان مؤمنان است و نه کافران، پس قول چهارم مردود است. سه قول دیگر هم، بنا به دلایل عقلی و قرآنی و با توضیحات کامل صاحب المیزان پایه و اساسی ندارند. خلاصه اینکه: آیه شریفه اشاره به حیات بعد از مرگ شهدا دارد تا هر شَکی را در این خصوص بطلان فرماید. (والله اعلم).

ص: ۲۳۲

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۸۳، از کافی، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

ارواحِ اموات مانند اجساد، بدن دارند و در درختی از بهشت جای دارند، یکدیگر را می شناسند و حال یکدیگر را می پرسند و چون روحی تازه از راه برسد، به یکدیگر می گویند: فعلاً- مزاحمش نشوید که از هول عظیمی درآمده، آنگاه از او می پرسند: فلانی چه کرد؟ و فلانی چه شد؟ اگر در پاسخ بگوید: او در دنیا زنده بود، که من آمدم، به انتظارش می نشینند و اگر بگوید: او مدتی است از دنیا درآمده، می فهمند او بهشتی نبوده، از درِ ترحم گویند: سقوط کرده، سقوط کرده.

در المیزان، ج ۲، ص ۲۸۲، از کافی، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

مؤمن به دیدار بازماندگان خود می آید و از زندگی آنان تنها آنچه مایه خرسندی است می بیند و آنچه مایه نگرانی است از نظر او پوشیده می دارند و کافر هم به زیارت بازمانده خود می آید ولی او تنها ناگواری ها را می بیند و اما خوشی ها و آنچه محبوب اوست از نظرش پوشیده می دارند. اموات همه جمعه ها به دیدار اهل خود می آیند و بعضی دیگر به قدر عملی که دارند.

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ (۱۵۶) أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جانها و محصولات می آزماییم و مژده ده شکیبایان را (۱۵۵) [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم (۱۵۶) بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و هدایت یافتگان [هم] خود ایشانند (۱۵۷)

☼ نکته:

آیه شریفه ۱۵۶ معروف به آیه استرجاع است.

در کافی، ج ۴، ص ۲۵۰، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص): صلوات بر من و اهل بیتم نفاق را ببرد.

از همان منبع، ص ۲۴۹: هر کس یک صلوات بر پیامبر (ص) بفرستد خداوند متعال هزار بار در هزار صف از فرشته ها بر او صلوات فرستد و چیزی از مخلوقات خدایتعالی نماند جز این که بر این بنده صلوات فرستد.

در المیزان، ج ۲، ص ۳۲۲، ذیل آیه از کتاب معانی، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

صلوات از ناحیه خدا، رحمت، از ناحیه ملائکه، تزکیه و از ناحیه مردم، دعا است.

در المیزان، ج ۲، ص ۳۲۲، از کافی، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص)، از خدایتعالی:

من دنیا را در میان بندگانم قرض نهادم، هر کس از دنیا چیزی به من قرض دهد، به هر یکی ده تا هفتصد برابر اجر می دهم و کسی که به من قرض ندهد و من خودم از او چیزی به زور بگیرم، سه چیز را در برابر به او می دهم که اگر یکی از آن سه چیز را به ملائکه می دادم، از من راضی می شدند. آنگاه امام صادق (ع) فرمود: و این سه چیز همان است که آیه (الذین اذا اصابتهم ... هُمُ المهتدون) به آن شاره دارد، اول صلوات است، دوم رحمت است، سوم اهتداء، این سه مزد، مخصوص آنهایی است که خدایتعالی چیزی را از آنها به زور گرفته باشد.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۳۰۰، چ۱، از رسول خدا (ص):

کسی که آخر کلامش صلوات بر من و بر علی (ع) باشد وارد بهشت شود.

در غررالحکم، ص ۵۳۷، از امام علی (ع): زشت ترین عیوب، نگذشتن از لغزش مردم است و بزرگترین گناهان شتاب کردن در انتقام است.

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ **(۱۵۸)** بدرستی صفا و مروه از نشانه های خداست پس هرکه خانه [خدا] را حج یا عمره گزارد بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی (طواف) بجای آورد و هرکه افزون بر فریضه کارخیر کند خدا حق شناس وداناست (۱۵۸)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۳۰: از آنجایی که آیات اول سوره مبارکه بقره در سال اول هجرت نازل شده و آیات قبله در سال دوم هجرت در مدینه نازل شده و این آیه در سالی که مسلمین حج کردند نازل شده پس معلوم می شود سوره بقره سیاقهای متعددی دارد نه یک سیاق. (سوره بقره اولین سوره ای است که در مدینه نازل شده است).

در المیزان، ج ۲، ص ۳۲۹، از درمنثور و در جوامع، ج ۱، ص ۲۱۰، از امام باقر (ع): روی کوه «صفا» بتی بنام «اساف» و روی کوه مروه، بتی بنام «نائله» نصب شده بود، مردم دوران جاهلیت وقتی سعی

بین صفا و مروه می کردند، برآن دو بت دست می کشیدند و چون اسلام آمد، مسلمانان به خاطر عمل مشرکان از طواف میان آن دو کراهت داشتند، (آیه نازل شد) و کراهت رفع گردید.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلعَنُهُمُ اللّهُ وَيَلْعَنُهُمْ اللَّاعِنُونَ **(۱۵۹)**

کسانی که نشانه های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده ایم بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب توضیح داده ایم نهفته می دارند آنان را

خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان لعنتشان می کنند (۱۵۹)

بر اساس روایات، این آیه تعابیر زیادی می تواند داشته باشد:

۱ – مقصودِ آیه، دانشمندان یهود هستند که نبوت پیامبر (ص) را کتمان می کردند با اینکه خداوند نشانه های نبوت و حقانیت آن حضرت و نیز صفات و خصوصیات وی را در تورات بیان کرده بود.

۲ – منظور علمای فاسدند که علم را مخفی می کنند.

۳ – منظور از راهنما حضرت علی (ع) است.

۴ – منظور از راهنما اهل بیت (ع) هستند.

☼ مؤلف:

از آنجا که امامان معصوم (علیهم السلام)، هادی و بینه حقیقی بشرند، آنهایی که باعث ظلم و جور به این راهنماها شده و در حقیقت قصد جدایی این انوار نورانی از مردم را داشته اند، آنها کتمان کننده های واقعی و ائمه اطهار (ع) بینه و هدی و همان «لاعنونِ» واقعی و مصادیق اصلی آیه اند و البته این آیه با تعابیر فوق نیز تطبیق دارد.

در تفسیرالمیزان، ج ۲، ص ۳۳۸، از عیاشی، از امام صادق (ع): منظور از «لاعنون» ماییم.

إِلاَّ الَّذينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُوا فَأُولئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحيمُ (۱۶۰)

إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعينَ (۱۶۱)

خالِدينَ فيها لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ (۱۶۲)

وَ إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحيمُ (۱۶۳)

إِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْكِ الَّتی تَجْری فِی الْبَحْرِ بِما يَنْفَعُ النَّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فيها مِنْ كُلِّ دابَّةٍ وَ تَصْريفِ الرِّياحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ

يَعْقِلُونَ (۱۶۴)

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَميعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَديدُ الْعَذابِ (۱۶۵)

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ (۱۶۶)

وَ قالَ

الَّذینَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ کَما تَبَرَّؤُا مِنَّا کَذلِکَ یُریهِمُ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجینَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)

مگر آنها که توبه و بازگشت کردند و (اعمال بد را، با اعمال نیک،) اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند؛ آشکار ساختند) من توبه آنها را می پذیرم؛ که من تواب و رحیمم (۱۶۰) کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود (۱۶۱) همیشه در آن (لعن و دوری از رحمت پروردگار) باقی می مانند؛ نه در عذاب آنان تخفیف داده می شود و نه مهلتی خواهند داشت (۱۶۲) و خدای شما، خداوند یگانه ای است، که غیر از او معبودی نیست! اوست بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص)! (۱۶۳) در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن گسترده و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می اندیشند! (۱۶۴) بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهاشان،) شدیدتر است. و آنها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند،) هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی آنها) (۱۶۵) در آن هنگام، رهبران (گمراه و گمراه کننده) از پیروان خود، بیزاری می جویند؛ و کیفر خدا را مشاهده می کنند؛ و دستشان از همه جا کوتاه می شود (۱۶۶) و (در این هنگام) پیروان می گویند: کاش بار دیگر به دنیا برمی گشتیم، تا از آنها [= پیشوایان گمراه] بیزاری جوییم، آن چنان که آنان (امروز) از ما بیزاری جستند! (آری،) خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می دهد؛ و هرگز از آتش خارج نخواهند شد! (۱۶۷)

یَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي الأَرْضِ حَلاَلًا طَيِّبًا وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ **(۱۶۸)** ای مردم از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید و از گامهای شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست (۱۶۸)

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۹۸، از عیاشی، از امام ابی جعفر (ع) روایت شده که فرمود:

هر سوگندی که به غیر خدا باشد از خطوات شیطان است.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع): وقتی کسی بر چیزی سوگند خورد، البته در صورتی که آن چیز عملی باشد که انجامش از ترکش بهتر باشد، در این صورت باید آن عمل خیر را بیاورد و کفاره ای بر او نیست و کفاره این سوگندها از خطوات شیطان است.

☼ نکته:

در روایات زیادی آمده است: «سوگندهایی که انسان برای انجام معصیت و کارهای زشت و ناپسند می خورد از خطوات شیطان است و نباید به آنها عمل کرد» .

إِنَّما یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۱۶۹)

وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ

نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ (۱۷۰)

وَ مَثَلُ الَّذينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذى يَنْعِقُ بِما لا يَسْمَعُ إِلاَّ دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ (۱۷۱)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲)

او شما را فقط به بديها و كار زشت فرمان می دهد؛ (و نيز دستور می دهد) آنچه را كه نمی دانيد، به خدا نسبت دهيد (۱۶۹) و هنگامی كه به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل كرده است، پيروی كنيد!» می گويند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن يافتيم، پيروی می نماييم» آيا اگر پدران آنها، چيزی نمی فهميدند و هدايت نيافتند (باز از آنها پيروی خواهند كرد)؟! (۱۷۰) مثل (تو در دعوت) كافران، بسان كسی است كه (گوسفندان و حيوانات را برای نجات از چنگال خطر،) صدا می زند؛ ولی آنها چيزی جز سر و صدا نمی شنوند؛ (و حقيقت و مفهوم گفتار او را درک نمی كنند. اين كافران، در واقع) كر و لال و نابينا هستند؛ از اين رو چيزی نمی فهمند! (۱۷۱) ای كسانی كه ايمان آورده ايد از نعمتهای پاكيزه ای كه روزی شما كرده ايم بخوريد و اگر تنها او را می پرستيد خدا را شكر كنيد (۱۷۲)

☼ نكته:

«با مقايسه آيه ۱۷۲ با آيه ۱۶۸ می توان گفت كه خداوند متعال در آيه ۱۷۲ با نزديكی و رأفت، با مؤمنين صحبت می فرمايد»
.

إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزيرِ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَلا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(۱۷۳)** [خداوند] تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را كه [حين سر بريدن] نام غير خدا بر آن برده شده بر شما حرام گردانده است [اما] كسی كه [در حفظ جانش به خوردنشان] ناچار شود در صورتی كه ستمگر و متجاوز نباشد يا از حد تجاوز نكند، گناهی نيست زيرا خدا آمرزنده و مهربان است (۱۷۳)

در الميزان، ج ۲، ص ۴۱۱، از كافی، از امام صادق (ع):

باغی آن است كه در طلب شكار است و عادی به معنای دزد است، كه نه شكارچی می تواند در حال اضطرار گوشت مردار بخورد و نه دزد. گوشت مردار بر اين دو حرام است، با اينكه برای مسلمانان حلال است و نيز اين دو، در سَفرِ شكار و دزدی نبايد نماز را شكسته بخوانند.

از همان منبع، از عياشی، از امام صادق (ع): باغی، ظالم است و عادی غاصب.

در تفسيرالميزان، ج ۲، ص ۴۱۱، از حماد، از امام صادق (ع):

باغی، آن كسی است كه بر امام خروج كند و عادی دزد است.

از همان منبع، از مجمع، از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام):

یعنی بر امام مسلمین بغی نکند و با معصیت از طریق اهل حق تعدی ننماید.

ص: ۲۳۷

إِنَّ الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْکِتابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلیلاً أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ (۱۷۴)

أُولئِکَ الَّذینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَهَ بِالْهُدی وَ الْعَذابَ بِالْمَغْفِرَهِ فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَی النَّارِ (۱۷۵)

ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ الَّذینَ اخْتَلَفُوا فِی الْکِتابِ لَفی شِقاقٍ بَعیدٍ (۱۷۶)

کسانی که کتمان می کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده و آن را به بهای کمی می فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی خورند؛ و خداوند، روز قیامت، با آنها سخن نمی گوید؛ و آنان را پاکیزه نمی کند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است (۱۷۴) اینان، همانهایی هستند که گمراهی را با هدایت و عذاب را با آمرزش، مبادله کرده اند؛ راستی چقدر در برابر عذاب خداوند، شکیبا هستند!! (۱۷۵) اینها، به خاطر آن است که خداوند، کتاب (آسمانی) را به حق، نازل کرده؛ و آنها که در آن اختلاف می کنند، در شکاف عمیقی قرار دارند (۱۷۶)

لَّیْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِکَهِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیِّینَ وَآتَی الْمَالَ عَلَی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَالسَّآئِلِینَ وَفِی الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاهَ وَآتَی الزَّکَاهَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاءِ والضَّرَّاءِ وَحِینَ الْبَأْسِ أُولَئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَأُولَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ **(۱۷۷)** نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در [آزاد کردن] بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفادارانند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند آنانند کسانی که راست گفته اند و آنان همان پرهیزکارانند (۱۷۷)

بعضی از مفسرین گفته اند: بعد از برگشتن قبله از بیت المقدس به سوی کعبه، جدال و بگو مگو بسیار شد، بدین جهت آیه نازل شد.

در المیزان، ج ۲، ص ۴۲۲، از کافی، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

فقیر کسی است که کاردش آن چنان به استخوان نرسیده، که دست به سوی مردم دراز کند، ولی مسکین بدحال تر از اوست و بأس از هر دو بدحال تر است.

از همان منبع، از مجمع، از امام باقر (ع): ابن السبیل کسی است که دستش از اهلش بریده باشد.

در غررالحکم، ح ۴۷۲۵، از امام علی (ع):

بخشش کردن مسئولان مملکتی از اموال عمومی مردم، بزرگترین ظلم و خیانت است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنثَى بِالأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ **(۱۷۸)** ای اهل ایمان درباره کشتگان بر شما [حق] قصاص مقرر شده آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن و هر کس که از جانب برادر [دینی]اش [یعنی ولی مقتول] چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پسندیده پیروی کند و با [رعایت] احسان [خونبها را] به او بپردازد این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست پس هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد وی را عذابی دردناک است (۱۷۸)

☼ نکته:

«چون خطاب آیه به مؤمنین است پس حکم قصاص مربوط به مسلمین است و کفار اهل ذمه و بقیه کفار مشمول آیه شریفه نیستند» .

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۲۶، از تفسیر عیاشی، از امام صادق (ع):

اگر آزاد برده ای را بکشد، به خاطر آن برده کشته نمی شود، تنها او را به سختی می زنند و سپس خون بهای برده را از او می گیرند و نیز اگر مردی زنی را کشت و صاحبانِ خونِ آن زن خواستند قاتل را بکشند، باید نصف دیه قاتل را به اولیاء او بپردازند.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَاْ أُولِيْ الأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ **(۱۷۹)**

و ای خردمندان حکم قصاص برای حفظ حیات شماست باشد که به تقوا گرایید (۱۷۹)

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۲۴، آمده است: مفسرین گفته اند: این آیه با همه اختصار و کوتاهی و سلامت لفظش، بلیغ ترین آیات قرآن در افاده معنای خویش است و برجسته ترین آیات در بلاغت است، چون در عین این که استدلالش بسیار قوی است، معنایش بسیار لطیف و زیباست.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالأقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ **(۱۸۰)** بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر مالی بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند [این کار] حقی است بر پرهیزکاران (۱۸۰)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۳۷: «در قرآن کریم هر جا فرموده: فلان امر بر فلان قوم

نوشته شـده، معنایش این است که این حکم با سـرنوشت، قطعی و لازم شده است (و واجب است)، ولی از آن جا که در آخر این آیه، کلمه متقین آمـده، دلالت بر وجوب را سـست می کنـد، برای این که اگر وصـیت، واجب بود، بهتر بود بفرمایـد (حقاً علی المؤمنین)، پس این تکلیف امری است که تنها تقوی باعث رعایت آن می شود و بر عموم مؤمنین واجب نیست».

بعضـی از مفسـرین گفته انـد: این آیه توسـط آیـات ارث نسـخ شـده است، ولی علمای امامیه نسـخ را قبول ندارنـد. و به فرض صحتِ نسخ، باید گفت: وجوبش نسخ شده، نه استحباب آن.

در تفسـیر المیزان، ج ۲، ص ۴۳۹، از عیاشـی، از امـام صادق (ع): کسـی که در دم مرگش برای خویشاونـدانش که از او ارث نمی برند وصیتی نکند، عمل خود را با معصیت ختم کرده است.

در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۴۱، از کافی، از محمد بن سوقه، از امام ابی جعفر (ع):

آیه (۱۸۲) (فمن خـاف ...)، این آیه را نسـخ کرده و معنـایش این است که هرگـاه وصـی بترسـد از این که صـاحبِ وصـیت درباره فرزندانش تبعیض قائل شده و به بعضـی ظلم کرده، که خدا به آن راضـی نیست، در این صورت گناهی بر وصی نیست که آن را تبدیل کند و به صورت حق درآورد.

صا حب تفسـیر المیزان، ج ۲، ص ۴۴۲، در تـوجیه این روایت آورده است: این روایت از مـواردی است که ائمه علیهم السـلام آیه ای را به وسـیله آیه ای دیگر تفسـیر کرده انـد، پس اگر نـام آن را نسـخ گذاشـتند، منظور نسـخ اصـطلاحی نیست. (و البته روایات معصومین (ع) نیز نیاز به تفسیر دارند).

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثْمُهُ عَلَى الَّذينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَميعٌ عَليمٌ (۱۸۱)

فَمَنْ خافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ (۱۸۲)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳)

أَيَّاماً مَعْـدُوداتٍ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَريضاً أَوْ عَلى سَـفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَى الَّذينَ يُطيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ مِسْـكينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۴)

شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى وَ الْفُرْقانِ فَمَنْ شَـهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كانَ مَريضاً أَوْ عَلى سَـفَرٍ فَعِـدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُريـدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُريـدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِـدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلى ما هَـداكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۸۵)

پس کسانی که بعـد از شـنیدنش آن را تغییر دهند، گناه آن، تنها بر کسانی است که آن (وصـیت) را تغییر می دهند؛ خداوند، شنوا و داناست (۱۸۱) و کسی که از انحراف وصیت کننده (و تمایل یک جانبه

او به بعض ورثه)، یا از گناه او (که مبادا وصیت به کار خلافی کند) بترسد و میان آنها را اصلاح دهد، گناهی بر او نیست؛ (و مشمول حکم تبدیل وصیت نمی باشد.) خداوند، آمرزنده و مهربان است (۱۸۲) ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما مقرر شده است همان گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود باشد که پرهیزکاری کنید (۱۸۳) [روزه در] روزهای معدودی [بر شما مقرر شده است] [ولی] هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد [به همان شماره] تعدادی از روزهای دیگر [را روزه بدارد] و بر کسانی که [روزه] طاقت فرساست کفاره ای است که خوراک دادن به بینوایی است و هر کس به میل خود بیشتر نیکی کند پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است (۱۸۴) ماه رمضان [همان ماه] است که در آن قرآن فرو فرستاده شده است [کتابی] که مردم را راهبر و [متضمن] دلایل آشکار هدایت و [میزان] تشخیص حق از باطل است پس هر کس از شما این ماه را درک کند باید آن را روزه بدارد و کسی که بیمار یا در سفر است [باید به شماره آن] تعدادی از روزهای دیگر [را روزه بدارد] خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد تا شماره [مقرر] را تکمیل کنید و خدا را به پاس آنکه رهنمونیتان کرده است به بزرگی بستایید و باشد که شکرگزاری کنید (۱۸۵)

«رمضان» : مصدر «رمض» و در اصل «رمضاء» یعنی شدتِ تابشِ خورشید بر ریگهاست.

چند نکته از تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳ تا ۵۲، ذیل آیات ۱۸۳ تا ۱۸۵:

۱ – این سه آیه یکجا نازل شده است.

۲ – در بین ماه ها فقط نام ماه رمضان در قرآن آمده است.

۳ – فرق انزال با تنزیل: «انزال یعنی نازل کردن دفعی و یکپارچه است ولی تنزیل به معنای نازل کردن تدریجی است» .

۴ – کتاب آسمانی پیامبر (ص) بدین جهت «قرآن» نامیده شده که قبلاً از جنس خواندنیها نبود و به منظور این که در خور فهم بشر شود نازل شد و در نتیجه کتابی خواندنی شد.

۵ – بر اساس آیه شریفه: «شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن» ؛ قرآن در ماه رمضان به صورت یکپارچه بر حضرت رسول (ص) نازل شده است. و آیه شریفه: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» = «و قرآنی که آیاتش را از هم جدا کردیم، تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی؛ و آن را بتدریج نازل کردیم» (اسراء۱۰۶)، دلالت دارد بر اینکه قرآن کریم به تدریج بر حضرت رسول (ص) نازل شده است. و نیز آیه: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» = «در قرآن قبل از تمام شدن وحیش عجله مکن» (طه۱۱۴) و نیز آیه: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» = «زبان خود بدان حرکت مده، که به آن عجله کرده باشی، چون جمع آن و نیز خواندنش به عهده ماست پس همین که آن را خواندیم خواندنش را پیروی کن، پس به عهده ماست آن را بیان کنیم» (قیامت ۱۹ – ۱۶).

«چون از این آیات بر می آید حضرت رسول (ص) می دانسته چه آیه ای بر او نازل می شود و به همین خاطر قبل از آنکه وحیِ آیه ای تمام شود او از پیش، آیه را می خواند».

خلاصه کلام: قرآن دو بار بر حضرت رسول (ص) نازل شده است یکبار به طور کامل و در ماه رمضان و یکجا و یکبار هم به صورت جزء، جزء و در مدت ۲۳ سال.

چرا قرآن دو بار نازل شد و چرا از همان آغاز یکباره بر مردم قرائت نشد؟

پاسخ: قرآن کریم مشتمل بر حقایقی متعالی و بس بلند است که عقل ناقص بشر از درک کامل آن واقعاً عاجز است و با اینکه جزء به جزء و بصورتی که شأن نزول آیات همواره در جهت هدایت بشریت از مشکلاتِ آمیخته با زندگی آنها نازل شده است، اما باز هم از درک واقعی آیات عاجزیم چه برسد به آنکه یکباره نازل می شد. این مطلب مثل آن می ماند که ما بخواهیم کتب درسی یکساله ی دانش آموزی را در مدت یکساعت به او عرضه کنیم، که مطمئناً نتیجه ای نخواهد داشت. اما در مورد حضرت رسول (ص)، با توجه به مقام علمی و ظرفیت عظیمش که خدای تعالی به آنجناب عنایت فرموده است، بر خلاف بشر عادی می توانسته اند قرآن را یکباره درک نمایند. و از آن گذشته تا معلمی به محتوای کلی یک کتاب آگاهی و تسلط نداشته باشد، پر واضح است که نمی تواند خوب آن را تدریس کند. بنابراین می بایست از ابتدا با کل قرآن و هدف اصلی آن تسلط کافی داشته باشد تا بتواند آن را به خوبی به بشر تعلیم دهد، لذا نزول یکباره آن بر وجود نازنین آن حضرت الزامی می شود. از آن گذشته خداوند باری تعالی بهتر از هر کس بر صلاح و مصلحت خلق آگاه است و هر چه بهترین است را ارئه می فرماید.

در حدیث قدسی، از المیزان، ج ۳، ص ۴۳: روزه فقط برای من است و خودم جزای آن را می دهم.

در المیزان، ج ۳، ص ۴۶، از کافی، از امام صادق (ع): {در مورد فرق کلمه (قرآن) و (فرقان)}

قرآن، همه کتاب خداست. و فرقان تنها آن آیاتی است که احکام واجب را در بر دارد.

در المیزان، ج ۳، ص ۴۶، از امام صادق (ع): فرقان عبارت است از هر آیه محکمی که در قرآن است. و کتاب عبارت است از آن آیاتی که انبیاء قبل را تصدیق می کند.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۳۶، از حضرت علی (ع):

اولین کسی که روزه بر او واجب شد آدم (ع) بود. روزه عبادت با سابقه ای است که خداوند متعال وجوب آن را از هیچ یک از امت های پیشین برنداشته است.

در تفسیرالمیزان، ج ۳، ص ۵۰، از کافی، از امام صادق (ع):

قرآن در ماه رمضان یکباره به بیت المعمور نازل شد و سپس در طول ۲۳ سال به تدریج به زمین نازل گردید، آنگاه فرمود: رسول خدا (ص) فرموده: صحف ابراهیم در شب اول ماه رمضان و در روز ششم رمضان و زبور در هجدهم و قرآن در ۲۳رمضان نازل شده است.

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۰، از محاسن برقی، از راویان شیعه: منظور از تکبیر در جمله (ولتکبروا الله علی ما هداکم)، تعظیم و منظور از هدایت، ولایت است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۳۷، از امام صادق (ع):

کسی که (در رمضان) در مسافرت روزه بگیرد مانند کسی است که در وطن، روزه بخورد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۸۶۷، م۸۲، از رسول خدا (ص): روزه دار در حال عبادت خداست هر چند که در بستر بخوابد، تا زمانی که مسلمانی را غیبت نکند.

در خصال، ص ۴۵۵، از رسول اکرم (ص): روزه گرفتن در زمستانِ سرد غنیمت است.

در خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۰۵، ح۲، آورده است: از امام رضا (ع) پرسیده شد: آیا ماهِ رمضان ۲۹ روز می شود. امام (ع) فرمود: ماهِ رمضان کمتر از ۳۰ روز نمی شود.

از همان منبع، از امام صادق (ع): ماهِ رمضان ۳۰ روز است و به خدا سوگند هرگز کم نمی شود.

☼ مؤلف:

اینکه امروزه گاهی ماهِ رمضان به ۲۹ روز مبدل می شود بدین خاطر است که رصد ماههای قمری واقعاً مشکل است و غالباً با افزایشِ آخر ماهِ شعبان و ندرتاً اول ماهِ شوال به اشتباه و البته به ناچار از ماه رمضان که باید ۳۰ روز باشد، کاسته می شود و این امر یکی از معضلاتِ غیبت امام زمان (ع) است که راسخ در علم الهی است و ان شاءَ الله به زودی با ظهورش رفع گردد. پس فعلاً بهتر است آخر ماهِ شعبان را استحبابی روزه بود تا از ۳۰ روزِ ماهِ رمضان کاسته نشود ...

ص :۲۴۳

در ثواب الاعمال، ص ۵۳۶، از امام صادق (ع): هر کس یک روز از ماه رمضان را از روی عمد روزه نگیرد روح ایمان از وی مفارقت می کند.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لِي وَلْيُؤْمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ **(۱۸۶)** و هرگاه بندگان من از تو درباره من بپرسند [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می کنم پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند (۱۸۶)

نکته ای از المیزان، ج ۳، ص ۵۳: این آیه شریفه بهترین، لطیف ترین و زیباترین اسلوب را دارد.

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۶۳، در حدیث قدسی، از رسول خدا (ص)، از حضرت حق تعالی:

ای موسی از من آنچه نیاز داری درخواست کن، حتی علوفه گوسفندت و نمک خمیرت.

از همان منبع، از حضرت رسول (ص): دعا سلاح مؤمن است.

از همان منبع، از صادقین(ع): دعا از خواندن قرآن بهتر است، چون خدا می فرماید: (قل ما یعبؤ بکم ربی لو لا دعاوکم) بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کرد.

از همان منبع، از حضرت علی (ع): خدا دعای قلب بازیگر را قبول نمی کند.

از همان منبع، از امام صادق (ع): دعا قضاء مبرم و حتمی را بر می گرداند.

از همان منبع، از حضرت رسول (ص): در حالی دعا کنید که یقین به اجابتش داشته باشید.

از همان منبع، از امام باقر (ع): هیچ بنده ای دست به سوی خدا نمی گشاید، مگر آنکه خدا از رد آن بدون اینکه حاجتش را داده باشد شرم می کند، بالاخره چیزی از فضلش در آن می گذارد، بنابراین هر گاه دعا کنید دستتان را برنگردانید مگر آن که آن را به سر و صورت خود کشید.

از همان منبع، از حضرت رسول (ص):

اگر خدا را به حق معرفت می شناختید، کوه ها در برابر دعای شما متلاشی می شدند.

در اصول کافی، ج ۴، ص ۲۱۲، ح۱، از امام صادق (ع):

هر کس از فضل خدای عزوجل درخواست نکند نیازمند و فقیر گردد.

از همان منبع: دعا کن و مگو کار از کار گذشته است زیرا دعا همان عبادت است.

از همان منبع، ص ۲۱۳: محبوبترین کارها در روی زمین نزدِ خدای عزوجل «دعا» است.

از همان منبع، ص ۲۲۱: خدای عزوجل دعایی که از روی دلِ غافل باشد اجابت نکند.

از همان منبع، ص ۲۶۵، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص): بهترین دعا استغفار است.

از همان منبع، ص ۲۱۶، از امام رضا (ع): دعا بلای نازل شده و نشده را دفع کند.

از همان منبع، ص ۲۷۰، از امام صادق (ع): دعای انسان برای برادر (دینی اش) در غیاب او روزی را فراوان کند و از ناخوشی جلوگیری کند.

از همان منبع، ص ۲۸۷: هر کس ۱۰ بار بگوید: «یا الله» به او گفته شود: بله حاجتت چیست؟

از همان منبع، ص ۲۸۹، از امام صادق (ع):

هر کس بعد از دعا بگوید: «ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله» خدای عزوجل می فرماید: «بنده مؤمن دل به من نهاد و تسلیم امر من شد حاجتش را برآورید» .

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ عَلِمَ اللّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُواْ مَا كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيَامَ إِلَى الَّليْلِ وَلاَ تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللّهِ فَلاَ تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷) در شبهای روزه همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید خدا می دانست که شما با خودتان ناراستی می کردید پس توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت پس اکنون [در شبهای ماه رمضان می توانید] با آنان همخوابگی کنید و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته طلب کنید و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه [شب] بر شما نمودار شود سپس روزه را تا [فرا رسیدن] شب به اتمام رسانید و در حالی که در مساجد معتکف هستید [با زنان] درنیامیزید این است حدود احکام الهی پس [زنهار به قصد گناه] بدان نزدیک نشوید این گونه خداوند آیات خود را برای مردم بیان می کند باشد که پروا پیشه کنند (۱۸۷)

«رفث» : به معنای سخن زشت ولی کنایه از آمیزش است.

ص :۲۴۵

«اعتکاف» : به معنای ماندن در مکان است، ماندن در مسجد برای عبادت.

بحثی در خصوص اعتکاف:

به استناد آیه شریفه فوق و نیز آیه شریفه: «وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُود» = «به حضرت ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) سفارش نمودیم خانه مرا برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید!» (۱).

می توان گفت: اولاً: اعتکاف مورد تأیید خدای سبحان است، پس نمی توان آن را رد کرد.

ثانیاً: اعتکاف مخصوص دین اسلام نیست بلکه در ادیان الهی دیگر نیز وجود داشته است و آیه ۱۲۵ بقره به صراحت اعتکاف در زمان حضرت ابراهیم (ع) را تأیید می فرماید. علامه مجلسی در «بحارالانوار» به نقل از طبرسی آورده است که: «حضرت سلیمان (ع) در مسجد بیت المقدس به مدت یک سال و دو سال، یک ماه و دو ماه و کمتر و بیشتر اعتکاف می کرد و آب و غذا برای آن حضرت فراهم می شد و او در همان جا به عبادت می پرداخت» . (۲).

ثالثاً: در خصوص زمان اعتکاف می توان گفت:

۱ - اعتکاف از نظر زمان محدود به وقت خاص نیست؛ تنها از آن رو که لازمه اعتکاف، روزه گرفتن است، باید در زمانی اعتکاف شود که شرعاً بتوان روزه گرفت. پس هر گاه روزه گرفتن صحیح باشد، اعتکاف نیز صحیح است، ولی بهترین زمان برای اعتکاف دهه آخر ماه مبارک رمضان و ایام البیض (روزهای سفید) ماه رجب است.

۲ - از نظر شیعه اعتکاف، بدون روزه صحیح نیست.

۳ - اعتکاف نباید کمتر از سه روز باشد.

۴ - می توان اعتکاف مستحب را در دو روز اوّل قطع نمود، ولی اگر دو روز گذشت روز سوم واجب می شود.

رابعاً: به استناد کلمه «بیتی» در آیه ۱۲۵ معلوم می شود که در بیت الله الحرام می توان اعتکاف کرد. و عبارتِ «عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ» در آیه موردِ بحث نیز تأیید می فرماید که در مساجد دیگری غیر از مسجدالحرام هم می توان اعتکاف کرد، اما این که مراد از مساجد همه مساجد است یا مساجدی خاص، آیه شریفه از آن ساکت است. به همین خاطر اختلافاتی بدین

۱- بقره ۱۲۵

۲- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۴۱

شرح آمده است:

۱ - نظریه معروف آن است که اعتکاف تنها در یکی از مساجد چهارگانه (مسجدالحرام، مسجدالنبی، مسجد کوفه و مسجد بصره) جایز است. امام رضا (ع) فرموده اند: «یک شب اعتکاف در مسجدالنبی و نزد قبر او معادل یک حج و یک عمره است» (۱).

۲ - گروهی از فقها اعتکاف در مسجد جامع هر شهر و منطقه را نیز روا دانسته اند. البته در مورد مسجد جامع نیز برخی برآنند که باید به قصد رجاء و به امید این که شاید مطلوب درگاه الهی باشد، اعتکاف نمود. (۲)ره(۳).

۳ - اعتکاف در سایر مساجد مانند مسجد محله و بازار تنها به نظر شمار اندکی از فقیهان شیعه جایز است. (۴).

☼ مؤلف:

مراد از «مساجد» در آیه مورد بحث در معنای خاص آن است نه اینکه منظور «جایگاه سجده» باشد که به همه مکانها به طور عام اطلاق شود، که اگر این طور بود پس منزلِ شخصیِ افراد هم مشمول آیه شریفه می شد و دیگر این همه اختلاف در بین علما نبود. بنابراین اعتکاف در حسینیه ها یا دانشگاه ها و غیره جایز نیست و این حکم یک حکم ثانویه نیست که بتوان آن را تغییر داد. از آن گذشته از شرایط الزامی اعتکاف حداقل سه روز، روزه پشت سر هم است و به استناد آیه ۱۸۵ بقره، مسافر نمی تواند روزه بگیرد، با این اوصاف فساد و بدعت عملِ عده ای که متأسفانه امروزه جا افتاده است معلوم می شود چرا که عده ای مسافر که نه نیت نذر دارند و نه قصدِ ده روز کرده اند گاهاً در برخی از حسینیه ها و غیر مساجد آن هم در غیر وطن به اعتکاف می پردازند غافل از آن که نه ثواب کرده اند که بدعت و معصیتی مرتکب شده اند.

در این جا ممکن است این پرسش مطرح شود که با توجه به آثار سازنده اعتکاف آیا بهتر نیست اعتکاف در تمامِ مساجد و اماکن جایز شود تا همگان از این عبادت بهره مند شوند؟

در پاسخ باید گفت: عبادت های دینی کاملاً توقیفی هستند؛ بدین معنا که شرایط و احکام آن را باید از قرآن و سنت اخذ کرد و نمی توان از روی ذوق و سلیقه ی شخصی در شرط عبادت تصرف نمود و دامنه آن را توسعه داد. اساساً برخی عبادت ها از نظر مکان، دارای محدودیت

۱- بحار، ج ۹۸، ص ۱۵۱

۲- تحریرالوسیله، امام خمینی

۳- ، ج ۱، ص ۳۰۵

۴- جواهرالکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۱۷، ص ۱۷۰

خاصی هستند. مثلاً مراسم و اعمال حج باید در مکان های معینی انجام شود؛ از این رو انجام دادن اعمال حج در غیر از محل های مقرر بی معناست. در مورد اعتکاف نیز هرگاه با ادله معتبر ثابت شود که جایگاه آن مسجد جامع است، پس حتماً مصالحی مورد نظر بوده است که شاید عقلِ ناقصِ ما نتواند به طور یقین بدان دست یابد. (بحث در خصوص بدعت در آغاز سوره حمد آمد).

☼ نکته:

اهل سنت اعتکاف در تمام مساجد را صحیح می دانند و فقط مالک است که آن را مختص به مسجد جامع (شهر) می داند. و نیز برخی از اهل سنت اعتکاف بدون روزه و برخی دیگر کمتر از ۳ روز و برخی دیگر ده روز را صحیح می دانند.

☼ نکته:

رهبانیت با اعتکاف فرق دارد. رهبانیت، بدعتی است که برخی از مسیحیان هر چند به خاطر خدا اما از خود بافته اند: «وَرَهْبَانِيَةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايتِهَا» = «و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم؛ گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند» (۱).

در وسائل الشیعه، شیخ حرعاملی، ج ۷، ص ۳۹۷، از امام صادق (ع):

رسول خدا (ص) در دهه آخر ماه مبارک رمضان در مسجد معتکف می شدند و برای آن حضرت خیمه ای که از مو بافته شده بود، در مسجد بر پا می شد. پیامبر (ص) برای اعتکاف آماده می شدند و بستر خویش را جمع می کردند. (از همان منبع، فرمود): جنگ بدر در ماه رمضان رخ داد، از این رو رسول خدا (ص) موفق به اعتکاف نشدند. آن حضرت در ماه رمضان سال آینده یک دهه را به عنوان همان سال اعتکاف نمودند و یک دهه را نیز به عنوان قضای سال قبل.

در فضائل الاشهرالثلاثه، شیخ صدوق، ص ۲۵، ح۱۲، از پیامبراکرم (ص): پروردگار مهربان به کسی که سه روز از ماه رجب را روزه گرفته، خطاب می کند که حق تو بر من واجب شد و دوستی و ولایتم برایت حتمی شد. ای فرشتگان! در حضور شما شهادت می دهم که گناهان بنده ام را آمرزیده ام.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۴۳، از امام صادق (ع): [در صدر اسلام] در ماه رمضان غذا خوردن پس از خوابیدن در شب و جماع در شب و روز حرام بود، تا اینکه مردی از اصحاب

۱- حدید۲۷

پیش از افطار خوابیـد [و فردای آن شب] در کنـدن خندق شـرکت نمود [و در اثر گرسـنگی] غش کرد. و برخی از جوانان در شبهای ماه رمضان مخفیانه جماع می کردنـد. آیه نازل شد و آمیزش در شـبهای ماه رمضان و غذا خوردن پس از خواب حلال شـد و معنـای «عفی عنکم» همین است. و «عمر بن خطاب» بر خلاف دسـتور خـدا در شب، هم طعام می خورد و هم جماع می کرد.

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۹۳، از حضرت رسول (ص):

فجر دو تـا است، امـا آنکهماننـد دم گرگ است چیزی را نه حرام می کنـد و نه حلال و اما آنکه گسترده است و کرانه افق را می گیرد، نماز صبح را حلال و خوردن طعام را حرام می کند.

☼ مؤلف:

به اسـتناد آیه شـریفه موردِ بحث و روایات ائمه (ع) اذان صـبح موقعی است که سپیـده قابل رؤیت و در حالِ گسترش باشد. اما متأسـفانه اذانِ صـبحی که در اکثرِ منـاطق پخش می شود قبل از رؤیت و گسترشِ سپیـده است. و بهتر است توجهی ملی به این موضوع شود ... خواننده محترم می تواند یک صـبح به خارجِ شهر که فاقد روشنایی لامپ است رفته و خود به یقین برسد. راه دیگر نجوای پرندگان از جمله گنجشک ها در آغاز سحر است که ساعت بیولوژیک دارند ...

وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۸)

و اموال یکـدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخوریـد! و برای خوردن بخشـی از اموال مردم به گناه، (قسـمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید، در حالی که می دانید (این کار، گناه است)! (۱۸۸)

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۸۹) درباره هلالها[ی ماه] از تو می پرسـند بگو آنها گاه شـماری برای مردم و [موسم] حج اند و نیکی آن نیست که از پشت خانه ها درآیید بلکه نیکی آن است که کسـی تقوا پیشه کند و به خانه ها از درآنها درآید و از خدا بترسید باشد که رستگار گردید (۱۸۹)

در تفسـیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۴۷، ذیل آیه فوق آمـده است: در جاهلیت رسم بر این بود که اگر کسـی برای حج محرم می شـد از در خانه اش وارد نمی شد تا حجش تمام شود و شـکافهایی در پشت خانه ها ایجاد کرده بودند که در هنگام احرام از آنها داخل و خارج می شدند.

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۱۰۸، ذیل آیه فوق، از کافی، از امام صادق (ع):

اوصیاءِ پیامبران ابواب خدایند، که باید مردم از آن درها به سوی خدا بروند و اگر اوصیاء نبودند خدایتعالی شناخته نمی شد و با اینهاست که خدایتعالی علیه خلقش احتجاج می کند.

وَ قاتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ الَّذینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ (۱۹۰)

وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَیْثُ أَخْرَجُوکُمْ وَ الْفِتْنَهُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتَّی یُقاتِلُوکُمْ فیهِ فَإِنْ قاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذلِکَ جَزاءُ الْکافِرینَ (۱۹۱)

فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ (۱۹۲)

وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلاَّ عَلَی الظَّالِمینَ (۱۹۳)

الشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقینَ (۱۹۴)

وَ أَنْفِقُوا فی سَبیلِ اللَّهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ (۱۹۵)

وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَکُمْ حَتَّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَریضاً أَوْ بِهِ أَذیً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْیَهٌ مِنْ صِیامٍ أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُکٍ فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیَّامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَهٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَهٌ کامِلَهٌ ذلِکَ لِمَنْ لَمْ یَکُنْ أَهْلُهُ حاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدیدُ الْعِقابِ (۱۹۶)

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فیهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ یَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوی وَ اتَّقُونِ یا أُولِی الْأَلْبابِ (۱۹۷)

لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّکُمْ فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ اذْکُرُوهُ کَما هَداکُمْ وَ إِنْ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّینَ (۱۹۸)

ثُمَّ أَفیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ (۱۹۹)

فَإِذا قَضَیْتُمْ مَناسِکَکُمْ فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ (۲۰۰)

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ (۲۰۱)

أولئِکَ لَهُمْ نَصيبٌ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ سَريعُ الْحِسابِ (۲۰۲)

وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فی أَيَّامٍ مَعْدُوداتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فی يَوْمَيْنِ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳)

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يُشْهِدُ اللَّهَ عَلى ما فی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ (۲۰۴)

وَ إِذا تَوَلَّى سَعى فِی الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فيها وَ يُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسادَ (۲۰۵)

وَ إِذا قيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ (۲۰۶)

و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید! و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد! (۱۹۰) و آنها را [= بت پرستانی که از هیچ گونه جنایتی ابا ندارند] هر کجا یافتید، به قتل برسانید! و از آن جا که شما را بیرون ساختند [= مکه]، آنها را بیرون کنید! و فتنه (و بت پرستی) از کشتار هم بدتر است! و با آنها، در نزد مسجد الحرام (در منطقه حرم)،

جنگ نکنید! مگر اینکه در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید! چنین است جزای کافران! (۱۹۱) و اگر خودداری کردند، خداوند آمرزنده و مهربان است (۱۹۲) و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی و سلب آزادی از مردم،) باقی نماند؛ و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آنها نشوید! زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست (۱۹۳) ماه حرام، در برابر ماه حرام! (اگر دشمنان، احترام آن را شکستند و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید) و تمام حرامها، (قابل) قصاص است. و (به طور کلی) هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید! و از خدا بپرهیزید (و زیاده روی ننمایید)! و بدانید خدا با پرهیزکاران است! (۱۹۴) و در راه خدا، انفاق کنید! و (با ترک انفاق،) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید! و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد (۱۹۵) و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید! و اگر محصور شدید، (و مانعی مانند ترس از دشمن یا بیماری، اجازه نداد که پس از احرام بستن، وارد مکه شوید،) آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید و از احرام خارج شوید)! و سرهای خود را نتراشید، تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود)! و اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت، (و ناچار بود سر خود را بتراشد،) باید فدیه و کفاره ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد! و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، هر کس با ختم عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است (ذبح کند)! و هر که نیافت، سه روز در ایام حج و هفت روز هنگامی که باز می گردید، روزه بدارد! این، ده روز کامل است. (البته) این برای کسی است که خانواده او، نزد مسجد الحرام نباشد [= اهل مکه و اطراف آن نباشد]. و از خدا بپرهیزید! و بدانید که او، سخت کیفر است! (۱۹۶) حج، در ماه های معینی است! و کسانی که (با بستن احرام و شروع به مناسک حج،) حج را بر خود فرض کرده اند، (باید بدانند که) در حج، آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدال نیست! و آنچه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می داند. و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است! و از من بپرهیزید ای خردمندان! (۱۹۷) گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و از منافع اقتصادی در ایام حج) طلب کنید (که یکی از منافع حج، پی ریزی یک اقتصاد صحیح است). و هنگامی که از «عرفات» کوچ کردید، خدا را نزد «مشعر الحرام» یاد کنید! او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود و قطعاً شما پیش از این، از گمراهان بودید (۱۹۸) سپس از همان جا که مردم کوچ می کنند، (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید! و از خداوند، آمرزش بطلبید، که خدا آمرزنده مهربان است! (۱۹۹) و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری از پدرانتان (آن گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر! (در این مراسم، مردم دو گروهند:) بعضی از مردم می گویند: «خداوندا! به ما در دنیا، (نیکی) عطا کن!» ولی در آخرت، بهره ای ندارند (۲۰۰) و بعضی می گویند: «پروردگارا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما! و ما را از عذاب آتش نگاه دار!» (۲۰۱) آنها از کار (و دعای) خود، نصیب و بهره ای دارند؛ و خداوند، سریع الحساب است (۲۰۲) و خدا را در روزهای معینی یاد کنید! (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی حجه). و هر کس شتاب کند، (و ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست و هر که تأخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست؛ برای کسی که تقوا پیشه کند. و از خدا بپرهیزید! و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد! (۲۰۳) و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسخت ترین دشمنانند (۲۰۴) (نشانه آن، این است که) هنگامی که روی برمی گردانند (و از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند و زراعتها و چهارپایان را نابود می سازند؛ (با اینکه می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد (۲۰۵) و هنگامی که به آنها گفته شود: «از خدا بترسید!»

(لجاجت آنان بیشتر می شود) و لجاجت

و تعصب، آنها را به گناه می کشاند. آتش دوزخ برای آنان کافی است؛ و چه بد جایگاهی است! (۲۰۶)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۱۱۲ و ص ۱۴۱:

آیات شریفه ۱۹۰ تا ۱۹۵، که به یک سیاق واحدند همه یکباره نازل شده اند. و آیات شریفه ۱۹۶ تا ۲۰۳، در حجه الوداع یعنی آخرین حجی که رسول خدا (ص) انجام داد نازل شده و در آن، حج تمتع تشریع شده است. و گویند: آیه شریفه ۱۹۰ اولین آیه ای است که راجع به جنگ (با مشرکین) در مدینه بر حضرت رسول (ص) نازل شده است.

از همان منبع: عمر بن خطاب تصمیم گرفت مردم را از متعه حج منع کند، ابی بن کعب، گفت تو اختیارِ این کار را نداری، چون متعه حج حکمی است که قرآن بر آن نازل شده و ما خود با رسول خدا (ص) عمره تمتع بجای آوردیم، عمر چون این بشنید از تصمیم خود پایین آمد.

«عرفات» : علم شده برای محلی که وقوف در آن در روز عرفه برای حج واجب است.

☼ نکته:

در مناسبت اسم «عرفات» چند وجه بیان شده است:

۱ - جبرئیل به آدم در همین سرزمین گفت: به گناهت اعتراف کن و اعمال و مناسک یاد بگیر. آدم گفت: پروردگارا! ما به خود ستم کردیم. و از این جهت این بیابان بنام عرفات شد.

۲ - آدم و حوّا پس از آن جدایی، در این نقطه گردِ هم آمده و یکدیگر را شناختند.

۳ - به مناسبت رفعت و بلندی این موقف، بدین اسم نامیده شده است.

۴ - جبرئیل (ع)، ابراهیم (ع) را مناسک و اعمال می آموخت و او می گفت: «عرفت، عرفت» = «دانستم، دانستم» و لذا این جا به اسم «عرفات» خوانده شد.

۵ - ابراهیم (ع) در شب هشتم خواب دید که باید فرزندش را بکشد، صبح از خواب برخاست. همه روز را فکر می کرد که آیا این خواب از طرف خداست یا نه؟ به این مناسبت روز هشتم را روز «ترویه» یعنی روز شک و فکر می خوانند. در شب نهم دوباره همان مطلب را خواب دید وقتی بیدار شد دانست که امر خداست و لذا به نام «عرفه» خوانده شد.

۶ - ابراهیم (ع) در این روز فهمید، آنچه از قبل برایش توصیف شده بود.

ص :۲۵۲

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۶۲، ذیل آیه شریفه۲۰۳، آمده است:

منظور از «ایام معدودات» ایام تشریق (سه روز بعد از عید قربان، ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی حجه است) و مقصود از «ایام معلومات» دهه اول ذی حجه است.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۷)

و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به بندگان مهربان است (۲۰۷)

☼ نکته:

مشابه آیه شریفه فوق، این آیه است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» = «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده اند؛ آنها راستگویانند»

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۱۹۰ و در اکثر تفاسیر، درباره شأن نزول این آیه شریفه آمده است:

این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین (ع) است و هنگامی نازل شد که آن حضرت [در لیله المبیت] به جای پیامبر (ص) در بستر ایشان خوابید.

☼ نکته:

در سال ۱۳ بعثت سران قریش تصمیم به زندانی کردن یا کشتن و یا تبعید پیامبر اکرم (ص) گرفتند، همچنان که می فرماید: «وَ إذ يَمكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثبِتوكَ اَوْ يَقتُلوكَ أَو يُخْرِجُوكَ وَ يَمكُرُونَ وَ يَمكُرُ اللهُ وَ اللهُ خَيرُ المَاكِرينَ» = «به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا به قتل برسانند و یا از مکه خارج سازند. آنها چاره می اندیشیدند و نقشه می کشیدند و خداوند هم تدبیر می کرد و خدا بهترین چاره جویان و تدبیرکنندگان است» (انفال ۳۰). سرانجام تصمیم گرفتند از هر قبیله، فردی در نیمه شب بر خانه حضرت (ص) هجوم برده، او را بکشند، تا خون او در میان قبایل عرب پخش شود و خاندان هاشم نتوانند با آنها به مبارزه برخیزند. فرشته وحی، پیامبر اکرم (ص) را از نقشه ی شوم مشرکان آگاه ساخت. پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) را از این نقشه آگاه کرد. (حضرت علی (ع) آن شب که به «لیله المبیت» معروف است در خوابگاه پیامبر (ص) خوابید). (۱).

۱- تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۳۹۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۲۰۸) فَإِن زَلَلْتُم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹) ای کسانی که ایمان آورده اید همگی به اطاعت [خدا] درآیید و گامهای شیطان را دنبال مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است (۲۰۸) و اگر پس از آنکه برای شما دلایل آشکار آمد دستخوش لغزش شدید بدانید که خداوند توانای حکیم است (۲۰۹)

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۰۸، در ذیل آیات مذکور آورده است:

منظور از سِلم:

۱ - اسلام و اطاعت از فرمان خدا ۲ - ولایت ۳ - روز رجعت (بازگشت) ۴ - روز قیامت ۵ - روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام می تواند باشد.

از همان منبع: بر اساس احادیثِ اهل بیت علیهم السلام ایام خدا سه روز است:

۱ - روز رجعت ۲ - روز قیامت ۳ - روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فى ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۲۱۰)

سَلْ بَنى إِسْرائيلَ كَمْ آتَيْناهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَ مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَديدُ الْعِقابِ (۲۱۱)

زُيِّنَ لِلَّذينَ كَفَرُوا الْحَياةُ الدُّنْيا وَ يَسْخَرُونَ مِنَ الَّذينَ آمَنُوا وَ الَّذينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ (۲۱۲)

آیا (پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه ها و برنامه های روشن) انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه هایی از ابرها به سوی آنان بیایند (و دلایل تازه ای در اختیارشان بگذارند؟! با اینکه چنین چیزی محال است!) و همه چیز انجام شده و همه کارها به سوی خدا بازمی گردد (۲۱۰) از بنی اسرائیل بپرس: «چه اندازه نشانه های روشن به آنها دادیم؟» (ولی آنان، نعمتها و امکانات مادی و معنوی را که خداوند در اختیارشان گذاشته بود، در راه غلط به کار گرفتند) و کسی که نعمت خدا را، پس از آن که به سراغش آمد، تبدیل کند (و در مسیر خلاف به کار گیرد، گرفتار عذاب شدید الهی خواهد شد) که خداوند شدید العقاب است (۲۱۱) زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است، از این رو افراد باایمان را (که گاهی دستشان تهی است)، مسخره می کنند؛ در حالی که پرهیزکاران در قیامت، بالاتر از آنان هستند؛ (چراکه ارزشهای حقیقی در آنجا آشکار می گردد و صورت عینی به خود می گیرد؛) و خداوند، هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می دهد (۲۱۲)

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلاَّ الَّذِينَ أُوتُوهُ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ لِمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۲۱۳) مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [خود] را بحق فرو فرستاد تا میان مردم

در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به توفیق خویش به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند (۲۱۳)

☼ نکته:

زمین ۵ - ۴ میلیارد سال پیش و آدم (ع) حدود ۱۲ - ۶ هزار سال پیش خلق شده اند.

رسول: حامل رسالت و پیامی است و این پیام اتمام حجتی است که به دنبال مخالفت با آن عذاب و هلاکت دارد. «لِئَلَّا يكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» = «تا مردم بعد از آمدن رسول، دیگر حجتی علیه خدا نداشته باشند» (نساء ۱۶۵). رسول واسط بین خدا و خلق است و هر رسولی، مقام نبوت را هم دارد. و فرشته وحی را می بیند.

نبی: حامل خبری است - علم به خدا و اخبار الهی دارد - اصول و فروع دین را بیان می کند - از ماده نبأ (خبر) است - به واسطه وحی از عالم غیب خبردار است- کارش تبلیغ دین رسول زمان خود یا قبل از خودش می باشد - وحی بر او به صورت مستقیم نازل نمی شود - نبی فرشته وحی را نمی بیند بلکه خبری که قرار است بر او نازل شود به دلش می افتد و در چنین حالی، حالت بیهوشی به او دست می دهد و در آن حالت خواب می بیند.

☼ نکته:

خداوند متعال در سوره (نساء ۱۶۳) می فرماید: «وآتینا داوودَ زبوراً» = «زبور را به داوود عطا کردیم» و نیز بر اساس روایات، حضرت آدم و شیث و ادریس (ع) نیز دارای کتاب بوده اند، ولی کتاب آنها کتاب شریعت نبوده است.

☼ نکته:

چهار نفر بر سراسر زمین فرمانروایی کردند دو نفر مؤمن «سلیمان و ذوالقرنین» و دو نفر کافر «بخت النصر و نمرود» .

☼ نکته:

نام آدم ۲۵ بار در قرآن آمده که ۱۷بار سخن از آدم و ۸ بار بعنوان «بنی آدم» است.

☼ نکته:

چهار پیامبر هم حکومت و هم نبوت داشتند: سلیمان، ذوالقرنین، داوود و یوسف (ع).

ص :۲۵۵

(حکومت داوود و یوسف (ع) جهانی نبود، ولی حکومت سلیمان و ذوالقَّرنین (ع) جهانی بود).

در تفسیر المیزان، ج ۳، صفحه۲۷۳تا۲۷۵، از امام صادق (ع): (مردم قبل از نوح) دارای ظلالت بودند، چون بعد از انقراض آدم و ذریه صالح او کسی جز شیث (وصی آدم) باقی نماند و او به تنهایی نمی توانست دین خدا را اظهار کند چون قابیل همواره او را تهدید به کشتن می کرد، ناگزیر تقیه می کرد و برای عبادت خدا ناچار به جزیره ای رفت. و هدایت مردم همان هدایت فطری بود.

از همان منبع، از امام باقر (ع): پیغمبری که در خواب فرشته (وحی) را می بیند و صدای او را می شنود ولی خود، فرشته را نمی بیند نبی است و پیغمبری که صوت فرشته را می شنود ولی در خواب فرشته را نمی بیند بلکه در بیداری می بیند رسول است.

از همان منبع: مردم قبل از نوح، یک امت بوده و هدایتشان همان هدایت فطری بود.

از همان منبع، از امام صادق (ع): ما بین آدم و نوح، انبیایی بودند که خود را از مردم پنهان می داشتند و به همین جهت در قرآن هم نامشان بر ملا نشده است.

از همان منبع، از حضرت علی (ع): خدای تعالی از میان سیاه پوستان پیغمبری مبعوث کرد، ولی داستانش را در قرآن نیاورده است.

از همان منبع، از امام صادق (ع): خدایتعالی در قرآن درباره موسی (ع) فرموده: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» = «و ما برایش در الواح از هر چیزی مقداری نوشتیم» (اعراف ۱۴۵)، از اینجا می فهمیم که همه چیز را برای موسی ننوشت، بلکه از هر چیز مقداری نوشته و نیز درباره عیسی (ع) فرموده: «وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» = «عیسی گفت: من مبعوث شدم، تا بعضی از مسائل که در آن اختلاف دارید برایتان بیان کنم» (زخرف۶۳) و درباره محمد صلوات الله علیه فرموده: «وَجِئْنَا ... عَلَيكَ الْكِتَابَ تِبْيانًا لِكُلِّ شَيء» (نحل۸۹) که می فهمیم پیامبر اسلام (ص) آنچه آن دو بزرگوار آوردند، گواهی کرده و به علاوه کتاب خودش همه چیز را بیان نموده است.

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۷۶، از معانی و خصال، از ابی ذر نقل کرده که گفت: به رسول خدا (ص) عرضه داشتم: انبیاء چند نفر بودند؟ فرمود:

۱۲۴هزار نفر، پرسیدم مرسلین از آنان چند نفر بودند؟ فرمود: ۳۱۳ نفر. پرسیدم: اولین پیغمبر چه کسی بود؟ فرمود: آدم. پرسیدم آدم جزء مرسلین بود؟ فرمود: بله خدا او را به دست قدرت خود بیافرید و از روح خود در او بدمید آنگاه فرمود: ای اباذر چهار تن از انبیاء سریانی بودند آدم و شیث و اخنوخ (ادریس) و چهارم نوح (ع) و چهار نفر دیگر از عرب بودند: هود، صالح، شعیب و پیامبر تو محمد صلوات الله علیهم و اولین پیغمبر از بنی اسرائیل، موسی و آخرین ایشان، عیسی (و بین آن دو) ششصد پیغمبر بودند.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصْرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَريبٌ (۲۱۴)

يَسْئَلُونَکَ ما ذا يُنْفِقُونَ قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبينَ وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَليمٌ (۲۱۵)

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۲۱۶)

آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاریها و ناراحتیها به آنها رسید و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!» (در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند و به آنها گفته شد:) آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است! (۲۱۴) از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «هر خیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد» و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است (لازم نیست تظاهر کنید، او می داند) (۲۱۵) جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. و خدا می داند و شما نمی دانید (۲۱۶)

☼ نکته:

آیه ۲۱۴، اشاره ای به رجعت دارد، چرا که بر اساس روایتی از رسول خدا (ص)، هر حادثه و اتفاقی که برای اقوام گذشته رخ داده، برای این امت هم رخ خواهد داد. و یکی از حوادثی که برای اقوام گذشته رخ داده، «رجعت» است، از جمله رجعت حضرت عزیر (ع) در آیه (بقره ۲۵۹)، پس واقعه رجعت هم برای این امت به وقوع خواهد پیوست. (به آیه (اسراء۴) مراجعه شود)

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىَ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُواْ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

(۲۱۷) از تو دربـاره جنـگ کردن در مـاه محرم سؤال می کننـد بگو کـارزار در آن گناهی بزرگ است ولی باز داشـتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و باز داشـتن از مسجدالحرام و بیرون راندن اهل آن از آنجا نزد خدا [گناهی] بزرگتر و فتنه [=شرک] از کشـتار بزرگتر است و آنان پیوسـته با شـما می جنگند تا اگر بتوانند شـما را از دینتان برگردانند و کسانی از شـما که از دین خود برگردنـد و در حـال کفر بمیرنـد آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می شود و ایشان اهل آتشـند و در آن مانـدگار خواهند بود (۲۱۷)

در تفسـیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۷۶، در شأن نزول این آیه شـریفه آمده است: این آیه در مورد سـریّه «عبد الله بن جحش» نـازل شـده است و جریان آن این بود که پیامبر (ص) در ماه جمادی الثانی دو ماه قبل از جنگ بـدر سـپاهی از مسـلمانان را به فرمانـدهی عبـد الله بن جحش [به محلی به نـام «نخله» که میـان مکه و طـائف بود] اعزام داشت تـا کاروانهای قریش را زیر نظر داشته باشند، در یکی از کاروانها عمرو بن عبد الله خضرمی وجود داشت و سپاه اسلام در درگیری با کاروانیان، او را کشتند و قـافله را بـا کالاهـای تجـاری آن نزد پیـامبر (ص) بردنـد، این برخورد در روز اول ماه رجب اتفاق افتاد [که جنگ در آن حرام بود] در حـالی که مسـلمانان گمـان می کردنـد روز آخر ماه جمادی الثانی است. آنگاه کفار قریش زبان به طعن گشودنـد که محمد (ص) جنگ و خونریزی و اسارت را در ماه های حرام، حلال شمرده، در این هنگام آیه فوق نازل شد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَالَّذِينَ هَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أُوْلَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّهِ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۲۱۸)آنان که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده اند آنان به رحمت خدا امیدوارند و خداوند آمرزنده مهربان است (۲۱۸)

☼ نکته:

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۶۵، با ذکر چند روایت طولانی در خصوص این آیه شـریفه، آورده است: این آیه درباره داستان اصحاب عبد الله بن جحش نازل شده که دلالت دارد بر اینکه اگر کسی عملی را قربه الی الله انجام دهد و در عمل خطاء کند، معذور است و خلاصه، هیچ گناهی در صورت خطاء گناه نیست و نیز مغفرت به غیر مورد گناه هم تعلق می گیرد.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَآ أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا

وَیَسْأَلُونَکَ مَاذَا یُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ کَذَلِکَ یُبیِّنُ اللّهُ لَکَمُ الآیَاتِ لَعَلَّکَمْ تَتَفَکَّرُونَ (۲۱۹) فِی الدُّنْیَا وَ الآخِرَهِ وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْیَتَامَی قُلْ إِصْلاَحٌ لَّهُمْ خَیْرٌ وَ إِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُکُمْ وَ اللّهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَ لَوْشَاءَ اللّه لاَ عْنَتَکُمْ إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۲۰)

درباره شراب و قمار از تو می پرسند بگو در آن دوگناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است اما گناهشان از سودشان بزرگتر است و از تو می پرسند چه چیزی انفاق کنند بگو مازاد [بر نیازمندی خود] را این گونه خداوند آیات [خود را] برای شما روشن می گرداند باشد که بیندیشید (۲۱۹) [بیندیشید] درباره دنیا و آخرت. و در باره یتیمان از تو می پرسند بگو به صلاح آنان کار کردن بهتر است و اگر با آنان همزیستی کنید برادران [دینی] شما هستند و خدا تبهکار را از درستکار بازمی شناسد و اگر خدا می خواست [در این باره] شما را به دشواری می انداخت آری خداوند توانا و حکیم است (۲۲۰)

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۶۵ و۳۶۶، از دُرمنثور، از ابن عباس روایت کرده که گفت:

من هیچ مردمی ندیدم که بهتر از اصحاب محمد (ص) باشند، چه به جز سیزده مسئله از او نپرسیدند، تا آنجناب از دنیا رفت و همه آن سؤالات در قرآن هست، از آنهاست آیه: «یسألونک عن الخمر و المیسر» و «و یسألونک عن الشهر الحرام» و «و یسألونک عن الیتامی» و «و یسألونک عن المحیض» و «و یسألونک عن الانفال» و «و یسألونک ماذا ینفقون» و خلاصه از آنجناب نپرسیدند مگر چیزی را که به حالشان سود داشت.

☼ نکته:

صاحب المیزان، ج ۳، ص ۳۶۸ – ۳۷۵، توضیح مفصلی در ذیل آیات فوق آورده، که خلاصه آن بدین شرح است: بعضی از مفسرین (عامه) کلمه (اثم) در آیه۲۱۹ را به معنی مطلق ضرر گرفته و منکر تحریم حکم شرابند که جای تأسف دارد، چرا که آیه ۹۰ سوره مائده که بعد از نزول آیه ۲۱۹ بوده است به صراحت بر حرمت شراب تأکید می فرماید: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون» = «ای کسانی که ایمان آورده اید شراب و قمار و انصاب و ازلام، پلیدی و از عمل شیطان است، زنهار که از آن اجتناب کنید، شاید رستگار گردید، تنها هدف شیطان این است که با شراب و قمار میان شما

دشمنی بیندازد و شما را از راه خدا و نماز جلوگیری کند آیا دست از آن بر می دارید؟» (۱).

بحث روایتی تفسیر المیزان، جلد سوم، صفحه ۳۸۰:

از امام صادق (ع): رسول خدا (ص) فرمود: شراب سرمنشأ تمامی گناهان است.

از رسول خدا (ص): چهارطایفه اند که خداوند در قیامت به آنها نظر نکند:

۱ – عاق ۲ – کسی که منت می گذارد ۳ – کسی که قضاء و قدر را تکذیب کند ۴ – کسی که بر شرب خمر عادت کند.

از صادقین (امام باقر و امام صادق ع): {منظور از «عفو» (آیه ۲۱۹)}:

عفو یعنی مقدار کفایت، میانه روی، حد متوسط و آن مقداری که از قوت سال زیادی آید.

از امام صادق (ع): بعد از نزول آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيصْلَوْنَ سَعِيرًا» (نساء ۱۰)، هر کسی یتیمی در خانه داشت از خانه بیرون کرد، در پاسخ آیه: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى ... » نازل شد. (در حدیثی دیگر آمده: کسانی که یتیمی در خانه داشتند طعام خود را با آنها جدا کردند و سهم آنها را بیشتر دادند که غذاها فاسد شد و ...)

وَلَا تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنكِحُواْ الْمُشِرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُواْ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ **(۲۲۱)** و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند قطعاً کنیز با ایمان بهتر از زن مشرک است هر چند [زیبایی] او شما را به شگفت آورد و به مردان مشرک زن مدهید تا ایمان بیاورند قطعاً برده با ایمان بهتر از مرد آزاد مشرک است هر چند شما را به شگفت آورد آنان [شما را] به سوی آتش فرا می خوانند و خدا به فرمان خود [شما را] به سوی بهشت و آمرزش می خواند و آیات خود را برای مردم روشن می گرداند باشد که متذکر شوند (۲۲۱)

☼ نکته:

آیه فوق تنها ازدواج با زن و مرد بت پرست را تحریم می کند نه ازدواج با اهل کتاب را چرا که در سوره مائده آیه ۵ می فرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» = «امروز دیگر هر چیز پاکیزه ای برایتان حلال شد و طعام اهل کتاب برای شما و طعام شما

۱– مائده ۹۰

برای آنان و زنان پارسای مؤمن و زنانی که قبل از شما اهل کتاب بودند، حلال گردید» (مائده ۵). و آنهایی که معتقدند آیه ۵ سوره مائده توسط آیه ۲۲۱ بقره منسوخ شده است، در اشتباهند چرا که: اولاً: سوره بقره اولین سوره ای است که بعد از هجرت در مدینه نازل شده و سوره مائده آخرین سوره است و نمی تواند آن را منسوخ کند چون بعد از آن نازل نشده است.

دوماً: از سیاق آیه مائده بر می آید که در مورد تخفیف نازل شده و چنین چیزی موردی قابل نسخ نیست و تخفیفی که از آن استفاده می شود حاکم بر تشدیدی است که از آیه بقره فهمیده می شود، پس اگر هم نسخی واقع شده باشد، باید گفت که آیه سوره مائده ناسخ است و نه بقره.

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۹۲، به نقل از صاحب تفسیر مجمع البیان، در ذیل آیه ۲۲۱ بقره آورده:

این آیه درباره «مرثد بن ابی مرثد غنوی» نازل شده که رسول خدا (ص) او را به مکه فرستاد تا عده ای از مسلمانان را از مکه بیاورد چون او مردی شجاع و قوی بود، در مکه زنی بنام عناق او را بسوی خود خواند و مرثد از این کار امتناع کرد، با اینکه در جاهلیت دوست هم بودند، عناق گفت، میل داری با من ازدواج کنی؟ مرثد گفت: باید از رسول خدا (ص) اجازه بگیرم و چون به مدینه برگشت: از آنجناب اجازه خواست تا با عناق ازدواج کند (آیه فوق نازل شد).

دربحار، ج ۷۴، ص ۱۹۰، از امام علی (ع): بدترین دوست آن است که نافرمانی خدا را زیبا جلوه دهد.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُواْ النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلاَ تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىَ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ **(۲۲۲)** از تو درباره عادت ماهانه [زنان] می پرسند بگو آن رنجی است پس هنگام عادت ماهانه از [آمیزش با] زنان کناره گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند پس چون پاک شدند از همان جا که خدا به شما فرمان داده است با آنان آمیزش کنید خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد (۲۲۲)

اَذی: به معنی رنج و آزار است (نه ضرر).

من حیث امرکم الله: یعنی مواردی که زن مانعی مثلِ اعتکاف، احرام یا روزه ندارد. و منظور از آن این نیست که آمیزش حتماً از جلو باشد چرا که اگر منظور این بود، می فرمود: «فی حیث».

☼ نکته:

در مسئله حیض، بدین شرح برخوردها متفاوت بود:

۱ - یهود شدتِ عمل به خرج می داد و در حال حیض، حتی از غذا و آب و محل زندگی و بستر زنان دوری می کرد.

۲ - نصاری، هیچ حکمی نداشته بنابراین در حالت حیض با زنان جماع می کردند.

۳ - مشرکین: عده ای از یهودیان تقلید می کردند و چه بسا عده ای هم از نصاری تقلید کرده باشند.

۴ - اما اسلام: راهی میانه اتخاذ کرده، که مردان در هنگام عادتِ زنان از محل ترشح خون نزدیکی نکنند و تمتعات غیر این را می توانند ببرند.

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۴۱۱، از تهذیب، از امام صادق (ع): این جمله (فأتوهن من حیث امرکم الله) درباره طلب فرزند است، فرزند را از راهی که خدا دستور داده طلب کنید.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع): (در بهره مرد از زن حائضش فرمود):

همه چیز الا جلو بعینه. (یعنی به جز جلو می توان از همه جا بهره برد).

در علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۲۵، چ۲، آورده است:

ابوبصیر از امام صادق (ع) پرسید: چرا حائض روزه اش را قضاء می کند ولی نماز را قضاء نمی کند؟ امام صادق (ع) فرمود: برای این که روزه در سال یک ماه است ولی نماز در هر روز و شب بوده لذا حق تعالی بر زن واجب نمود که روزه اش را قضاء کند ولی قضاءِ نماز را به همین خاطر واجب نکرد (یعنی اگر قضاء نماز هم واجب می شد تکلیفِ مشکلی بود).

نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّكُم مُّلاَقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳)

زنان شما کشتزار شما هستند پس هر وقت که خواهید، به کشتزار خود درآیید و آنها را برای خودتان مقدم دارید (یعنی نسلی برای خود بوجود آورید) و از خدا پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد و مؤمنان را [به این دیدار] مژده بده (۲۲۳)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۴۰۵: «انی» از اسماءِ شرط است که در خصوص زمان و گاهی مکان هم به کار می رود و هدف از آیه «فاتوا ... » توسعه و آزادی دادن در عمل زناشویی نیست و هدف بقاء و حفظ حیات است و معنایش وجوب عملی نیست.

☼ نکته:

«نِساؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُم» = «زنان شما کشتزار و مزرعه ی شما هستند» ، بدین معناست که زن، وسیله «اطفاء شهوت و هوسرانی مردان» نیست، بلکه زن، عاملِ اصلیِ «حفظ حیات» است.

☼ مؤلف:

در اینکه آیا کامجویی از پشت زن حلال است یا حرام؟ هر دو پاسخ آمده است و شاید علت این اختلاف نظر در تفسیر عبارتِ «فَأْتوْا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» ، به شرح ذیل باشد:

۱ - عده ای این عبارت را «هر زمان بخواهید می توانید با آنها آمیزش نمایید» ، تعبیر کرده و از طرفی به آیه شریفه۲۲۲ بقره هم استناد کرده اند، آنجا که می فرماید: « ... فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» = «چون پاک شدند از آن جا که خدا فرمان داده است با ایشان نزدیکی کنید» (بقره۲۲۲). و با این توجیه این عمل را «حرام» دانسته اند.

۲ - عده ای این عبارت را «از هر جا [و هر گونه] که خواهید با آنها آمیزش نمایید» تعبیر کرده و از طرفی به آیه شریفه: «يا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» = «لوط گفت: ای قوم! اینها دختران منند، اینها برای شما پاکیزه ترند» (هود۷۸)، استناد کرده و معتقدند که: «چون لوط با اینکه می دانست قومش جز لواط را نمی خواهند دختران خود را برای ازدواجِ حلال عرضه کرد تا با آنها از پشت، عمل کنند». و نیز به آیه شریفه: «قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» = «گفت: دختران من حاضرند، اگر می خواهید کار صحیحی انجام دهید» (حجر۷۱)، با همان تعبیر استناد دارند و معتقدند این عمل حرام نیست.

علاوه بر آن روایاتی از قول ائمه (ع) هر چند با کراهت شدید ولی جواز نزدیکی با زنان از مجرای پشت را داده اند اما هیچ یک از ائمه (ع) در حکم مسئله به آیه: «نساؤکم حرث لکم» تمسک نکرده اند، بلکه به گفتار حضرت لوط در آیه ۷۸ سوره هود تمسک کرده اند، چون لوط با اینکه می دانست قومش جز لواط را نمی خواهند دختران خود را برای ازدواجِ حلال عرضه کرد و در قرآن کریم آیه ای برای نسخ این حکم نیامده است. البته روایاتی هم از ابن عباس آمده که با استناد به آیه: «فأتوهن من حیث امرکم الله» (بقره ۲۲۲) این عمل را حرام دانسته است. خلاصه این که، جماع در دبرِ زن را بعضی از علماء، حرام و اکثراً مکروه می دانند و احوط اجتناب است.

ص :۲۶۳

در وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۳، باب۷۳، حدیث۲، آمده است:

عبد اللّه بن ابی یعفور می گوید: از ابو عبد اللّه (علیه السلام) درباره مردی پرسیدم که از پشت با زنش نزدیکی می کند. فرمود: «اگر زن راضی باشد اشکالی ندارد».

از همان منبع، حدیث۶، آمده است:

همو می گوید: از ابو عبد اللّه (علیه السلام) درباره نزدیکی با زنان از عقب پرسیدم و حضرت علیه السلام فرمود: «اشکالی ندارد، ولی من دوست ندارم تو این کار را بکنی».

در وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۲، باب۷۳، حدیث ۱، آمده است:

علی بن حکم می گوید: از صفوان شنیدم که می گفت: به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم مردی از دوستان شما از من خواسته پرسشی را مطرح کنم که او می ترسد آن را مطرح کند و از شما شرم دارد. حضرت (علیه السلام) فرمود: «پرسش او چیست؟» . او می گوید: عرض کردم: آیا مرد می تواند با زنش از عقب نزدیکی کند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: «آری، این به دست خود اوست» . عرض کردم: شما نیز این کار را می کنید؟ فرمود: «نه ما این کار را نمی کنیم».

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۴۱۵، از تفسیر عیاشی، از امام صادق (ع):

(منظور از آیه شریفه آن است که) چه از جلو و چه از عقب، در جلوی او تصرف کنید.

از همان منبع، آمده است: ابوبصیر از امام صادق (ع) (در این خصوص پرسید)، امام (ع) بَیَدَش آمد و فرمود: بر شما باد از خوبی های زنان استفاده کنید و فرمود: معنای اینکه قرآن می فرماید: «نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» این است که هر وقت خواستید، به کشتزار خود در آیید، نه از هر جا که خواستید.

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۴۱۶، از امام رضا (ع): (در پاسخ به این عمل فرمود:) زن لعبتی است که نباید اذیت شود و کشتزار است همان طور که خدا کشتزارش خوانده است.

☼ مؤلف:

سه روایت اول که از «وسایل شیعه» آوردیم جواز این عمل را هر چند با کراهت، صادر فرموده اند. اما در سه روایت آخر که از المیزان آورده ایم، دلیلی که بتوان این عمل را تحریم

کند رؤیت نمی شود صرفاً بیانشان در خصوص این مطلب است که به استناد این آیه نمی توان جواز این عمل را صادر کرد و همان طور که در بالاـ هم گفتیم اهلِ بیت (ع) جواز این عمل را از آیه هود داده اند نه از این آیه شریفه و روایتی هم که در ذیل می آید مؤیدِ این گفته است:

در تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۳۴، از تهذیب، از امام رضا (ع):

درباره عمل مرد به زن از پشت فرمود: این کار را آیه ای از کتاب خدا حلال کرده است لوط می گوید: «هَؤُلَاءِ بَنَاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ» ، وی می دانست آنان قصد پیشِ رو ندارند.

☼ مؤلف:

با این توصیفی که آمد پس معلوم می شود معنای عبارت «أَنَّی شِئْتُمْ» در آیه شریفه «هر وقت» می باشد و نه «هر کجا یا هر روش» ، به عبارتی این کلمه، قیدِ زمان است و به زمانِ جماع اشاره می فرماید، نه مکان و روش جماع که شامل پشت هم شود. و این که عده ای به استناد این کلمه، جواز آن عمل را صادر کرده اند، استنادشان صحیح نمی باشد، بلکه جواز این عمل به استناد آیه هود است (والله اعلم). و البته روایت ذیل هم این گفته را تأیید می کند:

در صافی، ج ۱، ص ۳۸۶ و عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۱ و قمی، ج ۱، ص ۷۱، از امام صادق (ع): «هر زمان» خواستید، بذر را در فرج، قرار دهید. و در روایتی دیگر آمده است: «هر ساعتی که خواستید».

در حلیت المتقین، ص ۷۰، از حضرت رسول (ص):

هر کس جماع کند در حیض پس فرزندی که به هم رسد مبتلا شود به خوره یا پیسی.

از همان منبع، از امام صادق (ع):

دشمن ما اهل بیت نیست مگر کسی که ولدِ زنا یا مادرش در حیض به او حامله شده باشد.

از همان منبع، ص ۷۱، از امام کاظم (ع): بوسیدن فرج اشکالی ندارد.

وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّهَ عُرْضَةً لِّأَیْمَانِکُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَیْنَ النَّاسِ وَاللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۲۴) لاَّ یُؤَاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِیَ أَیْمَانِکُمْ وَ لَکِن یُؤَاخِذُکُم بِمَا کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ (۲۲۵) لِّلَّذِینَ یُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَآئُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (۲۲۶) وَإِنْ عَزَمُواْالطَّلاَقَ فَإِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۲۷) و خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید تا از نیکوکاری و پرهیزکاری و سازش دادن میان مردم [باز ایستید]

ص :۲۶۵

و خدا شنوای داناست (۲۲۴) خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی کند ولی شما را بدانچه دلهایتان [از روی عمد] فراهم آورده است مؤاخذه می کند و خدا آمرزنده بردبار است (۲۲۵) برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود سوگند می خورند [=ایلاء] چهار ماه انتظار [و مهلت] است پس اگر [به آشتی] بازآمدند خداوند آمرزنده مهربان است (۲۲۶) و اگر آهنگ طلاق کردند در حقیقت خدا شنوای داناست (۲۲۷)

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۸۷، آورده است:

مردمانی (مانند عبد الله بن رواحه که آیه درباره او نازل شده) سوگند خورده بودند که برخی از کارهای نیک را از قبیل صله رحم و جز آن انجام ندهند و بعد (که مورد سرزنش قرار می گرفتند) می گفتند می ترسیم سوگند خود را بشکنیم و چون می خواستند به سوگندی که خورده بودند عمل نمایند، کار نیک، صله رحم و ... را ترک می کردند.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۳، از عیاشی، از امام صادق (ع):

منظور گفتن «نه به خدا» و «آری به خدا» است.

☼ نکته:

قسم خوردن شامل «والله» ، «بالله» و «تالله» است و غیر از آن قسم نیست.

در امالی شیخ صدوق، ص ۵۶۹، م۵۷، از معصوم (ع):

هر کس به دروغ بگوید: «خدا می داند» ، عرش خداوند از احترامِ خدا می لرزد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۶۵، م۷۳، از امام صادق (ع):

هر کس به خدا سوگند بخورد باید راست بگوید و هر کس راست نگوید از خدا نیست. و هر کس برایش به خدا سوگند بخورند باید راضی شود و اگر نشد، از خدا نیست.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۴، از کافی، از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام):

اگر مردی سوگند بخورد که دیگر با همسرش نزدیکی نکند، زن نمی تواند تا چهار ماه اعتراض کند و در این مدت هیچ حقی ندارد، شوهر هم در خودداری از زنش گناهی نکرده تا مدت چهار ماه به سر آید، اگر در این مدت با او هم بستر شد که هیچ و اگر نشد و زن نیز سکوت کرد و راضی بود باز هم هیچ حرفی نیست و مرد در حلیت و وسعت است اما اگر بعد از تمام شدن

چهار ماه، زن شکایت کرد حاکم شرع شوهرش را اخطار می کند: یا از سوگندش برگردد و با همسرش تماس برقرار کند و یا طلاقش دهد، حال اگر عزم بر طلاق داشتند باید مرد از او کناره گیری کند، تا زن یک حیض ببیند و از آن پاک شود و آنگاه شوهر طلاقش دهد و بعد از طلاق هم تا سه حیض، خود او سزاوارتر از دیگران به همسر خویش است و می تواند رجوع کند.

وَ الْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوءٍ وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللَّهُ فی أَرْحامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فی ذلِکَ إِنْ أَرادُوا إِصْلاحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَهٌ وَ اللَّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ (۲۲۸)

الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْریحٌ بِإِحْسانٍ وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً إِلاَّ أَنْ یَخافا أَلاَّ یُقیما حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ یُقیما حُدُودَ اللَّهِ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما فیمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹)

فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَیْهِما أَنْ یَتَراجَعا إِنْ ظَنَّا أَنْ یُقیما حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ یُبَیِّنُها لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۲۳۰)

وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَهِ یَعِظُکُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلیمٌ (۲۳۱)

وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ یَنْکِحْنَ أَزْواجَهُنَّ إِذا تَراضَوْا بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذلِکَ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ مِنْکُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکُمْ أَزْکی لَکُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۲۳۲)

وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَهَ وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلاَّ وُسْعَها لا تُضَارَّ والِدَهٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَی الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ فَإِنْ أَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَکُمْ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ (۲۳۳)

وَ الَّذینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْواجاً یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما فَعَلْنَ فی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرٌ (۲۳۴)

وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَهِ النِّساءِ أَوْ أَکْنَنْتُمْ فی أَنْفُسِکُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ سَتَذْکُرُونَهُنَّ وَ لکِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاَّ أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَهَ النِّکاحِ حَتَّی یَبْلُغَ الْکِتابُ أَجَلَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فی أَنْفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلیمٌ (۲۳۵)

لا جُناحَ عَلَیْکُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّساءَ ما لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَریضَهً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتاعاً

بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (٢٣۶)

وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلاَّ أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِى بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ وَ أَنْ

تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكَمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ (۲۳۷)

حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِينَ (۲۳۸)

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجالاً أَوْ رُكْباناً فَإِذا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَما عَلَّمَكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹)

وَ الَّذينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً وَصِيَّةً لِأَزْواجِهِمْ مَتاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْراجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فى ما فَعَلْنَ فى أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزيزٌ حَكيمٌ (۲۴۰)

وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقينَ (۲۴۱)

كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲)

زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند! [= عده نگه دارند] و اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحمهایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان، برای بازگرداندن آنها (و از سر گرفتن زندگی زناشویی) در این مدت، (از دیگران) سزاوارترند؛ در صورتی که (براستی) خواهان اصلاح باشند. و برای آنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است (۲۲۸) طلاق، (طلاقی که رجوع و بازگشت دارد،) دو مرتبه است؛ (و در هر مرتبه،) باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود). و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده اید، پس بگیرید؛ مگر اینکه دو همسر، بترسند که حدود الهی را برپا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن، فدیه و عوضی بپردازد (و طلاق بگیرد). اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن، تجاوز نکنید! و هر کس از آن تجاوز کند، ستمگر است (۲۲۹) اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند (و با او، آمیزش جنسی نماید. در این صورت،) اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند؛ (و با همسر اول، دوباره ازدواج نماید؛) در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می شمرند. اینها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می نماید (۲۳۰) و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای «عده» رسیدند، یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید (و آشتی کنید) و یا به طرز پسندیده ای آنها را رها سازید! و هیچ گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، آنها را نگاه ندارید! و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. (و با این اعمال و سوء استفاده از قوانین الهی،) آیات خدا را به استهزا نگیرید! و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر خود و کتاب آسمانی و علم و دانشی که بر شما نازل کرده و شما را با آن، پند می دهد! و از خدا بپرهیزید! و بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است (و از نیات کسانی که از قوانین او، سوء استفاده می کنند، با خبر است) (۲۳۱) و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند! اگر در میان آنان، به طرز پسندیده ای تراضی برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می گیرند (و به آن، عمل می کنند). این (دستور)، برای رشد (خانواده های) شما مؤثرتر و برای شستن آلودگیها مفیدتر است؛ و خدا می داند و شما نمی دانید (۲۳۲) مادران، فرزندان

خود را دو سال تمام، شیر می دهند. (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند. و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده [= پدر]، لازم است خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدت شیر دادن بپردازد؛ حتی اگر طلاق گرفته باشد) هیچ کس موظف به بیش از مقدار توانایی خود نیست! نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق ضرر زدن به کودک را دارد و نه پدر. و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد [= هزینه مادر را در دوران شیرخوارگی تأمین نماید]. و اگر آن دو، با رضایت یکدیگر و مشورت، بخواهند کودک را (زودتر) از شیر بازگیرند، گناهی بر آنها نیست. و اگر (با عدم توانایی، یا عدم موافقت

مادر) خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست؛ به شرط اینکه حق گذشته مادر را به طور شایسته بپردازید. و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و بدانید خدا، به آنچه انجام می دهید، بیناست! (۲۳۳) و کسانی که از شما می میرند و همسرانی باقی می گذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند (و عده نگه دارند)! و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هر چه می خواهند، درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند). و خدا به آنچه عمل می کنید، آگاه است (۲۳۴) و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه، (از زنانی که همسرانشان مرده اند) خواستگاری کنید و یا در دل تصمیم بر این کار بگیرید (بدون اینکه آن را اظهار کنید). خداوند می دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد؛ (و با خواسته طبیعی شما به شکل معقول، مخالف نیست؛) ولی پنهانی با آنها قرار زناشویی نگذارید، مگر اینکه به طرز پسندیده ای (به طور کنایه) اظهار کنید! (ولی در هر حال،) اقدام به ازدواج ننمایید، تا عده آنها سرآید! و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می داند! از مخالفت او بپرهیزید! و بدانید خداوند، آمرزنده و بردبار است (و در مجازات بندگان، عجله نمی کند)! (۲۳۵) اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، (به عللی) طلاق دهید، گناهی بر شما نیست. (و در این موقع،) آنها را (با هدیه ای مناسب،) بهره مند سازید! آن کس که توانایی دارد، به اندازه تواناییش و آن کس که تنگدست است، به اندازه خودش، هدیه ای شایسته (که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد) بدهد! و این بر نیکوکاران، الزامی است (۲۳۶) و اگر آنان را، پیش از آن که با آنها تماس بگیرید و (آمیزش جنسی کنید) طلاق دهید، در حالی که مهری برای آنها تعیین کرده اید، (لازم است) نصف آنچه را تعیین کرده اید (به آنها بدهید) مگر اینکه آنها (حق خود را) ببخشند؛ یا (در صورتی که صغیر و سفیه باشند، ولی آنها، یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست اوست، آن را ببخشد. و گذشت کردن شما (و بخشیدن تمام مهر به آنها) به پرهیزکاری نزدیکتر است و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید، که خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست! (۲۳۷) در انجام همه نمازها، (به خصوص) نماز وسطی [= نماز ظهر] کوشا باشید! و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا بپاخیزید! (۲۳۸) و اگر (به خاطر جنگ، یا خطر دیگری) بترسید، (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید! اما هنگامی که امنیت خود را بازیافتید، خدا را یاد کنید! [= نماز را به صورت معمولی بخوانید!] همان گونه که خداوند، چیزهایی را که نمی دانستید، به شما تعلیم داد (۲۳۹) و کسانی که از شما در آستانه مرگ قرارمی گیرند و همسرانی از خود به جا می گذارند، باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال، آنها را (با پرداختن هزینه زندگی) بهره مند سازند؛ به شرط اینکه آنها (از خانه شوهر) بیرون نروند (و اقدام به ازدواج مجدد نکنند). و اگر بیرون روند، (حقی در هزینه ندارند؛ ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه در باره خود، به طور شایسته انجام می دهند. و خداوند، توانا و حکیم است (۲۴۰) و برای زنان مطلقه، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر، پرداخت گردد). این، حقی است بر مردان پرهیزکار (۲۴۱) این چنین، خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد؛ شاید اندیشه کنید! (۲۴۲)

آیات شریفه ۲۲۸ تا ۲۴۲ درباره احکام طلاق، عده، شیردادن و بعضی از احکام نماز است: درآیه۲۲۸: کلمه «تربص یعنی انتظار– حبس» ، کلمه «قروء» جمع «قرء» هم به معنای پاکی (طهر) و هم ناپاکی (حیض) است. روایات اهل بیت (ع) معنی آن را پاکی (طهر) نسبت داده اند «طبق این آیه، عده زنان مطلقه سه پاکی (حدود ۹۰ روز است). و طبق آیه ۲۳۴ بقره عده زنان شوهر مرده چهار ماه و

ده روز (حدود ۱۳۰ روز) است (عده صیغه موقت ۲ پاکی و اگر حیض نبیند ۴۵ روز است).

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۷۶، از عیاشی، از امام باقر (ع):

اما سه حیض مطلقه برای این بود که رَحِم وی از فرزند استبراء شود، (و معلوم گردد که از شوهرش حامله نیست، چون زن حامله ممکن است حیض ببیند اما ممکن نیست سه ماه پشت سر هم حیض شود و اگر بشود معلوم می شود حامله نیست). و اما عده شوهر مرده از این رو چهار ماه و ده روز شد که خدای تعالی یک جا به نفع زن حکم کرده و جای دیگر به نفع مرد، تا رعایت عدالت شده باشد، در مسئله (ایلاء) که شوهر به منظور اضرار به زن سوگند می خورد که تا ابد با او نزدیکی نکند، خدای تعالی به نفع زن، ابدِ او را محدود به ۴ ماه کرده و فرموده: «لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ ... » (بقره ۲۲۶)، در نتیجه هرگز برای هیچ مردی جایز نیست که بیش از ۴ ماه زن خود را معطل کند چون خدای تعالی که خالق زنان است می داند، انتهای صبر زنان در دوری از مردان ۴ ماه است و جای دیگر به ضرر او حکم کرده، چون به وی دستور داده که هرگاه شوهرش مُرد ۴ ماه و ده روز عده نگهدارد، پس در عده وفات همان را از او گرفته که در مسئله ایلاء به او داده و از شوهرش هم همان را در ایلاء گرفته که در هنگام مرگش به او داده است.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۷۶، از تهذیب، از امام باقر (ع):

در تمامی اقسام نکاح وقتی شوهر می میرد بر زن واجب است که چهار ماه و ده روز عده نگهدارد، چه عقد دائم باشد، چه متعه و چه آزاد و چه کنیز.

آیه۲۲۹ و ۲۳۰: طلاقی که بتوان به آن رجوع کرد فقط دو بار است و اگر بار سوم طلاق داد دیگر بر او حلال نیست مگر اینکه زنِ سه طلاقه با یک مرد دیگر ازدواج کند و تماس جنسی هم داشته باشد بعد طلاق بگیرد، در این صورت دوباره می تواند با شوهر اولش ازدواج کند.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۳، از قمی، از امام (ع) آورده است:

حق مردان بر زنان بیشتر از حقی است که زنان بر مردان دارند.

در سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۱۴، از امام صادق (ع):

زن مؤمنه ارجمندتر از مرد مؤمن است و انسان مؤمن گرانبهاتر از کیمیاست.

☼ مؤلف:

در تأییـد این که تعـداد مؤمنینِ مرد از زنانِ مؤمن بیشتر است و یا تعداد مردانی که به مقامات عرفانی رسـیده اند بیشتر از تعداد زنـان است، علاوه بر روایـات؛ تاریـخ نیز اثبـات کرده است و علت آن وجـود صـفاتی مثـل حسـادت و تکـبر و غیره است که خدایتعالی برای بقای بشـریت در وجود زنها بیشتر از مردان قرار داده است، بنابراین رسـیدن به مقام ایمان برای زن سخت تر از مرد است به همین خاطر است که امام (ع) ارزش زنِ مؤمن را بیشتر از مردِ مؤمن بیان فرموده است.

«فلسفه محلل» : (مردی که زن خود را سه بار طلاق داده است):

فلسـفه ی آن جلوگیری از طلاق است و در ضـمن اگر هم این کار انجام گیرد معمولاً زن و مرد پشیمان می شوند و بعدها اگر رجوع کنند زندگی بهتری را شـروع می کنند و خداوند نخواسـته مردم طلاق را سبک شمرده و با طلاقهای فراوان، زنان اذیت شوند.

نکتـه ای از المیزان، ج ۴، ص ۶۴و۶۵: در مـذهب اهـل بیت (ع) طلاق با یک لفظ و یا در یک مجلس، فقط یک طلاق است، هر چند گفته باشد: «طلقتک ثلاثا= من سه بار طلاقت دادم» ، اما اهل سـنت، بعضـی ها یک طلاق و بعضی ها آن را سه طلاق حساب می کنند.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۵، از ابن عباس:

طلاـق در یـک جلسه در زمـان حضـرت رسول (ص) و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر، یک طلاق بود، هر چنـد که در یک جلسه گفته باشـند: «تو را سه طلاـقه کردم» ، بعـد از دو سال، عُمَر گفت: مردم درباره طلاق که شارع بر ایشان مهلت قرار داده بود از من می خواهند که به عجله انجام شود و چه خوبست ما خواسته آنان را امضاء کنیم و امضاء کرد (و آن را بدعت نهاد).

در سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۱۴، از رسول خدا (ص): خدایتعالی توبه بدعت گزار را نمی پذیرد.

چند نکته روایتی از تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۱ تا ۸۲:

۱ - طلاق خلع و مبارات و تخییر تنها در حال طهر، بدون جماع و با شهادت دو تا شاهد عادل صحیح است.

۲ - مردی که زنش را به خلع یا مبارات مطلقه کرده نمی توانـد در عـده رجوع کند، مگر اینکه زن پشـیمان شود، آن وقت می تواند آنچه گرفته به وی برگرداند و رجوع کند اما در طلاق رجعی، مرد می تواند قبل از اتمام عده (سه

پاکی) رجوع کند.

۳ - زنی که سه طلاقه شد تنها وقتی می توانـد دوباره برگردد که شوهری دیگر کند و آن شوهر شیرینی (عسیله) جماع او را بچشد و بعد طلاق بگیرد.

۴ – در طلاق خلع، زن طالب جدایی است و به همین جهت مرد می توانـد مهری را که داده پس بگیرد ولی در مبارات هر دو طالب جدایی هستند.

۵ - بعد از طلاق سوم عده رجوع وجود ندارد.

۶ - بعد از نزول آیه شریفه: «یا ایها النبی قل لازواجک» (احزاب ۲۸)، رسول خدا (ص) همسران خود را مخییر کرد در ماندن و یا طلاق، سنی ها به استناد این آیه می گویند شوهر می تواند زن خود را مخیر کند و همین که گفت تو مخیری اگر زن هم راضی بود در حقیقت طلاق واقع شده، ولی مذهب امامیه این حکم را فقط مخصوص حضرت رسول (ص) دانسته است.

۷ - عقد متعه طلاق ندارد یعنی محلل ندارد.

۸ - مردِ خواجه، محلل نمی شود.

۹ - وقتی طفل یتیم به حد بلوغ رسید دیگر مشمول احکام خاص ایتام نیست. ۱۰ - بعد از مرگ شوهر بر زن واجب است عده چهار ماه و ده روز را نگهدارد چه عقد دائم یا متعه باشد. ۱۱ - هرگاه مرد قبل از وطی، همسرش را طلاق دهد باید نصف مهریه اش را بدهد، مگر ببخشد.

در المیزان، ج ۴، ص ۷۸، از صادقین (ع) ذیل آیهٔ (حافظوا علی الصلوات و الصلوت الوسطی) (۲۳۸ بقره):

منظور از صلوهِ وسطی، نماز ظهراست. (اهل بیت (ع)، صلاه وسطی را نماز ظهر دانسته اند).

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع) در ذیل آیهٔ (فَرِجالاً اَو رُکباناً) ۲۳۹: این در وقتی است که از درنده یا دزد بترسد، که درحال راه رفتن و دویدن بعد از تکبیر (به جای رکوع و سجود) اشاره کند.

از همان منبع، از فقیه، از امام صادق (ع) (درباره نماز زحف (جنگ) فرمود):

عبارت است از تکبیر و تهلیل و دیگر هیچ، آن گاه این آیه را تلاوت فرمود.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۸۱، از تفسیر عیاشی، از ابی بصیر روایت کرده که گفت:

از امام باقر (ع) از کلام خدا پرسیدم که می فرماید: «وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيرَ إِخْرَاجٍ» (بقره ۲۴۰)، فرمود: حکم این آیه که می فرماید خرجی یکسال همسر را باید وصیت کرد نسخ شده، پرسیدم: جریان

چه بوده. فرمود: قرار این بود

ص: ۲۷۲

که هرگاه مردی از دنیا رفت نخست از اصل مالش خرجی یکسال همسر یا همسرانش را جدا بر می داشتند و دیگر به آنها ارث نمی دادند ولی آیه ای که هشت یک مال را برای زن بچه دار و چهار یک مال را برای یک زن که شوهرش بچه ندارد ارث معین کرده این آیه را نسخ کرده و بعد از آن اگر خرجی زن را بدهند به حساب ارثش می دهند.

☼ مؤلف:

به استناد ظاهرِ روایتِ فوق، آیه ۲۴۰ بقره، منسوخ شده است. و این نسخ را علامه طباطبایی در ذیل همین روایت تأیید کرده است. اما همان طور که در بحث نسخ در ذیل آیه (بقره ۱۰۶) و در فصل سوم آوردیم، آیت الله خویی، این نسخ را قبول ندارد. و البته نسخ نبودن آیه شریفه محتمل تر است. بنابراین باید منظور از کلمه «نسخ» ، در روایت فوق الذکر را غیر از «نسخ اصطلاحی» یعنی همان «تخصیص» فرض کنیم (والله اعلم).

☼ نکته:

قبل از اسلام عده وفات را یک سال می دانستند.

در آیهٔ ۲۴۱، منظور از «متاعٌ بِالمعروف» = «بهرهٔ معروف» ، چند چیز می تواند باشد:

۱ - منظور همان نفقه ای است که در آیه شریفه: «متاعا الی الحول» بود.

۲ - مقصود هدیه ای است که اختصاص به آیه دارد و هدیه فقط برای زنی است که قبل از دخول طلاق داده شده و مهری برایش معین نشده باشد، ولی زنی که دخول شده اگر مهرش معین نشده باید مهرالمثل را و چنان چه مهری برایش تعیین شده همان را بگیرد و اگر قبل از دخول طلاق داده و مهرش معین باشد، نصف آن را می تواند بگیرد.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۸۲، در ذیل آیه ۲۴۱، از کافی و عیاشی آورده است:

شخصی از امام صادق (ع) پرسید، آیا مردی که زنش را طلاق داده چیزی به او بدهد؟ فرمود: بله مگر آن مرد دوست نمی دارد از محسنین و متقین باشد؟

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَشْكُرُونَ **(۲۴۳)** آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند و هزاران تن بودند خبر

نیافتی پس خداوند به آنان گفت بمیرید آنگاه آنان را زنده ساخت آری خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند (۲۴۳)

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۲۴، از امام صادق (ع):

خدای تعالی قومی را که از ترس طاعون از خانه هایشان بیرون شدند و فرار کردند، همگیشان را که عددی بی شمار داشتند بمیراند، مدتی طولانی گذشت، حتی استخوانشان پوسید و بند بند استخوانها از هم جدا شد و خاک شدند، آنگاه خدای تعالی پیامبری را به نام «حزقیل» مبعوث کرد و آنجناب در وقتی که خدا هم می خواست خلق خویش را زنده ببیند دعا کرد و بدنهای متلاشی شده آنها جمع شده جانها به بدنها برگشت و برخاستند به همان صورتی که مرده بودند، یعنی حتی یک نفرشان هم کم نشده بود، پس از آن مدتی طولانی زندگی کردند.

وَ قاتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ (۲۴۴)

مَنْ ذَا الَّذی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثیرَةً وَ اللَّهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنی إِسْرائیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى إِذْ قالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِکاً نُقاتِلْ فی سَبیلِ اللَّهِ قالَ هَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ أَلاَّ تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلاَّ نُقاتِلَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِیارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاَّ قَلیلاً مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِالظَّالِمینَ (۲۴۶)

وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً قالُوا أَنَّى یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ یُؤْتی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلیمٌ (۲۴۷)

وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فیهِ سَکینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ بَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسى وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِکَةُ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیَةً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ (۲۴۸)

فَلَمَّا فَصَلَ طالُوتُ بِالْجُنُودِ قالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلیکُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنِّی وَ مَنْ لَمْ یَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی إِلاَّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلاَّ قَلیلاً مِنْهُمْ فَلَمَّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ قالُوا لا طاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالَ الَّذینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثیرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرینَ (۲۴۹)

وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَیْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْکافِرینَ (۲۵۰)

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا یَشاءُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لکِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعالَمینَ (۲۵۱)

تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلینَ (۲۵۲)

و در راه خدا، پیکار کنید! و بدانید خداوند، شنوا و داناست (۲۴۴) کیست که به خدا «قرض الحسنه ای» دهد، (و از اموالی که

ص: ۲۷۴

خدا به او بخشیده، انفاق کند،) تا آن را برای او، چندین برابر کند؟ و خداوند است (که روزی بندگان را) محدود یا گسترده می سازد؛ (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی شود). و به سوی او باز می گردید (و پاداش خود را خواهید گرفت) (۲۴۵) آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: زمامدار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن! تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم. پیامبر آنها گفت: «شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، (سرپیچی کنید، و) در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید!» گفتند: «چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه ها و فرزندانمان رانده شده ایم، (و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال و فرزندان ما اسیر شده اند)؟!» اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی از آنان، همه سرپیچی کردند. و خداوند از ستمکاران، آگاه است (۲۴۶) و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته تریم و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب ها) آگاه است» (۲۴۷) و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او، این است که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد. (همان صندوقی که) در آن، آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان، آن را حمل می کنند. در این موضوع، نشانه ای (روشن) برای شماست؛ اگر ایمان داشته باشید (۲۴۸) و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می کند؛ آنها (که به هنگام تشنگی،) از آن بنوشند، از من نیستند؛ و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند» جز عده کمی، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او و افرادی که با او ایمان آورده بودند، (و از بوته آزمایش، سالم به در آمدند،) از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرات خود، ناراحت شدند؛ و عده ای) گفتند: «امروز، ما توانایی مقابله با (جالوت) و سپاهیان او را نداریم» اما آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند: «چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند، با صابران و استقامت کنندگان است (۲۴۹) و هنگامی که در برابر (جالوت) و سپاهیان او قرارگرفتند گفتند: پروردگارا! پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدمهای ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان! (۲۵۰) سپس به فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند. و «داوود» (نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر «طالوت» بود، «جالوت» را کشت؛ و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید؛ و از آنچه می خواست به او تعلیم داد. و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرامی گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد (۲۵۱) اینها، آیات خداست که به حق، بر تو می خوانیم؛ و تو از رسولان (ما) هستی (۲۵۲)

آیات شریفه ۲۴۴ تا ۲۵۲ یکجا نازل شده و درباره قرض الحسنه و سرگذشت طالوت و داوود و جالوت است.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۵۱، از عیاشی، از ابی الحسن (ع)، در ذیل آیه (۲۴۵) آورده که فرمود:

منظور از قرض الحسنه به خدا، صله و بخشش به امام است.

در وسائل الشّیعه، ج ۱۳، ص ۸۸، از رسول خدا (ص): کسی که به برادر مسلمانش قرض بدهد، به اندازه هر درهمی که به او

می دهد به بزرگی کوه اُحد از کوههای رضوی و طور سینا، برای او

ص: ۲۷۵

پاداشـهایی هست و اگر در مورد گرفتن طلب خود با آن مؤمن، مدارا و رفاقت کند، همانند برق خیره کننده و درخشان، بدون حساب از روی پل صراط بگذرد.

در وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۸۷ و در ثواب الاعمال، ص ۳۰۸، از امام صادق (ع):

هر مسـلمانی که برای رضای خدا به مسـلمانی قرض الحسنه بدهد، حتماً خداوند پاداش آن را مانند پاداش صدقه دادن حساب می کند، تا هنگامی که آن قرض به او باز گردد.

از دو منبع فوق، از پیامبر اکرم (ص):

کسی که به مؤمنی تا مدّتی که او توان ادای آن را داشته باشد، قرض بدهد، مال او به عنوان زکات است (ثواب زکات دارد) و قرض دهنده تا هنگام ادای قرض، مورد درود فرشتگان است.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۵۱، از مجمع البیان، در ذیل آیه (اذ قالوا لنبی لهم) آورده است:

پیامبر نامبرده شموئیل بوده که به زبان عربی صموئیل گفته می شود.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۵۲ و۱۵۳، از قمی، از ابی جعفر (ع) روایت آورده که فرمود: بنی اسرائیل بعد از موسی از دستور پیامبرشان بنام «ارمیا» سرپیچی کرده دچار گناهان (فراوان) شدند. خداوند هم جالوت را که مردی قبطی (بومی مصر) (و ظالم) بـود بر آنـان مسـلط کرده کـه مردانشـان را بکشـت و از سـرزمینشان رانـده و امـوال و زنانشـان را برده گرفـت. بنی اسـرائیل از پیامبرشان با فزع خواسـتند که خداوند پیامبری بر ایشان برانگیزد تا جهاد کنند. در آن روزگار نبوت همواره در یک دودمان و سلطنت در دودمـانی دیگر بود و خداونـد هرگز نبوت و سـلطنت را در یـک دودمـان جمع نکرده بود و به همین جهت بود که چنین تقاضـایی کردنـد (و گرنه درخواست می کردنـد خود آن پیامبر فرمانـدهی را بپـذیرد) و خداونـد هم طالوت را به عنوان فرمانـده و پادشـاه آنهـا معرفی کرد. و طـالوت همـان طـوری که صـموئیل فرموده بود، مردی قوی هیکـل و دانـاترین مردم بنی اسـرائیل بـود، الاـ اینکه مردی فقیر بـود و بنی اسـرائیل از همین خصـلتش خورده گرفتنـد و گفتنـد: آخر او مـال فراوانی نـدارد پیامبرشان گفت: نشانه اینکه او از طرف خدا سلطان شما شده این است که آن تابوت را که سکینتی از پروردگارتان و بقیه ای از آنچه از آل موسی و آل هارون به جای مانده در آن است،

برای شما می آورد، در حالی که ملائکه آن تابوت را حمل می کنند. و این تابوت همان صندوقی است که خدای تعالی (به مادر) موسی نازل کرد و مادر موسی قنداقه وی را در آن نهاده به دریا افکند و بنی اسرائیل همواره از آن تبرک می جستند و چون مرگ موسی فرا رسید الواح و زره خود را و آنچه آیات نبوت داشت در آن نهاده به وصی اش یوشع سپرد و این تابوت در بین آنها بود تا اینکه آن را بی مقدار شمردند طوری که بچه ها با آن بازی کردند. و خدا هم آن تابوت را از میان برداشت. طالوت با لشکرش به نهر آبی رسید و لشکر دو دسته شد دسته ای آب نخوردند (تعداد آنها ۳۱۳ نفر بود) و عده ای آب خوردند و گفتند (لا طاقه لنا الیوم بجالوت و جنوده). داوود (ع) و برادرانش چهار نفر بودند، پدرشان که مردی پیر بود با آنها زندگی می کرد. داوود که از همه کوچکتر بود گوسفندان پدر را می چرانید و سه برادر دیگر در لشکر طالوت خدمت می کردند روزی داوود که طعامی برای برادرانش در لشکر طالوت می برد به سنگی برخورد که صدایش زد و گفت: ای داوود مرا بردار و با من جالوت را به قتل برسان. داوود پیش طالوت رسید و خواست با جالوت بجنگد و طالوت گفت: ای پسر تو چه نیرویی داری؟ گفت: همیشه شیر درنده به گوسفندان من حمله می کند و گوسفند مرا می رباید، او را تعقیب کرده و سرش را با یک دست گرفته، فک پایینش را با دست دیگر باز نموده گوسفندم را از دهانش می گیرم. پس زره ای برایش آوردند و به نبرد رفت و همین که جالوت را دید، همان سنگ را در فلاخون (مِقذاف) گذاشت و به سوی جالوت رها کرد. سنگ مستقیم بین دو چشم جالوت خورد و سرنگون شد. مردم فریاد زدند: داوود (ع)، جالوت را بکشت و باید پادشاه ما باشد و بعد از آن فرمان طالوت را گردن ننهاده و داوود (ع) را فرمانده خود کردند. و خدای تعالی زبور را بر او نازل کرد و صنعت آهنگری به او آموخت و آهن را برایش نرم کرد و به کوه ها و مرغان فرمان داد تا با او تسبیح گویند. احدی صوت داوود را نداشت. داوود (ع) در بنی اسرائیل بود و خود را از آنها پنهان می داشت و خدای تعالی قدرت و نیروی فوق العاده ای در عبادت به او داده بود.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۲۳، آورده است: «ایشاء» پدر داوود با ۶ و به قولی ۱۰ فرزندش

در سپاه طالوت بود، داوود کوچکترینِ آن ها و گوسفند می چرانید. طالوت به «ایشاء» پیغام فرستاد که نزد من حاضر شو و فرزندت را نیز بیاور، او همراه فرزندش نزد طالوت رفت، داوود در میان راه از کنار سه عدد سنگ عبور کرد که هر یک از او می خواستند آنها را با خود حمل کند و می گفتند، تو به وسیله ما جالوت را خواهی کشت، داوود سه عدد سنگ را در توبره انداخت و با همان سنگها جالوت را به قتل رسانید و پس از آن طالوت دختر خود را به ازدواج او درآورد.

☼ نکته:

منظور از «آل موسی» و «آل هارون» انبیاء بنی اسرائیل پس از موسی و هارون است زیرا «عمران» پدر موسی (ع) فرزند «قاهث» فرزند «لاوی» فرزند «یعقوب (ع)» است، پس فرزندان یعقوب «آل موسی و هارون» هستند.

در المیزان، ج ۴، ص ۱۵۸، از مجمع (ذیل آیه ۲۴۸) آورده است: «سکینه» به معنای آرامش و طمأنینه است و گفته شده: «سکینه» شکلی بود (مثل مجسمه) آراسته به یاقوت و زبرجد، دو بال داشت.

از همان منبع، از حضرت علی (ع):

در داخل «صندوق» باد تندی از بادهای بهشت بود که چهره ای مانند انسان داشت.

آغاز جزء سوم از آیه۲۵۳ بقره تا آیه۹۱ آل عمران

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُم مَّنْ كَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّنْ كَفَرَ وَلَوْشَآءَ اللّهُ مَا اقْتَتَلُواْ وَلَكِنَّ اللّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳) برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم و اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان بودند بعد ازآن دلایل روشن که برایشان آمد به کشتار یکدیگر نمی پرداختند ولی با هم اختلاف کردند پس بعضی ازآنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی ازآنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می خواست با یکدیگر جنگ نمی کردند ولی خدا آنچه خواهد، کند (۲۵۳)

«مِنهُم مَّن کَلَّمَ الله» : منظور، حضرت موسی (ع) است. و این تکلم مثل سخن گفتن مخلوقی با مخلوق دیگر از طریق حنجره و زبان و دهان نیست بلکه تنها به این است که سخن را ایجاد کند، همانطوری که هر موجودی را با فرمان «کن فیکون» ایجاد می کند: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیئًا أَنْ یقُولَ لَهُ کُنْ فَیکُون» = «امر او در وقتی که چیزی را اراده کرده باشد تنها این است که به آن چیز می فرماید: موجود باش و آن چیز موجود می شود» (۱).

☼ نکته:

عبارت «کن فیکون» = «موجود باش» در ۸ آیه شریفه آمده است: (غافر۶۸)، (مریم۳۵)، (نحل ۴۰)، (انعام۷۳)، (آل عمران۴۷)، (آل عمران۵۹)، (بقره۱۱۷) و (یس ۸۲).

«وَ رَفَعَ بَعضَهُم دَرَجاتٍ» : مقام و منزلت بعضی از آنها را بالا برد، که مقصود حضرت محمد (ص) است که بر همه انبیاء برتری دارد و البته علت این برتری بدین شرح است:

۱ – بیش از هزار معجزه به او عنایت شده که به هیچ یک از پیامبران داده نشده است.

۲ – به جز انسانها سایر موجودات از جمله فرشتگان و اجنه از اول تا آخر مأمور به اطاعت از آنجناب و اهلِ بیتِ طاهرش بوده اند در صورتی که این خصیصه در مورد سایر انبیاء نبوده است و حتی انبیاء نیز موظف به اطاعتشان بوده اند: «أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» = «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اهل بیتش را» (مائده۹۲).

۳ – قرآن کریم این معجزه همیشه جاوید که مشتمل بر تمامی علوم از اول تا آخر عالم هستی است، به آنجناب اختصاص دارد ولی کتب سایرِ انبیاء جزءِ کمی از محتویات قرآن را در خود داشته اند: «وَأَنْزَلْنَا إِلَیکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَینَ یدَیهِ مِنَ الْکِتَابِ وَمُهَیمِنًا عَلَیه» = «این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، در عین اینکه سایر کتب را تصدیق دارد ما فوق همه آنهاست» (مائده ۴۸).

۴ – هر پیغمبری مبعوث بر امتِ دوران خود بوده اند نه ادوار گذشته یا آینده، ولی آنجناب مبعوث بر تمامی خلقِ اولین و آخرین است: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِیرًا وَنَذِیرًا وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یعْلَمُونَ» = «و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا آنها را بشارت دهی و از عذاب بترسانی؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند!» (سبا ۲۸) و نیز آیه شریفه: «و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین» (انبیاء۱۰۷) و غیره ...

۱- یس ۸۲

☼ نکته:

ابهام موجود در آیه شریفه با این که مقصود از «بعضهم» پیامبر اسلام (ص) است برای تعظیم شأن و بالا بردن مقام و منزلت آن حضرت است.

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۲۳۵، از ابن بابویه، از امام صادق (ع): (خلاصه روایت)

شخصی یهودی از پیامبر (ص) پرسید: شما برترید یا انبیاءِ گذشته؟ پیامبر (ص) فرمود: من برترم چرا که توبه آدم و نجات نوح از طوفان و ابراهیم از آتش و موسی از ترسِ اژدها به واسطه ی توسلشان به ما اهل بیت بود. و فرمود: اگر موسی الان زنده بود و به من ایمان نمی آورد، ایمانش سودی نداشت. و یکی از ذریه من مهدی است که عیسی (ع) پشتِ سرش نماز می خواند.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۰۳، از تاویل الایات، از جابر انصاری، از رسول خدا (ص):

ما طایفه پیغمبران با هم برادریم و من افضل آنها هستم و محبوب ترین برادران من علی بن ابی طالب (ع) است و او افضل بر تمام پیغمبران است، هر کس گمان کند که پیغمبران برتر و افضل هستند، مرا پست تر از پیغمبران قرار داده و بر اثر این عقیده، کافر شده است، من علی (ع) را به برادری نگرفتم جز آن که دانستم افضل از جمیع پیغمبران است.

«وَ آتَیْنَا عِیسَی ابنَ مَریَمَ البَیِّنَاتِ» : و به عیسی بن مریم دلیل ها و حجت های روشن دادیم مانند زنده کردن مردگان و شفا بخشیدن کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری برص.

☼ نکته:

این که در میان تمام انبیاء تنها نام عیسی (ع) را ذکر کرده، این است که: اولاً: دادن بینات و تأیید به روح القدس به همه انبیاء تعلق دارد نه فقط حضرت عیسی (ع) پس اگر اسمِ آنجناب آورده نمی شد، معلوم نمی شد حتماً به وی بوده است. ثانیاً: حضرت عیسی (ع) پسر مریم است که بدون پدر از او متولد شد که خود آیتی و فضیلت اختصاصی برای او می باشد.

چرا خداوندمتعال در این آیه شریفه تنها به سه نفر از انبیاء اشاره کرده است؟

شاید جواب سؤال این باشد: در زمان نزول قرآن و بعد از آن تقریباً تمام مردم خداپرست جهان پیرو سه پیامبر اولوالعزم بوده و سایر انبیاء از این نظر مستثنی بوده اند (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۰۶، از اصبغ بن نباته روایت آورده که گفت:

در خدمت حضرت امیر (ع) در روز جنگ جمل ایستاده بودم که مردی نزدش آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! مردم تکبیر گفتند ما هم گفتیم، مردم «لا ـ اله الا ـ الله» گفتند ما نیز گفتیم، مردم نماز خواندند ما هم خواندیم، پس چرا با این مردم بجنگیم؟ حضرت فرمود: بر سر این آیه می جنگیم که خدایتعالی می فرماید (تلک الرسل فضلنا الخ) پس به حکم این آیه امت پیامبر اسلام (ص) هم بعد از آنجناب دو دسته شدند، کافر و مؤمن و دسته مؤمن، ماییم و کفار اینهایند، مرد عرضه داشت: آری به خدا سوگند که اینها کافر شدند، آنگاه به لشکر دشمن حمله کرد تا کشته شد.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۰۷، از احمد بن حنبل آورده:

رسول خدا (ص) به اصحابش فرمود: یکی از شما کسی است که با مردم بر سر تأویل قرآن می جنگد، همان طور که من بر سر تنزیلش جنگیدم، ابوبکر و عمر از جا برخاستند، رسول خدا (ص) فرمود نه شما نیستید، پینه دوز است و در همان حال علی (ع) داشت کفش او را پینه می زد.

در کافی، ج ۱، ص ۲۶۶، از امام باقر (ع): دوستی ما ایمان و دشمنی ما کفر است.

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ وَ الْكافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید! پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید) و نه دوستی (و رفاقتهای مادی سودی دارد) و نه شفاعت؛ (زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود) و کافران، خود ستمگرند؛ (هم به خودشان ستم می کنند، هم به دیگران) **(۲۵۴)**

آیه شریفه ی «آیه الکرسی» : اللّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ **(۲۵۵)** خداست که معبودی جز او نیست زنده و برپا دارنده است نه خوابی سبک او را فرو می گیرد و نه خوابی گران آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست، کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می داند و به چیزی از علم او جز به آنچه بخواهد احاطه نمی یابند کرسی او آسمانها و زمین را در برگرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ **(۲۵۵)**

کرسی: از ماده (ک-ر-س) و به معنای به هم وصل کردن اجزاءِ ساختمان است. و در معنای علم و آگاهی خداوند، سلطنت و پادشاهی هم به کار می رود، همچنین از روایتِ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۳۸، از رسول خدا (ص)، استفاده می شود که کرسی به مراتب از آسمانها و زمین وسیع تر است، به طوری که مجموع آنها در برابر کرسی همچون حلقه ای است در بیابان.

☼ نکته:

در کتاب مفاتیح الجنان، ص ۱۹۶، در بحث آیاتِ اسم اعظم آورده است: سید علیخان شیرازی در کتاب «کلم طیّب» نقل فرموده که اسم اعظم خدای تعالی آنست که افتتاح او «اللّه» و اختتام او «هُوَ» است و حروفش نقطه ندارد، هر که اسم اعظم خدای تعالی را روزی یازده بار ورد خود قرار دهد، هرآینه هر امر مهمّ جزیی و کلّی برای او آسان شود و آن اسم اعظم ۵ آیه از ۵ سوره مبارکه است:

۱ - «اَللّهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ ... تا آخر آیت الکرسی» .

۲ - «اَللّهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ نَزَّلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ، مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ، واَنْزَلَ التَّوْریهَ وَالْاِنْجیلَ مِنْ قَبْلُ هُدیً لِلنّاسِ، وَاَنْزَلَ الْفُرْقانَ» = «خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست، زنده و پاینده ای است که کتاب را به حق بر تو نازل فرمود و کتاب های پیشین را تصدیق کند و از پیش تورات و انجیل را نازل کرده که هدایتی است برای مردم و فرقان را نیز نازل فرمود» (۱).

۳ - «اَللّهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ اِلی یَوْمِ الْقِیمَهِ لارَیْبَ فیهِ و مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّهِ حَدیثاً» = «خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست و قطعاً شما را در روز قیامت گردآورد که شکی در آن نیست و کیست که در گفتار از خدا راستگوتر باشد» (۲).

۴ - «اَللّهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ، لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی» = «خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست و همه نامهای نیک از آن اوست» (۳).

۵ - «اَللّهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ و عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» = «خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست و مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند!» (۴).

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۳۳، از عیاشی، از امام صادق (ع): ابوذر به رسول خدا (ص) عرضه داشت: یا رسول الله مهمترین و پرفضیلت ترین آیه ای که بر تو نازل شده کدام است؟ فرمود: آیه الکرسی. و آسمانهای هفتگانه در مقابل کرسی در مقام مقایسه بیش از حلقه ای نیست که در

۱- آل عمران۲و۳

۲- نساء۸۷

۳- طه۸

۴- تغابن۱۳

سرزمینی افتاده باشد، آنگاه فرمود: و برتری عرش بر کرسی مانند برتری بیابان است بر همان حلقه ای که در گوشه ای از آن افتاده.

از همان منبع، از حضرت رسول (ص): آیه الکرسی را از گنجینه ای که در زیر عرش است به من دادند و به هیچ پیغمبری قبل از من نداده بودند. و می فرماید: هر کس آیه الکرسی را بعد از هر نماز واجب بخواند، خدایتعالی خودش او را قبض روح می کند.

از همان منبع، از امام صادق (ع): آسمانها و زمین و آنچه بین این دو است همه در کرسی است و اما عرش خدا علمی است که احدی نمی تواند اندازه اش را تقدیر کند.

از همان منبع، از امام علی (ع): کرسی را چهار فرشته به امر خدا حمل می کنند: «الذین یحملون العرش و من حوله» = «آنهایی که عرش و ساکنان آن را حمل می کنند» (۱).

در کافی، ج ۱، ص ۱۲۶، از امام باقر (ع):

از تفکر درباره خدا بپرهیز ولی اگر خواستی در عظمتش بیندیشی در عظمتِ خلقش بنگر.

از همان منبع، از امام صادق (ع): هر کس درباره خدا فکر کند که او چگونه است، هلاک گردد.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۴۱، از امام صادق (ع):

ماییم آن شفیعان. (منظور، شفیعانِ آیه: «مَن ذَا الَّذِی یشفع عنده الا باذنه» است).

در کافی، ج ۱، ص ۱۹۹، از امام باقر (ع):

ما حجت و باب خداییم، ما زبان و دیده و وجه خداییم، ماییم سرپرستانِ امر خدا در میان بندگانش، به وسیله ما خدا پرستش شد و به وسیله ما خدا شناخته شد.

در بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۱۲۵، از حضرت علی (ع): بر مسلمان لازم (مستحب) است که شب را به پایان نیاورد مگر آنکه آیه الکرسی را بخواند و اگر می دانستید که آیه الکرسی چیست و در آن چه هست، هرگز آن را رها نمی کردید.

در تحف العقول، ص ۱۰۰، از امام علی (ع): هر که چشمش درد کند دستانش را بر چشمانش گذارد و آیه الکرسی بخواند و معتقد هم باشد که با این کار درمان شود به راستی درمان شود ان شاء الله.

۱- مؤمن ۷

در کتاب الحدیث، ج ۱، ص ۲۶، از امام صادق (ع): هر کس موقع خواب ابتدا تسبیح حضرت زهرا (س) و سپس آیه الکرسی را بخواند تا صبح از هر حادثه و بلایی در امان است.

در بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۳۱، از پیامبر اکرم (ص):

بر تو باد به قرائت آیه الکرسی که در هر حرف آن هزار برکت و هزار رحمت است.

از همان منبع، ج ۸۰، ص ۳۱۷، از امام باقر (ع):

کسی که بعد از وضو آیه الکرسی بخواند خداوند ثواب چهل سال عبادت را به او عنایت می فرماید و چهل درجه او را بالا می برد و چهل حورالعین را به تزویج او در می آورد.

از همان منبع، ج ۹۲، ص ۱۵۹، از

پیامبر اکرم (ص): آنگاه که از منزل در پی حاجتی بیرون شدی آیه الکرسی تلاوت کن، زیرا موجب برآورده شدن حاجت می باشد.

از همان منبع، ج ۵۹، ص ۲۴، از امام حسن عسکری (ع): آنگاه که در سفر احتمال خطر دادی، قبل از سفر سوره های حمد، معوذتین، آیه الکرسی و قدر را بخوان.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۳۲، از حضرت علی (ع)، از رسول خدا (ص):

کسی که پس از هر نماز واجب، آیه الکرسی را بخواند، چیزی جز مرگ مانع ورود او به بهشت نشده است و مواظبت بر خواندن آن نمی کند مگر «صدیق» یا «عابد» و اگر موقع خواب بخواند، خداوند او و همسایگانش را از هر حادثه ای ایمن نگه می دارد.

در المیزان، ج ۴، ص ۲۳۴، از عیاشی، از امام صادق (ع):

هر چیزی نقطه ای برجسته دارد و نقطه برجسته قرآن آیه الکرسی است.

لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىَ لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) اَللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ وَ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷) در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای

داناست (۲۵۶) خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می برد و[لی] کسانی که کفر ورزیده اند سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می برند آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند (۲۵۷)

لا اِکراهَ فِی الدین: اجباری در دین نیست.

☼ نکته:

مشابه آیه شریفه فوق آیه دیگری است که می فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعًا أَفَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یکُونُوا مُؤْمِنِینَ» = «و اگر پروردگار تو می خواست، تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی به (اجبار) ایمان می آوردند؛ آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟! (ایمان اجباری چه سودی دارد؟!» (۱).

☼ نکته:

«باید» در شریعت به معنای «جبر» و «سلب اختیار» نیست. بهترین دلیل برای این حرف، همین است که افراد، آزادانه مرتکب گناه می شوند. پس کسی در انجام واجب و ترک حرام مجبور نیست، بلکه «باید» در شریعت یعنی: «ای انسان اگر سعادت دنیا و آخرت می خواهی «باید» عبادت کنی» و روشن است که این سخن، اختیار را از هیچ کس سلب نمی کند. همچنانکه می فرماید: «إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً» = «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!» (انسان ۳). انسان به حکم خلقت، در پذیرش یا عدم پذیرش آن آزاد است و هیچ اجباری در کار نیست: (بقره ۲۵۶)، اما پذیرفتن و نپذیرفتن دین حق برای او متفاوت خواهد بود، اگر پذیرفت، بهشتی و اگر نپذیرفت جهنمی است: «فَإِمَّا یأْتِینَّکُمْ مِنِّی هُدًی فَمَنْ تَبِعَ هُدَای فَلَا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَلَا هُمْ یحْزَنُونَ» = «هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند» (بقره ۳۸)، «وَالَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیاتِنَا أُولَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ» = «و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود» (بقره ۳۹). این را هم باید گفت که: برگزیدن راه حق و تشرف به دین اسلام اختیاری است اما بعد از قدم نهادن در این راه و قبول اسلام به عنوان آیین زندگی، دیگر عمل به دستورات و معتقد شدن به معارف آن اختیاری نخواهد بود و فرد

۱- یونس ۹۹

ملزم به رعایت تمام دستورات آن خواهد بود، همچنان که می فرماید: «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبیناً» = «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و رسولش حکم کنند اراده و اختیاری نیست (و باید اطاعت کنند) و هر کس نافرمانی خدا و رسول او کند دانسته به گمراهی سختی افتاده است» (احزاب ۳۶). بعد از این بحث ممکن است کسی بگوید:

«کی گفته انتخاب دین اسلام اختیاری است؟ من خودم وقتی به دنیا آمدم توی گوشم اذان گفتند و بدون هیچ اختیاری و به صرف مسلمانیِ والدینم مسلمان شده ام، پس باید دستورات اسلام را رعایت کنم؟»

در پاسخ می توان گفت: هیچ کس به صرف مسلمان بودن والدینش مسلمان نمی شود بلکه فقط تا قبل از بلوغ، احکام اسلام بر او جاری می شود؛ یعنی مانند کفار، بدنش نجس نیست و غیره، خلاصه، مسلمان کسی است که دین اسلام را شناخته، باور کرده و به دستورات آن عمل نماید و این کار فقط با اختیار و آگاهی و البته بدون اجبار، امکان پذیر خواهد بود.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۵۲، در ذیل جمله (لا اِکراهَ فِی الدین) از ابن عباس: این جمله درباره مردی مسلمان از اهل مدینه بنام بنی سالم بن عوف حصینی نازل شد، که دو تا فرزند نصرانی داشت، به رسول خدا (ص) عرضه داشت: آیا می توانم آن دو را مجبور به پذیرفتن اسلام کنم، چون حاضر نیستند غیر از نصرانیت دینی دیگر را بپذیرند؟ در پاسخش این آیه نازل شد.

از همان منبع، ص ۲۵۳، از کافی، از امام صادق (ع): «نور» آل محمد و «ظلمات» دشمنان ایشانند.

در اخلاق فلسفی، ج ۱، ص ۱۳۱، از امام علی (ع): انسان عاقل به وسیله پندیات و اخلاقیات الهی اصلاح شود و این حیوانات هستند که جز از راه کتک و ضرب و شتم مطیع و فرمانبر نمی شوند.

أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَآجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رِبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللّهُ الْمُلْکَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیِی وَأُمِیتُ قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَإِنَّ اللّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ **(۲۵۸)**

آیا از(حال)آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود و درباره پروردگار خود با ابراهیم محاجّه (می)کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من همان

کسی است که زنده می کند و می میراند. گفت: من (هم) زنده می کنم و (هم) می میرانم. ابراهیم گفت: خدا(ی من) خورشید را از خاور(مشرق) برمی آورد، توآن را از باختر(مغرب) برآور. پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند (۲۵۸)

☼ نکته:

شاید بعضی از مفسرین گفتگو و جدالِ حضرت ابراهیم (ع) با فرعون را قبل از افتادن در آتش گفته باشند، که مطمئناً این نظریه عقلانی به نظر نمی رسد چرا که دلیلی وجود ندارد تا نمرود که خود را خدا می دانسته و مقام و فرمانروایی والایی داشت، بخواهد این مقام و منزلت ظاهری خود را قبل از افتادن ابراهیم (ع) در آتش به مخاطره اندازد، در صورتی که بعد از ماجرای آتش و رؤیت این معجزه توسط مردم و در نتیجه ایمان آوردن عده ای به حضرت ابراهیم (ع)، نمرود سلطنت خود را در خطر دید و ناچار به دست و پا افتاد تا به هر طریقی که شده حتی با جدل کردن با کسی که تا آن زمان چندان ارزشی برایش نداشت از سلطنت و مقامش دفاع کند.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۱۳، از حضرت علی (ع): کسی که با ابراهیم (ع) بر سر پروردگار او بگو مگو کرد نمرود پسر کنعان است (او یکی از سلاطین بابل قدیم بود).

در المیزان، ج ۴، ص ۳۱۴، در این خصوص آمده است: اولین باری که نمرود با حضرت ابراهیم (ع) ملاقات کرد وقتی بود که خبر بت شکستن او را دادند و او دستور سوزاندنش را داد و معلوم است که در چنین هنگامی جای بگو مگوی نمرود با وی درباره خدایی خودش نبوده، چون به جرم شکستن بتها دستگیر شد، نه به جرم انکار خدایی نمرود و اگر بگو مگویی با او کرده حتماً بر سر این بوده که آیا بت ها پروردگارند یا خدای تعالی؟ (مجادله، بعد از افتادن در آتش بوده است).

در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۴۴، از مجمع، ج ۱، ص ۳۶۷، از امام صادق (ع):

این جریان بعد از افتادن ابراهیم (ع) در آتشِ نمرود بوده است.

از همان منبع، از خصال، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۱۳۰، از معصوم (ع): پادشاهانِ کلِ زمین از مؤمنان و کافران، چهار نفرند: اما از مؤمنان: سلیمان بن داوود و ذوالقرنین و از کافران: نمرود و بخت النصر.

در بحار، ج ۱۴، ص ۲۶۴، از امام علی (ع): هزار دوست بسیار نیست ولی یک دشمن بسیار است.

أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَهٍ وَهِیَ خَاوِیَهٌ عَلَی عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّی یُحْیِی هَـٰذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللّهُ مِئَهَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ یَوْمًا أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِئَهَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَی طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَی حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آیَهً لِّلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَی العِظَامِ كَیْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّهَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ **(۲۵۹)** یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؛ (و با خود می)گفت: چگونه خداوند، (اهل) این (ویرانکده) را پس از مرگشان زنده می کند؟ پس خداوند، او را (به مدت) صد سال میراند. آنگاه او را برانگیخت، (و به او) گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا پاره ای از روز را درنگ کردم. گفت: (نه) بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنی خود بنگر (که طعم و رنگ آن) تغییر نکرده است و به درازگوش خود نگاه کن که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوییم و هم تو را (در مورد معاد) نشانه ای برای مردم قرار دهیم. و به (این) استخوانها بنگر، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می دهیم؛ سپس گوشت بر آن می پوشانیم. پس هنگامی که (چگونگی زنده ساختن مرده) برای او آشکار شد، گفت: (اکنون) می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست (۲۵۹)

در المیزان، ج ۴، ص ۲۷۵ – ۲۹۲، آورده است: شخصی که از دهکده گذشت طبق سیاق آیه شریفه کسی بوده که به او وحی می شده پس پیامبر بوده است (حضرت عُزیر یا «ارمیا») و اگر گفت: «چه کسی این را زنده می کند» ، هدفش عظمت امر خدا و نشان دادن قدرت خداوند بوده که خداوند می تواند این کار را انجام داده و در نتیجه یقینش بیشتر از گذشته شود چون در آخر آیه گفت: (من می دانم که خدا بر همه چیز تواناست) و نگفت: (حالا که به چشم خود دیدم، فهمیدم که خدا تواناست). و قریه ای که از آن عبور کرد [بنا به قولی] بیت المقدس بود که هنگام حمله بخت النصر ویران شده بود. و گفته شده این همان دهی بوده که در آیه ۲۴۳ گذشت و هزاران نفر از ترس مرگ از آن خارج شدند. و روایت شده که او پیش از ظهر از دنیا رفت و قبل از غروب

خورشید زنده شد و نیز خوردنی او انجیر و انگور و نوشیدنی او یک نوع آبمیوه و یا شیر بود.

از همان منبع: عزیر در حالی که سوار بر الاغ بود به میان قومش آمد و گفت من عزیر هستم و چون صد سال گذشته بود او را تکذیب نمودند پس گفت: تورات را بیاورید پس شروع کرد به خواندن آن از حفظ، این بود که گفتند عُزَیر پسر خداست.

از همان منبع آمده که بعضی گفته اند:

مراد به موت در این آیه همان حالتی است که اطباء آن را سبات (سرسام) می نامند و سبات این است که موجود زنده حس و شعور خود را از دست بدهد در حالی که جان در بدنش بماند همچنانکه ظاهر از داستان اصحاب کهف نیز همین است و خوابیدنشان در سی صد و نه سال همان سبات بوده، که بعداً خدا دوباره به حالشان آورد. پس این قصه هم مثل قصه آنهاست.

در جواب به این گروه باید گفت:

۱ – قیاس این داستان با داستان اصحاب کهف اشتباه است چرا که در داستان اصحاب کهف کلمه (اماته) نیامده، تنها فرموده: «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» = «ما در آن غار ایشان را سالهایی چند به خواب بردیم» (کهف ۱۱) و در این آیه، فرموده: «خدا او را صد سال میراند» .

۲ – ظاهراً این گروه، زنده کردن مردگان در دنیا را محال می دانند و هیچ دلیلی هم ندارند، در صورتی که خدایتعالی قادر به انجام هر کار خارق العاده ای است من جمله زنده کردن مرده و شاهد این موضوع هم آیات الهی است، مثلاً داستان زنده کردن مرده بنی اسرائیل توسط موسی (ع) و یا زنده کردن مردگان توسط عیسی (ع) به اذن خدایتعالی و ...

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ **(۲۶۰)** وآنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد. فرمود: پس، چهار پرنده برگیر، وآنها را پیش خود، ریز ریزگردان؛ سپس بر هرکوهی پاره ای از آنها را قرار ده؛ آنگاه آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می آیند و بدان که خدا توانا و حکیم است (۲۶۰)

☼ نکته:

در اینکه این چهار پرنـده چه بودنـد روایات مختلفنـد ولی در همه روایات نام «طاووس» به چشم می خورد: (طاووس، خروس، کلاغ و کبوتر) و در اینکه کوهها ده عـدد بوده، مورد اتفـاق همه روایـاتی است که از ائمه (ع) نقل شـده و در روایاتی دیگر ۴و۷ کوه نیز آمده است.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۱۷، آمـده است: مأمون [از امام رضا (ع)] پرسـید: یا بن رسول الله! آیا عقیده شـما این نیست که انبیـاء معصومنـد؟ فرمود: بلی. گفت: پس چرا ابراهیم (ع) درخواست کرد که «رب ارنی کیف تحیی الموتی؟» و خـدایتعالی از او پرسید: «او لم تؤمن» در جواب عرضه داشت «بلی ولکن لیطمئنَّ قلبی» . حضـرت رضـا (ع) فرمود: خـدای تعـالی قبلاً به او فرموده بود: از میـان بنـدگانم یکی را خلیـل خود می گیرم، به طوری که اگر از من زنـده کردن مرده را بخواهـد اجـابتش می کنم، ابراهیم (ع) به دلش افتاد که خود او خلیل خـداست، لـذا گفت: پروردگارا! به من نشان بـده که چگونه مردگان را زنـده می کنی؟ و خـدایتعالی در جوابش پرسید: مگر ایمان نـداری؟ عرضه داشت: چرا، ولی می خواهم خاطرم جمع شود که خلیل تو منم. (از این حدیث می توان فهمید که مقام خلت، مقامی است که مستلزم اجابت دعاست).

مَثَلُ الَّذینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلیمٌ (۲۶۱)

الَّذینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ثُمَّ لا یُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذیً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (۲۶۲)

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَهٌ خَیْرٌ مِنْ صَدَقَهٍ یَتْبَعُها أَذیً وَ اللَّهُ غَنِیٌّ حلیمٌ (۲۶۳)

یـا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذی یُنْفِقُ مـالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْ ءٍ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ (۲۶۴)

وَ مَثَلُ الَّذینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغـاءَ مَرْضـاتِ اللَّهِ وَ تَثْبیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّهٍ بِرَبْوَهٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ (۲۶۵)

أَ یَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّهٌ مِنْ نَخیـلٍ وَ أَعْنـابٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهـارُ لَهُ فیهـا مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ وَ أَصـابَهُ الْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّهٌ ضُعَفاءُ فَأَصابَها إِعْصارٌ فیهِ نارٌ فَاحْتَرَقَتْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ (۲۶۶)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّباتِ ما کَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنا لَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لا تَیَمَّمُوا الْخَبیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذیهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فیهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمیدٌ (۲۶۷)

الشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَهً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ

واسِعٌ عَليمٌ (۲۶۸)

يُؤْتِی الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَيْراً كَثيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ (۲۶۹)

وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ ما لِلظَّالِمينَ مِنْ أَنْصارٍ (۲۷۰)

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمَّا هِیَ وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئاتِكُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرٌ (۲۷۱)

لَيْسَ عَلَيْكَ هُداهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَهْدی مَنْ يَشاءُ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَ ما تُنْفِقُونَ إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ (۲۷۲)

لِلْفُقَراءِ الَّذينَ أُحْصِرُوا فی سَبيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطيعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَليمٌ (۲۷۳)

الَّذينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یکصد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند؛ و خدا (از نظر قدرت و رحمت،) وسیع و (به همه چیز) داناست (۲۶۱) کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند، منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آنها نزد پروردگارشان (محفوظ) است؛ و نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند (۲۶۲) گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان) و عفو (و گذشت از خشونتهای آنها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است؛ و خداوند، بی نیاز و بردبار است (۲۶۳) ای کسانی که ایمان آورده اید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشانده شود؛) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید،) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی کند (۲۶۴) و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و تثبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد و بارانهای درشت به آن برسد، (و از هوای آزاد و نور آفتاب، به حد کافی بهره گیرد،) و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و با طراوت است.) و خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست (۲۶۵) آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، نهرها بگذرد و برای او در آن (باغ)، از هر گونه میوه ای وجود داشته باشد، در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی (کوچک و) ضعیف دارد؛ (در این هنگام،) گردبادی (کوبنده)، که در آن آتش (سوزانی) است، به آن برخورد کند و شعله ور گردد و بسوزد؟! (همین طور است حال کسانی که انفاقهای خود را، با ریا و منت و آزار، باطل می کنند.) این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد؛ شاید

بیندیشید (و با اندیشه، راه حق را بیابید)! (۲۶۶) ای کسانی که ایمان آورده اید! از قسمتهای پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید! و برای انفاق، به سراغ قسمتهای ناپاک نروید در حالی که خود شما، (به هنگام پذیرش اموال،) حاضر نیستید آنها را بپذیرید؛ مگر از روی اغماض و کراهت! و بدانید خداوند، بی نیاز و شایسته ستایش است (۲۶۷) شیطان، شما را (به هنگام انفاق،) وعده فقر و تهیدستی می دهد؛ و به فحشا (و زشتیها) امر می کند؛ ولی خداوند وعده «آمرزش» و «فزونی» به شما می دهد؛ و خداوند، قدرتش وسیع و (به هر چیز)

(۲۶۸) (خـدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهـد (و شایسـته بدانـد) می دهـد؛ و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شـده است. و جز خردمنـدان، (این حقـایق را درک نمی کننـد، و) متـذکر نمی گردنـد (۲۶۹) و هر چیز را کـه انفـاق می کنید، یا (اموالی را که) نذر کرده اید (در راه خدا انفاق کنید)، خداوند آنها را می داند. و ستمگران یاوری ندارند (۲۷۰) اگر انفاقها را آشکار کنید، خوب است! و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است! و قسمتی از گناهان شما را می پوشانـد؛ (و در پرتو بخشـش در راه خـدا، بخشوده خواهیـد شـد.) و خداونـد به آنچه انجام می دهیـد، آگاه اسـت (۲۷۱) هدایت آنها (به طور اجبار،) بر تو نیست؛ (بنابراین، ترک انفاق به غیر مسلمانان، برای اجبار به اسلام، صحیح نیست؛) ولی خداونـد، هر که را بخواهد (و شایسـته بداند)، هدایت می کند. و آنچه را از خوبیها و اموال انفاق می کنید، برای خودتان است؛ (ولی) جز برای رضای خـدا، انفاق نکنیـد! و آنچه از خوبیها انفاق می کنیـد، (پاداش آن) به طور کامل به شـما داده می شود؛ و به شـما ستم نخواهد شد (۲۷۲) (انفاق شـما، مخصوصاً باید) برای نیازمندانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته انـد؛ (و توجه به آیین خـدا، آنها را از وطنهای خویش آواره ساخته؛ و شـرکت در میدان جهاد، به آنها اجازه نمی دهد تا برای تأمین هزینه زنـدگی، دست به کسب و تجارتی بزننـد؛) نمی تواننـد مسافرتی کننـد (و سـرمایه ای به دست آورند؛) و از شدت خویشتن داری، افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند؛ اما آنها را از چهره هایشان می شناسی؛ و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهنـد. (این است مشـخصات آنها!) و هر چیز خوبی در راه خـدا انفاق کنیـد، خداوند از آن آگاه است (۲۷۳) آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند (۲۷۴)

آیات شریفهٔ ۲۶۱ تا ۲۷۴: بـا توجه به سیاق آیـات که همه درباره انفاق است، ظاهراً یکباره نازل شـده انـد. که ظاهر آیات به روشنی گویای هدف آن است.

آیهٔ ۲۶۱: خداونـد انفاق در راهش را ۷۰۰ برابر و اگر بخواهـد به بیش از هفتصـد هم اضافه (یضاعف) می نمایـد. همچنان که در جـای دیگر می فرمایـد: «مَنْ ذَا الَّذِی یقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَـنًا فَیضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا کَثِیرَةً» = «کیست آنکس که به خـدا قرض دهد؟ قرضی نیکو تا خدا آن را برایش مضاعف کند» (بقره ۲۴۵) البته در اینجا «کثیر» را قید به عددی معین نکرد.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۵۸، به نقل از امام صادق (ع): اگر مؤمن عمل خود را نیکو کند، خداوند عملش را مضاعف می سازد، هر حسـنه را هفتصد برابر می کند. (با توجه به روایات این انفاق به صورت عام است مثل: انفاق در جهاد، احسان، طلب روزی حلال جهت خانواده و ...).

آیهٔ۲۶۶: در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۴۱، آمده است: کلمه «کبر» به معنای پیری و سالخوردگی است و کلمه «ذریه» به معنای اولاـد است و کلمه «ضـعفاء» جمع ضـعیف است، (و خداونـد حکیم چه مَثلِ روشن، پر فهم و شـیرینی بیان فرموده) که در آن، بینِ سالخوردگی و داشتن فرزندانی

ضعیف جمع کرده است، با اینکه معمولاً سالخوردگان فرزندانی بزرگسال دارند و این بدان جهت بوده که شدت احتیاج به باغ نامبرده را افاده کند و بفهماند که چنین پیرمردی غیر از آن باغ هیچ درآمدی ندارد. و اگر او را مرد جوانی مَثَل می زد آن شدت احتیاج به باغ را نمی رساند، برای اینکه جوانِ نیرومند اگر باغش می سوخت به کمک قوتِ بازویش تکیه می کرد و نیز فرزندانش را ضعیف (یا خردسال) مثل زده تا نتوانند یاورش باشند و اگر سالخورده ای را بدون فرزند صغیر فرض می کرد باز آن شدت حاجت به باغ را نشان نمی داد چون چنین پیرمردی بدون بچه، خرجی نداشته و چه بسا چند صباحی دیگر هم بمیرد و این نیاز را به این وضوح نمی رساند. پس کهولت و فرزندان ضعیف (خردسال) و آتش گرفتن باغ و سرمایه، چقدر مَثَلِ شیوا و پر معنی است که فکری به رفع آن خطور نمی کند. و این مثل برای کسانی است که مال خود را انفاق کرده آنگاه با منت نهادن، آن را تباه می سازند طوری که راه برگشت ندارند.

آیه۲۶۹: بر اساس روایات معنای زیادی برای حکمت آمده است از جمله: معرفت، نفقه در دین، اطاعت خدا و معرفت امام.

آیه۲۷۱: در المیزان، ج ۴، ص ۳۶۶، از امام صادق (ع): (ذیل «و اِن تخفوها و تُؤتوها الفقراء فهو خیر لکم»)

این آیه راجع به صدقات غیر از زکات است چون دادن زکات باید علنی و غیر سری انجام شود. هر چیزی را که خدای عزوجل بر تو واجب ساخته علنی آوردنش بهتر از آن است که سری و پنهانی بیاوری و آنچه که مستحب کرده پنهانی آوردنش بهتر از علنی آوردنش است.

☼ مؤلف:

مراد و منظورِ امام صادق (ع) از علنی کردن واجبات در حقیقت ترویج آن است مثل پرداخت خمس و زکات یا بر پا داشتن نمازهای واجب در مساجد و در انظار عموم برای تشویق دیگران است، اما پنهان کردنِ اعمالِ مستحبی مثل نمازها و ادعیه مستحبیِ روزانه یا پرداخت صدقه به فقرا و غیره به جهت دوری از ریا و غرور توصیه می شود، چرا که علنی کردن مستحبات

به دلیل این که همه کس قادر به انجام آنها نیست بیشتر باعثِ غرور و ریا و فخرفروشی می شود.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حرعاملی، ص ۶۵۲، چ۲، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

هر کس مرا در نهان یاد کند او را در آشکار یاد خواهم کرد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حرعاملی، ص ۷۰۵، چ۲، از معصوم (ع)، از خدای تعالی:

پنهان کردن عملهای نیک و صالحت بر عهده توست و ظاهر کردنِ آنها بر عهده من است.

آیه۲۷۲: «لَيسَ عَليكَ هُداهُم ... » : بر تو واجب نیست آنها را به هـدایت واداری تا اینکه از آنچه نهی شـده انـد یعنی از منت گـذاردن و آزار رسانـدن و نیز انفـاق از امـوال پست و بی ارزش خـودداری کننـد، آنچـه بر تـو واجـب است ابلاغ احکـام و دستورات به آنهاست. منظور از «هداهم» تنها می تواند هدایت مسلمانان موجود در میان اصحاب باشد و شامل کفار نمی شود.

آیه۲۷۳: در المیزان، ج ۴، ص ۳۶۶، از امام ابوجعفر (ع): این آیه درباره اصحاب صفه نازل شد. پس اضافه کرده است که این روایت را کلبی هم از ابن عباس نقل کرده و اصـحاب صـفه نزدیک به چهارصـد نفر بودند، که در مدینه نه خانه و نه خویشـی داشـتند، ناگزیر در مسـجد به سـر می بردند و بنا گذاشتند در هر سریه ای (گردانی) که رسول خدا (ص) به جنگ می فرستد، شرکت کنند.

از همان منبع، از امام ابی جعفر (ع): خدای تعالی گدای سمج را دوست ندارد.

در نهج البلاغه، ص ۶۸۱، ح۲۴۸، از حضرت علی (ع):

چون کسی به شما گمان نیک بُرد، خوشبینیِ او را تصدیق کن.

آیه۲۷۴: در المیزان، ج ۴، ص ۳۶۷، از ابن عباس در ذیل آیه شریفه (الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار):

آیه در شـأن علی بن ابی طالب (ع) نازل شـده که چهار درهم پول داشت، یکی را به شب صـدقه داد، یکی را به روز، یکی را مخفی و چهارمی را علنی (روایات و نقل قولهای زیادی از مفسـرین آمده که آیه شـریفه را به حضرت امیرالمؤمنین (ع) نسبت می دهند).

نکتـه ای از تفسـیر المیزان، ج ۴، ص ۳۷۰: آیات ۲۷۵ تا۲۸۱، دربـاره تأکیـد حرمت ربا و تشدیـد بر رباخواران است، نه اینکه بخواهـد ابتـدا ربا را حرام کنـد. و آن آیه ای که می توان گفت ربا را تحریم کرده این است: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» = «ای اهل ایمان، ربا را که همان دو چندان گرفتن است، مخورید و از خدا بترسـید شاید رستگار شوید» (۱). این آیه

۱- آل عمران ۱۳۰

قبل از آیات سوره بقره (۲۸۱ - ۲۷۵) نازل شده است، منتها ظاهراً مسلمانان بعد از نزول این آیه (آل عمران) کاملاً از رباخواری دست برنداشته بودند که آیات مزبور (بقره) نازل می شود. در ضمن قبل از نزول آیه عمران، سوره روم (در مکه) نازل شده بود: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ» = «و آن سودی که شما به رسم ربا دادید که بر اموال مردم (رباخوار) بیفزاید، نزد خدا هرگز نیفزاید و آن زکاتی که از روی شوق و برای خدا دادید، پس آن زکات دهندگانند که چند برابر دارند» (۱). در این آیه ربا تحریم نشده ولی به عنوان عملی منفور یاد شده به عبارتی مسئله رباخواری از همان ابتدای بعثت رسول اکرم (ص) قبیح بوده تا آنکه در آیه آل عمران صریحاً تحریم و پس در آیه بقره (آیات مذکور) تشدید شده است و چنان شدتی فرموده که درباره هیچ یک از فروع دین نکرده است (مگر یک مطلب که تشدید در آن نظیر تشدید در امر رباست و آن این است که مسلمانان دشمنان دین را بر خود حاکم سازند) و اما در خصوصِ بقیه گناهان کبیره، لحن کلام خدا ملایم تر از تشدید در امر رباست. علاوه بر این، طبقِ آیه شریفه: «وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ» = «و (یهودیان) بخاطر ربا گرفتن، در حالی که از آن نهی شده بودند» (نساء۱۶۱)، ربا در بین یهود حرام بوده است و با در نظر گرفتن اینکه قرآن کریم کتاب یهود را تصدیق کرده، دلالت دارد بر اینکه ربا در (آغازِ) اسلام حرام بوده است.

اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لاَ يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَن جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ **(۲۷۵)**

کسانی که ربا می خورند، قیام نمی کنند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است. این بدان سبب است که آنان گفتند: داد و ستد صرفاً مانند رباست. و حال آنکه خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است. پس، هر کس اندرزی از جانب پروردگارش به او رسید و (از رباخواری) باز ایستاد، آنچه گذشته، از آنِ اوست و کارش به خدا واگذار می شود و کسانی که (به رباخواری) باز گردند، آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود (۲۷۵)

۱- روم ۳۹

☼ مؤلف:

با توجه به اینکه مفسرین تعابیر مختلفی از کلمه «لا یَقومون» دارند پس هر کدام با توجه به نظر خود معنی آن را در ذیل آیه آورده اند مثلاً: در جوامع، ج ۱، ص ۳۵۹، کلمه «یقومون» را «برانگیخته شدن از قبرهایشان» معنی کرده و آورده: «رباخواران بر نمی خیزند مگر مانند ... »

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۷۵ تا ۳۸۵، آمده است: «مراد به قیام «یقومون» : «مسلط بودن بر زندگی و بر امر معیشت است» ؛ و استناد به آیه ای چون «لیقوم الناس بالقسط» = «تا مردم به عدل قیام کنند» (حدید ۲۵) دارد. و آورده: «قیام به معنای ایستادن که مقابل نشستن است، بدون شک مناسب با موارد آیه نیست» . و نیز آورده: «(آیه) وضع دنیایی رباخواران را بیان کرده است» . و نیز نقل بالاـ که منظورش قیام در قیامت است را رد نموده است و معنی آیه را به این صورت آورده: «کسانی که ربا می خورند چنان به امور خود اقدام می کنند که شخص جن زده و ... »

یَتَخَبَّطُهُ الشیطانُ مِنَ المَس: کلمه (خبط) به معنای کج و معوج راه رفتن است.

از همان منبع، آمده که بعضی از مفسران گفته اند: مراد از خبط ناشی از مس شیطان، حرکات منظم جن زده گان در حال صرع و یا بعد از صرع است و نیز گفته اند، «دیوانه شدن در اثر مس شیطان امری ممکن است» و به عبارتی جن زده گی اعتقاد درستی است.

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۷۵ تا ۳۸۵، آمده است: «خبط» یعنی «عدم تشخیص خوب از بد» و مراد از آیه این است که قیام رباخوار در زندگیش به امر معاشِ خود نظیر قیام دیوانه ای است که خوب را از بد تمیز نمی دهد. و (اما) جن زدگی اعتقادی نادرست و غیر ممکن است، چرا که خدای تعالی عادل تر و بزرگتر از این است که گفتار خود را مستند به یک عقیده کودکانه باطل کند و لو از باب مثل باشد، مگر اینکه بعد از تشبیه، بطلانِ آن عقیده را هم بیان کند، هم چنان که می فرماید: «لَا یأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَكِیمٍ حَمِیدٍ» = «باطل نه در اصل نزول بدان راه دارد و نه در عصر بعد» (فصلت ۴۲) و یا می فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» = «که این (قرآن) سخنی است که حق را از باطل جدا می کند و هرگز شوخی نیست!» (۱).

☼ مؤلف:

نظر صاحب المیزان معقول است و آیه شریفه وضع دنیوی رباخوار را توصیف می

۱- طارق۱۴

فرمایـد، نه قیـام در محشـر را، یعنی مراد از «یقومون» قیام بر معاش است نه قیام به معنای برخاسـتن. چرا که بـدست آوردن مالِ بادآورده ی بی زحمت باعث می شود که رباخوار از فقر و نابودیِ طرفِ مقابلْ غافل بماند و این غفلتْ ناشـی از تفکر شیطانی است که به او تلقین می کنـد: «خریـد و فروش و معـامله کرده است» و چون عقلش را در انحصار شـیطان قرار داده، نمی تواند بفهمـد چه زیـانی می برد، از یـک طرف بـاعث فقر و فلاـکت طرف مقابـل شـده و این خود آتشـی است که در قیامت در آن خواهـد سوخت و از طرفی چون مجنون می باشـد نمی دانـد این اموالی را که جمع می کنـد مال خودش نیست و حق تصـرف آنها را ندارد. و از دو طرف زیان می بیند. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۰۲ تا ۴۰۹، از امام صادق (ع):

منظور از «موعظه» در آیه «فمن جاءه موعظه من ربه» ، «توبه» است.

در الحدیث، ج ۲، ص ۱۳۰، از امام علی (ع): موعظه در حضور مردم، کوبیدن شخصیتِ فرد است.

از همان منبع، از رسول خـدا (ص): وقتی مرا شـبانه به آسـمان بردنـد به مردمی برخوردم که از بزرگی شـکم ها نمی توانسـتند برخیزند، از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت: اینها آن کسانی هستند که در دنیا ربا می خوردند (این مشاهده که رسول خـدا (ص) در معراج داشـته مثال برزخی بوده که گفتار آنجناب را تأیید می کند که می فرماید: «هر جور زندگی کنید همانطور می میرید و هر جور بمیرید همانطور زنده می شوید»).

از همان منبع، از امام علی (ع): وقتی خدا بخواهد قریه ای را هلاک کند ربا در آن شایع شود.

یَمْحَقُ اللّهُ الْرِّبَا وَیُرْبِی الصَّدَقَاتِ وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ **(۲۷۶)** خـدا از ربا می کاهـد و بر صـدقات می افزاید و خداوند هیچ ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد (۲۷۶)

از همـان منبع، از کافی، از امام صادق (ع): شخصـی درباره آیه فوق از آنجناب سؤال کرد که چگونه خـدا ربا را محق و نابود می کند با اینکه به قول بعضـی ها ما می بینیم که مال رباخواران روز به روز بیشتر می شود؟ فرمود: چه محقی شدیدتر از محق یک درهم ربا که دین آدمی را محق می کند و از بین می برد و اگر هم بخواهد توبه کند همه مالش از بین می رود و فقیر می شود.

ص: ۲۹۷

از همان منبع، از عیاشی، از امام باقر (ع): خدای تعالی می فرماید: منم آفریدگار هر چیز و غیر خودم را موکل بر هر چیز کرده ام مگر صدقه را که خودم آن را به دست خود می گیرم هر چند که مرد و زنی نیمه ای از یک خرما صدقه دهند، من آن را تربیت می کنم و نمو می دهم، همان طور که مردی از شما گوساله و یا کره اسب از شیر گرفته خود را تربیت می کند تا آنجا که وقتی در قیامت از نمو دادنش دست برمی دارم، به قدر کوهی بزرگتر از احد شده باشد.

در مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۳۳، از رسول اکرم (ص):

هرگاه زنا و ربا خواری در قریه ای رواج یابد در هلاکت اهلش اذن داده می شود.

در کتاب گناهان کبیره، ج ۱، ص ۲۱۲، از رسول اکرم (ص):

هر گاه امت من ربا خوار شدند به زلزله و فرو رفتن در زمین مبتلا می شوند.

در وسائل الشیعه، باب ۱، ص ۵۹۸، از امام صادق (ع):

یک درهم ربا نزد خدا از هفتاد مرتبه زنا با محرم، بدتر است.

إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ (۲۷۸)

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوالِكُمْ لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ (۲۷۹)

وَ إِنْ كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰)

وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۲۸۱)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا يَأْبَ كاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَ لْيُمْلِلِ الَّذی عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً فَإِنْ كانَ الَّذی عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفيهاً أَوْ ضَعيفاً أَوْ لا يَسْتَطيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغيراً أَوْ كَبيراً إِلى أَجَلِهِ ذلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنى أَلاَّ تَرْتابُوا إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُديرُونَها بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَلاَّ تَكْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهيدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ (۲۸۲)

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كاتِباً فَرِهانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذی

اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا تَكْتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَليمٌ (۲۸۳)

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و نماز را برپا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است؛ و نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند (۲۷۷) ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید؛ اگر ایمان دارید! (۲۷۸) اگر (چنین) نمی کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه های شما، از آن شماست [= اصل سرمایه، بدون سود]؛ نه ستم می کنید و نه بر شما ستم وارد می شود (۲۷۹) و اگر (بدهکار) قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید! (و در صورتی که براستی قدرت پرداخت را ندارد،) برای خدا به او ببخشید بهتر است؛ اگر (منافع این کار را) بدانید! (۲۸۰) و از روزی بپرهیزید (و بترسید) که در آن روز، شما را به سوی خدا بازمی گردانند؛ سپس به هر کس، آنچه انجام داده، به طور کامل باز پس داده می شود و به آنها ستم نخواهد شد. (چون هر چه می بینند، نتایج اعمال خودشان است) (۲۸۱) ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که بدهی مدت داری (به خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید! و باید نویسنده ای از روی عدالت، (سند را) در میان شما بنویسد! و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن -همان طور که خدا به او تعلیم داده- خودداری کند! پس باید بنویسد و آن کس که حق بر عهده اوست، باید املا کند و از خدا که پروردگار اوست بپرهیزد و چیزی را فروگذار ننماید! و اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه (یا از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است، یا (به خاطر لال بودن،) توانایی بر املاکردن ندارد، باید ولی او (به جای او،) با رعایت عدالت، املا کند! و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید! و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید! (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند،) تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند. و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می کنند، خودداری نمایند! و از نوشتن (بدهی خود،) چه کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید (هر چه باشد بنویسید)! این، در نزد خدا به عدالت نزدیکتر و برای شهادت مستقیم تر و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر می باشد؛ مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که بین خود، دست به دست می کنید. در این صورت، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید. ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می کنید، شاهد بگیرید! و نباید به نویسنده و شاهد، (به خاطر حقگویی) زیانی برسد (و تحت فشار قرار گیرند)! و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده اید. از خدا بپرهیزید! و خداوند به شما تعلیم می دهد؛ خداوند به همه چیز داناست (۲۸۲) و اگر در سفر بودید و نویسنده ای نیافتید، گروگان بگیرید! (گروگانی که در اختیار طلبکار قرار گیرد) و اگر به یکدیگر اطمینان (کامل) داشته باشید، (گروگان لازم نیست، و) باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان، چیزی از دیگری گرفته)، امانت (و بدهی خود را بموقع) بپردازد؛ و از خدایی که پروردگار اوست. بپرهیزد! و شهادت را کتمان نکنید! و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است. و خداوند، به آنچه انجام می دهید، داناست (۲۸۳)

در جوامع، ج ۱، ص ۳۶۳، در ذیل ِ آیه ۲۸۱، آمده است: از ابن عباس نقل شده که این آیه، آخرین آیه ای است که جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل کرد و گفت: آن را آیه ۲۸۱ از سوره بقره قرار بده.

توجه: بحث مفصل در خصوص اولین و آخرین آیه و سوره نازله در فصل اول آمده است.

«آیه دَین = قرض» = آیه ۲۸۲: بزرگترین آیه قرآن است و درباره این است که: «هرگاه مؤمنین

ص: ۲۹۹

به یکدیگر وام یا قرض مدت دار دادند، آن را بنویسند یا شاهد گیرند و ... »

لِلهِ ما فِی السَّمَاواتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَإِن تُبْدُواْ مَا فِی أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴)

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ خداست. و اگر آنچه در دلهای خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند؛ آنگاه هر که را بخواهد می بخشد و هر که را بخواهد عذاب می کند و خداوند بر هر چیزی تواناست (۲۸۴)

تعابیر مختلفی در مورد این آیه شریفه شده است از جمله:

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۶۳ – ۳۶۵، ذیل آیه ۲۸۴، آمده است: وسوسه های شیطانی و حدیثِ نفس داخل در چیزهایی که انسان آنها را پنهان می کند، نیست، زیرا او می تواند از این وسوسه ها خالی باشد ولی آنچه انسان به آن معتقد و یا مصمّم بر آن است، مشمول آیه می شود.

صاحب المیزان، ج ۴، ص ۴۲۶ تا ۴۳۱، آورده است: تصورات (بدی که) استقراری در نفس ندارد و منشأ صدور هیچ فعلی نمی شود مشمول آیه نیست، به عبارتی خاطراتی که گاهی بی اختیار در نفس خطور می کند بدون اینکه تصمیمی بر آن گناه گرفته شود مشمول آیه نیست: «لَا يؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَيمَانِكُمْ وَلَكِنْ يؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ» = «خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می کنید مؤاخذه نخواهد کرد، اما به آنچه دلهای شما کسب کرده مؤاخذه می کند» (۱).

از همان منبع، آمده است که برخی دیگر از مفسرین عامه گفته اند:

آیه دلالت دارد بر اینکه تمامی خاطراتی که در نفس خطور می کند چه مستقر شود یا نشود مورد مؤاخذه قرار می گیرد. و گفته اند چون این تکلیفی است بما لا یطاق (آنچه که تحملش را نداریم)، به همین جهت آیه ۲۸۶ بقره آن را نسخ کرده است: «لا یکلف الله نفساً اِلا وسعها» = «خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند» .

و آورده که برخی دیگر گفته اند: مخصوص کفار است.

و برخی دیگر گفته اند: آیه شریفه مخصوص کتمان شهادت و مربوط به آیه قبل است.

و برخی دیگر گفته اند: منظور خاطرات است که خدا در قیامت شما را از آن خبر خواهد داد.

۱- بقره ۲۲۵

صاحب المیزان، ج ۴، ص ۴۲۶ تا ۴۳۱، با رَد کردن تفاسیر بالا دلایلی بدین شرح آورده است:

۱ - (اگر آیه نسخ شده باشد این) نسخ خلاف ظاهر قرآن است.

۲ - تکلیف ما لا یطاق از طرف خدا جایز نیست حتی اگر این تکلیف بعداً نسخ شود.

۳ - آیه (لا یکلف الله نفساً الا وسعها) اصلاً نمی تواند ناسخ باشد، بلکه تنها دلالت دارد بر اینکه هر نفسی در قیامت به بدی هایی که خودش کسب کرده، خواهد رسید.

۴ - آیه (لا یکلف الله ...) اصلاً تکیه ای بر مسئله خطورات نفسانی ندارد، در صورتی که در ناسخ و منسوخ حتماً باید ناسخ تکیه به منسوخ داشته و بدان نظر داشته باشد.

☼ مؤلف:

مراد، گناهانی است که ذاتاً جنبه درونی دارند ولی در اختیار انسان است مثل: کفر، شرک، سوءِ ظن، تداومِ حسادت، کتمان حقّ و شهادت و غیره، نه مواردی که بی اختیار در نفس خطور کند، همچنان که بارها قرآن کریم انسان را در برابر انگیزه هایش مسئول دانسته است.

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيكَ الْمَصِيرُ **(۲۸۵)**

پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده اند و گفتند: (میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم و) شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا! آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است (۲۸۵)

☼ نکته:

آیه شریفه فوق معروف به آیه «آمن رسول» است.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۳۹، آورده است:

این که خداوند پیامبر (ص) را جدای از مؤمنین ذکر کرده به خاطر احترام به آنجناب است و این عادت قرآن است که هر جا مناسبتی پیش آید به رسولش احترام می کند.

☼ مؤلف:

خدای تعالی همواره رسول خاتم (ص) را با احترامِ خاصْ مخاطب قرار داده و می فرماید: «ای رسول» . و هر گاه می خواهد با

آنجناب صحبت کند اسم «محمد» و یا عبارت «یا محمد» را به کار نبرده است، در صورتی که در خصوص سایر انبیاء این کلمه به کار رفته است، مثلاً: «یا نوح» در آیات (هود ۳۲و۴۶و۴۸) و «یا عیسی» در آیات (مائده ۱۱۰و۱۱۲و۱۱۶) و

(آل عمران ۵۵) و «یا ابراهیم» در آیات (هود ۷۶) و (مریم ۴۶) و (صافات ۱۰۴) و «یا آدم» در آیات (بقره ۳۳و۳۵) و (طه ۱۱۷و۱۲۰). این را هم بگویم که خدای تعالی چهار بار نام «محمد» و یکبار هم نام «احمد» را ذکر فرموده اند: در آیه شریفه (محمد ۲) نام مبارک «محمد» و در آیه شریفه (صف۶) نام مقدس «احمد» بدون هیچ قیدی آمده است و آن هم علتش سوم شخص بودن آنجناب در آن آیات شریفه است نه این که مخاطب خدایتعالی باشد: «وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ» = «و به آنچه بر محمد (ص) نازل شده و همه حق و از سوی پروردگارشان است نیز ایمان آوردند، خداوند گناهانشان را می بخشد و اصلاحشان کند» (۱).

«وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» = «(عیسی گفت:) و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است!» (۲).

و در سه آیه دیگری هم که نام «محمد» آمده است اولاً: آنها هم به صورت سوم شخص می باشند نه اینکه مخاطبِ خدایتعالی باشد. ثانیاً: در ادامه آیه با توصیفاتی مثل «رسول» و «رسول خدا» و «خاتم انبیاء» هم مقید شده است: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» (۳). «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» = «محمد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است؛» (۴). «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» (۵). و البته بردن نام «محمد (ص)» هم به خاطر تأیید اوست تا کسی ادعایِ پیامبریِ آنجناب را رد نکند.

آیا پیامبران الهی با هم برابرند یا خیر؟

پاسخ: در پاسخ به این سؤال دو دسته آیه وجود دارد:

۱ - آیاتی که به یکسان بودن آنها اشاره فرموده است از جمله آیه موردِ بحث (آمن الرسول) و آیه: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» = «بگویید: «ما به خدا ایمان آورده ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است و در میان هیچ یک از آنها فرقی نمی گذاریم» (۶). و آیه: «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ ... لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (۷).

۱- محمد۲

۲- صف۶

۳- آل عمران۱۴۴

۴- احزاب ۴۰

۵- فتح۲۹

۶- بقره۱۳۶

۷- آل عمران۸۴

۲ - آیاتی که به برتری و افضل بودن عده ای از آنها اشاره دارد از جمله: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» = «بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ برخی از آنها، خدا با او سخن می گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد» (۱).

«وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (۲). «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوالْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (۳).

«وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ ... إِمَامًا» (۴). «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (۵).

در جمع آیات مذکور باید گفت: آیات دسته اول صراحتی در یکسان بودن مقام پیامبران ندارند بلکه می خواهند بفرمایند که تمام پیامبران در رساندن پیام الهی و تشریح توحید و معاد فرقی با هم نداشته اند، نه این که مراتبشان یکسان باشد. اما بر عکس آیات دسته دوم به صراحت به این برتری اشاره می فرمایند. و این برتری همان برتریِ یقین و ایمان برخی از آنها بر برخی دیگر است. و با همین ملاک، پیامبران در مراتبِ «نبی، رسول، اولوالعزم و امام» جای می گیرند.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)

خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا! هیچ بار گرانی بر ما مگذار؛ همچنانکه برکسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا! آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما درگذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را برگروه کافران پیروز کن (۲۸۶)

الذین من قبلنا: اهل کتاب و به خصوص یهود. ما لاطاقه لنا به: تکلیف های ابتدایی طاقت فرسا نیست بلکه مراد جزا و کیفر بدیهایی است که ممکن است برسد، یا به صورت تکالیف دشوار نظیر آنچه در بنی اسرائیل واقع شد و یا به صورت عذابهایی مثل مسخ شدن و امثال آن باشد.

☼ نکته:

خداوند سبحان در آیاتی دیگر می فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يسْرًا» = «خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی کند؛ خداوند به زودی بعد از

۱- بقره۲۵۳

۲- اسرا۵۵

۳- احقاف۳۵

۴- بقره۱۲۴

۵- آل عمران۳۳

سختی ها آسانی قرار می دهـد!» (طلاق۷) و می فرمایـد: «لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» = «هیـچ کس را، جز به مقدار توانای اش، تکلیف نمی کنیم» (أنعام۱۵۲) و (اعراف۴۲) و (۱).

در کافی، ج ۱، ص ۲۳۲، از امام صادق (ع):

خداوند هر چه را از بندگان پوشیده داشته از گردن ایشان ساقط فرموده است.

در نهـج البلاغه، ص ۶۸۵، ح ۲۶۰: بسا احسان پیاپی خـدا، گنهکار را گرفتار و پرده پوشـی خـدا او را مغرور سازد و با سـتایش مردم فریب بخورد و خدا هیچ کس را همانند مهلت دادن، نیازموده است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۷۵، از حضرت رسول (ص):

«اواخر سوره بقره» ، گنجی از زیر عرش است که به هیچ پیامبری پیش از من نداده اند.

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۱۷۳، از عیاشی، از حضرت علی (ع):

هر کس۴ آیـه اول بقره و آیه الکرسـی و ۲ آیه بعد از آیه الکرسـی و ۳ آیه آخر سوره بقره را بخوانـد. هرگز ناخوش آینـدی نبیند و شیطان به او نزدیک نشود و قرآن را فراموش نکند.

در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۹۵، از تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۲۷۸، از رسول خدا (ص):

هر کس دو آیه (آخر بقره) را بعد از نماز عشاء بخواند، او را از نماز شب کفایت است.

در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۹۵، از ثواب الاعمال، ص ۱۰۴، از امام صادق (ع): هر کس سوره ی بقره و آل عمران را بخواند، روز قیامت مانند دو ابر یا سایه بان، بر سرش سایه می افکنند.

خلاصه آیات سوره بقره: ۲۳: تحدی، ۳۸ – ۳۰: داستان خلقت انسان– سجده فرشتگان و طرد از بهشت، ۴۴ – ۴۰: نصیحت به قوم بنی اسـرائیل، ۴۵: اسـتعینوا بالصبر والصلوه، ۱۲۳ – ۴۷: یـادآوری نعمتهای بنی اسـرائیل – شـکافته شـدن رود نیل– غیبت موسی (ع) (۴۰ شب)، ۵۱: گوساله پرستی آنها – درخواست دیدن خدا، ۵۵: جوشیدن۱۲ چشمه آب، ۶۰: درخواست غذاهای مختلف، ۶۱: قرار گرفتن کوه طور بر بالای سـر آنها، ۶۳: نافرمانی روز شـنبه – داسـتان گاو ذبـح شده– مجدداً یادآوری قرار گرفتن کوه طور بر بالای سـر آنها، ۹۳: دشمنی یهود با جبرئیل، ۹۸: ماجرای دو فرشـته هاروت و ماروت، ۱۰۲: ماجرای راعن، ۱۰۴: جریان نسخ، ۱۰۶: اقیموا الصلوه و آتوالزکاه، ۱۱۰: مشـرق و مغرب از آن خدسـت، ۱۱۵: شـرک یهود و نصاری به خدا، ۱۲۴: امـامت حضـرت ابراهیم (ع)، ۱۲۵: کعبـه حرم امن، ۱۲۷: بالا ـ بردن بنـای کعبه توسط ابراهیم (ع)، ۱۳۳ – ۱۳۱: وصیت ابراهیم ویعقوب به فرزندان به اسـلام، ۱۴۵ – ۱۴۲: تغییر قبله، ۱۵۳: اسـتعینوا بالصبر و الصلوه، ۱۵۸: صـفا و مروه از نشانه های خداست، ۱۵۶: آیه استرجاع (انا لله و انا اله ...)، ۱۵۶: آیه کتمان، ۱۷۳: گوشت مردار – خون و خوک حرام است ...، ۱۷۸: قصاص، ۱۸۰: وصیت، ۱۸۴: روزه، ۱۸۶: اجابت دعا، ۱۸۷: آمیزش با همسـر، ۱۸۹: هلال ماه، ۱۹۰: اولین آیه جنگ، ۱۹۵: با

دست خـود خود را به هلاـکت نیندازیـد، ۱۹۶: حـج وعمره، ۲۰۷: لیلهالمبیت، ۲۰۸: خطوات شـیطان، ۲۱۳: امت واحـد، ۲۱۵: انفاق، ۲۱۶: جهـاد، ۲۱۷: جنـگ مـاه حرام، ۲۱۹: شـراب و قمـار، ۲۲۰: یتیمـان، ۲۲۱: ازدواج بـا مشـرک، ۲۲۲: حیض، ۲۲۳: نساؤکم حرث، ۲۲۴: اَیمان (سوگند)، ۲۲۶: ایلاء، ۲۲۸: عده مطلقه، ۲۲۹: محلل، ۲۳۳: شیر دادن، ۲۳۴: عده شوهر مرده، ۲۳۶: طلاق ۲۳۹: نماز خوف، ۲۴۰: هزینه یـک سال شوهر مرده، ۲۴۳: اعجـاز حیات و ممات هزار نفری، ۲۴۵: قرض نیکو، ۲۵۱ – ۲۴۶: طالوت و جالوت، ۲۵۳: برتری بعضی از رسولان بردیگران، ۲۵۴: انفاق، ۲۵۵: آیه الکرسی، ۲۵۸: نمرود، ۲۵۹: عزیر (ع) ۲۶۰: حیات مجدد چهار مرغ ۲۷۱ – ۲۶۱: انفاق، ۲۷۲: هدایت خلق بر تو نیست ۲۷۳: انفاق ۲۷۴: انفاق حضرت علی (ع) ۲۷۵: ربا ۲۸۱: مهلت به بدهکار ۲۸۲: آیه دَین = قرض ۲۸۵: آمن الرسول، ۲۸۶: لا یکلف ...

ص :۳۰۴

۱- مؤمنون۶۲

۳ سوره آل عمران

۳ - سورهٔ آل عمران = سورهٔ طیبه = سورهٔ عمران.

مدنی است و ۲۰۰ آیه دارد. ظاهراً یکباره نازل شده است.

☼ نکته:

نام پدر حضرت موسی (ع) و پدر حضرت مریم (س)، «عمران» می باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۴، از مجمع آورده است: اوایل این سوره تا حدود هشتاد و چند آیه، در مورد ۶۰ نفر از گروهِ نجران (مسیحی) است که در بین آنها سه نفر پیشوا بود و از حضرت رسول (ص) سؤالاتی پرسیدند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

الم (۱)

اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲)

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْراهَ وَ الْإِنْجيلَ (۳)

مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ وَ اللَّهُ عَزيزٌ ذُو انْتِقامٍ (۴)

إِنَّ اللَّهَ لا يَخْفى عَلَيْهِ شَيْ ءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ (۵)

الم (۱) معبودی جز خداوند یگانه زنده و پایدار و نگهدارنده، نیست. (۲) (همان کسی که) کتاب را بحق بر تو نازل کرد، که با نشانه های کتب پیشین، منطبق است؛ و «تورات» و «انجیل» را (۳) پیش از آن، برای هدایت مردم فرستاد؛ و (نیز) کتابی که حق را از باطل مشخص می سازد، نازل کرد؛ کسانی که به آیات خدا کافر شدند، کیفر شدیدی دارند؛ و خداوند (برای کیفر بدکاران و کافران لجوج،) توانا و صاحب انتقام است (۴) هیچ چیز، در آسمان و زمین، بر خدا مخفی نمی ماند. (بنابر این، تدبیر آنها بر او مشکل نیست) (۵)

هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الأَرْحَامِ کَیْفَ یَشَاءُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۶)

او کسی است که شما را آن گونه که می خواهد در رحمها صورتگری می کند هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست (۶)

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷، از حضرت رسول (ص): شقی آن کس است که در شکم مادرش شقی شده باشد و سعید

کسی است که در شکم مادرش سعید شده باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷، از امام باقر (ع): خدای تعالی هر وقت اراده کند نطفه ای را که در صلب آدم بوده و از او پیمان گرفته، بیافریند، مرد را تحریک به جماع می کند و به رحم زن وحی می کند باز شده و نطفه به رحم می رسد، چهل روز در رحم تردد می کند تا به صورت علقه درآید، چهل روز هم به این صورت می ماند، بعد مضغه می شود و پس از چهل روز گوشتی می شود که لابلای آن رگهایی چون توری بافته شده پیدا می شود، آنگاه خدای تعالی دو فرشته که

ص: ۳۰۵

کارشان خلقت است و در رحم زنان هر چه را خدا بخواهد خلق می کنند، می فرستد، تا از راه دهانِ زن وارد شکم او شوند و روحِ حیات و بقاء در آن گوشت بدمند، به اذن خدا برایش سوراخ گوش و چشم و دست و پا و جوارح و اعضای درونی و بیرونی یک انسان را درست کنند. و خدای تعالی (به دو فرشته) می فرماید: سر خود را بلند کنید و به سر مادر نگاه کنید چون نگاه می کنند لوحی می بینند که به پیشانی مادر آویزان است و در آن چیزهایی نوشته شده، از آن جمله صورت و زینت و اجل، میثاق و سعادت یا شقاوت کودک و تمامی خصوصیات اوست یکی از آن دو فرشته لوح را می خواند و دیگری می نویسد و در هر یک از آن خصوصیات، بداء را برای خدا شرط می کند، یعنی جای تغییر و تبدیل را برای خدا می گذارد. آنگاه نوشته خود را مهر نموده بین دو چشم کودک جای می دهند. و سپس در شکم مادر او را سرِ پا نگه داشته بعد رها می کنند. بسیار می شود که کودک می لغزد و پشت و رو می شود و این تنها در مورد افراد طاغی و یا مارد است. و در هنگام تولد کودک زیر و رو شده پاهایش بالا و سرش زیر شکم مادر قرار می گیرد تا آسان تر به دنیا آید، در حالی که از آن زجر مشغول گریه باشد.

در غررالحکم، ص ۳۹۹، از امام علی (ع): هر کس از خود بدگویی و انتقاد کند خودش را اصلاح کرده و کسی که خودستایی کند و خود را پاک شمرد، خودش را نابود نموده است.

هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَ مَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ (۷)

او کسی است که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره ای از آن آیات محکم [صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل پذیرند] اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می کنند با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش (اهل بیت ع) کسی نمی داند [آنان که] می گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی شود (۷)

ص :۳۰۶

☼ نکته:

۱ – خداوند متعال در سوره هود، تمامی آیات را محکم و متقن خوانده و فرموده: «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود ۱). که در این آیه، می خواهد بفرماید: قرآن کریم قبل از نزول امری واحد بوده و هنوز دستخوش تجزیه به صورت سوره و آیه نشده بود و منظور از محکم وصف تمامی کتاب است. در ضمن آیات متشابه هم وقتی بر اثر رجوع به محکمات به صورت تأویل واقعی درآیند، محکمند پس تمام قرآن با تأویل واقعی محکم است.

۲ – در سوره زمر می فرماید: «كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» = «کتابی متشابه و مثانی، طوری که پوست بدن مردم خداترس با شنیدنش جمع می شود» (۱).

که در این آیه تمامی قرآن را متشابه فرموده است و منظور از این آیه آن است که آیات این کتاب چه محکم و چه متشابه، از این نظر که یک اسلوب بی نظیر دارند و همه آنها در بیان حقایق و حکمت ها و هدایت به سوی حق، اسلوبی متقن دارند، متشابه و نظیر همدیگر هستند.

۳ – در آیه شریفه مورد بحث، آیات را دو دسته معرفی می فرماید: الف) آیات محکم (ام الکتاب): کلمه «ام» به معنای مرجعی است که چیزی یا چیزهایی بدان رجوع دارند و آیات محکم را نیز از همین جهت ام الکتاب خوانده که مرجع آیات متشابه است و اینکه کلمه «ام» را مفرد آورده نه به صیغه جمعِ «امهات» ، برای این است که بفرماید آیات محکم در بین خود هیچ اختلافی ندارند طوری که گویی «یکی» هستند. ب) آیات متشابه: آیاتی است که فهم آن برای شنونده روشن نیست و در معنای واقعی آن دچار تردید می شود تا آنکه آن را به آیات محکم رجوع نموده و به کمک آنها معنای آیات متشابه را مشخص کند و در نتیجه آیات متشابه نیز بدین جهت محکم می شوند. آیات متشابه نوعی کنایه می باشند که از آن چند منظور دریافت می شود.

☼ نکته:

آیات محکم به خودی خود محکم است و آیات متشابه به وسیله آیات محکم، محکم می شود. مثلاً آیه: «الی ربها ناظره» = «بعضی از نفوس در قیامت به پروردگار خود نظر می کنند» (قیامت ۲۳)، را باید به آیه: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (انعام۱۰۳) ارجاع داد، تا بفهمیم منظور از نظر کردن در آیه اول که آیه ای متشابه است، تماشا کردن با چشم مادی نیست،

۱- زمر۲۳

بلکه بصیرتِ قلبی به ذات اقدسش است. و یا وقتی آیه نسخ شده به آیه ناسخ عرضه شود، آن وقت می فهمیم که اولی در اصلْ حکمش محدود به حدی از زمان بوده، بعد از آنکه آیه ناسخ نازل شد حکمش از اعتبار می افتد. آیات منسوخ جزء متشابهاتند و آیات ناسخ جزء محکمات هستند.

«تأویل» : تأویل به معنای رجوع و برگرداندن است، به عبارتی نتیجه و عاقبت یک امر است، پس تأویلِ متشابه یعنی برگرداندن آن به مرجعی است که متشابه به آن برگردد (محکمات) و تأویل قرآن یعنی برگرداندن آن به مأخذی که معارف قرآن از آنجا گرفته می شود یعنی برگرداندن آن به لوح محفوظ یا علم الهی که قبل از نزول به صورت یکپارچه و متقن بوده و برای فهم بشر به صورت آیه و سوره درآمده است. پس تأویلِ قرآن را فقط خدایتعالی و اهل بیت (ع) می دانند.

☼ نکته:

آیات متشابه غیر از آنکه باید به وسیله آیات محکم، تشابهشان رفع گردند، نیاز به تأویل هم دارند که به آن تأویل رجوع شوند.

☼ نکته:

تأویل، اختصاص به آیات متشابه ندارد بلکه تمامی آیات قرآن از جمله آیات محکم نیز نیاز به تأویل دارند.

☼ نکته:

تأویل قرآن از قبیل مفاهیم لفظی نیست بلکه از اموری است حقیقی و خارجی و به عبارتی تمامی معارف قرآن مثلهایی است که برای تأویل نزد خدا زده شده است که به معارف قرآن و مقاصد آن رسیده شود.

☼ نکته:

محکم و متشابه در قرآن دو وصف نسبی است یعنی ممکن است آیه ای از یک جهت محکم و از جهتی دیگر متشابه باشد یا نسبت به آیه ای محکم و نسبت به آیه دیگر متشابه باشد یا برای عامه مردم متشابه و برای خواص محکم باشد.

☼ نکته:

به آیات متشابه باید ایمان داشت ولی نباید عمل کرد.

☼ نکته:

مصادیق آیات الهی دامنه ای وسیع دارند، پس یک آیه از قرآن اختصاص به مورد نزولش ندارد بلکه با هر موردی که با مورد نزولش متحد و هم ملاک باشد جریان می یابد و به همین خاطر است که قرآن کهنه نمی شود و به زمانهای آینده هم تعلق می گیرد.

☼ نکته:

قرآن مراتب و معانی مختلفی دارد و مراتبی طولی که با هم در ارتباطند و همه آن معانی در عرض واحدند و هر معنی، مخصوص به افقی و به مرتبه ای از فهم و درک است.

☼ نکته:

آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند.

چرا کتاب قرآن باید شامل متشابه باشد و چرا نباید همهٔ آیات، محکم و واضح می شد؟

مفسرین پاسخهای متفاوتی به این سؤال داده اند که صاحب تفسیر المیزان (ج۵، ص ۳۵ تا ص ۱۷۰) با ذکر پاسخها، به رد آنها پرداخته است. از جمله می توان به سه مورد زیر اشاره کرد:

۱ – وجود متشابهات بدین خاطر است که دلهای مؤمنین را بیازماید و معلوم سازد چه کسی تسلیم خداست و چه کسی مخالف خداست، چرا که اگر همه آیات واضح بود ایمان آوردن جنبه خضوع و تسلیم در برابر خدا و رسولان خدا نمی داشت.

نظر صاحب المیزان: این پاسخ صحیح نیست چون انسان در برابر چیزی خاضع می شود که به عظمت آن پی ببرد یا از عظمت آن عاجز بماند نه اینکه اصلاً آن را درک نکند.

۲ – وجود متشابهات به منظور برانگیختن عقل است تا عقول ورزیده و زنده گردد.

نظر صاحب المیزان: این پاسخ نیز صحیح نیست چون خداوند متعال آنقدر آیات آفاقی و اَنفسی خلق کرده که اگر میلیونها سال دیگر در آن دقت شود به اسرارش نمی رسند.

۳ – انسانها همه رقمند بعضی با هوش، بعضی کودن، بعضی عالم و بعضی جاهلند و همه معارف را نمی توان با عبارتی روشن اداء نمود و معارف بهتر است طوری بیان شود که تنها خواص از طریق کنایه بفهمند و بقیه نفهمیده، بپذیرند.

نظر صاحب المیزان: این وجه نیز درست نیست، چون قرآن هم متشابهات و هم محکمات دارد، که از طریق محکمات می توان متشابهات را فهم کرد.

و اما پاسخ صاحب تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۵ تا ۱۷۰، به طور خلاصه بدین شرح است:

۱ – از آنجایی که کتاب الهی قبل از نزول بصورت یکپارچه و واحد بوده و هدف از نزول آن تنها تطهیر بندگان و قرب الی الله است که از طریق تشریع دین و نزول قرآنِ رهنما میسر است

و از آنجایی هم که بشر نمی توانـد به تمامی آن علوم برسد ناچار می بایست آن علومِ یکپارچه بصورت جزء، جزء و آیه، آیه و در خورِ فهم بشر نـازل شود و این آیـات همه به هم مرتبتنـد و یک هـدف را به اتفاق دنبال می نماینـد که همان رسـیدن به خدای تعالی است و لازمه آن، تطهیرِ نفس از طریق همین قرآن است و در این میان هر کسی با توجه به تلاش، استعداد و عملِ صحیح و عبادت و ترک معصیت می تواند به درجاتی از این کمال برسد.

۲ - نزول قرآن بایستی بصورت قالبهای لفظی که در خور فهم بود نازل می شـد و این قالب و اندازه ها هر چند منظور صاحب کلام است ولی همه منظور او نیست و مشتی از خروار می باشـد و در نتیجه همین الفـاظ وقتی از ذهن های افراد مختلف عبور می کنـد، هر ذهنی از آن الفـاظ چیزهـایی می فهمـد و چون ذهن هـا در معـانی الفـاظ دخـل و تصـرف نموده در نتیجه تعـابیر مختلف درک می کنند و این تشابه به خاطر ذهن افراد و درک مختلف از تعابیر آن است.

۳ - قرآن کریم آنچه از معانی که معروف و شـناخته شده ذهن مردم است گرفته، معارفی را که برای مردم شـناخته شده نیست در قالب آن معانی در می آورد، تا مردم آن را بفهمند.

۴ - معـارف حقـه الهی مثـل آبی اسـت کـه خـدایتعالی از آسـمان می فرسـتد و ایـن آب فی نفسـه تنهـا آب است و بس، ولی اختلاف در ظرفیت زمینی است که این آب بر آن می بارد هر زمینی مقـدار معینی می گیرد و هر وادی به قـدر ظرفیتش از آن گرفته و بصورت سیلهای کوچک و بزرگ و در اندازه های مختلف در می آید.

☼ مؤلف:

لازمه نزول قرآن کریم بر عقول ناقص بشـر همین حالت فعلی است و بایـد بدین صورت نازل می شد و گرنه درخور فهم بشـر نمی شد و هدف خود را نداشت، این سؤال مثل این می ماند که بپرسـی چرا خداوند متعال آب را بدین شـکل خلق کرد؟ و یا سؤالاتی از این قبیل.

پاسخ دادن به بعضـی از سؤالات، مشکل و گاهاً غیر ممکن است خصوصاً در زمان کنونی که از فراغ قرآن ناطق، حضرت ولی عصـر (عـج)، درمانـده ایم. پس وظیفه همه مـا این است که مطیع اوامر الهی باشـیم و یقین داشـته باشـیم که خداونـد متعـال و مهربان بهترین، راحت ترین و میسّرترین

راه را جهت کمالِ انسانها قرار داده است و هر چیز را در بهترین خلقت و شکل، مصور فرموده است.

در تفسیر جمله «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» در آیه فوق نظراتی بدین شرح آمده است:

۱ – اکثر مفسرین شیعه و همه مفسرین شافعی می گویند: «واو» در جمله «و الرّاسخون» ، «واو عاطفی» است یعنی «تأویل متشابهات را هم خدا و هم راسخون در علم می دانند».

۲ – اهل سنت (حنفی مذهبان) و برخی از خاصه از جمله صاحب المیزان، می گویند: «واو استینافی» است یعنی جمله مزبور از نو شروع می شود و معنی آن این است که «تأویل متشابهات را تنها خدا می داند و راسخین در علم با اینکه آن را نمی دانند به همه قرآن ایمان دارند» .

این دو گروه در معنای راسخون در علم هم اختلاف دارند. عده ای راسخون در علم را به اهل بیت (ع) نسبت می دهند و عده ای به افراد دیگر هم نسبت داده و روایاتی هم آورده اند.

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۵ تا ۱۷۰، در این باره آمده است:

۱ – «واو استینافی» است یعنی تأویل قرآن در این آیه تنها به خدا بر می گردد.

۲ – رسول خدا (ص) جزءِ راسخین در علم نیست.

۳ – راسخین در علم در این آیه کسانی هستند که چه آیه ای را بفهمند و چه نفهمند به همه قرآن ایمان دارند.

۴ – ظاهر آیه نشان می دهد که علمِ به تأویل، منحصراً از آن خدایتعالی است و این انحصار منافات با استثناءِ حضرت رسول (ص) ندارد.

۵ – فهم و درک تأویل برای مطهرین امکان دارد.

۶ – از آنجایی که قرآن وقتی می خواهد امت اسلام و یا جماعتی که رسول خدا (ص) هم در بین ایشان است را توصیف کند، نخست خصوص آنجناب و سپس سایر افراد را ذکر می کند تا رعایت شرافت و عظمت او را کرده باشد و بعد از ذکر آنجناب آنگاه نام امت یا جماعت را می برد، مثلاً: «ثُمَّ أَنَزلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (توبه۲۶)، پس اگر «واو» راسخون را عاطفی حساب کنیم و با در نظر گرفتن اینکه رسول خدا (ص) به طور قطع یکی از آنان است جا داشت آیه را بدین صورت نازل می کرد: «و ما یعلم تأویله اِلا الله و رسوله و الراسخون فی العلم» .

☼ مؤلف:

منظور صاحب المیزان این است که: در این آیه شریفه، راسخونِ در علم، مؤمنینی هستند در مقابل طایفه ای که بیماردلند، ولی معتقـد هم هست که تأویل قرآن را حضـرت رسول (ص) می دانـد ولی از این آیه این تعبیر بـدست نمی آید بلکه از آیه واقعه این تعبیر به دست می آید: «لَا یمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه۷۹)، اما در این آیه آنجناب استثناء شده است.

امـا به نظر حقیر، «واو» نـامبرده «عاطفی» است و دلیلی هم که صاحب المیزان آورده که راسـخون فی العلم غیر از اهل بیت (ع) هسـتند، قطعـاً غلـط است. چرا که اولاً: صاحب المیزان راسـخون فی العلم را افرادی از امت فرض کرده است و در نتیجه گفته: «جـا داشت آیه به صورتی دیگر (و مـا یعلم تاویله الا الله و رسوله و الراسـخون فی العلم) نازل شود» ، در صورتی که این فرض صحیـح نیست، چون راسـخون در علم گروهی از مؤمنین امت نیسـتند، بلکه اهل بیت (ع) هسـتند که حضـرت رسول (ص) هم جزیی از آنهـاست و نور واحدنـد و همه اهل بیت (ع) معصوم و مطهرنـد و به واسـطه این تطهیر و پاکی شان است که به مرجع قرآن که همان لوح محفوظ است دسترسـی داشـته و به واسطه آن در علم ثابتند، چون همه از یک جنسند و نه از سنخه ی بقیه امت که عصمت ندارند، بنابراین آوردن اسم حضرت رسول (ص) که جزءِ راسخون در علم است با اهل بیت (ع) در یک بیان (راسخون فی العلم) جای ایراد و اشکال ندارد که بخواهد جداگانه برده شود.

و اتفاقاً در قرآن کریم بارها به همه ی اهل بیت (ع) یکجا اشاره شـده است که حضـرت رسول هم جزءِ آنها محسوب می شود از جمله آیه تطهیر که می فرمایـد: «إِنَّمَـا یرِیـدُ اللَّهُ لِیـذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» (احزاب ۳۳) که در این آیه شـریفه نیز مثـل سـایر آیـات و جمله: «راسـخون فی العلم» ، منظور چهارده معصوم (ع) با هم هسـتند و لـذا اِشـکالِ صاحب المیزان صحیح نمی باشد. (والله اعلم).

ثانیاً: چگونه ممکن است رسول و امامانی برای هـدایت بشـر بیاینـد ولی خودشان قرآن را نفهمند و بخواهند دیگران را هدایت کنند، در صورتی که به گفته حضرت رسول (ص) که کلامی جزء وحی الهی نیست، امامان، قرآنِ ناطق و ثقل اصغرند که در کنار ثقل اکبر یا قرآن مجید قرار

دارنـد و کارشان بیان احکام الهی از طریق همین قرآن به بشـر می باشد. این مطلب مثل این می ماند که معلمی بدون اطلاع از مطـالب کتـابی بخواهـد آن را به شاگردانش تـدریس نمایـد که نتیجه ای جز اتلافِ وقت شاگردان و بیهودگی نخواهـد بود و حاشا اگر چنین عبارتی را بتوان به خداوند متعال نسبت داد. بله عزیزان! حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار (ع) با توجه به مقام عصـمت و طهارت نفسـی که دارند و با توجه به اینکه خلیفه حضـرت حق بر روی زمینند، تسـلط کامل بر علوم قرآنی و تأویل آن داشته و به همین خاطر می توانند بشریت را به سر منشأ کمال، هدایت کنند.

بحث روایتی تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۱۳۲ تا ۱۷۰:

۱– از کافی، از امام صادق (ع): ماییم راسخین در علم و ما تأویل قرآن را می دانیم.

۲ – از تفسیر عیاشی، از امام صادق (ع): محکم آیاتی است که مورد عمل قرار می گیرد و متشابه آن آیاتی است که امرش بر کسـی که معنایش را نمی فهمد، مشتبه است. و راسخون در علم آل محمد علیهم السلامند. و نیز فرمود: ناسخ آیه ای است که حکمی ثابت آورده باشد که چند صباحی به آن عمل می شده بعداً به وسیله آیه ای دیگر نسخ شده است.

۳ – از کافی، از امام باقر (ع): آیات منسوخه از متشابهات است.

۴ – از تفسـیر عیاشـی، از امام صادق (ع): قرآن محکم و متشابه است، اما محکم که علاوه براینکه باید بدان ایمان داشت عمل به آن نیز ممکن است و بایـد آن را مـدرک احکـام دین قرار داد و امـا متشابه تنها بایـد به آن ایمان داشت و نبایـد به آن عمل کرد.

۵ – از عیون، از حضـرت رضا (ع): کسـی که متشابه را به حکم قرآن برگردانـد، به سوی صـراط مسـتقیم هـدایت شـده است، آنگاه فرمود: در اخبار ما نیز مانند قرآن متشابه هست باید که شـما متشابهات آن را به محکماتش برگردانید و زنهار متشابهات را پیروی مکنید که گمراه می شوید.

۶ – از تفسیر عیاشی، از قول جابر آمده است:

از امـام بـاقر (ع) در مورد تفسـیر آیاتی می پرسـیدم و آنجناب پاسـخ می داد: و وقتی دوباره از تفسـیر همان آیات می پرسـیدم پاسخی دیگر می داد. عرضه داشتم: فدایت شوم شما در روزهای

قبل، از این سؤالِ من جوابی دیگر داده بودید و امروز طوری دیگر جواب دادید. فرمود: ای جابر! برای قرآن بطنی است و برای بطنش نیز بطنی دیگر است، همچنانکه برای آن ظاهری است و برای ظاهرش نیز ظاهری دیگر است. ای جابر! هیچ علمی از علم تفسیر قرآن از عقول مردم دورتر نیست. چون یک آیه قرآن ممکن است اولش درباره چیزی و وسطش درباره چیز دیگر و آخرش درباره چیزی سوم باشد با این که یک کلام است و اول و وسط و آخرش با هم متصل است، در عین حال بر چند وجه گردانده می شود.

۷ - از تفسیر صافی، از رسول خدا (ص):

هر کس قرآن را به رأی خودش تفسیر کند خدا مجلسی از آتش برایش فراهم کند.

۸ - از رسول خدا (ص):

کسی که درباره قرآن بدون علم چیزی بگوید روز قیامت با افساری از آتش می آید. و کسی که درباره قرآن به رأی خود سخن گوید و درست هم گفته باشد، باز به خطا رفته است.

در کتاب «بیان» آیت الله خویی، ص ۲۲، از بحار، از حضرت رسول (ص):

فضیلت کلام خدا بر سایر گفتارها مانند برتری خود پروردگار است بر مخلوقاتش.

در «بیان» ، ص ۲۹۲، از کلینی، از کافی، از امام ابوالحسن (ع):

ولایت و امامت علی (ع) در تمام کتابهای پیامبران ضبط است، خداوند هیچ پیامبری را به نبوت مبعوث نکرده مگر اینکه نبوت محمد (ص) و ولایت وصی او را گوش زد نموده است.

در «بیان» ، ص ۳۳، از امام باقر (ع):

هر کس هر شب ۱۰ آیه بخواند از غافلان نیست. اگر ۵۰ آیه بخواند از یاد کنندگان است. ۱۰۰ آیه، از عبادت کنندگان است، ۲۰۰ آیه، از خاشعین است، ۳۰۰ آیه، سعادتمند است، ۵۰۰ آیه، کوشش کننده است و ۱۰۰۰ آیه، مثل کسی است که طلا بذل کند.

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸)

رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فِیهِ إِنَّ اللَّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ (۹)

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً وَ أُولئِکَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰)

کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَدِیدُ

الْعِقابِ (۱۱)

(أُوْلُواْ الأَلْبَابِ، می گویند:) پروردگارا! دلهایمان را، بعد از آنکه ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان! و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده ای! (۸) پروردگارا! تو مردم را، برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند، از وعده خود، تخلف نمی کند. (ما به تو و رحمت بی پایانت و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم) (۹) ثروتها و فرزندان کسانی که کافر شدند، نمی تواند آنان را از (عذاب) خداوند باز دارد؛ (و از کیفر، رهایی بخشد.) و آنان خود، آتشگیره دوزخند (۱۰) (عادت آنان در انکار و تحریف حقایق،) همچون عادت آل فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند؛ آیات ما را تکذیب کردند و خداوند آنها را به (کیفر) گناهانشان گرفت؛ و خداوند، شدید العقاب است (۱۱)

قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۲) قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَّأُوْلِي الأَبْصَارِ **(۱۳)**

به کسانی که کفر ورزیدند بگو به زودی مغلوب خواهید شد و [سپس در روز رستاخیز] در دوزخ محشور می شوید و چه بد بستری است (۱۲) قطعاً در برخورد میان دو گروه برای شما نشانه ای [و درس عبرتی] بود گروهی در راه خدا می جنگیدند و دیگر [گروه] کافر بودند که آنان (مؤمنان) را به چشم دو برابر خود می دیدند و خدا هر که را بخواهد به یاری خود تأیید می کند یقیناً در این [ماجرا] برای صاحبان بینش عبرتی است (۱۳)

☼ مؤلف:

صاحب تفسیر جوامع الجامع (ج۱، ص ۳۸۵)، شأن نزول (آیه ۱۲) را درباره یهود آورده است و صاحب تفسیر المیزان (ج۵، ص ۱۷۳ - ۱۹۰)، آن را بعد از جنگ احد می داند.

از طرفی با توجه به سیاق آیات، چنین بر می آید گویا بعد از جنگ احد و شکست مسلمین کفار مغرور شده و فکر می کردند که بعد از آن غالب و پیروز خواهند بود که خداوند به رسولش می فرماید: به آنها بگوید شکست خواهند خورد و اگر بخواهند عبرت گیرند به جنگ قبل که همان بدر است با چشم بصیرت نگاه کرده و ببینند خداوند چگونه با دو برابر نشان دادن عده ای قلیل توانست آنها را شکست دهد و از این آیت و نشانه، عبرت گیرند. لذا نظر صاحب المیزان می تواند صحیح باشد، اما از طرف دیگر چون یهود نیز با مسلمین مخالف بودند، بنابراین می توان عبارت (للذین کفروا) را هم به یهود و هم به کفار قریش نسبت داد، چون بعد از آن، هر دو گروه در جنگ شکست خوردند (والله اعلم).

☼ نکته:

در معنای «یرونهم مثلیهم» و در این که مشرکان چه دسته ای را دو برابر می دیدند دو نظریه وجود دارد:

۱ – مسلمانان را دو برابر یعنی ۶۲۶ = ۲ × ۳۱۳ نفر می دیدند.

۲ – مسلمانان را دو برابر خودشان (مشرکان) یعنی ۲۰۰۰ = ۲ × ۱۰۰۰ نفر می دیدند.

☼ نکته:

خداوند سبحان در سوره انفال می فرماید: «وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ» = «زمانی که با آنها ملاقات کردید آنها را در نظر شما کم نشان دادیم و شما را در نظر آنها نیز کم جلوه دادیم» (۱).

چرا در این آیه، مسلمانان را در نظر کفار کم و در آیه۱۳ آل عمران، آنها را دو برابر نشان می دهد؟

پاسخ: کم و زیاد نشان دادن مسلمانان در دو مرحله مختلف بوده است، یکبار قبل از جنگ و یکبار در حین جنگ. اما قبل از شروع جنگ بدین دلیل مسلمانان را کم نشان داده تا:

۱ – مشرکین فکر کنند تعداد مسلمانان کم است در نتیجه برای مقابله با آنها از تمام قوا و نیرو و جمع آوری ادوات جنگی پرهیز کرده و فکر کنند با کمترین نیرو می توانند آنها را شکست دهند.

۲ – جرأت پیدا کرده و از رفتن به سوی جنگ منصرف نشوند.

و اما حین جنگ آنها را دو برابر می دیدند تا بترسند و به راحتی شکست بخورند.

و اما کم دیدن مشرکین توسط مسلمانان، واضح است و باعث دلگرمی و شجاعت هر چه بیشتر آنها می شود.

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنينَ وَ الْقَناطيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَياهِ الدُّنْيا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱۴)

قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَهٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصيرٌ بِالْعِبادِ (۱۵)

الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النَّارِ (۱۶)

محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند،) سرمایه زندگی پست (مادی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست (۱۴) بگو: «آیا شما را از چیزی

آگاه کنم که از این (سرمایه های مادی)، بهتر است؟» برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده اند، (و از این سرمایه ها، در راه مشروع و حق و عدالت، استفاده می کنند،) در نزد پروردگارشان (در جهان دیگر)، باغهایی است که نهرها از پای درختانش می گذرد؛ همیشه در آن خواهند بود؛

ص: ۳۱۶

۱- انفال ۴۴

و همسرانی پاکیزه و خشنودی خداوند (نصیب آنهاست). و خدا به (امور) بندگان، بیناست (۱۵) همان کسانی که می گویند: «پروردگارا! ما ایمان آورده ایم؛ پس گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب آتش، نگاهدار!» (۱۶)

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ **(۱۷)** [اینانند] شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و آمرزش خواهان در سحرگاهان (۱۷)

نکته ای از جوامع، ج ۱، ص ۳۹۰: صفات نامبرده برمی گردد به «للذین اتقوا» آیه ۱۵ و وجود «واو» در میان این اوصاف دلالت بر این دارد که متقین در هر یک از آنها به کمال رسیده اند.

والمستغفرین بالاسحار: دو معنی در آن هست:

۱ – نمازگزاران در وقت سحر.

۲ – آنان که نمازشان تا هنگام سحر به طول می انجامد و پس از آن طلب آمرزش و دعا کنند.

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۳۵، از کتاب فقیه و کتاب خصال، از امام صادق (ع):

هر کسی در نماز وترش که آخرین رکعت نماز شب است هفتاد بار در حال ایستاده بگوید (استغفر الله و اتوب الیه) و یکسال بر آن عمل مداومت بورزد خدای تعالی او را در درگاه خود از مصادیق مستغفرین بالاسحار به حساب آورده و آمرزش خدای تعالی برایش حتمی خواهد شد.

در اصول کافی، ج ۴، ص ۲۶۵، ح۱، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص): بهترین دعا «استغفار» است.

درنهج البلاغه، ح۶۶: حاجتت را از دست بدهی بهتر از آن است که آنرا از نا اهلش طلب کنی.

(آیه شهادت): شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ **(۱۸)** خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست وفرشتگان و دانشوران [نیز گواهی می دهند که] جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست (۱۸)

إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُواْ الْكِتَابَ إِلاَّ مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللّهِ فَإِنَّ اللّهِ سَرِيعُ الْحِسَابِ **(۱۹)**

در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل] آمد آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد پس [بداند] که خدا زود شمار است (۱۹)

نکته ای از المیزان، ج ۵، ص ۲۳۸: بـا توجه به دو آیه قبل، یعنی «لا اله الا هو» و «قائما بالقسط» ، می توان گفت: اساس اسـلام بر توحیـد و عـدل الهی است و تمـام انبیـاء الهی همه یک هـدف واحـد که همان توحیـد واقعی است را دنبال می کرده انـد و اختلافی که در شـریعت هـاست از نظر کمـال و نقص است، نه اینکه اختلاف ذاتی و تضـاد و تنـافی اسـامی بین آنها باشـد و جـامعی که در همه آنهاست عبارت است از تسـلیم شـدن به خـدا در انجام شـرایعش، پس دین همین اطاعتی است که خـدا از بنـدگان خود می خواهد و اما اختلافی که اهل کتاب در دین کردند با اینکه کتاب الهی بر آنان نازل شده و خدایتعالی اسـلام را بر ایشان بیان کرده بود، اختلاف ناشـی از جهل نبود و چنان نبود که حقیقت امر بر ایشان مجهول بوده باشد و ندانسته باشند که دین خدا یکی است.

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۴۸، از عیاشی، از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت:

از امام (ع) معنای آیه «انّ ... » را پرسیدم فرمود: یعنی اسلامی که توأم با ایمان باشد.

از همان منبع، از ابن شهر آشوب، از امام باقر (ع): یعنی تسلیم ولایت علی بن ابیطالب (ع).

از همان منبع، از امام علی (ع):

اسـلام عبارت است از تسـلیم. و تسـلیم عبارت است از یقین و یقین عبارت است از اقرار و اقرار واقعیتش اداء است و اداء عمل است، مـؤمن دین خـود را از پروردگـار خود می گیرد، مؤمن ایمـانش از عملش شـناخته می شود، همچنـانکه کـافر کفرش از انکارش هویـدا می گردد. ایها الناس بر شـما باد دینتان، دینتان که گناه در دین بهتر است از کار نیک در بی دینی، برای اینکه گناه در حال دین داری آمرزیده می شود و کار نیک در بی دینی قبول نمی شود.

در کافی، ج ۳، ص ۸۶، از امام صادق (ع):

ایمان برتر از اسلام و یقین برتر از ایمان است و چیزی برتر از یقین نیست.

در میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۴، از امام علی (ع): بحث و جدلِ دینی با ستیزه جو، یقین را فاسد کند.

فَإِنْ حاجُّوکَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ وَ الْأُمِّیِّینَ أَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ وَ اللَّهُ بَصیرٌ بِالْعِبادِ (۲۰)

إِنَّ الَّذینَ یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ

بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ (۲۱)

أُولئِكَ الَّذينَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرينَ (۲۲)

اگر با تو، به گفتگو و ستیز برخیزند، (با آنها مجادله نکن! و) بگو: «من و پیروانم، در برابر خداوند (و فرمان او)، تسلیم شده ایم» و به آنها که اهل کتاب هستند [= یهود و نصاری] و بی سوادان [= مشرکان] بگو: «آیا شما هم تسلیم شده اید؟» اگر (در برابر فرمان و منطق حق، تسلیم شوند، هدایت می یابند؛ و اگر سرپیچی کنند، (نگران مباش! زیرا) بر تو، تنها ابلاغ (رسالت) است؛ و خدا نسبت به (اعمال و عقاید) بندگان، بیناست (۲۰) کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را بناحق می کشند و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می کنند به قتل می رسانند و به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده! (۲۱) آنها کسانی هستند که اعمال (نیکشان، به خاطر این گناهان بزرگ،) در دنیا و آخرت تباه شده و یاور و مددکار (و شفاعت کننده ای) ندارند (۲۲)

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۵۰، از مجمع البیان، از ابی عبیده ی جراح روایت آورده که گفت:

به رسول خدا (ص) عرضه داشتم کدام یک از مردم در قیامت عذابی سخت تر دارد؟ فرمود: مردی که پیامبری را بکشد و یا مردی را به قتل برساند که امر به معروف و یا نهی از منکر می کند. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: (الذین یقتلون النبیین ...) آنگاه فرمود: ای ابا عبیده! بنی اسرائیل در یک ساعت ۴۳ پیامبر را کشتند، عابدان بنی اسرائیل که این را دیدند ۱۱۲ نفر از آنان قیام نمود، کشندگان انبیاء را امر به معروف و نهی از منکر کردند و بنی اسرائیل همه آنان را تا آخر روز به قتل رساندند و (آیات ۲۰تا۲۲) راجع به این واقعه است.

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ أُوتُوا نَصيباً مِنَ الْكِتابِ يُدْعَوْنَ إِلى كِتابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَريقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳)

ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلاَّ أَيَّاماً مَعْدُوداتٍ وَ غَرَّهُمْ فى دينِهِمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴)

فَكَيْفَ إِذا جَمَعْناهُمْ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۲۵)

آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با علم و آگاهی،) روی می گردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟ (۲۳) این عمل آنها، به خاطر آن است که می گفتند: «آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی رسد. (و کیفر ما، به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم، بسیار محدود است)» این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند،) آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند) (۲۴) پس چه گونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که شکی در آن نیست جمع کنیم و به هر کس، آنچه (از اعمال برای خود) فراهم کرده، بطور کامل داده شود؟ و به آنها ستم نخواهد شد (زیرا محصول اعمال خود را می چینند) (۲۵)

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِى الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶)

بگو بار خدایا تویی که فرمانفرمایی، هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی همه خوبیها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی (۲۶)

☼ نکته:

این آیه شریفه معروف به آیه «ملک» است.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۵۳تا ۲۷۰:

مُلک دو جور است:

۱ - مُلک تشریعی: که در آن خدای تعالی حکم کند به اینکه فلانی باید حکمران باشد و اطاعتش بر شما واجب است: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا» = «خدای تعالی طالوت را مبعوث کرد تا پادشاه شما باشد» (بقره ۲۷۴). و خداوند متعال مُلک تشریعی را خاص ائمه اهل بیت (ع) قرار داده است.

۲ - مُلک تکوینی (آفریدن): و آن ملکی است که خداوند با توجه به خواست و تلاش بندگان و با توجه به اختیار آنها در رسیدن به قدرت به آنها عنایت می فرماید و بندگان چه به عدالت و چه به ظلم می توانند به آن برسند، حال اگر شخصی به حق به حکومت برسد یک عنایتی است از طرف حضرت حق و بلعکس اگر به زور حقی را غصب کند آن نیز مهلتی است از جانب حق: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» = «کسانی که کافر شدند اگر می بینند که ما به ایشان مهلت داده ایم، گمان نکنند که در این مهلت خیر خود آنها را خواسته ایم، نه! تنها منظور ما این است که این گروه بیشتر گناه کنند و عذابی الیم داشته باشند» (۱).

در المیزان، ج ۵، ص ۲۷۹، از کافی، از عبدالاعلی مولای آل سام، روایت آورده که گفت:

حضور امام صادق (ع) عرضه داشتم: (قل اللهم مالک الملک ...) آیا جز این است که ملک بنی امیه را خدا به آن داده؟ فرمود: اینطور که تو فکر کرده ای نیست، خدای عزوجل ملک را به ما داد ولی بنی امیه از دست ما ربود، همانطور که خدا به مردی جامه نو می دهد ولی چپاولگری آن را از دست وی می رباید، همانطور که نباید گفت: خدا به چپاولگر، جامه روزی کرده چون جامه مال او نیست، همین طور نباید گفت: خدا به بنی امیه ملک داد.

۱- آل عمران۱۷۸

تُولِجُ اللَّيْلَ فِی النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَتُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَتُخْرِجُ الَمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَتَرْزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ (۲۷)
شب را به روز در آوری و روز را به شب در آوری و زنده را از مرده بیرون می آوری و مرده را از زنده خارج می سازی و هر که را خواهی بی حساب روزی می دهی (۲۷)

☼ نکته:

در معنی «حی» و «میت» ، بعضی گفته اند: موجود زنده را از نطفه بیرون می آورد و نطفه را از موجود زنده خارج می کند و نیز گفته اند: منظور از «حی» مؤمن و از «میت» کافر است که مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می آورد (و یا درآوردن درخت و گیاه از دانه و درآوردن دانه از گیاه و درخت و تعابیری دیگر).

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۸۲، از درمنثور، از سلمان، از حضرت رسول (ص):

منظور این است که مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می آورد.

در کافی، ج ۳، ص ۹، چ۱، از امام باقر (ع):

خدایتعالی پیش از آن که مخلوق را بیافرینند، فرمود: آبِ گوارا! پدید آی، تا از تو بهشت و اهلِ طاعت را بیافرینم و آبِ شور و تلخ! پدید آی، تا از تو دوزخ و اهل معصیت را بیافرینم. پس به آن دو دستور فرمود تا آمیخته شدند، از این جهت است که مؤمن از کافر زاید و کافر از مؤمن.

در المیزان، ج ۵، ص ۲۸۳، از کافی، از امام باقر (ع)، از حضرت رسول (ص):

هیچ انسانی نمی میرد مگر وقتی که رزقش را تا حد کمال خورده و دیگر نزد خدا رزقی نداشته باشد. پس از خدا بترسید و در راه به دست آوردن رزق منحرف نشوید، راه صواب را به دست گیرید و دیر رسیدن بهره ای از رزق، شما را به نافرمانی خدا وا ندارد، برای اینکه خدای تعالی رزق حلال را بین خلقش تقسیم کرده و آن را به طور حرام تقسیم ننموده، پس هر کس از خدا پروا کند رزقش از راه حلالش خواهد رسید و هر کس پرده حرمت خدا را پاره نماید و رزقش را از راه غیر حلال بگیرد، رزق حلالش را به عنوان قصاص از او خواهند گرفت در نتیجه همان مقداری را که باید از حلال می خورد از حرام خورده و نه بیشتر، با این تفاوت که حساب آن را باید پس بدهد.

در المیزان، ج ۵، ص ۲۸۳، از نهج البلاغه: رزق دو جور است، رزقی که آن تو را می طلبد و رزقی که تو آن را می طلبی. آن که تو را می طلبد به فرضی که تو به سراغ آن نروی او به سراغ تو خواهد آمد، پس غم روزی یکساله ات را سر بارِ غمِ امروزت مساز، برای هر یک روز غم همان روز کافی است، برای اینکه اگر مدت سال جزء عمر تو نباشد بیهوده غمش را نخورده ای و چرا غم رزقی را بخوری که مال تو نیست و نیز مگر تاکنون چنین چیزی شده که رزق تو را قبل از اینکه به دست تو برسد دیگری خورده باشد؟ و یا دیگری آن را از چنگ تو ربوده باشد و یا مگر تاکنون چنین چیزی شده که آنچه برایت مقدر شده دیرتر از موعد به دستت رسیده باشد؟!

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۸۴، از رسول خدا (ص): رزق مانند باران و به عدد آن از آسمان به زمین و برای هر انسانی به مقداری که برایش مقدر شده نازل می شود لکن برای خدا فضل هایی هم هست، بنابراین از خدای تعالی فضل او را نیز بخواه.

در کافی، ج ۳، ص ۳۷۱، چ۱، از امام باقر (ع):

همانا بنده مرتکبِ گناه می شود و روزی از او بر کنار می گردد.

در الحدیث، ج ۱، ص ۱۰۱، از امام علی (ع): وقتی یکی از شما به فرزند خود وعده ای داد البته به آن وفا کند و از عهد خود تخلف ننماید زیرا کودکان گمان می کنند شما رازق آنها هستید.

لاَّ يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللّهِ فِي شَيْءٍ إِلاَّ أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللّهِ الْمَصِيرُ (۲۸)

مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند در هیچ چیز [او را] از [دوستی] خدا [بهره ای] نیست مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کند و خداوند شما را از [عقوبت] خود می ترساند و بازگشت [همه] به سوی خداست (۲۸)

☼ نکته:

این آیه شریفه «تقیه» را تأیید می فرماید و معروف به آیه تقیه است.

در المیزان، ج ۵، ص ۳۲۰، از عیاشی، از امام صادق (ع)، از پیامبر (ص): دین ندارد کسی که تقیه ندارد.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۴۴، از امام صادق (ع):

با تقواترین مردم کسی است که به «تقیه» بهتر عمل کند.

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۲۰، از کافی، از امام باقر (ع): تقیه در هر چیزی برای آدم خواه ناخواه پیش می آید و خدا هم به همین جهت آن را حلال فرموده است.

قُلْ إِنْ تُخْفُوا ما فی صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلی كُلِّ شَيْ ءٍ قَديرٌ (۲۹)

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعيداً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ (۳۰)

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ (۳۱)

قُلْ أَطيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْكافِرينَ (۳۲)

بگو: اگر آنچه را در سینه های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می داند؛ و (نیز) از آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه می باشد؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست (۲۹) روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می بیند؛ و آرزو می کند میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد. خداوند شما را از (نافرمانی) خودش، برحذر می دارد؛ و (در عین حال،) خدا نسبت به همه بندگان، مهربان است (۳۰) بگو: «اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است» (۳۱) بگو: «از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید! و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی دارد» (۳۲)

شأن نزول: آیات فوق درباره گروهی از اهل کتاب (مسیحیان نجران) که می گفتند: ما دوستان خدا هستیم، نازل شده است.

در کافی، ج ۳، ص ۱۹۳، از امام صادق (ع):

هر کس برای دین دوست ندارد و برای دین دشمن ندارد دین ندارد.

در کافی، ج ۳، ص ۱۹۰، از رسول خدا (ص):

محکم ترین دستاویزهای ایمان، دوستی و دشمنی برای خدا و اولیاءِ خداست.

در المیزان، ج ۵، ص ۳۲۱، از امام صادق (ع): مگر دین چیزی بجز حب می تواند باشد؟

در کافی، ج ۳، ص ۱۹۲، از امام صادق (ع): هر گاه خواهی بدانی در تو خیری هست، به دلت مراجعه کن، اگر اهلِ طاعتِ خدا را دوست و اهلِ معصیت را دشمن داری، در تو خیری هست.

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۲۱، از کافی، از امام صادق (ع):

هر کس میل دارد خدا او را دوست بدارد باید به طاعت خدا عمل کند و ما را پیروی نماید.

در المیزان، ج ۵، ص ۳۲۲، از حضرت رسول (ص): هر کس از سنت من روی بگرداند از من نیست.

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۲۲، از حضرت رسول (ص): شرک ناپیداتر از صدای حرکت ذره بر روی سنگ صاف، آن هم در شب ظلمانی است. و سبک تر و کمترین درجه شرک این است که آدمی کسی را دوست بدارد، با اینکه بداند شائبه ای از جور و ستم دارد و کسی را دشمن بدارد با اینکه بداند او عادل است و آیا دین جز حب و بغض در راه خدا چیز دیگری است؟!

از همان منبع: مبادا یکی از شما را مسلط بر اریکه حکمرانی ببینم، وقتی که دستوری از دستورات من از آن چه به آن امر و از آن نهی کرده ام برایش پیش آید بگوید: ما این حرفها سرمان نمی شود، ما تنها از آنچه در کتاب خداست پیروی می کنیم.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ **(۳۳)** ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ **(۳۴)** به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است (۳۳) فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست (۳۴)

اصطفی: گرفتن و اختیار کردن خالص هر چیز است.

آل: یعنی خاندان و اهل است ولی فرق آن با اهل در این است که «آل» همیشه به کلمه معرفه ای که صاحب شعور باشد اضافه می شود و هرگز بر کلمه نکره و زمانها و مکانها اضافه نمی شود. مثلاً می گوییم «آل الله» یا «آل السلطان» و هرگز نمی گوییم «آل همدان» یا «آل خیاط» ولی اهل به همه کلمات اضافه می شود. مثلاً «اهل همدان» یا «اهل خیاط» یا «اهل قرن دهم» و ... پس از ظاهر کلمه بر می آید که منظور از آل، «بهترین های نسل آنهاست» .

نکته ای از المیزان، ج ۵، ص ۳۲۳تا ۳۲۹: خداوند متعال در آیه ۳۳ از میان مخلوقاتش در تمام جهانیان (عالمین)، برگزیده هایی را از بهترین های آنها در چهار دوره انتخاب می نماید که دو نفر آنها را به طور خاص و دو گروه آنها را بطور عام بیان می کند و اما دو نفر خاص شامل:

۱ - آدم (ع) ۲ - نوح (ع) می باشد که از میان گروه اول یعنی بعد از خلقت بشر تا زمان حضرت نوح (ع) یک نفر را که همان آدم (ع) را به دلایل ذیل اصطفی نموده است:

۱ - آدم (ع) اولین مخلوق از بنی

ص :۳۲۴

بشر است (وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً) (بقره ۳۰) ۲ - او اولین کسی است که باب توبه برایش فتح شد (ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَیهِ وَ هَدَی) (طه۱۲۲) ۳ - اولین کسی است که بر او دین تشریع شد (فَإِمَّا یأْتِینَّکُمْ مِنِّی هُدًی فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَای فَلَا یضِلُّ وَلَا یشْقَی) (۱).

و اما نفر دومی که به صورت خاص در آیه شریفه اشاره شده است نوح (ع) است چرا که:

۱ - اولین اولوالعزم است.

۲ - کتاب و شریعت بر او نازل شد.

۳ - پدر دومی نوع بشر است.

و اما آن دو گروه که به طور عام به آن اشاره شده است عبارتند از:

۱ - آل ابراهیم (ع) ۲ - آل عمران (ع) و از آن جایی که آل عمران خود از خاندان ابراهیم و آل ابراهیم می باشد، پس با آوردن آل عمران بعد از آل ابراهیم می خواهد برساند که منظور از آل ابراهیم تنها بعضی از ایشان و عده ای خاص است. عمرانی که در آیه آمده منظور یا پدر مریم است و یا پدر موسی (ع) و از آن جایی که کلمه «وَمَرْیمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ» در قرآن کریم مکرر آمده و عمران پدر موسی حتی یک مورد هم ذکر نشده پس ظاهراً مراد از آل عمران عبارت می شود از مریم و عیسی و یا آن دو با همسر عمران. (حنه مادر مریم و همسر عمران است).

و اما «آل ابراهیم» : از آنجا که فرزندان حضرت ابراهیم (ع)، اسحاق و اسماعیل بوده و نسل ابراهیم از این دو هستند و چون ذریه اسحاق شامل: یعقوب – یوسف – موسی – هارون – سلیمان – زکریا – و عیسی (ع) هستند. و نیز «حضرت محمد (ص) و اهل بیت (ع) از فرزندان اسماعیلند» و همچنین به استناد آیات شریفه ۵۴ و چند آیه قبل و بعد از آن از سوره نساء که در آن در مقام انکار و اعتراض بر بنی اسرائیل و حسادت بنی اسرائیل (یهود) بر بعضی از بندگان از آل ابراهیم (ع) است، «أَمْ یحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَینَا آلَ إِبْرَاهِیمَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَآتَینَاهُمْ مُلْکًا عَظِیماً» (نساء ۵۴)، پس می توان به این نتیجه رسید که منظور از آل ابراهیم در آیه شریفه تنها پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) می باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۳۰، از عیون، از امام رضا (ع): خدای تعالی برتری «عترت» بر سایر مردم را در آیات محکم کتابش علنی کرده و فرموده است: (ان الله اصطفی ...)

۱- طه ۱۲۳

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۳۰، از تفسیر عیاشی، از امام رضا (ع):

هر کس گمان کند که خدا از کار خلق فارغ شده دیگر کاری به کار خلق ندارد به خدا دروغ بسته است، برای این که مشیت خدا همچنان در خلقش نافذ است، هر چه را بخواهد اراده می کند و هر چه بخواهد، می کند برای اینکه قرآن کریم فرموده: (ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم) ذریه از اول تا به آخرش یک سلسله به هم پیوسته است. اگر مثلاً شنیدی که خدای تعالی به عمران وعده فرزندی پسر داد، ولی همسرش مریم را زایید، نباید خبر و وعده ی خدا را تکذیب کنید، چون این وعده با تولد عیسی (ع) انجام شد.

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۳۱، از عیاشی، از امام باقر (ع):

ما از آن ذریه هستیم و ماییم بقیه آن عترت.

إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فی بَطْنی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ السَّمیعُ الْعَلیمُ (۳۵)

فَلَمَّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُها أُنْثی وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثی وَ إِنِّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ وَ إِنِّی أُعیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ (۳۶)

فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ کَفَّلَها زَکَرِیَّا کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ یا مَرْیَمُ أَنَّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ (۳۷)

هُنالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمیعُ الدُّعاءِ (۳۸)

فَنادَتْهُ الْمَلائِکَةُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحینَ (۳۹)

قالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ وَ امْرَأَتی عاقِرٌ قالَ کَذلِکَ اللَّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ (۴۰)

(به یاد آورید) هنگامی را که همسر «عمران» گفت: «خداوندا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محرر» (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی! (۳۵) ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت،) گفت: «خداوندا! من او را دختر آوردم - ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود- و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد.) من او را مریم نام گذاردم؛ و او و فرزندانش را از (وسوسه های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می دهم» (۳۶) خداوند، او [= مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آن جا می دید. از او پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده ای؟!» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد» (۳۷) در آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم،) پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: «خداوندا! از طرف خود، فرزند پاکیزه ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را می

شنوی!» (۳۸) و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را

صدا زدند که: «خدا تو را به» یحیی «بشارت می دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [= مسیح] را تصدیق می کند؛ و رهبر خواهد بود؛ و از هوسهای سرکش برکنار و پیامبری از صالحان است» (۳۹) او عرض کرد: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که پیری به سراغ من آمده و همسرم نازاست؟!» فرمود: «بدین گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می دهد» (۴۰)

قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّی آیَهً قَالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَهَ أَیَّامٍ إِلاَّ رَمْزًا وَاذْکُر رَّبَّکَ کَثِیرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَالإِبْکَارِ(۴۱) (زکریا) گفت پروردگارا! برایم نشانه ای قراربده، فرمود نشانه ات این است که سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگویی وپروردگارت را بسیار یاد کن و شبانگاه و بامدادان تسبیح گوی (۴۱)

«تُکلم الناس» : بند آمدن زبان زکریا در خصوص سخن گفتن با مردم است ولی به هنگام تسبیح و ذکر پروردگار، زبان او به راحتی می جنبید و از این روست که فرمود: «واذکر ربک کثیراً» چرا که این خود یک معجزه و آیتی از جانب خداوند متعال است، هم به این خاطر و هم به خاطر اینکه زکریا در سن۱۲۰ یا ۹۹ سالگی و زنش در سن ۹۸ سالگی بخواهند بچه دار شوند تنها به واسطه ی اعجاز حضرت حق تعالی است.

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِکَهُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفَاکِ عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ (۴۲) یَا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَاسْجُدِی وَارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ (۴۳)

و [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است (۴۲) ای مریم فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما (۴۳)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۸ و۹: در آیه شریفه ۴۲، دو بار کلمه «اصطفاک» بکار رفته است، یکبار به خاطر تطهیر و معصوم کردن حضرت مریم (س) است که خداوند وی را برگزیده و مقامات عصمت و طهارت عنایت فرموده است و چه بسا از مفسرین گفته اند: منظور از تطهیر او، بتول شدن اوست و بتول به معنای زنی که حیض نمی بیند (تا ناگزیر نشود از کلیسا بیرون رود) و یکبار هم او را بدون شوهر حامله نموده تا بدین جهت از سایر زنان عالم ممتاز باشد.

☼ نکته:

آیه شریفه می رساند که حضرت مریم (س) محدثه بوده، یعنی از کسانی بوده که ملائکه با او سخن می گفته اند. و مثل برخی از رسولان «اصطفا» شده، یعنی معصوم بوده است.

ص :۳۲۷

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۴۹، از درمنثور، از حسن روایت شده که گفت:

حضرت رسول (ص) فرمود: خدای تعالی چهار زن را بر زنان عالمیان اصطفاء کرد:

۱ - آسیه دختر مزاحم ۲ - مریم دختر عمران ۳ - خدیجه دختر خویلد ۴ - فاطمه دختر محمد (ص).

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۴۸ و۴۹، از قمی آمده که امام (ع) فرمود:

خدای تعالی در این آیه (۴۲) دو بار اصطفاءِ مریم را ذکر کرده، معنای اولی این است که خدا او را اختیار کرده و از سایر زنان عالم انتخاب فرموده و معنای اصطفاءِ دوم و مراد به آن این است که مریم بدون شوهر حامله شد و خدا او را به این امتیاز از سایر زنان عالم ممتاز نمود.

از همان منبع، از امام صادق (ع): (در خصوص فرق میان رسول و نبی و محدث)

رسول کسی است که فرشته را می بیند که از ناحیه پروردگارش رسالت می آورد و می گوید: پروردگارت چنین و چنان دستور داده و رسول در عین حال نبی هم هست. و اما نبی فرشته ای را که بر او نازل می شود، نمی بیند، بلکه فرشته، پیام الهی را به قلبش می اندازد و نبی در حال گرفتن پیام الهی چون بیهوشی به خود می گیرد و مطلب را در خوابش می بیند، عرضه داشتم: پس از کجا می فهمد این را که می بیند از جانب خدا و حق است؟ فرمود: خدای تعالی برایش مشخص می کند، به طوری که یقین می کند آنچه را که می بیند حق است، ولی فرشته را به عیان نمی بیند و اما محدث کسی است که صدایی را می شنود ولی صاحب صدا را نمی بیند.

☼ نکته:

ملاک در محدث بودن یک انسان این است که صدای هاتف غیبی را بشنود و لازم نیست حتماً صاحب صدا را هم ببیند و به عبارتی جمع بین دیدن و شنیدن صوت فرشته برای محدث ممکن است، چرا که قرآن کریم در سوره مریم آیه ۱۹ صراحتاً بیان می فرماید که حضرت مریم (س) شخصی را به شکل بشر دیده و با او سخن گفته است و یا درباره همسر ابراهیم (ع) در سوره مبارکه هود آیه ۷۲ در داستان بشارت به فرزند.

ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحیهِ إِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ (۴۴)

(ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم؛ و تو در آن هنگام که قلمهای خود را (برای

قرعه کشی) به آب می افکندند تا کدامیک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شود و (نیز) به هنگامی که (دانشمندان بنی اسرائیل، برای کسب افتخار سرپرستی او،) با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی؛ و همه اینها، از راه وحی به تو گفته شد (۴۴)

إِذْ قَالَتِ الْمَلآئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ **(۴۵)**
[یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند ای مریم خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است (۴۵)

کَلِمه: منظور از کلمه، عیسی است بخاطر خلقتش.

مسیح: به معنای ممسوح است و معرب مشیح که در زبان عبری به معنای «مبارک» است که در آن اقوالی است:

۱ - آنجناب ممسوح به یمن و برکت بود.

۲ - ممسوح به تطهیر از گناهان بود.

۳ - جبرئیل او را در وقت ولادت با بالهای خود مسح کرد تا از شر شیطان در امان بماند.

۴ - هیچ مبتلا و مریضی را مسح نمی کرد مگر اینکه شفا می یافت.

۵ - دست بر سر یتیمان می کشید.

۶ - با روغن زیتون تبرک شده ممسوح گشته چون انبیاء روغن زیتون به خود می مالیدند.

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ **(۴۶)** و در گهواره [به اعجاز] و در میان سالی [به وحی] با مردم سخن می گوید و از شایستگان است (۴۶)

مهد: بستری برای کودک شیر خوار است= گهواره.

کهلا: از ماده کهولت به معنای سالخوردگی است.

☼ نکته:

بعضی گفته اند: سخن گفتن وی با مردم در سن کهولت، بعد از برگشتنش از آسمان است، چون آنجناب قبل از آنکه به آسمان صعود کند، به سن کهولت نرسیده بود.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۹ و ۲۰، آمده است: «جمله مورد بحث می فرماید عیسی در گهواره همانطور با مردم سخن گفت که در دوران کهولت سخن می گفت» .

قالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكَونُ لى وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنى بَشَرٌ قالَ كَذلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ ما يَشاءُ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ

فَيَكُونُ (۴۷)

(مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟!» فرمود: خداوند، این گونه هر چه را بخواهد می آفریند! هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می گوید: «موجود باش!» آن نیز فوراً موجود می شود (۴۷)

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ (۴۸)

و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد (۴۸)

کتاب: منظور، وحی الهی است که برای رفع اختلاف مردم نازل شد چرا که در آغاز همه مردم، امتی واحد بودند لکن با یکدیگر اختلاف کردند و خداوند متعال کتاب وحی فرستاد تا رفع اختلافشان کند. «ال» در ابتدای کتاب نشانه معرفه بودن آن می باشد.

حکمت: معرفت و شناخت الهی است که خداوند به هر کس که بخواهد عنایت می کند.

تورات و انجیل: خداوند متعال تمام کتب آسمانی را (تا آن زمان) به حضرت عیسی (ع) الهام فرمود. این خصیصه فقط مختص به حضرت عیسی نیست چرا که تمام پیامبران اولوالعزم مؤید و تأیید کننده تمام کتب آسمانی قبل از خویشند. منظور از تورات، کتاب تورات حضرت موسی (ع) است که تحریف نشده باشد چرا که تورات اصلی در زمان بخت نصر «پادشاه بابل» و کوروش «پادشاه فارس» و افرادی دیگر دچار تحریف شده است. و اما انجیل مختص به آنجناب است و مشتمل بر تأیید کتاب تورات و احکام آن، البته یک سری آیات ناسخ آیات تورات را هم مشتمل می شود، از جمله حلال کردن گوشت شتر و پیه و گوشت بعضی ماهیان که در آیین موسی بر آنان حرام بود. و نیز بشارت از آمدن خاتم الانبياء (ص) که در تمام کتب آسمانی آمده است و غیره.

وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الأَكْمَهَ والأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (۴۹) و [او را] پیامبری به سوی بنی اسرائیل [می فرستد که او به آنان می گوید] در حقیقت من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه ای آورده ام من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می سازم آنگاه در آن می دمم پس به اذن خدا پرنده ای می شود و به اذن خدا

نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می بخشم و مردگان را زنـده می گردانم و شـما را از آنچه می خورید و در خانه هایتان ذخیره می کنید خبر می دهم مسلماً در این [معجزات] برای شما اگر مؤمن باشید عبرت است (۴۹)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۳:

ظاهر آیه می رساند که عیسی (ع) مبعوث بر بنی اسرائیل بوده همان گونه که در مورد حضرت موسی (ع) نیز آمده «اذهب الی فرعون انه طغی» (طه ۲۴) و در عین حال می بینیم ساحران فرعون به موسـی ایمان آوردند با اینکه از بنی اسـرائیل نبودند. و نیز آیه: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ» (بقره۲۱۳) و به عبارتی حضـرت عیسـی و موسـی (ع) از انبیاء اولوالعزم هسـتند و دین و آیین شـان به صورت جهـانی بوده و بر تمـام دنیـا مبعوث شـده انـد و آنها رسولنـد بر تمامی انسانها: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ» (یونس۴۷) در سـیاق آیه شریفه تمام معجزات را مقید به اذن خداوند متعال نموده الا معجزه «وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» ، هر چند این جمله اخبار غیبی است که مختص به خدا و رسول اوست که توسط وحی بـدان آگاه می گردد ولی از آن جایی که اولاً: خبر دادن غیر از خلق و زنـده کردن است و ثانیاً: خبر دادن فعل خـدای تعالی و لایق به ساحت مقدس او نیست (چرا که او سـتار العیوب است) بدین جهت خصوص این معجزه را مقید به اذن خدا نکرد.

وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْراةِ وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذى حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُونِ (۵۰)

إِنَّ اللَّهَ رَبِّى وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ (۵۱)

و آنچه را پیش از من از تورات بوده، تصـدیق می کنم؛ و (آمـده ام) تا پاره ای از چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه،) بر شـما حرام شـده، (ماننـد گوشت بعضـی از چهارپایـان و ماهیها،) حلال کنم؛ و نشانه ای از طرف پروردگار شـما، برایتان آورده ام؛ پس از خدا بترسـید و مرا اطاعت کنید! (۵۰) خداونـد، پروردگار من و شـماست؛ او را بپرستیـد (نه من و نه چیز دیگر را)! این است راه راست! (۵۱)

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِى إِلَى اللّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللّهِ آمَنَّا بِاللّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۵۲)

چون عیسـی از آنان احساس کفر کرد گفت: یاران من در راه خدا چه کسانند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم به خدا ایمان آورده ایم و گواه باش که ما تسلیم هستیم (۵۲)

ص :۳۳۱

حور: یعنی سفیدی خیلی زیاد. حواری: منظور افراد برگزیده و مخصوص اوست.

در المیزان، ج ۶، ص ۳۲ - ۶۱، آورده است:

حواریون، ۱۲تن بودند و اقوالی در علت نام گذاری آنهاست:

۱ - چون نورانی بودند و اثر عبادت در آنها آشکار بود یا دلهایشان پاک بود.

۲ - چون رختشوی بودند و لباسها را از چرک پاک و سفید می کردند.

۳ - چون ماهی صید می کردند.

۴ - چون از افراد مخصوص انبیاء بودند.

در المیزان، ج ۶، ص ۵۳، از امام رضا (ع): (درپاسخِ این که چرا یاران عیسی را حواری نامیدند؟ فرمود)

اما از نظر مردم (اهل سنت) بدین جهت که یاران آنجناب شغل لباسشویی داشتند و اما از نظر ما اهل بیت (ع) وجه این نامگذاری این بوده که یاران مسیح (ع) هم نفس خود را خالص کرده بودند و هم دیگران را با پند و اندرز از آلودگیِ گناهان پاک می کردند.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۵۳، از کتاب توحید، از امام رضا (ع):

حواریون عیسی (ع) ۱۲ نفر بودند که از همه آنان برتر و دانا تر «لوقا» بود.

☼ نکته:

بر اساس آیه ۱۱۱ سوره مائده به حواریون وحی نازل می شده است: «وَإِذْ أَوْحَیتُ إِلَی الْحَوَارِیینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَبِرَسُولِی قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ» = «به یاد آر آن زمانی را که من به حواریین وحی کردم که به من و به رسولم ایمان بیاورید، گفتند ایمان آوریدم و خود شاهد باش به اینکه ما مسلمانیم» (۱).

در المیزان، ج ۶، ص ۵۴، از تفسیر قمی، از امام باقر (ع): عیسی در هنگام عصرِ آن شبی که خدای تعالی او را به آسمان بالا برد، یاران خود را که دوازده نفر بودند نزد خود خواند و ایشان را داخل خانه ای کرد و سپس از چشمه ای که در کنج آن خانه بود در آمد، در حالی که آب از سر و رویش می ریخت، فرمود: خدای تعالی به من وحی کرد که همین ساعت مرا به سوی خود بالا می برد و مرا از یهود پاک می کند، کدام یک از شما داوطلب می شود به شکل من در آید؟ و خدای تعالی شکل مرا به او بدهد و به جای من کشته و به دار آویخته گردد و در عوض در بهشت با من باشد؟ جوانی از بین آنان گفت: یا روح الله! من حاضرم. فرمود: بله تو همانی. آنگاه رو کرد به بقیه

۱- مائده۱۱۱

و فرمود: بدانید که بعد از رفتن من یکی از شـما تا قبل از رسـیدن صبح دوازده بار بر من کافر می شود، (و اظهار بیزاری از من می کند) مردی از میان جمع گفت: یا نبی الله، منم؟ عیسـی گفت: مثل اینکه از نفس خودت چنین چیزی را احساس کرده ای، باشـد تو همان شـخص باش. آنگاه رو کرد به بقیه و فرمود: بعد از من دیری نمی پاید که به سه فرقه متفرق می شوید، دو فرقه به خـدای تعالی افترا می بندند و در آتش خواهند بود و یک فرقه اهل نجات است و آن فرقه ای است که از شـمعون، صادقانه پیروی می کنـد و به خـدا دروغ نمی بنـدد که آن فرقه در بهشت خواهـد بـود. این را گفت و در جلـو چشم همه اصـحابش از زاویه خانه به طرف آسـمان بالا رفت و ناپدیـد شـد. از سوی دیگر یهود که مدتها در جسـتجوی مسـیح بود، در همان شب آن خانه را پیدا کرده، آن جوانی را که داوطلب شده بود به شـکل عیسـی درآید گرفتند و کشتند. (بعضی ها گفته اند: آن جوانی که حاضـر شـد به شـکل عیسـی در آیـد، همان کسـی بود که گزارش داده بود به اینکه عیسـی (ع) کجاست تا او را بگیرنـد و بکشند).

توجه: بحثی در خصوص حواریون در انتهای فصل پنجم آمده است.

رَبَّنا آمَنَّا بِما أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳)

وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ (۵۴)

پروردگـارا! به آنچه نـازل کرده ای، ایمـان آوردیم و از فرسـتاده (تـو) پیروی نمـودیم؛ مـا را در زمره گواهـان بنویس! (۵۳) و (یهـود و دشـمنان مسیح، برای نـابودی او و آیینش،) نقشه کشـیدند؛ و خداونـد (بر حفـظ او و آیینش،) چـاره جویی کرد؛ و خداوند، بهترین چاره جویان است (۵۴)

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵) [یـاد کن] هنگـامی را که خـدا گفت ای عیسـی من تو را برگرفته و به سـوی خویش بالاـ می برم و تو را از [آلاـیش] کسـانی که کفر ورزیـده انـد پـاک می گردانم و تـا روز رسـتاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده انـد فوق کسانی که کافر شـده اند قرار خواهم داد آنگاه فرجام شـما به سوی من است پس در آنچه بر سر آن اختلاف می کردید میان شما داوری خواهم کرد (۵۵)

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۳۷ و۳۸، آمده است: در معنای «متوفیک= مصدر توفی به معنای گرفتن چیزی» اقوالی است:

۱ - یعنی تو را از زمین بر می گیرم، از قبیل اینکه بگویی: «توفیت مالی علی فلان» هر گاه مال خود را از او دریافت کنی.

۲ - یعنی اکنون که تو را به آسمان بالا می برم، پس از فرود آمدن از آن، تو را در هنگام فرا رسیدن مرگت می میرانم.

۳ - من تو را در خواب می میرانم، از قبیل آیه: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» = «و آن را که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز در حال خواب روحش را قبض می کند» (زمر۴۲) و منظور این است که تو را در حال خواب به آسمان بالا می برم تا اینکه دچار وحشت نگردی و زمانی که در آسمان بیدار می شوی مطمئن باشی.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۵۵، از کتاب عیون، از امام رضا (ع) روایت کرده که فرمود:

امر هیچ یک از انبیاء و حجت های الهی بر مردم مشتبه نشد، مگر امر عیسی و بس، برای این که عیسی را زنده به آسمان بردند و دوباره روحش را به بدنش برگرداندند، این مضمون کلام خدای تعالی است که یکجا می فرماید: «یا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ ... » (آل عمران ۵۵) و جای دیگر از خود عیسی حکایت می کند که در روز قیامت می گوید: «وَ كُنْتُ عَلَيهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ» (۱).

فَأَمَّا الَّذينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَديداً فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرينَ (۵۶)

وَ أَمَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمينَ (۵۷)

ذلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآياتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكيمِ (۵۸)

إِنَّ مَثَلَ عيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹)

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرينَ (۶۰)

اما آنها که کافر شدند، (و پس از شناختن حق، آن را انکار کردند،) در دنیا و آخرت، آنان را مجازات دردناکی خواهم کرد؛ و برای آنها، یاورانی نیست (۵۶) اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، خداوند پاداش آنان را بطور کامل خواهد داد؛ و خداوند، ستمکاران را دوست نمی دارد (۵۷) اینها را که بر تو می خوانیم، از نشانه ها(ی حقانیت تو) است و یادآوری حکیمانه است (۵۸) مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فورا موجود شد. (بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست) (۵۹) اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو؛ بنابراین، از تردید کنندگان مباش! (۶۰)

۱- مائده ۱۱۷

فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکَمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةَ اللّهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ (۶۱) پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده با تو محاجه کند بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم (۶۱)

☼ نکته:

این آیه شریفه معروف به آیه «مباهله» است.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۷۲ – ۷۷، آمده است: (خلاصه چند روایت)

آیه مورد بحث در مورد نمایندگان مسیحیان نجران یعنی «اهتم» و «عاقب» و «سیّد» و همراهان آن دو نازل شده است. چون پیامبر اکرم (ص) نصاری را دعوت به مباهله کرد، از وی مهلت خواستند تا به بزرگان خود مراجعه کنند و از آنان نظر بخواهند و چون به مشورت با یکدیگر پرداختند، از «عاقب» که صاحبِ نظر بود پرسیدند: رأی تو چیست؟ گفت: به خدا سوگند شما خود می دانید که محمد (ص) پیامبر و فرستاده خداست و با نشانه های محکم از جانب پروردگار شما آمده است، به خدا سوگند هرگز قومی به مباهله با پیامبر نپرداخت، جز اینکه بزرگشان زنده نماند و کوچکشان به بزرگی نرسید و اگر بخواهید با آیین خود مأنوس و همدم باشید از مباهله با وی خودداری کنید و از او جدا شوید و به دیار خود برگردید. این در حالی بود که صبح روز بعد پیامبر (ص) آمد در حالی که دست علی را گرفته بود و حسنین (ع) در جلو و فاطمه (س) پشت سر آن حضرت در حرکت بود، نصاری هم که اسقفشان، ابوحارثه، در جلویشان بود، آمدند. اسقف چون پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) را دید گفت: چهره هایی می بینم که اگر از خدا بخواهند کوه ها را از جای بکند، البته خواهد کند، پس با او مباهله نکنید که هلاک خواهید شد و بر روی زمین تا قیامت یک نصرانی نخواهد ماند. پس مسیحیان گفتند: ای ابوالقاسم ما با تو مباهله نمی کنیم و به مصالحه حاضریم، با ما مصالحه کن. پیامبر (ص) با آنها مصالحه کرد که آنان هر سال دو هزار حله (هزار حله در ماه صفر و هزار حله در رجب) به پیامبر (ص) تحویل دهند و

نیز سی زره و سی نیزه و سی اسب عاریه دهند تا چنانچه در یمن آشوب و جنگی پیش آید، مسلمانان از آنها استفاده کنند.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۷۸، از پیامبر اکرم (ص): قسم به آنکه جانم در قبضه قدرت اوست، هلاکت آنان نزدیک شده بود و اگر مباهله می کردند همگی به صورت بوزینه و خوک مسخ می شدند و بیابان بر آنها وادی آتش می شد و یکسال طول نمی کشید که همه آنان نابود می شدند.

از همان منبع: علمای حاضر در جلسه مأمون از حضرت رضا (ع) پرسیدند: آیا خدای تعالی کلمه (اصطفاء) را در کتاب خود تفسیر کرده است؟ فرمود: ظاهر این کلمه را در دوازده جا تفسیر کرده، غیر باطن آن. اما سوم در آنجاست که طاهرین از خلق خود را از دیگران متمایز ساخته و رسول خود را دستور می دهد که با عترتش به درگاه خدا ابتهال نموده، با نصاری مباهله کند و فرمود: (فمن حاجک ...) علماء حاضر گفتند: منظور از کلمه «انفسنا» خود آنجناب است، فرمود: اشتباه کرده اید، منظورش علی بن ابیطالب است. یکی از ادله این معنا کلام رسول خدا (ص) است که درباره قبیله بنی ولیعه فرمود: «بنی ولیعه دست از خلافکاریش بردارد و گرنه مردی را به سرکوبیشان می فرستم که چون نفس من است» . و منظورش علی بن ابیطالب بود. و منظور از کلمه ی «ابناء» حسن و حسین (ع) و منظور از کلمه «نساء» فاطمه (س) است و این خصوصیت و امتیازی است که احدی از امت مقدم بر ایشان نیست.

از همان منبع، از موسی بن جعفر (ع): (رشید از آن حضرت پرسید: چگونه می گویید ما ذریه رسول خداییم؟ با اینکه رسول خدا (ص) پسر نداشت؟ در جواب فرمود:) (وَ مِنْ ذُرِّيتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيمَانَ وَ أَيوبَ وَ يوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيا وَ يحْيى وَ عِيسَى وَ إِلْيَاسَ) (انعام ۸۵ – ۸۴) حال ای هارون بگو پدر عیسی که بود. گفت: عیسی پدر نداشت. فرمود: قرآن کریم عیسی را با اینکه پدر نداشت از طریق مادرش مریم ملحق به ذراری انبیاء کرده، ما هم همین طور. خدای تعالی ما را از طریق مادرمان فاطمه (س) ملحق به ذراری رسول خدا (ص) کرده است. و نیز فرمود: «فمن حاجک فیه من بعد ... » و احدی ادعا نکرده که در داستان مباهله

با رسول خدا (ص) داخل شده باشد الا علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین (ع).

☼ نکته:

در روایت اول آمده بود: (در صفر) و منظور محرم است که اول سال عربی است. چرا که عرب جاهلیت محرم را صفر اول و صفر را صفر دوم می نامیدند. و رسمشان این بود که اگر صفر اول یعنی محرم الحرام جنگی پیش آید، از آن جایی که در جاهلیت و هم در اسلام، جنگ در ماههای حرام ممنوع بود، حرمت صفر اول را در آن سال به صفر دوم می دادند، تا بتوانند در صفر

اول یعنی محرم به جنگ بپردازند. و این انتقال حرمت از ماهی به ماه دیگر را «نسیء» گویند. ولی اسلام آن را منع کرده است و نامش را شهر الله الحرام نامید. و به تدریج به منظور سهولت لفظ، کلمه (شهر الله) از نام آن برداشته و محرمش خواندند.

☼ نکته:

مسئله مباهله اختصاص به شخص رسول خدا (ص) و آن هم در خصوص ماجرای نصارای نجران ندارد بلکه (آیات الهی برای آیندگان هم پا برجاست) و مباهله از معجزات باقیه ی اسلام و قرآن است و هر فرد مؤمن می تواند به حضرت رسول (ص) تأسی نموده در راه اثبات هر حقیقتی از حقایق ثابته ی دین با همین سلاح پنجه در پنجه ی دشمن خود انداخته با درخواست از پیشگاه خدای تعالی فرمان نابودی وی را صادر کند و ائمه اهل بیت (ع) هم نه تنها این عمل را مشروع دانسته بلکه سفارش هم کرده اند. نمونه هایی در طول تاریخ اسلام و تشیع اتفاق افتاده است. مثلاً داستان مباهله یک مسیحی با یک یهودی که در همان مجلس، زمین زیر پای یهود آتش شد.

در نهج البلاغه، ص ۶۸۳، ح۲۵۳، از حضرت علی (ع): هر گاه خواستید ستمکاری را سوگند دهید از او بخواهید که بگوید: «از نیروی الهی بیزارم» ، زیرا پس از بیزاری اگر به دروغ سوگند خورد، در کیفرِ او شتاب شود، اما اگر در سوگندِ خود بگوید: «به خدایی که جز او خدایی نیست» ، در کیفرش شتاب نگردد، چرا که خدا را به یکتایی یاد کرده است.

☼ نکته:

روایات فراوانی به صورت اجماع از طریق شیعه و سنی وارد شده است که می رساند مراد از آیه شریفه فوق، اصحاب کساء (ع) هستند هر چند بعضی از مفسرینِ عامه خواسته اند آن

ص :۳۳۷

را نادیده گرفته و جعل نمایند. (خداوند متعال هدایتمان فرماید).

إِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۲)

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳)

قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴)

يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فى إِبْراهِيمَ وَ ما أُنْزِلَتِ التَّوْراةُ وَ الْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۶۵)

ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ حاجَجْتُمْ فيما لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فيما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۶۶)

ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكينَ (۶۷)

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنينَ (۶۸)

وَدَّتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَ ما يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ (۶۹)

يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰)

يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱)

این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است) و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست؛ و خداوند توانا و حکیم است (۶۲) اگر (با این همه شواهد روشن، باز هم از پذیرش حق) روی گردانند، (بدان که طالب حق نیستند؛ و) خداوند از مفسده جویان، آگاه است (۶۳) بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیرد» هرگاه (از این دعوت،) سرباز زنند، بگویید: «گواه باشید که ما مسلمانیم!» (۶۴) ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم، گفتگو و نزاع می کنید (و هر کدام، او را پیرو آیین خودتان معرفی می نمایید)؟! در حالی که تورات و انجیل، بعد از او نازل شده است! آیا اندیشه نمی کنید؟ (۶۵) شما کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن آگاه بودید، گفتگو و ستیز کردید؛ چرا درباره آنچه آگاه نیستید، گفتگو می کنید؟! و خدا می داند و شما نمی دانید (۶۶) ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه موحدی خالص و مسلمان بود؛ و هرگز از مشرکان نبود (۶۷) سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند؛ همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند (از همه سزاوارترند)؛ و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است (۶۸) جمعی از اهل کتاب (از یهود)، دوست داشتند (و آرزو می کردند) شما را گمراه کنند؛ (اما آنها باید بدانند که نمی توانند شما را گمراه سازند) آنها گمراه نمی کنند مگر خودشان را و نمی فهمند! (۶۹) ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می شوید، در حالی که (به درستی آن)

گواهی می دهید؟! (۷۰) ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل (می آمیزید و) مشتبه می کنید (تا دیگران نفهمند و گمراه شوند) و حقیقت را پوشیده می دارید در حالی که می دانید؟ (۷۱)

وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُواْ بِالَّذِیَ أُنزِلَ عَلَى الَّذِینَ آمَنُواْ وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُواْ آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ **(۷۲)** و جماعتی از اهل کتاب گفتند در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شد ایمان بیاورید و در پایان [روز] انکار کنید شاید آنان [از اسلام] بر گردند (۷۲)

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۴۳، از درمنثور، از ابن عباس:

ص: ۳۳۸

طایفه ای (۱۲ نفر) از احبـار یهود خیبر بـا هم توطئه کردنـد و بـا یکـدیگر قرار گذاشـتند که اول روز بـا زبان نه با ایمان قلبی، اظهار اسـلام کنند و آخر روز از آن برگردند و اظهار کفر کنند و بگویند علت بازگشت ما از اسـلام این بود که در کتب خود جسـتجو کردیم و با دانشمندان خویش هم مشاوره نمودیم و دانستیم اوصافی که در تورات برای محمد بیان شده در آن نیست و در نتیجه کذب و بطلان روش او بر ما معلوم شد و هدفشان این بود که اصحاب را از دین اسلام برگردانند.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۴۳، از قمی، از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود:

وقتی رسول خـدا (ص) به مـدینه وارد شـد، رو به بیت المقـدس نماز می خوانـد، مردم (یهود) خیلی خوشـحال شدند و بعد از آنکه خدای تعالی قبله اش را از بیت المقدس به سوی کعبه برگردانید یهود از این جریان سـخت خشـمگین شدند و این تحول در وسط نماز ظهر بود، گفتنـد: محمـد (ص) نماز صبح را به سوی بیت المقـدس قبله ی ما خوانـد و همه شـما یهودیان به این دسـتور که در اول روز بر محمد نازل شده ایمان بیاورید و بدانچه در آخر روز نازل شده کفر بورزید و منظورشان از آنچه در آخر روز نازل شده همان تحویل قبله از بیت المقدس به سوی کعبه است.

وَ لا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِینَکُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدی هُدَی اللَّهِ أَنْ یُؤْتی أَحَدٌ مِثْلَ ما أُوتِیتُمْ أَوْ یُحاجُّوکُمْ عِنْدَ رَبِّکُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ (۷۳)

یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ (۷۴)

وَ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِینارٍ لا یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ إِلَّا ما دُمْتَ عَلَیْهِ قائِماً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَیْسَ عَلَیْنا فِی الْأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ وَ یَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ (۷۵)

بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ (۷۶)

إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلاً أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ (۷۷)

وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیقاً یَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْکِتابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْکِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ الْکِتابِ وَ یَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ یَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ (۷۸)

و جز به کسـی که از آیین شـما پیروی می کند، (واقعاً) ایمان نیاورید! بگو: «هدایت، هدایت الهی است! (و این توطئه شما، در برابر آن بی اثر است)» ! (سـپس اضافه کردند: «تصور نکنید) به کسی همانند شما (کتاب آسمانی) داده می شود، یا اینکه می توانند در پیشگاه پروردگارتان، با شما بحث و گفتگو کنند، (بلکه نبوت و منطق، هر دو نزد شماست!)» بگو: فضل (و موهبت

نبوت و عقل و منطق، در انحصار کسی نیست؛ بلکه) به دست خداست؛ و به هر کس بخواهد (و شایسته بداند،) می دهد؛ و خداوند، واسع [= دارای مواهب گسترده] و آگاه (از موارد شایسته آن) است (۷۳) هر کس را بخواهد، ویژه رحمت خود می کند؛ و خداوند، دارای مواهب عظیم است (۷۴) و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، به تو باز می گردانند؛ و کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمی گردانند؛ مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی! این بخاطر آن است که می گویند: «ما در برابر امیین [= غیر یهود]، مسئول نیستیم» و بر خدا دروغ می بندند؛ در حالی که می دانند (این سخن دروغ است) (۷۵) آری، کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید، (خدا او را دوست می دارد؛ زیرا) خداوند پرهیزگاران را دوست دارد (۷۶) کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی می فروشند، آنها بهره ای در آخرت نخواهند داشت؛ و خداوند با آنها سخن نمی گوید و به آنان در قیامت نمی نگرد و آنها را (از گناه) پاک نمی سازد؛ و عذاب دردناکی برای آنهاست (۷۷) در میان آنها [= یهود] کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب (خدا)، زبان خود را چنان می گردانند که گمان کنید (آنچه را می خوانند،) از کتاب (خدا) است؛در حالی که از کتاب (خدا) نیست! (و با صراحت) می گویند: «آن از طرف خداست!» با اینکه از طرف خدا نیست و به خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند! (۷۸)

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادًا لِّي مِنْ دُونِ اللّهِ وَلَكِنْ كُونُواْ رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹) وَلاَ يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُواْ الْمَلاَئِكَةَ وَالنِّبِيِّيْنَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُم بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ (۸۰)

هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه [باید بگوید] به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می دادید و از آن رو که درس می خواندید علمای دین باشید (۷۹) و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده اید [باز] شما را به کفر وا می دارد (۸۰)

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۲۷، از ابن عباس:

یکی از یهودیان بنام «ابو رافع» به همراه سرپرست هیأت اعزامی نجران گفتند: ای محمد! آیا می خواهی تو را بپرستیم و خدا بدانیم؟ حضرت فرمود: پناه بر خدا که غیر او را بپرستم و یا به پرستش غیر او فرمان دهم، خداوند مرا برای چنین امری مبعوث و مأمور نکرده است.

در المیزان، ج ۶، ص ۲۲۷، از قمی، از امام (ع): در قدیم قومی بودند که ملائکه را می پرستیدند و قومی از نصاری معتقد بودند که عیسی رب است و یهود معتقد بودند عُزَیر پسر خداست. لذا خدای تعالی فرمود: عیسی شما را دستور نمی دهد که ملائکه و پیامبران را ارباب خود بگیرید.

تثلیث و احتجاج قرآن علیه آن:

۱ – مسیحیان گفته اند مسیح پسر خداست (توبه۳۰) و (انبیاء ۲۶) ۲ – مسیحیان گفته اند مسیح خود خداست (مائده ۷۲) ۳ – سه خدا (ثلاثه) (مائده ۷۳) و (نساء ۱۷۱) ۴ – چهار برهان در رد شرک مسیحیان (بقره ۱۱۷) و نیز آیاتی چون (نساء ۱۷۱) (مائده ۷۵) (مائده ۱۷) (مائده ۷۶) (نساء ۱۷۲) (انبیاء ۲۸) (مائده ۷۲) (صافات ۱۵۹).

مسیح شفیع است نه خونبهای گنهکاران: نصاری معتقدند: بعد از نافرمانی آدم (ع)، این خطاکاری در فرزندانش به ارث ماند. و از آن جایی که خداوند رحیم است پس این رحمت با عقاب اخروی خطاکاران منافات دارد و از طرفی عدالت اقتضا می کند مجرم به عقاب برسد لذا خداوند این مشکل را به برکت مسیح (ع) حل کرد، بدین صورت که مسیح فرزند خدا و خود خدا بود در رحم مریم (س) حلول کرده به شکل انسان متولد شد و بعد از مدتی دشمنان را بر خود مسخر ساخت، تا او را به دار آویزند و در حقیقت خود را فدا ساخت تا بندگانش از عقاب آخرت نجات یابند و به همین خاطر به او (فادی) گویند. (العیاذ بالله).

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۹۹ – ۲۰۱، در خصوص سرگذشت تورات فعلی، آمده است: بنی اسرائیل از نواده هایی از آل یعقوبند و زندگی بدوی و صحرانشینی داشتند و به تدریج فراعنه مصر آنان را به عنوان نوکر و کلفت به شهر آوردند تا آنکه موسی (ع) آنها را نجات داد. بعد از موسی، یوشع (ع) آنها را رهبری کرد و بعد، دوران سلطنتِ آنها توسط طالوت و داوود و سلیمان ادامه یافت و بعد دوباره سلطنتشان قطعه قطعه شده و حدود سی و چند پادشاه در بین آنها حکومت کردند تا آنکه بُخت نصر حاکم بابل شده و یهودیان را سرکوب، خزائن هیکل (مسجد اقصی) را غارت و جز عده ای از ضعفا و فقرا، بقیه بنی اسرائیل که حدود ده هزار ثروتمند و صنعت گر بودند را با خود به بابل برد و پادشاه بنی اسرائیل را به «صدقیا» داده تا تحت نظر او بر بنی اسرائیل حکومت کند. بعد از ده سال «صدقیا» با بعضی از فراعنه ی مصر رابطه برقرار نموده سر از اطاعت بخت نصر برتافت. بخت نصر هم به آنها حمله کرد و مسجد اقصی را با خاک یکسان نموده و خانه ها را ویران و تمامی اسرائیلیان را از دم شمشیر گذراند. در این میان تورات و تابوتی که تورات در آن

بود نابود شد. حدود ۵۰ سال بعد، کوروش یکی از ملوک فارس بر تخت نشست و بابل را فتح نمود. اسرای اسرائیلیان را آزاد و هیکل را تجدید بنا نمود. و سپس کتب عهد عتیق را جمع نموده، تصحیح کرد و این همان توراتی است که امروز در دست یهود است. این کتاب تورات مشتمل بر ۳۵ کتاب است، در تمام کتب دینی و تاریخی یهود، نامی از مسیح یافت نمی شود.

از همان منبع، ص ۲۰۱ – ۲۲۸، در خصوص اناجیل چهارگانه آمده است:

انجیل متی: قدیمی ترین انجیل و به زبان عبرانی بود که نسخه اصلی آن مفقود است.

انجیل مرقس: توسط شخصی بنام مرقس نوشته و اعتباری ندارد و عیسی را خدا نمی داند.

انجیل لوقا: لوقا مردی یهودی و دشمن مسیحیان بود که خوک را حلال و ختنه را حرام کرد.

انجیل یوحنا: نظرات مختلفی در تألیف آن وجود دارد.

وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّيْنَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُواْ أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُواْ وَأَنَاْ مَعَكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱) فَمَن تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۲)

و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید آنگاه فرمود آیا اقرارکردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید گفتند آری اقرار کردیم، فرمود پس گواه باشید و من با شما از گواهانم (۸۱) پس کسانی که بعد از این روی برتابند آنان خود نافرمانانند (۸۲)

میثاق النبیین: هم می تواند انبیایی باشد که بر ایشان از مردم میثاق گرفته شده و هم انبیایی باشد که از خودشان میثاق در خصوص پذیرشِ توحید و ولایت اهلِ بیت (ع) گرفته شده است.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۳۸، از امیرالمؤمنین (ع): (أأقررتم و اخذتم) آیا اقرار کردید؟ و به این اقرار خود بر امتهای خود پیمان بستید؟ (قالوا) یعنی انبیاء و امت هایشان گفتند: (اقررنا) یعنی به آنچه دستورمان دادی که به آن اقرار کنیم، اقرار کردیم، (قال فاشهدوا)، خدای تعالی به انبیاء و امت ها فرمود: پس شاهد باشید و من هم با شما شاهد بر شما و بر امتهای شمایم.

ص: ۳۴۲

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۳۸، از مجمع، از امیرالمؤمنین (ع):

خدای تعالی از انبیاء قبل از پیامبر ما میثاق گرفت، که به امت های خود خبر بعثت آنجناب و علائم و صفاتش را بدهند و به آمدنش بشارت داده، دستور دهند که آنجناب را تصدیق کنند.

از همان منبع، از درمنثور، از امام علی (ع): خدایتعالی از آدم تا کنون هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه از او پیمان گرفت که اگر در زندگی او، محمد (ص) مبعوث شد، باید به او ایمان آورد و یاریش کند و دستورش داد که او نیز این پیمان را از امت خود بگیرد.

از همان منبع، از تفسیر قمی، از امام صادق (ع):

خدای تعالی در عالم «ذّر» به ایشان فرمود: (أأقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری) و معنای «إصر» عهد است، (قالوا اقررنا)، آنگاه خدای تعالی به ملائکه فرمود: (فاشهدوا) گواه باشید.

از همان منبع، از امام صادق (ع): خدای تعالی از امتها میثاق گرفت به این که هر امتی پیغمبر خود را تصدیق نماید و به آنچه آن پیغمبر آورده عمل کند، ولی امتها به این عهد وفا نکرده و بسیاری از شرایع آنان را ترک و تحریف نمودند.

از همان منبع، از عیاشی، از امام صادق (ع): نامی را بر خود نهادند (منظور خلفای جورند که به ناحق خود را امیرالمؤمنین خواندند) که خدای تعالی به جز علی بن ابیطالب (ع) را به آن نام نامیده و تأویل آن هنوز نیامده (و تأویل آن وقتی است) که خدای تعالی انبیاء و مؤمنین را پیش روی آن جناب جمع کند تا یاریش کنند و این است گفتار خدای تعالی: «و اذ اخذ ... » .

در تحف العقول، ص ۱۷۳، از امام علی (ع): اگر تقوای الهی پیشه کنید و حق پیغمبر (ص) را درباره خاندان و اهل بیتش حفظ کنید خدا را به بهترین وجه عبادت کرده، یاد نموده و شکر کرده اید، اگر چه مخالفان شما نماز طولانی تری بخوانند و روزه بیشتری بگیرند و صدقه بیشتری بدهند زیرا شما به خدا و دین حق او یعنی ولایت آل محمد (ص) وفادارتر و خیرخواه ترید.

از همان منبع، ص ۱۲ - ۲۱۱: مؤمن نگاهش عبرت، سکوتش اندیشه، سخنش یاد خدا، توانمندیش شکر، سختیش صبر، نیتش خیر و افسوسش فوت خیرات است. ولی منافق نگاهش غفلت، سکوتش هرزه، توانگریش تکبر، سختیش بی تابی و زبونی، نیتش شر و افسوسش فوت شر است.

أَ فَغَيْرَ دينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳)

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلى إِبْراهيمَ وَ إِسْماعيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عيسى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴)

وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ (۸۵)

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إيمانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمينَ (۸۶)

أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعينَ (۸۷)

خالِدينَ فيها لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ (۸۸)

إِلاَّ الَّذينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ (۸۹)

إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا بَعْدَ إيمانِهِمْ ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰)

إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْ ءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدى بِهِ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرينَ (۹۱)

لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْ ءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَليمٌ (۹۲)

آیا آنها غیر از آیین خدا می طلبند؟! (آیین او همین اسلام است؛) و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیمند و همه به سوی او بازگردانده می شوند (۸۳) بگو: «به خدا ایمان آوردیم؛ و (همچنین) به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده؛ و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است؛ ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم؛ و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم» (۸۴) و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق،) آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است (۸۵) چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه های روشن برای آنها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد! (۸۶) کیفر آنها، این است که لعن (و طرد) خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آنهاست (۸۷) همواره در این لعن (و طرد و نفرین) می مانند؛ مجازاتشان تخفیف نمی یابد؛ و به آنها مهلت داده نمی شود (۸۸) مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح نمایند؛ (و در مقام جبران گناهان گذشته برآیند، که توبه آنها پذیرفته خواهد شد؛) زیرا خداوند، آمرزنده و بخشنده است (۸۹) کسانی که پس از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر (خود) افزودند، (و در این راه اصرار ورزیدند،) هیچ گاه توبه آنان، (که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می گیرد،) قبول نمی شود؛ و آنها گمراهان (واقعی)اند (چرا که هم راه خدا را گم کرده اند و هم راه توبه را!) (۹۰) کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، اگر چه روی زمین پر از طلا باشد و آن را به عنوان فدیه (و کفاره اعمال بد خویش) بپردازند، هرگز از هیچ یک آنها قبول نخواهد شد؛ و برای آنان، مجازات دردناک

است؛ و یاورانی ندارنـد (۹۱) هرگز بـه (حقیقت) نیکوکـاری نمی رسـید مگر اینکه از آنچه دوست می داریـد، (در راه خـدا) انفاق کنید؛ و آنچه انفاق می کنید، خداوند از آن آگاه است (۹۲)

جزء چهارم از آیه ۹۲ آل عمران تا آیه۲۳ نساء

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِّبَنِى إِسْرَائِيلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُواْ بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۹۳) همه خوراکی هـا بر فرزنـدان اسـرائیل حلاـل بود جز آنچه پیش از نزول تورات اسـرائیل [=یعقوب] بر خویشـتن حرام ساخته بود بگو اگر [جز این است و] راست می گویید تورات را بیاورید و آن را بخوانید (۹۳)

ص :۳۴۴

در کتاب انوار العرفان فی تفسیر القرآن، ابوالفضل داور پناه، ج ۶، ص ۲۲۸ - ۲۲۹، آمده است:

برخی از مفسرین در این باره چنین گفته اند: در این آیه سخن از چیزهایی است که در تورات جهت کیفر دادن به نافرمانی بنی اسرائیل بر آنها حرام شده بود ولی آنها ادعا می کردند که حرام شدن این اشیاء به خاطر این انگیزه ها نبوده بلکه به خاطر آن است که جدشان اسرائیل که همان یعقوب است این چیزها را بر خود حرام ساخته و بر فرزندانش نیز چنین مانده است؛ لیکن خداوند متعال در این آیه مبارکه گفتار یهود را در مورد تحریم بعضی غذاها مانند شیر و گوشت شتر رد کرده و می گوید تمام غذاهای پاک در آغاز شریعت تورات برای بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه یعقوب پیش از نزول تورات بخاطر اینکه گوشت شتر بر وی ضرر داشت یا در اثر نذری که کرده بود (و شاید به خاطر بیماری «عرق النساء» که نوعی بیماری عصبی که امروزه به آن سیاتیک گویند و قدرت حرکتی را از انسان سلب می کند) از خوردن گوشت و آشامیدن شیر آن خودداری می کرد ولی تدریجا امر بر بعضی از پیروان وی مشتبه گشته و تصور کردند که این یک تحریم الهی است لذا این آیه بیان می کند که نسبت این موضوع به خدا تهمت است و خدا هیچ یک از غذاهای پاکیزه را پیش از نزول تورات بر بنی اسرائیل حرام نکرده است ولی بعد از نزول تورات به واسطه این که با موسی (ع) بدرفتاری می کردند پروردگار متعال آن ها را عقوبت نموده و از خوردن بعضی از غذاها آنان را منع کرده است.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۵۷، از کافی و عیاشی، از امام صادق (ع):

اسرائیل (یعقوب) را وضع چنین بود که هر وقت گوشت شتر می خورد، دردِ خاصره اش شدید می شد، از این رو این گوشت را بر خود حرام کرد و این قبل از نزول تورات بود و بعد از نزول تورات (موسی) نه آن را تحریم کرد و نه خودش از آن گوشت خورد.

فَمَنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴)

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكينَ (۹۵)

بنابراین، آنها که بعد از این به خدا دروغ می بندند، ستمگرند! (زیرا از روی علم و عمد چنین می کنند) (۹۴) بگو: «خدا راست گفته (و اینها در آیین پاک ابراهیم نبوده) است. بنابراین، از آیین ابراهیم پیروی کنید، که به حق گرایش داشت و از مشرکان نبود!» (۹۵)

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ الله غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷) در حقیقت نخستین خانه ای که برای [عبادت] مردم بنا شده همان مکه است و مبارک و برای جهانیان [مایه] هدایت است (۹۶) در آن نشانه هایی روشن است [از جمله] مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید در امان است و برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد یقیناً خداوند از جهانیان بی نیاز است (۹۷)

مکه: نام مجموع شهر است.

بکه: یعنی جای ازدحام و نام محلی است که مسجدالحرام در آن واقع است.

حَج یا حِج: به معنای قصد کردن است که در قصد زیارت بیت اختصاص یافته است.

مقام ابراهیم (ع): سنگی است که جای پای (برهنه) ابراهیم (ع) تا مچ دو پایش در آن نقش بسته و اخبار زیادی در دست است بر اینکه سنگ اصلی که ابراهیم (ع) بر روی آن می ایستاده تا دیوار کعبه را بالا ببرد در زیر زمین در همین مکانی که فعلاً مقامش می نامند دفن شده است.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۶۷ تا ۲۷۱، از حضرت امیرالمؤمنین (ع):

قبل از کعبه، خانه هایی دیگر نیز بوده و لکن کعبه اولین خانه مبارکی است که برای مردم بنا نهاده شد، خانه ای که در آن هدایت و رحمت و برکت است. و اولین کسی که آن را بنا نهاد ابراهیم (ع) بود. بعد از او قومی از عرب جرهم آن را بنا کردند و گذشتِ روزگار آن را ویران کرد، عمالقه برای بار سوم بنایش نهادند و برای نوبت چهارم قریش آن را تجدید بنا کرد.

از همان منبع، از امام صادق (ع):

«بکه» قطعه زمینی است که کعبه در آن واقع شده و «مکه» به معنای شهر مکه است.

از همان منبع، از علل، از امام باقر (ع): اگر مکه را بکه خواندند، برای این بود که در آن زن و مرد مخلوط و درهمند و زنها در جلو و چپ و راستت مشغول نمازند و تو شانه به شانه ی زنی نماز می خوانی و هیچ عیبی هم ندارد در حالی که این کار در سایر نقاط کراهت دارد.

ص :۳۴۶

از همـان منبع، از امام باقر (ع): خـدای تعالی وقتی می خواست زمین را خلق کنـد، به بادها فرمان داد تا آب را به صورتِ موج درآورنـد، آبهـا در اثر طوفـان کف کرده، همه کفهـا یکجـا جمع شـد که همـان محـل فعلی کعبه است، آنگاه آن را بصورت کـوهی از کف در آورده زمین را از زیر آن یعنی از دامنه کوه بگسترانیـد، پس اولین بقعه ای که خـدا از زمین خلق کرد کعبه بود و سایر نقاط از ناحیه کعبه گسترده و کشیده شد. (مسئله «دَحْوالارض» = «کشیده شدن زمین»).

از همان منبع، از کافی آورده که شخصی از امام صادق (ع) پرسید: «آیات بینات» چیست؟ فرمود:

یکی مقـام ابراهیم است که حضـرت ابراهیم (ع) بر بالای آن ایسـتاد و جای پایش در سـنگ نشـست و دوم حجرالاسود و سوم منزل اسماعیل است.

در علل الشـرایع شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۸۵، چ۲، ب۱۳۷، از اباعبـدالله(ع): مکه را به این خاطر «بکه» گوینـد که مردم در آن تباکی و گریه می کنند.

از همان منبع: مکانی که بیت قرار دارد را «بکه» و شهر را که مسجدالحرام در آن است «مکه» گویند.

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۸۷، چ۲، ب۱۳۸، از رسول خدا (ص):

(کعبه را به این خـاطر کعبه گوینـد چون) در وسـط دنیـا واقع شـده است. (از همـان منبع در روایـتی دیگر از امـام صـادق (ع)، علتش را «چهار گوش بودنِ کعبه» بیان فرموده است).

قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ شَهیدٌ عَلی ما تَعْمَلُونَ (۹۸)

قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَها عِوَجاً وَ أَنْتُمْ شُهَداءُ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ تُطیعُوا فَریقاً مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ یَرُدُّوکُمْ بَعْدَ إیمانِکُمْ کافِرینَ (۱۰۰)

وَ کَیْفَ تَکْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلی عَلَیْکُمْ آیاتُ اللَّهِ وَ فیکُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ (۱۰۱)

بگو: «ای اهل کتاب! چرا به آیات خـدا کفر می ورزیـد؟! و خدا گواه است بر اعمالی که انجام می دهید!» (۹۸) بگو: «ای اهل کتاب! چرا افرادی را که ایمان آورده انـد، از راه خـدا بازمی دارید و می خواهید این راه را کج سازید؟! در حالی که شـما (به درستی این راه) گواه هستیـد؛ و خداونـد از آنچه انجـام می دهیـد، غافل نیست!» (۹۹) ای کسـانی که ایمان آورده ایـد! اگر از گروهی از اهـل کتـاب، (که کارشان نفاق افکنی و شـعله ورساختن آتش کینه و عـداوت است) اطاعت کنیـد، شـما را پس از ایمان، به کفر بازمی گردانند (۱۰۰) و چگونه ممکن است شما کافر شوید، با اینکه آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر او در میان شـماست؟! (بنابراین، به خـدا تمسک جویید!) و هر کس به خدا تمسک جوید، به راهی راست، هدایت شده اسـت (۱۰۱)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ (۱۰۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا آن گونه که حق پروا کردن از اوست پروا کنید و زنهار جز مسلمان نمیرید (۱۰۲)

در المیزان، ج ۶، ص ۳۰۱، از معانی و عیاشی، از امام صادق (ع): حق تقوای الهی این است که اطاعت شود و نافرمانی نشود، به یاد باشد و فراموش نشود، شکرش به جا آورده شود و کفران نگردد.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۳۰۱، از دُرمنثور، از حضرت رسول (ص):

هیچ بنده ای از خدا نمی ترسد و پروایی که حق اوست ندارد، مگر وقتی که یقین داشته باشد آنچه به او رسیده ممکن نبوده که نرسد و آنچه به او نرسیده ممکن نبوده برسد.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۳۰۲، از تفسیر برهان، از حضرت علی (ع):

به خدا سوگند جز بیت رسول الله (ص) کسی به این دستور نمی تواند عمل کند، ما اهل بیت اوییم که دائماً به یاد خداییم و هرگز فراموشش نمی کنیم و این ماییم که شکرش به جای آورده کفرانش نمی کنیم. و این ماییم که او را اطاعت کرده هرگز نافرمانیش نکرده ایم. وقتی این آیه نازل شد اصحاب عرضه داشتند، ما طاقت این تکلیف را نداریم لذا خدای تعالی این آیه را نازل کرد: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» = «پس از خدا پروا بدارید هر قدر که می توانید» (۱).

وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳)

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید این گونه خداوند نشانه های خود را برای شما روشن می کند باشد که شما راه یابید (۱۰۳)

«حبل الله» : منظور از ریسمان الهی هر گونه وسیله ارتباط با ذات پاک خداوند است خواه این وسیله اسلام، قرآن، پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت طاهرش (ع) باشند.

۱- تغابن ۱۶

☼ نکته:

مشرکان عرب در جاهلیت به یکدیگر تعدی و تجاوز می کردند، به طوری که جنگهای میان «اوس» و «خزرج» ۱۲۰ سال به طول انجامیده بود تا وقتی که خداوند به وسیله پیامبر اسلام میان دلهای آنان الفت ایجاد کرد و کینه های گذشته را از میان برد.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۳۰۳، از معانی، از امام سجاد (ع): «حبل الله» همان قرآن است.

از همان منبع، از عیاشی، از امام باقر (ع): «حبل الله» آل محمد علیهم السلامند.

از همان منبع، از دُرمنثور، از حضرت رسول (ص):

من پیشرو شمایم و قبل از شما از دنیا می روم و شما بعداً بر لبه حوض بر من وارد می شوید، پس مراقب باشید بعد از من چگونه با ثقلین رفتار کنید و ثقل بزرگ کتاب خدای عزوجل است که یک سرش بدست خدا و سر دیگرش بدست شماست، پس بعد از من به آن تمسک جویید که اگر تمسک کنید نه از بین می روید و نه گمراه می شوید. و ثقل کوچکتر عترت من است و این دو ثقل هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من در آیند. پس زنهار که از آن دو جلو نیفتید که هلاک خواهید شد و زنهار به آن دو چیزی تعلیم ندهید که آن دو از شما عالم ترند.

از همان منبع، از خصال، از حضرت رسول (ص): امت موسی بعد از آنجناب به ۷۱ فرقه متفرق شدند، یک فرقه از آنها اهل نجاتند، ۷۰ فرقه در آتشند. و امت عیسی بعد از آنجناب به ۷۲ فرقه متفرق شدند، یک فرقه از آنها اهل نجاتند و ۷۱ فرقه در آتشند. و امت من به زودی به ۷۳ فرقه متفرق می شوند، یک فرقه از آنها ناجی و ۷۲ فرقه در آتشند.

در کتاب بیان آیت الله خویی، ص ۲۹۴ و۲۹۵، آمده است که «ابو بصیر» از امام صادق (ع) پرسید:

مردم می گویند چرا از علی و اهل بیت وی در قرآن اسمی نیامده است: امام (ع) فرمود: حکم نماز بر رسول خدا (ص) نازل گردید ولی از سه رکعت و چهار رکعت بودن آن نامی به میان نیامده است تا رسول خدا (ص) این قسمت را برای آنان تفسیر نمود.

☼ مؤلف:

به استنادِ روایتِ معتبرِ فوق، مراد از روایاتی که معتقدند: «در برخی آیات، نام حضرت علی (ع) آمده است» ، تأویل آیه است نه ظاهر آن، چرا که یکی از علل غیر قابل تحریف بودن

قرآن کریم، اسلوب و ساختار آن است طوری که نتوان کلمه ای را به آن اضافه یا کم و یا تغییر داد و به فرض اینکه آیه ای نازل می شد و اسامیِ اهل بیت (ع) در آن می آمد به راحتی می توانستند نام افرادی دیگر را به جای آنها جایگزین کرده و به نفع خودشان از آن بهره برداری کنند.

وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴)

وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ وَ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ (۱۰۵)

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إيمانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶)

وَ أَمَّا الَّذينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفي رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فيها خالِدُونَ (۱۰۷)

تِلْكَ آياتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُريدُ ظُلْماً لِلْعالَمينَ (۱۰۸)

وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹)

باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آنها همان رستگارانند (۱۰۴) و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ (آن هم) پس از آنکه نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید! و آنها عذاب عظیمی دارند (۱۰۵) (آن عذاب عظیم) روزی خواهد بود که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه می گردد، اما آنها که صورتهایشان سیاه شده، (به آنها گفته می شود:) آیا بعد از ایمان و (اخوت و برادری در سایه آن،) کافر شدید؟! پس بچشید عذاب را، به سبب آنچه کفر می ورزیدید! (۱۰۶) و اما آنها که چهره هایشان سفید شده، در رحمت خداوند خواهند بود؛ و جاودانه در آن می مانند (۱۰۷) اینها آیات خداست؛ که بحق بر تو می خوانیم. و خداوند (هیچ گاه) ستمی برای (احدی از) جهانیان نمی خواهد (۱۰۸) و (چگونه ممکن است خدا ستم کند؟! در حالی که) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، مال اوست؛ و همه کارها، به سوی او باز می گردد (و به فرمان اوست) (۱۰۹)

كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰) شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند باز می دارید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعاً برایشان بهتر بود برخی از آنان مؤمنند و[لی] بیشترشان نافرمانند (۱۱۰)

☼ مؤلف:

در مورد عبارت «خیر امه= بهترین امت» دو سؤال پیش می آید:

۱ - آیا منظور از «بهترین امت» تمام امتِ حضرت رسول (ص) است یا خیر؟ ۲ - علت این برتری چیست؟

پاسخ: برای پاسخ به این سؤالات باید به تاریخ گذشته برگردیم و سرگذشت تمام امتها و از جمله امت حضرت رسول (ص) را به دقت و صادقانه مورد بررسی قرار دهیم، اما با نگاهی گذرا به عملکرد امتهای قبل از بعثتِ حضرت رسول (ص) می بینیم که همه آنها با وجود پیغمبرانی که با

ص: ۳۵۰

آنها زندگی می کردند و معجزاتی عینی که برای آنها می آوردند باز هم اکثرشان بر علیه رسولان قیام کرده و حتی به قتل بعضی از پیامبران و جانشینان آنها هم مبادرت کرده اند، مثلاً در زمان حضرت موسی (ع) با اینکه آنجناب همواره در میان امت بوده و با معجزاتی خارق العاده آنها را به سوی خداوند متعال می خواند و قوم خود را از دست فرعون با عبور از رود نیل نجات داد اما هنوز چند هفته ای (حدود ۴۰ روز) از نجاتشان از دست فرعون و عبور از رود نیل نگذشته بود که دچار شرک و گوساله پرستی شدند. و یا سایر موارد که نیاز به توضیح نیست ... حال اگر به سرگذشت امت رسول خاتم (ص) نگاه کنیم، می بینیم که اکثر آنها نیز در همان آغاز اسلام شروع به نافرمانی و سرپیچی کرده اند و این سرپیچی و تمرد از آنجایی به مرحله ظهور رسید که هنوز حضرت رسول (ص) در قید حیات بود و دقایق پایانی عمر شریفش را می گذراند که در آن هنگام به مقام طاهر و ارجمندش (العیاذ بالله) نسبت «هذیان گویی» داده و عترت طاهرش که سفارش شده خداوند متعال و شخص شریفش بود را به دست فراموشی و ستم سپردند، بله عزیزان! همین امت بودند که یا نظاره کرده و سکوت نمودند و یا به حریم مطهر اهل بیت (ع) که جبرئیل (ع) بدون اذن به آن حریم وارد نمی شود هجوم آورده و دخت مکرمه ی آنجناب را کتک زدند و وصی و جانشین بر حقش را دست بسته و دستگیر نمودند، که اگر اینها این رسم شوم را افتتاح نکرده بودند، آنها در کربلا سلاله رسول اکرم (ص) را سر نمی بریدند و خاندان رسول الله (ص) را اسیر و زندانی و در بند نمی کردند تا جایی که آخرین فرزند رسول الله (ص) بایستی از هجمه ی این نامردمانِ بی دین به غیبتی کبری رود.

به نظر شما فرق بین این امت و امتهای گذشته در چیست؟ آیا کسانی که حضرت یحیی (ع) را سر بریدند با کسانی که امام حسین (ع) را سر بریدند فرقی هم دارند؟ آیا کسانی که حضرت هارون (ع) را در غیاب حضرت موسی (ع) تهدید به مرگ کردند و گوساله پرست شدند با کسانی که حضرت علی (ع) را در غیاب حضرت رسول (ص) تهدید به مرگ کردند فرقی هم دارند؟ حاشا و کلا!!! که اینها همه یک امت واحدند و هدفشان تنها سرپیچی از فرامین الهی است، چه این امت

از گذشته و یا از امت حضرت رسول (ص) باشد!!!

خلاصه کلام و به طور یقین منظور خداوند متعال از «خیر امت» تنها آن دسته از امت حضرت رسول (ص) است که به یگانگی خداونـد متعال و رسالت حضـرت خاتم (ص) و به حبل الله تمسک بسـته انـد. و حبل الله همان ثقل اکبر و اصـغر است و همان ریسمانی است که تمسک به آن باعث ورود در حیطه این امتِ انتخاب شده توسط حضرت حق تعالی می شود.

حـال که معلوم شـد منظور از «خیر امه» به طور خـاص، اهـل بیت (ع) و به طور عـام، شـیعیان واقعی و یکتـاپرست و فرمـانبردار اویند، به دلیل این برتری می پردازیم:

گفتیم امتهای گذشـته با وجود دیـدن پیامبر (ص) و جانشـینان آنها که همه در بینشان بودند و با وجود معجزات و براهین عینی باز عـده زیادی از آنها کافر می شدنـد، در صورتی که این امتِ مخصوص با وجود گـذشت بیش از هزار سال و ندیـدن روی مبارک آن حضـرت (ص) و اهل بیت (ع) و معجزات آنها، در دینِ واقعی و شـریعتِ حقیقی، ثابت و معتقدنـد و فرق است بین دیدن و قبول کردن با ندیدن و معتقد ماندن، چه رسد به آنکه ببینی و قبول نکنی!!!

☼ نکته:

آیاتی که در شأن و منزلت اهل بیت (ع) نازل شده اند، دو دسته اند:

۱ – آیاتی که خاصِ اهل بیت (ع) هستند مثل آیه مباهله که مخصوص خمسه آل عبا (ع) است و یا آیه «اولی الامر» یا آیه «لیله المبیت» یا آیه «تبلیغ» یا آیه «ولایت» یا ...

۲ – آیـاتی که علاوه بر اهـل بیت (ع) می توان آن را بصورت عـام به سایر مؤمنینِ خالص هم بسط داد مثل همین آیه ی «خیر امه» و بسیاری دیگر از آیات ...

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۲۱، از تفسیر قمی، از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود:

کسـی که چیزی را بـدزدد، روز قیامت آن را در آتش جهنم خواهـد دیـد و به او تکلیف می شود که داخل آتش شـده آن را خارج کند. (چه سرقتی بدتر از غصب خلافت از عزیزترین و بهترینِ امت یعنی اهل بیت (ع) است).

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۳۰۶، از عیاشی، از امام صادق (ع):

(خیر امت) یعنی امتی که دعای ابراهیم در حقشان مستجاب شده و اینان امتی هستند که انبیاء در میان آنها و از خود آنها و به سوی آنها مبعوث می شدند و آنان امت وسطی هستند (و کذلک جعلناکم امه وسطاً) و همانهایند خیر امتی که برای مردم (و هدایت آنان) برانگیخته شدند.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۳۰۶، از دُرمنثور، از ابی جعفر (ع):

منظور از بهترین امت، اهل بیتِ رسول خدا (ص) است.

در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۳۰۷، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

به من چیزهایی داده اند که به احدی از انبیاء نداده اند:

۱ - وحشت از مرا در دل دشمنانم انداخته اند و به این وسیله یاریم کرده اند، ۲ - کلیدهای زمین را در اختیارم نهادند، ۳ - احمدم نام نهادند و خاک را مایه طهارت برایم قرار دادند، ۴ - امتم را بهترین امت کردند.

لَنْ یَضُرُّوکُمْ إِلاَّ أَذیً وَ إِنْ یُقاتِلُوکُمْ یُوَلُّوکُمُ الْأَدْبارَ ثُمَّ لا یُنْصَرُونَ (۱۱۱)

ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّهُ أَیْنَ ما ثُقِفُوا إِلاَّ بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الْمَسْکَنَهُ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ الْأَنْبِیاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ (۱۱۲)

لَیْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ أُمَّهٌ قائِمَهٌ یَتْلُونَ آیاتِ اللَّهِ آناءَ اللَّیْلِ وَ هُمْ یَسْجُدُونَ (۱۱۳)

یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ أُولئِکَ مِنَ الصَّالِحینَ (۱۱۴)

وَ ما یَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَلَنْ یُکْفَرُوهُ وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِالْمُتَّقینَ (۱۱۵)

إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ (۱۱۶)

مَثَلُ ما یُنْفِقُونَ فی هذِهِ الْحَیاهِ الدُّنْیا کَمَثَلِ ریحٍ فیها صِرٌّ أَصابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَکَتْهُ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لکِنْ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۱۱۷)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَهً مِنْ دُونِکُمْ لا یَأْلُونَکُمْ خَبالاً وَدُّوا ما عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ وَ ما تُخْفی صُدُورُهُمْ أَکْبَرُ قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیاتِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸)

ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا یُحِبُّونَکُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ وَ إِذا لَقُوکُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹)

إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَهٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَهٌ یَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما یَعْمَلُونَ مُحیطٌ

(۱۲۰)

آنها [= اهل کتاب، مخصوصا» یهود] هرگز نمی توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر؛ و اگر با شما پیکار کنند، به شما پشت خواهند کرد (و شکست می خورند؛ سپس کسی آنها را یاری نمی کند (۱۱۱) هر جا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا، (و تجدید نظر در روش ناپسند خود،) و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)؛ و به خشم خدا، گرفتار شده اند؛ و مهر بیچارگی بر آنها زده شده؛ چرا که آنها به آیات خدا، کفر می ورزیدند و

ص :۳۵۳

پیامبران را بناحق می کشتند. اینها بخاطر آن است که گناه کردند؛ و (به حقوق دیگران،) تجاوز می نمودند (۱۱۲) آنها همه یکسان نیستند؛ از اهل کتاب، جمعیتی هستند که (به حق و ایمان) قیام می کنند؛ و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می خوانند؛ در حالی که سجده می نمایند (۱۱۳) به خدا و روز دیگر ایمان می آورند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ و در انجام کارهای نیک، پیشی می گیرند؛ و آنها از صالحانند (۱۱۴) و آنچه از اعمال نیک انجام دهند، هرگز کفران نخواهد شد! (و پاداش شایسته آن را می بینند) و خدا از پرهیزکاران، آگاه است (۱۱۵) کسانی که کافر شدند، هرگز نمی توانند در پناه اموال و فرزندانشان، از مجازات خدا در امان بمانند! آنها اصحاب دوزخند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند (۱۱۶) آنچه آنها در این زندگی پست دنیوی انفاق می کنند، همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده (و در غیر محل و وقت مناسب، کشت نموده اند)، بوزد؛ و آن را نابود سازد. خدا به آنها ستم نکرده؛ بلکه آنها، خودشان به خویشتن ستم می کنند (۱۱۷) ای کسانی که ایمان آورده اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید! آنها از هرگونه شر و فسادی درباره شما، کوتاهی نمی کنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. (نشانه های) دشمنی از دهان (و کلام)شان آشکار شده؛ و آنچه در دلهایشان پنهان می دارند، از آن مهمتر است. ما آیات (و راه های پیشگیری از شر آنها) را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید! (۱۱۸) شما کسانی هستید که آنها را دوست می دارید؛ اما آنها شما را دوست ندارند! در حالی که شما به همه کتابهای آسمانی ایمان دارید (و آنها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند). هنگامی که شما را ملاقات می کنند، (به دروغ) می گویند: «ایمان آورده ایم!» اما هنگامی که تنها می شوند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را به دندان می گزند! بگو: «با همین خشمی که دارید بمیرید! خدا از (اسرار) درون سینه ها آگاه است» (۱۱۹) اگر نیکی به شما برسد، آنها را ناراحت می کند؛ و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ دهد، خوشحال می شوند. (اما) اگر (در برابرشان) استقامت و پرهیزگاری پیشه کنید، نقشه های (خائنانه) آنان، به شما زیانی نمی رساند؛ خداوند به آنچه انجام می دهند، احاطه دارد (۱۲۰)

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذْ هَمَّتْ طَّآئِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلاَ وَاللّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲)

و [یاد کن] زمانی را که [در جنگ احد] بامدادان از پیش کسانت بیرون آمدی [تا] مؤمنان را برای جنگیدن در مواضع خود جای دهی و خداوند شنوای داناست (۱۲۱) آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سستی ورزند با آنکه خدا یاورشان بود و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند (۱۲۲)

☼ نکته:

آیات شریفه ۱۲۱و۱۲۲ مربوط به غزوه احد است. («غزوه» به جنگهایی گویند که پیغمبر (ص) شخصاً در آنها شرکت فرموده باشد و جنگهایی که در آنها شرکت نکرده را «سریه» گویند).

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۵ – ۲۵، آمده است: (خلاصه و تجمیعِ چند قول)

بعد از شکست قریش در جنگ بدر مشرکین قریش به سرکردگی ابوسفیان و با جمعیتی

حدود ۳۰۰۰ نفر همراه با زنان خود عازم جنگ شدند. رسول خدا (ص) با اصرار برخی از مسلمین در حالی که معتقد بود در شهر مدینه بجنگد، در روز جمعه نیمه ماه شوال سال سوم هجرت بعد از نماز جمعه مدینه را به قصد احد ترک کرد و «عبد الله بن جبیر» را به ریاست گروه تیرانداز که حدود ۵۰ نفر بودند برگزید و پرچم اسلام را به دست حضرت علی (ع) داد. در آغاز سپاه اسلام ۱۰۰۰ نفر بودند که «عبد الله بن ابی» با ۳۰۰ نفر از لشکر اسلام جدا شد و این باعث شد که دو طایفه از انصار به فکر پیروی از او بیفتند ولی قصد انجام آن را نداشتند و خداوند متعال آنها را مردد فرمود (که آیه به آن اشاره دارد). در ابتدای جنگ، مشرکین شکست سختی خوردند و حضرت علی (ع) به ترتیب نُه نفر از پرچمداران لشکر کفر را به هلاکت رساند، از آن طرف به جز چند نفر، بقیه یاران عبدالله بن جبیر محل خود را به قصد گرفتن غنائم ترک کرده و «خالد بن ولید» و یارانش مسلمین را دور زده و آن چند نفر را به شهادت رسانده و لشکر اسلام به سختی شکست خورد و تنها حضرت علی (ع) و مقداد و ابودُجانه سماک در رکاب پیغمبر (ص) باقی ماندند. در این بین شمشیر حضرت علی (ع) شکسته شد و پیغمبر شمشیر خود «ذوالفقار» را به حضرت علی (ع) داد که جبرئیل (ع) نازل شد و فرمود: «لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی» . از طرفی «وحشی» حضرت حمزه را به شهادت رساند و جگرش را برای هند آورد ولی هند نتوانست آن را بخورد چون خداوند نخواست چیزی از حمزه داخل آتش شود.

وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳)

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَ لَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُنْزَلِينَ (۱۲۴)

بَلى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)

وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلاَّ بُشْرى لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶)

لِيَقْطَعَ طَرَفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خائِبِينَ (۱۲۷)

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْ ءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ (۱۲۸)

وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

خداوند شما را در «بدر» یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک، پیروز ساخت)؛ در حالی که شما (نسبت به آنها)، ناتوان بودید. پس، از خدا بپرهیزید (و در برابر دشمن، مخالفت فرمان پیامبر نکنید)، تا شکر نعمت او را بجا آورده باشید! (۱۲۳) در آن هنگام که تو به مؤمنان می گفتنی: «آیا کافی نیست که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که از آسمان فرود می آیند، یاری کند؟!» (۱۲۴)

آری، (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هراز نفر از فرشتگان، که نشانه هایی با خود دارنـد، مدد خواهد داد! (۱۲۵) ولی اینهـا را خداونـد فقط بشارت و برای اطمینان خاطر شـما قرار داده؛ وگرنه، پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است! (۱۲۶) (این وعده را که خدا به شما داده،) برای این است که قسـمتی از پیکر لشـکر کافران را قطع کنـد؛ یا آنها را با ذلت برگرداند؛ تا مأیوس و ناامید، (به وطن خود) بازگردند (۱۲۷) هیـچ گونه اختیاری (درباره عفو کافران، یا مؤمنان فراری از جنگ) برای تو نیست؛ مگر اینکه (خدا) بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کنـد؛ زیرا آنها سـتمگرند (۱۲۸) و آنچـه در آسـمانها و زمیـن است، از آن خـداست. هر کس را بخواهـد (و شایسـته بداند)، می بخشد؛ و هر کس را بخواهد، مجازات می کند؛ و خداوند آمرزنده مهربان است (۱۲۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَأْكُلُواْ الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰) وَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱) وَأَطِيعُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲) ای کسانی که ایمان آورده ایـد ربا را چنـدین برابر مخوریـد و از خـدا پروا کنید باشد که رستگار شوید (۱۳۰) و از آتشی که برای کافران آماده شده است بترسید (۱۳۱) خدا و رسول را فرمان برید باشد که مشمول رحمت قرار گیرید (۱۳۲)

چند نکته از تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۷:

۱ - آیه شریفه، در بیان تحریم رباست.

۲ - ابوحنیفه گویـد: این آیه بیمناک ترین آیه ی قرآن است که خداونـد مؤمنانی را که از عذاب او نترسـند (و ربا بخورند) به آتشی که برای کافران آماده گشته، وعده داده است.

۳ - رباخواران را به طور اشاره در زمره کافران محسوب داشته است.

۴ - علت اینکه آتش را به کفار اختصاص داده، این است که بیشتر اهل آتش را آنان تشکیل می دهند.

وَسَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمانها و زمین است [و] برای پرهیزکاران آماده شده است بشتابید (۱۳۳)

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۳۵، از مجمع:

از پیغمبر اکرم (ص) سؤال شـد: اگر بهشت به وسـعت آسـمانها و زمین است پس جهنم در کجاست؟ فرمود: «منزه است خـدا، زمانی که روز می آید شب در کجاست؟»

الَّذينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمينَ الْغَيْظَ وَ الْعافينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ (۱۳۴)

همانها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از خطای مردم درمی گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد (۱۳۴)

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَى مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵)

و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد و بر آنچه مرتکب شده اند با آنکه می دانند [که گناه است] پافشاری نمی کنند (۱۳۵)

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۴۰، از تفسیر عیاشی، از امام باقر (ع): اصرار بر گناه عبارت است از اینکه گنهکار پس از انجام گناه استغفار ننموده نفس خود را آماده توبه نکند.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۳۹، از مجالس: (آیه) درباره بهلول نباش نازل شده و بهلول کسی است که شغل خود را نباشی قبور قرار داده بود، تا اینکه در یک موقع قبرِ دخترِ یکی از انصار را نبش کرده و آن دختر را از قبر خارج و کفن او را دزدید و آن دختر بسیار سفید و زیبا بود، شیطان او را وسوسه کرد تا اینکه با دخترِ مرده زنا انجام داد ولی پس از ارتکاب عمل پشیمان شد به محضر پیغمبر (ص) آمد، پیغمبر (ص) او را به خود راه نداد. او هم ناچار از مردم کناره گیری کرده و در یکی از کوههای مدینه مشغول عبادت شد، تا اینکه خداوند توبه اش را قبول کرد.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۴۰، از درمنثور، از رسول الله (ص):

شیطان به پروردگار عرضه داشت: به عزت تو قسم که همیشه فرزندان آدم را تا روح در بدن دارند گمراه خواهم نمود. خداوند در جواب فرمود: به عزت خودم قسم که من هم همیشه مادامی که از من طلب بخشش کنند، آنها را می بخشم.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع): هر گناهی که اصرار بر آن شود صغیره نیست و هر گناهی که استغفار از آن شود کبیره نخواهد بود.

از همان منبع، از تفسیر عیاشی، از امام صادق (ع):

نجات از هلاکت و بینا شدن از کوری و شفای آنچه که در سینه هاست در کتاب خدا است و این بهبودی و شفا در استغفار و توبه ایست که خداوند شما را به آن امر فرموده و خداوند می فرماید: «والذین اذا فعلوا ... » و باز می فرماید: «وَمَنْ يعْمَلْ سُوءًا أَوْ يظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يسْتَغْفِرِ اللَّهَ يجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» = «کسی که عمل بدی انجام دهد و یا ستمی به نفس خود نماید و بعد از خدا طلب مغفرت کند، خدا را آمرزنده و مهربان می یابد» (نساء ۱۱۰) و این است آن استغفاری که خداوند امر به آن فرموده و توبه و خودداری از محرمات را شرط آن قرار داده است. چه آنکه خدا می فرماید: «إِلَيهِ يصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يرْفَعُهُ» = «کلمات پاک به سوی او صعود می کنند و عمل نیک است که آن را بالا می برد» (فاطر۱۰) و به همین آیه استدلال می شود بر این که استغفار به پیشگاه الهی نرسد مگر با عمل نیک و توبه.

از همان منبع، از کتاب مجالس، از امام صادق (ع):

همین که آیه شریفه «الذین ... » نازل شد، شیطان به یکی از کوههای مکه بنام «ثور» بالا رفته و با صدای بلند ایادی پلید خود را صدا کرد. ایادی او به اطرافش جمع شده و گفتند ای بزرگ ما برای چه ما را احضار کردی؟ گفت: این آیه از آسمان نازل شده، چه کسی از شما موکل آن می گردد؟ یکی از آنها برخواست و گفت: من به فلان وسیله و فلان عمل، شیطان گفت: نه، شیطانی دیگر به نام «الوسواس الخناس» برخاست و گفت: من با وعده و تأمینی که از عذاب الهی به آنها می دهم به گناه وادارشان کرده سپس استغفار را از یادشان می برم. شیطان گفت: تو شایسته ی این کاری و او را تا روز قیامت موکل بر این آیه کرد.

أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ (۱۳۶)

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ سُنَنٌ فَسیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُروا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُکَذِّبینَ (۱۳۷)

هذا بَیانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقینَ (۱۳۸)

وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ (۱۳۹)

إِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْکَ الْأَیَّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النَّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَ یَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَداءَ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الظَّالِمینَ (۱۴۰)

وَ لِیُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَ یَمْحَقَ الْکافِرینَ (۱۴۱)

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ

وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲)

وَ لَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳)

آنها پاداششان آمرزش پروردگار و بهشتهایی است که از زیر درختانش، نهرها جاری است؛ جاودانه در آن می مانند؛ چه نیکو است پاداش اهل عمل! (۱۳۶) پیش از شما، سنت هایی وجود داشت؛ (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود، سرنوشتهایی داشتند؛ که شما نیز، همانند آن را دارید) پس در روی زمین، گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟! (۱۳۷) این، بیانی است برای عموم مردم؛ و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران! (۱۳۸) و سست نشوید! و غمگین نگردید! و شما برترید اگر ایمان داشته باشید! (۱۳۹) اگر (در میدان احد) به شما جراحتی رسید (و ضربه ای وارد شد)، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحتی همانند آن وارد گردید. و ما این روزها(ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می گردانیم؛ (- و این خاصیت زندگی دنیاست-) تا خدا، افرادی را که ایمان آورده اند، بداند (و شناخته شوند)؛ و خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد. و خدا ظالمان را دوست نمی دارد (۱۴۰) و تا خداوند، افراد باایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را به تدریج نابود سازد (۱۴۱) آیا چنین پنداشتید که (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟! (۱۴۲) و شما مرگ (و شهادت در راه خدا) را، پیش از آنکه با آن روبه رو شوید، آرزو می کردید؛ سپس آن را با چشم خود دیدید، در حالی که به آن نگاه می کردید (و حاضر نبودید به آن تن دردهید! چقدر میان گفتار و کردار شما فاصله است؟!) (۱۴۳)

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴)

و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید و هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد (۱۴۴)

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۹۴، آورده است:

عبد الله بن قمئه (علیه لعنه) روز احد سنگی به سوی رسول خدا (ص) پرتاب کرد و پیشانی و دندانش را شکست. مصعب بن عمیر (که شبیه حضرت بود) به سوی قمئه رفته و به شهادت رسید. دشمن گمان کرد که پیامبر (ص) کشته شد و مسلمانان پا به فرار گذاشتند، انس بن نضر گفت: ای مردم! اگر محمد (ص) کشته شد، خدای محمد زنده است و آنقدر جنگید تا شهید شد.

در المیزان، ج ۷، ص ۱۱۷، از امام باقر (ع): خداوند در دو جای قرآن از حضرت علی (ع) تشکر فرموده است:

۱ - «و سیجزی الله الشاکرین» (۱۴۴)، ۲ - «و سنجزی الشاکرین» (۱۴۵).

وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ كِتاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْها وَ سَنَجْزِی الشَّاكِرِينَ (۱۴۵)

وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ

ص :۳۵۹

وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶)

وَ ما كانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسْرافَنا فی أَمْرِنا وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ (۱۴۷)

فَآتاهُمُ اللَّهُ ثَوابَ الدُّنْيا وَ حُسْنَ ثَوابِ الْآخِرَهِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تُطيعُوا الَّذينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرينَ (۱۴۹)

بَلِ اللَّهُ مَوْلاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرينَ (۱۵۰)

سَنُلْقی فی قُلُوبِ الَّذينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِما أَشْرَكُوا بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ مَأْواهُمُ النَّارُ وَ بِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمينَ (۱۵۱)

وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذا فَشِلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِی الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَراكُمْ ما تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُريدُ الدُّنْيا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُريدُ الْآخِرَهَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنينَ (۱۵۲)

إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلْوُونَ عَلى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فی أُخْراكُمْ فَأَثابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا ما أَصابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (۱۵۳)

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَهً نُعاساً يَغْشى طائِفَهً مِنْكُمْ وَ طائِفَهٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّهِ يَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَیْ ءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فی أَنْفُسِهِمْ ما لا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كانَ لَنا مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ ما قُتِلْنا هاهُنا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فی بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلى مَضاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِیَ اللَّهُ ما فی صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ ما فی قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴)

إِنَّ الَّذينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطانُ بِبَعْضِ ما كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَليمٌ (۱۵۵)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذينَ كَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ إِذا ضَرَبُوا فِی الْأَرْضِ أَوْ كانُوا غُزًّى لَوْ كانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذلِكَ حَسْرَهً فی قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ يُحْيی وَ يُميتُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ (۱۵۶)

وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَهٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَهٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷)

وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸)

فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَليظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلينَ (۱۵۹)

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذی يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰)

وَ ما كانَ لِنَبِیٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۱۶۱)

أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللَّهِ كَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ (۱۶۲)

هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصيرٌ بِما يَعْمَلُونَ (۱۶۳)

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنينَ إِذْ بَعَثَ فيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفي ضَلالٍ مُبينٍ (۱۶۴)

هیچ کس، جز به فرمان خدا، نمی میرد؛ سرنوشتی است تعیین شده؛ (بنابر این، مرگ پیامبر یا دیگران، یک سنت الهی است) هر کس پاداش دنیا را بخواهد (و در زندگی خود، در این راه گام بردارد،) چیزی از آن به او خواهیم داد؛ و هر کس پاداش آخرت را بخواهد، از آن به او می دهیم؛ و بزودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد (۱۴۵) چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه

آنان جنگ کردند! آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند)؛ و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد (۱۴۶) سخنشان تنها این بود که: «پروردگارا! گناهان ما را ببخش! و از تندرویهای ما در کارها، چشم پوشی کن! قدمهای ما را استوار بدار! و ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان! (۱۴۷) از این رو خداوند پاداش این جهان و پاداش نیک آن جهان را به آنها داد؛ و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد (۱۴۸) ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید، شما را به گذشته هایتان بازمی گردانند؛ و سرانجام، زیانکار خواهید شد (۱۴۹) (آنها تکیه گاه شما نیستند،) بلکه ولی و سرپرست شما، خداست؛ و او بهترین یاوران است (۱۵۰) بزودی در دلهای کافران، بخاطر اینکه بدون دلیل، چیزهایی را برای خدا همتا قرار دادند، رعب و ترس می افکنیم؛ و جایگاه آنها، آتش است؛ و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران! (۱۵۱) خداوند، وعده خود را به شما، (درباره پیروزی بر دشمن در احد،) تحقق بخشید؛ در آن هنگام (که در آغاز جنگ،) دشمنان را به فرمان او، به قتل می رساندید؛ (و این پیروزی ادامه داشت) تا اینکه سست شدید؛ و (بر سر رهاکردن سنگرها) در کار خود به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن که آنچه را دوست می داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت؛ (و پیروزی شما به شکست انجامید؛) تا شما را آزمایش کند. و او شما را بخشید؛ و خداوند نسبت به مؤمنان، فضل و بخشش دارد (۱۵۲) (به خاطر بیاورید) هنگامی را که از کوه بالا میرفتید؛ و جمعی در وسط بیابان پراکنده شدند؛ و از شدت وحشت) به عقب ماندگان نگاه نمی کردید و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می زد. سپس اندوه ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد؛ این بخاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنایم جنگی) غمگین نشوید و نه بخاطر مصیبت هایی که بر شما وارد می گردد. و خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است (۱۵۳) سپس بدنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، بصورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثه احد) گروهی از شما را فرا گرفت؛ اماگروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ (و خواب به چشمانشان نرفت.) آنها گمانهای نادرستی - همچون گمانهای دوران جاهلیت- درباره خدا داشتند؛ و می گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟!» بگو: «همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست!» آنها در دل خود، چیزی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند؛ می گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جا کشته نمی شدیم!» بگو: «اگر هم در خانه های خود بودید، آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه های خود، بیرون می آمدند (و آنها را به قتل می رساندند). و اینها برای این است که خداوند، آنچه در سینه هایتان پنهان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دلهای شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه هاست، با خبر است (۱۵۴) کسانی که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت؛ و خداوند آنها را بخشید. خداوند، آمرزنده و بردبار است (۱۵۵) ای کسانی که ایمان آورده اید! همانند کافران نباشید که چون برادرانشان به مسافرتی می روند، یا در جنگ شرکت می کنند (و از دنیا می روند و یا کشته می شوند)، می گویند: «اگر آنها نزد ما بودند، نمی مردند و کشته نمی شدند!» (شما از این گونه سخنان نگویید،) تا خدا این حسرت را بر دل آنها [= کافران] بگذارد. خداوند، زنده می کند و می میراند؛ (و زندگی و مرگ، به دست اوست؛) و خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست (۱۵۶) اگر هم در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، (زیان نکرده اید؛ زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آنچه آنها (در طول عمر خود،) جمع آوری می کنند، بهتر است! (۱۵۷) و اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور می شوید. (بنابراین، فانی نمی شوید که از فنا، وحشت داشته باشید) (۱۵۸) به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [= مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف

تو، پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها،

بـا آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصـمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خـدا توکل کن! زیرا خداونـد متوکلان را دوست دارد (۱۵۹) اگر خداوند شـما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد! و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند (۱۶۰) (گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حـالی که) ممکن نیست هیـچ پیامبری خیانت کنـد! و هر کس خیانت کنـد، روز رسـتاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صـحنه محشر) می آورد؛ سپس به هر کس، آنچه را فراهم کرده (و انجام داده است)، بطور کامل داده می شود؛ و (به همین دلیل) به آنها سـتم نخواهـد شد (چرا که محصول اعمال خود را خواهند دید) (۱۶۱) آیا کسـی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسـی است که به خشم و غضب خدا بازگشـته؟! و جایگاه او جهنم و پایان کار او بسیار بد است (۱۶۲) هر یک از آنان، درجه و مقامی در پیشگاه خـدا دارند؛ و خداوند به آنچه انجام می دهند، بیناست (۱۶۳) خداوند بر مؤمنان منت نهاد [= نعمت بزرگی بخشـید] هنگـامی که در میـان آنهـا، پیـامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخوانـد و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند (۱۶۴)

أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ **(۱۶۵)** آیا چون به شما [در نبرد احـد] مصـیبتی رسـید [بـا آنکه در نبرد بـدر] دو برابرش را [به دشـمنان] رسانديـد گفتيـد اين [مصـيبت] از كجا [به ما رسيد] بگو آن از خود شما [و بی انضباطی خودتان] است آری خدا به هر چیزی تواناست (۱۶۵)

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۲۲، از عیاشـی، از امام صادق (ع): در جنگ بدر مسلمین به ۱۴۰ تن از نفرات دشمن دست یافته به این ترتیب که ۷۰ نفر از آنان را کشته و ۷۰ نفر را اسیر گرفتند و چون روز احد فرا رسید مسلمین ۷۰ نفر از جمعیت خود را از دست دادند و به این جهت غمگین شدند.

از همـان منبع، از حضـرت علی (ع): خود آنـان سـبب این مصیبت بودنـد زیرا پیش از آنکه پیامبر (ص) به آنان اجازه دهـد از اسیران بدر فدیه گرفتند (و آنها را آزاد کردند).

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۲۲، از درمنثور، از حضرت علی (ع):

جبرئیل بر پیغمبر (ص) نازل شد و عرض کرد: ای محمد خداوند از اینکه قوم تو از دشمن اسیر گرفته اند ناراضی است و به تو امر کرده آنان را بین یکی از دو امر مخیر سازی یا آنکه اسیـران را بکشـند و دیگر آنکه آنان را در مقابل فـدیه آزاد نماینـد و جریان را به آنها فرمود. عرضه داشـتند: یا رسول الله! با این فدیه خود را برای جنگ با دشـمن تقویت می نماییم و از این که به همین تعداد از ما شهید شود ناراحت نیستیم و لذا در احد ۷۰ نفر به تعداد اسرای بدر (که آزاد کردند) از آنها کشته شد.

وَ ما أَصابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنينَ (۱۶۶)

وَ لِيَعْلَمَ الَّذينَ نافَقُوا وَ قيلَ لَهُمْ تَعالَوْا قاتِلُوا فى سَبيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالاً لاَتَّبَعْناكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإيمانِ يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ فى قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ (۱۶۷)

الَّذينَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ (۱۶۸)

وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا فى سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)

فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰)

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنينَ (۱۷۱)

و آنچه (در روز احد،) در روزی که دو دسته [= مؤمنان و کافران] با هم نبرد کردند به شما رسید، به فرمان خدا (و طبق سنت الهی) بود؛ و برای این بود که مؤمنان را مشخص کند (۱۶۶) و نیز برای این بود که منافقان شناخته شوند؛ آنهایی که به ایشان گفته شد: «بیایید در راه خدا نبرد کنید! یا (حداقل) از حریم خود، دفاع نمایید!» گفتند: «اگر می دانستیم جنگی روی خواهد داد، از شما پیروی می کردیم. (اما می دانیم جنگی نمی شود)» آنها در آن هنگام، به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان؛ به زبان خود چیزی می گویند که در دلهایشان نیست! و خداوند از آنچه کتمان می کنند، آگاهتر است (۱۶۷) (منافقان) آنها هستند که به برادران خود - در حالی که از حمایت آنها دست کشیده بودند - گفتند: «اگر آنها از ما پیروی می کردند، کشته نمی شدند!» بگو: «(مگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید؟!) پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گویید!» (۱۶۸) (ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند (۱۶۹) آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند [= مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند؛ و می دانند) که نه ترسی بر آنهاست و نه غمی خواهند داشت (۱۷۰) و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند؛ و (می بینند که) خداوند، پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند؛ (نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند) (۱۷۱)

الَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعْدِ مَآ أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُواْ مِنْهُمْ وَاتَّقَواْ أَجْرٌ عَظِيمٌ **(۱۷۲)** الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ **(۱۷۳)** فَانقَلَبُواْ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُواْ رِضْوَانَ اللّهِ وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ **(۱۷۴)** إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ **(۱۷۵)** کسانی که [در نبرد احد] پس از آنکه زخم برداشته بودند دعوت خدا و پیامبر [او] را اجابت کردند برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزکاری کردند پاداشی بزرگ است (۱۷۲) همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده اند پس از آن بترسید و[لی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است (۱۷۳) پس با نعمت و بخششی از جانب خدا [از میدان نبرد] بازگشتند در حالی که هیچ آسیبی به آنان

نرسیده بود و همچنان خشنودی خدا را پیروی کردند و خداوند دارای بخششی عظیم است (۱۷۴) در واقع این شیطان است که دوستانش را می ترساند پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید (۱۷۵)

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۵۲۱:

ابوسفیان و لشکرش بعد از پیروزی از جنگ احد به جانب مکه برگشتند هنگامی به سرزمین «روحا» رسیدند، سخت پشیمان شده و تصمیم گرفتند به مدینه مراجعت کرده و مسلمانان را نابود کنند. این خبر به پیامبر (ص) رسید، فوراً از یاران خود خواست برای جنگ از مدینه بیرون آیند تا به محلی بنام «حمراء الاسد» که در هشت مایلی مدینه قرار داشت رسیدند و اردو زدند، وقتی لشکر قریش این خبر را شنید وحشت کرده به سوی مکه بازگشتند. ابوسفیان هنگامی که می خواست از احد به مکه بازگردد گفت: ای محمد ! اگر مایل باشی وعده ما با شما موسم «بدرِ» سال آینده، پیامبر (ص) فرمود: «ان شاء الله» . سال آینده ابوسفیان با لشکری از مکه بیرون شد و در حوالی ظهران فرود آمد و خداوند ترسی در دلش انداخت. پس نعیم بن مسعود اشجعی را با وعده ۱۰ شتر پاداش به سوی مسلمین روانه کرده تا آنها را منصرف کند ولی پیامبر (ص) فرمود: به خدا سوگند اگر تنها هم باشم به قرارگاه جنگ خواهم رفت. آنگاه حضرت با ۷۰ سوار در حالی که می گفتند: «حسبنا الله و نعم الوکیل» به سرزمین بدر حرکت کرده و هشت شب در آنجا منتظر ماندند و در این مدت کالاهای تجارتی فروخته و منافعی به دست آوردند و سپس در سلامت کامل برگشتند. ابوسفیان به مکه مراجعت کرد و مردم لشکر او را «لشکر سویق» نامیدند و گفتند شما تنها برای نوشیدن سویق (آردِ سبوسِ گندم و جو و نیز شراب) خارج شدید.

☼ نکته:

این غزوه را «غزوه جیش سویق» یا «غزوه سویق» و یا «بدر صغری» نامیده اند که در سال سوم هجری در ماه شعبان اتفاق افتاد.

وَ لا یَحْزُنْکَ الَّذینَ یُسارِعُونَ فِی الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ یَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً یُریدُ اللَّهُ أَلاَّ یَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِی الْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ (۱۷۶)

إِنَّ الَّذینَ اشْتَرَوُا الْکُفْرَ بِالْإِیْمانِ لَنْ یَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ (۱۷۷)

کسانی که در راه کفر، شتاب می کنند، تو را غمگین نسازند! به یقین، آنها هرگز زیانی به خداوند نمی رسانند. (بعلاوه) خدا می خواهد (آنها را به حال خودشان

واگذارد؛ و در نتیجه،) بهره ای برای آنها در آخرت قرار ندهد. و برای آنها مجازات بزرگی است! (۱۷۶) (آری،) کسانی که ایمان را دادند و کفر را خریداری کردند، هرگز به خدا زیانی نمی رسانند؛ و برای آنها، مجازات دردناکی است! (۱۷۷)

وَلاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُواْ إِثْمًا وَلَهْمُ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸) و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند و [آنگاه] عذابی خفت آور خواهند داشت (۱۷۸)

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۳۷، از عیاشی:

از امام باقر (ع) سؤال شد آیا مرگ برای کافر بهتر است یا حیات؟ فرمود: مرگ برای مؤمن و کافر هر دو خیر است زیرا خداوند می فرماید: «عِنْدَ اللَّهِ خَيرٌ لِلْأَبْرَارِ» = «آنچه نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است» (۱۹۸) و می فرماید: «وَلاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ» (۱۷۸).

ما كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَميزَ الْخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبى مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظيمٌ (۱۷۹)

وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذينَ يَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لِلَّهِ ميراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرٌ (۱۸۰)

چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد؛ مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد. و نیز چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید؛ این بر خلاف سنت الهی است؛) ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد بر می گزیند؛ (و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او می گذارد.) پس (اکنون که این جهان، بوته آزمایش پاک و ناپاک است،) به خدا و رسولان او ایمان بیاورید! و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست (۱۷۹) کسانی که بخل می ورزند و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند این کار به سود آنها است؛ بلکه برای آنها شر است؛ بزودی در روز قیامت، آنچه را نسبت به آن بخل ورزیدند، همانند طوقی به گردنشان می افکنند. و میراث آسمانها و زمین، از آن خداست؛ و خداوند، از آنچه انجام می دهید، آگاه است (۱۸۰)

لَّقَدْ سَمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتْلَهُمُ الأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱) مسلماً خداوند سخن کسانی را که گفتند خدا نیازمند است و ما توانگریم شنید، به زودی آن چه گفتند و بناحق پیامبران را کشتند (همه) را خواهیم نوشت و خواهیم گفت بچشید عذاب سوزان را (۱۸۱)

در المیزان، ج ۷، ص ۱۴۳، از درمنثور: آیه درباره «حی بن اخطب» نازل شده، که پس از نزول

آیه «من ذالذی یقرض الله» گفت: آیا خدا از ما قرض می کند؟ قرض نمی کند مگر فقیر از غنی.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۴۳، از عیاشی، از امام صادق (ع): به خدا قسم که آنان خدا را ندیده اند تا بدانند او فقیر است ولی فقرِ دوستان خدا را دیده، چنین گفتند که اگر خداوند بی نیاز می بود دوستان خود را نیز بی نیاز می ساخت پس به غنا و بی نیازی خود بر خدا فخر کردند.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۴۳، از مناقب، از امام باقر (ع):

آنان گمان می کنند که امام (ع) به اموالی که برایش می برند محتاج است.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۴۴، از امام صادق (ع): بین آنها که انبیاء {از جمله حضرت یحیی (ع) و زکریا (ع)} را کشته بودند و بین آنان که چنین مسئله ای گفتند، ۵۰۰ سال فاصله بود، ولی خداوند به جرم اینکه به عمل گذشتگان راضی بودند کشته شدن را نیز برای آنها ثبت کرد.

ذٰلِکَ بِما قَدَّمَتْ أَیْدیکُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبیدِ (۱۸۲)

الَّذینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ (۱۸۳)

فَإِنْ کَذَّبُوکَ فَقَدْ کُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ جاؤُ بِالْبَیِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْکِتابِ الْمُنیرِ (۱۸۴)

کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فازَ وَ مَا الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵)

این بخاطر چیزی است که دستهای شما از پیش فرستاده (و نتیجه کار شماست) و بخاطر آن است که خداوند، به بندگان (خود)، ستم نمی کند (۱۸۲) (اینها) همان کسانی (هستند) که گفتند: «خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا (این معجزه را انجام دهد:) یک قربانی بیاورد، که آتش [= صاعقه آسمانی] آن را بخورد!» بگو: «پیامبرانی پیش از من، برای شما آمدند؛ و دلایل روشن و آنچه را گفتید آوردند؛ پس چرا آنها را به قتل رساندید اگر راست می گویید؟!» (۱۸۳) پس (اگر) تو را تکذیب کنند، (چیز تازه ای نیست؛) رسولان پیش از تو (نیز) تکذیب شدند؛ پیامبرانی که دلایل آشکار و نوشته های متین و محکم و کتاب روشنی بخش آورده بودند (۱۸۴) هر جانداری چشنده [طعم] مرگ است و همانا روز رستاخیز پاداشهایتان به طور کامل به شما داده می شود پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند قطعاً کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست (۱۸۵)

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۴۴، از درمنثور، از حضرت علی (ع): (در ذیل آیه ۱۸۵)

وقتی که پیغمبر (ص) از دنیا رحلت فرمود (شهید شد) و بازماندگان مشغول عزاداری بودند صدای شخصی را بدون اینکه

خودش را ببینند، شـنیدند که گفت: سـلام بر شـما ای اهل بیت و رحمت و برکات خدا بر شـما: «کُلَّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَکُمْ یوْمَ الْقِیامَه» (۱۸۵)

برای خدا در هر مصیبتی، تعزیتی است و برای هر هلاک شونده ای جانشینی قرار داده و آنچه را که از دست برود تدارک می فرماید بنابراین به خدا اعتماد کنید و به او امیدوار باشید و بدانید که مصیبت زده کسی است که از ثواب خدا محروم ماند، پس حضرت علی (ع) فرمود: او خضر بود.

در کافی، ج ۳، ص ۲۰۵، چ۱، از امام رضا (ع):

دنیا مانند آب دریاست هر کس بیشتر بیاشامد، تشنه تر شود.

در کافی، ج ۳، ص ۱۹۶، چ۱، از امام صادق (ع):

چون خدای عزوجل خیرِ بنده اش را بخواهد، او را نسبت به دنیا بی رغبت و نسبت به دین دانشمند کند. و چون مؤمن از دنیا کنار کشد، رفعت یابد و شیرینی محبتِ خدا را دریابد.

از همان منبع، ص ۱۹۷: زمانی که دل صفا یابد، زمین برایش تنگ شده تا آنجا که پرواز کند.

لَتُبْلَوُنَّ فی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الَّذینَ أَشْرَکُوا أَذیً کَثیراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶)

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ میثاقَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلیلاً فَبِئْسَ ما یَشْتَرُونَ (۱۸۷)

لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ یَفْرَحُونَ بِما أَتَوْا وَ یُحِبُّونَ أَنْ یُحْمَدُوا بِما لَمْ یَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ (۱۸۸)

اموال و جانهای خود، آزمایش می شوید! و از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده [= یهود] و (همچنین) از مشرکان، سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید! و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید، (شایسته تر است؛ زیرا) این از کارهای مهم و قابل اطمینان است (۱۸۶) و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید! ولی آنها، آن را پشت سر افکندند؛ و به بهای کمی فروختند؛ و چه بد متاعی می خرند؟! (۱۸۷) گمان مبر آنها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می شوند و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) برکنارند! (بلکه) برای آنها، عذاب دردناکی است! (۱۸۸)

وَلِلّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاللّهُ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۱۸۹) إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لآیَاتٍ لِّأُوْلِی الألْبَابِ (۱۹۰) الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىَ جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلًا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱) رَبَّنَا إِنَّکَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنصَارٍ (۱۹۲) رَّبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِیًا یُنَادِی لِلإِیمَانِ أَنْ آمِنُواْ بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَکَفِّرْ عَنَّا سَیِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الأبْرَارِ (۱۹۳) رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَى رُسُلِکَ وَلاَ

تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِنَّکَ لاَ تُخْلِفُ الْمِیعَادَ (۱۹۴) و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند بر هر چیزی تواناست (۱۸۹) مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه هایی [قانع کننده] است (۱۹۰) همانها که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند [که] پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده ای منزهی تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار (۱۹۱) پروردگارا هر که را تو در آتش درآوری یقیناً رسوایش کرده ای و برای ستمکاران یاورانی نیست (۱۹۲) پروردگارا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند که به پروردگار خود ایمان آورید پس ایمان آوردیم پروردگارا گناهان ما را بیامرز و بدیهای ما را بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران (۱۹۳) پروردگارا آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده ای به ما عطا کن و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان زیرا تو وعده ات را خلاف نمی کنی (۱۹۴)

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۵۲، از ابن عباس، از پیامبر اکرم (ص):

در مخلوقات الهی تفکر کنید ولی در ذاتِ حق نیندیشید.

در کافی، ج ۱، ص ۱۲۶، چ۱، از امام صادق (ع):

هر کس درباره خدای عزوجل فکر کند که او چگونه است، هلاک گردد.

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۷۱۲ و۷۱۳، از رسول خدا (ص): بهترینِ شما نزد خدا کسی است که کم بخورد و زیاد تفکر کند. و بدترینِ شما نزدِ خدا کسی است که زیاد بخورد و بسیار بخوابد.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۴۵، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

یک ساعت تفکر برتر از شصت سال عبادت است.

☼ مؤلف:

در برخی از روایات، به جای ۶۰ سال، «یک شب» یا «یک سال» آمده است، که شاید اختلافِ این روایات به خاطرِ اختلافِ مراتبِ تفکر و درجاتِ متفکرین باشد (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۷۱۰، از کافی، از امام رضا (ع):

عبادت، به بسیاریِ نماز و روزه نیست، بلکه به تفکر در امر خدایتعالی است.

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۷۱۳ و در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۵۳۹، از حضرت رسول (ص):

وای بر کسی که این آیات را بخواند و در آنها نیندیشد.

در کافی، ج ۱، ص ۳۱، چ۱، از امام صادق (ع):

چون شخصی را پر نماز و روزه دیدید به او ننازید تا بنگرید عقلش چگونه است.

از همان منبع، ص ۱۲: کسی که عاقل است دین دارد و کسی که دین دارد به بهشت می رود.

در کافی، ج ۱، ص ۱۲، چ۱، از امام باقر (ع): خدای عزوجل در روز قیامت نسبت به حساب بندگان به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است باریک بینی می کند.

در کافی، ج ۱، ص ۱۲و۱۳، چ۱، از امام صادق (ع):

مردی از بنی اسرائیل در جزیره ای سبز و خرم عبادت می کرد، یکی از فرشتگان به خدایتعالی عرضه داشت: پروردگارا! مقدار پاداش این بنده ات را به من بنما. خدایتعالی به او نشان داد و او آن مقدار را کوچک شمرد (علت را سؤال کرد) خداوند عزوجل به او فرمود: به شکل انسانی همراهش باش. فرشته به شکل انسان درآمد و به عابد گفت: جای پاکیزه ای داری و فقط برای عبادت خوب است. عابد گفت: اگر خدا «خری» داشت در اینجا می چراندیمش و این علفها تباه نمی شد. خدای عزوجل به فرشته فرمود: «همانا او را به اندازه عقلش پاداش می دهم» .

در کافی، ج ۱، ص ۲۱، از امام علی (ع): خدای عزوجل با چیزی بهتر از عقل پرستش نشده است.

در کافی، ج ۱، ص ۱۴، چ۱، از رسول خدا (ص): خوابیدن عاقل از شب زنده داری جاهل بهتر است.

در کافی، ج ۱، ص ۱۹، چ۱، از امام کاظم (ع):

خداوند بر مردم دو حجت دارد:

۱ - حجتِ آشکار یا پیامبران.

۲ - حجتِ پنهان یا عقل.

در کافی، ج ۱، ص ۲۷، از رسول خدا (ص): با عقل ترین مردم، خوش خلق ترینِ آنهاست.

در کافی، ج ۱، ص ۲۷، چ۱، از امام صادق (ع): هیچ گاه پیامبر (ص) با مردم از عمقِ عقلش سخن نگفت بلکه می فرمود: «ما گروهِ پیامبران مأموریم که با مردم به اندازه عقلشان سخن گوییم» .

در امالی شیخ صدوق، ص ۴۹، م۹، از امام صادق (ع)، از حضرت علی (ع): تمام خیرها، در سه چیز جمع شده است: «نگاه، سکوت و کلام» . پس هر نظری که فایده ای ندارد، اشتباه است و هر سکوتی که

در آن فکرت نباشد غفلت است و هر کلامی که ذکری در آن نباشد، لغو است. پس خوشا به حال کسی که نظرشْ «عبرت» ، سکوتشْ «فکر» و کلامشْ «ذکر» باشد.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۴۷ و در جوامع، ج ۱، ص ۵۳۹، از امام صادق (ع):

کسی که چیزی او را غمگین ساخته (اگر) ۵ بار بگوید «ربنا» ، خداوند او را از آنچه بیم دارد رهایی بخشیده و خواسته اش را عطا می کند. آنگاه آیات (فوق) را قرائت فرمود.

در امالی شیخ صدوق، ص ۹۰۷، م۸۵، از رسول خدا (ص):

هر کس چیزی آرزو کند که مورد رضایت خدایتعالی باشد، از دنیا نرود تا برایش عطا شود.

در امالی شیخ صدوق، ص ۹۶۷، م۹۰، از امام صادق (ع): به آنچه از دست شما می رود، تأسف نخورید و به آنچه برای شما فراهم می آید، شادمان نشوید.

در نهج البلاغه، ص ۷۰۳، ح۳۱۰، از امام علی (ع): ایمان بنده ای درست نباشد جز آن که اعتماد او به آن چه در دست خداست بیشتر از آن باشد که در دست اوست.

در کافی، ج ۳، ص ۲۰۹، چ۱، از رسول خدا (ص): اگر خواهی بی نیازترین مردم باشی، به آن چه در دست خداست بیشتر اعتماد کن تا آن چه در دست مردم است.

در کافی، ج ۳، ص ۲۰۷، چ۱، از امام صادق (ع):

هر کس به معاشِ اندک راضی گردد، خدا هم به عملِ اندک او راضی شود.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لاَ أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِيَارِهِمْ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُواْ وَقُتِلُواْ لأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّن عِندِ اللّهِ وَاللّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ **(۱۹۵)** پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را از مرد یا زن که همه از یکدیگرید تباه نمی کنم پس کسانی که هجرت کرده و از خانه های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده اند بدیهایشان را از آنان می زدایم و آنان را در باغهایی که از زیر آن نهرها روان است در می آورم [این] پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست (۱۹۵)

نکته ای از المیزان، ج ۷، ص ۱۵۲:

۱ - این آیه درباره ام سلمه نازل شد و این هنگامی بود که به پیغمبر (ص) عرضه داشت: یا رسول الله! نمی بینم که خداوند در موضوع هجرت سخن از زنها به میان آورد.

۲ - در مورد حضرت علی (ع) است در آن موقع که با فواطم یعنی با فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت خدیجه (س) و فاطمه بنت زبیر هجرت کرد و از دنبال آنها ام ایمن و یک نفر از ضعفاءِ مسلمین نیز در ضجنان به ایشان پیوست تا به مدینه رسیدند.

۳ - درباره مهاجرین است.

لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ (۱۹۶)

مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ (۱۹۷)

لکِنِ الَّذینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ (۱۹۸)

وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَمَنْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ خاشِعینَ لِلَّهِ لا یَشْتَرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلیلاً أُولئِکَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَریعُ الْحِسابِ (۱۹۹)

رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها، تو را نفریبد! (۱۹۶) این متاع ناچیزی است؛ و سپس جایگاهشان دوزخ و چه بد جایگاهی است! (۱۹۷) ولی کسانی (که ایمان دارند، و) از پروردگارشان می پرهیزند، برای آنها باغهایی از بهشت است، که از زیر درختانش نهرها جاری است؛ همیشه در آن خواهند بود. این، نخستین پذیرایی است که از سوی خداوند به آنها می رسد؛ و آنچه در نزد خداست، برای نیکان بهتر است! (۱۹۸) و از اهل کتاب، کسانی هستند که به خدا و آنچه بر شما نازل شده و آنچه بر خودشان نازل گردیده، ایمان دارند؛ در برابر (فرمان) خدا خاضعند؛ و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. پاداش آنها، نزد پروردگارشان است. خداوند، سریع الحساب است (۱۹۹)

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)

ای اهل ایمان صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید تا شاید رستگار شوید (۲۰۰)

وَ رابطوا: صاحبِ جوامع، ج ۱، ص ۵۴۵، معنی آنرا «استقرار در مرزها و آماده ی مقابله با دشمن» و صاحبِ المیزان، ج ۷، ص ۱۵۴، معنی آنرا «تعاون و همکاری اجتماعی» آورده اند.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۵۴، برای کلمه صبر در آیه شریفه دو معنا آورده است:

۱ - منظور از (اصبروا)، صبرهای فردی مثل: صبردر برابر هوسها، معصیت و مشکلات است.

۲ - منظور از (صابروا)، صبرهای اجتماعی از جمله صبر در برابر دشمنان است.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۲۵، از معانی، از امام صادق (ع):

در مصیبت ها صبر کنید و در فتنه پایدار باشید و با پیشوایان خود رابطه برقرار کنید.

ص: ۳۷۱

از همان منبع: در واجبات صبر کنید و در مصیبت ها پایداری نمایید و با ائمه مرتبط شوید.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۲۶، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): آیا راهنمایی نکنم شما را به چیزی که خطاها را محو می کند و کفاره گناهان قرار گیرد؟ در مکاره وضوی کامل گیرید و به سوی مساجد قدم بردارید و بعد از هر نماز در انتظار نماز دیگر باشید و اینهاست معنای «رابطه» .

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۲۵، از مجمع، از حضرت علی (ع): با نمازها مرتبط باشید، یعنی انتظار آنها را بکشید زیرا در غیر این صورت پیوستگی و ارتباط با آنها قطع خواهد بود.

در کتاب مجمع المعارف ومخزن العوارف، چاپ اول، صفحه۸۳، از رسول خدا (ص):

صبر سه قسم است:

۱ – صبر در مصیبت.

۲ – صبر از معصیت.

۳ – صبر بر طاعت.

در تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۲۰۷، از محاسن، از ابی عبدالله (ع):

هیچ عملی با داشتن ایمان، ضرر نمی رساند. و هیچ عملی با کفر سودی نبخشد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۴۹، م ۷۲، از امام صادق (ع): هر کس فرایض خدا را بر پا دارد و از محرمات بر کنار باشد و ولایت خاندان مرا گردن نهد و از دشمنان خدایتعالی بیزاری جوید، از هر یک از درهای هشتگانه بهشت که بخواهد می تواند وارد شود.

خلاصه آیات سوره مبارکه آل عمران:

۱: الم ۳: نزول تورات و انجیل ۶: یصورکم فی الارحام ۷: آیه محکم و متشابه ۹و۸: ربنا ۱۲: جنگ احد ۱۳: جنگ بدر ۱۴: زین الناس حب الشهوات ۱۶: ربنا اننا آمنا فاغفرلنا ۱۷: مستغفرین بالاسحار ۱۸: آیه شهادت (شهد الله) ۱۹: دین اسلام ۲۰: محاجه ۲۱: بشارت دردناک به کافران ۲۲: حبط اعمال ۲۵ – ۲۳: علمای یهودی که بهره ای از کتاب داشتند ۲۶: قل اللهم ۲۷: تولج الیل ۲۸: لا ـ یتخذ المؤمنون الکافرین ۲۹: قل ان تخفوا ما فی صدورکم ۳۰: امداً بعیداً ۳۱: تحبون الله ۳۲: اطیعوا الله و الرسول ۳۳: اصطفا ۳۴: ذریه ۳۵ – ۴۰: عهد زن عمران – تولد مریم و ... ۴۱: عدم تکلم زکریا ۴۲: اصطفاءِ مریم ۴۳: وارکعی مع الراکعین ۴۵ – ۵۰: بشارت مسیح و ... ۵۲: حواریون ۵۴: و مکروا و مکر الله ۵۵: توفی و عروج عیسی (ع) ۵۹: مثل عیسی عند الله کمثل آدم ۶۱: آیه مباهله ۶۴: کلمه سواء ۶۷ – ۶۵: تحاجون فی ابراهیم ۶۸: الله ولی مؤمنین ۶۹: ودّت طائفه ۷۴ – ۷۰:

اول و آخر روز توسط احبار یهود ۷۸ – ۷۵: یهود ۸۰ – ۷۹: ما کان لبشر – نبیین اربابا ۸۱: میثاق النبیین ۸۳: افغیر دین الله ۸۴: لا نفرق بین احد ۸۵: دینی غیر اسلام مقبول نیست. ۹۰: کفر بعد ایمان ۹۱: ملءُ الارض ذهبا ۹۲: تنالوا البر ۹۳: حرّم اسرائیل ۹۷ – ۹۶: اول بیت – مقام ابراهیم ۹۹ – ۹۸: اهل کتاب ۱۰۱: یعتصم بالله ۱۰۲: حق تقاته ۱۰۳: حبل الله ۱۰۴: امر به معروف و نهی از منکر –۱۰۸ – ۱۰۶: تبیض وجوه– وتسود وجوه ۱۱۰: خیر امت ۱۱۲: یکفرون بایات الله ویقتلون الانبیا ۱۱۳: امت قائمه ۱۱۴: امر به معروف و نهی از منکر۱۱۶: اموال و اولاد برای کفار سودی ندارد ۱۱۸: با بی دینان دوستی نکنید ۱۲۱: جنگ احد ۱۲۴: در جنگ بدر ۳ هزار فرشته مسلمین را یاری دادند ۱۳۰: تحریم ربا ۱۳۳: سارعوا الی مغفره ۱۳۴: کاظمین الغیظ ۱۴۴: محمد (ص) ۱۴۵: اجل هر کس در لوح قضای خدا ثبت است ۱۵۴: کسی که موقع مرگش رسیده اگر در قتلگاه هم نباشد، با پای خود به قتلگاه می رود ۱۵۷: هر کس در راه خدا کشته شود این بهترین چیزی است که در حیات دنیا با خود می برد ۱۶۰: اگر خدا شما را یاری کند محال است کسی بر شما غالب شود و اگر شما را خوار سازد چه کسی می تواند نجاتتان دهد ۱۸۰: افراد بخیلی که از اموالشان به فقرا نمی دهند این اموال در قیامت زنجیر گردنشان می شود. ۲۰۰: صبر کنید.

۴ سوره نساء

۴ – سوره نسا ء = زنان = نساء الکبری .

مدنی است و ۱۷۶ آیه دارد.

☼ نکته:

در قرآن کریم سه سوره به نام «زن» اختصاص دارد:

۱ – «نساء» یا «نساء الکبری» ۲ – «طلاق» یا «نساء الصغری» یا «نساء القصری» ۳ – «مریم».

خلاصه مطالب: هدف این سوره بیان احکام ازدواج، تعدد زوجات، محرمات نکاح و غیره و احکام ارث، نماز، جهاد، شهادت، تجارت و نیز سخنی درباره اهل کتاب است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱)

ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا دارید و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است (۱)

در تفسیر دو عبارت «و خلق منها زَوجها» و «نفس واحده» ، سه نظر متفاوت وجود دارد:

۱ – نظر صاحب جوامع، ج ۱، ص ۵۴۷: منظور از نفس واحد فقط حضرت آدم (ع) است و خداوند شما و مادرتان حوّا را از آدم آفرید و منظور از «زوجها» حضرت حواست و معنی عبارت اول این است که خداوند آدم (ع) را از خاک آفرید و حوّا (ع) را از یکی از دنده های او پدید آورد.

۲ – نظر صاحب المیزان، ج ۷، ص ۲۳۱: مقصود از «نفس واحد» ، آدم و از «زوجها» ، زنِ اوست و این دو، پدر و مادر نسل کنونی است و منظور از «و خلق منها زوجها» این است که همه افراد از دو فرد خلق و نشو یافته اند و نه به آن معنی باشد که جفت او را از جزء بدن وی آفریده باشد. به عبارتی این نظریه که «خداوند زنِ آدم را از دنده وی آفریده» هیچ شاهدی از خود آیه بر آن نمی توان یافت. (صاحب المیزان نظریه سوم را هم رَد کرده است).

۳ – منظور هر زن و شوهری است که نسل انسانی بر محور آن می چرخد.

«بث» : به معنای جدا شدن چیزی است. و هم به معنای «غم و اندوه» است.

در تفسیر عبارت (و بثّ منهُما رجالاً کثیراً) دو تعبیر وجود دارد:

۱ - در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۳۱، آمده است: نسل انسان به آدم و زنش برمی گردد بدون آنکه در پیدایش این نسل کسی جز آن دو همراهی کرده باشد. به عبارتی پسران آدم با خواهران خودشان ازدواج کرده اند و در آن موقع حرمتی در این عمل وجود نداشته است.

۲ - بعضی ها گفته اند: فرزندان آدم با افرادی غیر از خود ازدواج کرده اند (فرشته یا جن) و در این باره هم روایاتی نقل کرده اند. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۴۵، از امام صادق (ع): شاید تو فکر می کنی خداوند جز شما بشری نیافریده است، به خدا قسم که خداوند هزار هزار آدم آفریده که شما در آخر این سلسله هستید.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۴۶، از کتاب خصال، از امام صادق (ع):

خدای تعالی ۱۲ هزار عالم آفرید که هرعالمی از آنها بزرگتر از هفت آسمان و زمین است.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۴۶، از کتاب خصال، از امام باقر (ع):

خداوند از آن روز که زمین را آفریده، هفت عالم در آن پدید آورد و انسانهای این عوالم از فرزندان آدم نبوده اند و خلقتشان از ادیم زمین است و خداوند آنها را یکی پس از دیگری با جهان مربوط به خودشان در زمین منزل داد و سپس آدم را آفرید و فرزندانش را از او پدید آورد.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۴۶، از نهج البیان، از امام باقر (ع):

خداوند متعال وقتی آدم را آفرید قسمتی از خاک زیاد آمد، حوّا را از آن آفرید. (و این بیان که) می گویند خداوند او را از دنده ای از دنده های آدم آفرید، دروغ است.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۴۶، از کتاب احتجاج، از امام سجاد (ع): دو برادر (هابیل و قابیل) با خواهران خود ازدواج کردند، همان طور که زوجه آدم را از خود او آفرید و برای او حلالش کرد.

☼ مؤلف:

از تفاسیر دیگر روایاتی آمده که ازدواج خواهر و برادر همیشه حرام بوده و هابیل و قابیل با خواهران خود ازدواج نکرده اند و نیز حوّا از دنده آدم خلق شده است (والله اعلم).

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

خدای متعال می فرماید: صله ی رحم کنید که این عمل در زندگی دنیا برای شما پایدارتر و در آخرت برایتان بهتر است: «الَّذِی تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ».

در کافی، ج ۳، ص ۲۲۱، چ۱، از امام صادق (ع): صله رحم باعث پاکیِ اعمال، فزونیِ اموال، رفعِ بلا، سهولت در حسابرسی و تأخیر در اجل می گردد.

وَآتُواْ الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلاَ تَتَبَدَّلُواْ الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا **(۲)** وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُواْ فِي الْيَتَامَى فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُواْ فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلاَّ تَعُولُواْ **(۳)** و اموال یتیمان را به آنان [باز] دهید و [مال پاک] و [مرغوب آنان] را با [مال] ناپاک [خود] عوض نکنید و اموال آنان را همراه با اموال خود مخورید که این گناهی بزرگ است (۲) و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد دو یا سه یا چهار به زنی گیرید پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک [زن آزاد] یا به آنچه [از کنیزان] مالک شده اید [اکتفا کنید] این [خودداری] نزدیکتر است تا به ستم گرایید (۳)

☼ نکته:

اعراب جاهلیت، دختران یتیم را به عنوان همسر گرفته و پس از تسخیر اموالشان، آنها را از خانه بیرون می راندند. قرآن کریم این عمل را نهی نموده و می فرماید: «و آتوا الیتامی ... » و نیز می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا» (نساء ۱۰). پس از نزول این دو آیه، مسلمین ترسیدند و از پذیرش ایتام خودداری کرده یا آنها را از خود اخراج نموده و آنها هم که اخراجشان ننمودند، غذایشان را جدا نموده و اگر هم مقداری از غذای آنها باقی می ماند کسی به آن دست نمی زد که مبادا تجاوزی به حقوقشان کنند، این جریان موجب حرج عظیمی برای مسلمین شد، تا اینکه این آیه نازل شد: «وَيسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ ان الله عزیز حکیم» = «از تو راجع به یتیمان سؤال می کنند، بگو اصلاح آنان بهتر است و اگر با آنها

آمیزش کنید برادران دینی شما هستند و خدا مصلح را از مفسد باز می شناسد و اگر خدا می خواست شما را در زحمت و تعب می انداخت همانا که خدا عزیز و حکیم است» (۱).

☼ نکته:

در اینکه چه ارتباطی بین رعایت عدالت در مورد یتیمان و حلال بودن ازدواج یک مرد با حداکثر چهار زن وجود دارد، مفسرین تعابیر مختلفی ارائه داده اند از جمله:

۱ - معنای آیه «و ان خفتم ... » این است که: اگر می ترسید در مورد یتیمانی که در کنار شما و تحت تربیت شما می باشند رعایت عدالت نکنید، پس با آنها نکاح کنید (یک تا چهار زن).

۲ - مردم نسبت به امور ایتام مراقبت جدی داشتند ولی نسبت به زنان، جدیت و عدالتی نداشته و زنان زیادی را نکاح می کردند لذا خداوند این آیه را فرستاد تا بفرماید: «همانگونه که با ایتام باید عدالت کنید، لازم است که در مورد زنان نیز رعایت شده و بیش از چهار زن نگیرید».

۳ - همانطور که از ولایت ایتام خودداری می کنید پس لازم است از «زنا» هم خودداری کرده و عمل نکاح را انجام دهید. و چندین تعبیر از این قبیل...

اما در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۸۰ تا ۲۸۴، با ردِ نظرات بالا، آورده است: بین دو آیه ارتباط وجود دارد و معنی چنین است (والله اعلم): «در مورد ایتام پرهیزکار باشید و اموال ناپاک خود را به اموال پاک آنان تبدیل مکنید و اموال آنها را به ضمیمه اموال خودتان نخورید، حتی اگر می ترسید که نتوانید نسبت به دختران یتیم بر طبق عدالت رفتار کرده و مایل هم نیستید که آنها را نکاح کنید، آنان را واگذارید و از زنان دیگری که شما را خوش آید، یک – دو – سه و چهار تا بگیرید».

☼ مؤلف:

هم نظر صاحب المیزان و هم نظرِ اول را می توان به آیه شریفه بسط داد و شاید معنای آیه شریفه چنین باشد (والله اعلم): «وقتی ایتامِ تحتِ سرپرستی تان به سن بلوغ و رشدِ غیرِ سفاهت رسیدند، اموالشان را به آنها برگردانید اما اگر به دلایلی دخترانِ یتیم بعد از بلوغ هم در سرپرستی شما ماندند و اگر می ترسید که نتوانید عدالت را در مورد آنان به صورت سرپرستی رعایت کنید و آنها نیز مایل به ازدواج شما باشند، تنها تا چهار زن از آنها را تزویج نمایید تا به صورت همسر شدن بتوانید عدالت را بینشان برقرار کنید چرا که شرط تعدد زوجات عدالت است.

۱- بقره ۲۲۰

ولی اگر آنها مایل به ازدواج شما نیستند و یا شما نمی توانید بین زنان یتیم عدالت برقرار کنید پس یتیمان را به عدالت و پرداخت اموالشان با گرفتن شاهد بهره مند سازید، اما می توانید از زنان دیگری تا چهار زن بگیرید به شرط آنکه عدالت را در بینشان برقرار کنید» . به عبارتی کلمه «نساء» را هم می توان به سایر زنان و هم به دختران یتیمِ تحت سرپرست، تعبیر کرد. (والله اعلم).

☼ نکته:

در آیه شریفه شرط حلیت چهار زن را منوط به رعایت عدالت فرموده است. بنابراین کسی که نتواند عدالت را برقرار سازد نمی تواند بیش از یک زن داشته باشد ...

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۹۵، از کافی، از امام صادق (ع):

اگر مردی چهار زن داشت و یکی را طلاق داد؛ نباید قبل از اتمام عده او، زن پنجمی گیرد.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع):

غیرتْ مخصوص مردان است، لذا خداوند بیش از یک مرد را بر زن حرام فرمود، ولی به مرد چهار زن را اجازه داده است و خداوند بزرگواتر از این است که به زن حمیت و غیرت دهد و در عین حال اجازه می دهد که مردش با داشتن یک زن، سه زنِ دیگر نیز اختیار کند.

از همان منبع، از علل، از امام رضا (ع): (در حلیت چهار زن برای مرد و حرمت بیش ازیک مرد برای زن)

اگر مرد چهار زن بگیرد، هر فرزندی که به دنیا آید منسوب به اوست در صورتی که اگر زنی دو شوهر یا بیشتر اختیار کند، پدر فرزند او معلوم نخواهد بود، زیرا شوهران همه در نکاح با آن زن شریکند و این جریان موجب فساد انساب و مواریث و معارف خواهد بود.

دلایلی در تعدد زوجات:

۱ – عمر زنان بیشتر از مردان است، به عبارتی بعد از مرگ مردان، تعدادی از زنان مهیای ازدواج وجود دارد که مردانی در برابرشان نباشد.

۲ – تولید نسل در مردان تقریبا تا ۸۰ الی ۱۰۰ سالگی و در زنان حداکثر ۵۰ سالگی است یعنی دو برابر زنان.

۳ – جنگ و کشتارها و سایر حوادث به مراتب در مردان بیشتر از زنان قربانی به جا می گذارد.

۴ – فطرت زن طوری است که چه بسا ثلث دوران مصاحبتش با مرد از قبیل، عادات زنانگی، ایام حمل، شیر خوارگی و غیره از عمل نزدیکی معذور باشد در صورتی که مرد این عذر را ندارد.

۵ - از آن

ص :۳۷۷

گذشته اسلام، این عمل را بر کسی واجب نکرده و حتی شرایطی را هم قید کرده که رعایت آن واقعاً مشکل و شاید محال است و آن عدالت بین زنان می باشد.

بحثی مربوط به تعدد زنان پیغمبر (ص):

حکم تجویز «تعدد زوجات بیش از چهار» و نیز حکم «روزه وصال» از مختصات آن حضرت بود که سایر افراد امت از آن ممنوع بودند. «روزه وصال» یعنی دو روز یا بیشتر را به طور پیوسته روزه بگیرد و یا یک روز را پس از غروب به نیت روزه باشد (بعد از غروب را هم داخل روزه باشد) و یا شام خود را نیت سحر خوردن نموده شب را هم داخل روزه کند.

و اما در خصوص اعتراضاتی که به این موضوع شده باید گفت:

اولاً: حضرت (ص) در دوران جوانی و تا سنِ حدودِ ۵۰ سالگی، یعنی تقریبا بیشتر عمرِ شریفش را تنها با یک زن {خدیجه (س)} به سر برد. بنابراین اگر هم قرار بود این اعتراض بی جا که (العیاذ بالله) نسبت «شهوت رانی» داده اند را بررسی کنیم باید گفت: قوه شهوت در سنین نوجوانی و جوانی غالبتر است پس چرا در این سنین آن بزرگوار زوجهای بیشتری اختیار نکرد؟!

دوماً: بیشتر زنانی که حضرت تزویج نمود، شوهر دیده و بعضی ها هم پیر بودند و به خاطر مصالحی از جمله کسب نیرو و تأمین مخارجشان در جهت ترویج سنت جاریه ای میان مؤمنین در حفظِ بیوگان از بیچارگی و درماندگی و مواردی از این قبیل بوده است.

سوماً: آنجناب از نظر جمال و زیبایی از حضرت یوسف (ع) هم برتر بوده اند، طوری که آرزوی اکثر زنان، همسری با آن حضرت (ص) بود و لذا تفاوت سنی در برخی از همسرانش، نه تنها اشکالی محسوب نمی شد که حتی برتری جسمی و ظاهری آن حضرت بر همسرانش بود.

چهارماً: حضرت رسول (ص)، مؤید به عصمتِ مطلقه اند و تمام اعمال و رفتارشان از جانب خداوند متعال مورد تأیید و به امر الهی بوده است، از جمله تعدد زوجات.

☼ مؤلف:

متأسفانه برخی از کوردلان؛ نسبتهای ناروایی به حضرت رسول (ص) و اهل بیت (ع) در این خصوص زده اند و این نتیجه عدم شناخت آنها نسبت به عصمت و طهارت است. اگر

بپذیرند و یقین داشته باشند به اینکه اهل بیت (ع) حتی چشم بر هم زدنی از یاد خدا غافل نبوده اند، دیگر اعمال و رفتارشان را زیر سؤال نخواهند برد، چرا که یاد خدا مانع گناه و یا ترک اولی در آنها و در همه انسانها خواهد شد و اگر کسی گناهی کند به دلیل غفلت از وجود حق تعالی است و این خصیصه در عصمتِ طهارت (ع) نیست. چه بسا حضرت (ص) تمایلی به تعدد ازدواج نداشته و این عمل را صرفاً به خاطر مصلحت اسلام و به فرمان حضرتِ دوست انجام داده است.

وَآتُواْ النَّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا (۴) وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُواْ لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا (۵) وَابْتَلُواْ الْيَتَامَى حَتَّىَ إِذَا بَلَغُواْ النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُواْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلاَ تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُواْ وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُواْ عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللّهِ حَسِيبًا (۶)

و مهر زنان را به عنوان هدیه ای از روی طیب خاطر به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند آن را حلال و گوارا بخورید (۴) و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام [زندگی] شما قرار داده به سفیهان مدهید و[لی] از [عواید] آن به ایشان بخورانید و آنان را پوشاک دهید و با آنان سخنی پسندیده بگویید (۵) و یتیمان را بیازمایید تا وقتی به [سن] زناشویی برسند پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید اموالشان را به آنان رد کنید و آن را [از بیم آنکه مبادا] بزرگ شوند به اسراف و شتاب مخورید و آن کس که توانگر است باید [از گرفتن اجرت سرپرستی] خودداری ورزد و هر کس تهیدست است باید مطابق عرف [از آن] بخورد پس هر گاه اموالشان را به آنان رد کردید بر ایشان گواه بگیرید خداوند حسابرسی را کافی است (۶)

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۹۷، از کافی، از امام صادق (ع):

مرد نمی تواند به چیزی که به زنش بخشیده رجوع کند و همچنین زن هم نباید آنچه را که به مردش هبه کرده است پی بگیرد خواه طرف آن را قبول کرده باشد یا نه، «و لا تأخذوا مما ... » و «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ ... » و این هم مهریه و هم هبه است.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۹۷، از عیاشی آورده است:

مردی خدمت امیرالمؤمنین (ع) آمده از دل درد خود شکایت کرد، حضرت فرمود: آیا زن داری؟ گفت: بلی. فرمود: بگو تا خودش چیزی از مال پاکیزه خویش را به تو ببخشد و با آن عسل بخر، سپس آبی را که از آسمان فرود آمده باشد بر آن بریز و سپس آنرا بیاشام. چه آنکه در قرآن کریم می فرماید: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا» (ق ۹) و می فرماید: «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاس» (نحل ۶۹) و می فرماید: «فَإِن طِبْنَ ... فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۹۹، از عیاشی، از امام حسین (ع):

«السفهاء» کسی است که به او اطمینان نداشته باشی. و کسی که شرب خمر کند سفیه است.

از همان منبع، از قمی، از امام باقر (ع):

مراد از سفها زن و فرزند است و این در صورتی است که مرد بداند آنها سفیه و مفسدند و سزاوار نیست آنان را مسلط بر اموالشان کند چه آنکه خداوند آنرا مایه قوام زندگی قرار داده است.

از همان منبع، از فقیه، از امام صادق (ع):

«وابتلوا الیتامی» ، دلیل بر رشد و قدرت بر حفظ و نگهداری مال است

از همان منبع، از عیاشی، از امام حسین (ع):

آنان یتیمانند، اموالشان را به آنان ندهید تا به مرحله رشد برسند.

از همان منبع، از تهذیب، از امام صادق (ع): (در خصوص آیه: و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف)

فقیر کسی است که ممرِ معاشی نداشته باشد و چنین کسی می تواند به مقدار متعارف از اموال یتیم ارتزاق کند و این در صورتی است که فعالیت خود را نیز در طریق مصالح آن یتیم به کار انداخته باشد و در عین حال اگر بودجه مال یتیم ضعیف است نباید از آن برداشت کند.

از همان منبع، از تفسیر عیاشی، از امام جعفر (ع): (در خصوص آیه: فان آنستم ...)

اگر دید که از دوستداران آل محمد (ص) هستند آنان را بلند مرتبه گردانید.

نکته ای از المیزان، ج ۷، ص ۲۹۹: باید دانست که این معنی از قبیل تطبیق مفاهیم باطنی قرآن بر مصادیق است و در توضیح حدیث باید گفت: ائمه اطهار (ع) پدران مؤمنینند و مؤمنین اگر پیوند

۱- نساء ۴

خود را با ائمه (ع) قطع کنند، ایتامی خواهند بود که پدران خود را از دست داده اند. و باید از طریق معارف حق و تعالیم اهل بیت (ع) به آنها، مرتبه و مقام آنها را ترفیع درجه داد.

لِلرِّجالِ نَصيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصيباً مَفْرُوضاً (۷)

وَ إِذا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۸)

وَ لْيَخْشَ الَّذينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَديداً (۹)

إِنَّ الَّذينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فى بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعيراً (۱۰)

يُوصيكُمُ اللَّهُ فى أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ وَ إِنْ كانَتْ واحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بِها أَوْ دَيْنٍ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ لا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَريضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَليماً حَكيماً (۱۱)

وَ لَكُمْ نِصْفُ ما تَرَكَ أَزْواجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصينَ بِها أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَيْنٍ وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذلِكَ فَهُمْ شُرَكاءُ فِى الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بِها أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَليمٌ حَليمٌ (۱۲)

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ (۱۳)

وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فيها وَ لَهُ عَذابٌ مُهينٌ (۱۴)

برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود بر جای می گذارند، سهمی است؛ و برای زنان نیز، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می گذارند، سهمی؛ خواه آن مال، کم باشد یا زیاد؛ این سهمی است تعیین شده و پرداختنی (۷) و اگر به هنگام تقسیم (ارث)، خویشاوندان (و طبقه ای که ارث نمی برند) و یتیمان و مستمندان، حضور داشته باشند، چیزی از آن اموال را به آنها بدهید! و با آنان به طور شایسته سخن بگویید! (۸) کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود بیادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! از (مخالفت) خدا بپرهیزند و سخنی استوار بگویند (۹) کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند، (در حقیقت،) تنها آتش می خورند؛ و بزودی در شعله های آتش (دوزخ) می سوزند (۱۰) خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد؛ و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست؛ و اگر یکی باشد، نیمی (از میراث،) از آن اوست. و برای هر یک از پدر و مادر او، یک ششم میراث است، اگر (میت) فرزندی داشته باشد؛ و اگر فرزندی نداشته باشد و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند، برای مادر او یک سوم است (و بقیه از آن پدر است)؛ و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش

یک ششم می برد (و پنج ششم باقیمانده، برای پدر است). (همه اینها،) بعد از انجام وصیتی است که او کرده و بعد از ادای دین است - شما نمی دانید پدران و مادران و فرزندانتان، کدامیک

ص: ۳۸۱

برای شما سودمندترند!- این فریضه الهی است؛ و خداوند، دانا و حکیم است (۱۱) و برای شما، نصف میراث زنانتان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند؛ و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شماست؛ پس از انجام وصیتی که کرده اند و ادای دین (آنها). و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید؛ و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آن آنهاست؛ بعد از انجام وصیتی که کرده اید و ادای دین. و اگر مردی بوده باشد که کلاله [= خواهر یا برادر] از او ارث می برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند)؛ و اگر بیش از یک نفر باشند، آنها در یک سوم شریکند؛ پس از انجام وصیتی که شده و ادای دین؛ بشرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین،) به آنها ضرر نزند. این سفارش خداست؛ و خدا دانا و بردبار است (۱۲) اینها مرزهای الهی است؛ و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، (و قوانین او را محترم بشمرد،) خداوند وی را در باغهایی از بهشت وارد می کند که همواره، آب از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن می مانند؛ و این، پیروزی بزرگی است! (۱۳) و آن کس که خدا و پیامبرش را نافرمانی کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می کند که جاودانه در آن خواهد ماند؛ و برای او مجازات خوارکننده ای است (۱۴)

☼ نکته:

آیات ۷ تا ۱۴ مربوط به احکام ارث است.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۱ و۱۲، از عیاشی، از ابوالحسن (ع):

خداوند در (غصب) مال یتیم دو عقوبت وعده کرده است. یکی عقوبت اخروی که آتش است و دیگری عقوبت دنیوی. و به آیه «ولیخش الذین ... » اشاره کرد و فرمود: مقصود آیه این است که سر فرزندانش می آید آنچه بر سر این یتیمان آورده باشد.

از همان منبع، از عیاشی، از حضرت صادق (ع): هر کس ستمی بنماید خداوند کسی را بر او مسلط می کند که او یا فرزند او یا فرزندِ فرزندِ او را آزار نماید و فرمود: «و لیخش الذین ... ».

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): در مورد دو ضعیف از خدا بترسید، یتیم و زن، خدا پدر او را گرفت پس سفارش او را کرد و او را مبتلا کرد و دیگران را نیز به او مبتلا کرد.

☼ نکته:

سهم پدر به اندازه دو دختر است –اگر فرزندان، دو دختر و بیش از دو دختر بود «دو سوم» ارثیه از آنهاست –اگر یکی بود «یک دوم» –اگر فرزند داشت سهم پدر و مادر هر کدام «یک ششم» است –اگر فرزند نداشت مادر «یک سوم» و اگر برادرانی داشت مادر «یک ششم» می برد. همه اینها بعد از ادای دین است. (۱).

اگر فرزندی نبود میراث مرد «یک دوم» و اگر بود «یک چهارم» است –اگر فرزندی نبود میراث زن «یک چهارم» و اگر بود

«یک هشتم» است بعد از ادای دین – مردی که کلاله (خواهر

ص :۳۸۲

۱- آیه۱۱

یـا برادر) از او ارث می برد یـا زنی که برادر یا خواهری دارد، سـهم هر کـدام «یک شـشم» است و اگر بیش از یک نفر باشـند همه شریک در «یک سوم» هستند پس از ادای دین. (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۳۰ و۳۱، از کافی، از امام باقر (ع):

آن کس که عـدد ریگ بیابان عالـج را می داند هر آینه می داند که سـهام ارث بر شـش تا، عول نمی کند اگر وجهش را می دانستید از شش تجاوز نمی کردید.

☼ نکته:

سهم ارثی که در قرآن آمده، شش وجه است:

۱– نصف ۲/۱ (یک دوم) ۲ – ثلثان ۳/۲ (دو سوم) ۳– ثلث ۳/۱ (یک سوم)

۴ - ربع ۴/۱ (یک چهارم) ۵ – سدس ۶/۱ (یک ششم) ۶– ثمن ۸/۱ (یک هشتم)

این سـهام گـاهی بـا یکـدیگر یکجـا جمع می شونـد و مزاحمت ایجاد می کننـد که در این صورت کیفیت رد را بایـد به کتب حدیث و فقه رجوع داد. و نباید در فرایض عول قائل شد.

از همـان منبـع، از درمنثـور، از ابن عبـاس: اول کسـی که در فرایض (عـول) قائـل شـد عمر بـود، وقـتی به اشـکال فروض ارث برخورد، گفت: به خـدا قسم نمی دانم با شـما چه رفتار کنم؟ به خـدا نمی دانم کدام مقدم و کدام مؤخرید. و در این مال بهتر آن می بینم که بین شـما بحصه هایی تقسیم نمایم (یعنی به تمام شـما نسبت به قسـمتهای ارث، ضـرری وارد کنم، لـذا مقـدارِ نقصِ فرایضْ از ارثیه را بین تمامِ ورثه توزیع کرد و به همه نقص وارد کرد).

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع)، از امیرالمؤمنین (ع):

سپاس خداوندی را که مقدم نمی شود چیزی که مؤخر کرده و مؤخر نمی شود چیزی را که مقدم باید باشد. سـپس دسـتش را به دست دیگر نواخت و فرمود: ای ملتی که بعـد از پیامبر (ص) سـرگردان شدید، اگر آن را که مقدم کرده، مقدم کرده بودید و آن را که مؤخر کرده، مؤخر کرده بودیـد و ولایت و وراثت را در جایی که خـدا قرار داده بود، قرار می دادید و به ولی خدا ستمکاری و کج روی نمی کردید، سهمی از فرایض خدا نیز برگشت نداشت، حتی دو نفر هم در حکم خدا اختلاف پیدا نمی نمودند، امت در هیچ یک از اوامر خدا نزاع نداشت مگر اینکه علی

۱- آیه ۱۲

(ع) آن را از کتاب خدا عالم بود. پس نتیجه بدکاری و تفریطی که به دست خود کردید بچشید و هرگز خدا به بندگان ستم نمی کند و زود باشد که ستمکاران می فهمند که به کجا برگشت می کنند.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع): کلاله کسی است که پدر و فرزند نباشد. و نیز از آن حضرت آمده: «و ان کان رجل یورث کلاله» مقصود آیه فقط برادران و خواهران مادری است.

از همان منبع، از معانی، از امام رضا (ع): (درعلت نصف بودن سهم ارث زن نسبت به مرد، فرمود:)

زیرا زن وقتی زناشویی کرد مالی می گیرد ولی مرد مالی می پردازد، لذا سهم مردان در ارث بیشتر است. و علت دیگر آن است که زنْ جزءِ عایله ی مرد است، اگر محتاج باشد بر عهده مرد است که نفقه و سایر مخارج او را بدهد ولی بر عهده زن چنین چیزی نیست.

مراحل ارث:

۱ – پرداخت قرض و دین، وجوه شرعی و مخارج تدفین و غیره از کل ارث.

۲ – سهم همسر: دو حالت دارد: الف- بدون فرزند باشد: مرد، ۲/۱ (نصف) کل ارث را می برد و زن، ۴/۱ (ربع) کل را (و بقیه را سایر ورثه می برند.)

ب- صاحب فرزندباشد: مرد، ۴/۱ (ربع) کل ارث را و زن، ۸/۱ (ثمن) کل را و بقیه را سایر ورثه می برند.

☼ نکته:

اگر میت بیش از یک زن داشته باشد سهم فوق (۴/۱ یا ۸/۱) بین آنها تقسیم می شود.

☼ نکته:

زنی که از میت فرزند ندارد از زمین خانه (نه هوایی آن) ارث نمی برد.

۳ – سهم خویشاوندی: سه دسته اند: الف- پدر و مادر و اولاد یا اولادِ اولاد هر چه پایین روند. تا یک نفر از این دسته هست به دسته دوم ارث نمی رسد.

ب- جد (پدر بزرگ) و جده (مادر بزرگ) و خواهر و برادر یا اولادشان هر چه پایین روند. تا یک نفر از این دسته هست به دسته سوم ارث نمی رسد.

ج- عمو و عمه و دایی و خاله یا اولادشان به پایین.

نکاتی در مورد ارث: {منظور از ممیز در تمام موارد، کسر است، مثلاً ۳/۲ یعنی «دو، سوم» }

۱ - اگر وارث فقط پدر و مادر باشد، پدر ۳/۲ و مادر ۳/۱ (از مانده ارث) را می برد.

۲ - اگر میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنها

ص: ۳۸۴

پدری باشند اگر چه اینان ارث نمی برند ولی: پدر ۶/۵ و مادر ۶/۱ می برد.

۳ – وارث پـدر و مادر و یک دختراست: الف– با شـرط این که فامیلِ دیگری نداشـته باشـد: پدر ۵/۱ و مادر ۵/۱ و دختر ۵/۳ ب– با شرط بند ۲: پدر ۶/۱ و مادر ۶/۱ و دختر ۶/۳ + ۶/۱ باقی مانده ÷ ۴، پدر ۴/۱ و دختر ۴/۳.

۴ – وارث پدر و مادر و یک پسر و بیشتر: پدر ۶/۱ و مادر ۶/۱ و پسر یا بچه ها ۶/۴.

۵ – وارث یک پسر و بیشتر با یک ولد (پدر یا مادر) باشد: بچه ها ۶/۵ و ولد ۶/۱.

۶ – وارث یک دختر با یک ولد: دختر ۴/۳ و ولد ۴/۱.

۷ – وارث چند دختر با یک ولد: دختران ۵/۴ و ولد ۵/۱.

طُرق ارث بردن: ۱ – به فرض.

۲ – به قرابت.

۳ – به فرض و قرابت.

فرایض: سهامی را گویند که شارع مقدس برای آنها معین نموده است و شش سهم است:

اول: نصف (۲/۱): ۱: شوهر در صورت نداشـتن اولاد برای زوجه ۲: دختر در صورت منحصر به فردی ۳: خواهر پدر و مادری یا پدری در صورت منحصر به فردی.

دوم: ربع (۴/۱): ۱: شوهر، درصورت فرزند داشتنِ زن ۲: زن، درصورت فرزند داشتنِ شوهر.

سوم: ثمن (۸/۱): فقط نصیب زوجه در صورت فرزند داشتن از شوهر می شود.

چهـارم: دو ثلث (۳/۲): ۱: دو دختر یـا زیادتر، وقتی فرزنـد ذکوری نباشـد. ۲: دو خواهر یـا بیشتر، ابوینی یا پـدری در صورت نبودن برادر.

پنجم: ثلث (۳/۱): ۱: کلاله امی هر گاه از یک نفر زیادتر باشد ۲: مادر، وقتی میت فرزند و برادر نداشته باشد.

ششم: سدس (۶/۱): کلاله امی هرگاه منفرد باشد، پدر و مادر هرگاه میت فرزند داشته باشد.

☼ نکته:

هر گـاه صاحبـان فرض و قرابت بـا هم جمع شونـد بایـد اول نصیب صاحبـانِ فرض را خـارج کرد و بعـداً آنچه باقی بمانـد به

صاحبانِ قرابت داد.

☼ نکته:

هیچ وقت فرایض از شش سهم بیشتر نمی شود و عول (زیاد کردن سهام از شش

سهم) بر خلافِ نصِ قرآن و احادیث اهل بیت (ع) است. و اولین کسی که عول کرد عمر بود.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۸۰۵، چ۲، آورده است: عده ای از حضرت ابی عبدالله (ع) پرسیدند: چرا سهام ارث شش سهم است (و بیشتر از آن نیست). حضرت (ع) فرمود: چون انسان از شش چیز آفریده شده است چرا که حق تعالی فرموده: «ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ... » انسان را از گلِ خالص آفریدیم، سپس او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم، آن گاه نطفه را علقه نمودیم، پس از آن علقه را مضغه گردانیدیم، بعد مضغه (گوشت پاره) را استخوان و سپس بر استخوان گوشت پوشانیدیم.

☼ نکته:

برای حکم مذکور علت دیگری هم هست و آن این است که مستحقینِ ارث و آنهایی که همیشه ارث می برند شش نفر می باشند به این شرح: پدر، مادر، پسر، دختر، شوهر و زن.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۸۰۳، چ۲، از حضرت علی (ع): ستم در وصیت از معاصیِ کبیره است.

از همان منبع، از حضرت ابی عبدالله (ع): (در ذیل آیه۱۸۲ بقره: «فمن خاف من موصٍ جنفاً» فرمود:)

مقصود این است که شخص در هنگام وصیت ظلم و ستم کند به این نحو که بیشتر از ثلثِ مالش را مورد وصیت قرار دهد.

از همان منبع، ص ۸۰۵، از امام صادق (ع): کسی که در وصیتش به عدالت رفتار کند مثل این است که مال مورد وصیت را در زمان حیاتش صدقه داده و کسی که به جور و ستم عمل کند خدا را روز قیامت ملاقت کند در حالی که حق تعالی از او اعراض دارد.

از همان منبع، ص ۸۱۵، آورده است: عبدالله بن سنان از حضرت ابی عبدالله (ع) پرسید: برای چه میراث مرد دو برابر زن است؟ فرمود: زیرا در مقابل آن خداوند برای زنان مهریه قرار داده است. (از همان منبع آورده: برای اینکه بر زن نفقه و جهاد و ... واجب نیست).

وَاللاَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىَ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (۱۵) وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمَا إِنَّ اللّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا (۱۶)

و از زنـان شـما کسـانی که مرتکب فاحشه می شونـد چهار تن از میان خود [مسـلمانان] بر آنان گواه گیریـد پس اگر شـهادت دادنـد آنان [=زنان] را در خانه ها نگاه داریـد تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد (۱۵) و از میان شما آن دو تن را که مرتکب زشتکاری می شوند آزارشان دهید پس اگر توبه کردند و درستکار شدند از آنان صرفنظر کنید زیرا خداوند توبه پذیر مهربان است (۱۶)

نکته: این دو آیه شریفه معروف به آیه «اتیان فاحشه» یا «یَأْتِینَ الْفَاحِشَه» است.

فاحشه: به معنای زشتی و بدکاری است و بر سه معنا اطلاق می گردد:

۱ – مساحقه: از «سحق» می آید و به معنای ارتباط جنسی دو زن می باشد.

۲ – لواط: به معنای ارتباط جنسی دو مرد است.

۳ – زنا: به معنای ارتباط جنسی یک مرد با یک زن می باشد.

با توجه به معنای سه وجهی «فاحشه» مفسرین تعابیری به شرح ذیل آورده اند:

۱ – بعضـی از مفسرین من جمله صاحبِ المیزان (ج۸، ص ۴۹) معتقدنـد که منظور از فاحشه «زنا» است و این حکم به صورت موقت و ابتدایی بوده که بعداً توسط آیه تازیانه (نور۲) نسخ شد.

این گروه در تأییـدِ منسوخ شـدنِ آیه فوق به این روایت اسـتناد کرده اند: امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: از جمله قوانین مردم در جاهلیت این بود که زن زنا کار را در خانه حبس می کردنـد تا آنگاه که مرگ او فرا می رسـید و اگر مردی زنا می کرد او را از مجـالس خـود طرد می کردنـد و بـه وی ناسـزا گفتـه و آزارش می دادنـد و غیر از ایـن، مجـازات دیگری را نمی شـناختند. خداوند تعالی در آغاز اسلام چنین گفت: «واللاتی یأتین الفاحشه من نسائکم...» و «واللذان یاتیانها منکم...» پس از آنکه عده مسـلمانان زیـاد شـد و اسـلام قوت یـافت و مردم از رفتار های دوره جاهلیت ترسـیدند، خداونـد این آیه را نازل کرد: «الزانیه و الزانی فاجلدوا...» . (وسایل الشیعه، کتاب الحدود و التعزیرات، باب ۱، از اقسام حدود زنا).

۲ – بعضی از مفسرین من جمله آیت الله خویی (بیان، ص ۳۹۰ – ۳۹۵) معتقدند که منظور از

فاحشه در آیه اول، «مساحقه» و در آیه دوم لواط است. چرا که، «واللذان» به معنی دو نفر (مرد) است. و اگر منظور یک زن و یک مرد بود جا داشت از صیغه جمع استفاده شود، به عبارتی عمل جنسی دو مرد (یا لواط) می باشد و این حکم نسخ نشده و هنوز جاری است.

دلایل صاحب تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۴۹، در اثبات نظریه اول (نسخ):

الف- اشاره کردن حکم منسوخ به این که منسوخ خواهد شد با نسخ منافات دارد، در این جا حکم اولی خود اشارتی بر موقت بودن است یعنی جمله: «او یجعل الله لهن سبیلا» که ظاهرش اشعار و اشاره به حکم دیگری دارد. و اشاره کرده است به حدیثی از حضرت رسول (ص) که هنگام نزول آیه جلد (تازیانه) فرمود: «جلد همان سبیل (راه علاجی) است که خدای تعالی برای زنان زناکار قرار داده است».

ب- ضمیر «یاتیانها» قطعاً به «فاحشه» برمی گردد و مؤید آن است که این دو آیه هر دو برای بیان حکم زنا آورده شده اند و آیه دوم متمم آیه اول است، چون آیه اولی فقط متعرض حکم زن زناکار بوده و در دومی حکم مرد و زن هر دو را شرح می دهد که «زانی» و «زانیه» باید آزار ببینند و زانیه در خانه ای حبس گردد. ولی حبس با جمله: «ان تابا و اصلحا» = «اگر توبه کردند و اصلاح شدند از آنان دست بردارید» ، نمی سازد. پس مقصود، اعراض از ایذاء است نه حبس.

ج- در سنت اثبات شده که حد لواط قتل است و از پیغمبر (ص) رسیده است که هر کس عمل قوم لوط را انجام داد فاعل و مفعول هر دو را بکشید، این حکم یا حکم ابتدایی است و منسوخ نشده و یا حکمی است ناسخ آیه.

د- آیه اول مبین حکمِ زنای زن شوهردار است به دلیل آنکه آن را مخصوص زنان قرار داده نه مردان. اما آیه دوم مبین حکم زنای غیر محصنه هم برای زنان و هم مردان است.

دلایل آیت الله خویی در اثبات نظریه عدم نسخ (بیان، ص ۳۹۰ تا ۳۹۵):

الف- برداشته شدن یک حکم موقت پس از پایانِ وقتش، نسخ نیست بلکه نسخ در صورتی است که به دائمی و یا موقت بودن زمانِ حکم اشاره نگردد و حکم به ظاهر، همیشگی و دائمی

باشد و نیز نسخ با خبر واحد اثبات نمی گردد.

ب- منظور از فاحشه در آیه اول زنا نیست بلکه مساحقه است و منظور از نگهداری زنان در خانه، این است که مانع ترویج و گسترش این عمل گردد. (تا آنکه اینگونه زنان بمیرند یا توبه کنند و یا راه علاجی مثل ازدواج برای آنها مهیا شود).

ج- منظور از «واللذان» دو مرد است و فاحشه آن دو نیز لواط است نه زنا.

د- منظور از نگهداری در خانه، در آیه اول، جلوگیری از ارتکابِ گناه برای بار دوم است و این حکم مخصوص زنانی است که برای اولین بار مرتکبِ گناه شده اند اما تازیانه زدن و سنگسار نمودن، حکم مستقلی است و برای تأدیب کسانی است که کارهای قبیح را (به کرات) انجام می دهند که به حکم حبس در آیه شریفه مربوط نمی شود.

۳ - جمعی دیگر مانند ابن عباس و مجاهد و ابی جعفر النحاس گفته اند که آیه نخست مخصوص زنای زنان اعم از محصنه و غیر محصنه است و آیه دوم مخصوص زنای مردان محصن و غیر محصن است که این دو آیه با حکم سنگسار و تازیانه نسخ شده است. (۱).

☼ مؤلف:

نقدی که شاید بتوان بر این سه نظریه داد بدین شرح است: (والله اعلم)

۱ - اشکال بر نظر المیزان: اولاً: دلیلی که در بند الف آورده است، در اثباتِ نسخ نبودن آیه شریفه است نه در نسخ آن. ثانیاً: علامه عزیز گفته است: «آیه اول حکم زنای زن شوهردار (محصنه) را بیان می کند» . پس با این بیان حکمِ مردِ محصنِ زناکار چه می شود؟ که اگر این چنین بود چگونه می شود با حکمِ رجم که شاملِ مردانِ محصن هم می شود، نسخ شود؟ به عبارتی اگر حکمی نیامده باشد پس چگونه نسخی صورت می گیرد؟!!!

۲ - اشکال بر نظر آیت الله خویی:

اگر منظور و مرادِ آیت الله خویی این باشد که حکمِ این دو آیه شریفه هم اکنون هم پا برجاست، پس به حکم سنت که مساحقه و لواط و زنا را مرگ دانسته اند و نه حبس چگونه باید برخورد کرد؟ البته آیت الله خویی پاسخِ این سؤال را داده و گفته است که منظور اولین فاحشه

۱- بیان، ص ۳۱۰

است و شامل فواحشِ بعدی آنان نمی شود. ولی در خصوص آیه دوم که آن را لواطِ دو مرد دانسته، پاسخی نداده است. خلاصه این که به نظر آیت الله خویی اگر کسی برای اولین بار مرتکبِ لواط یا مساحقه شود، در خصوص زنان باید حبس شوند و در خصوص مردان باید تأدیب شده تا توبه کنند و حال این که چنین حکمی در بین فتوای هیچ یک از فقها دیده نمی شود، مثلاً در کتاب لمعه دمشقیه، شیخ محمد بن مکی معروف به شهید اول، که یکی از کتب مرجع فقه شیعه می باشد، در صفحات ۲۱۹ تا ۲۳۸ در بحثِ حدود، چنین فتوایی به چشم نمی خورد.

۳ – اشکال بر نظریه ابن عباس و مجاهد و ابی جعفر النحاس و عده ای از این گروه:

این نظریه بعید است که صحیح باشد چرا که، اولاً: اگر منظور از آیه اول زنان محصنه باشد نمی تواند توسط آیه جلد که مخصوصِ زن و مردِ مجرد است نسخ شود، از طرفی آیه اول مربوط به زنان است و با این نظریه جای خالی مردان مشهود است. ثانیاً: اگر منظور از آیه دوم هم مردانِ غیرِ محصن باشد، پس نمی تواند به حکم سنگسار نسخ شود و بلعکس.

خلاصه این که با این نظریه احکامِ مذکور طوری مخلوط می شوند که هیچ حکمی در جای خودش نمی تواند برقرار شود.

توجه: مشابهِ نظریه سوم ولی با اختلافاتی مشابه، نظراتی نقل شده یا شاید نقل شود، که همه آنها بدلیلِ در هم شدنِ حکمِ آنها نمی توانند صحیح باشند. (والله اعلم).

☼ مؤلف:

در سه یا چهار آیه شریفه از قرآن کریم به مجازاتِ رابطه ی جنسیِ نامشروع اشاره فرموده است، دو آیه موردِ بحث و آیه شریفه «جلد» = «تازیانه» بدین شرح: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» = «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند!» (۱).

در آیه جلد، به صراحت، حکمِ زانی و زانیه را (به اعتبار سنت، مجرد را) ۱۰۰ تازیانه، بیان

۱- نور ۲

فرموده است. و مفسرین هم در آن هیچ شک و شبهه ای ندارند. اما در دو آیه موردِ بحث، به کلمه «فاحشه» اشاره فرموده است و صراحتی در بیان آیه به چشم نمی خورد، به همین خاطر است که مفسرین دچار شک و اختلاف شده اند. حال این دو آیه شریفه را بدین صورت تفسیر می کنیم:

۱ – به اعتبار سنت و این جمله از آیه شریفه که می فرماید: «چهار شاهد، شهادت دهند» ، معلوم می شود که فاحشه، در معنای سه عملِ «لواط» یا «زنا» و یا «مساحقه» باید باشد.

۲ – حکم و مجازات مرتکبینِ به فاحشه، در آیه ۱۵، حبس و زندانی کردنشان تا آخر عمر می باشد تا حکمی جدید آید. و حکمِ آیه دوم، آزار و اذیتشان است تا موقعی که توبه کنند. بنابراین فاحشه یا مرتکبین به فاحشه در آیه اول با آیه دوم متفاوت است.

۳ – آیه اول اشاره به زنان دارد و مربوط به مردان نمی شود. پس فاحشه در آیه اول نمی تواند زنا باشد، چون اگر زنا باشد پس تکلیفِ مردان محصن، نامعلوم می شود و اشکالی که در بالا بر صاحبِ المیزان وارد شد پیش می آید. به عبارتی نظریه آیت الله خویی در خصوص نوع فاحشه شاید صحیح تر باشد. (والله اعلم).

خلاصه کلام: این که این دو آیه شریفه، نسخ شده باشند یا نباشند به طور قطع نمی توان گفت، تنها باید اقرار کرد: (والله اعلم).

و اما آیه چهارم که به طور غیرِ صریح و به کمک روایات اشاره به سنگسار دارد، عبارت است از: «وَكَيفَ يحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» = «چگونه تو را به داوری می طلبند؟! در حالی که تورات نزد ایشان است؛ و در آن، حکم خدا هست. (وانگهی) پس از داوری از حکم تو، (چرا) روی می گردانند؟! آنها مؤمن نیستند» (مائده۴۳). که در مورد شأن نزول این آیه شریفه، مفسران گفته اند: «زنی سرشناس از یهودیانِ خیبر در حالی که شوهر داشت، با مردی از اشراف رابطه داشت، چون از دیدگاه تورات کیفر آنان سنگسار بود و اجرای این حکم بر یهودیان سخت بود، به همکیشان خود در مدینه نوشتند که این موضوع را از پیامبر اسلام (ص) بپرسید و تلاش کنید حکم را تغییر دهد، گروهی به سرپرستی

«کعب بن اشرف» به محضر رسول خدا (ص) آمدند و از حکم رابطه زن شوهردار پرسیدند، فرمود: آیا نسبت به داوری من احترام می گذارید و آن را می-پذیرید؟ پاسخ دادند: آری، پیامبر (ص) چند لحظه سکوت کرد، جبرئیل فرود آمد و آیه را نازل کرد که در آن از تأیید حکم تورات سخن رفته است. حضرت (ص) حکم خدا را بر آنان ابلاغ نمود، ولی آنان بر خلاف تعهدشان این حکم را نپذیرفتند» . (۱).

☼ نکته:

چنان که ملاحظه می شود در قرآن کریم فقط حکم جلد یا تازیانه آمده است و برای بقیه احکام از جمله سنگسار و غیره حکمی نیامده است، بلکه این احکام به حکم سنت، می باشند.

در کتاب لمعه، ج ۲، ص ۲۲۲ و۲۲۳، حدودِ رابطه ی نامشروع را به سه قسم تقسیم کرده است:

۱ - کشتن: شامل: الف: زنا با محرم. ب- زنای کافر با مسلمان. ج- زنای اجباری (در اینحالت احصان معتبر نیست و اول شلاق خورده بعد کشته می شود).

۲ - سنگسار: شرط آن احصان است.

۳ - جلد یا شلاق: شرط آن غیرِ احصان است.

از همان منبع، ص ۲۲۸ - ۲۳۵، آورده است:

اگر مردِ آزاد و عاقل و از روی اختیار لواط کند و چهار شاهدِ مرد بر علیه او شهادت دهند، که با چشم خود دیده اند، آن مرد کشته می شود خواه محصن باشد یا نباشد.

مساحقه با شهادت چهار مرد یا با چهار بار اقرار ثابت می شود و حکم آن در بار اول ۱۰۰ ضربه شلاق است و در بار چهارم کشته می شود، ولی اگر پیش از قیامِ بینه توبه کند، حدّ از او ساقط می شود.

قیادت یعنی جمع کردن میان دو فاعلِ فاحشه (زنا یا لواط یا مساحقه) است و حدّ آن ۷۵ ضربه شلاق است.

قذف یعنی نسبت زنا یا لواط دادن به کسی است که مستوجبِ حدّ (۸۵ شلاق) است.

توجه: بحثی مشابه و روایی در ذیل آیه (نور ۲) آمده است.

۱- مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۶۹ ؛ و تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۸۸

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوَءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُوْلَئِكَ يَتُوبُ اللّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷) وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۸) توبه نزد خداوند تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند سپس به زودی توبه می کنند اینانند که خدا توبه شان را می پذیرد و خداوند دانای حکیم است (۱۷) و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان رسد می گوید اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و [نیز توبه] کسانی که در حال کفر می میرند پذیرفته نخواهد بود آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم (۱۸)

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۷۲ و۷۳، از عیاشی، از امام باقر (ع): وقتی روح به اینجا رسید (و به گلوگاه خود اشاره فرمود) توبه عالِم پذیرفته نمی باشد و توبه جاهل قبول است.

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): وقتی ابلیس (جسد) آدم را میان خالی دید گفت: به عزت تو سوگند که از جوف او، تا روح دارد خارج نخواهم شد و خداوند فرمود: به عزت خود سوگند که تا روح در بدنش باشد بین او و توبه جدایی نخواهم انداخت.

از همان منبع، از کافی، از امام باقر (ع): به خداوند سوگند کسی از گناهان نجات نخواهد یافت مگر آنکه به آنها اقرار کند. و فرمود: پشیمانی از گناه برای توبه کفایت می کند.

از همان منبع، از عیاشی، از امام صادق (ع):

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» یعنی هر عملی که بنده به جا آورد گر چه عالم به آن باشد باز آن هنگامی که اندیشه معصیت در قلب او حضور کرده جاهل بوده و گفتار یوسف را به برادرانش فرمود: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» که برادرانش را به جهل نسبت داده آن موقعی را که به فکر معصیت خدا (و قتل برادر) افتاده بودند.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع):

هرگاه بنده ای توبه نصوح کند، خداوند دوستدار وی می شود و پرده بر وی می پوشاند. (ابن وهب پرسید چگونه پرده بر وی می کشد؟ فرمود:) به فراموشی می دهد فرشتگانی که اعمال

او را می نویسند و به جوارح وی و زمینی که بر آن است الهام می نماید که گناه او را بپوشانند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاءَ كَرْهًا وَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۱۹) ای کسانی که ایمان آورده اید برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه ارث ببرید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان داده اید [از چنگشان به در] برید مگر آنکه مرتکب زشتکاری آشکاری شوند و با آنها به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد پس چه بسا چیزی را خوش نمی دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می دهد (۱۹)

عضل: یعنی منع و سختگیری.

فاحشه: راه زشت، زنا و غیره.

☼ نکته:

از ظاهر آیه شریفه بر می آید که مردم جاهلیت زنانی را که ثروت داشتند تزویج کرده و آنها را حبس نموده تا اینکه بمیرند و بعد از مرگشان، اموالشان را به ارث ببرند که خدای تعالی این عمل را نهی فرموده اند.

☼ نکته:

این آیه از سختگیری بر زنان که باعث بخشیدن مهر خود به شوهر باشد نهی می فرماید مگر آنکه زن، فحشای آشکارا و هویدایی مرتکب شود که آن جا مرد حق دارد بر زن سخت بگیرد تا از بذل مهر او برخوردار شود.

☼ نکته:

مقصود از معاشرت نیکو، انصاف در تقسیم نفقه و رفتار و گفتار پسندیده است.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۷۶: این آیه با آیه «باب بذل» = «وَلَا يحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا ... » = «آزاد نیستند که از زنان خود بگیرند از آنچه به آنها داده اند مگر آنکه بترسند که آنان حدود خدا را بر پا ندارند پس اگر بترسید حدود خدا را بر پا ندارند بر آنها گناهی نیست در آنچه می بخشند» (بقره ۲۲۹)، منافات ندارد چون این آیه مخصص آیه مذکور است زیرا موردش «اتیان فاحشه» می باشد و در بقره تراضی طرفین استثنا سختگیری می باشد. به عبارتی سختگیری و گرفتن چیزی از مهر زنان ممنوع است مگر در دو مورد: اتیان فاحشه که در این آیه

آمده و رضایت طرفین که در بقره آمده است.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۸۱ -۸۴، از قمی، از امام باقر (ع):

این رسم جاهلیت در اوان اسلام و بین قبایل عرب بوده که هرگاه از منسوب مرد کسی می مرد و زنی داشت آن مرد جامه اش را بر وی می انداخت و ازدواج با او را به ارث می برد.

از همان منبع، از مجمع، از امام باقر (ع): اولاتر آن باشد که فاحشه را به تمام معاصی تعبیر کنیم.

از همان منبع، از برهان، از امام باقر (ع):

فاحشه یعنی زنا. هرگاه مردی بر زنای زن مطلع شد می تواند فدیه بگیرد.

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): در مورد زنانتان از خدا بترسید زیرا آنان را به امانت از خدا گرفته اید و به نام خدا ناموسشان حلال شما گردیده و حق شما بر ایشان است که کسی را که شما نمی خواهید بر روی فراش شما نیاورند و اگر کردند بی محابا ایشان را بزنید و حق ایشان بر شما روزی و جامه است به آن طوری که در میان مردم موسوم باشد.

از همان منبع، از امام صادق (ع): هر گاه زن به شوهرش بگوید من تو را تمکین نمی کنم و سوگندی را از تو نمی پذیرم و با تو همبستر نمی شوم بر مرد حلال است که آن زن را خُلع نماید.

وَإِنْ أَرَدتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۲۰) وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا (۲۱) اگر خواستید همسری به جای همسرتان ستانید و به آنان مال فراوانی داده اید چیزی از او پس مگیرید. آیا می خواهید آن [مال] را به بهتان آشکار بگیرید (۲۰) و چگونه آن [مهر] را می ستانید با آنکه از یکدیگر کام گرفته اید وآنان از شما پیمانی استوار گرفته اند (۲۱)

نکته ای از همان منبع: قبل از اسلام هرگاه مردی می خواست همسر دیگری برگزیند همسر اول خود را به اعمال منافی عفت متهم می کرد تا حاضر شود آنچه را قبلاً به عنوان مهر دریافت کرده است به شوهرش برگرداند و همان را مهر همسر دوم قرار می داد.

تعابیری برای «میثاق غلیظ» آمده است از جمله:

۱ - آنها با تماس گرفتن و خلوت گرفتن با شما پیمانی سخت گرفتند.

۲ - پیمانی است که مرد در ازدواج می بندد که زن را به خوبی نگه دارد یا به نیکی رها کند.

۳ - از امام باقر (ع): میثاق همان جمله ایست که با آن نکاح بسته می شود (از همان منبع).

از همان منبع، از درمنثور، از عبدالله بن مصعب:

عمر گفت مهر زنان را از چهل اوقیه بیشتر مکنید و هر کس کرد اضافه را به بیت المال بر می گردانم. زنی گفت تو حق آن را نداری. عمر گفت: چرا؟ زن گفت: خداوند می فرماید: «وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا» . عمر گفت: زنی درست فهمید و مردی اشتباه کرد.

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا **(۲۲)** حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا **(۲۳)** با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند، هرگز ازدواج نکنید! مگر آنچه درگذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است؛ زیرا این کار، عملی زشت و تنفرآور و راه نادرستی است (۲۲) حرام شده است بر شما، مادرانتان و دختران و خواهران و عمه ها و خاله ها و دختران برادر و دختران خواهر شما و مادرانی که شما را شیر داده اند و خواهران رضاعی شما و مادران همسرانتان و دختران همسرتان که در دامان شما پرورش یافته اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته اید - و چنانچه با آنها آمیزش جنسی نداشته اید، (دختران آنها) برای شما مانعی ندارد- و (همچنین) همسرانِ پسرانتان که از نسل شما هستند (نه پسرخوانده ها) و (نیز حرام است بر شما) جمع میان دو خواهر کنید؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده؛ چرا که خداوند، آمرزنده و مهربان است (۲۳)

☼ نکته:

آیات شریفه ۲۲ تا ۲۸ آیاتی محکم بوده که تمام محرمات زناشویی را بدون تخصیص و تقیید ذکر کرده است: آیه ۲۲: حرمت ازدواج با زنان پدر را بیان می فرماید.

ص: ۳۹۶

آیه۲۳: در این آیه شریفه می فرماید: محارم ۱۴ دسته اند، ۷ دسته آنها نسبی و ۷ دسته دیگر سببی هستند:

محرمات نسبی شامل:

۱ – امهاتکم: مادر – مادر پدر – مادر مادر – و طبقات بالاتر است.

۲ – بناتکم: دختر – دختر پسر – دختر دختر و طبقات پایین تر.

۳ – اخواتکم: خواهران پدری یا مادری یا پدری و مادری.

۴ – عمات (جمع عمه): خواهر پدر و خواهر جد پدری یا مادری.

۵ – خالات (جمع خاله): خواهر مادر و خواهر جد پدری یا مادری.

۶ – بنات الاخ: دختران برادر چه پدری و مادری و دختران فرزندان آنها.

۷ – بنات الاخت: دختران خواهر چه پدری و چه مادری و دختران فرزندان آنها.

محرمات سببی شامل:

۱ – امهاتکم التی ارضعنکم: مادرانی که شما را شیر می دهند.

۲ – اخواتکم من الرضاعه: خواهران رضایی (از راه شیر خوردن)

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۷۷، از ابن بابویه، از حضرت رسول (ص):

تمام کسانی که از راه نسب بر انسان حرام می شوند از راه شیر خوارگی نیز حرام می شوند.

۳ – امهات نسائکم: مادر زن یا مادر مادرش یا مادر پدرش چه نسبی چه رضایی.

☼ نکته:

اگر مردی با زنی ازدواج کند چه عمل جنسی انجام دهد یا ندهد مادرِ آن زن برای همیشه حرام می گردد ولی اگر عمل دخول صورت نگیرد می تواند با دخترِ آن زن ازدواج کند.

۴ – ربائبکم التی فی حجورکم من نسائکم التی دخلتم بهن: دختر زن و دختر دخترش و دختر پسرش البته وقتی که با مادر او آمیزش کرده باشد.

۵ – و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم: ازدواج با همسر فرزندان صلبی حرام است ولی همسر کسانی که پسر خوانده ی شما

هستند حرام نیست. رسول خدا (ص) با زینب دختر جحش همسر مطلقه زید بن حارثه که پسر خوانده اش بود ازدواج کرد.

۶ - و ان تجمعوا بین الاختن: ازدواج با دو خواهر در زمان واحد است. اما بعد از طلاق یا مرگش می تواند با خواهرش ازدواج کند و فرقی در آزاد یا کنیز بودن در این حکم نیست.

ص :۳۹۷

و اما دسته هفتم محارم سببی در آیه ۲۲ نساء آمده است:

۷ - و لا تنکحوا ما نکح آبائکم من النساء: زنان پدرانتان

مبهمات: زنانی را که از طریق نسب یا سبب ازدواج با آنها برای همیشه ممنوع است «مبهمات» گویند. این کلمه از «بهیم» گرفته شده است و منظور، حیوانی است یک رنگ که رنگهای دیگری را با رنگ او نیامیخته باشد. و علت اینکه این زنان را «مبهمات» گویند این است که نقطه ای برای حلیت ازدواج در مورد آنها وجود ندارد.

الا ما قد سلف: ولی بر آنچه گذشته است مؤاخذه نمی شوید. این جمله نیز مثل جمله «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» (نساء۲۲) می باشد چرا که در زمان جاهلیت ازدواج با زن پدر و نیز ازدواج با دو خواهر همزمان متداول بوده است که خداوند متعال این عمل را ضمن اینکه تحریم کرده (چون پیغمبر اکرم (ص) بین پسران و زن پدرها با اینکه قبل از نزول آیه نکاح کرده بودند جدایی انداخت و نیز تحریم جمع بین دو خواهر را) بلکه رفع تحریم از ازدواجهای گذشته و عفو از آن اعمال سابق را قرار داد، که این عفو خود فوایدی را به دنبال داشت چرا که فرزندانی که از چنان نکاح هایی به وجود آمده بودند دیگر زنازاده نخواهند بود تا آثار پدر و فرزندی و ارث و ... در بین افراد باقی مانده از بین نرفته باشد.

در المیزان، ج ۸، ص ۸۳، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): وقتی مردی زنی را به حباله نکاح درآورد دیگر برای او جایز نیست مادر او را بگیرد چه با دختر دخول کرده یا نکرده باشد و اگر مادری را گرفت و دخول نکرده طلاق داد می تواند اگر بخواهد دخترش را بگیرد.

از همان منبع، از حضرت علی (ع): ربیبه ای بر شما حرام است که با مادرانشان دخول کرده باشید چه در کنار شما باشند و چه نباشند. و حکم مادرانشان (مبهمات) است. دخول به دخترشان کرده یا نکرده باشید، پس بر خود حرام کنید و ابهام نمایید آنچه را خدا ابهام کرده است.

☼ نکته:

بر اساس احادیث، فرقی بین زن آزاد یا کنیز در «مبهمات» وجود ندارد.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۱۲، از حضرت علی (ع): (در خصوصِ ازدواج با دو خواهر کنیز فرمود:)

آیه ای آن را حلال و آیه ای آن را حرام شمرده، من نه امر می کنم و نه نهی، نه حلال می کنم و نه حرام. و خود و خانواده ام آن را به جا نمی آوریم.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۱۲، از تهذیب، از امام ابا جعفر (ع): (در مورد حدیث قبلی) فرمود:

معنا بر آن معلوم بوده که خود و اولادش را نهی فرموده است. می ترسید که فرمان نبرند. اگر حضرت علی (ع) جای پای محکمی داشت حقیقت و تمام مطالب قرآن کریم را برپا می کرد.

جزء پنجم از آیه ۲۴ تا آیه ۱۴۷ نساء

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاءَ ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴)

و زنان شوهردار [نیز بر شما حرام شده است] به استثنای زنانی که مالك آنان شده اید [این] فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است و غیر از این [زنان نامبرده] برای شما حلال است که [زنان دیگر را] به وسیله اموال خود طلب کنید در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید و زنانی را که متعه کرده اید مهرشان را به عنوان فریضه ای به آنان بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از تعیین مهر با یکدیگر توافق کنید مسلما خداوند دانای حکیم است (۲۴)

☼ نکته:

این آیه شریفه به آیه «متعه» معروف است.

☼ نکته:

در آیاتِ قبلْ ازدواج با محارم سببی و نسبی تحریم شد و در این آیه ازدواج با زنان یا کنیزان شوهردار تحریم شده است. بنابراین محصنات در این آیه شریفه به معنای شوهردار است.

الا ما ملکت ایمانکم: مگر زنانی که اسیر شده و در سرزمین کفر دارای شوهرند (به عقیده بعضی از مفسرین) و یا کنیزان شوهردار. چون مالك هر کنیز می تواند کنیز شوهردار خود را از شوهر جدا کند و پس از دوره استبراء به او نزدیك شود و باز او را به شوهر اول برگرداند.

احل لکم ماوراء ذلکم: یعنی حلال شد بر شما غیر از موارد پانزده گانه (نسبی و سببی و محصن)

ان تبتغوا بأموالکم محصنین غیر مسافحین: در اینجا محصن به معنای پاکدامنی و عفت است به

عبارتی راه مشروع کامیابی از زنانی که خارج از موارد پانزده گانه اند را بیان می فرماید.

فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضه: هرگاه از زنها کسب لذت کردید، مهرشان را بدهید.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۹۶ تا ۱۰۰:

بدون شک مقصود از استمتاع (=برخورداری) در آیه مبارکه ازدواج موقت (متعه) است. (متأسفانه) بعضی از مفسرین مراد از استمتاع را عقد دائم و رابطه زناشویی دائم فرض کرده اند که در جواب آنها می توان گفت: اگر این فرض درست باشد پس با جمله «فآتوهن اجورهن» سنخیتی ندارد چون مهریه در عقد دائم به مجرد زناشویی واجب می شود و ارتباطی با کامجویی ندارد بلکه مهریه اگر دخول صورت گیرد کامل و در غیر دخول نصف آن واجب می گردد. در ثانی: آیات پیشین مثل (نساء۴، نساء۲۰ و بقره ۲۳۸) مفصلاً وجوب پرداخت مهریه را بیان کرده اند و علتی برای تکرار نیست و به آنهایی هم که می گویند این آیه برای تأکید آنها آمده است باید گفت: تأکید همیشه باید لحن شدیدتری داشته باشد در صورتی که آیات قبلی لحن شدیدتری دارند. برخی هم گفته اند این آیه نسخ شده است و آیات ناسخ را به این شرح بیان کرده اند: (مؤمنون۷)، (طلاق ۱)، (بقره ۲۲۸) و (نساء ۳ – ۱۲ – ۲۳) و یا با روایات. که در پاسخ به این گروه باید گفت: در بعضی ها تقدم و تأخر در نزول آیات با نسخ آنها منافات دارد مثل (مؤمنون۷) و در بعضی ها رابطه ناسخ و منسوخی وجود ندارد بلکه عام و مخصص و مطلق و مقید است و می دانیم که قرآن با روایت نسخ نمی شود و نیز زنِ متعه ارث ندارد.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۱۵، از کافی و عیاشی، از حضرت ابوجعفر (ع):

مردی به غلام خود که کنیز وی را به زنی گرفته امر می کند که از زنت جدا شو و نزدیکی مکن و سپس آن کنیز را باز داشته تا حیض ببیند و سپس با او تماس یافته و بعد از یک حیض دیگر می تواند او را رد نموده و به شوهر اولی برگرداند.

از همان منبع، ص ۱۱۷، از امام صادق (ع): متعه را قرآن آورده است و سنت پیامبر (ص) بود.

از همان منبع، از عیاشی، از امام باقر (ع): مانعی ندارد که مرد برای زن یا زن برای مرد تمدید

نمایـد موقعی که وقتش منقضـی گردیـد مرد با اجازه زن می گویـد: «اسـتحللتك باجل آخر» ولی تا عده معین، یعنی تا زن دو حیض نبینـد برای مرد دیگری حلال نمی شود. (عـده صـیغه موقت برای زنانی که حیض ببیننـد دو طهر (پاکی) و برای کسانی که حیض نبینند ۴۵ روز است).

در المیزان، ج ۸، ص ۱۲۶، از طبری، از عمربن خطاب:

سه چیز در زمان رسول خـدا (ص) بودنـد ولی من آنها را حرام کرده و مجازات خواهم نمود: متعه حج، متعه زنان و (حی علی خیر العمل) در اذان.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۲۳، از طبری، از حضرت علی (ع):

اگر نبود نهی عمر از متعه، دیگر کسی به جز شقيِ بدبخت، زنا نمی کرد.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۳۹، چ۲، از حضرت ابی عبدالله (ع):

(متعه یـا ازدواج موقت احصـان نمی شود بلکه) فقـط تحقق پیـدا کردن احصـان بـا گرفتن همسرِ دائم می باشـد (یعنی ازدواج موقت حکم تأهل ندارد).

وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ فَتَياتِكُمُ الْمُؤْمِناتِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَناتٍ غَيْرَ مُسافِحاتٍ وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخْدانٍ فَإِذا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَى الْمُحْصَناتِ مِنَ الْعَذابِ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵)

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶)

وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً (۲۷)

و آنهـا که توانـایی ازدواج بـا زنـان (آزاد) پاکـدامن باایمان را نداریـد، می توانیـد با زنان پاکـدامن از بردگان باایمانی که در اختیـار داریـد ازدواج کنیـد - خـدا به ایمان شـما آگاه تر است؛ و همگی اعضای یک پیکریـد- آنها را با اجازه صاحبان آنان تزویـج نماییـد و مهرشان را به خودشان بدهید؛ به شـرط آنکه پاکدامن باشـند، نه بطور آشـکار مرتکب زنا شوند و نه دوسـت پنهـانی بگیرنـد. و در صـورتی که «محصـنه» باشـند و مرتکب عمـل منـافی عفت شونـد، نصف مجـازات زنـان آزاد را خواهند داشت. این (اجازه ازدواج با کنیزان) برای کسانی از شـماست که بترسند (از نظر غریزه جنسی) به زحمت بیفتند؛ و (با این حال نیز) خودداری (از ازدواج بـا آنان) برای شـما بهتر است. و خداونـد، آمرزنـده و مهربان است (۲۵) خداونـد می خواهد (با این دستورها، راه های خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد و به سنتهای (صحیح) پیشینیان رهبری کند. و خداوند دانا و حکیم است (۲۶) خدا می خواهد شـما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)، اما آنها که پیرو شـهواتند، می خواهند شما بکلی منحرف شوید (۲۷)

طول: به معنی ثروتمندی و زیادی قدرت است.

ص :۴۰۱

محصنات: زنان آزاد. فتیات: کنیزان.

محصنات غیر مسافحات: آنها که پاکدامن بوده و از زنای آشکار و پنهان خودداری می کنند.

اخدان: دوستانی که انسان پنهانی با آنها ارتباط دارد.

فاذا اُحصن: احصن دو جور خوانده شده است: * اُحصِنَ: تأهل * اَحصَنَ: اسلام

۱ - اُحصن: یعنی کنیزانِ پاکدامن با ازدواج کردن، عفت خود را حفظ کنند.

۲ - اَحصن: یعنی با اسلام آوردن و رعایت فرامینش از گناهان و بی عفتی کناره گیری کنند.

«فعلیهن نصف ما علی المحصناتِ منَ العذاب» : منظور از «عذاب» تازیاته است نه «سنگباران» ، چون سنگ باران نصف ندارد. بنابراین منظور از «محصنات» ، زنان آزاد مجردند چون اگر شوهردار بودند عذابشان «سنگباران» است و نه تازیانه.

عَنَت: یعنی باز شکستن استخوانی که قبلا شکسته شده و بعد از بهبودی دوباره بر اثر حادثه ای بشکند، این شکستگی بسیار دردناک و رنج آور است و بر سبیل استعاره در زیانهای طاقت فرسا استعمال می شود و زیانی بزرگتر از زنا وجود ندارد.

«فَاَن اتین بفاحشه» : اگر زنا کردند.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع): سزاوار نیست آزادی، کنیزی را به عقد درآورد.

از همان منبع، از مجمع، از امام باقر (ع): «لم یستطع منکم» ، یعنی در کسی که ثروت نداشت.

از همان منبع، از تهذیب، از امام صادق (ع):

اگر مردی با کنیزی بدون اطلاعِ صاحبش ازدواج کند زناکار است.

از همان منبع، از کافی، از امام باقر (ع)، از حضرت امیرالمؤمنین (ع):

در بنده و کنیزی که زنا نماید حد پنجاه تازیانه است چه مسلمان یا کافر یا نصرانی باشد.

از همان منبع، از تهذیب، از امام باقر (ع):

کنیزی که زنا می کند نصف حد تازیانه می خورد چه شوهر داشته و چه نداشته باشد.

از همان منبع، از درمنثور، از ابن عباس:

«مسافحات» کسانی هستند که به زنا تظاهر می کنند. «المتخذات الاخدان» کسانی هستند که رفیق داشته باشند. و گفت: عرب جاهلیت زنای ظاهری را حرام می دانستند ولی مخفی را جایز دانسته و می گفتند: آنچه ظاهر شود عیب است ولی مخفیانه ی آن اشکالی ندارد.

يُرِيدُ اللّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ وَخُلِقَ الإِنسَانُ ضَعِيفًا **(۲۸)** خدا می خواهد تا بارتان را سبک گرداند و [می داند که] انسان ناتوان آفریده شده است (۲۸)

☼ نکته:

خداوند متعال بر امت پیامبر (ص) سخت نگرفته است همچنانکه می فرماید: «هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» = «او شما را برگزید و در دین بر شما سختی نگذاشت» (حج ۷۸). و نیز می فرماید: «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا» = «پروردگارا و بر ما وظیفه دشوار مگذار آن طوری که بر پیشینیان ما گذاشتی» (۱).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا **(۲۹)**

ای اهل ایمان اموال همدیگر را به ناروا مخورید مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما باشد و خودتان را مکشید زیرا خدا همواره با شما مهربان است (۲۹)

نکته: مقصود از خوردن اموال، سایر تصرفات است و منظور از باطل هر چیزی است که شرع مقدس آن را مباح ندانسته است، مانند ربا – قمار – خیانت – ظلم و سرقت.

در خصوص جمله (و لا تقتلوا انفسکم) چند قول آمده است:

۱–با کسانی که قدرت مقابله با آنان را ندارید نجنگید تا کشته نشوید.

۲–یکدیگر را نکشید زیرا شما پیرو یک آیین و مانند یک روح هستید.

۳–انسان نباید خود را به قتل برساند.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۵۴ و۱۵۵، از مجمع البیان، از امام باقر (ع):

در کلمه «بالباطل» دو قول است، یک قول عبارت است از ربا و قمار و قول دوم یعنی ظلم.

از همان منبع، از امام صادق (ع): هر کس عمداً خود را بکشد در آتش جهنم جاوید خواهد بود.

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): معامله باید از روی رضایت باشد.

۱- بقره۲۸۶

از همان منبع: فروشنده و خریدار تا از هم جدا نشده اند خیار فسخ دارند (فسخ معامله).

وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرًا (۳۰) إِنْ تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُّدْخَلًا كَرِيمًا (۳۱) و هر کس از روی تجاوز و ستم چنین کند به زودی وی را در آتشی درآوریم و این کار بر خدا آسان است (۳۰) اگر از گناهان کبیره ای که از آن نهی شده اید، اجتناب کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم و در جایگاه خوبی شما را وارد می سازیم (۳۱)

اجتناب: از جنب به معنی «پهلو» مشتق شده است. اجتناب بهتر از ترک، معنا را می رساند.

تکفیر: از کفر به معنی پوشیدن است و در قرآن مجید به معنی «بخشش گناهان» است.

کبائر ما تنهون: یعنی گناهان کبیره (بزرگ) است. از این جمله استفاده می شود که گناهان صغیره ای هم وجود دارد. به عبارتی، مقصود از «سیئات» در آیه شریفه «گناهان صغیره» است.

☼ نکته:

سرپیچی از فرمان خدای سبحان با توجه به ناتوانی و ضعفی که مخلوق در مقابل خالقِ بی بدیلش دارد در هر صورت بزرگ است ولی منافاتی ندارد که برخی از گناهان از برخی دیگر شدیدتر و بزرگتر باشند و در نتیجه عذاب و شدت نهی آنها نیز شدیدتر است. همچنانکه خداوند متعال می فرماید: «وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» = «و گذاشته می شود کتاب، پس می بینید که مجرمان از آنچه در کتاب است می ترسند و می گویند وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ گناهی کوچک و بزرگ را رها نمی کند جز اینکه می شمارد» (۱).

☼ نکته:

اقوالی به شرح ذیل در معنی کبائرآمده است، که صاحب تفسیر المیزان (ج۸، ص ۱۵۷ تا ص ۱۶۷) به آنها اشکال گرفته است:

۱ –گناه کبیره آن است که خداوند در آخرت برای آن عذاب و در دنیا (حد) گذاشته است.

اشکال: اصرار بر گناه صغیره، خود کبیره ای است، چون پیغمبر (ص) فرمود: «کبیره ای با استغفار نمی ماند و صغیره ای با اصرار» ، با اینکه اصرار به صغیره و نیز ولایت کفار و رباخواری که از کبائر منهیات قرآن مجید هستند، حد شرعی ندارند.

۱– کهف ۴۹

۲ –کبیره، هر گناهی که وعده عذاب دارد.

اشکال: عکس آن کلی نیست (چون صغیره هم عذاب دارد).

۳ – هر آنچه را که خدا نهی کرده باشدکبیره است (نظر ابن عباس).

اشکال: خداوند انسان را از تمام گناهان نهی کرده است و نه تنها کبیره ها و ...

☼ مؤلف:

اینکه تنها یک معنی را به گناه کبیره اختصاص دهیم، جای اشکال است، بلکه می توان مجموعه ای از تعابیر را به آن نسبت داد. و این تعابیر در عین آنکه منافاتی با گناهان کبیره ندارند می توان بعضی از آنها را نیز به گناه صغیره نسبت داد.

خلاصه کلام: گناه کبیره نسبت به صغیره از شدت نهی و عذاب بیشتری برخوردار است. ولی هر دو از یک جنس هستند و آن هم «مخالفت با خدایتعالی» است.

در نهج البلاغه، ص ۶۳۵، ح۴۶، از حضرت علی (ع):

گناهی که تو را پشیمان کند بهتر از کار نیکی است که تو را مغرور سازد.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۶۷ تا ۱۷۱، از کافی، از امام صادق (ع):

کبائر آنهایی هستند که خداوند آتش را به سبب آنها واجب می کند.

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

شفاعت من برای کسانی از امتم است که گناهان کبیره مرتکب نشده اند.

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

بزرگترین گناهان کبیره نزد خداوند در قیامت: شرک به خدا، آدم کشی به ناحق، فرار از جهاد، عقوق والدین، تهمت به زن محصنه، سحرآمیزی، رباخواری و مال یتیم خوردن است.

از همان منبع، از مجمع، از امام صادق (ع):

۱ – «بزرگترین گناهان کبیره شرک به خداست» : «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» = «خداوند نمی آمرزد کسی را که به او شرک بورزد» (نساء۴۸و۱۱۶) و فرمود: هر کس به خدا شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام و جهنم را جایگاهش سازد.

۲ - «حرمـان از روح خــدا» : «لَـا ییـأَسُ مِـنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَـوْمُ الْکَـافِرُونَ» = «و از روح خــدا ناامیــد نمی شونـد مگر کـافران» (یوسف۸۷).

۳ – «امن

ص :۴۰۵

از مکر او» : «فَلَا یأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» = «و از مکر خدا ایمن نمی دانند (خود را) مگر زیانکاران» (اعراف۹۹).

۴ – «عقوق والدین» : «وَبَرًّا بِوَالِدَتِی وَلَمْ یجْعَلْنِی جَبَّارًا شَقِیا» = «و نیکی به مادرم و مرا ستمکار واژگون بختی نیافرید» (مریم۳۲). { «وَبَرًّا بِوَالِدَیهِ وَلَمْ یکُنْ جَبَّارًا عَصِیا» (مریم۱۴)}.

۵ – «آدمکشی» : نارواست، مگر آن که در راه حق باشد: «وَمَنْ یقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِیهَا» = «و هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد پس پاداشش جهنم جاویدان است» (نساء۹۳).

۶ – «تهمت زنا به زنهای محصنه» : «إِنَّ الَّذِینَ یرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ» = «هر آینه آن کسانی که تهمت زنا می زنند به زنان مؤمن بی گناهِ شوهردار، در دنیا و آخرت نفرین خدا بر ایشان است و عذابی عظیم دارند» (نور ۲۳).

۷ – «مال یتیم خوردن» : «إِنَّ الَّذِینَ یأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیتَامَی ظُلْمًا إِنَّمَا یأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیصْلَوْنَ سَعِیرا» = «آن کسانی که دارایی یتیمان را از روی ستم می خورند ... » (نساء۱۰).

۸ – « فرار ازجهاد» : «وَمَنْ یوَلِّهِمْ یوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَیزًا إِلَی فِئَهٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ» = «و کسی که به دشمنان پشت کند (مگر خواسته باشد کنار رفته و دوباره برگردد) به سوی غضب خدا برگشته و جای او جهنم است» (انفال۱۶).

۹ – «رباخواری» : « الَّذِینَ یأْکُلُونَ الرِّبَا لَا یقُومُونَ إِلَّا کَمَا یقُومُ الَّذِی یتَخَبَّطُهُ الشَّیطَانُ مِنَ الْمَسِّ» = «آن کسانی که ربا می خورند، نمی ایستند مگر مانند ایستادن کسی که شیطان با مس او را دیوانه کرده باشد» (بقره ۲۷۵)، و: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» = «اگر قبول نکردید پس اعلان جنگ با خدا و رسول خدا دهید» (بقره ۲۷۹).

۱۰ – «جادوگری» : «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلَاقٍ» = «در حالی که می دانند کسی که سحر اختیار کند در آخرت نصیب ندارد» (بقره ۱۰۲). ۱۱_ «زنا» : «وَمَنْ یفْعَلْ ذَلِکَ یلْقَ أَثَامًا، یضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ یوْمَ الْقِیامَهِ وَیخْلُدْ فِیهِ مُهَانًا» = «و هر کس زنا کند به گناه می رسد و روز قیامت عذاب بر وی مضاعف شود و با خواری در عذابْ مخلد گردد» (فرقان۶۹ – ۶۸). ۱۲_ «سوگند دروغ» : «إِنَّ الَّذِینَ یشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَیمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِیلًا أُولَئِکَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَه» = «کسانی که قیمت کمی را به عهد خدا اختیار می کنند آنان نصیبی در

آخرت ندارند» (آل عمران ۷۷). ۱۳ـ «خیانت در مال» : «وَ مَنْ يغْلُلْ يأْتِ بِمَا غَلَّ يوْمَ الْقِيامَهِ» = «هر کس خیانت کند آنچه را خیانت کرده باید روز قیامت حاضر کند» (آل عمران ۱۶۱). ۱۴ـ «ندادن زکات واجب» : «يوْمَ يحْمَى عَلَيهَا فِى نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ» = «روزی که آن پول ها گداخته شود و با آنها پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان داغ زده می شود» (توبه ۳۵). ۱۵ـ «شهادت دروغ یا شهادت ندادن» : «وَمَنْ يكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» = «هر کس شهادت را پنهان کند قلبش گناهکار است» (بقره ۲۸۳). ۱۶ـ «شراب خواری» : «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» = «شراب و قمار و بتها و ازلام [= نوعی بخت آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است» (مائده ۹۰). ۱۷ـ «ترک عمدیِ نماز یا هر واجب دیگر» : چرا که حضرت رسول (ص) فرمود: هر کس نماز را عمداً ترک کند از ذمه خدا و رسولش خارج است. ۱۸ـ «پیمان شکنی و قطع رحم» : «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» = «بر سرشان نفرین و بد عاقبتی است» (۱).

وَلاَ تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُواْ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا **(۳۲)** وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا **(۳۳)** برتری هایی را که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده، آرزو نکنید مردان نصیبی از آنچه بدست می آورند دارند و زنان نصیبی از آنچه به دست آورند و از فضل خدا بخواهید و او بر هر چیز داناست (۳۲) برای هر کسی، وارثانی قرار دادیم، که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند؛ و (نیز) کسانی که با آنها پیمان بسته اید، نصیبشان را بپردازید! خداوند بر هر چیز، شاهد و ناظر است (۳۳)

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۸۶ تا ۱۹۲، از مجمع، از امام صادق (ع):

«و لا تتمنوا ما فضل الله ... » یعنی کسی بگوید: ای کاش نعمتی که از فلان کس است از من بود، زیرا این حسد است ولی می شود بگوید: خدایا به من هم مثل آن را عطا فرما.

از همان منبع، از برهان، از صادقین (ع): آیه: «و لا تتمنوا ... علی بعض» درباره علی (ع) است.

از همان منبع، از کافی و قمی، از حضرت ابا جعفر (ع): هیچ کس نیست مگر آنکه خداوند متعال

۱- رعد ۲۵

رزق حلالی برای او قسمت کرده که با عافیت به او می رسد و آنرا به صورت حرام نیز به معرض گذاشته، اگر کسی به حرامِ آن دست ببرد خداوند از حلال او قصاص می نماید و بر می دارد و نزد

خدا بیش از اینهاست و بسیار می فرماید: «وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» یعنی (فقط از خدا بخواهید).

از همان منبع، از صحیح ترمذی، از رسول خدا (ص):

خداوند را از فضل و زیاده هایش بخواهید چه خداوند متعال خواستن را دوست دارد.

در سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۷۸، چ۱، از رسول خدا (ص):

آرزو (ی معقول) مایه رحمت و بخشایش برای پیروان من است چرا که اگر آرزومندی در میان مردم به وجود نمی آمد مادر فرزندش را شیر نمی داد و باغبانْ درخت نمی کاشت.

در سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۷۸، چ۱، از امیرالمؤمنین (ع): آرزوی دراز، آخرت را از یاد می برد.

در کافی، ج ۳، ص ۲۱۹، چ۱، از امام صادق (ع):

حاجت خواستن از مردم موجب سلب عزت و حیا و ناامیدی از مردم موجب عزت است.

توجه: آیه ۳۳ مثلِ آیات ۷ تا ۱۴ و ۱۷۶ نساء (آیه کلاله) به «ارث» اشاره می فرماید.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّهُ وَاللاَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاَ تَبْغُواْ عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا (۳۴) مردان سرپرست زنانند به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل انفاقهایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند پس زنان صالح که متواضعند، در غیبت (شوهران باید حقوق آن ها را) حافظ باشند از آن رو که خدا هم (حقوق زنان را) حفظ فرموده است و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه ها از ایشان دوری کنید و [اگر تأثیر نکرد] آنان را به زدن تنبیه کنید پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجویید که خدا والای بزرگ است (۳۴)

مراد از عبارت «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ» یا «قوامیت مرد» چیست؟ و آیا مردان بر زنان برتری دارند؟

پاسخ: اولاً: معرفی مرد به عنوان قیم صرفاً تقسیم کار است نه برتری جنسیت و این قوامیت

نه تنهـا امتیازی برای مردان نیست که حتی باری بر دوشِ آنها و تخفیف و لطفی برای زنان است. چرا که اگر این قوامیت واقعاً مطـابق قوانین اسـلامی رعـایت شود بـاعثِ آسایش و راحتی هر چه بیشترِ زنان می شود. و اینکه عـده ای از مردان بخواهنـد به دلایلِ واهی در حق زنانشان سـتم کننـد، نمی تواند اشـکالی بر آیه شـریفه وارد کند. این عمل مثل آن می ماند که مسـئولی بر خلافِ قـوانین و مقررات، در حق کارمنـدانش ظلم کنـد، که این ظلم نه ایرادی بر قوانین وارد می کنـد و نه برتری و امتیـازی برای آن مسئول به همراه دارد. از طرفی در هر جامعه ای بالاخره یک نفر باید مسئول باشد، حال اگر زن این مسئولیت را عهده دار می شد باز هم این اشکال از جانبِ مردان وارد بود ...

ثانیاً: قوامیت صرفاً در خصوص رابطه ی زن و شوهر در محیط خانواده است نه در محیط اجتماعی. چه بسا زنانی هستند که در محیط اجتماعی مسئول و قیمِ شوهرانشان هم می باشند که نه منعِ شرعی و نه منعِ قانونی دارد مثل وکلا، وزرا، مسئولینِ ارگانها و غیره. از آن گذشـته مسـئولیت هیـچ گـاه به معنـای فضـیلت و برتری نیست. همـان طوری که در جـامعه نیز افرادی مسـئول و کارگزار هستند اما به معنای برتری آنها بر سایر افراد نمی باشد.

ثالثاً: منظورِ آیه شـریفه گذاشـته شدنِ مسئولیت معاش و اقتصاد خانواده بر عهد ه ی شوهر است تا تکیه گاه زن و فرزندان قرار گیرد و این به معنـای برتری نیست، که عـده ای کـج فهم به آن اشـکال کننـد. از آن گذشـته خـانواده یک جامعه ای کوچک است که همه ی افرادش برای خـود یـک وظـایفی خـاص و یـک وظـایفی عـام دارنـد. وظیفه ی خـاصِ مرد بـا تـوجه به قوایِ ظاهریش تأمین معاشِ زنـدگی است. و وظیفه خاص زن هم به واسـطه عواطف و لطایفِ ظاهریش تربیت فرزنـدان است اما در عین حال هر دوی آنها نیز در این مسـئولیتها می توانند سـهیم شوند. و این تقسیمِ کار است نه ریاست. اتفاقاً اگر بر فرض محال و العیاذ بالله قرار بر اشـکال باشـد این مردانند که باید به خاطر عهده دار شدن کار و وظیفه ی مشـکل تر اعتراض کنند. این که «العیاذ بالله» گفتم، بـدین خاطر است که حتی نبایـد فکرِ اشـکال بر فرامین و آیات الهی هم به ذهنمان خطور کنـد چه رسد ... جای تعجب است که چرا این قدر ظالمانه بر این آیه شریفه به عناوین مختلف اشکال وارد می

کنند. آیه ای با این همه رأفت و حسنِ تدبیر و حسابگری دقیق جای تحسین دارد نه اشکال ...

مراد از عبارت «وَاضْرِبُوهُنَّ» و به عبارتی «تنبیه بدنی زن» چیست؟

پاسخ: به خاطر اعتراضِ مخالفینِ اسلام و حتی مُسْلِمْ نماهای ضعیف الدین به بهانه حمایت از حقوقِ زنان، در خصوصِ معنا و تفسیرِ کلمه «وَاضْرِبُوهُنَّ» و به عبارتی «تنبیه بدنی زن» ممکن است عده ای در پاسخ به این اشکال نظراتی در معنای این کلمه بدین شرح آورده و شاید بیاورند:

۱ - تنبیه بدنیِ زن مجاز نیست و معنای تنبیه در حقیقت «دوری و قهر کردن» است. همچنان که در آیه: «إِذَا ضَرَبُواْ فِی الأَرْض ... » (آل عمران۱۵۶)، منظور از «ضربوا» ، «سفر رفتن» است و در این آیه هم منظور از «وَاضْرِبُوا» ، «دوری کردن» است نه «کتک زدن» .

۲ - این حکم در ابتدای اسلام بوده ولی امروزه با توجه به مقتضیات زمان مرتفع شده است.

۳ - شاید عده ای که مخالف حکم سنگسارند معتقد باشند این تنبیه برای زنانی است که فاحشه ای مرتکب شده اند و حکم زنا تنبیه است نه سنگسار.

۴ - شاید عده ای هم بگویند: «خداوند سبحان حکم فاحشه در آیاتِ «اتیان فاحشه» (نساء۱۶ - ۱۵)، را حبس و تنبیه بیان فرموده است، حال اگر بپذیریم این دو آیه ی شریفه به قولِ آیت الله خویی منسوخ نشده باشند و نیز اگر آیه ۳۴ نساء را هم در ارتباط با آن دو آیه فرض کنیم در این صورت باید گفت: حکم تنبیه در آیه موردِ بحث در خصوصِ زنانی است که بر خلاف نصیحت و قهر و دوری، برای اولین بار مرتکبِ فاحشه (زنا یا مساحقه) شوند» . (والله اعلم).

شاید در پاسخ به رد همه ی این نظرات بتوان گفت: (والله اعلم)

پاسخ به نظریه اول: اولاً: کلمه «ضرب» همواره در معنای «زدن و برخورد» آمده است. و در آیات: «لَا یسْتَطِیعُونَ ضَرْبًا فِی الْأَرْضِ» = «می توانند مسافرتی کنند» (بقره ۲۷۳). و: «إِذَا ضَرَبُوا فِی الْأَرْضِ» = «چون به مسافرتی می روند» (آل عمران ۱۵۶)، کلمه «ضرب» با کلمه «ارض» آمده است که در حقیقت به معنای «برخوردِ پا بر روی زمین به قصد حرکت و مسافرت کردن است» پس واقعاً معنای «برخورد و زدن» می دهد. و یا در آیات: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» (ابراهیم۲۴) و

«ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثَالَ» (اسراء۴۸). در معنـای «مَثَل زدن» است، یعنی «زدن و برخوردِ یک مثال بر روی ذهن و فکر» است. و اینکه عـده ای برای پاسـخ دادن به هجمه ی مـدعیانِ دفاع از حقوق زن بیایند و به رأی و نظرِ خودشان آیه و کلمه الهی را در معنای غلط اسـتعمال کنند مثل قضـیه آن شـخص می ماند که به جای ترمیم ابرو، چشـمش را کور کرد ... ثانیاً: آیه شریفه صریح در بیـانِ مراحـل و مراتبِ «تنبیه» است و مرتبه ی قبل از تنبیه را با کلمه «وَاهْجُرُوهُنَّ» = «دوری از آنها» بیان فرموده است پس دیگر معنا ندارد «وَاضْرِبُوهُنَّ» را هم «دوری از آنها» تفسیر کنیم.

پاسـخ به نظریه دوم: اولاً: پـذیرش این نظریه منوط به آن است که آیه شـریفه را منسوخ شده فرض کنیم و این محال است چرا که نه از قرآن و نه از سنت چنین دستور و نسخی نیامده است. ثانیاً: قرآن کتابی است که به تمام اعصار بسط می یابد و این که آیه ای در اوایلِ اسـلام و همزمان با ماجرایی نازل شده باشد دلیل بر این نیست که فقط مختص به آن جریان و آن زمان باشد. بلکه حکم آیاتِ الهی همواره و تا ابد جاری و نافذ است. همچنان که می فرماید: «وَإِنَّهُ لَکِتَابٌ عَزِیزٌ لَا یأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ» = «و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است!» (۱).

پاسخ به نظریه سوم: بحثِ مفصل در خصوص سنگسار در ذیل آیه (نور ۲) به تفصیل آمده است، که به استناد سنت و آن همه روایتِ معتبر و متواتر نمی توان حکم قتل را مردود دانست.

پاسـخ به نظریه چهـارم: تنبیهِ زنِ فاحشه در آیه (نساء ۱۵)، حبس است و در اینجا بعد از نصـیحت و قهر، «ضـرب» است. {البته این نظریه جای تأمل دارد} (والله اعلم).

و اما توضیحی که شاید بتوان در پاسخ به سؤالِ مذکور داد بدین شرح است: (والله اعلم)

اولاً: به اعتبار عبارت «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَیبِ» = «زنان صالـح و متواضع که در غیابِ شوهرانشان محافظند» و منظور «محـافظت از نـاموس و امـوال شوهر است» ، پس بـا این تعـبیر معلوم می شود مراد از «نُشُوز» ، زنـانی هسـتند که آن صـفات را نداشته باشند یعنی «زنانِ

۱- فصلت ۴۲ – ۴۱

ناصالحی که در مال و ناموس خیانت کننـد» . البته آنهایی که بر آیه شـریفه ایراد گرفته اند مراد از «نشوز» را «هر نوع سـرپیچی از شوهر» منظور دانسته اند. و البته در معنای «عدم تمکین در آن موردِ خاص» هم آمده است. (والله اعلم).

ثانیـاً: در آیه شـریفه مراتبی را برای اصـلاحِ «نشوز» بیـان فرموده است: الف– «فَعِظُوهُنَّ» : یعنی ابتـدا آنها را موعظه و نصـیحت کنیـد. ب– «وَاهْجُرُوهُـنَّ فِی الْمَضَـاجِعِ» : یعنی اگر اصــلاح نشدنــد از خوابگاهشــان دوری کرده و بــا آنهـا قهر کنیــد. ج– «وَاضْـرِبُوهُنَّ» : یعنی آنهـا را «تنبیه» کنیـد. و چون در ادامه می فرمایـد: «فَلاَـ تَبْغُواْ عَلَیْهِنَّ» ، پس معلوم می شود این «تنبیه» نباید باعث ظلم و سـتم شود به عبارتی نبایـد مسـتوجبِ دیه و حـد گردد. حال که این تنبیه نه با ظلم و سـتم و نه با قرمزی و کبودیِ بدن همراه است پس دیگر معنا ندارد آن را «ضرب و شتم و کتک» تفسیر کرد.

بنابراین بهترین تعبیری که می توان برای «ضـرب» در این آیه شـریفه آورد، «تلنگر و تکانِ فیزیکی» است. این قضـیه مثلِ کسی می مانـد که بنا به دلایلی حواسـش از محیطِ اطرافش غافل شـده و بر روی خطِ آهنی در حرکت باشـد لذا صدای بوق قطار را نشـنود و حتی با صحبت و ایما و اشاره هم متوجه نشود که ناچار باید او را تکانی فیزیکی بدهند تا نگاهش به قطار بیفتد. و نیز مثل کسی است که در خوابی عمیق فرو رفته و نه با صدا کردن که با تکان دادن بیدار شود.

جای بسـی تأسف است بر آیه ای که همه اش دفاع از حقوقِ زن است، به زبانِ زنان تعبیر می کننـد!!! این که خداونـد سـبحان فرموده است: «مردان بایـد نگهبانِ و محافظِ زن و فرزنـدانشان بوده و برای آنها نفقه و خرجی و آسایش فراهم کننـد» . و اینکه فرموده: «اگر زنی دچار «نشوز» شـد او را با مراتبی معقول اول نصـیحت و بعـد قهر و بعد تلنگر کنید تا از گرفتاری در منجلابِ گناه خارج شود» ، همه اش حمایت از زنان است و صـرفاً سفارشـی است بر مردان که زنانشان را رها نکرده و به آنها محبت و توجه داشته باشند و بی خیالِ زن و زندگی نباشند.

ثالثـاً: مراد و منظورِ آیه شـریفه همه ی زنان نیست بلکه عـده ی قلیلی است که در ارتکاب خلاف و خیانت کوتاهی نکننـد، به عبارتی منظور زنی بیمار است که دائماً به بی حیایی و گناه

اشتغال داشته و نه تنها خود که زنانِ دیگر را هم به این اعمال آلوده کند، از طرفی فرزند و همسر و خانه را رها کرده و تحت هیچ شرایطی به نصیحت و قهر و خواهشِ شوهرش به راه نیاید. حال به نظر شما آیا باید بی خیالِ چنین زنی شد؟ آیا فقط طلاق راهِ نجات است؟ پس تکلیفِ بچه چه خواهد شد؟ و اگر طلاق صورت گیرد آیا آن زن به منجلاب و فسادِ دائمی گرفتار نخواهد شد که علاوه بر خود جامعه و دیگران را هم به فحشا خواهد کشاند؟ به نظر شما تلنگری خفیف که اصلاً کتک نباشد بلکه نوعی بیدار باش و تحریکِ عواطف و احساساتِ زن محسوب شود بهتر از بی خیالی و طلاق نیست؟ یعنی این تنبیهِ جزیی، در مقابلِ مصلحت آن زن و خانواده اش و حتی اجتماع این قدر وحشتناک و ظالمانه جلوه می کند؟!!! متأسفانه عده ای که زنان را بر علیه این حکم تحریک می کنند از طرفی آن را به همه زنان بسط داده و از طرفِ دیگر به ضرب و شتم توصیف می کنند. در صورتی که این حکم فقط مختصِ زنانِ ناشزه یِ پرخاشگرِ بی حیایی است که تحتِ هیچ شرایطی حاضر نیستند دست از اعمالِ قبیحشان بردارند. و البته این تنبیه هم چنان ملایم است که اصلاً تنبیهِ بدنی به حساب نمی آید. بلکه در حقیقت هشدار و تلنگر و تکانِ فیزیکی و حکیمانه ای در نجاتِ آن زن و برگشتش به محیطِ گرم و صمیمی خانواده است.

بهتر است این قضیه را از دیدِ خودِ زنان نگاه کنیم بدین صورت: «ای خواهرِ محترم! طرفِ صحبتم با شماست. فرض کن یک زنِ فاحشه ای زنِ پسرت یا زنِ برادر یا زن دایی و یا زنِ یکی از اقوامت باشد و کارِ همیشگی این زن پرخاشگری و توهین و فحش و ناسزا به شوهر و بچه هایش باشد و از طرفی به ناموس و اموالِ شوهرش هم خیانت کند. حال شما به عنوانِ یک قاضیِ عادل قضاوت کن و بگو تکلیفِ پسر یا برادرِ بدبختِ شما در قبال این زن چیست؟ آیا باید آن زن را آزاد گذاشت تا هر کاری که خواست انجام دهد؟ آیا رها کردن آن زن ظلم و خیانت و بی محبتی در حقش نیست؟ فکر کنم شما حتی حاضرید او را به دار بیاویزید چه رسد به نصیحت ... ».

رابعاً: هدف از ازدواج و تشکیل خانواده در حقیقت ایجاد یک محیط امن و آرام است که در این محیط اعضای خانواده از همه ی جوانب در آرامش باشند و این محقق نمی شود مگر آن

که هر کـدام کار و مشـکلی از آن خانه را بر عهـده بگیرنـد و بـدونِ هیـچ چشم داشت و غرور و ریاست طلبی و البته خالصانه مشـغول خـدمت به خانواده باشـند، اگر قرار باشـد زنی ناشـزه، خودخواهانه و بـدون توجه به اعضای خانواده اش هر کاری که خواست انجـام دهـد و اصـلاً تعهـدی در قبـالِ خـانواده نداشـته باشـد پس چرا از اول ازدواج کرد؟ آیـا این ازدواج صـرفاً بایـد پوششی بر اعمالِ خلافش باشد؟ آیا به نظر شما این زنِ ناشزه یک بیمار روانی نیست که باید درمان شود؟

در ضـمن از نظر علمی و تجربی ثـابت شـده است که زنِ پرخاشـگرِ بی حیـا وقـتی موردِ قهر و هشـدار قرار گیرد از آن حـالتِ پرخاشـگریش کاسـته شـده و به آرامشِ روحی هم می رسـد. بر عکس اگر موردِ توجه و محبت و یـا بی خیـالی قرار گیرد در انجامِ اعمالِ قبیحش جری تر می گردد.

خامساً: آیه شـریفه مراتبی را برای «تنبیه» آورده است که اول نصـیحت و بعـد قهر و دوری از اوست و این مراحـل اگر واقعاً به طور صـحیح اجرا شود و نیز بـا توجه به زمان طولانی که می برد عملاً «تنبیه بـدنی» منتفی خواهـد شـد. این قضـیه مثل ماجرای تعـدد زوجات است که شـرطِ آن عـدالت است و همه می داننـد به جز اولیاءِ الهی کسـی نمی توانـد واقعاً عادل باشد لذا عملاً منتفی می شود. مراحـلِ اصـلاحِ «نشوز» هم بـا توجه به زمـانْ بردنش به واسـطه ی دوری و قهر که بـدترین تنبیه برای یـک زن است و حتی ممکن است هفته هـا هم به طول انجامـد، بـاعث می شود آن زن از فـاحشه گری دست بردارد و اگر به راه نیـامد مطمئناً او یک بیماری است که باید درمان شود و درمانش هشدار است و البته بعد از آن اگر درمان نشد طلاق است. از طرفی گـذشتِ این ایام باعث می شود که هیـچ مردی صـرفاً به خاطر یک عملِ گـذری که باعثِ عصـبانیتش شود فوراً اقدام به تنبیه نکنـد و بعـد از گـذشتِ آن زمان دیگر عصـبانیتِ مرد هم فروکش کرده و بهانه ای شخصـی و گذری برای کتک زدنِ زن از طرفِ مرد بـاقی نمی مانـد، کـه متأسـفانه عـده ای از مردان در حیـنِ عصـبانیت اقـدام به ضـرب و شـتم کرده و فـوراً هم از آن عملشان پشـیمان می شونـد. و از آن بـدتر ظلم و تجاوزگری خود را به حساب این آیه شـریفه می گذارند. غافل از آن که این کار افترا و دروغی بزرگ است که بر خداوند سبحان و آیات الهی می بندند. همچنان که در پاسخ آنها می فرماید:

ص:۴۱۴

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ إِنَّهُ لَا يفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ» = «چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد، یا آیات او را تکذیب می کند؟! مسلماً مجرمان رستگار نخواهند شد!» (۱).

آیات و روایات زیادی در خصوصِ رأفت و گـذشت از خطاها بخصوص از زن و فرزنـد وارد است. از آن گذشـته قرآن کریم ظاهر و باطنی دارد که باطنِ آن را جز خداوند سـبحان و اهلِ بیت (ع)، کسی نمی داند. بنابراین نمی توان به استنادِ ظاهر آیات آنها را معنا کرد. (والله اعلم).

در تفسـیر المیزان، ج ۸، ص ۱۸۶ تا ۱۹۲، از امـام بـاقر (ع): امیرالمؤمنین (ع) قضـاوت فرمود در مورد زنی که بـا مردی به این شرط وصـلت نموده بود که اگر زن دیگری اختیـار نمایـد و از این زن دور شود یـا کنیزی بر سـر او آورد زن وی رها و مطلقه باشد فرمود: شـرط خدا قبل از شـرط شـماست، آن مرد می تواند به شرط وفا نماید و می تواند زنش را نگاه داشته و سر او زن دیگر بگیرد یا کنیزی به خانه آورد در جایی که جایز باشـد و از وی دوری کنـد. خداونـد فرموده است: «فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ... أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيمَانُكُمْ» = «با زنان پاك ازدواج نماییـد، دو یا سه یا چهار همسـر ... یا زنانی که مالك آنهایید» (نساء۳) و فرموده: «تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ ... » .

از همان منبع، از تهذیب، از امام باقر (ع): (در جواب مردی که به زنش می گوید: امور تو به دست خودت):

این کار درست نیست. چون خداوند فرموده: «الرجالُ قوامونَ علی النساء» .

از همان منبع، از قمی، از امام باقر (ع): «قانتات» یعنی مطیعات.

از همان منبع، از امام باقر (ع): منظور از زدن، با (چوب) مسواك است.

از همان منبع، از پیامبر (ص): آیا با دستی که زنانتان را زده اید با وی دست به گردن می شوید؟

از همان منبع و نیز از تفسیر جوامع الجامع، از امام (ع):

بهترین زنـان، زنی است که وقتی به او نگـاه کنی تو را شادمان کنـد و چون به او امر کردی از تو اطاعت کنـد و هر گاه غایب شدی در مال و جان (ناموس) خود حرمت تو را حفظ کند.

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ يُرِيدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُما إِنَّ اللَّهَ كانَ عَليماً خَبيراً (۳۵)

وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ بِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ الْجارِ ذِي

۱- یونس۱۷

الْقُرْبى وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبيلِ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُوراً (۳۶)

الَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرينَ عَذاباً مُهيناً (۳۷)

وَ الَّذينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطانُ لَهُ قَريناً فَساءَ قَريناً (۳۸)

وَ ما ذا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ كانَ اللَّهُ بِهِمْ عَليماً (۳۹)

إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفْها وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظيماً (۴۰)

فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهيداً (۴۱)

يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذينَ كَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَديثاً (۴۲)

و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید. اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می کند؛ زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیات همه، با خبر است) (۳۵) و خدا را بپرستید! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید! و به پدر و مادر، نیکی کنید؛ همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و دوست و همنشین و واماندگان در سفر و بردگانی که مالک آنها هستید؛ زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند،) دوست نمی دارد (۳۶) آنها کسانی هستند که بخل می ورزند و مردم را به بخل دعوت می کنند و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده، کتمان می نمایند (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته؛) و ما برای کافران، عذاب خوارکننده ای آماده کرده ایم (۳۷) و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خدا و روز بازپسین ندارند؛ (چرا که شیطان، رفیق و همنشین آنهاست؛) و کسی که شیطان قرین او باشد، بد همنشین و قرینی است (۳۸) چه می شد اگر آنها به خدا و روز بازپسین ایمان می آوردند و از آنچه خدا به آنان روزی داده، (در راه او) انفاق می کردند؟! و خداوند از (اعمال و نیات) آنها آگاه است (۳۹) خداوند (حتی) به اندازه سنگینی ذره ای ستم نمی کند؛ و اگر کار نیکی باشد، آن را دو چندان می سازد؛ و از نزد خود، پاداش عظیمی (در برابر آن) می دهد (۴۰) حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می آوریم و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟ (۴۱) در آن روز، آنها که کافر شدند و با پیامبر (ص) به مخالفت برخاستند، آرزو می کنند که ای کاش (خاک بودند، و) خاک آنها با زمینهای اطراف یکسان می شد (و بکلی محو و فراموش می شدند). در آن روز، (با آن همه گواهان،) سخنی را نمی توانند از خدا پنهان کنند (۴۲)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُواْ مَا تَقُولُونَ وَلاَ جُنُبًا إِلاَّ عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىَ تَغْتَسِلُواْ وَإِن كُنتُم مَّرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَآئِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُواْ مَاءً فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا **(۴۳)** ای کسانی که ایمان آورده اید در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می گویید و همچنین هنگامی که جنب هستید، مگر اینکه مسافر باشید تا غسل کنید و اگر بیمارید یا مسافرید و یا «قضای حاجت»

کرده اید یا با زنان آمیزش جنسی داشته اید و در این حال آب نیابید، با خاک پاکی تیمم کنید به این

ص: ۴۱۶

طریق که صورتها و دستها را با آن مسح کنید. خداوند بخشنده و آمرزنده است (۴۳)

☼ نکته:

در تفسـیر المیزان، ج ۸، ص ۲۰۲ و۲۰۳، سه روایت از معصوم (ع) آورده که در هر یـک از ایـن روایـات در معنی کلمه «سکاری» تعبیری بدین شرح آمده است: ۱_ منظور، مستیِ شراب است ۲_ منظور مستی خواب و غلبه چرت است (این قول از امام باقر (ع) است) ۳_ به قول معصوم (ع): دیوانگان و کودکان خود را از مساجد دور کنید.

توجه: هر سه قولِ فوق می توانند صحیح باشند. (والله اعلم).

آیاتِ متعرض شراب، پنج دسته اند:

۱_ بقره ۲۱۹: «يسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و ... » = «در باره شـراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: در آنها گناه و زیان بزرگی است؛ و منافعی (از نظر مادی) برای مردم در بردارد» .

۲_ مائده ۹۰: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» = «ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد! شـراب و قمـار و بتها و ازلام [= نوعی بخت آزمایی]، پلیـد و از عمل شـیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید!» .

۳_ اعراف ۳۳: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ» = «بگو: خداونـد، تنها اعمال زشت را، چه آشـکار باشد چه پنهان، حرام کرده است» .

۴_ نحل ۶۷: «وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا» = «و از میوه های درختان نخل و انگور، مسکرات (ناپاک) و روزی خوب و پاکیزه می گیرید» .

۵_ نساء ۴۳: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَ أَنتُمْ سُكَارَى» .

نکتـه ای از المیزان، ج ۸، ص ۲۰۰: از آنجـایی که «خمر» در مکه قبـل از هجرت تحریم شـد چون سوره اعراف در مکه نـازل شـده و سوره نساء در مـدینه نازل شـده و به عبارتی این آیه بعـد از تحریم خمر نازل شـده است و نیز از آنجایی که روایاتی از اهل سـنت وارد شـده که می گویند این آیه بعد از تحریم خمر نازل شده است، پس شاید معنی روایات، نماز با حالت کسالت باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۰۲، از عیاشـی، از امام باقر (ع): برمخیزید برای نماز در حالی که کسل و سـنگین و چرتی هستید زیرا (این حالت) شعبه ای از نفاق است، خداوند مؤمنین را نهی از آن

فرموده است که نماز را با حالت مستی (چُرت) بخوانند.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۶۳ و۱۶۵، چ۲، از امام صادق (ع): به نمازت اقبال داشته باش زیرا از نماز همان مقداری که قلباً اقبال داری قبول می شود، در نماز با دست و ریشت بازی مکن، خمیازه مکش، بعد از حمد «آمین» مگو و اگر خواستی چیزی بگویی، «الحمد لله رب العالمین» بگو. و با کسالت و چرت به نماز نایست زیرا این حالت از نشانه های نفاق است که خدای تعالی آن را نهی فرموده و به منافقین هشدار داده: «وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يرَاءُونَ النَّاسَ ... » = «و چون به نماز می ایستند از روی بی میلی و به حال کسالت نماز می کنند، برای ریاکاری عبادت حق تعالی نمایند و ذکر خدا را جز به اندک نکنند» (۱).

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصيباً مِنَ الْكِتابِ يَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ يُريدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبيلَ (۴۴)

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدائِكُمْ وَ كَفى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفى بِاللَّهِ نَصيراً (۴۵)

آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنها داده شده بود، (به جای اینکه از آن، برای هدایت خود و دیگران استفاده کنند، برای خویش) گمراهی می خرند و می خواهند شما نیز گمراه شوید؟ (۴۴) خدا به دشمنان شما آگاهتر است؛ (ولی آنها زیانی به شما نمی رسانند.) و کافی است که خدا ولی شما باشد؛ و کافی است که خدا یاور شما باشد (۴۵)

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۴۶)

بعضی از یهود، سخنان را از جای خود، تحریف می کنند؛ و (به جای اینکه بگویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم»)، می گویند: شنیدیم و مخالفت کردیم! و (نیز می گویند:) بشنو! که هرگز نشنوی! و (از روی تمسخر می گویند:) راعنا [= ما را تحمیق کن!] تا با زبان خود، حقایق را بگردانند و در آیین خدا، طعنه زنند. ولی اگر آنها (به جای این همه لجاجت) می گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم؛ و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده (تا حقایق را درک کنیم)» ، برای آنان بهتر و با واقعیت سازگارتر بود. ولی خداوند، آنها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته است؛ از این رو جز عده ی کمی ایمان نمی آورند (۴۶)

☼ نکته:

مشابه آیه شریفه (راعنا) در سوره بقره هم آمده است: «یا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا

۱- نساء ۱۴۲

وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» = «ای افراد با ایمان! (هنگامی که از پیغمبر (ص) تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می کنید) نگویید: «راعنا» ؛ بلکه بگویید: «انظرنا» . و (آنچه به شما دستور داده می شود) بشنوید! و برای کافران (و استهزا کنندگان) عذاب دردناکی است» (۱).

☼ نکته:

در صدر اسلام هنگامی که پیامبر (ص) مشغول سخن گفتن بود و آیات و احکام الهی را بیان می فرمود، مسلمانان، گاهی از او می خواستند، کمی با تأنی سخن گوید تا بتوانند مطالب را خوب درک کنند و آن را به خاطر بسپارند، آنها برای این درخواست جمله «راعنا» (الرعی: مهلت دادن و رعایت کردن) را به کار می بردند، ولی یهود همین کلمه را (الرعونه به معنی حماقت و کودنی) برای فحش و دشنام یکدیگر استعمال می کردند و هنگامی که به پیامبر (ص) و مسلمین می رسیدند با گفتن این کلمه آنها را مسخره می کردند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولًا **(۴۷)** ای کسانی که برای شما کتاب آسمانی فرستاده شده به آن چه (بر پیامبر) فرستادیم ایمان آورید که مصدق نشانه هایی است (تورات وانجیل) که با شماست، پیش از آنکه (مستحق عذاب شوید و) صورتهایی را محو کنیم و سپس به پشت سر بازگردانیم، یا آنها را از رحمت خود دور سازیم همان طور که اصحاب سبت (جهودانی که به مخالفت حکم خدا روز شنبه صید ماهی نمودند) را از رحمت خود دور ساختیم و فرمان خدا در هر حالی انجام شدنی است (۴۷)

☼ نکته:

این تهدید یهود در صورتی عملی می شد که هیچ یک از آنها ایمان نمی آوردند، ولی از آنجا که دسته ای از آنان مثل عبد الله بن سلام، ثعلبه بن سعفه و غیر اینها ایمان آوردند، عذاب از دیگران نیز برداشته شد. و این تهدید هنوز هم به قوت خود باقی است و محو آثار صورت تا پیش از قیامت در انتظار یهود است و خداوند آنها را مسخ خواهد کرد.

توجه: بحث مفصل در خصوص تنبیهِ آخرِ قوم یهود در ذیل آیه (اسراء ۸ – ۴) آمده است.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۲۷، از تفسیر برهان، از امام باقر (ع):

۱– بقره ۱۰۴

(در حدیث طولانی که خروج سفیانی را توصیف می کند فرمود:) ... و امیر لشکر ـ سفیانی ـ در صحرا فرود می آید و منادی از آسمان ندا می دهد ای بیابان مردمان را نابود کن و زمینْ آنها را به خود فرو می برد و به جز سه نفر که چهره هاشان به قفا برگشته، کسی باقی نمی ماند، ایشان از طایفه کلب هستند و درباره ایشان آیه: «یا ایها الذین اوتوا الکتاب ... » نازل شده است.

إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْماً عَظِيمًا (۴۸)خداوند شرک را نمی بخشد و پایین تر از آنرا برای هر کس بخواهد می بخشد وآن کسی که برای خدا شریکی قایل، گردد گناه بزرگی مرتکب شده است (۴۸)

☼ نکته:

در جای دیگر می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يغْفِرُ أَنْ يشْرَكَ بِهِ وَيغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يشَاءُ وَمَنْ يشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» = «خداوند، شرکِ به او را نمی آمرزد؛ (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد می آمرزد. و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، درگمراهی دوری افتاده است» (۱).

☼ نکته:

این آیه شریفه معروف به «آیه مغفرت» است. و مفسرین در تفسیر آن اختلاف دارند بعضی از مفسرین معتقدند: «آیه شریفه متعرض توبه است» . و بعضی دیگر از جمله صاحب تفسیر المیزان مخالف این نظریه هستند.

☼ مؤلف:

قطعاً آیه شریفه متعرض توبه نیست زیرا صراحت بر این دارد که گناهِ شرک را نمی بخشد، در صورتی که شرک با توبه بخشیده می شود. همچنان که می فرماید: «قُلْ يا عِبَادِی الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» = «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان (حتی شرک) را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است» (۲).

و می فرماید: «أَلَمْ يعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» = «آیا نمی دانستند که فقط خداوند توبه را از بندگانش می پذیرد و صدقات را می گیرد و خداوند توبه پذیر و مهربان است؟!» (۳).

و می فرماید: «وَ هُوَ الَّذِی يقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيعْفُو عَنِ السَّيئَاتِ وَيعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» = «او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و بدیها را می بخشد و آنچه را انجام می دهید، می داند» (۴).

صاحب تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۱۴ تا ۲۱۶، در این خصوص آورده است:

۱- نساء۱۱۶

۲- زمر۵۳

۳- توبه۱۰۴

۴- شوری۲۵

آیهْ متعرض توبه نیست زیرا در مورد ایمان نیاوردن اهل کتاب است و نه اهل ایمان، پس با توبه جمع نمی شود، گذشته از این باید گفت با وجود توبه، تمام گناهان حتی شرک هم بخشیده می شود چرا که خداوند متعال می فرماید: «قُلْ یا عِبَادِی ... » که در این آیه به صراحت می رساند اگر بندگان خالصانه توبه کنند و ایمان آورند خداوند تمام گناهانشان را می آمرزد.

☼ نکته:

هر چند اهل کتاب به قرآن کافرند ولی در قرآن کریم به نام مشرکین خوانده نشده اند.

☼ نکته:

مشرک کسی است که برای خدا شریک قائل است ولی کافر دو گروه است یک گروه اصلاً خدا را قبول ندارد و گروهِ دیگر هر چند در ظاهر خدا را قبول دارد ولی فرامینش را اجرا نمی کند. مثل شیطان که مشرک نبود ولی کافر شد و به دستور خدای تعالی عمل نکرد و ولایت را نپذیرفت. و یا ناصبین و کسانی که ادعای پذیرش توحید دارند اما مخالف برخی از آیات الهی هستند و به بهانه های واهی بر آیات الهی اشکال می کنند. که در هر صورت هر دو کافرند و از مشرکین بدترند، که اگر توبه نکنند موردِ بخشش و آمرزش قرار نمی گیرند.

☼ نکته:

این آیه شریفه با آیه قبل در ارتباط است پس معنی آیه این است که خداوند متعال شرک را از مشرکی که توبه نکرده است، نمی آمرزد ولی سایر گناهان را به استثنای شرک، با شفاعت بندگان یا به سبب عمل صالحشان و از روی حکمت خواهد بخشید.

نکته ای از همان منبع: خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا یغْفِرُ أَنْ یشْرَکَ بِهِ وَ یغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَنْ ... » (نساء ۱۱۶) که از نظر سیاق با هم شبیه اند اما فرقی که شاید بتوان گفت بین این دو آیه باشد این است که؛ آیه ۴۸ تهدید به آثار دنیوی شرک می کند و آیه ۱۱۶ تهدید به آثار اخروی آن می نماید البته به حسب انطباق با مورد نزول و الا هر دو از روی اطلاق، شامل هر دو اثرند.

نکته ای از همان منبع: بخشش حضرت حق جل جلاله از روی حکمت است و نبخشیدن گناه شرک از آن جهت است که اساس خلقت استوار بر رحمتی است که به واسطه بندگی و یکتاپرستی بروز می کند همچنان که می فرماید: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِیعْبُدُونِ» (ذاریات۵۶) و بندگی با شرک نمی سازد، اما بخشایش وی برای سایر گناهانی که پایین تر از شرک است به وسایلی

مانند شفاعتِ انبیاء، اولیاء، ملائکه و کار نیک است.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۲۷، از فقیه، از حضرت علی (ع):

هیچ آیه ای در قرآن محبوب تر از آیه: «انَّ الله لا ... » نزد من نیست.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۲۷، از درمنثور، از ابن عمر:

وقتی آیه: «یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم» نازل شد. مردی برخاست و گفت: یا رسول الله (ص) شرک چطور؟ حضرت را خوش نیامد و فرمود: «انَّ الله ... »

در کتاب اصول کافی، ج ۴، ص ۹۳، ج۱، از امام باقر (ع): به خدا سوگند کفر پلیدتر و بزرگتر و جلوتر از شرک است، (چرا که) ابلیس به آدم سجده نکرد، (و کافر شد ولی مشرک نبود) پس هر کس دیگری را بر خدای عزوجل برگزیند و از فرمانبرداری او سر باز زند و به ارتکابِ گناهانِ کبیره ایستادگی کند او کافر است و هر کس دین و کیشی غیر از مؤمنین بر پا دارد مشرک است.

☼ مؤلف:

در توجیهِ این روایت باید گفت: این روایت به دو مطلب اشاره فرموده است:

۱ – منظور از گناهان کبیره آن دسته از گناهان نیست که از روی شهوت و وسوسه انجام شود بلکه آن گناهانی است که شخص با نیتِ مقابله و ایستادگی و عناد و تکبرورزی در مقابل خدای تعالی آنها را مرتکب می شود که به این عمل «تَجَری» گویند و شخص العیاذ بالله خود را به مقابله با خدایتعالی عَلَم می کند و لذا نوعِ فعل مهم نیست بلکه همان نیت و تقابل در مقابل خدای تعالی است که اکبرِ گناهان است، به همین خاطر است که اگر کسی با این نیت مثلاً یک لیوان آب را به عنوان شراب بخورد ولی هدفش مخالفتِ علنی با حکم خدایتعالی در تحریم شراب باشد نه تنها حرام است که حتی از خوردن شراب بدون اینکه مخالفتی کرده باشد، بدتر است، پس گناه کبیره ای که از روی عمد نباشد مشمول روایت نیست.

۲ – مراد از کفر انکار امامت است چرا که امر الهی در اطاعت آنها است و اگر کسی مخالفِ این امر رفتار کند کافر است، همان طور که شیطان مشکلی در پذیرشِ توحید و سجده و عبادت خدا نداشت بلکه از پذیرش و اطاعت از امامت امتنا کرد و کافر شد. البته فرق بین انکارِ امامت و ارتکاب گناهان کبیره (غیر از شرک) در این است که:

انکار امامت چه عمدی یا غیر عمدی باشد مشمول روایت و کفر است ولی سایر گناهان (غیر از شرک) این طور نیست و اگر از روی عمد نباشند، مشمول کفر نخواهند شد. (والله اعلم).

در کافی، ج ۴، ص ۱۰۱، از امام صادق (ع):

خدای تعالی علی (ع) را میان خود و خلقش برای رهبری منصوب فرموده، هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر کس انکارش کند کافر است و هر کس درباره او توقف کند (و منکرش نشود) گمراه است و هر کس با او دیگری را همراه کند مشرک است.

در سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳، از حضرت علی (ع):

«اَحْبِبْ حَبیب آل مُحمد و اِنْ کانَ فاسقاً زانیاً و اَبْغِضْ مُبغض آل محمد و ان کان صواماً قواماً» = «دوست بدار دوستدار آل محمد (ص) را اگر چه بسیار فسق کند و بسیار زنا کند و دشمن بدار دشمن آل محمد (ص) را اگر چه بسیار روزه بگیرد و بسیار نماز بخواند» .

☼ مؤلف:

منظور مولای متقیان حضرت علی (ع) در بیان روایت فوق، خفیف شمردن گناهِ فسق و زنا نیست، بلکه مرادِ آن حضرت (ع) نشان دادنِ قبح و زشتیِ دشمنی با اهلِ بیت (ع) است و می خواهد بفرماید: «ای مردم! همان گونه که فسق و زنا یک امر بسیار پلید و زشت است اما بدانید، دشمنی با اهلِ بیت (ع) آن قدر پلید است که حتی از زنا و فسق هم پلیدتر است» . و به عبارتی با این بیانِ عمیق، شیوا و لطیف، عمقِ پلیدیِ دشمنی با اهلِ بیت (ع) را بیان فرموده اند. این نقل، در حقیقت بیان و توجیهِ بین بدتر و بدترین است. روایاتِ زیادی در توجیه و تأییدِ این روایت در ذیلِ آیه ولایت و بحثِ پایانی کتاب و نیز در ذیل بسیاری از آیاتِ مختص به اهلِ بیت (ع) آورده ایم، اما در اینجا هم چند روایت به شرح ذیل می آوریم:

در کافی، ج ۴، ص ۴۶۷، ح ۱، از خالد قلانسی آورده است که گفت:

به حضرت صادق (ع) عرض کردم: من با کافر ذمی (یهود و نصاری و گبر) دست می دهم. فرمود: دستت را به خاک بمال. عرض کردم: اگر ناصبی {دشمن اهل بیت (ع)} باشد چطور؟ فرمود: دستت را بشوی (یعنی ناصبی از کافر بدتر و نجس تر است حتی اگر اهل توحید باشد).

از همان منبع، از رسول خدا (ص): کسانی که کینه آل محمد را در دل دارند در حالی وارد قیامت

می شوند که میان دیدگانشان نوشته شده: «اینان از رحمت خدا ناامیدند».

در کافی، ج ۲، ص ۲۰۶، چ۱، از امام باقر (ع): خدای تعالی می فرماید: «هر آینه عذاب می کنم کسی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، اگر چه نیکوکار و پرهیزکار باشد. و در می گذرم از کسی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند، اگر چه ستمگر و بدکردار باشد» .

در کافی، ج ۲، ص ۱۹۸، چ۱، از امام باقر (ع) و در کافی، ج ۳، ص ۳۲، چ۱، از رسول خدا (ص):

هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگِ جاهلیت مرده است.

☼ مؤلف:

مراد از روایات فوق این نیست که شخص، صرفاً بگوید: «من امام زمانم را می شناسم» ، ولی در اطاعت و اجرای فرامین الهی و ائمه (ع) قدم بر ندارد، همان طور که می فرماید:

در کافی، ج ۳، ص ۱۱۷، چ۱، از امام باقر (ع): شیعه ما نیست، جز آن که خدا را اطاعت کند.

در کافی، ج ۳، ص ۳۴۲، چ۱، از امام کاظم (ع): چنین نیست که هر کس به ولایت ما معتقد باشد مؤمن است، بلکه او همدمِ مؤمنین قرار داده شده است.

در کتاب صفات الشیعه، ص ۸، آورده که حسن خزّاز گفت: از امام رضا (ع) شنیدم که فرمود:

بعضی از کسانی که ادّعای محبّت و دوستی ما را دارند، ضررشان برای شیعیان ما از دجّال بیشتر است. حسن گفت: عرض کردم ای پسر رسول خدا (ص) به چه علّت؟ فرمود: به خاطر دوستی شان با دشمنان ما و دشمنی شان با دوستان ما. و هر گاه چنین شود، حقّ و باطل به هم در آمیزد و امر مشتبه گردد و مؤمن از منافق باز شناخته نشود.

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتيلاً (۴۹)

انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ كَفى بِهِ إِثْماً مُبيناً (۵۰)

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ أُوتُوا نَصيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذينَ آمَنُوا سَبيلاً (۵۱)

أُولئِكَ الَّذينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصيراً (۵۲)

أَمْ لَهُمْ نَصيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقيراً (۵۳)

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ

إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً (۵۴)

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفى‏ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً (۵۵)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ ناراً كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً (۵۶)

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِيلاً (۵۷)

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى‏ أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ سَمِيعاً بَصِيراً (۵۸)

آیا ندیدی کسانی را که خودستایی می کنند؟! (این خود ستاییها، بی ارزش است) بلکه خدا هر کس را بخواهد، ستایش می کند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد (۴۹) ببین چگونه بر خدا دروغ می بندند! و همین گناه آشکار، (برای مجازات آنان) کافی است (۵۰) آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، (با این حال)، به «جبت» و «طاغوت» [= بت و بت پرستان] ایمان می آورند و درباره کافران می گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند» ؟! (۵۱) آنها کسانی هستند که خداوند، ایشان را از رحمت خود، دور ساخته است؛ و هر کس را خدا از رحمتش دور سازد، یاوری برای او نخواهی یافت (۵۲) آیا آنها [= یهود] سهمی در حکومت دارند (که بخواهند چنین داوری کنند)؟ در حالی که اگر چنین بود، (همه چیز را در انحصار خود می گرفتند،) و کمترین حق را به مردم نمی دادند (۵۳) یا اینکه نسبت به مردم [= پیامبر و خاندانش] و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم، (که یهود از خاندان او هستند نیز،) کتاب و حکمت دادیم؛ و حکومت عظیمی در اختیار آنها [= پیامبران بنی اسرائیل] قرار دادیم (۵۴) ولی جمعی از آنها به آن ایمان آوردند؛ و جمعی راه (مردم را) بر آن بستند. و شعله فروزان آتش دوزخ، برای آنها کافی است! (۵۵) کسانی که به آیات ما کافر شدند، بزودی آنها را در آتشی وارد می کنیم که هرگاه پوستهای تنشان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوستهای دیگری به جای آن قرار می دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند. خداوند، توانا و حکیم است (و روی حساب، کیفر می دهد) (۵۶) و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، بزودی آنها را در باغهایی از بهشت وارد می کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن خواهند ماند؛ و همسرانی پاکیزه برای آنها خواهد بود؛ و آنان را در سایه های گسترده (و فرح بخش) جای می دهیم (۵۷) خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می دهد! خداوند، شنوا و بیناست (۵۸)

نکته ای از آیه ۵۱: جبت: هر معبودی غیر از خداست. طاغوت: یعنی شیطان.

گروهی از یهود به جانب مکه رفتند تا از قریش برای پیامبر اسلام (ص) پیمان بگیرند، قریشیان به آنان گفتند شما به محمد

(ص) نزدیکتر هستید تا ما و ما از مکر شما ایمن نیستیم (پس) خدایان ما را سجده کنید تا مطمئن شویم. و یهود سجده کردند و این است منظور از ایمان آوردن آنها به «جبت» و «طاغوت» . ابوسفیان گفت: آیا هدایت یافته تر به حق، محمد (ص) است یا ما؟ کعب پرسید: محمد (ص) چه می گوید؟ گفتند امر به پرستش خدا می کند، کعب گفت: آیین

شما چیست؟ گفتند: ما متولیان کعبه ایم و به حاجیان آب می دهیم و اسیران را آزاد می کنیم، اعمالشان را برشمردند، کعب گفت: شما هدایت یافته تر از محمد (ص) هستید.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۲۷، از جوامع شیعه (مثل کافی– تهذیب – معانی– بصائر– قمی و عیاشی و ...) و از طریق اهل سنت از محمد بن علی الباقر (ع): (در ذیل آیه ۵۴)

منظور از «الناس» اهل بیت (ع) هستند. به خدا سوگند ما همان مردمیم.

از همان منبع، از عیاشی، از امام باقر (ع): (در ذیل آیه ۵۴)

منظور از کتاب، نبوت است. حکمت، فهم و قضاوت است. و ملك عظیم، اطاعت است.

از همان منبع، از تفسیر قمی: (در ذیل آیه ۵۶)

(منظور از) «آیات» حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه (ع) هستند.

از همان منبع: حفص بن غیاث القاضی گفت: نزد امام صادق (ع) بودم وقتی که منصور بر وی وارد شد و ابن ابی العوجاء نیز که مردی ملحد بود از در درآمد و از حضرت پرسید: چه می فرمایی در آیه: «کلما نضجت جلودهم بدلناهم ... » گیرم که این پوست گناه کرده بود پوست دیگر چه گناهی کرده است؟ حضرت فرمود: وای بر تو! این پوست همان پوست هست و همان نیست. ابن ابی العوجاء گفت: این گفته را روشن تر سازید. حضرت (ع) فرمود: اگر کسی خشتی را بکوبد و آب بر آن بریزد و به قالب بزند و به شکل اول در آورد (خشت موجود) همان اول هست و نیست. ابن ابی العوجاء گفت: چرا! چنین است که می فرمایی خدا از تو دیگران را برخوردار کند.

توجه: روایت گرانقدر فوق بحثِ «جسم مثالی» در آیه (اسراء ۹۹) را تأیید می کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا **(۵۹)** ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک فرجام تر است (۵۹)

☼ نکته:

درآیه شریفه دو بار کلمه «اطیعوا» آمده است: ۱ – اطیعوا الله.

۲ – اطیعوا الرسول.

در اینکه چرا اطاعت از خداوند سبحان و رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) جدا آمده، اختلاف است:

۱ - برخی گفته اند به خاطرتأکید بوده است.

۲ - صاحب المیزان (ج۸، ص ۲۳۷تا۲۵۳)، با رد نظریه اول آورده است: شاید به خاطر این باشد که خداوند رسولش را به مشاوره با مردم امر فرموده و چون مشاورت مردم در بین است پس این دو اطاعت با هم فرق دارند، گرچه اطاعت رسول (ص) در حقیقت اطاعت خداست.

☼ نکته:

اطاعت از رسول و اولی الامر با هم آمده است. به عبارتی اطاعت از اهل بیت (ع) نیز برابر است با اطاعت از رسول و چون اطاعت از رسول با اطاعت از خداوند متعال برابر است پس اطاعت از اولی الامر نیز برابر اطاعت از خداست و چون حضرت رسول (ص) معصوم و بدون خطا بوده است پس بایستی اولی الامر نیز معصوم و بدون خطا باشند. بنابراین نظریه مفسرینی که معتقدند اولی الامر، مؤمنین هستند صحیح نیست.

☼ نکته:

کلمه «اطیعوا» در ۹ سوره قرآن کریم و در۱۴ آیه شریفه و ۱۹ بار تکرار شده است.

- یک بار اطاعت از رسول (ص) به تنهایی آمده: «و اطیعوا الرسول» (نور۵۶)

- یک بار اطاعت از دستور حضرت حق تعالی به تنهایی آمده: «و اطیعوا امری» (طه ۹۰)

- دو بار، «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» (محمد۳۳)(نساء۵۹)

-۶ بار، «اطیعوا الله و الرسول (الرسوله)» (آل عمران۱۳۲و۳۲)(انفال۱ - ۲۰ - ۴۶)(مجادله۱۳)

- ۳ بار، «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» (تغابن ۱۲)(نور۵۴)(مائده۹۲)

- و با دو باری که با «یا ایها الذین آمنوا» آمده می توان گفت: ۵ بار با هم آمده است.

- یک بار به تنهایی و بدون نام مقدس حضرت حق و پیامبر (ص) آمده: (تغابن ۱۶)

پس سرجمع: «۱۴ = ۵ + ۶ + ۱ + ۱+ ۱» می شود؛ به عبارتی عـدد ۱۴ بـدست می آید و خداوند حکیم خود بهتر می داند که اولی الامر و رسول اکرم (ص) ۱۴ نفرند.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۲، از تفسیر برهان، از جابر بن عبدالله انصاری:

وقتی آیه: «یا ایها الـذین آمنوا اطیعوا الله ... » بر پیغمبر (ص) نازل شد، گفتم: یا رسول الله! خدا و رسول را شـناختیم، اولوالامر که خداوند اطاعتشان را همراه اطاعت تو قرار داده چه کسانی هسـتند؟ فرمود: ای جابر! آنان جانشینان و پیشوایان مسلمین پس از من هسـتند، اول ایشان علی بن ابیطالب است و پس از وی حسن و حسین و علی بن حسین و فرزند علی، محمد (ع) معروف در تورات به باقر که تو وی را خواهی دیـد، وقتی دیـدی سـلام مرا به او برسان سـپس صادق جعفر بن محمد و بعد موسـی بن جعفر و علی بن موسـی و محمـد بن علی و علی بن محمـد و حسن بن علی و بعد همنام و هم کنیه من که حجت خدا و بقیه او در روی زمین و نزد بندگان است و فرزند حسـین بن علی، که خدا به دست وی مشرق و مغرب زمین را خواهد گشود و کسی است که از شـیعیان و دوستان خود پنهان خواهد شد. به امامت وی کسی پا بر جا نخواهد ماند، مگر آن کس که خدا قلبش را به ایمـان آزموده باشـد. جابر می گویـد: پرسـیدم یا رسول الله! آیا شـیعه در غیبت او، از وی اسـتفاده خواهـد برد؟ فرمود: آری سوگنـد به کسـی که مرا به پیامبری فرسـتاده، از نور وی روشـنایی می گیرنـد و از ولایت وی در غیبتش منتفع می شونـد مانند استفاده مردم از خورشید، گرچه ابرْ آن را بپوشاند، ای جابر! این اسرارِ مخفی خداست و از غیر اهلش پنهان ساز.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۳، از کافی، از ابومسروق آورده است:

از حضـرت صادق (ع) پرسیدم که ما با متکلمین بحث می کنیم و احتجاج به آیه: «اطیعوا الله ... » می کنیم، می گویند: درباره مؤمنین نازل شده. به آیه: «قل لا اسـئلکم علیه اجرا . . » اسـتدلال می کنیم، می گویند: درباره قربی مؤمنین نازل شده (خلاصه) هر آن چه دلیـل داشتیم با شـبهات متکلمین برشـمردیم. حضـرت (ع) فرمود: وقتی این طور شـد ایشان را به مباهله دعوت کن. پرسـیدم: چگونه؟ فرمود: سه روز خود را پـاک و اصـلاحِ نفس کن و روزه بگیر و غسـل نمـا و سـپس با طرف خود به یکی از کوهها برو، انگشـتان دست راست خود را در لابلای انگشـتان او (پنجه در پنجه) بگیر و انگشـتان را خم کن و منصـفانه اول از خود شروع کن و بگو: «اللهم رب السماوات السبع و رب الارضین السبع عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم» ، اگر ابومسروق منکر حق است و مدعی

باطل، عذابی از آسمان بر او بفرست و سپس به همین ترتیب او را بگو. سپس فرمود به زودی آن عذاب را در وی خواهی دید. به خدا سوگند هیچ کس را ندیدم که حاضر به مباهله با من شود.

در المیزان، ج ۸، ص ۲۶۵، از عیاشی، از ابوبصیر، از امام باقر (ع):

آیه (اطیعوا ...) در حق علی بن ابیطالب (ع) نازل شد. من گفتم: مردم به ما می گویند چه مانع داشت که اسم علی و اهل بیت (ع) را در قرآن ببرند؟ فرمود: به آنها بگو خداوند نماز را بر رسولش فرستاد نامی از سه یا چهار رکعتی بودن آن نبرد تا آنکه پیامبر (ص) آن را تفسیر نمود. و خدا آیه: «اطیعوا ... » را فرستاد که در حق علی و حسن و حسین (ع) نازل شده بود. و پیامبر (ص) درباره علی (ع) فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و فرمود: «شما را به کتاب خدا و اهل بیتم توصیه می کنم، که من از خدا خواسته ام که بین این دو جدایی نیندازد تا بر لب حوض آن دو به من برسند و خداوند این خواسته را به من داد» . و فرمود: « ... پس به ایشان چیزی نیاموزید که از شما داناترند، ایشان شما را از کاشانه (سعادت) و راهیابی به در نمی برند و شما را به آستانه گمراهی نخواهند کشاند» . و اگر رسول خدا (ص) سکوت فرمود و اهل بیت خود را معرفی نکرده بود آل عباس و آل عقیل و آل فلان ادعاها می کردند و لیکن خداوند متعال در قرآن کریم آیه: «إِنَّمَا يرِيدُ اللَّهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» = «به درستی خداوند می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» (احزاب۳۳) را فرستاد. تأویل این آیه علی و حسن و حسین و فاطمه (س) هستند و رسول خدا (ص) دست علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را در خانه ام سلمه گرفت و زیر عبای خود نشاند و فرمود: خداوندا! برای هر پیغمبری اهل بیتی بوده است اینان اهل بیت من هستند، ام سلمه گفت: آیا من اهل بیت تو نیستم؟ فرمود: تو رو به خیر هستی اما ثقل و اهل بیت من اینان هستند.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۶، از عبقات، از حضرت علی (ع):

کمترین چیزی که باعث گمراهی بنده شود آن است که حجت و شاهد خدا را بر بندگانش نشناسد. یعنی کسی که خداوند امر به اطاعتش نموده و دوستی اش را واجب ساخته است.

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُريدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُريدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعيداً (۶۰)

وَ إِذا قيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً (۶۱)

فَكَيْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ ثُمَّ جاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ إِحْساناً وَ تَوْفيقاً (۶۲)

أُولئِكَ الَّذينَ يَعْلَمُ اللَّهُ ما في قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ في أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَليغاً (۶۳)

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحيماً (۶۴)

آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده اند، ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه های دور دستی بیفکند (۶۰) و هنگامی که به آنها گفته شود: «به سوی آنچه خداوند نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید» ، منافقان را می بینی که (از قبول دعوت) تو، اعراض می کنند! (۶۱) پس چگونه وقتی به خاطر اعمالشان، گرفتار مصیبتی می شوند، سپس به سراغ تو می آیند، سوگند یاد می کنند که منظور (ما از بردن داوری نزد دیگران)، جز نیکی کردن و توافق (میان طرفین نزاع،) نبوده است؟! (۶۲) آنها کسانی هستند که خدا، آنچه را در دل دارند، می داند. از (مجازات) آنان صرف نظر کن! و آنها را اندرز ده! و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد نما! (۶۳) ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می کردند؛ و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند (۶۴)

فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا **(۶۵)** ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند (۶۵)

☼ نکته:

گفته اند این آیه درباره زبیر و حاطب بن ابی بلتعه (مردی از انصار) نازل شد. آنها بر سر مجرای آبی که از چاه کوچکی سرچشمه می گرفت و نخلستانهای خود را از آن آبیاری می کردند، اختلاف داشتند و برای حل آن نزد رسول خدا (ص) رفتند. پیامبر (ص) به زبیر فرمود: باغ خود را آبیاری کن، سپس آب را برای همسایه ات بفرست. حاطب خشمگین شد و گفت: آیا این قضاوت به خاطر آن بود که زبیر عمه زاده ی توست؟ آنگاه حضرت (ص) به زبیر فرمود: باغت را آب بده و جلو آب را بگیر تا برگردد به طرف دیوار و پس از آنکه حق خود را به طور کامل به دست آوردی آب را به همسایه ات بفرست. {پیامبر (ص) نخست طوری به زبیر دستور داد که

برای او و خصمش هر دو گشایش و آسایش بود، ولی چون حاطب آن سخن را گفت: حضرت (ص) با حکم صریح خود حق کامل زبیر را تعیین کرد}.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۷، از کافی، از امام صادق (ع): اگر طایفه ای خدا را بدون شریک بپرستند و نماز بخوانند و زکات دهند و حج کعبه کنند و روزه بگیرند پس به کاری که خدا و رسول خدا (ص) کرده اند بگویند چرا این طور کرده و آن طور نکرده؟ یا در قلبشان داشته باشند، آنان مشرکند (کافرند) و فرمود: «فلا و ربک لا یؤمنون ... » و فرمود: بر شما باد به تسلیم و رضا.

وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيارِكُمْ ما فَعَلُوهُ إِلاَّ قَليلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبيتاً (۶۶)

وَ إِذاً لَآتَيْناهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْراً عَظيماً (۶۷)

وَ لَهَدَيْناهُمْ صِراطاً مُسْتَقيماً (۶۸)

اگر (همانند بعضی از امتهای پیشین،) به آنان دستور می دادیم: «یکدیگر را به قتل برسانید» و یا: «از وطن و خانه خود، بیرون روید» ، تنها عده کمی از آنها عمل می کردند! و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می شد انجام می دادند، برای آنها بهتر بود؛ و موجب تقویت ایمان آنها می شد (۶۶) و در این صورت، پاداش بزرگی از ناحیه خود به آنها می دادیم (۶۷) و آنان را به راه راست، هدایت می کردیم (۶۸)

وَمَنْ يُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا **(۶۹)**
و کسی که از خدا و پیامبر اطاعت کند در زمره کسانی خواهد بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند (۶۹)

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۸، از برهان، از ابن عباس:

«النبیین» یعنی محمد (ص)، «صدیقین» یعنی علی (ع) که اول کسی است که پیامبر (ص) را تصدیق نمود، «شهدا» یعنی علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین (ع).

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۸، از کافی، از امام باقر (ع): ما را با پرهیزکاری یاری کنید، هر آینه کسانی که خدا را با پرهیزکاری ملاقات کنند شادی خواهند یافت. زیرا خداوند فرموده: «و من یطع الله ... » و پس فرمود: نبی از ماست و صدیق از ماست و شهدا و صالحین هم از ما هستند.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۹، از کافی، از امام صادق (ع): مؤمن بر دو قسم است: مؤمنی که به شرایط قرار دادی خدا وفا کند و این شخص همراه پیغمبران و صدیقین و شهدا و صالحین خواهد

بود، که بهترین رفیقانند. اینان شفاعت می کنند و نیاز به شفاعت دیگران ندارند و از کسانی هستند که هول دنیا و آخرت به ایشان نمی رسد و مؤمنی که پایش می لغزد مثل ساقه گندم است که به هر طرف نسیم بوزد مایل می شود این کس را هول دنیا و آخرت می رسد و شفاعت هم می شود و عاقبتش خوب است.

ذلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفى بِاللَّهِ عَليماً (٧٠)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انْفِرُوا جَميعاً (٧١)

این موهبتی از ناحیه خداست. و کافی است که او، (از حال بندگان و نیات و اعمالشان) آگاه است (٧٠) ای کسانی که ایمان آورده اید! آمادگی خود را (در برابر دشمن) حفظ کنید و در دسته های متعدد، یا بصورت دسته واحد، (طبق شرایط هر زمان و هر مکان) به سوی دشمن حرکت نمایید! (٧١)

در تفسیر المیزان، ج ٨، ص ٢٧٧، از مجمع، از امام باقر (ع): اسلحه را حذر گویند چون آلتی است که به آن از خطر دور مانند. و مراد از «ثبات» دسته جاتند و از «جمیع» سپاه و لشکر.

در تفسیر المیزان، ج ٨، ص ٢٧٧، از عیاشی آورده است:

سلیمان بن خالد از امام صادق (ع) از آیه: «یا ایها الذین ... » پرسید: آنها را مؤمن نامیده با این که کرامت ایمان در آنها نبود. امام فرمود: «یا ایها الذین ... فافوز فوزاً عظیماً» که اگر اهل آسمان و زمین بگویند: «خدا بر ما عنایت کرده است که همراه رسول (ص) نبودیم» و وقتی فضلی به آنها برسد، بگویند: «ای کاش با آنها بودیم و در راه خدا می جنگیدیم» مشرک شده اند.

وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصابَتْكُمْ مُصيبَةٌ قالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهيداً (٧٢)

وَ لَئِنْ أَصابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يا لَيْتَني كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظيماً (٧٣)

فَلْيُقاتِلْ في سَبيلِ اللَّهِ الَّذينَ يَشْرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ يُقاتِلْ في سَبيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتيهِ أَجْراً عَظيماً (٧۴)

وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ نَصيراً (٧۵)

الَّذينَ آمَنُوا يُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ الَّذينَ كَفَرُوا يُقاتِلُونَ في سَبيلِ الطَّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِياءَ الشَّيْطانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطانِ كانَ ضَعيفاً (٧۶)

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ قيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلى أَجَلٍ قَريبٍ قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَليلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقى وَ لا ص :۴٣٢

تُظْلَمُونَ فَتيلاً (٧٧)

در میان شما، افرادی (منافق) هستند، که (هم خودشان سستند و هم) دیگران را به سستی می کشانند؛ اگر مصیبتی به شما برسد، می گویند: خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم، تا شاهد (آن مصیبت) باشیم! (۷۲) و اگر غنیمتی از جانب خدا به شما برسد، درست مثل اینکه هرگز میان شما و آنها دوستی و مودتی نبوده، می گویند: «ای کاش ما هم با آنها بودیم و به رستگاری (و پیروزی) بزرگی می رسیدیم!» (۷۳) کسانی که زندگی دنیا را به آخرت فروخته اند، باید در راه خدا پیکار کنند!و آن کس که در راه خدا پیکار کند و کشته شود یا پیروز گردد، پاداش بزرگی به او خواهیم داد (۷۴) چرا در راه خدا و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند، پیکار نمی کنید؟! همان افراد (ستمدیده ای) که می گویند: پروردگارا! ما را از این شهر (مکه)، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یاوری برای ما تعیین فرما! (۷۵) کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می کنند؛ و آنها که کافرند، در راه طاغوت [بت و افراد طغیانگر]. پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! (و از آنها نترسید!) زیرا که نقشه شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است (۷۶) آیا ندیدی کسانی را که (در مکه) به آنها گفته شد: «فعلاً دست از جهاد بدارید! و نماز را برپا کنید! و زکات بپردازید!» (اما آنها از این دستور، ناراحت بودند)، ولی هنگامی که (در مدینه) فرمان جهاد به آنها داده شد، جمعی از آنان، از مردم می ترسیدند، همان گونه که از خدا می ترسند، بلکه بیشتر! و گفتند: پروردگارا! چرا جهاد را بر ما مقرر داشتی؟! چرا این فرمان را تا زمان نزدیکی تأخیر نینداختی؟ به آنها بگو: سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است! و سرای آخرت، برای کسی که پرهیزکار باشد، بهتر است! و به اندازه رشته شکاف هسته خرمایی، به شما ستم نخواهد شد! (۷۷)

أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُواْ هَذِهِ مِنْ عِندِ اللّهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُواْ هَذِهِ مِنْ عِندِكَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللّهِ فَمَا لِهَؤُلاءِ الْقَوْمِ لاَ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (٧٨) مَّا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا (٧٩) مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (٨٠)

هر کجا باشید شما را مرگ درمی یابد هر چند در برجهای استوار باشید و اگر [پیشامد] خوبی به آنان برسد، می گویند این از جانب خداست و چون صدمه ای به ایشان برسد می گویند این از طرف توست بگو همه از جانب خداست [آخر] این قوم را چه شده است که نمی خواهند سخنی را [درست] دریابند (۷۸) هر چه از خوبیها به تو می رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می رسد از خود توست و تو را به پیامبری برای مردم فرستادیم و گواه بودن خدا بس است (۷۹) هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم (۸۰)

نکته اول: حسنات شامل: فتح، غنیمت و غیره و سیئات شامل: کشته و مجروح شدن و رنج و مشقات جنگ و غیره است. منافقین، سیئات را به پیغمبر (ص) نسبت می دادند، یعنی فال بد

به او می زدند یا به حضرتش نسبت ضعف رأی و سوءِ تدبیر می دادند. البته این چیز تازه ای نیست چون موسی (ع) نیز مواجه با این سخن شده است: «فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ ... » = «هنگامی که نیکی به آنان می رسد می گفتند، این خوبی از آن ماست، ولی وقتی بدی می رسید به موسی و طرفداران او فال بد می زدند» (۱).

نکته دوم: خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

۱ - «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيدِيكُمْ وَيعْفُو عَنْ كَثِير» = «هرمصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالتان است و بسیاری را نیز عفو می کند» (۲).

۲ - «إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ» = «خداوند اوضاع ملتی را دگرگون نمی کند تا آنان حالات خودشان را تغییر دهند» (۳).

۳ - «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يكُ مُغَيرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يغَيرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» = «این، بخاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی دهد؛ جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند» (۴).

۴ - «مَا يفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» = «در رحمتی را که خداوند به روی مردم بگشاید، هیچ کس نمی تواند ببندد و اگر خدا جلوی چیزی را گرفت کسی نیست که بتواند به جریانش اندازد خداوند غالب و درستکار است» (۵).

۵ - «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ وَكِيلٌ» = «خدا خالق هر چیزی است و حافظ و ناظر بر همه اشیا است» (۶).

۶ - «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيءٍ خَلَقَهُ» = «خدایی که هر چه آفریده، خوب آفریده است» (۷).

☼ مؤلف:

شاید برخی به استناد آیه (زمر ۶۲)، بگویند: «همه چیز حتی سیئات هم به خداوند سبحان منسوب می شود» . اما این یک نظریه کاملاً غلط است چرا که در آیه شریفه: (سجده ۷)، به صراحتْ خلقت الهی را نیک و احسن بیان فرموده است. در این دو آیه شریفه حکم خاص و عام جاری است. آیه سجده خاص است و آیه زمر که عام می باشد را تخصیص زده است.

نتیجه این که خداوند متعال و مهربان همه چیز را نیک آفریده و منشأ تمامِ نیکی هاست. ولی سیئه مخلوقِ بشری است که با اختیارِ خودش آن را خلق می کند. مَثَلِ حسنه و سیئه، مَثَلِ نور

۱- اعراف ۱۳۱

۲- شوری ۳۰

۳- رعد ۱۱

۴- انفال۵۳

۵- فاطر۲

۶- زمر ۶۲

۷- سجده ۷

و ظلمت است بدین صورت که اگر کسی در برابر نور خورشید مانعی قرار دهد به واسطه این مانع است که تاریکی و ظلمت خلق می شود. که این ظلمتْ مخلوقِ آن شخص است که مانعِ رسیدنِ نور شده است. پس سیئه، «نبودِ رحمت به خاطر نرفتن در سایه رحمت الهی است یا نبودِ نور به واسطه حایلْ ایجاد کردن است» و مخلوق خدایتعالی نیست بلکه مخلوق بندگانِ مجرم است.

نکته سوم: برخی دیگر از آیات، حسنات را هم به خودِ انسان منسوب می دانند که این آیات شریفه اختیار را اثبات می کنند از جمله:

۱ - «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» = «اگر اهل آبادیها ایمان آورده و تقوی پیشه می کردند درِ برکتهایی از آسمان و زمین بر روی آنان می گشودیم» (۱).

۲ - «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يوقِنُونَ» = «ما از میان آنان، پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما، هدایت کنند، زیرا صبر پیشه ساخته به آیات ما یقین کرده بودند» (۲).

۳ - «وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ» = «و ما آنان را در رحمت خود وارد ساختیم؛ چرا که آنها از صالحان بودند» (۳).

۴ - «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» = «گفت: پروردگارما، همان کسی است که هر چیز را نعمتِ آفرینش بخشود و سپس هدایت کرد» (طه ۵۰).

نکته چهارم: گاهی حسنه و سیئه به معنی «طاعت» و «معصیت» استعمال می شود:

«بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» = «آری، کسانی که کسب گناه کنند و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آنها اهل آتشند؛ و جاودانه در آنند» (۴).

«وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيئَاتِ جَزَاءُ سَيئَةٍ بِمِثْلِهَا» = «اما کسانی که مرتکب گناهان شدند، جزای بدی بمقدار آن دارند» (۵).

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۳و۲۴، از کافی، از امام باقر (ع) و امام صادق (ع):

وقتی خداوند متعال بنده ای را دوست بدارد، او را خوب در بلا فرو می برد.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع):

از پیامبر (ص) پرسیدند بلای چه کسی در دنیا از همه سخت تر است؟ فرمود: در درجه اول پیغمبران بعد نمونه های پیغمبران، به ترتیب هر کس شباهتش بیشتر است، بعد نوبت به مؤمن می

۱- اعراف ۹۶

۲- سجده ۲۴

۳- انبیاء۸۶

۴- بقره۸۱

۵- یونس ۲۷

رسد. مؤمن به قدر ایمان و حسن اعمالش مبتلا می شود، هر کس ایمانش درست و عملش صحیح باشد، بلایش شدیدتر و هر کس دارای ایمان ضعیف و اعمال سخیف است بلایش کمتر است.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع):

مؤمن به منزله کفه ترازوست، هر چه ایمانش بیشتر باشد بلایش بیشتر است.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص):

خداوند به کسانی که در مال و بدنشان نصیبی برای او نیست حاجتی ندارد.

از همان منبع، از امام سجاد (ع)، از رسول خدا (ص): اگر مؤمن روی کوهی باشد، خداوند یک نفر که او را اذیت کند همدم او خواهد ساخت تا بر این ناراحتی اجرش دهد.

از همان منبع، از کتاب «تمحیص» ، از امام صادق (ع):

هم و غم پیوسته به مؤمن می رسد، تا هیچ گناهی برای او نگذارد. باز فرمود: بر مؤمن چهل شب نگذرد، جز آنکه خدا او را در معرض امری قرار دهد تا محزونش سازد و متذکر خدا گردد.

از همان منبع، از نهج البلاغه، ص ۶۵۱، ح۱۱۱ و۱۱۲: اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم می پاشد، باز می فرماید: هر کس ما اهل بیت (ع) را دوست بدارد، باید پوشاکی از بلا برای خود تهیه کند!

از همان منبع، از ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «تو را غیر از مؤمن دوست ندارد و غیر از منافق دشمن ندارد» . و فرمود: «سرعت بلا به طرف مؤمن، بیش از سرعت آب به سراشیبی است» . و فرمود: «اگر کوهی علی (ع) را دوست بدارد، باید از هم بپاشد» .

در کافی، ج ۴، ص ۱۸۱، چ۱، از امام صادق (ع):

چون خدای عزوجل خیر بنده ای را بخواهد به عقوبتِ او در دنیا بشتابد و چون بدی درباره بنده ای بخواهد گناهانش را بر او نگهدارد تا روز قیامت کیفرِ همه را به او بدهد.

وَ يَقُولُونَ طاعَةٌ فَإِذا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذى تَقُولُ وَ اللَّهُ يَكْتُبُ ما يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفى بِاللَّهِ وَكيلاً (۸۱)

أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فيهِ اخْتِلافاً كَثيراً (۸۲)

آنها در حضور تو می گویند: «فرمانبرداریم» ؛ اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند، جمعی از آنان بر خلاف گفته های تو،

جلسات سری شبانه تشکیل می دهند؛ آنچه را در این جلسات می گویند، خداوند می نویسد. اعتنایی به آنها نکن! (و از نقشه های آنان

ص: ۴۳۶

وحشت نداشته باش!) و بر خدا توکل کن! کافی است که او یار و مدافع تو باشد(۸۱) آیا درباره قرآن نمی اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می یافتند (۸۲)

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُواْ بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلاَّ قَلِيلًا (۸۳) و چون خبری [حاکی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی اند که [می توانند درست و نادرست] آن را دریابند و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود مسلماً جز

[شمار] اندکی از شیطان پیروی می کردید (۸۳)

اذَاعُواْ: یعنی منتشر کردن و شایع ساختن.

اولی الامر: مراد، ائمه اطهار علیهم السلامند، همچنانکه می فرماید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» .

☼ نکته:

بعضی از مفسرین عامه معنای دیگری برای «اولی الامر» آورده اند از جمله: «فرماندهان» ، «علما» ، «آن سه نفر و حضرت علی (ع)» و «اهل حل و عقد».

در پاسخ باید گفت: آیات الهی را نباید طوری معنی و تفسیر کرد که محصور در زمانِ خاص شوند. لذا معنا کردنِ اولی الامر به تعابیر فوق، نقصی ایجاد می کند که از کلام الهی بعید است. بدین صورت که اولی الامر باید کسانی باشند که در تمام علوم از جمله سیاست، فقه، لشکرداری، اقتصاد و غیره کاملاً آگاه و مسلط باشند و نیز بایستی معصوم و بدون گناه و خطا بوده و در تمام اعصار حی و زنده باشند، بنابراین تنها افرادی که شامل این خصوصیات هستند فقط و فقط اهل بیت (ع) می باشند و در این دوران هم حضرت حجت (عج)، اولی الامرِ زمان است. اما تعابیر فوق هیچکدام این خصوصیات را ندارند. مثلاً: فرماندهان، صرفاً مسلط بر امور لشکرداری هستند و نه علوم دیگر در صورتی که تفسیر آیه تنها به جنگ برنمی گردد بلکه در تمام مسائل باید به اولی الامر مراجعه کرد. بر عکس علما فقط مسلط به اصول دین و حدیث و فقه هستند و نه لشکرداری و اقتصاد و غیره، پس نمی توانند مراد و منظور از آیه شریفه باشند.

ص :۴۳۷

منظور از «فضل» ، «رحمت» و «الا قلیلا» چیست؟

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۳۶ - ۳۲، آورده است: مفسرین معانی مختلفی آورده اند از جمله: ۱- مراد از «فضل و رحمت» ، هدایت الهی است و مراد از «قلیلا» ، مؤمنی هستند با فطرت پاک. ۲- آیه، معنای ظاهری خود را دارد و مؤمنینی که اخلاص ندارند احتیاج به فضل و رحمتِ زیادی دارند. ۳- مراد از «فضل و رحمت» ، فتح و ظفر است. ۴- مراد از «فضل و رحمت» ، قرآن و پیامبر اکرم (ص) است. ۵- آیه اشاره به داستان بدر صغری دارد و مراد از «الا قلیلا» پیغمبر و اصحاب اویند و مراد از «فضل و رحمت» ، فتح و ظفر است. (بندِ ۵ نظرِ شخصی و مورد تأییدِ صاحب المیزان است).

☼ مؤلف:

قرآن کریم و آیات الهی فقط منحصر به زمان رسول خدا (ص) نمی شود بلکه به تمام اعصار بسط می یابد، بنابراین هر چند سیاق آیه مذکور به جنگ بدر صغری برمی گردد، اما این آیه و آیات مشابه دیگر را می توان در این دوران هم بسط داد. پس شاید بتوان «فضل و رحمت» را تمام موارد فوق، از جمله: «هدایت الهی، فتح و ظفر، قرآن، اهل بیت (ع) و غیره دانست» . گواه این مطلب، حدیثی از تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۲۵۶، از امام صادق (ع) است که می فرماید: «تو از کسانی مباش، آیه ای که در موردِ خاص نازل شده به همان مورد، اختصاص دهند» .

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۴۱و۴۲، از عیاشی، از امام باقر (ع): اولی الامر، ائمه (ع) هستند.

از همان منبع، از عیاشی، از امام موسی بن جعفر (ع):

مراد از فضل رسول خدا (ص) و رحمت، امیرالمؤمنین است.

از همان منبع، از عیاشی، از امام صادق (ع) و امام باقر (ع):

فضلِ خدا، رسول خدا (ص) و رحمت ِخدا، ولایت ائمه (ع) هستند.

از همان منبع، از عیاشی، از موسی بن جعفر (ع):

رحمت، رسول خدا (ص) و فضل، علی بن ابیطالب (ع) است

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۳، از رسول خدا (ص):

خدای تعالی، قلب هر کس از جن و انس را که بخواهد پاک کند ولایت علی (ع) را به او می شناساند. و بر قلب هر کس که بخواهد پرده بکشد معرفت علی (ع) را از او امساک کند.

در کتاب امالی شیخ صدوق، ص ۷۴۹، م۷۲، از رسول خدا (ص): خدای تعالی، هر کس را که به ولایت اهل بیت من منت نهاد، همه خوبی ها را برایش جمع کرده است.

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللّهُ أَن يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَاللّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا (۸۴)

ای پیامبر در راه خدا پیکارکن، که جز شخص تو بر آن مکلف نیست، (ولی) مؤمنان را [به مبارزه] برانگیز، باشد که خداوند آسیب کسانی را که کفر ورزیده اند [از شما] باز دارد و خداست که قدرتش بیشتر و کیفرش سخت تر است (۸۴)

تکلیف: از ماده «کلفت» به معنای مشقت است.

تنکیل: از ماده «نکال» به معنای کیفری است که به وسیله آن از فساد جلوگیری کنند.

☼ نکته:

روایت شده، چون ابوسفیان در روز احد به مکه بازگشت با پیامبر (ص) قرار گذاشت که در موسم بدر صغری یکدیگر را ملاقات کنند. و چون روز موعود فرا رسید پیامبر (ص) دستور داد مسلمانان به میعاد بروند. و آنها سستی کرده و تمایلی نشان ندادند. آنگاه پیامبر (ص) تنها با ۷۰ نفر حرکت کرد و در صورتی که هیچ کس از آن حضرت پیروی نمی کرد او خود به تنهایی برای جهاد با دشمن حرکت می کرد.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۴۱ و۴۲، از کافی، از امام صادق (ع):

خداوند به پیغمبرش (ص) تکلیفی کرده که به هیچ یک از خلق خود نفرموده. به او تکلیف کرده که خودش به تنهایی خروج کند گر چه لشکری هم پیدا نکند که همراه او به جنگ بپردازند، به هیچ یک از خلق خود نه پیش از پیغمبر (ص) و نه بعد از او چنین تکلیفی نکرده است. بعد حضرت این آیه را خواند: «فقاتل ... » و سپس فرمود: خدا این طور قرار داده که هر چه برای خودش می گیرد برای پیغمبر (ص) هم بگیرد: «من جاءَ بالحسنه فله عشر امثالها» ، یعنی «هر

کس کار نیکی کند ده برابر پاداش دارد» و درود بر رسول (ص) را هم ده برابر حسنه می دهد.

از همان منبع، از عیاشی، از سلیمان بن خالد روایت کرده که گفت: به حضرت صادق (ع) عرض کردم:

مردم درباره علی (ع) می گوینـد: اگر حق به جانب او بود پس چرا قیام به حق خود نکرد؟ فرمود: خداونـد چنین تکلیفی برای انسان تنها و واحـد نکرده مگر برای رسول الله (ص) که می فرماید: «فقاتل ... » این را درباره رسول (ص) فرموده، ولی نسـبت به دیگران می فرمایـد: «إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَه» = «هیچ کس حق ندارد از جنگ رو گردانی کند مگر آنکه بخواهد برای جنگ (به سمت دیگری) منحرف شود و یا به طرف جمعیتی برود» (انفال۱۶). در آن روز جمعیتی نبودند که علی (ع) را راجع به کارش یاری کنند.

از همان منبع، از عیاشی، از جعفربن محمد (ع): هیچ وقت از رسول (ص) سؤال و درخواستی نشد

که بفرمایـد نه! اگر داشت می داد و اگر نـداشت می فرمود: ان شاءَ الله خـدا می دهـد. هیـچ وقت به بدی مکافات نفرمود و از وقتی که آیه: «فقاتل ... » نازل شد، با هیچ «سریه ای» رو به رو نشد مگر آن که خود عهده دار سرپرستی آنان شد.

مَّن يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَّهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَّهُ كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا **(۸۵)** هر کس شـفاعت (تشویق) پسـندیده کند برای وی از آن نصـیبی خواهد بود و هر کس شـفاعت ناپسـندیده ای کند برای او از آن [نیز] سهمی خواهد بود و خدا همواره به هر چیزی تواناست (۸۵)

شفاعت: از «شفع= دو» آمده و ضد «وتر= واحد» می باشد یعنی دو.

کفل: همان نصیب و بهره است و گویا به بهره ای که از شر حاصل شود.

مقیت: کسی است که به اندازه حاجت چیزی را عطا کند و کسی است که قدرت دارد.

☼ نکته:

منظور از شفاعت نیکو شفاعتی است که به واسطه آن شری از یک مسلمان دور گردد

و خشـنودی خـدا طلب شـود و شـفاعت ناپسـند خلاـف آن است. برخی گفته انـد: منظـور از «شـفاعتِ نیکـو» دعـا کردن برای مسلمانان است، زیرا دعا کردن به منزله شفاعت است و در حدیث است که

«هر کس پشت سر برادر مسلمانش برای او دعا کند دعایش مستجاب می شود و فرشته خدا به او می گوید: دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود» .

توجه: بحث شفاعت در ذیلِ آیه (بقره ۴۸) گذشت.

وَإِذَا حُيِّيْتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّواْ بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا **(۸۶)**

و چون به شما درود (سلام) گفته شد شما به [صورتی] بهتر از آن درود گویید یا همان را برگردانید که خدا همواره به هر چیزی حسابرس است (۸۶)

☼ نکته:

یکی از مصادیق تحیّت، «سلام» است، چون می فرماید:

۱– نور ۶۱: « ... فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيبَةً ... » = «هر وقت داخل خانه ای شدید برخودتان سلام کنید، سلام تحیتی است از طرف خدا که مبارک و طیب است» .

۲– نور ۲۷: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيوتًا غَيرَ بُيوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» = «ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه هایی غیر از خانه های خود داخل نشوید تا آنکه انس بگیرید و بر اهل آن خانه ها سلام کنید این برای شما بهتراست تا شاید پند بگیرید» .

۳– انعام ۵۴: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يؤْمِنُونَ بِآياتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» = «وقتی که مؤمنین با آیات ما، پیش تو می آیند بگو «سلام علیکم» پروردگار شما برخویش رحمت نوشته است» .

۴– زخرف ۸۹: «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يعْلَمُونَ» = «ازگناه آنان درگذر و بگو «سلام» چرا که خود ایشان به زودی «عواقب کار خود را» خواهند دانست» .

۵– مریم ۴۷: «قَالَ سَلَامٌ عَلَيكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّى إِنَّهُ كَانَ بِى حَفِيا» = «ابراهیم به پدرش گفت: سلام علیک. به زودی از پروردگار برای تو طلب آمرزش می کنم چرا که او همواره نسبت به من مهربان بوده است» .

۶– هود ۶۹: «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ» = «فرستادگان ما با بشارت به سوی ابراهیم آمدند و سلام دادند، ابراهیم گفت: سلام و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد» .

۷– صافات ۷۹: «سلام علی نوح فی العالمین» ۸– صافات ۱۰۹: «سلام علی ابراهیم»

۹– صافات ۱۲۰: «سلام علی موسی وهارون» ۱۰– صافات ۱۳۰: «سلام علی الیس»

۱۱– صافات ۱۸۱: «وسلام علی المرسلین» ۱۲– نحل ۳۲: «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکَمُ» = «کسی که در حال پاکیزگی ملائکه جانشان را می گیرند، می گویند: سلام علیکم»

ص: ۴۴۱

۱۳– رعد ۲۴: «وَالمَلاَئِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِّن کُلِّ بَابٍ سلام علیکم» = «ملائکه از هر دری بر اهل بهشت داخل می شوند که: سلام علیکم»

۱۴– واقعه ۲۶: «لَایَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِیمًا إِلَّا قِیلًا سَلَامًا سَلَامًا» = «بهشتیان در بهشت هیچ لغو و گناهی نمی شنوند مگر گفتن سلام، سلام».

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۵۲ و۵۳، از مجمع البیان، از صادقین علیهماالسلام:

مراد از تحیت در این آیه، هم سلام و هم نیکی های دیگر است.

از همان منبع، از کافی، از حضرت رسول (ص): سلام مستحب و جوابش واجب است.

از همان منبع، از کافی، از ابی عبدالله (ع): باید کوچک بر بزرگ و کسی که راه می رود بر آن که نشسته و افراد کم بر افراد زیاد سلام کنند.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع):

افراد کم خطاب به افراد زیاد ابتدای به سلام کنند، شخص سواره بر پیاده، اَستر سواران به کسانی که بر دراز گوش سوارند و اسب سواران بر استر سواران، ابتدای به سلام کنند.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع): سواره بر پیاده و کسی که راه می رود بر نشسته سلام کند، اگر جماعتی به هم رسیدند کسانی که کمترند بر آنان که بیشترند سلام کنند و اگر یک نفر به جماعتی رسید آن یک نفر بر آن جمع سلام کند.

از همان منبع: وقتی که جماعتی به جماعت دیگر عبور کردند، کافی است که یک نفر از آنان سلام کند. وقتی که بر گروهی سلام کردند کافی است که یکی از آنان جواب گوید.

از همان منبع، از تهذیب، از امام صادق (ع): وقتی که مردی به تو سلام کرد در حالی که نماز می خوانی آهسته جواب سلامش را می دهی به همان ترتیب که به تو سلام کرده است.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۵۴، از فقیه، از امام باقر (ع):

بر یهودیها، نصرانیها، مجوسیها، بت پرستها، سفره های شراب خواران، دارندگان شطرنج و نرد و مخنّث (یعنی کسی که ناز و عشوه زنان را دارد)، شاعری که به زنان پاکدامن نسبت بد می دهد و همچنین به نمازگزار سلام مکنید. زیرا نمازگزار بر رد سلام قادر نیست چون سلام کردن

مستحب است و جواب آن واجب است. و همچنین بر رباخوار و مردی که در حال تخلی است و کسی که در حمام است و فاسقی که متجاهر به فسق است سلام مکنید.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۵۵، از تفسیر صافی آورده است:

مردی به پیامبر (ص) عرض کرد: «السلام علیک» ؛ حضرت (ص) فرمود: و «علیک سلام و رحمه الله» ؛ دیگری گفت: «السلام علیک و رحمه الله» . فرمود: «و علیک سلام و رحمه الله و برکاته» ، دیگری گفت: «السلام علیک و رحمه الله و برکاته» ؛ فرمود: «و علیک» . آن کسی که سلام کرده بود گفت: جواب مرا ناقص دادی! کلام خدا کجا رفته که می فرماید: «و اذا حییتم ... ؟» حضرت فرمود: تو چیز زائدی برای من باقی نگذاشتی و من هم مثل سلام تو جواب دادم.

از همان منبع، از کافی، از امام باقر (ع): امیرالمؤمنین (ع) به قومی گذر کرد و برآنان سلام کرد، آنان در جواب گفتند: «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته و مغفرت و رضوانه» حضرت (ع) فرمود: نسبت به ما از آنچه ملائکه به پدرمان ابراهیم (ع) گفتند، تجاوز می کنید ملائکه به ابراهیم (ع) گفتند: «رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ عَلَیکُمْ أَهْلَ الْبَیت» (۱).

در کافی، ج ۳، ص ۱۸۶، چ۱، از امام صادق (ع):

از (علائم) تواضع:

۱ - سلام کردن به هر کس، ۲ - نشستن در پایین مجلس، ۳ - ترک مجادله حتی اگر به حق باشد، ۴ - دوست نداشته باشد که او را به تقوا بستایند.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۵۶، از کافی، از امام صادق (ع): تحیت کامل برای کسانی که در شهر هستند این است که به یکدیگر دست دهند و تحیت کامل برای مسافر معانقه است.

در کافی، ج ۳، ص ۲۶۶، چ۱، از امام صادق (ع):

هر گاه یکی از شما برادرش را ملاقات کند محل نور (ایمان) را در پیشانی او ببوسد.

در کافی، ج ۳، ص ۲۶۷، چ۱، از امام صادق (ع):

بوسیدن دست یا سرِ کسی جز پیامبر (ص) و وصی او شایسته نیست.

۱- هود ۷۳

در کافی، ج ۳، ص ۲۶۸، چ۱، از امام صادق (ع):

بوسیدن دهان جز همسر و فرزندِ خردسال جایز نیست.

در کافی، ج ۴، ص ۲۶۸، چ۱، از امام صادق (ع):

هر گاه کسی را دوست داری با او شوخی و ستیزه مکن.

در کافی، ج ۴، ص ۴۸۸، از صادقین (ع): شوخیِ زیاد آبرو را ببرد و خنده بسیار ایمان را ببرد.

در کافی، ج ۴، ص ۴۸۸، چ۱، از امام صادق (ع): شوخی؛ دشنامِ کوچک است.

در کافی، ج ۴، ص ۴۹۰، چ۱، از امام صادق (ع): خوش همسایگی، روزی و عمر را زیاد کند.

در کافی، ج ۴، ص ۴۵۰، چ۱، از امام صادق (ع): ترش رویی به مردم دشمنی آورد.

در سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۳، از صادقین (ع): اعلان کردن دوستی باعث برقراری الفت است.

در کافی، ج ۴، ص ۴۸۶، چ۱، از امام صادق (ع): خنده مؤمن تبسم است.

در کافی، ج ۴، ص ۴۸۷، چ۱، از امام صادق (ع): قهقهه از شیطان است.

در کافی، ج ۴، ص ۴۷۲، چ۱، از امام رضا (ع):

عطسه زدن از جانبِ خدای عزوجل است و دهن دره از شیطان است.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۵۶، از خصال، از حضرت علی (ع):

وقتی یکی از شما عطسه زد، بگویید: «یرحمکم الله» ، آن شخص هم در جواب می گوید: «یغفر الله لکم و یرحمکم» خداوند می فرماید: «و اذا حییتم ... »

اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَديثاً (۸۷)

فَما لَكُمْ فِي الْمُنافِقينَ فِئَتَيْنِ وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِما كَسَبُوا أَ تُريدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبيلاً (۸۸)

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَما كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِياءَ حَتَّى يُهاجِرُوا فی سَبيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَ لا نَصيراً (۸۹)

إِلاَّ الَّذينَ يَصِلُونَ إِلى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ ميثاقٌ أَوْ جاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقاتِلُوكُمْ أَوْ يُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ

عَلَيْكَمْ فَلَقاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكَمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَكَمْ عَلَيْهِمْ سَبيلاً (٩٠)

سَتَجِدُونَ آخَرينَ يُريـدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّما رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَهِ أُرْكِسُوا فيها فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولِئِكُمْ جَعَلْنا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطاناً مُبيناً (٩١)

خداوند، معبودی جز او نیست! و به یقین، همه شما را در روز رستاخیز - که شکی

ص :۴۴۴

در آن نیست- جمع می کنـد! و کیست که از خداوند، راسـتگوتر باشد؟ (۸۷) چرا درباره منافقین دو دسـته شده اید؟! (بعضی جنـگ بـا آنها را ممنوع و بعضـی مجاز می دانیـد.) در حالی که خداونـد بخاطر اعمالشان، (افکار) آنها را کاملاً وارونه کرده است! آیا شـما می خواهیـد کسانی را که خداوند (بر اثر اعمال زشـتشان) گمراه کرده، هدایت کنید؟! در حالی که هر کس را خداونـد گمراه کنـد، راهی برای او نخـواهی یـافت (۸۸) آنـان آرزو می کننـد که شـما هم ماننـد ایشـان کافر شویـد و مساوی یکـدیگر باشـید. بنابر این، از آنها دوسـتانی انتخاب نکنیـد، مگر اینکه (توبه کننـد، و) در راه خدا هجرت نمایند. هرگاه از این کار سـر باز زننـد، (و به اقـدام بر ضـد شـما ادامه دهند،) هر جا آنها را یافتید، اسیر کنید! و (در صورت احساس خطر) به قتل برسانید! و از میان آنها، دوست و یار و یاوری اختیار نکنید! (۸۹) مگر آنها که با هم پیمانان شما، پیمان بسته اند؛ یا آنها که به سوی شـما می آیند و از پیکار با شما، یا پیکار با قوم خود ناتوان شده اند؛ (نه سر جنگ با شما دارند و نه توانایی مبارزه با قوم خود) و اگر خداوند بخواهد، آنان را بر شـما مسـلط می کند تا با شـما پیکار کنند. پس اگر از شما کناره گیری کرده و با شما پیکار ننمودنـد، (بلکه) پیشـنهاد صـلح کردنـد، خداوند به شـما اجازه نمی دهد که متعرض آنان شوید (۹۰) به زودی جمعیت دیگری را می یابیـد که می خواهنـد هم از نـاحیه شـما در امـان باشـند و هم از ناحیه قوم خودشان (که مشـرکند. لـذا نزد شـما ادعـای ایمـان می کننـد؛ ولی) هر زمـان آنـان را به سوی فتنه (و بت پرسـتی) بازگرداننـد، بـا سـر در آن فرو می رونـد! اگر از درگیری با شـما کنار نرفتنـد و پیشـنهاد صـلح نکردنـد و دست از شـما نکشـیدند، آنها را هر جا یافتید اسـیر کنید و (یا) به قتل برسانید! آنها کسانی هستند که ما برای شما، تسلط آشکاری نسبت به آنان قرار داده ایم (۹۱)

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلاَّ أَن يَصَّدَّقُواْ فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مْؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللّهِ وَكَانَ اللّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۹۲) وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (۹۳)

هیـچ مـؤمنی حق نـدارد که مـؤمنی را جز به اشـتباه بکشـد و هر کس مؤمنی را به اشـتباه کشت بایـد بنـده مؤمنی را آزاد و به خانواده او خونبها پرداخت کند مگر اینکه آنان گذشت کنند و اگر [مقتول] از گروهی است که دشـمنان شمایند و [خود] وی مؤمن است [قاتل] بایـد بنده مؤمنی را آزاد کند [و پرداخت خونبها لازم نیست] و اگر [مقتول] از گروهی است که میان شـما و میان آنان پیمانی است بایـد به خانواده وی خونبها پرداخت نماید و بنده مؤمنی را آزاد کند و هر کس [بنده] نیافت باید دو ماه پیاپی به عنوان توبه ای از جانب خدا روزه بدارد و خدا همواره دانای سنجیده کار است (۹۲) و هر کس عمدا مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است که در آن مانـدگار خواهد بود و خدا بر او خشم می گیرد و لعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است (۹۳)

تحریر: آزاد کردن. حر: باکرامت. عتیق: کریم و بزرگوار. رقبه: بنده، کنیز.

در کافی، ج ۳، ص ۱۶۸، از امام باقر (ع): پشیمانی از گذشت، آسان تر از پشیمانی از کیفر است.

در کافی، ج ۳، ص ۱۶۷، از رسول خدا (ص): از یکدیگر بگذرید تا خدا شما را عزیز کند.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۶۸، از کافی، از امام صادق (ع):

اگر بر ذمه مردی، دو ماه روزه متوالی واجب شده بود و در ماه اول افطار کرد و یا مریض شد، بر او واجب است که روزه ها را اعاده کند و اگر ماه اول و مقداری از ماه دوم را روزه گرفته بود و بعد برای او پیش آمدی کرد که معذور از روزه شد، باید قضا بگیرد (باقیمانده را قضا کند).

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۶۸، از کافی و عیاشی، از امام صادق (ع): (درباره مؤمنی که به طور عمد، مؤمن دیگری را می کشد، سؤال کردند که آیا توبه دارد؟ حضرت فرمود:)

اگر به خاطر ایمان او، کشته است توبه ندارد، ولی اگر بر اثر غضب یا به واسطه چیزی از اشیاء دنیا کشته است توبه اش این است که از وی قصاص کنند (او را بکشند) و اگر قاتل را نشناسند باید خودش به اولیاء مقتول مراجعه و در حضور آنان اقرار به قتل کند. اگر اولیاء مقتول از قاتل عفو کردند و او را نکشتند باید به آنان دیه دهد و یک بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بگیرد و ۶۰ مسکین را طعام دهد تا به درگاه خداوند متعال توبه کرده باشد (کفاره جمع).

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاهِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثیرَهٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً (۹۴)

لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدینَ دَرَجَهً وَ کُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنی وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدینَ عَلَی الْقاعِدینَ أَجْراً عَظیماً (۹۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که در راه خدا گام می زنید (و به سفری برای جهاد می روید)، تحقیق کنید! و بخاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویید: «مسلمان نیستی» زیرا غنیمتهای فراوانی (برای شما) نزد خداست. شما قبلاً چنین بودید؛ و خداوند بر شما منت نهاد (و هدایت شدید). پس، (بشکرانه این نعمت بزرگ،) تحقیق کنید! خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است (۹۴) (هرگز) افراد باایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند! خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان [= ترک کنندگان جهاد] برتری مهمی بخشیده؛ و به هر یک از این دو گروه (به نسبت اعمال

نیکشان،) خداوند وعده پاداش نیک داده و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است (۹۵)

دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا **(۹۶)**

درجات و مغفرت و رحمتی از طرف خدا برای مجاهدان است و (اگر لغزشهایی داشته اند) خداوند آمرزنده و مهربان است (۹۶)

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۷۱ - ۷۵ آمده است: از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: شما جهادگران، گروههایی را در مدینه پشت سر گذاشتید که هیچ گامی برنداشته و بیابانی را نپیمودند، جز اینکه آنها با شما بودند و اینان کسانی هستند که نیاتشان صحیح و دلهایشان پاک است و دلباخته جهاد در راه خداینـد ولی به واسطه بیماری و جز آن از حرکت با شما باز مانده اند، پس خدای سبحان برای این دسته از فضیلت یافتگان یک درجه و برای دسته دیگر درجاتی ذکر کرده است. دسته اول جهاد کنندگانی هستند که بر تخلف کنندگان معذور و بیمار فضیلت داده شده اند. دسته دوم جهادگرانی می باشند که برتری داده شده اند بر کسانی که مجاز بودند به دلیل وجود افراد کافی در جنگ شرکت نکنند، زیرا جهاد واجب کفایی است.

در المیزان، ج ۹، ص ۷۲، آمده است: در بدو امر به نظر می آید که آیه در مقام طعن بر کسانی است که در رفتن به جنگ تعلل نموده اند. ولی بیان متن به دو دلیل معلوم می کند که مراد، کسانی هستند که به واسطه عدم احتیاج جبهه جنگ به وجود آنان، در خانه نشسته و به جنگ نرفته اند:

۱- «و کلا وعد الله الحسنی» یعنی هم قاعدین و هم مجاهدین وعده پاداش نیک دارند و اگر مراد، قاعدین گنهکار بود (مختلف از جنگ بود) خدا به آنان وعده نیکو نمی داد.

۲- «غیر اولی الضرر» چون صاحبان نقص استثنا شده اند پس افرادی سالم بودند و به علت عدم حضورشان عدم نیاز بوده نه تخلف.

خلاصه: آیه شریفه، مؤمنین را ترغیب و تهییج می کند به مجاهدت نه اینکه سرزنششان کند.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمْ قَالُواْ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ قَالْوَاْ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَا فَأُوْلَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا **(۹۷)** إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلًا **(۹۸)**

فَأُوْلَئِكَ عَسَى اللّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُورًا (۹۹) کسانی که فرشتگان روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند و به آنها گفتند شما در چه حالی بودید. گفتند ما در سرزمین خود تحت فشار بودیم (فرشتگان) گفتند مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید؟پس آنها جایگاهشان دوزخ و سرانجام بدی دارند (۹۷) مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته اند نه چاره ای دارند ونه راهی می یابند (۹۸) پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است (۹۹)

نکته ای از المیزان، ج ۹، ص ۸۸: گفته اند آیه شریفه درباره افرادی است که در مکه ظاهراً اسلام آوردند ولی هجرت نکرده و همراه مشرکان در روز بدر به جنگ با مسلمانان آمدند و کشته شدند.

گفتاری درباره ی مستضعفین از نظر صاحب المیزان، ج ۹، ص ۸۰:

خداوند متعال جهل در دین را به عنوان ظلم معرفی می نماید که مشمول عفو الهی نمی گردد مگر از «مستضعفین» . مستضعفین کسانی هستند که جهل در معارف دینیِ آنها ناشی از قصور و ضعف بوده و خود به عمد دستی در آن ندارند و شامل کسانی است که به دلیل نبودن دانشمندان مذهبی راهی برای فراگیری علوم دینی ندارند و یا شامل کسانی که بر اثر شکنجه های طاقت فرسا نتوانند به مقتضای معارف دینی عمل کنند و نیز به دلایل قابل توجیهی مثل فقر، بیماری و غیره قادر به مهاجرت به ممالک اسلامی نباشند.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۹۲، از عیاشی، از امام باقر (ع): (درباره مستضعفین فرمود): زنان ساده لوح چادری و خادم، تو به چنین زنی می گویی نماز بخوان، او هم می خواند و جز آن چه تو به او می گویی نمی داند. و همچنین کسی را که برای کار گرفته ای غیر از آنچه که تو به او می گویی چیز دیگری نمی داند. پیرمرد افتاده، کودک و شخص نابالغ، اینانند مستضعفین، اما یک مرد گردن کلفتِ پر حرف پشت هم اندازی که به قاعده، کاسبی و خرید و فروش می کند و تو قدرت نداری که در هیچ کاری کمک کار او باشی، می گویی این مستضعف است؟ نه هیچ کرامتی هم ندارد.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۹۳، از معانی، از امام صادق (ع): مستضعفین دسته های مختلفی هستند که

با یکدیگر اختلاف دارند. هر کس از اهل قبله، ناصبی نباشد مستضعف است.

در المیزان، ج ۹، ص ۹۱، از «زاره» روایت می کند که از امام باقر (ع) درباره مستضعف سؤال کردم، فرمود:

مستضعف کسی است که نمی تواند رخت به سوی کفر کشد و کافر گردد و نه راهی دارد که

به سوی ایمان رود، نه می تواند ایمان آورد و نه می تواند کافر شود، مانند بچه ها یا مردان و زنانی که عقلشان مثل عقل بچه است و «قلم» از ایشان برداشته شده است.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۹۳، از معانی الاخبار، از سلیمان، از امام صادق (ع):

(ای) سلیمان! آیا مستضعفین آنان هستند که از تو خیلی گردن کلفت ترند؟ (نه)، مستضعفین مردمی هستند که روزه می گیرند، نماز می خوانند، شکم و دامان خود را حفظ می کنند و معتقد هم نیستند که حق در غیر ما است، در حالی که اخذ کرده باشند شاخه های درخت را امید است خدا از اینان عفو کند اگر شاخه ها را گرفته باشد و در صورتی که دیگران را بشناسند، اگر خدا عفوشان کند به رحمت خودش عفو کرده و اگر عذابشان کند بر اثر ضلالت خودشان خواهد بود.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۹۴، از تفسیر قمی، از امام باقر (ع):

(در جواب این سؤال که: آن گنهکارانی که می میرند در حالی که امامی ندارند و عارف به ولایت شما نیستند ولی موحد و مقر به نبوت حضرت محمدند چه حالی خواهند داشت؟ فرمود:) اینان در همان گودالها می مانند و بیرون نمی آیند. هر کس عمل صالح داشته باشد و عداوت و دشمنی از او بروز نکرده باشد، روزنه ای به طرف بهشتی که خدا آن را در سمت مغرب خلقت کرده باز می کنند. آنگاه روح و راحت بهشتی در همان گودال به وی می رسد تا روز قیامت که خدا را ملاقات می کند و به حساب خوبیها و بدی هایش رسیدگی می شود و به بهشت یا جهنم می رود، کار این دسته معلق بر امر الهی است. فرمود: نسبت به مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمین که هنوز بالغ نشده اند نیز چنین می کنند. اما برای ناجیان اهل قبله، روزنه ای به طرف آتشی که خدا آن را در مشرق آفریده باز می شود. و زبانه، جرقه، دود و فوران جهنم تا روز قیامت بر آنان داخل می شود. بعداً هم آنان را به جهنم می برند.

از همان منبع، از نهج البلاغه:

اسم استضعاف به کسی که حجت به او رسیده و در قلبش جاگیر شده، اطلاق نمی شود.

وَ مَنْ يُهاجِرْ فی سَبيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِی الْأَرْضِ مُراغَماً كَثيراً وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحيماً (۱۰۰)

کسی که در راه خدا هجرت کند، جاهای امن فراوان و گسترده ای در زمین می یابد. و هر کس بعنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او، از خانه خود بیرون رود، سپس مرگش فرا رسد، پاداش او بر خداست؛ و خداوند، آمرزنده و مهربان است (۱۰۰)

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُواْ مِنَ الصَّلاَةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُواْ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا (۱۰۱) و چون در زمین سفر کردید اگر بیم داشتید که آنان که کفر ورزیده اند به شما آزار برسانند گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید چرا که کافران پیوسته برای شما دشمنی آشکارند (۱۰۱)

ضرب فی الارض: یعنی سفر. فلیس علیکم جناح: گناهی بر شما نیست.

ان تقصروا من الصلوه: از عدد نماز کم کنید (چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید).

☼ نکته:

قصرِ نماز در حال خوف به نص قرآن کریم (همین آیه شریفه) ثابت شده ولی در حال امنیت به نص روایت پیامبر اکرم (ص) ثابت می شود.

☼ نکته:

این آیه شریفه معروف به «آیه قصرِ نماز (نماز شکسته)» است.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۰۴ و۱۰۵ و۱۰۶، از فقیه، از امام باقر (ع): با این آیه (و اذا ...) قصر خواندن نماز در سفر «واجب» همان طور که در حضر تمام خواندن واجب است، می گویند: به حضرت عرض کردیم خدا فقط می گوید: «فلیس علیکم جناح» و نمی گوید: «افعلوا» یعنی این کار را بکنید. چگونه خدا قصر را در سفر مثل تمام در حضر واجب کرده است؟ فرمود: مگر خدا نمی فرماید: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيهِ أَنْ يطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيرًا ... » (بقره ۱۵۸)، نمی بینید که طواف بین صفا و مروه واجب و مفروض است ...

از همان منبع، از درمنثور آورده است: (شخصی از رسول خدا (ص) پرسید؟) خدا می فرماید: «لیس علیکم ... » یعنی اگر از فتنه انگیزی کافران می ترسید، عیبی ندارد که قصر بخوانید، در حالی

که مردم در امن به سر می برند (باز هم باید قصر بخوانند؟). رسول خدا (ص) فرمود: صدقه ای است که خدا به شما داده شما هم صدقه خدا را قبول کنید.

از همان منبع، از درمنثور: در منی در حالی که مردم زیاد بودند و ایمنی برقرار بود نماز ظهر و عصر را با پیغمبر اکرم (ص) دو رکعت خواندیم.

از همان منبع، از فقیه، از امام باقر (ع): همه نمازهای واجب در سفر دو رکعت است مگر نماز مغرب که قصر ندارد، پیغمبر (ص) این نماز را در سفر و حضر سه رکعت می خواند.

وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاَةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُواْ أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلْيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّواْ فَلْيُصَلُّواْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُواْ حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَاحِدَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَى أَن تَضَعُواْ أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُواْ حِذْرَكُمْ إِنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا (۱۰۲)

و هر گاه در میان ایشان بودی و برایشان نماز برپا داشتی پس باید گروهی از آنان با تو [به نماز] ایستند و باید جنگ افزارهای خود را برگیرند و چون به سجده رفتند [و نماز را تمام کردند] باید پشت سر شما قرار گیرند و گروه دیگری که نماز نکرده اند باید بیایند و با تو نماز گزارند و البته جانب احتیاط را فرو نگذارند و جنگ افزارهای خود را برگیرند [زیرا] کافران آرزو می کنند که شما از جنگ افزارها غافل شوید تا ناگهان بر شما یورش برند و اگر از باران در زحمتید یا بیمارید گناهی بر شما نیست که جنگ افزارهای خود را بر زمین نهید ولی مواظب خود باشید بی گمان خدا برای کافران عذاب خفت آوری آماده کرده است (۱۰۲)

☼ نکته:

این آیه معروف به آیه «نماز خوف» است.

☼ نکته:

مسلمانانی که در جنگ بیم حمله دشمن را دارند به دو گروه تقسیم شده، گروه اول با رسول یا امام به نماز ایستاده و بعد از پایان رکعت اول آنها رکعت دوم را خودشان می خوانند و امام قیام دوم را طول می دهد تا گروه دوم برسند و گروه اول بعد از پایان نماز به جنگ رفته و

گروه دوم در رکعت دوم به امـام ملحق می شونـد و امـام تشـهد را طول می دهـد تا گروه دوم یک رکعت دیگر را بخواننـد و همراه او سلام دهند.

از همان منبع، از تفسیر قمی:

آیه نماز خوف، هنگامی نازل شـد که پیغمبر (ص) به قصد مکه به طرف «حدیبیه» رهسپار شد، خبر به قریش رسـید، خالد بن ولید را با ۲۰۰ سوار فرسـتادند که از رسول خـدا (ص) جلوگیری کند، وی در کوهها به معارضه پیامبر (ص) می پرداخت. در وسـط راه، وقت نمـاز شـد، بلال اذان گفت و پیامبر (ص) با مردم نماز خوانـد. خالـد گفت: اگر در حال نماز به آنها حمله می نمودیم مغلوبشـان می کردیم، زیرا اینهـا نمازشان را قطع نمی کننـد و اینک وقت نماز دیگری می رسـد که آن را بیش از نور چشم دوست دارنـد وقتی که داخل نماز شدنـد بر آنها یورش می بریم، جبرئیل بر رسول خـدا (ص) نازل شـد و نماز خوف را در ضمن آیه: «و اذا کنت فیهم» آورد.

از همـان منبع، از مجمع آمـده است: این آیه وقتی نـازل شـد که پیغمبر (ص) در «عسـفان» بود و مشـرکین در «ضـجنان» هر دو لشـکر در محل اقامت خود متوقف شدنـد. پیغمبر (ص) با اصـحاب، نماز ظهر را تمام خواندنـد. مشـرکین قصد داشـتند بر آنها یورش برند، بعضـی از آنها گفتند: اینها نماز دیگری دارند که بیشتر از این نماز، دوسـتش دارند (نماز عصـر)، خداوند این آیه را نازل کرد و پیامبر (ص) نماز عصر را خوف خواند و سببِ اسلامِ خالد بن ولید همین بود.

از همان منبع، از تهذیب، از امام باقر (ع):

(از حضـرت درباره نماز خوف و نماز مسافر سؤال شد فرمود:) آری (هر دو شکسـته هسـتند) نماز خوف برای قصـر سـزاوارتر است از نماز مسافر که بدون خوف است.

از همان منبع، از فقیه، از امام صادق (ع): پیامبر (ص) در جنگ «ذات الرقاع» با اصـحاب نماز گزارد، اصحاب را دو دسته کرد: یک دسـته را در برابر دشمن قرار داد و یک دسته را پشت سر خودش. حضرت تکبیر گفت: اصحاب هم تکبیر گفتند، مشغول قرائت شد، آنان ساکت بودند پیغمبر (ص) رکوع کرد، آنها هم رکوع کردند. پیغمبر به سـجده رفت اصـحاب هم با او سـجده کردند. رسول

خدا (ص) قیام را طول داد و اصحاب برای خودشان (فرادی) یک رکعت دیگر خواندند و سلام دادند و برخاستند و به طرف دسته دیگر (که در برابر دشمن ایستاده بودند) رفتند و در برابر دشمن ایستادند و آن دسته آمدند و پشت سر پیغمبر (ص) ایستادند و به همان ترتیب پیغمبر (ص) تکبیر گفت، آنان هم تکبیر گفتند. هنگام قرائت ساکت بودند، با رکوع پیغمبر (ص) به رکوع و با سجده آن حضرت سجده کردند. پیامبر (ص) نشست و تشهد خواند و سلام کرد آنان پس از سلام برخاستند و یک رکعت برای خودشان (فرادی) خواندند و سلام کردند.

از همان منبع، از فقیه، از امام صادق (ع): هر کس نماز مغرب را در حال خوف به جماعت بخواند، باید با دسته اول یک رکعت و با دسته دوم دو رکعت بخواند.

از همان منبع، از عیاشی، از امام باقر(ع) یا امام صادق (ع):

در جنگ صفین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء از مردم فوت شد. حضرت امیرالمؤمنین (ع) دستور داد پیاده و سواره تکبیر و تهلیل و تسبیح گویند.

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلاَةَ فَاذْكُرُواْ اللّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنتُمْ فَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ إِنَّ الصَّلاَةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا (۱۰۳)

و چون نماز را به جای آوردید خدا را [در همه حال] ایستاده و نشسته و بر پهلوآرمیده یاد کنید پس چون آسوده خاطر شدید نماز را [به طور کامل] به پا دارید زیرا نماز بر مؤمنان به صورت ثابت و معین مقرر شده است (۱۰۳)

☼ نکته:

منظور از آیه این است که هر گاه بخواهید در حال خوف و نبرد نماز بخوانید با توجه به شرایط می توانید آن را ایستاده، نشسته و یا به پهلو خوابیده بجا آورید و نماز بر مؤمنین واجب است چه در حال خوف و یا آرامش باشد و جایز نیست آن را خارج از وقتش بجا آورید.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع): (ذیل آیه: ان الصلوه کانت علی ...): یعنی نوشته و (فریضه) ثابتی است. اگر اندکی زود یا اندکی دیر نماز بخوانی و نماز را آن طورها ضایع نکنی، برایت ضرر ندارد که خدا می فرماید: «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يلْقَوْنَ غَيا» (مریم۵۹)

از همان منبع، از تفسیر عیاشی، از امام باقر یا امام صادق (ع):

نماز مغرب را اگر در ساعتی به تأخیر افتاد، ترک مکن. وقتی که خواستی نماز عشاء بخوانی، نماز مغرب را هم بخوان. اگر هم بخواهی ساعتی صبر کن تا «شفق» ناپدید شود طوری نیست، زیرا رسول خدا (ص) نماز ظهر و عصر را با هم و مغرب و عشاء را با هم خواند و گاهی زودتر و گاهی دیرتر می خواند، خداوند که می فرماید: «ان الصلوه کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً» مقصود، واجب بودن نماز بر مؤمنین است نه چیز دیگر. اگر مطلب آن طور بود که (اهل سنت) می گویند پس پیغمبر (ص) این طور نماز نمی خواند.

وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلیماً حَکیماً (۱۰۴)

و در راه تعقیب دشمن، (هرگز) سست نشوید! (زیرا) اگر شما درد و رنج می بینید، آنها نیز همانند شما درد و رنج می بینند؛ ولی شما امیدی از خدا دارید که آنها ندارند؛ و خداوند، دانا و حکیم است (۱۰۴)

إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ وَلاَ تَکُن لِّلْخَآئِنِینَ خَصِیمًا (۱۰۵) وَاسْتَغْفِرِ اللّهَ إِنَّ اللّهَ کَانَ غَفُورًا رَّحِیمًا (۱۰۶) وَلاَ تُجَادِلْ عَنِ الَّذِینَ یَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ مَنْ کَانَ خَوَّانًا أَثِیمًا (۱۰۷)

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی و زنهار جانبدار خیانتکاران مباش (۱۰۵) از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است (۱۰۶) و از کسانی که به خویشتن خیانت می کنند دفاع مکن که خداوند هر کس را که خیانتگر و گناه پیشه باشد دوست ندارد (۱۰۷)

در اکثر و شاید همه تفاسیر در ذیل آیات فوق، روایاتی با این معنا آورده اند که: «ابو طعمه بن اُبیرق، زره یکی از همسایگانش را به نام قتاده بن نعمان به سرقت برد و آن را نزد یک نفر یهودی پنهان کرد و چون زره از خانه مرد یهودی به دست آمد، گفت: ابو طعمه آن را به من تحویل داده است. بنی ابیرق {که سه برادر به نامهای بشر، بشیر و مبشر بودند} خدمت رسول خدا (ص) رسیده و با ایشان گفتگو و از حضرت تقاضا کردند که از رفیقشان دفاع نماید. آنها به پیامبر (ص) اظهار داشتند چنانچه از وی دفاع نکنی او رسوا و هلاک می شود و مرد یهودی تبرئه خواهد شد و رسول خدا (ص) اراده کرد، به درخواست بنی ابیرق عمل کرده و مرد یهودی را مجازات کند» .

ص :۴۵۴

☼ مؤلف:

مشابه مضمونِ نقل فوق در تفاسیر مختلف، به کرات آمده است و در همه آنها رسول خدا (ص)، العیاذ بالله دچار خطا یا ترک اولا می شود، مثلاً:

۱ - در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۴۲و۱۴۳، روایتی از تفسیر قمی، آورده که می گوید:

« ... پیغمبر (ص) غمگین شد و رو به قتاده (که حرف حق می گفت) کرد و فرمود: به یک خاندانِ شریف و دارای حسب و نسب نسبت دزدی دادی؟ و به سختی قتاده را سرزنش کرد ... »

که در این روایت العیاذ بالله پیامبر (ص) به ناحق قتاده را سرزنش می کند.

۲ - در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۴۳ - ۱۴۵، از تفسیر «درمنثور» ترمذی، ابن جریر، ابن المنذر، ابن ابی حاتم، ابوالشیخ و حاکم، روایتی با همین مضمون ولی با اختلافی اندک آورده است که:

« ... پیامبر (ص) (به نا حق به قتاده) فرمود: به یک خانواده ای که از مسلمانی و شایستگی آنان سخن می گویند حمله کرده و نسبت دزدی داده ای؟ ... »

۳ - از همان منبع، ص ۱۴۶و۱۴۷، از «درمنثور» از ابن جریر از ابن زید، آمده است: « ... خدا در این آیه (مورد بحث) (العیاذ بالله) پیغمبر (ص) را سرزنش می کند ... »

که در این روایت به صراحت و با کمال تأسف، پیامبر (ص) را مورد سرزنش قرار می دهد.

۴ - در مجمع، ج ۳، ص ۳۲۰.

۵ - در جامع، ج ۲، ص ۱۵۶و۱۵۷.

۶ - در صافی، ج ۲، ص ۲۹۶و۲۹۷.

۷ - در تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۱۰ - ۱۱۲، ضمن بیانِ روایت، آورده است:

«در این که استغفار در این جا برای چیست، احتمالاتی وجود دارد: نخست این که «استغفار» برای آن «ترک اولا» است که به خاطر عجله در قضاوت در مورد شأن نزول آیات صورت گرفت، یعنی گرچه آن مقدار از اعتراف و گواهی طرفین برای قضاوت تو کافی بود، ولی بهتر این بود که باز هم تحقیقِ بیشتری در این مورد بشود».

☼ مؤلف:

صاحب تفسیر نمونه با این برداشتی که از روایت داشته، العیاذ بالله به ساحتِ قدسی حضرت رسول (ص) نسبت «گناه صغیره»

داده است و به صراحت قبول کرده است که پیامبر (ص) در قضاوتش تعجیل کرده است. هر چند که احتمالاتی دیگر هم داده است، اما همین مقدار هم که

ص: ۴۵۵

به عبارتِ «عجولانه قضاوت کردن» اشاره داشته، جای ایراد است. البته چنین موضع گیری هایی در چند جای تفسیرش به چشم می خورد، مثلاً: در ذیل آیه شریفه (حجرات۷) و (یوسف۲۴)، که برای توضیح بیشتر و دریافت آدرسِ دقیق به ذیل این آیات از همین تفسیر مراجعه کنید.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۱۴ و۱۱۵، در رد این روایات آمده است:

این که خدا، پیامبر (ص) را امر می کند که استغفار کند نه از آن جهت بوده که از پیامبر (ص) گناهی سر زده یا می خواسته و مشرف بوده بر این که عمل ناپسندی انجام دهد، بلکه استغفار برای این است که پیغمبر (ص) از خدا بخواهد او را بر هوای نفس غالب گرداند. و گفته این مفسر خالی از اشکال نیست که می گوید: «پیغمبر (ص) قصد داشت از این خائن دفاع کند و آیه، پیغمبر (ص) را امر می کند که از این قصدی که کرده استغفار کند» . اشکال این سخن آن است که همین قدر هم که توانسته باشند در پیغمبر (ص) نفوذ کنند، تأثیر ناپسندی است که آنان در پیامبر (ص) کرده اند، در حالی که خدای سبحان هر ضرر و زیانی را از پیامبرش نفی کرده است.

☼ مؤلف:

خداوند متعال در سوره مبارکه آل عمران آیه شریفه ۷ می فرماید: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَمَاتٌ ... » = «اوست خدایی که قرآن را بر تو فرستاد که برخی از آن کتاب آیات محکم است که آنها اصل و مرجع دیگر آیات کتاب خواهند بود و برخی دیگر آیاتی است متشابه، تا آنکه گروهی که در دلشان میل به باطل است از پی متشابه رفته تا به تأویل کردن آن در دین راه شبهه و فتنه گری پدید آورند ... ».

بنابراین به استناد آیه شریفه آل عمران، آیات الهی دو دسته اند، دسته ای متشابهند که ظاهرِ آن برخلاف باطنِ آن است و باید به کمک آیات محکم تفسیر شوند. مثلاً: آیه شریفه: «یَدُ الله فوق ایدیهم» = «دست خدا بالای دست آنهاست» (فتح ۱۰)، در ظاهر داشتن دست و جسمیت را به «ذات اقدس اله» نسبت می دهد، در صورتی که این آیهْ متشابه است و به فرموده امام صادق (ع) نباید به آن عمل کرد بلکه باید آن را به آیه محکمش ارجاع داده و تفسیر نمود، مثلاًـ آن را به آیه شریفه: «لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ یدْرِکُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ» = «او را هیچ چشمی درک نمی

کند و حال آنکه او بینندگان را مشاهده می کند و او نامریی و به همه چیز آگاه است» (انعام ۱۰۳) ارجاع داد تا به بطن آیه پی برده شود. در این بین آیاتی نیز در شأن حضرت رسول (ص) به چشم می خورند از جمله آیه شریفه: «فلا تکوننَّ منَ الجاهلین» = «پس تو (ای رسول) از آن جاهلان مباش» (انعام ۳۵) و یا آیاتی از این قبیل، که متأسفانه عده ای از مفسرین (که در بالا ذکر شد) ناخواسته، تهمت و افتراءِ گناه و یا ترک اولی را به مقام والای حضرت رسول (ص) نسبت داده اند و دلیل این تهمت، چیزی جز عدم شناخت عصمت و قرآن نیست. این دسته از مفسرین می بایست به آیاتی مراجعه کنند که عصمت و طهارت و علم الهیِ حضرت رسول (ص) را بیان می فرمایند، از جمله آیه شریفه: «ان هوَ الّا وَحی یوحی» = «سخن رسول (ص) هیچ غیر وحی خدا نیست» (نجم ۴). و یا آیه: «اِنکَ علی صراطٍ مستقیم» = «ای رسول تو به راه حق و مستقیم هستی» (زخرف ۴۳). و یا آیه: «یا ایها الذین آمنوا اَطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء ۵۹). که در این آیه شریفه، اطاعت محض از دستورات رسول (ص) و اهل بیت (ع)، برابر است با اطاعت از خداوند. و آیا می شود، اشخاصی که اراده گناه و معصیت کرده را خدای تعالی با اطاعت خود قرین نماید؟ حاشا و کلا که چنین باشد!!!

از آن گذشته مراد و منظور واقعی این آیه و آیات مشابه، از باب «در، به تو می گویم، دیوار تو بشنو» است، یعنی دستوری عمومی برای تمام مسلمانها محسوب می شود. و این مسلمانان هستند که باید از گناه خود استغفار نمایند. از این قبیل احکام در قرآن فراوان داریم که خطاب ظاهری به پیغمبر اکرم (ص) است، ولی مقصود حکم مسلمانان اند؛ مانند آیه:

«إِمَّا يبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» = «هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو!» (۱).

و یا آیه: «و بالوالدین أحسانا» هم از این قبیل است. در صورتی که پدر بزرگوار حضرت (ص) قبل از به دنیا آمدن ایشان فوت کرده بود و مادر گرامی شان نیز در کودکی ایشان از دنیا

۱- اسراء ۲۳

رفته بود. پس اصلاً موضوع به سالخوردگی و پیری رسیدن آنها منتفی است. ولی خطاب آیات مستقیماً به پیغمبر اکرم (ص) می باشد. پس معلوم است که مقصود بیان یک حکم عمومی برای مسلمانان است. همچنین آیاتی هست که در آنها خطاب ظاهری به خود پیغمبر اکرم (ص) است ولکن تصور آن هم نمی شود که حضرت (ص) چنین عملی را انجام داده باشند؛ مانند:

«وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا» = «هرگز با خدای یکتا کسی را به خدایی نپرست و گرنه ملامت زده و مردود به دوزخ در خواهی افتاد» (۱).

همه بر عدم شرک پیغمبر (ص) اتفاق دارند که یک لحظه هم در عمر شریفش شرک نورزیدند. ولی آیه حکم می کند که کسی را شریک خداوند قرار نده. این نوع آیات برای تربیت مسلمانان و مقصود از آنها بیان حکم عموم است، ولی مخاطب پیغمبر اکرم (ص) می باشد.

توضیح بیشتر این است: مقام عصمت و طهارت، یک مقامی مافوق تصور و متفاوت از صفات دیگر از جمله شجاعت، صبر، بخشش و غیره است. یک شخصِ شجاع هم در مواردی دچار اضطراب و گاهاً وحشت می شود، اما مقام عصمت یک نیرو و قدرتی الهی از جانب حضرت حق تعالی می باشد که به عده ای خاص که حدود و ظرفیت آن را دارند، عنایت شده است و آنها را در برابر ارتکابِ هر نوع تخلفی مصون و محفوظ می دارد و این نیرو و قدرت از سِنخ سایر علوم و ادراکات متعارف که قابل اکتسابند نمی باشد. در ضمن این قدرت به تناسب ظرفیتِ وجود آنها به دست آمده که به همین خاطر مراتبی دارد و بالاترین مرتبه آن به ۱۴ معصوم (ع) عنایت شده است که حتی فکرِ ترک اولی نیز از آنها به دور می باشد و مرتبه ی پایین ترِ آن در اولوالعزم و بعد در مرسلین و بعد در انبیاء می باشد به همین خاطر ممکن است فکر ترک اولی در برخی از انبیاء مثل آدم یا یونس (ع) و غیره به ذهنشان خطور کند ولی هرگز در ذهن اهل بیت (ع) خطور نمی کند. البته خداوند متعال مقام عصمت را به صورت طولی و نه عرضی در اختیار آنها به ودیعه نهاده است همان طوری که قدرت تکلم و حرکت و تفکر و غیره را به صورت طولی در همه انسانها عنایت فرموده است و این نیست که هرگاه بخواهیم حرکت یا صحبت کنیم باید از خداوند متعال اجازه

۱- اسراء ۳۹

بگیریم، چرا که این قـدرت را از جـانب او دارا هستیم، همـانطور هم قـدرت عصـمتِ مطلقه و طهـارت نیز یکی از آن عنایاتی است که خداونـد متعـال به حضـرت رسول (ص) و اهـل بیتِ طـاهرش (ع) عنـایت فرموده است و این نیست که آنهـا معـاذ الله بخواهنـد اراده انجـام معصـیت یـا ترک اولی بنماینـد، امـا خداونـد متعال مانع آنها شود، بلکه آنها خود صاحب این قـدرت از جانب حضـرت حق تعالی هسـتند و کاملاً تسلط بر این قدرت داشته و کاملاً گناه و ترک اولی و فکر گناه را می شناسند، پس نه تنهـا مرتکب نمی شونـد بلکه حتی به ذهنشـان هم خطور نمی کنـد که العیـاذ بـالله بخواهنـد یا اراده انجام آن را در ذهنشان بپرورانند.

خلاـصه کلام: «رسول مکرم اسـلام (ص) و اهل بیتِ طاهرش (ع) از جانب خداونـد متعال مؤیـد به مقام عصـمت مطلقه انـد و هیـچ گاه فکر گناه یا ترک اولی از آنها سـرنزده است» . و روایت نامبرده که می گوید: «شخصـی زره ای را می دزدد و آن را پیشِ شخصِ یهودی می گـذارد و بعـد پیش حضـرت رسول (ص) می رونـد و می خواهند از او دفاع نموده و یهودی را متهم سازنـد» ؛ تا این جا به نظر صـحیح می آیـد، چرا که مفسـرین زیادی آن را نقل کرده اند، اما اینکه رسول خدا (ص) در پاسـخِ آنها اراده انجام این «عملِ معصـیت بار» را کرده باشد، به یقین یکی از تهمت هایی است که مخالفینِ عصمت و طهارت آن را به این روایت اضافه نموده اند و متأسفانه برخی از مفسرینِ شیعه هم ناخواسته و بدون هیچ گونه نقد و انتقادی آن را نقل کرده اند. در صورتی که غیر ممکن است رسول اکرم (ص) ندیده و یک طرفه به صرف یهودی بودن طرفِ مقابلش بخواهد در حق وی ظلمی روا بـدارد، خـدا می دانـد که حتی یک انسانِ غیرِ مسـلمان ولی معتقـد به قیامت و حتی یک کافرِ منصف هم چنین تصمیمی نمی گیرد، چه رسد به رسول اکرم (ص)!!! (العیاذ بالله ...)

یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضی مِنَ الْقَوْلِ وَ کانَ اللَّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحیطاً (۱۰۸)

ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ جادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا فَمَنْ یُجادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَمْ مَنْ یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکیلاً (۱۰۹)

وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللَّهَ یَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحیماً (۱۱۰)

وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً فَإِنَّما یَکْسِبُهُ عَلی نَفْسِهِ وَ کانَ اللَّهُ عَلیماً حَکیماً (۱۱۱)

وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطیئَهً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَریئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبیناً (۱۱۲)

وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَهٌ مِنْهُمْ أَنْ یُضِلُّوکَ وَ ما

يُضِلُّونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْ ءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظيماً (۱۱۳)

آنها زشتکاری خود را از مردم پنهان می دارند؛ اما از خدا پنهان نمی دارند و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا راضی نبود می گفتند، خدا با آنها بود، خدا به آنچه انجام می دهند، احاطه دارد (۱۰۸) آری، شما همانا هستید که در زندگی این جهان، از آنان دفاع کردید! اما کیست که در برابر خداوند، در روز رستاخیز از آنها دفاع کند؟! یا چه کسی است که وکیل و حامی آنها باشد؟! (۱۰۹) کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت (۱۱۰) و کسی که گناهی مرتکب شود، به زیان خود مرتکب شده؛ خداوند، دانا و حکیم است (۱۱۱) و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است (۱۱۲) اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند؛ اما جز خودشان را گمراه نمی کنند؛ و هیچ گونه زیانی به تو نمی رسانند. و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد؛ و آنچه را نمی دانستی، به تو آموخت؛ و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است (۱۱۳)

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۴۷، از تفسیر عیاشی، از امام صادق (ع):

غیبت آن است که درباره برادرت، چیزی بگویی که در او هست و خدا بر او پوشیده، اما اگر چیزی بگویی که در او نیست، اینجاست که خدا می فرماید: «فقد احتمل بهتاناً و اثماً مبیناً» .

از همان منبع، از عیاشی، از حضرت رسول (ص): هیچ بنده گنهکاری نیست که بعد از گناه برخیزد و وضو بگیرد و از گناه خود از خدا آمرزش طلبد، مگر آنکه بر خدا سزاوار و لازم است او را بیامرزد. چون می فرماید: «من یعمل سوءاً ... » و باز فرمود: خدا بنده را با آنکه دوست دارد مبتلا می کند، برای این که تضرع و زاری او را بشنود. خدا کسی نیست، که درِ دعا را باز کند و درِ توبه را ببندد زیرا می فرماید: «ادعونی استجب لکم» و خدا کسی نیست، که درِ توبه را باز کند و درِ آمرزش را ببندد، در حالی که خودش می فرماید: «من یعمل ... » .

لَّا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتَغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۱۴) وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۱۱۵) إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلًا بَعِيدًا (۱۱۶) در بسیاری از رازگوییهای ایشان خیری نیست مگر کسی که [بدین وسیله] به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان

دهـد و هر کس برای طلب خشـنودی خـدا چنین کند به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد (۱۱۴) و هر کس پس از آنکه راه هـدایت برای او آشـکار شـد با پیامبر به مخالفت برخیزد و [راهی] غیر راه مؤمنان در پیش گیرد وی را بدانچه روی خود را بـدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشـتگاه بدی است (۱۱۵) خداوند این را که به او شـرک آورده شود نمی آمرزد و فروتر از آن را بر هر که بخواهـد می بخشایـد و هر کس به خـدا شـرک ورزد قطعاً دچار گمراهی دور و درازی شده است (۱۱۶)

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۴۸، از تفسیر قمی، از امام صادق (ع):

خدا در قرآن «تحمل» را واجب کرده است. (تحمل) این است که آبروی تو بیش از برادر دینی ات باشد و برای او چاره جویی کنی، همین است که خدا می فرماید: «لا خیر فی ... ».

از همان منبع، از کافی، از امام باقر (ع): هر گاه حـدیثی برای شـما می گویم، درباره آن از کتاب خـدا از من سؤال کنیـد. بعداً در یکی از احادیث خود فرمود: رسول خدا (ص) از قیل و قال و تباهی مال و بسیاریِ سؤال منع کرده است. به حضرت عرض شـد: اینهـا کجای قرآن است؟ فرمود: خـدا می فرمایـد: «لا خیر فی کثیر ... » و باز می فرمایـد: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيامًا» = «اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شـما قرار داده به دست سفیهان ندهید» (نساء۵). و باز می فرماید: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا» = «مپرسـید از چیزهایی که اگر فاش گردد شـما را زشت و بد می آید و غمناک می کند» (۱).

از همان منبع، از امام صادق (ع): مقصود از «معروف» در آیه (لا خیر ...)، قرض است.

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): «اجراً عظیماً» (در آیه لا خیر ...)، بهشت است.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۵۰، از تفسیر عیاشی، از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع):

زمانی که امیرالمؤمنین (ع) در کوفه بود، مردم به نزد حضـرت رفتنـد و گفتنـد: برای ما امامی قرار بده که در ماه رمضان، برای ما امامت کند. امام فرمود: نه! و آنها را از اجتماع در خصوص یک امام نهی کرد، شب که شد مردم شروع کردند به گفتن این دو جمله «در ماه رمضان باید گریه

۱- مائده ۱۰۱

کنیـد، وای که ماه رمضان از دست رفت!» عـده ای حضور حضـرت آمدنـد و گفتنـد: یا امیرالمؤمنین! مردم ضـجه کردنـد و از فرمایش شـما خیلی بدشان آمد! حضرت فرمود: ولشان کنید! هر کاری خواهند بکنند! هر کس می خواهد برود نماز بخواند! و هر کس می خواهـد اقتدا کند! آنگاه فرمود: «وَيَتَّبِعْ غَيرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» = «کسـی که بعـد از آشـکار شـدن حق، با پیامبر مخالفت کنـد و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نمایـد، ما او را به همان راه که می رود، می بریم؛ و به دوزخ داخل می کنیم؛ و جایگاه بدی دارد» (1).

☼ مؤلف:

عمر بن خطـاب در سال ۱۴ هجری «نماز تراویـح» را خودسـرانه بـدعت نهاد و آن ۲۰ رکعت نماز مسـتحبی بود که در شـبهای رمضان به جماعت خوانده می شد. اما وقتی که حضرت علی (ع) به حکومت رسید این بدعتِ ننگین را منع فرمود، که بسیاری از مردم جاهـل شـروع به اعتراض کردنـد و تقاضای اجرای این بـدعت را از حضـرت علی (ع) داشـتند، اما امام (ع) تحت هیچ شرایطی زیر بار نرفت. البته سایر بدعتها نیز مشکلات فراوانی برای امام (ع) به وجود آورد ...

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ إِناثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطاناً مَريداً (۱۱۷)

لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِكَ نَصيباً مَفْرُوضاً (۱۱۸)

وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبيناً (۱۱۹)

يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلاَّ غُرُوراً (۱۲۰)

أُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ لا يَجِدُونَ عَنْها مَحيصاً (۱۲۱)

وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها أَبَداً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قيلاً (۱۲۲)

آنچه غیر از خـدا می خوانند، فقط بتهایی است (بی روح)، که هیچ اثری ندارد؛ و (یا) شـیطان سـرکش و ویرانگر است (۱۱۷) خدا او را از رحمت خویش دور ساخته؛ و او گفته است: از بندگان تو، سـهم معینی خواهم گرفت! (۱۱۸) و آنها را گمراه می کنم! و به آرزوها سرگرم می سازم! و به آنان دستور می دهم که (اعمال خرافی انجام دهند، و) گوش چهارپایان را بشکافند و آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند! (و توحید را به شرک بیالایند!) و هر کس، شیطان را به جای خدا ولی خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است (۱۱۹) شـیطان به آنها وعـده ها (ی دروغین) می دهـد؛ و به آرزوها، سـرگرم می سازد؛ در حالی که جز فریب و نیرنـگ، به آنها وعـده نمی دهـد (۱۲۰) آنهـا جایگاهشـان جهنم است؛ و هیـچ راه فراری ندارنـد (۱۲۱) و کسـانی که ایمان آورده و اعمال صالـح انجام داده اند، بزودی آن را در باغهایی از بهشت وارد می کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند. وعده خدا حق است و کیست که در گفتار و وعده هایش، از خدا صادقتر باشد (۱۲۲)

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

۱- نساء ۱۱۵

راست ترین حدیث: کتاب خدا. محکم ترین دستگیره: کلمه تقوا. بهترین ملل: ملت ابراهیم. بهترین روشها: روش محمد (ص). شریفترین حدیث: ذکر خدا. بهترین قصص: همین قرآن. بهترین امور: کاری با تصمیم جدی. بدترین امور: کار بدون فکر و نقشه صحیح قبلی. بهترین هدایتها: هدایت انبیاء. شریفترین مرگ: شهادت. کورترین کوری: گمراهی بعد از هدایت. بهترین علم: علم نافع. بهترین هدایت: آنچه از او پیروی کنند. بدترین کوری: کوری قلب. دست بالا ـ تر: بهتر از دست پایین تر. چیز کمی که کافی باشد بهتر از زیادی که به لهو اندازد. بدترین معذرت: هنگام مرگ. بدترین پشیمانی: پشیمانی قیامتِ کسانی که نمازشان را بعد از تمام کارهایشان انجام می دهند و از سرمستی و سنگینی یاد خدا می کنند. بزرگترین خطاها: زبان دروغگو. بهترین غنی: بی نیازی نفس. بهترین زاد و توشه: تقوی. رأس حکمت: ترس از خدا. بهترین چیزی که در دلها ثابت می شود: یقین است و تردید و شک از کفر است. نوحه کردن برای مرده: یک عمل جاهلی است. زندانی زنجیری: کسی است که در جهنم بر سر پا نشسته است. شعر: از نغمه های شیطان است. تمام گناهان در شراب جمع شده است. زنان لانه شیطانند. جوانی شعبه ای از دیوانگی است. بدترین کسبها: ربا خواری. بدترین راه نان خوردن: مال یتیم. سعادتمند کسی است که به وسیله دیگران موعظه شود. شقی آن که در شکم مادرش بد بخت بوده است. همه شما به جایی می روید که چهار ذراع بیشتر نیست. هر کاری بسته به انجام و پایان آن است. ملاک عمل چیزهایی است که عمل به آنها خاتمه می یابد. بدترین بار برها کسی است که دروغ به اینجا و آنجا می برد. هر چیز که خواهد آمد نزدیک است. دشنام به مؤمن فسق است و جنگیدن با او، کفر و خوردن گوشت او از جمله معصیت خدا و حرمت مال مؤمن همانند حرمت خون او است. هر کس بر خدا فریاد کند خدا او را تکذیب می کند. هر کس از دیگران در گذرد آمرزیده می شود. هر کس عفو پیشه سازد خدا عفوش می کند. هر که کظم غیظ کند خدایش اجر می دهد. هر که بر مصیبت صبر نماید خدا به او عوض می دهد. آنکه در طلب سمعه یعنی شهرت و نام نیک باشد و بخواهد مردم کارهای او را ببینند و بشنوند خدا رسوایش می کند. آن کس که صبر کند خدا دو چندانش می دهد. هر که معصیت خدا کند خدا عذابش می کند ...

لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلاَ أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَن يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلاَ يَجِدْ لَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَلِيًّا وَلاَ نَصِيرًا **(۱۲۳)**[پاداش و کیفر] به دلخواه شما و اهل کتاب نیست هر کس بدی کند در برابر آن کیفر می بیند و جز خدا برای خود یار و مددکاری نمی یابد (۱۲۳)

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۵۲، از تفسیر عیاشی، از امام باقر (ع):

بعد از نزول این آیه عده ای از اصحاب گفتند: عجب آیه سختی است. رسول خدا (ص) فرمود: مگر شما در مال و جان و اولاد و نوه امتحان نمی شوید؟ گفتند: چرا. فرمود: اینها چیزهایی است که خدا به وسیله آنها برای شما نیکی می نویسد و بدی ها را محو می کند.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۵۳، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

هیچ رنج و بیماری و هم حزن و اذیتی به مؤمن نمی رسد حتی اگر خاری باشد که به پایش فرو رود، مگر آنکه خدا آن را کفاره خطایای او قرار خواهد داد.

☼ نکته:

این معنی به طور «مستفیض= مشهور» از پیامبر (ص) و ائمه (ع) روایت شده است.

☼ نکته:

روایتِ مستفیض، روایتی است که از طرق زیادی نقل شده باشد.

در سفینه البحار، ج ۱، چ۱، ص ۶۷، از حضرت علی (ع):

بیماری مستوجبِ پاداش نمی باشد (چون بیماری عوض از گناه است).

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّة وَ لا يُظْلَمُونَ نَقيراً (۱۲۴)

و کسی که چیزی از اعمال صالح را انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، چنان کسانی داخل بهشت می شوند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد (۱۲۴)

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لله وَهُوَ مُحْسِنٌ واتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا **(۱۲۵)**

و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق گرا پیروی نموده است و خدا ابراهیم را دوست گرفت (۱۲۵)

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۵۳، از عیون، از امام رضا (ع): خدا از آن جهت ابراهیم (ع) را «خلیل» نامیده که هیچ کس را رد

نکرد و از احدی جز خدا چیزی سؤال ننمود.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۵۳:

این روایت، صحیح ترین روایتی است که درباره نامگذاری حضرت ابراهیم (ع) به خلیل وارد شده چون این روایت با معنی لفظ «خلیل» یعنی «حاجت» موافق است. خلیل (و دوست صمیمی) آن کسی است که حوائجش را به شما می گوید.

وَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ مُحیطاً (۱۲۶)

وَ یَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّساءِ قُلِ اللَّهُ یُفْتیکُمْ فیهِنَّ وَ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ فی یَتامَی النِّساءِ اللاَّتی لا تُؤْتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْکِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الْوِلْدانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْیَتامی بِالْقِسْطِ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِهِ عَلیماً (۱۲۷)

آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست؛ و خداوند به هر چیزی احاطه دارد (۱۲۶) از تو درباره حکم زنان سؤال می کنند؛ بگو: «خداوند درباره آنان به شما پاسخ می دهد: آنچه در قرآن درباره زنان یتیمی که حقوقشان را به آنها نمی دهید و می خواهید با آنها ازدواج کنید و نیز آنچه درباره کودکان صغیر و ناتوان برای شما بیان شده است، (قسمتی از سفارشهای خداوند در این زمینه می باشد؛ و نیز به شما سفارش می کند که) با یتیمان به عدالت رفتار کنید! و آنچه از نیکیها انجام می دهید؛ خداوند از آن آگاه است (و به شما پاداش شایسته می دهد) (۱۲۷)

وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاْحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا **(۱۲۸)** و اگر زنی از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد بر آن دو گناهی نیست که از راه صلح با یکدیگر به آشتی گرایند که سازش بهتر است و[لی] بخل [و بی گذشت بودن] در نفوس حضور [و غلبه] دارد و اگر نیکی کنید و پرهیزکاری پیشه نمایید قطعاً خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است (۱۲۸)

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۶۷، از کافی، از امام صادق (ع): (درباره آیه شریفه فوق فرمود:) مقصود زنی است که با مردی به سر می برد و آن مرد، او را خوش ندارد و به او می گوید: من می خواهم تو را طلاق دهم. زن می گوید: مکن من خوشم نمی آید که مرا مورد شماتت قرار دهی ولی درباره حق شب من هر طور می خواهی رفتار کن و هر حق دیگری دارم همه را به تو واگذار کردم و مرا به حال خود وا گذار. این است که خدا می فرماید: «فلا جناح علیهما ان یصلحا» .

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت علی (ع): مردی که دو زن دارد، یکی عاجز و زشت و مرد بخواهد از او جدا شود ولی مصالحه کند که یک شب پیش او باشد و چند شب پیش زن دیگرش و

از او جدا نشود، پس هر چه را که زن از روی میل پذیرفت عیبی ندارد ولی اگر برگشت (نپذیرفت) باید بین آنان مساوات قائل شود.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۰۷و۶۰۹، از اباعبدالله (ع): (مرد) می تواند ۳ شب را نزد یکی از همسرانش (از دو همسرش) رفته و یک شب را نزدِ همسر دیگرش برود، زیرا او حق دارد چهار همسر اختیار کند و هر شب را به یکی اختصاص دهد پس در هر چهار شب، یکی از شبها مال آن زنی است که دیگری بر او برتری دارد و سه شب دیگر را می تواند نزد آن دیگری که محبوب تر است برود. (و این برتری به شرطی است که مرد چهار همسر نداشته باشد).

وَلَن تَسْتَطِيعُواْ أَن تَعْدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِن تُصْلِحُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا (۱۲۹) وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّهُ كُلاًّ مِّن سَعَتِهِ وَكَانَ اللّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا (۱۳۰) و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند [بر عدالت] حریص باشید پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید تا آن [زن دیگر] را سرگشته [=بلا تکلیف] رها کنید و اگر سازش نمایید و پرهیزکاری کنید یقیناً خدا آمرزنده مهربان است (۱۲۹) و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند خداوند هر یک را از گشایش خود بی نیاز گرداند و خدا همواره گشایشگر حکیم است (۱۳۰)

☼ نکته:

خداوند سبحان در ابتدای همین سوره می فرماید: «فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» = «با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید» (نساء۳). و در این آیه شریفه هم تأکید می فرماید که عدالت برقرار کردن بین زنها عملاً غیر ممکن است. به عبارتی تعدد زوجات در عمل امکان پذیر نیست مگر برای اولیاءِ خاصی که واقعاً بتوانند رعایت عدالت کنند. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۶۷، از عیاشی، از امام صادق (ع): مراد، عدالت در محبت است.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۶۸، از کافی آورده است: ابن ابی العوجاء از هشام بن حکم سؤال کرد: به من خبر بده از آیه: «فَانْكِحُوا ... وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ... » (نساء۳) مگر این حکم قرآن نیست؟ هشام

گفت: چرا. ابن ابی العوجاء گفت: پس به من خبر بده از آیه: «و لن تستطیوا ... کالمعلقه» . کدام حکیم بدین گونه سخن می گوید؟ هشام جوابی نداشت بدهد! آمد به مدینه به حضور امام صادق (ع) شرفیاب شد و قصه را به امام (ع) گفت. حضرت فرمود: اما این که خدا می فرماید: «فانکحوا ... » مقصود عدالت در نفقه است. و اینکه می فرماید: «و لن ... » مقصود عدالت در محبت است.

از همان منبع، از مجمع، ذیل آیه «فتذرواهاکا لمعلقه» ، از حضرت باقر و حضرت صادق (ع):

یعنی اینکه زنی را که به او میل ندارید به حال خود گذارید که نه شوهردار و نه بیوه باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۶۹، از کافی آورده است:

مردی به امام صادق (ع) شکایت حاجت کرد، حضرت او را امر به تزویج فرمود. حاجت او سخت شد! و خدمت حضرت آمد. امام (ع) از حالش سؤال فرمود، گفت حاجتم سخت شده! فرمود: جدا شو! او هم جدا شد. راوی می گوید: باز خدمت حضرت رسید و امام از حالش پرسید و این بار گفت: پولدار شدم و حالم خوب است. حضرت فرمود: من دو دستور به تو دادم که هر دو را خدا دستور داده است. می فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يكُونُوا فُقَرَاءَ يغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» = «مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است» (نور۳۲) و می فرماید: «وَإِنْ يتَفَرَّقَا يغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِ وَ ... » (۱).

وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَميداً (۱۳۱)

وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كَفى بِاللَّهِ وَكيلاً (۱۳۲)

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَ يَأْتِ بِآخَرينَ وَ كانَ اللَّهُ عَلى ذلِكَ قَديراً (۱۳۳)

مَنْ كانَ يُريدُ ثَوابَ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوابُ الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَ كانَ اللَّهُ سَميعاً بَصيراً (۱۳۴)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقيراً فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً (۱۳۵)

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست. و ما به کسانی که پیش از شما، کتاب آسمانی به آنها داده شده بود، سفارش کردیم، (همچنین) به شما (نیز) سفارش می کنیم که از (نافرمانی) خدا بپرهیزید! و اگر کافر شوید، (به خدا زیانی نمی رسد؛ زیرا) برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خداوند، بی نیاز و ستوده است (۱۳۱) برای خداست آنچه در آسمانها و زمین است؛ و کافی است که خدا، حافظ و نگاهبان آنها باشد (۱۳۲) ای مردم! اگر او بخواهد، شما را

۱- نساء ۱۳۰

از میان می برد و افراد دیگری را (به جای شما) می آورد و خداوند، بر این کار تواناست (۱۳۳) کسانی که پاداش دنیوی بخواهند، (و در قید نتایج معنوی و اخروی نباشند، در اشتباهند؛ زیرا) پاداش دنیا و آخرت نزد خداست؛ و خداوند، شنوا و بیناست (۱۳۴) ای کسانی که ایمان آورده اید! کاملاً قیام به عدالت کنید! برای خدا شهادت دهید، گر چه به زیان شما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان باشد! (چرا که) اگر آنها غنی یا فقیر باشند، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین، از هوی و هوس پیروی نکنید؛ که از حق، منحرف خواهید شد! و اگر حق را تحریف کنید و یا از اظهار آن، اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است (۱۳۵)

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۷۲ و۱۷۳، از تفسیر قمی، از امام صادق (ع):

مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد و از همه واجب تر آن است که مرد حق بگوید ولو به ضرر خویش و یا پدر و مادرش باشد و برای خاطر ایشان از حق رو گردان نشود.

از همان منبع، از مجمع، از حضرت باقر (ع):

«ان تلووا» یعنی شهادت را تبدیل کنید. «او تعرضوا» یعنی شهادت را کتمان کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِى نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِىَ أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللّهِ وَمَلاَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلًا بَعِيدًا (۱۳۶) ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتابهایی که قبلاً نازل کرده بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دوری شده است (۱۳۶)

صاحب المیزان، ج ۹، ص ۱۷۵، آورده است: مراد همان مؤمنین هستند که دو مرتبه ایمان بیاورند.

از همان منبع، آورده که بعضی گفته اند: این آیه خطاب به اهل کتاب است. چون به برخی از کتب ایمان دارند. و بعضی دیگر گفته اند: منظور منافقانند که در ظاهر ایمان دارند و در باطن نه.

☼ مؤلف:

به استناد این جمله از آیه شریفه که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» ، معلوم می شود، منافقین نیستند چرا که هیچ گاه خداوند سبحان گروه منافقین را با عبارت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» ، خطاب نفرموده است. و به استناد جمله: «وَالْكِتَابِ الَّذِىَ أَنزَلَ مِن قَبْلُ» ، معلوم می شود که منظور، اهلِ کتاب هم نیستند چرا که اهلِ کتاب به کتب پیشین اعتقاد داشتند. بنابراین نظر المیزان کاملاً صحیح است و منظور مؤمنین هستند (والله اعلم).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا (۱۳۷)

بَشِّرِ الْمُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً (١٣٨)

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَ يَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً (١٣٩)

کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند و دیگربار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید و آنها را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد (١٣٧) به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنهاست! (١٣٨) همانها که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می کنند. آیا عزت و آبرو نزد آنان می جویند؟ با اینکه همه عزتها از آن خداست؟! (١٣٩)

در تفسیر المیزان، ج ٩، ص ١٨٨، در ذیل آیه ١٣٧، از عیاشی، از امام صادق (ع):

(مراد) کسی است که با خیال خود شراب را حرام می داند ولی می آشامد، زنا را حرام می داند ولی مرتکب زنا می شود. زکات را حتمی می داند ولی نمی دهد.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِی الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللّهِ يُكَفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِی جَهَنَّمَ جَمِيعًا (١۴٠) و البته [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد (١۴٠)

☼ نکته:

مشابه این آیه شریفه، آیه دیگری است که می فرماید: «وَإِذَا رَأَيتَ الَّذِينَ يخُوضُونَ فِی آياتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی يخُوضُوا فِی حَدِيثٍ غَيرِهِ وَإِمَّا ينْسِينَّكَ الشَّيطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» = «هر گاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند! و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین!» (١).

☼ مؤلف:

هر چند در ظاهر خطاب آیه انعام به رسولِ خدا (ص) است اما در حقیقت همانندِ آیه نساء مخاطب این آیه هم مردمند و مَثَلِ معروفِ «در به تو می گویم، دیوار تو بشنو» در این آیه شریفه هم جاری است چرا که حضرت رسول (ص) هرگز با ستمگران همنشینی نکرده و هرگز شیطان العیاذ بالله بر وجود نازنینش غالب نبوده است تا آنجناب را به این امر بکشاند. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ٩، ص ١٨٩، از عیاشی، از امام رضا (ع): وقتی که شنیدی مردی انکار و تکذیب حق می کند و به اهل حق هم بد می گوید، از پیش او برخیز و با او همنشینی مکن.

۱- انعام۶۸

در کافی، ج ۳، ص ۱۱۰، ح۱، از امام صادق (ع): هر کس از خـدای عزوجل بترسـد، خدا همه چیز را از او بترساند و هر کس از خدا نترسد، خدا او را از همه چیز بترساند.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۲۷، از تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۲، ح۲۹۲، از امام صادق (ع):

خداوند بر گوش واجب نموده که از شـنیدن چیزهایی که حرام فرموده است، خود را حفظ نماید و از آنچه شـنیدنش را حلال نشـمرده، پرهیز نمایـد و به آنچه موجب غضبِ خداونـد می گردد، گوش فرا ندهـد و آیه ی شـریفه را نیز در این مورد تلاوت فرمود، سـپس فرمود: البته خداوند یک مورد را اسـتثناء فرموده و آن جایی است که انسان دچار فراموشـی و غفلت باشد و این آیه را قرائت فرمود: «وَإِذَا رَأَیتَ الَّذِینَ یخُوضُونَ فِی آیاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیرِهِ وَإِمَّا ینْسِیَنَّکَ الشَّیطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرَی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ» (۱).

الَّذینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَإِنْ کانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قالُوا أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ وَ إِنْ کانَ لِلْکافِرینَ نَصیبٌ قالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ وَ نَمْنَعْکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنینَ فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرینَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ سَبیلاً (۱۴۱)

إِنَّ الْمُنافِقینَ یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ وَ إِذا قامُوا إِلَی الصَّلاهِ قامُوا کُسالی یُراؤُنَ النَّاسَ وَ لا یَذْکُرُونَ اللَّهَ إِلاَّ قَلیلاً (۱۴۲)

مُذَبْذَبینَ بَیْنَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبیلاً (۱۴۳)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْکافِرینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنینَ أَ تُریدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَیْکُمْ سُلْطاناً مُبیناً (۱۴۴)

إِنَّ الْمُنافِقینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصیراً (۱۴۵)

إِلاَّ الَّذینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دینَهُمْ لِلَّهِ فَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنینَ وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنینَ أَجْراً عَظیماً (۱۴۶)

ما یَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذابِکُمْ إِنْ شَکَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ کانَ اللَّهُ شاکِراً عَلیماً (۱۴۷)

نصـیب کافران گردد، به آنان می گوینـد: مگر ما شـما را به مبارزه و عدم تسـلیم در برابر مؤمنان، تشویق نمی کردیم؟ (پس با شما شـریک خواهیم بود!) خداونـد در روز رسـتاخیز، میان شـما داوری می کند؛ و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است (۱۴۱) منافقان می خواهنـد خـدا را فریب دهنـد؛ در حالی که او آنها را فریب می دهد؛ و هنگامی که به نماز برمی خیزنـد، با کسالت برمی خیزنـد؛ و در برابر مردم ریا می کننـد؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند! (۱۴۲) آنها افراد بی هدفی هسـتند که نه سوی اینها و نه سوی آنهایند! (نه در صف مؤمنان قرار دارند و نه در صف کافران!) و هر کس را خداوند گمراه کنـد، راهی برای او نخواهی یافت (۱۴۳) ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد! غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه گاه خود قرار ندهیـد! آیا می خواهیـد (با این عمل) دلیل آشـکاری بر ضـد خود در پیشـگاه خـدا قرار دهید؟! (۱۴۴) منافقـان در پایین ترین درکـات دوزخ قرار دارنـد؛ و هرگز یـاوری برای آنها نخواهی یافت! (بنابراین، از طرح دوستی با دشـمنان خـدا، که نشانه نفاق است، بپرهیزید!) (۱۴۵) مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند، به (دامن لطف) خدا، چنگ زنند و دین خود را برای

خدا خالص کنند؛ آنها با مؤمنان خواهند بود؛ و خداوند به افراد

۱- انعام۶۸

باایمان، پاداش عظیمی خواهد داد (۱۴۶) خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید و ایمان آورید؟ خدا شکرگزار و آگاه است. (اعمال و نیات شما را می داند و به اعمال نیک، پاداش نیک می دهد) (۱۴۷)

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۸۹، از عیون اخباررضا، از امام رضا (ع): (در ذیل آیه شریفه «و لن یجعل الله» = «هرگز خدا برای کافرین علیه مؤمنین حجتی قرار نداده است» :) خداوند متعال از کفاری خبر می دهد که پیغمبر خود را به ناحق کشتند و با وصف اینکه پیغمبر خود را کشتند، خداوند برای آنان علیه پیغمبرشان راهی قرار نداد (دلیلی بر علیه او در دست نداشتند).

از همان منبع، از درمنثور، از امام علی (ع): «و لن یجعل ... » یعنی در آخرت.

از همان منبع، ازعیون، از امام رضا (ع): خدا نیرنگ نمی زند ولی کیفر نیرنگ را می دهد.

در اصول کافی، ج ۴، ص ۲۶۱، چ۱، از امام صادق (ع):

خدای عزوجل فرمود: «هر کس مرا در نهان یاد کند، من او را در آشکارا یاد می کنم» .

در اصول کافی، ج ۴، ص ۲۶۱، چ۱، از امام علی (ع):

هر کس در پنهانی یاد خدا کند، این شخص یاد خدا را زیاد کرده. منافقین به طور علانیه از خدا یاد می کردند ولی در پنهانی یاد نمی کردند و لذا خدا فرمود: «و لا یذکرون الله الا قلیلاً» .

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۹۰، از درمنثور، از امام علی (ع):

هیچ عملی با تقوی کم نیست، چگونه عملی که قبول می شود، کم است.

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

مَثَلِ منافق مانند گوسفندی است که بین دو گله گوسفند حیران باشد که گاهی به این طرف و گاهی به آن طرف آمد و رفت می کند و نمی داند از کدام یک پیروی کند.

در المیزان، ج ۹، ص ۱۹۱، از درمنثور، از ابن عباس: کلمه «سلطان» در قرآن یعنی «جهت و دلیل» .

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): هیچ بنده ای نیست که چهل صبح عملش را برای خدا خالص کند، مگر آنکه چشمه های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می شود.

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): کسی که از روی اخلاص بگوید: «لا اله الا الله» داخل بهشت می شود. و اخلاص آن این است که او را از کارهای حرام نگهداری کند.

لَّا يُحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوَءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاَّ مَن ظُلِمَ وَكَانَ اللّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (۱۴۸) إِن تُبْدُواْ خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُواْ عَن سُوَءٍ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا (۱۴۹)

خداوند دوست ندارد کسی صدایش را با گفتار زشت بلند کند مگر [از] کسی که بر او ستم رفته باشد و خدا شنوای داناست (۱۴۸) اگر خیری را آشکار کنید یا پنهانش دارید یا از بدیی درگذرید پس خدا درگذرنده تواناست (۱۴۹)

ابداء خیر: ظاهر کرن خوبی مثل تشویق مردم به خیر یا تشکر یا صدقه جهت تشویق.

اخفاء خیر: مخفی کردن خوبی مثل صدقه پنهانی جهت حفظ آبرو و جلوگیری از ریا.

همچنانکه می فرماید: «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِی وَ إِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَیرٌ لَکُمْ وَ یکَفِّرُ عَنْکُمْ مِنْ سَیئَاتِکُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ» = «اگر صدقات را ظاهر سازید، صدقه خوب چیزی است و اگر آن را مخفی دارید و به فقرا بدهید برای شما بهتر است و قسمتی از گناهان شما را جبران می کند» (۱).

عفو از سوء: روی بدی را بپوشد و ظالم را به ظلمش یاد نکند و آبرویش نبرد. همچنانکه می فرماید: «فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیکُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ» = «هر کس به شما تعدی کرد، شما به همان اندازه که به شما تعدی کرده به او تعدی کنید و از خدا بپرهیزید» (۲).

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۹۵، از مجمع، از امام باقر (ع):

در مورد یاری خواستن، جایز نیست کسی دشنام گوید مگر کسی که به او ستم شده باشد. برای چنین کسی طوری نیست که در حدودی که دین اجازه داده از دست ظالم یاری بجوید.

از همان منبع، از تفسیر عیاشی، از امام صادق (ع):

بدگویی کردن آشکار، این است که صفات (بد) کسی ذکر شود.

از همان منبع، از قمی: اگر مردی پیش تو آمد و خوبی و مدح و ثنا و کارهای نیکی درباره تو گفت که در تو نیست، از او میذیر و او را تکذیب کن زیرا به تو ظلم کرده است.

۱- بقره۲۷۱

۲- بقره۱۹۴

از همان منبع، از عیاشی، از امام صادق (ع): کسی که از مردمی ضیافت کند و از ایشان بد پذیرایی کند، ستم روا داشته و جایز است آنان درباره او چیزی بگویند.

درکافی، ج ۱، ص ۶۴، چ۱، از امیرالمؤمنین (ع): کسی که از سخن ناحقی که به او گویند از جا کنده شود عاقل نیست و کسی که به ستایش خرسند گردد حکیم نیست.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۶۹، چ۲، از ابی عبدالله (ع):

مؤمن را مؤمن گویند چون دعا و شفاعتش در حقِ غیر، قبول است.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۷۱، چ۲، از رسول خدا (ص):

مؤمن را مؤمن گویند چون مردم او را بر نفس و مال خود امین می دانند. و مسلمان را مسلمان گویند چون از دست و زبانش ایمنند (بنابراین مؤمن برتر از مسلم است).

إِنَّ الَّذينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُريدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُريدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذلِكَ سَبيلاً (۱۵۰)

أُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرينَ عَذاباً مُهيناً (۱۵۱)

وَ الَّذينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولئِكَ سَوْفَ يُؤْتيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحيماً (۱۵۲)

يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسى أَكْبَرَ مِنْ ذلِكَ فَقالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ فَعَفَوْنا عَنْ ذلِكَ وَ آتَيْنا مُوسى سُلْطاناً مُبيناً (۱۵۳)

وَ رَفَعْنا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِميثاقِهِمْ وَ قُلْنا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَ قُلْنا لَهُمْ لا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ ميثاقاً غَليظاً (۱۵۴)

فَبِما نَقْضِهِمْ ميثاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآياتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَليلاً (۱۵۵)

وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلى مَرْيَمَ بُهْتاناً عَظيماً (۱۵۶)

وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسيحَ عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذينَ اخْتَلَفُوا فيهِ لَفي شَكٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ يَقيناً (۱۵۷)

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللَّهُ عَزيزاً حَكيماً (۱۵۸)

کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند و می خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند و می گویند: «به بعضی

ایمان می آوریم و بعضـی را انکار می کنیم» و می خواهنـد در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کننـد (۱۵۰) آنها کافران حقیقی انـد؛ و برای کـافران، مجـازات خوارکننـده ای فراهم ساخته ایم (۱۵۱) (ولی) کسـانی که به خـدا و رسولاـن او ایمـان آورده و میان احدی از آنها فرق نمی گذارند، پاداشـشان را خواهد داد؛ خداوند، آمرزنده و مهربان است (۱۵۲) اهل کتاب از تو می خواهند کتابی از آسـمان (یکجا) بر آنها نازل کنی؛ (در حالی که این یک بهانه است؛) آنها از موسی، بزرگتر از این را خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما نشان ده!» و بخاطر این ظلم و ستم، صاعقه آنها را فرا گرفت. سپس گوساله (سامری) را، پس از آن همه دلایل روشن که برای آنها آمد، (به خدایی) انتخاب کردند، ولی ما از آن درگذشتیم (و عفو کردیم) و به

موسی، برهان آشکاری دادیم (۱۵۳) و کوه طور را بر فراز آنها برافراشتیم؛ و در همان حال از آنها پیمان گرفتیم و به آنها گفتیم: «(برای توبه،) از در (بیت المقدس) با خضوع درآیید!» و (نیز) گفتیم: «روز شنبه تعدی نکنید (و دست از کار بکشید!)» و از آنان (در برابر همه اینها،) پیمان محکمی گرفتیم (۱۵۴) (ولی) بخاطر پیمان شکنی آنها و انکار آیات خدا و کشتن پیامبران بناحق و بخاطر اینکه (از روی استهزا) می گفتند: «بر دلهای ما، پرده افکنده (شده و سخنان پیامبر را درک نمی کنیم!» رانده درگاه خدا شدند.) آری، خداوند بعلت کفرشان، بر دلهای آنها مهر زده؛ که جز عده کمی (که راه حق می پویند و لجاج ندارند،) ایمان نمی آورند (۱۵۵) و (نیز) بخاطر کفرشان و تهمت بزرگی که بر مریم زدند (۱۵۶) و گفتارشان که: «ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم!» در حالی که نه او را کشتند و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آنها مشتبه شد. و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند؛ و قطعاً او را نکشتند! (۱۵۷) بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد. و خداوند، توانا و حکیم است (۱۵۸)

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۲۲، در ذیل آیه ۱۵۶، از برهان، از امام صادق (ع):

به مریم نسبت دادند که از مرد نجاری به نام یوسف به کودکی حامله شده است.

وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا **(۱۵۹)** از اهل کتاب کسی نیست مگرآنکه پیش از مرگ خود حتماً به او (عیسی) ایمان می آورد و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود (۱۵۹)

صاحب المیزان، ج ۹، ص ۲۰۹ تا۲۱۳، آورده که بعضی گفته اند: هر یک از اهل کتاب پیش از مرگش به عیسی (ع) ایمان می آورد. یعنی: اندکی پیش از مرگ به هنگام احتضار – بر او ظاهر می شود که عیسی (ع) حقاً بنده و رسول خدا بوده است، اگر چه این ایمان برای او فایده ای ندارد.

و بعضی گفته اند: اهل کتاب، در هنگام نزول عیسی (ع) از آسمان به او ایمان می آورند.

نظر صاحب المیزان، ج ۹، ص ۲۰۹ تا۲۱۳: آیه دلالت بر آن دارد که عیسی (ع) شاهد بر همه کسانی است که به او ایمان آورده اند و اگر همه مؤمن باشند، لازمه اش این است که وی توفی نشود مگر بعد از همه. یعنی او هنوز زنده است و برای دومین بار به سوی مردم باز می گردد که به او ایمان آورند، پس کسانی که رجوع ثانوی مسیح (ع) را درک نکنند وقت مردن به او ایمان می آورند.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۲۲، از درمنثور، از ابن منذر، از شهر بن حوشب روایت کرده که گفت:

حجاج به من گفت: ای شهر! آیه ای است در کتاب خدا که آن را تلاوت نمی کنم، مگر آنکه در نفس من، اشکالی عارض می شود خدا می فرماید: «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ

قَبْلَ مَوْتِهِ» اسیران را پیش من می آورند و گردنهایشان را می زنم و نمی شنوم که چیزی بگویند. گفتم: آیه، آن طور که هست به نظرت نرسیده، وقتی که نصرانی قبض روح می شود ملائکه از پشت سر و پیش رو، او را می زنند و می گویند: بد جنس! مسیح که خیال می کردی خدا، یا پسر خدا یا سومی سه تاست، بنده خدا و روح خدا و کلمه خداست. پس نصرانی به مسیح ایمان می آورد، آن وقتی که ایمانش فایده ای برای او نداشته باشد و در هنگام نزول عیسی نصرانی هایی که زنده اند مثل نصرانی هایی که مرده اند به عیسی ایمان می آورند. حجاج گفت: این را از کجا گرفتی؟ گفتم: از محمد بن علی بن الحسین (ع)، گفت: راستی که از معدنش گرفتی! شهر می گوید: به خدا این مطلب را ام سلمه به من گفته بود ولی من دوست داشتم که حجاج را به غضب آورم.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۲۳، از عیاشی، از امام باقر (ع): از تمامی ادیان از اولین و آخرین کسی نیست که بمیرد مگر آنکه از روی درستی رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) را می بیند.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۲۳، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

نزدیک است که ابن مریم در بین شما به عنوان یک حاکم عادل نازل شود و رجال را بکشد و خنزیر را بکشد و جزیه وضع کند و مال بگیرد و سجده تنها برای خدای رب العالمین باشد.

از همان منبع، از عیاشی، از امام صادق (ع):

مقصود از (این آیه) رسول خدا (ص) است. ایمان اهل کتاب همانا برای محمد (ص) است.

از همان منبع، از عیاشی، از امام صادق (ع): این آیه در خصوص ما نازل شده، هیچ مردی از فرزندان فاطمه (س) نمیرد، تا اقرار به امامت او کنند. همان طور که فرزندان یعقوب در برابر یوسف اقرار کردند و گفتند: «تالله لقد آثرک الله علینا» .

☼ نکته:

ایمان به عیسی (ع) فقط در صورتی ایمان محسوب می شود که به خاتم انبیاء محمد (ص) و ائمه اطهارش (ع) ایمان آورد.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۴۲، از تفسیر جوامع الجامع، از کافی، از امام صادق (ع) و امام باقر (ع):

حرام است بر هر روحی، اینکه از بدنش خارج شود مگر اینکه پیامبر (ص) و علی (ع) را

زیارت نماید.

بخاطر ظلمی که از یهود صادر شد و (نیز) بخاطر جلوگیری بسیار آنها از راه خدا، بخشی از چیزهای پاکیزه را که بر آنها حلال بود، حرام کردیم (۱۶۰) و (همچنین) بخاطر ربا گرفتن، در حالی که از آن نهی شده بودند؛ و خوردن اموال مردم بباطل؛ و برای کافران آنها، عذاب دردناکی آماده کرده ایم (۱۶۱) ولی راسخان در علم از آنها و مؤمنان (از امت اسلام،) به تمام آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می آورند. (همچنین) نمازگزاران و زکات دهندگان و ایمان آورندگان به خدا و روز قیامت، بزودی به همه آنان پاداش عظیمی خواهیم داد (۱۶۲) ما به تو وحی فرستادیم؛ همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم؛ و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [= بنی اسرائیل] و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم؛ و به داوود زبور دادیم (۱۶۳) و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده ایم؛ و خداوند با موسی سخن گفت. (و این امتیاز، از آن او بود) (۱۶۴) پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود) و خداوند، توانا و حکیم است (۱۶۵) ولی خداوند گواهی می دهد به آنچه بر تو نازل کرده؛ که از روی علمش نازل کرده است و فرشتگان (نیز) گواهی می دهند؛ هر چند گواهی خدا کافی است (۱۶۶) کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند، در گمراهی دوری گرفتار شده اند (۱۶۷)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَظَلَمُواْ لَمْ يَكُنِ اللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (۱۶۸)

کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد و به راهی هدایت کند (۱۶۸)

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۲۶، از کافی و عیاشی، از امام باقر (ع) و از قمی، از امام صادق (ع):

ان الذینَ کَفروا و ظلموا – آل محمد حقهم – لم یکن الله لیغفر لهم.

☼ مؤلف:

مراد از روایت فوق، تأویل آیه است، نه اینکه آیه شریفه واقعاً به این شکل نازل شده

ص :۴۷۶

باشد، چرا که قرآن کریم به هیچ عنوان تحریف نشده است.

نکته مهم: خداوند سبحان به کرات در قرآن کریمش اشاره فرموده است که اگر انسان واقعاً توبه کند و در صددِ رفع مظالم بر آید، او را می بخشد و این توبه حتی مشمول گناهِ شرک و ظلم عمومی و غیره هم می شود، اما در همین قرآن کریم در دو آیه شریفه ی دیگر هم، بیان می فرماید که توبه را نمی پذیرد، یکی در آیه ۱۸ نساء، توبه ی حین مرگ و بعد از مرگ را استثنا فرموده است و این کاملاً واضح است. اما ظلمی که آیه شریفه مورد بحث به آن اشاره فرموده هم مشمولِ توبه نمی شود، بنابراین معلوم می شود که مراد از این ظلم باید ظلمی خاص و متفاوت از ظلمهای دیگر باشد. و خداوند سبحان خود بهتر می داند که منظور از آیه شریفه، ظلم و ستمی است که عده ای در حق خلفای الهی بر روی زمین صورت داده اند، از جمله قاتلین امام حسین (ع) که حتی اگر هم توبه کنند، پذیرفته نخواهد شد. و یا قاتلین سایر انبیاء و ائمه اطهار (ع) و نیز غصب خلافت از جانبِ گروهی غیر از خلفای الهی است.

در بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۳۷ و ج ۸، ص ۳۶۶ و در وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۴۵، از امام صادق (ع):

«مَنْ شَکَّ فِی کُفْرِ أَعْدَائِنَا وَ الظَّالِمِینَ لَنَا فَهُوَ کَافِرٌ» = «هر کس در کفرِ دشمنان ما (اهل بیت) و کسانی که به ما ظلم کرده اند شک کند او خود کافر است».

توجه: بحث تفسیری و روایی این آیه شریفه در ذیل آیه (فرقان۷۱)، مفصل آمده است.

إِلاَّ طَرِیقَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَ کانَ ذلِکَ عَلَى اللَّهِ یَسِیراً (۱۶۹)

یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّکُمْ فَآمِنُوا خَیْراً لَکُمْ وَ إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۷۰)

یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِیحُ عِیسَى ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَیْراً لَکُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ کَفى بِاللَّهِ وَکِیلاً (۱۷۱)

لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لاَ الْمَلائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ إِلَیْهِ جَمِیعاً (۱۷۲)

فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِینَ اسْتَنْکَفُوا وَ اسْتَکْبَرُوا فَیُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَلِیماً وَ لا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً (۱۷۳)

یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً (۱۷۴)

فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ

وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فی رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْديهِمْ إِلَيْهِ صِراطاً مُسْتَقيماً (۱۷۵)

مگر به راه دوزخ! که جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این کار برای خدا آسان است! (۱۶۹) ای مردم! پیامبر(ی که انتظارش را می کشیدید،) حق را از جانب پروردگارتان آورد؛ به او ایمان بیاورید که برای شما بهتر است! و اگر کافر شوید، (به خدا زیانی نمی رسد، زیرا) آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست و خداوند، دانا و حکیم است (۱۷۰) ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و درباره خدا، غیر از حق نگویید! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. بنابراین، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید! و نگویید: «(خداوند) سه گانه است!» (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است! خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزه است که فرزندی داشته باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمانها و در زمین است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است (۱۷۱) هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد؛ و نه فرشتگان مقرب او (از این ابا دارند). و آنها که از عبودیت و بندگی او، روی برتابند و تکبر کنند، بزودی همه آنها را (در قیامت) نزد خود جمع خواهد کرد (۱۷۲) اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداششان را بطور کامل خواهد داد؛ و از فضل و بخشش خود، بر آنها خواهد افزود. و آنها را که ابا کردند و تکبر ورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد؛ و برای خود، غیر از خدا، سرپرست و یاوری نخواهند یافت (۱۷۳) ای مردم! دلیل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد؛ و نور آشکاری به سوی شما نازل کردیم (۱۷۴) اما آنها که به خدا ایمان آوردند و به (آن کتاب آسمانی) چنگ زدند، بزودی همه را در رحمت و فضل خود، وارد خواهد ساخت؛ و در راه راستی، به سوی خودش هدایت می کند (۱۷۵)

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلاَلَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُواْ إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّواْ وَاللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ **(۱۷۶)** از تو [درباره کلاله] فتوا می طلبند بگو خدا درباره کلاله فتوا می دهد اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد نصف میراث از آن اوست و آن [مرد نیز] از او ارث می برد اگر برای او [=خواهر] فرزندی نباشد پس اگر [ورثه فقط] دو خواهر باشند دو سوم میراث برای آن دو است و اگر [چند] خواهر و برادرند پس نصیب مرد مانند نصیب دو زن است خدا برای شما توضیح می دهد تا مبادا گمراه شوید و خداوند به هر چیزی داناست (۱۷۶)

☼ نکته:

این آیه شریفه معروف به آیه «کلاله» یا «صیف = تابستان» است.

☼ نکته:

این آیه؛ فرایضِ کلاله پدری را بیان می کند. همچنان که در ابتدای سوره، سهام کلاله مادری آمده بود، چون فرایضی که در اینجا ذکر شده، بیشتر از فرایض آن آیات است.

☼ نکته:

کلاله، یعنی برادر یا خواهر پدری و مادری.

ص :۴۷۸

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۳۸ و۲۳۹، از درمنثور:

آخرین سوره ای که به طور کامل نازل شد، سوره برائت. و آخرین آیه ای که نازل شد، خاتمه سوره نساء (همین آیه) است. (آخرین آیه، درباره احکام ارث و معروف به آیه کلاله است).

از همان منبع، از مجمع: زیرا خدا درباره کلاله دو آیه نازل کرد، یکی در زمستان که آیات اول این سوره است و دیگری در تابستان که این آیه است.

☼ نکته:

روایاتی است که رسول خدا (ص) و صحابه این آیه را آیه صیف (تابستان) نامیدند.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۵۵، از انوار التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۹، آورده است:

این آخرین آیه ای است که در مورد احکام بر رسول خدا (ص) نازل شده است.

از همان منبع، از حضرت رسول (ص) (درباره کلاله پرسیدند، حضرت فرمود):

غیر از پدر و فرزند.

از همان منبع، از درمنثور: از ابن عباس سؤال کردند که شخصی مرده و یک دختر و یک خواهر ابوینی به جای گذاشته. ابن عباس گفت: دختر نصف می برد و خواهر هیچ نمی برد و مابقی متعلق به عصبه (اقوام پدری) است. گفته شد: عُمَر برای خواهر نصف قرار داده. ابن عباس گفت: شما بهتر می دانید یا خدا که می فرماید: «إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ» (نساء۱۷۶) یعنی اگر مردی بمیرد و فرزند نداشته و یک خواهر داشته باشد، خواهر نصف می برد.

در نهج البلاغه، ص ۶۲۵، ح۹، از حضرت علی (ع): چون دنیا به کسی روی آورد، نیکی های دیگران را به او عاریت دهد و چون از او روی برگرداند خوبی های او را نیز برباید.

در علل الشرایع، ج ۱، ص ۷۷: زنان را نساء خوانده اند که برای آدم(ع) مونسی غیر از حوّا نبود.

از همان منبع، ص ۶۴۳، ح۸۹: کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند، خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد و کسی که امور آخرت را اصلاح کند، خدا امور دنیای او را اصلاح خواهد کرد. و کسی که از درونِ جان واعظی دارد، خدا را بر او حافظی است.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۲۱، از فقیه، از امام صادق (ع):

دنیا طالب و مطلوب است، هر کس آن را طلب کند، مرگ؛ او را طلب نماید و هر کس آخرت را طلب کند، دنیا به دنبالش حرکت کند تا روزیِ مقدرش را به او عطا کند.

از همان منبع، ص ۷۳۱، ح۴۲۳: کسی که نهان خود را اصلاح کند، خدا آشکار او را نیکو گرداند و کسی که برای دین خود کار کند خدا دنیای او را کفایت فرماید.

خلاصه آیات سوره نساء:

۱ – نفسٍ واحدهٍ ۲ – و آتوا الیتامی اموالهم ۳ – مِنَ النساء مثنی ثلاث و رباع ۶ – ۴ – در مورد ایتام ۱۴ – ۷ - ارث ۱۵ – یَاتین الفاحشه ۱۸ – توبه کسانی که تا موقع مرگ مشغول به اعمال زشتند پذیرفته نیست ۱۹– حلال نیست زنان را به اجبار به میراث گیرید ۲۰ – قنطاراً ۲۱– میثاقاً غلیظاً ۲۴ – ۲۲ – محرمات ازدواج ۲۸– خلق انسانُ ضعیفاً ۳۰ – ۲۹ - مال هم به ناحق مخورید ۳۱ – اگر از گناهان بزرگ دوری گزینید از گناهان دیگر شما در گذریم ۳۲ – آرزو در فضیلت و مزیتی که خدا بعضی را برتری داده مکنید. از فضل خدا بخواهید ۳۳ – وفای به عهد ۳۴ – الرجال قوامونَ علی النسآء ۳۵ – داوری در نزاع زن و مرد ۳۷ – بخل ۳۸ – ریا ۳۹ – چه زیانی به آنها می رسید اگر ایمان آورده و انفاق می کردند ۴۰ – اِن الله لا۔ یَظلِم مثقال ذره ۴۱ – از هر طایفه ای گواهی آریم و تو را بر این امت گواهی خواهیم ۴۲ – آرزو کنند ای کاش با خاک یکسان بودند ۴۳ – لا تَقربوا الصلوهَ وَ انتم سکاری ... آیه تیمم ۴۷ - اصحابَ السَّبتِ ۴۸ – آیه مغفرت ۵۶ – نَضِجَت جلودُهُم ۵۸ – امانتها را به صاحبشان باز دهید ۵۹ – اولی الاَمرِ منکُم ۷۸ – هر کجا باشید اگر چه در کاخهای محکم، مرگ شما را فرا رسد ۷۹ – هر نیکی به تو رسد از جانب خداست و هر بدی رسد از خود توست ۸۵– هرکس سبب کار خیری شود از آن نصیب برد و هر کس وسیله کار زشتی گردد از آن سهمی خواهد یافت ۸۶ – اذا حییتُم ...

۸۷ – جمع شدن در قیامت ۸۸ – هر که را خدا گمراه کرده، هرگز هدایت نشود ۹۳ – ۹۲ – قتل مؤمن ۹۴ – به کسی که اظهار اسلام کند نسبت کفر ندهید ۹۵ – لا یستوی القاعدون من المؤمنین ۹۷ – مستضعفین ۱۰۰ – هجرت ۱۰۱ – نماز قصر ۱۰۲ – نماز خوف ۱۰۴ – در کار دشمن سستی نکنید ۱۰۸ – خائنین از مردم شرم دارند ولی از خدا شرم ندارند ۱۱۰ – کسی که عمل زشتی کند به خود ظلم کرده است ۱۱۱ – هر که گناهی کند به خود زیان رسانده ۱۱۲ – تهمت ۱۱۵ – هر کس بعد از روشن بودن راه حق با رسول به مخالفت برخیزد، وی را به همان راه ضلالت واگذاریم. ۱۱۶ – خدا گناه شرک را نخواهد بخشید و ما دون شرک را بر هر کس که مشیتش تعلق گیرد می بخشد ۱۲۱ – ۱۱۷ – شیطان گفت من برخی از بندگانت را گمراه کنم و به آرزوهای باطل در افکنم و ... ۱۲۳ – هر که کار بد کند کیفر آن را خواهد دید ۱۲۵ – مله ابراهیمَ حنیفاً ... ابراهیمً خلیلا ۱۲۷ – یَستَفتونک فی النساء ۱۲۸ - ... یصلحا بینهما صلحا ۱۲۹ – شما هرگز نتوانید میان زنان عدالت کنید ۱۳۰ – اگر از هم جدا شوند باز خدا هر یک را از دیگری به رحمت واسع خود بی نیاز خواهد کرد ۱۳۳ – خدا اگر بخواهد همه شما را می برد و قومی دیگر می آورد ۱۳۴– هر که ثواب و نعمت دنیا را طالب است از خدا بخواهد ۱۳۵ – ای اهل ایمان عادل باشید و برای خود گواهی دهید، هر چند به ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد ۱۳۷ – آنان که نخست ایمان آورده بعد کافر شدند، باز ایمان آورده و دیگر بار کافر شدند و بر کفر خود افزودند، اینان را خدا نخواهد بخشید ۱۳۹ – آنان که کافران را دوست گیرند و مؤمنان را ترک گویند آیا نزد کافران عزت می طلبند؟ عزت همه نزد خداست ۱۴۰ – مجالست

مکنید با آنان که قرآن را استهزاء کنند و گرنه شما هم مانند آنانید ۱۴۴ – مبادا کافران را به دوستی گرفته و مؤمنان را رها کنید ۱۴۵ – منافقین در جهنمند ۱۴۶ – مؤمنان اجر عظیمی دارند ۱۴۷ – خداوند چه غرضی دارد که شما را عذاب کند. اگر شکر گزارید و ایمان آرید خدا شکر نعمت را از شما می پذیرد ۱۴۸ – خدا دوست ندارد کسی به گفتار زشت صدا بلند کند مگر ظلمی به او رسیده باشد ۱۴۹ – اگر آشکار یا پنهان نیکی کنید یا از بدی دیگران درگذرید، خدا همیشه از بدیها در می گذرد ۱۵۵ – ۱۵۳ – قوم موسی – صاعقه – گوساله پرستی – بلند کردن کوه طور – تعدی شنبه ۱۵۶ – تهمت به مریم ۱۵۷ – مسیح را نکشتند ۱۵۸ – خدا او را به سوی خود بالا برد ۱۶۰ – به خاطر ظلمی که یهود کردند، ما نعمتهای پاکیزه را بر آنها حرام کردیم ۱۶۲ – راسخون فی العلم ۱۶۴ – موسی (ع) ۱۷۱– مسیح ۱۷۶– کلاله.

ص: ۴۸۰

۵ سوره مائده

۵ – سوره مائده = خوان = سفره = عقود (پیمانها) = منقذه (رهاننده).

در مدینه نازل شد (به جز آیه شریفه «الیوم اکملت لکم دینکم» که در حجه الوداع نازل شد) و ۱۲۰ آیه دارد.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۹۰، از عیاشی، از امام باقر (ع) و امیرالمؤمنین (ع):

سوره مائده سه ماه قبل از رحلت پیامبر (ص) نازل شد. و فرمود: قسمتی از قرآن ناسخ بعضی احکام قرآن است و فرمایشات ایام آخر عمر پیامبر (ص) در این قبیل احکام، حجت و مأخذ واقع می شود. و چون سوره مائده از آخرین سوره های نازله است، بعضی احکام به موجب آیات این سوره نسخ شده ولی از احکام مقرره در سوره مائده چیزی نسخ نگردیده است.

☼ نکته:

سه آیه شریفه «اکمال دین» (آیه ۳) و «ولایت» (آیه ۵۵) و «تبلیغ» (آیه ۶۷) که در شأن و منزلت امامت است در این سوره آمده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اَوْفُواْ بِالْعُقُودِ اُحِلَّتْ لَکُم بَهِیمَهُ الأَنْعَامِ إِلاَّ مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَأَنتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللّهَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید به قراردادها [ی خود] وفا کنید، برای شما [گوشتِ] بهائِم چهارپا (میش – بز – گاو – شتر) حلال گردیده جز آنچه [حکمش] بر شما خوانده می شود در حالی که نباید شکار را در حال احرام حلال بشمرید خدا هر چه بخواهد فرمان می دهد (۱)

اوفوا: «ایفاء» (مصدر اوفی) و «وفاء» (مصدر وفی) به یک معناست.

عقود: جمع عقد است و به معنی بستن و اتصال دو چیز به یکدیگر است.

فرق بین عهد و عقد: عقد میان دو نفر است ولی عهد، به معنی الزام است و ممکن است از یک جانب باشد. پس هر عهدی، عقد است ولی هر عقدی، عهد نیست.

بهیمه الانعام الا ما یُتلی علیکم: منظور، «ازواج ثمانیه» (میش – بز – گاو – شتر) هستند، از هر کدام نر و ماده، چرا که در سوره انعام می فرماید: «ثَمَانِیَهَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَینِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَینِ قُلْ آلذَّکَرَینِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَیینِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَیینِ نَبِّئُونِی بِعِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ» = «هشت جفت از چهارپایان (برای شما) آفرید؛ از میش دو جفت و از بز دو جفت؛ بگو: آیا خداوند نرهای

آنها را حرام کرده، یا ماده ها را؟ یا آنچه شکمِ ماده ها در برگرفته؟ اگر راست می گوییـد (و بر تحریم اینها دلیلی داریـد)، به من خبر دهید!» (انعام۱۴۳). و نیز بچه داخل شکم آن چهارپایان اگر پشم و مو بیرون آورند، ذبح مادرشان از ذبح آنها کفایت می کند.

نکته ای از المیزان، ج ۹، ص ۲۴۹: این آیه، دلیل و شاهد می باشد که غیر چهارپایان حرام است، زیرا قید «بهیمه» به «انعام» قید وصفی است. و بهیمه، هر حیوان چهارپایی را گویند.

در المیزان، ج ۹، ص ۲۹۰، از عیاشی، از ابن عباس، از حضرت رسول (ص): هیچ گاه آیه: «یا ایها الذین آمنوا» نازل نشد مگر آن که علی (ع) شریف و امیر آن است. خدا (وند سبحان) اصحاب محمد (ص) را بیش از یک جا عتاب کرده، ولی از علی (ع) جز به نیکی یاد نکرده است.

از همان منبع، از تهذیب، از امام باقر و یا امام صادق (ع):

جنین که در شکم مادرش است اگر مو و کرک در آورده باشد، تذکیه اش به وسیله تذکیه مادرش انجام می گیرد. مقصود خدا این است. (تذکیه=ذبح کردن. تزکیه=اصلاح و پاک کردن)

از همان منبع، از حضرت رضا (ع):

هر جای قرآن آیه «یا ایها الذین آمنوا» باشد، در حق ما ائمه اهل بیت (ع) نازل شده است.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۵۷، از قمی، از حضرت جواد (ع):

پیامبر اکرم (ص) در ده مورد بر ذمه مردم نسبت به ولایت و خلافت امیرالمؤمنین (ع) عقد بسته است. و مراد از نزولِ آیه این است که به عهد و پیمانی که از شما گرفته، وفا کنید.

در کافی، ج ۲، ص ۲۷۵ و در سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۷۳، آورده اند:

از امام صادق (ع) پرسیدند: آیا مردم به حضرت ولی عصر (عج) هم به عنوان امیرالمؤمنین سلام می کنند؟ فرمود: نه، خداوند اسم «امیرالمؤمنین» را مخصوص علی (ع) نموده است و پیش از او و پس از او کسی به این نام موسوم نمی شود مگر کافر باشد.

در سفینه البحار شیخ عباس قمی، ج ۱، چ۱، ص ۱۷۳، از امام باقر (ع): کسی به غیر از علی (ع) به نام امیرالمؤمنین خوانده نمی شود مگر این که دروغگو و بهتان گر است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۵۰، از امام صادق (ع)، از پیامبر اکرم (ص):

شبی که به معراج و به سدره المنتهی رسیدم. پروردگارم فرمود: علی را خلیفه و جانشین برایت برگزیدم، علم و حلم خود را به علی بخشیدم و علی از روی حق و حقیقت «امیرالمؤمنین» است و این منصب نه پیش از او به کسی داده شده و نه بعد از او به کسی داده خواهد شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تُحِلُّواْ شَعَآئِرَ اللّهِ وَلاَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلاَ الْهَدْيَ وَلاَ الْقَلآئِدَ وَلا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُواْ وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ اَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَن تَعْتَدُواْ وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرِّ وَالتَّقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ **(۲)**

ای کسانی که ایمان آورده اید حرمت شعایر خدا و ماه حرام و قربانی بی نشان و قربانیهای گردن بنددار و راهیان بیت الحرام را که فضل و خشنودی پروردگار خود را می طلبند نگه دارید و چون از احرام بیرون آمدید شکار کنید و نباید کینه توزی گروهی که شما را از مسجد الحرام باز داشتند شما را به تعدی وادارد و در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است (۲)

شعائر: جمع «شعیره» به معنی علامت است. مثل اینکه مراد، مناسک حج است.

شهر حرام: چهار ماهند: محرم، رجب، ذی قعده و ذی حجه که جنگ در آنها حرام است.

هَدی: شتر و گاو و گوسفندی است که برای حج می برند (حیوان قربانی).

قلائد: جمع «قلاده» یعنی نعل و امثال آنهاست که به گردن «هدی» می بندند که معلوم شود حیوان مال حج است و کسی متعرض آن نشود.

آمین: جمع «آمّ» و منظور کسانی هستند که قصد زیارت حج دارند.

فضل: به معنی مال و اجر اخروی و یا هر دو.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۹۳، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): «بّر و نیکی» چیزی است که قلب و دل به آن اطمینان یابد و آرامش گیرد. و «اثم و گناه» چیزی است که در قلب ناراحتی و

در سینه اضطراب ایجاد کند. گرچه مردم بدان رأی دهند و اصرار ورزند. « برّ» خوش خلقی است و «اثم» چیزی است که در دل رسوخ کند خوش نداشته باشی که مردم بر آن مطلع شوند. مؤمن کسی است که از کارِ بدش، ناراحت شود و از کار خوبش، خوشحال گردد.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۸۹، چ۲، از ابی عبدالله (ع):

(مسجد الحرام به این خاطر نامگذاری شد) زیرا بر مشرکین حرام است در آن وارد شوند.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالأَزْلاَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(۳)** بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد و خفه شده و به چوب مرده و از بلندی افتاده و به ضرب شاخ مرده و آنچه درنده از آن خورده باشد مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید و آنچه برای بتان سربریده شده و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه. این [کارها همه] نافرمانی [خدا]ست امروز کسانی که کافر شده اند از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده اند پس از ایشان مترسید و از من بترسید امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما آیینی برگزیدم و هر کس دچار گرسنگی شود بی آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بی تردید خدا آمرزنده مهربان است (۳)

خدای تعالی در جای دیگر می فرماید: «قُلْ لَا أَجِدُ ... إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيرَ بَاغٍ ... » (انعام۱۴۵) و نیز می فرماید: « إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيكُمُ الْمَيتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيرَ بَاغٍ وَ ... » (بقره۱۷۳)

مُنخنقَه: حیوانی که به وسیله خفه شدن بمیرد. مَوقُوذَه: حیوانی که او را بزنند تا بمیرد.

مُتَرَدّیه: حیوانی که از بلندی افتاده و بمیرد. نَطیحه: حیوانی که با شاخِ حیوان دیگر بمیرد.

ما اکل السبع: حیوانی که قسمتی از گوشت آن را درنده خورده باشد.

سبع: حیوان درنده مثل شیر، گرگ، پلنگ و امثال آن.

الاـ ما ذکیتم: چیزی که قابل تـذکیه باشـد یعنی چهار رگ آن را ببرنـد. مثلا در صورتی که حیوانات نام برده ی بالا هنوز نیمه جانی داشته باشند که ذبح شرعی شوند.

نکته اول: این آیه یـک آیه کامل؛ با مفهومی کامل و تام است که متوقف به جمله: «الیوم یئس ... و الیوم اَکمَلتُ ... » نبوده و بستگی ندارد.

نکته دوم: جمله: «الیوم یئس ... » جمله ای معترضه است که وسط آیه فوق گذاشته شده و پیامبر اکرم (ص) دستور داده آن را در بین این آیه شریفه به طور مخصوص بگذارند.

نکته سوم: دو جمله: «الیوم یئس الـذین کفروا من دینکم» و «الیوم اکملت لکم دینکم» بـدون شک از نظر مفهوم و مضـمون به یکدیگر مرتبطند.

نکته چهارم: این آیه معروف به آیه «اکمال دین» یا «دین» است.

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۲۰۰، ذیل آیه ۳، از طبرسی، از امام صادق (ع):

وقتی این آیه نازل شـد پیامبر (ص) فرمود: الله اکبر! بزرگ است خداوند بر اتمام دین و تکمیل نمودن نعمت خود و بر راضـی بودنش بر دین اسـلام و رسـالت من و ولاـیت علی بن ابی طـالب (ع) بعـد از من. و فرمود: هر کس من مولاـی او هسـتم، علی مولای اوست. پروردگارا! دوست بدار هر کسی که علی را دوست بدارد. و دشمن بدار هر آن که علی را دشمن می دارد.

از همان منبع، از امام صادق (ع)، از امیرالمؤمنین (ع): خداونـد به من هفت چیز عطا نموده که به هیچ پیغمبری جز محمد (ص) عطـا نفرموده است: راه هـا را برای من گشوده است. علم منایـا و بلایا و انساب را به من تعلیم داده است. به من فصل خطاب را عطا فرموده است. و من با اجازه پروردگار به سوی ملکوت آسـمانها و زمین نظر نمودم. حوادث گذشـته و وقایع آینـده تا روز قیامت بر من مکشوف گردید. خداوند به ولایت من، دینِ این امت را کامل و نعمت خود را بر امت تمام نمود و به دین اسـلام از ایشان راضـی گردیـد وقتی که در روز غـدیر و تعیین ولایت برای محمـد (ص) فرمود: ای محمد! خبر بده به امت که من به ولایت و خلافت علی، دین آنها را کامل نمودم.

ص: ۴۸۵

از همان منبع، از کافی، از محمد بن مسلم، از امام باقر (ع):

آخرین فریضه ای که خداوند بر پیامبرش نازل کرد، ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (ع) بود. دیگر بعد از آن، حکمی ابلاغ نفرمود، تا از دارِ دنیا رحلت نمود (شهید شد).

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۳۰۳، از عیاشی، از امام صادق (ع):

وقتی پیامبر (ص) روز جمعه ای در عرفات وارد شد، جبرئیل آمد و به حضرت گفت: خدا سلامت می رساند و می گوید به امت خود بگو: امروز دین شما را با ولایت علی بن ابی طالب (ع) کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد و بعد از این دیگر چیزی برای شما نازل نمی کنم زیرا نماز و زکوه و روزه و حج را بر شما نازل کرده بودم و این (ولایت) پنجمی است و من بعد از این، این چهار چیز را جز با ولایت از شما نمی پذیرم.

از همان منبع، از مناقب، از امام باقر (ع): فاصله ی غدیر و وفات پیامبر (ص)، ۱۰۰ روز بود.

در مجمع المعارف، ص ۷۷، ج۱، در حدیث قدسی است که رسول خدا (ص) از قولِ خدای تعالی می فرماید:

«وِلایتِ علیِ بن ابیطالب حِصْنی، فَمَن دَخَلَ حِصْنی، امن مِن عَذابی» = «ولایت علی بن ابیطالب (ع)، حصارِ من است، هر کس داخلِ آن شود، از عذاب من ایمن است» .

از همان منبع: «کلمه لا اله الا الله حصنی، فمن دَخلَ حصنی، امن من عذابی» = «کلمه لا اله الا الله، حصار من است، هر کس داخلِ آن شود، از عذاب من ایمن است» .

از همان منبع: اگر مردم بر ولایت و حبِ علی (ع)، اتفاق می کردند، خدا جهنم را نمی آفرید.

از همان منبع: یا علی! اگر اهلِ زمین، مانند اهلِ آسمان، تو را دوست می داشتند، البته کسی به آتشِ عذاب نمی سوخت.

در نهج البلاغه، ص ۶۳۵، ح۴۵، از حضرت علی (ع):

اگر با این شمشیرم بینی مؤمن را بزنم که با من دشمن شود، هرگز دشمنی نخواهد کرد و اگر همه دنیا را بر سر منافق بریزم که مرا دوست بدارد هرگز مرا دوست نخواهد داشت زیرا که رسول خدا (ص) فرمود: یا علی! مؤمن تو را دشمن ندارد و منافق تو را دوست ندارد.

در کتاب بر کرانه عصمت، ص ۷۹، از حضرت رسول (ص):

«اَنا اَدیبُ الله و علیٌّ ادیبی» = «من پرورده خدایم و علی پرورده من است» .

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۶ و در کتاب بسمله، ص ۳۶، از رسول گرامی اسلام (ص):

«و هوَ فـاروق هـذه الامّه و یُفرقُ بین الحق و الباطل» = «علی (ع) فاروق و ممیز این امت است که حق و باطل را از هم جـدا می سـازد» . و می فرمایـد: «جز مـؤمنِ پرهیزکـار، تـو را دوسـت نمی دارد و به غیر از منـافقِ تیره بخت دشـمنت نمی شـود» . و می فرماید: «لو لاک ما عرف المؤمن من بعدی» = «اگر تو نبودی مؤمنان بعد از من شناخته نمی شدند» (۱).

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۶ و در احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۶۶، از پیامبر اکرم (ص):

خـدایتعالی می فرماید: «من علی را عَلَم، بین خود و خلقم قرار دادم هر کس او را بشـناسد مؤمن است و هر کس انکارش کند کافر است» .

از همان کتاب، ص ۵۵۴ و در بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۹۵، از رسول خدا (ص):

علی (ع) عَلَمِ خداونـد بر صـراط در روز برانگیختنِ مردم خواهـد بود. هر کس او را بشـناسد به سوی بهشت، نجات یابد. و هر کس او را انکار کند به سوی جهنم سقوط خواهد کرد.

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۹۲، از بحار، ج ۶۸، ص ۱۳۷، از جابر، از پیامبراکرم (ص):

اگر نبود که عده ای از امتم بگویند آنچه مسیحیان درباره عیسی بن مریم گفتند، درباره تو (ای علی) سخنی می گفتم که امتم در پی آثارِ قدمهایت در خاک باشند و آن را ببوسند.

یَسْأَلُونَکَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللّهُ فَکُلُواْ مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَاذْکُرُواْ اسْمَ اللّهِ عَلَیْهِ وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ (۴) از تو می پرسـند چه چیز هـایی بر ایشـان حلال است، بگو چیزهای پاکیزه برای شـما حلال است و (صـیدی که) به وسـیله سگ های تربیت شده گرفته اید و از آنچه خدا به شما آموخته به آنها آموخته ایـد از شـکاری که بر شـما می گیرنـد بخوریـد و نام خـدا را بر آن ببریـد و از خـدا بپرهیزیـد که خداونـد زود حساب است (۴)

جوارح: جمع «جارحه» و حیوانی چون سگ، باز، یوز و غیره است که شکار می کند.

۱- در کتاب بسمله، ص ۳۷

مکلبین: از «تکلیب» آمده و به معنای تعلیم و تربیت سگها برای شکار است.

نکته ای از المیزان، ج ۱۰، ص ۴: مقید ساختن جمله: «و ما علمتم ... » به تکلیب می رساند که این حکم اختصاص به سگ شکاری دارد و به حیوانات دیگر سرایت نمی کند.

☼ نکته:

سگ باید تربیت شده یعنی وقتی او را رها کنند به تعقیب صید برود و چون صدایش کنند برگردد. پس سگ غیر تربیت شده این مجوز را ندارد.

☼ نکته:

شکار به دو روش است: الف _ اسلحه که باید از آهن باشد و چنانچه غیر آهن باشد، وقتی شکار حلال است که آن را زنده بگیرد و ذبح کند. ب _ سگ شکاری.

☼ نکته:

باید هنگام روانه کردن ِسگ، صاحبش «بسم الله» بگوید و گرنه، صید حلال نمی شود.

در المیزان، ج ۱۰، ص ۱۷و۱۸، از کافی، از امام صادق (ع)، (درباره شکار باز و قوش و یوز و سگ فرمود:)

جز آنچه خود ذبح کنید مخورید مگر سگها. سؤال شد: اگر سگ شکارش را کشت؟ فرمود: بخور، خدا می فرماید: «و ما علمتم ... » آنگاه فرمود: تمام درندگان شکار را برای خود می گیرند مگر سگ تعلیم یافته! که آن را برای صاحبش می گیرد و فرمود: وقتی سگ را می فرستی اسم خدا را بر آن ببر که همان تزکیه شرعی آن است.

از همان منبع، از امام صادق (ع)، (دراینکه سگ تعلیم یافته ای را رها کرده و بسم الله گوید فرمود:)

از آنچه سگ برایش می گیرد بخورد گرچه هنگامی برسد که سگ او را کشته باشد و اگر سگ تعلیم یافته ای هم با او شرکت کرده بود، از آن مخور! سؤال شد: قوش و عقاب و باز چطور؟ فرمود: اگر خود به ذبح و کشتنش موفق شدی بخور و اگر نرسیدی مخور. و فرمود: جز سگ، چیز دیگری مکلب نیست.

از همان منبع، از عیاشی، از امام صادق (ع): مانعی ندارد از آنچه سگ گرفته و خودش از آن نخورده بخوری ولی اگر پیش از آن که برسی سگ از آن بخورد تو مخور!

از همان منبع، (درباره سگ مجوسیها که مسلمانی تعلیمش دهد و نام خدا ببرد و رهایش سازد، فرمود:)

آری او نیز تعلیم شکار یافته، وقتی نام خدا بر او برده شود مانعی ندارد.

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۲۱۰، ذیل آیه ۴، آمده است:

شکار، مخصوص حیوانات وحشی است و حیوانات اهلی را باید ذبح کنند، مگر آن که عاصی شده و فرار کرده یا در چاه افتاده باشد که زنده بیرون آوردن آن مقدور نباشد.

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۲۱۱، ذیل آیه ۴، از کافی، از امام صادق (ع): (در پاسخِ این سؤال که اگر کسی با شمشیر، شتر یا گوسفند ی را غیر از محل معمول نحر یا ذبح کند چه صورت دارد؟ فرمود:) در حال اختیار و به عمد حرام است. اما اگر فرار کرده و ممکن نباشد آن را دستگیر و ذبح کنند، عیب ندارد.

توجه: بحثی در خصوص «کلب = سگ» در ذیل آیه (کهف ۱۸) آمده است.

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلاَ مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۵) امروز هر چه پاکیزه است بر شما حلال شد و طعام اهل کتاب برای شما و طعام شما بر آنها حلال است و نیز حلال شد نکاح زنان پارسای مؤمنه و زنان پارسای اهل کتاب در صورتی که شما اجرت و مهر آنها را بدهید و آنها هم زنا کار نباشند و رفیق و دوست نگیرند و هر کس به دین اسلام کافر شود عمل خود را تباه کرده در آخرت از زیانکاران خواهد بود (۵)

☼ نکته:

منظور از غذای اهل کتاب، حبوبات و امثال آن است و نه گوشت.

در تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۱۹، از کافی آورده است:

مردی از امام صادق (ع) پرسید: شخصی یهودی یا مسیحی به عنوان چوپانی در رمه ای فرستاده می شود تصادفاً، اتفاقی در گله می افتد و به ناچار گوسفندانی را می کشد، آیا از کشته ی او می توان خورد؟ امام صادق (ع) فرمود: بهای آن را در مالت داخل کن و آن را مخور ملاک بردن نام خداست و جز به مسلمان نمی توان در این باره اعتماد کرد، آن مرد گفت: خداوند فرمود: «الیوم احل ... » حضرت (ع) فرمود: پدرم می فرمود: منظور حبوبات و امثال آن است.

☼ نکته:

صاحب المنار (از مفسران اهل سنت) منظور از «طعام» را تمام غذاها از جمله گوشت

تعبیر کرده است، به عبارتی کشتار اهل کتاب را حلال می داند. اما صاحب المیزان (ج۱۰، ص ۱۹ تا ۲۵)، با دلایل منطقی به شرحِ ذیل، نظرات صاحب المنار را رد کرده است:

دلیل صاحب المنار: الف- خداوند در این سوره می فرماید: «احل لکم صید البحر ... » = «صید دریا و طعام آن برای شما حلال شده است تا مطاعی برای شما و مسافرین باشد» . و نیز می فرماید: «کُلُّ الطَّعَامِ کَانَ حِلًّا لِبَنِی إِسْرَائِیلَ ... » = «هر طعامی برای بنی اسرائیل حرام بود جز آن چه یعقوب (ع) بر خود حرام کرده بود» (آل عمران۹۳). و در این دو آیه منظور از طعام تنها حبوبات نیست. و می فرماید: «وَمَنْ لَمْ یطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی» = «و کسانی که از آن نخورند، از من هستند» (بقره۲۴۹). و می فرماید: «إِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا» = «وقتی خوردید پراکنده شوید» (۱).

پاسخ صاحب المیزان: «طعام» وقتی به طور مطلق ذکر شود منظور حبوبات و نظایر آن است و نه مشتقات طعام مثل «یطعمه» و «طعمتم» و «و طعام البحر» (که طعام به بحر اضافه شده) و ...

ب – حرمت و حلیت حبوبات مورد شک نبوده بلکه گوشت مورد شک بوده است.

پاسخ صاحب المیزان: باید گفت: در چه زمان مورد شک نبوده؟ در این قرن بیستم که اذهان مردم قرن هاست با اسلام آشناست؟ یا در زمان نزول قرآن که مردم چیزهایی که خیلی روشن تر از حکم حبوبات است، پرسش می کردند مثلاً: «یسئلونک ماذا ینفقون» (بقره ۲۱۵) و ...

☼ مؤلف:

در این باره بحثی مفصل در تفسیر المیزان آمده است و خلاصه کلام این است:

نه قرآن و نه هیچ دلیل دیگری حلیتِ کشتارهای اهل کتاب را نمی رساند.

☼ نکته:

منظور از محصناتِ اهل کتاب، زنان عفیف آنهاست و این آیه به هیچ عنوان نسخ نشده است چون سوره مائده از آخرین سوره های قرآن است و بعد از آیه: «ولا تمسکوا بعصم الکوافر» = «به عقد زنان کافر چنگ مزنید» نازل شده است که بخواهد طبقِ نظرِ برخی از مفسرین نسخ شود. البته بعضی از روایات، این آیه را ناسخ آیه: «و لا تنکحوا المشرکات ... » (بقره۲۲۱) می دانند، که وجهی هم بر آنها نیست. (بحث در خصوص نسخ در فصل سوم گذشت).

☼ نکته:

ازدواج با زنان اهل کتاب به شرط پاکدامنی است و احوط اجتناب است.

۱- احزاب۵۳

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضى أَوْ عَلى سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْديكُمْ مِنْهُ ما يُريدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لكِنْ يُريدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به نماز می ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشویید! و سر و پاها را تا مفصل [= برآمدگی پشت پا] مسح کنید! و اگر جنب باشید، خود را بشویید (و غسل کنید)! و اگر بیمار یا مسافر باشید، یا یکی از شما از محل پستی آمده [= قضای حاجت کرده]، یا با آنان تماس گرفته (و آمیزش جنسی کرده اید) و آب (برای غسل یا وضو) نیابید، با خاک پاکی تیمم کنید! و از آن، بر صورت [= پیشانی] و دستها بکشید! خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند؛ بلکه می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید؛ شاید شکر او را بجا آورید! (۶)

☼ نکته:

این آیه شریفه، سه حکم وضوء و غسلِ جنابت و تیمم را در بر دارد و آیه: «یا ایها الذین امنوا لا تقربوا» (نساء۴۳) هم در این مورد است ولی این آیه روشن تر بیان فرموده است.

☼ مؤلف:

اهل سنت به خاطر بدعتِ دومی و بر خلاف آیه شریفه فوق که به روشنی نحوه صحیحِ وضو گرفتن و «مسح پا و سر» را دستور می فرماید به جای مسح، سر و پاها را می شویند و یا بر روی کفش مسح می کنند و البته خواب را باعث ابطال وضو نمی دانند. و شاید آنها پیش خودشان فکر کرده اند شستن دست و پا به جای مسح، باعث تمیزی بیشتر و در نتیجه وضوی بهتر می شود، غافل از آنکه هدفِ اصلی از هر نوع عبادت، من جمله وضو گرفتن، اطاعتِ محض از فرامین الهی است و گرنه اگر قرار به نظافتِ محض باشد پس بایستی کسی که حمام می کند دیگر نیازی به وضو نداشته باشد ...

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۷۳، از عیاشی، از امام صادق (ع): (در معنای «اذا قمتم» فرمود:)

یعنی هر گاه از خواب بلند شدید. (پس خواب باطل کننده وضو است).

از همان منبع، از امام باقر (ع):

هر جایی را که مو پوشانده، لازم نیست آب به زیر مو (ریش) برسد و بر مو جاری است.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۷۴، از کافی، ج ۳، ص ۲۸، از صادقین (ع):

بر مرد واجب نیست که آب را به زیرِ موهای ریش برساند.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۷۷، از فقیه و کافی از امام صادق (ع):

مردی ۴۰ سال خداوند را عبادت کرده است ولی او را در وضو گرفتن اطاعت نکرده است و خداوند آن عبادات را قبول نمی کند، چرا که فرموده مسح کنید، ولی این شخص می شوید.

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۱، ص ۸۸۱ و۸۸۳، چ۲، از امام صادق (ع):

خدای تعالی می فرماید: «فاغسلوا وجوهکم» = «صورتهای خود را بشویید» از این آیه دانستیم که تمام صورت شسته می شود و فرمود: «و ایدیکم الی المرافق» = «دستهای خود را تا آرنج بشویید» و فرمود: «وامسحوا برووسکم» و به خاطر «باء» در «برووسکم» دانستیم که مسح به جزیی از سر باشد، سپس پاها را عطف به سر نمود یعنی در پاها نیز مسح به جزیی از آنها باید باشد همان طوری که دست ها را به صورت وصل فرمود، لذا دست ها را مانند صورت باید کامل شست، در مسح پاها فرمود: «و ارجلکم الی الکعبین» = «یعنی پاها را تا بر آمدگی روی پا مسح کنید» از این عطف می فهمیم که مسح پاها مانند سر به جزیی از آنها باید باشد، سپس رسول خدا (ص) آن را برای مردم تفسیر فرمود ولی آنها این حکم را تضییع کرده و به آن عمل نکردند ...

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۱، ص ۸۸۷، چ۲، از رسول خدا (ص):

هنگام وضو چشم ها را بگشایید امید است که چشم هایتان آتش جهنم را نبیند.

وَ اذْكُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ميثاقَهُ الَّذى واثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۷)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (۸)

وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ عَظيمٌ (۹)

وَ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَحيمِ (۱۰)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱)

وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ ميثاقَ بَنى إِسْرائيلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَىْ عَشَرَ نَقيباً وَ قالَ اللَّهُ إِنِّى مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاهَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكاهَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلى وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبيلِ (۱۲)

فَبِما نَقْضِهِمْ ميثاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَهً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلى خائِنَهٍ

مِنْهُمْ إِلاَّ قَلیلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ (۱۳)

ص: ۴۹۲

وَ مِنَ الَّذينَ قالُوا إِنَّا نَصارى أَخَذْنا ميثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴)

يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثيرٍ قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبينٌ (۱۵)

يَهْدي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْديهِمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (۱۶)

لَقَدْ كَفَرَ الَّذينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَميعاً وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَديرٌ (۱۷)

وَ قالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصارى نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ إِلَيْهِ الْمَصيرُ (۱۸)

يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشيرٍ وَ لا نَذيرٍ فَقَدْ جاءَكُمْ بَشيرٌ وَ نَذيرٌ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَديرٌ (۱۹)

وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً وَ آتاكُمْ ما لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمينَ (۲۰)

يا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلى أَدْبارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرينَ (۲۱)

قالُوا يا مُوسى إِنَّ فيها قَوْماً جَبَّارينَ وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنَّا داخِلُونَ (۲۲)

قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذينَ يَخافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبابَ فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غالِبُونَ وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ (۲۳)

قالُوا يا مُوسى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا فيها فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقاتِلا إِنَّا هاهُنا قاعِدُونَ (۲۴)

قالَ رَبِّ إِنِّي لا أَمْلِكُ إِلاَّ نَفْسي وَ أَخي فَافْرُقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقينَ (۲۵)

قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعينَ سَنَةً يَتيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفاسِقينَ (۲۶)

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقينَ (۲۷)

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَني ما أَنَا بِباسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمينَ (۲۸)

إِنِّی أُریدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمی وَ إِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ وَ ذلِکَ جَزاءُ الظَّالِمینَ (۲۹)

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ (۳۰)

فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْأَةَ أَخیهِ قالَ یا وَیْلَتی أَ عَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخی فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمینَ (۳۱)

مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنی إِسْرائیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمیعاً وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲)

إِنَّما جَزاءُ الَّذینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذابٌ عَظیمٌ (۳۳)

إِلاَّ الَّذینَ تابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَیْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ (۳۴)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسیلَهَ وَ جاهِدُوا فی سَبیلِهِ لَعَلَّکُمْ

تُفْلِحُونَ (۳۵)

إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَميعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ يَوْمِ الْقِيامَهِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ (۳۶)

يُريدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ ما هُمْ بِخارِجينَ مِنْها وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقيمٌ (۳۷)

وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالاً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزيزٌ حَكيمٌ (۳۸)

فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ (۳۹)

أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَیْ ءٍ قَديرٌ (۴۰)

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ لا يَحْزُنْكَ الَّذينَ يُسارِعُونَ فِی الْكُفْرِ مِنَ الَّذينَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذينَ هادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتيتُمْ هذا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولئِكَ الَّذينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْيا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذابٌ عَظيمٌ (۴۱)

سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطينَ (۴۲)

وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْراهُ فيها حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنينَ (۴۳)

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراهَ فيها هُدیً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذينَ أَسْلَمُوا لِلَّذينَ هادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللَّهِ وَ كانُوا عَلَيْهِ شُهَداءَ فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآياتی ثَمَناً قَليلاً وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ (۴۴)

وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فيها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَهٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵)

وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعيسَی ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراهِ وَ آتَيْناهُ الْإِنْجيلَ فيهِ هُدیً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراهِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَهً لِلْمُتَّقينَ (۴۶)

وَ لْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجيلِ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (۴۷)

وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَهً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّهً واحِدَهً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فی ما آتاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸)

وَ أَنِ احْكَمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ لَفاسِقُونَ (۴۹)

أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۵۰)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصارى أَوْلِياءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۱)

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشى أَنْ تُصِيبَنا دائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلى ما أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نادِمِينَ (۵۲)

وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ

أَعْمالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خاسِرِينَ (۵۳)

يـا أَيُّهَـا الَّذيـنَ آمَنُوا مَـنْ يَرْتَـدَّ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَسَـوْفَ يَـأْتِي اللَّهُ بِقَـوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُـؤْمِنينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكـافِرينَ يُجاهِدُونَ فى سَبيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ (۵۴)

و به یاد آورید نعمت خدا را بر شـما و پیمانی را که با تأکید از شما گرفت، آن زمان که گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم» ! و از(مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که خدا، از آنچه درون سینه هاست، آگاه است! (۷) ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت، گواهی دهید! دشـمنی با جمعیتی، شـما را به گناه و ترک عدالت نکشاند! عدالت کنید، که به پرهیزکاری نزدیکتر است! و از (معصیت) خـدا بپرهیزیـد، که از آنچه انجام می دهید، با خبر است! (۸) خداوند، به آنها که ایمان آورده و اعمال صالـح انجام داده اند، وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است (۹) و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکـذیب کردند، اهل دوزخند (۱۰) ای کسانی که ایمان آورده ایـد! نعمتی را که خدا به شـما بخشید، به یاد آورید؛ آن زمان که جمعی (از دشـمنان)، قصد داشـتند دست به سوی شـما دراز کنند (و شما را از میان بردارند)، اما خدا دست آنها را از شما باز داشت! از خـدا بپرهیزیـد! و مؤمنان بایـد تنها بر خـدا توکل کننـد! (۱۱) خـدا از بنی اسـرائیل پیمـان گرفت. و از آنها، دوازده نقیب [= سرپرست] برانگیختیم. و خداوند (به آنها) گفت: «من با شما هستم! اگر نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به رسولا-ن من ایمـان بیاوریـد و آنها را یاری کنیـد و به خـدا قرض الحسن بدهیـد [= در راه او، به نیازمنـدان کمک کنیـد]، گناهـان شـما را می پوشـانم [= می بخشم]؛ و شـما را در باغهـایی از بهشت، که نهرهـا از زیر درختانش جاری است، وارد می کنم. امـا هر کس از شـما بعـد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیـده است (۱۲) ولی بخاطر پیمان شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم؛ و دلهای آنان را سخت و سنگین نمودیم؛ سخنان (خدا) را از موردش تحریف می کنند؛ و بخشی از آنچه را به آنهـا گوشـزد شـده بود، فراموش کردنـد؛ و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می شوی، مگر عـده کمی از آنان؛ ولی از آنها درگذر و صـرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد! (۱۳) و از کسانی که ادعای نصرانیت (و یاری مسـیح) داشـتند (نیز) پیمان گرفتیم؛ ولی آنها قسـمت مهمی را از آنچه به آنان تذکر داده شده بود فراموش کردند؛ از این رو در میـان آنها، تا دامنه قیامت، عـداوت و دشـمنی افکنـدیم. و خداونـد، (در قیامت) آنها را از آنچه انجام می دادنـد (و نتایـج آن)، آگاه خواهـد ساخت (۱۴) ای اهـل کتـاب! پیـامبر مـا، که بسـیاری از حقایق کتاب آسـمانی را که شـما کتمان می کردیـد روشن می سازد، به سوی شـما آمد؛ و از بسـیاری از آن، (که فعلًا افشای آن مصـلحت نیست،) صـرف نظر می نماید. (آری،) از طرف خـدا، نور و کتـاب آشکاری به سوی شـما آمـد (۱۵) خداونـد بـه برکت آن، کسـانی را که از خشـنودی او پیروی کنند، به راه های سلامت، هدایت می کند؛ و به فرمان خود، از تاریکیها به سوی روشنایی می برد؛ و آنها را به سوی راه راست، رهبری می نمایـد (۱۶) آنها که گفتنـد: «خـدا، همان مسـیح بن مریم است» ، بطور مسـلم کافر شدنـد؛ بگو: «اگر خـدا بخواهـد مسـیح بن مریم و مـادرش و همه کسانی را که روی زمین هسـتند هلاک کنـد، چه کسـی می توانـد جلوگیری کنـد؟ (آری،) حکومت آسـمانها و زمین و آنچه میـان آن دو قرار دارد از آن خـداست؛ هر چه بخواهـد، می آفرینـد؛ (حتی انسـانی بـدون پـدر، ماننـد مسیح؛) و او، بر هر چیزی تواناست» (۱۷) یهود و نصاری گفتنـد: «ما، فرزنـدان خـدا و دوسـتان (خاص) او هستیم» . بگو: «پس چرا شـما را در برابر گناهانتان مجازات می کند؟! بلکه شـما هم بشری هستید از مخلوقاتی که آفریده؛ هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، می بخشد؛ و هر کس را بخواهد (و مستحق بداند)، مجازات می کند؛ و حکومت آسمانها و

زمین و آنچه در میـان آنهاست، از آن اوست؛ و بازگشت همه موجودات، به سوی اوست» (۱۸) ای اهل کتاب! رسول ما، پس از فاصـله و فترتی میان پیامبران، به سوی شما آمد؛ در حالی که حقایق را برای شما بیان می کند؛ تا مبادا (روز قیامت) بگویید: «نه بشارت دهنده ای به سـراغ ما آمد و نه بیم دهنده ای» ! (هم اکنون، پیامبر) بشارت دهنده و بیم دهنده، به سوی شـما آمد! و خداوند بر همه چیز تواناست (۱۹)

(به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد؛ (و زنجیر بندگی و اسارت فرعونی را شکست) و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد؛ و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود! (۲۰) ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید! و به پشت سر خود بازنگردید (و عقب گرد نکنید) که زیانکار خواهید بود!» (۲۱) گفتند: «ای موسی! در آن (سرزمین)، جمعیتی (نیرومند و) ستمگرند؛ و ما هرگز وارد آن نمی شویم تا آنها از آن خارج شوند؛ اگر آنها از آن خارج شوند، ما وارد خواهیم شد!» (۲۲) (ولی) دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند و خداوند به آنها، نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: «شما وارد دروازه شهر آنان شوید! هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد. و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید!» (۲۳) (بنی اسرائیل) گفتند: «ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همینجا نشسته ایم» (۲۴) (موسی) گفت: «پروردگارا! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم، میان ما و این جمعیت گنهکار، جدایی بیفکن!» (۲۵) خداوند (به موسی) فرمود: «این سرزمین (مقدس)، تا چهل سال بر آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید)؛ پیوسته در زمین (در این بیابان)، سرگردان خواهند بود؛ و در باره (سرنوشت) این جمعیت گنهکار، غمگین مباش!» (۲۶) و داستان دو فرزند آدم را بحق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد؛ (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت!» (برادر دیگر) گفت: «(من چه گناهی دارم؟ زیرا) خدا، تنها از پرهیزکاران می پذیرد! (۲۷) اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم! (۲۸) من می خواهم تو با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو گناه را به دوش کشی)؛ و از دوزخیان گردی. و همین است سزای ستمکاران! (۲۹) نفس سرکش، کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ (سرانجام) او را کشت؛ و از زیانکاران شد (۳۰) سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس رسوایی و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد (۳۱) به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها، پس از آن در روی زمین، تعدی و اسراف کردند (۳۲) کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می کنند، (و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند،) فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته گردند؛ یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آنها، بعکس یکدیگر، بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیاست؛ و در آخرت، مجازات عظیمی دارند (۳۳) مگر آنها که پیش از دست یافتن شما بر آنان، توبه کنند؛ پس بدانید (خدا توبه آنها را می پذیرد؛) خداوند آمرزنده و مهربان است (۳۴) ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله ای برای تقرب به او بجویید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید! (۳۵) به یقین کسانی که کافر شدند، اگر تمام آنچه روی زمین است و همانند آن، مال آنها باشد و همه آن را برای نجات از کیفر روز قیامت بدهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد؛ و مجازات دردناکی خواهند داشت (۳۶) پیوسته می خواهند از آتش خارج شوند، ولی نمی توانند از آن خارج گردند؛ و برای آنها مجازاتی پایدار است (۳۷) دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده اند، بعنوان یک مجازات الهی، قطع کنید! و خداوند توانا

و حکیم است (۳۸) اما آن کس که

پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبه او را می پذیرد؛ (و از این مجازات؛ معاف می شود، زیرا) خداوند، آمرزنده و مهربان است (۳۹) آیا نمی دانی که حکومت و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست؟ هر کس را بخواهد (و مستحق بداند)، کیفر می کند؛ و هر کس را بخواهد و شایسته بداند، می بخشد؛ و خداوند بر هر چیزی قادر است (۴۰) ای فرستاده (خدا)! آنها که در مسیر کفر شتاب می کنند و با زبان می گویند: «ایمان آوردیم» و قلب آنها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین نسازند! و (همچنین) گروهی از یهودیان که خوب به سخنان تو گوش می دهند، تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند؛ آنها جاسوسان گروه دیگری هستند که خودشان نزد تو نیامده اند؛ آنها سخنان را از مفهوم اصلیش تحریف می کنند و (به یکدیگر) می گویند: «اگر این (که ما می خواهیم) به شما داده شد (و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد،) بپذیرید، وگرنه (از او) دوری کنید!» (ولی) کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی درپی او) بخواهد مجازات کند، قادر به دفاع از او نیستی؛ آنها کسانی هستند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک کند؛ در دنیا رسوایی و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد شد (۴۱) آنها بسیار به سخنان تو گوش می دهند تا آن را تکذیب کنند؛ مال حرام فراوان می خورند؛ پس اگر نزد تو آمدند، در میان آنان داوری کن، یا (اگر صلاح دانستی) آنها را به حال خود واگذار! و اگر از آنان صرف نظر کنی، به تو هیچ زیانی نمی رسانند؛ و اگر میان آنها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد! (۴۲) چگونه تو را به داوری می طلبند؟! در حالی که تورات نزد ایشان است؛ و در آن، حکم خدا هست. (وانگهی) پس از داوری خواستن از حکم تو، (چرا) روی می گردانند؟! آنها مؤمن نیستند (۴۳) ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن، هدایت و نور بود؛ و پیامبران، که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، با آن برای یهود حکم می کردند؛ و (همچنین) علما و دانشمندان به این کتاب که به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، داوری می نمودند. بنابراین، (بخاطر داوری بر طبق آیات الهی،) از مردم نهراسید! و از من بترسید! و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید! و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند (۴۴) و بر آنها [= بنی اسرائیل] در آن [= تورات]، مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان می باشد؛ و هر زخمی، قصاص دارد؛ و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف نظر کند)، کفاره (گناهان) او محسوب می شود؛ و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است (۴۵) و بدنبال آنها [= پیامبران پیشین]، عیسی بن مریم را فرستادیم در حالی که کتاب تورات را که پیش از او فرستاده شده بود تصدیق داشت؛ و انجیل را به او دادیم که در آن، هدایت و نور بود؛ و (این کتاب آسمانی نیز) تورات را، که قبل از آن بود، تصدیق می کرد؛ و هدایت و موعظه ای برای پرهیزکاران بود (۴۶) اهل انجیل [= پیروان مسیح] نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند! و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی کنند، فاسقند (۴۷) و این کتاب [= قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند و حافظ و نگهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوسهای آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم؛ و اگر خدا می خواست، همه شما را امت واحدی قرارمی داد؛ ولی خدا می خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکیها بر یکدیگر سبقت جویید! بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می کردید؛ به شما خبر خواهد داد (۴۸) و در میان آنها [= اهل کتاب]، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن! و از هوسهای آنان پیروی مکن! و از آنها برحذر باش، مبادا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند! و اگر آنها (از حکم و داوری تو)، روی گردانند، بدان که خداوند می خواهد آنان را بخاطر پاره ای از گناهانشان مجازات کند؛ و بسیاری از مردم فاسقند (۴۹) آیا آنها حکم

جاهلیت را (از تو) می خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل

ص: ۴۹۷

یقین هستند، حکم می کند؟! (۵۰) ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه گاه خود،) انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند؛ خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند (۵۱) (ولی) کسانی را که در دلهایشان بیماری است می بینی که در (دوستی با آنان)، بر یکدیگر پیشی می گیرند و می گویند: «می ترسیم حادثه ای برای ما اتفاق بیفتد (و نیاز به کمک آنها داشته باشیم!)» شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری از سوی خود (به نفع مسلمانان) پیش بیاورد؛ و این دسته، از آنچه در دل پنهان داشتند، پشیمان گردند! (۵۲) آنها که ایمان آورده اند می گویند: «آیا این (منافقان) همانها هستند که با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که با شما هستند؟! (چرا کارشان به اینجا رسید؟!)» (آری،) اعمالشان نابود گشت و زیانکار شدند (۵۳) ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانی نمی رساند؛ خداوند جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آنها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می دهد؛ و (فضل) خدا وسیع و خداوند داناست (۵۴)

توجه: بحثِ تفسیری آیه «۵۴» در ذیلِ آیه (محمد ۳۸) آمده است.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ **(۵۵)** وَمَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ **(۵۶)** ولیِّ شما خدا و رسولش و آنانند که ایمان آورده اند، همان ایمان آورندگانی که اقامه نماز و اداء زکات می کنند در حالی که در رکوع اند (۵۵) و کسی که خدا و رسولش و این مؤمنین را دوست بدارد در حزب خدا که البته سرانجام غلبه با آنهاست وارد شده است (۵۶)

☼ نکته:

این آیه معروف به آیه «ولایت» است.

نکته ای از المیزان، ج ۱۱، ص ۹: «این دو آیه، بین آیاتی آمده اند که مضمون آنها نهی از ولایت اهل کتاب و کفار است و از نظر سیاق با هم متفاوتند. که به اتفاق تمام خاصه و بسیاری از عامه در وصف حضرت علی (ع) که در حال نماز، انگشتر خود را به فقیر عطا نمود، نازل شده است».

☼ نکته:

متأسفانه گروهی از عامه (اهل سنت) معتقدند که این دو آیه با آیات قبل و بعد در یک سیاق واحدند و معنی آیه به این صورت است: اولاً: ولایت در اینجا به معنای نصرت است. ثانیاً: منظور از «والذین آمنوا» تمام مؤمنین است و نه حضرت علی (ع). ثالثاً: منظور از «راکعون» خضوع در برابر عظمت خداست و نه رکوع در نماز. این گروه در تأیید سخنان نابجایشان دلایل غیر منطقی ذیل را آورده اند و صاحب المیزان (ج۱۱، ص ۱۰ تا ۲۹) نیز دلایل عدم صحت گفته هایشان

را بدین شرح آورده است: دلیل اول: «الذین آمنوا» به جمع بر می گردد نه به یک نفر.

پاسخ صاحبِ المیزان: در قرآن آیاتی وجود دارد که به صورت جمع آمده است ولی در حقیقت منظور از آن، تنها به یک نفر بر می گردد. مثلًا: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ... إِلَیْهِم بِالْمَوَدَّهِ» (ممتحنه ۱) که به دلایل معتبر و صحیح، مرجع ضمیر «الیهم» بـا این که جمع است تنها یک نفر است به نام «حاطب بن ابی بلتعه» و نیز آیه: «یَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا ... » (منافقون ۸) که با وجود جمع بودنش تنهـا بر می گردد به «عبـد الله بن ابی بن سـلول» ، رئیس منـافقین و یا آیه: «الَّذِینَ یُنفِقُونَ ... » (بقره ۲۷۴) که این هم در شأن حضرت امیر (ع) است و یا آیه (بقره ۲۱۵) و غیره.

توجه: چطور اهل سنت، از جمله صاحب المنار و غیره، آیه شریفه: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّیلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِیهً» = «آنها که اموال خود را شب و روز، پنهـان و آشـکار انفـاق می کننـد» (بقره۲۷۴)، را که در شـأن حضـرت علی (ع) نازل شـده، در شأن ابوبکر می دانند و ضمیرِ جمع را به یک نفر نسبت داده اند، در آنجا جای ایراد نیست اما در اینجا هست؟!!!

دلیل دوم: انگشتر به صدقه دادن، زکات نیست.

پاسخ صاحبِ المیزان: زکـات در صـدر اسـلام به همان معنی لغوی خود بوده نه مثل امروز که تنها در واجب به کار برده می شود بنـابراین معنی لغوی زکـات، صـدقه را هم شامـل می شود و مخصوصاً اگر در مقابل نماز قرار گیرد به معنی انفاق مال در راه خـداست، در صورتی که معنی واجب زکـات در اسـلام را هم در بر نـدارد (و قرآن هم به آن اشـاره دارد مثلاًـ): «وَ أَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاهِ وَ إِیتَاء الزَّکَاهِ» (انبیاء۷۳) و یا: «وَ کَانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاه وَ الزَّکَاه وَ کَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا» (مریم ۵۵) و یـا: «وَ أَوْصَانِی بِالصَّلَاهِ وَ الزَّکَاهِ مَا دُمْتُ حَیًّا» (مریم ۳۱) و غیره که نشان می دهـد تعبیر کردن صدقه به نام زکات مانعی ندارد.

دلیل سوم: «ولایت» به معنای «نصرت» است و «رکوع» به معنای خضوع در برابر خداست.

پاسخِ صاحبِ المیزان: اولاًـ: «فان حزب الله هم الغالبون» تنها با ولایت به معنی نصـرت مناسـبت نـدارد بلکه با معنای ولایت به معنی محبت و سرپرستی هم تناسب دارد. ثانیاً: هر جا در قرآن

ولایت را به پیغمبر نسبت داده، مقصود از آن ولایت در تصرف یا محبت است مثل: «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب ۶). ثالثاً: در این دو آیه روی سخن با مؤمنین است و معنی ندارد رسول خدا (ص) یاور آنها باشد.

توجه: این گروه، متأسفانه به صرف دشمنی با حضرت امیرالمؤمنین (ع) ناچار شدند روایاتِ فراوانی که در این مورد از عامه و خاصه در تأیید این دو آیه که در شأن مقام معظم حضرت علی (ع) آمده است را زیر سؤال ببرند، که در این صورت باید گفت: اگر به هدفِ عناد و لجاجت، این همه روایت صحیح را قبول نکرد دیگر نمی توان به سایر روایات در شأن آیاتِ دیگر که حتی تعداد و صحت آن در این باره هم کمتر است اطمینان کرد، که باید تفسیر قرآن را کنار گذاشت!!!

☼ مؤلف:

در روایتی دیگر آمده است که تیری را از پای حضرت علی (ع) در حالِ نماز در می آورند و آنجناب متوجه نمی شود. و در ذیلِ این آیه شریفه روایتی آمده است که آن حضرت در حین نماز متوجه درخواستِ سائلی شده و انگشترش را در رکوعِ نماز به سائل می بخشد. که این دو واقعه اصلاً تضادی با هم ندارند. چرا که اولاً: حضرت علی (ع) در حالِ نماز از مادیات فارغ می شدند نه از معنویات و کمک به سائل خود نوعی عبادت و تقرب است. ثانیاً: مولای متقیان علی (ع) واسطه فیض الهی اند که دائماً در ارتباط با حضرت حق تعالاًیند و اینکه متوجه درخواست سائل شدند به واسطه درکِ عمیق و معنوی آن حضرت بوده نه جسم مادی اش.

در نهج البلاغه، ص ۶۶۹، ح۱۸۴ و۱۸۵، مولای متقیان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید:

هرگز دچار تردید نشدم، دروغ نگفتم، گمراه نشدم و کسی به وسیله من گمراه نشده است.

یـا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ الْکُفَّارَ أَوْلِیاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ (۵۷)

وَ إِذا نادَیْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ (۵۸)

قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَکْثَرَکُمْ فاسِقُونَ (۵۹)

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِکَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَیْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنازیرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولئِکَ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَواءِ السَّبیلِ (۶۰)

وَ إِذا جاؤُکُمْ قالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْکُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما

كانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱)

وَ تَرى كَثِيراً مِنْهُمْ يُسارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲)

لَوْ لا يَنْهاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما كانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳)

وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفْراً وَ أَلْقَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ كُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۶۴)

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنا عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵)

وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ ساءَ ما يَعْمَلُونَ (۶۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید! افرادی که آیین شما را به باد استهزاء و بازی می گیرند - از اهل کتاب و مشرکان- ولی خود انتخاب نکنید؛ و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید! (۵۷) آنها هنگامی که (اذان می گویید و مردم را) به نماز فرا می خوانید، آن را به مسخره و بازی می گیرند؛ این بخاطر آن است که آنها جمعی نابخردند (۵۸) بگو: «ای اهل کتاب! آیا به ما خرده می گیرید؟ (مگر ما چه کرده ایم) جز اینکه به خداوند یگانه و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه پیش از این نازل گردیده، ایمان آورده ایم. و این، بخاطر آن است که بیشتر شما، از راه حق، خارج شده اید» (۵۹) بگو: «آیا شما را از کسانی که موقعیت و پاداششان نزد خدا برتر از این است، با خبر کنم؟ کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و مورد خشم قرار داده، (و مسخ کرده،) و از آنها، میمونها و خوکهایی قرار داده و پرستش بت کرده اند؛ موقعیت و محل آنها، بدتر است؛ و از راه راست، گمراهترند» (۶۰) هنگامی که نزد شما می آیند، می گویند: «ایمان آورده ایم!» (اما) با کفر وارد می شوند و با کفر خارج می گردند؛ و خداوند، از آنچه کتمان می کردند، آگاهتر است! (۶۱) بسیاری از آنان را می بینی که در گناه و تعدی و خوردن مال حرام، شتاب می کنند! چه زشت است کاری که انجام می دادند! (۶۲) چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود، آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام، نهی نمی کنند؟! چه زشت است عملی که انجام می دادند! (۶۳) و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است. » دستهایشان بسته باد! و بخاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است؛ هرگونه بخواهد، می بخشد! ولی این آیات، که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید. و ما در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکندیم. هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت؛ و برای فساد در زمین، تلاش می کنند؛ و خداوند، مفسدان را دوست ندارد (۶۴) و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، گناهان آنها را می بخشیم؛ و آنها را در باغهای پرنعمت بهشت، وارد می سازیم (۶۵) و اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده [= قرآن] برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد؛ جمعی از آنها، معتدل و میانه رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می دهند (۶۶)

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷) ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد آری خدا گروه کافران را هدایت نمی کند (۶۷)

ص: ۵۰۱

☼ نکته:

این آیه شریفه معروف به آیه «تبلیغ» است.

☼ نکته:

این که بعضی از مفسرین گفته اند: «آیه در آغاز بعثت نازل شده است» ، صحیح نمی باشد، زیرا در آغازِ بعثت هنوز دین تبلیغ نشده بود تا در تبلیغِ این امر مهم، خطرِ از بین رفتن دین باشد. و نیز خدایتعالی تبلیغ این امر مهم را معادل تمام تبلیغات حضرت رسول (ص) برشمرده و عدم این تبلیغ را، عدم کل تبلیغات و به عبارتی کلِ دین، بیان فرموده است.

☼ نکته:

این که بعضی از مفسرینِ عامه گفته اند مراد از «ما انزل الیک من ربک» اصل دین یا اصل و فرع آن است، سخن بیهوده ای است، زیرا پیامبر اکرم (ص) تا آن زمان تمام دین از جمله اصل و فرع را به طور کامل بیان فرموده بود و در این مورد کوتاهی نکرده بود که خداوند متعال «العیاذ بالله» بخواهد به پیامبرش تأکید کند که آن چه را تاکنون تبلیغ نموده حتماً کوتاهی و غفلتی داشته تا بخواهد مجدد آن را تکرار کند. و در ضمن اگر معنی «ما انزل الیک من ربک» را اصل دین فرض نماییم یک معنی بی محتوایی به دست می آید، زیرا معنی آیه این می شود: «ای رسول! ابلاغ کن دین را که اگر ابلاغ نکنی دین را ابلاغ نکرده ای دین را» . و حاشا که ساحت مقدس الهی با آن کلام فصیحش، چنین تعبیری را به کار ببرد!!!

☼ نکته:

این حکم و این امر مثل سایر اصول و احکام دینی که همه به هم پیوسته و مرتبط اند، نیست، بلکه بالاتر از آنهاست، همچنان که از سیاق آیه بر می آید عدم ابلاغ این حکم باعث به هدر رفتن و عدم پذیرش تمام احکام قبلی می شود. بنابراین این ابلاغ ماورای آنهاست و نیز عدم پذیرش این ابلاغ توسط مردم باعث نزول آنها به قوم کافرین می شود همچنان که در انتهای آیه آمده است: «ان الله لا یهدی القوم الکافرین» . و می دانیم سایر احکام دینی چنین حکمی را در بر ندارند، مثلاً اگر کسی زنا کند، یا روزه نگیرد، کافر نمی شود و سایر اعمالش ابطال نمی گردد.

☼ نکته:

عده ی زیادی از محدثان صدر اسلام معتقدند که آیه فوق در شأن امیرالمؤمنین علی (ع) نازل شده است و مسئله ی خلافت ایشان بعد از رسول الله (ص) را متذکر شده است. از جمله این دانشمندان:

ص :۵۰۲

۱. ابن عباس: مفسر و کاتب وحی که مورد قبول شیعه و اهل سنت است. (۱).

۲. جابر بن عبدالله انصاری: مورد قبول هر دو گروه است. (۲).

۳. ابو سعید خدری: از بزرگان صحابه ی پیامبر (ص). (۳).

۴. عبدالله بن مسعود: از مفسران بزرگ قرآن کریم. (۴).

۵ و۶. حذیفه و براء بن عازب: دو تن از معاریف اصحاب پیامبر (ص). (۵).

و در بین علمای اهل سنت هم بسیاری از آنها مسئله ولایت حضرت علی (ع) را در کتب خود آورده اند. از جمله: حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی، ص ۸۶.

ابو الحسن واحدی نیشابوری در کتاب اسباب النزول، ص ۱۵.

حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه لابن عقده، ص ۱۵۵ الی ۲۵۴.

فخر رازی در کتاب تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۶۳۶، ج ۱۱، ص ۴۹ ذیل آیه ۶۷ مائده.

قاضی شوکانی در کتاب فتح الغدیر، ج ۳، ص ۵۷.

شهاب الدین آلوسی شافعی در کتاب روح المعانی، ج ۶، ص ۱۷۲.

شیخ محمد عبده مصری در کتاب تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۳.

حاکم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۱، حدیث ۲۴۸.

جلال الدین سیوطی در کتاب درالمنثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

فخر رازی (تفسیر رازی، ج ۱۲، ص ۵۰ – ۴۹) مفسر معروف اهل سنت درباره شأن نزول این آیه می نویسد:

آیه (فوق) در برتری و شأن علی (ع) نازل شده است زیرا پس از نزول آن، پیامبر (ص) دست علی (ع) را گرفت و فرمود: هر کس من رهبر و فرمانده او هستم علی رهبر اوست خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، عمر به دیدار علی (ع) شتافت و گفت: مبارک باشد بر تو ای علی! تو از این لحظه مولی و فرمانده من و تمام مردان و زنان مؤمن هستی.

در امالی شیخ صدوق، مجلس۵۶، حدیث ۱۰، آمده است: پس چون خداوند این آیه را نازل کرد (یا اَیُها الرّسول بَلّغ ...) رسول خدا (ص) فرمود: تهدیدی است بعد از وعده عذاب، باید دستور خدا را اجرا کنم و اتهام و تکذیب مردم آسان تر از عذاب و عقوبت خداست. و جبرئیل با عنوان امیرالمؤمنین به علی (ع) سلام کرد پس پیامبر خدا (ص) فرمان داد همه، یکی

یکی آمدند و با عنوان

۱- تفسیر طبری، ص ۲۶۲

۲- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۲۴۹

۳- دُرالمنثور، ج ۳، ص ۱۱۷

۴- درالمنثور، ج ۳، ص ۱۱۷

۵- الکشف و البیان، ج ۴، ص ۹۲

«امیرالمؤمنین» بر او سلام کردند ...

☼ نکته:

برخی از اهـل سنت در صـدد تـوجیه دیگری برای آیـه برآمـده انـد تـا ربطی به مسئله ی غـدیر نداشـته و از مؤیـدات ولاـیت امیرالمؤمنین (ع) به حساب نیاید، از جمله:

الف: در (المنار، ج ۶، ص ۴۶۳) و (تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۴۴)، آورده اند: «بنا به قولی (آیه تبلیغ) در مکه و قبل از هجرت نازل شده است. پس دلالتی بر جریان غدیر ندارد!»

پاسـخ به این گروه: اولاً: در خود این تفاسـیر هم ضـد این قول آورده شـده است. در المنار، ج ۶، صفحه ۴۶۳ آمده است که: «ابن ابی حـاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابن سـعید خـدری، آورده که همانا این آیه (۶۷ مائـده) در روز غدیر خم در شأن علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است» .

و همچنین قرطبی در تفسیرش، ج ۶، ص ۲۴۴، با این که این قول را نقل کرده اما صـراحتاً در رد این قول می گویـد: «اگر این جریان در مکه رخ داده باشد این آیه باید مکی باشد در حالی که چنین نیست و به اجماع مفسران این سوره مدنی است» .

ثانیاً: طبق نقل بسیاری از مفسرین اهل سنت این آیه در غدیر خم نازل شد که در بالا آمد.

ب- وسـعت دهنـدگان در نقل، وجوه دیگری را برای نزول آیه تبلیغ ذکر کرده انـد و ظاهراً اولین کسـی که وجوه را نقل کرد طبری در کتاب تفسیر جامع البیان، ج ۶، ص ۳۰۷، بـوده است، که دیگران از وی پیروی کرده انـد از جمله فخر رازی که آنها را به نُه وجه رسانده است و ولایت علی (ع) را وجه دهم آن شمرده است (۱).

پاسخ: وجوهی را که فخر رازی، بر شـمرده همگی مرسله و بی سند بوده و گویندگانش معلوم نیستند، از این رو در تفسیر نظام الـدین نیشابوری این وجوه به «قیل» = «گفته شده» که بیانگر نامعلوم بودن گوینده آنهاست، نسبت داده شده و روایت نص در ولایت علی (ع) را وجه نخست قرار داده است و سند آن را به ابن عباس، براء بن عازب، ابو سعید خدری و محمد بن علی (ع) رسانده است. پس این وجوه قابل اعتماد نیست و صلاحیت رویارویی با احادیث معتبر را ندارد (۲).

۱- تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۴۹

۲- گزیده ای جامع از الغدیر، ص ۶۷

☼ مؤلف:

در تفسیر این آیه شریفه، همان طور که در بالا آمد مفسرین دو گروهند برخی از عامه با دلایلِ پوچ، ولایت حضرت علی (ع) را قبول نکرده اند. دسته دیگر (شیعه و سنی) آن را به ولایت حضرت علی (ع) بسط داده اند. اما این گروه هم در معنای آیه اختلاف کرده اند بعضی از مفسرین من جمله گروهِ شیعه گفته اند: «جبرئیل در مکه بر پیامبر (ص) نازل شد که حضرت علی (ع) را به عنوان جانشین معرفی کند ولی العیاذ بالله حضرت رسول (ص) ترسید که مردم فکر کنند به خاطر فامیلی، او را جانشین کرده و قبول نکنند، لذا دستور خدا را نرساند تا آنکه خدایتعالی در غدیر او را تهدید و مجبور به این کار کرد» . و نیز آورده اند که: «حضرت رسول (ص) از گفتن این امر و این حکم می ترسیده و در دل بنا داشته آن را تا یک روز مناسبی تأخیر اندازد» . و استناد می کنند به جمله: «و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» و می گویند اگر ترس آن جناب و تأخیرش در بین نبود حاجتی به این تهدید نبود. البته این مفسرین در توجیه اینکه ترس یک صفت رذیله است و از عصمت به دور است گفته اند: «ترسِ پیامبر (ص) به خاطر اسلام بود نه خودش».

حال برای رفع هر گونه ابهام ابتدا به نقل عین روایات بدین شرح می پردازیم:

صاحب تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۴۷، در خصوص آیه مورد بحث، آورده است:

(پیامبر (ص) در خطبه مفصلی در غدیر خم به مردم فرمود:) از جبرئیل خواستم که از تبلیغ این موضوع (آیه) مرا معاف دارد، چرا که می دانستم مؤمنین کم و منافقین زیادند ...

در تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۹۰و۹۱، از عیاشی، از حنان بن سدیر، آورده است:

وقتی که جبرئیل ... آیه «یا ایها الرسول ... » را فرود آورد، رسول خدا (ص)، سه روز در انجام آن مکث کرد تا به جحفه رسید و در این سه روز از ترسِ مردم، دست علی (ع) را نگرفت ...

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۴۱ و۴۴۲، از کافی، ج ۱، ص ۲۹۰، آورده است:

آیه ولایت در روز جمعه در حالی که پیامبر (ص) در عرفه بود نازل شد، خداوند فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم ... » ، پیامبر (ص) فرمود: امت من هنوز به دوران جاهلیت نزدیکند اگر به آنان این خبر را بدهم هر کس از گوشه ای چیزی می گوید. تا آن که خدای عزوجل مرا تهدید

کرد که اگر ابلاغ نکنم عذابم خواهد کرد و آیه: «یا ایها الرسول ... » نازل شد ...

☼ مؤلف:

با دقت در سه قولِ نامعقول و دستکاری شده فوق، می توان به نکات ذیل اشاره کرد:

۱ – در قول اول به صراحت آمده است که العیاذ بالله پیامبر (ص)، درخواست نابجایی از خداوند سبحان کرده و آن هم معافیت از رسالت است، چرا که اولاً: درخواست معافیتِ یک آیه با کل قرآن کریم فرقی ندارد. دوماً: این آیه ی تبلیغ به استناد خود آیه شریفه معادل کلِ تبلیغاتِ پیامبر (ص) بوده است. سوماً: اگر بر فرض محال بپذیریم که پیامبر (ص) چنین درخواستی را آن هم در آن زمان داشته است پس چه اطمینانی وجود دارد که در گذشته هم، چنین درخواستهایی نداشته باشد، لذا باید نتیجه گرفت که خداوندِ سبحان العیاذ بالله، پیامبرش را همواره به زور و اجبار به ادامه رسالت فرا خوانده است و حاشا از این گفته ی نابجا که بتوان به وجود مقدسِ رسول خدا (ص) نسبت داد، آن رسولی که خدای سبحان بارها آنجناب را به خاطر انجام دقیق رسالتش تمجید فرموده است، همچنانکه می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» = «مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود» (احزاب۲۱) و می فرماید: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» = «مسلماً من برای شما پیامبری امین هستم!» (شعراء ۱۷۸و۱۶۲و۱۴۳و۱۲۵و۱۰۷) و می فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» = «به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است!» (توبه۱۲۸) و می فرماید: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» = «خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد» (أنعام۱۲۴). البته علاوه بر این تمجید، خداوند سبحان با قاطعیت و صراحت، به عدمِ سرپیچیِ پیامبر اکرم (ص) و سایر رسولانش از فرامین الهی اشاره فرموده است: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا» = «هیچ گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده، نیست؛ این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند نیز جاری بوده؛ و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است!» (۱).

۱- احزاب ۳۸

بـا این وجود آیـا ممکن است رسولی که از رسانـدن وحی به هر عنوانی از جمله به خاطر صـفت رذیله ترس، شانه خالی کنـد، مورد تمجید و الگویی برای بشریت از جانب خدای تعالی باشد؟ و جدای از تمجید، خداوند سبحان در آیه احزاب به صراحت این عمل را غیر ممکن بیان فرموده است. پس هر کس چنین نظریه ای داشته باشد باید این آیاتِ شریفه را رد کند ...

۲ – در قول دوم علاـوه بر ترس، این معنا تـداعی می شود که العیاذ بالله پیامبر (ص)، خودش را نسبت به تشـخیصِ زمان نزول وحی و اجرای حکم الهی بر خـدای سـبحان مقـدم داشـته است و حاشا از این کلام که مخالفِ آیات الهی است از جمله آنجا که می فرمایـد: «رَسُولِهِ النَّبِی الْأُمِّی الَّذِی یؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ» = «آن پیامبر درس نخوانـده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد» (اعراف۱۵۸) و می فرمایـد: «أَنَّمَـا عَلَی رَسُولِنَـا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ» = «بدانیـد بر پیامبر ما، جز ابلاغ آشـکار، چیز دیگری نیست (و این وظیفه را در برابر شما، انجام داده است)» (۱).

و همچنین به استناد آیه شریفه احزاب که در بالا آمد، این قول هم مردود است.

۳ – قـول سـوم هم علاـوه بر این که موارد فوق در آن صـادق است، همچنین سـخن از عـذاب الهی آن هم بر رسولی است که حبیبِ خدای سبحان است و این هم بعید و محال است ...

اما روایت صحیح در این خصوص بدین شرح است:

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۴۱، از جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۴۲، از ابن عباس آورده است: خداونـد به پیامبر اکرم (ص) امر نمود که علی (ع) را به عنوان ولیّ و وصـیّ بر مردم نصب نمایـد و آنـان را بر ولاـیت او خبر دهـد و پیـامبر (ص) نگران بود از اینکه بگویند: محبّت پسر عمویش او را بر این کار واداشته است و این امر موجب از هم پاشیده شدن اجتماع مردم شود. سپس این آیه نـازل شـد. و پیامبر (ص)، دست علی (ع) را در روز غـدیر خم گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، (اللهم وال من والاـه و عـاد من عاداه)» = «هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست. (خـدایا! دوست بـدار کسـی را که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی کرده است)» .

در روایت فوق تنها اشاره به نگرانی پیامبر (ص) شده است و آن هم کاملاً واضح است، چرا

ص: ۵۰۷

۱– مائده۹۲

که آن وجود نـازنین دائمـاً برای عـاقبت و سـرنوشت امتش نگران بوده انـد، خصوصاً این که می دانست امتش در برابر این امر مهم تمکین نخواهنـد کرد و اتفاقاً هم همین شـد و کمتر از چهار ماه (حـدود ۱۰۰ روز) این واقعه بزرگ و حیـاتی را فرامـوش کرده و آن شد که نباید ...

در پاسـخی کامـل تر به این گروه بایـد گفت: اولاً: این که حضـرت رسول (ص) بخواهـد در رسانـدن کلام وحی بترسـد یک تهمت و افترایی به آن مقام بزرگوار است و شاهد بیانم را کلامی از حضرت حق تعالی می آورم که می فرماید: «الَّذِينَ يبَلِّغُونَ رِسَالَـاتِ اللَّهِ وَيخْشَوْنَهُ وَلَـا يخْشَـوْنَ أَحَـدًا إِلَّا اللَّهَ ... » = «پیـامبران، پیـامِ الهی را بـه مردمی کـه به سویشـان مبعـوث بودنـد می رساندنـد و از او می ترسیدند و از احدی جز خدا هراس نداشـتند» (احزاب۳۹) و نیز می فرمایـد: «لَا يخَافُ لَدَی الْمُرْسَـلُونَ» = «رسولان در نزد من نمی ترسند!» (نمل۱۰). بنابراین حضرت رسول (ص) هیچ گاه در تبلیغ و رسالتش دچار ترس و اضطراب و دو گانگی و دو دلی نبوده، چه برسـد به رساندن این مهمترین تبلیغ، که معادل تمامِ دین است. از این گذشـته، حضـرت رسول (ص) در ابتـدای بعثت با آن که تعـداد کمی از مردمْ مسـلمان شـده بودند و مسـلمین قدرتی نداشـتند، بدون هیچ گونه ترس و واهمه ای کلام وحی را می رساند اما چگونه ممکن است در پایانِ بعثتش آن هم در عین قدرت و توانمندیِ مسلمین، بخواهد بترسـد! ثانیـاً: جمله: «و ان لم تفعل» ، در باطن یک جمله شـرطیه نیست که بتوان ترس و تهدیـد حضـرت رسول (ص) به خاطر اغمـاض و تـأخیر در امرِ این تبلیغ را از آن برداشت کرد، بلکه تأکیـدی در جهت مهم بـودن و اهمیت امرِ ولا‌یت است. ثالثـاً: اطـاعت نکردن و انجـام نـدادن امر الهی حتی برای یـک مـدت کوتـاه و به هر دلیـل، آن هم توسط یک رسول، نه تنها «ترک اولی» نیست بلکه «گناهی کبیره» است که از ساحت مقدس حضـرت رسول (ص) به دور است، چرا که رسول خدا (ص) مؤید به عصـمت و فضل الهی است همچنان که می فرماید: «وَ مَا يضُـرُّونَک مِنْ شَیءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيک الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَک مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْـلُ اللَّهِ عَلَيک عَظِيمًا» = «و هیـچ گونه زیانی به تو نمی رساننـد. و خداونـد، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد؛ و آنچه را نمی دانستی، به تو آموخت؛ و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است» (۱).

ص: ۵۰۸

۱- نساء۱۱۳

خلاـصه کلاـم بایـد گفت: اینکه پیامبر (ص) امر الهی را در مکه انجام نـداده باشـد اصـلاً درست نیست. اما با توجه به این که قرآن کریم دو بار نازل شـده، بنابراین پیامبر (ص) از قبل می دانست که در غدیر خم این آیه شـریفه نازل خواهد شد و نیز می دانست که مردم عاقبت از این امرِ مهم سرپیچی خواهند کرد، به همین خاطر بسیار نگران و غمگین بود و راویان، این نگرانی و غم را به اشتباه به عنوانِ العیاذ بالله ترس و سرپیچی از امر الهی فرض و نقل کرده اند. (والله اعلم).

☼ نکته:

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۷۳، آورده است: آن امر هر چه هست امری است که رسـول خـدا (ص) از تبلیغ آن می ترسد و در دل بنا دارد آن را تا یک روزِ مناسبی تأخیر بیندازد، چه اگر ترسِ آنجناب و تأخیرش در بین نبود حاجتی به این تهدید که بفرماید: «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» نبود.

ولی همان منبع، ص ۸۴، آورده است: «گر چه کلام، صورتِ تهدید دارد لکن در صدد بیان اهمیت مطلب است ... پس جمله: «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» ، ... صورتاً شـرطیه است در واقع شـرطیه نیست، ... علاوه بر اینکه ساحت مقـدس رسول خدا (ص) منزه است از این که خـدای تعـالی ولو به صورت شـرطیه، نسـبت مخـالفت و نافرمـانی و ترکِ تبلیغ به او بدهـد، با اینکه خودش در مدح او فرموده: «الله اعلم حیث یجعل رسالته» یعنی خداوند داناتر است که رسالت خود را در کجا و به چه شخصی محول کنـد، پس جمله: «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» ، درست است که به ظـاهر تهدیـد را می رسانـد لکن در واقع اعلام اهمیت این حکم است ... و این که رسول خـدا (ص) در تبلیغ آن هیچ جرمی و گناهی ندارد و مردم حق هیچ گونه اعتراضـی به او ندارند» .

حال اگر این دو قول فوق الـذکر را مقایسه کنیم، بیانی متضاد بدست می آید. در قول اول ترس و تأخیر در امر الهی را تأیید و در قول دوم آن را تکذیب و تصحیح می نماید. به عبارتی ترسِ پیامبر (ص) را رد کرده است ...

نکته آخر: بر اساس روایات فراوان و اخبار متواتر، منظور از این تبلیغ، همان جریان غدیر خم در حجهالوداع و انتصاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) از جانب خداوند متعال و به دست مبارک

ص :۵۰۹

حضـرت رسول (ص) به عنوان ولیِ امر و جانشـین پیامبر (ص) است. چرا که خدایتعالی می فرماید: «ولایت حضـرت علی (ع)» دژ و حصـار محکمی است و هر کس داخـل آن شود از عـذاب ایمن است. و نیز می فرمایـد: «کلمه لاـ اله الاـ الله» دژ و حصـار محکمی است و هر کس داخل آن شود از عذاب ایمن است. بنابراین ولایت حضـرت امیرالمومنین و اهل بیت (علیهم السـلام) که برابر کل دین است همان رسالت و ابلاغی است که در آیه شریفه آمده است.

☼ مؤلف:

علت طردِ شیطان، نپذیرفتن ولایت بود. به این دلیل که شیطان توحید را قبول داشت و از سجده خدایتعالی تکبر نکرده بود چرا کـه قبـل از مـاجرای آدم (ع)، ۶ هزار سـال مشـغول سـجده و اطـاعت الهی بـود. از طرفی معـاد را هـم قبـول داشـت، چـون از خـدایتعالی درخواست کرد تا روز قیامت مهلتش دهد: «قَالَ أَنْظِرْنِی إِلَی یوْمِ یبْعَثُونَ» = «شـیطان گفت: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند مهلت ده» (أعراف۱۴). او صـرفاً از پذیرشِ پیروی از انسان کامل که همان ولایت است تمرد نمود و علت آن هم حسـادت بود چرا که او به مقـام و ارزش انبیـاء و ائمه (ع) آگـاه بود: «قَالَ ... لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَی یوْمِ الْقِیامَهِ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیتَهُ إِلَّا قَلِیلًا» = «شـیطان گفت: اگر مرا تا روز قیامت زنـده بگـذاری، همه فرزنـدانش را، جز عـده کمی، گمراه و ریشه کن خواهم ساخت!» (اسراء۶۲)، که به استناد این آیه شریفه، شیطان می دانست عده ای از بنی آدم که مطمئناً همان انبیاء و ائمه (ع) هستند را نمی تواند گمراه کند، لذا به مقام آنها نیز واقف بود و البته به مقام ۱۴ معصوم (ع) هم آگاه بود: «قَالَ یا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسْـجُدَ لِمَـا خَلَقْتُ بِیـدَی أَسْـتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعَالِینَ» = «گفت: ای ابلیس! چه چیز مانع تو شـد که بر مخلوقی که با قـدرت خود او را آفریـدم سـجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟!» (ص ۷۵) و منظور از عـالین، اهل بیت (ع) است که در آیات شریفه ۳۰ تا ۳۷ بقره و آیه شریفه «ص» دلیلش به تفصیل آمده است. بنابراین شیطان از اصولِ دین، فقط توحید و معاد را پـذیرفت و از پـذیرش نبوت و امامت که همان ولایتند امتنا کرد. و به این خاطر خدایتعالی او را طرد فرمود، لذا اهمیتِ پذیرشِ ولایت، امری است که تحت هیچ شرایطی نمی توان از آن شانه خالی کرد. شیطان هم چون می داند علت طردش ولایت

بود، بیشترین توانش را در گمراه کردن مردم از امر ولایت قرار داده است و حقیقتاً در این امر هم بسیار موفق بوده است، او توانست اکثر مردم را اغفال کند تا از پذیرش و سرپرستی انبیا (ع) امتنا کرده و بعد هم ائمه اطهار (ع) را خانه نشین کنند و از هر نوع آزار و اذیت دریغ نکنند و البته کار را به جایی رساند که با دست همین مردم سیلی به صورتِ دُخت ارجمند نبی اکرم (ص) زدند و فرق مولایم علی (ع) را شکافتند و در صحرای کربلا آن کردند که نباید کنند و ...

☼ مؤلف:

رسول اکرم (ص)، بارها و بارها ولایت و امامت اهل بیت (ع) را به مردم گوش زد می فرمود و این نبود که فقط در روز غدیر این امر را بیان کرده باشد. و دلیل آن هم روایات بسیار زیادی است که در این خصوص وارد است، از جمله می توان به چند مورد زیر اشاره نمود:

۱ – حدیث مؤاخاه: «من و علی در دنیا و آخرت برادریم» (۱).

۲ – حدیث سدّ ابواب: پیامبر (ص) تمام درهایی که به مسجد باز می شد به جز درِ خانه علی (ع) را مسدود کرد و فرمود: «من این کار را به امر خدایتعالی انجام دادم» (۲).

۳ – حدیث منزلت: در جنگ تبوک فرمود: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی و تو صاحب اختیارِ هر مؤمنی بعد از من» (۳).

۴ – حدیث مباهله: پیامبر (ص) وقتی مسیحیانِ نجران را به مباهله دعوت کرد، به جز علی (ع) و فاطمه (س) و حسنین (علیهماالسلام) کسی را نیاورد. (۴).

۵ – حدیث لوای خیبر: پیامبر (ص) در جنگ خیبر «عَلَم» را به دست حضرت علی (ع) داد و فرمود: «آن را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد و فرار نمی کند و خداوند خیبر را به دستش فتح می کند» (۵).

۶ – حدیث صاحب اختیار هر مؤمن: فرمود: «ای علی! تو از منی و من از تو هستم و تو صاحبِ اختیارِ هر مرد و زن مؤمنِ بعد از من هستی» (۶).

۷ – حدیث ثقلین: فرمود: «من در میان شما دو چیزِ گرانبها می گذارم: کتابِ خدا و اهلِ بیتم، این دو هرگز از هم جدا نمی شوند، به این دو تمسک کنید تا گمراه نشوید» (۷).

۱– اسرار آل محمد (ع)، ص ۴۶۳

۲– همان کتاب، ص ۴۶۴

۳- همان کتاب، ص ۴۶۵

۴- همان کتاب، ص ۴۶۵

۵- همان کتاب، ص ۴۶۵

۶- همان کتاب، ص ۴۶۶

۷- همان کتاب، ص ۴۶۶

۸ – حدیثِ سیادتِ پنج تن: فرمود: من سیّدِ فرزندانِ آدم هستم و برادرم علی (ع) سیّد عرب و فاطمه(س) سیده زنان بهشت و دو پسرم حسن(ع) و حسین(ع) دو سید جوانان بهشتند. (همان منبع).

۹ – حدیث غدیر: فرمود: «هر کس من مولای اویم علی (ع) ولیِ اوست» . (همان منبع).

درکتابِ اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۲، از پیامبر اکرم (ص): خداوند، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را به اطاعتِ علی (ع) و برائت از دشمنانِ او و استغفار برای شیعیانش اختصاص داده است.

از همان منبع، ص ۵۵۳، از رسول خدا (ص):

اگر من و علی (ع) نبودیم خدا شناخته و عبادت نمی شد و ثواب و عقابی نبود.

از همان منبع، ص ۵۵۳، از پیامبر اکرم (ص):

خدایتعالی، قلبِ هر یک از جن و انس را که بخواهد پاک گرداند، ولایتِ علی (ع) را به او می شناساند. و قلبِ هر کس را که بخواهد پرده بکشد، معرفتِ علی (ع) را از او دریغ می کند.

از همان منبع، ص ۶۸۰ و از انوار النعمانیه، ج ۱، ص ۲۴، از شیخ صدوق، از رسول خدا (ص):

خدای تعالی به علی (ع) نصیبی از فهم و فضیلت عطا کرده که اگر بر اهل زمین قسمت شود همه را شامل می شود. و علی (ع) در آسمان هفتم مانند خورشید در زمین است.

در امالی شیخ صدوق، ص ۴۲۵، م ۴۵، از رسول خدا (ص):

هر چیزی اساسی دارد و اساس اسلام، دوستی ما خاندان است.

در امالی شیخ صدوق، ص ۶۱۷، م ۶۱، از رسول خدا (ص): من شهر حکمت هستم که بهشت است و علی (ع) دَرِ آن است. و چگونه کسی به بهشت برود، بدون درش؟

در امالی شیخ صدوق، ص ۲۲۱، م ۲۸، از حضرت رسول (ص): نگاه کردن به علی (ع) عبادت است و ایمانِ هیچ بنده ای جز با ولایت علی و برائت جستن از دشمنانش مورد پذیرش نیست.

از همان منبع، ص ۲۸۹، م۳۴، از رسول خدا (ص):

سعادتمند، کسی است که علی (ع) را دوست بدارد و شقی کسی است که او را دشمن بدارد.

از همان منبع، ص ۸۱، م۱۱، از رسول خدا (ص):

ای علی! به سبب محبت توست که خوب از بد و کافر و مؤمن از هم جدا می گردد.

از همان منبع، ص ۵۵، م ۸، از ابن عباس، از رسول خدا (ص):

علی وسیله آزمایش و حجت بزرگ و نشانه ی اکبر و پیشوای اهل دنیا و ریسمان محکم است. علی همراه حق است و حق همراه علی و بر زبان او. او تقسیم کننده جهنم و بهشت است.

از همان منبع، ص ۴۷، م۷، از حضرت علی (ع)، از پیامبراکرم (ص):

ای علی! دوست داشتنِ تو ایمان است و بغض تو کفر و نفاق است.

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۴۹، م ۷۲، از رسول خدا (ص):

هر کسی را که خداوند به معرفت و ولایت اهل بیت من منت نهاد، همه ی خوبی ها را برایش جمع کرده است. و ولایت من و اهل بیتم، امان از آتش است.

در اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۱۶، از بحار، ج ۳۹، ص ۳۵۲ و درامالی، ص ۸۵ و ۴۸، از امیرالمؤمنین (ع):

مَثَلِ ما مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن بر جا ماند غرق شد. {دو روایت دیگر به این مضمون وارد است یکی از حضرت رسول (ص) است که می فرماید: «همه اهل بیت من کشتی نجاتند ولی کشتی حسین (ع) سریع تر است» و دیگری از امام صادق (ع) است که می فرماید: « ... ولی کشتی حسین (ع) بزرگتر است» }.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۵۰، از حضرت رسول (ص):

هیچ آیه ی مدحی نازل نشد مگر آن که در مورد علی (ع) بود.

در امالی شیخ صدوق، ص ۵۸۵، م۵۸، از رسول خدا (ص):

یا علی! دوست نمی دارد ما را مگر کسی که حلال زاده باشد.

از همان کتاب، ص ۵۳۹، م۵۴، از امام صادق (ع):

زنا زاده سه نشانه دارد:

۱ – بد اخلاقی ۲ – اشتیاق به زنا ۳ – دشمنی با خاندانِ ما.

از همان کتاب، ص ۹۵۷، م۸۹، از امام صادق (ع): هر کس در قلبش محبِ ما باشد، مادرش را زیاد دعا کند که همانا او به پدرش خیانت نکرده است.

از همان کتاب، ص ۹۷۹، م ۹۱، از امام صادق (ع): شیعه ما نیست کسی که تقوا نداشته باشد.

ص: ۵۱۳

قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لَسْتُمْ عَلى شَيْ ءٍ حَتَّى تُقيمُوا التَّوْراهَ وَ الْإِنْجيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزيدَنَّ كَثيراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفْراً فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرينَ (٦٨)

إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ الَّذينَ هادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصارى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (٦٩)

لَقَدْ أَخَذْنا ميثاقَ بَني إِسْرائيلَ وَ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمْ رُسُلاً كُلَّما جاءَهُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُهُمْ فَريقاً كَذَّبُوا وَ فَريقاً يَقْتُلُونَ (٧٠)

وَ حَسِبُوا أَلاَّ تَكُونَ فِتْنَهٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثيرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصيرٌ بِما يَعْمَلُونَ (٧١)

لَقَدْ كَفَرَ الَّذينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قالَ الْمَسيحُ يا بَني إِسْرائيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّهَ وَ مَأْواهُ النَّارُ وَ ما لِلظَّالِمينَ مِنْ أَنْصارٍ (٧٢)

لَقَدْ كَفَرَ الَّذينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَهٍ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلاَّ إِلهٌ واحِدٌ وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَليمٌ (٧٣)

ای اهل کتاب! شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید. ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده، (نه تنها مایه بیداری آنها نمی گردد، بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید. بنابراین، از این قوم کافر، (و مخالفت آنها،) غمگین مباش! (۶۸) آنها که ایمان آورده اند و یهود و صابئان و مسیحیان، هرگاه به خداوند یگانه و روز جزا، ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین خواهند شد (۶۹) ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم؛ و رسولانی به سوی آنها فرستادیم؛ (ولی) هر زمان پیامبری حکمی بر خلاف هوسها و دلخواه آنها می آورد، عده ای را تکذیب می کردند؛ و عده ای را می کشتند (۷۰) گمان کردند مجازاتی در کار نخواهد بود! از این رو (از دیدن حقایق و شنیدن سخنان حق،) نابینا و کر شدند؛ سپس (بیدار گشتند، و) خداوند توبه آنها را پذیرفت، دیگربار (در خواب غفلت فرو رفتند، و) بسیاری از آنها کور و کر شدند؛ و خداوند، به آنچه انجام می دهند، بیناست (۷۱) آنها که گفتند: «خداوند همان مسیح بن مریم است» ، به یقین کافر شدند، (با اینکه خود) مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خداوند یگانه را، که پروردگار من و شماست، پرستش کنید! زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است؛ و ستمکاران، یار و یاوری ندارند (۷۲) آنها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست (نیز)

به یقین کافر شدند؛ معبودی جز معبود یگانه نیست؛ و اگر از آنچه می گویند دست بر ندارند، عذاب دردناکی به کافران آنها (که روی این عقیده ایستادگی کنند،) خواهد رسید (۷۳) یا به سوی خدا بازنمی گردند و از او طلب آمرزش نمی کنند؟ (در حالی که) خداوند آمرزنده مهربان است (۷۴) مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند، مادرش، زن بسیار راستگویی بود؛ هر دو، غذا می خوردند؛ (با این حال، چگونه دعوی الوهیت مسیح و پرستش مریم را دارید؟!) بنگر چگونه نشانه را برای آنها آشکار می سازیم! سپس بنگر چگونه از حق بازگردانده می شوند! (۷۵) بگو: «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که مالک سود و زیان شما نیست؟! و خداوند، شنوا و داناست» (۷۶) بگو: «ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و غیر از حق نگویید! و از هوسهای جمعیتی که پیشتر گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی ننمایید!» (۷۷) کافران بنی اسرائیل، بر زبان داوود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند! این بخاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می نمودند (۷۸) آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند؛ چه بدکاری انجام می دادند! (۷۹) بسیاری از آنها را می بینی که کافران (و بت پرستان) را دوست می دارند (و با آنها طرح دوستی می ریزند)؛ نفس (سرکش) آنها، چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) آنها فرستاد! که نتیجه آن، خشم خداوند بود؛ و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند ماند (۸۰) و اگر به خدا و پیامبر (ص) و آنچه بر او نازل شده، ایمان می آوردند، (هرگز) آنان [= کافران] را به دوستی اختیار نمی کردند؛ ولی بسیاری از آنها فاسقند (۸۱)

آغاز جزء هفتم از سوره مائده، آیه ۸۲ تا سوره انعام آیه ۱۱۰

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَداوَةً لِلَّذینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَ الَّذینَ أَشْرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ قالُوا إِنَّا نَصاری ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسینَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ (۸۲)

وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْیُنَهُمْ تَفیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدینَ (۸۳)

وَ ما لَنا لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ یُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحینَ (۸۴)

فَأَثابَهُمُ اللَّهُ بِما قالُوا جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِنینَ (۸۵)

وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحیمِ (۸۶)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ (۸۷)

وَ کُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ حَلالاً طَیِّباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸)

لا یُؤاخِذُکُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فی أَیْمانِکُمْ وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما عَقَّدْتُمُ الْأَیْمانَ فَکَفَّارَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَةِ مَساکینَ مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ أَهْلیکُمْ أَوْ کِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْریرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ ثَلاثَةِ أَیَّامٍ ذلِکَ کَفَّارَةُ أَیْمانِکُمْ إِذا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَیْمانَکُمْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۸۹)

بطور مسلم، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت؛ و نزدیکترین دوستان به مؤمنان را کسانی می

یـابی که می گوینـد: «مـا نصـاری هستیم» ؛ این بخاطر آن است که در میان آنها، افرادی عالم و تارک دنیا هسـتند؛ و آنها (در برابر حق) تکبر نمی ورزند (۸۲) و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر (اسـلام) نازل شده بشـنوند، چشمهای آنها را می بینی که (از شوق،) اشـک می ریزد، بخـاطر حقیقتی که دریـافته انـد؛ آنهـا می گوینـد: پروردگارا! ایمان آوردیم؛ پس ما را با گواهان (و شاهـدان حق، در زمره یاران محمد) بنویس! (۸۳) چرا ما به خـدا و آنچه از حق به ما رسـیده است، ایمان نیاوریم، در حالی که آرزو داریم پروردگارمان ما را در زمره صالحان قرار دهـد؟! (۸۴) خداوند بخاطر این سـخن، به آنها باغهایی از بهشت پاداش داد که از زیر درختانش، نهرها جاری

ص: ۵۱۵

است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است جزای نیکوکاران! (۸۵) و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، همانها اهل دوزخند (۸۶) ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید! و از حد، تجاوز ننمایید! زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد (۸۷) و از نعمتهای حلال و پاکیزه ای که خداوند به شما روزی داده است، بخورید! و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید، بپرهیزید! (۸۸) خداوند شما را بخاطر سوگندهای بیهوده (و خالی از اراده) مؤاخذه نمی کند؛ ولی در برابر سوگندهایی که (از روی اراده) محکم کرده اید، مؤاخذه می نماید. کفاره این گونه قسمها، اطعام ده نفر مستمند، از غذاهای معمولی است که به خانواده خود می دهید؛ یا لباس پوشاندن بر آن ده نفر؛ و یا آزاد کردن یک برده؛ و کسی که هیچ کدام از اینها را نیابد، سه روز روزه می گیرد؛ این، کفاره سوگندهای شماست به هنگامی که سوگند یاد می کنید (و مخالفت می نمایید). و سوگندهای خود را حفظ کنید (و نشکنید!) خداوند آیات خود را این چنین برای شما بیان می کند، شاید شکر او را بجا آورید! (۸۹)

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۷۷، از امام صادق (ع): (در مورد آیه ۸۹)

۳ روز روزه ی کفاره ی سوگند، بدون فاصله باید گرفته شود.

از همان منبع: سوگند سه نوع است:

۱ – سوگندی که کفاره ندارد و آن است که شخصی بر انجام کار خیری سوگند بخورد و انجامش دهد.

۲ – سوگندی که کفاره دارد و آن است که شخصی بر ترکِ گناه می خورد، ولی گناه را انجام می دهد.

۳ – سوگندی که شخص را به آتش اندازد و آن است که شخصی با قسمش موجب حبس مالِ مسلمانی شود.

از همان منبع: هر کسی بر مطلبی قسم یاد کند، اما متوجه شود که فلان کار بهتر از این کار است که برایش قسم خورده است، پس آن را انجام دهد، کفاره ای ندارد.

از همان منبع: اگر بر کار نیکی قسم خوردی ولی آن را انجام ندادی باید کفاره بدهی. و اگر بر انجام گناهی سوگند خوردی و آن را انجام ندادی هیچ کفاره ای نداری.

از همان منبع: هر کس از روی تقیه و برای رفع ظلمی سوگندِ (دروغ) بخورد، کفاره ندارد.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۷۹، از حضرت علی (ع):

سوگندی برای فرزند با پدرش نیست (یعنی پدر می تواند سوگند پسر را نقض کرده و او را مجبور به انجام این کار کند) و سوگندی برای زن با بودن همسرش نیست.

☼ نکته:

سو گند فقط شامل سه کلمه «والله» ، «بالله» و «تالله» است.

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۶۵، م۷۳، از امام صادق (ع):

ص :۵۱۶

هر كس به خدا سوگند بخورد بايد راست بگويد و هر كس كه راست نگويد از خدا نيست. و هر كس برايش به خدا سوگند بخورند بايد راضى شود و اگر راضى نشد از خدا نيست.

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۹۰)

إِنَّما يُريدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِى الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱)

وَ أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبينُ (۹۲)

لَيْسَ عَلَى الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فيما طَعِمُوا إِذا ما اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ (۹۳)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْ ءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنالُهُ أَيْديكُمْ وَ رِماحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَليمٌ (۹۴)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعامُ مَساكينَ أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزيزٌ ذُو انْتِقامٍ (۹۵)

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ ما دُمْتُمْ حُرُماً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذى إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶)

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قِياماً لِلنَّاسِ وَ الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ الْهَدْىَ وَ الْقَلائِدَ ذلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِى السَّماواتِ وَ ما فِى الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَليمٌ (۹۷)

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَديدُ الْعِقابِ وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ (۹۸)

ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَكْتُمُونَ (۹۹)

قُلْ لا يَسْتَوِى الْخَبيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِى الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰۰)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَ إِنْ تَسْئَلُوا عَنْها حينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْها وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَليمٌ (۱۰۱)

قَدْ سَأَلَها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِها كافِرينَ (۱۰۲)

ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحيرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ وَ لا وَصيلَةٍ وَ لا حامٍ وَ لكِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (۱۰۳)

وَ إِذا قيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ (۱۰۴)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا شَهادَةُ بَيْنِكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حينَ الْوَصِيَّةِ اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصابَتْكُمْ مُصيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُما مِنْ بَعْدِ الصَّلاةِ فَيُقْسِمانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لا نَشْتَري بِهِ ثَمَناً وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ لا نَكْتُمُ شَهادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذاً لَمِنَ الْآثِمينَ (۱۰۶)

فَإِنْ عُثِرَ عَلى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْماً فَآخَرانِ يَقُومانِ مَقامَهُما مِنَ الَّذينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيانِ فَيُقْسِمانِ بِاللَّهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِنْ شَهادَتِهِما وَ مَا اعْتَدَيْنا إِنَّا إِذاً لَمِنَ الظَّالِمينَ (۱۰۷)

ذلِكَ أَدْنى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهادَةِ عَلى وَجْهِها أَوْ يَخافُوا أَنْ تُرَدَّ

أَيْمانٌ بَعْدَ أَيْمانِهِمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا وَ اللَّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ (١٠٨)

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ قالُوا لا عِلْمَ لَنا إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (١٠٩)

إِذْ قالَ اللَّهُ يا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتى عَلَيْکَ وَ عَلى والِدَتِکَ إِذْ أَيَّدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِى الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ إِذْ عَلَّمْتُکَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجيلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنى فَتَنْفُخُ فيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنى وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنى وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى بِإِذْنى وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنى إِسْرائيلَ عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَقالَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبينٌ (١١٠)

وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بى وَ بِرَسُولى قالُوا آمَنَّا وَ اشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ (١١١)

إِذْ قالَ الْحَوارِيُّونَ يا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطيعُ رَبُّکَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ (١١٢)

قالُوا نُريدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْها وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا وَ نَكُونَ عَلَيْها مِنَ الشَّاهِدينَ (١١٣)

قالَ عيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَكُونُ لَنا عيداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آيَةً مِنْکَ وَ ارْزُقْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقينَ (١١۴)

قالَ اللَّهُ إِنِّى مُنَزِّلُها عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّى أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمينَ (١١۵)

وَ إِذْ قالَ اللَّهُ يا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونى وَ أُمِّىَ إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما يَكُونُ لى أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لى بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فى نَفْسى وَ لا أَعْلَمُ ما فى نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (١١۶)

ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا ما أَمَرْتَنى بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّى وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهيداً ما دُمْتُ فيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنى كُنْتَ أَنْتَ الرَّقيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ شَهيدٌ (١١٧)

إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ (١١٨)

قالَ اللَّهُ هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها أَبَداً رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ (١١٩)

لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما فيهِنَّ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ قَديرٌ (١٢٠)

ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و ازلام [= نوعی بخت آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید! (۹۰) شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا (با این همه زیان و فساد و با این نهی اکید،) خودداری خواهید کرد؟! (۹۱) اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید! و (از مخالفت فرمان او) بترسید! و اگر روی بر گردانید، (مستحق مجازات خواهید بود؛ و) بدانید بر پیامبر

ما، جز ابلاغ آشکار، چیز دیگری نیست (و این وظیفه را در برابر شما، انجام داده است) (۹۲) بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، گناهی در آنچه خورده اند نیست؛ (و نسبت به نوشیدن شراب، قبل از نزول حکم تحریم، مجازات نمی شوند؛) اگر تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند؛ سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند. و خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد (۹۳) ای کسانی که ایمان آورده اید! خداوند شما را به چیزی از شکار که (به نزدیکی شما می آید، بطوری که) دستها و نیزه هایتان به آن می رسد، می آزماید؛ تا معلوم شود چه کسی باایمان به غیب، از خدا می ترسد؛ و هر کس بعد از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت (۹۴) ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال احرام، شکار نکنید و هر کس از شما عمدا آن را به قتل برساند، باید کفاره ای معادل آن از چهارپایان بدهد؛ کفاره ای که دو نفر عادل از شما، معادل بودن آن را تصدیق کنند؛ و به

صورت قربانی به (حریم) کعبه برسد؛ یا (به جای قربانی،) اطعام مستمندان کند؛ یا معادل آن، روزه بگیرد، تا کیفر کار خود را بچشد. خداوند گذشته را عفو کرده، ولی هر کس تکرار کند، خدا از او انتقام می گیرد؛ و خداوند، توانا و صاحب انتقام است (۹۵) صید دریا و طعام آن برای شما و کاروانیان حلال است؛ تا (در حال احرام) از آن بهره مند شوید؛ ولی مادام که محرم هستید، شکار صحرا برای شما حرام است؛ و از (نافرمانی) خدایی که به سوی او محشور می شوید، بترسید! (۹۶) خداوند، کعبه -بیت الحرام- را وسیله ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده؛ و همچنین ماه حرام و قربانیهای بی نشان و قربانیهای نشاندار را؛ این گونه احکام (حساب شده و دقیق،) بخاطر آن است که بدانید خداوند، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، می داند؛ و خدا به هر چیزی داناست (۹۷) بدانید خدا دارای مجازات شدید و (در عین حال) آمرزنده و مهربان است (۹۸) پیامبر وظیفه ای جز رسانیدن پیام (الهی) ندارد؛ (و مسؤول اعمال شما نیست). و خداوند آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می دارید می داند (۹۹) بگو: «(هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند؛ هر چند فزونی ناپاکها، تو را به شگفتی اندازد! از (مخالفت) خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد، شاید رستگار شوید! (۱۰۰) ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد، شما را ناراحت می کند! و اگر به هنگام نزول قرآن، از آنها سؤال کنید، برای شما آشکار می شود؛ خداوند آنها را بخشیده (و نادیده گرفته) است. و خداوند، آمرزنده و بردبار است (۱۰۱) جمعی از پیشینیان شما، از آن سئوال کردند؛ و سپس با آن به مخالفت برخاستند. (ممکن است شما هم چنین سرنوشتی پیدا کنید) (۱۰۲) خداوند هیچ گونه «بحیره» و «سائبه» و «وصیله» و «حام» قرار نداده است [اشاره به چهار نوع از حیوانات اهلی است که در زمان جاهلیت، استفاده از آنها را بعللی حرام می دانستند؛ و این بدعت، در اسلام ممنوع شد.] ولی کسانی که کافر شدند، بر خدا دروغ می بندند؛ و بیشتر آنها نمی فهمند! (۱۰۳) و هنگامی که به آنها گفته شود: «به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید!» ، می گویند: «آنچه از پدران خود یافته ایم، ما را بس است!» ؛ آیا اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند (باز از آنها پیروی می کنند)؟! (۱۰۴) ای کسانی که ایمان آورده اید! مراقب خود باشید! اگر شما هدایت یافته اید، گمراهی کسانی که گمراه شده اند، به شما زیانی نمی رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست؛ و شما را از آنچه عمل می کردید، آگاه می سازد (۱۰۵) ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبد؛ یا اگر مسافرت کردید و مصیبت مرگ شما فرا رسید، (و در آن جا مسلمانی نیافتید،) دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید و اگر به هنگام ادای شهادت، در صدق آنها شک کردید، آنها را بعد از نماز نگاه می دارید تا سوگند یاد کنند که: «ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم، هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد! و شهادت الهی را کتمان نمی کنیم، که از گنهکاران خواهیم بود!» (۱۰۶) و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده اند (و حق را کتمان کرده اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میت، اولی هستند، به جای آنها قرار می گیرند و به خدا سوگند یاد می کنند که: «گواهی ما، از گواهی آن دو، به حق نزدیکتر است! و ما تجاوزی نکرده ایم؛ که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود!» (۱۰۷) این کار، نزدیکتر است به اینکه گواهی بحق دهند، (و از خدا بترسند،) و یا (از مردم) بترسند که (دروغشان فاش گردد، و) سوگندهایی جای سوگندهای آنها را بگیرد. از (مخالفت) خدا بپرهیزید و گوش فرا دهید! و خداوند، جمعیت فاسقان را هدایت نمی کند (۱۰۸) (از) روزی (بترسید) که خداوند، پیامبران را جمع می کند و به آنها می گوید: «(در برابر دعوت شما،) چه پاسخی به شما داده شد؟» ، می گویند: «ما چیزی نمی دانیم؛ تو خود، از همه اسرار نهان آگاهی» (۱۰۹) (به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می گفتی؛ و

هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو

ص :۵۱۹

آموختم؛ و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی بصورت پرنده می ساختی و در آن می دمیدی و به فرمان من، پرنده ای می شد؛ و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می دادی؛ و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می کردی؛ و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو، بازداشتم؛ در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی، ولی جمعی از کافران آنها گفتند: اینها جز سحر آشکار نیست!» (۱۱۰) و (به یاد آور) زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که: «به من و فرستاده من، ایمان بیاورید!» آنها گفتند: «ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم!» (۱۱۱) در آن هنگام که حواریون گفتند: «ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می تواند مائده ای از آسمان بر ما نازل کند؟» او (در پاسخ) گفت: «از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید!» (۱۱۲) گفتند: «(ما نظر بدی نداریم،) می خواهیم از آن بخوریم و دلهای ما (به رسالت تو) مطمئن گردد؛ و بدانیم به ما راست گفته ای؛ و بر آن، گواه باشیم» (۱۱۳) عیسی بن مریم عرض کرد: «خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده ای بر ما بفرست! تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد و نشانه ای از تو؛ و به ما روزی ده! تو بهترین روزی دهندگانی!» (۱۱۴) خداوند (دعای او را مستجاب کرد؛ و) فرمود: «من آن را بر شما نازل می کنم؛ ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد (و راه انکار پوید)، او را مجازاتی می کنم که احدی از جهانیان را چنان مجازات نکرده باشم!» (۱۱۵) و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بعنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!» ، او می گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! بیقین تو از تمام اسرار و پنهانیها باخبری (۱۱۶) من، جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آنها نگفتم؛ (به آنها گفتم:) خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست! و تا زمانی که در میان آنها بودم، مراقب و گواهشان بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آنها بودی؛ و تو بر هر چیز، گواهی! (۱۱۷) (با این حال،) اگر آنها را مجازات کنی، بندگان تواند. (و قادر به فرار از مجازات تو نیستند)؛ و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی! (نه کیفر تو نشانه بی حکمتی است و نه بخشش تو نشانه ضعف!)» (۱۱۸) خداوند می گوید: «امروز، روزی است که راستی راستگویان، به آنها سود می بخشد؛ برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر (درختان) آن می گذرد و تا ابد، جاودانه در آن می مانند؛ هم خداوند از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنودند؛ این، رستگاری بزرگ است!» (۱۱۹) حکومت آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست، از آن خداست؛ و او بر هر چیزی تواناست (۱۲۰)

خلاصه آیات سوره مائده:

۱: وفای به عهد _ حلال بودن بهائم ۲: حرمت شعائر خدا و ماه حرام _ تعاونوا علی البرّ و التقوی ۳: آیه اکمال دین – ۴: صید سگان شکاری ۵: حلال بودن طعام اهل کتاب و زنان پارسای آنها ۶: آیه وضو و تیمم ۷: میثاق خدا ۸: کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ۱۲: میثاق بنی اسرائیل ۱۸: یهود و نصاری گفتند ما پسران و دوستان خداییم ۲۶ —۲۰: ماجرای قوم موسی و ترسیدن آنها در حمله به شهر و ماندن آنها چهل سال در بیابان.

۳۱ — ۲۷: قتل هابیل به دست قابیل ۳۲: کشتن یک نفر معادل کشتن همه مردم و نجات نفسی معادل حیات همه مردم ۳۴ — ۳۳: حرب با خدا و رسول ۳۵: توسل به خدا ۳۸: دست دزد را باید قطع کرد.

۳۹: توبه ۴۰: خداوند هر که را خواهد عذاب کند یا بگذرد.

۴۱: هر کس را خدا رسوا کند هرگز تو نتوانی رها بخشی.

۴۵: قصاص ۴۷ – ۴۶: عیسی و انجیل ۴۸: قرآن ۵۰ - ۴۹: ای پیامبر حکم کن و مبادا تو را فریب دهند.

۵۱: یهود و نصاری را دوست مگیرید ۵۴: ای اهل ایمان اگر مرتـد شوید به زودی خدا قومی را که دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند بر می انگیزد.

۵۵: آیه ولایت ۵۷: با اهل کتاب و کافران که دین را به بازی گیرند دوستی مکنید.

۵۸: نماز بهترین عبادت است.

۶۰: مسـخ بوزینه و خوک و بنـدگی شـیطان ۶۴: یهود گفتنـد دست خـدا بسـته است. ۶۶ - ۶۵: اگر اهـل کتـاب ایمان آورند گناهشان را محو کنیم.

۶۷: آیه تبلیغ ۷۲: قائل شدن به خدایی مسیح پسر مریم ۷۳: سه خدا ۷۵: مسیح و مریم هر دو غذا تناول می کردند.

۷۸: نفرین داوود و عیسـی ۸۵ – ۸۲: دشـمن ترین مردم به مسـلمانان یهود و مشـرکانند و با محبت ترین آنها نصاری است ۸۹: کفاره قسم دروغ ۹۰: شراب و قمار ۹۴: صـید در تیر رس ۹۵: صید در احرام ۹۶: صید دریا ۹۷: جَعَـلَ اللهُ الکعبه البیت الحرام ...

۹۹: بر پیغمبر جز تبلیغ احکـام وظیفه ای نیست ۱۰۰: هرگز مردم پاک و ناپاک یکسان نیستند. ۱۰۲ – ۱۰۱: هرگز از چیزهایی نپرسـید که اگر فاش گردد شـما را بـد آید. ۱۰۵: علیکم انفسـکم ۱۰۶: آیه وصـیت ۱۰۹: اجتمـاع انبیاء و پرسـش از آنها ۱۱۰: سخن گفتن عیسی در گهواره و ... ۱۱۲: درخواست مائده توسط حواریون ۱۱۶: خدا به عیسی بن مریم (ع) گفت آیا تو مردم را گفتی ...

۶ سوره انعام

۶- سوره انعام = چهار پایان.

مکی است و ۱۶۵ آیه دارد.

☼ نکته:

سیاق آیات این سوره همه واحد و به هم مرتبطند. به عبارتی این سوره یکباره نازل شده است و بیشتر آیاتش به صورت محاجه علیه مشرکین و مخالفین توحید و نبوت و معاد است و اجمالی هم از وظایف شرعیه و محرمات دینی هم هست.

در تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۶، از کافی، از امام صادق (ع):

سوره انعام یکباره نازل شد و هفتاد هزار ملک آن را بدرقه کردند، پس شما نیز این سوره را تعظیم نموده بزرگ شمارید. زیرا اسم جلاله یعنی «الله» عزوجل در این سوره هفتاد جا ذکر شده است و اگر مردم بدانند که چه فضیلت هایی در قرائت آن هست هیچ وقت آن را ترک نمی کنند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِم يَعْدِلُونَ (۱) ستایش خدایی را که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکی ها و روشنایی را پدید آورد با این همه کسانی که کفر ورزیده اند [غیر او را] با پروردگار خود برابر می کنند (۱)

در تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۷، از کافی، از امام باقر (ع): خدای تعالی قبل از دوزخ، بهشت را و قبل از معصیت، اطاعت را و قبل از غضب، رحمت را و قبل از شر، خیر را و قبل از آسمان، زمین را و قبل از مرگ، حیات را و قبل از ماه، خورشید را و قبل از ظلمت، نور را آفرید.

☼ نکته:

خداوند متعال در سوره (حم سجده ۱۲) می فرماید: «خلق الارض فی یومین ... » زمین را در دو روز آفرید تا آنجا که می فرماید: آن گاه به کار آسمان پرداخت. در حالی که آسمان دودی بود و به آن و به زمین فرمود: اینک خواه ناخواه بیایید، گفتند: آمدیم در حالی که فرمانبرداریم، پس در مدت دو روز از کار آسمانها که هفت عدد بودند فارغ شد. و نیز می فرماید: «سوگند به خورشید و به امتداد نورش و سوگند به ماه وقتی که تالی آفتاب گردید» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۸، از عیاشی، از ابی ابراهیم (ع):

۱- شمس ۲

برای هر نمازی دو وقت هست ولی وقت نماز جمعه همان ظهر است و بس. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «الحمد لله ... » و فرمود: کفار ظلمت و نور و عدل و جور را معادل هم می گیرند.

هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن طِینٍ ثُمَّ قَضَی أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسمًّی عِندَهُ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ (۲)

او کسی است که شما را از گل آفرید آنگاه مدتی را [برای شما عمر] مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست با این همه [بعضی از] شما [در قدرت او] تردید می کنید (۲)

☼ نکته:

اجل در آیه، نکره آمده تا برساند که اجل مجهول است و راهی به تعیینش نیست.

☼ نکته:

اجل دو جور است: ۱ – اجل مسمی = اجل محتوم = اجل معین در نزد خدا = عنده = محتوم در ام الکتاب = اجل حتمی.

۲ – اجل غیر مسمی= اجل مبهم= اجلی که در لوح محو و اثبات نوشته شده = اجل معلق.

چنانکه می فرماید: «إِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَلاَ یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ یَسْتَقْدِمُونَ» = «وقتی اجلشان برسد نمی توانند حتی یک لحظه آن را پس و پیش کنند» (یونس ۴۹). و می فرماید: «یمْحُو اللَّهُ مَا یشَاءُ وَیثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ» = «(برای هر اجلی نوشته ای است)، خداوند محو می کند نوشته ای را که بخواهد و تثبیت می کند آن را که بخواهد و نزد اوست ام الکتاب» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۹، از عیاشی، از امام صادق (ع):

اجلی که غیر مسمی است اجل معلقی است که از آن هر چه را خدا بخواهد پیش می آید و اما اجل مسمی، اجلی است که خداوند اگر بخواهد مقدرش کند در هر شب قدری برای مدت یک سال یعنی تا رسیدن شب قدر دیگر آن را نازل می فرماید.

از همان منبع، از تفسیر عیاشی، از ابی عبدالله (ع):

اجل اول اجلی است که خداوند ملائکه و فرستادگان انبیاء را بر آن آگاه کرده و اجل دوم اجلی است که آن را از دسترسی علم خلایق پنهان داشته است.

وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَ جَهْرَکُمْ وَ یَعْلَمُ ما تَکْسِبُونَ (۳)

وَ ما تَأْتیهِمْ مِنْ آیَةٍ مِنْ آیاتِ رَبِّهِمْ إِلاَّ کانُوا عَنْها مُعْرِضینَ (۴)

فَقَدْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ فَسَوْفَ یَأْتیهِمْ أَنْباءُ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ (۵)

أَ لَمْ یَرَوْا

ص :۵۲۲

۱- رعد۳۹

كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَيْهِمْ مِدْراراً وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ (۶)

وَ لَوْ نَزَّلْنا عَلَيْكَ كِتاباً فِي قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ مُبِينٌ (۷)

وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لا يُنْظَرُونَ (۸)

وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ (۹)

وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۱۰)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۱۱)

قُلْ لِمَنْ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (۱۲)

وَ لَهُ ما سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳)

قُلْ أَ غَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۴)

قُلْ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵)

مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۱۶)

وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ (۱۷)

وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱۸)

قُلْ أَيُّ شَيْ‏ءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ أَ إِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرى قُلْ لا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ وَ إِنَّنِي بَرِي‏ءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۱۹)

الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (۲۰)

اوست خداوند در آسمانها و در زمین؛ پنهان و آشکار شما را می داند؛ و از آنچه (انجام می دهید و) به دست می آورید، با خبر است (۳) هیچ نشانه و آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی آید، مگر اینکه از آن رویگردان می شوند! (۴) آنان، حق را هنگامی که سراغشان آمد، تکذیب کردند! ولی بزودی خبر آنچه را به باد مسخره می گرفتند، به آنان می رسد؛ (و از نتایج کار خود، آگاه می شوند) (۵) آیا ندیدند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟! اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند؛

و) قـدرتهایی به آنها داده بودیم که به شـما ندادیم؛ بارانهای پی درپی برای آنها فرسـتادیم؛ و از زیر (آبادیهای) آنها، نهرها را جـاری ساختیم؛ (اما هنگامی که سرکشـی و طغیان کردنـد،) آنان را بخاطر گناهانشان نابود کردیم؛ و جمعیت دیگری بعـد از آنان پدید آوردیم (۶) (حتی) اگر ما نامه ای روی صـفحه ای بر تو نازل کنیم و (علاوه بر دیدن و خواندن،) آن را با دستهای خود لمس کنند، باز کافران می گویند: «این، چیزی جز یک سـحر آشکار نیست» ! (۷) (از بهانه های آنها این بود که) گفتند: «چرا فرشته ای بر او نازل نشده (تا او را در دعوت مردم به سوی خدا همراهی کند؟!)» ولی اگر فرشته ای بفرستیم، (و موضوع، جنبه حسـی و شـهود پیـدا کنـد،) کار تمام می شود؛ (یعنی اگر مخالفت کننـد،) دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد (و همه هلاک می شوند) (۸) و اگر او را فرشـته ای قرارمی دادیم، حتمـا وی را بصورت انسـانی درمی آوردیم؛ (باز به پنـدار آنان،) کار را بر آنها مشتبه می ساختیم؛ همان طور که آنها کار را بر دیگران مشتبه می سازند! (۹) (با این حال، نگران نباش!) جمعی از پیامبران پیش از تو را اسـتهزا کردند؛ اما سرانجام، آنچه را مسخره می کردند، دامانشان را می گرفت؛ (و عذاب الهی بر آنها فرود آمد) (۱۰) بگو: «روی زمین گردش کنیـد! سـپس بنگریـد سـرانجام تکـذیب کننـدگان آیات الهی چه شد؟!» (۱۱) بگو: «آنچه در آسـمانها و زمین است، از آن کیست؟» بگو: «از آن خداست؛ رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده؛ (و به همین دلیل،) بطور قطع همه شما را در روز قیامت، که در آن شک و

تردیـدی نیست، گرد خواهـد آورد. (آری،) فقـط کسـانی که سـرمایه هـای وجـود خویش را از دست داده و گرفتـار خسـران شدند، ایمان نمی آورند (۱۲) و برای اوسـت آنچه در شب و روز قرار دارد؛ و او، شـنوا و دانـاست (۱۳) بگو: «آیا غیر خدا را ولی خود انتخاب کنم؟! (خدایی) که آفریننده آسـمانها و زمین است؛ اوست که روزی می دهد و از کسی روزی نمی گیرد. » بگو: «من مـأمورم که نخستین مسـلمان باشم؛ و (خداونـد به من دسـتور داده که) از مشـرکان نباش!» (۱۴) بگـو: «من (نیز) اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روزی بزرگ [= روز رسـتاخیز] می ترسم! (۱۵) آن کس که در آن روز، مجازات الهی به او نرسد، خداوند او را مشمول رحمت خویش ساخته؛ و این همان پیروزی آشکار است» (۱۶) اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیـچ کس جز او نمی توانـد آن را برطرف سـازد! و اگر خیری به تو رسانـد، او بر همه چیز تواناست؛ (و از قـدرت او، هرگونه نیکی سـاخته است) (۱۷) اوست که بر بنـدگان خود، قـاهر و مسـلط است؛ و اوست حکیم آگاه! (۱۸) بگو: «بالاترین گواهی، گواهی کیست؟» (و خودت پاسخ بده و) بگو: «خداوند، گواه میان من و شـماست؛ و (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن بر من وحی شـده، تـا شـما و تمـام کسـانی را که این قرآن به آنهـا می رسـد، بیم دهم (و از مخـالفت خـدا فرمان خـدا بترسانم). آیا براستی شـما گواهی می دهیـد که معبودان دیگری بـا خـداست؟!» بگو: «من هرگز چنین گواهی نمی دهم» . بگو: «اوست تنها معبود یگانه؛ و من از آنچه برای او شریک قرارمی دهید، بیزارم!» (۱۹) آنان که کتاب آسمانی به ایشان داده ایم، بخوبی او [= پیامبر] را می شناسـند، همان گونه که فرزنـدان خود را می شناسـند؛ فقط کسانی که سـرمایه وجود خود را از دست داده انـد، ایمان نمی آورند (۲۰)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۱)

و کیست سـتمکارتر از آن کس که بر خـدا دروغ بسـته یا آیات او را تکـذیب نموده بی تردید سـتمکاران رسـتگار نمی شوند (۲۱)

☼ نکته:

بعضـی از فرق عـامه (اهـل سـنت) معتقدنـد: «این آیه علاوه بر بت پرسـتان منطبق بر معتقـدین به شـفاعت نیز هست و هر کس پیغمبر(ص) و معصومین (ع) را درباره حاجتی از حوائج دنیا و آخرت خود شفیعِ درگاه خدا قرار دهد نیز مشرک است» .

در پاسـخ به این گروه، بایـد به آیاتی از قرآن کریم رجوع کرد که شـفاعت به غیر خـدا را تأیید می کنند از جمله آیه شـریفه: «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه» = «کیست که بدون اذن او در درگاهش شفاعت کند» (بقره ۲۵۵). و یا آیه: «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَإِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» = «چیزهایی که مشـرکین آنها را به جای خـدا معبود خود گرفته اند مالک شـفاعت نیستند، مگر علمایی که به حق شهادت داده باشند» (زخرف ۸۶). و یا آیه: «و جئنا بک علی هؤلاء شهیداً» = «و تو را (ای رسول) به منظور شهادت بر اینان بیاوریم» (نسا ۴۰). و یا آیه: «لتکونوا شهداء علی الناس» = «تا آنکه شما گواهانی بر مردم بوده باشید» (۱).

۱- بقره ۱۴۳

وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲)

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ (۲۳)

انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴)

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها حَتَّى إِذا جاؤُكَ يُجادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلَّا أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۵)

وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ (۲۶)

وَ لَوْ تَرى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقالُوا يا لَيْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۷)

بَلْ بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (۲۸)

وَ قالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَياتُنَا الدُّنْيا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۲۹)

وَ لَوْ تَرى إِذْ وُقِفُوا عَلى رَبِّهِمْ قالَ أَ لَيْسَ هذا بِالْحَقِّ قالُوا بَلى وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۰)

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذا جاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قالُوا يا حَسْرَتَنا عَلى ما فَرَّطْنا فِيها وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلى ظُهُورِهِمْ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ (۳۱)

وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۳۲)

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لا يُكَذِّبُونَكَ وَ لكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآياتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۳۳)

وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلى ما كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّى أَتاهُمْ نَصْرُنا وَ لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ (۳۴)

وَ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْراضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِي السَّماءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدى فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِينَ (۳۵)

إِنَّما يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۳۶)

وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۳۷)

آن روز که همه آنها را محشور می کنیم؛ سپس به مشرکان می گوییم: «معبودهایتان، که همتای خدا می پنداشتید، کجایند؟» (چرا به یاری شما نمی شتابند؟!) (۲۲) سپس پاسخ و عذر آنها، چیزی جز این نیست که می گویند: «به خداوندی که

پروردگار ماست سوگند که ما مشرک نبودیم!» (۲۳) ببین چگونه به خودشان (نیز) دروغ می گوینـد و آنچه را بدروغ همتای خـدا می پنداشـتند، از دست می دهند! (۲۴) پـاره ای از آنهـا به (سـخنان) تو، گوش فرامی دهنـد؛ ولی بر دلهـای آنان پرده ها افکنـده ایم تا آن را نفهمنـد؛ و در گوش آنها، سـنگینی قرار داده ایم. و (آنها بقـدری لجوجند که) اگر تمام نشانه های حق را ببینند، ایمان نمی آورند؛ تا آنجا که وقتی به سراغ تو می آیند که با تو پرخاشگری کنند، کافران می گویند: «اینها فقط افسانه های پیشینیان است!» (۲۵) آنهـا دیگران را از آن بازمی دارنـد؛ و خود نیز از آن دوری می کننـد؛ آنها جز خود را هلاک نمی کننـد، ولی نمی فهمند! (۲۶) کاش (حال آنها را) هنگامی که در برابر آتش (دوزخ) ایستاده انـد، ببینی! می گوینـد: ای کاش (بار دیگر، به دنیا) بازگردانـده می شـدیم و آیات پروردگارمان را تکـذیب نمی کردیم و از مؤمنان می بودیم! (۲۷) (آنها در واقع پشیمان نیستند،) بلکه اعمال و نیاتی را که قبلاً پنهان می کردنـد، در برابر آنها آشکار شـده (و به وحشت افتاده اند). و اگر بازگردنـد، به همان اعمالی که از آن نهی شـده بودنـد بازمی گردند؛ آنها دروغگویانند (۲۸) آنها گفتنـد: «چیزی جز این زنـدگی دنیای ما نیست؛ و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!» (۲۹) اگر آنها را به هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان ایستاده انـد، ببینی! (به آنهـا) می گویـد: «آیـا این حق نیست؟» می گوینـد: «آری، قسم به پروردگارمان (حق است!)» می گویـد: «پس مجازات را بچشید به سزای آنچه انکار می کردید!» (۳۰) آنها که لقای پروردگار را تکـذیب کردند، مسلما زیان دیدند؛ (و این تکذیب، ادامه می یابد) تا هنگامی که

ص: ۵۲۵

ناگهان قیامت به سراغشان بیاید؛ می گویند: «ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاهی کردیم!» و آنها (بار سنگین) گناهانشان را بر دوش می کشند؛ چه بد باری بر دوش خواهند داشت! (۳۱) زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست! و سرای آخرت، برای آنها که پرهیزگارند، بهتر است! آیا نمی اندیشید؟! (۳۲) ما می دانیم که گفتار آنها، تو را غمگین می کند؛ ولی (غم مخور! و بدان که) آنها تو را تکذیب نمی کنند؛ بلکه ظالمان، آیات خدا را انکار می نمایند (۳۳) پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند؛ و در برابر تکذیبها، صبر و استقامت کردند؛ و (در این راه،) آزار دیدند، تا هنگامی که یاری ما به آنها رسید. (تو نیز چنین باش! و این، یکی از سنتهای الهی است؛) و هیچ چیز نمی تواند سنن خدا را تغییر دهد؛ و اخبار پیامبران به تو رسیده است (۳۴) و اگر اعراض آنها بر تو سنگین است، چنانچه بتوانی نقبی در زمین بزنی، یا نردبانی به آسمان بگذاری (و اعماق زمین و آسمانها را جستجو کنی، چنین کن) تا آیه (و نشانه دیگری) برای آنها بیاوری! (ولی بدان که این لجوجان، ایمان نمی آورند!) اما اگر خدا بخواهد، آنها را (به اجبار) بر هدایت جمع خواهد کرد. (ولی هدایت اجباری، چه سودی دارد؟) پس هرگز از جاهلان مباش! (۳۵) تنها کسانی (دعوت تو را) می پذیرند که گوش شنوا دارند؛ اما مردگان (و آنها که روح انسانی را از دست داده اند، ایمان نمی آورند؛ و) خدا آنها را (در قیامت) برمی انگیزد؛ سپس به سوی او، بازمی گردند (۳۶) و گفتند: «چرا نشانه (و معجزه ای) از طرف پروردگارش بر او نازل نمی شود؟!» بگو: «خداوند، قادر است که نشانه ای نازل کند؛ ولی بیشتر آنها نمی دانند!» (۳۷)

وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (۳۸)

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند مگر آنکه آنها [نیز] گروه هایی مانند شما هستند ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده ایم سپس [همه] به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید (۳۸)

چند نکته از تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۱۲ تا ۱۳۰:

نکته اول: حیوانات هم مثل انسان احکامی دارند، خیر و شر و عدالت و ظلم را تشخیص می دهند و دلیل آن هم وجود اختلاف از نظر خلق و نرمی و خشونت در بین حیواناتِ هم نوع مثل خروس و قوچ و غیره است.

نکته دوم: نه تنها حیوانات بلکه آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و جن و سنگها و بت ها و سایر شرکایی که مردم آنها را پرستش می کنند و حتی طلا و نقره ای که انفاق نکنند همه محشور خواهند شد چنانکه می فرماید: «ثم الی ربهم یحشرون» و «و اذا الوحوش حشرت» (کورت۵) و «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» (ابراهیم۴۸) و «و جمع الشمس و القمر» (۱).

نکته سوم: علت حشر موجودات دو چیز است:

۱ - انعام نیکوکار

۱- قیامت۹

۲ – انتقام از ظالم: «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ» (۱).

نکته چهارم: هر چند حیوانات در شعور و اراده با انسان مساوی نیستند ولی آنها نیز شعور دارند. چنانکه می فرماید: «حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيها النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يحْطِمَنَّكُمْ سُلَيمَ ... » = «تا آنکه رسیدند کنار وادی مورچگان، مورچه ای بانگ برداشت که هان ای مورچگان به لانه های خود وارد شوید زنهار که سلیمان و لشکریانش شما را از روی غفلت پایمال نکنند» (نمل ۱۸). و می فرماید: «فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ ... » = «هدهد به سلیمان گفت: من به مطلبی برخوردم که تو تا کنون از آن بی خبر بوده ای و ... » (نمل ۲۲)

نکته پنجم: ضمیر «هم» در «ثم الی ربهم یحشرون» مخصوص صاحبان عقل و شعور است که درباره حیوانات به کار رفته است و نفرموده: «الی ربها».

وَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُماتِ مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَ مَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (۳۹)

قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَ غَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ (۴۰)

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شاءَ وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِكُونَ (۴۱)

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (۴۲)

فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۴۳)

فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْ ءٍ حَتَّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ (۴۴)

فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ (۴۵)

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ (۴۶)

قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ (۴۷)

وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلينَ إِلاَّ مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸)

وَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا يَمَسُّهُمُ الْعَذابُ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ (۴۹)

قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدي خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ ما يُوحى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصيرُ أَ فَلا تَتَفَكَّرُونَ (۵۰)

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذينَ يَخافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لا شَفيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۵۱)

وَ لا تَطْرُدِ الَّذينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُريدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَيْكَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَيْ ءٍ وَ ما مِنْ حِسابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمينَ (۵۲)

وَ كَذلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَ هؤُلاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنا أَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرينَ (۵۳)

وَ إِذا جاءَكَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ

۱- سجده ۲۲

أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكَمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۴)

وَ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ وَ لِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ (۵۵)

قُلْ إِنِّى نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لا أَتَّبِعُ أَهْواءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۵۶)

قُلْ إِنِّى عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّى وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ ما عِنْدِى ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ (۵۷)

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِى ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِىَ الْأَمْرُ بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (۵۸)

آنها که آیات ما را تکـذیب کردنـد، کرها و لالهایی هستند که در تاریکیها قرار دارنـد. هر کس را خـدا بخواهـد (و مستحق باشد،) گمراه می کند؛ و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند،) بر راه راست قرار خواهد داد (۳۹) بگو: «به من خبر دهید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید، یا رستاخیز برپا شود، آیا (برای حل مشکلات خود،) غیر خدا را می خوانید اگر راست می گویید؟!» (۴۰) (نـه،) بلکه تنهـا او را می خوانیـد! و او اگر بخواهـد، مشکلی را که بخاطر آن او را خوانـده ایـد، برطرف می سازد؛ و آنچه را (امروز) همتای خـدا قرارمی دهید، (در آن روز) فراموش خواهید کرد (۴۱) ما به سوی امتهایی که پیش از تو بودنـد، (پیامبرانی) فرستادیم؛ (و هنگامی که با این پیامبران به مخالفت برخاستند،) آنها را با شـدت و رنـج و ناراحتی مواجه ساختیم؛ شایـد (بیـدار شونـد و در برابر حق،) خضوع کنند و تسلیم گردند! (۴۲) چرا هنگـامی که مجازات ما به آنان رسید، (خضوع نکردند و) تسلیم نشدند؟! بلکه دلهای آنها قساوت پیدا کرد؛ و شیطان، هر کاری را که می کردند، در نظرشان زینت داد! (۴۳) (آری،) هنگـامی که (انـدرزها سودی نبخشید، و) آنچه را به آنها یادآوری شـده بود فراموش کردنـد، درهای همه چیز (از نعمتهـا) را به روی آنهـا گشودیم؛ تـا (کاملاً) خوشحال شدنـد (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مأیوس شدنـد؛ (و درهای امیـد به روی آنها بسته شد) (۴۴) و (به این ترتیب،) دنبـاله (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند، قطع شد. و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است (۴۵) بگو: «به من خبر دهیـد اگر خداونـد، گوش و چشـمهایتان را بگیرد و بر دلهای شـما مهر نهد (که چیزی را نفهمید)، چه کسـی جز خداست که آنهـا را به شـما بدهـد؟!» ببین چگونه آیـات را به گونه های مختلف برای آنها شـرح می دهیم، سپس آنها روی می گرداننـد! (۴۶) بگو: «به من خبر دهیـد اگر عذاب خدا بطور ناگهانی (و پنهانی) یا آشکارا به سراغ شـما بیاید، آیا جز جمعیت ستمکار هلاک می شونـد؟!» (۴۷) مـا پیـامبران را، جز (به عنوان) بشـارت دهنـده و بیم دهنـده، نمی فرستیم؛ آنهـا که ایمـان بیاورنـد و (خویشتن را) اصلاح کننـد، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند (۴۸) و آنها که آیات ما را تکـذیب کردنـد، عـذاب (پروردگار) بخاطر نافرمانیها به آنان می رسد (۴۹) بگو: «من نمی گویم خزاین خدا نزد من است؛ و من، (جز آنچه خدا به من بیاموزد،) از غیب آگاه نیستم! و به شما نمی گویم من فرشته ام؛ تنها از آنچه به من وحی می شود پیروی می کنم. » بگو: «آیا نابینا و بینا مساویند؟! پس چرا نمی اندیشید؟!» (۵۰) و به وسیله آن (قرآن)، کسانی را که از روز حشر و رستاخیز می ترسند، بیم ده! (روزی که در آن،) یاور و سرپرست و شفاعت کننده ای جز او [= خدا] ندارند؛ شاید پرهیزگاری پیشه کنند! (۵۱) و کسـانی را که صـبح و شام خـدا را می خواننـد و جز ذات پاک او نظری ندارنـد، از خود دور مکن! نه چیزی از حساب آنها بر توست و نه چیزی از حساب تو بر آنهـا! اگر آنها را طرد کنی، از ستمگران خواهی بود! (۵۲) و این چنین بعضـی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم (توانگران را بوسیله فقیران)؛ تا بگویند: «آیا اینها هستند که خداوند از میان ما (برگزیده، و) بر آنها منت

گذارده (و نعمت ایمان بخشیده است؟!» آیا خداوند، شاکران را بهتر نمی شناسد؟! (۵۳) هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو: «سلام بر شما پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است» (۵۴) و این چنین

آیات را برمی شمریم، (تا حقیقت بر شما روشن شود،) و راه گناهکاران آشکار گردد (۵۵) بگو: «من از پرستش کسانی که غیر از خدا می خوانید، نهی شده ام!» بگو: «من از هوی و هوسهای شما، پیروی نمی کنم؛ اگر چنین کنم، گمراه شده ام؛ و از هدایت یافتگان نخواهم بود!» (۵۶) بگو: «من دلیل روشنی از پروردگارم دارم؛ و شما آن را تکذیب کرده اید! آنچه شما درباره آن (از نزول عذاب الهی) عجله دارید، به دست من نیست !حکم و فرمان، تنها از آن خداست! حق را از باطل جدا می کند و او بهترین جداکننده (حق از باطل) است» (۵۷) بگو: «اگر آنچه درباره آن عجله دارید نزد من بود، (و به درخواست شما ترتیب اثر می دادم، عذاب الهی بر شما نازل می گشت؛) و کار میان من و شما پایان گرفته بود؛ ولی خداوند ظالمان را بهتر می شناسد (و بموقع مجازات می کند)» (۵۸)

وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ **(۵۹)** و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن را نمی داند و آنچه در خشکی و دریاست می داند و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر [اینکه] آن را می داند و هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است (۵۹)

در تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۳۵، از حضرت رسول (ص):

مفاتیح (کلیدهای) غیب پنج است و جز خدا کسی از آن اطلاع ندارد: ۱– کسی نمی داند فردا به چه حوادثی آبستن است مگر خدای متعال.

۲ – کسی نمی داند رحم زنان چه وقت جنین و بار خود را می اندازد جز او.

۳ – کسی نمی داند چه وقت باران می بارد جز او.

۴ – کسی نمی داند که در چه سرزمینی مرگش فرا می رسد، تنها خداست که می داند مرگ هر کسی در کجا واقع می شود.

۵ – کسی نمی داند چه وقت قیامت بر پا می گردد مگر خدای تبارک و تعالی.

توجه: این روایت نیاز به توضیح دارد که در ذیلِ آیه (لقمان۳۴) در بحثِ ۵ امر آمده است.

در تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۳۶، از عیاشی، از امام صادق (ع):

مقصود از «ورقه» جنین ناتمامی است که سقط شود و مقصود از «حبه» فرزند و مراد از «ظلمات الارض» رحم مادران است و «رطب» به معنای فرزندی است که زنده به دنیا آید و «یابس» کودکی است که رحم آن را سقط کند و همه اینها در کتاب مبین است.

وَ هُوَ الَّذی یَتَوَفّاکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فیهِ لِیُقْضی أَجَلٌ مُسَمًّی ثُمَّ إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۰)

وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ (۶۱)

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ أَلا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبِينَ (۶۲)

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ

ظُلماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً لَئِنْ أَنْجانا مِنْ هذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۳)

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْها وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۶۴)

قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۶۵)

وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۶۶)

لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۶۷)

وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۶۸)

وَ ما عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَيْ ءٍ وَ لكِنْ ذِكْرى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۶۹)

وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِما كَسَبَتْ لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لا يُؤْخَذْ مِنْها أُولئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِما كَسَبُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰)

قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُنا وَ لا يَضُرُّنا وَ نُرَدُّ عَلى أَعْقابِنا بَعْدَ إِذْ هَدانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّياطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرانَ لَهُ أَصْحابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدى وَ أُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِينَ (۷۱)

وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ اتَّقُوهُ وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۲)

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۷۳)

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْناماً آلِهَةً إِنِّي أَراكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (۷۴)

وَ كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۷۵)

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ (۷۶)

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۷)

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّي هذا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّي بَرِي ءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۷۸)

إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ (۷۹)

وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ قالَ أَ تُحاجُّونِّی فِی اللَّهِ وَ قَدْ هَدانِ وَ لا أَخافُ ما تُشْرِکُونَ بِهِ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ رَبِّی شَیْئاً وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْماً أَ فَلا تَتَذَکَّرُونَ (۸۰)

وَ کَیْفَ أَخافُ ما أَشْرَکْتُمْ وَ لا تَخافُونَ أَنَّکُمْ أَشْرَکْتُمْ بِاللَّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ عَلَیْکُمْ سُلْطاناً فَأَیُّ الْفَریقَیْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱)

الَّذینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إیمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲)

وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهیمَ عَلی قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ إِنَّ رَبَّکَ حَکیمٌ عَلیمٌ (۸۳)

وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ کُلاًّ هَدَیْنا وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ (۸۴)

او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب) می گیرد؛ و از آنچه در روز کرده اید، با خبر است؛ سپس در روز شما را (از خواب) برمی انگیزد؛ و (این وضع همچنان ادامه می یابد) تا سرآمد معینی فرا رسد؛ سپس بازگشت شما به سوی اوست؛ و سپس شما را از آنچه عمل می کردید، با خبر می سازد (۶۰) او بر بندگان خود تسلط کامل دارد؛ و مراقبانی بر شما می گمارد؛ تا زمانی

ص :۵۳۰

که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (در این موقع،) فرستادگان ما جان او را می گیرند؛ و آنها (در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان،) کوتاهی نمی کنند (۶۱) سپس (تمام بندگان) به سوی خدا، که مولای حقیقی آنهاست، بازمی گردند. بدانید که حکم و داوری، مخصوص اوست؛ و او، سریعترین حسابگران است! (۶۲) بگو: «چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا رهایی می بخشد؟ در حالی که او را با حالت تضرع (و آشکارا) و در پنهانی می خوانید؛ (و می گویید:) اگر از این (خطرات و ظلمتها) ما را رهایی می بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود» (۶۳) بگو: «خداوند شما را از اینها و از هر مشکل و ناراحتی، نجات می دهد؛ باز هم شما برای او شریک قرار می دهید! (و راه کفر می پویید)» (۶۴) بگو: «او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد؛ یا بصورت دسته های پراکنده شما را با هم بیامیزد؛ و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما بوسیله دیگری بچشاند. » ببین چگونه آیات گوناگون را (برای آنها) بازگو می کنیم! شاید بفهمند (و بازگردند)! (۶۵) قوم و جمعیت تو، آن (آیات الهی) را تکذیب و انکار کردند، در حالی که حق است! (به آنها) بگو: «من مسئول (ایمان آوردن) شما نیستم! (وظیفه من، تنها ابلاغ رسالت است، نه اجبار شما بر ایمان)» (۶۶) هر خبری (که خداوند به شما داده،) سرانجام قرارگاهی دارد، (و در موعد خود انجام میگیرد.) و بزودی خواهید دانست! (۶۷) هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند! و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یادآمدن با این جمعیت ستمگر منشین! (۶۸) و (اگر) افراد با تقوا (برای ارشاد و اندرز با آنها بنشینند)، چیزی از حساب (و گناه) آنها بر ایشان نیست؛ ولی (این کار، باید تنها) برای یادآوری آنها باشد، شاید (بشنوند و) تقوی پیشه کنند! (۶۹) و رها کن کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا، آنها را مغرور ساخته و با این (قرآن)، به آنها یادآوری نما، تا گرفتار (عواقب شوم) اعمال خود نشوند! (و در قیامت) جز خدا، نه یاوری دارند و نه شفاعت کننده ای! و (چنین کسی) هر گونه عوضی بپردازد، از او پذیرفته نخواهد شد؛ آنها کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده اند که خود انجام داده اند؛ نوشابه ای از آب سوزان برای آنهاست؛ و عذاب دردناکی بخاطر اینکه کفر می ورزیدند (و آیات الهی را انکار) می کردند (۷۰) بگو: «آیا غیر از خدا، چیزی را بخوانیم (و عبادت کنیم) که نه سودی به حال ما دارد، نه زیانی؛ و (به این ترتیب،) به عقب برگردیم بعد از آنکه خداوند ما را هدایت کرده است؟! همانند کسی که بر اثر وسوسه های شیطان، در روی زمین راه را گم کرده و سرگردان مانده است؛ در حالی که یارانی هم دارد که او را به هدایت دعوت می کنند (و می گویند:) به سوی ما بیا!» بگو: «تنها هدایت خداوند، هدایت است؛ و ما دستور داديم که تسلیم پروردگار عالمیان باشیم (۷۱) و (نیز به ما فرمان داده شده به) اینکه: نماز را برپا دارید! و از او بپرهیزید! و تنها اوست که به سویش محشور خواهید شد» (۷۲) اوست که آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و آن روز که (به هر چیز) می گوید: «موجود باش!» موجود می شود؛ سخن او، حق است؛ و در آن روز که در «صور» دمیده می شود، حکومت مخصوص اوست، از پنهان و آشکار با خبر است و اوست حکیم و آگاه (۷۳) (به خاطر بیاورید) هنگامی را که ابراهیم به پدرش [= عمویش] «آزر» گفت: «آیا بتهائی را معبودان خود انتخاب می کنی؟! من، تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می بینم» (۷۴) و این چنین، ملکوت آسمانها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ (تا به آن استدلال کند،) و اهل یقین گردد (۷۵) هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره ای مشاهده کرد، گفت: «این خدای من است؟» اما هنگامی که غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم !» (۷۶) و هنگامی که ماه را دید که (سینه افق را) می شکافد، گفت: «این خدای من است؟» اما هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: «اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، مسلما از گروه گمراهان خواهم بود» (۷۷) و هنگامی که خورشید را دید که (سینه افق را) می شکافت، گفت: «این خدای من است؟ این (که از همه) بزرگتر است!» اما هنگامی که غروب کرد،

گفت: «ای قوم من از شریکهایی

ص: ۵۳۱

که شما (برای خدا) می سازید، بیزارم! (۷۸) من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم؛ و از مشرکان نیستم! (۷۹) ولی قوم او [= ابراهیم]، با وی به گفتگو و ستیز پرداختند؛ گفت: آیا درباره خدا با من گفتگو و ستیز می کنید؟! در حالی که خداوند، مرا با دلایل روشن هدایت کرده؛ و من از آنچه شما همتای (خدا) قرار می دهید، نمی ترسم (و به من زیانی نمی رسانند)! مگر پروردگارم چیزی را بخواهد! وسعت آگاهی پروردگارم همه چیز را در برمی گیرد؛ آیا متذکر (و بیدار) نمی شوید؟! (۸۰) چگونه من از بتهای شما بترسم؟! در حالی که شما از این نمی ترسید که برای خدا، همتایی قرار داده اید که هیچ گونه دلیلی درباره آن، بر شما نازل نکرده است! (راست بگویید) کدام یک از این دو دسته (بت پرستان و خداپرستان)، شایسته تر به ایمنی (از مجازات) هستند اگر می دانید؟! (۸۱) (آری،) آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن آنهاست؛ و آنها هدایت یافتگانند!» (۸۲) اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم! درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته بدانیم،) بالا می بریم؛ پروردگار تو، حکیم و داناست (۸۳) و اسحاق و یعقوب را به او [= ابراهیم] بخشیدیم؛ و هر دو را هدایت کردیم؛ و نوح را (نیز) پیش از آن هدایت نمودیم؛ و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم)؛ این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! (۸۴)

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى و اِلياسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ (۸۵)

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند (۸۵)

☼ نکته:

در این آیه شریفه، خداوند متعال دخترزادگان را هم اولاد و ذریه حقیقی می داند چرا که حضرت عیسی (ع) را به ذریه نوح (ع) متصل می کند چون از طرف حضرت مریم (س) به نوح (ع) می رسد. بنابراین امامان اهل بیت (ع) نیز به همین طریق به حضرت رسول (ص) رسیده پس ذریه و اولاد آن حضرت (ص) هستند و از طرفی هم به حضرت نوح (ع) می رسند.

در تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۹۳، از شیخ کلینی رضوان الله علیه، از حضرت ابی جعفر (ع):

ای ابی الجارود! مردم درباره حسن (ع) و حسین (ع) به شما چه می گویند؟ عرض کردم عقیده ما را در این که آن دو بزرگوار فرزندان رسول خدایند انکار می کنند، فرمود: شما علیه ایشان به چه دلیلی تمسک می جویید؟ عرض کردم: به فرموده خدای تعالی که درباره عیسی بن مریم (ع) فرموده: «و من ذریته داوود و سلیمان ... نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی» و با اینکه عیسی (ع) پدر نداشت او را ذریه نوح (ع) خوانده، حضرت فرمود: ایشان در جواب این استدلال شما چه می گویند؟ عرض کردم می گویند عیسی (ع) را ذریه نوح (ع) نامیدن، دلیل بر این نیست که هر دخترزاده ای ذریه و فرزند محسوب می شود. برای اینکه عیسی جزو استثنائات

خلقت است، لذا از آن جایی که پدر نداشته تا از مسیر صلب به نوح (ع) بپیوندد، ناگزیر قرآن او را از راه رحم، ذریه نوح (ع) دانسته. فرمود: شما در جواب چه می گویید؟ عرض کردم: ما به آیه: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ ... » (آل عمران۶۱) استدلال می کنیم. فرمود: ایشان چه می گویند؟ عرض کردم می گویند: در کلام عرب بسا می شود که گوینده، فرزندانِ غیر را، فرزند خود می نامد، حضرت فرمود: اینک من دلیلی از قرآن کریم به شما می آموزم که بر حسبِ آن دلیل حسن (ع) و حسین (ع) از صلب رسول خدایند و کسی آن دلیل را انکار نمی کند مگر این که کافر می شود، پرسیدم: فدایت شوم آن دلیل در کجای قرآن است؟ فرمود: آیه: «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم ... و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم» سپس فرمود: ای ابا جارود! آیا رسول خدا (ص) می توانست با همسران حسنین (ع) ازدواج کند؟ اگر مخالفین بگویند: آری می توانست قطعاً دروغ گفته و فاسق شده اند و اگر اعتراف کنند به این که نمی توانست، پس اعتراف کرده اند به این که حسنین (ع) از صلب پیغمبر (ص) اند.

وَ إِسْماعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كلاًّ فَضَّلْنا عَلَى الْعالَمِينَ (۸۶)

وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸۷)

ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدى بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۸۸)

أُولئِكَ الَّذينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنا بِها قَوْماً لَيْسُوا بِها بِكافِرِينَ (۸۹)

أُولئِكَ الَّذينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرى لِلْعالَمِينَ (۹۰)

وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ على بَشَرٍ مِنْ شَيْ ءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتابَ الَّذى جاءَ بِهِ مُوسى نُوراً وَ هُدىً لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطِيسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ كَثيراً وَ عُلِّمْتُمْ ما لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لا آباؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فى خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (۹۱)

وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى وَ مَنْ حَوْلَها وَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ (۹۲)

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ قالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْ ءٌ وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَوْ تَرى إِذِ الظَّالِمُونَ فى غَمَراتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلائِكَةُ باسِطُوا أَيْديهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آياتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (۹۳)

وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ وَ ما نَرى مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ الَّذينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فيكُمْ شُرَكاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۹۴)

و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را؛ و همه را بر جهانیان برتری دادیم

(۸۶) و از پـدران و فرزنـدان و برادران آنهـا (افرادی را برتری دادیـم) و برگزیـدیم و به راه راست، هـدایت نمـودیم (۸۷) این، هدایت خداست؛ که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می کند! و اگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده انـد، نـابود می گردد (و نتیجه ای از آن نمی گیرنـد) (۸۸) آنهـا کسـانی هسـتند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم؛ و اگر (بفرض) نسبت به آن کفر ورزنـد، (آیین حق زمین نمی مانـد؛ زیرا) کسان دیگری را نگاهبان آن می سازیم که نسبت به آن، کافر نیستند (۸۹) آنها کسانی هسـتند که خداونـد هـدایتشان کرده؛ پس به هـدایت آنان اقتدا کن! (و) بگو: «در برابر این (رسالت و تبلیغ)، پاداشـی از شـما نمی طلبم! این (رسالت)، چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست! (این وظیفه مـن است)» (۹۰) آنها خـدا را درست نشـناختند که گفتنـد: «خـدا، هیـچ چیز بر هیچ انسانی، نفرسـتاده است!» بگو: «چه کسـی کتـابی را که موسـی آورد، نـازل کرد؟! کتـابی که برای مردم، نـور و هـدایت بود؛ ۱۰اما شـما) آن را بصورت پراکنـده قرارمی دهید؛ قسـمتی را آشکار و قسمت زیادی را پنهان می دارید؛ و مطالبی به شما تعلیم داده شده که نه شما و نه پدرانتان، از آن با خبر نبودید!» بگو: «خدا!» سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت آمیزشان رها کن، تا بازی کنند! (۹۱) و این کتابی است که ما آن را نـازل کردیـم؛ کتـابی اسـت پربرکـت، که آنچه را پیش از آن آمـده، تصـدیق می کنـد؛ (آن را فرسـتادیم تـا مردم را به پاداشـهای الهی، بشارت دهی،) و تا (اهل) ام القری [= مکه] و کسانی را که گرد آن هستند، بترسانی! (یقین بدان) آنها که به آخرت ایمان دارند و به آن ایمان می آورند؛ و بر نمازهای خویش، مراقبت می کنند! (۹۲) چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خـدا ببندد، یا بگوید: «بر من، وحی فرسـتاده شده» ، در حالی که به او وحی نشده است و کسـی که بگوید: «من نیز هماننـد آنچه خـدا نازل کرده است، نازل می کنم» ؟! و اگر ببینی هنگامی که (این) ظالمان در شدایـد مرگ فرو رفته اند و فرشـتگان دسـتها را گشوده، به آنان می گویند: «جان خود را خارج سازید! امروز در برابر دروغهایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدیـد، مجازات خوارکننـده ای خواهیـد دید» ! (به حال آنها تأسف خواهی خورد) (۹۳) و (روز قیامت به آنها گفته می شود:) همه شـما تنها به سوی ما بازگشت نمودیـد، همان گونه که روز اول شـما را آفریـدیم! و آنچه را به شـما بخشـیده بودیم، پشت سـر گذاردید! و شـفیعانی را که شریک در شفاعت خود می پنداشتید، با شما نمی بینیم! پیوندهای شما بریده شده است؛ و تمام آنچه را تکیه گاه خود تصور می کردید، از شما دور و گم شده اند! (۹۴)

إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمُ اللّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ **(۹۵)** خدا شکافنده دانه و هسـته است زنـده را از مرده و مرده را از زنـده بیرون می آورد چنین است خـدای شـما پس چگونه [از حق] منحرف می شوید (۹۵)

در تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۶، از کافی، از امام صادق (ع):

وقتی خـدایتعالی خواست آدم را بیافرینـد، جبرئیل را در اولین ساعت از روز جمعه فرسـتاد و جبرئیل به قبضه ی دست راسـتش که همه مسافت بین آسمانِ دنیا و آسمان هفتم را قبضه می کرد، از هر آسمانی کمی خاک برداشت و به قبضه ی دست چپش که تـا زمین هفتم می رسـید از هر زمین، قبضه ای برداشت، آنگاه به امر پروردگار قبضه ی اولی را در دست راست و قبضه ی دومی را در دست چپ خود نگاه داشت آن گاه آن گل را دو قسمت کرده قدری از زمین و قدری از

آسمانها در هر قسمت ریخت، آن موقع خدای تعالی به آن گلی که در دست راست او بود فرمود: رسولان و انبیاء و صدیقان و مؤمنان و شهدا و هر آن کس که من کرامتش را بخواهم از تو خواهد بود. و آن چه را که فرمود واجب و حتمی شد. پس به آن گلی که در دست چپ او بود فرمود: جبارها و مشرکین و منافقین و شیطانها و هر که من بدبختی اش را بخواهم از تو خواهد بود و آنچه را که فرمود بر ایشان حتمی گردید، آن گاه این دو طینت به هم آمیخته شدند و مقصود از آیه شریفه: «ان الله فالق الحب و النوی» ، همین جریان است، چه مراد از «حب» طینت مؤمن است که خداوند محبت خود را در آن جای داد و مراد از «نوی» طینت کافر است که از هر خیری دور است، چون کلمه «نوی» از ماده «ن ا ی» است که به معنای دوری است. و همچنین آیه شریفه: «یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی» نیز راجع به این مطلب است و مقصود از «حی» مؤمنی است که از طینت کافر به وجود می آید. و مقصود از «میت» کافری است که از طینت مؤمن موجود می شود. و خلاصه اینکه مراد از «حی» مؤمن و مراد از «میت» کافر است. و همچنین آیه: «او من کان میتاً فاحییناه» که مقصود از مرگ اختلاط طینت مؤمن با طینت کافر و مقصود از «زنده شدن» جدا شدن همان طینت است از طینت دیگر، آری خداوند، مؤمن را در هنگام ولادت از ظلمت به سوی نور بیرون می آورد و به همین نحو کافر را که در نور بود از نور به سوی ظلمت خارج می سازد. این است معنای آیه شریفه: «لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین» .

فَالِقُ الإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ **(۹۶)** شکافنده صبح است و شب را برای آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده این اندازه گیری آن توانای داناست (۹۶)

در تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۷، از عیاشی، از امام رضا (ع): خداوند شب را سکن قرار داد و زنان را هم سکن قرار داد و به همین جهت هم خوابی با زنان و اطعامِ طعام در شب سنت شد.

در تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۸، از عیاشی، از امام صادق (ع):

در شب، زفاف کنید، چون خداوند شب را سکن قرار داده و در شب در پی حوائج برنیایید.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۵۸۷، از امام باقر (ع):

در شب به دنبال حوائج و خواسته های خود مباش، زیرا شب تیره و تار است.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۵۸۷، از امام سجاد (ع): در شب تا قبل از طلوع فجر ذبح نکنید، خداوند شب را برای هر موجود و هر ذی حیاتی مایه آسایش و آرامش قرار داده است.

وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۹۷)

او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکیهای خشکی و دریا، به وسیله آنها راه یابید! ما نشانه ها(ی خود) را برای کسانی که می دانند، (و اهل فکر و اندیشه اند) بیان داشتیم! (۹۷)

وَهُوَ الَّذِیَ أَنشَأَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ **(۹۸)**

و او همان کسی است که شما را از یک تن پدید آورد پس [برای شما] قرارگاه و محل امانتی [مقرر کرد] بی تردید ما آیات [خود] را برای مردمی که می فهمند به روشنی بیان کرده ایم (۹۸)

در تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۸، از حضرت ابی الحسن (ع): خداوند انبیاء را بر نبوت آفریده و آنان جز انبیاء نتوانند بود و مؤمنین را هم بر ایمان آفریده، آنان نیز جز مؤمنان نتوانند بود، به مردمی دیگر ایمان را به عاریت داده که اگر خواست تا به آخر برای ایشان باقی می گذارد و اگر نخواست از آنان می ستاند و در این باره است که می فرماید: «فمستقر و مستودع» آنگاه فرمود: ایمان فلانی مستودع بود که خداوند وقتی دید که به ما دروغ بست از او باز گرفت.

از همان منبع، از امام صادق (ع):

«مستقر» آن نطفه ای است که از اصلاب تا به رحم با داشتن ایمان رسیده باشد و مستودع آن نطفه ای است که هنوز در رحمی قرار نگرفته باشد چه این چنین نطفه معلوم نیست تا موقع قرار گرفتن در رحم ایمانش باقی بماند ممکن است به خاطر بعضی از عوامل از او سلب شود.

وَ هُوَ الَّذی أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ نَباتَ کُلِّ شَیْ ءٍ فَأَخْرَجْنا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَراکِباً وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِها قِنْوانٌ دانِیَهٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنابٍ وَ الزَّیْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُشْتَبِهاً وَ غَیْرَ مُتَشابِهٍ انْظُرُوا إِلی ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ

وَ يَنْعِهِ إِنَّ فی ذلِكُمْ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٩٩)

وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَناتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يَصِفُونَ (١٠٠)

بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ (١٠١)

ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْ‌ءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ‌ءٍ وَكِيلٌ (١٠٢)

لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (١٠٣)

قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْها وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (١٠۴)

وَ كَذلِكَ نُصَرِّفُ الْآياتِ وَ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (١٠۵)

اتَّبِعْ ما أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (١٠۶)

وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَكُوا وَ ما جَعَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (١٠٧)

وَ لا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (١٠٨)

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لَئِنْ جاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِها قُلْ إِنَّمَا الْآياتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ ما يُشْعِرُكُمْ أَنَّها إِذا جاءَتْ لا يُؤْمِنُونَ (١٠٩)

او كسى است كه از آسمان، آبى نازل كرد و به وسيله آن، گياهان گوناگون رويانديم؛ و از آن، ساقه ها و شاخه هاى سبز، خارج ساختيم؛ و از آنها دانه هاى متراكم و از شكوفه نخل، شكوفه هايى با رشته هاى باريك بيرون فرستاديم؛ و باغهايى از انواع انگور و زيتون و انار، (گاه) شبيه به يكديگر و (گاه) بى شباهت! هنگامى كه ميوه مى دهد، به ميوه آن و طرز رسيدنش بنگريد كه در آن، نشانه هايى براى افراد باايمان است! (٩٩) آنان براى خدا همتايانى از جن قرار دادند، در حالى كه خداوند همه آنها را آفريده است؛ و براى خدا، به دروغ و از روى جهل، پسران و دخترانى ساختند؛ منزه است خدا و برتر است از آنچه توصيف مى كنند! (١٠٠) او پديد آورنده آسمانها و زمين است؛ چگونه ممكن است فرزندى داشته باشد؟! حال آنكه همسرى نداشته و همه چيز را آفريده؛ و او به همه چيز داناست (١٠١) (آرى،) اين است پروردگار شما! هيچ معبودى جز او نيست؛ آفريدگار همه چيز است؛ او را بپرستيد و او نگهبان و مدبر همه موجودات است (١٠٢) چشمها او را نمى بينند؛ ولى او همه چشمها را مى بيند؛ و او بخشنده (انواع نعمتها و با خبر از دقايق موجودات،) و آگاه (از همه) چيز است (١٠٣) دلايل روشن از طرف پروردگارتان براى شما آمد؛ كسى كه (حق را) ببيند، به سود خود اوست؛ و كسى كه از ديدن آن چشم بپوشد، به زيان خودش مى باشد؛ و من نگاهبان شما نيستم (١٠۴) و اين چنين آيات را تشريح مى كنيم؛ بگذار آنها بگويند: «تو درس خوانده اى» ! مى خواهيم آن را براى كسانى كه آماده درك حقايقند، روشن سازيم (١٠۵) از آنچه كه از سوى پروردگارت بر تو وحى شده، پيروى كن! هيچ معبودى جز او نيست! و از مشركان، روى بگردان! (١٠۶) اگر خدا مى خواست، (همه به اجبار

ایمان می آوردنـد،) و هیچ یک مشـرک نمی شدند؛ و ما تو را مسؤول (اعمال) آنها قرار نداده ایم؛ و وظیفه نداری آنها را (به ایمان) مجبور سازی! (۱۰۷) (به معبود) کسانی که غیر خدا را می خوانند دشـنام ندهید، مبادا آنها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خـدا را دشـنام دهند! این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان است؛ و آنها را از آنچه عمل می کردنـد، آگاه می سازد (و پاداش و کیفر می دهد) (۱۰۸) با نهایت اصرار، به خدا سوگند یاد کردند که اگر نشـانه ای [= معجزه ای] برای آنـان بیایـد، حتماً به آن ایمـان می آورنـد؛ بگو: «معجزات فقط از سوی خـداست (و در اختیار من نیست که به میل شـما معجزه ای بیاورم)؛ و شـما از کجا می دانید که هرگاه معجزه ای بیاید (ایمان می آورند؟ خیر،) ایمان نمی آورند!» (۱۰۹)

جزء هشتم ازآیه ۱۱۰ انعام تا آیه۸۷ اعراف

ص: ۵۳۷

وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ كَما لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فى طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱۰)

وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتى وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَىْ ءٍ قُبُلًا ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (۱۱۱)

وَ كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ (۱۱۲)

وَ لِتَصْغى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا ما هُمْ مُقْتَرِفُونَ (۱۱۳)

أَ فَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغى حَكَماً وَ هُوَ الَّذى أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتابَ مُفَصَّلاً وَ الَّذينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرينَ (۱۱۴)

و ما دلها و چشمهای آنها را واژگونه می سازیم؛ (آری آنها ایمان نمی آورند) همان گونه که در آغاز، به آن ایمان نیاوردند! و آنان را در حال طغیان و سرکشی، به خود وامی گذاریم تا سرگردان شوند! (۱۱۰) (و حتی) اگر فرشتگان را بر آنها نازل می کردیم و مردگان با آنان سخن می گفتند و همه چیز را در برابر آنها جمع می نمودیم، هرگز ایمان نمی آوردند؛ مگر آنکه خدا بخواهد! ولی بیشتر آنها نمی دانند! (۱۱۱) این چنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم؛ آنها بطور سری (و درگوشی) سخنان فریبنده و بی اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر می گفتند؛ و اگر پروردگارت می خواست، چنین نمی کردند؛ (و می توانست جلو آنها را بگیرد؛ ولی اجبار سودی ندارد.) بنابر این، آنها و تهمتهایشان را به حال خود واگذار! (۱۱۲) نتیجه (وسوسه های شیطان و تبلیغات شیطان صفتان) این خواهد شد که دلهای منکران قیامت، به آنها متمایل گردد؛ و به آن راضی شوند؛ و هر گناهی که بخواهند، انجام دهند! (۱۱۳) (با این حال،) آیا غیر خدا را به داوری طلبم؟! در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را، که همه چیز در آن آمده، به سوی شما فرستاده است؛ و کسانی که به آنها کتاب آسمانی داده ایم می دانند این کتاب، بحق از طرف پروردگارت نازل شده؛ بنابر این از تردیدکنندگان مباش! (۱۱۴)

در تاریخ الامم و الملوك، مشهور به تاریخ طبری (محمد بن جریر طبری) ج ۲، ص ۶۱۹، آمده است:

ابوبکر می گوید که ای کاش ۳ کار را ترك می کردم و انجام نمی دادم:

۱ – ای کاش به خانه فاطمه (سلام الله علیها) کاری نداشتم و آن را نمی گشودم، اگر چه با اعلان جنگ آن را بر من بسته بودند.

۲ – ای کاش (فجائه سلمی) را می کشتم و یا آزادش می کردم ولی او را به آتش نمی سوزاندم.

۳ – و ای کاش در روز سقیفه، کار را بر عهده یکی از آن دو مرد، عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح، می گذاشتم تا او امیر می شد و من وزیر می شدم.

توجه: منابع زیادی از اهل سنت، گواه بر صادر شدن این جملات از ابی بکر می باشند. منابع زیر (با اختلاف کمی در الفاظ) بیانگر این ندامت از قول ابوبکر می باشند:

السقیفه و فدک - الجوهری - ص ۴۳ و ص ۷۵/شرح نهج البلاغه - ابن أبی الحدید - ج ۲ - ص ۴۶ -۴۷/ شرح نهج البلاغه - ابن أبی الحدید - ج ۶ - ص ۵۱/شرح نهج البلاغه - ابن أبی الحدید - ج ۲۰ -

ص :۵۳۸

ص ۲۴/تاریخ مدینه دمشق - ابن عساکر - ج ۳۰ - ص ۴۱۸ – ۴۱۹ – ۴۲۰ – ۴۲۱ – ۴۲۲ - ۴۲۳/میزان الاعتدال - الذهبی - ج ۳ - ص ۱۰۸ – ۱۰۹/لسان المیزان - ابن حجر - ج ۴ - ص ۱۸۸ – ۱۸۹/العقد الفرید بن عبد ربه - ج ۴ - ص ۲۵۰ یا ج ۴ - ص ۹۰ (چاپهای دیگر)/الامامه و السیاسه - ابن قتیبه الدینوری، تحقیق الزینی - ج ۱ - ص ۲۴ /الامامه و السیاسه - ابن قتیبه الدینوری، تحقیق الشیری - ج ۱ - ص ۳۶/تاریخ الیعقوبی - ج ۲ - ص ۱۳۷/تاریخ الإسلام - الذهبی - ج ۳ - ص ۱۱۷ - ۱۱۸/ المعجم الکبیر - الطبرانی - ج ۱ - ص ۶۲/ الأحادیث المختاره - ابی عبد الله الحنبلی - ج ۱ - ص ۸۷/ (وی راجع به این روایت می گوید: و هذا حدیث حسن عن ابی بکر ... یعنی حدیث فوق از قول ابی بکر درست است)/کنز العمال المتقی الهندی - ج ۵ - ص ۶۳۱ – ۶۳۳/ الاموال - ابو عبید - ج ۱ - ص ۳۰۴ / مروج الذهب – المسعودی - ج ۲ - ص ۳۰۱ –و ...

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۱، ص ۶۱۹و۶۲۱، چ۲، از امام صادق (ع):

وقتی ابوبکر فدک را از حضرت فاطمه (س) منع کرد، امیرالمؤمنین (ع) به مسجد آمدند در حالی که ابوبکر نشسته و مردم در اطرافش بودند، حضرت (ع) به ابوبکر فرمود: اگر در دست مسلمین مالی باشد و من ادعا کنم آن مال تعلق به من دارد از چه کسی بینه و شاهد می خواهی؟ ابوبکر گفت: از شما. امام (ع) فرمود: حال اگر در دست من مالی باشد و مسلمین آن را ادعا کنند آیا از من شاهد می خواهی؟!!! ابوبکر سکوت کرد. عمر گفت: این ملکْ غنیمتِ مسلمین است. امیرالمؤمنین (ع) به ابوبکر فرمود: آیا به قرآنْ قول خدایتعالی اقرار داری؟ ابوبکر گفت: آری. حضرت (ع) فرمود: آیا این آیه شریفه: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» در شأنِ ما بوده یا غیرِ ما؟ ابوبکر گفت: در شأن شماست. فرمود: اگر دو شاهد از مسلمین شهادت دهند که فاطمه (س) مرتکبِ فحشا شده چه خواهی کرد؟ ابوبکر گفت: بر او حد جاری می کنم. فرمود: در این صورت تو کافری، چون حق عزوجل شهادت به طهارتِ این بانو داده و تو شهادتِ خدا را رد کرده و شهادتِ غیرش را پذیرفته ای. مردم گریه کردند و متفرق شدند ...

از همان منبع، ص ۷۵، از پیامبر اکرم (ص): کسی که امام جماعتی گردد و در میان آن جماعت شخصِ اعلم تری باشد، کارِ آن جماعت تا روزِ قیامت به زوال و انحطاط می گراید.

ص: ۵۳۹

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لاَّ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۱۵)

و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییر دهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست (۱۱۵)

در تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۹۶، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

در تفسیر آیه: «و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا» فرمود: مقصود کلمه «لا اله الا الله» است.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع):

امام در همان موقعی هم که در شکم مادر است گفتگوها را می شنود و وقتی به دنیا می آید بین دو کتفش نوشته شده: «و تمت کلمه ... » و هر گاه زمام امر به دست او افتد خداوند عمودی از نور برایش قرار می دهد و با آن نور می بیند آنچه را که اهل هر شهری عمل می کنند.

وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ (۱۱۶)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدينَ (۱۱۷)

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآياتِهِ مُؤْمِنينَ (۱۱۸)

وَ ما لَكُمْ أَلاَّ تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ ما حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلاَّ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِنَّ كَثيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدينَ (۱۱۹)

وَ ذَرُوا ظاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَهُ إِنَّ الَّذينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِما كانُوا يَقْتَرِفُونَ (۱۲۰)

وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ الشَّياطينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (۱۲۱)

أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْكافِرينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۲)

وَ كَذلِكَ جَعَلْنا في كُلِّ قَرْيَةٍ أَكابِرَ مُجْرِميها لِيَمْكُرُوا فيها وَ ما يَمْكُرُونَ إِلاَّ بِأَنْفُسِهِمْ وَ ما يَشْعُرُونَ (۱۲۳)

اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند؛ (زیرا) آنها تنها از گمان پیروی می نمایند و تخمین و حدس (واهی) می زنند (۱۱۶) پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه گشته اند، آگاهتر است؛ و همچنین از کسانی که هدایت یافته اند (۱۱۷) از (گوشت) آنچه نام خدا (هنگام سر بریدن) بر آن گفته شده، بخورید (و غیر

از آن نخورید) اگر به آیات او ایمان دارید! (۱۱۸) چرا از چیزها [= گوشتها]ئی که نام خدا بر آنها برده شده نمی خورید؟! در حالی که آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است! مگر اینکه ناچار باشید؛ (که در این صورت، خوردن از گوشت آن حیوانات جایز است.) و بسیاری از مردم، به خاطر هوی و هوس و بی دانشی، (دیگران را) گمراه می سازند؛ و پروردگارت، تجاوزکاران را بهتر می شناسد (۱۱۹) گناهان آشکار و پنهان را رها کنید! زیرا کسانی که گناه می کنند، بزودی در برابر آنچه مرتکب می شدند، مجازات خواهند شد (۱۲۰) و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید! این کار گناه است؛ و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند؛ اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود! (۱۲۱) آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم

ص: ۵۴۰

که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کافران، اعمال (زشتی) که انجام می دادند، تزیین شده (و زیبا جلوه کرده) است (۱۲۲) و (نیز) این گونه در هر شهر و آبادی، بزرگان گنهکاری قرار دادیم؛ (افرادی که همه گونه قدرت در اختیارشان گذاردیم؛ اما آنها سوء استفاده کرده و راه خطا پیش گرفتند؛) و سرانجام کارشان این شد که به مکر (و فریب مردم) پرداختند؛ ولی تنها خودشان را فریب می دهند و نمی فهمند! (۱۲۳)

وَإِذَا جَآءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللّهِ اَللّهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ اَجْرَمُواْ صَغَارٌ عِندَ اللّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُواْ يَمْكُرُونَ (۱۲۴)

و چون معجزه ای برایشان بیاید می گویند هرگز ایمان نمی آوریم تا اینکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد به زودی کسانی را که مرتکب گناه شدند به [سزای] آنکه نیرنگ می کردند در پیشگاه خدا خواری و شکنجه ای سخت خواهد رسید (۱۲۴)

☼ نکته:

«آیه» به معنی «معجزه» است. چون اگر معنی «آیه» بود بعد از آن می بایست می فرمود بشنوید نه اینکه، کلمه «آمدن» بیاید. به عبارتی این آیه شریفه، آیه تکوینی است نه آیه قرآنی.

☼ نکته:

آیاتی که معجزه پیامبر (ص) را بیان می کند عبارتند از: ۱– همین آیه (آیه ۱۲۴ سوره انعام).

۲ – «اقتربت الساعه و انشق القمر» (قمر ۱).

۳ – «وَإِنْ يرَوْا آيةً يعْرِضُوا وَيقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» (قمر ۲). که در آیه اول «آیه» به معنای معجزه است که گفته شد. در آیه دوم هم شکافتن ماه که یک معجزه است را بیان می کند. و در آیه سوم هم «آیه» به معنی معجزه است نه آیه قرآنی چون بعد از کلمه آیه، کلمه دیدن آمده است که مبین معجزه است که می توان آن را دید.

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ (۱۲۵)

وَ هذا صِراطُ رَبِّكَ مُسْتَقيماً قَدْ فَصَّلْنَا الْآياتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶)

لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۷)

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَميعاً يا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَ قالَ أَوْلِياؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنا أَجَلَنَا

الَّذی أَجَّلْتَ لَنا قالَ النَّارُ مَثْواکُمْ خالِدینَ فیها إِلاَّ ما شاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّکَ حَکیمٌ عَلیمٌ (١٢٨)

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای (پذیرش) اسلام، گشاده می سازد؛ و آن کس را که بخاطر اعمال خلافش بخواهد گمراه سازد، سینه اش را آنچنان تنگ می کند که گویا می خواهد به آسمان بالا برود؛ این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد! (١٢٥) و این راه مستقیم (و سنت جاویدان) پروردگار توست؛ ما آیات خود را برای کسانی که پند می گیرند، بیان کردیم! (١٢۶) برای آنها (در بهشت) خانه امن و امان

ص: ۵۴۱

نزد پروردگارشان خواهد بود؛ و او، ولی و یاور آنهاست بخاطر اعمال (نیکی) که انجام می دادند (۱۲۷) در آن روز که (خدا) همه آنها را جمع و محشور می سازد، (می گوید:) ای جمعیت شیاطین و جن! شما افراد زیادی از انسانها را گمراه ساختید! دوستان و پیروان آنها از میان انسانها می گویند: «پروردگارا! هر یک از ما دو گروه [= پیشوایان و پیروان گمراه] از دیگری استفاده کردیم؛ (ما به لذات هوس آلود و زودگذر رسیدیم؛ و آنها بر ما حکومت کردند؛) و به اجلی که برای ما مقرر داشته بودی رسیدیم» (خداوند) می گوید: «آتش جایگاه شماست؛ جاودانه در آن خواهید ماند، مگر آنچه خدا بخواهد» پروردگار تو حکیم و داناست (۱۲۸)

وَكَذَلِكَ نُوَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ **(۱۲۹)** و این گونه برخی از ستمکاران را به [کیفر] آنچه به دست می آورند سرپرست برخی دیگر می گردانیم (۱۲۹)

در تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۳۰، از قمی، از معصوم (ع):

هر کس اولیاء ستمکاران را دوست بدارد ما او را در قیامت با ستمکاران محشور می کنیم.

از همان منبع، از کافی، از امام باقر (ع):

خداوند هیچ وقت از ظالمی انتقام نکشیده مگر به دست ظالمی دیگر.

☼ مؤلف:

ممکن است عده ای به این روایت اشکال کرده، بگویند: «اگر ظالم به دست ظالمی دیگر کشته و مظلوم واقع شود پس کشته شدنِ کفار به دست اولیاءِ الهی چه مفهومی دارد؟»

در پاسخ باید گفت: اولیای الهی هیچ گاه بر کسی ظلم و ستم روا نداشته اند و اگر هم با آنها نبرد کرده اند با عدالت و در محدوده اوامر عادلانه ی الهی و آن هم به نفع خودِ آنها بوده است، چون مانعِ ادامه ظلم آنها شده اند و از آن جایی که اولیاءِ الهی از چارچوب حق، تجاوز نمی کنند لذا هیچ گاه ظلمی از جانب اولیاءِ الهی نمی بینند، پس مشمول روایت نمی شوند، اما اگر با ظالمی مثل خودشان مبارزه کنند، چون آن ظالم از حدود الهی تجاوز خواهد کرد مثل کشتن زن و بچه و غیره به همین خاطر مظلوم واقع شده و این مظلومیت، مشابه همان ظلمهایی است که در گذشته از آنها سر زده است، که باید از شخصی ظالم سر بزنند نه از اولیای الهی. خلاصه اینکه هر کس ظلم کند و بنا بر مصلحتِ الهی باید در این دنیا، عین ظلمش را ببیند، خداوند سبحان هم ظالمی را مثلِ خودش که انجام آن اعمالِ ظالمانه برایش میسر باشد بر او غالب می کند. (والله اعلم).

یـا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آياتی وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هـذا قالُوا شَهِدْنا عَلی أَنْفُسِنا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ شَهِدُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كانُوا كافِرِينَ (۱۳۰)

ذلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ

الْقُرى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها غافِلُونَ (١٣١)

وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ ما رَبُّكَ بِغافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (١٣٢)

وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ ما يَشاءُ كَما أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ (١٣٣)

إِنَّ ما تُوعَدُونَ لَآتٍ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (١٣۴)

قُلْ يا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنِّي عامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (١٣۵)

وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعامِ نَصِيباً فَقالُوا هذا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هذا لِشُرَكائِنا فَما كانَ لِشُرَكائِهِمْ فَلا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ ما كانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلى شُرَكائِهِمْ ساءَ ما يَحْكُمُونَ (١٣۶)

وَ كَذلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلادِهِمْ شُرَكاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ (١٣٧)

وَ قالُوا هذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لا يَطْعَمُها إِلاَّ مَنْ نَشاءُ بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها وَ أَنْعامٌ لا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِراءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُونَ (١٣٨)

وَ قالُوا ما فِي بُطُونِ هذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُكُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلى أَزْواجِنا وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (١٣٩)

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلادَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِراءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ (١۴٠)

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشابِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (١۴١)

وَ مِنَ الْأَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (١۴٢)

ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (١۴٣)

وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهذا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (١۴۴)

قُلْ لا أَجِدُ فِي ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١۴۵)

وَ عَلَى الَّذينَ هادُوا حَرَّمْنا كُلَّ ذى ظُفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُما إِلاَّ ما حَمَلَتْ ظُهُورُهُما أَوِ الْحَوايا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ (۱۴۶)

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ واسِعَةٍ وَ لا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمينَ (۱۴۷)

سَيَقُولُ الَّذينَ أَشْرَكُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَكْنا وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمْنا مِنْ شَيْ ءٍ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذاقُوا بَأْسَنا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ تَخْرُصُونَ (۱۴۸)

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعينَ (۱۴۹)

قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَكُمُ الَّذينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لا تَتَّبِعْ

أَهْواءَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (١٥٠)

قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (١٥١)

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتيمِ إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْميزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (١٥٢)

وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبيلِهِ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (١٥٣)

ثُمَّ آتَيْنا مُوسَی الْكِتابَ تَماماً عَلَی الَّذی أَحْسَنَ وَ تَفْصيلاً لِكُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (١٥٤)

وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (١٥٥)

أَنْ تَقُولُوا إِنَّما أُنْزِلَ الْكِتابُ عَلی طائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنا وَ إِنْ كُنَّا عَنْ دِراسَتِهِمْ لَغافِلينَ (١٥٦)

أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتابُ لَكُنَّا أَهْدی مِنْهُمْ فَقَدْ جاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآياتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْها سَنَجْزِی الَّذينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آياتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما كانُوا يَصْدِفُونَ (١٥٧)

(در آن روز به آنها می گوید:) ای گروه جن و انس! آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بازگو می کردند و شما را از ملاقات چنین روزی بیم می دادند؟! آنها می گویند: «بر ضد خودمان گواهی می دهیم؛ (آری،) ما بد کردیم)» و زندگی (پر زرق و برق) دنیا آنها را فریب داد؛ و به زیان خود گواهی می دهند که کافر بودند! (١٣٠) این بخاطر آن است که پروردگارت هیچ گاه (مردم) شهرها و آبادیها را بخاطر ستمهایشان در حال غفلت و بی خبری هلاک نمی کند. (بلکه قبلاً رسولانی برای آنها می فرستد) (١٣١) و برای هر یک (از این دو دسته)، درجات (و مراتبی) است از آنچه عمل کردند؛ و پروردگارت از اعمالی که انجام می دهند، غافل نیست (١٣٢) پروردگارت بی نیاز و مهربان است؛ (پس به کسی ستم نمی کند؛ بلکه همه، نتیجه اعمال خود را می گیرند؛) اگر بخواهد، همه شما را می برد؛ سپس هر کس را بخواهد جانشین شما می سازد؛ همان طور که شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد (١٣٣) آنچه به شما وعده داده می شود، یقیناً می آید؛ و شما نمی توانید (خدا را) ناتوان سازید (و از عدالت و کیفر او فرار کنید)! (١٣٤) بگو: «ای قوم من! هر کار در قدرت دارید بکنید! من (هم به وظیفه خود) عمل می کنم؛ اما بزودی خواهید دانست چه کسی سرانجام نیک خواهد داشت (و پیروزی با چه کسی است! اما) به یقین، ظالمان رستگار نخواهند شد!» (١٣٥) آنها [= مشرکان] سهمی از آنچه خداوند از زراعت و چهارپایان آفریده، برای او قرار دادند؛ (و سهمی برای بتها!) و بگمان خود گفتند: «این مال خداست! و این هم مال شرکای ما [= یعنی بتها] است!» آنچه مال شرکای آنها بود، به خدا نمی رسید؛ ولی آنچه مال خدا بود، به شرکایشان می رسید! (آری، اگر سهم بتها با کمبودی مواجه می شد، مال خدا را به بتها می دادند؛ اما عکس آن را مجاز نمی دانستند!) چه بد حکم می کنند (که علاوه بر شرک، حتی خدا را کمتر از بتها می دانند)! (١٣٦) همین گونه شرکای آنها [= بتها]، قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند؛ (کودکان خود را قربانی بتها می کردند و افتخار می نمودند!) سرانجام آنها را به

هلاکت افکندنـد؛ و آیینشان را بر آنان مشـتبه ساختنـد. و اگر خدا می خواست، چنین نمی کردند؛ (زیرا می توانست جلو آنان را بگیرد؛ ولی اجبار سودی نـدارد) بنابراین، آنها و تهمتهایشان را به حال خود واگـذار (و به آنها اعتنا مکن)! (۱۳۷) و گفتند: «این قسـمت از چهارپایـان و زراعت (که مخصوص بتهـاست، برای همه) ممنوع است؛ و جز کسـانی که مـا بخواهیم -به گمان آنها- نباید از آن بخورند! و (اینها) چهارپایانی است که سوارشدن بر

آنهـا (بر مـا) حرام شـده است!» و (نیز) چهارپایـانی (بود) که (هنگـام ذبـح،) نام خـدا را بر آن نمی برنـد و به خـدا دروغ می بسـتند؛ (و می گفتنـد: «این احکام، همه از ناحیه اوست») بزودی (خدا) کیفر افتراهای آنها را می دهد! (۱۳۸) و گفتند: «آنچه (از بچه) در شـکم این حیوانـات است، مخصوص مردان ماست؛ و بر همسـران ما حرام است! اما اگر مرده باشـد [= مرده متولد شود]، همگی در آن شریکند» بزودی (خدا) کیفر این توصیف (و احکام دروغین) آنها را می دهد؛ او حکیم و داناست (۱۳۹) به یقین آنها که فرزنـدان خود را از روی جهل و نادانی کشـتند، گرفتار خسـران شدنـد؛ (زیرا) آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، بر خود تحریم کردنـد؛ و بر خـدا افترا بسـتند. آنها گمراه شدنـد؛ و (هرگز) هـدایت نیافته بودند (۱۴۰) اوست که باغهای معروش [= باغهـایی که درختـانش روی داربست هـا قرار دارد] و باغهـای غیرمعروش [= باغهایی که نیاز به داربست نـدارد] را آفریـد؛ همچنین نخـل و انواع زراعت را، که از نظر میوه و طعم بـا هم متفاوتنـد؛ و (نیز) درخت زیتون و انار را، که از جهتی با هم شبیه و از جهتی تفـاوت دارنـد؛ (برگ و ساختمـان ظاهریشان شبیه یکـدیگر است، در حالی که طعم میوه آنها متفاوت می باشد) از میوه آن، به هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید! و حق آن را به هنگام درو، بپردازید! و اسراف نکنید، که خداوند مسـرفان را دوست ندارد! (۱۴۱) (او کسـی است که) از چهارپایـان، برای شـما حیوانـات باربر و حیوانات کوچک (برای منافع دیگر) آفرید؛ از آنچه به شـما روزی داده است، بخورید! و از گامهای شـیطان پیروی ننمایید، که او دشـمن آشکار شـماست! (۱۴۲) هشت جفت از چهارپایان (برای شـما) آفرید؛ از میش دو جفت و از بز دو جفت؛ بگو: «آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده، یـا مـاده هـا را؟ یـا آنچه شـکم مـاده هـا در برگرفته؟ اگر راست می گوییـد (و بر تحریم اینها دلیلی داریـد)، به من خبر دهید!» (۱۴۳) و از شتر یـک جفت و از گـاو هم یـک جفت (برای شـما آفریـد)؛ بگو: «کـدامیک از اینهـا را خـدا حرام کرده است؟ نرها یا ماده ها را؟ یا آنچه را شـکم ماده ها دربرگرفته؟ یا هنگامی که خدا شما را به این موضوع توصیه کرد، شما گواه (بر این تحریم) بودیـد؟! پس چه کسـی سـتمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچ گاه سـتمگران را هدایت نمی کند» (۱۴۴) بگو: «در آنچه بر من وحی شـده، هیچ غذای حرامی نمی یابم؛ بجز اینکه مردار باشـد، یـا خونی که (از بـدن حیوان) بیرون ریخته، یـا گوشت خوک -که اینهـا همه پلیدنـد- یا حیوانی که به گناه، هنگام سر بریدن، نام غیر خدا [= نام بتها] بر آن برده شده است. » اما کسی که مضطر (به خوردن این محرمات) شود، بی آنکه خواهـان لـذت باشـد و یـا زیـاده روی کنـد (گنـاهی بر او نیست)؛ زیرا پروردگـارت، آمرزنـده مهربان است (۱۴۵) و بر یهودیـان، هر حیوان نـاخن دار [= حیوانـاتی که سم یکپارچه دارنـد] را حرام کردیم؛ و از گاو و گوسـفند، پیه و چربیشان را بر آنـان تحریم نمودیم؛ مگر چربیهـایی که بر پشت آنها قرار دارد و یا در دو طرف پهلوها و یا آنها که با اسـتخوان آمیخته است؛ این را بخاطر سـتمی که می کردنـد به آنها کیفر دادیم؛ و ما راست می گوییم (۱۴۶) اگر تو را تکـذیب کنند (و این حقایق را نپذیرنـد)، به آنها بگو: «پروردگـار شـما، رحمت گسترده ای دارد؛ اما مجازات او هم از مجرمان دفع شدنی نیست! (و اگر ادامه دهید کیفر شما حتمی است) (۱۴۷) بزودی مشـرکان (برای تبرئه خویش) می گویند: «اگر خدا می خواست، نه ما مشـرک می شـدیم و نه پـدران مـا؛ و نه چیزی را تحریم می کردیم!» کسـانی که پیش از آنهـا بودنـد نیز، همین گـونه دروغ می گفتنـد؛ و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشـیدند. بگو: «آیا دلیل روشـنی (بر این موضوع) دارید؟ پس آن را به ما نشان دهید؟ شـما فقط از پندارهای بی اساس پیروی می کنید و تخمینهای نابجا می زنید» (۱۴۸) بگو: «دلیل رسا (و قاطع) برای خداست (دلیلی که برای هیچ کس بهانه ای باقی نمی گذارد). و اگر او بخواهد، همه شـما را (به اجبار) هدایت می کند. (ولی چون هدایت اجباری بی ثمر اسـت، ایـن کـار را نمی کنـد)» (۱۴۹) بگـو: «گـواهـان خـود را، کـه گـواهی می دهنـد خداونـد اینهـا را حرام کرده است، بیاوریـد!» اگر آنها (به دروغ) گواهی دهنـد، تو با آنان (همصـدا نشو! و) گواهی نده! و از هوی و هوس کسانی که آیات ما را

تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان ندارند و برای

ص: ۵۴۵

خدا شریک قائلند، پیروی مکن! (۱۵۰) بگو: «بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانتان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر بحق (و از روی استحقاق)؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید! (۱۵۱) و به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح)، نزدیک نشوید، تا به حد رشد خود برسد! و حق پیمانه و وزن را بعدالت ادا کنید! - هیچ کس را، جز بمقدار تواناییش، تکلیف نمی کنیم- و هنگامی که سخنی می گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشد و به پیمان خدا وفا کنید، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، تا متذکر شوید! (۱۵۲) این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید!» (۱۵۳) سپس به موسی کتاب (آسمانی) دادیم؛ (و نعمت خود را) بر آنها که نیکوکار بودند، کامل کردیم؛ و همه چیز را (که مورد نیاز آنها بود، در آن) روشن ساختیم؛ کتابی که مایه هدایت و رحمت بود؛ شاید به لقای پروردگارشان (و روز رستاخیز)، ایمان بیاورند! (۱۵۴) و این کتابی است پر برکت، که ما (بر تو) نازل کردیم؛ از آن پیروی کنید، و پرهیزگاری پیشه نمائید، باشد که مورد رحمت (خدا) قرار گیرید! (۱۵۵) (ما این کتاب را با این امتیازات نازل کردیم) تا نگویید: «کتاب آسمانی تنها بر دو طایفه پیش از ما [= یهود و نصاری] نازل شده بود؛ و ما از بحث و بررسی آنها بی خبر بودیم» ! (۱۵۶) یا نگویید: «اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می شد، از آنها هدایت یافته تر بودیم» ! اینک آیات و دلایل روشن از جانب پروردگارتان و هدایت و رحمت برای شما آمد! پس، چه کسی ستمکارتر است از کسی که آیات خدا را تکذیب کرده و از آن روی گردانده است؟! اما بزودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، بخاطر همین اعراض بی دلیلشان، مجازات شدید خواهیم کرد! (۱۵۷)

هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلآئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لاَ يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انتَظِرُواْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ (۱۵۸)

آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند یا پروردگارت بیاید یا پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید [اما] روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت [پدید] آید کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده ایمان آوردنش سود نمی بخشد بگو منتظر باشید که ما [هم] منتظریم (۱۵۸)

در تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۸۲، از عیاشی، از امام صادق (ع): مقصود از این آیات طلوع آفتاب از مغرب و خروج جنبنده زمین و پدید آمدن دود است که انسان اگر به گناه اصرار ورزد و عمل ایمانی به جا نیاورد و این آیه ها ظاهر شود ایمانش سودی نخواهد داشت.

در المیزان، ج ۱۴، ص ۲۸۴، از برهان، از امام صادق (ع): همواره در روی زمین از ناحیه پروردگار

حجتی که حلال و حرام خدا را بشناسد و به راه خدا دعوت کند بوده و خواهد بود و این رابطه بین خدا و خلق هیچ وقت در زمین قطع نمی شود مگر چهل روز مانده به قیامت که در آن چهل روز خداوند حجت خود را از زمین بر می دارد. در آن روزهاست که در توبه به روی گناهکاران بسته می شود و ایمان آوردن در آن ایام بی فایده است، گنه کاران و کفاری که تا آن روز توبه نکرده و ایمان نیاورده اند از بدترین خلقند و کسانی هستند که قیامت بر آنها قیام می کند.

در نهج البلاغه، ص ۶۵۱، ح۱۱۴، از امام علی (ع): هرگاه نیکوکاری بر روزگار و مردم آن غالب آید، اگر کسی به دیگری گمان بد برد، در حالی که از او عمل زشتی آشکار نشده ستمکار است و اگر بدی بر زمانه و مردم آن غالب شود و کسی به دیگری خوش گمان باشد، خود را فریب داده.

إِنَّ الَّذينَ فَرَّقُوا دينَهُمْ وَ كانُوا شِيَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فی شَیْ ءٍ إِنَّما أَمْرُهُمْ إِلَی اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما كانُوا يَفْعَلُونَ (۱۵۹)

کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند و به دسته های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند، تو هیچ گونه رابطه ای با آنها نداری! سر و کار آنها تنها با خداست؛ سپس خدا آنها را از آنچه انجام می دادند، با خبر می کند (۱۵۹)

مَن جَآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَآءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلَا يُجْزَیٰٓ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۰) هر کس کار نیکی آورد ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت و هر کس کار بدی آورد جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود (۱۶۰)

توجه: خدای تعالی در جای دیگر می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی كُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَاللَّهُ يضَاعِفُ لِمَنْ يشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» = «مَثَلِ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد؛ و خداوند برای هر کس که بخواهد چند برابر می کند و خداوند گشایشگر داناست» (۱).

☼ نکته:

بر اساس روایات، ده برابر شدن نیکی مربوط به مؤمنین است.

☼ نکته:

آیه بقره مربوط به انفاق است که خداوند بیش از ۷۰۰ برابر به آن پاداش می دهد.

در تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۸۵، از برهان، از امام صادق (ع):

این آیه تنها شامل مؤمنین است (و شامل کسانی که ولایت ائمه (ع) را نشناسند، نیست).

قُلْ إِنَّنی هَدانی رَبِّی إِلی صِراطٍ مُسْتَقيمٍ ديناً قِيَماً مِلَّهَ إِبْراهيمَ حَنيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكينَ (۱۶۱)

قُلْ إِنَّ صَلاتی

۱- بقره ۲۶۱

وَ نُسُکی وَ مَحْیایَ وَ مَماتی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ (۱۶۲)

لا شَریکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمینَ (۱۶۳)

قُلْ أَ غَیْرَ اللَّهِ أَبْغی رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ لا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ إِلاَّ عَلَیْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ (۱۶۴)

وَ هُوَ الَّذی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فی ما آتاکُمْ إِنَّ رَبَّکَ سَریعُ الْعِقابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحیمٌ (۱۶۵)

بگو: «پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده؛ آیینی پابرجا (و ضامن سعادت دین و دنیا)؛ آیین ابراهیم؛ که از آیینهای خرافی روی برگرداند؛ و از مشرکان نبود» (۱۶۱) بگو: «نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است (۱۶۲) همتایی برای او نیست؛ و به همین مأمور شده ام؛ و من نخستین مسلمانم!» (۱۶۳) بگو: «آیا غیر خدا، پروردگاری را بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است؟! هیچ کس، عمل (بدی) جز به زیان خودش، انجام نمی دهد؛ و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی شود؛ سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است؛ و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید، خبر خواهد داد (۱۶۴) و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد، تا شما را به وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید؛ به یقین پروردگار تو سریع العقاب و آمرزنده مهربان است. (کیفر کسانی را که از بوته امتحان نادرست درآیند، زود می دهد؛ و نسبت به حق پویان مهربان است) (۱۶۵)

در کافی، ج ۳، ص ۲۱۲، چ۱، از صادقین (ع):

چون اراده کار خیری کردی بشتاب زیرا نمی دانی چه پیش می آید.

از همان منبع، از رسول خدا (ص): همانا خدای عزوجل تعجیل در کارهایِ خیر را دوست دارد.

خلاصه آیات سوره انعام:

۲ – ثم قضی اجلاً و اجلٌ مسمی ۷ – اگر ما کتابی به تو بفرستیم در کاغذی که لمس کنند گویند سحری است.

۸ – گفتند چرا فرشته ای بر او نازل نشده.

۹ – و اگر فرشته ای بفرستیم باز هم به صورت مردی در آوریم.

۱۰ – امم گذشته هم پیامبران را مسخره می کردند.

۱۱ – در زمین گردش کنید.

۱۲ – حتمی بودن قیامت، وجوب رحمت خدا ۱۴ – بگو من مأمورم اولین مسلمان باشم.

۱۷ – اگر خداوند زیانی به تو رساند جز او کسی نمی تواند آن را رفع کند و اگر خیری به تو رساند، او تواناست.

۲۰ – اهل کتاب پیامبر را مثل فرزند خود می شناسند ۲۱ – ستمکارترین کسی است که بر خدا دروغ بندد.

۲۷ – ای کاش باز می گشتیم و از مؤمنان باشیم.

۳۲ – زندگی دنیا، بازیچه است ۳۳ – مکذبین تو را تکذیب نمی کنند بلکه آیات خدا را تکذیب می کنند.

۳۴ – پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند و صبر کردند.

۳۵ – اگر رو گردانیدن آنها به تو دشوار است ... تو از جاهلان مباش.

۳۸ – حشر موجودات ۴۵ – و نسل ستمکاران منقرض شد و ستایش سزای خدا است.

۴۸ – ما پیامبران را جز به عنوان مژده دهنده و بیم دهنده نمی فرستیم.

۵۳ – ما برخی از آنها را بر برخی می آزماییم.

۶۰ – او کسی است که در شب روح شما را می گیرد.

۶۱ – وقتی مرگ شما فرا رسید، فرستادگان ما، در کار خود کوتاهی نمی کنند.

۶۵ – خداوند قادر است عذابی از بالای سر یا زیر پایتان بفرستد.

۸۳ – ۷۴ – داستان ابراهیم و ستاره و خورشید و ماه پرستان ۸۴ – ذریه ابراهیم: داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون (ع) ۸۵ – و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس (ع) ۸۶ – اسماعیل و یسع و یونس و لوط (ع) ۹۱ – و ما قدروالله حق قدره ۹۳ – ستمکارترین کسی است که به خدا دروغ بندد.

۹۵ – فالق الحب و نوی ۹۶ – و اللیل سکنا ۹۸ – او خدایی است که شما را از یک تن آفرید.

۹۹ – آب ۱۱۰ – ما دلها و دیده هایشان را واژگون می سازیم. ۱۱۲ – ما برای هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. ۱۱۶ – اگر از بیشتر مردم پیروی کنی، تو را منحرف می کنند ۱۲۰ – گناه آشکار و پنهان را ترک کنید ۱۳۰ – ای گروه جن و انس پیامبرانی از خودتان برایتان فرستادیم. ۱۴۲و۱۳۹ – انعام ۱۵۲ – به مال یتیم نزدیک نشوید ۱۶۰ – ده برابری حسنه.

۷ سوره اعراف

۷ – سوره اعراف = قسمتهای بالای حجاب دوزخ و بهشت = المص.

مکی است و ۲۰۶ آیه دارد.

خلاصه مطالب: این سوره مشتمل بر مطالبی است که سوره های دارای «الم» و «ص» مشتمل بر آن است. از جمله: انذار مردم – داستان آدم و ابلیس و نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی (ع) - معارف مبدأ و معاد و آیات الهی – وصف قیامت و میزان و اعراف و عالم ذر و میثاق – ذکر عرش و تجلی پروردگار – واجبات و محرمات.

☼ نکته:

سوره اعراف قبل از انعام نازل شده است چون آیات مربوط به احکام و شرایع این سوره، اجمالی تر از آیات سوره انعام است چرا که راه دین ابتدا مجمل و بعد مفصل می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

المص (۱)

کِتابٌ أُنْزِلَ إِلَیْکَ فَلا یَکُنْ فی صَدْرِکَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنینَ (۲)

اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ قَلیلاً ما تَذَکَّرُونَ (۳)

وَ کَمْ مِنْ قَرْیَهٍ أَهْلَکْناها فَجاءَها بَأْسُنا بَیاتاً أَوْ هُمْ قائِلُونَ (۴)

فَما کانَ دَعْواهُمْ إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا إِلاَّ أَنْ قالُوا إِنَّا کُنَّا ظالِمینَ (۵)

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلینَ (۶)

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَیْهِمْ بِعِلْمٍ وَ ما کُنَّا غائِبینَ (۷)

وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸)

وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازینُهُ فَأُولئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما کانُوا بِآیاتِنا یَظْلِمُونَ (۹)

وَ لَقَدْ مَکَّنَّاکُمْ فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلْنا لَکُمْ فیها مَعایِشَ قَلیلاً ما تَشْکُرُونَ (۱۰)

وَ لَقَدْ خَلَقْناکُمْ ثُمَّ صَوَّرْناکُمْ ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلیسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ السَّاجِدینَ (۱۱)

قالَ ما مَنَعَکَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ (۱۲)

قالَ فَاهْبِطْ مِنْها فَما یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فیها فَاخْرُجْ إِنَّکَ مِنَ الصَّاغِرینَ (۱۳)

قالَ أَنْظِرْنی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۱۴)

قالَ إِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ (۱۵)

قالَ فَبِما أَغْوَیْتَنی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقیمَ (۱۶)

المص (۱) این کتابی است که بر تو نازل شده؛ و نباید از ناحیه آن، ناراحتی در سینه داشته باشی! تا به وسیله آن، (مردم را از عواقب سوء عقاید و اعمال نادرستشان) بیم دهی؛ و تذکری است برای مؤمنان (۲) از چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید! و از اولیا و معبودهای دیگر جز او، پیروی نکنید! اما کمتر متذکر می شوید! (۳) چه بسیار شهرها و آبادیها که آنها را (بر اثر گناه فراوانشان) هلاک کردیم! و عذاب ما شب هنگام، یا در روز هنگامی که استراحت کرده بودند، به سراغشان آمد (۴) و در آن موقع که عذاب ما به سراغ آنها آمد، سخنی نداشتند جز اینکه گفتند: «ما ظالم بودیم!» (ولی این اعتراف به گناه، دیگر دیر شده بود؛ و سودی به حالشان نداشت) (۵) به یقین، (هم) از کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شدند سؤال خواهیم کرد؛ (و هم) از پیامبران سؤال می کنیم! (۶) و مسلماً (اعمالشان را) با علم (خود) برای آنان شرح خواهیم داد؛ و ما هرگز غایب نبودیم (بلکه همه جا حاضر و

ناظر اعمال بندگان هستیم)! (۷) وزن کردن (اعمال و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حق است! کسانی که میزانهای (عمل) آنها سنگین است، همان رستگارانند! (۸) و کسانی که میزانهای (عمل) آنها سبک است، افرادی هستند که سرمایه وجود خود را، بخاطر ظلم و ستمی که نسبت به آیات ما می کردند، از دست داده اند (۹) ما تسلط و مالکیت و حکومت بر زمین را برای شما قرار دادیم؛ و انواع وسایل زندگی را برای شما فراهم ساختیم؛ اما کمتر شکرگزاری می کنید! (۱۰) ما شما را آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آنها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود (۱۱) (خداوند به او) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل!» (۱۲) گفت: «از آن (مقام و مرتبه ات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی! (۱۳) گفت: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند مهلت ده (و زنده بگذار!)» (۱۴) فرمود: «تو از مهلت داده شدگانی!» (۱۵) گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم! (۱۶)

ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ **(۱۷)** آنگاه از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت (۱۷)

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۴۸۴، در ذیل آیه ۱۷، از عیاشی، از امام باقر (ع):

ای زراره! این رفتار شیطان، برای شما و نظایر شماست و دیگران فارغ هستند و لازم نیست که شیطان از طرف راست و چپ برای اغوای آنها بیاید، بلکه خودشان گمراهند.

در تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۸۲، از مجمع، از امام باقر (ع):

مراد از اینکه (شیطان) از جلوی آنها در می آید این است که آخرت را در نظرشان سهل و آسان می سازد. و مراد به اینکه از پشت سرشان در می آید این است که آنان را امر می کند به این که اموال را جمع نموده و از دادن حقوقِ خدا خودداری کرده و آن را برای ورثه بگذارند. و مراد به این که از طرف راست آنان در می آید این است که دین آنان را به وسیله جلوه دادن گمراهی ها و آرایش به شبهات تباه می سازد. و مقصود از این که از طرف چپ آنان در می آید این است که لذات را آن قدر مورد علاقه شان قرار می دهد که محبتشان به آن از هر چیزی بیشتر شود.

در تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۸۳، از امام رضا (ع): شیطان از این جهت ابلیس نامیده شد که از رحمت خدا بی نصیب شد. چون این کلمه یعنی محروم و مأیوس از رحمت خداست.

در تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۸۶، از صحیح مسلم، از حضرت رسول (ص):

هیچ کسی نیست مگر اینکه خداوند قرین جنی اش را بر او موکل نموده، حضار عرض کردند: یا رسول الله! آیا تو هم قرین جنی داری؟ فرمود: آری بر من هم موکل فرموده الا این که خداوند مرا کمک کرده و او را تسلیم من ساخته طوری که دیگر مرا جز به خیر دعوت نمی کند.

قالَ اخْرُجْ مِنْها مَذْؤُماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ أَجْمَعینَ (۱۸)

وَ یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ فَکُلا مِنْ حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمینَ (۱۹)

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطانُ لِیُبْدِیَ لَهُما ما وُورِیَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما وَ قالَ ما نَهاکُما رَبُّکُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَهِ إِلاَّ أَنْ تَکُونا مَلَکَیْنِ أَوْ تَکُونا مِنَ الْخالِدینَ (۲۰)

وَ قاسَمَهُما إِنِّی لَکُما لَمِنَ النَّاصِحینَ (۲۱)

فَدَلاَّهُما بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذاقَا الشَّجَرَهَ بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما وَ طَفِقا یَخْصِفانِ عَلَیْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَ ناداهُما رَبُّهُما أَ لَمْ أَنْهَکُما عَنْ تِلْکُمَا الشَّجَرَهِ وَ أَقُلْ لَکُما إِنَّ الشَّیْطانَ لَکُما عَدُوٌّ مُبینٌ (۲۲)

قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ (۲۳)

قالَ اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَکُمْ فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلی حینٍ (۲۴)

قالَ فیها تَحْیَوْنَ وَ فیها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ (۲۵)

یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُواری سَوْآتِکُمْ وَ ریشاً وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ (۲۶)

یا بَنی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّهِ یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ (۲۷)

وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَهً قالُوا وَجَدْنا عَلَیْها آباءَنا وَ اللَّهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللَّهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۲۸)

قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ وَ أَقیمُوا وُجُوهَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ (۲۹)

فَریقاً هَدی وَ فَریقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَهُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۰)

یا بَنی آدَمَ خُذُوا زینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ (۳۱)

فرمود: از آن (مقام)، با ننگ و عار و خواری، بیرون رو! و سوگند یاد می کنم که هر کس از آنها از تو پیروی کند، جهنم را

از شما همگی پر می کنم! (۱۸) و ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شویـد! و از هر جا که خواستید، بخورید! اما به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود! (۱۹) سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت: «پروردگارتـان شـما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخوریـد،) فرشته خواهیـد شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!» (۲۰) و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شـما از خیرخواهانم (۲۱) و به این ترتیب، آنهـا را بـا فریب (از مقامشـان) فرودآورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، انـدامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارشان آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!» (۲۲) گفتند: «پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم! و اگر مـا را نبخشـی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود!» (۲۳) فرمود: «(از مقـام خویش،) فرود آیید، در حالی که بعضـی از شـما نسبت به بعض دیگر، دشـمن خواهید بود! (شیطان دشمن شماست و شما دشمن او!) و برای شما در زمین، قرارگاه و وسیله بهره گیری تا

ص :۵۵۱

زمان معینی خواهد بود» (۲۴) فرمود: «در آن [= زمین] زنده می شوید؛ و در آن می میرید؛ و (در رستاخیز) از آن خارج خواهید شد» (۲۵) ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شماست؛ اما لباس پرهیزکاری بهتر است! اینها (همه) از آیات خداست، تا متذکر (نعمتهای او) شوند! (۲۶) ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند! (۲۷) و هنگامی که کار زشتی انجام می دهند می گویند: «پدران خود را بر این عمل یافتیم؛ و خداوند ما را به آن دستور داده است!» بگو: «خداوند (هرگز) به کار زشت فرمان نمی دهد! آیا چیزی به خدا نسبت می دهید که نمی دانید؟!» (۲۸) بگو: «پروردگارم امر به عدالت کرده است؛ و توجه خویش را در هر مسجد (و به هنگام عبادت) به سوی او کنید! و او را بخوانید، در حالی که دین (خود) را برای او خالص گردانید! (و بدانید) همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) بازمی گردید! (۲۹) جمعی را هدایت کرده؛ و جمعی (که شایستگی نداشته اند،) گمراهی بر آنها مسلم شده است. آنها (کسانی هستند که) شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند؛ و گمان می کنند هدایت یافته اند! (۳۰) ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید! و (از نعمتهای الهی) بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد! (۳۱)

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِي لِلَّذِينَ آمَنُواْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳۲) بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و روزیهای پاکیزه را، چه کسی حرام گردانیده بگو این [نعمتها] در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند و روز قیامت [نیز] خاص آنان می باشد این گونه آیات را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کنیم (۳۲)

در تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۲۸، از کافی. و در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۴۹۳:

سفیان ثوری روزی به مسجد پیامبر (ص) داخل شد. نگاهش به حضرت صادق (ع) افتاد. دید که آن حضرت لباس بسیار قیمتی پوشیده است. به رفقایش گفت: به خدا قسم الآن به حضورش رفته و برای این لباسهای فاخر که پوشیده است او را سرزنش می کنم. خدمت حضرت آمد و گفت: آیا پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) هم این طور لباس فاخر می پوشیدند؟ حضرت فرمود: ایشان در زمان سختی و تنگنای روزگار بودند و این لباسها را نمی پوشیدند. امروز که دنیا در وسعت و گشایش است، سزاوار به دنیا و مالِ آن، نیکوترین مخلوقات خداوند است و آیه را تلاوت فرمود. پس فرمود: ای ثوری! ما ائمه سزاوارتریم به آن چیزهای خوبی که خداوند آفریده است. آنگاه لباس رویین خود را عقب زد. لباس خشن و زبری که در زیر پوشیده بودند نمایان شد

و فرمود: من لباس فاخر را برای مردم و لباس زبری را برای خودم پوشیده ام. بعد دست مبارک را بلند کرد، لباس رویی سفیان ثوری را کنار زد که زیر آن لباس فاخر و نرمی بود و فرمود: تو لباس پشمینه ی زبر را رو پوشیده و لباس مرغوب را زیر پنهان کرده ای و می خواهی مردم را با لباس فریب دهی. سفیان ثوری خجالت کشید و سر را به زیر انداخت که دیگر قدرت تکلم نداشت.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُواْ بِاللّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ **(۳۳)** بگو پروردگار من فقط زشتکاری ها را چه آشکارش [باشد] و چه پنهان و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است و [نیز] اینکه چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر [حقانیت] آن نازل نکرده و اینکه چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید (۳۳)

در تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۳۱، از کافی، از امام موسی بن جعفر (ع):

قرآن ظاهری دارد و باطنی. آنچه ظاهر قرآن حرام نموده، روشن است و باطنِ (حرام قرآن)، ائمه ی جور و باطلند. و جمیع آنچه در قرآن حلال نموده است، مراد ظاهر قرآن است و باطن آیاتِ احکامِ حلال، ما ائمه ی بر حق و حقیقت هستیم.

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ (۳۴)

يا بَنی آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آياتی فَمَنِ اتَّقی وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۵)

وَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْها أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ (۳۶)

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ أُولئِكَ يَنالُهُمْ نَصيبُهُمْ مِنَ الْكِتابِ حَتَّی إِذا جاءَتْهُمْ رُسُلُنا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قالُوا أَيْنَ ما كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كانُوا كافِرينَ (۳۷)

قالَ ادْخُلُوا فی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِی النَّارِ كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتَّی إِذَا ادَّارَكُوا فيها جَميعاً قالَتْ أُخْراهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَ لكِنْ لا تَعْلَمُونَ (۳۸)

وَ قالَتْ أُولاهُمْ لِأُخْراهُمْ فَما كانَ لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۳۹)

إِنَّ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّی يَلِجَ الْجَمَلُ فی سَمِّ الْخِياطِ وَ كَذلِكَ نَجْزِی الْمُجْرِمينَ (۴۰)

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَواشٍ وَ كَذلِكَ نَجْزِی الظَّالِمينَ (۴۱)

وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدُونَ (۴۲)

وَ نَزَعْنا ما فی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ

هَدانَا اللَّهُ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳)

برای هر قوم و جمعیتی، زمان و سرآمد (معینی) است؛ و هنگامی که سرآمد آنها فرا رسد، نه ساعتی از آن تأخیر می کنند و نه بر آن پیشی می گیرند (۳۴) ای فرزندان آدم! اگر رسولانی از خود شما به سراغتان بیایند که آیات مرا برای شما بازگو کنند، (از آنها پیروی کنید؛) کسانی که پرهیزکاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهند (و در اصلاح خویش و دیگران بکوشند)، نه ترسی بر آنهاست و نه غمناک می شوند (۳۵) و آنها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند، اهل دوزخند؛ جاودانه در آن خواهند ماند (۳۶) چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می بندند، یا آیات او را تکذیب می کنند؟! آنها نصیبشان را از آنچه مقدر شده (از نعمتها و مواهب این جهان) می برند؛ تا زمانی که فرستادگان ما به سراغشان روند و جانشان را بگیرند؛ از آنها می پرسند: «کجایند معبودهایی که غیر از خدا می خواندید؟! (چرا به یاری شما نمی آیند؟!)» می گویند: «آنها (همه) گم شدند (و از ما دور گشتند!)» و بر ضد خود گواهی می دهند که کافر بودند! (۳۷) (خداوند به آنها) می گوید: «در صف گروه های مشابه خود از جن و انس در آتش وارد شوید!» هر زمان که گروهی وارد می شوند، گروه دیگر را لعن می کنند؛ تا همگی با ذلت در آن قرار گیرند. (در این هنگام) گروه پیروان درباره پیشوایان خود می گویند: «خداوندا! اینها بودند که ما را گمراه ساختند؛ پس کیفر آنها را از آتش دو برابر کن! (کیفری برای گمراهیشان و کیفری بخاطر گمراه ساختن ما)» می فرماید: «برای هر کدام (از شما) عذاب مضاعف است؛ ولی نمی دانید! (چرا که پیروان اگر گرد پیشوایان گمراه را نگرفته بودند، قدرتی بر اغوای مردم نداشتند)» (۳۸) و پیشوایان آنها به پیروان خود می گویند: «شما امتیازی بر ما نداشتید؛ پس بچشید عذاب (الهی) را در برابر آنچه انجام می دادید! (۳۹) کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند، (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود؛ و (هیچ گاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه، گنهکاران را جزا می دهیم! (۴۰) برای آنها بستری از (آتش) دوزخ و روی آنها پوششهایی (از آن) است؛ و این چنین ظالمان را جزا می دهیم! (۴۱) و کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند - البته هیچ کس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی کنیم- آنها اهل بهشتند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند (۴۲) و آنچه در دلها از کینه و حسد دارند، برمی کنیم (تا در صفا و صمیمیت با هم زندگی کنند)؛ و از زیر (قصرها و درختان) آنها، نهرها جریان دارد؛ می گویند: «ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمتها) رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما (به اینها) راه نمی یافتیم! مسلما فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند!» و به آنان ندا داده می شود که: «این بهشت را در برابر اعمالی که انجام می دادید، به ارث بردید!» (۴۳)

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُواْ نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۴۴) و بهشتیان دوزخیان را آواز می دهند که ما آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود راست یافتیم آیا شما [نیز] آنچه را پروردگارتان وعده کرده بود راست و درست یافتید می گویند آری پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد (۴۴)

در المیزان، ج ۱۵، ص ۱۹۳، از معانی الاخبار، از حضرت باقر (ع)، از حضرت علی (ع): منم مؤذن در دنیا و آخرت که خداوند می فرماید: «فَأَذن مؤذن بینهم» و نیز می فرماید: «و اذان من الله و رسوله»

(توبه ۳) من هستم آن کسی که ندا کنم میان مردم که لعنت خدا بر ستمکاران باد.

الَّذينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ كافِرُونَ (۴۵)

همانها که (مردم را) از راه خدا بازمی دارند و (با القای شبهات) می خواهند آن را کج و معوج نشان دهند؛ و آنها به آخرت کافرند!(۴۵)

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْاْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ (۴۶) و میان آن دو حایلی است و بر اعراف مردانی هستند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می شناسند و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده و[لی] [بدان] امید دارند آواز می دهند که سلام بر شما (۴۶)

اعراف: به معنای قسمتهای بالای حجاب و تلهای شنی است. و عرف به معنی یال اسب و تاج خروس و قسمت بالای هر چیزی است. به هر حال معنی علو و بلندی می دهد و از این که حجاب را قبل از اعراف ذکر کرده و همچنین از اینکه فرموده: اهل اعراف مشرف بر جمیع مردم از بهشتیان و دوزخیانند، معلوم می شود مراد از اعراف قسمتهای بالای حجابی است که حائل بین دوزخ و بهشت است. به طوری که اعرافیان در آنجا هم دوزخیان و هم بهشتیان را می بینند.

☼ نکته:

اهل محشر سه گروهند:

۱ - دوزخیان ۲– اهل بهشت ۳ – اهل اعراف.

☼ نکته:

در قرآن کریم به جز این چهار آیه، لفظ اعراف در جای دیگری نیامده است.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۶۹تا۱۷۹، آورده است: «رجال اعراف» کسانی هستند که: ۱– انسانند. ۲– در مقامی هستند که دارای اراده و تعقل هستند. چون کلمه ی «رجال» نکره آمده که دلالت بر احترام آنهاست و نیز بر انسان قوی و عاقل دلالت دارد. ۳– این رجال در مقامی هستند که از خصوصیات اهل محشر کاملاً واقفند (با توجه به سیمایشان) و حتی اهل دوزخ و بهشت را پس از رفتن به دوزخ و بهشت می بینند که دلالت بر منزلت و مقام والای آنها دارد که تنها مخصوص آنهاست و حتی مخصوص اهل بهشت یا دوزخیان نمی شود. ۴– رجال اعراف هم با دوزخیان و هم با بهشتیان محاوره دارند. حتی سلامشان به اهل بهشت باعث ایمنی آنان می شود و به فرمان آنها وارد بهشت می شوند. ۵– رجال اعراف هیچگونه اضطراب و ترسی از محشر

ندارند «فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین» (صافات ۱۲۸). ۶– می توانند شهادت دهند، شفاعت کنند، امر و حکم کنند.

☼ نکته:

بعضی از مفسرین اقوالِ متفاوتی برای اعراف و رجال اعراف بر شمرده اند که صاحب تفسیر المیزان آنها را رد کرده است. از جمله: ۱– اعراف تلی است بین بهشت و جهنم که گنهکارانِ مسلمان، بر آن می نشینند. ۲– اعراف همین صراط معروف است. ۳– رجال اعراف اشراف و بزرگانی از خلایقند. ۴– کسانی هستند که حسناتشان با سیئاتشان برابری می کند و ناچار تا مدتی بر اعراف که درجه ای است بین بهشت و جهنم بازداشت هستند. ۵– جنیانِ مؤمنند. ۶– زنازادگانند. ۷– مستضعفین هستند. ۸– ملائکه اند. ۹– صلحا و فقهایند.

ولی در تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۶۹ تا ۱۷۹، آمده است: اعراف یکی از مقامات عالیه انسانیت است که خداوند آن را به حجابی که حایل بین بهشت و دوزخ است مثال زده و این مقام مافوق دو مقام بهشت و جهنم بوده و حاکم و مسلط بر آن دو مقام است. و این مقام شبیه مقام پادشاهان و حکام هستند که در زیر سلطه ی آنها اقوامی سعید و متنعم به نعمت و اقوامی شقی و در زندان هستند.

در تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۰۰، از حضرت علی (ع) و در تفسیر جامع، ج ۲، ذیل آیه ۴۶، از امام صادق (ع):

اعراف مکانی است میان بهشت و دوزخ و «رجال» ، ما {ائمه اطهار (ع)} هستیم.

☼ نکته:

روایات زیادی در خصوص اعرافیون وارد شده که بعضی از مفسرین با توجه به اقوال گفته شده، آن روایات را در تأیید نظرشان آورده اند، مثلاً صاحب مجمع روایتی از معصوم آورده که اعرافیان را گنهکارانِ امت می داند و یا اقوالی از این قبیل، اما با توجه به سیاق آیه، نظر صاحب المیزان واقع بینانه تر است (والله اعلم). {برای توضیح بیشتر به سوره واقعه مراجعه شود}.

وَ إِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ النَّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ (۴۷)

وَ نادی أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسيماهُمْ قالُوا ما أَغْنى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (۴۸)

أَ هؤُلاءِ الَّذينَ أَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۴۹)

وَ نادی أَصْحابُ النَّارِ أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفيضُوا عَلَيْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُما عَلَى الْكافِرينَ (۵۰)

الَّذينَ اتَّخَذُوا دينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ

الْحَياةُ الدُّنْيا فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا وَ ما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ (۵۱)

وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَيَشْفَعُوا لَنا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذی كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (۵۳)

و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می افتد می گویند: «پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده!» (۴۷) و اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می شناسند، صدا می زنند و می گویند: «(دیدید که) گردآوری شما (از مال و ثروت و آن و فرزند) و تکبرهای شما، به حالتان سودی نداد!» (۴۸) آیا اینها [= این واماندگان بر اعراف] همانان نیستند که سوگند یاد کردید رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد؟! (ولی خداوند بخاطر ایمان و بعضی اعمال خیرشان، آنها را بخشید؛ هم اکنون به آنها گفته می شود:) داخل بهشت شوید، که نه ترسی دارید و نه غمناك می شوید! (۴۹) و دوزخیان، بهشتیان را صدا می زنند که: «(محبت کنید) و مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید!» آنها (در پاسخ) می گویند: «خداوند اینها را بر کافران حرام کرده است!» (۵۰) همانها که دین و آیین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند؛ و زندگی دنیا آنان را مغرور ساخت؛ امروز ما آنها را فراموش می کنیم، همان گونه که لقای چنین روزی را فراموش کردند و آیات ما را انکار نمودند (۵۱) ما کتابی برای آنها آوردیم که (اسرار و رموز) آن را با آگاهی شرح دادیم؛ (کتابی) که مایه هدایت و رحمت برای جمعیتی است که ایمان می آورند (۵۲) آیا آنها جز انتظار تأویل آیات (و فرا رسیدن تهدیدهای الهی) دارند؟ آن روز که تأویل آنها فرا رسد، (کار از کار گذشته و پشیمانی سودی ندارد؛ و) کسانی که قبلا آن را فراموش کرده بودند می گویند: «فرستادگان پروردگار ما، حق را آوردند؛ آیا (امروز) شفیعانی برای ما وجود دارند که برای ما شفاعت کنند؟ یا (به ما اجازه داده شود به دنیا) بازگردیم و اعمالی غیر از آنچه انجام می دادیم، انجام دهیم؟!» (ولی) آنها سرمایه وجود خود را از دست داده اند؛ و معبودهایی را که به دروغ ساخته بودند، همگی از نظرشان: گم می شوند. (نه راه بازگشتی دارند و نه شفیعانی!) (۵۳)

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِی اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۵۴) در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت روز را به شب که شتابان آن را می طلبد می پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان (۵۴)

در تفسیرجامع، ج ۲، ص ۵۱۳، از عیون، از امام رضا (ع): خداوند توانایی داشت که آسمان و زمین را به یک لحظه بیافریند و لکن آنها را در شش روز آفرید، تا خلقت الهی بر فرشتگان آشکار گردد و به حدوث عالم و آن که خداوند حادثی را پس از حادث دیگر خلق می کند، استدلال آورد.

☼ مؤلف:

این روایت می رساند، فرشتگان قبل از آسمان و زمین خلق شده اند. اما در برخی روایات خلقتشان را بعد از آسمان آورده اند که جهت توضیح به ذیل آیه (انبیا ۱۰۷) رجوع شود.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع):

خداوند خیر را پیش از شر در روز یکشنبه آفرید و در آن روز و روز دوشنبه، زمین را آفرید و روز سه شنبه اسباب و قوت آنها را آفرید و چهارشنبه و پنجشنبه آسمان ها را بیافرید و اقوات آنها را در روز جمعه آفرید. و به ترتیب ایام هفته، آغازش یکشنبه و انجامش جمعه بود و به این مناسبت، جمعه را جمعه نام گذاشته اند که خلقت آسمان و زمین در جمعه جمع و تمام شد.

نکاتی از تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۰۴ تا۲۳۹:

۱– عرش، در اصل به معنای چیزی است که سقف دارد و جمع آن «عروش» است.

۲– به معنای تختی است که پادشاه بر آن می نشیند و گاهی کنایه از مقام سلطنت است.

۳– عرش، چیزی است که بشر از درک آن عاجز است و این حرفهای عوام صحیح نیست.

۴– عرش، همان ملک اعلا و کرسی خدا، فلک کواکب است و استدلال کرده اند به فرمایش حضرت رسول (ص) که فرمود: آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه در برابر کرسی، جز حلقه ای در برابر بیابانِ پهناوری نیست و کرسیِ خدا هم در برابر عرشِ او همین نسبت را دارد.

۵ - نظرات مختلفی به شرح ذیل در مورد کلمه «عرش» آمده و صاحب المیزان بر رد آنها دلیل آورده:

۱ – عرش، همان فلک دهم است که محیط به عالم جسمانی است و بعد از فلک نهم چیزی نیست و حتی خلاء هم وجود ندارد و حرکاتِ افلاک، ابدی و دائمی است. اجسام افلاک بسیط و همه از یک جنسند و در هیچ یک از آنها درب یا سوراخی نیست. (نظریه بطلیموس)

جواب: ظاهر قرآن و حدیث، این فریضه ها را رد می کند از جمله: حجابها و سرادقات در مافوق عرش وجود دارد – برای عرش پایه ها و حاملینی است – خداوند به زودی آسمانها را مانند کاغذ و نامه ای که می پیچند خواهد پیچید – در آسمانها ساکنینی از جنس ملائکه هستند و حتی به قدر راه باریکی که بتوان در آن قدم زد جای خالی نیست. و تمامی آن را فرشتگانی که یا

در حالت رکوع و یا در حالت سجده و یا در صعود و یا در نزولند اشغال کرده اند – برای آسمان دری وجود دارد و بهشت در همان آسمان، در نزدیکی سدره المنتهی است.

۲– اکثر علمای سلف معتقدند که این آیات از متشابهاتی هستند که باید از بحث در پیرامون آن خودداری شود.

جواب: عقل و قرآن و سنت بر خلاف عقیده آنان مردم را بر تدبر در آیات تشویق می کند.

۳– عرش همان کرسی است و عیناً شبیه تختی است که دارای پایه است که بر آسمان هفتم تکیه دارد و (العیاذ بالله) خداوند متعال هم مانند پادشاهان بر آن قرار دارد.

جواب: ذکر این تهمتها و بی ادبی ها نسبت به ذات اقدس الهی جز جهل چیزی نیست و در بطلان عقیده باطلشان همین بس که کتاب و سنت بر خلاف آنان، پروردگار را منزه تر از آن می دانند که به خلقی از خلایقش شبیه باشد.

۴ – اصلاً در خارج جسمی به نام عرش وجود ندارد و این جمله، کنایه است.

جواب: گرچه این جمله «ثم ستوی علی العرش» به منزله ی کنایه است ولی کنایه بودن منافاتی ندارد با اینکه یک حقیقت و واقعیتی این تعبیر را ایجاب کرده باشد و آن عبارت است از همان مقامی که زمام جمیع امور در آن جا متراکم و مجتمع می شود، همچنانکه می فرماید: «و هو رب العرش العظیم» (توبه ۱۲۹). و یا می فرماید: «الذین یحملون العرش و من حوله» (مؤمن ۷). و می فرماید: «و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه» = «و در چنان روزی عرشِ پروردگارِ تو را هشت نفر بالای شانه خود حمل می کنند» (الحاقه ۱۷). و می فرماید: «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ ... » = «و فرشتگان را می بینی که عرش را احاطه کرده اند» (زمر ۷۵)؛ که این آیات شریفه دلالت دارند بر اینکه: عرش، حقیقتی است از حقایق خارجی.

خلاصه کلام: «عرش» به معنای مقامی است موجود که جمیع سر نخ های حوادث و امور در آن متراکم و جمع است. «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» (یونس۳). که در این آیه شریفه، استوای بر عرش را به تدبیر امور تفسیر فرموده است.

بحث روایتی تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۲۳تا۲۳۹:

۱ – از صدوق در کتاب توحید، از حضرت امیرالمؤمنین (ع): ملائکه، عرش خدای را حمل می کنند و عرش خدا آن طور که تو می پنداری مانند تخت نیست، بلکه چیزی است محدود و مخلوق و مدبر به تدبیر خدا و خداوند مالك اوست، نه اینکه روی آن بنشیند.

۲ – از شیخ صدوق در کتاب توحید، از امام صادق (ع):

عرش، صفات کثیر و مختلفی دارد، در هر جای قرآن به هر مناسبتی که اسم عرش برده شده صفات مربوطه به همان جهت ذکر شده است، مثلاً ـ در جمله: «رب العرش العظیم» ، عرش عظیم به معنای ملك عظیم است و در جمله «الرحمن علی العرش استوی» به این معناست که خداوند احاطه به ملك خود دارد و این همان علم به کیفیت اشیاء است و این کلمه اگر با کرسی ذکر شود معنایش غیر معنای کرسی خواهد بود. زیرا عرش و کرسی دو در از بزرگترین درهای غیب و خود آنها نیز از غیب بوده و در غیب بودنْ مثل همند، با این تفاوت که کرسی در ظاهرِ غیبی است و طلوع هر چیز بدیع و تازه ای از آنجا و پیدایش همه اشیاء از آن در است. و عرش در باطنِ آن است، یعنی علم به کیفیت موجودات و هستی آنها و قدر و حد و مکان آنها و همچنین مشیت و صفت اراده و علم الفاظ و حرکات و ترك و علم به آغاز موجودات و انجام آنها همه از آن در است. پس عرش و کرسی دو در مقرون به همند جز اینکه ملك عرش غیر از ملك کرسی و علم آن غیب تر و نهان تر از علم کرسی است. از همین جهت است که خدای تعالی می فرماید: «رب العرش العظیم» چه معنایش این است که خداوند پروردگار عرشی است که از کرسی بزرگتر و در عین این که مقرون به کرسی است صفاتش از صفات کرسی عظیم تر است.

۳ – از احتجاج، از حضرت علی (ع):

(شخصی از آن جناب از فاصله بین زمین و عرش سؤال کرد، حضرت فرمود:) فاصله اش به قدر این است که بنده ای از دَرِ اخلاص بگوید: «لا اله الا الله» .

۴ – از شیخ صدوق، از امام صادق (ع):

(شخصی از آن جناب پرسید: چرا کعبه، کعبه نامیده شد؟ حضرت فرمود:) برای اینکه چهار گوشه و مربع بود و وقتی سائل پرسید: چرا مربع شد؟ در جواب فرمود: برای اینکه محاذی بیت المعمور بود و بیت المعمور مربع است. و چون سائل پرسید: چرا بیت المعمور مربع شد؟ فرمود: چون بیت نام برده محاذی با عرش است و عرش مربع است. و چون سائل از مربع بودن عرش سؤال کرد فرمود: برای اینکه کلماتی که دین اسلام بر مبنای آنها بنا نهاده شده چهار است و آن چهار کلمه عبارت است از: ۱) سبحان الله.

۲) الحمد لله.

۳) لا اله الا الله.

۴) الله اکبر.

۵ - از روضه الواعظین، از امام صادق (ع)، از جد گرانقدرش (ع):

بین یک قائمه از قوائم عرش و بین قائمه دیگر آن، آنقدر فاصله است که اگر مرغ تیز روی بخواهد آن را طی کند باید هزار سال راه برود و عرش هر روز هفتاد هزار رنگ از نور به خود می گیرد و هیچ خلقی از مخلوقاتِ خدا توانایی اینکه به آن نگاه کند ندارد و همه موجودات عالم در مقابل عرش خدا به منزله ی حلقه ایست در بیابانی پهناور.

۶ – از تفسیر قمی، از امام صادق (ع):

خداوند قلم را از درختی بهشتی آفرید که اسمش «خلد» است، آنگاه به نهری که در بهشت بود و از برف سفیدتر و از شهد شیرین تر بود فرمود: مداد شو، پس آن نهر خشک گردید و مداد شد، آنگاه به قلم فرمود: بنویس عرض کرد پروردگارا! چه بنویسم؟ فرمود: آنچه را که بوده و تا قیامت خواهد بود. پس قلم در ورقی که از نقره سفیدتر و از یاقوت صاف تر بود نوشته و آن را پیچیده و در رکن عرش جای داد، آنگاه خداوند بر دهان قلم مهر نهاد پس دیگر سخن نگفت و نخواهد گفت و آن ورقه همان کتاب مکنونی است که همه نسخه ها از آن استنساخ شده است.

۷ – از همان منبع: حاملین عرش ۸ نفرند، ۴ نفر از اولین که عبارتند از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (ع) و چهار نفر از آخرین که عبارتند از محمد (ص)، علی و حسن و حسین (ع).

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۵۵)

پروردگار خود را (آشکارا) از روی تضرع و در پنهانی، بخوانید! (و از تجاوز، دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمی دارد! (۵۵)

وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِیبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِینَ (۵۶) و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید و با بیم و امید او (خدا) را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است (۵۶)

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۱۵، در ذیل آیه ۵۶، از کافی، از امام باقر (ع):

خداوند زمین را به وجود پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) اصلاح فرمود. ولی پس از آنکه مردم آن حضرت و اولاد طیبین او را رها کردند، فاسد گردید.

وَ هُوَ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّی إِذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ کَذلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (۵۷)

او کسی است که بادها را بشارت دهنده در پیشاپیش (باران) رحمتش می فرستد؛ تا ابرهای سنگین بار را (بر دوش) کشند؛ (سپس) ما آنها را به سوی زمینهای مرده می فرستیم؛ و به وسیله آنها، آب (حیاتبخش) را نازل می کنیم؛ و با آن، از هرگونه میوه ای (از خاک تیره) بیرون می آوریم؛ این گونه (که زمینهای مرده را زنده کردیم،) مردگان را (نیز در قیامت) زنده می کنیم، شاید (با توجه به این مثال) متذکر شوید! (۵۷)

وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِی خَبُثَ لاَ یَخْرُجُ إِلاَّ نَکِدًا کَذَلِکَ نُصَرِّفُ الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ (۵۸) زمین پاک [و آماده] گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید و آن [زمینی] که ناپاک [و نامناسب] است [گیاهش] جز اندک و بی فایده برنمی آید این گونه آیات [خود] را برای گروهی که شکر می گزارند بیان می کنیم (۵۸)

در تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۳۹، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

مَثَلِ هدایت و علمی که خداوند مرا بدان مبعوث فرمود، مثل باران پر پشتی است که در سرزمینی ببارد، قسمتی از آن زمین آب را در خود فرو برد و در نتیجه گیاهان بسیار برویاند و قسمتی دیگر که بایر است آب را در خود نگه داشته و مردم از آن آب نوشیده و سیراب شده و با آن زراعت خود را نیز مشروب سازند و قسمتی دیگر بلندیها و کوههای سنگی است که نه آب را در خود نگهداری و ذخیره می کند و نه گیاهی در خود می رویاند، مردم نسبت به دین من نیز سه طایفه اند، بعضی ها آن را یاد می گیرند و گلیم خود را از آب در می آورند ولی از دیگران دستگیری ننموده چیزی از آن را به دیگران نمی آموزند، بعضی دیگر هم خود از آن منتفع می شوند و هم به دیگران می آموزند، طایفه سوم کسانی هستند که نه خود آن را می آموزند و نه به

دیگران یاد می دهند. (افتادگی آموز اگر طالب فیضی

هرگز نخورد آب، زمینی که بلند است).

لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَقالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ إِنِّى أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۵۹)

قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَراكَ فى ضَلالٍ مُبِينٍ (۶۰)

قالَ يا قَوْمِ لَيْسَ بى ضَلالَةٌ وَ لكِنِّى رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (۶۱)

أُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبِّى وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۶۲)

أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۶۳)

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْناهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِى الْفُلْكِ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً عَمِينَ (۶۴)

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ او به آنان گفت: «ای قوم من! (تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست! (و اگر غیر او را عبادت کنید،) من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم!» (۵۹) (ولی) اشراف قومش به او گفتند: «ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم!» (۶۰) گفت: «ای قوم من! هیچ گونه گمراهی در من نیست؛ ولی من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم! (۶۱) رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم؛ و خیرخواه شما هستم؛ و از خداوند چیزهایی می دانم که شما نمی دانید (۶۲) آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد، تا (از عواقب اعمال خلاف) بیمتان دهد و (در پرتو این دستور،) پرهیزگاری پیشه کنید و شاید مشمول رحمت (الهی) گردید؟! (۶۳) اما سرانجام او را تکذیب کردند؛ و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند، رهایی بخشیدیم؛ و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، غرق کردیم؛ چه اینکه آنها گروهی نابینا (و کوردل) بودند (۶۴)

آیات شریفه ۵۹ تا ۶۴ گوشه ای از داستان حضرت نوح نبی (ع) است:

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۱۷ و۵۱۸، در ذیل آیات ۵۹ تا ۶۴، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

اسم نوح (ع)، عبد الغفار بوده و لقبش نبی الله و نوح است. او را شیخ الانبیاء گویند. چون آن حضرت پانصد سال (به خاطر نفرینش) گریه و زاری کرد، از این رو ملقب به نوح شد. حضرت آدم (ع) خبر او را به فرزندانش داد. نسبِ شریفش با ده واسطه به حضرت آدم (ع) می رسد. تمام پدرانش پیغمبر بودند. آن حضرت فرزند ملك بن متوشلخ بن اخنوخ (ادریس) بن الیارذ بن مهلائیل بن ... بن انوش بن شیث بن آدم (ع) است. ۱۶۴۲ سال بعد از هبوط آدم (ع) به دنیا آمد. ۸۵۰ ساله بود که به پیامبری مبعوث شد. ۹۵۰ سال تبلیغ کرد ولی تنها ۸۰ نفر به او ایمان آوردند. ۲۰۰ سال مشغول ساختن کشتی بود. ۵۰۰ سال بعد از طوفان به تعمیر و بناءِ شهرها و اسکان فرزندان خود در آن شهرها مشغول بود. بعد از مشقات زیاد و جفای قومش روزی عرض کرد: پروردگارا! آیا کسی هست میان فرزندان ایشان که اطاعت و فرمانبرداری کند؟ خداوند فرمود: از

نسل آنها هم هیچ وقت مؤمنی به وجود نیاید. آنگاه نوح نفرین کرد و تا چهل سال پشت پدران و رحم مادران را نازا و عقیم قرار داد و فرزندی از آنها متولد نشد (تا جای عدم رساندن تبلیغ نماند) آنگاه همه غرق شدند. نوح (ع) ۲۵۰۰ سال عمر کرد روزی فرشته مرگ رسید و بر او سلام کرد. جوابش را داد و فرمود: ای عزرائیل! برای چه مقصودی اینجا آمده ای؟ عرض کرد: برای قبض روح شما. گفت: مهلت ده تا از این آفتاب به سایه روم. وقتی به سایه رفت فرمود: گویا عمرم مانند از این آفتاب به سایه بود، امرِ پروردگار را انجام ده، عزرائیل روح مقدسش را قبض نمود.

وَ إِلى عادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۶۵)

قالَ الْمَلَأُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَراکَ فی سَفاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْکاذِبینَ (۶۶)

قالَ یا قَوْمِ لَیْسَ بی سَفاهَةٌ وَ لکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ (۶۷)

أُبَلِّغُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ أَنَا لَکُمْ ناصِحٌ أَمینٌ (۶۸)

أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جاءَکُمْ ذِکْرٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَلی رَجُلٍ مِنْکُمْ لِیُنْذِرَکُمْ وَ اذْکُرُوا إِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زادَکُمْ فِی الْخَلْقِ بَصْطَةً فَاذْکُرُوا آلاءَ اللَّهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۶۹)

قالُوا أَ جِئْتَنا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ ما کانَ یَعْبُدُ آباؤُنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقینَ (۷۰)

قالَ قَدْ وَقَعَ عَلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَ تُجادِلُونَنی فی أَسْماءٍ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما نَزَّلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرینَ (۷۱)

فَأَنْجَیْناهُ وَ الَّذینَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ قَطَعْنا دابِرَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ ما کانُوا مُؤْمِنینَ (۷۲)

وَ إِلی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ قَدْ جاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ هذِهِ ناقَةُ اللَّهِ لَکُمْ آیَةً فَذَرُوها تَأْکُلْ فی

و به سوی قوم عاد، برادرشان «هود» را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! (تنها) خدا را پرستش کنید، که جز او معبودی برای شما نیست! آیا پرهیزکاری پیشه نمی کنید؟!» (۶۵) اشراف کافر قوم او گفتند: «ما تو را در سفاهت (و نادانی و سبک مغزی) می بینیم و ما مسلماً تو را از دروغگویان می دانیم!» (۶۶) گرفت: «ای قوم من! هیچ گونه سفاهتی در من نیست؛ ولی فرستاده ای از طرف پروردگار جهانیانم (۶۷) رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم؛ و من خیرخواه امینی برای شما هستم (۶۸) آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد تا (از مجازات الهی) بیمتان دهد؟! و به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد؛ و شما را از جهت خلقت (جسمانی) گسترش (و قدرت) داد؛ پس نعمتهای خدا را به یاد آورید، شاید رستگار شوید!» (۶۹) گفتند: «آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را پدران ما می پرستند، رها کنیم؟! پس اگر راست می گوئی آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی، بیاور» (۷۰) گفت: «پلیدی و غضب پروردگارتان، شما را فرا گرفته است! آیا با من در مورد نامهایی مجادله می کنید که

شما و پـدرانتان (بعنوان معبود و خـدا، بر بتها) گذارده اید، در حالی که خداوند هیچ دلیلی درباره آن نازل نکرده است؟! پس شما منتظر باشـید، من هم با شـما انتظار می کشم! (شـما انتظار شکست من و من انتظار عذاب الهی برای شما!)» (۷۱) سرانجام، او و کسانی را که با او بودنـد، برحمت خود نجات بخشـیدیم؛ و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند، قطع کردیم! (۷۲)

آیات شریفه ۶۵ تا ۷۲ گوشه ای از داستان حضرت هود (ع) را بیان می فرمایند:

ص :۵۶۴

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۲۱ تا۵۲۳، آمده است: هود (ع)، که «عابر» نیز به او گویند، فرزند شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است. ۲۶۴۸ سال بعد از هبوط آدم (ع) متولد شد (یعنی ۱۰۰۶ = ۱۶۴۲ — ۲۶۴۸ سال از سن نوح گذشته بود)، آن حضرت بر طایفه عاد مبعوث شد و آنها میان یمن و حضرموت تا ساحل دریای حبشه سکونت داشتند، مردمانی بزرگ جثه و قوی هیکل و بت پرست بودند. خداوند بر آنها غضب فرمود و تا هفت سال باران رحمت خود را از آنها قطع کرد. و بعد از آن (به وسیله باد) هلاک شدند و هود با چهار هزار نفر مؤمن نجات یافتند.

أَرْضِ اللَّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۷۳)

وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِ عادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِها قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۷۴)

قالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قالُوا إِنَّا بِما أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۷۵)

قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كافِرُونَ (۷۶)

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قالُوا يا صالِحُ ائْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷۷)

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دارِهِمْ جاثِمِينَ (۷۸)

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قالَ يا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسالَةَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لكِنْ لا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ (۷۹)

و به سوی (قوم) ثمود، برادرشان صالح را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! (تنها) خدا را بپرستید، که جز او، معبودی برای شما نیست! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده: این «ناقه» الهی برای شما معجزه ای است؛ او را به حال خود واگذارید که در زمین خدا (از علفهای بیابان) بخورد! و آن را آزار نرسانید، که عذاب دردناکی شما را خواهد گرفت! (۷۳) و به خاطر بیاورید که شما را جانشینان قوم «عاد» قرار داد و در زمین مستقر ساخت، که در دشتهایش، قصرها برای خود بنا می کنید؛ و در کوه ها، برای خود خانه ها می تراشید! بنابر این، نعمتهای خدا را متذکر شوید! و در زمین، به فساد نکوشید!» (۷۴) (ولی) اشراف متکبر قوم او، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا (براستی) شما یقین دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟!» آنها گفتند: «ما به آنچه او بدان مأموریت یافته، ایمان آورده ایم» (۷۵) متکبران گفتند: «(ولی) ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید، کافریم!» (۷۶) سپس «ناقه» را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند؛ و گفتند: «ای صالح! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی، آنچه ما را با آن تهدید می کنی، بیاور!» (۷۷) سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان، (تنها) جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود (۷۸) (صالح) از آنها روی برتافت؛ و گفت: «ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم، ولی (چه کنم که) شما خیرخواهان را دوست ندارید!» (۷۹)

آیات شریفه ۷۳ تا ۷۹ گوشه ای از داستان حضرت صالح (ع) را بیان می کنند:

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۲۵ تا ۵۲۸، در ذیل آیات ۷۳ تا ۷۹ آمده است:

ص: ۵۶۵

بعد از هلاکت قوم عاد، طایفه ثمود در آنجا سکونت کردند ولی بعد از مدتی بت پرست شدند و خداوند، صالح پیامبر (ع) را که فرزند جابر بن ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح بود و **۲۹۷۳** سال بعد از هبوط آدم (ع) متولد شد بر آنها فرستاد. آنان در شهر حجر (بین حجاز و شام) سکونت داشتند. حضرت صالح (ع) با آنها عموزاده بود چون ثمود دو فرزند داشت: یکی «ارم» که طایفه ثمود از اوست و دیگری «جابر» پدر صالح.

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۲۵، از کافی، از امام باقر (ع) از حضرت رسول (ص):

حضرت صالح (ع) در سن پانزده سالگی به سوی طایفه ثمود فرستاده شد و تا سن ۱۲۰ سالگی تبلیغ کرد و کسی ایمان نیاورد. روزی صالح به آنها گفت: یا شما چیزی از من بخواهید تا جوابتان را از جانب خدا بدهم، یا من از بتان شما درخواست می کنم. آنها پذیرفتند و حضرت صالح (ع) هر چه از بتان آنها درخواست کرد پاسخی نشنید. فرمود: روز تمام شد و جواب نمی دهند، پس شما از خدای من درخواست کنید. آنگاه هفتاد نفر از بزرگان آنها گفتند از این کوه شتری قرمز بیرون آورد و گفتند این شتر بچه ای بزاید. ولی از آن جمعیت شش نفر ایمان آورد.

وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ (۸۰)

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (۸۱)

وَ ما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۸۲)

فَأَنْجَيْناهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ (۸۳)

وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۸۴)

و (به خاطر آورید) لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: «آیا عمل بسیار زشتی را انجام می دهید که هیچیک از جهانیان، پیش از شما انجام نداده است؟! (۸۰) آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؟! شما گروه اسرافکار (و منحرفی) هستید! (۸۱) ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: «اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که اینها مردمی هستند که پاکدامنی را می طلبند (و با ما همصدا نیستند!)» (۸۲) (چون کار به اینجا رسید،) ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم؛ جز همسرش، که از بازماندگان (در شهر) بود (۸۳) و (سپس چنان) بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم؛ (که آنها را در هم کوبید و نابود ساخت.) پس بنگر سرانجام کار مجرمان چه شد! (۸۴)

آیات شریفه ۸۰ تا ۸۴ گوشه ای از ماجرای حضرت لوط (ع) است:

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۲۹ تا ۵۳۰، در ذیل آیات ۸۰ تا ۸۴، آمده است: لوط (ع) فرزند هاران بن ناحور بن تارخ است و برادرزاده ی ابراهیم (ع) بود. ختنه شده از مادر متولد شد و در خدمت

عمویش ابراهیم (ع) از بابل حرکت و به حبرون ساکن گردید. لوط (ع) به دستور ابراهیم (ع) به مؤتفکات فرود آمد و سی سال تبلیغ کرد و تنها ۱۴ نفر مؤمن شدند.

وَ إِلى مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ قَدْ جاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸۵)

وَ لا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها عِوَجاً وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ وَ انْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۸۶)

وَ إِنْ كانَ طائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنا وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ (۸۷)

و به سوی مدین، برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، که جز او معبودی ندارید! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است؛ بنابراین، حق پیمانه و وزن را ادا کنید! و از اموال مردم چیزی نکاهید! و در روی زمین، بعد از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است، فساد نکنید! این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید! (۸۵) و بر سر هر راه ننشینید که (مردم با ایمان را) تهدید کنید و مؤمنان را از راه خدا باز دارید و با (القای شبهات،) آن را کج و معوج نشان دهید! و به خاطر بیاورید زمانی را که اندک بودید و او شما را فزونی داد! و بنگرید سرانجام مفسدان چگونه بود! (۸۶) و اگر گروهی از شما به آنچه من به آن فرستاده شده ام ایمان آورده اند و گروهی ایمان نیاورده اند، صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند، که او بهترین داوران است! (۸۷)

جزء نهم از آیه ۸۸ اعراف تا آیه ۴۰ انفال

قالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا قالَ أَ وَ لَوْ كُنَّا كارِهِينَ (۸۸)

قَدِ افْتَرَيْنا عَلَى اللَّهِ كَذِباً إِنْ عُدْنا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْها وَ ما يَكُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِيها إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّنا وَسِعَ رَبُّنا كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ (۸۹)

وَ قالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْباً إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ (۹۰)

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دارِهِمْ جاثِمِينَ (۹۱)

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كانُوا هُمُ الْخاسِرِينَ (۹۲)

اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند: «ای شعیب! به یقین، تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند، از شهر و دیار خود بیرون خواهیم کرد، یا به آیین ما بازگردید!» گفت: «آیا (می خواهید ما را بازگردانید) اگر چه مایل نباشیم؟! (۸۸) اگر ما به آیین شما بازگردیم، بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده، به خدا دروغ بسته ایم؛ و شایسته نیست که ما به آن

بازگردیم مگر اینکه خدایی که پروردگار ماست بخواهد؛ علم پروردگار ما، به همه چیز احاطه دارد. تنها بر خدا توکل کرده ایم. پروردگارا! میان ما و قوم ما بحق داوری کن، که تو بهترین داورانی!» (۸۹) اشراف زورمند از قوم او که کافر شده بودند گفتند: «اگر از شعیب پیروی کنید، شما هم زیانکارید!» (۹۰) سپس زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان بصورت اجسادی بی جان در خانه هاشان مانده بودند (۹۱) آنها که شعیب را تکذیب کردند، (آن چنان نابود شدند که) گویا هرگز در آن (خانه ها) سکونت نداشتند! آنها که شعیب را تکذیب کردند، زیانکار بودند! (۹۲) سپس از آنان روی

ص :۵۶۷

برتافت و گفت: «ای قوم من! من رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم؛ با این حال، چگونه بر قوم کافر تأسف بخورم؟!» (۹۳)

آیات شریفه ۸۵ تا ۹۳ گوشه ای از ماجرای حضرت شعیب (ع) است:

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۳۳ تا ۵۳۵، در ذیل آیات ۸۵ تا۹۳، آمده است:

حضرت شعیب (ع) از نسلِ «مدین بن ابراهیم» است. حضرت خلیل (ع) بعد از وفات ساره با دوشیزه ای از طایفه قطور ازدواج کرد و مدین از او متولد شد. حضرت شعیب (ع) ۳۶۱۶ سال بعد از هبوط آدم (ع) متولد شد. ملقب به «خطیب الانبیاء» است و چون شهر و دیارشان پر از درخت بود لذا به اصحاب «ایکه» نامیده می شدند. در کیل و وزن خیانت و کم فروشی می کردند. تعداد ایمان آورندگان ۱۷۰۰ نفر بودند که همراه شعیب (ع) از دیار مدین خارج شده و به جانب «ایکه» فرود آمدند. بعد از خروج آنها اثر عذاب در شهر مدین هویدا شد و هفت شبانه روز در و دیوار مدین مثل کوره آهنگران داغ تر می شد، ناگهان ابری نمودار شد و مردم زیر آن توقف کردند که آتشی از ابر فرو افتاد و مثل ملخ سوختند و خاکستر شدند.

از همان منبع، از طبرسی، از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

قوم شعیب دو طایفه بودند: طایفه ای که در اثر زلزله و صیحه ی آسمانی هلاک شدند و جمعی توسط صاعقه سوختند که آنها صد هزار نفر بودند.

۶۰ هزار نفر آنها نافرمان بودند و ۴۰ هزارِ آنها بر اثر عدم منعِ بَدان از عمل زشت به هلاکت رسیدند.

از همان منبع، از عیاشی آمده است: مردی از اهل شام حضور امام زین العابدین (ع) آمد و گفت:

آیا شما علی بن حسین هستی؟ که جدت علی بن ابیطالب، کسی بود که عده کثیری از مؤمنین را کشت؟ حضرت (ع) اندوهگین شد و گریه نمود و فرمود: «و الی مدین اخاهم صالحا و الی ثمود اخاهم شعیبا» ، آیا قوم شعیب و صالح، برادران دینی شعیب و صالح بودند یا برادران عشیره و قبیله ای؟ آن مرد گفت: برادران عشیره ای بودند. حضرت (ع) فرمود: پس کسانی که با پدرم جنگ نمودند مسلمان نبودند بلکه برادر عشیره ای بودند.

وَ ما أَرْسَلْنا فی قَرْيَهٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلاَّ أَخَذْنا أَهْلَها بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ (۹۴)

ثُمَّ بَدَّلْنا مَكانَ السَّيِّئَهِ

الْحَسَنَهَ حَتَّى عَفَوْا وَ قالُوا قَدْ مَسَّ آباءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ فَأَخَذْناهُمْ بَغْتَهً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۹۵)

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (۹۶)

أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنا بَياتاً وَ هُمْ نائِمُونَ (۹۷)

أَ وَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ (۹۸)

أَ فَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ (۹۹)

أَ وَ لَمْ يَهْدِ لِلَّذينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِها أَنْ لَوْ نَشاءُ أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ (۱۰۰)

تِلْكَ الْقُرى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبائِها وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى قُلُوبِ الْكافِرينَ (۱۰۱)

و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به ناراحتیها و خسارتها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند! (۹۴) سپس (هنگامی که این هشدارها در آنان اثر نگذاشت)، نیکی (و فراوانی نعمت و رفاه) را به جای بدی (و ناراحتی و گرفتاری) قرار دادیم؛ آنچنان که فزونی گرفتند، (و همه گونه نعمت و برکت یافتند و مغرور شدند،) و گفتند: «(تنها ما نبودیم که گرفتار این مشکلات شدیم؛) به پدران ما نیز ناراحتیهای جسمی و مالی رسید.» چون چنین شد، آنها را ناگهان (به سبب اعمالشان) گرفتیم (و مجازات کردیم)، در حالی که نمی فهمیدند (۹۵) و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم (۹۶) آیا اهل این آبادیها، از این ایمنند که عذاب ما شبانه به سراغ آنها بیاید در حالی که در خواب باشند؟! (۹۷) آیا اهل این آبادیها، از این ایمنند که عذاب ما هنگام روز به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند؟! (۹۸) آیا آنها خود را از مکر الهی در امان می دانند؟! در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی دانند! (۹۹) آیا کسانی که وارث روی زمین بعد از صاحبان آن می شوند، عبرت نمی گیرند که اگر بخواهیم، آنها را نیز به گناهانشان هلاک می کنیم و بر دلهایشان مهر می نهیم تا (صدای حق را) نشنوند؟! (۱۰۰) اینها، شهرها و آبادیهایی است که قسمتی از اخبار آن را برای تو شرح می دهیم؛ پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند؛ (ولی آنها چنان لجوج بودند که) به آنچه قبلا تکذیب کرده بودند، ایمان نمی آوردند! این گونه خداوند بر دلهای کافران مهر می نهد (و بر اثر لجاجت و ادامه گناه، حس تشخیصشان را سلب می کند)! (۱۰۱)

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (۱۰۲)

و در بیشتر آنان عهدی [استوار] نیافتیم و بیشترشان را جداً نافرمان یافتیم (۱۰۲)

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۳۹، در ذیل آیه ۱۰۲ اعراف، از عیاشی، از حضرت رسول (ص):

هیچ کس به عهدی که خداوند در عالم ذر از او گرفته تصدیق نکرده و وفای به آن عهد ننموده جز اهل بیت پیغمبر اکرم (ص) و اندکی از شیعیان آنها.

ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسى بِآیاتِنا إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِها فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (١٠٣)

وَ قالَ مُوسى يا فِرْعَوْنُ إِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (١٠۴)

حَقيقٌ عَلى أَنْ لا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِىَ بَنى إِسْرائيلَ (١٠۵)

قالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِها إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (١٠۶)

فَأَلْقى عَصاهُ

فَإِذا هِيَ ثُعْبانٌ مُبِينٌ (١٠٧)

وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذا هِيَ بَيْضاءُ لِلنَّاظِرِينَ (١٠٨)

قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ (١٠٩)

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَما ذا تَأْمُرُونَ (١١٠)

قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدائِنِ حاشِرِينَ (١١١)

يَأْتُوكَ بِكُلِّ ساحِرٍ عَلِيمٍ (١١٢)

وَ جاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قالُوا إِنَّ لَنا لَأَجْراً إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغالِبِينَ (١١٣)

قالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (١١۴)

قالُوا يا مُوسى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ (١١۵)

قالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جاؤُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ (١١۶)

وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنْ أَلْقِ عَصاكَ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ (١١٧)

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (١١٨)

فَغُلِبُوا هُنالِكَ وَ انْقَلَبُوا صاغِرِينَ (١١٩)

وَ أُلْقِيَ السَّحَرَةُ ساجِدِينَ (١٢٠)

قالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعالَمِينَ (١٢١)

رَبِّ مُوسى وَ هارُونَ (١٢٢)

قالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هذا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْها أَهْلَها فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (١٢٣)

لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (١٢۴)

قالُوا إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ (١٢۵)

وَ ما تَنْقِمُ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِآياتِ رَبِّنا لَمَّا جاءَتْنا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً وَ تَوَفَّنا مُسْلِمِينَ (١٢۶)

وَ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَ تَذَرُ مُوسى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قالَ سَنُقَتِّلُ أَبْناءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِساءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ (١٢٧)

قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (١٢٨)

قالُوا أُوذِينا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنا وَ مِنْ بَعْدِ ما جِئْتَنا قالَ عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (١٢٩)

وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (١٣٠)

فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَ مَنْ مَعَهُ أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (١٣١)

وَ قالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (١٣٢)

فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفانَ وَ الْجَرادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ وَ الدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ (١٣٣)

وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا يا مُوسَى ادْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرائِيلَ (١٣٤)

فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلى أَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ (١٣٥)

فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلِينَ (١٣٦)

وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتِي بارَكْنا فِيها وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنى عَلى بَنِي إِسْرائِيلَ بِما صَبَرُوا وَ دَمَّرْنا ما كانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما كانُوا يَعْرِشُونَ (١٣٧)

وَ جاوَزْنا بِبَنِي إِسْرائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلى أَصْنامٍ لَهُمْ قالُوا يا مُوسَى اجْعَلْ لَنا إِلهاً كَما لَهُمْ آلِهَةٌ قالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (١٣٨)

إِنَّ هؤُلاءِ مُتَبَّرٌ ما هُمْ فِيهِ وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (١٣٩)

قالَ أَ غَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلهاً وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعالَمِينَ (١٤٠)

وَ إِذْ أَنْجَيْناكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذابِ يُقَتِّلُونَ أَبْناءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ وَ فِي ذلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (١٤١)

وَ واعَدْنا مُوسى ثَلاثِينَ

لَيْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ ميقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعينَ لَيْلَةً وَ قالَ مُوسى‏ لِأَخيهِ هارُونَ اخْلُفْني‏ في‏ قَوْمي‏ وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبيلَ الْمُفْسِدينَ (۱۴۲)

وَ لَمَّا جاءَ مُوسى‏ لِميقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِني‏ أَنْظُرْ إِلَيْكَ قالَ لَنْ تَراني‏ وَ لكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ فَسَوْفَ تَراني‏ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسى‏ صَعِقاً فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنينَ (۱۴۳)

قالَ يا مُوسى‏ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسالاتي‏ وَ بِكَلامي‏ فَخُذْ ما آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرينَ (۱۴۴)

وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصيلاً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ فَخُذْها بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِها سَأُريكُمْ دارَ الْفاسِقينَ (۱۴۵)

سَأَصْرِفُ عَنْ آياتِيَ الَّذينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ يَرَوْا سَبيلَ الرُّشْدِ لا يَتَّخِذُوهُ سَبيلاً وَ إِنْ يَرَوْا سَبيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبيلاً ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلينَ (۱۴۶)

وَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاَّ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۷)

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسى‏ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ أَ لَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لا يُكَلِّمُهُمْ وَ لا يَهْديهِمْ سَبيلاً اتَّخَذُوهُ وَ كانُوا ظالِمينَ (۱۴۸)

وَ لَمَّا سُقِطَ في‏ أَيْديهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنا رَبُّنا وَ يَغْفِرْ لَنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ (۱۴۹)

وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسى‏ إِلى‏ قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً قالَ بِئْسَما خَلَفْتُمُوني‏ مِنْ بَعْدي‏ أَ عَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوني‏ وَ كادُوا يَقْتُلُونَني‏ فَلا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْداءَ وَ لا تَجْعَلْني‏ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ (۱۵۰)

قالَ رَبِّ اغْفِرْ لي‏ وَ لِأَخي‏ وَ أَدْخِلْنا في‏ رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمينَ (۱۵۱)

إِنَّ الَّذينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرينَ (۱۵۲)

وَ الَّذينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِها وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحيمٌ (۱۵۳)

وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْواحَ وَ في‏ نُسْخَتِها هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلَّذينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ (۱۵۴)

وَ اخْتارَ مُوسى‏ قَوْمَهُ سَبْعينَ رَجُلاً لِميقاتِنا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ أَ تُهْلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلاَّ فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدي‏ مَنْ تَشاءُ أَنْتَ وَلِيُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغافِرينَ (۱۵۵)

وَ اكْتُبْ لَنا في‏ هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنا إِلَيْكَ قالَ عَذابي‏ أُصيبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ رَحْمَتي‏ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ‏ءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ الَّذينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ (۱۵۶)

الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷)

قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ جَمیعاً الَّذی لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ یُحْیی وَ یُمیتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ الَّذی یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ کَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۸)

وَ مِنْ

قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹)

وَ قَطَّعْناهُمُ اثْنَتَیْ عَشْرَهَ أَسْباطاً أُمَماً وَ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی إِذِ اسْتَسْقاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَهَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنا عَلَیْهِمُ الْغَمامَ وَ أَنْزَلْنا عَلَیْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوی کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۱۶۰)

وَ إِذْ قیلَ لَهُمُ اسْکُنُوا هذِهِ الْقَرْیَهَ وَ کُلُوا مِنْها حَیْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّهٌ وَ ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً نَغْفِرْ لَکُمْ خَطیئاتِکُمْ سَنَزیدُ الْمُحْسِنینَ (۱۶۱)

فَبَدَّلَ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَیْرَ الَّذی قیلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما کانُوا یَظْلِمُونَ (۱۶۲)

وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْیَهِ الَّتی کانَتْ حاضِرَهَ الْبَحْرِ إِذْ یَعْدُونَ فِی السَّبْتِ إِذْ تَأْتیهِمْ حیتانُهُمْ یَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ یَوْمَ لا یَسْبِتُونَ لا تَأْتیهِمْ کَذلِکَ نَبْلُوهُمْ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ (۱۶۳)

وَ إِذْ قالَتْ أُمَّهٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِکُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدیداً قالُوا مَعْذِرَهً إِلی رَبِّکُمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ (۱۶۴)

فَلَمَّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ أَنْجَیْنَا الَّذینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذینَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ بَئیسٍ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ (۱۶۵)

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ قُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَهً خاسِئینَ (۱۶۶)

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ مَنْ یَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذابِ إِنَّ رَبَّکَ لَسَریعُ الْعِقابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحیمٌ (۱۶۷)

وَ قَطَّعْناهُمْ فِی الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّیِّئاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۱۶۸)

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْکِتابَ یَأْخُذُونَ عَرَضَ هذَا الْأَدْنی وَ یَقُولُونَ سَیُغْفَرُ لَنا وَ إِنْ یَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ یَأْخُذُوهُ أَ لَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ میثاقُ الْکِتابِ أَنْ لا یَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ وَ دَرَسُوا ما فیهِ وَ الدَّارُ الْآخِرَهُ خَیْرٌ لِلَّذینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۱۶۹)

وَ الَّذینَ یُمَسِّکُونَ بِالْکِتابِ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ إِنَّا لا نُضیعُ أَجْرَ الْمُصْلِحینَ (۱۷۰)

وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ کَأَنَّهُ ظُلَّهٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّهٍ وَ اذْکُرُوا ما فیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۱)

سپس بدنبال آنها [= پیامبران پیشین] موسی را با آیات خویش به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم؛ اما آنها (با عدم پذیرش)، به آن (آیات) ظلم کردند. ببین عاقبت مفسدان چگونه بود! (۱۰۳) و موسی گفت: «ای فرعون! من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم (۱۰۴) سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم. من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما آورده ام؛ پس بنی اسرائیل را با من بفرست!» (۱۰۵) (فرعون) گفت: «اگر نشانه ای آورده ای، نشان بده اگر از راستگویانی!» (۱۰۶) (موسی) عصای خود را افکند؛ ناگهان اژدهای آشکاری شد! (۱۰۷) و دست خود را (از گریبان) بیرون آورد؛ سفید (و درخشان) برای بینندگان بود! (۱۰۸) اطرافیان فرعون گفتند: «بی شک، این ساحری ماهر و دانا است! (۱۰۹) می خواهد شما را

از سـرزمینتان بیرون کنـد؛ (نظر شـما چیست، و) در برابر او چه دسـتوری دارید؟» (۱۱۰) (سـپس به فرعون) گفتنـد: (کار) او و برادرش را به تـأخیر انـداز و جمع آوری کننـدگان را به همه شـهرها بفرست (۱۱۱) تـا هر سـاحر دانـا (و کارآزموده ای) را به خدمت تو بیاورند! (۱۱۲) ساحران نزد فرعون آمدنـد و گفتند: «آیا اگر ما پیروز گردیم، اجر و پاداش مهمی خواهیم داشت؟!» (۱۱۳) گفت: «آری و شـما از مقربـان خواهیـد بود!» (۱۱۴) (روز مبارزه فرا رسـید. ساحران) گفتنـد: «ای موسـی! یا تو (وسایل سحرت را) بیفکن، یا ما می افکنیم!» (۱۱۵) گفت: «شما بیفکنید!» و هنگامی (که

وسایل سحر خود را) افکندند، مردم را چشم بندی کردند و ترساندند؛ و سحر عظیمی پدید آوردند (۱۱۶) (ما) به موسی وحی کردیم که: «عصای خود را بیفکن!» ناگهان (بصورت مار عظیمی در آمد که) وسایل دروغین آنها را بسرعت برمی گرفت (۱۱۷) (در این هنگام،) حق آشکار شد؛ و آنچه آنها ساخته بودند، باطل گشت (۱۱۸) و در آنجا (همگی) مغلوب شدند؛ و خوار و کوچک گشتند (۱۱۹) و ساحران (بی اختیار) به سجده افتادند (۱۲۰) و گفتند: «ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم (۱۲۱) پروردگار موسی و هارون!» (۱۲۲) فرعون گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟! حتماً این نیرنگ و توطئه ای است که در این شهر (و دیار) چیده اید، تا اهلش را از آن بیرون کنید؛ ولی بزودی خواهید دانست! (۱۲۳) سوگند می خورم که دستها و پاهای شما را بطور مخالف [= دست راست با پای چپ، یا دست چپ با پای راست] قطع می کنم؛ سپس همگی را به دار می آویزم! (۱۲۴) (ساحران) گفتند: «(مهم نیست،) ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم! (۱۲۵) انتقام تو از ما، تنها بخاطر این است که ما به آیات پروردگار خویش -هنگامی که به سراغ ما آمد- ایمان آوردیم. بار الها! صبر و استقامت بر ما فرو ریز! (و آخرین درجه شکیبائی را به ما مرحمت فرما!) و ما را مسلمان بمیران!» (۱۲۶) و اشراف قوم فرعون (به او) گفتند: «آیا موسی و قومش را رها می کنی که در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها سازد؟!» گفت: «بزودی پسرانشان را می کشیم و دخترانشان را زنده نگه می داریم (تا به ما خدمت کنند)؛ و ما بر آنها کاملاً مسلطیم!» (۱۲۷) موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جویید و استقامت پیشه کنید، که زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، واگذار می کند؛ و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است!» (۱۲۸) گفتند: «پیش از آنکه به سوی ما بیایی آزار دیدیم، (هم اکنون) پس از آمدنت نیز آزار می بینیم! (کی این آزارها سر خواهد آمد؟)» گفت: «امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را در زمین جانشین (آنها) سازد و بنگرد چگونه عمل می کنید!» (۱۲۹) و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشکسالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند! (۱۳۰) (اما آنها نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می رسید، می گفتند: «بخاطر خود ماست. » ولی موقعی که بدی (و بلا) به آنها می رسید، می گفتند: «از شومی موسی و کسان اوست» ! آگاه باشید سرچشمه همه اینها، نزد خداست؛ ولی بیشتر آنها نمی دانند! (۱۳۱) و گفتند: «هر زمان نشانه و معجزه ای برای ما بیاوری که سحرمان کنی، ما به تو ایمان نمی آوریم!» (۱۳۲) سپس (بلاها را پشت سر هم بر آنها نازل کردیم:) طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه ها و خون را -که نشانه هایی از هم جدا بودند- بر آنها فرستادیم؛ (ولی باز بیدار نشدند، و) تکبر ورزیدند و جمعیت گنهکاری بودند! (۱۳۳) هنگامی که بلا بر آنها مسلط می شد، می گفتند: «ای موسی! از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده، رفتار کند! اگر این بلا را از ما مرتفع سازی، قطعاً به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد!» (۱۳۴) اما هنگامی که بلا را، پس از مدت معینی که به آن می رسیدند، از آنها برمی داشتیم، پیمان خویش را می شکستند! (۱۳۵) سرانجام از آنها انتقام گرفتیم و آنان را در دریا غرق کردیم؛ زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند (۱۳۶) و مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم)، واگذار کردیم؛ و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، بخاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت؛ و آنچه فرعون و فرعونیان (از کاخهای مجلل) می ساختند و آنچه از باغهای داربست دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم! (۱۳۷) و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم؛ (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند. (در این هنگام، بنی اسرائیل) به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت: «شما جمعیتی جاهل و نادان هستید! (۱۳۸) اینها (را که می بینید)، سرانجام کارشان نابودی است؛ و آنچه انجام می دهند، باطل (و بیهوده) است (۱۳۹) (سپس) گفت: «آیا غیر از

خداوند، مبعودی برای

ص :۵۷۳

شما بطلبم؟! خدایی که شما را بر جهانیان (و مردم عصرتان) برتری داد!» (۱۴۰) (به خاطر بیاورید) زمانی را که از (چنگال) فرعونیان نجاتتان بخشیدیم! آنها که پیوسته شما را شکنجه می دادند، پسرانتان را می کشتند و زنانتان را (برای خدمتگاری) زنده می گذاشتند؛ و در این، آزمایش بزرگی از سوی خدا برای شما بود (۱۴۱) و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم؛ سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم؛ به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد. و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش. و (آنها) را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما!» (۱۴۲) و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز مرا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید!» اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد؛ و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوندا! منزهی تو (از اینکه با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من نخستین مؤمنانم!» (۱۴۳) (خداوند) فرمود: «ای موسی! من تو را با رسالتهای خویش و با سخن گفتنم (با تو)، بر مردم برتری دادم و برگزیدم؛ پس آنچه را به تو داده ام بگیر و از شکرگزاران باش!» (۱۴۴) و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم؛ و بیانی از هر چیز کردیم - «پس آن را با جدیت بگیر! و به قوم خود بگو: به نیکوترین آنها عمل کنند! (و آنها که به مخالفت برخیزند، کیفرشان دوزخ است؛) و بزودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد!» (۱۴۵) بزودی کسانی را که در روی زمین بناحق تکبر می ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند؛ اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی کنند؛ و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می کنند! (همه اینها) بخاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند! (۱۴۶) و کسانی که آیات و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می گردد؛ آیا جز آنچه را عمل می کردند پاداش داده می شوند؟! (۱۴۷) قوم موسی بعد (از رفتن) او (به میعادگاه خدا)، از زیورهای خود گوساله ای ساختند؛ جسد بی جانی که صدای گوساله داشت! آیا آنها نمی دیدند که با آنان سخن نمی گوید و به راه (راست) هدایتشان نمی کند؟! آن را (خدای خود) انتخاب کردند و ظالم بودند! (۱۴۸) و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد و دیدند گمراه شده اند، گفتند: «اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بطور قطع از زیانکاران خواهیم بود!» (۱۴۹) و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید (و آیین مرا ضایع کردید)! آیا درمورد فرمان پروردگارتان (و تمدید مدت میعاد او)، عجله نمودید (و زود قضاوت کردید؟!)» سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت (و با عصبانیت) به سوی خود کشید؛ او گفت: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!» (۱۵۰) (موسی) گفت: «پروردگارا! من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت خود داخل فرما و تو مهربانترین مهربانانی!» (۱۵۱) کسانی که گوساله را (معبود خود) قرار دادند، بزودی خشم پروردگارشان و ذلت در زندگی دنیا به آنها می رسد؛ و اینچنین، کسانی را که (بر خدا) افترا می بندند، کیفر می دهیم! (۱۵۲) و آنها که گناه کردند و بعد از آن توبه نمودند و ایمان آوردند، (امید عفو او را دارند؛ زیرا) پروردگار تو، در پی این کار، آمرزنده و مهربان است (۱۵۳) هنگامی که خشم موسی فرو نشست؛ الواح (تورات) را برگرفت؛ و در نوشته های آن، هدایت و رحمت برای کسانی بود که از پروردگار خویش می ترسند (و از مخالفت فرمانش بیم دارند) (۱۵۴) موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید؛ و هنگامی که زمین لرزه آنها را فرا گرفت (و هلاک شدند)، گفت: «پروردگارا! اگر می خواستی، می توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی! آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده اند، (مجازات و) هلاک

می کنی؟! این، جز آزمایش تو، چیز دیگر نیست؛ که

ص :۵۷۴

هر کس را بخواهی (و مستحق بدانی)، به وسیله آن گمراه می سازی؛ و هر کس را بخواهی (و شایسته ببینی)، هدایت می کنی! تو ولی مایی و ما را بیامرز، بر ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی! (۱۵۵) و برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقرر فرما؛ چه اینکه ما به سوی تو بازگشت کرده ایم! «(خداوند در برابر این تقاضا، به موسی) گفت: » مجازاتم را به هر کس بخواهم می رسانم؛ و رحمتم همه چیز را فراگرفته؛ و آن را برای آنها که تقوا پیشه کنند و زکات را بپردازند و آنها که به آیات ما ایمان می آورند، مقرر خواهم داشت! (۱۵۶) همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ آنها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز میدارد؛ اشیار پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد و ناپاکیها را تحریم می کند؛ و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاریش کردند و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند (۱۵۷) بگو: «ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم؛ همان خدایی که حکومت آسمانها و زمین، از آن اوست؛ معبودی جز او نیست؛ زنده می کند و می میراند؛ پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش، آن پیامبر درس نخوانده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد؛ و از او پیروی کنید تا هدایت یابید!» (۱۵۸) و از قوم موسی، گروهی هستند که به سوی حق هدایت می کنند؛ و به حق و عدالت حکم می نمایند (۱۵۹) ما آنها را به دوازده گروه -که هر یک شاخه ای (از دودمان اسرائیل) بود - تقسیم کردیم. و هنگامی که قوم موسی (در بیابان) از او تقاضای آب کردند، به او وحی فرستادیم که: «عصای خود را بر سنگ بزن!» ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون جست؛ آنچنان که هر گروه، چشمه و آبشخور خود را می شناخت. و ابر را بر سر آنها سایبان ساختیم؛ و بر آنها «من» و «سلوی» فرستادیم؛ (و به آنان گفتیم:) از روزیهای پاکیزه ای که به شما داده ایم، بخورید! (و شکر خدا را بجا آورید! آنها نافرمانی و ستم کردند؛ ولی) به ما ستم نکردند، لکن به خودشان ستم می نمودند (۱۶۰) و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که به آنها گفته شد: «در این شهر [= بیت المقدس] ساکن شوید و از هر جا (و به هر کیفیت) بخواهید، از آن بخورید (و بهره گیرید)! و بگویید: خداوندا! گناهان ما را بریز! و از در (بیت المقدس) با تواضع وارد شوید! که اگر چنین کنید، گناهان شما را می بخشم؛ و نیکوکاران را پاداش بیشتر خواهیم داد» (۱۶۱) اما ستمگران آنها، این سخن (و آن فرمانها) را، بغیر آنچه به آنها گفته شده بود، تغییر دادند؛ از این رو بخاطر ستمی که روا میداشتند، بلایی از آسمان بر آنها فرستادیم (و مجازاتشان کردیم) (۱۶۲) و از آنها درباره (سرگذشت) شهری که در ساحل دریا بود بپرس! زمانی که آنها در روزهای شنبه، تجاوز (و نافرمانی) خدا می کردند؛ همان هنگام که ماهیانشان، روز شنبه (که روز تعطیل و استراحت و عبادت بود، بر سطح آب،) آشکار می شدند؛ اما در غیر روز شنبه، به سراغ آنها نمی آمدند؛ این چنین آنها را به چیزی آزمایش کردیم که نافرمانی می کردند! (۱۶۳) و (به یاد آر) هنگامی را که گروهی از آنها (به گروه دیگر) گفتند: «چرا جمعی (گنهکار) را اندرز می دهید که سرانجام خداوند آنها را هلاک خواهد کرد، یا به عذاب شدیدی گرفتار خواهد ساخت؟! (آنها را به حال خود واگذارید تا نابود شوند!)» گفتند: «(این اندرزها،) برای اعتذار (و رفع مسؤولیت) در پیشگاه پروردگار شماست؛ بعلاوه شاید آنها (بپذیرند و از گناه باز ایستند، و) تقوا پیشه کنند!» (۱۶۴) اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، (لحظه عذاب فرا رسید؛ و) نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم؛ و کسانی را که ستم کردند، بخاطر نافرمانیشان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم (۱۶۵) (آری،) هنگامی که در برابر آنچه از آن نهی شده بودند سرکشی کردند، به آنها گفتیم: «به شکل میمونهایی طردشده در آیید!» (۱۶۶) و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد: تا دامنه قیامت، کسی را بر آنها مسلط خواهد ساخت که همواره آنها را در عذاب سختی قرار دهد؛ زیرا پروردگارت مجازاتش سریع، (و در عین حال، نسبت به توبه کاران) آمرزنده و مهربان است

(۱۶۷) و آنها را در زمین بصورت گروه هایی، پراکنده ساختیم؛

ص: ۵۷۵

گروهی از آنها صالح و گروهی ناصالحند. و آنها را با نیکی ها و بدی ها آزمودیم، شاید بازگردند! (۱۶۸) پس از آنها، فرزندانی جای آنها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) شدند؛ (اما با این حال،) متاع این دنیای پست را گرفته، (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می دهند) و می گویند: «(اگر ما گنهکاریم توبه می کنیم و) بزودی بخشیده خواهیم شد!» اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد، آن را (نیز) می گیرند، (و باز حکم خدا را پشت سر می افکنند.) آیا پیمان کتاب (خدا) از آنها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند، و) جز حق نگویند و آنان بارها آنرا خوانده اند؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی فهمید؟! (۱۶۹) و آنها که به کتاب (خدا) تمسک جویند و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگی خواهند داشت؛ زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد! (۱۷۰) و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آنها بلند کردیم، آنچنان که گمان کردند بر آنان فرود می آمد؛ (و در همین حال، از آنها پیمان گرفتیم و گفتیم:) آنچه را (از احکام و دستورها) به شما داده ایم، با قوت (و جدیت) بگیرید! و آنچه در آن است، به یاد داشته باشید، (و عمل کنید،) تا پرهیزگار شوید! (۱۷۱)

آیات شریفه۱۰۳ تا ۱۷۱ گوشه ای از ماجرای موسی (ع) و ماجرای اصحاب سبت و ... است.

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۴۰ تا ۵۸۰، آمده است:

موسی (ع) فرزند عمران بن غهاث بن لیوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم (ع) است. ۳۷۴۸ سال بعد از هبوط آدم (ع) متولد شد. نام مادرش یوکابد و لقبش «کلیم» است.

در کافی، ج ۳، ص ۱۸۷، ح۱، از امام صادق (ع):

خدای عزوجل به موسی (ع) فرمود: ای موسی آیا می دانی چرا از میان همه مخلوقاتم تو را برای سخن گفتن برگزیدم؟ عرض کرد: چرا؟ فرمود: چون در میان مخلوقاتم کسی را متواضع تر از تو ندیدم، چون هنگامی که نماز می گزاری چهره ات (صورتت) را روی خاک می گذاری.

در کافی، ج ۳، ص ۱۸۹، ح۱، از امام رضا (ع):

تواضع آن است که آن چه را می خواهی به تو دهند، به مردم بدهی (آن چه برای خود می خواهی برای دیگران هم بخواه).

☼ نکته:

آیه شریفه ۱۴۲در نمازِ دو رکعتی دهه ذی حجه بین نماز مغرب و عشاء و بعد از حمد و توحید قرائت می شود. روایت است که هر کس این نماز را بخواند با ثواب حاجیان شریک شود

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۷۲، از کافی، از امام باقر (ع): (در ذیل آیه ۱۴۲)

هر بنده ای چهل روز خدای خود را به اخلاص عبادت و پرستش نماید خداوند آن بنده را به مقام زهد می رساند و درهای

حکمت به دل او باز کند و زبانش به حکمت گویا شود.

ص: ۵۷۶

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ (۱۷۲) أَوْ تَقُولُواْ إِنَّمَا أَشْرَکَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَکُنَّا ذُرِّیَّهً مِّن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِکُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (۱۷۳)

و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا گواهی دادیم. تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم (۱۷۲) یا بگویید پدران ما پیش از این مشرک بوده اند و ما فرزندانی پس از ایشان بودیم آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده اند هلاک می کنی (۱۷۳)

☼ نکته:

لفظ «ذریّه» در قرآن کریم نوزده بار وارد شده که در تمام موارد، منظور نسل انسان است. و از آنجا که در این آیه شریفه سخن از «ذریّ= فرزندان خردسال آدم (ع)» به میان آمده، از این آیه به «آیه ذر» یاد می کنند و به خاطر کلمه «ألست» به «پیمان ألست» معروف است.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۹۱:

این آیات مسئله پیمان گرفتن از بنی نوع بشر بر ربوبیت پروردگار را ذکر می کند و خود از دقیق ترین آیات قرآنی از حیث معنا و از زیباترین آیات از نظر نظم و اسلوب است. آیات شریفه دلالت دارد بر اینکه تمامی افراد بشر مورد استشهاد واقع شده و یکایک آنها به ربوبیت پروردگار اعتراف نموده اند و فرد فرد آنها را علیه خودشان بر این قضیه شاهد گرفته است. و نیز می رساند که اگر این استشهاد صورت نمی گرفت همه در قیامت اقامه حجت می کردند و می گفتند: ما در دنیا از ربوبیت پروردگار غافل بودیم. حال اگر این استشهاد به گفته بعضی از مفسرین تنها به بعضی از افراد و ذریه آنها تعلق می گرفت و نه همه انسانها، طبق سیاق آیه دوم در این صورت تقصیر و گناه را متوجه پدران خود می دانستند و نه خودشان.

☼ نکته:

در خصوص «آیه ذر» ، مفسرین دو گروهند، عده ای آن عالم را نپذیرفته اند و عده ای آن را قبول دارند ولی در پذیرشش دچار اختلاف شده اند که به شرح ذیل بیان می شود:

۱ – منکرین عالم ذر: از این گروه می توان به شیخ مفید، سید مرتضی، طبرسی، محمد اسماعیل

خواجوی و آیت الله مکارم شیرازی (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۷) اشاره کرد. این گروه «آیه ذر» و احادیثی را که در این باره وارد شده، تأویل کرده اند و معتقدند که: منظور از این عالم و این پیمان «عالم استعدادها» و «پیمان فطرت» است؛ به این معنی که هرگاه فرزندان آدم به صورت نطفه از صلب (پشت و کمر) پدران به رحم مادران که بیش از یک ذره نیستند، منتقل می شوند، خداوند استعداد و آمادگی فهم و شناخت ربوبیّت و توحید را به آنها می دهد؛ یعنی هم در نهاد و فطرتشان این سرّ الهی به صورت یک حس درون ذاتی به ودیعه گذارده می شود و هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خود آگاه.

خداوند در طول زندگی دنیایی آثار صنع و نشانه های یگانگی خود را به انسان نشان می دهد و آنان را بر این امر گواه می گیرد. گویا می فرماید: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» و انسانها با زبان حال پاسخ می دهند: «بَلی شَهِدْنا» . پس در اینجا پیمان تکوینی است و سخن گفتن مانند خبر دادن رنگ رخساره از وضعیت درونی شخص است. (کنز الدقایق، میرزا محمد مشهدی، تحقیق مجتبی عراقی، چاپ اول، ج ۳، ص ۷۴۲) و (۱).

به عبارتی این گروه مراد از عالم ذر را همان فطرت انسانی می دانند. و استناد کرده اند به دو روایت بدین شرح: «ابن سنان از امام صادق (ع) از فطره الله پرسید. امام (ع) فرمود: فطرت الله اسلام است که خداوند هنگام پیمان گرفتن آنان را بر فطرت توحید آفرید و فرمود: آیا پروردگار شما نیستم؟ در آنجا کافر و مؤمن حضور داشت. (۲).

و امام باقر (ع) می فرماید: «کل مولود یولد علی الفطره» . (۳).

گروهی از این مفسرین چنین می گویند: منظور از «ذر» ذرات نخستین وجود انسان (نطفه) است که از پشت پدران به رحم مادران انتقال یافت و به تدریج در عالم جنین، به صورت انسان کاملی درآمد و در همان حال، خداوند استعدادهایی به او داد تا بتواند حقیقت توحید را درک کند. از این رو، عالم ذر، عالم جنین است و سؤال و پاسخ، به زبان حال صورت گرفته است.

گروهی دیگر از این مفسرین چنین می گویند: سؤال و جواب (در عالم ذر) بین انسان و

۱- تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۷
۲- برهان، ج ۳، ص ۲۳۶
۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۶۱

خداوند، به زبان حال، صورت گرفته است؛ آن هم بعد از بلوغ و کمالِ عقل.

توجه: شیخ مفید اصل عالم ذر را به صورت حقیقی و تکوینی پذیرفته است؛ ولی خطاب های رد و بدل شده ی خدا و انسان ها را به نحو حقیقی منکر شده و همه آنها را به تمثیل و مجاز حمل کرده است. (کیهان اندیشه، شماره ۵۸؛ مقاله نگاهی به عالم ذر از محمد حسن قدردان).

نقدی که بر این گروه شده است ان شاء الله در انتهای بحثِ قائلین به عالم ذر خواهد آمد.

۲ – قائلین به عالم ذر: از این گروه می توان به علامه طباطبایی، سید عبدالله شبّر، سید نعمت الله جزایری، محمد بن حسن حر عاملی، علامه مجلسی، محمد بن شیخ علی لاهیجی، اشاره کرد. این گروه آیه ذر و روایات را در معنای حقیقی آن دانسته و معتقدند که عالم ذرّ، عالمی غیر از عالم کنونی است. و استنادشان به روایات زیادی در این خصوص است مثلاً: «از امام باقر (ع) نقل شده که می فرماید: آنگاه که خداوند، نژاد آدم را از پشتش برآورد تا از آن ها پیمان گیرد ... به آدم فرمود: بنگر چه می بینی؟ آدم به نژاد خود نگاه کرد که مورچه وار فضای آسمان را پُر کردند. گفت: پروردگارا! وه چه بسیار است نژاد من ... » (۱).

این گروه از مفسرین هیچ گونه توجیه و تأویلی را در این مورد نمی پذیرند و تمامی اتفاقات و گفتگوهای آیه و روایات را حقیقی و واقعی برمی شمرند، اما چهار نظریه مجزا دارند:

۱ – برخی از محدثان می گویند: فرزندان آدم تا پایان دنیا به صورت ذرات کوچکی از پشت آدم خارج شدند و فضا را پر کردند؛ در حالی که دارای عقل و شعور و تکلم بودند. خداوند از آنان پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگی در پاسخ گفتند. آری و به این ترتیب، پیمان نخستین بر توحید گرفته شد. به عبارتی ارواح انسان ها قبل از تعلق به بدن، به ذرات ریزی تعلق گرفته است و آن ذرات، با تعلق ارواح، زنده و آگاه شدند؛ پس از آن، خداوند این مطلب را میثاق گرفت. این گروه عالم روح و عالم ذر را دو عالم مجزا می دانند. علامه مجلسی معتقد به این نظریه است. (مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۰۱) و (۲).

نقدی که به این نظریه داده اند بدین شرح است: الف) این نظریه، با ظاهر آیه مخالف است؛ زیرا آیه

۱- کافی، ج ۲، ص ۹

۲- مرآه العقول، ج ۵، ص ۱۶۲

می گوید که خدا از صلب بنی آدم، ذریه آنها را گرفت و نه از صلب آدم. ب) اگر این پیمان، با آگاهی کامل اخذ شده است، چرا کسی فعلاً از این پیمان خبری ندارد؟ ج) این نظریه مستلزم تناسخ است و تناسخ به حکم عقل باطل است؛ زیرا بر این اساس، تمام انسان ها یک بار به این جهان گام نهاده اند و پس از یک زندگی کوتاه، از این جهان رخت بربسته اند و بار دیگر، به تدریج، به این جهان بازگشته اند که این، همان تناسخ است. (۱).

۲ - برخی، این اقرار را متعلق به عالم ارواح بر می شمرند و بر این باورند که منظور از عالم «ذر» ، عالم ارواح است؛ یعنی، خداوند در آغاز، ارواح انسان ها را آفرید و مخاطب ساخت و از آنان اقرار بر توحید گرفت. شیخ بهایی معتقد به این نظریه است. (۲).

نقدی که بر این نظریه داده اند بدین شرح است: بر اساس روایات عالم ذر غیر از عالم ارواح است. در عالم ذر بدن ها شکل می گیرد و ذریه آدم (ع) معنا می یابد. اما در عالم ارواح گر چه هر روحی از ارواح دیگر ممتاز و مشخص می شود، اما در روایات هیچ اشاره ای به اخراج آنها از پشت های فرزندان آدم دیده نمی شود.

۳ - برخی دیگر همچون سید مرتضی و ابوالفتوح رازی اعتقاد دارند که این اقرار تنها از بعضی انسان ها همچون پیامبران و اولیای خدا گرفته شده و پرسشی همگانی نبوده است.

استاد جوادی آملی با نظریه ای شبیه به این نظریه، معتقد است که مراد از آیه، بیان واقعیت خارجی است و خداوند متعال به لسان عقل و وحی و با زبان انبیاء از انسان میثاق گرفته است؛ یعنی خداوند در برابر درک عقلی و رسالت وحی، از مردم پیمان گرفته است که معارف دین را بپذیرند. وی در تأیید نظریه ی خود به پنج نکته اشاره می کند و می گوید: «این معنا، برای عقل و وحی، نحوه ای تقدم نسبت به مرحله ی تکلیف وجود دارد؛ لذا ظاهر کلمه ی «اذ» محفوظ می ماند. منظور از نحوه ی تقدم، این است که اول پیامبران می آیند و مقدمات پذیرش را فراهم می کنند؛ سپس تکلیف حادث می شود» (۳).

۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۱۹۱ - ۲۳۱

۲- بهایی، محمد بن حسین، الاربعون حدیثا، ص ۷۸

۳- فطرت در قرآن، ج ۱۲، ص ۱۳۷ - ۱۲۲

نقـدی که بتوان بر این نظریه داد بـدین شـرح است: این نظریه، به تأویـل نزدیـک تر است تـا تفسـیر، زیرا از اذهان همگان دور است و افزون بر آن، خطاب های آیه را طبق این تفسـیر، باید بر مجاز حمل کرد و نه حقیقت. علامه طباطبایی (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۹۱ – ۲۳۱) هم در نقـد نظریه ی فوق می گویـد: «اگر منظور از اخـذ میثـاق، همـان زبان وحی باشـد؛ (بایـد) ماننـد سایر احکام می فرمود: به مردم چنین ابلاغ کن؛ نه این که بگوید: شما به یاد بیاورید».

۴ – عـده ای معتقدنـد: این جریـان، شـهودی است باطنی که در عالمی ملکوتی و مسـبوق به عالم دنیوی رخ داده است. علامه طباطبایی این نظریه را قبول دارد و می گویـد: موجودات دارای دو نوع وجودند؛ یک وجود جمعی در نزد خدا که در قرآن به عنوان ملکوت از آن یاد شده است و دیگری وجود پراکنده که با گذشت زمان، به تدریج ظاهر می شوند. به این ترتیب، عالم انسـانیت دنیوی، مسبوق به عـالم انسـانیت دیگری است که در آن جـا هیـچ موجودی از پروردگـار پوشـیده نیست و با شـهود بـاطنی، او را مشاهـده کرده، به واحـدیت او اعـتراف می کنـد و سؤال و جواب در «عـالم ذر» مربوط به آن جـا می شود. و نیز معتقد است که: «عالم ذر» روح این عالم است که آن را «عالَم غیب» نیز می گویند. (و عالم ذر با روح یکی است) (۱).

ادله ی منکرین عالم ذر و پاسخ قائلین به عالم ذر:

دلیل اول: ذریه آدم به جز همین خلقت دنیوی خود چیزی از عالم ذر به خاطر ندارند.

پاسخ: فراموشـی، به خصوصـیاتِ میثاق ضرری نمی رساند بلکه آنچه ضرر می زند فراموش کردن اصل میثاق و از دست دادن معرفت به وحـدانیت پروردگـار است. از آن گذشـته فراموش کردن، دلیلی بر نفی و انکار نیست چرا که ما عالم رَحِم و دوران خردسالی و حتی بسیاری از خاطراتِ ادوار زندگی را فراموش کرده ایم و در عین حال نمی توانیم آنها را انکار کنیم.

دلیـل دوم: آیه شـریفه می فرمایـد: «پروردگـار تو از بنی آدم گرفت» و می فرمایـد: «ذریه ایشان را» در صورتی که روایاتی در این خصوص آمـده است، می گویند: «از آدم گرفت» و نیز «ذریه او را» بنابراین: اولاً: این آیه به خود آدم مشـمول نشده، ثانیاً: این روایات نیز با ظاهر آیه در تضادند.

ص: ۵۸۱

۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۱۹۱ – ۲۳۱

پاسخ: اولاً: آیه شریفه بحث از فرزندان بلافصل آدم و اینکه ایشان هم از صلب آدم بیرون شدند ساکت نیست. و جمله «و اذ اخذ ربک من بنی آدم» به تنهایی کافی است در این که دلالت بر آن بکند، چون کلمه بنی آدم معنایش این است که از صلب آدم بیرون شده اند و نیز کلمه ذریه که دلالت می کند بر اخراج اولادِ اولاد از صُلبِ اولاد. ثانیاً: اخباری که می گویند: خداوند ذریه آدم را از صلب او بیرون آورده و از آنها میثاق گرفت، در مقام شرح داستان مزبور است نه در مقام شرح الفاظ آیه و نیز بسیاری از این روایات نه تنها ضعیف و غیر قابل اعتماد نیستند (که مخالفین می گویند) بلکه بعضی از آنها هم صحیح و هم موثق هستند.

دلیل سوم: آیه شریفه می فرماید: «پدران ما قبل از ما شرک ورزیدند و ما را که نسل بعدییم چنین بار آوردند» و لازمه این کلام این است که بتوان برای «ذریه» پدران مشرکی فرض کرد و این معنا شامل فرزندان بلافصل آدم نمی شود، چون پدر ایشان مشرک نبود. و از همین جهت بعضی از مفسرین ناچار شده اند بگویند آیه شریفه عام نیست بلکه تنها مخصوص مشرکینی است که دارای پدران مشرک باشند و شامل فرزندان بلافصل آدم و جمیع افراد با ایمان و همچنین مشرکینی که دارای پدران مشرک نبوده اند نمی شود.

پاسخ: مراد از آیه شریفه این است که کوچکترین بهانه را از انسانها گرفته باشد و اصلاً این ایراد صحیح نمی باشد.

☼ نکته:

در خصوص این که این پیمان چه بود؟ می توان به سه پاسخ، اشاره کرد:

۱ - از آیه ذر به دست می آید که مفاد پیمان گواهی بر پذیرش پروردگار (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) یا همان توحید بوده است.

۲ - برخی روایات این پیمان را به فطرت نیز می کشانند، از جمله دو روایتی که در بالا از صادقین (ع) نقل شد.

۳ - روایاتی نیز اعتراف به نبوت رسول اکرم (ص) و امامت حضرت علی (ع) را جزء پیمان عالم ذر معرفی می کنند. که ان شاء الله در بحث روایتی خواهد آمد.

☼ نکته:

در خصوص این که این پیمان برای چه بود؟ به استناد خود آیه شریفه می توان به دو مورد اشاره کرد:

۱ - حجت بر انسانها تمام شود تا در رستاخیز نگویند: ما از موضوع شناخت

خدا بی خبر بودیم و لذا کافر شدیم: «أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلِینَ» (۱۷۲).

۲ – حجت بر انسانها تمام شود تا در رستاخیز نگویند: پدران ما بت پرست بودند و ما هم فرزندان همان پدران هستیم و چاره ای جز تبعیت از آنها نداشتیم: «أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَکَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا ذُرِّیَّهً مِنْ بَعْدِهِمْ» (۱۷۳).

☼ نکته:

فلسفه ی وجود «عالم ذر» این است که انسان با شهود باطنی، خدا را مشاهده و به وحدانیت او اعتراف نموده است و این شهود، باعث می شود که در عالم مادی که موانع مختلفی سر راه دارد، آن عالم و شهود خدای خویش را که سرمایه ی اصلی هدایت و نجات اوست، فراموش نکند و تا زمانی که آن میثاق و آن شهود فطری در درون جان انسان زنده باشد، راه انحراف را در پیش نخواهد گرفت و در واقع، آن شهودِ عالم ملکوت و عالم ذر، می تواند تضمین کننده ی نجات انسان و ماندن بر صراط توحید باشد؛ البته این امکان وجود دارد که انسان، گنجینه های عالم ملکوت و فطرت را با آلودگی های گناه و حب دنیا دفن کند؛ ولی اگر به پیامبران و امامان این امکان را بدهد که به آنها دسترسی پیدا کنند، آن گنجینه ها را از زیر خروارها حجاب نجات می دهند. و به همین دلیل ائمه (ع) و انبیا (ع) تا آخرین لحظه، از هدایت انسان ها ناامید نمی شوند و همچنین برخی افراد با یک جرقه در آخرین روزهای عمر خود، به فطرت حقیقی و شهود ملکوتی خود برگشته، در صراط حق و توحید قرار گرفته اند. حضرت علی علیه السلام درباره ی هدف بعثت می فرماید: «خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود و هر چند گاه، متناسب با خواسته های انسان ها، رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان بازجویند و نعمت های فراموش شده را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجت را بر آنها تمام نمایند و توانمندی های پنهان شده ی عقل ها را آشکار سازند» (۱).

بحث روایتی از تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۸۹ تا ۵۹۰، در ذیل آیه ۱۷۳:

۱ – از صاحب کتاب فردوس، از حضرت رسول (ص): اگر مردم می دانستند علی (ع) در چه زمانی به امیرالمؤمنین لقب یافت، محققاً منکر فضیلت او نمی شدند. وقتی امیرالمؤمنین نامیده شد که هنوز

۱– نهج البلاغه، محمد دشتی، ص ۳۸

روح در بدن آدم دمیده نشده بود و خداوند در عالم ذر مردم را بر نفس خودشان گواه ساخت و فرمود: آیا من پروردگار شما و محمد (ص) پیغمبر و علی (ع) ولی و امیر شما نیست؟ همه از روی میل و رغبت و یا با اکراه گفتند بلی.

۲ – از قمی، از امام صادق (ع):

اول کسی از پیغمبران که در جواب خداوند سبقت گرفت پیغمبر اکرم (ص) بود زیرا آن حضرت نزدیک ترین خلایق در پیشگاه خداوند بود، همان مقامی که جبرئیل در شب معراج به آن جناب گفت: پیش برو ای محمد! قدم به مقامی گذارده ای که پیش از تو هیچ ملک مقرب و نبی مرسل به آنجا قدم نگذاشته و اگر عظمت روح و نفس پیامبر (ص) نبود نمی توانست توانایی و قدرت رسیدن به آن مقام را حائز شود، چنانچه خداوند در آیه ۹ سوره و النجم می فرماید: «فکان قاب قوسین او ادنی» پس چون امر خدا صادر شد، اول به مقام اولیایی آن حضرت واقع شد.

۳ – از عیاشی، از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت:

ابن کواء حضور حضرت امیرالمؤمنین (ع) عرض کرد: آیا خداوند، پیش از موسی با کسی از فرزندان آدم تکلم نمود؟ فرمود: خداوند با تمام خلایق اعم از کافر و مؤمن سخن گفت. مردم کلام خدا را شنیدند و جواب دادند و اقرار به ربوبیت و اطاعت خدا و رسول و ما ائمه در عالم ذر و میثاق نمودند. پس فرشتگان گواه و شاهد بر آنها شدند و گفتند: ای فرزندان آدم! ما گواه شما در روز قیامت هستیم تا نگویید که ما غفلت کردیم و چنین اقراری ننمودیم.

۴ – ابن مسکان، از امام صادق (ع) می پرسد:

خداوند این پیمان را حضوراً از فرزندان آدم گرفت؟ فرمود: بلی معرفت ثابت و برقرار است، ولی آن جایی که عهد و پیمان از آنها گرفته فراموش کرده اند و به زودی به یادشان خواهد آمد و اگر این پیمان و معرفت نبود و باقی نمی ماند، هر آینه کسی نمی دانست که خداوند خالق و رازق اوست. پس بعضی از افراد بشر در عالم ذر به زبان اقرار کردند اما ایمان به قلب نیاوردند. لذا خداوند می فرماید: «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» = «ایمان نخواهند آورد به چیزی که در

سابق آن را تکذیب کرده بودند» (یونس۷۴)، (منظور افرادی است که در این دنیا کافرند).

در کافی، ج ۲، ص ۳۲۱و۳۲۲، ج۱، از امام صادق (ع):

مردی خدمت امیرالمؤمنین (ع) آمد و عرض کرد: به خدا من ولایت و محبت تو را دارم. حضرت (ع) فرمود: دروغ می گویی، همانا خدا روح های مردم را ۲ هزار سال پیش از بدنهایشان (در عالم ذر) آفرید و دوستان ما را به ما عرضه کرد، به خدا که من روحِ تو را در میان آنها ندیدم.

از همان منبع، از امام باقر (ع):

ما هر گاه مردی را ببینیم، ایمان یا نفاقش را می شناسیم.

وَ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۷۴)

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذي آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوينَ (۱۷۵)

وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶)

ساءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ أَنْفُسَهُمْ كانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷)

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدي وَ مَنْ يُضْلِلْ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۱۷۸)

این گونه، آیات را توضیح می دهیم؛ و شاید به سوی حق بازگردند (و بدانند ندای توحید در درون جانشان، از روز نخست بوده است)! (۱۷۴) و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم؛ ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد! (۱۷۵) و اگر می خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم؛ (اما اجبار، بر خلاف سنت ماست؛ پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید و از هوای نفس پیروی کرد! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را برون می آورد و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند؛ (گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی شود! (این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)! (۱۷۶) چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند؛ و آنها تنها به خودشان ستم می نمودند! (۱۷۷) آن کس را که خدا هدایت کند، هدایت یافته (واقعی) اوست؛ و کسانی را که (بخاطر اعمالشان) گمراه سازد، زیانکاران (واقعی) آنها هستند! (۱۷۸)

آیات شریفه ۱۷۵ تا ۱۷۸ مربوط به داستان بلعم باعور است.

در تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۴۱ و در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۹۳ تا ۵۹۵، از امام باقر (ع) و امام رضا (ع):

خداونـد اسم اعظم را به بلعم بن بـاعور تعلیم و عطـا فرمـود. و هر وقت خداونـد را به آن اسم می خوانـد، خداونـد دعـایش را اجابت می فرمود: روزی نزد فرعون رفته بود و فرعون و اصحابش در تعقیب حضرت موسی (ع) و در صدد به دست آوردن او بودند، تا بلعم را دید گفت: خداوند را

به اسم اعظم که می دانی بخوان تا موسی را در هر کجا هست، متوقف سازد و ما به او و اصحابش برسیم. بلعم در اجرای نظر فرعون خواست سوار بر الاغ خود شده و دعا و نفرین کند که خداوند، موسی و یارانش را حبس کند ولی هر چه کوشش کرد حیوان تن به سواری او نداد و نمی گذاشت سوار شود. به قدرت خداوند حیوان به سخن آمد و گفت: وای بر تو! چرا اینقدر مرا می زنی؟ می خواهی من تو را یاری و سواری دهم تا پیغمبر خدا را نفرین کنی. ولی بلعم عبرت نگرفت و حتی چنان الاغ را زد تا او را کشت و خداوند اسم اعظم را از خاطرش محو نمود.

در کافی، ج ۳، ص ۱۶۲، چ۱، از امام صادق (ع):

به روزه و نماز مردم گول نخورید چه بسا انسان به نماز و روزه شیفته می شود که اگر ترک کند به هراس افتد، بلکه آنها را به راستگویی و اداءِ امانت بیازمایید.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۵۳، چ۲، از امام صادق (ع):

دو نفر داخل مسجد می شوند یکی عابد و دیگری فاسق بعد هر دو از مسجد خارج می شوند در حالی که فاسق، صدیق و راستگو گشته و عابد، فاسق و فاجر گردیده و جهتش آن است که عابد به عبادتش مغرور می شود و فاسق از فسق و فجورش نادم و پشیمان بوده و توبه می کند.

در کافی، ج ۱، ص ۵۹، چ۱، از امام صادق (ع):

۷۰ گناه جاهل آمرزیده شود پیش از آن که یک گناه عالم آمرزیده گردد.

در کافی، ج ۳، ص ۱۶۳، چ۱، از امام صادق (ع): هر کس زبانش راست باشد، کردارش پاک است.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۷۹)

به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها [= عقلها]یی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند، و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند)! (۱۷۹)

☼ مؤلف:

در جمله: «لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» خداوند سبحان به صراحت فرموده است که «اکثریت» انسانها و اجنه جهنمی هستند. و البته این استناد را از آیاتی دیگر هم می توان دریافت، از جمله: «أَكْثَرُهُمْ لَا يؤْمِنُونَ» = «آری، بیشتر آنان (مردم) ایمان نمی آورند» (۱).

«أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ» = «اکثر آنها فاسقند» (۲).

«أَكْثَرَهُمْ لَا يعْلَمُونَ» = «اکثر آنها نمی دانند» (انعام۳۷) و (اعراف۱۳۱) و (انفال۳۴) و (یونس۵۵) و …

«أَكْثَرَهُمْ يجْهَلُونَ» = «اکثر آنها جاهلند» (۳).

«وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» = «اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند» (۴).

«وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» = «و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت!» (۵).

«أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» (۶).

«وَمَا يتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا» = «و بیشتر آنها، جز از گمان، پیروی نمی کنند» (۷).

«وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» = «و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی آورند!» (۸).

«وَمَا يؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» = «و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند!» (۹). (در این آیه شریفه حتی اکثر آنهایی که مدعی ایمان هستند را مشرک خطاب فرموده است).

«أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ» (۱۰).

«أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» = «اکثر آنها (مردم) از حق کراهت داشته و بدشان می آید» (۱۱).

«لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» = «جهنم را از تو (شیطان) و از جماعتی از آنها که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد!» (۱۲).

«قَالَ … لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيتَهُ إِلَّا قَلِيلًا» = «(شیطان) گفت: … همه فرزندانش را، جز عده کمی، گمراه و ریشه کن خواهم ساخت!»

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِينَّهُمْ أَجْمَعِينَ» = «گفت: «به عزتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد» (ص۸۲)،

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» = «مگر بندگان خالص تو، از میان آنها!» (ص۸۳)

و مطمئناً، مراد از مخلصین، تنها عده قلیلی از بندگان است.

«وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» = «و همگی را گمراه خواهم ساخت» (۱۳).

۱- بقره۱۰۰

۲- مائده۵۹

۳- انعام۱۱۱

۴- أنعام۱۱۶

۵- اعراف۱۷

۶- اعراف۱۰۲

۷- یونس۳۶

۸- یوسف۱۰۳

۹- یوسف۱۰۶

۱۰- روم۴۲

۱۱- زخرف۷۸

۱۲- ص۸۵

۱۳- حجر۳۹

علاوه بر آیاتِ فراوان، همچنین روایاتی در این خصوص نقل شده است از جمله:

در صافی، ج ۲، ص ۳۰۵، از رسول خدا (ص): ۹۹ درصدِ مردم جهنمی و ۱ درصد بهشتی هستند.

در سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۰، از امام علی (ع):

از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمودند: به درستی که امت موسی بعد از موسی هفتاد و یک فرقه گردیدند که از آنها یک فرقه اهل نجاتند و هفتاد فرقه دیگر در دوزخند و امت حضرت عیسی بعد از عیسی به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که یک فرقه آنها اهل نجات و هفتاد و یک فرقه آن در دوزخند و بدرستی که امت من بعد از من زود باشد که بر هفتاد و سه فرقه تقسیم شوند که یک فرقه از آنها نجات یافته و هفتاد و دو فرقه آنها در دوزخند. (و در بعضی روایات دیگر نقل شده که آن حضرت (ع) در آخر روایت می فرماید: پس گفتم: آن فرقه نجات یافته کیانند، رسول اکرم «ص» فرمودند: آنها که چنگ بدامان تو زنند و اصحاب تو باشند اهل نجاتند).

همچنین تاریخ گواه است که اکثر مردم فاسق و مشرکند، مثلاً: قوم نوح (ع)، که بیشترین زمان تبلیغ را به خود اختصاص داده است، فقط ۸۰ نفرشان ایمان آورد و بقیه هلاک شدند و سایر اقوام هم اکثراً فاسق بوده اند. در مورد قوم پیامبر خاتم (ص) هم چه بگویم که هنوز عمر شریفش بر جا بود که لقب هذیان گویی دادند، بعد هم فقط تعداد انگشت شماری با وصی اش بیعت کردند و ... و امروزه، جوامع بشری از هر مذهبی را که بگیریم جز به مادیات و ظلم و بی رقبتی نسبت به خداوند سبحان و انبیاء و اولیاء چه می بینیم؟ با این وجود چرا باید انتظار بهشت از خدای سبحان داشته باشیم مگر بهشت را به بهانه می دهند؟ خیر بهشت را به بها می دهند ...

ممکن است عده ای استناد کنند به آیات فراوانی که به رحمت و بخششِ الهی اشاره دارد و بگویند پس این رحمت با آن غضب چگونه جمع می شود؟

پاسخ: اولاً: اینکه خدای سبحان بخواهد کسانی که اکثریت را هم شاملند به واسطه کفر و ستمشان به جهنم ببرد، نه که غضب نیست، بلکه عین عدل و انصاف است. ثانیاً: وجود رحمت واسعه یِ الهی نباید این تصور غلط را به ذهن برساند که خداوند متعال باید همه را بهشتی کند.

ص :۵۸۸

ثالثاً: این رحمت، همواره بوده و خواهد بود چرا که اگر نبود به واسطه گناهانمان خیلی وقت پیش می بایستی هلاک می شدیم: «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى» = «اگر سخنی از پروردگارت پیشی نگرفته و موعدی معین مقرر نشده بود قطعاً [عذابشان] لازم می آمد» (طه۱۲۹). برای توضیحِ وقوع این عذاب به آیاتِ (اسرا۵۸) و (طه۱۲۹) رجوع شود.
رابعاً: این رحمت واسعه، بعد از آنکه گنهکاران که اکثریت را هم تشکیل می دهند به جهنم رفتند، مشمول بعضی از جهنمیان خواهد شد و ان شاء الله اکثریت را از عذاب الهی معاف خواهد کرد ... بنابراین آیات ِ موردِ بحث و اینکه اکثر انس و جن جهنمی هستند هیچ گونه تضادی با آیاتِ رحمتِ الهی ندارند.

در پایان، این را هم بگویم که عامل اصلی جهنمی شدنِ افراد در «دل بستگی به دنیاست» ، تا موقعی که به دنیا وابستگی داریم چگونه می شود امید به بهشت داشته باشیم؟ همان گونه که مولا و سرورم امام حسن مجتبی (ع) در سفارشاتی واقعاً ارزنده می فرمایند:

در تحف العقول، ص ۲۲۷، از امام حسن مجتبی (ع):

زهد، رغبت به تقوی و بی رغبتی به دنیاست. و فرمود: هر کس خدا را بشناسد، او را دوست دارد و هر کس دنیا را بشناسد آن را رها خواهد کرد.

در بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۱، ح ۶، از امام حسن (ع): ای فرزندِ آدم از موقعی که به دنیا آمده ای، در حال گذراندن عمرت هستی، پس از آنچه داری برای آینده ات (قبر و قیامت) ذخیره نما، همانا که مؤمن در حال تهیّه زاد و توشه می باشد، ولیکن کافر در فکر لذّت و آسایش است.

وَلِلّهِ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَآئِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (۱۸۰) و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نامهای او به کژی می گرایند رها کنید زود است که به [سزای] آنچه انجام می دادند کیفر خواهند یافت (۱۸۰)

نکات تفسیری المیزان، ج ۱۶، ص ۲۴۹ تا ۲۷۵:

۱ – توصیف اسماء خداوند به وصف «حسنی» دلالت می کند که اسمایی را می توان به مقام عظیم پروردگار نسبت داد که اولاً: جزءِ اسماء ضلالت

نباشند بلکه اسماءِ هدایت و جمال باشند. ثانیاً: هر اسمی هم که در معنای وصفیش حسن و کمال خوابیده باشد را هم نمی توان به حضرت حق تعالی نسبت داد مثلاً: شجاع و عفیف هر چند دارای حسن هستند لکن از یک خصوصیت جسمانی خبر می دهند.

۲ - تأثیر اسم اعظم به خاطر حقایقشان است نه به خاطر الفاظشان، بنابراین اینکه در روایت دارد خداوند اسمی از اسماء خود و یا چیزی از اسم اعظم خود را به پیغمبری آموخته، معنایش این است که راه انقطاع وی را به سوی خود به وی آموخته است.

۳ - آیات الهی دلیل و اشاره ای به محدودیت اسماءِ حسنی ندارد بلکه می رساند که هر اسمی در عالم که از جهت معنا احسنِ اسماء باشد، آن اسم از آنِ خداست:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۱).

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» (۲).

«لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۳).

و آن مقداری که در خود قرآن آمده ۱۲۷ اسم است. اما روایات بسیاری از طرق شیعه و سنی وارد شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: برای خدا ۹۹ اسم است، هر کس آنها را بشمارد داخل بهشت می شود. که در این باره باید گفت: ممکن است از نظر بحث فقهی و احتیاط در دین جایز نباشد انسان از پیش خود برای خدا اسم بگذارد، چه احتیاط اقتضا می کند که در اسم بردن از خدا به همان اسمائی اکتفا شود که از طریق نقل رسیده باشد (به سوره اسراء آیه ۱۱۰ مراجعه شود).

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۹۷، از عیاشی، از امام صادق (ع): هرگاه به شما شدت و سختی روی داد، استعانت از ما به درگاه خدا بجویید، چنانچه در قرآن دستور فرموده: «و لله الاسماء» به خدا قسم ما اسماءِ حسنی خدا هستیم. اطاعت کسی قبول نشود، جز به شناخت و معرفت ما ائمه.

در کافی، ج ۱، ص ۱۹۹، ح۱، از امام باقر (ع):

ما حجت خداییم، ما باب خداییم، ما زبان و دیده و وجه خداییم، ماییم سرپرستانِ امر خدا در میان بندگانش، به وسیله ما خدا پرستش شد و به وسیله ما خدا شناخته شد.

ص: ۵۹۰

۱- طه ۸

۲- اعراف ۱۸۰

۳- حشر ۲۴

در تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۸۴، از کتاب بصائر، از امام صادق (ع):

خدای عزوجل اسم اعظم خود را مرکب از ۷۳ حرف کرده و از آن حروف ۲۵ حرف را به آدم و ۲۵ حرف را به نوح و ۸ حرف را به ابراهیم و ۴ حرف را به موسی و ۲ حرف را به عیسی داد، با همان دو حرف بود که عیسی مرده ها را زنده می کرد و کور مادرزاد و پیس را شفا می داد، ولی به رسول خدا (ص) از آن حروف ۷۲ حرف را آموخت و یکی را در پرده داشت تا کسی به آنچه که در ذات اوست پی نبرد و او به آنچه که در ذات دیگران است آگاه باشد.

در بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳، ح ۷، از امام حسن مجتبی (ع): همانا محبّت و دوستی با ما (اهل بیت) سبب ریزش گناهان می شود، همان طوری که وزش باد، برگ درختان را می ریزد.

وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (۱۸۱)

و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند (۱۸۱)

وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ (۱۸۲) وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۱۸۳)

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت (۱۸۲) و به آنان مهلت می دهم که تدبیر من استوار است (۱۸۳)

«استدراج» : از ماده «درجه» و به معنای بالا بردن و فرود آوردن مرحله به مرحله است.

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۵۹۹، در ذیل آیه۱۸۳، از کافی، از امام صادق (ع):

چون خداوند به بنده ای نظر لطف و خیر داشته باشد، اگر آن بنده مرتکب گناه و لغزشی گردد، خداوند او را به بلیه مبتلا سازد تا فوراً تنبیه شده و از آن معصیت توبه کند ولی اگر اراده ی خوبی به بنده ای نداشته باشد، چنانچه گناهی از او سر بزند در عقب آن گناه، نعمتی به او عطا کند تا غرق در نعمت و لذات آن شده و متذکر توبه و استغفار نشود و در همان حالت از دنیا برود.

از همان منبع و به سند دیگر از امام صادق (ع) (در معنای استدراج):

بنده ای گناهی می کند سپس خداوند بعد از آن گناه نعمتی به او عطا بفرماید تا به کلی از گناه و توبه غفلت کند و در همان حالت از دنیا برود.

أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذيرٌ مُبينٌ (۱۸۴)

أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فی مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْ ءٍ وَ أَنْ عَسی أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَیِّ حَديثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۱۸۵)

مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلا هادِیَ لَهُ وَ يَذَرُهُمْ فی طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۸۶)

آیا فکر نکردند که همنشین آنها [= پیامبر] هیچ گونه (اثری از) جنون ندارد؟! (پس چگونه چنین نسبت ناروایی به او می دهند؟!) او فقط بیم دهنده آشکاری است (۱۸۴) آیا در حکومت و نظام آسمانها و زمین و آنچه خدا آفریده است، (از روی دقت و عبرت) نظر نیفکندند؟! (و آیا در این نیز اندیشه نکردند که) شاید پایان زندگی آنها نزدیک شده باشد؟! (اگر به این کتاب آسمانی روشن ایمان نیاورند،) بعد از آن به کدام سخن ایمان خواهند آورد؟! (۱۸۵) هر کس را خداوند (به جرم اعمال زشتش) گمراه سازد، هدایت کننده ای ندارد؛ و آنها را در طغیان و سرکشی شان رها می سازد، تا سرگردان شوند! (۱۸۶)

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّى لاَ يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِى السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لاَ تَأْتِيكُمْ إِلاَّ بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ **(۱۸۷)** از تو درباره قیامت می پرسند [که] وقوع آن چه وقت است بگو علم آن تنها نزد پروردگار من است جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند [این حادثه] بر آسمانها و زمین گران است جز ناگهان به شما نمی رسد [باز] از تو می پرسند گویا تو از [زمان وقوع] آن آگاهی بگو علم آن تنها نزد خداست ولی بیشتر مردم نمی دانند (۱۸۷)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص **۲۹۳:** در آیه شریفه دو بار از وقوع قیامت سؤال شده است به خاطر اصرار مردم در گرفتن پاسخ است و خداوند متعال نیز دستور داد تا همان جواب را دوباره به ایشان داده و بگوید: «انما علمها عند الله» تنها علم آن نزد خداوند است. تا بدین وسیله به ایشان بفهماند که جواب اول از جنبه تعارف و رعایت ادب نبود بلکه جوابی بود جدی و اگر آن حضرت در دو نوبت این طور جواب داده اعتراف به جهل نکرده، چون اظهار بی اطلاعی از امر قیامت جهل نیست، بلکه علم به عالی ترین معارف است و خواسته است آن علم را به ایشان هم آموخته و بفهماند که علم به قیامت منحصر در خداست نه اینکه وی نسبت به آن جاهل است، البته در جواب اول رعایت وظیفه عبودیت را هم نموده و اسم رب را بکار برد، ولی در جواب دومی به جای آن «الله» را قرار داد (که جدی بودن بیانش را برساند).

قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلاَّ ما شاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ ما مَسَّنِیَ السُّوءُ

إِنْ أَنَا إِلاَّ نَذيرٌ وَ بَشيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۸۸)

هُوَ الَّذی خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِيَسْكُنَ إِلَيْها فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلاً خَفيفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَيْتَنا صالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرينَ (۱۸۹)

فَلَمَّا آتاهُما صالِحاً جَعَلا لَهُ شُرَكاءَ فيما آتاهُما فَتَعالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹۰)

أَ يُشْرِكُونَ ما لا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ (۱۹۱)

وَ لا يَسْتَطيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۲)

وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يَتَّبِعُوكُمْ سَواءٌ عَلَيْكُمْ أَ دَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صامِتُونَ (۱۹۳)

إِنَّ الَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبادٌ أَمْثالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ (۱۹۴)

أَ لَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِها أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِها أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِها أَمْ لَهُمْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها قُلِ ادْعُوا شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ كيدُونِ فَلا تُنْظِرُونِ (۱۹۵)

إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذی نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحينَ (۱۹۶)

وَ الَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَسْتَطيعُونَ نَصْرَكُمْ وَ لا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۷)

وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يَسْمَعُوا وَ تَراهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لا يُبْصِرُونَ (۱۹۸)

بگو: «من مالك سود و زيان خويش نيستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ (و از غيب و اسرار نهان نيز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده كند؛) و اگر از غيب باخبر بودم، سود فراوانى براى خود فراهم مى كردم و هيچ بدى (و زيانى) به من نمى رسيد؛ من فقط بيم دهنده و بشارت دهنده ام براى گروهى كه ايمان مى آورند! (و آماده پذيرش حقند) (۱۸۸) او خدايى است كه (همه) شما را از يك فرد آفريد؛ و همسرش را نيز از جنس او قرار داد، تا در كنار او بياسايد. سپس هنگامى كه با او آميزش كرد، حملى سبك برداشت، كه با وجود آن، به كارهاى خود ادامه مى داد؛ و چون سنگين شد، هر دو از خداوند و پروردگار خود خواستند «اگر فرزند صالحى به ما دهى، از شاكران خواهيم بود!» (۱۸۹) اما هنگامى كه خداوند فرزند صالحى به آنها داد، (موجودات ديگر را در اين موهبت مؤثر دانستند؛ و) براى خدا، در اين نعمت كه به آنها بخشيده بود، همتايانى قائل شدند؛ خداوند برتر است از آنچه همتاى او قرار مى دهند! (۱۹۰) آيا موجوداتى را همتاى او قرارمى دهند كه چيزى را نمى آفرينند و خودشان مخلوقند (۱۹۱) و نمى توانند آنان را يارى كنند و نه خودشان را يارى مى دهند (۱۹۲) و هرگاه آنها را به سوى هدايت دعوت كنيد، از شما پيروى نمى كنند؛ و براى شما يكسان است چه آنها را دعوت كنيد و چه خاموش باشيد؟! (۱۹۳) آنهايى را كه غير از خدا مى خوانيد (و پرستش مى كنيد)، بندگانى همچون خود شما هستند؛ آنها را بخوانيد و اگر راست مى گوييد بايد به شما پاسخ دهند (و تقاضاهايتان را برآورند)! (۱۹۴) آيا (آنها حداقل همانند خود شما) پاهايى دارند كه

با آن راه بروند؟! یا دستهایی دارند که با آن چیزی را بگیرند (و کاری انجام دهند)؟! یا چشمانی دارند که با آن ببینند؟! یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند؟! (نه، هرگز، هیچ کدام،) بگو: (اکنون که چنین است،) بتهای خویش را که شریک خدا قرار داده اید (بر ضد من) بخوانید و برای من نقشه بکشید و لحظه ای مهلت ندهید، (تا بدانید کاری از آنها ساخته نیست)! (۱۹۵) ولی و سرپرست من، خدایی است که این کتاب را نازل کرده؛ و او همه صالحان را سرپرستی می کند (۱۹۶) و آنهایی را که جز او می خوانید، نمی توانند یاریتان کنند و نه (حتی) خودشان را یاری دهند (۱۹۷) و اگر آنها را به هدایت فرا خوانید، سخنانتان را نمی شنوند! و آنها را می بینی (که با چشمهای مصنوعیشان) به تو نگاه می کنند، اما در حقیقت نمی بینند! (۱۹۸)

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹)

گذشت پیشه کن و به [کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب (۱۹۹)

ص: ۵۹۳

در تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۵، از عیاشی، از امام صادق (ع): معنای (آیه) این است که از آنها به همان حفظ ظاهر اکتفا نموده و آنچه مقدورشان است بگیر و کلمه عفو به معنای وسط است.

در تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۵، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

آن مکارم اخلاقی که خداوند آن را می خواهد این است که:

۱ – عفو کنی از کسی که به تو ظلم کرده ۲ – صله کنی با کسی که با تو قطع صله کرده است.

۳ – عطا کنی به کسی که تو را از حقت محروم داشته است (در روایتی دیگر آمده است که اگر این سه خصلت در هر کس باشد خداوند از وی حسابرسی آسان کند و به رحمت خود وارد بهشتش کند).

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

من مأمور شدم به اینکه اخلاق متوسط مردم را اتخاذ کنم.

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۶۰۶، در ذیل آیه۱۹۹، از ابن بابویه، از امام رضا (ع):

مؤمن، مؤمن نمی شود مگر آن که دارای سه صفت شود: طریقه ای از پروردگار خود یاد بگیرد که آن پنهان کردن اسرار است، خداوند می فرماید: «عَالِمُ الْغَیبِ فَلَا یظْهِرُ عَلَی غَیبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِنْ رَسُولٍ» (جن۲۶و۲۷). سنتی از پیامبر یاد بگیرد و آن مدارا کردن با مردم است، خداوند می فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِینَ» . سنتی از امام و ولی یاد بگیرد و آن صبر در برابر شدائد و بردباری است، خداوند می فرماید: «وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِینَ الْبَأْسِ أُولَئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَأُولَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (۱).

از همان منبع، از شیخ طوسی، در کتاب مجالس، از امام صادق (ع):

اگر کسی برای عرض حاجتی به سوی من آید من برای برآوردن حاجت او سبقت گرفته و تسریع می کنم، از ترس آن که مبادا صاحب حاجت مستغنی شود.

در نهج البلاغه، ص ۷۱۱، ح۳۴۶، از حضرت علی (ع): آبروی تو چون یخی جامد است که درخواستْ آن را قطره قطره آب می کند، پس بنگر که آن را نزد چه کسی فرو می ریزی.

در بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۱۱۲، از امام حسن مجتبی (ع):

۱- بقره۱۷۷

ای فرزنـد آدم! نسبت به محرّمـات الهی عفیف و پاکـدامن باش تا عابـد و بنـده خـدا باشـی. و فرمود: راضـی باش بر آنچه که خداونـد سـبحان برایت تقسـیم و مقـدّر نموده است، تـا همیشه غنی و بی نیاز باشـی. و فرمود: نسـبت به همسایگان، دوسـتان و همنشـینان خود نیکی و احسـان نمـا تـا مسـلمان محسوب شوی. و فرمود: با افراد (مختلف) آنچنان برخورد کن که انتظار داری دیگران همانگونه با تو برخورد نمایند.

در بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۶ و در تحف العقول، ص ۲۳۴، از امام حسن مجتبی (ع):

نزدیـک ترین دوست به انسان، آن کسـی است که در تمام حالات دلسوز و با محبّت باشـد گرچه خویشاونـدی و نزدیکی هم نداشته باشد. و بیگانه ترین افراد کسی است که از محبّت و دلسوزی، بیگانه باشد گرچه از نزدیک ترین خویشاوندان باشد.

در بحارالأـنوار، ج ۷۸، ص ۱۱۳، از امـام حسن مجتبی (ع): انسان تا وعـده نـداده، آزاد است. اما وقتی وعـده می دهـد زیر بار مسئولیت می رود و تا به وعدهایش عمل نکند رها نخواهد شد.

در إحقاق الحقّ، ج ۱۱، ص ۲۴۲، از امام حسن مجتبی (ع):

همانا کسـی که تو را هشـدار دهـد تا آگاه و بیدار شوی، بهتر از آن کسـی است که فقط تو را تعریف و تمجید کند تا بر عیب هایت افزوده گردد.

وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْـتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ سَـمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۰۰) إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَـائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَـذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ (۲۰۱)

و اگر از شـیطان وسوسه ای به تو رسـد به خـدا پنـاه بر زیرا که او شـنوای داناست (۲۰۰) در حقیقت کسـانی که [از خـدا] پروا دارند چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند (۲۰۱)

نکتـه ای از المیزان، ج ۱۶، ص ۳۰۹: منظور از شـیطان طائف، شـیطانی است که پیرامون قلب طواف می کنـد تا رخنه ای پیـدا کرده و وسوسه خود را وارد قلب کند.

☼ مؤلف:

ممکن است عـده ای به اسـتناد آیه شـریفه بگوینـد: «بارهـا اتفـاق می افتـد که با وجود اسـتعاذه باز هم آن گناه را مرتکب می شویم!» و یا بگویند: «اگر در ماهِ رمضان شیطان غل و

زنجیر می شود پس چرا باز هم گناه صورت می گیرد؟»

پاسخ: علاوه بر شیطان، جسم خاکی نیز او را به گناه می کشاند، با این تفاوت که جسم خاکی با استعاذه، از کششِ خود به سوی گناه دست بردار نیست و همچنین بیشترِ فشارش را بر گناهِ شهوت و شکم وارد می سازد، ولی شیطان از راه های مختلف وارد می شود و با استعاذه، از آن وسوسه دست می کشد ولی به وسوسه ای دیگر می پردازد. از طرف دیگر به جز روح که تمایل الهی دارد، همچنین، فرشته ای هم این گرایش را تقویت می کند و این به خاطر آن قضایی بود که باعث طرد و دشمنی شیطان شد تا در این کشمکش، عدالت برقرار باشد. بنابراین انسان در برابر چهار نیروست: جسم خاکی و شیطان که گرایش به دوری از خداوند سبحان دارند و روح و مَلکِ الهی که گرایش به قربِ الهی دارند. استعاذه، فقط شیطان را دور می کند ولی «جسمْ» یا «نفسِ درونی یا اماره» همچنان به او فشار می آورد. پس اگر شیطان هم نباشد، جسمِ خاکیْ انسان را وسوسه می کند. همچنین در ماهِ مبارکِ رمضان، خداوند سبحان یک لطفِ خاصی در حق بندگانش داشته است و آن هم این است که یکی از دو عاملِ گناه، یعنی شیطان را به غل و زنجیر می کشد، در نتیجه کفه ی ترازوی انسان در رسیدن به حق تعالی، سنگین تر و دو به یک می شود، به همین دلیل است که آمارِ جرم و جنایت در ماه مبارکِ رمضان کم تر می شود.

توجه: برای توضیح بیشتر در خصوصِ استعاذه به تفسیر سوره حمد مراجعه شود.

در تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۶، از عیاشی، از امام صادق (ع): درباره گناهی است که بنده تصمیم به انجام آن گرفته و ناگهان به یاد خدا می افتد و آن را وا می گذارد.

از همان منبع، از قمی، از معصوم (ع):

اگر از ناحیه شیطان وسوسه ای در دلت افتاد به خدا پناه بر که او شنوا و داناست.

وَ إِخْوانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِی الغَیِّ ثُمَّ لا يُقْصِرُونَ (۲۰۲)

وَ إِذا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قالُوا لَوْ لا اجْتَبَيْتَها قُلْ إِنَّما أَتَّبِعُ ما يُوحى إِلَيَّ مِنْ رَبِّی هذا بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۰۳)

و (ناپرهیزگاران را) برادرانشان (از شیاطین) پیوسته در گمراهی پیش می برند و باز نمی ایستند! (۲۰۲) هنگامی که (در نزول وحی تأخیر افتد، و) آیه ای برای آنان نیاوری، می گویند: «چرا

خودت (از پیش خود) آن را برنگزیدی؟!» بگو: «من تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود؛ این وسیله بینایی از طرف پروردگارتان و مایه هدایت و رحمت است برای جمعیتی که ایمان می آورند (۲۰۳)

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُواْ لَهُ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ **(۲۰۴)** و چون قرآن خوانده شود گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید امید که بر شما رحمت آید (۲۰۴)

در تفسیر تفسیر جامع، ج ۲، ص ۶۰۹، در ذیل آیه ۲۰۴، از عیاشی، از امام صادق (ع):

هر گاه حضورت قرائت قرآن کنند واجب است گوش دهی و ساکت باشی تا تمام شود.

از همان منبع، از ابن بابویه و در کتاب فقیه، از امام باقر (ع):

اگر اقتدا به امامی نمودی، حمد و سوره را قرائت مکن و به قرائت امام گوش بده.

در تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۷، از مجمع، از امام صادق (ع):

سکوت برای قرآن چه در نماز و چه در غیرِ نماز، واجب است.

در بحارالأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰۴، ح۲۱، از امام حسن مجتبی (ع):

کسی که قرآن را (با دقّت) قرائت نماید، برای او دعای مستجابی هست. (اگر مصلحت باشد) دعایش سریع مستجاب خواهد شد (و اگر مصلحت نباشد) در آینده مستجاب می گردد.

در بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۱، ح۶، از امام حسن مجتبی (ع):

همانا در این قرآن چراغ های هدایت به سوی نور و سعادت موجود است و این قرآن شفای دل ها و سینه ها است.

در بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۱۱۲، ح۱۵، از امام حسن مجتبی (ع):

همانا در قرآن چراغ های روشنایی بخش و شفا بخش دردها و گرفتاری های درونی وجود دارد، پس کسی که (خود را) با قرآن جلی دهد چشمانش قوی و روشن می گردد و قلب و درون خویش را صفا خواهد داد، چون که تفکّر و اندیشه (در قرآن سبب) حیات قلبِ آگاه می باشد، همچنان که شخص، در تاریکی ها به وسیله نورِ چراغ حرکت می نماید.

وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ وَلاَ تَكُنْ مِّنَ الْغَافِلِينَ **(۲۰۵)** و در دل پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس بدون صدای بلند یاد کن و از غافلان مباش (۲۰۵)

در تفسیر جامع، ج ۲، ص ۶۱۰، در ذیل آیه ۲۰۵، از قمی از صادقین (ع): مراد از «تضرعاً و خیفه» نماز ظهر و عصر است. و مراد از «دون الجهر بالغدو و الاصال» نمازهای صبح و شب است.

در کافی، ج ۴، ص ۲۹۹، چ۱، از امام صادق (ع):

بعد از نماز مغرب و صبح ۷ بار بگو: «بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» زیرا هر کس آن را بگوید خوره و پیسی و دیوانگی به او نرسد و ۷۰ بلا از او دفع گردد.

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۹، چ۲، آورده است:

احمد بن رباط محضر حضرت ابی عبدالله (ع) عرض کرد: برای چه دو نفر با هم نماز می خوانند تابع (مأموم) باید سمت راستِ متبوع (امام) بایستد؟ حضرت (ع) فرمود: زیرا خدای تعالی مطیعین را اصحاب یمین و اهل نجات قرار داده است.

در تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۳۲۱، ح۲، از امام حسن مجتبی (ع): هر که نماز (صبح) را بخواند و در جایگاه خود بنشیند تا خورشید طلوع کند، برایش پوشش (و محافظی) از آتش خواهد بود. (در روایتی دیگر از معصوم (ع) نقل شده که هر کس تعقیبات نماز صبحش را تا طلوع آفتاب ادامه دهد در افزایش روزی، مؤثرتر از کسی است که تمام دنیا را به دنبال روزی برود).

در تحف العقول، ص ۲۳۵ و در مستدرک، ج ۳، ص ۳۵۹، از امام حسن مجتبی (ع): هر کس جایگاه خود را در مسجد قرار دهد یکی از هشت فایده شاملش گردد: برهان و نشانه ای، دوست و برادری سودمند، دانش و اطلاعاتی جامع، رحمت و محبّت عمومی، سخن و مطلبی که او را هدایت گر باشد، (توفیق إجباری) در ترک گناه به جهت شرم از مردم و یا به جهت ترس از عقاب.

إِنَّ الَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ (۲۰۶)

به یقین کسانی که نزد پروردگار تو هستند از پرستش او تکبر نمی ورزند و او را به پاکی می ستایند و برای او سجده می کنند (۲۰۶)

در تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۸، از قمی:

مراد از «ان الذین عند ربک» ، انبیاء و امامانند.

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۱۵، چ۲، از امام صادق (ع):

(نباید سجده) را بر مأکول (خوراکی) و ملبوس (پوشیدنی) قرار دهند چه آن که ابناء دنیا بندگان مأکولات و ملبوسات هستند و حال آن که سجده کننده در سجودش مشغول عبادت حق تبارک و تعالی است از این رو شایسته نیست پیشانی خود را در حال سجده بر معبود ابناء دنیا که فریفته او هستند بگذارد و سجده بر زمین افضل است زیرا نسبت به تواضع و خضوع در مقابل حق عزوجل رساننده تر است.

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۱۳، چ۲، از رسول خدا (ص):

سجده ها را طولانی کنید زیرا هیچ عملی بر ابلیس سخت تر نیست از این که ببیند فرزند آدم درحال سجده است چه آن که خودش مأمور به سجده شده و در آوردنش امتناع می کند.

☼ مؤلف:

اینکه رسول خدا (ص) در روایت فوق از صیغه ی مضارع استفاده کرده و فرموده: «امتناع می کند» می رساند که هنوز هم شیطان فرصت دارد و اگر توبه کرده و سجده کند، بخشیده می شود. اما «کبر و حسد» مانع از انجامِ این تکلیف می شود ...

در نهج البلاغه، ص ۷۲۱، ح۳۷۶: حق سنگین اما گواراست. و باطل سبک اما کشنده است.

در بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۱۳۰، ح۱، از امام حسن مجتبی (ع) و در تحف العقول، از امام علی (ع):

بین حقّ و باطل چهار انگشت فاصله است، آنچه را که با چشم خود ببینی حقّ است و آنچه را شنیدی یا آن که برایت نقل کنند چه بسا باطل باشد.

خلاصه آیات سوره اعراف:

۳: جز خدا کسی را به دوستی نگیرید.

۴: چه بسیار اهالی که شب در بستر آسایش را هلاك کردیم. ۱۰: فرزندان آدم را در زمین اقتدار دادیم.

۲۵ – ۱۲: هبوط شیطان ۲۶: لباس تقوی ۲۷: شیطان شما را فریب ندهد.

۳۱: کلوا و اشربوا و لا تسرفوا ۳۷: کیست ستمکارتر از آنکه به خدا دروغ بندد. ۴۴: گفتگوی بهشتیان با دوزخیان ۴۹ – ۴۶: اعراف ۵۰: گفتگوی دوزخیان با بهشتیان ۵۴: آفرینش آسمان و زمین در شش روز ۵۵: تضرعا و خیفه ۵۶: و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ۵۷: و هو الذی یرسل الریاح بشراً بین یدی رحمته ۵۸: و البلد الطیب یخرج نباته ۶۴ - ۵۹: ماجرای نوح (ع) ۷۲ – ۶۵: ماجرای هود (ع) ۷۹ – ۷۳: ماجرای صالح (ع) ۸۴ – ۸۰: ماجرای لوط (ع) ۹۳ – ۸۵: ماجرای شعیب (ع) ۹۶: اگر مردم مکه ایمان می آوردند همانا درهای برکات را به روی آنها می گشودیم . ۱۰۲: و ما وجدنا لاکثرهم من عهد و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین ۱۶۲ – ۱۰۳: ماجرای موسی (ع) ۱۶۶ – ۱۶۳: اصحاب سبت و مسخ آنها ۱۷۳ – ۱۷۲: آیات ذر ۱۷۸ –

۱۷۵: بلعم بـاعور ۱۷۹: بسـیاری از بشـر و جن را برای جهنم خلـق کردیم. ۱۸۰: الاسماء الحسنی ۱۸۱: و از خلقی که آفریـدیم فرقه ای به حق هدایت یافته اند و از باطل همیشه به حق می آیند. ۱۸۳ – ۱۸۲: املاء و استدراج ۱۸۷: سؤال از قیامت ۱۸۸: بگو من مالـك نفع و ضـرر خود نیسـتم ۱۸۹: نفس واحـده ۱۹۸ –۱۹۹: خـذ العفو ۲۰۰: استعاذه ۲۰۱: شـیطان طائف ۲۰۲: شیطان برادرانشان را به گمراهی می کشد ۲۰۴: استماع قرآن ۲۰۵: واذکر ربك.

۸ سوره انفال

۸ – سوره انفال = به زمین افتاده ها = بدر.

مدنی است و ۷۵ آیه دارد.

خلاصه مطالب: این سوره شریفه شامل مسائل اقتصادی، اخلاقی و عملی است. وجه تسمیه این سوره به انفال آن است که در اولین آیه آن سخن از انفال به میان آمده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲)

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (۳)

أُولئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

كَما أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكارِهُونَ (۵)

يُجادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَيَّنَ كَأَنَّما يُساقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ (۶)

از تو درباره انفال [= غنایم و هرگونه مال بدون مالک مشخص] سؤال می کنند ؛ بگو: «انفال مخصوص خدا و پیامبر است؛ پس، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و خصومتهایی را که در میان شماست، آشتی دهید! و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید! (۱) مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دلهاشان ترسان می گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود، ایمانشان فزونتر می گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند (۲) آنها که نماز را برپا می دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده ایم، انفاق می کنند (۳) (آری،) مؤمنان حقیقی آنها هستند؛ برای آنان درجاتی (مهم) نزد پروردگارشان است؛ و برای آنها، آمرزش و روزی بی نقص و عیب است (۴) همان گونه که خدا تو را بحق از خانه (به سوی میدان بدر) بیرون فرستاد، در حالی که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند (؛ولی سرانجامش پیروزی بود! ناخشنودی عده ای از چگونگی تقسیم غنایم بدر نیز چنین است)! (۵) آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می کردند؛ (و چنان ترس و وحشت آنها را فراگرفته بود، که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند و آن را با چشم خود می نگرند! (۶)

انفال: جمع نفل به معنای زیادی هر چیزی است و لذا نمازهای مستحبی را هم نافله می گویند، چون زیاده بر فریضه است و نیز اموالی که مالکی ندارند مثل قله کوه، بستر رودخانه ها، خرابه های متروک و ماترک (ارثیه) کسی که وارث ندارد و نیز غنائم جنگی را انفال گویند.

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتِيْنِ أَنَّهَا لَكَمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهِ تَكَونُ لَكَمْ وَيُرِيدُ اللّهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (٧) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (٨) [به یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان] را به شما وعده داد که از آن شما باشد و شما دوست داشتید که

دسته بی سلاح برای شما باشد و[لی] خدا می خواست حق [=اسلام] را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند (۷) تا حق را تثبیت کند و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراهت داشته باشند (۸)

☼ نکته:

آیات شریفه ۵ تا ۲۶ اشاره به داستان بدر است. جنگ بدر نخستین جنگ در اسلام است که در سال دوم هجرت صورت گرفت. در صدر اسلام ۸۴ جنگ واقع شده که در ۲۸ جنگ پیغمبر اکرم (ص) شخصا حضور داشتند که آنها را غزوه گویند. و ۵۶ جنگ را تشریف نداشتند و آنها را «سریّه» گویند و ۱۹ جنگ هم بدون رزم و منتهی به صلح و عقد و پیمان گردید.

و اذ یعدکم ... (۷): در این آیه شریفه مقصود از دو طایفه، طایفه «عیر» و «نفیر» است که دو طایفه از قریشند، مقصود از «عیر» قافله چهل نفری از قریش است که با مال التجاره و اموال خود از مکه به شام می رفت و نیز از شام به مکه باز می گشت و ابوسفیان سرپرست آنها بود. و مقصود از «نفیر» لشکر قریش است که قریب به هزار نفر بودند (و لشکر اسلام پس از دست نیافتن به «عیر» در بدر با آنها (نفیر) روبرو شدند) تعداد یاران پیامبر (ص) در جنگ بدر ۳۱۳ نفر بودند که در مقابل هزار نفر از لشکر کفر به پیروزی رسیدند. (۱).

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلآئِكَهِ مُرْدِفِينَ (۹)

به یاد آرید زمانی را که پروردگار خود را به یاری طلبیدید پس دعای شما را اجابت کرد که من شما را با هزار فرشته پیاپی یاری خواهم کرد (۹)

مردفین: از ماده «ارداف» است و به معنای این است که شخصی سواره کسی را ردیف یا ترک خود سوار کند. و در آیه شریفه به معنای «پشت سر هم آمدن ملائکه» است.

☼ مؤلف:

سه آیه از قرآن کریم به تعداد فرشتگانی که در جنگ بدر به کمک مسلمانان آمده اند اشاره دارد:

۱ - همین آیه مورد بحث.

۲ - آیه ۱۲۴آل عمران: «إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَن يَكْفِيكُمْ أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُم بِثَلاَثَهِآلاَفٍ مِّنَ الْمَلآئِكَهِمُنزَلِينَ» = «آنگاه که به مؤمنان می گفتی آیا شما را بس نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرود آمده یاری کند» .

۱- المیزان، ج ۱۷، ص ۳۰و۳۱

۳ – آیه ۱۲۵آل عمران: «بَلَى إِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَـذَا يُمْـدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَـةِآلافٍ مِّنَ الْمَلآئِكَةِمُسَوِّمِينَ» = «آری اگر صبر کنید و پرهیزکاری نمایید و با همین جوش [و خروش] بر شما بتازند همانگاه پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد» .

در اینکه تعداد فرشتگان امداد رسان در این جنگ چند نفر بودند اختلاف است که به شرح ذیل بیان می شود:

۱ – عده ای از جمله صاحب تفسیر نمونه، ج۷، ص ۱۰۴، گفته اند: هزار فرشته بود. و در توضیح آورده اند: کلمه «مردفین» به معنای هزار فرشته است که پشت سر هم، یکی پس از دیگری می آمدند، که این دنبال هم آمدن برای انسان فرح بخش تر است تا یک مرتبه آمدن.

در پاسخ به این نظریه باید گفت: اولاً: نزول یکباره هزار فرشته، فرح بخش تر از نزول یک فرشته در آغاز است. ثانیاً: با این توضیح نمی توان، آیه۱۲۴ آل عمران را که به ۳ هزار فرشته اشاره می فرماید، توجیه کرد. حال ممکن است عده ای برای رفع این اشکال بگویند: مراد از آیه ۱۲۴ آل عمران نزول ۳ هزار فرشته نیست بلکه در این آیه سؤال می شود که آیا شما با۳ هزار فرشته راضی و خشنود می شوید؟ و در آیه ۱۲۵ آل عمران هم می فرماید: «پس اگر تقوا پیشه کنید خداوند متعال تعداد فرشتگان را به ۵ هزار هم می رساند» و در آیه انفال می فرماید: «با هزار فرشته شما را یاری کرد» ، در نتیجه فقط هزار فرشته بوده و۳ هزار و ۵ هزار فرشته تنها یک نوع سؤال است.

درپاسخ باید گفت: هر چند آیه ۱۲۵ آل عمران جمله ای شرطی است که جهت تشویق مسلمین به صبر و تقوا، نوید ۵ هزار فرشته را می فرماید ولی چنین معنایی از آیه ۱۲۴ برداشت نمی شود.

۲ – شاید عده ای عبارت «مردفین» را به صورت تثنیه معنا کرده و بگویند: دو هزار فرشته بود. که هزار ملائکه در پی هزار ملائکه دیگر آمده اند.

در پاسخ به این نظریه باید گفت: آیه ۱۲۴ آل عمران اشاره به ۳ هزار فرشته دارد و با این نظریه، آیه ۱۲۴ آل عمران غیر قابل توجیه است.

۳ – صاحب تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۳: معتقد به۴ هزار ملک است و در توجیه نظرش آورده: «منظور آن است که هزار ملائکه ردیف دار (انفال) با سه هزار ملائکه (آل عمران) نازل شده اند» .

۴ – عده ای (از جمله صاحب تفسیر کاشف، اثر آقای جواد مغنیه، ذیل آیه ۹ انفال) گفته اند: سه هزار فرشته بود. و در توضیح گفته اند: معنای کلمه «مردفین» آن است که ابتدا هزار فرشته و بعد هزار فرشته و بعد هم هزار فرشته، که جمعاً ۳ هزار فرشته به صورت پشت سر هم هر بار در یک گروهِ هزار نفری در سه نوبت پشت سر هم نازل شد.

☼ مؤلف:

آیه شریفه ۱۲۵ آل عمران جمله ای شرطی است بنابراین تعداد فرشتگان قطعاً از ۵ هزار فرشته کمتر بوده است. و با صراحتی که آیه ۱۲۴ آل عمران به سه هزار فرشته دارد لذا یک یا دو هزار فرشته هم نمی تواند صحیح باشد و چون دو آیه آل عمران و انفال یکدیگر را تخصیص زده اند پس بعید است ۴ هزار فرشته هم صحیح باشد بنابراین بهترین نظریه، گزینه ۳ هزار فرشته است که در سه ردیف هزارتایی جهت تشویق و دلگرمی مسلمین نازل شده اند (والله اعلم).

آیا ملائکه در جنگ به صورت عملی دخالت داشته اند یا خیر؟

پاسخ: برخی معتقد به رزم عملی ملائکه اند و برخی مخالفند. صاحب المیزان (ج۱۷، ص ۳۴) مخالف است و در تأیید نظرش آورده است: از خود آیات بدست می آید که دخالتی در جنگ نداشته اند بلکه برای دلگرمی و بشارت آمده اند: «و ما جعله الله الا بشری و لتطمئن به قلوبکم» (انفال۱۰). از آن گذشته تعداد ۷۰ نفر از کفار کشته شدند که نصف یا ثلث آنها به دست مبارک حضرت امیرالمؤمنین (ع) به هلاکت رسیدند و بقیه هم توسط مؤمنین شجاع و فداکار کشته شدند و دیگر کسی باقی نمی ماند که مقتول ملائکه باشد. در ضمن اگر ملائکه تمام یا جمعی از کفار را می کشتند دیگر فضیلتی برای اصحاب بدر به حساب نمی آمد. (شهدای بدر۱۴ نفر بودند).

☼ نکته:

کلمه «اذ» چهار بار در این آیات تکرار شده است، که در معنای «اذکروا» = «به خاطر بیاورید» ، می باشد:

۱ – «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ» (آیه ۷).

۲ – «اذ تستغیثون» (آیه ۹).

۳ – «اذ یغشیکم» (۱۱).

۴ – «اذ یوحی» (۱۲). (البته در آیات: ۳۰و۳۲و۴۲و۴۳و۴۴و۴۸و۴۹ هم آمده است ...)

وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلاَّ بُشْرى وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰)

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلى قُلُوبِكُمْ

وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدامَ (۱۱)

إِذْ يُوحی رَبُّكَ إِلَى الْمَلائِكَةِ أَنِّی مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذینَ آمَنُوا سَأُلْقی فی قُلُوبِ الَّذینَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْناقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنانٍ (۱۲)

ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ یُشاقِقِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدیدُ الْعِقابِ (۱۳)

ذلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَ أَنَّ لِلْكافِرینَ عَذابَ النَّارِ (۱۴)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا لَقیتُمُ الَّذینَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ (۱۵)

وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلى فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ (۱۶)

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى وَ لِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنینَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً إِنَّ اللَّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ (۱۷)

ذلِكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَیْدِ الْكافِرینَ (۱۸)

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جاءَكُمُ الْفَتْحُ وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَیْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَ لَنْ تُغْنِیَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَیْئاً وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنینَ (۱۹)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰)

وَ لا تَكُونُوا كَالَّذینَ قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا یَسْمَعُونَ (۲۱)

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذینَ لا یَعْقِلُونَ (۲۲)

وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فیهِمْ خَیْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما یُحْییكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴)

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدیدُ الْعِقابِ (۲۵)

وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلیلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْأَرْضِ تَخافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآواكُمْ وَ أَیَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷)

وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظیمٌ (۲۸)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكَمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكَمْ سَيِّئاتِكَمْ وَ يَغْفِرْ لَكَمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظيمِ (۲۹)

ولی خداوند، این را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد؛ وگرنه، پیروزی جز از طرف خدا نیست؛ خداوند توانا و حکیم است! (۱۰) و (یاد آورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از سوی خدا بود، شما را فراگرفت؛ و آبی از آسمان برایتان فرستاد، تا شما را با آن پاک کند؛ و پلیدی شیطان را از شما دور سازد؛ و دلهایتان را محکم و گامها را با آن استوار دارد! (۱۱) و (به یاد آر) موقعی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شما هستم؛ کسانی را که ایمان آورده اند، ثابت قدم دارید! بزودی در دلهای کافران ترس و وحشت می افکنم؛ ضربه ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید! و همه انگشتانشان را قطع کنید! (۱۲) این بخاطر آن است که آنها با خدا و پیامبرش (ص) دشمنی ورزیدند؛ و هر کس با خدا و پیامبرش دشمنی کند، (کیفر شدیدی می بیند) و خداوند شدید العقاب است! (۱۳) این (مجازات دنیا) را بچشید! و برای کافران، مجازات آتش (در جهان دیگر) خواهد بود! (۱۴) ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبه رو شوید، به آنها پشت نکنید (و فرار ننمایید)! (۱۵) و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند - مگر آنکه هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد- (چنین کسی) به غضب خدا گرفتار خواهد شد؛ و جایگاه او جهنم و چه بد جایگاهی است! (۱۶) این شما نبودید که آنها را کشتید؛ بلکه خداوند آنها را کشت! و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها) انداختی؛ بلکه خدا انداخت! و خدا می خواست مؤمنان را به این وسیله امتحان خوبی کند؛ خداوند شنوا و داناست (۱۷) سرنوشت

ص :۶۰۴

مؤمنان و کافران، همان بود که دیدید! و خداوند سست کننده نقشه های کافران است (۱۸) اگر شما فتح و پیروزی می خواهید، پیروزی به سراغ شما آمد! و اگر (از مخالفت) خودداری کنید، برای شما بهتر است! و اگر بازگردید، ما هم باز خواهیم گشت؛ و جمعیت شما هر چند زیاد باشد، شما را (از یاری خدا) بی نیاز نخواهد کرد؛ و خداوند با مؤمنان است! (۱۹) ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و پیامبرش را اطاعت کنید؛ و سرپیچی ننمایید در حالی که (سخنان او را) می شنوید! (۲۰) و همانند کسانی نباشید که می گفتند: «شنیدیم!» ولی در حقیقت نمی شنیدند! (۲۱) بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند (۲۲) و اگر خداوند خیری در آنها می دانست، (حرف حق را) به گوش آنها می رساند؛ ولی (با این حال که دارند،) اگر حق را به گوش آنها برساند، سرپیچی کرده و روگردان می شوند (۲۳) ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد! و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می شود و همه شما (در قیامت) نزد او گردآوری می شوید! (۲۴) و از فتنه ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد؛ (بلکه همه را فرا خواهد گرفت؛ چرا که دیگران سکوت اختیار کردند) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد! (۲۵) و به خاطر بیاورید هنگامی را که شما در روی زمین، گروهی کوچک و اندک و زبون بودید؛ آنچنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند! ولی او شما را پناه داد؛ و با یاری خود تقویت کرد؛ و از روزیهای پاکیزه بهره مند ساخت؛ شاید شکر نعمتش را بجا آورید! (۲۶) ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید! و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید، در حالی که می دانید (این کار، گناه بزرگی است)! (۲۷) و بدانید اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش است؛ و (برای کسانی که از عهده امتحان برآیند،) پاداش عظیمی نزد خداست! (۲۸) ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرارمی دهد؛ (روشن بینی خاصی که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت؛) و گناهانتان را می پوشاند؛ و شما را می زمرزد؛ و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است! (۲۹)

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ **(۳۰)** و [یاد کن] هنگامی را که کافران درباره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا [از مکه] اخراج کنند و نیرنگ می زدند و خدا تدبیر می کرد و خدا بهترین تدبیرکنندگان است (۳۰)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۰۵: «مکر» به معنای به کار بردن حیله برای منصرف کردن کسی از مقصودش است و دو نوع است:

۱ – مکر ممدوح: آن است که به منظور عمل صحیح و پسندیده ای انجام شود و همانطور که، خدای تعالی می فرماید: «و الله خیر الماکرین» .

۲ – مکر مذموم: مکری است قبیح و ناپسند که در این باره فرمود: «وَمَكْرَ السَّيِئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» = «و نیرنگهای بدشان بود؛ اما این نیرنگها تنها دامان صاحبانش را می گیرد» (فاطر۴۳) و نیز فرمود: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا» = «هنگامی که کافران نقشه می کشیدند»

(انفال۳۰) و فرمود: «فَانْظُرْ کَیفَ کَانَ عَاقِبَهُ مَکْرِهِمْ» = «بنگر عاقبت توطئه آنها چه شـد» (نمل۵۱) و در هر دو قسم آن فرموده: «وَمَکَرُوا مَکْرًا وَمَکَرْنَا مَکْرًا» = «آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم نقشه مهمی» (نمل۵۰)، بعضی از علما گفته اند: از مکر خدا یکی این است که بنـده را مهلت داده و از لذائذ دنیا برخوردار کند و لذا امیرالمؤمنین (ع) فرموده: کسـی که خداوند دنیا را بر او توسعه داده باشد و او نفهمد که خدا با او مکر کرده از ناحیه عقل خود فریب خورده است.

(درشأن نزول آیه) در المیزان، ج ۱۷، ص ۱۲۲، از درمنثور، از ابن عباس: (خلاصه روایت)

قریش قصد کشـتن حضرت رسول (ص) را داشتند و آن شب (لیله المبیت) حضرت علی (ع) در بستر پیامبر اکرم (ص) خوابید و خداوند سبحان نقشه آنها را خنثی کرد.

☼ نکته:

آیاتی که در قرآن کریم در خصوص «مکر» آمده است به این شرح می باشند:

۱ - (آل عمران۵۴): «وَمَکَرُوا وَمَکَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَیرُ الْمَاکِرِینَ» = «و (یهود و دشـمنان مسیح) نقشه کشیدند؛ و خداوند (بر حفظ و آیینش) چاره جویی کرد؛ و خداوند، بهترین چاره جویان است» .

۲ - (اعراف۹۹): «أَفَأَمِنُوا مَکْرَ اللَّهِ فَلَا یأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» = «آیا آنها خود را از مکر الهی در امان می دانند؟! در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی دانند» .

۳ - (اعراف۱۲۳): «قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ إِنَّ هَذَا لَمَکْرٌ مَکَرْتُمُوهُ فِی الْمَدِینَهِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» = «فرعون گفت: آیا پیش از آنکه به شـما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟! حتماً این نیرنگ و توطئه ای است که در این شـهر (و دیار) چیده اید، تا اهلش را از آن بیرون کنید؛ ولی بزودی خواهید دانست» .

۴ - (انفال۳۰): «وَإِذْ یمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیثْبِتُوکَ أَوْ یقْتُلُوکَ أَوْ یخْرِجُوکَ وَیمْکُرُونَ وَیمْکُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَیرُ الْمَاکِرِینَ» = «(به خـاطر بیـاور) هنگـامی را که کافران نقشه می کشـیدند که تو را به زنـدان بیفکننـد، یا به قتل برساننـد و یا (از مکه) خارج سازنـد؛ آنهـا چـاره می اندیشـیدند (و نقشـه می کشـیدند) و خداونـد هـم تـدبیر می کرد؛ و خـدا بهـترین چـاره جویـان و تدبیرکنندگان است» .

۵ - (یونس۲۱): «وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَهً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَکْرٌ فِی آیاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَکْرًا إِنَّ رُسُلَنَا یکْتُبُونَ مَا تَمْکُرُونَ» = «هنگـامی که به مردم، پس از نـاراحتی که به آنها رسـیده است، رحمتی بچشانیم، در آیات ما نیرنگ می کننـد (و برای آن نعمت و رحمت توجیهات ناروا می کننـد)؛ بگو: خداونـد سـریعتر از شـما مکر [= چاره جویی] می کند؛ و رسولان [= فرشتگان] ما، آنچه نیرنگ می کنید (و نقشه می کشید)، می نویسند».

۶ – (رعد۴۲): «وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيعْلَمُ الْكَفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ» = «پیش از آنان نیز کسانی طرحها و نقشه ها کشیدند؛ ولی تمام طرحها و نقشه ها از آن خداست! او از کار هر کس آگاه است؛ و بزودی کفار می دانند سرانجام (نیک و بد) در سرای دیگر از آن کیست».

۷ – (رعد۳۳): « ... لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» = «بلکه در نظر کافران، مکر و دروغهایشان زینت داده شده، (و بر اثر ناپاکی درون، چنین می پندارند که واقعیتی دارد؛) و آنها از راه (خدا) بازداشته شده اند؛ و هر کس را خدا گمراه کند، راهنمایی برای او وجود نخواهد داشت».

۸ – (نحل۲۶): «قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيثُ لَا يشْعُرُونَ» = «کسانی که قبل از ایشان بودند (نیز) از این توطئه ها داشتند؛ ولی خداوند به سراغ شالوده (زندگی) آنها رفت؛ و آن را از اساس ویران کرد؛ و سقف از بالا بر سرشان فرو ریخت؛ و عذاب (الهی) از آن جایی که نمی دانستند به سراغشان آمد» .

۹ – (نحل۴۵): «أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيئَاتِ أَنْ يخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يأْتِيهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيثُ لَا يشْعُرُونَ» = «آیا توطئه گران از این ایمن گشتند که ممکن است خدا آنها را در زمین فروبرد و یا مجازات (الهی)، از آن جا که انتظارش را ندارند، به سراغشان آید؟» .

۱۰ – (نحل ۱۲۷): «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيقٍ مِمَّا يمْكُرُونَ» = «صبر کن و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد! و بخاطر (کارهای) آنها، اندوهگین و دلسرد مشو! و از توطئه های آنها، در تنگنا قرار مگیر» .

۱۱ – (سبأ۳۳): «وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا ... » = «و مستضعفان به مستکبران می گویند: «وسوسه های فریبکارانه شما در شب و روز (مایه گمراهی ما شد)، هنگامی که به ما دستور می دادید که به خداوند کافر شویم و همتایانی برای او قرار دهیم» .

۱۲ – (فاطر۱۰): «مَنْ كَانَ يرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيهِ يصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يمْكُرُونَ السَّيئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يبُورُ» = «کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد چرا که) تمام عزت برای خداست؛ سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد؛ و آنها که نقشه های بد می کشند، عذاب سختی برای آنهاست و مکر (و تلاش افسادگرانه) آنان نابود می شود (و به جایی نمی رسد)» .

۱۳ – (نوح۲۲): «وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا» = «و (این رهبران گمراه) مکر عظیمی به کار بردند» .

ص :۶۰۷

۱۴ – (فاطر۴۳): «اسْتِکْبارًا فِی الْأَرْضِ وَمَکْرَ السَّیئِ وَلَا یحِیقُ الْمَکْرُ السَّیئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ ینْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِینَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِیلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِیلًا» = «اینها همه بخاطر استکبار در زمین و نیرنگهای بدشان بود؛ اما این نیرنگها تنها دامان صاحبانش را می گیرد؛ آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان و (عذابهای دردناک آنان) را انتظار دارند؟! هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی!».

۱۵ – (نمل۵۰): «وَمَکَرُوا مَکْرًا وَمَکَرْنَا مَکْرًا وَهُمْ لَا یشْعُرُونَ» = «آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم نقشه مهمی؛ در حالی که آنها درک نمی کردند».

۱۶ – (نمل۵۱): «فَانْظُرْ کَیفَ کَانَ عَاقِبَةُ مَکْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِینَ» = «بنگر عاقبت توطئه آنها چه شد، که ما آنها و قومشان همگی را نابود کردیم».

۱۷ – (نمل۷۰): «وَلَا تَحْزَنْ عَلَیهِمْ وَلَا تَکُنْ فِی ضَیقٍ مِمَّا یمْکُرُونَ» = «از (تکذیب و انکار) آنان غمگین مباش و سینه ات از توطئه آنان تنگ نشود!».

۱۸ – (ابراهیم۴۶): «وَقَدْ مَکَرُوا مَکْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَکْرُهُمْ وَإِنْ کَانَ مَکْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» = «آنها نهایت مکر (و نیرنگ) خود را به کار زدند؛ و همه مکرها (و توطئه هایشان) نزد خدا آشکار است، هر چند مکرشان چنان باشد که کوه ها را از جا برکند!» .

۱۹ – (انعام۱۲۳): «وَکَذَلِکَ جَعَلْنَا فِی کُلِّ قَرْیةٍ أَکَابِرَ مُجْرِمِیهَا لِیمْکُرُوا فِیهَا وَمَا یمْکُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا یشْعُرُونَ» = «و (نیز) این گونه در هر شهر و آبادی، بزرگان گنهکاری قرار دادیم؛ (افرادی که همه گونه قدرت در اختیارشان گذاردیم؛ اما آنها سوء استفاده کرده و راه خطا پیش گرفتند؛) و سرانجام کارشان این شد که به مکر (و فریب مردم) پرداختند؛ ولی تنها خودشان را فریب می دهند و نمی فهمند».

۲۰ – (انعام۱۲۴): « ... سَیصِیبُ الَّذِینَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا کَانُوا یمْکُرُونَ» = «به زودی کسانی که مرتکب گناه شدند، (و مردم را از راه حق منحرف ساختند،) در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که می کردند، گرفتار حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید خواهند شد».

۲۱ – (غافر۴۵): «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَیئَاتِ مَا مَکَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ» = «خداوند او را از نقشه های سوءِ آنها نگه داشت و عذاب شدید بر آل فرعون وارد شد!».

۲۲ – (یوسف ۱۰۲): «ذَلِکَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ وَمَا کُنْتَ لَدَیهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ یمْکُرُونَ» = «این از خبرهای غیب است که به تو وحی می فرستیم! تو (هرگز) نزد آنها نبودی هنگامی که تصمیم

می گرفتند و نقشه می کشیدند».

وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا قالُوا قَدْ سَمِعْنا لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا إِنْ هذا إِلاَّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳۱)

وَ إِذْ قالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِيمٍ (۳۲)

و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می شود، می گویند: «شنیدیم؛ (چیز مهمی نیست) ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می گوییم؛ اینها همان افسانه های پیشینیان است!» (ولی دروغ می گویند و هرگز مثل آن را نمی آورند) (۳۱) و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: «پروردگارا! اگر این حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر! یا عذاب دردناکی برای ما بفرست!» (۳۲)

وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ **(۳۳)**

و[لی] تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و

تا آنان طلب آمرزش می کنند خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود (۳۳)

نکات تفسیری المیزان، ج ۱۷، ص ۱۰۹ تا ۱۱۳:

۱ - منظور از عذاب در این آیه عذاب آسمانی است که سایر امم گذشته را شامل می شد و خداوند متعال این عذاب را از این امت، مادام که رسول خدا زنده و در میان آنهاست و نیز بعد از درگذشتِ آنجناب مادام که امتْ استغفار می کنند نفی کرده است.

۲ - با توجه به آیاتی که میان رسول خدا (ص) و امت حکم می نماید و وعده عذاب می دهد مثل یونس۴۷ تا آخر آیات، بر می آید که برای این امت در آینده روزگاری است که استغفار از آنان منقطع گشته و دیگر مؤمنی خدا ترس که استغفار کند نمی ماند و در چنان روزگاری خداوند آنان را عذاب می کند.

۳ - با توجه به آیات بعد که می فرماید: پس بچشید عذاب را بخاطر آن کفر که می ورزیدید (انفال ۳۵) بر می آید که این آیه (۳۳) از نظر سیاق با آیات قبل و بعدش یکسان نیست چرا که در این آیه به خاطر وجود حضرت رسول (ص) عدم عذاب و در آیه ۳۵ با وجود حضرت رسول (ص) وعده عذاب را می دهد بنابراین مراد از عذاب اول آسمانی و مراد از عذاب دوم عذاب شکست در جنگ است.

۴ - صاحب تفسیر مجمع البیان (در ذیل آیه ۳۳) در این خصوص آورده است: «اثر و

اقتضـای اسـتغفار را بیـان نموده و مقصود در آن این است خداونـد ایشـان را به عـذاب آخرت معـذب نمی کنـد تـا زمـانی که اسـتغفار کننـد و وقتی اسـتغفار در میان آنها متروک شـد معـذب می شوند و نیز اسـتحقاقشان برای عذاب (آیه بعدی) به خاطر جلوگیری آنها از زیارت مسجد الحرام است».

صـاحب المیزان در پاسخ به صـاحب مجمع آورده است: اشـکال این وجه آن است که بـدون شک مخالف با ظاهر آیه است، چون ظاهر آیه این است که می خواهد استغفار را به نحو حالت استمراری برای آنها اثبات کند نه اصل اقتضای آن را (توضیح اینکه می خواهد بفرماید اینان که استغفار می کنند عذاب نمی شوند نه اینکه اگر استغفار کنند عذاب نمی شوند).

توجه: بحث در خصوص عذاب آخرالزمان در ذیل آیاتِ (اسرا ۵۸) و (طه۱۲۹) آمده است.

در المیزان، ج ۱۷، ص ۱۳۴، از حضـرت رسول (ص): خداونـد برای امت من دو امـان نازل کرد، یکی در جمله: «و ما کان الله لیعـذبهم و انت فیهم» است و یکی دیگر در جمله: «و مـا کـان الله معـذبهم و هم یسـتغفرون» است و وقتی من از میان امتم بروم یک امان برای ایشان تا روز قیامت باقی می مانـد و آن اسـتغفار است. و نیز فرمود: بنـده از عـذاب خـدا ایمن است تا وقتی که استغفار کند.

در کافی، ج ۴، ص ۲۶۵، ح۱، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص): بهترین دعا استغفار است.

در کتابِ خصالِ شیخِ صدوق، ج ۲، ص ۳۰۵، ح۲، از امام صادق (ع):

چون بنـده ای قصـدِ کارِ نیک کنـد برای او حسـنه ای نوشـته شود و چون آن را انجام دهد بر او ۱۰ حسـنه نوشته شود. و چون قصدِ کارِ بد کند، چیزی نوشته نشود و چون آن را انجام دهد، ۹ ساعت به او مهلت دهند که اگر پشیمان شد و توبه کرد بر او نوشته نشود ولی اگر پشیمان نشد و توبه نکرد بر او یک گناه نوشته شود.

☼ مؤلف:

روایـات در خصوص مـدتِ مهلتِ اسـتغفار متفـاوت است، مثلاًـ در روایتی دیگر این مهلت، «از صـبح تـا شب» و در روایتی «۷ ساعت» آمده است، که شاید به خاطرِ منزلت و درجه و ایمانِ شخص و نیز نوعِ گناه باشد (والله اعلم).

در امالی شیخ صدوق، ص ۹۵، مجلس۱۳، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص):

هر کس باقیمانده ی عمرش، نیک کردار شد، خداوند متعال به خاطر گناهانِ گذشته اش، او را عقاب نمی کند.

وَ ما لَهُمْ أَلاَّ یُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ یَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ ما کانُوا أَوْلِیاءَهُ إِنْ أَوْلِیاؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ (۳۴)

وَ ما کانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَیْتِ إِلاَّ مُکاءً وَ تَصْدِیَةً فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ (۳۵)

إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ لِیَصُدُّوا عَنْ سَبیلِ اللَّهِ فَسَیُنْفِقُونَها ثُمَّ تَکُونُ عَلَیْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ یُغْلَبُونَ وَ الَّذینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ یُحْشَرُونَ (۳۶)

لِیَمیزَ اللَّهُ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ وَ یَجْعَلَ الْخَبیثَ بَعْضَهُ عَلی بَعْضٍ فَیَرْکُمَهُ جَمیعاً فَیَجْعَلَهُ فی جَهَنَّمَ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۳۷)

قُلْ لِلَّذینَ کَفَرُوا إِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ وَ إِنْ یَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلینَ (۳۸)

وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِما یَعْمَلُونَ بَصیرٌ (۳۹)

وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلاکُمْ نِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیرُ (۴۰)

چرا خدا آنها را مجازات نکند، با اینکه از (عبادت موحدان در کنار) مسجد الحرام جلوگیری می کنند در حالی که سرپرست آن نیستند؟! سرپرست آن، فقط پرهیزگارانند؛ ولی بیشتر آنها نمی دانند (۳۴) (آنها که مدعی هستند ما هم نماز داریم،) نمازشان نزد خانه (خدا)، چیزی جز «سوت کشیدن» «کف زدن» نبود؛ پس بچشید عذاب (الهی) را بخاطر کفرتان! (۳۵) آنها که کافر شدند، اموالشان را برای بازداشتن (مردم) از راه خدا خرج می کنند؛ آنان این اموال را (که برای به دست آوردنش زحمت کشیده اند، در این راه) مصرف می کنند، اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد؛ و سپس شکست خواهند خورد؛ و (در جهان دیگر) کافران همگی به سوی دوزخ گردآوری خواهند شد (۳۶) (اینها همه) بخاطر آن است که خداوند (می خواهد) ناپاک را از پاک جدا سازد و ناپاکها را روی هم بگذارد و همه را متراکم سازد و یکجا در دوزخ قرار دهد؛ و اینها هستند زیانکاران! (۳۷) به آنها که کافر شدند بگو: «چنانچه از مخالفت باز ایستند، (و ایمان آورند) گذشته آنها بخشوده خواهد شد؛ و اگر به اعمال سابق بازگردند، سنت خداوند در گذشتگان، درباره آنها جاری می شود (؛و حکم نابودی آنان صادر می گردد) (۳۸) و با آنها پیکار کنید، تا فتنه [= شرک و سلب آزادی] برچیده شود و دین (و پرستش) همه مخصوص خدا باشد! و اگر آنها (از راه شرک و فساد بازگردند و از اعمال نادرست) خودداری کنند، (خداوند آنها را می پذیرد؛) خدا به آنچه انجام می دهند بیناست (۳۹) و اگر سرپیچی کنند، بدانید (ضرری به شما نمی رسانند) خداوند سرپرست شماست! چه سرپرست خوبی! و چه یاور خوبی! (۴۰)

جزء دهم ازآیه ۴۱ انفال تا آیه۹۳ توبه

وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ إِن کُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَی عَبْدِنَا یَوْمَ الْفُرْقَانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۴۱) و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتی یک پنجم

آن برای خـدا و پیامبر و برای خویشاونـدان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه مانـدگان است اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی [حق از باطل] روزی که آن دو گروه با هم

ص :۶۱۱

روبرو شدند نازل کردیم ایمان آورده اید و خدا بر هر چیزی تواناست (۴۱)

☼ نکته:

این آیه شریفه معروف به آیه «خمس» است.

☼ نکته:

منظور از «ما انزلنا» قرآن است چون آن را اختصاص به رسول خدا (ص) داده است و اگر مراد، ملائکه ی نازله در جنگ بدر بود جا داشت بفرماید: «من انزلنا» و به جای «علی عبدنا» بفرماید: «علیکم» ، چون ملائکه در آن روز برای یاریِ هم رسول (ص) و هم مؤمنان آمدند.

☼ نکته:

منظور از «یوم الفرقان» روز بدر است به خاطر کلمه: «یوم التقی الجمعان» که حق و باطل را رو به روی هم قرار داد.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۶۱، در ذیل آیه ۴۱، از امام صادق (ع):

وقتی که پروردگار، صدقه را که اوساخ (آلودگی های) مردمان است بر ما اهل بیت حرام نمود، خمس را که کرامت و حلال است در عوض آن بر ما اهل بیت پیامبر (ص) مقرر داشت.

از همان منبع، ص ۶۲، از امام باقر (ع):

حداقل چیزی که شخص را جهنمی کند آن است که درهمی از حق ما (خمس) را بخورد.

از همان منبع، ص ۶۳، از کافی، از امام صادق (ع):

مردم از راه ندادنِ خمسِ ما اهل بیت (ع) وارد عمل زنا می شوند.

از همان منبع، از امام صادق (ع): به خدا قسم مراد از غنیمت در آیه، سود و بهره روزانه است و لکن پدرم برای آسایش و رفاه حال مردم بهره سالانه را مقرر داشته است.

از همان منبع، از کافی، از امام باقر (ع): مراد از ذی القربی، خویشان و ارحام رسول خدا (ص)

است و خمس، اختصاص به پیغمبر (ص) و ما خاندان رسالت دارد.

از همان منبع، ص ۶۸، از بصائرالدرجات، از امام صادق (ع):

نصف خمس تعلق به امام دارد و نصف دیگر آن برای ایتام و مساکین و ابن سبیل از اهل بیت (ع) است، که زکات بر آنها حلال نیست، خداوند در عوضِ زکات، خمس را بر آنها قرار داد.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَهِ الدُّنْيا وَ هُمْ بِالْعُدْوَهِ الْقُصْوى وَ الرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ لَوْ تَواعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِی الْميعادِ

وَ لكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولاً لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَميعٌ عَليمٌ (۴۲)

إِذْ يُريكَهُمُ اللَّهُ فی مَنامِكَ قَليلاً وَ لَوْ أَراكَهُمْ كَثيراً لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ لكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۴۳)

وَ إِذْ يُريكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فی أَعْيُنِكُمْ قَليلاً وَ يُقَلِّلُكُمْ فی أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولاً وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴۴)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا لَقيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۵)

وَ أَطيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ريحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرينَ (۴۶)

وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ النَّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحيطٌ (۴۷)

وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ وَ قالَ لا غالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّی جارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَكَصَ عَلى عَقِبَيْهِ وَ قالَ إِنِّی بَری ءٌ مِنْكُمْ إِنِّی أَرى ما لا تَرَوْنَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَديدُ الْعِقابِ (۴۸)

إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذينَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هؤُلاءِ دينُهُمْ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ (۴۹)

وَ لَوْ تَرى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذينَ كَفَرُوا الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَريقِ (۵۰)

ذلِكَ بِما قَدَّمَتْ أَيْديكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبيدِ (۵۱)

كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَديدُ الْعِقابِ (۵۲)

ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَميعٌ عَليمٌ (۵۳)

كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ وَ كُلٌّ كانُوا ظالِمينَ (۵۴)

در آن هنگام که شما در طرف پايين بوديد و آنها در طرف بالا (و دشمن بر شما برترى داشت) و كاروان (قريش)، پايين تر از شما بود؛ (و وضع چنان سخت بود كه) اگر با يكديگر وعده مى گذاشتيد (كه در ميدان نبرد حاضر شويد)، در انجام وعده خود اختلاف مى كرديد؛ ولى (همه اينها) براى آن بود كه خداوند، كارى را كه مى بايست انجام شود، تحقق بخشد؛ تا آنها كه هلاك (و گمراه) مى شوند، از روى اتمام حجت باشد؛ و آنها كه زنده مى شوند (و هدايت مى يابند)، از روى دليل روشن باشد؛ و خداوند شنوا و داناست (۴۲) در آن هنگام كه خداوند تعداد آنها را در خواب به تو كم نشان داد؛ و اگر فراوان نشان مى داد، مسلماً سست مى شديد؛ و (درباره شروع جنگ با آنها) كارتان به اختلاف مى كشيد؛ ولى خداوند (شما را از شر اينها) سالم نگه داشت؛ خداوند به آنچه درون سينه هاست، داناست (۴۳) و در آن هنگام (كه در ميدان نبرد،) با هم روبه رو شديد، آنها را به چشم شما كم نشان مى داد؛ و شما را (نيز) به چشم آنها كم مى نمود؛ تا خداوند، كارى را كه مى بايست انجام گيرد، صورت بخشد؛ (شما نترسيد و اقدام به جنگ كنيد، آنها هم وحشت نكنند و حاضر به جنگ شوند و سرانجام شكست بخورند!) و همه كارها به خداوند باز مى گردد (۴۴) اى كسانى كه ايمان آورده ايد! هنگامى كه (در ميدان نبرد) با

گروهی رو به رو می شوید، ثابت قدم باشید! و خدا را فراوان یاد کنید، تا رستگار شوید! (۴۵) و (فرمان) خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید! و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود! و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است! (۴۶) و مانند کسانی نباشید که از روی هوی پرستی و غرور و خودنمایی در برابر مردم، از سرزمین خود به (سوی میدان بدر) بیرون آمدند؛ و (مردم را) از راه خدا بازمی داشتند؛ (و سرانجام شکست خوردند) و خداوند به آنچه عمل می کنند، احاطه (و آگاهی) دارد! (۴۷) و (به یاد آور) هنگامی را که شیطان، اعمال

آنها [= مشرکان] را در نظرشان جلوه داد و گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمی گردد! و من، همسایه (و پناه دهنده) شما هستم!» اما هنگامی که دو گروه (کافران و مؤمنان مورد حمایت فرشتگان) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به عقب برگشت و گفت: «من از شما (دوستان و پیروانم) بیزارم! من چیزی می بینم که شما نمی بینید؛ من از خدا می ترسم، خداوند شدیدالعقاب است!» (۴۸) و هنگامی را که منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری است می گفتند: «این گروه (مسلمانان) را دینشان مغرور ساخته است» (آنها نمی دانستند که) هر کس بر خدا توکل کند، (پیروز می گردد؛) خداوند قدرتمند و حکیم است! (۴۹) و اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان (مرگ)، جانشان را می گیرند و بر صورت و پشت آنها می زنند و (می گویند:) بچشید عذاب سوزنده را (، به حال آنان تأسف خواهی خورد)! (۵۰) این، در مقابل کارهایی است که از پیش فرستاده اید؛ و خداوند نسبت به بندگانش، هرگز ستم روا نمی دارد! (۵۱) (حال این گروه مشرکان،) همانند حال نزدیکان فرعون و کسانی است که پیش از آنان بودند؛ آنها آیات خدا را انکار کردند؛ خداوند هم آنان را به گناهانشان کیفر داد؛ خداوند قوی و کیفرش شدید است (۵۲) این، بخاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی دهد؛ جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند؛ و خداوند، شنوا و داناست! (۵۳) این، (درست) شبیه (حال) فرعونیان و کسانی است که پیش از آنها بودند؛ آیات پروردگارشان را تکذیب کردند؛ ما هم بخاطر گناهانشان، آنها را هلاک کردیم و فرعونیان را غرق نمودیم؛ و همه آنها ظالم (و ستمگر) بودند! (۵۴)

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ (۵۵)

بدترین جنبندگان پیش خدا کسانی اند که کفر ورزند و ایمان نمی آورند (۵۵)

در تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۲، از عیاشی و قمی از جابر:

این آیه درباره بنی امیه نازل شده که بدترین خلق خدایند، آری بنی امیه کسانی بودند که از نظر باطنِ قرآن کافر بوده و کسانی بودند که ایمان نیاوردند.

از همان منبع، از رسول خدا (ص): سه چیز در هر کس یافت شود او منافق است هر چند روزه بدارد و نماز بخواند و خود را مسلمان بپندارد:

۱ – خیانت در امانت: «إِنَّ اللَّهَ لَا یحِبُّ الْخَائِنِینَ» (انفال۵۸).

۲ – دروغ: «لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» = «لعنت خدا بر دروغگویان» . (آل عمران۶۱).

۳ – خلف وعده: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيا» = «و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بود» (۱).

الَّذینَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ یَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فی کُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لا یَتَّقُونَ (۵۶)

فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِی الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ (۵۷)

وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَهً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلى سَواءٍ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْخائِنِينَ (۵۸)

وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لا يُعْجِزُونَ (۵۹)

همان کسانی که با آنها پیمان بستی؛ سپس هر بار عهد و پیمان خود را می شکنند؛ و (از پیمان شکنی و خیانت،) پرهیز ندارند (۵۶) اگر آنها را در (میدان) جنگ بیابی، آنچنان به آنها حمله کن

ص: ۶۱۴

۱- مریم۵۴

که جمعیتهایی که پشت سر آنها هستند، پراکنده شوند؛ شاید متذکر گردند (و عبرت گیرند)! (۵۷) و هرگاه (با ظهور نشانه هایی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند)، بطور عادلانه به آنها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است؛ زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی دارد! (۵۸) آنها که راه کفر پیش گرفتند، گمان نکنند (با این اعمال،) پیش برده اند (و از قلمرو کیفر ما، بیرون رفته اند)! آنها هرگز ما را ناتوان نخواهند کرد! (۵۹)

در کافی، ج ۳، ص ۲۳۶، ح۱، از امام صادق (ع): سه چیز است که خدای عزوجل نسبت به آنها رخصت فرموده است:

۱ - ردّ امانت به نیکوکار یا بدکردار، ۲ - وفای به عهد به نیکوکار یا بدکردار، ۳ - خوشرفتاری با پدر و مادرِ نیکوکار یا بدکردار.

وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ (۶۰) و هر چه در توان دارید از نیرو و اسبهای آماده بسیج کنید تا با این [تدارکات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان که شما نمی شناسیدشان و خدا آنان را می شناسد، بترسانید و هر چیزی در راه خدا خرج کنید پاداشش به خود شما بازگردانیده می شود و بر شما ستم نخواهد رفت (۶۰)

در تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۲، از قمی، از امام (ع): مقصود فراهم کردن اسلحه است.

از همان منبع، از عیاشی، از امام صادق (ع): مقصود شمشیر و سپر است.

از همان منبع، از فقیه، از امام صادق (ع): یکی از وسایل نیرومندی، خضاب به رنگ سیاه است.

از همان منبع، از عیاشی، از رسول خدا (ص): مراد تیراندازی است.

وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ (۶۱)

وَ إِنْ يُريدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذی أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنینَ (۶۲)

وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعاً ما أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزیزٌ حَكیمٌ (۶۳)

و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی؛ و بر خدا توکل کن، که او شنوا و داناست! (۶۱) و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است؛ او همان کسی است که تو را، با یاری خود و مؤمنان، تقویت کرد (۶۲) و دلهای آنها را با هم، الفت داد! اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می کردی که میان دلهای آنان الفت دهی، نمی توانستی! ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد! او توانا و حکیم است! (۶۳)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۶۴)

خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تو هستند تو را بس است (۶۴)

در تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۵، از درمنثور:

بر عرش خدا نوشته شده: «لا اله الا انا واحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی» = «معبودی نیست غیر من به تنهایی و مرا شریکی نیست، محمد بنده و فرستاده من است که او را به وسیله علی تأیید نمودم» . و این همان معنایی است که آیه (فوق) متعرضِ آن است.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۷۷، در ذیل آیه۶۴، از حضرت رسول (ص):

آیه در حق علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است و مراد به مؤمنین در آیه آن حضرت است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُواْ مِئَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّئَةٌ يَغْلِبُواْ أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَفْقَهُونَ (۶۵) اَلآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُواْ مِئَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُواْ أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۶۶) ای پیامبر مؤمنان را به جهاد برانگیز اگر از [میان] شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می شوند و اگر از شما صد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می گردند چرا که آنان قومی اند که نمی فهمند (۶۵) اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست پس اگر از [میان] شما صد تن شکیبا باشند بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند و خدا با شکیبایان است (۶۶)

☼ نکته:

آیه ۶۵ معروف به آیه «زحف» یا «قتال» یا «یک به ده» است و آیه ۶۶ معروف به آیه تخفیف یا «یک به دو» است.

در تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۶، از قمی، از معصوم (ع):

حکم خدا در اوایل بعثت درباره مسلمانان این بود که یک نفر از آنها می بایستی در برابر ده نفر کافر مقاومت کند و اگر فرار می کرد مرتکب یکی از گناهان کبیره شده بود و بر این حساب صد نفر از آنها می بایستی در برابر هزار نفر مقاومت می کردند. سپس وقتی خداوند معلوم کرد که به خاطر ضعفی که دارند نمی توانند به این تکلیف عمل کنند، این آیه را فرستاد: «الان خفت ... » و بر آنان واجب کرد که کمترین مردِ آنان با دو مرد از کفار مقابله کند و اگر فرار کند مرتکب گناه

فرار از زحف شده است. برخلاف اینکه کفار سه نفر باشند که اگر یک نفر مسلمان از برابر آنان فرار کند مرتکب این گناه نشده است.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۷۸ تا ۸۰، در ذیل آیه ۶۵ و ۶۶، از عیاشی: (خلاصه روایت)

در سقیفه بنی ساعده، ابوبکر نشسته بود و مردم با او بیعت می کردند. عمر گفت تا وقتی علی (ع) بیعت نکند بیعت مردم ارزشی ندارد. و عمر، ابوبکر را وادار نمود تا همراه عثمان، خالدبن ولید، قنفذ و جمعی از اوباش به در خانه علی (ع) رفتند. عمر، درب را به آتش کشید و با لگد درِ نیم سوخته را شکست و فاطمه زهرا (س) را بین دیوار و در مصدوم نمود. عمر به قنفذ دستور داد تا فاطمه (س) که مانع بردن علی (ع) می شد را تازیانه بزند تا آن که حضرت (س) بیهوش شد. چون به هوش آمد حسنین (ع) را برداشت تا در کنار قبرِ پدر ارجمندش شکایت کرده و از خداوند عذاب بخواهد. حضرت علی (ع) به سلمان دستور داد تا مانع این دعا شود چون احدی در مدینه زنده نمی ماند. (خلاصه) حضرت زهرا (س) برگشت. خبر به عباس عموی پیامبر (ص) رسید. شتابان خود را به مسجد رساند و گفت دست از کشتن علی (ع) بردارید. عباس دست علی (ع) و ابوبکر را مسح نمود و همین عمل را بیعت تلقی نمود و علی (ع) را با حالتی خشمناک رها کردند. حضرت علی (ع) فرمود: خداوندا! فرموده بودی: «ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین» خداوندا! تو شاهد باش که من بیست نفر یاور نداشتم که اقدام به جهاد کنم و پیغمبرت هم به من فرمود: اگر بیست نفر یاور داشته باشی با دشمنان خود جهاد کن و سپس به خانه مراجعت فرمود.

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللّهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۷) لَّوْلاَ كِتَابٌ مِّنَ اللّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۶۸) فَكُلُواْ مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلاَلاً طَيِّبًا وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۶۹) هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی (بگیرد)، تا وقتی که (دینش) در روی زمین مستقر گردد. شما متاع دنیا را می خواهید و خدا آخرت را می خواهد و خدا شکست ناپذیر حکیم است (۶۷) اگر آن قضایی که خداوند قبلاً رانده است نبود هر آینه در آنچه گرفتید عذابی بزرگ به شما می رسید (۶۸) پس اینک از آنچه به غنیمت برده اید حلال و پاکیزه بخورید و از خدا

پروا دارید که خدا آمرزنده مهربان است (۶۹)

اسری: جمع اسر به معنای اسیر جنگی.

ثخن: غلظت و بی رحمی به طوری که روان و جاری نشود و نتواند به رفتن ادامه دهد.

عرض: چیزی که بر چیز دیگری عارض شود و زود هم از بین برود مثل لذاید دنیایی.

☼ مؤلف:

در تفسیر آیات فوق مفسرین اختلاف کرده اند. عده ای از مفسرینِ عامه که صاحب المیزان از ذکر نامشان خودداری کرده، به خاطر عدم شناخت مقام عصمت و والای حضرت رسول (ص)، تهدید آیات را متوجه آن حضرت (ص) دانسته اند و معتقدند که پیامبر (ص) و مؤمنین در جنگ، اسیر گرفته و در قبالِ پرداخت فدیه اُسرا را رها کردند و نیز غنیمت را قبل از آنکه از جانب خدا مباح شود حلال شمرده اند. در ضمن، همین عده از مفسرین با توجه به برداشت غلط از مفهوم آیه، آن را به نحوی دیگر ترجمه نموده اند. صاحب المیزان (ج۱۷، ص ۲۱۰ - ۲۱۴) با رَد کردنِ نظراتِ این گونه از مفسرین نکاتی به این شرح آورده است:

۱ - اینکه پیامبر (ص) درباره فدیه با مردم مشورت کرد صحیح نیست زیرا مسلمین بعد از نزول این آیات، فدیه گرفتند نه پیش از آن تا مستوجب عتاب شوند و غیر ممکن است رسول اکرم (ص) چیزی را قبل از اذن خدا حلال کند و حاشا بر ساحت مقدس خدای تعالی که پیغمبرش را (به خاطر گرفتن اسیر) به عذابی عظیم تهدید کند (آیه۶۹) چرا که عذابِ عظیم، جز بر گناهِ عظیم نازل نمی شود و اینکه بعضی گفته اند مقصود از این گناه، گناهان صغیره است، درست نیست.

۲ - سنت جاریه در انبیاءِ گذشته همین بوده که وقتی با دشمنان می جنگیدند تا وقتی که دینشان در بین مردم پاگیر نشده بود همه دشمنان را می کشتند و اسیر نمی گرفتند تا از دیگران زهر چشم می گرفتند تا کسی خیال محاربه با خدا و رسولش را در سر نپرورانند. ولی بعد از گسترش دین، اسیر را نمی کشتند و با منت نهادن یا گرفتن فدیه (بهای آزادی) آنها را رها می کردند، همچنانکه در خلال آیاتی که به رسول خدا (ص) وحی می شد بعد از آنکه کار اسلام بالا گرفت و حکومتش در حجاز و یمن مستقر شد این آیه نازل شد: «فَإِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ

الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً» = «پس چون بـا کسانی که کفر ورزیـده انـد برخورد کنید گردنشـان را بزنیـد تـا چون آنان را از پای درآوردیـد پس [اسـیران را] اسـتوار در بنـد کشـید سـپس یا [بر آنان] منت نهیـد [و آزادشان کنید] و یا فدیه بگیرید» (۱).

۳ - سیاق آیه اولی (۶۷) راجع به گرفتن اسیر است و سیاق آیه دومی (۶۸) عذاب عظیم به این خاطر است و آنچه مسلمین در موقع نزول این آیات گرفته بودند اسـیر بود، نه بهای اسیر. پس اینکه بعضی از مفسرین احتمال داده اند عقاب خداوند راجع به مباح شمردن بهاء و یا گرفتن آن باشد صحیح نمی باشد.

۴ - آیه سـوم (۶۹) ابتـدا شـده است بفـاءِ تفریع و می رسانـد این جمله متفرع بر جمله قبلی است که خود شـهادت می دهـد بر اینکه مراد از غنیمت، معنایی عمومی تر از بهای اسیر است و می رساند که مسلمین از رسول خدا (ص) درخواست کرده بودند اسـیران را نکشـند و در عوض از آنها بهاء، دریافت بدارنـد، همچنان که در آیه اول سوره از آن حضـرت از انفال پرسـیده و یا درخواست کرده بودنـد که انفـال را به آنها بدهـد و با این حال چطور تصور می شود مسـلمانان از آن حضـرت انفال بخواهند ولی درخواست فدیه نکنند با اینکه به طوری که از روایات بر می آید بهای اسیران بالغ بر ۲۸۰ هزار درهم می شد.

۵ - یقیناً مسـلمانان از آن حضـرت درخواست کرده اند که غنیمت جنگی را به آنها بدهد و نیز اسـیران را هم در مقابل گرفتن بهـاء آزاد سـازد و خداونـد نخست آنهـا را در اصـلِ گرفتن اسیر عتـاب و ملامت نموده و در آخر آنچه را بـدان منظور، اسیر گرفتند که همان فدیه باشد برای آنها مباح گردانید نه اینکه رسول خدا (ص) در مباح شـمردن فدیه با آنان شرکت کرده باشد و یا در کشتن اسیر و یا آزاد کردن و فدیه گرفتن با مسلمین مشورت کرده باشد.

خلاصه مطالب و نکات فوق: گرفتن اسـیر یکی از قواعـد مهاجرین و انصار بود تا با آزاد کردن آنها، سودی به جیب بزنند. در جنگ بدر هم که اولین جنگ مسـلمین بود از آنجایی که اسـلام هنوز گسترش نیافته بود، خواه ناخواه طبق رسم انبیاءِ گذشـته نبایستی اسیر می گرفتند که به همین خاطر

۱- محمد۴

حضـرت علی (ع) در جنگ، بسـیاری از مشـرکین را کشـتند و هیچ یک را اسـیر نکردند و پیامبر(ص) نیز مخالف گرفتن اسـیر بودنـد ولی مسـلمین این عمـل را انجام دادنـد تا از این طریق علاوه بر غنائم، سودِ بیشتری به دست آورنـد، که این عمل نوعی مادی گرایی است و از طرفی هم اسرای آزاد شده با تجهیزاتِ بیشتر مجدداً به نبرد با اسلام خواهندآمد. بنابراین، عملِ مسلمین در این خصوص گناه کبیره بوده که مستوجب عـذابی عظیم است و اگر نبود آن قضایی که از ناحیه خدایتعالی رانده شده که شمـا را به عـذاب، هلاک نکنـد (لو لا کتاب من الله سبق) حتماً هلاک می شدنـد. و اگر در اینجا بیان نکرد که آن قضاء، چه بوده برای این بود که در مقام عتاب، مبهم گویی مناسب تر است، چون باعث می شود ذهن شنونده احتمال هر گونه خطری را بدهد بر خلاف این که به طور روشن تهدید کند و عذاب را اسم ببرد که در این صورت شـنونده نسبت به آن بی اعتنا خواهد بود.

در تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۱۵، از مجمع:

کشتگان مشرکین در روز جنگ بدر هفتاد نفر بودند که ۲۷ نفر آنها را حضرت علی (ع) به هلاکت رساند و اسیران هم هفتاد نفر بودند. کشتگانِ مسلمین هم ۹ نفر بودند و اسیر هم نداشتند.

از همان منبع، از عبیده سلمانی، از رسول خدا (ص) نقل شده که در روز بدر فرمود:

اگر می خواهیـد آنها (اسـیران) را به قتل برسانیـد و اگر میل داریـد می توانیـد از ایشان فدیه بگیرید و در عوض به عدد نفرات ایشان از شـما کشـته شونـد و عـده نفرات اسـیران هفتاد نفر بودنـد، اصـحاب عرض کردند فدیه می گیریم و با آن زندگی می کنیم و خود را برای مقابله با دشـمنان مجهزتر می سازیم هر چنـد به عـدد نفرات آنان از ما کشـته شوند. (عبیده، راوی حدیث می گویـد: آری اصـحاب رسول خـدا (ص) هر دو خیر را خواسـتند (هم دنیا و هم آخرت را) و همانطور که رسول خدا (ص) پیش بینی کرده بود در جنگ احد از مسلمانان هفتاد نفر کشته شدند).

از همان منبع، از علی بن ابراهیم: رسول خـدا (ص) میل نداشت فدیه بگیرد و فرمودند من چنین مصـلحت می دانم که یک نفر از آنها را زنده نگذاریم و با کشتن آنها مشرکین را ضعیف سازیم. در مقابل ابوبکر گفت: آنها را زنده بگذار و فدیه بگیر.

☼ نکته:

بر اساس روایات، عباس عموی پیامبر (ص)، عقیل برادر مادری حضرت علی (ع) و نوفل بن حارث (نوفل و عقیل برادر زاده های عباس) جزءِ اسرای جنگی بودند که فدیه دادند.

یـا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فی أَیْدیکُمْ مِنَ الْأَسْری إِنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ (۷۰)

وَ إِنْ یُریدُوا خِیانَتَکَ فَقَدْ خانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْکَنَ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ (۷۱)

ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: «اگر خداوند، خیری در دلهای شما بداند، (و نیات پاکی داشته باشید) بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می دهد؛ و شما را می بخشد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است!» (۷۰) اما اگر بخواهند با تو خیانت کنند، (تازگی ندارد) آنها پیش از این (نیز) به خدا خیانت کردند؛ و خداوند (شما را) بر آنها پیروز کرد؛ خداوند دانا و حکیم است! (۷۱)

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَالَّذِینَ آوَواْ وَّنَصَرُواْ أُوْلَئِکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَلَمْ یُهَاجِرُواْ مَا لَکُم مِّن وَلاَیَتِهِم مِّن شَیْءٍ حَتَّی یُهَاجِرُواْ وَإِنِ اسْتَنصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ إِلاَّ عَلَی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُم مِّیثَاقٌ وَاللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ **(۷۲)** کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده اند وکسانی که[مهاجران را] پناه داده اند و یاری کرده اند آنان یاران یکدیگرند وکسانی که ایمان آورده اند ولی مهاجرت نکرده اند هیچ گونه خویشاوندی با شما ندارند مگر آنکه هجرت کنند و اگر در دین از شما یاری جویند یاری آنان بر شما [واجب] است مگر بر علیه گروهی باشد که میان شما و آنان پیمانی است و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست (۷۲)

در تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲۵، از کتاب معانی آورده است: هارون به امام کاظم (ع) عرض کرد:

به چه دلیل ادعا می کنید که از رسول خدا (ص) ارث برده اید با اینکه با بودن عمو، پسر عمو ارث نمی برد. (با وجود عباس عموی پیامبر که جد هارون است حضرت علی که پسر عموی پیامبر (ص) بود ارث نمی برد) امام کاظم (ع) فرمود: رسول خدا (ص) به کسی که مهاجرت نکرده بود ارث نداد و میان او و مسلمانان ولایت (ارث) برقرار نکرده بود مگر آنکه مهاجرت می کردند و اشاره نمودند به این آیه: «ان الذین آمنوا ... » و عموی من عباس از آنهایی بود که مهاجرت نکرد.

وَ الَّذینَ کَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ إِلاَّ تَفْعَلُوهُ تَکُنْ فِتْنَهٌ فِی الْأَرْضِ وَ فَسادٌ کَبیرٌ (۷۳)

وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الَّذینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَریمٌ (۷۴)

وَ الَّذینَ

آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولئِكَ مِنْكُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فى كِتابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَىْ ءٍ عَليمٌ (۷۵)

کسانی که کافر شدند، اولیاء (و یاوران و مدافعان) یکدیگرند؛ اگر (این دستور را) انجام ندهید، فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می دهد (۷۳) و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی اند؛ برای آنها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته ای است (۷۴) و کسانی که بعداً ایمان آوردند و هجرت کردند و با شما جهاد نمودند، از شما هستند؛ و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته، (از دیگران) سزاوارترند؛ خداوند به همه چیز داناست (۷۵)

در کافی، ج ۴، ص ۵۶، چ۱، از امام صادق (ع): هر کس مؤمنی را به خاطر فقرش پست و کوچک شمارد، خداوند روز قیامت او را در برابر خلایق رسوا کند.

در کافی، ج ۴، ص ۵۹، چ۱، از امام صادق (ع): هر کس مؤمنی را به گناهی سرزنش کند نمیرد تا آن گناه را مرتکب شود و خداوند او را سرزنش کند.

در تحف العقول، ص ۲۰۹، آمده است: امام علی (ع) در ایام خلافتش به شهر مدائن وارد شدند. عده ای از مردم به رسم استقبال، پیاده و دوان دوان پی مرکب ایشان به راه افتادند. حضرت (ع) فرمودند: این عمل جاهلانه را انجام ندهید زیرا باعث فساد اخلاق و غرور و تکبر شخص راکب و مایه ذلت و خواری پیادگان است، برگردید و پیاده با من نیایید.

خلاصه آیات سوره انفال:

انفال (۱) مؤمنان دلشان از ذکر خدا ترسان و لرزان است و متوکلند (۲) جنگ بدر (۲۰ – ۸) بدترین جانوران نزد خدا کسانی هستند که از شنیدن و گفتن حرف حق کر و لالند و تعقل نمی کنند (۲۲) خدا بین شخص و قلبش حائل است (۲۴) بترسید از بلایی که چون آید تنها مخصوص ستمکاران شما نباشد (۲۵) در کار دین با خدا و رسول خدا خیانت مکنید (۲۷) اموال و فرزندان فتنه و بلایی بیش نیست (۲۸) اگر پرهیزکار شوید خدا به شما فرقان بخشد و گناهان شما را بپوشاند (۲۹) و الله خیر الماکرین (۳۰) تا تو در میان آنها هستی آنان را عذاب نخواهد کرد و نیز تا مادامی که توبه کنند عذاب نشوند (۳۳) دوستان خدا جز اهل تقوی نباشند (۳۵) کافران اموالشان را انفاق می کنند تا راه خدا را ببندند (۳۶) اگر از کفر دست کشیده و ایمان آورید هر چه از پیش کرده اید بخشیده شود (۳۸) با کافران جهاد کنید (۳۹) خدا یار شماست که بهترین یاور است (۴۰) آیه خمس (۴۱) جنگ بدر (۴۴ – ۴۳ – ۴۲) هرگاه با فوجی از دشمن مقابل شدید، پایداری کنید (۴۵) شیطان کردار زشت آنان را در نظرشان زیبا نمود تا وقتی که دو سپاه روبرو شدند شیطان پا به فرار گذاشت و گفت من از شما بیزارم که از خدا می ترسم (۴۸) اگر بنگری سختی حال کافران را هنگامی که فرشتگان جان آنها را می گیرند (۵۰) بانَّ الله لم یکُ مُغیّراً نعمه انعمها علی قوم حتی یُغیروا ما بانفسهم (۵۳) بدترین جانوران نزد خدا آنان هستند که کافر شدند و ایمان نخواهند آورد. (۵۵) اگر از خیانت گروهی می ترسی تو نیز با حفظ عدل و درستی عهد آنها را نقض کن که خدا خیانت کاران را دوست ندارد. (۵۸) کافران هرگز نپندارند که با کفرشان پیش افتند و هرگز خدا و رسول (ص) را نمی توانند عاجز کنند (۵۹) و اعدوا لهم

ما استطعتم من قوه ... (۶۰) و اگر دشمنان به صلح تمایل داشتند تو نیز صلح کن و بر خدا توکل کن (۶۱) و خدا الفت داد دلهای مؤمنان را، دلهایی که اگر تو با تمام ثروت روی زمین می خواستی الفت دهی نمی توانستی (۶۳) خدا و مؤمنان تو را کفایت است (۶۴) آیه قتال (۶۵) آیه تخفیف (۶۶) اسیر (۶۷)

ص :۶۲۲

۹ سوره توبه

۹ – سوره توبه = براءت = فاضحه (افشاء) = مخزیه (خوار کننده) = سیف (شمشیر).

مدنی است و ۱۲۹ آیه دارد. (تنها سوره ای است که «بسم الله الرحمن الرحیم» ندارد).

مطالب سوره: اعلان آیاتی چند به کفار، منع آنها از دخول در مسجد الحرام، حکم قتل آنها، تحریص مؤمنین به جهاد و انفاق، اوصاف یهود و نصاری، احبار و رهبانان آنها، حکم جزیه، بیان ماههای حرام و داستان جنگ حنین، توبیخ منافقین، حکم صدقه و زکات و شرح حال مؤمنین.

☼ نکته:

آیات این سوره راجع به یک غرض نیست و مثل سایر سوره ها که هر غرضی را اوایل سوره در نظر دارد اواخر آن نیز همان غرض را می رساند، این سوره این طور نیست و اول آن مربوط به بیزاری از کفار است و آیات آخر مربوط به منافقین و دو آیه آخر هم مربوط به حضرت رسول (ص) است.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۹۱، از طبرسی، از حضرت علی (ع):

در سوره توبه «بسم الله الرحمن الرحیم» نازل نشده، از آن جهت که «بسم الله» برای امان و رحمت است و این سوره به جهت عذاب کفار و از میان بردن امان نازل گردیده است.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۹۱ و۹۲، از امام صادق (ع):

انفال و برائه یک سوره است. سوره فتح در سال هشتم و برائه در سال نهم بعد از جنگ تبوک نازل شد و حجه الوداع در سال دهم هجرت بوده است.

☼ مؤلف:

قرآن کریم یقیناً ۱۱۴ سوره دارد و هر یک از سوره های انفال و توبه به تنهایی یک سوره اند، بنابراین یا باید روایتِ فوق را رد کرد و یا بایستی به نحوی دیگر آن را تفسیر نمود. و اما در توجیه این روایت و توضیح کامل در خصوص فلسفه اصلی نداشتن «بسمله» در این سوره به بحثی که در ذیل آورده ایم دقت فرمایید:

علاوه بر این روایت، در کتاب الإتقان سیوطی، ص ۱۸۴، آورده است: «در نسخه ای از قرآن که در دست ابن مسعود بود در ابتدای سوره توبه «بسم الله الرحمن الرحیم» وجود داشته

است و همچنین در حدود ۱۵۷ آیه از ابتدای این سوره حذف شده و قبل از آن سوره توبه به بلندی سوره بقره بوده است؟»

با این نقل که گفته شد سه سؤال مطرح می شود:

۱ - در صورتی که بپذیریم سوره توبه یک سوره مجزاست پس آیا ممکن است «بسمله» و شاید برخی از آیاتش حذف و به عبارتی تحریف شده باشند؟ ۲ - آیا ممکن است به استناد روایت دوم یا روایاتی مشابه، این سوره، سوره ای مجزا نباشد بلکه ادامه سوره انفال باشد؟ ۳ - اگر این سوره، سوره ای مجزا و بدون تحریف است پس چرا «بسمله» ندارد؟

پاسخ به سؤال اول: از آنجا که قرآن کریم، اساس اسلام و بزرگ ترین معجزه الهی برای گواه نبوت پیامبر اکرم (ص) است و اهمیت فوق العاده ای دارد بنابراین انگیزه های فراوانی برای نقل آن در میان مسلمانان وجود داشته است و هر چیزی که برای نقلش انگیزه های بسیاری باشد طبیعی است که متواتر نقل خواهد شد و آنچه که از ابن مسعود نقل شده است خبر واحد بوده و به اعتقاد اکثر علمای شیعه و سنی قابل استناد نیست. همچنین به حکم عقل، قرآن و نیز به دلیل روایات، کم شدن بعضی از قرآن درست نیست. از آن گذشته روایتی که دلالت بر حذف «بسم الله الرحمن الرحيم» و آیاتی از سوره توبه داشته باشد، در کتاب الإتقان سیوطی وجود ندارد هر چند که مضمون چنین روایتی در کتب دیگری از اهل سنت وجود دارد، حال به فرض محال اگر چنین چیزی صحیح باشد به معنای تحریف قرآن است (تحریف به نقصان) در حالی که معروف و مشهور بین مسلمانان آن است که هیچ تحریفی در قرآن صورت نگرفته است و قرآنی که امروز در دستمان است همان کتاب آسمانی است که بر پیامبر گرامی اسلام (ص) نازل شده است. دانشمندان ادله زیادی را برای رد نظریه تحریف بیان کرده اند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱ـ دلیل اول: عقل است، که با استفاده از مقدمات زیر، سلامت قرآن از تحریف اثبات می شود: الف) خداوند حکیم قرآن را برای هدایت بشر فرستاد.

ب) این کتاب آخرین کتاب آسمانی و آورنده آن نیز آخرین فرستاده خداست.

ج) اگر این کتاب تحریف شده باشد، کتاب آسمانی دیگر و یا پیامبری دیگر راه درست را به مردم نشان نخواهد داد و در این صورت مردم به بیراهه می روند، بدون آن که تقصیری متوجه آنان باشد.

د) این گمراهی با ساحت اقدس پروردگار جهان ناسازگار و مخالف حکمت الهی در هدایت بشریت است.

پس قرآن باید از هر نوع تحریف و تغییری مصون باشد. (جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن، ص ۳۱۵، اسراء، قم، ۱۳۸۱ ش).

۲_ دلیل دوم: خود قرآن کریم است که در آیاتی تحریف ناپذیری خود را بیان کرده و می فرماید: «ما قرآن را نازل کردیم و ما بطور قطع نگهدار آنیم!» (۱).

این آیه شریفه به صراحت دلالت دارد بر این که قرآن از تحریف مصون است.

ممکن است کسی بگوید از کجا معلوم که همین آیه هم، خود تحریف نشده باشد؟

پاسخ: اگر این آیه تحریف شده باشد از نوع تحریف به زیاده است که هیچ یک از اندیشمندان اسلامی آن را نپذیرفته است. حتی تحریف گرایان هم هرگز این آیه را در زمره آیات تحریف شده محسوب نکرده اند، علاوه بر آن، تحریف آیاتِ مورد بحث، خلاف مقصود تحریف کنندگان را اثبات می کند؛ چه این که مقایسه ساختار و محتوای این آیات با آیات قبل و بعد آنها نیز نشان می دهد که آنها مجموعه ای منسجم و به هم پیوسته اند و تمام اوصاف اعجازی قرآن را دارند، به گونه ای که هیچ تردیدی در قرآن بودن آنها نیست. (نجارزادگان، فتح الله، تحریف ناپذیری قرآن، ص ۲۸، مشعر، قم، ۱۳۸۴ ش).

۳ _ دلیل سوم: روایت «ثقلین» است که نزد شیعه و سنی به تواتر نقل شده و تمسک به قرآن و عترت را واجب می داند. در این روایت پیامبر اکرم (ص) به امت خود فرمان داده اند که به قرآن و عترت تمسک کرده و پیوسته از آن دو پیروی کنند! و لازمه این فرمان پیامبر گرامی اسلام (ص) این است که همان قرآن نازل شده بر قلب مبارک ایشان بدون تحریف در بین مردم وجود

۱- حجر ۹

داشته باشد؛ زیرا در صورت تحریف از اعتبار ساقط شده و دیگر هدایت گر نخواهد بود و وجوب تمسک به آن معنا ندارد. و حال آنکه وجوب تمسک و تبعیت از قرآن سخن صریح حدیث ثقلین است و تا روز قیامت همان قرآن تحریف نشده در میان مردم پا برجاست.

۴ ـ دلیل چهارم: روایات فراوانی وجود دارند که دارای سند صحیح اند و در صدد بیان بلندای مرتبه قرآن در زندگی هدایتی انسان ها است و قرآن را معیار درستی و نادرستی اندیشه ها و روایات می شناسد و هر آنچه که با قرآن هماهنگی نداشته باشد را مردود می شمرد و همچنین روایات زیادی که آثار فقهی را برای قرآن اثبات می کند. با این حال اگر قرآن تحریف شده باشد نمی تواند نقش هدایتگری را داشته باشد و نیز نمی تواند معیار درستی و نادرستی اندیشه ها قرار گیرد و آثار فقهی نیز برای آن مترتب نمی شود. (۱).

۵ ـ دلیل پنجم: وجود شواهد تاریخی بر سلامت قرآن از تحریف است؛ زیرا قائلان به تحریف یا آن را از ناحیه شیخین می دانند، یا آن را به عثمان نسبت می دهند و یا افراد دیگری را که در دوران های پس از خلافت آمدند عامل تحریف می دانند، تمام این ادعاهای سه گانه بی اساس و باطل می باشد؛ زیرا در احتمال اول که تحریف به وسیله شیخین باشد بسیار بعید است چرا که آنان هیچ انگیزه ای برای این کار نداشته اند و اهتمام و عنایت خاصی که پیامبر (ص) به قرآن داشتند و به قرائت و تلاوت آن تأکید می ورزیدند و همچنین اهتمام فوق العاده اصحاب و یاران آن حضرت به حفظ و تلاوت قرآن، دلالت دارد که تمام قرآن نزد مسلمانان محفوظ بوده و با حفظ کردن آن در سینه ها و یا به صورت های دیگر به طور دقیق از آن مواظبت و نگه داری به عمل می آمد. با این همه اهتمام و دقت، امکان نداشت که کلمه ای از آن فراموش، یا جا به جا، یا تغییر داده شود. وقتی مردم آن عصر در حفظ و ضبط اشعار و خطبه های دوران جاهلیت اهتمام می ورزیدند، پس چگونه ممکن است به قرآنی که در راه آن از تمام زندگی و جان خود می گذشتند بی توجه باشند تا در نتیجه قسمتی از آن از بین برود؟

احتمال دوم، یعنی اینکه تحریف در زمان عثمان صورت گرفته باشد نیز مردود است زیرا در

۱- نجارزادگان، فتح الله، تحریف ناپذیری قرآن، ص ۳۰

زمان عثمان اسلام به قدری توسعه یافته بود که امکان نداشت کسی بتواند چیزی از قرآن را کم کند. علاوه بر این که اگر عثمان قرآن را تحریف نموده بود این عمل بهترین بهانه در دست قاتلان وی به شمار می آمد و آنان دیگر نیازی نداشتند برای قتل علنی وی مخالفت با سیره شیخین و حیف و میل بیت المال را دستاویز خود قرار دهند.

احتمال سوم؛ یعنی وقوع تحریف در دوران های بعد از خلفا، این احتمال را کسی مطرح نکرد، بنابراین شواهد تاریخی نیز تحریف قرآن را نمی پذیرد. (۱).

بنابراین چنین روایتی بر فرض وجود، غیر قابل اعتماد است و نمی توان آن را پذیرفت.

پاسخ به سؤال دوم: از آن جایی که این سوره و سوره انفال در ادامه ی هم و مضمونی مشابه دارند چرا که سوره انفال در ذکر پیمان ها و سوره توبه در رفع پیمان ها است، لذا اگر روایت دوم را معتبر بدانیم پس مراد امام صادق (ع) از این که فرموده: «انفال و توبه یکی هستند» بیان همین نکته است نه این که واقعاً یک سوره باشند.

پاسخ به سؤال سوم: پاسخ این سؤال در روایت اول به وضوح و بی هیچ نقصانی بیان شده و فرموده است: «بسم اللّٰه برای امان و رحمت است ولی سوره برائت برای برداشته شدن امان، نازل شده است» . به عبارتی سوره توبه، روشی محکم و سخت و اظهار برائت و بیزاری و جنگ را در مقابل دشمنان پیمان شکن، در پیش گرفته است، لذا با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» که نشانه صلح و دوستی و محبت و بیان کننده صفت رحمانیت و رحیمیت خداست، تناسب ندارد. و به همین جهت با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بَرَاءةٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَی الَّذِینَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِکِینَ (۱)

[این آیات] اعلام بیزاری [و عدم تعهد] است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با ایشان پیمان بسته اید (۱)

۱- خویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القران، مترجم جعفر حسینی، ص ۱۸۰

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۳۰: مراد از این آیه این است که خداوند با توجه به اینکه اکثر کفار فاسقند و به عهد خود وفا نمی کنند و فقط می خواهند با این عهدی که با مسلمین دارند در مواقع ضعف به نفع خود استفاده نمایند لذا حکم داده به اینکه از مشرکینی که شما با آنها معاهده بسته اید، امان برداشته شود و لغو کردن عهد را برای مسلمین نیز تجویز نموده است همچنانکه در سوره انفال آیه ۵۸ می فرماید: «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً فَانْبِذْ إِلَيهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يحِبُّ الْخَائِنِينَ» = «و هر گاه از مردمی ترسیدی که خیانت کنند تو نیز مانند آنها عهدنامه شان را نزدشان پرتاب کن» . البته خداوند متعال، اولاً: با اینکه دشمن عهد شکنی کرد، ولی راضی نشد که مسلمانان بدون اعلامِ لغویت، عهد آنان را بشکنند بلکه دستور داد نقضِ خود را به ایشان اعلام کنند تا آنها به خاطر بی اطلاعی از آن به دام نیفتند و با این دستور، مسلمانان را حتی از این مقدار خیانت، منع فرمود. ثانیاً: بین کفار عهدشکن و وفادار به عهد هم فرقی گذاشته است، چرا که در دو آیه بعد کفارِ وفادار به عهد را استثنا کرده و فرموده: مگر آن مشرکینی که شما با ایشان عهد بسته اید و ایشان عهد شما را به هیچ وجه نشکسته باشند و احدی را علیه شما پشتیبانی نکرده باشند، عهد چنین کسانی را تا سر رسیدِ مدت به پایان ببرید که خدا پرهیزکاران را دوست می دارد. ثالثاً: راضی نشد به اینکه مسلمانان بدون مهلت، عهد کفارِ عهد شکن را بشکنند بلکه دستور داد تا مدتی معین (۴ ماه) ایشان را مهلت دهند تا در کار خود فکر کنند و فردا نگویند: شما ما را دفعتاً غافلگیر کردید، بنابراین خلاصه مفاد این آیه این است که عهد مشرکینی که با مسلمانان عهد بسته و اکثر آنان آن عهد را شکستند و برایِ مابقی هم وثوق و اطمینانی باقی نگذاشته اند لغو و باطل است چون نسبت به بقیه افراد هم اعتمادی نیست و مسلمانان از شر و نیرنگشان ایمن نیستند.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۹۲، در ذیل آیه ۱، آمده است:

سال نهم هجری بعد از مراجعت پیامبر (ص) از جنگ تبوک، پیامبر (ص) کفار را از طواف خانه ی کعبه و زیارت آن ممانعت نفرمود. و پیش از نزول «برائه» رسم آن حضرت با کفار چنان بود که جنگ نمی کرد مگر با آنهایی که به جنگ او آمده باشند و آیه: «فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يقَاتِلُوكُمْ

وَأَلْقَوْا إِلَيكَمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكَمْ عَلَيهِمْ سَبِيلًا» = «حال اگر از شما کنار کشیده دیگر با شما پیکار نکردند و به شما پیشنهاد صلح دادند خداوند برای شما تسلطی بر آنها قرار نداده» (نساء ۹۰)، که قبلاً بر پیامبر (ص) نازل شده بود دلیل این رفتار او بود تا آنکه سوره ی برائت نازل شد که خداوند امر فرمود با مشرکین جنگ و جهاد نماید، خواه آن که متعرض شوند یا عزلت جویند، مگر آنهایی که برای مدت محدود و معین پیمان بسته بودند (روز فتح مکه).

فَسِيحُواْ فِى الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُواْ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللّهِ وَأَنَّ اللّهَ مُخْزِى الْكَافِرِينَ **(۲)** پس [ای مشرکان] چهار ماه [پیمانتان معتبر است] در زمین بگردید و بدانید که شما نمی توانید خدا را به ستوه آورید و این خداست که رسواکننده کافران است (۲)

☼ نکته:

مفسرین در اینکه مراد به چهار ماه چیست، اختلاف کرده اند ولی با توجه به سیاق آیه ی شریفه، ابتدای ماه های چهارگانه روزی است که این آگهی عمومی در آن روز اعلام و ابلاغ می شود که همان روز حج اکبر است و بگویند: «از امروز تا چهار ماه مهلت» ، بنابراین اگر فرض شود که روز حج اکبر همان دهم ذی الحجه آن سال (سال نهم) است چهار ماه نامبرده عبارت می شود: از بیست روز از ذی الحجه و همه محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ربیع الثانی. به موجب این آیه، پیامبر اکرم (ص) به مدت ۴ ماه (از ۱۱ ذی حجه تا ۱۰ ربیع الثانی) به کفار مهلت داد و پس از آن، هر که اسلام نیاورد خونش هدر باشد و به قتل برسد.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۹۳، از کافی روایت شده که: حسین بن خالد از حضرت موسی بن جعفر (ع) پرسید:

به چه دلیل گناه و معصیت بر حاج به مدت ۴ ماه نوشته نمی شود؟ فرمود: چون خداوند مباح کرده بر مشرکین که تا ۴ ماه به روی زمین سیر کنند، در آنجا که فرمود: «فسیحوا فی الارض اربعه اشهر» گناه مؤمنین از حاج را به اندازه ی مهلت دادن کفار بخشید.

وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ أَنَّ اللّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُواْ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ **(۳)** و [این آیات] اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند [با این حال] اگر [از کفر] توبه کنید

آن برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید پس بدانید که شما خدا را درمانده نخواهید کرد و کسانی را که کفر ورزیدند از عذابی دردناک خبر ده (۳)

«اذان» : بـه معنـای اعلام اسـت و این آیه تکرار آیه اول نیست هر چنـد برگشت هر دو جمله به یـک معنـاست و آن بیزاری از مشرکین است. در آیه اولی براعت و بیزاری از مشرکین را تنها به خودِ مشرکین اعلام می کند و در این آیه، خطاب آن متوجه مردم است تا همه بدانند که خدایتعالی و رسول (ص) از مشرکین بیزارند.

«حج اکبر» : منظور روز ۱۰ ذی حجه از سال نهم هجرت است چون در آن روز بود که مسلمانان و مشرکان یک جا اجتماع کرده و هر دو طایفه به حج پرداختند و بعد از آن سال دیگر هیچ مشرکی حج نکرد.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۹۴، در ذیل آیه۳، از قمی، از امام صادق (ع):

رسول اکرم (ص)، ابوبکر را طلبید و آیات اولیه سوره برائت را به او داد و فرمود به مکه برود و روز عید قربان در منی به مردم ابلاغ کند. همین که ابوبکر حرکت کرد، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! آیات مزبور باید به وسیله یکی از نزدیک ترین افراد به خـودت {علی (ع)} به مردم مکه ابلاغ شـود. پیـامبر (ص) شخصـی را برای برگردانیـدن ابـوبکر فرسـتاد که (برگردد) پیـامبر (ص) آیات را از ابوبکر گرفت و فرمود: خداونـد امر فرموده آیات را یا خودم یا کسـی از اهل بیت من کهماننـد خودم باشد به مردم مکه برساند.

در تفسـیر جامع، ج ۳، ص ۹۵، از امـام صـادق (ع): خداونـد در آسـمان، امیرالمؤمنین علی (ع) را به نام «اذان» نامیـد، زیرا آن حضـرت امر پروردگار و رسول او را به مردم رسانیـد و سوره برائت را بر آنان تلاوت نمود، به این جهت خداونـد، او را «اذان» نام گذاشت.

از همان منبع، از ابن بابویه، از امام رضا (ع): روزی علی (ع) با پیامبر (ص) در مدینه گردش می کردند پیرمردی به آنها رسید، سلام کرد و بـه علی (ع) عرض کرد: «ای خلیفـه ی چهـارمِ پروردگـار در روی زمین» ، بعـد به پیـامبر (ص) گفت: ای رسـول اکرم! آیا چنین نیست؟ آن حضرت فرمود: بلی

چنان است. و (پیرمرد) از نظر غایب شد. حضرت علی (ع) به پیامبر (ص) عرض کرد آن پیرمرد که بود که گفتارش را تصدیق کردی؟ پیامبر (ص) فرمود: سخنان او صحیح است زیرا: نخستین جانشین خدا در روی زمین آدم است، چون می فرماید: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً» (بقره۳۰)، دوم هارون است که در قرآن از قول موسی (ع) می فرماید: «وَقَالَ مُوسَی لِأَخِیهِ هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ» (اعراف۱۴۲)، سوم داوود است که در قرآن می فرماید: «یا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ» (ص۲۶)، خلیفه چهارم پروردگار تو هستی، چون می فرماید: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ اِلی الناس» ای علی! تو وصی و جانشین و وزیر منی.

از همان منبع، از امام صادق (ع):

حج اکبر، روز عید قربان است و حج اصغر (عمره) است و حج اکبرش گفتند برای آنکه در آن سال، مؤمن و کافر طواف نمودند بعد از آن، کفار از وارد شدن به مسجد الحرام ممنوع شدند.

در تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۵۳، از عیاشی، از امام باقر (ع):

علی (ع) آن روز، شمشیرش را برهنه کرده بود و به خطبه ایستاد و فرمود: دیگر به هیچ وجه عریانی اطراف خانه نباید طواف کند و هیچ مشرکی به زیارت خانه نباید بیاید و هر کس عهدی دارد عهدش تا آخرِ مدتش معتبر است و اگر عهدش بدون ذکرِ مدت است، مدتش ۴ ماه خواهد بود و چون این خطبه در روز عید قربان بود، قهراً ۴ ماه عبارتند از ۲۰ روز از ذی حجه و تمامی محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ربیع الثانی. و روز حج اکبر همان روز قربانی است.

چرا پیامبر (ص) در همان ابتدا به جای ابوبکر، حضرت علی (ع) را نفرستاد؟

پاسخ: به استناد دو آیه شریفه: «وَمَا ینْطِقُ عَنِ الْهَوَی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْی یوحَی» = «و پیامبر هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید؛ آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!» (نجم۳و۴)، معلوم می شود که پیامبر اکرم (ص) به امر خدای حکیم در ابتدا ابوبکر را فرستاد و یقیناً اهدافی را از این کار دنبال می کرده است که می توان به سه مورد اشاره کرد:

۱ – می خواهد بفرماید و برساند که رساندنِ پیامِ وحی توسط هر شخصی نمی تواند صورت گیرد بلکه

مُبَلغِ وحی باید معصوم و عالم و آگاه به قرآن بوده و شایسته این امر باشد.

۲ - انتخابِ جانشین پیامبر (ص) فقط و فقط به عهده حضرت حق تعالی می باشد و پیامبر (ص) یا هر شخصِ دیگری در این مورد نمی تواند جانشینِ پیامبر را تعیین نماید. به عبارتی به این وسیله می خواهد بفرماید که: «جانشین و امام بعد از من به اذن خدای تعالی فقط حضرت علی (ع) می باشد» و چون می دانست مردم بعد از او ابوبکر را خلیفه خواهند کرد لذا این عملْ اتمام حجتی بود بر امت که بعد از او حق ندارند خلافت را به کسی غیر از حضرت علی (ع)، بسپارند.

۳ - اگر از همان ابتدا حضرت علی (ع) را می فرستاد، شایستگی و ولایت حضرت امیر (ع) و بی کفایتی ابوبکر مشهود نمی شد.

☼ نکته:

حضرت علی (ع) در مکه به جز برائت، احکام دیگری را نیز به گوش مردم رسانید و فرمود:

الف – هیچ کس حق ندارد برهنه طواف کعبه کند. و این یک حکم الهی است که در آیه شریفه: «يا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (اعراف۳۱) آمده است.

ب – بعد از امسال هیچ مشرکی حق طواف کعبه را ندارد. که مدلول آیه شریفه: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» (توبه ۲۸) است.

ج – هر کس عهدی با مسلمین دارد و عهدش محدود به مدتی است، تا سر رسید آن مدت، عهدش معتبر است و اگر محدود به مدتی نشده، تا چهار ماه دیگر عهدش معتبر خواهد بود، این مطلب را آیات برائت نیز بر آن دلالت دارند. بنابراین رسالت حضرت علی (ع) تنها بیان آیات برائت نبود و این گفته جبرئیل (ع) که فرمود: «از تو پیامی نمی رساند مگر خودت و یا مردی از خودت» ، می رساند که جانشین پیامبر (ص)، کسی است که بر قرآن وقوف داشته و معصوم باشد.

☼ نکته:

روایتی از شیعه آمده است که پیامبر (ص)، پست امیر الحاج را به حضرت علی (ع) داد و همو حامل و مأمور جار زدن به برائت بود، ولی روایاتی از اهل سنت هم آمده که ابوبکر امیر الحاج بوده و علی (ع) کارش تنها رساندن آیات برائت بود.

در پاسخ به روایات اهل ِسنت باید گفت: با توجه به آن دسته از روایاتِ عامه که معتقدند حضرت علی (ع) در همین سفر داوری و قضاوت کرد و حضرت رسول (ص) او را دعا کرد، معلوم می

گردد که حضرت علی (ع) امیر الحاج بوده است، چون اگر تنها مأمور به جار زدن بود دیگر به کار قضاوت دخالت نمی کرد.

☼ نکته:

بعضی از مفسرین از جمله صاحب المنار و غیره با بیان جملاتی کوته فکرانه و مغرضانه قصد داشته اند مقام والای امیرالمؤمنین (ع) را کم رنگ جلوه داده و ابوبکر را مقام دهند مثلاً بگویند: ۱ – ابوبکر و علی (ع) و نوکران ابوبکر مثل ابو هریره با هم مأمور این تبلیغ بوده اند.

۲ – ابوبکر به حضرت علی (ع) (العیاذ بالله) دستور داده که این مأموریت را برساند.

۳ – اینکه جبرئیل به پیامبر (ص) گفته یا خودت برسان یا نزدیکانت، فقط به خاطر رسم جاهلیت بود، چون نقض پیمان را کسی می توانست برساند که یا خودش باشد یا اقوام نزدیکش.

که در جواب آنها باید گفت:

اولاً: نزدیکان رسول خدا (ص)، تنها حضرت علی (ع) نبود بلکه افرادی دیگر در میان اقوام حضرت (ص) بود که هم مسن تر و هم با تجربه تر از حضرت علی (ع) بودند، بنابراین منظور از «نزدیکانت» ، این نیست که یکی از «فامیلهایت» را به این کار منصوب کن، بلکه منظور این است که شخصی باید این پیام را برساند که از نظر اعتقادی و فکری و اخلاقی به تو نزدیک باشد نه از نظر خونی و قبیله ای.

ثانیاً: رعایت رسوم جاهلیت چه ربطی به اسلام دارد.

ثالثاً: همراهی کردن ابوبکر و بقیه گروه با حضرت علی (ع)، به امر الهی و یک استراتژیکِ عمدی بوده است، چرا که اگر ابوبکر حضور نداشت، بعدها می گفتند: «اگر ابوبکر حضور داشت و با حضرت علی (ع) همراه بود، او خودش این پیام را می رساند و اجازه به حضرت علی (ع) نمی داد» . پس رساندن پیام وحی آن هم با بودن ابوبکر برای حضرت علی (ع) یک امتیازی غیرِ قابل انکار است که می رساند آن حضرت (ع) بر ابوبکر افضل بوده است که خداوند سبحان و رسول ارجمندش چنین عملی را تأیید فرموده اند.

رابعاً: هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که دو نفر در حال اختیار باشند و بر سر رساندن پیام

وحی، که بسیار هم افتخارآمیز است، بر دیگری سبقت نگیرند. لذا این که حتماً باید حضرت علی (ع) این امر را انجام دهد یک فعل اختیاری نبوده، بلکه دستوری آمرانه از ناحیه خداوند سبحان بوده است که حتی حضرت رسول (ص) هم می بایست از آن تبعیت کند و شخصِ شریفش این امر را نرساند و آن را به حضرت علی (ع) در جهت تثبیت امر ولایت و جانشینی اش بسپارد.

خداوند سبحان و رسول گرامی اش بارها و بارها ولایت و ولی نعمتی حضرت علی (ع) را به عناوینِ مختلف بر همگان اثبات کرده اند، اما اکثریتِ مردم نه تنها شاکر و مطیع نبوده اند که حتی انکار کرده اند. آقا و سرورم امام حسن مجتبی (ع) در این خصوص می فرمایند:

در بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۵، ح ۴، از امام حسن مجتبی (علیه السلام):

از علائم پستیِ شخص، شکر نکردن از ولی نعمت است.

إِلاَّ الَّذينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقينَ (۴)

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ (۵)

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْلَمُونَ (۶)

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلاَّ الَّذينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقينَ (۷)

كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لا يَرْقُبُوا فيكُمْ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْواهِهِمْ وَ تَأْبى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فاسِقُونَ (۸)

اشْتَرَوْا بِآياتِ اللَّهِ ثَمَناً قَليلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبيلِهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۹)

لا يَرْقُبُونَ في مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (۱۰)

فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَإِخْوانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۱)

وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا في دينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (۱۲)

أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ (۱۳)

قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْديكَمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنينَ (١۴)

وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلى مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَليمٌ حَكيمٌ (١۵)

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لاَ الْمُؤْمِنينَ وَليجَةً وَ اللَّهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (١۶)

ما كانَ لِلْمُشْرِكينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ شاهِدينَ عَلى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولئِكَ حَبِطَتْ

ص :۶٣۴

أَعْمالُهُمْ وَ فِی النَّارِ هُمْ خالِدُونَ (۱۷)

إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ لَمْ یَخْشَ إِلاَّ اللَّهَ فَعَسی أُولئِکَ أَنْ یَکُونُوا مِنَ الْمُهْتَدینَ (۱۸)

مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت ننمودند؛ پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید؛ زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد! (۴) (اما) وقتی ماه های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید؛ و آنها را اسیر سازید؛ و محاصره کنید؛ و در هر کمینگاه، بر سر راه آنها بنشینید! هرگاه توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند، آنها را رها سازید؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است! (۵) و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن بیندیشد)! سپس او را به محل امنش برسان، چرا که آنها گروهی ناآگاهند! (۶) چگونه برای مشرکان پیمانی نزد خدا و رسول او خواهد بود (در حالی که آنها همواره آماده شکستن پیمانشان هستند)؟! مگر کسانی که نزد مسجد الحرام با آنان پیمان بستید؛ (و پیمان خود را محترم شمردند؛) تا زمانی که در برابر شما وفادار باشند، شما نیز وفاداری کنید، که خداوند پرهیزگاران را دوست دارد! (۷) چگونه (پیمان مشرکان ارزش دارد)، در حالی که اگر بر شما غالب شوند، نه ملاحظه خویشاوندی با شما را می کنند و نه پیمان را؟! شما را با زبان خود خشنود می کنند، ولی دلهایشان ابا دارد؛ و بیشتر آنها فرمانبردار نیستند! (۸) آنها آیات خدا را به بهای کمی فروختند؛ و (مردم را) از راه او باز داشتند؛ آنها اعمال بدی انجام می دادند! (۹) (نه تنها درباره شما،) درباره هیچ فرد باایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی کنند؛ و آنها همان تجاوز کارانند! (۱۰) (ولی) اگر توبه کنند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند، برادر دینی شما هستند؛و ما آیات خود را برای گروهی که می دانند (و می اندیشند)، شرح می دهیم! (۱۱) و اگر پیمانهای خود را پس از عهد خویش بشکنند و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که آنها پیمانی ندارند؛ شاید (با شدت عمل) دست بردارند! (۱۲) آیا با گروهی که پیمانهای خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند، پیکار نمی کنید؟! در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند؛ آیا از آنها می ترسید؟! با اینکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید! (۱۳) با آنها پیکار کنید، که خداوند آنان را به دست شما مجازات می کند؛ و آنان را رسوا می سازد؛ و سینه گروهی از مؤمنان را شفا می بخشد(؛ و بر قلب آنها مرهم می نهد) (۱۴) و خشم دلهای آنان را از میان می برد! و خدا توبه هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، می پذیرد؛ و خداوند دانا و حکیم است (۱۵) آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می شوید در حالی که هنوز کسانی که از شما جهاد کردند و غیر از خدا و رسولش و مؤمنان را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند، (از دیگران) مشخص نشده اند؟! (باید آزمون شوید؛ و صفوف از هم جدا گردد؛) و خداوند به آنچه عمل می کنید، آگاه است! (۱۶) مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند در حالی که به کفر خویش گواهی می دهند! آنها اعمالشان نابود (و بی ارزش) شده؛ و در آتش (دوزخ)، جاودانه خواهند ماند! (۱۷) مساجد خدا را تنها کسی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و نماز را برپا دارد و زکات را بپردازد و جز از خدا نترسد؛ امید است چنین گروهی از هدایت یافتگان باشند (۱۸)

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّهِ لاَ يَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۹) آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند [کار] کسی پنداشته اید که به خدا و روز

بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می کند [نه این دو] نزد خدا یکسان نیستند و خدا

ص: ۶۳۵

بیدادگران را هدایت نخواهد کرد (۱۹)

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۱۰۶، در ذیل آیه ۱۹، از طبرسی، از صحابه حضرت رسول (ص):

عباس بن عبدالمطلب و طلحه بن شیبه با یکدیگر فخر و مباهات می کردند. طلحه می گفت من کلیددار کعبه معظمه هستم. عباس می گفت: میرِ آب حاجیان من هستم. در این اثنا حضرت علی (ع) تشریف آورد و به آنها گفت: این منصب ها سبب مزیت و شرافت نخواهد بود. شرافت و بزرگی ایمان آوردن به خدا و رسول اوست و من نخستین کسی هستم که ایمان آوردم و پیش از ایمان آوردن مردم با پیامبر (ص) نماز گزاردم و جهاد نمودم.

الَّذینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فی سَبیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ (۲۰)

یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فیها نَعیمٌ مُقیمٌ (۲۱)

خالِدینَ فیها أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظیمٌ (۲۲)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَکُمْ وَ إِخْوانَکُمْ أَوْلِیاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْإیمانِ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳)

قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشیرَتُکُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فی سَبیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ (۲۴)

آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آنها پیروز و رستگارند! (۲۰) پروردگارشان آنها را به رحمتی از ناحیه خود و رضایت (خویش) و باغهایی از بهشت بشارت می دهد که در آن، نعمتهای جاودانه دارند (۲۱) همواره و تا ابد در این باغها (و در میان این نعمتها) خواهند بود؛ زیرا پاداش عظیم نزد خداوند است! (۲۲) ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولی (و یار و یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید! و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، ستمگرند! (۲۳) بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کساد شدنش می ترسید و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند! (۲۴)

لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّهُ فِی مَوَاطِنَ کَثِیرَةٍ وَیَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنکُمْ شَیْئًا وَضَاقَتْ عَلَیْکُمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُم مُّدْبِرِینَ (۲۵) ثُمَّ أَنَزلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَی رَسُولِهِ وَعَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعذَّبَ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَذَلِکَ جَزَاءُ الْکَافِرِینَ (۲۶) ثُمَّ یَتُوبُ اللّهُ مِن بَعْدِ ذَلِکَ عَلَی مَن یَشَاءُ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (۲۷) قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است و [نیز] در روز حنین آن هنگام که شمار زیادتان شما

را به شگفت آورده بود ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید بر گشتید (۲۵) آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد و سپاهیانی فرو فرستاد که آنها را نمی دیدید و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و سزای کافران همین بود (۲۶) سپس خدا بعد از این [واقعه] توبه هر کس را بخواهد می پذیرد و خدا آمرزنده مهربان است (۲۷)

مواطن: جمع موطن به معنای جایی است که انسان در آن سکونت نموده و وطن خود قرار داده است و مراد از آن، مواطن جنگی از قبیل بدر و احد و خندق و خیبر و امثال آن است.

حنین: نام بیابانی است میان مکه و طائف که لشکر اسلام با قوم هوازن و ثقیف در آنجا مصاف داد. در آن روز با وجود کثرت مسلمین ولی به خاطر عجب و غرور، چنان شکست خوردند که ابتدا عقب نشینی کردند و لکن در آخر خدای تعالی نصرتشان فرمود.

اعجاب: خوشحال کردن

رحب: وسعت مکان و ضد تنگی

☼ نکته:

آیات شریفه، اشاره به داستانِ جنگِ حنین دارد.

☼ نکته:

آوردن کلمه «یوم» بر اسم مکان نشان دهنده واقعه بزرگی است که در آن مکان اتفاق افتاده است مثلا روز بدر، روز احد و غیره.

☼ نکته:

متأسفانه برخی از عامه که صاحب المیزان (ج۱۸، ص ۳۸ - ۵۶)، از ذکر نامشان خودداری کرده، آیات شریفه را به نحوی دیگر و به شرح ذیل تفسیر کرده اند:

۱ - مسلمانان اگر در جنگ حنین پشت به دشمن کردند از باب فرار و ترس نبود بلکه چاره ای جز عقب نشینی نداشتند و قصد داشتند با تاکتیک جدید حمله کنند. و این مفسرین دلیل صحبت خود را آیه بیعت رضوان و آیه شریفه: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح ۲۹) و آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (توبه ۱۱۱)، می دانند.

۲ – همه مسلمانان حتی حضرت رسول (ص) هم ترسیدند و شاهد گفتارشان را «نازل شدن سکینت بر رسول خدا (ص) و همه مسلمین» می دانند.

۳ – نزول سکینت بر تمام مسلمین بوده است.

در پاسخ به این دسته از مفسرین، علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۸ تا ۵۶، آورده است:

۱ – در جنگ حنین با وجود تعداد زیاد مسلمین ولی به علت غرورشان تقریبا به جز حدود ده نفر بقیه واقعاً از ترس فرار کردند، چون خداوند فرموده بود: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ ... فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ» = «و هر که در آن هنگام به آنان پشت کند مگر آنکه [هدفش] کناره گیری برای نبردی [مجدد] یا پیوستن به جمعی [دیگر از همرزمانش] باشد قطعاً به خشم خدا گرفتار خواهد شد و جایگاهش دوزخ است و چه بد سرانجامی است» (انفال ۱۵و۱۶). و نیز فرموده: «وَلَقَدْ کَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا یُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَکَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُولًا» = «با آنکه قبلاً با خدا سخت پیمان بسته بودند که پشت [به دشمن] نکنند و پیمان خدا همواره باز خواست دارد» (احزاب ۱۵). بنابراین با توجه به آیات شریفه که قبل از جنگ حنین نازل شده است عقب نشینی موقتی برای حیله جنگی اصلاً گناه نیست در صورتی که در این آیات شریفه (۲۵ و ۲۶ و ۲۷) بعد از آنکه پشت به جنگ کرده، خداوند متعال وعده مغفرت به آنها می دهد که اگر فرار از جنگ نبود دیگر چه نیازی به آمرزش خواهد بود.

۲ – با توجه به مقام عصمت حضرت رسول (ص) که تعلیم دیده ی حق تعالی است و درباره اش آورده که: «لیس لک من الامر شی» = «در این باره تو را هیچ اختیاری نیست» (آل عمران ۱۲۸). و یا «سنقرؤک فلا تنسی» = «به زودی برایت می خوانیم تا فراموش نکنی» . (اعلی۶) و یا آیاتی که حضرت (ص) را از هر گونه گناه و ترک اولی مبری و دور می دارد، تحت هیچ شرایطی اضطراب و ترس در وجود نازنینش در اجرای فرامین الهی وارد نشده است. تنها در این مورد می توان گفت: چون این جنگ در آخرین سالهای عمر پیامبر اکرم (ص) اتفاق افتاد و بعد از فرارِ تقریباً تمام یارانش، خواه ناخواه اندوهی وجود مقدس آن بزرگوار را فرا گرفت و این اندوه

نیز به خاطر خودش نبود بلکه به خاطر خدا و دین خدا و به خاطر یارانش بود. و این اندوه هم دلیل بر مقامِ رأفت و والای آن مقام معظم و اثبات پدری آن وجود نازنین نسبت به یاران و امتش می باشد که در وجود تمام پدران مهربان نسبت به خطای فرزندان همواره یافت می شود.

۳ - هر جا خداوند متعال در کلامش از سکینت اسم می برد، به عنوان مِنَتی بر رسول و مؤمنان و عطیه ی مخصوصی از ناحیه ی خود اسم می برد، پس معلوم می شود یک حالت الهی بوده که بنده با داشتنِ آن، دیگر پروردگارِ خود را فراموش نمی کند، نه آن حالتی که شجاعانِ زورمند و دلاورانِ مغرور به دلاوری و تکیه بر نفس خود دارند، علاوه بر آن در کلام مجید هر جا اسمی از سکینت آمده، قبل و بعدِ آن، اوصاف و آثاری آمده که در هر وقار و اطمینانِ نفسی یافت نمی شود. مثلاً: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا» = «آنگاه که در غار [ثور] بودند وقتی به همراه خود می گفت اندوه مدار که خدا با ماست پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاهیانی که آنها را نمی دیدید تأیید کرد» (توبه ۴۰). و درباره مؤمنین می فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» = «به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دلهایشان بود باز شناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد» (فتح۱۸). و نیز می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا ... » = «اوست آن کس که در دلهای مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند و سپاهیان آسمانها و زمین از آن خداست و خدا همواره دانای سنجیده کار است» (فتح ۴). و می فرماید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِفَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَالتَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» = «آنگاه که کافران در دلهای خود تعصب [آن هم] تعصب جاهلیت ورزیدند پس خدا آرامش خود را بر فرستاده خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت و [در واقع] آنان به [رعایت] آن [آرمان] سزاوارتر و شایسته [اتصاف به]

آن بودند و خدا همواره بر هر چیزی داناست» (۱).

پس با توجه به آیات شریفه نزول سکینت از ناحیه خدای تعالی همواره در مواردی بوده که قبل از نزول آن، استعداد و اهلیت حقیقی در قلبِ طرف وجود داشته باشد پس مراد از مؤمنین در آیه مورد بحث غیرِ منافقین و بیماردلانِ سست ایمان است و منظور عده ی معدودی است که با رسول خدا (ص) ثابت قدم ماندند و ایشان یا سه نفرند یا چهار یا نُه و یا ده و یا هشتاد و یا کمتر از صد نفرند و این اختلاف در شماره ی آنان به خاطر اختلافِ روایات است و اما سایر مؤمنان یعنی آنهایی که فرار کردند و دوباره برگشتند آنها مشمول جمله ی «ثم یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء و الله غفور رحیم» می باشند و نیز باید دانست که معنای سکینت غیر معنای عدالت است، چون عدالت ملکه ای است نفسانی که آدم را از ارتکاب گناهان کبیره باز می دارد ولی سکینت هم از کبائر و هم از صغائر نگاه می دارد. و نیز نزول سکینت دائمی نیست و لذا درباره آن صیغه ی ماضی استعمال فرموده است: «فانزل الله سکینه» در صورتی که توبه و عفو و مغفرت همواره جریان دارد و به صورت استقبال تعبیر فرموده است: «ثم یتوب الله».

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۱۱۱ تا ۱۱۶، در ذیل آیه ۲۷ آورده است:

روز جنگ حنین مسلمین از فزونی سپاه خود در تعجب بوده و مغرور شدند ولی دشمن به طور ناگهانی حمله کرد و مسلمین پا به فرار گذاشتند. (به جز اندک قلیلی حدود ده نفر) در این حال خداوند متعال لشکری فرستاد که شما آنها را نمی دیدید و کفار را شکست داد.

در المیزان، ج ۱۸، ص ۵۸ - ۶۶، از مجمع البیان، آورده است: (خلاصه روایت)

پیامبر (ص) به منظور فتح مکه با ده هزار مهاجر و انصار از مدینه حرکت کرد و مکه را تصرف نمود. در این حین قبایل هوازن تحت فرماندهی مالک بن عوف در وادی حنین صف آرایی کرده و با زن و بچه به نبرد با پیامبر (ص) برخاستند. پیامبر (ص) هم با ۱۲ هزار نفر به سوی هوازن حرکت نمود. صبح هنگام، قبیله ی هوازن حمله ی سختی به سپاهیان اسلام وارد کرده طوری که رو به فرار نهادند. تنها حضرت علی (ع) با عده ی کمی مشغول دفاع و حمایت از رسول

۱- فتح۲۶

اکرم (ص) ماندند. پیامبر (ص) دعا نمود و از خداوند متعال طلب یاری کرد و عباس عموی پیامبر هم به دستور پیامبر (ص) مأمور شد به اطراف برود و افراد را برگرداند و از آسمان فتح نازل شد و خداوند متعال به کمک مسلمین آمد و نیز انصار هم با پشیمانی برگشتند و مسلمین پیروز شدند.

از همان منبع، از قمی، از امام باقر (ع):

در جنگ حنین، مردی به نام «شجره بن ربیعه» ، به دست مسلمین اسیر شد. وی می پرسید: سواران سفید پوشی که بر اسب های ابلق سوار بودند و با ما پیکار می کردند کجا رفتند؟ چون که آنان سبب شکست ما شدند و ما از شما حمله و عملیات جنگی ندیدیم و شما مشغول جنگ نبودید. مؤمنین گفتند: آنها فرشتگانِ خداوند بودند که به یاری ما آمدند و مسلمین را یاری کردند.

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شاءَ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ حَكيمٌ (۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان ناپاکند؛ پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجد الحرام شوند! و اگر از فقر می ترسید، خداوند هرگاه بخواهد، شما را به کرمش بی نیاز می سازد؛ (و از راه دیگر جبران می کند) خداوند دانا و حکیم است (۲۸)

قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹) با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند (۲۹)

☼ نکته:

۱ – این آیه معروف به آیه جزیه است.

۲ – جزیه تنها مخصوص اهل کتاب (یهود و نصاری) است.

۳ – براساس روایات، مجوس هم چون صاحب کتاب بودند می توانستند جزیه بدهند.

۴ – جزیه خراجی است که از اهل ذمه گرفته می شود تا در حفظ جان آنها اکتفا شود.

وَ قالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قالَتِ النَّصارى الْمَسيحُ ابْنُ اللَّهِ ذلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ يُضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۳۰)

اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمَّا

يُشْرِكُونَ (۳۱)

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلاَّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ (۳۲)

ص: ۶۴۱

یهود گفتند: «عزیر پسر خداست!» و نصاری کفتند: «مسیح پسر خداست!» این سخنی است که با زبان خود می گویند، که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می یابند؟! (۳۰) (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند و مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتایی را که معبودی جز او نیست، بپرستند، او پاک و منزه است از آنچه همتایش قرار می دهند! (۳۱) آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند! (۳۲)

هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ **(۳۳)** او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند (۳۳)

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۱۳۱، از امام صادق (ع): به خدا قسم این آیه تأویل نشده است و تأویل نخواهد شد تا اینکه حضرت قائم آل محمد (عج) ظهور کند و در آن وقت نه کسی کافر و نه مشرک به خدا یافت شود و نه منکر به امام، جز آنکه ظهور آن حضرت را کراهت دارند. و اگر کافری در دل سنگ پنهان شود به قدرت خداوند آن سنگ به صدا درآید که: ای مؤمنین بیایید و مرا بشکنید و کافری را که در جوف من مخفی گردیده است در آورید و به قتل برسانید.

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِنَّ کَثِیرًا مِّنَ الأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَیَأْکُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَیَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ **(۳۴)** یَوْمَ یُحْمَی عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوَی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا کَنَزْتُمْ لأَنفُسِکُمْ فَذُوقُواْ مَا کُنتُمْ تَکْنِزُونَ **(۳۵)** ای کسانی که ایمان آورده اید بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می خورند و از راه خدا باز می دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده (۳۴) روزی که آن [گنجینه]ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند [و گویند] این است آنچه برای خود اندوختید پس [کیفر] آنچه را می اندوختید بچشید (۳۵)

☼ نکته:

این آیه معروف به آیه «کنز» است و «کنز» یعنی روی هم نهادن مال می باشد.

☼ نکته:

معاویه (لعنت الله علیه) آیه کنز را قبول نداشت و می گفت مربوط به اهل کتاب است.

از همان منبع، از امام صادق (ع): هر مالی که زکاتش داده شود، گنج محسوب نمی شود، اگر چه

در هفت طبقه ی زمین پنهان باشد و اگر زکات مال را نداده، گنج است هر چند روی زمین باشد.

در تحف العقول، ص ۱۶۶، از امام علی (ع): فقیر و سائل را رد مکن گرچه با نیمی از دانه انگور یا خرما باشد زیرا صدقه نزد خدا بزرگ شود.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِی كِتَابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلاَ تَظْلِمُواْ فِیهِنَّ أَنفُسَكُمْ وَقَاتِلُواْ الْمُشْرِكِینَ كَآفَّةً كَمَا یُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ **(۳۶)** در حقیقت شماره ماه ها نزد خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا دوازده ماه است از این [دوازده ماه] چهار ماه [ماه] حرام است این است آیین استوار پس در این [چهار ماه] بر خود ستم مکنید و همگی با مشرکان بجنگید چنانکه آنان همگی با شما می جنگند و بدانید که خدا با پرهیزکاران است (۳۶)

شهر = ماه

سنه = سال

اسبوع = فصل

☼ نکته:

۱ – این آیه معروف به آیه «شهور» است.

۲ – سال شمسی که ۳۶۵ روز و چند ساعت است با سال قمری که ۳۵۴ روز است فرق دارد. هر چند که سال شمسی دقیق تر است ولی سال قمری محسوس تر است چون همه با نگاه به ماه از آن بهره می برند و این ماههای قمری است که یک واقعیّت تکوینی و دارای اصل ثابتی هستند نه شمسی. لذا مراد از آیه شریفه ماههای قمری است که اصل ثابتی از عالم خلقت است.

۳ – علت نامگذاری ماه ها، به این شرح است:

۱ – محرم: چون قتل و غارت در آن حرام بود.

۲ – صفر: چون در آن مرضِ وبا و طاعون در مکه بروز کرد و صورتهای مردم زرد رنگ شد.

۳ – ربیع: گیاهان روییده و درختان سبز می شدند.

۴ – جمادی: چشمه های آب کم و خشک می گردید.

۵ – رجب: ترک قتال بود.

۶ – شعبان: خیر در آن زیاد بود.

۷ – رمضان: گناه و عصیان در آن ترک می شد.

۸ – شوال: اعراب از خانه هایشان حرکت می کردند.

۹ – ذی قعده: از قتل و غارت باز می نشستند. ۱۰ – ذی حجه: حج به جا می آوردند.

۴ – ماه های حرام چهار ماه است: رجب (که تک است و بین شعبان و جمادی است). ذی

قعده – ذی حجه – محرم، که این سه پشت سر هم و مرتبطند.

۵ – منظور از حرام نمودن چهار ماه این است که مردم در آنها از جنگیدن دست بکشند و امنیت حکمفرما شود و این حرمت از شرایع حضرت ابراهیم (ع) بود که عرب جاهلیت آن را قبول داشته است. چیزی که هست قانون «نسی» است که در آن، جای ماه ها را بنا بر مصلحت و منافع خود عوض می کردند. اما مراسم حج را همیشه در ذی حجه انجام می دادند.

۶ - آیاتی که به ماه های حرام اشاره دارد:

۱ - مائده۹۷: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ=خداوند کعبه بیت الحرام را مایه قوام مردم قرارداد و همچنین شهر حرام را» .

۲ - بقره ۲۱۷: «یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه» .

۳ - مائده ۲: «لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ» .

در تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۳۰، از حضرت علی (ع): رسول خدا (ص) بعد از آنکه مرضش شدت یافته بود، فرمود: ای مردم سال، دوازده ماه است که چهار ماه آن حرام است، آنگاه با دست خود اشاره فرمود: رجب تک و فرد است و ذی قعده و ذی حجه و محرم پشت سَرِ هم هستند.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۱۳۴و۱۳۵، از امام باقر (ع): مراد از شناختن ماههای سال در دین قیم، محرم و صفر و رجب نیست زیرا این اسامی را یهود و نصاری نیز می شناسند. بلکه منظور ائمه دوازده گانه است که قوام دین به وجود ایشان پیوند دارد. محرم یعنی امیرالمؤمنین علی (ع) که اسمش علی و از نام بزرگ خدا یعنی اعلی مشتق شده و سه ماه حرام دیگر هم سه نفر دیگر از فرزندان اوست که نام آنها نیز علی است. یکی علی بن الحسین زین العابدین، دومی علی بن موسی الرضا، سوم علی النقی (علیهم السلام) است که اسامی ایشان از اسم خداوند متعال مشتق شده است. و این ائمه معصومین (ع)، ماههای حرامِ دوازده برج امامت هستند.

از همان منبع، از شیخ مفید، از امام باقر (ع):

مراد از سال وجود شریف رسول اکرم (ص) است و ماههای دوازده گانه ائمه دوازده گانه اند و چهار ماه حرام امامانی هستند به نام علی، پس اقرار به ائمه اثنا عشر، دین قیم است.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكَفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِّيُوَاطِؤُواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّهُ فَيُحِلُّواْ مَا حَرَّمَ اللّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ **(۳۷)** جز این نیست که جابجا کردن [ماههای حرام] فزونی در کفر است که کافران به وسیله آن گمراه می شوند آن را یکسال حلال می شمارند و یکسال [دیگر] آن را حرام می دانند تا با شماره ماههایی که خدا حرام کرده است موافق سازند و در نتیجه آنچه را خدا حرام کرده [بر خود] حلال گردانند زشتی اعمالشان برایشان آراسته شده است و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند (۳۷)

☼ نکته:

۱ - این آیه معروف به آیه «نسی» است.

۲ - متأسفانه بعضی از مفسرینِ عامه، «نسی» را در ماه ذی حجه هم آورده اند، حتی مسئله به حج رفتن ابوبکر در ذی قعده به امر پیامبر (ص) را هم معتقدند و چون این امری است خلاف نص صریح قرآن کریم، بنابراین پیامبر (ص) چنین دستوری صادر نفرموده است.

۳ - در جاهلیت وقتی دلشان می خواست در یکی از ماههای حرام جنگ کنند موقتاً حرمت آن ماه را برداشته به ماهی دیگر می دادند و آن ماهی را که حرمتش را برداشتند نسی می نامیدند.

۴ - در عین حال منظورشان از نسی این بوده که دستشان در قتال با یکدیگر باز باشد نه اینکه حج و زیارت خانه که مخصوص به ذی حجه است را به ماه دیگری اندازند.

۵ - از آنجایی که سه ماه پشت سر هم از ماههای حرام باعث می شد که از گرفتن غنائم جنگی مکدر شوند لذا معمولاً تغییر در این سه ماه بوده است.

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا ما لَكُمْ إِذا قيلَ لَكُمُ انْفِرُوا في سَبيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَ رَضيتُمْ بِالْحَياةِ الدُّنْيا مِنَ الْآخِرَةِ فَما مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا فِي الْآخِرَةِ إِلاَّ قَليلٌ (۳۸)

إِلاَّ تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَليماً وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ وَ لا تَضُرُّوهُ شَيْئاً وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَديرٌ (۳۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا هنگامی که به شما گفته می شود: «به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید!» بر زمین سنگینی می کنید ؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟! با اینکه متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی نیست! (۳۸) اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می کند و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرارمی دهد؛ و هیچ زیانی به او نمی رسانید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست! (۳۹)

توجه: بحثِ تفسیری آیه «۳۹» در ذیلِ آیه (محمد ۳۸) به تفصیل آمده است.

إِلاَّ تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُواْ السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ **(۴۰)** اگر او [پیامبر] را یاری نکنید قطعاً خدا او را یاری کرد هنگامی که کسانی که کفر ورزیدند او را [از مکه] بیرون کردند و او نفر دوم از دو تن بود آنگاه که در غار [ثور] بودند وقتی به همراه خود می گفت اندوه مدار که خدا با ماست پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاهیانی که آنها را نمی دیدید تأیید کرد و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند پست تر گردانید و کلمه خداست که برتر است و خدا عزیز و حکیم است (۴۰)

نکته۱: این آیه شریفه معروف به آیه «غار» یا «ثانی اثنین» = «یکی از آن دو تن» است.

نکته۲: کلمه «ثانی اثنین» به معنای یکی از آن دو تاست و منظور، «پیامبر (ص)» است که به اجبار با ابوبکر در غارِ ثور مخفی شد. و اینکه عامه، آن را ابوبکر فرض کرده اند، غلط است.

به دو دلیل، ضمیر «علیه» به حضرت رسول (ص) بر می گردد و نه به ابوبکر:

الف- همه ضمیرهایی که قبل از این ضمیر و بعد از آن هست یعنی: «الا تنصروه- نصره- اخرجه- لصاحبه- و ایده» همه به حضرت رسول (ص) بر می گردد و معنا ندارد در میان همه آنها، تنها ضمیر «علیه» به ابوبکر برگردد. ب- معنای کلام، بیان تأییدی است که خداوند به پیامبر عزیزش، نموده است زیرا کلمه «اِذ» سه بار تکرار شده و در هر بار جمله ما قبل را تشریح نموده است و هر سه جمله به حضرت رسول (ص) بر می گردد:

۱ - «اِذ اخرَجَهُ» : هنگامی که پیامبر(ص) را اخراج کردند ۲ - «اِذ هما فی الغار» : وقتی که او یکی از آن دو تن «ثانی اثنین» در غار (ثور) بود ۳ - «اِذ یقول لِصاحِبه» : هنگامی که به همسفر خود گفت.

نکته۳: خدای تعالی در آیه شریفه به طرزِ زیبایی، بدون اینکه «ابوبکر» را طرف صحبت خود قرار دهد، رسول اکرم (ص) را مورد خطاب قرار داده و فرموده: «در آن زمانی که تو ای رسول یکی از آن دو تن بودی خداوند در غار، تو را یاری و نصرت داد» و منظور از «ثانی اثنین» در عین اینکه حضرت رسول اکرم (ص) است ولی می رساند که شخص دومی هم وجود داشته

است. و این می رساند که آن شخصْ لیاقت آن را نداشته که مخاطبِ خدایتعالی باشد، در غیر این صورت جا داشت به جای عبارت «یکی از آن دو تن» عبارت «تو و همسفرت» ذکر شود.

نکته۴: متأسفانه عده ای از مفسرین عامه به دلایل واهی، منظور از «سکینت» و «فَأنزل الله سکینته علیه» را «نزول سکینت به ابوبکر دانسته اند» و دلیل آورده اند که: «حضرت رسول اکرم (ص) نیاز به نزول سکینت ندارد پس نزول سکینت بر ابوبکر بوده است» .

در پاسخ به آنها باید به آیه شریفه: «ثُمَّ أَنَزلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَ عذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (توبه۲۶) و آیاتی مشابه، اشاره کرد که خداوند سبحان سکینت را بر رسول اکرم (ص) نازل فرموده است.

نکته۵: برخی دیگر از عامه معتقدند: «نزول سکینه بر حضرت (ص) دلیل بر ترسش بود» .

در پاسخ به اینها باید گفت: اولاً: به استناد آیه شریفه: «الَّذِينَ يبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيخْشَوْنَهُ وَ لَا ... » (احزاب ۳۹) انبیاء (ع) هرگز نترسیده اند. ثانیاً: «سکینت» نعمتی مضاعف و رحمتی پشت سرِ رحمت دیگر، از جانبِ خدایتعالی بر رسول اکرم (ص) بوده است و نه العیاذ بالله دالِ بر ترس باشد.

نکته۶: بر خلاف گروه عامه که معتقدند این آیه، افتخاری برای ابوبکر است، بر عکس، این آیه شریفه نوعی توبیخ و بی توجهی و عدم رضایت خدایتعالی از ابوبکر را می رساند چرا که وقتی می فرماید: «تو ای رسول یکی از آن دو نفر» به عبارتی توجهی به ابوبکر نکرده و اصلاً او را لایق صحبت بر نشمرده است و تنها با رسول گرامیش صحبت می کند که بالاجبار با ابوبکر در غار بود.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۱۴۱، در ذیل آیه ۴۰، آمده است:

در شب «لیله المبیت» پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) را به جای خود گذاشت و از شهر مکه خارج شد در حینِ خروج، ابوبکر را ملاقات کرد و برای آن که خروجش از مکه مخفی بماند او را با خود برد و در غار پنهان شدند.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع) و امام باقر (ع):

در غار، ابوبکر از ترس به خود می لرزید. پیامبر (ص) به ابوبکر فرمود: محزون مباش گویا

هم اکنـون جعفر و همراهـانش را در کشـتی نشسـته می بینم و حاضـر به فـداکاری انـد و دست به چشم ابـوبکر کشـید و او نیز کشـتی را بدیـد و در دل خود گفت: «اکنون تصـدیق کردم که شـخص سـاحری هستی» . فوراً پیـامبر (ص) از خـاطر درونی او اطلاـع داد و فرمود: «انت الصـدیق» یعنی: تو گواهی می دهی که من ساحرم و وجه تسـمیه او، که ابوبکر را صـدیق گفته انـد، همین امر است.

از همان منبع، آورده است:

شخصـی از امام رضا (ع) پرسـید: ای فرزنـد رسول خـدا! مخالفین می گوینـد. ابوبکر، افضل از امیرالمؤمنین (ع) است و به آیه «ثانی اثنین» دلیل می آورنـد. حضـرت فرمود: چگونه آیه شاهـد بر گفتار آنها باشـد؟ و حال آن که خداوند فرموده: «فانزل الله سکینته علی رسول» خداوند آرامشی بر پیغمبرش فرستاد و در آیه هرگز ابوبکر را به خیر و خوبی یاد نکرد.

انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱)

لَوْ کـانَ عَرَضـاً قَریباً وَ سَـفَراً قاصِـداً لاَـتَّبَعُوکَ وَ لکِنْ بَعُـدَتْ عَلَیْهِمُ الشُّقَّهُ وَ سَـیَحْلِفُونَ بِـاللَّهِ لَوِ اسْـتَطَعْنا لَخَرَجْنـا مَعَکُمْ یُهْلِکُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ (۴۲)

عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبینَ (۴۳)

لا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ أَنْ یُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِالْمُتَّقینَ (۴۴)

إِنَّما یَسْتَأْذِنُکَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ (۴۵)

وَ لَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّهً وَ لکِنْ کَرِهَ اللَّهُ انْبِعاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قیلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقاعِدینَ (۴۶)

لَوْ خَرَجُوا فیکُمْ ما زادُوکُمْ إِلاَّ خَبالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلالَکُمْ یَبْغُونَکُمُ الْفِتْنَهَ وَ فیکُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِالظَّالِمینَ (۴۷)

لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَهَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَکَ الْأُمُورَ حَتَّی جاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ کارِهُونَ (۴۸)

(همگی به سوی میـدان جهاد) حرکت کنید؛ سبکبار باشـید یا سـنگین بار! و با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید! (۴۱) (اما گروهی از آنها، چنانند که) اگر غنایمی نزدیک (و در دسترس) و سـفری آسان باشـد، (به طمع دنیا) از تو پیروی می کننـد؛ ولی (اکنون که برای میـدان تبوک،) راه بر آنها دور (و پر مشـقت) است، (سـرباز می زنند؛) و بزودی به خدا سوگند یاد می کنند که: «اگر توانایی داشتیم، همراه شـما حرکت می کردیم!» (آنها با این اعمال و این دروغها، در واقع) خود را هلاک می کنند؛ و خداوند می داند آنها دروغگو هسـتند! (۴۲) خداوند تو را بخشید؛ چرا پیش از آنکه راسـتگویان و دروغگویـان را بشناسـی، به آنهـا اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می کردی، تا هر دو گروه خود را نشان دهند!) (۴۳) آنها که به خدا و روز جزا ایمان دارند، هیچ گاه برای ترک جهاد (در راه خدا) با اموال و جانهایشان، از تو اجازه نمی گیرند؛ و خداوند پرهیزکاران را می شـناسد (۴۴) تنهـا کسانی از تو اجازه (این کار را) می گیرنـد که به خـدا و روز جزا

ایمان ندارند و دلهایشان با شک و تردید آمیخته است؛ آنها در تردید خود سرگردانند (۴۵) اگر آنها اراده

ص :۶۴۸

داشتند که (بسوی میدان جهاد) خارج شوند، وسیله ای برای آن فراهم می ساختند! ولی خدا از حرکت آنها کراهت داشت؛ از این رو آنها را (از جهاد) باز داشت؛ و به آنان گفته شد: «با «قاعدین» [= کودکان و پیران و بیماران] بنشینید!» (۴۶) اگر آنها همراه شما (بسوی میدان جهاد) خارج می شدند، جز اضطراب و تردید، چیزی بر شما نمی افزودند؛ و بسرعت در بین شما به فتنه انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می پرداختند؛ و در میان شما، افرادی (سست و ضعیف) هستند که به سخنان آنها کاملا گوش فرامی دهند؛ و خداوند، ظالمان را می شناسد (۴۷) آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه انگیزی بودند و کارها را بر تو دگرگون ساختند، تا آن که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آنها کراهت داشتند (۴۸)

☼ نکته:

آیات شریفه ۳۸ تا ۴۸ مربوط به داستان جنگ تبوک است که روایات زیاد و مفصلی در این خصوص آمده است از جمله در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۱۳۰ - ۱۴۰ و تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۷۲ - ۱۸۰، که خلاصه ای از جمع آنها بدین شرح است: بعد از جنگ حنین، پیامبر (ص) تمام محیط عربستان را از بتها پاک و سراسر حجاز و یمن را به دین مقدس اسلام در آورده بود که در این اثناء، طایفه معروف به «صیافه» که بین مدینه و شام (که تحت نفوذ یونان و رومی ها بود) تجارت می کردند، خبری منتشر کردند که رومی ها قصد دارند با مسلمین بجنگند. رسول خدا (ص) اصحابش را به تبوک فرستاد که یکی از شهرهای بلقاء است و قصد جهاد کرد. جبرئیل نازل شد و فرمود: در این سفر کار به قتال نخواهد کشید و نیز فرمود: یا شما برای جهاد بیرون روید و علی (ع) را به جای خود در مدینه بگذارید و یا علی (ع) برود و خود شما در مدینه بمانید، تا منافقین به قصد خود نایل نشوند (چون قصد داشتند بعد از خروج پیامبر (ص) شهر مدینه را گرفته و آشوب کنند). تمام اُمرایی که منطقه شام در میان آنها تقسیم شده بود به پای پیامبر (ص) افتاده و عده ای اسلام آورده و عده ای هم حاضر به قبول جزیه شدند این خبر به «هراقلیوس» امپراطور اروپا و شام و بیت المقدس رسید و او نیز اسلام آورد ولی مردمش قبول نکردند. ناچار دم فرو بست. اما پیامبر (ص) شام را بدون درگیری فتح کرده بود. پیامبر (ص) پس از دو ماه توقف در تبوک به سوی مدینه بازگشت. در بین راه عده ای از منافقین در عقبه پنهان شده و قصد داشتند حضرت (ص) را شهید کنند ولی موفق نشدند.

☼ مؤلف:

در تفسیر آیه «۴۳» «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ ... = خداوند تو را بخشید ... » متأسفانه برخی از

گروه عامه (اهل سنت)، من جمله «زمخشری» ، منظور از «عفو» را العیاذ بالله «جنایت و گناهی بزرگ» فرض کرده اند. و صد البته این تهمت، ناشی از جهل و کوته فکریشان است. و اما مفسرین شیعه هم به دو گروه تقسیم می شوند: عده ای، منظور از این آیه را «ترک اولی» به ساحت مقدس حضرت رسول (ص) فرض کرده اند و عده ای دیگر از مفسرین از جمله صاحب تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۵۰ و صاحب تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۸۷، (ملا محمد محسن فیض کاشانی) معتقدند که منظور از این آیه، مَثَلِ معروفِ «در، به تو می گویم، دیوار، تو بشنو» است. به عبارتی منظور، امتِ حضرت رسول (ص) است و نه آنجناب و هیچ گونه گناه و تقصیر و حتی ترک اولایی از حضرت (ص) صادر نشده است.

در جواب گروهی که معتقدند در آیه «عفا الله» گناه یا ترک اولایی از پیامبر (ص) سرزده باید گفت:

اگر به ظاهرِ آیه «عفا الله ... » اکتفا شود شاید منظور آنها به دست آید اما بهتر است آیات ۴۶ و ۴۷ همین سوره را هم به دقت نگاه کنند و آن را با این آیه مقایسه نمایند: در آیه «عفا الله» در ظاهر، خداوند می فرماید که رسول (ص) می بایست به منافقین اجازه ترک جهاد ندهد و به این خاطر خدایتعالی او را بخشید، ولی در آیه ۴۶ می فرماید: «خداوند خود، منافقین را از جهاد باز داشت و اکراه داشت تا در جهاد شرکت کنند» . و در آیه ۴۷ هم علت آن را بیان کرده و می فرماید: «چون اگر آنها با شما بیایند شما را سست کرده و فتنه ایجاد می کنند» . بنابراین با مقایسه دقیق این دو آیه و نیز با توجه به آیات شریفه سوره نجم که می فرماید: «ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَ ما غَوی (۲) و ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی (۳) اِن هَوَ اِلاـ وَحی یُوحی (۴)= که صاحب شما (محمد ص) هیچگاه در گمراهی نبوده است (۲) و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید (۳) و به درستی سخن او جز وحی خدا نیست (۴)» ، می توان فهمید که خداوند متعال از رسول ارجمندش خواسته است که آنها را به جهاد راه ندهد و رسول اکرم (ص) هم امر خدایتعالی را اطاعت کرده است، بنابراین نه تنها ترک اولی یا خطایی در کار نبوده، بلکه اطاعتِ محض و اجرای فرامین الهی بوده است.

اما چرا ظاهرِ بعضی از آیات، لحن گناه و یا ترک اولی را به حضرت رسول (ص) می رسانند؟

ص : ۶۵۰

پاسخ: اولاً: تنها خدایتعالی و رسول ارجمندش می دانند که منظور اصلی چیست؟ تنها در برابر این آیات باید گفت: «تسلیم هستیم هر چند معنی آیه را نمی فهمیم» ، همانطور که خدایتعالی می فرماید: «هُوَ الذی اَنزَلَ عَلَیک الکتابَ مِنه آیاتٌ محکمات هَنَّ ام الکتاب و اُخَرُ متشابهات ... » = «اوست خدایی که قرآن را به تو فرستاد که برخی از آن کتاب، آیاتِ محکم است که آنها اصل و مرجعِ دیگر آیاتِ کتاب خواهد بود و برخی دیگر، آیاتی است متشابه تا آن که گروهی که در دلشان میل به باطل است از پی متشابه رفته تا به تأویل آن در دین راه شبهه و فتنه گری پدید آرند و ... » (آل عمران۷). ثانیاً: به استناد روایاتِ ائمه (ع) در برخورد با آیاتِ متشابه، باید آنها را قبول کرد ولی نباید به آنها عمل نمود بلکه باید آنها را به محکماتشان بر گرداند و تفسیر صحیح آن را به دست آورد. ثالثاً: آیاتِ متشابه مصداق مَثَلِ معروفِ «در، به تو می گویم، دیوار، تو بشنو» است، که در آنها خدایتعالی در ظاهر، رسولِ گرامی اش را مخاطب قرار داده است اما مراد، مردمند. بنابراین آیاتی که لحن تندی به حضرت رسول (ص) دارند، آیاتی متشابهند که معنی آن را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند و نباید با عقل ناقص خود این آیات را معنی کنیم و راه باطل برویم بلکه باید آنها را به آیاتِ محکم برگردانیم و تنها بگوییم تسلیم هستیم، که این کار و عملِ اولُوالاَلباب است. خداوندا! ما را هدایت فرما که در دین فتنه ایجاد نکنیم. (برای توضیح کامل تر به بحثی که در پایان کتاب در این خصوص آمده است، مراجعه کنید).

در تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۷۵، از عیون، از امام رضا (ع):

این (آیه عفا الله عنک) از قبیل مَثَلِ معروفِ: «دَر، به تو می گویم، دیوار، تو بشنو» است، خدایتعالی در این آیه روی سخن خود را به پیامبرش کرده و لکن مقصودش امت اوست و همچنین در آیه: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» = «اگر شرک بورزی عملت بی اجر می شود و مسلماً از زیانکاران خواهی شد» (زمر۶۵) و نیز آیه: «وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيهِمْ شَيئًا قَلِيلًا» = «اگر نبود که ما تو را ثابت قدم کردیم چیزی نمی ماند که تو هم مقدار کمی متمایل ایشان می شدی» (۱).

۱- اسراء۷۴

در تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۸۷، از عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۲، از امام رضا (ع):

این موضوع (عصمت پیامبران و آیه عفا الله عنک)، از باب آن مثلِ معروفی است که می گوید: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» = «تو را قصد کرده ام تا به همسایه بشنوانم» ، خداوند متعال هم در این خصوص پیامبر خود را مورد خطاب قرار داده است، ولی هدفش شنواندن به امت او می باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۲۸۰، از درمنثور، از امام باقر (ع): جنگ تبوک آخرین جنگی بود که رسول خدا (ص) در آن شرکت جست و آن را به مناسبت اینکه در آیه شریفه فرموده: «قالوا لا تنفروا فی الحر» (توبه۸۱) غزوه «حر» و غزوه «عسره» نیز نامیده اند.

☼ نکته:

متأسفانه روایتی در بعضی از تفاسیر از جمله، تفسیر جامع، ج ۳، ص ۱۴۸، آمده است: در جنگ تبوک پیامبر (ص)، علی (ع) را به جای خود در مدینه جا گذارد. منافقین به علی (ع) می گفتند: چون وجود علی (ع) در میان سپاه، شوم بوده پیامبر (ص) عمداً او را به جبهه نفرستاده است و حضرت علی (ع) هم تحت تأثیر این سخنان، شمشیر و سلاح خود را برداشت (و دستور حضرت رسول (ص) را نقض کرد) و به طرف حضرت رسول (ص) جهت ملحق شدن به سپاهیان رفت و در منزل جرف به حضرت پیوست. حضرت رسول (ص) فرمود: یا علی! مگر من تو را از جانب خود در مدینه نگذارده بودم؟ پس چرا پستت را رها کردی (تا آخر روایت).

در پاسخ به این مفسرین چه سنی و چه شیعه باید گفت:

اولاً: اگر العیاذ بالله بر فرض محال خطایی از حضرت علی (ع) سر می زد و دستور پیامبر (ص) را نقض می کرد و شهر مدینه را ترک می نمود بنابراین منافقین به هدف خود رسیده و شهر مدینه را در کنترل و اختیار خود می گرفتند و این در هیچ جای تاریخ ثبت نشده است.

ثانیاً: حضرت علی (ع)، عصمت مطلقه دارند و تحت هیچ شرایطی از فرمان رسول خدا (ص) که همان امر الهی است سرپیچی نکرده اند.

ثالثاً: اگر هم این روایت صحیح باشد، باید طوری توجیه شود که از بطنِ آن العیاذ بالله تمرد

و سرپیچیِ حضرت علی (ع) از امرِ رسولِ خدا (ص) که همان امرِ خدای سبحان است برداشت نشود. مثلاً بدین صورت: «وقتی رسول خدا (ص)، حضرتِ علی (ع) را جانشین خویش معرفی فرمودند، منافقین از روی حسادت، شروع به سخن چینی و توطئه کردند، حضرت علی (ع) هم بر حسبِ ظاهر، شخصی را جهت فاش کردن این توطئه به سوی پیامبر (ص) و لشکر اسلام فرستاد تا بدین وسیله نقشه ی منافقین را بر ملا و آنها را از تصرفِ شهر منصرف کرده باشد» (والله اعلم).

توجه: این ماجرا که پیامبر (ص) حضرت علی (ع) را به جای خود گذاشت، هم حقیقت دارد و هم افتخاری برای آن حضرت است و هم روش همیشگی حضرت رسول (ص) بوده که به عناوین مختلف ولایت و جانشینی حضرت علی (ع) را به مردم گوش زد کنند. اما این که العیاذ بالله حضرت علی (ع) به خاطر حرفِ پوچِ مردم، نافرمانی و ترک پست کرده باشد، صحت ندارد.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لی وَ لا تَفْتِنِّی أَلا فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحيطَهٌ بِالْكافِرينَ (۴۹)

إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَهٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکَ مُصيبَهٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ (۵۰)

قُلْ لَنْ يُصيبَنا إِلاَّ ما كَتَبَ اللَّهُ لَنا هُوَ مَوْلانا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵۱)

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدينا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (۵۲)

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْماً فاسِقينَ (۵۳)

وَ ما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلاَّ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا يَأْتُونَ الصَّلاهَ إِلاَّ وَ هُمْ كُسالى وَ لا يُنْفِقُونَ إِلاَّ وَ هُمْ كارِهُونَ (۵۴)

فَلا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِها فِی الْحَياهِ الدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ (۵۵)

وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ ما هُمْ مِنْكُمْ وَ لكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ (۵۶)

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغاراتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ (۵۷)

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُکَ فِی الصَّدَقاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْها رَضُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْها إِذا هُمْ يَسْخَطُونَ (۵۸)

وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ راغِبُونَ (۵۹)

إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ وَ الْعامِلينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَ الْغارِمينَ وَ فی سَبيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبيلِ فَريضَهً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَليمٌ حَكيمٌ (۶۰)

وَ مِنْهُمُ الَّذينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ (۶۱)

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كانُوا مُؤْمِنينَ (۶۲)

أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحادِدِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فيها

ذلِكَ الْخِزْىُ الْعَظيمُ (۶۳)

يَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فى قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤُا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ (۶۴)

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّما كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَ بِاللَّهِ وَ آياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ (۶۵)

لا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طائِفَةً بِأَنَّهُمْ كانُوا مُجْرِمينَ (۶۶)

الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنافِقينَ هُمُ الْفاسِقُونَ (۶۷)

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنافِقينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْكُفَّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدينَ فيها هِىَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقيمٌ (۶۸)

كَالَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِكُمْ كَما اسْتَمْتَعَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذى خاضُوا أُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِى الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۶۹)

أَ لَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْراهيمَ وَ أَصْحابِ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۷۰)

وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقيمُونَ الصَّلاهَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَ يُطيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ (۷۱)

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فى جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ (۷۲)

يا أَيُّهَا النَّبِىُّ جاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ (۷۳)

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ما قالُوا وَ لَقَدْ قالُوا كَلِمَهَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ وَ هَمُّوا بِما لَمْ يَنالُوا وَ ما نَقَمُوا إِلاَّ أَنْ أَغْناهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْراً لَهُمْ وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذاباً أَليماً فِى الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَ ما لَهُمْ فِى الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصيرٍ (۷۴)

وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحينَ (۷۵)

فَلَمَّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶)

فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فى قُلُوبِهِمْ إِلى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷)

أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ (۷۸)

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِی الصَّدَقاتِ وَ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ إِلاَّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ (۷۹)

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ (۸۰)

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ کَرِهُوا أَنْ یُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ (۸۱)

فَلْیَضْحَکُوا قَلیلاً وَ لْیَبْکُوا کَثیراً جَزاءً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ (۸۲)

فَإِنْ رَجَعَکَ اللَّهُ إِلی طائِفَهٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوکَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَنْ تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا إِنَّکُمْ رَضیتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّهٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخالِفینَ (۸۳)

وَ لا تُصَلِّ عَلی أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ

عَلی قَبْرِهِ إِنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُمْ فاسِقُونَ (۸۴)

بعضـی از آنها می گویند: «به ما اجازه ده (تا در جهاد شـرکت نکنیم) و ما را به گناه نیفکن» ! آگاه باشید آنها (هم اکنون) در گنـاه سـقوط کرده انـد؛ و جهنم، کافران را احاطه کرده است! (۴۹) هرگـاه نیکی به تو رسـد، آنها را ناراحت می کنـد؛ و اگر مصیبتی به تو رسد، می گویند: «ما تصمیم خود را از پیش گرفته ایم» و بازمی گردند در حالی که خوشحالند! (۵۰) بگو: «هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد، مگر آنچه خداوند برای ما نوشـته و مقرر داشـته است؛ او مولا (و سـرپرست) ماست؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند!» (۵۱) بگو: «آیا درباره ما، جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید؟! (: یا پیروزی یا شـهادت) ولی ما انتظار داریم که خداوند، عذابی از سوی خودش (در آن جهان) به شـما برساند، یا (در این جهان) به دست ما (مجازات شوید) اکنون که چنین است، شـما انتظار بکشـید، ما هم با شـما انتظار می کشیم!» (۵۲) بگو: «انفاق کنیـد؛ خواه از روی میل باشـد یا اکراه، هرگز از شـما پذیرفته نمی شود؛ چرا که شـما قوم فاسقی بودید!» (۵۳) هیـچ چیز مانع قبول انفاقهای آنها نشد، جز اینکه آنهـا به خـدا و پیـامبرش کافر شدنـد و نماز بجا نمی آورنـد جز با کسالت و انفاق نمی کننـد مگر با کراهت! (۵۴) و (فزونی) اموال و اولاد آنها، تو را در شـگفتی فرو نبرد؛ خدا می خواهد آنان را به وسـیله آن، در زندگی دنیا عذاب کند و در حال کفر بمیرند! (۵۵) آنها به خدا سوگند می خورند که از شـما هسـتند، در حالی که از شـما نیسـتند؛ ولی آنها گروهی هستند که می ترسـند (و به خاطر ترس از فاش شـدن اسـرارشان دروغ می گوینـد)! (۵۶) اگر پناهگـاه یـا غارها یا راهی در زیر زمین بیابنـد، بسوی آن حرکت می کنند و با سـرعت و شـتاب فرار می کنند (۵۷) و در میان آنها کسانی هسـتند که در (تقسیم) غنایم به تو خرده می گیرند؛ اگر از آن (غنایم، سـهمی) به آنها داده شود، راضی می شوند؛ و اگر داده نشود، خشم می گیرند (؛خواه حق آنها باشد یا نه)! (۵۸) (در حالی که) اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضـی باشـند و بگویند: «خداوند برای ما کافی است! و بزودی خـدا و رسولش، از فضـل خود به مـا می بخشـند؛ مـا تنها رضای او را می طلبیم. » (برای آنها بهتر است)! (۵۹) زکاتهـا مخصـوص فقرا و مسـاکین و کارکنـانی است کـه برای (جمـع آوری) آن زحمت می کشـند و کسـانی که برای جلب محبتشـان اقـدام می شود و برای (آزادی) بردگـان و (ادای دین) بـدهکاران و در راه (تقویت آیین) خـدا و وامانـدگان در راه؛ این، یک فریضه (مهم) الهی است؛ و خداونـد دانا و حکیم است! (۶۰) از آنها کسانی هسـتند که پیامبر را آزار می دهند و می گوینـد: «او آدم خوش بـاوری است!» بگو: «خوش بـاور بودن او به نفع شـماست! (ولی بدانیـد) او به خـدا ایمان دارد؛ و (تنها) مؤمنان را تصـدیق می کنـد؛ و رحمت است برای کسانی از شـما که ایمان آورده اند!» و آنها که رسول خدا را آزار می دهند، عذاب دردناکی دارند! (۶۱) آنها برای شـما به خدا سوگند یاد می کنند، تا شـما را راضـی سازند؛ در حالی که شایسته تر این است که خدا و رسولش را راضـی کنند، اگر ایمان دارند! (۶۲) آیا نمی دانند هر کس با خدا و رسولش دشـمنی کند، برای او آتش دوزخ است؛ جاودانه در آن می مانـد؟! این، همـان رسوایی بزرگ است! (۶۳) منافقـان از آن بیم دارنـد که سوره ای بر ضد آنان نازل گردد و به آنها از اسـرار درون قلبشان خبر دهد. بگو: «اسـتهزا کنید! خداوند، آنچه را از آن بیم دارید، آشـکار می سازد!» (۶۴) و اگر از آنها بپرسـی(: «چرا این اعمال خلاف را انجام دادید؟!»)، می گویند: «ما بازی و شوخی می کردیم!» بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کردید؟!» (۶۵) (بگو:) عذر خواهی نکنید (که بیهوده است؛ چرا که) شـما پس از ایمـان آوردن، کـافر شدیـد! اگر گروهی از شـما را (بخاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عـذاب خواهیم کرد؛ زیرا مجرم بودند! (۶۶) مردان منـافق و زنان منافق، همه از یک گروهنـد! آنها امر به منکر و نهی از معروف می کننـد؛ و دسـتهایشان را (از انفاق و بخشـش) می بندند؛ خدا را فراموش کردند و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد (، و رحمتش را از آنها

قطع نمود)؛ به یقین، منافقان همان فاسقانند! (۶۷) خداوند به مردان و زنان منافق و کفار، وعده آتش دوزخ داده؛ جاودانه در آن خواهند ماند - همان برای آنها کافی است!- و خدا آنها را از رحمت خود دور ساخته؛ و عذاب

ص :۶۵۵

همیشگی برای آنهاست! (۶۸) (شما منافقان،) همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند (و راه نفاق پیمودند؛ بلکه) آنها از شما نیرومندتر و اموال و فرزندانشان بیشتر بود! آنها از بهره خود (از مواهب الهی در راه گناه و هوس) استفاده کردند؛ شما نیز از بهره خود، (در این راه) استفاده کردید، همان گونه که آنها استفاده کردند؛ شما (در کفر و نفاق و استهزای مؤمنان) فرو رفتید، همان گونه که آنها فرو رفتند؛ (ولی سرانجام) اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد؛ و آنها همان زیانکارانند! (۶۹) آیا خبر کسانی که پیش از آنها بودند، به آنان نرسیده است؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و «قوم ابراهیم» و «اصحاب مدین» [= قوم شعیب] و «شهرهای زیر و رو شده» [= قوم لوط]؛ پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، (ولی نپذیرفتند؛) خداوند به آنها ستم نکرد، اما خودشان بر خویشتن ستم می کردند! (۷۰) مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ نماز را برپا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرارمی دهد؛ خداوند توانا و حکیم است! (۷۱) خداوند به مردان و زنان باایمان، باغهایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و مسکن های پاکیزه ای در بهشتهای جاودان (نصیب آنها ساخته)؛ و (خشنودی و) رضای خدا، (از همه اینها) برتر است؛ و پیروزی بزرگ، همین است! (۷۲) ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است؛ و چه بد سرنوشتی دارند! (۷۳) به خدا سوگند می خورند که (در غیاب پیامبر، سخنان نادرست) نگفته اند؛ در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته اند؛ و پس از اسلام آوردنشان، کافر شده اند؛ و تصمیم (به کار خطرناکی) گرفتند، که به آن نرسیدند. آنها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل (و کرم) خود، بی نیاز ساختند! (با این حال،) اگر توبه کنند، برای آنها بهتر است؛ و اگر روی گردانند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت، به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد؛ و در سراسر زمین، نه ولی و حامی دارند و نه یاوری! (۷۴) بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، قطعاً صدقه خواهیم داد؛ و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود!» (۷۵) اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند! (۷۶) این عمل، (روح) نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دلهایشان برقرار ساخت. این بخاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند؛ و بخاطر آن است که دروغ می گفتند (۷۷) آیا نمی دانستند که خداوند، اسرار و سخنان درگوشی آنها را می داند؛ و خداوند دانای همه غیبها (و امور پنهانی) است؟! (۷۸) آنهایی که از مؤمنان اطاعت کار، در صدقاتشان عیبجویی می کنند و کسانی را که (برای انفاق در راه خدا) جز به مقدار (ناچیز) توانائی خود دسترسی ندارند، مسخره می نمایند، خدا آنها را مسخره می کند؛ (و کیفر استهزاکنندگان را به آنها می دهد؛) و برای آنها عذاب دردناکی است! (۷۹) چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، (حتی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، هرگز خدا آنها را نمی آمرزد! چرا که خدا و پیامبرش را انکار کردند؛ و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی کند! (۸۰) تخلف جویان (از جنگ تبوک،) از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند؛ و کراهت داشتند که با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد کنند؛ و (به یکدیگر و به مؤمنان) گفتند: «در این گرما، (بسوی میدان) حرکت نکنید!» (به آنان) بگو: «آتش دوزخ از این هم گرمتر است!» اگر می دانستند! (۸۱) از این رو آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگریند! (چرا که آتش جهنم در انتظارشان است) این، جزای کارهایی است که انجام می دادند! (۸۲) هرگاه خداوند تو را بسوی گروهی از آنان بازگرداند و از تو اجازه خروج (بسوی میدان جهاد) بخواهند، بگو: «هیچ گاه با من خارج نخواهید شد! و هرگز همراه من، با دشمنی نخواهید جنگید! شما نخستین بار به کناره گیری راضی شدید، اکنون نیز با متخلفان بمانید!» (۸۳) هرگز بر مرده هیچ یک از آنان، نماز نخوان! و بر کنار قبرش، (برای آمرزش،) نایست! چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند؛ و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند! (۸۴)

☼ مؤلف:

در تفسیر دو آیه شریفه «۸۰» و «۸۴» تقریباً اکثر مفسرین من جمله مفسرین شیعه روایتی آورده اند بدین شرح: «وقتی حضرت رسول (ص) از یکی از غزوات به مدینه مراجعت فرموده بود و عبد الله بن اُبّی مریض بود. پسر عبد الله که شخصی مؤمن بود از حضرت خواست به عیادتِ پدرش رفته و برایش استغفار کند و حضرت (ص) هم به منزل وی مشرف می شود. عُمر به پیامبر (ص) اعتراض کرده و می گوید: آیا خداوند شما را نهی نکرده که بر منافقین استغفار نکنید؟ ولی پیامبر (ص) از عمر روی برگردانده و کارش را می کند و نیز بعد از مرگ عبد الله بر وی نماز خوانده و در تشییع جنازه ی وی حاضر می شود و باز عُمر، پیامبر (ص) را از این عمل نهی کرده و می گوید: آیا خداوند نفرموده که بر مرده منافقین نماز نگزارید؟» .

باز هم در پاسخ به این مفسرین باید گفت:

اولاً: چگونه ممکن است رسول اکرم (ص) که خود مجری و عمل کننده قرآن است، از آیات الهی آگاهی نداشته باشد و از آن بدتر آگاهی داشته باشد و عمل نکند، حاشا و کلا!!!

ثانیاً: این آیات هم مثل سایر آیاتی است که حضرت رسول (ص) را به ظاهر مورد عتاب قرار می دهد اما در حقیقت همان مثل معروفِ «دَر، به تو می گویم، دیوار، تو بشنو» است و خطاب این آیات به امت حضرت رسول (ص) است، چرا که رسول خدا (ص) با توجه به عصمت مطلقه و آگاهی و وقوف کامل به قرآن هرگز از آیات الهی تخلف نکرده است.

ثالثاً: حتی اگر هم روایت مذکور در کمالِ صحت باشد، باید آن را طوری بیان کرد که هیچ گونه گناه یا خطایی را بر حضرت رسول (ص) وارد نسازد، مثلاً ممکن است «عبد الله بن ابی» از قبل ایمان آورده و به کسی هم نگفته باشد و یا شاید هم برای تشویق وی به اسلام به دیدارش رفته باشد و به او گفته باشد که اگر ایمان آورد برایش استغفار کند که البته این روشِ همیشگیِ آن حضرت (ص) بوده است و یا مواردی دیگر که خدایتعالی و رسول گرامی اش بهتر می دانند. در هر صورت هر عملی که از آنجناب رخ داده است، حتماً به امر و تأییدِ خدایتعالی بوده است. و اصلاً احدی جز خداوند سبحان اجازه ندارد، برای آنجنابِ بزرگوار (ص) تعیین تکلیف کند.

ص: ۶۵۷

وَ لا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِها فِي الدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ (۸۵)

وَ إِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَ جاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَکَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قالُوا ذَرْنا نَكُنْ مَعَ الْقاعِدِينَ (۸۶)

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوالِفِ وَ طُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ (۸۷)

لكِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أُولئِکَ لَهُمُ الْخَيْراتُ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸۸)

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹)

وَ جاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۹۰)

لَيْسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى الْمَرْضى وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱)

وَ لا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لا أَجِدُ ما أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلَّا يَجِدُوا ما يُنْفِقُونَ (۹۲)

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَکَ وَ هُمْ أَغْنِياءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوالِفِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۹۳)

مبادا اموال و فرزندانشان، مایه شگفتی تو گردد! (این برای آنها نعمت نیست؛ بلکه) خدا می خواهد آنها را به این وسیله در دنیا عذاب کند و جانشان برآید در حالی که کافرند! (۸۵) و هنگامی که سوره ای نازل شود (و به آنان دستور دهد) که: «به خدا ایمان بیاورید! و همراه پیامبرش جهاد کنید!» ، افرادی از آنها [= گروه منافقان] که توانایی دارند، از تو اجازه می خواهند و می گویند: «بگذار ما با قاعدین [= آنها که از جهاد معافند] باشیم!» (۸۶) (آری،) آنها راضی شدند که با متخلفان باشند؛ و بر دلهایشان مهر نهاده شده؛ از این رو (چیزی) نمی فهمند! (۸۷) ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و جانهایشان جهاد کردند؛ و همه نیکیها برای آنهاست؛ و آنها همان رستگارانند! (۸۸) خداوند برای آنها باغهایی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند بود؛ و این است رستگاری (و پیروزی) بزرگ! (۸۹) و عذرآورندگان از اعراب، (نزد تو) آمدند که به آنها اجازه (عدم شرکت در جهاد) داده شود؛ و آنها که به خدا و پیامبرش دروغ گفتند، (بدون هیچ عذری در خانه خود) نشستند؛ بزودی به کسانی از آنها که مخالفت کردند (و معذور نبودند)، عذاب دردناکی خواهد رسید! (۹۰) بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند، ایرادی نیست (که در میدان جنگ شرکت نجویند،) هرگاه برای خدا و رسولش خیرخواهی کنند (و از آنچه در توان دارند، مضایقه ننمایند). بر نیکوکاران راه مؤاخذه نیست؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است! (۹۱) و (نیز) ایرادی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنان را بر مرکبی (برای جهاد) سوار کنی، گفتی: «مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم!» (از نزد تو) بازگشتند در حالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود؛ زیرا چیزی نداشتند که در راه خدا انفاق کنند (۹۲) راه مؤاخذه تنها به روی کسانی باز است که از تو اجازه می خواهند در حالی که توانگرند؛ (و امکانات کافی برای جهاد دارند؛) آنها راضی

شدنـد که با متخلفان [= زنان و کودکان و بیماران] بماننـد؛ و خداوند بر دلهایشان مهر نهاده؛ به همین جهت چیزی نمی دانند! (۹۳)

جزء ۱۱ از آیه ۹۴ توبه تا آیه ۷ هود

یَعْتَذِرُونَ إِلَیْکُمْ إِذا رَجَعْتُمْ إِلَیْهِمْ قُلْ لا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبارِکُمْ وَ سَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلی عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴)

سَیَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَکُمْ إِذَا

ص :۶۵۸

انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ جَزاءً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (٩٥)

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضى عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ (٩٦)

الْأَعْرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٩٧)

وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ مَغْرَماً وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوائِرَ عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٩٨)

وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فى رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٩٩)

وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (١٠٠)

وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظِيمٍ (١٠١)

وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١٠٢)

خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (١٠٣)

هنگامی که بسوی آنها (که از جهاد تخلف کردند) باز گردید، از شما عذرخواهی می کنند؛ بگو: «عذرخواهی نکنید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد! چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته؛ و خدا و رسولش، اعمال شما را می بینند؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگشت داده می شوید؛ و او شما را به آنچه انجام می دادید، آگاه می کند (و جزا می دهد!)» (٩۴) هنگامی که بسوی آنان بازگردید، برای شما به خدا سوگند یاد می کنند، تا از آنها اعراض (و صرف نظر) کنید؛ از آنها اعراض کنید (و روی بگردانید)؛ چرا که پلیدند! و جایگاهشان دوزخ است، بکیفر اعمالی که انجام می دادند (٩۵) برای شما قسم یاد می کنند تا از آنها راضی شوید؛ اگر شما از آنها راضی شوید، خداوند (هرگز) از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد! (٩۶) اعرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است؛ و به ناآگاهی از حدود و احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده، سزاوارترند؛ و خداوند دانا و حکیم است! (٩٧) گروهی از اعراب، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می کنند، غرامت محسوب می دارند؛ و انتظار حوادث دردناکی برای شما می کشند؛ حوادث دردناک برای خود آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست! (٩٨) گروهی (دیگر) از عربهای بادیه نشین، به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند؛ و آنچه را انفاق می کنند، مایه تقرب به خدا و دعای پیامبر می دانند؛ آگاه باشید اینها مایه تقرب آنهاست! خداوند بزودی آنان را در رحمت خود وارد خواهد ساخت؛ به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است! (٩٩) پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ! (١٠٠) و از (میان) اعراب

بـادیه نشـین که اطراف شـما هسـتند، جمعی منافقنـد؛ و از اهل مـدینه (نیز)، گروهی سـخت به نفاق پای بندنـد. تو آنها را نمی شناسـی، ولی ما آنها را می شناسـیم. بزودی آنها را دو بار مجازات می کنیم (: مجازاتی با رسوایی در دنیا و مجازاتی به هنگام مرگ)؛ سپس بسوی مجازات بزرگی (در قیامت)فرستاده می شوند (۱۰۱) و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردنـد؛ و کـار خوب و بـد را به هم آمیختنـد؛ امیـد می رود که خداونـد توبه آنها را بپـذیرد؛ به یقین، خداونـد آمرزنـده و مهربان است! (۱۰۲) از اموال آنهـا صـدقه ای بگیر، تـا بوسـیله آن، آنهـا را پاک سازی و پرورش دهی! و به آنها دعا کن؛ که دعای تو، مایه آرامش آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست! (۱۰۳)

ص :۶۵۹

توجه: بحث در خصوص آیه شریفه ۹۷: «الاعراب اشـد کفراً و نفاقاً ... » = «اعراب، کفر و نفاقشان شدیـدتر است» در ذیل آیه ۳۸ سوره محمد به تفصیل آمده است.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاَتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ **(۱۰۴)** از اموال آنان صدقه ای بگیر تـا به وسیله آن پـاک و پـاکیزه شـان سازی و برایشان دعا کن زیرا دعای تو برای آنان آرامشـی است و خـدا شـنوای داناست (۱۰۴)

نکته: این آیه شریفه معروف به آیه «صدقه» است.

در تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۱۵، از کافی، از امام صادق (ع):

وقتی آیه (صدقه در ماه رمضان) نازل شد حضـرت رسول (ص) دسـتور داد منادی در میان مردم ندا دهد که خداوند زکات را بر شما واجب کرده است، همچنانکه نماز را واجب کرده است و از همان موقع زکات در طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گنـدم و جو و خرما و کشـمش واجب گردیـد. و پس از آنکه ماه رمضان را روزه گرفتند بر آنها اعلام کرد برای قبولی نماز و روزه آنها خداوند پرداخت فطره یعنی زکاتِ بدن را مقرر و واجب فرموده است.

در نهج البلاغه، ص ۶۵۹، ح۱۳۷، امام علی (ع) می فرماید: روزی را با صدقه دادن فرود آورید.

وَ قُلِ اعمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُم وَ رَسُولُهُ وَ المُؤمِنونَ وَ سَتُرَدُونَ اِلَى عالِمِ الغَيبِ وَ الشَهادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم تَعمَلُونَ **(۱۰۵)**

ای پیغمبر به آنها بگو هر چه می خواهنـد بکننـد ولی بایـد بدانند که خدا عمل آنها را می بیند و رسول و مؤمنین بر کرده های ایشان آگاهند. و به زودی به سوی عالم غیب و شهود بازمی گردید و شما را به آنچه کرده اید مطلع می سازد (۱۰۵)

☼ نکته:

مراد از مؤمنین؛ اهـل بیت (ع) هسـتند که شاهـد اعمالنـد نه عموم مؤمنین، همان طور که در جای دیگر می فرمایـد: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره ۱۴۳) و به اهلِ بیت (ع) اشاره می فرماید.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۱۹۶ و۱۹۷، از امام صادق (ع): مراد از مؤمنون ائمه (ع) هستند.

از همان منبع، از امام صادق (ع): هر روز صبحْ اعمال بندگان را بر پیامبر (ص) عرضه می دارند.

از همان منبع، از امام باقر (ع) و امام صادق (ع):

در روی زمین خداوند گواهانی مقرر داشته است.

وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶)

و عده ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست یا آنان را عذاب می کند و یا توبه آنها را می پذیرد و خدا دانای سنجیده کار است (۱۰۶)

در تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۱۷، از عیاشی، از امام صادق (ع):

مستضعفین کسانی هستند که نه مؤمن و نه از کفارند و سرانجام کارشان با خداست.

از همان منبع، از کافی، از امام باقر (ع): مقصود از این طایفه مردمی از مشرکین بودند که امثال حمزه و جعفر طیار را از مسلمین کشتند و بعداً به اسلام درآمدند و خدا را به یگانگی پرستیدند و شرک را کنار گذاشتند، ولکن ایمان در دلهایشان راه نیافت، تا از مؤمنین واقعی باشند و بهشت بر آنها حتمی شود و از منکرین هم نبودند تا کافر باشند و جهنم بر آنها حتمی باشد، لذا حالشان معلوم نبود و امرشان با خداست، یا عذابشان کند و یا از آنها بگذرد.

در کافی، ج ۳، ص ۳، چ۱، از امام صادق (ع):

همانا خدای عزوجل مؤمن را از طینت بهشتی آفرید و کافر را از طینت دوزخی خلق فرمود. و طینتها سه گونه اند:

۱ - طینت پیغمبران و مؤمن نیز از این طینت است، که مؤمن از ایمانش دگرگون نشود.

۲ - طینت ناصبی که از گلِ سیاهِ بدبو است و ناصبی از دشمنی اش برنگردد.

۳ - طینت مستضعفین که از خاک است و امر مستضعف با خداست.

☼ مؤلف:

به استناد روایت گرانبهای فوق، انسانها سه گروهند:

۱ - محبینِ اهل بیت (ع)، ۲ - دشمنان اهل بیت (ع)، ۳ - گروهی که دلیل و راهنمایی در شناخت و اطاعت از اهل بیت (ع) نداشته اند ولی دشمنی هم نکرده اند که این گروه مستضعفند و امرشان با خدای عزوجل است.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُواْ مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللّهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَلَيَحْلِفَنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ الْحُسْنَى وَاللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۰۷) و آنهایی که مسجدی اختیار کردند که مایه کفر و پراکندگی میان مؤمنان است و کمینگاهی است

برای کسی که قبلًا با خدا و پیامبر او به جنگ برخاسته بود و سخت سوگند یاد می کنند که جز نیکی قصدی نداشتیم وخدا گواهی می دهد که آنان قطعاً دروغگو هستند (۱۰۷)

در تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۲۹، از مجمع البیان:

این جمله (و ارصادا لمن ...) در شأن «ابو عامر راهب» است که در زمان جاهلیت به رهبانیت در آمده و لباس خشن به تن کرده و چون در مدینه به خدمت حضرت رسول (ص) رسید نسبت به وضع آن جناب حسد برد و شروع کرد علیه او تحریکات کردن، بعد از فتح مکه به طائف و بعد به شام گریخت و بعد به روم رفته و به کیش نصرانیت درآمد و این مرد پدر حنظله غسیل الملائکه است که در جنگ احد در حال جنابت شهید شد و ملائکه غسلش دادند. ابو عامر در شام به منافقین پیام فرستاده بود که خود را آماده کنند و مسجدی بسازند تا من نزد قیصر رفته و با لشکری به مدینه خواهم آمد ولی عامر قبل از رفتن نزد قیصر بمرد.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۱۹۷، در ذیل آیه ۱۰۷، از امام موسی (ع):

ابو عامر گوساله عصر پیامبر خاتم (ص) بود و حضرتش او را فاسق خطاب می فرمود پس از بازگشت آن حضرت از غزوه تبوک آیه نازل شد و مسجد «ضرار» به دست مالک به آتش کشیده شد و پیروان ابو عامر پس از ۴۵ روز ابتلا به انواع بیماری ها هلاک شدند.

از همان منبع، از کافی در ذیل آیه: «لَمسجد اُسِسَ علی التقوی» (آیه ۱۰۸)، از امام صادق (ع):

مسجدی که پایه و اساس آن بر تقوی بنا نهاده شده، مسجد قبا می باشد.

لاـ تَقُمْ فیهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فیهِ فیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرینَ (۱۰۸)

أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَیْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فی نارِ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ (۱۰۹)

لا یَزالُ بُنْیانُهُمُ الَّذی بَنَوْا ریبَةً فی قُلُوبِهِمْ إِلاَّ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ (۱۱۰)

إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ (۱۱۱)

التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْحافِظُونَ

لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنينَ (١١٢)

ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكينَ وَ لَوْ كانُوا أُولي قُرْبى مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحابُ الْجَحيمِ (١١٣)

وَ ما كانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهيمَ لِأَبيهِ إِلاَّ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْراهيمَ لَأَوَّاهٌ حَليمٌ (١١۴)

وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَليمٌ (١١۵)

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيي وَ يُميتُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصيرٍ (١١۶)

لَقَدْ تابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهاجِرينَ وَ الْأَنْصارِ الَّذينَ اتَّبَعُوهُ في ساعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ ما كادَ يَزيغُ قُلُوبُ فَريقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحيمٌ (١١٧)

هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته تر است که در آن (به عبادت) بایستی؛ در آن، مردانی هستند که دوست می دارند پاکیزه باشند؛ و خداوند پاکیزگان را دوست دارد! (١٠٨) آیا کسی که شالوده آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرومی ریزد؟ و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند! (١٠٩) (اما) این بنایی را که آنها ساختند، همواره بصورت یک وسیله شک و تردید، در دلهایشان باقی می ماند؛ مگر اینکه دلهایشان پاره پاره شود (و بمیرند؛ وگرنه، هرگز از دل آنها بیرون نمی رود)؛ و خداوند دانا و حکیم است! (١١٠) خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ! (١١١) توبه کنندگان، عبادت کاران، سپاسگویان، سیاحت کنندگان، رکوع کنندگان، سجده آوران، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود (و مرزهای)الهی، (مؤمنان حقیقی اند)؛ و بشارت ده به (اینچنین) مؤمنان! (١١٢) برای پیامبر و مؤمنان، شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند؛ (آن هم) پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه، اهل دوزخند! (١١٣) و استغفار ابراهیم برای پدرش [= عمویش آزر]، فقط بخاطر وعده ای بود که به او داده بود (تا وی را بسوی ایمان جذب کند)؛ اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست؛ به یقین، ابراهیم مهربان و بردبار بود! (١١۴) چنان نبود که خداوند قومی را، پس از آن که آنها را هدایت کرد (و ایمان آوردند) گمراه (و مجازات) کند؛ مگر آنکه اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید (و آنها مخالفت کنند)؛ زیرا خداوند به هر چیزی داناست! (١١۵) حکومت آسمانها و زمین تنها از آن خداست؛ زنده می کند و می میراند؛ و جز خدا، ولی و یاوری ندارید! (١١۶) مسلما خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دل های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است! (١١٧)

در بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۳۱۸، از امام حسن مجتبی (علیه السلام):

انجام ندادن زنا، جاروب و نظافت کردن راهرو و درب منزل و شستن ظروف سبب رفاه و بی نیازی می گردد.

از همان منبع، ج ۴۴، ص ۳۸:

ص :۶۶۳

در دنیـا چنان برنامه ریزی کن مثل آن که می خواهی همیشه دوام داشـته باشـی و نسـبت به آخرت به نوعی حرکت و کار کن مثل این که فردا خواهی مُرد.

در بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸، از امام حسن مجتبی (علیه السلام):

چیزهای دنیا اگر حلال باشـد حساب و بررسـی می شود و اگر از حرام به دست آیـد عـذاب و عقاب دارد و اگر حلال و حرام آن معلوم نباشد سـختی و ناراحتی خواهد داشت. پس باید دنیا را همچون میته و مرداری بشناسی که به مقدار نیاز و اضطرار از آن استفاده کنی.

از همان منبع، ج ۷۵، ص ۱۱۳: مزاح و شوخی شخصیّت و وقار انسان را از بین می برد و چه بسا افراد ساکت دارای شخصیّت و وقار عظیمی می باشند.

از همـان منبع، ج ۷۵، ص ۱۰۵: آن خوبی که شرّ و آفتی در آن نباشـد شـکر در مقابـل نعمت هـا و صبر و شـکیبایی در برابر سختی هاست.

از همان منبع، ج ۷۵، ص ۱۱۳: بُخل آن است که انسان آنچه را به دیگری کمک و انفاق کند، فکر نماید از دست داده است و آنچه را ذخیره کرده، خیال کند برایش باقی است.

از همـان منبع، ج ۷۵، ص ۱۰۵: اگر موردِ سـرزنش و ننـگ مردم باشـی، آسان تر از معصـیت و گناهی است که موجب آتش جهنّم شود.

وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّواْ أَن لاَّ مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاَّ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُواْ إِنَّ اللّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸)

و [نیز] بر آن سه تن که بر جای مانـده بودند [و قبول توبه آنان به تعویق افتاد] تا آنجا که زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ گردیـد و از خود به تنگ آمدنـد و دانسـتند که پناهی از خـدا جز به سوی او نیست پس [خدا] به آنان [توفیق] توبه داد تا توبه کنند بی تردید خدا همان توبه پذیر مهربان است (۱۱۸)

در تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۵۴، آورده است: این آیه در شأن «کعب بن مالک» و «مراره بن ربیع» و «هلال بن بنی امیه» نازل شده که از رسول خدا (ص) تخلف کرده با آنجناب (در جنگ تبوک) بیرون نشدند البته این تخلفشان از درِ نفاق نبود بلکه از این جهت بود که مسامحه کردند و

بعداً پشیمان شدند. وقتی رسول (ص) برگشت، خدمتش رسیدند و عذر خواستند، حضرت با آنان حرف نزد مسلمین هم حرف نزدند زنان آنان نزد حضرت آمدند و قصد کناره گیری کردند. فرمود: نه و لیکن نباید نزدیکتان بیایند. به ناچار هر کدام به قله کوهی رفته و حدود پنجاه روز تضرع و زاری کردند تا توبه آنها پذیرفته شد.

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقينَ (۱۱۹)

ما كانَ لِأَهْلِ الْمَدينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فى سَبيلِ اللَّهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغيظُ الْكُفَّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنينَ (۱۲۰)

وَ لا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغيرَةً وَ لا كَبيرَةً وَ لا يَقْطَعُونَ وادِياً إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۱)

وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لْيَجِدُوا فيكُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقينَ (۱۲۳)

وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زادَتْهُ هذِهِ إيماناً فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إيماناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۱۲۴)

وَ أَمَّا الَّذينَ فى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ (۱۲۵)

أَ وَ لا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فى كُلِّ عامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لا يَتُوبُونَ وَ لا هُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶)

وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ هَلْ يَراكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ (۱۲۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید! (۱۱۹) سزاوار نیست که اهل مدینه و بادیه نشینانی که اطراف آنها هستند، از رسول خدا تخلف جویند؛ و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم بپوشند! این بخاطر آن است که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی رسد و هیچ گامی که موجب خشم کافران می شود برنمی دارند و ضربه ای از دشمن نمی خورند، مگر اینکه به خاطر آن، عمل صالحی برای آنها نوشته می شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند! (۱۲۰) و هیچ مال کوچک یا بزرگی را (در این راه) انفاق نمی کنند و هیچ سرزمینی را (بسوی میدان جهاد و یا در بازگشت) نمی پیمایند، مگر اینکه برای آنها نوشته می شود؛ تا خداوند آن را بعنوان بهترین اعمالشان، پاداش دهد (۱۲۱) شایسته نیست مؤمنان همگی (بسوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کند (و طایفه ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت بسوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند! (۱۲۲) ای کسانی که ایمان آورده اید! با کافرانی که به شما نزدیکترند، پیکار کنید! (و دشمن دورتر، شما را از دشمنان نزدیک غافل نکند!) آنها باید در شما شدت و خشونت (و قدرت) احساس کنند؛ و بدانید خداوند با پرهیزکاران است! (۱۲۳) و هنگامی که سوره ای نازل می

شود، بعضی از آنان (به دیگران) می گویند: «این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟!» (به آنها بگو:) اما کسانی که ایمان آورده اند، بر ایمانشان افزوده؛ و آنها (به فضل و

رحمت الهی) خوشحالند (۱۲۴) و اما آنها که در دلهایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند (۱۲۵) آیا آنها نمی بینند که در هر سال، یک یا دو بار آزمایش می شوند؟! باز توبه نمی کنند و متذکر هم نمی گردند! (۱۲۶) و هنگامی که سوره ای نازل می شود، بعضی از آنها [= منافقان] به یکدیگر نگاه می کنند و می گویند: «آیا کسی شما را می بیند؟ (اگر از حضور پیامبر بیرون رویم، کسی متوجه ما نمی شود!)» سپس منصرف می شوند (و بیرون می روند)؛ خداوند دلهایشان را (از حق) منصرف ساخته؛ چرا که آنها، گروهی هستند که نمی فهمند (و بی دانشند)! (۱۲۷)

لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ **(۱۲۸)** فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاـ هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ **(۱۲۹)** قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است (۱۲۸) اگر آنها (از حق) روی برگردانند، (نگران مباش!) بگو: خداوند مرا کفایت می کند؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ بر او توکل کردم؛ و او صاحب عرش بزرگ است! (۱۲۹)

در اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۰، ح۱، از امام صادق (ع):

بی نیازی و عزت به هر طرف در گردشند تا چون به محل «توکل» برسند وطن گیرند.

در تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۶۶، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

هیچ یک از پدران و مادران من با زنا همدیگر را ملاقات نکردند و خدا ی لایزال مرا از پشت پدرانی پاک به رحم مادرانی پاک منتقل می کرد و هر کجا که از یک پدر، فرزندانی به وجود می آمد من به پشت آن فرزند منتقل می شدم که از همه پاکتر و بهتر بود.

در نهج البلاغه، ص ۶۴۵، ح۹۶، از حضرت علی (ع):

نزدیک ترین مردم به پیامبران، داناترینِ آنان است به آنچه که آورده اند. سپس فرمود: دوستِ محمد (ص) کسی است که خدا را اطاعت کند هر چند پیوندِ خویشاوندیِ او دور باشد و دشمنِ محمد (ص) کسی است که خدا را نافرمانی کند، هر چند خویشاوندِ نزدیکِ او باشد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۹۵، م۱۳، از امام صادق (ع):

هر کس با دشمنان ما دوستی کند یا با دوستان ما دشمنی نماید، کافر است.

در امالی شیخ صدوق، ص ۳۲۵، م۳۷، از امام باقر (ع):

هر کس بر من صلوات فرستد و بر آلم نفرستد، بوی بهشت را نخواهد بویید.

در امالی شیخ صدوق، ص ۹۱۱، م۸۵، از رسول خدا (ص):

اگر نزد کسی نام مرا ببرند و صلوات نفرستد، خداوند او را از رحمتش دور کند و به جهنم ببرد. و فرمود: بخیل کسی است که نام مرا ببرند و صلوات نفرستد.

☼ مؤلف:

مراد از روایت فوق آن کسانی هستند که از روی دشمنی و بغض صلوات نفرستند.

در نهج البلاغه، ص ۷۱۵، ح ۳۶۱، از حضرت علی (ع): هر گاه از خدای سبحان درخواستی داری، ابتدا بر پیامبر اسلام (ص) درود بفرست، سپس حاجتِ خود را بخواه، زیرا خداوند سبحان بزرگوارتر از آن است که از دو حاجتِ درخواست شده، یکی را برآورد و دیگری را باز دارد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۶۰۳، م۶۰، از امام صادق (ع): هرگاه نام پیامبری برده شد، اول بر محمد (ص) صلوات بفرست، آن گاه بر او و بر دیگر انبیاء صلوات بفرست.

در کافی، ج ۴، ص ۲۴۹، چ۱، از امام صادق (ع):

هر کس یک صلوات بر پیامبر (ص) بفرستد خداوند هزار بار در هزار صف از فرشته ها بر او صلوات فرستد و چیزی از مخلوقات خدا نماند جز این که بر این بنده صلوات فرستد.

در کافی، ج ۴، ص ۲۵۰، چ۱، از امام صادق (ع): صلوات بر من و بر اهل من نفاق را می برد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۴۲۵، م۴۵، از رسول خدا (ص):

هر چیزی اساسی دارد و اساس اسلام دوستی ما خاندان است.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۳۰۰، از رسول خدا (ص):

کسی که آخر کلامش صلوات بر من و بر علی (ع) باشد وارد بهشت شود.

خلاصه آیات سوره توبه:

براءه (۱) مهلت ۴ ماه به کفار (۲) اذان (۳) ماههای حرام (۵) آیا گمان می کنید خدا شما را آزمایش نمی کند (۱۶) نباید مشرکین مساجد را تعمیر کنند (۱۷) مساجد به دست مؤمنین تعمیر می شوند (۱۸) آیا ساقیان با مجاهدان برابرند (۱۹) اگر پدران و برادران شما دوستدار کفرند نباید مورد محبت و دوستی شما قرار گیرند (۲۳) ماجرای جنگ حنین (۲۷ — ۲۶ – ۲۵) مشرکین نجسند (۲۸) جزیه (۲۹) عزیر (۳۰) نور خدا خاموش نمی شود (۳۲) آیه کنز (۳۵) آیه شهور (۳۶) چهار ماه حرام

است (۳۶) نسی (۳۷) جهاد (۳۹ – ۳۸) آیه غار (۴۰) ماجرای جنگ تبوک (۵۲ – ۴۱) صدقات (۶۰) بعضی از منافقین، پیامبر (ص) را می آزارنـد و می گویند او زود باور (اذن=گوش) است (۶۳ – ۶۱) اگر هفتاد بار هم استغفار کنی بخشیده نمی شوند (۸۱) بر مرده آنها نماز نخوان (۸۵) اعراب در کفر و عناد سخت تر از دیگرانند (۹۸) بعضی از اعراب منافقند (۱۰۰ – ۹۹) آیه صدقه (۱۰۴ –۱۰۵) مستضعفین (۱۰۷) مسجد ضرار (۱۰۸) برای مشرکین طلب مغفرت نکن (۱۱۴) توبه ۳ نفر (۱۱۸) رأفت پیامبر اکرم (ص) به مؤمنین (۱۲۸)

ص: ۶۶۷

۱۰ سوره یونس

۱۰- سوره یونس.

مکی است و ۱۰۹ آیه دارد. (در اوایل بعثت و یکجا نازل شده است).

مطالب سوره: عدم رسالت زنان - ادله توحید - تاریخ گذشتگان - دلایل بعثت و حشر - احوال مبعوثین- اثبات نبوت - توبیخ جاهلین - قصه نوح و موسی (ع) و فرعون و قوم یونس.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

الر تِلْكَ آياتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱)

الر، این آیات کتاب استوار و حکمت آمیز است! (۱)

توجه: توضیح مفصل در خصوص حروف رمز (مقطعات) در فصل اول آمده است.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَينَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ (۲)

آیا برای مردم، موجب شگفتی بود که به مردی از آنها وحی فرستادیم که مردم را (از عواقب کفر و گناه) بترسان و به کسانی که ایمان آورده اند بشارت ده که برای آنها، سابقه نیک (و پاداشهای مسلم) نزد پروردگارشان است؟! (اما) کافران گفتند: این مرد، ساحر آشکاری است (۲)

☼ نکته:

خداوند سبحان در آیات شریفه ی دیگر می فرماید: «أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ» = «آیا تعجب کرده اید که ذکری از پروردگارتان به وسیله مردی از میان خودتان به شما برسد تا (از مجازات الهی) بیمتان دهد؟!» (اعراف۶۹) و (۱).

و می فرماید: «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيهِمْ آياتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يرِيدُ أَنْ يصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يعْبُدُ آبَاؤُكُمْ» = «و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنان خوانده می شود، می گویند: او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند بازدارد!» (۲). و می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ ينَبِّئُكُمْ» = «و کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می دهد» (۳).

و می فرماید: «وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» = «و ستمگران گفتند: شما تنها از مردی مجنون پیروی می کنید!» (۴). و می فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ» = « (ستمگران گفتند) او فقط مردی است که به نوعی جنون

مبتلاست!» (۵).

۱- اعراف۶۳

۲- سبأ۴۳

۳- سبأ۷

۴- فرقان۸

۵- مؤمنون۲۵

و می فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى» = «(ستمگران گفتند) او فقط مردی دروغگوست» (۱).

☼ مؤلف:

آیات فوق الذکر به مرد و مذکر بودن خاتم الانبیا (ص) اشاره دارد. اما به جز این آیات شریفه، در سه آیه دیگر نیز به صراحت می فرماید: «همه انبیا و رسولان مذکر بودند»:

آنجا که می فرماید: «مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلاَّ رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» = «و پیش از تو [هم] جز مردانی که به ایشان وحی می کردیم گسیل نداشتیم پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید» (۲).

و می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلاَّ رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَى ... » = «و قبل از تو رسولانی نفرستادیم مگر این که مردانی از اهل شهرهای دنیا ... » (۳).

و می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلاَّ رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» = «و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می کردیم گسیل نداشتیم اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید ایشان را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم و جاویدان [هم] نبودند» (۴).

با توجه به آیات شریفه ی فوق و نیز به استناد روایات و تاریخِ بشریت معلوم می گردد که خداوند متعال ۱۲۴ هزار پیامبر از جنس مذکر مبعوث فرموده است (که تنها ۳۱۳ نفرشان «رسول» و ۵ تنشان هم به مقام «اولوالعزمی و امامت» رسیده اند و بقیه «نبی» بودند) اما از بین همه ی آنها هیچ کدامشان از جنس مؤنث و زن نبودند. حال در این جا سؤالی بدین شرح مطرح است:

چرا پیامبران الهی از جنس مذکر و مرد بودند نه زن؟ و آیا این مسئله دال بر فضیلت مردان بر زنان است؟

پاسخ: اولاً: خداوند سبحان روح انسان را از جنسی مجرد آفرید که جنسیت (مؤنث و مذکر) ندارد. اما صرفاً در این عالمِ مادی و آن هم به خاطر ادامه حیات و بقای نسل بود که ظاهر و جسمِ مادی او را «دو جنسی» خلق فرمود. و هر جنس با توجه به مسئولیتهایی که فقط در این جهان بر عهده دارد دارای محدودیت و ظرفیتِ خاص خود شد. با توجه به قدرت و خشونتی که در جسمِ مادی مردان وجود دارد لذا یک سری مسئولیتهای سنگین و طاقت فرسا بر عهده ی آنها گذاشته شده است و این تفویضِ مسئولیت به معنای برتری و فضیلتِ او نیست. از جمله ی این مسئولیتها

۱- مؤمنون۳۸

۲- نحل ۴۳

۳- یوسف ۱۰۹

۴- انبیا ۸ و ۷

یکی همان قیومیتی است که در ذیلِ آیه ی شریفه (نساء ۳۴) به تفصیل آمده است و صرفاً نگهبانی و تأمین معاش و محافظت از خانواده است نه فضیلت و برتری.

نبوت و رسالت هم یکی دیگر از این مسئولیت هاست که بر عهده ی مردان گذاشته شده بود چرا که این مسئولیت هم نیاز به کارهای اجرایی داشت، از جمله مبارزه ی تن به تن و برخوردهای مداوم با افراد جامعه به خصوصْ با قدرتمندانِ لامذهب و شرور و خشن، که مستلزم تقابلِ بدن و جسمی خشن و متناسب با این گونه کارهای اجرایی است، به همین خاطر یکی از دلایل این مسئله صرفاً لطیف بودنِ جسمِ مؤنث بود. بنابراین نبوت و رسالت صرفاً تکلیف و مسئولیتی بر دوشِ مردان بود نه این که دلیلی بر فضیلت جنس مذکر باشد. به استناد روایاتی که در ابتدای سوره ی لقمان هم آورده ایم، حضرت لقمان (ع) هر چند نبی نبود اما حکمت و عصمت داشت و در پذیرش نبوت در حال اختیار ترجیح داد که این تکلیفِ سنگین را به دوشش نگذارند. به همین خاطر حضرت داوود (ع) بارها به جناب لقمان (ع) می فرمود: «خوشا به حالت که مقامِ حکمت را گرفتی اما مسئولیتِ نبوت از دوشت برداشته شد» .

ثانیاً: هر چند امروزه جایگاه زنان تا حدی ارتقا یافته است. اما در اعصار گذشته، آنها کالایی برای سوءِ استفاده بوده و ارزش و بهایی در جامعه نداشتند به نحوی که حتی قادر به ابراز عقایدشان نبوده و اصلاً کسی به حرفشان اعتنا نمی کرد. جوامع بشری چنان در تبعیض و مردسالاری به سر می برده اند تا جایی که حتی به حضرت مریم (س) به صرفِ زن بودنش اجازه ی ورود به مسجد هم نمی دادند، چه رسد به اینکه او را به عنوانِ پیامبر بپذیرند!!! و این رفتار در تمام جوامعِ بشریت حاکم بوده است. بله عزیزان! یکی دیگر از دلایل مبعوث نشدن زنان به عنوان نبی و رسول شرایط تبعیض آمیزِ حاکم بر جوامع بشریت بوده است. حتی اگر زنان هم در آن ادوارِ «زن آزاری» به رسالت مبعوث می شدند، آیا حرفشان را می پذیرفتند؟!!! یا این که همه ی آنها را هتک حرمت کرده و به قتل می رساندند؟!!! با این وجود آیا مبعوث کردن انبیای مؤنث یک عمل پوچ و بی فایده و ظلمی در حق زنان نبوده است؟!!! پس چرا عده ای جاهل به بهانه

دفاع از حقوق زنان بارها و بارها به آیات بی بـدیل الهی و تـدبیر بی نظیرِ خداوند سبحان به صرف عناد و کج فهمی اشکال کرده و ایراد می گیرند ... ؟!!!

ثالثاً: کمالِ انسان در رسیدن به مقام «ولی الله» یا «ولایتِ الهی» است که این مقام بین زن و مرد یکسان بوده و مشروط به طی کردن مراتب نبوت و رسالت نیست. از آن گذشته نبوت و رسالت از مسئولیتهای مردانِ قبل از بعثت بود و حتی مردانِ بعد از بعثت هم مثلِ زنان از تفویض این مسئولیتها فارغ هستند. پس رسیدن به این مراتبْ تفضلی برای مردانِ قبل از بعثت و در بین خودشان است، نه این که تفضـلی بر همه ی زنان و نیز مردانِ بعد از بعثتِ همسان باشد. مثلاً سلمان فارسی (ع) کسی است که پیامبر (ص) او را جزیی از اهلِ بیت (ع) دانسته است. که مطمئناً مقامش در حد یک «نبی» بوده است وگرنه پیامبر (ص) او را به آل الله (ع) منسوب نمی فرمود. و یا حضرت ابوالفضل عباس (ع) که آنجناب نیز در حد یک نبی بوده است و یا نواب امام زمان (ع) و ۳۱۳ تن از یاران گرانقدرش (ع) و غیره ... در بین زنان هم بوده و هستند کسانی چون آسیه، ساره، مادران انبیا و ائمه (ع)، حضرت زینب (س) و حضرت معصومه (س) که هر یک با حفظ درجه خاص خود، به مقام ولایت رسیده اند. البته برخی از ۳۱۳ نفر یارانِ امام زمان (ع) هم مؤنثند ... ختم نبوت و رسالت به دلیل تکامل دین و خلافت الهی است اما با این حال هر کسی و در هر زمانی می تواند به مقام «ولی الله» و مراتبی بالاتر برسد و مثل انبیاءِ الهی تبلیغ کند ...

رابعاً: به استناد کلام گوهربارِ امام صادق (ع)(سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۱۴) «(در شرایط یکسان) زنان مؤمن بر مردانِ مؤمن افضلند» . که علتش هم صفاتی رذیله از جمله حسادت و تکبر و غیره است که در وجودِ جسمِ مادیِ مؤنث غالب تر از مذکر است و به همین خاطر تلاش زنِ مؤمن برای رسیدن به قربِ الهی بیشتر و سخت تر است و به همان نسبت اجر و فضیلت بیشتری هم دارد.

خامساً: عصمت یعنی در عمل و در فکر، گناه و معصیتِ الهی نکردن است. اما این عصمت مراتبی دارد، هر کسی از مقام عبودیت و ولایت گذشت به رتبه ی پایینِ عصمت نائل می شود. و حدِ اعلای عصمت که به آن عصمت مطلقه هم می توان گفت تنها و تنها در وجود ۱۴ معصوم

ص :۶۷۱

(ع) است و کسی غیر از آن مقامات «عالین» دارای عصمت مطلقه نیست. اما سایر انبیا و رسولان دارای عصمتی با درجاتی متفاوتند. که اولوالعزم بعد از اهلِ بیت (ع) و بعد رسولان و بعد سایر انبیا به ترتیبِ نزولی دارای این مقامند. اما این مراتب صرفاً به واسطه ی مسئولیت پذیری آنها در این پستها می باشد، در صورتی که «زنان» در مراتبِ این پستها نیستند لذا جنسِ مؤنث نیز طبقاتِ عصمت خود را به طروق دیگری داراست. مثلاً حضرت مریم (س) با وجود این که نبی و رسول نبود اما مثلِ سایر رسولانْ فرشته وحی را دیده است (مریم ۲۲ – ۱۷) و غیر ممکن است شخصی بتواند فرشته ی وحی را ببیند اما معصوم نباشد. از طرفی به جز ۳۱۳ نفر از رسولانِ الهی بقیه ی ۱۲۴ هزار نفر از پیامبران فقط «نبی» بودند و به مقام رسالت نرسیدند و می دانیم که «نبی» در مقامی نیست که بتواند فرشته وحی را ببیند، بلکه فقط صدایش را می شنود. بنابراین معلوم می شود که حضرت مریم (س) از آن انبیا مقامی برتر داشته است. و یا حضرت فاطمه ی زهرا (س) دارای جایگاه و مقام عصمت مطلقه است که حتی از رسولان و چهار پیامبر اولوالعزم دیگر غیر از حضرت ختمی مرتبت (ص) مقامش بالاتر و افضل است. و این در حالی است که آن بانوی گرانقدر (س) نه نبی و نه رسول و نه اولوالعزم بوده است. و همانطور که در قرآن کریم فقط به نام ۲۷ تن از پیامبران (ع) اشاره شده است مطمئناً زنان صالحِ بیشتری هم بوده اند که نامی از آنها در قرآن و روایات نیامده است، که هم معصوم بوده و هم از برخی از انبیا برتر بوده اند.

و یا حضرت زینب کبری (س) یا حضرت معصومه (س) و مادرانِ گرانقدر اهلِ بیت و انبیا (ع)، بعید است که به مقامِ عصمت نرسیده باشند. البته این عصمت در مرتبه ی پایین تری از عصمتِ ۱۴ معصوم (ع) است. اما این که این مراتب و مقامات درِ چه حد و مرزی است تنها خداوند سبحان می داند. و حتی حضرت ابوالفضل عباس (ع) هم مطمئناً در مرتبه ای از مراتبِ عصمت بوده است. که نه تنها دلیلی بر عدم عصمت آنها در دست نیست که حتی شیوه و روش زندگی آن بزرگواران و نیز استدلال قرآن کریم هم دلیلی بر عصمت برخی از آنهاست مثلاً نزول وحی بر مادر حضرت موسی (ع)، یا مژده ی فرشتگان به ساره (س) و ... (والله اعلم).

ص :۶۷۲

سادساً: منظور از این آیات شریفه بیان و توصیف مذکر بودنِ انبیا نیست بلکه مقصود بیان بشر بودن رسولان است همچنان که در جای دیگر می فرماید: «وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسونَ» = «اگر فرشته ای هم به رسالت بفرستیم او را به صورت بشری درآوریم و بر آنان همان لباس که مردمان بپوشند می پوشانیم» (۱).

و یا آیه ۸ سوره انبیا که در بالاـ آمد در حقیقت پاسخ به گروهی است که علت عدم ایمان آوردنشان به انبیا را صرفاً این دانسته اند که: «اگر انبیا از جنس فرشتگان بودند به آنها ایمان می آوردیم» . و خداوند سبحان هم در پاسخشان این مطلب را می رساند که: «رسولاـنِ خدا مردانی از جنس بشر عادی بودنـد» و به عبارتی از جنس بشر بودن را بیان می کنـد، نه این که بخواهد فضیلتی برای مردانْ قائل شود. و در آیه انعام هم می رساند که حتی اگر رسولان از جنس ملائکه بودند باز هم شبیه همین مردم نازل می شدند. و البته فرشتگانی هم برای راهنمایی بشر نازل شده اند چرا که خداوند سبحان به استناد آیه شریفه «هاروت و ماروت» (بقره ۱۰۲) در زمان حضرت سلیمان (ع) دو رسول از جنس فرشته برای راهنمایی و نجات «مردم بابل» از سحر فرستاد اما باز هم ایمان نیاوردند. چه بسا این عمل در ادوار مختلف هم تکرار شده باشد. (والله اعلم).

☼ مؤلف:

ممکن است عده ای به بنده ی حقیر ایراد گرفته و اشکال کنند که «حضرت زینب (س) و حضرت ابوالفضل عباس (ع) و مادران اهلِ بیت (ع) و انبیا (ع) و ... معصوم نیستند» .

در پاسخ به این گروه باید گفت: اولاًـ سیر صعودی تمام انسانها به نحوی است که مراتبی را طی کرده تا به مقام ولایت و خلافت الهی برسند. حال اگر کسی به حدی از تقوا و ورع رسید که دیگر گناه و فکر گناه نکند به درجه ی «ولی الله» رسیده و او حداقلِ مرتبه ی عصمت را کسب کرده است. و این برای زنان و مردان یکسان است. و اگر این «ولی الله» مراتبی بالاتر را طی کند پس به مقاماتی بالاتر می رسد که این مراتب در بین مردانِ گذشته به تناسب مقامشان به اسامی نبی، بعد رسول و بعد اولوالعزم و امام ملقب و تفویضِ مسئولیت شده اند. اما این پستها در بین زنان در تمام ادوار و در بین مردان بعد از بعثت وجود ندارد. بلکه آنها می توانند به مراتبی خارج از این

۱- انعام ۹

پستها دست یابند که حتی بالاتر از برخی انبیا باشند. البته هرگز وحی نبوت بر آنها نازل نمی شود

☼ نکته:

۱۴ معصوم (ع) استثنا بوده و از ابتدای خلقتِ عالم به عنوان واسطه های فیوضات الهی بر ماسوا، در حد اکملِ کمال و امامت و عصمت بوده اند. البته برخی از پیامبرانِ اولوالعزم، مرتبه ی «نبوت» را در بدو تولد داشته اند، مثل عیسی (ع) که در بدو تولد «نبی» متولد شد اما مراتبِ رسالت و اولوالعزمی و «شروعِ امامت» (نه «تکمیل امامت») را بعدها کسب کرد. اما بعید است در بین کسانی که فقط «نبی» شده اند از همان آغاز، «نبی» متولد شده باشند. (والله اعلم).

توجه: اینکه اهلِ بیت (ع) از همان ابتدا عصمت مطلقه داشته اند دال بر عدم اختیار نیست چرا که خداوند سبحان خود می دانسته است که ظرفیت وجودی آن بزرگواران در چه حد است، از طرفی در تمام دوران زندگی گوهربارشان در کمال اختیارْ طاقت فرساترین عبادات را داشته اند و بیشترین سختی ها را در راه عبودیت و دفاع از حریم توحید بر خودشان وارد کرده اند ...

ثانیاً: عصمت مرتبه و درجاتی دارد. و این طور نیست که هر کسی به مقام عصمت رسید با ۱۴ معصوم (ع) برابر باشد. بلکه ۱۴ معصوم (ع) دارای عصمت مطلقه اند و کسی همتراز آن انوار تابناک و گوهربار نیست و تنها خداوند سبحان می داند آن عزیزان چه مقامِ ماورایی دارند. «مقام عصمت مطلقه، مَثلِ نمره ی «۲۰» است و بقیه ی مراتبْ نمراتی پایین ترند. حال اگر کسی نمره ی «۱۰» هم بگیرد قبول شده و وارد حیطه ی عصمت می شود. ولی آیا کسی که نمره ی «۱۰» می گیرد قابل قیاس با کسی است که نمره اش «۲۰» است؟!!!» .

ثالثاً: دریافت مقام عصمت به شرط نبوت و رسالت نیست که کسی بخواهد اشکال کند. و این موضوع علاوه بر زنان حتی بر مردان قبل و بعد از بعثت هم منطبق است. مثلاً حضرت لقمان (ع) با این که نبی نبود اما به مقام حکمت و عصمت رسید. (توضیح در خصوص عصمت لقمان (ع) در سوره لقمان گذشت). و یا حضرت فاطمه ی زهرا (س) و حضرت مریم (س) و ...

رابعاً: نه تنها دلیلی بر عدم عصمت آن بزرگواران وجود ندارد، که حتی دلایلی به شرح ذیل وارد است که ثابت می کنند آن حضرات (ع) حداقل به مراتبی از عصمت نائل شده اند از جمله:

۱ – وحی (الهام) به مادر موسی (ع) که حضرت موسی (ع) را درون صندوق گذاشته و به آب بیندازد: «وَأَوْحَینَا إِلَی أَمِّ مُوسَی ... » (۱).

۲ – درخواست حضرت آسیه (س) از خدای تعالی به این که قبل از مرگش بهشت و جایگاهش را ببیند که به استناد روایات دعایش مستجاب شد و در همین دنیا قادر به دیدن بهشت شد: « ... امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیتًا فِی الْجَنَّهِ» = «همسر فرعون، در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز ... » (۲).

۳ – مژده و وعده ی فرشته ی وحی به ساره مادر گرانقدر حضرت اسحاق (ع): «وَامْرَأَتُهُ قَائِمَهٌ فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ ... » = «و همسرش (ساره) ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را بشارت به اسحاق دادیم ... گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم؟» (هود۷۲ – ۷۱). {ممکن است ضمیر در این آیات به حضرت ابراهیم (ع) برگردد نه به ساره (س) اما باز هم آن جناب صدای فرشتگان را شنیده است}.

۴ – ورود فاطمه بنت اسد (س) مادر گرانقدر حضرت علی (ع) به درون کعبه مکرمه و رؤیت فرشتگان و هم صحبتی با حضرت آسیه و مریم (س) و ...

۵ – در خصوص مادران اهلِ بیت (ع) و انبیا (ع): مطمئناً هر کدام از آن بزرگواران در عصر و زمان خود برترین و عالی ترین مقامات عرفانی و ملکوتی را در بین زنان عالم دارا بوده اند. اهلِ بیت (ع) و انبیا (ع) از وجود آنها تغذیه کرده و شیر خورده اند و در دامان معصوم و پاک آنها رشد کرده اند. مگر می شود اهلِ بیت (ع) از شیرِ غیرِ معصوم تغذیه شوند؟!!! اتفاقاً قرآن کریم هم به این مطلب اشاره فرموده است چرا که موسی (ع) از شیر هیچ کس تغذیه نکرد تا آن که خواهر موسی (ع) مادرش را به آسیه (س) معرفی کرد و موسی (ع) به دامان مادر بزرگوارش بازگشت و از شیر وی تغذیه کرد: «وَحَرَّمْنَا عَلَیهِ الْمَرَاضِعَ ... » (قصص۱۲) و «فَرَدَدْنَاهُ إِلَی أُمِّهِ» (۳).

با همین استناد هم می توان گفت که آمنه (س) مادرِ حضرت رسول (ص) و حلیمه (س) دایه ی آن حضرت (ص)، معصوم بوده اند. و یا حضرت خدیجه (س) هم به همین دلیل باید

۱- قصص۷

۲- تحریم ۱۱

۳- قصص۱۳

معصوم باشد چرا که برترین زنِ عالمِ امکان حضرت فاطمه ی زهرا (س) در دامان حضرت خدیجه (س) تغذیه کرد. و یا بقیه ی مادران که بهتر است مروری به تاریخ بیندازند تا بفهمند که آن عزیزان در چه سطح و مقامی از عرفان و عبودیت سیر کرده اند، از جمله: «حدیث= سوسن= سلیل= جده (س)» ، این بانوی گرانقدر از آن جایی که جدّه ی امام زمان (ع) است به «جده» نیز معروف است. و امام هادی (ع) همسر گرانقدرش درباره او می فرماید: «سلیل (جده) از هر آفت و از هر پلیدی و ناپاکی منزه است» . بعد از شهادت امام عسکری (ع) از حضرت حکیمه خاتون (س) دختر امام جواد (ع)، عمه امام عسکری (ع) سؤال شد: شیعیان به چه کسی مراجعه کنند؟ فرمود: به جده، مادر امام عسکری (ع) مراجعه کنید و فرمود: به امام حسین (ع) اقتدا کن که آن حضرت بر حسب ظاهر به خواهرش زینب (س) وصیت کرد و هر عملی که از جانب امام سجاد (ع) می رسید برای حفظ امام سجاد (ع) به زینب (س) نسبت داده می شد. و یا بقیه ی مادرانِ گرانقدر (س) ...

۶ - در خصوص حضرت زینب (س): آن بانوی گرانقدر در طول عمر شریفش دائماً مشغول اطاعت و عبادت حضرت حق تعالی بود. به طوری که حتی بعد از مصیبت هولناکِ کربلاـ در شب اولِ آن واقعه ی دردناک، نمازِ نافله ی شبش را ترک نکرد. همه می دانند یکی از عواملِ اصلی و مهم زنده نگهداشتن دین اسلام، تبلیغات مداوم و مستمر آن بانوی گرانقدر بوده است که مانند پیامبری الهی و معصوم در آن شرایط خفقان، از تبلیغ و رسالتِ ارزشمندش کم نگذاشت. بی انصافی و ظلم و افتراست که مقامی غیر از عصمت به آن بانوی عزیز (س) نسبت داد. مگر می شود بانویی که امام حسین (ع) در برابرش قیام می فرمود و شیعیان در غیابِ امام سجاد به او متوسل می شدند، معصوم نباشد؟!!! ...

۷ - در خصوص حضرت ابوالفضل عباس (ع): حضرت عباس (ع) علاوه بر داشتن تقوای الهی همچنین عالمی فرهیخته بوده اند و در زمانی در این عالم گیتی به سر برده اند که نبوت خاتمه یافته بود. و گرنه اعمال و رفتارِ آن حضرت (ع) احتمالاً در حد نبی الهی بوده است. مَثَلِ حضرت عباس (ع) نسبت به امام حسین (ع)، همان مثلِ هارون (ع) به موسی (ع) و مثلِ حضرت علی (ع)

به حضـرت رسول (ص) است. آن عزیز گرانقـدر آن چنـان محو در اطاعت و فرمانبرداری خـدای سـبحان بود که بهتر است به تاریـخ و شـیوه ی زندگی آن جناب بیشتر توجه شود. و همین محو شدن در اطاعت الهی بوده است که او را به تبعیت از «اولی الامـر» ملزم فرموده است به نحوی که حـتی بـا این که برادرِ امـام حسـین (ع) بوده امـا هرگز به خودش اجـازه نمی داد به امـام زمانش لقب برادر بدهد بلکه امام(ع) را با اسامی «یا سـیدی» ، «یا بن رسول الله» و غیره صدا می کرد و همواره در برابر امامش کرنش و فروتنی می نمـود. آنجنـاب کسـی است کـه امـامی معصـوم (ع) بـه او تکیه می کنـد و او را امین و علمـدار خـویش منصوب می فرماینـد. مگر می شود کسـی که حتی لحظه ای فکر تمرد از امام زمانش به ذهنش خطور نکنـد آنگاه فکر گناه و تمرد الهی به ذهنش خطور کند؟!!! آیا مرحله ی آغازینِ عصـمت غیر از «فکر گناه نکردن» چیزِ دیگری هم هست؟!!! ... (والله اعلم).

در وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۷، از امام صادق (ع)، از حضرت عیسی (ع):

موسـی بن عمران به شـما امر کرد زنا مکنیـد و من به شـما امر می کنم که فکر زنا را هم در خاطر نیاورید چه رسد به عمل زنا زیرا آن کس که فکر زنا می کنـدماننـد کسـی است که در عمارت زیبایی آتش روشن کند پس اگر چه عمارت آتش نگیرد ولی دودهای تیره ی آتش زیبایی های عمارت را خراب می کند پس فکر گناه هم به همین شـکل قلب انسان را تیره و تار می سازد و به صفا و پاکی آن ضربه می زند ولو که عملاً مرتکب آن نشوید.

در غررالحکم، ص ۵۱۰، از امام علی (ع):

کسی که در اندیشه گناه باشد و پیرامونش بسیار فکر کند سرانجام همان افکار بد و اندیشه های پلید او را به ارتکاب گناه می خواند و آلوده اش می سازد.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِیعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳) پروردگار شـما، خدایی است که آسـمانها و زمین را در شـش روز [دوران] آفرید؛ سـپس بر تخت (قـدرت) قرار گرفت و به تـدبیر کار (جهان) پرداخت؛ هیـچ شـفاعت کننـده ای، جز با اذن او نیست؛ این است خداونـد، پروردگار شما! پس او را پرستش کنید! آیا متذکر نمی شوید؟ (۳)

ص :۶۷۷

☼ نکته:

چهار بحثِ تفسیری در آیه شریفه فوق به چشم می خورد:

۱ – بحثِ سته ایام: خداوند سبحان در هفت آیه شریفه می فرماید که آسمانها و زمین را در ۶ یوم (زمان) خلق فرموده است: (هود ۷)، (یونس ۳)، (اعراف ۵۴)، (فرقان ۵۹)، (سجده ۴)، (ق ۳۸) و (حدید۴). که بحث تفسیری این آیات شریفه در ذیلِ آیه ی (سجده ۴) آمده است.

۲ – بحثِ عرش: که بحثِ آن در ذیلِ آیه شریفه ی (حاقه ۱۷) آمده است.

۳ – بحثِ شفاعت: که بحثِ آن در ذیلِ آیه شریفه ی (بقره ۴۸) آمده است.

۴ – بحثِ تسبیح: که بحثِ آن در ذیلِ آیه شریفه ی (اِسراء ۴۴) آمده است.

إِلَيهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يعِيدُهُ لِيجْزِىَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۴) بازگشت همه شما بسوی اوست! خداوند وعده حقی فرموده؛ او آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را باز می گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، به عدالت جزا دهد؛ و برای کسانی که کافر شدند، نوشیدنی از مایع سوزان است؛ و عذابی دردناک، بخاطر آنکه کفر می ورزیدند! (۴)

☼ نکته:

خداوند سبحان هر گاه رجوع در قرآن کریم را به وجودِ مقدسش نسبت داده است به طور کلی به دو مرحله و عالمِ انسانی اشاره دارد:

۱ – «رجوعِ از عالمِ مادی و زمینی به سوی وجودِ مقدسش در همین دنیا» : که شاخص این آیات آوردن کلمه ی «لعل= شاید» در ابتدای کلمه «رجوع» می باشد. و این در مرحله ی عالم مادی است که هنوز شخصْ نمرده است و خداوند سبحان نیز با بیان آیات و معجزات و نزول عذاب بر مجرمین می خواهد بنده اش را به راهِ توحید بکشاند. همچنان که می فرماید: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيةً فِى عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يرْجِعُونَ» (زخرف۲۸). و «لَعَلَّهُمْ يرْجِعُونَ» (۱).

توجه: این آیات شریفه می رسانند که انسانهای مخلص همواره در پیشگاه و قرب الهی هستند و لذا قیامت برای آنها تازگی ندارد بلکه این گنهکاران هستند که در این دنیای مادی آن

۱– زخرف۴۸؛ احقاف۲۷؛ اعراف۱۶۸؛ اعراف۱۷۴؛ روم۴۱ و سجده۲۱

چنان از قرب الهی دور شده اند که قیامت و حضور در صحنه ی محشر و پیشگاه الهی برایشان تازگی دارد. و خداوند سبحان هم که بر مخلوقاتش ترحم دارد همواره و به هر بهانه ای می خواهد آنها را هشدار دهد تا «شاید به سویش برگردند= لعلهم یرجعون» . به همین خاطر است که عده ی بسیار قلیلی از افراد در همین عالم مادی به واسطه ی قرب الهی می توانند از قالب زمینی خود فارغ شده و آن ببینند که دیدنی است ...

۲ - «رجوع و بازگشت همه ی انسانها به عالم حشر» : همچنان که می فرماید: «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا» (مائده ۱۰۵و ۴۸). «إِلَى مَرْجِعُكُمْ» (لقمان۱۵) (آل عمران۵۵). «إِلَيهِ مَرْجِعُكُمْ» (انعام۶۰). «إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ» (انعام ۱۰۸). «إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ» (انعام۱۶۴) (زمر۷). «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ» (هود ۴). «إِلَى مَرْجِعُكُمْ» (عنکبوت ۸). «إِنَّ مَرْجِعَهُمْ» (صافات۶۸). «إِلَيهِ يرْجَعُونَ» (۱). «إِلَينَا يرْجَعُونَ» (۲).

«إِلَيهِ رَاجِعُونَ» (بقره۴۶). «إِلَينَا رَاجِعُونَ» (انبیاء۹۳). «إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» (۳).

«إِلَيهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا» (آیه مورد بحث). «إِلَينَا مَرْجِعُكُمْ» (۴). «فَإِلَينَا مَرْجِعُهُمْ» (۵). و «إِلَينَا مَرْجِعُهُمْ» (یونس ۷۰) (۶).

☼ نکته:

همان طور که در بالا آمد این رجوع در چهار آیه از سوره یونس آمده است که در هیچ سوره دیگری به این تعداد نیست. و شاید با رجوعِ قوم یونس تناسبی داشته باشد (والله اعلم).

☼ نکته:

آیاتِ فوق در بیان «مسئله رجوع و بازگشت» به سوی خالق هستی (جل جلاله) هستند. اما در هیچ کدام از آنها اشاره ای به درخواست مخلوق از خالقش برای رجوع و یا به عبارتی «طلب رجوع» یا همان «استرجاع» به چشم نمی خورد، بلکه در همه ی آنها این وعده از جانب خالق متعال به تمام مخلوقات چه کافر و چه مؤمن است که داده می شود. و تنها یک آیه ی شریفه از قرآن کریم است که به این درخواست اشاره دارد و آن هم آیه شریفه ی «استرجاع= طلب و درخواستِ بازگشت به سوی خالق از جانب مخلوق» است. و البته کسانی چنین درخواستی از تهِ دل دارند که واقعاً مشتاق باشند و برای رسیدن به معشوق، لحظه شماری کنند به

۱- آل عمران۸۳؛ ؛ انعام۳۶

۲- غافر۷۷؛ مریم ۴۰

۳- مؤمنون ۶۰

۴- یونس۲۳

۵- یونس۴۶

۶- لقمان۲۳

عبارتی مخاطبِ آیه شریفه ی «استرجاع» بر خلاف آیات فوق فقط مؤمنین است و نه کفار، همچنان که می فرماید: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ» = «آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: ما از خداییم؛ و به سوی او باز می گردیم!» (۱).

☼ نکته:

در قرآن کریم کلمه «رجوع» به غیر خداوند سبحان هم آمده است مثلاً در آیه (انبیاء ۹۵) مراد «رجوع و بازگشت روحِ برزخی و رجعت او از برزخ به سوی عالم زمینی» است که این مرحله فقط مختصِ اهلِ رجعت است، همچنان که می فرماید: «وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» = «و حرام است بر شهرها و آبادیهایی که (بر اثر گناه) نابودشان کردیم (که به دنیا بازگردند) آنها هرگز باز نخواهند گشت» (۲).

توجه: بحث «رجعت» در ذیل آیات (اِسراء ۸ – ۴) و (انبیاء ۹۵) و (نمل ۸۳) آمده است.

هُوَ الَّذِى جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا

خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵)

او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد؛ و برای آن منزلگاه هایی مقدر کرد، تا عدد سالها و حساب (کارها) را بدانید؛ خداوند این را جز بحق نیافریده؛ او آیات (خود را) برای گروهی که اهل دانشند، شرح می دهد! (۵)

☼ نکته:

خداوند سبحان در حدود ۲۶ بار به کلمه «قمر» و «۳۲» بار به کلمه «شمس» اشاره فرموده است. که به استناد این آیات شریفه نکاتی بدین شرح می توان بیان کرد:

۱ – خداوند سبحان خورشید و ماه را هم برای روشنایی و هم حسابِ زمان خلق فرموده است: «وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا» = «و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده است» (۳).

«وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا» = «و ماه را در میان آسمانها مایه روشنایی و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است؟!» (۴).

«وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» = «و برای ماه منزلگاه هایی قرار دادیم، (که) سرانجام بصورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می آید» (۵).

۱- بقره ۱۵۶

۲- انبیاء ۹۵

۳- انعام۹۶

۴- نوح۱۶

۵- یس۳۹

۲ - تا قرن گذشته اکثر افراد فکر می کردند خورشید و ستارگان ثابتند و تنها سیاراتند که در گردشند اما به تازگی فهمیده اند که ستارگان و خورشید نیز در گردشند. و این در حالی است که خداوند سبحان به گردش خورشید اشاره فرموده است: « ... كُلٌّ فِي فَلَكٍ يسْبَحُونَ» = «(ماه و خورشید) هر کدام در مسیرشان شناورند» (۱).

«وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» = «و خورشید بسوی قرارگاهش در حرکت است» (۲).

«الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» = «خورشید و ماه با حساب منظمی می گردند» (۳).

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّى» = «و خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد؛ هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند» (۴).

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يجْرِی إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّى» (۵).

۳ - تمام موجودات از جمله ماه و خورشید دائماً در حال سجده و ستایش پروردگار متعال هستند همچنان که می فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» = «آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می کنند؟! و (همچنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم (در حال سجده و تسبیحند)» (۶).

۴ - خداوند سبحان به ماه و خورشید هم قسم یاد کرده است:

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» = «به خورشید و گسترش نور آن سوگند» (۷).

«وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ» = «و سوگند به ماه آنگاه که بدر کامل می شود» (۸).

۵ - زمین و آسمانِ عالم حشر و بهشت و جهنم غیر از این زمین و آسمان مادی است و در آن عالم اصلاً ماه و خورشیدی وجود ندارد: «لَا يرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» = «(در بهشت) نه آفتاب را در آنجا می بینند و نه سرما» (۹).

۶ - «پایان دنیا» امری حتمی و غیر قابل انکار است که تمام کتب الهی از جمله قرآن کریم به آن اشاره فرموده اند. در آن زمان انسانهایی بر روی این زمین زیست می کنند که مدارات و نظام

ص: ۶۸۱

۱- انبیاء۳۳ و یس ۴۰

۲- یس۳۸

۳- رحمن۵

۴- زمر۵ و فاطر۱۳

۵- لقمان۲۹

۶- حج۱۸

۷- شمس۱

۸- انشقاق۱۸

۹- انسان۱۳

حاکم بر سیارات و ستارگان بر هم خورده و باعث برخورد به یکدیگر و به زمین می شوند. و آن انسانها که کافر هم شده اند این عذاب را می بینند (به سوره قیامت و (اسرا۵۸) رجوع شود):

«وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» = «و خورشید و ماه یک جا جمع شوند» (۱).

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» = «در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود» (۲).

«وَخَسَفَ الْقَمَرُ» = «و ماه بی نور گردد» (قیامت۸). و ...

إِنَّ فی اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ (۶)

إِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياهِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ (۷)

أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (۸)

إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْديهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فی جَنَّاتِ النَّعيمِ (۹)

مسلماً در آمد و شد شب و روز و آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده، آیات (و نشانه هایی) است برای گروهی که پرهیزکارند (و حقایق را می بینند) (۶) آنها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند (۷) (همه) آنها جایگاهشان آتش است، بخاطر کارهایی که انجام می دادند! (۸) (ولی) کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پروردگارشان آنها را در پرتو ایمانشان هدایت می کند؛ از زیر (قصرهای) آنها در باغهای بهشت، نهرها جاری است (۹)

توجه: بحث تفسیری بهشت و جهنم در سوره رحمن و واقعه آمده است.

دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰) نیایش آنان در آنجا (بهشت) سبحانك اللهم [= خدایا تو پاك و منزهی] و درودشان در آنجا سلام است و پایان نیایش آنان این است که الحمد لله رب العالمین [=ستایش ویژه پروردگار جهانیان است] (۱۰)

☼ نکته:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» در آغاز ۵ سوره ی «حامدات» آمده است: «حمد، انعام، کهف، سبا و فاطر» . و عبارت «الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» در ۶ آیه ی (حمد ۲)، (یونس ۱۰)، (غافر ۶۵)، (زمر ۷۵)، (انعام ۴۵) و (صافات ۱۸۲) آمده و «رَبِّ الْعَالَمِينَ» در آیه (یونس۳۷) هم آمده است.

☼ نکته:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» حدود «۲۳» بار تکرار شده است: (انعام۱و۴۵)، (اعراف۴۳)، (یونس ۱۰)، (ابراهیم۳۹)، (نحل۷۵)، (إسراء۱۱۱)، (کهف۱)، (مؤمنون۲۸)، (نمل۱۵و۵۹ و۹۳)، (عنکبوت۶۳)، (لقمان۲۵)، (سبا ۱)، (فاطر۱و۳۴)، (صافات ۱۸۲)، (زمر۲۹و۷۴و۷۵)، (غافر ۶۵) و (۳).

ص :۶۸۲

۱- قیامت۹

۲- تکویر۱

۳- حمد ۲

☼ نکته:

از آن جایی که آیه شریفه ی «بسمله» خود اولین آیه ی هر سوره، بخصوص سوره ی حمد است پس «الْحَمْدُ لِلَّهِ ... » دومین آیه ی سوره حمد است نه اولین. یعنی باید گفت: (حمد ۲).

☼ نکته:

معنا و ستایشِ عبارت «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به واسطه کلمه «عالمین» ، گسترده تر و جامع تر از آیاتی است که فقط به عبارت «الْحَمْدُ لِلَّه» اشاره دارند. ناگفته نماند که معنا و مفهوم حقیقی آیه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» در سوره حمد با آیات (یونس ۱۰)، (غافر۶۵)، (زمر۷۵)، (انعام۴۵) و (صافات۱۸۲) دقیقاً یکسان نیست. اما معنای حقیقی و تفاوت این آیات در چیست؟

پاسخ: قرآن کریم ظاهر و باطنی دارد و باطن آن از فهم عقلِ ناقصِ بشرِ عادی خارج است تنها خداوند سبحان و «راسخونِ در علم= مطهرون= اهلِ بیت (ع)» می توانند به باطن و تأویل آیاتِ الهی دسترسی داشته باشند. اما همین ظاهر هم می تواند راه گشایی برای همگان باشد به شرط آن که تفسیر به رأی نشود. برای درک قرآن کریم، اصول و فروعی است، اصول درک قرآن را می توان به دو بخش تقسیم کرد: ۱ـ ورع، عبادت، دعا و توسل به درگاه حضرت حق تعالی، همچنان که می فرماید: «فاذکُرونی اَذکُرکُم» (بقره ۱۵۲) و می فرماید: «و ما کانَ لِنفسٍ اَن تُؤمِنَ الّا بِاذنِ الله» (یونس۱۰۰). ۲ـ پیروی و اطاعت محض و تمسک خالصانه به اهل بیت (ع)، همچنان که می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب۳۳) و نیز می فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران ۷). فروعِ فهمِ قرآن کریم هم شامل مطالعات دقیق و تجسس در علوم قرآنی است. در این بین هستند کسانی که اصول را رها کرده و تنها به فروع کفایت می کنند و فکر می کنند با عقل ناقص خویش می توانند به تفسیر و تأویل قرآن کریم بپردازند و البته در جواب اینها حضرت حق تعالی می فرماید: «وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلًا» (اسرا ۸۵). (برای تفسیر «الْحَمْدُ لِلَّهِ» به سوره «حمد» مراجعه شود).

در بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۶، از امام صادق (ع): کسی که بدون علم و آگاهی از دستورات ما ائمه (ع) اعمالش را خودسرانه و به میل خود یا دیگران انجام دهد مانند کسی است که خلاف جهتی که او را به مقصد می رساند حرکت نماید که هر چه پیش رود از مقصدش دورتر گردد.

در اصول کافی، ج ۱، ص ۷۶، از ابوبصیر: به امام صادق (ع) عرض کردم مطالبی برای ما پیش می آید که حکمش را از قرآن نمی فهمیم حدیثی هم فعلاً از شما درباره آن مطلب به ما نرسیده که در آن نظر کنیم آیا می توانیم به رأی و نظر خود در آن مطلب اجتهاد نماییم و عمل کنیم؟ حضرت (ع) فرمود: نه زیرا اگر درست بروی، پاداشی نداری و اگر خطا کنی بر خدا دروغ بسته ای.

در اصول کافی، ج ۱، ص ۶۶، از امام صادق (ع): احادیث ما را بنویسید زیرا تا ننویسید موفق به یادگیری و حفظ آن نشوید و دل به وسیله ی نوشتنْ آرامش و اطمینان پیدا می کند.

در بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۶، از امام صادق (ع):

هر کدام از شیعیان ما که دین شناس نباشد خیری در او نیست زیرا وقتی کسی آگاهی مذهبی نداشته باشد مخالفانْ او را گمراه خواهند نمود بدون اینکه خودش متوجه باشد.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۲۳۱، از حضرت علی (ع)، از پیامبر اکرم (ص):

چون خداوند می دانست فرزندان آدم اغوا می شوند و او را تکذیب خواهند کرد، فرمود: سبحان الله و می دانست که بندگانْ شکر نعمتش را به جا نمی آورند فرمود: «الحمد لله» و این اول کلام است و اگر صادر نشده بود خداوند نعمتش را به کسی عطا نمی فرمود. «لا اله الا الله» کلمه ای است که عبادت مردم بدون آن قبول نخواهد شد و با این کلمه میزانِ اعمالِ خلایق در روز قیامت فزونی خواهد یافت. «الله اکبر» بزرگترین کلمه ای است که خداوند آن را دوست دارد و صحتِ نماز، موکول به آن است.

در تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۴، از اختصاص، از حضرت رسول (ص):

وقتی بنده ای می گوید: «سبحان الله» هر چه زیر عرش است همراه او تسبیح می گویند و به گوینده ی این کلمه ده برابر پاداش دهند و وقتی بگوید: «الحمد لله» خداوند نعمتهای دنیا را بر او ارزانی دارد تا با خدا ملاقات کند و نعمتهای آخرت به او ارزانی شود. «الحمد لله» کلمه ای است که وقتی بهشتیان وارد بهشت می شوند می گویند و همه گونه کلام دنیایی غیر از حمد خدا قطع خواهد شد و معنی آیه: «تحیتهم یوم یلقونه سلام» همین است.

ص :۶۸۴

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱) اگر همان گونه که مردم در به دست آوردن «خوبی» ها عجله دارند، خداوند در مجازاتشان شتاب می کرد، (بزودی) عمرشان به پایان می رسید (و همگی نابود می شدند)؛ ولی کسانی را که ایمان به لقای ما ندارند، به حال خود رها می کنیم تا در طغیانشان سرگردان شوند! (۱۱)

☼ نکته:

ظاهر آیه ی شریفه مورد بحث به موضوع «املاء» و «استدراج» اشاره دارد.

در دو سوره «قلم» و «اعراف» به صراحت به این دو کلمه اشاره شده است:

«فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» = «اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار! ما آنان را از آنجا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم» (۱).

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» = «و آنها که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی دانند، مجازاتشان خواهیم کرد» (۲).

«وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» = «و به آنها مهلت (بازگشت) می دهم؛ چرا که نقشه های من محکم و دقیق است!» (قلم۴۵) و (۳).

توجه: علت به تعویق افتادنِ این عذاب در ذیلِ آیات (اسراء ۵۸) و (طه ۱۲۹) آمده است.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲) هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) رسد، ما را (در هر حال:) در حالی که به پهلو خوابیده، یا نشسته، یا ایستاده است، می خواند؛ اما هنگامی که ناراحتی را از او برطرف ساختیم، چنان می رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده بود، نخوانده است! این گونه برای اسرافکاران، اعمالشان زینت داده شده است (زشتی عمل را درک نمی کنند)! (۱۲)

☼ نکته:

مشابه آیه شریفه مورد بحث، ۴ آیه دیگر بدین شرح است: «وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ» = «هنگامی که رنج و زیانی به مردم برسد، پروردگار خود را می خوانند و توبه کنان بسوی او بازمی گردند؛ اما همین که رحمتی از خودش به آنان بچشاند، بناگاه گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرک می شوند» (۴).

«وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ... » = «و چون گرفتاری بیچاره تان کند ... تنها به یاد او می افتید» (۵).

۱- قلم۴۴

۲- اعراف۱۸۲

۳- اعراف۱۸۳

۴- روم۳۳

۵- اسراء۶۷

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُـرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِـيَ مَا كَانَ يـدْعُو إِلَيهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْـدَادًا لِيضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّکَ مِنْ أَصْـحَابِ النَّارِ» = «هنگامی که انسان را زیانی رسد، پروردگار خود را می خواند و بسوی او باز می گردد؛ امـا هنگـامی که نعمتی از خود به او عطـا کنـد، آنچه را به خـاطر آن قبلاًـ خـدا را می خوانـد از یـاد می برد و برای خداونــد همتایـانی قرارمی دهـد تـا مردم را از راه او منحرف سـازد؛ بگـو: «چنـد روزی از کفرت بهره گیر کـه از دوزخیـانی» (زمر۸)

«فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُـرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ بَلْ هِی فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يعْلَمُونَ» = «هنگامی که انسان را زیانی رسد، ما را (برای حل مشـکلش) می خواند؛ سپس هنگامی که از جانب خود به او نعمتی دهیم، می گوید: این نعمت را بخاطر کاردانی خودم به من داده اند؛ ولی این وسیله آزمایش (آنها) است، اما بیشترشان نمی دانند» (۱).

توجه: آیات شریفه (یونس۲۲و۲۳) نیز شباهتی با ۵ آیه ی شریفه ی فوق دارند.

☼ نکته:

سیاق آیات شـریفه ی فوق صـریح در بیان این واقعیتند که انسان در حین سـختی به خداوند سبحان متوسل می شود و در موقع آسایش رخ بر می تابـد. اما در آیه ای دیگر می فرمایـد: «وَإِذَآ أَنْعَمْنَا عَلَى الإِنسَانِ أَعْرَضَ وَنَا بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُوسًا» = «و چون به انسان نعمت ارزانی داریم روی برمی گردانـد و پهلو تهی می کنـد و چون آسـیبی به وی رسـد نااميـد می گردد» (اسراء۸۳). حـال در جمع این آیات بایـد گفت: آیه شـریفه ی اسـراء مبین حال عادی و ظاهری انسان است ولی آیات مـذکور متعرض حال فطری و درونی اوست. و با هم تضادی ندارند. (والله اعلم).

در تحف العقول، ص ۷۹، از امام علی (ع): چه زشت و ناپسـند است که هنگام نیاز، به خداونـدِ جبار خضوع کنی ولی پس از رفع نیاز و بی نیازی، شروع به جفاکاری و معصیت کنی.

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ وَ ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمينَ (۱۳)

ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۴)

وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما يَكُونُ لي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ ما يُوحى إِلَيَّ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظيمٍ (۱۵)

قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لا أَدْراكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۱۶)

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ إِنَّهُ لا

۱- زمر ۴۹

يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ (١٧)

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِما لا يَعْلَمُ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (١٨)

وَ ما كانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً واحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيما فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (١٩)

وَ يَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (٢٠)

وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آياتِنا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْراً إِنَّ رُسُلَنا يَكْتُبُونَ ما تَمْكُرُونَ (٢١)

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتَّى إِذا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِها جاءَتْها رِيحٌ عاصِفٌ وَ جاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنا مِنْ هذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (٢٢)

فَلَمَّا أَنْجاهُمْ إِذا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلى أَنْفُسِكُمْ مَتاعَ الْحَياةِ الدُّنْيا ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٢٣)

إِنَّما مَثَلُ الْحَياةِ الدُّنْيا كَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ حَتَّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها أَتاها أَمْرُنا لَيْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (٢٤)

وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (٢٥)

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنى وَ زِيادَةٌ وَ لا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (٢٦)

وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (٢٧)

وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكاؤُكُمْ فَزَيَّلْنا بَيْنَهُمْ وَ قالَ شُرَكاؤُهُمْ ما كُنْتُمْ إِيَّانا تَعْبُدُونَ (٢٨)

فَكَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبادَتِكُمْ لَغافِلِينَ (٢٩)

هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (٣٠)

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ (٣١)

فَذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (٣٢)

كَذلِكَ حَقَّتْ كَلِمَهُ رَبِّكَ عَلَى الَّذينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (۳۳)

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳۴)

ما امتهای پیش از شما را، هنگامی که ظلم کردند، هلاک نمودیم؛ در حالی که پیامبرانشان دلایل روشن برای آنها آوردند، ولی آنها ایمان نیاوردند؛ این گونه گروه مجرمان را کیفر می دهیم! (۱۳) سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین - پس از ایشان- قرار دادیم؛ تا ببینیم شما چگونه عمل می کنید! (۱۴) و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود، کسانی که ایمان به لقای ما (و روز رستاخیز) ندارند می گویند: «قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن! (و آیات نکوهش بتها را بردار)» بگو: «من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم؛ فقط از چیزی که بر من وحی می شود، پیروی می کنم! من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از

مجازات روز بزرگ (قیامت) می ترسم!» (۱۵) بگو: «اگر خدا می خواست، من این آیات را بر شما نمی خواندم؛ و خداوند از آن آگاهتان نمی کرد؛ چه اینکه مدتها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم؛ (و هرگز آیه ای نیاوردم؛) آیا نمی فهمید؟!» (۱۶) چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد، یا آیات او را تکذیب می کند؟! مسلما مجرمان رستگار نخواهند شد! (۱۷) آنها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه سودی می بخشد؛ و می گویند: «اینها شفیعان ما نزد خدا هستند!» بگو: «آیا خدا را به چیزی خبر می دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد؟!» منزه است او و برتر است از آن همتایانی که قرار می دهند! (۱۸) (در آغاز) همه مردم امت واحدی بودند؛ سپس اختلاف کردند؛ و اگر فرمانی از طرف پروردگارت (درباره عدم مجازات سریع آنان) از قبل صادر نشده بود، در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می شد (و سپس همگی به مجازات می رسیدند) (۱۹) می گویند: «چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟!» بگو: «غیب (و معجزات) تنها برای خدا (و به فرمان او) است! شما در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم! (شما در انتظار معجزات بهانه جویانه باشید و من هم در انتظار مجازات شما!)» (۲۰) هنگامی که به مردم، پس از ناراحتی که به آنها رسیده است، رحمتی بچشانیم، در آیات ما نیرنگ می کنند (، و برای آن نعمت و رحمت توجیهات ناروا می کنند)؛ بگو: «خداوند سریعتر از شما مکر [= چاره جویی] می کند؛ و رسولان [= فرشتگان] ما، آنچه نیرنگ می کنید (و نقشه می کشید)، می نویسند!» (۲۱) او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد؛ زمانی که در کشتی قرارمی گیرید و بادهای موافق آنان را (بسوی مقصد) حرکت می دهد و خوشحال می شوند، ناگهان طوفان شدیدی می وزد؛ و امواج از هر سو به سراغ آنها می آید؛ و گمان می کنند هلاک خواهند شد؛ در آن هنگام، خدا را از روی اخلاص می خوانند که: «اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی، حتما از سپاسگزاران خواهیم بود!» (۲۲) اما هنگامی که خدا آنها را رهایی بخشید، (باز) به ناحق، در زمین ستم میکنند. ای مردم! ستمهای شما، به زیان خود شماست! از زندگی دنیا بهره (میبرید)، سپس بازگشت شما بسوی ماست؛ و ما، شما را به آنچه عمل میکردید، خبر می دهیم! (۲۳) مثل زندگی دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم؛ که در پی آن، گیاهان (گوناگون) زمین -که مردم و چهارپایان از آن می خورند- می روید؛ تا زمانی که زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته می گردد و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب هنگام یا در روز، (برای نابودی آن) فرامی رسد؛ (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم؛) و آنچنان آن را درو می کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می اندیشند، شرح می دهیم! (۲۴) و خداوند به سرای صلح و سلامت دعوت می کند؛ و هر کس را بخواهد (و شایسته و لایق ببیند)، به راه راست هدایت می نماید (۲۵) کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک و افزون بر آن دارند؛ و تاریکی و ذلت، چهره هایشان را نمی پوشاند؛ آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند (۲۶) اما کسانی که مرتکب گناهان شدند، جزای بدی بمقدار آن دارند؛ و ذلت و خواری، چهره آنان را می پوشاند؛ و هیچ چیز نمی تواند آنها را از (مجازات) خدا نگه دارد! (چهره هایشان آنچنان تاریک است که) گویی با پاره هایی از شب تاریک، صورت آنها پوشیده شده! آنها اهل دوزخند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند! (۲۷) (به خاطر بیاورید) روزی را که همه آنها را جمع می کنیم، سپس به مشرکان می گوییم: «شما و معبودهایتان در جای خودتان باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود!)» سپس آنها را از هم جدا می سازیم (و از هر یک جداگانه سؤال می کنیم). و معبودهایشان (به آنها) می گویند: «شما (هرگز) ما را عبادت نمی کردید!» (۲۸) (آنها در پاسخ می گویند:) همین بس که خدا میان ما و شما گواه باشد، اگر ما از عبادت شما غافل بودیم! (۲۹) در آن جا، هر کس عملی را که قبلاً انجام داده است، می آزماید. و همگی بسوی «الله» - مولا- و سرپرست حقیقی خود- بازگردانده می شوند؛ و چیزهایی را که بدروغ

همتای خدا قرار داده بودند، گم و نابود می شوند! (۳۰) بگو: «چه کسی شما را از آسمان

و زمین روزی می دهـد؟ یـا چه کسـی مالـك (و خالق) گوش و چشـمهاست؟ و چه کسـی زنـده را از مرده و مرده را از زنـده بیرون می آورد؟ و چه کسـی امور (جهان) را تدبیر می کند؟» بزودی (در پاسخ) می گویند: «خدا» ، بگو: «پس چرا تقوا پیشـه نمی کنید (و از خدا نمی ترسـید)؟! (۳۱) آن است خداونـد، پروردگار حق شـما (دارای همه این صـفات)! با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا (از پرستش او) روی گردان می شوید؟! (۳۲) اینچنین فرمان پروردگارت بر فاسقان مسلم شده که آنها (پس از این همه لجاجت و گناه)، ایمان نخواهند آورد! (۳۳) بگو: «آیا هیچ یك از معبودهای شما، آفرینش را ایجاد می کنـد و سـپس بازمی گرداند؟!» بگو: «تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده، سـپس بازمی گرداند؛ با این حال، چرا از حق روی گردان می شوید؟!» (۳۴)

توجه: بحثِ تفسیری آیه ۱۹ در ذیلِ آیه ۱۲۹ طه و سوره قیامت آمده است.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَآئِكُم مَّنْ يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِى لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَّا يَهِدِّى إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵)

بگو آیا از شـریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند بگو خداست که به سوی حق رهبری می کند پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کنـد سـزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یـا کسـی که راه نمی نمایـد مگر آنکه [خود] هـدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می کنید (۳۵)

در کافی، ج ۲، ص ۱۳۸، از امام باقر (ع): آل محمـد (ع) کسانی هسـتند که مردم را به راه حق رهبری می کننـد و غیر از آنها خلایق را به گمراهی سوق می دهند.

در نهج البلاغه، خطبه ۲، از امام علی (ع): عترت پیامبر (ص) جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسـلامی و نگهبان کتاب های آسـمانی و کوههای همیشه اسـتوار دین خدایند، خدا به وسـیله اهل بیت (ع) پشـت خمیده دین را راست نمود و لرزش و اضطراب آن را از میان برداشت، کسی را با آل محمد (ص) نمی توان قیاس کرد، شتاب کننـده بایـد به آنان بازگردد و عقب مانـده باید به آنان بپیوندد زیرا جانشـینی پیامبر (ص) حق آنهاست و وصـیت پیامبر (ص) نسبت به خلافت مسلمین و میراث ولایت پس از خودش به آنها تعلق دارد.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۲۵۱، در ذیل آیه ۳۵، از کافی، از امام صادق (ع): اولین حکمی که حضـرت علی (ع) بعد از پیامبر (ص) فرمود آن بود: شخص شراب خواری را نزد ابوبکر بردند تا حد را جاری کند ولی مرد گفت که نمی دانسته شراب حرام است ناچار مسئله را از حضرت علی (ع)

طلب کردند. فرمود: از مهاجر و انصار سؤال کنند آیا کسی آیه حرمت شراب را بر آن مرد تلاوت کرده یا خیر؟ اگر نشنیده باشد بحثی بر او نیست زیرا حرمت، فرع بر دانستن است و چون کسی گواهی نداد لذا او را رها ساخت و سلمان عرض کرد: آنها را بر این حکم هدایت فرمودید! فرمود: خواستم حجت را بر آنان تمام کنم، چرا که خداوند می فرماید: آیا کسی که مردم را به حق رهبری می کند، سزاوار به پیروی است یا آن که هدایت نمی کند.

در کافی، ج ۲، ص ۱۳۸، از رسول خدا (ص): روزگاری بر مردم بیاید که از قرآن جز نشانی و از اسلام جز نامی نماند، مردم خود را مسلمان می نامند در صورتی که دورتر از همه کس به اسلام هستند، مسجد های آنان (در ظاهر) آباد است ولی (در باطن) از هدایت (و حقیقت) ویران، فقهای آنان بدترین فقهای زیر آسمان هستند، فتنه از نزد آنها بیرون آید و به همان ها نیز باز می گردد.

توجه: روایت فوق در نهج البلاغه از حضرت علی (ع) هم نقل شده است.

در مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۹۸، از امام علی (ع):

در آخرالزمان حدود و احکام و قوانینی که خداوند بر پیامبر (ص) نازل فرموده از بین می رود و درباره احکام اسلامی گفته می شود فلان عالم چنین گفته و فلانی چنان گفته و مردم تابع آراء و عقاید دیگران شوند و سنت و دستورات رسول خدا (ص) را ترک کنند.

در آثارالصادقین، ج ۱۷، ص ۳۲۰، از امام علی (ع):

مردی به امام (ع) عرض کرد یا امیرالمومنین! به خدا قسم من شما را دوست دارم. امام (ع) فرمود ولی من تو را دشمن دارم. مرد گفت چرا؟ فرمود: زیرا تو اذان گفتن و اقامه نماز را وسیله کسب درآمد خود قرار داده ای و به وسیله آموزش قرآن و احکام مزد می گیری.

در تحف العقول، ص ۲۲۵، از امام علی (ع): عالمی که دین را وسیله خوردن کند ارزشش همان است که خورده و از او خارج گشته است.

در الحیات، ج ۱، ص ۸۵، از امام علی (ع): علم معنوی و الهی را برای ۴ چیز نخوانید:

۱ - اینکه به وسیله آن در مقابل دانایان و مؤمنین به خود ببالید.

۲ - با آن به مجادله و بحث با نادانان

برخیزید.

۳ – در مجالس به واسطه آن خود نمایی کنید.

۴ – مردمان را به واسطه علم متوجه خود سازید و با آن کسب روزی نمایید.

در نهج البلاغه، ح ۲۸۸، از امام علی (ع): هرگاه خدا بخواهد بنده ای را خوار سازد دانش و علم معنوی که برای آخرتش سودمند باشد را از او دور سازد.

در تحف العقول، ص ۸۵، از امام علی (ع):

حسین جان! بدان نشانه دانش و علم معنوی تواضع و نرمش در مقابل مردم است و آفت آن تکبر و خودبینی است زیرا خودبینیِ شخص دلیل بر کم عقلی اوست.

وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ (۳۶)

وَ ما كانَ هذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لكِنْ تَصْديقَ الَّذى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصيلَ الْكِتابِ لا رَيْبَ فيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمينَ (۳۷)

أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ (۳۸)

بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْويلُهُ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الظَّالِمينَ (۳۹)

وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لا يُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدينَ (۴۰)

وَ إِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لى عَمَلى وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَريئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرى ءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۴۱)

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كانُوا لا يَعْقِلُونَ (۴۲)

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَ فَأَنْتَ تَهْدِى الْعُمْىَ وَ لَوْ كانُوا لا يُبْصِرُونَ (۴۳)

إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۴)

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلاَّ ساعَةً مِنَ النَّهارِ يَتَعارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ وَ ما كانُوا مُهْتَدينَ (۴۵)

وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهيدٌ عَلى ما يَفْعَلُونَ (۴۶)

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِىَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۴۷)

وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ (۴۸)

قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسی ضَرًّا وَ لا نَفْعاً إِلاَّ ما شاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹)

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتاً أَوْ نَهاراً ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰)

أَ ثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱)

ثُمَّ قيلَ لِلَّذينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاَّ بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲)

وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَ رَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزينَ (۵۳)

وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ما فِی الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذابَ وَ قُضِیَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۵۴)

أَلا إِنَّ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَلا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۵۵)

هُوَ يُحْيی وَ يُميتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶)

يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ

مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ (۵۷)

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۵۸)

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالاً قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (۵۹)

وَ ما ظَنُّ الَّذينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَشْكُرُونَ (۶۰)

وَ ما تَكُونُ في شَأْنٍ وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاَّ كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفيضُونَ فيهِ وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْبَرَ إِلاَّ في كِتابٍ مُبينٍ (۶۱)

و بیشتر آنها، جز از گمان (و پندارهای بی اساس)، پیروی نمی کنند؛ (در حالی که) گمان، هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی سازد (و به حق نمی رساند)! به یقین، خداوند از آنچه انجام می دهند، آگاه است! (۳۶) شایسته نبود (و امکان نداشت) که این قرآن، بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود؛ ولی تصدیقی است برای آنچه پیش از آن است (از کتب آسمانی) و شرح و تفصیلی بر آنها است؛ شکی در آن نیست و از طرف پروردگار جهانیان است (۳۷) آیا آنها می گویند: «او قرآن را بدروغ به خدا نسبت داده است» ؟! بگو: «اگر راست می گویید، یک سوره همانند آن بیاورید؛ و غیر از خدا، هر کس را می توانید (به یاری) طلبید!» (۳۸) (ولی آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند؛) بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است! پیشینیان آنها نیز همین گونه تکذیب کردند؛ پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود! (۳۹) بعضی از آنها، به آن ایمان می آورند؛ و بعضی ایمان نمی آورند؛ و پروردگارت به مفسدان آگاهتر است (و آنها را بهتر می شناسد)! (۴۰) و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: «عمل من برای من و عمل شما برای شماست! شما از آنچه من انجام می دهم بیزارید و من (نیز) از آنچه شماانجام می دهید بیزارم!» (۴۱) گروهی از آنان، بسوی تو گوش فرامی دهند (؛اما گویی هیچ نمی شنوند و کرند)! آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی، هر چند نفهمند؟! (۴۲) و گروهی از آنان، به سوی تو می نگرند (اما گویی هیچ نمی بینند)! آیا تو می توانی نابینایان را هدایت کنی، هر چند نبینند؟! (۴۳) خداوند هیچ به مردم ستم نمی کند؛ ولی این مردمند که به خویشتن ستم می کند! (۴۴) (به یاد آور) روزی را که (خداوند) آنها را جمع (و محشور) می سازد؛ آنچنان که (احساس می کنند) گویی جز ساعتی از روز، (در دنیا) توقف نکردند؛ به آن مقدار که یکدیگر را (ببینند و) بشناسند! مسلما آنها که لقای خداوند (و روز رستاخیز) را تکذیب کردند، زیان بردند و هدایت نیافتند! (۴۵) اگر ما، پاره ای از مجازاتهایی را که به آنها وعده داده ایم، (در حال حیات تو (به تو نشان دهیم و یا) پیش از آنکه گرفتار عذاب شوند،) تو را از دنیا ببریم، در هر حال، بازگشتشان به سوی ماست؛ سپس خداوند بر آنچه آنها انجام می دادند گواه است! (۴۶) برای هر امتی، رسولی است؛ هنگامی که رسولشان به سوی آنان بیاید، بعدالت در میان آنها داوری می شود؛ و ستمی به آنها نخواهد شد! (۴۷) و می گویند: «اگر راست می گوئی، این وعده (مجازات) کی خواهد بود؟» (۴۸) بگو: «من (حتی) برای خودم زیان و سودی را مالک نیستم، (تا چه رسد برای شما!) مگر آنچه خدا بخواهد. (این مقدار می دانم که) برای هر قوم و ملتی، سرآمدی است؛ هنگامی که اجل آنها فرا رسد، (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود،) نه ساعتی تأخیر می کنند و نه پیشی می گیرند! (۴۹) بگو: «اگر مجازات او، شب هنگام یا در روز به سراغ شما آید (، آیا می توانید آن را از خود دفع کنید؟!)» پس مجرمان برای چه عجله می کنند؟! (۵۰) یا اینکه آنگاه که واقع شد، به آن ایمان

می آورید! (به شما گفته می شود:) حالا؟! در حالی که قبلا برای آن عجله می کردید! (ولی اکنون چه سود!) (۵۱) سپس به کسانی که ستم کردند گفته می شود: عذاب ابدی را بچشید! آیا جز به آنچه انجام می دادید کیفر داده می شوید؟!» (۵۲) از تو می پرسند: «آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است؟» بگو: «آری، به پروردگارم سوگند، قطعاً حق است؛ و شما نمی توانید

از آن جلوگیری کنید!» (۵۳) و هر کس که ستم کرده، اگر تمامی آنچه روی زمین است در اختیار داشته باشد، (همه را از هول عذاب،) برای نجات خویش می دهد! و هنگامی که عذاب را ببینند (پشیمان می شوند؛ اما) پشیمانی خود را کتمان می کنند (، مبادا رسواتر شوند)! و در میان آنها، به عدالت داوری می شود؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد! (۵۴) آگاه باشید آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست! آگاه باشید وعده خدا حق است، ولی بیشتر آنها نمی دانند! (۵۵) اوست که زنده می کند و می میراند و به سوی او بازگردانده می شوید! (۵۶) ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی برای آنچه در سینه هاست؛ (درمانی برای دلهای شما؛) و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان! (۵۷) بگو: «به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوند؛ که این، از تمام آنچه گردآوری کرده اند، بهتر است!» (۵۸) بگو: «آیا روزیهایی را که خداوند بر شما نازل کرده دیده اید، که بعضی از آن را حلال و بعضی را حرام نموده اید؟!» بگو: «آیا خداوند به شما اجازه داده، یا بر خدا افترا می بندید (و از پیش خود، حلال و حرام می کنید؟!)» (۵۹) آنها که بر خدا افترا می بندند، درباره (مجازات) روز رستاخیز، چه می اندیشند؟! خداوند نسبت به همه مردم فضل (و بخشش) دارد، اما اکثر آنها سپاسگزاری نمی کنند! (۶۰) در هیچ حال (و اندیشه ای) نیستی و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی کنی و هیچ عملی را انجام نمی دهید، مگر اینکه ما گواه بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن می شوید! و هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمی ماند؛ حتی به اندازه سنگینی ذره ای و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه (همه آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است! (۶۱)

أَلاَ إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) الَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۴) آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند (۶۲) همانان که ایمان آورده و پرهیزکاری ورزیده اند (۶۳) در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است وعده های خدا را تبدیلی نیست این همان کامیابی بزرگ است (۶۴)

در تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۶۳، از کافی، از امام صادق (ع): وقتی شخصی نفسش روی سینه اش افتد، رسول خدا (ص) را می بیند که به او بشارت می دهد، بعد حضرت علی (ع) را می بیند که به او می گوید: من همان علی بن ابیطالبم که دوستش داشتی همان که امروز به سود تو هستم. و هر کس چنین چیزی ببیند برای همیشه می میرد و آن را بزرگ می شمارد. (به دنیا بر نمی گردد).

در تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۶۴، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

رسالت و نبوت بعد از من قطع شده و بعد از من به هیچ وجه رسولی نخواهد آمد مگر مبشرات (و آن) رؤیای شخص مسلم است و جزیی از نبوت است. هر مسلمانی که راستگوتر باشد رؤیای او نیز صادق تر است. رؤیای مسلم یکی از ۴۶ جزء نبوت است. رؤیا سه قسم است،

رؤیای صالحه که بشارت است از طرف خدا، رؤیایی که ناشی از حالت اندوه است و رؤیایی که از حدیث نفس حاصل می شود. وقتی خواب ناپسندی دیدید آن را به مردم نگویید.

☼ نکته:

از آنجایی که مدت نبوت پیامبر (ص) ۲۳ سال (۱۳ سال پیش از هجرت و ۱۰ سال بعد از آن) بود و از طرفی هم براساس روایات ۶ ماه اول از طریق رؤیای صالحه به پیامبر (ص) وحی می شد تا قرآن نازل شد و چون نسبت بین ۶ ماه و ۲۳ سال نسبت یک به ۴۶ می باشد. بنابراین معنای عبارت «۴۶ جزء نبوت» از روایت فوق مشهود می شود.

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۹۱، م۷۵، از امام صادق (ع):

هر گاه مؤمن خوابی هولناک ببیند یا تنش خواری کشد، گناهش می ریزد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۴۹، از امام صادق (ع): چون گناه بنده مؤمن زیاد شود و جبران آن نکند خداوند او را به غم و اندوه در دنیا گرفتار سازد تا کفاره آن شود و گرنه بیمارش کند تا کفاره آن گناهان شود و اگر باز هم چاره ساز نشد هنگام مرگ بر او سخت گیرد تا کفاره گناهش شود و اگر باز هم گناه داشته باشد در قبر عذابش کند تا هنگام دیدن پروردگار گناهی نداشته باشد.

وَ لا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّهَ لِلَّهِ جَمیعاً هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ (۶۵)

أَلا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ ما یَتَّبِعُ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَکاءَ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ یَخْرُصُونَ (۶۶)

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فیهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ (۶۷)

قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ هُوَ الْغَنِیُّ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَکُمْ مِنْ سُلْطانٍ بِهذا أَ تَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۶۸)

قُلْ إِنَّ الَّذینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ لا یُفْلِحُونَ (۶۹)

مَتاعٌ فِی الدُّنْیا ثُمَّ إِلَیْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذیقُهُمُ الْعَذابَ الشَّدیدَ بِما کانُوا یَکْفُرُونَ (۷۰)

وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ إِنْ کانَ کَبُرَ عَلَیْکُمْ مَقامی وَ تَذْکیری بِآیاتِ اللَّهِ فَعَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَکُمْ ثُمَّ لا یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّهً ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَ لا تُنْظِرُونِ (۷۱)

فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلَی اللَّهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمینَ (۷۲)

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْكِ وَ جَعَلْناهُمْ خَلائِفَ وَ أَغْرَقْنَا الَّذینَ كَذَّبُوا بِآیاتِنا فَانْظُرْ كَیْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُنْذَرینَ (۷۳)

ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلاً إِلی قَوْمِهِمْ فَجاؤُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما كانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذلِكَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِ الْمُعْتَدینَ (۷۴)

ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسی وَ هارُونَ إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ بِآیاتِنا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمینَ (۷۵)

فَلَمَّا جاءَهُمُ

الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا إِنَّ هذا لَسِحْرٌ مُبِينٌ (۷۶)

قالَ مُوسى أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جاءَكُمْ أَ سِحْرٌ هذا وَ لا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (۷۷)

قالُوا أَ جِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمَّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِياءُ فِي الْأَرْضِ وَ ما نَحْنُ لَكُما بِمُؤْمِنِينَ (۷۸)

وَ قالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ ساحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹)

فَلَمَّا جاءَ السَّحَرَةُ قالَ لَهُمْ مُوسى أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۸۰)

فَلَمَّا أَلْقَوْا قالَ مُوسى ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (۸۱)

وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸۲)

فَما آمَنَ لِمُوسى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (۸۳)

وَ قالَ مُوسى يا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (۸۴)

فَقالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۸۵)

وَ نَجِّنا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكافِرِينَ (۸۶)

وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۸۷)

وَ قالَ مُوسى رَبَّنا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوالاً فِي الْحَياةِ الدُّنْيا رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلى أَمْوالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلى قُلُوبِهِمْ فَلا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِيمَ (۸۸)

قالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما فَاسْتَقِيما وَ لا تَتَّبِعانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ (۸۹)

وَ جاوَزْنا بِبَنِي إِسْرائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْياً وَ عَدْواً حَتَّى إِذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۰)

آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱)

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ (۹۲)

وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنِي إِسْرائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما

كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ (٩٣)

فَإِنْ كُنْتَ فى شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرينَ (٩۴)

وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخاسِرينَ (٩۵)

إِنَّ الَّذينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ (٩۶)

وَ لَوْ جاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَليمَ (٩٧)

سخن آنها تو را غمگین نسازد! تمام عزت (و قدرت)، از آن خداست؛ و او شنوا و داناست! (۶۵) آگاه باشید تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از آن خدا می باشند! و آنها که غیر خدا را همتای او می خوانند، (از منطق و دلیلی) پیروی نمی کنند؛ آنها فقط از پندار بی اساس پیروی می کنند؛ و آنها فقط دروغ می گویند! (۶۶) او کسی است که شب را برای شما آفرید، تا در آن آرامش بیابید؛ و روز را روشنی بخش (تا به تلاش زندگی پردازید) در اینها نشانه هایی است برای کسانی که گوش شنوا دارند! (۶۷) گفتند: «خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است» ! (از هر عیب و نقص و احتیاجی) منزه است! او بی نیاز است! از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است! شما هیچ گونه دلیلی بر این ادعا ندارید! آیا به خدا نسبتی می دهید که نمی دانید؟! (۶۸) بگو: «آنها که به خدا دروغ می بندند، (هرگز) رستگار نمی شوند! (۶۹) بهره ای (ناچیز) از دنیا دارند؛ سپس بازگشتشان بسوی ماست؛ و بعد، به آنها مجازات شدید به سزای کفرشان می چشانیم! (۷۰) سرگذشت نوح را بر آنها بخوان! در آن هنگام که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر تذکرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است، (هر کار از دستتان ساخته است بکنید)

من بر خـدا توکل کرده ام! فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید؛ سپس هیچ چیز بر شـما پوشیده نماند؛ (تمام جوانب کارتان را بنگرید؛) سپس به حیات من پایان دهید و (لحظه ای) مهلتم ندهید! (اما توانایی ندارید!) (۷۱) و اگر از قبول دعوتم روی بگردانید، (کار نادرستی کرده اید؛ چه اینکه) من از شما مزدی نمی خواهم؛ مزد من، تنها بر خداست! و من مأمورم که از مسلمین [= تسلیم شدگان در برابر فرمان خدا] باشم! (۷۲) اما آنها او را تکذیب کردند! و ما، او و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات دادیم؛ و آنان را جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم؛ و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم! پس ببین عاقبت کار کسانی که انـذار شدند (و به انذار الهی اهمیت ندادند)، چگونه بود! (۷۳) سپس بعد از نوح، رسولانی به سوی قومشـان فرسـتادیم؛ آنـان دلایـل روشن برایشـان آوردنـد؛ اما آنها، به چیزی که پیش از آن تکـذیب کرده بودنـد، ایمان نیاوردنـد! این چنین بر دلهـای تجاوزکـاران مهر می نهیم (تـا چیزی را درک نکننـد)! (۷۴) بعـد از آنهـا، موسـی و هارون را با آیـات خود به سوی فرعون و اطرافیـانش فرسـتادیم؛ امـا آنهـا تکبر کردنـد (و زیر بـار حق نرفتنـد؛ چرا که) آنها گروهی مجرم بودند! (۷۵) و هنگامی که حق از نزد ما بسراغ آنها آمد، گفتند: «این، سحری است آشکار !» (۷۶) موسی گفت: آیا درباره حق، هنگامی که به سوی شـما آمد، (چنین) می گویید؟! آیا این سـحر است؟! در حالی که ساحران (هرگز) رستگار (و پیروز) نمی شوند! (۷۷) گفتنـد: «آیا آمـده ای که ما را، از آنچه پـدرانمان را بر آن یافتیم، منصـرف سازی؛ و بزرگی (و ریاست) در روی زمین، از آن شـما دو تن باشـد؟! مـا (هرگز) به شـما ایمـان نمی آوریم!» (۷۸) فرعون گفت: «(بروید و) هر جـادوگر (و ساحر) دانایی را نزد من آوریـد!» (۷۹) هنگامی که ساحران (به میـدان مبارزه) آمدنـد، موسـی به آنها گفت: «آنچه (از وسایل سحر) را می توانیـد بیفکنیـد، بیفکنید!» (۸۰) هنگامی که افکندنـد، موسـی گفت: آنچه شـما آوردید، سـحر است؛ که خداوند بزودی آن را باطل می کند؛ چرا که خداوند (هرگز) عمل مفسدان را اصلاح نمی کند! (۸۱) او حق را به وعده خویش، تحقق می بخشد؛ هر چند مجرمان کراهت داشـته باشـند! (۸۲) (در آغاز) هیـچ کس به موسـی ایمان نیاورد، مگر گروهی از فرزندان قوم او؛ (آن هم) بـا ترس از فرعون و اطرافیـانش، مبـادا آنهـا را شـکنجه کننـد؛ زیرا فرعون، برتری جویی در زمین داشت؛ و از اسـرافکاران بود! (۸۳) موسـی گفت: «ای قوم من! اگر شـما به خـدا ایمـان آورده ایـد، بر او توکـل کنیـد اگر تسـلیم فرمـان او هستید!» (۸۴) گفتند: «تنها بر خدا توکل داریم؛ پروردگارا! ما را مورد شـکنجه گروه ستمگر قرار مده! (۸۵) و ما را با رحمتت از (دست) قوم کـافر رهایی بخش! (۸۶) و به موسـی و برادرش وحی کردیم که: «برای قوم خود، خانه هایی در سـرزمین مصر انتخاب کنید؛ و خانه هایتان را مقابل یکدیگر (و متمرکز) قرار دهید! و نماز را برپا دارید! و به مؤمنان بشارت ده (که سـرانجام پیروز می شوند!)» (۸۷) موسـی گفت: «پروردگارا! تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای، پروردگـارا! در نـتیجه (بنـدگانت را) از راه تـو گمراه می سازنـد! پروردگـارا! اموالشـان را نـابود کـن! و (بجرم گناهانشـان،) دلهایشان را سـخت و سـنگین ساز، به گونه ای که ایمان نیاورنـد تا عذاب دردناک را ببینند!» (۸۸) فرمود: «دعای شما پذیرفته شد! اسـتقامت به خرج دهید؛ و از راه (و رسم) کسانی که نمی دانند، تبعیت نکنید!» (۸۹) (سرانجام) بنی اسرائیل را از دریا [= رود عظیم نیـل] عبـور دادیم؛ و فرعـون و لشـکرش از سر ظلم و تجاوز، به دنبـال آنهـا رفتنـد؛ هنگـامی که غرقـاب دامن او را گرفت، گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسـی که بنی اسـرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد؛ و من از مسلمین هستم!» (۹۰) (اما به او خطاب شد:) الآن؟!! در حالی که قبلا عصـیان کردی و از مفسدان بودی! (۹۱) ولی امروز، بدنت را (از آب) نجات می دهیم، تا عبرتی برای آینـدگان باشـی! و بسـیاری از مردم، از آیات ما غافلنـد! (۹۲) بنی اسـرائیل را در جایگاه صـدق (و راستی) منزل دادیم؛ و از روزیهـای پـاکیزه به آنهـا عطـا کردیم؛ (امـا آنهـا به نزاع و اختلاف برخاسـتند!) و اختلاف نکردنـد، مگر بعـد از آنکه علم و آگاهی به سـراغشان آمـد! پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می کردند، میان آنها

داوری می کند! (۹۳) و اگر در آنچه بر تو

ص :۶۹۶

نـازل کرده ایـم تردیـدی داری، از کسـانی کـه پیش از تـو کتـاب آسـمانی را می خواندنـد بـپرس، بـه یقیـن، «حق» از طرف پروردگـارت به تو رسیده است؛ بنابر این، هرگز از تردیدکننـدگان مباش! [مسـلماً او تردیـدی نـداشت! این درسـی برای مردم بود!] (۹۴) و از آنهـا مبـاش که آیـات خـدا را تکـذیب کردنـد، که از زیانکـاران خـواهی بود! (۹۵) (و بـدان) آنهـا که فرمان پروردگار تو بر آنان تحقق یافته، (و بجرم اعمالشان، توفیق هدایت را از آنها گرفته هرگز) ایمان نمی آورند (۹۶) هر چند تمام آیـات (و نشـانه های الهی) به آنان برسـد، تا زمانی که عـذاب دردناک را ببیننـد! (زیرا تاریکی گناه، قلبهایشان را فرا گرفته و راهی به روشنایی ندارند!) (۹۷)

فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ آمَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الخِزْيِ فِي الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ **(۹۸)** مردم هیـچ شـهر و قریه ای، ایمانشـان مفیـد و سـود منـد نبود مگر قوم یونس که وقـتی [در آخرین لحظه] ایمـان آوردند عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم (۹۸)

داستان حضرت یونس بن متی (ع) (از جامع، ج ۳، ص ۲۸۰ – ۲۹۰): او از پیغمبران بنی اسـرائیل و فرزند الیاس پیغمبر معروف به متی است. ۴۷۲۸ سال بعـد از هبوط آدم متولـد شد. در۳۰ سـالگی بر اهـل نینوا مبعوث شـد. او کم صبر و بی حوصله بود. قومش ۱۰۰ هزار نفر بودند.

۳۰ سال قومش را دعوت کرد. تنها دو نفر مؤمن شدند:

۱ – روبیل: مردی حکیم و از خاندان نبوت و صاحب اغنام و احشام بود.

۲ – تنوخا: مردی هیزم شکن و زاهـد و عابـد بود. عابـد از یونس می خواست که طلب عـذاب کنـد و عالم (روبیل) می گفت صبر کن. یونس به توصیه ی تنوخـا نفرین کرد و خداونـد فرمود اجـابت نمودم و در موعـد معین (روز چهارشـنبه نیمه شوال) طلوع آفتاب عذاب نازل خواهد شد. عابد و یونس از میان قوم خارج شدند ولی عالم به نصیحت قوم ادامه داد تا شروع به توبه کردنـد و عذاب رفع شد. یونس غضـبناک شده، سوار کشتی شد، وقتی مقداری در دریا پیش رفت به امر خدای سـبحان ماهی بزرگی راه کشتی را گرفت و ساکنین کشتی قرعه انداختند و به نام یونس افتاد و او را به دریا انداختند و ماهی او را بلعید. بعد از هفت روز که در شکم ماهی بود خداوند توبه اش را پذیرفت و در بیابانی در کنار دریا افتاد. خداوند درخت کدویی رویاند و یونس در زیر سایه آن بماند و هفت روز هم در آن بیابان مشـغول گریه و مناجات بود. خداوند کرمی را مأمور کرد تا ریشه درخت کـدو را بعـد از هفت روز خورد و درخت کـدو خشک شـد و افتاد و یونس (ع) ناراحت و محزون شـد. خطاب رسـید برای درختی که نه آن را کاشته و نه زحمتی کشیدی این قدر

ص :۶۹۷

ناراحتی؟ ولی برای صد هزار نفر طلب عذاب کردی؟ اینک تمام آن مردم پرهیزکار شده اند به سوی آنها برگرد. وی هفت روز دیگر سیر کرد تا به نینوا رسید. در خارج شهر چوپانی را دید و گفت من یونسم ولی او نپذیرفت و به امر خدا گوسفندی به صدا درآمد و گفت او یونس است چوپان هم با گوسفند به شهر رفت و مردم با شنیدن صدای گوسفند باور کرده به سویش شتافتند.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۲۸۸، در ذیل آیه۹۸، از امام باقر (ع):

یونس (ع) ۴ هفته از میان قومش غایب و پنهان شد: هفت روز طی مسافت کرد تا به دریا رسید. هفت روز در شکم ماهی بود. هفت روز در بیابان در زیر درخت کدو توقف نمود و هفت روز دیگر سیر کرد تا به زمین نینوا رسید. مجموع آنها ۲۸ روز است.

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۶۷، چ۲، از امیرالمؤمنین (ع):

خداوند متعال عموم را به واسطه گناهِ خصوصی از مردم عذاب نمی کند مشروط به این که گناه کنندگان پنهانی و بدون اطلاعِ عموم مبادرت به عصیان نمایند ولی اگر علنی و در حضور عموم مرتکب نافرمانی خدا شوند و عامه مردم نیز از اعمال ایشان متأثر نشده و آنها را از گناه باز ندارند البته هر دو گروه مستحق عقوبتِ خداوند متعال می شوند.

از همان منبع، از امام رضا (ع): هر گاه بندگان مرتکب گناهانِ ناشناخته ای شوند، حق تعالی آنها را به بلاهای شناخته شده ای مبتلا کند.

از همان منبع، از امام صادق (ع):

اگر مردم زیارت بیت (الله) را ترک می کردند قطعاً عذاب بر ایشان نازل می شد.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۶۵، چ۲، از امیرالمؤمنین (ع)، از رسول خدا (ص): خداوند جل جلاله هنگامی که ببیند اهل قریه ای در معاصی زیاده روی می کنند، حال آن که در بین آنها سه نفر از اهل ایمان می باشند آنان را خوانده و می فرماید: «ای اهل عصیان اگر میان شما مؤمنینی که مشتاق جلال من هستند و با نمازشان زمین و مساجد مرا آباد نموده و در سحرها از خوف من استغفار و طلب آمرزش می کنند نبودند عذابم را بر شما فرو می فرستادم و باکی هم نداشتم».

ص :۶۹۸

☼ نکته:

به استناد روایت فوق در زمانِ وقوعِ عذابِ آخرالزمان همه کافرند و مؤمنی نیست.

در کتاب امالی شیخ صدوق، ص ۱۰۴۹، م۹۶، از حضرت رسول (ص):

جبرئیـل (ع) بر آدم (ع) نـازل شـد و گفت: ای آدم! مأمورم که تو را میانِ سه چیز مخیّر کنم که یکی از آنها را انتخاب کنی و دو تای دیگر را ترک نمایی:

۱ - عقل ۲ - حیا ۳ - دین. آدم (ع)، عقل را انتخاب کرد. پس جبرئیل (ع) به حیا و دین گفت: برگردیـد و او را فرو گذارید. گفتند: ما امر شده ایم به همراهِ عقل باشیم، هر کجا که باشد. جبرئیل گفت: شأن شماست و عروج کرد.

در کافی، ج ۳، ص ۱۶۶، ح۱، از امام صادق (ع): کسی که حیا ندارد، دین ندارد.

وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنینَ (۹۹)

و اگر پروردگـار تو می خواست، تمـام کسـانی که روی زمین هسـتند، همگی به (اجبار) ایمان می آوردنـد؛ آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟! (ایمان اجباری چه سودی دارد؟!) (۹۹)

توجه: بحث تفسیری آیه فوق در ذیل آیه شریفه «آیه الکرسی» (بقره ۲۵۵) آمده است.

وَمَا کَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللّهِ وَیَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لَا یَعْقِلُونَ (۱۰۰)

و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد و [خدا] بر کسانی که نمی اندیشند پلیدی را قرار می دهد (۱۰۰)

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۲۹۵، در ذیل آیه ۱۰۰، از امام صادق (ع):

با مردم در امر دین جـدل نکنید زیرا خصومت دلهای شـما را بیمار می نماید. خداوند به پیامبرش فرمود: ای حبیب من! تو نمی توانی هر که را دوست بـداری و بخواهی هـدایت کنی، خـدا هر که را خواسـته باشـد هدایت و رهبری می نماید. اگر خداوند بخواهد بنده ای داخل امری شود، چنان به سرعت داخل آن امر می شود که از پرواز پرنده به آشیانه خود سریعتر است.

در امالی شیخ صدوق، ص ۳۱۷، م۳۶، از امام حسین (ع):

هر کس در برابر خشم مردم، رضـایت خـدایتعالی را طلب کنـد، خـدایتعالی امورش را کفایت کنـد. و هر کس در برابر خشـم خداوند، رضایت مردم را طلب کند، خداوند او را به مردم واگذارد.

قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما تُغْنِی الْآیاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ (۱۰۱)

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلاَّ

مِثْلَ أَيَّامِ الَّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرينَ (۱۰۲)

ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنا وَ الَّذينَ آمَنُوا كَذلِكَ حَقًّا عَلَيْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنينَ (۱۰۳)

قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فی شَكٍّ مِنْ دينی فَلا أَعْبُدُ الَّذينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذی يَتَوَفَّاكُمْ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ (۱۰۴)

وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكينَ (۱۰۵)

وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكَ وَ لا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذاً مِنَ الظَّالِمينَ (۱۰۶)

وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ (۱۰۷)

قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدی فَإِنَّما يَهْتَدی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكيلٍ (۱۰۸)

وَ اتَّبِعْ ما يُوحی إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتَّی يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمينَ (۱۰۹)

بگو: «نگاه کنید چه چیز (از آیات خدا و نشانه های توحیدش) در آسمانها و زمین است!» اما این آیات و انذارها به حال کسانی که (به خاطر لجاجت) ایمان نمی آورند مفید نخواهد بود! (۱۰۱) آیا آنها (چیزی) جز همانند روزهای پیشینیان (و بلاها و مجازاتهایشان) را انتظار می کشند؟! بگو: «شما انتظار بکشید، من نیز با شما انتظار می کشم!» (۱۰۲) سپس (هنگام نزول بلاـ و مجازات،) فرستادگان خود و کسانی را که (به آنان) ایمان می آورند، نجات می دهیم و همین گونه، بر ما حق است که مؤمنان (به تو) را (نیز) رهایی بخشیم! (۱۰۳) بگو: ای مردم! اگر در عقیده من شک دارید، من آنهایی را که جز خدا می پرستید، نمی پرستم! تنها خداوندی را پرستش می کنم که شما را می میراند! و من مأمورم که از مؤمنان باشم! (۱۰۴) و (به من دستور داده شده که:) روی خود را به آیینی متوجه ساز که از هر گونه شرک، خالی است؛ و از مشرکان مباش! (۱۰۵) و جز خدا، چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی، مخوان! که اگر چنین کنی، از ستمکاران خواهی بود! (۱۰۶) و اگر خداوند، (برای امتحان یا کیفر گناه،) زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نمی سازد؛ و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد! آن را به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند؛ و او غفور و رحیم است! (۱۰۷) بگو: «ای مردم! حق از طرف پروردگارتان به سراغ شما آمده؛ هر کس (در پرتو آن) هدایت یابد، برای خود هدایت شده؛ و هر کس گمراه گردد، به زیان خود گمراه می گردد؛ و من مأمور (به اجبار) شما نیستم!» (۱۰۸) و از آنچه بر تو وحی می شود پیروی کن و شکیبا باش (و استقامت نما)، تا خداوند فرمان (پیروزی) را صادر کند؛ و او بهترین حاکمان است! (۱۰۹)

خلاصه آیات سوره یونس:

خدا آسمانها و زمین را در۶ روز آفرید (۳) بازگشت همه به سوی اوست (۴) گردش ماه را مقرر داشت تا حساب سال و روز

را بدانید (۵) تحیت بهشتیان به هم سلام است (۱۰) و آخرین سخنان آنها الحمد لله رب العالمین است (۱۱) اگر خدا در دعای شر مردم مثل کارهای خیر تعجیل می کرد همه هلاک می شدند (۱۲) چون انسان به رنجی افتد فوراً به دعا برآید و چون رفع شد غفلت می کند (۱۳) منکرین به رسول ما می گویند قرآنی غیر از این بیاور (۱۶) ستمکارتر از آن که به خدا افترا بندد کیست (۱۸) امت واحد (۲۰) منکرین گویند چرا آیه ای نازل نمی شود (۲۱) صورتهای منکران مانند شب تار سیاه می شود (۲۸) آیا آن بزرگواری که خلق را هدایت می کند سزاوار تر به پیروی است یا آنکه هدایت نمی شود (۳۶) تحدی یک سوره (۳۹) خداوند به هیچ کس ستم نمی کند بلکه خود آنها ستم می کنند (۴۵) فقط چند ساعتی از روز در دنیا درنگ کرده اند (۴۶) برای هر امتی رسولی است (۴۸) برای هر امتی اجل معینی است (۵۰) قرآنی که تمام آن پند و اندرز و شفای دلهای شماست و برای مؤمنین مایه رحمت و هدایت است (۵۸) ما شاهد و ناظریم (۶۲) کسانی که نسبت دروغ به خدا می دهند رستگار نخواهند شد (۷۰) نوح (ع) (۷۴) موسی و هارون (ع) (۹۱) امروز بدنت را (ای فرعون) برای عبرت به ساحل نجات رساندیم (۹۲) قوم یونس (ع) (۹۸) اگر خدا بخواهد تمام مردم زمین ایمان می آورند (۹۹) هیچ کس بی اذن خدا نمی تواند ایمان آورد. خدا پلیدی را بر مردم نادان مقرر داشته است (۱۰۰) به چشم عقل توجه کنید (۱۰۱) رو به سوی دین حنیف اسلام آور (۱۰۵) جز خدای یکتا کسی را خدا مخوان (۱۰۶) اگر خدا ضرری خواهد کسی نتواند رفع کند و اگر خیری خواهد کسی نتواند رد کند (۱۰۷) هر کس هدایت پذیرد به نفعش است (۱۰۸) از آنچه به تو وحی می شود پیروی کن (۱۰۹)

جلد ۲

۱۱ سوره هود

۱۱ – سوره هود.

مکی است و ۱۲۳ آیه دارد.

خلاصه مطالب: پرستش خدا – بازگشت به سوی او – وعده ثواب و رستگاری به مؤمنین – هشدار از عذاب الهی – اشاره به حشر و معاد – شرح حال منافقین و ریاکاران – داستان انبیاء و امتهای آنها – هلاک کفار و امم پیشین - عظمت خدا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱)

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِی لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ (۲)

وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذی فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّی أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳)

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ (۴)

أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيابَهُمْ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۵)

وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُها وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها كُلٌّ فی كِتابٍ مُبِينٍ (۶)

الر، این کتابی است که آیاتش استحکام یافته؛ سپس تشریح شده و از نزد خداوند حکیم و آگاه (نازل گردیده) است! (۱) (دعوت من این است) که: جز «الله» را نپرستید! من از سوی او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده ام! (۲) و اینکه: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید؛ سپس بسوی او بازگردید؛ تا شما را تا مدت معینی، (از مواهب زندگی این جهان،) به خوبی بهره مند سازد؛ و به هر صاحب فضیلتی، به مقدار فضیلتش ببخشد! و اگر (از این فرمان) روی گردان شوید، من بر شما از عذاب روز بزرگی بیمناکم! (۳) (بدانید) بازگشت شما بسوی «الله» است و او بر هر چیز تواناست! (۴) آگاه باشید، آنها (سرها را به هم نزدیک ساخته، و) سینه هاشان را در کنار هم قرارمی دهند، تا خود (و سخنان خویش) را از او [= پیامبر] پنهان دارند! آگاه باشید، آنگاه که آنها لباسهایشان را به خود می پیچند و خویش را در آن پنهان می کنند، (خداوند) می داند آنچه را پنهان می کنند و آنچه را آشکار می سازند؛ چرا که او، از اسرار درون سینه ها، آگاه است! (۵) هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند؛ همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است! [= در لوح محفوظ] (۶)

وَهُوَ الَّذِی خَلَق السَّمَـاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّکُمْ مَّبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ إِنْ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِینٌ (۷) و او کسی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید و اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد قطعاً کسانی که کافر شده اند خواهند گفت این جز سحری آشکار

نیست (۷)

☼ نکته:

خدایتعالی در جای دیگر می فرماید: «أَلَمْ تَرَوْا كَيفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا» = «آیا ندیده اید که چگونه خدا هفت آسمان را مطابق هم آفرید» (۱).

و می فرماید: «أَوَلَمْ يرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا ... » = «مگر کافران ندیدند که آسمانها و زمین از هم باز بودند و ما آنها را پیوستیم و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم» (۲).

و می فرماید: «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِي دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعًا أَوْ ... » = «آنگاه بر آسمان استیلا یافت در حالی که آسمان دود بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید و گفتند خواهان، آمدیم. آنگاه در دو روز آنها را هفت آسمان ساخت و در هر آسمان امر خاص آن را وحی کرد» (۳).

و می فرماید: «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يوْمَينِ ... - ... وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيامٍ» = «خدا زمین را در مدت دو روز آفرید- و روزیهای زمین را در چهار روز مقدر ساخت» (۴).

و می فرماید: «سبع سماوات طباقا» = «هفت آسمانِ روی هم» (۵).

آنچه از آیات فوق به دست می آید به این شرح است (نظر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۴۰ تا ۲۴۳):

۱-منظور از یوم حتماً روز در ظرف و موقعیت زمین نیست.

۲-خلقت آسمانها در دو روز پایان یافت. (دو برهه زمانی)

۳ - خلقت آسمانها و زمین مسبوق به یک ماده متشابه متراکم و گرد هم آمده ای بوده که خدا اجزاء آن را از هم جدا کرده و در دو برهه زمانی یعنی دو نوبت به صورت زمین در آورده و آسمان نیز به صورت دود (یا بخار) بوده و خدا آن را از هم باز کرده و در دو برهه زمانی به صورت هفت آسمان در آورده است و از ۶ دوره، ۲ دوره دیگر برای کارهای دیگر می ماند.

۴ - موجودات زنده همگی از آب به وجود آمده اند: «و کان عرشه علی الماء» عرش خدا روزی که آسمانها و زمین را آفرید بر آب بود. تعبیر عرش خدا روی آب آن است که، ملک خدا بر آب که ماده حیات است قرار گرفته بود. چون عرش ملک مظهر سلطنت اوست.

☼ نکته:

خدایتعالی در هفت آیه ی شریفه به «سته ایام» (خلقت آسمانها و زمین در ۶ یوم) اشاره فرموده است: (حدید۴)-(ق ۳۸)-(اعراف ۵۴)-(یونس۳)-(هود ۷)-(فرقان۵۹)-(سجده ۴).

۱- نوح۱۶
۲- انبياء ۳۰
۳- فصلت ۱۱
۴- فصلت ۹و ۱۰
۵- ملک۳

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۸۷، باب۱۱، از امام رضا (ع):

حق تعالی، عرش و ملائکه و آب را قبل از آسمان و زمین خلق فرمود. و آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و قادر بود بر این که به قدر یک چشم بر هم زدنی آسمانها و زمین را خلق کند لکن در شش روز آفرید تا بر ملائکه ظاهر کند آن چه را خلق می کند.

در تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۵، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

وقتی روز قیامت شود امت من سه فرقه باشند:

۱ - یک دسته از روی خلوص عبادت خدا کرده اند.

۲ - از روی ریاء عبادت کرده اند.

۳ - برای رسیدن به دنیا عبادت کرده اند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۹، ص ۲۴۵، ح۱، از حضرت علی (ع):

به راستی که گروهی خدای سبحان را از روی میل و طمع اطاعت کردند پس این عبادتِ بازرگانان است و گروهی از روی ترس او را پرستیدند و این عبادتِ بندگان است و گروهی او را فقط برای شکرش پرستش کردند پس این عبادت جوانمردان و آزادگان است.

وَ لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ ما يَحْبِسُهُ أَلا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۸)

وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْناها مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ (۹)

وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (۱۰)

إِلَّا الَّذينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبيرٌ (۱۱)

و اگر مجازات را تا زمان محدودی از آنها به تأخیر اندازیم، (از روی استهزا می گویند: «چه چیز مانع آن شده است؟!» آگاه باشید، آن روز که (عذاب) به سراغشان آید، از آنها بازگردانده نخواهد شد؛ (و هیچ قدرتی مانع آن نخواهد بود؛) و آنچه را مسخره می کردند، دامانشان را می گیرد! (۸) و اگر از جانب خویش، نعمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود! (۹) و اگر بعد از شدت و رنجی که به او رسیده، نعمتهایی به او بچشانیم، می گوید: «مشکلات از من برطرف شد و دیگر باز نخواهد گشت!» و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می شود (۱۰) مگر آنها که (در سایه ایمان راستین) صبر و استقامت ورزیدند و کارهای شایسته انجام دادند؛ که برای آنها، آمرزش و اجر بزرگی است! (۱۱)

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحىٰ إِلَيْكَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُواْ لَوْلاَ اُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ وَكِيلٌ (١٢)

و مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می شود ترک گویی و سینه ات بدان تنگ گردد که می گویند چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته ای با او نیامده است تو فقط هشدار دهنده ای و خدا بر هر چیزی نگهبان است (١٢)

ص :٣

☼ نکته:

این آیه شریفه آیه ای متشابه است که در ظاهر، عتابی را از جانب خدایتعالی به حضرت رسول (ص) می رساند. و متأسفانه عده ای از مفسرین با آوردن روایتی که در آن اشاره به این مطلب دارد که العیاذ بالله: «حضرت رسول (ص) ترسید که دستور خدا را در مورد ولایت حضرت علی (ع) ابلاغ کند ... » ، تهمتِ ترس را به مقام عصمت و والای آن حضرت زده اند. (پاسخ به این روایت، در ذیل آیه ۴۷ سوره توبه و آیه تبلیغ و نیز بحث پایانی کتاب آمده است).

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُواْ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُواْ مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللّهِ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ **(۱۳)** یا می گویند این [قرآن] را به دروغ ساخته است بگو اگر راست می گویید ده سوره بر ساخته شده (ساختگی) مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می توانید فرا خوانید (۱۳)

آیات تحدی قرآن ۵ آیه می باشند:

۱ – «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ» = «پس بیاورید یک سوره مثل آن» (بقره ۲۳).

۲ – «فاتوا بسوره مثله» (یونس۳۸).

۳ – «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» = «پس داستان و سخنی مثل قرآن بیاورند» (طور ۳۴).

۴ – «يأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» = «که مانند این قرآن بیاورند» (اسراء ۸۸).

۵ – «فَأْتُواْ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَياتٍ» (۱).

نکات تفسیری المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۰ تا۲۷۰:

۱ – خدای تعالی دو بار می فرماید: یک سوره مثل قرآن (بقره۲۳، یونس ۳۸)، در جایی دیگر می فرماید: ده سوره مثل قرآن (هود ۱۳)، در آیه دیگر می فرماید: کتابی مثل قرآن (۱۱۴ سوره) (اسراء۸۸) و در آیه دیگر می فرماید: حدیثی مثل قرآن (طور۳۴) بیاورید، که در هر یک از این تحدی ها قرض و منظور خاص آن مورد نظر است و هر کدام از این تحدی ها با تحدی دیگر متفاوت و غرضی را منظور دارد. در تحدی به یک سوره چون صفت اختصاصی یک سوره قرآن این است که تنها یکی از اغراض الهی را که به هدایت و دین حق وابستگی دارد با بلاغت خارق العاده ی خود بیان می کند و در حقیقت می خواهد از این وجه، کافرین را به تحدی دعوت کند. تعدادی از سوره ها نیز مثلاً ده سوره یا بیست سوره، ویژگی خاصی دارند و آن عبارت است

۱– هود ۱۳

از بیان مقاصد و اغراض گونا گون به صورت متنوع که از احتمال اتفاق دور است و اینکه چندین سوره با بلاغت و خارق العادگی خاصی و پشت سر هم چندین بار نازل شود و ارتباط بی عیب و نقصی در بین آنها بوده و در عین حال هر کدام از سُوَرْ منظور و هدفی خاص دنبال کنند و به عبارتی در عین محکم بودن، متشابه هم باشند، این دیگر یک تصادف نبوده که حتماً روی حکمت و عقل می باشد که این نیز یک نوع از تحدی است. چون احتمال اتفاق و تصادف در یک مورد خیلی بیشتر از موارد متعدد می باشد. در جای دیگر مقام تحدی به همه قرآن آمده از آن روست که همه ی اغراض الهی در قرآن جمع شده و صفت اختصاصی همه قرآن این است که هر چه مردم تا روز قیامت احتیاج دارند در بردارد. اما در آیه: «فلیاتوا بحدیث مثله» کانه تحدی عامی صورت گرفته که اعم از سه نوع تحدی گذشته است. زیرا حدیث هم شامل یک سوره و هم ده سوره و هم همه قرآن می شود و این تحدی نسبت به مطلق خصوصیت قرآنی انجام گرفته است.

۲ - اگر به دقت به آیات تحدی نظر کنیم، می بینیم که تنها در آیه (هود۱۳) صفت افترا ذکر شده است. در سایر آیات عنایت به آن است که آنان قادر بر آن نیستند مانند قرآن یا یک سوره قرآن بیاورند زیرا قرآن را غیر از خدا نمی تواند نازل کند. چون مشتمل بر جهاتی است که قدرت آدمی بدان نمی رسد و این مطلب در همه آیات به طور مطلق گفته شده است و در آیه مورد نظر تحدی به آن است که قرآن متضمن حقایقی است. و علم به این حقایق مختص به خداست و دیگران بدان راه ندارند و چنین چیزی ذاتاً افترا پذیر نیست و اگر در این باره شک دارید ده سوره که خودتان هم ادعا می کنید افتراست بیاورید.

۳ - در آیات تحدی کلمه «مثل» تکرار شده است. «بمثل هذا القرآن» ، «بحدیث مثله» «بسوره مثله» و «بعشر سوره مثله» تا این مطلب را برساند که قرآن بلیغ ترین و بهترین کلام است و کلامی بلیغ تر و بهتر از آن وجود ندارد و نیز نگویند: پس کلامی بهتر از قرآن هم وجود دارد.

۴ - بعضی از مفسرین جهت اعجاز قرآن را تنها در بلاغت و فصاحت در نظم آن می دانند در صورتی که اگر به قرآن با چشم بینا نگاه کنند تنها در این وجه خلاصه نمی شود. و تحدی

ص :5

قرآن که در آیات فوق الذکر اشاره شد در مواردی بسیار است از جمله: پیشگویی – بلاغت - فصاحت – آینده نگری – تاریخ – نظم و ... و البته دلایلی هم وجود دارد که اعجاز قرآن تنها در بلاغت و نظم نیست: الف – اگر جهت اعجاز بلاغت باشد، صحیح نیست که با آیه ای مثل: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء۸۲) احتجاج شود زیرا این آیه ظاهر است در اینکه اختلاف مطلقاً در قرآن نیست در حالی که اکثر اختلافات مربوط به معنی می شود و ضرری به بلاغت لفظی نمی رساند. ب – از آن جایی که کسی غیر از عرب آشنایی با بلاغت زبان عربی ندارد بنابراین تحدی کسانی غیر از عرب بی معنی است و آیه: «و ادعوا من استطعتم من دون الله» با عمومیتی که دارد و نیز آیه: «لئن اجتمعت الانس و الجن» معنای معقولی نخواهد داشت. ج- از آن جایی که سوره یونس قبل از سوره هود نازل شده و اگر جهت اعجاز تنها بلاغت بود این تحدیات خارج از نظم طبیعی بود زیرا صحیح نیست بلغای عرب را که منکر نزول قرآن از طرف خدا بودند ابتدا تحدی کنند که یک سوره آورند و بعداً بگویند که ده سوره ی دروغین آورند بلکه بالعکس، اول تکلیف کنند کتابی مثل قرآن بیاورند و بعداً اگر عاجز شدند، ده سوره آورند و اگر از این هم عاجز بودند یک سوره آورند.

۵ – تحدی عام است و شامل همه معارف حقیقی و حجج و دلایل و براهین روشن و درخشان و مواعظ نیکو و اخلاق کریمه و شرایع الهی و اخبار غیبی و فصاحت و بلاغت می شود. (برای توضیح بیشتر به مبحث تحدی در فصل چهارم مراجعه شود).

فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۴)

و اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند، بدانید (قرآن) تنها با علم الهی نازل شده؛ و هیچ معبودی جز او نیست! آیا با این حال، تسلیم می شوید؟ (۱۴)

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۶) کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند [جزای] کارهایشان را در آنجا به طورکامل به آنان می دهیم و به آنان در آنجا کم داده نخواهد شد (۱۵) (ولی) آنها در

آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا (برای غیر خدا) انجام دادند، بر باد می رود؛ و آنچه را عمل می کردند، باطل و بی اثر می شود! (۱۶)

نکته ای از المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷۶ و ۲۷۷: به استناد این دو آیه شریفه (۱۵و۱۶) می توان به دو مطلب اشاره کرد:

۱ - اعمال بر حسب نظام سبب و مسببی این عالم نتیجه بخش است نه بر حسب خیال آدمی، به عبارتی این طور نیست که هر چه بخواهند به دست آورند بلکه باید طبق نظام اسباب و مسببی دنیا در رسیدن به هدف خود حال چه دنیوی و چه معنوی باید سعی و کوشش هم داشته باشد و برابر سعی و تلاشش به هدفش می رسد! همچنان که می فرماید: «ما کل یتمنی المرء یدرکه»
.

۲ - کسانی که فقط دار دنیا را می خواهند همان دنیا را خواهند داشت و در آخرت نصیبی جز آتش ندارند. (همچنانکه می فرماید): «مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ» = «کسی که کشت آخرت بخواهد برای وی در کشته اش می افزاییم و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم و[لی] در آخرت او را نصیبی نیست» (شوری ۲۰). (و می فرماید): «مَّن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا» = «هر کس خواهان [دنیای] زودگذر است به زودی هر که را خواهیم [نصیبی] از آن می دهیم آنگاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد برای او مقرر می داریم» (اسراء ۱۸). (برای توضیح در خصوص پاداش عمل به سوره فرقان آیه ۲۳ مراجعه شود).

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۳۱۴، در ذیل آیه ۱۵، از تفسیر عیاشی، از امام صادق (ع):

منظور از کسانی که دنبال زندگی دنیا و زینت آن هستند اولی و دومی می باشند.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُوْلَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يُؤْمِنُونَ (۱۷) آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است و پیش از وی [نیز] کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است [دروغ می بافد] آنان [که در جستجوی حقیقت اند] به آن

می گروند و هر کس از گروه های [مخالف] به آن کفر ورزد آتش وعده گاه اوست پس در آن تردید مکن که آن حق است [و] از جانب پروردگارت [آمده است] ولی بیشتر مردم باور نمی کنند (۱۷)

بینه: در مورد اموری استعمال می شود که امور دیگری را ظاهر سازد مثل حجت (دلیل).

در تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۸: مراد از بینه بصیرت الهی است که به پیامبر (ص) داده شده نه خود قرآن. هر چند که این منافاتی با آن ندارد که خود قرآن نیز بینه ای از طرف خدا باشد.

در المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۷ - ۳۰۸، آورده، که مفسرین در معنای بینه؛ اقوالی به این شرح آورده اند:

۱ - مراد فقط مؤمنینِ اصحابِ پیغمبرند.

۲ - مراد قرآن است.

۳ - مراد عقل است.

شاهد: مراد از این شاهد پاره ای از افراد هستند که به حقانیت قرآن یقین کرده و در کار خودشان دارای بصیرت الهی هستند و با بصیرت ایمان آورده اند و شهادت می دهند که قرآن حق است و از طرف خدا نازل شده و به توحید در رسالت نیز شهادت می دهند.

از همان منبع آمده: مفسرین در معنای شاهد اقوالی دارند از جمله:

۱ - مراد قرآن است.

۲ - جبرئیل (ع) است به دلیل آیه: «لَكِنِ اللَّهُ يشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يشْهَدُونَ» = «ولی خدا به آنچه بر تو فرستاده و شهادت می دهد آن را با علم خود نازل کرد و ملائکه نیز شهادت می دهند» (نساء ۱۶۶).

۳ - شاهد فرشته ای است که پیغمبر را تأیید می کند و آن را در حافظه او قرار می دهد.

۴ - شاهد پیامبر (ص) است: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» (احزاب ۴۵).

۵ - شاهد زبان پیغمبر (ص) است (شاهد منه).

۶ - شاهد حضرت علی بن ابیطالب (ع) است.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۳۱۵ و در المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۶، از امالی، از امام حسن (ع): (خلاصه روایت)

رسول خدا (ص) دارای بینه (برهان) الهی است. و آنچه که در دنباله می آید یعنی «شاهد منه» ، منظور امیرالمؤمنین علی (ع) و

اوصیای بعد از او یکی بعد از دیگری می باشند.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أُولئِکَ یُعْرَضُونَ عَلی رَبِّهِمْ وَ یَقُولُ الْأَشْهادُ هؤُلاءِ الَّذینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمینَ (۱۸)

الَّذینَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ کافِرُونَ (۱۹)

أُولئِکَ لَمْ یَکُونُوا مُعْجِزینَ فِی الْأَرْضِ وَ ما کانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِیاءَ یُضاعَفُ لَهُمُ الْعَذابُ ما کانُوا یَسْتَطیعُونَ

السَّمْعَ وَ ما كانُوا يُبْصِرُونَ (٢٠)

أُولئِكَ الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (٢١)

لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَهِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ (٢٢)

إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلى رَبِّهِمْ أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فيها خالِدُونَ (٢٣)

مَثَلُ الْفَريقَيْنِ كَالْأَعْمى وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصيرِ وَ السَّميعِ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلاً أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (٢٤)

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ إِنِّی لَكُمْ نَذيرٌ مُبينٌ (٢٥)

أَنْ لا تَعْبُدُوا إِلاَّ اللَّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ أَليمٍ (٢٦)

فَقالَ الْمَلَأُ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراكَ إِلاَّ بَشَراً مِثْلَنا وَ ما نَراكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذينَ هُمْ أَراذِلُنا بادِیَ الرَّأْیِ وَ ما نَرى لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كاذِبينَ (٢٧)

قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَهٍ مِنْ رَبِّی وَ آتانی رَحْمَهً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَ نُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ (٢٨)

وَ يا قَوْمِ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مالاً إِنْ أَجرِیَ إِلاَّ عَلَى اللَّهِ وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ لكِنِّی أَراكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ (٢٩)

وَ يا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنی مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (٣٠)

وَ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدی خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لا أَقُولُ إِنِّی مَلَكٌ وَ لا أَقُولُ لِلَّذينَ تَزْدَری أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْراً اللَّهُ أَعْلَمُ بِما فی أَنْفُسِهِمْ إِنِّی إِذاً لَمِنَ الظَّالِمينَ (٣١)

قالُوا يا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَكْثَرْتَ جِدالَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقينَ (٣٢)

قالَ إِنَّما يَأْتيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شاءَ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزينَ (٣٣)

وَ لا يَنْفَعُكُمْ نُصْحی إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كانَ اللَّهُ يُريدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٣٤)

أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَیَّ إِجْرامی وَ أَنَا بَری ءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ (٣٥)

وَ أُوحِیَ إِلى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلاَّ مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما كانُوا يَفْعَلُونَ (٣٦)

وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا وَ لا تُخاطِبْنی فِی الَّذينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (٣٧)

وَ يَصْنَعُ الْفُلْکَ وَ کُلَّما مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْکُمْ کَما تَسْخَرُونَ (۳۸)

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتيهِ عَذابٌ يُخْزيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقيمٌ (۳۹)

حَتَّى إِذا جاءَ أَمْرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فيها مِنْ کُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَکَ إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَليلٌ (۴۰)

وَ قالَ ارْکَبُوا فيها بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحيمٌ (۴۱)

وَ هِيَ تَجْری بِهِمْ فی مَوْجٍ کَالْجِبالِ وَ نادى نُوحٌ ابْنَهُ وَ کانَ فی مَعْزِلٍ يا بُنَيَّ ارْکَبْ مَعَنا وَ لا تَکُنْ مَعَ الْکافِرينَ (۴۲)

قالَ سَآوی إِلى جَبَلٍ يَعْصِمُنی مِنَ الْماءِ قالَ لا عاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلاَّ مَنْ رَحِمَ وَ حالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَکانَ مِنَ الْمُغْرَقينَ (۴۳)

وَ قيلَ يا أَرْضُ ابْلَعی ماءَکِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعی وَ غيضَ الْماءُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمينَ (۴۴)

وَ نادى نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنی مِنْ أَهْلی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمينَ (۴۵)

قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلينَ (۴۶)

قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَيْسَ لی بِهِ عِلْمٌ وَ إِلاَّ تَغْفِرْ لی وَ تَرْحَمْنی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرينَ (۴۷)

قيلَ يا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلامٍ مِنَّا وَ بَرَکاتٍ عَلَيْکَ وَ عَلى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَکَ وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا

عَذابٌ أَليمٌ (۴۸)

تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحيها إِلَيْکَ ما كُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقينَ (۴۹)

چه کسی ستمکارتر است از کسانی که بر خدا افترا می بندند؟! آنان (روز رستاخیز) بر پروردگارشان عرضه می شوند، در حالی که شاهدان [= پیامبران و فرشتگان] می گویند: «اینها همانها هستند که به پروردگارشان دروغ بستند! ای لعنت خدا بر ظالمان باد!» (۱۸) همانها که (مردم را) از راه خدا بازمی دارند؛ و راه حق را کج و معوج نشان می دهند؛ و به سرای آخرت کافرند! (۱۹) آنها هیچ گاه توانایی فرار در زمین را ندارند؛ و جز خدا، پشتیبانهایی نمی یابند! عذاب خدا برای آنها مضاعف خواهد بود؛ (چرا که هم خودشان گمراه بودند و هم دیگران را گمراه ساختند؛) آنها هرگز توانایی شنیدن (حق را) نداشتند؛ و (حقیقت را) نمی دیدند! (۲۰) آنان کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده اند؛ و تمام معبودهای دروغین از نظرشان گم شدند (۲۱) (به ناچار) آنها در سرای آخرت، قطعاً از همه زیانکارترند! (۲۲) کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و در برابر پروردگارشان خضوع و خشوع کردند، آنها اهل بهشتند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند! (۲۳) حال این دو گروه [= مؤمنان و منکران]، حال «نابینا و کر» و «بینا و شنوا» است؛ آیا این دو، همانند یکدیگرند؟! آیا پند نمی گیرند؟! (۲۴) ما نوح را بسوی قومش فرستادیم (؛نخستین بار به آنها گفت): «من برای شما بیم دهنده ای آشکارم! (۲۵) جز «الله» [= خدای یگانه یکتا] را نپرستید؛ زیرا بر شما از عذاب روز دردناکی می ترسم! (۲۶) اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده اند، جز گروهی اراذل ساده لوح، مشاهده نمی کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی بینیم؛ بلکه شما را دروغگو تصور می کنیم!» (۲۷) (نوح) گفت: «اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم و از نزد خودش رحمتی به من داده باشد -و بر شما مخفی مانده- (آیا باز هم رسالت مرا انکار می کنید)؟! آیا ما می توانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور سازیم، با اینکه شما کراهت دارید؟! (۲۸) ای قوم! من به خاطر این دعوت، اجر و پاداشی از شما نمی طلبم؛ اجر من، تنها بر خداست! و من، آنها را که ایمان آورده اند، (بخاطر شما) از خود طرد نمی کنم؛ چرا که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد؛ (اگر آنها را از خود برانم، در دادگاه قیامت، خصم من خواهند بود؛) ولی شما را قوم جاهلی می بینم! (۲۹) ای قوم! چه کسی مرا در برابر (مجازات) خدا یاری می دهد اگر آنان را طرد کنم؟! آیا اندیشه نمی کنید؟! (۳۰) من هرگز به شما نمی گویم خزائن الهی نزد من است! و غیب هم نمی دانم! و نمی گویم من فرشته ام! و (نیز) نمی گویم کسانی که در نظر شما خوار می آیند، خداوند خیری به آنها نخواهد داد؛ خدا از دل آنان آگاهتر است! (با این حال، اگر آنها را برانم،) در این صورت از ستمکاران خواهم بود!» (۳۱) گفتند: «ای نوح! با ما جر و بحث کردی و زیاد هم جر و بحث کردی! (بس است!) اکنون اگر راستی می گویی، آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور!» (۳۲) (نوح) گفت: «اگر خدا اراده کند، خواهد آورد؛ و شما قدرت فرار (از آن را) نخواهید داشت! (۳۳) (اما چه سود که) هرگاه خدا بخواهد شما را (بخاطر گناهانتان) گمراه سازد و من بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به حالتان نخواهد داشت! او پروردگار شماست؛ و بسوی او بازگشت داده می شوید» (۳۴) (مشرکان) می گویند: «او [= محمد (ص)] این سخنان را بدروغ به خدا نسبت داده است! بگو: «اگر من اینها را از پیش خود ساخته باشم و به او نسبت دهم، گناهش بر عهده من است؛ ولی من از گناهان شما بیزارم!» (۳۵) به نوح وحی شد که: «جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد! پس، از کارهایی که می کردند، غمگین مباش!

(۳۶) و (اکنون) در حضور ما و طبق وحی ما، کشتی بساز! و درباره آنها که ستم کردند شفاعت مکن، که (همه) آنها غرق شدنی هستند!» (۳۷) او مشغول ساختن کشتی بود و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می گذشتند، او را مسخره می کردند؛ (ولی نوح) گفت: «اگر ما را مسخره می کنید، ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد! (۳۸) بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده

به سـراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد!» (۳۹) (این وضع همچنـان ادامه یافت) تا آن زمان که فرمان مـا فرا رسـید و تنور جوشـیدن گرفت؛ (به نوح) گفتیم: «از هر جفتی از حیوانات (از نر و ماده) یک زوج در آن (کشتی) حمل کن! همچنین خاندانت را (بر آن سوار کن) - مگر آنها که قبلاً وعده هلاک آنان داده شده [= همسر و یکی از فرزندانت]- و همچنین مؤمنان را!» اما جز عده کمی همراه او ایمان نیاوردند! (۴۰) او گفت: «به نام خدا بر آن سوار شوید! و هنگام حرکت و توقف کشتی، یاد او کنید، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است!» (۴۱) و آن کشتی، آنها را از میان امواجی همچون کوه ها حرکت میـداد؛ (در این هنگام،) نوح فرزنـدش را که در گوشه ای بود صدا زد: «پسـرم! همراه ما سوار شو و با کافران مباش!» (۴۲) گفت: «بزودی به کوهی پنـاه می برم تا مرا از آب حفظ کنـد!» (نوح) گفت: «امروز هیـچ نگهـداری در برابر فرمان خـدا نیسـت؛ مگر آن کس را که او رحم کنـد!» در این هنگـام، موج در میـان آن دو حایـل شـد؛ و او در زمره غرق شـدگان قرار گرفت! (۴۳) و گفتـه شـد: «ای زمیـن، آبت را فرو بر! و ای آسـمان، خـودداری کن! و آب فرو نشـست و کـار پایـان یـافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی، پهلو گرفت؛ و (در این هنگام،) گفته شد: » دور باد قوم ستمگر (از سعادت و نجات و رحمت خدا!)» (۴۴) نوح به پروردگارش عرض کرد: «پروردگارا! پسرم از خاندان من است؛ و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق اسـت؛ و تـو از همـه حکم کننـدگان برتری!» (۴۵) فرمـود: «ای نـوح! او از اهـل تـو نیسـت! او عمـل غیر صـالحی اسـت [= فرد ناشایسـته ای است]! پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز می دهم تا از جاهلان نباشـی!!» (۴۶) عرض کرد: «پروردگارا! من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم! و اگر مرا نبخشـی و بر من رحم نکنی، از زیانکـاران خواهم بود!» (۴۷) (به نوح) گفته شـد: «ای نوح! بـا سـلامت و برکـاتی از نـاحیه مـا بر تو و بر تمام امتهایی که با تواند، فرود آی! و امتهای نیز هسـتند که ما آنها را از نعمتها بهره مند خواهیم ساخت، سپس عذاب دردناکی از سوی ما به آنها می رسـد (چرا که این نعمتها را کفران می کنند!)» (۴۸) اینهـا از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می کنیم؛ نه تو و نه قومت، اینها را پیش از این نمی دانستید! بنابراین، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزکاران است! (۴۹)

آیات شریفه ۲۵ تا ۴۹ مربوط به داستان حضرت نوح (ع) است:

نام «نوح» چهل و سه بار در قرآن کریم تکرار شده است. قصه نوح (ع) در ۶ سوره قرآن بیان شده است: ۱ – اعراف ۲ – هود ۳ – مؤمنون ۴ – شعرا ۵ – قمر ۶ – نوح. و از همه مفصل تر در سوره هود است که این داستان در ۲۵ آیه آن ذکر شده است (۴۹ تا ۲۵). نوح (ع) یکی از پـدران بشـر است و به آدم ثانی مشـهور است. اسم نوح عبدالغفار بود و چون ۵۰۰ سال از خوف خدا گریه نمود به وی نوح گفتند. نوح (ع) ۹۵۰ سال بین قوم خود مشغول تبلیغ بود که بعد از ۹۵۰ سال تنها ۸۰ نفر که ۷۲ نفر از نسل خود و ۸ نفر از دیگران بودنـد به وی ایمان آوردند. چهل سال پیش از هلاکتِ قوم، خداوند متعال زنهای آنها را عقیم فرمود و در صلـب مردان، مؤمنی بـاقی نمانـد چرا که طفلاـن و شـیرخواران گنـاهی ندارنـد که بخواهنـد توسط طوفان هلاک شوند. بعد از ناامیدی از قوم، نوح از خدا طلب یاری نمود و خداوند دستور به ساختن کشتی داد و به جز زن و

پسرِ زنش یا بنا به قولی پسر خودش کنعان؛ همه نسل نوح نجات یافت و یک هفته در کشتی سیر کردند. آب، تمام زمین به جز خانه کعبه را فرا گرفت و بعد از ۷ روز بر روی کوهِ جودی که فرات (کوفه) امروزی است، قرار گرفت. (بیت عتیق نام دیگر مکه است چون غرق نشد)، مسجد کوفه مصلای پیغمبران است و رسول خدا (ص) به هنگام معراج در آنجا نماز به جای آورد. بعد از خروج از کشتی چون هشتاد نفر بودند، شهری به نام «مدینه الثمانین= شهر هشتاد» بنا کردند.

وَ إِلى عادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ (۵۰)

يا قَوْمِ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذى فَطَرَنى أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۵۱)

وَ يا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُمْ وَ لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمينَ (۵۲)

قالُوا يا هُودُ ما جِئْتَنا بِبَيِّنَةٍ وَ ما نَحْنُ بِتارِكى آلِهَتِنا عَنْ قَوْلِكَ وَ ما نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنينَ (۵۳)

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَراكَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ قالَ إِنِّى أُشْهِدُ اللَّهَ وَ اشْهَدُوا أَنِّى بَرى ءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۵۴)

مِنْ دُونِهِ فَكيدُونى جَميعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونِ (۵۵)

إِنِّى تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّى وَ رَبِّكُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّى عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (۵۶)

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّى قَوْماً غَيْرَكُمْ وَ لا تَضُرُّونَهُ شَيْئاً إِنَّ رَبِّى عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ حَفيظٌ (۵۷)

وَ لَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا هُوداً وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْناهُمْ مِنْ عَذابٍ غَليظٍ (۵۸)

وَ تِلْكَ عادٌ جَحَدُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنيدٍ (۵۹)

وَ أُتْبِعُوا فى هذِهِ الدُّنْيا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَلا إِنَّ عاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِعادٍ قَوْمِ هُودٍ (۶۰)

(ما) به سوی (قوم) عاد، برادرشان «هود» را فرستادیم؛ (به آنها) گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست! شما فقط تهمت می زنید (و بتها را شریک او می خوانید)! (۵۰) ای قوم من! من از شما برای این (رسالت)، پاداشی نمی طلبم؛ پاداش من، تنها بر کسی است که مرا آفریده است؛ آیا نمی فهمید؟! (۵۱) و ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او بازگردید، تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد؛ و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید! و گنهکارانه، روی (از حق) بر نتابید! (۵۲) گفتند: ای هود! تو دلیل روشنی برای ما نیاورده ای! و ما خدایان خود را بخاطر حرف تو، رها نخواهیم کرد! و ما (اصلاً) به تو ایمان نمی آوریم! (۵۳) ما (درباره تو) فقط می گوییم: بعضی از خدایان ما، به تو زیان رسانده (و عقلت را ربوده)اند! (هود) گفت: «من خدا را به شهادت می طلبم، شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنچه شریک (خدا) قرارمی دهید (۵۴) از آنچه غیر او (می پرستید)! حال که چنین است، همگی برای من نقشه بکشید؛ و مرا مهلت ندهید! (اما بدانید کاری از دست شما ساخته نیست!) (۵۵) من، بر «الله» که پروردگار من و شماست، توکل کرده ام! هیچ جنبنده ای

نیست مگر اینکه او بر آن تسلط دارد؛ (اما سلطه ای با عدالت! چرا که) پروردگار من بر راه راست است! (۵۶) پس اگر روی برگردانید، من رسالتی را که مأمور بودم به شما رساندم؛ و پروردگارم گروه دیگری را جانشین شما می کند؛ و شما کمترین ضرری به او نمی رسایند؛ پروردگارم حافظ و نگاهبان هر چیز است! (۵۷) و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، «هود» و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود نجات دادیم؛ و آنها را از عذاب شدید، رهایی بخشیدیم! (۵۸) و این قوم «عاد» بود که

ص: ۱۲

آیات پروردگارشان را انکار کردند؛ و پیامبران او را معصیت نمودند؛ و از فرمان هر ستمگر دشمن حق، پیروی کردند! (۵۹) آنان، در این دنیا و روز قیامت، لعنت (و نام ننگینی) بدنبال دارند! بدانید «عاد» نسبت به پروردگارشان کفر ورزیدند! دور باد «عاد» – قوم هود– (از رحمت خدا و خیر و سعادت)! (۶۰)

آیات شریفه ۵۰ تا ۶۰ مربوط به داستان حضرت هود (ع) است:

نام «هود» ۴ بار در قرآن کریم آمده است (هود ۸۹ – ۶۰ – ۵۳ و شعرا ۱۲۴) و کلمه هوداً ۶ بار در قرآن آمده که سه بار آن در سوره (بقره ۱۱۱ – ۱۳۵ – ۱۴۰) در معنای یهودیت و سه بار هم به معنای حضرت هود (ع) می باشد: (اعراف ۶۵ و هود ۵۰ و۵۸) و داستان هود چندین بار در قرآن کریم آمده است: (اعراف ۶۵) – (هود ۶۰ – ۵۰)– (شعرا ۱۲۴) – (حم سجده ۱۵) – (نجم ۵۰) – (احقاف ۲۱) – (ذاریات۸) و غیره.

عاد: قوم هود (ع) است. عادیان قومی از عرب بودند از بشرهایی ما قبل تاریخ که در جزیره العرب زندگی می کردند. دارای هیکلهایی بلند و نیرومند و شهرهای آباد و مترقی. طوری که خداوند می فرماید: «أَلَمْ تَرَ كَیفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِی لَمْ یخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ» (فجر۸ – ۶). خداوند متعال بادی سخت در هفت شب و هشت روز بر آنها فرستاد.

وَ إِلى ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فیها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ إِنَّ رَبِّی قَریبٌ مُجیبٌ (۶۱)

قالُوا یا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فینا مَرْجُوًّا قَبْلَ هذا أَ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما یَعْبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفی شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونا إِلَیْهِ مُریبٍ (۶۲)

قالَ یا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ آتانی مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ یَنْصُرُنی مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَیْتُهُ فَما تَزیدُونَنی غَیْرَ تَخْسیرٍ (۶۳)

وَ یا قَوْمِ هذِهِ ناقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آیَةً فَذَرُوها تَأْكُلْ فی أَرْضِ اللَّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَیَأْخُذَكُمْ عَذابٌ قَریبٌ (۶۴)

فَعَقَرُوها فَقالَ تَمَتَّعُوا فی دارِكُمْ ثَلاثَةَ أَیَّامٍ ذلِكَ وَعْدٌ غَیْرُ مَكْذُوبٍ (۶۵)

فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّیْنا صالِحاً وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْیِ یَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزیزُ (۶۶)

وَ أَخَذَ الَّذینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَةُ فَأَصْبَحُوا فی دِیارِهِمْ جاثِمینَ (۶۷)

كَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فیها أَلا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِثَمُودَ (۶۸)

و بسوی قوم «ثمود» ، برادرشان «صالح» را (فرستادیم)؛ گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست! اوست که شما را از زمین آفرید و آبادی آن را به شما واگذاشت! از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک و اجابت کننده (خواسته های آنها) است! (۶۱) گفتند: «ای صالح! تو پیش از این، مایه امید ما بودی! آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند، نهی می کنی؟! در حالی که ما، در مورد آنچه به سوی آن

دعوتمان می کنی، در شک و تردید هستیم!» (۶۲) گفت: ای قوم! اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رحمتی

ص :۱۳

از جانب خود به من داده باشد (، می توانم از ابلاغ رسالت او سرپیچی کنم)؟! اگر من نافرمانی او کنم، چه کسی می تواند مرا در برابر وی یاری دهد؟! پس، (سخنان) شما، جز اطمینان به زیانکار بودنتان، چیزی بر من نمی افزاید! (۶۳) ای قوم من! این «ناقه» خداوند است، که برای شما نشانه ای است؛ بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود؛ هیچ گونه آزاری به آن نرسانید، که به زودی عذاب خدا شما را خواهد گرفت! (۶۴) (اما) آنها آن (ناقه) را از پای در آوردند! و (صالح به آنها) گفت: «(مهلت شما تمام شد!) سه روز در خانه هایتان بهره مند گردید؛ (و بعد از آن، عذاب الهی فرا خواهد رسید؛) این وعده ای است که دروغ نخواهد بود!» (۶۵) و هنگامی که فرمان (مجازات) ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود (از آن عذاب) و از رسوایی آن روز، رهایی بخشیدیم؛ چرا که پروردگارت قوی و شکست ناپذیر است! (۶۶) و کسانی را که ستم کرده بودند، صیحه (آسمانی) فروگرفت؛ و در خانه هایشان به روی افتادند و مردند (۶۷) آنچنان که گویی هرگز ساکن آن دیار نبودند! بدانید قوم ثمود، پروردگارشان را انکار کردند! دور باد قوم ثمود (از رحمت پروردگار)! (۶۸)

آیات شریفه ۶۱ تا ۶۸ مربوط به داستان حضرت صالح (ع) است:

ثمود: قوم صالح است. قومی از عرب اصیل بودند که در وادی القری بین مدینه و شام سکونت داشتند این قوم بعد از قوم عاد پیدا شدند و دارای تمدن بودند و زمین ها را آباد می کردند، قصرها می ساختند. نام «صالح» ۸ بار در قرآن کریم آمده است، که چهار بارِ آن به منظور عمل صالح آمده است: (توبه ۱۲۰) – (هود ۴۶) – (فاطر ۱۰) – (تحریم ۴) – (اعراف ۷۷) – (هود ۶۲) – (شعرا ۱۴۲) و یکبار فقط نام حضرت صالح (ع) و بدون داستان است (هود ۸۹) و سه بار هم داستان حضرت صالح (ع) قید شده است: (اعراف و هود و شعرا).

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۳۳۹، در ذیل آیات ۶۱ تا ۶۸، از کافی، از امام باقر (ع):

صالح (ع) ۱۶ ساله بود که به سوی قومش به رسالت فرستاده شد و در سن ۱۲۰ سالگی که قوم از خداپرستی اعراض می کردند به قومش یک پیشنهاد داد و گفت: یا شما از خدای من چیزی بخواهید و ایمان آورید و یا من از بتهای شما درخواست می کنم و اگر جوابم دادند من از میان شما خارج می شوم. قوم سه روز مهلت خواسته و برای بتها قربانی کردند ولی وقتی صالح (ع) از بت بزرگ اسمش را پرسید جواب نداد. صالح (ع) گفت حال شما از خدای من درخواست کنید و آنها ناقه (شتری ماده) سرخ رنگ و حامله خواستند که از کوه خارج شده و فوراً بزاید و شیر بدهد و ... بعد از کشتن ناقه، صالح (ع) گفت: بعد از سه روز عذاب نازل خواهد شد، روز اول رنگ

صورتتان سفید، روز دوم سرخ و روز سوم سیاه خواهد شد. بعد از روز سوم هنگام شب صیحه ی آسمانی همه را هلاک کرد و بعد آتشی از آسمان اجساد آنها را سوزانید.

وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهيمَ بِالْبُشْرى قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنيذٍ (۶۹)

فَلَمَّا رَأى أَيْدِيَهُمْ لا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خيفَةً قالُوا لا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمِ لُوطٍ (۷۰)

وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ (۷۱)

قالَتْ يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلي شَيْخاً إِنَّ هذا لَشَيْ ءٌ عَجيبٌ (۷۲)

قالُوا أَ تَعْجَبينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَميدٌ مَجيدٌ (۷۳)

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْراهيمَ الرَّوْعُ وَ جاءَتْهُ الْبُشْرى يُجادِلُنا في قَوْمِ لُوطٍ (۷۴)

إِنَّ إِبْراهيمَ لَحَليمٌ أَوَّاهٌ مُنيبٌ (۷۵)

يا إِبْراهيمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ إِنَّهُمْ آتيهِمْ عَذابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (۷۶)

فرستادگان ما [= فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد (۶۹) (اما) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی رسد (و از آن نمی خورند، کار) آنها را زشت شمرد؛ و در دل احساس ترس نمود. به او گفتند: «نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم!» (۷۰) و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را بشارت به اسحاق و بعد از او یعقوب دادیم (۷۱) گفت: «ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم و این شوهرم پیرمردی است؟! این راستی چیز عجیبی است!» (۷۲) گفتند: «آیا از فرمان خدا تعجب میکنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده و والا است!» (۷۳) هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست و بشارت به او رسید، درباره قوم لوط با ما مجادله می کرد (۷۴) چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (بسوی خدا) بود! (۷۵) ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف نظر کن، که فرمان پروردگارت فرا رسیده؛ و بطور قطع عذاب (الهی) به سراغ آنها می آید؛ و برگشت ندارد! (۷۶)

آیات شریفه ۶۹ تا ۷۶ مربوط به داستان حضرت ابراهیم (ع) است:

نام ابراهیم (ع) ۶۵ بار در قرآن کریم آمده است. بعد از نجات حضرت ابراهیم (ع) از آتش نمرود وی با ساره دختر خاله خود ازدواج کرد و همراه لوط پسر خاله اش از شهر نمرود خارج شد ... و در بیابانی بین راه یمن و شام ساکن شد. در چند فرسخی آنها شهری با درختان و میوه های فراوان بود و مردمش خود را از بول پاک نمی کردند و غسل جنابت نمی کردند. روزی شیطان به شکل پیرمردی در آمد و به آنها گفت اگر می خواهید رهگذران از میوه های شما نخورده و به شهر شما نیایند با او لواط کنید و بعد خود را به شکل جوان زیبایی با لباس فاخر در آورد و آنها با او لواط کردند (ممکن است واقعیت

این باشد که آنها را وسوسه کرد تا با جوانی زیبا لواط کنند نه اینکه با شیطان این عمل را انجام داده باشند) و عادت نمودند به طوری که با

ص: ۱۵

زنان مباشرت نمی کردند و زنها نیز مجبور به مساحقه شدند. حضرت ابراهیم (ع)، لوط (ع) را برای هدایت آنها فرستاد و لوط (ع)، حدود ۳۰ سال در آنجا ماند و همسری هم از آنها گرفت ولی آنها ایمان نیاوردند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۳، از کافی، از امام صادق (ع):

خدا چهار مَلَک برای هلاک قوم لوط برانگیخت: جبرئیل- میکائیل- اسرافیل و کروبیل. اینها بر ابراهیم (ع) گذر کردند و بر او سلام کردند و ...

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۱۱ تا ۲۱۶: داستان بشارت ملائکه به ابراهیم (ع) در سنین بالا به داشتن فرزند در ۵ سوره آمده است: هود (۶۹ - ۷۶) – حجر (۵۱ - ۶۰) – ذاریات (۲۴ - ۳۰) – صافات (۹۹ - ۱۱۳) – عنکبوت (۳۱ - ۳۲). و داستان گوساله بریان در سوره حجر و هود و ذاریات آمده است و چون این سه سوره، هم بشارت و هم گوساله بریان را ذکر نموده اند و چون داستان بشارت به اسماعیل (ع) که ملائکه پیش از هلاک قوم لوط (ع) به ابراهیم (ع) داده اند در سوره حجر است پس منظور از بشارت در این سه سوره، حضرت اسحاق (ع) است. و اما چون در سوره عنکبوت هم داستان مجادله ابراهیم (ع) را قبل از هلاک قوم لوط (ع) دارد مربوط به بشارت به اسحاق (ع) است، می مانند آیات سوره صافات که یکجا می فرماید: «فبشرناه بغلام حلیم» و چند آیه بعد می گوید: «و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین» ، در بشارت اول که تعبیر «غلام حلیم» دارد راجع به اسماعیل (ع) است و بشارت دوم هم صریح در اسحاق (ع) است. پس: «غلام حلیم» در سوره صافات، اسماعیل (ع) است و «غلام علیم» در سوره ذاریات اسحاق (ع) است.

وَ لَمَّا جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سی ءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالَ هذا یَوْمٌ عَصیبٌ (۷۷)

وَ جاءَهُ قَوْمُهُ یُهْرَعُونَ إِلَیْهِ وَ مِنْ قَبْلُ کانُوا یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ قالَ یا قَوْمِ هؤُلاءِ بَناتی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ فی ضَیْفی أَ لَیْسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشیدٌ (۷۸)

قالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ ما لَنا فی بَناتِکَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ ما نُریدُ (۷۹)

قالَ لَوْ أَنَّ لی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوی إِلی رُکْنٍ شَدیدٍ (۸۰)

قالُوا یا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا إِلَیْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ وَ لا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَکَ إِنَّهُ مُصیبُها ما أَصابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَیْسَ الصُّبْحُ بِقَریبٍ (۸۱)

فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِیَها سافِلَها وَ

أَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ (۸۲)

مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ وَ ما هِیَ مِنَ الظَّالِمینَ بِبَعیدٍ (۸۳)

و هنگامی که رسولان ما [= فرشتگان عذاب] به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد؛ و قلبش پریشان گشت؛ و گفت: «امروز روز سختی است!» (زیرا آنها را نشناخت؛ و ترسید قوم تبهکار مزاحم آنها شوند) (۷۷) قوم او (بقصد مزاحمت میهمانان) بسرعت به سراغ او آمدند - و قبلاً کارهای بد انجام می دادند- گفت: «ای قوم من! اینها دختران منند؛ برای شما پاکیزه ترند! (با آنها ازدواج کنید؛ و از زشتکاری چشم بپوشید!) از خدا بترسید؛ و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید! آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد؟!» (۷۸) گفتند: «تو که می دانی ما تمایلی به دختران تو نداریم؛ و خوب می دانی ما چه می خواهیم!» (۷۹) گفت: «(افسوس!) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم؛ یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آنگاه می دانستم با شما زشت سیرتان ددمنش چه کنم!)» (۸۰) (فرشتگان عذاب) گفتند: «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توایم! آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد! در دل شب، خانواده ات را (از این شهر) حرکت ده! و هیچ یک از شما پشت سرش را نگاه نکند؛ مگر همسرت، که او هم به همان بلایی که آنها گرفتار می شوند، گرفتار خواهد شد! موعد آنها صبح است؛ آیا صبح نزدیک نیست؟!» (۸۱) و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو کردیم؛ و بارانی از سنگ [= گلهای متحجر] متراکم بر روی هم، بر آنها نازل نمودیم (۸۲) (سنگهایی که) نزد پروردگارت نشاندار بود؛ و آن، (از سایر) ستمگران دور نیست! (۸۳)

آیات شریفه ۷۷ تا ۸۳ مربوط به داستان لوط (ع) است:

فرشتگان به خانه لوط (ع) درآمدند. زن لوط (ع) مردم را مطلع ساخت. حضرت لوط (ع) پیشنهاد داد که با دخترانش به حلال ازدواج کنند. جبرئیل (ع) آنها را کور کرد و صبح گاه دیارشان زیر و رو شد و از آسمان سنگهای بلا بر آنها بارید. نام لوط (ع) ۲۷ بار در قرآن کریم آمده است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۳۴، از تهذیب، از امام رضا (ع):

درباره عمل مرد به زن از پشت فرمود: این کار را آیه ای از کتاب خدا حلال کرده است. لوط می گوید: «هولاء بناتی هن اطهر لکم» وی می دانست که آنان قصد پیش رو ندارند.

☼ نکته:

روایاتی از قول ائمه (ع) هر چند با کراهت شدید ولی جواز نزدیکی با زنان از مجرای پشت را داده اند اما هیچ یک از ائمه (ع) در حکم مسئله به آیه: «نِسَاؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» (بقره۲۲۳) تمسک نکرده اند، بلکه به گفتار حضرت لوط (ع) در آیه ۷۸ هود تمسک کرده اند، چون لوط (ع) با اینکه می دانست قومش جز لواط را نمی خواهند دختران خود را برای ازدواج عرضه کرد و در قرآن کریم آیه ای برای نسخ این حکم نیامده است. البته روایاتی هم از ابن عباس آمده که با استناد به آیه: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ أَمَرَکُمُ اللَّهُ» (بقره ۲۲۲) این عمل را حرام

دانسته است. خلاصه این که، جماع در دبرِ زن را بعضی از علماء حرام و اکثراً مکروه می دانند و احوط اجتناب است. (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه (بقره ۲۲۳) مراجعه شود).

وَ إِلى مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ وَ لا تَنْقُصُوا الْمِكْيالَ وَ الْميزانَ إِنِّى أَراكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّى أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ مُحيطٍ (۸۴)

وَ يا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيالَ وَ الْميزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِى الْأَرْضِ مُفْسِدينَ (۸۵)

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفيظٍ (۸۶)

قالُوا يا شُعَيْبُ أَ صَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فى أَمْوالِنا ما نَشؤُا إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَليمُ الرَّشيدُ (۸۷)

قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَهٍ مِنْ رَبِّى وَ رَزَقَنى مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ ما أُريدُ أَنْ أُخالِفَكُمْ إِلى ما أَنْهاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُريدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفيقى إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنيبُ (۸۸)

وَ يا قَوْمِ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقاقى أَنْ يُصيبَكُمْ مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صالِحٍ وَ ما قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعيدٍ (۸۹)

وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّى رَحيمٌ وَدُودٌ (۹۰)

قالُوا يا شُعَيْبُ ما نَفْقَهُ كَثيراً مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَراكَ فينا ضَعيفاً وَ لَوْ لا رَهْطُكَ لَرَجَمْناكَ وَ ما أَنْتَ عَلَيْنا بِعَزيزٍ (۹۱)

قالَ يا قَوْمِ أَ رَهْطى أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّى بِما تَعْمَلُونَ مُحيطٌ (۹۲)

وَ يا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنِّى عامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتيهِ عَذابٌ يُخْزيهِ وَ مَنْ هُوَ كاذِبٌ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّى مَعَكُمْ رَقيبٌ (۹۳)

وَ لَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا شُعَيْباً وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَهُ فَأَصْبَحُوا فى دِيارِهِمْ جاثِمينَ (۹۴)

كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فيها أَلا بُعْداً لِمَدْيَنَ كَما بَعِدَتْ ثَمُودُ (۹۵)

و به سوی «مدین» برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که جز او، معبود دیگری برای شما نیست! پیمانه و وزن را کم نکنید (و دست به کم فروشی نزنید)! من (هم اکنون) شما را در نعمت می بینم؛ (ولی) از عذاب روز فراگیر، بر شما بیمناکم! (۸۴) و ای قوم من! پیمانه و وزن را با عدالت، تمام دهید! و بر اشیاء (و اجناس) مردم، عیب نگذارید؛ و از حق آنان نکاهید! و در زمین به فساد نکوشید! (۸۵) آنچه خداوند برای شما باقی گذارده (از سرمایه های حلال)، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید! و من، پاسدار شما (و مأمور بر اجبارتان به ایمان) نیستم! (۸۶) گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند، ترک کنیم؛ یا آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟! تو که مرد بردبار و فهمیده ای هستی!» (۸۷) گفت: ای قوم! به من بگویید، هرگاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رزق (و موهبت) خوبی به من داده باشد، (آیا می توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟!) من هرگز

نمی خواهم چیزی که شما را از آن باز می دارم، خودم مرتکب شوم! من جز اصلاح -تا آنجا که توانایی دارم- نمی خواهم! و توفیق من، جز به خدا نیست! بر او توکل کردم؛ و به سوی او بازمی گردم! (۸۸) و ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من، سبب نشود که شما به همان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند، گرفتار شوید! و قوم لوط از شما چندان دور نیست! (۸۹) از پروردگار خود، آمرزش بطلبید؛ و به سوی او بازگردید؛ که پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه کار) است! (۹۰) گفتند: «ای شعیب! بسیاری از آنچه را می گویی، ما نمی فهمیم! و ما تو را در میان خود، ضعیف می یابیم؛ و اگر (بخاطر) قبیله کوچکت نبود، تو را سنگسار می کردیم؛ و تو در برابر ما قدرتی نداری!» (۹۱) گفت: ای قوم! آیا قبیله کوچک

ص :۱۸

من، نزد شما عزیزتر از خداوند است؟! در حالی که (فرمان) او را پشت سر انداخته اید! پروردگارم به آنچه انجام می دهید، احاطه دارد (و آگاه است)! (۹۲) ای قوم! هر کاری از دستتان ساخته است، انجام دهید، من هم کار خود را خواهم کرد؛ و به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش می آید و چه کسی دروغگوست! شما انتظار بکشید، من هم در انتظارم! (۹۳) و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود نجات دادیم؛ و آنها را که ستم کردند، صیحه (آسمانی) فرو گرفت؛ و در دیار خود، به رو افتادند (و مردند) (۹۴) آنچنان که گویی هرگز از ساکنان آن (دیار) نبودند! دور باد مدین (و اهل آن) از رحمت خدا، همان گونه که قوم ثمود دور شدند! (۹۵)

آیات شریفه ۸۳ تا ۹۵ مربوط به داستان شعیب (ع) و قوم او «مدین» است:

قوم شعیب (اهل مدین) بت پرست بودند و کم کردن پیمانه و کم فروشی بینشان شایع بود و صیحه ی آسمانی صبحگاهان آنها را هلاک کرد. نام شعیب (ع) ۱۱ بار در قرآن کریم آمده است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۷۷، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

شعیب از محبت خدا آن قدر گریست که کور شد ولی خدا چشمش را به او باز پس داد و به او وحی کرد که: ای شعیب! این گریه چیست؟ آیا از شوق بهشت است یا از ترس آتش؟ شعیب گفت: هیچکدام! ولی من محبت تو را به دل دارم و باک ندارم با من چه می کنی! خدا به او وحی کرد: ای شعیب! از این رو کلیم خود موسی بن عمران را خدمتگزار تو کردم.

در تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۷۸، از درمنثور، از حضرت علی (ع):

(در خصوص عبارت) «وَ إِنَّا لَنَرَاکَ فِینَا ضَعِیفًا» فرمود: وی نابینا بود و لذا او را متهم به ضعف کردند. (و درباره عبارت:) «وَ لَوْلَا رَهْطُکَ لَرَجَمْنَاکَ» فرمود: سوگند به خدا آن قوم از جلال پروردگار خود نمی ترسیدند و فقط از فامیل شعیب می ترسیدند.

☼ نکته:

حضرت شعیب (ع) سومین رسول عرب بود. چهار پیغمبرِ عرب که در قرآن نام آنها آمده است عبارتند از: هود – صالح – شعیب و محمد (علیهم السلام). خداوند سبحان گوشه ای از قصه شعیب (ع) را در سوره های: اعراف – هود – شعرا– قصص و عنکبوت ذکر کرده است. شعیب (ع) از اهالی مدین بود. مدین شهری در جزیزه العرب بر سر راه شام است. او معاصر موسی (ع) بود. یکی از دو دخترش را در برابر هشت سال کار، به موسی (ع) داد. ولی موسی (ع) به میل خود ده سال کار کرد.

در اصول کـافی، ج ۲، ص ۲۷۵، چ۱، آورده است: از امام صادق (ع) پرسـیدند: آیا مردم به حضـرت ولی عصـر (عـج) هم به عنـوان امیرالمـؤمنین سـلام می کننـد؟ فرمود: نه، خداونـد اسم «امیرالمؤمنین» را مخصوص علی (ع) نموده است و پیش از او و پس از او کسـی به این نام موسوم نمی شود مگر کافر باشد. پرسیده شد: قربانت شوم پس چگونه بر او سلام کنند؟ فرمود: می گویند: «السلام علیک یا بقیه الله» پس آیه شریفه ۸۶: «بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» را قرائت فرمود.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبینٍ (۹۶)

إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشیدٍ (۹۷)

یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ (۹۸)

وَ أُتْبِعُوا فی هذِهِ لَعْنَهً وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹)

ما، موسـی را با آیات خود و دلیل آشکاری فرستادیم (۹۶) بسوی فرعون و اطرافیانش؛ اما آنها از فرمان فرعون پیروی کردنـد؛ در حالی که فرمان فرعون، مایه رشد و نجات نبود! (۹۷) روز قیامت، او در پیشاپیش قومش خواهد بود؛ و (به جای چشمه های زلال بهشت) آنها را وارد آتش می کند! و چه بد آبشـخوری است (آتش)، که بر آن وارد می شوند! (۹۸) آنان در این جهان و روز قیامت، لعنتی بدنبال دارند؛ و چه بد عطایی است (لعن و دوری از رحمت خدا)، که نصیب آنان می شود! (۹۹)

آیات شریفه ۹۶ تا ۹۹ مربوط به داستان حضرت موسی (ع) است:

نام موسی ۱۳۶ بار در قرآن کریم ذکر شـده و نام او بیش از همه انبیاء آمده است. ولی در این سوره درباره او به اجمال سـخن رفته است.

ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْقُری نَقُصُّهُ عَلَیْکَ مِنْها قائِمٌ وَ حَصیدٌ (۱۰۰)

وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لکِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَـهُمْ فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتی یَـدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَـیْ ءٍ لَمَّا جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَ ما زادُوهُمْ غَیْرَ تَتْبیبٍ (۱۰۱)

وَ کَذلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذا أَخَذَ الْقُری وَ هِیَ ظالِمَهٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلیمٌ شَدیدٌ (۱۰۲)

این از اخبار شـهرها و آبادیهاست که ما برای تو بازگو می کنیم؛ که بعضی (هنوز) برپا هستند و بعضی درو شده اند (و از میان رفته اند)! (۱۰۰) ما به آنها ستم نکردیم؛ بلکه آنها خودشان بر خویشتن ستم روا داشتند! و هنگامی که فرمان مجازات الهی فرا رسـید، معبودانی را که غیر از خدا می خواندند، آنها را یاری نکردند؛ و جز بر هلاکت آنان نیفزودند! (۱۰۱) و این چنین است مجازات پروردگار تو، هنگامی که شـهرها و آبادیهای ظالم را مجازات می کند! (آری،) مجازات او، دردناک و شدید است! (۱۰۲)

إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَهً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الآخِرَهِ ذَلِکَ یَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِکَ یَوْمٌ مَّشْهُودٌ (۱۰۳) وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلاَّ لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ (۱۰۴) قطعاً در این [یادآوریها] برای کسی که از عذاب آخرت می ترسد عبرتی است آن [روز] روزی است که مردم را برای آن گرد می آورند و آن [روز] روزی است که [جملگی در آن] حاضر می شوند (۱۰۳) و ما آن

ص: ۲۰

را جز تا زمان معینی به تأخیر نمی افکنیم (۱۰۴)

نکات تفسیری المیزان، ج ۲۱، ص ۱۳تا۱۸:

۱ - یوم مجموع له الناس: در روز قیامت همه مردم از اول تا آخر در آن جمع می شوند. بعد از مرگ، بازجویی در قبر به صورت تکی و فرادی است و این سؤال و بازجویی انفرادی برای تکمیل پرونده اعمال است تا برای قیامت بایگانی شود و بهشت و دوزخ برخی، منزلگاهی موقتی است مانند منزلگاههایی که برای مسافرین در وسط راه آماده می کنند ولی در عالم برزخ به طور کامل حسابرسی نمی شود و جزای قطعی هم صادر نمی کنند. همچنانکه خداوند متعال می فرماید: «النَّارُ يعْرَضُونَ عَلَيهَا غُدُوًّا وَعَشِيا وَيوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» = «آتش عرضه می شود بر آنها بامدادان و شبانگاه ها و روزی که رستاخیز به پا شود فرعونیان را به سخت ترین عذاب داخل کنید» (مؤمن۴۶). آیه شریفه دو مطلب را می رساند: ۱ – عرضه بر آتش ۲ – ورود به آتش، که عذاب برزخیان را تعبیر به عرضه آتش و عذاب قیامت را به داخل شدن در آتش که عذابی بسیار شدید تر است، تعبیر فرموده است.

اما چرا در قیامت باید همه یک جا جمع شوند؟

پر واضح است که عمل هر فردی به عوامل مختلفی از جمله احوال قلبی فرد، برخورد با دیگران، رفتارهای گذشتگان و آیندگان و خلاصه با کل جامعه از گذشته تا آینده ارتباط دارد. در گذشته پیشوایانی هدایت کننده و یا گمراه کننده بوده اند و نیز در آینده نیز افرادی از جمله فرزند و اولاد و حتی غریبه ها که شخص، خود را برای رضایت آنها به راه و عملی که به سمت و سوی آنها باشد می کشاند، بنابراین باید همه در حضور هم در پیشگاه خداوند متعال حاضر شده و از خود دفاع کنند تا مقصر اصلی و درصد تقصیر آنها به طور دقیق محاسبه گردد.

۲ - و ذلک یوم مشهود: در اینجا روز قیامت را به لفظ «یوم مشهود» و بدون کلمه الناس تعبیر فرموده است و اطلاقش اشعار دارد بر این که آن روز برای هر کسی که بتواند مشاهده کند مشهود است، چه مردم چه ملائکه و چه جن.

ص :۲۱

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۳۶۹، در ذیل آیه۱۰۴، از امام صادق (ع):

روز مشهود روز قیامت است. مجموعش گویند، برای آنکه اولین و آخرین خلایق برای حساب و کیفر و پاداش جمع شوند و آن روز را مشهود نامند زیرا جن و انس و اهل آسمان و زمین در پیشگاه مقدس پروردگار حاضر شوند.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (۱۰۵)

روزی [است] که چون فرا رسد هیچ کس جز به اذن وی سخن نگوید آنگاه بعضی از آنان تیره بختند و [برخی] نیکبخت (۱۰۵)

نکته تفسیری از المیزان، ج ۲۱، ص ۱۷ تا۳۹: در مورد تکلم در روز قیامت دو دسته آیه وجود دارد، یک دسته آن را نفی و عده ای اثبات می کنند:

۱ - آیاتِ نفی تکلم: آیه شریفه: «هَذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» = «این روزی است که سخن نمی گویند و اجازه ندارند که عذر بخواهند» (۱).

و یا آیه شریفه: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» = «امروز بر دهنهاشان مهر می نهیم و دستهایشان با ما سخن گویند و پاهاشان به آنچه کسب می کردند شهادت می دهند» (۲).

و یا آیه شریفه: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» و «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ» = «آن روز هیچ انسان و جنی را از گناهش نپرسند (زیرا) گناهکاران را به صورتهایشان می شناسند» (۳).

۲ - آیاتِ اثبات تکلم: آیه شریفه: «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» = «حرف نمی زنند مگر کسی که رحمان اذنش داده باشد» (۴).

و یا آیه شریفه: «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ» = «پروردگارا! دیدیم و شنیدیم پس ما را برگردان تا عمل صالح کنیم که دیگر یقین پیدا کردیم» (۵).

و یا آیه شریفه: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ» = «روزی که خدا همه آنها را زنده کند، برای او قسم می خورند همچنانکه برای شما قسم خوردند و گمان برند چیزی هستند، بدانید که آنان خودشان دروغگویانند» (۶).

و: «يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا» = «روزی آید که هرکس ازخود با مجادله دفاع کند» (۷).

۱- مرسلات ۳۶ و۳۷

۲- یس ۶۵

۳- رحمن ۳۹ و۴۱

۴- نبأ ۳۸

۵- الم سجده ۱۲

۶- مجادله ۱۸

۷- نحل ۱۱۱

با مقایسه و بررسی آیات شریفه می توان به نکات ذیل اشاره نمود: (همان منبع)

۱ - تکلم در دنیا عبارت است از استخدام صوتها و ترکیب آنها جهت نشان دادن عقیده ای که در دل نهان داریم چون نهانِ هر شخصی مستور است و راهی غیر از تکلم برای رسیدن به نهانها وجود ندارد. حال اگر راهی دیگر جهت القاء عقاید بود مثلاً همان طوری که چشم، نورها و رنگها را بدون تکلم درک می کند و لامسه، حرارت و برودت و نرمی و زبری را در می یابد، همین گونه هم اگر انسانها بتوانند به ضمایر یکدیگر آگاهی یابند نیازی به تکلم نخواهد بود. و می دانیم در قیامت وضعیت به گونه ای است که پرده ها و حجاب ها فرو می ریزد و نهانها آشکار می گردد: «یوم تبلی السرائر» = «روزی که نهان ها آشکار می شود» (طارق ۹)؛ «إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ» = «چه ظاهر سازید آنچه در دلهایتان است و چه پنهان کنید خدا با شما آن را محاسبه می کند» (بقره ۲۸۴). پس تکلم در قیامت به طریق تکلم دنیوی نیست.

۲ - تکلم قیامت از باب ظهور ملکات است، توضیح اینکه انسان وقتی درباره نفسیات خود فکر می کند، در نفس خود اسراری نهانی مشاهده می کند، بدون اینکه در این مشاهده احتیاج به زبان و تکلم باشد بلکه صورت کلامی را در دل تصور می کنیم و در دل با خود حرف می زنیم و چون در آن زمان اسراری مخفی نمی ماند، بنابراین این امکانات بدون تکلم هویدا می گردد.

۳ - در آیه شریفه (مجادله۱۸) آمده است که مشرکین برای تبرئه خود به دروغ متوسل می شوند. که در پاسخ می توان گفت از آن جایی که ملکات نفسانی هر شخص منشأ گرفته از اعمال و عادات دنیوی وی می باشد و چون مشرکین و منافقین هم در دنیا به دروغ عادت کرده بودند، در روز قیامت هم که روز ظهور ملکات و عادات نفسانی است خود به خود حرف می زنند و دروغ های دنیایی خود را تکرار می کنند. البته نه به صورت تکلم زبانی بلکه به صورت بروز ملکات نفسانی و گرنه محال است که انسان با توجه به اینکه در مقابل پروردگار خود قرار گرفته و می داند که او به ظاهر و باطنش واقف است و اعمالش نیز حاضر است، نامه عملش گسترده، گواهان ایستاده و جوارح و اعضای بدنش همه به زبان آمده اند پس دروغ، دیگر رونقی ندارد و چون

دروغ ملکه و عادت نفسانی اش شده، بدین وسیله بخواهد خدای خود را گول بزند و این نظیر دعوت شدنشان به سجود است ولی چون ملکه استکبار بر نفوسشان راسخ شده دیگر نمی توانند سجده کنند و نه اینکه خدا نگذارد: «یوْمَ یکْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَیدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلَا یسْتَطِیعُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ کَانُوا یدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ» = «روزی که بساط برچیده شود و مشرکان به سجده فرا خوانده شوند و در خود توانایی نیابند، دیدگانشان به زیر افتاده خواری، آنان را فرو می گیرد در حالی که [پیش از این] به سجده دعوت می شدند و تندرست بودند(و استنکاف می کردند)» (قلم ۴۲ و۴۳)

۴ - بعضی از مفسرین در خصوص تکلم در قیامت نظراتی دارند مثلاً:

الف – آن روز کسی سخن نمی گوید مگر پسندیده و مشروع زیرا مردم مجبورند حرفهای زشت را ترک کنند.

پاسخ به این نظریه: اولاً: قیامت روز اختیار نیست بلکه اختیار تنها در دنیاست و در قیامت اختیار برچیده می شود و عمل وقتی نیک و بد می شود که اختیاری باشد. ثانیاً: به استناد قرآن کریم، مشرکین در قیامت برای تبرئه خود دروغ می گویند و این دروغ خود از بدترین حرفهای زشت است، پس این گفته مفسر اشکال دارد و صحیح نمی باشد.

ب – قیامت مشتمل بر چند موقف است، در بعضی از مواقف اجازه تکلم داده و در بعضی نمی دهند و روایاتی هم آورده اند.

پاسخ: در این عقیده هم مسئله اذن و اختیار تمام نمی شود. در ثانی در قرآن کریم چیزی به نام مواقف در قیامت نیامده است و اگر هم بنا بر بعضی روایات مواقفی هم باشد در مسئله تکلم تغییری در یک موقف و چند موقف وجود ندارد.

فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ وَشَهِیقٌ (۱۰۶) خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ (۱۰۷) وَأَمَّا الَّذِینَ سُعِدُواْ فَفِی الْجَنَّهِ خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاءَ رَبُّکَ عَطَاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ (۱۰۸)

ص :۲۴

اما آنها که بـدبخت شدنـد، در آتشـند؛ و برای آنان در آنجا، «زفیر» و «شـهیق» [= ناله های طولانی دم و بازدم] است (۱۰۶) تا آسـمانها و زمین برجاست در آن (جهنم) ماندگار خواهند بود مگر آنچه پروردگارت بخواهد زیرا پروردگار تو همان کند که خواهد (۱۰۷) و امـا کسـانی که نیکبخت شـده انـد تـا آسـمانها و زمین برجـاست در بهشت جاودانند مگر آنچه پروردگارت بخواهد [که این] بخششی است که بریدنی نیست (۱۰۸)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۳۹ تا ۵۹: دسـته ای از آیات به صـراحت بیان دارند که آسـمان و زمین ابدی نیستند، از جمله:

«مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى» = «آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است جز به حق و [تا] زمانی معین نیافریدیم» (۱).

و یا: «يَوْمَ نَطْوِى السَّمَاء كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» = « روزی که آسمان را در هم پیچیم چون در هم پیچیدن طومار برای نوشتن چنانکه خلقت را از اول پدید آورده ایم اعاده آن نیز کنیم که کار ما چنین بوده است» (۲).

و یا: «و السموات مطویات بیمینه» = «و آسمانها به دست قدرت وی به هم پیچیده است» (۳).

و یا: «اِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاء مُّنبَثًّا» = «چون زمین با تکان [سختی] لرزانده شود کوهها [جمله] ریزه ریزه شوند و غباری پراکنده گردند» (۴).

و اما دسته ای از آیات صراحت دارند بر این که بهشت و دوزخ ابدی است مثل:

«جَنَّاتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» = «بهشـتهایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان اسـت در آنجا جاودانه بمانند این است همان کامیابی بزرگ» (۵).

و یا: «و ما هم بخارجین من النار» = «هرگز از آتش بیرون نخواهند آمد» (۶).

و آیاتی از این قبیل ...

در صورتی که آیه شریفه (هود ۱۰۸ و ۱۰۷) بقای بهشت و جهنم را به بقای آسمان و زمین منوط کرده است که در پاسخ می توان به آیه شریفه (ابراهیم ۴۸) اشاره نمود که می فرمایـد: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُواْ للّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّار» = «روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها

۱- احقاف ۳۰

۲- انبیاء۱۰۴

۳- زمر۶۷

۴- واقعه ۶

۵- تغابن ۹

۶- بقره ۱۶۷

[به غیر این آسمانها] مبدل گردد و [مردم] در برابر خدای یگانه قهار ظاهر شوند» (۱).

بنابراین منظور از آیه ۱۰۸ و ۱۰۷ سوره هود، آسمان و زمین دنیوی نیست که نابود شدنی هستند، بلکه زمین و آسمان قیامت است که به هیچ وجه از بین نمی روند و خلاصه، جهان همواره آسمانها و زمینی دارد، چیزی که هست در آخرت نظام دنیایی اش را از دست می دهد.

توجه: این بحث مؤید بحثِ تفسیری جسمِ مثالی در آیه (اسراء ۹۹) است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۶۹، از برهان، از امام صادق (ع):

به خدا سوگند جهنم جای همیشگی است و استثنایی که در آیه: «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْض» (هود ۱۰۸) آورده و فرموده: «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّکَ» مربوط به بعضی از دوزخیان است که به طور موقت در آن جا عذاب می بینند و بعداً بیرون می آیند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۶۷، از ابی بصیر، از امام صادق (ع):

خداوند در آیه: «وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ ... » در ذکر اهل آتش استثنا آورد ولی آنچه که در ذکر اهل بهشت آورده استثنا نیست (یعنی هیچ وقت اهل بهشت خارج نمی شوند ولی ممکن است عده ای از دوزخیان از جهنم خلاص شوند).

از همان منبع، از برهان، از امام صادق (ع): مقصود از بیرون آمدن از آتش و رفتن در بهشت، آتشی است غیر از جهنم و بهشتی است غیر از آن بهشت. و این عده که از آتش بیرون می آیند، با اولیاءِ خدا همنشین نخواهند شد و میان اولیاءِ خدا و این عده از مردم منزلتی فاصله است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۶۶، از برهان، از حضرت ابی جعفر (ع):

دشمنان علی (ع) در آتش مخلدند و شفاعت به آنها نمی رسد.

فَلا تَکُ فی مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هؤُلاءِ ما يَعْبُدُونَ إِلاَّ كَما يَعْبُدُ آباؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ (۱۰۹)

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فيهِ وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفی شَکٍّ مِنْهُ مُريبٍ (۱۱۰)

وَ إِنَّ كُلاًّ لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّکَ أَعْمالَهُمْ إِنَّهُ بِما يَعْمَلُونَ خَبيرٌ (۱۱۱)

فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَ لا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ (۱۱۲)

پس شک و تردیدی (در باطل بودن) معبودهایی که آنها می پرستند، به خود راه مده! آنها همان گونه این معبودها را پرستش

می کنند که پدرانشان قبلا می پرستیدند و ما نصیب آنان را بی کم و کاست خواهیم داد! (۱۰۹) ما به

ص: ۲۶

۱- ابراهیم ۴۸

موسی کتاب آسمانی دادیم؛ سپس در آن اختلاف شد؛ و اگر فرمان قبلی خدا (در زمینه آزمایش و اتمام حجت بر آنها) نبود، در میان آنان داوری می شد! و آنها (هنوز) در شک اند، شکی آمیخته به بدگمانی! (۱۱۰) و پروردگارت اعمال هر یک را بی کم و کاست به آنها خواهد داد؛ او به آنچه عمل می کنند آگاه است! (۱۱۱) پس همان گونه که فرمان یافته ای، استقامت کن؛ و همچنین کسانی که با تو بسوی خدا آمده اند (باید استقامت کنند)! و طغیان نکنید، که خداوند آنچه را انجام می دهید می بیند! (۱۱۲)

توجه: بحثِ تفسیری آیه ۱۱۰ در ذیلِ آیه ۱۲۹ طه و سوره قیامت آمده است.

وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لاَ تُنصَرُونَ **(۱۱۳)** و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می رسد و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود و سرانجام یاری نخواهید شد (۱۱۳)

در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۱۰۹، از کافی، از معصوم (ع):

رکون به معنای محبت و خیرخواهی و اطاعت است.

در تهذیب، ج ۱، ص ۳۷۷ و در خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۰۱، چ۲، از حضرت رسول (ص):

به آنچه در نزد خداست رغبت کن تا خدا تو را دوست بدارد و به آنچه نزد مردم است بی اعتنا باش تا مردم تو را دوست بدارند.

وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ **(۱۱۴)**

و در دو طرف روز [=اول و آخر آن] و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار زیرا خوبیها؛ بدیها را از میان می برد این برای پندگیرندگان پندی است (۱۱۴)

نکته ای از المیزان، ج ۲۱، ص ۹۶: آیه شریفه اوقات پنج گانه نماز را نمی رساند بلکه تنها سه یا چهار وقت را بیان می نماید: «طرفی النهار» دو طرف روز است یعنی صبح و مغرب و «زلفاً من الیل» که نماز عشاء است. و اما در سوره بقره آیه ۲۳۸: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» منظور از نماز وسط، همان نماز ظهر است و بر اساس روایات هم که گفته اند: «الصلوه الوسطی و الصلوه العصر» به عبارتی نماز عصر هم بیان شده است. و نیز روایت داریم که: «وسط» نماز ظهر و مغرب که «طرفی النهار» باشد، نماز عصر است. (پس آیه، نماز ظهر را نمی رساند). البته خداوند متعال در سوره بنی اسرائیل آیه ۷۸ تمام پنج وقت نماز را بیان کرده است: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ

الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيـلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کان مشـهودا» = «نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب به جای آر و نمـاز صـبح را به جای آر که آن به حقیقت مشـهود نظر فرشـتگان شب و روز است» (بنی اسـرائیل ۷۸). از دلوک شمس که زایـل شـدن آفتـاب از خـط نصف النهـار است تا نصف شب که «غسق الیل» است، چهار نماز است و پنجم آن «قرآن فجر» که نماز صبح است. همچنین خداونـد متعال در سوره بنی اسـرائیل آیه ۷۹ نمـاز نـافله شب را تنها بر حضـرت رسول (ص) واجب فرموده است: «وَمِنَ اللَّیلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَهً لَکَ عَسَی أَنْ یبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَحْمُودًا» .

در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۱۰۹، از معانی الاخبار، از امام صادق (ع):

نماز مؤمن در شب گناهان روزش را محو می کند.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۷۷، از امام صادق (ع): شـخص یک دروغ می گوید و به واسـطه آن از خواندن نماز شب محروم گردد و وقتی از نماز شب محروم شد، از رزق و روزی محروم می گردد.

از همـان منبع، از امیرالمؤمنین (ع): گنـاه مـانع نمـاز شب است. (امـام علی (ع) در روایـتی دیگر می فرمایـد: «کمـال اخلاـص اجتنـاب از گنـاه است» . و نیز می فرمایـد: «عبـادت خالص یعنی جز خـدا به کسـی امیـد نداشـته باشـی و جز گناه از چیزی بیم نداشته باشی»).

از همان منبع، ص ۱۷۹، از رسول خدا (ص):

کسی که در شب نماز بخواند صورتش در روز نیکو به نظر می آید.

از همان منبع، ص ۱۸۷، آورده است:

شخصـی از امام سـجاد (ع) پرسید: چرا اهل تهجد و عبادت در شب نیکو منظرترین مردمند؟ فرمود: زیرا آنها با خدا خلوت می کنند پس حق تعالی از نورِ خودش ایشان را می پوشاند.

از همان منبع، ص ۱۸۱، از رسول خدا (ص):

دو رکعت در دل شب نماز خواندن نزد من محبوبتر از دنیا و آنچه در آن است.

از همـان منبع، ص ۱۷۹، از امـام صـادق (ع): مغبـون کسـی است که از قیـام در شب محروم باشـد. و نمـاز شب مرض را دفع، صورت را نورانی، بو را خوش و روزی را جلب کند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۱۱۰، از مجمع البیان، از حضرت رسول (ص): مسلمان وقتی وضو می گیرد و نیکو وضو می گیرد و نمازهای پنج گانه اش را می خواند، گناهانش مثل برگها می ریزد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۱۱۰ و۱۱۱، از عیاشی، از صادقین (ع):

علی (ع) رو به مردم کرد و فرمود: کدام آیه از قرآن کریم برای شما امیدوار کننده تر است؟ بعضی گفتند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (نساء ۴۸) بعضی گفتند: «يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (زمر۵۳) بعضی گفتند: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» (آل عمران ۱۳۵)، امام (ع) فرمود: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: «وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَ زُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ» و فرمود: ای علی! وقتی یکی از شما وضو می گیرد، گناهانش می ریزد و هنگامی که با خلوص نیت متوجه خدا می شود از نمازش کنار نمی رود مگر آنکه از گناهانش چیزی نمی ماند. و نمازهای پنج گانه برای امتم حکم نهر جاری است که آلودگی را روزی ۵ بار در آن بشویند.

☼ مؤلف:

در روایتی دیگر از حضرت علی (ع)، امیدوار کننده ترین آیه را آیه: «و لسوف یعطیک ربک فترضی» (ضحی ۵)، بیان فرموده است. و البته این دو روایت با هم تضادی ندارند و در عین صحتند، چرا که آیه «ضحی» به بخششِ حق تعالی به واسطه شفاعت حضرتِ رسول (ص) اشاره دارد و آیه هود نیز به بخششِ حق تعالی به واسطه نماز اشاره دارد. که در هر دوی آنها مراد، عفو و بخششِ معبودِ رحیم و بخشنده مان است. از آن گذشته روایاتِ اهل بیت (ع) هم مثل آیات الهی نیاز به تفسیر دارند و بایستی روایاتِ معتبری را که در ظاهر با هم تضاد دارند به اهلش برگردانند، که به فرموده رسول اکرم (ص) انکار کردن روایتِ صحیحِ معصوم (ع)، کفر است.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۷۹، ح۲، از امام صادق (ع): حدیثی را که برای شما آورده و نسبتِ آن را به ما دادند، تکذیب نکنید زیرا شما نمی دانید شاید حدیث حق و صحیح باشد آن وقت بدین ترتیب حق عزوجل را در فوق عرشش تکذیب کرده اید.

در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۱۱۲، از عیاشی، از امام صادق (ع):

حسنه، گناه خیلی بزرگ و قدیمی را پیدا می کند و آن را از نامه ی عملت محو می کند. حسنه، کفاره ی گناه می شود، اما گناه نمی تواند کفاره ی گناه گردد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۸۷۳، م۸۲، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص): در ساعتِ غفلت (بین عشاء و مغرب)، نافله به جای آورید، گرچه با دو رکعتِ سبک، که خانه کرامت به ارث می گذارد.

در علل شرایع، ج ۲، ص ۷۹، از امام صادق (ع): بسا نماز بنده نصف یا ثلث یا ربع و یا خمسش بالا می رود و بالا نمی رود از نماز مگر همان مقداری که بنده آن را با حضورِ قلب خوانده است، پس بندگان مأمور به خواندن نوافل شده اند تا بدین ترتیب نقایصْ از فرایضِ خود را تکمیل کنند.

از همان منبع، ص ۸۱، از امام صادق (ع): برای این نافله مشروع گشت که به واسطه اش فسادی که در فریضه پدید می آید جبران شود.

در امالی شیخ صدوق، ص ۶۲۳، م۶۲، از رسول خدا (ص): هر کس نماز مغرب را بی جهت به تأخیر اندازد تا ستاره ها درهم دیده شوند، من از او به خدا بیزاری می جویم.

در کتاب حق الیقین، ص ۳۰۲، از حضرت مهدی (عج):

از رحمت خدا به دور است کسی که نماز صبح را چندان تأخیر بیندازد تا ستاره ها ناپدید شوند و نماز مغرب را به حدی تأخیر بیندازد تا ستاره ها ظاهر شوند.

در مستدرک وسایل، ج ۱، ص ۱۸۳، از رسول خدا (ص):

نماز صبح و نماز عشا سنگین ترین نمازها در نظر منافقین است.

در اسرار الصلوه، ص ۳۴، از رسول خدا (ص):

کسی که نماز صبح نخواند قرآن از او بیزار است. هر که نماز ظهر بجا نیاورد پیامبران الهی از او بیزارند. هر که نماز عصر را ترک کند فرشتگان از او بیزارند. هر که نماز مغرب نخواند دین از

او بیزار است. هر که نماز عشا را ترک کند خدای جهان از او بیزار است.

در ثواب الاعمال، ص ۵۱۸، از امام صادق (ع): هر کس از روی سهل انگاری نمازش قضا شود و بعد قضایش را بخواند آن نماز تیره و تار بالا رود و گوید: خدا خوارت کند که مرا ضایع کردی.

در کافی، ج ۱، ص ۷۳، ح۱، از رسول خدا (ص): هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

در امالی شیخ صدوق، ص ۶۳۵، م۶۲، از حضرت رسول (ص):

هر کس نمازِ واجبش را از وقتش تأخیر اندازد، در قیامت، شفاعت من به او نخواهد رسید.

در خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۶۱، ح۲، از امام صادق (ع): شیعه ما را در ۳ مورد آزمایش کن:

۱ - فرا رسیدن وقت نماز، ۲ - حفظ اسرار از دشمن، ۳ - کمک به برادر دینی در خصوص اموال.

توجه: بحثی در این خصوص ذیل آیه شریفه ۷۸ سوره مبارکه اسرا آمده است.

وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنينَ (١١٥)

فَلَوْ لا كانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ قَليلاً مِمَّنْ أَنْجَيْنا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذينَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فيهِ وَ كانُوا مُجْرِمينَ (١١٦)

وَ ما كانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ (١١٧)

و شکیبایی کن، که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد! (۱۱۵) چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما، دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند؟! مگر اندکی از آنها، که نجاتشان دادیم! و آنان که ستم می کردند، از تنعم و کامجویی پیروی کردند؛ و گنهکار بودند (و نابود شدند)! (۱۱۶) و چنین نبود که پروردگارت آبادیها را بظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش در صدد اصلاح بوده باشند! (۱۱۷)

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (١١٨) إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (١١٩)

و اگر پروردگارت می خواست قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می داد در حالی که پیوسته در اختلافند (۱۱۸) مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است و وعده پروردگارت [چنین] تحقق پذیرفته است [که] البته جهنم را از جن و انس یکسره پر خواهم کرد (۱۱۹)

نکات تفسیری المیزان، ج ۲۱، ص ۹۹ تا۱۰۸:

۱ - از آنجایی که ترکیبات بدنی در افراد اختلاف دارد

در نتیجه باعث اختلاف در استعدادهای بدنی و روحی می شود و با ضمیمه شدن اختلاف محیط ها و آب و هواها، اختلاف سلیقه ها و سنن و آداب و مقاصد در جوامع پدید می آید به طوری که ثابت شده است اگر این اختلافات نبود، بشر حتی یک

چشم بر هم زدن قادر به زندگی نبود و خداوند متعال هم در قرآن کریم این اختلاف را به خود نسبت می دهد: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَهَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا

سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» = «آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را از [نظر] درجات بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده ایم تا بعضی از آنها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است» (زخرف ۳۲). خداوند متعال در هیچ جایی از کلام خود آن را مذمت ننموده، مگر در آن مواردی که این اختلاف آمیخته با هوای نفس و بر خلاف هدایت عقل باشد مثلاً اختلاف در دین که خداوند در بسیاری از کلامش اختلاف در دین را به ظلم و طغیان نسبت می دهد پس منظور از اختلاف در آیه شریفه اختلاف در دین است.

۲ – مراد از رحمت در آیه شریفه هدایت الهی است همانطور که می فرماید: «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ» = «پس خدا کسانی که ایمان آورند در مسائلی که اختلاف کردند به اذن خود به سوی حق هدایتشان کرد» (۱).

۳ – خدای تعالی (مشابه آیه ی شریفه مورد بحث در جای دیگر) می فرماید: «وَ لَوْشِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّه وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» = «و اگر می خواستیم هر کسی را هدایت می کردیم لیکن سخن من محقق گردیده که هرآینه جهنم را از جنیان و آدمیان پُر خواهم کرد» (الم سجده۱۳). و می فرماید: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» = «فرمود حق [از من] است و حق را می گویم هر آینه جهنم را از تو و از هر کس که تو را پیروی کند خواهم انباشت» (۲).

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۰۵، از مجمع، از رسول اکرم (ص):

۹۹ درصد مردم جهنمی و ۱ درصد آنها بهشتی هستند.

توجه: بحث در خصوص این که اکثریت افراد جهنمیند در ذیل آیه (اعراف ۱۷۹) گذشت.

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۰۷، م۶۸، از حضرت علی (ع): مردم تا زمانی که با هم متفاوتند، به خیر و خوشی اند، اما وقتی که برابر شدند، هلاک شوند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۱۱۳، از قمی، از امام باقر (ع):

۱– بقره ۲۱۳

۲– ص ۸۵

مراد از آیه شریفه: «و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک» ، آل محمد (ع) و اتباع ایشان است، خداوند می فرماید: «و لذلک خلقهم» یعنی اهل رحمت در دین خدا اختلاف نمی کنند.

☼ مؤلف:

در آیه شریفه فوق علت خلقت را رحمت بیان فرموده و در جای دیگر می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات ۵۶) و علت را «عبادت» بیان فرموده است. که در جمع بین این دو آیه شریفه باید گفت: تنها راهِ رسیدن به رحمت الهی، اطاعت و پیروی از خدایتعالی و پیامبران و اولی الامر (ع) است، بنابراین عبادت، راه رسیدن به هدف (یا رحمت) است نه خودِ هدف. به عبارتی، هدف از خلقت، رحمت است و راهِ رسیدن به رحمت، اطاعت و عبادت است نه اینکه هدف، عبادت باشد بلکه عبادت مسیر رسیدن به رحمت که همان هدفِ خلقت است، می باشد و حاشا از این که خدای تعالی نیازی به عبادت مخلوقاتش داشته باشد. پس هدفش از خلقت در حقیقت رساندنِ رحمتِ بی کرانش به این مخلوق بوده است، اما اگر مخلوقْ بدون زحمت و عبادت به این هدف یعنی رحمت می رسید چندان دل چسب و ارضا کننده نبود لذا مخلوقات هم برای رسیدن به این هدف بایستی مسیری را طی کنند که همان عبادت و اطاعت است، از طرفی اگر هدفِ خلقت، عبادت بود پس بایستی همه جن و انس مشغول عبادت باشند در صورتی که اکثر آنها در حال عبادت نیستند. در روایتی آمده است: شخصی از حضرت علی (ع) پرسید: آیا خداوند جن و انس را برای اینکه عبادتش کنند، آفریده است؟ و استناد کرد به آیه شریفه: «و ما خلقت الجن و الانس» ، امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ فرمود: خیر، خدایتعالی آنها را خلق فرمود که رحمتشان کند و استناد فرمود به آیه: «اِلاـ مَن رحِمَ ربک و لذلکَ خَلَقهم» (آیه مورد بحث) (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه (ذاریات ۵۶) مراجعه شود).

در علل الشرایع، ج ۱، ص ۵۵، ح۲، از امام صادق (ع):

خداوند متعال مخلوقاتش را خلق نکرد تا نفعی عایدش شده یا ضرری از خود دفع نماید بلکه ایجادشان نمود تا به آنها نفع رسانده و بدین وسیله به نعمت جاویدشان برساند، آنها را به اطاعت خویش مکلف نمود تا مستحق رضوانش شوند.

وَ كُلاًّ نَقُصُّ عَلَيْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فی هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنينَ (١٢٠)

وَ قُلْ لِلَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنَّا عامِلُونَ (١٢١)

وَ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (١٢٢)

ما از هر یک از سرگذشتهای انبیا برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم؛ و اراده ات قوی گردد. و در این (اخبار و سرگذشتها) برای تو حق و برای مؤمنان موعظه و تذکر آمده است (١٢٠) و به آنها که ایمان نمی آورند، بگو: هر چه در قدرت دارید، انجام دهید! ما هم انجام می دهیم! (١٢١) و انتظار بکشید! ما هم منتظریم! (١٢٢)

وَلِلّهِ غَيْبُ السَّمَـاوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ **(١٢٣)** و نهان آسمانها و زمین از آن خداست و تمام کارها به او باز می گردد، پس او را پرستش کن و بر او توکل کن و پروردگارِ تو از آنچه انجام می دهید غافل نیست (١٢٣)

در تفسیر جامع، ج ٣، ص ٣۶٩، از ابن بابویه، از حضرت رسول (ص):

روزی جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای رسول خدا (ص) از جانب خداوند متعال هدیه ای آورده ام که به کسی پیش از شما عطا نشده است. رسول اکرم (ص) پرسید آن چیست؟ جبرئیل گفت: صبر است. پیغمبر فرمود: بهتر از صبر چیست؟ گفت: رضا است و بهتر از رضا، زهد و بهتر از زهد، اخلاص و بالاتر از اخلاص، یقین و برتر از یقین توکل است.

☼ مؤلف:

به استناد روایت فوق مراتبِ صعودیِ ایمان بدین ترتیب است: ١ – صبر، ٢ - رضا، ٣ - زهد، ۴ – اخلاص، ۵ – یقین، ۶ – توکل.

خلاصه آیات سوره هود:

۶: در روی زمین هیچ جنبنده ای نیست جز آنکه روزی او بر عهده خداست ٧: در مدت ۶ روز آسمانها و زمین را آفرید و عرش را بر روی آب قرار داد.

٨: همین که موعد عذاب رسد محال است از آن رهایی یابند.

١٠ – ٩: اگر بشر به نعمت رسد مغرور می شود.

١٢: اگر این شخص پیامبر است چرا گنج و یا فرشته ای همراه او نیست ١٣: تحدی به ده سوره.

١۵: کسی که طالب دنیاست ما مزد اعمالش را در همین دنیا کاملاً می دهیم و از اجر آن نخواهیم کاست.

۱۶: ولی در آخرت جز آتش نصیبی ندارند.

۱۷: آیه شاهد { حضرت علی (ع)} ۱۸: گواهان محشر ۲۰: عذابشان دو برابر خواهد کرد ۲۱: آنها زیانکارترین مردمند ۴۹ – ۲۵: داستان حضرت نوح (ع) ۶۰ – ۵۰: داستان حضرت هود (ع) ۶۸ – ۶۱: حضرت صالح (ع) ۷۶ – ۶۹: حضرت ابراهیم (ع) ۸۲ – ۷۷: لوط (ع) ۹۵ – ۸۳: شعیب (ع) ۱۰۳: یوم مجموع، یوم مشهود ۱۰۴: اجل معدود ۱۰۵: تکلم ۱۰۶: زفیر و شهیق ۱۰۷: تا آسمان و زمین است در آن جاودانند ۱۰۸: نیکان هم تا آسمان و زمین است در بهشت جاودانند ۱۰۹: کیفر کافران را به حد کمال می رسانیم ۱۱۰: به موسی (ع) کتاب فرستادیم ۱۱۱: جزای اعمال ۱۱۲: استقامت ۱۱۳: با ظالمین دوستی نکنید ۱۱۴: اقامه نماز (چهار نماز) ۱۱۵: صبر ۱۱۸: امت واحد، اختلاف در امت ۱۱۹: آیه رحمت ۱۲۰: ما اخبار انبیاء سلف را برایت حکایت می کنیم تا قلبت محکم و استوار شود و راه صحیح بر تو روشن گردد و برای مؤمنین پند و عبرتی باشد ۱۲۱: به کفار بگو، شما به کار خود ادامه دهید ما هم مشغول کار خود هستیم ۱۲۲: شما منتظر باشید ما هم منتظریم ۱۲۳: لله غیب السموات و ...

ص: ۳۴

۱۲ سوره یوسف

۱۲ – سوره یوسف = احسن القصص.

مکی است و ۱۱۱ آیه دارد.

نکته ای از المیزان، ج ۲۱، ص ۱۲۰: در این سوره داستان حضرت یوسف (ع) به طور مفصل از اول تا آخر بیان شده که در هیچ جای دیگر از قرآن هیچ داستانی به مانند آن نیامده است. علاوه بر آن در این سوره غیر از داستان یوسف (ع) داستان دیگری ذکر نشده است که این هم استثناء می باشد، خلاصه؛ سوره ای است خالص برای یوسف (ع) که او نیز بنده ای بود خالص در بندگی.

در کتاب «حلیت المتقین» ، ص ۷۸، ج ۱، از حضرت رسول (ص):

زن ها را در بالا خانه هایی که مشرف بر خیابان و کوچه و راهرو مردم است، منزل ندهید و نوشتن کتابت سوره یوسف را به آنها نیاموزید و به جای آن بافندگی و سوره « نور» را تعلیم کنید.

خلاصه مطالب سوره: داستان حضرت یوسف. شیوه هایی که انسان را به سعادت می رساند. حکمت و عجایب صنع و قدرت خداوند متعال.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبینِ (۱)

إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۲)

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلینَ (۳)

إِذْ قالَ یُوسُفُ لِأَبیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لی ساجِدینَ (۴)

قالَ یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکیدُوا لَکَ کَیْداً إِنَّ الشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبینٌ (۵)

وَ کَذلِکَ یَجْتَبیکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلی آلِ یَعْقُوبَ کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهیمَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلیمٌ حَکیمٌ (۶)

لَقَدْ کانَ فی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسَّائِلینَ (۷)

إِذْ قالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبینا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ (۸)

اقْتُلُوا یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبِیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحِینَ (۹)

قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِی غَیابَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّیَّارَهِ إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ (۱۰)

قالُوا یا أَبانا ما لَکَ لا تَأْمَنَّا عَلی یُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَناصِحُونَ (۱۱)

أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ (۱۲)

قالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ (۱۳)

قالُوا لَئِنْ أَکَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ إِنَّا إِذاً لَخاسِرُونَ (۱۴)

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فِی غَیابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ (۱۵)

وَ جاؤُ أَباهُمْ عِشاءً یَبْکُونَ (۱۶)

ص :۳۵

قالُوا يا أَبانا إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنا يُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ كُنَّا صادِقِينَ (١٧)

وَ جاؤُ عَلى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ (١٨)

وَ جاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ فَأَدْلى دَلْوَهُ قالَ يا بُشْرى هذا غُلامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِما يَعْمَلُونَ (١٩)

وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (٢٠)

وَ قالَ الَّذِي اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْواهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ كَذلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلى أَمْرِهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (٢١)

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (٢٢)

وَ راوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَيْتَ لَكَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوايَ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (٢٣)

وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ (٢٤)

وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَيا سَيِّدَها لَدَى الْبابِ قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلاَّ أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلِيمٌ (٢٥)

قالَ هِيَ راوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها إِنْ كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكاذِبِينَ (٢٦)

وَ إِنْ كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٢٧)

فَلَمَّا رَأى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (٢٨)

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخاطِئِينَ (٢٩)

وَ قالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَها حُبًّا إِنَّا لَنَراها فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (٣٠)

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَ آتَتْ كُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّيناً وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاَّ مَلَكٌ كَرِيمٌ (٣١)

قالَتْ فَذلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُوناً مِنَ الصَّاغِرِينَ (٣٢)

قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجاهِلِينَ (٣٣)

فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴)

ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ (۳۵)

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّي أَرانِي أَعْصِرُ خَمْراً وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳۶)

قالَ لا يَأْتِيكُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُكُما بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُما ذلِكُما مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ (۳۷)

وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِي إِبْراهِيمَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ ما كانَ لَنا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ ذلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ (۳۸)

يا صاحِبَيِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹)

ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ أَسْماءً سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۴۰)

يا صاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُما فَيَسْقی رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذی فيهِ تَسْتَفْتِيانِ (۴۱)

وَ قالَ لِلَّذی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنی عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْساهُ الشَّيْطانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنينَ (۴۲)

وَ قالَ الْمَلِكُ إِنِّی أَرى سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونی فی رُؤْيایَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيا تَعْبُرُونَ (۴۳)

قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْويلِ الْأَحْلامِ بِعالِمينَ (۴۴)

وَ قالَ الَّذی نَجا مِنْهُما وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْويلِهِ فَأَرْسِلُونِ (۴۵)

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنا فی سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶)

قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنينَ دَأَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فی سُنْبُلِهِ إِلاَّ قَليلاً مِمَّا تَأْكُلُونَ (۴۷)

ثُمَّ يَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِكَ سَبْعٌ شِدادٌ يَأْكُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَليلاً مِمَّا تُحْصِنُونَ (۴۸)

ثُمَّ يَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِكَ عامٌ فيهِ يُغاثُ النَّاسُ وَ فيهِ يَعْصِرُونَ (۴۹)

وَ قالَ الْمَلِكُ ائْتُونی بِهِ فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلى رَبِّكَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاَّتی قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِكَيْدِهِنَّ عَليمٌ (۵۰)

قالَ ما خَطْبُكُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقينَ (۵۱)

ذلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يَهْدی كَيْدَ الْخائِنينَ (۵۲)

وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحيمٌ (۵۳)

وَ قالَ الْمَلِكُ ائْتُونی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسی فَلَمَّا كَلَّمَهُ قالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنا مَكينٌ أَمينٌ (۵۴)

قالَ اجْعَلْنی عَلى خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفيظٌ عَليمٌ (۵۵)

وَ كَذلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِی الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْها حَيْثُ يَشاءُ نُصيبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ وَ لا نُضيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنينَ (۵۶)

وَ لَأَجْرُ الْآخِرَهِ خَيْرٌ لِلَّذينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)

وَ جاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (۵۸)

وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ ائْتُونی بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبيكُمْ أَ لا تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْكَيْلَ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلينَ (۵۹)

فَإِنْ لَمْ تَأْتُونی بِهِ فَلا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدی وَ لا تَقْرَبُونِ (۶۰)

قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ وَ إِنَّا لَفاعِلُونَ (۶۱)

وَ قالَ لِفِتْيانِهِ اجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فی رِحالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲)

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلی أَبيهِمْ قالُوا يا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَكْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ (۶۳)

قالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَما أَمِنْتُكُمْ عَلی أَخيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمينَ (۶۴)

وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قالُوا يا أَبانا ما نَبْغی هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَيْنا وَ نَميرُ أَهْلَنا وَ نَحْفَظُ أَخانا وَ نَزْدادُ كَيْلَ بَعيرٍ ذلِكَ كَيْلٌ يَسيرٌ (۶۵)

قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّی تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنی بِهِ إِلَّا أَنْ يُحاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قالَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَكيلٌ (۶۶)

وَ قالَ يا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَهٍ وَ ما أُغْنی عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْ ءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷)

وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ ما كانَ يُغْنی

عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ إِلاَّ حاجَةً فى نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضاها وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۶۸)

وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلى يُوسُفَ آوى إِلَيْهِ أَخاهُ قالَ إِنِّى أَنَا أَخُوكَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۶۹)

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقايَةَ فى رَحْلِ أَخيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ (۷۰)

قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ (۷۱)

قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعيمٌ (۷۲)

قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِى الْأَرْضِ وَ ما كُنَّا سارِقينَ (۷۳)

قالُوا فَما جَزاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كاذِبينَ (۷۴)

قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فى رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ كَذلِكَ نَجْزِى الظَّالِمينَ (۷۵)

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخيهِ كَذلِكَ كِدْنا لِيُوسُفَ ما كانَ لِيَأْخُذَ أَخاهُ فى دينِ الْمَلِكِ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وَ فَوْقَ كُلِّ ذى عِلْمٍ عَليمٌ (۷۶)

قالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّها يُوسُفُ فى نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِها لَهُمْ قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكاناً وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ (۷۷)

قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزيزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَيْخاً كَبيراً فَخُذْ أَحَدَنا مَكانَهُ إِنَّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ (۷۸)

قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلاَّ مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ (۷۹)

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قالَ كَبيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فى يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لى أَبى أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لى وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمينَ (۸۰)

ارْجِعُوا إِلى أَبيكُمْ فَقُولُوا يا أَبانا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا إِلاَّ بِما عَلِمْنا وَ ما كُنَّا لِلْغَيْبِ حافِظينَ (۸۱)

وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتى كُنَّا فيها وَ الْعيرَ الَّتى أَقْبَلْنا فيها وَ إِنَّا لَصادِقُونَ (۸۲)

قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَميلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنى بِهِمْ جَميعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَليمُ الْحَكيمُ (۸۳)

وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قالَ يا أَسَفى عَلى يُوسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظيمٌ (۸۴)

قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكينَ (۸۵)

قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّى وَ حُزْنى إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۸۶)

يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخيهِ وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكافِرُونَ (٨٧)

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقينَ (٨٨)

قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ (٨٩)

قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنينَ (٩٠)

قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنا وَ إِنْ كُنَّا لَخاطِئينَ (٩١)

قالَ لا تَثْريبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمينَ (٩٢)

اذْهَبُوا بِقَميصي هذا فَأَلْقُوهُ عَلى وَجْهِ أَبي يَأْتِ بَصيراً وَ أْتُوني بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعينَ (٩٣)

وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعيرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ ريحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ (٩٤)

قالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفي ضَلالِكَ الْقَديمِ (٩٥)

فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشيرُ أَلْقاهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصيراً قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (٩٦)

قالُوا يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا كُنَّا خاطِئينَ (٩٧)

قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸)

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلی يُوسُفَ آوی إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (۹۹)

وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ يا أَبَتِ هذا تَأْوِيلُ رُءْيایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بی إِذْ أَخْرَجَنی مِنَ السِّجْنِ وَ جاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْنی وَ بَيْنَ إِخْوَتی إِنَّ رَبِّی لَطِيفٌ لِما يَشاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰)

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنی مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّی فِی الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱)

ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲)

وَ ما أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)

وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ (۱۰۴)

وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَهٍ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ (۱۰۵)

وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)

أَ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غاشِيَهٌ مِنْ عَذابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَهُ بَغْتَهً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۱۰۷)

قُلْ هذِهِ سَبِيلی أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلی بَصِيرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸)

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلاَّ رِجالاً نُوحی إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُری أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِی الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَهُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدارُ الْآخِرَهِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۱۰۹)

حَتَّی إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّیَ مَنْ نَشاءُ وَ لا يُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰)

لَقَدْ كانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ ما كانَ حَدِيثاً يُفْتَری وَ لكِنْ تَصْدِيقَ الَّذی بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

الر، آن آیات کتاب آشکار است! (۱) ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و بیندیشید)! (۲) ما بهترین سرگذشتها را از طریق این قرآن -که به تو وحی کردیم- بر تو بازگو می کنیم؛ و مسلماً پیش از این، از آن خبر نداشتی! (۳) (به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند!» (۴) گفت: «فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نقشه (خطرناکی) می کشند؛ چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است! (۵) و این گونه پروردگارت تو را برمی گزیند؛ و از تعبیر خوابها به تو می آموزد؛ و

نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می کند، همان گونه که پیش از این، بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ به یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است!» (۶) در (داستان) یوسف و برادرانش، نشانه ها(ی هدایت) برای سؤال کنندگان بود! (۷) هنگامی که (برادران) گفتند: «یوسف و برادرش [= بنیامین] نزد پدر، از ما محبوبترند؛ در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم! مسلماً پدر ما، در گمراهی آشکاری است! (۸) یوسف را بکشید؛ یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید؛ تا توجه پدر، فقط به شما باشد؛ و بعد از آن، (از گناه خود توبه می کنید؛ و) افراد صالحی خواهید بود! (۹) یکی از آنها گفت: «یوسف را نکشید! و اگر می خواهید کاری انجام دهید، او را در نهانگاه چاه بیفکنید؛ تا بعضی از قافله ها او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند)!» (۱۰) (و برای انجام این کار، برادران نزد پدر آمدند و) گفتند: «پدرجان! چرا تو درباره (برادرمان) یوسف، به ما اطمینان نمی کنی؟! در حالی که ما خیرخواه او هستیم! (۱۱) فردا او را با ما (به خارج شهر) بفرست، تا غذای کافی بخورد و تفریح کند؛ و ما نگهبان او هستیم!» (۱۲) (پدر) گفت: «من از بردن او غمگین می شوم؛ و از این می ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید!» (۱۳) گفتند: «با اینکه ما گروه نیرومندی هستیم، اگر گرگ او را بخورد، ما از زیانکاران

خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی) ممکن نیست!)» (۱۴) هنگامی که او را با خود بردند و تصمیم گرفتند وی را در مخفی گاه چاه قرار دهند، (سرانجام مقصد خود را عملی ساختند؛) و به او وحی فرستادیم که آنها را در آینده از این کارشان با خبر خواهی ساخت؛ در حالی که آنها نمی دانند! (۱۵) (برادران یوسف) شب هنگام، گریان به سراغ پدر آمدند (۱۶) گفتند: «ای پدر! ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم؛ و گرگ او را خورد! تو هرگز سخن ما را باور نخواهی کرد، هر چند راستگو باشیم!» (۱۷) و پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند؛ گفت: «هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل (و شکیبائی خالی از ناسپاسی) خواهم داشت؛ و در برابر آنچه می گویید، از خداوند یاری می طلبم!» (۱۸) و (در همین حال) کاروانی فرا رسید؛ و مأمور آب را (به سراغ آب) فرستادند؛ او دلو خود را در چاه افکند؛ (ناگهان) صدا زد: «مژده باد! این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی!)» و این امر را بعنوان یک سرمایه از دیگران مخفی داشتند. و خداوند به آنچه آنها انجام می دادند، آگاه بود (۱۹) و (سرانجام،) او را به بهای کمی - چند درهم- فروختند؛ و نسبت به(فروختن) او، بی رغبت بودند (؛چرا که می ترسیدند رازشان فاش شود) (۲۰) و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید [= عزیز مصر]، به همسرش گفت: «مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما سودمند باشد؛ و یا او را بعنوان فرزند انتخاب کنیم!» و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم! (ما این کار را کردیم، تا او را بزرگ داریم؛ و) از علم تعبیر خواب به او بیاموزیم؛ خداوند بر کار خود پیروز است، ولی بیشتر مردم نمی دانند! (۲۱) و هنگامی که به بلوغ و قوت رسید، ما «حکم» [= نبوت] و «علم» به او دادیم؛ و اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم! (۲۲) و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد؛ درها را بست و گفت: «بیا (بسوی آنچه برای تو مهیاست!)» (یوسف) گفت: «پناه می برم به خدا! او [= عزیز مصر] صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته؛ (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!) مسلما ظالمان رستگار نمی شوند!» (۲۳) آن زن قصد او کرد؛ و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی دید- قصد وی می نمود! این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود! (۲۴) و هر دو به سوی در، دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می کرد)؛ و پیراهن او را از پشت (کشید و) پاره کرد. و در این هنگام، آقای آن زن را دم در یافتند! آن زن گفت: «کیفر کسی که بخواهد نسبت به اهل تو خیانت کند، جز زندان و یا عذاب دردناک، چه خواهد بود؟!» (۲۵) (یوسف) گفت: «او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد!» و در این هنگام، شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که: «اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده، آن راست می گوید و او از دروغگویان است (۲۶) و اگر پیراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ می گوید و او از راستگویان است» (۲۷) هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او [= یوسف] از پشت پاره شده، گفت: «این از مکر و حیله شما زنان است؛ که مکر و حیله شما زنان، عظیم است! (۲۸) یوسف از این موضوع، صرف نظر کن! و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن، که از خطاکاران بودی!» (۲۹) (این جریان در شهر منعکس شد؛) گروهی از زنان شهر گفتند: «همسر عزیز، جوانش [= غلامش] را بسوی خود دعوت می کند! عشق این جوان، در اعماق قلبش نفوذ کرده، ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم!» (۳۰) هنگامی که (همسر عزیز) از فکر آنها باخبر شد، به سراغشان فرستاد (و از آنها دعوت کرد)؛ و برای آنها پشتی (گرانبها و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت؛ و به دست هر کدام، چاقویی (برای بریدن میوه) داد؛ و در این موقع (به یوسف) گفت: «وارد مجلس آنان شو!» هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ (و زیبا) شمردند؛ و (بی توجه) دستهای خود را بریدند؛ و گفتند: «منزه است خدا! این بشر نیست؛ این یک فرشته بزرگوار است!» (۳۱) (همسر عزیز) گفت: «این همان کسی است که بخاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید! (آری،) من او را به خویشتن دعوت کردم؛ و او خودداری کرد! و اگر آنچه را دستور می دهم انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد؛ و مسلماً

خوار و ذلیل خواهد شد!» (۳۲) (یوسف) گفت:

ص :۴۰

«پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود!» (۳۳) پروردگارش دعای او را اجابت کرد؛ و مکر آنان را از او بگردانید؛ چرا که او شنوا و داناست! (۳۴) و بعد از آنکه نشانه های (پاکی یوسف) را دیدند، تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند! (۳۵) و دو جوان، همراه او وارد زندان شدند؛ یکی از آن دو گفت: «من در خواب دیدم که (انگور برای) شراب می فشارم!» و دیگری گفت: «من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می کنم؛ و پرندگان از آن می خورند؛ ما را از تعبیر این خواب آگاه کن که تو را از نیکوکاران می بینیم» (۳۶) (یوسف) گفت: «پیش از آنکه جیره غذایی شما فرا رسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت. این، از دانشی است که پروردگارم به من آموخته است. من آیین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به سرای دیگر کافرند، ترک گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم)! (۳۷) من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم! برای ما شایسته نبود چیزی را همتای خدا قرار دهیم؛ این از فضل خدا بر ما و بر مردم است؛ ولی بیشتر مردم شکرگزاری نمی کنند! (۳۸) ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟! (۳۹) این معبودهایی که غیر از خدا می پرستید، چیزی جز اسمهایی (بی مسما) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده اید، نیست؛ خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده؛ حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند! (۴۰) ای دوستان زندانی من! اما یکی از شما (دو نفر، آزاد می شود؛ و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد؛ و اما دیگری به دار آویخته می شود؛ و پرندگان از سر او می خورند! و مطلبی که درباره آن (از من) نظر خواستید، قطعی و حتمی است!» (۴۱) و به آن یکی از آن دو نفر، که می دانست رهایی می یابد، گفت: «مرا نزد صاحبت [= سلطان مصر] یادآوری کن!» ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد؛ و بدنبال آن، (یوسف) چند سال در زندان باقی ماند (۴۲) پادشاه گفت: «من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می خورند؛ و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده؛ (که خشکیده ها بر سبزها پیچیدند؛ و آنها را از بین بردند.) ای جمعیت اشراف! درباره خواب من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می کنید!» (۴۳) گفتند: «خوابهای پریشان و پراکنده ای است؛ و ما از تعبیر این گونه خوابها آگاه نیستیم!» (۴۴) و یکی از آن دو که نجات یافته بود -و بعد از مدتی به خاطرش آمد- گفت: «من تأویل آن را به شما خبر می دهم؛ مرا (به سراغ آن جوان زندانی) بفرستید!» (۴۵) (او به زندان آمد و چنین گفت:) یوسف، ای مرد بسیار راستگو! درباره این خواب اظهار نظر کن که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می خورند؛ و هفت خوشه تر و هفت خوشه خشکیده؛ تا من بسوی مردم بازگردم، شاید (از تعبیر این خواب) آگاه شوند! (۴۶) گفت: «هفت سال با جدیت زراعت می کنید؛ و آنچه را درو کردید، جز کمی که می خورید، در خوشه های خود باقی بگذارید (و ذخیره نمایید) (۴۷) پس از آن، هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می آید، که آنچه را برای آن سالها ذخیره کرده اید، می خورند؛ جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد (۴۸) سپس سالی فرامی رسد که باران فراوان نصیب مردم می شود؛ و در آن سال، مردم عصاره (میوه ها و دانه های روغنی را) می گیرند (و سال پر برکتی است)» (۴۹) پادشاه گفت: «او را نزد من آورید!» ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی [= یوسف] آمد گفت: «به سوی صاحبت بازگرد و از او بپرس ماجرای زنانی که دستهای خود را بریدند چه بود؟ که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است» (۵۰) (پادشاه آن زنان را طلبید و) گفت: «به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، جریان کار شما چه بود؟» گفتند: «منزه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم!» (در این هنگام) همسر عزیز گفت: «الآن حق آشکار گشت! من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم؛ و او از راستگویان است! (۵۱) این سخن را بخاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب به او خیانت نکردم؛ و خداوند مکر خائنان را هدایت نمی کند! (۵۲) من هرگز خودم را

تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر

ص :۴۱

می کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است» (۵۳) پادشاه گفت: «او [= یوسف] را نزد من آوریـد، تا وی را مخصوص خود گردانم!» هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد، (پادشاه به عقل و درایت او پی برد؛ و) گفت: «تو امروز نزد ما جایگاهی والا۔ داری و مورد اعتماد هستی!» (۵۴) (یوسف) گفت: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم!» (۵۵) و این گونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم، که هر جا می خواست در آن منزل می گزید (و تصرف می کرد)! ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) میبخشیم؛ و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم! (۵۶) (اما) پاداش آخرت، برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزکاری داشتند، بهتر است! (۵۷) (سرزمین کنعان را قحطی فرا گرفت؛) برادران یوسف (در پی مواد غذایی به مصر) آمدند؛ و بر او وارد شدند. او آنان را شناخت؛ ولی آنها او را نشناختند (۵۸) و هنگامی که (یوسف) بارهای آنان را آماده ساخت، گفت: «(نوبت آینده) آن برادری را که از پدر دارید، نزد من آورید! آیا نمی بینید من حق پیمانه را ادا می کنم و من بهترین میزبانان هستم؟! (۵۹) و اگر او را نزد من نیاورید، نه کیل (و پیمانه ای از غله) نزد من خواهید داشت؛ و نه (اصلا) به من نزدیک شوید!» (۶۰) گفتند: «ما با پدرش گفتگو خواهیم کرد؛ (و سعی می کنیم موافقتش را جلب نمائیم؛) و ما این کار را خواهیم کرد!» (۶۱) (سپس) به کارگزاران خود گفت: «آنچه را بعنوان قیمت پرداخته اند، در بارهایشان بگذارید! شاید پس از بازگشت به خانواده خویش، آن را بشناسند؛ و شاید برگردند!» (۶۲) هنگامی که به سوی پدرشان بازگشتند، گفتند: «ای پدر! دستور داده شده که (بدون حضور برادرمان بنیامین) پیمانه ای (از غله) به ما ندهند؛ پس برادرمان را با ما بفرست، تا سهمی (از غله) دریافت داریم؛ و ما او را محافظت خواهیم کرد!» (۶۳) گفت: «آیا نسبت به او به شما اطمینان کنم همان گونه که نسبت به برادرش (یوسف) اطمینان کردم (و دیدید چه شد)؟! و (در هر حال،) خداوند بهترین حافظ و مهربانترین مهربانان است» (۶۴) و هنگامی که متاع خود را گشودند، دیدند سرمایه آنها به آنها بازگردانده شده! گفتند: «پدر! ما دیگر چه می خواهیم؟! این سرمایه ماست که به ما باز پس گردانده شده است! (پس چه بهتر که برادر را با ما بفرستی؛) و ما برای خانواده خویش مواد غذایی می آوریم؛ و برادرمان را حفظ خواهیم کرد؛ و یک بار شتر زیادتر دریافت خواهیم داشت؛ این پیمانه (بار) کوچکی است!» (۶۵) گفت: «من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد، تا پیمان مؤکد الهی بدهید که او را حتماً نزد من خواهید آورد! مگر اینکه (بر اثر مرگ یا علت دیگر،) قدرت از شما سلب گردد. و هنگامی که آنها پیمان استوار خود را در اختیار او گذاردند، گفت: «خداوند، نسبت به آنچه می گوییم، ناظر و نگهبان است!» (۶۶) و (هنگامی که می خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت: «فرزندان من! از یک در وارد نشوید؛ بلکه از درهای متفرق وارد گردید (تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود)! و (من با این دستور،) نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا حتمی است، از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! بر او توکل کرده ام؛ و همه متوکلان باید بر او توکل کنند!» (۶۷) و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده بود وارد شدند، این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمی توانست از آنها دور سازد، جز حاجتی در دل یعقوب (که از این طریق) انجام شد (و خاطرش آرام گرفت)؛ و او به خاطر تعلیمی که ما به او دادیم، علم فراوانی داشت؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند! (۶۸) هنگامی که (برادران) بر یوسف وارد شدند، برادرش را نزد خود جای داد و گفت: «من برادر تو هستم، از آنچه آنها انجام می دادند، غمگین و ناراحت نباش!» (۶۹) و هنگامی که (مأمور یوسف) بارهای آنها را بست، ظرف آبخوری پادشاه را در بار برادرش گذاشت؛ سپس کسی صدا زد: «ای اهل قافله، شما دزد هستید!» (۷۰) آنها رو به سوی او کردند و گفتند: «چه چیز گم کرده اید؟» (۷۱) گفتند: «پیمانه پادشاه را! و هر کس آن را بیاورد، یک بار شتر (غله) به او داده می شود؛ و من ضامن این (پاداش) هستم!» (۷۲) گفتند: «به خدا سوگند شما می دانید ما نیامده ایم که در این سرزمین فساد کنیم؛ و ما (هرگز) دزد نبوده ایم!»

(۷۳) آنها گفتند: «اگر دروغگو باشید،

ص: ۴۲

کیفرش چیست؟» (۷۴) گفتند: «هر کس (آن پیمانه) دربار او پیدا شود، خودش کیفر آن خواهد بود؛ما این گونه ستمگران را کیفر می دهیم!» (۷۵) در این هنگام، (یوسف) قبل از بار برادرش، به کاوش بارهای آنها پرداخت؛ سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد؛ این گونه راه چاره را به یوسف یاد دادیم! او هرگز نمی توانست برادرش را مطابق آیین پادشاه (مصر) بگیرد، مگر آنکه خدا بخواهد! درجات هر کس را بخواهیم بالا- می بریم؛ و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است! (۷۶) (برادران) گفتند: «اگر او [بنیامین] دزدی کند، (جای تعجب نیست؛) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرد» یوسف (سخت ناراحت شد، و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها آشکار نکرد؛ (همین اندازه) گفت: «شما (از دیدگاه من،) از نظر منزلت بدترین مردمید! و خدا از آنچه توصیف می کنید، آگاهتر است!» (۷۷) گفتند: «ای عزیز! او پدر پیری دارد (که سخت ناراحت می شود)؛ یکی از ما را به جای او بگیر؛ ما تو را از نیکوکاران می بینیم!» (۷۸) گفت: «پناه بر خدا که ما غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافته ایم بگیریم؛ در آن صورت، از ظالمان خواهیم بود!» (۷۹) هنگامی که (برادران) از او مأیوس شدند، به کناری رفتند و با هم به نجوا پرداختند؛ (برادر) بزرگشان گفت: «آیا نمی دانید پدرتان از شما پیمان الهی گرفته؛ و پیش از این درباره یوسف کوتاهی کردید؟! من از این سرزمین حرکت نمی کنم، تا پدرم به من اجازه دهد؛ یا خدا درباره من داوری کند، که او بهترین حکم کنندگان است! (۸۰) شما به سوی پدرتان بازگردید و بگویید: پدر(جان)، پسرت دزدی کرد! و ما جز به آنچه می دانستیم گواهی ندادیم؛ و ما از غیب آگاه نبودیم! (۸۱) (و اگر اطمینان نداری،) از آن شهر که در آن بودیم سؤال کن و نیز از آن قافله که با آن آمدیم (بپرس)! و ما (در گفتار خود) صادق هستیم!» (۸۲) (یعقوب) گفت: «(هوای) نفس شما، مسأله را چنین در نظرتان آراسته است! من صبر می کنم، صبری زیبا (و خالی از کفران)! امیدوارم خداوند همه آنها را به من بازگرداند؛ چرا که او دانا و حکیم است! (۸۳) و از آنها روی برگرداند و گفت: «وا اسفا بر یوسف!» و چشمان او از اندوه سفید شد، اما خشم خود را فرو می برد (و هرگز کفران نمی کرد)! (۸۴) گفتند: «به خدا تو آنقدر یاد یوسف می کنی تا در آستانه مرگ قرار گیری، یا هلاک گردی!» (۸۵) گفت: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می گویم (و شکایت نزد او می برم)! و از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید! (۸۶) پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید؛ و از رحمت خدا مأیوس نشوید؛ که تنها گروه کافران، از رحمت خدا مأیوس می شوند!» (۸۷) هنگامی که آنها بر او [= یوسف] وارد شدند، گفتند: «ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته و متاع کمی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده ایم؛ پیمانه را برای ما کامل کن؛ و بر ما تصدق و بخشش نما، که خداوند بخشندگان را پاداش می دهد!» (۸۸) گفت: «آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید، آنگاه که جاهل بودید؟!» (۸۹) گفتند: «آیا تو همان یوسفی؟!» گفت: «(آری،) من یوسفم و این برادر من است! خداوند بر ما منت گذارد؛ هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید، (سرانجام پیروز می شود؛) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند!» (۹۰) گفتند: «به خدا سوگند، خداوند تو را بر ما برتری بخشیده؛ و ما خطاکار بودیم!» (۹۱) (یوسف) گفت: «امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست! خداوند شما را می بخشد؛ و او مهربانترین مهربانان است! (۹۲) این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید، بینا می شود! و همه نزدیکان خود را نزد من بیاورید!» (۹۳) هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد، پدرشان [= یعقوب] گفت: «من بوی یوسف را احساس می کنم، اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید!» (۹۴) گفتند: «به خدا تو در همان گمراهی سابقت هستی!» (۹۵) اما هنگامی که بشارت دهنده فرا رسید، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند؛ ناگهان بینا شد! گفت: «آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید؟!» (۹۶) گفتند: «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه، که ما خطاکار بودیم!» (۹۷) گفت: «بزودی برای شما از پروردگارم آمرزش می طلبم، که او آمرزنده و مهربان است!» (۹۸) و هنگامی که بر یوسف وارد شدند،

او پدر و مادر خود را در

ص :۴۳

آغوش گرفت و گفت: «همگی داخل مصر شوید، که انشاء الله در امن و امان خواهید بود!» (۹۹) و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛ و همگی بخاطر او به سجده افتادند؛ و گفت: «پدر! این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم؛ پروردگارم آن را حق قرار داد! و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد بعد از آنکه شیطان، میان من و برادرانم فساد کرد. پروردگارم نسبت به آنچه می خواهد (و شایسته می داند،) صاحب لطف است؛ چرا که او دانا و حکیم است! (۱۰۰) پروردگارا! بخشی (عظیم) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساختی! ای آفریننده آسمانها و زمین! تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران؛ و به صالحان ملحق فرما!» (۱۰۱) این از خبرهای غیب است که به تو وحی می فرستیم! تو (هرگز) نزد آنها نبودی هنگامی که تصمیم می گرفتند و نقشه می کشیدند! (۱۰۲) و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی آورند! (۱۰۳) و تو (هرگز) از آنها پاداشی نمی طلبی؛ آن نیست مگر تذکری برای جهانیان! (۱۰۴) و چه بسیار نشانه ای (از خدا) در آسمانها و زمین که آنها از کنارش می گذرند و از آن رویگردانند! (۱۰۵) و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند! (۱۰۶) آیا ایمن از آنند که عذاب فراگیری از سوی خدا به سراغ آنان بیاید، یا ساعت رستاخیز ناگهان فرارسد، در حالی که متوجه نیستند؟! (۱۰۷) بگو: «این راه من است من و پیروانم و با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنیم! منزه است خدا! و من از مشرکان نیستم!» (۱۰۸) و ما نفرستادیم پیش از تو، جز مردانی از اهل آبادیها که به آنها وحی می کردیم! آیا (مخالفان دعوت تو،) در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟! و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است! آیا فکر نمی کنید؟! (۱۰۹) (پیامبران به دعوت خود و دشمنان آنها به مخالفت خود همچنان ادامه دادند) تا آنگاه که رسولان مأیوس شدند و (مردم) گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است؛ در این هنگام، یاری ما به سراغ آنها آمد؛ آنان را که خواستیم نجات یافتند؛ و مجازات و عذاب ما از قوم گنهکار بازگردانده نمی شود! (۱۱۰) در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود! اینها داستان دروغین نبود؛ بلکه (وحی آسمانی است، و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) قرار دارد؛ و شرح هر چیزی (که پایه سعادت انسان است)؛ و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می آورند! (۱۱۱)

توجه: آیاتی که در سوره مبارکه یوسف بحث برانگیز بوده و مفسرین در معنا و تفسیر آنها دچار اختلاف شده اند شامل: آیات شریفه ۲ و۲۴ و۳۳ و۳۴ و۴۲ و ۷۰ و۷۷ و۹۷ و ۹۸ و ۱۱۰ می باشد که به شرح ذیل بیان می شوند:

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲)

ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید (۲)

در جامع، ج ۳، ص ۳۷۳، از طبرسی، از پیامبر اکرم (ص): عرب و زبان عربی را دوست بدارید زیرا من که پیغمبر شما هستم عربم و قرآن عربی است و کلام و گفتار اهل بهشت نیز عربی است.

☼ مؤلف:

بنا به دلایل ذیل صحتِ حدیث فوق معقول نمی باشد:

اولاً: تکلم در قیامت با دنیا فرق دارد. (بحث تکلم در قیامت ذیل آیه (هود ۱۰۵) گذشت).

ثانیاً: در روایت آمده است که عرب را دوست بدارید در صورتی که قرآن کریم به صراحت می فرماید: با ظالمین و بی دینان دوستی نکنید و از آن جایی که اعرابِ ظالم هم خیلی زیادند لذا دوست داشتن عرب، بدون قیدِ تقوی مخالف قرآن و روایات می باشد.

ثالثاً: این روایت برخلاف آیه ۹۷ توبه است که می فرماید: «الأَعراب اشَد کفراً و نِفاقا» = « اعراب در کفر و نفاق از دیگران سخت تر و به جهل و نادانیِ احکامِ خدایتعالی سزاوارترند» .

رابعاً: این روایت مخالف روایاتِ مستندِ ذیل است:

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۸۷، از قمی، از امام صادق (ع):

اگر قرآن بر غیر عرب نازل می شد اعراب به آن ایمان نمی آوردند ولی قرآن بر اعراب نازل شد و غیر عرب به آن ایمان آوردند و این از فضایل و حسنات غیرِ عرب (بر عرب) است.

در کتابِ «بیانِ» آیت الله خویی، ص ۲۹۱، از امام صادق (ع):

طرفدارانِ عربیت، کتابِ خدا را تغییر می دهند. (احکامش را به غلط تفسیر می کنند)

در کتابِ «خصالِ» شیخِ صدوق، ج ۱، ص ۴۱۷، چ۲، از امام کاظم (ع)، از پیامبر اکرم (ص): از ۵ گروه در هر حالی باید دوری کرد:

۱ – عربِ بیابانی، ۲ – جذامی، ۳ – پیسی، ۴ – دیوانه، ۵ – زنازاده.

در کتابِ «خصالِ» شیخِ صدوق، ج ۱، ص ۴۷۵، چ۲، از امام علی (ع):

خداوند ۶ گروه را به سبب ۶ خصلت عذاب می فرماید: ا- عرب را به سبب تعصّب، ۲ – کدخدایان را به سبب تکبر، ۳ – امیران را به سبب ستم، ۴ – فقیهان را به سبب حسد، ۵ – بازرگانان را به سبب خیانت، ۶ – اهلِ روستا را به سبب نادانی.

در کافی، ج ۳، ص ۴۰، چ۱، از امام باقر (ع): اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاوردید، بلکه اسلام آوردید، پس هر کس معتقد باشد آنها ایمان آوردند، دروغ گفته است.

خلاصه کلام: از آنجایی که قرآن به زبان عربی است و آموزش زبان عربی هم در فهم قرآن کریم نقش دارد، لذا این روایت احتمالاً ـ دستکاری شده و کلمه «عرب» و جمله: «زبان بهشتیان عربی است» اضافی است. و اصل روایت این است: «زبان عربی را یاد بگیرید» (والله اعلم).

توجه: خدایتعالی در کتابِ مقدسش، دو گروه یعنی عرب و یهود را توبیخ و دو گروه یعنی فارس و مسیحیانِ پارسا را تکریم فرموده است. (برای توضیح به آیه (محمد ۳۸) مراجعه کنید).

آیات شریفه ۴ تا ۱۰۱، داستان حضرت یوسف (ع) را بیان می فرمایند:

یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم معروف به «اسرائیل الله» یعنی «خالص از برای خدا» دارای ۱۲ فرزند پسر یا «اسباط» شد که یوسف و بنیامین از یک مادر به نام راحیل و لاوی از مادری دیگر است که حضرت موسی (ع) به چند نسل به لاوی می رسد. فرزندان یعقوب (ع) همه مؤمن و پدر دوست بودند فقط گناه آنها حسادتی بود که موجب دزدیدن یوسف (ع) و فراق یعقوب (ع) شد. یوسف (ع) در فاران متولد شد و پس از چندی، راحیل در بیت لحم درگذشت و عمه اش او را تربیت کرد. چون اندک رشدی نمود، یعقوب (ع) خواست یوسف را از خواهرش بگیرد ولی وی تدبیری به کار برد و کمربندی که از اسحاق به او ارث رسیده بود به زیر جامه یوسف بست و به ظاهر اتهام دزدی به او زد تا او را پیش خود نگهدارد. چون در رسم ابراهیم (ع) صاحب مال می توانست دزد را به بندگی پیش خود نگه دارد. بعد از رحلتِ عمه اش، پیش پدر برگشت. یوسف (ع) در نه سالگی خواب دید که ۱۱ ستاره و ماه و خورشید به او سجده می کنند و تأویلش این بود که یوسف پادشاه مصر خواهد شد. پدر و مادرش به منزله ی خورشید و ماه و برادرانش که یازده ستاره مشهود در رؤیا بودند، در مقام سلطنت یوسف برای شکر خدا به سجده می افتند. خاله ی او مادر شمعون از خواب مطلع شده و برادران یوسف را مطلع ساخته و حس حسادتشان را شعله ور ساخت. {چهار زن اسرار چهار پیامبر را افشا کردند: ۱ – همسر نوح ۲ – همسر لوط ۳ – همسر یعقوب (مادر شمعون) ۴ – حفصه دختر عمر زن پیامبر اکرم (ص)}.

لاوی پیشنهاد کرد او را نکشید و او را در چاه بیاندازند. یعقوب (ع) گفت: می ترسم که شما او را بُرده و گرگ او را بخورد. (آیه۱۳)

در تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۳۸، چاپ ۱۸، از پیامبر اکرم (ص):

ای مردم! دروغ به یکدیگر تلقین نکنید چنانکه فرزندان یعقوب (ع) نمی دانستند که گرگ

آدم می خورد چون یعقوب (ع) به آنها گفت، ایشان از او آموختند.

یوسف (ع) را در چاه انداختند و بزی را کشتند و خونِ آن را روی پیراهن یوسف ریخته و به پدر گفتند گرگ او را درید. «مالک» ، سرقافله کاروان، یوسف (ع) را از چاه درآورد و برادران ادعا کردند وی غلام آنهاست و او را به ۲۰ درهم به «مالک» فروختند. کاروان به مصر رفته و یوسف را به عزیزِ مصر فروخت. یوسف به حد بلوغ رسید و زلیخا قصد مراوده کرد:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَنْ رَّا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ **(۲۴)** و درحقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می کرد چنین [کردیم] تا بدی را از او بازگردانیم چون او از بندگان مخلص ما بود (۲۴)

☼ مؤلف:

متأسفانه عده ای از مفسرین (عامه و خاصه) در تفسیر آیه شریفه نسبت ناروایی به عصمتِ حضرت یوسف (ع) زده اند در صورتی که اگر چنین مورد یا مواردی بود خداوند متعال حتماً آن را بیان فرموده و هیچگاه او را به عنوان عبدِ خالص (عبادنا المخلصین) یاد نمی کرد. مثلاً در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۲۹۱، به نقل از تفسیر «دُرمنثور» آورده است: «یوسف سه بار دچار لغزش شد، یکی آنجا که قصد زلیخا کرد و به زندان افتاد و یکی آنجا که به رفیق زندانی اش گفت مرا نزد اربابت یادآوری کن و در نتیجه به کفاره اینکه یاد پروردگار را فراموش کرد مدت زندانش طولانی شد و یکی آنجا که نسبت دزدی به برادران داد» (صاحب المیزان، خودش این روایت را رد کرده است). و یا در تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۰، در ذیل آیه شریفه مورد بحث و متأسفانه حتی بدونِ نقل قولِ روایتی، بلکه از لسانِ خودش آورده است: «اگر یوسف برهان پروردگارش را نمی دید با او در می آمیخت ... نفس یوسف میل به آمیزش کرد و به دلیل شهوتِ جوانی توجهی به زلیخا کرد ... و نزدیک بود یوسف قصدِ آن زن کند» .

در پاسخ به این دسته از مفسرین باید گفت: پیامبران الهی دارای عصمت هستند و هیچگاه فکر گناه کبیره ای چون زنا را به سر هم خطور نمی دهند چه برسد به آنکه دست به انجام آن بزنند. فرقِ

ص: ۴۷

بین معصوم با غیر معصوم در فکر گناه است چرا که خیلی فراوانند افرادی که مرتکب زنا نمی شوند و حتی قصدِ ارتکابِ زنا هم نمی کنند اما فکرش را به سر می برند، که با نظر این گروه از مفسرین، باید آنها را پیامبری مرسل فرض کرد!!! به نظر شما آیا اقدام به «زنا» یا «قصدِ زنا» برای پیامبران گناه محسوب نمی شود؟ شما عصمت را به چه تعبیر می کنید؟ آیا همین که شخصی به رسالت رسید می تواند هر قصدِ گناهی بکند و بعد هم خدایتعالی بر او وحی بفرستد و نگذارد آن گناه را به معرضِ ظهور درآورد؟ پس اختیار چه می شود؟ آیا اگر شخصی به اجبار گناه نکند فضیلتی هم دارد؟ با این بیان عدالتِ خدای عدالت گستر را هم زیرِ سؤال می برند، چرا که سایر مردم هم در موقع گناه انتظار دارند کسی مانع از گناهشان شده تا عدالت اجرا شود. حاشا و کلا از این سخنانِ جاهلانه!!!

☼ نکته:

برخی دیگر از مفسرین، از جمله صاحب «تفسیر نمونه» ، ج ۹، ص ۳۷۳، با درجه ای تخفیف گفته اند: «در کشمکش غریزه و عقل، یوسف تا لبِ پرتگاه کشیده شد».

و در جواب اینها نیز باید گفت:

این جمله آنها، این برداشت را دارد که العیاذ بالله حضرت یوسف (ع) فکرِ زنا از سرش خطور کرده است و همین هم اشتباه است چرا که انبیاء (ع) دارای عصمتند که مانع فکر گناه می شود. ممکن است برخی از انبیاء فکر ترکِ اولا-یی از سرشان خطور کند اما هرگز فکرِ گناه کبیره ای مثل زنا یا قتل به ذهنشان نمی رسد و صد البته، ۱۴ معصوم (ع) حتی فکر ترکِ اولا هم به ذهنشان نمی رسد (برای توضیح در خصوص عصمت به بحث پایانی کتاب مراجعه کنید).

و اما منظور از «سوء» و «قصد» در آیه شریفه چیست؟

منظور از «قصد» در آیه شریفه، مراوده نیست بلکه «قصد کتک زدن

زلیخا» است. یوسف (ع) هر چه زلیخا را نصیحت کرد، فایده ای نداشت، لذا تصمیم گرفت و «قصد کرد» زلیخا را کتک بزند تا هوس از سرش خارج شود، که اگر او را می زد باعث می شد، دیگران فکرِ فحشا را به یوسف (ع) نسبت دهند و خداوند متعال این برهان را به یوسف (ع) وحی کرد که از «کتک زدن زلیخا» بپرهیز، تا آلت دستی جهت اتهام یوسف در پیش عزیز مصر به دست نیاید. و دلیلِ این گفته نیز تمجیدی است که خدایتعالی در همین آیه شریفه از یوسف (ع) کرده و فرموده است: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» = «او از بندگان مخلص ما بود» ، چرا که اگر معاذ الله یوسف (ع) قصد داشت با زلیخا مراوده کند دیگر جای تمجید نبود و حاشا بر اینکه شخص گنهکاری جزءِ مخلصین باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۲۶۶، از امام صادق (ع):

معنای آیه این است که زلیخا قصد یوسف (ع) کرد که با وی عمل نامشروع مرتکب شود و یوسف (ع) قصد او کرد که چنین کاری با وی نکند.

☼ نکته:

متأسفانه برخی از مفسرین برای دفاع از یوسف (ع) و مخالفت با گروهی که نسبت فحشا به حضرت یوسف (ع) داده اند بیانی دیگر آورده اند که منظور از قصد، این است: «یوسف قصد نمود زلیخا را به قتل برساند» .

در جواب اینها نیز باید گفت:

چطور است که «قصد زنا» از دید شما از «قصد قتل» بدتر است، در صورتی که گناهِ قتل بدتر از زناست و هر دو گناه کبیره اند که انجام آنها از مقام عصمت و طهارتِ انبیاء و ائمه (ع) به دور است. و اما در روایتِ تفسیرِ «دُرمنثور» دو اتهام دیگر به حضرت یوسف (ع) زده شده که در ذیلِ آیات مربوطه «ان شاء الله» توضیح داده خواهد شد.

یوسف (ع) به طرف درب دوید و زلیخا از پشت، پیراهنش را پاره کرد. کودکی به امر خدا به صدا درآمد و یوسف (ع) تبرئه شد. این ماجرا در شهر پخش شده و ماجرای مجلس زنان رخ داد. عزیزِ مصر برای خاموش کردن سرزنشها به ناچار یوسف (ع) را زندانی کرد.

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِّنَ الْجَاهِلِينَ **(۳۳)** فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ **(۳۴)**

یوسف گفت پروردگارا زندان برای من دوست داشتنی تر است از آنچه مرا به آن می خوانند و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی به سوی آنان خواهم گرایید و از

نادانان خواهم شد (۳۳) پس پروردگارش او را اجابت کرد و نیرنگشان را از او بگردانیدکه او شنوای داناست (۳۴)

«رب السجن احب الی» : این جمله ی یوسف (ع) دعا و نفرینی به خود نبود بلکه می خواست تلخ و زشت بودن این کار را از دید خودش به نحوی بیان کند که حتی از زندان هم بدتر است.

«فاستجاب له» : این جمله نیز استجابت دعای یوسف (ع) بود که او را از شر زنان رهایی داد نه اینکه او را به زندان بیندازد.

☼ مؤلف:

عده ای از مفسرین در تفسیر آیه باز هم به بی راهه رفته و گفته اند: «یوسف به خاطر اینکه به زنان متمایل نشود دعا می کند که به زندان افتد و خدا هم او را به زندان می اندازد» .

در پاسخ به این گفته نابجا باید گفت: معاذ الله! چگونه می شود بنده ای با مقام عصمت و طهارت حضرت یوسف (ع) که خداوند او را مدح کرده و او را جزءِ بندگان مخلص به شمار می آورد، نتواند جلوی شهوت خود را بگیرد و از این رو بخواهد خود را زندانی کند. آیا چنین شخصی می تواند خلیفه خدا باشد و دیگران را رهبری کند و آنها را نصیحت نماید؟!!!

تمام انسانها از پیامبران گرفته تا انسانهای گنهکار و کافر، دارای اختیار می باشند و هر کدام به اختیار خود می توانند سیئه یا حسنه انجام دهند و هیچ گاه خداوند متعال به اجبار آنها را به انجام عملی وادار نمی کند، روزانه و حتی هر لحظه انسانها در مقابل گناه قرار می گیرند، عده ای با اختیار، آن را انجام می دهند و عده ای هم از آن دوری می جویند. هر چند که تمام اعمال خیر از خداوند متعال منشأ می گیرد ولی خودِ شخص هم باید این عمل را بخواهد، به عبارتی استارتِ اول را خودِ شخص می زند و امدادِ بعدیش را خداوند متعال عنایت می فرماید. ولی فرق ما با پیامبرانِ الهی در این است که اگر مثلاً یکی از ما چنین ماجرایی برایمان پیش آید و در معرض گناهی مشابه باشیم، اگر مرتکبِ گناه نشویم، می گوییم: «من خودم گناه نکردم» در صورتی که پیامبرانِ الهی همواره خداوند متعال را حاضر و ناظر دیده و متواضعند و هیچگاه چنین حرفی نمی زنند بلکه به جای گفتن «من ... » ، می فرمایند: «این لطف خداست که مرا از گناه حفظ فرمود»

چون تواضعِ آنها خیلی زیاد است و در عین اختیار، باز هم تمام اعمال خود را عنایتی از جانبِ خداوند متعال می دانند؛ بیانِ صحبتهای متواضعانه از لسانِ انبیا، در قرآن کریم فراوان آمده است و از آن جایی که بعضی از افرادِ عادی با انجام یک ثواب و یا یک ترک گناه چنان به خود مغرور می شوند که تنها خود را می بینند، بنابراین عادت ندارند چنین سخنانِ خاضعانه ای بشنوند و اگر هم بشنوند، می گویند از جانب خدا به آنها امداد شده و چون در غرورِ خود غوطه ور شده اند و کسی را به جز خود نمی بینند، پر واضح است که مفسرنماهایی از این قبیل، تهمتهایی این چنین، به پیامبرانی عزیز و معصوم می زنند. البته امداد از جانب خداوند متعال به همه انسانها تعلق می گیرد نه فقط به پیامبران. و نیز تمام اعمالِ نیک از جانب خداست ولی شرط آن این است که شخص، خودش بخواهد و آغازگر نیکی باشد، حال هر چه این تمایل بیشتر باشد امداد هم بیشتر است.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۳۹۷و ۳۹۸، از حضرت علی (ع):

در آیه: «رب السجن احب الی» اگر بگویید که یوسف (ع) از خدایش زندان را درخواست کرد، به دلیل خشمِ پروردگار بر او کافر شده اید.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۰۰، از کافی، از امام صادق (ع):

جبرئیل در زندان نزد حضرت یوسف آمد و گفت: بعد از هر نماز بگو: «اللهم اجعل لی فرجاً و مخرجاً وارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب» .

دو رفیق زندانی از یوسف (ع) درخواستِ تعبیر خواب کردند. ساقی گفت: من در خواب درخت انگوری دیدم که سه شاخه داشت و بر هر شاخه ای مقداری انگور رسیده، آن خوشه های انگور را گرفتم، در جام فرعونی فشردم و به دست پادشاه دادم. یوسف (ع) فرمود: سه روز دیگر آزاد می گردی و ساقیِ شرابِ شاه می شوی. خوانسالار گفت: من دیدم سه سبد بر سر دارم سبد زیرین پر از نان و طعام است و مرغان هوا آن نان ها را می ربایند و می خورند. یوسف فرمود: سه روز دیگر دارت می زنند و مرغان هوا مغز سرت را خواهند خورد. خوانسالار گفت: من خوابی ندیدم و دروغ گفتم. یوسف (ع) فرمود: بدین گونه حکم می شود و این تعبیر تغییر نمی کند.

ص :۵۱

وَقَالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْکُرْنِی عِندَ رَبِّکَ فَأَنسَاهُ الشَّیْطَانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ **(۴۲)** و [یوسف] به آن کس از آن دو که گمان می کرد خلاص می شود گفت مرا نزد آقای خود به یاد آور و[لی] شیطان یادآوری به آقایش را از یاد او برد در نتیجه چند سالی در زندان ماند (۴۲)

☼ نکته:

بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه شریفه هم به حضرت یوسف (ع) تهمت دیگری زده اند و گفته اند: «شیطان یاد خدا را از نظر یوسف (ع) برد و لاجرم در نجات یافتن از زندان دست به دامن غیر آورد و به همین خاطر خدا عقابش کرد و چند سال دیگر در زندان بماند» .

پاسخ:

۱ - دو ضمیری که در جمله: «فانساه الشیطان ذکر ربه» قرار دارد، به کلمه «الذی» بر می گردد و معنایش این است: «شیطان از یادِ رفیق زندانی یوسف محو کرد که نزد خدایانش از یوسف سخن به میان آورد و همین فراموشی باعث شد که یوسف چند سالی دیگر در زندان ماند» . این مفسرین دو ضمیر را به یوسف (ع) برمی گردانند در صورتی که این دو ضمیر به رفیق زندانی یوسف (ع) برمی گردد در نتیجه آن رفیق، مورد فراموشی توسط شیطان قرار می گیرد نه یوسف.

۲ - اخلاص برای خدا باعث نمی شود که دیگر انسان به غیر خدا، متوسل به سببهای دیگر نشود چرا که این دنیا اسبابِ سبب است و این نهایت نادانی است که آدمی به طور کلی اسباب را لغو بداند و مقاصدش را بدون سبب انجام دهد بلکه اخلاص باعث می شود انسان به سببهای دیگر دلبستگی و اعتماد نداشته باشد و یوسف (ع) در عین اخلاص و اعتماد به خدا به رفیق زندانی خود چنین درخواستی مطرح نمود.

۳ - عملی که یوسف (ع) انجام داد تنها «ترک اولی» است که بعضی از پیامبران نیز انجام داده اند، مثل حضرت آدم (ع) و این گناه و معصیت محسوب نمی شود. عصمت مراتبی دارد، عصمتی که ۱۴ معصوم (ع) دارند با عصمتی که سایر انبیاء دارند در مراتب بالاتری است و سایر انبیاء هم عده ای از عده ای دیگر برترند بنابراین چهارده معصوم با توجه به اینکه در حد اعلای عصمتند حتی «فکرِ ترک اولی» هم نمی کنند و مطمئناً اگر در شرایطی مشابه حضرت یوسف (ع)

ص :۵۲

قرار می گرفتند هیچگاه از رفیق زندانی خود چنین درخواستی نمی کردند. از حضرت علی (ع) می پرسند: مقام شما بالاتر است یا آدم (ع)؟ فرمودند: من بالاترم زیرا با اینکه خداوند به آدم نهی (غیر آمرانه) کرد که گندم نخورد، ولی او خورد اما من در تمام عمرم فقط نانِ جو خورده ام و گندم نخورده ام! می پرسند: مقام شما بالاتر است یا نوح (ع)، فرمودند: من بالاترم زیرا نوح از خداوند درخواست کرد پسرش را نجات دهد و من چنین درخواستی نکرده ام. می پرسند: مقام شما بالاتر است یا موسی کلیم الله (ع)؟ فرمودند: من بالاترم زیرا وقتی موسی عصایش را انداخت و به اژدها تبدیل شد از ترس فرار کرد در صورتی که من در هیچ جنگی فرار و پشت به دشمن نکرده ام. می پرسند: مقام شما بالاتر است یا عیسی روح الله (ع)؟ فرمودند: من بالاترم زیرا موقعی که مریم می خواست عیسی را به دنیا آورد خدا او را از بیت المقدس بیرون کرد و در بیابان زایمان کرد در صورتی که در موقعِ تولدِ من، خداوند مادرم را به خانه اش پناه داد و من در آنجا متولد شدم. می پرسند: مقام شما بالاتر است یا محمد حبیب الله (ص)؟ فرمودند: البته حضرت رسول (ص)!!!

در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۲۹۱، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

اگر یوسف آن حرفی را که زده بود، نمی زد آن همه در زندان نمی ماند چون فرج را از غیر خدای تعالی درخواست کرد.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۰۴، از امام صادق (ع):

یوسف (ع) ۷ سال در زندان بود. پادشاه در خواب دید ۷ گاو لاغر، ۷ گاو چاق را می خورند و ۷ خوشه گندمِ سبز و خوشه گندمی خشک. یوسف (ع) بعد از اثبات بی گناهی خود تعبیر آن را گفت که: ۷ سال زراعت خوب و فراوان عاید می شود و بعد از آن ۷ سال خشکسالی و قحطی پیش می آید و باید در سالهای اول، گندم را با خوشه انبار کنند تا فاسد نشود. یوسف (ع) خزانه دار شد و ۷ سال آذوقه ذخیره کرد. بعد از آن در سال اول آذوقه را در برابر دینار و درهم فروخت و تمام دینارها به مملکت یوسف (ع) درآمد. سال دوم آذوقه را به زیورآلات فروخت. سال سوم در برابر چهارپایان. سال چهارم در برابر بندگان. سال پنجم در برابر خانه و

املاک. سال ششم مزارع و نهرها. سال هفتم خودِ مردم را خرید. پس تمام مصر به یوسف (ع) تعلق داشت، یوسف نیز در قبال ایمان به خدا همه آنها را بخشید و پادشاه و مردم ایمان آوردند.

در کتاب خصالِ شیخِ صدوق، ج ۱، ص ۱۷۳، ح ۲، از امام صادق (ع):

همانا خداوند می فرماید: من بر بندگانم با سه چیز منت نهادم:

۱ - این حیوان را (به عنوان آفت) آفریدم و آن را بر گندم و جو مسلط کردم که اگر چنین نبود، پادشاهان آن را مانندِ زر و سیم می اندوختند، ۲ - پس از بیرون شدن از جسد، بوی بد به او دادم که اگر چنین نبود هیچ خویشی، خویشِ خود را دفن نمی کرد، ۳ - به آنها صبرِ مصیبت دادم که اگر چنین نبود، هیچ یک از آنها زندگی گوارایی نداشت.

جزء۱۳ ازآیه۵۳ یوسف تا آخر سوره ابراهیم

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (۷۰) پس هنگامی که آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد آبخوری را در بار برادرش نهاد پس ندا کننده ای بانگ داد ای کاروانیان قطعاً شما دزدید (۷۰)

☼ نکته:

متأسفانه باز هم عده ای از مفسرین در تفسیر آیه شریفه، به بی راهه رفته و حضرت یوسف (ع) را مورد سرزنش قرار داده اند که چرا به برادران خود تهمت دزدی زده است؟

در پاسخ باید گفت:

۱ - حضرت یوسف (ع) با کسب رضایت برادرش بنیامین، پیمانه طلایی که متعلق به خودش بود را در بارِ برادرش می گذارد. و یکی از مأمورین، چون پیمانه را نمی بیند به فکر اینکه این کاروان آن را برداشته است آنها را دزد خطاب می کند و حتی حضرت یوسف (ع) خودش چنین خطابی نکرده است.

۲ - بنیامین خودش درخواست نمود که پیشِ یوسف (ع) بماند، چون در آن زمان راهی جز همین کار نبود تا بتواند پیش برادرش بماند.

۳ - در آیه شریفه ۷۶، به صراحت بیان می فرماید که این تدبیر را خداوند سبحان به یوسف آموخت و این عمل به فرمان خداوند متعال انجام گرفته است و حضرت یوسف (ع) مجری امر شد. پس پر واضح است که این عده از مفسرنماها در حقیقت خداوند متعال را مورد بازخواست قرار داده اند نه یوسف (ع) را ...

ص :۵۴

قَالُواْ إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِی نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا وَاللّهُ أَعْلَمْ بِمَا تَصِفُونَ **(۷۷)**

گفتند اگر او دزدی کرده پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است یوسف این [سخن] را در دل خود پنهان داشت و آن را برایشان آشکار نکرد [ولی] گفت موقعیت شما بدتر است و خدا به آنچه وصف می کنید داناتر است (۷۷)

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۲۴، از قطب راوندی، از امام حسن عسکری (ع):

یوسف (ع) سرقت نکرد، (بلکه) حضرت یعقوب (ع) کمربندی از حضرت ابراهیم (ع) به ارث برده بود که نزد خواهرش ساره دختر اسحاق که همنام مادر اسحاق است بود، ساره (عمه یوسف) یوسف را دوست می داشت و می خواست پیش او بماند (چون بعد از مرگ راحیل او بزرگش کرد و پس از مدتی یعقوب خواست یوسف را از عمه گرفته و پیش خود ببرد) او کمربند را به کمر یوسف بسته و ادعای سرقت را به یوسف زد و بدین صورت یوسف (ع) را نگهداشت.

قَالُواْ يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ **(۹۷)** قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّیَ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ **(۹۸)** گفتند ای پدر برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بودیم (۹۷) گفت به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم که او همانا آمرزنده مهربان است (۹۸)

☼ نکته:

آیات شریفه فوق؛ «توسل» را تأیید می کنند. بنابراین اعتقاد عامه (سنی ها) که توسل به حرم اهل بیت (ع) و قبور آنها، جهت شفاعت و آمرزش از جانب شیعیان را کفر می دانند توسط دو آیه شریفه فوق رد و مردود می باشد. چرا که شیعیان بخاطر مقام و منزلتی که اهل بیت (ع) و اولاد پاکشان پیش خداوند متعال دارند آنها را واسطه خود و خداوند متعال قرار داده و از این طریق وصول به آرزوهای خود را سریع تر و سهل تر می کنند. و اگر این کار خلاف بود دلیلی نداشت حضرت یعقوب (ع) که خود پیامبر و معصوم است درخواستِ فرزندان خود را قبول کرده و این عمل را بپذیرد بلکه همان وقت فرزندان خود را منع می کرد.

نکته ای از المیزان، ج ۲۲، ص ۱۱۳: در بعضی از روایات فرزندان یعقوب را جزءِ انبیاء به حساب

ص :۵۵

آورده اند. ولی این روایات اکثراً از طریق اهل سنت نقل شده و ضعیف است و نیز بر طبق نصِ صریحِ قرآن کریم که می فرماید: «انک لفی ضلالک القدیم» آنها به پدر خود ظلالت نسبت داده و نیز عمل زشت ربودنِ برادر و عملِ حرامِ حسادت و ... مرتکب شده اند و چگونه ممکن است نبی خدا گنه کار باشد؟ و اگر از ظاهر بعضی آیات بر می آید که اسباط انبیاء بوده اند مانند آیه: «وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ» = «به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط وحی نمودیم» . دلیلی ندارد که منظور از اسباط همان برادرانِ یوسف باشند چرا که اسباط بر همه دودمان یعقوب و تیره های بنی اسرائیل اطلاق می شود. همچنان که آمده: «وَ قَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَى عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا» = «جدا کردیم آنها را به ۱۲تیره و هر تیره، امتی» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۱۱۳، از عیاشی، از امام صادق (ع):

برادران یوسف (ع) انبیاء نبودند حتی از نیکان و مردم با تقوی هم نبودند چگونه با تقوی بوده اند و حال آنکه به پدر خود گفتند: «انک لفی ضلالک القدیم؟»

☼ نکته:

اینکه حضرت یعقوب (ع) فوراً طلب مغفرت نکرد و آن را به آینده سپرد، شاید به این دلیل باشد که ابتدا یوسف (ع) را ببیند و با دیدن یوسف دلش به کلی از چرکینی نسبت به فرزندانْ پاک شود آن وقت دعا کند. و نیز زمانِ استغفار را به موعدی که استجابت در آن بیشتر است موکول کند و در روایات هم آمده که طلب آمرزش را به وقتِ سحر یا به شبِ جمعه موکول کرد.

☼ مؤلف:

سجده یعقوب و اهلش به یوسف (ع) تنها جنبه عبادت و شکر خدا بود و این سجده به خدای متعال بود و در ظاهر جلوه ی سجده به سوی یوسف (ع) را نشان می دهد.

☼ مؤلف:

متأسفانه برخی از مفسرین معتقدند که سجده فرشتگان بر آدم (ع) هم مثل سجده یعقوب و اهلش در حقیقت به خدایتعالی بود نه یوسف (ع). ولی این چنین نیست و واقعاً سجده فرشتگان بر آدم (ع) بود چرا که اگر آن سجده هم برای خدایتعالی بود نباید شیطان طرد می شد چون شیطان دائماً در حالِ سجده و عبادت بود و تکبری از سجده بر خدا نداشت، بلکه او از سجده بر آدم (ع) تمرد کرد نه از سجده بر خدایتعالی، بنابراین آن سجده با این سجده از دو جهت

۱- اعراف ۱۶۰

با هم متفاوت است:

۱ – سجده فرشتگان بر خود آدم (ع) بود (البته به امرِ الهی) ولی این سجده بر خدایتعالی بود.

۲ – آن سجده واجب بود و اگر صورت نمی گرفت مستوجبِ عقاب و عذاب بود ولی این سجده مستحب بوده و اجبار و عقابی نداشت. (برای توضیح به آیه (بقره۳۴) رجوع شود).

در نهج البلاغه، ص ۳۸۱، خطبه۱۹۲، خلاصه ای از بند ۱و۲و۳، از حضرت علی (ع):

خداوند به فرشتگان فرمود: «به آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس» که حسادت کرد. شیطان بر آدم (ع) به جهت خلقت او از خاک، فخر فروخت و با تکیه به اصل خود که از آتش است دچار تعصب و غرور شد. خداوند اگر اراده می کرد، آدم (ع) را از نوری که چشم ها را خیره کند می آفرید تا گردن ها در برابر آدم فروتنی می کردند و آزمایش فرشتگان برای سجده آدم (ع) آسان بود، اما خداوند مخلوقاتش را به اموری که آگاهی ندارند می آزماید.

در تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۱۱۵، از عیاشی، از امام معصوم (ع):

سجده یعقوب و فرزندانش برای یوسف از باب اداء شکر خدا بود، که جمعشان کرد.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۳۷، از کافی، از سدیر از امام باقر (ع):

فرزندان یعقوب پیغمبر نبودند اما سبطِ پیامبر و فرزندش بودند و از دنیا نرفتند مگر در حالی که اهل سعادت بودند و توبه کرده بودند. اما آن دو نفر (اولی و دومی) در حالی از دنیا رفتند که توبه نکردند و حتی کاری را نسبت به علی (ع) مرتکب شده بودند به یاد نیاوردند. لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردمان بر آنها باد.

☼ نکته:

روایات زیادی در تفاسیر مختلف در خصوص عاقبت زلیخا آمده است، از جمله در تفسیر صافی، ج ۳، ص ۵۹۶ و۵۹۷ و در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۴۰ – ۴۵۰، و ... که خلاصه آنها بدین شرح است: «زلیخا پیر و فقیر شده بود، به دعای یوسف (ع) و به امر پروردگار به صورت جوان درآمد و یعقوب (ع) آنها را به عقدِ هم درآورد زیرا عزیزِ مصر، شوهر زلیخا در سالهای قحطی از دنیا رفته بود. و از آنها دو فرزند پسر به نامهای افرائیم و میشار و یک دختر به نام رحیمه که همسر ایوب پیامبر شد، به دنیا آمد. (بنا به قولی یوسف تا آن زمان با زنی ازدواج نکرده

بود و زلیخا هم هنوز باکره بود چون شوهرش عنین بود). یعقوب (ع) ۲۴ سال به خوشی در مصر زندگی کرد و به یوسف وصیت کرد که جنازه اش را در بیت المقدس نزد پدرش اسحاق دفن کند» .

حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُواْ جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّیَ مَن نَّشَاءُ وَلاَیُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِینَ **(۱۱۰)** (آنقدر کفار با پیامبران مخالفت کردند) تا این که رسولان ما (از ایمان آوردنشان) ناامید شدند و (مردم نادان نیز) گمان می کردند که وعده نصرت ما (به پیامبران) دروغ است. آن گاه ما آنها (پیامبران) را یاری کردیم. هر که را می خواستیم نجات می دادیم و قهر و انتقام ما از تبه کاران دور نمی شود (۱۱۰)

«حتی اذا استیأس الرسل» : منظور از این جمله ناامیدی پیامبران از خداوند نیست بلکه منظور ناامید شدن از ایمان آوردن مردم کافر است.

«و ظنوا انهم قد کذبوا» : منظور، ظن و گمان مردم کافر به عدم نصرت خداست.

☼ نکته:

ممکن است عده ای کج فهم؛ ناامیدی و ظن و گمان در آیه ی شریفه را به پیامبران نسبت دهند و «معاذ الله» معنی این آیه شریفه را نیز بد تعبیر کنند، که قطعاً چنین نیست.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۵۰، از ابن بابویه، از امام رضا (ع): معنا ی آیه این است که خداوند می فرماید: «همین که مردم از قبول ایمان امتناع کردند و انبیاء از ایمان آوردن آنها مأیوس شدند آن وقت نصرت ما به انبیاء و پیغمبران می رسد. نه آن که مردم تصور کرده اند که خداوند پیامبران را به حال خود واگذارد تا گمان کنند شیطان به صورت فرشته بر آنها نازل شده است» .

در کافی، ج ۳، ص ۱۱۶، ح۱، از امام رضا (ع):

به خدا خوش گمان باشید زیرا خدای عزوجل می فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خویشم، اگر گمان او خوب است، رفتار من خوب و اگر بد است، رفتار من هم بد باشد.

در کافی، ج ۳، ص ۱۱۶، ح۱، از امام صادق (ع):

حسن ظن به خدا این است که به غیر خدا امیدوار نباشی و جز از گناهت نترسی.

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۷۳، ح۲، از امام صادق (ع):

هر قلبی که از ذکر خدا خالی باشد حق تعالی محبت غیر خودش را به آن می چشاند.

۱۳ سوره رعد

۱۳ – سوره رعد. (مکی است و ۴۳ آیه دارد).

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۳۳، م۷۱، از امام صادق (ع):

صاعقه به ذکر کننده ی خدایتعالی اصابت نمی کند.

خلاصه مطالب: توحید– علم اخلاق – پاداش اعمال – وعده عقاب– اثبات رسالت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

المر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ وَ الَّذی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یُؤْمِنُونَ (۱)

اللَّهُ الَّذی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِأَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ الْأَمْرَ یُفَصِّلُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ (۲)

وَ هُوَ الَّذی مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فیها رَواسِیَ وَ أَنْهاراً وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فیها زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (۳)

وَ فِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۴)

وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا کُنَّا تُراباً أَ إِنَّا لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ أُولئِکَ الَّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ الْأَغْلالُ فی أَعْناقِهِمْ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ (۵)

وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَشَدیدُ الْعِقابِ (۶)

المر، اینها آیات کتاب (آسمانی) است؛ و آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، حق است؛ ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند! (۱) خدا همان کسی است که آسمانها را، بدون ستونهایی که برای شما دیدنی باشد، برافراشت، سپس بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت)؛ و خورشید و ماه را مسخر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند! کارها را او تدبیر می کند؛ آیات را (برای شما) تشریح می نماید؛ شاید به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید! (۲) و او کسی است که زمین را گسترد؛ و در آن کوه ها و نهرهایی قرار داد؛ و در آن از تمام میوه ها دو جفت آفرید؛ (پرده سیاه) شب را بر روز می پوشاند؛ در اینها آیاتی است برای گروهی که تفکر می کنند! (۳) و در روی زمین، قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند؛ و (نیز) باغهایی از انگور و زراعت و نخلها، (و درختان میوه گوناگون) که گاه بر یک پایه می رویند و گاه بر دو پایه؛ (و عجیب تر آنکه) همه آنها از یک آب سیراب می شوند! و با این حال، بعضی از آنها را از جهت میوه بر

دیگری برتری می دهیم؛ در اینها نشانه هایی است برای گروهی که عقل خویش را به کار می گیرند! (۴) و اگر (از چیزی) تعجب می کنی، عجیب گفتار آنهاست که می گویند: «آیا هنگامی که ما خاك شدیم، (بار دیگر زنده می شویم و) به خلقت جدیدی بازمی گردیم؟!» آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده اند؛ و آنان غل و زنجیرها در گردنشان است؛ و آنها اهل دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند! (۵) آنها پیش از حسنه (و رحمت)، از تو تقاضای شتاب در سیئه (و عذاب) می کنند؛ با اینکه پیش از آنها بلاهای عبرت انگیز نازل شده است! و پروردگار تو نسبت به مردم - با اینکه ظلم می کنند- دارای مغفرت است؛ و (در عین حال) پروردگارت دارای عذاب شدید است! (۶)

ص :۵۹

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْلآ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّنْ رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۷)

و کسانی که کافرند و می گویند: چرا خدا بر او (پیامبر) معجزه ای نفرستاد؟

وظیفه تو هشدار دادن به مردم است. و هر قومی راهنما و هدایتگری دارد (۷)

☼ نکته:

در آیه شریفه، کلمه «آیه» به معنای «معجزه» است.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۶۲، از کافی، از امام صادق (ع):

مراد از «منذر» پیامبر اکرم (ص) و «هادی» امیرالمؤمنین و ائمه اطهار (ع) یکی بعد از دیگری هستند و در هر زمان، هادی، امامی است که حافظ دین است.

اَللّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ(۸) خدا می داند آنچه را که هر ماده ای بار می گیرد و آنچه را که رحمها می کاهند و آنچه را می افزایند و هر چیزی نزد او اندازه ای دارد (۸)

☼ نکته:

در تفسیر آیه شریفه مفسرین اختلاف کرده اند: در المیزان، ج ۲۲، ص ۱۹۰، آمده: «ما تحمل کل انثی» اشاره است به جنین. «ما تغیض الارحام» اشاره است به خونی که در رحم ها می ریزد و رحم آن را به مصرف غذای جنین می رساند. «ما تزداد» اشاره است به خون حیضی که رحم آن را به خارج می فرستد، مانند خونِ نفاس و یا خونی که زنان، گاهگاهی در ایام حمل می بینند.

از همان منبع، ص ۱۹۱، آورده که بیشتر مفسرین معتقدند: «ما تغیض الارحام» مدتی است که رحم ها از نُه ماه کم می کنند و «ما تزداد» آن مدتی است که پاره ای رحم ها از نُه ماه زیاد می کنند.

و بعضی از مفسرین گفته اند: «غیض ارحام» آن مدتی است که از حداقل مدت بارداری که شش ماه است کمتر باشد که در حقیقت مقصود از آن «سقط جنین» می باشد و «ماتزداد» آن مدتی است که بیشتر از نه ماه از بارداری باشد. به عبارتی کمی و زیادی مدت حمل است.

☼ مؤلف:

ممکن است مراد از آیه تمام موارد فوق باشد، چون خدای سبحان به همه امور از جمله مدت زمان تولد و خونریزی آگاه است و برای هر چیز قدری معین مقرر فرموده است.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۶۳، از کافی، از امام صادق (ع): نوع جنین را که در رحم مادر است، خدا می داند که پسر است یا دختر. و جنین کمتر از نه ماه را «غیض» می گویند. و مراد از کلمه

«ماتزداد» آن است که هر روزی که زن در حالت عمل خون می بیند به تعداد ایام آن مدت و وضع حمل از نه ماه تجاوز می کند و زیادتر می شود که ممکن است پنج یا هفت یا نه روز باشد.

در روایت دیگر از همان منبع آمده که فرمود: «غیض» اطفالی است که پیش از موقع سقط می شود و «تزداد» بچه ای است که از نه ماه زیادتر متولد می شود.

در تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۲۲۵، از عیاشی، از صادقین (ع):

مقصود از «ما تحمل» هر فرزندی است چه دختر چه پسر و مقصود از «ما تغیض» آن چیزی است که حمل نباشد و مقصود از «ما تزداد» زیاده از یک دختر و یا یک پسر است.

از همان منبع، از کافی، از صادقین (ع):

«غیض» هر حملی که کمتر از نُه ماه است و «ما تزداد» هر حملی که بیشتر از نه ماه است.

عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ الْکَبیرُ الْمُتَعالِ (۹)

سَواءٌ مِنْکُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّیْلِ وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ (۱۰)

او از غیب و شهود آگاه و بزرگ و متعالی است! (۹) برای او یکسان است کسانی از شما که پنهانی سخن بگویند، یا آن را آشکار سازند؛ و کسانی که شبانگاه مخفیانه حرکت می کنند، یا در روشنایی روز (۱۰)

در کافی، ج ۴، ص ۲۶۱، ح۱، از امام صادق (ع):

خدای تعالی فرمود: هر کس مرا در نهان یاد کند من او را آشکارا یاد کنم.

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (۱۱) برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می کنند در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود (۱۱)

☼ نکته:

در قرآن کریم در دو آیه شریفه اشاره به این مطلب دارد که سرنوشت اقوام به دست خودشان تغییر می کند: ۱ — همین آیه شریفه.

۲ — آیه شریفه: «ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یکُ مُغَیرًا نِعْمَهً أَنْعَمَهَا عَلَی قَوْمٍ حَتَّی یغَیرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» = «این، بخاطر

آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی دهد؛ جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند؛ و خداوند شـنوا و داناست» (۱).

۱- انفال۵۳

☼ نکته:

ضمیرهای چهارگانه «له» ، «یرید» ، «خلفه» و «یحفظونه» همه به یک مرجع که در آیات قبل آمده، یعنی: «مَنْ اَسَرَّا القول» که همان انسان است برمی گردد.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۶۶، از عیاشی، از امام صادق (ع):

حافظِ مردم، فرشتگانی هستند که از جانب خدا آنها را حفظ می کنند که در چاه سرنگون نشوند، یا دیوار بر سر آنان خراب نشود و یا به چیزی اصابت نکنند تا زمانی که مقررات آنها سر رسد. آن وقت میان شخص و فرشتگان موکل، حایل پدید آید.

در المیزان، ج ۲۲، ص ۲۲۸، از عیاشی، از امام صادق (ع): از جمله معقبات، باقیاتِ صالحات است.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۶۶، از حضرت رسول (ص):

بر شما دو فرشته موکل است یکی بر راست که حسنه ی اعمال را بنویسد و دیگری بر چپ. آنکه راست است بر فرشته موکلِ چپ امیر است. و هر گناهی سر بزند، از فرشته راست اجازه می گیرد که گناه را ثبت کند، گوید: توقف کن شاید توبه کند، تا سه مرتبه اگر بنده استغفار کرد، آن گناه را ثبت نکند و اگر توبه نکند، دستور دهد آن را بنویس، پس فرشتگان به هم می گویند: این بنده از ما شرم ندارد.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۶۷، از ابن بابویه، از امام سجاد (ع):

از گناهانی که باعث زوال و تغییر نعمت می شود: یکی ظلم بر مردم است، دیگری ترک عادات نیکو و خیرات است و یکی هم کفران نعمت و عدم شکر و سپاس الطاف حق می باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۲۲۸، از عیاشی، از امام صادق (ع):

خداوند متعال نعمت داده شده به بنده اش را از او سلب نکند مگر آنکه خودِ بنده، کاری کند که مستوجبِ سلبِ نعمت شود، در آن صورت آن نعمت را به خاطر آن گناه سلب می نماید.

در تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۲۹، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

خداوند متعال هنگامی که نعمتی به بنده ای می بخشد دوست دارد آثار نعمت را بر او ببیند. و هر کس خیری به او برسد و آثارش بر او دیده نشود، دشمن خداست.

ص :۶۲

هُوَ الَّذی یُریکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنْشِئُ السَّحابَ الثِّقالَ (۱۲)

وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلائِکَهُ مِنْ خیفَتِهِ وَ یُرْسِلُ الصَّواعِقَ فَیُصیبُ بِها مَنْ یَشاءُ وَ هُمْ یُجادِلُونَ فِی اللَّهِ وَ هُوَ شَدیدُ الْمِحالِ (۱۳)

لَهُ دَعْوَهُ الْحَقِّ وَ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَسْتَجیبُونَ لَهُمْ بِشَیْ ءٍ إِلاَّ کَباسِطِ کَفَّیْهِ إِلَی الْماءِ لِیَبْلُغَ فاهُ وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ وَ ما دُعاءُ الْکافِرینَ إِلاَّ فی ضَلالٍ (۱۴)

او کسی است که برق را به شما نشان می دهد، که هم مایه ترس است و هم مایه امید؛ و ابرهای سنگین بار ایجاد می کند! (۱۲) و رعد، تسبیح و حمد او می گوید؛ و (نیز) فرشتگان از ترس او! و صاعقه ها را می فرستد؛ و هر کس را بخواهد گرفتار آن می سازد، (در حالی که آنها با مشاهده این همه آیات الهی، باز هم) درباره خدا به مجادله مشغولند! و او قدرتی بی انتها (و مجازاتی دردناک) دارد! (۱۳) دعوت حق از آن اوست! و کسانی را که (مشرکان) غیر از خدا می خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی گویند! آنها همچون کسی هستند که کفهای (دست) خود را به سوی آب می گشاید تا آب به دهانش برسد و هرگز نخواهد رسید! و دعای کافران، جز در ضلال (و گمراهی) نیست! (۱۴)

وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَکَرْهًا وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ (۱۵)

و هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه با سایه هایشان بامدادان و شامگاهان برای خدا سجده می کنند (۱۵)

«آصال» : جمع «اصل» است و «اصل» جمع «اصیل» است. پس «آصال» ، جمع الجمع اصیل است و معنی آن ساعاتی بین عصر و مغرب است. از این جهت که گویی ریشه و مبدأ شب است.

«غدو» : به معنی ساعات اول روز که در حقیقت ریشه و مبدأ روز است.

نکاتی از تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۲۱۲ تا ۲۲۰:

۱ – خداوند متعال در جایی دیگر می فرماید: «بالغداوه و العشی» و می فرماید: «ولله یسجد ما فی السموات و ما فی الارض» = «آنچه در آسمانها و زمین است همه خدا را سجده می کنند» (نحل ۴۹). در اینجا کلمه «ما» یعنی تمامی موجودات، خداوند متعال را سجده می کنند، ولی در آیه شریفه (رعد ۱۵) کلمه «من» که اختصاص به صاحبان عقل دارد به کار رفته است و علت آن این است که در این آیه روی سخن با مشرکین است و علیه آنها احتجاج شده است و خواسته است آنها را به طوع و رغبت به سجده خداوند متعال ترغیب کند.

۲ – خضوع و سجده موجودات به پروردگار به رغبت است چرا که می فرماید: «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَينَا طَائِعِينَ» = «پس به آسمان و زمین گفت به طوع و یا کراهت

بیایید، گفتند بطوع آمدیم» (فصلت ۱۱). ولی در آیه شریفه عنایت دیگری در بین هست و چه بسا کراهت را تا حدی برای بعضی موجودات مثل آدم تصحیح می کند زیرا پاره ای از موجودات با اینکه دارای طبایعی هستند ولی سبب های دیگر دارند که آنها را راه و طریقی غیر از اقتضای طبیعی آنها می رساند، به عبارتی همه موجودات، در تمام شئونْ ساجدِ پروردگارند ولی در بعضی از شئون که مخالف ذات دنیوی آنهاست مثل مرگ و فساد و مرض ها و غیره، سجود و خضوعشان با کراهت است و در آنچه موافق طبع آنهاست مثل حیات و بقاء و پیروزی و کمال و رسیدن به هدف و غیره به طوع و رغبت سجده دارند.

☼ مؤلف:

همه موجودات حتی سنگ و کوه و درخت نسبت به خدای سبحان شعور و معرفت دارند و به همین خاطر است که مشغول تسبیحند؛ البته شعورشان با توجه به ظرفیتشان متفاوت است. و گواه این گفته علاوه بر آیات تسبیح، آیاتی دیگر از قرآن کریم است که در آنها اشاره به فهم و شعور حیوانات دارد مثلاً در آیات ۲۰ تا ۲۷ سوره نمل اشاره به سخنان «هد هد» می فرماید که متوجه شرک و آفتاب پرستی قوم سبأ می شود و این مطلب چیزی جز شعور و معرفت حیوانات نسبت به خالق هستی نمی باشد.

۳ - اما سجده سایه ها «ظلالهم» به چه معناست؟

حضرت حقتعالی در جای دیگر می فرماید: «أَوَ لَمْ يَرَوْاْ إِلَى مَا خَلَقَ اللّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلاَلُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالْشَّمَآئِلِ سُجَّدًا لِلّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ» = «آیا به چیزهایی که خدا آفریده است ننگریسته اند که [چگونه] سایه هایشان از راست و چپ ها می آید و برای خدا در حال فروتنی سر بر خاک می سایند» (۱).

هر چند سایه، امری عدمی و به خاطر حایل شدن جسم در برابر نور به وجود می آید، ولی آثاری خارجی مثل آثار امور وجودی دارد مثلاً ـ کم و زیاد شدن یا به راست و چپ رفتن و اختلافات دیگری که حواس ما آن را حس می کند. پس می توان گفت: در عین عدمی بودن بهره ای از وجود دارد و با همان مقدار از وجود و همان مقدار از آثار در برابر عظمت و مقام والای

۱- نحل۴۸

پروردگـار متعـال خـاضع و سـاجـد است. و نسـبت دادن سـجده به سایه ی اجسام بیان سـقوط سایه ها بر زمین و مجسم نمودن افتـادگی سـجود و خضوع آن را می رسانـد و این مطلب یـک کلام شـعری و تصویری خیـالی نیست بلکه حقایقی عالی تر از اوهام و حواس است.

۴ - اینکه سـجده موجودات را به صـبح و شـام اختصاص داده و حال آنکه مختص به تمامی آنات است سِرّش آن است که با این تعبیر خواسـته، دوام را برسانـد چرا که کم و زیاد بودن سایه ی اجسام همیشه در صـبح و شام صورت می گیرد و در نتیجه در آن موقع در حس بیننـده؛ سـقوط بر زمین و ذلت سـجود را مجسم می سـازد، ولی در هنگام ظهر و وسط های روز چه بسـا سـایه معـدوم می شود و یـا آن قـدر کوتـاه می شود که دیگر کم و زیادش محسوس نیست و به نظر ساکن می نمایـد و معنای سجود آن طور که در صبح و شام محسوس است به نظر نمی رسد.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُماتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶)

أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ (۱۷)

لِلَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنى وَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ (۱۸)

أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ (۱۹)

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ (۲۰)

وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ (۲۱)

وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲)

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ (۲۳)

سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴)

بگو: «چه کسـی پروردگار آسمانها و زمین است؟» بگو: «الله!» (سپس) بگو: «آیا اولیا (و خدایانی) غیر از او برای خود برگزیده اید که (حتی) مالک سود و زیان خود نیسـتند (تا چه رسد به شـما؟!)» بگو: «آیا نابینا و بینا یکسانند؟! یا ظلمتها و نور برابرند؟!

آیا آنها همتایانی برای خدا قرار دادند بخاطر اینکه آنان همانند خدا آفرینشی داشتند و این آفرینشها بر آنها مشتبه شده است؟!» بگو: «خدا خالق همه چیز است؛ و اوست یکتا و پیروز!» (۱۶) خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر دره و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و از آنچه (در کوره ها،) برای به دست

ص: ۶۵

آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می آید - خداوند، حق و باطل را چنین مثل می زند!- اما کفها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می ماند؛ خداوند اینچنین مثال می زند! (۱۷) برای آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند، (سرانجام و) نتیجه نیکوتر است؛ و کسانی که دعوت او را اجابت نکردند، (آنچنان در وحشت عذاب الهی فرو می روند، که) اگر تمام آنچه روی زمین است و همانندش، از آن آنها باشد، همه را برای رهایی از عذاب می دهند! (ولی از آنها پذیرفته نخواهد شد!)برای آنها حساب بدی است؛ و جایگاهشان جهنم و چه بد جایگاهی است! (۱۸) آیا کسی که می داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها صاحبان اندیشه متذکر می شوند (۱۹) آنها که به عهد الهی وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند (۲۰) و آنها که پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده، برقرار میدارند؛ و از پروردگارشان می ترسند؛ و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند (۲۱) و آنها که بخاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبایی می کنند؛ و نماز را برپا می دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می کنند؛ و با حسنات، سیئات را از میان می برند؛ پایان نیک سرای دیگر، از آن آنهاست (۲۲) (همان) باغهای جاویدان بهشتی که وارد آن می شوند؛ و همچنین پدران و همسران و فرزندان صالح آنها؛ و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می گردند (۲۳) (و به آنان می گویند:) سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا(ی جاویدان)! (۲۴)

وَالَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى الأَرْضِ أُوْلَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ **(۲۵)** و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای ایشان راست (۲۵)

در تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۲۵۶، از کافی، از امام صادق (ع):

این آیه در خویشان آل محمد (ع) نازل شده ولی آیه عموم است شامل قرابتِ خودِ تو هم می شود، زنهار از کسانی مباش که می گویند فلان آیه فقط در فلان موضوع نازل شده است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۲۵۵، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

ایمان ندارد کسی که امانت دار نیست و دین ندارد کسی که به عهد خود پای بند نیست (درباره عهد و پیمان حدود بیست و چند بار در قرآن کریم آمده است).

در تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۲۵۸، از عیاشی، از رسول اکرم (ص):

نیکی به پدر و مادر و صله رحم حساب را آسان می کند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۲۵۸، از کافی، از حضرت علی (ع)، از حضرت رسول (ص):

صبر بر سه قسم است:

۱ – صبر در مصیبت ۲ – صبر در اطاعت ۳ – صبر در معصیت. اجر

مصیبت ۳۰۰ درجه، اجر اطاعت ۶۰۰ درجه و اجر صبر در معصیت ۹۰۰ درجه است.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا فِي الْآخِرَةِ إِلاَّ مَتاعٌ (۲۶)

وَ يَقُولُ الَّذينَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدي إِلَيْهِ مَنْ أَنابَ (۲۷)

خدا روزی را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) وسیع، برای هر کس بخواهد (و مصلحت بداند،) تنگ قرارمی دهد؛ ولی آنها [= کافران] به زندگی دنیا، شاد (و خوشحال) شدند؛ در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، متاع ناچیزی است! (۲۶) کسانی که کافر شدند می گویند: «چرا آیه (و معجزه)ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟!» بگو: «خداوند هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را که بازگردد، به سوی خودش هدایت می کند! (کمبودی در معجزه ها نیست؛ لجاجت آنها مانع است!)» (۲۷)

الَّذِينَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ **(۲۸)**

همان کسانی که ایمان آورده اند و دلهایشان به یاد خدا آرام می گیرد آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می یابد (۲۸)

☼ مؤلف:

مخاطب آیه شریفهٔ مؤمنین هستند و ذکر خدایتعالی فقط باعث آرامش قلوب مؤمنین می شود نه کفار و دلیل آن هم علاوه بر عبارت «الذین آمنوا» ، همچنین کلامی دیگر از حضرت حق تعالی است که می فرماید: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يسْتَبْشِرُونَ» = «و چون نزد مردم بی ایمان، خدا را به یکتایی یاد کنند از ذکر حق سخت ملول و دل تنگ می شوند و هر گاه ذکر غیر خدا کنند دلشاد می شوند» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۸۳، از حضرت رسول (ص):

من و اهل بیتم و شیعیان ما، کسانی هستیم که آرامش دل پیدا کرده ایم.

الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ **(۲۹)** کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند (۲۹)

نکته ای از المیزان، ج ۲۲، ص ۲۶۹: در معنای «طوبی لهم» : چند قول هست:

۱ - شادی و چشم روشنی.

۲ - خیر و کرامت.

۳ - بهشت.

۴ - پاکیزه و طیب ترین اشیاء.

۵ - گوارا باد بر آنها زندگی طیب.

۶ - دوام خیر.

۷ - طوبی درختی است در بهشت که ریشه اش در منزل رسول خدا (ص) و به روایتی دیگر حضرت علی (ع) و هر شاخه آن در خانه های مؤمنین منشعب است.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۸۴، از حضرت رسول (ص):

۱- زمر۴۵

پیامبر (ص) دخترش فاطمه (س) را زیاد می بوسید، طوری که عایشه بر او حسادت می برد. پیامبر اکرم (ص) فرمود: شبی که به معراج رفته بودم داخل بهشت شدم. جبرئیل میوه ای از درخت طوبی به من داد. چون آن را خوردم و به زمین آمدم با خدیجه همبستر شدم و فاطمه (س) متولد شد. من هر وقت فاطمه (س) را می بوسم بوی درخت طوبی را استشمام می کنم.

كَذلِكَ أَرْسَلْناكَ فی أُمَّهٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذی أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتابِ (۳۰)

وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتی بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَميعاً أَ فَلَمْ يَيْأَسِ الَّذينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ لَهَدَی النَّاسَ جَميعاً وَ لا يَزالُ الَّذينَ كَفَرُوا تُصيبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَهٌ أَوْ تَحُلُّ قَريباً مِنْ دارِهِمْ حَتَّی يَأْتِیَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْميعادَ (۳۱)

وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ عِقابِ (۳۲)

أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلی كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِما لا يَعْلَمُ فِی الْأَرْضِ أَمْ بِظاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبيلِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۳۳)

لَهُمْ عَذابٌ فِی الْحَياهِ الدُّنْيا وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَشَقُّ وَ ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ (۳۴)

مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُكُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها تِلْكَ عُقْبَی الَّذينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَی الْكافِرينَ النَّارُ (۳۵)

وَ الَّذينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَآبِ (۳۶)

وَ كَذلِكَ أَنْزَلْناهُ حُكْماً عَرَبِيًّا وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا واقٍ (۳۷)

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّيَّهً وَ ما كانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِیَ بِآيَهٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ (۳۸)

همان گونه (که پیامبران پیشین را مبعوث کردیم،) تو را به میان امتی فرستادیم که پیش از آنها امتهای دیگری آمدند و رفتند، تـا آنچه را به تو وحی نموده ایم بر آنـان بخوانی، در حـالی که به رحمـان [= خداونـدی که رحمتش همگان را فراگرفته] کفر می ورزنـد؛ بگو: «او پروردگار من است! معبودی جز او نیست! بر او توکل کردم؛ و بازگشتم بسوی اوست!» (۳۰) اگر بوسیله قرآن، کوه ها به حرکت درآینـد یا زمینها قطعه قطعه شونـد، یا بوسیله آن با مردگان سخن گفته شود، (باز هم ایمان نخواهند آورد!) ولی همه کارها در اختیار خداست! آیا آنها که ایمان آورده اند نمی دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم را (به اجبار) هدایت می کند (اما هدایت اجباری سودی ندارد)! و پیوسته بلاهای کوبنده ای بر کافران بخاطر اعمالشان وارد می شود و یا به نزدیکی خانه آنها فرود می آید، تا وعده (نهایی) خدا فرا رسد؛ به یقین خداوند در وعده؛ خود تخلف نمی کند! (۳۱) (تنها تو را استهزا نکردنـد،) پیامبران پیش از تو را نیز مورد استهزا قرار دادنـد؛ من به کافران مهلت دادم؛ سپس آنها را گرفتم؛ دیدی مجازات من چگونه بود؟! (۳۲) آیا کسـی که بالای سر همه ایستاده، (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است،) و اعمال همه را

می بینند (، همچون کسی است که هیچ یک از این صفات را ندارد)؟! آنان برای خدا همتایانی قرار دادند؛ بگو: «آنها را نام ببرید! آیا چیزی را به او خبر می دهید که از وجود آن در روی زمین بی خبر است،

ص :۶۸

یا سخنان ظاهری (و تو خالی) می گویید؟!» (نه، شریکی برای خدا وجود ندارد؛) بلکه در نظر کافران، دروغهایشان زینت داده شده، (و بر اثر ناپاکی درون، چنین می پندارند که واقعیتی دارد؛) و آنها از راه (خدا) بازداشته شده اند؛ و هر کس را خدا گمراه کند، راهنمایی برای او وجود نخواهد داشت! (۳۳) در دنیا، برای آنها عذابی (دردناک) است؛ و عذاب آخرت سخت تر است؛ و در برابر (عذاب) خدا، هیچ کس نمی تواند آنها را نگه دارد! (۳۴) توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، (این است که) نهرهای آب از زیر درختانش جاری است، میوه آن همیشگی و سایه اش دائمی است؛ این سرانجام کسانی است که پرهیزگاری پیشه کردند؛ و سرانجام کافران، آتش است! (۳۵) کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، از آنچه بر تو نازل شده، خوشحالند؛ و بعضی از احزاب (و گروه ها)، قسمتی از آن را انکار می کنند؛ بگو: «من مأمورم که «الله» را بپرستم؛ و شریکی برای او قائل نشوم! به سوی او دعوت می کنم؛ و بازگشت من بسوی اوست!» (۳۶) همان گونه (که به پیامبران پیشین کتاب آسمانی دادیم،) بر تو نیز این (قرآن) را بعنوان فرمان روشن و صریحی نازل کردیم؛ و اگر از هوسهای آنان - بعد از آنکه آگاهی برای تو آمده- پیروی کنی، هیچ کس در برابر خدا، از تو حمایت و جلوگیری نخواهد کرد (۳۷) ما پیش از تو (نیز) رسولانی فرستادیم؛ و برای آنها همسران و فرزندانی قرار دادیم؛ و هیچ رسولی نمی توانست ا(ز پیش خود) معجزه ای بیاورد، مگر بفرمان خدا! هر زمانی نوشته ای دارد (و برای هر کاری، موعدی مقرر است)! (۳۸)

يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹)

خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست (۳۹)

نکته: آیه شریفه، معروف به آیه «محو و اثبات» است (برای توضیح به فصل ۳ رجوع شود).

در امالی شیخ صدوق، ص ۵۴۳، م۵۵، از حضرت علی (ع):

از من سؤال کنید، پیش از آنکه مرا نیابید و اگر در قرآن آیه «یمحو الله» نبود، هر آینه خبر می دادم به هر چه واقع خواهد شد تا روزِ قیامت.

در تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۳۰۲، از عیاشی، از حضرت ابی جعفر (ع):

پاره ای از امور، اموری حتمی هستند که ناگزیر واقع می شوند. و پاره ای دیگر اموری مشروط و موقوفند که خداوند هر کدام را بخواهد پیش می اندازد و یا محو می کند و یا اثبات می نماید و هیچ کس از این امور اطلاع ندارد و اما آنچه که به وسیله انبیاء خبر داده ناگزیر واقع خواهد شد، چون خداوند راضی نیست که خود یا ملائکه و یا انبیااش تکذیب شوند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۳۰۳، از عیاشی، از امام صادق (ع):

خداوند هر چه را قبل از آنکه ایجاد کند در علمش موجود است و هیچ چیز برای او پیش نمی آید مگر آنکه قبلاً در علمش موجود بوده و برای او چیزی بدون اطلاع و علم پیش نمی آید.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۹۵، آمده است:

روزی حضرت عیسی (ع) نشسته بود، حواریون پیش او بودند، مردی هیزم فروش در کنارشان نشست و از سفره خود غذا با تناول خورد، جبرئیل فرود آمد و گفت: عجب است از این مرد که نشاط می کند، در حالی که او یک ساعت دیگر خواهد مرد، عیسی (ع) این خبر را به حواریون گفت. روز بعد آن مرد را دیده و تعجب کردند، جبرئیل نازل شد و گفت: سائلی به نزد آن مرد آمد و قرص نانی به او داد و خداوند اجلِ اولیه آن مرد را از لوح، محو کرد و پنجاه سال بر عمر او افزود. در پشته هیزمِ مرد، ماری سیاه بود که به خاطر این صدقه به امر خدا، مار او را نزد.

وَ إِنْ ما نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسابُ (۴۰)

و اگر پاره ای از مجازاتها را که به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم، یا (پیش از فرا رسیدن این مجازاتها) تو را بمیرانیم، در هر حال تو فقط مأمور ابلاغ هستی؛ و حساب (آنها) برماست (۴۰)

أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِي الأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللّهُ يَحْكُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ **(۴۱)**

آیا ندیده اند که ما [همواره] می آییم و از اطراف این زمین می کاهیم و خداست که حکم می کند برای حکم او باز دارنده ای نیست و او به سرعت حسابرسی می کند (۴۱)

☼ نکته:

نظیر این آیه شریفه در سوره انبیاء آیه ۴۴ هم آمده است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۳۰۴، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

منظور از ناقص کردن اطراف زمین، از بین بردن علما است.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۹۷، از طبرسی، از امام صادق (ع):

مراد از نقص در این آیه مرگ علما و دانشمندان و نیکوکاران است.

از همان منبع، از ابن عباس آورده که در روز شهادت حضرت علی (ع) گفت: امروز علم ناقص شد و نقصان زمین از مرگ و نابودی علما است که با فوت ایشان، علم در سینه ها مدفون می شود.

وَ قَدْ مَكَرَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَميعاً يَعْلَمُ ما تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (۴۲)

پیش از آنان نیز کسانی طرحها و نقشه ها کشیدند؛ ولی تمام طرحها و نقشه ها از آن خداست! او از کار هر کس آگاه است؛ و بزودی کفار می دانند سرانجام (نیک و بد) در سرای دیگر از آن کیست! (۴۲)

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ **(۴۳)** و کسانی که کافر شدند می گویند تو فرستاده نیستی بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد (۴۳)

نکته ای از المیزان، ج ۲۲، ص ۳۰۹: بعضی از مفسرین عامه (سنی)، منظور از «علم کتاب» و «شهادت» را مواردی غیر از اهل بیت (ع) نسبت داده اند مثلاً آورده اند:

۱-منظور از «علم کتاب» فقط خداوند است.

در پاسخ، صاحب المیزان، ج ۲۲، ص ۳۰۹، آورده است:

در آیه شریفه اول کفایت خدا را گفته است و دیگر معنا ندارد آن را تکرار کند.

۲ – مراد از «کتاب» ، تورات و انجیل است پس مراد به علم کتاب علمای اهل کتابند.

در پاسخ، صاحب المیزان، ج ۲۲، ص ۳۰۹، آورده است: در آیه شریفه، شهادت آمده نه صرف علم و از سوی دیگر این سوره مکی است و در آن ایام احدی از علمای اهل کتاب ایمان نیاورده بودند و کسی به رسالت حضرت رسول (ص) شهادت نداده بود.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۹۹، از حضرت علی (ع): بدانید و آگاه باشید! علمی که خداوند بر آدم و تمام پیغمبران از آسمان نازل فرمود در نزد من و عترت پیغمبر اکرم (ص) می باشد.

از همان منبع، از امام صادق (ع): مراد از کسی که علم نزد اوست، امیرالمؤمنین علی (ع) است.

خلاصه آیات سوره رعد:

۲: خداست که آسمانها را بدون ستونی که آنرا ببینید برافراشت و عرش را خلق نمود ...

۴: روی زمین اراضی است که یکی بر دیگری ترجیح دارد.

۵: گفتار کفار که وقتی مردیم چگونه زنده می شویم.

۶: امتهای گذشته عقوبتهای بسیار شدیدی دیده اند.

۷: چرا معجزه ای نیاورده ...

۸: نوع جنین ۱۰: چه پنهان و آشکار، در تاریکی یا در روز پیش خدا یکسان است.

۱۱: فرشتگان محافظ ۱۲: برق ۱۳: رعد و برق به تسبیح مشغول است صاعقه را به هر قومی که بخواهد اصابت می دهد.

۱۴: دعوت به حق ۱۵: سجده موجودات و سایه هایشان ۱۶: خالق هستی ۱۷: نزول آب باران و کف روی سیل و فلز ذوب شده ...

۱۸: جزای خیر و شر ۱۹: تذکر ۲۰: عهد و میثاق ۲۱: صله و پیوند ۲۲: انفاق پنهان و آشکار ۲۳: بهشت ۲۴: سلام علیکم ۲۵: نقض عهد ۲۶: یبسط الرزق ۲۷: چرا معجزه ای نیاورده ۲۸: الا بذکر الله تطمئن القلوب ۲۹: طوبی ۳۰: توکل ۳۱: با این قرآن می توان کوهها را به رفتار وا داشت و مرده ها را به سخن ۳۲: مهلت ۳۳: هر که را خدا گمراه کند دیگر هدایت نخواهد شد ۳۴: عذاب دنیوی و اخروی برای کفار ۳۵: بهشت ۳۶: اهل کتاب به آنچه بر تو نازل شده شادند ...

۳۷: این قرآن با حکمت و فصاحت لغت عرب نازل شد.

۳۸: پیش از تو نیز رسولانی بودند که همه زن و فرزند داشتند.

۳۹: آیه محو و اثبات ۴۰: وظیفه تو تبلیغ است ...

۴۱: آیا مردم ندیدند که داریم این سرزمین را از اطرافش نقصان می دهیم.

۴۲: پیش از این هم کافران حیله ها کردند و نتیجه ای نداشت. تمام تدبیرها با خداست.

۴۳: علم کتاب.

ص: ۷۱

۱۴ سوره ابراهیم

۱۴– سوره ابراهیم. (مکی است و ۵۲ آیه دارد).

خلاصه سوره: بیان داستان انبیاء و امتها و عاقبت آنها، دعای حضرت ابراهیم (ع).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الر كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلى صِراطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱)

اللَّهِ الَّذى لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ وَيْلٌ لِلْكافِرِينَ مِنْ عَذابٍ شَدِيدٍ (۲)

الَّذينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَياةَ الدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً أُولئِكَ فى ضَلالٍ بَعيدٍ (۳)

الر، (این) کتابی است که بر تو نازل کردیم، تا مردم را از تاریکیها(ی شرک و ظلم و جهل) به سوی روشنایی (ایمان و عدل و آگاهی،) بفرمان پروردگارشان در آوری، بسوی راه خداوند عزیز و حمید (۱) همان خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست؛ وای بر کافران از مجازات شدید (الهی)! (۲) همانها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند؛ و (مردم را) از راه خدا باز می دارند؛ و می خواهند راه حق را منحرف سازند؛ آنها در گمراهی دوری هستند! (۳)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ **(۴)** و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند پس خدا هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند و اوست ارجمند حکیم (۴)

نکات تفسیری المیزان، ج ۲۳، ص ۲۵ تا ۲۷:

۱ – کلمه لسان به معنای لغت است و ضمیر در کلمه «قومه» به رسول بر می گردد.

۲ – بعضی از مفسرین ضمیر در «قومه» را به رسول اکرم محمد مصطفی (ص) برگردانده اند تا برسانند که وحی به تمامی انبیاء به زبان عربی بوده و جبرئیل آن لغت را به عربی به گوش پیامبران می رساند و پیامبران به هر زبانی مسلط بوده و آن را به زبانهای آنها ترجمه می کردند.

☼ مؤلف:

این دسته از مفسرین جهت ارجحیت دادن به عرب و نژادپرستی، روایاتی هم بدین مضمون آورده اند که اصلاً با آیه شریفه همخوانی ندارد. مثل این روایت که: «عرب را دوست بدارید» . که توضیح مفصل در خصوص رد این روایت در ذیل آیه ۲ سوره یوسف آمده است.

۳ – در قرآن داستانهایی آمده که نشان می دهد پیامبرانی از جمله پیامبران اولوالعزم و یک دسته دیگر از آنها بر اقوامی که اهل زبان خود نبوده اند به رسالت مبعوث شده اند از جمله:

ص :۷۲

حضرت لوط (ع) که از سرزمینی دیگر در میان مردمی بیگانه شروع به دعوت می کند و یا حضرت ابراهیم (ع) با اینکه خود سریانی زبان بود ولی اعراب را به عمل حج دعوت فرمود و یا موسی (ع) که عبری بود ولی فرعون و قبطیان را دعوت نمود و غیره. بنابراین منظور از آیه شریفه این است که پیامبری که جهت هدایت قومی به رسالت می رسد به زبان آن قوم آنها را هدایت می نماید. و لازمه ی این آن است که به زبان آنها وقوف داشته باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۳۰، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرده مگر آنکه با زبان قومش.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ **(۵)**

و در حقیقت موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم] که قوم خود را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعاً در این [یادآوری] برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرتهاست (۵)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۲۹: شکی نیست که تمام ایام و همه موجودات و جهانیان از آن خداست اما از آن جایی که رخدادهای خاصی در ایام مخصوصی پیش آمد کرده است و امر خدای تعالی به صورت آشکارا بروز نموده است، لذا مقصود از ایام خدا آن زمانهایی است که ظهور قدرت حضرت حق را به عیون درآورده است مثل: روز مرگ، قیامت، روزی که اقوام گذشته مثل قوم نوح و عاد و غیره به هلاکت رسیدند و یا ایامی که در آن نعمتهای الهی به عرصه ظهور درآمدند مثل نجات نوح و یارانش و یا نجات ابراهیم (ع) از آتش و امثال آن.

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۰، از حضرت رسول (ص):

ایام الله نعمت ها و بلاهای خداست که مثلات او نیز گفته می شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۰، از قمی، از معصوم (ع):

ایام الله سه روز است روز ظهور قائم (ع)، روز مرگ و روز قیامت.

وَ قالُوا یا أَیُّهَا الَّذی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ (۶)

و (به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به قومش گفت: «نعمت خدا را بر خود به یاد داشته باشید، زمانی که شما را از (چنگال) آل فرعون رهایی بخشید! همانها که شما را به بدترین وجهی عذاب می کردند؛ پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند؛ و در این، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود!» (۶)

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (٧)

و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید [نعمت] شما را افزون کنم و اگر ناسپاسی نمایید قطعاً عذاب من سخت است (۷)

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۰۷، از کافی، از امام صادق (ع): شکرِ نعمت دوری کردن از محرمات است و کامل ترین کلمه شکرگزاری، گفتنِ «الحمد لله رب العالمین» است.

از همان منبع، ص ۵۰۸، از امالی، از امام صادق (ع): هر که دعا کند از اجابت محروم نشود و کسی که شکر نعمت کند از فراوان شدن نعمت ممنوع نشود و به هر که توکل داده شود، کفایت داده شود.

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۵۵، از کافی، از اباعبدالله (ع):

هر که خداوند توفیق شکرش داده باشد نعمتش را هم زیاد می کند.

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

هیچ کس را چهار چیز ندادند که از چهار چیزش دریغ کرده باشند:

۱ - کسی را توفیق شکر ندادند که از زیادی نعمتش دریغ کرده باشند: «لئن شکرتم لازیدنکم» .

۲ - کسی را توفیق دعا ندادند که اجابت را از وی دریغ کرده باشند: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (غافر ۶۰).

۳ - کسی را توفیق استغفار ندادند که از آمرزشش دریغ کرده باشند: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کَانَ غَفَّارًا» (نوح ۱۰).

۴ - کسی را توفیق توبه ندادند که از قبول توبه اش دریغ کرده باشند: «وَ هُوَ الَّذِی یقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبَادِهِ وَ یعْفُو عَنِ السَّیئَاتِ» (۱).

در المیزان، ج ۲۳، ص ۵۶، از درمنثور، از امام صادق (ع): وقتی خداوند به تو نعمتی داد و خواستی برای همیشه برایت بماند شکر و سپاس خدای را بر آن زیاد به جای آر، چه خدای تعالی فرمود: «لئن شکرتم و لازیدنکم» و هر وقت محرومیت از نعمتی طول کشید زیاد استغفار کن: «اسْتَغْفِرُوا

۱- شوری۲۵

رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيكُمْ مِدْرَارًا وَيمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا» = «از پروردگار خود آمرزش بخواهید که وی آمرزگار است، تا ابر آسمان را به بارانِ فراوان به شما بگمارد. و شما را به مالها و فرزندان کمک کند و برایتان جویبارها قرار دهد» (نوح ۱۰ – ۱۱ – ۱۲). و اگر از ناحیه سلطانی یا کسی به تو اندوهی روی آورد زیاد بگو: «لا حول و لا قوه الا بالله» که این کلمه کلید فرج و گنجی از گنجهای بهشت است.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۰۸، از شیخ طوسی، از امام صادق (ع):

خداوند مال فراوانی به کسی عطا نمی کند جز آنکه حجت بزرگی بر او تمام کند. اگر بتوانید از نفس خود حجت پروردگار را دفع کنید و (آن) برآوردن حاجات برادران خود – نیکی به همسایگان – عطا کردن بر اشخاصی که شکر و سپاس شما را به جای می آورند، (می باشد) اگر این طور معامله کنید مستوجب ازدیاد نعمت شوید.

وَ قالَ مُوسی إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمیدٌ (۸)

و موسی (به بنی اسرائیل) گفت: «اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید، (به خدا زیانی نمی رسد؛ چرا که) خداوند، بی نیاز و شایسته ستایش است!» (۸)

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لاَ يَعْلَمُهُمْ إِلاَّ اللّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّواْ أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُواْ إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۹) آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند قوم نوح و عاد و ثمود و آنانکه بعد از ایشان بودند [و] کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد به شما نرسیده است فرستادگانشان دلایل آشکار برایشان آوردند ولی آنان دستهایشان را [به نشانه اعتراض] بر دهانهایشان نهادند و گفتند ما به آنچه شما بدان مأموریت دارید کافریم و از آنچه ما را بدان می خوانید سخت در شکیم (۹)

«فردوا ایدیهم فی افواههم» : یعنی گذاشتن دستها به دهانهاست. این جمله کنایه ای است به این که منکرین به هر نحو ممکن مانع اعلام رسالت انبیاء و گفتن سخنان حق آنها به دیگران می شدند. بنابراین دو ضمیری که در کلمه «ایدیهم» و «افواههم» است هر دو به رسل بر می گردد.

عده ای از مفسرین جمله فوق را به طرق ذیل معنا کرده اند:

۱ – بعضی گفته اند: کفار با دست خود جلوی دهان پیامبران را گرفتند و ضمیر در «ایدیهم = دستهایشان» را به کفار و ضمیر در «افواههم = دهانهایشان» را به رسل برگردانده اند.

۲ – عده ای گفته اند: کفار از شدت عصبانیت، انگشتهای خود را می گزیدند و هر دو ضمیر را به کفار بر می گردانند.

۳ – بعضی گفته اند: مراد این است که کفار دستهای خود را به دهانهای خودشان گرفتند و به عبارتی به انبیاء اشاره می کردند «هیس» یعنی حرف نزن، مثل تابلویی که در بیمارستان قرار می دهند که معنی سکوت را می رساند و ضمیر های یاد شده را به کفار بر می گردانند.

۴ – عده ای مراد از ایدی را «دلیلها و حجتها» فرض کرده اند.

۵ – بعضی آن را «نعمتهای رسولان» یعنی اوامر و نواهی ایشان، فرض کرده اند.

☼ مؤلف:

علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان (ج۲۳، ص ۳۹) این ۵ تفسیر را رد کرده است و صد البته که این نظرات جداً کوته فکرانه و ناپخته اند.

قالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اللَّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرَکُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی قالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنا تُریدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمَّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُنا فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبینٍ (۱۰)

قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَمُنُّ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ ما کانَ لَنا أَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطانٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱)

وَ ما لَنا أَلاَّ نَتَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ وَ قَدْ هَدانا سُبُلَنا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلی ما آذَیْتُمُونا وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ (۱۲)

وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُمْ مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فی مِلَّتِنا فَأَوْحی إِلَیْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِکَنَّ الظَّالِمینَ (۱۳)

وَ لَنُسْکِنَنَّکُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامی وَ خافَ وَعیدِ (۱۴)

وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنیدٍ (۱۵)

مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَ یُسْقی مِنْ ماءٍ صَدیدٍ (۱۶)

یَتَجَرَّعُهُ وَ لا یَکادُ یُسیغُهُ وَ یَأْتیهِ الْمَوْتُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ وَ ما هُوَ بِمَیِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلیظٌ (۱۷)

مَثَلُ الَّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ کَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فی یَوْمٍ عاصِفٍ لا یَقْدِرُونَ مِمَّا کَسَبُوا عَلی شَیْ‌ءٍ ذلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعیدُ (۱۸)

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَديدٍ (١٩)

وَ ما ذلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزيزٍ (٢٠)

وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَميعاً فَقالَ الضُّعَفاءُ لِلَّذينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذابِ اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ قالُوا لَوْ هَدانَا اللَّهُ لَهَدَيْناكُمْ سَواءٌ عَلَيْنا أَ جَزِعْنا أَمْ صَبَرْنا ما لَنا مِنْ مَحيصٍ (٢١)

وَ قالَ الشَّيْطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ

وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ ما كانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لي فَلا تَلُومُوني وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمينَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ (٢٢)

وَ أُدْخِلَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فيها سَلامٌ (٢٣)

رسولان آنها گفتند: «آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمانها و زمین را آفریده؛ او شما را دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشد و تا موعد مقرری شما را باقی گذارد!» آنها گفتند: «(ما اینها را نمی فهمیم! همین اندازه می دانیم که) شما انسانهایی همانند ما هستید، می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند بازدارید؛ شما دلیل و معجزه روشنی برای ما بیاورید!» (١٠) پیامبرانشان به آنها گفتند: «درست است که ما بشری همانند شما هستیم، ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته بداند)، نعمت می بخشد (و مقام رسالت عطا می کند)! و ما هرگز نمی توانیم معجزه ای جز بفرمان خدا بیاوریم! (و از تهدیدهای شما نمی هراسیم؛) افراد باایمان باید تنها بر خدا توکل کنند! (١١) و چرا بر خدا توکل نکنیم، با اینکه ما را به راه های (سعادت) رهبری کرده است؟! و ما بطور مسلم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از رسالت خویش بر نمی داریم)! و توکل کنندگان، باید فقط بر خدا توکل کنند!» (١٢) (ولی) کافران به پیامبران خود گفتند: «ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد، مگر اینکه به آیین ما بازگردید!» در این حال، پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که: «ما ظالمان را هلاک می کنیم! (١٣) و شما را بعد از آنان در زمین سکونت خواهیم داد، این (موفقیت)، برای کسی است که از مقام (عدالت) من بترسد؛ و از عذاب (من) بیمناک باشد!» (١٤) و آنها (از خدا) تقاضای فتح و پیروزی (بر کفار) کردند؛ و (سرانجام) هر گردنکش منحرفی نومید و نابود شد! (١٥) به دنبال او جهنم خواهد بود؛ و از آب بد بوی متعفنی نوشانده می شود! (١٦) به زحمت جرعه جرعه آن را سرمی کشد؛ و هرگز حاضر نیست به میل خود آن را بیاشامد؛ و مرگ از هرجا به سراغ او می آید؛ ولی با این همه نمی میرد! و بدنبال آن، عذاب شدیدی است! (١٧) اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی! آنها توانایی ندارند کمترین چیزی از آنچه را انجام داده اند، به دست آورند؛ و این همان گمراهی دور و دراز است! (١٨) آیا ندیدی خداوند، آسمانها و زمین را بحق آفریده است؟! اگر بخواهد، شما را می برد و خلق تازه ای می آورد! (١٩) و این کار برای خدا مشکل نیست! (٢٠) و (در قیامت)، همه آنها در برابر خدا ظاهر می شوند؛ در این هنگام، ضعفا [= دنباله روان نادان] به مستکبران (و رهبران گمراه) می گویند: «ما پیروان شما بودیم! آیا (اکنون که بخاطر پیروی از شما گرفتار مجازات الهی شده ایم،) شما حاضرید سهمی از عذاب الهی را بپذیرید و از ما بردارید؟» آنها می گویند: «اگر خدا ما را هدایت کرده بود، ما نیز شما را هدایت می کردیم! (ولی کار از اینها گذشته است،) چه بیتابی کنیم و چه شکیبایی، تفاوتی برای ما ندارد؛ راه گریزی برای ما نیست!» (٢١) و شیطان، هنگامی که کار تمام می شود، می گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابر این، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید! نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من! من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافرم!» مسلماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند! (٢٢) و کسانی را که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، به باغهای بهشت وارد می کنند؛ باغهایی که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ به اذن پروردگارشان، جاودانه در آن می مانند؛ و تحیت آنها در آن، «سلام» است (٢٣)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا كَلِمَهً طَيِّبَهً كَشَجَرهٍ طَيِّبَهٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِی أُكُلَهَا كُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَیَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَثلُ كَلِمَهٍ خَبِیثَهٍ كَشَجَرَهٍ خَبِیثَهٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ (۲۶) یُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ وَیُضِلُّ اللّهُ الظَّالِمِینَ وَیَفْعَلُ اللّهُ مَا یَشَاءُ (۲۷) آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است (۲۴) میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد و خدا مثلها را برای مردم می زند شاید که آنان پند گیرند (۲۵) و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد (۲۶) خدا کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند و ستمگران را بی راه می گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد (۲۷)

«کلمه طیبه» : عقاید حقه ای است که ریشه در اعماق قلب و نهاد پاک بشری دارد. مفسرین معانی مختلفی از جمله: «کلمه ی لا اله الا الله، ایمان، قرآن، تسبیح، حمد، هر سخن خیری، عبادات، مؤمن و غیره» را برای کلمه طیبه به کار برده اند که البته می توان همه ی آنها را بسط داد ولی نمی توان گفت: کلمه طیبه فقط آن معنی خاص را در بر دارد. روایاتی هم آمده است که کلمه طیبه را رسول خدا (ص) معنی کرده است و از آن جایی که حضرت رسول (ص) یک انسان کامل و دارای تمام صفات و حسنات نیک می باشد و نیز به استناد آیه شریفه: «بکلمه منه اسمه المسیح عیسی بن مریم» (آل عمران ۴۵) که «کلمه» را به حضرت عیسی (ع) اطلاق کرده است، بنابراین می توان در این آیه شریفه نیز کلمه را به حضرت رسول (ص) هم بسط داد. پس هر کس یا هر کلمه طاهری می تواند «کلمه طیبه» باشد. (برای توضیح بیشتر به آیه (کهف۱۰۹) رجوع شود).

«شجره طیبه» : قول بیشتر مفسرین درخت خرماست، عده ای دیگر گفته اند درخت جوز هندی است، بعضی هم گفته اند هر درختی که میوه پاک دهد مثل انجیر و انگور و انار. و بعضی گفته اند: هر درختی که دارای اوصافی که خداوند بیان کرده، هر چند الان موجود نباشد.

☼ نکته:

خداونـد متعال می فرمایـد: «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَيَاهِالـدُّنْيَا وَ فِی الآخِرَهِ وَ يُضِلُّ اللّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاءُ» = «خداوند مردم با ایمان را در دنیا و آخرت با عقیده ثابت نگاه می دارد ... » (ابراهیم۲۷). و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» = «کسـانی که گفتنـد: پروردگارمـان خـداست و پای گفته ی خود هم ایسـتادند ترس و انـدوهی ندارند» (احقاف ۱۳). و می فرمایـد: «ان الـذین قـالوا ربنا الله ثم اسـتقاموا ... » = «کسانی که گفتنـد: پروردگار ما خداست و پای گفته خود هم ایستادگی کردند ملائکه یکی پس از دیگری بر آنها نازل و این بشارت می آورند، که نترسید و اندوهناک نشوید» (سجده ۳۰). و می فرماید: «إِلَيهِ يصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يرْفَعُهُ» = «کلمه طیبه خود به خود به سوی او بالا می رود ولی عمل صالـح آن را بلند می کند» (فاطر۱۰). بنابراین می توان گفت: کلمه یا شجره طیبه همان کلمه توحید و استقامت بر آن است، که تمام پاکی ها از آن منشأ می گیرند.

مقصود از کلمه «حین» چیست؟ در معنـای این کلمه مفسـرین اختلاـف نظر دارنـد از جمله: دو مـاه، شـش ماه، یک سال، یک صبح و شام و یا تمامی اوقات.

«شـجره خبیثه» : مفسرین معانی مختلفی آورده اند از جمله: سیر، حنظله (هندوانه ابوجهل)، سریش له (گیاهی بدون ریشه است که به درخت و گیاهـان می پیچـد و از سـاقه آنهـا ارتزاق می کنـد) بوته خـار، خزه آب، قارچ و هر درخت و بوته ای که میوه پاک ندارد.

«کلمه خـبیثه» : این کلمه در برابر کلمه طیبه است و به طـور خلاـصه می توان گفت منظور: شـرک به خداونـد متعـال است که منشأ و اساس تمام پلیدی هاست.

خلاـصه کلاـم: هر چیزِ پـاک، مصـداقی از طیبه و هر چیز ناپـاک، مصـداقی از خبیثه است (برای توضـیح بیشتر به ذیـل آیه ۶۰ سوره اسراء و آیه ۱۰۹ سوره کهف مراجعه شود).

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۲۱، از قمی، از امام باقر (ع):

مراد از «شـجره طیبه» ، رسول اکرم (ص) است که نسب ایشان در بنی هاشم ثابت است. و منظور از «فرع شجره» علی (ع) است و فاطمه (س) شاخه و ائمه (ع) میوه آن شجره اند و

ص :۷۹

شیعیان، برگهای درخت هستند. هر گاه یکی از شیعیان بمیرد، برگی از درخت مزبور می افتد و چون مؤمنی متولد شود، برگی بروید. و معنای «تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» (آن است که)؛ شیعیان همواره در مسائل حرام و حلال حج و عمره و مسائل دیگر، از ائمه (ع) استفتاء نموده و جواب می گیرند و از میوه های علم و دانش آنها همیشه بهره مند می شوند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۹۸، از عیاشی، از امام صادق (ع):

در هنگـام مرگِ یکی از شیعیان مـا، شیطان از طرف چپ و راست او می آیـد تـا او را از ولایت ما باز دارد ولی حریف نمی شود و همین موقف است که خـدای تعالی درباره اش می فرمایـد: «یثبت الله الـذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیات الـدنیا و فی الاخره» .

از همان منبع، از صادقین (ع): در قبر، دو ملك یکی از راست و یکی از چپ می آینـد و شیطان هم با چشمانی از مس، پیش رویش می آیـد. فرشتگان گوینـد: این مردی که در بین شـما پیـدا شـد چه می گفت؟ و منظورشـان رسـول خـدا (ص) است، شخصِ مـدفون دچـار وحشت سـختی می شود، اگر مؤمن باشـد می گویـد: او محمـد (ص) فرسـتاده خـدا بود و به او گوینـد: بخواب که در آن هیـچ پریشـانی نـبینی و قبر او را به مقـدار ۹ متر گشـاد می کننـد و جایش را در بهشت می بینـد و این اسـت منظور از آیه: «یثبت الله الذین ... » و اگر کافر باشد، می گوید: نمی دانم. آن وقت، او را با شیطان می گذارند و می روند.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۲۲، از طبرسی، از امام باقر (ع):

منظور از «شجره خبیثه» ، بنی امیه و تابعان آنهاست.

أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُواْ نِعْمَهَ اللّهِ کُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ **(۲۸)** جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ **(۲۹)** آیا ندیدی کسانی که نعمت خداونـد را به کفر مبـدل ساختنـد چگونه خود و قومشـان را به دیار نیستی درآوردنـد (۲۸) به جهنم افتادنـد که بدترین جایگاه است (۲۹)

در تفسـیر جامع، ج ۳، ص ۵۲۵، از امـام صـادق (ع): این آیه شـریفه درباره بنی امیه و بنی مغیره نازل شـده است. بنی مغیره را خداوند در جنگ بدر نابود کرد و نسل آنها قطع شد. ولی بنی امیه را

خداوند تا روز قیامت مهلت داده است. سپس فرمود: به خدا قسم نعمت هایی که خداوند به مردم عطا فرموده، ما هستیم که به واسطه ما رستگار خواهند شد کسانی که باید رستگار شوند.

در کافی، ج ۴، ص ۱۹، چ۱، از امام صادق (ع):

کسی که مردم از زبانش بترسند در آتش است.

از همان منبع، از رسول خدا (ص):

بدترین مردم کسی است که مردم از ترسش به او احترام بگذارند.

وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰)

آنها برای خدا همتایانی قرار داده اند، تا (مردم را) از راه او (منحرف و) گمراه سازند؛ بگو: «(چند روزی از زندگی دنیا و لذات آن) بهره گیرید؛ اما عاقبت کار شما به سوی آتش (دوزخ) است!» (۳۰)

قُل لِعبادِیَ الـذینَ آمَنُوا یُقیمُوالصـلاهَ ویُنفِقوا مما رَزَقناهُمْ سـراً وعلانِیَهً مِن قَبلِ اَن یَاتِیَ یَومٌ لابَیعٌ فِیهِ ولاخِلالٌ **(۳۱)** به بندگان من که ایمان آورده اند بگو: نماز به پا دارند و از آن چه به آنها روزی داده ایم آشکارا و پنهانی انفاق کنند، پیش از آن که روزی برسد که در آن روز نه معامله ای باشد و نه دوستی (۳۱)

نکات تفسیری المیزان، ج ۲۳، ص ۸۸ و۸۹:

۱ - از آن جایی که این سوره مکی است و در مکه هنوز آیه ای درباره زکات نازل نشده بود لذا، انفاقی که در آیه شریفه آمده انفاق معینی (زکات) نیست، بلکه مطلق انفاق در راه خداست.

۲ - آیه شریفه، اشاره به نماز و انفاق دارد چون نماز پلی است بین بنده و پروردگار و انفاق نیز پلی بین بنده با بندگان است و تمام ارکان را در بر می گیرد و به عبارتی نماز منشأ تمام عباداتی است که بین خدا و بنده است و انفاق نیز منشأ تمام عباداتی است که بین بندگان است.

۳ - مقصود از انفاق سرّی و علنی این است که انفاق بر مقتضای ادب دینی انجام گیرد، هر جا موقعیت طوری باشد که علنی بودن انفاق باعث ترویج این عمل و خیر باشد آن را علنی و اگر طوری باشد که عابروی شخص را حفظ کند و علنی بودن آن باعث ریا و مفسده باشد باید به صورت مخفی و سری، این انفاق انجام گیرد.

۴ – در آیه شریفه می فرماید: «لاخلال» یعنی در روز قیامت دوستی و خلت نیست. اما در آیه ای دیگر دوستی را اثبات می کند: «الْأَخِلَّاءُ يوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» = «دوستان امروز بعضی با بعضی دشمنند مگر پرهیزکاران» (زخرف ۶۷) این دو آیه شریفه با هم منافاتی ندارند و حاصل مقصود از آن دو این می شود که خلت و دوستی که جهت تقوی و رنگ آن را نداشته باشد در قیامت منتفی است و اما خلت و دوستی که رنگ تقوی داشته باشد و به خاطر خدا باشد، در قیامت ثابت و نافع است. و نسبت این دو آیه به اصطلاح منطقی ها نسبت عموم و خصوص مطلق است، پس انکار دوستی بطور مطلق و سپس اثبات بعضی از اقسام آن در این آیه، نظیر انکار شفاعت به طور مطلق در آیه: «و لا خله و لا شفاعه» (بقره۲۵۶) و پس اثبات بعضی از اقسام آن که شفاعت به اذن خدا باشد در آیه: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يعْلَمُونَ» (زخرف۸۶) است.

☼ مؤلف:

نه تنها دوستی ها بلکه خویشاوندی ها و نسب ها نیز در قیامت صرفاً متأثر از تقواست. افراد در قیامتْ هم دوستان و هم اقوام خود را می شناسند اما دوست داشتن و محبت ورزیدنشان بر پایه تقواست. چرا که هستند بهشتیانی که اقوام و دوستانی جهنمی دارند که اگر محبت دنیوی در بینشان باشد باید از عذابشان، متألم شوند و این تألم در بهشت وجود ندارد.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۲۶ و۵۲۷، از کافی، از امام صادق (ع):

خداوند برای فقرا و بینوایان در اموال اغنیا حقی واجب فرموده است و نیز بر اغنیا حقی است که باید به مستمندان به مقدار وسع و توانایی آنها برسانند. و این حقوق جزء زکات نیست، باید در هفته یا ماه چیزی برای دستگیری و کمک به فقرا معین کند.

اللَّهُ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهارَ (۳۲)

وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ (۳۳)

وَ آتاكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

وَ إِذْ قالَ إِبْراهيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَ اجْنُبْنی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ (۳۵)

رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثيراً مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصانی فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحيمٌ (۳۶)

رَبَّنا إِنِّی أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتی بِوادٍ غَيْرِ ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا

لِيُقيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوى إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۳۷)

رَبَّنا إِنَّكَ تَعْلَمُ ما نُخْفى وَ ما نُعْلِنُ وَ ما يَخْفى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ (۳۸)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذى وَهَبَ لى عَلَى الْكِبَرِ إِسْماعيلَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبِّى لَسَميعُ الدُّعاءِ (۳۹)

رَبِّ اجْعَلْنى مُقيمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتى رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ (۴۰)

رَبَّنَا اغْفِرْ لى وَ لِوالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسابُ (۴۱)

وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّما يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فيهِ الْأَبْصارُ (۴۲)

مُهْطِعينَ مُقْنِعى رُؤُسِهِمْ لا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ (۴۳)

وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتيهِمُ الْعَذابُ فَيَقُولُ الَّذينَ ظَلَمُوا رَبَّنا أَخِّرْنا إِلى أَجَلٍ قَريبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَ وَ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ ما لَكُمْ مِنْ زَوالٍ (۴۴)

وَ سَكَنْتُمْ فى مَساكِنِ الَّذينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنا بِهِمْ وَ ضَرَبْنا لَكُمُ الْأَمْثالَ (۴۵)

وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَ إِنْ كانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ (۴۶)

خداوند همان کسی است که آسمانها و زمین را آفرید؛ و از آسمان، آبی نازل کرد؛ و با آن، میوه ها(ی مختلف) را برای روزی شما (از زمین) بیرون آورد؛ و کشتی ها را مسخر شما گردانید، تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند؛ و نهرها را (نیز) مسخر شما نمود (۳۲) و خورشید و ماه را -که با برنامه منظمی درکارند- به تسخیر شما درآورد؛ و شب و روز را (نیز) مسخر شما ساخت (۳۳) و از هر چیزی که از او خواستید، به شما داد؛ و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد! انسان، ستمگر و ناسپاس است! (۳۴) (به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت: «پروردگارا! این شهر [= مکه] را شهر امنی قرار ده! و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار! (۳۵) پروردگارا! آنها [= بتها] بسیاری از مردم را گمراه ساختند! هر کس از من پیروی کند از من است؛ و هر کس نافرمانی من کند، تو بخشنده و مهربانی! (۳۶) پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دلهای گروهی از مردم را متوجه آنها ساز؛ و از ثمرات به آنها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را بجای آورند! (۳۷) پروردگارا! تو می دانی آنچه را ما پنهان و یا آشکار می کنیم؛ و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست! (۳۸) حمد خدای را که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید؛ مسلماً پروردگار من، شنونده (و اجابت کننده) دعاست (۳۹) پروردگارا: مرا برپا کننده نماز قرار ده و از فرزندانم (نیز چنین فرما)، پروردگارا: دعای مرا بپذیر! (۴۰) پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را، در آن روز که حساب برپا می شود، بیامرز! (۴۱) گمان مبر که خدا، از آنچه ظالمان انجام می دهند، غافل است! (نه، بلکه کیفر) آنها را برای روزی تأخیر انداخته است که چشمها در آن (به خاطر ترس و وحشت) از حرکت بازمی ایستد (۴۲) گردنها را کشیده، سرها را به آسمان بلندکرده، حتی پلک چشمهایشان از حرکت بازمی ماند؛ زیرا به هر طرف نگاه

کننـد، آثار عذاب آشـکار است!) و (در این حال) دلهایشان (فرومی ریزد؛ و از اندیشه و امید،) خالی می گردد! (۴۳) و مردم را از روزی که عـذاب الهی به سـراغشان می آیـد، بترسـان! آن روز که ظالمـان می گوینـد: «پروردگـارا! مـدت کوتاهی ما را مهلت ده، تا دعوت تو را بپـذیریم و از پیامبران پیروی کنیم!» (اما پاسـخ می شـنوند که:) مگر قبلا سوگند یاد نکرده بودید که زوال و فنایی برای شـما نیست؟! (۴۴) (آری شـما بودید که) در منازل (و کاخهای) کسانی که به خویشـتن ستم کردند، ساکن شدیـد؛ و برای شـما آشـکار شـد چگونه با آنان رفتار کردیم؛ و برای شـما، مثلها (از سـرگذشت پیشـینیان) زدیم (باز هم بیدار نشدید)! (۴۵) آنها نهایت مکر (و نیرنگ) خود را به کار زدند؛ و همه مکرها (و توطئه هایشان) نزد خدا آشکار است، هر چند مکرشان چنان باشد که کوه ها را از جا برکند! (۴۶)

ص: ۸۳

پس گمان مبر که خدا وعده ای را که به پیامبرانش داده، تخلف کند! چرا که خداوند قادر و انتقام گیرنده است (۴۷)

☼ نکته:

آیات شریفه ۳۵ تا ۴۱ مشتمل بر یک سری دعاهای حضرت ابراهیم (ع) است که یکی از آنها طلب توفیق بر اجتناب از بت پرستی و یکی نعمت امنیت مکه و یکی تمایل دلها به سوی اهل مکه و یکی برخورداری آنان از میوه ها و غیر آن است.

دو نکته ی تفسیری از المیزان، ج ۲۳، ص ۱۰۲ تا ۱۱۹:

نکته ۱: در آیه ۳۵ آمده: «اجعل هذا البلد امناً» = «این شهر را ایمن کن» ، خدایتعالی نظیر این دعا را نیز در سوره بقره، آیه ۱۲۶ آورده است: «اجْعَلْ هَـٰذَا بَلَدًا آمِنًا» = «این را شهر امنی قرار داده» . اختلافی که در بین این دو آیه وجود دارد دو احتمال را به ذهن می رساند:

الف- حضرت ابراهیم (ع) در دو نوبت دعا کرده است، یکی موقعی که مکه به صورت شهر در آمده و یکبار هم موقعی که هنوز شهر نشده بود، چون حضرت ابراهیم (ع) مکرر به مکه و به سرکشی هاجر و اسماعیل (ع) می رفت. و دلیل این گفته هم این است که در آیه بقره برای اهل مکه دعا کرده و برخورداری از ثمرات را خواسته است ولی در آیات مورد بحث (ابراهیم) برخورداری ثمرات، به اضافه چند چیز دیگر را تنها برای ذریه خود خواسته است.

ب- ممکن است هر دو دسته آیات یک حکایت بوده و حضرت ابراهیم (ع) یکبار دعا کرده باشد ولی در یکی (آیه بقره)، کلامی کوتاه تر و در دیگری کلامی کامل تر بیان شده باشد و بنابر این مقصود از امنیتی که حضرت ابراهیم (ع) درخواست کرده امنیت تشریعی است نه تکوینی بدین صورت که «قانونی امنیت این شهر را تضمین کند» نه اینکه هر که خواست امنیت آن را بر هم زند مثلاً دستش بخشکد یا بمیرد.

نکته ۲: در آیه ۳۵ آمده: «پروردگارا! من و فرزندانم را از پرستیدن بت، دور بدار» و در آیه ۳۶ آمده: «کسانی که پیرو من هستند از من هستند» . و خداوند در سوره آل عمران آیه ۶۸ می فرماید: «سزاوارتر به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کردند» . و در سوره هود آیه ۴۶ می فرماید: «او (پسر نوح) از دودمان تو نیست، او عمل غیر صالح است» .

بـا توجه به آیات شـریفه این مطلب روشن می شود که: حضـرت ابراهیم (ع)، تمام کسانی که او را پیروی کننـد، پسـر خوانـده خود کند و همه آنهایی را که نافرمانی اش کنند بیگانه معرفی نماید، هر چند که از صلب خودش باشند.

با این توضـیح، اشـکالی که بعضـی از مفسـرین به دو آیه شـریفه کرده اند رفع می گردد. آن اشکال این است: «از آنجایی که تمام فرزندان ابراهیم (ع) یکتاپرست نخواهند بود، بنابراین درخواست ابراهیم بر دعای نامسـتجاب از آن مقام، درخواستی نابجا بوده است».

يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُواْ لِلّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴۸)

روزی که زمین به غیر این زمین و آسـمانها [به غیر این آسـمانها] مبـدل گردد و [مردم] در برابر خـدای یگـانه قهار ظاهر شوند (۴۸)

☼ مؤلف:

آیه شـریفه به صـراحت می فرمایـد که زمین و آسـمان در قیامت، این زمین و آسـمان نیست، همچنین به اسـتناد دو آیه شـریفه (اسرا ۹۹) و (واقعه ۶۱)، جسمِ اخروی هم با این جسم دنیوی متفاوت است، پس دیگر معنا ندارد که این جسمِ دنیوی مجدد از قبرِ زمینی برخیزد. (والله اعلم) (برای توضیحِ بیشتر به آیاتِ (اسرا ۹۹) و (واقعه ۶۱) و سوره قیامت مراجعه شود).

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۱۳۷، از عیاشی، از امام حسین (ع):

زمین مبـدل می شود به زمینی که روی آن معصیت نشـده باشد و در روی زمین، کوه و درخت و هیچ روییدنی و نباتی وجود ندارد، مانند نخستین روز آفرینش آن.

در المیزان، ج ۲۳، ص ۱۳۸، از کافی، از صادقین (ع): زمین مبدل می شود به نان سفید و پاکیزه ای در موقف. و مؤمنین از آن می خورند، تا اینکه خداوند متعال از حساب خلایق فارغ شود.

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۱۳۹، از معانی الاخبار، از امام باقر (ع):

خداونـد متعـال از روزی که زمین را خلق کرده تـا کنون هفت عالم آفریـده که هیـچ یک از آنها از نوع بنی آدم نبودنـد، همه آنها را از خود زمین خلق کرده و در زمین منزل داد و هر یک را بعـد از انقراض عالم قبلی خلق کرد. و بعـد از آن هفت عالم، آدم و ذریه او را خلق کرد، به خدا سوگند

از آن روز که خداوند بهشت را خلق کرده از ارواح مؤمنین خالی نبوده و از آن روز که آتش دوزخ را آفریده از ارواح گنهکاران خالی نبوده است، آری وقتی قیامت شد خداوند خلقی را که نه

مؤنثند و نه مذکر می آفریند و برای آنها زمین و آسمانی می آفریند.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۶، از کافی، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص):

سرزمین قیامت پوشیده از آتش است، مگر سایه ای که مؤمن در آن قرار دارد و صدقه ای که در دنیا عطا کرده است بر او سایه می افکند.

در امالی شیخ صدوق، ص ۵۷، م۹، از حضرت علی (ع):

سرورِ مردمِ دنیا، سخاوتمندانند. و سرورِ مردمِ قیامت، دارندگانِ تقوا هستند.

در سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۰۹، چ۱، از امام صادق (ع): به خدا سوگند همه شیعیان ما در بهشت هستند اما از آن چه در برزخ بر شما می گذرد بیمناکم.

وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفادِ (۴۹)

سَرابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَ تَغْشى وُجُوهَهُمُ النَّارُ (۵۰)

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ (۵۱)

هذا بَلاغٌ لِلنَّاسِ وَ لِيُنْذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ (۵۲)

و در آن روز، مجرمان را با هم در غل و زنجیر می بینی! (که دستها و گردنهایشان را به هم بسته است!) (۴۹) لباسهایشان از قطران [= ماده چسبنده بد بوی قابل اشتعال] است؛ و صورتهایشان را آتش می پوشاند (۵۰) تا خداوند هر کس را، هر آنچه انجام داده، جزا دهد! به یقین، خداوند سریع الحساب است! (۵۱) این (قرآن) پیام (و ابلاغی) برای (عموم) مردم است؛ تا همه به وسیله آن انذار شوند و بدانند او خدا یکتاست؛ و تا صاحبان مغز (و اندیشه) پند گیرند! (۵۲)

خلاصه آیات سوره ابراهیم:

۲: آسمان و زمین از آن خداست ۴: رسولی نفرستادیم مگر به زبان قوم خود ۵: ایام الله ۶: نجات قوم موسی از ظلم فرعون ۷: شکرِ نعمت، نعمتت افزون کند ۸: اگر همه کافر شوید، خداوند بی نیاز است ۹: قوم، دست خود را جلوی دهان پیامبران گرفتند ۱۰: تأخیر عذاب تا روز اجل محتوم ۱۱: ما بشریم و جز به اذن خدا نمی توانیم معجزه ای آوریم ۱۲: نتوکل علی الله ۱۵: نا امیدی معاند ۱۶: آتش دوزخ ۱۷: مرگ از هر طرفی روی آورد ولی نمی میرد.

۱۸: اعمال کافر مانند خاکستری در معرض باد است ۱۹: آفرینش به حق آسمان و زمین ۲۰: این کار سهل است ۲۱: خروج از قبرها و ضعفا به متکبرین گویند: ما در دنیا پیرو شما بودم ...

۲۲: سخن شیطان در قیامت ۲۳: بهشت ۲۴: شجره طیبه ۲۵: میوه خوردنی _ مثل واضح ۲۶: شجره خبیثه ۲۷: عقیده ثابت ۲۸: دیار نیستی ۲۹: دوزخ ۳۰: شریک _ لهو و لعب ۳۱: نماز و صدقه ۳۲ و ۳۳ و ۳۴: آفرینش ۴۱ — ۳۵: دعای حضرت ابراهیم (ع) ۴۲: ملاء ۴۳: در آن روز ستمکاران، سرها به بالا و چشمها بی حرکت و نگرانند ۴۴: بیم و انذار عذاب ۴۵: شما در منازل ستمگران بودید ۴۶: مکرشان در برابر خدا بی اثر بود هرچند نیرنگشان کوهها را از جای بر می کند.

۴۷: هرگز مپندار، خداوند وعده رسولانش را تخلف کند.

۴۸: تغییر آسمان و زمین ۴۹: اصفاد ۵۰: سرابیل ۵۱: سریع الحساب ۵۲: هذا بلاغ ... اولوالالباب.

۱۵ سوره حجر

۱۵ - سوره حجر (سرزمین).

مکی است و ۹۹ آیه دارد.

☼ نکته:

حجر، قوم ثمود یعنی قومِ صالح (ع) و نام شهری (بین مدینه و شام) بود که مردمانش پیامبران را تکذیب کردند و در اثر عذاب آسمانی از بین رفتند. (۱).

خلاصه مطالب: آغاز آفرینش بشر ـ اسرار وجود آنها ـ قصص و ارشاد و انذار خلایق ـ صنع و حکمت پروردگار و تسلیت خاطر پیامبر اکرم (ص).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ وَ قُرْآنٍ مُبینٍ (۱)

الر، این آیات کتاب و قرآن مبین است (۱)

رُّبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَوْ کَانُواْ مُسْلِمِینَ (۲)

چه بسا کافران دوست (آرزو) دارند که ای کاش مسلمان بودند (۲)

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۰، از عیاشی، از امام صادق (ع) و از قمی، از امام باقر (ع):

روز قیامت از جانب خداوند امر می رسد هیچ کس جز مسلمان به بهشت نخواهد رفت، در آن روز کفار آرزو می کنند و دوست دارند که ای کاش مسلمان بودند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۱۵۱، از حضرت رسول (ص):

مردمی از امت من به جرم گناهانشان عذاب می شوند و مشرکین در آنجا آنها را سرزنش می کنند و می گویند چرا ایمان و تصدیق شما سودی برایتان نداشت در نتیجه هیچ موحدی نمی ماند مگر آنکه خداوند از آتش بیرونش می آورد. (مدت ماندنشان در جهنم بسته به گناهشان یکماه، یکسال و طولانی ترین مکث آنها به قدر عمر دنیاست).

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۱۵۳، از مجمع، از حضرت علی (ع):

ترسناک ترین چیزی که بر شما می ترسم، پیروی هوای نفس و درازی آرزوست، چه پیروی هوای نفس شما را از حق

جلوگیری می کند و درازی آرزو آخرت را از یادتان می برد.

ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (۳)

وَ ما أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَهٍ إِلاَّ وَ لَها کِتابٌ مَعْلُومٌ (۴)

ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَها وَ ما یَسْتَأْخِرُونَ (۵)

وَ قالُوا یا أَیُّهَا الَّذی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ (۶)

لَوْ ما تَأْتینا بِالْمَلائِکَهِ إِنْ

۱- المیزان، ج ۲۳، ص ۲۷۱

كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷)

ما نُنَزِّلُ الْمَلائِكَهَ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ ما كانُوا إِذاً مُنْظَرِينَ (۸)

بگذار آنها بخورند و بهره گیرند و آرزوها آنان را غافل سازد؛ ولی بزودی خواهند فهمید! (۳) ما اهل هیچ شهر و دیاری را هلاك نكرديم مگر اینکه اجل معین (و زمان تغییر ناپذیری) داشتند! (۴) هیچ گروهی از اجل خود پیشی نمی گیرد؛ و از آن عقب نخواهد افتاد! (۵) و گفتند: ای کسی که «ذکر» بر او نازل شده، مسلماً تو دیوانه ای! (۶) اگر راست می گویی، چرا فرشتگان را نزد ما نمی آوری؟ (۷) (اما اینها باید بدانند) ما فرشتگان را، جز به حق، نازل نمی کنیم و هرگاه نازل شوند، دیگر به اینها مهلت داده نمی شود (در صورت انکار، به عذاب الهی نابود می گردند) (۸)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹)

ما این ذکر را نازل کرده ایم و ما آن را حفظ خواهیم کرد (۹)

قرآن کریم به هیچ عنوان و به دلایل ذیل دستخوش تحریف نشده است:

۱_ دلایل قرآنی: قرآن کریم با اوصاف و خواصی که نوع آیاتش واجد است از جمله فصاحت و بلاغت، نظم بدیع و غیره با گفتار هیچ یک از فصحا و بلغای عرب قابل قیاس نمی باشد و تحدی که در آیات الهی آمده: «بقره۲۳» ، «یونس۳۸» ، «طور۳۴» ، «اسری۸۸» ، «هود۱۳» ، در حال حاضر هم پا بر جا بوده و در زمان حاضر با توجه به پیشرفتهای بشر، هنوز هم هیچ کس نمی تواند با قرآن تحدی کند چرا که این نظم و اسلوب و این امتیازات در تمامی آیات قرآنی مشهود است و همه را می بینیم که در تکان دادن جسم و جان آدمی مثل همند. و نیز می بینیم که در آیه شریفه: «أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقرآن وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفًا كَثِيرًا» (نساء۸۲)، اگر از ناحیه غیر خدا بود بطور مسلم در آن اختلاف بسیاری می یافتند که این خصوصیت در قرآن عصر ما نیز هست و هیچ ابهام و خللی در آیه ای دیده نمی شود خلاصه با تدبر در آیات الهی متوجه خواهیم شد که تمامی اوصاف، به بهترین طرز ممکن بطوری که دستخوش تحریف نشود در قرآن موجود در عصر ما وجود دارد.

۲_ اخبار و روایات: روایاتی به طریق مستند از شیعه و سنی وارد شده که عدم تحریف قرآن را در آینده ثابت می کند از جمله آنها می توان به موارد ذیل اشاره کرد: الف _ از رسول خدا (ص): در هنگام بروز فتنه ها و برای حل مشکلات به قرآن مراجعه کنید. ب _ حدیث شریف ثقلین از حضرت رسول (ص): «اِنی تارِکُم فیکُم ثقلین کتابَ الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و

لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» (دُرمنثور، سیوطی، ج ۲، ص ۶۰). ج ـ روایاتِ فراوان از ائمه (ع)، که آیاتِ الهی را در هر باب، موافق و عین آن چه در قرآنِ عصرِ ماست قرائت کرده اند. و نیز روایتِ «عرض» از معصوم (ع)، که هر گاه روایتی بر شما عرضه شد و مخالفِ قرآن بود آن را نپذیرید.

۳ ـ اگر قرآنهای سراسر جهان را با هم مقایسه کنیم می بینیم که عین هم می باشند ولی اگر کتاب تورات و انجیل را در کشورهای مختلف با هم مقایسه کنیم، می بینیم با هم تفاوت دارند و این یکسان بودن قرآن در تمام کشورها خود دلیل بر عدم تحریف آن می باشد.

۴ ـ مسلمانان واقعی از همان بدو نزول قرآن کریم چنان شور و شوقی جهت فراگیری و حفظ احکام الهی نشان داده اند که تا کنون هنوز هم این شور و شوق در آنها وجود دارد.

☼ نکته:

دو آیه ی شریفه، به عدم تحریف قرآن اشاره دارند: (حجر۹) و (فصلت ۴۲)، که می فرماید: «لَا یَأْتِیهِ الباطِلُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لَا مِن خَلْفِهِ» = «هرگز از پس و پیش عالم و حوادث آینده عالم این کتاب باطل نمی شود» (فصلت۴۲). (برای توضیح بیشتر به فصل دوم مراجعه شود).

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فی شِیَعِ الْأَوَّلینَ (۱۰)

وَ ما یَأْتیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ (۱۱)

کَذلِکَ نَسْلُکُهُ فی قُلُوبِ الْمُجْرِمینَ (۱۲)

لا یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّهُ الْأَوَّلینَ (۱۳)

وَ لَوْ فَتَحْنا عَلَیْهِمْ باباً مِنَ السَّماءِ فَظَلُّوا فیهِ یَعْرُجُونَ (۱۴)

لَقالُوا إِنَّما سُکِّرَتْ أَبْصارُنا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (۱۵)

ما پیش از تو (نیز) پیامبرانی در میان امتهای نخستین فرستادیم (۱۰) هیچ پیامبری به سراغ آنها نمی آمد مگر اینکه او را مسخره می کردند (۱۱) ما این چنین قرآن را به درون دلهای مجرمان راه می دهیم! (۱۲) آنها به آن ایمان نمی آورند؛ روش اقوام پیشین نیز چنین بود! (۱۳) و اگر دری از آسمان به روی آنان بگشاییم و آنها پیوسته در آن بالا روند (۱۴) باز می گویند: «ما را چشم بندی کرده اند؛ بلکه ما سحر شده ایم!» (۱۵)

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِی السَّمَاء بُرُوجًا وَزَیَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِینَ (۱۶) وَحَفِظْنَاهَا مِن کُلِّ شَیْطَانٍ رَّجِیمٍ (۱۷) إِلاَّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِینٌ (۱۸) و به یقین ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم (۱۶) و آن را از هر شیطان رانده شده

ای حفظ کردیم (۱۷) جز آن کس که دزدیده گوش دهد که شهابی روشن او را دنبال می کند (۱۸)

☼ نکته:

خداوند حکیم در جای دیگر می فرماید: «و زینا السماء الدنیا بمصابیح» = «زینت دادیم آسمان دنیا را به چراغها» (۱).

ص :۸۹

۱- حم سجده ۱۲

و نیز می فرماید: «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاء الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» = «ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم و [آن را] از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم [به طوری که] نمی توانند به انبوه [فرشتگان] عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوی پرتاب می شوند با شدت به دور رانده می شوند و برایشان عذابی دائم است مگر کسی که [از سخن بالاییان] یکباره استراق سمع کند که شهابی شکافنده از پی او می تازد» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۲۱۷، از معانی الاخبار، از امام صادق (ع):

ابلیس همیشه آسمانهای هفت گانه را در می نوردید تا آنکه عیسی (ع) متولد شد و او از سه آسمان ممنوع گردید و باز چهار آسمان را بالاـ می رفت، تا رسول خدا (ص) متولد گردید و در نتیجه از رفتن به همه آسمان ها محروم شد و از آن به بعد شیطان ها با نجوم رانده می شوند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۲۱۷، از قمی، از معصوم (ع):

منظور از «و لقد جعلنا فی السماء بروجا» ، منازل آفتاب و ماه است.

وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فيها رَواسِيَ وَ أَنْبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ مَوْزُونٍ (۱۹)

وَ جَعَلْنا لَكُمْ فيها مَعايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقينَ (۲۰)

وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱)

وَ أَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ فَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَسْقَيْناكُمُوهُ وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنينَ (۲۲)

وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيي وَ نُميتُ وَ نَحْنُ الْوارِثُونَ (۲۳)

و زمین را گستردیم؛ و در آن کوه هـای ثـابتی افکنـدیم؛ و از هر گیاه موزون، در آن رویانـدیم (۱۹) و برای شـما انواع وسایل زنـدگی در آن قرار دادیم؛ همچنین برای کسـانی که شـما نمی توانیـد به آنها روزی دهیـد! (۲۰) و خزائـن همه چیز، تنهـا نزد مـاست؛ ولی ما جز به انـدازه معین آن را نازل نمی کنیم! (۲۱) مـا بادها را برای بارور ساختن (ابرها و گیاهان) فرسـتادیم؛ و از آسـمان آبی نازل کردیم و شما را با آن سیراب ساختیم؛ در حالی که شما توانایی حفظ و نگهداری آن را نداشتید! (۲۲) ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم؛ و ماییم وارث (همه جهان)! (۲۳)

وَ لَقَدْ عَلِمْنا الْمُسْتَقْدِمينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُستَأخِرِينَ (۲۴)

و در حقیقت می دانیم کدام تان زود تر به وجود می آیید و کدام دیرتر (۲۴)

☼ نکته:

در معنای «مستقدمین» و «مستأخرین» اقوالی بدین شرح است:

۱ – مستقدمین، مردگان و مستأخرین، زندگان هستند.

۲ – مستقدمین، آنهایی هستند که آفریده شدند و مستأخرین هنوز به دنیا نیامده و در پشت پدران هستند.

۳ – مستقدمین، امت های

ص: ۹۰

۱– صافات ۱۰

گذشته و مستأخرین امت محمد (ص) است.

۴ – مستقدمین، متقدمانند در طاعت و عمل نیکو و مستأخرین تخلف کنندگان از اوامر خدا هستند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۲۱۹، از امام صادق (ع):

مستقدمین، اصحاب حسنات و مستأخرین، صاحبان سیئاتند.

☼ مؤلف:

در بعضی از تفاسیر من جمله تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۵۳، از فخر رازی آورده اند: «در نماز جماعتِ پیامبر (ص)، عده ای از مردان در صف آخر می ایستادند تا زنان را نگاه کنند و عده ای از زنان هم در صف اول قرار می گرفتند تا دزدیده به مردان نگاه کنند و ... »

در پاسخ به این روایتِ جعلی باید گفت: آیا به نظر شما «العیاذ بالله» پیامبر اکرم (ص) که خود امام جماعت این افراد بود آنقدر نسبت به مأمومین و صفوف و رعایت اصول اولیه اسلام بی اعتنا بوده که متوجه نمی شد صفوف مردان و زنان مختلط است؟ حاشا از این صحبت های بیهوده و این روایات اسرائیلی که هدفی جز لطمه به اسلام و مقام عصمت حضرت رسول (ص) ندارند و جای بسی تأسف است که بعضی از علمای شیعه در تفسیر خود به این گونه از روایات جعلی استناد کرده، نسبت به عواقب آن بی توجه بوده و باعث سوءِ ظنِ مردم و سوءِ استفاده ی دشمنان اسلام از جمله سلمان رشدی و غیره می شوند! البته این گروه از مفسرینِ شیعه، این دسته از روایات را صرفاً از طریقِ نقلِ قولِ عامه آورده و غرضی ندارند، اما بهتر است نقدی بر آنها داشته باشند.

آیات شریفه ۲۶ تا ۴۸ مربوط به داستان خلقت انسان و سجده فرشتگان و امتناع کردن ابلیس از سجده و مهلت دادن به شیطان و جهنم و بهشت می باشد:

وَ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ یَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَکیمٌ عَلیمٌ (۲۵)

پروردگار تو، قطعاً آنها را (در قیامت) جمع و محشور می کند؛ چرا که او حکیم و داناست! (۲۵)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ **(۲۶)**

و در حقیقت انسان را از گلی خشکیده از لایه ای سیاه و بدبو آفریدیم (۲۶)

«صلصال» : یعنی صدایی که از هر چیز خشک به گوش می رسد و نیز گِلِ خشک است.

☼ نکته:

خدای تعالی در جای دیگر می فرماید: «وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن

ص: ۹۱

سُلَالَةٍ مِّن مَّاء مَّهِينٍ» = «و آغاز کرد خلقت انسان را از گل آنگاه نسل او را در خلاصه ای از آبی پشیز قرار داد» (الم سجده ۸). و می فرماید: «و خلقته من طین» = «او (آدم) را از گل آفرید» (اعراف۱۲) و (ص۷۶). و می فرماید: «خلقه من تراب» = «آدم را از خاک خلق کرد» (آل عمران۵۹). و می فرماید: «من صلصال کالفخار» = «از کلوخی چون سفال» (رحمن۱۴). و می فرماید: «حماء» = «گل سیاه و متعفن» (حجر۲۶و۲۸و۳۳). در این آیات خلقت انسان در تعابیری در ظاهر متفاوت آمده است شامل: آب، گلِ خشک، گلِ سیاه و متعفن، خاک و کلوخ.

در جمع آیات فوق باید گفت: «ابتدا خاکِ زمین با آب مخلوط شد و مدت زمانی سپری شد که به صورت گل درآمد و بعد از طی زمانی این گل، مانـد و متعفن شـد و بعد خشک شد تا به صورت کلوخ درآمد و آن گاه جسم آدم و حوّا از آن کلوخ شکل گرفت. و این تعابیر مثل آن است که بگوییم: نان از خمیر یا از آرد یا از گندم درست می شود» (والله اعلم).

در کافی، ج ۳، ص ۳، ح۱، از امام صادق (ع):

همانا خدای عزوجل مؤمن را از طینت بهشتی آفرید و کافر را از طینت دوزخی خلق فرمود. و طینتها سه گونه اند:

۱ – طینت پیامبران و مؤمن هم از این طینت است، که مؤمن از ایمانش دگرگون نمی شود.

۲ – طینت ناصبی که از گل سیاه متعفن است و ناصبی از دشمنی اش برنگردد.

۳ – طینت مستضعف که از خاک است و امر مستضعف به خواست خداست.

وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ (۲۷)

و پیش از آن جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم (۲۷)

«سموم» : باد داغی که اثر سمی دارد.

«جـان» : همان جن می باشـد. خلقت جان تنها در دو آیه آمـده است، یکی همین آیه و دیگری در سوره رحمن آیه ۱۵: «خَلَقَ الْإِنسَـانَ مِن صَـلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ» = «انسان را از گل خشـکیده ای سـفالماننـد، آفریـد و جن را از تشعشعی از آتش خلق کرد».

☼ نکته:

کلمه «جان» هفت بار در قرآن کریم آمده است که در دو مورد آن به معنای اژدهای

حضرت موسی (ع) می باشد، یکی در سوره نمل آیه ۱۰ و دیگری سوره قصص آیه ۳۱ و در پنج مورد دیگر به معنای جن آمده است که در دو آیه، به خلقت او اشاره شده است که یکی در سوره رحمن و دیگری سوره حجر آیه ۲۷ می باشد و سه بار دیگر هم در آیات: «فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ» (رحمن۳۹) و «لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» (رحمن۵۶ و۷۴)، آمده است.

«جن» : یعنی پوشاندن که در همه مشتقات کلمه جریان دارد. مثلاً: جنه و مجنه یعنی سپر، جنان یعنی قلب. و جنین و غیره. کلمه جن حدود ۲۱ بار در قرآن کریم آمده است.

☼ نکته:

در معنای کلمه جان چند اختلاف وجود دارد:

۱ - پدر جن است، همان طور که آدم پدر بشر است.

۲ - همان ابلیس است.

۳ - نسل جنی ابلیس و یا نوعِ مخصوصی از جن است.

۴ - در تفسیر المیزان (ج۲۳، ص ۲۲۳) آمده است که جان همان جن می باشد (والله اعلم).

توجه: توضیحِ مفصل در خصوص «جن» ان شاء الله در «سوره جن» خواهد آمد.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ (۲۸)

و [یاد کن] هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید (۲۸)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۲۲۵: در مفردات گفته: کلمه «بشره» به معنای ظاهر پوست و کلمه «ادمه» به معنای باطن آن است، اگر انسان به بشر تعبیر شده به خاطر هویدا بودن پوست بدن او است، چون سایر حیوانات پوست بدنهایشان یا به پشم یا به مو و یا به کرک پوشیده است. کلمه بشر، مذکر و مؤنث و نیز جمع و مفرد بودنش یکسان است تنها تثنیه دارد «بشرین» . همانطور که می فرماید: «أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَينِ مِثْلِنَا» = «آیا به دو انسانِ شبیه خودمان ایمان آوریم» (۱).

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹) پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید (۲۹)

☼ نکته:

«تسویه» یعنی چیزی را مستقیم و معتدل کردن است طوری که قائم بر امر خود باشد.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۵۹، از امام صادق (ع):

۱- مؤمنون ۴۷

روح (آدم) روحی است که در عیسی (ع) دمیده شده و هر دو از یک جنسند و هر دو مخلوق خدا هستند. و فرمود: روح از قدرتهای ملکوت پروردگار است.

از همان منبع، از امام صادق (ع):

روحْ مانند باد متحرک است و آن را روح نامیده اند چون از ریح یعنی باد مشتق گشته است و اینکه خداوند آن را به خود نسبت داده و فرموده: «من روحی» از آن جهت است که برگزیده خدا است همان طوری که می فرماید: «بیتی» یعنی کعبه را میان تمام اماکن برگزیده است و آنها مخلوق خدا و حادث می باشند. روح از عالم غیب و ملکوت است نه از عالم حس و شهادت و بدن به منزله قشر و قالب اوست. روح سبک و سنگینی ندارد و وزن برای آن نیست.

توجه: توضیح مفصل در خصوص روح در ذیل آیات (نحل۲) و (مجادله۲۲) آمده است.

فَسَجَدَ الْمَلائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰)

إِلَّا إِبْلیسَ أَبی أَنْ یَکُونَ مَعَ السَّاجِدینَ (۳۱)

قالَ یا إِبْلیسُ ما لَکَ أَلَّا تَکُونَ مَعَ السَّاجِدینَ (۳۲)

همه فرشتگان، سجده کردند (۳۰) جز ابلیس، که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد (۳۱) فرمود: «ای ابلیس! چرا با سجده کنندگان نیستی؟!» (۳۲)

قَالَ لَمْ أَکُنْ لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ **(۳۳)** (شیطان) گفت من هرگز سجده نمی کنم بشری را که او را از گلِ خشک و کهنه و بدبو آفریده ای (۳۳)

توجه: خدایتعالی در جای دیگر می فرماید: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» = «گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده ای و او را از گل آفریده ای» (۱).

در امالی صدوق، ص ۶۶۹، م۶۵، از رسول خدا (ص): هر کس به قیاس عمل کند و به مردم فتوی دهد، در حالی که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را نشناسد، خود و دیگران را هلاک می کند.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۶۱، از امام صادق (ع):

عمل به قیاس نکن. اول کسی که قیاس کرد شیطان بود که گفت: «پروردگارا! مرا از آتش و آدم را از خاک خلق کردی» ، آتش را به خاک قیاس کرد و اگر نورانیت آدم را با روشنایی آتش قیاس می کرد، برتری و مزیت و صفای نور آدم را بر نور آتش می شناخت.

از همان منبع، از امام صادق (ع):

۱- ص ۷۶

شیطان دروغ گفت که از آتش آفریـده شـده است، زیرا خداوند او را از آتش درخت خلق فرمود: «الَّذِی جَعَلَ لَکَمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً» = «خداست که از درخت سبز برای شـما مردم آتش قرار داده تا هر وقت بخواهید برافروزید» (یس ۸۰). و درخت از خاک روییده می شود، پس اصل شیطان نیز از خاک است (و خاک از آتش برتر است و این قیاسِ شیطان اشتباه بود).

قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجیمٌ (۳۴)

وَ إِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَهَ إِلی یَوْمِ الدِّینِ (۳۵)

قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۳۶)

قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ (۳۷)

فرمود: «از صف آنها [= فرشتگان] بیرون رو، که رانـده شده ای (از درگاه ما!) (۳۴) و لعنت (و دوری از رحمت حق) تـا روز قیامت بر تو خواهـد بود!» (۳۵) گفت: «پروردگـارا! مرا تا روز رسـتاخیز مهلت ده (و زنـده بگـذار!)» (۳۶) فرمـود: تو از مهلت یافتگانی! (۳۷)

إِلَی یَومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ **(۳۸)** تا روز [و] وقت معلوم (۳۸)

☼ نکته:

خداوند سبحان «مهلت و زمان مرگِ شیطان» را با عبارتِ «وقت معلوم» و در دو جای قرآن کریم آورده است:

۱ – همین آیه شریفه.

۲ – آیه (ص ۸۱).

☼ نکته:

در معنای «وقت معلوم» به استناد روایات ذیل چند نظر می توان داد از جمله:

۱ – روز قیامت، ۲ – روز نفخ و صور اول، ۳ – روزِ ظهور اما عصر (عج).

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۲۵۶، از عیاشـی، از امام صادق (ع): روز وقت معلوم، روزی است که قائمِ ما ظهور کند و در آن روز موی ناصیه ابلیس را گرفته و گردنش را (در مسجد کوفه) می زند.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۵۷، از علل الشرایع، ص ۴۰۲، ح۲، از امام صادق (ع): وقت معلوم روزی است که در صور دمیـده می شود، پس ابلیس بین نفخه اول و دوم هلاک می شود.

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۲۵۷، آورده است:

در روایات وارده از طرق اهل بیت (ع) غالب آیاتِ مربوط به قیامت گاهی به روز ظهورِ مهـدی (ع) و گاهی به روز رجعت و گاهی به روز قیامت تفسیر شـده و این بـدان جهت است که هر سه روز در این که روزِ بُرُوزِ حقایقنـد، مشترکنـد، هر چند که بُرُوزِ حقایق در آنها مختلف و دارای شدت و ضعف است، بنابراین حکم قیامت هم بر آن دو روزِ دیگر جاری است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۵۷، از عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح۱۴، از امام صادق (ع):

ص :۹۵

آیا گمان می کنید که (یوم معلوم)، روزِ قیامت است؟ (خیر روز قیامت نیست)، بلکه خداوند

ابلیس را تا روزی که قائم ما ظهور نماید، مهلت داده است ...

☼ مؤلف:

به ۳ دلیل «وقت معلوم» نمی تواند روز قیامتِ کبرا باشد:

۱ - «روز حشر، روزِ زنده شدن همگان است نه روزِ مردنِ کسی از جمله شیطان».

۲ - رسم همیشگی قرآن کریم بر این است که هر گاه روز قیامت را وصف می فرماید از آن به «یوم» نام می برد، نه «وقت» .

۳ - روایات.

پس به طور یقین «وقت معلوم» قبل از محشر است، از طرفی ممکن است در روایت فوق (دوم) مراد از «صورِ اول» همان ندای آسمانی برای ظهور باشد، بنابراین احتمال این که «یوم معلوم» ، روزِ ظهور و یا روزِ رجعت امام زمان (عج) باشد، تقویت می شود. حال اگر وقت معلوم، روز ظهور باشد ممکن است عده ای به بحث ما در ذیل آیه (اسرا ۵۸) ایراد بگیرند که اگر شیطانی در کار نباشد دیگر معنی ندارد چند روز آخرالزمانْ کفرْ جهان را فرا گیرد؟ که در پاسخ باید گفت: به جز شیطان، جسم و نفس اماره، او را به گناه می کشد، که همچنان پابرجاست (والله اعلم).

توجه: برای توضیحِ بیشتر به ذیلِ آیات (ص۸۱) و (اسرا ۸ - ۴) و سوره قیامت مراجعه شود.

قالَ رَبِّ بِما أَغْوَيْتَنی لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ (۳۹)

إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصينَ (۴۰)

قالَ هذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقيمٌ (۴۱)

إِنَّ عِبادی لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغاوينَ (۴۲)

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعينَ (۴۳)

گفت: پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت (۳۹) مگر بندگان مخلصت را (۴۰) فرمود: این راه مستقیمی است که بر عهده من است (۴۱) که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند (۴۲) و دوزخ، میعادگاه همه آنهاست! (۴۳)

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ (۴۴) [دوزخی] که برای آن

هفت در است و از هر دری بخشی معین از آنان [وارد می شوند] (۴۴)

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۲۵۸، از درمنثور، از حضرت علی (ع):

بهشت هشت درب و جهنم هفت درب دارد که بعضی افضل از بعضی دیگر است.

از همان منبع، ص ۲۵۷: درهای جهنم، هفت درب است و بعضی مافوق بعضی دیگر، وقتی اولی پر شد دومی را پر می کنند، آنگاه سومی را تا همه اش پر شود (طبقات جهنم).

ص: ۹۶

در صافی، ج ۲، ص ۳۰۵، از رسول خدا (ص): ۹۹ مردم جهنمی و ۱ بهشتی هستند.

توجه: بحثْ در خصوصِ جهنمی بودن اکثرِ مردم در ذیل آیه (اعراف۱۷۹) آمده است.

☼ مؤلف:

از ظاهر روایات این طور برداشت می شود که دوزخ، هفت طبقه روی هم است و هر طبقه دری دارد و هر کس با توجه به گناهش به طبقه مخصوص وارد می شود و طبقه هفتم (جهنم) از همه بدتر است. و هر طبقه اسمی دارد: «جهنّم، لَظی، حُطَمه، سَقَر، جَحیم، سَعیر، هاویه» ، اما اینکه طبقه پایین یا بالاے «جهنم» است یا «هاویه» ، هر دو روایت وارد است، مثلًا: در مجمع البیان ج ۵ - ۶، ص ۳۳۸، طبقه ی پایین را «هاویه» و طبقه فوقانی را «جهنم» آورده و در صافی، ج ۴، ص ۶۱، به نقل از مجمع از امیرالمؤمنین (ع)، طبقه فوقانی را «هاویه» و طبقه پایینی را «جهنم» آورده است، که به نظر می رسد تفسیر صافی، اشتباهِ نقلی یا تایپی داشته است (والله اعلم).

و اما بهشت، به صورت طبقه ای نیست بلکه به شکل ویلایی است که هشت درب دارد و هر کسی بسته به اعمالش به درب مخصوص و به تبعِ آن، بهشتِ متناسبِ عملش ورود می کند.

إِنَّ الْمُتَّقینَ فی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ (۴۵)

ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنینَ (۴۶)

وَ نَزَعْنا ما فی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلینَ (۴۷)

لا یَمَسُّهُمْ فیها نَصَبٌ وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجینَ (۴۸)

نَبِّئْ عِبادی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحیمُ (۴۹)

وَ أَنَّ عَذابی هُوَ الْعَذابُ الْأَلیمُ (۵۰)

وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ ضَیْفِ إِبْراهیمَ (۵۱)

إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲)

قالُوا لا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلیمٍ (۵۳)

قالَ أَ بَشَّرْتُمُونی عَلی أَنْ مَسَّنِیَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ (۵۴)

قالُوا بَشَّرْناكَ بِالْحَقِّ فَلا تَكُنْ مِنَ الْقانِطینَ (۵۵)

قالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَهِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶)

قالَ فَما خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷)

قالُوا إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۵۸)

إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹)

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنا إِنَّها لَمِنَ الْغابِرِينَ (۶۰)

فَلَمَّا جاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (۶۱)

قالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۶۲)

قالُوا بَلْ جِئْناكَ بِما كانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳)

وَ أَتَيْناكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ (۶۴)

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أَدْبارَهُمْ وَ لا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵)

وَ قَضَيْنا إِلَيْهِ ذلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ (۶۶)

وَ جاءَ أَهْلُ الْمَدِينَهِ يَسْتَبْشِرُونَ (۶۷)

قالَ إِنَّ هؤُلاءِ ضَيْفِى فَلا تَفْضَحُونِ (۶۸)

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ (۶۹)

قالُوا أَ وَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعالَمِينَ (۷۰)

قالَ هؤُلاءِ بَناتِى إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ (۷۱)

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِى سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲)

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَهُ مُشْرِقِينَ (۷۳)

فَجَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ حِجارَهً مِنْ سِجِّيلٍ (۷۴)

به یقین، پرهیزکاران در باغها(ی سرسبز بهشت) و در کنار چشمه ها هستند (۴۵) (فرشتگان به آنها می گویند:) داخل این باغها شوید با سلامت و امنیت! (۴۶) هر گونه غل [= حسد و کینه و دشمنی] را از سینه آنها برمی کنیم (و روحشان را پاک می سازیم)؛ در حالی که همه برابرند و بر تختها روبه روی یکدیگر قرار دارند (۴۷) هیچ خستگی و تعبی در آنجا به آنها نمی رسد و هیچ گاه از آن اخراج نمی گردند! (۴۸) بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم! (۴۹) و (اینکه) عذاب و کیفر من، همان عذاب دردناک است! (۵۰) و به آنها از مهمانهای ابراهیم خبر ده! (۵۱) هنگامی که بر او وارد شدند و سلام کردند؛ (ابراهیم) گفت: «ما از شما بیمناکیم!» (۵۲) گفتند: «نترس، ما تو را به پسری دانا بشارت می دهیم!» (۵۳) گفت: «آیا به من (چنین) بشارت می دهید با اینکه پیر شده ام؟! به چه چیز بشارت می دهید؟!» (۵۴) گفتند: «تو را به حق بشارت دادیم؛ از مأیوسان مباش!» (۵۵) گفت: «جز گمراهان، چه کسی از رحمت پروردگارش مأیوس می شود؟!» (۵۶) (سپس) گفت: «مأموریت شما چیست ای فرستادگان خدا؟» (۵۷) گفتند: «ما به سوی قومی گنهکار مأموریت یافته ایم (تا آنها را هلاک کنیم)! (۵۸) مگر خاندان لوط، که همگی آنها را نجات خواهیم داد (۵۹) بجز همسرش، که مقدر داشتیم از بازماندگان (در شهر و هلاک شوندگان) باشد!» (۶۰) هنگامی که فرستادگان (خدا) به سراغ خاندان لوط آمدند (۶۱) (لوط) گفت: «شما گروه ناشناسی هستید!» (۶۲) گفتند: «ما همان چیزی را برای تو آورده ایم که آنها [= کافران] در آن تردید داشتند (آری،) ما مأمور عذابیم)! (۶۳) ما واقعیت مسلمی را برای تو آورده ایم؛ و راست می گوییم! (۶۴) پس، خانواده ات را در اواخر شب با خود بردار و از اینجا ببر؛ و خودت به دنبال آنها حرکت کن؛ و کسی از شما به پشت سر خویش ننگرد؛ مأمور هستید بروید!» (۶۵) و ما به لوط این موضوع را وحی فرستادیم که صبحگاهان، همه آنها ریشه کن خواهند شد (۶۶) (از سوی دیگر،) اهل شهر (از ورود میهمانان با خبر شدند و بطرف خانه لوط) آمدند در حالی که شادمان بودند (۶۷) (لوط) گفت: «اینها میهمانان منند؛ آبروی مرا نریزید! (۶۸) و از خدا بترسید و مرا شرمنده نسازید!» (۶۹) گفتند: «مگر ما تو را از جهانیان نهی نکردیم (و نگفتیم کسی را به میهمانی نپذیر؟!» (۷۰) گفت: «دختران من حاضرند، اگر می خواهید کار صحیحی انجام دهید (با آنها ازدواج کنید و از گناه و آلودگی بپرهیزید!)» (۷۱) به جان تو سوگند، اینها در مستی خود سرگردانند (و عقل و شعور خود را از دست داده اند)! (۷۲) سرانجام، هنگام طلوع آفتاب، صیحه (مرگبار - بصورت صاعقه یا زمین لرزه-) آنها را فراگرفت! (۷۳) سپس (شهر و آبادی آنها را زیر و رو کردیم؛) بالای آن را پایین قرار دادیم؛ و بارانی از سنگ بر آنها فرو ریختیم! (۷۴)

آیات شریفه ۵۱ تا ۷۴ مربوط به داستان میهمانان ابراهیم (ع)، مژده فرزند، جریان قوم لوط و هلاکت آنهاست.

توجه: بحث تفسیری آیه شریفه ۷۱، در ذیل آیه (بقره ۲۲۳) آمده است.

إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ (۷۵)

به یقین در این [کیفر] برای هوشیاران عبرتهاست (۷۵)

«توسّم» : به معنای فراست و هوشمندی است و اهل فراست، ائمه معصومین (ع) هستند.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۷۲، از کافی، از حضرت صادق (ع):

مراد از متوسمین، ما ائمه هستیم و راه ما راه ثابت و راه برقرار است.

از همان منبع، از حضرت رسول (ص): از فراست شخص مؤمن بپرهیزید که به نور خدا می نگرد.

ص :۹۸

از همان منبع، ص ۵۷۰، از امام باقر (ع): هیچ مخلوقی نیست، مگر آنکه میان جبین او نوشته شده مؤمن یا کافر، لکن آن از نظر شما و مردم پنهان است. اما آن مکتوب از ائمه و آل محمد (ص) پوشیده نیست. و کسی بر ما وارد نمی شود، جز آنکه او را می شناسیم که مؤمن است یا کافر.

وَ إِنَّها لَبِسَبيلٍ مُقيمٍ (۷۶)

إِنَّ في ذلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنينَ (۷۷)

و ویرانه های سرزمین آنها، بر سر راه (کاروانها)، همواره ثابت و برقرار است (۷۶) در این، نشانه ای است برای مؤمنان! (۷۷)

وَإِن كَانَ أَصْحَابُ الأَيْكَهِ لَظَالِمِينَ (۷۸) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ (۷۹) و راستی اهل ایکه ستمگر بودند (۷۸) ما از آنها انتقام گرفتیم؛ و (شهرهای ویران شده) این دو [= قوم لوط و اصحاب الأیکه] بر سر راه (شما در سفرهای شام)، آشکار است! (۷۹)

نکته ای از المیزان، ج ۲۳، ص ۲۷۰: «ایکه» به معنای درخت به هم پیچیده است و جمع آن «ایک» است و به طوری که گفته شده قوم «ایکه» در سرزمینی پر درختْ مثل جنگل زندگی می کرده اند، که درختانش سر به هم داده بود. این مردم معاصر با شعیب (ع) و قوم او بودند و یا یک طایفه از قوم او بوده اند، مؤید این که طایفه ای، قوم او بوده اند، نه همه آنها، این است که می فرماید: «و انهما لبامام مبین» یعنی منزلگاه قوم لوط و قوم ایکه، هر دو بر سر شاه راهی قرار داشت و مقصود از این راه، آن راهی است که مدینه را به شام وصل می کند، بلادی که در این مسیر قرار داشته اند منزلگاه قوم لوط و قوم شعیب بوده اند و چون می دانیم که همه این مسافت جنگلی نبوده، نتیجه می گیریم که قوم ایکه یک طایفه از قوم شعیب و سرزمین ایشان یک ناحیه از حوزه دعوت شعیب بوده که خداوند به خاطر کفرشان هلاکشان نمود.

در تفسیر المیزان، ج ۲۳، ص ۲۷۲، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

مدین و اصحاب ایکه دو امتند که خدای تعالی شعیب (ع) را بر آن دو مبعوث فرمود.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ (۸۰)

و اهل حجر [نیز] پیامبران [ما] را تکذیب کردند (۸۰)

☼ نکته:

اصحاب حجر عبارتند از قوم ثمود، یعنی قوم صالح (ع) و حجر اسم شهری بود که در آن زندگی می کردند. ثمود قومی از عرب بودند که در «وادی القری» بین مدینه و شام زندگی می کردند.

و قرآن آنها را جزو جمعیتهایی شمرده که همه پیامبران را تکذیب می کردند با اینکه خود، معاصر صالح (ع) بوده اند و علتش هم این است که دعوت همه انبیاء به یک چیز بوده، پس اگر کسی یکی از آنها را تکذیب کند همه را تکذیب کرده است.

☼ نکته:

منزلگاه قوم لوط و قوم ایکه هر دو بر سر شاهراهی بین مدینه و شام قرار داشت و چون تمام این مسافت جنگلی بوده، در نتیجه می توان فهمید که قوم «ایکه» یک طایفه از قوم شعیب و سرزمین آنها یک ناحیه از حوزه دعوت شعیب (ع) بوده است. آن ها خانه های خود را در دل کوه می کندند تا از خراب شدن دور ماند.

☼ نکته:

قرآن کریم درباره قوم «حجر» = «ثمود» = «صالح» می فرماید:

«وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا ... هَـٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً ... » = «و به سوی (قوم) ثمود، برادرشان صالح را (فرستادیم)؛ گفت: این «ناقه» الهی برای شما معجزه ای است؛ ... » (۱).

«وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» = «و به خاطر بیاورید که شما را جانشینان قوم «عاد» قرار داد و در زمین مستقر ساخت، که در دشتهایش، قصرها برای خود بنا می کنید؛ و در کوه ها، برای خود خانه ها می تراشید! پس، نعمتهای خدا را متذکر شوید! و در زمین، به فساد نکوشید!» (۲).

«شغل آنها کشاورزی بود و با حفر چاه و چشمه ها، باغ ها و نخلستان های سرسبز به وجود می آوردند» (۳).

«ثمود به شیوه ی قبیله ای زندگی می کردند و رئیس قبیله و شیوخ بر آنها حکومت می کردند. در شهر آنها نُه گروه بودند که فساد می کردند» (۴).

«و در نهایت طغیان کرده و بت پرست شدند، خداوند صالح نبی را به سوی آنها فرستاد. حضرت صالح از خانواده ای شریف بود که به عقل و کفایت شهرت داشت» (۵) و (۶).

«او آن ها را به خداپرستی دعوت کرد و خواست که بت پرستی را کنار بگذارند، در مقابل

۱- اعراف ۷۳

۲- اعراف ۷۴

۳- شعراء ۱۴۶ - ۱۴۹

۴- نمل۴۸

۵- هود۶۲

۶- نمل۴۹

مردم به او آزار رسانیدند و تنها گروه اندکی ایمان آوردند» (۱).

«کفّار ثمود، مؤمنان را آزار می رساندنـد و بر کفر خویش، اصـرار می ورزیدنـد و صالـح را فردی سـفیه و ساحر می نامیدنـد» (۲).

«و از او معجزه ای خواستند که بر پیامبری او گواه باشد و در نهایت گفتند: از کوه برای ما شتری بیرون بیاور! حضرت صالح به امر خداونـد شتری با همان اوصاف که گفته بودنـد، بیرون آورد و به آن ها فرمود: خداونـد به شـما امر فرموده است یک روز شما از آب چشـمه بنوشـید و یک روز آب آن را برای شتر نگه دارید و شتر را رها سازید تا در روی زمین بچرد و آزاد باشد، اگر او را آزار برسانید، عذاب نازل می شود» (۳).

«مدتی این گونه گذشت، دوباره طغیان کردند و نقشه کشیدند و یک نفر از اشـرار را فرسـتادند تا شتر را ذبح کند، آن گاه به صالـح (ع) گفتند: اگر راست می گویی، بر ما عذاب نازل کن! حضـرت صالح (ع) فرمود: تا سه روز در خانه های خود بمانید و هر چه می خواهید بکنید. یعنی پس از سه روز عذاب نازل می شود» (۴).

«صالح به آنها فرمود: ای مردم! من رسالت پروردگارم را به شـما ابلاغ کردم، اما شما نصیحت کنندگان را دوست ندارید» (۵) و (۶).

«پس از گـذشت سـه روز، صـاعقه ای نـازل شـد در حـالی که آنهـا می دیدنـد همه را در برگرفت» (ذاریـات۴۴). «و خـداوند بندگان مؤمن و باتقوی را نجات داد» (۷).

وَ آتَيْناهُمْ آياتِنا فَكانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ (۸۱)

وَ كانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً آمِنِينَ (۸۲)

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ (۸۳)

فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (۸۴)

ما آیات خود را به آنان دادیم؛ ولی آنها از آن روی گرداندنـد! (۸۱) آنها خانه های امن در دل کوه ها می تراشـیدند (۸۲) اما سرانجام صـیحه (مرگبار)، صبحگاهان آنان را فرا گرفت (۸۳) و آنچه را به دست آورده بودنـد، آنها را از عـذاب الهی نجات نداد! (۸۴)

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵) و ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق نیافریده ایم و یقیناً قیامت فرا خواهد رسید پس به خوبی صرف نظر کن (۸۵)

۱- اعراف۷۵

۲- اعراف۶۶، شعراء۱۵۳ و نمل۴۷

۳- اعراف۷۲، هود۶۴ و شعراء۱۵۶

۴- هود۶۵

۵- اعراف ۷۹

۶- هود۶۷

۷- فصلت۱۷ و ۱۸

☼ نکته:

در معنای کلمه «حق» چند تعبیر است:

۱ – در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۱۰، آمده است: حرف «باء» در کلمه «بالحق» ، «باء» مصاحبت است، پس منظور از حق، معنایی است که مقابل باطل و بازیچه است و دلیل آن هم این آیات است: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» = «آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده ایم ... » (دخان ۳۸و۳۹)؛ و «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا» = «و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم» (۱).

۲ – بعضی از مفسرین گفته اند: مراد به حق، عدالت و انصاف است و «باء» در آن، سببیت است و معنای آیه این است: «ما جز به خاطر عدل و انصاف در روز جزای به اعمال، آسمان و زمین و هر چه بین آن است را خلق نکردیم» .

۳ – مراد، حکمت است.

صاحب المیزان، ج ۲۴، ص ۱۱، با رد دو نظریه دیگر آورده است: دو طایفه اهل بحث یکی قائل به جبر و دیگری قائل به تفویضند و جبری مذهبان با این آیه استدلال کرده اند که افعال بندگان مخلوق خداست. زیرا افعال بندگان هم یکی از موجوداتی است که میان آسمانها و زمین قرار دارد. و کلمه «ما بینهما» شامل آن نیز می گردد. (به عبارتی گناهان بندگان نیز مخلوق خداست). تفویضی مسلکان هم به استناد این آیه می گویند: «افعال بندگان مخلوق خدا نیست» و تنها مستند به خود آنهاست برای اینکه گناهان جزءِ باطل است در صورتی که در آیه مورد بحث فرموده: «عالم را تنها به حق خلق کرده است (نه به باطل)» و اگر باطل هم مخلوق خدا بود لازم می آمد که خدا عالم را هم به حق و هم به باطل خلق می کرد (و در آیه، حق و باطل با هم می آمد). ولکن حق مطلب این است که استدلال هر دو طایفه باطل است زیرا جهات زشتی که در اعمال بندگان رخ می دهد جهات و حیثیاتی است عدمی که متعلق خلقت قرار نمی گیرد. مثلاً: زنا و ازدواج یا خوردن مال حلال و حرام که عمل خارجی آنها یکی است، چیزی که هست آنجا که به توافق امر و دستور خداست، اطاعت و آنجا که مخالف آن است به خاطر مخالفت که امری عدمی (اطاعت نکردن) گناه شمرده شده است.

ص :۱۰۲

۱– ص ۲۷

از آن جایی که خداوند متعال خالقِ یکتاست پس جهل و تاریکی را چه کسی خلق کرد؟

پاسخ: خداونـدِ عزیز و رحمان، خالقِ تمام نیکی هاست و بـدی ها ناشـی از عـدم است که مخلوق خداوند سـبحان نمی باشد. برای روشن شـدن مسـئله می توان مثالی زد: خداوند متعال خالق خورشـید و نور است، حال اگر شخصـی خانه ای بدون روزنه درست کنـد و آن را مقابل نور خورشـید قرار دهـد و خودش را در آن محبوس کنـد و از آنجایی که نور خورشـید نمی تواند وارد خانه شود لـذا تنها ظلمت و تاریکی به وجود خواهد آمد و این ظلمت به علت نرسـیدن نور خورشـید است که شـخص به اراده خود مانع رسـیدن نور شـده است نه اینکه خداوند سـبحان آن را خلق کرده باشد. به عبارتی ظلمت بر اثر نرسـیدن نور به وجود می آید نه اینکه خلق شده باشد. پس اگر کسی به جای گرایش به سوی خداوند متعال و پیروی از فرامین الهی، از قرب الهی اجتنـاب کرده و به سوی نورِ الهی نرود، خواه ناخواه به سـمت گمراهی که عـدم است حرکت کرده و در ظلمتی که خود خالقش است، فرو می رود.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۷۳، از امام رضا (ع):

معنای «فاصفح الصفح الجمیل» این است که بدون سرزنش و عتاب، عفو کنیم.

در تحف العقول، ص ۷۸، از امـام علی (ع): اگر بـا لطف و مهربـانی و اخلاق خوش در برخی موارد چیزی را از برادرت دریغ کنی بهتر است که آن چیز را با روی ترش یا منت گذاردن به او بدهی.

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلیمُ (۸۶)

به یقین، پروردگار تو، آفریننده آگاه است! (۸۶)

وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ (۸۷)

و به راستی به تو سبع المثانی [=سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم (۸۷)

☼ نکته:

بر اساس روایات، منظور از «سبع مثانی» سوره حمد است.

مفسرین در معنای مثانی، معانی زیادی آورده اند از جمله:

۱ - در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۱۴ تا۱۷، آمده است: «آیات قرآنی را از این رو مثانی نامیده که بعضـی مفسر بعضـی دیگر است و وضع آن دیگری را روشن می کند و هر یک به بقیه نظر و

انعطاف دارد، همچنانکه جمله «کتابا متشابها مثانی» اشاره به این معنا دارد، برای اینکه هم آن را متشابه خوانده که معنایش شباهت بعضی آیات آن با بعضی دیگر است و هم مثانی نامیده و در کلام رسول خدا (ص) نیز آمده که در وصف قرآن فرموده: «بعضی از آن بعضی دیگر را تصدیق می کنند» و همچنین از حضرت علی (ع) نقل شده که فرموده است: قرآن بعضی آیاتش ناطق به حال بعضی دیگر و بعضی از آن شاهد بعضی دیگر است. ممکن هم هست کلمه نام برده را جمع مثنی یعنی مکرر بگیریم که باز کنایه از این می شود که بعضی از آیاتش بعضی دیگر را بیان می کند» .

۲ - همان منبع، آورده که بعضی گفته اند: «از تثنیه و یا از ثنی گرفته شده، که به معنای تکرار و اعاده است و از این رو آیات قرآنی مثانی نامیده می شوند که مطالب در آن تکرار شده است» .

۳ - و بعضی گفته اند: «اگر فاتحه الکتاب، مثانی نامیده شده چون در هر نماز دو بار باید خوانده شود و یا بدین جهت است که بیشتر کلماتش مانند رحمان و رحیم و ایاک و صراط در آن تکرار شده است و یا برای این است که در هر رکعتی با خواندن سوره ای دیگر دو تا می شوند و یا برای این است که دو بار نازل شده است، یک بار در مکه، بار دیگر در مدینه و یا بدین جهت که خدای تعالی در آن ثنا شده است و یا به این خاطر که خدا آن را استثناء کرده یعنی همان طور که در روایت هم آمده آن را برای این امت ذخیره نموده و بر امتهای دیگر نازل نکرده است» .

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۷۴، از امام صادق (ع):

مراد از سبع مثانی، سوره حمد است با «بسم الله الرحمن الرحیم» که جمعاً هفت آیه می باشد. و بسم الله در اول سوره ها جزء سوره است و یک آیه محسوب می شود.

از همان منبع، از امام رضا (ع): به هیچ پیامبری «سبع مثانی» عطا نشده مگر به پیامبر ما محمد (ص) و مراد از آن ائمه (ع) است که افلاک به طفیل وجود مقدس آنها دور می زند.

از همان منبع، آمده که جبرئیل فرود آمد و فرمود:

اولِ سوره حمد، «الحمد لله رب العالمین» است و این اول کلمه ای است که آدم به زبان جاری کرد. و نیز آخر کلمه ای است که اهل بهشت بگویند: «وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ

ص: ۱۰۴

الْعَالَمِينَ» (یونس ۱۰). و این یکی از وجوه مناسب نامگذاری سوره حمد به «سبع مثانی» است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۷۰، از عیاشی، ج ۱، ص ۱۹، از حضرت صادق (ع):

منظور از این آیه، سوره ی حمد می باشد که دارای هفت آیه است، که یکی از آیات آن «بسم الله الرّحمن الرّحیم» می باشد و همانا سوره حمد «مثانی» نام گرفته است چون در هر دو رکعت هر نماز خوانده می شود.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۷۰و۷۱، از عیاشی، ج ۱، ص ۱۹، از صادقین (ع):

مقصود از این آیه شریفه، سوره فاتحه الکتاب می باشد که کلام در آن بر دو گونه است: قسمتی از آن حمد و ثنای خداست و قسمتی نیز درخواست های بندگان است.

از همان منبع، از مجمع، ج ۵ و۶، ص ۳۴۴، از صادقین (ع): منظور، سوره فاتحه الکتاب می باشد.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۷۱، از کافی، ج ۲، ص ۶۰۱، از رسول خدا (ص):

سوره های طولانی به جای تورات به من عطا شد و سوره هایی که در قرآن دویست آیه دارند، به جای انجیل و «المثانی» در مقابل زبور به من عطا شده است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۷۱، از احتجاج، ج ۱، ص ۳۲۰، از حضرت علی (ع):

خداوند، رسول خدا (ص) را بر دیگر انبیاء برتری داد و به او چند چیز عنایت فرموده است که عبارتند از: هفت سوره طولانی و فاتحه الکتاب که همان سبع المثانی است و قرآن عظیم.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۷۱، از قمی، ج ۱، ص ۳۷۷ و از توحید و عیاشی، از امام باقر (ع):

«المثانی» ما اهل بیت هستیم که خداوند به رسول خدا (ص) عطا فرموده است.

از همان منبع، از توحید، ص ۱۵۱: مرحوم صدوق در تفسیر روایت فوق که فرمود: «نحن المثانی» روایتی نقل کرده است که: «یعنی ما اهل بیت (ع) کسانی هستیم که رسول خدا (ص) ما را قرین و همسایه قرآن قرار داد و سفارش نمود که مردم به قرآن و ما تمسّک نمایند و به امّتش خبر داد که ما و قرآن از همدیگر جدا نمی گردیم تا در کنار حوض کوثر بر او وارد شویم» .

☼ مؤلف:

«اهلِ بیت» یعنی «اهلِ خانه ی رسولِ خدا (ص) که همان بیت خدای سبحان است» و چون وجودِ نازنین رسول خدا (ص) هم در این بیت حضور داشته اند، بنابراین منظور از اهل

بیت، همه ی ۱۴ معصوم (ع) هستند. پس تعدادِ عددیِ آن عزیزان، ۱۴ نفر می باشد. ولی تعدادِ اسامی آنها ۱۴ اسم نیست بلکه، ۷ اسمِ مقدس است بدین شرح:

۱ – «محمد» ، ۲ – «علی» ، ۳ – «فاطمه» ، ۴ – «حسن» ، ۵ – «حسین» ، ۶ – «جعفر» ، ۷ – «موسی» (علیهم السلام).

به عبارتی اسم مبارکِ «محمد» ، مشترک در ۴ وجودِ مقدس است:

۱ – رسول اکرم (ص)، ۲ – امام پنجم (ع)، ۳ – امام نهم (ع)، ۴ – امام زمان (عج).

و اسم مقدسِ «علی» ، مشترک در ۴ وجودِ مطهر است: ائمه ی ۱و۴و۸ و۱۰ (علیهم السلام).

و اسم مطهرِ «حسن» ، مشترک در ۲ وجودِ مقدس است: ائمه ی ۲و ۱۱ (علیهما السلام).

با این توصیف، معلوم شد که اسامی اهلِ بیت (ع)، ۷ وجودِ مقدس است، از طرفی آیه شریفه ی مورد بحث به کلمه «سبع» به معنای « ۷ هفت» اشاره فرموده است. از طرفِ دیگر تعدادِ عددی اهلِ بیت (ع)، «۱۴» ، یعنی «۷×۲» می باشد، که در آیه شریفه به عبارت «سبعا من المثانی» اشاره فرموده است، حال اگر مراد از «المثانی» ، «تثنیه» باشد، بنابراین عدد ۱۴(۷×۲) بدست می آید. که این استدلالِ عددی، موردِ تأییدِ سه تا از روایاتِ فوق الذکر است که اهلِ بیت (ع) را همان «مثانی» یا «سبعا من المثانی» تعبیر فرموده اند.

توجه: بحثی مفصل در خصوصِ اینکه «سبعا من المثانی» ، سوره حمد است و «حمد» هم اهلِ بیت (ع) هستند در ذیل سوره حمد آمده است.

لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِلْمُؤْمِنینَ (۸۸)

وَ قُلْ إِنِّی أَنَا النَّذیرُ الْمُبینُ (۸۹)

کَما أَنْزَلْنا عَلَی الْمُقْتَسِمینَ (۹۰)

الَّذینَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضینَ (۹۱)

فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعینَ (۹۲)

عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ (۹۳)

(بنابراین،) هرگز چشم خود را به نعمتهای (مادی)، که به گروه هایی از آنها [= کفار] دادیم، میفکن! و بخاطر آنچه آنها دارند، غمگین مباش! و بال (عطوفت) خود را برای مؤمنین فرود آر! (۸۸) و بگو: «من انذارکننده آشکارم!» (۸۹) (ما بر آنها عذابی می فرستیم) همان گونه که بر تجزیه گران (آیات الهی) فرستادیم! (۹۰) همانها که قرآن را تقسیم کردند (آنچه را به

سودشان بود پذيرفتند و آنچه را بر خلاف هوسهايشان بود رها نمودند)! (۹۱) به پروردگارت سوگند، (در قيامت) از همه آنها سؤال خواهيم كرد (۹۲) از آنچه عمل مى كردند! (۹۳)

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۴)

ص :۱۰۶

پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب (۹۴)

در المیزان، ج ۲۴، ص ۲۵، از معانی الاخبار، از امام صادق (ع): پیامبر (ص) سیزده سال در مکه بماند و سه سال اولش مخفیانه دعوت می کرد تا آیه نازل شد و مأمورش فرمود تا علنی دعوت بفرماید.

إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئينَ (۹۵)

الَّذينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۶)

وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضيقُ صَدْرُكَ بِما يَقُولُونَ (۹۷)

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدينَ (۹۸)

ما شر استهزا کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد (۹۵) همانها که معبود دیگری با خدا قرار دادند؛ اما به زودی می فهمند! (۹۶) ما می دانیم سینه ات از آنچه آنها می گویند تنگ می شود (و تو را سخت ناراحت می کنند) (۹۷) (برای دفع ناراحتی آنان) پروردگارت را تسبیح و حمد گو! و از سجده کنندگان باش! (۹۸)

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ **(۹۹)**

و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه مرگ تو فرا رسد (۹۹)

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۸۳، از حضرت علی (ع):

من هیچ یقینی ندیدم که در نظر مردم به شک شباهت داشته باشد بیش از مرگ.

در صافی، ج ۲، ص ۳۲۹، از عیون، از امام رضا (ع): ما اهل بیت، همه با شهادت از دنیا می رویم.

در نهج البلاغه، ص ۷۱۵، ح۳۵۷، از حضرت علی (ع):

مردن از شما آغاز نشده و به شما نیز پایان نخواهد یافت. این دوستِ شما به سفر می رفت، اکنون پندارید که به یکی از سفرها رفته، اگر او باز نگردد شما به سوی او خواهید رفت.

در نهج البلاغه، ص ۷۲۳، ح ۳۸۰، از حضرت علی (ع):

چه بسا کسانی که در آغاز روز بودند و به شامگاه نرسیدند و چه بسیار کسانی که در آغاز شب بر او حسد می بردند و در پایان شب عزاداران به سوگشان نشستند.

در کافی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح۳۳، از امام صادق (ع): صله رحم، اعمال را پاکیزه، اموال را بسیار، بلا را بر طرف و حساب

(قیامت) را آسان می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد.

در معانی الاخبار، ج ۲، ص ۷۷، از امام علی (ع): همانا برای هر مسلمان سه همنشین است، همنشین اول به او می گوید من در دنیا و پس از مرگ همراه تو هستم و آن عمل وی می باشد. و همنشین دوم می گوید من با تو هستم تا وقتی که جان دهی و این مال اوست که به وُراث می رسد

ص :۱۰۷

و سومی گوید من با تو تا لب گور هستم و آنگاه رهایت می سازم و آن همسر و فرزند اوست.

در مواعظ العددیّه، ص ۲۷۵، از امام علی (ع): ارزش چهار چیز را جز چهار گروه نمی شناسند: جوانی را جز پیران، آسایش را جز گرفتاران، سلامتی را جز بیماران و زندگی را جز مردگان .

در ثواب الاعمال، ص ۱۴۱، از امام باقر (ع): کار خیر و صدقه، فقر را می بَرند، بر عمر می افزایند و هفتاد مرگ بد را از صاحب خود دور می کنند.

در خصالِ شیخ صدوق، ص ۳۲۱، ح۳، از پیامبر اکرم (ص): زِنا، شش پیامد دارد: سه در دنیا و سه در آخرت. سه پیامد دنیایی اش این است که: آبرو را می بَرد، مرگ را شتاب می بخشد و روزی را می برد و سه پیامد آخرتی اش: سختیِ حسابرسی، خشمِ خدای رحمان و ماندگاری در آتش است.

در کتاب دعوات الراوندی، ص ۲۹۱، ح۳۳، از امام صادق (ع):

مردم، بیشتر از آن که با عمر خود زندگی کنند، با احسان و نیکوکاری خود زندگی می کنند و بیشتر از آن که با اجل خود بمیرند، بر اثر گناهان خود می میرند.

در کتاب خرد گرایی، ص ۳۳۴، ح ۱۰۹۴، از امام حسین (ع):

اگر مردم تعقل می کردند و مرگ را تصور می کردند، دنیا ویرانه می شد.

در بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۹، از امام صادق (ع): دنیا زندانِ مؤمن، صبرْ دژ و حصارش و بهشت جایگاهِ اوست. و دنیا بهشتِ کافر، قبرْ زندانش و جهنم جایگاهِ اوست.

خلاصه آیات سوره حجر:

۲: کافران آرزو کنند، مسلمان بودند ۳: کافران را به حال خود بگذار ۴: هیچ ملتی هلاك نشد مگر به وقت معلوم ۵: اجل، مقدم و مؤخر نمی شود. ۶: انک لمجنون ۸: فرشتگان جز به مصلحت نخواهیم فرستاد و بعد مهلتی بر هلاک نیست. ۹: انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون ۱۰: پیش از تو هم رسولانی فرستادیم ۱۲: قرآن را روشن در دل زشت کاران وارد سازیم. ۱۴: اگر دری از آسمان بگشاییم تا به آسمان عروج کنند. ۱۵: باز هم انکار کرده و تهمت سحر می زنند. ۱۶: ما در آسمان کاخهای بلند برافراشتیم و در چشم بینایانِ عالم زیور بیاراستیم. ۱۷: آن را از دستبرد شیطان محفوظ داشتیم. ۱۸: با شهاب آسمانی تعقیب کرد ۲۱: هیچ چیز در عالم نیست جز آنکه خزانه آن نزد ماست ولی ما از آن جز به قدر معین که مصلحت است نمی فرستیم. ۲۲: باد و باران ۲۳: نحی و نمیت ۲۴: مستقدمین و مستأخرین ۲۵: حشر ۲۶: علم و حکمت ـ انسان از گل متعفن و سال خورده تغییر یافته خلق شد. ۲۷: و جن از آتش گداخته ۴۸ — ۲۸: خلقت انسان و سجده و وقت معلوم و جهنم و بهشت ۴۹: بندگان مرا آگاه ساز که من آمرزنده و مهربانم ۵۰: عذاب من سخت است.

۸۴ – ۵۱: میهمانـان ابراهیم (ع) و قوم لوط (ع) – شـهر ایکه و اصـحاب حجر ۸۷: سـبعا من المثانی و قرآن العظیم ۸۸: از متاع دنیوی چشم پوش ۹۱: آنان که قرآن را به میل و غرض فاسد خویش جز جز و پاره پاره کردند. بعضـی را قبول و بعضـی را رد کردند. ۹۴: مأموریتت را آشکار کن و از مشرکین روی گردان ۹۵: تو را از شر استهزا کنندگان محفوظ داریم.

ص :۱۰۸

۱۶ سوره نحل

۱۶ – سوره نحل (زنبور عسل) = نِعَم (نعمت ها).

مکی است و ۱۲۸ آیه دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

أَتى أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱)

فرمان خدا (برای مجازات مشرکان) فرا رسیده است؛ برای آن عجله نکنید! منزه و برتر است خداوند از آنچه همتای او قرارمی دهند! (۱)

يُنَزِّلُ الْمَلآئِكَةَ بِالْرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اَنْ أَنـذِرُواْ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنَاْ فَاتَّقُونِ **(۲)** فرشتگان را با روح به فرمان خود بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می کند که بیم دهید که معبودی جز من نیست پس از من پروا کنید (۲)

صاحب المیزان، ج ۲۴، ص ۳۳، آورده است: ۴۰ آیه اول سوره به طور قطع در روزهای آخر توقف حضرت رسول (ص) در مکه نازل شده که در قسمتی از آن انواع نعمتهای آسمانی و زمینی و در قسمتی دیگر بطلان پندارهای مشرکین و نزدیک بودن امر الهی و وعده غلبه حق بر باطل است. اما ۸۸ آیه بعدی که از آیه: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا» (۴۱) شروع می شود در اوایل هجرت نازل شده است و می توان گفت این سوره از اول تا آخر پشت سر هم و یا نزدیک به هم نازل شده است و دلیل آن هم مطالب آیاتی مثل: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يقُولُونَ إِنَّمَا يعَلِّمُهُ بَشَرٌ» (۱۰۳) که درباره کسانی است که راجع به سلمان فارسی حرفهایی زده بودند و می دانیم سلمان در مدینه مسلمان شد. و یا آیه: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» = «کسانی که بعد از ایمان کافر شوند بجز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است» (۱۰۶)، که درباره عمار یاسر (با کفار قریش) نازل شده است و یا آیات دیگر که درباره یهودی هاست و یا آیاتی درباره احکام که همه آنها مدنی بودند آنها را بیان می کند.

روح چیست؟

کلمه «روح» در لغت به معنای مبدأ حیات و زندگی است و ملاک شعور و اراده است و جاندار به وسیله آن قادر بر احساس و حرکت ارادی می شود. به لفظ روح، هم ضمیر مذکر و هم مؤنث بر می گردد، به عبارتی روح مجرد است یعنی جنسیت (مذکر و مؤنث) ندارد.

ص :۱۰۹

آیاتی از قرآن کریم که به کلمه روح اشاره فرموده اند، عبارتند از:

کلمه «روحاً» یک بار: «اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ روحاً مِن اَمْرِنَا» = «و ما روح را از امر خودمان به تو وحی کردیم» (۱).

کلمه «روحه» یک بار: «وَ نَفَخَ فیهِ مِنْ روحِهِ» = «و از روح خود در آن دمید» (۲).

کلمه «روحی» دو بار: «وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحی» (حجر۲۹) و (ص ۷۲)

کلمه «روحنا» سه بار: «وَالتی اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فیها مِنْ رُوحِنا» = «وقتی که رَحِمَشْ را پاکیزه داشتیم پس از روح خودمان در آن بدمیدیم» (۳). و «والتی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا» (تحریم ۶۶) و «فَاَرْسَلْنا اِلَیها رُوحِنا فَتَمثل لَها بَشراً سَوِّیا» = «پس ما نازل کردیم روح خود (جبرئیل) را به شکل بشری زیبا (به مریم)» (۴).

کلمه «روح» حدود ۱۴ بار به تعداد آل الله (۱۴معصوم ع) در قرآن کریم آمده است:

۱و۲ – بقره ۸۷ و۲۵۳: «وَ اَیّدناهُ بِروح القدسِ» = «و عیسی را به واسطه روح القدس توانایی دادیم» .

۳ – نساء ۱۷۱: «وَ کَلِمَتُهُ اَلقَیها اِلَی مَریَمَ وَ روحٌ مِنه» .

۴ – مائده ۱۱۰: «اَیَّدْتُّک بِرُوحِ القُدُسِ» = «(ای عیسی) تو را با روح قدسی توانا ساختیم» .

۵ – نحل ۲: (همین آیه شریفه).

۶ – نحل ۱۰۲: «نَزَّلَهُ روحُ القُدُسِ ... » = «آیات را روح القدس از جانب پروردگار نازل کرد» .

۷ و۸ – اسراء ۸۵: «وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِرَبِّی وَمَا أُوتِیتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلًا» = «و از تو درباره «روح» سؤال می کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!» .

۹ – شعراء ۱۹۳: «نَزَل بِهِ روح الاَمین» = «روح الامین (جبرئیل) آن را نازل کرد» .

۱۰ – مؤمن ۱۵: «یلقی الروح مِن اَمره ... » = «می فرستد روح از امر ما بر هر بنده ای که بخواهد» .

۱۱ – مجادله ۲۲: «و ایّدهم بروحٍ منه» = «(و خدا مؤمنان را) با روح قدسی یاری کرده است» .

۱۲ – معارج ۴: «تُعرجُ الملئکهُ و الروح الیه» = «فرشتگان و روح برای اخذ فرمان بالا روند» .

۱۳ – نبأ ۳۸: «یَوْم یَقُومُ الرُوحُ و ... » = «روزی که فرشتگان و روح به نظم برخیزند» .

۱۴ – قدر ۴: «تَنَزَلُ الملئکه و الروح فِیها» .

با دقت در آیات فوق می توان به نکات ذیل اشاره کرد:

۱- شوری ۵۲

۲- سجده ۹

۳- انبیاء ۹۱

۴- مریم ۱۷

۱ – در قرآن کریم تعابیر مختلفی از روح آمده است: گاهی آن را به تنهایی ذکر کرده و گاهی در عموم آدمیان نفخ و دمیده می شود، گاهی حقیقتی است که با مؤمنین همراه است و گاهی در تماس با انبیاء است، گاهی حقیقتی است که آن را وحی بیان فرموده و در حیوانات و نباتات زنده وجود دارد، گاهی به معنای قدس است، گاهی به معنای امانت است، جایی به نام جبرئیل آمده است، گاهی قرآن را بیان می کند، جایی دیگر روح را کلمه، گفته است، جایی دیگر مراد از روح را عیسی بن مریم دانسته است.

۲ – روح، مخلوقی از مخلوقات خداست و حقیقت واحدی بدون دخالت مادیات و تأثیرات آن است که دارای مراتب و درجاتی مختلف است، یک درجه از آن در حیوان و انسانهای غیر مؤمن است و درجه ای بالاتر از آن، در افراد مؤمن از انسانهاست. و درجه برتر، آن روحی است که انبیاء و رسل به وسیله آن تأیید می شوند.

۳ – روح موجودی حقیقی و مستقل، دارای حیات و علم و قدرت، مجرّد و بدون جنسیت، غیر مادی و مستقل از ماده و زمان و مکان است.

۴ – روح، کلمه حیات است که خدای سبحان آن را در اشیاء به کار می برد و آنها را به مشیت خود زنده می کند.

۵ – روح، همان امر و کلمه ایجادی خداوند متعال و همان فعل مخصوص باری تعالی بدون دخالت مادیات و تأثیرات آن و همان وجود مافوق و از جنس امر و ملکوت است.

۶ – اینکه خداوند متعال می فرماید: «وَ مَا اُوتیتم مِنَ العِلمِ اِلا قلیلاً» (اسراء ۸۵)، به خاطر بدیع و عجیب بودن و فراوانی اثرات روح است که علم بشر به آن نمی رسد. در ضمن در این آیه شریفه، می فرماید: «از علم به شما دادند» و نفرموده: «به شما دادم یا دادیم» به عبارتی دادن علم را به وجودِ مقدسش نسبت نداده است و آن هم به خاطر ناچیز بودن علم بشر است.

۷ – هر موجود زنده ای روحی مستقل دارد و روح هیچ کس در وجودِ دیگری نفوذ نمی کند، به عبارتی نظریه تناسخ یک نظریه بی اساس و پوچ است. (تناسخ یعنی روح پس از مرگ به

جسمِ فردِ دیگری منتقل گردد).

خلاصه کلام: با توجه به آیات الهی تعبیر روح را فقط به یک موضوع مثلاً جبرئیل، روح انسان، فرشته و یا سایر تعابیری که بعضی از مفسرین به طور خاص آن را موردِ مرادِ روح قرار داده اند، کاری نادرست می باشد.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۵۲، از عیاشی، از امام صادق (ع): روح قدرت خداوند از ملکوت است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۶۸، از کافی، از حضرت علی (ع):

جبرئیل از ملائکه است و روح غیر از جبرئیل است و ملائکه غیر روح است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۲۷، از کافی، از امام صادق (ع):

روح مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همواره همراه رسول خدا (ص) بود و همو همراه امامان نیز هست و از عالم ملکوت است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۲۷، از عیاشی، از صادقین (ع):

روح همان است که در همه جنبندگان است. روح از عالم ملکوت و از قدرت خداوند است.

از همان منبع: روح خلقی از خلایق است که دارای نیرو و تأیید است و خداوند آن را در دلهای پیامبران و مؤمنین قرار می دهد.

خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳)

خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصيمٌ مُبينٌ (۴)

وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ (۵)

وَ لَكُمْ فيها جَمالٌ حينَ تُريحُونَ وَ حينَ تَسْرَحُونَ (۶)

وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغيهِ إِلاَّ بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحيمٌ (۷)

وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَميرَ لِتَرْكَبُوها وَ زينَةً وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ (۸)

وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبيلِ وَ مِنْها جائِرٌ وَ لَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعينَ (۹)

هُوَ الَّذی أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَكُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فيهِ تُسيمُونَ (۱۰)

يُنْبِتُ لَكَمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخيلَ وَ الْأَعْنابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ إِنَّ فی ذلِكَ لَآيَهً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (١١)

وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فی ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (١٢)

وَ ما ذَرَأَ لَكُمْ فِی الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ إِنَّ فی ذلِكَ لَآيَهً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (١٣)

وَ هُوَ الَّذی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَهً تَلْبَسُونَها وَ تَرَی الْفُلْكَ مَواخِرَ فيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (١۴)

وَ أَلْقی فِی الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ

تَمیدَ بِکُمْ وَ أَنْهاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵)

وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ (۱۶)

أَ فَمَنْ یَخْلُقُ کَمَنْ لا یَخْلُقُ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ (۱۷)

وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَهَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحیمٌ (۱۸)

وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تُسِرُّونَ وَ ما تُعْلِنُونَ (۱۹)

وَ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا یَخْلُقُونَ شَیْئاً وَ هُمْ یُخْلَقُونَ (۲۰)

أَمْواتٌ غَیْرُ أَحْیاءٍ وَ ما یَشْعُرُونَ أَیَّانَ یُبْعَثُونَ (۲۱)

إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَالَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ قُلُوبُهُمْ مُنْکِرَهٌ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ (۲۲)

لا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرینَ (۲۳)

وَ إِذا قیلَ لَهُمْ ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا أَساطیرُ الْأَوَّلینَ (۲۴)

لِیَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ کامِلَهً یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذینَ یُضِلُّونَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما یَزِرُونَ (۲۵)

قَدْ مَکَرَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَی اللَّهُ بُنْیانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ فَخَرَّ عَلَیْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ (۲۶)

ثُمَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ یُخْزیهِمْ وَ یَقُولُ أَیْنَ شُرَکائِیَ الَّذینَ کُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فیهِمْ قالَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْیَ الْیَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَی الْکافِرینَ (۲۷)

الَّذینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمی أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ ما کُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلی إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸)

فَادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ (۲۹)

وَ قیلَ لِلَّذینَ اتَّقَوْا ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا خَیْراً لِلَّذینَ أَحْسَنُوا فی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَهٌ وَ لَدارُ الْآخِرَهِ خَیْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقینَ (۳۰)

جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُمْ فیها ما یَشاؤُنَ کَذلِکَ یَجْزِی اللَّهُ الْمُتَّقینَ (۳۱)

الَّذینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّهَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲)

هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ أَمْرُ رَبِّکَ کَذلِکَ فَعَلَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۳۳)

فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (٣۴)

وَ قالَ الَّذينَ أَشْرَكُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ ما عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْ ءٍ نَحْنُ وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْ ءٍ كَذلِكَ فَعَلَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبينُ (٣۵)

وَ لَقَدْ بَعَثْنا في كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ فَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبينَ (٣۶)

إِنْ تَحْرِصْ عَلى هُداهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَهْدي مَنْ يُضِلُّ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرينَ (٣٧)

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (٣٨)

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذي يَخْتَلِفُونَ فيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كانُوا كاذِبينَ (٣٩)

إِنَّما قَوْلُنا لِشَيْ ءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴٠)

وَ الَّذينَ هاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (۴١)

الَّذينَ صَبَرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴٢)

آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ او برتر است از اینکه همتایی برای او قرار می دهند! (٣) انسان را از نطفه بی ارزشی آفرید؛ و سرانجام (او موجودی فصیح، و) مدافع آشکار از خویشتن گردید! (۴) و چهارپایان را آفرید؛ در حالی که در آنها، برای شما وسیله پوشش و منافع دیگری است؛ و از گوشت آنها می خورید! (۵) و در آنها برای شما زینت و شکوه است به هنگامی که آنها را به

استراحتگاهشان بازمی گردانید و هنگامی که (صبحگاهان) به صحرا می فرستید! (۶) آنها بارهای سنگین شما را به شهری حمل می کنند که جز با مشقت زیاد، به آن نمی رسیدید؛ پروردگارتان رؤوف و رحیم است (که این وسایل حیات را در اختیارتان قرار داده)! (۷) همچنین اسبها و استرها و الاغها را آفرید؛ تا بر آنها سوار شوید و زینت شما باشد و چیزهایی می آفریند که نمی دانید (۸) و بر خداست که راه راست را (به بندگان) نشان دهد؛ اما بعضی از راه ها بیراهه است! و اگر خدا بخواهد، همه شما را (به اجبار) هدایت می کند (ولی اجبار سودی ندارد) (۹) او کسی است که از آسمان، آبی فرستاد، که نوشیدن شما از آن است؛ و (همچنین) گیاهان و درختانی که حیوانات خود را در آن به چرا می برید، نیز از آن است (۱۰) خداوند با آن (آب باران)، برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور و از همه میوه ها می رویاند؛ مسلماً در این، نشانه روشنی برای اندیشمندان است (۱۱) او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت؛ و ستارگان نیز به فرمان او مسخر شمایند؛ در این، نشانه هایی است (از عظمت خدا،) برای گروهی که عقل خود را به کار می گیرند! (۱۲) (علاوه بر این،) مخلوقاتی را که در زمین به رنگهای گوناگون آفریده نیز مسخر (فرمان شما) ساخت؛ در این، نشانه روشنی است برای گروهی که متذکر می شوند! (۱۳) او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری برای پوشیدن (مانند مروارید) از آن استخراج کنید؛ و کشتیها را می بینی که سینه دریا را می شکافند تا شما (به تجارت پردازید و) از فضل خدا بهره گیرید؛ شاید شکر نعمتهای او را بجا آورید! (۱۴) و در زمین، کوه های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد؛ و نهرها و راه هایی ایجاد کرد، تا هدایت شوید (۱۵) و (نیز) علاماتی قرار داد؛ و (شب هنگام) به وسیله ستارگان هدایت می شوند (۱۶) آیا کسی که (این گونه مخلوقات را) می آفریند، همچون کسی است که نمی آفریند؟! آیا متذکر نمی شوید؟! (۱۷) و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، هرگز نمی توانید آنها را احصا کنید؛ خداوند بخشنده و مهربان است! (۱۸) خداوند آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می سازید، می داند (۱۹) معبودهایی را که غیر از خدا می خوانند، چیزی را خلق نمی کنند؛ بلکه خودشان هم مخلوقند! (۲۰) آنها مردگانی هستند که هرگز استعداد حیات ندارند؛ و نمی دانند (عبادت کنندگانشان) در چه زمانی محشور می شوند! (۲۱) معبود شما خداوند یگانه است؛ اما کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، دلهایشان (حق را) انکار می کند و مستکبرند (۲۲) قطعاً خداوند از آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکار می سازند با خبر است؛ او مستکبران را دوست نمی دارد! (۲۳) و هنگامی که به آنها گفته شود: «پروردگار شما چه نازل کرده است؟» می گویند: «اینها (وحی الهی نیست؛) همان افسانه های دروغین پیشینیان است!» (۲۴) آنها باید روز قیامت، (هم) بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش کشند؛ و هم سهمی از گناهان کسانی که بخاطر جهل، گمراهشان می سازند! بدانید آنها بار سنگین بدی بر دوش می کشند! (۲۵) کسانی که قبل از ایشان بودند (نیز) از این توطئه ها داشتند؛ ولی خداوند به سراغ شالوده (زندگی) آنها رفت؛ و آن را از اساس ویران کرد؛ و سقف از بالا بر سرشان فرو ریخت؛ و عذاب (الهی) از آن جایی که نمی دانستند به سراغشان آمد! (۲۶) سپس روز قیامت خدا آنها را رسوا می سازد؛ و می گوید: «شریکانی که شما برای من ساختید و بخاطر آنها با دیگران دشمنی می کردید، کجا هستید؟!» (در این هنگام،) کسانی که به آنها علم داده شده می گویند: «رسوایی و بدبختی، امروز بر کافران است!» (۲۷) همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند! در این موقع آنها تسلیم می شوند (و به دروغ می گویند:) ما کار بدی انجام نمی دادیم! آری، خداوند به آنچه انجام می دادید عالم است! (۲۸) (به آنها گفته می شود:) اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود! چه جای بدی است جایگاه مستکبران! (۲۹) (ولی هنگامی که) به پرهیزکاران گفته می شد: «پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟» می گفتند: «خیر (و سعادت)» (آری،) برای کسانی که نیکی کردند، در این دنیا نیکی است؛ و سرای

آخرت از آن هم بهتر است؛ و چه خوب است سرای پرهیزکاران!

ص: ۱۱۴

(۳۰) باغهـایی از بهشت جاویـدان است که همگی وارد آن می شونـد؛ نهرها از زیر درختانش می گـذرد؛ هر چه بخواهنـد در آنجا هست؛ خداونـد پرهیزکاران را چنین پاداش می دهـد! (۳۱) همانها که فرشـتگان (مرگ) روحشان را می گیرنـد در حالی که پاک و پاکیزه اند؛ به آنها می گویند: «سلام بر شما! وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید!» (۳۲) آیا آنها انتظاری جز این دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند، یا فرمان پروردگارت (برای مجازاتشان) فرا رسد (آنگاه توبه کننـد؟! ولی توبه آنها در آن زمان بی اثر است! آری،) کسانی که پیش از ایشان بودنـد نیز چنین کردنـد! خداوند به آنها ستم نکرد؛ ولی آنان به خویشتن ستم می نمودند! (۳۳) و سرانجام بـدیهای اعمالشان به آنها رسید؛ و آنچه را (از وعده های عذاب) استهزا می کردند، بر آنان وارد شد (۳۴) مشرکان گفتند: «اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدران ما، غیر او را پرستش نمی کردیم؛ و چیزی را بـدون اجازه او حرام نمی ساختیم!» (آری،) کسانی که پیش از ایشان بودنـد نیز همین کارها را انجام دادند؛ ولی آیا پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟! (۳۵) ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنیـد!» خداونـد گروهی را هـدایت کرد؛ و گروهی ضـلالت و گمراهی دامانشان را گرفت؛ پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود! (۳۶) هر قدر بر هدایت آنها حریص باشی، (سودی ندارد؛ چرا) که خداوند کسی را که گمراه ساخت، هدایت نمی کند؛ و آنها یاورانی نخواهند داشت! (۳۷) آنها سوگندهای شدید به خدا یاد کردند که: «هرگز خداوند کسی را که می میرد، برنمی انگیزد!» آری، این وعده قطعی خداست (که همه مردگان را برای جزا بازمی گرداند)؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند! (۳۸) هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند، برای آنها روشن سازد؛ و کسانی که منکر شدنـد، بدانند دروغ می گفتند! (۳۹) (رستاخیز مردگان برای ما مشکل نیست؛ زیرا) وقتی چیزی را اراده می کنیم، فقط به آن می گوییم: «موجود باش!» بلافاصله موجود می شود (۴۰) آنها که پس از ستم دیـدن در راه خـدا، هجرت کردنـد، در این دنیـا جایگـاه (و مقام) خوبی به آنها می دهیم؛ و پاداش آخرت، از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند! (۴۱) آنها کسانی هستند که صبر و استقامت پیشه کردند و تنها بر پروردگارشان توکل می کنند (۴۲)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلاَّ رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ **(۴۳)** و پیش از تـو [هـم] جز مردانی که به ایشان وحی می کردیم گسیل نداشتیم پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید (۴۳)

☼ نکته:

در قرآن کریم مشابه این آیه شریفه، دو آیه دیگر آمده است:

۱ – سوره یوسف آیه۱۰۹: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلاَّ رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَى ... » = «و قبل از تو رسولانی نفرستادیم مگر این که مردانی از اهل شهرهای دنیا ... »

۲ – سوره انبیاءآیه۸و۷: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلاَّ رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» = «و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می کردیم گسیل نداشتیم اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید ایشان را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم و جاویدان [هم] نبودند» .

و نیز می فرماید: «وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسونَ» = «اگر فرشته ای هم به

رسالت فرستیم او را به صورت بشری درآوریم و بر آنان همان لباس که مردمان بپوشند می پوشانیم» (۱).

☼ نکته:

به استنادِ آیات فوق معلوم می شود که تمام رسولان از جنس مذکر بوده اند و هیچ رسولی، زن نبوده است. هر چند که مراد از آیات رساندن این مطلب است: «رسولانِ خدا مردانی از جنس بشر عادی بودند» و به عبارتی از جنس بشر بودن را بیان می کند.

نکته: بعضی به آیه شریفه استدلال کرده اند که خدای سبحان بچه و زن را رسول قرار نداده است، آن وقت به خود اشکال کرده اند که پس نبوت عیسی (ع) و یحیی (ع) در بچگی چه بود؟

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۱۱۹ تا ۱۲۲ در پاسخ به این مفسرین آورده است:

آیه شریفه: «و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا» در مقام بیان این معناست که رسولان خدا مردانی از جنس بشر عادی بودند و هیچ عنایتی به این جهت ندارد که در اول بعثت به حد بلوغ رسیده باشند یا نه، تنها غرض، افاده این است که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی (ع) که همه رسولان خدا بودند رجالی بودند از جنس بشر که به ایشان وحی می شد نه اینکه اشخاصی بوده باشند مجهز به قدرت قاهره غیبیه و اراده الهیه تکوینیه. لکن جواب می دهیم که استدلال نامبرده به این آیه شریفه وقتی تمام است که جمله: «و ما ارسلنا» مخصوص رسولان باشد و حال آنکه عین این عبارت درباره انبیایی هم که رسول نبوده اند آمده و مثلاً فرموده اند: «و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا نبی ... » و اگر استدلال بالا صحیح باشد باید هیچ طفلی و زنی، نبی هم نباشد و حال آنکه به اقرار خود شما عیسی بنا به حکایت قرآن گفت: «من بنده ی خدایم که مرا کتاب داده و نبی ام کرده است» (این بود جواب علامه ی عزیز به این مفسرین).

☼ مؤلف:

به نظر حقیر، هر چند برداشت علامه بزرگوار از تعبیر آیه شریفه، ظاهراً صحیح است ولی پاسخِ وی به مفسرین و رد کردن این استدلال نه تنها کافی نیست که صحیح هم نمی باشد.

اما پاسخی که حقیر می توانم بدهم بدین شرح است (والله اعلم):

این که از آیه شریفه این موضوع دریافت شود که هیچ زنی رسول نبوده، کاملاً صحیح می باشد و دلیل آن هم این است که در طول تاریخ و در قرآن کریم هیچ گاه از زنی ذکری نشده که به

ص: ۱۱۶

۱- انعام ۹

عنوان رسول بر امتی فرستاده شود و معنای «رجل» در آیه مذکور هم این موضوع را به صراحت بیان می فرماید. اما این که از آیه شریفه این مطلب برداشت شود که هیچ رسولی، بچه نبوده است، مطلبی است که باز هم می توان از آیه شریفه برداشت کرد و دلیلی هم که بتوان آورد با توجه به برداشت از معنی کلمه «رجالاً» به دو صورت می باشد که این دو دلیل می تواند اشکال مفسرین نامبرده را پاسخ دهد:

۱ - اینکه کلمه «رجالاً» را به عنوان «مردانی بالغ» تعبیر کنیم: که در این صورت با توجه به این معنی، هیچ بچه ای رسول نمی شود و اشکال مفسرین پا برجاست. حال پاسخ این اشکال این می شود: آیه شریفه: «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِی الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیا» = «من بنده خدایم که مرا کتاب داده و نبی ام قرار داده است» (مریم۳۰)، نبوت حضرت عیسی (ع) در گهواره و در دوران خردسالی و بچگی را بیان می فرماید. و آیه شریفه: «و آتیناه الحکم صبیا» = «حکم نبوت را در حالی که او کودک بود به او دادیم» (مریم ۱۲)، نبوت حضرت یحیی (ع) را در کودکی بیان می فرماید و در این دو آیه شریفه به نبوت اشاره فرموده است و اشاره به رسالت نبوده است در صورتی که آیه مورد نظر (نحل ۴۳) به رسالت اشاره دارد نه به نبوت و می دانیم که نبوت مرتبه ای پایین تر از رسالت است و حتماً باید مراتبی طی شود تا نبی ای بتواند به آن برسد. در این دو آیه شریفه نبوت را به بچه بسط داده و در آیه نحل رسالت را به مردان بالغ ربط می دهد که این، دو موضوعِ متفاوت است، پس این آیات هیچ گونه تضادی با هم ندارند که بعضی از مفسرین اشکال گرفته اند، چرا که عیسی (ع) و یحیی (ع) در کودکی تنها نبی بوده اند و به آنها الهام می شده، اما در بزرگسالی به مقام رسالت هم رسیده اند، همچنان که این روایت، گفته حقیر را تأیید می کند: در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۱۴، در ذیل آیه ۳۰ سوره مریم، از کلینی، از امام باقر (ع):

بر طبق آیه کریمه که می فرماید: «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِی الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیا» (مریم۳۰)، عیسی در همان کودکی نبی و پیغمبر بود، لکن مرسل نبود.

۲ - اینکه کلمه «رجالاً» را به عنوان «مردان، چه بالغ و چه نابالغ» (جنس مذکر) تعبیر کنیم: بدین صورت که بگوییم: «مردان نابالغ یا پسر بچه ها، هر چند به صورت بالفعل مرد

نیستند ولی به صورت بالقوه می توانند مرد و رجل باشند» ، پس دیگر اشکالی باقی نخواهد ماند و می توان با این بیان، بچه را هم از آیه شریفه برداشت نمود (والله اعلم).

نکته: کلمه «ذکر» به معنای حفظ معنای چیزی و یا استحضار آن است و به هر چیزی که آدمی به وسیله آن حفظ شود و یا مستحضر گردد ذکر گویند. و به استناد قرآن کریم، که وحی نبوت و کتابهای آسمانی را ذکر خوانده است می توان گفت: قرآن کریم، تورات و انجیل و سایر کتابهای آسمانی هم ذکر می باشند پس افرادی که آگاهی و دانشی نسبت به این کتابهای آسمانی دارند را می توان «اهل ذکر» نامید. حال اگر ذکر را به گفته بعضی از مفسرین تنها مختص به قرآن یا تعابیری مثل علم و تاریخ و غیره و اهل ذکر را، عالمان به علم و تاریخ و غیره فرض کنیم، این فرض صحیح نبوده و نباید تخصیص خاصی را فرض نمود زیرا درست است که قرآن ذکر است و اهل قرآن هم، اهل ذکرند ولی معنی ندارد به کسانی که اهل کتابند گفته شود: «اگر نمی دانید بروید از پیروان قرآن بپرسید» و بالعکس، بنابراین معنای ذکر و اهل ذکر عمومیت دارد.

☼ نکته:

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۰۰، آمده است: «خطابِ آیه، مؤمنان هستند نه مشرکین» .

و در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۱۲۱ تا ۱۲۳، آمده است: خطاب در آیه به مشرکین است، همان بت پرستانی که علیه رسالت رسول خدا (ص) حیله ها می کردند و اهل ذکر هم همان اهل کتابهای آسمانیند، چون مشرکین، قرآن را قبول نکردند و دیگر معنا ندارد که قرآن به آنان بفرماید از رسول خدا بپرسند، ناگزیر باید گفت مقصود از اهل ذکر در خصوص آیه شریفه همان اهل کتابند و مخصوصاً یهودیان است. (در عین حال) آیه شریفه مطلبی عام را بیان کرده چه اگر مراد به ذکر، رسول خدا (ص) باشد البته اهل ذکر، اهل کتابِ آنجناب خواهد بود.

☼ مؤلف:

صاحب المیزان می خواهد برساند که آیه شریفه یک معنای عام دارد که همان قرآن و کتب الهی است و یک معنای خاص دارد که منظور اهل کتابند و روایاتی هم که از معصوم (ع) آمده و ذکر را قرآن و اهل ذکر را ائمه (ع) و پیامبر (ص) معرفی کرده اند به هیچ وجه به خصوصیت مذکور تعرض نکرده و ایرادی که بعضی بر احادیث نامبرده وارد کرده اند معنی ندارد.

ص :۱۱۸

ولی صاحبِ صافی آن را خاص دانسته است. اما به نظر حقیر، آیه شریفه عام است و مخاطب آن، هم مؤمنین و هم مشرکین هستند. اگر مخاطب را مؤمنین فرض کنیم پس ذکر، قرآن است و اهل ذکر هم رسول خدا (ص) و ائمه (ع) هستند و اگر مخاطب را مشرکین فرض کنیم پس ذکر، کتبِ غیرِ تحریفی مثل تورات و انجیلِ غیر تحریفی و اهل ذکر هم دانایان به این کتب هستند. (والله اعلم).

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۹۹، از کافی و قمی و عیاشی، از اهل بیت (ع):

منظور از ذکر، رسول خدا (ص) و اهل ذکر هم اهل بیت (ع) هستند.

در المیزان، ج ۲۴، ص ۱۶۷، از عیاشی، از امام باقر (ع): اگر اهل ذکر یهود و نصارا باشند آنها شما را به دین خود می دانند و هرگز حق مطلب را که حقانیت اسلام است به شما نمی گویند آنگاه با دست به سینه خود اشاره کرد و فرمود: ماییم اهل ذکر و ذکر قرآن است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۹۹، از بصائر، از امام باقر (ع) و در کافی، از امام صادق (ع):

ذکر، قرآن است و اهل ذکر، آل محمد (ص) می باشند.

☼ مؤلف:

اشکالی که عده ای بر این روایات وارد کرده اند نابجاست. چرا که اگر ذکر را قرآنِ کریم تعبیر کنیم در این صورت دیگر نباید اهل ذکر را اهل کتاب تعبیر نماییم و روایات هم همین مطلب را می رسانند و تضادی با گفته ما ندارند.

توجه: چرا زنان نبی نبوده اند؟ آیا این مطلب دلیلی بر فضیلت مردان است؟ آیا زنان نمی توانند به مقام عصمت برسند؟ ... ؟ برای پاسخ به این سؤالات، به ذیل آیه (یونس۲) رجوع شود.

بِالْبَیِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ (۴۴)

أَ فَأَمِنَ الَّذینَ مَکَرُوا السَّیِّئاتِ أَنْ یَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ (۴۵)

أَوْ یَأْخُذَهُمْ فی تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزینَ (۴۶)

أَوْ یَأْخُذَهُمْ عَلی تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّکُمْ لَرَؤُفٌ رَحیمٌ (۴۷)

(از آنها بپرسید که) از دلایل روشن و کتب (پیامبران پیشین آگاهند!) و ما این ذکر [= قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی؛ و شاید اندیشه کنند! (۴۴) آیا توطئه گران از این ایمن گشتند که ممکن است خدا آنها را در زمین فروبرد و یا مجازات (الهی)، از آن جا که انتظارش را ندارند، به سراغشان آید؟! (۴۵) یا به هنگامی (که برای کسب مال و ثروت افزونتر) در رفت و آمدند، دامانشان را بگیرد در حالی که قادر به فرار نیستند؟! (۴۶) یا بطور

تدریجی، با هشدارهای خوف انگیز آنان را گرفتار سازد؟! چرا که پروردگار شما، رؤف و رحیم است (۴۷)

ص: ۱۱۹

أَوَ لَمْ يَرَوْاْ إِلَى مَا خَلَقَ اللّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلاَلُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالْشَّمَآئِلِ سُجَّدًا لِلّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ (۴۸) آیا به چیزهایی که خدا آفریده است ننگریسته اند که [چگونه] سایه هایشان از راست و چپ می گردد و برای خدا در حال فروتنی سر بر خاک می سایند (۴۸)

تفیوء: از کلمه «فیء» به معنای سایه بعد از ظهر تا آخر روز است. و کلمه «ظل» به معنای سایه اول روز و پیش از زوال است. به عبارتی وقتی که خورشید طلوع می کند سایه ی اجسام به وجود می آید و این سایه تا زمانِ ظهر شرعی ادامه دارد و رو به کوچك شدن می رود تا وقتی که در ظهر شرعی به حداقل خود می رسد که این سایه یعنی از طلوع آفتاب تا ظهر شرعی را «ظل» گویند. ولی بعد از ظهر باز هم سایه ها رو به برگشت و بزرگی می روند که این سایه را «فیء» گویند. و کلمه «فیء» از ماده «فاء» به معنی «رجع یا برگشت» آمده است.

☼ نکته:

در معنای کلمات «یمین» و «شمائل» مفسرین نظراتی بدین شرح دارند:

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۰۲، آمده است: «یمین» به اعتبار لفظ مفرد آورده شده است و «شمائل» به اعتبار معنی و جهاتِ مختلف، جمع آمده است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۴، آمده است: و چون صبح که آفتاب برآید، سایه از طرف راست حادث می شود و ظهر که شود سایه از طرف چپ پدید آید، از این جهت تعبیر فرمود به یمین و شمائل.

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۱۳۲، آمده است: کلمه شمائل جمع شِمال (چپ) و مقابل یمین (راست) است و جمع آوردن آن با اینکه طرف چپ یکی است به اعتبار این بوده که تمامی سمت های مفروض که پشت سر و طرف چپ قرار بگیرند همه را چپ حساب کرده و در مقابل همه آنها را راست قرار داده چنانکه اگر شیء واحد را صاحب سایه های چند آورده به همین اعتبار است که سایه های طرف راست و چپ را سایه ای جداگانه اعتبار کرده و به این اعتبار که یک چیز را چند چیز حساب کرده که دارای چند طرف باشند و آن وقت با این که لفظ شیء را مفرد آورده معنا را جمع اعتبار کرده باشد. و کلمه دخور به معنای خضوع و ذلت است (داخرون).

☼ مؤلف:

هیچ کدام از مفسرینِ فوق الذکر، علت جمع بودن کلمه شمائل را به درستی بیان

نکرده اند. صاحبِ تفسیر صافی آورده: «یمین به اعتبار لفظ مفرد است» ، در صورتی که در قرآن کریم، لفظِ جمع هم برای «یمین» آمده است: «ثُمَّ لآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» = «آنگاه از پیش روی و از پشت سرشان و از اطرف راست و از اطرف چپشان بر آنها می تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت» (اعراف ۱۷). به عبارتی کلمه «یمین» هم، جمع دارد و جمعِ آن «اَیمان» است. و این تعبیر که شمائل به اعتبار معنی و جهات مختلف جمع آمده است تعبیر صحیحی نمی باشد.

صاحب تفسیر جامع هم که اولاً: راجع به کلمه شمائل و اینکه چرا جمع آمده توضیحی نداده است و ثانیاً: توضیحی که آورده وقتی صحیح می باشد که برای اشیاء، چهار جهتِ شمال و جنوب و مشرق و مغرب را فرض کنیم و آن هم، آن شیء را طوری قرار دهیم که طرفِ مقابلش به سمت جنوب قرار گیرد آنگاه آفتاب از مشرق و از سمت چپ آن شیء بتابد تا سایه اش به سمت راست افتد و بعد از ظهر هم که آفتاب در سمت راست قرار می گیرد سایه اش به سمت چپ افتد. و این تعبیر وقتی صحیح است که طرفِ جلویِ شیء را به سمت جنوب فرض کنیم حال اگر طرف جلویِ آن شیء را به سمت شمال فرض کنیم این گفته، کاملاً برعکس شده و در صبح، سایه به چپ و عصر به راست می افتد. از آن گذشته جای این صحبتها وقتی است که بخواهیم برای اشیاء پشت و رویی فرض کنیم، چرا که آیه شریفه به «ما خلق» اشاره دارد که معنای آن تمام موجودات است و نفرموده است: «من خلق» که اختصاص به صاحبان عقل دارد یعنی این انسانها و حیوانات هستند که پشت و رو دارند ولی سنگ و درخت و امثال آنها پشت و رو ندارند. بنابراین این نظریه هم قطعاً و یقیناً مردود است.

صاحب تفسیر المیزان، سمت چپ و سمت پشت سر را برای کلمه شمائل آورده است و این هم نمی تواند درست باشد چرا که به استنادِ آیه ۱۷ سوره اعراف، کلمه «خلفهم» به معنایِ پشت سر است، لذا دلیلی ندارد ما بخواهیم کلمه «خلف» را «شمائل» فرض کنیم.

اما در پاسخ شاید بتوان گفت: کلمه شمائل در قرآن کریم تنها در همین آیه و آیه (اعراف ۱۷)

بصورت «شمائلهم» آمده و کلمه «شمال» هم هشت بار ذکر شده است که یکبار بصورت «شماله» در سوره (حاقه ۲۵) و ۷ بار هم به صورت «شمال» در سوره های: (کهف۱۷و ۱۸) – (سبا ۱۵) – (ق ۱۷) – (واقعه ۴۱ دو بار) و (معراج۳۷) آمده است، که در دو سوره، منظور از شمال گروه شقاوت و جهنمی است: «و اصحابُ الشمال ما اصحاب الشمال» = «و اصحاب شقاوت که نامه عملشان به دست چپ است» (واقعه۴۱). و: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِی کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَیقُولُ یا لَیتَنِی لَمْ أُوتَ کِتَابِیه» = «و آن کس که کتاب عملش به دست چپ دهند گوید ای کاش نامه ی مرا به من نمی دادند» (حاقه ۲۵). که به استناد این دو آیه شریفه می توان تعبیرِ «گمراهی و شقاوت» را به «شمال» نسبت داد و نیز به استناد آیه شریفه: «و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین» = «و اصحاب نیکان که نامه عملشان به دست راست است» (واقعه ۲۷)، هم می توان «یمین» را به «رستگاری و حق» تعبیر نمود و چون همواره حق و راهِ راست مسیری واحد است، پس با این تعبیر کلمه «یمین» مفرد آمده است. و چون ظلالت و گمراهی راههای فراوان و زیادی غیر از راه حق است، پس با این تعبیر می توان «شمال» را به صورت جمع به کار برد (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۴، از قمی، از ابوالفتوح، از طریق عامه، از حضرت رسول (ص):

چیزی نیست مگر آن که خدا را هر بامداد و پسین سجده می کند و چون مشرک بت را سجده می کند، سایه او خدا را سجده نماید و گردیدن سایه، سجده آن باشد، زیرا خداوند چیزی را خلق نکرده مگر برای آن، سایه ای که حرکت می کند و حرکت و گردشش، سجده به خداست.

توجه: بحث سجده ی سایه ها در ذیل آیه «ظلالهم ... » (رعد ۱۵) به تفصیل آمده است.

وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَالْمَلآئِکَةُ وَهُمْ لاَ یَسْتَکْبِرُونَ **(۴۹)** و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است برای خدا سجده می کنند و تکبر نمی ورزند (۴۹)

دو نکته از المیزان، ج ۲۴، ص ۳۵:

۱ – کلمه «دابه» به معنای هر جنبنده ای است که تحرک و انتقال از جایی به جایی داشته باشد که شامل انسان و جن و حیوان و هر جاندار متحرک می شود

و چون فرمود: «ما فی السموات و ما فی الارض من دابه» که می رساند غیر از زمین و در کرات دیگر نیز جنبندگانی سکونت دارند و اینکه ملائکه را جداگانه اسم برده در صورتی که آنها نیز آمد و شد و حرکت دارند، می رساند که حرکت آنها از نوع حرکت جنبندگان و انتقال مکانی نیست.

۲ - استکبار یعنی طلب بزرگی و لازمه ی آن نداشتن بزرگی است و این صفت به خدا تعلق ندارد، ولی متکبر که از کبریا و بزرگی می آید و فی نفسه دارای آن می باشد یکی از صفات خداوند است که به مخلوق تعلق نمی گیرد و برای مخلوق جزءِ صفاتِ رَذیله به حساب می آید.

یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ (۵۰)

وَ قالَ اللَّهُ لا تَتَّخِذُوا إِلهَیْنِ اثْنَیْنِ إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ فَإِیَّایَ فَارْهَبُونِ (۵۱)

وَ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّینُ واصِباً أَ فَغَیْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ (۵۲)

وَ ما بِکُمْ مِنْ نِعْمَهٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فَإِلَیْهِ تَجْئَرُونَ (۵۳)

ثُمَّ إِذا کَشَفَ الضُّرَّ عَنْکُمْ إِذا فَرِیقٌ مِنْکُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ (۵۴)

لِیَکْفُرُوا بِما آتَیْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)

وَ یَجْعَلُونَ لِما لا یَعْلَمُونَ نَصِیباً مِمَّا رَزَقْناهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا کُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶)

وَ یَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَناتِ سُبْحانَهُ وَ لَهُمْ ما یَشْتَهُونَ (۵۷)

وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ (۵۸)

یَتَواری مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ أَ یُمْسِکُهُ عَلی هُونٍ أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرابِ أَلا ساءَ ما یَحْکُمُونَ (۵۹)

لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ مَثَلُ السَّوْءِ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۶۰)

آنها (تنها) از (مخالفت) پروردگارشان، که حاکم بر آنهاست، می ترسند؛ و آنچه را مأموریت دارند انجام می دهند (۵۰) خداوند فرمان داده: «دو معبود (برای خود) انتخاب نکنید؛ معبود (شما) همان خدای یگانه است؛ تنها از (کیفر) من بترسید!» (۵۱) آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست؛ و دین خالص (نیز) همواره از آن او می باشد؛ آیا از غیر او می ترسید؟! (۵۲) آنچه از نعمتها دارید، همه از سوی خداست! و هنگامی که ناراحتی به شما رسد، فقط او را می خوانید! (۵۳) (اما) هنگامی که ناراحتی و رنج را از شما برطرف می سازد، ناگاه گروهی از شما برای پروردگارشان همتا قائل می شوند (۵۴) (بگذار) تا نعمتهایی را که به آنها داده ایم کفران کنند! (اکنون) چند روزی (از متاع دنیا) بهره گیرید، اما بزودی خواهید دانست (سرانجام کارتان به کجا خواهد کشید)! (۵۵) آنان برای بتهایی که هیچ گونه سود و زیانی از آنها سراغ ندارند،

سهمی از آنچه به آنان روزی داده ایم قرارمی دهند؛ به خدا سوگند، (در دادگاه قیامت،) از این افتراها که می بندید، بازپرسی خواهید شد! (۵۶) آنها (در پندار خود،) برای خداوند دختران قرارمی دهند؛ - منزه است (از اینکه فرزندی داشته باشد)- ولی برای خودشان، آنچه را میل دارند قائل می شوند (۵۷) در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فراب ناراحتی) سیاه می شود؛ و به شدت خشمگین می گردد (۵۸) بخاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می گردد؛ (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می کنند! (۵۹) برای آنها که به سرای آخرت ایمان ندارند، صفات زشت است؛ و برای خدا، صفات عالی است؛ و او قدرتمند و حکیم است (۶۰)

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا

ص :۱۲۳

جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱)

و اگر خداوند مردم را به [سزای] ستمشان مؤاخذه می کرد جنبنده ای بر روی زمین باقی نمی گذاشت لیکن [کیفر] آنان را تا وقتی معین بازپس می اندازد و چون اجلشان فرا رسد ساعتی آن را پس و پیش نمی توانند افکنند (۶۱)

☼ نکته:

عده ای از مفسرین اشکال کرده اند که اگر خدا ستم کاران را به خاطر ظلمشان مجازات کند پس گناه حیوانات و انبیاء و معصومین چیست که باید هلاک شوند؟ عده ای دیگر هم به استناد آیه شریفه گفته اند پس انبیاء هم معصوم نیستند.

عده ای دیگر از مفسرین در پاسخ به این اشکال نظراتی آورده اند از جمله:

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۰، آمده است: عقوبت حیوانات و غیر مکلفین برای عبرت و پند بود، مانند امراضی که به اولیاء و غیر مکلفین عارض می شود، علاوه بر آن که حیوانات برای بشر آفریده شده اند و پس از هلاکت ایشان فایده ای در بقاء آنها نیست.

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۱۶۱، آمده: وقتی یک نسل از بشر منقرض گردید نسلهای بعدی حتی انبیاء هم متولد نمی شوند و وقتی تخم بشر از زمین برچیده شد سایر جنبندگان هم هلاک می شوند، بدین جهت که خلقت آنها برای بشر و مصالح انسان است. چنانکه آیه شریفه: «و خلق لکم ما فی الارض جمیعاً= برای شما خلق کرد هر چه که در زمین است» (بقره ۲۹)، بدان اشاره دارد.

☼ مؤلف:

صاحبِ تفسیر جامع، اشکال وارده را به نحوی دیگر بیان کرده و گفته است: «خداوند حیوانات و غیر مکلفین را برای پند و عبرت دیگران عقوبت می کند» و این گفته از ساحت مقدس حضرت حق تعالی به دور است و حاشا که خداوند عادل بخواهد بی گناهان را تنها برای پند و عبرتِ عده ای ظالم، تنبیه و مجازات کند، چه این مجازات بیماری یا غیر باشد. اما پاسخِ صاحب المیزان به نظر صحیح می باشد و در تکمیل آن می توان گفت: از سیاق آیه شریفه این موضوع به دست می آید که خداوند متعال اگر انسانهای ظالم را عقوبت کند، جنبنده ای نمی ماند و اصلاً صحبتی راجع به عقوبت سایرین نفرموده است که بخواهند بر آن اشکال بگیرند. از طرفی

می دانیم که هر گناهی به نوبه خود ظلم محسوب می شود چه در حق خویش و یا در حق دیگران و با توجه به این که بجز انبیاء و معصومین (ع)، همه انسانها گنهکار بوده اند پس اگر آنها عقوبت می شدند دیگر معصومی از نسل آنها به وجود نمی آمد که بخواهند هلاک شوند، یعنی تمام بشر از روی زمین برچیده می شد و چون خداوند متعال بر اساس آیه شریفه (بقره ۲۹) تمام موجودات را برای بشر خلق کرده است، لذا اصلاً آنها را خلق نمی کرد و در همان ابتدای خلقت همه موجودات برچیده می شدند (والله اعلم).

وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ ما يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنى لا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ (۶۲)

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ (۶۳)

وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ إِلاَّ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِى اخْتَلَفُوا فيهِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴)

وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فى ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۵)

وَ إِنَّ لَكُمْ فِى الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقيكُمْ مِمَّا فى بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشَّارِبينَ (۶۶)

آنها برای خدا چیزهایی قرارمی دهند که خودشان از آن کراهت دارند [= فرزندان دختر]؛ با این حال زبانشان به دروغ می گوید سرانجام نیکی دارند! از این رو برای آنان آتش است؛ و آنها از پیشگامان (دوزخ)اند (۶۲) به خدا سوگند، به سوی امتهای پیش از تو پیامبرانی فرستادیم؛ اما شیطان اعمالشان را در نظرشان آراست؛ و امروز او ولی و سرپرستشان است؛ و مجازات دردناکی برای آنهاست! (۶۳) ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند، برای آنها روشن کنی؛ و (این قرآن) مایه هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می آورند! (۶۴) خداوند از آسمان، آبی فرستاد؛ و زمین را، پس از آنکه مرده بود، حیات بخشید! در این، نشانه روشنی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند! (۶۵) و در وجود چهارپایان، برای شما (درسهای) عبرتی است: از درون شکم آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم! (۶۶)

وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷) و از میوه درختان خرما و انگور به شماه داده ایم که از آن نوشیدنی (شهد) شیرین و روزی نیکو گیرید که در آن برای مردمی که تعقل می کنند نشانه ای است (۶۷)

☼ نکته:

معنای سکر چهار وجه دارد:

۱ – شراب ۲ – طعام لذیذ ۳ – سکون و آرامش ۴ – تحییر.

در المیزان، ج ۲۴، ص ۱۷۵: سَکَر یعنی زوالِ عقل به خاطر استعمال چیزی که عقل را زایل کند.

عده ای از مفسرین در معنای کلمه «سَکراً» اختلاف کرده و نظراتی بدین شرح داده اند:

۱) سکر در آیه ی شریفه به معنای شراب است. بنابراین آیه ی مذکور توسط آیه ی سوره

مائـده که شـراب را تحریـم نموده، نسـخ شـده است. (این عـده معتقدند که در ابتدای بعثت و در مکه و قبل از هجرت، شـراب حلال بوده ولی بعـد از هجرت و در مـدینه آیه ی: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (مائده۹۰)، بر تحریم شراب نازل شد و این آیه را نسخ کرد).

پاسخ المیزان، ج ۲۴، ص ۱۷۵ تا ۱۸۰به این گروه: تحریم شـراب و زنا قبل از هجرت (ابتدای اسلام) و یکی از احکام معروف اسلام نزد مشرکین بود و تحریم آن در سوره اعراف نازل شد که به طور قطع قبل از سوره نحل نازل شده است. و آیه سوره ی مائـده برای تأکیـد حرمت و چوب کاری بعضـی از مسـلمین بود که از حکم حرمت تخلف کرده و شـراب می خوردند و خود آیه هم تعبیراتی از جمله: «فهل انتم منتهون» = «آیا شـما از آن دست بر می داریـد» ، دارد که شاهد بر این است. و همچنین در دو سوره بقره و نساء که قبل از مائده نازل شده اند حکم تحریم وجود دارد.

۲) عده ای گفته اند «سکر» در لغتِ حبشه به معنای سرکه است. (نقل المیزان از ابن عباس).

پاسـخ صـاحب المیزان به اینهـا: اسـتعمال الفـاظ غیر عربی مثـل اسـتبرق و جهنم و زقوم و غیره در قرآن وقتی است که ابهـام و اشتباهی در بین نباشـد ولی لغتِ سـکر که در زبـان عربی به معنای شـراب است و در زبان حبشـی به معنای سـرکه است باعث اشتباه و ابهام است و چگونه ممکن است به کتابی که بلیغ ترین کلام است این نسبت را بدهیم و در جایی که گفتگو از سرکه دارد کلمه «خل» که زبان خود آن کتاب است را رها کنـد و کلمه سـکر را که زبان حبشـی است و در زبان خودش ضد آن را می فهماند به کار ببرد؟

۳) حنفی ها گفته انـد مراد به سـکر، «نبیـذ» است و آیه دلالت دارد بر جوازِ کمی از شـراب، آن هم در حدی که مستی نیاورد چون آیه در مقام منت نهادن است.

پاسخ صاحب المیزان به حنفی ها: اگر این گفته صـحیح باشد دیگر قابل نسخ نیست و چگونه ممکن است خداوند چیزی را از نعمتهای خود برشمارد و بر آن منت بگذارد آن وقت در سوره ی

مائده همان را رجس و از عمل شیطان بخواند.

۴) تعبیر المیزان از آیه شریفه: سکر در آیه به معنای شراب است و آیه شریفه نمی خواهد بفرماید مسکرات حلال و مباح است و حتی نمی خواهد بگوید کار خوبی می کنید که از میوه های نام برده، مسکر می گیرید، بلکه ممکن است بگوییم دلالت بر زشتی این کار دارد چون شراب گرفتن را در مقابل اتخاذ رزق خوب قرار داده تا بفهماند شراب رزق حسن نیست و اگر این دلالت را قبول نکنیم (می توان دلیلی دیگر آورد و آن) در این مقام است که منافعی را که بشر آن روز از میوه ها می بردند بشمارد و بفرماید همه این انتفاعات از نعمتهای خداست و از ذکر آن نتیجه توحید را بگیرد چون آیه شریفه در مکه نازل شده و خطابش به مشرکین است.

☼ مؤلف:

اینکه معنای «سکر» را شراب که حرام است و یا غذایی دیگر مثل طعام لذیذ که حلال است فرض کنیم اشکالی بر آیه شریفه وارد نمی کند، تنها تعبیر آن را عوض می کند مثلاً اگر سکر را شراب فرض کنیم معنی آیه شریفه این می شود (والله اعلم): «و از میوه، خرما و انگور به شما داده ایم که از این دو نوع میوه عده ای شراب درست کرده و عده ای هم به حلال از آنها استفاده می برند حال اینکه بتوان از آنها دو نوع مختلف و متضاد خوراکی تهیه کرد، خود نشان دهنده ی عظمت و بزرگی خداست و قدرت و توانایی او را می رساند که این برای افرادی که اهل تفکرند آیتی است» . به عبارتی آیه شریفه اصلاً صحبتی از تحریم یا مباح بودن «سکر» نکرده است که بشود بر آن اشکال کنند. و اگر هم مراد از «سکر» را طعام لذیذ در نظر گرفت که دیگر اشکالی وارد نیست. اما این که صاحب المیزان خطاب آیه را در دلیل دوم خود به مشرکین فرض کرده است، خود جای اشکال است چرا که: اولاً: سیاق آیه، برشمردن دو تا از نعمتهای الهی به تمام انسانها و نه تنها مشرکین است. ثانیاً: با توجه به آیه ۳۲ اعراف که می فرماید: « ... قُلْ هِی لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا خَالِصَهً یوْمَ الْقِیامَهِ ... » = «بگو این نعمتها در دنیا برای اهل ایمان است و نیکو تر از اینها در آخرت برای آنان خواهد بود ... » ، اصلاً خداوند متعال نعمتهایش را برای مؤمنین خلق کرده است و به خاطر وجود همین مؤمنین است که کفار هم از نعمتها بهره می برند بنابراین معنی ندارد که خداوند سبحان بخواهد این نعمتها (خرما و انگور) را تنها به مشرکین یادآوری کند.

ص: ۱۲۷

خداونـد متعـال تمـام چیزهـا و نعمتهـایش را در جهت رسـیدن بشـر به سـعادت واقعی به نیکی خلـق کرده است و این که بشـر بخواهد از آنها در راه شـر و شیطانی استفاده کند اشکالی بر خلقت نیکوی الهی ندارد. مثلاً استفاده از انرژی هسته ای به عنوان بمب هسـته ای و یا جهت تولید برق و یا استفاده از آهن برای تولید چاقو در آدم کشی و یا آشپزی و انواع استفاده های متضاد از نعمتهـای الهی، برای اهـل خرد نشـانه و آیتی است که پی به قـدرت و عظمت مبـدأ هستی ببرنـد. مَثلِ انگور و خرما هم مَثلِ آهن و اتم است که هم می توان از آنها در خیر و هم در شر استفاده کرد.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹) و پروردگارت به زنبور عسـل الهـام کرد کـه در کـوه هـا و درختـان و بناهـا (سـقفهای رفیـع) منزل کن (۶۸) سـپس از همه میـوه هـا بخـور و راههـای پروردگـارت را فرمـانبردارانه بپوی [آنگـاه] از درون [شـکم] آن شـهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون می آیـد در آن برای مردم درمانی است راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می کنند نشانه [قدرت الهی] است (۶۹)

☼ نکته:

وحی، به معنای القاء معناست. در قرآن کریم ابعادی چند از کلمه وحی آمده است:

۱ – در فهم حیوان از راه غریزه: «وَ اَوحی ربک اِلی النحل» (۱).

۲ – رؤیا: «وَ اَوحینا اِلی اُم موسی» (۲).

۳ – اشـاره: «فَأَوْحَى إِلَيهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيا» = «به سوی مردم بیرون آمـد؛ و با اشاره به آنها گفت: صبح و شام خـدا را تسبیح گویید!» (۳).

۴ – وسوسه: «وَإِنَّ الشَّياطِينَ لَيوحُونَ إِلَى أَوْلِيائِهِمْ» = «و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا و وسوسه می کنند» (۴).

۵ – وحی به صورت تکلم با پیامبران: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيا» (۵).

☼ نکته:

در ادب دینی، مراد از وحی همان تکلم با انبیاء است.

۱– نحل ۶۸

۲– قصص ۷

۳– مریم ۱۱

۴- انعام ۱۲۱

۵- شوری ۵۱

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۲۰۹، از تفسیر قمی، از امام صادق (ع):

مقصود از نحل ماییم، که خداونـد به آن وحی فرموده و به معنای: «ان اتخذی من الجبال بیوتاً» امر به ماست که از عرب، شیعه برای خود بگیریم و «من الشجر» می گویـد از عجم نیز بگیریم و «و مما یعرشون» می گویـد از بردگان هم بگیریم و مقصود از شرابی که از شکم زنبور بیرون می آید و دارای الوان مختلفی است علمی است که از ما به سوی شما ترشح می شود.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۱۱ و۱۱۲، از کافی، از حضرت علی (ع):

لیسیدنِ عسل با زبان مایه ی شفای هر دردی است. و فرمود: خوردن عسل و تلاوت قرآن و جویـدن کُنْدُر، بلغم را از بین می برد.

وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ فَمَا الَّذینَ فُضِّلُوا بِرَادِّی رِزْقِهِمْ عَلى ما مَلَكَتْ أَیْمانُهُمْ فَهُمْ فیهِ سَواءٌ أَ فَبِنِعْمَةِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ (۷۱)

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنینَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ أَ فَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ یَكْفُرُونَ (۷۲)

وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ شَیْئاً وَ لا یَسْتَطیعُونَ (۷۳)

فَلا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثالَ إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۷۴)

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً عَبْداً مَمْلُوكاً لا یَقْدِرُ عَلى شَیْ ءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ یَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ (۷۵)

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلَیْنِ أَحَدُهُما أَبْكَمُ لا یَقْدِرُ عَلى شَیْ ءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلى مَوْلاهُ أَیْنَما یُوَجِّهْهُ لا یَأْتِ بِخَیْرٍ هَلْ یَسْتَوی هُوَ وَ مَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقیمٍ (۷۶)

وَ لِلَّهِ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلاَّ كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ (۷۷)

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸)

أَ لَمْ یَرَوْا إِلَى الطَّیْرِ مُسَخَّراتٍ فی جَوِّ السَّماءِ ما یُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ اللَّهُ إِنَّ فی ذلِكَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۷۹)

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُیُوتِكُمْ سَكَناً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُیُوتاً تَسْتَخِفُّونَها یَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ یَوْمَ إِقامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلى حینٍ (۸۰)

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلالاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبالِ أَكْناناً وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرابیلَ تَقیكُمُ الْحَرَّ وَ سَرابیلَ تَقیكُمْ بَأْسَكُمْ كَذلِكَ

يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَمْ لَعَلَّكَمْ تُسْلِمُونَ (٨١)

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ الْمُبينُ (٨٢)

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَها وَ أَكْثَرُهُمُ الْكافِرُونَ (٨٣)

وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهيداً ثُمَّ لا يُؤْذَنُ لِلَّذينَ كَفَرُوا وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (٨٤)

وَ إِذا رَأَى الَّذينَ ظَلَمُوا الْعَذابَ فَلا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ (٨٥)

وَ إِذا رَأَى الَّذينَ أَشْرَكُوا

شُرَكاءَهُمْ قالُوا رَبَّنا هؤُلاءِ شُرَكاؤُنَا الَّذينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِکَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكاذِبُونَ (۸۶)

وَ أَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (۸۷)

الَّذينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبيلِ اللَّهِ زِدْناهُمْ عَذاباً فَوْقَ الْعَذابِ بِما كانُوا يُفْسِدُونَ (۸۸)

خداوند شما را آفرید؛ سپس شما را می میراند؛ بعضی از شما به نامطلوب ترین سنین بالای عمر می رسند، تا بعد از علم و آگاهی، چیزی ندانند (و همه چیز را فراموش کنند)؛ خداوند دانا و تواناست! (۷۰) خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری داد (چرا که استعدادها و تلاشهایتان متفاوت است)! اما آنها که برتری داده شده اند، حاضر نیستند از روزی خود به بردگانشان بدهند و همگی در آن مساوی گردند؛ آیا آنان نعمت خدا را انکار می نمایند (که شکر او را ادا نمی کنند)؟! (۷۱) خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد؛ و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه هایی به وجود آورد؛ و از پاکیزه ها به شما روزی داد؛ آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت خدا را انکار می کنند؟! (۷۲) آنها غیر از خدا، موجوداتی را می پرستند که هیچ رزقی را برای آنان از آسمانها و زمین در اختیار ندارند؛ و توان این کار را نیز ندارند (۷۳) پس، برای خدا امثال (و شبیه ها) قائل نشوید! خدا می داند و شما نمی دانید (۷۴) خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست؛ و انسان (با ایمانی) را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده ایم و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده، انفاق می کند؛ آیا این دو نفر یکسانند؟! شکر مخصوص خداست، ولی اکثر آنها نمی دانند! (۷۵) خداوند مثالی (دیگر) زده است: دو نفر را، که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است؛ و قادر بر هیچ کاری نیست؛ و سربار صاحبش می باشد؛ او را در پی هر کاری بفرستد، خوب انجام نمی دهد؛ آیا چنین انسانی، با کسی که امر به عدل و داد می کند و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟! (۷۶) غیب آسمانها و زمین، مخصوص خداست (و او همه را می داند)؛ و امر قیامت (بقدری نزدیک و آسان است) درست همانند چشم برهم زدن و یا از آن هم نزدیکتر؛ چرا که خدا بر هر چیزی تواناست! (۷۷) و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید! (۷۸) آیا آنها به پرندگانی که بر فراز آسمانها نگه داشته شده، نظر نیفکندند؟ هیچ کس جز خدا آنها را نگاه نمی دارد؛ در این امر، نشانه هایی (از عظمت و قدرت خدا) است برای کسانی که ایمان می آورند! (۷۹) و خدا برای شما از خانه هایتان محل سکونت (و آرامش) قرار داد؛ و از پوست چهارپایان نیز برای شما خانه هایی قرار داد که روز کوچ کردن و روز اقامتتان، به آسانی می توانید آنها را جا به جا کنید؛ و از پشم و کرک و موی آنها، برای شما اثاث و متاع (و وسایل مختلف زندگی) تا زمان معینی قرار داد (۸۰) و (نیز) خداوند از آنچه آفریده است سایه هایی برای شما قرار داده؛ و از کوه ها پناهگاه هایی؛ و برای شما پیراهنهایی آفریده، که شما را از گرما (و سرما) حفظ می کند؛ و پیراهنهایی که به هنگام جنگ، حافظ شماست؛ این گونه نعمتهایش را بر شما کامل می کند، شاید تسلیم فرمان او شوید! (۸۱) (با این همه،) اگر روی برتابند، (نگران مباش؛) تو فقط وظیفه ابلاغ آشکار داری (۸۲) آنها نعمت خدا را می شناسند؛ سپس آن را انکار می کنند؛ و اکثرشان کافرند! (۸۳) (به خاطر بیاورید) روزی را که از هر امتی گواهی بر آنان برمی انگیزیم؛ سپس به آنان که کفر ورزیدند، اجازه (سخن گفتن) داده نمی شود؛ (بلکه دست و پا و گوش و چشم، حتی پوست تن آنها گواهی می دهند!) و (نیز) اجازه عذرخواهی و تقاضای عفو به آنان نمی دهند! (۸۴) و هنگامی که ظالمان عذاب را ببینند، نه به آنها تخفیف داده می شود و نه مهلت! (۸۵) و هنگامی که مشرکان معبودهایی را که همتای خدا قرار دادند می بینند، می گویند: پروردگارا!

اینها همتایانی هستند که ما به جای تو، آنها را می خواندیم! در این هنگام، معبودان به آنها می گویند: «شما دروغگو هستید! (شما هوای نفس خود را پرستش می کردید!)» (۸۶) و در آن روز، همگی (ناگزیر) در پیشگاه خدا تسلیم می شوند؛ و تمام آنچه را (نسبت به خدا)

ص: ۱۳۰

دروغ می بستند، گم و نابود می شود! (۸۷) کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند، بخاطر فسادی که می کردند، عذابی بر عذابشان می افزاییم! (۸۸)

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹)

و [به یاد آور] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم (۸۹)

تبیان: به معنای «بیان» است.

نکته ای از المیزان، ج ۲۴، ص ۲۳۰ تا ۲۳۷: عده ای از مفسرین گفته اند، مراد از اینان «هؤلاء» تمام امت پیامبر اکرم (ص) از آغاز عمرش تا روز قیامت است و پیامبر (ص) شاهد آنهاست. در پاسخ به این دسته از مفسرین می توان گفت: با کنار هم قرار دادن آیات مربوط به شهادت، این نظریه باطل می شود. مثلاً: «وَكُنْتُ عَلَيهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ» = «من (عیسی) تا میان آنان بودم ناظر بر آنان بودم بعد از آنکه مرا بردی خودت رقیب آنان بودی و تو بر هر چیزی ناظری» (مائده ۱۱۷)، که در این آیه شریفه مشخص می شود که شاهد تا موقعی می تواند شاهد باشد که زنده و ناظر بر آنها و در میان آنها زندگی کند نه بعد از رفتن از پیش آنها. و یا: «وَجِيءَ بِالنَّبِيينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ» (زمر ۶۹) که در این آیه نشان می دهد شاهد می تواند غیر از پیغمبر هم باشد.

و یا: «وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاء شَهِيدًا» (نسا۴۱) و یا: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» (نسا۱۵۹) و یا: «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ» (حج ۷۸) و یا: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره ۱۴۳)، که دو آیه حج و بقره دلالت دارند بر اینکه رسول خدا (ص) شهید بر شهداست و بین او و مردم شهدای دیگری است. ولی آیات دیگر می گویند که بر همه مردم یک شهید گمارده شده و او همان پیغمبر مردم است و در مجموع می توان گفت:

۱ – شاهد لزوماً نبی نیست بلکه امام هم می تواند باشد (۱).

۲ – شاهد باید در بین امتش زنده و ناظر باشد تا وقتی شهادت داد مجال رد و تردیدی باقی نماند و کسی اعتراض و مخالفتی نداشته باشد (۲).

۳ – شاهد باید انسان کامل و عادل و بی گناه و معصوم باشد و به نیات درونی و قلبی هر عملی وقوف کامل داشته باشد. پس شامل مردم عامی نخواهد بود.

خلاصه کلام باید گفت: منظور از شاهد در آیه شریفه نمی تواند تمام امت باشد. بلکه منظور، امامان (ع) هستند (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه (بقره ۱۴۳) مراجعه شود).

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۲۳۸، از قمی، از امام صادق (ع):

برای هر عصری و امتی شهیدی است و هر امتی با امامش محشور می شود.

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۲۳۹، از کافی، از امام صادق (ع): من متولد شده از رسول خدایم و در همان حال تولد، کتاب خدا را می دانم و در آن کتاب است آغاز خلقت و آنچه که تا روز قیامت خواهد شد و در آن خبر آسمان و زمین است، خبر بهشت و خبر آتش است و خبر آنچه تاکنون شده و آنچه که خواهد شد، همه در آن است و من همه را می دانم، همانطور که کف دست خودم را می بینم، چه خدای تعالی فرموده در آن کتاب تبیان هر چیزی است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۲۴۰، از عیاشی، از امام صادق (ع): خدای تعالی درباره موسی فرموده: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيءٍ» = «و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم» (اعراف ۱۴۵) و ما فهمیدیم که برای موسی همه چیز را ننوشته (بلکه از همه چیز مقداری نوشته) و درباره عیسی فرموده: «وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» = «برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم» (زخرف۶۳). و درباره محمد (ص) فرموده: «وَجِئْنَا ... تِبْيَانًا لكل شيء» .

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰)

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ (۹۱)

وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ أَنْ

۱– زمر ۶۹

۲– مائده ۱۱۷

تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ (٩٢)

وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٩٣)

وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظيمٌ (٩۴)

وَ لا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَناً قَليلاً إِنَّما عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٩۵)

ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (٩۶)

مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (٩٧)

خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد؛ و از فحشا و منکر و ستم، نهی می کند؛ خداوند به شما اندرز می دهد، شاید متذکر شوید! (٩٠) و هنگامی که با خدا عهد بستید، به عهد او وفا کنید! و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید، در حالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده اید، به یقین خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است! (٩١) همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشمهای تابیده خود را، پس از استحکام، وامی تابید! در حالی که (سوگند و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار می دهید؛ بخاطر اینکه گروهی، جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است (و کثرت دشمن را بهانه ای برای شکستن بیعت با پیامبر می شمرید)! خدا فقط شما را با این وسیله آزمایش می کند؛ و به یقین روز قیامت، آنچه را در آن اختلاف داشتید، برای شما روشن می سازد! (٩٢) و اگر خدا می خواست، همه شما را امت واحدی قرارمی داد؛ (و همه را به اجبار وادار به ایمان می کرد؛ اما ایمان اجباری فایده ای ندارد!) ولی خدا هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) گمراه و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت می کند! (به گروهی توفیق هدایت داده و از گروهی سلب می کند!) و یقیناً شما از آنچه انجام می دادید، بازپرسی خواهید شد! (٩٣) سوگندهایتان را وسیله تقلب و خیانت در میان خود قرار ندهید، مبادا گامی بعد از ثابت گشتن (بر ایمان) متزلزل شود؛ و به خاطر بازداشتن (مردم) از راه خدا، آثار سوء آن را بچشید! و برای شما، عذاب عظیمی خواهد بود! (٩۴) و (هرگز) پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید (و هر بهایی در برابر آن ناچیز است!) آنچه نزد خداست، برای شما بهتر است اگر می دانستید (٩۵) آنچه نزد شماست فانی می شود؛ اما آنچه نزد خداست باقی است؛ و به کسانی که صبر و استقامت پیشه کنند، مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش خواهیم داد (٩۶) هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم؛ و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد (٩٧)

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (٩٨)

پس چون قرآن می خوانی از شیطان مطرود به خدا پناه ببر (٩٨)

استعاذه: طلب پناه است. منظور از استعاذه تنها گفتن کلمه: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» نیست بلکه استعاذه قلبی است و استعاذه زبانی تنها مقدمه ای برای ایجاد آن حالت نفسانی است.

توجه: بحث تفسیری «استعاذه» در ابتدای سوره حمد آمده است.

اگر خدایتعالی خالق نیکی هاست پس چرا شیطان را خلق کرد؟ و چرا در بدن انسان قرار داد؟

پاسخ: بله خداوند متعال خالق نیکی هاست و هرگز نمی خواهد بدی و گناه به وجود آید. او

ص :۱۳۳

خالق نور و روشنایی است نه تاریکی و ظلمت. برای روشن شدن مطلب مثالی به این شرح می توان زد: اگر موقعی که نور خورشید در حال تابش است حایلی را مقابل نور قرار دهید و مانع رسیدنِ آن از هر طرف به آن مکان شوید، در این صورت آن محلْ خالی از نور و روشنایی خواهد شد و تاریک و بی فروغ می شود که مقصرِ اصلی، آن شخص است که مانع رسیدن نور شده است نه خورشید و یا خالق خورشید. و آن تاریکی و ظلمات بر اثر نرسیدن نور پدید می آید نه اینکه خداوندِ سبحان آن را خلق کند. زمانی که خداوند متعال شیطان را خلق کرد به قصد خلقت موجودی پلید نبود بلکه او یکی از جنیان بود که حتی ۶ هزار سال هم عبادت کرد، اما بر اثر تمرد از دستور الهی و البته با اختیار و اراده خودش از درگاه حضرت دوست رانده و تقدیرش را به نحو بدی رقم زد و خودش را مطرود کرد، نه اینکه خداوند سبحان بخواهد او را طرد نماید. از طرفی انسان از گلی متعفن خلق شد که منشأ شهوتِ شکم و شهوتِ جنسی است و تمایل و گرایش به خوی حیوانی دارد، آن گاه در برابر این جسم مادی، خلقتی با منشأ الهی بنام روح در وجودش دمید تا گرایش الهی در برابر جسم مادی قرار گرفته و عدالت برقرار شود. بعد از آن، قضایی رخ داد و شیطان رانده شد و درخواستی از حضرت حق نمود که تا «قیامت» در وجود انسان نفوذ کند. ولی خداوند متعال فقط تا «وقتِ معلوم» و نه تا قیامت به او مهلت داد. اما در اینجا باز هم برای رعایت عدالت، به مَلَکی دستور داد که انسانها را در برابر وسوسه های شیطانی به سوی ملکوت سوق دهد. بنابراین انسان موجودی است که تحت تأثیر چهار عامل قرار دارد، دو عامل یعنی روح و وسوسه هایِ ملکی، انسان را به سوی خداوند سبحان گرایش می دهند و دو عامل یعنی جسم و وسوسه های شیطانی، او را از راهِ مستقیم به گمراهی سوق می دهند.

چرا با اینکه عده ای از گناهی استعاذه می کنند باز هم آن گناه را انجام می دهند؟ مگر حضرت رسول (ص) نفرموده: «در ماه رمضان خدایتعالی شیاطین را غل و زنجیر می کند» ، پس چرا عده ای در این ماه گناه می کنند؟

پاسخ: حتی اگر خداوند متعال شیطان را خلق نمی کرد باز هم انسان تحت تأثیر نفس اماره و همان جسم حیوانی و مادی به سوی مادیات و منشأ خاکی خود سوق داده می شد. اما بین

وسوسه های شیطانی و نفس اماره، دو اختلاف است:

۱ – وسوسه های شیطانی با استعاذه از بین می روند ولی نفس اماره، خیر.

۲ – وسوسه های شیطانی مرتباً خود را عوض کرده و از راههای مختلف وارد می شوند اما وسوسه های نفسانی با قدرتْ عمل کرده و معمولاًـ از دو راه که همان شهوت جنسی و شکم است با توانِ فراوان و با پافشاری زیاد و بدونِ تغییرِ راه وارد می شوند.

بنابراین اگر شخصی صادقانه و نه زبانی، از وسوسه ای استعاذه کند و به خدا پناه ببرد اگر آن وسوسه از ناحیه شیطان باشد به استناد آیه شریفه ی فوق از بین می رود و شیطان موقتاً از آن راه وارد نمی شود و راه خود را به روش دیگری تغییر می دهد. ولی اگر این وسوسه از نفس اماره باشد با استعاذه نه از بین می رود و نه حتی کم می شود. و اینکه حضرت رسول (ص) می فرماید: «در ماه مبارک رمضان، شیطان به زنجیر کشیده می شود» ، منظور وسوسه های شیطانی است و نفس اماره همچنان آزاد است (والله اعلم). البته هر چند با استعاذه، وسوسه نفسانی از بین نمی رود اما اگر این استعاذه صادقانه باشد موجبِ تقویتِ بُعدِ معنوی در برابر بعد مادی می شود، که این برتریِ معنوی، گرایش به گناه را کم می کند نه این که وسوسه ی نفس را کم کند.

توضیح بیشتر این است: انسان به واسطه ترکِ گناه و گرایش به سوی مبدأ هستی باعثِ تقویت روحِ ایمانش شده و این عاملی است که در مقابلِ جسمِ مادی می تواند غالب شود. هر چه این روح به واسطه قربِ الهی قوی تر شود، آن جسم در مقابلش ضعیف تر و کوچک تر به حساب می آید نه این که ضعیف و کوچک شود. به عبارتی مَثَلِ انسان، مَثَلِ دو کفه ی ترازوست که در یک کفهْ جسم و شیطان و در کفه ی دیگرْ روح و مَلَکِ الهی قرار گرفته اند. که تقویت هر کدام باعثِ حرکتِ کفهْ به آن سو می شود، نه این که طرفِ مقابل را از بین ببرد یا کم کند.

عده ای از جمله مرتاضان، جسمِ مادی را ضعیف کرده و بدونِ تقویتِ روح باعثِ این برتری می شوند. و این برتری شاید نتایجی مادی داشته باشد اما به دلیل عدم پرورش روح نمی تواند مفیدِ فایده باشد. چرا که خداوند سبحان راه های شرعی و منطقی ارضاءِ تمایلات جسمی را به همه سفارش فرموده است و آنْ ازدواجِ شرعی و تغذیه ی حلال است. اگر کسی بخواهد به

مقامات معنوی نائل شود بایـد روحش را تقویت کنـد و البته جسـمش را هم از حرام باز دارد. بـدین وسـیله است که می تواند کفه ی الهی اش را وزین کنـد. خوشـا به حـال آن کس که کفه ی الهی اش چنـان سـنگین شـود که دیگر کفه ی جسـمانی و شیطانی اش به حساب نیامـده و دیده نشود و چنان شود که در همین عالم مادی بر جسم خاکی اش غالب گردد و آن ببیند که دیدنی است ...

حجاب چهره جان می شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم دریغ و درد که غافل ز حال خویشتنم

چگونه طواف کنم در فضای عالم قدس که در سراچه ترکیب تخته بند تنم

اگر ز خون دلم بوی شوق می آید عجب مدار که هم درد نافه ختنم

در کافی، ج ۳، ص ۱۹۷، ح۱، از امام صادق (ع):

زمانی که دل صفا یابد، زمین برایش تنگ شده تا آنجا که پرواز کند.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۳۳، از کافی، از امام صادق (ع):

شیطان بر بدن مؤمن مسـلط می شود ولی بر دین او مسلط نمی گردد. بر ایوب (ع) (به صورت غیر مستقیم) مسلط شد و خلقت بدنی او را بدمنظره کرد ولی بر دینش مسـلط نشد، بر مؤمنین هم همین طور، گاهی بر بدنهاشان مسلط می شود ولی بر دینشان مسلط نمی گردد.

از همان منبع، از عیاشی، از امام صادق (ع):

شیطان این قدرت را ندارد که ولایتِ ما اهلِ بیت (ع) را از مؤمنین سلب کند.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹)

إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰)

وَ إِذا بَدَّلْنا آيَةً مَكانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يُنَزِّلُ قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذينَ آمَنُوا وَ هُدىً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمينَ (۱۰۲)

وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسانُ الَّذي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هذا لِسانٌ عَرَبِيٌّ مُبينٌ (۱۰۳)

إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ لا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴)

چرا که او، بر کسانی که ایمان دارنـد و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسـلطی ندارد (۹۹) تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند و آنها که نسبت به او [=

ص: ۱۳۶

خـدا] شـرک می ورزند (و فرمان شـیطان را به جای فرمان خدا، گردن می نهند) (۱۰۰) و هنگـامی کـه آیه ای را به آیه دیگر مبـدل کنیم [= حکمی را نسـخ نماییم] -و خـدا بهتر می دانـد چه حکمی را نازل کند- آنها می گویند: «تو افترا می بندی!» اما بیشترشان (حقیقت را) نمی داننـد! (۱۰۱) بگو، روح القـدس آن را از جـانب پروردگـارت بحق نـازل کرده، تا افراد باایمان را ثابت قدم گرداند؛ و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمانان! (۱۰۲) ما می دانیم که آنها می گویند: «این آیات را انسانی بـه او تعلیم می دهـد!» در حـالی که زبـان کسـی که اینهـا را به او نسـبت می دهنـد عجمی است؛ ولی این (قرآن)، زبـان عربی آشکار است! (۱۰۳) به یقین، کسانی که به آیات الهی ایمان نمی آورنـد، خـدا آنها را هـدایت نمی کنـد؛ و برای آنان عذاب دردناکی است (۱۰۴)

إِنَّمَا يَفْتَرِى الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللّهِ وَأُوْلئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ **(۱۰۵)** تنها کسانی دروغ پردازی می کننـد که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغگویانند (۱۰۵)

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۲۸۰، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

مؤمن ممکن است زنا و دزدی کند ولی دروغ نمی گوید.

مَنْ كَفَرَ بِاللّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَكِنْ مَّنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶)

هر کس پس از ایمان آوردن خود به خـدا کفر ورزد [عذابی سـخت خواهد داشت] مگر آن کس که مجبور شده و[لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد لیکن هر که سـینه اش به کفر گشاده گردد خشم خـدا بر آنان است و برایشان عـذابی بزرگ خواهد بود (۱۰۶)

اطمینان: به معنای سکون و آرامش است. شرح صدر: به معنای گشادی و وسعت است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۲۹۲، از عیاشی، از امام صادق (ع)، از حضرت رسول (ص):

چهار چیز از امت من برداشته شده:

۱ - آنچه از روی خطا از آنها سربزند.

۲ - آنچه که فراموش کنند.

۳ - آنچه که به آن اجبار و اکراه شوند.

۴ - آنچه از طاقتشان بیرون باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۲۹۱، از محمد بن عمار، از پدرش عمار:

مشـرکینْ عمارِ یاسـر را گرفتند و رهایش نکردند تا به رسول خدا (ص) دشـنام داد و خدایانِ مشرکین را تمجید کرد، آن وقت رهایش کردند. رسول خدا (ص) به او گفت: اگر بار دیگر هم در چنین وضـعی قرار گرفتی همین عمل را انجام بده و این آیه نازل شد.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع)، از امام علی (ع):

مردم! به زودی شما را می خوانند که مرا ناسزا بگویید شما هم بگویید، سپس می خوانند

ص: ۱۳۷

که از من بیزاری جویید، این قدر بدانید که من بر دین محمدم (یعنی نفرمود از من بیزاری بجویید).

ذلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَیاهَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَهِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ (۱۰۷)

أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ (۱۰۸)

لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَهِ هُمُ الْخاسِرُونَ (۱۰۹)

ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ هاجَرُوا مِنْ بَعْدِ ما فُتِنُوا ثُمَّ جاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۱۰)

یَوْمَ تَأْتی کُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها وَ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ (۱۱۱)

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْیَهً کانَتْ آمِنَهً مُطْمَئِنَّهً یَأْتِیها رِزْقُها رَغَداً مِنْ کُلِّ مَکانٍ فَکَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ (۱۱۲)

این به خاطر آن است که زندگی دنیا (و پست را) بر آخرت ترجیح دادند؛ و خداوند افراد بی ایمان (لجوج) را هدایت نمی کند (۱۰۷) آنها کسانی هستند که (بر اثر فزونی گناه،) خدا بر قلب و گوش و چشمانشان مهر نهاده؛ (به همین دلیل نمی فهمند،) و غافلان واقعی همانها هستند! (۱۰۸) و ناچار آنها در آخرت زیانکارند (۱۰۹) اما پروردگار تو نسبت به کسانی که بعد از فریب خوردن، (به ایمان بازگشتند و) هجرت کردند؛ سپس جهاد کردند و در راه خدا استقامت نمودند؛ پروردگارت، بعد از انجام این کارها، بخشنده و مهربان است (و آنها را مشمول رحمت خود می سازد) (۱۱۰) (به یاد آورید) روزی را که هر کس (در فکر خویشتن است؛ و تنها) به دفاع از خود برمی خیزد؛ و نتیجه اعمال هر کسی، بی کم و کاست، به او داده می شود؛ و به آنها ظلم نخواهد شد! (۱۱۱) خداوند (برای آنان که کفران نعمت می کنند،) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود؛ و همواره روزیش از هر جا می رسید؛ اما به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند؛ و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید! (۱۱۲)

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳)

و به یقین فرستاده ای از خودشان برایشان آمد اما او را تکذیب کردند پس در حالی که ظالم بودند آنان را عذاب فرو گرفت (۱۱۳)

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۳۱۸، از قمی، از امام (ع):

آیه: «و ضرب الله مثلا» (۱۱۲) {و آیه (۱۱۳)} درباره قومی نازل شد که نهری داشتند به نام نهر «ثرثار» و بلاد ایشان به خاطر داشتن آن نهر، بلادی سبز و خرم و پر درآمد بود، به طوری که خمیرِ نان خود را برای تطهیر استفاده می کردند و می گفتند نرم تر است و خدا هم نهر ثرثار را خشکانید طوری که همان خمیرِ خشکیده ها را جمع آوری نموده، خوردند و بر سر تقسیم آن دعوا

راه انداختند (در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۴۰، نام نهر را «بلیان» آورده است).

فَکُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ حَلالاً طَیِّباً وَ اشْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴)

ص: ۱۳۸

پس، از آنچه خدا روزیتان کرده است، حلال و پاکیزه بخورید؛ و شکر نعمت خدا را بجا آورید اگر او را می پرستید! (۱۱۴)

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(۱۱۵)** جز این نیست که [خدا] مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده حرام گردانیده است. هر کس که [به خوردن آنها] ناگزیر شود بدون زیاده روی و تجاوز، قطعاً خدا آمرزنده مهربان است (۱۱۵)

نکته: مشابه آیه شریفه در سه جای دیگر هم ذکر شده است: (بقره ۱۷۳)_ (مائده ۳)_ (انعام ۱۴۵) که در آنها محرمات چهارگانه (مردار – خون – خوک – ذبح بی نام خدا) ذکر شده است. اما با مراجعه به سُنَت، محرمات دیگری هم آمده است و با توجه به آیه ۷ سوره ی حشر که می فرماید: «آنچه رسول به شما دستور داد به آن عمل کنید و آن چه شما را از آن نهی فرمود ترک نمایید» . باید از سنت هم تبعیت نمود.

وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ (۱۱۶)

مَتاعٌ قَليلٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ (۱۱۷)

وَ عَلَى الَّذينَ هادُوا حَرَّمْنا ما قَصَصْنا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸)

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحيمٌ (۱۱۹)

به خاطر دروغی که بر زبانتان جاری می شود نگویید: «این حلال است و آن حرام» ، تا بر خدا افترا ببندید به یقین کسانی که به خدا دروغ می بندند، رستگار نخواهند شد! (۱۱۶) بهره کمی است (که در این دنیا نصیبشان می شود)؛ و عذاب دردناکی در انتظار آنان است! (۱۱۷) چیزهایی را که پیش از این برای تو شرح دادیم، بر یهود حرام کردیم؛ ما به آنها ستم نکردیم، اما آنها به خودشان ظلم و ستم می کردند! (۱۱۸) اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت، بدی کرده اند، سپس توبه کرده و در مقام جبران برآمده اند، پروردگارت بعد از آن آمرزنده و مهربان است (۱۱۹)

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ **(۱۲۰)**

ابراهیم پیشوایی مطیع خدا [و] حق گرایی بود و از مشرکان نبود (۱۲۰)

☼ نکته:

کلمه «امّه» در چند معنا آمده است:

۱ – قائم مقام جماعت در عبادت خداست چنانکه می گوید فلانی خودش به تنهایی یک قبیله است.

۲ – امت در اینجا به معنای امامی است که به وی اقتدا می شود.

۳ –ابراهیم (ع) امتی بوده که تا مدتی یک فرد داشته و آن هم خودش بوده، چون تا مدتی غیر از آن جناب فرد دیگری موحد نبوده است.

ص :۱۳۹

کلمه قانت: از قنوت است و به معنای اطاعت و عبادت و یا دوام در آن دو است.

کلمه حنیف: از حنف است و به معنای اعتدال و میانه روی است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۳۱۸، از عیاشی، از امام صادق (ع):

روزگاری بود که در تمام روی زمین جز یک نفر، خدا را پرستش نمی کرد (و او ابراهیم (ع) بود) و اگر غیر او فرد دیگری بود خداوند در آیه شریفه او را هم اضافه می کرد، پس از مدتی خدا او را با پدید آوردن اسماعیل و اسحاق مأنوس نموده سه نفر شدند.

شاكِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (۱۲۱)

وَ آتَيْناهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحينَ (۱۲۲)

ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكينَ (۱۲۳)

شکرگزار نعمتهای پروردگار بود؛ خدا او را برگزید؛ و به راهی راست هدایت نمود! (۱۲۱) ما در دنیا به او (همت) نیکویی دادیم؛ و در آخرت از نیکان است! (۱۲۲) سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم -که ایمانی خالص داشت و از مشرکان نبود- پیروی کن! (۱۲۳)

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۴۵، از عیاشی، از امام حسین (ع):

غیر از ما و شیعیان ما، هیچ گروهی بر دین و آیینِ ابراهیم (ع) نمی باشند.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ **(۱۲۴)** شنبه برکسانی که در آن اختلاف کردند مقرر گردید و قطعاً پروردگارت روز رستاخیز میان آنها درباره چیزی که در آن اختلاف کردند داوری می کند (۱۲۴)

نکات تفسیری المیزان، ج ۲۴، ص ۳۰۶ تا ۳۱۰:

۱) سَبت به معنای قطع است. و جمله «سبت فلان» به این معناست که فلانی وارد در شنبه شد. و اینکه فرمود: «إِنَّمَاجُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِين» نوعی اختصاص و ملکیت را افاده می کند و می خواهد بفهماند که خدا در هر هفته یک روز را برای آنان تعطیل قرار داده تا عبادت کنند و آن روز شنبه است، همچنانکه برای مسلمین جمعه را برای عبادت قرار داده است. ۲) بعضی گفته اند خدای تعالی روز شنبه را بدین جهت «سبت» خوانده که خداوند خلقت آسمانها و زمین را در روز یکشنبه شروع کرد و شش روز طول کشید، روز هفتم که همان شنبه می شود عمل خود را قطع کرد و بدین جهت روز شنبه را سبت خوانده است. ۳) تعطیلی روز شنبه در یهود به منظور

آسایش آنان نبود، بلکه ابتلا و امتحانی بود. و لـذا تشـریع این حکم منجر به مسخ عده ای از آنها شد که در سوره بقره آیه ۶۵ و نسا آیه ۴۸ به آن اشاره شـده است. بنابراین می توان گفت: مراد به جمله: «اختلفوا فیه» اختلاف در سـبت بعـد از تشـریع آن باشد نه قبل از آن. در بعضی روایات آمده: «اول پیشنهاد شد که در هر هفته یک روز برای عبادت تعطیل کنند، آنگاه آن روز را جمعه قرار دادنـد و به همین خـاطر اختلاف در گرفت و به خاطر رفع اختلاف، شـنبه را قرار دادنـد» . بنابراین معنای آیه این است: «جز این نیست که روز سـبت قرار داده شـد و یا یک روز در هفته برای عبادت تعطیل شـد و به منظور تشدید و آزمایش یهود که بعد از تشریع آن اختلاف کردند» .

بعضی از مفسرین در معنای آیه نظراتی متفاوت به شرح ذیل داده اند: (نقل از المیزان، ج ۲۴، ص ۳۰۶ تا ۳۱۰)

الف ـ عده ای بر خلاف نظر صاحبِ المیزان اختلاف مزبور را قبل از جعل، دانسته اند:

خداونـد متعـال مسـئله سـبت را گوشـمالی کسـانی قرار داد که بـا پیامبرشان بر سـر تعظیم جمعه اختلاف کرده و شـنبه را برای عبـادت برگرفتنـد. خداونـد هم، شـنبه را برای آنهـا مایه تشدیـد قرار داد و آیه را چنین معنا کرده انـد: «سـبت قرار داده شـد بر کسانی که به علت آن اختلاف کردند» .

ب ـ بعضـی دیگر گفته انـد: اختلاـف به معنای مخالفت است. چون یهودیان در مسـئله سـبت با پیامبرشان مخالفت کردنـد نه اینکه اختلاف کرده باشند.

ج ـ عـده ای دیگر گفته انـد: خداونـد مأمورشـان کرد که جمعه را روز عبادت بگیرنـد و لکن معلوم نکرده بود که جمعه چه روزی است و تعیین آن را به اجتهاد خودِ آنان واگـذار کرده بود، احبارِ آنها در تعیین آن اختلاف کردنـد و خدا هم هدایتشان نکرد، در نتیجه شنبه را برای خود تعیین نمودند.

د ـ عـده ای دیگر گفته اند: مراد این است که در میان خود درباره ی شأنِ سـبت اختلاف کردند. عده ای دیگر گفتند از روز جمعه محترم تر است و عده ای جمعه را افضل از آن دانستند.

نکته: کلمه «سبت» در قرآن کریم حدود شش بار در آیات ذیل آمده است:

۱ – سوره بقره آیه ۶۵: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِینَ اعْتَدَواْ مِنکُمْ فِی السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ کُونُواْ قِرَدَهً خَاسِءِینَ» = «محققاً دانسته اید آن گروه را که در روز شنبه عصیان و تعدی کردند، گفتیم بوزینه شوید» .

۲ – نساء ۴۷: «أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولًا» = «یا آنکه بر شما به مانند اصحاب سبت لعنت و عذاب فرستیم که قضای خدا البته واقع شدنی است».

۳ – نساء ۱۵۴: «وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُواْ الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لاَ تَعْدُواْ فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا» = «و کوه طور را به یاد بود پیمان [با] آنان بالای سرشان افراشته داشتیم و به آنان گفتیم سجده کنان از در درآیید و به آنان گفتیم در روز شنبه تجاوز مکنید و از ایشان پیمانی استوار گرفتیم».

۴ و ۵ – اعراف ۱۶۳: «وسْئَلهُم عَنِ الْقَرْيَهِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَهَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لاَ يَسْبِتُونَ لاَ تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» = «و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود از ایشان جویا شو آنگاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می کردند آنگاه که روز شنبه آنان ماهی هایشان روی آب می آمدند و روزهای غیر شنبه به سوی آنان نمی آمدند این گونه ما آنان را به سبب آنکه نافرمانی می کردند می آزمودیم» .

۶ – نحل ۱۲۴ (آیه مورد بحث).

در تفسیر المیزان، ج ۲۴، ص ۳۱۹، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

ماییم آخرون سابقون در روز قیامت، جز اینکه سابقونِ اولون قبل از ما دارای کتاب شدند و ما بعد از آنها صاحب کتاب شدیم آنگاه همین روز جمعه بود که بر آنها واجب شد تا آن را روزِ تعطیل و عبادت قرار دهند ولی درباره آن اختلاف کردند و خداوند هدایت به سوی آن را به ما موهبت فرمود. مردم هم تابع ما هستند، یهود فردا و نصارا پس فردا.

اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّکَ بِالْحِكْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵)

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است (۱۲۵)

توجه: و نیز می فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ» = «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند» (۱).

در صافی، ج ۴، ص ۱۴۷، از امام صادق (ع): مجادله احسن، مجادله با استدلالِ به قرآن است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۴۷، از احتجاج، از امام صادق (ع): رسول خدا (ص) به طورِ مطلق، جدال

۱– عنکبوت۴۶

را نهی نفرموده است، بلکه جدالی را منع فرموده است که غیرِ احسن باشد. مگر نشنیده اید که خدایتعالی می فرماید: «لا تجادلوا اَهل الکتاب اِلا بِالتی هِی اَحْسَن» (عنکبوت ۴۶) و می فرماید: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ» (نحل ۱۲۵)، پس جدال و مناظره به شیوه ی پسندیده چیزی است که علمای دین به آن سفارش شده اند، اما مجادله به روشِ ناپسند و غیر طبیعی حرام است. و ...

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۶۵، م۷۳، از امام صادق (ع):

هر کس به خدا سوگند بخورد باید راست بگوید و هر کس راست نگوید از خدا نیست. و هر کس که برایش به خدا سوگند بخورند باید راضی شود و اگر راضی نشد، از خدا نیست.

از همان منبع، ص ۵۶۹: هر کس به دروغ گوید: «خدا می داند» ، عرش از احترامِ خدا می لرزد.

در کافی، ج ۳، ص ۱۷۵، چ۱، از امام صادق (ع):

لقمان به پسرش گفت: «اگر خیال کنی سخن نقره است پس بدان که سکوت طلاست» .

از همان منبع، ص ۱۷۸، از امام صادق (ع): مؤمن تا وقتی خاموش است نیکوکار نوشته شود و چون سخن گوید، نیکوکار یا بدکردار نوشته شود.

در کافی، ج ۳، ص ۱۷۶، چ۱، از رسول خدا (ص): نجات مؤمن در نگهداشتن زبان است.

از همان منبع، ص ۱۷۷: کسی که سخنش در عملش نباشد، خطایش زیاد و عذابش فرا رسد.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱۷، ص ۳۲۴، چ۱، از حضرت علی (ع):

هر گاه بپرسی از روی دانش آموزی بپرس نه از روی سرکشی و خرده گیری زیرا که نادانِ یادگیرنده مانند دانشمند است و دانشمند خرده گیر و سرکش همانندِ نادان است.

از همان منبع، ف۱، ص ۱۰۵: سخن مانندِ داروست، کمش سودمند و زیادش کشنده است.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱، ص ۹۲، چ۱، از حضرت علی (ع):

تا زمانی سخن در بند توست که لب نگشایی ولی وقتی لب گشادی تو در بند آنی.

از همان منبع، ص ۱۳۰: با دشمنِ دانا مشورت کن و از رأیِ دوست نادانت بپرهیز.

در بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه۳۱۲، از رسول خدا (ص): هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او

نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می کند و مؤمن کمتر سخن می گوید و بسیار عمل می کند و منافق بسیار سخن می گوید و کمتر عمل می کند.

در بحارالانوار، جلد ۷۵، ص ۳۰۰، از امام صادق (ع):

نشانه عاقل فکر کردن و نشانه فکر کردن، سکوت نمودن است.

در اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۴، از امام صادق (ع):

حضرت مسیح علیه السلام می فرمود؛ جز به ذکر خدا سخن زیاد مگویید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می گویند دلهایی پر قساوت دارند ولی نمی دانند!

از همان منبع، ص ۱۱۳، از امام علی بن موسی الرضا (ع): سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبت می آورد و دلیل و راهنمای همه خیرات است.

از همان منبع، از امام علی (ع): سکوت لباس وقار بر تو بپوشاند و مشکل عذرخواهی را بردارد.

در میزان الحکمه، ماده صمت، حدیث ۱۰۸۲۶، از امام حسن (ع):

سکوت یاور خوبی است در بسیاری از موارد، هر چند سخن گویی فصیح باشی!

در کتاب إحقاق الحقّ، ج ۱۱، ص ۲۳۸، از امام حسن (ع): هر که با علماء بسیار مجالست نماید، سخن و بیانش در بیان حقایقْ آزاد و روشن خواهد شد و ذهن و اندیشه اش باز و توسعه می یابد و بر معلوماتش افزوده می گردد و به سادگی می تواند دیگران را هدایت نماید.

وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶)

وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ إِلاَّ بِاللَّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فِى ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷)

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذينَ اتَّقَوْا وَ الَّذينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

و هر گاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است (۱۲۶) صبر کن و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد! و به خاطر (کارهای) آنها، اندوهگین و دلسرد مشو! و از توطئه های آنها، در تنگنا قرار مگیر! (۱۲۷) خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده اند و کسانی که نیکوکارند (۱۲۸)

خلاصه آیات سوره نحل:

۲: روح ۸: چیزهایی که شما نمی دانید خلق کرد ۱۵: در زمین کوهها را افکند تا شما نلرزید ۱۶: ستارگان را هادی قرار داد (اهل بیت) ۲۹: ابواب جهنم ۴۸: سجده سایه از راست و چپ ها ۴۹: ماخَلَق، مشغول سجده ی خدای تعالی هستند.

۶۱: اگر به ستمشان مؤاخذه می کرد هیچ جنبنده ای نمی ماند.

۶۶: شیر ۶۷: خرما و انگور – سکراً ۶۸: نحل ۶۹: شفای مردم ۷۰: ارذَلِ العُمُر ۸۴ و ۸۹: شاهد ۹۲: رشته را پنبه نکنید ۹۸: استعاذه ۹۹: شیطان بر مؤمنین تسلط ندارد. ۱۰۱: تبدیل آیه ای به جای آیه دیگر ۱۲۳: ملت ابراهیم حنیف ۱۲۴: سبت. ۱۲۵: جدال احسن.

ص :۱۴۴

۱۷ سوره اسراء

۱۷ – سوره بنی اسرائیل = اِسرا (سیر در شب) = سبحان. (مکی است و ۱۱۱ آیه دارد).

خلاصه مطالب: معراج– دو فساد بنی اسرائیل– رجعت– تسبیح جامدات– هلاکت در آخر الزمان– رؤیای پیامبر (ص)– تکریم و تفضیل– تحدی– جسم مثالی– معجزات نه گانه موسی (ع).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَیٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ (۱)

پاک و منزه است خدایی که شبانه بنده خود (محمد ص) را از مسجد الحرام (مکه) به مسجد الاقصی که پیرامونش را (به قدوم خاصان خود) مبارک ساخت، سیر داد تا آیات خود را به او بنماید که خدا به حقیقت شنوا و بیناست (۱)

«اِسراء» : به معنای سیر در شب است و در قرآن کریم تنها در همین آیه شریفه آمده است.

«اَسری» : به معنای اُسَرای جنگی است و تنها در سوره انفال آیات ۶۷ و ۷۰ آمده است. و نیز همین کلمه به معنای فعلی «اِسری» در همین آیه (بنی اسرائیل ۱) به صورت «اَسری» آمده است. (اِسرا، مصدری از اَسرا است. یعنی «اَسرا= در شب سیر داد» . «اِسرا= در شب سیر دادن»).

«عبد» : کسی است که به عبودیت و بندگی برسد. و خداوند سبحان با به کار بردنِ این کلمه در وصفِ رسولِ ارجمندش در حقیقت می خواهد بفرماید عامل معراج، عبودیت و عبد شدن است.

«مسجد اقصی» : برخی معتقدند، مقصود بیت المقدس است و چون از مسجد الحرام دور است به آن اقصی (دور) گویند. ولی در برخی از روایات آمده است که منظور از «مسجد اقصی» ، بیت المقدس نیست بلکه مسجدی است در آسمان و گویا در آسمان چهارم است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۵۲، از عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۹، آورده است: از امام صادق (ع) درباره مساجدی که دارای فضیلت و شرافت است سؤال شد، امام (ع) فرمود: مسجدالحرام و مسجد الرسول. سؤال شد: آیا مسجدالاقصی جزءِ این مساجد نیست؟ فرمود: آن در آسمان است که رسول خدا (ص) به سوی آن سیر داده شد. گفته شد: مردم می گویند که منظور (از مسجد الاقصی)، بیت

المقدس است. امام (ع) فرمود: (خیر) مسجد کوفه با فضیلت تر از آن می باشد.

«اقصی» : از ماده «ق ص و» به معنای دوری است.

«لنریه من آیاتنا» : کلمه «من» می رساند که پاره ای از آیات خود را به وی نشان داد همچنانکه می فرماید: «لَقَدْ رَأَی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْرَی» = «او پاره ای از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را دید» (1).

چند نکته در مورد مسئله معراج حضرت رسول (ص):

۱ - بحث معراج در دو سوره قرآن کریم اشاره شده است: (نجم ۱تا ۱۸) و (اسرا ۱).

۲ - معراج در مکه و قبل از هجرت به مدینه اتفاق افتاده است و دو دلیل را می توان بر این گفته شاهد گرفت: الف _ همین آیه که می فرماید: «از مسجد الحرام» ب _ بسیاری از روایات که: «حضرت رسول (ص) جریان شب گذشته خود را برای قریش نقل نموده و آنها انکار نمودند».

اما اینکه دقیقاً چند سال قبل از هجرت بوده روایات زیادی است و به طور قطع نمی توان بیان کرد. به عبارتی معراج بعد از بعثت و قبل از هجرت بوده است.

۳ - معراج بیش از یکبار انجام گرفته است و دو دلیل هم می توان شاهد گرفت: الف _ آیه شریفه ۱۳ سوره نجم که می فرماید: «و لقد راهُ نزلهً اُخری» = «و در حقیقت آن را دفعه دیگری بدید» . ب _ روایات ائمه (ع) که به بیش از دو بار معراج اشاره دارد.

۴ - معراج حضرت رسول (ص) هم جسمانی و هم روحانی بوده است چرا که سابقه معراج جسمانی و روحانی در تعدادی از انبیاء گذشته هم بوده است. مثلاً: معراج حضرت موسی (ع) که خداوند متعال او را با جسم و روحش تا طور سینا برد: «و ما کنت بجانب الطور» = «تو در جانب طور نبودی» یا معراج ابراهیم (ع) که تا آسمان دنیا برده شد: «و کذلک نری ابراهیم» = «این چنین به ابراهیم نشان دادیم» و یا عیسی (ع) که تا آسمان چهارم برده شده است: «و رفعنا مکاناً علیا» = «او را تا جایی بلند عروج دادیم» . در ضمن اگر مسئله معراج به قول بعضی از افراد تنها روحانی بوده و صرفاً رؤیایی بیش نبوده باشد دیگر جا نداشت آیات قرآنی این قدر درباره آن

۱- نجم ۱۸

قدرت نمایی کند و یا قریش آن را به شدت انکار کنند و نیز مشاهداتی که آنجناب در بین راه دیده و نقل فرموده با رؤیا بودن معراج نمی سازد. از اینها هم گذشته مسئله رؤیا طوری است که ممکن است توسط انسانهای گنهکار هم رؤیت شود حتی گاهی عجیب تر و واقعی تر از بعضی خوابهای مؤمنین باشد. و این مطلب دستاویزی محکم است که قریش در آن زمان به آن تمسک نکردند. یعنی حضرت رسول (ص) بیان معراج خود را هم روحانی و هم جسمانی به قریش گفته بود و آنها نیز بعد از اثباتِ نشانه ها، به آنجناب نسبت سحر زدند. پس باید گفت: مسئله معراج، معجزه است و چیزِ غیر ممکنی نیست که خداوند نتواند (العیاذ بالله) پیامبرش را به صورت جسمانی عروج دهد.

۵ – در بحث معراج روایات فراوانی آمده است در عده ای از روایات، مفسرین در تأیید آنها اختلاف نظر دارند. مثلًا: «روایاتی که اشاره دارد به سخن گفتن علنی با خداوند و دیدن خدا و با او بر تخت نشستن و امثال آن و یا روایتی که اشاره دارد به اینکه، شکم رسول خدا (ص) را شکافته و دل او را شستند» . برخی از مفسرین از جمله صاحب مجمع این روایات را رد کرده است. برعکس عده ای، آنها را قبول دارند، از جمله صاحب المیزان، ج ۲۵، ص ۶۱ و آورده است: «اینگونه روایات از باب تمثلات برزخی و یا روحی بوده است که به هیچ وجه نمی شود انکارش کرد مثل مجسم شدن دنیا در هیأت زنی که همه رقم زیور دنیایی به خود بسته و تمثل دعوت یهودیت و نصرانیت و دیدن انواع نعمت ها و عذابها برای بهشتیان و دوزخیان و امثال اینها».

☼ مؤلف:

بیان کردن یک سری از مسائل به صورت تمثیل و کنایه در تمام زبانها و حتی در قرآن کریم هم مرسوم است مثلًا آنجا که می فرماید: «یَد الله فَوق اَیدیهم» = «دست خدا بالای دستهاست» (فتح ۱۰)، بنابراین نمی توان تمام روایاتِ تمثیلی و کنایه ای را انکار نمود. اما یک سری از روایات را هم نباید به حکم تمثیل قبول کرد، مثلًا در آنجا که می گوید: «پیامبر با خدا بر تخت نشست» ، که اصلًا بحث تمثیل و کنایه نیست بلکه عین شرک و عناد است. و یا یک سری دیگر از روایات غیر تمثیلی که عده ای از معتقدین به معراج روحانی آورده اند، مثل این روایت که می گوید: «عایشه گفته است آن شب که رسول خدا (ص) به معراج رفت تا صبح در بسترش

بیرون نشد» . اما این روایت یقیناً مردود است چرا که معراج، قبل از هجرت بود و ازدواج عایشه بعد از هجرت رخ داد. بنابراین چشم بسته نمی توان همه روایات را قبول یا بدون دلیل رد کرد.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۶۴، از کشف الغمه و بحارالانوار، از حضرت رسول (ص):

پروردگار در شب معراج به زبان علی (ع) با من تکلم فرمود. و فرمود: تو را از خودم آفریدم و علی (ع) را از نور تو خلق کردم و بر اسرار قلب تو آگاهم و می دانم که نزد تو هیچ کس از علی (ع) محبوب تر نیست لذا با لسان علی (ع) تو را خطاب کردم تا قلبت آرام گیرد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۱۴ تا۲۸، از مجمع البیان، از حضرت رسول (ص): (خلاصه روایت)

وقتی در مکه بودم جبرئیل با اسرافیل و میکائیل نزدم آمدند و جبرئیل، براق را که حیوانی (بهشتی) بزرگتر از الاغ و کوچکتر از قاطر و صورتی چون انسان و پاهایی چون شتر و دارای دو بال است، حاضر کرد و من سوار شده تا به بیت المقدس رسیدم. آنجا فرشتگانی از آسمان فرود آمده از ناحیه رب العزه به من بشارت داده و احترام کردند (و انبیاء هم حاضر بوده و مرا بشارت دادند) و من در آنجا به نماز ایستادم (و انبیاء و جبرئیل هم به من اقتدا کردند) پس به آسمان بالا (آسمان زمین یا اول) صعود داده، عجایب و ملکوتش دیدم. ملائکه آنجا به من سلام کردند. بعد به آسمان دوم رفته، عیسی بن مریم و یحیی و زکریا (ع) را ملاقات کردم. در آسمان سوم حضرت یوسف (ع)، آسمان چهارم ادریس (ع)، آسمان پنجم هارون (ع)، آسمان ششم موسی (ع) و آسمان هفتم ابراهیم (ع) را دیدم. از آسمان هفتم گذشته به اعلی علیین رفتم ابتدا به بیت معمور رفته دو رکعت نماز خواندم و بعد وارد بهشت شدم. آنگاه به درخت سدره المنتهی رسیدم و بعد صدای اذانی شنیدم و در همان آسمان بر ملائکه امامت کردم همان طور که در بیت المقدس بر انبیاء امامت کرده بودم و نماز گزاردم. بعد از آن با جبرئیل به کنار نهری به نام نهر نور و بعد از آن به حجاب های پانصدتایی رسیدیم که میان هر دو حجاب پانصد سال راه بود. در آنجا (سدره المنتهی) جبرئیل گفت: من نمی توانم از این جا جلوتر بیایم، اگر بیایم خواهم سوخت، پس به تنهایی آنقدر جلو رفتم تا آنکه گفتار خدایی را شنیدم که می فرمود: من محمودم و تو محمدی،

اسـمت را از اسم خـودم مشـتق نمـودم، هیـچ پیـامبری برنگزیـدم مگر آنکه برای او وزیری قرار دادم و تو پیغمـبر من و علی بن ابیطالب وزیر توست؛ «فَكَانَ قَابَ قَوْسَينِ أَوْ أَدْنَى» (نجم۹)، بعد از آن به مکه بازگشتم. صبح داستان را برای مردم قریش شرح دادم. ابوجهل و مشرکین مرا تکذیب کردند و گفتند بگو در این سفر چه دیدی؟ فرمود: به کاروان فلان قبیله برخوردم و دیدم که شتری گم کرده و ... (خلاـصه یـک سـری از نشانه های کاروانهای عازم به مکه را داد و همه ی نشانه ها هم صـحیح بود، ولی ایمان نیاوردند).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۱۷، از شـیخ طوسی، از حضرت رسول (ص): در شب معراج چنان به قرب جوار پروردگار نزدیک شـدم که از نقطه ی دو قوس هم نزدیک تر بودم. پروردگار خطاب فرمود: ای محمـد از میان امت، چه کسـی را بیشتر دوسـت می داری؟ عرض کردم: علی را. فرمود: نظر کن به یمین خود. برگشتم به طرف راست و علی را دیدم.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۱۷، از ابن مسعود روایت کرده که گفت: روزی برای دیدار علی (ع) به خانه حضرت فاطمه (س) رفتم. آن حضـرت تشـریف نداشـتند. پرسـیدم: علی (ع) کجا رفته؟ فرمود: جمعی از فرشتگان در موضوعی اختلاف داشتند، از پروردگار تقاضا کردند که یک نفر را برای ایشان حَکَم قرار بدهد. پروردگار علی (ع) را برای آنها برگزید. جبرئیل فرود آمد و او را عروج داد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۵۰، از عیاشی، از امام صادق (ع):

رسول خدا (ص) در شب معراج هم نماز عشاء و هم نماز صبح را در مکه خواند.

نماز در چه زمانی واجب شد؟

برای پاسخ به این سؤال بهتر است درآغاز روایاتی را بیان کنیم که به «صلوه» اشاره دارند:

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۳۷ تا ۴۰، از امام صادق (ع): (خلاصه روایت)

حضـرت رسول (ص) فرشته ای را بعد از آسمان هفتم می بیند که اذان می گوید و بعد از اذان بر ملائکه امامت کرده و بعد از نمـاز به سـجده پروردگـار می افتـد. در آن حـال پروردگار نـدا داده: «من بر همه انبیاء قبل از تو پنجاه نماز واجب کرده بودم، همان پنجاه نماز را بر تو و امتت

نیز واجب کردم، این نمازها را در امتت به پای دار» . (و خلاصه، با درخواست پیامبر (ص)، خـدای تعالی تخفیفی به امت آخر داده و آن را به پنج نماز ولی با ثواب پنجاه نماز کاهش می دهد).

از همان منبع، ص ۴۵، از حضرت علی (ع): اذان را در شب معراج تعلیم رسول خدا (ص) کردند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۴۵، از کتاب علل، از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت: من از حضرت موسی بن جعفر (ع) پرسیدم چطور شد که هر یک رکعت نماز دارای یک رکوع و دو سجده شد؟ و با اینکه سجده دو تاست، دو رکعت حساب نمی شود؟ حضرت فرمود: اولین نمـازی که رسول خـدا (ص) به جا آورد نمازی بود که در برابر پروردگار متعال و در جلوی عرش خـدای عزوجـل خوانـد و شـرحش چنین است که وقتی آن جنـاب را به معراج بردنـد حضـرت در چشـمه ی صاد وضـو گرفت و بـا گفتن «الله اکبر» نماز را شـروع کرده و حمـد و سوره ی توحیـد را در رکعت اول خوانـد و در رکوع «سـبحان ربی العظیم و بحمده» را سه بار ذکر نمود و به دسـتور خدا به سجده رفته، ذکر «سبحان ربی الاعلی و بحمده» را سه بار ذکر نمود و بعد دسـتورش داد بنشـیند. رسول خدا (ص) نشـست و بعد بی اختیار و بدون اینکه دسـتور داشـته باشد به سجده افتاد و سه بار تسبیـح گفت، خداونـد متعـال دسـتور داد برخیز و رکعت دوم را هم مثـل رکعت اول بخوان. امـام موسـی بن جعفر (ع) سـپس فرمود: نمازی که خدای تعالی دسـتور داد دو رکعت و دو سجده داشت و حضرت رسول (ص) در هر رکعت بی اختیار سجده نمود و خداونـد متعال هم همان دو سـجده را واجب کرد. پرسـیدم فـدایت شوم آن صاد که رسول خدا (ص) مأمور شد از آن غسل کنـد چه بود؟ فرمود: چشـمه ای است که از یکی از ارکان عرش می جوشد و آن را آب حیات می گویند و همان اسـت که خدای تعالی در قرآن از آن یاد کرده و فرموده: «ص و القرآن ذی الذکر» .

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۴۷، از کافی، از امام صادق (ع): رسول خـدا (ص) را در دو نوبت به معراج بردنـد. جبرئیل او را در موقعی (یکی از آن دو نوبت) برد و به او گفت: اینجـا بـاش که در جـایی قرار گرفته ای که تـاکنون نه فرشـته ای بـدان راه یـافته و نه پیغمبری، اینجاست که پروردگارت صـلاه می گـذارد و می گویـد: «سـبّوح و قـدوس منم پروردگارِ ملائکه و روح رحمتم ... » .

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۵۱، از کافی، از امام صادق (ع): بعد از آنکه رسول خدا (ص) به معراج رفت در مراجعت ده رکعت نماز به جا آورد. هر دو رکعت به یک سلام و چون حسن و حسین (ع) متولد شدند رسول خدا (ص) به شکرانه خدا هفت رکعت دیگر زیاد کرد و خداوند هم عمل او را امضا فرمود و اگر در نماز صبح چیزی اضافه نکرد برای این بود که در هنگام فجر ملائکه شب می رفتند و ملائکه روز می آمدند. و چون خداوند دستورش داد تا در مسافرت نمازهایش بشکند رسول خدا (ص) همه را دو رکعتی کرد مگر مغرب را که از آن چیزی کم نکرد. در نتیجه شش رکعت را بر امتش تخفیف داد. و احکام سهو هم تنها مربوط به رکعتهایی است که رسول خدا (ص) اضافه کرد و اگر کسی در اصل واجب یعنی دو رکعت اول شک کند باید نماز را از سر بگیرد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۵۱، از مرحوم صدوق، در کتاب فقیه آورده است:

از امام سجاد (ع) پرسیده شد چه وقت نماز بدین طریق که امروز واجب است بر مسلمین واجب شد؟ امام (ع) فرمود: (نماز) در مدینه و بعد از ظهور اسلام و قُوَّت گرفتن آن واجب شد زمانی که خداوند جهاد را بر مسلمین واجب کرد، آنگاه رسول خدا (ص) هفت رکعت به آن اضافه کرد، دو رکعت در نماز ظهر و دو رکعت در نماز عصر و یک رکعت در مغرب و دو رکعت در عشاء و نماز صبح را به حال خود به همان دو رکعتی که در مکه واجب شده بود باقی گذارد.

☼ نکته:

روایات فوق، می رسانند که نماز بعد از معراج واجب شده است. اما به استناد دو آیه شریفه علق که می فرماید: «أَرَأَیتَ الَّذِی ینْهَی» ، «عَبْداً إِذَا صَلَّی» = «هیچ یادت هست آن کسی را که نهی می کرد بنده ای را که نماز می خواند» (علق۹ و۱۰) و مفسرین معتقدند این آیات قبل از بعثت و در توبیخ ابوجهل نازل شده اند و نیز این روایت که آنجناب قبل از اعلام دعوتش با حضرت علی (ع) و خدیجه (س) نماز می خواند و روایات زیادی که می رساند آن حضرت (ص) از روز اول بعثتش نماز می خواند پی برده می شود که پیامبر (ص) قبل از معراج هم نماز می خوانده است. حال ممکن است عده ای این اشکال را وارد کنند که چرا این دو دسته روایات یعنی آنهایی که نماز را بعد از معراج واجب کرده و عده ای که شاهد برخواندن نماز قبل از معراجند با

هم متناقضند؟ در پاسخ شاید بتوان گفت: (والله اعلم)

اولاً: حضرت رسول (ص) تنها یکبار به معراج نرفته، حتی طبق بعضی از روایات بارها به معراج رفته و هر بار مراتبی از آیات الهی را رؤیت نموده است و صلوه ذکر شده هم ممکن است در همان معراج اول رخ داده باشد، همچنانکه روایت ذیل به آن اشاره دارد:

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۱۷، از بصائر الدرجات، از امام صادق (ع):

پیامبر اکرم (ص) را ۱۲۰ بار به معراج بردند و در هر مرتبه فضیلت و شرافت و ولایت امیر المؤمنین (ع) و فرزندانش را به پیامبر (ص) سفارش و امر و تأکید فرمود و هیچ فریضه ای را به اندازه ی ولایت سفارش و تأکید نمی فرمود.

ثانیاً: اینکه مراد از نماز را نباید فقط صلوه و نمازی فرض کرد که هم اکنون به صورت ۱۷ رکعت در شبانه روز می خوانیم، بلکه نماز هر نوع ستایش و عبادت خدای تعالی است. یعنی ممکن است نمازی که به صورت امروزی بر پیامبر اکرم (ص) واجب شد، بعد از معراج بوده و قبل از آن به نحوی دیگر و حتی سخت تر از این نماز بوده باشد.

ثالثاً: با توجه به کمالات عالی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) هرگز نمی توان تصور کرد، آن بزرگواران، که معلم و آموزگار فرشتگان بوده اند و نحوه ی تسبیح خداوند را به فرشتگان آموزش داده اند و قبل از خلقت ماسوا حیات معنوی و عرفانی داشته اند، خودشان مشغول صلوه و تسبیح حضرت حق تعالی نبوده باشند. از این هم گذشته آیا ممکن است پیامبر (ص) تا قبل از بعثت یعنی حدود ۴۰ سال از عمر شریفش را بدون صلوه و تسبیح خداوند متعال و غافل از او گذرانده باشد؟ هرگز که چنین باشد!!!

خلاصه کلام: شکی نیست که پیامبر اکرم (ص) قبل از بعثت و در تمام طول عمر شریفش مشغول ذکر و صلوه خداوند متعال بوده است. اما این امکان وجود دارد که نحوه ی صلوه پیامبر (ص) قبل و بعد از معراجش فرق داشته باشد و بعد از معراج نحوه و شکل صلوه به صورت امروزی بر آن بزرگوار واجب شده باشد.

ص: ۱۵۲

توجه: بحثی در این خصوص در ذیل آیات شریفه ۹ و ۱۰ سوره کریمه علق آمده است.

وَ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ وَ جَعَلْناهُ هُدىً لِبَنى إِسْرائيلَ أَلاَّ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونى وَكيلاً (۲)

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً (۳)

ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) دادیم؛ و آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل ساختیم؛ (و گفتیم:) غیر ما را تکیه گاه خود قرار ندهید! (۲) ای فرزندان کسانی که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم! او بنده شکرگزاری بود (۳)

وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَّنَا أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُواْ خِلاَلَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶) إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا (۷) عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸) و در کتاب (تورات) چنین مقدر کردیم و به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست (۴) پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم تا میان خانه ها[یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند و این تهدید تحقق یافتنی است (۵) سپس شما را بر آنها چیره می کنیم؛ و شما را به وسیله داراییها و فرزندانی کمک خواهیم کرد؛ و نفرات شما را بیشتر (از دشمن) قرارمی دهیم (۶) اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می کنید؛ و اگر بدی کنید باز هم به خود می کنید. و هنگامی که وعده دوم فرا رسد، (آنچنان دشمن بر شما سخت خواهد گرفت که) آثار غم و اندوه در صورتهایتان ظاهر می شود؛ و داخل مسجد (الاقصی) می شوند همان گونه که بار اول وارد شدند؛ و آنچه را زیر سلطه خود می گیرند، در هم می کوبند (۷) امید است پروردگارتان به شما رحم کند! هرگاه برگردید، ما هم بازمی گردیم؛ و جهنم را برای کافران، زندان سختی قرار دادیم (۸)

قضاء: فیصل دادن به امری است. بأس: یعنی شدت و مکروه.

☼ نکته:

آیات شریفه فوق مربوط به دو نوبت طغیان و فساد بنی اسرائیل است که به مستوجب آن دو فساد، دو بار تنبیه شده و می شوند. و مفسرین در اینکه آن دو فساد چه بوده است اختلاف

نظر دارند، از جمله:

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۷۹، آمده است:

اول کسی که بیت المقدس را ویران کرد بخت النصر بود که در این نوبت هفتاد سال خرابه افتاده بود و آن کس که در نوبت دوم بیت المقدس را ویران کرد قیصر روم اسپیانوس بود که تقریبا یک قرن قبل از میلاد می زیسته و وزیر خود «طرطوز» را روانه کرد تا مسجد را خراب و مردمش را ذلیل سازد. که بعید نیست این دو حادثه مدِّنظر باشد زیرا بقیه حوادث بنی اسرائیل طوری نبوده که به کلی آنها را از بین برده و مملکتشان را از آنها گرفته باشد. بر خلاف داستان بخت النصر که همه آنها تا زمان کوروش به کلی از بین رفتند. آنگاه کوروش بعد از مدتی آنها را جمع نموده و به عزرا یکی از کاهنان آنها اجازه داد تا تورات را بر آنها بنویسد و بیت المقدس را بازسازی نمود. که این حادثه ۴۵۰ سال قبل از میلاد بود. بار دیگر رومیان بر آنان مسلط شده که حدود ۱۰۰ سال قبل از میلاد بود و دیگر تا زمان اسلام نتوانستند قد علم کنند.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۲۰: نخستین فساد بنی اسرائیل در روی زمین، کشتن «شعیای» پیغمبر بود و پس از آن خداوند بخت النصر را بر آنها مسلط کرد که بنی اسرائیل را قتل عام کرد و مسجد بیت المقدس را خراب نمود و تورات را بسوزانید. فساد دوم آنها، کشتن یحیی (ع) بود. حق تعالی به کیفر خون یحیی (ع) طیطوس را غلبه داد و برای بار دوم اهالی بیت المقدس را قتل عام نمود و مسجد را خراب کرد و داستان آنها بدین قرار است: در عصر پادشاهیِ شخصی بنام «صدیقه» خداوند متعال پیغمبری به نام «شعیا» را بر بنی اسرائیل مبعوث کرد تا احکام تورات را تجدید کند. بعد از مرگ صدیقه، بنی اسرائیل بر سر تاج و تخت او یکدیگر را کشتند و خونهای بسیاری ریخته شد. شعیا آنها را پند و اندرز داد ولی در آنها اثر نکرد تا جایی که شعیا را شهید کردند. خداوند متعال به سبب قتل پیغمبرش بخت نصر را بر آنها مسلط کرد. (بخت نصر پادشاه و جباری نیرومند از بابل بود که در آغاز از بنی اسرائیل حمایت می کرد ولی چون آنها تمرد کردند بر آنها حمله کرد، مسجد اقصی را خراب، تورات و کتب انبیاء را طعمه حریق ساخت و مردم را قتل عام نمود.

بنی اسرائیل در ذلت و خواری تا مدتی بعد از مرگ بخت نصر به سر بردند تا آنکه کوروش کبیر یکی از پادشاهان ایران تصمیم گرفت به بابل سفر نموده آن جا را فتح کند. وقتی فتح کرد نسبت به اسرای بنی اسرائیل مهربانی نمود و به آنها اجازه داد تا دوباره به وطن خود سرزمین مقدس بروند. و به آنها در تجدید بنای مسجد اقصی و بناهای ویران شده کمک نمود. و به عزرا یکی از کاهنان آنها اجازه داد تا تورات را بر آنها بنویسد). و خداوند متعال دولت و نعمت به آنها عطا نمود. پس از مدتی باز بنی اسرائیل، ستمکار و سرکش شدند و این بار حضرت یحیی بن زکریا (ع) را به قتل رسانیدند. خداوند طیطوس را بر آنها مسلط کرد، که آنها را قتل عام نمود.

☼ مؤلف:

اکثر مفسرین مراد از این دو فساد و قتل عام بنی اسرائیل را از یک طرف به گذشته برگشت داده اند. و از طرفِ دیگر، تنبیه و مجازات کنندگان قوم بنی اسرائیل را به افرادی جبّار و ستمگر مثل بخت النصر، طیطوس، اسپیانوس و ... بسط داده اند.

اما به نظر حقیر و با دلایلِ ذیل، این تفسیر بی اشکال نیست:

۱ – در قرآن کریم و روایات، هیچ اشاره ای به این دو فساد نشده است. و این مفسرین صرفاً نظرات شخصی خودشان را بیان کرده اند و دلیلِ محکمی از قرآن و روایات نیاورده اند.

۲ – حمله به بیت المقدس علاوه بر بخت نصر پادشاه بابل و اسپیانوس پادشاه روم، همچنین توسط مسلمانان در سال ۱۷ هجری قمری برای اولین بار صورت گرفت. و تقریباً تا اواسط قرن بیستم میلادی، بر این شهر تسلط داشتند.

۳ – صراحتِ آیات شریفه، بر جاری بودن این حکم است و چون قرآن کریم کتاب همه ادوار است لذا این نصیحت و تهدید هنوز هم باقی است که «اگر فساد کنید، سرکوب می شوید» .

۴ – به استناد روایات، آیه ۶ و۷، اشاره به واقعه «رجعت» دارند. که اگر این روایات صحیح باشند پس وعده ی عذابِ بنی اسرائیل همچنان پا برجاست، چرا که رجعت هنوز نیامده است.

۵ – اگر به دقت به رخدادهای عالم توجه کنیم متوجه می شویم که اکثر جنایات و فسادِ عالم، ناشی از صهیونیسم است که از اقوام بنی اسرائیل بوده و فسادشان عالم گیر شده است، به

عبارتی فسادِ دومشان همین فساد است که به استناد روایات ان شاء الله به دست منجی عالم (عج) و بندگانِ قدرتمندِ مؤمنِ اهلِ رجعت سرکوب خواهند شد. (والله اعلم).

و اما تفسیر آیات:

۱ – مراد از «کتاب» در آیه: « ... فِي الْكِتَابِ ... » (آیه۴)، «قرآن کریم» نیست، چرا که بنی اسرائیل قبل از قرآن کریم از بروز این دو فساد، خبر داشته و مورد نصیحت قرار گرفته بودند و لازمه آن این است که این خبر از لوح محفوظ به صورتِ کتابِ تورات به این قوم داده شده باشد. پس منظور «تورات» است.

۲ – مراد از «مسجد» در آیه: «وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِد ... » (آیه۷)، مسجد الاقصی است. و مراد از «ارض» در آیه: «فِي الأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» (آیه۴)، به طور خاص «زمین بیت المقدس» است. بنابراین این دو فساد و سرکوب در سرزمین فلسطین بوده و خواهد بود. (والله اعلم).

۳ – آیات شریفه فوق از دیدِ زمانِ نزولِ تورات و به نحوی شیوا، زیبا و بسیار عمیق و ژرف به دو واقعه اشاره می فرمایند که هنوز هم این حکم جاری و پا بر جا باشد. و این برداشت از آیات شریفه به ذهن هر خواننده ای می رسد که اگر کسی فساد کرده و بر مردم ظلم کند، باعثِ تسلط و غلبه ی بندگانِ خدا بر او خواهد شد.

۴ – با توجه به صراحتِ آیات شریفه بخصوص آیه ۷ و نیز به استناد روایات که این آیه به رجعت اشاره فرموده است، بنابراین تنبیه این قوم در آینده و در زمان رجعت و ظهور است.

۵ – به استناد همان روایات، تنبیه کنندگانِ دوم، از مؤمنینِ خالصند.

۶ – با توجه به شواهدِ تاریخی در خصوص سرکوبی شدید قوم بنی اسرائیل، به احتمال قوی فساد و تنبیه شدنِ اولِ این قوم در گذشته رخ داده است.

۷ – ممکن است عده ای بگویند: تنبیه کنندگان اول هم حتماً مؤمن بوده اند. و استناد کنند به آیه شریفه ۵ و بگویند: در این آیه شریفه دو کلمه «بَعَثْنَا= بر می انگیزیم» و «عِبَاداً لَّنَا= بندگانی از خودمان» ، به کار رفته است، که در توصیفِ مهاجمین و تنبیه کنندگانِ بنی اسرائیل می باشد،

پس بعیـد است خداونـد سـبحان، ظالمین و جباران را با این کلمات وصف فرماید، بلکه این اوصاف برای انبیاء و اولیاء به کار رفته است. همچنان که می فرمایـد: «وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» = «و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسـحاق و یعقوب را» (ص۴۵) و می فرماید: «عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ» = «نوح و لوط دو بنده از بندگان صالح ما بودند» (۱).

و می فرماید: «بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» = «ما در هر امتی رسولی برانگیختیم» (۲).

پاسخ به این گروه: قرآن کریم این دو کلمه را علاوه بر مؤمنین، در وصفِ مجرمین هم به کار برده است: آنجا که می فرماید: «قَالُوا يا وَيلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» = «مجرمین گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟!» (۳).

و می فرماید: «أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ» = «آیا شـما این بندگان مرا گمراه کردید یا خودشان، راه را گم کردند؟!» (۴).

پس بـا این دلیل نمی توان به طور قطع ثابت کرد که آنها مؤمننـد. هر چنـد که در قرآن کریم غالباً از کلمه «عباد» در خصوصِ مؤمنین استفاده شده است و لذا وزنه ی مؤمن بودنِ مهاجمینِ اول با این استدلال سنگین تر است، اما قطعی نیست.

۸ – در آیه ۶، اشاره می فرماید که بنی اسرائیل بر مهاجمینِ اول تسلط می یابند. و این غلبه ی بنی اسراییل بر تنبیه کنندگان، تا زمان تنبیه دوم بنی اسـراییل ادامه دارد. و این مطلب فقط بر مسـلمانان انطباق دارد، نه بخت النصـر بابلی و طیطوس رومی؛ زیرا بنی اسـرائیل نتوانسـتند بعـد از شـکست از بخـت النصـر و طیطـوس، بر این دو پادشـاه مسـلط شونـد (گرچه توانسـتند سـرزمین خودشان را پس بگیرند). در این میان، تنها مسلمانان در طی ۱۴ قرن بر یهودیان تسلط داشتند و بعد از آن یهودیان توانستند در قرن اخیر بر مسلمانان غالب شوند.

۹ – عبارتِ «وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ» (آیه۷)، اشاره به «مهاجمینِ دوم» دارد، که ضمایر دو کلمه «لِيَدْخُلُوا» و «دَخَلُوهُ» ، به کلمه «عباداً لنا» ، در آیه ۵، برمی گردد به عبارتی مهاجمینِ اول و دوم یکی هستند و تنبیه اول و دوم یهود توسط یک گروه از بندگان خدا صورت

۱- تحریم ۱۰

۲- نحل ۳۶

۳- یس ۵۲

۴- فرقان ۱۷

می گیرد که این مسئله تنها بر مسلمانان منطبق است؛ این در حالی است که سایر سرکوبگرانِ یهود از جمله بخت النصر، طیطوس و ... هر کدام فقط یکبار به سرکوب یهودیان ساکن اورشلیم پرداخته اند. پس با این استدلال معلوم می شود هر دو مهاجم مسلمانند. (والله اعلم).

۱۰ – عبارت «وَعْدُ الْآخِرَةِ= وعده دیگر (دوم)» (آیه ۷)، به معنای «زمان تنبیه دوم بنی اسرائیل» است و همین عبارت در آیه: «وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِی إِسْرَائِیلَ اسْکُنُوا الأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ جِئْنَا بِکُمْ لَفِیفًا» = «و بعد از آن به بنی اسرائیل گفتیم: در این سرزمین [بیت المقدس] ساکن شوید! اما هنگامی که وعده دیگری (دوم) فرا رسد، همه شما را دسته جمعی (به آن دادگاه عدل) می آوریم» (اسراء ۱۰۴)، آمده است.

در واقع به نظر می رسد که منظور از «وَعْدُ الآخِرَةِ» در این دو آیه ی شریفه یکی بوده و زمانی است که خداوند سبحان برای آخرین بار، قوم بنی اسرائیل را در این دنیا تنبیه می فرماید.

دو دلیلِ دیگر می توان آورد تا اثبات کند که منظور از «وَعْدُ الآخِرَةِ» ، روزِ قیامت نیست:

۱ – در قیامت همه اقوام در محضر عدلِ الهی جمع می شوند و نه فقط قوم یهود. در صورتی که کلمه «وَعْدُ الآخِرَةِ» فقط در خصوصِ جمع کردنِ قوم یهود آمده است.

۲ – خداوند سبحان همواره و هر گاه در قرآنِ کریمش به قیامت اشاره فرموده آن را با کلمه «یوم» ، آورده است: «یوْمٍ مَعْلُومٍ» (واقعه ۵۰)، «یوْمِ الْآخِرِ» (مجادله ۲۲)، «یوْمٌ لَا بَیعٌ» (بقره۲۵۴)، «یوْمِ الْقِیامَةِ» (آل عمران۵۵) و (قیامت۶) و (قلم۳۹) و (ممتحنه۳) و (مجادله۷)، «یوْمَ لَا تَمْلِکُ نَفْسٌ» (انفطار۱۹)، «یوْمُ الدِّینِ» (انفطار۱۸و۱۷و۱۵) و (واقعه۵۶) و (ذاریات ۱۲)، «یوْمَ یرَوْنَهَا» (نازعات۴۶)، «یوْمَ ینْظُرُ الْمَرْءُ» (نبأ ۴۰)، «یوْمِ الْفَصْلِ» (نبأ۱۷) و (مرسلات۳۸و۱۴)، «یوْمُ لَا ینْطِقُونَ» (مرسلات۳۵)، «یوْمًا عَبُوسًا» (إنسان ۱۰)، «یوْمًا ثَقِیلًا» (إنسان۲۷)، «یوْمٌ عَسِیرٌ» (مدثر ۹)، «یوْمًا یجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِیبًا» (مزمل۱۷)، «یوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ» (معارج۴)، «یوْمَ لَا یخْزِی اللَّهُ النَّبِی» (تحریم۸)، «یوْمَ یدْعُ الدَّاعِ» (قمر۶)، «یوْمُ الْخُرُوجِ» (ق۴۲)، «یوْمَ ینَادِ» (ق۴۱)، «یوْمُ الْخُلُودِ» (ق۳۴)، «یوْمُ الْوَعِیدِ» (ق ۲۰)، «یوْمٍ عَظِیمٍ» (أحقاف۲۱)، و ...

اما در اینجا، به کلمه «وَعْد» اشاره فرموده است. پس مطابق شیوه همیشگی قرآن کریم اگر مراد «قیامت» بود، جا داشت کلمه «یوم» می آمد. (والله اعلم).

این استدلال در خصوصِ «وقت مرگ شیطان» هم صادق است. با این توضیح: خداوند سبحان در دو آیه (حجر۳۸) و (ص۸۱) مهلت شیطان را به کلمه «الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» توصیف فرموده، که منظور «روز محشر» نیست. از آن گذشته «روز حشر، روزِ زنده شدن همگان است نه روزِ مردنِ کسی از جمله شیطان» (ان شاء الله در پایانِ بحث، توضیح بیشتری خواهد آمد).

البته حتی اگر عبارت «وَعْدُ الآخِرَهِ» در آیه ۱۰۴ به معنای روز قیامت نیز باشد، باز هم می توان از آن به عنوان آخرالزمان و زمان آخرین تنبیه بنی اسرائیل در این دنیا یاد کرد. زیرا در برخی از احادیث، ظهور حضرت مهدی (عج) را به عنوان نشانه های قیامت تعبیر فرموده اند.

۱۱ - عبارت: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (آیه۷)، می رساند که منظور از قوم بنی اسرائیل، آن گروه از این قومند که دچار فساد شوند نه همه آنها.

۱۲ - در آیه شریفه ۴ به کلمه «وَقَضَيْنَا= و مقدر کردیم» اشاره فرموده است، که می خواهد از بروز قضایی حتمی خبر دهد. حال ممکن است عده ای ایراد گرفته، بگویند: «اگر این دو واقعه حتمی و مقدر بوده است، پس اختیار چه می شود؟ و دیگر نباید قوم بنی اسرائیل را بابت این دو فسادشان سرزنش کرد» .

توجه: این اشکال مشابه اشکالی است که عده ای به سوره «مسد» گرفته و نفرین خدایتعالی بر «ابولهب» و جهنمی بودنش را جبری دانسته اند.

پاسخ: اولاً: این آیات و آیات مشابه از جمله آیه «مسد» در حقیقت تهدید است و تکلیفِ ثابت را برنمی دارد و به عبارتی می فرماید: «اگر ایمان نیاورده و فساد کنید تنبیه شده و دچار عذاب خواهید شد» . ثانیاً: خداوند سبحان، عالِم بر همه چیز و همه کس است و می داند که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد و عالِم بودن به آینده به هیچ عنوان جبر را اثبات نمی کند. چرا که خداوند سبحان راه و مسیر هدایت را از طریقِ رسولِ باطنی یعنی عقل و رسول بیرونی یعنی انبیا و

ائمه (ع) به همه بشریت الهام فرموده و هر کس را در رفتن به این مسیر مختار کرده است، حال اگر کسی به میل و اراده خودش بخواهد در مسیر خلاف گام بردارد و خداوند سبحان از آینده ی او خبر داشته و بخواهد این واقعیت را از قبل خبر دهد، صرفاً از یک طرف بیان عظمت و اثبات نامحدود بودن علوم الهی و در حقیقت آوردن یک معجزه و برهان در اثبات قدرت نامحدودِ خویش است و از طرفی هم نصیحت کردنِ دیگران است که خود را اصلاح کنند. برای روشن شدن مطلب سؤالی می پرسم: آیا اگر یک معلمِ دانا و با تجربه و دلسوز و مسلط به خصوصیاتِ شاگردان، از قبل بدانند و بگویند: «فلان شخص قبول و فلانی مردود خواهد شد» ، به نظر شما او باعثِ قبولی و مردودی شاگردانش شده یا خودشان به واسطه درس نخواندن؟!!! ...

ختم کلام: منظور از این دو واقعه یکی حمله مسلمین در سال ۱۷هجری است. و دیگری حمله امام زمان (عج) و مؤمنینِ اهلِ رجعت است. (والله اعلم).

در تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱، ذیل آیه شریفه «ثم رددنا لکم الکره ... » (اسراء۷و۶)، از امام صادق (ع):

مقصود (از آیات) زنده شدن دوباره ی امام حسین (ع) و هفتاد نفر از اصحابش در عصر امام زمان (ع) است، در حالی که کلاه خودهای طلایی بر سر دارند و به مردم، رجعت و زنده شدن دوباره حضرت حسین (ع) را اطلاع می دهند تا مؤمنان به شک و شبهه نیفتند و این در حالی است که حضرت مهدی (ع) در میان مردم است. هنگامی که همه مؤمنان، امام حسین (ع) را شناختند و تأیید کردند که او حسین (ع) است مرگ حضرت مهدی (ع) فرا خواهد رسید. آنگاه امام حسین (ع) وی را غسل و کفن و حنوط کرده و به خاک می سپارد که هرگز امام را جز امام غسل ندهد.

از همان منبع: امام باقر (ع) بعد از آن که آیه ی شریفه ی «عِبَاداً لَّنَا أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ» (آیه۵) را قرائت نمود، فرمود: «مراد از این آیه، حضرت قائم (عج) و یاران اوست که نیرومند و دارای صلابت می باشند» .

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۲۷، از کافی، از امام صادق (ع): مراد از دو مرتبه فساد کردن، یکی به قتل رسانیدن امیرالمؤمنین (ع) است و دیگری طعنه و نیزه زدن به امام حسن (ع) می باشد و منظور از

«لتعلن علواً کبیراً» خبر حادثه ی کشتن امام حسین (ع) است.

☼ مؤلف:

روایت فوق جنبه تطبیقِ کلی بر مصداق دارد. به عبارتی این روایت نمی خواهد بفرماید که این دو فساد، حتماً کشتن امام علی (ع) و حسنین (ع) است، بلکه این کشتار و حتی سایر فسادی که جنبه ی ظلمِ اکبر و گسترده دارند هم می توانند بر آیه شریفه مصداق یابند. (والله اعلم).

«رجعت» از دید قرآن کریم و روایات:

چندین سوره از قرآن کریم به مسئله رجعت اشاره دارد از جمله: (نمل ۸۳)، (انبیاء۹۵)، (بقره۲۱۴)، (مؤمن۱۱) و (اسراء۷و۱۰۴). (آیات انبیاء و نمل صراحتِ بیشتری دارند).

رجعت در لغت به معنی بازگشت می باشد. و مراد از آن این است که بعد از ظهور و قبل از قیامت، برخی از انسان هایی که مرده بودند، دوباره زنده می شوند. البته نه عموم مردم؛ بلکه مؤمنان خالص و مشرکان خالص. و این برگشت، برگشت ارواح به همراهِ بدن های آنان به صورت انسان عادی است که زندگی دیگری را شروع می کنند. و این امر محال نیست زیرا: در آیات متعددِ قرآن، به زنده شدن دوباره مردگان تصریح شده است که نمونه بارز آن زنده شدن عزیرِ پیامبر (ع) پس از صد سال (بقره ۲۵۹)، زنده شدن چهار پرنده (بقره ۲۶۰)، زنده شدن هفتاد نفر از برگزیدگانِ قومِ حضرت موسی (ع) (بقره ۵۶)، زنده شدن مردی از بنی اسرائیل در ماجرای معروف به گاوِ بنی اسرائیل (بقره ۷۳و۷۲) و غیره است. در این زمینه روایات فراوانی نیز وجود دارد از جمله:

در تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۲، از امام باقر (علیه السلام):

هر کس با ولایت علی (ع) و اولادش کشته شود، یا بمیرد در راه خدا کشته شده است. هیچ مؤمنی از این امت نیست جز اینکه برای او قتل و مرگی هست، هر کدام از آنها کشته شود یک بار دیگر برمی گردد تا بمیرد و هر کدام از آنها بمیرد، برمی گردد تا کشته شود.

در بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۶۶، از امام رضا (علیه السلام): هر مؤمنی در بستر بمیرد در رجعت کشته می شود و هر مؤمنی کشته شود، در رجعت در بستر خود می میرد.

در اثباه الهداه، ج ۷، ص ۶۲ - ۱۰۳، از امام صادق (ع): هنگام رجعت کسانی که مؤمن خالص و کافر

خالص هستند زنده می شوند و به دنیا برمی گردند.

از همان منبع، ص ۱۶۴: وقتی قائم (عـج) قیام کرد خداوند همه اذیت کنندگان به مؤمنین را زنده می کند تا به مجازات دنیوی برسند.

در بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۶، از امـام جعفر صـادق (ع): بـدرستی که برای (امیرالمؤمنین) علی (ع) و فرزنـدشان حسـین (ع) بازگشتی به این زمین خواهد بود.

در بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۴۳، از امام باقر(ع):

اول کسـی که در رجعت زنـده می شود و برمی گردد امام حسـین (ع) است که ایشان آن قـدر در زمین پادشاهی می کنند که موی ابروهایش بر روی چشم مبارکش بیفتد.

در کافی، ج ۸، ص ۲۰۶ و در بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۳، از امام صادق (ع):

هفتاد پیغمبر همراه امام حسین (ع) بیرون آیند، چنانچه با حضرت موسی (ع) بودند و همه ایشان به مردم بگویند که این حسین بن علی (ع) است که خروج کرده است تـا مردم به ایشـان شک نیاورنـد و بداننـد که دجال و شـیطان نیست. حضـرت صاحب الامـر (عـج) تـا زمـانی در میـان مردم باشـد تا معرفت امام حسـین (ع) در دلهای مؤمنان قرار گیرد و آن گاه است که حضـرت صاحب (عج) از دنیا رحلت می کنند و امام حسـین (ع) ایشان را غسل دهد و کفن کند و حنوط و نماز کند و در لحد گذارد، زیرا که فقط امام می تواند امام دیگر را غسل کند و نماز گزارد.

در بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۳ – ۱۰۰ و در اختصاص شیخ مفید، ص ۲۵۷، از امام باقر (ع):

امام حسـین (ع) بعد از صاحب الامر (عج) سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد بعد از آن حضرت، حضرت امیرالمومنین (ع) ظاهر شود و نوبت پادشاهی آن حضرت (ع) باشد.

در تفسـیر جامع، ج ۴، ص ۱۲۷، از عیاشـی، از امـام صادق (ع): اول کسـی که زمان رجعت به دنیا بر می گردد، حضـرت امام حسین (ع) می باشد که مدت چهل هزار سال در دنیا سلطنت خواهد کرد.

در کتاب بیداری امت در اثبات رجعت، محمد مهدی اصفهانی، چ۱، ص ۳۷، از منتخب البصائر از امام صادق (ع):

اول کسی که در رجعت برمی گردد حضرت حسین بن علی (ع) است و مدت چهل سال در

زمین مکث خواهد کرد.

در بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۰۴ - ۱۰۳، از امام باقر (ع): بعد از گذشت نوزده سال از قیام امام عصر (عج)، امام حسین (ع) بیرون خواهد آمد و به خونخواهی و انتقام خون خود و اصحابش می پردازد و دشمنانش را می کشد و اسیر می کند تا اینکه حضرت امیرمؤمنان (ع) بیرون خواهد آمد.

توجه: ان شاء الله توضیح در خصوص اختلاف زمانِ حکومت ائمه (ع) در رجعت، در ادامه خواهد آمد. اما شاید کلمه هزار در روایتِ تفسیر جامع، زیادتی در نقل یا چاپ باشد. (والله اعلم).

در بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۶۲، آمده است که امام حسین (ع) در روز عاشورا فرمود:

من اولین کسی خواهم بود که زمین شکافته می شود و رجعت می کنم.

در دلائل الامامه طبری، ص ۲۶۰، از مفضل بن عمر، از حضرت صادق (ع):

همراه قائم (عج) سیزده زن خواهند بود، که به مداوای مجروحان خواهند پرداخت: قنواء، دختر رشید هجری، ام ایمن، حبابه والبیه، سمیه مادر عمار یاسر، زبیده ام خالد احمسیه، ام سعید حنفیه، صیانه ماشطه، ام خالد جهنیه.

در بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۵۶، از ابن خالد کابلی، از امام سجاد (ع):

پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و همه امامان (ع) به سوی شما باز می گردند.

در بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۶۲، از امام صادق (ع):

خداوند هیچ پیامبری را از آدم تا سایر انبیاء (ع)، مبعوث نکرد جز آن که به دنیا بازگشته و رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) را یاری خواهند کرد.

در اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۴، از امام رضا (ع): امام (معصوم) را جز امام غسل نمی دهد. (یعنی امام زمان (عج) را معصوم باید غسل دهد که همان امام حسین (ع) است که رجعت می فرمایند).

در بحارالانوار (چ ۳، ۱۴۰۳ ه ق) ج ۵۳، ص ۷۰، آمده است: همه انبیاء و مؤمنین در حکومت حضرت علی (ع) رجعت می کنند و پیامبر اکرم (ص) پرچم حکومت را به دست حضرت علی (ع) می دهد و همه انبیاء و مؤمنین و خلایق تحت امر او در می آیند و او امیر همه می شود.

در کتاب حق الیقین علامه مجلسی (انتشارات رشیدی، چاپ دوم، ۱۳۶۳) ص ۲۶۲ - ۲۶۱، آمده است:

خصوصیت این رجعت ها معلوم نیست که آیا با ظهور امام زمان (عج) رجعت آنان در یک زمان خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر می شود که به ترتیب زمانِ امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان قائل شده است به آنکه هر امامی زمانِ امامتی دارد و هر امامی زمانِ مهدی بودن دارد و حضرت صاحب الامر (عج) اول که ظاهر می شود زمان امامت اوست و بعد از آباء و اجدادِ کِرامِ خود باز آن حضرت رجعت خواهد کرد.

در بحارالانوار (چاپ سوم، ۱۴۰۳ ه ق) ج ۵۳، ص ۴۲، از سعد بن عبد اللّٰه، از امام صادق (ع):

هر امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران زمان او برمی گردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان از ایشان انتقام کشند.

در کتاب حق الیقین علامه مجلسی، ج۲، ص ۲۶۸و۲۶۶، از مفضل، از امام صادق (ع):

امام عصر (عج) در مکه ظهور کرده و سپس به کوفه می روند. بعد از آن، بسوی مدینه رفته و ظالمین به اهل بیت (ع) را به امر خداوند زنده خواهند نمود و انتقام آنها را می گیرند. سپس امام حسین (ع) با یارانش و دوازده هزار صدیق ظاهر می شوند و رجعتی از این خوشتر نباشد، آنگاه صدیق اکبر امیرالمؤمنین (ع) بیرون می آید سپس سید اکبر محمد رسول اللّٰه (ص) با هر که به آن حضرت ایمان آورده و هر که در جنگهای ایشان به شهادت رسیده و مکذبین بیرون می آیند. سپس یک یک ائمه تا صاحب الامر (عج) را بر می گرداند.

توجه: روایتِ فوق هم «رجعتِ» امام زمان (عج) بعد از شهادت و هم رجعت همه ائمه (ع) را اثبات می کند.

چند نکته در خصوص «رجعت» :

۱ - بعضی از افراد، همان ابتدای ظهور، رجعت کرده و از یاران اولیه امام (عج) هستند؛ مثل مقداد، سلمان، مالک اشتر، اصحاب کهف و ... ولی برخی، بعد از شهادت امام (ع) رجعت می کنند.

۲ - احتمال رجعتِ امام زمان (ع)، قوی تر است چرا که اولاً: در روایات آمده است که همه اهلِ بیت (ع) شهید خواهند شد و نیز هر مؤمنِ خالصی که شهید شود، می تواند رجعت کند. ثانیاً:

به استناد آیه (انبیاء۹۵)، «رجعت» فقط از اقوام هلاک شده استثناست، نه مؤمن خالص ...

۳ - اگر امام زمان (عـج) بخواهنـد رجعت کنند، این اولین رجعت آن حضـرت (ع) خواهد بود چرا که ظهور امام زمان (عج)، رجعت نیست بلکه ظاهر شـدن در دیـد عموم است. توضیحِ بیشتر این است که رجعت به معنای برگشتِ کسـی است که طعم مرگ را چشـیده باشد، مثلِ حضـرت عزیر (ع)، در صورتی که امام زمان (عج)، زنده و در عالم زمینی زیست می کنند و هنوز مرگِ دنیوی و ورود به عالم برزخ را طی نفرموده اند که ظهورشان را رجعت بنامیم.

۴ - اصـحاب کهف در دوران زیستِ خودشـان به مـدت ۳۰۹ سالِ قمری خوابیدنـد و بعـد بیـدار شدند، نه این که قبلًا رجعت کرده باشـند، بنابراین اصـحاب کهف بر خلاف حضرت عزیر (ع)، رجعت نکرده اند، تا کسی ایراد بگیرد و بگوید: «هر چیزی که از «بالقوه» ، به «بالفعل» رسـد، نمی تواند مجدد به حالت «بالقوه» برگردد» . این را هم بگویم که اصـحاب کهف بعد از آن خوابِ طولانی شان، همگی مردند و در حال حاضر در عالم برزخند. که ان شاء الله رجعت خواهند کرد.

۵ - این که حضرت عزیر (ع) مجدد و برای سومین بار به دنیا برگردد قطعی نیست. توضیح این که، آن حضرت (ع)، قبلًا یک بار از دنیا رفته و جسـمشان متلاشـی و بر روی زمین پراکنـده شد و بعد از گذشت ۱۰۰ سـال، ذرات آن جسم از لابلای خاک جـدا گشـته و عیناً همـان جسم اولیه را تشـکیل داد و روحش دوبـاره در آن حلول یـافته و به دنیـا رجعت کرد. که آیه شـریفه (بقره۲۵۹) به آن اشاره می فرماید. اما آیا روحشان وارد برزخ شده و مراحلِ برزخی را طی کرده، یا در جایی غیر از برزخ رفته باشد؟ «والله اعلم» . چرا که یکی از شـرایط رجعت «چشیدن مرگِ دنیوی و ورود به برزخ است» . البته شرایط دیگری هم دارد مثل «ممحض در ایمان و کفر» و ...

۶ - ظـاهراً امـام زمان (عـج) به تنهایی، حکومت می کننـد و رهبر جامعه، ایشان هسـتند. اولین فردی هم که از ائمه (ع) رجعت می کنـد، امـام حسـین (ع) است، که هنگام رحلت یا شـهادت امام زمان (عـج) رجعت می کنـد و مراسم دفن پیکر مبارک آن حضـرت را عهده دار می شود، سپس سید الشهدا (ع) حکومت آن حضرت را به مدت طولانی رهبری می نماید. البته برخی از روایات هم،

ص :۱۶۵

اشاره دارند که سید الشهدا (ع) مدتی بسیار کوتاه، در زمان حکومت امام زمان (عج) زندگی می کنند. رجعت امیرالمؤمنین (ع) و پیامبر (ص) نیز در روایات تصریح شده و رجعت سایر امامان (ع) را هم از بعضی روایات می توان استفاده کرد، ولی سند محکمی در رجعت همه اهل بیت (ع) از جمله حضرت زهرا (س) در دست نیست.

۷ – از روایات این طور برداشت می شود که در زمان حکومت حضرت علی (ع) است که همه یا برخی از انبیاء رجعت کرده و تحت فرمان آن وجودِ «عالین» (ع) قرار می گیرند. آنگاه پیامبر اکرم (ص)، رجعت می فرمایند. البته حضرت عیسی (ع) و حضرت خضر (ع) در حکومت امام زمان (عج) به خدمتش درآمده و ظهور می کنند نه این که رجعت کنند زیرا آن دو بزرگوار هنوز نمرده اند و شاید به همین خاطر وقتی خلیفه مطلق الهی(عج) ظهور فرمایند بر آن دو پیامبر (ع) چون زنده اند، تکلیف باشد که به خدمتِ امام زمان (عج) شرفیاب شوند. با همین استدلال ممکن است حضرت ادریس (ع) و الیاس (ع) هم ظهور کنند. (والله اعلم).

☼ نکته:

بنا به روایاتی چهار نفر از انبیاء زنده اند: «حضرت عیسی و ادریس (ع) که در آسمانند و حضرت خضر و الیاس (ع) که در زمینند» .

۸ – این که همه یا بعضی از ائمه (ع) در عصر امام زمان (عج) با هم رجعت کنند یا به ترتیب یکی یکی بیایند و از دنیا بروند، سندی قطعی در دست نیست و درباره کیفیت حکومت ایشان نیز نقلی بیان نشده است. البته در برخی از روایات ترتیبِ رجعت و حکومتشان را به ترتیبِ امامتشان، آورده اند، که هر امام، مهدیِ زمانِ خودش خواهد بود. (والله اعلم).

۹ – قضیه «رجعت» ، با ماجرای «حشر» در قیامت کاملاً متفاوت است. چرا که:

اولاً: در رجعت، افراد، عیناً با همان صورت و بدنی که از دنیا رفته بودند، مجدداً زنده شده و از قبر خارج می شوند و به همین زمین مادی برمی گردند، اما در «حشر» ، با جسمی غیرِ مادی اما شبیه جسم دنیوی در عالمِ ملکوتی که غیرِ مادی است و در حقیقت ملکوت این عالمِ مادی است، محشور می شوند. به عبارتی برگشتِ ذراتِ پوسیده ی بدن از جمله استخوان و گوشت و پوستِ

زمینی و مادی، از درون خاکِ مادی و زمینی به ماجرای رجعت بسط می یابد و شامل حشر نمی شود، که بحث مفصل آن ان شاء الله در ذیل آیه (اسراء ۹۹) خواهد آمد.

ثانیاً: در رجعت عده ی خاصی که محض در ایمان یا کفرند به دنیا برمی گردنند و شامل همه انسانها نمی شود. اما حشر یک واقعه ی عمومی است که همه را شامل می شود.

۱۰ - در خصوصِ «اختیاری بودن رجعت» ، شاید بتوان گفت: رجعت برای مؤمنان به صورت اختیاری است، همچنان که در روایتی از بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹۱، ح۹۸، از مفضل، از امام صادق (ع) وارد است که فرمود: «هنگامی که قائم (ع) قیام کند، به مؤمن در قبرش، گفته می شود: ای فلان! به درستی که صاحب (و امام) تو ظاهر شد، پس اگر می خواهی به او ملحق شو و اگر می خواهی در نعمت و عنایت پروردگارت باقی بمان» .

اما شاید بازگشت کافران اختیاری نباشد زیرا از عللِ بازگشت آنان به دنیا چشیدنِ عذابِ دنیوی است، از طرفی چون عذابِ برزخی از دنیوی سخت تر است و آنها نیز می دانند، چون با مرگشان بصیرت یافته اند، پس ممکن است برای رهایی موقت از عذابِ برزخی بخواهند به دنیا برگردند، بنابراین و به احتمالِ قوی تر، ممکن است «رجعت کاملاً اختیاری باشد» . (والله اعلم).

۱۱ - به استناد احادیث، عذاب در قیامت سخت تر از برزخ و برزخ نیز سخت تر از دنیاست، بنابراین فلسفه رجعتِ کافر صرفاً عذابِ ظاهری نیست، چرا که آنها در برزخ هم در حال عذابی هستند که از عذابِ دنیوی سخت تر است. از طرفی مؤمنینِ خالص نیز در آسایش و نعمتی برتر از دنیا زندگی می کنند. با این اوصاف فلسفه رجعت چیزی بالاتر از عذاب و رحمتِ ظاهری است، از جمله: الف- برگشت مؤمنین به دنیایی که ریاستش را حضرت حجت (عج) و ائمه (ع) داشته باشند یکی از آرزوهای همیشگی آنهاست که حتی حاضر به تعویضش با بهشت هم نیستند و رسیدنِ مرید به مراد است و عاشق به معشوق. خداوند سبحان خود بهتر می داند که بهشتِ بی اهلِ بیت (ع)، به پای دنیای با اهلِ بیت (ع) نمی رسد ...

و برعکس ریاست اهلِ بیت (ع) برای کفار چنان عذابی دارد که حدی بر آن نیست.

ص :۱۶۷

ب- برگشت مؤمن باعث طی کردن مراتب و تکاملی است که بدین وسیله می تواند صعودش را ترقی دهد و با همکاری و یاری اهلِ بیت (ع) خود را به مقامی «اعلی» برساند. و بر عکس در کفار باعثِ تنزلِ بیشتر مقامشان و در نتیجه ترقی عذاب اخروی در آنها می شود.

ج- سرزنش و ذلت و خواریِ کافر در برابر مردم و پیروانش عذابی است که مشابهی در برزخ ندارد و نیز تشویق و اثبات حقانیتِ عقاید، چنان شعفی دارد که مشابهش در برزخ نیست ...

۱۲ - در خصوص طول مدت حکومت امام زمان (عج) روایات متفاوتی آمده است که در کل به پنج عدد اشاره شده است: ۷ یا ۹ یا ۱۹ یا ۴۰ یا ۳۰۹ سال.

و در خصوص طول مدت حکومت امام حسین (ع)، ظاهراً سه روایتِ ۴۰ و ۳۰۹ سال و ۴۰ هزار سال نقل شده است، که شاید کلمه هزار به اشتباه نوشته شده و ۴۰ سال صحیح باشد.

در هر صورت در جمع بین این اختلافِ ارقام دلیل محکمی نمی توان آورد، اما شاید بتوان چند احتمال داد:

۱ - بیشتر روایات مبینِ این است که امام زمان (عج) به تنهایی حکومت می کند، پس هر امامی زمانِ مهدی بودن دارد، بنابراین شاید مراد از مهدی در این روایات، خاصِ حضرت حجت (عج) نباشد بلکه هر یک از ائمه (ع) که رجعت کنند هم می توانند، مشمول روایت باشند، پس شاید هر سالی مبین حکومت همان معصوم (ع) باشد.

۲ - در بین روایاتِ رجعت، تواتری در برگشت امام حسین (ع) و حضرت علی (ع) و پیامبر اکرم (ص) به چشم می خورد، همچنین این احتمال وجود دارد که امام زمان (عج) دو بار حکومت کند، یک بار در زمان ظهورش و یک بار هم در زمان رجعتش، با این اوصاف شاید دو عدد به دو حکومت امام عصر (عج) و سه عدد هم به حکومت امام حسین (ع) و امام علی (ع) و پیامبر اکرم (ص)، بسط یابد. و شاید روایاتی دیگر با اعداد دیگری هم باشند که به سایر ائمه (ع) بسط یابند.

۳ - ممکن است برخی از این اعداد، به هم زمانیِ حکومتِ امام زمان (ع) با ائمه ی دیگر باشد.

۴ - شاید این اعداد اشاره به مراحلِ حکومتیِ امام زمان (عج) باشد.

۵ - شاید عده ای از دشمنانِ اهلِ بیت (ع) و مخالفین رجعت، با تغییر یا اضافه کردنِ ارقام متضاد و گاهاً نامعقولی به برخی از روایات مستندِ رجعت، خواسته

ص: ۱۶۸

باشند شنونده را نسبت به این روایات و در نتیجه به اصلِ رجعت بی اعتماد و مأیوس کنند.

۶ – شاید تک تک یا مجموعِ این اعداد رموزی باشند که ما ندانیم. و ... (والله اعلم).

۱۳ – ظهور حضرت مهدی (عج) به وسیله منادی آسمانی اعلام می گردد، آن گاه حضرت در کعبه ظهور کرده و بعد از تسلط بر مکه، به کوفه و بعد به مدینه ی منوره می روند. اما ظاهراً مقر حکومتشان در مسجد سهله در کوفه است.

۱۴ – حضرت عیسی (ع)، در زمان حضرت مهدی (عج) ظهور کرده و به عنوان معاون آن حضرت در قیام و مبارزه با ستمگران شرکت داشته و پشت سرِ آن حضرت نماز خواهد خواند. از برخی روایات استفاده می شود که حضرت عیسی (ع) بعد از نزول به زمین، چهل سال عمر می کند و در این مدت ازدواج کرده و بچه دار هم می شود.

۱۵ – متأسفانه عده ای امام زمان (عج) و قیامش را به نحوی خشن توصیف می کنند، در صورتی که واقعیت غیر از این است و آن حضرت طبق کتاب و سنت پیامبر (ص) از در محبت و عدالت ظهور می فرمایند و هر کس توبه کند و نیک کردار شود در امان خواهد بود، امّا بعضی ها دعوت امام (ع) را نادیده گرفته و به جنگ می پردازند و امام (ع) به ناچار با آنها برخورد کرده، تا جایی که در برخی روایات، از کشتار وسیع خبر آمده است.

۱۶ – این که امام زمان (عج) قبل از ظهور ازدواج کرده و بچه دار شده باشد به قطعیت معلوم نیست و در بین علما هم اختلاف است. اما روایاتی وجود دارد که در آنها به ازدواج و بچه دار شدن آن حضرت (ع) بعد از ظهور، اشاره شده است.

☼ نکته:

از بین همه انبیا، حضرت یحیی و عیسی (ع) ازدواج نکردند. خداوند در قرآن کریم، حضرت یحیی (ع) را این گونه وصف فرموده است: «وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيا مِنَ الصَّالِحِينَ» = «و رهبر خواهد بود؛ و از هوسهای سرکش بر کنار و پیامبری از صالحان است» (آل عمران ۳۹)؛ و «حصور» کسی است که خود را در حصار قرار داده و از برخورد با زنان پرهیز دارد.

۱۷ – با توجه به این که اهل بیت (ع) خلفای الهی و راسخون در علمند بنابراین بعید است از

زمان ظهور بی خبر باشند. اما از بیان این زمان به دیگران خودداری فرموده اند. (والله اعلم).

در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، از حضرت علی (ع):

خداوند دین را به وسیله ما گشود و هم به وسیله ما ختم می کند. خدا به وسیله ما آنچه را بخواهد محو می کند و هر چه خواهد باقی می گذارد. و به وسیله ما سختی زمانه را بر طرف می سازد و باران به سبب ما فرو می فرستد. و اگر قائم ما قیام کند، آسمان باران خود را فرو می ریزد و زمین نباتات خود را بیرون می دهد و کینه ها از دل بندگان خدا زایل می شود و درندگان و حیوانات اهلی با هم صلح می کنند و حیوانات اهلی از درندگان نمی گریزند، تا جایی که زنی که می خواهد راه عراق و شام را بپیماید، همه جا قدم بر روی سبزه و گیاهان می گذارد و زینت های خود را بر سر دارد (در حالی که) درنده ای (و کسی) به او حمله نمی آورد.

در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۷، از حضرت صادق (ع):

چون قائم ما قیام کند، زمین گنجهای خود را آشکار می کند به طوری که مردم آنها را روی

زمین می بینند. و مردی از شما فرد مستمندی را نمی جوید که به او انفاق کرده و زکات دهد.

در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰، از امام حسن مجتبی (ع):

در آخرالزمان کافری باقی نماند مگر اینکه ایمان آورد و گنهکار و فرد پلید نماند مگر اینکه صالح شود. در حکومت او درندگان با هم صلح می کنند و زمین نباتات خود را خارج می کند و آسمان برکات خود را می بارد و (زمین) گنجهای خود را آشکار می کند.

☼ نکته:

دوستی بین حیوانات در ادوار پیشین هم سابقه دارد. مثلاً در کشتی نوح (ع)، حیوانات در کنار هم در صلح و آرامش زیستند. علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۶۶، آورده است: «آنگاه که به نوح (ع) امر شد که از هر جفت (حیوانات) دو تا را با خود حمل کند. نوح (ع) عرض کرد: من با (وجود) شیر و گاو چه کنم؟ و با (وجود) بزغاله و گرگ چه کنم؟ و با (وجود) کبوتر و گربه چه کنم؟ (خدای متعال) فرمود: چه کسی دشمنی را در میان این حیوانات افکنده است؟ (نوح) عرض کرد: تو ای پروردگار من. (خداوند سبحان) فرمود: پس من میان ایشان

الفت و دوستی می افکنم، تا با هم دشمنی نکنند».

در کتاب موعود نامه، ص ۲۵۲، از نجم الثاقب، باب۳، از امام صادق (ع):

۴۶ هزار فرشته و ۶ هزار جن، حضرت مهدی را یاری می کنند.

در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۴، از امام علی (ع): یاران مهدی، همه جوان هستند. و در میان آنان پیری نیست، مگر به اندازه سرمه در چشم و نمک در توشه و کمترین توشه، نمک است.

از همان منبع، ص ۳۳۶، از امام صادق (ع): علم، ۲۷ حرف است. تمام آنچه پیغمبران آورده اند، دو حرف است. و مردم هم تاکنون بیش از آن دو حرف را ندانسته اند. پس زمانی که قائم ما قیام می کند، ۲۵ حرف دیگر را بیرون می آورد و آن را در میان مردم منتشر می سازد.

در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴، از سید بن طاووس در کتابِ سعد السعود، از ادریس نبی (ع):

خداوند در جواب ابلیس که گفت: ای پروردگارِ من، مرا تا روز قیامت مهلت بده. فرمود: خیر تو از مهلت یافتگان تا روز معلوم هستی. در آن روز، زمین را از آلودگی و کفر و شرک و گناهان پاک گردانم و تو و تمام سپاه و سواره و پیادگان و لشکریانت را نابود می گردانم.

در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶، از اسحاق بن عمار، از حضرت صادق (ع):

وقت معلوم در آیه (ص۸۱)، روز قیام قائم ماست. وقتی خداوند او را برانگیزد، در مسجد کوفه است. در آن وقت، شیطان — در حالی که با زانوهای خود راه می رود — به آنجا می آید و می گوید: ای وای از خطر امروز . آن حضرت پیشانی او را می گیرد و گردنش را می زند.

از همان منبع، ج ۶۰، ص ۲۴۴، از امام صادق (ع):

شیطان بین نفخه اول و دوم صور اسرافیل می میرد.

☼ مؤلف:

اولاً: ممکن است مراد از «صور اول» در روایت فوق همان صدای آسمانی در اعلام ظهور باشد. و «صور دوم» ، «صور مرگ» باشد. همچنان که دو روایت ذیل این گفته را تأیید می کنند: در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۹۳، از قمی، از امام صادق (ع):

با آمدن صیحه آسمانی بنام صاحب الامر، گردنهای بنی امیه نرم و خاضع می شود.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۸۰، از نعمانی، از امام صادق (ع)، از امام باقر (ع):

به خدا قسم صدای آسمانی که صاحب الامر را به اسم ندا می دهد و معرفی می کند در قرآن بیان شده آن جایی که می فرماید: «اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ» = «اگر بخواهیم از آسمان آیه ای بر آنها نازل می کنیم که گردنهایشان در مقابل آن خاضع شود» (شعرا ۴). در روی زمین همه خاضع شده و گردن کج نموده و ایمان آورند. تمامی اهل زمین صدای منادی آسمانی را می شنوند که صدا می زند: ای مردم! آگاه باشید حق با علی بن ابیطالب (ع) و شیعیان اوست.

ثانیاً: وقت معلوم در آیه (ص۸۱)، روز حشر نیست بلکه قبل از قیامتِ کبراست، چرا که عالمِ محشر، روز حشر و حیات همگان از جمله شیطان است، نه روزِ مرگ و ممات.

اما این که آن روز، زمان ظهور است یا بین دو نفخه یا زمان رجعت امام زمان (عج) و یا وقتی دیگر، تنها باید گفت: «والله اعلم» . ولی به واسطه تواترِ روایات در بسط آن به روز ظهور و نیز گسترشِ خیر و نیکی در جوامع بشری، شاید بشود آن را به روز ظهور منطبق کرد. این را هم باید گفت که در آن زمان تکلیف برداشته نمی شود بلکه در آن موقع این جسم مادی و نفس اماره است که انسانها را به گمراهی می کشاند اما خبری از شیطان نیست. و این مسئله، یک لطفِ مضاعفی است که خداوند سبحان به واسطه وجود مقدس امام عصر (عج) به مردم عنایت می فرماید. حال با وجودِ نبودِ شیطان در آن زمان، این که در ۴۰ روز قبل از نفخه صور دوباره مردم به کفر می گرایند جای هیچ بهانه و اعتراضی برای عذابِ سهمگینی که وعده اش در آیه (اسرا ۵۸) آمده است، باقی نمی ماند. (ان شاء الله توضیح مفصل در ذیل آیه ۵۸ خواهد آمد).

شاید هم منظور، روزِ رجعتِ امام زمان (عج) باشد. البته اگر امام زمان (عج) رجعت کند. و این احتمال به سه دلیل زیر قوی تر است:

۱ – آن زمان نزدیک ترین زمان به وقوعِ نفخه ی صور است.

۲ – روایاتِ کشته شدن شیطان به دست امام زمان، محتمل تر می شوند.

۳ – شیطان به عنوان عاملِ گمراهی در زمان ظهور و رجعتِ ائمه (ع) وجود دارد و این خود باعثِ مرتفع شدنِ اشکالِ

رفعِ تکلیف، برای کسانی می شود که به گمراهی به وسیله نفس اماره راضی نمی شوند. (والله اعلم).

إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدی لِلَّتی هِیَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنينَ الَّذينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبيراً (۹)

وَ أَنَّ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَليماً (۱۰)

وَ يَدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً (۱۱)

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنينَ وَ الْحِسابَ وَ كُلَّ شَيْ ءٍ فَصَّلْناهُ تَفْصيلاً (۱۲)

وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتاباً يَلْقاهُ مَنْشُوراً (۱۳)

اقْرَأْ كِتابَكَ كَفی بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسيباً (۱۴)

مَنِ اهْتَدی فَإِنَّما يَهْتَدی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری وَ ما كُنَّا مُعَذِّبينَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولاً (۱۵)

وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفيها فَفَسَقُوا فيها فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْميراً (۱۶)

وَ كَمْ أَهْلَكْنا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفی بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبيراً بَصيراً (۱۷)

مَنْ كانَ يُريدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُريدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً (۱۸)

وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ وَ سَعی لَها سَعْيَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً (۱۹)

كُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ وَ ما كانَ عَطاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً (۲۰)

انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضيلاً (۲۱)

لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً (۲۲)

وَ قَضی رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَريماً (۲۳)

وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانی صَغيراً (۲۴)

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صالِحينَ فَإِنَّهُ كانَ لِلْأَوَّابينَ غَفُوراً (۲۵)

وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذيراً (۲۶)

إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ وَ كانَ الشَّيْطانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً (۲۷)

وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَهٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَيْسُوراً (۲۸)

وَ لا تَجْعَلْ يَدَکَ مَغْلُولَهً إِلى عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً (۲۹)

إِنَّ رَبَّکَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كانَ بِعِبادِهِ خَبِيراً بَصِيراً (۳۰)

این قرآن، به راهی که استوارترین راه هاست، هدایت می کند؛ و به مؤمنانی که اعمال صالح انجام می دهند، بشارت می دهد که برای آنها پاداش بزرگی است (۹) و اینکه آنها که به قیامت ایمان نمی آورند، عذاب دردناکی برای آنان آماده ساخته ایم (۱۰) انسان (بر اثر شتابزدگی)، بدیها را طلب می کند آن گونه که نیکیها را می طلبد؛ و انسان، همیشه عجول بوده است! (۱۱) ما شب و روز را دو نشانه توحید و عظمت خود قرار دادیم؛ سپس نشانه شب را محو کرده و نشانه روز را روشنی بخش ساختیم تا (در پرتو آن،) فضل پروردگارتان را بطلبید (و به تلاش زندگی برخیزید) و عدد سالها و حساب را بدانید؛ و هر چیزی را بطور مشخص و آشکار، بیان کردیم (۱۲) و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته ایم؛ و روز قیامت، کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می بیند! (این همان نامه اعمال اوست!) (۱۳) (و به او می گوییم:) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی! (۱۴) هر کس هدایت شود، برای خود هدایت یافته؛ و آن کس که گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده است؛ و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد؛ و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم

ص :۱۷۳

کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا وظایفشان را بیان کند) (۱۵) و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می کوبیم (۱۶) چه بسیار مردمی که در قرون بعد از نوح، زندگی می کردند؛ (و طبق همین سنت،) آنها را هلاک کردیم! و کافی است که پروردگارت از گناهان بندگانش آگاه و نسبت به آن بیناست (۱۷) آن کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیا) را می طلبد، آن مقدار از آن را که بخواهیم - و به هر کس اراده کنیم- می دهیم؛ سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد، که در آتش سوزانش می سوزد در حالی که نکوهیده و رانده (درگاه خدا) است (۱۸) و آن کس که سرای آخرت را بطلبد و برای آن سعی و کوشش کند -در حالی که ایمان داشته باشد- سعی و تلاش او، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد (۱۹) هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می دهیم؛ و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است (۲۰) ببین چگونه بعضی را (در دنیا بخاطر تلاششان) بر بعضی دیگر برتری بخشیده ایم؛ درجات آخرت و برتریهایش، از این هم بیشتر است! (۲۱) هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده، که نکوهیده و بی یار و یاور خواهی نشست! (۲۲) و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو! (۲۳) و بالهای تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!» (۲۴) پروردگار شما از درون دلهایتان آگاهتر است؛ (اگر لغزشی در این زمینه داشتید) هر گاه صالح باشید (و جبران کنید) او بازگشت کنندگان را می بخشد (۲۵) و حق نزدیکان را بپرداز و (همچنین حق) مستمند و وامانده در راه را! و هرگز اسراف و تبذیر مکن (۲۶) چرا که تبذیرکنندگان، برادران شیاطینند؛ و شیطان در برابر پروردگارش، بسیار ناسپاس بود! (۲۷) و هرگاه از آنان [= مستمندان] روی برتابی و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی)، با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو! (۲۸) هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای، تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی! (۲۹) به یقین، پروردگارت روزی را برای هر کس بخواهد، گشاده یا تنگ می دارد؛ او نسبت به بندگانش، آگاه و بیناست (۳۰)

وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُم إنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءًا كَبِيرًا (۳۱)

و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید ماییم که به آنها و شما روزی می بخشیم

آری کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است (۳۱)

املاق: فقر خِطا: انحراف

صاحب تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۱۴۷و۱۴۸، آورده است: خطا به سه قسم تصور می شود:

۱ - تصمیم در انجام کاری که اراده و عمل آن زشت باشد که این عمل عین خطاست. و منظور از آیات: «إنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءًا كَبِيراً» (اسرا۳۱) و یا: «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ» = «(برادران یوسف) گفتند: به خدا سوگند، خداوند تو

را بر ما برتری بخشیده؛ و ما

ص :۱۷۴

خطاکار بودیم!» (یوسف۹۱)، همین خطاست.

۲ – تصمیم به کاری که اراده و عمل آن خیر باشد ولی برخلاف آن تبدیل به شر شود، که در تعبیر این گونه خطا می گویند: «اخطاء اخطاء» و آن شخص را «مخطی» گویند. مثل آیه شریفه: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ ... » = «هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر اینکه این کار از روی خطا و اشتباه از او سر زند؛ (و در عین حال) کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و خونبهایی به کسان او بپردازد ... » (۱).

۳ – تصمیم به کاری که اراده و عمل آن شر باشد ولی برخلاف آن تبدیل به خیر شود. چنین کسی در اراده اش «مخطی» و در عملش «مصیب» است و او را در مقابل اراده اش مذمت و در مقابل عمل نیکش ستایش نمی کنند. خلاصه اگر کسی چیزی را اراده کند و خلاف آن از کار درآید می گویند: «اخطاء» و اگر همان از کار درآید گویند: «اصاب» .

نکته تفسیری المیزان، ج ۲۵، ص ۱۴۹: مسئله ی نهی از فرزند کشی در قرآن کریم مکرر آمده است، چرا که اعراب در سرزمینی زندگی می کردند که بسیار دچار قحطی می شد. لذا وقتی نشانه های قحطی را می دیدند برای حفظ آبرو و عزت خود فرزندان خود را می کشتند. خلاصه باید گفت: مراد از «اولاد» در آیه شریفه شامل هم فرزندان پسر و هم فرزندان دختر است.

☼ نکته:

بعضی معتقدند: مقصود از فرزند کشی همان دختر کشی است که در عرب مرسوم بود. ولی صاحب المیزان (ج۲۵، ص ۱۴۹) این نظریه را صحیح ندانسته و آورده است: مسئله دختر کشی یک عنوان مستقلی است که آیات مستقل دیگری مخصوص نهی از آن آمده مثل آیه: «وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» = «و روزی که از دختر زنده به گور بازخواست می شود که به چه گناهی کشته شد» (۲).

و یا آیه: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» = «و هرگاه به یکی از آنها

۱– نساء۹۲

۲– تکویر ۹و۸

بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش سیاه می شود؛ و به شدت خشمگین می گردد؛ بخاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می گردد؛ (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می کنند!» (۱).

وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ کانَ فاحِشَهً وَ ساءَ سَبیلاً (۳۲)

وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً (۳۳)

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلاً (۳۴)

وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلاً (۳۵)

وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً (۳۶)

وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً (۳۷)

کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً (۳۸)

ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقی فی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً (۳۹)

أَ فَأَصْفاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنینَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِکَهِ إِناثاً إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظیماً (۴۰)

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فی هذَا الْقُرْآنِ لِیَذَّکَّرُوا وَ ما یَزیدُهُمْ إِلاَّ نُفُوراً (۴۱)

قُلْ لَوْ کانَ مَعَهُ آلِهَهٌ کَما یَقُولُونَ إِذاً لَابْتَغَوْا إِلی ذِی الْعَرْشِ سَبیلاً (۴۲)

سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یَقُولُونَ عُلُوًّا کَبیراً (۴۳)

و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت و بد راهی است! (۳۲) و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز به حق! و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است! (۳۳) و به مال یتیم، جز به بهترین راه نزدیک نشوید، تا به سر حد بلوغ رسد! و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود! (۳۴) و هنگامی که پیمانه می کنید، حق پیمانه را ادا نمایید و با ترازوی درست وزن کنید! این برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است (۳۵) از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند (۳۶) و روی زمین، با تکبر راه مرو! تو نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد! (۳۷) همه اینها گناهش نزد پروردگار تو ناپسند است (۳۸) این (احکام)، از حکمتهایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده؛ و هرگز معبودی با خدا قرار مده، که در جهنم افکنده می شوی، در حالی که سرزنش شده و رانده (درگاه خدا) خواهی بود! (۳۹) آیا پروردگارتان فرزندان پسر را مخصوص شما ساخته و خودش دخترانی از فرشتگان برگزیده است؟! شما سخن بزرگ (و

زشتی) می گوییـد! (۴۰) مـا در این قرآن، انواع بیانـات مؤثر را آوردیم تا متـذکر شونـد! ولی جز بر نفرتشان نمی افزایـد (۴۱) بگو: اگر آنچنان که آنها می گویند با او خدایانی بود، در این صورت، سعی می کردند راهی به سوی صاحب عرش پیدا کنند (۴۲) او پاک و برتر است از آنچه آنها می گویند، بسیار برتر و منزه تر! (۴۳)

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَكِنْ لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا **(۴۴)** آسـمانهای هفتگـانه و زمیـن و هر کس کـه در آنهـاست او را تسبیـح می گوینـد و هیـچ چیز نیسـت مگر اینکه در حـال ستایش، تسبیح او می گوید ولی شما تسبیح آنها را درنمی یابید به راستی که او همواره بردبار [و] آمرزنده

ص: ۱۷۶

۱- نحل۵۸ و ۵۹

است (۴۴)

تسبیح: منزه داشتن است.

تسبیح سنگ و چوب و آسمان و زمین به چه معناست؟

۱ - عده ای این تسبیح را تسبیح مجازی گفته اند و می گویند: «تسبیح بعضی از موجودات مثل انسان زبانی و حقیقی است و تسبیحِ بقیه، حالتی و مجازی است» .

در پاسخ به این گروه؛ صاحب تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۱۸۸ تا۱۹۷، آورده است:

تسبیحی که آیه شریفه آن را برای تمامی موجودات اثبات می کند، تسبیح حقیقی است چرا که آیاتی در قرآن هست که جز تسبیح حقیقی را نمی شود بدان نسبت داد مثلاً: «انا سخرنا الجبال مع یسبحن بالعشی و الابکار» (ص ۱۸) و «و سخرنا مع داوود الجبال یسبحن معه و الطیر» (انبیاء ۷۹) و «یا جبال اوبی معه و الطیر» (سبا۱۰)، که به یک سیاق فرموده کوهها و مرغان با او تسبیح می گفتند و با این حال دیگر معنا ندارد تسبیح را نسبت به کوهها و مرغان زبان حال گرفت و نسبت به آن پیغمبر زبان قال. علاوه بر آن روایات بسیار هم داریم که نسبت تسبیح به موجودات داده از آن جمله روایاتی است که می گوید سنگریزه ها در دست رسول خدا (ص) تسبیح گفتند.

۲ - عده ای معتقدند که هر موجودی زبان و لفظ مخصوص خود را دارد که حواس ما زبان آنها را درک نمی کند.

صاحب المیزان با رد کردنِ این نظریه بحثی مفصل آورده که خلاصه آن بدین شرح است:

الف ـ کلام یعنی فهماندن نیات درونی است. چه از طریق زبان و اصوات یا اشارات و علائم بدون صدا و یا هر راهی که بتوان از درون و نیت درونی شیء خبردار شد. حال اگر موجودی قیام وجودش بر همین کشف باشد همان کلام وی می باشد. ب ـ تمام عالم محتاج به خدای تعالی است که این احتیاج بهترین زبان گویای آنهاست. ج ـ تمامی موجودات دارای علمی هستند و هر جا که خلقتی به وجود آمده علمی هم در آن رخنه کرده است و هر یک از موجودات به مقدار وجودشان بهره ای از علم دارند و هیچ موجودی فاقدِ علم نیست. بنابراین هیچ موجودی هم نیست

مگر آنکه وجود خود را درک می کند و می خواهد با وجود خود احتیاج و نقص وجودی خود را اظهار نماید و به همین خاطر وجود پروردگار را درک می کند که این خود تسبیح موجود است. د_ روایات در تسبیح موجودات بسیار زیاد است و شاید امر این گونه روایات برای بعضی مشتبه شده باشد و خیال کرده باشند که تسبیح نامبرده برای تمامی موجودات از قبیل لفظ و صوت است. آنگاه پنداشته اند که هر موجودی برای خود لغت و واژه ای دارد که هر کلمه اش برای معنایی وضع شده که حواس ما زبان حیوانات و سایر موجودات را درک نمی کند، لکن این پندار اشتباه است و صدایی که در روایات از سنگریزه یا کوه و مرغها شنیده می شود با ادراک باطنی بوده است.

☼ مؤلف:

نظریه اول یعنی تسبیح مجازی، یک نظریه ی بسیار کوته فکرانه است. چرا که موجودات عالم وجود عینی و حقیقی دارند نه مجازی که بخواهیم تسبیح آنها را مجازی فرض کنیم و جوابی هم که صاحب المیزان داده، صحیح می باشد. اما در مورد نظریه دوم یعنی اینکه «هر موجودی زبان و لفظ مخصوص خود را دارند که حواس ما زبان آنها را درک نمی کند» ، به نظر حقیر می تواند صحیح باشد و توضیحاتی که صاحب المیزان آورده هر چند صحیح می باشد اما نه تنها دلیل رد این نظریه نیست بلکه حتی می تواند آن را تأیید کند.

و اما توضیحات بنده ی حقیر در تأیید این نظریه بدین شرح می باشد: (والله اعلم)

تمام موجودات عالم به تناسب وجودشان دارای علم، شعور و درک هستند و می دانند برای ادامه حیات نیاز به مبدأ هستی دارند و به همین خاطر دائماً مشغول تسبیح وجود حضرت حق می باشند. در این بین بعضی مثل انسان با مراتبی بالاتر از شعور و علم و درکند. و بعضی مثل سنگ و چوب در مرتبه ای پایین ترند. ممکن است اشکال شود که: «انسانهای کافر که مشغول تسبیح خداوند نیستند؟» در پاسخ باید گفت: هر چند بسیاری از انسانها به واسطه نفس اماره و شیطان در ظاهر مشغول تسبیح نباشند اما در باطن و بند بند اعضاء و تمام سلولها و جوارحشان دائماً در حال تسبیح و ذکرند و گواه این مطلب آیاتی از قرآن کریم است که در قیامت اعضاء و جوارحِ انسان بر خلافِ خواستِ شخصِ کافر بر علیه او گواهی و شهادت می دهند. در این بین ممکن

است اشکال دیگر هم پیش آید که: «اگر جوارح انسان در این دنیا مشغول ذکرند، پس چرا در قیامت باید در آتش عذاب شوند؟» ، در پاسخ باید گفت: قیامت تجسم اعمال است و اعمالِ زشتِ شخصِ کافر به شکل جدیدی غیر از این جسم دنیوی ولی شبیه او درآمده و روحش در این جسم حلول می کند پس همان اعمالِ زشتند که به شکل جدید در می آیند و به همراه روحش عذاب می شوند، نه این جسم دنیوی و دلیلِ این گفته ی حقیر هم کلامِ خداوندِ سبحان است که می فرماید: «عَلَی أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» = «ما بر این اساس مقدر کرده ایم که جماعتی مثل شما جایگزینتان شوند و شما را در جهان دیگر به شکلی که از آن آگاهی ندارید محشور کنیم» (واقعه۶۱)، در این آیه شریفه اشاره فرموده است که: «ما از شکلِ اخروی خویش آگاهی نداریم» ، در صورتی که ما در این جهان از این جسم و شکل دنیوی خویش چنان آگاهی داریم که حتی اجزاءِ سلولها و بافتهای درونی خویش را هم می شناسیم، بنابراین شکل اخروی انسان از این

جسم دنیوی متفاوت است. برای توضیح بیشتر به ذیلِ آیه ۶۱ واقعه مراجعه کنید.

اما بحث در مورد چگونگی تسبیح: می دانیم انسانها از راه زبان و تکلم می توانند تسبیح خداوند را بیان کنند. مثلاً عربها می گویند: «الله» ، فارسها می گویند: «خدا» و انگلیسی ها می گویند: «God» (گاد=خدا) که این الفاظ هر چند با هم از نظر صوتی فرق دارند ولی یک معنی را می رسانند. در مورد حیوانات، خروس، «قوقولی» می کند، گاو «ماما» می کند و بسیاری از حیوانات هم اصواتی از نظر لفظی متفاوت دارند ولی اگر آنها را مثل زبانهای مختلفِ انسانها ترجمه کنیم می توان به استناد قرآن کریم، تسبیحِ خداوند متعال را از آنها به دست آورد. حال به سراغ جامدات می رویم: تمام اشیاء دارای واحدی بنام اتم هستند و می دانیم اتم دارای هسته ای است که اطراف آن الکترون ها در حال حرکت و فعالیتند، به عبارتی دارای انرژی هستند که این انرژی با توجه به نوع ماده در میزانهای کم و زیاد ساطع می شود. مثلاً سنگ اورانیوم دارای انرژی بیشتری از سنگ آهک است. حال اگر دستگاهی شبیه رادیو اختراع شود که بتواند انرژی ساطع شده از سنگ را تقویت نموده و آن را به صورت صوتی قابل شنیدن درآورد آنگاه آیا می توان گفت که این اصوات

از آن سنگ در نمی آید؟ آری در این صورت این اصوات همان صدای سنگ هستند که لازم است آن را ترجمه نمود و مطمئناً اگر ترجمه شوند چیزی جز تسبیح حضرت حق تعالی از آن به دست نمی آید که ممکن است این اذکار در سنگهای مختلف ذکرهای متفاوت باشد.

برای روشن شدن بیشتر موضوع به چند مطلب اشاره می کنم:

۱ - اگر ساختار رادیو و تلویزیون را به دقت بررسی نماییم، می بینیم که آنها مجموعه ای منظم از کنار هم قرار گرفتن یک سری از اشیاء از جمله آی سی، ترانزیستور، مقاومت، خازن و غیره هستند و می دانیم که جنس دیود و ترانزیستور از سنگ سیلیسیوم و یا ژرمانیوم است. به نظر شما آیا یک ماده ای مثل سیلیسیوم می تواند چنین عملکرد شگفت انگیزی داشته باشد و بتواند فرکانسها و انرژیهای مختلف را در طول موجهای متفاوت دریافت نموده و آن را به صورت اصوات و تصاویری حقیقی درآورد. آیا می توان نسبتی غیر از علم و شعور و درک به آن داد؟!

۲ - در مسئله ذهن خوانی، شخصِ ذهن خوان فقط از طریق تمرکز می فهمد که مخاطب چه

می گوید هر چند که صحبتی نکرده باشد و این برمی گردد به همان انرژی و فرکانسی که از ذهن شخص، ساطع می شود و این انرژی قبل از آنکه از طریق لب و زبان و حنجره به شکل صوت در آید توسط شخص ذهن خوان درک می شود.

۳ - مطلبِ دیگر شنیدن صحبتهای انسانها در خواب است که آن هم شبیه همان مطالبی بود که بیان شد و بدون به کارگیری زبان و تکلم و تنها از طریق تبدیل یک نوع انرژی به انرژی دیگر و درک آن موضوع است. تکلم در قیامت هم به این شکل است و دیگر نیازی به زبان و صوت و لغت نیست، بنابراین آن دسته از روایات که زبان بهشتیان را عربی دانسته اند مردود است.

۴ - در مسئله «طی الارض» شخص در چشم به هم زدنی هزاران کیلومتر مسافت را طی می کند که این علاوه بر انبیاء و ائمه (ع)، حتی برای بعضی از علمای دین هم رخ داده است. این مسئله هم یک نوع تبدیل انرژی به انرژی دیگر است که از نظر علمی هم ثابت شده می باشد و دانشمندی چون «آلبرت انیشتن» فرمول آن را ارائه داده است ($E= mc^2$)(ای= ام× سی به توانِ دو).

ص: ۱۸۰

به این صورت که اگر دستگاهی در آینده اختراع شود که بتواند جسمِ مادی انسان را به صورت امواجِ نوری یا صوتی تبدیل کند و از طریق امواج، آن را به مکانی دورتر بفرستد و در بین راه هم گیرنده هایی جهت تقویتِ این فرکانس، نصب شود و در مکان مورد نظر هم دستگاه و گیرنده ای باشد که بتواند برعکس عمل کرده و این امواج را دریافت کرده و تبدیل به جسم مادی کند، آنگاه انسان در چشم به هم زدنی می تواند «طی الارض» کند. ماجرای «طی الارض» یک واقعیت غیر قابل انکار است که ان شاء الله در آینده و شاید در زمان ظهور منجی عالم، حضرت صاحبِ عصر و زمان (علیه السلام و عج) به وقوع بپیوندد. چرا که در روایات عدیده آمده است که اولاً: علم را آن وجود مقدس (ع) به حدِ اعلایِ خودش می رساند و ثانیاً: مسئولین و فرماندهان آن منجی گرامی (ع) در سراسر جهان با آن حضرت (ع) در ارتباطند. و البته قرآن کریم هم به «طی الارض» اشاره فرموده است: «قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یرْتَدَّ إِلَیکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ» = «کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت (آصف بن برخیا) گفت: پیش از آنکه (ای سلیمان) چشم بر هم بزنی، آن (تختِ بلقیس) را نزد تو خواهم آورد» (۱).

ماجرای «طی الارض» هم مثل سایر واقعیات و پیشرفتهای علمی است که اگر در گذشته به آنها اشاره می شد عده ی زیادی آنها را انکار می کردند مثل: گوشی همراه، ماهواره، تلویزیون و ... و ممکن است عده ای این بحث ما را قبول نکنند، پس این را به نظر خواننده محترم می سپارم ...

و خلاصه می توان گفت: تمام موجودات عالم هستی دارای علم، شعور و ادراکی به تناسب خلقتشان هستند و همه ی آنها فعال و دارای جنب و جوش و انرژی هستند و این انرژی آنها هر چند در بُعد کم و ضعیف است ولی می توانند تولید فرکانسی نموده که اگر آن را تقویت کنند و ترجمه نمایند تسبیح آنها می باشد. اما بدون وجود چنین دستگاهی ما قادر به فهم تسبیح آنها نیستیم و این که در روایت آمده، حضرت رسول (ص) سنگریزه ها را به صحبت واداشته، می تواند به همین صورت که گفتیم باشد و واقعاً صدایی به صورتِ تسبیحِ قابلِ شنیدن توسط انسان بوده و نه فقط به ادراک باطنی آن. از آن هم گذشته، مسئله تسبیح سنگریزه به امر حضرت رسول (ص)

۱- نمل ۴۰

یک معجزه است و همانطوری که حضرت موسی (ع) عصایش را که یک تکه چوب بیشتر نبود پرتاب کرد و تبدیل به اژدهایی شد که هم صدا می داد و هم اشیاءِ ساحران را خورد، همانطور که در آنجا چوب صدا می داد در اینجا هم چرا نشود که صدایی از سنگ درآید و قبول نداشتن اینکه سنگها در دست رسول اکرم (ص) صدا ندهند خود می تواند رَدِ معجزه باشد و صحیح نمی باشد.

☼ نکته:

مراد از سجده آسمان و زمین و غیرِ عُقلا، سجده تکوینی است نه سجده تشریعی و تکلیفی. و سجده تکوینی عبارت است از تذلیل و اظهار کوچکی در مقابل خدای عزوجل.

توجه: آیه (حج ۱۸) به سجده خورشید، ماه، ستاره، کوه، درختان و جانوران اشاره دارد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۲۰۹، از درمنثور، از عایشه: رسول خدا (ص) بر من درآمد و فرمود: ای عایشه این دو برد (لباس) مرا بشوی، عرض کردم یا رسول الله! دیروز آنها را شستم فرمود: مگر نمی دانی لباسِ آدمی خدای را تسبیح می گوید و اگر چرک شود تسبیحش قطع می شود.

در المیزان، ج ۲۵، ص ۲۰۷، از عیاشی، از امام صادق (ع): هر چیزی خدا را با تسبیح او حمد می کند، آری همین که می بینیم دیوارها ترک خورده، خود تسبیح دیوار است چون تعمیر احتیاج دارد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۲۰۸، از عیاشی، از صادقین (ع):

رسول خدا (ص) نهی کردند از اینکه چهارپایان به اسم صاحبانش داغ شوند و اینکه مردم به صورت آنها بزنند. و فرمود: زیرا چهارپایان هم خدا را به حمدش تسبیح می گویند.

از همان منبع، از عیاشی، از امام صادق (ع): هیچ مرغی نیست که در صحرا یا دریا، شکار شود مگر به خاطر این است که در تسبیح خدا کوتاهی کرده است.

از همان منبع، از درمنثور، از رسول خدا (ص): اجل و سرآمدِ عمرِ چهارپایان و حشرات زمین و مورچه و تمامی جنبندگان و غیر جنبندگان در تسبیح است، هر وقت تسبیح خود را قطع کرد خدا جانش را می گیرد و این کار دیگر ربطی به عزرائیل ندارد.

از همان منبع، از مناقب، از ابن مسعود: ما بارها شد که در خدمت حضرت رسول (ص) نشستیم تا غذا بخوریم. صدای تسبیح از غذایی که رسول خدا (ص) می خورد، می شنیدیم. این را نیز بودم

که روزی مکرز عامری از آنجناب معجزه ای خواست، حضرت ۹ دانه ریگ را در دست گرفت و از آنها خواست تا خدای را تسبیح گویند. و ما شنیدیم که ریگها تسبیح گفتند.

در المیزان، ج ۲۵، ص ۲۱۱، از امام سجاد (ع): رسول خدا (ص) وقتی در مدینه به خطبه می ایستاد به یکی از ستونهای مسجد تکیه می کرد و چون برایش منبر ساختند و حضرت برای اولین بار بالای منبر رفت همه شنیدند که آن ستون به ناله درآمد، همانطور که شتر فریاد می زند و چون دوباره نزد ستون آمده و دست بر او کشید عین بچه ای که از گریه ساکت شود، ساکت شد.

☼ مؤلف:

این روایات داشتن شعور و درک جامدات را اثبات می کند و نیز روایات زیادی در تسبیح مورچه ها، قورباغه و سایر حیوانات و گیاهان و جامدات وارد شده است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۲۱۰، از کافی، از امام صادق (ع): حیوان بر صاحبش شش حق دارد:

۱ – بیش از طاقتش بار نکشد.

۲ – پشت آن را مجلس و نشیمن گاه خود برای گفتگو قرار ندهد.

۳ – هر وقت در منزل پیاده شد ابتدا به علف و آب آن بپردازد.

۴ – از صورت، آن را داغ نکند.

۵ – آن را نزند زیرا خدای را تسبیح می گوید.

۶ – هر وقت از آب عبور داد آن را آب بدهد.

در میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۷۷، از امام علی (ع): همانا انسان تا وقتی که در نماز است جسم و لباس و فرش و در و دیوار و هر چه در اطرافش است (با او) تسبیحِ خدا می گویند پس چه زشت است که انسان در نماز متوجه خدای عزوجل نشود و از فرش زیر پایش پست تر گردد.

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا(۴۵) و چون قرآن بخوانی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشیده قراردهیم (۴۵)

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۵۸، آمده است: آیه در حق ابوسفیان و نضر بن حرث و ابوجهل و ام جمیل همسر ابی لهب نازل شده است. آنها هر وقت پیامبر (ص) را می دیدند، آزار و اذیتش می کردند. بعضی از صحابه گفتند: رسول اکرم به سه آیه از آیات قرآن خود را پوشیده و پنهان می کرد:

۱ - همین آیه.

۲ - «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (نحل۱۰۸).

۳ - «أَفَرَأَيتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ و ... » (۱).

۱- جاثیه۲۳

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۵۸، از طبرسی، از سعید بن جبیر روایت کرده که گفت:

وقتی سوره «تبت یدا ابی لهب» نازل شد، ام جمیل زن ابی لهب آمد تا پیامبر (ص) را اذیت کند و او زنی بدخلق و بزهکار بود. یکی از صحابه گفت: از او احتراز کنید. حضرت فرمود: خداوند میان من و او را پرده بپوشاند. آن زن آمد ولی حضرت را ندید و برگشت و حضرت فرمود: خداوند فرشته ای فرستاد تا میان من و او حایل شد.

وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فى آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلى أَدْبارِهِمْ نُفُوراً (۴۶)

نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ رَجُلاً مَسْحُوراً (۴۷)

انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطيعُونَ سَبيلاً (۴۸)

وَ قالُوا أَ إِذا كُنَّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَديداً (۴۹)

قُلْ كُونُوا حِجارَةً أَوْ حَديداً (۵۰)

أَوْ خَلْقاً مِمَّا يَكْبُرُ فى صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعيدُنا قُلِ الَّذى فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتى هُوَ قُلْ عَسى أَنْ يَكُونَ قَريباً (۵۱)

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاَّ قَليلاً (۵۲)

وَ قُلْ لِعِبادى يَقُولُوا الَّتى هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوًّا مُبيناً (۵۳)

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَ ما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ وَكيلاً (۵۴)

وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى بَعْضٍ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً (۵۵)

قُلِ ادْعُوا الَّذينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَ لا تَحْويلاً (۵۶)

أُولئِكَ الَّذينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلى رَبِّهِمُ الْوَسيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخافُونَ عَذابَهُ إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ كانَ مَحْذُوراً (۵۷)

و بر دلهایشان پوششهایی، تا آن را نفهمند؛ و در گوشهایشان سنگینی؛ و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی، آنها پشت می کنند و از تو روی بر می گردانند (۴۶) هنگامی که به سخنان تو گوش فرامی دهند، ما بهتر می دانیم برای چه گوش فرا می دهند؛ (و همچنین) در آن هنگام که با هم نجوا می کنند؛ آنگاه که ستمگران می گویند: «شما جز از انسانی که افسون شده، پیروی نمی کنید!» (۴۷) ببین چگونه برای تو مثلها زدند! در نتیجه گمراه شدند و نمی توانند راه حق را پیدا کنند (۴۸) و گفتند: «آیا هنگامی که ما، استخوانهای پوسیده و پراکنده ای شدیم، دگر بار آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟!» (۴۹) بگو: «شما سنگ باشید یا آهن (۵۰) یا هر مخلوقی که در نظر شما، از آن هم سخت تر است (و از حیات و

زندگی دورتر می باشد، باز خدا قادر است شما را به زندگی مجدد بازگرداند). آنها بزودی می گویند: «چه کسی ما را بازمی گرداند؟!» بگو: «همان کسی که نخستین بار شما را آفرید» آنان سر خود را (از روی تعجب و انکار،) به سوی تو خم می کنند و می گوینـد: «در چه زمانی خواهـد بود؟!» بگو: شایـد نزدیک باشد! (۵۱) همان روز که شـما را (از قبرهایتان) فرامی خوانـد؛ شما هم اجابت می کنید در حالی که حمد او را می گویید؛ می پندارید تنها مدت کوتاهی (در جهان برزخ) درنگ کرده اید! (۵۲) به بندگانم بگو: سـخنی بگویند که بهترین باشد! چرا که (شیطان بوسیله سخنان ناموزون)، میان آنها فتنه و فساد می کند؛ همیشه شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است! (۵۳) پروردگار شما، از (نیات و اعمال) شما آگاهتر است؛

ص: ۱۸۴

اگر بخواهد (و شایسته بداند)، شما را مشمول رحمت خود می سازد؛ و اگر بخواهد، مجازات می کند؛ و ما تو را بعنوان مأمور بر آنان نفرستاده ایم (که آنان را مجبور به ایمان کنی!) (۵۴) پروردگار تو، از حال همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند، آگاهتر است؛ و (اگر تو را بر دیگران برتری دادیم، بخاطر شایستگی توست،) ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ و به داوود، زبور بخشیدیم (۵۵) بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید! آنها نه می توانند مشکلی را از شما برطرف سازند و نه تغییری در آن ایجاد کنند (۵۶) کسانی را که آنان می خوانند، خودشان وسیله ای (برای تقرب) به پروردگارشان می جویند، وسیله ای هر چه نزدیکتر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است! (۵۷)

وَإِنْ مِّنْ قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِك فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸)

و هیچ شهری نیست مگر اینکه ما آن را پیش از روز رستاخیز به هلاکت می رسانیم یا آن را سخت عذاب می کنیم این [عقوبت] در کتاب [الهی] به قلم رفته است (۵۸)

☼ مؤلف:

علاوه بر این آیه شریفه که به صراحت می فرماید: «قبل از وقوعِ قیامت و محشرِ کبرا، همه را هلاک و عذاب خواهیم کرد» ، همچنین آیاتِ بسیار زیادی، علائم وقوع قیامت را بیان فرموده اند، که به فاصله اندک زمانی از وقوع قیامت و نفخه ی صور اول، وقایعی بر روی زمین رخ خواهد داد که این وقایع بسیار هولناک و عذاب آور است و نیز آیاتی دیگر در قرآن کریم آمده است که مُبیِن وجود انسانهایی در آن زمان بر روی زمین است، مثلاً آیه شریفه: «يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى ... » = «چون هنگامه ی آن روز بزرگ را مشاهده کنید هر زن شیرده طفل خود را از هول فراموش کند و هر آبستن بار رحم را بیفکند و مردم را در آن روز بیخود و مست بنگری در صورتی که مست نیستند» (۱).

اما به جز این آیات، یک دسته ی دیگر از آیات الهی هم وجود دارند که در آنها به صراحت اشاره فرموده است که علت عذابِ الهی بی ایمانی و ظلم است و اگر انسانها ایمان داشته باشند، خداوند سبحان، هرگز عذابشان نمی کند، از جمله آن جا که می فرماید:

«وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ» = «و ما هرگز آبادی ها و شهرها را هلاک نکردیم مگر آنکه اهلش ظالم بودند!» (۲).

۱- حج ۲

۲- قصص ۵۹

و می فرمایـد: «قَوْمَ یونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَـفْنَا عَنْهُمْ عَـذَابَ الْخِزْی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا» = «قوم یونس، هنگامی که آنها ایمان آوردند، عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان بر طرف ساختیم» (۱).

و می فرمایـد: «فَفَسَـقُوا فِیهَا فَحَقَّ عَلَیهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِیرًا» = «هنگامی که به مخالفت برخاسـتند و اسـتحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت در هم می کوبیم» (۲).

و می فرمایـد: «مَـا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْیهٍ أَهْلَكْنَاهَـا أَفَهُمْ یؤْمِنُونَ» = «تمـام آبادیهـایی که پیش از اینها هلاک کردیم هرگز ایمان نیاوردند؛ آیا اینها ایمان می آورند؟!» (۳).

اما به جز این دو دسته آیات، همچنین یک آیه ای در قرآن کریم آمده است که می فرماید:

«وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِیعَـذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِیهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ یسْـتَغْفِرُونَ» = «ولی (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند» (۴).

حال اگر به آیه شریفه (انفال۳۳) دقت کنیم، متوجه می شویم که به جز ایمان و استغفار، عاملِ دیگری هم وجود دارد که مانعِ عذابِ الهی می شود و آن هم وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) و به تبعِ آن اهل بیت (ع) هستند که خلفای الهی بر روی زمینند.

با این توصـیف و در جمع این آیه شـریفه با دو دسـته آیه فوق به این نتیجه می رسـیم: «در آن زمان که عـذابِ الهی به واسـطه کفر بر جهان غالب می گردد، نباید، حجتِ خدا بر روی زمین وجود داشته باشد» .

حال در جمع آیاتِ شـریفه ی مـذکور به این نتیجه می رسـیم: «در پایان دنیا و آخر زمان و بعـد از آنکه امام زمان (عج) ظهور فرمود و زمین را پر از عـدل و داد کرد و بعـد از رجعت و بعـد از آن ... و به مـدت زمـانی کوتـاه و البته قبـل از نفخه ی صور اسـرافیل، دوبـاره کفر، جهان را در بر می گیرد چرا که از ساحت عـدل الهی بعیـد است با وجود اولیاء و مؤمنین بر روی زمین، چنین عذابهای هولناکی بر آنها نازل فرماید» .

ص: ۱۸۶

۱- یونس۹۸

۲- اسراء۱۶

۳- أنبیاء۶

۴- انفال۳۳

☼ نکته:

به جز آیات فوق الذکر همچنین آیه شریفه: «وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» = «و بر [مردم] شهری که آن را هلاک کرده ایم بازگشتشان [به دنیا] حرام است» (انبیاء۹۵)، نیز دلیلی بر کافر شدنِ انسانهایِ آخرالزمان است با این توضیح:

اولاً: به استناد آیه: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» = «در آن روز که خداوند همه آنها را برمی انگیزد» (مجادله۶)، در محشرِ کبرا همه ی اقوام حتی اقوامِ هلاک شده هم محشور می شوند. ولی این آیه ی شریفه اقوام هلاک شده را استثنا قرار داده، پس منظور «قیامت کبرا» نیست بلکه «رجعت» است. ثانیاً: آیه شریفه ثابت می کند که انسانهای آخرالزمان هم مثل اقوام لوط و صالح و نوح و غیره که کافر شده و هلاک گشتند، اینها نیز کافر شده و هلاک می شوند. چرا که اگر آنها مؤمن باشند پس باید «رجعت» را از آنها استثنا کرد و این محال است چون به استناد آیه ی موردِ بحثْ استثناءِ رجعتْ فقط برای کفارِ هلاک شده اند نه مؤمنینِ خالص. (والله اعلم).

اما به جز آیاتِ فوق الذکر، روایاتِ عدیده ای که به شرحِ ذیل ان شاء الله خواهد آمد، این نظریه حقیر را اثبات می کنند که: «در آخر الزمان کفر بر جهان غالب می شود»

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۴۳۰، در ذیل آیه۱۸۷ اعراف آورده است:

در حدیث آمده است: قیامت در حالی بر پا می شود و مردم را مضطرب می سازد که یکی از آنان امور دنیوی خود را اصلاح می کند و دیگری حیوانش را سیر آب می کند و دیگری پیمانه اش را کم و زیاد می کند، همگی در بی خبری کامل هستند.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۰۸، در ذیل آیه «و نُفِخَ فی الصور» (زمر ۶۸) از رسول خدا (ص) آورده است:

در آخرالزمان، چنان مردم را فتنه و فساد فرا گیرد که روهایشان مانند شب تاریک می شود، خداوند بر اهل زمین غضب نماید، به اسرافیل امر می فرماید که در صور بدمد تا همه مدهوش مرگ شوند و...

در المیزان، ج ۱۴، ص ۲۸۴، در ذیل آیه ۱۵۸ سوره انعام، از امام صادق (ع) روایتی بدین شرح آورده است:

همواره در روی زمین از ناحیه پروردگار حجتی که حلال و حرام خدا را بشناسد و به راه

خـدا دعوت کنـد بوده و خواهـد بود و این رابطه ی بین خـدا و خلق هیچ وقت در زمین قطع نمی شود مگر چهل روز مانده به قیامت که در آن چهل روز خداونـد حجت خود را از زمین بر می دارد. در آن روزهاست که درِ توبه به روی گنهکاران بسته می شود و ایمـان آوردن در آن ایـام فایـده ای نـدارد، گنـاه کـاران و کفـاری که تا آن روز توبه نکرده و ایمان نیاورده انـد از بدترین خلقند و کسانی هستند که قیامت بر آنها قیام می کند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۹۲، از روضه الواعظین، ص ۴۸۵، از رسول خدا (ص):

از علامتهـای (وقوعِ) قیـامت این است که عِلم بر چیـده شود و جهل و نادانی آشـکار گردد، شـراب خورده شود و زنا آشـکارا انجام گیرد و ...

در کتاب موعود نامه، ص ۲۶۲، از کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۹ و از محاسن، ص ۲۳۶:

زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود، مگر ۴۰ روز قبل از قیامت.

در ارشاد شـیخ مفید، ج ۲، فصل۵، ص ۳۶۲، آورده است: در بیشتر روایـات است که مهـدی این امت از دنیـا نرود مگر چهل روز پیش از قیامت و در آن چهل روز فتنه و آشوب پدید آید.

در کتاب موعود نامه، ص ۱۹۲، از بحار، ج ۵۲، ص ۱۴۵، از امام صادق (ع):

میانِ وفاتِ قائم و آغازِ رستاخیز ۴۰ روز فاصله است.

در کتاب بحارالانوار، ج ۱۳، باب ۳۵، ص ۱۲۳۸:

مهدی موعود ۴۰ روز پیش از قیامت می میرد و در آن ۴۰ روز هرج و مرج خواهد شد.

☼ مؤلف:

بعد از بیان بحث و روایات فوق احتمالاً عده ای به ۳ روایت آخر ایراد گرفته و شاید

بگویند: «اگر این سه روایت صحیح باشند پس مسئله رجعت چه می شود؟»

پاسخ: همان طور که در بحث رجعت آیه (اسرا ۸ – ۴) به تفصیل آمد این بحثِ ما، هیچ گونه تضادی با «رجعت» ندارد. برای توضیح بیشتر به ذیلِ آن آیه شریفه رجوع شود. اما در توجیه این ۳ روایت باید گفت: به استناد قرآن و روایات، وقتی ظلم همه ی زمین را پر کنـد، آنگـاه منجی عالم (عـج)، ظهور کرده و جهان را پر از عـدل و داد و ایمان خواهـد کرد. و بعـد هم همه یا برخی از ائمه

(ع) و نیز برخی از مؤمنینِ خاص و نیز عده ای از اشقیاءِ خاص، مجدد به دنیا برمی گردند. در روایات هم آمده است که امام زمان (عج) شهید خواهد شد و امام حسین (ع) نمازش را خواهند خواند. خلاصه بعد از شهادتِ امام زمان (عج) مدتی طولانی همه یا برخی از ائمه (ع) حکومت کرده و این بار به مرگ طبیعی فوت خواهند کرد و این ادامه دارد تا زمانی که مجدد امام عصر (عج)، به دنیا رجعت می فرماید و حکومت را در دست گرفته تا به مرگی طبیعی فوت کند. و بعد از آن حضرت است که کفر بر جهان غالب می شود و به استناد روایات، ۴۰ روز بیشتر طول نمی کشد که قیامت بر پا می شود. با این توصیف، سه روایات فوق توجیه می شوند.

حال ممکن است کسی بگوید: «امام زمان (عج) رجعت نمی کند» ، که اگر این گفته صحیح باشد، در این صورت این سه روایت را باید به نحوی دیگر توجیه کرد و آن هم این است: «یا منظور و مراد از «قائم» و «هادی» در این روایات: «آخرین امامی که رجعت می کند» ، است چرا که تک تکِ ائمه (ع) نقش قائمِ دین و هادی را ایفا می کنند» . «و یا اینکه این سه روایت با روایاتِ رجعت تخصیص خورده و لذا منظورشان بعد از رجعت است» . پس با این توصیف، بحث و روایاتِ فوق الذکر از اشکالِ مذکور، خارجند (والله اعلم).

در کتاب حق الیقین علامه مجلسی (انتشارات رشیدی، چاپ دوم، ۱۳۶۳) ص ۲۶۲ - ۲۶۱، آمده است:

خصوصیت این رجعت ها معلوم نیست که آیا با ظهور امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) رجعت آنان در یک زمان خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر می شود که به ترتیب زمانِ امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان قائل شده است به آنکه هر امامی زمانِ امامتی دارد و هر امامی «زمانِ مهدی بودن» ، دارد و حضرت صاحب الامر، اول که ظاهر می شود زمان امامت اوست و بعد از آباء و اجداد کرام خود باز آن حضرت رجعت خواهد کرد.

توجه: بحث رجعت در ذیل آیه (اسراء ۸ - ۴)، بحثِ مراحلِ قیامت در سوره قیامت و بحثی مشابه نیز ذیلِ آیه ۱۲۹ طه آمده است، جهت توضیحِ بیشتر به آیات و سوره مذکور مراجعه شود.

وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآياتِ إِلاَّ أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَ آتَيْنا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِها وَ ما نُرْسِلُ بِالْآياتِ إِلاَّ تَخْوِيفاً **(۵۹)**

هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات (درخواستی بهانه جویان) را بفرستیم جز اینکه پیشینیان (که همین درخواستها را داشتند و با ایشان هماهنگ بودند)، آن را تکذیب کردند؛ (از جمله،) ما به (قوم) ثمود، ناقه دادیم؛ (معجزه ای) که روشنگر بود؛ اما بر آن ستم کردند (و ناقه را کشتند). ما معجزات را فقط برای بیم دادن (و اتمام حجت) می فرستیم (۵۹)

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي القُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلاَّ طُغْيَانًا كَبِيرًا **(۶۰)** و هنگامی را که به تو گفتیم به راستی پروردگارت بر مردم احاطه دارد و آن رؤیایی را که به تو نمایاندیم و [نیز] آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را بیم می دهیم ولی جز بر طغیان بیشتر آنها نمی افزاید (۶۰)

نکته ۱: در این آیه شریفه اشاره به «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ» شده و در جای دیگر می فرماید: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» = «و مَثَلِ سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین بر کنده شده و قرار و ثباتی ندارد» (ابراهیم۲۶)

نکته ۲: کلمه «رؤیا» به معنای خواب در چهار سوره، در شش آیه شریفه آمده است:

۱ – یوسف: (آیه ۵: که اشاره به خواب حضرت یوسف (ع) دارد. آیه ۴۳: که اشاره به خواب پادشاه مصر دارد. آیه ۱۰۰: که اشاره به تأویل خواب حضرت یوسف (ع) دارد).

۲ – فتح آیه ۲۷: «لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق ... » = «در حقیقت خدای تعالی حقیقتِ خواب رسولش را آشکار و محقق ساخت که در عالم رؤیا دید شما مؤمنان با کمال امنیت وارد مسجد الحرام می شوید و سرها بتراشید و اعمال تقصیر احرام را بدون ترس به جای آرید ... »

۳ – صافات آیه ۱۰۵: که اشاره به داستان خواب ابراهیم (ع) و قربانی کردن اسماعیل (ع) دارد.

۴ – اسرا آیه ۶۰: آیه مورد بحث.

نکته ۳: کلمه «شجره» نیز به ۱۲ تعبیر آمده است:

۱ – شجره ملعونه: در آیه مورد بحث.

۲ – شجره خبیثه: «وَمَثلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ» = «

و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از زمین کنده شده و قراری ندارد» (۱).

۳ - شجره طیبه: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرةٍ طَيِّبَةٍ ... » = «آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است» (ابراهیم ۲۴). (مصداق بارز شجره طیبه اهل بیت (ع) و مصداق بارز شجره ملعونه، دشمنان و ظالمین به اهل بیت (ع) هستند).

۴ - شجره در معنای قلم: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ... » = «و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید سخنان خدایتعالی پایان نپذیرد قطعاً خداست که شکست ناپذیر حکیم است» (۲).

۵ - شجر الاخضر: به معنای درخت سبز در آیه ۷۰ سوره یس.

۶ - شجره زقوم: درخت زقوم جهنم در آیات: (صافات۶۲و۶۴) و (واقعه ۵۲) و (دخان۴۳).

۷ - به معنای درخت زیتون: در آیه ۳۵ سوره نور معروف به آیه نور.

۸ - به معنای طور سینا: در آیاتِ (مؤمنون ۲۰) و (۳).

۹ - به معنای درخت کدو «شجره من یقطینٍ» : که یونس (ع) به زیرش پناه گرفت (۴).

۱۰ - به معنای درخت ممنوعه ی حضرت آدم (ع): که از آن خورد یا به آن نزدیک شد. در آیات (اعراف ۱۹و۲۰و۲۲) و (بقره ۳۵) و (طه ۱۲۰).

۱۱ - به معنای درخت بیعت: که در زیرآن با رسول خدا (ص) در صلح حدیبیه بیعت شد (۵).

۱۲ - به معنایِ عام «درخت» : (نحل ۱۰و ۶۸) و (حج ۱۸) و (رحمن ۶) و (واقعه ۷۲).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۶۸، از عیاشی، از امام باقر (ع):

پیامبر (ص) شبی در رؤیا دید بوزینه هایی بر منبر حضرتش رفته و نشسته اند و مردم را به

ظلالت و گمراهی می کشانند. پیامبر (ص) از این حالت متأثر و مغموم شد.

از همان منبع، از زراره، از امام صادق (ع): پیامبر (ص) خواب دید که اولی و دومی و از خاندان بنی امیه بر منبر او بالا رفته و مردم را به ضلالت می کشانند و شجره ملعونه اشاره به آنهاست.

۱- ابراهیم ۲۶

۲- لقمان ۲۷

۳- قصص ۳۰

۴- صافات ۱۴۶

۵- فتح ۱۲

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۲۵۳، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): در خواب دیدم که بنی امیه در همه شهرها بر فراز منبرها برآمده اند و اینکه به زودی بر شما سلطنت می کنند و شما ایشان را بدترین ارباب خواهید یافت. از آن به بعد رسول خدا (ص) در اندوه عمیقی فرو رفت.

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلیسَ قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طیناً (۶۱)

قالَ أَ رَأَیْتَکَ هذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلاَّ قَلیلاً (۶۲)

قالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاؤُکُمْ جَزاءً مَوْفُوراً (۶۳)

وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ وَ عِدْهُمْ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ إِلاَّ غُرُوراً (۶۴)

إِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکیلاً (۶۵)

رَبُّکُمُ الَّذی یُزْجی لَکُمُ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ کانَ بِکُمْ رَحیماً (۶۶)

وَ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلاَّ إِیَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاکُمْ إِلَی الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ کانَ الْإِنْسانُ کَفُوراً (۶۷)

أَ فَأَمِنْتُمْ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمْ جانِبَ الْبَرِّ أَوْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حاصِباً ثُمَّ لا تَجِدُوا لَکُمْ وَکیلاً (۶۸)

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ یُعیدَکُمْ فیهِ تارَهً أُخْری فَیُرْسِلَ عَلَیْکُمْ قاصِفاً مِنَ الرِّیحِ فَیُغْرِقَکُمْ بِما کَفَرْتُمْ ثُمَّ لا تَجِدُوا لَکُمْ عَلَیْنا بِهِ تَبیعاً (۶۹)

(به یاد آورید) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس که گفت: «آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده ای؟!» (۶۱) (سپس) گفت: «به من بگو، این کسی را که بر من برتری داده ای (به چه دلیل بوده است؟) اگر مرا تا روز قیامت زنده بگذاری، همه فرزندانش را، جز عده کمی، گمراه و ریشه کن خواهم ساخت!» (۶۲) فرمود: برو! هر کس از آنان از تو تبعیت کند، جهنم کیفر شماست، کیفری است فراوان! (۶۳) هر کدام از آنها را می توانی با صدایت تحریک کن! و لشکر سواره و پیاده ات را بر آنها گسیل دار! و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی! و آنان را با وعده ها سرگرم کن! - ولی شیطان، جز فریب و دروغ، وعده ای به آنها نمی دهد- (۶۴) (اما بدان) تو هرگز سلطه ای بر بندگان من، نخواهی یافت (و آنها هیچ گاه به دام تو گرفتار نمی شوند)! همین قدر کافی است که پروردگارت حافظ آنها باشد (۶۵) پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت درمی آورد، تا از نعمت او بهره مند شوید؛ او نسبت به شما مهربان است (۶۶) و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد، جز او، تمام کسانی را که (برای حل مشکلات خود) می خوانید، فراموش می کنید؛ اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد، روی می گردانید؛ و انسان، بسیار ناسپاس است! (۶۷) آیا از این ایمن هستید که در خشکی (با یک زلزله شدید) شما را در زمین فرو ببرد، یا طوفانی از سنگریزه بر شما بفرستد (و در آن مدفونتان کند)، سپس حافظ (و یاوری) برای خود نیابید؟! (۶۸) یا اینکه ایمن هستید که بار دیگر شما را به دریا بازگرداند و تندباد کوبنده ای بر شما بفرستد و شما را بخاطر کفرتان غرق کند، سپس دادخواه و خونخواهی در برابر ما

پیدا نکنید؟! (۶۹)

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰) و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشاندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم

و آنها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم (۷۰)

در معنـای تکریم و تفضـیل اختلافاتی در بین مفسـرین وجود دارد که صاحب المیزان، ج ۲۵، ص ۲۶۵ تا ۲۷۴، با رد بعضی از آنها به نکات ذیل اشاره دارد:

۱ – منظور از تکریم (کرّمنا)، عقلی است که خداوند تنها به انسان عنایت کرده است و منظور از تفضـیل (فضـلناهم) این اسـت که آنچه را به سایر موجودات داده از هر یک سـهم بیشتری به انسان داده است، اگر حیوان غذای ساده ای از گوشت یا میوه و یـا گیاهان و غیره دارد، ولی انسان این اضافه را دارد که همان مواد غـذایی را گرفته و انواع طعامهای پخته و خام را برای خود ابتکار می کنـد، طعامهای گوناگون و فنون مختلف و لذیـذ که نمی توان به شـماره اش آورد برای خود اختراع می نمایـد و یا آشامیدنی و پوشـیدنی و غیره. و تکریم و تفضـیل با هم فرق دارند. تکریم، عقل است و تفضیل، سایر خصوصیاتِ غیر عقل در حد اعلای سایر موجودات است.

۲ – آیه نـاظر به کمـال انسـانی از حیث مـادی است و چون ملا ئکه از نظام مادی این عالم خارجنـد بنابراین آیه هیـچ نظری به برتری آدمی از ملائکه ندارد. و مراد از «کثیری از آنچه خلق کردیم» غیر ملائکه است.

صاحب مجمع البیان، ج ۱۵ – ۱۶، ص ۲۰۱ تا ۲۱۲، آورده است:

جمله (کرمنا) فقط نعمت ها را می رساند بدون اینکه نظری به برتری انسان نسبت به سایر موجودات داشته باشد، ولی تفضیل نظریه برتری دارد و اگر دومی (تفضـیل) را نمی گفت: این اشـاره فوت می شـد. (به عبـارتی تفضـیل نکته ای اضـافه بر تکریم دارد و آن نعمتی است که در تفضیل بدون استحقاق هم داده می شود و تکریم و تفضیل یکسانند و با هم فرقی ندارند).

ص: ۱۹۳

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۲۶۵ تا ۲۷۴، به نقل از فخر رازی آمده است:

خداونـد متعال انسان را بر سایر حیوانات به اموری ذاتی مثل عقل و نطق و قامت موزون و غیره برتری داده است که این تکریم است و انسان باید به وسـیله آنها، عقاید حقه و اخلاق فاضله را کسب کند و این تفضیل است. (به عبارتی تکریم، اموری ذاتی و غریزی است و تفضیل، اموری اکتسابی است و این دو یعنی تکریم و تفضیل با هم فرق دارند).

همـان منبع آورده است که بعضـی از مفسـرین گفته انـد: تکریم شامـل نعمت هـای دنیـا به تنهـایی است و تفضـیل مربـوط به نعمتهای آخرت است.

و عده ای هم گفته اند: به واسـطه جمله: «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» می توان استدلال کرد که ملائکه از بنی نوع بشر حتی از انبیاء هم برترند.

☼ مؤلف:

در بحث تکریم و تفضـیل توضیحی که صاحب المیزان در نکته اول و در موضوع تفضیل بیان کرده، اشتباه است و ناخواسته با توصـیفی که دربـاره ی تفضـیل آورده، در حقیقت همان تکریم و عقل را اثبات کرده است چرا که انسان و حیوان در دستیابی به نعمتهـای الهی آزاد و یکسـان بوده انـد نه اینکه سـهم انسـان بیشتر بوده است. اما انسان صـرفاً به واسـطه عقل و شـعوری که خداوند متعال به او عنایت کرده، توانسته است از نعمتهای فراوانی که به صورت بالقوه (مثل معادن و درختان و نور خورشید و ...) یـا بالفعـل (مثـل گیاه و میوه و ...) در این عالم وجود دارد، سـهمِ بیشتری ببرد و تنوعات و اختراعاتی در نعمتها به وجود آورد. و حیوان هم به خـاطر عـدم همـان عقـل و شـعور است که نتوانسـته از نعمتهـا و به خصوص نعمتهای بالقوه مثل معادن و سنگ و چوب و غیره در جهت رفاه بیشتر اسـتفاده کند. پس توصیفِ صاحب المیزان در حقیقت بسطِ تکریم و عقل است و نه اختلاف بین تکریم و تفضیل، که بتوان با آن بین تکریم و تفضیل فرقی گذاشت.

و اما نظر حقیر درباره تکریم و تفضیل بدین شرح می باشد: (والله اعلم)

تکریم همـان عنـایتِ الهی در دادن نعمتهای فراوان به انسان است. و اولین و مهمترین نعمتی که خداونـد متعال به انسان عنایت فرموده است، همـان عقـل و شـعور بالاـ بود که این مقـدمه ای برای کشفِ بـابِ سایر نعمتها شـد. پس می توان تکریم را تمام نعمتهای الهی فرض نمود. و آیه شریفه نیز بعضی از این نعمتها را برشمرده است مثل مرکبهای آبی و صحرایی و غذاهای لذیذ و پاکیزه. و اما تفضـیل، به معنایِ برتری و تسـلط یافتنِ انسان به سایر موجودات است. پس انسان با داشتن همان تکریم اصلی و اولیه، یعنی عقل و شعورِ بالا، می تواند سایر جانداران را به خدمت در آورد مثل الاغ و شتر و اسب و حتی موجودات ذره بینی و کُشنده مثل باکتریها و ویروسها که از

آنها برای تهیه واکسن و دارو استفاده می کند، که این سلطه و به خدمت درآوردنِ موجودات، بر می گردد به همان تکریمِ اولیه یعنی عقل و شعورِ بالا، که این همان تفضیل الهی می باشد. پس می توان گفت که تکریم شالوده و اساس تفضیل است و اگر تکریمی نبود مطمئناً تفضیلی هم به وجود نمی آمد و هر دو در یک مسیر و طریقند هر چند که از نظر ظاهر با هم فرق داشته باشند ولی از نظر باطن فرقی ندارند.

با دقت در آیه شریفه مذکور نکات جالبی به دست می آید از جمله:

۱ – آیه ی شریفه به تمام انسانها هم کافر و هم مؤمن برمی گردد، چرا که هم کافر و هم مؤمن اگر بتوانند از آن تکریم اولیه که همان عقل و شعور بالاست بیشترین بهره را ببرند می توانند بیشترین سلطه را به سایر موجودات داشته باشند. به عبارتی استفاده از تکریمِ بیشتر، باعث ایجاد تفضیل بیشتر می شود. چه بسا در عصر امروزه، مسلمین با عدم بهره برداری از عقل و شعورشان، همواره جزءِ کشورهای عقب مانده بوده اند ولی کفار و افرادی که حتی خدا را هم گاهاً قبول ندارند با بهره برداری بیشتر از عقل و شعورشان نه تنها به موجودات زیر دریا و ذره بینی و غول آسا سلطه یافته اند که حتی به کُراتِ دیگر هم رفته و در حال گسترشِ تفضیلند.

۲ – اگر در آیه شریفه دقت کنیم آمده است: «وَ فَضَّلنَا هُم علی کثیر ممن خلقنا» ، که آیه شریفه می خواهد بفرماید انسان را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری داده ایم به عبارتی جای خالی بعضی از مخلوقات در آیه، مشهود است و آن ملائکه می باشند چرا که انسان هر چند هم با وجود همان تکریم اولیه یعنی عقل و شعورِ بالا، به درجات بالایی از پیشرفت و اختراع و سلطه دستیابی پیدا کند ولی باز هم نخواهد توانست به ملائکه دسترسی یابد و آنها را تحت کنترل و سلطه خود درآورد. البته شاید و خداوندِ سبحان بهتر می داند که موجوداتی دیگر هم باشند که انسان نتواند به آنها سلطه یابد، ولی آیه شریفه، اشاره دارد که بر بیشتر آنها سلطه می یابد.

۳ – استدلالی که بعضی از مفسرین به آیات کرده اند که ملائکه از انسان برترند، یک برداشت نادرست می باشد چرا که از آیه شریفه تنها می توان به این اشاره داشت که با علم می

توان به بیشتر موجودات سلطه یافت ولی به همه ی آنها نمی توان مسلط شد، از جمله ملائکه. به عبارتی آیه شریفه اشاره به برتری ملائکه به انسان یا بالعکس ندارد.

آیا انسان از ملائکه برتر است؟

در پاسخ به این سؤال اختلاف وجود دارد:

۱ – عده ای از جمله جبری مذهبان به استناد همین آیه و با تعبیر کردن کلمه «کثیر» به معنای «جمیع» در جمله (و فضلنا هم علی جمیع ممن خلقنا) معتقدند که همه انسانها از ملائکه برترند. و یا بعضی گفته اند: فرشتگان فاقد قوات شهوانی هستند و اطاعت و ترک گناهشان ارزشی ندارد چون نمی توانند گناه کنند ولی وجود انسان مرکب از قوایی است که او را به معصیت می کشاند. (۱).

در جواب به این گروه می توان گفت: اولاً- آیه شریفه هیچ اشاره ای به برتری انسان بر ملك یا بالعکس ندارد و اینکه این گروه کلمه «کثیر» را «جمیع» معنی کرده اند صحیح نمی باشد چرا که با این معنی دیگر جایی برای حرف «مِن» در آیه باقی نمی ماند و در حقیقت حرف «من» می رساند که عده ای از مخلوقات شامل آنها نمی شود. پس این معنی که گفته اند «انسان از جمیع مخلوقات برتر است» صحیح نبوده بلکه معنای صحیح آیه این است که «انسان بر بسیاری از مخلوقات برتر است» . ثانیاً: اینکه فرشتگان فاقد شهوتند و انسان دارای شهوت است دلیل نمی شود که آن کسی که دائماً به فکر گناه و تجاوز است از فرشته ای که دائماً در حال عبادت و تسبیح خداوند است برتر باشد بلکه با این دلیل فقط می توان نتیجه گرفت که: اگر انسان که دارای قوه ی شهوانی است، بر خلاف آن عمل کرده و به تسبیح و ذکر پروردگار رفتار نماید مثل انبیاء، می تواند از فرشتگان برتری یابد نه همه انسانها. چرا که انسانی که دائماً در حال شهوترانی و گناه است نه تنها از فرشته برتر نیست که حتی از حیوانات هم پست تر است.

ثالثاً: خداوند متعال بارها در کتاب مقدسش فرشتگان را ثنا گفته است مثلاً در آیه: «لَا يسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يعْمَلُونَ» = «بندگانی بزرگوار که در سخن از او پیشی نگرفته به امرش عمل می کنند» (انبیاء ۲۷). و یا آیه: «لاَ يعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيفْعَلُونَ مَا يؤْمَرُونَ» = «از فرمان

۱– به نقل از المیزان، ج ۲۵، ص ۲۷۴ – ۲۸۲

خدا سرپیچی نمی کنند و آن چه دستور یابند عمل می کنند» (تحریم ۶). و یا آیه: «فَإِنِ اسْتَکْبَرُوا فَالَّذِینَ عِنْدَ رَبِّکَ یسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّیلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا یسْأَمُونَ» = «اگر اینها استکبار ورزند باری آنها که نزد پروردگار تو اند شب و روز او را تسبیح گفته و خسته نمی شوند» (حم سجده ۳۸). و یا آیاتی مشابه که در آن خداوند متعال فرشتگان را تمجید می فرماید. حال اگر فرشتگان و اطاعت و تسبیحشان ارزشی نداشت آیا جا داشت که خداوند متعال از آنها تمجید نماید؟!!!

۲ - عده ای دیگر (معتزله) و با استناد به همین آیه معتقدند که ملائکه از انسان و حتی انبیاء برترند. و آنها گفته اند که مراد از «کثیر» در آیه ی شریفه، جمیع نیست بلکه موجودات غیر ملائکه است بنابراین ملائکه از انسان برترند. (۱).

در پاسخ به این گروه باید گفت: اولاً: آیه ی شریفه هیچ گونه اشاره ای به برتری فرشته از انسان یا بالعکس ندارد. ثانیاً: اگر فرشتگان از تمام انسانها حتی انبیاء برتر باشند پس چه دلیل داشت که بر انسان (آدم) سجده کنند. {داستان سجده ملائکه بر آدم در سوره ی مبارکه بقره آیات ۳۶ - ۳۰ و نیز در سوره ی حجر آیه ۳۰ آمده که خداوند متعال می فرماید: «فسجد الملائکة کلهم اجمعون» = «تمام ملائکه (بدون استثناء) سجده نمودند» (حجر ۳۰)}.

۳ - عده ای که به اشاعره هم منسوب شده اند معتقدند که افراد مؤمن از انسانها و نه همه انسانها از ملک برترند. (به نقل از المیزان، ج ۲۵، ص ۲۷۴ - ۲۸۲). و این نظر، نظریه ی قابل قبول و صحیحی می باشد چرا که اگر انسان به مقام «ولایت الهی» برسد می تواند مورد سجده ملائکه قرار گیرد و «خلیفه الله» می شود که از ملک برتر خواهد شد ولی اگر از این مقام دور گشته و به سمت و سوی شهوات و نفسانیات گرایش یابد حتی از چهارپایان هم پست تر می شود.

یَومَ نَدْعُوا کُلَّ اُناسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوتِی کِتَابَهُ بِیَمینِهِ فَاُولَئِکَ یَقْرَءُونَ کِتَابَهُمْ و لا یَظْلَمُونَ فَتیلاً **(۷۱)** روز (قیامت) همه مردم را با امامشان دعوت می کنیم. هر کس نامه ی عملش را به دست راستش دهند پس آنان نامه ی خود را قرائت کنند و کمترین ظلمی به آنها نخواهد شد (۷۱)

ص: ۱۹۷

۱- به نقل از المیزان، ج ۲۵، ص ۲۷۴ - ۲۸۲

نکات تفسیری:

۱ - آیه ی شریفه می فرماید: آنهایی که نامه ی عملش به دست راستشان است نامه ی خود را قرائت می کنند و به عبارتی شاید بخواهد بفرماید: گنهکاران که نامه ی عملشان در دست چپشان است، نامه ی خود را قرائت نمی کنند و تنها سعادتمندان که نامه ی عملشان دست راستشان است به خاطر شوق و شعفی که دارند نامه ی خود را می خوانند (والله علم).

۲ - در قرآن کریم چهار تعبیر برای کلمه «امام» آمده است:

الف ــ لوح محفوظ: «وَكُلَّ شَيءٍ أَحْصَينَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» = «هر چیزی را در امام مبین آمارگیری کرده است» (۱).

ب ــ کتابهای آسمانی: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً» = «و قبل از او کتاب موسی که امام و رحمت بود» (۲).

ج ــ پیشوایان حق: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يهْدُونَ بِأَمْرِنَا» = «و قرارشان دادیم پیشوایانی جهت هدایت به امرمان» (انبیاء ۷۳). و یا «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» = «ای ابراهیم تو را امام بر مردم قرار دادم» (۳).

د ــ پیشوایان کفر: «فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ» = «قتال کنید با پیشوایان کفر» (۴).

و اما مراد از امام در آیه ی شریفه، هم پیشوایان کفر و هم پیشوایان حق است و به عبارتی منظور، اشخاصی هستند که مردم هر طایفه به آنها اقتداء و در راه حق و یا باطل از آنها پیروی می کرده اند. چرا که در قیامت مردم هر طایفه ای هیچ وقت از اولیاءِ شان چه حق و چه باطل جدا نمی شوند: «يقْدُمُ قَوْمَهُ يوْمَ الْقِيامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ» = «فرعون جلوی قوم خود به راه می افتد و ایشان را در آتش می ریزد» (۵).

۲ - عده ای از مفسرین تعابیر دیگری برای امام آورده اند مثل: نامه ی اعمال، پیامبران هر امت، لوح محفوظ، کتابهای آسمانی و غیره. (۶).

پاسخ به این گروه: این معانی از آیه ی شریفه بدست نمی آید، با این توضیح:

۱- یس ۱۲

۲- هود ۱۷

۳- بقره۱۲۴

۴- توبه ۱۲

۵- هود ۹۸

۶- به نقل از المیزان، ج ۲۵، ص ۲۸۲ - ۲۸۷

در موردِ «نـامه ی اعمـال» بایـد گفت: «این انسان است که نامه ی عملش را می سازد نه اینکه نامه ی عمل پیشوا و راهبر انسان باشد» .

در مورد «پیـامبران» بایـد گفت: «در عصـر ما پیامبرِ زنـده ای وجود نـدارد تا بتوان او را مقتـدا قرار داد، بلکه در این زمان، امام زمان (عج) که جانشـین پیامبر (ص) و مقتدای بشـر است وجود دارد، در ضـمن این درست نیست بگوییم کفار و مشرکین، که در این دنیا به پیامبران (ع) ایمان نیاورده انـد و آنها را مقتـدای خود قرار نـداده اند در قیامت، آنها را پیشوا و مقتدای خود قرار دهنـد، آری آن عده از مؤمنین که در زمان پیامبرانِ خود زیسـته اند و به آنها نیز ایمان آورده اند، آن عده به پیشوایی و امامتِ همـان پیامبرشـان مبعوث می شونـد امـا بقیه ی انسانهـا که در این دنیا پیامبری به چشم ندیـده انـد، تکلیفشان چه می شود؟ در صورتی که آیه شـریفه عمومیت دارد و به تمـام انسانها و نه فقط عـده خاصـی اشاره دارد، بنابراین پیامبران نمی تواننـد، معنای «امام» در آیه شریفه باشد» .

در مورد «کتابهای آسمانی» باید گفت: اولاً: آنها هم، مصداق پیامبران را دارند، ثانیاً: بعضی از اقوام، مثلِ اقوامِ قبل از نوح (ع) اصـلاً کتابِ آسـمانی نداشـته اند، که اگر بخواهیم امام را کتاب آسـمانی فرض کنیم اقوام قبل از نوح (ع) را باید سـرگردان و بدون امام در قیامت فرض نماییم.

در مورد «لوح محفوظ» : این تعبیر اصلاً سنخیت و ارتباطی با معنای «امام» ندارد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۲۸۹، از برهان، از امام صادق (ع):

وقتی قیـامت می شود هر قومی را به سوی کسـی می خواننـد که آن کس را دوست می داشـتند، ما دست به دامن رسول خـدا (ص) می شویم و شما دست به دامن ما.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۷۶، از ابن عباس، از حضرت رسول (ص): پروردگار در روز قیامت ائمه هدی (ع)، امیرالمؤمنین و فرزندانش (ع) را احضار کند و به آنها می فرماید: شـما و پیروانتان وارد بهشت شوید. پس ائمه و پیشوایان اهل فسق را احضار نماید و به آنها بفرماید: به دوزخ وارد شود.

وَ مَنْ کانَ فی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبیلًا (۷۲)

اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر است! (۷۲)

ص: ۱۹۹

وَإِنْ كَادُواْ لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِى أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتفْتَرِىَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَّاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا (۷۳) و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده ایم گمراه کنند تا غیر از آن را بر ما ببندی و در آن صورت تو را به دوستی خود بگیرند (۷۳)

☼ مؤلف:

آیه شریفه مثل بعضی از آیات است که در ظاهر ممکن است ترک اولی را از حضرت رسول (ص) نشان دهد. اما همانگونه که در آیات مشابه گذشته مفصلاً بحث شد باید گفت: این گونه آیات، جزءِ آیات متشابهند که باید آنها را به محکمشان ارجاع داد و نیز این مَثل را درباره ی آن می توان زد: «در، به تو می گویم، دیوار، تو بشنو» ، به عبارتی مخاطب در این آیات، امت رسول (ص) است نه حضرت رسول (ص)، ولی متأسفانه بعضی از مفسرین بخصوص مفسرین عامه و حتی تعدادی از مفسرین شیعه با آوردن روایاتی جعلی، تهمتِ گناه و ترک اولی را به مقام نازنین پیامبر (ص) زده اند. (برای توضیح بیشتر به بحث پایانی این کتاب مراجعه شود).

صاحب تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۳۰۱، با مردود کردنِ تعدادی از این روایات آورده است: از مقام رسول خدا (ص) به دور است که تصمیم به چنین بدعتهایی بگیرد با اینکه پروردگارش او را از نزدیک شدن به رکون و میل مختصر نهی کرده بود تا چه رسد به اینکه تصمیم بگیرد.

صاحب تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۸۳، هم آورده است: اگر چه در ظاهر، مخاطب آیه، شخص رسول اکرم (ص) است ولی در واقع طرف خطاب، تمام امت و مسلمین می باشد.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۸۳، از تأویل الایات الباهره، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

منافقین اصرار داشتند که پیامبر (ص) را از ولایت و خلافت علی (ع) منصرف سازند. حتی موفق شده بودند بعضی از همسران آن حضرت را وادار کنند که این موضوع را از پیامبر (ص) درخواست نمایند، به طوری که (به گمان خودشان) نزدیک بود آن حضرت راضی به این امر شود.

☼ مؤلف:

این فکری بود که آنها کردند نه اینکه رسول اکرم (ص) چنین قصدی داشت.

وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلیلاً (۷۴)

إِذاً لَأَذَقْناکَ ضِعْفَ الْحَیاهِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ عَلَیْنا نَصیراً (۷۵)

وَ إِنْ کادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الْأَرْضِ لِیُخْرِجُوکَ مِنْها وَ إِذاً لا یَلْبَثُونَ خِلافَکَ إِلَّا قَلیلاً

سُنَّهَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنا وَ لا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْویلاً (۷۷)

و اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی)، نزدیک بود به آنان تمایل کنی (۷۴) اگر چنین می کردی، ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا و دو برابر (مجازات) آنها را بعد از مرگ، به تو می چشاندیم؛ سپس در برابر ما، یاوری برای خود نمی یافتی! (۷۵) و نزدیک بود (با نیرنگ و توطئه) تو را از این سرزمین بلغزانند، تا از آن بیرونت کنند! و هرگاه چنین می کردند، (گرفتار مجازات سخت الهی شده) و پس از تو، جز مدت کمی باقی نمی ماندند! (۷۶) این سنت (ما در مورد) پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم؛ و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت! (۷۷)

أَقِمِ الصَّلاَهَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَی غَسَقِ اللَّیْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کَانَ مَشْهُودًا **(۷۸)** نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپا دار و نماز صبح را زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است (۷۸)

دلوک: در معنای آن اختلاف است:

۱ – به معنای زوال آفتاب از ظهر است.

۲ – به معنای غروب آفتاب است.

۳ – اصل کلمه از (د ل ک) است که به معنای مالیدن است. و اگر ظهر را دلوک گفته اند بدین جهت است که از شدت روشنایی هر کس به آن نگاه کند چشم خود را می مالد و اگر غروب آفتاب را دلوک شمس خوانده اند باز برای این است که بیننده، چشم خود را می مالد تا درست درک کند. (۱).

☼ مؤلف:

وقتی خورشید طلوع می کند، شدت نور و روشنایی آن رو به فزونی رفته و سایه ای که ایجاد می کند رو به کوچک شدن می رود تا به ظهرِ شرعی می رسیم که سایه متوقف شده و به کوچکترین حالت خود می رسد، در این زمان، نور خورشید در شدیدترین حالت خودش است. از ظهر شرعی به بعد نور و شدت خورشید رو به زوال و کاهش می رود و سایه برعکس، رو به فزونی می رود. بنابراین ظهر شرعی، اولِ زوال (دلوک) خورشید به حساب می آید. هنگام غروب، نور خورشید کاملاً محو می شود که این نوعی زوال و محو محسوب می شود. به عبارتی «دلوک» یا «زوال خورشید» از ظهر شروع می شود و تا غروب ادامه دارد و کاملاً محو می گردد.

غسق الیل: به معنای:

۱ – تاریکی شب.

۲ – شدت ظلمت شب است. (همان منبع).

☼ نکته:

در معنای دلوک و غسق، مفسرین اختلاف کرده اند. لذا معنای آیه را هم به تبعِ آن

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۲۹۵

مختلف تعبیر نموده اند. اما از ائمه اهل بیت (ع) به طریق شیعه روایت شده که فرموده اند: «دلوک» ، هنگام ظهر است و «غسق لیل» ، نصف شب است. (۱).

☼ نکته:

کلمه «صلوه» بیش از ۷۰ بار در حدود ۲۸ سوره از قرآن کریم آمده است.

☼ نکته:

نمازِ «کسر» یا «شکسته» یا «سَفَر» ، در سوره نساء آیه ۱۰۱ و «نماز خوف» در سوره نساء آیه ۱۰۲ آمده است. «نماز شب» در سوره اسرا آیه ۷۸، «نماز عشاء» در سوره نور آیه ۵۸، «نماز وسطی» در سوره بقره آیه ۲۳۸ آمده است، که منظور از «نماز وسط» همان «نماز ظهر» است. و نیز در سوره هود آیه ۱۱۴ آمده است: «و اقم الصلوه طرفی النهار و زُلفا من اللیل ... » = «نماز را در دو طرف روز (اول روز و غروب) و در تاریکی شب به پا دار ... » ، که در این آیه «طرفی النهار» یعنی دو طرف روز، که همانْ نماز صبح و نماز مغرب است. و «زلفا من اللیل» نماز عشاء است، البته در بعضی از روایات «طرفی النهار» را نماز عصر گفته اند، اما در آن تنها به ۳ یا ۴ نماز بیشتر اشاره نشده است یعنی به نماز ظهر اشاره ندارد. (همان منبع).

خلاصه کلام: تنها آیه ای که در آن، همه ی پنج نمازِ واجب ذکر شده است همین آیه (اسرا ۷۸) است، بدین صورت که از «دلوک شمس» که زایل شدن آفتاب از خط نصف النهار است تا «نصف شب» که «غسق الیل» است، چهار نماز است و پنجم آن «قرآن فجر» که نماز صبح است.

توجه: برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه ۱۳۰ سوره طه مراجعه شود.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۵۳و۱۵۵، شیخ صدوق رحمت الله علیه آورده است:

زراره از امام صادق (ع) پرسید: آیا حق تعالی نام (۵ نماز) را در کتابش بیان فرموده است؟

امام صادق (ع) فرمود: بلی، خداوند تبارک و تعالی به نبی مکرمش(ص) فرمود: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» ، «دلوک شمس» یعنی زوال خورشید که همان «وقت ظهر» است و بین «دلوک شمس» تا «غسق لیل (تاریکی شب)» چهار نماز واقع است که حق تعالی از آنها اسم برده و بیانشان کرده است و غسق لیل یعنی نصف شدن شب، بنابراین چهار نمازِ مزبور عبارتند از: ظهر، عصر، مغرب و عشاء. سپس حق تعالی به دنبال آیه مذکور فرموده: «وَ قُرْآنَ

۱- همان منبع، ص ۲۹۶

الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» ، این نماز (صبح) نماز پنجمی است.

و نیز در بیان نمازهای واجب فرموده: «اقم الصلوه طرفی النهار و زلفاً من اللیل» = «نماز را در دو طرف روز به پا دارید و نیز در ساعت تاریکی شب» (۱).

دو طرف روز عبارتند از: مغرب و صبح و مقصود از «زلفاً من اللیل» نماز عشاء است.

و فرمود: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاهِ الْوُسْطَى» = «بر نمازها و نماز وسطی محافظت نمایید» (بقره۲۳۸)، نماز وسطی، نماز ظهر است و اولین نمازی است که رسول (ص) خواند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۳۰۲، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

جبرئیل موقع دلوکِ آفتاب، هنگام ظهر نزد من آمد و نماز را با من خواند.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۸۷، از عیاشی، از امام صادق (ع): خداوند، از زوال آفتاب از نصف النهار (ظهر) تا نصف شب، چهار نماز واجب و مقرر داشته است: نماز ظهر و عصر که وقت آنها از اول ظهر است تا غروب آفتاب. و البته نماز ظهر مقدم بر عصر می باشد. دو نماز دیگر از مغرب تا نصف شب است. و مراد از «غسق» مابین غروب آفتاب تا سقوط آن است. و نماز دیگر که واجب است، نماز صبح می باشد، وقت آن از طلوع فجر صادق تا طلوع آفتاب است.

از همان منبع، از عیاشی، از امام زین العابدین (ع):

نماز به این کیفیت در مدینه قوت گرفت. نخستین نمازی که پیامبر (ص) با حضرت علی (ع) به جا آورد در مکه معظمه و نماز ظهر و آن دو رکعت بود. در طی ده سال در مکه معظمه تمام نمازهای ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح دو رکعت بود. وقتی به مدینه هجرت فرمود و جهاد واجب شد، آن بزرگوار هفت رکعت بر نمازها افزود. به هر یک از ظهر و عشا دو رکعت و به مغرب یک رکعت افزود و صبح را به حالت اول گذاشت، برای تعجیل نزول فرشتگان روز و حضور فرشتگان شب، زیرا بامداد، وقت نزول فرشتگان شب است. و اگر نماز صبح را اول وقت بجا آورد، فرشتگان شب در آخر دیوان و فرشتگان روز در اول دیوانِ عملِ انسان می نویسند.

توجه: بحثی در این خصوص ذیل آیه شریفه ۱۱۴ سوره مبارکه هود آمده است.

۱- هود۱۱۴

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا (۷۹)

و پاسی از شب را زنده بدار و تهجد کن که این نماز شب تنها بر تو واجب است باشد که خدایت، تو را به مقام شفاعت مبعوث گرداند (۷۹)

تهجد: از ماده هجود (خواب) است و به معنای بیداری بعد از خواب است.

نافله: از (ن ف ل) و به معنای زیادی است.

مقام محمود: منظور، مقام شفاعت کبرای حضرت رسول (ص) است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۸۷، از برهان، از امام صادق (ع):

تشریع نوافل برای آن است که اگر نقصی در فرایض واقع شود، نافله رفع نقصان را بنماید.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۸۹، از ابوالفتوح، از رسول اکرم (ص):

مواظبت کن بر نماز شب (که) هر کس نماز شب بسیار بجا آورد، صورتش نورانی گردد.

از همان منبع، از امالی شیخ طوسی، از حضرت رسول (ص): یا علی! پروردگار مرا مالک شفاعت گردانده و منع فرموده از آن که شفیع دشمنان تو و دشمنان فرزندانت باشم.

در تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۱۰۹، از معانی الاخبار، از امام صادق (ع):

نماز مؤمن در شب، گناهانِ روزش را محو می کند.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۷۷، چ۲، از امام صادق (ع):

شخصْ یک دروغ می گوید و به واسطه آن از خواندن نماز شب محروم می گردد و وقتی از

نماز شب محروم شد، از رزق و روزی محروم می گردد.

از همان منبع، ص ۱۸۷، آورده است:

شخصی از امام سجاد (ع) پرسید: چرا اهل تهجد و عبادت در شب نیکو منظرترین مردمند؟ فرمود: زیرا آنها با خدا خلوت می کنند پس حق تعالی از نورِ خودش ایشان را می پوشاند.

از همان منبع، ص ۱۸۱، از رسول خدا (ص):

دو رکعت در دل شب نماز خواندن نزد من محبوبتر از دنیا و آنچه در آن است.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۷۷، ح۲، از امیرالمؤمنین (ع): گناه مانع نماز شب است.

ص: ۲۰۴

از همـان منبع، ص ۱۷۹، از امـام صـادق (ع): مغبـون کسـی است که از قیـام در شب محروم باشـد. و نمـاز شب مرض را دفع، صورت را نورانی، بو را خوش و روزی را جلب کند.

در امالی شیخ صـدوق، ص ۸۷۳، م۸۲، از حضـرت رسـول (ص): در ساعتهـای غفلت (مـا بین عشـاء و مغرب)، نـافله به جـای آورید، گرچه با دو رکعتِ سبک، که همانا آن، خانه کرامت به ارث گذارد.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۷۹، چ۲، از امام صادق (ع):

بسا نماز بنده نصف یا ثلث یا ربع و یا خمسـش بالا می رود و بالا نمی رود از نماز مگر همان مقداری که بنده آن را با حضورِ قلب خوانده است، پس بندگان مأمور به خواندن نوافل شده اند تا بدین ترتیب نقایصْ از فرایضِ خود را تکمیل و تتمیم کنند.

از همان منبع، ص ۸۱، از امام صادق (ع):

برای این نافله مشروع گشت تا باعثِ جبران فسادی باشد که در فریضه پدید می آید.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۱۳، باب۲۸، از امام رضا (ع):

سجده بعد از اداءِ نماز واجب، شـکرگزاری است بر این که پروردگار متعال بنده اش را بر اداءِ واجبی توفیق داده است. و کمتر چیزی که در سـجده گوید این است که سه مرتبه بگوید: «شـکراً لله، شکراً لله، شکراً لله» که اگر در نماز تقصیری کرده باشد و در نماز نافله هم تمام نشود با این سجده، آن نقصان رفع گردد.

وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصیراً (۸۰)

«پروردگارا! مرا (در هر کار،) با صـداقت وارد کن و با صداقت خارج ساز! و از سوی خود، حجتی یاری کننده برایم قرار ده!» (۸۰)

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱)

و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابود شدنی است (۸۱)

در جامع، ج ۴، ص ۱۹۲، از جابر بن عبـدالله انصاری: در فتح مکه، پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: یا علی! بر دوش من سوار شو، آن بت (هبل) را از بام خانه به زیر انداز. امیرالمؤمنین (ع) عرض کرد: ای رسول خدا! شـما بر دوش من سوار شوید. وقتی بر دوش علی (ع) سوار شد، آن حضـرت تاب نیاورد، پیامبر (ص) تبسـمی فرمود و آن حضرت را بر دوش خود بالا برد و بت هبل

را به زیر انداخت و فرمود: سوگند به خدا اگر می خواستم از دوش پیامبر (ص) دستم را به آسمان برسانم، می توانستم. پیامبر (ص) فرمود: یا علی! در اثر بالا رفتن به دوش من خداوند فضیلت تو را زیاد نمود بعد حضرت علی (ع) پایین آمد و گفت بر اثر پایین افتادن هیچ گونه تألمی به من رخ نداد. حضرت رسول (ص) فرمود: تو را محمد (ص) بالا برد و جبرئیل به زمین فرود آورد.

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إَلاَّ خَسَارًا (۸۲)

و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم

و[لی] ستمگران را جز زیان نمی افزاید (۸۲)

نکته: در معنای شفاء اختلاف است، بعضی گفته اند: مراد به شفاء در آیه اعم از شفای مرضهای روحی و هم مرضهای جسمی و بدنی است.

صاحب المیزان، ج ۲۵، ص ۳۰۹، آورده است: مراد از شفاء، شفای مرضهای روحی است و دلیل آورده که اگر این عمومیت صحیح باشد باید در صدر و ذیل آیه هر دو صحیح باشد و بگوییم همانطور که به کمک آیه های قرآن و نوشتن و خواندن آن مرضها و ناخوشی ها بر طرف می شود، همچنین از همان راه دشمنی دشمنان دین و ظلم ظالمین و کید کافرین دفع و باطل می شود.

☼ مؤلف:

قرآن کریم هم شفای دردهای روحی و هم دردهای جسمانی است. البته شرط شفاء و درمان تنها یقین و عمل به قرآن است، پس قرآن تنها برای مؤمنین به آن می تواند شفاء و درمان باشد، ولی برای کافرین نه تنها شفاء نیست که خسارت و زیان است همچنان که می فرماید: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيذَّكَّرُوا وَمَا يزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا» = «ما در این قرآن، انواع بیانات مؤثر را آوردیم تا متذکر شوند! ولی (کوردلان،) جز بر نفرتشان نمی افزاید» (۱).

با علوم قرآنی می توان به مرضهای جسمانی غلبه کرد چون سرشار از نکاتی علمی و عملی در نحوه ی صحیح زندگی کردن است پس هر کس واقعاً به دستورات قرآن عمل کند و آن را در زندگی خود الگو قرار دهد پر مسلم است که از نظر جسمی هم بهبود می یابد و با نور آن هم می توان به مرضهای روحی غلبه نمود، البته نه تنها درمان و شفاء، بلکه تمام علوم و فنون خارق

۱- اسراء ۴۱

العاده در قرآن کریم نهفته است همچنان که می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا» = «اگر بوسیله قرآن، کوه ها به حرکت درآیند یا زمینها قطعه قطعه شوند، یا بوسیله آن با مردگان سخن گفته شود، ولی همه کارها در اختیار خداست!» (۱).

و می فرماید: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» = «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد!» (۲).

و می فرماید: «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» = «و هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمی ماند؛ حتی به اندازه سنگینی ذره ای و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه (همه آنها) در کتاب آشکار ثبت است!» (۳).

و می فرماید: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» = «ما در این قرآن، برای مردم از هر چیز نمونه ای آوردیم (و همه معارف در آن جمع است)» (اسراء۸۹) و (زمر۲۷) و (۴).

و می فرماید: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» = «و در این قرآن، از هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده ایم؛ ولی انسان بیش از هر چیز، به مجادله می پردازد!» (۵).

و می فرماید: «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» = «کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده، در حالی که فصیح و گویاست برای جمعیتی که آگاهند!» (۶).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۹۳، از عیاشی، از امام صادق (ع):

شفاء در علم قرآن است و برای اهل آن، که ما ائمه می باشیم.

در نهج البلاغه، ح۳۱۳، ص ۷۰۵، از حضرت علی (ع):

در قرآن اخبار گذشتگان و آیندگان و احکام مورد نیاز زندگی تان وجود دارد.

از همان منبع، ح۲۲۸، ص ۶۷۷:

هر کس قرآن بخواند و وارد جهنم شود حتماً آیات الهی را بازیچه قرار داده است.

از همان منبع، ح۲۲۸، ص ۶۷۷:

روزگاری بر مردم خواهد آمد که از قرآن جز نشانی و از اسلام جز نامی باقی نخواهد ماند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۳۵۹، از عیاشی، از امام صادق (ع): شفاء همه در علم قرآن است.

۱- رعد۳۱

۲- حشر۲۱

۳- یونس۶۱

۴- روم۵۸

۵- کهف۵۴

۶- فصلت۳

وَإِذا أَنْعَمْنَا عَلَى الإِنسَانِ أَعْرَضَ وَنَا بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُوسًا (۸۳)

و چون به انسان نعمت ارزانی داریم روی می گرداند و پهلو تهی می کند و چون آسیبی به وی رسد ناامید می گردد (۸۳)

اعرض: این کلمه از «عرض» در مقابل «طول» است و به معنای: عرض یا پهنای خود را نشان دادن و یا روی خود برگردانیدن و اعراض نمودن است.

نَآ: از (ن ء ی) به معنای «دور» است.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۳۱۵:

این آیه با آیاتی که بیان می کند: «انسان وقتی به گرفتاری دچار شود به یاد خدای تعالی می افتد» ، هیچ منافاتی ندارد مثل آیه: «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِیاهُ» = «و چون گرفتاریها بیچاره تان کند خدایان دروغی فراموش می شوند تنها به یاد او می افتید» (اسراء۶۷)؛ و یا آیه: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا» = «چون مرض و گرفتاری آدمی را گرفت به هر پهلو بغلطد ما را می خواند بنشیند ما را می خواند بایستد ما را می خواند» (یونس۱۲)؛ و یا آیاتی مشابه دیگر، چون آیه شریفه مبین حال عادی و ظاهری انسان است ولی این آیات متعرض حال فطری (و درونی) اوست.

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴)

بگو هر کس بر حسب ساختار ذات و نیت خود عمل می کند و پروردگار شما به کسانی که هدایت یافته اند داناتر است (۸۴)

شاکله: از ماده شکل به معنای خوی و خلق، طریقت و مذهب و ریخت و مثل و مانند است.

نکته: عده ای به استناد آیه شریفه استدلال کرده اند که سعادت و شقاوت دو امر ذاتی است که هرگز از ذات تخلف نمی پذیرد و یک قضاء رانده شده ازلی است و تغییر پذیر نیست.

در پاسخ به این افراد می توان گفت: ذات و فطرت هر شخص می تواند در اعمال و رفتارش تأثیر داشته باشد. مثلاً یک انسانِ حلال زاده، دارای سرشت و ذاتی نیکوتر از یک انسان زنازاده است، اما این دلیل نمی شود که العیاذ بالله خداوند متعال در حق او ستمی روا داشته است، چرا که خدای

تعالی بر اساس استعداد و فطرت هر شخصی انتظاراتی دارد، پس اگر یک انسان زنازاده عملِ خیری انجام دهد از یک انسانِ حلال زاده اجرش بیشتر است و یا انتظاری که از یک نبی دارد با یک شخص عادی متفاوت است همچنان که در روایت آمده است که می فرماید: «نیکی های مؤمنین، برای انبیاء گناه محسوب می شوند» .

در عالم هستی سه مقوله عمل، ذات و محیط یک رابطه ای زنجیر وار و متأثر از هم دارند، به نحوی که عمل مثبت باعث می شود محیط و اطرافیان را تحت تأثیر قرار دهد و می تواند درون و ذات شخص را به سوی خدا بیشتر نیل دهد و بلعکس یک محیط یا یک فطرت مثبت نیز همین کار را می کند. خلاصه می توان گفت انسان در بدو تولد بر سر یک دو راهی قرار دارد و می تواند با اختیار خود هر کدام را انتخاب کند و این انتخاب می تواند سرنوشتش را تقدیر کند.

در المیزان، ج ۲۵، ص ۳۵۹، از کافی، از امام صادق (ع):

نیت از عمل بهتر است و اصلاً نیت، عمل است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۱۹۵، از کافی، از امام صادق (ع): علت آن که اهل بهشت، در بهشت جاوید هستند، برای قصد و نیت آنهاست زیرا قصدِ آنها آن بود که چنانچه در دنیا باقی بودند، همیشه به اطاعت و عبادت پروردگار مشغول باشند و نیت اهل دوزخ آن بود که اگر در دنیا باقی بودند، دائماً معصیت خدا را به جا آورند و آن حضرت فرمود: نیت افضل و برتر از عمل است. لذا طبق نیات به مردم ثواب و عقاب داده می شود.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلًا (۸۵)

و درباره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به

شما از دانش جز اندکی داده نشده است (۸۵)

☼ نکته:

اینکه خدایتعالی فرموده: «از علم به شما دادند» و نفرموده: «به شما دادم یا دادیم» به عبارتی دادن علم را به خودش نسبت نداده است به خاطر ناچیز بودن علم بشر است. (برای توضیح در خصوص روح به آیاتِ (نحل ۲) و (شوری ۵۲) و (مجادله۲۲) مراجعه شود).

ص :۲۰۹

وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذی أَوْحَيْنا إِلَيْکَ ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَيْنا وَکيلاً (۸۶)

إِلاَّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ إِنَّ فَضْلَهُ کانَ عَلَيْکَ کَبيراً (۸۷)

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهيراً (۸۸)

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنَّاسِ في هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ فَأَبى أَکْثَرُ النَّاسِ إِلاَّ کُفُوراً (۸۹)

وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً (۹۰)

أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ مِنْ نَخيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهارَ خِلالَها تَفْجيراً (۹۱)

أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ کَما زَعَمْتَ عَلَيْنا کِسَفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَ الْمَلائِکَةِ قَبيلاً (۹۲)

أَوْ يَکُونَ لَکَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقى فِي السَّماءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّکَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنا کِتاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحانَ رَبِّي هَلْ کُنْتُ إِلاَّ بَشَراً رَسُولاً (۹۳)

وَ ما مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى إِلاَّ أَنْ قالُوا أَ بَعَثَ اللَّهُ بَشَراً رَسُولاً (۹۴)

قُلْ لَوْ کانَ فِي الْأَرْضِ مَلائِکَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَکاً رَسُولاً (۹۵)

قُلْ کَفى بِاللَّهِ شَهيداً بَيْني وَ بَيْنَکُمْ إِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبيراً بَصيراً (۹۶)

و اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی فرستاده ایم، از تو می گیریم؛ سپس کسی را نمی یابی که در برابر ما، از تو دفاع کند (۸۶) مگر رحمت پروردگارت (شامل حالت گردد،) که فضل پروردگارت بر تو بزرگ بوده است! (۸۷) بگو: اگر انسانها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند (۸۸) ما در این قرآن، برای مردم از هر چیز نمونه ای آوردیم (و همه معارف در آن جمع است)؛ اما بیشتر مردم (در برابر آن، از هر کاری) جز انکار، ابا داشتند! (۸۹) و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا اینکه چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی (۹۰) یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد؛ و نهرها در لابه لای آن جاری کنی (۹۱) یا قطعات (سنگهای) آسمان را -آنچنان که می پنداری- بر سر ما فرود آری؛ یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری (۹۲) یا برای تو خانه ای پر نقش و نگار از طلا باشد؛ یا به آسمان بالا روی؛ حتی اگر به آسمان روی، ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم! «بگو: » منزه است پروردگارم (از این سخنان بی معنی)! مگر من جز انسانی فرستاده خدا هستم؟! (۹۳) تنها چیزی که بعد از آمدن هدایت مانع شد مردم ایمان بیاورند، این بود (که از روی نادانی و بی خبری) گفتند: آیا خداوند بشری را به عنوان رسول فرستاده است؟ (۹۴) بگو: (حتی) اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می کردند، و) با آرامش گام برمی داشتند، ما فرشته ای را به عنوان رسول، بر آنها می فرستادیم! (چرا که رهنمای هر گروهی باید از جنس خودشان باشد) (۹۵) بگو: همین کافی است که خداوند، میان من و شما گواه باشد؛ چرا که او نسبت به

بندگانش آگاه و بیناست! (۹۶)

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷)

و هر که را خدا هدایت کند او راه یافته است و هر که را گمراه سازد در برابر او برای آنان هرگز دوستانی نیابی و روز قیامت آنها را کور و لال و کر به روی چهره شان درافتاده برخواهیم انگیخت جایگاهشان دوزخ است هر بار که آتش آن فرو نشیند شراره ای [تازه] برایشان می افزاییم (۹۷)

ص :۲۱۰

در تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۳۶۷، از درمنثور و در تفسیر جامع:

شخصـی از حضـرت رسول (ص) پرسـید: چطور مردم بر روی خود محشور می شونـد؟ فرمود: آن کس که مردم را بر دو پا به راه انداخت نیز می تواند بر روی به راه اندازد.

ذلِکَ جَزاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِآیاتِنا وَ قالُوا أَ إِذا کُنَّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدیداً (۹۸)

این کیفر آنهـاست، بخـاطر اینکه نسبت به آیات ما کافر شدنـد و گفتنـد: «آیا هنگامی که ما اسـتخوانهای پوسـیده و خاکهای پراکنده ای شدیم، بار دیگر آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟!» (۹۸)

أَوَلَمْ یَرَوْاْ أَنَّ اللّهَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَـاوَاتِ وَالأَرْضَ قَادِرٌ عَلَی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَـلَ لَهُمْ أَجَلًا لاَّ رَیْبَ فِیهِ فَأَبَی الظَّالِمُونَ إِلاَّ کُفُورًا **(۹۹)** آیا ندانسـتند که خـدایی که آسـمانها و زمین را آفریده تواناست که مانند آنان را بیافرینند و [همان خداست که] برایشان زمانی مقرر فرموده که در آن هیچ شکی نیست و[لی] ستمگران جز انکار [چیزی را] نپذیرفتند (۹۹)

نکته: در معنای «یخلق مثلهم» دو اختلاف وجود دارد:

۱ - بعضـی از مفسـرین گفته انـد که مراد به کلمه «مثلهم» خود آنـان است نهماننـد آنهـا و به عبـارتی منظور «عین» است یعنی انسـان در آخرت، همـان انسان دنیا و با همان جسم است یعنی خداونـد متعال دوباره ذرّات پخش شـده ی بـدن دنیوی را گرد آورده و به صورت اوّلش بازسازی خواهـد نمود، لـذا آخرت نیز عـالمی مـادّی و عنصری دارد. اکثر متکلمین اعصار گذشته طرفدار این نظریّه اند. اکثر مسلمانان نیز چنین دیدی نسبت به آخرت دارند.

۲ - بعضی گفته اند مراد به «مثلهم» شبیه آنان است و نه خود آنان و دلیل آنها هم این است

که می گوینـد اگر خـود آنـان بود پس بایـد کلمه «عین» می آمـد یعنی انسـانِ مخلوق در آخرت شخصـی نظیر و شـبیه انسـان دنیاست. پس جسم اخروی مثل جسم دنیایی، جسم مادّی نیست. «ملاصـدرا» (اسـفار، صدرالـدین شـیرازی، ج ۹، ص ۱۰۹) از این گروه است.

به عقیـده ی ملاصدرا عالم خلقت دارای سه مرتبه ی کلّی است که همواره عالم بالاتر بر عالم پایین تر احاطه ی وجودی دارد؛ امّا نه مثل کرات تو در تو؛ بلکه مثل احاطه ی روح بر ذهن و ذهن بر صُوَرِ ذهنی، لذا این سه عالم در عرض هم نیستند.

پایین ترین مرتبه ی عالم خلقت، عالم مادّه است که بارزترین مشخّصه ی آن حرکت می باشد. زمان نیز از مختصّات این عالم است؛ چون زمان چیزی نیست جز مقدار حرکت. امّا بالاترین مرتبه ی عالم خلقت، عالمی است منزّه و مبرّا از مادّه و آثار و محدودیّتهای ماده، نظیر شکل و رنگ و اندازه و امثال آنها. فلاسفه ی اسلامی این عالم را عالم عقوق مجرّده یا عالم جبروت می نامند. ملائکه ی عظامی همچون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل از ساکنان این عالمند. عالم دیگری نیز وجود دارد که واسطه ی بین این دو عالم بوده عالم مثال نامیده می شود. عالم برزخی که در متون دینی مطرح شده نیز جزیی از عالم مثال می باشد. این عالم از جهاتی شبیه عالم عقول بوده فاقد مادّه و حرکت و زمان است و از جهاتی نیز شبیه عالم مادّه بوده دارای شکل و رنگ و اندازه و امثال آنهاست. در این عالم، جسم وجود دارد ولی اجسام آن غیر مادّی اند. اجسام این عالم شبیه موجوداتی هستند که انسان در خواب می بیند یا در قوّه ی خیالش تخیّل می کند. چرا که موجوداتِ ذهنی انسان نیز فاقد مادّه و حرکتند.

صاحب المیزان، ج ۲۵، ص ۳۵۶و۳۵۷، آورده است: تشبیه و مانند بودن تنها در بدن است نه جان آدمی که شخصیت انسان در این دنیا و هم در آخرت است و بدان جهت انسان آخرتی عین انسان دنیوی است نه مانند آن. آری ملاک یکی بودن حسین فرزند تقی در دنیا و آخرت همان نفس انسانی اوست که آن هم نزد خدای سبحان محفوظ است. و با مردن معدوم و باطل نمی گردد و وقتی آن نفس به بدن جدید در آخرت تعلق گرفت باز این بدن همان بدن حسین در دنیا خواهد شد، همچنانکه در خود دنیا هم چند بار بدنش با همه ی اجزاءش عوض شد و او همچنان حسین پسر تقی بود. و دلیل آن هم آیه شریفه: «وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (سجده۱۰و۱۱) که در پاسخ کسانی که گفتند آیا بعد از نابود شدن بدن و متفرق گشتن تار و پود آن دوباره به خلقت جدیدی خلق می شویم فرموده: که شما بعد از مرگ نه متفرق می شوید و نه نابود می گردید، بلکه آن ملک الموتی که موکل بر شما است شما را به تمام و کمال می گیرد و حفظ می کند و اما آنکه در قبر می پوسد

و تار و پودش متلاشی می گردد آن بدن خاکی شما است که تجدید بنای آن برای خدا آسان است، همانطور که بار اول بنا نمود. این آیه دلیل بر این بود که حقیقت آدمی همان نفس اوست که آن هم نزد خدا محفوظ است. و اما دلیل بر این که انسان مبعوث در قیامت عین انسان در دنیا است نه شخص دیگری مانند آن، همه آیات قیامت است که آن را بازگشت انسان به سوی خدا می داند. پس (خلاصه) جمله: «یخلق مثلهم» نمی خواهد بفرماید انسان مخلوق در آخرت شخصی نظیر انسان دنیاست. و اینکه بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از کلمه «مثلهم» خود آنان است نه مانند ایشان، این توجیه بی اشکال نیست و جای مناقشه در آن هست.

☼ مؤلف:

اگر به دقت در نظر صاحب المیزان توجه شود، تناقضی به چشم می خورد، بدین صورت که علامه عزیز به استناد دو آیه شریفه سوره سجده آیات ۱۰ و ۱۱، نفس انسان را در دنیا و آخرت بدون تغییر و محفوظ بیان نموده است و به استناد همه آیات قیامت، انسانِ مبعوثْ در قیامت را عینِ همین انسان در دنیا و نه شخص دیگری مانند او، فرض کرده است. به عبارتی تا اینجا نظریه اول را تأیید کرده است. اما اگر بیان آخرش (سه خط آخر همین نقل) را نگاه کنیم می بینیم که نظریه اول را رد کرده است.

اما به نظر حقیر در مورد جمله «یخلق مثلهم» می توان گفت: (والله اعلم)

اینکه نفس یا روح آدمی در دنیا و قیامت یکی است و عین همند بحثی نیست، اما اختلاف در این است که جسم آدمی در قیامت شبیه جسم دنیوی است یا عیناً همان جسم دنیوی است؟ به

نظر حقیر، نظریه «شبیه» صحیح تر است، با این دلایل:

اول: اگر قرار بود عین آن باشد، کلمه «مثلهم» در آیه شریفه توجیه نمی شد و می بایست به جای «مثلهم» کلمه «عینهم» می آمد. به عبارتی صراحتِ آیه ی شریفه در تأییدِ نظریه ی «شبیه» است.

دوم: اگر قرار بود جسم، ثابت و بدون تغییر باشد در همین دنیا این اتفاق می افتاد، مثلاً آیا می توان گفت که جسم شخصی که نوزاد است همان جسم اوست که در سنین جوانی و پیری شکل

ص: ۲۱۳

می گیرد؟ مطمئناً آنها هر چند که شباهتهایی با هم دارند ولی عین هم نیستند، چرا که سلولهای تشکیل دهنده پوستِ هر انسان مرتباً در حال ریزش و تولید مجدد است، طوری که می توان گفت این سلولها نوعی جدیدند و سلولهای قبلی نیستند ولی شبیه آنها هستند نه عین آنها.

سوم: همانطوری که در ذیل آیه ۴۴ سوره اسرا بحث تسبیح خداوند متعال توسط اعضاء و جوارح گفته شد، دور از عدالت است که این جسم و سلولهای آن که دائماً در حال تسبیح حق تعالی هستند به واسطه گناهانِ نفسانی، در جهنم سوخته شود بلکه جسمی شبیه همین جسم و شاید با اثر انگشت مشابه خلق شده که خلقت آن به واسطه اعمال و کردار انسان است و به عبارتی جسمی خلق می شود که در حقیقت ناشی از تجسم اعمال وی باشد که شبیه و نه عین این جسم دنیوی است و آن گاه همین روح بدون هیچ تغییری در آن حلول می کند.

چهارم: اگر این گفته صحیح باشد که جسم آخرتی عین همین جسم دنیوی است پس باید انسانهایی که یا کور و یا فلج و یا دارای انواع نقصهای بدنی هستند، در قیامت هم به همان حالت درآیند در صورتی که این گفته با روایت حضرت رسول (ص) که می فرماید: «پیرها به بهشت نمی روند» ، یعنی به حالت جوانی و نشاط و سلامت وارد بهشت می شوند، تناقض دارد. در این دنیا بسیارند مؤمنینی که دارای چهره ای زشت و قامتی ناموزون و پوستی سیاه هستند که گاهاً نقص عضو هم دارند ولی در بهشت به تناسب اعمالشان به شکلی زیبا و جذاب در می آیند که این شکل اخرویِ آنها با توجه به عملشان تجسم می یابد و هر چه اعمالی پر بارتر داشته باشند چهره ای زیباتر و جذاب تر خواهند داشت، ولی شبیه چهره دنیوی است، همان گونه که خدای تعالی می فرماید: «عَلَی أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَالَکُمْ وَنُنشِئَکُمْ فِی مَا لَا تَعْلَمُونَ» = «و شما را به خلقتی دیگر که از آن خبر ندارید ایجاد کنیم» (واقعه ۶۱)، در صورتی که ما از خلقت دنیوی خود آگاهیم.

که در این آیه شریفه اشاره به خلقتی دارد که ما اصلاً از آن اطلاعی نداریم در صورتی که حتی به سلولهای درونی از خلقت زمینی و خاکی خود هم اطلاع یافته ایم.

پنجم: خداوند سبحان می فرماید: «قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ

تُرْجَعُونَ» = «بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، تماماً شما را می گیرد؛ سپس شما را بسوی پروردگارتان باز می گردانند. » (سجده۱۱)، پس حقیقتِ ما، بدنِ ما نیست، چون در هنگام مرگ بدنمان در رختخواب است در صورتی که می فرماید: «تمام شما را می گیریم» . یعنی تمام ما را می گیرند، در حالی که بدن مادّی ما را نگرفته. پس ما و بدن ما را با هم گرفته، منتها بدن همراه روح ما را و این که بدن مادّی را نگرفته، چون این بدن، بدن واقعی ما نیست.

همچنین می فرماید: «ثُمَّ اِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُون» یعنی پس از آن که ملائکه همه شما را گرفتند، به سوی پروردگارتان ارجاع می دهند و همه ما در عالم ربوبی وارد می شویم. و همه می دانند که، عالم ربوبی جایی است که بدن مادّی در آن مقامِ اعلا، جایی ندارد و مسلّماً در آنجا ما بی بدن هم نیستیم. و نیز می فرماید: «اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُون» = «ما از آن خداییم؛ و به سوی او باز می گردیم!» (بقره۱۵۶)، که اگر عالم و جسمِ قیامت عیناً مثل عالم دنیا باشد، پس دیگر به سوی خدا برنمی گردیم، بلکه به سوی دنیا برمی گردیم.

ششم: خداوند سبحان می فرماید: «یوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» = «در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمانها (به آسمانهای دیگری) مبدل می شوند و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند!» (ابراهیم۴۸)، یعنی حتی زمین و آسمانهای اخروی با نوعِ دنیویشان کاملاً فرق دارند و خصوصیاتی ملکوتی به خود می گیرند. و یا می فرماید: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ... » = «زمین به نور پروردگارش نورانی می گردد» (زمر۶۹)؛ زیرا در آن روز اصلاً خورشیدی نیست تا روشنی بخشد: « ... لَا یَرَوْنَ فِیهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِیرًا» = «نه آفتاب را در آنجا می بینند و نه سرما را!» (انسان۱۳)، بلکه این شخصِ مؤمن است که نور می بخشد: « ... نُورُهُمْ یسْعَی بَینَ أَیدِیهِمْ وَبِأَیمَانِهِمْ» = «نورشان پیشاپیش آنان و از سوی راستشان در حرکت است» (تحریم۸) و کافر چون خودش نور ندارد، چیزی نمی بیند و در آن عرصه، کور محشور می شود: « ... وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی» و: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ کُنْتُ بَصِیرًا» = «می گوید: پروردگارا! چرا نابینا محشورم کردی؟! من که بینا بودم!» (طه۱۲۵)، در همین

راستا و در چنین شرایطی زمین هم به نور ربّش نورانی است، نه به نور خورشید؛ پس معلوم است جسمانیتش، جسمانیتی است خاص و به تعبیری درجه وجودی جسمانیت، شدید می شود و جسمی است که ظرفیت ظهور باطن را دارد و از طریق آن جسم، حقیقت آن شیء ظاهر می شود.

هفتم: خداوند سبحان می فرماید: «وَجَاءَ رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا» = «و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند» (فجر۲۲)، که اشاره دارد بر این که در آنجا حجاب ها بر طرف می شود و انسان چشمی که قدرت دیدن ملائکه را دارد پیدا می کند. پس معلوم است قیامت عالمی است که چشم قلب به میدان می آید و باطن انسان ظاهر می شود و باطن این عالم برایش هویدا می گردد، مثل ماجرای خواب، که بدون چشم مادی صورت می گیرد.

هشتم: این سخن که «مردگان از گور بر می خیزند» ، سخنی عوام فریبانه است؛ چنین چیزی در آیات و روایات نیست. آنچه در روایات آمده این است که از قبر برانگیخته می شوند. منظور از قبر نیز مدفن خاکی که بدن مادّی مرده را در آن دفن می کنند نیست. در فرهنگ اهل بیت (ع)، قبر نام عالمی است که مردگان بعد از مرگ، با تمام وجود خویش نه فقط با روح، وارد آن می شوند و تا روز قیامت در آن خواهند بود، تا قیامت بر پا شود. به عبارت دیگر، مقصود از قبر همان عالم برزخ است؛ که مردگان با جسم غیر مادّی در آن حضور دارند. پس در عالم برزخ هم انسان دارای روح و بدن است؛ ولی بدنی غیر مادّی دارد که از جهاتی شبیه آن بدنهایی هستند که در خواب می بینیم. شب اوّل قبر، یا سؤالِ قبر، یا فشار قبر و امثال این امور نیز همگی مربوط به وجود برزخی شخص می شوند و ربطی به بدن مادّی او ندارند. بلکه اساساً شخص بعد از مردنْ بدنی از خود باقی نمی گذارد تا ما دفنش کنیم؛ آنچه ما دفن می کنیم، مادّه یِ بدنِ اوست نه بدنِ او. نسبتِ بدن به مادّه یِ بدن، مثل نسبت مجسمه ی خمیری انسان است به خمیر مجسمه سازی. وقتی آن مجسمه ی خمیری را مچاله می کنیم، صورت انسانی آن می میرد و تنها مادّه ی آن باقی می ماند، همچنان که امام صادق (ع) فرموده است:

در کافی، ج ۳، ص ۲۴۲، از عمرو بن یزید آمده است که گفت:

به امام صادق (ع) گفتم: من از شما شنیدم که می فرمودید: همه ی شیعیان ما به خاطر آنچه دارند (عقیده به ولایت) در بهشت هستند. امام (ع) فرمودند: راست گفتی؛ به خدا سوگند همگی در بهشت می باشند. گفتم: فدایت شوم! گناهان زیادند و بزرگ. امام (ع) فرمودند: امّا در قیامت، همه ی آنها در بهشت می باشند؛ به سبب شفاعت پیامبر مطاع یا وصّی پیامبر؛ ولی به خدا سوگند من بر شما درباره ی برزخ می ترسم. گفتم: برزخ چیست؟ فرمود: «برزخ همان قبر است از زمان مرگ شخص تا روز قیامت» .

و در بحارالأنوار، ج ۶، ص ۲۱۸، از امام صادق (ع):

برزخ همان قبر است؛ و آن ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت می باشد.

پس نباید فکر کرد که در آخرت، مردم را از این مدفنهای خاکی بیرون می کشند. چرا که آیات الهی تصریح دارند که هنگام قیامت، بساط کلّ عالم مادّه برچیده می شود. وقتی جهان مادّی نیست، استخوانهای پوسیده کجایند که زنده شوند؟! بلکه اجسادِ متشکله ی بدنِ مردم از زمینِ اخروی که زمینی است با جنسی ابدی (نه خاکی)، برانگیخته و محشور می شوند.

انسان یک حقیقتِ دارای مراتبی است، که مرتبه ی شدید آن را روح و مرتبه ی ضعیف آن را بدن می نامند؛ و منظور از بدن، گوشت و پوست و استخوان و ... نیست؛ بلکه منظور همین شکل و قالبی است که بر پیکر گوشت و پوست و استخوان و ... پوشانده شده است. کما اینکه در طول زمان، سلولها می میرند و با موادّ غذایی جایگزین می گردند ولی شخص همچنان همان شخص است. پس به هنگام مردن نه چیزی از انسان جدا می شود و نه چیزی به او افزوده می شود. تنها اتّفاقی که هنگام مرگ رخ می دهد این است که انسان، مادّه را رها کرده و با تمام وجودش وارد عالم برزخ می شود؛ چون مادّه داخل در حقیقت انسان نیست. لذا موقع مردن، نه بدن انسان در دنیا می ماند نه روح او. آنچه در عرف به آن بدن میّت می گویند حقیقتاً بدن شخص نیست بلکه مادّه ی بدن اوست. وقتی شخص مادّه ی بدن خود را رها نمود خود را در عالم برزخ می یابد که عالمی است غیر مادّی. در آخرت نیز انسان با بدنی جسمانی ولی غیر مادّی محشور می شود که

شبیه جسم دنیوی اوست ولی مادّی نیست؛ و جنس آن به نحوی است که با محیط آن عالم سنخیت داشته باشد و همانطور که جنس بـدنِ مادی از سنخه ی خاکِ زمینی است، در قیامت هم جنسِ بـدن نیز از سنخه ی زمینِ اخروی است که ابـدی و غیرِ قابل تغییر بوده و دچار ضعف و پیری نشود، چرا که ضعف و پیری ناشی از مادّه ی بدن است نه صورت بدن. در قرآن کریم نیز همواره معاد جسمانی مطرح شده، نه معاد مادّی؛ و هیچ جا نفرموده است هنگام مرگ، روح از بدن جدا می شود؛ بلکه بر عکس آنچه ملک الموت قبض می کند نفس انسان می باشد. و نفس در فرهنگ قرآن کریم به معنای تمام حقیقت شیء بوده، که آیه شریفه (سجده۱۱) که در بالا بحث شد نیز به همین موضوع استناد دارد. خلاصه این که نفس و صورتِ بدنیِ هر شخص در تمام عوالم ثابت و یکسان است، اما جنسِ جسمی که آن نفس و صورت به آن جسم شکل می دهد با توجه به محیطی که در آن قرار می گیرد، متفاوت است. همچنان که در روایت می فرماید:

در بحارالأنوار، ج ۵۸، ص ۵۰، از امام صادق (ع): چون خدای عزّوجلّ جانش (جان مؤمن) را بگیرد در کالبدی نهد چون کالبد دنیایی اش؛ پس می خورند و می نوشند و چون تازه واردی بدانها رسد او را به همان صورتی که در دنیا بوده می شناسند.

در تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۴۶۶، از ابوبصیر، از امام صادق (ع): ارواح مؤمنان در بهشت به صورت بدنهایشان هستند؛ به نحوی که اگر ایشان را ببینی می گویی: این فلانی است.

بعد از بحث فوق ممکن است عده ای اشکال کرده و شبهه ای بدین شرح وارد کنند:

در قرآن کریم تصریح شده که حضرت ابراهیم (ع) پرندگانی را کشت و سپس آنها را خواند

و به اذن خدا زنده شدند. نیز حضرت عزیر (ع) پس از صد سال زنده شد. روشن است که اینها با

بدن مادّی زنده شدند نه با بدن مجرّد و غیر مادّی.

و یا قضیه ی «اُبَیِّ بْنِ خَلَف» که استخوان های پوسیده را آورد و خرد کرد و گفت: «چه کسی این استخوان ها را زنده می کند، در حالی که پوسیده اند؟» و خداوند هم فرمود: «قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ» = «بگو همان کسی که اول بار آنها را خلق کرد، زنده

ص :۲۱۸

می کند و او به هر خلقی داناست» (۱).

و نیز می فرماید: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ، بلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّى بَنَانَهُ» = «آیا انسان می پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟! آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم!» (قیامت۳و۴)

آیا طبق این آیات، نباید اعتقاد داشت که همین بدن با استخوان ها دوباره زنده می شوند؟

جواب: اولاً: در اینکه خداوند متعال می تواند استخوانها و گوشتهای پوسیده را در همین دنیا گرد آورده و دوباره همان شخص را زنده نماید و صورت بدن برزخی را بر قامت آن موادّ بپوشاند شکّی نیست؛ ولی این، رجعت مادّی است، نه معاد جسمانی. و در هیچ آیه و روایتی نیامده که عالم آخرت همان دنیاست؛ بلکه تصریح شده که عالم آخرت هم اکنون موجود می باشد و رسول خدا (ص) در سفر معراجی خویش از آن بازدید فرمودند.

ثانیاً: حضرت ابراهیم (ع) و عزیر نبی (ع) از خداوند متعال نخواستند که معاد را نشانشان دهد بلکه خواستند زنده شدن مردگان را ببینند؛ لذا خداوند متعال نیز همین را نشانشان داد. حضرت عزیر (ع) در اصلِ زنده شدن مردگان دچار بهت و حیرت شد و خواست تا قدرت خدا را مشاهده نماید؛ لذا آنگاه که آن حقیقت را مشاهده نمود، فرمود: « ... أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَديرٌ» = «می دانم که همانا خدا بر هر چیزی قادر است» (۲).

زنده شدن حضرت عزیر (ع) به نحو رجعت بود نه به نحو حشر.

حضرت ابراهیم (ع) نیز کیفیّت احیاء را پرسید نه کیفیّت جسم اخروی یا کیفیّت آخرت را. به تعبیر دیگر، هر دو بزرگوار در حقیقت از رجعت سؤال نمودند نه از آخرت؛ و البته حضرت عزیر (ع) از اصل زنده شدن پرسید امّا حضرت ابراهیم (ع) از کیفیّت آن.

ثالثاً: در مورد آیات قیامت هم باید گفت: خداوند سبحان با کفّارِ منکرِ معاد محاجّه و مجادله نموده و خواسته است قدرت خود را بر احیاءِ اموات اثبات کند نه اینکه حقیقت معاد را روشن سازد. منکران معاد با استناد به استخوانهای پوسیده، خواسته اند که قدرت خدای تعالی را

۱- یس۷۹

۲- بقره۲۵۹

زیر سؤال ببرند به همین خاطر خدای سبحان هم با بیان این آیات خواسته است قدرتش را بر آنها به اثبات برساند، نه اینکه بخواهد بفرماید: قیامت این استخوانها مجدد بر پا می شوند.

به طوری که در تفسیر شریف «نور الثقلین» (جلد۴، ص ۳۹۵) از امام عسکری (ع) داریم که؛ امام صادق (ع) فرمودند: «آن جدال احسنی که خداوند پیامبرش را بدان امر کرد، همان بود که با آن شخص منکرِ بعث انجام داد» . و حضرت اشاره به آیه (یس۷۹) می فرماید.

نکته ی ظریفِ دیگری هم در آیه ۷۹ سوره مبارکه یس به چشم می خورد و آن آخر آیه است، که می فرماید: «وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلیم» = «و او به همه مخلوقات آگاه است» . در حالی که اگر بحث، بحث برگرداندن همین استخوان های پوسیده بود باید می فرمود: «وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ قَدیر» = «او بر همه مخلوقات توانا است» ، به عبارتی می خواهد بفرماید: «بحث، بحث برگرداندن این استخوان ها نیست، بلکه بحثِ محکوم کردن منکرین معاد است» (والله اعلم).

در مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۹۳، از رسول خدا (ص): مردم در روز قیامت روی زمینی سفید رنگ و گندمگون چون قرص نانِ سفید، محشور می شوند، که برای کسی نشانه ای روی آن زمین وجود ندارد و خورشید، ماه و ستارگانِ آسمان می روند.

در امالی شیخ صدوق، ص ۴۶۱، آورده است: عبد السلام بن صالح هروی گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم یابن رسول اللّه به من خبر بده از بهشت و دوزخ که آیا امروزه خلق شده اند؟ فرمودند: آری رسول خدا (ص) هنگام معراجش در بهشت وارد شد و دوزخ را هم دید. به او عرض کردم: جمعی معتقدند که آن دو امروز مقدّرند و مخلوق نیستند. فرمودند: آنها از ما نیستند و ما هم از آنها نیستیم؛ هر که منکر وجود فعلی بهشت و دوزخ است پیغمبر (ص) و ما را تکذیب کرده و از اهل ولایت ما نیست و در آتش دوزخ مخلّد است. خدا فرموده: «این است دوزخی که مجرمان آن را دروغ می شمردند میان آن و حمیم داغ می گردند» (رحمن۴۴ - ۴۳)، پیغمبر (ص) فرمود: چون مرا به آسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و به بهشت برد و از خرمایش به من داد و خوردم و در صلب من نطفه شد و چون به زمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم و به فاطمه (س) آبستن شد و

فاطمه (س) حوراء انسیه است؛ و هر گاه مشتاق بوی بهشت شوم فاطمه دخترم را می بویم.

در بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۱۸، از امام باقر (ع):

ای جابر! خدا بود در حالی که هیچ چیز با او نبود، اوّلین موجودی که آفرید محمّد مصطفی (ص) بود؛ ما اهل بیت را نیز با او آفرید از نورش و عظمتش؛ پس ما را به صورت سایه ای سبز در مقابل خود نگه داشت آن موقع که آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه وجود نداشت. نور ما از نور خدا جدا گشت مانند پرتو خورشید از خورشید. ما او را تسبیح و تقدیس و ستایش می کردیم و عبادتی واقعی می نمودیم. بعد خدا اراده نمود که مکان را بیافریند آن را آفرید و بر مکان نوشت: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، علی امیرالمؤمنین و وصی او است به وسیله علی او را تأیید و نصرت دادم» . سپس عرش را آفرید و بر سرادق عرش همان جملات را نوشت؛ آنگاه آسمانها را آفرید و بر اطراف آن همین کلمات را نوشت؛ بعد بهشت و جهنّم را آفرید و بر آنها نیز همین جملات را نوشت؛ سپس ملائکه را آفرید و آنها را ساکن آسمان گردانید.

در ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۱۳۲، از امام باقر (ع):

هر بنده ای از بندگان خدا که روش هدایت کننده ای را بین مردم بنیان نهد برای او ثوابی همانند ثواب کسانی است که به آن عمل می کنند بدون آنکه از پاداش عاملان به آن کاسته شود و هر بنده ای از بندگان خدا روش گمراه کننده ای را بین مردم بنیان نهد برای وی گناهی همانند گناه کسانی که مرتکب آن شده اند نوشته می شود بدون آنکه از گناه عاملان آن کاسته شود.

در کافی، ج ۳، ص ۲۴۲، از امام صادق (ع): شیعیان ما، با شفاعت پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) در قیامت همگی بهشتی هستند، اما سوگند به خدا از وضع و حالتان در برزخ خوف دارم.

در نصایح، ص ۳۸۰، از امام علی (ع): چون کار خیری یافتی اگر توانایی داری انجامش بده چون اعمال خیر، مرگ ناگهانی و بد را که هر لحظه ممکن است به سبب عمل زشت به تو برسد دفع کند

☼ نکته:

در عالم برزخ شفاعت وجود ندارد. لذا برخی از روایات و یا مکاشفات بزرگان درباره تصرفات ائمه (ع) در حالات برزخی برخی گرفتاران از باب شفاعت مصطلح نبوده بلکه از باب

تصرف به ولایت تکوینی است که در چارچوب شفاعت قرار ندارد.

☼ نکته:

در برخی از روایات پرسش و بازخواست در عالم برزخ را تأیید و در برخی ظاهراً تکذیب کرده اند، اما این طور نیست بلکه این گروه، دسته اول را تخصیص زده اند بنابراین در عالم برزخ فقط مسائلی که انسان باید به آنها اعتقاد و ایمان داشته باشد مورد پرسش و رسیدگی واقع می شود و رسیدگی به سایر مسائل موکل به قیامت است. از جمله:

در بحارالانوار، ج ۹، ص ۳۲۳، از امام صادق (ع): (مؤیدِ پرسش=عام)

هر کس پرسش قبر را انکار کند شیعه ما نیست.

در کافی، ج ۳، ص ۲۳۵، از امام صادق (ع): (تخصیص خورده شده=خاص)

در قبر (برزخ) مورد پرسش قرار نمی گیرند مگر دو گروه:

۱ – کسانی که مُمَحِّض (خالص یا محض شده) در ایمانند.

۲ – کسانی که ممحض در کفرند اما دیگران بازخواست نشوند.

توجه: بحث در خصوص عالم برزخ در ذیل آیه (مؤمنون۱۰۰) به تفصیل آمده است.

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزائِنَ رَحْمَهِ رَبِّى إِذاً لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَهَ الْإِنْفاقِ وَ كانَ الْإِنْسانُ قَتُوراً (۱۰۰)

بگو: «اگر شما مالك خزائن رحمت پروردگارم بودید. درآنصورت، امساك می کردید، که مبادا انفاق، مایه تنگدستی شما شود» و انسان تنگ نظر است! (۱۰۰)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِى إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَونُ إِنِّى لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (۱۰۱)

و در حقیقت ما به موسی۹ نشانه آشکار دادیم پس از فرزندان اسرائیل بپرس آنگاه که نزد آنان آمد و فرعون به او گفت ای موسی! من تو را افسون شده می پندارم (۱۰۱)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲۶، ص ۱۰: معجزات حضرت موسی (ع) که قرآن بیان می کند بیش از ۹ معجزه است پس منظور از ۹ معجزه، احتمالاً معجزاتی است که در برابر فرعون آورده و آن عبارت است از:

۱ – عصا، ۲ – ید بیضا، ۳ – طوفان، ۴ – ملخ، ۵ – قورباغه، ۶ – شپش، ۷ – خون، ۸ – قحطی، ۹ – غرق در دریا. و اینکه چرا قرآن کریم اسامی آنها را بیان نکرده است، شاید به این خاطر باشد که اختلافی در نوع معجزات در کتاب یهود (به اصطلاح تورات) وجود دارد. زیرا اگر بیان می کرد و دنبالش می فرمود: «فسئل بنی اسرائیل» = «از یهود بپرس» ، یهود در جواب، آن

اسامی را انکار می نمود. چون یهود هرگز حاضر نمی شد گفتاری را از قرآنْ که مخالف با توراتشان باشد بپذیرد، لاجرم به تکذیب قرآن مبادرت می نمودند.

قالَ لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلاَّ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بَصائِرَ وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً (۱۰۲)

فَأَرادَ أَنْ یَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمیعاً (۱۰۳)

(موسی) گفت: «تو می دانی این آیات را جز پروردگار آسمانها و زمین - برای روشنی دلها- نفرستاده؛ و من گمان می کنم ای فرعون، تو (به زودی) هلاك خواهی شد!» (۱۰۲) پس (فرعون) تصمیم گرفت آنان را از آن سرزمین ریشه کن سازد؛ ولی ما، او و تمام کسانی را که با او بودند، غرق کردیم (۱۰۳)

وَقُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنِی إِسْرَائِیلَ اسْکُنُواْ الأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ جِئْنَا بِکُمْ لَفِیفًا (۱۰۴)

و پس از او به فرزندان اسرائیل گفتیم در این سرزمین (بیت المقدس) ساکن شوید

پس چون وعده آخر (روزِ ظهور و رجعت) فرا رسد شما را با هم جمع می کنیم (۱۰۴)

نکته ای از المیزان، ج ۲۶، ص ۱۳: منظور از «ارض» به استناد آیه شریفه: «ادخلوا الارض المقدسه التی کتب الله لکم» (مائده ۲۱) همان زمین مقدس است. و منظور از «وعدُ الاخره» به نظر بیشتر مفسرین «روز قیامت» و به نظر بعضی دیگر «همان قضایی است که در اول سوره ذکر شده است» : «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِیَسُوءُوا وُجُوهَکُمْ وَلِیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ کَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِیُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِیرًا» = «و هنگامی که وعده دوم فرا رسد، (آنچنان دشمن بر شما سخت خواهد گرفت که) آثار غم و اندوه در صورتهایتان ظاهر می شود؛ و داخل مسجد (الاقصی) می شوند همان گونه که بار اول وارد شدند؛ و آنچه را زیر سلطه خود می گیرند، در هم می کوبند» . (إسراء۷) یعنی همان وعده ای که در آن بلاها شما را می پیچاند و دچار قتل و غارت و اسیری و جلاء وطن می شوید.

توجه: بحث مفصلی در خصوص «دو فساد بنی اسرائیل» و «الأَرْضَ» و «وَعْدُ الآخِرَةِ» در ذیل آیات ۴ تا ۸ همین سوره آمده است، که ثابت می کند، منظور از «ارض» ، «بیت المقدس» است و منظور از «وَعْدُ الآخِرَةِ» ، «روز ظهور و رجعت» است، نه روزِ قیامت. (والله اعلم).

☼ نکته:

خداوند سبحان به صورت غیر مستقیم و کنایه با کلماتی مثل «قریه» ، «ارض» ، «الْأَرْضِ الَّتِی بَارَکْنَا» = «زمین مبارک» و «مَّکَانٍ قَرِیب» در چند آیه شریفه به شهر «بیت المقدس»

اشاره فرموده است: «الارض» : در آیات: (اسرا ۱۰۴و۴) و (مائده ۲۱).

«قریه» : در آیه: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَـٰذِهِ الْقَرْيَهَ» = «و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: «در این شهر [= بیت المقدس] وارد شوید!» (۱).

«مکان قریب» : در آیه: «وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيب» = «و در آن روز ندایی را از مکانی نزدیک (بیت المقدس) خواهی شنید» . (۲).

«ارض مبارک» : در آیه: «وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ» (۳).

در بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۳۸۰، از حضرت علی (ع): چهار قصر از قصرهای بهشتی در دنیاست: مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه.

در کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء، ج ۳، ص ۷۴، از امام باقر (ع):

مساجد چهارند؛ مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه. و فرمود: نماز در آنها بمنزله حج واجب و نافله در آنها بمنزله عمره می باشد.

در وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۶۴، از امام باقر (ع): هنگامی که یعقوب (ع) وفات یافت یوسف (ع) او را در تابوت گذارد و به شام آورد و در بیت المقدس مدفون ساخت.

در بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۲۴۴ و در تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۵، از امام صادق (ع): «وقت معلوم» روزی است که پیامبر (ص) {یا امام عصر(ع)} شیطان را در «بیت المقدس» و بر صخره سر خواهد برید.

در رسائل و مسائل (نراقی)، ج ۳، ص ۱۸۴، از حضرت امیرالمؤمنین (ع):

جبرئیل، پیامبر (ص) را از بیت المقدس به آسمان بالا برد و از آنجا به بیت المعمور رسانید و در آنجا جبرئیل وضو ساخت و حضرت رسول (صلّی اللّه علیه و آله) نیز مانند وضوی او ساخت و جبرئیل اذان و اقامه گفت و به حضرت پیغمبر (ص) گفت: پیش بایست و نماز کن ...

در کتاب روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، ج ۱۷، ص ۱۸۲، آورده است:

در خبر است که عیسی به زمین بیت المقدس فرود آید در آن حین امام زمان (ع) در بیت المقدس آماده ی نماز شود، چون او را ببیند از محراب باز پس آید و او را اشارت کند که پیش رو

۱- بقره۵۸

۲- ذاریات ۴۱

۳- انبیا ۷۱

به امامت نماز. عیسی (ع) گوید: تو اولاتری که نایب محمدی. او نماز کند و عیسی در پس او نماز کند. بعد از آن صلیبها بشکند و خوکان را بکشد و ترسایان را بکشد، الا آن که به او ایمان دارد.

وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْناهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ مُبَشِّراً وَ نَذيراً (۱۰۵)

وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلى مُكْثٍ وَ نَزَّلْناهُ تَنْزيلاً (۱۰۶)

و ما قرآن را به حق نازل کردیم؛ و به حق نازل شد؛ و تو را، جز به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده، نفرستادیم! (۱۰۵) و قرآنی که آیاتش را از هم جدا کردیم، تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی؛ و آن را به تدریج نازل کردیم (۱۰۶)

قُلْ آمِنُواْ بِهِ أَوْ لاَ تُؤْمِنُواْ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا (۱۰۷)

بگو [چه] به آن ایمان بیاورید یا نیاورید بی گمان کسانی که پیش از [نزول] آن دانش یافته اند چون [این کتاب] بر آنان خوانده شود سجده کنان به روی در می افتند (۱۰۷)

نکته ای از المیزان، ج ۲۶، ص ۱۵: منظور از «اوتوا العلم» = «آنها که قبل از وی علم داده شدند» . کسانی هستند که قبل از نزول قرآن، خدا و آیات او را می شناختند مثل یهود و نصاری و غیره.

کلمه «اذقان» جمع «ذقن» به معنای «چانه» است و خرور کردن ذقن به معنای به خاک افتادن برای سجده است و اینکه چرا چانه را از میان سایر قسمتهای صورت بیان فرموده، شاید بدین خاطر است که زودتر به سجده می رسد و شاید هم مقصود از «اذقان» که بصورت جمع آمده، همه «صورت» باشد. (والله اعلم).

وَ يَقُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنا إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً (۱۰۸)

وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ يَبْكُونَ وَ يَزيدُهُمْ خُشُوعاً (۱۰۹)

و می گویند: «منزه است پروردگار ما، که وعده هایش به یقین انجام شدنی است !» (۱۰۸) آنها (بی اختیار) به زمین می افتند و گریه می کنند؛ و (تلاوت این آیات، همواره) بر خشوعشان می افزاید (۱۰۹)

قُلِ ادْعُواْ اللّهَ أَوِ ادْعُواْ الرَّحْمَنَ أَيًّا مَّا تَدْعُواْ فَلَهُ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِكَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰)

بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید هر کدام را بخوانید برای او نامهای نیکوتر است و نمازت را بلند مخوان و بسیار آهسته اش مکن و راهی [میانه] بجوی (۱۱۰)

نکته اول (از المیزان، ج ۲۶، ص ۲۰): اسامی دو نوعند: ۱ – اسم حسن یا نیک ۲ – اسم قبح. اسم حسن هم دو نوع است: ۱ – اسم حسن محض: که هیچ گونه نقص و قبحی در آن نیست.

۲ – اسم حسن غیر محض: که نقص و قبحی در آن به نظر برسد ولی حسن آن بر قبحش می چربد. مثلاً کلمه «اغنیاء» که جمع غنی است، برای انسانها نشان دهنده بی نیازی است ولی هر چند که شخص غنی باشد باز هم نیازمند خواهد بود و این صفت برای انسان در عین صفت نیک، باز هم رنگی از نیاز را داراست ولی بی نیازی آن بر نیازمندیش می چربد. اما همین صفت برای خداوند متعال صفتی است که هیچ گونه نیازی در آن نباشد و اینکه اسامی خداوند را اسماء الحسنی گفته است به خاطر اعلی و محض بودن نیکی آن صفت در قیاس با دیگران است.

نکته دوم (از المیزان، ج ۲۶، ص ۲۳): کلمه «الله» در آیه: «کلمه الله هی العلیا» (توبه ۴۰) همان اسم حسنای خداوند متعال است که در اصل «الا له» بوده و معنای معبودیت را می رساند و بقیه اسماء در حقیقت صفتی برای «الله» هستند چرا که مکرر فرموده: «بسم الله الرحمن الرحیم» ، یعنی به نام خدایی که صفت رحمن و رحیم را داراست. و صحیح نیست بگوییم: رحمن الله و رحیم.

☼ مؤلف:

روایاتی نقل شده که در آن آمده است با ذکر اسم اعظم، می توان کارهایی خارق عادت انجام داد مثلًا این روایت که می فرماید: آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان با دانستن یکی از ۷۲ اسم اعظم حق تعالی توانست با یک چشم بر هم زدنی تخت بلقیس را بیاورد:

در تفسیرِ صافی، ج ۵، ص ۱۱۴، از بصائر، از امام باقر (ع):

نزد آصف وصی سلیمان یک حرف از حروف اسم اعظم بود، ولی نزد ما، هفتاد و دو حرف از آن اسم اعظم خداوند است. و یک حرف دیگر، مختص ذات پاک پروردگار می باشد.

و یا اینکه به واسطه دانستن اسم اعظمی دیگر بتوان «طی الارض» نمود و یا بر روی آب راه رفت و غیره. حال در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این است که این اسامی چه هستند؟ و آیا با گفتن آن اسماء هر شخصی می تواند آن کارها را انجام دهد؟

در پاسخ باید گفت: صرفاً قرائتِ «اسم» کفایت نمی کند. مثلاً: اگر یک چاقوی جراحی را به دست یک جراح و یک شخص عادی بدهند و از آنها بخواهند غده ی سرطانی را از شکم بیماری خارج کنند، پر واضح است که جراحْ با تخصصِ خویش خواهد توانست این کار را انجام داده و

بیمار را نجات دهد ولی شخصِ عادی نه تنها نمی تواند که حتی باعث مرگ بیمار هم خواهد شد. بنابراین اینکه بتوان به واسطه «اسم اعظم» کار خارقِ عادتی انجام داد شرطش آن است که شخص، آن صفت را در وجودش به عرصه ی ظهور برساند. مثلاً: یکی از اسامی خداوند متعال صفت «صادق» است و صادق یعنی راستی و راست گویی چه در حرف و چه در عمل، بنابراین شخص باید خود را صادق کند یعنی در حرف و عمل واقعاً صادق باشد. در این صورت است که اسم صادق می تواند در وجودش اثر کند و نه فقط با لفظِ زبان آن را بیان کند. (برای توضیح بیشتر به سوره اعراف آیه ۱۸۰ و سوره حمد مراجعه شود).

در کتاب بسمله، ص ۶۳، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

همه اسماءِ خداوند، اسم اعظم است، تو دل از هر چه غیر اوست خالی دار، پس به هر اسمی که خواهی او را بخوان زیرا در حقیقت پاره ای از اسماء، ماسوای دیگری ویژه خدا نیست.

نکته سوم (از المیزان، ج ۲۶، ص ۲۴): دو کلمه (جهر و اخفاف) در آیه شریفه (و لا تجهر بصلاتك و لا تخافت) دو صفت متقابلند که جهر یعنی بلند کردن و اخفاف یعنی آهسته سخن گفتن است. و معنای دو کلمه یعنی حد وسط و اعتدال حرف زدن است. در اینجا بسته به تعبیر از صلوه دو معنا به دست می آید:

۱ - اگر منظور از «بصلاتک» ، تک تکِ نمازها باشد در این صورت معنای آیه این می شود که نماز را نه بلند و نه آهسته بلکه حد وسط و اعتدال بخوان.

۲ - اگر منظور از «بصلاتک» ، مجموع نمازها باشد در این صورت معنای آیه این می شود (و شاید هم این ظاهرتر باشد) در بعضی از نمازها جهر و در بعضی اخفاف کن. چرا که در سنت اثبات شده است که نماز صبح و مغرب و عشاء بلند و ظهر و عصر آهسته خوانده شود. و بعید نیست که این وجه با در نظر گرفتن اتصال ذیل آیه به صدر آنْ وجهِ موافق تری باشد، چون در صدر آیه می فرماید: به هر اسمی می توانی خدا را بخوانی و در این ذیل می فرماید: بلند کردن صدا در نماز معنایش متعالی بودن خداست و آهسته خواندن آن معنایش نزدیک بودن اوست، حتی نزدیک تر از رگ گردن، پس به هر دو قسم نماز خواندن اداء حق همه اسماء خداوند است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۶، ص ۲۷، از درمنثور، از ابن عباس:

رسول خدا (ص) روزی در مکه نماز می گزارد. در نمازش دعا کرد و گفت: یا الله یا رحمن

مشرکین گفتند: (العیاذ بالله) به این بی دین نگاه کنید که ما را از پرستش دو خدا نهی می کند، آن وقت خودش دو معبود را می خواند، در اینجا بود که آیه شریفه نازل شد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۶، ص ۲۷، از کافی، آورده است:

شخصی از امام صادق (ع) پرسید: اگر در پیشانی علتی باشد و نتوان با آن سجده کرد چه باید بکند؟ فرمود: چانه را به زمین نهد، چه خدایتعالی می فرماید: «وَ یخرون للاذقان سجدا» .

در تفسیر المیزان، ج ۲۶، ص ۲۷، از توحید، از امام صادق (ع): کلمه «الله» مشتق از «اله» است و «اله» اسم غیر مسمی است پس هر کس اسم را بدون معنا بپرستد کافر شده و چیزی نپرستیده است و کسی که اسم و معنا را بپرستد باز کافر شده، چون دو چیز پرستیده و کسی که معنا را بپرستد بدون اسم، او خدا را به یگانگی پرستیده. و باز فرمود: برای خدای تبارک تعالی ۹۹ اسم است و اگر بنا باشد که اسم همان مسمی باشد باید هر اسمی برای خود الهی باشد و لکن چنین نیست بلکه خدای تعالی یک معنایی است که این اسامی بر آن دلالت می کند و همه این اسامی باز غیر اویند، اسم نان غیر نان است و آدمی را سیر نمی کند ولی به آن دلالت دارد و همچنین آب که اسم نوشیدنی است و لباس که اسم پوشیدنی است و آتش که اسم سوزاننده است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۶، ص ۲۸، از توحید، از امام صادق (ع):

خداوند متعال اسمی خلق کرد که با حروف و الفاظ توصیف نمی شود، آنگاه آن اسم را بر اساس چهار جزء با هم قرار داد، سه چیز که مورد حاجتِ خلق بود را ظاهر ساخت و یک چیز را محجوب گذاشت و آن یک چیز همان اسمِ مکنونِ مخزون است و آن سه اسم ظاهر مخزون عبارتند از:

۱ - الله ۲ - تبارک ۳ - سبحان و برای هر اسمی از آن سه اسم، ارکانی چهارگانه است که جمعاً دوازده رکن می شود و برای هر رکنی سی اسم قرار داد که هر یک فعلی و کاری منسوب به او است تا جمعاً سیصد و شصت اسم تمام شود. (۳۶۰ = ۳۰ × ۱۲ و ۱۲ = ۴ × ۳) و

همه از این سه اسم منشعب می گردد و این سه اسم ارکان و حجابهایی هستند برای آن اسم واحد مکنون که به وسیله این سه اسم مخزون شدند.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَّهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَّهُ وَلِیٌّ مِّنَ الذُّلَّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیرًا (۱۱۱)

و بگو ستایش خدایی را که نه فرزندی گرفته و نه در جهانداری شریکی دارد و نه خوار بوده که [نیاز به] دوستی داشته باشد و او را بسیار بزرگ شمار (۱۱۱)

☼ نکته:

سوره شریفه اسراء با تسبیح خدای تعالی شروع و با حمدش ختم می شود.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۲۱۸، از حضرت رسول (ص): (برای رفع فقر و مرض بخوان):

«لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ اِلَا بِاللهِ العَلِیِ العَظیم تَوَکَلْتُ عَلَی الحَیِّ الَّذی لَا یَمُوتُ وَ الحمدلله الَّذی لَمْ یَتَخِذ وَلَداً وَ لَمْ یَکن لَهُ شَرِیکٌ فِی المُلكِ وَ لَمْ یَکُن لَهُ وَلِّیٌ مِنَ الذُلِّ وَ کَبِرهُ تَکْبیراً» .

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۴۹، از تهذیب، ج ۲، ص ۲۹۷، از امام صادق (ع):

هر کس این آیه را تلاوت نماید، باید (مستحب است)، سه مرتبه «تکبیر» بگوید.

☼ مؤلف:

قولِ معروفی است که می فرماید: «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» = «کسی که از مخلوق تشکر نکند، از خالق هم تشکر نمی کند».

بنده حقیر نتوانستم سندِ این قول را پیدا کنم، اما چندین روایت مشابهِ این قول وجود دارد، از جمله دو روایت ذیل:

۱ - در عیون، ج ۲، ص ۲۴ و در بحار، ج ۷۱، ص ۴۴. و در وسائل، ج ۱۱، ص ۵۴۲، از امام رضا (ع):

«من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر اللّه عزّوجلّ» = «هر کس سپاس مردم نعمت دهنده را نگوید، سپاس خدای بزرگ را نگفته است».

۲ - در وسائل، ج ۱۱، ص ۵۴۲، از رسول خدا (ص): «لا یشکر اللّه من لایشکر النّاس» = «شکر خدا را بجا نیاورده است آنکه از مردم تشکر نکند».

در غررالحکم، ح ۵۶۶۱ و ۵۶۶۲، از امام علی (ع):

سپاسگزاری مؤمن در کردارش آشکار شود، [امّا] سپاسگزاری منافق از زبانش فراتر نرود.

ص :۲۲۹

در کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، از امام صادق (ع): اگر نزد خداونـد عبادتی بهتر از شکرگزاری در همه حال بود که بنـدگان مخلصـش با آن عبادتش کنند، هر آینه آن کلمه را درباره همه خلقش به کار می برد، اما چون عبادتی بهتر از آن نبود از میان عبادات آن را خاص قرار داد و صاحبان آن را ویژه گردانید و فرمود: «و اندکی از بندگان من سپاسگزارند» .

در نهج الفصاحه، ح ۷۸۱، از امام صادق (ع): هیـچ بنـده ای نیست که خداوند به او نعمتی دهد و او آن را از جانب خدا بداند مگر آن که، پیش از سپاسگویی او، خداوند (سبحان) بیامرزدش.

در توحید، ص ۱۲۷، از امام صادق (ع): کم ترین سپاسـگزاری، این است که انسان نعمت را از خـدا بدانـد و جز او علتی برای آن نداند و نیز به آنچه خداوند عطایش کرده، خرسـند باشد و با نعمت او مرتکب گناه نشود و نعمت خدا را وسیله مخالفت با امر و نهی او قرار ندهد.

در الحدیث، ج ۱، ص ۸۱ و در مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۴، از امام صادق (ع):

برای تسـکین خاطر و تخفیف اندوهت، همواره به کسی نظر کن که نصیبش از نعمتهای الهی کمتر از توست، تا شکر نعمتهای موجود را بجای آوری و برای افزایش نعمت خداوند (سبحان) شایسته باشی و قرارگاه عطیه ی الهی گردی.

خلاصه آیات سوره اسرا:

۱: معراج ۴: دو فسـاد بنی اسـرائیل ۱۱: انسـان عجول است. ۱۳: اعمـال طـوق گردن است. ۱۶: اگر اراده هلاـک دیـاری کنیم پیشوایان و ثروتمندان آن شـهر را امر می کنیم پس ظلم کنند و بعد همه را هلاک سازیم. ۲۲: علت خذلان ابدی شرک است. ۲۳: نیکی به پـدر و مادر ۲۶: و آت ذالقربی حقـه ۲۸: اگر نمی توانی کمـک کنی لااقـل با زبان خوش دل شاد کن. ۲۹: میانه روی در احسان ۳۶: به آنچه علم نداری دنبال مکن. ۳۷: در زمین با ناز و غرور راه مرو ... ۴۱: قرآن برای ذکر است ولی بدها را جز شـقاوت نیفزود. ۴۲: اگر بیش از یـک خـدا بود پس در عرش منازعه می شـد. ۴۴: تسبیح هفت آسـمان و زمین و مابین آنها ۴۵: چون قرآن تلاوت کنی بین تو و کفار حجابی برداریم.

۵۸: هیچ شهر و دیاری در روی زمین نیست جر آنکه پیش از ظهور قیامت اهل آن شهر را هلاک یا عذاب کنیم.

۶۰: رؤیای حضرت رسول (ص) و شجره ملعونه ۶۱: سجده فرشتگان ۶۲: قیاس شیطان ۶۴: شراکت شیطان در مال و اولاد ۷۰: تکریم و تفضیل ۷۲: نـا بینایی در دنیا وآخرت ۷۸: اوقات پنج گانه نماز ۷۹: نمـاز شب و مقام محمود ۸۰: رب ادخلنی مدخل صـدق و اخرجنی مخرج صـدق ۸۱: جـاء الحق و زهق الباطـل ۸۲: و ننزل من القرآن مـا هـو شـفاء و رحمه للمؤمنین و لاـ یزید الظالمین الا خسارا ۸۴: هر کس بر حسب ذاتش عمل می کند.

۸۵: قل الروح ۸۸: تحدی به مثل قرآن ۹۷: هدایت از جانب خدای تعالی است –در قیامت به صورت بر انگیخته شده ...

۹۹: خلقت مثالی ۱۰۰: اگر دارای گنجهای خـدا شوید باز از ترس فقر بخل خواهید کرد، که انسان بخیل است. ۱۰۱: معجزات نه گانه موسی (ع) ۱۰۶: قرآن را جزء جزء فرستادیم. ۱۰۷: سجده اذقان ۱۱۰: میانه روی صدا در نماز.

۱۸ سوره کهف

۱۸ – سوره کهف = غار = حائله (مانع از آتش). (مکی است و ۱۱۰ آیه دارد).

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۲۳، از کافی، از امام صادق (ع):

هر کس آخر سوره کهف را موقع خواب بخواند در هر ساعتی که بخواهد بیدار می شود.

خلاصه سوره: داستان اصحاب کهف. بیان این که مال و فرزند از متاع دنیاست. شرح سه داستان عجیب که در قرآن کریم جز در این سوره ذکر نشده است شامل:

۱ – قصه اصحاب کهف.

۲ – داستان موسی و خضر (ع).

۳ – حکایت ذی القرنین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَنزَلَ عَلَی عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَل لَّهُ عِوَجَا (۱) قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) ستایش خدایی را که این کتاب [آسمانی] را بر بنده خود فرو فرستاد و هیچ گونه کژی در آن ننهاد (۱) [کتابی] راست و درست تا [گناهکاران را] از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته می کنند نوید بخشد که برای آنان پاداشی نیکوست (۲)

بأساً: عذاب.

عوج: عَوج یعنی کجی هایی که با چشم به آسانی قابل مشاهده اند ولی عِوج یعنی کجی هایی که با فکر و بصیرت تشخیص داده می شوند و به راحتی قابل رؤیت نیستند، مثل انحرافی که در زمین مسطح است و تنها متخصصین می توانند آن را تشخیص دهند و یا انحرافی در دین و زندگی. از طرفی زمین اخروی با این زمین مادی فرق دارد بنابراین اشکالی بر آیه ۱۰۷ طه وارد نمی شود: «لاتری فیها عِوجاً و لا امتاً» = «قیامت در زمین کجی و جای خالی نمی بینی» .

قیم: به معنای کسی است که مصلحت چیزی را تأمین نموده و امور آن را تدبیر نماید.

اجراً حسناً: مراد بهشت است به قرینه این که در آیه بعدی فرموده: «ماکثین فیه ابداً» .

در المیزان، ج ۲۶، ص ۴۲، آمده است که بعضی از مفسرین گفته اند: این آیه مقدم و مؤخر شده و تقدیرش به طریق ذیل است: «انزل علی عبده الکتاب قیماً و لم یجعل له عِوجاً» . اما صاحب

المیزان بر رد این نظریه آورده است: «این بدترین نظریه ای است که درباره آیه ابراز داشته اند زیرا مقدم بودن نفی اعوجاج بر اثبات قیمومت جهت و آن این است که اعوجاج نداشتن کمالی است که کتاب فی نفسه دارد. و دومی که قیمومت باشد کمالی است که کتاب به دیگران می دهد و غیر را تکمیل می نماید و معلوم است که کمال بر تکمیل مقدم است» .

☼ مؤلف:

نظر صاحب المیزان کاملاً صحیح می باشد و در تکمیل آن باید گفت: آیات الهی، جمله یا جملاتی هدفمند از جانب حضرت حق تعالی است و قرار گرفتن کلمات آن از روی حکمت و تدبیر است، که عقل ناقص بشری نمی تواند آن را درک نماید لذا هر شخص بر اساس عقل و معرفتش می تواند صرفاً قطره ای از اقیانوس نامحدود قرآن کریم را بفهمد، بنابراین به استناد عقل و فکرِ خویش نباید و نمی توان کلمات الهی را جابجا نمود.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۵۲، از عیاشی، از امام باقر (ع):

منظور از بأس شدید، علی بن ابیطالب (ع) است که در رکاب پیامبر اکرم (ص) با دشمنان آن حضرت جهاد می نمود.

ماكِثينَ فيهِ أَبَداً (۳)

وَ يُنْذِرَ الَّذينَ قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً (۴)

ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لا لِآبائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْواهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلاَّ كَذِباً (۵)

(همان بهشت برین) که جاودانه در آن خواهند ماند! (۳) و (نیز) آنها را که گفتند: «خداوند، فرزندی (برای خود) انتخاب کرده است» ، انذار کند (۴) نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند و نه پدرانشان! سخن بزرگی از دهانشان خارج می شود! آنها فقط دروغ می گویند! (۵)

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا **(۶)** شاید اگر به

این قرآن ایمان نیاورند تو جان خود را از اندوه در پیگیری [کار]شان تباه کنی (۶)

نجوع و نجع: به معنای کشتن و هلاک کردن است.

آثار: به معنای علامت های پا و اثر قدمهای کسی است که از زمین نرم عبور کرده است.

اسف: شدت اندوه.

حدیث: منظور قرآن کریم است.

نکته: خداوند سبحان در جای دیگر می فرماید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يكُونُوا مُؤْمِنِينَ» = «گویی می خواهی جان خود را از

شدت اندوه از دست دهی بخاطر اینکه آنها ایمان نمی آورند!» (۱).

۱- شعراء۳

و می فرمایـد: «لَقَـدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِـكُمْ عَزِيزٌ عَلَيهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» = «به يقين، رسولی از خود شـما بسويتان آمد که رنجهای شـما بر او سـخت است؛ و اصـرار بر هدايت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است!» (۱).

و می فرمايد: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» = «ما تو را جز برای رحمت جهانيان نفرستاديم» . (۲).

اين آيات شـريفه انتهای علاقه و عشق و رحمت رسول خـدا (ص) را نسبت به ايمان آوردن مردم نشان می دهـد. اما متأسـفانه اکثر مردم نه تنها تشـکر نکردنـد که حتی بر آنجناب و خاندانِ طاهرش (ع) هم ظلم کردند. هنوز در قيد حيات بود، به «هذيان گويی» متهمش کردنـد (العياذ بالله). و بعـد از آن همه آزار و اذيت، آنجناب را با سم شـهيد کردنـد. پس از آن، دخت مکرمه اش را کتک زده و شـهيد نمودند. و امامِ برحق و جانشينش را خانه نشين کرده و بعد از تحميل جنگهای پياپی، او و تمام ذريه اش را يکی يکی شـهيد کردند و کار را به جايی رسانده اند که فرزند برومندش امام عصـر (عج) به غيبتی کبری به سر بَرَد. از طرفی خداونـدِ سـبحان چون می دانست مردم قدرش را نمی دانند از جانبِ خويش آن وجود نازنين را مورد لطف قرار داده و فرموده است:

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» = «اگر آنهـا (قـدر تو را ندانند و از حق) روی برگرداننـد، (نگران مباش!) بگو: خداوند مرا کفايت می کند؛ هيچ معبودی جز او نيست؛ بر او توکل کردم؛ و او صاحب عرش بزرگ است!» (۳).

و می فرمايـد: «فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ» = «اگر تو را تکـذيب کننـد، به آنها بگو: پروردگار شما، رحمت گسترده ای دارد؛ اما مجازات او هم از مجرمان دفع شدنی نيست!» (۴).

و می فرمايـد: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيكَ إِلَّا الْبَلَاغُ» = «و اگر روی گردان شونـد (غمگين مباش)، ما تو را حافظ آنان (و مأمور اجبارشان) قرار نداده ايم وظيفه تو تنها ابلاغ رسالت است» (۵).

و می فرمايد: «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ» = «اگر او را ياری نکنيد، خداوند او را ياری کرد» (۶).

۱- توبه۱۲۸

۲- انبياء۱۰۷

۳- توبه۱۲۹

۴- انعام۱۴۷

۵- شوری۴۸

۶- توبه ۴۰

إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (٧)

وَ إِنَّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيْها صَعِيداً جُرُزاً (٨)

ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که کدامینشان بهتر عمل می کنند! (٧) (ولی) این زرق و برقها پایدار نیست و ما (سرانجام) قشر روی زمین را خاک بی گیاهی قرار می دهیم! (٨)

آیات شریفه ٩ تا ٢۶، داستان اصحاب کهف را ذکر می کند که یکی از سه سؤال یا داستانی است که در پاسخ به پرسش قریش از رسول خدا (ص) آمده است:

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا **(٩)** آیا پنداشته ای

که اصحاب کهف و رقیم (در برابر عظمت و آثار شگرف ما) عجیب بوده اند (٩)

حسبان: به معنای پندار و مظنه است.

کهف: به معنای غار است.

رقیم: از رقم است و به معنای نوشتن و خط می باشد.

نکات تفسیری المیزان، ج ٢۶، ص ١٣٧ - ١۵١:

١ - اصحاب کهف همان اصحاب رقیم هستند: اینکه آنها را اصحاب کهف گویند، چون در کهف یا غار منزل کردند و اینکه رقیمشان نامیده اند به خاطر این است که داستان و سرگذشتشان را در سنگ نبشته ای در آن ناحیه مرقوم کرده اند و به آنها اصحاب نوشته شدگان یا رقیم گویند. اما عده ای هم معتقدند که رقیم نام کوهی در آن ناحیه بوده که غار مزبور در آن قرار داشته است و یا نام وادی بوده که کوه مزبور در آن جا قرار داشته و یا نام شهری بوده که کوه نام برده در آن جا بوده است. و عده ای دیگر هم گفته اند: اصحاب رقیم مردمی غیر از اصحاب کهف هستند. و داستان اصحاب رقیم به طور خلاصه این است که سه نفر در غاری رفته و سنگی جلوی غار را می گیرد و آنها هر کدام ثواب و کار نیکی که قبلاً انجام داده اند را ذکر می کنند و خداوند متعال هم هر بار مقداری از سنگ را تکان داده و در بار سوم که سومی عمل نیک خود را می گوید همه سنگ را جابجا می کند. صاحب المیزان با رد کردن این نقل، آورده است: «این قول بسیار بعید است، زیرا خداوند متعال در کلام فصیح و بلیغش هرگز به داستان دو طایفه از مردم اشاره نمی کند مگر آنکه تفصیل هر دو را بیان می کند، نه اینکه اسم هر دو را ببرد و آن وقت تنها به داستان یکی پرداخته، دیگری را مسکوت بگذارد» (خلاصه، اصحاب کهف همان اصحاب رقیم هستند).

۲ - در اینکه غار اصحاب کهف در کجای کره ی زمین قرار دارد اختلاف است از جمله:

الف – غار اِفسوس در ترکیه: این غار در ۷۳ کیلومتری شهر ازمیر و در یک کیلومتری شهر افسوس، نزدیک قریه ای به نام ایاصولوك است و صدها قبر در آن جا وجود دارد ولی هیچ اثری از مسجد یا کلیسا و یا معبدی بر بالای آن دیده نمی شود و جهت آن رو به شمال شرق است.

درباره ی این غار، صاحب تفسیر المیزان، ج ۲۶، ص ۱۴۶، آورده است: این غار بر خلاف شهرت مهمی که دارد به هیچ وجه با آن مشخصاتی که در قرآن آمده تطبیق ندارد.

☼ مؤلف:

طبق توضیحاتی که ان شاءَ الله ذیل آیه ۱۷ همین سوره خواهد آمد، احتمال اینکه غار اصحاب کهف همین غار باشد بیشتر است. و مشخصات آمده در قرآن به این غار منطبق تر است.

ب – غار رجیب: در هشت کیلومتری شهر عمان پایتخت اردن نزدیک دهی به نام رجیب است. درب غار به طرف جنوب قرار دارد و از دو طرف یعنی از طرف مشرق و مغرب باز است و آفتاب به داخل آن می تابد، مساحت آن تقریباً ۳×۳ است و حدود هشت یا هفت قبر به شکل قبور باستانی روم در آن وجود دارد. بر دیوار این غار، خطوطی به خط یونانی قدیم و به خط ثمودیان و نیز عکس سگی، دیده می شود. بر بالای غار آثار صومعه بیزنطیه که در عهد سلطنت جوستینوس اول یعنی در حدود ۴۲۷ – ۴۱۸ م ساخته شده است که بعدها مسلمانان، مسجدی به جای آن صومعه، ساخته اند. صاحب المیزان معتقد است که: «با توجه به آثار و مشخصات این غار و مطابقت آن با قرآن و نیز به استناد بعضی از روایات مسلمین که غار اصحاب کهف در اردن واقع شده و رقیم هم اسم دهی است نزدیک به شهر عثمان که قصر یزید بن عبدالملك در آنجاست. لذا به احتمال قوی این همان غار است» .

ج – غار قاسیون در دمشق.

د – غار بتراء در فلسطین.

۳ – تعداد اصحاب کهف چند نفر بوده اند؟ در آیه ۲۲ همین سوره می فرماید: پروردگارم شماره آنها را بهتر می داند و جز اندکی شماره ایشان را ندانند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۶، ص ۹۸، آمده است: (در همین آیه ۲۲، سه قول وجود دارد) یکی این که

اصحاب کهف سه نفر بوده انـد که چهارمی سگ ایشان بوده. دوم اینکه پنج نفر بوده اند و ششـمی سگ آنها بوده که قرآن کریم بعـد از نقل این قول فرموده: رجم به غیب می کردنـد و بدون اطلاع سـنگ به تاریکی می انداختند. (و به عبارتی این دو قول را رد می کند) و قول سوم اینکه هفت نفر بودند که هشتمی سگ ایشان بوده، خدای تعالی بعد از نقل این قول چیزی که اشاره به ناپسـندی آن کند نیاورده و این خود خالی از اشعار بر صحت آن نیست. (به عبارتی احتمالاً تعداد اصحاب کهف ۷ نفرند و هشتمی آنها سگشان بوده است).

۴ - اصحاب کهف چنـد سال در غار به خواب رفته بودنـد؟ به اسـتناد آیه ۲۵ همین سوره، ۳۰۹ سال در غار خوابیدنـد و این مدت بر حسب سال قمری است. که معادل ۳۰۰ سال شمسی خواهد بود.

۵ - ماجرای اصحاب کهف در چه زمانی رخ داده است؟

اختلاف در این زمان زیاد است اما بیشتر روایات و سـندهای تاریخی، آن را در دوران فتره ما بین حضـرت عیسی (ع) و رسول خـدا (ص) می داننـد، به دلیل اینکه اگر قبل از عهـد مسـیح بود قطعاً در انجیل می آمد و اگر قبل از دوران موسـی (ع) بود در تورات می آمد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۶، ص ۱۴۹، از کتاب اکتشاف کهف، اثر «رفیق وفا دجانی» آمده است:

به اجماع بیشتر (تمام) مورخین، پادشاه صالحی که اصحاب کهف در دوران حکومتش بیـدار شدند، اسـمش تئودوسـیوس در سال ۴۵۰ – ۴۰۸ م بوده است. حال اگر ۳۰۹ سال که مدت خواب اصحاب کهف است را از آن کم کنیم به سال «۱۱۲ م» می رسـیم که مصادف با زمان حکومت پادشاه جباری بنام طراجان است. این را هم می دانیم که وی فرمان صادر کرده بود که هر مسیحی کـه عبـادت بـت هـا را قبـول نداشـته باشـد محکـوم بـه اعـدام اسـت. (ولی صـاحب المیزان ایـن قـول را رد کرده و با توضیحاتی گفته که: پادشاه ظالم آن زمان طراجان نبوده است). (والله اعلم).

داستان اصحاب کهف به نقل از تفسیر جامع، ج ۴، ص ۲۳۰ الی ۲۳۸، از حضرت علی (ع): (خلاصه روایت)

در سـرزمین روم، شـهری به نـام اِفسوس بود و پادشاه عادلی داشت. و چون از دنیا رفت یکی از سـلاطین فارس به نام دقیانوس مملکت او را تصرف کرد و قصر بزرگی ساخت و ادعای خدایی

نمود. او شش نفر از علما و دانشمندان را وزیر خود نمود. نامهای آنها: «تملیخا، مکسلمینا، محسمنا، مرطوس، کنیطوس و سادیبوس» بودند. روزی پادشاه بر اثر خبر ناگواری بیهوش بر زمین می افتد و این رخداد باعث شد که یکی از وزرا به نام تملیخا نیات و اعتقاداتش به خداوند یکتا را با دیگر وزرا در میان گذاشته و سوار بر اسب سر به بیابان نهادند. چوپانی را در راه دیدند که با شنیدن سخنان آنها ایمان آورده و تقاضا کرد تا کمی درنگ نمایند تا او گوسفندان را به صاحبانشان برساند و با آنها همسفر شود. سگ گله هم با آنها می آمد. آنها سعی کردند که سگ را برانند که ناگهان به امر خداوند متعال سگ به صدا درآمد و به وحدانیت خداوند متعال شهادت داد و اجازه خواست تا محافظشان باشد. و آنها به غاری رفته و مخفی شدند. در آن غار خوابیدند و عزرائیل مأمور شد آنها را قبض روح نماید و دو فرشته هم مأمور شدند آنها را پهلو به پهلو کنند. از آن سو دقیانوس با سواران زیاد به در غار آمد و چون حال آنها را مثل مردگان دید دستور داد تا دهانه غار را با سنگ و آهک مسدود کنند. بعد از ۳۰۹ سال اسرافیل به امر خداوند ارواح آنها را به بدنهایشان بدمید و تملیخا برای تهیه غذا عازم شهر شد. تمام مسیرها تغییر کرده بود و بر دروازه ی شهر پرچمی دید که روی آن نوشته شده «لا اله الا الله، عیسی رسول الله و روحه» با تعجب به مغازه ی نانوایی رفت و سکه ای برای خرید داد، نانوا گفت: آیا تو گنجی یافته ای؟ (و بالاخره) او را به پیش پادشاه بردند. پادشاه پرسید: آیا تو در این شهر خانه ای داری؟ و به در خانه او رفتند. پیرمرد فرتوتی، در را باز کرد و متوجه شد که او همان تملیخا پدر بزرگش است. و به پای تملیخا افتاد. پادشاه و همراهانش به سوی غار رفتند و تملیخا گفت: من جلوتر رفته و ماجرا را تعریف می کنم و داستان را با همراهان غار در میان گذاشت و همگی رو به درگاه خداوند آورده و درخواست مرگ و بهشت نمودند و دعایشان اجابت یافت. والیانِ شهر، هفت روز پیرامون کوه گردیدند ولی درب غار را نیافتند بنابراین بالای کوه معبدی به یادگار ساختند.

☼ نکته:

اصحاب کهف ۳۰۹ سال خوابیدند و الآن از دنیا رفته اند که بر اساس احادیث، ان شاء الله در ظهور حضرت مهدی (عج) به دنیا رجعت کرده و جزءِ یاران آن حضرت (عج) خواهند شد.

ص :۲۳۷

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۲۲۵، از عیاشی، از امام صادق (ع):

اصحاب کهف به ظاهر کافر بودند و در باطن مؤمن. و ایمان خود را پنهان نگاه می داشتند. خداوند، دو پاداش به آنها عطا می فرماید. رقیم لوحی از مس بود که در آن خطوطی نقش شده بود و خبر ایمان آوردن جوانان و آنچه دقیانوس خواسته بود در آن ثبت کرده بودند و به همین مناسبت آنها را اصحاب رقیم می گفتند. و کهف، غار یا کوهی است که در آن پناه برده بودند. و امام صادق (ع) فرمود: از حیوانات داخل بهشت نمی شود مگر سه حیوان: ۱ – الاغ بلعم باعور، ۲ – سگ اصحاب کهف، ۳ – گرگی که متهم شده بود یوسف (ع) را خورده است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۲۲۷، از ابن شهر آشوب، از سالم بن ابی جعد:

روزی در مجلس انس بن مالك در بصره حاضر بودم، مردی به وی گفت: ای همنشین حضرت رسول (ص) (ای انس) چرا صورتت مبتلا به مرض جزام است، مگر اصحاب رسول خدا (ص) به این مرض مبتلا می شوند؟ انس گفت: من بر اثر دعای بنده ی صالح خدا حضرت علی (ع) این طور شدم. و گفت: روزی خدمت پیامبر (ص) شرفیاب شدم و من به همراه عمر و ابوبکر و طلحه و زبیر و عثمان، سوار بر فرشی شدیم و علی (ع) هم به امر حضرت رسول (ص) روی فرش نشست و به باد امر فرمود که به اذن خدا ما را سیر دهد. و ما به غاری رسیدیم و علی (ع) فرمود: اینجا غار اصحاب کهف و رقیم است. حضرت (ع) فرمود: ای اصحاب رسول خدا (ص) بر آنها سلام کنید. ابوبکر و عمر و بقیه و من سلام کردیم و جوابی ندادند.

بعد از آن، علی (ع) سلام کرد. فوراً ندایی برخاست: بر شما باد سلام و رحمت خدا، ای وصی رسول خدا! و گفتند: ما اجازه نداریم جواب سلام کسی را بدهیم مگر آنکه پیغمبر یا وصی او باشد. سپس امیرالمؤمنین (ع) رو به اصحاب فرمود: آیا بیان و سخن اصحاب کهف را شنیدید که شهادت به خلیفه بودن من دادند؟ و بعد به باد امر فرمود تا به زمینی بی آب و علف رسیدیم. در آنجا پای مبارك را به زمین زد و چشمه ای پدید آمد و از آب آن چشمه وضو ساختیم و نماز خواندیم و بعد از آن دوباره حرکت کردیم تا صبح به رکعت دوم نماز پیامبر رسیده و نماز را با

پیامبر (ص) گزاردیم. پیامبر (ص) تمام ماجرا را تعریف کردند و فرمود: ای انس آیا برای علی (ع) شهادت خواهی داد؟ عرض کردم: بلی. بعد از رحلت پیامبر (ص) وقتی علی (ع) خواست که شهادت دهم من گفتم یا علی! بر اثر کهولت و پیری فراموش کرده ام. حضرت (ع) فرمود: تو به وعده خودت با پیامبر (ص) وفا نکردی و سپس فرمود: خدایا چهره ی این مرد را مبتلا به برص کن و روشنایی دیدگانش را زایل فرما و طعام را در شکمش قرار نده. راوی گوید: انس تا موقع مردن، به آن سه بیماری مبتلا بود.

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً (١٠)

فَضَرَبْنا عَلَى آذانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً (١١)

ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصى لِما لَبِثُوا أَمَداً (١٢)

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً (١٣)

وَ رَبَطْنا عَلى قُلُوبِهِمْ إِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً (١۴)

هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً (١۵)

وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ إِلاَّ اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقاً (١۶)

وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذا طَلَعَتْ تَزوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَ إِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذاتَ الشِّمالِ وَ هُمْ فی فَجْوَةٍ مِنْهُ ذلِكَ مِنْ آياتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ

زمانی را به خاطر بیاور که آن جوانان به غار پناه بردند و گفتند: «پروردگارا! ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن و راه نجاتی برای ما فراهم ساز!» (١٠) ما (پرده خواب را) در غار بر گوششان زدیم و سالها در خواب فرو رفتند (١١) سپس آنان را برانگیختیم تا بدانیم (و این امر آشکار گردد که) کدام یک از آن دو گروه، مدت خواب خود را بهتر حساب کرده اند (١٢) ما داستان آنان را بحق برای تو بازگو می کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم (١٣) و دلهایشان را محکم ساختیم در آن موقع که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی خوانیم؛ که اگر چنین کنیم، سخنی بگزاف گفته ایم (١۴) این قوم ما هستند که معبودهایی جز خدا انتخاب کرده اند؛ چرا دلیل آشکاری (بر این کار) نمی آورند؟! و چه کسی ظالمتر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟ (١۵) و (به آنها گفتیم:) هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می پرستند کناره گیری کردید، به غار پناه برید؛ که پروردگارتان (سایه) رحمتش را بر شما می گستراند؛ و در این امر، آرامشی برای شما فراهم می سازد! (١۶)

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَّزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا (١٧) و آفتاب را می بینی که چون بر آید از غارشان به سمت راست مایل است و چون فرو می شود از سمت چپ دامن بر می چیند درحالی که آنان در جایی فراخ از آن [غار قرار گرفته]اند این

از نشانه های خداست خدا هر که را راهنمایی کند او راه یافته

ص: ۲۳۹

است و هر که را بی راه گذارد هرگز برای او یاوریْ راهبر نخواهی یافت (۱۷)

تزاور: به معنای تمایل است. از ماده «زور» به معنای «میل» گرفته شده است.

قرض: به معنای «قطع» و بریدن است.

فجوه: به معنای زمین پهناور و وسیع و فضای خانه است.

ذات الیمین: طرف و سمت راست.

ذات الشمال: سمت چپ است.

نکته۱: آیه شریفه، موقعیت جغرافیایی غار کهف را نشان می دهد، که مفسرین با توجه به ورود و یا خروج به غارِ مورد نظر، دو وضعیت متفاوت جغرافیایی را برای آن تفسیر کرده اند:

الف – عده ای از مفسرین گفته اند که درب غار روبروی قطب شمال است. و این در حالتی است که شخص بخواهد از غار خارج شود که در این صورت روی شخص به سمتِ درِ غار و شمال خواهد بود و دست راستش به سمت مشرق و طلوع آفتاب و دست چپش به سمت مغرب و غروب آفتاب خواهد بود.

ب – عده ای دیگر از جمله صاحب تفسیرالمیزان، ج ۲۶، ص ۷۵، آورده اند که درب غار روبروی قطب جنوب است و این در حالتی است که شخص بخواهد به غار وارد شود که در این صورت روی شخص به سمتِ دربِ غار و شمال خواهد بود و دست راستش به سمت مشرق و طلوع آفتاب و دست چپش به سمت مغرب و غروب آفتاب خواهد بود.

☼ مؤلف:

اگر به صفحات ۷۲ الی ۷۵ تفسیر المیزان جلد ۲۶ مراجعه کنید متوجه این موضوع خواهید شد که توضیحاتی که علامه ی عزیز آورده است دقیقاً عکس و مخالف نظریه ای است که درباره وضعیت غار داده است. در صفحه ۷۵، سطر دوم گفته است: «و چون روی خانه و نمای خیمه و هر چیزی که درب دارد همان طرفی است که در، در آن طرف قرار گرفته، قهراً دست چپ و راست خانه هم چپ و راست کسی خواهد بود که از خانه بیرون می آید، نه آن کسی که داخل می شود. بنابراین غار اصحاب کهف با آن توصیفی که قرآن کریم از وضع جغرافیایی آن کرده، جنوبی خواهد بود، یعنی درِ غار به طرف قطب جنوب است» (این بود کلام صاحب المیزان).

با دقت در گفته ی صاحب المیزان متوجه می شویم که توضیحش کاملاً برعکسِ نظریه اش

می باشد و توضیحاتش در اثبات شمالی بودنِ دربِ غار است، نه جنوبی بودن آن. و به واسطه این اشتباهِ فاحش، دلایلی در اثبات جنوبی بودن غار آورده است، که اگر خواننده محترم به دقت توجه کند به این اشتباه خواهد رسید (دقت فرمایید).

و اما توضیحی که بنده حقیر در این خصوص می توانم بدهم بدین شرح است: (والله اعلم)

هر گاه بخواهیم برای غار، خانه، خیمه یا هر چیز دیگری که درب دارد، موقعیت جغرافیایی قرار بدهیم باید شخصی را در آن قرار دهیم، طوری که داخل آن قرار گرفته و روی آن شخص به طرف درب باشد، در این صورت دست راستِ شخصْ، سمت مشرقِ آن محل و سمت چپ، مغرب بوده و روی او شمال و پشتش هم جنوب می باشد. و آیه شریفه هم می فرماید: «آفتاب در سمت راست، طلوع و سمت چپ، غروب می کند» ، بنابراین دربِ غار باید به سمت شمال باشد (دقت فرمایید). برای روشن شدن مطلب مثالی می زنم: اگر از شما بپرسند آیینه ی راستِ اتومبیلتان کجاست؟ در پاسخ اگر درون ماشین نشسته باشید به دست راستتان اشاره می کنید و اگر بیرون، رو به روی ماشین باشید به دست چپتان اشاره می کنید، ولی متأسفانه آنهایی که درب غار را جنوبی فرض کرده اند، در پاسخ به این سؤال باید برعکس جواب بدهند که قطعاً اشتباه است.

نکته ۲: از طرفی اگر دربِ غار را به سمت جنوب فرض کنیم در این صورت چون مقابلِ نور خورشید قرار می گیرد باعث گرمای زیاد و حتی سوزشِ پوستِ اصحاب کهف خواهد شد و آن آسایش و راحتی که آنها در غار داشته اند را به وجود نمی آورد. در صورتی که آیه شریفه آورده است: «آفتاب از سمت راست آن در صبح طلوع و در مغرب در سمت چپشان غروب می کند» ، به عبارتی می خواهد بفرماید نور خورشید تنها در دو موقع از روز یعنی صبح و غروب به درب غار می تابد و این تنها در حالتی می تواند باشد که دربِ غار به سمت شمال باشد که در این صورت صبح ها که نور خورشید تند و شدید نمی باشد و نیز غروب ها هم که آفتاب کم فروغ است به غار می تابد و ظهر و عصر که نور خورشید شدید و سوزان است به درون غار نخواهد تابید. و این غار، شمالی یا نسار بوده که آسایشگاهی ملایم برای افرادی که در خوابند خواهد بود. همچنین

غـار مورد نظر دارای روزنه هـایی هم بوده، طوری که هوای خوابگاهشـان حبس نبوده و هوا از طرف شـرق و غرب در جریان بوده است. البته این نکته در آیه شریفه ذکر نشده است.

نکته۳: به استناد آیه ۱۸ همین سوره، سگِ اصـحاب کهف بر آسـتانه درب غار بوده و از آنها محافظت می کرد. لذا اگر درب غـار جنوبی باشـد پس دائمـاً در معرض نور خورشـید قرار می گرفت. بنابراین احتمالِ شـمالی بودن درب غار از آیه ۱۸ هم به دست می آید.

نکته۴: بـا توجه به این که قرآن کریم به شـمالی بودن دربِ غـار اشاره فرموده است، پس غارِ «رجیب اردن» که سـمت جنوبی دارد، یا غارهایی که سـمتهای غیرِ شـمالی دارند، نمی توانند آن غار باشـند. از طرفی از بین غارهایی که سـمت شـمالی دارند، غار «افسوس» به سه دلیل دیگر اولویت دارد:

۱ – شهرت و تواتر زیادی در کهف بودنش است.

۲ – تقریباً اکثر و شایـد همه روایات و شواهدِ تاریخی، خصوصـیاتی را از دورانِ اصـحابِ کهف آورده اند که شـرایط و مکانِ جغرافیایی آن غار و سرزمین، به ترکیه بیشتر مطابقت دارد، مثلِ اسامی دقیانوسِ رومی، تملیخا، و ... و کوهستانی و سرسبزی و خوش آب و هوایی و ... در صورتی که اردن و غار «رجیب اردن» ، چنین خصوصیاتی ندارد.

۳ – در روایـات از شـهری (قریه ای)، همنـامِ این غار، اسم برده انـد به نام «افسوس» که در نزدیکی اش بوده است. پس احتمالاً غار اصحاب کهف همان غار افسوس ترکیه است. (والله اعلم).

ص :۲۴۲

و (اگر به آنها نگاه می کردی) می پنداشتی بیدارند؛ در حالی که در خواب فرو رفته بودند! و ما آنها را به سمت راست و چپ می گرداندیم (تا بدنشان سالم بماند). و سگ آنها دستهای خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهبانی می کرد). اگر نگاهشان می کردی، از آنان می گریختی؛ و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می شد! (۱۸) این گونه آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند؛ یکی از آنها گفت: «چه مدت خوابیدید؟!» گفتند: «یک روز، یا بخشی از یک روز!» (و چون نتوانستند مدت خوابشان را دقیقاً بدانند) گفتند: پروردگارتان از مدت خوابتان آگاهتر است! اکنون یک نفر از خودتان را با این سکه ای که دارید به شهر بفرستید، تا بنگرد کدام یک از آنها غذای پاکیزه تری دارند و مقداری از آن برای روزی شما بیاورد. اما باید دقت کند و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد (۱۹) چرا که اگر آنان از وضع شما آگاه شوند، سنگسارتان می کنند؛ یا شما را به آیین خویش بازمی گردانند؛ و در آن صورت، هرگز روی رستگاری را نخواهید دید! (۲۰) و اینچنین مردم را متوجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است؛ و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست! در آن هنگام که میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی می گفتند: «بنایی بر آنان بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند! و از آنها سخن نگویید که) پروردگارشان از وضع آنها آگاهتر است!» ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند (و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند: «ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می سازیم (تا خاطره آنان فراموش نشود)» (۲۱) گروهی خواهند گفت: «آنها سه نفر بودند، که آنها سگشان بود!» و گروهی می گویند: «پنج نفر بودند، که ششمین آنها سگشان بود» - همه اینها سخنانی بی دلیل است- و گروهی می گویند: «آنها هفت نفر بودند و هشتمین آنها سگشان بود» بگو: «پروردگار من از تعدادشان آگاهتر است!» جز گروه کمی، تعداد آنها را نمی دانند. پس درباره آنان جز با دلیل سخن مگو؛ و از هیچ کس درباره آنها سؤال مکن! (۲۲)

سگ از دید قرآن و روایات:

خداوند سبحان در سه سوره کریمه و ۶ بار به کلمه «کلب=سگ» اشاره فرموده است:

الف- «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيهِ يلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يتَفَكَّرُونَ» = «و اگر می خواستیم، (مقام) او (بلعم باعور) را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم؛ و او (بلعم باعور) به پستی گرایید و از هوای نفس پیروی کرد! مَثَل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را برون می آورد و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند؛ (گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی شود!) این مَثَل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!» (۱).

ب- «يسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» = «از تو سؤال می کنند چه

۱- اعراف ۱۷۶

چیزهـایی برای آنهـا حلالـ شـده است؟ بگو: آنچه پـاکیزه است، برای شـما حلال گردیـده؛ (و نیز صـید) حیوانات شـکاری و سگهای آموخته (و تربیت یافته) که از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها یاد داده اید، (بر شما حلال است؛) پس، از آنچه این حیوانات برای شـما (صـید می کنند و) نگاه می دارند، بخورید؛ و نام خدا را (به هنگام فرسـتادن حیوان برای شکار) بر آن ببرید؛ و از (معصیت) خدا بپرهیزید که خداوند سریع الحساب است!» (1).

ج- کلمه «کلبهم= سگشان» سه بار در آیه ۲۲ و یکبار در آیه ۱۸ سوره کهف آمده است.

نکاتی که می توان از این آیاتِ شریفه برداشت کرد بدین شرح است: (والله اعلم)

۱ - منظور از «کلب» در آیـات کهف، به طور خـاص آن سـگی بود که به اذن خداونـد سـبحان به صـدا درآمـد و از اصـحاب کهف درخواست کرد تا آنها را همراهی و نگهبانی کند.

۲ - هر چند خداوند سبحان در آیه ۲۲ کهف، آن سگِ مذکور را جزء گروهِ کهف و سه بار آورده است، اما به نحوی زیبا و عمیق، سگ را از آنها جدا کرده است. و این قضیه در آیه ۱۸ هم به چشم می خورد آنجا که سگِ مذکور را به عنوانِ نگهبانِ دم دربِ غـار معرفی فرموده است، به عبـارتی این سگ اجازه ورود به داخلِ غار و همنشـینی با آنها را نداشـته است. و این می رساند که انسانها نباید با این حیوانِ هر چند وفادار، همزیستی کنند. (والله اعلم).

۳ - فلسفه همراه شدن این سگ نیز در آیه ۱۸، به عنوان «نگهبانشان در دربِ غار» آمده است. از طرفی در آیه ۲۵ همین سوره به «۳۰۹ سـالْ خوابِ اصـحابِ کهف» اشاره فرموده است، پس به احتمال قوی این سگ به اذن الهی در تمام این مـدت از آنها نگهبانی کرده است، چرا که در این مـدت آنها زنـده و در خواب بودند و بدنهایشان سالم و در استراحت بود و آیه شـریفه ۱۸ هم به این موضوع دلالـت دارد آنجـا که می فرمایـد: «مـا آنهـا را به سـمت راست و چپ می گردانـدیم» ، که اگر مرده بودند دیگر نیازی به نگهبانی و جابجا شدنِ اجسادشان در بین نبود. بنابراین فساد گفته ی کسانی که معتقد به مرگ اصـحاب کهف در مدت ۳۰۹ سالنـد، روشن می شـود. این را هم بگـویم که بعـد از بیـداری از آن خواب و گـذشت آن مـاجرا که در روایت گذشته آمد، آنها تقاضای مرگ

۱- مائده۴

کردنـد و این بار به همراهِ سـگشان همگی مردنـد. و ان شاء الله در زمان ظهور، برای اولین بار رجعت خواهند کرد. (بار اول از خواب بیدار شدند، نه این که رجعت کرده باشند).

۴ – آیه ۱۷۶ اعراف به عالمی از قوم بنی اسرائیل بنام «بلعم باعور» اشاره فرموده است که

ابتـدا در مسـیر حق بود، به گونه ای که کسـی انتظار انحراف او را نـداشت. سـرانجام دنیاپرستی و پیروی از هوای نفس او را به سقوط کشاند. و خداوند سبحان او را به سگی، شاید «هار» که بر اثر بیماری هاری، حالت عطش کاذب به او دست می دهد و در هیچ حال سیراب نمی شود، تشبیه فرموده است. بنابراین مراد از «کلب» در این آیه شریفه در حقیقت اشاره کردن به یکی از صفات رذیله ی درنده خویی و وحشـی صفتی است که گاهاً در برخی از سگان در حالت ابتلا به بیماری هاری بروز می کند. و این حیوانِ وفـادار وقتی مبتلاـ به این بیماری می شود دیگر حتی به صاحبش هم رحم نمی کنـد. و این می رسانـد که انسانها نبایـد به عبادت خود مغرور شوند و فکر کنند با این طاعات قلیلشان دیگر در امانند و صاحبِ تمام صـفات نیکند، بلکه گناهان از جمله کبر و غرور مانند بیماری هاری است که اگر به عالمترینِ انسانها هم رخنه کند همه چیزش را فنا می نماید.

۵ – در آیه ۴ سوره مائده هم به سـگان شـکاری اشاره فرموده است. و شرط حلال شدنِ صیدِ سگان را به بردن نامِ مقدسش و تعلیم آن از طرفِ صـاحبِ (مسـلمانش) مقیـد فرمـوده است. بنـابراین اگر این اذن و این تعلیم صـورت نگیرد، صـید هم حلاـل نخواهد شد. و در آخر آیه شـریفه می فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ» و به طرزی زیبا آنهایی را که به این دستور بی اعتنایی کنند، هم تهدید فرموده و هم از تقوا به دور دانسته است.

۶ – از آیات کهف و مائـده، برداشت مثبت و از آیه اعراف، برداشت منفی از «سگ» به ذهن می رسد. امّا اشاره ای به طهارت یا نجاست سگ نشده است. پس حکم نجاستِ سگ، نه به استنادِ قرآن کریم که به اعتبار سنت ثابت می شود.

۷ – غالبِ اجزاء درونی انسان از جمله خون و قلب و کلیه و غیره که تشـکیل دهنـده بـدن مادی انسان است نجس و حرامنـد و این احشا توسط پوستی مخفی می شوند، که به شکل یک

انسـان در می آینـد، حـال اگر این انسـانْ تسـلیمِ خـالق هستی شود، به اذن خـدای تعـالی، ظاهرش پاک می گردد، اما درونش همچنان نجس است. و اگر تسـلیم نشـد، ظاهرش هم نجس خواهـد ماند همچنان که می فرماید: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (توبه ۲۸). بنابراین جسم مادی و نجس انسان با سـگی نجس چنـدان تفاوتی نـدارد، بلکه این «روحِ تسلیم شده» است که به واسـطه اتصـال به مبـدأ هستی، بـا ارزش و پـاک می شود. و حتی آن سـگِ نجس، محاسـنی دارد، امـا این انسانِ کافر از آن سگ هم کمتر می شود و به «اسـفل سـافلین» می افتـد، همچنـان که می فرمایـد: «ثُمَّ رَدَدْنَـاهُ أَسْـفَلَ سَافِلِينَ» = «سـپس او را به پایین ترین مرحله بازگرداندیم» (۱).

☼ نکته:

ممکن است کسـی اشـکال کند و بگوید: «گفتن شهادتین» تنها ادای کلمه ای بیش نیست، چگونه می تواند چنان تأثیری داشته باشـد و انسانی که از نجاست درست شده است را پاک کند؟ و یا سؤالاتی مشابه از جمله: «خواندن خطبه عقد» تنها ادای یک جمله کوتاه است، چگونه می تواند دو نفر را مَحْرَم کند؟ و ...

پاسـخ: برای پاسخ به این سؤال بهتر است به لطیفه ای جـذاب اشاره کنم: روزی یکی از بزرگان شـهر، خـدمتِ عالمی فهمیده حاضـر شد و سؤالات بالا را پرسـید. عالم رو به مرد کرد و گفت: «گُم شو» . آن مردِ متشـخص که اصـلاً انتظار چنین حرفی به ذهنش هم خطور نمی کرد، عرق سـردی بر چهره اش نشـست و صورتش کاملاً قرمز گشت، که حتی قادر به پاسـخ گویی هم نبود. عالم چنـد لحظه ای سـکوت کرد و با لبخنـد به آن مرد گفت: «چطور شـد که گفتنِ یک کلمه توانست از نظرِ جسـمی و ظاهری تو را چنین منقلب کند اما آن کلمات الهی نتوانند چنین کنند؟!!!»

بله عزیزان! همه چیز را نمی توان با عقلِ ناچیز بشری قیاس کرد. متأسفانه ما چنان در مادیاتِ و ظواهرِ هستی غوطه ور شده ایم که از ریزه کاریهای لطیف و باطن عالم هستی غافلیم. این کلمات در حقیقت کلیـدهایی برای ورود به عالم باطننـد، همان طور که یک کلیـدِ بسیار کوچک می توانـد درب خانه ای بزرگ را باز کنـد و به ما اذنِ ورود دهد، همان طور هم این کلماتِ به ظاهر کوچک می توانند دربِ ورود به اسلام را باز کنند. این را هم بگویيم همان طور که کلیدها با

۱- تین ۵

هم فرق داشته و هر کدام مخصوص دربِ خاصِ خودش است، همان گونه هم اذکار الهی متفاوتند و هر ذکری مخصوص به خودش است و نمی توان سَرِ خود، آن را تغییر داد. (بحث مفصلِ «نقل به معنی» در تفسیر سوره حمد در مبحث «استعاذه» آمده است).

در وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۶، آورده است:

از امام صادق در خصوص نوشیدن و وضو گرفتن با پس مانده آبی که بعضی از حیوانات (گوسفند، گاو، شتر، الاغ، اسب و استر) نوشیده اند، سؤال شد. امام (ع) فرمود: «بنوش و وضو بگیر» . سپس از سگ سؤال شد. امام (ع) فرمود: «نه، به خدا، او نجس است» .

از همان منبع: هر گاه سگ از ظرفی آب خورد، آن آب را دور بریز.

از همان منبع، ص ۲۲۷: همانا خداوند نیافرید خلقی را که نجس تر از سگ باشد.

از همان منبع، ج ۳، ص ۴۱۴، از امام صادق (ع): اگر رطوبتی از سگ به لباستان رسید، آنرا بشویید.

☼ لطیفه:

ده صفت در سگ است که هر کس آن صفات را داشته باشد خوشبخت است:

۱: خانه ندارد و این از صفات مجردین است.

۲: شب زنده دار است و این از علامات عابدین است.

۳: چون سفر کند، با خودش چیزی نمی‌برد و این از علامات متوکلین است.

۴: اگر به او چیزی دهی، آنرا دور برده و در دور می‌خورد و این صفتِ متواضعین است.

۵: اگر او را بزنند و تردش کنند، به کمترین چیزی بازگشت می کند و این از علامات مریدین است.

۶: هرگز صاحبش را در سختی ترک نمی کند و این از علامات صابرین است.

۷: آن زمان که بمیرد میراثی باقی نمی گذارد و این از علامات زاهدین است.

۸: یکسره گرسنه است و این از علامات مجاهدین است.

۹: یکسره در خوف است و این از علامات صالحین است.

۱۰: به اندك چيزی از دنيا راضی می‌شود و اين از علامات عاشقين است.

ص :۲۴۷

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا (۲۳) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴) و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد (۲۳) مگر آنکه خدا بخواهد و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن و بگو امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیکتر از این به صواب است هدایت کند (۲۴)

☼ نکته:

در روایتی از اکثر و شاید همه مفسرین از جمله (المیزان، ج ۲۶، ص ۱۱۸و۱۱۹)، آمده است: «سبب نزول سوره ی کهف این بود که قریش سه نفر را به قبیله نجران فرستادند تا از یهودیانِ آن دیار مسائلی بیاموزند و با آن، رسول خدا (ص) را بیازمایند. یهودیان از آنها خواستند ۴ مسئله بپرسند: ۱ – داستان اصحاب کهف، ۲ – داستان موسی و خضر (ع)، ۳ – سرگذشت ذوالقرنین، ۴ – زمان وقوع قیامت. آنها نیز به خدمت حضرت (ص) آمدند و این سؤالات را پرسیدند، حضرت (ص) فرمود: فردا جوابهایش را می دهم و در این وعده، «ان شاء الله» نگفت، به همین جهت ۴۰ روز وحی از او قطع شد و بعد از ۴۰ روز سوره کهف نازل شد» .

☼ مؤلف:

آیه مذکور، شبیه آیاتی است که در ظاهر حضرت رسول (ص) را مورد خطاب قرار می دهد و متأسفانه با دستکاری روایتی، تهمت و افترایی به ساحت مقدسش زده اند.

بحث در این مورد در آیات مشابه داده شد اما در خصوص آیه شریفه مورد بحث چند نکته بیان می شود:

نکته اول: خطاب آیه شریفه به مسلمین است و مصداقِ آن، این ضرب المثل از کلام گوهربارِ امام صادق (ع) است که می فرماید: «در، به تو می گویم، دیوار، تو بشنو» .

نکته دوم: طبق روایاتِ مستندی از حضرت رسول (ص) که می فرماید: هر گاه روایتی بر خلاف آیه قرآن بود آن را به دیوار بکوبید. بنابراین این روایت که حضرت رسول ۴۰ روز قطع وحی شد را به استناد آیات متعدد قرآن کریم که می فرماید: «فَلَا تَحْسَبَنَّ اللهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ وَ رُسُلَهُ » = «هرگز مپندار که خدا وعده رسولانش را خلاف کند» (۱).

و می فرماید: «مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ مَا قَلی» = «خدای تو هرگز تو را ترک نگفته و بر تو خشم

۱- ابراهیم ۴۷

نگرفته است» (۱).

و می فرمایـد: «مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الـدُّنْيا وَالْآخِرَهِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ... » = «هر کس گمان می کند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد، ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را حلق آویز و نفس خود را قطع کند» (۲).

و می فرماید: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (۲) وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْي يوحَى (۴)» = «که هرگز دوست شما [= محمد «ص»] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است. و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! آنچه می گوید چیزی جز وحی نیست!» (۳).

و می فرماید: «وَ وَضَعنا عَنک وِزرک» = «و بار سنگین گناه را از تو دور داشتیم» (۴).

و نیز می فرماید: «انک علی صراط مستقیم» = «ای رسول تو به راه راست و طریق حق هستی» (۵). و آیاتِ مشابه، آن روایت را یا باید به دیوار کوبید و یا آن را به نحوی تفسیر کرد که عصمت پیامبر (ص) را زیر سؤال نَبَرَد.

آیات فوق الذکر به صراحت، روایت مورد بحث را رد می کنند. چرا که روایت مذکور به این مطلب اشاره دارد که: «حضرت رسول (ص) (العیاذ بالله) از خودش حرفی غیر از رضای خدا زده و به همین خاطر مجازات شده و ۴۰ روز وحی بر او نازل نشده است و در این چهل روز بلا- تکلیف مانده و تنبیه و موردِ تمسخر مردم قرار گرفته است» . و این، خلاف آیاتِ الهی است.

نکته سوم: خداوند متعال رسول گرامی اش را به عنوان خلیفه و راهنمای بشر بر روی زمین قرار داده است که انسانها را با سعی و تلاش فراوان به سوی سعادت که همان نزدیکی به خداوند متعال است هدایت کند. که در این بین سؤالاتی از جانب مردم در جهت شناخت دین از رسول گرامی (ص) شده است و حضرت رسول (ص) نیز بدون هیچ گونه غرور و تکبر، با کمال تواضع و عبودیتِ مطلق پاسخ داده است و در صورت عدم پاسخ به سؤالات، مانع گرایش مردم به دین شده و هدف اصلی نیز کم رنگ می شد. حال چگونه ممکن است العیاذ بالله خداوند متعال ۴۰ روز رسول ارجمندش را قطع وحی کرده و آنجناب را بلاتکلیف و مجهول و سرگردان و مورد تمسخر

۱- ضحی ۳

۲- حج ۱۵

۳- نجم ۲و۳و۴

۴- انشراح ۳

۵- زخرف ۴۳

دیگران قرار دهد، که این تمسخر نه به رسول خدا (ص) بلکه به دین او و به خدای او خواهد بود.

نکته چهارم: متأسفانه عده ای، مخصوصاً یهود روایاتی را به طرز عجیب و زیرکانه ای جعل کرده اند، طوری که مقداری از آن روایات، مستند بوده و مقداری را دست کاری کرده اند، مثلاً در روایت نامبرده به خاطر تواتری که در آن است، مقداری از روایت ظاهراً صحیح می باشد ولی آن جایی که می گوید: «به علت نگفتن ان شاءَ الله، ۴۰ روز قطع وحی شد» ، جعلی است و هدف آنها تخریب چهره ی مقدسِ رسول اکرم (ص)، دین و مکتب توحید است. اما متأسفانه عده ای از مفسرین من جمله برخی از مفسرین شیعه به استناد این روایات و بدون توجه به عواقب ناشی از گسترش آنها، در کتابهای تفسیریشان گاهاً ناخواسته باعث انحرافِ عده ای از مسلمانان و تخریب و تشویش ذهن آنها نسبت به مقام بی عیبِ حضرت رسول (ص) می شوند.

نکته پنجم: اصول دین تقلیدی نیست و نباید از هیچ مرجعی آنها را تقلید نمود. مثلاً نبوت و عصمت انبیاء، مخصوصاً حضرت رسول (ص) و یا مقام عصمت امامت و سایر اصول دین را نباید از کسی تقلید نمود. بنابراین اگر شخصی که مقام والایی از علم دارد بگوید (العیاذ بالله) خداوند عادل نیست، نباید این حرف را قبول نمود و یا اگر روایتی هم بیاورد و بگوید که به واسطه این روایت حضرت رسول (العیاذ بالله) لغزشی داشته است، حاشا و کلا!!!، نباید این را پذیرفت.

نکته ششم: از همه اینها گذشته، حتی اگر هم منظورِ آیه شریفه را به شخصِ شریفِ حضرت رسول (ص) برگردانیم، باز هم صحبتی از ۴۰ روز قطع وحی نیست. درثانی اصلاً ما چه کاره هستیم که بیاییم آیات الهی را با عقل ناقص خویش تعبیر نماییم. تنها خداوند متعال و رسول ارجمندش می دانند که آیه شریفه چه مفهومی دارد و منظور از آن چیست؟ ...

نکته هفتم: قرآن کریم دو بار نازل شده است، یک بار به صورت کامل بر قلب نازنین حضرت (ص) نازل شد. و بار دیگر به صورت تدریجی و با موقعیت های زمانی نازل شده است، پس قبل از نزولِ سوره کهف، حضرت (ص) قبلاً بر اساس همین نزول تکمیلیِ اولیه، آگاهی و وقوف نسبت به این سوره و محتوای آن و در نتیجه به جواب سؤالات داشته است و دیگر نیازی نبوده که بگوید

فردا بیایید و بعد هم تا ۴۰ روز بلاتکلیف مانده و مورد تمسخر قرار گیرد.

نکته هشتم: حال بنا بر فرض محال اگر قبول کنیم این روایت، صحیح باشد، بنابراین طبق درخواست حضرت رسول (ص) که فرمود: «بروید فردا بیایید» ، آیا آن گروه فردا برای پاسخ گرفتن خواهند آمد؟ که حتماً جواب مثبت است و آنها می آیند، در این صورت جواب حضرت رسول (ص) به آنها چه خواهد بود؟ پر مسلم است که یا دوباره مثل گذشته خواهد گفت: بروید فردا بیایید و این جواب در روزهای آتی هم ادامه خواهد داشت تا ۴۰ روز و مطمئناً آنها چند بار بیشتر نخواهند آمد. و یا اینکه حضرت (ص) بایستی اعتراف بکند که العیاذ بالله نمی داند. حال من از شما خواننده محترم سؤال می کنم: «آیا اگر شما جای آن گروه باشید به چنین شخصی که به خود نسبت جهل دهد و یا شما را سر کار بگذارد و جوابتان را فردا و پس فردا کند، ایمان خواهید آورد؟» حاشا و کلا از این تهمتها!!! چگونه این جریان و ماجرا در کتب تاریخی یهود ثبت نشده است ولی باید در تفاسیر مسلمین ثبت شود؟ چرا که یهودیان مترصد موقعیتی بودند تا ضعفی از حضرت بگیرند و چه ضعفی بدتر از جهل و سر گردانی!!! (برای توضیح بیشتر به نکات ۵ و۶ از تفسیر آیه ۱۱۴ سوره طه و به بحثی که در پایان این کتاب آمده است مراجعه کنید).

نکته نهم: روایت دیگری در خصوص قطع وحی حضرت رسول (ص) آمده است ولی در آن اشاره به غم و اندوه پیامبر (ص) به واسطه قطع وحی شده است. و یا ممکن است روایاتی دیگر هم آمده باشد که پیامبر (ص) ۳ یا ۱۵روز قطع وحی شده است. که در برخورد با این روایات یا باید آنها را جعلی فرض کرد و یا بایستی آنها را به نحوی توجیه کرد که عصمت حضرت رسول (ص) را زیر سؤال نَبَرَد، مثلاً در توجیه این روایت می توان گفت: (والله اعلم): منظور از قطع وحی و در نتیجه غم و اندوهی که بر پیامبر (ص) بدین خاطر وارد شد، صرفاً قطع دستورات و فرامین الهی بر امت پیامبر (ص) بوده است نه خود آن حضرت. بدین صورت که خدایتعالی بنا به مصالحی از جمله آزمایشِ امتِ رسول (ص)، به آن حضرت (ص) امر می فرماید که مدتی از رساندن وحی به مردم خودداری فرما. و این در حالی است که وحی یا ارتباطِ آن حضرت، با حضرت حق تعالی و

یا جبرئیل به هیچ عنوان قطع نشده است. و البته غم و اندوه آن حضرت (ص) هم به واسطه ی نگرانی از وضع امتش بوده است که مدتی از فرامین الهی جدا شده اند، نه این که العیاذ بالله خودش قطع وحی شده باشد و یا به واسطه نگفتن «ان شاءَ الله» ، تنبیه شده باشد ...

وَ لَبِثُوا فی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً (۲۵)

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما لَبِثُوا لَهُ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا یُشْرِکُ فی حُکْمِهِ أَحَداً (۲۶)

وَ اتْلُ ما أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنْ کِتابِ رَبِّکَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً (۲۷)

آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند و نه سال (نیز) بر آن افزودند (۲۵) بگو: «خداوند از مدت توقفشان آگاهتر است؛ غیب آسمانها و زمین از آن اوست! راستی چه بینا و شنواست! آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی دهد!» (۲۶) آنچه را از کتاب پروردگارت به تو وحی شده تلاوت کن! هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی سازد؛ و هرگز پناهگاهی جز او نمی یابی! (۲۷)

☼ نکته:

آیه شریفه ۲۵ اشاره به مدت زمان خوابِ اصحاب کهف می فرماید. البته به طرزی جالب آن را بیان فرموده است که از یک طرف به عدد ۳۰۰ و از طرفی به عدد ۳۰۹=۹+۳۰۰، اشاره دارد. به عبارتی شاید بخواهد بفرماید: این مدت، ۳۰۰ سال شمسی و ۳۰۹ سال قمری است. (والله اعلم).

وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَکَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸) با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همانها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است (۲۸)

☼ مؤلف:

خداوند سبحان در این آیه شریفه به نحوی زیبا «دعا و عبادت» و «درخواست بنده از خالق» را سفارش فرموده و به رسول ارجمندش همنشینی با آنها را امر کرده است و این می رساند که بنده باید همواره به این امرِ مهم مشغول باشد، تا مشمول همنشینی و پیروی از رسول ارجمند اسلام (ص) و در نتیجه شفاعت آن بزرگوار قرار گیرد. پس اگر کسی ادعای شیعه گری و پیروی از اهلِ بیت (ع) دارد اما خداوند سبحان را فراموش کرده باشد، ادعایی کذب کرده است.

روایات اهلِ بیت (ع) هم کاشف از این قولند: «کسی که از خداوند سبحان اطاعت نکند شیعه ما نیست» . همچنان که به صراحت می فرماید: «قُلْ مَا يعْبَأُ بِكُمْ رَبِّی لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» = «بگو: پروردگارم برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد» (۱).

به جز این دو آیه شریفه چندین آیه دیگر هم به «دعا» اشاره می فرماید از جمله:

۱ - «فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِی وَلَا تَكْفُرُونِ» = «پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گویید و (در برابر نعمتهایم) کفران نکنید!» (۲).

۲ - «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيسْتَجِيبُوا لِی وَلْيؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ يرْشُدُونَ» = «و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، (بگو:) من نزدیکم! دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)!» (۳).

۳ - «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيةً طَيبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» = «آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم،) پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: «خداوندا! از طرف خود، فرزند پاکیزه ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را می شنوی!» (۴).

۴ - «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِی يرِيدُونَ وَجْهَهُ» = «و کسانی را که صبح و شام خدا را می خوانند و جز ذات پاك او نظری ندارند، از خود دور مکن!» (۵).

۵ - «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يلْحِدُونَ فِی أَسْمَائِهِ سَيجْزَوْنَ مَا كَانُوا يعْمَلُونَ» = «و برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید! و کسانی را که در اسماء خدا تحریف می کنند (و بر غیر او می نهند و شریک برایش قائل می شوند)، رها سازید! آنها بزودی جزای اعمالی را که انجام می دادند، می بینند!» (۶).

۶ - «أَمَّنْ يجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيكْشِفُ السُّوءَ» = «یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد» (۷).

۷ - «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ» = «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم!» (۸).

در بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۸، از رسول اکرم (ص): دعا حربه مؤمن برای دفعِ دشمنان است و عمود دین است که به آن، دینِ مؤمن برپاست و نور آسمان و زمین است.

ص: ۲۵۳

۱- فرقان ۷۷

۲- بقره ۱۵۲

۳- بقره۱۸۶

۴- آل عمران۳۸

۵- انعام۵۲

۶- اعراف ۱۸۰

۷- نمل۶۲

۸- غافر ۶۰

توجه: بحث روایی در خصوص «دعا» در ذیل آیات (بقره ۱۸۶و۱۵۲)، (غافر ۶۰) و (نمل۶۲) آمده است.

وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنا لِلظَّالِمِينَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغاثُوا بِماءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرابُ وَ ساءَتْ مُرْتَفَقاً (۲۹)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً (۳۰)

أُولئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِياباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيها عَلَى الْأَرائِكِ نِعْمَ الثَّوابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقاً (۳۱)

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً (۳۲)

كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً (۳۳)

وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً (۳۴)

وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً (۳۵)

وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً (۳۶)

قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلاً (۳۷)

لكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً (۳۸)

وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مالاً وَ وَلَداً (۳۹)

فَعَسى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً (۴۰)

أَوْ يُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً (۴۱)

وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلى ما أَنْفَقَ فِيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً (۴۲)

وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ما كانَ مُنْتَصِراً (۴۳)

هُنالِكَ الْوَلايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَواباً وَ خَيْرٌ عُقْباً (۴۴)

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَياةِ الدُّنْيا كَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ الرِّياحُ وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً (۴۵)

الْمالُ وَ الْبَنُونَ زينَهُ الْحَياهِ الدُّنْيا وَ الْباقِياتُ الصَّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَيْرٌ أَمَلاً (۴۶)

وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بارِزَهً وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً (۴۷)

وَ عُرِضُوا عَلى رَبِّکَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونا کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَکُمْ مَوْعِداً (۴۸)

وَ وُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَى الْمُجْرِمينَ مُشْفِقينَ مِمَّا فيهِ وَ يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا يُغادِرُ صَغيرَهً وَ لا کَبيرَهً إِلاَّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا يَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً (۴۹)

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْليسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِياءَ مِنْ دُوني وَ هُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمينَ بَدَلاً (۵۰)

ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً (۵۱)

وَ يَوْمَ يَقُولُ نادُوا شُرَکائِيَ الَّذينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً (۵۲)

وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْها مَصْرِفاً (۵۳)

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا في هذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ کُلِّ

مَثَلٍ وَ كانَ الْإِنْسانُ أَكْثَرَ شَيْ ءٍ جَدَلاً (۵۴)

وَ ما مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ قُبُلاً (۵۵)

وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ يُجادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً (۵۶)

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَ نَسِيَ ما قَدَّمَتْ يَداهُ إِنَّا جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً (۵۷)

وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤاخِذُهُمْ بِما كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً (۵۸)

وَ تِلْكَ الْقُرى أَهْلَكْناهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً (۵۹)

بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود) و هر کس می خواهد کافر گردد!» ما برای ستمگران آتشی آماده کردیم که سراپرده اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان میاورند که همچون فلز گداخته صورتها را بریان می کند! چه بد نوشیدنی و چه بد محل اجتماعی است! (۲۹) مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد! (۳۰) آنها کسانی هستند که بهشت جاودان برای آنان است؛ باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختان و قصرهایش جاری است؛ در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می شوند؛ و لباسهایی (فاخر) به رنگ سبز، از حریر نازک و ضخیم، دربر می کنند؛ در حالی که بر تختها تکیه کرده اند. چه پاداش خوبی و چه جمع نیکویی! (۳۱) (ای پیامبر!) برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم؛ و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان نخل پوشاندیم؛ و در میانشان زراعت پر برکتی قراردادیم (۳۲) هر دو باغ، میوه آورده بود، (میوه های فراوان،) و چیزی فروگذار نکرده بود؛ و میان آن دو، نهر بزرگی جاری ساخته بودیم (۳۳) صاحب این باغ، درآمد فراوانی داشت؛ به همین جهت، به دوستش -در حالی که با او گفتگو می کرد- چنین گفت: «من از نظر ثروت از تو برتر و از نظر نفرات نیرومندترم!» (۳۴) و در حالی که نسبت به خود ستمکار بود، در باغ خویش گام نهاد و گفت: من گمان نمی کنم هرگز این باغ نابود شود! (۳۵) و باور نمی کنم قیامت برپا گردد! و اگر به سوی پروردگارم بازگردانده شوم (و قیامتی در کار باشد)، جایگاهی بهتر از این جا خواهم یافت! (۳۶) دوست (با ایمان) وی - در حالی که با او گفتگو می کرد- گفت: آیا به خدایی که تو را از خاك و سپس از نطفه آفرید و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی؟! (۳۷) ولی من کسی هستم که «الله» پروردگار من است؛ و هیچ کس را شریک پروردگارم قرارنمی دهم! (۳۸) چرا هنگامی که وارد باغت شدی، نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته است؟! قوت (و نیرویی) جز از ناحیه خدا نیست! و اگر می بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم (مطلب مهمی نیست)! (۳۹) شاید پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد؛ و مجازات حساب شده ای از آسمان بر باغ تو فروفرستد، بگونه ای که آن را به زمین بی گیاه لغزنده ای مبدل کند! (۴۰) و یا آب آن در اعماق زمین فرو رود، آن گونه که هرگز نتوانی آن را به دست آوری! (۴۱) (به هر حال عذاب الهی فرا رسید،) و تمام میوه های آن نابود شد؛ و او بخاطر هزینه هایی که در آن صرف کرده بود،

پیوسته دستهای خود را به هم می مالید - در حالی که تمام باغ بر داربستهایش فرو ریخته بود- و می گفت: «ای کاش کسی را همتای پروردگارم قرار نداده بودم!» (۴۲) و گروهی نداشت که او را در برابر (عذاب) خداوند یاری دهند؛ و از خودش (نیز) نمی توانست یاری گیرد (۴۳) در آنجا ثابت شد که ولایت (و قدرت) از آن خداوند بر حق است! اوست که برترین ثواب و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد! (۴۴) (ای پیامبر!) زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می فرستیم؛ و بوسیله آن، گیاهان زمین (سرسبز می شود و) در هم فرو می رود. اما بعد از مدتی

می خشکد؛ و بادها آن را به هر سو پراکنده می کند؛ و خداوند بر همه چیز تواناست! (۴۵) مال و فرزند، زینت زندگی دنیاست؛ و باقیات صالحات [= ارزشهای پایدار و شایسته] ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش تر است! (۴۶) و روزی را به خاطر بیاور که کوه ها را به حرکت درآوریم؛ و زمین را آشکار (و مسطح) می بینی؛ و همه آنان [= انسانها] را برمی انگیزیم و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد! (۴۷) آنها همه در یک صف به (پیشگاه) پروردگارت عرضه می شوند؛ (و به آنان گفته می شود:) همگی نزد ما آمدید، همان گونه که نخستین بار شما را آفریدیم! اما شما گمان می کردید ما هرگز موعدی برایتان قرار نخواهیم داد! (۴۸) و کتاب [= کتابی که نامه اعمال همه انسانهاست] در آن جا گذارده می شود، پس گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسانند؛ و می گویند: «ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرونگذاشته مگر اینکه آن را به شمار آورده است؟! و (این در حالی است که) همه اعمال خود را حاضر می بینند؛ و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند (۴۹) به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس -که از جن بود- و از فرمان پروردگارش بیرون شد آیا (با این حال) او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می کنید، در حالی که آنها دشمن شما هستند؟! (فرمانبرداری از شیطان و فرزندانش به جای اطاعت خدا،) چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران! (۵۰) من هرگز آنها [= ابلیس و فرزندانش] را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین و نه به هنگام آفرینش خودشان، حاضر نساختم! و من هیچ گاه گمراه کنندگان را دستیار خود قرار نمی دهم! (۵۱) به خاطر بیاورید روزی را که (خداوند) می گوید: «همتایانی را که برای من می پنداشتید، بخوانید (تا به کمک شما بشتابند!)» ولی هر چه آنها را می خوانند، جوابشان نمی دهند؛ و در میان این دو گروه، کانون هلاکتی قرارداده ایم! (۵۲) و گنهکاران، آتش (دوزخ) را می بینند؛ و یقین می کنند که با آن درمی آمیزند، و هیچ گونه راه گریزی از آن نخواهند یافت (۵۳) و در این قرآن، از هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده ایم؛ ولی انسان بیش از هر چیز، به مجادله می پردازد! (۵۴) و چیزی مردم را بازنداشت از اینکه -وقتی هدایت به سراغشان آمد- ایمان بیاورند و از پروردگارشان طلب آمرزش کنند، جز اینکه (خیره سری کردند؛ گویی می خواستند) سرنوشت پیشینیان برای آنان بیاید، یا عذاب (الهی) در برابرشان قرار گیرد! (۵۵) ما پیامبران را، جز بعنوان بشارت دهنده و انذار کننده، نمی فرستیم؛ اما کافران همواره مجادله به باطل می کنند، تا (به گمان خود،) حق را بوسیله آن از میان بردارند! و آیات ما و مجازاتهایی را که به آنان وعده داده شده است، به باد مسخره گرفتند! (۵۶) چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکر داده شده و از آن روی گرداند و آنچه را با دستهای خود پیش فرستاد فراموش کرد؟! ما بر دلهای اینها پرده هایی افکنده ایم تا نفهمند؛ و در گوشهایشان سنگینی قرار داده ایم (تا صدای حق را نشنوند)! و از این رو اگر آنها را به سوی هدایت بخوانی، هرگز هدایت نمی شوند! (۵۷) و پروردگارت، آمرزنده و صاحب رحمت است؛ اگر می خواست آنان را به خاطر اعمالشان مجازات کند، عذاب را هر چه زودتر برای آنها می فرستاد؛ ولی برای آنان موعدی است که هرگز از آن راه فراری نخواهند داشت! (۵۸) این شهرها و آبادیهایی است که ما آنها را هنگامی که ستم کردند هلاک نمودیم؛ و برای هلاکتشان موعدی قرار دادیم! (ولی آنها عبرت نمی گیرند!) (۵۹)

☼ نکته:

آیات شریفه ۳۲ تا ۴۵ داستانِ مَثَلی از قرآن درباره دو مرد باغبان است. که مشابه «داستانِ دو باغ» در آیه (سبا ۱۶) و نیز مَثَلِ

باغِ خرما و انگور در آیه (بقره ۲۶۶) است.

☼ نکته:

آیه شریفه ۵۴ اشاره به مثلهای قرآنی است. اما این که فلسفه ی بیان این مثلها چیست؟ در پاسخ می توان به تذکر و پندگیری اشاره کرد، هم چنان که می فرماید: «وَیضْرِبُ اللَّهُ

ص :۲۵۶

الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يتَذَكَّرُونَ» = «و خداوند برای مردم مثلها می زند، شاید متذکر شوند (و پند گیرند)» (۱).

☼ نکته:

به جز آیات موردِ بحثِ کهف، همچنین آیات ذیل در خصوصِ مثلهای قرآنی است:

«وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِی هَـذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ» = «ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی زدیم» (زمر۲۷) و (۲). (مشابه همین آیه، آیه (کهف۵۴) است).

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِی هَـذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ فَأَبَی أَکْثَرُ النَّاسِ إِلَّا کُفُورًا» = «ما در این قرآن، برای مردم از هر چیز نمونه ای (و مثلی) آوردیم (و همه معارف در آن جمع است)؛ اما بیشتر مردم (در برابر آن، از هر کاری) جز انکار، ابا داشتند!» (۳).

«مَثَلُ الْفَرِيقَينِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ» = «حال این دو گروه [= مؤمنان و منکران]، حال «نابینا و کر» و «بینا و شنوا» است» (۴).

«وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيهِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ» = «و برای آنها، اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزن هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند» (۵).

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يسْتَوِيانِ مَثَلًا» = «خداوند مثالی زده است: مردی را که مملوک شریکانی است که درباره او پیوسته با هم به مشاجره مشغولند و مردی که تنها تسلیم یک نفر است؛ آیا این دو یکسانند؟!» (زمر۲۹) و (روم۲۸) و (۶).

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لَا يبْصِرُونَ» = «آنان [= منافقان] همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کند)، ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند (طوفانی می فرستد و) آن را خاموش می کند؛ و در تاریکیهای وحشتناکی که چشم کار نمی کند، آنها را رها می سازد» (۷).

«أَوْ كَصَيبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَبَرْقٌ يجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ» = «یا همچون بارانی از آسمان، که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) ببارد. آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوشهای خود می گذارند؛ تا صدای صاعقه را نشنوند. و خداوند به کافران احاطه دارد (و در قبضه قدرت او هستند)» (۸).

«يكَادُ الْبَرْقُ يخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ» = «(روشنایی خیره کننده) برق، نزدیک است چشمانشان را برباید. هر زمان

۱- ابراهیم۲۵

۲- روم۵۸

۳- اسراء۸۹

۴- هود۲۴

۵- یس۱۳

۶- نحل۷۵

۷- بقره۱۷

۸- بقره۱۹

که (برق جستن می کند و صفحه بیابان را) برای آنها روشن می سازد، (چند گامی) در پرتو آن راه می روند؛ و چون خاموش می شود، توقف می کنند. و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آنها را از بین می برد؛ چرا که خداوند بر هر چیز تواناست» (۱).

«إِنَّ اللَّهَ لَا يسْتَحْيِي أَنْ يضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا» = «خداوند از این که (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی کند» (۲).

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي ينْعِقُ بِمَا لَا يسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْي فَهُمْ لَا يعْقِلُونَ» = «مثل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر،) صدا می زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند؛ کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی فهمند» (۳).

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي ينْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يقْدِرُونَ عَلَى شَيءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» = «ای کسانی که ایمان آورده اید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشانده شود؛) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید،) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی کند» (۴).

«وَمَثَلُ الَّذِينَ ينْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَينِ فَإِنْ لَمْ يصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» = «و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و تثبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد و بارانهای درشت به آن برسد، (و از هوای آزاد و نور آفتاب، به حد کافی بهره گیرد،) و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و با طراوت است.) و خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست» (۵).

«أَيوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يبَينُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» = «آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، نهرها بگذرد و برای او در آن (باغ)، از هر گونه میوه ای وجود داشته باشد، در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی (کوچک و) ضعیف دارد؛ (در این هنگام،) گردبادی (کوبنده)، که در آن آتش (سوزانی) است، به آن برخورد کند و شعله ور

۱- بقره ۲۰

۲- بقره ۲۶

۳- بقره۱۷۱

۴- بقره۲۶۴

۵- بقره۲۶۵

گردد و بسوزد؟! (همین طور است حال کسانی که انفاقهای خود را، با ریا و منت و آزار، باطل می کنند.) این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد؛ شاید بیندیشید (و با اندیشه، راه حق را بیابید)» (۱).

«إِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُنْ فَیکُونُ» = «مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فورا موجود شد» (۲).

«مَثَلُ مَا ینْفِقُونَ فِی هَذِهِ الْحَیاهِ الدُّنْیا کَمَثَلِ رِیحٍ فِیهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَکَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَکِنْ أَنْفُسَهُمْ یظْلِمُونَ» = «آنچه آنها در این زندگی پست دنیوی انفاق می کنند، همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده (و در غیر محل و وقت مناسب، کشت نموده اند)، بوزد؛ و آن را نابود سازد. خدا به آنها ستم نکرده؛ بلکه آنها، خودشان به خویشتن ستم می کنند» (۳).

«أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ کَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ» = «آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به خشم و غضب خدا بازگشته؟! و جایگاه او جهنم و پایان کار او بسیار بد است» (۴).

«وَإِنْ کَانَ کَبُرَ عَلَیکَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِی نَفَقًا فِی الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِی السَّمَاءِ فَتَأْتِیهُمْ بِآیهٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدَی فَلَا تَکُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِینَ» = «و اگر اعراض آنها بر تو سنگین است، چنانچه بتوانی نقبی در زمین بزنی، یا نردبانی به آسمان بگذاری (و اعماق زمین و آسمانها را جستجو کنی، چنین کن) تا آیه (و نشانه دیگری) برای آنها بیاوری! (ولی بدان که این لجوجان، ایمان نمی آورند!) اما اگر خدا بخواهد، آنها را (به اجبار) بر هدایت جمع خواهد کرد. (ولی هدایت اجباری، چه سودی دارد؟) پس هرگز از جاهلان مباش» (۵).

«قُلْ أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا ینْفَعُنَا وَلَا یضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَی أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیاطِینُ فِی الْأَرْضِ حَیرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ یدْعُونَهُ إِلَی الْهُدَی ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدَی وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ» = «بگو: آیا غیر از خدا، چیزی را بخوانیم (و عبادت کنیم) که نه سودی به حال ما دارد، نه زیانی؛ و (به این ترتیب،) به عقب برگردیم بعد از آنکه خداوند ما را هدایت کرده است؟! همانند کسی که بر اثر وسوسه های شیطان، در روی زمین راه را گم کرده و سرگردان مانده است؛ در حالی که یارانی هم دارد که او را به هدایت دعوت می کنند (و می گویند:) به سوی ما بیا! بگو: تنها هدایت خداوند، هدایت است؛ و ما دستور داده ایم که تسلیم پروردگار عالمیان باشیم» (۶).

«أَوَمَنْ کَانَ مَیتًا فَأَحْیینَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا یمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَیسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا

ص: ۲۵۹

۱- بقره ۲۶۶

۲- آل عمران ۵۹

۳- آل عمران ۱۱۷

۴- آل عمران۱۶۲

۵- انعام۳۵

۶- انعام۷۱

كَذَلِكَ زُيِنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يعْمَلُونَ» = «آيا كسى كه مرده بود، سپس او را زنده كرديم و نورى برايش قرار داديم كه با آن در ميان مردم راه برود، همانند كسى است كه در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد؟! اين گونه براى كافران، اعمال (زشتى) كه انجام مى دادند، تزيين شده (و زيبا جلوه كرده) است» (۱).

«وَالْبَلَدُ الطَّيبُ يخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِى خَبُثَ لَا يخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يشْكُرُونَ» = «سرزمين پاكيزه و شيرين)، گياهش به فرمان پروردگار مى رويد؛ اما سرزمينهاى بد طينت (و شوره زار)، جز گياه ناچيز و بى ارزش، از آن نمى رويد؛ اين گونه آيات (خود) را براى آنها كه شكرگزارند، بيان مى كنيم» (۲).

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» = «مثل او همچون سگ (هار) است» (۳).

«سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يظْلِمُونَ» = «چه بد مثلى دارند گروهى كه آيات ما را تكذيب كردند؛ و آنها تنها به خودشان ستم مى نمودند» (۴).

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْينٌ لَا يبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» = «به يقين، گروه بسيارى از جن و انس را براى دوزخ آفريديم؛ آنها دلها [= عقلها]يى دارند كه با آن (انديشه نمى كنند، و) نمى فهمند؛ و چشمانى كه با آن نمى بينند؛ و گوشهايى كه با آن نمى شنوند؛ آنها همچون چهارپايانند؛ بلكه گمراهتر! اينان همان غافلانند (چرا كه با داشتن همه گونه امكانات هدايت، باز هم گمراهند» (۵).

«يجَادِلُونَكَ فِى الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَينَ كَأَنَّمَا يسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ ينْظُرُونَ» = «آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله مى كردند؛ (و چنان ترس و وحشت آنها را فراگرفته بود، كه) گويى به سوى مرگ رانده مى شوند و آن را با چشم خود مى نگرند» (۶).

«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَياةِ الدُّنْيا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّينَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يتَفَكَّرُونَ» = «مثل زندگى دنيا، همانند آبى است كه از آسمان نازل كرده ايم؛ كه در پى آن، گياهان (گوناگون) زمين -كه مردم و چهارپايان از آن مى خورند- مى رويد؛ تا زمانى كه زمين، زيبايى خود را يافته و آراسته مى گردد و اهل آن مطمئن مى شوند كه مى توانند از آن بهره مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب هنگام يا در روز، (براى نابودى آن) فرا مى رسد؛ (سرما يا صاعقه اى را بر آن مسلط مى سازيم؛) و آنچنان آن را درو مى كنيم كه گويى ديروز هرگز (چنين كشتزارى) نبوده است! اين گونه، آيات خود را براى

۱- انعام۱۲۲

۲- اعراف۵۸

۳- اعراف ۱۷۶

۴- اعراف ۱۷۷

۵- اعراف ۱۷۹

۶- انفال ۶

گروهی که می اندیشند، شرح می دهیم» (۱).

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يهْدِى إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يهْدِى لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يهِدِّى إِلَّا أَنْ يهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيفَ تَحْكُمُونَ» = «بگو: آيا هيچ يك از معبودهاى شما، به سوى حق هدايت مى كند؟! بگو: تنها خدا به حق هدايت مى كند! آيا كسى كه هدايت به سوى حق مى كند براى پيروى شايسته تر است، يا آن كس كه خود هدايت نمى شود مگر هدايتش كنند؟ شما را چه مى شود، چگونه داورى مى كنيد؟» (۲).

«وَمِنْهُمْ مَنْ يسْتَمِعُونَ إِلَيكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يعْقِلُونَ» = «گروهى از آنان، بسوى تو گوش فرامى دهند (اما گويى هيچ نمى شنوند و كرند) آيا تو مى توانى سخن خود را به گوش كران برسانى، هر چند نفهمند؟» (۳).

«وَمِنْهُمْ مَنْ ينْظُرُ إِلَيكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِى الْعُمْى وَلَوْ كَانُوا لَا يبْصِرُونَ» = «و گروهى از آنان، به سوى تو مى نگرند (اما گويى هيچ نمى بينند)! آيا تو مى توانى نابينايان را هدايت كنى، هر چند نبينند؟» (۴).

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَىءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيهِ إِلَى الْمَاءِ لِيبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَالٍ» = «دعوت حق از آن اوست! و كسانى را كه (مشركان) غير از خدا مى خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمى گويند! آنها همچون كسى هستند كه كفهاى (دست) خود را به سوى آب مى گشايد تا آب به دهانش برسد و هرگز نخواهد رسيد! و دعاى كافران، جز در ضلال (و گمراهى) نيست» (۵).

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ لَا يمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يسْتَوِى الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِى الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَىءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» = «بگو: «چه كسى پروردگار آسمانها و زمين است؟» بگو: «الله!» (سپس) بگو: «آيا اوليا (و خدايانى) غير از او براى خود برگزيده ايد كه (حتى) مالك سود و زيان خود نيستند (تا چه رسد به شما؟!)» بگو: «آيا نابينا و بينا يكسانند؟! يا ظلمتها و نور برابرند؟! آيا آنها همتايانى براى خدا قرار دادند بخاطر اينكه آنان همانند خدا آفرينشى داشتند و اين آفرينشها بر آنها مشتبه شده است؟!» بگو: «خدا خالق همه چيز است؛ و اوست يكتا و پيروز» (۶).

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيلُ زَبَدًا رَابِيا وَمِمَّا يوقِدُونَ عَلَيهِ فِى النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا ينْفَعُ النَّاسَ فَيمْكُثُ فِى الْأَرْضِ كَذَلِكَ يضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» = «خداوند از آسمان آبى فرستاد؛ و از هر دره و رودخانه اى به اندازه آنها سيلابى

۱- يونس ۲۴

۲- يونس ۳۵

۳- يونس ۴۲

۴- یونس۴۳

۵- رعد۱۴

۶- رعد۱۶

جاری شد؛ سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و از آنچه (در کوره ها،) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می آید -خداوند، حق و باطل را چنین مثل می زند!- اما کفها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می ماند؛ خداوند اینچنین مثال می زند» (۱).

«أَفَمَنْ یعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمَی إِنَّمَا یتَذَکَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» = «آیا کسی که می داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها صاحبان اندیشه متذکر می شوند» (۲).

«مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یوْمٍ عَاصِفٍ لَا یقْدِرُونَ مِمَّا کَسَبُوا عَلَی شَیءٍ ذَلِکَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِیدُ» = «اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی! آنها توانایی ندارند کمترین چیزی از آنچه را انجام داده اند، به دست آورند؛ و این همان گمراهی دور و دراز است» (۳).

«أَلَمْ تَرَ کَیفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیبَةً کَشَجَرَةٍ طَیبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ» = «آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است؟» (۴).

«تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَیضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یتَذَکَّرُونَ» = «هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می دهد. و خداوند برای مردم مثلها می زند، شاید متذکر شوند (و پند گیرند)» (۵).

«وَمَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» = «(همچنین) «کلمه خبیثه» (و سخن آلوده) را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از روی زمین برکنده شده و قرار و ثباتی ندارد» (۶).

«أَفَمَنْ یخْلُقُ کَمَنْ لَا یخْلُقُ أَفَلَا تَذَکَّرُونَ» = «آیا کسی که (این گونه مخلوقات را) می آفریند، همچون کسی است که نمی آفریند؟! آیا متذکر نمی شوید؟» (۷).

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوکًا لَا یقْدِرُ عَلَی شَیءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ ینْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ یسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لَا یعْلَمُونَ» = «خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست؛ و انسان (با ایمانی) را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده ایم و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده، انفاق می کند؛ آیا این دو نفر یکسانند؟! شکر مخصوص خداست، ولی اکثر آنها نمی دانند» (۸).

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَینِ أَحَدُهُمَا أَبْکَمُ لَا یقْدِرُ عَلَی شَیءٍ وَهُوَ کَلٌّ عَلَی مَوْلَاهُ أَینَمَا یوَجِّهْهُ لَا یأْتِ بِخَیرٍ هَلْ

۱- رعد۱۷

۲- رعد۱۹

۳- ابراهیم۱۸

۴- ابراهیم۲۴

۵- ابراهیم۲۵

۶- ابراهیم۲۶

۷- نحل۱۷

۸- نحل۷۵

يسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» = «خداوند مثالی (دیگر) زده است: دو نفر را، که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است؛ و قادر بر هیچ کاری نیست؛ و سربار صاحبش می باشد؛ او را در پی هر کاری بفرستد، خوب انجام نمی دهد؛ آیا چنین انسانی، با کسی که امر به عدل و داد می کند و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟» (۱).

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيمَانَكُمْ دَخَلًا بَينَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِي أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيبَينَنَّ لَكُمْ يوْمَ الْقِيامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» = «همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشمهای تابیده خود را، پس از استحکام، وامی تابید! در حالی که (سوگند و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار می دهید؛ بخاطر اینکه گروهی، جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است (و کثرت دشمن را بهانه ای برای شکستن بیعت با پیامبر می شمرید)! خدا فقط شما را با این وسیله آزمایش می کند؛ و به یقین روز قیامت، آنچه را در آن اختلاف داشتید، برای شما روشن می سازد» (۲).

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يصْنَعُونَ» = «خداوند (برای آنان که کفران نعمت می کنند،) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود؛ و همواره روزیش از هر جا می رسید؛ اما به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند؛ و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید» (۳).

«مَنْ كَانَ يظُنُّ أَنْ لَنْ ينْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ فَلْيمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيقْطَعْ فَلْينْظُرْ هَلْ يذْهِبَنَّ كَيدُهُ مَا يغِيظُ» = «هر کس گمان می کند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (و از این نظر عصبانی است، هر کاری از دستش ساخته است بکند)، ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را حلق آویز و نفس خود را قطع کند (و تا لبه پرتگاه مرگ پیش رود)؛ ببیند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند؟» (۴).

«حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» = «برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشد!هیچ گونه همتایی برای او قائل نشوید! و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوب کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را می ربایند؛ و یا تندباد او را به جای دوردستی پرتاب می کند» (۵).

«يا أَيهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيئًا لَا يسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ» = «ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست

۱- نحل ۷۶

۲- نحل ۹۲

۳- نحل ۱۱۲

۴- حج۱۵

۵- حج ۳۱

هم دهند! و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی تواننـد آن را باز پس گیرنـد! هم این طلب کننـدگان ناتواننـد و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان)» (۱).

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يجِدْهُ شَيئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» = «کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می پندارد؛ اما هنگامی که به سراغ آن می آیـد چیزی نمی یابد و خدا را نزد آن می یابد که حساب او را بطور کامل می دهد؛ و خداوند سریع الحساب است» (۲).

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّي يغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يدَهُ لَمْ يكَدْ يرَاهَا وَمَنْ لَمْ يجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» = «یا همچون ظلماتی در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانـده و بر فراز آن موج دیگری و بر فراز آن ابری تاریک است؛ ظلمتهـایی است یکی بر فراز دیگری، آن گونه که هر گـاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست» (۳).

«إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» = «مسلماً تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند فراخوانی» (۴).

«وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْي عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ» = «و نیز نمی توانی کوران را از گمراهیشان برهانی؛ تو فقط میتوانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیمند» (۵).

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِياءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيوتِ لَبَيتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يعْلَمُونَ» = «مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدنـد، مثل عنکبوت است که خانه ای برای خود انتخاب کرده؛ در حالی که سست ترین خانه های خانه عنکبوت است اگر می دانستند» (۶).

«ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يعْقِلُونَ» = «خداونـد مثالی از خودتـان، برای شـما زده است: آیا (اگر مملوک و برده ای داشته باشید)، این برده های شما هرگز در روزیهایی که به شما داده ایم شریک شما می باشند؛ آنچنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد شرکای آزاد خود بیم دارید؟! اینچنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می کنند شرح می دهیم» (۷).

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ ينَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يهِيجُ فَتَرَاهُ

۱- حج۷۳

۲- نور۳۹

۳- نور ۴۰

۴- نمل ۸۰

۵- نمل۸۱

۶- عنکبوت۴۱

۷- روم۲۸

مُصْفَرًّا ثُمَّ يجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ» = «آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و آن را بصورت چشمه هایی در زمین وارد نمود، سپس با آن زراعتی را خارج می سازد که رنگهای مختلف دارد؛ بعد آن گیاه خشک می شود، بگونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی؛ سپس آن را در هم می شکند و خرد می کند؛ در این مثال تذکری است برای خردمندان (از ناپایداری دنیا)» (۱).

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يسْتَوِيانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يعْلَمُونَ» = «خداوند مثالی زده است: مردی را که مملوک شریکانی است که درباره او پیوسته با هم به مشاجره مشغولند و مردی که تنها تسلیم یک نفر است؛ آیا این دو یکسانند؟! حمد، مخصوص خداست، ولی بیشتر آنان نمی دانند» (۲).

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَينَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» = «بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد، سپس خشک می شود بگونه ای که آن را زردرنگ می بینی؛ سپس تبدیل به کاه می شود! و در آخرت، عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی؛ و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست» (۳).

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يتَفَكَّرُونَ» = «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد! اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم، شاید در آن بیندیشید» (۴).

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» = «کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتابهایی حمل می کند، (آن را بر دوش می کشد اما چیزی از آن نمی فهمد)! گروهی که آیات خدا را انکار کردند مثال بدی دارند و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند» (۵).

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَينِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَينِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ» = «خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آنها گفته شد: وارد

۱- زمر ۲۱

۲- زمر ۲۹

۳- حدید ۲۰

۴- حشر ۲۱

۵- جمعه ۵

آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند» (۱).

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّهِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» = «و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت: «پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش» (۲).

«وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ» = «و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت و ما را از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود!» (۳).

وَ إِذْ قالَ مُوسى لِفَتاهُ لا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً (۶۰)

فَلَمَّا بَلَغا مَجْمَعَ بَيْنِهِما نَسِيا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً (۶۱)

فَلَمَّا جاوَزا قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقينا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً (۶۲)

قالَ أَ رَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنا إِلَى الصَّخْرَهِ فَإِنِّي نَسيتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانيهُ إِلاَّ الشَّيْطانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً (۶۳)

قالَ ذلِكَ ما كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلى آثارِهِما قَصَصاً (۶۴)

فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً (۶۵)

قالَ لَهُ مُوسى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً (۶۶)

قالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطيعَ مَعِيَ صَبْراً (۶۷)

وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً (۶۸)

قالَ سَتَجِدُني إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصي لَكَ أَمْراً (۶۹)

قالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَني فَلا تَسْئَلْني عَنْ شَيْ ءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً (۷۰)

فَانْطَلَقا حَتَّى إِذا رَكِبا فِي السَّفينَهِ خَرَقَها قالَ أَ خَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً (۷۱)

قالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطيعَ مَعِيَ صَبْراً (۷۲)

قالَ لا تُؤاخِذْني بِما نَسيتُ وَ لا تُرْهِقْني مِنْ أَمْري عُسْراً (۷۳)

فَانْطَلَقا حَتَّی إِذا لَقِیا غُلاماً فَقَتَلَهُ قالَ أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّهً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً نُکْراً (۷۴)

قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً (۷۵)

قالَ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْ ءٍ بَعْدَها فَلا تُصاحِبْنی قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْراً (۷۶)

فَانْطَلَقا حَتَّی إِذا أَتَیا أَهْلَ قَرْیَهٍ اسْتَطْعَما أَهْلَها فَأَبَوْا أَنْ یُضَیِّفُوهُما فَوَجَدا فیها جِداراً یُرِیدُ أَنْ یَنْقَضَّ فَأَقامَهُ قالَ لَوْ شِئْتَ لاَتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أَجْراً (۷۷)

قالَ هذا فِراقُ بَیْنی وَ بَیْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِیلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً (۷۸)

أَمَّا السَّفِینَهُ فَکانَتْ لِمَساکِینَ یَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِیبَها وَ کانَ وَراءَهُمْ مَلِکٌ یَأْخُذُ کُلَّ سَفِینَهٍ غَصْباً (۷۹)

وَ أَمَّا الْغُلامُ فَکانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَیْنِ فَخَشِینا أَنْ یُرْهِقَهُما طُغْیاناً وَ کُفْراً (۸۰)

فَأَرَدْنا أَنْ یُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَیْراً مِنْهُ زَکاهً وَ أَقْرَبَ رُحْماً (۸۱)

وَ أَمَّا الْجِدارُ فَکانَ لِغُلامَیْنِ یَتِیمَیْنِ فِی الْمَدِینَهِ وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما وَ کانَ أَبُوهُما صالِحاً فَأَرادَ رَبُّکَ أَنْ یَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ یَسْتَخْرِجا کَنزَهُما رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْری

۱- تحریم ۱۰

۲- تحریم ۱۱

۳- تحریم ۱۲

ذلِکَ تَأْویلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً (۸۲)

به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجو برنمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم! (۶۰) (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد) (۶۱) هنگامی که از آن جا گذشتند، (موسی) به یار همسفرش گفت: «غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده ایم!» (۶۲) گفت: «به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم، من (در آن جا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم – و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد– و ماهی بطرز شگفت آوری راه خود را در دریا پیش گرفت!» (۶۳) (موسی) گفت: «آن همان بود که ما می خواستیم!» سپس از همان راه بازگشتند، در حالی که پی جویی می کردند (۶۴) (در آن جا) بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم (۶۵) موسی به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟» (۶۶) گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی! (۶۷) و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی؟! (۶۸) (موسی) گفت: «به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت؛ و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد!» (۶۹) (خضر) گفت: «پس اگر می خواهی بدنبال من بیایی، از هیچ چیز مپرس تا خودم (به موقع) آن را برای تو بازگو کنم» (۷۰) آن دو به راه افتادند؛ تا آن که سوار کشتی شدند، (خضر) کشتی را سوراخ کرد. (موسی) گفت: «آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟! راستی که چه کار بدی انجام دادی!» (۷۱) گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟!» (۷۲) (موسی) گفت: «مرا بخاطر این فراموشکاریم مؤاخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر!» (۷۳) باز به راه خود ادامه دادند، تا اینکه نوجوانی را دیدند؛ و او آن نوجوان را کشت. (موسی) گفت: «آیا انسان پاکی را، بی آنکه قتلی کرده باشد، کشتی؟! براستی کار زشتی انجام دادی!» (۷۴) (باز آن مرد عالم) گفت: «آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی توانی با من صبر کنی؟!» (۷۵) (موسی) گفت: «بعد از این اگر درباره چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن؛ (زیرا) از سوی من معذور خواهی بود!» (۷۶) باز به راه خود ادامه دادند تا به مردم قریه ای رسیدند؛ از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند؛ ولی آنان از مهمان کردنشان خودداری نمودند؛ (با این حال) در آن جا دیواری یافتند که می خواست فروریزد؛ و (آن مرد عالم) آن را برپا داشت. (موسی) گفت: «(لااقل) می خواستی در مقابل این کار مزدی بگیری!» (۷۷) او گفت: اینک زمان جدایی من و تو فرا رسیده؛ اما بزودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی، به تو خبر می دهم (۷۸) اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند؛ و من خواستم آن را معیوب کنم؛ (چرا که) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را بزور می گرفت! (۷۹) و اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند؛ و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد! (۸۰) از این رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاکتر و با محبت تر به آن دو بدهد! (۸۱) و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود؛ و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت؛ و پدرشان مرد صالحی بود؛ و پروردگار تو می خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند؛ این رحمتی از پروردگارت بود؛ و من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم؛ این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها شکیبایی به خرج دهی! (۸۲)

آیات شریفه ۶۰ تا ۸۲ داستان حضرت خضر (ع) و موسی (ع) است: نکات تفسیری این آیات بدین شرح است:

نکته اول: حضرت خضر (ع) کیست؟ بر اساس روایتی از امام صادق (ع) اسم اصلی حضرت

خضـر (ع)، «تالیـا بن ملکان بن عابر بن افخشـد بن سام بن نوح» است. او پیامبری مرسل بود که قومش را به توحیـد دعوت می کرد. معجزه او این بود که اگر بر زمین خشـك می نشـست و یـا به چوب خشـکی دست می زد آن زمین یا چوب، سبز و خرم می شـد بـه همیـن خـاطر به او «خضـر» (یعنی سـبز و خرم) می گوینـد. در قرآن کریـم دربـاره حضـرت خضـر (ع) غیر از همین داسـتان رفتن موسـی به مجمع البحرین چیزی نیامـده است. تنها در آیه ۶۵ همین سوره توصـیفی از وی شـده است که فرموده: «پس برخوردند به بنده ای از بندگان ما که ما به وی رحمتی از خود داده و از ناحیه ی خود به او علمی آموختیم» (کهف ۶۵). همچنین از روایـات اهل بیت (ع) بر می آیـد که او تا کنون زنـده مانـده است. روایتی است که بیان می کنـد چهار نفر از انبیاء زنده اند: «حضـرت عیسی و ادریس (ع) که در آسمانند و حضرت خضر و الیاس (ع) که در زمینند» . (جمع چندین روایت از: المیزان، ج ۲۶، ص ۲۴۳ - ۲۵۳ و صافی، ج ۴، ص ۲۸۸ - ۲۹۰ و جامع، ج ۴، ذیل آیه).

نکته دوم: نام وصی حضرت موسی (ع) «یوشع بن نون» بود که در قرآن کریم «فَتاه» لقب یافته است: «وَإِذْ قَالَ مُوسَی لِفَتَاهُ ... » = «و هنگامی که موسی به دوست خود گفت ... » (۱).

نکته سوم: ماجرای داسـتان حضـرت خضـر (ع) و موسـی (ع): روزی موسـی (ع) در میان جمعی از بزرگان بنی اسـرائیل نشسته بود، مردی به او گفت: من احدی را سـراغ ندارم که به خدا عالم تر از تو باشد، موسی (ع) هم گفت: من نیز سراغ ندارم، خدا به او وحی فرسـتاد که بنـده ام خضـر از تو به من داناتر است. موسـی (ع) تقاضا کرد تا به او راهش بنمایـد، قضـیه ماهی نشانی میـان موسی (ع) و خـدا بود. موسـی (ع) و رفیقش (یوشع بن نون) به سـمت مجمع البحرین به راه افتادنـد و با خود یك ماهی مرده (بریـان یـا مـاهی شور) برداشـته و چون خسـته شدنـد بر روی تخته سـنگی که بر لب آب قرار داشت، استراحت کردنـد و مـاهی را فراموش کردنـد. ماهی زنـده شـد و خود را به آب انـداخت (و یا مرده اش به آب افتاد). (روایتی آورده انـد که آنجا چشـمه حیات بود و ماهی به واسطه قطره ای از آن چشمه زنده شد)، از آنجا برخواسته به راه خود ادامه دادند و چون از مجمع البحرین گذشتند بار دیگر خسته شدند. موسی (ع) درخواست غذا نمود. یوشع (ع) گفت: ماهی را

۱- کهف ۶۰

دیدم که زنده شد و به دریا افتاد ولی شیطان از یادم برد. موسی (ع) گفت: آن تخته سنگ همان نشانی ماست و برگشتند. در آنجا حضرت خضر (ع) را که علم لدنی داشت دیدند. موسی (ع) درخواست نمود تا او را متابعت کند. خضر (ع) گفت: تو تحمل نداری، موسی (ع) گفت: ان شاء الله صبر کرده و نافرمانی نکنم. خضر گفت: هر چیزی دیدی سؤال نکن. و هر دو حرکت کرده تا بر کشتی سوار شدند. خضر، کشتی را سوراخ کرد. موسی (ع) اعتراض کرد. خضر هم وعده اش را به یادش انداخت و دوباره به راه افتادند. در راه کودکی را دیدند، خضر، کودک را کشت و موسی اعتراض کرد. خضر گفت: نگفتم تو نمی توانی صبر نمایی؟ موسی (ع) گفت: اگر بعد از این سؤال کردم، عذرم را نپذیر. آنگاه به راه افتادند تا به قریه ای رسیدند و از اهل آن قریه طعامی خواستند ولی کسی به آنها چیزی نداد. در همین میان دیوارِ خرابی را دیدند که در شُرُفِ فرو ریختن بود و مشغولِ ساختن دیوار شدند، ولی موسی باز هم اعتراض کرد. خضر (ع) گفت: اینک فراق من و تو فرا رسید، اما تأویل کارهایم را به تو می گویم و از تو جدا می شوم. آن کشتی، متعلق به عده ای مسکین بود و پادشاهشان قصد تصرف آن را داشت. آن پسر هم کافر بود و پدر و مادری مؤمن داشت و اگر زنده می ماند پدر و مادر را هم منحرف می کرد و در عوض خدایتعالی فرزند صالحی به آنها عنایت خواهد کرد. (در روایتی آمده: فرزندی که خدا به آنها عطا فرمود، دختری بود که از او هفتاد پیامبر به دنیا آمد.) و اما دیواری که ساختم، در زیرِ آن دیوار، گنجی متعلق به دو فرزند یتیم بود که پدری صالح داشتند و اگر خراب می شد مردم آن گنج را می بردند. (همان منابع).

نکته چهارم: در این که مجمع البحرین کجاست؟ اختلاف وجود دارد، از جمله:

۱ - در سرزمین شامات و فلسطین، ۲ - اراضی آذربایجان، ۳ - محل تلاقی دریای روم و دریای فارس.

در تفسیرصافی، ج ۴، ص ۲۹۳، از امام صادق (ع):

موسی از خضر عالم تر بود. و فرمود: من از آنان عالم ترم.

☼ مؤلف:

اگر به داستان موسی و خضر (ع) دقت شود متوجه می شویم، آن چیزی که خضر به موسی (ع) آموخت، صرفاً علوم غیبی بود نه احکام و شریعتِ دینی که کسی فکر کند خضر از

موسی (ع) عالم تر است. و این که خداوند سبحان بخواهد از طریق پیامبری دیگر یک سری از علوم غیبی را به طور عملی به موسی (ع) برساند دال بر اعلم بودن آن واسطه نیست. از آن گذشته پیامبران اولوالعزم برای رسیدن به این مقام که ابتدای ورود به امامت و پیشوایی بر همگان است، مراحلی را طی می کنند و موسی (ع) هم به احتمال قوی در آن زمان هنوز به این مرحله نرسیده بود. البته پیامبر خاتم (ص) و ائمه هدی (ع) حتی قبل از خلقت ماسوا به این مقام رسیده اند و از بقیه انبیا استثنا هستند. (۱).

در کتابِ تاریخ پیامبران، ج ۱، ص ۷۵۹، مرحوم علامه مجلسی (ره) می گوید: خضر پیغمبر بود. علمی که پیغمبر می باید در آن محتاج به غیر نباشد، شرایع و احکام است؛ اگر بعضی علوم را که تعلق به شرایع و احکام نداشته باشد، حق تعالی توسط بشری تعلیم پیغمبر نماید، چنانچه توسط ملائکه تعلیم او می نماید، مفسده ای ندارد و از این که موسی (ع) در بعضی از علوم محتاج به خضر باشد لازم نمی آید خضر از آن حضرت اعلم و افضل باشد، زیرا ممکن است علمی که مخصوص موسی

(ع) باشد و خضر نداند بیشتر و شریف تر از علمی باشد که مخصوص خضر است.

دربحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۸۶، از امام صادق (ع): خضر پیامبری مرسل بوده که خداوند به سوی قومش مبعوث فرموده بود و معجزه اش این بوده که روی هیچ چوب خشکی نمی نشست مگر این که سبز می شد و بر هیچ زمین بی علفی نمی نشست مگر این که سبز و خرم می گشت و اگر او را خضر نامیدند به همین جهت بوده (خضر یعنی سبزی) و گرنه اسم اصلی او «تالیا بن ملکان بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح (ع)» بود.

در تفسیر المیزان، ج ۲۶، ص ۲۵۱، از امام صادق (ع): خداوند به خاطر صلاح مردی مؤمن فرزند او را هم اصلاح می کند و خاندان خودش و بلکه اطرافیان را حفظ می فرماید. (غلامین یتیمین).

از همان منبع، از حضرت رسول (ص): خداوند بعد از مرگ بنده صالح، جانشین او در مال و اولادِ او می شود هر چند که اهل و اولادِ او بد باشند.

از همان منبع، از حضرت رسول (ص): خدا به خاطر صلاح آدمی، امرِ اولاد و اولادِ اولاد و امر

۱- برای توضیح بیشتر به آیه امامت و آیات ۳۷ - ۳۰ بقره مراجعه شود

اهل خانه های پیرامون او را اصلاح می کند و تا در میانشان است، آنها را حفظ می فرماید.

از همان منبع، از حضرت علی (ع): (درباره گنج زیر دیوار فرمودند:)

لوحی از طلا بوده که در آن نوشته بود:

۱ – لا اله الا الله محمد رسول الله.

۲ – عجب است کار کسی که می گوید: مرگ حق است و خوشحالی می کند.

۳ – عجب است کار کسی که می گوید: قدر حق است و احساس ناراحتی می کند.

۴ – عجب است کار کسی که می گوید: آتش حق است و می خندد.

۵ – عجب است کار کسی که دگرگونیهای دنیا را می بیند و به آن دل می بندد.

☼ لطیفه:

«بگذارید و بگذرید. ببینید و دل مبندید. چشم بیندازید و دل مبازید، که دیر یا زود باید گذاشت و گذشت» .

☼ لطیفه:

«هر آمدنی را رفتنی است، هر انتصابی را عزلی است، خوشا به حال آنانکه در طاعتِ خالق و خدمتِ مخلوقند» .

توجه: این دو لطیفه ی آموزنده از سخنان گران قدر حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) است.

آغاز جزء ۱۶ از آیه ۷۶ کهف تا ابتدای سوره انبیاء (آخر سوره طه)

وَ يَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً (۸۳)

إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً (۸۴)

فَأَتْبَعَ سَبَباً (۸۵)

حَتَّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فی عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً قُلْنا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فيهِمْ حُسْناً (۸۶)

قالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلی رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذاباً نُکْراً (۸۷)

وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنى وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنا يُسْراً (٨٨)

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً (٨٩)

حَتَّى إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً (٩٠)

كَذلِكَ وَ قَدْ أَحَطْنا بِما لَدَيْهِ خُبْراً (٩١)

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً (٩٢)

حَتَّى إِذا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً (٩٣)

قالُوا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا (٩۴)

قالَ ما مَكَّنِّي فيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعينُونی بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً (٩۵)

آتُونی زُبَرَ الْحَديدِ حَتَّى إِذا ساوى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذا جَعَلَهُ ناراً قالَ آتُونی أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً (٩۶)

فَمَا اسْطاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً (٩٧)

قالَ هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا (٩٨)

وَ تَرَكْنا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فی بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً (٩٩)

وَ عَرَضْنا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكافِرينَ عَرْضاً (١٠٠)

الَّذينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ فی غِطاءٍ عَنْ ذِكْری وَ كانُوا لا يَسْتَطيعُونَ سَمْعاً (١٠١)

أَ فَحَسِبَ الَّذينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبادی مِنْ دُونی أَوْلِياءَ إِنَّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرينَ نُزُلاً (١٠٢)

و از تو درباره «ذو القرنين» می پرسند؛ بگو: «به زودی بخشی از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم كرد» (٨٣) ما به او در روی زمين، قدرت و حكومت داديم؛ و اسباب هر چيز را در اختيارش گذاشتيم (٨۴) او از اين اسباب، (پيروی و استفاده) كرد (٨۵) تا به غروبگاه آفتاب رسيد؛ (در آن جا) احساس كرد (و در نظرش مجسم شد) كه خورشيد در چشمه تيره و گل آلودی فرو می رود؛ و در آن جا قومی را يافت؛ گفتيم: «ای ذو القرنين! آيا می خواهی (آنان) را مجازات كنی و يا روش نيكويی در مورد آنها انتخاب نمايی؟» (٨۶) گفت: «اما كسی را كه ستم كرده است، مجازات خواهيم كرد؛ سپس به سوی پروردگارش بازمی گردد و خدا او را مجازات شديدی خواهد كرد! (٨٧) و اما كسی كه ايمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پاداشی نيكوتر خواهد داشت؛ و ما دستور آسانی به او خواهيم داد» (٨٨) سپس (بار ديگر) از اسبابی (كه در اختيار داشت) بهره گرفت (٨٩) تا به خاستگاه خورشيد رسيد؛ (در آن جا) ديد خورشيد بر جمعيتی طلوع می كند كه در برابر (تابش) آفتاب، پوششی برای آنها قرار نداده بوديم (و هيچ گونه سايبانی نداشتند) (٩٠) (آری) اين چنين بود (كار ذو القرنين)! و ما بخوبی از امكاناتی كه نزد او بود آگاه بوديم! (٩١) (باز) از اسباب مهمی (كه در اختيار داشت) استفاده كرد (٩٢) (و همچنان به راه خود ادامه داد) تا به ميان دو كوه رسيد؛ و در كنار آن دو (كوه) قومی را يافت كه هيچ سخنی را نمی فهميدند (و زبانشان مخصوص خودشان بود)! (٩٣) (آن گروه به او) گفتند: «ای ذو القرنين يأجوج و مأجوج در اين سرزمين فساد می كنند؛ آيا ممكن است ما هزينه ای برای تو قرار دهيم، كه ميان ما و آنها سدی ايجاد كنی؟!» (٩۴) (ذو القرنين) گفت: «آنچه پروردگارم در اختيار من گذارده، بهتر است (از آنچه شما پيشنهاد می كنيد)! مرا با نيرويی ياری دهيد، تا ميان شما و آنها سد محكمی قرار دهم! (٩۵) قطعات بزرگ آهن برايم بياوريد!» تا وقتی كه كاملاً ميان دو كوه را پوشانيد، گفت: «(در اطراف آن آتش بيفروزيد، و) در آن بدميد!» (آنها دميدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته كرد و گفت: «(اكنون) مس مذاب برايم بياوريد تا بر روی آن بريزم!» (٩۶) (و سد نيرومندی ساخت) كه آنها [= طايفه يأجوج و مأجوج] قادر نبودند از آن بالا روند؛ و نمی توانستند نقبی در آن ايجاد كنند (٩٧) (آنگاه) گفت: «اين از رحمت پروردگار من است! اما هنگامی كه وعده پروردگارم فرا رسد، آن را در هم می كوبد؛ و وعده پروردگارم حق است!» (٩٨) و در آن روز (كه جهان پايان می گيرد)، ما آنان را چنان رها می كنيم كه درهم موج می زنند؛ و در صور [= شيپور] دميده می شود؛ و ما همه را جمع می كنيم! (٩٩) در آن روز، جهنم را بر كافران عرضه می داريم! (١٠٠) همانها كه پرده ای چشمانشان را از ياد من پوشانده بود و قدرت شنوايی نداشتند! (١٠١) آيا كافران پنداشتند می توانند بندگانم را به جای من اوليای خود انتخاب كنند؟! ما جهنم را برای پذيرايی كافران آماده كرده ايم! (١٠٢)

آيات شريفه ٨٣ تا ١٠٢ مربوط به داستان ذوالقرنين است: (نكات تفسيری الميزان، ج ٢۶، ص ٢۵۶تا٣١۴):

نكته اول: درباره داستان ذی القرنين روايات بسيار مختلفی در تمامی خصوصيات آن وجود دارد، مثلاً اسم ذی القرنين عياشی، اسكندر، مصعب بن عبد الله، كوروش و ...، آمده و يا آمده كه علت نامگذاری به ذی القرنين اين بود: چون پادشاه روم و پارس بود، يا: چون در خواب ديد كه دو طرف آفتاب را به دست گرفته است، يا: چون دو قرن زنده بود، يا: چون خداوند به او علم ظاهر و باطن عطا فرمود و يا: چون بر فرق سرش دو بار كوبيدند و ... و يا اختلافاتی از يأجوج و

مأجوج و اینکه در چه دورانی بوده اند؟ و یا اینکه سدّ نامبرده کجاست؟

نکته دوم: قرآن کریم متعرض اسم و مشخصات ذی القرنین نشده است. تنها می فرماید: «ما او را در روی زمین، مقام و منزلتی دادیم و از هر چیزی به او بهره ای بخشیدیم و سر رشته ای به دستش دادیم» (کهف۸۴)، «او با آن وسایل پیروی امر ما کرد» (۱).

و نیز در آیه شریفه ۸۶ می فرماید: «قلنا یا ذا القرنین» = «ما به ذوالقرنین گفتیم» و این آیه شریفه می رساند که خداوند با او صحبت کرده است که دو احتمال را به وجود می آورد: اول اینکه ممکن است مستقیماً وحی به وی شده باشد که می توان استدلال نمود، وی پیغمبر بوده است (این احتمال که پیغمبری باشد بیشتر است). احتمال دوم این است که: شاید هم وحی به پیغمبر زمانش نازل شده و پیغمبر هم به ذوالقرنین پیام وحی را رسانده باشد. ولی در هر صورت این آیات نشان می دهند که ذوالقرنین انسانی بسیار پاک و وارسته بوده است و گذشته از ایمان، خداوند خیر دنیا و علوم و سلطنت نیز به وی عنایت فرموده بود، که توانسته با آن به مغرب و مشرق رفته و هیچ چیز جلوگیرش نشود و تمامیِ اسباب، مسخر و زبون او باشند. توضیح دیگری که درباره او در قرآن کریم آمده است، ذکر سفرهای سه گانه ذوالقرنین می باشد: سفر اولش به مغرب بوده جایی که آفتاب در «عین حمئه» فرو می رود و در آن محل به قومی برخورده است (آیه ۸۶). و سفرِ دومش از مغرب به مشرق بوده است تا آنجا که به محل طلوع خورشید رسیده و در آن جا به قومی برخورده که خداوند میان آنان و آفتاب ساتر و حاجبی قرار نداده (آیه ۹۰). و سفر سومش تا به موضع «بین السدین» بوده و در آن جا به مردمی برخورده که گفتار و سخن ایشان را نمی فهمیدند (آیه ۹۳). و چون از شر یأجوج و مأجوج شکایت کردند، سدی از آهن و مسِ ذوب شده برای آنها ساخت تا آنها را از شر یأجوج و مأجوج ایمن دارد (آیات ۹۷ - ۹۴). و آیه ۹۸ می فرماید: «آنگاه که وعده ی پروردگار فرا رسد، این سد را متلاشی (دک) خواهد کرد» .

نکته سوم: چهار پیامبری که خداوند سبحان به آنها سلطنت هم داده است عبارتند از:

۱ - داوود (ع) ۲ - سلیمان (ع) ۳ - یوسف (ع) ۴ - ذوالقرنین (ع).

ص: ۲۷۳

۱- کهف ۸۵

نکته چهارم: داستان ذوالقرنین به استناد تاریخ معتبر:

به اعتبار زیاد ذوالقرنین همان کوروش کبیر یکی از ملوک هخامنشی در پارس است که در سال (۵۳۹ - ۵۶۰ ق م) می زیسته و همو بوده که امپراطوری ایرانی را تأسیس و میان دو مملکت پارس و ماد را جمع نمود، بابل را مسخر کرد، به یهود اجازه مراجعت از بابل به اورشلیم را صادر نمود، در بنای هیکل (بیت المقدس) کمک ها کرد، مصر را به تسخیر خود درآورد آنگاه به سوی یونان حرکت نمود و بر مردم آنجا نیز مسلط شد، به طرف مغرب رهسپار شد، پس به سوی مشرق و اقصی نقاط جهان رفت و همه جا را تصرف نمود. «کوروش کبیر» ، سدی در تنگه داریال میان کوههای قفقاز و نزدیکی های شهر تفلیس بنا کرده است و تنها سدی که در دنیا در ساختمانش آهن بکار رفته همین سد است و نهری در نزدیکی این سد می گذرد که به آن «سایروس» گویند و معنای آن در اصطلاح غربیها «کوروش» است.

نکته پنجم: «یأجوج و مأجوج» : به احتمال زیاد همان مغول و تاتار هستند. که اینها امتی هستند

در شمال شرقی آسیا و در اعصار قدیمی، امت بزرگی بودند که مدتی به طرف چین حمله ور می شدند و مدتی در قفقاز به سرزمین ارمنستان و شمال ایران و دیگر نواحی سرازیر می شدند، بعد از ساخته شدن سد به دست کوروش کبیر، آنها به سمت شمال اروپا حمله بردند و اروپاییان، آنها را (سیت) می گفتند. و خلاصه، اینها امتی مفسد از سکنه شمال بودند.

مفسرین زیادی معتقدند که یأجوج و ماجوج همان قوم مغول هستند و جمعی از این مفسرین، اخبار وارد در قرآن کریم را که در آخرالزمان خروج می کنند و در زمین فساد می کنند را بر هجوم تاتار در قرن هفتم هجری بر غرب آسیا، تطبیق داده اند چرا که همین امت در آن زمان خروج نموده و خون ریزی و ویرانگری افراطی داشته اند. که تاریخ بشریت نظیر آن را سراغ ندارد. ولی همین مفسرین از قضیه ی «سد» به کلی سکوت کرده اند چرا که همین مفسرین به استناد آیه شریفه ۹۸ همین سوره که می

فرمایـد: «قَالَ هَـذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذَا جَاءَ وَعْـدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ وَکَانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا» = «ذوالقرنین گفت: ساختمان و بنای سـد فقط به لطف خـدا بود و آنگاه که وعـده پروردگار فرا رسـد، این سـد را دک خواهـد کرد و البته وعـده پروردگار حق است» (کهف ۹۸). معتقدنـد که این امت مفسـد و خونخوار پس از بنای سـد در پشت آن محبوس شده اند و دیگر نمی توانند تا این سـد پای برجاست از سـرزمین خود بیرون شونـد تا وعـده خـدای سـبحان بیایـد که وقتی آمـد آن را منهـدم می کند و از اقوام نامبرده خونریزیهای خود را از سر می گیرند و این تفسیر آنها با ظهور مغول در قرن هفتم درست در نمی آید.

در رفع این اشکال، صاحب المیزان، ج ۲۶، ص ۳۱۴، از کلام لسان العرب آورده است:

اگر کلمه «دکا» در آیه شـریفه را ذلت معنی کنیم آن وقت منظور از دک کردن سـد این باشـد که آن را از اهمیت و خاصـیت بینـدازد به خـاطر اتساع راه های ارتباطی و تنوع وسایل حرکت خشـکی و دریایی، دیگر اعتنایی به شأن آن سـد نشود. پس در حقیقت معنای این وعده الهی وعده ی ترقی بشر در تمدن و نزدیک شدن امتهای مختلف است، به طوری که دیگر هیچ سدی و مانعی جلو انتقال آنان را از هر طرف دنیا به طرف دیگر نگیرد. و به هر قومی بخواهنـد بتواننـد هجوم آورند. و مؤید این معنا سیاق آیه: «حتی اذا فتحت یأجوج و مأجوج و ... » (انبیاء ۹۶) است که خبر از هجوم یأجوج و مأجوج می دهد و اسمی از سد نمی برد.

☼ مؤلف:

کلمه یأجوج و ماجوج دو بار در قرآن کریم آمده است یکبار در سوره (کهف ۹۴) که می فرماید: «این قوم فاسد به واسطه ی سدی آهنی که ذوالقرنین ساخت، شـرشان را از سـر مردمان کم کرد» . یکبار دیگر در سوره (انبیاء ۹۶)، که در این آیه ذکری از سد نیست و می فرماید: « روزی که راه مأجوج و یأجوج باز شود آنان از هر جانب شتابان درآیند و آن گاه وعده حق بسیار نزدیک است» . به این ترتیب اگر کلمه «دکا» را به جای «متلاشی» ، «ذلیل کردن» فرض کنیم که در بالا توضیح داده شد، پس می توان یـأجوج و مأجوج را همان مغول ها فرض کرد و در این زمان وعـده دوم یعنی خروج آنها نیز رخ داده است که همان «حمله مغول ها» بود (والله اعلم).

ص: ۲۷۵

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (١٠٣) الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (١٠٤) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (١٠٥) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا (١٠۶)

بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ (١٠٣) آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ با این حال، می پندارند کار نیک انجام می دهند! (١٠۴) آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند؛ به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد! از این رو روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد! (١٠۵) (آری،) این گونه است! کیفرشان دوزخ است، بخاطر آنکه کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به سخریه گرفتند! (١٠۶)

☼ نکته:

خداوند سبحان در آیات فوق به «زیانکارترین افراد» اشاره فرموده است. و در آیات انفال به «بدترین افراد» اشاره می فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» = «بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند» (١).

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» = «به یقین، بدترین جنبندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی آورند» (٢).

و در آیه یونس به «ستمکارترین افراد» اشاره فرموده است: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ» = «چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد، یا آیات او را تکذیب می کند؟! مسلماً مجرمان رستگار نخواهند شد!» (٣).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (١٠٧) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (١٠٨) بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند باغهای فردوس جایگاه پذیرایی آنان است (١٠٧) آنها جاودانه در آن خواهند ماند؛ و هرگز تقاضای نقل مکان از آن جا نمی کنند! (١٠٨)

١- انفال ٢٢

٢- انفال ۵۵

٣- یونس ١٧

☼ مؤلف:

خدای تعالی در آیه ای دیگر هم به «فردوس» اشاره می فرماید: «الَّذِینَ یرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ» = «(وارثانی) که بهشت برین را ارث می برند و جاودانه در آن خواهند ماند!» (۱).

همچنین در سوره رحمن به چهار بهشت اشاره فرموده است، دو بهشت با درجه ای عالی تر در آیه شریفه: «وَجَنَی الْجَنَّتَینِ دَانٍ» = «دو باغ بهشتی (عالی) در دسترس است!» (۲).

و دو بهشت با درجه ای پایین تر در آیه شریفه: «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» = «و پایین تر از آنها، دو باغ بهشتی دیگر است» (۳).

حال در جمع چهار آیه مورد بحث می توان گفت:

۱ - به استناد آیات رحمن معلوم می شود، بهشت مراتبی دارد و هر کس با توجه به منزلتش در بهشتِ مخصوصش قرار می گیرد. لذا منظور از «فردوس» ، «بهشتِ خاصی» است.

۲ - از یک طرف به استنادِ آیاتِ صدرِ آیه «فردوس» در سوره مؤمنون که در وصف مؤمنین خالص است و احتمالاً- گروه سابقون هم باشند و از طرفی در ذیلِ آیه کهف یعنی آیه ۱۰۸ که اشاره می فرماید: «هرگز تقاضای نقل مکان از آن جا نمی کنند» ، یعنی جایی بهتر از فردوس نیست که بخواهند بروند. بنابراین معلوم می شود «فردوس» در این دو آیه شریفه همان «جنتین» در آیه۵۴ رحمن است نه «جنتان» در آیه ۶۲ رحمن.

۳ - در آیه رحمن به «جنتین= دو بهشت» اشاره شده است که می رساند این دو بهشت هم با هم فرق دارند و یکی از دیگری عالی تر است. که اگر غیر از این بود نیازی به تثنیه آوردنِ این دو بهشت در بین نبود. و این موضوع با «جنتان» هم صدق می کند.

۴ - در آیه مؤمنون می فرماید: «هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ» ولی در آیه کهف می فرماید: «خَالِدِینَ فِیهَا لَا یبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» = «هرگز تقاضای نقل مکان از آن جا نمی کنند» و این عبارت می رساند عالی تر از این بهشت وجود ندارد که اگر بود، می بایست آرزو کنند که به مرتبه بالاتر بروند.

۱- مؤمنون ۱۱

۲- رحمن ۵۴

۳- رحمن ۶۲

۵ – با توجه به بحثِ فوق معلوم می شود مراد از «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» در آیه ۱۰۷ کهف به طور خاص گروهِ سابقون هستند نه همه مؤمنین. و البته این تعبیر با توجه به آیاتِ صدرِ این آیه شریفه که در خصوص اصحاب کهف و ذوالقرنین و خضر و موسی (ع) می باشد و ذکر عبارت «لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» در ذیل آیه شریفه، دور از ذهن نیست.

که اگر این تفسیر صحیح باشد معلوم می شود عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا» در هر آیه ای مشمول همه مؤمنین نمی شود بلکه باید با توجه به صدر و ذیلِ آیه ی مربوطه، آن را تفسیر کرد. این را هم باید گفت که این عبارت به طور عام می تواند به همه مؤمنین بسط یابد، «هم سابقون و هم اصحاب یمین» ، ولی در برخی از آیات به صورت خاص منظور «سابقون» هستند. (والله اعلم).

۶ – با توجه به صدر و ذیل آیه «فردوس» در دو سوره مؤمنون و کهف که در بالا اشاره شد، احتمال این که این دو «فردوس» یکی باشند بیشتر است. البته عبارتِ «لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» در ذیل آیه کهف نمی گذارد این تعبیر را با قطعیت پذیرفت. (والله اعلم).

☼ نکته:

کلمه «جَنَّه» بیش از ۷۰ بار در قرآن کریم آمده که به طور عام مراد «بهشت» است. اما کلمه «جنتی» فقط یکبار آمده است: «وَادخلی جَنتی» = «در بهشت من داخل شو» (فجر۳۰) و منظور از این «جنه» ، بالاترین مراتب بهشتی است چرا که آن را به وجودِ اقدسش نسبت داده است، همچنان که در صدر همین آیه می فرماید: «یا ايَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ... فَادْخُلِی فِی عِبَادِی» = «ای نفس آرام یافته ... پس در سلک بندگانم درآی» (فجر۲۹) و «عباد» را مثلِ «جنت» با ضمیرِ «ی» به وجود مقدسش نسبت داده است و مراد از این «عباد» آنهایی است که نفس مطمئنه داشته و جزءِ مقربینِ خاصند. و احتمالاً این بهشت همین فردوس است.

توجه: برای توضیح بیشتر در خصوص «بهشت» به سوره واقعه و رحمن مراجعه شود.

در المیزان، ج ۲۶، ص ۳۲۱، از مجمع، از رسول خدا (ص): بهشت ۱۰۰ درجه است که مابین هر دو درجه آن به مقدار آسمان و زمین است و فردوس، بالاترین درجه آن است که نهرهای چهارگانه بهشت از آنجا می جوشد پس هر وقت خواستید از خدا درخواستی کنید فردوس را بخواهید.

☼ مؤلف:

روایت فوق بطور خاص و آیات رحمن بطور عام به بهشت اشاره فرموده اند و تضادی با هم ندارند. توضیح بیشتر این است: خداوند سبحان یک بهشت وسیع خلق فرموده است. این بهشت به دو قسمت تقسیم شده که یک قسمت نعیم تر از دیگری است و مخصوص سابقون السابقون است، که آیه ۵۴ رحمن («جنتین») به آن اشاره دارد. قسمت دیگر در درجه پایین تری است و مخصوص «اصحاب یمین» هستند، که آیه ۶۲ رحمن («جنتان») به آن اشاره دارد. خود این دو قسمت هم به دو قسمت تقسیم شده و چهار بهشت در کل به دست می آید. و هر یک از آن چهار بهشت به قسمتهای بیشتری تقسیم شده که روایت فوق به عدد ۱۰۰ اشاره دارد، که اگر عددِ این روایت صحیح باشد و روایتِ دیگری هم نباشد که این تقسیم را خاص تر کند، پس هر یک از آن چهار بهشت خودشان به بهشتهایی با درجاتی متفاوت تقسیم می شوند، که به استناد این روایت به طور خاص ۱۰۰ بهشت با ۱۰۰ درجه مختلف بدست می آید. و البته این تقسیم بندی کاملاً ـ منطقی است چرا که جایگاه و پاداش انسانها با توجه به درجه ایمانشان فرق می کند. و از آن جایی که درجات ایمان همه افراد خیلی بیشتر از ۱۰۰ درجه است پس هر یک از آن ۱۰۰ درجه هم در خودشان مراتبی دارند.

ناگفته نماند که «تخصیص» یا «عام و خاص» هم به قرآن کریم و هم به روایات معصومین (ع) بسط می یابد. و ممکن است دو روایت یـا دو آیه و یا یک آیه با یک روایت تخصـیص خورده شود (بخورد) یا بالعکس تخصـیص زده شود (بزنـد). در بحث فوق، آیـات مورد بحث عـام است و روایت مـذکور خاص است. یعنی روایت مـذکور، آیات را تخصـیص زده است و خودش تخصـیص خورده است یعنی خاص شده است. البته ممکن است آیه ای که عام است با یک آیه یا روایت، خاص شود و با آیه یـا روایتی دیگر عـام گردد. مثلاًـ آیات مـذکور با این روایت، عامْ محسوب می شونـد ولی با آیاتِ «جنت=یک بهشت» خاصْ محسوب می شوند. (دقت فرمایید) ...

قُـلْ لَوْ كَـانَ الْبَحْرُ مِـدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِـدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَـدَ كَلِمَاتُ رَبِّی وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَـدَدًا (۱۰۹) بگو: «اگر دریاهـا برای (نوشـتن) کلمات پروردگارم مرکب شود، دریاها پایان می گیرد. پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابـد؛ هر چنـد هماننـد آن (دریاها) را کمک آن قرار دهیم!» (۱۰۹)

☼ نکته:

مشابه این آیه شـریفه در سوره ای دیگر است که می فرمایـد: «وَلَوْ أَنَّمَا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَـجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يمُـدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَـبْعَةُ أَبْحُرٍ مَـا نَفِـدَتْ كَلِمَـاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيـمٌ» = «و اگر همه درختـان روی زمین قلم شونـد و دریـا برای آن مرکب گردد و هفت دریـاچه به آن افزوده شونـد، اینها همه تمام می شونـد ولی کلمات خـدا پایان نمی گیرنـد؛ خداونـد عزیز و حکیم است» (۱).

☼ مؤلف:

ص :۲۸۰

۱- لقمان۲۷

ممکن است عده ای بگویند «کلمات» همان موجودات یا مخلوقات یا معجزات الهی

و یـا مـواردی از این قبیـل است امـا اینهـا فقـط مصـادیقی از کلماتنـد نه خـودِ کلمـات چرا که به اسـتناد دو آیه شـریفه ی فوقْ «کلمات» غیر قابل شـمارش است در صورتی که تعداد مخلوقات و معجزات بالاخره قابل شمارش هستند پس منظور از کلمات چیزی فراتر از اینهاست.

خداوند سبحان در قرآن کریمش۱۴ بـار به کلمه ی «کلمات» اشاره فرموده است. در ۶ سوره و ۸ بار «کلمات» و در ۶ سوره و ۶ بـار «کلماته» آمـده است. و تنها در همین آیه مورد بحث است که دو بار تکرار شـده است. که در هیـچ مورد از آن به تعبیر منفی اشاره نفرموده است.

«کلمات» به طور خاص، علوم و قـدرت لایزال الهی و همان توحیـد است. اما همانطور که بحثِ مفصل در ذیلِ آیات (بقره ۳۷ – ۳۰)، امامت، ولایت، اولوالعزم، تبلیغ، ذرّ و ... آمـده است، به اسـتناد روایاتْ منظور از «کلمات» ، علاوه بر توحیـد، اهلِ بیت (ع) هم می باشـد. چرا که اهـلِ بیت (ع) در حقیقت راسـخونِ در علم، خلفـا، نماینـدگان و واسـطه ی فیض الهی بر تمـام عالم هستی می باشـند. اگر ابراهیم (ع) بـا پیروزی از آزمونِ این کلمات به مقام امامت رسـید، یا توبه آدم پـذیرفته شـد، در حقیقت تبعیت از توحیـد و توسل به اهلِ بیت (ع) بود. و اینکه مریم (س) اقرار به تصـدیق و تبعیت این کلمات کرد و عیسـی و موسـی (ع) و سـایر انبیـاء در دو نوبت پیمان و تعهـد بسـتند، به واسـطه پیروی از همان پیمان در خصوصِ توحیـد و اهلِ بیت (ع) بوده است. و حتی تمام مخلوقات در عالم ذرّ به میل یا اکراه تسـلیم امر توحیـد و امامت شـده انـد. بـدین خاطر است که می فرماید: کسی نمی تواند خود را بجای آنها قرار داده (و اسامی اهلِ بیت ع) را به نفع خود تغییر دهد و ...

نکته ی جالب اینجاست که تعداد ۱۴معصوم (ع) برابر با تعداد «کلمات» است. (والله اعلم).

ص :۲۸۱

«وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَ اتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» = «هنگامی که خداونـد، ابراهیم را به واسـطه کلمات (وسایل گوناگونی) آزمود» (۱). (یکی از این آزمونها و مهمترینِ آنها بعد از توحید، تبعیت از اهلِ بیت (ع) بود).

«فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَ اتٍ فَتَ ابَ عَلَیهِ» = «سپس آدم از پروردگـارش کلمـاتی دریافت داشت؛ (و به واسـطه آنها توبه کرد) و خداونـد توبه او را پذیرفت» (۲). (پـذیرش توبه آدم (ع) به واسـطه توسلی بود که آدم به اهل بیت (ع) پیـدا کرد، که توضـیح مفصل ِ آن در ذیلِ آیه (خلیفه الله) = (بقره ۳۰) آمده است).

«وَلَا مُبَ دِّلَ لِکَلِمَاتِ اللَّه» = «و هیچ چیز نمی تواند کلمات خدا را تغییر دهد» (۳). (خلفای الهی جانشین خداوند سبحان بر عالم هستی هستند و کسی به ناحق نمی تواند جایشان را بگیرد یا تغییرشان دهد).

«وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِهِ» = «و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حد تمام رسید؛ هیچ کس نمی توانـد کلمات او را دگرگون سازد» (۴). (توحیـد و امـامت غیر قابـل تغییر است و کلام الهی در روز غـدیر با نزول آیه تبلیغ به حـد تمام رسیـد و اگر این ابلاغ صورت نمی گرفت نه تنها دین کامل نمی شد، بلکه همچنین تمام تبلیغ گذشـته بی ارزش می شد و اصلاً موردِ پذیرش قرار نمی گرفت).

«وَرَسُولِهِ النَّبِی الْأُمِّی الَّذِی یؤْمِنُ بِـاللَّهِ وَکَلِمَ اتِهِ» = «پیـامبر درس نخوانـده ای که به خـدا و کلمـاتش ایمان دارد؛ و از او پیروی کنیـد تا هدایت یابید!» (۵). (پیامبر (ص) ضـمن اقرار به توحیـد وظیفه داشت امامت و جانشـینانِ خود را در غدیرخم تصدیق و معرفی کنـد و اگر این کـار را نمی کرد هیـچ تبلیغی انجام نـداده بود و می بایست اول خودش به توحیـد و امامت اقرار کنـد تا مردم از او پیروی کرده و به امامت اقرار کنند).

«وَیرِیـدُ اللَّهُ أَنْ یحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِمَاتِهِ وَیقْطَعَ دَابِرَ الْکَافِرِینَ» = «و خداونـد می خواهـد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند» (۶). (خداوند سبحانْ حق را به واسطه خلفای الهی تقویت و کافران را ان شاء الله به دست امام زمان (ع) ریشه کن و قطع خواهد کرد).

۱- بقره۱۲۴

۲- بقره۳۷

۳- انعام۳۴

۴- انعام ۱۱۵

۵- اعراف ۱۵۸

۶- انفال ۷

«وَيحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» = «او حق را به کلمات خويش، تحقق می بخشد؛ هر چند مجرمان کراهت داشته باشند!» (۱). (ان شاء الله امام زمان (ع) به عنوان کلمه الهی حق را گسترش می دهد هر چند مجرمان کراهت داشته باشند، همان طور که ساير ائمه (ع) هم واسطه های تحقق حق بوده اند).

«وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِه» = «و مريم کلمات پروردگار و کتابهايش را تصديق کرد» (۲). (مريم (س) اقرار به توحيد و تبعيت از اهلِ بيت (ع) و تمام کتب الهی کرد).

«لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ» (۳). «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» (۴). «وَيحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ» (۵).

توجه: دلايل روايی و تفسيری در ذيل آياتِ تبليغ، امامت، ولايت، خليفه الله، ذرّ و اولوالعزم و ... آمده است. برای رفع هر گونه ابهام به ذيلِ آياتِ مذکور مراجعه شود.

☼ نکته:

اما در ۱۹ سوره و ۳۱ بار به «کلمه» اشاره فرموده است. و نکته جالب اينجاست که بر خلاف «کلمات» که به تعبيرِ منفی اشاره ندارد، در موردِ «کلمه» علاوه بر «تعبير مثبت» ، همچنين در چهار آيه «تعبير منفی» هم به کار رفته است. به عبارتی در دو تعبيرِ حق و باطل بدين شرح آمده است:

۱ - عيسی مسيح (ع).

۲ - کلمه توحيد يا همان «لا اله الا الله» .

۳ - قضا و قدر و تقدير الهی.

۴ - کلام و گفتار الهی.

۵ - امر و فرمان الهی.

۶ - وعده و سنت الهی.

۷ - کلام خدای سبحان با حضرت موسی (ع).

۸ - کلمه طيبه.

۹ - معجزه و قدرت الهی. ۱۰ - کلمه جاودان و باقی يا حق و يا توحيد. ۱۱ - کلمه تقوا. ۱۲ - کلمه خبيثه. ۱۳ - کلمه عذاب. ۱۴ - کلمه دروغ و کذب. ۱۵ - کلمه کفر. ۱۶ - مطلق در کلام (کلام حضرت يوسف (ع) با پادشاه مصر و بيانِ شرطی سخن مردگان).

«يا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ يبَشِّرُكِ بِكَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» = «ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای [= وجود باعظمتی] از طرف خودش بشارت می دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است» (۶).

«إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ» = «مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به مریم القا نمود» (۷).

«أَنَّ اللّهَ يبَشِّرُكَ بِيحْيى مُصَدِّقًا بِكَلِمَهٍ مِنَ اللّهِ» = «به درستی «خدا تو را به» یحیی «بشارت می دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [= مسیح] را تصدیق می کند» (۸).

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» = «هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت» (۹).

«قُلْ يا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَهٍ سَوَاءٍ بَينَنَا وَبَينَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيئًا» = «بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم» (۱۰).

«وَجَعَلَهَا كَلِمَهً بَاقِيهً فِي عَقِبِهِ» = «او کلمه پاینده ای در نسلهای بعد از خود قرار داد» (۱۱).

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى» = «و تحقق یافت کلمه نیک پروردگارت» (۱۲).

«فَلَمَّا كَلَّمَهُ» = «هنگامی که یوسف با او صحبت کرد» (۱۳).

«وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى» = «و (اگر) مردگان با آنان سخن می گفتند» (انعام۱۱۱)

«وَلَوْلَا كَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» = «و اگر سنت و تقدیر پروردگارت نبود» (طه۱۲۹) و (هود۱۱۰) و (یونس۱۹) و (فصلت۴۵) و (۱۴).

ص: ۲۸۳

۱- یونس۸۲

۲- تحریم۱۲

۳- یونس۶۴

۴- کهف۲۷

۵- شوری۲۴

۶- آل عمران۴۵

۷- نساء ۱۷۱

۸- آل عمران۳۹

۹- اعراف۱۴۳

۱۰- آل عمران۶۴

۱۱- زخرف۲۸

۱۲- اعراف۱۳۷

۱۳- یوسف۵۴

۱۴- شوری۱۴

«وَلَوْلَا كَلِمَهُ الْفَصْلِ» = «اگر سنت و مهلت معینی (کلمه و سنت جداکننده ای) برایشان نبود» (۱).

«وَجَعَلَ كَلِمَهَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَهُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيا» = «و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت؛) و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است» (۲).

«كَلِمَهً طَيِّبَهً كَشَجَرَهٍ طَيِّبَهٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۳).

«كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ» = «اینچنین فرمان پروردگارت» (یونس۳۳) و (۴).

«إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يؤْمِنُونَ» = «(و بدان) آنها که فرمان پروردگار تو بر آنان تحقق یافته، (و بجرم اعمالشان، توفیق هدایت را از آنها گرفته هرگز) ایمان نمی آورند» (۵).

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ» = «وعده قطعی ما برای بندگان فرستاده ما از پیش مسلم شده» (۶).

«وَتَمَّتْ كَلِمَهُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» = «و فرمان پروردگارت قطعی شده که: جهنم را از همه (سرکشان و طاغیان) جن و انس پر خواهم کرد!» (۷).

«مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَهً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» = «نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند و نه پدرانشان! سخن بزرگی از دهانشان خارج می شود! آنها دروغ می گویند!» (۸).

«كَلِمَهٍ خَبِيثَهٍ كَشَجَرَهٍ خَبِيثَهٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (۹).

«كَلِمَهُ الْعَذَابِ» (۱۰).

«كَلِمَهَ التَّقْوَى» (۱۱).

«كَلِمَهَ الْكُفْرِ» (۱۲).

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۵۲۱، از قمی، از امام باقر (ع): مراد از «شجره طیبه» ، رسول اکرم (ص) و منظور از «فرع شجره» علی (ع) است و فاطمه (س) شاخه و ائمه (ع) میوه آن شجره اند.

در المیزان، ج ۱، ص ۲۷۵، از رسول خدا (ص): (منظور از کلمات در آیه ۳۷ بقره اسامی خمسه ی آل عبا (ع) است که آدم خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) سوگند داد.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰)

بگو من هم مثل شما بشری هستم و[لی] به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است پس هر کس به لقای

پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد (۱۱۰)

☼ نکته:

آیه شریفه اصول سه گانه دین یعنی: توحید و نبوت و معاد را بیان می نماید. جمله (اله واحد) مسئله توحید، (یوحی الی) مسئله نبوت و (یرجو لقاء ربه) مسئله معاد را متعرض است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۶، ص ۳۳۱، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): اگر از قرآن غیر از آیه آخر سوره کهف بر من نازل نشده بود همان یک آیه برای امت من کافی بود.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۴، ص ۲۳، از امام صادق (ع): کسی نیست که آیه آخرِ سوره کهف را در وقتِ خوابیدن بخواند، مگر این که همان ساعتی که او می خواهد، بیدار می شود.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۲۹۸، از ابن بابویه، در فقیه، از امام علی (ع):

هر کس آیه «قل انما» را در موقع خواب بخواند از خوابگاه او تا حرم کعبه و بیت المقدس نوری ساطع شود و فرشتگانی را فرا گیرد. تا موقع طلوع فجر برای خواننده آن استغفار کنند.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۲۹۹، از کافی، از امام صادق (ع):

مراد از «لایشرک بعباده ربه احدا» ولایت آل محمد (ص) است و هر کس با ولایت آنها، دوست دیگری بگیرد او مشرک و کافر است و حق ولایت علی (ع) را انکار نموده است.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع): کسی که عبادتی را برای ستایش مردم و میل به شهرت انجام دهد مشرک است. و نیز فرمود: ممکن نیست بنده ای در پنهانی و دور از نظر مردم کار نیکی کند، مگر آنکه خداوند خیری برای او پیش آورد و بر عکس ممکن نیست در نهان عمل زشتی مرتکب شود و در کمترین فرصت شر آن کار برای او آشکار نگردد.

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۲۲، از حضرت رسول (ص): شرک ناپیداتر است از صدای حرکت ذره بر روی سنگ صاف، آن هم در شب ظلمانی و سبک ترین و کمترین درجه شرک این است که آدمی کسی را دوست بدارد، با اینکه بداند شائبه ای از جور و ستم دارد و کسی را دشمن بدارد با اینکه بداند او عادل است و آیا دین جز حب و بغض در راه خدا چیز دیگری است؟!

در تفسیرجوامع الجامع، ج ۴، ص ۲۳، از رسول خدا (ص): خدایتعالی می فرماید: من بی نیازترین شریکان از شریک داشتن هستم، پس کسی که عملش را برای من و غیرِ من انجام دهد من از آن

عمل بیزارم و آن را به همان دیگری وا می گذارم که شریکِ من قرار داده شده است.

☼ نکته:

بعد از شهادتِ حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) موقعی که سَرِ مبارکش بر روی نیزه بود سه آیه از قرآن کریم را قرائت فرمود:

۱ - کهف آیه ۹: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» .

۱- شوری ۲۱

۲- توبه ۴۰

۳- ابراهیم ۲۴

۴- غافر ۶

۵- یونس ۹۶

۶- صافات ۱۷۱

۷- هود ۱۱۹

۸- کهف ۵

۹- ابراهیم ۲۶

۱۰- زمر ۱۹ و ۷۱

۱۱- فتح ۲۶

۱۲- توبه ۷۴

۲ – بقره ۱۳۷: «فَإِنْ آمَنُواْ بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» = «پس اگر آنان [هم] به آنچه شما بدان ایمان آورده اید ایمان آورند قطعاً هدایت شده اند ولی اگر روی برتافتند جز این نیست که سر ستیز [و جدایی] دارند و به زودی خداوند [شر] آنان را از تو کفایت خواهد کرد که او شنوای داناست» .

۳ – شعرا ۲۲۷: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ» = «مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفتند یاری خواستند و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت» .

☼ نکته:

شنیدن این آیات از سر مقدسِ امام حسین (ع)، توسط هر کسی ممکن نبود بلکه معرفت می خواست که آن را هم نداشتند، لذا لشکر «یزید» این صوتِ دل نشین را نمی شنید.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۹۹، از امام صادق (ع): (خوردن) گِل مانند گوشت خوک حرام است مگر گِلِ قبرِ امام حسین (ع) که شفای هر دردی است. و کسی که آن را با میل بخورد نه به قصد استشفاء البته در آن شفاء نیست. و نیز فرمود: کسی که سعی در خوردن گل و خاک کند در خون خود شریک است. و فرمود: خاک خوردن باعث مریضی و ضعف و ناتوانی است.

از همان منبع، از رسول خدا (ص): هر کس خاک بخورد ملعون و از رحمت خدا به دور است.

خلاصه آیات سوره کهف:

۶: فلعلك باخع نفسک ...

۹: اصحاب کهف ...

۲۴: ان یشاء الله ...

۲۵: ۳۰۹ سال خوابیدند ۳۰: پاداش نیکان ضایع نمی ماند ۳۱: مَثَلِ دو باغدار ۴۵: مثل الحیاه ۴۶: المال و البنون زینه الحیاه ...

۴۸: عرضه در صف قیامت ۴۹: نامه عمل ۵۰: سجده بر آدم ۵۱: موقع آفرینش آسمان و زمین آنها را گواه نساخته ایم.

۵۷: ستمکارتر از کسانی که آیات خدا را بخاطر می آورند و روی برگردانند، نیست.

۸۲ – ۶۰: داستان خضر ۱۰۰ – ۸۳: ذوالقرنین ۱۰۳: آیا می خواهید شما را به زیانکارترین مردم آگاه کنم. ۱۰۴: آنها کسانی هستند که نیروی خود را در راه شهوات دنیا تلف می سازند و می پندارند که کارهای خوبی می کنند. ۱۰۹: کلمات خدا ۱۱۰: لقاء پروردگار (قل انما انا بشر مثلکم ...).

۱۹ سوره مریم

۱۹ – سوره مریم . (مکی است و ۹۸ آیه دارد).

خلاصه مطالب: قصص زکریا – یحیی – مریم – عیسی – ابراهیم – اسماعیل و ادریس (علیهم السلام) و حال مؤمنین و کفار در قیامت و حشر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

کهیعص (۱)

ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا (۲)

إِذْ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفِیًّا (۳)

قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا (۴)

وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا (۵)

کهیعص (۱) (این) یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا (۲) در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) پنهان خواند (۳) گفت: «پروردگارا ! استخوانم سست شده؛ و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته؛ و من هرگز در دعای تو، از اجابت محروم نبوده ام! (۴) و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)! و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش (۵)

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۲۴، از اکمال الدین، از امام زمان (عج):

این حروف (کهیعص) از اخبار غیبی است و خداوند با اشاره به آن حروف، حوادث مربوط به زکریا را برای پیامبر خود اعلام می دارد. جبرئیل اسماء طیبه را به زکریا تعلیم فرمود. روزی زکریا (ع) عرض کرد: پروردگارا! چه مصلحتی است که هر وقت من نام محمد و علی و فاطمه و حسن (علیهم السلام) را به یاد می آورم، خوشحال می شوم ولی چون نام حسین (ع) را متذکر می شوم تمام غم و غصه عالم به دلم می نشیند و بی اختیار اشکم جاری می شود؟ خداوند متعال حادثه حضرت سید الشهدا (ع) را برای زکریا بیان می فرماید: «کاف» اشاره به کربلای حسینی، «هاء» رمزی از هلاکت آن جناب و فرزندان و یارانش، «یاء» اشاره به یزید ملعون، «عین» حکایت از عطش، «صاد» صبر آن بزرگوار را می رساند. زکریا (ع) متأثر شد و گریست و تا سه روز از مصلای خویش خارج نشد و از خداوند درخواست کرد که مرا نیز فرزندی کرامت فرما و مانند حسین (ع) شهادت نصیبش گردان و خداوند هم یحیی (ع) را به او عطا فرمود و او همچون حسین (ع) شش ماهه به دنیا آمد (و سرش را بریدند و به شهادت رساندند).

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۳، از مجمع، از امام صادق (ع):

آسـمان بر یحیی و حسین (ع)، ۴۰ روز گریست و بر کسِ دیگری جز این دو نگریسـته است. (و گریه آن) سـرخی مخصوصی در آسمان بود که به هنگام طلوع و غروب آشکار می شد.

یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا **(۶)** که از من ارث ببرد و از

خاندان یعقوب [نیز] ارث ببرد و او را ای پروردگار من پسندیده بگردان (۶)

☼ نکته:

منظور از ارث در آیه شـریفه ارث در مـال است چرا که علم و نبوت از ارث به کسـی نمی رسـد، بلکه علم به تحصـیل است و نبوت و امامت نیز به تعیین پروردگار است و تاریخ هم نشان داده که اکثر فرزندانِ پیامبران، به رسالت نرسـیده اند و یا بسیارند عالمانی که فرزنـدانی جاهل داشـته انـد، اما همیشه پـدران، از مال و اموال به فرزندان ارث داده اند. بنابراین حدیثی که از عُمَر نقـل کرده انـد که گفت: «دِرْهَم و دینـار از پیغمبران ارث برده نمی شود، بلکه ارث آنها علم و دانش است» ، از جمله احادیث کاذبه و افترا بر خدا و رسول خدا (ص) است و مخالفِ صریح آیه فوق است، چنانکه حضرت فاطمه (س) با آیه فوق و آیات دیگر متمسک شـد و با ابوبکر و عمر در بابت فـدک محاجه نمود و فرمود: «بر خلاف صـریح قرآن سـخن می گویید!» ابوبکر محکوم شـد، لذا نامه ای در خصوص رد فدک نوشت و به آن مظلومه داد، ولی عمر آن نامه را از آن حضـرت (س) گرفت و پاره کرد.

☼ نکته:

مشابه این آیه، آیه شـریفه: «وَوَرِثَ سُلَیمَانُ دَاوُودَ» = «و سلیمان وارث داوود شد» (نمل۱۶)، می باشد که ارث بردن سـلیمان از داوود (ع) را تأیید می فرماید.

☼ نکته:

صاحبِ المیزان، ج ۲۷، ص ۱۷ – ۲۵، آورده است:

۱ – مراد به جمله «ولیا یرثنی» فرزند پسر است.

۲ – این که عـده ای گفته انـد مراد از «ارث» ، «نبوت» یـا «علم» یـا «تقوا» یا «کرامت» است، گفتاری اشـتباه است، چون محرکِ این درخواست، کرامتی بود که از مریم (س) مشاهده کرد، علاوه بر آن اصـلاً نبوت و علم چیزی نیست که از راهِ خویشاوندی ارث برده شود.

۳ – درخواست فرزند هیچ دلالتی ندارد بر این که زکریا (ع) دلبسـتگی به دنیا داشـته است و منافاتی با قداست انبیا ندارد، زیرا علاقه به فرزند یک فطرت غریزی و ممدوح است نه مذموم.

يا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ اسْمُهُ يَحْيى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (٧)

قالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لی غُلامٌ وَ كانَتِ امْرَأَتی عاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (٨)

قالَ كَذلِكَ قالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً (٩)

قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَيالٍ سَوِيًّا (١٠)

فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا (١١)

يا يَحْيى خُذِ الْكِتابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (١٢)

وَ حَناناً مِنْ لَدُنَّا وَ زَكاةً وَ كانَ تَقِيًّا (١٣)

وَ بَرًّا بِوالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّاراً عَصِيًّا (١۴)

وَ سَلامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (١۵)

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَكاناً شَرْقِيًّا (١۶)

ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش «یحیی» است؛ و پیش از این، همنامی برای او قرار نداده ایم! (٧) گفت: «پروردگارا! چگونه برای من فرزندی خواهد بود؟! در حالی که همسرم نازا و عقیم است و من نیز از شدت پیری افتاده شده ام!» (٨) فرمود: «پروردگارت این گونه گفته (و اراده کرده)! این بر من آسان است؛ و قبلاً تو را آفریدم در حالی که چیزی نبودی!» (٩) عرض کرد: «پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده!» فرمود: «نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت؛ در حالی که زبانت سالم است!» (١٠) او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد؛ و با اشاره به آنها گفت: «(بشکرانه این موهبت،) صبح و شام خدا را تسبیح گویید!» (١١) ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر! و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم! (١٢) و رحمت و محبتی از ناحیه خود به او بخشیدیم و پاکی (دل و جان)! و او پرهیزکار بود! (١٣) او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود؛ و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود! (١۴) سلام بر او، آن روز که تولد یافت و آن روز که می میرد و آن روز که زنده برانگیخته می شود! (١۵) و در این کتاب (آسمانی)، مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) قرار گرفت (١۶)

داستان زکریا (ع) در قرآن کریم:

آیات شریفه (آل عمران۴١ – ٣٧) و (انبیاء ٩٠ – ٨٩) و (مریم١١ – ٢). اشاره به حضرت زکریا (ع) دارد بدین شرح: دعای او در طلب فرزند، استجابت دعا، تولد فرزندش یحیی، تکفل امر مریم و سرگذشتش با مریم (س) که چگونه عبادت می کند و چگونه خدا کرامت ها به او داده است.

داستان یحیی (ع) در قرآن کریم:

خداوند متعال در چند جای قرآن کریم او را ثنا نموده، از جمله او را تصدیق کننده مسیح خوانده و او را مایه ی آبروی قومش و حصور یعنی بی زن خوانده (حضرت یحیی و عیسی (ع) و مریم (س) ازدواج نکردند) و پیغمبری از صالحین نامیده (آل عمران ۳۹) و نیز او را از مخلصین خوانده (انعام ۸۷ – ۸۵) و نام او را خودش نهاده و او را یحیی نامیده و در کودکی حکم داده و بر او در سه روز سلام فرستاده: تولد، مرگ و قیامت. (مریم ۱۵ – ۲). و به طور کلی دودمان زکریا را

ص: ۲۸۸

مدح فرموده: « ... إِنَّهُمْ كَانُوا يسَارِعُونَ فِي الْخَيرَاتِ وَ ... » = «اینان (یحیی و پدر و مادرش) مردمی بودند که در خیرات ساعی و کوشا بودند و ما را به رغبت و خشوع می خواندند» (۱).

فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷)

و در برابر آنان پرده ای بر خود گرفت پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش اندام بر او نمایان شد (۱۷)

«تمثـل» : در قرآن کریم فقط در همین آیه آمـده است. و معنـای تمثل و تجسم به صورت بشر این است که: در حواسِ بینایی مریم به این صورت محسوس شود، وگرنه همان روح است نه بشر.

نکتـه ای از المیزان، ج ۲۷، ص ۵۴: به استناد آیات ذیل می توان فهمید که آن روحی که برای مریم به صورت بشـری مجسم شد همان جبرئیل بوده است:

۱ – بقره ۹۷: «قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّهِ» = «بگو کسـی که دشـمن جبرئیل است [در واقع دشـمن خداست] چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است در حالی که مؤید [کتابهای آسـمانی] پیش از آن و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است» .

۲ – نحل ۱۰۲: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُواْ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» = «بگو آن را روح القدس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آورده اند استوار کند و برای مسلمین هدایت و بشارت است» .

۳ – شعرا ۱۹۳: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» = «روح الامین آن را (بر قلبت) نازل کرده است» .

۴ – الحاقه ۴۰: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» = «به درستی آن گفتار رسولی بزرگوار است» .

قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸)

قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلاماً زَكِيًّا (۱۹)

قالَتْ أَنَّى يَكُونُ لی غُلامٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنی بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰)

قالَ كَذلِكِ قالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كانَ أَمْراً مَقْضِيًّا (۲۱)

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكاناً قَصِيًّا (۲۲)

فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلى جِذْعِ النَّخْلَةِ قالَتْ يا لَيْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ كُنْتُ نَسْياً مَنْسِيًّا (۲۳)

فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلَّا تَحْزَنی قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴)

وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا (۲۵)

فَکُلی وَ اشْرَبی وَ قَرِّی عَیْناً فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِیًّا (۲۶)

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا یا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیًّا (۲۷)

یا أُخْتَ هارُونَ ما کانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ أُمُّکِ بَغِیًّا (۲۸)

فَأَشارَتْ إِلَیْهِ قالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا (۲۹)

قالَ إِنِّی

۱- انبیاء ۹۰

عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَني نَبِيًّا (۳۰)

وَ جَعَلَني مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ وَ أَوْصاني بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما دُمْتُ حَيًّا (۳۱)

وَ بَرًّا بِوالِدَتي وَ لَمْ يَجْعَلْني جَبَّاراً شَقِيًّا (۳۲)

وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳)

ذلِكَ عيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذي فيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴)

ما كانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحانَهُ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۵)

وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ (۳۶)

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظيمٍ (۳۷)

أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنا لكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ في ضَلالٍ مُبينٍ (۳۸)

او (ترسید و) گفت: «من از شر تو، به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزکاری! (۱۸) گفت: «من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم!» (۱۹) گفت: «چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده ای هم نبوده ام!» (۲۰) گفت: «مطلب همین است! پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است! (ما او را می آفرینیم، تا قدرت خویش را آشکار سازیم؛) و او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما! و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد)!» (۲۱) سرانجام (مریم) به او باردار شد؛ و او را به نقطه دور دستی برد (و خلوت گزید) (۲۲) درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند؛ (آنقدر ناراحت شد که) گفت: «ای کاش پیش از این مرده بودم و بکلی فراموش می شدم!» (۲۳) ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است! (۲۴) و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد! (۲۵) (از این غذای لذیذ) بخور؛ و (از آن آب گوارا) بنوش؛ و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار! و هرگاه کسی از انسانها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی هیچ سخن نمی گویم! (و بدان که این نوزاد، خودش از تو دفاع خواهد کرد!) (۲۶) (مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود، نزد قومش آورد؛ گفتند: ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی! (۲۷) ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بد کاره ای!! (۲۸) (مریم) به او اشاره کرد؛ گفتند: «چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟!» (۲۹) (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است! (۳۰) و مرا - هر جا که باشم- وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است! (۳۱) و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبار و شقی قرار نداده است! (۳۲) و سلام (خدا) بر من، در آن روز که متولد شدم و در آن روز که می میرم و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد! (۳۳) این است عیسی پسر مریم؛ گفتار حقی که در آن

تردیـد می کنند! (۳۴) هرگز برای خـدا شایسـته نبود که فرزنـدی اختیـار کنـد! منزه است او! هرگـاه چیزی را فرمان دهـد، می گویـد: «موجود باش!» همان دم موجود می شود! (۳۵) و خداوند، پروردگار من و شـماست! او را پرسـتش کنید؛ این است راه راست! (۳۶) ولی (بعـد از او) گروه هـایی از میـان پیروانش اختلاـف کردنـد؛ وای بـه حـال کـافران از مشاهـده روز بزرگ (رستاخیز)! (۳۷) در آن روز که نزد ما می آینـد، چه گوشـهای شـنوا و چه چشـمهای بینایی پیدا می کنند! ولی این سـتمگران امروز در گمراهی آشکارند! (۳۸)

در تفسـیر صافی، ج ۴، ص ۳۳۴، از تهـذیب، از امـام زین العابـدین (ع): مریم از شـهر دمشق به کربلا آمـد و در محل قبر امام حسین (ع)، وضع حمل نمود و همان شب به شام مراجعت نمود.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۳۳، از کافی، از امام صادق (ع):

مریم در مدت نُه ساعت به عیسی (ع) حامله بود که هر ساعت برابر یک ماه محسوب شد.

در تفسیرجوامع الجامع، ج ۴، ص ۳۷، از امام باقر(ع):

برای زنی که تازه وضع حمل کرده چیزی شفابخش تر از خرمای تازه نیست، زیرا خدای تعالی مریم را آنگاه که تازه وضع حمل کرده بود از آن اطعام فرمود.

در جامع، ج ۴، ص ۳۱۴، از کلینی، از امام باقر (ع)، ذیل آیه ۳۰: «انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا»:

عیسی (ع) در همان کودکی نبی و پیغمبر بود، لکن مرسل نبود. علاوه بر زکریا و مریم، هر کسی که سخن آن حضرت را می شنید بر او حجت نمود اما پس از آن تا مدت دو سال سکوت نمود و سخنی نگفت. در این مدت زکریا حجت بر خلق بود. تا زمانی که درگذشت و فرزندش که طفل کوچکی بود، وارث او شد. و همین که عیسی (ع) هفت ساله شد حجت بر خلق و بر یحیی (ع) گردید، زیرا عیسی پیامبر اولوالعزم و یحیی غیر اولوالعزم بود.

در تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۸۱، از کافی، از امام صادق (ع):

هیچ چیزی سراغ ندارم که بعد از معرفت، بهتر از این نماز باشد مگر نمی بینی که عبد صالح عیسی بن مریم می گوید: «و اوصانی فی الصلوه و زکات ما دمت حیاء» (۱).

وَأَنذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَهِ إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِی غَفْلَهٍ وَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ (۳۹) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَیْهَا وَإِلَیْنَا یُرْجَعُونَ (۴۰)

و آنان را از روز حسرت بیم ده آنگاه که داوری انجام گیرد و حال آنکه آنها [اکنون] در غفلتند و سر ایمان آوردن ندارند (۳۹) ماییم که زمین را با هر که در آن است به میراث می بریم و [همه] به سوی ما بازگردانیده می شوند (۴۰)

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۱۹، از ابن بابویه، از امام صادق (ع): «روز حسرت» روزی است که مرگ را به صورت گوسفندی فربه می آورند و آن را ذبح می کنند. «روز تلاق» روزی است که اهل آسمان و زمین با هم ملاقات می نمایند. و «یوم التناد» روزی است که گرفتارانِ عذاب دوزخ از ساکنین بهشت درخواست می کنند: از آب و طعامی که خداوند به شما مرحمت فرموده، به ما بدهید. «روز تغابن» آن روز است که مردمِ بهشت، اهل جهنم را مغبون می سازند.

۱- مریم ۳۱

در المیزان، ج ۲۷، ص ۸۲، از قمی: هر چیز که خدا خلق کرده روز قیامت آن را به ارث می برد.

در نهج البلاغه، حکمت ۳۳۵: هر کس در مال و ثروتش دو شریک دارد: ۱) وارث ۲) حوادث.

در تحف العقول، ص ۸۱، از امام علی (ع): چهره و صورت هر فردی از باطنش خبر می دهد.

وَ اذْكُرْ فِی الْكِتابِ إِبْراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا (۴۱)

إِذْ قالَ لِأَبِيهِ يا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا يَسْمَعُ وَ لا يُبْصِرُ وَ لا يُغْنِی عَنْكَ شَيْئاً (۴۲)

يا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِكَ صِراطاً سَوِيًّا (۴۳)

يا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّيْطانَ إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلرَّحْمنِ عَصِيًّا (۴۴)

يا أَبَتِ إِنِّی أَخافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطانِ وَلِيًّا (۴۵)

قالَ أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی يا إِبْراهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَ اهْجُرْنِی مَلِيًّا (۴۶)

قالَ سَلامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّی إِنَّهُ كانَ بِی حَفِيًّا (۴۷)

وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّی عَسى أَلَّا أَكُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِيًّا (۴۸)

فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلًّا جَعَلْنا نَبِيًّا (۴۹)

وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰)

وَ اذْكُرْ فِی الْكِتابِ مُوسى إِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً وَ كانَ رَسُولاً نَبِيًّا (۵۱)

وَ نادَيْناهُ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْناهُ نَجِيًّا (۵۲)

وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِيًّا (۵۳)

در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو و پیامبر بود! (۴۱) هنگامی که به پدرش گفت: «ای پدر! چرا چیزی را می پرستی که نه می شنود و نه می بیند و نه هیچ مشکلی را از تو حل می کند؟! (۴۲) ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است؛ بنابراین از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم! (۴۳) ای پدر! شیطان را پرستش مکن، که شیطان نسبت به خداوند رحمان، عصیانگر بود! (۴۴) ای پدر! من از این می ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو رسد، در نتیجه از دوستان شیطان باشی!» (۴۵) گفت: «ای ابراهیم! آیا تو از معبودهای من روی گردانی؟! اگر (از این کار) دست برنداری، تو را سنگسار می کنم! و برای مدتی طولانی از من دور شو!» (۴۶) (ابراهیم) گفت: «سلام بر تو! من بزودی از

پروردگارم برایت تقاضای عفو می کنم؛ چرا که او همواره نسبت به من مهربان بوده است! (۴۷) و از شما و آنچه غیر خدا می خوانید، کناره گیری می کنم؛ و پروردگارم را می خوانم؛ و امیدوارم در خواندن پروردگارم بی پاسخ نمانم!» (۴۸) هنگامی که از آنان و آنچه غیر خدا می پرستیدند کناره گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم؛ و هر یک را پیامبری (بزرگ) قرار دادیم! (۴۹) و از رحمت خود به آنان عطا کردیم؛ و برای آنها نام نیک و مقام برجسته ای (در میان همه امتها) قرار دادیم! (۵۰) و در این کتاب از موسی یاد کن، که او مخلص بود و رسول و پیامبری والا مقام! (۵۱) ما او را از طرف راست (کوه) طور فراخواندیم؛ و نجواکنان او را (به خود) نزدیک ساختیم (۵۲) و ما از رحمت خود، برادرش هارون را –که پیامبر بود– به او بخشیدیم (۵۳)

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا **(۵۴)** وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا **(۵۵)** و در این کتاب از اسماعیل یاد کن زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود (۵۴) او همواره خانواده اش را به نماز و زکات فرمان می داد؛ و همواره مورد رضایت پروردگارش بود (۵۵)

نکتـه ای از المیزان، ج ۲۷، ص ۹۵: مفسـرین در اینکه «این اسـماعیل کیست؟» اختلاف کرده انـد. بیشتر آنها گفته انـد فرزند ابراهیم (ع) است و اگر او را تنهـا نـام برده و از اسـحاق و یعقوب نام نبرده برای این است که به او عنایت خاصـی داشـته است. بعضـی هم گفته اند: اسـماعیل ابن حزقیل یکی از انبیاء بنی اسـرائیل است چون اگر فرزند ابراهیم (ع) بود می بایست اسحاق و یعقوب (ع) را هم نام می برد. و نیز آورده: «دلیلی که مفسـران آورده انـد که این اسـماعیل فرزنـد ابراهیم (ع) است و خـداوند نظر خاصـی به او داشـته حرف صـحیحی نیست، زیرا اگر چنین بـود جـا داشت نـام وی را بعـد از ابراهیم (ع) و قبـل از داسـتان موسی (ع) ذکر کند، نه بعد از داستان او» .

☼ نکته:

داستان اسماعیل بن حزقیل در قرآن کریم تنها در همین دو آیه (۵۴ و۵۵) آمده است.

در تفسـیر جامع، ج ۴، ص ۳۲۵، از امـام صـادق (ع): اسـماعیل فرزنـد ابراهیم قبل از ابراهیم وفات نمود (در صورتی که آیه از اسـماعیلی صـحبت شده که هم رسول و هم نبی بوده است) و این اسماعیل غیر از فرزند ابراهیم بوده و او «اسماعیل بن حزقیل» (همان مؤمن آل فرعون است که موسـی را یاری نموده) بود که خداونـد او را برای هـدایت قومش فرسـتاد. قوم، او را تکـذیب کردنـد، آزار بسـیارش رسانیدنـد و پوست صورتش را کندند. خداوند فرشـته ی عذاب را فرسـتاد تا قومش را عذاب کند ولی اسـماعیل گفت: به تو حـاجتی نـدارم و به پروردگار در مقام مناجات عرض کرد: حاجت من آن است که در آن موقع که امام حسـین (ع) به دنیا رجعت می فرمایـد مرا هم به دنیا برگردانید تا انتقام خود را از دشـمنان خود بگیرم و خداوند هم دعایش را مستجاب کرد.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۲۶، از امام رضا (ع):

علت نام گذاری «اسـماعیل پسـر حزقیل» به «اسـماعیل صادق الوعد» این بود که به مردی وعده کرد و تا یک سال در همان جا در انتظارش بماند.

☼ نکته:

«نظیر این جریان از رسول خدا (ص) نیز روایت شده، که روزی کنار مسجدالحرام ایستاده بود، یکی از یارانش به او وعده داد: که اینجا باش تا برگردم، رسول خدا (ص) هم وعده داد که منتظرت هسـتم تا برگردی، آن مرد پی کار خود رفت و برنگشـت و رسول خدا (ص) مدت

سه روز در همانجا به انتظارش بود، تا آنکه همان شخص از آنجا گذشت و دید که آنجناب هنوز به انتظار وی در آنجا نشسته، تازه یادش آمد که با او قراری داشته است که فوراً عذر خواست» .

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۲۶، از امام باقر (ع): نبی در خواب یا بیداری صدای فرشته را می شنود ولی او را نمی بیند ولی رسول فرشته را می بیند و با او تکلم می کند.

در تفسیر جامع، ج ۳، ص ۶۵، از امام صادق (ع): سه طایفه منافقند حتی اگر نماز به پا دارند و روزه بگیرند و در ظاهر مسلمان باشند:

۱ – کسانی که در امانت خیانت می کنند.

۲ – کسانی که در سخن گفتن دروغ می گویند.

۳ – اشخاصی که خلف وعده می کنند و به عهد و پیمان خود وفا نمی کنند.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا (۵۶) وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷)

و در این کتاب از ادریس یاد کن که او راستگویی پیامبر بود (۵۶) و [ما] او را به مقامی بلند ارتقا دادیم (۵۷)

☼ نکته:

در قرآن کریم در دو آیه از ادریس یاد شده است:

۱ – همین آیه ۲ – انبیاء ۸۵ .

☼ نکته:

بعد از کشته شدن هابیل خداوند پسری به نام شیث (ع) به حضرت آدم (ع) عنایت کرد و لذا به او «هبه الله» یا «عطیه خدا» گویند. ادریس به چهار واسطه به شیث (ع) می رسد (بنا به روایتی شیث با فرشته ای ازدواج می کند)، ادریس (ع) سی صحیفه دارد و سیصد سال عمر زمینی نمود او اولین کسی است که خیاطی نمود و آن را ابداع کرد همچنین اولین کسی است که خط نوشت. و بر اساس روایات چون ادریس کتابهای آسمانی را درس می داد بدین مناسبت به او ادریس گفته اند. او اولین کسی است که حکمت را استخراج نمود و علوم را میان بشر ترویج نمود.

بر اساس روایات چهار پیامبر زنده اند دو تن آنها در زمین و دو تن در آسمان هستند: ادریس و عیسی (ع) در آسمان هستند و خضر و الیاس (ع) در زمین هستند (بنابراین ادریس (ع) اولین پیامبری است که زنده و در آسمان چهارم است. و او مُسِن ترین انسان است).

☼ نکته:

اگر به بعضی از روایاتی که در خصوصِ زندگی پیامبران آمده است، دقت کنیم، به جعلی یا دستکاری بودن آنها پی می بریم، مثلاً: در داستان ادریس (ع) در تفسیر المیزان، ج ۲۷،

ص :۲۹۴

ص ۹۹ تا ۱۱۰ دو روایت نقل شده است، که خلاصه روایت اول بدین شرح است: «ادریس از خداوند درخواست قطع باران کرد و خودش از مردم کناره گیری نمود و بنا به دعای ادریس بیست سال قحطی شد تا مردم چاره کار را در بازگشت و توبه دیدند. ولی از مخفیگاه ادریس خبری نداشتند پس به درگاه خداوند سبحان توبه کردند» . در صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱، ج ۲۷، از تفسیر المیزان در ادامه، عینِ این مطلب آمده است: «در این هنگام خدای تعالی به ادریس وحی فرستاد که مردم رو به توبه نهاده و ناله ها سر داده اند و به استغفار و گریه پرداخته اند و من به آنها ترحم کردم، ولی چون به تو وعده داده ام که باران بر ایشان نفرستم مگر به دعای تو اینک از من درخواست باران کن تا سیرابشان کنم، ادریس گفت: بارالها من چنین درخواستی نمی کنم» .

☼ مؤلف:

چگونه ممکن است پیامبری معصوم که خداوند سبحان او را به نیکی و رفعتِ مقام، یاد فرموده است، عملاً در برابر دستور الهی تمرد و طاغی گری نماید؟ مگر هدف از رسالت انبیاء غیر از هدایت و گرایش مردم به خدای سبحان، چیز دیگری هم هست؟ در روایت اشاره شده است که مردم توبه کردند و خداوند قبول نمود اما العیاذ بالله ادریس (با کمال طغیانگری) از پذیرش توبه و طلب دعا امتنا نمود. که هم عدم پذیرش توبه و استغفارِ مردم و هم تخلفِ پیامبر از امر الهی، مخالفِ نصِ صریح قرآن کریم و مردود است. هدف اصلی عده ای از جاعلان، تهمت و توهین و خراب کردن مقام عصمت انبیاء است که در این بین علماء باید دقت بیشتری به خرج دهند و از آوردن چنین روایاتی بدون دفاع و توضیحِ بطلانِ آنها، خودداری نمایند.

روایت دیگری که در تفسیر المیزان و جامع و اکثر تفاسیر و کتاب قصص انبیاء آمده، بدین شرح است:

«خداوند به خاطر گناهی که فرشته ای مرتکب می شود او را به زمین تبعید کرده و در جزیره ای متروک می ماند تا آنکه با حضرت ادریس آشنا می شود» . و یا در روایتی دیگر بعد از نقل گناه فرشته (فطرس) و غضب الهی بر او و سوزاندن بالش آمده است: «تا آنکه پسری به نام امام حسین (ع) متولد می شود و خدا به خاطر امام حسین (ع) از گناه فرشته می گذرد و ... » .

☼ مؤلف:

اینکه فرشته ای دچار گناهی شده باشد به صراحت، مخالفِ نصِ صریحِ قرآن کریم

ص :۲۹۵

است که می فرماید: «لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون» = «فرشتگان از امر خدایتعالی عصیان نمی کنند و انجام می دهند آنچه را که امر شده اند» (تحریم ۶) و بنا به گفته حضرت رسول (ص) باید آن را به دیوار کوبید. بنابراین در برخورد با روایاتی که عصمت انبیاء و فرشتگان را زیر سؤال می برد، وظیفه ما این است که آن را به دیوار بکوبیم، یا اینکه آن را به نحوی تعبیر کنیم که مخالف قرآن نباشد. نکته دیگری که باید به آن توجه شود این است که جاعلانِ حدیث، به طرز زیرکانه ای بعضی از روایاتِ واقعی و مستند را مورد دستبرد قرار داده و عمداً اضافه یا کم می کنند، مثلاً همین روایت که فرشته ای با ادریس (ع) مونس بود، توسط راویان زیادی نقل شده است، لذا احتمالاً درست است اما اینکه این فرشته گناهی کرده باشد صحیح نیست و این قسمتِ روایت اضافی است، نه همه روایت. و یا در روایت اول هم ممکن است ادریس (ع) ابتدا نفرین کرده باشد و وقتی آنها توبه کردند او نیز دعا کرده است، نه اینکه از دستور خداوند متعال سرپیچی کرده باشد و این قسمتِ روایت اضافی است.

أُوْلَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸) آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح [بر کشتی] سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که [آنان را] هدایت نمودیم و برگزیدیم [و] هر گاه آیات [خدای] رحمان بر ایشان خوانده می شد سجده کنان و گریان به خاک می افتادند (۵۸)

☼ نکته:

در اینکه «الذین انعم الله علیهم» چه کسانی هستند مفسرین اختلاف کرده اند:

۱ – عده ای از مفسرین گفته اند آنها فقط شامل انبیاء می شوند (نظرِ صاحبِ روح المعانی).

۲ – عده ای دیگر من جمله صاحب المیزان معتقدند که آنها شامل انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین می شوند. صاحب المیزان، ج ۲۷، ص ۱۱۲، در تأیید صحبتهایش دو دلیل آورده است: الف- کلمه اولئک اشاره به نامبردگان در آیات قبل یعنی به زکریا و یحیی و مریم و عیسی و

ابراهیم و اسحاق و یعقوب و موسی و هارون و اسماعیل و ادریس (علیهم السلام) دارد و خدای سبحان در ضمن داستان هایی که به عنوان نمونه از «الذین انعم الله علیهم» آورده یکی هم داستان مریم (س) است و حال آنکه می دانیم او از انبیاء نبوده است. و (همچنین) در آیه شریفه: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ» (مائده ۷۵). پس مراد به جمله (و ممن هدینا اجتبینا) انبیاء نبوده بلکه صدیقین و شهدا و صالحین است.

ب- به استناد آیه شریفه (نسا۶۹) که صریحاً فرموده: «الذین انعم الله علیهم» هم نبیین و هم صدیقین و هم شهدا و صالحین هستند.

☼ مؤلف:

نظر صاحب المیزان کاملاً صحیح و جامع است. متأسفانه عده ای از مفسرینِ عامه؛ به خاطر عداوتی که با ائمه اطهار (ع) دارند و چون این آیه شریفه به استناد روایتی به اهل بیت (ع) هم برمی گردد، با این دلایلِ غیر منطقی، خواسته اند آیه را تنها به انبیاء برگردانند.

مثلاً در تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۱۲۲، به نقل از صاحبِ روح المعانی آورده است: «بعضی از امامیه از علی بن الحسین روایت کرده اند که فرموده: منظور از این آیه ماییم و این سخن خلاف ظاهر آیه است، علاوه بر این که حال روایات امامیه هم بر کسی از ارباب تمیز پوشیده نیست» .

☼ مؤلف:

اگر در گفتار برخی از این گروه دقت شود کینه ای دیرینه نسبت به مقام ارجمند اهل بیت (ع) به چشم می خورد که تنها باید به آنها گفت: «خداوند متعال همه ما را هدایت فرماید» .

در تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۱۲۱، از مجمع، از حضرت سجاد (ع): مقصود از آنان، ماییم.

در تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۱۲۲، از درمنثور، از پیامبر اکرم (ص):

بعد از شصت سال این خلف خواهد آمد که قرآن می خوانند اما این قرآن از گلویشان تجاوز نمی کند. سه طایفه قرآن می خوانند، هم مؤمن هم منافق و هم فاجر.

از همان منبع، از مجمع البیان، از امام صادق (ع):

مقصود از «اضاعوا الصلاه» کسانیند که نماز را از وقتش تأخیر بیندازند نه اینکه ترک کنند.

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): غی دره ای در جهنم است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۱۲۳، از جوامع، از امام علی (ع): پیرو شهوات، کسی است که ساختمان محکم بسازد و مرکب مورد تماشای مردم سوار شود و لباس انگشت نما بپوشد.

در تحف العقول، ص ۷۶، از امام علی (ع): مبادا همنشین کسی شوی که از او بر دینت نگران باشی که همنشینی این گونه افراد شوم است.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلاهَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (۵۹)

إِلاَّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَ لا يُظْلَمُونَ شَيْئاً (۶۰)

جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِى وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱)

لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْواً إِلاَّ سَلاماً وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فيها بُكْرَهً وَ عَشِيًّا (۶۲)

تِلْكَ الْجَنَّهُ الَّتِى نُورِثُ مِنْ عِبادِنا مَنْ كانَ تَقِيًّا (۶۳)

اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی نمودند؛ و بزودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید! (۵۹) مگر آنان که توبه کنند و ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند؛ چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنان نخواهد شد (۶۰) وارد باغهایی جاودانی می شوند که خداوند رحمان بندگانش را به آن وعده داده است؛ هر چند آن را ندیده اند؛ مسلماً وعده خدا تحقق یافتنی است! (۶۱) در آن جا هرگز گفتار لغو و بیهوده ای نمی شنوند؛ و جز سلام در آن جا سخنی نیست؛ و هر صبح و شام، روزی آنان در بهشت مقرر است (۶۲) این همان بهشتی است که به بندگان پرهیزکار خود، به ارث می دهیم (۶۳)

وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا **(۶۴)** و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی شویم آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است [همه] به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است (۶۴)

☼ نکته:

آیه شریفه فوق و آیاتی بدین شرح: «وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يسْتَحْسِرُونَ يسَبِّحُونَ اللَّيلَ وَالنَّهَارَ لَا يفْتُرُونَ» = «و آنها که نزد اویند [= فرشتگان] هیچ گاه از عبادتش استکبار نمی ورزند و هرگز خسته نمی شوند (تمام) شب و روز را تسبیح می گویند؛ و سست نمی گردند» (۱).

«لَا يَعصون الله امرهم و يفعلون ما يُؤمرون» = «خدا را در آنچه دستورشان می دهد نافرمانی نمی کنند و هر امری شوند به جای می آورند» (۲).

«وَالمَلَائِکه یُسَبِحُون بِحَمد رَبهم» = «فرشتگان به ستایش خدایشان تسبیح می کنند» (۳).

«وَ مَن یَکْفُرْ بِاللّهِ وَمَلاَئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلًا بَعِیدًا» = «و هر کس به خدا و فرشتگان و کتب و پیامبرانش و روز قیامت کفر ورزد دچار گمراهی دور و درازی شده است» (۴).

ص: ۲۹۸

۱- أنبیاء ۲۰ و۱۹

۲- تحریم ۶

۳- شوری۵

۴- نساء ۱۳۶

و آیـاتی مشـابه، این مطلب را می رساننـد که ملائکه، معصوم و تحت فرمان حضـرت حق تعالی و دائماً در حال تسبیحنـد لـذا بعضی از روایات که گناه و نافرمانی را به ملائکه نسبت می دهند، با آیات الهی در تضاد بوده و نباید به آنها اعتنا کرد.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۱۲۵: کلمه «امام» و «قـدام» و «بین یـدیه» به معنای جلو و پیشِ رو است و یک معنا را می رساند، با این تفاوت که «بین یدیه» را در پیشِ رویِ نزدیک اسـتعمال می کنند، آن پیشِ رویی که شخص، مسلط و مشرف بر آن باشد، ولی امام در مطلق جلو اسـتعمال می شود. و معنای آیه شـریفه این می شود که خدا مالک وجود ما و مالک متعلقات قبلی و بعدی وجود ماست و به عبارتی احاطه خداوند متعال را به تمام امور می رساند.

رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵)

وَ يَقُولُ الْإِنْسانُ أَ إِذا ما مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶)

أَ وَ لا يَذْكُرُ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً (۶۷)

فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّياطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸)

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمنِ عِتِيًّا (۶۹)

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذينَ هُمْ أَوْلى بِها صِلِيًّا (۷۰)

همـان پروردگـار آسـمانها و زمین و آنچه میـان آن دو قرار دارد! او را پرسـتش کن؛ و در راه عبـادتش شـکیبا باش! آیا مثل و مانندی برای او می یابی؟! (۶۵) انسان می گوید: «آیا پس از مردن، زنده (از قبر) بیرون خواهم آمد؟!» (۶۶) آیا انسان به خاطر نمی آورد که مـا پیش از این او را آفریـدیم در حـالی که چیزی نبـود؟! (۶۷) سوگنـد به پروردگـارت که همه آنها را همراه با شیـاطین در قیـامت جمع می کنیم؛ سپس همه را - در حالی که به زانو درآمـده انـد- گرداگرد جهنم حاضـر می سازیم (۶۸) سپس از هر گروه و جمعیتی، کسانی را که در برابر خداوند رحمان از همه سرکش تر بوده اند، جدا می کنیم (۶۹) بعد از آن، ما بخوبی از کسانی که برای سوختن در آتش سزاوارترند، آگاهتریم! (۷۰)

وَإِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَّقْضِيّاً (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً (۷۲) هیچ یک از شـما نیست مگر آنکه وارد جهنم می شود که بر پروردگـارت حتمی و مسـلم است (۷۱) پس کسانی که پرهیزکارنـد نجات دهیم و ستمکاران را می گذاریم تا در آن به زانو درافتند (۷۲)

☼ نکته:

مفسرین در معنای «ورود» دو نظریه متفاوت به شرح ذیل آورده اند:

۱ - بعضی می گویند: به معنی «دخول» است یعنی تمام مردم از مؤمن تا کافر داخل جهنم می شوند ولی خداوند متعال مؤمنین

را نجات می دهد. بیشتر مفسرین این نظر را قبول داشته و

ص: ۲۹۹

روایاتی هم آورده اند. مثلاً در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۵۷، به نقل از مجمع البیان، ج ۵ - ۶، ص ۵۲۵، چند روایت در تأیید این نظریه آورده است.

۲ - بعضی دیگر از جمله صاحب المیزان، ج ۲۷، ص ۱۳۷، می گویند: به معنی «مرور و اشراف» است به عبارتی می گویند که همه در لبه پرتگاه آتش قرار می گیرند آنگاه مؤمنین نجات یافته و کفار در آن می افتند. صاحب المیزان با رد کردن نظریه اول آورده است: «روایاتی را (که مفسرین گروه اول در تأیید معنای دخول آورده اند تنها) در شرحِ داستان، وارد شده است نه در بیانِ مورد استعمال الفاظ آیه، تا بگویند روایات، دلالت دارد بر اینکه ورود به معنای دخول است» .

☼ مؤلف:

به سه دلیلِ ذیل کلمه «ورود» در آیه شریفه را باید به معنای «مرور و اشراف» تعبیر کرد:

۱ - دلیل قرآنی: خداوند متعال در ۴ آیه شریفه سوره اعراف می فرماید:

«وَ نادی اَصحاب الجنه اصحاب النار» = «وآنگاه بهشتیان، دوزخیان را ندا کنند» (۱).

«وَ لَا یدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیاطِ» = «(کفار هرگز) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخِ سوزن بگذرد!» (۲).

«وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ» = «و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می افتد می گویند: پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده!» (۳).

«وَ نَادَی أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّهِ أَنْ أَفِیضُواْ عَلَیْنَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّهُ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَی الْکَافِرِینَ» = «و دوزخیان بهشتیان را آواز می دهند که از آن آب یا از آنچه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید، می گویند خدا آنها را بر کافران حرام کرده است» (۴).

با توجه به چهار آیه فوق می توان به این نتیجه رسید که هم بهشتیان کاملاً به عذاب و تألم دوزخیان واقف و بینا هستند و هم دوزخیان به نعمتهای بهشتیان و آسایش آنها آگاهی کافی دارند. طوری که دوزخیان از دیدن نعمتهای بهشتی به طمع افتاده و آن نعمتها را از بهشتیان درخواست می کنند و نیز به استناد آیه (اعراف ۵۰)، بهشت و نعمتهای بهشتی بر کفار حرام است لذا کافرین

۱- اعراف ۴۴

۲- اعراف ۴۰

۳- اعراف ۴۷

۴- اعراف ۵۰

هرگز وارد بهشت نمی شوند پس این رؤیتی که جهنمیان از بهشت دارند، مطمئناً در خارج از بهشت خواهد بود. در ثانی، اگر قرار بود در داخل بهشت باشند خود می توانستند از نعمتها استفاده کنند و دلیلی نداشت که از بهشتیان درخواست نعمتهای بهشتی بکنند. به همین دلیل بهشتیان نیز در جایی خارج از جهنمْ عـذابِ دوزخیان را رؤیت می کنند؛ نه این که در جهنم وارد شوند.

حال ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا باید این رؤیتهای دو طرفه صورت گیرد؟

در جواب می توان گفت: اولاً: تا انسان سختی نبیند قدر آسایش را نخواهد دانست و تا شبی نباشد روز، روشن به نظر نخواهد رسید.

ثانیاً: این رؤیتهای دو طرفه برای بهشتیان باعث می شود که هم قدر نعمتهای بهشتی را بفهمند و شاکر باشند و هم تَحَقُقِ وعده الهی درباره عذابِ کفار، خود نوعی آسایش و آرامش روحی برای آنها می شود چرا که در دنیا کفار دائماً آنها را مسخره می کردند و آنها منتظر روزی بوده اند که بتوانند حق را اثبات کنند و به همین خاطر آرامشی برای بهشتیان به دست می آید. و در عوض دوزخیان وقتی نعمتهای بهشتی را می بینند نوعی عـذابِ روحیِ مضاعف علاوه بر عـذابِ جهنم نیز به آنها دست می دهد و می گویند: چه نعمتهایی را به خاطر دنیای ناقابل از دست داده اند و تألمشان مضاعف می گردد.

۲ – دلیل عقلی: چگونه ممکن است حضرت حق تعالی با آن همه رحمتش بخواهد بندگان مؤمنش، به خصوص انبیاء و اولیاء و شهدا و صالحین که در کتاب مقدسش از آنها به نیکی یاد کرده، به جهنم وارد کند حتی اگر آتش هم به آنها اثر نکند.

۳ – دلیل روایتی: روایات زیادی درباره صراط آمده است که صراط پلی است بر روی آتش کشیده شده و مردم مأمور می شوند از آن عبور کنند و نیکان از آن عبور می کنند ولی فجار در آتش می افتند، پس این رؤیت از روی پلِ صراط صورت می گیرد نه در داخل جهنم و آتش:

در تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۱۴۲، از قمی، از امام صادق (ع): مگر نشنیدی که عرب می گوید: وارد بر فلان قبیله شدیم یعنی نزدیکی های آن رسیدیم نه این که داخل شدیم.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۵۷، از انوارالتنزیل:

منظور از ورود به جهنم، عبور از صراط است چرا که صراط بر روی جهنم کشیده است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۵۵، از طبرسی، از حضرت رسول (ص):

روز قیامت دوزخ به مؤمن می گوید: «ای مؤمن بگذر که نور تو آتش مرا، خاموش کند» .

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۵۶، از کافی، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص):

«تب» مقدمه ی مرگ است و زندانِ پروردگار در روی زمینش می باشد و شعله ها و حرارت آن از جهنم است و آن، بهره و نصیب هر انسانِ مؤمن از آتش جهنم می باشد.

وَ إِذا تُتْلی عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذينَ كَفَرُوا لِلَّذينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَريقَيْنِ خَيْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳)

وَ كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً وَ رِءْياً (۷۴)

قُلْ مَنْ كانَ فِي الضَّلالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدًّا حَتَّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً (۷۵)

وَ يَزيدُ اللَّهُ الَّذينَ اهْتَدَوْا هُدىً وَ الْباقِياتُ الصَّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶)

أَ فَرَأَيْتَ الَّذی كَفَرَ بِآياتِنا وَ قالَ لَأُوتَيَنَّ مالاً وَ وَلَداً (۷۷)

أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً (۷۸)

كَلاَّ سَنَكْتُبُ ما يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذابِ مَدًّا (۷۹)

وَ نَرِثُهُ ما يَقُولُ وَ يَأْتينا فَرْداً (۸۰)

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱)

كَلاَّ سَيَكْفُرُونَ بِعِبادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲)

أَ لَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّياطينَ عَلَى الْكافِرينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا (۸۳)

فَلا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّما نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۴)

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً (۸۵)

وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلى جَهَنَّمَ وِرْداً (۸۶)

و هنگـامی که آیـات روشن مـا بر آنـان خوانـده می شود، کافران به مؤمنان می گوینـد: «کـدام یک از دو گروه [= ما و شـما] جایگـاهش بهـتر و جلسـات انس و مشورتش زیبـاتر و بخشـش او بیشتر است؟!» (۷۳) چه بسـیار اقوامی را پیش از آنـان نـابود کردیم که هم مال و ثروتشان از آنها بهتر بود و هم ظاهرشان آراسـته تر! (۷۴) بگو: «کسی که در گمراهی است، باید خداوند به او مهلت دهـد تـا زمـانی که وعـده الهی را بـا چشم خود ببیننـد: یـا عـذاب (این دنیا)، یا (عـذاب) قیامت! (آن روز) خواهند دانست چه کسـی جایش بدتر و لشکرش ناتوانتر است!» (۷۵) (اما) کسانی که در راه هـدایت گام نهادند، خداوند بر هدایتشان می افزاید؛ و آثار شایسـته ای که (از انسان) باقی می ماند، ثوابش در پیشگاه پروردگارت بهتر و عاقبتش خوبتر است! (۷۶) آیا دیدی کسـی را که به آیات ما کافر شد و گفت: «اموال و فرزندان فراوانی به من داده خواهد شد» ؟! (۷۷) آیا او از غیب آگاه گشـته، یا نزد خدا عهد و پیمانی گرفته است؟! (۷۸) هرگز چنین نیست! ما بزودی آنچه را می گوید می نویسـیم و عذاب را بر او مستمر خواهیم داشت! (۷۹) آنچه را او می گوید (از اموال و فرزندان)، از او به ارث می بریم و به صورت تنها نزد ما خواهد آمد! (۸۰) و آنـان غیر از خـدا، معبودانی را برای خود برگزیدنـد تـا مـایه عزتشان باشـد! (چه پنـدار خامی!) (۸۱) هرگز چنین نیست! به زودی (معبودها) منکر عبادت آنان خواهنـد شـد؛ (بلکه) بر ضدشان قیام می کنند! (۸۲) آیا ندیدی که ما شیاطین را بسوی کافران فرسـتادیم تا آنان را شدیدا تحریک کنند؟! (۸۳) پس دربـاره آنان شـتاب مکن؛ ما آنها (و اعمالشان) را به دقت شماره می کنیم! (۸۴) در آن روز

که پرهیزکاران را دسته جمعی بسوی خداوند رحمان (و پاداشهای او) محشور می کنیم (۸۵) و مجرمان را (همچون شتران تشنه کامی که به سوی آبگاه می روند) به جهنم می رانیم (۸۶)

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْداً (۸۷)

شفاعتی ندارند مگر اینکه از خدای رحمان پیمانی گرفته باشند (۸۷)

توجه: بحث تفسیری این آیه شریفه در ذیل آیه شفاعت (بقره ۴۸) آمده است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۴۰، از ابو بصیر، از امام صادق (ع):

عهد نزد خدا در قیامت، ولایت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است.

ص: ۳۰۳

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۷۶، از رسول خدا (ص):

هر کس آخرت را دوست دارد باید از زینتهای دنیا دست بردارد.

از همان منبع، از امام صادق (ع): وصول به ثوابها به اندازه ی عقل و درایت هر کس می باشد.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۷۷، از حضرت رسول (ص):

در قیامت هر کس به اندازه ی عقلش، به مقام قربِ الهی می رسد.

وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً (۸۸)

لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئاً إِدًّا (۸۹)

تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدًّا (۹۰)

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً (۹۱)

وَ ما یَنْبَغی لِلرَّحْمنِ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً (۹۲)

إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلاَّ آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً (۹۳)

لَقَدْ أَحْصاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴)

وَ کُلُّهُمْ آتیهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ فَرْداً (۹۵)

و گفتند: «خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است» (۸۸) راستی مطلب زشت و زننده ای گفتید! (۸۹) نزدیک است به خاطر این سخن آسمانها از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و کوه ها بشدت فرو ریزد (۹۰) از این رو که برای خداوند رحمان فرزندی قائل شدند! (۹۱) در حالی که هرگز برای خداوند رحمان سزاوار نیست که فرزندی برگزیند! (۹۲) تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده اویند! (۹۳) خداوند همه آنها را احصا کرده و به دقت شمرده است! (۹۴) و همگی روز رستاخیز، تک و تنها نزد او حاضر می شوند! (۹۵)

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا **(۹۶)** کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به زودی [خدای] رحمان برای آنان محبتی قرار می دهد (۹۶)

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۴۴، از امام باقر (ع): آیه فوق در شأن امیرالمؤمنین (ع) نازل شده است و مؤمنی نیست مگر آن که در دل او محبت علی (ع) و اهل بیت (ع) بوده باشد.

از همان منبع، از امام صادق (ع): مراد از «ود» در آیه شریفه، ولایت امیرالمؤمنین (ع) است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۴۴، از حضرت رسول (ص):

آیات قرآنی چهار قسم است، یک جزءِ آن در شأن ما و اهل بیت ماست و یک جزء در احکام حلال خدا، یک جزء در محرمات و جزءِ دیگر آن در فضایل و احکام است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۱۷۷، از ابوحمزه ثمالی، از امام جعفر (ع):

رسول خدا (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: بگو: «اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی قلوب المؤمنین وداً» امام علی (ع) این دعا را خواند، دنبالش این آیه نازل شد.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۸، ص ۲۱۳، چ۱، از حضرت علی (ع):

بهترین حسنه محبت و دوستی ما اهل بیت (ع) است و بدترین سیئه دشمنی ما اهل بیت (ع) است. و سزاوارترین مردم به ما کسی است که ما را دوست داشته و دشمنان ما را دشمن بدارد.

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۳، از رسول خدا (ص):

خدای تعالی، قلب هر کس از جن و انس را که بخواهد پاک کند ولایت علی (ع) را به او می شناساند. و بر قلب هر کس که بخواهد پرده بکشد معرفت علی (ع) را از او امساک کند.

فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقينَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا (۹۷)

وَ كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً (۹۸)

و ما فقط آن [= قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را بوسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را با آنان انذار کنی (۹۷) چه بسیار اقوام (بی ایمان و گنهکاری) را که پیش از آنان هلاک کردیم؛ آیا احدی از آنها را احساس می کنی؟! یا کمترین صدایی از آنان می شنوی؟! (۹۸)

خلاصه آیات سوره مریم:

۲ تا ۳۷: ماجرای زکریا (ع) – مژده تولد یحیی (ع) – آبستن شدن مریم (س)– تولد عیسی (ع) – اختلاف مردم در مورد عیسی (ع) ۳۸: بینا و شنوا شدن مردم در قیامت ۳۹: یوم حسرت ۴۰: زمین و هر چه در آن هست برای ما می ماند ۴۱ تا ۵۰: داستان حضرت ابراهیم (ع) و گفتگویش با آزر ۵۲ و ۵۱: موسی (ع) ۵۳: هارون (ع) ۵۵ و ۵۴: اسماعیل صادق الوعد ۵۷ و۵۶: ادریس (ع) ۵۸: انعم الله علیهم ۵۹: اضاعوا الصلاه ۶۰: وعده بهشت ۶۳ – ۶۱: جنات عدن ۶۴: نزول فرشتگان به فرمان خدا ۶۵: فاعبدوه و اصطبر ...

۶۶: انسـان می گویـد: وقتی مُردَم آیا از قبر بیرون می آیم ۶۷: او از پیش وجود نـداشت و او را آفریدیم ۶۸: آنها را با شیاطین محشـور کنیـم و در جهنم زانـو بزننـد ۷۰ و ۶۹: جـدا کردن بـدترین ۷۱: عبـور از جهنـم ۷۳: نجـات متقیـن و به جهنم شـدن ستمکاران ۷۴: پیش از ایـن هـم سـرکشان را نـابود کردیم ۷۵: مهلت به گمراهـان ۷۶: باقیـات الصالحات ۸۰: تنهـا به سوی ما خواهد آمد ۸۴: شیطان را بر کفار مسلط نموده ایم ۸۵: حشر متقین ۸۶: جهنم ۸۷: عهد ۸۸ — ۹۲: فرزند دانستن برای خدا ۹۳: همه مطیع خدایند ۹۴: آگاهی به شماره ی تمام موجودات ۹۵: تنها به سوی خدا خواهند آمد ۹۶: خداوند محبت مؤمنان را در دل دیگران می نهد ۹۷: حقایق قرآن را به زبان تو آسان کردیم ۹۸: قبلاً ملل بسیاری را هلاک کرده ایم.

ص :۳۰۴

۲۰ سوره طه

۲۰ – سوره طه = کلیم {لقب موسی (ع)}.

مکی است و ۱۳۵ آیه دارد.

خلاصه مطالب: نزول قرآن برای آگاه نمودن مردم به مبدأ و معاد – بیان توحید – داستان بعثت موسی (ع) بر فرعون و بنی اسرائیل – حکایت شیطان و فریب آدم (ع) – بیان حشر و نشر و اینکه نباید انسان از یاد خدایتعالی غفلت نماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

طه (۱)

ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى (۲)

إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشى (۳)

تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّماواتِ الْعُلى (۴)

الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى (۵)

لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّرى (۶)

طه (۱) ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی! (۲) آن را فقط برای یادآوری کسانی که (از خدا) می ترسند نازل ساختیم (۳) (این قرآن) از سوی کسی نازل شده که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است (۴) همان بخشنده ای که بر عرش مسلط است (۵) از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه میان آن دو و آنچه در زیر خاک (پنهان) است! (۶)

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۵۰، از امام صادق (ع):

«طه» اشاره به طهارت و پاکیزگی اهل بیت (ع) است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۴۸و۳۴۹، از امام صادق (ع):

در قرآن ده اسم مختلف برای پیامبر (ص) بیان شده است:

۱ – محمد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» (۱) ۲ – احمد: «وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» (۲) ۳ – عبدالله: «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ» (۳) ۴ – طه ۵ – یس ۶ – ن ۷ – مدثر ۸ – مزمل ۹ – بشیر: (۴) ۱۰ – ذکر: (۵).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۵۱، از کافی، از صحابه:

حضرت رسول (ص) آنقدر در نماز می ایستاد تا (پایش) متورم کرد و آیه فوق نازل شد.

وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ لَهُ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸)

و اگر سخن به آواز گویی او نهان و نهان تر را می داند (۷) و خداوندی است که معبودی جز او نیست؛ و نامهای نیکوتر از آن اوست! (۸)

«جهر» : یعنی بلند و آشکار. «جهر به قول» : یعنی بلند بلند حرف زدن است. و اسرار به آن

۱- آل عمران ۱۴۴

۲- صف ۶

۳- جن ۱۹

۴- مائده ۱۹

۵- طلاق ۱۰

به معنای آهسته صحبت کردن است، همچنانکه می فرماید: «وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ» (ملك ۱۳) البته «سِرّ» ، غیر از ستر است چرا که ستر به معنای مطلب مکتوم و پوشیده در نفس است.

«اخفی» : صیغه افعل از خفاء و به معنای پنهان تر است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۵۳، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

«سِرّ» آن است که در دل داری و «اخفی» آن چه از سِر پوشیده تر است.

آیات شریفه ۹ تا ۹۸ مربوط به داستان حضرت موسی (ع) به شرح ذیل می باشد:

۱ – برگزیدن موسی (ع) به رسالت در کوه طور که در وادی طوی واقع است و مأمور کردنش به دعوت فرعون.

۲ – به همراه برادرش و با معجزات الهی وارد شهر شده و شروع به تبلیغ می کنند.

۳ – بیرون شدنش با بنی اسرائیل از مصر و غرق شدن فرعونیان و نجات بنی اسرائیل.

۴ – گوساله پرستی بنی اسرائیل و سرانجام کار آنها و کار سامری.

وَ هَلْ أَتاكَ حَديثُ مُوسى (۹)

و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ (۹)

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) هنگامی که آتشی دید پس به خانواده خود گفت درنگ کنید زیرا من آتشی دیدم امید که پاره ای از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم (یا کسی را ببینیم که راه بلد است) (۱۰)

مکث: به معنای درنگ و مکث است.

آنست: از انس گرفته شده و به معنای دیدن چیزی که با آن انس بگیرند.

قبس: به معنای شعله است که توسط نوک چوب از آتشی گرفته شود.

نکته ای از المیزان، ج ۲۷، ص ۲۱۳: این جریان در مراجعت موسی (ع) از مدین به سوی مصر اتفاق افتاده و اهلش نیز با او بوده و این واقعه نزدیکی های وادی طوی در طور سینا در شبی سرد و تاریک بوده در حالی که راه را گم کردند. در اینکه فرمود: (قال لاهله امکثوا) دلالت بر این است که غیر از همسرش کسان دیگر هم با او بوده اند چون اگر نبود می فرمود: (قال لاهله امکثی= به

همسرش گفت اینجا باش) و از اینکه گفت: (انی آنست نارا = من آتشی به نظرم می آید) و نیز (اذ رآ نارا = چون آتشی دید) فهمیده می شود که آتش را تنها او دیده است.

فَلَمَّا أَتاها نُودِیَ یا مُوسی (۱۱)

هنگامی که نزد آتش آمد، ندا داده شد که: ای موسی! (۱۱)

إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی **(۱۲)** این منم پروردگارت، پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی (۱۲)

طوی: نام جلگه ای است که در دامنه طور قرار دارد.

☼ نکته:

در اینکه چرا خداوند متعال از حضرت موسی (ع) خواست تا کفشهایش را درآورد سه نقل وجود دارد:

۱ - چون کفشهایش از جنس حیوان مرده بود. (صافی، ج ۴، ص ۳۷۵) (این نظر منطقی نیست).

۲ - کندن کفش صرفاً به منظور احترام موقف طوی بود. (۱).

۳ - منظور از (فاخلع نعلیک = خروج کفش) این است که: چون موسی (ع) به همسر خود سخت علاقمند بود خطاب رسید که دل خود را از محبت غیر همسر فارغ ساز. (همان منبع).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۵۵، به نقل از ابن بابویه: از حضرت حجت قائم عجل الله در حدیث مفصلی تأویل آیه را می پرسند و می گویند: مردم خیال می کنند که کفش موسی (ع) از پوست حیوان مرده بوده است. حضرت صاحب الزمان (عج) در جواب می فرماید: «هر کس چنین تصوری داشته باشد به موسی (ع) افترا بسته است» . و فرمود: «چون موسی (ع) به عیال خود علاقمند بود ندا رسید که باید به خاطر ما، محبت اهل خود را از دل بر کنی: فاخلع نعلیک» .

وَ أَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی (۱۳)

و من تو را (به رسالت) برگزیدم؛ اکنون به آنچه بر تو وحی می شود، گوش بده! (۱۳)

إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِکْرِی **(۱۴)** منم من خدایی که جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار (۱۴)

نکته ۱: در آیه شریفه ابتدا کلمه «فاعبدنی» آمده که عبادت را به طور عام بیان کرده است و بعد به طور خاص «صلاه» را ذکر نموده است، تا اهمیت نماز را برساند.

نکته ۲: در تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۲۱۷، آمده است: در معنای «لذکری» اقوال بسیاری

۱- نظر صاحب المیزان، ج ۲۷، ص ۲۱۶

است از جمله:

۱ - عبادتت را با نماز تحقق بده، مثل این است که بگویی بخور تا سیر شوی.

۲ - نماز بخوان هنگام ذکر من و یا نماز بخوان هنگامی که آن را فراموش کردی.

۳ - منظور ذکر لفظی است که نماز هم شامل آن است.

۴ - مراد، ذکر قلبی است که مقارن نماز است و با نماز تحقق یافته و یا مترتب با آن می شود.

۵ - منظور، ذکر قبل از نماز است.

۶ - مراد به آن هم ذکر قلبی و هم قالبی است. (صاحبِ المیزان نظریه اول را تأیید کرده است).

در تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۲۴۴، از مجمع، از امام صادق (ع): معنایش این است که هر وقت به یادت آمد نمازی به گردنت هست چه در وقت و چه در خارج از وقت آن را به جای آر.

از همان منبع، از انس، از رسول خدا (ص):

هر که نمازش را فراموش کرد هر وقت یادش آمد بخواند دیگر کفاره ای به گردنش نیست.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۵۶، از کافی، از امام باقر (ع): هر گاه نماز شخصی قضا شد و در موقع به جا آوردن نمازِ بعد یادش آمد اگر وقت کافی بود باید اول نماز فوت شده را به جا آورد بعد نماز ادا را بخواند و گرنه اول نماز را بخواند و بعداً نماز از دست رفته را قضا نماید.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكادُ أُخْفيها لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعى (۱۵)

فَلا يَصُدَّنَّكَ عَنْها مَنْ لا يُؤْمِنُ بِها وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَتَرْدى (۱۶)

وَ ما تِلْكَ بِيَمينِكَ يا مُوسى (۱۷)

قالَ هِيَ عَصايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْها وَ أَهُشُّ بِها عَلى غَنَمي وَ لِيَ فيها مَآرِبُ أُخْرى (۱۸)

قالَ أَلْقِها يا مُوسى (۱۹)

بطور قطع رستاخیز خواهد آمد! می خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود! (۱۵) پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوسهای خویش پیروی می کند، تو را از آن بازدارد؛ که هلاک خواهی شد! (۱۶) و آن چیست در دست راست تو، ای موسی؟! (۱۷) گفت: «این عصای من است؛ بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن

برای گوسفندانم فرومی ریزم؛ و مرا با آن کارها و نیازهای دیگری است (۱۸) گفت: «ای موسی! آن را بیفکن» (۱۹)

فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِیَ حَیَّهٌ تَسْعَیٰ (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَیٰ (۲۱)

پس آن (عصا) را انداخت و ناگاه ماری شد که به سرعت می خزید (۲۰) (خدا) فرمود آن را بگیر و مترس به زودی آن را به حال نخستینش بازخواهیم گردانید (۲۱)

☼ نکته:

خداوند متعال در سوره اعراف آیه ۱۰۷ و سوره شعرا آیه ۳۲ می فرماید: «فَأَلْقَی عَصَاهُ فَإِذَا هِی ثُعْبَانٌ مُبِینٌ» = «پس عصا را انداخت که به مار بسیار بزرگی تبدیل شد» . و نیز در

ص :۳۰۸

سوره قصص آیه ۳۱ می فرماید: «فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يعَقِّبْ يا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ» = «پس هنگامی که آن را بدید که حرکت می کند گویی مار است آن چنان فرار کرد که دیگر پشت سر خود را نگاه نکرد، گفتیم ای موسی بیا و نترس» .

با اینکه ترس یک صفت رذیله است و با عصمت انبیاء منافات دارد پس چرا موسی (ع) ترسید؟

صاحب المیزان، ج ۲۷، ص ۲۲۳، در پاسخ آورده است: بین خوف و خشیت فرق است. آنچه با فضیلت شجاعت منافات دارد خشیت است نه خوف که به معنای دست زدن به مقدمات احتراز است و انبیاء از خشیت منزهند نه از خوف. همچنانکه خدای تعالی فرمود: «الَّذِينَ يبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيخْشَوْنَهُ وَلَا يخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» = «آنان که رسالتهای خدای را می رسانند، از او ترس دارند و از احدی ترس ندارند مگر از خدا» (۱).

☼ مؤلف:

پاسخی که صاحب المیزان آورده، هر چند صحیح است اما کامل و قانع کننده نیست.

و اما پاسخی که بنده حقیر در تکمیل آن می توانم بدهم بدین شرح است (والله اعلم):

اولاً: این عمل هم مثل کشتن قبطی، یک ترک اولا بود نه گناه.

ثانیاً: این واقعه در زمانی اتفاق افتاد که موسی (ع) نبیِ خدا بود و تازه می خواست به مقام رسالت برسد که مطمئناً اگر این اتفاق در زمان امامت و اولوالعزمی اش رخ می داد، هرگز فرار نمی کرد، حضرت موسی (ع) هم در آن زمان در ابتدای این سیر و ناگزیر به ترک اولی بود. و دلیل آن هم این است: ماجرای ترس موسی (ع)، موقعی اتفاق افتاد که آن حضرت (ع) تازه از منزل حضرت شعیب (ع) به سوی مصر برمی گشت و به استناد آیات همین سوره که بحثش گذشت، آن حضرت به سوی کوه طور حرکت کرد و آن موقع بود که خدای تعالی، او را برای رسالت و هدایت قومِ مصر خطاب فرمود. و اما بعد از گذشت ماجراهای عدیده ای از جمله، غرق شدن قوم فرعون و درخواستهای نابجای قوم بنی اسرائیل و گوساله پرستی و غیره بود که خداوند سبحان، تورات را بر آن حضرت نازل کرد و او را شریعت جهانی و اولوالعزمی اش عنایت فرمود و این واقعه هم، مثل امامت حضرت ابراهیم (ع) که به تفصیل در ذیل آیه امامت آمده است، در اواخر عمر شریفش

۱- احزاب ۳۹

بود و پر مسلم است در آن زمان، یقینی بر آن حضرت غالب بود که حتی ترسِ ممدوح هم در برابرش هویدا نبود، چه رسد به ترس مذموم.

ثالثاً: عصمت مراتبی دارد که حد اعلای آن در وجود مقدس اهل بیت (ع) می باشد و مراتبی پایین تر از آن برای اولوالعزم و بعد رسولان و بعد انبیاء است.

۱۴ معصوم (ع) در همان ابتدای خلقتِ روحانیشان که قبل از خلقتِ ماسواست، به مقام امامت و عصمت مطلقه رسیده اند و نزول مقدسشان بر زمین و به شکل خاکی، صرفاً هدایت بشریت است نه اینکه خودشان سیر تکاملی داشته باشند، اما سایر انبیاء چنین سیری داشته اند. خدایتعالی ۱۴ موجود مقدس را به عنوان واسطه خود با عالم هستی خلق فرمود که جلوه صفات الهی بر عالم گیتی باشند بنابراین نباید کوچکترین نقصی حتی «فکرِ ترک اولی» داشته باشند. ممکن است عده ای این مطلب را نپذیرند، که در پاسخ به آنها باید گفت: آیا شک دارید در قدرت لایزالِ الهی که بتواند ۱۴ موجودْ با عصمت مطلقه خلق کند که حتی «فکر ترک اولی» هم نکنند؟!!! اگر پاسختان مثبت باشد که باید فکر دیگری کرد ... !!! البته این را هم بگویم: هر چند اهل بیت (ع) از همان آغاز خلقتْ تا پایان حیاتِ معنویشان در حال تسبیح و تحمیدند ولی بالاخره آنها هم از عدم خلق شده اند و در مقابل حضرت حق تعالی هیچند و خواهند مُرد. این را گفتم که عده ای تصور غلطی نکرده باشند. خوفی که موسی (ع) از دیدن مار و سحرهای ساحران بر وجودش رخنه کرد گناه و معصیت نیست اما برای پیامبرانِ الهی ترک اولی به حساب می آید. ناگفته نماند که مشابه این جریان بارها برای اهلِ بیت (ع) رخ داده، اما هرگز نترسیده اند. مثلاً حضرت علی (ع) در برخورد با آن شبِ هولناکِ «لیله المبیت» یا سایر رخدادهای پر خطر، نه خوفی در وجود مقدسش رخنه کرد و نه پشت به دشمن نمود، که لازمه ی آن نترسیدن است. و این قضیه به سایر اهلِ بیت (ع) هم بسط می یابد، همچنان که در اکثرِ مقاتل به چشم می خورد تمام زخمهای وارده بر بدن مطهر حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) از ناحیه جلو بود و حتی یک مورد در ناحیه پشتْ نبوده است و دلیلِ آن هم این بوده که آن حضرت (ع) هرگز در حینِ جنگ، پشت به دشمن نکرد و نترسید ...

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۶۹، از ابن بابویه آورده که اسماعیل بن فضل از امام صادق (ع) پرسید:

چرا موسی (ع) ترسید و ابراهیم (ع) را با این که در منجنیق به سوی آتش پرتاب کردند وحشت نکرد و نترسید؟ امام صادق (ع) فرمود: چون در صلب ابراهیم انوار حجتهای خدا بود و به آنها اتکا و اعتماد داشت ولی موسی فاقد نور حجتِ حق در صلبش بود و بدین سبب ترسید.

☼ مؤلف:

در روایت فوق منظور از حجتها، چهارده معصوم (ع) هستند.

در صافی، ج ۴، ص ۳۹۳، از احتجاج، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص): زمانی که موسی (ع) عصایش را انداخت، در دلش ترسید و گفت: خدایا! به حقِّ محمد و آلش (ص) دلم را آرام کن.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۵۸، از امام صادق (ع): هیچ معجزه ای از معجزه های پیامبران و اوصیاء نیست جز اینکه خداوند مثلش را برای اتمام حجت بر دشمنان بر دست قائم ما آشکار خواهد کرد.

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۳ و۴۵ و۴۷، چ۲، از رسول خدا (ص): (خلاصه روایت)

ای علی! خدای تبارک و تعالی انبیاء را بر فرشتگان برتر نمود و من را بر تمام انبیاء تفضیل داد و برتریِ بعد از من برای تو (ای علی) و امامان بعد از تو است، فرشتگان خدمتکاران ما و دوستان ما هستند و برای آنان که به ما ایمان دارند از خدا آمرزش می خواهند، ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوّا، بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید، ما پیش از (خلقتِ) فرشتگان به تسبیح پروردگارمان پرداخته ایم زیرا اولْ موجودی که خلق شد ارواح ما بود سپس فرشتگان را آفرید، فرشتگان با تسبیح ما به تسبیح حق تعالی پرداختند و به واسطه ما به یکتا پرستی و تهلیل و تمجیدِ باری تعالی ارشاد و راهنمایی شدند، پس از خلقتِ ارواحِ ما حق تعالی حضرت آدم را آفرید و ما را به رسم ودیعه در پشت آدم قرار داد و به خاطر اکرام و احترام ما بود که فرشتگان امر شدند به آدم سجده کنند ...

☼ مؤلف:

به استناد آیه: «و اِذ قُلنا لِلملئکَهِ اسجدوا لآدم» = «به همه فرشتگان فرمان دادیم که به آدم سجده کنند» (بقره۳۴) و نیز به استناد روایتِ فوق، فرشتگان فقط به آدم (ع) سجده کردند ولی به حضرت حوّا (س) سجده نکردند چرا که ارواح مطهر اهلِ بیت (ع) در آن زمان در صلب آدم

(ع) بود و هنوز در رحم حوّا (س) قرار نگرفته بود و این می رساند که علت سجده فرشتگان فقط به خاطرِ وجودِ مقدسِ اهلِ بیت (ع) بوده است که روایت فوق هم این نکته را بیان می فرماید.

در علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۷، ج۲، از امام صادق (ع):

هر گاه جبرئیل محضرِ نبی اکرم (ص) مشرف می شد در مقابل آن حضرت همچون بندگان می نشست و بدون اجازه هرگز بر آنجناب داخل نمی شد.

در علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۹، ج۲، از امام صادق (ع): (خلاصه روایت)

در جنگ احد یاران رسول خدا (ص) فرار کردند و تنها حضرت علی (ع) و چند تن در مقابل رسول خدا (ص) ایستاده و با دشمنان مقابله می کردند تا آنکه شمشیر امام علی (ع) شکست. پیامبر (ص) شمشیرِ خودشان یعنی ذوالفقار را به علی (ع) دادند، جبرئیل (ع) به پیامبر (ص) عرضه داشت: یا محمد! این عمل و ایثار علی (ع) مواساتی است در حق تو. پیامبر (ص) فرمودند: «علی از من است و من از علی هستم» . جبرئیل (ع) عرض کرد: «و من هم از شما هستم» . و همگی صدایی از آسمان شنیدند که: «لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی» = «هیچ شمشیری مثل ذوالفقار نیست و هیچ جوانمرد و شجایی مثل علی (ع) نیست» .

☼ مؤلف:

این گفته جبرئیل (ع) که در روایت فوق می فرماید: «من از شما دو نفر هستم» در حقیقت آرزوی وی بوده است که خود را با آن دو بزرگوار، دوست و همنشین بداند و البته این آرزوی نیکو بارها تکرار شده است مثل ماجرای خمسه آلِ عبا که جبرئیل (ع) اجازه و آرزوی ورود به جمع آن پنج تن را دارد، یا همراهی او و ملائکه مقرب در بسیاری از جنگهای حضرت علی (ع) و مواردی مشابه که همه آنها دالِ بر برتری اهلِ بیت (ع) نسبت به فرشتگانِ مقرب است.

توجه: برای توضیح بیشتر به بحثِ پایانی کتاب و آیات ۳۰ تا ۳۷ بقره مراجعه شود.

وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلى جَناحِكَ تَخْرُجْ بَيْضاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرى (۲۲)

لِنُرِيَكَ مِنْ آياتِنَا الْكُبْرى (۲۳)

اذْهَبْ إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى (۲۴)

و دستت را به گریبانت ببر، تا سفید و بی عیب بیرون آید؛ این نشانه دیگری (از سوی خداوند) است (۲۲) تا از نشانه های بزرگ خویش به تو نشان دهیم (۲۳) اینک به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است (۲۴)

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی (۲۵) وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی (۲۶) وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِی (۲۷) یَفْقَهُوا قَوْلِی (۲۸) گفت پروردگارا سینه ام را گشاده گردان (۲۵) و کارم را برای من آسان ساز (۲۶) و از زبانم گره بگشای (۲۷) [تا] سخنم را بفهمند (۲۸)

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۸۰، از قمی، از امام باقر(ع): (خلاصه روایت)

روزی موسی (ع) نزد فرعون عطسه کرد و گفت: «الحمد لله رب العالمین» فرعون او را سیلی زد. موسی (ع) ریشش را کشید. فرعون خواست او را بکُشد، آسیه گفت: او بچه است و نمی فهمد. پس خرما و آتش (زغال) مقابل موسی (ع) گذاشتند، موسی (ع) خواست خرما را بردارد، جبرئیل دستش را به سوی آتش برگرداند و موسی (ع) آتش را در دهان گذاشت و زبانش سوخت (و در زبانش لُکنت افتاد) آسیه به فرعون گفت: نگفتم چیزی نمی فهمد. (فرعون هم) او را بخشید (به این خاطر از خدایتعالی درخواست کرد تا گرهِ ناشی از سوختنِ زبانش را بگشاید).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۶۱، از حضرت رسول (ص):

پروردگارا! تقاضا دارم علی (ع) را که از اهل بیت من است برادر و وزیرم قرار دهی و پشتم را به او محکم کنی و در تبلیغ و رساندن احکام او را شریک من بنمایی.

وَ اجْعَلْ لی وَزیراً مِنْ أَهْلی (۲۹)

هارُونَ أَخی (۳۰)

اشْدُدْ بِهِ أَزْری (۳۱)

وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری (۳۲)

کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً (۳۳)

وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً (۳۴)

إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیراً (۳۵)

قالَ قَدْ أُوتیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی (۳۶)

وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْری (۳۷)

وزیری از خاندانم برای من قرار بده (۲۹) برادرم هارون را! (۳۰) با او پشتم را محکم کن (۳۱) و او را در کارم شریک ساز (۳۲) تا تو را بسیار تسبیح گوییم (۳۳) و تو را بسیار یاد کنیم (۳۴) چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای! (۳۵) فرمود: ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد! (۳۶) و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم (۳۷)

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أَمِّکَ مَا يُوحَىٰ (۳۸)

هنگامی که به مادرت آنچه را که [باید] وحی می شد وحی کردیم (۳۸)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۲۳۱: زنـان از وحی نبوت بهره ای ندارنـد چرا که می فرمایـد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» = «قبـل از تـو هیـچ رسولی نفرسـتادیم مگر مردانی که به سویشـان وحی می کردیم از هر دیاری» (یوسف ۱۰۹). بنابراین مراد از وحی به

مادر موسی (ع) الهام است که نوعی احساس ناخودآگاه است که در خواب یا بیداری دست می دهد چنانچه می بینیم آنچه را خداونـد متعال به زنبور عسل الهام کرده، وحی خوانـده و فرموده: «وَ أَوْحَی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ» = «و پروردگارت به زنبور عسـل «وحی» (الهام غریزی) نمود» (۱).

☼ مؤلف:

درست است که زنان از وحی نبوت بی بهره انـد اما این دلیل نمی شود که زنان نتوانند به مقام عصـمت برسـند یا فرشـتگان را نبینند یا کلامشان را نشـنوند. مثلاً حضرت مریم (س) با وجود دیدن فرشتگان و رسیدن به مقام عصمت اما نبی و رسول نبود و فقـط فرامینِ نبوت و رسـالت بر او نـازل نمی شـد. در ضـمن الهـامی که خداونـد سـبحان به حیوانات از جمله زنبور عسل دارد الهـامی فطری و غریزی است و با الهامی که به مادر موسـی و مریم و فاطمه بنت اسـد و حضـرت فاطمه (س) و ... نازل شـده، متفاوت است. (والله اعلم). برای توضیحِ بیشتر به آیه (یونس۲) مراجعه شود.

أَنِ اقْذِفیهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْذِفیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لی وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِنِّی وَ لِتُصْـنَعَ عَلی عَیْنی (۳۹)

إِذْ تَمْشـی أُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی مَنْ یَکْفُلُهُ فَرَجَعْناکَ إِلی أُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّیْناکَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاکَ فُتُوناً فَلَبِثْتَ سِنینَ فی أَهْلِ مَدْیَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلی قَدَرٍ یا مُوسی (۴۰)

وَ اصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسی (۴۱)

اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوکَ بِآیاتی وَ لا تَنِیا فی ذِکْری (۴۲)

اذْهَبا إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی (۴۳)

فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَیِّناً لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشی (۴۴)

قالا رَبَّنا إِنَّنا نَخافُ أَنْ یَفْرُطَ عَلَیْنا أَوْ أَنْ یَطْغی (۴۵)

قالَ لا تَخافا إِنَّنی مَعَکُما أَسْمَعُ وَ أَری (۴۶)

فَأْتِیاهُ فَقُولا إِنَّا رَسُولا رَبِّکَ فَأَرْسِلْ مَعَنا بَنی إِسْرائیلَ وَ لا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْناکَ بِآیَهٍ مِنْ رَبِّکَ وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی (۴۷)

إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنا أَنَّ الْعَذابَ عَلی مَنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی (۴۸)

قالَ فَمَنْ رَبُّکُما یا مُوسی (۴۹)

قالَ رَبُّنَا الَّذی أَعْطی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی (۵۰)

قالَ فَما بالُ الْقُرُونِ الْأولی (۵۱)

قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی فی کِتابٍ لا یَضِلُّ رَبِّی وَ لا یَنْسی (۵۲)

الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ سَلَکَ لَکُمْ فیها سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَباتٍ شَتَّی (۵۳)

کُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَکُمْ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی (۵۴)

مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فیها نُعیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری (۵۵)

وَ لَقَدْ أَرَیْناهُ آیاتِنا کُلَّها فَکَذَّبَ وَ أَبی (۵۶)

قالَ أَ جِئْتَنا لِتُخْرِجَنا مِنْ أَرْضِنا بِسِحْرِکَ یا مُوسی (۵۷)

فَلَنَأْتِیَنَّکَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَیْنَنا وَ بَیْنَکَ مَوْعِداً لا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لا أَنْتَ مَکاناً سُویً (۵۸)

قالَ مَوْعِدُکُمْ یَوْمُ الزِّینَهِ وَ أَنْ یُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًی (۵۹)

فَتَوَلَّی فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ کَیْدَهُ ثُمَّ أَتی (۶۰)

قالَ لَهُمْ مُوسی وَیْلَکُمْ لا تَفْتَرُوا عَلَی اللَّهِ کَذِباً فَیُسْحِتَکُمْ بِعَذابٍ وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَری (۶۱)

فَتَنازَعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ وَ أَسَرُّوا النَّجْوی (۶۲)

قالُوا إِنْ هذانِ

۱- نحل۶۸

لَساحِرانِ یُریدانِ أَنْ یُخْرِجاکُمْ مِنْ أَرْضِکُمْ بِسِحْرِهِما وَ یَذْهَبا بِطَریقَتِکُمُ الْمُثْلی (۶۳)

فَأَجْمِعُوا کَیْدَکُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلی (۶۴)

قالُوا یا مُوسی إِمَّا أَنْ تُلْقِیَ وَ إِمَّا أَنْ نَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقی (۶۵)

قالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذا حِبالُهُمْ وَ عِصِیُّهُمْ یُخَیَّلُ إِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعی (۶۶)

که: «او را در صندوقی بیفکن و آن صندوق را به دریا بینداز، تا دریا آن را به ساحل افکند؛ و دشمن من و دشمن او، آن را برگیرد!» و من محبتی از خودم بر تو افکندم، تا در برابر دیدگان [= علم] من، ساخته شوی (و پرورش یابی)! (۳۹) در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و می گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند (و دایه خوبی برای او خواهد بود)!» پس تو را به مادرت بازگرداندیم، تا چشمش به تو روشن شود؛ و غمگین نگردد! و تو یکی (از فرعونیان) را کشتی؛ اما ما تو را از اندوه نجات دادیم! و بارها تو را آزمودیم! پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقف نمودی؛ سپس در زمان مقدر (برای فرمان رسالت) به این جا آمدی، ای موسی! (۴۰) و من تو را برای خودم ساختم (و پرورش دادم)! (۴۱) (اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید! (۴۲) بسوی فرعون بروید؛ که طغیان کرده است! (۴۳) اما بنرمی با او سخن بگویید؛ شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد! (۴۴) (موسی و هارون) گفتند: «پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد)؛ یا طغیان کند (و نپذیرد)!» (۴۵) فرمود: «نترسید! من با شما هستم؛ (همه چیز را) می شنوم و می بینم! (۴۶) به سراغ او بروید و بگویید: ما فرستادگان پروردگار توییم! بنی اسرائیل را با ما بفرست؛ و آنان را شکنجه و آزار مکن! ما نشانه روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم! و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند! (۴۷) به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی را) تکذیب کند و سرپیچی نماید! (۴۸) (فرعون) گفت: «پروردگار شما کیست، ای موسی؟!» (۴۹) گفت: «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است!» (۵۰) گفت: «پس تکلیف نسلهای گذشته (که به اینها ایمان نداشتند) چه خواهد شد؟!» (۵۱) گفت: آگاهی مربوط به آنها، نزد پروردگارم در کتابی ثبت است؛ پروردگارم هرگز گمراه نمی شود و فراموش نمی کند (و آنچه شایسته آنهاست به ایشان می دهد)! (۵۲) همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد؛ و راه هایی در آن ایجاد کرد؛ و از آسمان، آبی فرستاد! که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) برآوردیم (۵۳) هم خودتان بخورید؛ و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید! مسلماً در اینها نشانه های روشنی برای خردمندان است! (۵۴) ما شما را از آن [= زمین] آفریدیم؛ و در آن بازمی گردانیم؛ و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم! (۵۵) ما همه آیات خود را به او نشان دادیم؛ اما او تکذیب کرد و سرباز زد! (۵۶) گفت: ای موسی! آیا آمده ای که با سحر خود، ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟! (۵۷) قطعاً ما هم سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد! هم اکنون (تاریخش را تعیین کن، و) موعدی میان ما و خودت قرار ده که نه ما و نه تو، از آن تخلف نکنیم؛ آن هم در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد! (۵۸) گفت: «میعاد ما و شما روز زینت [= روز عید] است؛ به شرط اینکه همه مردم، هنگامی که روز، بالا می آید، جمع شوند! (۵۹) فرعون آن مجلس را ترک گفت؛ و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد؛ و سپس همه را (در روز موعود) آورد (۶۰) موسی به آنان گفت: «وای بر شما! دروغ بر خدا نبندید، که شما را با عذابی نابود می سازد! و هر

کس که (بر خدا) دروغ ببندد، نومید (و شکست خورده) می شود!» (۶۱) آنها در میان خود، در مورد ادامه راهشان به نزاع برخاستند؛ و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند (۶۲) گفتند: «این دو (نفر) مسلماً ساحرند! می خواهند با سحرشان شما را از سرزمینتان بیرون کنند و راه و رسم نمونه شما را از بین ببرند! (۶۳) اکنون که چنین است، تمام نیرو و نقشه خود را جمع کنید و در یک صف (به میدان مبارزه) بیایید؛ امروز رستگاری از آن کسی است که برتری خود را اثبات کند! (۶۴) (ساحران) گفتند: «ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می افکنی، یا

ما کسانی باشیم که اول بیفکنیم؟!» (۶۵) گفت: «شما اول بیفکنید!» در این هنگام طنابها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می رسید که حرکت می کند! (۶۶)

فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَهً مُّوسَیٰ (۶۷) قُلْنَا لا تَخَفْ إِنَّکَ أَنْتَ الأَعْلَیٰ (۶۸)

و موسی در خود بیمی احساس کرد (۶۷) گفتیم: نترس! تو مسلماً برتری! (۶۸)

وجس: به معنای صدای آهسته است و ایجاس، احساس آن صدا در دل است.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۲۷۳: با توجه به معنی اوجس معنای آیه این است: «موسی (ع) احساس خفیف و پنهانی و زودگذری از ترس در دل خود کرد طوری که اثرش در چهره اش ظاهر نشد» . و این که کلمه ی خیفه را نکره آورده است به این معنا اشاره دارد کانه فرموده: «در نفس خود احساس نوعی ترس نمود که خیلی قابل اعتنا نبود» .

در تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۲۸۳، از نهج البلاغه، از امام علی (ع): موسی (ع) بر جان خود احساس ترس نکرد بلکه از این ترسید که جهال غالب آیند و دولت ضلال مسلط گردد.

در نهج البلاغه، ص ۶۶۷، ح۱۷۵ و در غرر، ج ۱، ف۱۷، ص ۳۲۱، چ۱، از حضرت علی (ع): هنگامی که از چیزی می ترسی، خود را در آن بیفکن، زیرا گاهی ترسیدن از چیزی، از خودِ آن سخت تر است.

وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا کَیْدُ سَاحِرٍ وَلَا یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَیٰ (۶۹) و آنچه در دست راست داری بینداز تا هر چه را ساخته اند ببلعد در حقیقت آنچه سرهم بندی کرده اند افسونِ افسونگر است و افسونگر هر جا برود رستگار نمی شود (۶۹)

☼ نکته:

هر چند در دست راست موسی (ع) عصایش بود اما خداوند متعال نمی فرماید: عصایت را بینداز. بلکه می فرماید: آن چه در دستت است بینداز. و می خواهد بفرماید: این عصا نیست که به اژدها تبدیل می شود بلکه قدرت خداوند است که می تواند با هر چیز، آن ساحران را مغلوب نماید و با این گفتار، هم ترس موسی (ع) کاسته شده و هم قدرت خداوند متعال نمایان تر می شود (والله اعلم). (بحث در خصوص سحر در سوره فلق و آیه شریفه ۱۰۲ بقره آمده است).

☼ لطیفه:

ممکن است عده ای به بنده حقیر ایراد بگیرند و بگویند: «به جای این که از عبارتِ

(والله اعلم) استفاده کنی بهتر بود از عبارتِ (والله العالم) استفاده می کردی» و نیز بگویند: «چون عبارت اول، این تداعی را می رساند که «ما هم عالمیم» ، ولی عبارت دوم چنین معنایی ندارد».

پاسخ: اولاً: «اعلم» ، صفت تفضیلِ «عالم» است و عبارت «والله اعلم» بدین معناست که «خداوندِ سبحان عالم تر است» و عبارت: «والله العالم» ، یعنی «خداوندِ سبحان عالم است» ، بنابراین «والله اعلم» بر «والله العالم» ارجحیت دارد، چرا که در عبارت اول این تداعی است که کسی از خداوند سبحانْ «عالم تر» نیست، هر چند که تداعی علم ما را نیز دارد. اما در عبارت دوم این تداعی است که العیاذ بالله «عالم تری هم» وجود دارد. پس عبارت دوم نقص و کاستی اش مشهود است. البته ذکر چنین عبارتی صرفاً بیان جهلِ بنده نسبت به علوم بی پایان حضرت حق جل جلاله است. ناگفته نماند که علامه طباطبایی (ره) از عبارت «والله اعلم» استفاده کرده و عده ای از مفسرینِ امروزی از جمله استاد قرائتی از عبارت «والله العالم» استفاده کرده اند.

ثانیاً: عبارتِ «والله اعلم» مورد تأیید خداوند سبحان است همچنان که می فرماید: «وَاللَّهُ أَعْلَم ... » (نحل ۱۰۱)، (یوسف ۷۷)، (انعام ۵۸)، (مائده ۶۱)، (نساء ۴۵و۲۵)، (آل عمران ۱۶۷و۳۶)، (انشقاق۲۳)، در صورتی که در هیچ جای قرآن کریم به عبارت «والله العالم» اشاره نشده است.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هارُونَ وَ مُوسى (۷۰)

قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبيرُكُمُ الَّذى عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فى جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنا أَشَدُّ عَذاباً وَ أَبْقى (۷۱)

قالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلى ما جاءَنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الَّذى فَطَرَنا فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضى هذِهِ الْحَياةَ الدُّنْيا (۷۲)

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنا لِيَغْفِرَ لَنا خَطايانا وَ ما أَكْرَهْتَنا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقى (۷۳)

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا يَمُوتُ فيها وَ لا يَحْيى (۷۴)

وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلى (۷۵)

جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ ذلِكَ جَزاءُ مَنْ تَزَكَّى (۷۶)

وَ لَقَدْ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنْ أَسْرِ بِعِبادى فَاضْرِبْ لَهُمْ طَريقاً فِى الْبَحْرِ يَبَساً لا تَخافُ دَرَكاً وَ لا تَخْشى (۷۷)

فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ ما غَشِيَهُمْ (۷۸)

وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ ما هَدى (۷۹)

يا بَنى إِسْرائيلَ قَدْ أَنْجَيْناكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ واعَدْناكُمْ جانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ وَ نَزَّلْنا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوى (۸۰)

كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ لا تَطْغَوْا فيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكَمْ غَضَبى وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبى فَقَدْ هَوى (٨١)

وَ إِنِّى لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى (٨٢)

وَ ما أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يا مُوسى (٨٣)

قالَ هُمْ أُولاءِ

ص :٣١٧

عَلى أَثَرى وَ عَجِلْتُ إِلَيْکَ رَبِّ لِتَرْضى (۸۴)

قالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِنْ بَعْدِکَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵)

فَرَجَعَ مُوسى إِلى قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً قالَ يا قَوْمِ أَ لَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً أَ فَطالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدى (۸۶)

قالُوا ما أَخْلَفْنا مَوْعِدَکَ بِمَلْكِنا وَ لكِنَّا حُمِّلْنا أَوْزاراً مِنْ زينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْناها فَكَذلِکَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷)

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقالُوا هذا إِلهُكُمْ وَ إِلهُ مُوسى فَنَسِيَ (۸۸)

أَ فَلا يَرَوْنَ أَلاَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَ لا يَمْلِکُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً (۸۹)

وَ لَقَدْ قالَ لَهُمْ هارُونُ مِنْ قَبْلُ يا قَوْمِ إِنَّما فُتِنْتُمْ بِهِ وَ إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمنُ فَاتَّبِعُونى وَ أَطيعُوا أَمْرى (۹۰)

قالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عاكِفينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنا مُوسى (۹۱)

قالَ يا هارُونُ ما مَنَعَکَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲)

أَلاَّ تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرى (۹۳)

قالَ يَا بْنَ أُمَّ لا تَأْخُذْ بِلِحْيَتى وَ لا بِرَأْسى إِنِّى خَشيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنى إِسْرائيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلى (۹۴)

قالَ فَما خَطْبُکَ يا سامِرِيُّ (۹۵)

(موسى عصاى خود را افكند و آنچه را كه آنها ساخته بودند بلعيد.) ساحران همگى به سجده افتادند و گفتند: «ما به پروردگار هارون و موسى ايمان آورديم!» (۷۰) (فرعون) گفت: «آيا پيش از آنكه به شما اذن دهم به او ايمان آورديد؟! مسلماً او بزرگ شماست كه به شما سحر آموخته است! به يقين دستها و پاهايتان را بطور مخالف قطع مى كنم؛ و شما را از تنه هاى نخل به دار مى آويزم؛ و خواهيد دانست مجازات كدام يک از ما دردناكتر و پايدارتر است!» (۷۱) گفتند: «سوگند به آن كسى كه ما را آفريده، هرگز تو را بر دلايل روشنى كه براى ما آمده، مقدم نخواهيم داشت! هر حكمى مى خواهى بكن؛ تو تنها در اين زندگى دنيا مى توانى حكم كنى! (۷۲) ما به پروردگارمان ايمان آورديم تا گناهانمان و آنچه را از سحر بر ما تحميل كردى ببخشايد؛ و خدا بهتر و پايدارتر است!» (۷۳) هر كس در محضر پروردگارش خطاكار حاضر شود، آتش دوزخ براى اوست؛ در آن جا، نه مى ميرد و نه زندگى مى كند! (۷۴) و هر كس با ايمان نزد او آيد و اعمال صالح انجام داده باشد، چنين كسانى درجات عالى دارند (۷۵) باغهاى جاويدان بهشت، كه نهرها از زير درختانش جارى است، در حالى كه هميشه در آن خواهند بود؛ اين است پاداش كسى كه خود را پاک نمايد! (۷۶) ما به موسى وحى فرستاديم كه: «شبانه بندگانم را (از مصر) با خود ببر؛ و براى آنها راهى خشک در دريا بگشا؛ كه نه از تعقيب (فرعونيان) خواهى ترسيد و نه از غرق شدن در

دریا!» (۷۷) (به این ترتیب) فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند؛ و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) بطور کامل پوشانید! (۷۸) فرعون قوم خود را گمراه ساخت؛ و هرگز هدایت نکرد! (۷۹) ای بنی اسرائیل! ما شما را از چنگال دشمنتان نجات دادیم؛ و در طرف راست کوه طور، با شما وعده گذاردیم؛ و «من» و «سلوی» بر شما نازل کردیم! (۸۰) بخورید از روزیهای پاکیزه ای که به شما داده ایم؛ و در آن طغیان نکنید، که غضب من بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می کند! (۸۱) و من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم! (۸۲) ای موسی! چه چیز سبب شد که از قومت پیشی گیری و (برای آمدن به کوه طور)عجله کنی؟! (۸۳) عرض کرد: «پروردگارا! آنان در پی منند؛ و من به سوی تو شتاب کردم، تا از من خشنود شوی!» (۸۴) فرمود: «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت!» (۸۵) موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟! آیا مدت جدایی من از شما به طول انجامید، یا می خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟!» (۸۶) گفتند: «ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم؛ بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم!» و سامری اینچنین القا کرد (۸۷) و برای آنان مجسمه

گوساله ای که صـدایی همچون صـدای گوساله (واقعی) داشت پدیـد آورد؛ و (به یکـدیگر) گفتند: «این خدای شـما و خدای موسی است!» و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)! (۸۸) آیا نمی بینند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی دهـد و مالک هیچ گونه سود و زیانی برای آنها نیست؟! (۸۹) و پیش از آن، هارون به آنها گفته بود: «ای قوم من! شـما به این وسـیله مورد آزمایش قرار گرفته اید! پروردگار شما خداوند رحمان است! پس، از من پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید!» (۹۰) ولی آنهـا گفتنـد: «ما همچنان گرد آن می گردیم (و به پرسـتش گوساله ادامه می دهیم) تا موسـی به سوی ما بازگردد!» (۹۱) (موسـی) گفت: ای هارون! چرا هنگامی که دیـدی آنها گمراه شدنـد (۹۲) از من پیروی نکردی؟! آیا فرمان مرا عصـیان نمودی؟! (۹۳) (هارون) گفت: «ای فرزنـد مادرم! [= ای برادر!] ریش و سر مرا مگیر! من ترسـیدم بگویی تو میان بنی اسـرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی!» (۹۴) (موسی رو به سامری کرد و) گفت: «تو چرا این کار را کردی، ای سامری؟!» (۹۵)

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي **(۹۶)** (سامری) گفت به چیزی که [دیگران] بـه آن پی نبردنـد پی بردم و بـه قـدر مشـتی از رد پـای فرسـتاده [خـدا جبرئیـل] برداشـتم و آن را در پیکر [گوسـاله] انداختم و نفس من برایم چنین فریبکاری کرد (۹۶)

☼ نکته:

بعـد از نجات قوم بنی اسـرائیل و عبور از رود نیل، موسـی (ع) با این وعـده که خداونـد تورات را بعـد از ۳۰ روز نازل خواهد کرد، هارون را به جای خود گذاشت و به میقات رفت و چون ۱۰ روز به وعده اضافه شد و موسی (ع) نیامد، سامری از فرصت استفاده کرد و از زیورآلاتی که آنها از فرعونیان با خود برداشته بودند مجسمه ای به شکل گوساله ساخت و مقداری از خاک قدمگاه جبرئیل (ع) که قبلاً تهیه کرده بود را بر آن پاشید و صدای گوساله درآمد.

در المیزان، ج ۲۷، ص ۲۹۶ و۲۹۹ تا ۳۱۸، در خصـوص ایـن گوسـاله آورده است: در آیه ۸۸ می فرمایـد: «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ ... » که در آیه شـریفه کلمه اخراج دلالـتی است بر این که کیفیت سـاختن گوسـاله پنهانی و دور از مردم بوده است و کلمه «جسد» به معنای جثه ای است که جان نداشـته باشد و به هیچ وجه اطلاق بر بدن جاندار نمی شود و کلمه «خوار» به معنـای آواز گوسـاله است. به عبـارتی گوسـاله ی نـامبرده تنها مجسه ای بی جان بوده است که احتمالاً با وزش باد صـدایی شبیه گوسـاله می داده است (مثـل سوت که دو سوراخ دارد و بـاعث ایجـاد صـدا می شود) و این گوساله نیز احتمالاً دارای دو سوراخ با یک مجرای داخلی بوده است که صدا می داده است.

اکثر مفسرین از جمله، صاحبِ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۰۵، بر اساسِ روایات گفته اند:

«سامری جبرئیل را در هنگامی که به موسی (ع) نازل می شد دید و مشتی از خاک زیر پای اسب او یا زیر پای جبرئیل برداشته با خود نگه داشت و از خاصیت های این خاک این بود که به هر چیزی می ریختند جان می گرفت. و زنده می شد و همین خاک باعث شد که گوساله جان بگیرد و حرکت کرده و به صدا در آید».

در پاسخ به نظرِ این مفسرین، صاحب المیزان (همان صفحات) آورده است:

این روایت اشکال دارد، چرا که به استناد آیه ۸۸، جسد به مجسمه ای اطلاق می شود که جاندار نبوده است در صورتی که روایت اشاره به جاندار شدن گوساله دارد.

☼ مؤلف:

نظرِ صاحب المیزان قطعاً اشتباه است، چرا که به استناد آیه ۸۸، مجسمه واقعاً بی جان بوده است اما بعد از ریختن آن قبضه صدا داد؛ روایات هم چیزی غیر از این مطلب نمی گویند که: «ابتدا مجسمه ای بی جان از طلا به شکل گوساله ای ساخت و بعد از پاشیدن خاکِ پای جبرئیل به حرکت و صدا درآمد» . با این حال صاحب المیزان تنها روایات مربوطه را رد کرده اما نظری درباره اینکه جریان گوساله سامری چه بوده را نیاورده است و آن نظری هم که درباره مجسمه بی جانِ گوساله داده است، صحیح نیست.

از آن گذشته صراحت آیه شریفه هم بر تأییدِ این مطلب است، همچنان که می فرماید: «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» = «و به قدر مشتی از رد پای فرستاده [خدا جبرئیل] برداشتم» . چرا که اگر آن گوساله یک مجسمه ی معمولی بود دیگر چه نیازی به خاکِ قدمِ جبرئیل داشت.

توضیح بیشتر این است: اولاً: خداوند متعال معجزات و نعمتهای فراوانی در زمان بسیار کوتاهی بر بنی اسرائیل عنایت فرموده بود و لذا با آن همه معجزاتِ عینی، دیگر جایی برای کفرِ بنی اسرائیل، آن هم به واسطه ی چند روز تأخیرِ پیامبرشان باقی نمی ماند، پس چنین افرادی به هر نحوی بایستی مورد فتنه و آزمایش قرار گیرند و اینکه مثلاً مجسمه ای به اذن خدایتعالی بخواهد جهت آزمایش این قوم، آن هم بعد از معجزات عینی، به صدا درآید یک حکم و یک اصل منطقی است که خداوند سبحان به واسطه ی صدای مجسمه بر سر آنها آورد.

ثانیاً: روایاتی داریم که حضرت خضر (ع) وقتی به چوب یا زمین خشکی دست می زد یا راه می رفت آنها زنده شده و سبز می شدند، پس چرا فرشته وحی با آن مقام و منزلتی که دارد چنین حکمتی نداشته باشد و جای پای شریفش باعث چنین معجزه ای نشود؟!!! از آن گذشته اگر گوساله فقط یک مجسمه بود، دیگر چه نیازی بود که سامری خاک قدم جبرئیل را به آن بپاشد؟ همچنان که می فرماید: «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» = «و به قدر مشتی از رد پای فرستاده [خدا جبرئیل] برداشتم».

ثالثاً: بیشتر روایاتی که در این خصوص آمده است دقیقاً با آیاتِ شریفه، منطبقند و اکثراً اسمی از جاندار شدن مجسمه نیاورده اند بلکه آمده است که: «مجسمه به صدا در آمد» و در بعضی از روایات، عبارتِ: «به حرکت درآمد» نیز ذکر شده است.

رابعاً: حتی اگر آن مجسمه جهت آزمایشِ قوم، به شکل گوساله ای زنده در آمده باشد، آیه ای که این مطلب را رد کند، در قرآن کریم وجود ندارد و آیه مورد استنادِ علامه عزیز یعنی آیه ۸۸، تنها به ساختِ مجسمه، آن هم قبل از پاشیدنِ خاک اشاره دارد که پر مسلم است در آن موقع بی جان بوده است و روایات هم منکر آن نیستند.

خامساً: گوساله نامبرده چنان تأثیری داشت که همه را به ستایش وا داشت، طوری که اکثریتشان واقعاً فکر کردند که العیاذ بالله آن گوساله، ا ... است، که این مطلب و این اثر بخشی از یک مجسمه ی معمولی بعید است. بنابراین روایاتِ مذکور در کمالِ صِحت و اعتبارند (والله اعلم).

در المیزان، ج ۲۷، ص ۳۱۲، از امام علی (ع):

وقتی موسی (ع) در رفتن به کوه طور از قوم خود پیش افتاد، سامری از زیورهای بنی اسرائیل در قالب گوساله شکلی بریخت، آنگاه آن قبضه (خاکی) که با خود داشت در جوف آن ریخت، ناگهان جسد گوساله ای شد که صدای گوساله داشت ...

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۷۳تا۳۷۵، از علی بن ابراهیم، از امام صادق (ع): (خلاصه حدیث)

خداوند به موسی (ع) وعده داد تا مدت سی روز تورات را نازل فرماید و چون بعد از سی

روز نیامد، قوم گفتند موسی به ما دروغ گفت و ما را در بیابان سر گردان نمود پس خواستند هارون (ع) را به قتل برسانند. از طرفی سامری هیکل گوساله ای که شیطان از طلاهای قوم خود ساخته بود آورد و از خاکی که از قدمگاه مرکب حضرت جبرئیل (ع) آورده بود در دهان مجسمه ریخت که فوراً بر جسم گوساله مویی رویید و نوایی خارج شد و ۷۰ هزار نفر از بنی اسرائیل به گوساله سجده کردند. از آن طرف ده روز گذشت و خدایتعالی یعنی شب دهم ذی الحجه الواح تورات را به موسی (ع) نازل کرد و به او وحی رسید که سامری قومت را گمراه نموده است. موسی (ع) عرض کرد: دانستم که سامری گوساله ساخته است ولی صدای گوساله را چه کسی در آورده است؟ خطاب آمد: چون بنی اسرائیل از پرستش من اعراض کردند، نخواستم مانع پندار و کردارشان شوم و صدای گوساله را من به قدرت خود ایجاد کردم که گمراهی آنها آشکار گردد.

☼ مؤلف:

این روایت، صحت گفته ی بنده حقیر را تأیید می کند که: «گوساله واقعاً صدا می داد و این امر خدایتعالی بود تا آنها را آزمایش کند» .

در تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۳۱۸، از امام صادق (ع):

موسی (ع) عرضه داشت پروردگارا! سامری گوساله را ساخت و صدای آن از چه کسی بود؟ خداوند فرمود: آن آزمایش و فتنه من بود و در این باره زیاد جستجو نکن.

در تفسیر المیزان، ج ۲۷، ص ۳۱۹، از مجمع، از امام صادق (ع): موسی (ع) تصمیم گرفت سامری را به قتل برساند، خدایش وحی فرستاد: او را مکش چون مردی با سخاوت است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۷۹، از برهان و بحار، از امام صادق (ع):

خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد مگر آن که دو شیطان هم زمان آن پیغمبر بوده که او را آزار می دادند و پیروانش را گمراه می کردند. دو شیطان معاصر نوح (ع)، غنطیغوس و خرام – دو شیطان معاصر ابراهیم (ع)، کسیل و زرام – دو شیطان زمان موسی (ع) سامری و مرعقیس – دو شیطان معاصر عیسی (ع)، بولس و مریتون – دو شیطان معاصر پیامبر (ص)، حَبْتَرْ و زُرَیق بود. که کنایه از اولی و دومی است زیرا اولی در حیله مانند روباه بود و دومی چشمانی کبود داشت.

ص: ۳۲۲

☼ نکته:

سامری به واسطه مکالمات حضرت موسی (ع) با جبرئیل (ع) متوجه حضورِ جبرئیل در آن مکان شد نه اینکه جبرئیل (ع) را دیده باشد چون فقط رسول می تواند جبرئیل را ببیند.

قالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیاهِ أَنْ تَقُولَ لا مِساسَ وَ إِنَّ لَکَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَ انْظُرْ إِلی إِلهِکَ الَّذی ظَلْتَ عَلَیْهِ عاکِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِی الْیَمِّ نَسْفاً (۹۷)

إِنَّما إِلهُکُمُ اللَّهُ الَّذی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَسِعَ کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْماً (۹۸)

کَذلِکَ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ ما قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَیْناکَ مِنْ لَدُنَّا ذِکْراً (۹۹)

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ یَحْمِلُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وِزْراً (۱۰۰)

خالِدینَ فیهِ وَ ساءَ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ حِمْلاً (۱۰۱)

یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقاً (۱۰۲)

یَتَخافَتُونَ بَیْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاَّ عَشْراً (۱۰۳)

نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یَقُولُونَ إِذْ یَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَریقَهً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاَّ یَوْماً (۱۰۴)

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ یَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً (۱۰۵)

فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً (۱۰۶)

لا تَری فیها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً (۱۰۷)

یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلا تَسْمَعُ إِلاَّ هَمْساً (۱۰۸)

یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلاً (۱۰۹)

یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحیطُونَ بِهِ عِلْماً (۱۱۰)

وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ وَ قَدْ خابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً (۱۱۱)

وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا یَخافُ ظُلْماً وَ لا هَضْماً (۱۱۲)

وَ کَذلِکَ أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا وَ صَرَّفْنا فیهِ مِنَ الْوَعیدِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ أَوْ یُحْدِثُ لَهُمْ ذِکْراً (۱۱۳)

(موسی) گفت: برو، که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) بگویی «با من تماس نگیر!» و تو میعادی (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلف نخواهد شد! (اکنون) بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی! و ببین ما آن را نخست می سوزانیم؛ سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم! (۹۷) معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست؛ و علم او همه چیز را فرا گرفته است! (۹۸) این گونه بخشی از اخبار پیشین را برای تو بازگو می کنیم؛ و ما از نزد خود، ذکر (و قرآنی) به تو دادیم! (۹۹) هر کس از آن روی گردان شود، روز قیامت بار سنگینی (از گناه و مسئولیت) بر دوش خواهد داشت! (۱۰۰) در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ و بد باری است برای آنها در روز قیامت! (۱۰۱) همان روزی که در «صور» دمیده می شود؛ و مجرمان را با بدنهای کبود، در آن روز جمع می کنیم! (۱۰۲) آنها آهسته با هم گفتگو می کنند؛ (بعضی می گویند:) شما فقط ده (شبانه روز در عالم برزخ) توقف کردید! (و نمی دانند چقدر طولانی بوده است!) (۱۰۳) ما به آنچه آنها می گویند آگاهتریم، هنگامی که نیکوروش ترین آنها می گوید: «شما تنها یک روز درنگ کردید!» (۱۰۴) و از تو درباره کوه ها سؤال می کنند؛ بگو: پروردگارم آنها را (متلاشی کرده) برباد می دهد! (۱۰۵) سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه رها می سازد (۱۰۶) به گونه ای که در آن، هیچ پستی و بلندی نمی بینی! (۱۰۷) در آن روز، همه از دعوت کننده الهی پیروی نموده و قدرت بر مخالفت او نخواهند داشت (و همگی از قبرها برمی خیزند)؛ و همه صداها در برابر (عظمت) خداوند رحمان، خاضع می شود؛ و جز صدای آهسته چیزی نمی شنوی! (۱۰۸) در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و به گفتار او راضی است (۱۰۹) آنچه را پیش رو دارند و آنچه را (در دنیا) پشت سرگذاشته اند می داند؛ ولی آنها به (علم) او احاطه ندارند! (۱۱۰) و (در آن روز) همه چهره ها در برابر خداوند حی قیوم، خاضع می شود؛ و مأیوس (و زیانکار) است آن که بار ستمی بر دوش دارد! (۱۱۱) (اما) آن کس که کارهای شایسته

انجام دهد، در حالی که مؤمن باشد، نه از ظلمی می ترسد و نه از نقصان حقش (۱۱۲) و این گونه آن را قرآنی عربی [= فصیح و گویا] نازل کردیم و انواع وعیدها (و انذارها) را در آن بازگو نمودیم، شاید تقوا پیشه کنند؛ یا برای آنان تذکری پدید آورد! (۱۱۳)

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴) پس بلند مرتبه است خدا فرمانروای بر حق و در [خواندن] قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد شتاب مکن و بگو پروردگارا بر دانشم بیفزای (۱۱۴)

نکته ۱: آیه شریفه می رساند که وقتی وحیِ قرآن به حضرت رسول (ص) نازل می شد، آنجناب قبلًا به آن وقوفِ کامل داشته اند.

نکته ۲: در جای دیگر می فرماید: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸)= زبانت را به خواندن آن حرکت مده و عجله مکن. جمع آوری آن و خواندنش با ماست. پس وقتی آن را خواندیم تو با ما بخوان» (قیامت ۱۸ و۱۷ و۱۶)

نکته ۳: در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۰، آورده است: مفسرین در معنای آیه اختلاف کرده اند، بعضی گفته اند مراد به این آیه این است که در خواندن قرآن برای اصحاب عجله مکن. بعضی گفته اند مراد این است که از خدا قبل از آنکه به وحی چیزی حکم کند درخواست وحی مکن.

که در پاسخ باید گفت: اولاً: وجوه مزبور با لفظ آیه شریفه منطبق نیست.

ثانیاً: هر چند پیامبر (ص) به قرآن کریم واقف بوده است ولی قبل از نزول تدریجی آیات، آن را برای یارانش نخوانده است و نیز بارها حضرت رسول (ص) قبل از نزول وحی منتظر و متقاضی حکمی بوده است، مثلاً در جریان انتظار حضرت رسول (ص) برای تغییر قبله، یا انتظار دستور الهی در حکم جهاد و غیره ... و این انتظارها دلیلی بر وقوف کامل حضرت (ص) به قرآن است، مثلاً در تغییر قبله می فرماید: «قد نری تقلّبَ وجهک ... » = «ما تو را دیدیم که رو در آسمان می چرخاندی پس به زودی تو را به سوی قبله ای بر می گردانیم که دوست می داری» (بقره ۱۴۴). که مطمئناً اگر این درخواست، نابجا بود، پس از او نهی می شد، نه اینکه اجابت شود.

نکته ۴: صاحب المیزان، ج ۲۸، ص ۱۹، آورده است: «جمله (و قل رب زدنی علما) می رساند که حضرت قبلًا به آیات الهی علم داشته و به عبارتی آن را می دانسته و قرآن قبلًا یکجا به

وی نازل شده و حال که تدریجی به او نازل می شود به نکات بیشتری از علوم قرآن واقف می شود پس تأکیدی است بر این موضوع که علم حضرت نسبت به آیات الهی بهره ای بوده ولی باید به آن مقدار از علم اکتفا نکرده و از خدا علم جدید بخواهد» .

☼ مؤلف:

در اینجا یک سؤال پیش می آید و آن این است:

آیا پیامبر اکرم (ص) قبل از نزولِ تدریجی قرآن کریم، به طور کامل با علوم قرآنی آشنا نبوده و بعد از نزول تدریجیِ قرآن به تمام آن علوم وقوف پیدا کرده است؟

در پاسخ به این سؤال دو نظریه می تواند مطرح شود:

نظریه اول: نزول تدریجی قرآن جهت افزایش علوم الهی بر پیامبر (ص) بوده است. این نظریه مورد تأیید بسیاری از مفسرین، بخصوص اهلِ سنت و نیز صاحبِ تفسیر المیزان است.

نظریه دوم: پیامبر اکرم (ص) قبل و بعدِ نزولِ تدریجی قرآن، کاملاً به آن علوم وقوف داشته است. و نزول تدریجی قرآن کریم صرفاً برای سایر امت و به خاطر درک و فهم پایین آنها از نزول یکپارچگی قرآن کریم بوده است.

نظریه دوم صحیح تر است (والله اعلم)، برای توضیح بیشتر و علت تأیید این نظریه به ذیل آیه (شوری ۵۲) و سوره قدر و بحث پایانی کتاب و آیات خلیفه الله و امامت و ... مراجعه شود.

نکته ۵: به استناد آیه شریفه می توان روایاتی را تأیید نمود که در آنها آمده است: «قرآن کریم دو بار بر قلب نازنین حضرت رسول (ص) نازل شده است، یکبار دفعتاً و یک جا و یکبار هم به صورت آیه، آیه و به تدریج در طی ۲۳ سال بنا به موقعیت های زمانی نازل شده است» .

نکته ۶: اگر به ذیل آیه ۲۴ سوره کهف مراجعه کنید اکثر و به عبارتی همه ی مفسرین روایتی را نقل کرده اند بدین مضمون: «عده ای از حضرت رسول (ص) چهار سؤال درباره اصحاب کهف، حضرت خضر، ذوالقرنین و وقوع قیامت می پرسند و حضرت بدون گفتن «إِنْ شَاءَ اللَّه» می فرماید: «فردا جوابتان را می دهم» و چون «إِنْ شَاءَ اللَّه» نمی گوید تا ۴۰ روز قطعِ وحی شده و مورد تمسخر قرار می گیرد» . که در برخورد با این روایت، اکثر مفسرین آن را تأیید کرده و عده

ای فقط آن را نقل کرده اند و شاید عده ی قلیلی هم آن را رد کرده باشند. حال بنده حقیر از مفسرینی که روایت را تأیید می کنند می پرسم: «آیا به استناد همین آیه (طه۱۱۴) پیامبر (ص) قبل از نزول وحی، به قرآن وقوف داشته است یا خیر؟» که در جواب باید بگویند: بلی. و سؤال دومم این است: «آیا ۴ سؤال مطرح شده، جزءِ همین آیاتِ قرآنی که پیامبر (ص) قبلاً از آن آگاهی داشته، می باشند یا خیر؟» که در جواب باید بگویند: بلی. حال بنده از شما می پرسم چگونه پیامبر اکرم (ص) از جواب چهار سؤال مطرح شده اطلاع داشته است ولی تا ۴۰ روز مورد تمسخر واقع شده است؟ حاشا و کلا از این تهمتها!!! بنابراین یا باید روایت مذکور را رد کرد و یا آن را به نحوی تفسیر نمود که معنای روایت، العیاذ بالله زیر سؤال بردن عصمت پیامبر (ص) نباشد.

متأسفانه برخی از مفسرین در تفسیر آیات الهی تنها به خود آیه استناد کرده و آیاتِ دیگرِ قرآن که در توضیح هم می باشند را به کار نمی برند در صورتی که قرآن کریم آیاتی محکم و متشابه دارد که باید متشابهات را به محکم آن ارجاع داد. و در ضمن آیات الهی توسط آیاتی دیگر تفسیر می شوند و نباید به استناد ظاهرِ یک آیه آن را تفسیر نمود. همچنانکه حضرت رسول (ص) می فرماید: هر کس آیه ای را به رأی و نظرِ خویش تفسیر کند آتشی از جهنم را برای خود مهیا کرده است. و نیز امام صادق (ع) می فرماید:

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۵۷۴، از عیاشی، از امام صادق (ع):

آیاتِ الهی دو بخش است:

۱ – محکم ۲ – متشابه. محکمات، آیاتی هستند که باید به آنها عمل کرد و متشابهات، آیاتی هستند که نباید به آنها عمل کرد ولی باید به آنها ایمان آورد.

(برای توضیح بیشتر به ذیلِ آیه ۷ سوره آلِ عمران و بحثِ پایانی کتاب مراجعه شود).

نکته۷: در اکثر و شاید همه ی تفاسیر از جمله: «المیزان، ج ۲۸، ص ۲۳» و یا «صافی، ج ۴، ص ۴۱۳» و غیره، روایتی از قول صاحبِ مجمع البیان به نقل از عایشه آورده اند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «اگر روزی بر من بگذرد و در آن علمی زیاد نکنم که مرا به خدا نزدیک کند، خدا طلوعِ آن روز را برایم مبارک نکند».

متأسفانه اکثر مفسرین این روایت را بدون هیچ گونه نقدی و با قُوّت آورده اند. اما اگر خواننده محترم به دقت به این روایت توجه فرماید، به جعلی بودنش پی خواهد برد. در رَد این روایت باید گفت: در این روایتِ جعلی دو اشکال وارد است:

۱ – العیاذ بالله جهل به ساحتِ مقدسِ رسولِ اکرم (ص).

۲ – العیاذ بالله نفرین کردنِ پیامبر اکرم (ص) به خودش.

بنابراین روایتِ مذکور، مخالف نِصِ صریحِ آیاتِ الهی در خصوصِ عصمت مطلقه ی حضرت رسول (ص) و مردود می باشد (برای توضیح بیشتر به بحثِ پایانی کتاب مراجعه کنید).

توجه: صاحبِ المیزان، ج ۲۸، ص ۲۳، در ذیلِ این روایت آورده است: «این حدیث خالی از ضعف نیست چگونه نسبت به پیغمبر احتمال می رود که علیه خود نفرین کند آن هم در مسئله ای که اختیارِ آن به دست وی نیست و بعید نیست که از ناحیه نقل به معنا کردن در حدیث تحریفی شده باشد» .

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۲، از قمی:

رسول خدا (ص) همواره وقتی قرآن به او نازل می شد هنوز نزول یک آیه تمام نشده و معنا به آخر نرسیده بود شروع به خواندن آن آیه می فرمود، که خدایش از این کار نهی فرموده است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۱۴، از خصال، از حضرت رسول (ص):

فضیلتِ علم و دانش، نزد خداوند متعال، محبوب تر از عبادت است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۱۴، از خصالِ شیخ صدوق، از امام صادق (ع)، از حضرت علی (ع):

داناترین مردم کسانی هستند که علم و دانش افراد را به علم خود جمع کنند.

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا **(۱۱۵)** و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و[لی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [استوار] نیافتیم (۱۱۵)

نکته ۱: اینکه مقصود از آن عهد چه بوده اکثر مفسرین گفته اند: «پروردگار از آدم (ع) عهد و پیمان گرفت که نزدیک درخت معین نرود» . در این بین روایاتی نقل شده که در آنها تعبیری دیگر برای این عهد آمده است. مثلاً در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۸۷و۳۸۸، از کافی، از امام باقر (ع)

روایت کرده که فرمود: «مراد از آن عهد، عهدی است که خداوند درباره محمد و آل محمد (ص) با آدم نمود و آدم (ع) عهد مزبور را فراموش نمود و بر پیمان خود استوار نماند» .

صاحب تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۶، در ذیل آیه شریفه آورده است: و اما مقصود از آن عهد چه بوده به طوری که از داستان آنجناب در چند جای قرآن بر می آید عبارت بوده از نهی از خوردن درخت که در سوره اعراف آیه ۱۹ چنین آمده: (لا تقربا هذه الشجره).

☼ مؤلف:

برای حلِ مسئله و جمعِ روایاتِ فوق بایستی به دو مطلب اشاره کرد:

مطلب اول: خداوند متعال در آیه شریفه ۱۷۲ اعراف معروف به آیه «ذر» می فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَتَهُمْ ... » . که به استناد این آیه شریفه، خداوند متعال از بنی بشر در خصوص توحید و بنا به روایات، از نبوتِ حضرتِ خاتم (ص) و ولایت اهل بیت (ع) عهد و پیمانی گرفته است.

مطلب دوم: در خصوص شجره ی ممنوعه می باشد که خداوند متعال در آیات ذیل به آن اشاره فرموده است:

۱ – بقره ۳۵: «وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَه» = «به این درخت نزدیک نشوید»

۲ – اعراف ۱۹: «وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» = «به این درخت نزدیک نشوید»

۳ – اعراف ۲۰: «وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ» = «و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرد، مگر بخاطر اینکه (اگر بخورید) فرشته یا جاودانه خواهید شد!»

۴ – اعراف ۲۲: «أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ» = «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟»

۵ – طه آیه ۱۲۰: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّکَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى» = «پس شیطان او را وسوسه کرد گفت ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی شود راه نمایم» .

که در آیات فوق الذکر تنها به کلمه «شجره» و نزدیک نشدن به آن صحبت شده و اصلاً توضیحی در اینکه این شجره چیست؟ نیامده است. بنابراین مفسرین باز در آن اختلاف کرده اند و اکثراً گفته اند: «درخت گندم یا انگور» است ولی روایتی هم آمده است که، منظور از شجره،

درخت نیست بلکه موضوع این است: «وقتی آدم (ع) در بهشت به سیر پرداخت به مکانی رسید که در آنجا به مقامات و منازل اهل بیت (ع) و خاتم پیامبران (ص) در پیشگاه خدا پی برد لذا از اینکه مقام و منزلتش کمتر از آنها بوده دچار رشکی در درون خود شد و این رشک جدای از حسادتی است که با عصمت تضاد دارد و تنها ترک اولی بوده است و بنابراین منظور از آن شجره همان رَشک بوده است» .

حال اگر این دو مطلب را در کنار هم قرار دهیم شاید بتوان گفت: «خداوند متعال از آدم عهد گرفت که به توحید و نبوت خاتم الانبیا (ص) و ولایت اهل بیت (ص) همواره ثابت قدم باشد و هیچ گاه نسبت به آنها کوچکترین رشکی نبرد ولی آدم (ع) بعد از دیدن منزلت خاتم الانبیا (ع) و اهل بیت (ع) دچار رشک شده و آن عهدی را که بسته بود، شکست» . (والله اعلم).

با این بیان، مقصود از عهد در آیه ی شریفه معلوم می شود. اما این نکته را نیز باید گفت: اینکه مقصود از عهد، نزدیک نشدن به درخت ممنوعه است جای اشکال نیست و همه بر این نظر متفقند، تنها فرق آن در نوعِ درختِ ممنوعه است که بیان شد.

البته شاید هم منظور از شجره هر دو مطلب یعنی هم «رشک» و هم «گندم» باشد ولی ترتیب آن دو «ترک اولی» ، طوری بوده که ابتدا رشک برده و بعد به واسطه همان رشک بوده که به درخت گندم تمایل پیدا کرده باشد (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۸۷و۳۸۸، از کافی و برهان، از امام باقر (ع):

پروردگار از تمام پیغمبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و محمد (ص) پیغمبر من نیست؟ و علی (ع) امیرالمؤمنین نمی باشد؟ همه عرض کردند بلی همین طور است. پس از آن، از پیغمبران عهد دیگری گرفت. و فرمود: من پروردگار شما هستم و محمد (ص) خاتم و رسول من است و علی (ع) امیرالمؤمنین است و اوصیاء بعد از او والیان و خزانه داران علم من هستند و به وسیله مهدی (عج) یاریِ دینِ خود می کنم و از دشمنان خود انتقام می کشم. حضرت آدم (ع) فرموده ی پروردگار را نسبت به ولایت اوصیاء انکار نکرد ولی اقرار و

اعتراف هم نکرد. پس آدم عزم استواری بر اقرار به ولایت نداشت و آنهایی که عزم راسخ داشتند، به میثاق خود وفادار بودند و به آن عهد اقرار داشتند فقط پنج نفر بودند (که اولوالعزم شده و عزم بر ولایت داشتند): نوح (ع) – ابراهیم (ع) – موسی (ع) – عیسی (ع) – پیغمبر خاتم (ص).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۹۱، از ابن بابویه و شیخ مفید و ابن شهر آشوب و از کافی، از امام باقر (ع):

مراد از آن عهد، عهدی است که خداوند درباره ی محمد و آل محمد با آدم نمود. آدم (ع) عهد مزبور را فراموش نمود و بر پیمان خود استوار نماند و نسبت به محمد و ائمه بعد از آن حضرت ترک عهد نمود. و فرمود: سبب آن که چند تن از پیغمبران را اولوالعزم گویند آن است که خداوند از آنها درباره ی محمد و اوصیاء او تا حضرت قائم (عج) از ایشان عهد و پیمان گرفت و آنها با عزمی راسخ به میثاق خود وفادار بودند و به آن عهد اقرار داشتند.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۹۱، از کافی، از امام صادق (ع): هر کس به ائمه (ع) اعتقاد داشته باشد و از اوامر آنها پیروی و اطاعت نماید هرگز گمراه و بدعاقبت نمی شود.

نکته ۲: در آیه شریفه کلمه «فَنَسِیَ» و عبارتِ «لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» مفرد آورده شده و تنها طرف مخاطب، حضرت آدم (ع) بوده است و نه حضرت حوّا (س). حال اگر به آیات بعدی هم دقت کنیم این موضوع تکرار می گردد مثل: «فَتَشْقی» (آیه۱۱۷) و «إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ فِیهَا وَلَا تَعْرَی» (۱۱۸) و «وَأَنَّکَ لَا تَظْمَأُ فِیهَا وَلَا تَضْحَی» (۱۱۹) و «فَوَسوَسَ اِلَیه» (۱۲۰) و «وعَصی» (۱۲۱) و «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَیهِ وَهَدَی» (۱۲۲) در همه ی آنها وجه سخن تنها آدم (ع) بوده است و نیز اگر به کلمه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ» (۱۱۵) در همین آیه نگاه کنیم به این نتیجه می رسیم که عهدِ نام برده بر آدم (ع) نازل شد. چرا که وی پیامبر بوده و حوّا (س) پیامبر نبوده است. بنابراین می توان نتیجه گرفت که این عهد همان طور که در دو روایتِ فوق به آن اشاره شد عهدی بوده که تنها با انبیاء بسته شده و از بقیه بنی آدم ساقط بوده است. بنابراین خداوند متعال دو عهد گرفته است، عهد اول، عهدی عمومی از تمامی بنی بشر بوده که در آیه ۱۷۲ اعراف آمده است و عهد دوم عهدی اختصاصی با انبیاء در خصوص نبوت حضرت خاتم (ص) و ولایت اهل بیت (ع)

بوده است. حال ممکن است در اینجا عده ای اشکال کنند که در بعضی روایات عهد نام برده از بنی بشر به سه موضوعِ توحید، نبوت و امامت اشاره شده و با بیان گذشته ما تضاد داشته باشد.

در پاسخ می توان گفت: عهد سه گانه (توحید، نبوت و امامت) از تمام بنی بشر گرفته و سپس با توجه به عصمتِ انبیاء و انتظاری که از مقام آنها می رود و نیز از آن جایی که آنها نقشِ هادی و معلم را برای سایر مردم بر عهده دارند و خود همواره بایستی متعهدتر از بقیه باشند، لذا مجدداً تعهدی خاص به عهد نام برده از انبیاء گرفته شده باشد. (والله اعلم).

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلیسَ أَبی (۱۱۶)

فَقُلْنا یا آدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوْجِکَ فَلا یُخْرِجَنَّکُما مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقی (۱۱۷)

إِنَّ لَکَ أَلاَّ تَجُوعَ فیها وَ لا تَعْری (۱۱۸)

وَ أَنَّکَ لا تَظْمَؤُا فیها وَ لا تَضْحی (۱۱۹)

فَوَسْوَسَ إِلَیْهِ الشَّیْطانُ قالَ یا آدَمُ هَلْ أَدُلُّکَ عَلی شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لا یَبْلی (۱۲۰)

فَأَکَلا مِنْها فَبَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما وَ طَفِقا یَخْصِفانِ عَلَیْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی (۱۲۱)

ثُمَّ اجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَیْهِ وَ هَدی (۱۲۲)

قالَ اهْبِطا مِنْها جَمیعاً بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشْقی (۱۲۳)

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَإِنَّ لَهُ مَعیشَهً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمی (۱۲۴)

و به یاد آور هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سرباز زد (و سجده نکرد)! (۱۱۶) پس گفتیم: ای آدم! این (ابلیس) دشمن تو و (دشمن) همسر توست! مبادا شما را از بهشت بیرون کند؛ که به زحمت و رنج خواهی افتاد! (۱۱۷) (اما تو در بهشت راحت هستی! و مزیتش) برای تو این است که در آن گرسنه و برهنه نخواهی شد (۱۱۸) و در آن تشنه نمی شوی و حرارت آفتاب آزارت نمی دهد! (۱۱۹) ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید و ملکی بی زوال راهنمایی کنم؟!» (۱۲۰) سرانجام هر دو از آن خوردند، (و لباس بهشتیشان فرو ریخت) و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از پاداش او محروم شد! (۱۲۱) سپس پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و هدایتش نمود (۱۲۲) (خداوند) فرمود: هر دو از آن (بهشت) فرود آیید، در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود! ولی هرگاه هدایت من به سراغ شما آید، هر کس از هدایت من پیروی کند، نه گمراه می شود و نه در رنج خواهد بود! (۱۲۳) و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محشور می کنیم! (۱۲۴)

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَیٰ وَقَدْ کُنتُ بَصِیرًا (۱۲۵)

می گوید پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آنکه بینا بودم (۱۲۵)

☼ نکته:

در این آیه شریفه خداوند متعال به کور محشور کردن منکرین اشاره می فرماید و

ص :۳۳۱

حال آنکه در آیاتی دیگر به این اشاره دارد که مجرمین، صحنه های هول انگیز قیامت، قهر الهی و نامه اعمال خود را می بینند، مثلاً: در آیه شریفه: «اقرا کتابک» = «نامه ات را بخوان» (اسری ۱۴) و یا: «إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» = «روزی که مجرمین نزد پروردگار خود سرافکنده گشته و می گویند پروردگارا دیدیم و شنیدیم» (۱).

در جمع این آیات ممکن است چند نظریه به شرح ذیل آورده شود:

۱ - نظام حاکم بر آخرت غیر از دنیاست و مجرمین در قیامت هر آنچه از عذاب و آتش و تألم است را می بینند ولی نعمتها و آسایش اخروی را نمی بینند (۲).

۲ - مجرمین در روز قیامت اول بینا محشور می شوند بعد کور می گردند.

۳ - اول بینا محشور شده بعد کور می شوند و در آخر باز بینا می شوند.

☼ مؤلف:

نظریه ی اول، یعنی نظریه ی صاحب المیزان با آیاتی از قرآن کریم تضاد دارد. مثل آیه ی شریفه: «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ» = «و اهل دوزخ بهشتیان را صدا کنند که ما را از آبهای گوارا و از نعمتهای بهشتی که خداوند روزی شما کرده است بهره مند سازید آنها پاسخ دهند که خداوند این آب و طعام را بر کفار حرام کرده است» (اعراف ۵۰) و این درخواستِ آنها نشان از دیدن نعمتهای بهشتی است. و نیز با بعضی از روایات، که اهل جهنم نعمتهایی که به بهشتیان داده اند را دیده و قبطه می خورند، مخالف است. دو نظریه دیگر هم صحیح نمی باشند.

و اما به نظر حقیر در جمع این آیات شریفه شاید بتوان گفت: همان گونه که در ذیل آیه ۹۹ اسرا آمده است، جسم اخروی با جسم دنیوی به جز از نظرِ شباهتِ ظاهری، در بقیه موارد کاملاً متفاوت است. مسئله رؤیت نیز به همین صورت، کاملاً فرق دارد و مراد از رؤیت، دیدن با چشم نیست، بلکه منظور بصیریت و باز شدن چشم قلبی است، همچنان که می فرماید: «وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» = «و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند» (فجر۲۲)، که اشاره دارد بر این که در آنجا حجاب ها بر طرف می شود و انسان چشمی که قدرت دیدن ملائکه را

۱- الم سجده ۱۲

۲- نظر المیزان، ج ۲۸، ص ۳۶

دارد، پیـدا می کنـد. و صد البته گنهکاران هم می توانند فرشـتگان را ببینند چرا که آیه شـریفه فجر عام است و شامل همه می شود. پس به اسـتناد بسـیاری از آیات از جمله (فجر۲۲) و (اعراف ۵۰) و ... نمی تـوان رؤیت گنهکـاران را رد کرد. از طرفی بصیرت، یک نوع نور و هدایت الهی است که در دیدن و رؤیت واقعیات به انسان کمک می کند، در عالم محشر و قیامت هم این نور الهی صـرفاً بر مؤمنین نـازل می شود ولی چون در محشـر همه از جمله گنهکـاران در کنـار هم و برای حساب و کتاب جمع هسـتند، به واسـطه این نور الهی که از اولیاءِ الهی ساطع می شود، گنهکاران هم می تواننـد ببینند، همچنان که می فرماید: «یـوْمَ تَرَی الْمُـؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَـاتِ یسْـعَی نُـورُهُمْ بَیـنَ أَیـدِیهِمْ وَ بِأَیمَـانِهِمْ» = «روزی که مردان و زنـان بـا ایمـان را می نگری که نورشان پیش رو و در سـمت راستشان بسرعت حرکت می کند» (حدید۱۲) و «نُورُهُمْ یسْعَی بَینَ أَیدِیهِمْ وَبِأَیمَانِهِمْ» (تحریم۸). و می فرمایـد: «أَوَمَنْ کَـانَ مَیتًا فَأَحْیینَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا یمْشِـی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَیسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا کَذَلِکَ زُینَ لِلْکَافِرِینَ مَا کَانُوا یعْمَلُونَ» = «آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد؟» (۱).

بنـابراین و به اسـتناد آیات شـریفه فوق، فقط مؤمنین دارای این نورِ راهنما هسـتند ولی چون گنهکاران هم در آن زمان از آغازِ محشـر در کنار مؤمنین هستند می توانند از نورِ آنها استفاده کرده و حقایقِ و عرصه محشر را رؤیت کنند اما بعد از آنکه از هم جـدا شدنـد و بینشـان فاصله افتـاد دیگر قادر به رؤیتِ چیزی نیسـتند هم چنان که می فرمایـد: «یوْمَ یقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِینَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ قِیلَ ارْجِعُوا وَرَاءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُـرِبَ بَینَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَهُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» = «روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شـما پرتوی برگیریم!» به آنها گفته می شود: «به پشت سر خود (به دنیا) بازگردید و کسب نور کنید!» در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب!» (۲).

۱- انعام۱۲۲

۲- حدید۱۳

مشابه این قضیه، در این دنیا هم صادق است و آن هم نعمتهای الهی است که خداوند سبحان این نعمتها را برای مؤمنین خلق فرموده است، اما کفار، به ناحق از آن سوءِ استفاده می کنند، همچنان که می فرماید: «قُلْ هِی لِلَّذِینَ آمَنُواْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا» = «بگو این [نعمتها] در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند» (۱).

خلاصه کلام: کفار در همه حال کور و در ظلمتند چون فاقدِ این نورِ الهی اند و رؤیتی که در ابتدای محشر دارند صرفاً به واسطه انوار مؤمنین است، بعد از آنْ دیگر چیزی نمی بینند (والله اعلم).

قالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسیتَها وَ کَذلِکَ الْیَوْمَ تُنْسی (۱۲۶)

وَ کَذلِکَ نَجْزی مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِآیاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَشَدُّ وَ أَبْقی (۱۲۷)

أَ فَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فی مَساکِنِهِمْ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی (۱۲۸)

می فرماید: «آن گونه که آیات من برای تو آمد و تو آنها را فراموش کردی؛ امروز نیز تو فراموش خواهی شد!» (۱۲۶) و این گونه جزا می دهیم کسی را که اسراف کند و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد! و عذاب آخرت، شدیدتر و پایدارتر است! (۱۲۷) آیا برای هدایت آنان کافی نیست که بسیاری از نسلهای پیشین را (که طغیان و فساد کردند) هلاک نمودیم و اینها در مسکنهای (ویران شده) آنان راه می روند! مسلماً در این امر، نشانه های روشنی برای خردمندان است (۱۲۸)

وَلَوْلَا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَّبِّکَ لَکَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّی (۱۲۹) و اگر سخنی از پروردگارت پیشی نگرفته و موعدی معین مقرر نشده بود قطعاً [عذاب آنها] لازم می آمد (۱۲۹)

☼ نکته:

جمله «وَلَوْلَا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ» در ۵ جای قرآن کریم تکرار شده است: (یونس ۱۹) و (هود ۱۱۰) و (حم سجده= فصلت ۴۵) و (شوری ۱۴) و (طه ۱۲۹).

در این آیات شریفه به صراحت معلوم می شود که عذاب الهی بنا به دلایلی فعلاً مرتفع شده است و این که زمان این وعده کی خواهد بود؟ به تفصیل در ذیل آیه شریفه ۵۸ اسرا آمده و نیز بحثی در خصوص گنهکار و جهنمی بودن اکثریت مردم در ذیل آیه شریفه ۱۷۹ اعراف آمده است.

اما در اینجا هم باید گفت: (والله اعلم)

در اینکه منظور از این «کلمه» چیست؟ دو اختلاف وجود دارد:

۱ - اکثرِ مفسرین از جمله صاحب تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۲۰، احتمال داده اند که مراد به کلمه در آیه شریفه وعده ی خاصی به این امت باشد که در خصوصِ این امت، عذاب تا روز رستاخیز و محشر کبرا تأخیر افتاده است.

۱- اعراف ۳۲

۲ – صاحب المیزان، ج ۲۸، ص ۴۶، آورده است: «مراد به این کلمه همان قضایی است که هنگام هبوط آدم از بهشت به زمین رانـد و فرمود: «وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» = «برای شـما در زمین جایگاهی است تا سـر رسـیدی معین» (اعراف ۲۴) که به حکم این قضا مردم در برابر کفرشان بنا به اجل مسـمایشان ایمن از عـذاب استیصالنـد مگر آنکه رسولی به سویشان بیاید و قضاء الهی در بینشان اجرا شود. حالِ این امت هم حالِ سایر امتهاست که به خاطر وعده ای که در سابق از خدای تعالی گذشـته است از عـذاب استیصال ایمننـد باقی می مانـد قضاء بین آنان و پیغمبرشان که در خصوص این امت این قضاء تا مدتی تأخیر افتاده است» .

☼ مؤلف:

نظریه اول بـا توجه به بحثی که ان شـاء الله در ذیل خواهیم آورد قطعاً مردود است. اما ظاهراً صاحب المیزان، اینکه عـذاب این امت تا روز قیامت و محشرِ کبرا تأخیر افتاده باشد را بر خلاف ظاهر آیات محسوب کرده و آن را رد کرده است. و معتقد است که این عـذاب به احترام حضـرت رسول (ص) مدتی تأخیر افتاده است و مراد از این مدت، وقوع قیامت کبرا نیست بلکه زمانی قبـل از رسـتاخیزِ کبرا است. که البته این نظریه کاملاًـ صـحیح است، امـا صـاحبِ المیزان دلیـلِ قـاطعی نیـاورده است که بتواند نظرش را ثابت کند.

حال توضیحی که بنده ی حقیر می توانم بدهم بدین شرح است: (والله اعلم)

اولاً: به اسـتناد این آیات که می فرمایند: «وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ» = «و ما هرگز آبادی ها و شـهرها را هلاک نکردیم مگر آنکه اهلش ظالم بودند!» (۱).

«مَـا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَـا أَفَهُمْ يؤْمِنُونَ» = «تمـام آبادیهـایی که پیش از اینها هلاک کردیم هرگز ایمان نیاوردنـد؛ آیا اینها ایمان می آورند؟!» (۲).

«وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيعَـذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يسْـتَغْفِرُونَ» = «ولی (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهـد کرد؛ و (نیز) تا اسـتغفار می کننـد، خـدا عذابشان نمی کند» (انفال۳۳)، پس معلـوم می شود که علتِ تأخیرِ عذابِ بر مردم دو چیز است:

۱ – ایمان و استغفار و پرهیز از ظلم.

۲ – وجودِ خلیفه و حجتِ خدا بر روی زمین.

۱– قصص۵۹

۲– أنبیاء۶

بنابراین تا این جا معلوم شد که: منظور از کلمه در آیه شریفه، این دو مطلب است.

ثانیاً: به استناد این آیه که می فرماید: «وَإِن مَّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِك فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» = «و هیچ شهری نیست مگر اینکه ما آن را قبل از روز رستاخیز به هلاکت می رسانیم یا آن را سخت عذاب می کنیم این [عقوبت] در کتاب [الهی] به قلم رفته است» (اسرا ۵۸)، معلوم می شود که این عذاب قبل از قیامت به قطعیت واقع خواهد شد. به عبارتی این مهلت و این وعده تا محشر نیست و در همین دنیا پایان می پذیرد.

ثالثاً: در قرآن کریم چندین آیه وجود دارد که به مسئله «رجعت» اشاره دارند، از جمله: «وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» = «و حرام است بر شهرها و آبادیهایی که (بر اثر گناه) نابودشان کردیم (که به دنیا بازگردند؛) آنها هرگز باز نخواهند گشت!» (۱).

«وَيوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يكَذِّبُ بِآياتِنَا فَهُمْ يوزَعُونَ» = «روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم؛ و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!» (۲).

که به استنادِ این آیات شریفه و روایات عدیده در خصوصِ «رجعت» ، معلوم می شود که این وعده و عذاب باید بعد از رجعت صورت گیرد.

حال با جمع کردنِ آیه موردِ بحث با این سه گروه آیه می توان گفت: در آخر الزمان و بعد از ظهورِ حضرت مهدی (عج) و بعد از رجعت، مجدد، کفر بر جهان غالب خواهد شد و به استنادِ روایات، این مدت ۴۰ روزِ آخر الزمان است، که این وعده تحقق خواهد یافت و عذاب الهی همه را فرا خواهد گرفت (والله اعلم). (بحثِ مفصل در سوره قیامت و ذیل آیه ۵۸ اسرا آمده است).

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۵۷، از قمی:

عذاب بر آنان نازل می شد، لکن خدای تعالی آن را تا مدتی معین تأخیر انداخت.

در المیزان، ج ۱۴، ص ۲۸۴، در ذیل آیه ۱۵۸ سوره انعام، از امام صادق (ع) روایتی بدین شرح آورده است:

همواره در روی زمین از ناحیه پروردگار حجتی که حلال و حرام خدا را بشناسد و به راه

۱- انبیاء ۹۵

۲- نمل ۸۳

خدا دعوت کند بوده و خواهد بود و این رابطه ی بین خدا و خلق هیچ وقت در زمین قطع نمی شود مگر چهل روز مانده به قیامت که در آن چهل روز خداوند حجت خود را از زمین بر می دارد. در آن روزهاست که درِ توبه به روی گناهکاران بسته می شود و ایمان آوردن در آن ایام فایده ای ندارد، گناهکاران و کفاری که تا آن روز توبه نکرده و ایمان نیاورده اند از بدترین خلقند و کسانی هستند که قیامت بر آنها قیام می کند.

در کتاب موعود نامه، ص ۲۶۲، از کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۹ و از محاسن، ص ۲۳۶:

زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود، مگر ۴۰ روز قبل از قیامت.

فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى (۱۳۰) پس بر آنچه می گویند شکیبا باش و پیش از بر آمدن آفتاب و قبل از فرو شدن آن با ستایش پروردگارت [او را] تسبیح گوی و برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش بپرداز باشد که خشنود گردی (۱۳۰)

آناء: جمع (اِ ن ی) و یا (اِ ن و) و به معنای وقت است.

نکته ۱: در آیه شریفه منظور از «قبل طلوع شمس» ، صبح است و «قبل غروب» عصر، «آناء الیل» ، مغرب و عشاء می باشد. اما در معنای «اطراف النهار» مفسرین اختلاف کرده اند:

صاحب المیزان، ج ۲۸، ص ۴۸ تا ۵۳، با اشاره به سه نقل، آورده است:

۱ - عده ای معتقدند که مراد، نماز ظهر است و دلیل آورده اند که: «اگر روز را دو نیم نماییم ظهر در طرف آخر نیمه اول و طرف اول نیمه دوم قرار می گیرد» .

۲ - عده ای معتقدند که مراد همان صبح و عصر است و دلیل آورده اند: «خداوند متعال صبح و عصر را دو بار تأکید کرده و عنایت بیشتری به این دو وقت فرموده است» .

۳ - عده ای هم گفته اند: منظور از «اطراف» ، صبح و ظهر و عصر است.

صاحب المیزان، آورده است: «کلمه «اطراف» جمع است که به بیش از دو، اطلاق می گردد و به کمتر از سه عدد، اطلاق نمی شود در صورتی که این دو نظریه (اول) به کمتر از سه اشاره شده در

اولی دو نیمه و در دومی صبح و عصر مراد شده است که هر دو نظریه کمتر از ۳ بوده و منطقی نیست» . و همچنین آورده است: «مراد به اطراف نهار، ماقبل طلوع آفتاب و ماقبل از غروب آن است که چون دو وقت وسیع هستند و برای هر یک اجزایی است که هر جزء آن نسبت به ظهر یک طرف روز حساب می شود و صحیح است که این دو هنگام را چندین طرف برای روز به حساب آورد همچنانکه صحیح است دو طرف روز حسابش کرد. چون در عرف هم می بینیم همان طور که قبل از آفتاب را اول روز می نامند اوایل روز هم می نامند و این همان اعتباریست که گفتیم یک هنگام را به چند جزء تجزیه می کنند که کلمه قبل از آفتاب بر همه اش صادق است و همچنین قبل از غروب را هم آخر روز می نامند و هم اواخر روز» .

☼ مؤلف:

صاحب المیزان با رد کردن نظریه ی اول و سوم معتقد است که منظور از «اطراف النهار» صبح و عصر می باشد و نظریه دوم را قبول کرده است، اما توضیح گروه دوم را رد کرده است ولی توضیحی هم که خودش داده است چندان منطقی نمی باشد.

و اما توضیحی که بنده حقیر می توانم بدهم بدین شرح است: اگر مسیر خورشید را در روز دنبال کنیم به چهار نقطه می رسیم، طرفِ اول و دومِ آن در یک سمتِ روز و طرفِ سوم و چهارمِ آن در سمتِ دیگر روز است، بدین صورت که خورشید ابتدا شروع به اوج می کند که این، «طرفِ صبح و طلوعِ آفتاب» به حساب می آید. حال این اوج به نقطه انتهایِ خود در وسط روز می رسد که این هم «طرف دوم» است و بعد آغازِ اُفولِ خود را شروع می کند که این نیز «طرف سوم» می باشد و در نهایت، اُفولِ خود را در غروب می بیند که «طرف چهارم» می باشد. به عبارتی تمام روز به دو قسمت و هر قسمت نیز دو قسمت و دو طرف دارند که طرف دوم و سوم به هم متصل می باشند که نتیجه بحث، تأییدِ «نظریه سوم» یعنی «صبح و ظهر و عصر» می باشد (والله اعلم).

نکته ۲: علاوه بر اختلافْ در مورد کلمه «اطراف النهار» مفسرین در معنای «تسبیح» نیز اختلاف دارند از جمله:

۱ - عده ای معتقدند منظور نوافل است و به روایت ذیل استناد دارند:

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۲۱، از کافیِ شیخ کلینی، ج ۳، ص ۴۴۴، از امام باقر (ع):

(اطراف النهار) یعنی نوافل در روز.

۲ - عده ای معتقدند که مراد نمازهای واجب یومیه است. صاحب تفسیر مجمع البیان، ج ۱۶، ذیل آیه، از «ابن عباس» آورده که می گوید: منظور از اطراف روز نیز، نیمروز است که در آن هنگام باید نماز ظهر را بجا آورد.

خلاصه کلام باید گفت: اولاً: در آیه شریفه به اتفاق نظرِ اکثرِ مفسرین اگر منظورْ فرایض باشند پس به چهار نماز صبح و عصر و مغرب و عشاء اشاره دارد و با اختلاف نظر مفسرین به پنج نماز یعنی ظهر هم اشاره دارد. ثانیاً: تسبیح هم فرایض و هم نوافل را در بر دارد (والله اعلم).

نکته ۳: خداوند متعال در سوره هود آیه ۱۱۴می فرماید: «اقم الصلاه طرفی النهار و زلفا مِنَ اللیل» که در آن به چهار نماز اشاره فرموده است. و در سوره اسرا آیه ۷۸ می فرماید: «اقم الصلوه لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر» = «نماز به پا دار در زوال آفتاب، تا شب و هنگام فجر» ، که در آن به پنج نماز اشاره فرموده است. (برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه ۷۸ سوره اسرا و۱۱۴ سوره هود مراجعه شود).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۹۴، از کافی، از امام باقر (ع):

مراد از «آناءَ الیل» نماز شب و «اطراف النهار» نافله نمازهای ظهر و عصر است. و نیز آمده است پیش از غروب و طلوع آفتاب ده مرتبه بگویید: «لا اله الا الله وحدهُ لا شریک له، له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیءٍ قدیر»

در امالی شیخ صدوق، ص ۱۰۴۳، م۹۵، از حضرت علی (ع):

هر کس، دو روزش مساوی باشد، زیان کار است و هر کس که امروزش، بدتر از دیروزش باشد، ملعون است و هر کس که زیادتی در نفسش نشناسد، او به نقصان نزدیک تر است و هر کس که به نقصان نزدیک تر باشد، مرگ برای او از زندگی بهتر است.

در امالی شیخ صدوق، ص ۱۷۵، م۲۳، از حضرت علی (ع):

کسی که فردا را جزوِ عمرش حساب کند، مرگ را به درستی نشناخته است.

ص :۳۳۹

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۹۱، م۷۵، از امام صادق (ع): زیاد سجده کن تا گناهت بریزد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۹۹، م۱۳، از امام صادق (ع)، از حضرت رسول (ص): هر کس شبی ۱۰ آیه بخواند، از غافلان نیست.

۵۰ آیه بخواند، جزءِ ذاکران است. ۱۰۰ آیه بخواند، جزءِ عابدان است. ۲۰۰ آیه بخواند، جزءِ خاشعان است. ۳۰۰ آیه بخواند، جزءِ رستگاران است. ۵۰۰ آیه بخواند، جزءِ مجتهدان است. ۱۰۰۰ آیه بخواند، برایش قنطاری نوشته شود. و قنطار، ۵۰ هزار مثقالِ طلاست و هر مثقالی ۲۴ قیراط است، که کمترینش مانند کوه احد است.

وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا لِنَفْتِنَهُمْ فيهِ وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَيْرٌ وَ أَبْقى (۱۳۱)

وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوى (۱۳۲)

وَ قالُوا لَوْ لا يَأْتينا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَ وَ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةُ ما فِي الصُّحُفِ الْأُولى (۱۳۳)

وَ لَوْ أَنَّا أَهْلَكْناهُمْ بِعَذابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آياتِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزى (۱۳۴)

و هرگز چشمان خود را به نعمتهای مادی، که به گروه هایی از آنان داده ایم، میفکن! اینها شکوفه های زندگی دنیاست؛ تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است! (۱۳۱) خانواده خود را به نماز فرمان ده؛ و بر انجام آن شکیبا باش! از تو روزی نمی خواهیم؛ (بلکه) ما به تو روزی می دهیم؛ و عاقبت نیک برای تقواست! (۱۳۲) گفتند: چرا (پیامبر) معجزه و نشانه ای از سوی پروردگارش برای ما نمی آورد؟! (بگو:) آیا خبرهای روشنی که در کتابهای (آسمانی) نخستین بوده، برای آنها نیامد؟! (۱۳۳) اگر ما آنان را پیش از آن (که قرآن نازل شود) با عذابی هلاک می کردیم، (در قیامت) می گفتند: «پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم! (۱۳۴)

قُلْ كُلٌّ مُّتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ اصْحابُ الصِّراطِ السَّوِیِّ وَ مَنِ اهْتَدیٰ (۱۳۵)

بگو: همه انتظار می برند، پس شما هم در انتظار باشید و به زودی خواهید دانست که یاران راه راست کیانند و چه کسی راه یافته است (۱۳۵)

تربص: به معنای انتظار است.

☼ نکته:

مشابه آیه شریفه فوق، آیاتی است که می فرمایند:

«قُلْ ... فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ» = «بگو ... انتظار بکشید، ما هم با شما انتظار می کشیم!» (۱).

«قُلْ ... تَرَبَّصُوا حَتَّی یأْتِی اللَّهُ بِأَمْرِهِ » = «بگو ... انتظار بکشید، که خداوند عذابش را نازل کند» (۲).

«قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِینَ» = «بگو: «انتظار بکشید، که من هم با شما انتظار می کشم» (۳).

۱- توبه۵۲

۲- توبه۲۴

۳- طور۳۱

☼ مؤلف:

آیاتِ شریفه ی فوق با کلمه «قل» شروع می شوند یعنی خدای سبحان مخاطبش را رسول ارجمندش قرار داده است و علتش هم آن است که این گروه که رسولِ خدا (ص) از جانبِ خدای سبحان باید با آنها صحبت کند کسانی هستند که در لجاجت و دشمنی با دین، حد را گذرانده اند و امیدی به برگشتشان نیست، لذا خدای سبحان هم، آنها را لایق ندانسته که مخاطبِ مستقیمش بفرماید، بر خلافِ مؤمنین که مستقیماً می فرماید: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا» (ممتحنه۱) و حتی از گروه مردم عادی هم نیستند چرا که فرموده است: «یا أَیهَا النَّاسُ» (۱).

حال اگر آیات فوق را با این آیات مقایسه کنیم: «قُلْ یا أَیهَا الْکَافِرُونَ» (کافرون۱)، «قُلْ یا أَیهَا الَّذِینَ هَادُوا» (جمعه۶)، «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتَابِ» (آل عمران۹۸)، «قَالَ یا إِبْلِیسُ» (۲).

و «یا أَیهَا النَّبِی» (ممتحنه۱۲)، «یا إِبْرَاهِیمُ» (صافات۱۰۴)، «یا نِسَاءَ النَّبِی» (احزاب۳۰)، «یا مُوسَی» (قصص۳۰)، «یا بَنِی آدَمَ» (اعراف۳۵). به این مطلب می رسیم که خداوند سبحان هر کسی را لایقِ خطاب نفرموده اند. و نیز می توان فهمید که خداوند سبحان با شیطان هم در آن موقعی که سجده نکرد مستقیماً صحبت نفرموده، بلکه واسطه ای در بین بوده است. (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۳۴۳، از تفسیر امام عسکری (ع)، در حدیثِ قدسی، از حضرت رسول (ص):

خدایتعالی می فرماید: ما هر که را بخواهیم مشمولِ رحمتِ خود کنیم، توفیقِ درکِ ولایتِ امیرالمؤمنین (ع) را به او عنایت می نماییم.

در نهج البلاغه، ص ۶۷۳، ح۲۰۷، از حضرت علی (ع): اگر بردبار نیستی، خود را به بردباری بنمای، زیرا اندک است کسی که خود را همانند مردمی کند و از جمله ی آنان به حساب نیاید.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۲۴، از کشف المحجه، ص ۱۹۰، آورده است: به حضرتِ رسول (ص) عرض شد: یا رسول الله! ولی کیست؟ فرمود: در این زمان ولیّ شما منم، بعد از من، وصیِّ من و بعد از وصیم، برای هر زمانی حجت های الهی است، که عبارتند از اوصیای پیامبران، تا نگویید مانندِ آن چه که گمراهانِ قبل از شما گفتند، آنان که پیامبرشان از آنان مفارقت کرده بود وقتی که می فرماید: «خدایا! چرا به ما رسولانی نفرستادی؟» و خداوند متعال هم جواب آنها را داد: «قل کل

۱- حج۱
۲- ص۷۵

متربص» و علت گمراهیِ شان در این امر بود که می گفتند: ما نسبت به شناخت اوصیاء، تکلیفی نداریم تا زمانی که امامی علم خود را آشکار کند و معجزه ای ارائه نماید.

☼ مؤلف:

به استناد روایت فوق، کسانی که ولایت ائمه (ع) را نپذیرند هم مشمول آیه مورد بحث خواهند شد. و نپذیرفتنِ ولایت است که انسان را در حدِ شیطان سقوط می دهد، چرا که شیطان هم ولایت را نپذیرفت و جالب اینجاست، این گروه حتی فکر نمی کنند، گناهی کرده اند.

در کافی، ج ۲، ص ۲۷۲، از پیامبر (ص): به درستی که بنده اگر گناهی را مرتکب شود لکه سیاهی در دل او پدید می آید که اگر از گناه خود دل بکند و استغفار و توبه نماید دلش صاف می شود و اگر گناهی دیگر کرد با تکرار گناه لکه افزون تر می شود تا جایی که خانه قلب را سیاهی فرا می گیرد در این صورت است که دل، دیگر استعداد ندارد انوار ارزشهای معنوی را در خود تابش دهد و در این چیرگیِ گناه است که خداوند می فرماید: گناه بر دلهایشان چیره شده است.

در کافی، ج ۲، ص ۲۸۷، از رسول خدا (ص): بترسید از گناهانی که آن ها را کوچک شمارید که آن قابل آمرزش نیست سؤال شد: کوچک شمردن گناه چیست؟ پیامبر اسلام (ص) فرمود: شخصی گناهی را مرتکب می شود سپس می گوید خوشا به حال من اگر غیر از این، گناهی نداشته باشم.

در اصول کافی، ج ۳، ص ۳۹۵، از ام_ام ص_ادق (ع):

ب_ه خ_دا س_وگند که خدا هیچ طاعتی را با اصرار بر هر گناهی که باشد نپذیرد.

در بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۶، از امام باقر (ع): هر گناهی که انجام می دهی آن را کوچک نشمار زیرا در قیامت آن را ناخوشایند خواهی یافت.

در وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۱۳، از رسول خدا (ص): خداوند، غضبش را در بین گناهان مخفی کرده، پس هیچ گناهی را کوچک نشمارید زیرا نمی دانید غضب خدا در کدام است.

در مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۲۹، از پیغمبر اکرم (ص):

ای ابوذر! به کوچک بودن گناه نگاه نکن و لکن نگاه کن که چه کسی را معصیت می کنی، ای ابوذر! همانا فرد به سبب گناه، محروم از رزقِ حلالش می شود.

در بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۶، از امام باقر (ع):

گناه باعث:

۱ – تنگی و ناخوشایندی زندگی.

۲ – سستی و بی حالی در عبادت.

۳ – قساوت قلب و سنگدلی می شود، که هیچ ضربه و ضرری خطرناکتر و بیچاره کننده تر از سنگدلی نیست.

در وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۱۲، از امیرالمؤمنین (ع):

چیزی که روز قیامت ضرر برساند، کوچک نیست.

در مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۴۹، از پیامبر خاتم (ص):

ای ابوذر! ممکن است انسان کار خوبی انجام دهد و دل به آن خوش دارد ولی گناهانِ کوچکی را هم مرتکب شده باشد که اصلاً آنها را به حساب نیاورده باشد و روز قیامت، خدا را از خودش به خاطر آن گناهان، ناراضی و غضبناک ببیند، پس باید هر گناهی را خطرناک دانست.

ای ابوذر! روح انسان با گناه، خیلی زود خراب و منقلب می شود.

در وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۱۲، از رسول خدا (ص): هیچ کارِ بدی را کوچک نشمارید گرچه در نظرِ شما کوچک باشد و هیچ کارِ خوبی را زیاد ندانید گرچه در نظرتان زیاد باشد، زیرا هیچ گناهی، با توبه و استغفارِ واقعی، نابخشودنی نیست و هیچ گناهی با تکرار و اصرار، کوچک نیست.

در بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۰۷، از امام صادق (ع):

یکی از نشانه های نفاق، کوچک شمردن گناهان است.

در نهج البلاغه، حکمت ۴۶، از امام علی (ع): گناه و معصیتی که تو را پشیمان کند بهتر از کار نیکی است که تو را به خودپسندی و تکبر وا دارد.

خلاصه آیات سوره طه:

۲: ما قرآن را نازل نکردیم که خود را به رنج افکنی ۳: هدف تذکر است.

۴: تنزیل ۵: الرحمن علی العرش استوی ۶: آسمان و زمین ۷: اگر بلند یا آهسته سخن گویی خدا بر نهان تر آگاه است.

۸: اسماء الحسنی ۹ تا ۹۹: حدیث حضرت موسی (ع) ورودش به وادی طوی – معجزه عصا و ید بیضا – شرح صدر – همراهی هارون – تبلیغ فرعون – ایمان آوردن ساحران – غرق شدن فرعونیان – گوساله پرستی بنی اسرائیل ۱۰۰ تا ۱۱۴: قیامت ۱۱۵: عهد آدم ۱۱۶ تا ۱۲۳: داستان آدم و هبوطش ۱۲۴: هر کس از یاد من اعراض کند معیشتش تنگ شود و روز قیامت نابینا محشور شود. ۱۲۸: عبرت از هلاک گذشتگان ۱۲۹: اگر نه این بود که کلمه پروردگار بر این کار سبقت یافته که این امت تا اجل مسمی به کیفر رسند همانا عذاب بر آنها لزوم می یافت. ۱۳۰: پس صبر کن و تسبیح کن هر صبح و عصر – وَمِنْ آنَاء اللَّیْلِ ... ۱۳۱: هرگز به متاع ناچیز چشم آرزو مگشا ۱۳۲: اهل بیت خود را به نماز و صبر امر کن – عاقبت نیکو با اهل تقواست ۱۳۵: منتظر باشید که به زودی خواهید دانست راه سعادت و شقاوت را.

ص: ۳۴۳

۲۱ سوره انبیاء

۲۱ – سوره انبیا ء. (مکی است و ۱۱۲ آیه دارد).

☼ نکته:

نام ۱۷ تن از ۲۷ پیامبری که در قرآن کریم یاد شده اند در این سوره آمده است لذا وجه تسمیه ی این سوره به انبیاء بدین خاطر است.

خلاصه مطالب: نزدیک بودن قیامت – غفلت مردم از آن – بحث نبوت و استهزاء مردم – داستان انبیاء و سخنی از موسی (ع) و هارون (ع) – سرگذشت ابراهیم (ع) و محاجه ی او و افتادنش در آتش- اسحاق (ع) – یعقوب (ع) – لوط (ع) – نوح (ع) – داوود (ع) – سلیمان (ع) – ایوب (ع) – اسماعیل (ع) – ادریس (ع) – ذوالکفل (ع) – ذوالنون (ع) – زکریا (ع) – یحیی (ع) و عیسی (ع) و ذکری از یوم الحساب.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فی غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ (۱)

ما یَأْتیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلاَّ اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ (۲)

لاهِیَةً قُلُوبُهُمْ وَ أَسَرُّوا النَّجْوَی الَّذینَ ظَلَمُوا هَلْ هذا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ أَ فَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳)

قالَ رَبِّی یَعْلَمُ الْقَوْلَ فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ (۴)

بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَراهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْیَأْتِنا بِآیَةٍ کَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (۵)

ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْیَةٍ أَهْلَکْناها أَ فَهُمْ یُؤْمِنُونَ (۶)

وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَکَ إِلاَّ رِجالاً نُوحی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۷)

وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا یَأْکُلُونَ الطَّعامَ وَ ما کانُوا خالِدینَ (۸)

ثُمَّ صَدَقْناهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَیْناهُمْ وَ مَنْ نَشاءُ وَ أَهْلَکْنَا الْمُسْرِفینَ (۹)

لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ کِتاباً فیهِ ذِکْرُکُمْ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۱۰)

وَ کَمْ قَصَمْنا مِنْ قَرْیَةٍ کانَتْ ظالِمَةً وَ أَنْشَأْنا بَعْدَها قَوْماً آخَرینَ (۱۱)

فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها یَرْکُضُونَ (۱۲)

لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ (١٣)

قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمينَ (١۴)

فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتَّى جَعَلْناهُمْ حَصيداً خامِدينَ (١۵)

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبينَ (١۶)

لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لاَتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فاعِلينَ (١٧)

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (١٨)

وَ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُونَ (١٩)

حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی گردانند! (١) هیچ یادآوری تازه ای از طرف پروردگارشان برای آنها نمی آید، مگر آنکه با بازی (و شوخی) به آن گوش می دهند! (٢) این در حالی است که دلهایشان در لهو و بی خبری فرو رفته است! و ستمگران پنهانی نجوا کردند (و گفتند): آیا جز این است که او بشری همانند شماست؟! آیا به سراغ سحر می روید، با اینکه (چشم دارید و) می بینید؟! (٣) (پیامبر) گفت: «پروردگارم همه سخنان را، چه در آسمان باشد و چه در زمین، می داند؛ و او شنوا و

ص :٣۴۴

داناست!» (۴) آنها گفتند: «(آنچه محمد (ص) آورده وحی نیست؛) بلکه خوابهایی آشفته است! اصلا آن را بدروغ به خدا بسته؛ نه، بلکه او یک شاعر است! (اگر راست می گوید) باید معجزه ای برای ما بیاورد؛ همان گونه که پیامبران پیشین (با معجزات) فرستاده شدند!» (۵) تمام آبادیهایی که پیش از اینها هلاک کردیم (تقاضای معجزات گوناگون کردند، و خواسته آنان عملی شد، ولی) هرگز ایمان نیاوردند؛ آیا اینها ایمان می آورند؟! (۶) ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می کردیم، نفرستادیم! (همه انسان بودند و از جنس بشر!) اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید (۷) آنان را پیکرهایی که غذا نخورند قرار ندادیم! عمر جاویدان هم نداشتند! (۸) سپس وعده ای را که به آنان داده بودیم، وفا کردیم! آنها و هر کس را که می خواستیم (از چنگ دشمنانشان) نجات دادیم؛ و مسرفان را هلاک نمودیم! (۹) ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آن است! آیا نمی فهمید؟! (۱۰) چه بسیار آبادیهای ستمگری را در هم شکستیم؛ و بعد از آنها، قوم دیگری روی کار آوردیم! (۱۱) هنگامی که عذاب ما را احساس کردند، ناگهان پا به فرار گذاشتند! (۱۲) (گفتیم:) فرار نکنید؛ و به زندگی پر ناز و نعمت و به مسکنهای پر زرق و برقتان بازگردید! شاید (سائلان بیایند و) از شما تقاضا کنند (شما هم آنان را محروم بازگردانید)! (۱۳) گفتند: «ای وای بر ما! به یقین ما ستمگر بودیم!» (۱۴) و همچنان این سخن را تکرار می کردند، تا آنها را درو کرده و خاموش ساختیم! (۱۵) ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست از روی بازی نیافریدیم! (۱۶) (بفرض محال) اگر می خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم، چیزی متناسب خود انتخاب می کردیم! (۱۷) بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محو و نابود می شود! اما وای بر شما از توصیفی که (درباره خدا و هدف آفرینش)می کنید! (۱۸) از آن اوست آنان که در آسمانها و زمینند! و آنها که نزد اویند [= فرشتگان] هیچ گاه از عبادتش استکبار نمی ورزند و هرگز خسته نمی شوند (۱۹)

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲۰)

(فرشتگان) شبانه روز بی آنکه سستی ورزند نیایش می کنند (۲۰)

☼ مؤلف:

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۳۳ و نیز در اکثر تفاسیر، روایتی از امام صادق (ع) آورده اند، بدین شرح: «هر موجود زنده ای ناگزیر می خوابد و فرشتگان هم می خوابند و لذا مراد از جمله «لا یفترون» تنفس فرشتگان است که تسبیح محسوب می شود» . در صورتی که در نهج البلاغه، خطبه۱، ص ۳۵، حضرت علی (ع) در وصف ملائکه فرموده است: «خدای را تسبیح می گویند و دچار خستگی نمی شوند و دیدگانشان را خواب نمی گیرد و عقلشان دچار سهو و فراموشی نمی شود، بدنهایشان سست و ناتوان نگشته و غفلت و نسیان عارضشان نمی شود».

بنابراین به استناد کلام گوهر بار حضرت علی (ع) روایت اول که معتقد به خواب فرشتگان است مردود است. از آن گذشته صراحتِ آیه شریفه در عدم سستی فرشتگان و تسبیح دائمی آنهاست، نه خواب و چرت و کسالت. پس باید گفت: «روایت اول صحیح نیست» (والله اعلم).

صاحب المیزان، ج ۲۸، ص ۱۱۸، آورده است: «روایت اول به خاطر نداشتن سند قابل قبول نیست» .

أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ (۲۱)

لَوْ كانَ فيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲)

لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳)

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۴)

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ نُوحي إِلَيْهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵)

وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ (۲۶)

لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷)

يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يَشْفَعُونَ إِلاَّ لِمَنِ ارْتَضى‏ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸)

وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلهٌ مِنْ دُونِهِ فَذلِكَ نَجْزيهِ جَهَنَّمَ كَذلِكَ نَجْزِي الظَّالِمينَ (۲۹)

آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند که (خلق می کنند و) منتشر می سازند؟! (۲۱) اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می شدند (و نظام جهان به هم می خورد)! منزه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند! (۲۲) هیچ کس نمی تواند بر کار او خرده بگیرد؛ ولی در کارهای آنها، جای سؤال و ایراد است! (۲۳) آیا آنها معبودانی جز خدا برگزیدند؟! بگو: «دلیلتان را بیاورید! این سخن کسانی است که با من هستند و سخن کسانی [= پیامبرانی] است که پیش از من بودند!» اما بیشتر آنها حق را نمی دانند؛ و به همین دلیل (از آن) روی گردانند (۲۴) ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که: «معبودی جز من نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید» (۲۵) آنها گفتند: «خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده است» ! او منزه است (از این عیب و نقص)؛ آنها [= فرشتگان] بندگان شایسته اویند (۲۶) هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند (۲۷) او اعمال امروز و آینده و اعمال گذشته آنها را می داند؛ و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند؛ و از ترس او بیمناکند (۲۸) و هر کس از آنها بگوید: «من جز خدا، معبودی دیگرم» ، کیفر او را جهنم می دهیم! و ستمگران را این گونه کیفر خواهیم داد (۲۹)

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی آورند (۳۰)

«رتق» : به معنای به هم چسباندن دو چیز است.

«فتق» : به معنای جدا سازی دو چیز متصل به هم است.

☼ نکته:

خداوند متعال مشابه این آیه شریفه را در جای دیگر هم آورده و فرموده است: «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ» = «خداوند هر جنبنده را از آب آفرید» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۱۲۰، از احتجاج، از امام باقر (ع):

۱- نور ۴۵

آسـمان رتق بود یعنی باران نمی باریـد و زمین رتق بود یعنی گیاه نمی رویید خداوند آسمان را فتق کرد یعنی باران را از آن فرو فرستاد و زمین را فتق کرد یعنی گیاهان را از او رویانید.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۴۱، از کلینی کافی، از امام صادق (ع): طعمِ آب، طعمِ زندگی است.

در نهـج البلاغه، ص ۶۵۵، ح۱۲۸، از حضـرت علی (ع): در آغازِ سـرما (در برابر بادِ پاییزی) خود را بپوشانید و در پایانِ سـرما (در برابر بـادِ بهـاری) آن را دریابیـد، زیرا بـا بـدن هـا همان می کنـد که با برگِ درختان خواهـد کرد: آغازش می سوزانـد و پایانش می رویاند. (شبیه این روایت از حضرت رسول (ص) نیز آمده که شاعر آن را به صورت شعر درآورده است:

گفت پیغمبر زِ سرمای بهار

تن مپوشانید یاران! زینهار

زآنکه با جانِ شما آن می کند کان بهارانْ با درختان می کند

لیک بگریزید از بردِ خزان

کان کند کو کرد با باغ و رزان).

توجه: آیات شـریفه ۴۸ تا ۹۱ به اسـامی ۱۷ نفر از انبیـاء و حضـرت مریم (س) اشـاره فرموده است که ترتیب آن اسـامی بـدین صورت می باشـد: موسـی – هـارون – ابراهیم – اسـحاق – یعقوب – لوط – نوح – داوود – سـلیمان – ایوب – اسـماعیل – ادریس – ذوالکفل – ذاالنون (به معنای صاحب ماهی که همان یونس است)- زکریا – یحیی – مریم و عیسـی علیهم السلام . که در آیات ۵۱ تا ۷۱ به داستان شکستن بتها توسط حضرت ابراهیم (ع) و نجاتش از آتش اشاره دارد و نیز در آیه شریفه ۹۱، اسم حضرت مریم (س) و عیسی (ع) به صراحت نیامده، بلکه فرموده است: «آن زنِ عفیف و پسرش» .

وَ جَعَلْنا فِی الْأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ تَمیدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنا فیها فِجاجاً سُبُلًا لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ (۳۱)

وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آیاتِها مُعْرِضُونَ (۳۲)

وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ (۳۳)

وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ (۳۴)

کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَهً وَ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ (۳۵)

وَ إِذا رَآکَ الَّذینَ کَفَرُوا إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلاَّ هُزُواً أَ هذَا الَّذی یَذْکُرُ آلِهَتَکُمْ وَ هُمْ بِذِکْرِ الرَّحْمنِ هُمْ کافِرُونَ (۳۶)

خُلِقَ الْإِنْسانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُریکُمْ آیاتی فَلا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷)

وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ

كُنْتُمْ صادِقِينَ (٣٨)

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَ لا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ (٣٩)

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّها وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ (٤٠)

وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (٤١)

قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ مِنَ الرَّحْمنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (٤٢)

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنا لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَ لا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ (٤٣)

بَلْ مَتَّعْنا هؤُلاءِ وَ آباءَهُمْ حَتَّى طالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَ فَلا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها أَ فَهُمُ الْغالِبُونَ (٤٤)

قُلْ إِنَّما أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَ لا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعاءَ إِذا ما يُنْذَرُونَ (٤٥)

وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ (٤٦)

وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ (٤٧)

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسى وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَ ضِياءً وَ ذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ (٤٨)

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (٤٩)

وَ هذا ذِكْرٌ مُبارَكٌ أَنْزَلْناهُ أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (٥٠)

وَ لَقَدْ آتَيْنا إِبْراهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عالِمِينَ (٥١)

إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ (٥٢)

قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِينَ (٥٣)

قالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (٥٤)

قالُوا أَ جِئْتَنا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (٥٥)

قالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلى ذلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (٥٦)

وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (٥٧)

فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلاَّ كَبِيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸)

قالُوا مَنْ فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا إِنَّهُ لَمِنَ الظّالِمِينَ (۵۹)

قالُوا سَمِعْنا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ (۶۰)

قالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلى أَعْيُنِ النّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱)

قالُوا أَ أَنْتَ فَعَلْتَ هذا بِآلِهَتِنا يا إِبْراهِيمُ (۶۲)

و در زمین، کوه های ثابت و پابرجایی قرار دادیم، مبادا آنها را بلرزاند! و در آن، دره ها و راه هایی قرار دادیم تا هدایت شوند! (۳۱) و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم؛ ولی آنها از آیات آن روی گردانند (۳۲) او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید؛ هر یک در مداری در حرکتند! (۳۳) پیش از تو (نیز) برای هیچ انسانی جاودانگی قرار ندادیم؛ (وانگهی آنها که انتظار مرگ تو را می کشند،) آیا اگر تو بمیری، آنان جاوید خواهند بود؟! (۳۴) هر انسانی طعم مرگ را می چشد! و شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می کنیم؛ و سرانجام بسوی ما بازگردانده می شوید! (۳۵) هنگامی که کافران تو را می بینند، کاری جز استهزا کردن تو ندارند؛ (و می گویند:) آیا این همان کسی است که سخن از خدایان شما می گوید؟! در حالی که خودشان ذکر خداوند رحمان را انکار می کنند (۳۶) (آری،) انسان از عجله آفریده شده؛ ولی عجله نکنید؛ به زودی آیاتم را به شما نشان خواهم داد! (۳۷) آنها می گویند: «اگر راست میگویید، این وعده (قیامت) کی فرا می رسد؟!» (۳۸) ولی اگر کافران می دانستند زمانی که (فرا می رسد) نمی توانند شعله های آتش را از صورت و از پشتهای خود دور کنند و هیچ کس آنان را یاری نمی کند (این قدر درباره قیامت شتاب نمی کردند)! (۳۹) (آری، این مجازات الهی) بطور ناگهانی به سراغشان می آید و مبهوتشان می کند؛ آنچنان که توانایی دفع آن را ندارند و به آنها مهلت داده نمی شود! (۴۰) (اگر تو را استهزا کنند نگران نباش،) پیامبران پیش از تو را (نیز) استهزا کردند؛ اما سرانجام، آنچه را استهزا می کردند دامان مسخره کنندگان را گرفت (و مجازات الهی آنها را در هم کوبید)! (۴۱) بگو: «چه کسی شما را در شب و روز از (مجازات)

خداوند بخشنده نگاه می دارد؟!» ولی آنان از یاد پروردگارشان روی گردانند! (۴۲) آیا آنها خدایانی دارند که می توانند در برابر ما از آنان دفاع کنند؟! (این خدایان ساختگی، حتی) نمی توانند خودشان را یاری دهند (تا چه رسد به دیگران)؛ و نه از ناحیه ما با نیرویی یاری می شوند! (۴۳) ما آنها و پدرانشان را (از نعمتها) بهره مند ساختیم، تا آنجا که عمر طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیانشان شد)؛ آیا نمی بینند که ما پیوسته به سراغ زمین آمده و از آن (و اهلش) می کاهیم؟! آیا آنها غالبند (یا ما)؟! (۴۴) بگو: «من تنها بوسیله وحی شما را انذار می کنم!» ولی آنها که گوشهایشان کر است، هنگامی که انذار می شوند، سخنان را نمی شنوند! (۴۵) اگر کمترین عذاب پروردگارت به آنان برسد، فریادشان بلند می شود که: «ای وای بر ما! ما همگی ستمگر بودیم!» (۴۶) ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می کنیم؛ پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود؛ و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بدی) باشد، ما آن را حاضر می کنیم؛ و کافی است که ما حساب کننده باشیم! (۴۷) ما به موسی و هارون، «فرقان» [= وسیله جدا کردن حق از باطل] و نور و آنچه مایه یادآوری برای پرهیزگاران است، دادیم (۴۸) همانان که از پروردگارشان در نهان می ترسند و از قیامت بیم دارند! (۴۹) و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم؛ آیا شما آن را انکار می کنید؟! (۵۰) ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم؛ و از (شایستگی) او آگاه بودیم (۵۱) آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: «این مجسمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟!» (۵۲) گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند» (۵۳) گفت: «مسلما هم شما و هم پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده اید!» (۵۴) گفتند: «آیا مطلب حقی برای ما آورده ای، یا شوخی می کنی؟!» (۵۵) گفت: (کاملاً حق آورده ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را ایجاد کرده؛ و من بر این امر، از گواهانم! (۵۶) و به خدا سوگند، در غیاب شما، نقشه ای برای نابودی بتهایتان می کشم! (۵۷) سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب)، همه آنها - جز بت بزرگشان- را قطعه قطعه کرد؛ شاید سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند)! (۵۸) (هنگامی که منظره بتها را دیدند) گفتند: «هر کس با خدایان ما چنین کرده، قطعاً از ستمگران است (و باید کیفر سخت ببیند)!» (۵۹) (گروهی) گفتند: «شنیدیم نوجوانی از (مخالفت با) بتها سخن می گفت که او را ابراهیم می گویند» (۶۰) (جمعیت) گفتند: «او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، تا گواهی دهند!» (۶۱) (هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند) گفتند: «تو این کار را با خدایان ما کرده ای، ای ابراهیم؟!» (۶۲)

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ (۶۳)

گفت [نه] بلکه آن را این بزرگترشان کرده است اگر سخن می گویند از آنها بپرسید (۶۳)

☼ مؤلف:

درآیه شریفه، کلامِ حضرت ابراهیم (ع) دروغ نیست، بلکه آن حضرت به طرز زیرکانه ای، جمله را شرطی بیان فرموده است، بدین صورت که: «اگر بت بزرگ سخن بگوید، آن عمل را انجام داده و چون بت، سخن نمی گوید پس این کار را نکرده و خودش این کار را کرده است» .

و با این استدلالِ زیرکانه و بی نظیرش می خواست به آنها ثابت کند، بتها جامداتی ناتوان هستند که لایق ستایش نمی باشند.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۵۱، از عیون اخبار الرضا، از امام رضا (ع): ابراهیم (ع) گفت: «اگر سخن

بگویند، پس بزرگشان این کار را انجام داده است» ، یعنی: «اگر سخن نگویند بزرگشان کاری نکرده است» پس آنها سخن نگفتند و ابراهیم (ع) هم دروغ نگفت.

فَرَجَعُوا إِلى أَنْفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظّالِمُونَ (۶۴)

ثُمَّ نُكِسُوا عَلى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ ما هؤُلاءِ يَنْطِقُونَ (۶۵)

قالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لا يَضُرُّكُمْ (۶۶)

أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۶۷)

قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ (۶۸)

آنها به وجدان خویش بازگشتند؛ و (به خود) گفتند: «حقا که شما ستمگرید!» (۶۴) سپس بر سرهایشان واژگونه شدند؛ (و حکم وجدان را بکلی فراموش کردند و گفتند:) تو می دانی که اینها سخن نمی گویند! (۶۵) (ابراهیم) گفت: «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی به شما می رساند! (نه امیدی به سودشان دارید و نه ترسی از زیانشان!) (۶۶) اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید! آیا اندیشه نمی کنید (و عقل ندارید)؟! (۶۷) گفتند: «او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است!» (۶۸)

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۶۹)

گفتیم ای آتش برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش (۶۹)

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۵۶، از قمی، از امام صادق (ع): هنگامی که به آتش وحی شد سرد و سلامت باشد مدت سه روز در تمام دنیا آتش اثر خود را از دست داد و روشن نشد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۱۵۵، از علل، از امام صادق (ع): وقتی ابراهیم (ع) به آتش افتاد جبرئیل در هوا او را دیدار نمود و گفت: آیا حاجتی داری؟ فرمود: به تو نه.

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۱۵۶، از درمنثور، از حضرت علی (ع): آن چنان سرد شد که سرما او را آزار داد تا وقتی که خطاب شد «سلاماً» که از شدت آن کاسته شد و مطبوع و بی آزار گشت.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۵۳، از احتجاج طبرسی، از امام صادق (ع)، از پیامبر اکرم (ص):

وقتی ابراهیم (ع) در آتش افتاد عرض کرد: «اللهم انی اسألک بحقِ محمدٍ وآلِ محمد لما اَنجیتنی منها= خدا یا از تو می خواهم به حق محمد وآلش مرا نجات دهی. پس آتش خنک شد» .

وَ أَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَخْسَرِينَ (٧٠)

وَ نَجَّيْناهُ وَ لُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِى بارَكْنا فِيها لِلْعالَمِينَ (٧١)

وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَهً وَ كُلًّا جَعَلْنا صالِحِينَ (٧٢)

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِيتاءَ الزَّكاهِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ (٧٣)

وَ لُوطاً آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْقَرْيَهِ الَّتِى

كانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فاسِقِينَ (٧۴)

وَ أَدْخَلْناهُ فی رَحْمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (٧۵)

وَ نُوحاً إِذْ نادى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَنَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (٧۶)

وَ نَصَرْناهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا إِنَّهُمْ كانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِينَ (٧٧)

آنها می خواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند؛ ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم! (٧٠) و او و لوط را به سرزمین (شام) –که آن را برای همه جهانیان پربرکت ساختیم- نجات دادیم! (٧١) و اسحاق و علاوه بر او، یعقوب را به وی بخشیدیم؛ و همه آنان را مردانی صالح قرار دادیم! (٧٢) و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می کردند (٧٣) و لوط را (به یاد آور) که به او حکومت و علم دادیم؛ و از شهری که اعمال زشت و کثیف انجام می دادند، رهایی بخشیدیم؛ چرا که آنها مردم بد و فاسقی بودند! (٧۴) و او را در رحمت خود داخل کردیم؛ و او از صالحان بود (٧۵) و نوح را (به یاد آور) هنگامی که پیش از آن (پروردگار را) خواند! ما دعای او را مستجاب کردیم؛ و او و خاندانش را از اندوه بزرگ نجات دادیم (٧۶) و او را در برابر جمعیتی که آیات ما را تکذیب کرده بودند یاری دادیم؛ چرا که قوم بدی بودند؛ از این رو همه آنها را غرق کردیم! (٧٧)

وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (٧٨) و داوود و سلیمان را [یاد کن] هنگامی که درباره آن کشتزار که گوسفندان مردم شب هنگام در آن چریده بودند داوری می کردند و [ما] شاهد داوری آنان بودیم (٧٨)

«حرث» : به معنای زراعت و نیز به معنای باغ انگور است.

«نفش» : به معنای چراندن حیوانات در شب است.

«داستانِ دو متخاصم» : دو مرد، حضور حضرت داوود (ع) آمدند، یکی صاحب زرع و کشت و دیگری صاحب گوسفند بود. صاحبِ زرع گفت: «گوسفندان این مرد، شبانه وارد مزرعه و کشت من شدند و تمام زراعت را تباه کردند» . حضرت داوود (ع) دستور داد خسارات وارده را قیمت کنند و به همان مقدار، از گوسفندان گرفت و به صاحب زرع تسلیم کرد. ولی حضرت سلیمان (ع) به پدرش گفت: «اگر من حاکم بودم، گوسفندان را به صاحب زرع می دادم تا از شیر آنها استفاده کند و منافع دیگر ببرد. و زرع را به صاحبِ گوسفند واگذار می نمودم، تا به کشت و زراعت مشغول شود. وقتی زراعت آن به حد اول رسید که گوسفندان چرا کرده بودند، در آن هنگام زرع را به صاحب زرع و گوسفندان را به صاحب گوسفند تسلیم می کردم» .

نکته ۱: با توجه به اینکه داوود و سلیمان (ع) دو نفر بودند و ضمیر جمع به آنها بر نمی گردد پس ضمیر

جمع در کلمه ی «لحکمهم» به چه کسانی بر می گردد؟

در پاسخ به این سؤال، صاحب المیزان، ج ۲۸، ص ۱۵۹، آورده است:

«ضمیر جمع در آیه شریفه به انبیاء برمی گردد» . و نیز آورده است: «نظر بعضی از مفسرین که معتقدند ضمیر نام برده به داوود و سلیمان (ع) و صاحبان دعوا برمی گردد و نیز آنهایی که گفته اند به داوود و سلیمان (ع) بر می گردد برای اینکه دو نفر هم جمعند، صحیح نیست» .

نکته ۲: در تفسیر المیزان (ج۲۸، ص ۱۵۹و ۱۶۰) آمده است: «اگر سلیمان در این قضیه مداخله ای داشته حتماً به اذن پدرش و به خاطر علتی بوده که ممکن است علتش این بوده باشد که به اجتماع بفهمانند فرزندش لیاقت جانشینی او را دارد و گرنه معلوم است که در یک واقعه معنا ندارد دو تا حاکم حکم کنند و حکم هر یک مستقل از دیگری هم باشد. و معنای عبارت «اذ یحکمان» این است که درباره ی آن پیش آمد مشورت می کردند و یا مناظره و بحث می نمودند نه اینکه هر دو حکم صادر کنند و حکم سلیمان و داوود (ع) حکم واحدی بوده که در کیفیت اجزا اش اختلاف شده و حکم سلیمان (ع) سبک تر و سازگارتر بوده است. و بعید هم نیست که حکم مسئله این بوده که صاحب گوسفندان آنچه را که از زراعت تلف شده ضامن است و این ضمان از نظر قیمت با قیمت گوسفندان برابری می کرده، لذا داوود (ع) حکم کرده که خود رقبه گوسفندان را به غرامت بدهد و سلیمان (ع) حکم آسانتری داد و آن این بود که صاحب زراعت به جای استیفاء منافع زمینش که نمی تواند بکند، آن منافع را از گوسفندان طرف استیفا کند و آن نیز از نظر قیمت تقریباً با حکم داوود (ع) برابر است، برای آنکه منفعت یک ساله ی گوسفند را اگر در نظر بگیریم تقریباً برابر با قیمت خود آن گوسفند خواهد بود» .

نکته ۳: در خصوص قضاوت حضرت داوود و سلیمان (ع)، این اشکال به ذهن می رسد که آن دو بزرگوار در قضاوتشان اختلاف داشته اند. که عده ای از جمله (صاحب صافی، ج ۴، ص ۴۵۹، با استناد به روایتی از کافی)، برای رفع این اشکال گفته اند: «خداوند به پیغمبرانی که پیش از داوود (ع) بودند، می فرمود: هر زراعتی را گوسفندان در شب فاسد کنند، باید از صاحبش

گرفت و به صاحب زرع به عنوان غرامت تسلیم کرد. داوود (ع) مطابق وحی گذشتگان قضاوت کرد. و به سلیمان (ع) وحی شد هر زراعتی را گوسفندان در شب تباه کنند، استفاده آنها از زاد و ولد و شیر و پشم به صاحب زراعت تعلق دارد» . به عبارتی با این وحی، حکم اول منسوخ گردید.

در پاسخ به این گروه باید گفت:

اولاً: نسخِ حکم، دالِ بر رد کردن آن حکم است و این بر خلاف آیه ی شریفه است چرا که در آیه می فرماید: «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ= و شاهد داوری آنان بودیم» و این عبارت نشان می دهد که حکم آنها مورد تأیید خدایتعالی و خالی از اشتباه و حکمی واحد بود. و توضیحی که صاحب المیزان در این خصوص آورده کاملاً صحیح است. ثانیاً: از ساحت مقدس خدایتعالی بعید است که همزمان دو پیامبر را با دو حکم متضاد که باعث تفرقه شود مبعوث فرماید (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۱۶۹، از قمی، از امام صادق (ع):

زراعت مورد بحث در آیه، زراعت انگور بوده که گوسفندان آن را چریدند، آنگاه حکم سلیمان (ع) را ذکر کرده، پس فرمود: حکم داوود (ع) هم چنین بود، چیزی که هست خواست به بنی اسرائیل بفهماند که سلیمان(ع) وصی بعد از اوست و گرنه با هم اختلافی در حکم نداشتند زیرا اگر اختلاف می داشتند، می فرمود: «وَكُنَّا لِحُكْمِهِماْ شَاهِدِينَ= و ما به حکم آن دو، شاهد بودیم» .

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۱۶۸، از کافی، از امام صادق (ع):

نفش (آسیب زدن گوسفندان به زراعت) جز در شب نیست و صاحب زراعت باید زرع خود را در روز محافظت کند نه در شب. همچنانکه صاحب حیوان باید حیوان خود را در شب حفظ کند نه روز، چون در روز چوپانان آنها را می چرانند و سیر می کنند، پس اگر در روز زرعِ کسی را فاسد کند چیزی بر او نیست زیرا صاحب زرع باید زراعت خود را حفظ کند و صاحب حیوان باید حیوان خود را در شب ضبط کند چون صاحب زرع زراعتش را رها می کند، پس اگر در شب چیزی از زراعت مردم را فاسد کرد ضامن است و لذا در آیه، کلمه (نفش) به کار رفته است.

نکته ۴: در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۴۰، آمده است: «عامه ی اصحاب اجتهاد گفته اند: حکم

حضرت سلیمان به اجتهاد خودش بوده است» . و در جواب ِ عامه، صاحب جامع آورده است: «سلیمان و داوود (ع) حکم به اجتهاد نکردند بلکه به هر دوی آنها وحی می رسید» .

☼ مؤلف:

گروهی که معتقد به اجتهاد شخصی حضرت سلیمان (ع) در این قضیه هستند شاید دلیلشان این باشد: اولاً: درآن زمان حضرت سلیمان (ع) در سنین خردسالی بود و هنوز به مقام رسالت نرسیده بود تا بر او وحی نازل شود. ثانیاً: درست است که پیامبران دائماً از طریق وحی با حضرت حقتعالی در ارتباطند، ولی این دلیل نمی شود که آنها نتوانند حکم به اجتهاد کنند و اگر قرار باشد همه اعمالشان بی اختیاری باشد، دیگر ارزشی ندارد، بلکه انبیاء این لیاقت و شایستگی و درایت را از جانب خدایتعالی به صورت طولی دارا هستند. دلیل این گفته هم برخی از ترک اولاهایی است که از برخی انبیاء رخ داده است (والله اعلم).

نکته۵: اولین کسی که زره ساخت داوود (ع) بود که خداوند سبحان آهن را بر دست او نرم کرد و او به آتش جهت نرم کردن آهن نیازی نداشت. و آیه ۸۰ به صنعت زره سازی او اشاره دارد.

فَفَهَّمْناها سُلَيْمانَ وَ كُلاًّ آتَيْنا حُكْماً وَ عِلْماً وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فاعِلِينَ (۷۹)

وَ عَلَّمْناهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شاكِرُونَ (۸۰)

وَ لِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عاصِفَةً تَجْرى بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتى بارَكْنا فيها وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْ ءٍ عالِمِينَ (۸۱)

وَ مِنَ الشَّياطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حافِظِينَ (۸۲)

ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهماندیم؛ و به هر یک از آنان (شایستگی) داوری و علم فراوانی دادیم؛ و کوه ها و پرندگان را با داوود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می گفتند؛ و ما این کار را انجام دادیم! (۷۹) و ساختن زره را بخاطر شما به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگهایتان حفظ کند؛ آیا شکرگزار (این نعمتهای خدا) هستید؟ (۸۰) و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم، که بفرمان او بسوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم جریان می یافت؛ و ما از همه چیز آگاه بوده ایم (۸۱) و گروهی از شیاطین (را نیز مسخر او قرار دادیم، که در دریا) برایش غواصی می کردند؛ و کارهایی غیر از این (نیز) برای او انجام می دادند؛ و ما آنها را (از سرکشی) حفظ می کردیم! (۸۲)

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳)

و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که به من آسیب رسیده است و تویی مهربانترین مهربانان (۸۳)

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۴۰ - ۴۶۰، ذیل آیه آورده است: حضرت ایوب (ع) از اهالی روم و فرزند

روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم (ع) می باشد. مادرش از فرزند زادگان لوط است. در شهر حابیه نزدیک دمشق متولد شد. همسرش دختر افراییم بن یوسف از شاخص ترین زنان عصرش بود که از او ۱۴ فرزند، ۷ پسر و ۷ دختر به وجود آمد. وی دارای ثروت فراوان بود. شیطان هر چه کرد نتوانست او را وسوسه کند و بر آن حضرت حسد برد و گفت: خدایا! شکر و عبادت ایوب به خاطر مال و فرزندان اوست به همین خاطر تمام ثروت و فرزندانش گرفته شد. بعد از آن، بیماری بر او غالب شد اما عبادت و شکرش برجا بود. روزی که همسر ایوب (ع) برای تهیه کار و معاش رفته بود نتوانست خوراکی تهیه نماید به ناچار گیسوان خود را با مقداری طعام معاوضه نمود و شیطان نیز از فرصت استفاده کرد و به ایوب (ع) گفت که همسرش خلاف کرده و او هم قسم خورد که صد تازیانه بر او بزند ولی جریان را فهمید و پشیمان شد، خداوند به وی فرمود که صد خوشه کنار هم قرار بده و یک ضربه آرام بر او بزن. (بعضی ها به اشتباه گفته اند: بدن حضرت ایوب (ع) متعفن و کرم زده شد. ولی آنها اشتباه می کنند، بلکه علت طرد مردم در اصل به اغفال شیطان و به واسطه فقر و ضعف جسمی ایوب (ع) بود نه تعفن و کرم).

فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَكَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ ذِكْرى لِلْعابِدينَ (۸۴)

وَ إِسْماعيلَ وَ إِدْريسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرينَ (۸۵)

ما دعای او را مستجاب کردیم؛ و ناراحتیهایی را که داشت برطرف ساختیم؛ و خاندانش را به او بازگرداندیم؛ و همانندشان را بر آنها افزودیم؛ تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت کنندگان باشد (۸۴)

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ (۸۵)

و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را [یاد کن] که همه از شکیبایان بودند(۸۵)

اسماعیل (ع): مقصود، فرزند ابراهیم (ع) است.

ادریس (ع): از نسلِ شیث بن آدم (ع) است. وجه تسمیه ادریس آن است که حکمتها و سنتهای اسلام را بسیار تدریس می کرد. وی اول شخصی است که کتابت و خیاطت نمود. مسجد سهله در کوفه خانه ادریس (ع) بود که در آنجا خیاطی می کرد و نماز می خواند. (همان منبع).

ذوالکفل: نامش «عویدیا» و پیامبری مرسل بود، که بعد از سلیمان حکومت می کرد. (همان).

وَ أَدْخَلْناهُمْ فی رَحْمَتِنا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحينَ (۸۶)

ص :۳۵۵

و ما آنان را در رحمت خود وارد ساختیم؛ چرا که آنها از صالحان بودند (۸۶)

وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِی الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّی كُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ **(۸۷)** فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّیْنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَ كَذلِكَ نُنْجِی المؤمِنینَ **(۸۸)** و صاحب ماهی(یونس) را [یاد کن] آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم تا در [دل] تاریکیها ندا در داد که معبودی جز تو نیست منزهی تو راستی که من از ستمکاران بودم (۸۷) پس اجابتش کردیم و از تنگنا نجاتش دادیم و مؤمنان را نیز چنین نجات می دهیم (۸۸)

☼ نکته:

«نون» به معنای ماهی است و «ذوالنون» به معنای صاحب ماهی است. و لقب یونس پیامبر (ص) فرزند متی است که از جانب پروردگار بر اهل نینوا مبعوث شد.

☼ نکته:

این دو آیه شریفه در رکعت اول نماز غفیله بعد از سوره حمد خوانده می شوند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۱۷۰، از ابوصلت هروی روایت کرده که گفت:

از امام رضا (ع) در مجلس مأمون سؤال شد: «چطور می شود با مقام عصمتِ پیغمبران، یونسِ پیغمبر به خدای خود گمان باطل داشته باشد؟» حضرت (ع) فرمود: «یونس یقین حاصل کرده بود که خداوند او را در مضیقه روزی نمی اندازد و معیشت را بر او تنگ نمی گرداند».

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۶۷، از قمی، از امام صادق (ع):

یونس (ع) خشمگین شد در حالی که خشمش برای خدا بود.

☼ مؤلف:

گاهاً در بعضی از تفاسیر روایاتی در خصوص زندگی بعضی از انبیاء آمده است و زندگی و عبادات روزانه آنها را به شکلی ترسیم می کنند که آنها را انسانهایی گوشه گیر، تارک دنیا، راهب و دائماً در حال سجده و خشن و بدون عاطفه ترسیم می نمایند. مثلاً: در تفسیر جامع، ج ۴ در ذیل آیه ۸۸ تا ۹۰، ص ۴۶۰ تا ۴۶۲ روایت مفصلی از زندگی حضرت یحیی (ع) آورده که خلاصه آن بدین شرح است: یحیی (ع) دائماً در حال عبادت بود و از ترس دوزخ و توصیف آن که یک روز از زبان حضرت زکریا (ع) شنید شروع به ناله کرد و سر خود را به زمین کوبید و بر سر و صورت خود لطمه زد و سر به بیابان نهاد، مادرش به دنبال وی رفت و لباس مویین او را

خارج نمود و لباس مناسب تری از پشم بر تنش پوشانید و از عدس، غذایی برایش آورد و پس از استراحت، خوابش برد. ناگاه در خواب صدایی به گوشش رسید: «ای یحیی! منزلی بهتر از منزل ما و انیسی غیر از ما انتخاب نموده ای؟» . یحیی از خواب برخاست. پریشان به حال گریه افتاد و گفت: از این غفلت و لغزش خود توبه کردم و لباس مویین را دوباره پوشید و به سوی بیت المقدس رفت، مشغول ریاضت و عبادت شد و در همانجا شهید شد.

☼ مؤلف:

وصفی که در روایت برای حضرت یحیی (ع) آمده است، وقت و زمانی را جهت تبلیغ و ارشادِ مردم خالی نمی گذارد. به نظر شما چه کسی مردم را تبلیغ کرده است؟ مگر انبیاء (ع) نبوده اند؟! آیا خوردن و خوابیدن و پوشیدنِ لباس برای انبیاء، گناه و شرک است که مستوجب توبه و ناله و زاریِ بی حد باشد؟! آیا فلسفه ی بعثتِ انبیاء و عبادت خدای تعالی فقط سجده و نماز و روزه و ریاضت است؟! آیا انبیاء نبایستی با عملِ خود مردم را با زندگی الهی آشنا سازند؟ آیا نباید با آنها نشست و برخاست کنند؟ همچنان که خداوند متعال می فرماید: «وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» = «ما پیامبران را پیکرهایی که غذا نخورند قرار ندادیم! عمر جاویدان هم نداشتند!» (انبیا ۸) و نیز در آیات فراوانی پیامبران را به ترویج و تبلیغ احکام الهی در بین مردم دستور فرموده است، که همه آنها به صراحت، مخالفِ این روایت هستند. این روایت اگر هم صحیح باشد خارج از دستبرد نیست. شاید این ماجرا فقط یک ترک اولایی بدین شرح بوده باشد: «حضرت یحیی (ع) مثلِ سایر انبیاء بیشتر ساعات شب را مشغولِ نماز و عبادت بود اما یک شب بعد از خوردن غذایی خوشمزه و بیش از حدِ معمول و عادت، به خواب رفته و صرفاً برخی از ساعاتِ تهجدش فوت شده باشد. و این همان ترکِ اولایش باشد» . (والله اعلم).

وَ زَكَرِيَّا إِذْ نادى رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْنى فَرْداً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوارِثِينَ (٨٩)

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِى الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ (٩٠)

وَ الَّتى أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فيها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آيَةً لِلْعالَمِينَ (٩١)

إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (٩٢)

وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنا راجِعُونَ (٩٣)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا

كُفْرانَ لِسَعْيِهِ وَ إِنَّا لَهُ كاتِبُونَ (۹۴)

و زكريا را (به ياد آور) در آن هنگام كه پروردگارش را خواند (و عرض كرد): «پروردگار من! مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا كن)؛ و تو بهترين وارثانی!» (۸۹) ما هم دعای او را پذيرفتيم و يحيی را به او بخشيديم؛ و همسرش را (كه نازا بود) برايش آماده (بارداری) كرديم؛ چرا كه آنان (خاندانی بودند كه) همواره در كارهای خير بسرعت اقدام می كردند؛ و در حال بيم و اميد ما را می خواندند؛ و پيوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند (۹۰) و به ياد آور زنی را كه دامان خود را پاک نگه داشت؛ و ما از روح خود در او دميديم؛ و او و فرزندش [= مسيح] را نشانه بزرگی برای جهانيان قرار داديم! (۹۱) اين (پيامبران بزرگ و پيروانشان) همه امت واحدی بودند (و پيرو يک هدف)؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس مرا پرستش كنيد! (۹۲) (گروهی از پيروان ناآگاه آنها) كار خود را به تفرقه در ميان خود كشاندند؛ (ولی سرانجام) همگی بسوی ما بازمی گردند! (۹۳) و هر كس چيزی از اعمال شايسته بجا آورد، در حالی كه ايمان داشته باشد، كوشش او ناسپاسی نخواهد شد؛ و ما تمام اعمال او را (برای پاداش) می نويسيم (۹۴)

وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۹۵)

و بر [مردم] شهری كه آن را هلاک كرده ايم بازگشتشان [به دنيا] حرام است (۹۵)

☼ نكته:

در معنای كلمه «لا يرجعون» دو تعبير توسط مفسرين آمده است:

۱ – مراد، برنگشتن به دنياست. و آيه شريفه «رجعت» را اثبات می كند. و نيز می رساند اقوامی كه بر اثر عذابِ الهی هلاک شده اند از «رجعت» استثنا هستند و در رجعت به دنيا بر نمی گردند. (۱).

۲ – مراد از «لا يرجعون» برنگشتن در قيامت است. يعنی: «كفاری كه هلاک كرديم محال است به سوی ما برای مجازات برنگردند» . (اهلِ سنت اين نظريه را قبول دارند).

☼ مؤلف:

اولاً: آيه شريفه هيچ سنخيتی با تعبير دوم ندارد. ثانياً: به استناد آيه: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» = «در آن روز كه خداوند همه آنها را برمی انگيزد» (مجادله۶)، در محشرِ كبرا همه ی اقوام حتی اقوامِ هلاک شده هم محشور می شوند. ولی اين آيه ی شريفه اقوام هلاک شده را استثنا قرار داده، پس منظور «قيامت كبرا» نيست بلكه «رجعت» است. ثالثاً: علاوه بر رجعت همچنين آيه شريفه ثابت می كند كه انسانهای آخرالزمان هم مثل اقوام لوط و صالح و نوح و غيره كه كافر شده و هلاک گشتند، اينها نيز كافر شده و هلاک می شوند. چرا كه اگر آنها مؤمن باشند پس بايد «رجعت» را از آنها استثنا كرد و اين محال است چون به استناد آيه ی موردِ بحث استثناءِ رجعت

۱- نظرِ صاحب تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۱۷۸و۱۷۹ و صاحب تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۶۴

فقط برای کفارِ هلاک شده اند. (والله اعلم) (برای توضیح بیشتر به سوره قیامت مراجعه کنید).

☼ نکته:

به جز آیه فوق چند آیه دیگر از جمله آیاتِ (نمل۸۳) و (اسرا ۸ – ۴) به مسئله «رجعت» اشاره دارند. (بحث مفصل رجعت در ذیل آیات (اسرا ۸ – ۴) آمده است).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۶۴، از قمی، از حضرت صادق (ع): اگر مردم شهری را خداوند به خشم و غضب گرفتار عذاب نماید و هلاک نماید، آن مردم دیگر در زمان رجعت به دنیا باز نمی گردند.

در عیون، ج ۲، ص ۲۷۴، از امام صادق (ع): از معاصی اجتناب کنید تا عمرتان زیاد گردد.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۷۷، از مجمع البیان، از رسول اکرم (ص):

اگر از دنیا جز یک روزی باقی نماند قطعاً خداوند متعال آن روز را طولانی خواهد کرد تا مردی از اهل بیت مرا برانگیزد که زمین را پر از عدل و داد نماید.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۷۸، از علل الشرایع، از امام باقر (ع):

آگاه باشید که اگر قائمِ ما (عج) به پا خیزد، (فلانی) را بر خواهد گرداند تا به او حدِّ تازیانه بزند و به خاطر فاطمه (س) از او انتقام بکشد. گفته شد به چه خاطر او را تازیانه می زند؟ فرمود: به خاطر تهمتی که به «ماریه قبطیه» زد. گفته شد: چگونه خداوند متعال آن را برای حضرت قائم (ع) عقب انداخت؟ فرمود: به خاطر اینکه خداوند متعالْ محمد (ص) را به عنوان رحمت فرستاد ولی قائم (عج) را برای عقوبت و مجازات برانگیخت. (این روایت با آیه ۱۰۷ هم سنخیت دارد).

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۷۴، از رسول خدا (ص): کسی که برای من یک چیز ضامن شود من برای او چهار چیز ضامن شوم، اگر صله رحم کند، خدا او را دوست بدارد، رزقش را زیاد کند، عمرش را طولانی گرداند و او را به بهشت وارد سازد.

حَتَّى إِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (۹۶)

وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذا هِيَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ الَّذينَ كَفَرُوا يا وَيْلَنا قَدْ كُنَّا فی غَفْلَةٍ مِنْ هذا بَلْ كُنَّا ظالِمينَ (۹۷)

إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ (۹۸)

لَوْ كانَ هؤُلاءِ آلِهَةً ما وَرَدُوها وَ كُلٌّ فيها خالِدُونَ (۹۹)

لَهُمْ فيها زَفيرٌ وَ هُمْ فيها لا يَسْمَعُونَ (۱۰۰)

إِنَّ الَّذينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى أُولئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ (۱۰۱)

لا يَسْمَعُونَ

ص :٣٥٩

حَسیسَها وَ هُمْ فی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ (۱۰۲)

لا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ هذا یَوْمُکُمُ الَّذی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳)

یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ کَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا إِنَّا کُنَّا فاعِلینَ (۱۰۴)

تا آن زمان که «یأجوج» و «مأجوج» گشوده شوند؛ و آنها از هر محل مرتفعی بسرعت عبور می کنند (۹۶) و وعده حق [= قیامت] نزدیک می شود؛ در آن هنگام چشمهای کافران از وحشت از حرکت بازمی ماند؛ (می گویند:) ای وای بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم؛ بلکه ما ستمکار بودیم! (۹۷) شما و آنچه غیر خدا می پرستید، هیزم جهنم خواهید بود؛ و همگی در آن وارد می شوید (۹۸) اگر اینها خدایانی بودند، هرگز وارد آن نمی شدند! در حالی که همگی در آن جاودانه خواهند بود (۹۹) برای آنان در آن [= دوزخ] ناله های دردناکی است و چیزی نمی شنوند (۱۰۰) (اما) کسانی که از قبل، وعده نیک از سوی ما به آنها داده شده [= مؤمنان صالح] از آن دور نگاهداشته می شوند (۱۰۱) آنها صدای آتش دوزخ را نمی شنوند؛ و در آنچه دلشان بخواهد، جاودانه متنعم هستند (۱۰۲) وحشت بزرگ، آنها را اندوهگین نمی کند؛ و فرشتگان به استقبالشان می آیند، (و می گویند:) این همان روزی است که به شما وعده داده می شد! (۱۰۳) در آن روز که آسمان را چون طوماری در هم می پیچیم، (سپس) همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می گردانیم؛ این وعده ای است بر ما و قطعاً آن را انجام خواهیم داد (۱۰۴)

وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ **(۱۰۵)**و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد (۱۰۵)

در المیزان، ج ۲۸، ص ۱۸۵ و۱۸۶، آمده: در معنای وراثت در آیه شریفه سه نظر وجود دارد:

۱ – منظور، وراثت آخرتی است. به دو دلیل: الف – آیاتی که مؤید وراثت اخروی است. ب– بعد از اعاده، دیگر زمینی باقی نمی ماند تا صالحان آن را به ارث ببرند.

۲ – منظور، وراثت دنیوی است. بدین دلیل که اخبار متواتری از رسول خدا (ص) در خصوص حکومت حضرت مهدی (عج) آمده است.

۳ – منظور، هر دو وراثت هم دنیوی و هم اخروی است.

صاحب تفسیرالمیزان (ج۲۸، ص ۱۸۵و۱۸۶)، با تأییدِ نظریه سوم و مردود دانستنِ دو نظریه دیگر دلیلِ خودش را چهار آیه شریفه از قرآنِ کریم به شرح ذیل آورده است: الف – آیه فوق.

ب – آیه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ » = «خدا به آنهایی که ایمان آورده، عمل صالح کنند وعده داده که به زودی ایشان را جانشین دیگران در زمین کند همان گونه که به پیشینیان آنها بخشید» (۱).

ج – آیه: «وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ

ص: ۳۶۰

۱- نور ۵۵

الْعَامِلِينَ» = «و گفتند حمد خدای را که زمین را به ما ارث داد تا هر جا از بهشت را که بخواهیم برای خود انتخاب کنیم چه نیکوست پاداش عمل کنندگان!» (۱).

د – آیه: «أُولَئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِینَ یرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ(۱۱)» = «ایشانند وارثان یعنی همانهایی که فردوس برین را ارث می برند» (۲).

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۷۶، از کافی، از امام صادق (ع):

«ذکر» در نزد خداوند است. و «زبور» کتاب آسمانی است که بر حضرت داوود (ع) نازل شده است. و تمام کتابهای آسمانی نزد ما اهل بیت پیغمبر (ص) است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۱۹۵، از قمی:

کتابهای آسمانی همه ذکرند و آیه، درباره قائم (عج) و اصحابش است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۶۹، از امام باقر (ع): مراد از «ذکر» ما ائمه از آل محمدیم و مقصود از «ارض» بهشت است و «صالحون» ، آل محمد (ص) می باشند و «قوم عابدین» ، شیعیان ماست.

إِنَّ فی هذا لَبَلاغاً لِقَوْمٍ عابِدینَ (۱۰۶)

در این، ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت کنندگان! (۱۰۶)

وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ (۱۰۷)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم (۱۰۷)

☼ مؤلف:

خداوند سبحان در این آیه شریفه، به کلمه «عالمین» اشاره فرموده است و نه «عالم» و این می رساند که رسولِ گرامی اسلام (ص) رحمت و غنیمتی الهی بر تمامِ مخلوقاتْ و «ماسوا= هر چیز و هر کس غیر از خدا» ، در تمام عالم هستی چه زمینی و چه کروبیان است.

وجه تسمیه و اوجِ «رحمتْ» ، برای رسول خدا (ص) در آیه شریفه انفال هویدا می شود آنجا که می فرماید: «وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِیهِمْ وَ مَا کَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یسْتَغْفِرُونَ» = «و (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد» (انفال۳۳) و این یکی از مصادیقِ رحمتی است که خداوند سبحان، رسول ارجمندش را به آن ملقب فرموده است. و این که گفتم: «یکی از مصادیق» ، بدین خاطر است که خطاب آیه انفال به گنهکاران دنیای مادی است و از مؤمنین و انبیاء و اولیای دنیوی از یک سو و نیز از عالم ملکوت و معنا، از سوی دیگر ساکت

۱- زمر ۷۴

۲- مؤمنون ۱۰ و۱۱

است. و خداونـد سـبحان خـود می دانـد که این رحمت برای این گروه هم چقـدر گسـترده تر است. از دیگر مصـادیق رحمتْ بودنِ پیـامبر اکرم (ص)، مقـام شـفاعت است آنجـا که می فرمایـد: «أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» = «خـدایت، تو را به مقام شفاعت مبعوث گرداند» (۱).

از طرفی آیـات و روایـات عدیـده، از جمله آیه ولایت، آیه مباهله، آیه اولی الامر و غیره وجود دارنـد که مقام و رتبه اهلِ بیت (ع) را همطرازِ با رسول اکرم (ص) دانسته اند، بنابراین لقبِ «رحمه للعالمین» برای اهلِ بیت (ع) هم مصداق پیدا می کند. پس می تـوان گفت: این رحمت از آغـازِ خلقتِ «عـالمین» و نه «عـالم» ، به واسـطه ی وجود مقـدسِ رسول خـدا (ص) و اهـلِ بیت (ع) بر تمام مخلوقات احاطه داشـته و دارد، اما متأسفانه اکثریتِ جن و انس به این مقام و مرتبه ی آل الله (ع) معرفت و شناخت ندارند و تنها موقعی به این بصیرت می رسند که قیامت بر پا شود و بساطِ شفاعتِ اهلِ بیت (ع) گسترده گردد.

رسولِ خـدا (ص)، علاوه بر رحمت بودن، همچنین رسول و نذیری برای همه مخلوقات و عالمین است همچنان که می فرماید: «تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیکُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیرًا» = « زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنـده جهانیان باشد» . (فرقان۱)، که به اسـتناد این آیه شـریفه، حتی فرشتگان و عالم ملکوت هم توسط رسول خدا (ص) و اهلِ بیتِ طاهرش (ع) انذار و راهنمایی شده اند، همچنان که روایاتِ ذیل به آن اشاره دارند:

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۹۵، از برهان و تأویل الایات، از سید رضی، از ابن مسعود روایت کرده که گفت:

روزی بر پیامبر اکرم (ص) وارد شدم، عرض کردم: ای رسول خدا! حق را به من نشان دهید تا از آن پیروی کنم. فرمود: داخل آن حجره شو تا حق را ببینی. وارد شـدم، دیدم امیرالمؤمنین (ع) در سـجده دعا می کند: «خدایا! به حرمت محمد (ص) بنده و پیغمبرت، گنهکـاران شـیعیان مرا ببخش» . بیرون آمـدم، دیـدم پیـامبر (ص) نیز مشـغول نمـاز بـود و در سـجده می فرمـود: «پروردگارا! به حرمت بنـده ات علی (ع) گنهکاران امت مرا بیامرز» . ابن مسعود می گوید: من تعجب کردم و حالت غشوه به من دست داد. پیامبر (ص) از نماز فارغ شد و فرمود: مگر کافر شدی بعد از ایمان

۱- اسرا۷۹

آوردن؟ عرض کردم: معاذ الله! اما تعجب کردم. حضرت (ص) فرمود: خداوند من و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را از نور عظمت خود خلق فرمود، دو هزار سال قبل از آنکه موجودی بیافریند و کسی نبود که حضرتش را تقدیس کند، نور مرا شکافت و از آن، عرش و کرسی را خلق کرد، من بزرگتر از عرش و کرسی هستم، نور علی (ع) را شکافت و آسمان و زمین را آفرید و علی (ع) بزرگتر از آسمان و زمین است، از نور حسن (ع) لوح و قلم را خلق کرد و او از لوح و قلم بزرگتر است و از نور حسین (ع) بهشت و حورالعین را آفرید و او افضل و برتر از بهشت و حورالعین است. فرشتگان از ظلمت و تاریکی مشرق و مغرب به خدایتعالی شکایت کردند و گفتند: پروردگارا! تو را به این انوارِ مقدسْ سوگند که تاریکی را از ما بر طرف کن و خداوند ظلمت را به نور فاطمه (س) روشن فرمود و از این رو دخترم را به «زهرا» نامید.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۱۸، از ابن بابویه (شیخ صدوق)، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

خدایتعالی نور محمد (ص) را از نور عظمتش پدید آورد، همان نوری که چون موسی بن عمران تقاضای دیدار نمود، بر او تجلی کرد. اول آن نور را دو بخش فرمود، از شطر اولْ محمد (ص) و از شطر دیگرْ علی (ع) را آفرید. محمد (ص) و علی (ع) اگر چه در ظاهر بشرند ولی در باطن لاهوتی هستند، اما برای آنکه خلقْ قدرت دیدارشان را داشته باشند، به صورت ناسوتی ظاهر و جلوه گر شدند ... از نور محمد (ص) نور دخترش فاطمه (س) را اقتباس فرمود، پس از آن، از نور فاطمه (س) و علی (ع) نور حسن و حسین و ائمه معصومین (ع) را اقتباس فرمود. تمام این معصومین، از آن نور آفریده شده اند و پیوسته از صُلب و رحمی پاک به صلب و رحمی پاکیزه منتقل گردیده اند و مانند سایر مردم از ماءِ مَهین و نطفه گندیده خلق نشده اند، بلکه نورهایی بودند که از اصلاب طاهرین به ارحام مطهرات انتقال یافته اند، آنها قائم مقام و خلیفه پروردگار در نزد خلق هستند. حقیقت ائمه درک نشود و کیفیت حقیقت ایشان هرگز شناخته نشود، پروردگار به واسطه ایشان قدرت و توانایی خود را ظاهر کرده است و آنها آیات و معجزات پروردگارند و به سبب آنها خود را به خلق شناساند و به وسیله اینان، اوامرِ پروردگار اطاعت می شود. چنانچه ائمه

(ع) نبودند، مردم نمی دانستند چگونه خدا را ستایش و پرستش کنند.

در بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۸، از امام باقر (ع): ای جابر! خدا بود در حالی که هیچ چیز با او نبود، اوّلین موجودی که آفرید محمّد (ص) بود؛ ما اهل بیت را نیز با او آفرید؛ پس ما را به صورت سایه ای سبز در مقابل خود نگه داشت آن موقع که آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه وجود نداشت. نور ما از نور خدا جدا گشت مانند پرتو خورشید از خورشید. ما او را تسبیح و تقدیس و ستایش می کردیم و عبادتی واقعی می نمودیم. بعد، خدا اراده نمود که مکان را بیافریند آن را آفرید و بر مکان نوشت: «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّه، علی امیرالمؤمنین و وصی او است، به وسیله علی او را تأیید و نصرت دادم» . سپس عرش را آفرید و بر سرادق عرش همان جملات را نوشت؛ آنگاه آسمانها را آفرید و بر اطراف آن همین کلمات را نوشت؛ بعد بهشت و جهنّم را آفرید و بر آنها نیز همین جملات را نوشت؛ سپس ملائکه را آفرید و آنها را ساکن آسمان گردانید.

☼ مؤلف:

در روایت فوق خلقتِ ملآئکه کرام را بعد از خلقتِ آسمانها بیان فرموده ولی در روایتِ (عیون، ج ۱، ص ۸۷، از امام رضا ع)، خلقتشان قبل از آسمانها آمده، که اگر هر دو روایت صحیح باشند پس در جمع آنها می توان دو احتمال داد:

۱ - «برخی از ملائکه ی مقرب تر مثل جبرئیل و عزرائیل و میکائیل و اسرافیل و غیره قبل از آسمانها و برخی دیگر که مقام پایین تری داشته و بر کارهایی از جمله نزول باران و ابر و باد و غیره اشتغال دارند بعد از خلقتِ آسمانها خلق شده اند» .

۲ - «مراد از آسمان در روایت فوق، آسمان ملکوتی و آسمانِ روایتِ عیون، مادی است» . (والله اعلم)

در المیزان، ج ۱، ص ۳۳۲، از تفسیر قمی در ذیل جمله: «و لا تنفع الشفاعه عنده الا لمن اذن له» آورده:

ابو ایمن به امام جعفر (ع) گفت: دل مردم خوش می کنید و می گویید شفاعت محمد، شفاعت محمد؟ (خلاصه بگذارید مردم به وظایف خود عمل کنند!) حضرت (ع) ناراحت شد و فرمود: وای بر تو! آیا عفتی که درباره شکم و شهوتت ورزیدی تو را به طغیان درآورده؟ ولی متوجه باش که اگر فزعهای قیامت را ببینی آن وقت می فهمی که چقدر محتاج به شفاعت محمدی. وای بر تو! مگر شفاعت را جز برای گنهکارانی که مستوجب آتش شده اند تصور داری؟

و فرمود: احدی از اولین و آخرین نیست مگر آن که در قیامت محتاج شفاعت محمد (ص) است.

در کافی، ج ۳، ص ۲۴۲، از امام صادق (ع): شیعیان ما، با شفاعت پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) در قیامت همگی بهشتی اند اما سوگند به خدا از وضع و حالتان در برزخ خوف دارم.

توجه: در عالم برزخ شفاعت وجود ندارد. لذا برخی از روایات و یا مکاشفات بزرگان درباره تصرفات ائمه (ع) در حالات برزخیِ برخی گرفتاران از باب شفاعت مصطلح نبوده بلکه از باب تصرف به ولایت تکوینی است که در چارچوب شفاعت قرار ندارد.

قُلْ إِنَّما يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۸)

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلى سَواءٍ وَ إِنْ أَدْرِي أَ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ ما تُوعَدُونَ (۱۰۹)

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ ما تَكْتُمُونَ (۱۱۰)

وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ (۱۱۱)

قالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمنُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ (۱۱۲)

بگو: «تنها چیزی که به من وحی می شود این است که معبود شما خدای یگانه است؛ آیا تسلیم (حق) می شوید؟» (۱۰۸) اگر باز (روی گردان شوند) بگو: من به همه شما یکسان اعلام خطر می کنم؛ و نمی دانم آیا وعده (عذاب خدا) که به شما داده می شود نزدیک است یا دور! (۱۰۹) او سخنان آشکار را می داند و آنچه را کتمان می کنید (نیز) می داند (و چیزی بر او پوشیده نیست)! (۱۱۰) و من نمی دانم شاید این آزمایشی برای شماست؛ و مایه بهره گیری تا مدتی (معین)! (۱۱۱) (و پیامبر) گفت: «پروردگارا! به حق داوری فرما (و این طغیانگران را کیفر ده)! و پروردگار ما (خداوند) رحمان است که در برابر نسبتهای ناروای شما، از او استمداد می طلبم!» (۱۱۲)

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۷۵، باب۹، از امام رضا (ع)، از رسول خدا (ص):

خدای جل جلاله می فرماید: کسی که کلام مرا برای خود تفسیر کند به من ایمان ندارد و کسی که مرا به خلقِ من تشبیه کند، مرا نشناخته است و کسی که در دین قیاس کند دین ندارد.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۷۹، از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۸، از امام صادق (ع)، در ذیلِ آیه۱۰۸، آمده:

آیا شما تسلیمِ وحی بودنِ جانشینیِ علی (ع) بعد از پیامبر (ص) هستید.

خلاصه آیات سوره انبیاء:

۱: روز حساب نزدیک شـده و مردم غافلند ۳: ساحر خواندن پیامبر (ص) ۵: شاعر خواندن پیامبر (ص) ۷: سؤال از اهل ذکر ۸: بدن دنیوی و نیاز به غذا و طعام برای پیامبران ۱۱: هلاک اقوام قوی پیشین ۱۶: آفریده نشدن آسمان و زمین به بازی ۱۹: ارواح قدسی در پیشگاه حضرت حق هیچگاه سرپیچی نکنند ۲۲: اگر چند خدا بود همانا فساد می شد ۲۵: وحی پیامبران توحید است ۳۰: رتق و فتق ۳۱: کوههای استوار مانع اضطراب ۳۲: آسمان، سقفی محفوظ ۳۳: خورشید و ماه و ستارگان در مدار معینی سیر می کننـد ۳۴: به هیـچ کس عمر ابـد ندادیم ۳۵: کـل نفس ذائقه الموت ۳۷: خلق الانسـان من عجل ۴۸ تا ۹۱: شرح حال هفـده نفر از انبیا (ع) و حضـرت مریم (س) ۹۵: عـدم رجعت دیاری که هلاک شـده اند ۱۰۳: فزع اکبر ۱۰۴: طوماری در هم پیچیده ۱۰۵: ارث زمین ۱۰۷: رحمه للعالمین.

۲۲ سوره حج

۲۲ - سوره حج. (مدنی است و ۷۸ آیه دارد).

☼ نکته:

نزول این سوره در اوایل هجرت و قبل از جنگ بدر بوده است.

خلاصه مطالب: بیان هول قیامت – بیان جدال جُهال در کار خدا – بیان حال منافقین – عاقبت حال کفار و مؤمنین در قیامت- نـدای حضـرت ابراهیم (ع) در بیان مراسم حـج – بیان اصول دین که غرض سوره بر همین اصول دین است و بیانی اجمالی بر فروع مثل نماز و حج.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُم بِسُكَارَىٰ وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۲) ای مردم از پروردگـار خود پروا کنیـد چرا که زلزله رستاخیز امری هولناك است (۱) روزی که آن را ببینید زنان شـیرده[از ترس]، شـیرخوار خود را فرو می گذارند و هر آبسـتنی بار خود را فرو می نهد و مردم را مست می بینی و حال آنکه مست نیستند بلکه عذاب خدا شدید است (۲)

چرا در آیه شریفه فرموده: «مرضعه» و نفرموده: «مرضع» ؟

پاسخ: «مرضـعه» آن زنی است که همین الان لقمه پسـتان را به دهان کودک گذاشـته و کودکش در حال مکیـدن باشـد و اما «مرضع» آن زنی است که شأنیت این کار را داشـته باشد هر چند که الان مشـغول شیر دادن نباشد. و به عبارتی دهشت و هولِ قیامت را بیشتر می رساند.

چرا اول فرمود: «ترون» و بعد فرمود: «تری» ؟ اول جمع آورد و بار دوم مفرد؟

پاسخ: رؤیتِ اول به «زلزله» مربوط شده است که قبلًا آن را به رخِ همه مردم می کشید لذا به همه فرموده: «می بینید» . و اما در آخر آیه معلق شـده به یـک چیز و آن هم حـالت مستیِ مردم است، پس بایـد تـک تـکِ مردم را بیننـده ی حالِ سایرین فرض کرد، لذا آن را مفرد آورده است.

☼ نکته:

در المیزان، ج ۲۸، ص ۱۹۷، آمده: مفسرین دو قول در معنای «زلزله الساعه» ، دارند:

الف – زلزله امری حتمی است که در قیامت رخ می دهد و از علامت های قیامت است.

ب – منظورْ رساندن شدت و هول و هراس قیامت است نه اینکه زلزله ای رخ دهد. و این

ص :۳۶۶

آیه شریفه شدت عذاب را تمثیل کرده است نه اینکه واقعاً تحقق یابد و معنایش این است که اگر در این میان بیننده ای باشد که صحنه را ببیند به چنین حالی در خواهد آمد.

صاحب المیزان، ج ۲۸، ص ۱۹۹، با مردود دانستنِ عبارت دوم آورده است: این حرف صحیح نمی باشد و ظاهر آیه این است که این زلزله قبل از نفخه صورِ اول که خدا از آن در آیه: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» = «و در «صور» دمیده می شود، پس همه اهلِ آسمانها و زمین می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس دوباره «صور» دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند» (زمر ۶۸) خبر داده، واقع می شود، چون آیه مورد بحثْ مردم را در حالِ عادی فرض کرده که ناگهانی و بی مقدمه زلزله ساعت رخ می دهد و حالِ ایشانْ از مشاهده آن دگرگون گشته، به آن صورت که آیه شریفه شرح داده در می آیند و این قبل از نفخه اولی است که مردم با آن می میرند نه نفخه دوم، چون قبل از نفخه دوم، انسانهای زنده ای در روی زمین وجود ندارند.

☼ مؤلف:

خداوند متعال می فرماید: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا» = «هنگامی که زمین شدیداً به لرزه درآید و زمین بارهای سنگینش را خارج سازد! و انسان می گوید: زمین را چه می شود (که این گونه می لرزد) ؟!» (۱). و نیز می فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» = «آن روز که زلزله های وحشتناک همه چیز را به لرزه در می آورد» (۲). بنابراین به استناد این آیات شریفه و نیز به اعتبار کلمه «زلزله» در آیه موردِ بحث، وقوع زلزله یکی از علائم حتمی آغازِ قیامت است که به هیچ عنوان نمی توان آن را انکار کرد. آن گروه از مفسرینی که زلزله نام برده در آیه شریفه را غیر واقعی و تمثیلی فرض کرده اند احتمالاً با فرضِ وقوع قیامت بعد از مرگِ تمام انسانها و نبودن انسان بر روی زمین به چنین فرضی رسیده اند، در صورتی که آیات شریفه سوره زلزله به صراحت وقوع زلزله بر روی زمین و پرسش این سؤال توسط انسانها که چه شده است؟ را اثبات می کند و به عبارتی شروعِ قیامت و نفخه ی صورِ اول زمانی است که هنوز انسانهایی بر روی زمین زندگی می کنند. و این زلزله همان عذابِ مهلکِ آخرالزمان است که کفرْ همه جا را فرا خواهد گرفت و

۱- زلزله ۱و۲و۳

۲- نازعات ۶

این ساعت (السَّاعَه) قبل از حشر و قیامت کبری و بر روی همین زمینِ مادی است که توضیحِ لازم در ذیلِ آیه (اسرا ۵۸) آمده است. البته در زمینِ غیرِ مـادیِ قیامت که غیرِ این زمین است هم احتمالاً وقایعی از جمله زلزله رخ خواهـد داد. توضـیح مفصـل در خصوصِ مراحـلِ مختلفِ قیامت در سوره قیامت آمـده است که آغازِ قیامت در همین دنیای مادی و قبل از صورِ اول اسـت ...

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطانٍ مَرِيدٍ (۳)

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلى عَذابِ السَّعِيرِ (۴)

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى الْأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵)

ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِ الْمَوْتى وَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶)

وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۷)

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدىً وَ لا كِتابٍ مُنِيرٍ (۸)

ثانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَذابَ الْحَرِيقِ (۹)

ذلِكَ بِما قَدَّمَتْ يَداكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۰)

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ (۱۱)

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُ وَ ما لا يَنْفَعُهُ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ (۱۲)

يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ (۱۳)

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ (۱۴)

مَنْ كانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّماءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ ما يَغِيظُ (۱۵)

وَ كَذلِكَ أَنْزَلْناهُ آياتٍ بَيِّناتٍ وَ أَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ (۱۶)

گروهی از مردم، بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله درباره خدا برمی خیزند؛ و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند (۳) بر او نوشته شـده که هر کس ولایتش را بر گردن نهـد، به طور مسـلم گمراهش می سازد و به آتش سوزان راهنماییش می کند!

(۴) ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم)! و جنین هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرارمی دهیم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم؛)بعد شما را بصورت طفل بیرون می آوریم؛ سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی دانند! (از سوی دیگر،) زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به حرکت درمی آید و می روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می رویاند! (۵) این

بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می کند؛ و بر هر چیزی تواناست (۶) و اینکه رستاخیز آمدنی است و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می کند (۷) و گروهی از مردم، بدون هیچ دانش و هیچ هدایت و کتاب روشنی بخشی، درباره خدا مجادله می کنند! (۸) آنها با تکبر و بی اعتنایی (نسبت به سخنان الهی)، می خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند! برای آنان در دنیا رسوایی است؛ و در قیامت، عذاب سوزان به آنها می چشانیم! (۹) (و به آنان می گوییم:) این در برابر چیزی است که دستهایتان از پیش برای شما فرستاده؛ و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی کند! (۱۰) بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است)؛ همین که (دنیا به آنها رو کند و نفع و) خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می کنند؛ اما اگر مصیبتی برای امتحان به آنها برسد، دگرگون می شوند (و به کفر رومی آورند)! (به این ترتیب) هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را؛ و این همان خسران و زیان آشکار است! (۱۱) او جز خدا کسی را می خواند که نه زیانی به او می رساند و نه سودی؛ این همان گمراهی بسیار عمیق است (۱۲) او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است؛ چه بد مولا و یاوری و چه بد مونس و معاشری! (۱۳) خداوند کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها زیر درختانش جاری است؛ (آری،) خدا هر چه را اراده کند انجام می دهد! (۱۴) هر کس گمان می کند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (و از این نظر عصبانی است، هر کاری از دستش ساخته است بکند)، ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را حلق آویز و نفس خود را قطع کند (و تا لبه پرتگاه مرگ پیش رود)؛ ببیند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند؟! (۱۵) این گونه ما آن [= قرآن] را بصورت آیات روشنی نازل کردیم؛ و خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند (۱۶)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷) کسانی که ایمان آورند و کسانی که یهودی شدند و صابئی ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند البته خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد زیرا خدا بر هر چیزی گواه است (۱۷)

«الذین آمنوا» : کسانی هستند که به حضرت محمد (ص) و قرآن ایمان آورند.

«الذین هادوا» : معتقدینِ به موسی (ع) و پیامبران قبل از موسی است و کتابشان تورات است که بخت النصر پادشاه بابل، قبل از مسیح (ع) آن را سوزاند و نابود کرد تا آنکه عزرای کاهن در زمان کوروش کبیر پادشاه ایران، آن را به رشته تحریر درآورد.

«الذین اشرکوا» : همان وثنی ها هستند که اصنام (بت) می پرستیدند و اصول مذاهب آنها سه است، یکی مذهب وثنیت صابئه و یکی وثنیت برهمائیه و یکی بوذیه. البته این سه مذهب اصول مذاهب مشرکین است و گرنه اقوام دیگری هستند که از اصنام هر چه بخواهند، می پرستند.

«صابئین» : یا ستاره پرستانند و یا معتقدین به کتاب یحیی بن زکریا (ع) هستند (والله اعلم).

«نصـاری» : معتقـدین به مسـیح (ع) و پیـامبران قبـل از وی و کتب مقـدسه انجیلهای چهارگانه لوقا، مرقس، متی، یوحنا و کتب عهد قدیم هستند.

«مجوس» : قوم معروفی هسـتند که به زرتشت گرویـده، کتاب مقدسـشان «اوسـتا» است. تاریـخ حیات زرتشت و زمان ظهور او بسـیار مبهم است. این قوم کتـاب مقـدس خود را در جریـان استیلاء اسـکندر بر ایران به کلی از دست دادنـد تا آنکه در زمان ملوک ساسانی مجـدد به رشـته تحریر درآمـد. مجوسـیت معتقدنـد که برای تـدبیر عالم دو مبدأ است، یکی مبدأ خیر، دیگری مبدأ شـر، اولی نامش یزدان و دومی اهریمن و یا اولی نور و دومی ظلمت است. آنها ملائکه را مقدس دانسته بدون اینکه مانند بت پرسـتان برای آنهـا بتی درست کننـد، به آنهـا توسل و تقرب می جوینـد بـدون اینکه بُتی اتخاذ کننـد و نیز مسـلم است که عناصـر بسـیطه و مخصوصاً آتش را مقدس می دارند و در قدیم الایام مجوسـیان در ایران و چین و هند و غیرِ آنها آتشـکده ها داشتند، که وجود همه عالم را مستند به «اهورا مزدا» دانسته، او را ایجاد کننده ی همه می دانستند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۹، ص ۲۴۵، چ۱، از حضرت علی (ع):

گروهی خـدای سبحان را از روی میـل و طمع اطـاعت کردنـد پس این عبـادتِ بازرگانـان است و گروهی از روی ترس او را پرستیدند و این عبادتِ بندگان است و گروهی او را فقط برای شـکرش پرسـتش کردند پس این عبادتِ جوانمردان و آزادگان است.

در تفسـیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۳۰، از توحیـد، از حضـرت علی (ع): «سـلونی قبـل ان تفقـدونی» = «قبل از اینکه مرا از دسـت بدهیـد از من پرسـش کنیـد» ، اشـعث بن قیس گفت: یـا امیرالمؤمنین! از مجوس چطور بایـد جزیه گرفت بـا این که آنهـا اهل کتاب نیسـتند و پیامبری به سوی آنها گسـیل نشده است؟ فرمود: بله ای اشـعث! خداوند به سوی آنها کتاب و رسولی فرستاد تا آنکه وقتی پادشاهی در شبی مست شد و با دختر خود هم بستر گردید چون صـبح شد مردم گرد آمدند و گفتند: تو دین ما را آلوده کرده ای و بایـد بیرون شوی تا تو را با زدنِ حـد، پاک کنیم. پادشاه به آنها گفت: مگر نبود که آدم و حوا دختران خود را به پسران خود دادند؟ و همین دین ما باشد. همگی بر پیروی چنین

مسلکی هم پیمان شدند، خداوند هر علمی که داشتند از سینه شان محو کرد و کتابی که در بینشان بود از میانشان برداشت و در نتیجه مجوس و کافر و اهل آتشند که بدون حساب وارد آتش می شوند، ولی منافقین حالشان شدیدتر از آنهاست.

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذابُ وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يَشاءُ (۱۸)

آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می کنند؟! و (همچنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم! اما بسیاری (ابا دارند، و) فرمان عذاب درباره آنان حتمی است؛ و هر کس را خدا خوار کند، کسی او را گرامی نخواهد داشت! خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می دهد! (۱۸)

هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیَابٌ مِّنْ نَّارٍ یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ الْحَمِیمُ **(۱۹)** این دو [گروه] دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند و کسانی که کفر ورزیدند جامه هایی از آتش برایشان بریده شده است [و] از بالای سرشان آب جوشان ریخته می شود (۱۹)

☼ نکته:

عبارت «خصمان اختصموا» به طرز شیوا و جالبی از یک طرف اهل خصومت را تثنیه آورده و از طرف دیگر خصومتشان را به صورت جمع آورده است چرا که در دنیا ادیان و مذاهب فراوانی است ولی همه آنها منحصر به دو گروه یعنی گروه حق و گروه باطلند.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۸۹، از طبرسی، از ابوذر غفاری (رحمت الله علیه): آیه ی فوق درباره «حضرت علی (ع)» ، «حمزه بن عبد المطلب» و «عبیده بن حارث» ، از سویی و «شیبه» و «عتبه» پسرانِ «ربیعه» و «ولید بن عتبه» از سوی دیگر نازل شده که روز جنگ بدر با یکدیگر قتال کردند. «حمزه» ، «عتبه» را، «امیرالمؤمنین (ع)» ، «ولید» را و «عبیده» ، «شیبه» را کشت.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۸۹، از حضرت علی (ع):

نخستین کسی که روز قیامت قیام کند و با دشمنان خدا و رسولش مخاصمه نماید منم.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۹۰، از امام باقر (ع):

کسانی که به ولایت علی (ع) کافر شدند لباسی از آتش برایشان بریده می شود.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۴۹۵، از قمی و در خصالِ شیخ صدوق، از امام حسین (ع):

منظور از دو خصم در روز قیامت، ما و بنی امیه هستیم.

يُصْهَرُ بِهِ ما فی بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ (۲۰)

وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدیدٍ (۲۱)

كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعیدُوا فیها وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَریقِ (۲۲)

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فیها حَریرٌ (۲۳)

وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صِراطِ الْحَمیدِ (۲۴)

إِنَّ الَّذینَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذی جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاكِفُ فیهِ وَ الْبادِ وَ مَنْ يُرِدْ فیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلیمٍ (۲۵)

وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهیمَ مَكانَ الْبَيْتِ أَنْ لا تُشْرِكْ بی شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِیَ لِلطَّائِفینَ وَ الْقائِمینَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶)

وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتینَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ (۲۷)

آنچنان كه هم درونشان با آن آب می شود و هم پوستهایشان (۲۰) و برای آنان گرزهایی از آهن (سوزان) است (۲۱) هر گاه بخواهند از غم و اندوه های دوزخ خارج شوند، آنها را به آن بازمی گردانند؛ و (به آنان گفته می شود:) بچشید عذاب سوزان را! (۲۲) خداوند كسانی را كه ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، در باغهایی از بهشت وارد می كند كه از زیر درختانش نهرها جاری است؛ آنان با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می شوند؛ و در آنجا لباسهایشان از حریر است (۲۳) و بسوی سخنان پاكیزه هدایت می شوند و به راه خداوند شایسته ستایش، راهنمایی می گردند (۲۴) كسانی كه كافر شدند و مؤمنان را از راه خدا بازداشتند و (همچنین) از مسجد الحرام، كه آن را برای همه مردم، برابر قرار دادیم، چه كسانی كه در آنجا زندگی می كنند یا از نقاط دور وارد می شوند (مستحق عذابی دردناكند)؛ و هر كس بخواهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به ستم زند، ما از عذابی دردناک به او می چشانیم! (۲۵) (به خاطر بیاور) زمانی را كه جای خانه (كعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا كند؛ و به او گفتیم:) چیزی را همتای من قرار مده! و خانه ام را برای طواف كنندگان و قیام كنندگان و ركوع كنندگان و سجودكنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک ساز! (۲۶) و مردم را دعوت عمومی به حج كن؛ تا پیاده و سواره بر مركبهای لاغر از هر راه دوری بسوی تو بیایند (۲۷)

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ بَهِيمَهِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ(۲۸) تا شاهد منافع خویش باشند و نام خدا را در روزهای معلومی بردامهای زبان بسته ای كه روزی آنان كرده است ببرند پس از آنها بخورید و به درمانده مستمند بخورانید (۲۸)

«بهیمه» : به معنای حیوان بی زبان است و از این جهت بهیمه اش خوانده اند که در صورت آن ابهام است و کسی نمی داند از این صدا که می کند چه منظوری دارد و هر چند در اصل لغت عام است ولی در متعارف تنها به معنای حیواناتِ بی زبانِ غیرِ درنده است.

«نعم» : این کلمه در خصوص شتر استعمال می شود و جمع آن کلمه «انعام» است و اگر

ص: ۳۷۲

شـتر را به نعم نامیـده انـد بـدین جهت است که این حیوان در نظر اعراب از بزرگترین نعمت هـاست. و انعـام در شتر و گـاو و گوسـفند هر سه اسـتعمال می شود البته به شرطی که شتر هم در میان باشد، یعنی به گاو تنها و گوسفند تنها و یا گاو و گوساله تنها انعام نمی گویند ولی به هر سه انعام می گویند. پس مراد به «بهیمه الانعام» ، شتر و گاو و گوسفند (بز و میش) است.

«ایام معلومات» : ائمه اهل بیت (ع) این ایام را همان ایام تشریق (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه) تفسیر کرده اند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۵۴، از کتاب معانی، از امام صادق (ع):

منظور از آیات معلومات، ایام تشریق (۱۱تا۱۳ ذی حجه) است.

☼ نکته:

روایات دیگری آمده اند و ایام مذکور را دهه اول ذی حجه دانسته اند ولی صاحب المیزان، ج۲۸، ص۲۵۴ آورده: روایاتی که آن ایام را تشریق دانسته اند با آیه شریفه سازگارتر است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۵۰۷، از تهـذیب، از امـام صادق (ع)، از حضـرت علی (ع): «ایام معلومات» در این آیه، دهه ی اول ذی حجه است. و «ایام معدودات» (در آیه ۲۰۳ بقره) ایام تشریق است.

از همان منبع، از مجمع، از امام باقر (ع): «ایام معلومات» روز عیـد قربان و سه روز بعد از آن، یعنی تشـریق (۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی حجه) است. و «ایام معدودات» دهه ی ذی حجه است.

☼ مؤلف:

صدر آیه شـریفه به حج اشاره دارد و چون قربانی کردن در روزِ عیدِ قربان یعنی روز دهم ذی حجه صورت می گیرد پس عید قربـان به احتمـالِ قوی یکی از آن روزهاست و چون کلمه «ایام» جمع است و به بیش از یک روز برمی گردد و از طرفی چون قربانی قبل از عیدِ قربانْ نیست پس «تشریق» هم جزءِ آن روزهاست. بنابراین روایت آخر صحیح تر است. (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۹۸، آورده است: چون حضـرت ابراهیم (ع) و اسـماعیل (ع) بنای خانه کعبه را به پایان رسانیدنـد، خداوند به ابراهیم (ع) امر کرد که مردم را برای حج خانه خدا فرا بخواند. ابراهیم (ع) عرض کرد: پروردگارا! صدای من چنان رسا نیست که به تمام مردم جهان برسـد. خطاب شد: ای ابراهیم! تو صدا بزن ما صدایت را به تمام خلق عالم می رسانیم. شـب که

ابراهیم (ع) خوابید، در خواب دید چون اعلان حج نموده و مردم را به طرف کعبه ندا در داد، خداوند صدایش را به اکناف عالم رسانید. از میان شرق و غرب و زیر دریاها و بالای کوهها و از صلب مردان و رحم زنان، صدای لبیک بلند شد و به ندای او پاسخ دادند و ذکر «تلبیه» که حاج موقع پوشیدن لباسِ احرام بدان مشغول می شوند و می گویند: «لبیک اللهم لبیک ان الحمد و الشکر لک لبیک» همان جوابی است که به دعوت حضرت ابراهیم (ع) داده می شود و هر کس تا روز قیامت جواب آن ندا را داده باشد، توفیق زیارت خانه خدا و حج کعبه را خواهد داشت.

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹)

سپس باید آلودگی خود را بزدایند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گرد آن خانه کهن طواف به جای آورند (۲۹)

«بیت عتیق» : منظور از بیت عتیق کعبه است که به خاطر قدیمی بودنش به این نام نامیده شده است، چون اولین خانه ای است که برای عبادت خدا در زمین ساخته شد.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۵۰۹، از محاسن و علل الشرایع، از قمی، از امام صادق (ع):

کعبه «بیت عتیق» نامیده شده است، چون از غرق شدن خلاص شده است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۵۵، از تهذیب، از امام صادق (ع):

مراد از جمله (و لیطوّفوا بالبیت العتیق)، طواف نساء است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۹۹، از کافی، از امام صادق (ع):

قرآن ظاهر و باطنی دارد، مراد از معنای ظاهر «تفثهم» ناخن گرفتن و سر تراشیدن و چیدن موی شارب و نظایر اینها (چرک گرفتن از بدن و افکندن جامه احرام و ...) است و معنای باطنی «تفثهم» ملاقات کردن امام (ع) و اقرار و اعتراف نمودن به ولایت ائمه (ع) است.

در جامع، ج ۴، ص ۵۰۰، از کافی، از امام باقر (ع) درخصوص نامگذاری خانه کعبه به «بیت عتیق» فرمود:

در دنیا هیچ خانه ای نیست مگر آنکه برای آن ساکن و صاحبی می باشد، جز این خانه که صاحب و ساکنی برای آن نیست و تعلق به پروردگار دارد. خداوند پیش از همه مخلوقات آن را آفرید سپس زمین را زیر آن پهن نمود و گسترانید.

ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعامُ إِلاَّ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰)

حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوي بِهِ الرِّيحُ في مَكانٍ سَحيقٍ (۳۱)

ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲)

لَكُمْ فيها مَنافِعُ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى الْبَيْتِ الْعَتيقِ (۳۳)

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهيمَةِ الْأَنْعامِ فَإِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتينَ (۳۴)

الَّذينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرينَ عَلى ما أَصابَهُمْ وَ الْمُقيمِي الصَّلاةِ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۵)

وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فيها خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ كَذلِكَ سَخَّرْناها لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶)

لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ كَذلِكَ سَخَّرَها لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلى ما هَداكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنينَ (۳۷)

إِنَّ اللَّهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (۳۸)

(مناسک حج) این است! و هر کس برنامه های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است! و چهارپایان برای شما حلال شده، مگر آنچه (ممنوع بودنش) بر شما خوانده می شود. از پلیدیهای بتها اجتناب کنید! و از سخن باطل بپرهیزید! (۳۰) (برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشد! هیچ گونه همتایی برای او قائل نشوید! و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوب کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را می ربایند؛ و یا تندباد او را به جای دوردستی پرتاب می کند! (۳۱) این است (مناسک حج)! و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست (۳۲) در آن (حیوانات قربانی)، منافعی برای شماست تا زمان معینی [= روز ذبح آنها] سپس محل آن، خانه قدیمی و گرامی (کعبه) است (۳۳) برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم، تا نام خدا را (به هنگام قربانی) بر چهارپایانی که به آنان روزی داده ایم ببرند و خدای شما معبود واحدی است؛ در برابر (فرمان) او تسلیم شوید و بشارت ده متواضعان و تسلیم شوندگان را (۳۴) همانها که چون نام خدا برده می شود، دلهایشان پر از خوف (پروردگار) می گردد؛ و شکیبایان در برابر مصیبتهایی که به آنان می رسد؛ و آنها که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند (۳۵) و شترهای چاق و فربه را (در مراسم حج) برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آنها برای شما خیر و برکت است؛ نام خدا را (هنگام قربانی کردن) در حالی که به صف ایستاده اند بر آنها ببرید؛ و هنگامی که پهلوهایشان آرام گرفت (و جان دادند)، از گوشت آنها بخورید و مستمندان قانع و فقیران را نیز از آن اطعام کنید! این گونه ما آنها را مسخرتان ساختیم، تا شکر خدا را بجا آورید (۳۶) نه گوشتها و نه خونهای آنها، هرگز به خدا نمی رسد. آنچه به او می رسد، تقوا و پرهیزکاری شماست. این گونه خداوند آنها را مسخر شما ساخته، تا او را بخاطر آنکه شما را هدایت کرده است بزرگ بشمرید؛ و بشارت ده

نیکوکاران را! (۳۷) خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند؛ خداوند هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد! (۳۸)

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ **(۳۹)**

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت [جهاد] داده شده است چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست (۳۹)

ص: ۳۷۵

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۶۱: در این که اولین آیه نازل شده درباره جهاد، کدام آیه است مفسرین اختلاف کرده اند، بعضی گفته اند: آیه: «و قاتلوا فی السبیل الله ... » (بقره ۱۹۰)، بعضی دیگر گفته اند: آیه: «ان الله اشتری ... » (توبه ۱۱۱) است. (اما اولین آیه:) همین آیه (۳۹) است، برای اینکه صریحاً کلمه اجازه در آن آمده و مردم را بر جهاد تهییج و دلها را تقویت و با وعده ی نصرت به طور اشاره و تصریح، آنها را ثابت قدم نموده است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۸۰، از مجمع، از امام باقر (ع): رسول خدا (ص) هنوز مأمور به قتال نشده بود که آیه (فوق) نازل شد و جبرئیل شخصاً شمشیر بر کمر آنجناب بست.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۰۷، از امام باقر (ع): آیه: «اذن ... » در مورد امام حسن (ع) و امام حسین (ع) است. و در روایت دیگر فرمودند: آن آیه در مورد قائم (عج) و همراهان اوست.

الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ یُذْکَرُ فیهَا اسْمُ اللَّهِ کَثیراً وَ لَیَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزیزٌ (۴۰)

الَّذینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱)

وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ ثَمُودُ (۴۲)

وَ قَوْمُ إِبْراهیمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ (۴۳)

وَ أَصْحابُ مَدْیَنَ وَ کُذِّبَ مُوسی فَأَمْلَیْتُ لِلْکافِرینَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ نَکیرِ (۴۴)

همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود، ویران می گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می کند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است (۴۰) همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و پایان همه کارها از آن خداست! (۴۱) اگر تو را تکذیب کنند، (امر تازه ای نیست) پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند (۴۲) و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط (۴۳) و اصحاب مدین (قوم شعیب) و نیز موسی (از سوی فرعونیان) تکذیب شد؛ اما من به کافران مهلت دادم، سپس آنها را مجازات کردم. دیدی چگونه (عمل آنها را) انکار نمودم (و چگونه به آنان پاسخ گفتم)؟ (۴۴)

فَکَأَیِّنْ مِّنْ قَرْیَةٍ أَهْلَکْنَاهَا وَهِیَ ظَالِمَةٌ فَهِیَ خَاوِیَةٌ عَلَیٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِیدٍ **(۴۵)** و چه بسیار شهرها را که ستمکار بودند هلاکشان کردیم و [اینک] آن [شهرها] سقفهایش فرو ریخته است و [چه بسیار] چاه های متروک و کوشک های (عمارت های) افراشته را (هلاک کردیم) (۴۵)

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۱۱، آمده است:

آیه فوق اشاره به واقعه حضرموت است و داستان آن بدین قرار است: صالح (ع) با چهار هزار نفر از اشخاصی که به او ایمان آوردند، به مکانی موسوم به «حاضورا» حرکت نمودند. چون به آنجا رسیدند صالح فوت کرد و چون مرگ صالح در آن جا فرا رسید آن مکان را حضرموت نامیدند. و مردمْ شهری در آنجا بنا کردند، شخصی بنام «حلیس بن سوید» را امیر خود نمودند. مدتی زندگی کردند و فرزندانِ بسیاری از آنها به وجود آمد ایشان کافر شدند و بت پرستیدند. خدای تعالی پیامبری به نام «حنظله» بر آنها فرستاد و او را در بازار کشتند. پروردگار هم آنها را هلاک کرد. چاه ها و چشمه های آنها متروک و معطل ماند و کاخ با عظمتشان ویران شد.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۱۱، از کافی، از علی بن جعفر (ع):

«بئر معطله» امام صامت و «قصر مشید» امام ناطق است. و در حدیث دیگر فرمود: «قصر مشید» ، امیرالمؤمنین (ع) و «بئر معطله» حضرت فاطمه (س) و فرزندان آن بزرگوار می باشد.

أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتي فِي الصُّدُورِ (۴۶)

آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دلهایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوشهای شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه هاست کور می شود (۴۶)

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ **(۴۷)** و از تو با شتاب تقاضای عذاب می کنند با آنکه هرگز خدا وعده اش را خلاف نمی کند و در حقیقت یک روز [از قیامت] نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می شمرید (۴۷)

☼ نکته:

مشابه این آیه شریفه آیه ای است که می فرماید: «ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» = «کار [جهان] را از آسمان تا زمین اداره می کند آنگاه در روزی که مقدارش آن چنانکه شما [آدمیان] بر می شمارید هزار سال است به سوی او بالا می رود» (۱).

اما در جای دیگر می فرماید: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ

۱- سجده ۵

أَلْفَ سَنَةٍ» = «فرشتگان و روح در روزی که مقدارش ۵۰ هزار سال است به سوی او بالا می روند» (۱).

به عبارتی در دو آیه «سجده و حج» به «هزار» سال و در آیه «معارج» به «۵۰ هزار» سال اشاره فرموده است. حال در توجیه این سه آیه، مفسرین نظراتی بدین شرح آورده اند:

۱ – در تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۱۷، آمده است: بعضی گفته اند که شاید عددهای هزار و پنجاه هزار عدد شماره ای نباشند و تنها برای بیان «تکثیر» آمده است.

۲ – در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۷۲، آورده است:

کوتاه و طولانی بودن زمان نزد خداوند تأثیری ندارد و یکسان است و اینکه بعضی از مفسرین گفته اند: معنای جمله این است که یک روز از روزهای آخرت که در آن روزها کفار عذاب می شوند برابر هزار سال از ایام دنیایی است، با آیه شریفه سازگار نیست.

۳ – همان منبع، از قول برخی از مفسرینْ که نامشان را ذکر نکرده، آورده است:

بعضی از مفسرین معتقدند یک روز در قیامت معادل هزار سال دنیوی است.

۴ – شاید هم عده ای به آیه معارج استناد کرده و بگویند:

یک روز در قیامت معادل ۵۰ هزار سال دنیوی است.

☼ مؤلف:

قبل از توجیه این سه آیه شریفه ابتدا اشاره ای می کنیم به آیاتی که به «سیرِ زمان در دنیا» اشاره دارند از جمله: «يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ» = «روزی که آنچه را وعده داده می شوند، بنگرند گویی که آنان جز ساعتی از روز را نمانده اند» (۲).

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُواْ إِلاَّ سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ» = «و روزی که آنان را گرد می آورد گویی جز به اندازه ساعتی از روز درنگ نکرده اند» (۳).

«وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ» = «و روزی که رستاخیز بر پا شود مجرمان سوگند یاد می کنند که جز ساعتی [بیش] درنگ نکرده اند» (۴).

«كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» = «روزی که آن را می بینند گویی که آنان جز شبی یا روزی درنگ نکرده اند» (۵).

۱- معارج ۴

۲- احقاف ۳۵

۳- یونس ۴۵

۴- روم ۵۵

۵- نازعات ۴۶

«يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا، نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا» = «میان خود به طور پنهانی با یکدیگر می گویند شما [در دنیا] جز ده [روز بیش] نمانده اید (۱۰۳) ما داناتریم به آنچه می گویند آنگاه که نیک آیین ترین آنان می گوید جز یک روز بیش نمانده اید» (طه ۱۰۳ و ۱۰۴)

«يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلاَّ قَلِيلًا» = «روزی که شما را فرا خواند، درحالی که او را ستایش می کنید اجابتش می نمایید و می پندارید که جز اندکی نمانده اید» (۱).

«قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلْ الْعَادِّينَ» = «می گویند: یک روز یا پاره ای از یک روز ماندیم. پس از فرشتگانی که حساب عمر خلق را می دانند بپرس» (۲).

با توجه به این آیات و سه آیه قبل باید گفت: (والله اعلم)

اولاً: هیچ کدام از آیاتِ گروه دوم نمی خواهند مدت زمان دقیق سپری شده در عالم دنیا و برزخ را مشخص کنند بلکه در هر آیه تنها برداشتِ شخصیِ عده ای از انسانها را در این عالم بیان فرموده است. عده ای که در دنیا و برزخ در آسایشِ بیشتری بوده اند این زمان را کوتاه یعنی: ساعتی یا صبح تا شبی یا حداکثر یک روز فرض می کنند و عده ای هم که در دنیا و برزخ راحتی نداشته اند این زمان را کمی طولانی تر یعنی شب تا صبحی یا حداکثر ۱۰ روز فرض کرده اند و در آیه۱۰۴ طه اشاره می فرماید: «نیک آیین ترینشان» ، یعنی حتی آنهایی هم که ۱۰ روز فرض کرده اند، فرضشان غلط است به عبارتی این زمان نسبت به زمان قیامت قطعاً از ۱۰ روز کمتر است. بنابراین تنها چیزی که می توان از این آیات برداشت کرد آن است که: اولاً: زمانی که انسان در دو عالم دنیا و برزخ طی می کند نسبت به زمان در قیامت بسیار ناچیز و قلیل است. ثانیاً: از آن جایی که زمان در عالم برزخ از عالم دنیا بیشتر بوده است پس معلوم می شود که این زمان در دنیا چقدر ناچیز خواهد بود که حتی شاید چشم به هم زدنی هم نباشد. خلاصه کلام این است که وقتی در قیامت محشور شویم و شرایطِ زمانی و محیطی آن را با دنیا قیاس کنیم متوجه می شویم که واقعاً مدت زمان بسیار ناچیزی در این عالم بوده ایم.

دوماً: همان طور که در بحثِ جسم مثالی در ذیل آیه ی۹۹ اسرا به تفصیل آمد، در قیامت زمین و آسمانها و جسم انسان به زمین و آسمانها و جسمی دیگر با شرایطِ محیطی محشر تبدیل

۱- اسرا ۵۲

۲- مؤمنون۱۱۳

شـده و ابعـادِ مادیشـان را از دست می دهنـد و ابعادِ معنوی به خود می گیرنـد، در آن جا خبری از آفتاب و ماه و شب و روز و ساعتِ مادی نیست و شـرایطش کاملاً متفاوت با عالم مادی است، مفهومِ زمان هم کاملاً متفاوت و در ابعادِ معنویِ خودش می باشـد. اما به هر صورت همانگونه که جسم و زمین و آسـمان معنوی وجود دارد، همانطور هم «زمان ِ معنوی» هم وجود دارد و نمی توان منکرِ این زمان شد.

سوماً: اگر دو آیه ی هزار سال یعنی حج و سـجده را با آیه ۵۰ هزار سـال یعنی معارج، قیاس کنیم متوجه می شویم که در این دو آیه ی شـریفه، به عبارتِ «مِّمَّا تَعُدُّونَ» = «آنچه شـما می شـمرید» ، اشاره شده است ولی در آیه معارج، چنین عبارتی نیامده است. به عبارتی شاید در دو آیه حج و سجده هم مثلِ آیاتِ گروه دوم، برداشت شخصی انسانها را از زمان بیان فرموده باشد و بخواهـد بفرماید آن زمان به حساب و ظن و گمانِ ما بندگان، هزار سال است، نه اینکه واقعاً هزار سال باشد، اما در آیه معارج این عبـارت نیامـده است و به طـور صـریح و از نظر حق تعـالی آن روز ۵۰ هزار سـال است. که اگر این احتمال صـحیح باشـد، دیگر بحثی نمی مانـد. ولی اگر این احتمال صـحیح نباشـد و منظور از دو آیه مـذکور، گمان انسان نباشد، در این صورت باید بحث را با استناد به این روایت ادامه دهیم: دربحار، ج ۷، ص ۱۲۶ و درکافی، ج ۸، ص ۱۴۳، از امام صادق (ع):

نفس خود را حسابرسـی کنید پیش از آنکه در قیامت از شما حسابرسی کنند؛ زیرا در قیامت پنجاه موقف و ایستگاه است و هر توقفگاه به اندازه هزار سال طول می کشد.

بدین صورت به استناد این روایت، منظور از هزار سال در این دو سوره، مدت زمان هر موقف است که جمعاً ۵۰ موقف و یک روزِ قیامت، که ۵۰ هزار سال است، بدست می آید.

خلاصه کلام: یک روزِ قیامت معادل ۵۰ هزار سال دنیوی است (والله اعلم).

اما پاسخ به سه نظریه ی فوق الذکر:

۱ – اگر منظورِ صـاحبِ تفسـیر نمونه از «تکثیر» ، رد کردن این زمان باشـد، همان طور که در بالا توضـیح داده شـد، این نظریه بعید است.

۲ – در پاسخ به صاحب المیزان باید گفت: درست است که مدت زمان، تأثیری بر خدای تعالی ندارد اما بر انسانها دارد و در قیامت هم این انسانها هستند که حسابرسی می شوند و بالاخره این حسابرسی از یک وقت شروع و تا وقتی دیگر باید تمام شود که بعد به بهشت و جهنم روند، پس نمی توان منکر این زمان شد. البته نه با اوقات مادی، بلکه با اوقاتِ معنوی و ملکوتیِ عالم حشر.

۳ – این که مراد از آن زمان را هزار سال تعبیر کرد شاید به خاطر اشتباه در تعبیرِ روایت ۵۰ موقفِ فوق است. اما این روایت به هیچ عنوان نمی خواهد بفرماید یک روز قیامت معادل هزار سال است، بلکه تنها می فرماید: هر موقفی از ۵۰ موقفِ قیامت هزار سال است نه اینکه هر روزِ قیامت هزار سال باشد. و اتفاقاً این روایت، زمان ۵۰ هزار سال را تأیید می کند، چرا که اشاره به عبارتِ «۵۰ موقف و هر موقف هزار سال» دارد، که جمعا ۵۰ هزار سال به دست می آید.

از آن گذشته اگر هر روزِ قیامت هزار سال باشد، جا داشت در آیه معارج به جای کلمه «یوم» عبارت «پنجاه یوم» می آمد در صورتی که در این آیه به صراحت یک روز را معادل ۵۰ هزار سال بیان فرموده است. و در ضمن آن دو آیه ای هم که به روز هزار سال اشاره فرموده است عبارت «مما تعدون» را ذکر کرده که حساب بنده را می رساند نه نظر خدای تعالی را. (والله اعلم).

در توحید، شیخ صدوق، ص ۲۶۰و۲۶۱، آورده است:

فردی درباره اختلافات ظاهری آیات قرآن از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع)، سؤال می کنند و در بخشی از آن روایت به آیات قیامت اشاره می کند آیات ۳۸ نبأ و ۲۳ انعام و ۲۵ عنکبوت و ۶۵ ص و ۲۸ ق و ۶۵ یس را ذکر می کند. که در یکی خبر می دهد که آنها سخن نمی گویند در دیگری با اذن سخن می گویند و صحیح می گویند و در آیه دیگر از این که آنها خود را مشرک نمی دانند خبر می دهد و در جای دیگر مُخاصمه اهل جهنم را بیان می کند. حضرت (ع) در جواب می فرمایند: هر یک از این آیات مربوط به یکی از مواطن قیامت است؛ چرا که در یک موطن خداوند انسان ها را در یک جا جمع می کند و آنها گروه گروه می شوند و با هم صحبت می کنند و برخی برای برخی استغفار می کنند و برخی دیگران را لعن می کنند. در موطنی دیگر به

احوالات خود گریه می کننـد، در یک موطن از آنها اسـتنطاق می شونـد ولی می گویند ما مشـرک نبودیم و خداوند بر دهان آنهـا مهر زده و از اعضـاء و جوارحشـان سؤال می کنـد، در موطن دیگر از هم می گریزنـد و در این موطن انبیـاء شـهادت می دهند و ...

سؤال: اگر واقعاً این زمانِ بسیار طولانی، در محشـر وجود داشـته باشد پس تکلیف مؤمنین چه می شود که مجبورند این انتظارِ خسته کننده و عذاب آور را تحمل کنند؟

پاسخ: گذر از این زمان در محشر برای همه یکسان است و بعد از این زمان است که جهنمیان به جهنم و بهشتیان هم به بهشت می روند، اما این زمانِ طولانی اصـلاً باعثِ اذیتِ مؤمنین نمی شود بلکه فقط باعثِ عذاب و رنجشِ کفار است طوری که آنها آرزو می کننـد هر چه زودتر از این عـذابِ انتظـارِ همراه بـا ترس و دلهره رهـایی یابنـد. برای تفهیم این قضـیه مثـالی می زنیم: فرض کنیـد دو نفر در یک وسـیله نقلیه بخواهند از شـهری به شـهری دیگر منتقل شوند، یکی از آنها با محبوب یا دوسـتش در کمال آرامش و راحتی مشـغول صـحبت است، اما دومی با دردی در بدن و برای رسـیدن به بیمارسـتان، ثانیه شماری می کند. موقعی که به پایانِ راه می رسند، اولی حتی متوجهِ رسـیدن هم نمی شود، اما دومی چنان برایش سـخت گذشـته که حتی فکر می کند سالهاست که در این مسیر در حرکت است. با این توصیف آیا می توان گفت که این دو نفر با یک ماشینِ مشترک و زمانِ مشترک و مسیر یکسان عبور نکرده اند؟ خیر نمی توان آن را تکذیب کرد.

در مجمع البیان، ج ۲۵، ص ۳۰۰، آمده است:

در حدیثی نقل شده است که بعد از نزول این آیه کسـی عرض کرد: ای رسول خدا! چقدر آن روز طولانی است؟ فرمود: قسم به کسـی که جان محمد به دست او است آن روز برای مؤمن سبک و آسان می شود آسانتر از یک نماز واجب که در دنیا می خواند.

☼ نکته:

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۷۱، آورده است: اینکه منظور از وعده عذاب در آیه شریفه چیست؟ مفسرین دو نظر داده اند:

۱ – منظور، همان عذاب آخرت است.

۲ – منظور، همان عذابی است که در جنگ بدر بر سر مشرکین وارد شد.

ص: ۳۸۲

☼ مؤلف:

آیه شریفه می تواند به دو نظریه فوق بسط یابد. (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۱۳، از شیخ طوسی، از کتاب امالی، از امام صادق (ع):

هر وقت یکی از شما بخواهد چیزی از خدا مسئلت کند و امیدوار به اجابت باشد، باید از تمام هستی و موجودات ناامید گردد و به هیچ چیز و هیچ کس امیدی نداشته باشد. وقتی که در دل خود یقین نمود که غیر از خدا از کسی نباید حاجت بخواهد و اطمینان حاصل کند که آرزو و حاجتش را خدا خواهد داد، البته خدا حاجت او را برآورده می نماید.

وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَها وَ هِيَ ظالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُها وَ إِلَيَّ الْمَصيرُ (۴۸)

قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّما أَنَا لَكُمْ نَذيرٌ مُبينٌ (۴۹)

فَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَريمٌ (۵۰)

وَ الَّذينَ سَعَوْا في آياتِنا مُعاجِزينَ أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَحيمِ (۵۱)

و چه بسیار شهرها و آبادیهایی که به آنها مهلت دادم، در حالی که ستمگر بودند؛ (اما از این مهلت برای اصلاح خویش استفاده نکردند) سپس آنها را مجازات کردم؛ و بازگشت، تنها بسوی من است! (۴۸) بگو: ای مردم! من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم! (۴۹) آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، آمرزش و روزی پر ارزشی برای آنهاست! (۵۰) و آنها که در (محو) آیات ما تلاش کردند و چنین می پنداشتند که می توانند بر اراده حتمی ما غالب شوند، اصحاب دوزخند! (۵۱)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ **(۵۲)** و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هر گاه چیزی تلاوت می نمود شیطان در تلاوتش القا [شبهه] می کرد پس خدا آنچه را شیطان القا می کرد محو می گرداند سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت و خدا دانای حکیم است (۵۲)

نکته ۱: متأسفانه برخی از مفسرین از جمله صاحبِ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۵۲۶، از قمی، از اهلِ سنت، روایتی صد در صد جعلی در ذیل این آیه شریفه آورده اند و بدینوسیله به ساحت مقدس حضرت رسول (ص) تهمت و افترا زده اند، که متن این روایت بدین شرح است: «روزی پیغمبر اکرم (ص) در مسجد الحرام مشغول نماز بود، پس از فراغت از نماز در برابر جمعی از قریش سوره ی «نجم» را قرائت فرمود تا رسیدند به این آیه: «اَفَرَأَيتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى» (نجم ۲۰ – ۱۹)، شیطان این جملات را بر زبانش جاری کرد: «فانها لفرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی» = «آن بتها پرندگانِ بلند مرتبه ای هستند و به شفاعت آنها امید می رود» . قریش

از شـنیدن این جمله خوشـحال شدنـد و به سـجده افتادنـد. در بین ایشـان ولیـد بن مغیره گفت محمـد (ص) به شـفاعت دو بت بزرگ لات و عزی اعتراف کرد. جبرئیـل نازل شـد و گفت: چیزی قرائت کردی که ما بر تو نازل نکرده ایم و این آیه را نازل کرد» .

در پاسـخ به این روایت جعلی بایـد گفت: اولاً: به اسـتناد آیه شـریفه: «وَمَا ینْطِقُ عَنِ الْهَوَی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْی یوحَی عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوَی» = «پیـامبر (ص) هرگز بـه هـوای نفس سـخن نمی گویـد و آنچـه می گویـد غیر از وحی خـدا نیسـت؛ کـه آن را هم پروردگـار بسـیار توانـا به او آمـوخته است» (نجم۳و۴و ۵) و نیز آیـه شـریفه: «لَأُغْوِینَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» (ص۸۳ – ۸۲) و (حجر ۴۰ – ۳۹)؛ شیطان به هیچ عنوان نمی تواند بر پیامبران تسلط و نفوذی داشته باشد.

ثانیاً: معنـای آیه شـریفه اصـلاً هیـچ گونه ارتبـاطی بـا روایت جعلی فوق نـدارد و معنـای آیه چنین می شود: «ما قبل از تو هیچ پیغمبری و رسولی نفرسـتادیم مگر آنکه وقتی چیزی از آیات خـدای را می خوانـد، شـیطان شـبهه هایی گمراه کننده به دلهای مردم می افکند و ایشان را وسوسه می کرد تا بدین وسـیله ایمان مؤمنین را فاسد سازد، ولی خداوند متعال آن شـبهات را باطل می کرد» . چرا کـه در آیـه بعـدی (آیه۵۳) می فرمایـد: «تا خداونـد القائات شـیطان را وسـیله آزمایش کسانی قرار دهـد که به بیمـاری نفـاق و کفر مبتلا گردیـده و سـنگ دل شـده انـد» . و نیز تاریـخ گواه است که فراوان بوده انـد افرادی که تحت تأثیر شیاطین جنی و انسـی آیات الهی را پشت سـر نهاده و به رأی و نظر خود عمل نموده اند. از جمله ی این شیاطینْ کسانی هستند که به دستورات پیامبر اکرم (ص) و آیات الهی در خصوص عترت اهل بیت (ع) بی اعتنایی و تعرض نموده اند.

ثالثاً: اگر بر فرض محال چنین گفته و روایت مجعول و کوته فکرانه ای را بپذیریم دیگر چه اطمینانی است که سایر آیات الهی نیز القایی از القائات و نفوذ شیطان نباشد؟!!!

نکته ۲: آیه شـریفه صـریح بر این است که رسول و نبی با هم فرق دارند، رسول آن کسـی است که فرشته وحی بر او نازل می شود و او فرشته را می بیند و با او سخن می گوید ولی نبی آن

کسی است که خواب می بیند و در خواب به او وحی می شود.

ص :۳۸۴

نکته ۳: در آیه شریفه لفظ شیطان دو بار آمده است با اینکه می شد بار دوم از ضمیر استفاده شود و شاید علتش این است که خداوند هیچ اعتنایی به او و کید و حیله او ندارد. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۸۲، از کافی، از امام ابی جعفر (ع): نبی کسی است که فرشته وحی را در خواب می بیند و صوت او را می شنود ولی در بیداری فرشته را نمی بیند و رسول کسی است که هم صوت را می شنود و هم در خواب می بیند و هم در بیداری فرشته را مشاهده می کند.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۱۸، از امام صادق (ع): «ثم یحکم الله آیاته للناس» یعنی خداوند علی (ع) را یاری کند که خداوند به حقایق امور جهان داناست و نظام عالم را به درستی می داند.

لِيَجْعَلَ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ فِتْنَةً لِلَّذينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمينَ لَفي شِقاقٍ بَعيدٍ (۵۳)

وَ لِيَعْلَمَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهادِ الَّذينَ آمَنُوا إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (۵۴)

وَ لا يَزالُ الَّذينَ كَفَرُوا في مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذابُ يَوْمٍ عَقيمٍ (۵۵)

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ في جَنَّاتِ النَّعيمِ (۵۶)

وَ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَأُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهينٌ (۵۷)

وَ الَّذينَ هاجَرُوا في سَبيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقينَ (۵۸)

لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَليمٌ حَليمٌ (۵۹)

هدف این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی قرار دهد برای آنها که در دلهایشان بیماری است و آنها که سنگدلند؛ و ظالمان در عداوت شدید دور از حق قرار گرفته اند! (۵۳) و (نیز) هدف این بود که آگاهان بدانند این حقی است از سوی پروردگارت و در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دلهایشان در برابر آن خاضع گردد؛ و خداوند کسانی را که ایمان آوردند، بسوی صراط مستقیم هدایت می کند (۵۴) کافران همواره در باره قرآن در شک هستند، تا آنکه روز قیامت بطور ناگهانی فرارسد، یا عذاب روز عقیم [= روزی که قادر بر جبران گذشته نیستند] به سراغشان آید! (۵۵) حکومت و فرمانروایی در آن روز از آن خداست؛ و میان آنها داوری می کند: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، در باغهای پرنعمت بهشتند (۵۶) و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، عذاب خوارکننده ای برای آنهاست! (۵۷) و کسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس کشته شدند یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، خداوند به آنها روزی نیکویی می دهد؛ که او بهترین روزی دهندگان است! (۵۸) خداوند آنان را در محلی وارد می کند که از آن خشنود خواهند بود؛ و خداوند دانا و بردبار است (۵۹)

در تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۲۸۵، در ذیل آیات شریفه (۵۸ تا ۶۶) آمده است: این آیات، خصوصیتی دارند که در هیچ جای

قرآن این خصوصیت نیست و آن این است که این ۸ آیه که پشت سر هم قرار دارند هر یک با دو اسم از اسماءِ حسنای الهی ختم می شوند، الا «اسم جلاله» که آن نیامده

ص: ۳۸۵

است. و در نتیجه اگر ضـمیر (هو) را هم اسم بدانیم ۱۶ اسم در این ۸ آیه آمده است: ۱ – هو ۲– خیر الرازقین ۳ – عفو ۴ – غفور ۵ – سمیع ۶ – بصیر ۷ – علی ۸ – کبیر ۹ – لطیف ۱۰ – خبیر ۱۱ – غنی ۱۲ – حمید ۱۳ – رؤف ۱۴ – رحیم ۱۵ – علیم ۱۶ – حلیم. و در آیه نهم آمـده است که او زنـده می کند و می میراند و او حق است و ملک آسـمان و زمین از اوست و این در معنای چهار اسم است: «یحیی، یمیت، حق، مالک یا ملک» که با این ۴ اسم می شود، ۲۰ اسم از اسماءِ خدای تعالی که با لطیف ترین و بی سابقه ترین وجهی در این ۹ آیه آمده است.

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۶۰) حق این است که اگر به کسـی ظلم شود، در حـد آن بایـد در صـدد انتقام برآیـد. و چنانچه باز مورد تجاوز واقع شود، خداوند او را یاری و مدد می کند و البته خداوند دارای گذشت و بخشایش است (۶۰)

☼ نکته:

برخی از مفسرین به استناد ظاهر آیه گفته اند: «اگر به کسی ظلم شود و بعد مظلوم از ظالم انتقام بکشد. و دوباره آن ظالم به او تعـدّی کند، این بار خداوند خودش او را یاری می کند» . اما صاحب المیزان (ج۲۸، ص ۲۸۷)، مراد از آیه شریفه را مقام اذن در جهاد دانسته و معتقد است: نصـرت در آیه شریفه نصرت تشریعی است نه تکوینی، یعنی مقصود از نصرت، تشریع قانون به نفع مظلوم و علیه ظالم است، تا مظلوم بتواند به واسطه قانون، ظلم و تعدی ظالم را تلافی کند.

و نیز صاحب المیزان به آن عده، اشکال کرده و آورده است: در این تفسیر چند اشکال است:

۱ – این مفسـرین نصـرت را به معنـای نصـرت تکوینی (ظفر دادن) گرفته انـد نه تشـریعی (حق قـانونی) یعنی نصـرتِ مظلوم از جانب خدا اجباری و تکوینی است و حال آنکه چه بسیار ظالم ها را می بینیم که بعد از انتقامِ مظلوم، دوباره ظلم خود را از سر گرفته و خدا هم تکویناً یاریشان نکرده است.

۲ – قتال با مشرکین و جهاد در راه خدا به طور قطع از مصادیق این آیه است و لازمه ی معنایی که برای آیه کرده اند این است که ترک جهاد با کفار و بخشودن آنها، از جهاد اولی و بهتر باشد و این واضح الفساد است. {نظر صاحبِ تفسـیر المیزان کاملاً صحیح است (والله اعلم)}.

ص :۳۸۶

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۲۱، از صادقین (ع):

مراد از آیه، پیامبر (ص) است که ناگزیر شهر مکه را شبانه ترک کرد و به غار پناه برد. در روز جنگ بدر، عتبه، شیبه، ولید، ابوجهل، حنظله بن ابی سفیان و عده ی دیگری از مشرکین کشته شدند و همین که پیامبر (ص) رحلت فرمود آنان قیام کردند و به خونخواهی کشته شدگانشان، اهل بیت محمد (ص) را در کمال بی رحمی مسموم و مقتول ساختند. و اینکه خداوند فرموده: «و من عاقب» یعنی رسول اکرم (ص) «بمثل ما عوقب به» یعنی کشته شدن حسین (ع) «لینصرنه الله» یعنی خداوند او را به وجود حضرت قائم (ع) که از فرزندان آن بزرگوار است یاری خواهد فرمود.

ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمیعٌ بَصیرٌ (۶۱)

ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبیرُ (۶۲)

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطیفٌ خَبیرٌ (۶۳)

لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ (۶۴)

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ وَ الْفُلْکَ تَجْری فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ یُمْسِکُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلاَّ بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحیمٌ (۶۵)

وَ هُوَ الَّذی أَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْییکُمْ إِنَّ الْإِنْسانَ لَکَفُورٌ (۶۶)

لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوهُ فَلا یُنازِعُنَّکَ فِی الْأَمْرِ وَ ادْعُ إِلی رَبِّکَ إِنَّکَ لَعَلی هُدیً مُسْتَقیمٍ (۶۷)

وَ إِنْ جادَلُوکَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ (۶۸)

اللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فیما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹)

أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ ذلِکَ فی کِتابٍ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسیرٌ (۷۰)

وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ ما لَیْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ ما لِلظَّالِمینَ مِنْ نَصیرٍ (۷۱)

وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ تَعْرِفُ فی وُجُوهِ الَّذینَ کَفَرُوا الْمُنْکَرَ یَکادُونَ یَسْطُونَ بِالَّذینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ آیاتِنا قُلْ أَ فَأُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِکُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذینَ کَفَرُوا وَ بِئْسَ الْمَصیرُ (۷۲)

یا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ (۷۳)

ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزیزٌ (۷۴)

اللَّهُ يَصْطَفی مِنَ الْمَلائِکَهِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمیعٌ بَصیرٌ (۷۵)

یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ إِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۷۶)

این (وعـده نصـرت الهی) بخـاطر آن است (که او بر هر چیز قادر است؛ خداونـدی) که شب را در روز و روز را در شب داخل می کند؛ و خداوند شنوا و بیناست! (۶۱) این بخاطر آن است که خداوند حق است؛ و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است؛ و خداونـد بلنـدمقام و بزرگ است! (۶۲) آیـا ندیـدی خداونـد از آسـمان، آبی فرسـتاد و زمین (بر اثر آن) سـرسبز و خرم می گردد؟! و خداوند لطیف و آگاه است (۶۳) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست؛ و

خداوند بی نیاز و شایسته هر گونه ستایش است! (۶۴) آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد؛ و (نیز) کشتیهایی را که به فرمان او بر صفحه اقیانوسها حرکت می کنند؛ و آسمان [= کرات و سنگهای آسمانی] را نگه می دارد، تا جز بفرمان او، بر زمین فرو نیفتند؟ خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است! (۶۵) و او کسی است که شما را زنده کرد، سپس می میراند، بار دیگر زنده می کند، اما این انسان بسیار ناسپاس است (۶۶) برای هر امتی عبادتی قرار دادیم، تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهند؛ پس نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند! بسوی پروردگارت دعوت کن، که بر هدایت مستقیم قرار داری (و راه راست همین است که تو می پویی) (۶۷) و اگر آنان با تو به جدال برخیزند، بگو: خدا از کارهایی که شما انجام می دهید آگاهتر است! (۶۸) و خداوند در روز قیامت، میان شما در آنچه اختلاف می کردید، داوری می کند! (۶۹) آیا نمی دانستی خداوند آنچه را در آسمان و زمین است می داند؟! همه اینها در کتابی ثبت است (همان کتاب علم بی پایان پروردگار)؛ و این بر خداوند آسان است! (۷۰) آنها غیر از خداوند، چیزهایی را می پرستند که او هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است و چیزهایی را که علم و آگاهی به آن ندارند! و برای ستمگران، یاور و راهنمایی نیست! (۷۱) و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود، در چهره کافران آثار انکار مشاهده می کنی، آنچنان که نزدیک است برخیزند و با مشت به کسانی که آیات ما را بر آنها میخوانند حمله کنند! بگو: «آیا شما را به بدتر از این خبر دهم؟ همان آتش سوزنده [= دوزخ] که خدا به کافران وعده داده؛ و بد سرانجامی است!» (۷۲) ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی توانند آن را باز پس گیرند! هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان)! (۷۳) خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است! (۷۴) خداوند از فرشتگان رسولانی برمی گزیند و همچنین از مردم؛ خداوند شنوا و بیناست! (۷۵) آنچه را در پیش روی آنها و پشت سر آنهاست می داند؛ و همه امور بسوی خدا بازمی گردد (۷۶)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷) ای اهل ایمان رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید باشد که رستگار شوید (۷۷)

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۳۰، از شیخ طوسی، از سماعه روایت کرده که گفت:

از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا در قرآن رکوع و سجود بیان شده است؟ فرمود بلی و این آیه را قرائت فرمودند. عرض کردم: حد رکوع و سجود چیست؟ فرمود: گفتن سه مرتبه سبحان الله در رکوع و سجود کافی است. ولی اگر کسی بتواند و قدرت داشته باشد و رکوع و سجود خود را با تمجید و تسبیح و تحمید طول بدهد بهتر و نیکوتر است زیرا حالتی نزدیک تر از رکوع و سجود بنده به خدا وجود ندارد اما اگر کسی امام جماعت است و عده ای به او اقتدا کرده اند نباید رکوع و سجود خود را طولانی کند و باید رعایت حال اضعف مأمومین را بنماید. رسول اکرم (ص) هر

وقت به جماعت نماز می گزارد رکوع و سجود را بسیار تخفیف می داد.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۳۰، از کافی، از امام صادق (ع) (درمعنای «وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون»):

«فعلِ خیر» یعنی اطاعت از امیرالمؤمنین (ع) بعد از رسول اکرم (ص) است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۴، ص ۲۳۲، از رسول خدا (ص):

(در سوره حج، دو سجده است) اگر دو سجده را انجام ندهی، آن دو آیه را مخوان.

☼ مؤلف:

منظور از دو آیه، یکی آیه ۱۸: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ ... » و دیگری آیه مورد بحث است. که البته این دو سجده مستحب هستند چرا که سجده های واجبِ قرآن کریم تنها چهار آیه: (سجده ۳۲) و (فصلت۴۱) و (نجم۵۳) و (علق۹۶) است.

در غررالحکم، ج ۲، ص ۶۰۵، ف۷۵، چ۱، از حضرت علی (ع): اگر نمازگزار بداند و بفهمد که چه اندازه از رحمت خدا او را فرا گرفته است، البته سرش را از سجده بر نمی دارد.

وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّهَ أَبیکُمْ إِبْراهیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَ فی هذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ فَأَقیمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّکاهَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیرُ (۷۸)

و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم! پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و به خدا تمسک جویید، که او مولا و سرپرست شماست! چه مولای خوب و چه یاور شایسته ای! (۷۸)

از همان منبع، ص ۲۳۳، از رسول خدا (ص): امت من، امت مرحومه است.

در تحف العقول، ص ۱۲۶، از امام علی (ع): مستی ها ۴ نوعند: ثروت، ریاست، جوانی و شهوت.

خلاصه آیات سوره حج:

۲: زن شیرده طفلش و زن آبستن حملش را بیفکند.

۱۰: خدا ستم نمی کند.

۱۱: برخی خدا را به ظاهر می پرستند.

۱۵: آن کسی که پندارد خدا رسولش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد و به نصرت خدا امیدوار نیست به او بگو: پس طنابی در سقف آسمان آویزد و به گردن افکند. ۱۷: مؤمنین – یهود – صابئین و نصاری و مجوس و مشرکین در قیامت خدا میانشان جدایی افکند و هر کس را به جایگاه استحقاقش برد.

۱۸: آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از آدمیان به سجده خدای تعالی مشغولند.

۱۹: لباسی ازآتش ۲۸: ایام معلومات ۲۹: بیت عتیق ۳۰: احلت لکم الانعام ۳۱: خدا را خالص بپرستید – شرك بدان ماند که از آسمان درافتد و مرغان در فضا بدنش را با منقار قطعه قطعه کنند.

۳۲: شعائر خدا ۳۸: خدا مؤمنان را از شر دشمن نگاه می دارد.

۴۰: فایده جهاد ۶۷: برای هر امتی شریعتی قرار دادیم ۷۳: قادر به خلقت مگسی نیستید.

۷۴: ما قدروا الله حق قدره ۷۵: اصطفاءِ ملائکه و انسان به عنوان رسول ۷۷: رکوع و سجود.

ص :۳۸۹

۲۳ سوره مؤمنون

۲۳ - سوره مؤمنون. (مکی است و ۱۱۸ آیه دارد).

خلاصه مطالب: بیان اوصاف مؤمنین، آفرینش انسان، داستان نوح (ع)، ساختن کشتی، اشاره اجمالی به داستان پیغمبران بعد از نوح (ع)، بیان حال و گفتار کفار و منافقین، دلایل توحید، حال کفار و منافقین در دوزخ، توبیخ و نکوهش آنان و آنکه انسان عبث و بازیچه آفریده نشده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱)

الَّذینَ هُمْ فی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ (۲)

وَ الَّذینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳)

وَ الَّذینَ هُمْ لِلزَّکاهِ فاعِلُونَ (۴)

وَ الَّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ (۵)

إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومینَ (۶)

فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ (۷)

وَ الَّذینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ (۸)

وَ الَّذینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ (۹)

أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ (۱۰)

الَّذینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فیها خالِدُونَ (۱۱)

مؤمنان رستگار شدند (۱) آنها که در نمازشان خشوع دارند (۲) و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند (۳) و آنها که زکات را انجام می دهند (۴) و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند (۵) تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند، که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند (۶) و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند! (۷) و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند (۸) و آنها که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند (۹) (آری،) آنها وارثانند! (۱۰) (وارثانی) که بهشت برین را ارث می برند و جاودانه در آن خواهند ماند! (۱۱)

☼ نکته:

سوره مؤمنون تنها سوره ای است که مفرد آن هم یکی از سوره های قرآنِ کریم است. مفردش «مؤمن» یا «غافر» ، چهلمین سوره ی قرآن مجید است و ۸۵ آیه دارد.

☼ نکته:

کلمه «فردوس» تنها در دو آیه ی شریفه (کهف ۱۰۷) و (مؤمنون ۱۱) آمده است. بحثِ مفصلِ «فردوس» و اینکه «برترین جایگاهِ بهشت است» در ذیلِ آیه کهف آمده است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۹، از قمی، در ذیل آیه (الذین هم فی صلوتهم خاشعون)، از معصوم (ع):

خشوع در نماز این است که چشم به زیر اندازی و همه توجهت به نماز باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۹، از کافی، از ابی عبدالله (ع)، از رسول خدا (ص):

هر کسی خشوع ظاهریش بیش از خشوع قلبیش شد نزد ما منافق است.

از همان منبع، از مجمع البیان آورده است: رسول خدا (ص) مردی را دید در نماز با ریشش بازی می کرد، فرمود: بدانید که اگر این مرد در دلش خاشع بود بدنش هم خاشع می شد.

ص: ۳۹۰

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۲۵، از قمی آورده است (ذیل آیه «و الذین هم علی صلواتهم یحافظون»):

«مقصود نمازهای واجب است» ، پرسیدم منظور از آیه «و الذین هم علی صلوتهم دائمون» (معارج۲۳)، چیست؟ فرمود: «نمازهای نافله است».

از همان منبع، از مجمع، از رسول خدا (ص): همه شما دارای دو منزل هستید، منزلی در بهشت و منزلی در آتش، اگر کسی بمیرد و داخل آتش شود اهل بهشت منزلش را به ارث می برند.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۵۴۱، از ارشادِ شیخِ مفید، از حضرت علی (ع):

هر سخنی که در آن ذکرِ خدا نباشد، همان لغو است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۸۳، از جوامع آورده است: رسولِ خدا (ص) از کنار «سعد» گذشت در حالی که وضو می گرفت. پیامبر (ص) فرمود: ای سعد این همه اسراف برای چیست؟ گفت: آیا در وضو هم اسراف می شود؟ فرمود: بله حتی اگر بر لب یک نهر نشسته باشی!

از همان منبع، ص ۱۸۸، از امام صادق (ع):

هنگامی که زنا و فحشاء زیاد گردد، زلزله نیز زیاد خواهد شد.

درکافی، ج ۳، ص ۴۱۳، از امام صادق (ع): هر کس غضب خود را نگه دارد، خدا عیبش را بپوشاند.

در وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۰۸، از رسول خدا (ص):

هر گاه زنا زیاد شود مرگ ناگهانی هم زیاد خواهد شد.

در کافی، ج ۳، ص ۱۲۶، چ۱، از امام باقر (ع):

هیچ عبادتی نزد خداوند عزوجل بهتر از عفت شکم و فرج نیست.

در علل الشرایعِ شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۳۵، چ۲، از امام رضا (ع): کشتن نفوس، از بین رفتن انساب، ترکِ تربیتِ اطفال و تباه شدنِ میراث از وجوهِ فسادِ زنا به حساب می آیند.

از همان منبع، از امام علی (ع): از زنا دوری کنید زیرا در آن ۶ اثر است، سه تا در دنیا:

۱ – نشاط و درخشندگی صورت را از بین می برد.

۲ – رزقِ حلال را قطع می کند.

۳ – مرگ را نزدیک و فاعل را به جهنم می برد. سه تا در آخرت:

۱ – سوءِ حساب.

۲ – غَضَبِ الهی.

۳ – آتش مخلد.

ص :۳۹۱

در کتاب گناهان کبیره، جلد اول، ص ۲۲۴، از حضرت رسول (ص):

زنا شش اثر دارد سه اثر در دنیا و سه اثر در آخرت. آثار دنیوی: آبرو را می برد، رزق را کم می کند، مرگ و نیستی را نزدیک می نماید. آثار اخروی: غضب پروردگار، سختی حساب، دخول در آتش و جاودان ماندن در آن را ایجاب می کند.

از همان منبع، ص ۲۲۵، از رسول خدا (ص):

زناکار چون از قبرش بیرون شود از بوی گندش مردم اذیت می شوند پس با این بوی زننده، شناخته می شود و دانسته می گردد که زناکار است تا این که امر کرده می شود او را به آتش برند. بدرستی که خداوند محرمات را حرام فرموده و حدودی را تعیین فرموده، پس هیچ کس از خداوند غیرتمندتر نیست و از غیرت الهیه است که فواحش را حرام نموده است.

در کتاب مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۹، از رسول خدا (ص):

برای هر کدام از اعضای انسان زنای خاص است و زنای چشم، نگاه به نامحرم است.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۷۷۵، چ۲، از رسول خدا (ص):

غیبت بدتر از زناست، زیرا زناکار توبه کند و توبه اش پذیرفته شود ولی غیبت کننده توبه کند و توبه اش پذیرفته نشود تا وقتی که شخص غیبت شده او را حلال نکند.

در بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۴۰، از امام صادق (ع):

نگاه کردن به نامحرم، تیر مسمومی از تیرهای رها شده از جانب شیطان است.

در کتاب نفس در اسارت شیطان، ص ۱۵۹، از امام صادق (ع)، از حضرت عیسی بن مریم (ع):

از نگاه کردن (به نامحرم) بپرهیزید، زیرا نگاه، بذر شهوت را در دل شخص می پاشد و مقدمات بدبختی او را فراهم می کند.

در کتاب ریشه های قساوت قلب، کتابچی، ص ۱۰۳، از حضرت علی (ع):

هر کس چشم خود را پایین اندازد دل خود را آسوده کرده است.

در بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۴۰، از امام صادق (ع):

و چه بسیار نگاه هایی که غصه های طولانی را در بر خواهد داشت.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۰۹، چ۲، از امام صادق (ع): (خلاصه روایت)

(زانی کافر نیست ولی تارکِ نماز؛ کافر است) زیرا زانی و امثال او به خاطر شهوتی که بر آنها غالب شده، مبادرت به این معصیت می کنند ولی تارکِ نماز، آن را ترک نکرده مگر صرفاً به خاطرِ خوار شمردن این عبادت است، زانی از زنایش لذت می برد ولی تارکِ نماز، لذت نمی برد (پس) کفرش ثابت می شود. (امام (ع) همین استدلال را در مورد شراب هم بیان می فرماید).

در جامع، ج ۴، ص ۵۵۳، از شیخ طوسی در کتاب مجالس ذیلِ آیه «قد افلح المؤمنون» ، از امام صادق (ع):

فاطمه بنت اسد بن هاشم (س) که حامله بود وارد خانه کعبه شد ناگهان دردِ زایمان، او را فرا گرفت و دیوار خانه کعبه شکافته شد و فاطمه داخل شد و مجدداً دیوار بسته شد. هر چه تلاش شد در خانه باز نشد. تا آنکه سه روز گذشت و همان موضع شکافته شده و فاطمه (س) به همراه نوزادش خارج شد و گفت: ای مردم! در این سه روز از میوه ها و مائده بهشتی بهره مند شدم و چون خواستم خارج شوم هاتفی ندایم داد که: ای فاطمه! من علی اعلی هستم و نام فرزندت را از اسم خود مشتق کرده و او را علی نامیده ام، تو نیز این نام را برای او بگذار. و او را گرامی بدار که او را به اداب خود مؤدب نموده ام. ناگاه پیغمبر اکرم (ص) فرا رسید. علی (ع) به چهره پیغمبر (ص) تبسمی نمود و سلام کرد و گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون» . پیغمبر (ص) فرمود: یا علی! مردم به تو رستگار خواهند شد. آیات را تا «اولئک هم الوارثون یرثون الفردوس هم فیها خالدون» قرائت نمود. پیغمبر (ص) فرمود: به خدا قسم ای علی! تو امیر آنها هستی. و خداوند تو را واجد علومِ بسیار فرمود و تو دلیل و راهنمای مؤمنین هستی و به سبب تو آنها هدایت می شوند و پیامبر (ص)، علی (ع) را در آغوش گرفت، زبان خویش را در کامش نهاد آیه: «فانفجرت منه اثنتا عشره عیناً» (بقره۶۰) مصداق پیدا کرد. دوازده چشمه از معرفت و دانش در دهان علی (ع) جاری شد و بدین مناسبت آن روز را «ترویه» نامند. فاطمه (س) تا پنج بار خواست دستهای فرزندش را با پارچه ی ابریشمی ببندد ولی نوزاد همه را باز نمود و به اذن خدا گفت: ای مادر! از بستن دستهای من منصرف شو من می خواهم

دستم را به سوی پروردگارم بلند کنم. روز بعد پیامبر (ص) به خانه فاطمه (س) آمد چون طفل او را دید تبسمی نمود و پیامبر (ص) را شناخت. و به همین مناسبت آن روز را عرفه نامیده اند. چون روز سوم شد ابوطالب ولیمه کرد و اعلام کرد هر کس میل دارد به ولیمه فرزندم حاضر شود باید هفت شوط در گرد خانه کعبه طواف کند و به خانه من بیاید و به فرزندم سلام کند و آن روز عید قربان شد، از آن روز ولیمه دادن برای نوزاد مرسوم شد.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۵۴، از ابن شهر اشوب در مناقب:

برای ابوطالب، پنج فرزند به وجود آمد، اول: طالب که از او فرزند متولد نشد. دوم: عقیل. سوم: جعفر. چهارم: امیرالمؤمنین (ع) که از آنها کوچکتر بود. و یک دختر به نام فاخته که «ام هانی» نیز به او می گفتند. مادر تمام ایشان فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بود.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۵۴، از محمد بن عباس، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

آیات فوق (۱تا۱۱) در شأن رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و حضرت فاطمه (س) و حسنین صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِینٍ (۱۲)

ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فی قَرارٍ مَکِینٍ (۱۳)

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ (۱۴)

ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ (۱۵)

ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَکُمْ سَبْعَ طَرائِقَ وَ ما کُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غافِلِینَ (۱۷)

وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْکَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ (۱۸)

فَأَنْشَأْنا لَکُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ لَکُمْ فیها فَواکِهُ کَثِیرَةٌ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ (۱۹)

وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَیْناءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآکِلِینَ (۲۰)

وَ إِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِیکُمْ مِمَّا فی بُطُونِها وَ لَکُمْ فیها مَنافِعُ کَثِیرَةٌ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ (۲۱)

وَ عَلَیْها وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

و ما انسان را از عصاره ای از گل آفریـدیم (۱۲) سـپس او را نطفه ای در قرارگاه مطمئن [= رحم] قرار دادیم (۱۳) سپس نطفه را بصورت علقه [= خون بسـته] و علقه را بصورت مضـغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده] و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیـم؛ و بر اسـتخوانها گـوشت پوشانـدیم؛ سپس آن را آفرینش تـازه ای دادیـم؛ پس بزرگ است خـدایی کـه بهـترین آفرینندگان است! (۱۴) سـپس شما بعد از آن می میرید (۱۵) سـپس در روز قیامت برانگیخته می شوید! (۱۶) ما بر بالای سر شمـا هفت راه [= طبقـات هفتگـانه آسـمان] قرار دادیم؛ و ما (هرگز) از خلق (خود) غافل نبوده ایم! (۱۷) و از آسـمان، آبی به اندازه معین نازل کردیم؛ و آن را در زمین (در جایگاه مخصوصـی) ساکن نمودیم؛ و ما بر از بین بردن آن کاملاً قادریم! (۱۸) سپس بوسیله آن باغهایی از

ص: ۳۹۴

درختان نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم؛ باغهایی که در آن میوه های بسیار است؛ و از آن میخورید! (۱۹) و (نیز) درختی را که از طور سینا می روید [= درخت زیتون] و از آن روغن و «نان خورش» برای خورندگان فراهم می گردد (آفریدیم)! (۲۰) و برای شما در چهارپایان عبرتی است؛ از آنچه در درون آنهاست [= از شیر] شما را سیراب می کنیم؛ و برای شما در آنها منافع بسیاری است؛ و از گوشت آنها می خورید (۲۱) و بر آنها و بر کشتیها سوار می شوید! (۲۲)

سه نکته از تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۲۹ - ۳۳:

۱ - مراد از انسان در آیه: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» (آیه ۱۲) هم خود آدم و هم فرزندان آدم است و کلمه «سلاله» اسم برای هر چیزی است که از چیزی کشیده و بیرون آورده شود. و کلمه «خلق» به معنای تقدیر و اندازه گیری است.

۲ - کلمه «انشاء» در آیه: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» به معنای ایجاد چیزی و تربیت آن است.

۳ - تبارک در آیه شریفه: «فتبارک الله احسن الخالقین» به معنای اختصاص انسان به خیر کثیری از جانب خداوند متعال است. بحثِ مفصلِ این آیه در ذیل آیه (معارج ۱۹) آمده است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۳۵ و۳۶، از درمنثور، از حضرت علی (ع):

بعد از آنکه نطفه، چهار ماهش تمام شد خداوند فرشته ای می فرستد تا روح را در آن ظلمات رحم در کودک بدمد و مقصود از «انشاء خلق آخر» همان دمیدن روح است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۳۵ و۳۶، از کافی، از امام ابو جعفر(ع):

نطفه چهل روز در رحم بصورت نطفه است بعد از چهل روز، چهل روز دیگر بصورت علقه و چون این چهل نیز تمام شد چهل روز دیگر به صورت مضغه است، که مجموعاً چهار ماه می شود. بعد از تمام شدن چهار ماه خداوند دو فرشته می فرستد که کار آنها خلقت است، می پرسند پروردگارا! چه چیز خلق کنیم؟ پسر یا دختر؟ مأمور می شوند به یکی از آن دو، سپس می پرسند پروردگارا! شقی یا سعید؟ مأمور به یکی از آن دو می شوند آنگاه از مدت عمر و رزق و هر حالت دیگر آن سؤال می کنند و دستور می گیرند، سپس آن فرشتگان آمده و کودک را خلق می کنند و میثاق الهی را میان دو چشمش می نویسند. پس همین که مدتش سرآمد فرشته ای می آید و او را به زور به طرف بیرون فشار می دهد و کودک بیرون می آید.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۳۵ و۳۶، از قمی ذیل آیه «و شجره تخرج من طور سیناء» :

منظور درخت زیتون است و این آیه مثلی است برای رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) زیرا طور، کوه و سینا، درخت است.

آیات شریفه ۵۴ — ۲۳: داستان حضرت نوح (ع) و قومش را ذکر فرموده و منظور از رسولی که بعد از حضرت نوح (ع) فرستاده شد هود (ع) و آن طایفهٔ عاد است.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۲۳)

فَقالَ الْمَلَأُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما هذا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُریدُ أَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْکُمْ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلائِکَةً ما سَمِعْنا بِهذا فی آبائِنَا الْأَوَّلینَ (۲۴)

إِنْ هُوَ إِلاَّ رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حینٍ (۲۵)

قالَ رَبِّ انْصُرْنی بِما کَذَّبُونِ (۲۶)

فَأَوْحَیْنا إِلَیْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا فَإِذا جاءَ أَمْرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ فَاسْلُکْ فیها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَ أَهْلَکَ إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَ لا تُخاطِبْنی فِی الَّذینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (۲۷)

فَإِذَا اسْتَوَیْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَکَ عَلَى الْفُلْکِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی نَجَّانا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمینَ (۲۸)

وَ قُلْ رَبِّ أَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکاً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ (۲۹)

إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ وَ إِنْ کُنَّا لَمُبْتَلینَ (۳۰)

ثُمَّ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرینَ (۳۱)

فَأَرْسَلْنا فیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۳۲)

وَ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ الْآخِرَهِ وَ أَتْرَفْناهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا ما هذا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمَّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (۳۳)

وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ (۳۴)

أَ یَعِدُکُمْ أَنَّکُمْ إِذا مِتُّمْ وَ کُنْتُمْ تُراباً وَ عِظاماً أَنَّکُمْ مُخْرَجُونَ (۳۵)

هَیْهاتَ هَیْهاتَ لِما تُوعَدُونَ (۳۶)

إِنْ هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷)

إِنْ هُوَ إِلاَّ رَجُلٌ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً وَ ما نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (۳۸)

قالَ رَبِّ انْصُرْنِى بِما كَذَّبُونِ (۳۹)

قالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نادِمِينَ (۴۰)

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْناهُمْ غُثاءً فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱)

ثُمَّ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِينَ (۴۲)

ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَها وَ ما يَسْتَأْخِرُونَ (۴۳)

ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا كُلَّ ما جاءَ أُمَّةً رَسُولُها كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَ جَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ (۴۴)

ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسى وَ أَخاهُ هارُونَ بِآياتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِينٍ (۴۵)

إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً عالِينَ (۴۶)

فَقالُوا أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ (۴۷)

فَكَذَّبُوهُما فَكانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (۴۸)

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۴۹)

وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْناهُما إِلى رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِينٍ (۵۰)

يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّى بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۵۱)

وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲)

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۵۳)

فَذَرْهُمْ فى غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ (۵۴)

أَ يَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِينَ (۵۵)

نُسارِعُ لَهُمْ فِى

الْخَيْراتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ (۵۶)

إِنَّ الَّذينَ هُمْ مِنْ خَشْيَهِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷)

وَ الَّذينَ هُمْ بِآياتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸)

وَ الَّذينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا يُشْرِكُونَ (۵۹)

وَ الَّذينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلى رَبِّهِمْ راجِعُونَ (۶۰)

أُولئِكَ يُسارِعُونَ فِى الْخَيْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ (۶۱)

وَ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها وَ لَدَيْنا كِتابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۶۲)

بَلْ قُلُوبُهُمْ فى غَمْرَهٍ مِنْ هذا وَ لَهُمْ أَعْمالٌ مِنْ دُونِ ذلِكَ هُمْ لَها عامِلُونَ (۶۳)

حَتَّى إِذا أَخَذْنا مُتْرَفيهِمْ بِالْعَذابِ إِذا هُمْ يَجْأَرُونَ (۶۴)

لا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لا تُنْصَرُونَ (۶۵)

قَدْ كانَتْ آياتى تُتْلى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ تَنْكِصُونَ (۶۶)

مُسْتَكْبِرينَ بِهِ سامِراً تَهْجُرُونَ (۶۷)

أَ فَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جاءَهُمْ ما لَمْ يَأْتِ آباءَهُمُ الْأَوَّلينَ (۶۸)

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (۶۹)

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّهٌ بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ (۷۰)

وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ بَلْ أَتَيْناهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (۷۱)

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَراجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقينَ (۷۲)

وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (۷۳)

وَ إِنَّ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ (۷۴)

وَ لَوْ رَحِمْناهُمْ وَ كَشَفْنا ما بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فى طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۵)

وَ لَقَدْ أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ فَما اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ (٧۶)

حَتَّى إِذا فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً ذا عَذابٍ شَدِيدٍ إِذا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (٧٧)

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ (٧٨)

وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٧٩)

وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلافُ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (٨٠)

بَلْ قالُوا مِثْلَ ما قالَ الْأَوَّلُونَ (٨١)

قالُوا أَ إِذا مِتْنا وَ كُنَّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (٨٢)

لَقَدْ وُعِدْنا نَحْنُ وَ آباؤُنا هذا مِنْ قَبْلُ إِنْ هذا إِلَّا أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٨٣)

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيها إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٨۴)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (٨۵)

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (٨۶)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ (٨٧)

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لا يُجارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٨٨)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (٨٩)

بَلْ أَتَيْناهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (٩٠)

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (٩١)

عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَتَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (٩٢)

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي ما يُوعَدُونَ (٩٣)

رَبِّ فَلا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٩۴)

وَ إِنَّا عَلى أَنْ نُرِيَكَ ما نَعِدُهُمْ لَقادِرُونَ (٩۵)

ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یَصِفُونَ (٩۶)

وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطینِ (٩٧)

وَ أَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَنْ یَحْضُرُونِ (٩٨)

حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (٩٩)

و ما نوح را بسوی قومش فرستادیم؛ او به آنها گفت: «ای قوم من! خداوند یکتا را بپرستید، که جز او معبودی برای شما نیست! آیا (از پرستش بتها) پرهیز نمی کنید؟! (٢٣) جمعیت اشرافی (و مغرور) از قوم نوح که کافر بودند گفتند: این مرد جز بشری همچون شما نیست، که می خواهد بر شما برتری جوید! اگر خدا می خواست (پیامبری بفرستد) فرشتگانی نازل می کرد؛ ما چنین چیزی را هرگز در نیاکان خود نشنیده ایم! (٢۴) او فقط مردی است که به نوعی جنون

مبتلاست! پس مدتی درباره او صبر کنید (تا مرگش فرا رسد، یا از این بیماری رهایی یابد!) (۲۵) (نوح) گفت: «پروردگارا! مرا در برابر تکذیبهای آنان یاری کن!» (۲۶) ما به نوح وحی کردیم که: «کشتی را در حضور ما و مطابق وحی ما بساز. و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد و آب از تنور بجوشد (که نشانه فرا رسیدن طوفان است)، از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن؛ و همچنین خانواده ات را، مگر آنانی که قبلاً وعده هلاکشان داده شده [= همسر و فرزند کافرت]؛ و دیگر درباره ستمگران با من سخن مگو، که آنان همگی هلاک خواهند شد (۲۷) و هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدید، بگو: «ستایش برای خدایی است که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید!» (۲۸) و بگو: «پروردگارا! ما را در منزلگاهی پربرکت فرود آر و تو بهترین فرودآورندگانی!» (۲۹) (آری،) در این ماجرا (برای صاحبان عقل و اندیشه) آیات و نشانه هایی است؛ و ما مسلما همگان را آزمایش می کنیم! (۳۰) سپس جمعیت دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم (۳۱) و در میان آنان رسولی از خودشان فرستادیم که: «خدا را بپرستید؛ جز او معبودی برای شما نیست؛ آیا (با این همه، از شرک و بت پرستی) پرهیز نمی کنید؟!» (۳۲) ولی اشرافیان (خودخواه) از قوم او که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می کردند و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم، گفتند: این بشری است مثل شما؛ از آنچه می خورید می خورد؛ و از آنچه می نوشید می نوشد! (پس چگونه می تواند پیامبر باشد؟!) (۳۳) و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید، مسلماً زیانکارید (۳۴) آیا او به شما وعده می دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوانهایی (پوسیده) شدید، بار دیگر (از قبرها) بیرون آورده می شوید؟! (۳۵) هیهات، هیهات از این وعده هایی که به شما داده می شود! (۳۶) مسلماً غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی در کار نیست؛ پیوسته گروهی از ما می میریم و نسل دیگری جای ما را می گیرد؛ و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد! (۳۷) او فقط مردی دروغگوست که بر خدا افترا بسته؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد! (۳۸) (پیامبرشان) گفت: «پروردگارا! مرا در برابر تکذیبهای آنان یاری کن!» (۳۹) (خداوند) فرمود: «بزودی از کار خود پشیمان خواهند شد! (اما زمانی که دیگر سودی به حالشان ندارد)» (۴۰) سرانجام صیحه آسمانی آنها را بحق فرو گرفت؛ و ما آنها را همچون خاشاکی بر سیلاب قرار دادیم؛ دور باد قوم ستمگر (از رحمت خدا)! (۴۱) سپس اقوام دیگری را پس از آنها پدید آوردیم (۴۲) هیچ امتی بر اجل و سر رسید حتمی خود پیشی نمی گیرد و از آن تأخیر نیز نمی کند (۴۳) سپس رسولان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ هر زمان رسولی برای (هدایت) قومی می آمد، او را تکذیب می کردند؛ ولی ما این امتهای سرکش را یکی پس از دیگری هلاک نمودیم و آنها را احادیثی قرار دادیم (چنان محو شدند که تنها نام و گفتگویی از آنان باقی ماند.) دور باد (از رحمت خدا) قومی که ایمان نمی آورند! (۴۴) سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم (۴۵) بسوی فرعون و اطرافیان اشرافی او؛ اما آنها تکبر کردند و آنها مردمی برتری جوی بودند (۴۶) آنها گفتند: «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها بردگان ما هستند؟!» (۴۷) (آری،) آنها این دو را تکذیب کردند؛ و سرانجام همگی هلاک شدند (۴۸) و ما به موسی کتاب (آسمانی) دادیم؛ شاید آنان [= بنی اسرائیل] هدایت شوند (۴۹) و ما فرزند مریم [= عیسی] و مادرش را آیت و نشانه ای قرار دادیم؛ و آنها را در سرزمین مرتفعی که دارای امنیت و آب جاری بود جای دادیم (۵۰) ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می دهید آگاهم (۵۱) و این امت شما امت واحدی است؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس، از مخالفت فرمان من بپرهیزید! (۵۲) اما آنها کارهای خود را در میان خویش به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند؛ (و عجب اینکه) هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند! (۵۳) آنها را در جهل و غفلتشان بگذار تا زمانی (که مرگشان فرا رسد یا گرفتار عذاب الهی شوند) (۵۴) آنها گمان می کنند اموال و فرزندانی که به عنوان کمک به آنان می دهیم (۵۵) برای این است که

درهـای خیرات را بـا شـتاب به روی آنها بگشاییم!! (چنین نیست) بلکه آنها نمی فهمنـد (که این وسـیله امتحانشان است) (۵۶) مسلماً کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناکند (۵۷) و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند (۵۸) و آنها که به پروردگارشان شرک نمی ورزند (۵۹) و آنها که نهایت کوشـش را در انجام طاعات به خرج می دهند و با این حال، دلهایشان هراسـناک است از اینکه سرانجام بسوی پروردگارشان بازمی گردند (۶۰) (آری) چنین کسانی در خیرات سـرعت می کنند و از دیگران پیشـی می گیرند (و مشـمول عنایات ما هستند) (۶۱) و ما هیـچ کس را جز به انـدازه تواناییش تکلیف نمی کنیم؛ و نزد ما کتابی است که (تمام اعمال بنـدگان را ثبت کرده و) بحق سـخن می گویـد؛ و به آنان هیـچ سـتمی نمی شود (۶۲) ولی دلهـای آنهـا از این نـامه اعمال (و روز حساب و آیات قرآن) در بی خبری فرورفته؛ و اعمال (زشت) دیگری جز این دارنـد که پیوسته آن را انجام می دهند (۶۳) تا زمانی که متنعمان مغرور آنها را در چنگال عذاب گرفتار سازیم؛ در این هنگام، ناله های دردناک و استغاثه آمیز سرمی دهند! (۶۴) (اما به آنها گفته می شود:) امروز فریاد نکنیـد، زیرا از سوی ما یاری نخواهید شد! (۶۵) (آیا فراموش کرده ایـد که) در گذشـته آیات من پیوسـته بر شـما خوانـده می شـد؛ اما شـما اعراض کرده به عقب بازمی گشتید؟! (۶۶) در حالی که در برابر او [=پیامبر] اسـتکبار می کردیـد و شـبها در جلسات خود به بـدگویی می پرداختید؟! (۶۷) آیا آنها در این گفتار نیندیشیدند، یا اینکه چیزی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟! (۶۸) یا اینکه پیامبرشان را نشناختند (و از سوابق او آگاه نیستند)، از این رو او را انکار می کنند؟! (۶۹) یا می گویند او دیوانه است؟! ولی او حق را برای آنان آورده؛ اما بیشترشان از حق کراهت دارنـد (و گریزانند) (۷۰) و اگر حق از هوسـهای آنها پیروی کند، آسـمانها و زمین و همه کسانی که در آنها هسـتند تباه می شونـد! ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری (و عزت و شـرف) برای آنهاست، امـا آنـان از (آنچه مـایه) یادآوریشان (است) رویگرداننـد! (۷۱) یـا اینکـه تـو از آنهـا مزد و هزینـه ای (در برابر دعـوتت) می خواهی؟ بـا اینکه مزد پروردگـارت بهـتر و او بهترین روزی دهنـدگان است! (۷۲) بطـور قطع و یقین، تو آنـان را به راه راسـت دعوت می کنی (۷۳) اما کسانی که به آخرت ایمان ندارنـد از این راه منحرفنـد! (۷۴) و اگر به آنان رحم کنیـد و گرفتاریها و مشـکلاتشان را برطرف سازیم، (نه تنها بیدار نمی شوند، بلکه) در طغیانشان لجاجت می ورزند و (در این وادی) سرگردان می مانند! (۷۵) ما آنها را به عـذاب و بلا گرفتار ساختیم (تا بیـدار شونـد)، اما آنان نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند و نه به درگاهش تضرع می کنند! (۷۶) (این وضع همچنان ادامه می یابد) تا زمانی که دری از عذاب شدید به روی آنان بگشاییم، (و چنـان گرفتار می شونـد که) ناگهان بکلی مأیوس گردنـد (۷۷) و او کسـی است که برای شـما گـوش و چشم و قلب [=عقـل] ایجـاد کرد؛ اما کمتر شـکر او را بجا می آوریـد (۷۸) و او کسـی است که شـما را در زمین آفریـد؛ و به سـوی او محشـور می شوید! (۷۹) و او کسـی است که زنـده می کنـد و می میرانـد؛ و رفت و آمـد شب و روز از آن اوست؛ آیا اندیشه نمی کنید؟! (۸۰) (نه،) بلکه آنان نیز مثل آنچه پیشینیان گفته بودند گفتند (۸۱) آنها گفتند: آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوانهایی (پوسـیده) شدیم، آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟! (۸۲) این وعـده به ما و پدرانمان از قبل داده شده؛ این فقط افسانه های پیشینیان است! (۸۳) بگو: «زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست، اگر شما می دانید؟!» (۸۴) بزودی (در پاسخ تو) می گوینـد: «همه از آن خداست!» بگو: «آیا متذکر نمی شوید؟!» (۸۵) بگو: «چه کسـی پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیـم است؟» (۸۶) بزودی خواهنـد گفت: «همه اینهـا از آن خـداست!» بگـو: «آیـا تقوا پیشه نمی کنیـد (و از خـدا نمی ترسـید و دست از شرک برنمی دارید)؟!» (۸۷) بگو: «اگر می دانیـد، چه کسـی حکومت همه موجودات را در دست دارد و به بی پناهان پناه می دهـد و نیاز به پناه دادن ندارد؟!» (۸۸) خواهنـد گفت: «(همه اینها) از آن خداست» بگو: «با این حال چگونه می گویید سـحر شده اید (و این سـخنان سحر و افسون است)؟!» (۸۹) نه، (واقع این است که) مـا حق را برای آنهـا آوردیم؛ و

آنان دروغ می گویند! (۹۰) خدا هرگز فرزندی

ص: ۳۹۹

برای خود انتخاب نکرده؛ و معبود دیگری با او نیست؛ که اگر چنین می شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می شد)؛ منزه است خدا از آنچه آنان توصیف می کنند! (۹۱) او دانای نهان و آشکار است؛ پس برتر است از آنچه برای او همتا قرار می دهند! (۹۲) بگو: پروردگار من! اگر عذابهایی را که به آنان وعده داده می شود به من نشان دهی (و در زندگیم آن را ببینم) (۹۳) پروردگار من! مرا (در این عذابها) با گروه ستمگران قرار مده! (۹۴) و ما تواناییم که آنچه را به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم! (۹۵) بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده)! ما به آنچه توصیف می کنند آگاهتریم! (۹۶) و بگو: پروردگارا! از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم! (۹۷) و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند (نیز) - ای پروردگار من- به تو پناه می برم! (۹۸) (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می گوید: پروردگار من! مرا بازگردانید! (۹۹)

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۵۴۷، از قمی، در ذیلِ آیه شریفه ۲۰ «طور سیناء» :

«طور» همان کوه است و «سیناء» همان درخت است.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۵۵۵، از کافی، از امام صادق (ع) درذیلِ آیه شریفه ۵۰ «رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَمَعِينٍ» :

«ربوه» ، نجف و کوفه است و «معین» ، فرات است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۵۴، از نهج البلاغه، از حضرت علی (ع):

«ایها الناس» خداوند شما را از اینکه به شما جور کند ایمنی داده ولی از اینکه امتحانتان کند ایمنی نداده و حتماً امتحانتان می کند. همچنانکه فرمود: (ان فی ذلک لایات).

در المیزان، ج ۲۹، ص ۵۴، از مجمع در ذیل آیه شریفه «آوینا الی ربوه ذات قرار و معین» از صادقین (ع):

حیره، کوفه و پیرامون آن است و مقصود از قرار، مسجد کوفه و از معین، آب فرات است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۵۷، از محمد بن عباس، از حضرت موسی بن جعفر (ع): آیات فوق (۵۵ تا۵۷) در حق علی (ع) و فرزندان گرامیش نازل شده چرا که آن حضرت و فرزندانش سه شب افطار خود را به فقیر و یتیم و اسیر دادند و می فرمودند: ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می دهیم.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع):

ای مردم! اگر توانایی دارید که معروف و شناخته نشوید، خود را معروف نکنید زیرا مدح و ثنا و توبیخ مردم به حالتان سود و زیانی نرساند، هر گاه نزد خداوند محمود و ستوده باشید.

از همان منبع، از حضرت علی (ع): همانا هر کس نعمتهای پروردگار را به قلب خود بشناسد، پروردگار آن نعمتها را بر او زیاد گرداند. پیش از آنکه به زبان شاکر و سپاس گزار باشد.

در جامع، ج ۴، ص ۵۵۶، از شیخ مفید، از امام باقر(ع) ذیل آیه: و ان الذین لا یؤمنون بالاخره عن الصراط:

مراد از صراط، ولایت ما آل محمد (ص) است یعنی منافقین کسانی هستند که از ولایت ما ائمه (ع) خارج می شوند.

از همان منبع، ص ۵۶۷، از کافی، از امام باقر (ع) ذیل آیه: و لقد اخذ ناهم بالعذاب فما استکانوا ... :

«استکانت» به معنی فروتنی و خضوع است. و مراد از «تضرع» بلند کردن دستها است به جانب آسمان در موقع دعا و استغاثه.

از همان منبع، از بصائر الدرجات، از امام باقر (ع) ذیل آیه: حتی اذا فتحنا علیهم بابا ... :

منظور از این باب که گشوده خواهد شد حضرتِ علی بن ابیطالب (ع) در زمان رجعت و بازگشت به سوی دنیاست.

لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحًا فِیمَا تَرَکْتُ کَلَّا إِنَّهَا کَلِمَهٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۱۰۰) شاید به تدارک گذشته، عملی صالح انجام دهم. و به او خطاب شود: هرگز نخواهد شد. و این کلمه (مرا بازگردان) را از حسرت می گوید و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد (۱۰۰)

چند نکته در خصوص «عالم برزخ» :

۱ - کلمه برزخ به معنای حایل میان دو چیز است و در قرآن کریم در سه آیه آمده است، اما تنها در همین آیه شریفه است که منظور از آن، «عالم برزخ» است. و در دو آیه دیگر به معنای «حایل بین دو آب شور دریا و آب شیرین چشمه و قنات هاست» : الف- «بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا یَبْغِیانِ» = «میان آن دو دریا حایلی است که آب آن دو با یکدیگر مخلوط نمی شود» (۱).

ب- «وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا» = «و بین این دو آب واسطه و حایلی قرار دارد که همیشه از هم جدا باشند» (۲).

۲ - حدود ۲۰ آیه ی دیگر نیز بر عالم برزخ دلالت دارند اما در آنها نام برزخ نیامده است. از جمله: (بقره۱۵۴)، (مؤمن۱۱)، (نوح۲۵)، (یس۲۶و۲۷)، (روم۵۵)، (نساء۹۷)، (نحل۳۲)، (آل عمران۱۶۹و۱۷۰)، (ابراهیم۲۷)، (مریم۶۲)، (منافقون۱۰) و ... که تنها به ذکر دو آیه بسنده می کنیم:

۱- رحمن ۲۰

۲- فرقان ۵۳

«النَّارُ يعْرَضُونَ عَلَيهَا غُـدُوًّا وَعَشِيّا وَ يوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَـدَّ الْعَـذَابِ» = «عـذاب آنها (فرعون و يارانش) آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شونـد؛ و روزی که قيامت برپـا شـود (می فرمايـد:) آل فرعـون را در سـخت ترين عذابها وارد کنيد!» (۱).

«وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَ لكِنْ لا تَشْعُرُونَ» = «و به آنها که در راه خـدا کشته می شونـد مرده مگوييد، بلکه آنها زندگانند ولی شما نمی فهميد» (بقره ۱۵۴)

۳ – روح انسان پس از جدا شدن از جسد خاکی در «عالم برزخ» = «عالم قبر» ، در جسم لطيفی قرار می گيرد که عوارض ماده را ندارد ولی شبيه اين جسم است و به آن «قالب مثالی» و يا «بدن مثالی» می گويند، چيزی شبيهِ «عالم خواب و رؤيا» .

۴ – در عوالم مختلفی که انسـان از آنها می گـذرد، روحِ انسان ثابت و بـدون تغيير می مانـد، ولی با توجه به محيطی که به آن وارد می شود قالب و صورتی از جنسِ آن محيط پيـدا می کند و آن روحِ بدونِ تغييرْ در آن قالبْ نفخه می کند. در عالمِ دنيا، قـالبش همين جسمِ مادی است که آن را می شناسيم. در عالم برزخ، قالبی از جنسِ برزخ ولی از نظر ظاهری شبيهِ بـدنِ دنيوی است ولی مرتبه ای بالاتر است. در عالمِ قيامت هم جسم و قالبی داريم از جنسِ همان عالم که مرتبه ای بسيار تکامل يافته تر از دنيا و برزخ است و باز هم از نظر ظاهری شبيه اين دو جسم است طوری که هر کس اين اجسام را در هر عالمی ببيند صاحبش را بشناسد و همان روح بـدون تغيير در آن حلول می کنـد. (بحث در اين خصوص در ذيل آيه ی «خلقت مثالی» = (اسرا ۹۹) آمد).

۵ – عوالم انسـانی ۵ يا ۶ مرتبـه و مرحله است: {۱ – عـالم روح يا ۱ – عـالم ذر} ۲ – عـالم رحم مادر ۳ – عـالم دنيا ۴ – عالم برزخ ۵ – عالم قيامت.

همـان طور که در ذيلِ آيه ذر (اعراف ۱۷۲) آمـد، عـده ای از معتقدين به عالم ذر، معتقدند که روح از عالم روح، به قالبی در عالم ذر هم حلول می کنـد. و شايـد بگويند تمام عوالم به جز عالم روح برای خود قالب و صورتی دارند و فقط اين عالم روح که اولين عالمِ خلقت است بدون قالب بوده است، ولی در بقيه عوالم همان روح به آن قالبها حلول می کند و البته هر عالمی از عالم قبلی

۱– غافر ۴۶

خویش مترقی تر است. (این گروه، عالم روح و عالم ذر را یک عالم دانسته و معتقد به ۵ عالمند) اما عده ای دیگر معتقدند که روح به عالم ذر منتقل نمی شود، بلکه عالم ذر بدون روح می باشد. (این گروه عالم روح و عالم ذر را دو عالم جدا از هم دانسته و معتقد به شش عالمند) (والله اعلم).

۶ – حدیثی از بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۵۴، وارد است که رسول خدا (ص) با کشته شدگان قریش صحبت کرد و به آنها فرمود: «شما چه بد همسایگانی بودید. و در پاسخ به اعتراض عمر که این کار را بی فایده انگاشت، فرمود: ساکت شو ای پسر خطاب! سوگند به خدا که تو از آنها شنواتر نیستی» . حال ممکن است عده ای به این حدیث استناد کرده و بگویند: «می توان ارواح را احضار کرد (اسپرتیسیم= ارتباط با ارواح)» . در پاسخ باید گفت: اولاً: در این روایت و روایاتی مشابه، مثل سخن گفتن حضرت علی (ع) با کشته شدگان جنگ صفین یا جمل، کسی غیر از آن دو بزرگوار صدا یا تصویری از ارواح را ندید و نشنید، چرا که اگر این طور بود «عمر» اعتراض نمی کرد. پس معلوم می شود فقط خود آن حضرات (ع) قادر به این ارتباط بوده اند نه کسی دیگر، پس به استناد این روایات نمی توان احضار روح به غیر از معصوم (ع) را اثبات کرد. ثانیاً: بعید است روحی که خداوند سبحان علم بشر را از فهمش عاجز و قلیل شمرده و نیز غیرِ قابل دیدن توسط چشم دنیوی است، بشود دید یا صدایش را شنید، آن هم اگر یک شخصِ پلیدی چون ساحر و مرتاض با آن روحِ قبیحشان بتوانند روحِ ملکوتی یک انسان مؤمن را تسخیر کنند. بلکه این افراد با اجنه (شیاطین) ارتباط برقرار کرده و حتی یک سری از اتفاقات گذشته یا در حالِ جریان را از آنها سؤال می کنند ولی هرگز از آینده نمی توانند خبر دهند. و برخی از افرادِ شیاد نیز با استفاده از قوه تخیل و تردستی، بعضی کارها را انجام داده و وانمود می کنند که روح را احضار نموده اند.

خلاصه کلام: «احضار روح» امری است که تنها توسط معصوم (ع) و شاید برخی از اولیاءِ الهی صورت بگیرد، آن هم این طور نیست که دیگران قادر به دیدن ارواح باشند. (والله اعلم).

اما با توجه به ارتباط دو عالمِ برزخ و دنیا، ارواح می توانند به دنیا سر زده و صدا و تصویر افرادِ زنده را درک کنند، همچنان که امام صادق (ع) می فرماید: «هیچ مؤمن و کافری نیست مگر

آن که در حین زوال شمس به دیدار اهل خود می رود و اگر دید که اهلش به اعمال نیکو اشتغال دارند سپاس و حمد خدا بجا می آورد و چون کافر ببیند که اهل او بر اعمال نیک مشغولند برای او موجب حسرت و ندامت خواهد بود» (۱).

۷ - تکامل و تغییرِ سرنوشت در عالم برزخ وجود دارد، به عبارتی عالم برزخ بر خلاف عالم قیامت، کاملاً از عالم دنیا قطعِ ارتباط نمی شود بلکه ارتباطی بین این دو عالم وجود دارد و دلیلش هم روایاتی است که نشان می دهد آثار باقیات صالحات انسان و نیز خیراتی که زندگان برای او می فرستند، دریافت می کند، مثلاً از رسول اکرم (ص) روایت شده است که حضرت عیسی (ع) از کنار قبری عبور کرد و دید صاحب آن قبر را عذاب می کنند. یک سال بعد عبور کرد و دید عذاب از او برداشته شده است. علت را جویا شد، به او وحی شد: «ای روح الله از این مرد، فرزندی به بلوغ رسیده که صالح و نیکوکار است، راهی را برای مردم استوار و هموار کرد و یتیمی را مسکن داد. پس به برکت عمل فرزندش از گناهش درگذشتم» . (۲).

و نیز پیامبر اکرم (ص) فرمود: «ای مردم! مرده ها را زیارت کنید و به سراغ آنها بروید و سلام بفرستید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، مسلمانی تا روز قیامت بر آنها سلام نمی فرستد، مگر این که سلام او را پاسخ می گویند» . (۳).

۸ - در مورد فلسفه وجود عالم برزخ و ضرورت آن چند نکته وجود دارد: اولاً: انسان برای نیل به بهشت و جهنم ابدی باید شرایط برزخی را بگذراند تا در سایه تکامل ذاتی و جوهری، جسم و روح مناسب با ابدیت را احراز نماید. ثانیاً: عالم برزخ فوایدی دارد که یکی از آنها جبران اعمالی است که از انسان فوت شده، اگر کسی مدیون خداوند سبحان و خلق باشد می تواند وصیت کند تا ورثه انجام دهند. ثالثاً: غیر ممکن است هر انسانی برای خود مستقلاً قیامتی داشته باشد، چرا که برخوردهای اجتماعی نقش مهمی در تعیین سرنوشت انسان دارد و همه انسانها با هم تعامل داشته و در گناه و ثواب یکدیگر مؤثرند، چه بسا یک ایده غلط در اعصار گذشته، که از یک نفر به واسطه کتاب یا هر چیزِ دیگری به ارث رسیده، باعثِ انحرافِ آیندگان شود. و یا بلعکس کسانی

۱- کافی، ج ۱، ص ۶۲

۲- امالی شیخ صدوق، ص ۳۰۶

۳- کافی، شیخ کلینی، ص ۴۶۰

در گذشته بوده اند و امروزه اثراتشان باعثِ هدایت شوند. بنابراین در قیامت همه را با هم برمی انگیزند تا در برابر این اثرات، چه مثبت یا منفی، با هم پاسخ گو باشند. قیامت هم مثل یک دادگاه است که باید همه ی شاهدین و عاملین را با هم جمع کنند و در برابر همدیگر به دفاع بپردازند. با این اوصاف باید یک زمانی به نام برزخ وجود داشته باشد که از اولین انسان تا آخرینش یکجا به عالم قیامت حضور یابند. رابعاً: از روایات استفاده می شود که در برزخ پاره ای از کمبودهای تربیتیِ افراد مؤمن جبران می شود، همچنان که امام موسی بن جعفر (ع) می فرماید: «هر کس از دوستان و پیروان ما بمیرد و قرآن را بطور کامل فرا نگرفته باشد در قبرش به او تعلیم داده می شود تا خداوند به این وسیله درجاتش را بالا ببرد» . (1).

۹ـ در عالم برزخ ارواح با یکدیگر ملاقات می کنند، همچنان که امام صادق (ع) می فرماید: «ارواح در برزخ با یکدیگر ملاقات می کنند، یکدیگر را می بینند و از همدیگر خبر می پرسند و آشنایی می دهند، آن چنان آشنا می شوند که در آنجا می گویند این شخص فلانی است» . (بحار، ج ۶، ص ۲۶۹). و می فرماید: «ارواح در برزخ به شکل جسدهایی که دارند و با همان قیافه یکدیگر را خوب می شناسند و از یکدیگر سؤال می کنند و هنگامی که روح جدیدی بر آنان وارد می شود دیگران گویند رهایش کنید تا قدری استراحت کند چرا که او از یک مرحله ی سختی عبور کرده است، بعد از آن که استراحت کرد، از او می پرسند: فلان کس چه شد؟ اگر این روح جواب داد که هنوز زنده است و در دنیا می باشد اینها منتظر و امیدوار می مانند که شاید نزد آنها بیاید و اگر گفت که مرده است می فهمند که وضعش بد است چون اگر آدم خوبی بود پس از مرگ نزد آنها می آمد پس می گویند از بین رفت حیف که اینطور شد» . (2).

۱۰ - آیا پرسش و سؤال در عالم برزخ صورت می گیرد یا خیر؟

در پاسخ به این سؤال، دو دسته روایت وارد است، در برخی از آنها سؤال را تأیید کرده اند و در برخی دیگر ظاهراً آن را تأیید نکرده اند. از گروهِ اول می توان به این روایات اشاره کرد:

در بحارالانوار، ج ۹، ص ۳۲۳، از امام صادق (ع):

ص: ۴۰۵

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۴۰۸

۲- بحار، ج ۶، ص ۲۶۹

هر کس پرسش قبر را انکار کند شیعه ما نیست.

در بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۲، از امام صادق (ع): وقتی مؤمن از دنیا برود هفتاد هزار فرشته او را تا قبرش تشییع می کنند وقتی وارد قبر شد منکر و نکیر به سراغ او می آیند و به او می گویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ پیغمبرت کیست؟ پس می گوید: خداوند پروردگار من است و محمد (ص) پیغمبر من و اسلام دین من است پس قبرش تا چشم کار می کند وسیع می شود و برای او طعام می آورند و روح و ریحان بر او وارد می شود.

در بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۲، از امام صادق (ع):

میت در قبر از پنج چیز سؤال می شود: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت.

در بحارالأنوار، ج ۶، ص ۲۲۹، از امام صادق (ع):

وقتی مؤمن بمیرد، پیامبر خدا (ص) و حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) همراه با ملائکه مقربی می آیند. اگر مؤمن توانست جواب نکیر و منکر را بدهد، آنها به نفع او شهادت می دهند و اگر نتوانست جواب بدهد (زبانش بند آمد) پیامبر خدا (ص) به امر خدا شهادت می دهد که این مؤمن، زبانش از ترس، بند آمده است وگرنه به آن چه شما می پرسید، معتقد است و حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) نیز فرمایش حضرت رسول (ص) را تأیید می کنند. (روایات عام)

از جمله روایاتِ دسته دوم، روایتی است که در آن سؤال در قبر را فقط اختصاص به دو گروه داده است، کسانی که ایمان خود را خالص نموده و از مؤمنین خالصند و کسانی که از کفار خالص باشند. و از مؤاخذه و سؤالِ افرادِ دیگر صرف نظر شده است:

در بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۶۰، از امام صادق (ع): در قبر از کسی سؤال نمی شود مگر آن کسی که ایمان خود را کاملاً خالص نموده باشد و یا آن کسی که کفر خود را خالص نموده باشد و اما بقیه افراد از سؤال قبر آنها صرف نظر می شود. (روایت تخصیص خورده= خاص)

☼ مؤلف:

در جمع این دو دسته روایات باید گفت: روایات معصوم (ع) هم، مثلِ آیاتِ الهی، عام

و خـاص و محکم و متشـابه دارنـد لـذا به صـرفِ تضـادِ ظاهری در برخی از آنها نبایـد فوراً تصـمیمِ غلط گرفت، این دو دسـته روایت هم بدین صورتند، گروه اول «عام» و گروه دوم «خاص» هستند که دسته دوم، دسته اول را تخصیص زده اند و خودشان تخصـیص خورده انـد یعنی خـاص شـده انـد. در روایات اول به طور عام بیان می فرمایـد: «در عالم برزخ از همه افراد سؤالاتی پرسـیده می شـود» و در روایت دوم می فرمایـد: «فقـط از دو گروه سؤال می شود» . پس معلوم می شود که این سؤال بـا سؤال اول متفـاوت و خـاص است، به عبـارتی سؤالاـت عـالم برزخ، دو نـوع سـؤال است، یـک سـری از سؤالاـت به صورتِ عمومی پرسـیده می شود و یک سـری به صورتِ خصوصـی و تنها از یک عـده ای خاص پرسـیده می شود. که به اسـتناد روایاتِ فوق منظور از سؤالات عمومی، همان مسائلِ اعتقادی است و از همه پرسیده می شود. (والله اعلم). (دقت فرمایید).

سؤال: با آن که خداوند سبحان می داند چه کسی مؤمن و چه کسی کافر است پس چرا سؤال می کنند؟

پاسخ:

۱ - سؤال و جواب برای مؤمن لـذت دارد و برای کـافر شـکنجه آور است. همـانطور که امتحـان برای یک شـخصِ تنبل، هول انگیز و عذاب آور است و برای یک محصلِ زرنگ، شیرین و لذت بخش است.

۲ - سـؤال و جواب چه در قـبر (برزخ) و چه در قیـامت بـدین خـاطر است که جـای هیـچ گونه اعتراضـی بـاقی نمانـد، چرا که گنهکاران برای رهایی از عذاب، به انکارِ اعمال و کردارشان می پردازند، از طرفی کسـی که در این دنیا از انجام اعمال خیر و ایمان به اعتقاداتِ اولیه سـرباز زده، مثلِ شاگرد تنبلی است که درس نخوانـده باشـد، از پاسـخ دادن به سؤالاتْ درمانده شده و دیگر بهانه ای در ورود به عذاب نمی تواند بیاورد. (والله اعلم).

۱۱ - در عـالم برزخ شـفاعت وجود نـدارد. لـذا برخی از روایـات و یا مکاشـفات بزرگان درباره تصـرفات ائمه (ع) در حالاتِ برزخیِ برخی گرفتاران از باب شـفاعت مصـطلح نیست، بلکه از باب تصـرف به ولایت تکوینی است که در چارچوب شفاعت قرار نـدارد. همچنـان که امام صادق (ع) می فرمایـد: شـیعیان ما، با شـفاعت پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) در قیامت همگی بهشتی اند اما سوگند به خدا از وضع و حالتان در برزخ خوف دارم. (۱).

ص :۴۰۷

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۴۲

۱۲ - عالم برزخ و قیامت، عالم تجسم اعمالند، لذا آن دسته از روایاتی که اعمال را به صورتهای مختلف مجسم فرموده اند، را نباید رد کرد، همچنان که امام صادق (ع) می فرماید: «وقتی مؤمن داخل قبر شود، نماز در سمت راست و زکات در سمت چپ او قرار می گیرد و نیکوکاری هایش بالای سرش سایه می افکنند و «صبر» در قسمتی دیگر قرار می گیرد. وقتی دو فرشته برای پرسش می آیند، «صبر» به نماز و روزه می گوید: از صاحبتان دفاع کنید وگرنه من آماده دفاع هستم» . (۱).

۱۳ - همان گونه که به کرات در روایات به چشم می خورد، مراد از «قبر» ، همان عالمِ برزخ است. بنابراین منظور از فشارِ قبر همان سختی و عذابِ برزخی است نه این که واقعاً در گودالِ قبر، جسمِ میت تحت فشار قرار بگیرد. اما این عذاب و فشارِ قبر علاوه بر کفار، همچنین بر مؤمنینِ گنهکار هم وارد است، همچنان که امام صادق (ع) از رسول اکرم (ص) نقل کرده که می فرماید: «فشار قبر برای مؤمن، کفاره ی نعمت هایی است که تباه کرده است» . (۲).

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۱۲، از قمی، از امام صادق (ع):

بر شما نمی ترسم مگر از برزخ چون وقتی کار دست ما بیفتد ما به شما اولی خواهیم بود.

در بحارالأنوار، ج ۶، ص ۲۶۱، از امام صادق (ع):

از فشار قبر به خدا پناه می برم. فقط عده کمی فشار قبر نمی بینند.

۱۴ - در برزخ و قیامت، سن و سال مطرح نیست، زیرا روحِ انسان بعد از پایان زندگی این جهان در اجساد لطیفی قرار می گیرد که از بسیاری از عوارض ماده مانند: زمانِ مادی و سن بر کنار است و چون از هر نظر شبیه این جسم است، به آن «قالب مثالی» یا «بدن مثالی» می گویند.

توجه: در خصوص زمان در عالم برزخ به آیه «هزار سال» ، (حج۴۷) و در خصوصِ «جسم مثالی» به آیه (اسرا ۹۹) و در خصوص «مراحلِ قیامت» به سوره قیامت مراجعه شود.

در بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۴، از امام سجاد (ع):

برزخ، همان عالم قبر است که در آن جهان، (برای کفار و گنهکاران) زندگی بسی سخت و

۱- بحارالأنوار، ج ۶، ص ۲۳۰، ح۳۵

۲- بحار، ج ۶، ص ۲۲۱

دشوار است. سوگند به ذات هستی بخش که همانا قبر (برای نیکوکاران) همچون باغی است از باغستانهای بهشت و (برای بدکاران) همچون گودالی از گودالهای آتشین جهنم است.

در بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۴۸، از حضرت مهدی(عج):

منظور از برزخ، عالم قبر است که زندگی کفار در آنجا بسی تنگ است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۱۳، از قمی از امام سجاد (ع):

قبر یا باغی است از باغات بهشت و یا حفره و گودالی است از گودالهای دوزخ.

در المیزان، ج ۲۹، ص ۱۱۳، از کافی، از امام صادق (ع): ارواح مؤمنین در بدنهایی مثل همین بدنها حلول می کند و در باغی از بهشت قرار دارند و از طعام آن می خورند و از آب آن می نوشند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۱۳، از مجمع البیان، از حضرت رسول (ص):

تمامی حسب و نسب ها در روز قیامت منقطع می شود مگر حسب و نسب من.

☼ مؤلف:

ملاکِ دوستی و محبت در قیامت صرفاً تقواست، بنابراین هر کسی که متقی باشد حتی اگر رابطه ی خونی در کار نباشد محبوب است و هر کسی که گنهکار باشد حتی اگر رابطه صلبی هم داشته باشد، مغضوب است. اما این بدان معنا نیست که یکدیگر را نشناسند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۱۳، از کافی، از امام صادق (ع):

ارواح نیز مانند اجسادند در باغی از بهشت قرار گرفته با یکدیگر آشنایی و گفتگو دارند و چون روحی بر ارواح دیگر در می آید، آن ارواح به یکدیگر می گویند فعلاً با او حرف نزنید بگذارید تا خستگی در کند. چون از هولی عظیم گذشته است، پس از او احوال دوستان و فامیلِ خود را می پرسند اگر در پاسخ گوید: زنده بود، امیدوارِ آمدنش می شوند و اگر بگویند مرده، می فهمند که دوزخی شده و دیگر او را نمی بینند و با خود می گویند سقوط کرد، سقوط کرد.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۷۵، از ابن بابویه، از امام صادق (ع): هر کافری بمیرد، هفتاد هزار از فرشتگان موکل دوزخ، جنازه او را مشایعت کنند تا کنار قبر، صدایی از آن کافر بلند شود که تمام مخلوقات به جز انسانها آن را بشنوند. فریاد زند: «مرا برگردانید تا ایمان آورم و عمل نیکو انجام

دهم» ، فرشتگان جواب دهند: «این آرزویی است که امکان پذیر نیست» و گفتاری است که به زبان جاری می کنی، اگر به دنیا بازگردی باز هم از طغیان و سرکشی دست برنداری.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۷۵ و ۵۷۶، از شیخ صدوق، از امام سجاد (ع):

سخت ترین ساعات ۳ ساعت است:

۱ - قبض روح ۲ - خروج از قبر ۳ - محشر.

در سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۰۹، چ۱، از امام صادق (ع):

به خدا سوگند همه شیعیان ما در بهشتند، اما از آنچه در برزخ بر شما می گذرد بیمناکم.

در امالی شیخ صدوق، ص ۶۱، م۹، از حضرت علی (ع): هر کس همتش، آخرتش باشد، خداوند دنیایش را نیز کفایت کند. هر کس که سیرتش را صالح کند، خداوند پیرامونش را نیز صالح کند. هر کس میان خود و خدایش را نیکو کند، خداوندْ میان او و مردم را نیکو گرداند.

در امالی شیخ صدوق، ص ۲۹، م۴، از امام صادق (ع): به خدا امید داشته باش، امیدی که نسبت به انجام گناه، جرات ندهد و از خدا بترس، ترسی که از رحمتش ناامیدت نکند.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۸۹، باب۱۱، از امام رضا (ع):

کسی که از سیئه و عمل بدش خوشش آید مؤمن نیست.

فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ (۱۰۱)

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲)

وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فی جَهَنَّمَ خالِدُونَ (۱۰۳)

تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فيها كالِحُونَ (۱۰۴)

أَ لَمْ تَكُنْ آياتی تُتْلى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ (۱۰۵)

قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا وَ كُنَّا قَوْماً ضالِّينَ (۱۰۶)

رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنَّا ظالِمُونَ (۱۰۷)

قالَ اخْسَؤُا فيها وَ لا تُكَلِّمُونِ (١٠٨)

إِنَّهُ كانَ فَريقٌ مِنْ عِبادی یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمينَ (١٠٩)

فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِی وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (١١٠)

إِنِّی جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ (١١١)

قالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْأَرْضِ عَدَدَ سِنينَ (١١٢)

قالُوا لَبِثْنا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعادِّينَ (١١٣)

قالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاَّ قَليلاً لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (١١٤)

أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ (١١٥)

فَتَعالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَريمِ (١١٦)

وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّما حِسابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ (١١٧)

وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمينَ (١١٨)

هنگامی که در «صور» دمیده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود؛

و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست)! (۱۰۱) و کسانی که وزنه اعمالشان سنگین است، همان رستگارانند! (۱۰۲) و آنان که وزنه اعمالشان سبک باشد، کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده، در جهنم جاودانه خواهند ماند! (۱۰۳) شعله های سوزان آتش همچون شمشیر به صورتهایشان نواخته می شود؛ و در دوزخ چهره ای عبوس دارند (۱۰۴) (به آنها گفته می شود:) آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد، پس آن را تکذیب می کردید؟! (۱۰۵) می گویند: پروردگارا! بدبختی ما بر ما چیره شد و ما قوم گمراهی بودیم! (۱۰۶) پروردگارا! ما را از این (دوزخ) بیرون آر، اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعاً ستمگریم (و مستحق عذاب)! (۱۰۷) (خداوند) می گوید: دور شوید در دوزخ و با من سخن مگویید! (۱۰۸) (فراموش کرده اید) گروهی از بندگانم می گفتند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم؛ ما را ببخش و بر ما رحم کن؛ و تو بهترین رحم کنندگانی! (۱۰۹) اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید تا شما را از یاد من غافل کردند؛ و شما به آنان می خندیدید! (۱۱۰) ولی من امروز آنها را بخاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم؛ آنها پیروز و رستگارند! (۱۱۱) (خداوند) می گوید: «چند سال در روی زمین توقف کردید؟» (۱۱۲) (در پاسخ) می گویند: «تنها به اندازه یک روز، یا قسمتی از یک روز! از آنها که می توانند بشمارند بپرس!» (۱۱۳) می گوید: «(آری،) شما مقدار کمی توقف نمودید اگر می دانستید!» (۱۱۴) آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم و بسوی ما باز نمی گردید؟ (۱۱۵) پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما را بی هدف آفریده باشد)! معبودی جز او نیست؛ و او پروردگار عرش کریم است! (۱۱۶) و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند - و مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت- حساب او نزد پروردگارش خواهد بود؛ یقیناً کافران رستگار نخواهند شد! (۱۱۷) و بگو پروردگارا! ببخشای و رحمت کن [که] تو بهترین بخشایندگانی (۱۱۸)

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۸۴، از ابن مسعود، از حضرت رسول (ص):

هر کسی که آیات آخر سوره مؤمنین (آیات ۱۱۵ تا ۱۱۸) را از اول «افحسبتم انما خلقناکم عبثا» تا آخر سوره بر بیمار، قرائت کند شفا یابد. و فرمود: سوگند به آن خدایی که جانم به امر اوست، اگر بنده ای از روی یقین و ایمان و خلوص این آیات را بر کوه بخواند از جای کنده شود.

در الحدیث، ج ۱، ص ۶۶، از امام علی (ع): تکبر در مقابل متکبر خود عین تواضع است.

خلاصه آیات سوره مؤمنون:

۱ تا ۱۱: خصوصیات مؤمنین ۱۲ تا ۱۶: مراحل خلقت انسان ۱۷: هفت آسمان ۱۸: باران رحمت ۱۹: باغ و میوه ۲۰: طور سینا — درخت زیتون ۲۱: گاو و گوسفند و شتر و فواید آن ۲۳: چهارپایان — کشتی ۲۳ تا۳۰: داستان نوح (ع) ۳۱ تا ۴۱: قوم عاد (ع) و هود(ع) ۴۳: برای هر امتی اجل محتوم و موعد مقرری است که هرگز پس و پیش نخواهد شد. ۴۹—۴۵: موسی (ع) و هارون (ع) ۵۰: مریم (س) و عیسی (ع) ۵۱: ای رسولان از نعمتهای حلال بخورید و کارهای نیکو کنید. ۵۲: این مردم همه پیرو یک کیشند۵۳: و هر دسته مذهب خاصی پیش گرفته اند. ۵۴: بگذار این مردم غافل در نادانی خود بمانند تا وقت معین (مرگ) برسد. ۵۵: آیا کافران تصور می کنند که با ثروت و مال و فرزندان، آنها را یاری می کنیم.

۵۶: آیا می اندیشند که ما برای آنکه در دنیا به کارهای خیر بپردازند در مساعدت آنها تسریع می کنیم.

۵۷ تا ۶۱: خصوصیات مؤمنین ۶۲: و لا نکلف نفسا الا وسعها ۶۳: دلهای کافران تاریک است.

۶۵ تا۷۰: خطاب به کافران ۷۱: اگر حق تابع هوای نفس آنها شود زمین و آسمانها و آنچه در آنهاست دچار فساد شوند. ۷۲: ای پیامبر آیا تو از این مردم مزد و اجرتی خواسته ای؟ پاداشی که خدا می دهد بهتر است. ۷۴تا۷۷: منافقین ۹۶: اِدفع بالتی هی احسن السیئه ۹۷: همزات الشیاطین ۱۰۰: برزخ ۱۰۱: انساب ۱۰۲: ثقلت موازینه ۱۱۳ و ۱۱۲: خطاب شود چه مدتی در روی زمین درنگ کرده بودید. می گویند یک روز یا جزیی از یک روز ۱۱۵: آیا گمان می کنید که شما را بیهوده خلق کرده ایم.

۲۴ سوره نور

۲۴ -سوره نور. (مدنی است و ۶۴ آیه دارد).

خلاصه مطالب: بیان حـد زنا، حّـِد قذف و حکم لِعان، وجوب حجاب بر زنان، نهی از افشاءِ اعمال زشت، مدح مؤمنین، کردار کفار، منع از ورود به خانه های مردم بدون اجازه آنها و سلام.

بسم الله الرحمن الرحیم

سُورَةٌ اَنزلنَاهَا وَ فَرضَناهَا وَ اَنزَلنَا فیهَا آیاتٍ بَیِّناتٍ لَعَلّکُم تَذَکَّرون (۱)

این سوره را فرستادیم و (احکامش را) فریضه بندگان کردیم و در آن، آیاتی روشن ساختیم تا شاید وسیله تذکر شود (۱)

سوره: به معنای کلمات و جمله بندی هایی است که برای ایفاء یک غرض باشند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۲۴، از کافی، از حضرت ابی جعفر (ع):

سوره نور بعـد از سوره نساء نازل شـد و شاهـد صـدق این سـخن این است که خـدای تعالی در سوره نساء می فرماید: «وَاللَّاتِی یأْتِینَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیوتِ حَتَّی یتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِیلًا» = «و آن دسته از زنـان شـما که عمل زنا مرتکب می شونـد علیه آنان استشـهاد کنیـد به چهار نفر از خودتان و اگر شهادت دادند، آنها را در خانه ها زندانی کنید تا بمیرند یا خدایتعالی راه نجاتی برایشان قرار دهد» (نساء۱۵) و در سوره نور به عنوان راه نجات فرمود: «الزّانِیَةُ وَ الزّانِی فَاجلِدُوا ... »

الزّانِیَةُ وَ الزّانِی فَاجلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنهُمَا مِائَةَ جَلدهٍ وَ لَا تَاخُذکُم بِهُمَا رَافَةُ فِی دِینِ اللهِ اِنْ کُنتُمْ تُومِنونَ بِالله وَ الیَومِ الآخِرِ و لیَشهَدْ عَذَابَهُما طَائفَةٌ مِنَ المؤمنینَ (۲)

شما مؤمنان بایـد هر یک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات کنید و هرگز درباره آنها در دین خدا ترحم نکنید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید و باید عذاب آن بدکاران را جمعی از مؤمنان مشاهده کنند (۲)

نکته: این آیه معروف به آیه «جَلْدْ» = «تازیانه» است.

☼ نکته:

بعضـی گفته انـد: اینکه زن زناکـار را جلوتر از مرد زناکـار ذکر کرده برای این است که این عمـل از زنان شـنیع تر و زشت تر است و نیز شهوت در زنان قوی تر و بیشتر است.

☼ نکته:

آیه جَلد هر چند در ظاهر خطاب به عموم است ولی باطناً اهلِ بیت (ع) مراد است، زیرا به اتفاق مسلمین، حدودْ باید به وسیله آنها جاری شود.

☼ نکته:

زنا به دو چیز ثابت می شود: ۱ـ اقرار فاعل، چهار مرتبه ۲ـ شهادتِ چهار نفر مردِ مسلمانِ عادل، در یک وقت و یک طریق و در یک مجلس و آن هم مانند میل در سرمه دان. حال اگر سه نفر به زنا کردن شخص شهادت دهند و بگویند شاهد چهارم می آید، هر سه نفر را حد مفتری (افتراء= قَذف) یعنی ۸۰ تازیانه می زنند. و نیز شهادت زَنها منفرداً در مورد زنا مقبول نیست. شاید بدین خاطر که دیدن و بیان این امر توسط زنان سهل تر است. (والله اعلم).

☼ نکته:

حد زنا مختلف است:

(۱) تازیانه = جَلْدْ: در مورد مردان و زنان مجرد غیر محصن (بدون همسر) که آن ۱۰۰ تازیانه است. ولی در مورد بندگان چه محصن و غیر محصن، ۵۰ تازیانه است.

(۲)سنگسار= رَجْمْ: در مورد مردان و زنان جوان محصن یا محصنه (همسردار) است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۹۱، از کافی، از امام صادق (ع): هرگاه بخواهند شخصی را رجم کنند، اول گودالی بکنند اگر زن باشد، او را تا وسط گودال فرو برند و اگر مرد باشد تا جایگاه بند زیر جامه در گودال فرو برند. سپس حاکم و بعد از او مردم، با سنگهای ریز، آن شخص را رجم می کنند و فرمود: باید از پشت سرش سنگ بزنند و نباید از پیش رو سنگ و تازیانه بر بدن او بزنند.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۹۲، از محاسن، از امام کاظم (ع): (در مورد کسی که از گودال فرار کرد فرمود)

اگر ثبوت زنا به اقرار بوده و بعد از زدن چند سنگ بر او فرار کرده، او را رها می کنند و اگر به وسیله شهود ثابت شده، او را برمی گردانند.

(۳) کشتن: کسانی که با محارم مثل مادر یا خواهر و غیره زنا کنند، بر هر صورت جوان باشند یا پیر، آزاد یا بنده، محصن یا غیر محصن باید به قتل برسند و نیز هر گاه به جبر یا عنف با زنی زنا کنند و آن زن اختیاری از خود نداشته باشد. و نیز مرد ذمی مانند: یهودی یا نصاری با زن مسلمانی زنا کند.

ص :۴۱۳

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۸۹، از فقیه، از امام باقر (ع): هر کس با محارم خود زنا کند با یک شمشیر او را به قتل می رسانند و اگر مَحْرَم هم راضی بود، او را نیز به قتل می رسانند.

(۴) هم جلد و هم رجم: در مورد مرد و زن پیرِ محصن و محصنه است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۹۰، از امام باقر (ع): مرد و زن پیر زنا کاری را که محصن بودند حضور حضرت علی(ع) بردند. آن حضرت امر کرد اول آنها را صد تازیانه بزنند بعد رجم کنند.

(۵) هم جلد و هم تبعید: مرد و زنی که ازدواج کرده و هنوز همبستر نشده اند چنانچه زنا کنند، حد آنها آن است که صد تازیانه بخورند و تا یک سال از شهر و دیارشان تبعید شوند.

☼ نکته:

معنای محصن آن است که مردْ همسرْ دارد و قدرتْ بر نزدیکی نمودن با او را دارد و مانعی هم در دسترسی به او ندارد. و معنای محصنه آن است که زنْ شوهر دارد و حاضر است و در سفر نیست و دسترسی به او دارد.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۵۸۲، از تهذیب، از حضرت علی (ع):

در اجرای حدود و اقامه ی حَد، رأفت و رحمت، شما را فرا نگیرد.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۸۷، از بحار الانوار، از حضرت رسول (ص):

شخص زناکار اگر بمیرد و توبه نکند خداوند، ۳۰۰ در، از درهای دوزخ به روی او باز کند، از هر دری مار و عقرب بسیاری به او حمله کنند و تا قیامت در آتش بسوزد، وقتی وارد محشر می شود، اهل محشر از بوی تعفنش در عذابند.

☼ مؤلف:

ممکن است کسی به آیه شریفه: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» = «برای جهنم هفت در است» (حجر۴۴)، استناد کرده و بگوید: پس در روایت فوق منظور از ۳۰۰ درب، چیست؟

پاسخ: روایت فوق اشاره به زمانِ قبل از قیامت و محشر دارد و تا آن زمان، هنوز کسی واردِ جهنمِ ابدی، نشده است، به عبارتی اشاره به «عالم برزخ» دارد، پس منظور از «دوزخ» در روایت مذکور، «دوزخِ برزخی» است، نه «جهنمِ اخروی» ، اما مراد از آیه شریفه حجر و نیز روایاتی که در آن اشاره به هفت درِ جهنم دارند، «جهنم اخروی» است. در ضمن به استناد روایتِ فوق معلوم

می شود که «جهنمِ برزخی» ، بر خلافِ «جهنمِ اخروی» ، بیشتر از هفت درب دارد. این را هم بگویم که به استناد این روایت نمی توان گفت که تعدادِ درهای آن چقدر است، چرا که در روایت اشاره دارد به «۳۰۰ درب از درهای دوزخ» ، آن هم فقط برای گناهِ «زنا» ، پس معلوم می شود بیشتر از ۳۰۰ درب دارد، که برای هر گناهی درهای عذابی متعدد، مفتوح می شود. (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۸۸، از بحار الانوار، از حضرت علی (ع):

ای مردم از زنا بپرهیزید که در دنیا آبرو را زایل کند و حیاء را برطرف نماید و عمر را کوتاه گرداند و باعث فقر و بیچارگی و بی نوایی شود و روزی را قطع کند. و در آخرت موجب عذاب پروردگار گردد و در حساب معطل شود و در آتش جهنم جاوید بماند. و روز قیامت وارد محشر شود در حالی که از عورتش آتش مشتعل گردد و مردم از عفونتش او را بشناسند که زناکار است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۸۸، از بحارالانوار، از امام رضا (ع):

عمل زنا بزرگتر از قتل نفس است. زیرا قاتل، جز مقتول کسی را فاسد نگرداند ولی نسل زناکار را تا روز قیامت زایل و فاسد گرداند و محرمات را حلال بداند.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۸۸، از وسائل الشیعه، از حضرت رسول (ص):

هرگاه زنا شایع گردد، فوت ناگهانی بسیار شود. و باید منتظر عذاب و علامتهای آسمانی شوند و یا دشمن ستمکاری بر آنها مسلط گردد و کسی به حمایت و یاری آنها قیام نکند.

در تحف العقول، ص ۵۴۰، از امام صادق (ع): چهار چیز سبب پیری زودرس است: خوردن گوشت خوک. نشستن بر جای نمناک. بالارفتن از پله. و آمیزش با پیرزن.

در صافی، ج ۴، ص ۱۸۸، از امام صادق (ع): هنگامی که زنا و فحشا زیاد گردد، زلزله نیز زیاد شود.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۸۹، از تهذیب، از امام صادق (ع): دست دزد را قطع نمی کنند تا دو مرتبه اقرار کند و حد به زانی جاری نمی کنند تا چهار مرتبه اقرار نماید.

از همان منبع، از ابوبصیر، از امام صادق (ع): اگر (مردی) با یک زن مکرر زنا کرده باشد، یک حد بر او می زنند و چنانچه با زنان متعدد زنا کرده، به تعداد آنها بر او حد جاری می کنند.

از همان منبع، از ابوبصیر، از امام صادق (ع)، از حضرت علی (ع):

ای مردم! هر کس زنا کرده باشد باید بین خود و خدای خود توبه کند. به خدا قسم توبه کردن در خفا و پنهانی، بهتر است از آنکه عفت خویش را در برابر مردم مخدوش کند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۲۵، از قمی، از ابی جعفر (ع):

مردم را برای دیدن تازیانه زدن (بر زناکار) دعوت و جمع کنید.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۹۷، از کافی، از امام صادق (ع):

حرمت لواط، اعظم از حرمت زناست، زیرا خداوند، قوم لوط را در اثر ارتکاب این عمل نابود کرد در حالی که کسی را تا به حال به دلیل ارتکاب زنا هلاک ننموده است. و نیز فرمود: حد لواط کننده، رجم و سنگسار است، اگر صاحب عیال باشد. و غیر آن صد تازیانه است و حد مفعول در تمام احوال چه عیال داشته باشد یا خیر، قتل است. و حد مساحقه مانند زنا است.

از همان منبع، ص ۵۹۸، از طبرسی، از حضرت رسول (ص): مساحقه کردن زنان به منزله لواطِ مردان است. هر زنی که شوهر داشته باشد و این عمل قبیح را انجام دهد، او را بکشید.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۹۸، از کافی، از امام صادق (ع): هرگاه کسی بین دو حرام جمع کند حد او سه ربع حد زنا (۷۵ تازیانه) است و بعد از آن او را تبعید می کنند.

در خصال صدوق، ص ۱۰، از امام علی (ع): دورترین حالتی که بنده از خدا دارد این است که تمام همت و توجهش به پر کردن شکمش و استفاده از شهوت جنسی اش باشد.

توجه: بحثی روایتی در خصوص زنا در سوره مؤمنون ذیل آیات ۱ تا۱۱ آمده است.

بحثی پیرامونِ حکمِ «رجم یا سنگسار» در اسلام:

همه «مخالفین اسلام» و حتی عده ای از «مسلمین» ، به حکمِ «سنگسار» اشکال کرده و می گویند: «اگر اسلام دینِ رأفت است پس با این حکم چه سنخیتی دارد؟» .

پاسخ به این شبهه: اولاً: قرآن کریم در سه (یا چهار) آیه شریفه به مجازات رابطه نامشروع اشاره فرموده است: آیه دوم سوره نور و آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء. که در آیه نور (جلد)

مجازات آن را «تازیانه» و در دو آیه نساء به «حبس و اذیت» اشاره فرموده است. همچنین آیه۴۳ سوره مائده چهارمین آیه است که به کمک برخی روایات، بر «سنگسار زناکارِ همسردار» دلالت دارد. (برای توضیح بیشتر به ذیل آیات ۱۵و۱۶ سوره نساء مراجعه شود).

بنابراین در قرآن کریم حکم سنگسار نیامده است.

ثانیاً: شرایطی که سنت برای حکمِ رجم بیان فرموده اند بدین شرح می باشد:

۱ - یا خودِ شخص در چهار نوبت اقرار کند در حالی که مختار و آزاد باشد، یا چهار مرد، سه مرد و دو زن و یا دو مرد و چهار زن شهادت دهند که با چشم دیده اند که همچون ورود میل به سرمه دان نزدیکی رخ داده است و همگی بر فعل واحد در مکان و زمان واحد اتفاق نظر داشته باشند و از سببی که موجب حلال بودن رابطه زناشویی بین متهمان باشد بی اطلاع باشند. و لازم است شاهدان حتماً در حضور یکدیگر شهادت دهند. چنانچه زناکار مدعی شود علم به حرمت زنا نداشته و احتمال صحت این ادعا باشد، حد شرعی ساقط می شود. همچنین اگر زناکار قبل از آمدن گواهان توبه کند، حد ساقط می شود.

۲ - زنای محصنه یعنی کسی همسر حلال در اختیار دارد و همسر او هیچ عذری ندارد و نه او و نه همسرش در مسافرت نیستند و یکدیگر را در اختیار دارند و مانعی در کار نباشد و با این حال تن به زنا داده باشند. (۱).

بنابراین معلوم می شود که شرایطِ حکم سنگسار عملاً به وجود نخواهد آمد و اگر هم در حالت بسیار نادر این شرایط صورت پذیرد، برای کسی خواهد بود که در ملاءِ عام و با کمال بی حیایی برهنه شده و در مقابل همسر و عمومِ مردم مرتکبِ چنین کاری شود و پر واضح است چنین شخصی واقعاً بیمار است و مصداقِ بیماریِ سرطان است که یکی از اعضای بدن را درگیر کند و صاحبِ عضو هر چند با اکراه، اما جهتِ نجات و حیاتِ سایر اعضاء و به ناچار این عضو را به نحوی قطع و دفع کند که حتی کوچکترین اثری از خود بر جای نگذارد که اگر حتی یک سلول از آن عضو بر جای بماند بر بقیه اعضا متاستاز (= گسترش) داده و آنها را هم درگیر کند.

۱- لمعه دمشقیه، شهید اول، ج ۲، ص ۲۲۱ - ۲۳۲

ثالثاً: در اسلام عزیز توصیه شده است که اگر شخصی به جهت وسوسه یکباره و ناخواسته گرفتار گناه شده بین خود و خدا توبه کند و از بازگو کردن آن نزد دیگران و مراجعه به محاکم قضایی اجتناب کند. یعنی کسی مجبور به اعتراف نیست، حتی سفارش به توبه است نه اعتراف.

رابعاً: درباره اجرای آن در حضور دیگران باید گفت: هدف اساسی در اجرای حکم علاوه بر تنبیه مجرم، اثر بازدارندگی آن نسبت به دیگران است. به ویژه برخی از جرمها که نشان از بی باکی مجرم و عذرناپذیری از سوی او دارد. و خطر بنیان کنی نسبت به جامعه دارد. که زنای محصنه از آن نمونه است. زیرا ارضای غریزه برای او امکان داشته و اقدام او خیانت به نظام خانواده می باشد. و لذا با توجه به اهمیت بنیان خانواده و جامعه، اگر مجازات چنین جرمی سنگین نباشد عوارض غیر قابل پیش بینی در انتظار خانواده ها خواهد بود.

خامساً: احکام الهی دارای مصالح و مفاسدی هستند. یعنی هر حکمی که واجب است، مصالحی عالی آن را الزامی کرده است و هر حکمی که حرام است، مفاسد خاصی آن را ممنوع کرده است. آثار زیانبار زنای محصنه که حتی غربیان هم از آن اجتناب می کنند و بسیاری از جنبه های منفی آن، در مورد این جهان است و باید در همین جهان و در ظرف همین جامعه زدوده شوند و الا امنیت از جهان رخت خواهد بست.

☼ نکته:

حد شرعی زنای محصنه آن است که ابتدا زناکار بنا بر احتیاط یک صد ضربه شلاق می خورد. سپس وی سنگسار می شود. سنگسار بدین صورت است که مرد تا کمر و زن را تا سینه در خاک دفن می کنند و او را با سنگ های کوچک می زنند تا بمیرد. ابتدا شاهدان، سنگسار را آغاز می کنند و اگر شخصْ خودْ اقرار کرده باشد حاکم شرع آغاز می کند. گفته شده که حضور گروهی لازم است که حداقل یک نفر یا سه نفر و بنا بر گفته دیگر ده نفر هستند. کسی که خود حد شرعی بر گردن دارد نباید سنگسار کند. پس از اجرای حکم، زناکار را غسل و کفن می کنند. بر او نماز می خوانند و سپس دفن می کنند (۱).

در کافی، ج ۷، ص ۱۷۷ و در استبصار، ج ۴، ص ۲۰۲، از امام صادق (ع):

ص :۴۱۸

۱- لمعه دمشقیه، شهید اول، ج ۲، ص ۲۲۱ - ۲۳۲

رجم «حدّ بزرگِ خدا» است و جَلْد (تازیانه) «حدّ کوچک خدا» است. پس هنگامی که مردِ محصن (دارای همسر با شرایطِ تماس) زنا کند رجم می شود.

در وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۳۰۹، از امام باقر (ع):

اقامه یک حد، در روی زمین از باران چهل شبانه روز با برکت تر است.

الزَّانِی لا یَنْکِحُ إِلَّا زانِیَهً أَوْ مُشْرِکَهً وَ الزَّانِیَهُ لا یَنْکِحُها إِلَّا زانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ (۳) مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک نکاح نکند و زن زناکار هم جز با مرد زانی و مشرک نکاح نخواهد کرد و این کار بر مردان مؤمن حرام است (۳)

نکته ای از المیزان، ج ۲۹، ص ۱۲۰: معنای آیه شریفه با کمک آیات و روایات اهل بیت (ع) این است: «مرد و زنی که در عمل زنا شهرت یابند و با وجود جاری شدن حد، باز هم توبه نکنند، حرام است که مرد و زن مسلمان با آنها ازدواج کند. بنابراین گفته عده ای از مفسرین در خصوص نسخ این آیه صحیح نمی باشد بلکه این آیه عام است و آیه مورد بحث «وَأَنْکِحُوا الْأَیامَی مِنْکُمْ وَالصَّالِحِینَ مِنْ عِبَادِکُمْ وَإِمَائِکُمْ» (۳۲) آن را تخصیص زده نه اینکه نسخ کرده باشد» .

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۲۵، از کافی، از امام صادق (علیه السلام):

اینان زنان و مردانی معروف به زنا بودند که به این عمل شهرت داشتند و مردم آنها را به این عنوان می شناختند و هر کس که حد زنا بر او جاری شد سزاوار نیست مردم با او ازدواج کنند تا او را به توبه بشناسند و توبه اش شهرت پیدا کند.

وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِینَ جَلْدَهً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَهً أَبَداً وَ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ (۴) إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۵) وآنانکه به زنان با عفت نسبت زنا دهند آن گاه چهار عادل بر دعوی خود نیاورند آنان را به هشتاد تازیانه کیفر دهید و دیگر هرگز شهادت آنها را نپذیرید که مردمی فاسق و نادرستند (۴) مگر آنهایی که بعد از آن فسق و بهتان به درگاه خدا توبه کنند و در مقام اصلاح خود برآیند در این صورت خدا آمرزنده و مهربان است (۵)

☼ نکته:

این آیه شریفه معروف به آیه «قَذْفْ» یا «تهمت» یا «رمی» یا «اجنبی» است. و مطلق

می باشد یعنی هم شامل مرد و هم زن، هم حر و هم برده می شود. به عبارتی حکم قذف برای همه یکسان بوده و ۸۰ تازیانه است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۹۹، از کافی، از امام صادق (علیه السلام):

کسی که نسبت زنا به دیگری بدهد هشتاد تازیانه به او می زنند و تا وقتی توبه نکند اگر شهادتی بدهد شهادتش قبول نمی شود. و اگر سه نفر شهادت به زنا کردن کسی دهند هر سه نفر را حدّ می زنند و شهادت آنها قبول نمی شود مگر آنکه چهار نفر ادعای دیدن نمایند آن هم مانند میل در سرمه دان. و هر کس درباره زنا کردن خودش شهادت دهد گفتارش پذیرفته نمی شود مگر آن که چهار مرتبه اظهارات خود را تکرار و تأیید نماید.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۵۹۹، از تهذیب، از امام صادق (ع)، از حضرت علی (ع):

نسبت زنا دادن بر ۳ نوع است:

۱ - کسی به شخصی نسبت زنا بدهد ۲ - بگوید: مادر او زنا کار است ۳ - بگوید: این شخص از پدرش نیست. و در هر یکی از اینها، هشتاد تازیانه حد دارد.

وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْواجَهُمْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ شُهَداءُ إِلاَّ أَنْفُسُهُمْ فَشَهادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهاداتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِین (۶) وَ الْخامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَیْهِ إِنْ کانَ مِنَ الْکاذِبِینَ (۷) وَ یَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهاداتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْکاذِبِین (۸) وَ الْخامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَیْها إِنْ کانَ مِنَ الصَّادِقِینَ (۹) وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَکِیمٌ (۱۰) و کسانی که به زنان خود نسبت زنا دهند و جز خود برآن شاهد نداشتند باید از آن زن و مرد، نخست مرد چهار مرتبه شهادت و قسم به نام خدا یاد کند که او در این دعویِ زنا، از راستگویان است (۶) و بار پنجم قسم یاد کند که لعن خدا بر او باد اگر از دروغگویان است (۷) برای آنکه حکم حد درباره زن اجرا نشود آن زن نیز نخست چهار مرتبه شهادت و قسم به نام خدا یاد کند که شوهرش دروغ می گوید (۸) و بار پنجم قسم یاد کند که لعنت خدا بر او باد اگر این مرد در این دعوی از راستگویان باشد (۹) و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما مؤمنان نبود و اگر نه این بود که خدای مهربان البته توبه پذیر و درستکار است، حدود و تکلیف را چنین آسان نمی گرفت و توبه را باعث رفع عذاب از شما نمی کرد (۱۰)

☼ نکته:

هر گـاه طبق آیات فوق (که معروف به آیات «لِعان» یا «قَـذفِ زوجات» است) دسـتور «ملاعنه» انجام گرفت، دیگر زن برای آن مرد تا ابد حرام شده و هرگز حلال نمی شود.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۲۷ تا۱۳۰، از قمی: (خلاصه روایت)

بعد از اتمام لعان رسول خدا(ص) بین آن دو (زن و مرد) جدایی افکند و حکم کرد که فرزند از آنِ زن باشد در حالی که پدر معینی نداشته باشد ولی مردم هم فرزند او را به بدی نسبت ندهند.

چرا وقتی که مردی به همسرش نسبت زنا دهد باید چهار بار شـهادت دهد ولی اگر غیر شوهر این نسـبت را بدهد وسه شاهد نیاورد حدّ می خورد؟

پاسخ این سؤال در روایت ذیل نهفته است:

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۲، ص ۷۳۷، چ۲، از امام رضا (ع): (خلاصه روایت)

(زیرا) برای شوهر جایز است در مواقع پنهانی که دیگران حق ورود به آنجا (خلوت گاه زن) را ندارنـد داخل شده و همسـرش را زیر نظر بگیرد در حالی که این عمل بر احـدی حتی فرزنـدان و پدرِ زن جایز نیست، از این رو وقتی (شوهر) ادعای رؤیت با چشم نمود بایـد چهار مرتبه خدا را بر آن گواه و شاهد قرار دهد و به ذات او قسم بخورد و اما اگر گفت: «با چشم خود این را ندیـده ام» ، در این صورت «قاذف» محسوب شده و باید به او حدّ بزنند مگر آنکه بینه عادل اقامه کند. و اما اگر غیر شوهر این نسـبت را دهد، به او می گویند: چگونه در پنهانی او را زیر نظر گرفتی در حالی که در دیدنت متهم می باشی (و خلاف کرده ای)؟ پس (حـتی) اگر (هم) صـادقی، بـاز در مرتبه تهمت بوده و بایـد تـأدیب شوی (مگر آنکه سه شاهـدِ عـادلِ دیگر نیز، هم زمـان بـا تو این عمل را مثلِ سـرمه در چشم، دیـده باشـند که در این صورت حـد از تو ساقط است چرا که احتمال اینکه ۴ نفر عادل بتوانند این عمل را ببینند ضـعیف یا بعید است) و اما این که شوهر باید ۴ مرتبه قسم بخورد جهتش این است که هر یک بار به جای یک شاهدِ عادل محسوب می شود.

إِنَّ الَّذِینَ جَاءُو بِالافْکِ عُصبَهٌ مِّنکمْ لا تَحْسبُوهُ شَرًّا لَّکُمْ بَلْ هُوَ خَیرٌ لَّکمْ لِکلِّ امْرِیٍ مِّنهُم مَّا اکْتَسَبَ مِنَ الاثْمِ وَ الَّذِی تَوَلیَ کِبرَهُ مِنهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِیمٌ (۱۱) همانا آن گروه منافقان که به شما مسلمین بهتان بستند می پندارید ضرری به آبروی شما می رسد؟ بلکه خیر و

ثواب نیز خواهید یافت و هر یک از آنها به عقاب اعمال خود خواهند رسید و آن کس از منافقان که منشأ این بهتان بزرگ گشت، به عذابی سخت خواهند رسید (۱۱)

«اِفک» : به معنای دروغ است (این آیه معروف به آیه افک است).

«عُصبه» : به معنای متعصب و جماعت دست به دست هم داده است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۳۳، آمده است: «این آیات (۱۱ تا ۲۶) به داستان «اِفک» اشاره می کند (و آن بدین ماجرا است) که چند نفر از منافقین نسبت فحشاء به خانواده رسول خدا (ص) داده و داستان را دست به دست در بین مردم منتشر کردند و لذا خداوند متعال این آیات را نازل کرده و از رسول خدا (ص) دفاع فرمود» . و نیز آورده است: «این آیات به داستان افک اشاره می کند که اهل سنت آن را راجع به عایشه دانسته اند، ولی شیعه آن را درباره ماریه قبطیه، مادر ابراهیم معتقد است، همان ماریه که «مقوقس» پادشاه مصر او را به عنوان هدیه ای برای پیامبر (ص) فرستاد و هر دو حدیث چه آنکه از سنی ها است و چه آنکه از شیعه ها رسیده خالی از اشکال نیست».

☼ مؤلف:

در خصوص ماجرای افک دو روایت مجعول نقل شده است، یکی از عامه (اهل سنت) و دیگری از خاصه (شیعه) و شرح آن دو به این قرار است:

۱ - در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۴۳ تا۱۴۸، از درمنثور از عایشه: (خلاصه روایت، از عامه)

(عایشه در سفری با حضرت رسول (ص) به همراه لشکر اسلام در شب برای قضای حاجت رفته و لشکرگاه را گم می کند. عایشه می گوید:) و رسول خدا (ص) که از رفتن من بی خبر بود امر به کوچ کرد، پس از آن که بیدار شدم، صفوان بن معطل سلمی را مشاهده کردم، او دو منزل پیش از لشکر عقب مانده بود و مرا بر شتر سوار کرده به لشکر رسانید. عده ای از منافقین گفتند: مشاهده کنید همسر پیامبر (ص) با مرد اجنبی است؟! چگونه می توان ایمن بود از آن که میان ایشان کار ناشایسته سر نزده باشد؟ چون به مدینه رسیدیم، یک ماه بیمار شدم. رسول خدا (ص) وقتی به عیادتم تشریف می آورد، مطابق معمول رفتار نمی فرمود، نمی دانستم سبب چیست؟ وقتی «ام مسطح» داستان را برایم گفت من گریه کردم و بیماریم عود کرد. پیامبر (ص) در این خصوص

با اسامه و علی بن ابیطالب (ع) مشورت کرد. اسامه گفت: این گفتار منافقین است و نبایـد به سـخنان آنها وقعی گذاشت. علی (ع) گفت: خـدا تو را در مضـیقه نگذاشـته و قحطی زن هم نیست (یعنی طلاقش بـده). پیـامبر (ص) فرمود: ای عـایشه! اگر تو مبرایی، خداونـد برائت تو را ظاهر گردانـد و اگر خطا کرده ای، توبه کن. من گریه کردم. در آن حال وحی نازل شـد و پیامبر (ص) گفت ای عایشه بشارت که خداوند تو را تبرئه کرد.

صاحب المیزان، ج ۲۹، ص ۱۴۹ تا۱۵۷، با اعتقاد به جعلی بودن این روایت دلایلی به شرح ذیل آورده است:

۱ - روایت، سـوءِ ظن رسول خـدا (ص) نسبت به عـایشه را بیـان می کنـد. در صورتی که خداونـد متعـال مردم را از سوء ظن توبیخ نموده و فرموده: (چرا وقتی مؤمنین و مؤمنات این را شـنیدند، حس ظن به یکدیگر از خود نشان ندادند و نگفتند که این افترایی آشـکار است؟) و وقتی حسن ظن به مؤمنین از لوازم ایمان باشـد رسول خدا (ص) سـزاوارتر به آن است و سـزاوارتر از اجتنـاب از سوءِ ظن است که خود یکی از گناهـان است و مقـام نبوت و عصـمت الهیه او بـا چنین گنـاهی نمی سازد. علاوه بر این، قرآن کریم در خصوص حسن ظن پیـامبرش فرموده: «وَ مِنهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُـلْ أُذُنُ خَیرٍ لَّکمْ یُؤْمِنُ بِـاللَّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَهٌ لِّلَّذِینَ ءَامَنُوا مِنکمْ وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسولَ اللَّهِ لهُمْ عَـذَابٌ أَلِیمٌ» = «بعضـی از ایشـان رسول خـدا (ص) را اذیت می کنند و می گویند: او گوش است (هرچه می شنود باور می کند)، بگو گوش خوبی است که به خدا و برای مؤمنین باور دارد و رحمت کسانی است که از شـما ایمان آورده انـد و کسانی که رسول خـدا (ص) را اذیت می کننـد عذابی دردناک دارند» (۱).

۲ - از این هم بگـذریم اگر بنا باشـد گناهانی چون زنا در خانواده پیغمبر نیز راه پیـدا کنـد، مایه تنفر دلها از او شده و دعوتش لغو می گردد. بر خـدا لازم است که خانـدان او را از چنین گناهانی حفظ فرمایـد و با اینکه عقل همه ما این معنا را درک می کند، چطور رسول خدا (ص) آن را درک نکرده است و نسبت به همسرش دچار تردید می شود.

۳ - با وجود حکم قَذف که هر کس شخصی را قَذف کند و شاهد نیاورد باید تازیانه بخورد

۱- توبه ۶۱

و شخص متهم تبرئه شود، پس چرا پیامبر (ص) این حکم را در حق قذف کنندگان جاری نکرد؟

☼ مؤلف:

در روایت جعلی فوق تهمتهایی به ساحتِ مطهر و معصومِ حضرت رسول خدا (ص) وارد کرده اند، از جمله (العیاذ بالله):

۱ - بی خبری و ناآگاهی (آن جا که زنش را در بیابان رها می کند) ۲ - سوءِ ظن به همسرش ۳ - عدم آشنایی و رعایت حدود الهی (آنجا که به عایشه می گوید توبه کن، چرا که اگر به فرض محال چنین اتفاقی افتاده بود، حکمش رجم بود نه توبه) ۴ - جهل ۵ - ناتوان و حیران. و نیز چهره مقدس حضرت علی (ع) را به عنوان یکی از دشمنان عایشه معرفی کرده است. در صورتی که آیات شریفه، هیچ گونه سنخیتی با روایت جعلی فوق ندارند.

۲ - در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۵۲، از زراره، از امام ابی جعفر (ع): (خلاصه روایت، از خاصه)

وقتی ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) (و ماریه قبطیه) از دنیا رفت، عایشه گفت: چرا گریه می کنی؟ این کودک که فرزند تو نبود بلکه فرزند جریح بود. رسول خدا (ص)، علی (ع) را فرستاد تا جریح را به قتل برساند. جریح وقتی علی (ع) را غضبناک دید، در را باز نکرد و به بالای درختی رفت. علی (ع) از دیوار بالا ـ رفته و وارد باغ جریح شده و به دنبال او، بالای درخت رفت. جریح خود را پرت کرد و عورتش نمایان شد. و علی (ع) او را دید که آلت ندارد و برگشت.

صاحب المیزان، ج ۲۹، ص ۱۵۲، این روایت را رد کرده و آورده است:

اولاً: داستانی که در این روایت آمده با آیاتِ اِفک منطبق نمی شود.

ثانیاً: مقتضای برائتِ ماریه قبطیه این است که حد خدا را بر عایشه جاری کرده باشند و حال آنکه حد قذف بر عایشه جاری نشده است.

☼ مؤلف:

اینکه برخی از منافقین به همسر مکرمه ی پیامبر (ص)، «ماریه قبطیه» تهمت زدند، یک واقعیتِ تاریخی غیر قابل انکار است، اما اینکه رسولِ خدا (ص)، العیاذ بالله این تهمت را پذیرفته باشد تا به همسرش سوءِ ظن کند و یا حضرت علی (ع) را العیاذ بالله اجیر کند تا آن حرکت زشت و معصیت بار را انجام بدهد، به یقینْ کِذب است و به روایت اضافه شده است. چرا که اولاً: در روایت، پیامبر (ص) را العیاذ بالله مردی عجول معرفی کرده که تنها با شهادت یک نفر

آن هم زن، حکم قتل بنده ای را صادر می کند و این عمل مخالفِ صریحِ آیات و سنت است.

ثانیاً: غیر ممکن است مقام معصومی چون حضرت علی (ع) بخواهد به عورت کسی نگاه کند چرا که «عمروعاص» در جنگ با حضرت علی (ع) عورتش را مکشوف کرد، ولی حضرت علی (ع) برای کشتن شخصی چون عمروعاص حاضر به ارتکابِ حرام و دیدن عورت نشد.

ثالثاً: با وجود اینکه خدایتعالی همه را از گمانِ بد و تجسس، نهی کرده و فرموده: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا یغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضًا أَیحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیتًا فَکَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ» = «ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است؛ و هرگز تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است!» (حجرات۱۲) و به استناد این آیه شریفه چگونه ممکن است رسولِ خدا (ص) و حضرت علی (ع)، برخلاف امرِ الهی عمل کرده و دچار سوءِ ظن گشته و تجسس کنند!!!

توجه: در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۵۹۴، در ذیلِ روایتِ فوق آورده است: «اگر این خبر صحت داشته باشد شاید پیامبر (ص)، علی (ع) را فرستاده باشد تا حق را روشن سازد و نگرانی و ناروایی که پیش آمده بود، بر طرف سازد و می دانست که او را نخواهد کشت و ... »

در پاسخ به این نقلِ صاحبِ صافی باید گفت: همین قدر هم که قبول کنیم العیاذ بالله پیامبر اکرم (ص) بر خلاف آیه شریفه: «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا ... » (حجرات۱۲)، عمل کرده و در موردِ خبر فسقی که یقین به بطلان آن داشته است، تجسس کرده باشد هم اشکال دارد و همین هم مقبول نیست، چرا که خدایتعالی می فرماید: «وَ لَولا اِذ تَسمِعتُموهُ ... » = «چرا به محض شنیدن این سخن نگفتید که هرگز ما را تکلم به این روا نیست. بار خدایا این بهتانِ بزرگ و تهمت است» (۱).

جای بسی تأسف است که چنین روایاتی در اکثر تفاسیر، به خصوص تفاسیر شیعه، بدون هیچ گونه نقد و انتقادی به چاپ می رسند، گویی که بخواهند این روایات را تأیید کنند. (برای

۱- نور۱۶

توضیح بیشتر به ذیلِ آیه ۶ سوره حجرات و بحث پایانی این کتاب مراجعه شود).

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۵۵، از کافی، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص):

هر کس عمل زشتی را اشاعه دهد مثل کسی است که آن را باب کرده باشد.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۶۱۰، از امام صادق (ع):

غیبت آن است که صفت شخص را بیان کنی که خوشایند او نیست. و تهمت، بیانِ اوصافی است که در او نیست.

از همان منبع، از امام موسی بن جعفر (ع): اگر پنجاه نفر برای موضوع زشتی گواهی دهند و خود نسبت داده شدگان منکر شوند، قول اینان را تصدیق کن و گفتار آن پنجاه نفر را دروغ بدان.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۵۵، از کافی، از امام صادق (ع):

هر کس درباره مؤمنین چیزی بگوید که با دو چشم خود دیده و با دو گوش خود شنیده باشد، تازه از کسانی خواهد بود که دوست دارند فحشاء در بین مؤمنین منتشر شود.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۵۶، از خصال، از رسول خدا (ص):

وقتی قلب کسی پاک باشد، جسدش هم پاک شود و چون قلب پلید شد، بدن هم پلید شود.

در امالی شیخ صدوق، ص ۸۶۷، م۸۲، از رسول خدا (ص):

روزه گیرنده حتی اگر در بستر باشد در حالِ عبادتِ خداست، مگر آنکه غیبت کند.

در بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۷، از امام صادق (ع): غیبت حسنات را از بین می برد همان طور که آتش، هیزم را از بین می برد. خداوند بزرگ به موسی (ع) فرمود: غیبت کننده اگر توبه کند آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و اگر توبه نکند نخستین کسی است که وارد آتش می گردد.

در طرائف الحکم، ج ۱، ص ۳۵۳، از امام علی (ع): از کسانی مباش که عیب ظاهر و گناه بسیارش را نبینند ولی کوچکترین عیب و اندکْ گناه دیگری، برایش بزرگ است.

لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً وَ قالُوا هذا إِفْكٌ مُبِينٌ (۱۲)

لَوْ لا جاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَداءِ فَأُولئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكاذِبُونَ (۱۳)

وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ لَمَسَّكُمْ فِيما أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذابٌ عَظِيمٌ (۱۴)

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكَمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْواهِكَمْ ما لَيْسَ لَكَمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظيمٌ (١۵)

وَ لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ ما يَكُونُ لَنا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهذا سُبْحانَكَ هذا بُهْتانٌ عَظيمٌ (١۶)

ص :۴۲۶

يَعِظُكَمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ (١٧)

وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ وَ اللَّهُ عَليمٌ حَكيمٌ (١٨)

إِنَّ الَّذينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (١٩)

وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ رَؤُفٌ رَحيمٌ (٢٠)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَكى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَ لكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ سَميعٌ عَليمٌ (٢١)

وَ لا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبى وَ الْمَساكينَ وَ الْمُهاجِرينَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ (٢٢)

إِنَّ الَّذينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ (٢٣)

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْديهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (٢٤)

يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبينُ (٢٥)

الْخَبيثاتُ لِلْخَبيثينَ وَ الْخَبيثُونَ لِلْخَبيثاتِ وَ الطَّيِّباتُ لِلطَّيِّبينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّباتِ أُولئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَريمٌ (٢٦)

چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغی بزرگ و آشکار است؟! (١٢) چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟! اکنون که این گواهان را نیاوردند، آنان در پیشگاه خدا دروغگویانند! (١٣) و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت شامل شما نمی شد، بخاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید! (١۴) به خاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید؛ و آن را کوچک می پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است! (١۵) چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید: «ما حق نداریم که به این سخن تکلم کنیم؛ خداوندا منزهی تو، این بهتان بزرگی است» ؟! (١۶) خداوند شما را اندرز می دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید اگر ایمان دارید! (١٧) و خداوند آیات را برای شما بیان می کند و خدا دانا و حکیم است (١٨) کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است؛ و خداوند می داند و شما نمی دانید! (١٩) و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود و اینکه خدا مهربان و رحیم است (مجازات سختی دامانتان را می گرفت)! (٢٠) ای کسانی که ایمان آورده اید! از گامهای شیطان پیروی نکنید! هر کس پیرو شیطان شود (گمراهش می سازد، زیرا) او به فحشا و منکر فرمان می دهد! و اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمی شد؛ ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و خدا شنوا و داناست! (٢١) آنها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به

نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند؛ آنها باید عفو کنند و چشم بپوشند؛ آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است! (۲۲) کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر (از هرگونه آلودگی) و مؤمن را متهم می سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب بزرگی برای آنهاست (۲۳) در آن روز زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهد! (۲۴) آن روز، خداوند جزای واقعی آنان را بی کم و کاست می دهد؛ و می دانند که خداوند حق آشکار است! (۲۵) زنان ناپاک از آنِ مردان ناپاکند و مردان ناپاک نیز به زنان ناپاک تعلق دارند؛ و زنان پاک از آنِ مردان پاک و مردان پاک از آنِ زنان پاکند! اینان از نسبتهای ناروایی که (ناپاکان) به آنان می دهند مبرا هستند؛ و برای آنان آمرزش (الهی) و روزی پرارزشی است! (۲۶)

ص: ۴۲۷

يَا اَيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَـدْخُلُوا بُيُوتاً غَيرَ بُيُوتِكمْ حَتى تَستَأْنِسوا وَ تُسَلِّمُوا عَلى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيرٌ لَّكَمْ لَعَلَّكَمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَّمْ تجِدُوا فِيهَا أَحَداً فَلا تَدْخُلُوهَا حَتى يُؤْذَنَ لَكمْ وَ إِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكىٰ لَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَّيْسَ عَلَيْكمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيرَ مَسكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ (۲۹) ای کسانی که ایمان آورده اید! به خانه هیچ کس غیر خانه های خود داخل نشوید تا آنکه اجازه بگیرید و بر اهلش سلام کنید این برای شما بهتر است امید است که پند گیرید (۲۷) پس اگر کسی را در خانه نیافتید، وارد نشوید مگر وقتی که اجازه دهند و اگر گفتند برگردید، فوراً برگردید که این برای شما پاکیزه تر است و خدا به اعمالی که می کنید داناست (۲۸) بر شما گناهی نیست که داخل خانه های غیر مسکونی که اثاثتان در آن جاست، وارد شوید. و خداوند به آن چه در پنهان و آشکار می کنید آگاه است (۲۹)

نکته: این آیه شریفه، معروف به آیه «استیناس» است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۶۱۵، از ابن بابوبه، از امام صادق (ع): مراد از «استیناس» کفش و نعلین زدن به زمین است، تا ایجاد صدا نماید و ورود شخص را خبر دهد. و منظور از خانه های غیر مسکونی، اماکن عمومی از قبیل کاروانسراها و حمام است که محتاج به اذن ورود نمی باشند.

از همان منبع، از طبرسی، از رسول خدا (ص): (در معنای استیناس فرمود:) چون یکی از شما به در خانه شخصی برسید و اراده ورود به خانه را داشته باشید، باید صدای خود را به تسبیح و تهلیل بلند کنید تا اهل خانه از ورود شما مطلع و آگاه شوند.

از همان منبع، از رسول خدا (ص): هر کس بدون اذن و اجازه وارد خانه ای بشود، چنانچه اهل منزل میلی به دیدگان او بزنند تا چشمش کور گردد، بر آنها دیه و قصاص تعلق نمی گیرد.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۶۶و۱۶۷، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

کسی که قبل از استیناس و سلام کردن چشمش داخل خانه مردم شود خدا را نافرمانی کرده و دیگر حرمتی ندارد و می شود اذنش نداد.

در المیزان، ج ۲۹، ص ۱۶۷، از کافی، از امام صادق (ع): بر چشم واجب است که به آنچه خدا بر او حرام کرده ننگرد و از آن چه بر او حلال نیست اعراض کند و ایمان و وظیفه چشم این است.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما يَصْنَعُونَ (۳۰) به مردان مؤمن بگو دیدگان خویش از نگاه به زنان اجنبی باز گیرند و فرجهای خویش نگهدارند این برای آنها پاکیزه تر است که خدا از کارهایی که می کنید آگاه است (۳۰)

«غض» : به معنای روی هم نهادن پلک های چشم است.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۶۱ و۱۶۲: کلمه «مِن» در جمله (من ابصارهم) برای ابتداء غایت است، نه اینکه زیادی و یا برای بیان جنس و یا تبعیض باشد، که هر یک را یک مفسر گفته و معنایش این است که مؤمنین چشم پوشی را از خود چشم شروع کنند و جمله (یحفظوا فروجهم) نیز به معنای این است که به ایشان امر کن تا فرج خود حفظ کنند و کلمه فرجه و فرج به معنای شکاف بین دو چیز است که با آن از عورت کنایه آورده اند و در قرآن کریم هم که سرشار از اخلاق و ادب است همیشه این کنایه را استعمال کرده و مقابله ای که میان جمله (یغضوا من ابصارهم) با جمله (یحفظوا فروجهم) افتاده این معنا را می رساند: که مراد به حفظ فروج پوشاندن آن از نظر نامحرمان است، نه حفظ آن از زنا و لواط که بعضی پنداشته اند، در روایت هم از امام صادق (ع) رسیده که فرمود: تمامی آیاتی که در قرآن درباره حفظ فروج است به معنای حفظ از زنا است به غیر این آیه که منظور در آن حفظ از نظر است.

نکته ای از جامع، ج ۴، ص ۶۱۷: بعضی از مفسرین گفته اند: «مِن» در اینجا زایده است اما حق آن است که زایده نیست و به معنای تبعیض است، زیرا نظر کردن به نامحرم حرام است نه هر نظری.

☼ مؤلف:

صاحب تفسیر جامع «من» را در معنای «تبعیض» یا «به جز» فرض کرده است و دلیل خود را هم نگاه اول یا نگاهِ بدون شهوت می داند، ولی صاحب المیزان این فرض را رد کرده و معتقد است: «من» به معنای «غایت» یا «از» می باشد. و البته نظر صاحب المیزان صحیح است

ص :۴۲۹

چرا که آیه شریفه عام است و با روایاتی از معصوم (ع) که می فرماید: «نگاه اول و نگاه بدون شهوت بی مانع است» تخصیص زده شده است. و ظاهراً به خاطر همین «تخصیص» است که صاحبِ تفسیر جامع، به اشتباه افتاده است (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۶۱۷، از کافی، ج ۲، ص ۳۶، از امام باقر (ع):

هر کجا در قرآن ذکر فرج شده، مقصود زنا است، جز در این آیه که مراد سترِ عورت است.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۶۷، از کافی، از امام صادق (ع): در هر جای قرآن درباره حفظ فرج آیه ای هست، مقصود حفظ آن از زناست، مگر این آیه که منظور در آن حفظ از نگاه است.

☼ مؤلف:

این دو روایت با هم تضادی ندارند چرا که در اولی به طور خاص، نگاه را از عورت منع فرموده و در دومی به طور عام، نگاه از نامحرم که عورت را هم شامل می شود منع فرموده است و همان طور که گفتیم، روایتِ اول، روایتِ دوم را تخصیص زده است (دقت فرمایید).

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۶۸، از کافی، از امام صادق (ع): (در پاسخ به این سؤال: «زنی که به آدمی محرم نیست چه مقدار نگاه به او حلال است؟» فرمود:) صورت و کف دو دست و دو قدمها.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۶۱۸، از امیرالمؤمنین (ع):

نظر کردن به محاسن زنان نامحرم، تیری زهر آلود و از نشانه های شیطان است. هر کس از نظر کردن به نامحرم چشم بپوشد پروردگار پاداش نیکو به او عطا کند.

از همان منبع، از حضرت رسول (ص): چند چیز را برای من ضمانت کنید تا من هم برای شما ضامن بهشت شوم: (۱) صدق و راستگویی (۲) وفای به عهد (۳) خیانت نکردن به امانت (۴) حفظ عورت از حرام (۵) چشم پوشی از حرام.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۶۹، از خصال، از حضرت رسول (ص):

یا علی! اولین نظری که به زن اجنبی کنی عیبی ندارد، ولی نظر دومی جایز نیست.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۶۹، از فقیه، از امام صادق (ع): سزوار نیست برای زن که در برابر زنان یهود و نصاری برهنه شود، چون می روند و نزد شوهران خود تعریف می کنند.

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۱۶۸، از کافی، از امام صادق (ع):

نگاه کردن به مو و بدن زن دیوانه و کم عقل اگر عمدی (از روی شهوت) نباشد عیبی ندارد.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۶۲۲، از کافی، از امام صادق (ع):

کسی نیست که از عمل زنا مبرا باشد، زیرا برای هر یک از اعضاء انسانی زنای مخصوصی است. زنای چشم، نگاه کردن به نامحرم است. و زنای دهان، بوسیدن است و زنای دست، مس کردن نامحرم است، خواه فرج او اینها را تصدیق و یا تکذیب نماید و مایل به زنا نباشد.

در تفسیرجامع، ج ۴، ص ۶۲۳، از فقیه، از امام صادق (ع): نخستین نظر برای تو عیب ندارد چرا که از روی عمد نیست و نظر دوم به زیان توست و در نظر سوم هلاک خواهی شد.

از همان منبع، ص ۶۲۵: هر که زنا کند، با زن او زنا می کنند هر چند بعد از خودش باشد.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۶۲۴، از امیرالمؤمنین (ع):

هر که نظر خود را از نامحرم باز ندارد، قلبش را به زحمت اندازد و حسرتش مداوم باشد.

در کتاب ریشه های قساوت قلب، کتابچی، ص ۱۰۳، از حضرت علی (ع):

هر کس چشم خود را پایین اندازد دل خود را آسوده کرده است.

در بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۴۰، از امام صادق (ع):

و چه بسیار نگاه هایی که غصه های طولانی را در بر خواهد داشت.

از همان منبع: نگاه کردن به نامحرم، تیر مسمومی از تیرهای رها شده از جانب شیطان است.

در کتاب نفس در اسارت شیطان، ص ۱۵۹، از امام صادق (ع)، از عیسی (ع): از نگاه کردن (به نامحرم) بپرهیزید، زیرا نگاه بذر شهوت را در دل شخص می پاشد و مقدمات بدبختی او را فراهم می کند.

در ثواب الاعمال، ص ۵۹۱، از امام صادق (ع): هر زنی که خود را به عطر خوشبو کند و از خانه بیرون رود خداوند و هفتاد هزار ملائکه او را لعنت کنند تا به خانه برگردد.

بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفينَ مِنْ زينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَميعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)

وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ (۳۲)

وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذى آتاكُمْ وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحيمٌ (۳۳)

وَ لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ آياتٍ مُبَيِّناتٍ وَ مَثَلاً مِنَ الَّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقينَ (۳۴)

و به آنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فروگیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است- آشکار ننمایند و (اطراف) روسری های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدر شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم کیششان، یا بردگانشان [=کنیزانشان]، یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند؛ و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود (و صدای خلخال که برپا دارند به گوش رسد). و همگی بسوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید! (۳۱) مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است! (۳۲) و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز گرداند! و آن بردگانتان که خواستار مکاتبه [برای آزاد شدن] هستند، با آنان قرار داد ببندید اگر رشد و صلاح در آنان احساس می کنید (که بعد از آزادی، توانایی زندگی مستقل را دارند)؛ و چیزی از مال خدا را که به شما داده است به آنان بدهید! و کنیزان خود را برای دستیابی متاع ناپایدار زندگی دنیا مجبور به خود فروشی نکنید اگر خودشان می خواهند پاک بمانند! و هر کس آنها را (بر این کار) اجبار کند، (سپس پشیمان گردد،) خداوند بعد از این اجبار آنها غفور و رحیم است! (توبه کنید و بازگردید، تا خدا شما را ببخشد!) (۳۳) ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می کند و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند و موعظه و اندرزی برای پرهیزکاران! (۳۴)

اللَّهُ نُورُ السمواتِ وَ الاَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشكَوةٍ فِيهَا مِصبَاحٌ الْمِصبَاحُ فى زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنهَا كَوْكَبٌ دُرِّىٌّ يُوقَدُ مِنْ شجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتهَا يُضىءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلى نُورٍ يهْدِى اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضرِبُ اللَّهُ الاَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكلِّ شىْءٍ عَلِيمٌ (۳۵)

خدا نور آسمانها و زمین است مثال نور او چون محفظه ای است که در آن چراغی باشد. و چراغ در شیشه ای، شیشه ای که گویی ستاره ای است درخشان و آن چراغ با روغن زیتی صاف روشن باشد که از درخت پر برکت زیتون (سرزمین مقدس) گرفته شده باشد

نه زیتون شرقی و نه غربی، در نتیجه آن چنان صاف و قابل احتراق باشد که نزدیک است خود به خود بسوزد هر چند که آتش به آن نرسد و معلوم است که چنین چراغی نورش دو چندان و نوری بالای نور است. خدا هر که را بخواهد به نورش هدایت کند و این مثل ها را خدا برای مردم می زند، که خدا به همه چیز داناست (۳۵)

☼ نکته:

این آیه معروف به آیه «نور» است.

نکات تفسیری المیزان، ج ۲۹، ص ۱۷۳ تا ۱۸۱، در خصوصِ آیه «نور»:

(۱) مشکات: به معنای سوراخ بن بستی است که در دیوار خانه می سازند، تا اثاث خانه و از آن جمله چراغ را در آن بگذارند و این غیر فانوس است چون فانوس جاچراغی متحرک است.

(۲) کوکب دُرّی: ستاره پر نور را گویند که تعدادشان در آسمانها انگشت شمار است.

(۳) ایقاد: به معنای روشن کردن چراغ یا آتش است.

(۴) زیت: به معنای روغنی است که از زیتون می گیرند.

(۵) نور: به هر چیزی که محسوسات را مکشوف می سازد نور گویند، مثلاً روشنایی خورشید و لامپ و غیره را نور گویند چون به واسطه آن اجسام قابل دیدن می شوند ـ و یا حواس ظاهری انسان شامل شنوایی ـ بویایی ـ بینایی ـ چشایی و لامسه را نیز نور گویند چون به واسطه آنهاست که ادراک صورت می گیرد و نیز عقل را نوری می خوانند چرا که معقولات را ظاهر می کند. و چون وجود و هستی هر چیز باعث ظهور آن چیز برای دیگران است پس مصداق تام نور همان وجود است و از سوی دیگر چون موجودات امکانی وجودشان به ایجاد خدایتعالی است، پس خدایتعالی کامل ترین مصداق نور می باشد و هر موجودی به وسیله اوست که ظاهر و موجود می شود. (و مراد از جمله «الله نور السموات و الارض» این است که خداوند متعال خالقِ آسمانها و زمین است، نه اینکه خدای تعالی نور باشد چرا که نور، جسم و حادث است).

(۶) مثل نوره: مراد از آن نور، نوری خاص است که خدایتعالی آن را تنها به مؤمنین اختصاص داده و آن بطوری که از کلام استفاده می شود «حقیقت ایمان» است. همچنانکه فرموده:

«يرِيـدُونَ لِيطْفِئُوا نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» = «می خواهنـد نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند، ولی خدا نور خود را تمام خواهد کرد» (۱).

و نیز فرموده: «أَوَ مَن كـانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَـاهُ وَ جَعَلْنَـا لَهُ نُوراً يَمْشـى بِهِ فى النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فى الظُلُمَـاتِ لَيْس بِخَارِجٍ مِّنهَا ؟» = «آیا کسی که مرده بـود و مـا او را زنـده کردیم و برایش نوری قرار دادیم که بـا آن نور در میـان مردم مشـی می کنـد، مثلش مثل کسی است که در ظلمتهایی باشد که از آن بیرون شدنی نباشد؟» (۲).

و نیز فرمـوده: «يُؤْتِكُم كِفْلَينِ مِن رَّحْمَتِهِ وَ يجْعَـل لَّكمْ نُوراً تَمْشونَ بِهِ» = «تـا به شـما دو برابر از رحمت خود دهـد و برای شـما نوری قرار دهد که با آن زندگی کنید» (۳).

و فرموده: «أَفَمَن شرَحَ اللَّهُ صـدْرَهُ لِلاسـلَامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِّن رَّبِّه ... » = «آیـا خـدا کسـی که سـینه اش را برای پـذیرش اسـلام وسعت داده و دارای نوری از پروردگارش شده ... » (۴).

(۷) تشبیه زجاجه به کوکب دری به خاطر شدت و بسیاری لمعان نور مصباح و تابش آن است. معمولاً وقتی لوله را روی چراغ بگذارند سوختش بهتر شده و دیگر با وزش بادها نوسان و اضطراب پیدا نمی کند و در نتیجه مانند کوکب دری می درخشد و درخشش آن ثابت است.

(۸) مراد از اینکه درخت زیتون نه شـرقی و نه غربی است این است که نه در شـرق و نه در غرب بروید تا در نتیجه سایه آن در جانب مخالف بیفتد بلکه در وسط بروید و میوه اش به خوبی رسـیده شود و در نتیجه روغنش کاملاً زلال شود پس مراد، صـفا و زلالی روغن و کمال استعداد آن برای اشتعال است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۶۳۴، از قمی، از امام رضا (ع): مراد از مصباح، محمد رسول خدا (ص) است و مراد از نور علی (ع) اسـت. هر کس به ولاـیت علی (ع) و ائمه (ع) تمکین نکنـد، ولاـیت برای او نیست و کـافر است. ولاـیت علی (ع) نـور است و شفاست و دلیل و هادی و رهبر است.

از همان منبع، از برهان، از جابربن عبدالله انصاری، از امیرالمؤمنین (ع):

«مشـکوه» محمـد (ص) است. «فیهـا مصـباح المصـباح فی زجـاجه الزجـاجه» حسن و حسـین (ع)، «کانها کوکب دری» علی بن الحسـین (ع)، «یوقـد من شـجره مبارکه» محمـد بن علی (ع)، «زیتونه» جعفر بن محمـد (ع)، «لاشـرقیه» موسـی بن جعفر (ع)، «و لاغربیه» علی بن موسی (ع)،

۱- صف۸

۲- انعام۱۲۲

۳- حدید۲۸

۴- زمر۲۲

«یكاد زیتها یضیی» محمد بن علی (ع)، «و لو تمسه نار» علی بن محمد (ع)، «نور علی نور» حسن بن علی (ع)، «یهدی الله لنوره من یشاء» حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه شریف است.

☼ مؤلف:

در روایاتی دیگر «مشكوة» را فاطمه (س)، «مصباح» را امام حسن (ع)، «زجاجه» را امام حسین (ع)، «شجره مباركه» را ابراهیم (ع)، «نه شرقی و نه غربی» را یهودی و نصرانی نبودن آن حضرت و «نورٌ عَلَی نور» را امامی بعد از امام دیگر آورده اند كه همه آنها صِرف تطبیق است.

فی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْكَرَ فیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ (۳۶)

رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إیتاءِ الزَّكاةِ یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ (۳۷)

لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ یَزیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ (۳۸)

وَ الَّذینَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّی إِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سَریعُ الْحِسابِ (۳۹)

أَوْ كَظُلُماتٍ فی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَكَدْ یَراها وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ (۴۰)

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبیحَهُ وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِما یَفْعَلُونَ (۴۱)

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللَّهِ الْمَصیرُ (۴۲)

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُزْجی سَحاباً ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُكاماً فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فیها مِنْ بَرَدٍ فَیُصیبُ بِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشاءُ یَكادُ سَنا بَرْقِهِ یَذْهَبُ بِالْأَبْصارِ (۴۳)

یُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ إِنَّ فی ذلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ (۴۴)

وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشی عَلی بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشی عَلی رِجْلَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشی عَلی أَرْبَعٍ یَخْلُقُ اللَّهُ ما یَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ (۴۵)

لَقَدْ أَنْزَلْنا آیاتٍ مُبَیِّناتٍ وَ اللَّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ (۴۶)

وَ یَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا ثُمَّ یَتَوَلَّی فَریقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنینَ (۴۷)

وَ إِذا دُعُوا إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْكُمَ بَیْنَهُمْ إِذا فَریقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۴۸)

وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹)

أَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتابُوا أَمْ یَخافُونَ أَنْ یَحِیفَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰)

إِنَّما کانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ إِذا دُعُوا إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ أَنْ یَقُولُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱)

وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَخْشَ اللَّهَ وَ یَتَّقْهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ (۵۲)

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَیَخْرُجُنَّ قُلْ لا تُقْسِمُوا طاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ (۵۳)

قُلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَیْکُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِینُ (۵۴)

(این چراغ پرفروغ) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد)؛ خانه هایی که نام خدا در آنها برده

ص: ۴۳۵

می شود و صبح و شام در آنها تسبیح او می گویند (۳۶) مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند؛ آنها از روزی می ترسند که در آن، دلها و چشمها زیر و رو می شود (۳۷) (آنها به سراغ این کارها می روند) تا خداوند آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضل خود بر پاداششان بیفزاید؛ و خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد (و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد) (۳۸) کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می پندارد؛ اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد و خدا را نزد آن می یابد که حساب او را بطور کامل می دهد؛ و خداوند سریع الحساب است! (۳۹) یا همچون ظلماتی در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانده و بر فراز آن موج دیگری و بر فراز آن ابری تاریک است؛ ظلمتهایی است یکی بر فراز دیگری، آن گونه که هر گاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست! (۴۰) آیا ندیدی تمام آنان که در آسمانها و زمینند برای خدا تسبیح می کنند و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند؟! هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می داند؛ و خداوند به آنچه انجام میدهند داناست! (۴۱) و از برای خداست حکومت و مالکیت آسمانها و زمین؛ و بازگشت (تمامی موجودات) بسوی اوست! (۴۲) آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می راند، سپس میان آنها پیوند می دهد و بعد آن را متراکم می سازد؟! در این حال، دانه های باران را می بینی که از لابه لای آن خارج می شود؛ و از آسمان -از کوه هایی که در آن است [=ابرهایی که همچون کوه ها انباشته شده اند]- دانه های تگرگ نازل می کند و هر کس را بخواهد بوسیله آن زیان می رساند و از هر کس بخواهد این زیان را برطرف می کند؛ نزدیک است درخشندگی برق آن (ابرها) چشمها را ببرد! (۴۳) خداوند شب و روز را دگرگون می سازد؛ در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت! (۴۴) و خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید؛ گروهی از آنها بر شکم خود راه می روند و گروهی بر دو پای خود و گروهی بر چهار پا راه می روند؛ خداوند هر چه را بخواهد می آفریند، زیرا خدا بر همه چیز تواناست! (۴۵) ما آیات روشنگری نازل کردیم؛ و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند! (۴۶) آنها می گویند: «به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم!» ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنان رویگردان می شوند؛ آنها (در حقیقت) مؤمن نیستند! (۴۷) و هنگامی که از آنان دعوت شود که بسوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میانشان داوری کند، ناگهان گروهی از آنان رویگردان می شوند! (۴۸) ولی اگر حق داشته باشند (و داوری به نفع آنان شود) با سرعت و تسلیم بسوی او می آیند! (۴۹) آیا در دلهای آنان بیماری است، یا شک و تردید دارند، یا می ترسند خدا و رسولش بر آنان ستم کنند؟! نه، بلکه آنها خودشان ستمگرند! (۵۰) سخن مؤمنان، هنگامی که بسوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، تنها این است که می گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم!» و اینها همان رستگاران واقعی هستند (۵۱) و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از خدا بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد، چنین کسانی همان پیروزمندان واقعی هستند! (۵۲) آنها با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی، (از خانه و اموال خود) بیرون می روند (و جان را در طبق اخلاص گذارده تقدیم می کنند)؛ بگو: «سوگند یاد نکنید؛ شما طاعت خالصانه نشان دهید که خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است!» (۵۳) بگو: «خدا را اطاعت کنید و از پیامبرش فرمان برید! و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسئول اعمال خویش است و شما مسئول اعمال خود! اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد؛ و بر پیامبر چیزی جز رساندن آشکار نیست!» (۵۴)

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكمْ وَ عَمِلُوا الصالِحَاتِ لَيَستَخْلِفَنَّهُمْ فى الاَرْضِ كَمَا استَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى

ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَهُم مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنى

ص :۴۳۶

لا يُشرِكُونَ بی شيْئاً وَ مَنْ كفَرَ بَعْدَ ذَلِك فَأُولَئك هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵) خدا به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کنند وعده کرده که در زمین جانشین دیگران کند آنچنان که اَسلاف (گذشتگان) آنان را جانشین کرد. و نیز دینشان را یعنی آن دینی که برای ایشان پسندیده استقرار دهد و از پی ترسی که داشتند امنیت روزیشان فرماید تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نکنند و هر کس پس از این کافر شود آنان خود عصیان پیشگانند (۵۵)

☼ نکته:

وعده نصرت و وارث شدن مؤمنین در زمین به کرات در قرآن کریم آمده است از جمله: «وَ نُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلى الَّذِينَ استُضعِفُوا فی الاَرْضِ وَ نجْعَلَهُمْ أَئمَّةً وَ نجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لهُمْ فی الاَرْضِ» = «اراده کردیم بر کسانی که در زمین بدست کفار ضعیف شدند منت نهیم و ایشان را پیشوایان و وارثان نموده، در زمین مکنت دهیم» (قصص۶ و۵). و یا: «أَنَّ الاَرْض يَرِثُهَا عِبَادِی الصالِحُونَ» = «زمین را بندگان صالح من ارث می برند» (انبیا ۱۰۵). و یا: «إِنَّ الاَرْض للَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» = «زمین از آن خداست، به هر کس از بندگانش بخواهد آن را ارث می دهد و سرانجام از آنِ پرهیزکاران است» (۱).

☼ نکته:

در این آیه شریفه، سه وعده صریح به مؤمنان داده است:

۱ – استخلاف یا حکومت بر سراسرِ زمین.

۲ – حکومتِ قوانین الهی بر تمامی عرصه های زندگی.

۳ – بر طرف شدن تمامی عوامل ترس و ناامنی و جایگزین شدن امنیت کامل بر روی زمین.

☼ مؤلف:

اگر به تاریخ رجوع کنیم، خواهیم یافت که از موقعِ نزول این آیه شریفه تاکنون چنین حکومتِ امنِ جهانی ای، به وقوع نپیوسته است، بنابراین این آیه شریفه هنوز تعبیر نشده است، پس فسادِ گفتارِ همه ی آنهایی که شأنِ نزولِ آیه شریفه را به حکام مختلف از جمله ابوبکر و عمر و عثمان و حتی حضرت علی (ع) و غیره می دانند، ثابت می شود و این نظریه نه تنها موردِ تأییدِ تمام مفسرینِ شیعه می باشد بلکه موردِ تأییدِ بسیاری از مفسرین اهلِ سنت هم هست، از جمله، ابن کثیر، یکی از مفسرینِ عامه (سنی)، که در ذیل آیه فوق با ذکر روایتی، تعداد سرپرستان امت را

۱- اعراف ۱۲۸

دوازده نفر معرفی کرده و معتقد است که یکی از این خلفای عادل، مهدی موعود (عج) است که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. [(۱)](#).

در تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، ج ۳، ص ۴۶، در ذیل آیه فوق آورده است: بعضی از مفسرین گفته اند: این آیه شریفه مربوط به مهدی موعود (عج) است، که اخبار متواتر از ظهورش خبر داده و فرموده: زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که پر از ظلم و جور شده باشد و مراد از «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» رسول خدا (ص) و ائمه اهل بیت او (علیهم السلام) است.

در تفسیر برهان ذیل آیه فوق و در کتاب الغیبه، ص ۲۴۰، از امام صادق (ع):

این آیه در شأن قائم آل محمد (عج) و اصحاب او نازل شده است.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۶۵۳، از تفسیر ابوالفتوح، از حضرت رسول (ص):

اگر حتی یک روز از دنیا بماند، خداوند آن روز را چنان طولانی کند تا مردی از فرزندان من بیاید که نام و کنیه او، نام و کنیه من است، زمین را پُر از عدل و انصاف کند پس از آنکه پُر از جور و ستم بوده و جایز نیست برای کسی که جمع کند میان نام و کنیه من جز مهدی امت (عج).

از همان منبع، از جابربن عبد الله انصاری است که گفت: وقتی آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء ۵۹) نازل شد عرض کردم ای رسول خدا! اولی الامر کدامند؟ که خدای تعالی اطاعت ایشان را به اطاعت خود و اطاعت شما مقرون نموده؟ فرمود: ای جابر! آنها خلفاء و امامانی بعد از من هستند. اول ایشان علی بن ابیطالب است، پس حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی که در تورات به باقر شناخته شده است، ای جابر! تو او را درک می کنی. وقتی آن حضرت را ملاقات نمودی، سلام مرا به او برسان پس از او، جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی باشد بعد از آن هم نام و هم کنیه من حجّت خدا و بقیه الله محمد بن حسن بن علی صلوات علیهم اجمعین باشد.

وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶)

لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ كَفَرُوا مُعْجِزينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَأْواهُمُ النَّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصيرُ (۵۷)

و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و رسول (خدا) را اطاعت کنید تا مشمول

۱- تفسیر قرآن کریم، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱۵

رحمت (او) شوید (۵۶) گمان مبر کافران می توانند از چنگال مجازات الهی در زمین فرار کنند! جایگاه آنان آتش است و چه بد جایگاهی است! (۵۷)

در وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۲، از امام صادق (ع): با پرداخت زکات از ثروت کسی کم نشده همانطور که با خودداری از پرداخت آن ثروت کسی زیاد نشده است.

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَستَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكم وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الحُلُمَ مِنْكم ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِّنْ قَبْلِ صلَاهِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظهِيرَهِ وَ مِنْ بَعْدِ صلَاهِ الْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيسَ عَلَيْكمْ وَ لا عَلَيْهِمْ جُنَاحُ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكمْ بَعْضُكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ كَذَلِك يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۸) ای کسانی که ایمان آورده اید باید به کسانی که شما مالک آنها شده اید و کسانی که هنوز به عقل و بلوغ نرسیده اند دستور دهید در شبانه روز سه وقت از شما اجازه ورود بگیرند یکبارش پیش از نماز صبح و دوم هنگام نیم روز که جامه های خویش از تن در می آورید و سوم بعد از نماز شبانگاه که این سه هنگام، هنگام خلوت شماست و پس از آن می توانند بدون اجازه وارد شوند و گناهی بر شما و آنها نیست چرا که هنگام حرکت و برخورد با یکدیگر است. خدا این چنین آیه ها را برای شما بیان می کند که خدا دانا و فرزانه است (۵۸)

☼ نکته:

در معنای آیه شریفه «لِيَستَأذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَت أَيْمَانُكمْ» (آیه اِذْن) مفسرین دو نوع روایت آورده اند:

(۱) عده ای از مفسرین روایتی آورده اند که مراد از آن را تنها غلامان (مردان) می دانند و کنیزان (زنان) را شامل نمی شود. (۲) عده ای دیگر از مفسرین روایتی آورده اند که منظور از آن (آیه) را شامل عموم یعنی هم غلامان (مردان) و هم کنیزان (زنان) می دانند. مثلاً صاحبِ تفسیر جامع روایتی که «ان شاء الله» در ادامه خواهد آمد، آورده است که نظریه دوم را تأیید می کند.

در تأییدِ نظریه اول، صاحب المیزان، ج ۲۹، ص ۲۳۶، آورده است: از ظاهر جمله: «ملکت ایمانکم» بر می آید که مراد به آن تنها غلامان است (چون کلمه «الذین» برای مردان است نه کنیزان)، هر چند

که لفظ عمومیت دارد و اگر آن خاص را به لفظ عام تعبیر کرده، از باب تغلیب است.

☼ مؤلف:

دلیل صاحب المیزان صحیح نمی باشد، چون در قرآن کریم به کرات کلمه «الذین» آمده است که منظور، هم زنان و هم مردان هستند، مثلاً عبارت: «یا ایهاالذین آمنوا» . بنابراین باید گفت:

آیه شریفه عام است و هر دو جنس را شامل می شود. چرا که آیه شریفه به زمانهایی اشاره فرموده است که احتمال عریان بودن زن و مردْ وجود دارد و نگاه کردن به آنها برای همه حرام است و نه فقط برای مردان، بنابراین نظریه دوم صحیح تر است. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۲۹، ص ۲۴۳، از کافی، از امام صادق (ع):

این حکم تنها مخصوص مردان است نه زنان و (زنان) می توانند داخل و خارج شوند.

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۶۵۸، از کافی، از امام صادق (ع):

باید غلامان و کنیزان و اطفال بالغ، اذن و اجازه بگیرند تا وارد بر اولیاء خود شوند.

☼ مؤلف:

همان طور که در بالا آوردیم، روایت دوم صحیح است، اما اگر روایتِ اول هم صحیح باشد تنها به یک تعبیر می توان آن را توجیه کرد و آن هم این است که: «مراد از زنان را دختران خردسال محسوب کنیم» . و این تعبیر دقیقاً در روایتِ دوم آمده است، آن جا که به «اطفالِ بالغ» اشاره فرموده است، به عبارتی خردسالان را معاف فرموده است. (والله اعلم).

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۶۳۸، از کافی، از صادقین (ع):

باکی نیست، خوردن از (خانه ای) که کلیدشان (امانت نزد) شماست، مادام که فاسد نکنی.

☼ لطیفه:

ممکن است عده ای به بنده ی حقیر ایراد گرفته بگویند: در بیانِ گفتارت با اینکه قولت را فوراً می آوری ولی باز هم به عبارت «ان شاء الله» اشاره می کنی؟

پاسخ: این عادتِ نیک را از آقا و سرورم امام صادق (ع) آموخته ام آنجا که فرموده است:

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۵۳، از ابن بابویه، از حسن بن زیاد عطار روایت کرده که گفت:

حضور امام صادق (ع) عرض کردم: مردم از ما می پرسند: آیا شما مؤمن هستید و داخل بهشت می شوید؟ می گوییم: بلی «ان شاء الله» . می گویند: مگر شما شک دارید که می گویید: «ان شاء الله؟» امام (ع) فرمود: به آنها بگویید: به خدا سوگند ما شک نداریم. لکن «ان شاءَ الله» می گوییم، چنان که پروردگار فرمود: «لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» = «بطور قطع همه شما «ان شاء الله» وارد مسجد الحرام می شوید در نهایت امنیت» (فتح۲۷) خداوند جمله «ان

شاء اللّه» را در کلام خود آورد، با آن که می دانست داخل مسجد الحرام می شوند.

وَ إِذا بَلَغَ الْأَطْفالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنُوا کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ (۵۹)

وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَهٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ (۶۰)

لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ وَ لا عَلی أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ آبائِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ إِخْوانِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخَواتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَعْمامِکُمْ أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخْوالِکُمْ أَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ أَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَدیقِکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمیعاً أَوْ أَشْتاتاً فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّهً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَهً طَیِّبَهً کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۶۱)

و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که پیش از آنان بودند اجازه می گرفتند؛ اینچنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند و خدا دانا و حکیم است! (۵۹) و زنان از کارافتاده ای که امید به ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباسهای (رویین) خود را بر زمین بگذارند، بشرط اینکه در برابر مردم خودآرایی نکنند؛ و اگر خود را بپوشانند برای آنان بهتر است؛ و خداوند شنوا و داناست (۶۰) بر نابینا و افراد لنگ و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه های خودتان [= خانه های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می شود بدون اجازه خاصی] غذا بخورید؛ و همچنین خانه های پدرانتان، یا خانه های مادرانتان، یا خانه های برادرانتان، یا خانه های خواهرانتان، یا خانه های عموهایتان، یا خانه های عمه هایتان، یا خانه های داییهایتان، یا خانه های خاله هایتان، یا خانه ای که کلیدش در اختیار شماست، یا خانه های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که بطور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید؛ و هنگامی که داخل خانه ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلامی پربرکت و پاکیزه! این گونه خداوند آیات را برای شما روشن می کند، باشد که بیندیشید! (۶۱)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ إِذَا کانُوا مَعَهُ عَلی أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ یَذْهَبُوا حَتی یَستَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِینَ یَستَأْذِنُونَکَ أُولَئکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ فَإِذَا استَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَ استَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ **(۶۲)**
مؤمنین حقیقی کسانی هستند که از روی کمال اخلاص، به خدا و رسولش ایمان آورده باشند. و چون برای کاری در حضور پیغمبر اکرم (ص) اجتماع می کنند، بدون رخصت و اجازه حضرتش متفرق نمی شوند و نمی روند. آنهایی که از شما اجازه و رخصت می طلبند کسانی هستند که واقعاً به شما و پیامبرش ایمان آورده اند. و اگر بعضی ها برای پاره ای از کارهای شخصی خود مرخصی خواهند. به هر کس که خواهی و صلاح بدانی، اجازه بده. و برایشان از خدا طلب آمرزش و مغفرت کن، زیرا خدا بخشنده و مهربان است (۶۲)

در المیزان، ج ۲۹، ص ۲۴۶، از قمی، در ذیل آیه آورده: این آیه درباره عده ای نازل شد که هر وقت رسول خدا (ص) ایشان را برای امری از امور جمع می کرد تا پی کاری یا جنگی که پیش آمده بود بفرستد، بدون اجازه او متفرق می شدند، خدایتعالی ایشان را از این رفتار نهی فرمود.

از همان منبع، در ذیل آیه: «فاذا استأذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم» آورده است:

آیه، درباره حنظلهٔ بن ابی عیاش نازل شد: و او در شبی که فردایش جنگ احد شروع می شد، عروسی کرده بود، پس از رسول خدا (ص) اجازه گرفت تا نزد اهلش بماند، پس خدای عزوجل این آیه را فرو فرستاد، حنظله نزد اهلش بماند، صبح در حال جنابت به میدان جنگ آمد و شهید شد، رسول خدا (ص) فرمود: من خود دیدم که ملائکه حنظله را با آب ابرها و روی تخته هایی از نقره میان آسمان و زمین غسل می دادند و به همین جهت او را «غسیل الملائکه» نامیدند.

در عین الحیات، ص ۲۴۵، از امام صادق (ع): مؤمن از ۴ ناحیه در اذیت است:

۱ – همسایه ای که او را آزار دهد.

۲ – شیطانی که در مقام گمراه کردن او باشد.

۳ – منافقی که از او ایراد گیری کند.

۴ – مؤمنی که بر او حسد برد و این آخری از همه بر او دشوارتر است زیرا به خاطر حسادتش بر او تهمت و افتراء زند و مردم هم از او که مؤمن است می پذیرند و گمراه می شوند.

در الحدیث، ج ۱، ص ۴۳، از امام صادق (ع):

اگر می خواهی در جامعه مورد تکریم و احترام باشی با مردم به مدارا و نرمی برخورد کن و اگر می خواهی با تحقیر و اهانت مردم مواجه شوی روش تندی و خشونت در پیش گیر.

از همان منبع، ج ۲، ص ۳۲۶: اگر از عمرت فقط دو روز باقی مانده باشد، یک روزش را به فرا گرفتن ادب و تربیت اختصاص بده تا روز مرگت از سرمایه های اخلاقی روز قبلت یاری بخواهی.

در اصول کافی، ج ۳، ص ۳۱۸، از امام صادق (ع):

هرگاه یکی از شیعیان ما که برادرش از او در کاری کمک و یاری بخواهد او را تا آنجایی که می تواند کمک نکند و به دنبال کار و حاجت و خیراندیشی در کار برادرش نکند همانطوری که برای کار خود عمل می کند به خدا و رسول و ائمه (علیه السلام) خیانت نموده است.

ص :۴۴۲

لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِواذاً فَلْيَحْذَرِ الَّذينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصيبَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ (۶۳)

أَلا إِنَّ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَليمٌ (۶۴)

صدا کردنِ پیامبرْ در میان خود را مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهی؛ خداوند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می شوند و یکی پس از دیگری فرار می کنند، می داند! پس آنان که فرمان او را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای دامنشان را بگیرد، یا عذابی دردناك به آنها برسد! (۶۳) آگاه باشید که برای خداست آنچه در آسمانها و زمین است؛ او می داند آنچه را که شما بر آن هستید و (می داند) روزی را که به سوی او بازمی گردند؛ و (در آن روز) آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می سازد؛ و خداوند به هر چیزی داناست! (۶۴)

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۶۴۲، از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۲۰، از امام صادق (ع):

فاطمه زهرا (س) فرمودند: وقتی آیه (۶۳) نازل شد، من ترسیدم پیامبر (ص) را «پدر جان» صدا کنم، پس می گفتم: «یا رسول الله» تا این که پیامبر (ص) به من اعتراض کرد و فرمود: فاطمه جان! این آیه در حق تو و اهل و خانواده ات و حتی در نسلِ دیگرت هم نازل نشده، بلکه در حق اهل جفا و مردم غیر از قریش نازل شده است. تو بگو: «پدر جان» چون این نوع خطاب زنده کننده تر به قلب پدر و خشنود کننده ی رب و آفریدگار است.

در آثار الصادقین، ج ۱۳، ص ۲۱۰، از امام علی (ع): چون دیدی که خداوند پیاپی بر تو بلا فرستاد شکرش به جای آور و چون در پی گناهانت پی در پی به تو نعمت داد از مکرش با خودت بترس.

خلاصه آیات سوره نور:

۲ – آیه جَلْدْ ۳ – نکاح زناکار با زناکار و مشرك ۴ – آیه قَذْفْ ۱۰ – ۶ – آیات لِعان ۲۰ – ۱۱ – آیات اِفک ۳۱ – خطوات الشیطان ۲۲ – شایسته نیست ثروتمندان از بذل مال، خودداری کنند ... ۲۳ – تهمت به زنان پاکدامن باعث لعن دنیا و آخرت است ۲۵ – خداوند خلایق را به کیفری که استحقاق دارند می رساند ۲۶ – زنهای بدکاره، شایسته مردان بدعملند و ... زنهای عفیف لایق مردان عفیفند ... ۲۷ – بدون اجازه وارد خانه های غیر نشوید و بعد سلام کنید که برای شما بهتر است (آیه استیناس) ۲۸ – اگر کسی را در خانه ای نیافتید وارد نشوید مگر اجازه دهند و اگر موافقت نکنند فوراً برگردید ۲۹ – عیبی ندارد داخل خانه غیر مسکونی که اثاثتان در آن جاست وارد شوید ۳۰ – حفظ چشم و عورت (مردان) ۳۱ – حفظ چشم و عورت زنان ... ۳۲ – باید زنان بی شوهر و مردان بی زن و کنیزان خود را به نکاح یکدیگر درآورید. اگر از تنگدستی بیم دارید، بدانید که خداوند به کرمش آنها را بی نیاز می کند ۳۳ – کسی که دسترسی به ازدواج ندارد باید عفت ورزد تا خداوند از کرمش بی نیازشان کند ۳۵ – آیه نور ۳۹ – اعمال کفر مانند سراب ... ۴۰ – یا مانند دریای ژرف ... ۴۱ – تسبیح خداوند توسط موجودات ۴۳ – ابر و باران ۴۵ – خداوند تمام جنبدگان را از آب آفرید ۵۰ – ۵۲ – و من یطع الله و رسوله و یخش الله ... ۵۳ – و اقسموا بالله جهد ایمانهم ... ۵۴ – از خدا و رسول اطاعت کنید ... ۵۵ – وَعَدَالله ... لیستخلفنهم ... ۵۶ –

نماز- زکات — اطاعت از رسول خدا (ص) ۵۷ - گمان مدار کفار، در زمین صاحب قدرت شوند ۵۸ - آیه اذن ۵۹ - ۶۰ - زنان یائسه عیبی ندارد که چادر نپوشند ولی نباید به زیور و زینت تظاهر کنند ۶۱ - سلام کنید ... ۶۲ - در خصوص حنظله (غسیل الملائکه) ۶۳ - لا تجعلوا دُعاء ۶۴ - همه ملک خداست.

ص :۴۴۳

۲۵ سوره فرقان

۲۵ – سوره فرقان = تشخیص (نشانه) حق از باطل = تبارك.

مکی است و ۷۷ آیه دارد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۹، از خواص این سوره از رسول خدا (ص) روایت آورده که فرمود:

هر کس این سوره را بنویسد و برخود ببندد و با همسر باردارش همبستر شود در همان ساعت حملش ساقط گردد.

خلاـصه مطـالب: غرض این سوره بیـان رسالت رسول خـدا (ص) و دفع ایرادهای کفار بر نبوت رسول خـدا (ص) است. و نیز: توصـیف معبودان مشـرکین، گفتـار آنهـا دربـاره قرآن و رسول اکرم (ص)، عقایـد آنها در خصوص قیامت و مرگ، بیان حال امتهای گذشـته، تکذیب انبیاءِ سـلف، تسـلیت خاطر پیامبر خاتم (ص)، دلایل توحید و خداشناسی و چگونگی احوال مؤمنین و توبه کنندگان.

بسم الله الرحمن الرحیم

تَبارَكَ الّذی نَزَّلَ الفُرقَانَ عَلی عَبدِهِ لِیَكُونَ لِلعالَمِین نَذیراً (۱) بزرگوار است آن خداوندی که قرآن را بر بنده خود نازل فرمود تا جهانیان را هشدار دهد (۱)

تبارك: از ماده «برکه» به معنای «ثبوت خیر در هر چیز» است. مفسرین سه معنا برای تبارك بیان کرده اند:

۱ – برکت عظیم و بسیار ۲ – برتری و بزرگواری ۳ – دائم و ثابت.

فرقان: به معنای فرق است. و اینکه قرآن را فرقان می نامنـد از این جهت است که آیاتش بین حق و باطل را جدا می سازد و یا این که آیاتش جـدا جدا نازل شده است. مؤید معنای اول این است که این کلمه در قرآن کریم بر تورات اطلاق شده است، با اینکه تورات یکباره نازل شد.

در تفسـیر جامع، ج ۵، ص ۱۱، از کـافی، از امـام صـادق (ع): تمام کتاب را قرآن نامنـد. و محکمات آن را که عمل نمودن بر آنها واجب است، فرقان خوانند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۱، از شـیخ مفید در اختصاص، از حضرت رسول اکرم (ص): فرقان، کتاب نازل شده خداوند است و سوره هـا و آیـاتش بر خلاـف تورات و انجیـل و زبور که تماماً یـک جا و به صورت الواح نازل شـده به صورت پراکنـده و متفرق و در غیر الواح نازل گردیده است.

الَّذی لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکنْ لَهُ شَریکٌ فِی الْمُلْکِ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْ‏ءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدیراً (۲)

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لا یَخْلُقُونَ شَیْئاً وَ هُمْ یُخْلَقُونَ وَ لا یَمْلِکُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً وَ لا یَمْلِکُونَ مَوْتاً وَ لا حَیاةً وَ لا نُشُوراً (۳)

وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا إِنْ هَذا إِلاَّ إِفْکٌ افْتَراهُ وَ أَعانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً (۴)

وَ قالُوا أَساطیرُ الْأَوَّلینَ اکْتَتَبَها فَهِیَ تُمْلی‏ عَلَیْهِ بُکْرَةً وَ أَصیلاً (۵)

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ کانَ غَفُوراً رَحیماً (۶)

وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشی‏ فِی الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذیراً (۷)

أَوْ یُلْقی‏ إِلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یَأْکُلُ مِنْها وَ قالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ رَجُلاً مَسْحُوراً (۸)

انْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا یَسْتَطیعُونَ سَبیلاً (۹)

تَبارَکَ الَّذی إِنْ شاءَ جَعَلَ لَکَ خَیْراً مِنْ ذلِکَ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ یَجْعَلْ لَکَ قُصُوراً (۱۰)

بَلْ کَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَ أَعْتَدْنا لِمَنْ کَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعیراً (۱۱)

إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفیراً (۱۲)

وَ إِذا أُلْقُوا مِنْها مَکاناً ضَیِّقاً مُقَرَّنینَ دَعَوْا هُنالِکَ ثُبُوراً (۱۳)

لا تَدْعُوا الْیَوْمَ ثُبُوراً واحِداً وَ ادْعُوا ثُبُوراً کَثیراً (۱۴)

قُلْ أَ ذلِکَ خَیْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ کانَتْ لَهُمْ جَزاءً وَ مَصیراً (۱۵)

لَهُمْ فیها ما یَشاؤُنَ خالِدینَ کانَ عَلی‏ رَبِّکَ وَعْداً مَسْؤُلاً (۱۶)

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیَقُولُ أَ أَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبادی هؤُلاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبیلَ (۱۷)

قالُوا سُبْحانَکَ ما کانَ یَنْبَغی لَنا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِکَ مِنْ أَوْلِیاءَ وَ لکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آباءَهُمْ حَتَّی نَسُوا الذِّکْرَ وَ کانُوا قَوْماً بُوراً (۱۸)

فَقَدْ کَذَّبُوکُمْ بِما تَقُولُونَ فَما تَسْتَطیعُونَ صَرْفاً وَ لا نَصْراً وَ مَنْ یَظْلِمْ مِنْکُمْ نُذِقْهُ عَذاباً کَبیراً (۱۹)

وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَکَ مِنَ الْمُرْسَلینَ إِلاَّ إِنَّهُمْ لَیَأْکُلُونَ الطَّعامَ وَ یَمْشُونَ فِی الْأَسْواقِ وَ جَعَلْنا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ وَ کانَ رَبُّکَ بَصیراً (۲۰)

خداوندی که حکومت آسمانها و زمین از آن اوست و فرزندی برای خود انتخاب نکرد و همتایی در حکومت و مالکیت ندارد و همه چیز را آفرید و به دقت اندازه گیری نمود! (۲) آنان غیر از خداوند معبودانی برای خود برگزیدند؛ معبودانی که چیزی را نمی آفرینند، بلکه خودشان مخلوقند و مالک زیان و سود خویش نیستند و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیز خویشند (۳) و کافران گفتند: «این فقط دروغی است که او ساخته و گروهی دیگر او را بر این کار یاری داده اند» آنها (با این سخن) ظلم و دروغ بزرگی را مرتکب شدند (۴) و گفتند: «این همان افسانه های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده و هر صبح و شام بر او املا می شود» (۵) بگو: «کسی آن را نازل کرده که اسرار آسمانها و زمین را می داند؛ او (همیشه) آمرزنده و مهربان بوده است!» (۶) و گفتند: چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟! (نه سنت فرشتگان را دارد و نه روش شاهان را!) چرا فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انذار کند (و گواه صدق دعوی او باشد)؟! (۷) یا گنجی (از آسمان) برای او فرستاده شود، یا باغی داشته باشد که از (میوه) آن بخورد (و امرار معاش کند)؟! و ستمگران گفتند: «شما تنها از مردی مجنون پیروی می کنید!» (۸) ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، آن گونه که قدرت پیدا کردن راه را ندارند! (۹) زوال ناپذیر و بزرگ است خدایی که اگر بخواهد برای تو بهتر

از این قرار می دهد: باغهایی که نهرها از زیر درختانش جاری است و (اگر بخواهد) برای تو کاخهایی مجلل قرارمی دهد (۱۰) (اینها همه بهانه است) بلکه آنان قیامت را تکذیب کرده اند؛ و ما برای کسی که قیامت را تکذیب کند، آتشی شعله ور و سوزان فراهم کرده ایم! (۱۱) هنگامی که این آتش آنان را از مکانی دور ببیند، صدای وحشتناک و خشم آلودش را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند (۱۲) و هنگامی که در جای تنگ و محدودی از آن افکنده شوند در حالی که در غل و زنجیرند، فریاد واویلای آنان بلند می شود! (۱۳) (به آنان گفته می شود:) امروز یک بار واویلا نگویید، بلکه بسیار واویلا بگویید! (۱۴) (ای پیامبر!) بگو: «آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزگاران وعده داده شده؟! بهشتی که پاداش اعمال آنها و قرارگاهشان است» (۱۵) هر چه بخواهند در آنجا برایشان فراهم است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ این وعده ای است مسلم که پروردگارت بر عهده گرفته است! (۱۶) (به خاطر بیاور) روزی را که همه آنان و معبودهایی را که غیر از خدا می پرستند جمع می کند، آنگاه به آنها می گوید: «آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود آنان راه را گم کردند؟!» (۱۷) (در پاسخ) می گویند: «منزهی تو! برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیایی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمتها برخوردار نمودی تا اینکه (به جای شکر نعمت) یاد تو را فراموش کردند و تباه و هلاک شدند» (۱۸) (خداوند به آنان می گوید: ببینید) این معبودان، شما را در آنچه می گویید تکذیب کردند! اکنون نمی توانید عذاب الهی را برطرف بسازید، یا از کسی یاری بطلبید! و هر کس از شما ستم کند، عذاب شدیدی به او می چشانیم! (۱۹) ما هیچ یک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند؛ و بعضی از شما را وسیله امتحان بعضی دیگر قراردادیم، آیا صبر و شکیبایی می کنید (و از عهده امتحان برمی آیید)؟! و پروردگار تو همواره بصیر و بینا بوده است (۲۰)

جزء ۱۹ از آیه ۲۱ فرقان تا آیه ۵۵ نمل

وَ قالَ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلائِكَةُ أَوْ نَرى رَبَّنا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فى أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا كَبيراً (۲۱)

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلائِكَةَ لا بُشْرى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمينَ وَ يَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً (۲۲)

و کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند (و رستاخیز را انکار می کنند) گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند و یا پروردگارمان را با چشم خود نمی بینیم؟!» آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند! (۲۱) (آنها به آرزوی خود می رسند) اما روزی که فرشتگان را می بینند، روز بشارت برای مجرمان نخواهد بود (بلکه روز مجازات و کیفر آنان است)! و می گویند: «ما را امان دهید، ما را معاف دارید!» (اما سودی ندارد!) (۲۲)

وقَدِمنَا الَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً (۲۳) و به آن عملها که

(مجرمان) کرده اند، بپردازیم و آن را غباری پراکنده و باطل سازیم (۲۳)

«نثر» : به معنای پاشیدن است.

«هَباء» : به معنای خاک بسیار نرم و غباری است که در هوا پراکنده می شود و جز در هنگام تابش نور خورشید از پنجره دیده نمی شود: «فکانت هَباءً مُنْبثا» = «و مانند ذرات گرد و غبارِ هوا پراکنده گردد» (۱).

۱- واقعه ۶

☼ مؤلف:

در خصوص حبط و باطل شـدن اعمالِ کفار علاوه بر این آیه شریفه، آیاتی مشابه نیز به کرات در قرآن کریم آمـده است، از جمله: بقره۲۱۷: «فأُولَئکَ حَبِطت أَعْمَالُهُمْ فی الدُّنْیا وَ الاَخِرَهِ»

آل عمران ۲۲: «أُولَئکَ الَّذِینَ حَبِطت أَعْمَالُهُمْ فی الدُّنْیا وَ الاَخِرَهِ»

مائده ۵: «وَ مَن یَکْفُرْ بِالایمَانِ فَقَدْ حَبِط عَمَلُهُ»

کهف ۱۰۵: «أُولَئکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِایَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائهِ فحَبِطت أَعْمَالُهُمْ»

انعام۸۸: «وَ لَوْ أَشرَکُوا لَحَبِط عَنْهُم مَّا کانُوا یَعْمَلُونَ»

اعراف ۱۴۷: «وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِایَاتِنَا وَ لِقَاءِ الاَخِرَهِ حَبِطت أَعْمَالُهُمْ»

توبه ۱۷و ۶۹: «أُولَئک حَبِطت أَعْمَالُهُم»

مائده ۵۳: «إِنهُمْ لمَعَکُمْ حَبِطت أَعْمَالُهُمْ»

متأسفانه اکثر علماء تنها به استناد ظاهر آیاتِ ذکر شـده و نیز بعضـی از روایات در خصوص باطل شدن اعمال کفار، معتقدند که: «تنها شرط پذیرش عمل، نیت الهی و ایمان است و اگر شخصـی ایمان نداشته باشد حتی اگر کارِ خیر و ثوابی انجام دهد، چون ایمـان نـدارد و آن کـار را هم برای خـدا انجـام نـداده است، لـذا هیچگونه اجر و پاداشـی بابت عمل نیکِ خود از طرف خداوند متعال نخواهد گرفت» . و نیز گفته اند: «در قیامت اگر شخصِ کافری که کار خیری برای کسی کرده باشد و متقاضی پاداش شود به او گفته می شود: چون کارت را برای خـدا انجام نـداده ای لـذا برو و پاداشت را از آن شـخص که برایش کرده ای بگیر» .

اما این اعتقاد به آن نحوی که بیان شد، به سه دلیل ذیل صحیح نمی باشد:

۱ - دلیـل قرآنی: علاوه بر آیـات دسته اول یعنی آیـاتی که در خصوص باطل شـدن اعمال کفار بیان شـده، قرآن کریم یک سری دیگر آیات دارد که در آن به صراحت اشاره به بازگرداندن اجر عمل و عدم کاستن از آن دارد مثلاً:

(هود ۱۵): «مَن کـانَ یُرِیـدُ الْحَیَواهَ الـدُّنْیا وَ زِینَتهَـا نُوَف إِلَیهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِیهَا وَ هُمْ فِیهَا لا یُبْخَسونَ» = « کسانی که طالب زینت و شهوات دنیوی هستند ما مزد و سعی آنها را می دهیم و هیچ از اجر و عملشان کم نخواهد شد» .

(هود ۱۱۱): «وَ إِنَّ کُلاًّ لَّمَا لَیُوَفِّیَنهُمْ رَبُّک أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا یَعْمَلُونَ خَبِیرٌ» = «و مسلماً خدای تو همه خلق را به جزای نیک و بد اعمالشان می رساند که او بر همه اعمال آگاه است» .

(اسراء ۱۸): «مَّن کانَ یُرِیدُ الْعَاجِلَهَ عَجَّلْنَا لَهُ فِیهَا مَا نَشاءُ لِمَن نُّرِیدُ» = «هر کس این جهان زود گذر را بخواهد، متاع دنیا را به او می دهیم (لیکن) به هر که خواهیم و هر چه مشیت ما باشد» .

(اسراء ۲۰): «وَ مَا کانَ عَطاءُ رَبِّک محْظوراً» = «از لطف و عطای پروردگارت هیچ کس (حتی کافر) محروم نخواهد بود» .

(زلزله ۷و۸): «فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ (۷) وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شرًّا یَرَهُ (۸)» = «هر کس (چه کافر یا مؤمن) به قدر ذره ای کار نیک کرده، پاداش آن را خواهد دید (۷) و هر کس به قدر ذره ای کار زشت مرتکب شده آن هم به کیفرش می رسد (۸)» (آیه شریفه عام است یعنی هم مشمول مؤمن و هم کافر می شود).

۲ – دلیل اعتقادی: یکی از اعتقادات ما شیعیان، «عدلِ الهی» است که جزءِ اصولِ دین به حساب می آید به همین دلیل، عدلِ خداوند متعال ایجاب می کند که هر کس حتی اگر کافر هم باشد در قبال عمل نیکی که کرده باشد حداقل عین آن عمل را دریافت کند که اینْ عینِ عدل است.

۳ – دلیل عقلی و اخلاقی: عقلاً و اخلاقاً غیر قابل قبول است، خداوند رحیم و مهربان بخواهد اعمال خیر و نیک بندگانش حتی کافرین را باطل نماید.

برای روشن شدن مطلب دو مثال بیان می کنم: الف– فرض کنید به همراه یکی از عزیزانتان در کنار رودخانه ای در حال گردشید و ناگهان، عزیزتان به درون رودخانه می افتد، در این حین شخصی کافر از روی ترحم و نه به خاطرِ خدا، او را نجات دهد. حال عکس العمل شما نسبت به عمل آن کافر چه خواهد بود؟ آیا چون او کافر است باید توبیخ شود؟! آیا نباید او را تحسین کرد؟! پس چگونه است که خداوندِ پاداش دهنده ی نیکی ها، خودْ در قبال چنین فردی هیچ گونه عکس العملی نشان ندهد و حتی عملش را توبیخ و باطل کند؟! هرگز که چنین باشد!!!

ب– دانشمندان و کاشفانی بوده و هستند که اکثراً مسلمان هم نبوده اند مثل: ادیسون کاشف برق، گراهامبل کاشف تلفن و کاشفِ واکسن و غیره که بندگان خدا به واسطه کشفیاتشان در رفاه و آسایشند، حال به نظر شما چنین افرادی باید اعمال خیرشان باطل شود؟!

ص :۴۴۸

با توجه به توضیحاتِ فوق، نکته ابهامی باقی است و آن، جمع بین این دو دسته آیات است یعنی آیاتی که اشاره به حبط عمل دارند و آیاتی که اشاره به پاداش عمل دارند.

اما توضیحی که می توان به آن داد بدین شرح است: (والله اعلم)

به استناد این آیه شریفه که به صراحت می فرماید: «أَنِّی لَا أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» = «من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد» (آل عمران ۱۹۵)، معلوم می شود خداوند سبحان هرگز عمل هیچ کس را حبط و نابود نمی کند، پس هر کس به هر عنوانی این واقعیت را انکار کند باید این آیه و آیاتِ مشابه را رد کند.

بنابراین معلوم می شود منظور از «حبط عمل» در آیات مورد بحث، ضایع شدن عمل از جانب خدای سبحان نیست. اما در توجیه این آیات می توان گفت:

خداوند سبحان در جای دیگر می فرماید: «فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» = «پس خداوند، پاداش این جهان و پاداش نیک آن جهان را به آنها داد و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد» (آل عمران۱۴۸)، که در این آیه شریفه، از پاداش دنیا به «ثواب الدنیا» تعبیر شده، ولی پاداش آخرت را «حسن ثواب الاخره» ، بیان فرموده است، به عبارتی می رساند که پاداش آخرت با پاداش دنیا بسیار فرق دارد، زیرا پاداش دنیا هر چه باشد، بالاخره آمیخته با فناست، در حالی که پاداش آخرت سراسر حسن بوده و ابدی می باشد.

و یا می فرماید: «وَانّ سَعْیَه سوفَ یُری» ، «ثم یُجزاهُ الجزاءَ الاَوْفی» = «و به درستی تلاش خود را خواهید دید» ، «پس جزای آن تلاش را به طور کاملتری می گیرد» (نجم۴۰ و۴۱)، که آیه۴۰ اشاره به عینِ عمل و آیه ۴۱ اشاره به پاداشِ بیشتر از عمل دارد.

با مقایسه این دو آیه شریفه معلوم می شود، «حُسْنَ ثَوَابِ الاخِرَهِ» ، همان «جزاءَ الاَوْفی» می باشد، از طرفی خطاب این دو آیه به افرادی است که نیت الهی دارند به عبارتی این دو آیه شریفه می رسانند برای اینکه شخص بتواند از نعمتهای ابدی آخرت متنعم باشد باید اعمالِ نیکش را هر چند در ظاهر کوچک اما به واسطه الهی شدن، ابدی کند. اما اگر عمل نیکِ شخص، نیت

الهی نداشته باشد نمی تواند پایدار و ابدی باشد لذا این عمل در قیاس با نعمتهای ابدی بهشت، اصلاً قابل قیاس نخواهد بود پس نخواهد توانست حتی ذره ای از آن نعمتها را به خود اختصاص دهد و این بدان معنا نیست که خداوند سبحان العیاذ بالله این اعمال را حبط کرده باشد بلکه این خودِ شخص است که به واسطه نپیوستن به معبودِ یکتا اعمالش را حبط کرده است. در عین حال ممکن است خداوند سبحان بابت کارهای نیکِ آن شخصِ کافر در این دنیا نعمتهایی در خور و یا حتی بیشتر از خورش عنایت فرماید.

مشابه این دو آیه شریفه آیاتی دیگر است از جمله: «وَ یزِیدُ اللَّهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدًی وَالْبَاقِیاتُ الصَّالِحَاتُ خَیرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوَابًا وَ خَیرٌ مَرَدًّا» = « (اما) کسانی که در راه هدایت گام نهادند، خداوند بر هدایتشان می افزاید؛ و آثار شایسته ای که (از انسان) باقی می ماند، ثوابش در پیشگاه پروردگارت بهتر و عاقبتش خوبتر است!» (مریم۷۶)

و: «ثَوَابُ اللَّهِ خَیرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا یلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ» = «ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند بهتر است، اما جز صابران آن را دریافت نمی کنند» (قصص ۸۰). و آیاتی مشابه که همه آنها مؤیدِ آن است که این عمل ظاهری شخص نیست که مستوجبِ ثوابِ بی انتهای اخروی است بلکه این نیت الهی و الهی شدن است که باعث ابدی شدن انسان و اعمالش می شود. پس وقتی عملِ صالحی نباشد، دیگر حبطی هم نخواهد بود و خلاصه این که این انسانها هستند که اعمالشان را ابدی نکرده و حبط می کنند نه خداوند سبحان.

توجه: در تفسیر آیاتِ الهی و در توصیفِ خدای تعالی نباید به نحوی صحبت کرد که نقص یا عیبی به ساحتِ مقدسش از لسانمان به ذهنِ مخاطب برسد، مثلاً بیانی که برخی آورده اند: «العیاذ بالله خداوند، پاداشِ عملِ خیر انسان را حبط می کند» . و یا ترجمه ی کلمه «تقوا» که متأسفانه غالبِ مترجمین و مفسرین آن را «ترسِ از خدا» معنا کرده اند. در صورتی که از کسی باید ترسید که ظالم و وحشتناک باشد نه خدایی که منشأ زیبایی ها و عدالت است، پس بهتر است آن را «ترسِ از گناه» یا «ترسِ از دوری خدا» یا همان «تقوای الهی» ترجمه کرد و یا مواردی از

این قبیل ... (برای توضیح در خصوص تبدیل گناه به حسنه، به آیه ۷۰ سوره فرقان و در خصوص پاداشِ عمل، به آیه ۸۴ سوره قصص مراجعه شود، که مربوط به بحث حبط عمل نیز می باشد).

توجه: ممکن است عده ای به بنده حقیر ایراد بگیرند و بگویند «ترسِ از خدا با ترس از ظالم فرق دارد» . در پاسخ باید گفت: وقتی از کلمه ترس برای فارس زبان استفاده می شود تعبیری منفی به ذهن می رسد، در صورتی که در زبان عربی بین خشیت (خشوع و خضوع) با خوف (ترس) فرق است. این مَثَلْ، مِثْلِ آن می ماند که به یکی بگویید: «لطفاً بفرمایید اینجا بنشینید» و یا بگویید: «اینجا بنشینید» و یا بگویید: « ... » ، که هر سه یک معنا دارند ولی اولی کجا و آخری کجا؟!!!

در برابر خداوند سبحان، که منشأ تمام کمالات و صفات احسن است باید به نحوی صحبت کرد که کوچکترین نقص و کاستی از آن کلام به ذهن کسی خطور نکند. مثلاً این که گفته اند: «خداوند اعمال بنده اش را از بین می برد» ، العیاذ بالله تداعی ظلم و بی عدالتی را به ساحت بی همتای خداوند سبحان از بطن کلام به ذهن خواننده می رساند. و یا این که گفته اند: «از خدا بترسید» ، نیز تداعی مثبتی از آن به ذهن نمی رسد. و اصلاً چه اشکالی دارد به جای گفتنِ «ترس از خدا» ، بگوییم: تقوای الهی؟!!!

أَصْحابُ الْجَنَّهِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقیلاً (۲۴)

وَ یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ وَ نُزِّلَ الْمَلائِکَهُ تَنْزیلاً (۲۵)

الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ وَ کانَ یَوْماً عَلَی الْکافِرینَ عَسیراً (۲۶)

وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً (۲۷)

یا وَیْلَتی لَیْتَنی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلیلاً (۲۸)

لَقَدْ أَضَلَّنی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنی وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولاً (۲۹)

وَ قالَ الرَّسُولُ یا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً (۳۰)

وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمینَ وَ کَفی بِرَبِّکَ هادِیاً وَ نَصیراً (۳۱)

وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَهً واحِدَهً کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتیلاً (۳۲)

وَ لا یَأْتُونَکَ بِمَثَلٍ إِلاَّ جِئْناکَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسیراً (۳۳)

الَّذینَ یُحْشَرُونَ عَلی وُجُوهِهِمْ إِلی جَهَنَّمَ أُوْلئِکَ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضَلُّ سَبیلاً (۳۴)

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ وَ جَعَلْنا مَعَهُ أَخاهُ هارُونَ وَزیراً (۳۵)

بهشتیـان در آن روز قرارگاهشان از همه بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است! (۲۴) و (بخاطر آور) روزی را که آسمان با ابرها شکافته می شود و فرشـتگان نازل می گردنـد (۲۵) حکومت در آن روز از آن خداونـد رحمـان است؛ و آن روز، روز سـختی برای کافران

ص :۴۵۱

خواهد بود! (۲۶) و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! (۲۷) ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! (۲۸) او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود! و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است! (۲۹) و پیامبر عرضه داشت: «پروردگارا! قوم من قرآن را رها کردند» (۳۰) (آری،) این گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم؛ اما (برای تو) همین بس که پروردگارت هادی و یاور (تو) باشد! (۳۱) و کافران گفتند: «چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی شود؟!» این بخاطر آن است که قلب تو را بوسیله آن محکم داریم و (از این رو) آن را به تدریج بر تو خواندیم (۳۲) آنان هیچ مثلی برای تو نمی آورند مگر اینکه ما حق را برای تو می آوریم و تفسیری بهتر (و پاسخی دندان شکن که در برابر آن ناتوان شوند)! (۳۳) (تو گمراه نیستی،) آنان که بر صورتهایشان بسوی جهنم محشور می شوند، بدترین محل را دارند و گمراه ترین افرادند! (۳۴) و ما به موسی کتاب (آسمانی) دادیم؛ و برادرش هارون را یاور او قرار دادیم (۳۵)

فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً **(۳۶)** پس گفتیم به سوی

قومی که آیات ما را دروغ شمردند بروید و هلاکشان کردیم هلاکی عجیب (۳۶)

«تدمیر» : به معنای هلاک کردن به خاطر امر عجیب است.

☼ نکته:

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۳۱، آورده است: «آیه شریفه می فرماید: «ما به موسی و هارون گفتیم آیات ما را ببرید نزد این قوم که تکذیب آیات ما کردند» حال چگونه آیات را قبل از آنکه موسی و هارون ببرند، تکذیب کردند؟ و تکذیب آیات باید بعد از آوردن آن باشد و نه قبل از آن. در جواب می گوییم: این توصیف در زمان حضرت رسول (ص) است نه در دوران فرعونیان» .

صاحب المیزان این مطلب را از تفسیر ابوالسعود نقل کرده و آورده است: «این تفسیر خوبی است اما اگر مجبور باشیم آیات را حمل بر معجزات موسی کنیم» ، به عبارتی صاحب المیزان منظور از «آیات» در آیه شریفه را «آیاتِ آفاق و انفس» تعبیر نموده است و ابوالسعود آن را معجزات نُه گانه حضرت موسی (ع) فرض کرده است. که ممکن است هر دو نظر صحیح باشد چرا که عذاب الهی هم به واسطه ی انکار آیات و هم انکار معجزاتِ الهی نازل شده است. (والله اعلم).

وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْناهُمْ وَ جَعَلْناهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَ أَعْتَدْنا لِلظَّالِمينَ عَذاباً أَليماً (۳۷)

و قوم نوح را هنگامی که رسولان (ما) را تکذیب کردند غرق نمودیم و آنان را درس عبرتی برای مردم قرار دادیم؛ و برای ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساخته ایم! (۳۷)

وَ عَاداً وَ ثَمُودَا وَ أَصحَابَ الرَّس وَ قُرُونَا بَينَ ذَلِكَ كَثِيراً **(۳۸)** و قوم عاد و ثمود و

اصحاب رَس (اهل چاه) و نسلهای ما بین آنها (را هلاک کردیم) (۳۸)

«قرونا» : جمع «قرن» و به معنای مردمی است که در یک عصر زندگی می کنند و چه بسا بر خود عصر هم اطلاق شود.

«ذلک» : اشاره است به طوایفی که قبلاً نام برده بود که اول آنان قوم نوح و آخرشان اصحاب رس و یا قوم فرعون بودند.

☼ نکته:

داستان «اصحاب رس» در ۲ سوره از قرآن کریم ذکر شده است. یکی همین آیه شریفه و دیگری آنجاست که می فرماید: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ» = «پیش از آنان قوم نوح و «اصحاب الرس» و قوم ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۳۴، از عیون، از امام رضا (ع)، از حضرت علی (ع): (خلاصه روایت)

«اصحاب رس» مردمی بودند که درخت صنوبر را می پرستیدند و آن را در فارسی «شاه درخت» می نامیدند. و آن درختی بود که «یافث بن نوح» بعد از طوفان، در کنار چشمه آبی به نام «روشن آب» کاشته است. این قوم بعد از حضرت سلیمان (ع) دوازده شهر در کنار رود ارس در مشرق زمین بنا کرده بودند و به همین مناسبت آنها را «اصحاب رس» گویند. در آن زمان نهری بهتر و پر آب تر و گواراتر از رود ارس وجود نداشت. نام دوازده شهر مزبور عبارت بودند از: «آبان- آذر- دی – بهمن – اسفندار – فروردین – اردیبهشت – خرداد – تیر – مرداد – شهریور - مهر» مرکز کشور، شهر بزرگ اسفندار و پادشاهشان، «ترکوذ بن غابور بن یارش بن ساذبن نمرود بن کنعان» بود. چشمه روشناب و اولین صنوبر در شهر اسفندار بود. و اهالی یازده شهر دیگر از دانه های صنوبر مزبور گرفته و به شهرهای خود برده و غرس کرده بودند. آنها چشمه روشناب را ویژه صنوبر معبود دانسته و خوردنش را بر خود و چهارپایانشان حرام کرده بودند و اگر کسی جرعه ای از آن را می آشامید، او را به قتل می رسانیدند و به نیایش صنوبر می پرداختند. پروردگارْ یکی از بنی اسرائیل از نسل یهودا فرزند یعقوب را به رسالت برای هدایت آن قوم فرستاد و آنها ایمان نیاوردند. پیامبر هم دعا نمود و تمام درختان خشک شدند آنها نیز پیغمبر

۱- ق ۱۲

را در چاهی انداختند تا به جوار رحمت خداوند واصل گردید. و خداوند متعال هم باد سرخی بر آنان نازل کرد و بدنهای آن قوم را مانند سرب مذاب گداخت و از هم پاشید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۳۶، از کافی آورده است: زنی از امام صادق (ع) درباره مساحقه (جماع زنان با یکدیگر) پرسید، حضرت (ع) فرمود: حدّش همان حدّ زنا است. آن زن پرسید: آیا خدایتعالی این مسئله را در قرآن کریم ذکر کرده؟ فرمود: بلی «زنان رَسّ» .

از همان منبع، از درمنثور، از امام صادق (ع): دو نفر زن از آنجناب پرسیدند: آیا افتادن زن روی زن دیگر را در کتاب خدا حرام می دانی؟ فرمود: بلی این عملِ همان زنان است که در عهد تبع می زیستند و آن زنان که با «رس» بودند. و فرمود: هر نهر و چاهی را «رس» گویند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۳، از ابن بابویه و قطب راوندی، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

«اصحاب رس» چند طایفه بودند. خداوند یکی از آنها را در قرآن یاد فرموده است. ایشان در کنار نهری به نام رس می زیستند و دیارشان بین آذربایجان و ارمنستان بود خداوند مدت قریبِ یک ماه سی نفر پیغمبر برای هدایت آن مردم فرستاد. همه را به قتل رسانیدند. بعد پیامبری دیگر مبعوث فرمود و او را به نصرت خود مؤید گردانید ...

وَ كُلاًّ ضَرَبْنا لَهُ الْأَمْثالَ وَ كُلاًّ تَبَّرْنا تَتْبيراً (۳۹)

و برای هر یک از آنها مثلها زدیم؛ و (چون سودی نداد،) همگی را نابود کردیم! (۳۹)

وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتى أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكونُوا يَرَوْنَها بَلْ كانُوا لا يَرْجُونَ نُشوراً **(۴۰)** (آیا این کافران) بر آن دهکده که باران بد بر آن باریده شد گذر کرده اند مگر آن را ندیده اند (چرا) اما آنان به زندگی دوباره ایمان و امید ندارند (۴۰)

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۳۶، از قمی، از امام باقر (ع): اما آن قریه که باران بلا بر او بارید، سدوم قریه قوم لوط بود، که خداوند سنگهایی از سجیل یعنی از گل بر سرشان بارید.

وَ إِذا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلاَّ هُزُواً أَ هذَا الَّذى بَعَثَ اللَّهُ رَسُولاً (۴۱)

إِنْ كادَ لَيُضِلُّنا عَنْ آلِهَتِنا لَوْ لا أَنْ صَبَرْنا عَلَيْها وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حينَ يَرَوْنَ الْعَذابَ مَنْ أَضَلُّ سَبيلاً (۴۲)

أَ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكيلاً (۴۳)

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاَّ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبيلاً (۴۴)

أَ لَمْ

تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلیلًا (۴۵)

ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَیْنا قَبْضاً یَسیراً (۴۶)

و هنگامی که تو را می بینند، تنها به باد استهزایت می گیرند (و می گویند:) آیا این همان کسی است که خدا او را به عنوان پیامبر برانگیخته است؟! (۴۱) اگر ما بر پرستش خدایانمان استقامت نمی کردیم، بیم آن می رفت که ما را گمراه سازد! اما هنگامی که عذاب الهی را ببینند، به زودی می فهمند چه کسی گمراهتر بوده است! (۴۲) آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟! آیا تو می توانی او را هدایت کنی (یا به دفاع از او برخیزی)؟! (۴۳) آیا گمان می بری بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراهترند! (۴۴) آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده ساخت؟! و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد؛ سپس خورشید را بر وجود آن دلیل قرار دادیم! (۴۵) سپس آن را آهسته جمع می کنیم (و نظام سایه و آفتاب را حاکم می سازیم)! (۴۶)

وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷)

و او کسی است که شب را پوشش شما کرد و خواب را وسیله آسایش شما ساخت و روز را برای فعالیت شما قرار داد (۴۷)

لباس: به معنای پوشش است.

سبت: به معنای قطع است.

نشور: به معنای حرکت و زنده شدن است.

«لباس» از دید قرآن کریم:

آیاتی که به لباس اشاره فرموده به این شرح است:

۱ - بقره۱۸۷: «نِسائکُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّکُمْ وَ أَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ » = «زنانتان لباسی برای شما هستند و شما لباسی برای آنها هستید» .

۲ - اعراف ۲۶: «یَا بَنِی ءَادَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَیْکمْ لِبَاساً یُوَارِی سوْءَاتِکُمْ وَ رِیشاً وَ لِبَاس التَّقْوَی ذَلِك خَیرٌ» = « ای فرزندان آدم ما لباسی که ستر عورت شما کند و جامه های زیبا و نرم برای شما فرستادیم و بر شما باد به لباس تقوی که این نیکوترین جامه شماست» .

۳ - اعراف ۲۷: «یا بنیءآدَمَ لا یَفْتِنَنَّکمُ الشیْطانُ کَمَا أَخْرَجَ أَبَوَیْکُم مِّنَ الْجَنَّهِ یَنزِعُ عَنهُمَا لِبَاسهُمَا لِیرِیَهُمَا سوْءَاتهِمَا» = «ای فرزندان آدم! مبادا شیطان شما را فریب دهد چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، جامه عزت از تن آنها بر کند و قبایح آنها را در نظرشان پدید آورد» .

۴ - حج۲۳: «و لِبَاسهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ» = «و تن و جامه حریر بپوشانید» .

۵ – فرقان ۴۷: «جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا»

۶ – فاطر۳۳: «ولبَاسهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» .

۷ – نبأ ۱۰: «وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاساً» .

ص :۴۵۵

۸ – نحل ۱۱۲: «فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاس الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصنَعُونَ» = «پس خدا بـه مـوجب آن كفران و معصيت طعم گرسنگی و بیمناکی را به آنها چشانید» .

با توجه به آیات فوق اینکه خداونـد متعال، شب، همسر و یا تن پوش را در دنیا برای انسانها به عنوان لباس آورده، به خاطر به وجود آوردنِ آرامش و راحتی است. و حریر را به عنوان پوشش بهشتیان بیان فرموده، آن هم به خاطر نرمی و لطافت منحصر به فردی است که باعث آرامش و راحتی می شود. و نیز پوشش جهنمیان را ترس و گرسنگی عنوان فرموده، به خاطر این است که مانع آرامش و راحتی آنها می شود. و اینکه تقوا را نیز به عنوان لباس و برترین لباس معرفی فرموده است، آن هم به واسطه آرامش و راحتی است که به انسانها می دهد. متقین خود بهتر می داننـد که تقوایِ الهی چه امنیت و آرامشی دارد که حتی حاضر به تعویض آن با تمام عالم هستی نیستند، هم چنانکه می فرمایـد: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد۲۸). و حضرت رسول (ص) می فرمایـد: «هر کس تقـوا روزی اش شـود خیر دنیـا و آخرت روزی اش شـده است» . خلاصه می تـوان گفت: «لباس در قرآن کریم به معنای آرامش و راحتی است» .

اما در اینجا چند سؤال به خصوص از آیه ۲۷ سوره اعراف در مورد لباس به ذهن می رسد، مثلاً: آیا آدم و حوّا بعد از ارتکاب آن عمل واقعاً لخت و عریان شدنـد؟ آیا لباسشان کنده شد و یا کسی آن را درآورد؟ پس لباسشان کجا رفت؟ و یا بر اساس بعضی از روایات انسانها در قیامت لخت محشور می شوند، پس تکلیف آن مؤمنینی که در تمام دوران زندگی همواره با حیاء و حجاب زیسته اند و حتی فکر برهنگی در انظار عموم، آنها را عذاب می دهد، چیست؟

کلیدِ پاسخ به این سؤالات همان «تقوا» است که در آیه شریفه ۲۶سوره اعراف به آن به عنوان بهترین لباس اشاره فرموده است. با این توضیح: در دنیا انسانهای با تقوایی که دارای ظاهری زشت و گاهاً فلج، کور، سیاه پوست و یا دارای نقصهای ظاهریِ دیگر، وجود دارنـد و بلعکس انسانهای بی تقوایی که دارای چهره ها و قامتی بسیار زیبا هستند، اما برعکس متقین در قیامت زیبا، بی عیب و نورانی و کفار زشت و سیاه خواهند بود، چرا که قیامت تجسم اعمال است

که هر چه عملِ انسان نیکوتر و شخص با تقواتر باشد ظاهرش که تجسم عملش است نورانی تر و زیباتر خواهد بود و بلعکس، پس این تقواست که انسان به واسطه داشتن آن به خداوند متعال نزدیک شده، خصلت الهی گرفته، از تمام قبایح و پلیدی ها پاک گشته و نور ایمان بر وجودش تابیده و باعث درخشش و روشنی اش می گردد. ولی انسانِ بی تقوا فاقد این نور است که در نتیجه قبایحش قابل رؤیت است. البته این رؤیت در دنیا و آخرت مصداق دارد با این تفاوت که در قیامت چشم بصیرتِ انسان ها بینا شده اما در دنیا این چشم را تنها مُخْلَصین دارند و بقیه از آن بی بهره هستند و لذا ظواهر را می بینند. برای روشن شدن مطلب می توان به این مثال اشاره نمود: لامپِ برقی که روی آن لکه هایی داشته باشد در نظر بگیرید حال اگر این لامپ را به جریان برق وصل کنید، نورانیتی پیدا می کند که دیگر هیچ یک از لکه های روی آن قابل رؤیت نخواهد بود. تقوا نیز در وجود انسان نقشِ همان جریان برق و نورانیت را دارد که اگر انسان به واسطه تقوا، خود را به مبدأ هستی وصل نماید نورانیتی پیدا کرده که هرگز زشتی و قبحی در او پیدا نخواهد شد. در قیامت هم اگر انسان با تقوا باشد به واسطه آن، پوششی از نور خواهد یافت و اگر بی تقوا باشد به واسطه نداشتن این نور شرمنده و تمام قبایحش مشهود خواهد بود، پدیدار شدنِ قبایحِ آدم و حوا نیز به خاطر ترک اولی و پیروی از وسوسه های شیطان و دوری از تقوا بود، همچنان که می فرماید: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» = «پس شیطان موجب لغزش آدم و حوا شد» (۱).

که البته این نور علاوه بر لباس و ستر، همچنین به عنوان چراغ و راهنمایی است که متقین را از ظلماتِ صراط به سوی بهشت هدایت می کند، هم چنان که می فرماید:

«يوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يسْعَى نُورُهُمْ بَينَ أَيدِيهِمْ وَبِأَيمَانِهِمْ» = «روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند» (حدید۱۲)

و می فرماید: «يوْمَ يقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا» = «روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: « نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی برگیریم!» به آنها گفته می شود: به پشت سر خود (دنیا) بازگردید و کسب نور(تقوا) کنید!» (حدید۱۳)

ص :۴۵۷

۱- بقره۳۷

و می فرماید: «وَالَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ » = «کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردند، آنها صدیقین و شهدا نزد پروردگارشانند؛ برای آنان است پاداش (اعمال) شان و نور (ایمان) شان» (حدید١٩)

و می فرماید: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ یؤْتِکُمْ کِفْلَینِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَیجْعَلْ لَکُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَیغْفِرْ لَکُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» = «ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن راه بروید و گناهان شما را ببخشد» (حدید٢٨)

و می فرماید: «وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یسْعَى بَینَ أَیدِیهِمْ وَبِأَیمَانِهِمْ یقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا» = «و کسانی که ایمان آورند در حالی که نورشان پیشاپیش آنان و از سوی راستشان در حرکت است، می گویند: «پروردگارا! نور ما را کامل کن» (١).

در غررالحکم و دررالکلم، ج ٢، فصل٥٧، ص ٥١٠، ح١، از حضرت علی (ع):

عیوبِ خویش را با بخشش بپوشید زیرا که بخشش پرده پوش عیب هاست.

از همان منبع، فصل۴۴، ص ۴۵۶: صدقه ی پنهان گناه را می پوشاند و صدقه ی آشکار مال را زیاد می کند و مردن بد را از بین می برد.

از همان منبع، فصل١٧، ص ٣٢١: هر گاه جهان بر بنده ای روی آورد نیکیهای دیگری را بر وی بپوشاند اما همین که از وی رو برگرداند خوبیهای او را هم از وی می ستاند.

از همان منبع، فصل٢، ص ١١۶: از دنیا کنار بکش تا خدای سبحان زشتی های دنیا را به تو نشان دهد و از خدا غافل مباش که از تو غافل نیستند.

وَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً (۴٨)

و او آن خدایی است که بادهای بشارت دهنده مقدم بر رحمتش را فرستاد و از آسمان آبی پاک نازل کردیم (۴٨)

☼ نکته:

خدای تعالی در قرآن کریمش کلمه «باد» را هم به صورت مفرد: «الریح=باد» و هم به صورت جمع: «الریاح= بادها» آورده است. اما جمع آوردن آن به اعتبار بیان کلی و نیز بیان بادهای شمال و جنوب و شرق و غرب است که از چهار جهت می وزد و مفرد آوردن آن هم به

۱- تحریم۸

خاطر بیان نوع باد است از جمله: «باد عقیم» و آن بادی است که در فصل خزان باعث برگ ریزان شود: «و ارسلنا علیهم الریح العقیم» (ذاریات۴۱) و یا «باد تلقیح» = «باد لواقح» و آن بادی است که درخت ها را باردار و تلقیح می کند: «و ارسلنا الریاح لواقح» (۱).

☼ نکته:

خدای تعالی در ۹ سوره و ۱۰ آیه و ۱۰ بار (دو بار در سوره روم) در قرآن کریمش باد را به صورت جمع «الریاح» آورده است و هیچ گاه کلمه جمع آن را به عنوان وسیله عذاب بیان نفرموده است بلکه به عنوان رحمت از آن یاد کرده است، بر عکس در حدود ۱۷ سوره و ۱۷ آیه و ۱۸بار (دو بار در آیه۲۲ یونس) آن را به صورت مفرد «الریح» بیان فرموده است و هر گاه از بادِ عذاب یاد کرده آن را به صورت «الریح» یعنی مفرد آورده است و نه جمع، که این می رساند، خدای تعالی در حقیقت و در اصل باد را وسیله رحمت آفریده است، اما اگر بشر بخواهد طغیان کند آن گاه همین نعمت را وسیله عذاب او خواهد فرمود، البته سایر نعمتها و مخلوقات الهی نیز همین طور هستند چرا که خدای تعالی خالق نیکی است نه شَرّ و هرگز به کسی ستم نمی کند بلکه این انسان است که به واسطه اعمالش و دوری از رحمت الهی، شَرّ را هویدا و خلق می کند.

☼ نکته:

کلمه «باد» در هر یک از سوره های ذیل فقط یکبار و در یک آیه آمده است به جز سوره روم که در سه آیه و سه بار تکرار شده است، دو بار به صورت جمع «الریاح» ، (آیات۴۶و۴۸) و یک بار به صورت مفرد «الریح» ، (آیه ۵۱) و نیز در آیه۲۲ یونس دو بار به صورت مفرد آمده است: «وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» = «و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند» (بقره۱۶۴)

«وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا» = «او کسی است که بادها را بشارت دهنده در پیشاپیش (باران) رحمتش می فرستد؛ تا ابرهای سنگین بار را بکشند» (اعراف۵۷)

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ» = «ما بادها را برای بارور ساختن (ابروگیاه) فرستادیم» (حجر۲۲)

«فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ» = «بعد از مدتی می خشکد؛ و بادها آن را به هر سو می پراکند» (کهف۴۵)

«وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» = «و کسی که بادها را به عنوان بشارت پیش از نزول رحمتش می فرستد» (نمل۶۳)

۱- حجر ۲۲

«وَمِنْ آیاتِهِ أَنْ یرْسِلَ الرِّیاحَ مُبَشِّرَاتٍ» = «و از آیات (عظمت) خدا این است که بادها را به عنوان بشارتگرانی می فرستد» (روم۴۶)

«اللَّهُ الَّذِی یرْسِلُ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا» = «خداوند همان کسی است که بادها را می فرستد تا ابرهایی را به حرکت درآورند» (روم۴۸)

«وَاللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا» = «خداوند کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورند» (فاطر۹)

«وَتَصْرِیفِ الرِّیاحِ آیاتٌ لِقَوْمٍ یعْقِلُونَ» = «و همچنین در وزش بادها، نشانه های روشنی است برای گروهی که اهل تفکرند!» (۱).

«مَثَلُ الَّذِینَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یوْمٍ عَاصِفٍ» = «اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی!» (إبراهیم۱۸)

«فَیرْسِلَ عَلَیكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّیحِ فَیغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ» = «یا اینکه ایمن هستید که بار دیگر شما را به دریا بازگرداند و تندباد کوبنده ای بر شما بفرستد و شما را به خاطر کفرتان غرق کند» (اسراء۶۹)

«وَلِسُلَیمَانَ الرِّیحَ عَاصِفَةً» = «و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم» (انبیاء۸۱)

«أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَكَانٍ سَحِیقٍ» = «و یا تند باد او را به جای دوردستی پرتاب می کند» (حج۳۱)

«وَلِسُلَیمَانَ الرِّیحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ» = «و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه را» (سبا۱۲)

«فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّیحَ تَجْرِی بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَیثُ أَصَابَ» = «پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به نرمی حرکت کند و به هر جا که او می خواهد برود!» (ص۳۶)

«إِنْ یشَأْ یسْكِنِ الرِّیحَ» = «اگر او اراده کند، باد را ساکن می سازد» (شوری۳۳)

«حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِی الْفُلْكِ وَجَرَینَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِیحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِیطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ» = «زمانی که در کشتی قرارمی گیرید و بادِ موافق آنان را حرکت می دهد و خوشحال می شوند، ناگهان طوفان شدیدی می وزد؛ و امواج از هر سو به سراغ آنها می آید؛ و گمان می کنند هلاک خواهند شد؛ در آن هنگام، خدا را از روی اخلاص می خوانند» (یونس۲۲)

«مَثَلُ مَا ینْفِقُونَ فِی هَذِهِ الْحَیاةِ الدُّنْیا كَمَثَلِ رِیحٍ فِیهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ یظْلِمُونَ» = «آنچه آنها در این زندگی پست دنیوی انفاق می کنند، همانند باد سوزانی

۱- جاثیه۵

است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده (و در غیر محل و وقت مناسب، کشت نموده اند)، بوزد؛ و آن را نابود سازد. خدا به آنها ستم نکرده؛ بلکه آنها، خودشان به خویشتن ستم می کنند» (آل عمران۱۱۷)

«وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ» = «هنگامی که کاروان (از مصر) جدا شد، پدرشان [یعقوب] گفت: من بوی یوسف را احساس می کنم، اگر مرا به نادانی نسبت ندهید!» (یوسف۹۴)

«وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يكْفُرُونَ» = «و اگر ما بادی (داغ) بفرستیم و بر اثر آن زراعت و باغ خود را زرد و پژمرده ببینند، (مأیوس شده و) پس از آن راه کفران پیش می گیرند!» (روم۵۱)

« ... فَأَرْسَلْنَا عَلَيهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا» = « ... پس ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید» (احزاب۹)

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْي فِي الْحَياهِ الدُّنْيا وَلَعَذَابُ الْآخِرَهِ أَخْزَى وَهُمْ لَا ينْصَرُونَ» = «سرانجام تندبادی شدید و هول انگیز و سرد و سخت در روزهایی شوم و پرغبار بر آنها فرستادیم» (فصلت۱۶)

«فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» = «هنگامی که آن (عذاب الهی) را به صورت ابر گسترده ای دیدند که به سوی دره ها و آبگیرهای آنان در حرکت است (خوشحال شدند) گفتند: «این ابری است که بر ما می بارد!» (ولی به آنها گفته شد:) این همان چیزی است که برای آمدنش شتاب می کردید، تندبادی است (وحشتناک) که عذاب دردناکی در آن است» (احقاف۲۴)

«وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ» = «و (همچنین) در سرگذشت «عاد» (آیتی است) در آن هنگام که تندبادی بی باران بر آنها فرستادیم» (ذاریات۴۱)

«إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ» = «ما تند باد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنان فرستادیم» (قمر۱۹)

«وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيهٍ» = «و اما قوم «عاد» با تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند» (۱).

در جامع، ج ۵، ص ۵۲، از حضرت رسول (ص): خداوند در هر سال به اندازه کفاف مردم، باران از آسمان می فرستد و هیچ سالی نیست که بارانش از سالهای دیگر زیادتر یا کمتر باشد. لکن اگر قومی معصیت کنند بارانِ نصیب آنها را از ایشان باز می گیرد و به دریاها و بیابانها فرود آورد.

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۶۲۳، از امام صادق (ع)، در ذیلِ آیه «یصیب به من یشاء» (یونس ۱۰۷)، آورده:

۱- حاقه۶

تگرگ، خورده نمی شود چون خداوند متعال آن را نوعی بلا شمرده است.

در نهج البلاغه، ص ۷۴۱، ح۴۷۲: خدایا ما را با ابرهای رام سیراب کن، نه ابرهای سرکش.

در نهج البلاغه، ص ۶۵۵، ح۱۲۸: در آغاز سرما (در برابر باد پاییزی) خود را بپوشانید و در پایانش (در برابر باد بهاری) آن را دریابید، زیرا با بدنها همان می کند که با برگ درختان خواهد کرد، آغازش می سوزاند و پایانش می رویاند. {معادل این روایت، از رسول خدا (ص) هم نقل شده است و حتی شاعر آن را به صورت شعر سروده است:

گفت پیغمبر ز سرمای بهار تن مپوشانید یاران ! زینهار

زآنکه با جانِ شما آن می کند

کان بهاران با درختان می کند

لیک بگریزید از برد خزان

کان کند کو کرد با باغ و وزان}.

در امالی شیخ صدوق، ص ۹۱۳، م۸۵، از رسول خدا (ص): زمانی که خداوند بر امتی غضب کند ولی عذابی بر آنها نازل نکند، قیمت ها گران شود، عمرهایشان کوتاه و تجارتشان بی نفع و میوه هایشان نابود و آبِ آنها کم جوش و باران از آنها مفقود گردد و بَدْهایشان بر آنها مسلط شوند.

در امالی، ص ۷۳۳، م۷۱، از امام صادق (ع): صاعقه به ذکر کننده خدای تعالی اصابت نمی کند.

در امالی شیخ صدوق، ص ۸۷۷، م۸۲، از رسول خدا (ص):

هر کس نعمت ها به سویش هجوم آورد، «الحمد لله رب العالمین» را بسیار بگوید و هر کس فقر بر او پایداری نشان دهد، «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» را بسیار گوید که همانا آن یکی از گنج های بهشت است و درمانِ ۷۲ نوع بلایی است که کمترینِ آن اندوه می باشد.

در غررالحکم، ج ۲، ص ۷۰۴، از حضرت علی (ع): هر کس از خداوندِ سبحان بترسد، خداوند او را از هر چیزی ایمن دارد و هر کس از مردم بترسد خداوندِ سبحان او را از هر چیزی بترساند.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۲۷۵، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

هر بنده ای که اطاعتم کند او را به غیر خودم واگذار نمی کنم و هر کس عصیانم ورزد او را به حال خودش وا می گذارم و برایم مهم نیست که او در کدام وادی هلاک شود و بدبخت گردد.

از همـان منبع، ص ۱۵۷: ای موسـی! خشـمت را از کسـی که من تو را مالـک آنهـا کرده ام باز دار تا غضـبم را از تو باز دارم. موسی گفت: ای خدای من! کدام یک از بندگانت برایت عزیزترند؟ خدا فرمود: کسی که هر گاه توانا شد، عفو کند.

از همان منبع، ص ۱۰۳: ای فرزنـد آدم! هر گاه خشـمگین شدی مرا به یاد بیاور تا من هم هنگامی که خشـمگین شدم تو را به یاد آورم.

در نهج البلاغه، ص ۶۵۱، ح۱۱۴: هر گاه نیکوکاری بر روزگار و مردم آن غالب آید، اگر کسی به دیگری گمان بد برد، در حـالی که از او عمـل زشتی آشـکار نشـده سـتمکار است و اگر بـدی بر زمانه و مردمِ آن غالب شود و کسـی به دیگری خوش گمان باشد، خود را فریب داده است.

در کافی، ج ۶، ص ۲۶۹، از امـام صـادق (ع): ریشه همه بیماریها و دردها پرخوری است جز تب کردن که گاهی بی سـبب به انسان می رسد.

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنا أَنْعاماً وَ أَناسِيَّ كَثيراً (۴۹)

وَ لَقَدْ صَرَّفْناهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلاَّ كُفُوراً (۵۰)

وَ لَوْ شِئْنا لَبَعَثْنا فی كُلِّ قَرْيَةٍ نَذيراً (۵۱)

فَلا تُطِعِ الْكافِرينَ وَ جاهِدْهُمْ بِهِ جِهاداً كَبيراً (۵۲)

وَ هُوَ الَّذی مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُما بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً (۵۳)

وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ كانَ رَبُّكَ قَديراً (۵۴)

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُهُمْ وَ لا يَضُرُّهُمْ وَ كانَ الْكافِرُ عَلى رَبِّهِ ظَهيراً (۵۵)

وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ مُبَشِّراً وَ نَذيراً (۵۶)

تا به وسیله آن، سرزمین مرده ای را زنده کنیم؛ و آن را به مخلوقاتی که آفریده ایم - چهارپایان و انسانهای بسیار- می نوشانیم (۴۹) ما این آیات را بصورتهای گوناگون برای آنان بیان کردیم تا متـذکر شوند، ولی بیشتر مردم از هر کاری جز انکار و کفر ابا دارنـد (۵۰) و اگر می خواسـتیم، در هر شـهر و دیـاری بیـم دهنـده ای برمی انگیختیم (ولی این کـار لزومی نـداشت) (۵۱) بنـابراین از کافران اطاعت مکن و به وسـیله آن [= قرآن] با آنان جهاد بزرگی بنما! (۵۲) او کسـی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد؛ یکی گوارا و شیرین و دیگر شور و تلخ؛ و در میان آنها برزخی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند (گویی هر یک به دیگری می گوید:) دور باش و نزدیک نیا! (۵۳) او کسی است که از آب، انسانی را آفرید؛ سپس او را نسب و سبب قرار داد (و نسـل او را از این دو طریق گسترش داد)؛ و پروردگـار تو همواره توانا بوده است (۵۴) آنان جز خدا چیزهایی را می پرستند

که نه به آنـان سودی می رسانـد و نه زیـانی؛ و کافران همیشه در برابر پروردگارشان (در طریق کفر) پشتیبان یکدیگرنـد (۵۵) (ای پیامبر!) ما تو را جز بعنوان بشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم! (۵۶)

در تحف، ص ۲۱۸، از امام علی (ع): خوار شدن در طاعتِ خدا بهتر از عزت در معصیت اوست.

ص :۴۶۳

قُلْ ما اَسْاَلُکَمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاّ مَنْ شاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلاً (۵۷)

بگو از شما برای رسالت مزدی نمی خواهم مگر اینکه هرکس خواهد راهی به سوی پروردگارش اتخاذ کند (۵۷)

آیاتی که در قرآن کریم در خصوص «مزد رسالت» آمده است بدین شرح می باشند:

۱ _ (فرقان ۵۷): (همین آیه شریفه) ۲ _ (شوری۲۳): «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی» = «بگو من اجری از شما برای رسالت نمی خواهم مگردوستی و محبت خویشاوندانم» .

۳_ (سبا ۴۷): «قَل ما سَاَلتُکم مِن اَجرٍ فَهُو لَکُم اِن اَجرِی اِلّا عَلیَ الله» = «بگو آن چه از مزد رسالت از شما خواسته ام فقط به خاطر صلاح خودتان است که اجر من فقط با خداست» .

۴ _ (یوسف ۱۰۴): «وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ» = «از شما برای رسالت

مزدی نمی خواهم که آن جز تذکری برای عالمیان نیست» .

۵ _ (انعام ۹۰): «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْری لِلْعالَمِینَ» = «بگو از شما برای رسالت مزدی نمی خواهم که آن جز تذکری برای عالمیان نیست» .

۶ _ (یس ۲۱): «اتَّبِعُوا مَن لا یَسئَلُکمْ أَجْراً وَ هُم مُّهْتَدُونَ» = «از اینان (رسولان) که مزد رسالت نمی خواهند پیروی کنید و ایشان شما را هدایت می کنند» .

۷ _ (طور ۴۰) و ۸ _ (قَلَم ۴۶): «أَمْ تَسئَلُهُمْ أَجْراً فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ» = «آیا تو از آنها مزد رسالت خواهی که بار غرامتش بر آنها سخت باشد؟»

۹_ (ص ۸۶): «قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ» = «بگو از شما برای رسالت مزدی نمی خواهم و خود را هم به زحمت نمی اندازم که آن جز تذکری برای عالمیان نیست» .

۱۰ _ (شعرا ۱۰۹و۱۲۷و۱۴۵و۱۶۴و ۱۸۰): «وَ مَا أَسئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِی إِلا عَلی رَب الْعَلَمِینَ» = «از شما برای رسالت مزدی نمی خواهم که اجر من تنها با پروردگار عالمیان است» . (در سوره شعراء پنج بار عین این آیه شریفه تکرار شده است).

نکاتِ مربوط به آیاتِ «مزد رسالت» :

نکته ۱: آیات شریفه فوق از دو جمله تشکیل شده اند: جمله اول در همه آنها بیان این موضوع است که مزدی برای رسالت وجود ندارد. و جمله دوم که جمله ای استثنایی است به پنج مطلب اشاره دارد: ۱ _ اتخاذِ راهی به سوی خدا ۲ _ محبت اهل بیت (ع) ۳_ منفعتی برای خودمان ۴_ تذکری برای عالمیان ۵_ هدایت.

که در جمع آنها می توان گفت: «محبت و دوستی اهل بیت (علیه السلام) در حقیقت همان راه رسیدن به خداوند متعال، ذکر الهی، هدایت واقعی و مصلحت عالمیان است» و با این بیان زیبا نقش پیروی از ائمه اطهار (ع) به خوبی روشن و مشخص می گردد. (والله اعلم).

نکته۲: خداوند متعال در آیات شریفه فوق به طرز زیبایی، منتها درجه ی بی نیازیِ حضرت

رسول (ص) را از اجر و پاداش مالی و مقامی، بیان فرموده است و اینکه در جمله دومِ سوره شوری آیه ۲۳، اجر آنجناب را محبت و دوستی اهل بیت (ع) بیان فرموده تنها به صرف منفعتی است که آن هم به خودمان بر می گردد (سبا ۴۷) و این حکم نیز مثل سایر فرایض از جمله روزه و نماز و زکات و غیره است که عمل به آنها تنها به نفع ماست و خداوند باری تعالی و رسول ارجمندش هیچ گونه نیازی به روزه و نماز و زکات و یا محبت به اهل بیت (ع) ندارند بلکه این ما هستیم که به واسطه انجام فرایض و پیروی از اهل بیت (ع) که سفینه نجات و چراغ راهنمایی برای عالمیان هستند، می توانیم به کمال حقیقی و قربِ الهی که هدف رسالت است برسیم (ان شاء الله).

نکته۳: اصول دین شامل: ۱_ توحید ۲ _ نبوت ۳ _ معاد ۴ _ عدل ۵ _ امامت است، که اصل و پایه دین را امامت که همان محبت و پیروی از اهل بیت (ع) است، تشکیل می دهد.

فروع دین شامل: ۱_ نماز ۲_ روزه ۳ _ حج ۴ _ جهاد ۵ _ خمس ۶ _ زکات ۷_ امر به معروف ۸ _ نهی ازمنکر ۹_ تولی ۱۰_ تبری است. از میان فروع دین، تولی و تبری به معنی دوست داشتن دوستان خدا و دشمن داشتن دشمنان خداست که در حقیقت همان محبت اهل بیت

(ع) و دوستی با دوستانشان و دشمنی با دشمنانشان می باشد. و آن نیز یا از فروع دین را شامل می شود. و سرّ جمع از اصل دین و از فرع دین همان محبت اهل بیت (ع) است که این خصوصیت را تنها توحید و نبوت دارند و دیگر هیچ کدام از اصول و فروع ندارند و همبستگی و نزدیکی فراوانی را بین توحید و نبوت و امامت می رساند. در آیات شریفه هم محبت اهل بیت (ع) که همان امامت است را برابر با راهِ خدا ـ تذکر ـ هدایت و منفعت و صلاح عالمیان به طرز زیبایی بیان فرموده است. در ضمن روایات فراوانی از حضرت رسول (ص) و اهل بیت (ع) در این خصوص وارد شده است، از جمله روایت مشهور ثقلین که در آن پیروی از قرآن کریم را با پیروی از اهل بیت (ع) که همان قرآن ناطق است یکسان بیان فرموده است و یا دو روایت مشهور از حضرت رسول (ص) (مجمع المعارف، ص ۷۷) که می فرماید: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» و می فرماید: «ولایت علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» که با مقایسه این دو روایت می توان همبستگیِ توحید و امامت را به وضوح اثبات کرد.

خلاصه کلام باید گفت: «بدون پیروی و اطاعت و محبت اهل بیت (ع) به هیچ عنوان نمی توان به مقصد نهایی و هدف والای انبیاء که همان سعادت بشریت و قربِ الی الله است، رسید» .

نکته ۴: صاحب جامع، ج ۵، ص ۶۴، آورده: «جمله: «الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا» استثناء منقطع است، زیرا راه یافتن به سوی خدا و پیروی از پیغمبر، مربوط به مزد اداء رسالت نیست» .

☼ مؤلف:

در پاسخ به این مفسر باید گفت: به استناد آیه شریفه ۲۳ شوری این نظریه، اشتباه است چرا که خداوند متعال مزد رسالت حضرت رسول (ص) را منوط به محبت اهل بیت (ع) قرار داده است و در ضمن مگر می شود، کسی از خدا و پیغمبرش اطاعت کند ولی از امامی که خدا و پیغمبرش مکرراً از اطاعت آنها سخن به میان آورده اند، اطاعت نکند: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (نساء۵۹) و به عبارتی هیچ کس بدونِ اَداءِ مزدِ رسالت که همان محبت و پیروی از اهل بیت (ع) است نمی تواند به سوی خدا راه یابد و یا از پیامبر (ص) پیروی

کند. بنابراین استثناء در آیات شریفه، «استثناء متصل» است و نه «استثناء منقطع» (والله اعلم).

توجه: در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۵۴، آورده است: «استثنایی که در آیه آمده، استثنایی منقطع (یعنی بدون مستثنامنه) است، ولی در معنای استثناء متصل است» .

نکته۵: در سوره شعراء، آیه اجرِ مودت ۵ بار تکرار شده است که به ترتیب، «آیه ۱۰۹: درخواست حضرت نوح (ع)» ، «آیه ۱۲۷: درخواست حضرت هود (ع)» ، «آیه ۱۴۵: درخواست صالح (ع)» ، «آیه ۱۶۴: درخواست حضرت لوط (ع)» و در «آیه۱۸۰: درخواست حضرت شعیب (ع)» است بدین معنی که در قبال رسالتشان مزدی نخواسته اند و اجر خود را تنها به پروردگار عالمیان واگذار کرده اند (برای توضیح بیشتر به آیه شریفه ۲۳ سوره کریمه شوری مراجعه کنید).

توجه: در خصوص «لعنت فرستادن» به آیه۵۶ سوره احزاب مراجعه شود.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذى لا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفى بِهِ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبيراً (۵۸)

الَّذى خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمنُ فَسْئَلْ بِهِ خَبيراً (۵۹)

وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمنِ قالُوا وَ مَا الرَّحْمنُ أَ نَسْجُدُ لِما تَأْمُرُنا وَ زادَهُمْ نُفُوراً (۶۰)

و توکل کن بر آن زنده ای که هرگز نمی میرد؛ و تسبیح و حمد او را بجا آور؛ و همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه است! (۵۸) همان (خدایی) که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو وجود دارد، در شش روز [دوران] آفرید؛ سپس بر عرش قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت، او خداوند) رحمان است؛ از او بخواه که از همه چیز آگاه است! (۵۹) و هنگامی که به آنان گفته شود: «برای خداوند رحمان سجده کنید!» می گویند: «رحمان چیست؟! آیا برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می دهی؟!» (این سخن را می گویند) و بر نفرتشان افزوده می شود! (۶۰)

تَبَارَکَ الَّذِی جَعَلَ فی السمَاءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِیهَا سِرَاجاً وَ قَمَراً مُّنِیراً (۶۱) بزرگ است آنکه در آسمانها برجها نهاد و در آن چراغی و ماهی روشن پدید آورد (۶۱)

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۶۰، آمده است: ظاهراً مراد به بروج، منازل آفتاب و ماه در آسمان است. یا مراد، ستارگانی است که در آن منازل قرار دارند همچنانکه در آیه: «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِی السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَیَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِینَ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ کُلِّ شَیطَانٍ رَجِیمٍ» (الحجر۱۶و۱۷)، نیز بروج به معنای ستارگان واقع در آن منازل آمده تا مسئله حفظ و رجم را بیان کند. و مراد به سراجْ آفتاب است، به دلیل اینکه در سوره نوح آیه (۱۶) آفتاب را سراج خوانده و فرموده است: «وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ

نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا» . (و نیز آورده است:) غرض از آیه شریفه رساندن تبارک خداوند متعال است. (و نظر مفسرینی که گفته اند: «آیه در صدد است بر وحدت مدبر احتجاج کند و در نتیجه عبادتها همه متوجه به سویش شود» را رد کرده است).

☼ مؤلف:

کلمه «بروج= برجها= منزلگاه ها» ، در چهار آیه شریفه آمده است:

«أَینَمَا تَکُونُوا یدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیدَهٍ» = «هر جا باشید، مرگ شما را در می یابد؛ هر چند در برجهای محکم باشید» (نساء۷۸)

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» = «سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار است» (بروج۱)

«وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِی السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَینَّاهَا لِلنَّاظِرِینَ» = «ما در آسمان برجهایی قرار دادیم؛ و آن را برای بینندگان آراستیم (حجر۱۶). (و آیه مورد بحث).

که در آیه نساء منظور، کاخهای زمینی است، اما در سه آیه فرقان، حجر و بروج منظور، ستارگان و سیارات عالم هستی است که مانند کاخهای مرتفع و زینتی منور بر بالای سرمان دیده می شوند، چرا که در آیه حجر در توصیف بروج می خواهد بفرماید: «این برجها در آسمان برای بینندگان قابل دیدن و رؤیت هستند و نیز زینتی برای آسمان به حساب می آیند» ، پس این که صاحب المیزان (ج۳۰، ص ۶۰) آنها را منازل یا همان مسیرهای حرکت آفتاب و ماه فرض کرده است جای ایراد است چرا که مسیر و مدارات قابل رؤیت نیستند بلکه این سیارات و ستارگانند که بعنوان زینت آسمان، قابل رؤیت بوده و در مداری منظم و غیر قابل رؤیت در حرکتند. (والله اعلم)

و اما کلمه «سراج= چراغ= روشنایی» هم در چهار آیه شریفه آمده است:

«وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا» = «و چراغی روشن و حرارت بخش آفریدیم!» (نبأ۱۳)

«وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا» = «و ماه را در میان آسمانها مایه روشنایی و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است؟» (نوح۱۶)

«وَدَاعِیا إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِیرًا» = «و تو را دعوت کننده بسوی خدا به فرمان او قرار دادیم و چراغی روشنی بخش» (احزاب۴۶) (و آیه مورد بحث).

و این که برخی از روایات «سراج» را « ۱۴ معصوم (ع)» معرفی می فرمایند به استناد آیه شریفه احزاب است که به صراحت رسول گرامی اسلام (ص) و به تبعِ آن بزرگوار، اهل بیت (ع) را «سراج» و چراغ هدایت گر معرفی فرموده است، پس دیگر جای ایرادی نیست که برخی از اهلِ سنت بخواهند بر آن اشکال کنند که اگر ایراد بگیرند در حقیقت بر خدای تعالی ایراد گرفته اند.

و اما اینکه مراد از «سراج» در آیه شریفه مورد بحث را به استناد آیه شریفه نوح، فقط خورشید فرض کنیم، جای ایراد است چرا که: در آیه ۱۶ نوح، اسمِ «شمس» ذکر شده است و کلمه «سراج» صفت آن است که خدای تعالی آن را به صفت درخشندگی توصیف فرموده است اما در آیه مورد بحث آن را اسمی نکره بیان فرموده است، که بدین وسیله عمومیت آیه شریفه را می رساند و نیز کلمه «سماء» را نیز جمع آورده است، بنابراین این سراج مربوط به کل عالم هستی است در صورتی که خورشید فقط در منظومه شمسی می تواند به عنوان چراغ و سراج باشد اما در منظومه های دیگر که در فاصله بیکران قرار دارند شاید حتی دیده هم نشود و آن منظومه ها برای خود خورشیدهایی دیگر دارند، بنابراین بهترین تعبیر برای کلمه «سراج» ، به استناد آیه شریفه احزاب که به صراحت حضرت رسول (ص) را به اسم «سراج» و صفتش را «منیرا» مورد خطاب فرموده است و نیز به اعتبار روایات زیادی که در ذیل آیات ۳۰ تا ۳۷ سوره بقره و آیه نور در خصوص روشنایی بخشیدن ۱۴ معصوم به تمام عالم هستی آمده است، می توان گفت: منظور از «سراج» در آیه شریفه مورد بحث به طور خاص وجود مقدس و منور پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت طاهرش (ع) و به طور عام تمام خورشیدهای عالم هستی است. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۶۴، از قمی، از امام باقر (ع):

بروج عبارت است از ستارگان و از این ستارگان آن چند برجی که مربوط است به سه ماهه تابستان، سرطان و اسد و سنبله است و سه ماهه پاییز، میزان و عقرب و قوس است و آن که مربوط است به ۳ ماهه زمستان جدی و دلو و حوت، که مجموعاً ۱۲ برج می شود.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱، ص ۹۹، چ۱، از حضرت علی (ع):

پس از سپیده ی صبح تا سر زدن خورشید، نشستن در مسجد و به یاد خدا سرگرم بودن، در آسان کردن روزی تندتر از دور جهان گشتن است.

وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ یذَّکَّرَ أَوْ أَرَادَ شُکُورًا (۶۲)

اوست که شب و روز را خلاف یکدیگر کرد، برای آن کس که خواهد

اندرز گیرد یا شکرگزاری کند (۶۲)

«خِلفه» : به معنای هر چیزی است که در جای چیزی دیگر نشسته باشد.

☼ نکته:

بعضی از مفسرین «تذکر» در آیه را به نمازهای واجب و «شکور» را به نمازهای مستحبی تفسیر کرده اند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۶۴، از فقیه، از امام صادق (ع):

هرچه در شب از تو فوت شد در روز قضایش را به جای آور. هر کس که بخواهد می تواند آنچه در شب از او فوت شده در روز قضاء کند و آنچه در روز از او فوت شده در شب بیاورد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۶۷، از تفسیر مجمع آورده است: مضمون آیه دلالت دارد که قضای نماز شب را در روز و قضای نماز روز را در شب می توان به جا آورد.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۵، ص ۸۲۱، ح۱، از حضرت علی (ع):

غم فردای نیامده ات را بر امروزت بار مکن زیرا اگر فردا از عمرت باشد خداوند سبحان روزیت را می دهد و اگر از عمرت نباشد پس چرا غم روزی را می خوری که از عمرت نیست؟

از همان منبع، ج ۱، ف۱، ص ۸۱: روزگار دو روز است روزی به سودِ تو و روزی به زیانت است، آن روزی که به سودِ توست تند متاز و روزی که به زیانِ توست شکیبا باش.

از همان منبع، ص ۱۰۶: روزگار دو حالت است، حالتی نابود کننده و حالتی بهره مند کننده است پس آن چه نابود کند باز نگردد و آن چه بهره سازد دوام ندارد.

از همان منبع، ج ۲، ف۹۱، ص ۸۷۹: زمانی خواهد آمد که در نزد مردم عزیز و گرامی نیست مگر شخصِ مکار یا خوش مزه یا رؤسای جور، ولی شخصِ متدین، فاسق و بدکار شمرده می شود.

ص : ۴۷۰

وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً (۶۳)

وَ الَّذينَ يَبيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِياماً (۶۴)

وَ الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها كانَ غَراماً (۶۵)

إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً (۶۶)

بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند) (۶۳) کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند (۶۴) و کسانی که می گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف گردان، که عذابش سخت و پر دوام است! (۶۵) مسلماً آن (جهنم)، جایگاه و محل اقامتِ بدی است! (۶۶)

در تحف العقول، ص ۱۵۵، از امام علی (ع): شخص پرهیزکار هرگاه از جانب کسی ستوده شود می هراسد و گوید: «من از دیگری به خودم داناترم و پروردگارم به من داناتر است، پروردگارا! مرا به آنچه ایشان درباره من می گویند و در من نیست عذاب مکن و مرا از آنچه می پندارند بهتر ساز» .

از همان منبع، ص ۱۹۸: با دوستت آرام بیا و تمام اسرارت را به او مگو شاید روزی دشمنت شود و با دشمنت آرام بیا و از او بدگویی مکن شاید روزی دوستت شود و تو شرمنده اش شوی.

از همان منبع، ص ۲۰۳: با دشمن دوستت دوست مشو تا به دوستت دشمنی کرده باشی.

در نهج البلاغه، نامه ۶۹: از رفاقت با کسانی که رفتارشان خطا و اعمالشان ناپسند است بر حذر باش چه آنکه آدمی به روش رفیقش خو گیرد و به افکار و اعمالش معتاد شود.

در مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۵، از امام علی (ع): کسی که روزی برای فضیلتی که در تو نیست به دروغ مدحت گوید یقین بدان روز دیگر برای صفت بدی که در تو نیست مذمتت می کند.

وَ الَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيۡنَ ذَلِك قَوَاماً (۶۷)

و (بندگان خاص) کسانی هستند که چون خرج می کنند اسراف نکنند و بخل نورزند و میان این دو معتدل باشند (۶۷)

انفاق: بذل و بخشش مال و صرف آن در رفع حوائج خود یا دیگران است.

اسراف: زیاده روی و تجاوز از حد است.

قتر= اقتار= تقتیر: به معنای کمتر انفاق کردن است. قوام: به معنای حد وسط و معتدل است.

آیات شریفه ۶۳ تا ۷۷ بیان صفاتی برجسته از عبادالرحمن (مؤمنین) و نیز در مقابل آنها صفاتی از کفار است.

ص :۴۷۱

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۸۰، از قمی، از حضرت ابی جعفر (ع): اسراف به معنای انفاق در معصیت و غیر حق است. و «اقتار» یعنی در حق خدای عزوجل بخل روا نمی دارند. و قوام به معنای عدل و میانه روی در انفاق است و آن عبارت است از انفاق در هر جایی که خدا دستور داده باشد.

از همان منبع، از کافی، از ابی الحسن (ع):

قوام عبارت است از انفاق بر دارندگان به مقداری که باید و بر بیچاره گان به مقداری که شاید آن هم هر یک را به قدر عیال و مخارجشان، مخارجی که زندگی آنها را اصلاح کند و زندگی خودِ صاحب عیال را نیز اصلاح نماید، چه خدایتعالی هیچ کس را تکلیف نفرموده مگر به آن مقداری که قدرت به آنها داده است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۸۰، از مجمع البیان، از رسول خدا (ص): کسی که در غیر حق انفاق کند اسراف کرده و کسی که در مورد حق انفاق نکند «اقتار» کرده است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۶۹، از عیاشی، از امام باقر (ع): هر گاه تصادفاً مرتکب عمل بدی شوید، مراقبت کنید کار خوبی از شما سر بزند و حسنه ای انجام دهید، زیرا کار خوبِ شما، سیئاتِ شما را بر طرف می کند. و یکی از معانی قوام و اعتدال همین است. چنان چه اسراف در گناه کرده اید اعمال نیکو به جا آورید تا موجب محو و بر طرف شدن سیئات بشود.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱، ص ۱۵، چ۱، از حضرت علی (ع):

میانه روی، کم را زیاد می کند و اسراف و زیاده روی، زیاد را کم می کند.

وَ الَّذِینَ لاـ یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاخَرَ وَ لاـ یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاـ بِالْحَقِّ وَ لاـ یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذَلِکَ یَلْقَ أَثَاماً (۶۸) یُضاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ یَوْمَ الْقِیَامهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهَاناً (۶۹)

و کسانی که با خدای یکتا خدایی دیگر نخوانند و انسانی را که خدا محترم داشته جزء به حق نکشند و زنا نکنند و هر که چنین کند به زودی سزا بیند (۶۸) روز قیامت عذابش دو برابر شود و در آن به خواری جاویدانه به سر برد (۶۹)

☼ نکته:

کلمه «ذلک» در آیه شریفه ۶۸ به سه گناه کبیره: شرک و قتل و زنا اشاره دارد که اگر کسی مرتکب هر سه گناه با هم شود بر اساس آیه بعدی (۶۷)، علاوه بر اینکه در عذاب الهی

مخلـد و جاویدان خواهد ماند، بلکه این عذاب نیز دو برابر خواهد شد. در اینجا ممکن است سؤالی به این شـرح به ذهن برسد: «از آنجایی که خدای سـبحان عادل به تمام معناست پس چرا باید در عوض گناهان نامبرده در آیه شریفه مجازات و عذابی دو برابر مقرر فرماید؟»

در پاسخ شاید بتوان گفت (والله اعلم): هر چند تمام گناهان به واسطه تخلف از فرمان خدای عَزّوجل، بزرگ و منفور هستند و نباید هیچکدام را کوچک شـمرد اما بعضـی از آنها به دلیل عواقب سوءِ بیشتری که بر جای می گذارند عظیم تر بوده و عذابی هم عظیم تر دارند. سه گناه شرک و قتل و زنا هم به واسطه اثرات بسیار سوء و ناگواری که بر جای می گذارند مستوجب حد اعلای عذاب و مخلد و جاویدانه بودن عذاب هستند، از طرفی گناهان هم دو دسته اند:

۱ - گناهی که اثرات سوء آن به خود شخص برمی گردد.

۲ - گناهی که اثراتش به دیگران برمی گردد.

لذا عذابها نیز به همین دو دسـته تقسیم می شوند در مورد این سه گناه: شرک گناهی است که حد اعلای ظلم به نفس خویش است. قتل حـد اعلای ظلم به حیات و زنـدگی دیگران است. و زنا نیز حـد اعلای ظلم به روح و روان خود و دیگران است که سر جمعِ عذابِ این سه گناه دو نوعِ عذاب است. یکی عذاب ناشـی از ظلم به خویشـتن است و دیگری عذاب ناشـی از ظلم به دیگران است. بنـابراین عـذاب ناشـی از جمع گناهـان نامبرده، علاوه بر مخلـد و جاویـدانه بودن، دو برابر هم خواهـد بود (والله اعلم).

☼ نکته:

خداونـد متعال در سوره توبه آیه ۱۰۱ نیز عـذابی دو برابر برای منـافق تعیین فرمـوده است: «نحن نَعْلَمُهُمْ سَـنُعَذِّبُهُم مَرَّتَیْنِ» = «و آنان را دو بار عذاب می کنیم» .

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۷۰، از رسول خدا (ص):

بزرگترین گناه، شرک است و بعد از آن از ترسِ فقر و بینواییْ فرزند را کشتن است و بعد از آن، مرتکب عمل زنا شدن است. زنا، اولش مخالفت و آخرش ندامت و پشیمانی است.

در نهج البلاغه، ص ۷۰۳، ح۳۰۵، مولای متقیان حضرت علی (ع) می فرماید:

غیرتمند هرگز زنا نمی کند.

ص :۴۷۳

إِلا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُولَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِیماً (۷۰) مگر آنکه توبه کند و مؤمن شود و عمل شایسته کند آنگاه خدا بدیهایشان را به نیکی ها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است (۷۰)

☼ نکته:

همانطوری که مرتکبین به سه گناه شرک و قتل و زنا عذابی مضاعف دارند در این آیه شریفه خداوند متعال نوید داده است که اگر آنها ۱ ــ توبه کرده ۲ ــ ایمان آورند و ۳ ــ عمل صالح انجام دهند، در عوضْ پاداشی مضاعف خواهند یافت. یکی از پاداشها آمرزش گناهانشان است و دیگری تبدیل شدن آن گناهان به ثواب و حسنه است که این خود نوعی پاداش مضاعف است.

☼ نکته:

این بشارتِ پاداشِ مضاعف و آن تذکرِ عذابِ مضاعفْ مبین کبیره و پلید بودن هر چه بیشتر این سه گناه است که بدین وسیله همگانْ از نزدیک شدن به این گناهان دور بمانند.

☼ نکته:

اینکه خداوند متعال، گناهانِ بندگانش را به واسطه حسناتشان محو و نابود سازد عنایت و پاداشی است که در آیاتی چند اشاره شده است از جمله: «إِنَّ الحسنَاتِ یُذْهِبنَ السیِّئَاتِ» (هود۱۱۴). و یا: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکتَبِ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَکفَّرْنَا عَنهُمْ سیِّئَاتهِمْ» = «و اگر اهل کتاب ایمان آرند و تقوی پیشه کنند البته گناهانشان را محو و مستور می سازیم» (مائده ۶۵). و یا: «لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاهَ وَ آتَیْتُمُ الزَّکاهَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ» = « هرگاه نماز به پا دارید و زکات بدهید و به فرستادگان من ایمان آورید و آنها را یاری کنید و خدا را قرض نیکو دهید در این صورت گناهان شما را بیامرزم» (۱).

حال با مقایسه این سه آیه که حسنه را تنها محو کننده گناه بیان فرموده، با آیه شریفه (فرقان۷۰) که علاوه بر محو گناه، تبدیل آن به نیکی را هم بیان می فرماید، می توان به این نتیجه رسید که حسنات نیز مراتبی دارند که همه آنها مستوجب پاداش مضاعف نیستند، مثلاً: نماز در سوره هود (آیه ۱۱۴) و ایمان و تقوایِ اهلِ کتاب در سوره مائده (آیه ۶۵) و زکات و نماز و یاری کردنِ انبیاء و قرض نیکو در سوره مائده (آیه ۱۲)، که این حسنات مستوجب

۱– مائده ۱۲

محو گناهان هستند، اما توبه و ایمان و عملِ صالحِ کسانی که مرتکب سه گناه شرک و قتل و زنا بوده اند مستوجبِ محوِ گناه و هم تبدیل آن به حسنه است (والله اعلم).

☼ نکته:

اینکه تبدیل گناهان به حسنه چه معنا دارد مفسرین وجوهی ذکر کرده اند از جمله: الف ـ خداوند گناهان سابق آنها را با توبه محو می کند و اطاعتهای بعدی آنها را می نویسد. ب ـ مراد به سیئات و حسنات ملکاتی است که از آن دو در نفس پدید می آید، نه خود آنها و خدا ملکه بدِ آنها را مبدل به ملکه خوب می کند. ج ـ مراد ثواب و عقاب آنهاست، نه خود آنها.

صاحب المیزان، ج ۳۰، ص ۷۲ تا ۷۴، با رَد این نظرات آورده است: ظاهر آیه «یبدل الله سیئاتهم حسنات» ، این است که هر یک از گناهان آنها (واقعاً) به حسنه مبدل می شود نه عقابش و نه ملکه اش و نه اعمال آینده اش. و در توضیح آورده است: تفاوت عمل زنا و نکاح تنها در مخالفت و موافقت از امر خداوند است و گرنه حرکات و سکناتی که عمل از آن تشکیل یافته در هر دوی آنها یکی است و این موافقت و مخالفت است که در انسان اثر گذاشته و در نامه عملش ثبت می شود، نه خود جرمِ فعل، چون جرم و حرکات و سکنات که یا آن را زنا می گوییم و یا نکاح، به هر حال فانی شده و از بین می رود. و چون خود فعل از بین رفت عنوانی که ما به آن بدهیم چه خوب و چه بد، فانی می شود و اینکه می گوییم عمل انسان چون سایه دنبالش است، مقصود آثار عمل است. این را نیز می دانیم که اعمال زشت از ذات شقی و خبیث انسان بروز می کند و اگر ذاتی شقی نباشد مرتکب عمل زشت و گناه نمی شود. حال اگر ذات از راه توبه و ایمان و عمل صالح مبدل به ذاتی طیب شد پس آثاری هم که در سابق به نام گناه بر آن بوده با رحمت خدا مبدل به آثار طاهر می شود بنابراین عنوان گناه از آن رفع شده و عنوان حسنه و ثواب به خود می گیرد.

☼ مؤلف:

هر چیزی که مخالفِ امرِ الهی باشد گناه است، در ارتکاب گناه مهم نیّتِ شخص است، همان طور که در اعمال خیر نیّت شرط است، لذا الزاماً ظواهرِ عمل دالِ بر کبیره یا صغیره بودنِ گناه نیست، مثلاً اگر شخصی یک لیوان آبِ معمولی بخورد ولی نیّتش این باشد که شراب خورده و با این عمل بخواهد و قصد کرده باشد در مقابلِ نهیِ الهی قد علم کند، به این عمل «تَجَرّی» گویند، لذا خوردن آن آب، گناهی برابر با خوردنِ شراب و حتی شاید سنگین تر داشته باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۸۱، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

روز قیامت انسان را می آورنـد و گفته می شود گناهان کوچکش را بر وی عرضه کنید، پس گناهان کوچکش نشان داده می شود و امـا گناهان بزرگش را از او دور می سازنـد، آن گاه به او می گوینـد: تو در فلان روز این گناه و در فلان روز این را و روز دیگر این را مرتکب نشدی؟ و آن شخص به همه اقرار می کند، در حالی که در دل ترس آن را دارد که گناهان بزرگش را بیاورند؟ پس درباره او دستور می رسد در برابر هر گناهی که کرده حسنه ای به او بدهید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۸۲، در روضه الواعظین، از رسول خدا (ص):

هیچ مردمی به یاد خدا نمی نشینند مگر آنکه یک منادی از آسمان به آنها ندا می دهد که برخیزید که خدای تعالی گناهانتان را به حسنات مبدل نموده و همه آنها را بیامرزد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۷۱، از شیخ طوسی در امالی، از امام رضا (ع)، از رسول خدا (ص):

دوستی من و اهل بیت من، کفاره گناهانِ دوستان و سبب ازدیاد حسنات آنان است و خداوند از دوستان ما خاندان رسالت آن چه که به خود ستم کرده اند، می بخشد، مگر گناهانی را که اصـرار در آنها داشته اند و یا ظلم و ستمی که به مؤمنین مرتکب شده اند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۷۲، آورده است: روزی سائلی حضور پیغمبر اکرم (ص) شـرفیاب شـد. عرض حاجت نمود و چیزی خواست به او فرمود: بنشـین تا خداونـد چیزی عطا کنـد. شخصـی وارد شد و کیسه ای نهاد و گفت: ای رسول خدا (ص)! این چهارصـد درهم است، به مسـتحقش مرحمت کنیـد. پیـامبر (ص) به آن سائـل فرمود: این چهار صـد دینار را بردار (درهم نقره است ولی دینـار طلاـست). آن مرد عرض کرد: «درهم» است نَه «دینـار» پیغمبر (ص) مجـدداً فرمایش خود را تکرار فرمود و او همان جواب را به عرض رسانید. پیامبر (ص) به حالت خشم به آن مرد فرمود: مرا تکذیب مکن، خداوند مرا راسـتگو قرار داده است آنگاه سر کیسه را گشوده چهار صد دینار در کیسه بود شخصِ آورنده تعجب کرد و گفت: ای رسول خدا (ص)! من در این کیسه درهم گذاشته بودم آن حضرت فرمود: تو راست می گویی ولی چون به زبان من چهارصد دینار

جاری شـد، خداونـد آنها را به دینار تبـدیل نمود (برای توضیـح در خصوص حبط عمل به آیه ۲۳ سوره فرقـان و در خصوص پاداش عمل به آیه ۸۴ سوره قصص رجوع شود).

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱) و کسی که توبه کند و عمل

صالح انجام دهد، بسوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد) (۷۱)

نکته مهم: خداونـد سبحان به کرات در قرآن کریمش اشاره فرموده است که اگر انسان واقعاً توبه کنـد و در صـددِ رفع مظالم برآید، او را می بخشد و این توبه حتی مشمول گناهِ شرک و ظلمِ عمومی و غیره هم می شود، از جمله آن جا که می فرماید:

«فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» = «من توبه آنها را می پـذیرم؛ که من تواب و رحیمم» . (۱). و می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» = « مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح نمایند؛ (و در مقام جبران گناهان گذشته برآیند، که توبه آنها پذیرفته خواهد شد) زیرا خداوند، آمرزنده و بخشنده است» . (۲). و می فرماید: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» = «اما آن کس که پس از ستم کردن، تـوبه و جـبران نمایـد، خداوند توبه او را می پذیرد؛ (و از این مجازات؛ معاف می شود، زیرا) خداوند، آمرزنده و مهربان است» . (۳).

و می فرماید: «وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» = «و آنها که گناه کردند و بعد از آن توبه نمودنـد و ایمان آوردند، (امید عفو او را دارند؛ زیرا) پروردگار تو، در پی این کار، آمرزنده و مهربان است» (۴). و آیاتی مشابه ...

امـا در همین قرآن کریم در دو آیه شـریفه ی دیگر هم، بیـان می فرمایـد که توبه را نمی پـذیرد و این دو آیه بـدین شرح می باشند:

۱ - «وَلَيسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» = «برای کسانی که کارهای بد انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می رسد می گوید: «الان توبه کردم!» توبه نیست؛ و نه برای کسـانی که در حـال کفر از دنیـا می رونـد؛ اینهـا کسانی هسـتند که عـذاب دردناکی برایشان فراهم کرده ایم» (۵).

۲ - «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يكُنِ اللَّهُ لِيغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيهْدِيهُمْ طَرِيقًا» = «کسانی که کافر شدند و ستم کردند، هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید و آنان را به هیچ راهی هدایت نخواهد کرد» (۶).

۱- بقره ۱۶۰

۲- آل عمران ۸۹

۳- مائده۳۹

۴- اعراف۱۵۳

۵- نساء۱۸

۶- نساء۱۶۸

خداوند سبحان در آیه ۱۸ نساء، توبه ی حین مرگ و بعد از مرگ را استثنا فرموده است و این کاملاً واضح است. اما ظلمی که در آیه شریفه ۱۶۸ نساء، به آن اشاره فرموده هم مشمولِ توبه نمی شود، بنابراین معلوم می شود که مراد از این ظلم باید ظلمی خاص و متفاوت از ظلمهای دیگر باشد که مشمول توبه می شوند. حال: این ظلم چیست که نه تنها مشمول توبه نمی شود بلکه باعث می شود که خداوند سبحان هرگز مرتکبینِ به این ظلم را هدایت نفرماید؟

پاسخ: خداوند سبحان خود بهتر می داند که منظور از آیه شریفه، ظلم و ستمی است که عده ای در حق خلفای الهی بر روی زمین صورت داده اند، از جمله قاتلین امام حسین (ع) که حتی اگر هم توبه کنند پذیرفته نخواهد شد. و یا قاتلین سایر انبیاء و ائمه اطهار (ع) و نیز غصب خلافت از جانبِ گروهی غیر از خلفای الهی است، همچنان که در آیات ذیل این گروه را لعنت فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً» (احزاب۶۴). و «وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتى إِلى يَوْمِ الدِّينِ» (ص۷۸). و «أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود۱۸). و «لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً» (نساء۹۳). و نیز در روایات ذیل به این مسئله اشاره شده است:

در بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۳۷ و ج ۸، ص ۳۶۶ و در وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۴۵، از امام صادق (ع):

«مَنْ شَكَّ فِي كُفْرِ أَعْدَائِنَا وَ الظَّالِمِينَ لَنَا فَهُوَ كَافِر» = «هر کس در کفرِ دشمنان ما (اهل بیت) و کسانی که به ما ظلم کرده اند شک کند او خود کافر است» .

در بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۵۸ و ج ۶۵، ص ۶۳ و در مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۷، از امام رضا (ع):

«كَمَالُ الدِّينِ وَلَايَتُنَا وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا» = «دین کامل در دو چیز است: ولایت ما اهل بیت و برائت و دوری جستن از دشمنان ما» . و نیز می فرماید: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْض» = «آیا دین غیر از حب و بغض، چیزِ دیگری هم هست؟»

در مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۵۹ و ص ۱۶۲ و در بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۹۹، از رسول خدا (ص):

یا علی! اگر بنده ای هزار سال خدا را عبادت کند و روزها روزه بگیرد و شب ها شب زنده داری کند و به اندازه کوه احد طلا و نقره داشته باشد و همه آنها را در راه خدا انفاق کند و در بین

صفا و مروه مظلومانه کشته شود، اگر ولایت تو و فرزندان تو را نداشته باشد هیچ یک از اعمالش قبول نمی شود و حتی بوی بهشت هم به مشامش نمی رسد و نیز ولایت تو بدون برائت از دشمنان تو و دشمنان فرزندان تو قبول نیست.

در بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۵۷، از امام صادق (ع):

دروغ می گوید کسی که ادعا کند ما را دوست دارد و از دشمنان ما برائت نمی جوید.

در بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۱۲۶، از امیرالمؤمنین (ع):

والله اگر این امت روی خاک بایستند با پای برهنه در حالی که بر سر خود خاکستر ریخته باشند و گریه و زاری کنند و بر کسانی که آن ها را گمراه کرد ه اند و راه خدا را بسته اند و مردم را به سوی جهنم خوانده اند؛ لعنت کنند باز این امت در لعن و بیزاری کم کاری کرده اند.

در کتاب اماره الولایت، ص ۵۱ و در تعلیقه شفاء الصدور، ج ۲، ص ۴۸، آورده است:

مرد خیاطی دو پیراهن نزد امام صادق (ع) آورد و عرض کرد: من هنگام دوختن یکی از این دو پیراهن صلوات بر محمد و آل محمد می فرستادم و هنگام دوختن دیگری لعن بر دشمنان محمد و آل محمد (ص) می فرستادم. شما کدامیک را اختیار می نمایید؟ امام صادق (ع) پیراهنی را که با ذکر لعن دوخته شده بود انتخاب نمودند و فرمودند: من این پیراهن را بیشتر دوست دارم.

در کتاب مجمع النورین و ملتقی البحرین، ص ۲۰۸، آورده است: حضرت امیرالمؤمنین (ع) در حال طواف کعبه بود مردی پرده خانه کعبه را گرفته و صلوات بر محمد و آل محمد (ص) می فرستاد، حضرت (ع) بر او سلام نمود. بار دوم حضرت (ع) او را دیدند ولی سلام نکردند. آن مرد عرض کرد یا امیرالمؤمنین! چرا این بار به من سلام ننمودید؟ حضرت (ع) فرمود: نخواستم تو را از ذکر لعن که این بار می گفتی باز دارم. چرا که لعن از صلوات بر محمد و آل محمد (ص) بالاتر است.

در تفسیر جوامع، ج ۴، ص ۳۸۶، از حضرت عیسی (ع):

از همنشینی با خطاپیشگان دوری کن.

توجه: برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۵۶ و۵۷ سوره احزاب مراجعه شود.

ص: ۴۷۹

وَ الَّذینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً (۷۲)

وَ الَّذینَ إِذا ذُکِّرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْها صُمًّا وَ عُمْیاناً (۷۳)

وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیَّاتِنا قُرَّهَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ إِماماً (۷۴)

أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّهً وَ سَلاماً (۷۵)

خالِدینَ فیها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً (۷۶)

و کسانی که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی کنند)؛ و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند (۷۲) و کسانی که هرگاه آیات پروردگارشان به آنان گوشزد شود، کر و کور روی آن نمی افتند (۷۳) و کسانی که می گویند: «پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرارده و ما را برای پرهیزکاران پیشوا گردان!» (۷۴) (آری،) آنها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیباییشان به آنان پاداش داده می شود؛ و در آن، با تحیت و سلام روبه رو می شوند (۷۵) در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ چه قرارگاه و محل اقامت خوبی! (۷۶)

در سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۱۱، از امام علی (ع): اگر ما فرضانه به بهشت امیدوار باشیم و نه از آتش جهنم ترسان و ثواب و عذابی را عقیده نداشته باشیم باز شایسته است که دنبال سجایای اخلاقی و معارف دینی برویم زیرا اخلاق پسندیده ما را در زندگی دنیا به سعادت و رستگاری هدایت کند.

در تحف العقول، ص ۱۶۸، از امام علی (ع): در امری که خدا واجب نموده اجازه ترک و رخصت نیست و در امر نافله و مستحب سختگیری نیست.

قُلْ مَا یَعْبَؤُا بِکمْ رَبی لَوْلا دُعَاؤُکُمْ فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْف یَکُونُ لِزَامًا (۷۷)

بگو اگر عبادتتان نباشد پروردگار من اعتنایی به شما ندارد شما که تکذیب کرده اید به زودی نتیجه اش را خواهید دید (۷۷)

☼ نکته:

اینکه خداوند سبحان در قرآن کریمش انسان را تشویق به دعا می فرماید، بدین خاطر است که می خواهد بدین وسیله او را به کمال حقیقی که همان قربِ الهی است برساند نه این که العیاذ بالله خودش به این دعا نیازی داشته باشد، همچنان که در جاهای دیگر می فرماید: «وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ» = «و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، (بگو) من نزدیکم! دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)» (۱).

«إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» = «به درستی که تو دعا را می شنوی!» (۲).

ص: ۴۸۰

۱- بقره۱۸۶

۲- آل عمران ۳۸

«أَمَّنْ يجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيكْشِفُ السُّوءَ وَيجْعَلُكَمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ» = «یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد و شما را خلفای زمین قرار می دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! کمتر متذکر می شوید!» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۷۶، از عیاشی، از امام باقر (ع):

بسیار دعا کردن افضل است از قرائت قرآن.

در تحف العقول، ص ۱۰۶، از امام علی (ع): انواع بلا را با دعا برطرف کنید سوگند به آنکه دانه را بشکافت و جاندار را جان داد، بلاء شتابان تر است به مؤمن از سیلی که از سرازیری تپه پایین رود و در دعاهایتان عافیت از بلاء ها و سختی ها را بخوانید.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۷۶، از شیخ طوسی در امالی، از امیرالمؤمنین (ع):

۴ چیز برای مؤمن نفع بسیار می بخشد و زیانش را جبران می کند:

۱ – ایمان ۲ – شکر چنانکه می فرماید: «إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا» (نساء ۱۴۷) ۳ – استغفار ۴ – دعا.

در امالی شیخ صدوق، ص ۶۵۵، م۶۴، از امام صادق (ع):

سه چیز اگر در کسی نباشد هرگز امیدی به خیرش نیست:

۱ – کسی که در نهان از خدا نترسد.

۲ – کسی که در پیری از گناه نترسد.

۳ – کسی که از عیب، احساس شرم نکند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۵، ص ۸۰۹، ح۱، از حضرت علی (ع):

مغرورِ امنیتِ خویش مشو چرا که تو از همان جایِ امنیت گرفتار می گردی.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۷۶، ح۲، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

ای فرزند آدم! مرا در درونت یاد کن تا تو را در درونم یاد کنم و مرا در خلوتت یاد کن تا تو را در خلوتم یاد کنم و مرا در جمع یاد کن تا تو را در جمعی بهتر از جمعت یاد کنم.

از همان منبع، ص ۶۹۱، از امام رضا (ع)، از خدای تعالی: من در نزد ظن و گمان بنده ام هستم، اگر خیر باشد پس برایش خیر

خواهم و اگر بد باشد برایش بد خواهم.

از همان منبع، ص ۷۰۰، از معصوم (ع)، از خدای تعالی: ای بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل

ص :۴۸۱

۱- نمل ۶۲

خودم قرار دهم، من زنـده و نـامیرایم، تو را زنـده ی نامیرا کنم، من بی نیاز و غنی هستم، تو را بی نیاز و غنی کنم، من هر چه بخواهم همان شود، تو را چنین کنم که هر چه بخواهی همان شود.

از همان منبع، ص ۷۰۱: ای بنـده من! اشیاء را به خاطرِ تو خلق کرده ام و تو را برای خودم خلق نمودم. دنیا را با احسانم به تو بخشیدم و آخرت را به سبب ایمانت به تو بخشیده ام.

از همـان منبع، ص ۷۰۳: یـادم کنیـد تـا بـا نعمتهایم یادتان کنم، اگر با عبادت و طاعت یادم کنیـد با نیکی و نعمت و رحمت و رضوانم یادتان کنم.

از همان منبع، ص ۷۰۵: از دعا کردن دچار ملالت و خستگی نشو چرا که از اجابت کردن دعا خسته و ملالت زده نمی شوم.

از همـان منبع، ص ۷۰۶: هر بنـده ای که بر قلبش اطلاع حاصـل کنم و در آن تمسـک جسـتن به ذکر و یـادم را غـالب ببینم، سیاستِ امورش را خودم بر عهده می گیرم و خود همنشین و هم سخن و اَنیسش شوم.

در تحـف العقول، ص ۱۰۸، از امـام علی (ع): هر کـه می خواهـد بدانـد نزد خـدا چـه مقـامی دارد پس بنگرد در نزد گناهـان چگونه است (چقدر از گناهان دوری می کند).

خلاصه آیات سوره فرقان:

۲۰ – پیش از تو رسولی نفرسـتادیم مگر آنکه آنها هم غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند. ۲۳ – حبط عمل کفار ۲۹ – ۲۵ – روزی که آسـمان با ابر از هم شـکافته شود و فرشتگان فرود آیند ۳۰ – در قیامت پیامبر اکرم (ص) در مقام شـکایت می فرماید: پروردگارا! این امت، قرآن را متروک داشـتند ۳۱ – برای هر پیغمـبری، دشـمنی از قوم خودش قرار دادیم ۳۲ – کافران گفتنـد: چرا این قرآن یک مرتبه بر پیغمبر نازل نشد ۳۴ – کفار، روز قیامت با چهره و به صورت به دوزخ درافتنـد ۴۰ – ۳۵ – موسـی، هارون، نوح، عاد و ثمود (ع)- اصحاب رس- قریه (شهر سدوم و قریه لوط) ۴۴ – آنها در نادانی مانند چهارپایان و یا بـدتر از حیوانند ۴۵ – گسترش سـایه و آفتـاب را برآن دلیلی قرار دادیم ۴۷ – لباس ۵۰ – اکثر النـاس الا کفورا ۵۱ – اگر می خواستیم برای هر قریه ای پیامبری می فرستادیم ۵۲ – از کفار پیروی مکن ۵۳ – او خدایی است که دو دریای شیرین و تلخ را به هم درآمیخت و میـان آن دو برزخی قرار داد ۵۴ – آدمی را از آب نطفه آفریـد ۵۶ – و ما ارسـلناک الا مبشرا و نذیرا ۵۷ – آیه مزد رسالت ۵۸ – آیه توکل ۵۹ – آفرینش در شش روز ۶۱ – بروج ۶۳ – عباد الرحمن کسانی هستند که در روی زمین به تواضع حرکت کننـد و چون مورد خطاب مردم نادان شونـد با سـلامت نفس پاسـخ دهنـد ۶۴ – آنهـا تمام شب را به سـجده و عبادت خداوند به روز می رسانند ۶۵ – و می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما دور کن ۶۷ – و آنها نه اسراف کنند و نه بخل ورزنـد و حـد اعلای اعتـدال را رعایت کنند ۶۸ – و شـرک و قتـل و زنا نکننـد ۶۹ – مرتکبین به این سه گنـاه عـذابشان مضاعف شود ۷۰ – مگر توبه کننـد و ایمان آورند و عمل صالح کنند که گناهشان به ثواب تبدیل می شود ۷۲ – شهادت ناروا ندهند و از کنار لغو بگذرند ۷۳ – تفکر ۷۷ – آیه دعا.

۲۶ سوره شعراء

۲۶ – سوره شعرا = جامعه (جمع شده سرگذشتهای زیاد) = طسم.

مکی است و ۲۷۷ آیه دارد.

خلاصه مطالب: توبیخ و سرزنش کفار – شرح حال نوح – ابراهیم – موسی- هود – صالح – لوط و شعیب (علیهم السلام) با اقوامشان و تسلی دادن به حضرت رسول (ص).

نکته ای از المیزان، ج ۳۰، ص ۸۴ و۸۵:

این سوره از سوره های مکی پیشین است یعنی در اوایل بعثت نازل شد. ظاهراً همه سوره مکی است. با مقایسه آیه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِين» (۲۱۴) در این سوره و آیه: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» (حجر۹۴)، تخمین زده می شود که این سوره قبل از سوره حجر نازل شد. غرض این سوره، تسلیت خاطر دادن به پیامبر (ص) از آزار و اذیت قومش است.

بسم الله الرحمن الرحيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْمُبِينِ (۲)

طسم (۱) این آیات کتاب روشنگر است (۲)

لَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ أَلاَّ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳)

(ای رسول گرامی) شاید خود را تلف کنی از اینکه آنان ایمان نمی آورند (۳)

باخع: از بخوع است و به معنای هلاک و تلف کردن است.

☼ نکته:

مشابه این آیه شریفه آیه: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» = «گویی می خواهی بخاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!» (کهف۶)، است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۷۹، از عیاشی، از امام صادق (ع):

روزی پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: یا علی! از خداوند درخواست کردم که تو را وصی و برادر و ولی من کند و پروردگار درخواستم را اجابت کرد. مرد منافقی گفت: چرا محمد (ص) درخواست مال و ثروت نمی کند؟ به خدا! مشتی

خرما در نظر من بهتر از آنچه محمد (ص) از خدا طلب کرده است. حضرت رسول (ص) ملول و دلتنگ شد و در پی آن آیه شریفه نازل شد.

ص :۴۸۳

اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ (۴) اگر بخواهیم از آسمان آیه ای بر آنها نازل می کنیم که گردنهایشان در مقابل آن خاضع شود (۴)

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۹۳، از قمی، از امام صادق (ع):

با آمدن صیحه آسمانی بنام صاحب الامر، گردنهای بنی امیه نرم و خاضع می شود.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۸۰، از نعمانی، از امام صادق (ع)، از امام باقر (ع):

به خدا قسم صدای آسمانی که صاحب الامر را به اسم ندا می دهد و معرفی می کند در قرآن بیان شده آن جایی که می فرماید: «ان نشأ ... » . در روی زمین همه خاضع شده و گردن کج نموده و ایمان آورند. تمامی اهل زمین صدای منادی آسمانی را می شنوند که صدا می زند: ای مردم! آگاه باشید حق با علی بن ابیطالب (ع) و شیعیان اوست.

در بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۶۵ و در عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۰، از رسول اکرم (ص):

قیامت بر پا نمی شود تا قائم ما قیام فرماید و این کار موقعی صورت پذیر است که خدای عزَّوجل او را اذن دهد، هر کس پیرویش نماید نجات یابد و هر که از او تخلف جوید هلاک گردد. خدا را خدا را ای بندگان! بخدمتش بشتابید، اگر چه خود را با کشیدن روی برف برسانید، زیرا او خلیفه خدای عزَّوجل و خلیفه من است.

در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۱، از امام صادق (ع):

ظهور حضرت مهدی علیه السلام که مورد انتظار شماست صورت نمی گیرد مگر زمانی که برخی از شما از برخی دیگر بیزاری جوید و بعضی علیه بعضی دیگر شهادت به کفر دهد راوی گوید: عرض کردم در آن زمان خیری وجود نخواهد داشت؟ فرمود: خیرِ کلی در آن زمان است که

مهدی علیه السلام خروج می کند و همه ی آن گرفتاریها را برطرف می سازد.

در بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۴، از حضرت رسول اکرم (ص): پرچمهای سیاه رنگ از سوی مشرق می آید (صاحبان) پرچمها قلبهایی دارند همچون پاره های آهن هر کس نام آنان را بشنود باید بسویشان شتاب گیرد و با آنان بیعت کند اگر چه با کشیدن خود بر روی برف باشد.

در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۲ و درکشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۵۹ و درعقد الدرر، ص ۴۹، از امام باقر (ع):

(از علائم ظهور)، از پیِ هم آمدن بنی عباس (در زمامداری) و فریاد آسمانی و فرود آمدن ترکها در جزیره و فرود آمدن رومیان به رمله و بروز اختلاف بسیار و فرو رفتن یکی از روستاهای شام، تا آنجا که منجر به خرابی شام گردد و سبب و انگیزه خرابی شام نیز سه پرچم باشد: یکی پرچم اصهب و پرچم ابقع و پرچم سفیانی است.

در کتاب عقد الدرر، ص ۵۱، از امام باقر (ع):

مهدی علیه السلام ظاهر نمی شود تا فتنه در شام فراگیر مردم گردد و مردم راه خلاص و خروج از آن را بطلبند و آن را نمی یابند و قتل و کشتار در میان کوفه رخ می دهد.

از همان منبع، ص ۶۰، از رسول خدا (ص): بلایی به این امت می رسد که مرد، پناهگاهی نیابد تا از ظلم بدان پناه بَرَد، پس از آن خدا مردی از عترت (علیهم السلام) مرا برانگیزد که زمین را پر از قسط و عدل کند همچنانکه پر از جور و ظلم شده باشد، ساکنان آسمان از او راضی شوند بدانگونه که ساکنان زمین از او خشنود باشند آسمان باران خود را دریغ نخواهد داشت جز آنکه پیوسته بباراند و زمین از روئیدنی های خود چیزی فروگذار نکند مگر آنکه بیرون دهد تا آنجا که همه ی مردگان آرزوی زنده شدن کنند به همین نحو زندگی فرماید هفت یا هشت سال.

وَ ما يَأْتيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمنِ مُحْدَثٍ إِلاَّ كانُوا عَنْهُ مُعْرِضينَ (۵)

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتيهِمْ أَنْبؤُا ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۶)

أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَريمٍ (۷)

إِنَّ في ذلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنينَ (۸)

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزيزُ الرَّحيمُ (۹)

و هیچ ذکر تازه ای از سوی خداوند مهربان برای آنها نمی آید مگر اینکه از آن روی گردان می شوند! (۵) آنان تکذیب کردند؛ اما بزودی اخبار (کیفر) آنچه را استهزا می کردند به آنان می رسد! (۶) آیا آنان به زمین نگاه نکردند که چقدر از انواع گیاهان پرارزش در آن رویاندیم؟! (۷) در این، نشانه روشنی است (بر وجود خدا)؛ ولی بیشترشان هرگز مؤمن نبوده اند! (۸) و پروردگار تو عزیز و رحیم است! (۹)

توجه: آیات شریفه ی ۱۰ تا ۶۸ مربوط به داستان حضرت موسی (ع) است بدین شرح:

وَ إِذْ نادى رَبُّكَ مُوسى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمينَ (۱۰)

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَ لا يَتَّقُونَ (۱۱)

قالَ رَبِّ إِنِّی أَخافُ أَنْ یُکَذِّبُونِ (۱۲)

وَ یَضِیقُ صَدْرِی وَ لا یَنْطَلِقُ لِسانِی فَأَرْسِلْ إِلی هارُونَ (۱۳)

وَ لَهُمْ عَلَیَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ یَقْتُلُونِ (۱۴)

قالَ کَلاَّ فَاذْهَبا بِآیاتِنا إِنَّا مَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ (۱۵)

فَأْتِیا فِرْعَوْنَ فَقُولا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعالَمِینَ (۱۶)

أَنْ أَرْسِلْ مَعَنا بَنِی إِسْرائِیلَ (۱۷)

ص :۴۸۵

قالَ أَ لَمْ نُرَبِّكَ فينا وَليداً وَ لَبِثْتَ فينا مِنْ عُمُرِكَ سِنينَ (۱۸)

وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتى فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكافِرينَ (۱۹)

قالَ فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (۲۰)

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لى رَبِّى حُكْماً وَ جَعَلَنى مِنَ الْمُرْسَلينَ (۲۱)

وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّها عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنى إِسْرائيلَ (۲۲)

قالَ فِرْعَوْنُ وَ ما رَبُّ الْعالَمينَ (۲۳)

قالَ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنينَ (۲۴)

قالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَ لا تَسْتَمِعُونَ (۲۵)

قالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبائِكُمُ الْأَوَّلينَ (۲۶)

قالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷)

قالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ ما بَيْنَهُما إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸)

قالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلهَاً غَيْرى لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونينَ (۲۹)

قالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْ ءٍ مُبينٍ (۳۰)

قالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقينَ (۳۱)

فَأَلْقى عَصاهُ فَإِذا هِيَ ثُعْبانٌ مُبينٌ (۳۲)

وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذا هِيَ بَيْضاءُ لِلنَّاظِرينَ (۳۳)

قالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَليمٌ (۳۴)

يُريدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَما ذا تَأْمُرُونَ (۳۵)

قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ ابْعَثْ فِى الْمَدائِنِ حاشِرينَ (۳۶)

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَليمٍ (۳۷)

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِميقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۳۸)

وَ قيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (۳۹)

لَعَلَّنا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كانُوا هُمُ الْغالِبينَ (۴۰)

فَلَمَّا جاءَ السَّحَرَةُ قالُوا لِفِرْعَوْنَ أَ إِنَّ لَنا لَأَجْراً إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغالِبينَ (۴۱)

قالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبينَ (۴۲)

قالَ لَهُمْ مُوسى أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۴۳)

فَأَلْقَوْا حِبالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغالِبُونَ (۴۴)

فَأَلْقى مُوسى عَصاهُ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ (۴۵)

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ ساجِدينَ (۴۶)

قالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعالَمينَ (۴۷)

رَبِّ مُوسى وَ هارُونَ (۴۸)

قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبيرُكُمُ الَّذی عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعينَ (۴۹)

قالُوا لا ضَيْرَ إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ (۵۰)

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطايانا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنينَ (۵۱)

وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنْ أَسْرِ بِعِبادی إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ (۵۲)

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدائِنِ حاشِرينَ (۵۳)

إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَليلُونَ (۵۴)

وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ (۵۵)

وَ إِنَّا لَجَميعٌ حاذِرُونَ (۵۶)

فَأَخْرَجْناهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۵۷)

وَ كُنُوزٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ (۵۸)

كَذلِكَ وَ أَوْرَثْناها بَنِی إِسْرائِيلَ (۵۹)

فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (۶۰)

فَلَمَّا تَراءَا الْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ (۶۱)

قالَ كَلَّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَيَهْدِينِ (۶۲)

فَأَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (۶۳)

وَ أَزْلَفْنا ثَمَّ الْآخَرِينَ (۶۴)

وَ أَنْجَيْنا مُوسى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵)

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (۶۶)

إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۶۷)

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶۸)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا داد که به سراغ قوم ستمگر برو (۱۰) قوم فرعون، آیا آنان (از مخالفت فرمان پروردگار) پرهیز نمی کنند؟! (۱۱) (موسی) عرض کرد: «پروردگارا! از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند (۱۲) و سینه ام تنگ شود و زبانم بقدر کافی گویا نیست؛ (برادرم) هارون را نیز رسالت ده (تا مرا یاری کند)! (۱۳) و آنان (به اعتقاد خودشان) بر گردن من گناهی دارند؛ می ترسم مرا بکشند (و این رسالت به پایان نرسد)! (۱۴) فرمود: «چنین نیست، (آنان کاری نمی توانند انجام دهند)! شما هر دو با آیات ما (برای هدایتشان) بروید؛ ما با شما هستیم و (سخنانتان را) می شنویم! (۱۵) به سراغ فرعون بروید و

بگویید: ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم (۱۶) بنی اسرائیل را با ما بفرست!» (آنها به سراغ فرعون آمدند) (۱۷) (فرعون) گفت: آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم و سالهایی از زندگیت را در میان ما نبودی؟! (۱۸) و سرانجام، آن کارت را (که نمی بایست انجام دهی) انجام دادی (و یک نفر از ما را کشتی) و تو از ناسپاسانی! (۱۹) (موسی) گفت: من آن کار را انجام دادم در حالی که از بی خبران بودم! (۲۰) پس هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم؛ و پروردگارم به من حکمت و دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد! (۲۱) آیا این منتی است که تو بر من می گذاری که بنی اسرائیل را برده خود ساخته ای؟! (۲۲) فرعون گفت: «پروردگار عالمیان چیست؟!» (۲۳) (موسی) گفت: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر اهل یقین هستید!» (۲۴) (فرعون) به اطرافیانش گفت: «آیا نمی شنوید (این مرد چه می گوید)؟!» (۲۵) (موسی) گفت: «او پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست!» (۲۶) (فرعون) گفت: «پیامبری که بسوی شما فرستاده شده مسلماً دیوانه است!» (۲۷) (موسی) گفت: «او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه میان آن دو است می باشد، اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می گرفتید!» (۲۸) (فرعون خشمگین شد و) گفت: «اگر معبودی غیر از من برگزینی، تو را از زندانیان قرار خواهم داد!» (۲۹) (موسی) گفت: «حتی اگر نشانه آشکاری برای تو بیاورم (باز ایمان نمی آوری)؟!» (۳۰) گفت: «اگر راست می گویی آن را بیاور!» (۳۱) در این هنگام موسی عصای خود را افکند و ناگهان مار عظیم و آشکاری شد (۳۲) و دست خود را (در گریبان فرو برد و) بیرون آورد و در برابر بینندگان سفید و روشن بود (۳۳) (فرعون) به گروهی که اطراف او بودند گفت: این ساحر آگاه و ماهری است! (۳۴) او می خواهد با سحرش شما را از سرزمینتان بیرون کند! شما چه نظر می دهید؟ (۳۵) گفتند: او و برادرش را مهلت ده؛ و مأموران را برای بسیج به تمام شهرها اعزام کن (۳۶) تا هر ساحر ماهر و دانایی را نزد تو آورند! (۳۷) سرانجام ساحران برای وعده گاه روز معینی جمع آوری شدند (۳۸) و به مردم گفته شد: آیا شما نیز (در این صحنه) اجتماع می کنید (۳۹) تا اگر ساحران پیروز شوند، از آنان پیروی کنیم؟! (۴۰) هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند: «آیا اگر ما پیروز شویم، پاداش مهمی خواهیم داشت؟» (۴۱) گفت: «(آری،) و در آن صورت شما از مقربان خواهید بود!» (۴۲) (روز موعود فرا رسید و همگی جمع شدند؛) موسی به ساحران گفت: «آنچه را می خواهید بیفکنید، بیفکنید!» (۴۳) آنها طنابها و عصاهای خود را افکندند و گفتند: «به عزت فرعون، ما قطعاً پیروزیم!» (۴۴) سپس موسی عصایش را افکند، ناگهان تمام وسایل دروغین آنها را بلعید! (۴۵) فوراً همه ساحران به سجده افتادند (۴۶) گفتند: ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم (۴۷) پروردگار موسی و هارون! (۴۸) (فرعون) گفت: «آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً او بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته (و این یک توطئه است)! اما بزودی خواهید دانست! دستها و پاهای شما را بعکس یکدیگر قطع می کنم و همه شما را به دار می آویزم!» (۴۹) گفتند: مهم نیست، (هر کاری از دستت ساخته است بکن)! ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم! (۵۰) ما امیدواریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد، چرا که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم! (۵۱) و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را (از مصر) کوچ ده، زیرا شما مورد تعقیب هستید! (۵۲) فرعون مأموران را به شهرها فرستاد (۵۳) (و گفت:) اینها مسلماً گروهی اندکند (۵۴) و اینها ما را به خشم آورده اند (۵۵) و ما همگی آماده پیکاریم! (۵۶) (سرانجام فرعونیان مغلوب شدند،) و ما آنها را از باغها و چشمه ها بیرون راندیم (۵۷) و از گنجها و قصرهای مجلل! (۵۸) (آری،) اینچنین کردیم! و بنی اسرائیل را وارث آنها ساختیم! (۵۹) آنان به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند (۶۰) هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: «ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم!» (۶۱) (موسی) گفت: «چنین نیست! یقیناً پروردگارم با من است، بزودی مرا هدایت خواهد کرد!» (۶۲) و به دنبال آن به موسی وحی کردیم: «عصایت را به دریا بزن!» (عصا را

به دریا زد) و دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود! (۶۳) و در آنجا دیگران [= لشکر فرعون] را نیز (به دریا) نزدیک ساختیم! (۶۴) و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم! (۶۵) سپس دیگران را غرق کردیم! (۶۶) در این جریان، نشانه روشنی است ولی بیشترشان ایمان نیاوردند! (چرا که طالب حق نبودند) (۶۷) و پروردگارت شکست ناپذیر و مهربان است! (۶۸)

توجه: آیات شریفه ی ۶۹ تا ۱۰۴ مربوط به داستان حضرت ابراهیم (ع) است بدین شرح:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْراهيمَ (۶۹)

إِذْ قالَ لِأَبيهِ وَ قَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ (۷۰)

قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفينَ (۷۱)

قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲)

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ (۷۳)

قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۴)

قالَ أَ فَرَأَيْتُمْ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵)

أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ (۷۶)

فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لى إِلاَّ رَبَّ الْعالَمينَ (۷۷)

الَّذى خَلَقَنى فَهُوَ يَهْدينِ (۷۸)

وَ الَّذى هُوَ يُطْعِمُنى وَ يَسْقينِ (۷۹)

وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفينِ (۸۰)

وَ الَّذى يُميتُنى ثُمَّ يُحْيينِ (۸۱)

وَ الَّذى أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لى خَطيئَتى يَوْمَ الدِّينِ (۸۲)

رَبِّ هَبْ لى حُكْماً وَ أَلْحِقْنى بِالصَّالِحينَ (۸۳)

وَ اجْعَلْ لى لِسانَ صِدْقٍ فِى الْآخِرينَ (۸۴)

وَ اجْعَلْنی مِنْ وَرَثَهِ جَنَّهِ النَّعیمِ (۸۵)

وَ اغْفِرْ لِأَبی إِنَّهُ کانَ مِنَ الضَّالِّینَ (۸۶)

وَ لا تُخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُونَ (۸۷)

یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ (۸۸)

إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ (۸۹)

وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقینَ (۹۰)

وَ بُرِّزَتِ الْجَحیمُ لِلْغاوینَ (۹۱)

وَ قیلَ لَهُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲)

مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ یَنْصُرُونَکُمْ أَوْ یَنْتَصِرُونَ (۹۳)

فَکُبْکِبُوا فیها هُمْ وَ الْغاوُونَ (۹۴)

وَ جُنُودُ إِبْلیسَ أَجْمَعُونَ (۹۵)

قالُوا وَ هُمْ فیها یَخْتَصِمُونَ (۹۶)

تَاللَّهِ إِنْ کُنَّا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ (۹۷)

إِذْ نُسَوِّیکُمْ بِرَبِّ الْعالَمینَ (۹۸)

وَ ما أَضَلَّنا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۹۹)

فَما لَنا مِنْ شافِعینَ (۱۰۰)

وَ لا صَدیقٍ حَمیمٍ (۱۰۱)

فَلَوْ أَنَّ لَنا کَرَّهً فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ (۱۰۲)

إِنَّ فی ذلِکَ لَآیَهً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنینَ (۱۰۳)

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزیزُ الرَّحیمُ (۱۰۴)

و بر آنان خبر ابراهیم را بخوان (۶۹) هنگامی که به پدر و قومش گفت: «چه چیز را می پرستید؟!» (۷۰) گفتند: «بتهایی را می پرستیم و همه روز ملازم عبادت آنهاییم» (۷۱) گفت: آیا هنگامی که آنها را می خوانید صدای شما را می شنوند؟! (۷۲) یا سود و زیانی به شما می رسانند؟! (۷۳) گفتند: «ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند» (۷۴) گفت: آیا دیدید (این) چیزهایی را که پیوسته پرستش می کردید (۷۵) شما و پدران پیشین شما (۷۶) همه آنها دشمن من هستند (و من دشمن آنها)، مگر پروردگار عالمیان! (۷۷) همان کسی که مرا آفرید و پیوسته راهنماییم می کند (۷۸) و کسی که مرا غذا می دهد و سیراب می نماید (۷۹) و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می دهد (۸۰) و کسی که مرا می میراند و سپس زنده می کند (۸۱) و کسی که امید دارم گناهم را در روز جزا ببخشد! (۸۲) پروردگارا! به من علم و دانش ببخش و مرا به صالحان ملحق کن! (۸۳) و برای من در میان امتهای آینده، زبان صدق (و ذکر خیری) قرار ده! (۸۴) و مرا وارثان بهشت پرنعمت گردان! (۸۵) و پدرم [= عمویم] را بیامرز، که او از گمراهان بود! (۸۶) و در آن روز که مردم برانگیخته می شوند، مرا شرمنده و رسوا مکن! (۸۷) در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد (۸۸) مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید! (۸۹) (در آن روز،) بهشت برای پرهیزکاران نزدیک می شود (۹۰) و دوزخ برای گمراهان آشکار می گردد (۹۱) و به آنان گفته می شود: کجا هستند معبودانی که آنها را پرستش می کردید (۹۲) معبودهایی غیر از خدا؟! آیا آنها شما را یاری می کنند، یا کسی به یاری آنها می آید؟! (۹۳) در آن هنگام همه آن معبودان با عابدان گمراه به دوزخ افکنده می شوند (۹۴) و همچنین همگی لشکریان

ابلیس! (۹۵) آنها در آنجا در حالی که به مخاصمه برخاسته اند می گویند (۹۶) به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم (۹۷) چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می شمردیم! (۹۸) اما کسی جز مجرمان ما را گمراه نکرد! (۹۹) (افسوس که امروز) شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد (۱۰۰) و نه دوست گرم و پرمحبتی! (۱۰۱) ای کاش بار دیگر (به دنیا) بازگردیم و از مؤمنان باشیم! (۱۰۲) در این ماجرا، نشانه (و عبرتی) است؛ ولی بیشتر آنان مؤمن نبودند! (۱۰۳) و پروردگار تو عزیز و رحیم است! (۱۰۴)

وَ اجْعَل لی لِسانَ صِدْقٍ فی الاَخِرِینَ **(۸۴)** و مرا به زبان آیندگان خوشنام گردان (۸۴)

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۹۴، از قمی، از امام صادق (ع):

مراد از «لسان صدق» در آیه شریفه، وجود (مبارک) حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۹۵، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

مراد از «آخرین» این امت برتر است و «لسان صدق» در میان آیندگان حضرت علی بن ابیطالب (ع) است چنانکه در قرآن فرمود: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِیا» (۱).

از همان منبع، از کافی: عبدالحمید وابشی، حضور امام باقر (ع) عرض کرد: «همسایه ای دارم که مرتکب محرمات می شود، واجب را ترک می کند و حتی نماز روزانه را به جای نمی آورد» حضرت پس از ذکر «سبحان الله» فرمود: «گنهکارتر از همسایه تو، ناصبی ها هستند که دشمن ما آل محمد (ص) می باشند. بدان و آگاه باش! هر بنده مؤمنی که حدیث ما را بشنود و از برای ما رقت کند، فرشتگان پشت او را مسح کنند، برای او آمرزش از خدا طلب کنند و به او خطاب می شود: هر کس به تو همراهی کرده، با خود داخل بهشت کن. کم ترین عده ای که شخص مؤمن شفاعت می نماید، سی نفر است. ولی شفاعت در حق ناصبی ها مقبول نیست» .

توجه: آیات شریفه ی ۱۰۵ تا ۱۲۲ مربوط به داستان حضرت نوح (ع) است بدین شرح:

کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلینَ (۱۰۵)

إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۰۶)

إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمینٌ (۱۰۷)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطیعُونِ (۱۰۸)

وَ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلی رَبِّ الْعالَمینَ (۱۰۹)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطیعُونِ (۱۱۰)

قالُوا أَ نُؤْمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَکَ الْأَرْذَلُونَ (۱۱۱)

قالَ وَ ما عِلْمی بِما کانُوا یَعْمَلُونَ (۱۱۲)

إِنْ حِسابُهُمْ إِلاَّ عَلی رَبِّی لَوْ تَشْعُرُونَ (۱۱۳)

وَ ما أَنَا بِطارِدِ الْمُؤْمِنینَ (۱۱۴)

إِنْ أَنَا إِلاَّ نَذیرٌ مُبینٌ (۱۱۵)

قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومینَ (۱۱۶)

قالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمی کَذَّبُونِ (۱۱۷)

فَافْتَحْ بَیْنی وَ بَیْنَهُمْ فَتْحاً وَ نَجِّنی وَ مَنْ مَعِیَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ (۱۱۸)

فَأَنْجَیْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ (۱۱۹)

ثُمَّ أَغْرَقْنا بَعْدُ الْباقینَ (۱۲۰)

إِنَّ فی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنینَ (۱۲۱)

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزیزُ

۱- مریم ۵۰

الرَّحیمُ (۱۲۲)

قوم نوح رسولان را تکـذیب کردند (۱۰۵) هنگـامی که برادرشـان نوح به آنان گفت: آیا تقوا پیشه نمی کنیـد؟! (۱۰۶) مسلماً من برای شما پیامبری امین هستم! (۱۰۷) تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید! (۱۰۸) من برای این دعوت، هیچ مزدی از شما نمی طلبم؛ اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است! (۱۰۹) پس، تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید! (۱۱۰) گفتند: «آیـا مـا به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی ارزش از تو پیروی کرده انـد؟!» (۱۱۱) (نوح) گفت: من چه می دانم آنها چه کاری داشـته اند! (۱۱۲) حسـاب آنها تنها با پروردگار من است اگر شـما می فهمیدیـد! (۱۱۳) و من هرگز مؤمنـان را طرد نخـواهم کرد (۱۱۴) من تنها انذارکننـده ای آشـکارم (۱۱۵) گفتنـد: ای نوح! اگر دست برنداری، سـنگباران خواهی شد! (۱۱۶) گفت: پروردگارا! قوم من، مرا تکـذیب کردند! (۱۱۷) اکنون میـان من و آنها جـدایی بیفکن؛ و مرا و مؤمنانی را که با من هستند رهایی بخش! (۱۱۸) ما، او و کسانی را که با او بودنـد، در آن کشتی که پر (از ۸۰ نفر انسان و انواع حیوانات) بود، رهایی بخشیدیم! (۱۱۹) سپس بقیه را غرق کردیم! (۱۲۰) در این ماجرا نشانه روشنی است؛ اما بیشتر آنان مؤمن نبودند (۱۲۱) و پروردگارت عزیز و رحیم است (۱۲۲)

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج۱، ص ۱۱۷، چ۲، از امام صادق (ع): اسم نوح (ع) عبـدالغفار بود و از این جهت به نوح نامیده شد که بر نفسِ خویش نوحه و زاری می نمود.

از همان منبع: اسم نوح (ع) عبدالملك بود و از این جهت به نوح نامیده شد که ۵۰۰ سال گریست.

از همان منبع: اسم نوح (ع) عبدالاعلی بود و از این جهت به نوح نامیده شد که ۵۰۰ سال گریست.

از همـان منبع، شـیخ صـدوق در جمع بین روایات فوق آورده است: اخبار و احادیث راجع به نام حضـرت نوح (ع) با هم متفق بوده و اختلافی بینشان نیست در این که جملگی ابتـداء اسم آن حضـرت را کلمه «عبـد» ثبت کرده و بـدین ترتیب عبـدالغفار، عبدالملك و عبدالاعلی معرفی نموده اند.

در علل الشـرایع شـیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۲۳، چ۲، از امـام رضـا (ع): هنگـامی که نـوح (ع) به زمین فرود آمـد او و فرزنـد و پیروانش جملگی ۸۰ نفر بودنـد پس قریه ای را بنا نمود که به آن «قریه ثمانین» گفتند چون ساکنین آن که نوح (ع) و فرزند و پیروانش بودند ۸۰ تن به شمار می آمدند.

از همـان منبع، ص ۱۲۵: (پسـر نوح واقعاً) فرزنـد نوح بوده (نه اینکه فرزنـد زنش باشـد) منتهی وقتی در دین نوح با او مخالفت نمود حق تعالی وی را از جناب نوح (ع) نفی فرمود.

توجه: آیات شریفه ی ۱۲۳تا۱۴۰ مربوط به داستان حضرت هود (ع) و قومش عاد است:

كَذَّبَتْ عادٌ الْمُرْسَلينَ (۱۲۳)

إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۲۴)

إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمينٌ (۱۲۵)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُونِ (۱۲۶)

وَ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلی رَبِّ الْعالَمينَ (۱۲۷)

أَ تَبْنُونَ بِکُلِّ ريعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۸)

وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّکُمْ تَخْلُدُونَ (۱۲۹)

وَ إِذا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارينَ (۱۳۰)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُونِ (۱۳۱)

وَ اتَّقُوا الَّذی أَمَدَّکُمْ بِما تَعْلَمُونَ (۱۳۲)

أَمَدَّکُمْ بِأَنْعامٍ وَ بَنينَ (۱۳۳)

وَ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۱۳۴)

إِنِّی أَخافُ عَلَيْکُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظيمٍ (۱۳۵)

قالُوا سَواءٌ عَلَيْنا أَ وَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَکُنْ مِنَ الْواعِظينَ (۱۳۶)

إِنْ هذا إِلاَّ خُلُقُ الْأَوَّلينَ (۱۳۷)

وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبينَ (۱۳۸)

فَکَذَّبُوهُ فَأَهْلَکْناهُمْ إِنَّ فی ذلِکَ لَآيَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنينَ (۱۳۹)

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزيزُ الرَّحيمُ (۱۴۰)

قوم عاد (نيز) رسولان (خدا) را تکذيب کردند (۱۲۳) هنگامی که برادرشان هود گفت: آيا تقوا پيشه نمی کنيد؟! (۱۲۴) مسلماً من برای شما پيامبری امين هستم (۱۲۵) پس تقوای الهی پيشه کنيد و مرا اطاعت نماييد! (۱۲۶) من در برابر اين دعوت، هيچ اجر و پاداشی از شما نمی طلبم؛ اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالميان است (۱۲۷) آيا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه

ای از روی هـوا و هـوس می سازیـد؟! (۱۲۸) و قصـرها و قلعه هـای زیبـا و محکم بنا می کنیـد شایـد در دنیا جاودانه بمانیـد؟! (۱۲۹) و هنگـامی که کسـی را مجـازات می کنیـد همچون جبـاران کیفر می دهیـد! (۱۳۰) پس تقـوای الهی پیشـه کنیـد و مرا اطاعت نماییـد! (۱۳۱) و از (نافرمـانی) خـدایی بپرهیزیـد کـه شـما را به نعمتهـایی که می دانیـد امـداد کرده (۱۳۲) شـما را به چهارپایان و نیز پسـران (لایق و برومنـد) امداد فرموده (۱۳۳) همچنین به باغها و چشـمه ها! (۱۳۴) من بر شـما از عذاب روزی بزرگ می ترسم! (۱۳۵) آنها [= قوم عاد] گفتند: برای ما تفاوت نمی کند، چه ما را انذار کنی یا نکنی؛ (بیهوده خود را خسته مکن)! (۱۳۶) این همان روش پیشـینیان است! (۱۳۷) و ما هرگز مجازات نخواهیم شـد! (۱۳۸) آنان هود را تکـذیب کردند، ما هم نابودشـان کردیم؛ و در این، آیت و نشـانه ای است (برای آگاهـان)؛ ولی بیشتر آنـان مؤمن نبودنـد! (۱۳۹) و پروردگار تو عزیز و رحیم است! (۱۴۰)

توجه: آیات شریفه ی ۱۴۱تا ۱۵۹مربوط به داستان حضرت صالح (ع) و قومش ثمود است:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلينَ (۱۴۱)

إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صالِحٌ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۴۲)

إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمينٌ (۱۴۳)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُونِ (۱۴۴)

وَ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلى رَبِّ الْعالَمينَ (۱۴۵)

أَ تُتْرَكُونَ فی ما هاهُنا آمِنينَ (۱۴۶)

فی جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۱۴۷)

وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُها هَضيمٌ (۱۴۸)

وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً فارِهينَ (۱۴۹)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُونِ (۱۵۰)

وَ لا تُطيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفينَ (۱۵۱)

الَّذينَ يُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لا يُصْلِحُونَ (۱۵۲)

قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرينَ (۱۵۳)

ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقينَ (۱۵۴)

قالَ هذِهِ ناقَةٌ لَها شِرْبٌ وَ لَكَمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۱۵۵)

وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵۶)

فَعَقَرُوها فَأَصْبَحُوا نادِمِينَ (۱۵۷)

فَأَخَذَهُمُ الْعَذابُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۵۸)

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۵۹)

قوم ثمود رسولان (خدا) را تکذیب کردند (۱۴۱) هنگامی که صالح به آنان گفت: آیا تقوا پیشه نمی کنید؟! (۱۴۲) من برای شما پیامبری امین هستم! (۱۴۳) پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید! (۱۴۴) من در برابر این دعوت، اجر و پاداشی از شما نمی طلبم؛ اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است! (۱۴۵) آیا شما تصور می کنید همیشه در نهایت امنیت در نعمتهایی که اینجاست می مانید (۱۴۶) در این باغها و چشمه ها (۱۴۷) در این

ص: ۴۹۱

زراعتها و نخلهایی که میوه هایش شیرین و رسیده است؟! (۱۴۸) و از کوه ها خانه هایی می تراشید و در آن به عیش و نوش می پردازید! (۱۴۹) پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید! (۱۵۰) و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید! (۱۵۱) همانها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند! (۱۵۲) گفتند: (ای صالح!) تو از افسون شدگانی (و عقل خود را از دست داده ای!) (۱۵۳) تو فقط بشری همچون مایی؛ اگر راست می گویی آیت و نشانه ای بیاور! (۱۵۴) گفت: این ناقه ای است (که آیت الهی است) برای او سهمی (از آب قریه) و برای شما سهم روز معینی است! (۱۵۵) کمترین آزاری به آن نرسانید، که عذاب روزی بزرگ شما را فرا خواهد گرفت! (۱۵۶) سرانجام بر آن (ناقه) حمله نموده آن را «پی» کردند؛ (و هلاک نمودند) سپس از کرده خود پشیمان شدند! (۱۵۷) و عذاب الهی آنان را فرا گرفت؛ در این، آیت و نشانه ای است؛ ولی بیشتر آنان مؤمن نبودند! (۱۵۸) و پروردگار تو عزیز و رحیم است! (۱۵۹)

☼ نکته:

آیات شریفه ی ۱۶۰تا ۱۷۵ مربوط به داستان حضرت لوط (ع) و قومش است:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۶۰)

إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۶۱)

إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۶۲)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۶۳)

وَ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلی رَبِّ الْعالَمِينَ (۱۶۴)

أَ تَأْتُونَ الذُّكْرانَ مِنَ الْعالَمِينَ (۱۶۵)

وَ تَذَرُونَ ما خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عادُونَ (۱۶۶)

قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ (۱۶۷)

قالَ إِنِّی لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقالِينَ (۱۶۸)

رَبِّ نَجِّنی وَ أَهْلی مِمَّا يَعْمَلُونَ (۱۶۹)

فَنَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۷۰)

إِلَّا عَجُوزاً فِی الْغابِرِينَ (۱۷۱)

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ (۱۷۲)

وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۳)

إِنَّ فی ذلِکَ لَآيَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۴)

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۷۵)

قوم لوط فرستادگان (خدا) را تکذیب کردند (۱۶۰) هنگامی که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا تقوا پیشه نمی کنید؟! (۱۶۱) من برای شما پیامبری امین هستم! (۱۶۲) پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید! (۱۶۳) من در برابر این دعوت، اجری از شما نمی طلبم، اجر من فقط بر پروردگار عالمیان است! (۱۶۴) آیا در میان جهانیان، شما به سراغ جنس ذکور می روید (و همجنس بازی می کنید، آیا این زشت و ننگین نیست؟!) (۱۶۵) و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده است رها می کنید؟! (حقاً) شما قوم تجاوزگری هستید! (۱۶۶) گفتند: ای لوط! اگر (از این سخنان) دست برنداری، به یقین از اخراج شدگان خواهی بود! (۱۶۷) گفت: من دشمن سرسخت اعمال شما هستم! (۱۶۸) پروردگارا! من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می دهند رهایی بخش! (۱۶۹) ما او و تمامی خاندانش را نجات دادیم (۱۷۰) جز پیرزنی که در میان بازماندگان بود! (۱۷۱) سپس دیگران را هلاک کردیم! (۱۷۲) و بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم؛ چه باران بدی بود باران انذارشدگان! (۱۷۳) در این (ماجرای قوم لوط و سرنوشت شوم آنها) آیتی است؛ اما بیشترشان مؤمن نبودند (۱۷۴) و پروردگار تو عزیز و رحیم است! (۱۷۵)

☼ نکته:

آیات شریفه ی۱۷۶تا۱۹۱مربوط به داستان حضرت شعیب (ع) و قومش «ایکه» است:

کَذَّبَ أَصْحابُ الْأَيْکَهِ الْمُرْسَلِينَ (۱۷۶)

إِذْ قالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۷۷)

إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۷۸)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۷۹)

وَ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلی رَبِّ الْعالَمِينَ (۱۸۰)

أَوْفُوا الْکَيْلَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱)

وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲)

وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳)

وَ اتَّقُوا الَّذی خَلَقَکُمْ وَ الْجِبِلَّهَ الْأَوَّلینَ (۱۸۴)

قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرینَ (۱۸۵)

وَ ما أَنْتَ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنا وَ إِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الْکاذِبینَ (۱۸۶)

فَأَسْقِطْ عَلَیْنا کِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقینَ (۱۸۷)

قالَ رَبِّی أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ (۱۸۸)

فَکَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ إِنَّهُ کانَ عَذابَ یَوْمٍ عَظیمٍ (۱۸۹)

إِنَّ فی ذلِکَ لَآیَهً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنینَ (۱۹۰)

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزیزُ الرَّحیمُ (۱۹۱)

اصحاب ایکه [= شهری نزدیک مدین] رسولان (خدا) را تکذیب کردند (۱۷۶) هنگامی که شعیب به آنها گفت: آیا تقوا پیشه نمی کنید؟! (۱۷۷) مسلماً من برای شما پیامبری امین هستم! (۱۷۸) پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید! (۱۷۹) من در برابر این دعوت، پاداشی از شما نمی طلبم؛ اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است! (۱۸۰) حق پیمانه را ادا کنید (و کم فروشی نکنید) و دیگران را به خسارت نیفکنید! (۱۸۱) و با ترازوی صحیح وزن کنید! (۱۸۲) و حق مردم را کم نگذارید و در زمین تلاش برای فساد نکنید! (۱۸۳) و از (نافرمانی) کسی که شما و اقوام پیشین را آفرید بپرهیزید! (۱۸۴) آنها گفتند: تو فقط از افسون شدگانی! (۱۸۵) تو بشری همچون مایی، تنها گمانی که درباره تو داریم این است که از دروغگویانی! (۱۸۶) اگر راست می گویی، سنگهایی از آسمان بر سر ما بباران! (۱۸۷) (شعیب) گفت: «پروردگار من به اعمالی که شما انجام می دهید داناتر است!» (۱۸۸) سرانجام او را تکذیب کردند و عذاب روز سایبان (سایبانی از ابر صاعقه خیز) آنها را فراگرفت؛ یقیناً آن عذاب روز بزرگی بود! (۱۸۹) در این ماجرا، آیت و نشانه ای است؛ ولی بیشتر آنها مؤمن نبودند (۱۹۰) و پروردگار تو عزیز و رحیم است! (۱۹۱)

نکته ای از المیزان، ج ۳۰، ص ۱۹۵: کلمه «ایکه» به معنای بیشه ای است که درختان تو درهمی داشته باشد. بعضی گفته اند: این بیشه جنگلی بوده در نزدیکی های مدین که طایفه ای در آن زندگی می کرده اند. و از جمله پیامبرانی که به سویشان مبعوث شده شعیب (ع) بوده، وی اهل آن محل نبوده و با مردمش بیگانه بوده، به دلیل این که در این داستان مانند داستانهای قبل، پیغمبر مورد بحث را برادر آن قوم نخوانده و نفرموده (اخوهم شعیب)، برخلاف هود و صالح که هم وطن با قوم خود بوده اند و هم چنین لوط که از راه زن خواهی فامیل قوم خود بود و لذا درباره این سه تن فرموده: (اخوهم هود) و (اخوهم صالح) و (اخوهم لوط).

وَإِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الاَمِینُ (۱۹۳) عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ (۱۹۴)

مسلماً این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است! (۱۹۲) (قرآن) را نازل کرد توسط روح امانت دار (۱۹۳) بر قلبت، که از بیم دهندگان باشی (۱۹۴)

نکات تفسیری المیزان، ج ۳۰، ص ۲۰۳ تا۲۱۰: ۱_ مراد به روح الامین، جبرئیل (ع) است، به دلیل آیه: «قُلْ مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره۹۷) و نیز آیه: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بالحق» (نحل ۱۰۲). ۲_ در جمله (نزل به الروح)، کلمه «نزل» را با حرف

«باء» متعـدی کرده، نه اینکه به قول آن مفسر «باء» را برای مصاحبت آورده باشد، تا معنای جمله این باشد که قرآن را با معیت جبرئیـل نـازل کرده، چون در این مقـام عنـایت در این نبوده که بـا قرآن کسـی هم آمـده یا نه، بلکه عنایت تنها در نزول قرآن بوده. ۳ـ ضمیر در (نزل به) به قرآن بر می گردد و قرآن هم ترکیب شده از الفاظی و آن الفاظ هم دارای معانی حقه ای است نه اینکه به قول بعضـی از مفسـرین آنچه جبرئیـل آورده تنها معانی قرآن بوده باشـد و رسول (ص) آن معانی را در قالب الفاظ ریخته باشـد زیرا همانطور که معانی از ناحیه خدا نازل شده، الفاظ هم از آن ناحیه نازل شده است. به شـهادت آیه: «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» = «چون آن را می خوانیم تو نیز خوانـدنت تـابع خوانـدن ما باشـد» (قیامت۱۸) و نیز آیه: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» = «اینهـا آیات خداینـد که ما به حق بر تو می خوانیم» (آل عمران ۱۰۸) و (جاثیه۶). ۴ـ مراد به قلب در کلام خـدایتعالی هر جـا که به کـار رفته آن حقیقتی است از انسـان که ادراک و شـعور را به آن نسـبت می دهنـد، نه قلب صـنوبری شکـل، به شـهادت آیاتی از قرآن از جمله: «وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ» = «و قلبها می رسـد به حنجره ها» (احزاب۱۰) و «فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» = «چنین کسی قلبش گنهکار است» (بقره ۲۸۳). بنـابراین آن چیزی که وحی را از جبرئیل می گرفته نفس او (پیامبر اکرم ص) بوده نه مثلاً دست او یا سایر حواس ظاهریش که در امور جزیی به کار بسـته می شود. هر چند که پیامبر اکرم (ص) موقع دریافت وحی، فرشـته وحی را می دیده و هم صدایش را می شنیده است اما این دیدن و شنیدن بی واسطه از دو حس بینایی و شنـوایی او بوده است چرا که دریـافت وحی گاهـاً در بین جمعیت اتفـاق می افتـاده در صورتی که هیـچ کس جز پیـامبر (ص) احساس نمی کرده اند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۰۸، از کافی، از امام باقر (ع): (در معنای آیه «نزل به الروح الامین»)

آنچه را روح الامین، جبرئیل نازل کرد، ولایت امیرالمؤمنین(ع) بود.

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶) أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷) وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹) آن را به زبان عربی آشکار (نازل کرد) (۱۹۵) و توصیف آن در

کتابهای پیشینیان نیز آمده است! (۱۹۶) آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست که علمای بنی اسرائیل بخوبی از آن آگاهند؟ (۱۹۷) و اگر ما آن را بر بعضی از عجم [غیر عرب] ها (به زبان عجم) نازل می کردیم (۱۹۸) و او آن را بر ایشان (اعراب یا قوم بنی اسرائیل) می خواند، به آن ایمان نمی آوردند! (۱۹۹)

☼ مؤلف:

از آن جایی که بحث تفسیری آیه «۱۹۵» به چهار آیه ی بعدی هم بسط می یابد پس ابتدا آیات «۱۹۶ تا ۱۹۹» را تفسیر کرده و بعد به بحثِ عربی بودن قرآن می پردازیم:

اکثراً و شاید همه ی مفسرین و مترجمین ضمیر «علیهم» در آیه شریفه ی «فَقَرَأَهُ عَلَيهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ» را به آیه قبلی و کلمه ی «الْأَعْجَمِينَ» برگشت داده اند و آیه ی شریفه را بدین صورت ترجمه کرده اند: «اگر قرآن بر عجمان نازل می شد عجمان به آن ایمان نمی آوردند» .

حال ممکن است عده ای به استناد این معنا به بحث تفسیری آیه ی (محمد ۳۸) اشکال کرده و بگویند: «خداوند هیچ گاه ایرانیان را تمجید نکرده بلکه توبیخ هم کرده است» .

پاسخ: اولاً: «عجم» فقط به معنای «ایرانی» نیست بلکه به معنای «هر کسی غیر از عرب» است. به عبارتی این کلمه به تمام نژادهای غیر از عرب از جمله ایرانیان، اروپاییان، یهودیان، مسیحیان، ژاپنی ها، چینی ها، هندی ها و غیره گفته می شود.

ثانیاً: در آیه ی شریفه «۱۹۸» به عبارتِ «بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ» = «بعضی از غیر عربها» اشاره فرموده است. به عبارتی منظور از آیه ی شریفه همه ی «عجم ها» هم نیست.

ثالثاً: در آیه ی «۱۹۷» به عبارت «عُلَمَاءُ بَنِی إِسْرَائِيلَ» اشاره فرموده است. پس احتمال دارد کلمه ی «الْأَعْجَمِينَ» به «عُلَمَاءُ بَنِی إِسْرَائِيلَ» برگردد و منظور از «عجم» در این آیه ی شریفهْ «قومِ بنی اسرائیل» باشد نه همه ی نژادهای غیرِ عرب. البته چون کلمه «بعض» آمده است پس معلوم می شود فقط «برخی از اقوامِ بنی اسرائیل» هم می باشد نه همه ی آنها.

رابعاً: در آیه «۱۹۵» به عربی بودن قرآن اشاره فرموده است. و از آن جایی که خداوند سبحان در جای دیگر می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيبَينَ لَهُمْ» = «ما هیچ

پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم؛ تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد» (ابراهیم۴). و چون زبان عجمی غیر از عربی است بنابراین معنای آیه ی شریفه ممکن است این بشود (والله اعلم): «و اگر قرآن را به زبانِ بنی اسرائیل و با پیامبری از بنی اسرائیل به برخی از اقوام بنی اسرائیل نازل می کردیم باز هم به آن ایمان نمی آوردند» .

خامساً: نه تنها به طور قطع نمی توان گفت که حتماً ضمیر «علیهم» به «عجم» بر می گردد بلکه حتی این احتمال بیشتر است که این ضمیر به «اعراب» برگردد، با این توضیح:

به استناد آیه «۱۹۵» که قرآن عربی است و چون پیامبر اکرم (ص) هم عرب و عرب زبان است و نیز به این اعتبار که غالبِ مخاطبینِ پیامبر (ص) اعراب بوده اند و همچنین به استناد روایتِ امام صادق (ع) که ان شاء الله در ذیل خواهد آمد و نیز به استناد بحثِ تفسیری آیه (محمد ۳۸)، این احتمال هم وجود دارد که ضمیرِ «علیهم» در جمله: «فَقَرَأَهُ عَلَيهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ» به «اعراب» برگردد. و معنای آیه شریفه این بشود (والله اعلم): «اگر قرآن بر غیرِ عرب و با زبانی غیر از عربی (به زبانِ عجمی) نازل می شد، اعراب به آن ایمان نمی آوردند» .

و اما دلایلی که می توان در تأییدِ این ادعا آورد بدین شرح است: (والله اعلم)

۱ - دلایل قرآنی: الف: آیاتِ عدیده ای از قرآن مجید وارد است که با وجود اینکه قرآن کریم به زبان عربی و با پیامبری عربی بر اعراب نازل شده است با این حال اکثریت آنها به آن ایمان نیاورده اند از جمله: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» = «اعراب گفتند: «ایمان آورده ایم» بگو: شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!» (۱).

«الاعرابُ اَشَدُّ کُفْراً وَ نِفاقاً ... » = «اعراب در کفر و نفاق از دیگران سخت ترند» (توبه۹۷) و آیاتی دیگر از جمله: (توبه۹۸)، (توبه۱۰۱)، (توبه ۱۲۰)، (فتح۱۱و۱۶) و (فصلت۴۴) و ...

ب: به استناد آیات عدیده ای از جمله آیه تبلیغ که خداوند سبحان تمکین در برابر امامت را واجب دانسته و حتی پذیرش امامت بعد از توحید را برتر از سایر اصولِ دین بیان فرموده است. اما

۱- حجرات۱۴

اکثریت اعراب به این دسته از آیات بی توجه بوده و به عبارتی قرآن را نپذیرفته اند.

۲ – دلایل روایی از جمله:

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۸۷، از قمی، از امام صادق (ع):

اگر قرآن بر غیرِ عرب نازل می شد اعراب به آن ایمان نمی آوردند ولی قرآن بر اعراب نازل شد و غیرِ عرب به آن ایمان آوردند و این از فضایل و حسنات غیرِ عرب (بر عرب) است.

۳ – دلایل عینی و عقلی: با این که زبان قرآن کریم عربی است و پیامبر آخرالزمان هم عربی است ولی این اکثریتِ ایرانیانِ شیعه بوده و هستند که واقعاً به امر قرآن و پذیرش آن تمکین کرده اند. حال اگر این قرآن به زبان پارسی و با پیامبری پارسی نازل می شد، چه می شد؟!!!

ممکن هم هست بطنِ آیه ی شریفه به استناد آیات و روایات مذکور به «اعراب» و ظاهرِ آیه ی شریفه به «قوم بنی اسرائیل» برگشته و به هر دو گروه بسط یابد. (والله اعلم).

اما در هر صورت بعید است که این آیه ی شریفه به ایرانیان برگردد. (والله اعلم).

توجه: بحث فوق بدین معنا نیست که تمام ایرانیان خوب بوده و تمام عربها بد باشند، بلکه منظور غالب آنهاست که از اوامر الهی بخصوص در پذیرشِ امامت و از پیامبر (ص) و اهلِ بیت (ع) تبعیت کرده اند. چرا که در هر جمع و گروهی رسم بر این است که اکثریت آنها را خطاب می کنند، هر چند که اقلیتشان مخالفِ اکثریت باشند. و البته این که اکثریتِ ایرانیان، اهلِ بیت (ع) را پذیرفته اند و اکثریتِ اعراب از آنها رخ برتافته اند، یک واقعیت عینی و تاریخی است که هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند. (برای توضیحِ بیشتر به ذیلِ آیه ی (محمد ۳۸) مراجعه کنید).

☼ نکته:

باز هم ممکن است عده ای بگویند: «بحثِ فوق صحیح نیست چون: این اعراب بودند که به ایرانیان حمله کرده و آنها را مجبور به پذیرش اسلام نمودند».

پاسخ: اولاً: ایرانیان حتی قبل از بعثتِ پیامبر اکرم (ص) خودشان پیامبری بنام «حضرت ذوالقرنین (ع)» که همان «کوروش کبیر» است داشته اند و اکثریتِ آنها یکتاپرست بوده و تابع قوانینی انسانی و شبیه اسلام بوده اند که تاریخ به صراحت آن را اثبات می کند. ثانیاً: بعد از بعثت

و با اسلام آوردنِ سلمانِ فارسی (ع) و تبلیغ دینِ مبین اسلام اکثریتِ ایرانیان، مسلمان شدند. که اگر غیر از این بود می بایست پیامبر اکرم (ص) قبل از لشکرکشی در جنگ تبوک به اروپا (روم) ابتدا می بایست به ایران حمله می کرد. البته آن جنگ تبوک بدون هیچ خونریزی ای منجر به اسلام آوردنِ پادشاه روم شد و اصلاً جنگی صورت نگرفت. ثالثاً: علت لشکرکشی اعراب در آن زمان صرفاً کشورگشایی و جهالتی بود که بعد از شهادت پیامبر (ص) بر آنها غلبه کرد. تاریخ هم گواه است که چقدر از کتب و آثار گرانبهای ایرانیان در آن جنگ صرفاً به خاطر تعصبات عربیت و کشورگشایی آنها به نابودی و یغما کشیده شد. رابعاً: خداوندِ سبحان خود بهتر می داند که عاملِ آن جنگ، دقیقاً همان عامل جنگِ «صدام» و «اعرابِ وابسته به صدام» بر علیه ایران بود. اکثرِ آنها مخالفِ دوستی و محبت ایرانیان نسبت به خاندانِ عترت و اهلِ بیت (ع) بوده و هستند ...

توجه: در آن جنگ هیچ یک از اهلِ بیت (ع) شرکت نکرده و حتی مخالف هم بوده اند و اینکه برخی به غلط گفته اند: «امام حسن (ع) در این جنگ سرلشکر بوده است» ، کاملاً غیر واقع و باور نکردنی می باشد. چطور می شود در آن زمان که اهلِ بیت (ع) خانه نشین و منزوی بودند، آنگاه بیایند و مسئولیتِ لشکری با آن کثرت را به امام حسن (ع) بدهند؟ آیا هیچ عقل سلیمی چنین سخنِ سخیفی را می پذیرد؟ چگونه آنها اطمینان می کردند که امام حسن (ع) را سرلشکر کنند و آنگاه از حمله ی آنجناب بر علیه خودشان در امان بمانند؟! اگر اینطور بود پس چرا در جنگ با معاویه آن شد که نباید ...

«بحثی در خصوص عربی بودن قرآن»

خداوند سبحان در ۱۰ آیه ی شریفه به عربی بودن قرآن کریم اشاره فرموده است: «حُكْمًا عَرَبِيا» : (رعد۳۷). «لِسَانٍ عَرَبِی مُبِينٍ» : (شعراء ۱۹۵) و (نحل۱۰۳). «لِسَانًا عَرَبِيا» : (احقاف۱۲). «قُرْآنًا عَرَبِيا» : (یوسف۲) و (زمر۲۸) و (فصلت۳) و (شوری۷) و (زخرف۳) و (طه۱۱۳).

و نیز می فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِی وَعَرَبِی قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِی آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ

بَعِیـدٍ» = «هرگـاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیـم حتمـاً می گفتنـد: «چرا آیـاتش روشـن نیسـت؟! قرآن عجمی از پیغمـبری عربی؟!» بگو: این (کتـاب) برای کسـانی که ایمـان آورده انـد هـدایت و درمـان است؛ ولی کسـانی که ایمان نمی آورنـد، در گوشهایشان سنگینی است و گویی نابینا هستند و آن را نمی بینند؛ آنها (همچون کسانی هستند که گویی) از راه دور صدا زده می شوند!» (1).

حـال ممکن است عـده ای بگوینـد: «تکلیفِ اقوامی مثـلِ هنـدوها، چینی هـا و اقوامِ غیرِ عرب که قرآنِ عربی را فهم نمی کنند چیست؟ چرا که ترجمه قرآن به گـونه ای که کاملاً ـ دقیق و بی عیب و نقص و وفـادار به متن باشـد، امکـان پـذیر نیست و این واقعیتْ هم مورد اعتراف خود مسلمانان است و هم پشتوانه های علمی و زبان شناختی دارد. پس آیا نباید برای هر یک از امت ها پیامبری از میان خودشان برگزیده شود تا مضامین اصلی و ریشه ای قرآن را با زبانشان توضیح دهد؟ ... » .

پاسخ: اولاً: خداوند سبحان دو رسول بر تمام بندگانش فرستاده است:

۱ – رسول درونی و بـاطنی که همـان عقـل است: «إِنَّا هَـدَیْنَاهُ السَّبِیـلَ إِمَّا شَاکِرًا وَإِمَّا کَفُورًا» = «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!» (انسان۳).

۲ – رسولِ بیرونی که همان پیامبران هسـتند. خداونـد سـبحان هیچ گاه بندگانش را بدون راهنما و راهبر تنها نگذاشـته است. به طـوری که از ابتـدای خلقت بشـر تـا کنون ۱۲۴ هزار پیـامبر به عنـوانِ نـبی از اقـوام و نژادهـای متفـاوت از جمله سیاه پـوست، زردپوست و سفید پوست و نیز با زبانهای آن اقوام مأمور هدایت بشریت بوده اند که از این ۱۲۴ هزار نبی، ۳۱۳ نفرشان رسول و تنها ۵ تن از آنها شریعت جهانی داشته اند. در قرآن کریم تنها به ۲۷ نفرشان اشاره فرموده که ۵ تنشان اولوالعزم و ۲۲ نفر هم رسولنـد. پس به آنهـایی که فقـط نبی بوده انـد اشـاره نفرموده است. محـال است پیـامبری از نوع و همزبانِ اقوامی مثلِ ایرانی، ژاپنی، چینی، هندی و غیره نیامده باشد. همچنان که می فرماید:

«وَمَـا أَرْسَـلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ» = «ما هیـچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرسـتادیم؛ تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد» (2).

ثانیاً: خداوند سبحان با توجه به ادوار مختلف، جمعیت انسانها و ظرفیتِ عقلی و پذیرشی

ص: ۴۹۹

۱– فصلت۴۴

۲– ابراهیم۴

آنها، قوانینی متناسبْ توسط رسولان و انبیای مختلف فرستاده است و این فرستادنِ رسولان با پیشرفتِ جوامع و انتظارات آنها رو به تقویت و پیشرفت بوده است. مَثلِ ترتیبِ ادیان، مَثلِ گذراندنِ مراتبِ تحصیلی است. که هر کس بایستی ابتدا مراحلِ ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان و بعد دانشگاهی را طی کند. تمام مراحلِ تحصیلات بر اساس یک اصلِ واحد بنا گذاشته شده است و آن هم حروف الفباست. یک بچه ای که در کلاس اول است از حروفِ الفبایی استفاده می کند که یک دانشگاهی استفاده خواهد کرد. و این طور نیست که حروف الفبا کم یا زیاد شود. و حتی کلمات نیز یکسان است بلکه تنها این جمله سازی از آن حروف و کلمات است که پیشرفت پیدا می کند. دین هم بدین صورت است و تمام ادیان بر اساس و پایه ای واحد بنیان گذاری شده اند. و آن هم پذیرش توحید و بازگشت به سوی توحید است.

اشکالی که جوامع بشری همواره با آن دست به گریبان بوده اند این است که فکر می کنند کتب الهی با هم فرق دارند. در صورتی که تمام آنها مُصَدق یکدیگر بوده و در پایه و اساسْ عینِ همدیگرند، تنها اختلاف قرآنِ کریم با کتب قبلی در بیان و تشریحِ کاملترِ احکام و نیز غیر قابل تحریف بودنش است. اما کتب قبلی بمانند قرآنْ کامل نبوده و نیز اسلوبشان به نحوی بوده است که قابل تحریف بوده اند. و لذا کتبی که الان در دسترس است در بسیاری از موارد دچار دستبرد و تحریف شده اند به همین خاطر است که در برخی از موارد، اختلاف و گاهاً تضاد موجود است. اما اساس و پایه ی همه ی کتب یکسان بوده و آن هم توحید است. تمام کتب الهی و حتی آنهایی هم که تحریفی هستند و همچنین فطرت و ذاتِ پاکِ تمام موجودات در پذیرش و اعتراف به توحید تقریباً یکسانند. و اما توحید چیست؟

توحید اساس و مبدأ حیات است که شامل تمامِ نیکی ها و نفی تمامِ بدی هاست. به عبارتی توحید یعنی: یکتاپرستی، صداقت، راستگویی، کمک به نیازمند، به دست آوردن دلها، درستکاری در تمام کارها، دوری از هر نوع خلافی که ذات و فطرت پاک بشری که همان پیامبر ذاتی اوست، آن را قبول نمی کند مثل: دزدی، غیبت، تهمت، خیانت در تمام جوانب از جمله خیانتِ در اموال یا

خیانتِ به ناموس و غیره ...

همچنـان کـه می فرمایـد: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَٰذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ» = «و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه های آن را بیان کرده) و این کتاب هماهنگ با نشانه های تورات است در حالی که به زبان عربی است، تا ظالمان را بیم دهد و برای نیکوکاران بشارتی باشد!» (۱).

ثالثاً: این عالم مادی از یک زمان شروع شده و در یک زمان هم باید به پایان برسد. پس در آخر این زمان باید یک قانونِ جامع و پیشرفته و البته واحد توسط یک نفر واحد به انسانها ابلاغ شود. و اینکه عده ای زبان عربی و پیامبری عربی را بهانه کرده و اشکال تراشی می کنند واقعاً خنده دار است چرا که قبلاً ادیان مختلف با زبانهای مختلف بطور کلی اساس و پایه ی هستی که همان توحید است را دست به دست و مستقیم یا غیرِ مستقیم به تمام بشریت رسانده اند. و حال که در آخر این زمان رسیده ایم بایستی یک قانون کلی و واحد و جامع فرستاده شود. ناچار باید به یک قوم و یک زبان باشد. که به تشخیص الهی آن زبان عربی شد. و خداوند متعال می توانست قرآن کریم را به زبانی دیگر بفرستد و همین خاصیت را هم داشته باشد. اما آن موقع باز هم چنین ایرادی از جانبِ اعراب و بقیه ی اقوام وارد می شد ...

بنابراین هیچ اشکالی نمی توان بر عربی یا عجمی بودنِ کتاب آخر الزمان وارد ساخت. و اینکه عده ای در پاسخ به این سؤال گفته اند: «چون زبانِ عربی فصیح تر و بلیغ تر است و یا گفته اند صوتِ عربی قرآن دلنواز و باعثِ گرایش است و یا تعابیری از این قبیل ... ».

این پاسخ ها کاملاً غلط است چرا که این قرآن است که خداوند سبحان آن را بلیغ و فصیح و دل نشین و گیرا و جذاب و راهبر و ... خلق و حروف چینی کرده است، نه کلمات و حروف الفبای عربی. اتفاقاً اگر بنا بر حروف الفبا باشد که این حروف در زبان فارسی هم مشترک بوده و حتی بیشتر از حروف الفبای عربی است. و نیز اشعار فارسی در قیاس با اشعار عربی واقعاً برتر و جذاب تر است. بنابراین و مطمئناً اگر خداوند سبحان کتابِ آخر الزمان را به هر زبانِ دیگری نازل

۱- احقاف ۱۲

می کرد باز هم بلیغ ترین، فصیح ترین، دلنشین ترین، جذاب ترین و بی هماوردترین کتابِ عالمِ خلقت می شد. با همین استدلال نیز پیامبر آخرالزمان بایستی از یک قوم باشد.

رابعاً: همان طور که گفتیم تمام اقوام به واسطه های پیامبران و حوایون و دوستان آن پیامبرانْ اساس و پایه ی دین که همان توحید و نیکی است را به همه ی انسانها رسانده اند. تنها می ماند دینِ آخر که فرقش با ادیان گذشته تنها در ترقی رسیدن به توحید است نه اینکه چیزی غیر از توحید باشد. حال این راهِ سریعتر به توحید توسط شخصی واحد با زبانی واحد بر قومی واحد نازل شد. بعد از آن باید افراد و فرستادگانی به همراهِ این کتاب باشند که آن را به مردم به نحو احسن تفهیم کنند هر چند که خود قرآن هم می تواند هدایت گر باشد البته به شرطی که قرآن را بر عقایدمان راهبر کنیم نه اینکه عقایدمان را بر قرآن غالب نماییم. اما به هر صورت برای به اوج رسیدن و استفاده ی اکمل از این کتاب نیاز به معلمانی خبره خواهد بود. پیامبر اکرم (ص) هم این معلمان را به همگان معرفی فرمود. اما متأسفانه این مردم جاهل به خاطر جهل و تعصب و دنیاطلبیشان آن معلمان را کنار گذاشته و قرآن را با رأی و نظر خودشان تفسیر کردند. و این شد که هر کس اسمِ اسلام را می شنود به یاد دنیای عقب مانده ی جهان سومی می افتد. خداوند سبحان خود بهتر می داند اگر همین مردم به دستورات قرآن و پیامبر (ص) در اطاعت از اهلِ بیت (ع) که قرآن ناطقند عمل می کردند و به آن مجریانِ واقعی اسلام اجازه می دادند اسلام و قرآن را اجرا کنند الان جهانی مالامال از نیکی و آسایش و راحتی داشتیم و همگان با افتخار و سربلندی دم از اسلام و قوانین آن می زدند. متأسفانه قرآن و اسلام غریب و مظلوم واقع شده است. جای بسی تأسف است که عده ای خائنِ به اسلام در اعمال و رفتارشان کارهایی به اسمِ اسلام و قرآن انجام می دهند که حتی مشرکین هم از انجامِ آن کارها ابا دارند ...

بله عزیزان! اسلام و قرآنِ عزیز هیچ اشکال و ایرادی ندارد بلکه این اسلام نماهای دروغین هستند که به اسم اسلام خود و دیگران را به فلاکت می کشانند ... مثلاً: اسلام و قرآن به صراحت می فرماید: گناه از جمله: دروغ، غیبت، تهمت، دزدی، بد اخلاقی، بی عفتی و خیانت به همسر که

ص :۵۰۲

دوست و قسم خورده ی ناموسی و اخلاقی توست و ... حرام است و نباید به آن نزدیک شد. و نیز می فرماید: بشتابید به سوی نیکی و ثواب از جمله: راستگویی، امانتداری، نوع دوستی، احترام به والدین و همسایه و دوست، رازداری، کمک به نیازمند و ...

خوب! کجای این دستورات اشکال و ایراد دارد. آیا واقعاً این دستورات جای احسن و تبارک ندارد؟ حال اگر شخصی به اسم اسلام مرتکب انواعِ خلاف شود آیا باید اسلام را زیرِ سؤال برد؟ اصلاً کسی که خلافکار است چه کسی گفته است که او مسلمان است؟ مگر اسلام غیر از تسلیم در برابر نیکی چیزِ دیگری هم هست؟!!! ...

خامساً: دلایلی هم می توان برای عربی بودن کتاب آخر بیان کرد از جمله: اگر به زبان غیر عربی نازل می شد اکثر و شاید همه ی اعراب ایمان نمی آوردند. حتی با اینکه به زبان آنها و از بطنشان بوده است ولی اکثریتشان ایمان نیاوردند. در صورتی که اقوامِ دیگر از جمله ایرانی ها با این که به زبان عربی نازل شده و با این که همواره از سوی اعراب مورد تجاوز و ستم قرار گرفته اند اما این همه ستم را به پای اسلام و اهلِ بیت (ع) نگذاشته اند ... و با دل و جان از قرآن و اهلِ بیت (ع) حمایت می کنند ...

سادساً: درست است که قرآن به زبان عربی است اما این دلیل نمی شود که غیرِ عرب فقط به این بهانه از ترجمه های قرآنی استفاده نکنند. البته هر چند معنای صد در صدی هم ندهند ولی می توان از معانی عمیق و هدایت گرش با همان ترجمه ها استفاده کرد. چطور می شود که یک کتاب علمی یا پزشکی به واسطه ی کشفیاتی در علوم مختلف مثلاً در کشور آمریکا نوشته می شود و همه دانشمندان جهان در آن رشته سعی فراوان در ترجمه و خواندنِ آن کتاب می کنند. ولی نباید ترجمه ی این کتاب گرانقدر را حداقل یکبار هم که شده مطالعه کنند؟ آیا این استدلال که «چون فلان کشف به زبان ما نیست پس نباید مورد مطالعه و استفاده قرار گیرد» ، منطقی است؟ کدام عقل سلیم چنین سخنِ سخیف و پوچی را می پذیرد؟ این گونه صحبتها فقط از روی تعصب و جهل است ... خلاصه این که قرآن کتابی جهانی و برای تمام اقوام است و در عصر کنونی

که این کتاب آسمانی به همه ی زبانها ترجمه شده است جای هیچ بهانه ای در عدم پذیرشش بر جای نمی ماند همچنان که می فرماید:

«مَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا یضِلُّ عَلَیهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی وَمَا کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولًا» = «کسی که هدایت گردد این هدایت برای خودش است و کسی که گمراه گردد زیان گمراهی برای خودش می باشد و هیچکس گناه دیگری را به دوش نمی کشد و ما هرگز مجازات نخواهیم کرد مگر آنکه (پیشتر) فرستاده ای برانگیزیم» (۱).

سابعاً: برخی از افراد به استناد بعضی از آیاتِ الهی گفته اند: «پیامبر (ص) فقط مأمور به ابلاغِ اعراب بوده است» . اما این نظریه کاملاً غلط است چرا که خداوند سبحان رسول گرامی اش را در سه مرحله مأمور به تبلیغ قرآن کریم کرد و آن آیات هم اشاره به آن مراحل دارند:

۱ – ابتدا مأمور شد که اقوام و نزدیکانش را تبلیغ کند همچنان که می فرماید: «وَ أَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الأَقْرَبِینَ» = «و خویشان نزدیکت را بترسان» . (۲).

۲ – مرحله دوم مأمور شده آن را به عموم عرب ابلاغ کند: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ» = «ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، شاید شما (آن را) درک کنید!» (زخرف۳). {این آیه و آیات مشابه فقط در معنای تبلیغ به اعراب نیست بلکه در حقیقت تأیید عربی بودن قرآن است}.

۳ – در مرحله ی سوم مأمور به تبلیغ جهانی بوده است. همچنان که می فرماید: «إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکُمْ جَمِیعًا» = «بگو: من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم» (۳).

و می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِیرًا وَنَذِیرًا وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یعْلَمُونَ» = «و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پاداشهای الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند» (سبا۲۸). و می فرماید: «لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَمَنْ حَوْلَهَا» = «و تا (اهل) ام القری [= مکه] و کسانی را که گرد آن هستند، بترسانی!» (۴).

توجه: ممکن است کسی بگوید: «دو آیه انعام و شوری شریعت جهانی را نمی رسانند» .

پاسخ: برای پاسخ به این سؤال به ذیلِ آیه (شوری ۷) مراجعه کنید.

ص: ۵۰۴

۱- اسراء ۱۵

۲- شعراء ۲۱۴

۳- اعراف۱۵۸

۴- انعام۹۲ و شوری ۷

☼ نکته:

البته نه تنها این دنیا بلکه تمام عالمین و مخلوقات از جمله ملائکه ی مقرب، به وسیله رسول اکرم (ص) و اهلِ بیت (ع) انذار شده است همچنان که می فرماید: «اِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرَی لِلْعَالَمِینَ» = «این قرآن وسیله تذکر دو عالم (هم عالم مادی و هم عالم معنا) است» (۱).

و می فرماید: «تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیکُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیرًا» = «زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده دو عالم باشد» (۲).

و می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ» = «ما تو را جز برای رحمت دو عالم (هم عالم مادی و هم عالم معنا) نفرستادیم» (۳).

کَذلِکَ سَلَکْناهُ فی قُلُوبِ الْمُجْرِمینَ (۲۰۰)

لا یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلیمَ (۲۰۱)

فَیَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ (۲۰۲)

فَیَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ (۲۰۳)

أَ فَبِعَذابِنا یَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴)

أَ فَرَأَیْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنینَ (۲۰۵)

ثُمَّ جاءَهُمْ ما کانُوا یُوعَدُونَ (۲۰۶)

ما أَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یُمَتَّعُونَ (۲۰۷)

وَ ما أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ إِلاَّ لَها مُنْذِرُونَ (۲۰۸)

ذِکْری وَ ما کُنَّا ظالِمینَ (۲۰۹)

وَ ما تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیاطینُ (۲۱۰)

وَ ما یَنْبَغی لَهُمْ وَ ما یَسْتَطیعُونَ (۲۱۱)

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (۲۱۲)

فَلا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (۲۱۳)

(آری) ایـن گـونه (بـا بیـانی رسـا) قرآن را در دلهـای مجرمـان وارد می کنیم! (۲۰۰) (امـا) به آن ایمـان نمی آورنـد تا عـذاب دردناک را با چشم خود ببیننـد! (۲۰۱) ناگهان به سـراغشان می آیـد، در حالی که توجه ندارند! (۲۰۲) و (در آن هنگـام) می گوینـد: «آیا به ما مهلتی داده خواهـد شـد؟!» (۲۰۳) آیـا برای عـذاب ما عجله می کننـد؟! (۲۰۴) به مـا خـبر ده، اگر (بـاز هم) سالیـانی آنها را از این زنـدگی بهره منـد سازیم (۲۰۵) سپس عـذابی که به آنها وعده داده شده به سـراغشان بیاید (۲۰۶) این تمتع و بهره گیری از دنیـا برای آنهـا سـودی نخواهـد داشـت! (۲۰۷) مـا هیـچ شـهر و دیـاری را هلاـک نکردیـم مگر اینکه انذارکنندگانی (از پیامبران الهی) داشـتند (۲۰۸) تا متـذکر شونـد؛ و ما هرگز سـتمکار نبودیم! (که بدون اتمام حجت مجازات کنیم) (۲۰۹) شـیاطین و جنیـان (هرگز) این آیات را نازل نکردنـد! (۲۱۰) و برای آنها سـزاوار نیست؛ و قـدرت ندارند! (۲۱۱) آنها از استراق سـمع (و شـنیدن اخبار آسمانها) برکنارند! (۲۱۲) (ای پیامبر!) هیـچ معبودی را با خداونـد مخوان، که از معذبین خواهی بود! (۲۱۳)

وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ (۲۱۴) وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶) و خویشان نزدیکت را بترسان (۲۱۴) و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر! (۲۱۵) اگر تو را نافرمانی کنند، بگو: «من از آنچه شما انجام می دهید بیزارم!» (۲۱۶)

از همان منبع، ص ۱۱۵، از ابن بابویه، از امام رضا (ع): غیر از آن چه در باطن قرآن است، در دوازده

ص :۵۰۵

۱- انعام ۹۰

۲- فرقان ۱

۳- انبیاء ۱۰۷

موضع به طور وضوح این معنی، در خصوصِ برگزیدگان آل محمد (ص) بیان شده است.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (٢١٧)

الَّذی يَراكَ حينَ تَقُومُ (٢١٨)

و بر خداوند عزیز و رحیم توکل کن! (٢١٧) همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) برمی خیزی می بیند (٢١٨)

☼ نکته:

خداوند سبحان عبارت «عزیز رحیم» را در این سوره در ۹ آیه (۹ – ۶۸ – ۱۰۴ – ۱۲۲ – ۱۴۰ – ۱۵۹ – ۱۷۵ – ۱۹۱ – ۲۱۷)، در پایان داستان ۸ پیامبر بزرگوار (ع) و اقوامشان آورده است: (آیه۹= قوم پیامبر اکرم ص)، (آیه۶۸= قوم موسی)، (۱۰۴= ابراهیم)، (۱۲۲= نوح)، (۱۴۰= قوم هود ع= عاد)، (۱۵۹= صالح)، (۱۷۵= لوط)، (۱۹۱= شعیب)، (۲۱۷= قوم پیامبر اکرم ص). البته این عبارت در آیات شریفه (یس ۵)، (دخان ۴۲)، (سجده ۶) و (روم ۵) هم آمده است.

وَ تَقَلُّبَكَ فی الساجِدِينَ (٢١٩)

و (خدایی) که تو را در صلب سجده کنندگان منتقل فرمود (٢١٩)

☼ نکته:

این آیه شریفه یکی از دلایل موحد و مؤمن بودن پدران رسول اکرم (ص) است.

در جامع، ج ۵، ص ۱۱۸، از ابن بابویه، از امام موسی بن جعفر (ع): خدایتعالی نور محمد (ص) را از نور عظمتش پدید آورد، همان نوری که چون موسی بن عمران تقاضای دیدار نمود، بر او تجلی کرد. اول آن نور را دو بخش فرمود، از شطر اول محمد (ص) و از شطر دیگر، علی (ع) را بیافرید. محمد (ص) و علی (ع) اگر چه در ظاهر بشرند ولی در باطن لاهوتی هستند. اما برای آنکه خلق قدرت دیدارشان را داشته باشند، به صورت ناسوتی ظاهر شدند ... از نور محمد (ص) نور دخترش را اقتباس فرمود و از نور فاطمه (س) و علی (ع) نور حسنین و ائمه (ع) را اقتباس فرمود. معصومین (ع)، از آن نورند و پیوسته به صلب و رحمی پاکیزه منتقل شده اند. و مانند سایر مردم از ماءِ مَهین و نطفه گندیده خلق نشده اند ... آنها قائم مقام و خلیفه پروردگار در نزد خلقند. حقیقت ائمه (ع) درک و شناخته نشود. پروردگار به واسطه ایشان، قدرت خود را ظاهر کرده است و آنها آیاتِ پروردگارند و به سبب آنها، خود را به خلق شناساند و به وسیله اینان، اوامر پروردگار اطاعت می شود. اگر ائمه (ع) نبودند، مردم نمی دانستند چگونه خدا را پرستش کنند.

إِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ (۲۲۰)

هَلْ أُنَبِّئُکُمْ عَلی مَنْ تَنَزَّلُ الشَّیاطینُ (۲۲۱)

تَنَزَّلُ عَلی کُلِّ أَفَّاکٍ أَثیمٍ (۲۲۲)

یُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَکْثَرُهُمْ کاذِبُونَ (۲۲۳)

اوست خدای شنوا و دانا (۲۲۰) آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسی نازل می شوند؟! (۲۲۱) آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می گردند (۲۲۲) آنچه را می شنوند (به دیگران) القا می کنند؛ و بیشترشان دروغگو هستند! (۲۲۳)

وَالشعَرَاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاووُنَ **(۲۲۴)** أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی کُلِّ وَادٍ یَهِیمُونَ **(۲۲۵)** وَأَنَّهُمْ یقُولُونَ مَا لَا یَفْعَلُونَ **(۲۲۶)** و از شعرا فقط مردم نادان پیروی می کنند (۲۲۴) آیا نمی بینی آنها در هر وادی سرگردانند؟ (۲۲۵) و سخنانی می گویند که (به آنها) عمل نمی کنند؟! (۲۲۶)

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۲۲، از امام صادق (ع): مراد از شعرا، شاعرانِ کفارِ عرب هستند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۲۲، از امام باقر (ع):

مراد از شعرا در آیه، کسانی نیستند که شعر می گویند. زیرا دیده نشده کسی دنبال شاعری برود و از او پیروی کند. منظور از شعرا در اینجا، خیالبافهایی هستند که ادّعای علم می کنند و خود را فقیه و دانشمند معرفی کرده اند، خود گمراهند و خلقی را هم به گمراهی سوق می دهند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۲۳، از تفسیر قمی: مقصود از شعراء منافقینند که به باطل جدال می کنند. دنبال هر مذهب و قومی می روند جز مذهب و طریقه ائمه (ع) بلکه تخطئه هم می کنند. مردم را پند و موعظه می کنند ولی خودشان پند پذیر نیستند. نهی از منکر می کنند ولی خود مرتکب منکر می شوند. آنان غاصبین و انکار کنندگانِ حق آل محمد (ص) هستند.

إِلاـ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصالحَاتِ وَ ذَکَرُوا اللَّهَ کَثِیراً وَ انتَصرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ **(۲۲۷)**

مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند و بسیار به یاد خدا باشند و در برابر ستمی که به آنها شده یاری خواهند. و به زودی کسانی که ستم کرده اند بدانند که به چه عذابی کشیده شوند و مورد انتقام پروردگار قرار می گیرند (۲۲۷)

نکته ای از المیزان، ج ۳۰، ص ۲۳۲: کلمه «منقلب» اسم مکان و یا مصدر میمی از انقلاب است. در جمله: «سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ» که آخرین آیه از سوره می باشد به طرز زیبایی به مضمون اول سوره بازگشته است چون در اول سوره می فرماید: «فَقَدْ کَذَّبُوا فَسَیأْتِیهِمْ ... » (آیه۶)

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۲۴، آورده است: یک روز حسان در مسجد النبی شعر می خواند. عُمَر او را منع کرد. حسان گفت: چه می گویی؟ من در این مکان مقدس در حضور پیامبر اکرم (ص) شعر خواندم و رسول خدا (ص) دعا کرد و فرمود: پروردگارا! اینها را به روح القدس تأیید کن.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۲۵، از ابن بابویه، از امام رضا (ع)، از حضرت رسول (ص):

هر کس دوست دارد به دین من چنگ زند و به کشتی نجات سوار شود باید بعد از من از علی (ع) پیروی نماید، علی (ع) و دوستانش را دوست بدارد و دشمنانش را دشمن بدارد. زیرا علی (ع)، وصی و خلیفه و پیشوای امت من است، چه در حال حیات و چه پس از ممات من.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۳۱۴، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

خشم من بر شخصی شدید است که ظلم کند بر کسی که یاوری جز من ندارد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۲۸، چ۲، از امام باقر(ع)، از خدای تعالی:

بر کریم، کریمی کن و بر بزرگمنش، بزرگمنشی کن و بر خشن، بد (و خشن) باش.

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۲۴۲، از کافی، از امام صادق (ع): از سخت ترین وظایف، ذکر کثیر خداست و ذکر بسیار خدا، «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» نیست، هر چند که اینها نیز ذکرِ خداست، ولکن ذکرِ خدا این است که انسان در هنگام برخورد به حرام خدا و حلال او، به یاد خدا بیفتد، اگر طاعت است بدان عمل کند و اگر معصیت است ترک گوید.

در غررالحکم، ص ۷۱۰، از امام علی (ع): کسی که رفاقت صالحان و اندرزهای خیرخواهانه اصلاحش نکند، رفاقت اشرار و هتک حرمت و توهین های اجتماعی اصلاحش خواهد کرد.

خلاصه آیات سوره شعراء:

۳ - لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ ۴ - اعناقهم لها خاضعین ۱۰تا ۱۹۱ - داستان حضرت موسی (ع)، حضرت ابراهیم (ع)، حضرت نوح (ع)، حضرت هود (ع)، حضرت صالح (ع)، حضرت لوط (ع)، حضرت شعیب (ع) ۱۹۳ - روح الامین ۱۹۷ - آیا این خود از آیات بزرگ نیست که دانشمندان بنی اسرائیل از آمدن قرآن واقف بودند؟ ۱۹۹و۱۹۸ - اگر قرآن را به زبان غیر عرب نازل می کردیم و او بر مردم عرب می خواند، ایمان نمی آوردند ۲۰۱ - آنها تا زمانی که به چشم خود عذاب را مشاهده نکنند ایمان نیاورند ۲۰۹و۲۰۸ - ما هیچ شهر و دیاری را نابود نکردیم مگر آنکه رسولانی برای هدایت و نجات مردم آن فرستادیم و این خود پند و اندرزی است و ما هیچگاه ستمکار نبوده ایم ۲۱۰تا۲۱۲ - قرآن را هرگز شیاطین نازل نکرده اند و قدرت بر چنین کار مهمی ندارند. شیاطین از شنیدن وحی پروردگار محرومند ۲۱۴ - عشیره ۲۱۵ - واخفض جناحک ... ۲۱۹ - و تَقَلُّبَکَ فی الساجدین ۲۲۴ - شعراء ۲۲۷ - منقلب ینقلبون.

۲۷ سوره نمل

۲۷– سوره نمل (مورچه) = سلیمان = طا سین. (مکی است و ۹۳ آیه دارد).

خلاصه مطالب: بشارت و انذار به مؤمنین و کفار، بعثت حضرت موسی (ع)، داستان سلیمان و بلقیس، عاقبت ستمکاران، بیان حال امتهای سلف، نفخ صور و احوال قیامت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

طس تِلْکَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتابٍ مُبِینٍ (۱)

هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ (۲)

الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ (۳)

إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ زَیَّنَّا لَهُمْ أَعْمالَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ (۴)

أُوْلئِکَ الَّذِینَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذابِ وَ هُمْ فِی الْآخِرَهِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ (۵)

وَ إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ (۶)

طس – این آیات قرآن و کتاب مبین است (۱) وسیله هدایت و بشارت برای مؤمنان است (۲) همان کسانی که نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و آنان به آخرت یقین دارند (۳) کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال (بد)شان را برای آنان زینت می دهیم بطوری که سرگردان می شوند (۴) آنان کسانی هستند که عذاب بد (و دردناک) برای آنهاست؛ و آنها در آخرت، زیانکارترین مردمند! (۵) به یقین این قرآن از سوی حکیم و دانایی بر تو القا می شود (۶)

آیات شریفه ۷ تا ۵۸ مربوط به داستانهای پنج گانه از موسی، داوود، سلیمان، صالح و لوط (ع) است:

إِذْ قالَ مُوسی لِأَهْلِهِ إِنِّی آنَسْتُ ناراً سَآتِیکُمْ مِنْها بِخَبَرٍ أَوْ آتِیکُمْ بِشِهابٍ قَبَسٍ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ (۷)

فَلَمَّا جاءَها نُودِیَ أَنْ بُورِکَ مَنْ فِی النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَها وَ سُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ (۸)

یا مُوسی إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۹)

وَ أَلْقِ عَصاکَ فَلَمَّا رَآها تَهْتَزُّ کَأَنَّها جانٌّ وَلَّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ یا مُوسی لا تَخَفْ إِنِّی لا یَخافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۰)

إِلاَّ مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۱)

وَ أَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ فِی تِسْعِ آیاتٍ إِلی فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقِینَ (۱۲)

فَلَمَّا جاءَتْهُمْ آياتُنا مُبْصِرَةً قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۳)

وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت: «من آتشی از دور دیدم؛ (همین جا توقف کنید) بزودی خبری از آن برای شما می آورم، یا شعله آتشی تا گرم شوید» (۷) هنگامی که نزد آتش آمد، ندایی برخاست که: مبارک باد آن کس که در آتش است و کسی که در اطراف آن است [= فرشتگان و موسی] و منزه است خداوندی که پروردگار جهانیان است! (۸) ای موسی! من خداوند عزیز و حکیمم! (۹) و عصایت را بیفکن! هنگامی که (موسی) به آن نگاه کرد، دید (با سرعت) همچون ماری به هر سو می دود (ترسید و) به عقب برگشت، - و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد، ندا آمد- ای موسی! نترس، که رسولان در نزد من نمی ترسند! (۱۰) مگر کسی که ستم کند؛ سپس بدی را به نیکی تبدیل نماید، که (توبه او را می پذیرم، و) من غفور و رحیمم! (۱۱) و دستت را در گریبانت داخل کن؛ هنگامی که خارج می شود، سفید و درخشنده است بی آنکه عیبی در آن باشد؛ این در زمره معجزات نه گانه ای است که تو با آنها بسوی فرعون و قومش فرستاده می شوی؛ آنان قومی فاسق و طغیانگرند! (۱۲) و هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آنها آمد گفتند: «این سحری است آشکار!» (۱۳) و

آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند! پس بنگر سرانجام تبهکاران چگونه بود! (۱۴)

آیات شریفه ۷ تا ۱۴: در خصوص داستان موسی (ع) است بدین شرح: چون مدت تعهد موسی (ع) نزد شعیب (ع) به پایان رسید قصد مراجعت به مصر و دیدار با مادرش کرد و چون خواست با صفورا - همسرش- و گوسفندان حرکت کند از شعیب (ع) عصایی خواست و آن همان عصای نوح و ابراهیم (ع) بود. پس از پنج روز راهپیمایی شب ششم که شب جمعه ای بود به وادی ایمن رسید. شب سرد و تاریکی بود ناگاه موسی (ع) از دور در کوه سینا آتشی دید به خانواده خود گفت من اکنون به جانب آتش می روم و برای شما اخگری یا خبری می آورم. چون نزدیک رسید درختی دید که در عین سرسبزی و طراوت، آتشی از آن شعله ور گشته که دودی ندارد و تجلی فراوانی در آن می باشد. آتش از برگ های سبز آن مشتعل است ناگاه ندایی از پیشگاه قدس خدای سبحان شنید که: ای موسی! منم خدای یکتای جهانیان، عصای خویش بیفکن و چون آن را دید که مثل ماری می خزد رو به فرار گذاشت. خطاب رسید ای موسی! نترس، در پیشگاه ما نباید پیغمبران از چیزی بترسند مگر ستمکاران. موسی (ع) چون آن را برداشت، همان عصای خود را در دست دید. پس خطاب شد: ای موسی! دست خود را در گریبانت بر، که سپید و روشن خواهد شد.

چرا در آیه ۱۰ «والق عصاک» ، عصای زنده شده را به «جان » به معنای مار کوچک تشبیه فرموده و در دو سوره اعراف و شعراء آن را «ثعبانی مبین» به معنای مار بسیار بزرگ یا اژدها تعبیر فرموده است؟

صاحب المیزان، ج ۳۰، ص ۲۵۲، در پاسخ آورده است: «تشبیه تنها از نظر اهتزاز و سرعت حرکت و اضطراب است، نه از نظر کوچکی و بزرگی چون آنچه مایه شگفت است این است که یک چوبدستی به صورت اژدهایی عظیم الجثه و هول انگیز درآید، آن وقت بر خلاف اژدهاهای دیگر (که خیلی سنگین هستند و این سنگینی مانع جست و خیز سریع آنهاست) مانند یک مار کوچک جست و خیز کند» . (و نیز صاحب المیزان نظر بعضی از مفسرین که گفته اند: «عصای موسی به صورت مختلفه ای در می آمد، در اولین بار به صورت ماری کوچک درآمد که آیه (طه۲۰) از آن خبر داده و در موقعی که پیش روی فرعون آن را به زمین انداخت به صورت اژدهایی آشکار

درآمد، همچنانکه در سوره اعراف و شعراء آمده است» ، را نظری نادرست بیان کرده است).

چرا موسی (ع) ترسید؟

صاحب المیزان، ج ۳۰، ص ۲۵۲، در پاسخ به این سؤال آورده است: این اثر طبیعت آدمی است که وقتی به منظره هول انگیز، آن هم بی سابقه بر می خورد که هیچ راهی برای دفع آن به نظرش نمی رسد قهراً پا به فرار می گذارد، مخصوصاً کسی که هیچ سلاحی برای دفاع ندارد، عصایی هم که تنها سلاح او بوده خود به آن صورت هول انگیز درآمده، قبلاً هم از ناحیه خدا دستوری نگرفته بود که اگر عصایت اژدها شد فرار مکن و در جای خود بایست. و فرار از خطرهای بزرگ، آن هم از کسی که دافع و چاره ای جز فرار ندارد، جزو ترسهای مذموم نیست، تا کسی موسی را بداشتن آن مذمت کند. و اما این که خدایتعالی به او فرمود: «انی لا یخاف لدی المرسلون» = «انبیاء و مرسلین مادام که در جوار پروردگارشان هستند از چیزی نمی ترسند» ، این کرامت خود ایشان نیست، تا چون موسی نداشت بگوییم رسولی ناقص بوده، بلکه این فضیلت را به تعلیم خدا به دست می آورده اند، (در ضمن) شب طور اولین موقفی بود که خدا موسی را به مقام قرب خود برد.

☼ مؤلف:

در توضیح بیشتر می توان گفت: ترس از عواملی چون آتش، پرتگاه، برق، حیوان درنده و غیره نه تنها عیب و نقصی محسوب نمی شود بلکه عین عقل و شعور است. بنابراین فرار حضرت موسی (ع)، گناه و معصیتی نبوده است، تنها می توان نسبت ترک اولی را به آن حضرت در آن شبِ خاص نسبت داد چرا که اولاً: شب طور، اولین موقف تعلیم الهی برای حضرت موسی (ع) بود و در آن زمان هنوز مراتب تعلیمات الهی را طی نکرده بود، چون موسی در آن زمان نبی خدا بود و هنوز به مقام رسالت نرسیده بود. و بعد از آن بود که به رسالتِ الهی مبعوث شد. ثانیاً: عصمت مراتبی دارد و مرتبه عصمت موسی (ع) در آن زمان از مراتب بعدی آن حضرت در درجه پایین تری بوده است همچنانکه مراتب عصمت در خصوص حضرت رسول (ص) و اهل بیت (ع) در حد اعلای خود می باشد در سایر انبیاء در آن حد نیست و فرق ۱۴ معصوم (ع) با سایر انبیاء در همین است که ۱۴ معصوم (ع) حتی «فکرِ ترک اولی» هم نمی کنند و پر مسلم است که اگر

چنین موقعیتی برای ائمه (ع) پیش می آمد هرگز دچار ترک اولی نمی شدند و فرار نمی کردند.

ممکن است عده ای اشکال کنند که اگر ترسیدن از عوامل ترس زا، امری عاقلانه است پس نسبت دادن ترک اولی به حضرت موسی (ع) چه مفهومی دارد؟

در پاسخ می توان گفت: (والله اعلم): انبیاء از پدر و مادری یکتاپرست و خداشناس متولد شده و از همان دوران کودکی با خداوند عالمیان و قدرت و عظمت باری تعالی آشنا بوده اند. از آن گذشته موسی (ع) حدود ده سال تحت تعلیم و تربیت شعیب (ع) بود که شناخت وی را نسبت به قدرت پروردگار متعال محکمتر کرده بود. همچنین طبق آیه ۸ همین سوره که می فرماید: «یا موسی انه انا اللهُ العزیزُ الحکیم» یعنی وقتی موسی (ع) به مکان طور رسید ندایی شنید و نوری دید که این ندا از جانب خداوند متعال بود و خود را برای موسی (ع) معرفی کرد بنابراین موسی (ع) کاملاً واقف بود آن نوری را که دیده، نور الهی بوده و آن ندایی را که شنیده، ندای الهی بوده است. حال با وجودِ این شناخت، دیگر جایی برای فرار کردن از آن مکان الهی آن هم برای پیغمبری چون حضرت موسی (ع) باقی نمی ماند. و صحت این نظریه نیز آیه شریفه (۱۰) است که می فرماید: «یا موسی لا تَخَفْ اِنِّی لا یَخافُ لَدَیَّ الْمُرَسلُون» = «ای موسی نترس (چرا که) در پیشگاه ما نباید رسولان از چیزی بترسند» . (البته این آیه به عدم ترس رسولان اشاره دارد نه انبیا ...).

خلاصه باید گفت: هرچند این ترس، گناه و معصیتی محسوب نمی شود اما برای پیامبران ترک اولی به حساب می آید، همچنانکه در روایت می فرماید: «ثواب مؤمنین برای انبیاء گناه است» .

وَ لَقَدْ آتَینا داوُدَ وَ سُلَیمانَ عِلْماً وَ قالاَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلی کَثیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنینَ (۱۵)

وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُدَ وَ قالَ یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیرِ وَ أُوتینا مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبینُ (۱۶)

وَ حُشِرَ لِسُلَیمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیرِ فَهُمْ یوزَعُونَ (۱۷)

حَتَّی إِذا أَتَوْا عَلی وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یحْطِمَنَّکُمْ سُلَیمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یشْعُرُونَ (۱۸)

فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنی بِرَحْمَتِکَ فی عِبادِکَ الصَّالِحینَ (۱۹)

وَ تَفَقَّدَ الطَّیرَ فَقالَ ما لِیَ لا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کانَ مِنَ الْغائِبینَ (۲۰)

لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیأْتِینِّی بِسُلْطانٍ مُبینٍ (۲۱)

فَمَکَثَ غَیرَ بَعیدٍ فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یقینٍ (۲۲)

إِنِّی وَجَدْتُ

امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ لَها عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳)

وَجَدْتُها وَ قَوْمَها يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لا يَهْتَدُونَ (۲۴)

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی يُخْرِجُ الْخَبْ‏ءَ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ (۲۵)

اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶)

قالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكاذِبِينَ (۲۷)

اذْهَبْ بِكِتابِی هذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ (۲۸)

قالَتْ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّی أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتابٌ كَرِيمٌ (۲۹)

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (۳۰)

أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أْتُونِی مُسْلِمِينَ (۳۱)

قالَتْ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی أَمْرِی ما كُنْتُ قاطِعَةً أَمْراً حَتَّى تَشْهَدُونِ (۳۲)

قالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِی ما ذا تَأْمُرِينَ (۳۳)

قالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ كَذلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴)

وَ إِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵)

فَلَمَّا جاءَ سُلَيْمانَ قالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمالٍ فَما آتانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶)

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها أَذِلَّةً وَ هُمْ صاغِرُونَ (۳۷)

قالَ يا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِی بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِی مُسْلِمِينَ (۳۸)

قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ وَ إِنِّی عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹)

قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِيَبْلُوَنِی أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰)

قالَ نَكِّرُوا لَها عَرْشَها نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِی أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لا يَهْتَدُونَ (۴۱)

فَلَمَّا جاءَتْ قيلَ أَ هكَذا عَرْشُكِ قالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوتينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِها وَ كُنَّا مُسْلِمينَ (۴۲)

وَ صَدَّها ما كانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّها كانَتْ مِنْ قَوْمٍ كافِرينَ (۴۳)

قيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ ساقَيْها قالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَواريرَ قالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ (۴۴)

و ما به داوود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم؛ و آنان گفتند: «ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید» (۱۵) و سلیمان وارث داوود شد و گفت: «ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده و از هر چیز به ما عطا گردیده؛ این فضیلت آشکاری است» (۱۶) لشکریان سلیمان، از جن و انس و پرندگان، نزد او جمع شدند؛ آنقدر زیاد بودند که باید توقف می کردند تا به هم ملحق شوند! (۱۷) (آنها حرکت کردند) تا به سرزمین مورچگان رسیدند؛ مورچه ای گفت: «به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند!» (۱۸) سلیمان از سخن او تبسمی کرد و خندید و گفت: «پروردگارا! شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام کن و توفیق ده تا عمل صالحی که موجب رضای توست انجام دهم و مرا برحمت خود در زمره بندگان صالحت وارد کن!» (۱۹) (سلیمان) در جستجوی آن پرنده [= هدهد] برآمد و گفت: چرا هدهد را نمی بینم، یا اینکه او از غایبان است؟! (۲۰) قطعاً او را کیفر شدیدی خواهم داد، یا او را ذبح می کنم، یا باید دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد! (۲۱) چندان درنگ نکرد (که هدهد آمد و) گفت: من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی؛ من از سرزمین «سبا» یک خبر قطعی برای تو آورده ام! (۲۲) من زنی را دیدم که بر آنان حکومت می کند و همه چیز در اختیار دارد و (به خصوص) تخت عظیمی دارد! (۲۳) او و قومش را دیدم که برای

غیر خـدا - خورشـید- سـجده می کننـد؛ و شـیطان اعمالشـان را در نظرشـان جلـوه داده و آنهـا را از راه بازداشـته؛ و از این رو هدایت نمی شوند! (۲۴) چرا برای خداوندی سـجده نمی کنند که آنچه را در آسـمانها و زمین پنهان است خارج (و آشـکار) می سازد و آنچه را پنهان می دارید یا آشـکار می کنید می داند؟! (۲۵) خداوندی که معبودی جز او نیست و پروردگار عرش عظیم است! (۲۶) (سـلیمان) گفت: مـا تحقیق می کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغگویان هستی؟ (۲۷) این نـامه مرا ببر و بر آنان بیفکن؛ سـپس برگرد (و در گوشه ای توقف کن) ببین آنها چه عکس العملی نشان می دهند! (۲۸) (ملکه سبا) گفت: ای اشراف! نامه پرارزشی به سوی من افکنده شده! (۲۹) این نامه از سـلیمان است و چنین می باشد: به نام خداوند بخشنده مهربان (۳۰) توصـیه من این است که نسـبت به من برتری جویی نکنید و بسوی من آیید در حالی که تسـلیم حق هستید! (۳۱) (سپس) گفت: ای اشـراف (و ای بزرگان)! نظر خود را در این امر مهم به من بازگو کنیـد، که من هیـچ کار مهمی را بـدون حضور (و مشورت) شـما انجام نداده ام! (۳۲) گفتنـد: ما دارای نیروی کافی و قـدرت جنگی فراوان هستیم، ولی تصـمیم نهایی با توست؛ ببین چه دسـتور می دهی! (۳۳) گفت: پادشاهـان هنگـامی که وارد منطقه آبـادی شونـد آن را به فسـاد و تبـاهی می کشـند و عزیزان آنجـا را ذلیـل می کننـد؛ (آری) کـار آنـان همین گونه است! (۳۴) و من (اکنـون جنـگ را صـلاح نمی بینم،) هـدیه گرانبهایی برای آنان می فرسـتم تا ببینم فرسـتادگان من چه خبر می آورنـد (و از این طریق آنها را بیازمایم)! (۳۵) هنگامی که (فرسـتاده ملکه سـبا)ا نزد سـلیمان آمد، گفت: می خواهید مرا با مال کمک کنید (و فریب دهید)؟! آنچه خدا به من داده، بهتر است از آنچه به شـما داده است؛ بلکه شـما هستید که به هدیه هایتان خوشحال می شوید! (۳۶) به سوی آنان بازگرد (و اعلام کن) بـا لشـکریانی به سـراغ آنـان می آییم که قـدرت مقابله با آن را نداشـته باشـند؛ و آنان را از آن (سـرزمین آباد) با ذلت و خـواری بیرون می رانیم! (۳۷) (سـلیمان) گفت: ای بزرگان! کـدام یک از شـما تخت او را برای من می آورد پیش از آنکه به حال تسلیم نزد من آیند؟ (۳۸) عفریتی از جن گفت: «من آن را نزد تو می آورم پیش از آنکه از مجلست برخیزی و من نسبت به این امر، توانا و امینم!» (۳۹) (اما) کسـی که دانشـی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: «پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!» و هنگـامی که (سـلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثـابت و پابرجـا دیـد گفت: «این از فضـل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نمایـد (بزیـان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است!» (۴۰) (سلیمان) گفت: تخت او را برایش ناشـناس سازید؛ ببینم آیا متوجه می شود یا از کسانی است که هدایت نخواهند شد؟! (۴۱) هنگامی که آمد، به او گفته شد: «آیا تخت تو این گونه است؟» گفت: گویا خود آن است! و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسـلام آورده بودیم! (۴۲) و او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت، که او [= ملکه سـبا] از قوم کافران بود (۴۳) به او گفته شد: «داخل حیاط (قصر) شو!» هنگـامی که نظر به آن افکنـد، پنـداشت نهر آبی است و سـاق پاهـای خود را برهنه کرد (تـا از آب بگـذرد؛ اما سـلیمان) گفت: «(این آب نیست،) بلکه قصـری است از بلور صاف!» (ملکه سبا) گفت: پروردگارا! من به خود ستم کردم؛ و (اینک) با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است اسلام آوردم! (۴۴)

آیات ۱۵ تا ۴۴: این آیات شریفه در خصوص حضرت داوود (ع) و حضرت سلیمان (ع) است:

نکته اول: به اسـتناد آیه شـریفه: «وَ وَرِثَ سلیمانُ داوُود ... » = «سلیمان وارث داوود شد» (۱۶)، انبیاء نیز مثل سایر مردم، اموال خود را به فرزنـدانشان ارث می گذارنـد. بنابراین باید آن کوردلان پست نهاد را سـرزنش نمود که به زور و با این گفته جعلی

که «انبیاء چیزی را برای فرزندان خود

ص: ۵۱۴

به ارث نمی گذارند» ، دختر گرامی و ارجمندِ رسول خدا (ص) را از فَدک که ارثیه پدر ارجمندش بود محروم نموده و آن را دزدیدند و آن بانوی عالمین (س) را به تازیانه راندند.

توجه: مشابه این آیه، آیه شریفه: «یرِثُنِی وَیرِثُ مِنْ آلِ یعْقُوبَ» = «که وارث من و دودمان یعقوب باشد» (مریم ۶)، می باشد که حضرت زکریا (ع) از خدای سبحان تقاضای وارث می کند.

نکته دوم: آیه شریفه ۱۸ می فرماید: «قالت النمله» ، که می رساند آن مورچه مؤنث بوده یعنی ملکه ی مورچه ها بود. و نیز عبارت «و هم لا یشعرون» می رساند که منظور، سپاهیان حضرت سلیمان (ع) است نه خود سلیمان (ع) چرا که: اولاً: اگر منظور سلیمان (ع) بود جا داشت به جای ضمیر «هم» ، ضمیر «هو» می آمد. ثانیاً: پیامبران الهی العیاذ بالله «لا یشعرون=بی شعور» نیستند. ثالثاً: به استناد آیه بعدی که سلیمان (ع) با مورچه صحبت کرده و حتی خندیده است معلوم می شود که آن حضرت علم «منطق طیر» و نیز شعور و درک نقل مورچه را داشته است. (البته خنده ی سلیمان (ع) به خاطر این صحبت مورچه بود که به سلیمان گفت: «می دانی چرا خداوند باد را به تسخیرت درآورد؟ بدین خاطر که به تو بفهماند این قدرت مثل باد می تواند از بین برود»).

نکته سوم: در خصوصِ آیه شریفه: «قالَ الذی عندهُ علمٌ منَ الکتاب» شخصی که علمی از کتاب الهی داشت (آیه۴۰)، ممکن است عده ای سؤال کنند که اولاً: این شخص چه کسی بود؟ ثانیاً: او از حضرت سلیمان که به مقام نبوت رسیده بود، بالاتر بود یاخیر؟ {آیه ۴۰ «طی الارض» را تأیید می فرماید}

روایت ذیل به این سؤالات پاسخ می دهد:

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۱۵، از عیاشی، از امام جواد (ع): این شخص، آصف بن برخیا است. البته آنچه را که آصف می دانست، سلیمان هم به خوبی می دانست و از دانش آصف بی بهره نبود. ولی دوست داشت و مایل بود که آصف را به جن و انس معرفی کند و او را بشناساند، که پس از خودش او حجت خداست. سلیمان به فرمان پروردگار و دستور خداوند، آن کار را کرد که در امامت و جانشینی آصف اختلاف نکنند. و این امر از نظر تأکید و مصلحت خدا بود.

در تفسیرِ صافی، ج ۵، ص ۱۱۴، از بصائر، از امام باقر (ع):

ص :۵۱۵

نزد آصف وصی سلیمان یک حرف از حروف اسم اعظم بود، ولی نزد ما، هفتاد و دو حرف از آن اسم اعظم خداوند است. و یک حرف دیگر، مختص ذات پاک پروردگار می باشد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۵۹، از امام صادق (ع):

بین کسی که علمی از کتاب داراست، با آنکه علم کتاب در نزد اوست، فرق بسیاری وجود دارد. آصف بن برخیا فقط واجد یک حرف از حروف اسم اعظم خداوند بود. دانش او نسبت به ما، مانند قطره ای در برابر دریاست و ما ائمه دارای تمام علم کتاب هستیم.

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۲۸۶، در خصوص اسم اعظم آورده است:

محال است اسم اعظمی که در هر چیز تصرف دارد از قبیل الفاظ و یا مفاهیمی باشد که الفاظ بر آنها دلالت می کند، بلکه اگر واقعاً چنین اسمی باشد و چنین آثاری در آن باشد، لابد حقیقت اسم خارجی است، که مفهوم لفظ به نوعی با آن منطبق می شود، خلاصه آن اسمْ حقیقتی است که اسمِ لفظی، اسمِ آن اسمْ است. و در الفاظ آیه شریفه هیچ خبری از این اسمی که مفسرین گفته اند نیامده، تنها و تنها چیزی که آیه در این باره فرموده این است که شخص نامبرده که تخت ملک سبا را حاضر کرد علمی از کتاب داشته و گفته است: (من آن را برایت می آورم)، غیر از این دو کلمه درباره او چیزی نیامده، البته این در جای خود معلوم و مسلم است، که کار در حقیقت کار خدا بوده، پس معلوم می شود آن شخص علم و ارتباطی با خدا داشته که هر وقت از پروردگارش چیزی می خواسته و حاجتش به درگاه او می برده، خدا از اجابتش تخلف نمی کرده است و (همچنین) علم نامبرده از سنخ علوم فکری و اکتساب و تعلم بردار، نبوده است.

☼ مؤلف:

هرگاه بنده ای، مراتب بندگی اش را خالصانه انجام دهد، در این صورت ارتباطی بین او و پروردگار متعال برقرار می گردد که رابطه ای دو جانبه است. بدین صورت که چون بنده، تابعِ پروردگارش می شود لذا پروردگار متعال نیز هر چه را که بنده اش از او بخواهد عطا می فرماید و این مصداق آیه شریفه: «ادعونی استجب لکم» می باشد و شرط آن، بندگیِ خالصانه است که رسیدن به این مقام تنها با ترک گناه و انجام عبادت میسر است و در هیچ آموزشگاهی نمی توان

ص: ۵۱۶

آن را تدریس نمود. به عبارتی صِرفِ گفتن لفظِ اسمِ اعظم، آن خواسته انجام نمی شود بلکه بایستی بندگی کرد تا به آن مقام رسید (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه (نمل۶۲) مراجعه شود).

نکته چهارم: متأسفانه عده ای گمراه، به استناد بعضی از روایاتِ جعلی، تهمت هایی به مقام والای حضرت داوود (ع) و سلیمان (ع) وارد کرده اند که آوردن این سخنانْ ضروری نیست.

سیمای حضرت سلیمان (ع) در قرآن کریم:

در قرآن کریم حدود ۱۷ مورد نام آن جناب را به بزرگی یاد فرموده است. از جمله:

۱ – ارث بردن: «وهبنا لداوود سلیمان» = «سلیمان را به داوود دادیم» (ص۳۰)، «و ورث سلیمان داوود» = «سلیمان از داوود ارث برد» (نحل ۱۶).

۲ – امتحان کردن: «وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَیمَانَ» = «و سلیمان را در مقام امتحان آوردیم» (ص ۳۵).

۳ – خدایتعالی ملکی عظیم به او داد و جن و طیور و باد را مسخرش کرد و زبان مرغان به وی آموخت: (بقره ۱۰۲)– (انبیاء ۸۱)– (نمل۱۶تا ۱۸) – (سبأ ۱۲و ۱۳) – (ص ۳۵ تا ۳۹).

۴ – انداختن جسد بر روی تختش (ص۳۳).

۵ – عرض صافنات جیاد بر وی (ص۳ تا ۳۳).

۶ – دو متخاصم (انبیاء ۷۸).

۷ – داستان هدهد و ملکه سبأ (نمل۲۰ تا ۴۴).

۸ – داستان مورچه (نمل ۱۸و۱۹).

۹ – مرگ سلیمان (سبأ ۱۴). و نیز آیاتی چون: (ص۳۰)– (انبیاء ۷۹)– (نمل ۱۵و۱۶)– (نساء۱۶۳)– (انعام ۸۴).

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۲۹۹، از نورثقلین، از کافی، از امیرالمؤمنین علی (ع):

به آنچه که هیچ امیدی نداری امیدوارتر باش، از آنچه که به آن امید داری– تا آنجا که فرمود– ملکه سبأ از کشورش بیرون شد و سرانجام مسلمان گشت.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذا هُمْ فَرِيقانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵)

قالَ يا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَهِ قَبْلَ الْحَسَنَهِ لَوْ لا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶)

قالُوا اطَّیَّرْنا بِکَ وَ بِمَنْ مَعَکَ قالَ طائِرُکُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷)

وَ کانَ فِی الْمَدینَهِ تِسْعَهُ رَهْطٍ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لا یُصْلِحُونَ (۴۸)

قالُوا تَقاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَیِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّهِ ما شَهِدْنا مَهْلِکَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ (۴۹)

وَ مَکَرُوا مَکْراً وَ مَکَرْنا مَکْراً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ (۵۰)

فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ مَکْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعینَ (۵۱)

فَتِلْکَ

بُيُوتُهُمْ خاوِيَةً بِما ظَلَمُوا إِنَّ فی ذلِکَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲)

وَ أَنْجَيْنَا الَّذينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ (۵۳)

ما به سوی «ثمود» ، برادرشان «صالح» را فرستادیم که: خدای یگانه را بپرستید! اما آنان به دو گروه تقسیم شدند که به مخاصمه پرداختند (۴۵) (صالح) گفت: «ای قوم من! چرا برای بدی قبل از نیکی عجله می کنید (و عذاب الهی را می طلبید)؟ چرا از خداوند تقاضای آمرزش نمی کنید تا شاید مشمول رحمت (او) شوید؟!» (۴۶) آنها گفتند: «ما تو را و کسانی که با تو هستند به فال بد گرفتیم!» (صالح) گفت: «فال (نیک و) بد (مقدرات) شما نزد خداست؛ بلکه شما گروهی هستید فریب خورده! (۴۷) و در آن شهر، نه گروهک بودند که در زمین فساد می کردند و اصلاح نمی کردند (۴۸) آنها گفتند: «بیایید قسم یاد کنید به خدا که بر او [= صالح] و خانواده اش شبیخون می زنیم (و آنها را به قتل می رسانیم؛) سپس به ولی دم او می گوییم: ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم!» (۴۹) آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم نقشه مهمی؛ در حالی که آنها درک نمی کردند! (۵۰) بنگر عاقبت توطئه آنها چه شد، که ما آنها و قومشان همگی را نابود کردیم (۵۱) این خانه های آنهاست که بخاطر ظلمشان خالی مانده؛ و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند (۵۲) و کسانی را که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند نجات دادیم (۵۳)

آیات ۴۵ تا ۵۳: این آیات مربوط به داستان صالح (ع) و قومش ثمود است.

وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴)

أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۵)

و لوط را (به یاد آور) هنگامی که به قومش گفت: آیا شما به سراغ کار بسیار زشتی می روید در حالی که (نتایج شوم آن را) می بینید؟! (۵۴) آیا شما بجای زنان، از روی شهوت به سراغ مردان می روید؟! شما قومی نادانید! (۵۵)

آیات ۵۴ تا ۵۸: این آیات مربوط به داستان حضرت لوط (ع) و قومش است.

آغاز جزء ۲۰ از آیه ۵۶ نمل تا آیه ۴۵ سوره عنکبوت

فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۵۶)

فَأَنْجَيْناهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْناها مِنَ الْغابِرينَ (۵۷)

وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرينَ (۵۸)

آنها پاسخی جز این نداشتند که (به یکدیگر) گفتند: «خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که اینها افرادی پاکدامن هستند!» (۵۶) ما او و خانواده اش را نجات دادیم، بجز همسرش که مقدر کردیم جزء باقی ماندگان (در آن شهر) باشد! (۵۷)

سپس بارانی (از سنگ) بر سر آنها باراندیم (و همگی زیر آن مدفون شدند)؛ و چه بد است باران انذارشدگان! (۵۸)

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذینَ اصْطَفی آللَّهُ خَیْرٌ أَمَّا یُشْرِکُونَ (۵۹)

أَمَّنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَهٍ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ یَعْدِلُونَ (۶۰)

بگو: «حمد مخصوص خداست؛ و سلام بر بندگان برگزیده اش!» آیا خداوند بهتر است یا بتهایی که همتای او قرارمی دهند؟! (۵۹) (آیا بتهایی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمانها و زمین را آفریده؟! و برای شما از آسمان، آبی فرستاد که با آن، باغهایی زیبا و سرورانگیز رویاندیم؛ شما هرگز قدرت نداشتید درختان آن را برویانید! آیا معبود دیگری با خداست؟! نه، بلکه آنها گروهی هستند که (از روی نادانی، مخلوقات را) همطراز (پروردگارشان) قرار می دهند! (۶۰)

ص :۵۱۸

یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد و میان آن نهرهایی روان ساخت و برای آن کوه های ثابت و پابرجا ایجاد کرد و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند؛ با این حال) آیا معبودی با خداست؟! نه، بلکه بیشتر آنان نمی دانند (و جاهلند)! (۶۱)

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الأَرْضِ أَ إِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ (۶۲) آیا آن کیست که دعای بیچاره و مضطر را اجابت می کند و بدی ها را از بین می برد؟ و شما را جانشینان این سرزمین می کند؟ آیا غیر از خدای یکتا، خدای دیگری وجود دارد؟ چقدر اندکند کسانی که متذکر این حقیقت می شوند (۶۲)

مضطر: کسی است که قدرتی ندارد تا بین خود و خدای خود هر چه حاجب است رفع کند.

☼ نکته:

خداوند متعال در جای دیگر می فرماید: «ادعونی استجب لکم» = «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» (مؤمن ۶۰). و می فرماید: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» = «و چون بندگان من از تو سراغ مرا می گیرند من نزدیکم و دعای دعا کننده را اجابت می کنم به شرطی که در دعایش مرا بخواند» (۱).

چرا بعضی از دعاها مستجاب نمی شود در صورتی که خداوند متعال وعده فرموده است که اجابت کند؟

پاسخ: دعا وقتی دعاست که دعا کننده، دل از غیر خدا قطع کند، از آن گذشته ممکن است، داعی، دعایی کرده که استجابت آن به ضررش باشد و خداوند متعال به نفع داعی، آن را اجابت نکند ولی در عوض نعمتی برتر در قیامت یا دنیا به او عنایت فرماید (والله اعلم).

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۲۳، از امام صادق (ع): این آیه درباره حضرت حجت قائم آل محمد (ص) نازل شده است. چون در مقام حضرت ابراهیم (ع) در مسجد الحرام دو رکعت نماز گزارد و دست ها به دعا بردارد، خداوند دعای حضرتش را اجابت فرماید، گرفتاری را از وجود شریفش دور سازد و امر به ظهورش می دهد و خلیفه روی زمین می شود. اوست مضطری که دعایش مقرون اجابت واقع خواهد شد. (و این آیه، از آیاتی است که تأویل آن بعد از تنزیل آن است).

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۱۶، چ۲، از امام سجاد (ع)، از خدای تعالی:

هر کس مرا بشناسد و نافرمانی ام کند، کسی را بر او مسلط کنم که مرا نشناسد.

از همان منبع، ص ۶۱۹، از امام باقر (ع)، از خدای تعالی: به عزت و جلالم سوگند، هیچ بنده ای اراده

۱- بقره ۱۸۶

و خواست مرا بر اراده و خواست خود ترجیح ندهد مگر آن که خودم تنگناهایش را کفایت کنم و آسمان و زمین را ضامنِ روزیش نمایم و خودم برای او ماوراءِ تجارتِ هر تاجری قرار گیرم.

از همان منبع، ص ۶۷۶، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

ای فرزند آدم! مرا در درونت یاد کن تا تو را در درونم یاد کنم و مرا در خلوتت یاد کن تا تو را در خلوتم یاد کنم و مرا در جمع یاد کن تا تو را در جمعی بهتر از جمعت یاد کنم.

از همان منبع، ص ۷۰۰، از معصوم (ع)، از خدای تعالی: ای بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خودم قرار دهم، من زنده و نامیرایم، تو را زنده ی نامیرا کنم، من بی نیاز و غنی هستم، تو را بی نیاز و غنی کنم، من هر چه بخواهم همان شود، تو را چنین کنم که هر چه بخواهی همان شود.

از همان منبع، ص ۷۰۱: ای بنده من! اشیاء را به خاطرِ تو خلق کرده ام و تو را برای خودم خلق نمودم. دنیا را با احسانم به تو بخشیدم و آخرت را به سبب ایمانت به تو بخشیده ام.

از همان منبع، ص ۷۰۳: من همنشین کسی هستم که یادم کند.

از همان منبع، ص ۷۰۳: یادم کنید تا با نعمتهایم یادتان کنم، اگر با عبادت و طاعت یادم کنید با نیکی و نعمت و رحمت و رضوانم یادتان کنم.

از همان منبع: از دعا کردن دچار ملالت و خستگی نشو چرا که از اجابت کردن دعا خسته و ملالت زده نمی شوم.

ازهمان منبع، ص۷۰۵: پنهان کردن اعمالِ نیکت بر عهده تو و ظاهر کردنِ آنها بر عهده من است.

از همان منبع، ص ۷۰۶: هر بنده ای که بر قلبش اطلاع حاصل کنم و در آن تمسک به ذکرم را غالب ببینم، سیاستِ امورش را خودم بر عهده گیرم و خود همنشین و هم سخن و اَنیسش شوم.

از همان منبع: اهل طاعتم، در ضیافت و مهمانی من به سر می برند و اهل شکرم در اقلیمِ زیارتم می باشند و اهلِ ذکر و یاد کنندگانم در نعمتم مقیمند و من اهل معصیتم را از رحمتم ناامید نمی کنم، پس اگر توبه کنند، من دوست آنها هستم و اگر مریض گردند، من خود طبیب آنها هستم به محنت ها و مصیبت ها مداوایشان کنم تا از گناه و عیوب پاک گردند.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۱۵۹، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

ای موسی! به بندگانم بگو از من راضی باشند تا من نیز از آنها راضی باشم.

از همان منبع: ای موسی! رضایت من در کراهت تو است و فرمود رضایت من در رضایت تو به قضا و قدر من است.

از همان منبع: ای داوود! نزدیکترین مردمان به خداوند تواضع کنندگانند و دورترین مردمان از خداوند متکبرین هستند.

از همان منبع، ص ۶۹۱، از امام رضا (ع)، از خدای تعالی: من در نزد ظن و گمان بنده ام هستم، اگر خیر باشد پس برایش خیر خواهم و اگر بد باشد برایش بد خواهم.

از همان منبع، ص ۲۹۶، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: هر کس از من مسئلت کند در حالی که بداند و اعتقاد کند که منم ضرر دهنده و نفع رساننده واقعی، اجابتش می کنم.

از همان منبع، ص ۲۹۰، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: ای فرزند آدم! گناه مردم تو را از گناه خودت غافل نکند و نعمت مردم تو را از نعمت خداوند مأیوس نکند و هرگز مردم را از رحمت خداوند مأیوس نکن در حالی که خودت به او امیدواری.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۲۴، باب۲۸، از امام رضا (ع): محروم کسی است که از عاقبت به خیری محروم باشد و سودمند کسی است که تصدقات و خیرات خود را سنگین کند.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۸۴، از رسول خدا (ص):

کسی که حق تعالی نعمت را بر او فراوان کند حمدِ خدا گوید و کسی که روزی بر او تنگ شود باید استغفار کند و کسی که محزون شود باید بگوید: «لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم» .

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۷۴، چ۲، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

هر کس دوست مرا ذلیل کند به جنگ با من کمین کرده است.

أَمَّنْ يَهْديكُمْ فى ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ تَعالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۳)

أَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ

كُنْتُمْ صادِقِينَ (۶۴)

قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵)

بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْها بَلْ هُمْ مِنْها عَمُونَ (۶۶)

وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَ إِذا كُنَّا تُراباً وَ آباؤُنا أَ إِنَّا لَمُخْرَجُونَ (۶۷)

لَقَدْ وُعِدْنا هذا نَحْنُ وَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ إِنْ هذا إِلَّا أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۶۸)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۶۹)

وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۷۰)

وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۷۱)

قُلْ عَسى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲)

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَشْكُرُونَ (۷۳)

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ ما تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ ما يُعْلِنُونَ (۷۴)

وَ ما مِنْ غائِبَةٍ فِي السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ (۷۵)

إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلى بَنِي إِسْرائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۶)

وَ إِنَّهُ لَهُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۷۷)

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۷۸)

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (۷۹)

إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۰)

وَ ما أَنْتَ بِهادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآياتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱)

يا كسى كه شما را در تاريكيهاى صحرا و دريا هدايت مى كند و كسى كه بادها را به عنوان بشارت پيش از نزول رحمتش مى فرستد؛ آيا معبودى با خداست؟! خداوند برتر است از آنچه براى او شريک قرارمى دهند! (۶۳) يا كسى كه آفرينش را آغاز كرد، سپس آن را تجديد مى كند و كسى كه شما را از آسمان و زمين روزى مى دهد؛ آيا معبودى با خداست؟! بگو: «دليلتان

را بیاورید اگر راست می گویید!» (۶۴) بگو: «کسانی که در آسـمانها و زمین هسـتند غیب نمی دانند جز خدا و نمی دانند کی برانگیخته می شوند!» (۶۵) آنها [= مشرکان] اطلاع صحیحی درباره آخرت ندارند؛ بلکه در اصل آن شک دارند؛ بلکه نسبت به آن نابینایند! (۶۶) و کافران گفتنـد: «آیا هنگامی که ما و پـدرانمان خاک شدیم، (زنده می شویم و) از دل خاک بیرون می آییم؟! (۶۷) این وعـده ای است که به مـا و پـدرانمان از پیش داده شـده؛ اینهـا همان افسانه های خرافی پیشـینیان است!» (۶۸) بگو: «در روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت کار مجرمان به کجا رسید!» (۶۹) از (تکذیب و انکار) آنان غمگین مباش و سینه ات از توطئه آنـان تنـگ نشود! (۷۰) آنها می گوینـد: «این وعـده (عـذاب که به ما می دهیـد) کی خواهـد آمد اگر راست می گویید؟!» (۷۱) بگو: «شاید پاره ای از آنچه درباره آن شتاب می کنید، نزدیک و در کنار شما باشد!» (۷۲) مسلماً پروردگار تو نسبت به مردم، فضل (و رحمت) دارد؛ ولی بیشترشان شکرگزار نیستند! (۷۳) و پروردگارت آنچه را در سینه هایشان پنهان می دارنـد و آنچه را آشـکار می کنند بخوبی می داند! (۷۴) و هیـچ موجود پنهـانی در آسـمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب مبین (در لوح محفوظ و علم بی پایـان پروردگار) ثبت است! (۷۵) این قرآن اکثر چیزهایی را که بنی اسـرائیل در آن اختلاف دارند برای آنان بیان می کند (۷۶) و مایه هدایت و رحمت برای مؤمنان است! (۷۷) پروردگار تو میان آنها در قیامت به حکم خود داوری می کنـد؛ و اوست قادر دانا (۷۸) پس بر خـدا توکل کن، که تو بر حق آشـکار هستی! (۷۹) مسلماً تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگـان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گرداننـد و پشت می کننـد فراخوانی! (۸۰) و نیز نمی توانی کوران را از گمراهیشان برهانی؛ تو فقط میتوانی سـخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پـذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیمند! (۸۱)

در کتاب نصایح، ص ۱۸۴، از امام علی (ع): مشکل ترین کارها ۴ چیز است:

۱ - عفو و گذشت به

هنگام غضب.

۲ – بخشش به هنگام نداری و فقر.

۳ – عفت داشتن از ارتکاب گناه به هنگام خلوت.

۴ – حق گویی بر ضد کسی که به او امید داری یا از او می ترسی.

در تحف العقول، ص ۱۶۸، از امام علی (ع): ای کمیل! گناهانت بیش از کارهای خوبت و غفلتت بیش از ذکرت است و نعمت و پاداشِ خدا بیش از کردارِ توست و تو پیوسته در نعمت و عافیت از جانب خدایی پس نباید در هیچ حال از حمد و تسبیحش غافل باشی.

وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الاَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنَا لا يُوقِنُونَ **(۸۲)** وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ **(۸۳)** و هنگامی که عذاب کفار واقع شود، جنبنده ای از زمین بیرون آریم تا با آنها سخن گوید که مردم آیات ما را باور نمی کرده اند (۸۲) روزی که از هر امتی دسته ای را که آیه های ما را دروغ شمرده اند محشور کنیم. و آنها باز داشته خواهند شد (۸۳)

☼ نکته:

چند آیه شریفه به مسئله رجعت اشاره دارند از جمله: همین دو آیه و (انبیاء ۹۵) و (اسرا ۸ – ۴). (که بحث مفصل رجعت در ذیل آیه (اسرا ۸ – ۴) آمده است).

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۳۴۲، آمده است:

و اما اینکه این قول چیست که بر آنان واقع می شود، آن چه از کلام خدایتعالی صلاحیت دارد که این قول را تفسیر کند آیه: «سَنُرِيهِمْ آياتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يتَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت=حم سجده۵۳) می باشد برای این که می دانیم مراد به این آیات که خدا به زودی به آنان نشان می دهد غیر آیات آسمانی و زمینی است که خود آنان همواره اش می بینند، بلکه مراد بعضی از آیاتی است که جنبه خارق عادت داشته باشد و مردم از دیدن آن ناگزیر به ایمان شوند.

☼ نکته:

این دو آیه شریفه مربوط به رجعت در آخرالزمان و قبل از وقوع قیامت است نه حشر

در قیامت و دلیل این نظریه این است که در آیه ۸۳ می فرماید: «عده ای از هر امت محشور می شوند» در صورتی که می دانیم حشر در قیامت مختص به تمام امتهاست و نه تنها عده ای خاص، بنابراین این آیات مبین «مسئله رجعت» هستند.

دابه الارض کیست؟

پاسخ: اینکه در آیه شریفه می فرماید: «آن جنبنده سخن می گوید» ، می رساند که آن جنبنده یک انسان است و نه حیوان و یا موجودی دیگر. و این انسان بایستی انسان کامل، معصوم، آیت و نشانه الهی، خلیفه واقعی خدا بر روی زمین و شخصیتی باشد که مورد انکار بیشتر مردم واقع شده باشد، طوری که رجعتش باعث اثبات حقانیتش و پشیمانی و افسوس منکرینش شود. تنها موردی که می توان به آن اشاره نمود مقام والای امامت است که حضرت علی (ع) به عنوان نماینده ی امامت و آیتِ الهی ان شاء الله رجعت خواهد فرمود.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۷۴، از طبرسی، از پیامبر اکرم (ص): آن جنبنده چون ظاهر شود، عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست. با انگشتر روی مؤمنین را نقش و مهر کند و با عصا، بینی کفار را بشکند. چون مردم در محضرش جمع شوند مؤمن و کافر را از یکدیگر تمییز دهد و بشناسد، بر روی مؤمن می نویسد: این شخص مؤمن است و بر روی کافر می نویسد: این کافر است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۷۵، از کافی، از امام باقر (ع)، از امیرالمؤمنین (ع):

دابه ی خدا که با مردم تکلم می نماید، منم.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۷۵، از قمی، از امام صادق (ع):

روزی پیامبر اکرم (ص) وارد مسجد شد، دید امیرالمؤمنین علی (ع) ریگهای مسجد را جمع نموده و سر مبارکش را روی ریگها گذارده و به خواب رفته است، او را به پای مبارکش حرکت داده و فرمود: «ای دابۀ خدا! برخیز» . یکی از اصحاب، حضور پیامبر اکرم (ص) عرضه داشت: ای رسول خدا آیا جایز است ما فرزندان خود را به این اسم بنامیم؟ حضرت فرمودند: خیر به خدا قسم که این کلمه ی «دابه الله» مختص پسرعمم علی (ع) است. و مراد از (دابه) در این آیه شریفه اوست و آنگاه فرمود: یا علی! همین که دوره آخر زمان شود، خداوند، تو را در نیکوترین صورت برانگیزاند و با تو علامتی است که با آن، دشمنانت را نام می گذارد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۷۶، از تأویل آلایات، از محمد بن عباس، از اصبغ بن نباته روایت کرده که:

روزی معاویه به او گفت: ای اصبغ! شما شیعیان گمان دارید آن دابه ای که خداوند در

آخرالزمان برمی انگیزد و با مردم تکلم می کنـد علی بن ابیطالب (ع) است. به او گفتم: نه تنها ما شـیعیان به این معتقدیم، بلکه یهودی ها نیز همین عقیده را دارند. معاویه، «رأس الجالوت» بزرگ یهودیان را احضار نمود. از او پرسـید: دابه الارض نزد شما کیست؟ گفت: مردی است بنام «ایلیا» . معاویه گفت: ای اصبغ! ایلیا به زبان عبرانی، علی (ع) است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۷۸، از امام صادق (ع): مراد از آیات در آیه شـریفه، وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) است شخصـی حضورش عرض کرد: عامّه گمان می کنند که آیه «و یوم نحشـر» راجع به قیامت است. حضـرتش فرمود: پس به عقیده ایشان، روز قیـامت، از هر امت و جمـاعتی، طایفه ای را زنـده و محشور می کنـد و بقیه آنها را واگـذارد و محشور نمی سازد؟ و حال آنکه درباره قیامت می فرماید: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» = «و همه آنان را بر انگیزیم و احدی را فرو نگذاریم» (کهف ۴۷)، آن مرد گفت: بر اساس این سـخن که فرمودیـد، آیه اول «و یوم نحشـر» اشاره به رجعت و «و حشـرناهم» مربوط به قیامت می باشد. فرمود: بلی.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۴۶۰، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

اگر همه مردم بر ولایت علی (ع) متفق می شدند من هرگز آتشِ (عذاب) را نمی آفریدم.

از همان منبع، ص ۵۲۶: اگر علی (ع) نبود، بهشتم را خلق نمی کردم.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۷۸، از امام صادق (ع):

هیچ مؤمنی نیست که کشـته شود، مگر آنکه در موقع رجعت به دنیا برگردد تا به مرگ طبیعی بمیرد و رجوع به دنیا نمی کنند مگر مؤمن خالص و یا کافر مطلق.

حَتَّى إِذا جاؤُ قالَ أَ كَذَّبْتُمْ بِآياتى وَ لَمْ تُحيطُوا بِها عِلْماً أَمَّا ذا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴)

وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِما ظَلَمُوا فَهُمْ لا يَنْطِقُونَ (۸۵)

أَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فيهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ فى ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۶)

تا زمانی که (به پای حساب) می آینـد، (به آنان) می گویـد: «آیا آیات مرا تکذیب کردید و در صدد تحقیق برنیامدید؟! شـما چه اعمالی انجام می دادید؟!» (۸۴) در این هنگام، فرمان عـذاب بخاطر ظلمشان بر آنها واقع می شود و آنها سـخنی ندارند که بگویند! (۸۵) یـا ندیدنـد که ما شب را برای آرامش آنها قرار دادیم و روز را روشـنی بخش؟! در این امور نشانه های روشـنی است برای کسانی که ایمان می آورند (و آماده قبول حقند) (۸۶)

وَ یَوْمَ یُنفَخُ فی الصورِ فَفَزِعَ مَنْ فی السَّمواتِ وَ مَنْ فی الاَرْضِ إِلا مَنْ شاءَ اللَّهُ وَ کُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِینَ (۸۷) روزی که در صور دمیده شود پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است جز آن که خدا بخواهد وحشت کند و همگی با تذلل به پیشگاه وی رو کنند (۸۷)

نفخ صور: دمیدن در بوق و کنایه از اعلام به جمعیت انبوهی است.

فزع: گرفتگی و نفرتی است که از منظره ای نفرت آور به انسان دست می دهد.

دخور: کوچکی و خواری است.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۳۵۰ و ۳۵۱: بعضی از مفسرین مراد از نفخ صور در آیه شریفه را نفخه ی دومی دانسته اند و بعضی دیگر مراد از آن را نفخه ی اولی دانسته اند. و بعید نیست که مراد به نفخ در صور در آیه شریفه، مطلق نفخ باشد، چه آنکه با آن می میرند و یا آن نفخی که با آن زنده می شوند.

☼ مؤلف:

به استناد آیه شریفه: «وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْرَی فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنْظُرُونَ» = «و در «صور ممات» دمیده می شود، پس همه کسانی که در آسمانها و زمینند می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در «صور حیات» دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند» (زمر۶۸)، معلوم می شود «صور صعق» قطعاً نمی تواند «صورِ

حیات» باشد چرا که در ادامه ی آیه به «صورِ ممات» که همان «نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى» می باشد، اشاره فرموده است. و چون در بینِ این دو صور به عبارت: «إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» اشاره فرموده و نیز این عبارت در آیه نمل هم آمده است پس معلوم می شود که منظور از «صورِ فزع» در آیه نمل هم نمی تواند «صورِ حیات» باشد. خلاصه این که منظور از «صور» در آیه موردِ بحث «صورِ ممات یا صورِ اول» است. از آن گذشته استثنایی که در دو آیه شریفه (نمل و زمر) آمده است همچنین بیان می کند که بعد از صورِ اول، عده ی خاصی زنده می مانند به عبارتی می خواهد برساند که صور دیگری هم در میان است تا آن عده ی خاص، قبض روح شوند بنابراین نه تنها «صورِ فزع» و «صورِ صعق» نمی توانند «صورِ حیات» باشند بلکه بیش از دو صور هم خواهد بود. در صور اول همه به جز عده ای می میرند. در صور دوم (یا سوم)، این عده ی خاص می میرند و در صور آخر همه زنده می شوند.

☼ نکته:

اگر «صورِ فزع» و «صور صعق» یکی نباشند پس معلوم می شود دو گروه از مخلوقات هستند که پی در پی استثنا می شوند به عبارتی چهار صور خواهد بود. (دقت کنید).

☼ نکته:

ده آیه از قرآن کریم به نفخه ی صور اشاره می فرماید که ۷ آیه به صور حیات (صورِ آخر)، ۲ آیه به صورِ ممات (صور اول) و یک آیه هم به هر دو صور اشاره می فرماید. برای توضیحِ کامل و بیان این آیات و اینکه فرق صیحه با صور در چیست؟ و چرا چهار صور دمیده می شود؟ و ... ؟ به بحثِ پایانی سوره قیامت رجوع کنید.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۸۰، از حضرت رسول (ص):

پروردگار پس از خلقت آسمان و زمین، صور را آفرید و به اسرافیل سپرد. و او پیوسته نظر به زیر عرش می اندازد و منتظر فرمان الهی است که امر کند در صور بدمد. صور ابزاری است شبیه بوق و یا شاخ. اسرافیل سه مرتبه در آن بدمد: اول: نفخه فزع. دوم: نفخه صعق. سوم: نفخه احیاء.

در نفخه اول (فزع): چون در صور بدمد تمام مخلوقات آسمان و زمین بمیرند، جز کسانی را که خدا بخواهد، چنانچه می فرماید: «ما ینظرون الا صیحه واحده» (یس۴۹) و در آن وقت، کوهها چون ابر به حرکت درآیند و سیر کنند و زمین به جنبش درآید و ساکن نشود. زیرا خدایتعالی زمین را به کوهها ثابت و برقرار نموده و هر زن مُرضعه ای (شیر دهی) از شیر دادن به طفل خود باز ایستد، هر آبستنی از ترس و هراس، حمل خود را وا بنهد. و اطفال از هول آن روز پیر شوند. و شیاطین از خوف خدا بِرَمَند و به اقطار زمین فرو روند. فرشتگان آنان را با تازیانه آتشین به جای خود برگردانند. خلایق بی هوش شوند. فرمان الهی به زمین برسد: شکافته شو! شکافته گردد. آسمان مانند زیت برافروخته شود و ستارگان از آن فرو ریزند. آفتاب و ماه گرفته شوند. اصحاب گفتند: مقصود از استثناء در جمله «الا من شاء الله» چه کسانی هستند؟ فرمود: شهدایند، که از هول و هراس ایمنند. در نفخه دوم (صعق): تمام فرشتگان، به جز جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و

عزرائیل هلاک گردند. آنگاه از مصدر جلالت به عزرائیل خطاب رسد: ای عزرائیل! من مرگ را بر تمام خلایق واجب کرده ام، شما هم بمیرید، پس به اسرافیل می فرماید: صور را به عرش بسپار و از جمله مردگان باش. اسرافیل صور را به عرش بسپارد و بمیرد. جز ذات بی زوال پروردگار کسی نماند. در آن وقت می فرماید: «لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ» (غافر۱۶) امروز ملک و پادشاهی برای کیست؟ کسی نیست که جواب گوید. ذات اقدس اش بفرماید: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّار» (غافر ۱۶) سلطنت و پادشاهی، مختص پروردگار یکتا و بی زوال و مقتدر است. بعد از آن چهل شبانه روز باران ببارد، پروردگار گوشت و استخوان و رگ و پی خلایق را به سبب آن برویاند و نفسهای آنها را باز آفریند آن گاه خطاب فرماید: ای حاملین عرش من! زنده شوید. ایشان زنده گردند. به اسرافیل امر شود در صور بدمد (نفخه سوم): چون در صور دمید، ارواح خلایق داخل اجساد آنها شوند. ارواح مؤمنین مانند نور می درخشند. و ارواح کفار چون ظلمت تاریکند.

وَ تَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ إِنَّهُ خَبیرٌ بِما تَفْعَلُونَ (۸۸)

مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹)

وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰)

إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذی حَرَّمَها وَ لَهُ کُلُّ شَیْ ءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمینَ (۹۱)

وَ أَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّما أَنَا مِنَ الْمُنْذِرینَ (۹۲)

کوه ها را می بینی و آنها را ساکن و جامد می پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکتند؛ این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده؛ او از کارهایی که شما انجام می دهید مسلماً آگاه است! (۸۸) کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت؛ و آنان از وحشت آن روز درامانند! (۸۹) و آنها که اعمال بدی انجام دهند، به صورت در آتش افکنده می شوند؛ آیا جزایی جز آنچه عمل می کردید خواهید داشت؟! (۹۰) (بگو:) من مأمورم پروردگار این شهر (مقدس مکه) را عبادت کنم، همان کسی که این شهر را حرمت بخشیده؛ در حالی که همه چیز از آن اوست! و من مأمورم که از مسلمین باشم (۹۱) و اینکه قرآن را تلاوت کنم! هر کس هدایت شود بسود خود هدایت شده؛ و هر کس گمراه گردد (زیانش متوجه خود اوست؛) بگو: من فقط از انذارکنندگانم! (۹۲)

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۴، ص ۵۰۱، از حضرت علی (ع): (در ذیل آیه شریفه ۸۹)

مقصود از حسنه دوستیِ ما اهل بیت (ع) و مقصود از سیئه دشمنی ماست.

از همان منبع، از پیامبر (ص): ای علی! اگر امتم آن قدر روزه بگیرند که مثلِ کمان لاغر شوند و آن قدر نماز بخوانند که خم شوند ولی دشمن تو باشند خداوند آنها را به رو به آتش افکند.

وَ قُلِ الحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكمْ آياَتِهِ فَتَعْرِفُونهَا وَ مَا رَبُّکَ بِغاَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳)

و بگو ستایش خدایی است که به زودی آیات خویش را به شما نشان خواهد داد و آن را خواهید شناخت و پروردگارت از اعمالی که می کنید بی خبر نیست (۹۳)

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۳۶۰، آمده است: «جمله (سیریکم آیاتِهِ فتعرفونها) اشاره است به مطالب قبل که از آیه (واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابه من الارض) شروع می شود و ظهور جمله (آیاته)، در عموم، دلیل بر این است که منظور آیت مخصوصی نیست بلکه هر آیتی است که مردم را ناگزیر از قبول حق کند و هر آیتی است که قبل از قیامت و بعد از آن اتفاق می افتد» .

☼ مؤلف:

هر چند آیات الهی که به بشر نشان داده می شوند فراوانند اما مصداقِ بارز این آیه شریفه همان خروج «دابه» از زمین است، چرا که رجعت حضرت علی (ع) از زمین و اثبات حقانیتش یکی از خارق العاده ترین آیاتی است که می تواند مردم را تحت تأثیر قرار دهد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۸۵، از امام باقر (ع): مراد از «آیات» در این آیه، حضرت علی (ع) است و نبأ عظیم آن حضرت و ائمه معصومین (ع) می باشند و این فرمایش خود امیرالمؤمنین علی (ع) است که می فرماید: «به خدا قسم، برای پروردگار، آیتی و نبأ عظیمی بزرگتر از من نیست» .

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۳۶۴، از رسول خدا (ص): در قرآن کریم هر جا (و ما الله بغافل عما تعملون) هست با «تاء» و هر جا (و ما ربک بغافل عما یعملون) هست با «یاء» خوانده می شود.

در نصایح، ص ۱۸۱، از امام علی (ع):

۶ خصلت نیکوست ولکن از ۶ گروه نیکوتر است:

۱ - عدالت، از پادشاهان.

۲ - صبر، از فقرا.

۳ - تقوی، از علماء.

۴ - سخاوت، از اغنیاء.

۵ - توبه، از جوانان.

۶ – حیاء، از زنان.

در کافی، ج ۳، ص ۲۶۴، از امام صادق (ع): با یکدیگر مصافحه کنید که مصافحه کینه را می برد.

خلاصه آیات سوره نمل:

۷ تا ۵۸ – داستانهای پنج گانه موسی، داوود، سلیمان، صالح، لوط (ع)، – آیه مضطر ۶۵ – جز خدا کسی غیب نداند ۷۶ – این قرآن بیشتر احکامی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند را بیان می کند ۷۷ – قرآن مایه هدایت و رحمت برای مؤمنین است ۷۹ – فتوکل علی الله ۸۲ – دابه الارض ۸۳ – آیه رجعت ۸۷ – نفخ صور ۸۸ – کوه ها را می بینی که ظاهراً ثابتند ولی چون ابر در حرکتند ۸۹ – هرکس نیکی کند پاداش بهتر از آن گیرد. نیکوکاران از وحشت روز محشر در امانند.

ص :۵۲۹

۲۸ سوره قصص

۲۸ – سوره قَصَصْ (داستان ها) = سوره موسی و فرعون.

مکی است و ۸۸ آیه دارد.

خلاصه مطالب: داستان موسی با شعیب و فرعون. تمثیل دشمنان آل محمد (ص) به فرعون و هامان، هلاکت گذشتگان، طغیان قارون و فرو رفتن او در زمین، دلایل توحید و خداشناسی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْمُبِينِ (۲)

نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِساءَهُمْ إِنَّهُ كانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴)

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ (۵)

وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ (۶)

وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لا تَخافِي وَ لا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷)

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ (۸)

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۹)

وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى فارِغاً إِنْ كادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْ لا أَنْ رَبَطْنا عَلى قَلْبِها لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰)

وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۱۱)

وَ حَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ (۱۲)

فَرَدَدْناهُ إِلى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۱۳)

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۴)

وَ دَخَلَ الْمَدينَهَ عَلى حينِ غَفْلَهٍ مِنْ أَهْلِها فَوَجَدَ فيها رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلانِ هذا مِنْ شيعَتِهِ وَ هذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ الَّذى مِنْ شيعَتِهِ عَلَى الَّذى مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسى فَقَضى عَلَيْهِ قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبينٌ (۱۵)

قالَ رَبِّ إِنِّى ظَلَمْتُ نَفْسى فَاغْفِرْ لى فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ (۱۶)

قالَ رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمينَ (۱۷)

فَأَصْبَحَ فِى الْمَدينَهِ خائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِى اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قالَ لَهُ مُوسى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبينٌ (۱۸)

فَلَمَّا أَنْ أَرادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذى هُوَ عَدُوٌّ لَهُما قالَ يا مُوسى أَ تُريدُ أَنْ تَقْتُلَنى كَما قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُريدُ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِى الْأَرْضِ وَ ما تُريدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحينَ (۱۹)

وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدينَهِ يَسْعى قالَ يا مُوسى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّى لَكَ مِنَ النَّاصِحينَ (۲۰)

فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنى مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ (۲۱)

وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ عَسى رَبِّى أَنْ يَهْدِيَنى سَواءَ السَّبيلِ (۲۲)

وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ

وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُكُما قالَتا لا نَسْقِی حَتَّی يُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَيْخٌ كَبِيرٌ (٢٣)

فَسَقی لَهُما ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (٢۴)

فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِی عَلَی اسْتِحْياءٍ قالَتْ إِنَّ أَبِی يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ ما سَقَيْتَ لَنا فَلَمَّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٢۵)

قالَتْ إِحْداهُما يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (٢۶)

قالَ إِنِّی أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَی ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ وَ ما أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (٢٧)

قالَ ذلِكَ بَيْنِی وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَيَّ وَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَكِيلٌ (٢٨)

فَلَمَّا قَضی مُوسَی الْأَجَلَ وَ سارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ ناراً قالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّی آنَسْتُ ناراً لَعَلِّی آتِيكُمْ مِنْها بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (٢٩)

فَلَمَّا أَتاها نُودِيَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْأَيْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبارَكَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَنْ يا مُوسی إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ (٣٠)

وَ أَنْ أَلْقِ عَصاكَ فَلَمَّا رَآها تَهْتَزُّ كَأَنَّها جَانٌّ وَلَّی مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّبْ يا مُوسی أَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (٣١)

اسْلُكْ يَدَكَ فی جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَناحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذانِكَ بُرْهانانِ مِنْ رَبِّكَ إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقِينَ (٣٢)

قالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (٣٣)

وَ أَخی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعی رِدْءاً يُصَدِّقُنی إِنِّی أَخافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (٣۴)

قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً فَلا يَصِلُونَ إِلَيْكُما بِآياتِنا أَنْتُما وَ مَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغالِبُونَ (٣۵)

فَلَمَّا جاءَهُمْ مُوسی بِآياتِنا بَيِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًی وَ ما سَمِعْنا بِهذا فی آبائِنَا الْأَوَّلِينَ (٣۶)

وَ قالَ مُوسی رَبِّی أَعْلَمُ بِمَنْ جاءَ بِالْهُدی مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (٣٧)

وَ قالَ فِرْعَوْنُ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرِی فَأَوْقِدْ لی يا هامانُ عَلَی الطِّينِ فَاجْعَلْ لی صَرْحاً لَعَلِّی أَطَّلِعُ إِلی إِلهِ مُوسی وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكاذِبِينَ (٣٨)

وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنا لا يُرْجَعُونَ (٣٩)

فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (٤٠)

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ لا يُنْصَرُونَ (٤١)

وَ أَتْبَعْناهُمْ فى هذِهِ الدُّنْيا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (٤٢)

طسم! (١) اینها از آیات کتاب مبین است! (٢) ما از داستان موسی و فرعون به حق بر تو می خوانیم، برای گروهی که (طالب حقند و) ایمان می آورند! (٣) فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشت؛ او به یقین از مفسدان بود! (۴) ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! (۵) و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها [= بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم! (۶) ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده؛ و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را

در دریا(ی نیل) بیفکن؛ و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو بازمی گردانیم و او را از رسولان قرار می دهیم!» (۷) (هنگامی که مادر بفرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد! مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطاکار بودند (۸) همسر فرعون (چون دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: «نور چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم!» و آنها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پرورانند)! (۹) (سرانجام) قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت؛ و اگر دل او را (بوسیله ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند! (۱۰) و (مادر موسی) به خواهر او گفت: «وضع حال او را پیگیری کن!» او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد در حالی که آنان بی خبر بودند (۱۱) ما همه زنان شیرده را از پیش بر او حرام کردیم (تا تنها به آغوش مادر بازگردد)؛ و خواهرش (که بیتابی مأموران را برای پیدا کردن دایه مشاهده کرد) گفت: «آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که می توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟!» (۱۲) ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده الهی حق است؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند! (۱۳) و هنگامی که (موسی) نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم؛ و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم! (۱۴) او به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد؛ ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند؛ یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل) و دیگری از دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود؛ موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد)؛ موسی گفت: «این (نزاع شما) از عمل شیطان بود، که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است» (۱۵) (سپس) عرض کرد: «پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم؛ مرا ببخش!» خداوند او را بخشید، که او غفور و رحیم است! (۱۶) عرض کرد: «پروردگارا! بشکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود!» (۱۷) موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار)؛ ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می زند و از او کمک می خواهد، موسی به او گفت: «تو آشکارا انسان (ماجراجو و) گمراهی هستی!» (۱۸) و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آنها بود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد، (فریادش بلند شد،) گفت: «ای موسی می خواهی! مرا بکشی همان گونه که دیروز انسانی را کشتی؟! تو فقط می خواهی جباری در روی زمین باشی و نمی خواهی از مصلحان باشی!» (۱۹) (در این هنگام) مردی با سرعت از دورترین نقطه شهر [= مرکز فرعونیان] آمد و گفت: «ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند؛ فورا از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توام!» (۲۰) موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای؛ عرض کرد: «پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش!» (۲۱) و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند!» (۲۲) و هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی شوند؛ موسی) به آن دو گفت: «کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید؟!)» گفتند: «ما آنها را آب نمی دهیم تا چوپانها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیرمرد کهنسالی است (و قادر بر این کارها نیست)!» (۲۳) موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم!» (۲۴) ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت، گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد» هنگامی که موسی نزد او [= شعیب] آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: «نترس، از قوم ظالم نجات یافتی!» (۲۵) یکی از آن دو (دختر) گفت: «پدرم! او را

استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که

ص: ۵۳۲

می توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)!» (۲۶) (شعیب) گفت: «من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی؛ و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه توست؛ من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم؛ و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت» (۲۷) (موسی) گفت: «(مانعی ندارد،) این قراردادی میان من و تو باشد؛ البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم)! و خدا بر آنچه ما می گوییم گواه است!» (۲۸) هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، از جانب طور آتشی دید! به خانواده اش گفت: «درنگ کنید که من آتشی دیدم! (می روم) شاید خبری از آن برای شما بیاورم، یا شعله ای از آتش تا با آن گرم شوید!» (۲۹) هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست دره، در آن سرزمین پر برکت، از میان یک درخت ندا داده شد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان! (۳۰) عصایت را بیفکن! هنگامی که (عصا را افکند و) دید همچون ماری با سرعت حرکت می کند، ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد! ندا آمد: برگرد و نترس، تو در امان هستی! (۳۱) دستت را در گریبان خود فروبر، هنگامی که خارج می شود سفید و درخشنده است بدون عیب و نقص؛ و دستهایت را بر سینه ات بگذار، تا ترس و وحشت از تو دور شود! این دو [= معجزه عصا و ید بیضا] برهان روشن از پروردگارت بسوی فرعون و اطرافیان اوست، که آنان قوم فاسقی هستند! (۳۲) عرض کرد: پروردگارا! من یک تن از آنان را کشته ام؛ می ترسم مرا به قتل برسانند! (۳۳) و برادرم هارون زبانش از من فصیحتر است؛ او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند؛ می ترسم مرا تکذیب کنند! (۳۴) فرمود: «به زودی بازوان تو را بوسیله برادرت محکم (و نیرومند) می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرارمی دهیم؛ و به برکت آیات ما، بر شما دست نمی یابند؛ شما و پیروانتان پیروزید!» (۳۵) هنگامی که موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: «این چیزی جز سحر نیست که بدروغ به خدا بسته شده؛ ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم!» (۳۶) موسی گفت: «پروردگارم از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده اند و کسانی که عاقبت نیک سرا(ی دنیا و آخرت) از آن آنهاست آگاهتر است! مسلماً ظالمان رستگار نخواهند شد!» (۳۷) فرعون گفت: «ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر،) ای هامان، برایم آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز) و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم؛ هر چند من گمان می کنم او از دروغگویان است!» (۳۸) (سرانجام) فرعون و لشکریانش بدون حق در زمین استکبار کردند و پنداشتند بسوی ما بازگردانده نمی شوند! (۳۹) ما نیز او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم؛ اکنون بنگر پایان کار ظالمان چگونه بود! (۴۰) و آنان [= فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می کنند؛ و روز رستاخیز یاری نخواهند شد! (۴۱) و در این دنیا نیز لعنتی بدنبال آنان قرار دادیم؛ و روز قیامت از زشت رویانند! (۴۲)

آیات شریفه ۳ تا ۴۲ مربوط به قسمتی از داستان حضرت موسی (ع) از جمله تولد و بزرگ شدنش در قصر فرعون، فرار از مصر و رفتن به مدین حضور حضرت شعیب (ع)، ماجرای شب طور و رسالتش می باشد:

در جمع آیات فوق و روایاتی از المیزان، ج ۳۱، ص ۲۳ - ۷۱ و جامع، ج ۵، ص ۲۰۰ - ۲۲۰، می توان گفت:

چون بنی اسرائیل در مصر بسیار شدند، اکثر آنها مرتکب معصیت شدند، لذا قبطیان به فرمانروایی فرعون و وزیرش هامان بر آنها مسلط گشتند. شبی فرعون در خواب دید آتش از بیت المقدس، مصر را فرا گرفت و قبطیان را سوزانید اما به بنی اسرائیل

لطمه ای نزد و تعبیرش ولادت

ص :۵۳۳

پسری از بنی اسرائیل بود که فرعونیان را هلاک خواهد کرد. فرعون دستور داد نوزادانِ پسرِ بنی اسرائیل را بکشند. به امر خدا اثری از بارداری در همسر عمران مادر موسی (ع) به وجود نیامد، وقتی موسی (ع) متولد شد، جاسوسان فرعون به تفتیش خانه عمران پرداختند. مادر موسی طفل را در تنور پنهان کرد در همین موقع خاله موسی بدون اطلاعِ خواهرش برای پختن نان، آتش در تنور افکند و فرستادگان فرعون بدون هیچ سوءِ ظنی از کنار تنور گذشتند و آتش، ضرری به او نرساند. خداوند متعال در دل مادر موسی (ع) افکند که موسی (ع) را در صندوقی بگذارد و به رودِ نیل اندازد و چون دیده بود خدایتعالی فرزندش را در تنورِ آتش حفظ نموده، یقین حاصل کرد که در آب هم او را حفظ خواهد نمود لذا نزد نجاری از قبطیان رفت و سفارش صندوقی داد. درودگر که بر اثر اصرار زیاد رازِ ساخت صندوق را فهمیده بود به قصد گزارش نزد گماشتگان فرعون رفت ولی زبانش بسته شد و هر چه ایما و اشاره نمود نتوانست مقصودش را بیان کند همین که به دکان خود برگشت، قدرت تکلم یافت، مجدداً این عمل تکرار شد و این دفعه به موسی (ع) ایمان آورد. این شخص همان حبیب نجار، مؤمن آل فرعون بود. مادر موسی (ع) او را در رود نیل انداخت و خواهرش را مأمور کرد تا از دور او را پیگیری کند. آسیه زن فرعون صندوق را دید و کودک را گرفت. هر چه از دایه ها آمدند موسی از شیرشان نخورد، خواهر موسی (ع)، مادرش را پیشنهاد داد و مادرش را آوردند و به لطف خداوند متعال موسی به مادرش برگشت و در قصر فرعون بزرگ شد. موسی لباسهای گران قیمت می پوشید و بر مرکب فرعون سوار می شد و همه او را موسی بن فرعون خطاب می کردند، او جوانی بلند قد و پیچیده موی بود. بنی اسرائیل از وجودش بی خبر بودند و مرتب در طلب یافتن منجی و رهبرشان به نام موسی بن عمران می گشتند. در یکی از شب های مهتابی، بنی اسرائیل از شهر خارج شده در صومعه ای که پیرمرد عالمی در آن بود وارد شدند و داستان عذاب و رنج و ناامیدی از پیدا کردن موسی را به او گفتند. عالم گفت: قسم به خدا که فرزندی از نسل لاوی بن یعقوب به نام موسی بن عمران که جوانی بلند قد و پیچیده موی است برای نجات شما می آید در این حین که موسی به قصد گردش از قصر فرعون

ص: ۵۳۴

بیرون آمده بود از غلامان و درباریان جدا شد و برای تحقیق از حال آن جمع، نزد ایشان آمد، تا چشم مرد عالم به موسی افتاد از جای برخاست و خود را به قدمهای موسی انداخت و قوم بنی اسرائیل نیز به روی خاک افتاده و سجده شکر به جای آوردند پس از چندی موسی از قصر خارج شد، دید یکی از بنی اسرائیل به نام «ساری» با یکی از قبطیان که طباخ یا نانوای فرعون بود در حال جدال است، اسرائیلی تا موسی را دید کمک خواست. موسی به مرد قبطی گفت: دست از او بردار. او قبول نکرد، موسی دستی بر سینه قبطی زد تا او را دور کند ولی قبطی افتاد و مُرد، موسی (ع) گفت: این کار (دعوای شما) از وسوسه شیطان بود که دشمنِ سرسختِ انسان است (آیه ۱۵) و گفت: پروردگارا! من به خویشتن ستم نموده ام بر من ببخشای (۱).

چگونه پیامبری چون حضرت موسی (ع) دچار گناه شد؟

در المیزان، ج ۳۱، ص ۲۹، آمده است: اولاً: قتل صورت گرفته عمدی نبود زیرا در آیه شریفه عبارت: «فوکزه موسی فقضی علیه» آمده، که اگر عمدی بود به جای (و کزه) می فرمود (فقتله).

ثانیاً: (هذا) در آیه: «قال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین» ، اشاره ای است به آن کتک کاری بین قبطی و اسرائیلی و این عمل نیز از عمل شیطان است (نه عمل موسی).

در تفسیر المیزان، ج ۳۱، ص ۳۵، از عیون، از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمود:

(موسی) با خود گفت این از عمل شیطان بود، یعنی این نزاع که بین این دو نفر سر گرفته بود نقشه شیطان بود، نه اینکه کشتن من از عمل شیطان بود (و در معنای آیه) (رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی = پروردگارا من به خود ستم کرده ام مرا بیامرز) فرمود: معنایش این است که پروردگارا! من خود را در غیر آن موقعیتی که باید، قرار دادم که وارد این شهر شدم، پس مرا از دشمنانت پنهان کن – چون غفران به معنای پوشاندن است – تا به من دست نیابند و مرا به قتل نرسانند خدا هم (غفرله انه هو الغفور الرحیم) او را از چشم دشمنان پوشانید. آن شب را موسی با ترس به صبح رسانید ناگهان همان مرد اسرائیلی دیروزی باز او را به کمک طلبید موسی گفت: تو به راستی مردی گمراهِ آشکاری، دیروز با مردی دعوا کردی، امروز با این مرد دعوا می کنی،

۱- آیه ۱۶

سوگند که تو را ادب خواهم کرد همین که با خشم به سوی او رفت، (مرد اسرائیلی) گفت: ای موسی آیا می خواهی مرا بکشی همچنانکه دیروز یک نفر را کشتی؟ تو به نظر غیرِ این، منظوری نداری که در زمین جباری کنی. (از این گفتگو، قبطیان دانستند که موسی، مرد مقتول را کشته است). فرعون جریان را فهمید و تصمیم به قصاص گرفت. مؤمن آل فرعون که همان حبیب نجّار است خود را به موسی رسانید و از او خواست شهر را ترک کند. موسی به سوی مدین حرکت کرد.

☼ مؤلف:

در آیه: «فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ یا مُوسَی أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِی كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ» ضمیر «قال» به مرد اسرائیلی بر می گردد نه به مرد قبطی، چرا که مردِ قبطی دوم، در آن روز که موسی (ع) مردِ قبطیِ اول را به قتل رساند، در آنجا نبود که این مطلب را بداند، که اگر می دانست، همان روز موسی (ع) را به فرعون معرفی می کرد و تنها کسی که می دانست موسی قاتلِ آن مرد قبطی است همان مرد اسرائیلی بود که موسی به کمکش شتافت. اما متأسفانه عده ی کمی از مفسرین به اشتباه ضمیر قال را به مرد قبطی برگردانده اند و اشتباهِ آنها چون روز روشن است. «البته بیشتر مفسرین ضمیر مذکور را به مرد اسرائیلی برگردانده اند» .

موسی (ع) به مدین رسید، مردانی را کنار چاهی دید که آب می کِشند و دو دختر با گوسفندانشان کناری مانده اند، گوسفندان را آب داد و دختران زودتر از همیشه برگشتند موسی به زیر درختی رفت و گفت: پروردگارا! بدانچه که به من از خیر نازل کرده ای محتاجم (1).

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۲۱۱، از عیاشی، از امام صادق (ع):

موسی (ع) در سه موضع از گرسنگی خود، شکایت به خدا برد:

۱ - آنجا که فرمود: «آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» (کهف۶۲).

۲ - آنجا که به خضر (ع) فرمود: «لَاتَّخَذْتَ عَلَيهِ أَجْرًا» (کهف ۷۷) ۳ - آنجا که فرمود: «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَی مِنْ خَيرٍ فَقِير» (2).

در تفسیر المیزان، ج ۳۱، ص ۴۵، از درمنثور، از رسول خدا (ص): آن روز موسی به یک مشت خرما محتاج بود. حضرت شعیب (ع) وقتی جریان را از دختران پرسید به یکی از دختران گفت برو و آن مرد را به نزد من آر، آن دختر با شرم و حیاء مطلب پدر را به موسی گفت و موسی از جلو و

۱- آیه ۲۴

۲- قصص ۲۴

دختر از پشت سرش به راه افتاد و موسی گفت: ما دودمان یعقوب به پشت زنان نگاه نمی کنیم.

به استناد روایات، حضرت موسی (ع) با همان دختری که او را راهنمای کرد ازدواج نمود و قبل از اتمام تعهدِ ۱۰ سال با او ازدواج و هم بستر شد و نیز حضرت موسی مدت ده سال برای حضرت شعیب (ع) خدمت نمود. بعد از ده سال حضرت موسی (ع) به همراه خانواده و گله اش به سوی مصر روانه شد و جریان شب طور و مبعوث شدنش به سوی فرعونیان اتفاق افتاد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۲۱۹، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

به آنچه امید نداری، بیشتر امید داشته باش تا آنچه امید داری، چنانکه موسی بن عمران (ع) رفت تا برای خانواده خود آتشی بیاورد اما به سوی آنها بازگشت در حالی که رسول و نبی بود، پس خداوند تبارک و تعالی امر بنده و پیامبرش حضرت موسی (ع) را در یک شب اصلاح فرمود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۱، ص ۴۶، از عیاشی: شخصی از امام صادق (ع) پرسید: آیا قبل از شعیب (ع)، خانه کعبه زیارت می شد؟ فرمود: آری و تصدیق این معنا در قرآن است، که از شعیب (ع) حکایت می کند که به موسی (ع) در داستان ازدواجش شرط کرد هشت حج او را خدمت کند و فرموده: «عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِی حِجَجٍ» (آیه۲۷) و نفرموده: (ثمانی سنین).

چهره ی حضرت موسی (ع) از نظر قرآن کریم:

حضرت موسی (ع) یکی از پنج پیامبر اولوالعزم است که نامش بیشتر از تمام پیامبران، حدود ۱۳۶ بار و در ۳۴ سوره آمده است. در بین انبیاء به کثرت معجزه اختصاص یافته که قرآن کریم بسیاری از معجزات وی را ذکر نموده است مانند: اژدها شدن عصا، ید بیضاء، طوفان، مسلط کردن ملخ، شپش، قورباغه و خون بر مردم، شکافتن دریا، نازل کردن من و سلوی، جوشاندن دوازده چشمه از یک سنگ با زدن عصا، زنده کردن مردگان، بلند کردن کوه طور و غیره. و اما کتاب موسی (ع) در حدود ۱۶ آیه شریفه به نام «تورات» معرفی شده، از جمله: «وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ» (آل عمران۳) و در سوره احقاف آن را به دو وصف امام و رحمت توصیف فرموده: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً» (احقاف۱۲)، در سوره انبیاء آن را فرقان و ضیاء خوانده:

«وَلَقَدْ آتَینَا مُوسَی وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِیاءً وَذِکرًا لِلْمُتَّقِینَ» (انبیاء۴۸)، در سوره مائده آن را هدی و نور خوانده: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاهَ فِیهَا هُدًی وَنُورٌ» (مائده۴۴) و در چند جای کلامش فرموده که بنی اسرائیل تورات را تحریف کردند و تاریخ هم گواه این مطلب است چرا که بخت نصر بعد از آنکه فلسطین را فتح کرد و هیکل (معبد یهود) را ویران ساخت و تورات را سوزانید، در سال ۵۸۸ قبل از میلاد، یهود را از فلسطین به سوی بابل کوچ داد و در سال ۵۳۸ ق. م یعنی ۵۰ سال بعد از کوروش کبیر (حضرت ذوالقرنین ع) بابل را فتح کرد و به یهود اجازه داد تا به سرزمین خود فلسطین بروند و در آنجا عزرای کاهنْ تورات را نوشت.

وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلی الَّذِینَ اسْتُضعِفُوا فی الاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ (۵)

و ما خواستیم بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شدند، منت نهاده ایشان را پیشوایان خلق کنیم و وارث دیگران قرار دهیم (۵)

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۹۳، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

روزی امیرالمؤمنین علی (ع) و حسنین (ع) حضور پیامبر اکرم (ص) رسیدند آن حضرت با حال تأثر نظری به آنها نمود و فرمود: به خدا سوگند شما بعد از من از «مستضعفون» هستید.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۹۴، از امام باقر (ع):

آیه: «و نرید ان نمن» مخصوص حضرت حجت (ع) است که در آخرالزمان ظاهر شود و کفار و ستمکاران را که مانند فرعون و هامان هستند هلاک کند و به قتل برساند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۵، ص ۸۱۳، چ۱، از حضرت علی (ع):

با کسی که حق را پشتیبان و یار خویش گرفته است غالب مشو زیرا که غلبه جوینده بر حق مغلوب است و با کسی که به پناه دین رفته است نجنگ زیرا آن کس که با دین بجنگد در هم شکسته شود.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۲۱۳، از ابوالفتوح آمده است:

امیرالمؤمنین علی (ع) در جنگ صفین با عده ای از همراهان برای تهیه آب، از لشکر جدا شده به دیر راهبی نصرانی رسیدند. راهب گفت: بیش از دو فرسنگ راه باید رفت تا به آب برسید

حضـرت فرمود: نیازی به عزیمت نیست و کمی رو به قبله راه رفت و فرمود: این موضع را حفر کنیـد. اندکی زمین را کندند تا به سـنگی رسـیدند حضرت سنگ را به تنهایی برداشتند، زیر آن چشمه آب سرد و شیرینی بود. راهب به حضور حضرت رسید و عرض کرد: آیا شـما پیغمبر مرسـلید؟ یا فرشـته ای مقرب؟ حضـرت فرمود: من وصـی پیغمبر خاتم هسـتم، راهب شهادتین را گفت و مسلمان شد و عرض کرد: در کتب ما ثبت شده که در نزدیکی این دیر چشمه ای است و سنگی روی آن نهاده شده و پیـدا نخواهـد شـد مگر به دست ولیِ خـدا. راهب در رکاب حضـرت در جنگ صـفین به شـهادت رسـید. گویند: وقتی اردوی صفین از حدود دیر کمی دور شد حضـرت علی (ع) به اصـحاب فرمود چند نفر بروند و از چشمه تجسس کنند، عده ای رفتند و بسیار جستجو کردند ولی آن را نیافتند. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: دیگر این چشمه تا قیامت به دست کسی ظاهر نخواهد شد.

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَأَيُّهَا الْمَلأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيرِى فَأَوْقِدْ لى يَاهَامَانُ عَلى الطينِ فَاجْعَلْ لى صرْحاً لَّعَلى أَطلِعُ إِلىَ إِلَهِ مُوسى وَ إِنى لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٣٨)

فرعون گفت: ای بزرگان قوم، من غیر از خودم معبودی برای شـما نمی شـناسم. ای هامان برایم از گل پخته آجر بساز و برجی درست کن شاید از معبود موسی اطلاعی بیابم هر چند که تصور می کنم موسی از دروغگویان است (٣٨)

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ٢٢٢، از تفسیر قمی، از صادقین (ع):

هامان قصر بلندی بنا نمود. خداوند باد را مأمور ویرانی آن قصر نمود. هامان اندیشه دیگری کرد. چهار جوجه کرکس را تعلیم داد تـا به حـد رشـد رسـیدند، تختی تعبیه کرد و در چهـار گوشه آن چهـار تیر بلنـد نصب نمود. پـای کرکس را به پایین تیرها محکم بست و بر فراز تیرهـا (یک قطعه) گوشت برای طعمه مرغ ها آویزان کرد. مرغ ها را که چنـد روز غـذا نـداده و گرسـنه نگاه داشـته بودنـد، متوجه گوشت و طعمه ساختند و فرعون و هامان در تخت قرار گرفتند. و به قدری در آسـمان بالا رفتند که دیگر اثری از زمین و دریا وجود نـداشت. ناگاه باد سـختی وزیـد و تخت را واژگون کرد و بسوی زمین کشانید، پس از مدتی به زمین رسیدند.

ص :۵۳۹

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ مِنْ بَعْدِ ما أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولى بَصائِرَ لِلنَّاسِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳)

وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنا إِلى مُوسَى الْأَمْرَ وَ ما كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴)

وَ لكِنَّا أَنْشَأْنا قُرُوناً فَتَطاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ ما كُنْتَ ثاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِنا وَ لكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۴۵)

وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَيْنا وَ لكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۶)

وَ لَوْ لا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آياتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

فَلَمَّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَوْ لا أُوتِيَ مِثْلَ ما أُوتِيَ مُوسى أَ وَ لَمْ يَكْفُرُوا بِما أُوتِيَ مُوسى مِنْ قَبْلُ قالُوا سِحْرانِ تَظاهَرا وَ قالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كافِرُونَ (۴۸)

قُلْ فَأْتُوا بِكِتابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدى مِنْهُما أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۴۹)

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّما يَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۰)

وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱)

الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

وَ إِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ قالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳)

أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (۵۴)

وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِي الْجاهِلِينَ (۵۵)

و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آنکه اقوام قرون نخستین را هلاک نمودیم؛ کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت؛ شاید متذکر شوند! (۴۳) تو در جانب غربی نبودی هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم؛ و تو از شاهدان نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی گذاردیم)! (۴۴) ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم و زمانهای طولانی بر آنها گذشت (که آثار انبیا از دلهایشان محو شد؛ پس تو را با کتاب آسمانیت فرستادیم)! تو هرگز در میان مردم مدین اقامت نداشتی تا (از وضع آنان آگاه باشی و) آیات ما را برای آنها [= مشرکان مکه] بخوانی، ولی ما بودیم که تو را فرستادیم (و این آیات را در اختیارت قرار دادیم)! (۴۵) تو در کنار طور نبودی زمانی که ما ندا دادیم؛ ولی این رحمتی از سوی پروردگارت بود (که این اخبار را در اختیار تو نهاد) تا بوسیله آن قومی را انذار کنی که پیش از تو هیچ انذارکننده ای برای آنان نیامده است؛ شاید متذکر شوند! (۴۶) هرگاه (پیش از فرستادن پیامبری) مجازات و مصیبتی بر اثر اعمالشان به آنان می رسید، می گفتند: «پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان

باشیم؟!» (۴۷) ولی هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند: «چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد به این پیامبر داده نشده است؟!» مگر بهانه جویانی همانند آنان، معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و گفتند: «این دو نفر [= موسی و هارون] دو ساحرند که دست به دست هم داده اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر دو کافریم» ؟! (۴۸) بگو: «اگر راست می گویید (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست)، کتابی هدایت بخش تر از این دو از نزد خدا بیاورید، تا من از آن پیروی کنم!» (۴۹) اگر این پیشنهاد تو را نپذیرند، بدان که آنان تنها از هوسهای خود پیروی می کنند! و آیا گمراهتر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می شود؟! مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند! (۵۰) ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم شاید متذکر شوند! (۵۱) کسانی

ص: ۵۴۰

که قبلاً کتاب آسمانی به آنان داده ایم به آن [= قرآن] ایمان می آورند! (۵۲) و هنگامی که بر آنان خوانده شود می گویند: «به آن ایمان آوردیم؛ اینها همه حق است و از سوی پروردگار ماست؛ ما پیش از این هم مسلمان بودیم!» (۵۳) آنها کسانی هستند که به خاطر شکیباییشان، اجر و پادششان را دو بار دریافت می دارند؛ و به وسیله نیکیها بدیها را دفع می کنند؛ و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می نمایند (۵۴) و هرگاه سخن لغو و بیهوده بشنوند، از آن روی می گردانند و می گویند: «اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن خودتان؛ سلام بر شما (سلام وداع)؛ ما خواهان جاهلان نیستیم!» (۵۵)

آیات شریفه ۴۳ تا ۵۶: آیات مورد بحث شهادت می دهند به این که مشرکین از قوم رسول خدا (ص) به بعضی از اهل کتاب مراجعه نموده و نظرشان را طلب نمودند و اهل کتاب پاسخ دادند که آری ما آنچه در قرآن در این باره آمده تصدیق می کنیم و اصولاً آورنده قرآن را قبل از آنکه مبعوث شود، می شناختیم. مشرکین ناراحت شده و به مشاجره و درشتگویی با اهل کتاب پرداخته و گفتند: این قرآن و تورات شما هر دو سحرند (سحران تظاهرا).

إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ(۵۶)

ای پیامبر تو نمی توانی هر که را دوست داری هدایت کنی، بلکه خداست هر

که را بخواهد هدایت می کند و او داناتر به کسانی است که قابل هدایتند (۵۶)

☼ نکته:

متأسفانه عده ای از مفسرین روایت جعلی و بی اساسی در خصوص شأن نزول این آیه آورده اند، بدین مضمون که: «رسول خدا (ص) اراده داشت ابی طالب را مسلمان کند اما خداوند ایمان آوردن او را اراده نفرمود بلکه می خواست به حال کفر باقی باشد» . (از جمله در المیزان، ج ۳۱، ص ۸۸، روایتی از درمنثور، از عبد بن حمید و مسلم و ترمذی و ... بدین معنا نقل کرده است).

☼ مؤلف:

در پاسخ باید گفت: بعضی از آیات الهی جزءِ آیات متشابهند و بعضی محکمند، آیه شریفه جزء آیات متشابه است و بایستی به آیه محکم آن برگشته و تفسیر شود و تنها به ظاهر آیه نمی توان معنای آن را درک نمود (برای توضیح بیشتر، به بحث پایانی این کتاب مراجعه شود).

در این خصوص در تفسیر المیزان، ج ۳۱، ص ۸۸، آمده است:

ولکن روایات بسیار زیادی از اهل بیت (ع) رسیده که فرموده اند: ابوطالب ایمان آورده بود و ابوطالب کسی است که رسول خدا (ص) را وقتی صغیر بود در دامن خود جای داد و بعد از بعثت و قبل از هجرت از او حمایت کرد، (که) ارزش آن حمایت و مجاهداتش در حفظ جان

شریف رسول خـدا (ص) در ده سال قبل از هجرت معادل است با ارزش مجاهـدتهای همه مهاجرین و انصار در ده سال بعد از هجرت، آن وقت چگونه ممکن است چنین کسی که مجاهداتش برابرِ مجاهداتِ رو بر همِ مسلمانان بود، ایمان نیاورده باشد.

توجه: صاحب تفسیر جامع، ج ۵، ص ۲۳۳، هم به استناد سه آیه از قرآن (۲۲ مجادله، ۲۳ توبه و ۸۱ مائده) که در این آیات از دوستی با کفار نهی شـده و نیز به اسـتناد بعضـی از روایات اهل بیت (ع) در خصوص عـدم دوستی با دشـمنان خدا، در تفسـیر خود در ذیل این آیه آورده است: «این عقیده (که ابوطالب مسلمان نبوده است)، عین کفر و بر خلاف احادیث و اجماع شیعه است» .

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۲۳۷، از کافی، از امام صادق (ع):

مَثَلِ ابوطالب و پنهان داشـتن ایمانش، مانند اصـحاب کهف است. خداوند به او دو پاداش عطا فرماید و حضـرتش از دنیا نرفت مگر آنکه فرشتگان، مژده بهشت به او دادند.

از همان منبع، ص ۲۳۸، از حضـرت علی (ع): به خـدا قسم هرگز پدر و جدم و هاشم و عبد مناف بت نپرستیدند. و در نماز رو به کعبه آوردند و به آیین ابراهیم تمسّک جستند و عمل می نمودند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۲۳۹، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

کارهایتان را برای خـدا اختصاص دهید نه برای مردم زیرا آن چه برای رضایت مردم باشد، به خدا باز نمی گردد. و با یکدیگر مخاصمه نکنید زیرا مخاصمه دل را بیمار می کند.

وَ قـالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُـدی مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِـنا أَ وَ لَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً یُجْبی إِلَیْهِ ثَمَراتُ کُلِّ شَیْ ءٍ رِزْقاً مِنْ لَـدُنَّا وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ (۵۷)

وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَهٍ بَطِرَتْ مَعیشَتَها فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاَّ قَلیلاً وَ کُنَّا نَحْنُ الْوارِثینَ (۵۸)

وَ ما کانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُری حَتَّی یَبْعَثَ فی أُمِّها رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِنا وَ ما کُنَّا مُهْلِکِی الْقُری إِلاَّ وَ أَهْلُها ظالِمُونَ (۵۹)

وَ ما أُوتیتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَمَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ زینَتُها وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقی أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۶۰)

أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقیهِ کَمَنْ مَتَّعْناهُ مَتاعَ الْحَیاهِ الدُّنْیا ثُمَّ هُوَ یَوْمَ الْقِیامَهِ مِنَ الْمُحْضَرینَ (۶۱)

وَ یَوْمَ یُنادیهِمْ فَیَقُولُ أَیْنَ شُرَکائِیَ الَّذینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲)

قالَ الَّذینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنا هؤُلاءِ الَّذینَ أَغْوَیْنا أَغْوَیْناهُمْ کَما غَوَیْنا تَبَرَّأْنا إِلَیْکَ ما کانُوا إِیَّانا یَعْبُدُونَ (۶۳)

وَ قیلَ ادْعُوا شُرَکاءَکُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ یَسْتَجیبُوا لَهُمْ وَ رَأَوُا الْعَذابَ لَوْ أَنَّهُمْ کانُوا یَهْتَدُونَ (۶۴)

آنها گفتند: «ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم، ما را از سرزمینمان

ص: ۵۴۲

می ربایند!» آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی (از هر شهر و دیاری) بسوی آن آورده می شود؟! رزقی است از جانب ما؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند! (۵۷) و چه بسیار از شهرها و آبادیهایی را که بر اثر فراوانی نعمت، مست و مغرور شده بودند هلاک کردیم! این خانه های آنهاست (که ویران شده) و بعد از آنان جز اندکی کسی در آنها سکونت نکرد؛ و ما وارث آنان بودیم! (۵۸) و پروردگار تو هرگز شهرها و آبادیها را هلاک نمی کرد تا اینکه در کانون آنها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند؛ و ما هرگز آبادیها و شهرها را هلاک نکردیم مگر آنکه اهلش ظالم بودند! (۵۹) آنچه به شما داده شده، متاع زندگی دنیا و زینت آن است؛ و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است؛ آیا اندیشه نمی کنید؟! (۶۰) آیا کسی که به او وعده نیکو داده ایم و به آن خواهد رسید، همانند کسی است که متاع زندگی دنیا به او داده ایم سپس روز قیامت (برای حساب و جزا) از احضارشدگان خواهد بود؟! (۶۱) روزی را (به خاطر بیاورید) که خداوند آنان را ندا می دهد و می گوید: «کجا هستند همتایانی که برای من می پنداشتید؟!» (۶۲) گروهی (از معبودان) که فرمان عذاب درباره آنها مسلم شده است می گویند: «پروردگارا! ما اینها [= عابدان] را گمراه کردیم؛ (آری) ما آنها را گمراه کردیم همان گونه که خودمان گمراه شدیم؛ ما از آنان به سوی تو بیزاری می جوییم؛ آنان در حقیقت ما را نمی پرستیدند (بلکه هوای نفس خود را پرستش می کردند)!» (۶۳) و به آنها [= عابدان] گفته می شود: «معبودهایتان را که همتای خدا می پنداشتید بخوانید (تا شما را یاری کنند)!» معبودهایشان را می خوانند، ولی جوابی به آنان نمی دهند! و (در این هنگام) عذاب الهی را (با چشم خود) می بینند و آرزو می کنند ای کاش هدایت یافته بودند! (۶۴)

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ **(۶۵)** و روزی که خدا

ندایشان می کند و می فرماید: چگونه پیامبران را پاسخ گفتید؟ (۶۵)

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۲۴۴، آمده است: عامه معتقدند که این ندا روز قیامت است. لکن محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: چون بنده ای بمیرد نکیر و منکر وارد قبر شوند، فریادی کنند و بپرسند که پیغمبر تو کیست؟ آیا این شخص که در پشت سر توست، می شناسی؟ اگر متوفی مؤمن باشد جواب بگوید: که او رسول خدا (ص) است و به حقیقت آمده است، او را بشارت بهشت می دهند و شیطان را از او دور می نمایند. و قبرش را توسعه می دهند بطوری که جایگاه خود را در بهشت می بیند. اما اگر بگوید: نمی دانم، چنان تازیانه ای به او می زنند که صدای آن به گوش تمام خلایق، غیر انسان، برسد و همنشینی از شیاطین که چشمانی چون آتش دارد برای او تعیین کنند که به او بگوید: من برادر تو هستم و در قبرش مار و عقرب پدیدار می شود و ظلمت و تاریکی به قبر او چیره شود. و چنان فشاری به او دهند که پهلوهایش می شکند.

☼ مؤلف:

صاحب تفسیر جامع به استناد این روایت می خواهد بگوید آیه شریفه در خصوص عالم برزخ و قبر است. حال اگر به آیاتِ صدر و ذیلِ این آیه شریفه به دقت توجه شود بخصوص

در آیه ۷۵ که می فرماید: «وَ نَزَعْنَا مِن کلِّ أَمَّةٍ شـهیداً ... » = «در آن روز ما از هر قوم و ملتی، شاهدی جدا کنیم ... » ، معلوم می شود که منظور از آن روز، روز قیـامت است. بنابراین «یوم» در آیه ۶۵ به طور خـاص روز قیامت است اما بطور عام هم می تواند به عالم برزخ بسط یابد. و اما روایتی که صاحبِ تفسیر جامع آورده هیچ صراحتی ندارد که این آیه شریفه به برزخ بسط می یابد بلکه می رساند که در عالم برزخ هم سؤالاتی پرسیده می شود. از آن گذشته حتی اگر این روایت را در معنا و تعبیرِ آیه ی مذکور تفسیر کنیم صرفاً جنبه تطبیقِ کلی بر مصداق دارد. (والله اعلم).

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْباءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لا يَتَساءَلُونَ (۶۶)

فَأَمَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَعَسى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحينَ (۶۷)

وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۸)

وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ ما تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ ما يُعْلِنُونَ (۶۹)

وَ هُوَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰)

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتيكُمْ بِضِياءٍ أَ فَلا تَسْمَعُونَ (۷۱)

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهارَ سَرْمَداً إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فيهِ أَ فَلا تُبْصِرُونَ (۷۲)

وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْكُنُوا فيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳)

وَ يَوْمَ يُناديهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكائِيَ الَّذينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴)

وَ نَزَعْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهيداً فَقُلْنا هاتُوا بُرْهانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵)

إِنَّ قارُونَ كانَ مِنْ قَوْمِ مُوسى فَبَغى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْناهُ مِنَ الْكُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحينَ (۷۶)

وَ ابْتَغِ فيما آتاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصيبَكَ مِنَ الدُّنْيا وَ أَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُفْسِدينَ (۷۷)

قالَ إِنَّما أُوتيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدي أَ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَ لا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (۷۸)

فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ في زينَتِهِ قالَ الَّذينَ يُريدُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِيَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظيمٍ (۷۹)

وَ قالَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا يُلَقَّاها إِلاَّ الصَّابِرُونَ (۸۰)

فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ فَما کانَ لَهُ مِنْ فِئَهٍ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ما کانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِینَ (۸۱)

وَ أَصْبَحَ الَّذِینَ تَمَنَّوْا مَکانَهُ بِالْأَمْسِ یَقُولُونَ وَیْکَأَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَوْ لا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا لَخَسَفَ بِنا وَیْکَأَنَّهُ لا یُفْلِحُ الْکافِرُونَ (۸۲)

تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ (۸۳)

در آن روز، همه اخبار از آنان پوشیده می ماند، (حتی نمی توانند) از یکدیگر سؤالی کنند! (۶۶) اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل

ص :۵۴۴

صالحی انجام دهد، امید است از رستگاران باشد! (۶۷) پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند و هر چه بخواهد برمی گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند؛ منزه است خداوند و برتر است از همتایانی که برای او قائل می شوند! (۶۸) و پروردگار تو می داند آنچه را که سینه هایشان پنهان می دارد و آنچه را آشکار می سازند! (۶۹) و او خدایی است که معبودی جز او نیست؛ ستایش برای اوست در این جهان و در جهان دیگر؛ حاکمیت (نیز) از آن اوست؛ و همه شما به سوی او بازگردانده می شوید! (۷۰) بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سازد، آیا معبودی جز خدا می تواند روشنایی برای شما بیاورد؟! آیا نمی شنوید؟!» (۷۱) بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند، کدام معبود غیر از خداست که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟!» (۷۲) و از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید و شاید شکر نعمت او را بجا آورید! (۷۳) (به خاطر آورید) روزی را که آنها را ندا می دهد و می گوید: «کجایند همتایانی که برای من می پنداشتید؟!» (۷۴) (در آن روز) از هر امتی گواهی برمی گزینیم و (به مشرکان) می گوییم: «دلیل خود را بیاورید!» اما آنها می دانند که حق از آن خداست و تمام آنچه را افترا می بستند از (نظر) آنها گم خواهد شد! (۷۵) قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد؛ ما آنقدر از گنجها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود! (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن، که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد! (۷۶) و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره ات را از دنیا فراموش مکن؛ و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن؛ و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد! (۷۷) (قارون) گفت: «این ثروت را بوسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام!» آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد،) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند (۷۸) (روزی قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!» (۷۹) اما کسانی که علم و دانش به آنها داده شده بود گفتند: «وای بر شما ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند بهتر است، اما جز صابران آن را دریافت نمی کنند» (۸۰) سپس ما، او و خانه اش را در زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی توانست خویشتن را یاری دهد (۸۱) و آنها که دیروز آرزو می کردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد! اگر خدا بر ما منت ننهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند! (۸۲) (آری،) این سرای آخر تو را (تنها) برای کسانی قرارمی دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است! (۸۳)

آیات شریفه ۷۶ تا ۸۳ مربوط به داستان «قارون» است:

در جمع این آیات و نیز روایاتِ المیزان، ج ۳۱، ص ۱۳۳ - ۱۳۷ و جامع، ج ۵، ص ۲۴۰ - ۲۶۴، می توان گفت:

بعد از آنکه موسی (ع)، قوم بنی اسرائیل را از شهر مصر بیرون کرده و فرعونیان هلاک شدند آنها وارد بیابانی شده و نعمتهای الهی از جمله دوازده چشمه آب، مرغ بریان و غیره بر آنها نازل شد ولی آنها شروع به ناسپاسی و سرپیچی کردند تا آنکه

حضرت موسی به آنها دستور داد

ص :۵۴۵

وارد شـهر شونـد اما آنها گفتند: چون در آن شـهر، مردمِ سـتمکار هسـتند ما داخل نمی شویم بلکه تو و خدایت به جنگ آنها برو. به همین دلیل خداونـد بنی اسـرائیل را تا چهل سال از ورود به شـهر محروم کرده و در وادی «تیه» متحیر و گمراه گشـتند. آنها تقاضای عفو و بخشـش نمودند. در بین آنها قارون که پسـر عموی موسی بود با لحن شیوایی تورات را تلاوت می نمود و به همین خاطر قارون را «منون» یعنی خوش الحان لقب داده بودنـد. قارون همواره در جسـتجوی علم بود: «اوتیتهُ علی علم ... » (آیه۷۸)، که مراد از علم در این آیه شـریفه می توانـد علم تجارت یا علم کیمیا باشد. مفسـرین روایاتی در این دو مورد آورده اند. به هر صورت این علم، علمی است که به واسـطه آن قارون توانسته بود مال و ثروتی را کسب نماید. قارون به ثروت بسیار زیادی دست یافت طوری که حمل کلیـدهای گنج و مالش بر دوش مردان زورمند، مشـکل و خسـته کننده بود (آیه۷۶) و این ثروت او را غافـل نمود و شـروع به ظلم و فسـاد و تعـدی نمود. حضـرت موسـی (ع) او را به پرداخت زکـات دعوت نمود ولی قارون زیر بار نرفت و تصمیم گرفت با پرداخت مبلغی پول به زن فاحشه ای به حضرت موسی (ع) تهمت بزند، ولی زن فاحشه بعد از آن که موسـی او را قسم داد پشیمان شد و حقیقت را افشاء نمود. موسی هم به زمین فرمان داد که قارون و تمام ثروتش را در خود فرو برد. قارون در حین فرو رفتن، با تضـرع و زاری از موسـی طلب امداد نمود ولی موسـی توجهی نکرد تا قارون و همراهانش دفع شدنـد. خطاب رسـید: ای موسـی! اگر قارون آن چنانکه تو را خواند، مرا می خواند از گناهش می گذشـتم اما چون از تو یاری خواست او را به تو واگذاشتم.

مَنْ جَاءَ بِالحسنَهِ فَلَهُ خَیرٌ مِّنهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسـیِّئَهِ فَلا یُجْزَی الَّذِینَ عَمِلُوا السـیِّئَاتِ إِلا مَا کانُوا یَعْمَلُونَ **(۸۴)** هر کس نیکی کند، پاداش بهتر از آن خواهد داشت. و هر که بدی کند آنان که بدی کنند جز خودِ آن عمل کیفری ندارند (۸۴)

نکته ای از تفسـیر المیزان، ج ۳۱، ص ۱۳۱ و۱۳۲: در آیه (فوق) به جـای ضـمیر، موصول (الـذین) را به کار برد، یعنی دوباره همان اسم ظاهر را تکرار کرد و شاید این تعبیر اشاره به این باشد که حکم در آیهْ مخصوص کسانی است که زیاد معصیت می کنند و خطا سراپایشان را گرفته، نه کسی که در

عمرش یک گناه از او سر می زند، همچنانکه کلمه: (سیئآت) که جمع (سیئه) است و نیز جمله (کانوا یعلمون= همواره مرتکب می شدند)، نیز دلالت بر این کثرت و اصرار و استمرار دارد و اما کسی که هم گناه می کند و هم حسنه به جا می آورد، درباره اش امید آن است که خدایتعالی او را بیامرزد، همچنانکه خودش فرموده: «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» = «جمعی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند عمل صالح را با عمل زشت مخلوط کردند امید است خدا توبه شان بپذیرد که خدا آمرزگار رحیم است» (۱).

☼ مؤلف:

این نقلِ صاحب المیزان جای اشکال دارد چرا که آیه شریفه عام است و به همه اشاره دارد نه فقط کسانی که گناهانِ فراوانی دارند. و صراحتِ آیه شریفه بر این است که در مقابل هر گناه فقط به همان یک گناه کیفر داده می شود ولی در مقابل هر حسنه بیشتر از آن پاداش می دهد. و این کیفر به شرط عدم توبه است که صد البته توبه از خطاکارانِ قهار هم پذیرفته می شود. از آن گذشته توبه نکردن از گناهِ صغیره به واسطه کوچک شمردنش، خود اکبرِ گناهان است.

نکته ای از همان منبع: ملاک در حسنه و سیئه بر اثری است که از آنها برای انسان حاصل می شود و به خاطر آن آثار، اعمالی را حسنه یا سیئه می نامیم نه بر جرم و اسکلت اعمال که یک نوع حرکت است. ثواب و عقابی هم که بر اعمال مترتب می شود، باز به لحاظ آن آثار است نه بر متن عمل، همچنانکه قرآن کریم نیتِ باطنی را نیز مورد محاسبه قرار می دهد و می فرماید:

«وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ» = «اگر اظهار کنید آن چه در دلها دارید و نیز اگر اظهار نکنید، به هر حال خدا شما را به آن محاسبه می کند» (۲).

☼ مؤلف:

در خصوص پاداش عمل سه نوع آیه ی شریفه از قرآن کریم وجود دارد:

آیه اول: ۲۶۱ بقره: «مَّثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فی سبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَت سبْعَ سَنَابِلَ فی كلِّ سنبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضاعِف لِمَن يَشاءُ ... » = «مثل آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق کنند همانند دانه ای است که از یک دانه هفت خوشه بروید و در هر خوشه صد دانه باشد (یعنی هفت صد برابر) و خدا از این مقدار نیز به هر که خواهد بیافزاید» .

آیه دوم: ۱۳۲ انعام: «وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ ما رَبُّكَ بِغافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» = «و هر کس به عملی که

۱- توبه۱۰۲

۲- بقره۲۸۴

کرده نزد خدا رتبه خواهد یافت و خدا از عمل کسی غافل نخواهد بود» .

و یا آیات ۷ و ۸ سوره زلزله: «فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ (۷) وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ (۸) » = «هر کس به قدر ذره ای کار نیک کند پاداش آن را می گیرد (۷) و هر کس به قدر ذره ای کار زشت کند جزای آن را می گیرد (۸)» .

آیه سوم: ۱۶۰ انعام: «مَن جَاءَ بِالْحسَنَهِ فَلَهُ عَشرُ أَمْثَالِهَا وَ مَن جَاءَ بِالسیِّئَهِ فَلا یجْزَی إِلا مِثْلَهَا وَ هُمْ لا یُظلَمُونَ» = «هر کس کار نیکو کند او را ده برابر آن پاداش خواهد بود و هر کس کار زشت کند جز به قدر آن کار زشت مجازات نشود و بر آنها اصلاً ستم نخواهد شد» .

حال اگر به آیات مذکور به دقت توجه کنیم، متوجه خواهیم شد که خداوند متعال فراتر از عدالت و با رحمت خاصی بندگانش را مورد عنایت قرار داده است بدین صورت که در همه موارد جزای عمل زشت را عین عمل و نه بیشتر قرار داده است ولی پاداش عمل نیک را عین عمل و بیشتر از آن مقرر فرموده است. در آیه بقره پاداش عمل را هفتصد برابر و بیشتر فرموده است که با توجه به سیاق این آیه (بقره ۲۶۱) شرط این پاداش را به نیت الهی و ایثار منوط فرموده است چرا که انفاقِ مال به واسطه طمعِ ذاتی، در حقیقت نوعی ایثار به حساب می آید. در آیه ۱۶۰ انعام شرطی گذاشته نشده است تنها به ذکر عمل نیک، آن هم توسط هر شخصی اشاره فرموده است و پاداش آن را ده برابر قرار داده است و در آیات ۱۳۲ انعام و ۷ و ۸ زلزله به عین عمل اشاره دارد.

توجه: برای توضیح بیشتر به ذیل آیات شریفه ی ۲۳ و ۷۰ سوره فرقان مراجعه شود.

إِنَّ الَّذِی فَرَض عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلیٰ مَعَادٍ قُلْ رَّبی أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَی وَ مَنْ هُوَ فی ضَلَالٍ مُّبِینٍ (۸۵)

آن کس که قرآن را بر تو واجب کرد تو را به مکه بر می گرداند بگو پروردگار من بهتر می داند که چه کسی هدایت آورده و چه کسی در گمراهی آشکار است (۸۵)

«معاد» : اسم مکان یا زمانِ عود (بازگشت) می باشد. و معانی زیادی برایش آورده اند، از جمله: «مکه، قیامت، محشر، مقام محمود، موقفِ شفاعتِ کبرا، بهشت، بیت المقدس و هر امر محبوبی که دلخواه آن جناب باشد» . صاحب المیزان مراد از معاد را «مکه» تفسیر کرده است.

ص :۵۴۸

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۲۶۳، از ابوالفتوح آمده است: سبب نزول آیه شریفه آن بود که چون پیامبر (ص) شبانه از مکه خارج شد و به غار ثور پناه برد و بعد به سوی مدینه هجرت نمود وقتی به جحفه رسید مهموم و مغموم شد. جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد و گفت: پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: من تو را با اعزاز و اکرام و فتح و ظفر به مکه برمی گردانم.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۲۶۳، از امام باقر (ع):

خداوند جابر بن عبد الله انصاری را رحمت کند، فضل و دانش او به جایی رسیده بود که تأویل این آیه را فهمید و دانست که مراد از معاد در این آیه، رجعت ائمه علیهم السلام می باشد.

وَ ما كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقى إِلَيْكَ الْكِتابُ إِلاَّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ ظَهيراً لِلْكافِرينَ (۸۶)

وَ لا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آياتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَ ادْعُ إِلى رَبِّكَ وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكينَ (۸۷)

وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

و تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی به تو القا گردد؛ ولی رحمت پروردگارت چنین ایجاب کرد! اکنون که چنین است، هرگز از کافران پشتیبانی مکن! (۸۶) و هرگز (آنها) تو را از آیات خداوند، بعد از آنکه بر تو نازل گشت، بازندارند! و بسوی پروردگارت دعوت کن و هرگز از مشرکان مباش! (۸۷) معبود دیگری را با خدا مخوان، که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می شود؛ حاکمیت تنها از آن اوست؛ و همه بسوی او بازگردانده می شوید! (۸۸)

☼ نکته:

آیه شریفه ۸۶ که می فرماید: «ای پیامبر هیچ وقت پشتیبان کافران مباش» و آیه ۸۸ که می فرماید: «و لا تدع مع الله الها آخر» = «و با خدای یکتا، خدایی دیگر مخوان» ، جزءِ آیات متشابه هستند که توضیح لازم در این خصوص در آیات متعدد و بحث پایانی کتاب آمده است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۲۶۵، از قمی آمده است:

خطاب آیه ۸۶ و آیه ۸۸: «و لاـ تدع مع الله ... » گرچه به ظاهر پیغمبر (ص) است، ولی مراد تمام مردم است، امام صادق (ع) فرمود: خداوند پیغمبرش را مورد خطاب قرار داده است به «ایّاک اعنی و اسمی یا جاره» = «به تو می گویم و تو را خطاب می کنم، اما ای همسایه! تو بشنو» .

خلاصه آیات سوره قصص:

۳ تا ۴۲ - {موسی (ع) و نرید ان نمن ... (۵) هامان وزیر فرعون (۳۸)} ۵۱ - ما برای آنکه شاید مردم متذکر شوند آیات خو

د را پی در پی فرستادیم ۵۲ - کسانی که به کتابهای آسمانی پیشین ایمان آوردند به قرآن نیز ایمان خواهند آورد ۵۳ - پاداش مضاعف برای آنها ۵۶ - نمی توانی هرکه را دوست داری هدایت کنی ۵۹ - خداوند دیاری را هلاك نمی سازد مگرآنکه رسولی بر آنها بفرستد و آنها ستمکار شوند ۶۰ - متاع دنیا مختصر است و هر چه نزد خداست پایدارتر است ۷۱ تا ۷۳ - اگر خدا شب را تا قیامت پاینده بدارد چه کسی می تواند روشنایی روز را به شما بخشد و اگر خداوند تمام دوران را روز کند کیست که برای شما شبی پدید آورد؟ گردش شب و روز ۷۵ - شاهد ۷۶ تا ۸۲ - قارون ۸۴ - هرکس کار نیک کند پاداش بهتر خواهد داشت و هر بدی کند جز آن کیفری ندارند ۸۵ - معاد ۸۶ - پشتیبان کافران مباش ۸۷ - از مشرکین پیروی مکن.

ص: ۵۴۹

۲۹ سوره عنکبوت

۲۹ - سوره عنکبوت. (مکی است و ۶۹ آیه دارد).

خلاصه مطالب: آزمایش بندگان - عبرت از گذشتگان - پیروی از والدین مگر در راه خلاف - خانه عنکبوت - با اهل کتاب با روش نیکو مجادله شود - اقامه نماز که مانع فحشاء است - کفار و منافقین- هر نفسی طعم مرگ را می چشد - توحید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ (۲) وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبِينَ (۳) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ أَنْ يَسْبِقُونا ساءَ ما يَحْكُمُونَ (۴) مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵) وَ مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما يُجاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ (۶) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كانُوا يَعْمَلُونَ (۷) وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حُسْناً وَ إِنْ جاهَداكَ لِتُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (۹) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذابِ اللَّهِ وَ لَئِنْ جاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَ وَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِما فِي صُدُورِ الْعالَمِينَ (۱۰) وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنافِقِينَ (۱۱) وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنا وَ لْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِينَ مِنْ خَطاياهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (۱۲) وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ وَ لَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَمَّا كانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُونَ (۱۴) فَأَنْجَيْناهُ وَ أَصْحابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْناها آيَةً لِلْعالَمِينَ (۱۵) وَ إِبْراهِيمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَ إِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ (۱۸) أَ وَ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ (۲۲) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ وَ لِقائِهِ أُولئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۲۳)فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قالُوا

اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۲۴) وَ قالَ إِنَّما اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً مَوَدَّهَ بَیْنِکُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا ثُمَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً وَ مَأْواکُمُ النَّارُ وَ ما لَکُمْ مِنْ ناصِرِینَ (۲۵) فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قالَ إِنِّی مُهاجِرٌ إِلی رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۲۶) وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّهَ وَ الْکِتابَ وَ آتَیْناهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْیا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ (۲۷) وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الْفاحِشَهَ ما سَبَقَکُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِینَ (۲۸) أَ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِیلَ وَ تَأْتُونَ فِی نادِیکُمُ الْمُنْکَرَ فَما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قالُوا ائْتِنا بِعَذابِ اللَّهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ (۲۹) قالَ رَبِّ انْصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ (۳۰)وَ لَمَّا جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری قالُوا إِنَّا مُهْلِکُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَهِ إِنَّ أَهْلَها کانُوا ظالِمِینَ (۳۱) قالَ إِنَّ فِیها لُوطاً قالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِیها لَنُنَجِّیَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ کانَتْ مِنَ الْغابِرِینَ (۳۲) وَ لَمَّا أَنْ جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِیءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالُوا لا تَخَفْ وَ لا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوکَ وَ أَهْلَکَ إِلاَّ امْرَأَتَکَ کانَتْ مِنَ الْغابِرِینَ (۳۳) إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلی أَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَهِ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ (۳۴) وَ لَقَدْ تَرَکْنا مِنْها آیَهً بَیِّنَهً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۳۵) وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً فَقالَ یاقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ (۳۶) فَکَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ (۳۷) وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَیَّنَ لَکُمْ مِنْ مَساکِنِهِمْ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ وَ کانُوا مُسْتَبْصِرِینَ (۳۸) وَ قارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مُوسی بِالْبَیِّناتِ فَاسْتَکْبَرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ما کانُوا سابِقِینَ (۳۹) فَکُلًّا أَخَذْنا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَیْهِ حاصِباً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّیْحَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنا وَ ما کانَ اللَّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۴۰) مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۴۲) وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما یَعْقِلُها إِلاَّ الْعالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لِلْمُؤْمِنِینَ (۴۴)

الم (۱) آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» ، به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟! (۲) ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم)؛ باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد! (۳) آیا کسانی که اعمال بد انجام می دهند گمان کردند بر قدرت ما چیره خواهند شد؟! چه بد داوری می کنند! (۴) کسی که امید به لقاء الله (و رستاخیز) دارد (باید در اطاعت فرمان او بکوشد!) زیرا سرآمدی را که خدا تعیین کرده فرامی رسد؛ و او شنوا و داناست! (۵) کسی که جهاد و تلاش کند، برای خود جهاد می کند؛ چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است (۶) و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، گناهان آنان را می پوشانیم (و می بخشیم) و آنان را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش می دهیم (۷) ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند و اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند

که برای من همتایی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن! بازگشت شما به سوی من است و شما را از آنچه انجام می دادید با خبر خواهم ساخت! (۸) و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، آنها را در زمره صالحان وارد خواهیم کرد! (۹) و از مردم کسانی هستند که می گویند: «به خدا ایمان آورده ایم!» اما هنگامی که در راه خدا شکنجه و آزار می بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می شمارند (و از آن سخت وحشت می کنند)؛ ولی هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت (برای شما) بیاید، می گویند: «ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی شریکیم)» !! آیا خداوند به آنچه در سینه های جهانیان است آگاه تر نیست؟! (۱۰) مسلماً خداوند مؤمنان را می شناسد و به یقین منافقان را (نیز) می شناسد (۱۱) و کافران به مؤمنان گفتند: «شما از راه ما پیروی کنید، (و اگر گناهی دارد) ما گناهانتان را بر عهده خواهیم گرفت!» آنان هرگز چیزی از گناهان اینها را بر دوش نخواهند گرفت؛ آنان به یقین دروغگو هستند! (۱۲) آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می کشند و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ و روز قیامت به یقین از تهمتهایی که می بستند سؤال خواهند شد! (۱۳) و ما نوح را بسوی قومش فرستادیم؛ و او را در میان آنان هزار سال مگر پنجاه سال، درنگ کرد؛ اما سرانجام طوفان و سیلاب آنان را فراگرفت در حالی که ظالم بودند (۱۴) ما او و سرنشینان کشتی را رهایی بخشیدیم و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم! (۱۵) ما ابراهیم را (نیز) فرستادیم، هنگامی که به قومش گفت: خدا را پرستش کنید و از (عذاب) او بپرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید! (۱۶) شما غیر از خدا فقط بتهایی (از سنگ و چوب) را می پرستید و دروغی به هم می بافید؛ آنهایی را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند؛ روزی را تنها نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید و شکر او را بجا آورید که بسوی او بازگشت داده می شوید! (۱۷) اگر شما (مرا) تکذیب کنید (جای تعجب نیست)، امتهایی پیش از شما نیز (پیامبرانشان را) تکذیب کردند؛ وظیفه فرستاده (خدا) جز ابلاغ آشکار نیست (۱۸) آیا آنان ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می کند، سپس بازمی گرداند؟! این کار برای خدا آسان است! (۱۹) بگو: در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس خداوند (به همین گونه) جهان آخرت را ایجاد می کند؛ یقینا خدا بر هر چیز توانا است! (۲۰) هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) مجازات می کند و هر کس را بخواهد مورد رحمت قرارمی دهد؛ و شما را به سوی او بازمی گردانند (۲۱) شما هرگز نمی توانید بر اراده خدا چیره شوید و از حوزه قدرت او در زمین و آسمان بگریزید؛ و برای شما جز خدا، ولی و یاوری نیست! (۲۲) کسانی که به آیات خدا و دیدار او کافر شدند، از رحمت من مأیوسند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است! (۲۳) اما جواب قوم او [= ابراهیم] جز این نبود که گفتند: «او را بکشید یا بسوزانید!» ولی خداوند او را از آتش رهایی بخشید؛ در این ماجرا نشانه هایی است برای کسانی که ایمان می آورند (۲۴) (ابراهیم) گفت: «شما غیر از خدا بتهایی برای خود انتخاب کرده اید که مایه دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد؛ سپس روز قیامت از یکدیگر بیزاری می جویید و یکدیگر را لعن می کنید؛ و جایگاه (همه) شما آتش است و هیچ یار و یاوری برای شما نخواهد بود!» (۲۵) و لوط به او [= ابراهیم] ایمان آورد و (ابراهیم) گفت: «من بسوی پروردگارم هجرت می کنم که او صاحب قدرت و حکیم است!» (۲۶) و (در اواخر عمر،) اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و نبوت و کتاب آسمانی را در دودمانش قرار دادیم و پاداش او را در دنیا دادیم و او در آخرت از صالحان است! (۲۷) و لوط را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت: شما عمل بسیار زشتی انجام می دهید که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما آن را انجام نداده است! (۲۸) آیا شما به سراغ مردان می روید و راه (تداوم نسل انسان) را قطع می کنید و در مجلستان اعمال ناپسند انجام می دهید؟! «اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: » اگر راست می گویی عذاب الهی را برای ما بیاور! (۲۹) (لوط) عرض کرد: «پروردگارا! مرا در برابر این قوم تبهکار یاری فرما!» (۳۰) و هنگامی که فرستادگان ما (از

فرشتگان) بشارت (تولد فرزند) برای

ص :۵۵۲

ابراهیم آوردنـد، گفتنـد: «ما اهل این شـهر و آبادی را [و به شـهرهای قوم لوط اشاره کردند] هلاک خواهیم کرد، چرا که اهل آن ستمگرند!» (۳۱) (ابراهیم) گفت: «در این آبادی لوط است!» گفتند: «ما به کسانی که در آن هستند آگاهتریم! او و خانواده اش را نجات می دهیم؛ جز همسرش که در میان قوم (گنهکار) باقی خواهد ماند» (۳۲) هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدنـد، از دیـدن آنهـا بـدحال و دلتنـگ شـد؛ گفتنـد: نترس و غمگین مبـاش، مـا تو و خـانواده ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان قوم باقی می مانـد (۳۳) مـا بر اهل این شـهر و آبادی به خاطر گناهانشان، عـذابی از آسـمان فرو خواهیم ریخت! (۳۴) و از این آبـادی نشـانه روشـنی (و درس عبرتی) برای کسـانی که می اندیشـند باقی گـذاردیم! (۳۵) و مـا بسوی «مدین» ، برادرشان «شعیب» را فرسـتادیم؛ گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید و به روز بازپسـین امیدوار باشید و در زمین فساد نکنید!» (۳۶) (ولی) آنهـا او را تکـذیب کردنـد و به این سـبب زلزله آنـان را فراگرفت و بامـدادان در خانه های خود به رو در افتاده و مرده بودند! (۳۷) ما طایفه «عاد» و «ثمود» را نیز (هلاک کردیم) و مساکن (ویران شده) آنان برای شـما آشـکار است؛ شیطـان اعمالشان را برای آنان آراسـته بود، از این رو آنان را از راه (خـدا) بازداشت در حالی که بینا بودنـد (۳۸) و «قارون» و «فرعون» و «هامان» را نیز هلاک کردیم؛ موسـی با دلایل روشن به سـراغشان آمـد، اما آنان در زمین برتری جویی کردند، ولی نتوانستند بر خدا پیشی گیرند! (۳۹) ما هر یک از آنان را به گناهانشان گرفتیم، بر بعضـی از آنها طوفانی از سنگریزه فرستادیم و بعضـی از آنان را صیحه آسـمانی فروگرفت و بعضـی دیگر را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم؛ خداوند هرگز به آنها سـتم نکرد، ولی آنها خودشان بر خود سـتم می کردنـد! (۴۰) مثـل کسانی که غیر از خـدا را اولیای خود برگزیدنـد، مثل عنکبوت است که خـانه ای برای خود انتخاب کرده؛ در حالی که سـست ترین خانه های خانه عنکبوت است اگر می دانسـتند! (۴۱) خداونـد آنچه را غیر از او می خواننـد می دانـد و او شـکست ناپـذیر و حکیم است (۴۲) اینهـا مثالهایی است که ما برای مردم می زنیم و جز دانایـان آن را درک نمی کننـد (۴۳) خداونـد، آسـمانها و زمین را بحق آفریـد؛ و در این آیتی است برای مؤمنان (۴۴)

اُتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵)
آنچه از کتاب به تو وحی شده بخوان و نماز به پا دار که نماز از فحشا و منکرات جلوگیر است و ذکر خدا بزرگتر و جلوگیرتر است و خدا می داند که چه می سازید (۴۵)

نکته اول: عـده ای به آیه شـریفه اشـکال کرده انـد که: «اگر نماز مانع فحشاست پس چرا بسـیاری از نمازگزاران با وجود ادای نماز باز هم از ارتکاب گناهان بزرگ پروایی ندارند» .

در جواب از این اشکال، در المیزان، ج ۳۱، ص ۲۱۶، آمده که علما پاسخهایی متفاوت داده اند از جمله:

۱ - کلمه «صلاه» در آیه به معنای نماز نیست بلکه به معنای «دعا» است.

۲ - منظور تمام نمازها نیست بلکه بعضی از نمازهاست.

۳ - شخص نمازگزار تا وقتی که مشغول نماز است کار زشت نمی کند.

۴ – لازمه نهی این نیست که شنونده گوش هم بدهد چرا که نهی نماز از نهی خدا مهم تر و

ص :۵۵۳

مؤثرتر نیست و می دانیم خداونـد متعـال بارهـا انسانهـا را از ارتکـاب به معاصـی بازداشـته و به انجام اعمال نیک تشویق نموده است اما مردم همچنان نافرمانیش می کننـد مثلاً می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۱).

صاحب المیزان، ج ۳۱، ص ۲۱۶، با رد کردن این نظرات، آورده است:

مقصود از نماز رسـیدن به صـفتی است که همان بازداری از گناه است و پیدایش این صفت اثر طبیعی نماز است ولکن به نحوِ اقتضا، نه به نحوِ علّیت و در همه افراد هم اثر دارد.

☼ مؤلف:

صـاحب المیزان می خواهـد این مطلب را برسانـد که خوانـدن نمـاز ذاتـاً انسانهـا را از فحشـا و منکرات بـاز می دارد اما در هر شخصـی با توجه به آن روحیات و تلاشی که در رسیدن به اهداف نماز دارد فرق می کند در عده ای بیشتر و در عده ای کمتر و همـان میزان کمی هـم کـه شـخص از منکرات دور شـود کفـایت می کنـد. و نیز در ادامـه توضـیحاتش آورده است: «و اگر خواننـده عزیز بخواهـد این معنا را لمس کنـد، باید حال بعضـی افراد که نام مسـلمان دارند و در عین حال نماز نمی خوانند در نظر بگیرد، که اگر رفتار آنها را زیر نظر قرار دهـد می بینـد که به خاطر نخوانـدن نماز، روزه را هم می خورنـد، حـج هم نمی رونـد، زکات هم نمی دهنـد و بالاخره سایر واجبات را هم ترک می کننـد و هیچ فرقی بین پاک و نجس و حلال و حرام نمی گذارند و چنان پیش می روند که هر چه پیش آید خوش آید و هیچ چیز را در راه خود مانع پیشـرفت خود نمی بینند، نه ظلم، نه زنا، نه ربا، نه دروغ و نه هیچ چیز دیگر، آن وقت اگر حال چنین شخصـی را با حال کسی مقایسه کنی که نماز می خواند و در نمازش به حداقل آن یعنی آن مقداری که تکلیف از گردنش ساقط شود اکتفا می کند خواهی دید که او از بسیاری کارها که بی نمـاز از آن پروا نـداشت، پروا دارد و اگر حال این نمازگزار را با حال کسـی مقایسه کنی که در نمازش اهتمام بیشتری دارد، خواهی دیـد که دومی از گناهـان بیشـتری پروا دارد و به همین قیـاس هر چه نمـاز کامـل تر باشـد، خودداری از فحشـا و منکرات بیشتر خواهد بود» .

نکته دوم: مفسرین در معنای کلمه «ذکر» اقوال و نظراتی دارند از جمله:

۱- نحل ۹۰

۱ – اینکه خدا به یاد بنده اش باشد، مهم تر از آن است که بنده به یاد خدا باشد، برای اینکه هر چند فرموده: «فاذکرونی اذکرکم» = «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» (بقره۱۵۲) ولی در این معامله تنها بنده سود می برد.

۲ – اینکه خدا به یاد بنده اش باشد مهمتر از نماز بنده است.

۳ – اینکه خدا به یاد بنده اش باشد مهم تر از هر چیزی است.

۴ – ذکر خدا توسط بنده در نماز از سایر ارکان نماز مهم تر است.

۵ – ذکر خدا توسط بنده در نماز مهم تر از خارج نماز است.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۱، ص ۲۱۹، با رد کردن بعضی از این نظرات آورده است:

جمله: «و لذکر الله اکبر» متصل به جمله: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء و المنکر» است و اثر دیگری از نماز را بیان می کند و اینکه آن اثر، بزرگ تر از اثر قلبی است، در نتیجه جمله: «و لذکر الله اکبر» به منزله ترقی دادن مطلب است و البته منظور از ذکر در آن جمله نیز همان ذکر قلبی است و ذکر خدا بزرگترین خیری است که به انسان می رسد و از نهی منکرات مهمتر است. البته این احتمال هم هست که مراد به ذکر همان ذکرهای زبانی نماز باشد ولی در این صورت باز هم جمله نامبرده در معنای ترقی است.

☼ مؤلف:

ذکر خداوند متعال، یعنی با تمام وجود ناظر دانستن حضرت حق تعالی بر تمامی اعمال و کارهای خویشتن است، لذا اگر انسان به این مقام رسید دیگر دنبال فحشا و منکرات نخواهد رفت و تمام تلاشش را در به حد اعلا رساندن عبادات و ترک محرمات قرار خواهد داد، پس ذکرِ خداوند سبحان مرجع تمام اعمالِ خیر بوده و سایر اعمالْ زیر مجموعه و جزئی از ذکرند و اینکه در آیه شریفه ذکر خدا را افضل بر صلاه بیان فرموده بدین خاطر است.

نکته سوم: عبارت «الْفَحْشَاء وَ الْمُنکَرِ» در سه آیه شریفه: (عنکبوت۴۵) و (نحل۹۰) و «وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيطَانِ فَإِنَّهُ يأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (نور۲۱) آمده است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۲۹۴، از مجمع، از امام صادق (ع): هر که می خواهد بداند که نمازش قبول شده یا خیر، باید دقت و ملاحظه به حال خود کند و ببیند که نمازش او را از منکر و فحشا باز داشته است یا نه، به نسبتی که او را از اعمال ناشایسته منع کرده باشد، همان اندازه نمازش قبولِ

پیشگاه خداوند (سبحان) واقع گردیده است.

در جامع، ج ۵، ص ۲۹۴، از مجمع، از جابر، از رسولِ خدا (ص): (در پاسخ به عاقبت دزدِ نمازخوان فرمود)

به زودی نماز، او را از دزدی منع کند و باز دارد. (و همان طور شد که فرموده بود).

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۲۹۳، از طبرسی، از حضرت رسول (ص):

هر کس نماز بخواند و مرتکب معاصی شود، نماز او بر طریقی که پروردگار وصف فرموده، نیست. اگر توبه کند و ترک معاصی کند، شاید نماز به حال او سودی بخشد و الا نفعی نرساند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۸، ص ۲۱۳، چ۱، از حضرت علی (ع):

بهترین حسنه محبت و دوستی ما اهل بیت است و بدترین سیئه دشمنی ما اهل بیت است. و سزاوارترین مردم به ما کسی است که ما را دوست داشته و دشمنان ما را دشمن بدارد.

از همان منبع، ف۲، ص ۱۲۲: همواره کار نیک را به جای آر و از بد بگذر زیرا خوب تر از خوب کسی است که کار خوب کند و بدتر از بد کسی است که کار بد کند.

از همان منبع، ف۸، ص ۱۸۸: زیرک ترین مردم کسی است که دل از دنیایش برکند و سودمند ترین مردم کسی است که آخرت را به وسیله دنیا خریداری کند.

از همان منبع، ص ۱۹۴: بدبخت ترین مردم کسی است که دینش را به دنیای دیگری بفروشد.

از همان منبع، ف۷۷، ص ۷۰۷: هر کس با وجود خشم مردم رضا و خشنودی خدا را بخواهد خداوند تعالی نکوهشگرش را ستایشگرش سازد و هر کس خشنودی مردم را بر خشم خدای سبحان بجوید خداوند سبحان ستایشگرش را نکوهشگرش نماید.

در تحف العقول، ص ۷۹، از امام علی (ع): در برابر کسی که با تو درشتی و بد اخلاقی نموده نرمش کن و زود باشد که برایت نرم و آرام شود.

جزء ۲۱ از آیه ۴۶ عنکبوت تا آیه ۳۰ احزاب

وَ لاـ تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ إِلاَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذی أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ أُنْزِلَ إِلَیْكُمْ وَ إِلهُنا وَ إِلهُكُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶)

وَ كَذلِكَ أَنْزَلْنا إِلَیْكَ الْكِتابَ فَالَّذینَ آتَیْناهُمُ الْكِتابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هؤُلاءِ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ وَ ما یَجْحَدُ بِآیاتِنا إِلاَّ الْكافِرُونَ (۴۷)

وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتاب

وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ (۴۸)

بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِى صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ ما يَجْحَدُ بِآياتِنا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹)

وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آياتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآياتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّما أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰)

أَ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ يُتْلى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِى ذلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱)

قُلْ كَفى بِاللَّهِ بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ ما فِى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْباطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۵۲)

وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ لَوْ لا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجاءَهُمُ الْعَذابُ وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۵۳)

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ (۵۴)

يَوْمَ يَغْشاهُمُ الْعَذابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵)

يا عِبادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِى واسِعَةٌ فَإِيَّاىَ فَاعْبُدُونِ (۵۶)

كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ (۵۷)

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّهِ غُرَفاً تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ (۵۸)

الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۵۹)

وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّهٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُها وَ إِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۰)

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۶۱)

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ (۶۲)

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (۶۳)

وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَهَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴)

فَإِذا رَكِبُوا فِى الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵)

لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶)

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَهِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷)

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُ أَ لَيْسَ فی جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ (۶۸)

وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹)

با اهل کتاب جز به روشـی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که سـتم کردند؛ و (به آنها) بگویید: «ما به تمام آنچه از سوی خـدا بر ما و شـما نازل شده ایمان آورده ایم و معبود ما و شـما یکی است و ما در برابر او تسـلیم هستیم!» (۴۶) و این گونه، کتـاب [= قرآن] را بر تو نـازل کردیم، کسـانی که کتـاب (آسـمانی)به آنهـا داده ایم به این کتاب ایمان می آورنـد؛ و بعضـی از این گروه [= مشـرکان] نیز به آن مؤمن می شوند؛ و آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند (۴۷) تو هرگز پیش از این کتـابی نمی خوانـدی و بـا دست خود چیزی نمی نوشتی، مبـادا کسانی که در صـدد (تکـذیب و) ابطال سـخنان تو هسـتند، شک و تردید کنند! (۴۸) ولی این آیـات روشـنی است که در سـینه دانشوران جای دارد؛ و آیات ما را جز سـتمگران انکار نمی کنند! (۴۹) گفتنـد: «چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشـده؟!» بگو: «معجزات همه نزد خـداست (و به فرمان او نازل می شود، نه به میل من و شـما)؛ من تنها بیم دهنده ای آشکارم! (۵۰) آیا برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می شود؟! در این، رحمت و تذکری است برای کسانی که ایمان می آورند (و این معجزه بسیار واضحی است) (۵۱) بگو: «همین بس که خـدا میان من و شـما گواه است؛ آنچه را در آسـمانها و زمین است می داند؛ و کسانی که به باطل ایمان آوردند و به خدا کافر شدند زیانکاران واقعی

هستند! (۵۲) آنان با شتاب از تو عذاب را می طلبند؛ و اگر موعد مقرری تعیین نشده بود، عذاب (الهی) به سراغ آنان می آمد؛ و سرانجام این عذاب بطور ناگهانی بر آنها نازل می شود در حالی که نمی دانند (و غافلند) (۵۳) آنان با عجله از تو عذاب می طلبند، در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد! (۵۴) آن روز که عذاب (الهی) آنها را از بالای سر و پایین پایشان فرامی گیرد و به آنها می گوید: «بچشید آنچه را عمل می کردید» (روز سخت و دردناکی برای آنهاست!) (۵۵) ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید)! (۵۶) هر انسانی مرگ را می چشد، سپس شما را بسوی ما بازمی گردانند (۵۷) و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، آنان را در غرفه هایی از بهشت جای می دهیم که نهرها در زیر آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ چه خوب است پاداش عمل کنندگان! (۵۸) همانها که (در برابر مشکلات) صبر (و استقامت) کردند و بر پروردگارشان توکل می کنند (۵۹) چه بسا جنبنده ای که قدرت حمل روزی خود را ندارد، خداوند او و شما را روزی می دهد؛ و او شنوا و داناست (۶۰) و هر گاه از آنان بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟» می گویند: «الله» ! پس با این حال چگونه آنان را (از عبادت خدا) منحرف می سازند؟! (۶۱) خداوند روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده می کند و برای هر کس بخواهد محدود می سازد؛ خداوند به همه چیز داناست! (۶۲) و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان آبی فرستاد و بوسیله آن زمین را پس از مردنش زنده کرد؟ می گویند: «الله» ! بگو: «حمد و ستایش مخصوص خداست!» اما بیشتر آنها نمی دانند (۶۳) این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست؛ و زندگی واقعی سرای آخرت است، اگر می دانستند! (۶۴) هنگامی که بر سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند! (۶۵) (بگذار) آنچه را (از آیات) به آنها داده ایم انکار کنند و از لذات زودگذر زندگی بهره گیرند؛ اما بزودی خواهند فهمید! (۶۶) آیا ندیدند که ما حرم امنی (برای آنها) قرار دادیم در حالی که مردم را در اطراف آنان (در بیرون این حرم) می ربایند؟! آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت خدا را کفران می کنند؟! (۶۷) چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟! (۶۸) و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است (۶۹)

خلاصه آیات سوره عنکبوت:

۲ – آیا مردم تصور می کنند همین که اظهار ایمان نمودند، مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ ۴ – آیا زشت کاران گمان دارند از ما سبقت می گیرند؟ – نیکی به پدر و مادر ۱۲ – ... از ما پیروی کنید و ما بارگناهانتان را به دوش می کشیم ... ۱۳ – آنها علاوه بر آن که بار سنگین گناهان خود را به دوش می کشند بار گناه کسانی را که گمراه نموده اند حمل می کنند ۱۴ – نوح ۹۵۰ سال تبلیغ کرد ۱۵ – نجات کشتی نوح ۱۶ – ۱۷ – ابراهیم (ع) ۱۸ – اگر تو را تکذیب نمایند، نگران مباش ملل گذشته نیز رسولان خود را تکذیب نمودنده اند و تو جز ابلاغ رسالت تکلیفی نداری ۱۹ – آیا مردم ندیدند که خداوند چگونه ابتداء خلقی را می آفریند و دوباره به اصل خود برمی گرداند ۲۲ – شما نمی توانید نه در روی زمین و نه بر فراز آسمان خدا را عاجز کنید و غیر خدا ابداً برای شما یاوری نیست ۵ و۲۴ – ابراهیم (ع) ۲۶ – لوط (ع) ۲۷ – اسحق و یعقوب و ابراهیم (ع) ۳۵ – ۲۸ – قوم لوط (ع) ۷ و ۳۶ – مدین — شعیب (ع) ۳۸ – قوم عاد و ثمود ۳۹ – قارون — فرعون — هامان ۴۱ – العنکبوت ۴۶ –

با اهل کتاب جدال و بحث نکنید مگر به بهترین طریق ۴۷ – اهل کتاب به قرآن ایمان خواهند آورد ۴۸ – نه می خواندی و نه می نوشتی ۴۹ – قرآن در سینه مردم دانا پرتو افکن می شود و غیر از ستمکاران کسی آیات ما را منکر نمی شود ۵۷ – کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ۶۰ – بسا جنبدگانی که قادر به تهیه و حمل قُوت و روزی خود نیستند و خداست که آنها و شما را رزق می دهد ۶۱ – اگر از مردم بی دین بپرسید: خالق آسمان و زمین و ماه و خورشید کیست؟ گویند: خدا ۶۲ – اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ ۶۳ – اگر از مردم مشرک بپرسی: این زمین مرده و خشک را چه کسی با آب رحمت باران زنده کرد؟ گویند: خدا ۶۴ – وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ ۶۵ – مشرکین وقتی سوار کشتی شوند و طوفان شود، خدا را از صمیم قلب یاری طلبند ولی همین که خداوند خطر را دور کرد باز مشرک شوند ۶۶ – هر نعمتی به آنها عطا کنیم ناسپاسی کنند ۶۷ – شهر مکه را محل امن قرار دادیم ۶۹ – کسانی که در اعلای نام ما کوشش می کنند، همانا آنها را به سوی راه های خود هدایتشان می کنیم.

۳۰ سوره روم

۳۰ - سور روم. (مکی است و ۶۰ آیه دارد).

خلاصه مطالب: خبر از پیروزی رومیان – توحید – بیان حال مؤمنین و مشرکین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الم (۱)

غُلِبَتِ الرُّومُ (۲)

فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳)

فِی بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴)

بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵)

وَعْدَ اللَّهِ لا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۶)

يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياهِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غافِلُونَ (۷)

أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ (۸)

الم (۱) رومیان مغلوب شدند! (۲) (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از (این) مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد (۳) در چند سال همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی)؛ و در آن روز، مؤمنان (بخاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد (۴) به سبب یاری خداوند؛ و او هر کس را بخواهد یاری می دهد؛ و او صاحب قدرت و رحیم است! (۵) این وعده ای است که خدا کرده؛ و خداوند هرگز از وعده اش تخلف نمی کند؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند! (۶) آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (و پایان کار) غافلند! (۷) آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز بحق و برای زمان معینی نیافریده است؟ ولی بسیاری از مردم، لقای پروردگارشان (قیامت) را منکرند (۸)

نکته ای از المیزان، ج ۳۱، ص ۲۴۹: رومیان در ساحل مدیترانه در غرب آسیا زندگی می کنند که در آن ایام امپراطوری بزرگی تشکیل داده بودند. روابط دو دربار روم به پادشاهی «مریس» و ایران به پادشاهی خسرو پرویز کاملاً صمیمانه بود تا اینکه در سال ۶۰۳ میلادی مریس را کشتند و پسر او به ایران آمد و پناهنده شد. خسرو پرویز، «فکاس» پادشاه جدید را به امپراطوری نپذیرفت و به روم حمله کرد. در ایام نزول این سوره بود که روم از ایران شکست خورده بود. از آن جایی که

رومیـان مسـیحی بوده و صـاحب کتـاب، ولی ایرانیان آتش پرست بودنـد و نیز پادشاه روم نامه فرسـتاده پیامبر اکرم (ص) را با کمال ادب و احترام دریافت نموده بود ولی پادشاه ایران (خسرو پرویز) نامه پیغمبر (ص) را پاره نمود و به فرستاده آن حضرت اهـانت نمود لـذا مسـلمانان مایـل بودنـد ایران شـکست بخورد در صورتی که شـکست روم بـاعث تـأسف و تـأثر هر چه بیشتر مسلمانان شد لذا خداوند متعال این آیه را برای شادی خاطر پیامبر اسلام (ص) و سایر مؤمنین نازل فرمود.

ص: ۵۵۹

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۳۱۴، از طبرسی آورده است:

بعد از نزول آیه، ابوبکر در خصوص پیروزی روم با ابی بن خلف (مشرک) به ازای ده شتر تا سه سال شرط بست. پیغمبر (ص) به ابوبکر فرمود: در این شرط بندی خطا کردی زیرا «بضع سنین» (آیه ۴) از سه تا ده سال است، برو در شرط و به مدت آن بیفزای و این عمل، پیش از حرمت شرط بندی بود. ابوبکر هم مدت را نه سال افزود و در عوض، شرط را به صد شتر زیاد کرد. وقتی رومیان پیروز شدند ابوبکر از ورثه ابی بن خلف صد شتر گرفت.

☼ مؤلف:

متأسفانه بعضی از مفسرین بدون اینکه به اصول دین توجهی نمایند یک سری از روایات جعلی یا دست خورده را در تفاسیر خود قید می کنند و هیچ گونه نقدی هم بر آن نمی آورند گویی که شاید بخواهند آن را تأیید کنند. در این روایت که در بسیاری و شاید در تمام تفاسیر به خصوص تفاسیر شیعه به چشم می خورد، می خواهد عمل شنیعِ و حرامِ «قمار» را به تأیید مقام والای حضرت رسول (ص) برساند. حاشا و کلا از این همه تهمت و جهالت!!!

اما به دو دلیل محکم می توان این روایت جعلی یا دستکاری شده را رد نمود:

۱ - دلیل قرآنی که می فرماید: «يسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ» = «از تو درباره شراب و قمار سؤال می کنند، بگو که آنها دو گناه کبیره هستند» (بقره۲۱۹) و نیز آیه اعراف که می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّى الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْى بِغَيرِ الْحَقِّ» = «بگو جز این نیست که پروردگارم همه فاحشه ها را چه ظاهری باشد و چه پنهانی و نیز «اثم» و ستم را حرام کرده است» (اعراف ۳۳) و مراد از «اثم» در آیه اعراف، به استناد آیه بقره، شراب و قمار است و با در نظر داشتن این مطلب که سوره اعراف از سوره های قدیمی قرآن است که در مکه نازل شده است لذا قمار و شراب در همان اول بعثت حرام بوده اند.

۲ - حال به فرض اینکه «قمار» در اواخر عمر رسول خدا (ص) حرام شده باشد باز هم بر روایت جعلی فوق اشکالی دیگر هم وارد است چرا که در این روایت اشاره دارد: «بعد از ۹ سال که روم پیروز شد، ابوبکر شرط را بُرد و صد شتر را گرفت و این عمل هم العیاذ بالله مورد تأیید

ص: ۵۶۰

حضـرت رسـول (ص) بـوده است» . و حـال آن که در طی این نه سـال سوره بقره نـازل شـد و قمـار را تحریم نموده است پس دیگر جایی برای گرفتن شترها که قمار بوده است باقی نخواهد ماند.

☼ نکته:

در روایتی دیگر آمـده است که حضـرت رسول (ص) به ابوبکر فرمود: «این شترهایی که گرفته ای حرام است و آنها را صـدقه بـده» . در صورتی که تحت هیـچ شـرایطی نمی توان مـال مردم و حرام را صـدقه داد که این نیز خود دلیلی بر جعلی بودن این دسته از روایات است.

☼ نکته:

به اسـتناد آیه شریفه ۱۱۴ سوره طه و آیه شـریفه ۱۸ سوره قیـامت، قرآن کریم دو بـار نـازل شـده است، یکبار از اول تا آخر و دفعتاً و یکبار هم به صورت تـدریجی. بنابراین پیامبر اکرم (ص) قبل از بعثت به تمام قرآن وقوف داشـته است، پس نه تنها این روایت بلکه تمام روایاتی که در آن به بهانه عدم نزولِ آیاتِ تحریم، گناهی را به حضرت رسول (ص) نسبت می دهند، مردود می باشند. (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه شریفه ۱۱۴ سوره طه از همین تفسیر مراجعه شود).

☼ نکته:

از آن جایی که روایاتی متواتر و مستند در خصوص «قمارِ ابوبکر» آمـده است، لذا به احتمال قوی این روایت در اصل حقیقت داشته ولی دستکاری شده است بدین صورت که وقتی ابوبکر شرط بندی و قمار نمود، خبرش را به رسول خدا (ص) رساندند حضرت (ص) نیز ابوبکر را از انجام این گناهِ کبیره منع و به پَسْ دادنِ شترها امر فرمود. (والله اعلم).

توجه: صاحب تفسیر المیزان این روایت را رد کرده است.

أَ وَ لَمْ یَسـیرُوا فِی الْـأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کـانَ عـاقِبَهُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کـانُوا أَشَـدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَ أَثـارُوا الْـأَرْضَ وَ عَمَرُوهـا أَکْثَرَ مِمَّا عَمَرُوها وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانَ اللَّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۹)

ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ (۱۰)

اللَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱)

وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ یُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲)

وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَکائِهِمْ شُفَعاءُ وَ کانُوا بِشُرَکائِهِمْ کافِرینَ (۱۳)

وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ یَوْمَئِذٍ یَتَفَرَّقُونَ (۱۴)

فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَهُمْ فی رَوْضَهٍ یُحْبَرُونَ (۱۵)

وَ أَمَّا الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَهِ فَأُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ (۱۶)

آیا در زمین گردش نکردنـد تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! آنها نیرومندتر از اینان بودند و زمین را (برای زراعت و آبادی)بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند و پیامبرانشان با دلایل روشن به سـراغشان آمدند (اما آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند)؛ خداوند هرگز به

ص: ۵۶۱

آنان ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می کردند! (۹) سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند! (۱۰) خداوند آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را بازمی گرداند، سپس شما را بسوی او باز می گردانند! (۱۱) آن روز که قیامت برپا می شود، مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می روند! (۱۲) و برای آنان شفیعانی از معبودانشان نخواهد بود و نسبت به معبودهایی که آنها را همتای خدا قرار داده بودند کافر می شوند! (۱۳) آن روز که قیامت برپا می گردد، (مردم) از هم جدا می شوند (۱۴) اما آنان که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دادند، در باغی از بهشت شاد و مسرور خواهند بود (۱۵) و اما آنان که به آیات ما و لقای آخرت کافر شدند، در عذاب الهی احضار می شوند (۱۶)

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصبِحُونَ (۱۷) وَ لَهُ الْحَمْدُ فی السمَواَتِ وَ الاَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظهِرُونَ (۱۸) پس منزه است خدا هم در آخر روز و هم در حینی که صبح می کنید (۱۷) ستایش مخصوص خداست در آسمانها و زمین هم در آخر روز و هم در حینی که صبح می کنید (۱۸)

☼ مؤلف:

مفسرین در معنای این دو آیه شریفه اقوال مختلفی آورده اند و بیشتر آنها منظور از آیات شریفه را نمازهای واجبِ روزانه دانسته اند و به همین خاطر ترجمه ای که از آیات کرده اند با توجه به برداشتشان بوده است مثلاً در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۳۲ یا در تفسیر جامع، ج ۵، ذیل آیات شریفه، ترجمه فارسی این دو آیه به نحوی است که تسبیح را از جانب موجودات بیان می کند و آورده اند: «پس خدا را در صبح و شام، تنزیه و تسبیح بگویید، در آسمانها و زمینْ حمد و سپاس شایسته خداوند است، پس موقع خفتن و برآمدنِ روز به شکرگزاری پروردگار بشتابید» . در حالی که صاحب المیزان با رد اینکه این دو آیه مربوط به نمازهای واجب روزانه باشد، معتقد است که مراد از تسبیح در آیات شریفه انشایی و از ناحیه خودِ خدایتعالی است. و ترجمه ای هم که از آیات آمده به نحوی است که این مطلب را می رساند.

توجه: ترجمه ای که در ذیل این دو آیه در این تفسیر قید شده، ترجمه تفسیر المیزان است.

صاحب المیزان، ج ۳۱، ص ۲۵۹، درخصوص این آیات به چند نکته اشاره دارد که در ذیل اشاره می شود:

نکته۱: تسبیح و تحمید در آیه شریفه انشایی و از ناحیه خود خدایتعالی است، نه اینکه بخواهد خبر دهد از تسبیح و تحمید دیگران و یا برای دیگران انشا کرده باشد و این اولین بار نیست که خدا (ی سبحان) خود را تسبیح و تحمید گفته، بلکه در کلام مجیدش مکرر آمده،

مانند آیه: «سبحان ربک رب العزه» = «منزه است خدایت که پروردگار عزت است» (صافات ۱۸۰)

نکته ۲: مراد به تسبیح و تحمید معنای مطلق آن است، نه نمازهای واجب روزانه که بیشتر مفسرین پنداشته اند و گفته اند معنای آیه این است که بگویید: «سبحان الله و الحمد لله» .

نکته ۳: جمله (و له الحمد فی السماوات و الارض) جمله ای است معترضه که بین معطوف و معطوف علیه فاصله شده. دو جمله (و عشیاً و حین تظهرون)، هر دو عطفند بر محل (حین تمسون) نه بر جمله (فی السموات و الارض)، تا در نتیجه صبح و عصر مخصوص تسبیح و سماوات و الارض و ظهر و شب مخصوص حمد شود، بلکه همه این اوقات مخصوص تسبیح و همه مکان ها مخصوص حمد است. بنابراین سیاق آیه اشاره می کند به اینکه خلقت و تدبیری که در آسمانها و زمین هست مخصوص خداست، که با حسنش اقتضای حمد و ثنای خدای سبحان را دارد و نیز می رساند که انسان در سیر تاریخی اش و در زمان های مختلف شرک و گناهی مرتکب شده که ساحت مقدس خدای تعالی منزه از آن است.

نکته ۴: اگر در آیه شریفه درباره صبح و عصر و ظهر، کلمه (حین) را آورد، ولی در خصوص عشاء یعنی سَرِ شب این کلمه را نیاورد، بلکه فرمود: (عشیا)، از این جهت بود که کلمه نامبرده، فعلی از باب افعال از آن مشتق نشده، بر خلاف «مساء» و «صباح» و «ظهیره» ، که «امساء» و « اصباح» و «اظهار» از آنها مشتق شده است و داخل شدن در مساء و صباح و ظهیره را می رساند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۳۲۷، از ابن بابویه، از امام مجتبی (ع) روایت کرده که فرمود:

جماعتی از یهود با دانشمندان خود، حضور پیامبر اکرم (ص) شرفیاب شدند. یکی از دانشمندان پرسید: ای محمد! (ص) به چه علت بر امت پنج نماز در پنج وقت از شبانه روز واجب گردید؟ حضرت فرمود: ظهر وقتی است که آفتاب به مدار وسط السماء (نصف النهار) می رسد. تمام موجودات مادونِ عرشِ پروردگار در این وقت تسبیح می گویند و آن ساعت رحمت پروردگار است و در این ساعت، گنهکاران و مجرمین را به سوی جهنم سوق می دهند هر گاه مؤمنین در چنین ساعتی موفق به اداءِ نماز شوند و در حالت قیام و یا رکوع و سجود باشند،

خداونـد آتش جهنم را بر آنها حرام می فرمایـد لـذا در موقع ظهر و زوال آفتاب، نماز بر امتم واجب گردیـد. اما عصـر ساعتی است که آدم (ع) از آن درخت ممنوعه تناول نمود و به فرمان پروردگار از بهشت رانده شد. لذا بر ذریه آدم نماز عصـر را که محبوب ترین نمازهـا نزد خداونـد است، واجب فرمود و به من سـفارش بلیغ شـده که آن را رعـایت کنم. نماز مغرب نیز از آن جهت واجب شـد که خداونـد در آن سـاعت تـوبه آدم را قبول فرمود و آدم در آن سـاعت سه رکعت نمـاز به جـا آورد: یک رکعت کفـاره معصـیت و ترک اولای خـود و یـک رکعت به نیـابت از طرف حوّا و یـک رکعت به نیت قبولی توبه خود. لـذا خداونـد همان سه رکعت نماز را موقع مغرب بر امت من واجب کرد. در آن ساعت خداونـد به من وعـده فرموده که دعای هر کس را که به نماز قیام کنـد و از خـدا درخواستی بنمایـد اجابت فرمایـد. و این همان نمازی است که می فرماید: «فسبحان الله حین تمسون» . اما نماز عشاء، بـدان که برای قبر و روز قیامت، ظلمتی است. خداونـد این نماز عشاء را واجب و مقرر فرمود که بـدان، روشـنایی قبرِ نمـازگزار تـأمین شود و نوری برای عبور از صـراط درخشان گردد. هر قـدمی که برای نماز عشاء بایسـتد، خداونـد آن را بر آتش جهنم حرام گردانـد. و این نمازی است که انبیاءِ پیش از من نیز اختیار نموده انـد. اما نماز صـبح، چون آفتاب طلوع کند گروهی از گمراهان بنی نوع انسان به اغوای شـیطان آفتاب را سـجده می کنند، خداوند نماز صبح را بر امت من واجب نمود که مؤمنـان پیش از سـجده کـافران و آفتـاب پرست هـا به سـجده خـدای یکتـا بپردازنـد. از این رو نماز صـبح محبوب خداوند است و این نمازی است که فرشتگانِ روز و شب برآن گواهی می دهند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۳۲۸، از ابن بابویه، از حضـرت علی (ع): هر کس در هنگام عصـر سه بار بگوید: «فسبحان الله حین ... و حین تظهرون» هیـچ خیری را که در آن شب خواهـد بـود از دست نمی دهـد و تمـام شـرورِ آن شب نیز از او برطرف می گردد و هر کس همین عمل را در صـبح انجام دهد، تمام خیراتِ آن روز نصـیبش می شود و تمام شرورِ آن روز از او برطرف می گردد.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹) زنده را از مرده بیرون می کند و مرده را از زنده در می آورد و زمین را

بعد از مردنش زنده می کند و به همین نحو، شما بیرون می شوید (۱۹)

☼ نکته:

منظور از بیرون آوردن زنده از مرده و بالعکس دو معناست:

۱ - خلقت موجودات زنـده از زمین مرده و دوبـاره خـاک کردن آنهـاست ۲ - مؤمن از کـافر و کـافر از مؤمن متولـد می شود چون خودِ خـدای تعالی کافر را مرده و مؤمن را زنده نامیده و فرموده: «أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا» = «آیا کسـی که مرده بود او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم» (۱).

در جـامع، ج ۵، ص ۳۲۹، از کـافی، از امـام کـاظم (ع): مراد این نیست که زمین را به سـبب باران زنـده سازد. بلکه خداونـد، مردانی برمی انگیزد که به عـدل قیام می کنند، پس زمین با احیاءِ عدل در آن زنده می شود. و اقامه عدل در زمین، برای زمین بسیار نافع تر از چهل روز باریدن باران است.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱، ص ۳۷، چ۱، از حضرت علی (ع):

دانشمند حتی اگر بمیرد، زنده است. و نادان حتی اگر زنده باشد، مرده است.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱، ص ۵۶، چ۱، از حضرت علی (ع):

پیشوای دادگستر و عادل بهتر از بارانِ درشتِ پر برکت است.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱، ص ۸۲ و ۹۰، چ۱، از حضرت علی (ع):

دانش بهتر از ثروت است، چرا که دانش تو را نگهـدارد ولی تو باید ثروت را نگهداری کنی. و (همچنین) ثروت به دادن، کم می شود ولی دانش به دادن، زیاد و پاکیزه می گردد.

وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوانِكُمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْعالِمِينَ (۲۲) وَ مِنْ آياتِهِ مَنامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۲۳) وَ مِنْ آياتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴) وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذا دَعاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵) وَ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ (۲۶) وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ شُرَكاءَ فِي ما رَزَقْناكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَواءٌ تَخافُونَهُمْ

۱- انعام۱۲۲

كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٢٨) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْواءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ (٢٩)

از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس بناگاه انسانهایی شدید و در روی زمین گسترش یافتید! (٢٠) و از نشانه های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند! (٢١) و از آیات او آفرینش آسمانها و زمین و تفاوت زبانها و رنگهای شماست؛ در این نشانه هایی است برای عالمان! (٢٢) و از نشانه های او خواب شما در شب و روز است و تلاش و کوششتان برای بهره گیری از فضل پروردگار (و تأمین معاش)؛ در این امور نشانه هایی است برای آنان که گوش شنوا دارند! (٢٣) و از آیات او این است که برق و رعد را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس و هم امید است (ترس از صاعقه و امید به نزول باران) و از آسمان آبی فرو می فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می کند؛ در این نشانه هایی است برای جمعیتی که می اندیشند! (٢٤) و از آیات او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست؛ سپس هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فراخواند، ناگهان همه خارج می شوید (و در صحنه محشر حضور می یابید)! (٢٥) و از آن اوست تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند و همگی در برابر او خاضع و مطیع اند! (٢٦) او کسی است که آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را بازمی گرداند و این کار برای او آسانتر می باشد؛ و برای اوست توصیف برتر در آسمانها و زمین؛ و اوست توانمند و حکیم! (٢٧) خداوند مثالی از خودتان، برای شما زده است: آیا (اگر مملوک و برده ای داشته باشید)، این برده های شما هرگز در روزیهایی که به شما داده ایم شریک شما می باشند؛ آنچنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد شرکای آزاد خود بیم دارید؟! اینچنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می کنند شرح می دهیم (٢٨) ولی ظالمان بدون علم و آگاهی، از هوی و هوسهای خود پیروی کردند! پس چه کسی می تواند آنان را که خدا گمراه کرده است هدایت کند؟! و برای آنها هیچ یاوری نخواهد بود! (٢٩)

در تفسیر جامع، ج ١، ص ٢٣١، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

خداوند متعال ارواح را ٢ هزار سال قبل از بدنها خلق فرمود و بالا-ترین و شریفترین ارواح را، ارواحِ محمد (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از نسل حسین (علیهم السلام) قرار داد و نورِ آنها تمامِ آسمانها و زمین را فرا گرفت. و آنگاه خدایتعالی فرمود، ولایتِ آنها، امانت نزد خلایق است. سپس فرمود: ای آسمان و زمین کدام یک از شما این امانتِ بزرگ مرا برمی دارد؟ آسمان و زمین ترسیدند که نتوانند از آن امانت نگهداری کنند و از پذیرشِ آن صرفنظر کردند ...

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (٣٠) پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خداست فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست. این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی دانند (٣٠)

فطرت: به معنای خلقت است

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۳۳۹، از قمی، از امام صادق (ع):

فطرت الهی گفتنِ: «لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله» است. و مقصود از «اقم وجهک للدین» ایستادن برای نماز و التفات پیدا نکردن به سمت راست و چپ است.

از همان منبع، از کافی، از حضرت رسول (ص): هر مولودی که متولد می شود بر فطرت اسلام و خداشناسی قدم به این جهان می گذارد اما پدر و مادر، او را یهود و نصاری و ترسا و گبر کنند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۳۴۰، از امام صادق (ع):

مراد از فطرت، اسلام و توحید است زیرا خداوند در عالم ذر، از همه خلایق در قبال پرسش کلی و عمومی «الست بربکم» جواب بلی را گرفته و به توحید حضرت باری تعالی عهد و پیمان اخذ فرموده است، در صورتی که گروهی از خلایق کافر و گروهی مؤمن بودند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۱، ص ۳۰۱، از توحید، از حضرت رسول (ص):

کودک را به خاطر گریه، مزنید زیرا گریه طفل تا ۴ ماه گواهی و شهادت به (لا اله الا الله) است و تا ۴ ماه دیگر صلوات بر پیغمبر است و تا ۴ ماه دیگر دعا به جان پدر و مادر است.

مُنیبینَ إِلَیْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقیمُوا الصَّلاهَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکینَ (۳۱)

مِنَ الَّذینَ فَرَّقُوا دینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲)

وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنیبینَ إِلَیْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَهً إِذا فَریقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ (۳۳)

لِیَکْفُرُوا بِما آتَیْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴)

أَمْ أَنْزَلْنا عَلَیْهِمْ سُلْطاناً فَهُوَ یَتَکَلَّمُ بِما کانُوا بِهِ یُشْرِکُونَ (۳۵)

وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَهً فَرِحُوا بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدیهِمْ إِذا هُمْ یَقْنَطُونَ (۳۶)

أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۳۷)

این باید در حالی باشد که شما بسوی او بازگشت می کنید و از (مخالفت) او بپرهیزید، نماز را برپا دارید و از مشرکان نباشید (۳۱) از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته ها و گروه ها تقسیم شدند! و (عجب اینکه) هر گروهی به آنچه نزد آنهاست (دلبسته و) خوشحالند! (۳۲) هنگامی که رنج و زیانی به مردم برسد، پروردگار خود را می خوانند و توبه کنان به

سوی او بـازمی گردنـد؛ امـا همین که رحمـتی از خودش به آنـان بچشانـد، به ناگـاه گروهی از آنـان نسـبت به پروردگارشـان مشـرک می شوند (۳۳) تـا نعمتهـایی که به آنهـا داده ایم کفران کننـد! پس بهره گیریـد؛ که به زودی خواهیـد دانست (نـتیجه کفران و کـامجویی هـای بی حساب شـما چه بوده است)! (۳۴) آیـا ما دلیل محکمی بر آنان فرسـتادیم که از شـرکشان سـخن گویـد (و آن را موجه شـمارد)؟! (۳۵) و هنگـامی که رحمتی به مردم بچشـانیم، از آن خوشـحال می شونـد؛ و هرگـاه رنـج و مصیبتی به خاطر

اعمالی که انجام داده اند به آنان رسد، ناگهان مأیوس می شوند! (۳۶) آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟! در این نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند (۳۷)

فَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَ الْمِسكِينَ وَ ابْنَ السبِيلِ ذَلِكَ خَيرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولَئكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ **(۳۸)** پس حق خویشان و فقرا و در راه ماندگان را بده، این برای کسانی که رضای خدا می طلبند بهتر است و آنها رستگارند (۳۸)

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۳۴۴، از صادقین (ع): وقتی آیه فوق نازل شد پیغمبر (ص) به دستور پروردگار، فدک را به حضرت فاطمه (س) عطا فرمود. اما ابوبکر در زمان خلافتش آن را غصب کرد، فاطمه (س) معترض شد، ابوبکر گفت باید شاهدی بیاوری، ام ایمن برای شهادت آمد و به ابوبکر گفت: ای ابوبکر آیا شنیده ای که پیامبر (ص) درباره من فرمود: ام ایمن زنی از زنهای بهشت است؟ اینک بدان که خداوند به رسولش وحی نمود که «آت ذالقربی حقه» و پیامبر (ص) در اجرای فرمان پروردگار، فدک را به دخترش بخشید. همین گواهی را امیرالمؤمنین علی (ع) نیز داد. و ابوبکر دستور استرداد فدک را نوشت و عین نامه را به حضرت فاطمه زهرا (س) تسلیم نمود. عُمَر از شنیدن این خبر غضبناک شد و نامه را گرفت و پاره کرد و گفت فدک از آن عموم مسلمانان است. و اوس بن حدثان و عایشه و حفصه گواهی می دهند که پیغمبر (ص) فرمود: «ما گروه انبیاء ارث نمی گذاریم و آن چه از ما باقی بماند متعلق به تمام مردم است» و شهادت علی (ع) چون شوهر زهراست و شهادت ام ایمن هم چون زنی بیش نیست قابل قبول نیست.

☼ مؤلف:

به استناد آیات شریفه: «يرِثُنِى وَيرِثُ مِنْ آلِ يعْقُوبَ» (مریم۶) و «وَوَرِثَ سُلَيمَانُ دَاوُودَ» (نمل۱۶) که به صراحتْ ارث بردن از انبیاء را توسط فرزندانشان اثبات می کند، می توان به حقانیتِ حضرتِ فاطمه زهرا (س) در ادعایِ درخواستِ فدک به واسطه ی ارث، پی برد.

توجه: جهت اثبات ارث بردن از انبیاء به ذیل آیه ۶ سوره مریم و آیه ۱۶ سوره نمل و جهت اثبات توسل به اهل بیت (ع) و امام زادگان به آیه ۹۸ سوره یوسف مراجعه کنید.

وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا فِى أَمْوالِ النَّاسِ فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ زَكاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹)

اللَّهُ الَّذى خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذلِكُمْ مِنْ شَىْ ءٍ

سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰)

ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (۴۲)

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ (۴۳)

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ (۴۴)

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْكافِرِينَ (۴۵)

وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّياحَ مُبَشِّراتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۴۶)

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلاً إِلى قَوْمِهِمْ فَجاؤُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَانْتَقَمْنا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كانَ حَقًّا عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّياحَ فَتُثِيرُ سَحاباً فَيَبْسُطُهُ فِي السَّماءِ كَيْفَ يَشاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ فَإِذا أَصابَ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۸)

وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (۴۹)

فَانْظُرْ إِلى آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ ذلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتى وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ (۵۰)

وَ لَئِنْ أَرْسَلْنا رِيحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱)

فَإِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۵۲)

وَ ما أَنْتَ بِهادِ الْعُمْيِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآياتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (۵۴)

وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ما لَبِثُوا غَيْرَ ساعَةٍ كَذلِكَ كانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵)

وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللَّهِ إِلى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۵۶)

فَيَوْمَئِذٍ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷)

وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنَّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸)

كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى قُلُوبِ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ (۵۹)

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذينَ لا يُوقِنُونَ (۶۰)

آنچه به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت؛ و آنچه را بعنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت است؛ و) کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعفند (۳۹) خداوند همان کسی است که شما را آفرید، سپس روزی داد، بعد می میراند، سپس زنده می کند؛ آیا هیچ یک از همتایانی که برای خدا قرار داده اید چیزی از این کارها را می توانند انجام دهند؟! او منزه و برتر است از آنچه همتای او قرار می دهند (۴۰) فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بسوی حق) بازگردند! (۴۱) بگو: «در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟ بیشتر آنها مشرک بودند! (۴۲) روی خود را بسوی آیین مستقیم و پایدار بدار، پیش از آنکه روزی فرا رسد که هیچ کس نمی تواند آن را از خدا بازگرداند؛ در آن روز مردم به گروه هایی تقسیم می شوند: (۴۳) هر کس کافر شود، کفرش بر زیان خود اوست؛ و آنها که کار شایسته انجام دهند، به سود خودشان آماده می سازند (۴۴) این برای آن است که خداوند کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، از فضلش پاداش دهد؛ او کافران را دوست نمی دارد! (۴۵) و از آیات (عظمت) خدا این است که بادها را به عنوان بشارتی

می فرستد تا شما را از رحمتش بچشاند (و سیراب کند) و کشتیها به فرمانش حرکت کنند و از فضل او بهره گیرید؛ شاید شکرگزاری کنید (۴۶) و پیش از تو پیامبرانی را بسوی قومشان فرستادیم؛ آنها با دلایل روشن به سراغ قوم خود رفتند، ولی (هنگامی که اندرزها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم (و مؤمنان را یاری کردیم)؛ و یاری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده ما! (۴۷) خداوند همان کسی است که بادها را می فرستد تا ابرهایی را به حرکت در آورند، سپس آنها را در پهنه آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و متراکم می سازد؛ در این هنگام دانه های باران را می بینی که از لا به لای آن خارج می شود، هنگامی که این (باران حیاتبخش) را به هر کس از بندگانش که بخواهد می رساند، ناگهان خوشحال می شوند (۴۸) و قطعاً پیش از آنکه بر آنان نازل شود مأیوس بودند! (۴۹) به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند؛ چنین کسی (که زمین مرده را زنده کرد) زنده کننده مردگان (در قیامت) است؛ و او بر همه چیز تواناست! (۵۰) و اگر ما بادی بفرستیم (داغ و سوزان) و بر اثر آن زراعت و باغ خود را زرد و پژمرده ببینند، (مأیوس شده و) پس از آن راه کفران پیش می گیرند! (۵۱) تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی و نه سخنت را به گوش کران هنگامی که روی برگردانند و دور شوند! (۵۲) و (نیز) نمی توانی نابینایان را از گمراهیشان هدایت کنی؛ تو تنها سخنت را به گوش کسانی می رسانی که ایمان به آیات ما می آورند و در برابر حق تسلیمند! (۵۳) خدا همان کسی است که شما را آفرید در حالی که ضعیف بودید؛ سپس بعد از ناتوانی، قوت بخشید و باز بعد از قوت، ضعف و پیری قرار داد؛ او هر چه بخواهد می آفریند و دانا و تواناست (۵۴) و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان سوگند یاد می کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند! اینچنین از درک حقیقت بازگردانده می شوند (۵۵) ولی کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می گویند: «شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید و اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی دانستید!» (۵۶) آن روز عذرخواهی ظالمان سودی به حالشان ندارد و توبه آنان پذیرفته نمی شود (۵۷) ما برای مردم در این قرآن از هر گونه مثال و مطلبی بیان کردیم؛ و اگر آیه ای برای آنان بیاوری، کافران می گویند: شما اهل باطلید (و اینها سحر است) (۵۸) این گونه خداوند بر دلهای آنان که آگاهی ندارند مهر می نهد (۵۹) اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است؛ و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خفیف نسازند (۶۰)

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۴۵، در ذیل آیه ۴۱ «ظهر الفساد فی البر والبحر» آورده است:

حسن بصری گفته است: مقصود از دریا، شهرها و قریه های ساحلی دریاست. و عکرمه گوید که عرب شهرهای آباد را دریا می گوید.

خلاصه آیات سوره روم:

۲ - شکست روم ۴ - پیروزی روم در «بضع سنین» (کمتر از ده سال) ۷ - اکثر مردم از عالم آخرت غافلند ۱۰ - پایان بدِ بدکاران به علت آن بود که آیات الهی را تکذیب و تمسخر می کردند (این آیه ای است که حضرت زینب (س) خطبه خویش را خطاب به یزید ملعون آغاز کرد) ۱۷ - فسبحان الله حین تُمسُونَ و حینَ تصبحون ۱۸ - و لَهُ الحمد. ۱۹ - یخرج الحی مِنَ المیت ۲۰ - خلقکم من تراب (آیات ۲۰ تا ۲۵، شامل ۶ آیه الهی است که با «وَ من آیاتِهِ» آغاز می شوند و به ترتیب شامل: {۲۰ - خلقت از خاک ۲۱ - آفرینش همسر۲۲ - خلقت آسمانها و زمین و گوناگونی در زبانها و رنگ پوست ۲۳ - خواب و

طلب روزی ۲۴ - برق و باران ۲۵ - خروج از قبر } ۲۶ - آنچه در آسمان ها و زمین است همه در دست قدرت اوست ۲۹ - کسی را که خدا گمراه کند چه شخصی او را هدایت کند؟ ۵۵ - بیش از ساعتی درنگ نکردیم ۵۶ - طول مدت بین دنیا و آخرت را خوابیده اند ۵۷ - عذر ستمکاران پذیرفته نمی شود ۵۸ - ما در این قرآن برای عبرت مردم همه گونه مثل زده ایم ۵۹ - خداوند دلهای مردم نادان را مهر می زند.

ص: ۵۷۰

۳۱ سوره لقمان

۳۱ – سوره لقمان.

مکی است و ۳۴ آیه دارد.

خلاصه مطالب: توحید – معاد – عمل به کلیاتِ دین – نصایح لقمان – پنج امر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الم (۱)

تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکیمِ (۲)

هُدیً وَ رَحْمَهً لِلْمُحْسِنینَ (۳)

الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ (۴)

أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

الم (۱) این آیات کتاب حکیم است (کتابی پرمحتوا و استوار)! (۲) مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است (۳) همانان که نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند و آنها به آخرت یقین دارند (۴) آنان بر طریق هدایت از پروردگارشانند و آنانند رستگاران! (۵)

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سبِیلِ اللَّهِ بِغَیرِ عِلْمٍ وَ یَتَّخِذَهَا هُزُواً أُولَئکَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ **(۶)** بعضی از مردم گفتار بازیچه را می خرند تا بدون علم مردم را از راه خدا گمراه کنند و راه خدا را مسخره گیرند، آنان عذابی خفت آور دارند (۶)

لهو: هر چیزی است که آدم را از مهمات زندگی باز دارد.

لهوالحدیث: هر سخنی که انسان را از حق و یاد خدا منصرف نموده و به خود مشغول دارد مانند حکایات خرافی، داستانهای فساد آور، موسیقی و مزمار و غیره.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۳۶۹، از کافی، از امام باقر (ع):

کسب و معامله کنیزان مغنیه (آوازه خوان) و آلات غنا حرام است و آیه را تلاوت فرمود.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۳۷۰، از کافی، از امام صادق (ع):

خداوند نظر رحمت به اهل خانه ای که در آن غنا و خواننده گی می کنند نمی افکند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۳۷۰ و در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۶، از قمی، از امام باقر (ع):

(این آیه) درباره نظر بن حارث (نازل شد) چون او تاجر بود و به ایران سفر می کرد و افسانه های رستم و سهراب را برای مردم می خواند و آنها را از قرآن منع می کرد.

در اصول کافی، ج ۶، ص ۴۳۵، از امام صادق (ع):

نواختن موسیقی نفاق را در دل می رویاند، آنچنان که آب، گیاهان را می رویاند.

در خصال، ج ۱، ص ۲۵، از امام صادق (ع):

ص: ۵۷۱

صدای طرب انگیز نفاق آور است و آخر کار نیز فقر و پریشانی است.

در اصول کافی، ج ۶، ص ۴۳۴، از امام صادق (ع):

خانه هایی که در آن غنا باشد از بلاهای بزرگ ایمن نیست. و فرمود: دعا در آن خانه اجابت نمی شود. و فرمود: فرشتگانِ رحمت در آن مکان فرود نمی آیند.

در کتاب ریشه های قساوت قلب، کتابچی، ص ۳۴۶، از امام صادق (ع):

صفت حیاء از او گرفته می شود و هر چه بگوید و هر چه به او گویند پروایی ندارد.

از همان منبع، از رسول خدا (ص): وسیله ارتکاب زنا است.

از همان منبع، ص ۳۴۷، از رسول خدا (ص):

کسی که به آواز موسیقی گوش دهد در بهشت از صدای دلنواز روحانیون محروم است.

در مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۲۰، از رسول خدا (ص):

روز قیامت صاحب تنبور با روی سیاه محشور می شود و به دستش تنبوری از آتش است و بالای سرش هفتاد هزار ملائکه عذاب است که به دست هر کدام عمودی از آتش بوده و بر سر و صورتش می زنند و صاحب غنا محشور می شود در حالی که کور و کر و گنگ است و حشر زناکار و دارنده آلات موسیقی هم همین است.

درکتاب گناهان کبیره، ج ۱، ص ۳۲۴، از امام صادق (ع)

لغو، غنا است که بندگان خدا از آلوده شدن به آن منزهند.

از همان منبع، ص ۳۲۵: به خانه هایی که خداوند نظر رحمتش را برداشته (به واسطه نواختن موسیقی و خواندن غنا) داخل نشوید.

از همان منبع، ص ۳۲۵، از رسول خدا (ص): خواننده غنا از قبر خارج می شود در حالی که کور و گنگ و کر می باشد و با این نشانه شناخته می شود.

از همان منبع، ص ۳۲۶، از رسول خدا (ص):

کسی که به لهو گوش دهد در قیامت در گوشش سرب آب کرده، ریخته می شود.

وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا وَلَّی مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها کَأَنَّ فی أُذُنَیْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلیمٍ (۷)

إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعیمِ (۸)

خالِدینَ فیها وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ (۹)

و هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود، مستکبرانه روی برمی گرداند، گویی آن را نشنیده است؛ گویی اصلاً گوشهایش سنگین است! او را به عذابی دردناک بشارت ده! (۷) (ولی) کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، باغهای پرنعمت بهشت از آن آنهاست (۸) جاودانه در آن خواهند ماند؛ این وعده ی حتمی الهی است؛ و اوست عزیز و حکیم (شکست ناپذیر و دانا) (۹)

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَىٰ فِي الأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰)

(او) آسمانها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید و در زمین کوه هایی افکند تا شما را نلرزاند (و جایگاه شما آرام باشد) و از هر گونه جنبنده ای روی آن منتشر ساخت؛ و از آسمان آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم (۱۰)

☼ نکته:

در جای دیگر می فرماید: «اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» (۱).

در معنای «ترونها» دو احتمال وجود دارد:

(۱) «ترونها» قید توضیحی باشد و معنای آیات این می شود: «شما آسمانها را می بینید که ستون ندارد» یعنی «ستونی وجود ندارد» .

(۲) «ترونها» قید احترازی باشد و معنای آیات این می شود: «خدا آسمانها را بر روی ستونهایی قرار داد که شما آن ستونها را نمی توانید ببینید» یعنی «ستونی وجود دارد» . (والله اعلم).

توجه: صاحب تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۵۵، معتقد به نظریه دوم است و آورده است: «ترونها، صفتِ «عمد» می باشد، یعنی ستونهایی که قابلِ رؤیت نیستند» . و صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۳، هر دو نظریه را احتمال داده است. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۶، از امام رضا (ع):

(در آیه شریفه) معلوم می شود ستونی هست ولی ما نمی بینیم.

این آفرینش خداست؛ اما به من نشان دهید معبودانی غیر او چه چیز را آفریده اند؟! ولی ظالمان در گمراهی آشکارند (۱۱)

۱- رعد۲

وَ لَقَدْ ءآتَيْنَا لُقْمَـانَ الحِكْمَهَ أَنِ اشـكَرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشـكَرْ فَإِنَّمَا يَشـكَرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِىٌّ حَمِيـدٌ (۱۲) و درحقيقـت به لقمـان حكمت عطا كرديم (كه به او گفتيم) شـكر خـدا را به جای آور و هركس شـكرگزاری كنـد در حقيقت به نفع خودش سپاس می دارد و هركس كفران كند (به ضرر خودش كفران كرده) به درستی خداوند، بی نياز و ستوده است (۱۲)

نكته۱: ضرب المثل «شكرِ نعمتْ، نعمتتْ افزون كند. كفرْ، نعمتْ از كفتْ بيرون كند» شباهتی به مضمون اين آيه شريفه دارد.

نكته۲: فرق حكمت بـا علم در چيست؟ كلمه «حكمت» بيش از بيست بـار در آيات الهی ذكر شـده است از جمله: «يَتلوا عليهم آيـاتِهِ و يُزكيهم و يُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ و الحِكمَه» (جمعه۲) و يـا: «حِكْمَه بالِغه» = «قرآن حكمت بالغه خداونـد است» (قمر ۵) و يا: «قال قد جئتكم بالحكمه» = «عيسـی گفت من آمده ام با حكمت و كتاب انجيل» (زخرف۶۳) و يا: «و آتَيناهُ الحِكمَهَ» = «و ما به داوود حكمت و قوه دركِ حق از باطـل عطـا كرديم» (ص۲۰) و يـا: «آياتِ الله و الحكمه» (احزاب۳۴) و يـا: «ذلكَ ممّا اَوْحی اليـكَ رَبكَ منَ الحكمه» (اسـراء۳۹) و يـا: «اُدعُ الی سبيـل رَبـكَ بـالحكمهِ و المَوعظه الحَسَـنه» (نحل۱۲۵) و يـا: «وَاِذ عَلَّمتُكَ الكتابَ والحكمه والتواره والانجيل» (مائده۱۱۰)

كلمه «علم» نيز بيش از هشـتاد بار در قرآن مجيـد آمـده است از جمله: «لا عِلْمَ لَنا» = « فرشـتگان به پروردگار عرضه داشـتند ما علم و اطلاعی نداريم» (بقره ۳۲)، يا: «و اُولُوالعِلم» = « و صاحبان علم و دانش» (آل عمران۱۸) و يا: «قالوا لا عِلمَ لَنا» = «پيامبران گفتند ... » (۱).

با توجه به آيات شـريفه فوق می توان گفت: حكمت، معرفت و شناخت الهی است در جهت رسيدن به هدف اصلی خلقت كه همـان رسيـدن به معبود و كمـال است. راه رسـيدن به حكمت، عبـادت و ترك گناه و به عبارتی تقوا و زهـد الهی است. وقتی انسـان خـود را از گنـاه و آلودگی پـاك كرده و رو به سوی معبود كنـد، خداونـد متعال نيز حكمت را به او عطـا می فرمايـد. حكمت مراتبی دارد و مراتب آن بسـتگی به ميزان زهدِ شـخص دارد، هرچه تقوا و زهدش بيشتر باشد حكمت و شـناختش هم بيشتر خواهد بود، حكمت همواره با شخص بوده و خواهد ماند و از بين نرفته يا فراموش نمی شود

۱- مائده ۱۰۹

مگر آنکه شخص از تقوا فاصله بگیرد. و نیز بعد از مردنِ شخص، باز هم با او قرین و همراه خواهد بود و مصداقِ این گفته، قولِ امام صادق (ع) است که می فرماید: «هر کس چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند، خداوند روز قیامت او را عالم فهمیده مبعوث کند» (۱).

اما «علم» ، دانش و معلوماتی است که از طریق تحصیل و مطالعه بدست می آید و به واسطه دستیابی به آن علم می توان مجهولاتی را معلوم نمود. مثلاً علم پزشکی، شیمی، فیزیک یا علم قرائت قرآن و غیره. به واسطه داشتن علوم هم می توان به سوی معبود و معرفت الهی سیر نمود و هم می توان به سوی ضلالت و گمراهی و شیطان گام نهاد. مثلًا: علم فیزیک و اطلاع از هسته اتم و انرژی موجود در آن اگر در راه مفید به کار رود مثل تولید برق و خدمت به خلق و انجام عمل صالح، پس راه و عاملی جهت رسیدن به معبود است اما بالعکس اگر به واسطه این علم، بمب هسته ای در جهت نابودی خلق ایجاد شود پر مسلم است که راهی جهت رسیدن به ضلالت است. همچنین علوم فراموش شدنی و از بین رفتنی هستند، مثلاً ـ وقتی یک متخصص قلب و عروق از دنیا برود، بعد از مرگش علمی ندارد و یا یک مکانیک و غیره، حتی قبل از مرگ و در سنین کهنسالی هم، انسانها دچار فراموشی و گاهاً «آلزایمر» شده که علوم و تخصصشان را از دست می دهند.

نکته۳: لقمان فرزند «باعور بن ناروح بن تارح» ، پسر خواهر یا خاله زاده حضرت ایوب (ع) است و در زمان حضرت داوود (ع) می زیسته است. پروردگار متعال به او حکمت عطا فرمود. وی مردی حبشی بود. او پیغمبر نبود اما معصوم و حکیم بود. نامش تنها در این سوره و در آیه ۱۲ و۱۳ آمده و چند کلمه حکمت آموز نیز از او در اندرز فرزندش در آیات ۱۳تا ۱۹ همین سوره به این شرح آمده است: «ای پسرم به خدا شرک نیاور که شرک ستمی بزرگ است» (۲).

(دو آیه ۱۴و ۱۵ در وسط کلمات لقمان قرار گرفته و از کلمات او نیستند و معترضه اند که در خصوص شکر والدین آمده اند).

«ای پسرم اگر عمل تو هموزن دانه خردلی آن هم پنهان در دل سنگی یا در آسمان یا در زمین باشد خدا آن را می آورد که خدا دقیق و کاردان است» (۳).

ص: ۵۷۵

۱- امالی، ص ۴۸۷

۲- آیه۱۳

۳- آیه۱۶

«ای پسـرم نمـاز به پـا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر مصـائب خویش صـبر کن که این از کارهـای مطلوب است» (۱).

«ای پسـرم از در کـبر و نخـوت از مردم روی برمگردان و در زمین چـون مردم مغرور راه مرو زیرا خداونـد متکـبران را دوسـت ندارد» (آیه ۱۸). «در راه رفتن (در اعمال و کردارت) معتدل باش و صوت خود ملایم کن که نامطبوع ترین آوازها آواز خران است» (۲).

در المیزان، ج ۳۲، ص ۳۹، از قمی، از امـام صـادق (ع): لقمـان مردی سـاکت و فقیر احوال بود. نظری عمیق و فکری طولانی داشـت. در برابر امر خـدا سـخت نیرو به خرج می داد. به خـاطر خـدا از آن چه خـدا راضـی نبـود دوری می کرد. همـواره می خواست تـا از عبرتها غنی باشـد. هرگز در روز نخوابیـد. هرگز از دیـدن یا شـنیدن چیزی نخندیـد چون می ترسـید گناه باشـد. هرگز خشمگین نشد. با کسی مزاح نکرد. چون چیزی از منافع دنیا عایدش می شد اظهار شادمانی نمی کرد و اگر از دست می داد اظهار انـدوه نمی نمود. فرزنـدان بسـیاری به او مرحمت شـد ولی بیشتر آنها را از دست داد و بر مرگ احـدی از آنها گریه نکرد. هرگز از دو نفر که نزاع داشـتند، نگـذشت مگر بین آنهـا را اصـلاح کرد، بـا فقهـا و حکما نشـست و برخاست می کرد. بسـیار عـبرت می گرفـت. سـفر نمی کرد مگر به جـایی که برایش اهمیت داشـته باشـد، به این جهـات بـود که خـدا حکمت و عصمتش ارزانی داشت.

☼ مؤلف:

به اعتبـار این جمله از حـدیثِ فـوق که می فرمایـد: «خـدا حکمت و عصـمتش ارزانی داشت» ، معلـوم می شود که لقمـان (ع) معصوم بوده است. یعنی نبوت شـرطِ عصـمت نیست ... اما عصمت شرط نبوت است. بنابراین راهِ رسیدن به مراتبی از عصمت برای هر شخص در هر زمان باز است ... (توضیح و بحث مفصل در این خصوص در ذیل آیه شریفه (یونس ۲) آمده است).

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۳۸، از مجمع، از رسول خدا (ص):

روزی لقمـان نـدایی شـنید که: ای لقمـان آیـا می خواهی خـدا تو را خلیفه خود در زمین کنـد یا بین مردم به حق حکم کنی؟ لقمـان گفت: اگر پروردگـارم مرا مخیر کنـد، عـافیت را می خواهم و بلا را نمی پـذیریم ولی اگر او اراده کرده مرا خلیفه کند سمعاً و طاعتاً، چون یقین دارم خودش یاریم

۱- آیه ۱۷

۲- آیه ۱۹

می نمایـد. ملائکه به طوری که لقمان آنها را نمی دیـد پرسـیدند: چرا ؟ گفت: زیرا هیچ تکلیفی دشوارتر از قضاوت و داوری نیست و ظلم از هر سـو احـاطه اش می کنـد. اگر در داوری راه صـواب (=خیر) رود که امیـد نجـات دارد نه یقین به آن (حـتی یقین هم ندارد که واقعاً راهش ثواب (= پاداش) دارد) ولی اگر راه خطا رود راه بهشت را عوضی رفته است. اگر انسان در دنیا ذلیل و بی اسم و رسم باشد ولی در آخرت آبرومند و شریف، بهتر از آن است که در دنیا شریف و صاحب مقام باشد ولی در آخرت ذلیـل و بی مقـدار و کسـی که دنیـا را بر آخرت ترجیـح دهـد دنیایش از دست می دهـد و آخرت را هم به دست نمی آورد. ملائکه از منطق نیکـوی او تعجـب کردنـد، لقمـان (شـب) بـه خـواب رفـت و خـدا حکمت را بر او نـازل کرد و چـون برخواست سخنان حکمت آمیز از زبانش می جوشید و او با حکمت خود برای داوود (ع) وزارت می کرد. روزی داوود (ع) به او گفت: ای لقمان خوشا به حالت که حکمت را به تو دادند و بلای نبوت را هم از تو برگرداندند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۴۱ تا۴۶، از امام صادق (ع) و امام باقر (ع): (خلاصه روایت)

از جمله مواعظی که لقمان به فرزنـدش کرد این ها بود: (۱) «ای پسـرم تو از آن روزی که به دنیا افتادی، پشتت به دنیا و رو به آخرت کردی و خـانه ای که داری به طرف آن می روی نزدیک تر به توست از خانه ای که از آن دور می شوی» . (۲) «پسرم همواره با علما بنشـین ولی با آنها مجادله نکن که از تعلیم تو دریغ می ورزند» . (۳) «از دنیا به قدر رفع حاجتت بگیر و یکباره ترک آن مکن و گرنه سـربار جامعه می شوی و آن چنان داخل دنیا نشو که به آخرتت ضـرر رساند» . (۴) «آن قدر روزه بگیر که از شـهوت جلوگیری کنـد و آنقدر روزه مگیر که تو را از نمازت باز دارد چرا که نماز نزد خدا محبوب تر از روزه است» . (۵) «در طلب علم بهره ای بگـذار چرا که عمر گرانمایه را هیـچ چیز چون ترک علم ضایع نمی کنـد» . (۶) «زنهار که هرگز با اشـخاص لجـوج در نیفـت و هرگز بـا مردی فقیـه جـدال مکن و هرگز بـا صـاحب سـلطنتی دشـمنی مکن و بـا هیـچ سـتمگری سازگاری و دوستی مکن و با هیـچ فاسـقی برادری مورز و با هیـچ متهمی رفاقت مکن و علم خود را مانند پولت گنجینه کن و به هر کس و ناکس عرضه مدار» .

ص :۵۷۷

(۷) «پسرم از خدای عزوجل آن چنان بترس که اگر در قیامت نیکی های همه نیکان جن و انس را داشته باشی باز ترس آن داشته باشی که عذابت کند و از خدا آنچنان امید رحمت داشته باش که اگر در قیامت با تمامی گناهان جن و انس روبرو شوی باز احتمال و امید این که تو را بیامرزد داشته باشی» . (۸) «پسرم به دنیا رکون و اعتماد نکن و دلت را مشغول به آن مدار، چه خدای تعالی هیچ خلقی را خوارتر از دنیا نیافریده، چرا که نعیم دنیا را مزد و پاداش مطیعان نکرده و بلای دنیا را عقوبت گنهکاران قرار نداده است» . (۹) «پسرم اگر درباره مردن شک داری خواب را از خودت بردار که هرگز نمی توانی چنین کنی و اگر درباره قیامت شک داری، بیداری را از خودت بردار که هرگز نمی توانی، اگر دقت کنی خواهی دید که نفس تو به دست دیگری اداره می شود و خواب به منزله مرگ و بیداری به منزله بعثت بعد از مرگ است» . (۱۰) «پسرم زیاد نزدیکش مشو که از آن دور خواهی ماند و زیاد هم دور مشو که خوار خواهی گشت (یعنی در طلب دنیا میانه رو باش)» . (۱۱) «شخصی از لقمان پرسید: آن چه دستوری است که جامع همه حکمتهای تو باشد؟ گفت: خود را درباره چیزی که برایت ضمانت کرده اند به زحمت نینداز و آن چه را که به خودت واگذار نموده اند ضایع نکن (یعنی عمر خود را صرف رزقی که ضامن آن شده اند نساز و درباره سعادت آخرت که به خودت واگذار نموده اند اهمال نکن)» .

☼ لطیفه:

«روزی لقمان حکیم به فرزندش گفت: در طی سالیان عمرم، حکمتهای فراوانی کسب کرده ام که از میان آنها، هزار حکمت و از آن هزار تا، ۴۰ حکمت و از آن ۴۰ تا، ۸ حکمت را انتخاب کرده ام که اگر به آن ۸ حکمت عمل کنی مثل آن است که تمام حکمتها را می دانی: دو چیز را فراموش نکن:

۱ - خدا ۲ - مرگ، دو چیز را فراموش کن: به کسی نیکی کردی، کسی به تو بدی کرد (۳و۴)، ۵ - به خانه ای وارد شدی چشم نگه دار، ۶ - به سفره ای وارد شدی شکم نگه دار، ۷ - به مجلسی وارد شدی سخن نگه دار، ۸ - به نماز ایستادی دل نگه دار» .

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۶۶، از خصال، از امام صادق (ع):

سریع راه رفتن، بها و اعتبارِ انسان را از بین می برد.

ص :۵۷۸

در غررالحکم، ج ۱، فصل ۱۰، ص ۲۷۴، چ۱، از حضرت علی (ع): اگر بردبار نیستی خود را به بردباری درآور زیرا کم کسی خود را به مردمی شبیه کرد جز اینکه خودش یکی از آنها گشت.

وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ (۱۳)

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فى عامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لى وَ لِوالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصيرُ (۱۴)

وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى أَنْ تُشْرِكَ بى ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِى الدُّنْيا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵)

يا بُنَيَّ إِنَّها إِنْ تَكُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فى صَخْرَةٍ أَوْ فِى السَّماواتِ أَوْ فِى الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطيفٌ خَبيرٌ (۱۶)

يا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷)

وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِى الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ (۱۸)

وَ اقْصِدْ فى مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَميرِ (۱۹)

أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِى السَّماواتِ وَ ما فِى الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِى اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدىً وَ لا كِتابٍ مُنيرٍ (۲۰)

وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ الشَّيْطانُ يَدْعُوهُمْ إِلى عَذابِ السَّعيرِ (۲۱)

وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى وَ إِلَى اللَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲)

وَ مَنْ كَفَرَ فَلا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۲۳)

نُمَتِّعُهُمْ قَليلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلى عَذابٍ غَليظٍ (۲۴)

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۲۵)

لِلَّهِ ما فِى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميدُ (۲۶)

وَ لَوْ أَنَّ ما فِى الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ (۲۷)

ما خَلْقُكُمْ وَ لا بَعْثُكُمْ إِلاَّ كَنَفْسٍ واحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَميعٌ بَصيرٌ (۲۸)

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِى النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرى إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى وَ أَنَّ اللَّهَ بِما

تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹)

ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْباطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْکَبِيرُ (۳۰)

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْری فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَکُمْ مِنْ آياتِهِ إِنَّ فی ذلِکَ لَآياتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ (۳۱)

وَ إِذا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ کَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ ما يَجْحَدُ بِآياتِنا إِلاَّ کُلُّ خَتَّارٍ کَفُورٍ (۳۲)

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا يَوْماً لا يَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَيْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لا يَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ (۳۳)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می کرد- گفت: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است» (۱۳) و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد) و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری

ص: ۵۷۹

به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است! (۱۴) و هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن؛ و از راه کسانی پیروی کن که توبه کنان به سوی من آمده اند؛ سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می کردید آگاه می کنم (۱۵) پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه ای از) آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است! (۱۶) پسرم! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و در برابر مصایبی که به تو می رسد شکیبا باش که این از کارهای مهم است! (۱۷) (پسرم!) با بی اعتنایی از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد (۱۸) (پسرم!) در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن؛ از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزن) که زشت ترین صداها صدای خران است (۱۹) آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده و نعمتهای آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری درباره خدا مجادله می کنند! (۲۰) و هنگامی که به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید!» ، می گویند: «نه، بلکه ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم!» آیا حتی اگر شیطان آنان را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می کنند)؟! (۲۱) کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، به دستگیره محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است)؛ و عاقبت همه کارها به سوی خداست (۲۲) و کسی که کافر شود، کفر او تو را غمگین نسازد؛ بازگشت همه آنان به سوی ماست و ما آنها را از اعمالی که انجام داده اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم ساخت؛ خداوند به آنچه درون سینه هاست آگاه است (۲۳) ما اندکی آنها را از متاع دنیا بهره مند می کنیم، سپس آنها را به تحمل عذاب شدیدی وادار می سازیم! (۲۴) و هرگاه از آنان سؤال کنی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟» مسلماً می گویند: «الله» ، بگو: «الحمد لله (که خود شما معترفید)!» ولی بیشتر آنان نمی دانند! (۲۵) آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست، چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است! (۲۶) و اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریاچه به آن افزوده شود، اینها همه تمام می شود ولی کلمات خدا پایان نمی گیرد؛ خداوند عزیز و حکیم است (۲۷) آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست؛ خداوند شنوا و بیناست! (۲۸) آیا ندیدی که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند و خورشید و ماه را مسخر ساخته و هر کدام تا سرآمد یعنی به حرکت خود ادامه می دهند؟! خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است (۲۹) اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از او می خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است! (۳۰) آیا ندیدی کشتیها بر (صفحه) دریاها به فرمان خدا و به (برکت) نعمت او حرکت می کنند تا بخشی از آیاتش را به شما نشان دهد؟! در اینها نشانه هایی است برای کسانی که شکیبا و شکرگزارند! (۳۱) و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون ابرها آنان را بپوشاند (بالای سرشان قرار گیرد)، خدا را با اخلاص می خوانند؛ اما وقتی آنها را به خشکی رساند و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند (و به ایمان خود وفادار می مانند، در حالی که بعضی دیگر فراموش کرده کافر شوند)؛ ولی آیات ما را هیچ کس جز پیمان شکنان ناسپاس انکار نمی کنند! (۳۲) ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید و بترسید از روزی که نه پدر کیفر اعمال فرزندش را تحمل می کند و نه فرزند چیزی از کیفر (اعمال) پدرش را؛ به یقین وعده الهی حق است؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را (به کرم) خدا مغرور سازد! (۳۳)

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۶۴، در ذیل آیه ۱۶، «یا بنی انها ان تک مثقال حبه ... » از امام صادق (ع):

ص: ۵۸۰

از گناهان کوچک بترسید و پرهیز کنید چرا که خداوند از آنها باز خواست می کند و هیچ یک از شما هرگز نگوید من گناه می کنم و توبه خواهم کرد، زیرا خدا می فرماید: ان تک مثقال ...

از همان منبع، ص ۶۵، در ذیل آیه ۱۷، «یا بنی اقم الصلوه ... » ، از رسول خدا (ص): خداوند دوست دارد به مستحباتش عمل شود همچنان که دوست دارد به واجباتش عمل شود.

در کتاب گناهان کبیره، ج ۱، ص ۳۳۶، از پیامبر اکرم (ص):

از دروغ بپرهیز زیرا روی دروغگو را سیاه می کند.

در کتاب مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۵۵، از حضرت باقر (ع):

خداوند برای شرّ قفل هایی قرار داده و کلید آن شراب است و دروغ بدتر از شراب است.

در کتاب گناهان کبیره، ج ۱، ص ۳۳۹، از حضرت صادق (ع):

از مجازات دروغگو آن است که خداوند فراموشی را بر او مسلط می گرداند.

از همان منبع، ص ۳۳۸، از حضرت امیرالمؤمنین (ع):

بنده طعم ایمان را نمی چشد مگر اینکه انواع دروغ را ترک نماید جدی یا مزاح.

از همان منبع، ص ۳۳۸، از رسول خدا (ص):

منافق را سه علامت است: دروغ گفتن، خیانت کردن و خلف وعده نمودن.

از همان منبع: دروغ سبب فجور و فجور سبب کفر و کفر سبب دخول در آتش است.

در کتاب تکامل در پرتو اخلاق، ص ۹۷، از امام صادق (ع):

همانا حسد همانند آتش که هیزم را می سوزاند، ایمان را از بین می برد.

إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ الساعَهِ وَ یُنزِّلُ الْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ مَا فی الاَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّاذَا تَکسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرُ (۳۴)

به درستی علم رستاخیز پیش خداست و باران فرود می آورد و آن چه را در رحمها است می داند، کس چه داند که فردا چه می کند و کس چه داندکه در کدام سرزمین خواهد مُرد. اما خدا دانا و آگاه است (۳۴)

☼ نکته:

در خصوص پنج امری که در آیه شریفه آمده، دو نوع روایت وارد شده است، در دسته

ص: ۵۸۱

اول، علمِ به این پنج امر را تنها مختص به خدا می داند. در دسته دوم، روایاتِ بسیار زیادی از رسول خدا (ص) و ائمه (ع) رسیده که این بزرگواران از آینده حال خود و از زمان مرگشان و اینکه در چه سرزمینی از دنیا می روند خبر داده اند. قبل از توضیح در این خصوص ابتدا اشاره ای به نظراتِ صاحبانِ دو تفسیر جامع و المیزان کرده و سپس توضیح لازم، انشاء الله داده خواهد شد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۳۹۶، بدون هیچ گونه نقد و توضیحی تنها به روایاتی اشاره شده و آورده است:

الف- این آیه درباره مردی به نام وارث بن عمر نازل شد که از پیغمبر (ص) پرسید: قیامت چه وقت خواهد بود؟ و امسال باران چه مقدار فرود آید؟ چون برای چهارپایان و زراعات خود، دل ما به آمدن باران خوش است. همسری دارم حمل دارد بفرمایید فرزندش پسر است یا دختر؟ و حال ما فردا چه خواهد شد؟ و در کجا خواهیم مُرد؟ آیه فوق در پاسخ سؤالات او نازل شد.

ب- قمی ذیل آیه مذکور از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: پنج علم مذکور در این آیه را هیچ نبی مرسل و هیچ ملک مقربی نمی داند و فقط ذات مقدس پروردگار است که می داند روز قیامت چه وقت برپا خواهد شد و چه ابری در کجا می بارد و جنین در شکم مادر مذکر است یا مؤنث و مرگ در کدام سرزمین گریبان مخلوق زنده را می گیرد و کسی نمی داند که فردا چه خواهد کرد.

ج- ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات احادیث فراوانی روایت کرده که رسول خدا (ص) و علی (ع) محل و روز قتل امام حسین (ع) و حتی نام بعضی از قاتلان حضرتش را از سالها قبل بیان فرموده بودند و خود آن حضرت نیز در زمان حیات خود در این باره مطالبی بیان داشته است.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۶۶، در توضیح آیه شریفه آورده است:

در این آیه سه مورد از مواردی که علم خدا متعلق بدانهاست برشمرده، یکی علم به قیامت که از مسائلی است که خداوند علم بدان را به خود اختصاص داده و احدی جز او از تاریخ وقوع آن خبر ندارد، همچنان که جمله: «به درستی علم به قیامت نزد خداست» نیز این انحصار را می رساند. دوم مسئله فرستادن باران و سوم علم به آنچه در رحم زنان است، از پسر و دختر که

خداونـد این دو را نیز به خود اختصاص داده، مگر آنکه خودش تعلیم کسـی کند. دو چیز دیگر را نیز شـمرده که انسان از آن اطلاـعی نـدارد و به خـاطر همین دو جهـل از حوادث آینـده خود بی خبر است اول اینکه «هیـچ کس نمی دانـد که فردا چه به دستش می آید» ، دوم اینکه «هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد» .

و نیز در بحث روایتی خود (ج۳۲، ص ۶۹) نیز توضیح آورده است که: «(در این خصوص) روایاتی هست که در آنها آمده که حتی به تعلیم الهی نیز کسی در این پنج مسئله آگاه نمی شود لکن به این روایات نباید اعتنا کرد، برای اینکه روایاتِ پیشگویی های ائمه و رسول خدا (ص) آن قدر زیاد است که نمی شود به خاطر یک روایت از همه آنها چشم پوشید» .

☼ مؤلف:

علوم سه دسته اند: دسته اول از علوم، علوم مکنونِ الهی است که غیر از خدایتعالی کسی از آن علوم اطلاعی ندارد. «علم وقوعِ قیامت» از علوم اختصاصـی حضـرت حق تعالی است که بیش از ۱۱ بـار در قرآن کریم به آن اشـاره فرموده است از جمله آیه شریفه: «يَسـئَلُونَک عَنِ الساعَهِ أَيَّانَ مُرْساهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبی لا يجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلا هُوَ ... » = «ای رسول از تو درباره ساعت قیـامت می پرسـند کـه چه وقت فرا می رسـد پاسـخ ده که علم آن نزد پروردگـارم است و کسـی جز او آن سـاعت را ظـاهر و روشن نمی تواند بکند» (اعراف ۱۸۷)

و یا: «إِنَّ الساعَهَ ءَاتِيَهٌ أَكادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كلُّ نَفْسِ بِمَا تَسعَى» = «به درستی ساعت قیامت خواهـد رسـید و آن ساعت را پنهان داریم تا هر نفسی را به پاداش عملش برسانیم» (طه ۱۵)

و یا: «يَسئَلُک النَّاسُ عَنِ الساعَهِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ» (احزاب ۶۳)

و یا: «إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ الساعَهِ» = «تنها خدا از زمان وقوع قیامت آگاه است» (فصلت ۴۷)

و یا: « ... وَ عِندَهُ عِلْمُ الساعَهِ ... » = «و علم ساعت قیامت نزد خداست» (زخرف ۸۵)

و یا: «يَسئَلُونَک عَنِ الساعَهِ أَيَّانَ مُرساهَا ... إِلى رَبِّک مُنتهَاهَا» (نازعات ۴۴ - ۴۲)

دسـته دوم از علوم، علومی هستند که از همان علم مکنون و مخزون اولیه به اذن خداوند متعال تنها به عده ای خاص با توجه به ظرفیتشان تعلق می گیرد. این گروه همان انبیاء و ملائکه و

ائمه (ع) می باشند. از جمله این علوم: علم به وقوع باران (قبل از تشکیل ابر باران زا)، علم به زمان مرگ، علم به اتفاقی در آینده و علم به نوع جنین قبل از لقاح است. و دلیل این گفته نیز آن دسته از روایات است که مؤید این بیان است، مثلاً این که حضرت علی (ع) در جنگ، عده ای را فقط زخمی می کرد و علت آن را این می دانست که از صلب آن کافر که نکشته است بعدها فرزند یا فرزندانی مؤمن به عمل خواهد آمد و یا این که خبر از تولدِ قاتلینِ فرزندانش قبل از بسته شدن نطفه آنها می دادند.

دسته سوم از علوم، علومی هستند که یا ظاهر و مشخصند و یا به واسطه تلاش و کوششِ نوعِ بشر می توان به آنها دست یافت، مثل علوم پزشکی- شیمی- فیزیک- علم هوا و فضا و غیره. در حال حاضر بشر در علوم پزشکی به جایی رسیده است که توسط دستگاه سونوگرافی می تواند پسر بودن یا دختر بودن جنین را قبل از تولد و بعد از چهار ماهگی و در رحم مادر تشخیص دهد و یا توسط ماهواره و دستگاههای الکترونیکی وقوع باران و برف و سیل را تا حد بالایی پیش بینی نماید. حال اگر بشر در این رونـدِ علمی به جایی برسد که بتواند قبل از چهار ماهگی و بلافاصله به مجردِ وقوعِ لقاح، جنسیتِ جنین را تشخیص دهد نه تنها بعید نیست حتی قابل اثبات هم هست چرا که می دانیم وقتی عمل لقاح صورت پذیرفت و اسپرم در مجاورت تخمک قرار گرفت چنانچه «کروموزمِ X» مرد با «کروموزمِ X» زن ترکیب شود، جنسیت بچه دختر بوده و اگر «کروموزمِ Y» مرد با «کروموزمِ X» زن ترکیب شود جنین پسر خواهد بود و این در همان زمانِ شروعِ لقاح مشخص می باشد، تنها می بایست تلاش فراوان و پیشرفت علمی صورت گیرد تا وسیله ای به وجود آید که بتواند آن را تشخیص دهد و یا وسایل دقیق تری برای وقوع قطعیِ باران و برف، قابل دسترسی هستند.

☼ نکته:

علم به جنسیتِ جنینْ قبل از لقاح و علم

ص :۵۸۴

به ریزش بارانْ قبل از تشکیل ابر باران زا و یا میزانِ ریزش باران و علم به اتفاقی در آینده، جزءِ علوم دسته دوم است که به جز انبیاء و ائمه (ع) به اذن الهی، هیچ کس به آن مطلع نخواهد شد، ولی علم به جنسیتِ جنین بعد از لقاح و علم

به ریزش باران بعد از تشکیل ابر و البته با احتمال، جزءِ علوم دسته سوم است.

☼ نکته:

لازم به ذکر است که علومِ دسته سوم زیر مجموعه ای از علوم دسته دوم و علوم دسته

دوم نیز زیر مجموعه ای از علوم دسته اول هستند به عبارتی خداوند متعال صاحب تمام علوم است و انبیاء و ائمه (ع) به تناسب ظرفیتشان و به اذن خداوند متعال مطلع از علوم دسته دوم و به طور اکمل، واقف به تمام علوم دسته سوم بوده ولی جاهل به علوم دسته اولند. و سایر انسان ها تنها می توانند به علوم دسته سوم وقوف پیدا کنند و هیچ گاه به دسته دوم و اول دسترسی نخواهند یافت. مثلاً انسان شاید بتواند به واسطه پیشرفت در علم به نوع جنین بعد از لقاح و در رحم مادر دستیابی پیدا کند ولی هرگز نمی تواند به این علم قبل از لقاح دستیابی پیدا کند و یا در مورد بارش باران در صورتی می تواند پیش بینی کند که ابر یا ابرهایی را در آن مناطق رصد کرده باشد ولی چنانچه ابری را پیدا نکند نخواهد توانست از ریزش باران در آینده اطلاعی دهد. بعد از این توضیحات، حال به تفسیر آیه شریفه و بعد از آن روایات مربوطه می پردازیم:

آیه شریفه از شش جمله تشکیل شده است:

۱ - «إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ الساعَه» : یعنی وقوع ساعت قیامت تنها در نزد خداوند است که جزءِ همان علم مکنونی است که برای هیچ کسی جز خداوند متعال مکشوف نیست و این آیه و آیات ذکر شده در این خصوص مبین این موضوع است و سیاق جمله هم همین موضوع را می رساند.

۲ - «وَ یُنَزِّلُ الْغَیْث» : کلمه «غیث» به معنای باران است. و معنای جمله این است: «و باران را نازل می کند» ، ولی در این جمله برخلاف جمله اول هیچ گونه اختصاصی به این مطلب که بارش باران و علم به ریزش آن تنها مختص به خداوند متعال باشد وجود ندارد که عده ای بخواهند اشکال کنند. و این علم جزءِ علوم دسته سوم است که توضیح در خصوص پیش بینی وضع آب و هوا توسط عموم مردمِ هواشناس نیز مبین همین موضوع است.

۳ - «وَ یَعْلَمُ مَا فی الَاَرْحَام» : «و خداوند آن چه را که در رحم هاست می داند» و این جمله فقط این موضوع را می رساند که خداوند متعال به درون رحم ها نیز آگاهی دارد ولی هیچ مطلبی

که بخواهد بفرماید دیگران نمی توانند به درون رحم ها آگاهی پیدا کنند را نمی رساند و این علم جزءِ علوم دسته سوم است که توضیح در خصوص سونوگرافی نیز مبین همین مطلب است.

۴ - «وَ مَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّا ذَا تَکسِب غَدًا» : «و شخص چه داند که فردا چه کسب خواهد کرد» ، این جمله در عین اینکه انسان یا نفس را نسبت به وقوع آینده جاهل بیان می کند ولی هیچ گونه مالکیت اختصاصی برای خداوند متعال نسبت به این علم بیان نفرموده است. بنابراین می توان استثنایی در این جمله قائل شد. به عبارتی این جمله جزءِ علوم دسته دوم است که بیان شد یعنی به اراده و اذن خداوند متعال، انبیاء و ائمه (ع) می توانند وقوف به فردای خود و دیگران پیدا کنند.

۵ - «وَ مَا تَدْرِی نَفْس بِأَی أَرْضٍ تَمُوت» : این جمله هم مثل جمله بالا، جزءِ علوم دسته دوم است.

۶ - «إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ» : این جمله می خواهد بی نهایت بودن علوم الهی را برساند و بفرماید که: «خداوند متعال عالم و مالک و صاحب تمام علوم (چه دسته اول یا دوم یا سوم) است» .

خلاصه کلام: در آیه شریفه به جز علم به وقوع ساعت قیامت که به خداوند متعال تخصیص داده شده است، چهار علم دیگر را مختص به ذات اقدسش نفرموده است، بنابراین آن دسته از روایات که آن چهار علم از آیه شریفه را برای ائمه اطهار (ع) مکشوف و روشن فرض نموده اند هیچ گونه تضادی با آیه شریفه ندارند. و تنها می ماند دسته دیگر از روایات که آنها نیز دو دسته اند: یک دسته که قبول تقیید نمی کنند مثلاً در آنها آمده که حتی به تعلیم الهی نیز کسی در این پنج مسئله آگاه نمی شود که به این دسته نباید اعتنایی نمود چرا که جعلی بودنشان حتمی است اما دسته دیگر، آنهایی هستند که قبول تقیید می کنند و این دسته را بایستی با روایات محکم تفسیر نمود چرا که از معصوم (ع) نیز نقل شده است که می فرمایند: «همانطوری که قرآن و آیاتش محکم و متشابه دارد همچنین روایات نیز ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه داشته و نیاز به تفسیر دارند و نباید آنها را بی دلیل رد نمود» .

نکته آخر: ممکن است عده ای با این توضیحات مخالف بوده و همان حرف اول خود را بزنند و به استناد آیه مذکور باز هم بگویند: «اهل بیت و ائمه و انبیاء (ع) نسبت به وقوع مرگ و

آینده و وقوع باران و نوع جنین اطلاعی نداشته و تنها خداوند به این پنج علم آگاه است» ، در پاسخ به این گروه باید آنها را متوجه آیاتی از قرآن کریم کرد، که در آنها به طور کلی مطلبی را آورده است ولی در عین حال استثنائاتی هم وجود دارد مثل آیه شریفه: «ان الانسانَ لِربّهِ لکنُود» = «انسان نسبت به پروردگارش کافر و ناسپاس است» (عادیات۶)، حال سؤال من این است که آیا به استناد این آیه شریفه باید گفت که حتی انبیاء و ائمه اطهار (ع) نیز نسبت به خداوند متعال (نعوذ بالله) کافر و ناسپاسند؟ هرگز که چنین باشد!!! این گونه آیات، فراوان است که جزءِ آیات متشابهند و باید به محکمشان برگرداند. در خصوص آیه شریفه نیز حتی اگر این علوم را مختص خداوند متعال فرض کنیم باز می توان استثنایی برای انبیاء و ائمه اطهار (ع) قائل شد البته نه در مورد وقوع ساعت قیامت که صراحتاً هم آیه شریفه و هم آیات مشابه علم آن را مختص به حضرت حق تعالی دانسته اند، بلکه در خصوص آن چهار علم دیگر. عده ای هم ممکن است ایراد بگیرند که هیچ کدام از این علوم را بشرِ عادی نمی داند. که در پاسخ باید گفت: اولاً: در آیه شریفه چنین اختصاصی نیامده است. ثانیاً: این برداشتِ مفسرینی است که در زمان آنها علوم پیشرفت نکرده بود تا دستگاه هایی مثل سونوگرافی و غیره کشف شود و نظرشان را ابطال کند. از آن گذشته خدایتعالی خالق تمام علوم است و اندکی از این علوم را به صورت بالقوه در وجود انسان به ودیعه نهاده است و این که بشر بتواند دستگاهی را کشف کند که از جنسیتِ جنین قبل از تولد خبر دهد نه تنها مخالف این آیه و آیات الهی نیست، که مؤید آن است (والله اعلم).

توجه: صاحب تفسیر المیزان، علم به قیامت را جزءِ علوم دسته اول و چهار علم اشاره شده در آیه شریفه را جزءِ علوم اختصاصیِ دسته دوم فرض کرده است. به عبارتی تمام علوم فوقُ الذکر را از دسترسی بشر عادی بعید می داند، که به یقین نظریه اش صحیح نمی باشد.

در تفسیر جوامع، ج ۵، ص ۷۴، آمده: سبب این که کلمه «علم» را برای خدا قرار داد و کلمه «درایت» را برای بندگان، این است که در مفهومِ درایت معنای حیله و نیرنگ هم هست. یعنی هیچ فردی هر چند حیله و نیرنگ به کار بَرَد، درباره آنچه مخصوص خداست، نمی تواند چیزی بفهمد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۴۸۷، م ۵۰، از امام صادق (ع):

هر کس چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند، خداوند روز قیامت او را عالم فهمیده مبعوث کند و عذابش نکند (منظور، عمل کردن است نه صرفاً حفظ بی عمل).

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل ۱۰، ص ۲۷۳، چ۱، از حضرت علی (ع):

اگر دوست داری که نیک بخت ترین مردم باشی پس بدانچه می دانی عمل کن.

از همان منبع، ف۸، ص ۱۸۴: برترین پارسایی گمان نیک داشتن درباره ی خداست.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱۷، ص ۳۲۴، چ۱، از حضرت علی (ع):

هرگاه بپرسی از روی دانش آموزی بپرس نه از روی سرکشی و خرده گیری زیرا که نادانِ یادگیرنده مانند دانشمند است و دانشمند خرده گیر و سرکش همانندِ نادان است.

از همان منبع، فصل۱۷، ص ۳۲۸: هنگامی که خردمند پیر شود عقلش جوان گردد و هنگامی که بی خرد پیر گردد نادانیش جوان گردد.

از همان منبع، ج ۲، فصل۴۸، ص ۴۷۴: گمانِ عاقل از یقینِ جاهل درست تر است.

از همان منبع، فصل۵۵، ص ۴۹۸: مؤمن علمش در عملش می باشد و علم بی عمل مانند درخت بی ثمر و داروی بدون سود است.

در تحف العقول، ص ۲۰۷، از امام علی (ع): ای مردم! خردمند نیست کسی که از گفتار ناحقی که مردم درباره او می زنند دل گیر شود و فرزانه نیست کسی که ستایش نادان را بر خود بپسندد.

خلاصه آیات سوره لقمان:

۱ – الم ۶ – لهو الحدیث ۱۰ – بغیر عمد ترونها ۱۲ – لقمان ۱۳ – به خدا شرک نیاور ۱۴ – در حق پدر و مادر نیکی کن خصوصاً مادر ۱۵ – اگر پدر و مادر تو را به شرک وادار کنند در این صورت دیگر از آنها اطاعت مکن ۱۶ – پسرم! اگر به مقدار خردلی در میان سنگی یا در طبقات آسمانها و زمین پنهان باشد، همه را برا ی محاسبه می آورد ۱۷ – پسرم! نماز به پا دار– امر به معروف و نهی از منکر کن و بر کار مردم نادان هرآزار بینی صبور باش ۱۸ – هرگز به تکبر از مردم روی متاب و در زمین با غرور قدم برمدار ۱۹ – اِن انکر الاصوات لصوتُ الحمیر ۲۲ – بالعروة الوثقی ۲۴ – اندک زمانی آن کافران را به لذات فانی دنیا برخوردار می سازیم آنگاه به عذاب سخت گرفتارشان کنیم ۲۷ – اگر درختان قلم و آب دریا به اضافه هفت دریای دیگر مداد گردد باز نگارش کلمات خدا ناتمام بماند ۲۸ – خلقت و بعثت همه شما جز مثل یک تن نیست ۲۹ – خدا

شب را در روز و روز را در شب داخل کند و خورشید و ماه را مسخر ساخته که هر یک تا وقت معینی گردش کنند (آیه شریفه دلیل بر حرکت و ثابت نبودنِ خورشیداست) ۳۴ - پنج امر.

ص: ۵۸۸

۳۲ سوره سجده

۳۲ – سوره سجده = الم سجده = الم تنزیل = سجده لقمان (همجوار با لقمان) = مضاجع (محلهای خواب). (مکی است و ۳۰ آیه دارد).

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۹۰، از درمنثور، از حضرت علی (ع):

سجده های واجب قرآن (عزائم) چهار است اول (الم تنزیل = سجده)، دوم (حم تنزیل= فصلت)، سوم (نجم)، چهارم (اقرأ باسم ربک الذی خلق= علق).

خلاصه مطالب: بیان مبدأ و معاد- مسئله نبوت و کتاب- وعده ثواب و عقاب است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الم (۱)

تَنْزِيلُ الْكِتابِ لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (۲)

أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳)

الم (۱) این کتابی است که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده و شک و تردیدی در آن نیست! (۲) ولی آنان می گویند: «(محمد) آن را بدروغ به خدا بسته است» ، اما این سخن حقی است از سوی پروردگارت تا گروهی را انذار کنی که پیش از تو هیچ انذارکننده ای برای آنان نیامده است، شاید (پند گیرند و) هدایت شوند! (۳)

اَللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَمَواتِ وَ الاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فی سِتَّهِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَیٰ عَلَی الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا شَفِيعٍ أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ (۴) پروردگار کسی است که آسمانها و زمین و هر چه میان آنهاست را در مدت شش روز آفرید. سپس به عرش پرداخت. جز او سرپرست و شفیعی ندارید، چرا پند نمی گیرید؟ (۴)

☼ مؤلف:

خداوند سبحان در هفت آیه شریفه می فرماید که آسمانها و زمین را در ۶ یوم (زمان) خلق فرموده است:

۱ – آیه مورد بحث ...

۲ – «خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَيامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ» (ق۳۸)

۳ – «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَيامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ» (هود۷)

۴ - «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَینَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ» (فرقان۵۹)

۵ - «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یدَبِّرُ الْأَمْرَ» (یونس۳)

۶ - «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یغْشِی اللَّیلَ النَّهَارَ» (اعراف۵۴)

۷ - «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یعْلَمُ مَا یلِجُ فِی الْأَرْضِ» (حدید۴)

نکاتی که بتوان در خصوص آیات شریفه «سته ایام» بیان کرد به این شرح می باشد:

۱ – ایام هفته هم هفت روز به تعداد این آیات می باشد.

۲ – مراد از یوم، روزِ ۲۴ ساعته ما نمی باشد بلکه مراد، مراحلی از زمان است که شاید حتی هزاران سال هم طول کشیده باشد، همچنـان که در آیه معارج «یوم» را ۵۰ هزار سال بیان کرده و فرموده: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَهُ وَالرُّوحُ إِلَيهِ فِي يوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَهٍ» = «فرشـتگان و روح به سوی او عروج می کننـد در آن روزی که مقـدارش پنجاه هزار سال است!» (معارج ۴) و در آیه سجده «یوم» را هزار سال بیان می فرماید: «فِي يوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَهٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» = «سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سال هایی است که شما می شمرید» (۱).

این را هم بگویم که خـدای تعالی هر چه اراده بفرمایـد فوراً خلق خواهـد شـد: «وَإِذَا قَضَی أَمْرًا فَإِنَّمَا يقُولُ لَهُ كُنْ فَيكُونُ» = «و هنگـامی که فرمان وجود چیزی را صادر کنـد، تنها می گویـد: موجود باش! و آن چیز فوری موجود می شود» (بقره ۱۱۷)، اما این بـدان معنا نیست که نظام حاکم بر طبیعت از یک اصول و قانون طبیعی تبعیّت نکنـد، بلکه خالقِ هستیْ تدبیر و نظامی را بر عـالم هستی حـاکم فرموده است، مثلاً ـ برای تولیـد خـاک هزاران سال از ایامِ ما طول می کشـد، خلقت آسـمانها و زمین نیز به همین صورت اتفاق افتاده است و از تـدبیر خاص خود پیروی می کند همچنانِ که می فرماید: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» (نازعات ۵). از طرفی کوتـاه یـا بلنـدیِ زمان برای خـدای تعالی یکسان است بلکه این مخلوقاتنـد که زمان و مـدتِ آن می توانـد بر آن ها اثر گذارد.

۳ – در دو آیه شریفه «ق» و «فرقان» اشاره به عبارت «وَمَا بَينَهُمَا» = «و آن چه بین آنهاست» فرموده است و این دو آیه شریفه، ۵ آیه دیگر را تخصـیص زده اند به عبارتی فقط خلقت آسـمانها و زمین در این هفت «یوم» نبوده است بلکه تمام «ماخلق» که در این آسـمان ها و زمین می باشـند نیز در این مـدت خلق شده اند، البته ترتیب و زمانِ خلقتِ آن ها با هم فرق داشته است، مثلاً آب را قبـل از سـایر موجودات زنـده خلق فرموده است همچنـان که می فرمایـد: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيءٍ حَي» = «و هر چیز زنـده ای را از آب قرار دادیم» (انبیـاء ۳۰) و می فرمایـد: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» = «او کسـی است که انسان را از آب آفرید» (۲).

۱– سجده ۵

۲– فرقان۵۴

توجه: آیه فرقان که می فرماید: «انسان از آب خلق شده است» با آیات زیادی که اشاره به خلقت انسان از خاک یا گل دارند مثل آیه شریفه: «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ» = «ما شما را از خاک آفریدیم» (حج ۵) و یا آیه شریفه: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» = «انسان را از گل خشکیده ای همچون سفال آفرید» (رحمن ۱۴)، تضادی ندارد چرا که آیه رحمن، آیه حج را و آیه حج، آیه فرقان را تخصیص زده است یعنی کلوخ و گل از خاک و خاک هم از آب خلقت پیدا کرده است، این مطلب مثل آن می ماند که کسی بگوید نان از آرد، یا گندم، یا خاک و یا از آب ساخته شده است که به ترتیبْ آن را تخصیص زده است یعنی هویت آن را خاص و ریزتر می کند.

۴ - خدای تعالی در سوره فصلت در آیات ۹ و۱۰ و ۱۲ می فرماید: «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» = «زمین را در دو روز خلق کرد» (۹)، «وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» = «و تقدیر فرمود، ارزاق زمین ها را در چهار روز» (۱۰)، «فَقَضَيهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» = «پس آسمان ها را هفت عددً قرار داد آن هم در دو روز» (۱۲).

حال در جمع آیات مورد بحث (سته ایام) با سه آیه شریفه ی فصلت، نقطه ابهامی به وجود خواهد آمد چرا که در آیات «سته ایام» خلقت را به «۶ یوم» و با رو بر هم کردنِ آیات فصلت (۲ یوم زمین + ۴ یوم ارزاق + ۲ یوم آسمان ها)، خلقت به «۸ یوم» می رسد و اما در قرآن کریم آیه ای که این ابهام را مرتفع کند به نظر حقیر نمی رسد، بنابراین از چند حدیث موثق کمک می گیریم و آیات را توجیه می کنیم:

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۷۵، از تفسیر مجمع البیان: خداوند تعالی در دو روز معین (یک شنبه و دوشنبه) زمین را بیافرید و دو روز دیگر (سه شنبه و چهار شنبه) کوه ها و ارزاق را بیافرید.

پس مجموع چهار روز است، نه آن که چهار روز کوه ها و ارزاق را بیافرید.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۰۱، از کافی، از امام صادق (ع): خداوند خیر را در روز یک شنبه آفرید، روز دوشنبه زمین را خلق کرد، روز سه شنبه ارزاق و و اقوات ساکنینش را، روز چهارشنبه و پنج شنبه آسمان ها را ایجاد نمود و روز جمعه ارزاق و اقوات آنها را خلق فرمود. و در روایتی دیگر

از همین منبع آورده است: خداونـد در روز یکشـنبه و دوشـنبه زمین را آفریـد و روز سه شـنبه اسـباب و قوت آنهـا را آفریـد و چهارشنبه و پنج شنبه آسمان ها را آفرید و روز جمعه اقوات آنها را آفرید.

اما این دو روایت با آیه۱۰ «اربعه ایام» اگر ایام را «روز» معنی کنیم، جمع نمی شود پس با روایتی دیگر این ابهام دوم را مرتفع می کنیم: در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۷۶، از علی بن ابراهیم آورده است: مراد از «اربعه ایام» چهار فصل است.

بنـابراین می توان گفت: به جز آیه «اربعه ایـام» ، که در آن «یوم» به معنـای فصـل تعبیر شـده است در بقیه آیات، «یوم» به یک معنا و یکسان آمده است و لذا تضادی بین آیات وجود ندارد، به عبارتی آیه شـریفه «اربعهٔ ایام» به معنای فصل است و ارتباطی در خصوصِ تعـدادِ ایامِ خلقت ندارد، پس: ۲روز خلقت زمین + ۱روز اقوات زمینی ها+ ۲ روز خلقت آسمانها + ۱ روز اقوات آسمانها= ۶ روز خلقت (والله اعلم). (توضیح در این باره ذیل آیات ۹و۱۰و۱۲ فصلت آمده است).

دو نکته از تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۷۴و۷۵:

۱ – منظـور از تعـبیر «اسـتواء در عرش» کنـایه از مقـام تـدبیر موجـودات و بـه نظم درآورن آنهـاست و به همین جهت در اغلب مواردی که این تعبیر آمده دنبالش یکی از تدبیرها را به عنوان نمونه ذکر کرده مثلاً: «ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یغْشِی اللَّیلَ النَّهَارَ» =«پس بـه عرش پرداخت شب فرا می گیرد روز را» (اعراف۵۴)، یا: «ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یدَبِّرُ الْأَمْرَ» =«پس بر عرش نشست تا مسئله امر را تدبیر کند» (یونس۳)، یا: «ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یعْلَمُ مَا یلِجُ فِی الْأَرْضِ» =«پس بر عرش مستولی گشت او می داند که چه چیزها در زمین فرو می رود» (حدید۴)، یا: «ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیدُ فَعَّالٌ لِمَا یرِیدُ» =«دارای عرشی عظیم الشان فعال هر چه را که اراده کند» (۱).

۲ – منظور از (شـفیع) عبـارت است از کسـی که منضم به سـببی نـاقص شود و سـببیت ناقص آن را تکمیل کنـد پس شـفاعت، عبـارت است تتمیم سـبب ناقص در تأثیرش و چون این معنا را با اسـباب و مسـببات خارجی تطبیق کنیم نتیجه اش این می شود که هر یک از اسـباب و شـرایط عالمْ شـفیع یکدیگرند چون سببیت یکدیگر را در تأثیرْ تکمیل می کنند، همچنانکه هر یک از ابر و باران

ص: ۵۹۲

۱- بروج۱۶و۱۵

و آفتاب و سایه و امثال آن شفیع روییدنی ها هستند چون هر یک از نامبردگان سببیت دیگری را تکمیل می کند. پس خداوند متعال که خالق اسباب است شفیع حقیقی است که نقص هر سبب را تکمیل می کند و غیر او شفیعی نیست.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۸۷، باب۱۱، از امام رضا (ع):

حق تعالی، عرش و ملائکه و آب را قبل از آسمان و زمین خلق فرمود. و آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و قادر بود بر این که به قدر یک چشم بر هم زدنی آسمانها و زمین را خلق کند لکن در شش روز آفرید تا بر ملائکه ظاهر کند آن چه را خلق می کند.

☼ نکته:

در روایت فوق خلقت فرشتگان قبل از آسمانهاست ولی در روایتِ (بحار، ج ۲۵، ص ۱۸، از امام باقر ع)، خلقتشان بعد از آسمانهاست، که در توجیه دو روایت به ذیل (انبیاء ۱۰۷) رجوع شود).

در غررالحکم، ج ۲، ص ۵۲۱، از امام علی (ع): ای مردم! از کار خدا درباره ی ابلیس عبرت گیرید هنگامی که آن عمل طولانی و کوششِ پر زحمت و رنجش را از بین برد و آن کار این بود که شیطان در ۶ هزار سال عبادتش که معلوم نیست آیا آن ۶ هزار سال از سالهای دنیا بوده یا از سالهای آخرت و این از بین بردنِ عبادت به خاطر یک لحظه تکبر و سرکشی شیطان بود.

☼ مؤلف:

مراد و منظورِ مولای متقیان حضرت امیرالمؤمنین (ع) از بیان عبارتِ «معلوم نیست» ، به واسطه درک و فهم بشر عادی از این زمان طولانی، یا مواردی دیگر است و اِلا آن بزرگوار که خود از «راسخون در علم» است، وقوف کامل به این زمان داشته اند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۵، ص ۸۲۱، چ۱، از حضرت علی (ع): غم فردای نیامده ات را بر امروزت بار مکن زیرا اگر فردا از عمرت باشد خداوند سبحان روزی تو را در آن می دهد و اگر از عمرت نباشد پس چرا غم روزی را می خوری که از دوران عمرت نیست؟

يُدَبِّرُ الاَمْرَ مِنَ السمَاءِ إِلی الاَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فی يَوْمٍ كانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ **(۵)** از آسمان گرفته تا زمین هر کاری را تدبیر می کند. آنگاه در روزی که به حساب شما هزار سال است، (همه چیز) به سوی او بالا می رود (۵)

ص :۵۹۳

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۷۹ تا ۸۱: منظور از «سماء» می تواند دو تعبیر باشد:

۱ - مقام قربی است که زمام همه امور به آنجا منتهی می شود، نه آسمان که به معنای جهت بالا و یا ناحیه ای از نواحی عالم جسمانی است.

۲ - مراد این است که موطن و محل تدبیر امور زمینی، آسمان است و خدا که محیط به هر چیز است تدبیر زمین را از آن موطن نازل می کند که البته معنای دوم به فهم نزدیک تر است چون جمله: «و اوحی فی کل سماء امرها» با آن سازگارتر است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۰۲، آمده است: مراد از «یعرج الیه» بالا رفتن آن فرشته است به مکانی که خداوند امر فرموده بالا برويد زیرا پروردگار در آسمان و جهت و مکان معینی نیست تا نزد او بروند مانند آیه: «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی» (صافات ۹۹) در حکایت حضرت ابراهیم که گفت: من به سوی پروردگارم می روم، مقصود او شام بود بدیهی است که پروردگار در شام نبود. این آیه در بیان اوصاف فرشتگان و عروج و نزول آنها از آسمان به زمین و از زمین به آسمان است.

نکته ای از المیزان، ج ۳۲، ص ۷۹ تا ۸۱: در آیه: «تَعْرُجُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ إِلَیهِ فِی یوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ» = «ملائکه و روح به سوی او بالا می روند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است» (معارج۴)، (اینکه در آیه سجده آن روز را هزار سال و در آیه معارج آن را پنجاه هزار سال بیان می فرماید) چند احتمال وجود دارد: الف- مقدار پنجاه هزار سال مربوط به کافران است تا به خاطر کفرشان مشقت بیشتری شوند و منظور از هزار سال مربوط به مؤمنین است. ب- قیامت پنجاه موقف دارد و هر موقف آن هزار سال طول می کشد که جمعا پنجاه هزار سال می شود. ج- مراد در هر دو آیه تنها صرف زیاد جلوه دادن است مثل آیه: «یوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ یعَمَّرُ أَلْفَ سَنَهٍ» = «هر یک از ایشان دوست دارد هزار سال عمر کند» (بقره ۹۶) که منظور این است، بفرماید دوست دارند بسیار زیاد عمر کنند نه خصوص عدد هزار (باشد). و همان منبع آورده است: احتمال آخر (بند ج) از سیاق آیه بعید است و لکن احتمال دوم (بند ب) از همه آنها به ذهن نزدیک تر است.

☼ مؤلف:

در نکته اول، بند الف، صاحب المیزان کلمه «سماء» را در معنای مجازی آن و به عنوان مقام قرب فرض کرده است و این تعبیر چندان صحیح به نظر نمی رسد چرا که اگر کلمه

سماء را به معنای قرب الهی فرض کنیم معنای آیه این می شود: «خداونـد زمین را از جانب مقام قرب خودش تدبیر می کند» و در این معنا تدبیر آسـمان ها حذف خواهد شد در صورتی که اگر به آیه قبلی مراجعه کنیم در آن آیه اشاره به خلقت آسـمان ها و زمین فرموده است و در این آیه نیز اشاره به تدبیر آنها (هم زمین و هم آسمان) فرموده و همانطور که زمین نیاز به تدبیر و کنترل دارد آسمان نیز نیاز به تدبیر دارد بنابراین دلیلی ندارد که ما بخواهیم کلمه «سماء» را در معنای مجازی آن به کار ببریم. امـا نکته ای که بایـد به آن اشـاره نمود این مطلب است که: اگر حرف اضـافه «الی» را در آیه شـریفه، «به» و یـا «به سوی» معنا کنیم آن گاه معنای عبارت اول آیه این می شود: «خداونـد متعال امور را از آسـمان به سوی زمین تـدبیر می نماید» و می دانیم خداوند متعال جا و مکان خاصـی ندارد و بر تمام مکان ها حاضـر و ناظر است. وقتی آسمانها و زمین را خلق فرمود برای تدبیر امور، فرشـتگان را بدین منظور خلق کرد از جمله فرشـته موکل باد و یا باران و غیره و این فرشتگان به امر الهی برای تدبیر امور زمینی از آسـمان به سوی زمین فرود می آینـد نه از هسـته زمین و یا از درون خاک. اما اگر حرف اضافه «الی» را به معنای «تا» تعبیر نماییم آن گاه معنای آیه این می شود: «خداوند متعال از آسـمان گرفته تا زمین هر کاری را تدبیر می کند» (همان معنای ذکر شده در ذیل آیه). به هر صورت و با هر یک از این دو معنا، کلمه «سـماء» به معنای حقیقی آن یعنی «آسـمان» می باشد و نه معنای مجازی آن. (والله اعلم).

همچنین بند الف و ج از نکته ی آخر صاحبِ المیزان صـحیح به نظر نمی رسد چرا که هر دو آیه شریفه عام هستند و این زمان برای همه انسانهـا چه کافر یا مؤمن یکسان است و نیز این زمان یک واقعیتِ غیر قابلِ انکار است. (برای توضـیح بیشتر به آیات ۴۷ حج و ۴ معارج مراجعه شود).

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۰۴، از شیخ طوسی، از امام صادق (ع):

قیامت ۵۰ موقف دارد که هر موقف مانند هزار سال از سال هایی است که شما می شمرید.

ذلِکَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ (۶)

الَّذی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِینٍ (۷)

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ ماءٍ مَهِینٍ (۸)

او خداونـدی است که از پنهان و آشـکار با خبر است و شـکست ناپذیر و مهربان است! (۶) او همان کسـی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد (۷) سپس نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز و بی قدر آفرید (۸)

☼ نکته:

بحث تفسیری آیه «خلقت نیکو» (آیه ۷) در ذیلِ آیه (معارج ۱۹) آمده است.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِیهِ مِن رُّوحِهِ وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الاَبْصارَ وَ الاَفْئِدَهَ قَلِیلاً مَّا تَشکُرُون **(۹)** پس آن (نطفه) را پرداخت (نیکو آراست) و از روح خویش در او بدمید و برای شما گوش و چشم ها و قلب آفرید، ولی شما چه کم سپاس می دارید! (۹)

«تسویه» : به معنای تصویر است و سواه یعنی شکل دادن است.

«نَفَخَ فیه من روحِهِ» : این جمله نوعی کنایه است و از آن جایی که خلقت روح با آن پیچیدگی و عظمت تنها به وسیله خداوند متعـال امکان پـذیر است می خواهـد بزرگی و شـرافت روح را برسانـد و آن را منسوب به خودش فرموده است نه اینکه «العیاذ بالله» این مفهوم که ممکن است بعضـی به اشـتباه تصور کنند صـحیح باشد که: «روحْ مشتقی از خداوند است» چرا که خداوند سبحان یگانه ای است که همتا نداشته و مشتق نمی شود و او خالق روح است.

«اَفْئِدَه» : منظور، ادراکهای بشـری است که به قلب یا دل تشبیه می شود (برای توضـیح در خصوص روح به آیه ۲ نحل و برای توضیح در خصوص وحی به آیه ۶۹ نحل مراجعه کنید).

وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ (۱۰)

آنها گفتنـد: «آیا هنگامی که ما (مُردیم و) در زمین گم شدیم، آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟!» ولی آنان لقای پروردگارشان را انکار می کنند (و می خواهند با انکار معاد، آزادانه به هوسرانی خویش ادامه دهند) (۱۰)

قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَّلکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ **(۱۱)**

بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته اند جانتان را می گیرد سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد (۱۱)

«توفی» : یعنی هر چیزی را به طور کامل دریافت کردن است.

☼ نکته:

در قرآن کریم، چهار نوع آیه در خصوص «قبض روح» آمده است:

۱ – همین آیه شریفه که توفی و قبض روح را به «ملک موت» یا عزرائیل نسبت داده است.

۲ – آن را به خداوند متعال نسبت می دهد: «اللَّهُ یتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا» (زمر۴۲)

۳ - آن را به ملائکه نسبت می دهد: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» (نحل ۲۸)

۴ - به فرستادگان نسبت می دهد: «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» (انعام۶۱)

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۸۵ تا ۸۸ در جمع بین آیات آورده است:

به خاطر اختلاف مراتب اسباب است، سبب نزدیک تر به میتْ ملائکه است که از طرف ملک الموت فرستاده می شوند و سبب دورتر از آنان خود ملک الموت است، که مافوق آنان است و امر خدایتعالی را نخست او اجرا می کند و به ایشان دستور می دهد، خدایتعالی هم ما فوق همه آنان و محیط بر آنان و سبب اعلای میراندن و مسبب الاسباب است و اگر بخواهیم این جریان را با مثلی مجسم سازیم، نظیر عمل کتابت است که هم به قلم نسبت می دهیم و می گوییم قلم خوب می نویسد و هم به دست و انگشتان نسبت می دهیم و می گوییم دست فلانی به نوشتن روان است و هم به انسان نسبت می دهیم و می گوییم فلانی خوب می نویسد (به آیه (زمر۴۲) رجوع شود).

نکته ای از المیزان، ج ۳۲، ص ۸۷: این آیه از روشن ترین آیات قرآنی است که دلالت بر تجرد نفس می کند و می فهماند که نفس غیر از بدن است، نه جزءِ آن است و نه حالی از حالات آن.

در المیزان، ج ۳۲، ص ۹۱، از امام صادق (ع): خداوند برای ملک الموت یاورانی از ملائکه قرار داده که او نسبت به آن اعوان به منزله فرمانده است و هر یک را به مأموریتی می فرستد پس هم ملائکه قبض روح می کنند و هم خود ملک الموت، آن گاه خدا ارواح را از ملک الموت می گیرد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۰۵، آورده: (وقتی پیامبر اکرم (ص) به معراج رفت، عزرائیل عرض کرد):

پروردگار، مرا مأمور به قبض روح تمام خلایق فرموده جز روح شما و علی که هر وقت مشیتش تعلق بگیرد شخصاً شما را قبض روح می فرماید.

وَ لَوْ تَرى إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲)

وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّى لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعينَ (۱۳)

فَذُوقُوا بِما نَسيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا إِنَّا نَسيناكُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)

إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الَّذينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵)

تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ

خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (۱۶)

فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷)

أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ (۱۸)

أَمَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوى نُزُلاً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹)

وَ أَمَّا الَّذينَ فَسَقُوا فَمَأْواهُمُ النَّارُ كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها أُعيدُوا فيها وَ قيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذابَ النَّارِ الَّذی كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰)

و اگر ببینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده، می گویند: «پروردگارا! آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم؛ ما را بازگردان تا کار شایسته ای انجام دهیم؛ ما (به قیامت) یقین داریم!» (۱۲) و اگر می خواستیم به هر انسانی هدایت لازمش را (از روی اجبار بدهیم) می دادیم؛ ولی (من آنها را آزاد گذارده ام و) سخن و وعده ام حق است که دوزخ را (از افراد بی ایمان و گنهکار) از جن و انس همگی پر کنم! (۱۳) (و به آنها می گویم:) بچشید (عذاب جهنم را)! بخاطر اینکه دیدار امروزتان را فراموش کردید، ما نیز شما را فراموش کردیم؛ و بچشید عذاب جاودان را به خاطر اعمالی که انجام می دادید! (۱۴) تنها کسانی که به آیات ما ایمان می آورند که هر وقت این آیات به آنان یادآوری شود به سجده می افتند و تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند و تکبر نمی کنند (۱۵) پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود (و بپا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند! (۱۶) هیچ کس نمی داند چه پاداشهای مهمی که مایه روشنی چشمهاست برای آنها نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می دادند! (۱۷) آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند (۱۸) اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت جاویدان از آن آنها خواهد بود، این وسیله پذیرایی (خداوند) از آنهاست به پاداش آنچه انجام می دادند (۱۹) و اما کسانی که فاسق شدند (و از اطاعت خدا سرباز زدند)، جایگاه همیشگی آنها آتش است؛ هر زمان بخواهند از آن خارج شوند، آنها را به آن بازمی گردانند و به آنان گفته می شود: «بچشید عذاب آتشی را که انکار می کردید!» (۲۰)

☼ نکته:

بحث تفسیری آیه ی «پر شدن جهنم» (آیه ۱۳) در ذیلِ آیه (اعراف ۱۷۹) و بحث روایی نماز شب در ذیل آیه (اسراء ۷۹) آمده است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۸۵ از رسول خدا (ص): (ذیل آیه۱۶): لازم است بر شما شب زنده داری که این خویِ نیکانِ پیش از شما بوده است و شب زنده داری تنها برای خداست (ریا در آن نیست) و بازدارنده از گناه و کفاره بدی ها و دور کننده مرض از بدن هاست. و نیز فرمود: شرافت و بزرگیِ مؤمن در شب زنده داریِ اوست و عزت او در اذیّت نکردنِ مردم است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۸۵، از رسول خدا (ص) در ذیل آیه ۱۷: «من قره اعین» آمده است:

برای بندگانِ شایسته ام پاداشی آماده ساخته ام که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به هیچ دلی خطور نکرده است، صرف نظر از نعمت هایی که شما را بر آن آگاه ساخته ام.

وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الاَدْنىٰ دُونَ الْعَذَابِ الاَكْبرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱)

ص :۵۹۸

و ما عذاب نزدیک را زودتر از عذاب بزرگ به آنها می چشانیم شاید برگردند (۲۱)

☼ نکته:

خداوند سبحان در جای دیگر می فرماید: «وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» = «و برای ستمگران عذابی قبل از آن است (در همین جهان)؛ ولی بیشترشان نمی دانند!» (۱).

در المیزان، ج ۳۲، ص ۱۰۷: منظور از «عذاب ادنی= عذاب نزدیک» همان عذاب دنیوی از قبیل قحطی و مرض و غیره است. و منظور از «عذاب اکبر= عذاب بزرگ» همان عذاب قیامت است.

☼ نکته:

در اینجا ممکن است سؤالی به ذهن برسد که چرا به جای کلمه «ادنی= نزدیکتر» ، کلمه «اصغر=کوچک» که مقابل «اکبر» است به کار نرفته و یا بالعکس، یعنی حال اگر عذاب اول یا دنیوی را عذاب نزدیکتر (ادنی) آورده پس عذاب دوم را به جای اکبر کلمه «دورتر» می آورد؟ در پاسخ صاحب المیزان آورده است: «اگر عذاب دنیا را عذاب نزدیکتر خواند و عذاب قیامت را عذاب بزرگتر، با این که جا داشت عذاب دنیا را در مقابل عذاب بزرگترِ قیامت، عذاب کوچکتر بخواند، برای این بود که مقام، مقامِ تهدید و تخویف بود و در چنین مقامی جا نداشت عذاب را کوچکتر بخواند لذا آن را عذابِ نزدیکتر خواند و به همین علت عذابِ قیامت را هم در مقابل عذابِ نزدیکترِ دنیا، عذابِ دورتر نخواند، چون با مقام تهدید مناسب نبود» .

☼ مؤلف:

در خصوص ترجمه قرآن کریم به زبان های مختلف لازم به توضیح است که خداوند متعال با وجود علوم بی کران و نامحدودش به طرز شیوا، زیبا، عجیب و معجزه آوری کلمات را کنار هم قرار داده و آیاتی این چنین، به معرض ظهور آفریده است که هر کدام از این کلمات جایگاه و معنای خاص خود را داراست و نمی توان کلمه ای از آیات الهی را جا به جا و یا جایگزین نمود و به همین خاطر است که قرآن معجزه ای است که «ماسوا» از آوردنش ناتوانند. لذا تمامی مترجمانی که قرآن را به زبان های مختلف ترجمه کرده اند واقعاً نتوانسته اند معنای واقعی آیات الهی را به طور صد در صد ترجمه نمایند مثلاً در همین آیه شریفه عده ای از مترجمین بدون قرض و منظور خاصی با ترجمه کلمه «ادنی» به کلمه «کوچک» ، آن تهدید و تخویفِ عذابی که در بطن آیه نهفته است را حذف نموده اند. سایر آیات الهی نیز به همین صورت

۱- طور۴۷

دستخوش ترجمه ای شده اند که گاهاً بر خلاف معنای واقعی آیات الهی است. بنابراین در پاسخ بعضی از سؤالات از جمله: «آیا نمی توان به جای قرائت عربیِ قرآن، هر کس به زبان خودش فقط ترجمه آن را بخواند؟» و یا: «مگر خداوند متعال زبانهای مختلف را متوجه نمی شود؟ پس چرا نباید هر کس نمازهای خود را به زبان خودش بیان کند؟» و یا امثال این، باید گفت:

اولاً: همان طوری که بیان شد قرآن کریم به طرز خاص و خارق العاده ای که از عهده مخلوقات خارج است حروف چینی شده است و ترجمه های بشری به هیچ وجه نمی تواند معنای واقعی و صد در صدی قرآن باشد. ثانیاً: اگر قرار بود هر کس به زبان خودش قرآن یا نماز بخواند باعث می شد که از همان ابتدای اسلام تا کنون هر کس به سلیقه و میل شخصی خود چیزی را از آن کم یا زیاد کند و تا عصر حاضر اصلاً چیزی از نماز و قرآنِ واقعی بر جا نماند و از آن گذشته اتحاد و یکپارچگی را هم از میان می برد. ثالثاً: در هر نمازی قرائت سوره حمد واجب است (به جز نماز میت، که البته تهلیل و تکبیر است و نه نماز، چرا که به استناد روایات، نمازی که در آن حمد نباشد نماز نیست) و سوره حمد چنان مضامین و معانی عمیقی دارد که اگر تمام انسان ها جمع شوند و بخواهند خدایشان را به زبانِ خودشان ستایش کنند نخواهند توانست عبارتی را خلق کنند که در عین خلاصه گویی و سادگی اش تمام مصادیق و معانیِ عبودیتْ و نیاز و درخواستِ حقیقیِ عبد را نسبت به معبودِ بی همتایش برساند.

برای فهمِ بیشترِ مطلبْ مثالی می زنم: «فرض کنید شخصی بخواهد کتابی از شعرای ایرانی مثل سعدی یا حافظ را به زبانهای دیگر ترجمه نماید، آیا او می تواند خصوصیاتی که در شعر فارسی است مثل: قافیه، نظم، لحن، صوت، اثر بخششِ روحی و غیره را ترجمه نماید؟ و آیا شما با خواندن آن ترجمه ها همان اثر را در روح و وجودتان احساس می کنید که یک غزل حافظ ایجاد می کند؟ تازه این ترجمه شعری است که ساخته ی بشرِ محدود است چه برسد به ترجمه قرآنی که ساخته ی خداوند متعال و نامحدود است» .

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۱۱۷، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

منظور از عـذاب نزدیکـتر، مصـائب و بیماریهـا و دشواری هـایی است که به سوی اسـراف گران دنیـا روی می آورد نه عـذاب آخرت. (سؤال شـد: یا رسول الله عـذاب ادنایِ ما چیست؟ ما که نه مصـیبت، نه بیماری و نه گرفتاریِ سـختی دیده ایم) فرمود: عذابِ ادنای شما، زکات و طهارت است.

در تفسیرجامع، ج ۵، ص ۴۱۶، از مجمع البیان:

عذاب ادنی خروج دجال و علائم آخرالزمان است و عذاب اکبر، ظهور مهدی (عج) است.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْها إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمينَ مُنْتَقِمُونَ (۲۲)

چه کسـی سـتمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او یادآوری شده و او از آن اعراض کرده است؟! مسـلماً ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت! (۲۲)

وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسى الْكِتَابَ فَلا تَكُنْ فى مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَائهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنى إِسرائيلَ **(۲۳)** و در حقیقت عطا کردیم به موسی آن کتاب را. پس از دیدار او به شک مباش و آن را برای بنی اسرائیل به عنوان هدایت قرار دادیم (۲۳)

کتاب: مراد کتاب تورات است. مریه: به معنای شک و بدگمانی است.

نکتـه ای از المیزان، ج ۳۲، ص ۱۰۸ و۱۰۹: مفسـرین در مرجع ضـمیرِ «هـا» در کلمه «لقـائه» و در نتیجه در معنای کلمه نامبرده اختلاف دارند از جمله:

۱ – ضـمیر به موسـی بر می گردد: و معنای آیه این است: «شک نکن در دیدارت با موسی» ، چون پیامبر (ص) در شب معراجْ موسـی (ع) را دیـدار کرد پس اگر این سوره بعـد از معراج نازل شده باشد، آیه شـریفه یاد آوری خاطراتِ شب معراج است و اگر قبل از معراج باشد پس وعده الهی به آنجناب است که به زودی موسی را خواهی دید.

۲ – ضمیر به موسی بر می گردد: ولی معنای آیه این است: «شک مکن در اینکه روز قیامت موسی را می بینی» .

۳ – ضمیر به کتاب برمی گردد: و معنا این است: «شک مکن که کتاب تورات را خواهی دید» .

۴ – ضـمیر به «خـدایتعالی» برمی گردد: و معنا این است: «شک مکن که روز قیامت به دیـدار پروردگارت می رسـی» (گزینه۴ نظر صاحب المیزان، ج ۳۲، ص ۱۰۸ و۱۰۹ است).

☼ مؤلف:

با توجه به آیاتِ صدر و ذیلِ آیه موردِ بحث که در خصوص قیامت آمده است پس نظریه آخر معقول تر است (والله اعلم).

وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ (۲۴)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ

ص :۶۰۱

الْقِيامَهِ فيما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵)

أَ وَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فی مَساكِنِهِمْ إِنَّ فی ذلِكَ لَآياتٍ أَ فَلا يَسْمَعُونَ (۲۶)

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا يُبْصِرُونَ (۲۷)

وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۲۸)

و از آنـان امامـانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هـدایت می کردنـد؛ چون شـکیبایی نمودنـد و به آیات ما یقین داشـتند (۲۴) البته پروردگـار تو میـان آنـان روز قیامت در آنچه اختلاف داشـتند داوری می کنـد (و هر کس را به سـزای اعمالش می رساند)! (۲۵) آیـا برای هـدایت آنهـا همین کـافی نیست که افراد زیـادی را که در قرن پیش از آنـان زنـدگی داشـتند هلاـک کردیم؟! اینها در مساکن (ویران شده) آنان راه می روند؛ در این آیاتی است (از قدرت خداوند و مجازات دردناک مجرمان)؛ آیا نمی شنوند؟! (۲۶) آیـا ندیدنـد که مـا آب را بسوی زمینهـای خشک می رانیم و بوسـیله آن زراعتهایی می رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می خورنـد و هم خودشان تغـذیه می کنند؛ آیا نمی بینند؟! (۲۷) آنان می گویند: «اگر راست می گویید، این پیروزی شما کی خواهد بود؟!» (۲۸)

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَ لا هُمْ يُنظَرُونَ **(۲۹)** بگو (در آن) روزِ

پیروزی، کسانی که کافر شده اند، ایمان آوردنشان سود ندهد و مهلتشان ندهند (۲۹)

نکتـه ای از المیزان، ج ۳۲، ص ۱۱۲: مفسـرین در معنـای «یوم فتـح» چنـد تعبیر آورده انـد از جمله: قیـامت- ظهور امام زمان (عج)- فتح مکه- جنگِ بدر.

☼ مؤلف:

خدای تعالی در آیه شـریفه فوق «يَوْمَ الْفَتْحِ» را توضـیح داده و فرموده است: «در این روز ایمان آوردن سودی ندارد و به کسی هم مهلت داده نشود» ، به عبارتی می خواهـد بفرمایـد که «توبه» در آن روز پذیرفته نمی شود و این تنها در دو حالت است که توبه کسی پذیرفته نشود، یکی در قیامت و یکی هم در حین جان دادن است، همچنان که می فرماید: «وَ

لَيسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِينَ يعْمَلُونَ السَّيئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَـرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَـذَابًا أَلِيمًا» = «برای کسانی که کارهای بـد انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می رسد می گوید: «الان توبه کردم!» و کسانی که در حال کفر از دنیا می رونـد؛ توبه ای نیست؛ اینها کسانی هسـتند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده ایم» (نساء۱۸). اما در سایر موارد « توبه» پـذیرفته است، همچنان که خـدای سـبحان بارها در قرآن کریمش همه افراد چه کافر و چه مسـلمان را دعوت به توبه کرده و اجابتِ توبه را نیز وعـده فرموده است هم چنان که می فرماید: «هُوَ يقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبَادِهِ» = «خداوند توبه را از بندگانش می پذیرد» (توبه۱۰۴) و می فرماید:

«وَ هُوَ الَّذِی یقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبَادِهِ وَیعْفُو عَنِ السَّیئَاتِ» = «او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و بدی ها را می بخشد» (شوری ۲۵) و می فرماید: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» = «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم!» (غافر ۶۰) و غیره ...

بنابراین «روز فتح» فقط «قیامت» است چرا که تاریخ گواه است که پیامبر اکرم (ص) روز فتح مکه را روز قبول توبه و بخشش و صلح نامید و حتی از قاتل عمویش هم درگذشت و یا در جنگ بدر هم همواره از دَرِ بخشش و پذیرش توبهْ از کفار وارد شد. و اما روایاتی که «روز فتح» را «ظهور امام زمان (ع)» می دانند از جنبه تطبیق است چون آن روز نیز روز فتح است نه این که در آن روز توبه کسی پذیرفته نشود و روایتی هم که در ذیل آمده است جنبه تطبیق دارد.

متأسفانه عده ای ناخواسته ظهور حضرت حجت (عج) را طوری توصیف می کنند که آنجناب العیاذ بالله فقط برای کشتن و تخریب و قتلِ عام ظهور می کند و هیچ کس را نمی بخشد، در صورتی که این طور نیست بلکه آن حضرت (ع) تنها با کسانی جدال می کند که توبه نکنند و مقابل دینْ قیام کنند، ولی با کسانی که توبه کنند مطابق قرآن کریم رفتار کرده و از آنها می گذرد، حتی اگر کافر هم باشند و خالصانه توبه کنند از آنها پذیرفته می شود.

توجه: غصبِ خلافت و کشتنِ انبیا و اهلِ بیت (ع) نیز مشمول توبه نمی شود که بحث آن در ذیلِ آیه (فرقان۷۱) آمده است. و البته مشمولِ مواردِ ذکر شده در آیه مذکور نمی شود. (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۲۱، از کافی، از امام صادق (ع):

مراد از یوم الفتح، روزی است که دنیا به دست قائم آل محمد (ص) فتح می شود اگر کسی مؤمن باشد ولی عقیده به روز موعود نداشته باشد از ایمانِ ناقص خود منتفع نشود.

☼ مؤلف:

روایت فوق ظهور امام عصر (عج) را روز پیروزی و فتح نامیده است و تنها این مطلب را می رساند که در آن روز اگر شخصی ایمانش ناقص باشد از آن منفعت نمی برد، چون امام زمان (عج) از نهانِ انسان ها خبر دارد و دیگر جایی برای ریا و مخفی کاری نمی ماند تا کسی بخواهد با دروغ و دغل، خود را متقی نشان دهد تا منافعی ببرد، نه این که از پذیرش توبه کسی

ممانعت شود در صورتی که در آیه شریفه روز فتح را روزی بیان می فرماید که توبه کسی پذیرفته نیست. بنابراین به استناد این روایت نمی توان گفت که منظور از «روز فتح» در این آیه شریفه «روز ظهور حضرت حجت (عج)» باشد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۷۰۶، چ۲، از معصوم (ع)، از خدای تعالی:

هر بنده ای که بر قلب او اطلاع حاصل کنم و در آن تمسک جستن به ذکر و یادم را غالب ببینم، سیاستِ امورش را خودم بر عهده می گیرم و خود همنشین و هم سخن و اَنیسش شوم.

از همان منبع: اهل طاعتم، در ضیافت و مهمانی من به سر می برند و اهل شکرم در اقلیم زیارتم می باشند و اهلِ ذکر و یاد کنندگانم در نعمتم مقیمند و من اهل معصیتم را از رحمتم ناامید نمی کنم، پس اگر توبه کنند، من دوست آنها هستم و اگر مریض گردند، من خود طبیب آنها هستم به محنت ها و مصیبت ها مداوایشان کنم تا از گناه ها و عیوب پاک گردند.

از همان منبع، ص ۶۹۱، از امام رضا (ع)، از خدای تعالی: من در نزد ظن و گمان بنده ام هستم، اگر خیر باشد پس برایش خیر خواهم و اگر بد باشد برایش بد خواهم.

از همان منبع، ص ۷۰۰، از معصوم (ع)، از خدای تعالی: ای بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خودم قرار دهم، من زنده و نامیرایم، تو را زنده ی نامیرا کنم، من بی نیاز و غنی هستم، تو را بی نیاز و غنی کنم، من هر چه بخواهم همان شود، تو را چنین کنم که هر چه بخواهی همان شود.

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ (۳۰)

حال که چنین است، از آنها روی بگردان و منتظر باش؛ آنها نیز منتظرند! (تو منتظر رحمت خدا و آنها هم منتظر عذاب او!) (۳۰)

خلاصه آیات سوره سجده:

۱ – الم ۴ – آفرینش آسمانها و زمین در شش روز – استوی بر عرش- لا شفیع ۵ – روز هزار سال ۶ – عالم به غیب و شهود ۷ – خداوند هر چیز را به بهترین وجه آفرید و بشر را از گل خلق فرمود ۸ – پس نسل بشر را ازآب بی مقدار مقرر داشت ۹ – نَفَخَ فیه من روحِهِ ۱۱ – ملك الموت ۱۳ – اگر ما می خواستیم هرکسی را به سوی کمال هدایت می کردیم اما این گفتار بر حق از طرف من صادر شده که گفته ام: جهنم را از کافران جن و انس پر خواهم کرد ۱۵ – آیه سجده واجب ۱۶ – آیه نماز شب ۱۷ – کسی نمی داند در عوض عمل نیکویش چه پاداش فرح بخش و روشن کننده چشم، ذخیره دارد ۱۸ – افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون ۱۹ – بهشت ۲۰ – دوزخ ۲۱ – عذاب ادنی – عذاب اکبر ۲۳ – لقای موسی ۲۴ – عطا کردن پیشوایی به گروهی از بنی اسرائیل ۲۵ – جدا کردن حق از باطل ۲۶ – عبرت ۲۷ – عبرت از احیای زمینهای خشک ۲۹ – یوم فتح ۳۰ – اعراض و انتظار.

ص :۶۰۴

۳۳ سوره احزاب

۳۳ – سوره احزاب (لشکرها) = خندق.

مدنی است و ۷۳ آیه دارد.

خلاصه سوره: پیروی نکردن از کفار- پیامبر (ص) اولی و سزاوارتر به مؤمنین است — زنان او مادران امتند- داستان زید و زینب- غزوه احزاب (خندق) — داستان یهودیان بنی قریضه- جهاد با کفار- آیه تطهیر- تحیت و درود بر پیامبر (ص)- تسلیم در برابر پیامبر (ص) و عبرت ها.

بسم الله الرحمن الرحیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لا تُطِعِ الْکافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً (۱)

وَ اتَّبِعْ ما یُوحی إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً (۲)

وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَ کَفی بِاللَّهِ وَکِیلاً (۳)ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند عالم و حکیم است (۱) و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن که خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است (۲) و بر خدا توکل کن و همین بس که خداوند حافظ و مدافع (انسان) باشد! (۳)

مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَینِ فی جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَکُمُ اللَّائِی تُظَاهِرُونَ مِنهُنَّ أُمَّهَاتِکمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِیَاءَکُمْ أَبْنَاءَکُمْ ذَلِکُمْ قَوْلُکُم بِأَفْوَاهِکُمْ وَ اللَّهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهْدِی السبِیلَ (۴) خداوند برای یک نفر دو تا قلب در جوفش قرار نداده و همسرانی را که «ظهار» می کنید (یعنی می گویید پشت تو مثل پشت مادرم باد) مادر شما نکرده و خداوند پسر خوانده هایتان را پسرانتان نکرده است. این سخنانی است که شما از پیش خود می تراشید، ولی خدا حق می گوید و به سوی راه، هدایت می کند (۴)

«مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَینِ فی جَوْفِهِ» : این جمله کنایه ای است از این که ممکن نیست کسی بین دو اعتقاد مخالف، جمع کند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۱۲۱، آمده که بعضی از مفسرین گفته اند: جمله مورد بحث زمینه چینی برای دو مسئله ظهار و پسرخواندگی است که بعداً بیان می کند. چرا که ظهار (یعنی اینکه به همسرت بگویی پشت تو چون پشت مادرم است) جمع بین دو متنافی یعنی زوجیت و مادری است و پسرخواندگی که جمع بین دو متنافی یعنی فرزند خود و فرزند دیگری است.

صاحب المیزان، ج ۳۲، ص ۱۲۱، آورده است: به نظر ما بعید نیست بگوییم آیه شریفه تعلیل مطلب

قبل است بدین صورت که اطاعت خدا با اطاعت کفار و منافقین در یک قلب جمع نمی شود.

☼ نکته:

در جاهلیت رسم بود که وقتی مردی از دست زنش به خشم می آمد و یا به هر دلیلی می خواست او را طلاق دهد، به او می گفت: «پشت تو چون پشت مادرم است» که این عمل را «ظهار» می نامیدند و این عمل یک نوع طلاق بود، که اسلام آن را رد فرموده است.

«ادعیاء» : جمع «دعی» به معنای پسرخوانده است. در جاهلیت عمل پسرخواندگی را «دعاء» می نامیدند و تمام احکام فرزند صلبی را در حق او اجرا می کردند.

☼ نکته:

در ذیل این آیه شریفه در اکثر تفاسیر روایتی درباره چگونگی ازدواج حضرت رسول (ص) با همسر زید پسر خوانده حضرت (ص) وارد شده که متأسفانه در قسمتی از این روایت به طرز مغرضانه ای به ساحت مقدس حضرت رسول (ص) اهانتی بزرگ وارد کرده اند که شرح مفصلِ روایت و عللِ ردِ آن (ان شاء الله) در ذیل آیه ۳۶ و ۳۷ همین سوره بیان خواهد شد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۲۷، از ابن عباس، از امیرالمؤمنین (ع): هیچ بنده ای نیست که قلبش به نور ایمان روشن شده باشد اما محبت ما در دل او نباشد. و اگر موجودی مورد قهر الهی قرار گیرد، بغض و دشمنی ما را در دل می پرورانند. هر بنده ای که در محبت و دوستی ما قصور کند خیر نمی بیند. ممکن نیست در یک دل هم دوستی و هم دشمنی ما جمع شود.

ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آباءَهُمْ فَإِخْوانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ فيما أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لكِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحيماً (۵)

النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فى كِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُهاجِرينَ إِلاَّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلى أَوْلِيائِكُمْ مَعْرُوفاً كانَ ذلِكَ فِي الْكِتابِ مَسْطُوراً (۶)

آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه تر است؛ و اگر پدرانشان را نمی شناسید، آنها برادران دینی و موالی شما هستند؛ اما گناهی بر شما نیست در خطاهایی که از شما سرمی زند (و بی توجه آنها را به نام دیگران صدا می زنید)، ولی آنچه را از روی عمد می گویید (مورد حساب قرار خواهد داد)؛ و خداوند آمرزنده و رحیم است (۵) پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؛ و همسران او مادران آنها [= مؤمنان] محسوب می شوند؛ و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را به آنها بدهید)؛ این حکم در کتاب (الهی) نوشته شده است (۶)

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنكَ وَ مِنْ نُّوحٍ وَ إِبْرَهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى ابْنِ

مَرْيمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقاً غَلِيظا (٧) لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (٨) و چون از پیامبران پیمانشان را گرفتیم و نیز از تو پیمانت را بگرفتیم و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و از همه آنها میثاق غلیظی گرفتیم (٧) به این منظور که خدا راستگویان را از صدقشان (در ایمان و عمل صالح) سؤال کند؛ و برای کافران عذابی دردناک آماده ساخته است (٨)

نکات تفسیری المیزان، ج ٣٢، ص ١٢٧ تا ١٣١:

١ - اضافه میثاق به ضمیری که به انبیاء بر می گردد، دال بر این است که این میثاق، یک میثاق خاص به ایشان است که با صفت نبوت آنها ارتباط دارد، همچنانکه بردن نام پیغمبران به لفظ انبیاء این معنا را می فهماند.

٢ - اما میثاقی که در آیه «ذر» آمده، میثاقی است که از عموم بشر گرفته شد: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّك مِن بَنی آدَمَ مِن ظهُورِهِمْ ذُرِّیَّتهُمْ وَ أَشهَدَهُمْ عَلی أَنفُسِهِمْ أَ لَست بِرَبِّكُمْ قَالُوا بلی» = «و چون پروردگارت از بنی آدم از پشتشان ذریه شان را بگرفت و گواه علیه خودشان کرد، که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری» (١).

٣ - و نیز میثاقی که در آیه ٨١ آل عمران آمده، عبارت است از وحدت کلمه در دین و اختلاف نکردن در آن: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ لَمَا آتَیْتُکم مِّن کتَابٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءَکمْ رَسولٌ مُّصدِّقٌ لِّمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصرُنَّهُ قَالَ ءَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلی ذَلِکُمْ إِصرِی قَالُوا أَقْرَرْنَا» = «و چون خدا میثاق انبیاء از ایشان بگرفت که وقتی کتابی و حکمتی به شما دادم و رسولی دیگر آن را که نزد شما است تصدیق کرد باید بدان ایمان آورید و آن را یاری کنید، آن گاه پرسید آیا اقرار کردید و تحمل این تکلیف را پذیرفتید؟ گفتند: آری اقرار داریم» (٢).

۴ - در آیه شریفه پنج نفر از انبیاء را اختصاص به ذکر داد برای اینکه اولوالعزم و صاحب شریعت بوده و دارای شأنی عظیم و مقامی رفیع هستند که چهار نفر را به ترتیب عصرشان ذکر کرد ولی رسول خدا (ص) را بر آنان مقدم داشت با این که آنجناب از لحاظ عصر، آخرین ایشان بود

١- اعراف ١٧٢

٢- آل عمران ٨١

ولی برتری و شرافت و تقدم بر همه دارد.

در تفسیر المیزان، ج۳۲، ص ۱۳۴، از درمنثور، از ابن عباس، از رسول خدا (ص):

آن وقت که آدم بین روح و جسد بود از من پیمان گرفتند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۳۴، از قمی، از امام صادق (ع):

«واو» (پیش از) «منک» زاید است. خداوند از انبیاء برای نفس خود عهد و پیمان گرفت و سپس برای پیغمبر خاتم و ائمه (ع) عهد گرفت.

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ ریحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیراً (۹)

إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (۱۰)

هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدیداً (۱۱)

وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلاَّ غُرُوراً (۱۲)

وَ إِذْ قالَتْ طائِفَهٌ مِنْهُمْ یا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقامَ لَکُمْ فَارْجِعُوا وَ یَسْتَأْذِنُ فَریقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ یَقُولُونَ إِنَّ بُیُوتَنا عَوْرَهٌ وَ ما هِیَ بِعَوْرَهٍ إِنْ یُریدُونَ إِلاَّ فِراراً (۱۳)

وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَیْهِمْ مِنْ أَقْطارِها ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَهَ لَآتَوْها وَ ما تَلَبَّثُوا بِها إِلاَّ یَسیراً (۱۴)

وَ لَقَدْ کانُوا عاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لا یُوَلُّونَ الْأَدْبارَ وَ کانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُلاً (۱۵)

قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلاَّ قَلیلاً (۱۶)

قُلْ مَنْ ذَا الَّذی یَعْصِمُکُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرادَ بِکُمْ سُوءاً أَوْ أَرادَ بِکُمْ رَحْمَهً وَ لا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصیراً (۱۷)

قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقینَ مِنْکُمْ وَ الْقائِلینَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنا وَ لا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاَّ قَلیلاً (۱۸)

أَشِحَّهً عَلَیْکُمْ فَإِذا جاءَ الْخَوْفُ رَأَیْتَهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کَالَّذی یُغْشی عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوکُمْ بِأَلْسِنَهٍ حِدادٍ أَشِحَّهً عَلَی الْخَیْرِ أُولئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسیراً (۱۹)

یَحْسَبُونَ الْأَحْزابَ لَمْ یَذْهَبُوا وَ إِنْ یَأْتِ الْأَحْزابُ یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بادُونَ فِی الْأَعْرابِ یَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبائِکُمْ وَ لَوْ کانُوا فیکُمْ ما قاتَلُوا إِلاَّ قَلیلاً (۲۰)

لَقَدْ كانَ لَكُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثيراً (۲۱)

وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلاَّ إيماناً وَ تَسْليماً (۲۲)

مِنَ الْمُؤْمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْديلاً (۲۳)

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ الْمُنافِقينَ إِنْ شاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحيماً (۲۴)

وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْراً وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنينَ الْقِتالَ وَ كانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزيزاً (۲۵)

وَ أَنْزَلَ الَّذينَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ صَياصيهِمْ وَ قَذَفَ فی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَريقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَريقاً (۲۶)

وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيارَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُها وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَديراً (۲۷)

ای كسانی كه

ص :۶۰۸

ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می دهید بینا بوده است (۹) (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید (۱۰) آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند! (۱۱) و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که منافقان و بیماردلان می گفتند: «خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند!» (۱۲) و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می خواستند و می گفتند: «خانه های ما بی حفاظ است!» ، در حالی که بی حفاظ نبود؛ آنها فقط می خواستند (از جنگ) فرار کنند (۱۳) آنها چنان بودند که اگر دشمنان از اطراف مدینه بر آنان وارد می شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنان می کردند می پذیرفتند و جز مدت کمی (برای انتخاب این راه) درنگ نمی کردند! (۱۴) (در حالی که) آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند؛ و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسئولند)! (۱۵) بگو: «اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت؛ و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت!» (۱۶) بگو: «چه کسی می تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او بدی یا رحمتی را برای شما اراده کند؟!» و آنها جز خدا هیچ سرپرست و یاوری برای خود نخواهند یافت (۱۷) خداوند کسانی که مردم را از جنگ بازمی داشتند و کسانی را که به برادران خود می گفتند: «بسوی ما بیایید (و خود را از معرکه بیرون کشید)» بخوبی می شناسد؛ و آنها (مردمی ضعیفند و) جز اندکی پیکار نمی کنند! (۱۸) آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند؛ و هنگامی که (لحظات) ترس (و بحرانی) پیش آید، می بینی آنچنان به تو نگاه می کنند و چشمهایشان در حدقه می چرخد، که گویی می خواهند قالب تهی کنند! اما وقتی حالت خوف و ترس فرو نشست، زبانهای تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می گشایند (و سهم خود را از غنایم مطالبه می کنند!) در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند؛ آنها (هرگز) ایمان نیاورده اند، از این رو خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد؛ و این کار بر خدا آسان است (۱۹) آنها گمان می کنند هنوز لشکر احزاب نرفته اند؛ و اگر برگردند (از ترس آنان) دوست می دارند در میان اعراب بادیه نشین پراکنده (و پنهان) شوند و از اخبار شما جویا گردند؛ و اگر در میان شما باشند جز اندکی پیکار نمی کنند! (۲۰) مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند (۲۱) (اما) مؤمنان وقتی لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده و خدا و رسولش راست گفته اند!» و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود (۲۲) در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند (۲۳) هدف این است که خداوند صادقان را بخاطر صدقشان پاداش دهد و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد؛ چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است (۲۴) خدا کافران را با دلی پر از خشم بازگرداند بی آنکه نتیجه ای از کار خود گرفته باشند؛ و خداوند (در این میدان)، مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبشان کرد)؛ و خدا قوی و شکست ناپذیر است! (۲۵) و خداوند گروهی از اهل کتاب [= یهود] را که از آنان [= مشرکان عرب] حمایت کردند از قلعه های محکمشان پایین کشید و در دلهایشان رعب افکند؛ (و کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می رساندید و گروهی را اسیر می کردید! (۲۶) و زمینها و خانه ها و

اموالشان را در اختيار شما گذاشت و

ص :۶۰۹

(همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید؛ و خداوند بر هر چیز تواناست! (۲۷)

آیات شریفه ۹ تا ۲۷ درخصوص داستان جنگ خندق (احزاب) و به دنبالش سرگذشت بنی قریضه می باشد:

در صافی، ج ۵، ص ۳۱۰ - ۳۲۱ آمده (خلاصه روایت): در سال پنجم هجرت، مشرکین مکه و اطراف در حدود ده هزار سپاه برای حمله به مدینه جمع آوری کردند و از آن جایی که یهودیان بنی قریضه که هفتصد مرد جنگی داشتند با پیغمبر عقد پیمان بسته بودند مشرکین با حیله و نیرنگ توانستند یهودیان بنی قریضه را فریب دهند تا پیمانشان را با پیامبر (ص) نقض کرده و با مشرکین همراه شوند. همین که خبر تشکیل اردوی مشرکین به پیامبر (ص) رسید با اصحاب خود برای جنگ یا دفاع مشورت کرد. سلمان فارسی پیشنهاد داد خندقی در دور شهر مدینه حفر شود، که مورد تأیید قرار گرفت. در روز دوم از کندن خندق، سنگ بسیار بزرگی که کلنگ در آن اثر نداشت در مسیر کندنِ «جابر» پیدا شد که پیامبر (ص) شخصاً به کندن آن مشغول شد، اولین کلنگی که پیامبر (ص) به کوه زد، برقی جستن کرد که از پرتو نور آن قصرهای مدائن دیده شد. دومین ضربت باعث دیدن قصرهای یمن توسط حاضران شد که پیامبر (ص) مژده این تصرفات را به مسلمین داد. جابر به پیامبر (ص) گفت: یا رسول الله! در خانه، یک صاع جو و بره ای دارم که آن را برای شما و هر که را که بخواهید طبخ نموده تا میل بفرمایید. پیامبر (ص) بالای بلندی ایستاد و با صدای رسا تمام مهاجر و انصار را به صرف غذا به منزل جابر دعوت فرمود که حدود هفت صد نفر بودند و در طول مسیر هر که را می دیدند همراه می فرمودند. جابر زودتر به خانه رفت و ماجرا را به همسرش گفت، همسرش گفت: آیا به پیامبر (ص) عرض کرده ای که ما جز یک صاع جو و یک بره، چیز دیگری نداریم؟ جابر گفت آری، همسرش گفت: پیامبر (ص) داناتر از ماست به آنچه ما داریم. پیامبر (ص) شخصاً در کنار دیگ قرار گرفت و به جابر می فرمود یک دست از بره در ظرف بگذار و از آب گوشت و نان روی آن قرار بده و هر ظرفی را در برابر ده نفر می نهاد، در همین حین جابر عرض کرد: فدایت شوم مگر این بره چند دست داشته است؟ پیامبر (ص) فرمودند: ای جابر! اگر ساکت می شدی تمام جمعیت را با همین دست های بره سیر می

نمودم. خلاصه تمام حاضران سیر شده و تا چندین روز هم از غذا برای جابر و خانواده اش باقی ماند. سه روز بعد از اتمام خندق، لشکر احزاب به سوی مدینه نزدیک شدند. و حدود بیست روز در اطراف خندق بدون جنگ و قتالی توقف نمودند. تا آنکه عمر بن عبدود و چند تن دیگر شروع به مبارزه طلبی کردند که به جز حضرت علی (ع) کسی حاضر به مبارزه با عمر بن عبدود نشد. بعد از پیروزی علی (ع) و شکست عمر بن عبدود، پیامبر اکرم (ص) فرمود ای علی! اگر تمام اعمال مسلمانان را تا روز قیامت با عمل امروز تو مقایسه کنند، عمل حضرتت بر تمام آنها افضل است. بعد از آن لشکر احزاب به محاصره مدینه پافشاری کردند تا جایی که گروهی از مسلمین مخفیانه به منافقین ملحق شده و عده ای هم ناامید گشتند ولی پیامبر (ص) و عده دیگر از مسلمانان واقعی و صبور با توکل به خداوند صبر و دعا نمودند، جبرئیل نازل شد و مژده پیروزی داد. و (خلاصه) لشکر احزاب دچار وحشت شده و شروع به فرار کردند.

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیاهَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها فَتَعالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمِیلاً (۲۸)

وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَهَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ أَجْراً عَظِیماً (۲۹)

یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیراً (۳۰)

وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً (۳۱)

یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۳۲)

وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّهِ الْأُولی وَ أَقِمْنَ الصَّلاهَ وَ آتِینَ الزَّکاهَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (۳۳)

وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اللَّهِ وَ الْحِکْمَهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ لَطِیفاً خَبِیراً (۳۴)

ای پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیایید با هدیه ای شما را بهره مند سازم و شما را به طرز نیکویی رها سازم! (۲۸) و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است» (۲۹) ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است (۳۰) و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت و روزی پرارزشی برای او آماده کرده ایم (۳۱) ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویید! (۳۲) و در خانه های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد (۳۳) آنچه را در خانه های شما از آیات

خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و خبیر است! (۳۴)

آیات شریفه ۲۸ تا ۳۴ در خصوص همسران رسول خدا (ص) می باشد:

نکته اول: در این آیات به صراحت اشاره دارد که اگر همسران رسول خدا (ص) بخواهند زندگی و زینت دنیا را طلب کنند می توانند طلاق بگیرند ولی اگر خدا و رسول و آخرت را می خواهند بهتر است سازگار باشند و چنانچه عمل زشتی انجام دهند عذابشان دو برابر خواهد بود و نیز اگر عمل صالحی انجام دهند، اجرشان دو برابر می شود و نصایحی چند ...

نکته دوم: آیه شریفه ۳۳ شامل دو جمله است که قسمت و جمله اول آن در خصوص زنان پیامبر (ص) و جمله دوم یا همان آیه تطهیر اشاره به طهارت اهل بیت (ع) داشته و اصلاً ارتباطی با زنان پیامبر (ص) ندارد که ان شاء الله ذیل آیه تطهیر توضیح داده خواهد شد.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۰۳، از اکمال الدین، از حضرت رسول (ص):

شرافت همسران من تا زمانی است که بر اطاعت خدا ثابت قدم باشند. پس هر کدامشان، با خروج بر تو (ای علی) از فرمان خدا سرپیچی کرد، او را از همسری من طلاق بده و او را از مقام و شرافتِ مادر مؤمنان بودن، ساقط و خارج نما.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۱۸۴، از تفسیر قمی:

سبب نزول این آیه (یا ایها النبی قل لازواجک) این بود که چون رسول خدا (ص) از جنگ خیبر برگشت و در آن جنگ گنجینه های آل ابی الحقیق نصیب مسلمانان شد، همسرانش به آنجناب عرض کردند، این گنجینه ها را به ما بده، حضرت فرمود: به دستور خدایتعالی بین همه مسلمین تقسیم می شوند و همسران خشمگین شده و گفتند: شما گمان کرده اید اگر ما را طلاق دهی، کسی ما را تزویج نخواهد کرد؟ خدایتعالی به رسول گرامیش دستور داد از آنها کناره گیری کند، رسول خدا (ص) ۲۹ روز از آنها کناره گیری نمود و در مشربه ام ابراهیم (ماریه قبطیه) منزل گزید تا آنکه یک نوبت حیض دیدند و پاک شدند آنگاه آیه مزبور نازل شد. و اولین کسی که در بین همسران برخاست ام سلمه بود و به دنبال او سایر همسران یکی یکی از در آشتی برآمدند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۱۸۵، از کافی آورده است:

عیص بن قاسم از امام صادق (ع) پرسید: اگر مردی همسر خود را مخیر کند و همسرش جدایی را گزیند، آیا جدا می شود یا خیر؟ حضرت فرمود: نه این حکم تنها مخصوص پیامبر (ص) بود که از ناحیه خدا مأمور شد همسرانش را مخیر کند و او هم از بابِ امتثالِ امرِ خدا اینکار را کرد، تازه اگر همسرانش جدایی را اختیار می کردند پیامبر (ص) طلاقشان می داد و صرف اختیار زنانْ طلاق نمی شود، خدایتعالی هم به مسئله طلاق تصریح فرموده: «قل لازواجک ... »

از همان منبع، از خصال، از امام صادق (ع): رسول خدا (ص) با ۱۵ زن ازدواج کرد و با ۱۳ نفرشان درآمیخت و چون از دنیا می رفت ۹ نفر از آنان همسرش بودند اما آن دو نفری که با آنها آمیزش نکرد، یکی «عمره» و دیگری «سنا» بود و آن ۱۳ نفری که با آنها آمیخت: اول خدیجه دختر خویلد بود و بعد از او با سوده دختر زمعه و بعد با ام سلمه (هند دختر ابی امیه)، پس با ام عبد الله عایشه دختر ابی بکر، بعد حفصه دختر عمر، بعد زینب دختر خزیمه بن حارث، بعد زینب دختر جحش، بعد ام حبیب رمله دختر ابی سفیان، بعد میمونه دختر حارث، بعد زینب دختر عمیس، بعد جویریه دختر حارث، بعد صفیه دختر حی بن اخطب. و آن که خود را به رسول خدا (ص) بخشید خوله دختر حکیم سلمی بود. که از همه فاضل تر خدیجه و بعد ام سلمه و بعد میمونه بود. و آنجناب علاوه بر این همسران دو تا کنیز داشت یکی ماریه قبطیه و دیگری ریحانه خندفیه، که با آنان نیز معامله همسران آزاد را می کرد، یعنی شبهای خود را بین همسران و این دو کنیز تقسیم می کرد. (بحث در خصوصِ فلسفه تعدد زوجاتِ پیامبر (ص) در ذیل آیه (نساء ۲و۳) آمده است).

آغاز جزء ۲۲ از آیه ۳۱ احزاب تا آیه ۲۸ یس

وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لاـ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّهِ الاُولی وَ أَقِمْنَ الصَّلاهَ وَ آتِینَ الزَّکاهَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکمْ تَطهِیراً **(۳۳)**

و در خانه های خود بنشینید و چون زنان جاهلیتِ نخست، خودنمایی نکنید و نماز به پا دارید و زکات دهید و خدا و رسولش را اطاعت کنید، همانا خداوند اراده فرموده که هرگونه پلیدی را از شما دور سازد و آن طور که می داند پاکتان کند (۳۳)

ص :۶۱۳

☼ نکته:

این آیه معروف به آیه «تطهیر» است و در شأن اهل بیت (ع) نازل شده است.

«قرن» : از ماده «ق ر» به معنای پا بر جا شدن است.

«تبرج» : به معنای ظاهر شدن در برابر مردم است، همانطور که برج قلعه برای همه پیداست.

مراد از «جاهلیت اولی» در آیه شریفه فوق چیست؟

صاحب المیزان (ج۳۲، ص ۱۷۵)، معتقد است که منظور، همان جاهلیت قدیم قبل از بعثت است و آورده است: «و اینکه بعضی گفته اند: مراد به آن دوران هشت صد ساله ما بین آدم و نوح است و یا گفته اند: زمان داوود و سلیمان است و یا زمان ولادت ابراهیم و یا زمان فترت بین عیسی و محمد صلوات الله علیهم است، اقوالی است بدون دلیل» .

☼ مؤلف:

در آیه شریفه، اشاره به «جاهلیت اولی» شده است، گویی که «جاهلیت ثانی» هم به وجود خواهد آمد. اینکه دوران قبل از بعثت رسول خدا (ص) را به عنوان دوران جاهلیت نامگذاری کرده اند به خاطر چیست؟ آیا بدین خاطر نبوده که مردم دختران و بعضاً بچه های خود را زنده به گور می کردند، یا فحشا و بی بند و باری در جامعه رواج داشت، یا قتل و خونریزی و آدمکشی و بت پرستی و چیزهایی از این قبیل رایج بود؟ اما بعد از شهادت حضرت رسول (ص) آیا سیلی زدن بر رخسار مبارک و مطهر دخت ارجمند آن حضرت و مسموم و مقتول کردن ائمه اطهار (ع)، چیزی جز جاهلیت را می توان به آن نسبت داد؟! و در حال حاضر که به اصطلاح عصر تمدن و فرهنگ است، آیا همان وقایِع عصر جاهلیت و حتی با شدت و وفور بیشتری در جوامع مختلف به چشم نمی خورد؟! آیا کشتارهای میلیونی توسط بمب های اتمی و سلاح های پیشرفته و قتل عام ها و گورهای دسته جمعی و رواج فحشا و بی بند و باری و برهنگی و بدعتهای ایجاد شده در بین ادیان و مذاهب مختلف چیزی جز جاهلیت است؟! مطمئناً نوعی جاهلیت و دوری از معارف الهی است که می توان به عنوان «جاهلیت ثانی» از آن نام برد.

بنابراین و به این استناد از آیه شریفه که کلمه «الجاهلیه الاولی» ذکر شده و نه کلمه «جاهلیه» می توان گفت: «همان طور که قبل از بعثت حضرت رسول (ص)، مردم در جاهلیت به

سر می بردنـد، بعـد از شـهادت آن حضـرت نیز مردم به جاهلیت دیگری مبتلا شده اند که ان شاء الله این جاهلیت ثانی توسـط منجی عالم بشریت حضرت حجت (عج) به زودی برچیده خواهد شد».

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۱۸۶، از قمی، از امام صادق (ع):

بعد از جاهلیتِ قبل از اسلام، جاهلیتِ دیگری خواهد آمد که آن جاهلیتِ دوم است.

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۴۸۰، از حضرت رسول (ص):

همان گونه که قوم یهود بعد از موسـی (ع) ۷۱ فرقه شده و ۷۰ فرقه جهنمی و فقط یک فرقه که از یوشع بن نون، وصـی موسی (ع) پیروی کرده و بهشتی انـد و همـان گونه که قوم مسـیح ۷۲ فرقه شـده و ۷۱ فرقه جهنمی و تنها یک فرقه از شـمعون وصـی عیسـی (ع) پیروی کرده و بهشـتی انـد، همـان طور هم این امت ۷۳ فرقه خواهنـد شـد که تنهـا یک فرقه از وصـی من علی (ع) پیروی کرده و بهشتی شونـد و ۷۲ فرقه گمراه و جهنمی خواهند شد. و سـپس فرمود: ۱۳ گروه از این ۷۳ فرقه همگی محبت و دوستی علی (ع) را ادعا می کنند ولی یک گروه در بهشتند و ۱۲ گروه جهنمی اند.

توجه: روایت فوق از حضرت علی (ع) هم نقل شده است.

اهل بیت (ع) چه کسانی هستند؟

صاحب المیزان، ج ۳۲، ص ۱۷۵تا۱۸۱، در پاسخ آورده است:

اولاً: در آیه شریفه ضمیر مذکر «عنکم» آمده است بنابراین به هیچ عنوان، زنان پیامبر (ص) جزو اهل بیت نیستند و اگر غیر این بود می بایست ضمیر مؤنث (عنکن) می آمد.

ثانیاً: در آیه شـریفه دو انحصار به کار رفته یکی اراده خداونـد در بردن پلیدی و تطهیر اهل بیت (ع) و دوم انحصار عصـمت و دور بودن از پلیـدی در اهـل بیت (ع) است چرا که کلمه «رجس» الف و لام دارد و جنس را می رسانـد و هر گونه پلیـدی چه اعتقـادی و فکری و چه عملی و ظاهری را شامـل می شود و این تنهـا بـا عصـمتی سازگار است که از جانب خداونـد متعال به صورت تکوینی در وجود اهـل بیت (ع) قرار داده شـده و شامـل اراده تشـریعی نمی شود بنـابراین اهـل بیتی که در آیه شـریفه آمده است حتماً بایستی مجهز به صفت عصمت الهی باشند لذا اهل بیت

شامل تمام مردان یا مردان و زنانی از خاندان پیامبر (ص) مثل آل عباس و آل عقیل و غیره که بعضی از مفسران به اشتباه آورده اند نمی باشد.

ثالثاً: کلمه اهل بیت (ع) در عرف قرآن کریم «اسم خاص» است که هر جا برده شود منظور پنج تن آل عبا یعنی رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و حسنین (امام حسن و امام حسین) علیهم السلام هستند و بیش از هفتاد حدیث که بیشتر آنها از طرق اهل سنت است و دارای سندی صحیحند نیز مؤید همین مطلب است.

رابعاً: آیه تطهیر (انما یرید الله ...) از جهت نزول، جزءِ آیات مربوط به همسران رسول خدا (ص) و متصل به آنها نیست حال چه اینکه به دستور رسول خدا (ص) دنبال آن آیات قرارش داده باشند یا بعد از رحلت رسول خدا (ص) و حین تألیف در آنجا نوشته باشند. چرا که اگر آیه تطهیر را از آیه: «و قرن فی بیوتکن» حذف کنیم، آیه نامبرده با آیه بعدیش که می فرماید: «و اذکرن» کمال اتصال و انجام را دارد و اتصالش به هم نمی خورد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۱۸۶، از درمنثور، از ابی سعید خدری، از امام صادق (ع):

روزی که نوبت ام سلمه بود و رسول خدا (ص) در خانه او قرار داشت جبرئیل بر آنجناب نازل شد و آیه تطهیر (انما یرید الله ...) را نازل کرد. رسول خدا (ص)، حسن و حسین و علی و فاطمه(علیهم السلام) را خواست و ایشان را به خود چسبانید و جامه ای رویشان افکند و گفت: بارالها! اینان اهل بیت منند. پروردگارا! پلیدی را از ایشان ببر و آن طور که می دانی پاکشان کن، ام سلمه گفت: ای پیغمبر خدا! آیا من نیز با ایشانم؟ فرمود تو جای خود داری و عاقبتت خیر است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۱۹۰، از غایت المرام، از زید بن ارقم، از رسول خدا (ص):

من در بین شما دو چیز گرانبها و سنگین می گذارم یکی کتاب خداست که حبل الله است و (دیگری اهل بیت) است، فرمود: (اهل بیت، همسران او) نیست (چرا که) همسرانِ آدمی چند صباحی با آدمی است و چون طلاقش دهند به خانه پدرش بر می گردد و دوباره بیگانه می شود، اهل بیت رسول خدا (ص) اهل او و عصبه اویند که بعد از او صدقه بر آنها حرام است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۶۰، از بحارالانوار، از امام سجاد (ع)، از امام حسین (ع):

بعضی از مردم جاهل و نادان تصور کرده اند که مراد از اهل بیت، همسران پیامبر (ص) هستند. به خدا قسم هر کس چنین خیالی کند، گنهکار و دورغگو است، زیرا اگر مقصود زنهای آن حضرت بودند، به جای کلمه «عنکم» باید «عنکن» و به جای «یُطَهِّرَکمْ» ، «یُطهِّرَکن» می آمد، چنانچه در آیات قبل همین طور بوده و در آیه «وَ اذْکرْنَ مَا یُتْلی فی بُیُوتِکنَّ» ضمیر تأنیث آورده، بنابراین آیه تطهیر، ویژه خمسه طیبه نازل شده و همسران پیغمبر مشمول آن نیستند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۶۱، از کفایت الاثر، از حضرت علی (ع)، از رسولِ خدا (ص): ای علی! آیه تطهیر در شأن تو و فاطمه و حسنین و ائمه کرام از فرزندان حسین (علیهم السلام) نازل شده است و فرمود: اسامی تمام شما بر ساق عرش نوشته شده است، در شب معراج پروردگار فرمود: اینها نام اوصیاء و ائمه بعد از تو می باشند همه ایشان پاک و معصوم هستند و دشمنان آنها ملعونند.

إِنَّ الْمُسلِمِینَ وَ الْمُسلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنـاَتِ وَ الْقَانِتِینَ وَ الْقَانِتاَتِ وَ الصادِقِینَ وَ الصادِقَاتِ وَ الصابِرِینَ وَ الصابِرَاتِ وَ الْخَاشِعِینَ وَ الْخَاشِعَاتِ وَ الْمُتَصدِّقِینَ وَ الْمُتَصدِّقَاتِ وَ الصائمِینَ وَ الصائمَاتِ وَ الحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذَّاکرِینَ اللَّهَ کَثِیراً وَ الذَّاکرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَ أَجْراً عظِیماً **(۳۵)** به درستی که مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن، مردان عابد و زنان عابد، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و زنان صابر، مردان خاشع و زنان خاشع، مردان و زنانی که صدقه می دهند، مردان و زنانی که روزه می گیرند، مردان و زنانی که شهوت و فرج خود را حفظ می کنند، مردان و زنانی که خدا را بسیار ذکر می گویند و یاد می کنند، خداوند بر آنها آمرزشی و اجری عظیم آماده کرده است (۳۵)

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۶۲، از مجمع البیان آورده است: سبب نزول آیه آن بود: چون اسماء دختر عمیس با شوهرش جعفر بن ابیطالب از سفر حبشه بازگشت از زنان پیامبر (ص) پرسید: آیا در این مدت پروردگار آیه ای در حق زنان نازل فرموده؟ گفتند: خیر. حضور پیامبر (ص) شرفیاب شد و عرض کرد ای رسول خدا! مگر زنها در خسران و زیان هستند که خداوند از آنها در قرآن یادی

نکرده است؟ طولی نکشید که آیه مزبور نازل شد.

در تفسیر جامع، ج۵، ص ۴۶۳، از کافی، از امام صادق (ع):

ایمان در همه جا با اسلام مشارکت دارد ولی اسلام در همه جا با ایمان مشارکت ندارد ایمان آن است که در دلها جای گیرد. ولی اسلام شهادت ظاهری به عقاید حقه است که بر اساس آن نکاح و ارث و حرمت خون شخص به دست می آید.

از همان منبع، از کافی، از امام باقر (ع): بنده خدا قبل از آن که مؤمن باشد حتماً مسلمان است اما گاه می شود که مسلمان است و مؤمن نیست.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع): کعبه برتر از مسجد الحرام است، کعبه با مسجد شریک است ولی مسجد با کعبه الزاماً مشارکت ندارد. نسبت ایمان با اسلام همین گونه است.

از همان منبع، ص ۴۶۴، از کافی، از امام باقر (ع)، از رسول خدا (ص):

هر کس ده آیه از قرآن در هر شب بخواند از غافلین نوشته نمی شود. هر کس پنجاه آیه بخواند از ذاکرین نوشته شود. هر کس صد آیه بخواند از قانتین نوشته می شود و هر کس دویست آیه بخواند از خاشعین نوشته می شود.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۶۴، از طبرسی، از امام صادق (ع): هر کس در حالی بخوابد که تسبیح حضرت فاطمه (س) را خوانده باشد از کسانی است که زیاد به یاد خدا هستند.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا **(۳۶)** هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است! (۳۶)

☼ نکته:

آیات شریفهٔ ۳۶ تا ۴۰ در خصوص داستان ازدواج رسول خدا (ص) با همسرِ پسر خوانده اش زید است:

☼ مؤلف:

متأسفانه بعضی از مفسرین در ذیل این آیات و ذیل آیه چهارم این سوره به اشتباه یا مغرضانه و تنها به صرف پرداختن به ظاهر بعضی آیات و حتی در اکثر موارد به تأویل آیات، به رأی و نظر خود و به استناد بعضی از روایاتِ دستکاری شده یا کاملاً جعلی، به ساحت مقدس و

معصومِ رسول اکرم (ص) تهمتی بی اساس زده انـد که برای روشن شـدن واقعیت، به ناچـار عین روایت را آورده و در مردود دانسـتن این قضـیه دلایـل عقلی و روایـتی و قرآنی را در پی آن ان شـاء الله خواهیم آورد. قبلاًـ به خـاطر آوردن عین روایت از ساحت مقدس حضرت رسول (ص) و جانشین برحقش امام زمان (عج) پوزش می خواهم:

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۱۳۱ و۱۳۲ و۱۳۳، از قمی، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق (ع) و نیز در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۹۸ و۳۴۰ و در اکثر یا همه ی تفاسیر ... روایتی به این شرح آورده اند:

وقتی پیامبر (ص) با خـدیجه دختر خویلـد ازدواج کرد به عکاظ جهت تجارت رفت در آنجا زیـد را که در معرض فروش بود، خریـد و او بعـداً مسلمان شـد از سوی دیگر حارث بن شـراحیل کلبی پدر زید خبردار شد و جهت پس گرفتن پسـرش به مکه آمـد. پیـامبر (ص) زیـد را مختار به برگشت کرد و فرمود: من او را آزاد کردم. زیـد حاضـر به ترک رسول خـدا (ص) نشـد و پیـامبر اکرم (ص) نیز او را پسر خوانـده خـود خوانـد و بـه او ابن محمـد می گفتنـد. بعـد از آنکه رسـول خـدا (ص) از مـدینه مهـاجرت فرمود، زینب دختر جحش (مادر زینب، «امیمه» دختر عبـدالمطلب، عمه رسول خـدا (ص) بود) را به ازدواجِ زیـد در آورد. {خواننـدگان محترم دقت فرماییـد که تا اینجای روایت صـحیح می باشـد اما از اینجا به بعـد، به طور مرموزی و به یقین جعل و اضافه شده است}:

روزی (زیـد) دیر به خـدمت رسول خـدا (ص) رفت، پیـامبر (ص) به منزل زیـد رفت تـا از او خبر بگیرد و در آن هنگام زینب وسـط اتـاق خود نشسـته و بـا عطر، جامه خود را می سایـد (در برخی روایات آمـده: «مشـغول آرایش بود» و در برخی آمـده: «مشـغول غسـل و شسـتشویش بود») پیامبر (ص) درب را باز کرد تا از زینب خبر بگیرد ناگهان چشـمش به زینب که زنی زیبا بود بیفتاد و گفت: «منزه است آفریدگارِ نور و تبارک الله احسن الخالقین» . و به منزل خود برگشت، «درحالی که به یاد زیبایی او بود» (اسـتغفر الله). و بعـد هم در پایان روایت آورده اند که زید به خاطر علاقه پیامبر (ص) به زینب، او را طلاق داد تا پیامبر (ص) العیاذ بالله به زینب برسد.

حال اگر خوانندگان محترم با دقت به انتهای روایت توجه کنند به دلایل ذیل خواهند

فهمید که این قسمتِ روایت کاملاً مغرضانه و جعلی است:

الف- دلایل عقلی:

در روایت آمده است: «پیامبر (ص) درب را باز کرد» . آیا می شود یک انسان (و نه مسلمان و نه یک رسول) بخواهد وارد خانه ای شود که زن نامحرمی در آن باشد و قبل از ورودش، درب نزند و بی اجازه وارد خانه شود؟ آیا خانه زید، بی درب و پیکر بود که پیامبر (ص) بخواهد وارد آن شود؟ اگر درب نداشت پس چرا در روایت آمده «درب را باز کرد» ؟ و اگر درب داشت پس چرا شخصی چون پیامبر (ص) نباید درب بزند؟ در صورتی که در قرآن کریم به صراحت دستور فرموده که باید قبل از ورود اجازه بگیرید: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيوتًا غَيرَ بُيوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا» = «ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید» (نور۲۷)، آیا پیامبر (ص) که خود مجری وحی الهی است نباید به دستورات الهی توجه کند؟ حاشا و کلا از این تهمت ها!!!

در روایت آمده است: «زینب مشغول آرایش کردن و یا حمام کردن بود» . آیا به نظر شما زن ها در انظار عموم مشغول آرایش و حمام کردن می شوند آن هم در آن زمان؟ آیا خانه زید تنها یک اتاق کوچک بود و در آن زمان هم درب آن اتاق باز بوده و پیامبر (ص) ناگهان درب را کنار زده و به یک مرتبه زینب را می بیند و «نعوذ بالله» عاشقش می شود؟! هرگز که چنین باشد!!!

در روایت آمده است: «زینب زنی زیبا بود» . کسی که این روایت را جعل کرده چقدر بی فکر و مغرض بوده است، چرا که در ابتدای روایت آورده است: «زینب دختر عمه رسول خدا (ص) بود و پیامبر (ص) خودش شخصاً برای خواستگاری زید به خانه دختر عمه اش رفته بود» ، بنابراین پیامبر (ص) قبلاً زینب را می شناخته و او را دیده بود و می دانست که او زیباست و دیگر جایی برای شگفت زده شدن باقی نمی ماند. و نیز اگر زیبایی زینب آن چنان چشم گیر بود پس چرا از ابتدا پیامبر (ص) با وجود تمایلِ زینب و خانواده اش، او را برای خودش به همسری انتخاب نکرد؟!!!

در روایت آمده است: «پیامبر (ص) به منزل خود برگشت در حالی که به یاد زیبایی او بود» . آیا به نظر شما به یاد زن شوهردار بودن و چشم چرانی و دنبال ناموس مردم بودن گناه نیست؟ چگونه ممکن است پیامبری معصوم با دیدن یک زن زیبا (العیاذ بالله) دلباخته و حیران شود

طوری که یاد آن در قلبش بماند؟ حاشا و کلا از این همه جهالت و تهمت!!!

از آن گذشته اگر بنا بر فرض محال و العیاذ بالله پیامبر (ص) عاشق زینب می شد و عشقش در سرش بود، پس آن راویِ ساختگی از کجا این مطلب را فهمید، مگر کسی که فکری در سرش باشد جز خود و خدایش کسی دیگر هم می تواند آن را بفهمد، شاید آن راویِ قُلّابی علمِ غیب داشته و وحی بر او نازل می شده که این مطلب را از ذهن رسول خدا (ص) فهمیده باشد! حاشا و کلا از این همه جهالت و افترا!!!

ب- دلایل قرآنی: به استناد آیات ذیل پیامبر اکرم (ص) هرگز مرتکب خطایی نشده است:

«وَ وَضعْنَا عَنك وِزْرَك» ، «الَّذِی أَنقَض ظهْرَك» = «و بار سنگین گناه را از تو دور داشتیم» ، «در صورتی که آن بار سنگین ممکن بود پشتت را گران دارد» (۱).

«مَا ضلَّ صاحِبُکمْ وَ مَا غَوَی» ، « وَ مَا یَنطِقُ عَنِ الهَوَی» ، «إِنْ هُوَ إِلا وَحْیٌ یُوحَی» = «صاحب شما محمد (ص) هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است» ، «و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید» ، «سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست» (۲).

«إِنَّک عَلی صِرَطٍ مُّستَقِیمٍ» (زخرف ۴۳). و ...

در خصوص عصمت مطلقه حضرت رسول (ص) بحثی در پایان این کتاب آمده است و همچنین در بحث تفسیری آیاتِ ذیل هم مفصل توضیح داده شده است: (نساء۱۰۷)- (طه۱۱۴)- (مائده۶۷)- (اسراء ۷۳)- (کهف ۲۴)- (نور۱۱) و سوره علق.

یکی دیگر از دلایل قرآنی که پیامبر (ص) العیاذ بالله عاشق زینب نشده آیه شریفه ۳۷ همین سوره است که ان شاء الله در تفسیر این آیه شریفه به شرح ذیل خواهد آمد:

وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِكْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تخْفِی

ص :۶۲۱

۱- شرح ۲و۳

۲- نجم ۲ و۳ و۴

فی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَ تخْشَی النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تخْشاهُ فَلَمَّا قَضیٰ زَیْدٌ مِّنهَا وَطراً زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لا یَکَونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائهِمْ إِذَا قَضوْا مِنهُنَّ وَطراً وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً **(۳۷)** به یاد آر به آن کس که خدا به او نعمت داد و تو نیز به او احسان کردی، گفتی: همسرت را بر خلاف میلت نگه دار و از خدا بترس، تو آن چه در دل داشتی و می دانستی خدا بالاخره آشکارش خواهد کرد، از ترس مردم پنهان کردی و خدا سزاوارتر بود به اینکه از او بترسی، پس همین که «زید» بهره خود از آن زن بگرفت و طلاقش بداد، ما او را به همسری تو درآوردیم تا دیگر مؤمنان نسبت به همسر پسر خوانده های خود وقتی مطلقه می شوند دچار زحمت نشوند و آن را حرام نپندارند و امر خدا سرانجام شدنی است (۳۷)

☼ نکته:

آیه شریفه اشاره به پنهان داشتن مطلب و موضوعی در دلِ پیامبر اکرم (ص) دارد و می رساند که پیامبر (ص) از همان ابتدا می دانست بالاخره زینب، همسرش خواهد شد و اینکه در آیه شریفه آمده است: «و کان امر الله مفعولا» = «کارهای خدا انجام شدنی است» می رساند که این ازدواج امر الهی بوده و پیامبر (ص) حتی اگر هم کراهتی از این عمل داشته، چون فرمان خداوند سبحان است، باید به این ازدواج تن بدهد و هیچ گونه اختیاری در عدم پذیرش این ازدواج نداشته است. بنابراین اصلًا عشق و عاشقی در بین نبوده بلکه اطاعت از فرمان خداوند متعال است. و اینکه در آیه شریفه آمده: «تو به او احسان کردی و گفتی: همسرت را بر خلاف میلت نگه دار» می رساند که اصلاً زید مایل به ادامه زندگی با زینب نبوده و پیش پیغمبر اکرم (ص) آمده بود تا آنها را از هم جدا کند ولی پیامبر اکرم (ص) او را نصیحت می کرد که به زندگی با زینب ادامه دهد. بنابراین معنی ندارد که العیاذ بالله پیامبر (ص) شیفته زینب شده باشد، چرا که اگر پیامبر (ص) عاشق زینب بود دیگر جایی برای نصیحت کردنِ آنها به ادامه زندگی نبود.

☼ مؤلف:

متأسفانه همان گروهی که این تهمت شرم آور را به دروغ ساخته اند، به آیه شریفه ۳۷ هم اشکال کرده و آورده اند: «پیامبر (ص) به خاطر این که مردم او را به این خاطر سرزنش کنند ترسیده بود» . که در پاسخ به آنها باید گفت:

اولاً: به استناد آیه ۳۹ احزاب، ترس در وجودِ رسولان الهی جایی ندارد.

ثانیاً: مراد از ترس در آیه شریفه ۳۷، در حقیقت نشان دادن عدم تمایل قلبی پیامبر (ص) نسبت به این ازدواج و نیز رساندن این مطلب است که ازدواج پیامبر (ص) صرفاً به امر الهی بود نه از روی تمایلات شخصی و یا العیاذ بالله عشق بازی. و در حقیقت این آیه شریفه بر خلافِ نظر آن گروه از مفسرنماهایی که تهمتِ ترس و عشق بازی را تأیید کرده اند، دلیلی بر خلافِ نظرِ آنهاست.

ثالثاً: به استناد آیه ۷ سوره آل عمران برخی از آیاتْ متشابهند که باید با آیاتِ محکمشان تفسیر شوند و اینکه خداوند متعال گاهاً در آیات شریفش پیامبر اکرم (ص) را رهنمون فرموده و ظاهر آن آیاتْ ترک اولا ـ و گناهی را به ذهنِ بیماردلان می رساند به دلیل همین تشابهی است که در ظاهرِ این آیات به ذهن می رسد، لذا نباید صرفِ ظاهرشان تعبیر شوند و باید به آیات محکمی که در آن عصمت مطلقه ی حضرت رسول را اثبات می فرمایند برگردانده و تفسیر شوند، همان گونه که امام صادق (ع) نیز در برخورد با آیات متشابه می فرماید: «آیات متشابه را بپذیرید ولی به آنها عمل نکنید بلکه آنها را به آیات محکماتش برگردانید» (المیزان، ج ۵، ص ۱۳۲ – ۱۷۰). و نیز می فرماید: «در، به تو می گویم، دیوار تو بشنو» ، به عبارتی به دیگران هشدار می دهد ولی مقام رسالت را خطاب می گیرد اما حقیقتِ منظور، سایر مردم است. و در این آیه شریفه نیز از آن جایی که رسم و رسوماتِ پسر خواندگی به طرز جاهلانه ای در بین مردم شایع بود لذا بدین روش می خواهد مردم را از این رسم جدا کند، نه این که پیامبر (ص) را مورد خطاب قرار دهد.

خلاصه این که آیات الهی ظاهر و باطنی دارند، تأویل دارند، محکم و متشابه دارند و به صرف ظاهر و معنای ظاهری نباید آنها را تفسیر نمود و در این خصوص تنها خداوند سبحان و راسخون فی العلم (اهل بیت ع) می دانند مفهوم واقعی و تأویل آن چیست. (۱).

توجه: برای توضیح بیشتر به بحث پایانی کتاب و آیه ۷ سوره آل عمران مراجعه شود.

و اما داستان حقیقی و ماجرای ازدواج پیامبر اکرم (ص) با زینب چیست؟

پاسخ: طبق رسوم جاهلیت اگر کسی پسری را به فرزندی خویش بر می گزید، به طور

۱– آل عمران ۷

مطلق تمام مواردی که در خصوص پسر واقعی به صورت صلبی در جریان بود، برای او نیز برقرار می کردند، مثلاً ارث بردن و یا تحریم همیشگی ازدواج با همسرِ پسرخوانده در صورت فوت و یا طلاقش و مواردی از این قرار. و از آن جایی که پیامبر (ص) به امر خداوند متعال آمده بود تا تمام رسومات جاهلانه و بی اساس را از ذهن و عمل مردم پاک کند و این نیز یکی از آن موارد بود لذا تنها راهی که می شد رسم پسرخواندگی از آن ذهن های مغشوش و لجوج اعراب خارج شود تنها و تنها یک روش عملی و اجرایی بود که توسط مردم قابل لمس و عینی باشد و صرف صحبت و نصیحت نمی توانست این رسم را از بین ببرد. لذا خواست و اراده خداوند متعال بر این قرار گرفت که پیامبر (ص) این رسم را به صورت عملی به معرض ظهور در آورد تا قُبحِ آن در دید مردم شکسته شود. و البته طلاقِ زینب یک امری اتفاقی بود که به خواست و اراده زید و زینب و بر خلاف سفارشات رسول خدا (ص) به آنها اتفاق افتاد، نه این که العیاذ بالله دستور خدای تعالی یا رسول ارجمندش باشد، چرا که از یک طرفْ زینب به عنوانِ دختری متشخص و از خاندان بزرگ و از طرفی زیدْ غلام آزاد شده ی فقیری به شمار می رفت، به همین خاطر دوستان و آشنایانِ زینب او به خاطر این ازدواج سرزنش می کردند، بنابراین زندگی آنها دوامی پیدا نکرد و زید مرتب به خدمت حضرت رسول (ص) در خصوص طلاقِ زینب مراجعه می کرد اما حضرت (ص) او را به ادامه زندگی تشویق می فرمود، تا کار به جایی رسید که زید و زینب نتوانستند یکدیگر را تحمل کنند و عمل طلاق صورت گرفت. بعد از تمام شدن عده ی زینب و تنها برای رفع این توهمِ جاهلانه، پیامبر اکرم (ص) بر خلاف میل شخصی اش که تمایلی به این ازدواج نداشت و آیه شریفه ۳۷ هم همین مطلب را می رساند و صرفاً به امر حضرت حق تعالی، زینب را به همسری خود درآورد، تا این رسم را باطل کند. و اگر این کار را نمی کرد هر چند که مردم را زبانی به باطل بودن رسم پسرخواندگی می خواند باز هم آنها در عمل این کار را نمی کردند و ازدواجِ پیامبر (ص) با زینب در حقیقت خط بطلانی بر این رسم جاهلیت بود و مردم عیناً و یقیناً پی به این موضوع بردند و دیگر وقتی پیامبرشان این عمل را انجام داد جایی برای رد نمودن آن نداشتند.

ص :۶۲۴

و آیات شریفه مزبور نیز دلیل واضحی بر این ادعاست. مشابه این ماجرا برای حضرت داوود (ع) هم اتفاق افتاده است، آنجا که برای باطل کردن رسمِ جاهلیتِ ازدواجْ نکردنِ زنانِ شوهر مرده، به امر خدایتعالی با همسر اوریا ازدواج کرد، که متأسفانه عده ای کم خِرَد، تهمتهایی به او زده اند ...

ج – دلایل روایتی:

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۶۶، آورده است:

روزی زید به اتفاق همسرش زینب حضور پیغمبر (ص) شرفیاب شد و عرض کرد: می خواهم زینب را طلاق بدهم. زنان قریش بسیار او را ملامت و سرزنش می کنند و می گویند: تو از اشراف قریش هستی چگونه همسر بنده ای شدی؟ پیامبر (ص) فرمود: همسرت را نگاه دار و از طلاق دادن منصرف بشو، با او حسن سلوک داشته باش و از خدا بترس. پیش از آمدن آنها، جبرئیل بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شده و گفته بود: پروردگار، رسم و سنت جاهلیت را باطل نموده است. زید، زینب را طلاق می دهد، باید حضرتت او را تزویج کنی و به همسری خود درآوری، تا مردم بدانند زنِ پسر خوانده (مانند عیال فرزند صلبی) حرام نیست. (و این ازدواج صورت گرفت) زینب بر زنان پیامبر (ص) فخر و مباهات می نمود و می گفت: شما را پدرانتان به پیغمبر داده اند ولی مرا پروردگار به او عطا فرمود و امر نکاح من از آسمان فرود آمد. شبی به پیامبر (ص) عرض کرد: من به سه چیز از سایر همسرانتان امتیاز دارم: اول آن که جدّ من و شما یکی است. دوم آن که خداوند مرا به شما داده است. سوم آن که خواستگاریم توسط جبرئیل بوده است.

از همان منبع، ص ۴۶۷، از امام رضا (ع): خداوند متصدی تزویج کسی از بندگان خود نشد، مگر تزویج آدم با حوا و رسول اکرم (ص) با زینب دختر جَحش و علی بن ابیطالب با زهرا (س).

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۶۷، از ابوالفتوح آورده است: این حکم ازدواج با زینب توسط پیامبر (ص) به امر پروردگار بود. همان طور که همسر اوریا را به حضرت داوود (ع) حلال فرمود. زیرا پیش از آن زنی که شوهر او را می کشتند ازدواج کردن با او حلال نبود.

☼ نکته:

صاحب تفسیر المیزان (ج۳۲، ص ۱۹۷) با رد کردن تهمتِ عشق بازی، آورده است:

آنچه رسول خدا (ص) در دل پنهان می داشته همین حکم بوده (ازدواج پیامبر (ص) با زینب) و معلوم می شود این عمل قبلًا برای آنجناب واجب شده بود، نه اینکه رسول خدا (ص) آن طوری که بعضی از مفسرین گفته اند عاشق زینب شده باشد و عشق خود را پنهان کرده باشد. بلکه وجوب این عمل را پنهان می کرده است. مفسرین در اثر این اشتباه به حیص و بیص افتاده در مقام توجیه عشق رسول خدا (ص) برآمده اند که او هم بشر بوده و عشق هم یک حالت فطری است، غافل از اینکه اولاً: با این توجیه نیروی تربیت الهیه را از نیروی فطری بشری کمتر دانسته اند و حال آن که نیروی تربیت الهی قاهر بر هر نیروی دیگر است و ثانیاً: در چنین فرضی دیگر معنا ندارد که آنجناب را عتاب کند که چرا عشق خودت را پنهان کرده ای، چون معنایش این می شود که تو باید عشق خود را نسبت به زن مردم اظهار می کردی و چرا نکردی؟ و رسوایی این حرف از آفتاب روشن تر است، چون از یک فرد عادی پسندیده نیست که دنبال ناموس مردم حرفی بزنند و به یاد آنان باشد، تا چه رسد به خاتم انبیاء صلوات الله علیه.

☼ مؤلف:

در آیه شریفه ۳۷ نکته جالبی هم به چشم می خورد و آن هم ذکر نام «زَید» است چرا که در قرآن کریم به جز ذکر نام «محمد» که چهار بار آمده و ذکر نام «احمد» که یکبار آمده است و نام دو تن از افرادی که در زمان حضرت رسول (ص) می زیسته اند دیگر نامی در عصر بعثت نیاورده است. و آن دو نام، یکی همین «زید» است و دیگری هم نام «ابی لهب» است. البته اسامی که در قرآن کریم ذکر شده مثل عیسی، موسی، فرعون و غیره، افرادی بوده اند که قبل از حضرت رسول (ص) می زیسته اند. و این که نام افراد از جمله اهل بیت (ع) و غیره نیامده بدین خاطر است که تعویض اسم به راحتی امکان پذیر بوده است و لذا قابل تحریف می شد و می دانیم که یکی از لوازم تحریف ناپذیری قرآن کریم، همین اسلوب خاصِ آیات الهی از جمله نیاوردن اسم است. اما اینکه چرا این اسامی آمده است بدین خاطر است که کاملاً شناخته شده و واحد بوده و تحت هیچ شرایطی قابل تعویض نبودند و ...

ما کانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فیما فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّهَ اللَّهِ فِی الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً (۳۸)

ص :۶۲۶

هیچ گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده نیست؛ این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند نیز جاری بوده؛ و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است! (۳۸)

توجه: این آیه شریفه هم مؤید توضیحاتی است که در بالا آمده است.

الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاَتِ اللَّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلا اللَّهَ وَ کَفَی بِاللَّهِ حَسِیباً **(۳۹)** کسانی که رسالتهای خدا را ابلاغ می کنند و از او می ترسند و از احدی به جز خدا نمی ترسند و خدا برای حسابکشی کافی است (۳۹)

☼ مؤلف:

به استناد این آیه شریفه، نظر آن دسته از مفسرینی که گاهاً نسبت ترسْ به ساحت مقدس حضرت رسول (ص) زده اند را با قدرت می توان مردود شمرد مثلاً: در خصوص آیه تبلیغ (مائده۶۷) که بعضی به اشتباه گفته اند: «جبرئیل در مکه بر حضرت رسول (ص) نازل شد که رسالتش را در خصوص جانشینی حضرت علی (ع) به اتمام رساند ولی پیامبر (ص) در رساندن این پیام ترسید و آن را نرساند تا آنکه خداوند در غدیر خم به او وحی فرمود که اگر نرسانی هیچ کاری نکرده ای! و او را تهدید و مجبور به ابلاغِ وحی کرد» . و یا در خصوص آیه ۳۷ سوره احزاب که بحث آن گذشت. اما ممکن است عده ای به استناد همین آیه شریفه، به آیاتی دیگر ایراد گرفته و بگویند: اگر انبیاء از غیرِ خدا نمی ترسند پس چرا حضرت موسی (ع) ترسید: «فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُم» = «همین که از شما احتمال خطر احساس کردم پا به فرار گذاشتم» (۱).

پاسخ: برای پاسخ به این سؤال به ذیل آیه ۲۰ سوره طه و برای توضیح و بیان عدمِ ترسِ موردِ بحث در خصوص رسول اکرم (ص)، به آیه ۶۷ مائده مراجعه کنید.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱۷، ص ۳۲۱، چ۱، از حضرت علی (ع): هر گاه از کاری ترسیدی در آن داخل شو زیرا شدت ترس و خودداری از آن سخت تر از داخل شدن در آن است.

مَّا کانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِکُمْ وَ لَکِنْ رَّسولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیِّینَ وَ کانَ اللَّهُ بِکلِّ شیْءٍ عَلِیماً **(۴۰)** محمد پدر احدی از مردان فعلی شما نیست، بلکه فرستاده خدا و خاتم پیغمبران است و خدا به هر چیزی دانا است (۴۰)

☼ نکته:

شاید بعضی به استناد آیه فوق بگویند: «حسنین (ع) فرزندان پیامبر (ص) نیستند» .

ص: ۶۲۷

۱- شعرا ۲۱

پاسخ: اولاً: آیه شریفه تنها می رساند که پیامبر (ص) پدر مردان شما نیست نه این که پدر کسی نیست. ثانیاً: این آیه شریفه در ارتباط با آیات قبل است و می خواهد برساند که پیامبر (ص) پدر زید نیست که نتواند با همسرش ازدواج کند.

ثالثاً: آیه ی مباهله به صراحت، آن دو بزرگوار را فرزندان پیغمبر (ص) معرفی فرموده است.

رابعاً: احادیث و اخبار بسیار زیادی که سند صحیحی هم دارند در خصوص این که بچه های حضرت زهرا (س) فرزندان پیغمبرند، وارد شده است. مثلاً این روایت از تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۶۵ - ۴۷۰: «امیرالمؤمنین (ع) روزی در جنگ صفین به محمد بن حنفیه خطاب کرد: تو حقاً فرزند من هستی، عرض کرد: ای امیرالمؤمنین (ع) مگر حسن و حسین فرزندان حضرتت نیستند؟ فرمود: آنها فرزندان رسول خدا (ص) هستند» .

توجه: علت این پرسش و پاسخ توسط حضرت علی (ع) و پسرش محمد این بود: «در جنگ صفین، حضرت علی (ع) همواره به محمد فرمان جنگ می داد ولی به حسنین (ع) هیچ دستوری نمی داد و علتش را هم احترام فراوان به رسول خدا (ص) و فرزندانش می دانست» .

خامساً: اگر آیه تحریمِ ازدواج با زنان پیامبر (ص) هم نازل نشده بود باز هم به استناد آیه: «وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ ... » (نساء۲۲) ازدواج با زنان پیامبر(ص) بر حسنین (ع) حرام بود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (۴۲)

ای اهل ایمان یاد کنید خدا را یاد بسیار (۴۱) و صبح و شام تسبیحش کنید (۴۲)

ذکر: در مقابل «نسیان= فراموشی» است و به معنای یاد داشتن است.

بکره: اول روز اصیل: آخر روز

نکته ای از المیزان، ج ۳۲، ص ۲۰۶: خداوند متعال یاد و فراموشی خود را مترتب به بندگانش کرده است و می فرماید: «فاذکرونی اذکرکم» = «به یادم باشید تا به یادتان باشم» (بقره۱۵۲) و می فرماید: «نَسوا الله فَنَسیهم» = «خدا را فراموش کردند، خدا هم ایشان را فراموش کرد» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۷۲، از کافی، از امام صادق (ع): تسبیح حضرت زهرا (س) ذکر کثیر است.

ص :۶۲۸

۱- توبه ۶۷

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۰۸، از کافی، از امام صادق (ع):

هیچ چیزی در عالم نیست مگر این که حد و اندازه ای دارد که وقتی بدان حد رسید تمام می شود مگر ذکر خدا که هیچ حدی برایش نیست. خدای عزوجل واجباتی را واجب کرد که هر کس آن واجبات را به جا آورد حدش را آورده، مثلاً ماه رمضان حد روزه واجب و به کنار حج خانه خدا حد آن است، هر کس آن ماه را روزه بدارد و یک بار به حج برود، حدش را آورده، اما ذکر خدا چنین نیست چون خدا بر اندکِ آن راضی نیست و برای زیادش هم حدی معین نکرده است. و فرموده: به هر کس زبانی ذکرگو داده شد، خیر دنیا و آخرتش داده اند. و فرموده: عمل خیری که برای خدا انجام می دهی زیاد مشمار و به نظرت جلوه نکن.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۱۰، از خصال، از امام صادق (ع):

هیچ بلایی بدتر از این نیست که از سه نعمت محروم شود:

۱ - برابری با مسلمان در آن چه خدا به او روزی کرده ۲ - انصاف و خود را به جای دیگران فرض کردن ۳ - ذکر زیاد خدا، البته منظور من از ذکر زیاد، تنها گفتنِ «سبحان الله والحمدلله و لا اله الا الله والله اکبر» نیست هر چند که آن هم ذکر خداست ولی منظور من ذکر خدا در هنگام استفاده از حلال و برخورد با حرام اوست.

هُوَ الَّذی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنینَ رَحیماً (۴۳)

تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً کَریماً (۴۴)

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذیراً (۴۵)

وَ داعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنیراً (۴۶)

وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلاً کَبیراً (۴۷)

وَ لا تُطِعِ الْکافِرینَ وَ الْمُنافِقینَ وَ دَعْ أَذاهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَ کَفی بِاللَّهِ وَکیلاً (۴۸)

او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او (نیز) برای شما تقاضای رحمت می کنند تا شما از ظلمات (جهل و شرک گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوا) رهنمون گردید؛ او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است! (۴۳) تحیت آنان در روزی که او را دیدار می کنند سلام است؛ و برای آنها پاداش پرارزشی فراهم ساخته است (۴۴) ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذارکننده! (۴۵) و تو را دعوت کننده بسوی خدا به فرمان او قرار دادیم و چراغی روشنی بخش! (۴۶) و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از سوی خدا فضل بزرگی است (۴۷) و از کافران و منافقان اطاعت مکن و به آزارهای آنها اعتنا منما و بر خدا توکل کن و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) است! (۴۸)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً (۴۹) ای اهل ایمان وقتی زنان

ص :۶۲۹

مؤمن را نکاح کردید سپس قبل از نزدیکی طلاقشان دادید، لازم نیست عده طلاق را نگه دارند و شایسته است متاعی به آنها دهید سپس می توانید با آنها ازدواج کنید و می توانید به صورتی خوش طلاق دهید (۴۹)

نکاح: به معنای عقد است.

مس: به معنای تماس جنسی است.

متعوهن: یعنی چیزی از مال به آنها بدهید.

تسریح: طلاق

☼ نکته:

آیه شریفه فوق با آیه بقره تخصیص زده شده است، چرا که در آیه ۲۳۷ بقره می فرماید: «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ» = «و چون زنان را قبل از آن که عمل زناشویی انجام داده باشید طلاق دهید در صورتی که مهر برایشان معین کرده اید تنها نصف مهر را می برند» . به عبارتی در آیه بقره مهر معین شده، ولی آیه احزاب به صورت مطلق است چه مهر معین باشد یا نباشد و در این صورت علاوه بر نصفِ مهر، چیزی از مال هم به آنها می دهند. ناگفته نماند که اگر تماس جنسی صورت گیرد باید تمام مهر داده شود.

☼ نکته:

به استنادِ آیه شریفه و روایاتِ ذیل، طلاق پیش از نکاح باطل است و هر کس هم چنین نظری داشته باشد، غلط است. چون برای عملِ انجام نشده، حکم جاری نمی شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۲۶، از درمنثور، آورده است: شخصی از امام سجاد (ع) پرسید: «ای فرزند رسول خدا (ص) من گفته ام: «فلان دختر فلان طالق است از آن روزی که او را عقد بندم» ، اینک اگر او را نکاح کنم، آیا طلاق واقع می شود؟ حضرت فرمود: خیر زیرا پروردگار ابتدا امر به طلاق نکرده، بلکه ابتدا امر به نکاح فرموده، پس از آن حکم طلاق داده است.

از همان منبع، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

طلاق قبل از نکاح و آزاد کردن برده قبل از مالک شدن وی، باطل است.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنا لَكَ أَزْواجَكَ اللاَّتي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَ ما مَلَكَتْ يَمينُكَ مِمَّا أَفاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ بَناتِ عَمِّكَ وَ بَناتِ عَمَّاتِكَ وَ بَناتِ خالِكَ وَ بَناتِ خالاتِكَ اللاَّتي هاجَرْنَ مَعَكَ وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَها خالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنينَ قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا عَلَيْهِمْ في أَزْواجِهِمْ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ لِكَيْلا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحيماً (۵۰)

ای پیامبر! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم و

همچنین کنیزانی که از طریق غنایمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده ای و دختران عموی تو و دختران عمه ها و دختران دایی تو و دختران خاله ها که با تو مهاجرت کردند (ازدواج با آنها برای تو حلال است) و هرگاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و مهری برای خود نخواهد) چنانچه پیامبر بخواهد می تواند او را به همسری برگزیند؛ اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه دیگر مؤمنان؛ ما می دانیم برای آنان در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته ایم (و مصلحتشان ایجاب می کند)؛ این بخاطر آن است که مشکلی (در ادای رسالت) بر تو نباشد (و از این راه حامیان فزونتری فراهم سازی)؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است! (۵۰)

نکته ای درخصوص آیه ۵۰: در این آیه شریفه خداوند متعال هفت طایفه از زنان را برای حضرت رسول (ص) حلال کرده است که در آنها، هبه (زنی که خودش را به مردی ببخشد)، تنها مختص حضرت رسول (ص) است و در سایر مؤمنین جریان ندارد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۷۶ و در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۲۷ از کافی، از ابی جعفر (ع):

سبب نزول آیه (۵۰) آن بود که زنی از انصار خود را با کمال آراستگی به رسول گرامی (ص) بخشید. عایشه (یا حفصه) به آن زن اعتراض کرد و گفت: وای بر تو! که چنین خود را به مردان عرضه می داری. پیامبر (ص) به عایشه فرمود: ساکت باش که این زن زاهده است. خداوند طایفه انصار را رحمت کند که مردانشان مرا یاری می کنند و زنهایشان به من محبت می ورزند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۷۷، از کافی، از امام باقر (ع):

هبه و بخشش کردن زن نفس خود را، جز بر رسول خدا (ص) حلال نیست. (اجرای صیغه عقد به لفظ هبه در مذهب امامیه جایز نیست).

تُرْجی مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوی إِلَیْکَ مَنْ تَشاءُ وَ مَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُناحَ عَلَیْکَ ذلِکَ أَدْنی أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَ لا یَحْزَنَّ وَ یَرْضَیْنَ بِما آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما فی قُلُوبِکُمْ وَ کانَ اللَّهُ عَلیماً حَلیماً (۵۱)

(موعد) هر یک از همسرانت را بخواهی می توانی به تأخیر اندازی و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی؛ و هرگاه بعضی از آنان را که برکنار ساخته ای بخواهی نزد خود جای دهی، گناهی بر تو نیست؛ این حکم الهی برای روشنی چشم آنان و اینکه غمگین نباشند و به آنچه به آنان می دهی همگی راضی شوند نزدیکتر است؛ و خدا آنچه را در قلوب شماست می داند و خداوند دانا و بردبار است (از مصالح بندگان خود با خبر است و در کیفر آنها عجله نمی کند)! (۵۱)

نکته ای در خصوص آیه ۵۱: پس از آن که رسول خدا (ص) مدت یک ماه از بانوان خود عزلت جست، آیه تخییر (۵۱) نازل شد و این رخصت میان زنان فقط اختصاص به پیغمبر اکرم (ص) دارد. و با آن که آن حضرت اختیار داشت، با این حال میان بانوان خود مساوات قرار داد.

لا يَحِلُّ لَکَ النِّساءُ مِنْ بَعْدُ وَ لا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلا مَا مَلَکَتْ يَمِينُکَ وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيباً **(۵۲)** بعد از آنچه برايت شمرديم ديگر هيچ زنى برايت حلال نيست و نيز حلال نيست كه همسرانت را به همسرى ديگر مبدل كنى هر چند كه از كمال وى خوشت آيد مگر كنيزان و خدا بر هر چيز مراقب بوده است (۵۲)

نکته ای از المیزان، ج ۳۲، ص ۲۱۸: ظاهر آیه به فرضی که مستقل از ما قبل باشد یعنی به دو آیه قبل ارتباطی نداشته باشد، این است که ازدواج با زنانْ به جز زنانی که در آن زمان در نکاح حضرت بوده (یعنی ۹ نفر) بر آنجناب حرام است و این نظریه ای است که مفسرین عامه گفته اند. اما این نظریه کاملاً اشتباه می باشد چرا که این آیه کاملاً در ارتباط با دو آیه قبل و خاص آیه ۵۱ بوده و نیز بر اساس روایات منظور از آیه تحریم آن زنانی است که در آیه: «حُرِّمَت عَلَيْكمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ» (نساء۲۳) نام برده شده اند. به عبارتی در آیه شریفه می خواهد بفرماید که تمام زنانی که در آیه ۵۰ اشاره شده حلال است و به جز آنهایی که حلال شمرده شده نباید با زنانی که با آنها محرم هستی ازدواج کنی و این نه تنها حکمی برای رسول خدا (ص) که برای تمامی مؤمنین نیز می باشد. مثل تحریم ازدواج با محارم از جمله مادر – خواهر – عمه – خاله و غیره.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۲۸، از کافی، از ابی جعفر (ع):

منظور از آیه این بود که بعد از آنکه در آیه: «حُرِّمَت عَلَيْكمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالاَتُكُمْ» (نساء ۲۳) عده ای از زنان حرام شد، دیگر بر تو حلال نیست که با یکی از آنها ازدواج کنی و خدای عزوجل برای پیامبرش حلال کرده که هر زنی را خواست بگیرد، تنها آنهایی را که در آیه نساء نام برده بر او و بر همه مسلمانان حرام کرده است.

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلاَّ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلى طَعامٍ غَيْرَ ناظِرينَ إِناهُ وَ لكِنْ إِذا دُعيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لا مُسْتَأْنِسينَ لِحَديثٍ إِنَّ ذلِكُمْ كانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيي مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لا يَسْتَحْيي مِنَ الْحَقِّ وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ ذلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذلِكُمْ كانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظيماً (۵۳)

إِنْ تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَليماً (۵۴)

لا جُناحَ عَلَيْهِنَّ في آبائِهِنَّ وَ لا أَبْنائِهِنَّ وَ لا إِخْوانِهِنَّ وَ لا أَبْناءِ إِخْوانِهِنَّ وَ لا

أَبْناءِ أَخَواتِهِنَّ وَ لا نِسائِهِنَّ وَ لا ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ وَ اتَّقینَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهیداً (۵۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد نیایید و) در انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید و (بعد از غذا) به بحث و صحبت ننشینید؛ این عمل، پیامبر را ناراحت می نماید، ولی از شما شرم می کند (و چیزی نمی گوید)؛ اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد! و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را از آنان [= همسران پیامبر] می خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دلهای شما و آنها بهتر است! و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که این کار نزد خدا بزرگ است! (۵۳) اگر چیزی را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، خداوند از همه چیز آگاه است! (۵۴) بر آنان [= همسران پیامبر] گناهی نیست در مورد پدران و فرزندان و برادران و فرزندان برادران و فرزندان خواهران خود و زنان مسلمان و بردگان خویش (که بدون حجاب با آنها تماس بگیرند)؛ و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند نسبت به هر چیزی شاهد و آگاه است (۵۵)

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَأَیُّهَا الَّذِینَ امَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسلِیماً (۵۶)

به درستی خدا و فرشتگانش بر پیامبر اسلام درود می فرستند، شما هم ای کسانی که ایمان آورده اید بر او صلوات بفرستید و آن طور که باید تسلیم شوید (۵۶)

☼ نکته:

«صلوات» در اصل به معنای انعطاف است و «صلوات خدا» بر پیامبر اکرم (ص) به معنای انعطاف خدا بر وی می باشد که به وسیله رحمتش به وی معطوف می شود «صلوات ملائکه» بر پیامبر (ص) انعطاف آنها بر وی بوده به طوری که او را تزکیه نموده و برایش استغفار کنند و «صلوات مؤمنین» بر او انعطاف ایشان است به وسیله درخواست رحمت برای او.

و دلیل اینکه صلوات به معنای انعطاف است، این آیه است که می فرماید: «وَالَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلَوَاتِهِمْ یحَافِظُونَ» = «و آنها که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند» (مؤمنون۹)، که در این آیه شریفه خداوند سبحان، کلمه «صلوات» را در معنای «نماز» بیان فرموده است و نماز هم همان انعطافِ بنده، نسبت به معبودِ یکتاست.

و در جای دیگر می فرماید: «أُولَئِکَ عَلَیهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَهٌ وَأُولَئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» = «اینها، همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آنها هستند هدایت یافتگان!» (بقره۱۵۷). که در این آیه شریفه نیز، اینکه رحمتِ الهی مشمولِ هدایت یافتگان شده، به خاطر همان صلوات یا انعطافی است که خداوند سبحان به بنده اش عنایت فرموده است.

چرا در آیه شریفه ابتدا صلوات خدا و بعد ملائکه و بعد مؤمنین آمده است؟

پاسخ:

۱ - برای تشویق مؤمنین به صلوات است.

۲ - نشان دادنِ ارزشِ والای صلوات است، چرا که وقتی خدای سبحان خود و ملائکه اش صلوات می فرستند، می رساند این صلوات چقدر ارزشمند است.

۳ - بیان این مطلب که یکی از نشانه های پیروی از خدای سبحان همین صلوات فرستادن است.

۴ - بیان این که راه و روش صلوات فرستادن مؤمنین بر پیامبر اکرم (ص)، این است که از خدا بخواهند بر او و بر آلش صلوات بفرستد چون رحمتی که از جانب خدا برسد رحمتی بی انتهاست و مقام حضرت حق کجا و بنده ناچیز کجا!

☼ نکته:

در آیه شریفه عبارت «سلِّمُوا تَسلِیماً» آمده است و می خواهد برساند که علاوه بر پیامبر (ص)، بر کسانی دیگر هم صلوات فرستادن واجب است، اما این گروه چه کسانی هستند؟

برای پاسخ باید از خودِ قرآن کریم کمک گرفت، آن جا که می فرماید: «أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» = «اطاعت کنید خدا را ! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اهل بیتش را» (نساء۵۹) و نیز می فرماید: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ» = «به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم» (آل عمران۶۱) و آیه تطهیر و غیره ...

و نیز به استناد روایات متواتر و مستند از طریق شیعه و سنی که آورده اند: «طریق صلوات فرستادن مؤمنین بر آنجناب این است که از خدا بخواهند بر او و آل او صلوات بفرستند: اللهم صل علی محمد و آل محمد» . بنابراین آنها اهل بیت (ع) هستند، لذا صلواتی که در آن «اهل بیت (ع)» نباشد، صلوات محسوب نشده و مورد قبول خدای تعالی و رسول ارجمندش قرار نمی گیرد.

☼ نکته:

علاوه بر اینکه خدای سبحان و ملائکه اش بر پیامبر (ص) و آل طاهرش درود می فرستند، بلکه بر مؤمنین هم صلوات می فرستند: «هُوَ الَّذِی یُصلی عَلَیْکُمْ وَ مَلَائکَتُهُ ... » = «او آن خدایی است که هم او و هم فرشتگانش بر شما مؤمنین رحمت می فرستند» (۱).

۱- احزاب ۴۳

در تفسیر المیزان، ج۳۲، ص ۲۳۱، از حسین بن علی (ع)، از حضرت رسول (ص):

بخیل کسی است که نام من نزد او برده شود و صلوات نفرستد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۴۹، چ۲، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

بخیل کسی است که در دادن سلام بخل ورزد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۳۰، از ابی الحسن (ع): «صلوات خدا» رحمت خداست، «صلوات ملائکه» تزکیه ایشان و ثنا بر او است و «صلوات مؤمن» دعایشان برای اوست.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۳۰۰، از رسول خدا (ص):

کسی که آخر کلامش صلوات بر من و بر علی (ع) باشد وارد بهشت شود.

در تفسیر المیزان، ج۳۲، ص ۲۳۰، از حضرت علی (ع):

صلوات را بر محمد و آلش بفرستید که خدای تعالی دعای شما را هنگامی که نام محمد (ص) را ببرید و حق او را رعایت کنید مستجاب می کند، پس وقتی می خوانید: «ان الله و ملائکه یصلون علی النبی» چه در نماز آن را بخوانید و چه در غیر نماز صلوات بفرستید (یعنی در حین نماز وقتی نام پیامبر (ص) یا آیه شریفه را شنیدید می توان صلوات فرستاد و بعد نماز را ادامه داد).

در نهج البلاغه، حکمت ۳۶۱، ص ۷۱۵، از حضرت علی (ع): هرگاه از خدای سبحان درخواستی داری ابتدا بر پیامبر اسلام (ص) درود بفرست، سپس حاجت خود را بخواه، زیرا خدا بزرگوارتر از آن است که از دو حاجتِ درخواست شده، یکی را برآورد و دیگری را باز دارد.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۵۷، از کافی، از امام (ع):

خدایتعالی به موسی (ع) فرمود: «ای پسر عمران! هر کجا نام محمد (ص) را متذکر شدی بر او درود و صلوات بفرست، چون من و ملائکه بر او سلام و صلوات می فرستیم» .

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۳۰، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

بگو: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، کما صلیت علی آل ابراهیم، انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد، کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید»

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۸۷، از ابن بابویه، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

کسی که صلوات بر پیامبر اکرم (ص) می فرستد معنایش آن است که وفای به عهد و میثاقی را که خداوند در عالم ذرّ فرمود: «الست بربکم و محمد نبیکم و علی امامکم» به زبان می آورد.

از همان منبع، از امالی، از امام باقر (ع)، از حضرت امیر (ع)، از حضرت رسول (ص):

هرکس بر من صلوات بفرستد و بر آلم صلوات نفرستد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۶۰۳، م۶۰، از امام صادق (ع):

هر گاه نام پیامبری برده شد، اول بر محمد (ص) صلوات بفرست، آنگاه بر او و دیگر انبیاء.

در امالی شیخ صدوق، ۹۱۱، م۸۵، از رسول خدا (ص):

اگر نزد کسی نام من برده شود و صلوات نفرستد، از رحمت خدا به دور است.

إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ لَعَنهُمُ اللَّهُ فی الدُّنْیَا وَ الاَخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِیناً (۵۷)

به درستی کسانی که خدا و رسولش را اذیت می کنند، خداوند در دنیا و آخرت آنها را لعنت می کند و عذابی خوار کننده برای آنها مهیا می فرماید (۵۷)

لعنت: به معنای دور کردن از رحمت است.

لعنت در دنیا: چون رحمت الهی در دنیا عبارت است از هدایت به سوی حق تعالی پس لعنت دنیوی در حقیقت همان محرومیت از هدایت الهی است چرا که خودش می فرماید: «لَعَنّاَهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِیَهً» = «لعنتشان کردیم و دلهاشان را دچار قساوت ساختیم» (مائده ۱۳) و: «وَ لَکِن لَّعَنهُمُ اللَّهُ بِکُفْرِهِمْ فَلاَـ یُؤْمِنُونَ إِلاـ قَلِیلاً» = «لکن خدا لعنتشان کرد و در نتیجه دیگر ایمان نمی آورند مگر اندکی» (نساء۴۶) و: «أُولَئکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصمَّهُمْ وَ أَعْمَی أَبْصارَهُمْ» = «آنها کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده و در نتیجه کر و کورشان ساخته است» (۱).

لعنت در آخرت: به معنای دور کردن از قرب رحمت الهی است چرا که می فرماید: «کلا إِنهُمْ عَن رَّبِهِمْ یَوْمَئذٍ لَّمَحْجُوبُونَ» = «نه آنها در امروز از دیدار پروردگار خود در پرده اند» (مطففین۱۵)

☼ نکته:

پر واضح است که خداوند سبحان منزه است از اینکه کسی او را بیازارد پس اگر در آیه شریفه، خدا را در اذیت شدن با رسولش شریک کرده، مراد و منظور احترام خاصی است که به

۱- محمد۲۳

رسول گرامی اش نهاده است و اشاره دارد به اینکه هر کس قصد بدی نسبت به رسول اکرم (ص) کند در حقیقت به خدا هم کرده است، چون رسول اکرم (ص) هدفی جز خدایتعالی ندارد.

☼ نکته:

همان گونه که در آیات الهی صلوات و رحمت و درود فرستادن به محمد و آل محمد (ص) به کرات مورد تأکید قرار گرفته به همان نسبت و حتی بیشتر، لعنت فرستادن به کفار و دشمنان محمد و آل محمد (ص) هم مورد تأکید فراوان قرار گرفته است، که این لعنت در بعضی از آیات تنها به حضرت حق تعالی نسبت داده شده است: «بَل لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِکُفْرِهِمْ» (بقره ۸۸) و یا: «فَلَعْنَهُ اللَّهِ عَلی الْکَافِرِینَ» (بقره ۸۹) و در بعضی از آیات علاوه بر خداوند متعال، ملائکه و مردمان هم کفار را لعنت کرده اند: «لَعْنَهُ اللَّهِ وَ الْمَلَائکَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ» (بقره ۱۶۱) و یا: «أُولَئک یَلْعَنهُمُ اللَّهُ وَ یَلْعَنهُمُ اللَّاعِنُونَ» (۱).

بنابراین و به استناد آیات زیادی از قرآن کریم لعنت فرستادن بر دشمنان اهل بیت (ع) خواست و اراده خداوند متعال است. و از آن جایی که صلوات و رحمتِ خدای سبحان برتر از صلواتِ بندگان است، لذا لعنت فرستادنِ خداوند متعال هم سخت تر از لعنت فرستادن بندگان است پس بهتر است موقع لعنت فرستادن هم این نکته رعایت شده و لعنت را هم مثل صلوات از جانب خداوند متعال بفرستیم. همچنین یکی دیگر از مجوزهای لعنت فرستادن بر دشمنان اهل بیت (ع) روایاتی است که از ائمه (ع) در این خصوص وارد شده است از جمله ی آنها زیارت پر فیض عاشورا است که علاوه بر صلوات و رحمت بر اهل بیت (ع)، لعنت بر دشمنان اهل بیت (ع) را در بر دارد. البته همان طور که لعنت فرستادن در قرآن بر کفار به کرات بیشتر از صلوات آمده، همان طور هم لعنت فرستادن بر دشمنان اهل بیت (ع) در زیارت عاشورا بیشتر از صلوات آمده است، مخصوصاً که در فرازهای آخر زیارت عاشورا این لعنت به طور خاص از اولین تا آخرینِ ظالمینِ بر اهل بیت (ع) بیان شده است: «اللهم خُصَّ اَنتَ اَوّلَ ظالِم باللعنِ منی وَ ابدا بِهِ اَوَلاً ثُمَّ العَنِ الثانی و الثالث و الرابع، اللهم العَن یَزیَد خامساً و العَن عُبَیَدالله ابنَ زیادٍ و ابنَ مرجانَه وَ عُمَر بَن سَعد وَ شِمراً و آلَ زیاد و آل مروان الی یوم القیامه».

۱- بقره ۱۵۹

☼ نکته:

کلمه «لعنت» در قرآن کریم، بیش از ۳۰ بار آمده است. و کلمه «صلوات» در قرآن مجید حدود ۵ بار به تعداد خمسه آل کساء (ع) آمده است.

☼ لطیفه:

«روزی امام صادق (ع) به همراه یک نفر از شاگردانش در حال عبور از منطقه ای بود که ناگهان یکی از شیعیان را دیدند که در حال ذکر صلوات بر محمد و آلش (ص) بود، نزدیک شدند و با او شروع به حال و احوال و صحبت کردند، بعد از آن به راه خود ادامه دادند تا به شیعه دیگری رسیدند که مشغول لعنت فرستادن به دشمنان اهل بیت (ع) بود، بدون آن که با او صحبتی کنند محل را ترک فرمودند. شاگردِ امام صادق (ع) تصور کرد که کار شیعه دومی موردِ پسندِ امام صادق (ع) نبوده است. ناگهان امام (ع) به او فرمودند: اتفاقاً برعکس، عمل شیعه دومی برتر از اولی بود، طوری که من نخواستم با او صحبت کنم که او لعنت فرستادنش را قطع کند و با من سلام و احوال پرسی نماید» .

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۵۷، از قمی: آیه درباره کسانی است که حق علی (ع) و فاطمه (س) را غصب کرده و آنها را اذیت نموده اند.

چرا لعنت فرستادن بر دشمنان اهل بیت (ع) اهمیت دارد؟

خداوند سبحان می فرماید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» به عبارتی اطاعت از اهل بیت (ع)، همان اطاعت از خداوند جل جلاله می باشد. در آیه شریفه هم اذیت رسول (ص) و به تبع آن اذیت اهل بیت (ع) را برابر اذیت خداوند متعال بر شمرده است. لذا دشمنی با اهل بیت (ع) هم دشمنی با خداوند سبحان است. و کسی با خداوند متعال دشمنی نمی کند مگر آنکه دچار کفر و شرک شده باشد. از طرفی لعنت فرستادن به دشمنان اهلِ بیت (ع) باعثِ بیزاری و کینه و در نتیجه دوری از آنها می شود. و این دوری باعثِ در امان ماندن از گمراهیِ ناشی از معاشرتِ با آنهاست. خلاصه باید گفت: اینکه در قرآن و روایات تأکید بیشتری به لعنت فرستادن بر دشمنان خدا و اهل بیت (ع) شده، تنها پیشگیری کردن از ارتکاب به این گناه نابخشودنی است که همتای با شرک است. (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۷۱ فرقان مراجعه کنید).

ص :۶۳۸

در بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۳۷ و ج ۸، ص ۳۶۶ و در وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۴۵، از امام صادق (ع):

«مَنْ شَکَّ فِی کُفْرِ أَعْدَائِنَا وَ الظَّالِمِینَ لَنَا فَهُوَ کَافِر» = «هر کس در کفرِ دشمنان ما (اهل بیت) و کسانی که به ما ظلم کرده اند شک کند او خود کافر است».

در بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۵۸ و ج ۶۵، ص ۶۳ و در مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۷، از امام رضا (ع):

«کَمَالُ الدِّینِ وَلَایَتُنَا وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا» = «دین کامل در دو چیز است: ولایت ما اهل بیت و برائت و دوری جستن از دشمنان ما» . و نیز می فرماید: «هَلِ الدِّینُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْض» = «آیا دین غیر از حب و بغض، چیزِ دیگری هم هست؟» .

در مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۵۹ و ص ۱۶۲ و دربحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۹۹، از رسول خدا (ص):

یا علی! اگر بنده ای هزار سال خدا را عبادت کند و روز ها روزه بگیرد و شب ها شب زنده داری کند و به اندازه کوه احد طلا و نقره داشته باشد و همه آنها را در راه خدا انفاق کند و در بین صفا و مروه مظلومانه کشته شود، اگر ولایت تو و فرزندان تو را نداشته باشد هیچ یک از اعمالش قبول نمی شود و حتی بوی بهشت هم به مشامش نمی رسد و نیز ولایت تو بدون برائت از دشمنان تو و دشمنان فرزندان تو قبول نیست.

در بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۵۷، از امام صادق (ع):

دروغ می گوید کسی که ادعا کند ما را دوست دارد و از دشمنان ما برائت نمی جوید.

در بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۲۶، از امیرالمؤمنین (ع):

والله اگر این امت روی خاک بایستند با پای برهنه در حالی که بر سر خود خاکستر ریخته باشند و گریه و زاری کنند و بر کسانی که آن ها را گمراه کرد ه اند و راه خدا را بسته اند و مردم را به سوی جهنم خوانده اند؛ لعنت کنند باز این امت در لعن و بیزاری کم کاری کرده اند.

در کتاب امارت الولایت، ص ۵۱ و در تعلیقه شفاء الصدور، ج ۲، ص ۴۸، آورده است:

مرد خیاطی دو پیراهن نزد امام صادق (ع) آورد و عرض کرد: من هنگام دوختن یکی از این دو پیراهن صلوات بر محمد و آل محمد (ص) می فرستادم و هنگام دوختن دیگری لعن بر

دشمنان محمد و آل محمد (ص) می فرستادم. شما کدامیک را اختیار می نمایید؟ امام (ع) پیراهنی را که با ذکر لعن دوخته شده بود انتخاب نمودند و فرمودند: من این پیراهن را بیشتر دوست دارم.

در کتاب مجمع النورین و ملتقی البحرین، ص ۲۰۸، آورده است: حضرت امیرالمؤمنین (ع) در حال طواف کعبه بود مردی پرده خانه کعبه را گرفته و صلوات بر محمد و آل محمد (ص) می فرستاد، حضرت (ع) بر او سلام نمود. بار دوم حضرت (ع) او را دیدند ولی سلام نکردند. آن مرد عرض کرد یا امیرالمؤمنین! چرا این بار به من سلام ننمودید؟ حضرت (ع) فرمود: نخواستم تو را از ذکر لعن که این بار می گفتی باز دارم. چرا که لعن از صلوات بر محمد و آل محمد (ص) بالاتر است.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۵۷۶، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

به درستی که من محبت علی (ع) را بر خلقم واجب کردم.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۵۸۴، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

قطعاً هر کسی را که از علی (ع) اطاعت کند داخل بهشت خواهم کرد هر چند که عصیان کرده باشد و قطعاً هر کسی را که از علی (ع) اطاعت نکند داخل جهنم خواهم کرد هر چند که مرا اطاعت کرده باشد (این روایت از شیخ اجل رجب حافظ در کتاب «مشارق انوار الیقین» از قول صاحب کتاب کشاف آقای زمخشری یکی از علمای اهل سنت نقل شده است).

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۸، ص ۲۱۳، چ۱، از حضرت علی (ع):

بهترین حسنه محبت و دوستی ما اهل بیت است و بدترین سیئه دشمنی ما اهل بیت است. و سزاوارترین مردم به ما کسی است که ما را دوست داشته و دشمنان ما را دشمن بدارد.

وَ الَّذینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبیناً (۵۸)

یـا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنینَ یُدْنینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلاَبیبِهِنَّ ذلِکَ أَدْنی أَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحیماً (۵۹)

لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لا یُجاوِرُونَکَ فیها إِلاَّ قَلیلاً (۶۰)

مَلْعُونینَ أَیْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتیلاً (۶۱)

سُنَّهَ اللَّهِ فِی الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدیلاً (۶۲)

یَسْئَلُکَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَهِ قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللَّهِ وَ ما یُدْریکَ لَعَلَّ السَّاعَهَ تَکُونُ قَریباً (۶۳)

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْکافِرینَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعیراً (۶۴)

خالِدينَ فيها أَبَداً لا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصيراً (۶۵)

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی

النَّارِ يَقُولُونَ يا لَيْتَنا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولاَ (۶۶)

وَ قالُوا رَبَّنا إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبيلاَ (۶۷)

رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذابِ وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً كَبيراً (۶۸)

و آنـان که مردان و زنـان باایمـان را به خاطر کاری که انجام نـداده انـد آزار می دهنـد؛ بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند (۵۸) ای پیـامبر! به همسـران و دخـترانت و زنـان مؤمنـان بگـو: «جلبابهـا [= روسـری هـای بلنـد] خـود را بر خویش فروافکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است؛ (و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده توبه کننـد) خداوند همواره آمرزنده رحیم است (۵۹) اگر منافقـان و بیماردلاـن و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود بر ندارند، تو را بر ضد آنان می شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند! (۶۰) و از همه جا طرد می شوند و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید! (۶۱) این سـنت خداوند در اقوام پیشـین است و برای سـنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت! (۶۲) مردم از تو درباره (زمان قیام) قیامت سؤال می کنند، بگو: «علم آن تنها نزد خداست!» و چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد! (۶۳) خداوند کافران را لعن کرده (و از رحمت خود دور داشـته) و برای آنان آتش سوزاننده ای آماده نموده است (۶۴) در حالی که همواره در آن تا ابـد میماننـد و ولی و یاوری نخواهند یافت! (۶۵) در آن روز که صورتهای آنان در آتش (دوزخ) دگرگون خواهـد شـد (از کار خویش پشیمان می شوند و) می گویند: «ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم!» (۶۶) و می گویند: پروردگارا! ما از سـران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختنـد! (۶۷) پروردگارا! آنان را از عـذاب، دو چنـدان ده و آنها را لعن بزرگی فرما! (۶۸)

يَا ايُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسىٰ فَبرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَ كانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهاً **(۶۹)** ای کسانی که ایمان آورده اید!ماننـد کسانی نباشـید که موسـی را اذیت کردند و خدا موسـی را از آن چه آنان گفتند تبرئه کرد و او نزد خدا آبرویی داشـت (۶۹)

☼ نکته:

متأسـفانه اکثر و شاید همه مفسـرین در ذیل آیه شـریفه فوق روایتی آورده اند که به ساحت مقدس حضـرت موسی (ع) اهانت دارد و از آن بـدتر، ارتکابِ این اهانت را به خداونـد متعال نسبت می دهند، که برای رد نمودن این روایت، بالاجبار آن را به شرح ذیل عیناً می آوریم:

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۴۴، از قمی و نیز در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۶۲ و در اکثر تفاسیر ... :

بنی اسـرائیل می گفتند: آن چه مردان همه دارند موسـی ندارد و این تهمت از این بهتر در دل ها می نشست که موسی همواره آب تنی خود را در محلی می کرد که احـدی او را نبینـد، این بود تـا آنکه روزی موسـی کنار نهری جامه خود را کَنْدْ و روی سنگی گذاشت و مشـغول آب تنی شد، خداوند سـنگ را فرمود: تا از موسی دور شود و موسی مجبور شود به جستجوی آن و

در نتیجه بنی اسرائیل همه عورت او را ببینند و بدانند که آن سخن تهمت است.

ص :۶۴۱

☼ مؤلف:

جای تأسف است که عده ای از مفسرین در تأییدِ این روایت، نظراتی هم داده اند مثلاًـ صاحب المیزان، ج ۳۲، ص ۲۳۵، آورده است: «و شاید علت اینکه از بیان آزار بنی اسرائیل نسبت به موسی (ع) سکوت کرد و نفرمود که آزارشان چه بوده، مضمون آن حدیث (فوق) را تأیید کند» .

در پاسخ به این مفسرین باید گفت:

اولاًـ حضرت موسی (ع) با دختر شعیب (ع) ازدواج کرده بود و نیازی به اثبات مردانگی خود نداشت و اگر هم قبل از آن، منظور باشد باز هم خداوند متعال می توانست توسط ازدواج این تهمت را مرتفع کند و نیازی به آن بی آبروگری نبود.

ثانیاً: دلیلی که صاحبِ المیزان در خصوص سکوت آیه شریفه از نوع آزار به حضرت موسی (ع) آورده کاملاً اشتباه می باشد و چگونه ممکن است خدای ستار العیوبی که همواره انسان ها را به حیا و عفت و پوشش سفارش فرموده، خود بخواهد عامل بی حیایی، آن هم در خصوصِ پیامبرش شود؟! و چگونه ممکن است خداوند متعال از آوردن این مطلب در آیه شریفه و در قرآن کریم حیاء داشته باشد ولی از ارتکاب به این معصیت در آن زمان حیاء نداشته باشد؟! آیا اگر یک انسان عادی بخواهد چنین عملِ قبیحی انجام دهد و لباس شخصی را سرقت کند و باعث برهنگی و بی آبرویی او شود و او را در معرضِ دیدِ عام و خاص عریان نشان دهد به نظر شما کار جا افتاده و مقبولی است؟ یا عمل شنیع و معصیت است؟ چگونه این عمل برای یک انسانْ زشت محسوب می شود اما اگر آن را به خداوند متعال نسبت دهند زشت نیست؟ هرگز که چنین باشد!!!

اما دلیلِ واقعی سکوتِ آیه شریفه از بیان این آزار این است که آزارها و تهمت های بنی اسرائیل به حضرت موسی (ع) فراوان است که بعضی از این تهمت ها در قرآن کریم ذکر شده و بعضی هم در روایات آمده است لذا نیاوردن همه آن داستان ها کاملاًـ منطقی است چرا که قرآن یک کتابِ تاریخیِ محضْ که نیست و این اسلوب و روش قرآن است و از جمله ی این تهمت و آزارها می توان به ماجرای تهمت زن زناکار توسط قارون یا تهمت قتل هارون (ع) و یا تهمت سحر و جادوگری و یا تهمت دروغگویی و غیره اشاره کرد. البته در آیه شریفه اشاره به آزار

حضرت موسی (ع) دارد نه تهمت، بنابراین به جز تهمت نیز مواردی فراوان وجود داشته است که باعث آزار حضرت موسی (ع) شده است از جمله درخواست های نابجای بنی اسرائیل برای غذاهای مختلف و یا گوساله پرست شدن آنها و آزارهای بسیار زیادی که در قرآن کریم و روایات به کرات تکرار شده است.

☼ نکته:

اینکه حضرت موسی (ع) بسیار حیاء داشت کاملاً درست است لذا آن قسمت از روایت که می فرماید: «موسی (ع) خود را در حین برهنگی از مردم پنهان می کرد به طوری که باعث شد دیگران به وی تهمت عقیمی بزنند» ، ظاهراً صحیح است ولی اینکه خداوند متعال (نعوذ بالله) باعث برهنگی و بی آبرویی او شود، به یقینْ جعلی است و به روایت اضافه شده است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۹۵، از طبرسی، از ابن عباس، از امیرالمؤمنین (ع):

روزی موسی و هارون (ع) به اتفاق هم به مکانی می رفتند چون به یکی از کوه ها رسیدند خداوند تعالی هارون را قبض روح کرد. موسی بازگشت و به بنی اسرائیل خبر داد که هارون فوت کرده است. آنها به موسی گفتند: هارون را بُردی و به قتل رساندی، اکنون آمدی و به ما می گویی او درگذشته است. تو بر هارون حسد بردی، چرا که ما او را بیشتر از تو دوست می داشتیم. خداوند هم به فرشتگان امر فرمود تا جسد هارون را بیرون آورده و در محافل بنی اسرائیل گردانیدند و (هارون) می گفت: برادرم مرا نکشت من به مرگ خود وفات کردم. پس از آن فرشتگان او را بُردند و به مکانی دفن کردند که کسی بر آن اطلاع پیدا نکرد.

و در حدیث دیگر از همان منبع آورده است:

قارون، زن زانیه ای را اجیر کرد تا به موسی تهمت بزند و نسبت زنا بدهد. خدایتعالی از افترایی که به او نسبت دادند مبرا ساخت. (چون زن اعتراف کرد و موسی (ع) تبرئه شد).

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدیداً (۷۰)

یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمالَکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظیماً (۷۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید (۷۰) تا خدا کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامرزد؛ و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند، به رستگاری (و پیروزی) عظیمی دست یافته است! (۷۱)

إِنَّا عَرَضـنَا الاَمَانَهَ عَلی السمَاوَاتِ وَ الاَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنهَا وَ حَمَلَهَا الانسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً (۷۲) لِّيُعَـذِّبَ اللَّهُ الْمُنَـافِقِينَ وَ الْمُنَافِقـاَتِ وَ الْمُشـرِكينَ وَ الْمُشـرِكَاتِ وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنـاَتِ وَ كـانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً (۷۳)

مـا آن امـانت را بر آسـمانها و زمين و كوهها عرضه كرديم، از تحمـل آن امتناع كردنـد و ترسـيدند و انسان آن را حمل كرد، چون انسان ستم پيشه و جاهل بود (۷۲) (علت عرضه امانت اين بود) كه خدا منافقان و زنان منافق و مشركان و زنان مشركه را عذاب نموده، بر مؤمنين و زنان با ايمان ببخشايد و خدا همواره آمرزگار رحيم بوده است (۷۳)

نكته اول: دو آيه شريفه مورد بحث به اين نكات اشاره دارند:

۱ - آسـمانها و زمين و كوه ها از پذيرش آن امانت امتناع كرده و ترسـيدند. بنابراين امانتِ مذكور يک بارِ بسـيار سنگين است كه تحملش از عهـده آسـمانها و زمين و كوه هـا با وجود بزرگيشان بر نمی آيـد و از آن جايی كه خداونـد متعال می فرمايـد: «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ» = «خلقت زمين و آسـمانها بسيار بزرگتر و مهمتر از آفرينش بشـر است» (مؤمن ۵۷) پس پـذيرش اين امـانت بر جثه و ظـاهر خلقت ارتباطی نـدارد و چيزی فراتر از اينهاست كه اگر امانتـداری به نحو صـحيح صورت نگيرد عقوبتی ترسناک در پی دارد.

۲ - اين امانت از جانب خداوند متعال تنها به انسان وديعه گذاشته شده و بايستی هم به طور مستقيم و سالم عودت داده شود.

۳ - انسـان به واسـطه جاهـل و ظالم بودنش اين امانت را پـذيرفت، لـذا اين امانت از يک طرف نمی توانـد به همه انسانها تعلق گيرد، يعنی به آنهايی كه جاهل و ظالمند تعلق ندارد و از طرفی می تواند انسان را از جهل و ظلم برهاند.

۴ - انسانها در برخورد با اين امانت سه گروهند: الف- منافق ب- مشرک ج- مؤمن.

نكته دوم: مفسـرين در معنای «امانت» در آيه شـريفه اختلاف كرده و تعابيری به شرح ذيل آورده و شايد بياورند كه در زير هر نظريه دليلِ صحت يا سقمِ آنها را آورده ايم:

۱ - امانت، كلمه توحيد و «لا اله الا الله» است.

پاسخ: این تعبیر صحیح نمی باشد چرا که به استناد قرآن کریم آسمانها و زمین و کوه ها و تمامی موجوداتْ مشغول تسبیح خدای یگانه هستند همچنان که می فرماید: «وَ إِنْ مِنْ شَیءٍ إِلَّا یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» = «و هیچ موجودی نیست مگر آن که خدا را حمد و تسبیح می گوید» (۱).

۲ – امانت، مجموع عقاید و اعمال حق است.

پاسخ: این هم اشتباه است چرا که آیه شریفه می فرماید انسان ها به طور مطلق آن را حمل می کنند و آن را پذیرفته اند در صورتی که بیشتر انسانها از اعمال و عقاید حق سر باز زده اند.

۳ – امانت، اعضای بدن شامل چشم و گوش و دست و پا و عورت و زبان است.

پاسخ: این نظریه هم نمی تواند صحیح باشد چرا که اولاً: بعضی از انسانها از نظر جسمی دچار نقصان هستند. ثانیاً: حیوانات هم دارای چنین اعضایی هستند.

۴ – مال و اموال است.

پاسخ: این تعبیر نیز بی اساس است چرا که زمینی که از پذیرش این امانت امتناع کرده، خود دارای بیشترین ثروتها و معادن طلا و نقره و غیره است.

۵ – اطاعت است.

پاسخ: این هم غلط است چون همه موجودات به جز اکثریتِ جن و انس مطیعِ خدا هستند.

۶ – فدا کردن منافع فردی برای منافع اجتماعی است.

پاسخ: این تعبیر نیز صحیح نمی باشد چرا که حیوانات نیز در قبال بچه های خود ایثار کرده و خود را فدای آنها می کنند.

۷ – به استناد روایاتی از معصومین (ع) ولایت، امیرالمؤمنین (ع) و ائمه طاهرین (ع) است.

پاسخ: اگر منظورِ این گروه «پذیرشِ ولایت» باشد، پس نظرشان غلط است چرا که همه موجودات به جز اکثریت جن و انس ولایت اهل بیت (ع) را پذیرفته اند. اما اگر منظورشان «انتقالِ این ولایت باشد» پس نظرشان صحیح است اما کامل نیست (دقت کنید).

۸ – «ولایت الهیه» است. و به عبارتی مراد به امانت، کمالی است که به واسطه داشتن اعتقادات حقه از حضیض ماده به اوج اخلاص حاصل می شود.

۱- اسری ۴۴

پاسخ: این نظریه صحیح است اما کامل نیست.

توجه: صاحب تفسیر صافی (ج۵، ص ۳۶۴) و صاحب جامع (ج۵، ص ۴۹۸)، منظور از امانت را، نظریه ۷ یعنی «ولایت» آورده اند. و صاحب تفسیر جوامع الجامع (ج۵، ص ۱۵۹)، نظریه ۵ یعنی «اطاعت» را آورده است. و صاحب تفسیر کاشف (در ذیل آیه۷۳)، نظریه ۶ را آورده است. و صاحبِ تفسیر المیزان (ج۳۲، ص ۲۳۹) نظریه ۸ را آورده است و در صفحه۲۴۶، ضمن مردود دانستن نظریه۷، آورده است: «هر چند که از ظاهر بعضی روایات بر می آید که به معنای امامت است، ولی آن روایات خواسته اند تطبیقِ کلی بر مصداق کنند» . صاحب تفسیر المیزان نظریه های دیگر را هم رد کرده است.

☼ مؤلف:

۶ نظریه اول با دلایلِ فوق الذکر مردود می باشند. اما دو نظریه آخر به نحوی می توانند صحیح باشند، با این توضیح: مراد از این امانت، خلافت و جانشینی خداوند متعال از طریقِ به ظهور رساندن صفات الهی بر روی زمین است و از آنجایی که خلیفه واقعی خداوند متعال که در حدِ اعلایِ کمال باشد و بتواند این صفات را به معرض ظهور برساند فقط ۱۴معصوم (ع) می باشند لذا خداوند متعال هم این خلافت را تا زمانی که اهلِ بیت (ع) به صورتِ اجسادی زمینی بر روی زمین نزولِ اجلال کنند به امانت گذاشت تا آن را به دست صاحبانِ حقیقی اش یعنی اهلِ بیت (ع) برسانند، اما هیچ موجودی تاب و توان گرفتنِ این امانت را نداشت تا اینکه آدم آن را پذیرفت و دست به دست از آدم تا به خاتم در بین نسلهای بشر به امانت نهاده شد تا به دست صاحبان واقعی و لایقش برسد، همچنان که می فرماید: «إِنی جَاعِلٌ فی الاَرْضِ خَلِیفَةً» = «من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت» (بقره۳۰)، اما متأسفانه اکثر انسانها در این بین در این امانتِ گرانبها خیانت کرده و نه تنها این صفات را در خود هویدا نکرده اند که حتی در برابر آنهایی هم که توانایی بروز این صفات را داشته اند مثل انبیاء و اوصیاء مخالفت نموده اند و جزءِ گروه ستم پیشه ی جاهل «ظَلُوماً جَهُولاً» شده اند و البته عده قلیلی هم سربلند گشته اند (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۸۱، از توحید، از امام صادق (ع): (ذیل آیه۵۵ زخرف)

ص :۶۴۶

خـدای تعـالیماننـد ما خشـمگین نمی شود، بلکه او برای خود اولیایی (۱۴معصـوم (ع) را) خلق کرده که آنهـا خشـمگین و یا خشـنود می شونـد و آن اولیاء مخلوق خـدا و مدبر به تدبیر خدایند و خدای تعالی رضای آنان را رضای خود و غضب آنان را غضب خود قرار داده و آنها را دلیل هایی بر هستی و آثار هستی خود قرار داده، بدین جهت اولیاء به خاطر او خشم می کنند و به خاطر او راضـی می شوند، همچنانکه فرمود: «من یطع الرسول فقد اطاع الله» = «هر کس رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده اسـت» و همچنیـن رضـا و غضـب خـدا و صـفات دیگری کـه نظیر رضـا و غضـب هسـتند همه در حقیقت صـفات اولیـاء خداست نه خود خدا ...

در تفسیر المیزان، ج۳۲، ص ۲۴۵، از حضرت امیرالمؤمنین (ع)، در نهج البلاغه آورده است:

پس اداءِ امانت است که هر کس اهل امانت نباشـد زیانکار و خائب است، چون مسـئله امانت آن قدر اهمیت دارد که خدا آن را بر آسـمانهای مبنیه و زمین گسـترده و کوههـای بلنـد که دیگر بلنـد تر و بزرگتر از آنهـا نیست عرضه کرد، پس اگر ملاـکِ پذیرشِ امانتْ داشـتن طول و عرض و قوت و عزت بود کوه ها و آسـمانها و زمین می پذیرفتند ولکن از عقوبت آن ترسیدند و به عقل انسان که ضعیف تر از آنهاست نرسید و انسان ظلوم و جهول بوده است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۴۶، از کافی، از امام صادق (ع):

این امانت عبارت است از ولایت امیرالمؤمنین علی (ع).

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۹۸، از ابن بـابویه، از امـام صادق (ع): خداونـد ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد خلق فرمود و اشـراف ارواح را روح محمـد (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسـین و ائمه (ع) قرار داد آن گاه به کوهها و آسـمانها و زمین، ولاـیت آن ارواح مقـدسه عرضه شـد. ترسـیدند که مبادا نتوانـد امانت را نگهـداری کننـد و از قبول آن امتناع نمودنـد. پس از خلقت آدم و حوا، به آنها خطاب شد: به ساقه های عرش نظر کنید، اسامی محمد (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه معصـومین (ع) به قلم قـدرت از نـور نوشـته شـده است. چون آدم و حوا از عظمت مقـام محمـد و آل محمـد (ص) شـگفتی و تعجب نمودند. خطاب رسید: اگر این انوار تابناک نبودند که خازنان علم

و ایمنان بر اسرار من هستند شما را خلق نمی کردم. به شما توصیه و تأکید می نمایم که به مقام و منزلت آنها حسد نورزید و در حق آنها نظر نکنید که داخل معصیت من خواهید شد و در جرگه ستمکاران وارید شوید و به دوزخ خواهید افتاد و از جوار رحمت من اخراج می شوید. لکن به اغوای شیطان، عاقبت از آن درخت ممنوعه و منهی تناول کردند و بر اثر آن با نظر حسادت به مقام آن بزرگواران نگاه کردند و از بهشت طرد و اخراج و از رحمت پروردگار دور شدند پس از مدتها تضرع و استغفار، چون خداوند خواست توبه آنها را بپذیرد، جبرئیل را فرستاد که آنها را به سوی آن انوار مقدسه متوجه سازد و با توسل آن بزرگواران خدا را قسم بدهد که توبه ایشان را قبول فرماید، بنابراین گفتند: «اللهم انا نسئلک بحق الاکرمین علیک محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه (علیهم السلام) تب علینا و ارحمنا» خداوند توبه آنها را پذیرفت.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۴۶۰، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

اگر همه مردم بر ولایت علی (ع) متفق می شدند من هرگز آتشِ (عذاب) را نمی آفریدم.

از همان منبع، ص ۵۲۶: اگر علی (ع) نبود، بهشتم را خلق نمی کردم.

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۳، از رسول خدا (ص):

اگر من و علی (ع) نبودیم خدا شناخته و عبادت نمی شد و ثواب و عقابی نبود.

درتحف عقول، ص ۷۸، از امام علی (ع): نسبت به کسی که چیزی را نزدت به امانت سپرده، خیانت مکن گرچه او به تو خیانت کرده باشد و رازش را فاش مکن گرچه او رازت را فاش کرده باشد.

خلاصه آیات سوره احزاب:

۱ - اتق الله ۴ - دو قلب ۵ - پسر خوانده ۶ - پیامبر (ص) سزاوارتر به مؤمنین است و همسران او مادران مؤمنان هستند ۷ - میثاق انبیاء ۹ تا ۲۷ - جنگ خندق و سرگذشت بنی قریضه ۲۸ تا ۳۵ - مربوط به همسران رسول خدا (ص) (۳۳ - آیه تطهیر) ۳۶ تا ۴۰ - داستان ازدواج پیامبر (ص) با زینب (۳۷ - زید) ۳۸ - عدم ترس انبیاء ۳۹ - محمد پدر مردان فعلی شما نیست ۴۱ - ذکر کثیر ۴۲ - درود خداوند و ملائکه بر مؤمنین ۴۵ - پیامبر (ص) شاهد امت است ۴۹ - عدم عده طلاق در صورت عدم جماع ۵۰ - هفت طایفه از زنانی که پیامبر (ص) می تواند با آنها ازدواج کند ۵۱ - تقدم و تأخر نوبت زنان به عهده پیامبر (ص) ۵۲ - بعد از این زنهایی که بیان شد عقد زن دیگری (محرم) برتو حلال نیست ۵۳ - بی اجازه به خانه پیامبر (ص) وارد نشوید ۵۵ - باکی بر بانوان نیست که بر پدران و فرزندان و برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان و زنان مسلمان و کنیزان بی حجاب درآیند ۵۶ - ان الله و ملائکه یصلون علی النبی ۵۹ - آزار مؤمن، گناه است ۵۹ - آیه چادر ۶۴ - خداوند کافران را لعن فرمود ۶۹ - آزار موسی ۷۰ - قول سدید ۷۱ - فوز عظیم ۷۲ - امانت ۷۳ - فلسفه این امانت.

ص :۶۴۸

۳۴ سوره سبا

۳۴ - سوره سبا.

مکی است و ۵۴ آیه دارد.

خلاصه سوره: بیان توحید، نبوت و قیامت و داستان داوود و سلیمان (ع) و اهل سبا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَهِ وَ هُوَ الْحَکیمُ الْخَبیرُ (۱)

یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها وَ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فیها وَ هُوَ الرَّحیمُ الْغَفُورُ (۲)

وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لا تَأْتینَا السَّاعَهُ قُلْ بَلی وَ رَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عالِمِ الْغَیْبِ لا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّهٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْبَرُ إِلاَّ فی کِتابٍ مُبینٍ (۳)

لِیَجْزِیَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَریمٌ (۴)

وَ الَّذینَ سَعَوْا فی آیاتِنا مُعاجِزینَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلیمٌ (۵)

وَ یَرَی الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدی إِلی صِراطِ الْعَزیزِ الْحَمیدِ (۶)

وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ (۷)

أَفْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّهٌ بَلِ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ فِی الْعَذابِ وَ الضَّلالِ الْبَعیدِ (۸)

أَ فَلَمْ یَرَوْا إِلی ما بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیَهً لِکُلِّ عَبْدٍ مُنیبٍ (۹)

حمد (و ستایش) مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست؛ و (نیز) حمد (و سپاس) برای اوست در سرای آخرت؛ و او حکیم و آگاه است (۱) آنچه در زمین فرو می رود و آنچه را از آن برمی آید می داند و (همچنین) آنچه از آسمان نازل می شود و آنچه بر آن بالا می رود؛ و او مهربان و آمرزنده است (۲) کافران گفتند: «قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد!» بگو: «آری به پروردگارم سوگند که به سراغ شما خواهد آمد، خداوندی که از غیب آگاه است و به اندازه سنگینی ذره ای در آسمانها و زمین از علم او دور نخواهد ماند و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه در کتابی آشکار ثبت است!» (۳) تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند پاداش دهد؛ برای آنان مغفرت و روزی پرارزشی است! (۴) و کسانی که سعی در (تکذیب) آیات ما داشتند و گمان کردند می توانند از حوزه قدرت ما

بگریزند، عذابی بد و دردناک خواهند داشت! (۵) کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می کند (۶) و کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می دهد هنگامی که (مردید و) سخت از هم متلاشی شدید، (بار دیگر) آفرینش تازه ای خواهید یافت؟! (۷) آیا او بر خدا دروغ بسته یا به نوعی جنون گرفتار است؟! (چنین نیست)، بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، در عذاب و گمراهی دوری هستند (و نشانه گمراهی آنها همین انکار شدید است) (۸) آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار دارد نگاه نکردند (تا به قدرت خدا بر همه چیز واقف شوند)؟! اگر ما بخواهیم آنها را (با یک زمین لرزه) در زمین فرو می بریم، یا قطعه هایی از سنگهای آسمانی را بر آنها فرومی ریزیم؛ در این نشانه ای است (بر قدرت خدا) برای هر بنده توبه کار! (۹)

ص :۶۴۹

وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَاجِبَالُ أَوِّبى مَعَهُ وَ الطَيرَ وَ أَلَنَّا لَهُ الحَدِيدَ (١٠) أَنِ اعْمَلْ سابِغَاتٍ وَ قَدِّرْ فى السَرْدِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنى بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (١١)

و به تحقیق از فضل و کرم خودمان به داوود عطا کردیم، (و آن این بود که به کوه ها و مرغان گفتیم) ای کوه ها و ای مرغان با او هم صدا شوید! و آهن را هم برایش نرم کردیم (١٠) (و به او گفتیم با این آهن نرم)، زره بباف و سیم های آن را به یک اندازه ببر و عمل صالح کن، که من به آن چه می کنید بینا هستم (١١)

در تفسیر المیزان، ج ٣٢، ص ٢٥٨ و٢٥٩، آورده است:

کلمه «اوبی» به معنای صوت است و اینکه بعضی از مفسرین این کلمه را به معنای «سیر» آورده اند، تفسیری باطل است و این مفسرین (با این معنای باطل) آیه را چنین معنا کرده اند: «و خداوند کوه ها را برای داوود (ع) مسخر کرده بود، که هر جا او می رود آنها نیز با او بروند» در صورتی که کلمه «اوب» به معنای «چَهْ چَهِ صوت» است و مراد از آیه این است که چون داوود تسبیح می گفت، کوه ها و مرغان با او، هم آواز می شدند و تسبیح خدا می گفتند، نه این که با او به راه می افتادند. به دلیل این که در جای دیگر فرموده: «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يسَبِّحْنَ بِالْعَشِىِ وَالْإِشْرَاقِ، وَالطَّيرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ» = «ما کوه ها را چنان مسخر کردیم که شام و صبح با او تسبیح می گفتند و نیز مرغان را که همه نزدش جمع شده می خواندند» (١).

در تفسیر المیزان، ج ٣٢، ص ٢٦٧، از کتاب کمال الدین، از امام صادق (ع):

داوود (ع) هر وقت زبور می خواند هیچ کوه و سنگ و مرغی نمی ماند مگر آنکه او را پاسخ می گفت و گفته او را دوباره تکرار می کرد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۰۷، از ابن بابویه، از امام صادق (ع): (خلاصه روایت)

داوود (ع) چهار صد سال بعد از موسی (ع) بود چون یوشع وصی (اول) موسی، وفات نمود، اوصیای دیگرِ حضرت، پنهانی تبلیغ می کردند. وصی دوازدهمِ آن حضرت، مدتی خود را از قوم خویش پنهان نمود. پس از آنکه ظاهر شد، مردم را به آمدن داوود و نجات از شر جالوت بشارت داد. شیعیان می دانستند که او متولد شده و به حد رشد رسیده است. او را می دیدند با او سخن می

١- ص ١٨و١٩

گفتند ولی او را نمی شناختند. به پیغمبرِ آن عصر وحی شد: جالوت را کسی به قتل می رساند که زره حضرت موسی (ع) بر قامت او تمام باشد و او مردی است از فرزندان لاوی، نامش داوود، فرزند «ایشا» ی شبان است و به او «اسی» نیز می گویند. مردی است کوتاه قد، کبود چشم، کم مو، پاک دل و پاکیزه اخلاق. آن حضرت از جمله پیامبرانی است که برای جهاد کردن با شمشیر مبعوث شده بود و ختنه کرده متولد شد. و به این خاطر به او داوود می گفتند که: جراحاتِ دل خود را که از ترک اولاـ به هم رسیده بود به مودت و محبت پروردگار مداوا می نمود. و فرمود: خداوند بعد از نوح چهار نفر از پیغمبران را به پادشاهی برگزید: ذوالقرنین، یوسف و داوود و سلیمان. مملکت داوود از ابتدای بلاد شام تا انتهای اصطخر فارس بود. و روز دوشنبه به مرگ مفاجات از دنیا برفت و مرغان هوا به بالهای خود به او سایه افکندند. از جمله عطایایی که به او مرحمت شده بود، نرم شدن آهن در دستش بود و بدون آتشْ آهن را به هر شکلی در می آورد.

از همان منبع، از کافی، از امام صادق (ع):

حاجات خود را در روزهای سه شنبه طلب کنید زیرا در آن روز خداوند آهن را برای داوود نرم فرمود. و فرمود: خداوند به سوی داوود وحی فرستاد که بیشتر مورد عنایت ما واقع می شدی، چنانچه کسب می کردی و از بیت المال ارتزاق نمی نمودی. داوود از اثر این وحی بسیار گریه کرد. پروردگار به آهن امر فرمود که برای بنده من داوود نرم شو، پس از آن داوود روزی یک زره با دست خود می ساخت و به هزار درهم می فروخت.

از همان منبع، از ابن بابویه، از امام صادق (ع): پروردگار به داوود (ع) فرمود: بر شخص عاقل لازم است اوقات خود را به چهار بخش کند و از آن غفلت نکند:

۱ – عبادت – محاسبه نفس ۳ – هم صبحتی با مؤمنین جهت رفع عیوبش ۴ – لذت بردن نفس از چیزهای حلال و پسندیده.

در کتاب عدت الداعی، ص ۱۷۹ و در کتاب آیین زندگی، ص ۲۹۵، از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

خدای تعالی به داوود (ع) فرمود: ای داوود من پنج چیز را در پنج چیز قرار داده ام و مردم در پنج چیز دیگر جستجو می کنند:

۱ – علم را در گرسنگی و تلاش نهادم و مردم آن را در

سیری و راحتی می جویند و نمی یابند.

۲ - عزت و سر بلندی را در طاعت و فرمانبرداری خودم نهادم و مردم در خدمتکاری فرمانروایان می جویند و نمی یابند.

۳ - غناء و بی نیازی را در قناعت نهادم و مردم آن را در زیادی مال می جویند و نمی یابند.

۴ - رضا و خشنودی خودم را در خشم نفس نهادم و مردم در خشنودی نفس می جویند و نمی یابند.

۵ - راحتی و آسایش را در بهشت نهادم و مردم آن را در دنیا می جویند و نمی یابند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱، ص ۹۸، چ۱، از حضرت علی (ع): گدایی و درخواست از مردم:

۱ - زبانِ سخنگو را گنگ و ناتوان می کند، ۲ - دلِ دلاور را به هم در شکند، ۳ - مردِ آزاده را بنده ای خوار کند، ۴ - طراوت و روشنی چهره را ببرد، ۵ - روزی را نابود سازد.

از همان منبع، ف ۸، ص ۱۸۲: بهترین مردم کسی است که سود و نفعش بیشتر به مردم می رسد.

از همان منبع، ف ۹، ص ۲۳۷: به راستی که خداوند سبحان روزی فقرا را در اموال اغنیاء واجب کرده و قرار داده است پس هیچ فقیری گرسنه نماند جز آن که ثروتمندی حق خدا را از فقیر باز گیرد و خدا این قسمت را از اغنیاء بازخواست خواهد فرمود.

از همان منبع، فصل۱۷، ص ۳۱۹: هر گاه خدای سبحان بنده ای را دوست داشته باشد او را دشمن مال گرداند و آرزوهایش را کوتاه سازد.

از همان منبع: هر گاه نفس بر تو سخت گیرد تو نیز بر او سخت بگیر تا رامت شود و هر گاه از کار سختی ترسیدی تو نیز بر آن سخت شو تا برایت آسان گردد.

از همان منبع، ص ۳۲۱: هر گاه جهان بر بنده ای روی آورد نیکی های دیگری را بر وی بپوشاند اما همین که از وی رو برگرداند خوبی های او را هم از وی می ستاند.

از همان منبع: هر گاه از کاری ترسیدی در آن داخل شو زیرا شدت ترس و خودداری از آن سخت تر از داخل شدن در آن است.

وَ لِسلَیْمَانَ الرِّیحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ وَ أَسَلْنَا لَهُ عَینَ الْقِطرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَینَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ یَزِغْ مِنهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السعِیرِ (۱۲)

و برای سلیمان باد را مسخرکردیم، که صبح مسافت «یک ماه راه» می رفت و عصر هم همین مسافت را طی می کرد و چشمه مس را برایش جاری کردیم و از جن کسانی به دستور او و به اذن خدا برایش کار می کردند و هر یک از امر ما منحرف می شد عذابی سوزان به وی می چشاندیم (۱۲)

«غدو» : یعنی از اول روز تا ظهر.

«رواح» : یعنی از ظهر تا عصر.

توجه: بنابراین باد تخت سلیمان را از صبح تا غروب به اندازه دو ماه مسافت سیر می داد.

«اسلنا» : از سیلان و به معنای جریان است.

«قطر» : به معنای مس است.

☼ نکته:

سیاق آیه شریفه، می رساند که بعضی از گروه جن «مسخر» حضرت سلیمان (ع) بودند و نه همه طوایف جن. و نیز مراد به «عذاب سعیر» ، عذاب آتش دنیا بوده و نه آخرت.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۶۷، از قمی، از امام معصوم (ع):

باد تخت سلیمان را صبح تا مسافت یک ماه راه می برد و عصر نیز تا مسافت یک ماه.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۱۷، آورده:

خدای تعالی، فرشته ای را بر جنیان موکل کرده بود. و تازیانه ای از آتش به دست داشت، هر کدام از فرمان سلیمان خارج می شد، تازیانه ای به او می زد که سوخته و هلاک می شد.

درتفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۱۷، از طبرسی، از حضرت علی (ع): گر چه باد به تسخیر حضرت سلیمان (ع) بود، ولی خداوند به حضرت محمد (ص) برتر از آن عطا فرموده بود. آن حضرت از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که مسیر یک ماه بود و از آن جا تا ملکوت آسمانها که مسیر پنجاه هزار سال بود، تمام این مسافتها را در زمانی کمتر از یک ثلث شب پیمود تا به ساق عرش رسید.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۱۶، از ابن بابویه، از امام رضا (ع):

مور، به حضرت سلیمان (ع) گفت: می دانی چرا در میان تمام مملکت، باد در تسخیر تو آمده است؟ (بدین خاطر که) اگر تمام مملکت مانند همین باذ مسخر تو بود تمام آن از دست می رفت، همان گونه که باد زوال می پذیرد. در اینجا بود که

حضرت سلیمان (ع) به کلام مور خندید.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشاءُ مِنْ محَارِيبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالجْوَابِ وَ قُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ اِعْمَلُوا

ءَآلَ دَاوُدَ شُكْراً وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَكُورُ (١٣) برای او هر چه می خواست از محرابها و تمثالها و کاسه هایی چون حوض و دیگهای ثابت در زمین، درست می کردند، گفتیم: ای آل داوود ! شکر بگزارید و بندگان شکرگزار من اندکند (١٣)

محاریب: جمع محراب به معنای محل عبادت است.

تماثیل: جمع تمثال به معنای مجسمه از هر چیزاست.

استجفان: جمع جفنه به معنای کاسه طعام است.

جواب (جوابی): جمع جابیه به معنای حوضی که آب در آن جمع می شود.

قدور: جمع قدر به معنای دیگِ طعام است.

راسیات: به معنای ثابت و پا برجاست. پس معنای «قدور راسیات» ، دیگ های بسیار بزرگ است که غیر قابل حمل و نقل باشد و در جای خود ثابت باشند.

در تفسیر المیزان، ج ٣٢، ص ٢۶٧، از کافی، از ابی جعفر(ع):

منظور از تماثیل، مردان و زنان نیست، بلکه تِمثالِ درخت و امثال آن است.

از همان منبع، از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر(ع):

ای هشام! خداوند اقلیت بشر را مدح کرده که فرموده: «وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِی الشَّكُورُ» .

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۱۹، از طبرسی، از ابن عباس: پروردگار به داوود (ع) وحی کرد: ای داوود! به واسطه کفران نعمت بنی اسرائیل، آنها را مخیر کن به سه نوع بلا: یا قحطی سه ساله، یا طاعون و یا غلبه دشمنانشان. آنها نیز طاعون و مرگ را پذیرفتند و غسل کرده و کفن پوشیدند و با زن و کودکانشان به صحرا رفتند و به محل بیت المقدس در آمدند و به درگاه خدا تضرع و زاری نمودند و هنوز مسجد بیت المقدس بنا نشده بود در آن حال طاعونی بر آنها مسلط شد که در یک روز چندان هلاک شدند که ظرف دو ماه نتوانستند ایشان را دفن کنند روز بعد داوود با صالحان درخواست رفع بلای طاعون کردند و خداوند نیز دعایشان را پذیرفت و به داوود وحی کرد: ای داوود! به شکرانه نعمت و رفع عذاب در جایگاه این مکان مسجدی بسازند. بعد از آنکه بنای

مسجد به قدِ قامت انسانی رسید از طرف پروردگار وحی شد: ای داوود! نصیب تو از بنای مسجد مقدس همین مقدار بود آن را برای فرزند خود سلیمان رها کن که او سلیم القلب است و به دست او هیچ خون ریخته نشده و باید اتمام این مسجد به دست او صورت گیرد. عُمرِ آن حضرت در آن وقت ۱۲۷ سال بود و چون به ۱۴۰ سال رسید از دنیا رحلت فرمود. حضرت سلیمان (ع) به امر پروردگار، جن و انس را جمع کرد، جنیان زر و سیم و جواهرات و انواع عطریات از مشک و عنبر و کافور جمع می کردند و صنعت گران آن جواهرات را به شکل مربع مستطیل و مدور بیرون می آوردند و خلاصه سلیمان (ع) مسجد بیت المقدس را از سنگ مرمر سفید و زرد و سرخ بنا کرد و در روی زمین بنایی نیکوتر از آن وجود نداشت، شب از نور آن جواهرات چنان روشن بود که احتیاج به چراغ نداشت آن مسجد به آن شکل بود، تا بخت نصر خروج کرد و بیت المقدس را خراب کرد و جواهرات آن را به همراه خود برد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۲۳، از طبرسی آورده است:

شخصی از امام صادق (ع) پرسید: چطور شیاطین به آسمان بالا می روند و حال آن که ایشان از نظر خلقت مانند انسان هستند؟ و اگر چنین نبود پس چگونه برای حضرت سلیمان (ع) عمارت ها و مسجد و کارهای سخت و دشوار می کردند که فرزندان آدم از آنها عاجز بودند؟ آن حضرت فرمود: شیاطین و جنیان، اجسام لطیفی هستند که غذای آنها نسیم است و به این سبب می توانند بدون ابزار و نردبان به آسمان بالا بروند لکن پروردگار آنها را مسخر حضرت سلیمان (ع) نمود. همچنین ایشان را غلیظ و جسیم گردانید، تا بتوانند کارهای سخت انجام دهند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۲۴، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

آل داوود هشتاد نفر مرد و هفتاد نفر زن بودند و یک روز محراب عبادت خود را ترک نکردند تا داوود و سلیمان (ع) به عالم قدس رحلت نمودند.

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلىٰ مَوْتِهِ إِلا دَابَّةُ الأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الجِنُّ أَنْ لَّوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فى الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴) بعد از آنكه قضاء مرگ

را بر او راندیم، کسی جنیان را از مرگ وی خبر نداد مگر موریانه زمین که عصایش را خورد و او به زمین افتاد و جنیان فهمیدند که اگر از مرگ او خبر داشتند این مدت را در عذاب و خواری نمی ماندند (۱۴)

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۲۷، از امام صادق (ع): اگر جنیان کوچکترین علمی از غیب داشتند مرگ سلیمان را می دانستند و مدت یک سال در رنج و زحمت بنّایی و کارهای دیگر نمی بودند. بعد از وفات سلیمان، شیطان سحر را به صورت کتابی تنظیم کرد و پشت آن نوشت: «این گنجینه علم و اسرار را آصف بن برخیا برای سلیمانِ پادشاه وضع و تهیه کرده است» و کتاب را زیر تخت سلیمان پنهان نمود و کافران پنداشتند که سلیمان ساحر بود.

یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ (۱۵)

إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَأْتِ بِخَلْقٍ جَدیدٍ (۱۶)

وَ ما ذلِکَ عَلَی اللَّهِ بِعَزیزٍ (۱۷)

وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلی حِمْلِها لا یُحْمَلْ مِنْهُ شَیْ ءٌ وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی إِنَّما تُنْذِرُ الَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ مَنْ تَزَکَّی فَإِنَّما یَتَزَکَّی لِنَفْسِهِ وَ إِلَی اللَّهِ الْمَصیرُ (۱۸)

وَ ما یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصیرُ (۱۹)

وَ لَا الظُّلُماتُ وَ لَا النُّورُ (۲۰)

وَ لَا الظِّلُّ وَ لَا الْحَرُورُ (۲۱)

برای قوم «سبا» در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود: دو باغ (بزرگ و گسترده) از راست و چپ (رودخانه عظیم با میوه های فراوان؛ و به آنها گفتیم:) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید؛ شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان)! (۱۵) اما آنها (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویرانگر را بر آنان فرستادیم و دو باغ (پربرکت)شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم! (۱۶) این کیفر را بخاطر کفرانشان به آنها دادیم؛ و آیا جز کفران کننده را کیفر می دهیم؟! (۱۷) و میان آنها و شهرهایی که برکت داده بودیم، آبادیهای آشکاری قرار دادیم؛ و سفر در میان آنها را بطور متناسب (با فاصله نزدیک) مقرر داشتیم؛ (و به آنان گفتیم:) شبها و روزها در این آبادیها با ایمنی (کامل) سفر کنید! (۱۸) ولی (این ناسپاس مردم) گفتند: «پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن» (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند! و به این طریق) آنها به خویشتن ستم کردند! و ما آنان را داستانهایی (برای عبرت دیگران) قرار دادیم و جمعیتشان را متلاشی ساختیم؛ در این ماجرا، نشانه های عبرتی برای هر صابر شکرگزار است (۱۹) (آری) به یقین، ابلیس گمان خود را درباره آنها محقق یافت که همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان! (۲۰) او سلطه بر آنان نداشت جز برای اینکه مؤمنان به آخرت را از آنها که در شک هستند باز شناسیم؛ و پروردگار تو، نگهبان همه چیز است! (۲۱)

آیات شریفهٔ ۱۵ تا ۲۱ در خصوص داستان سبا می باشد:

ص :۶۵۶

خدایتعالی به آنان دو باغ در طرف راست و چپ شهر داده بود و به خاطر ناسپاسیشان، خداوند سیلِ عدم را به سویشان گسیل داشت و مردم آنچنان متفرق شدند که اثری از آنها نماند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۶۸، از مجمع البیان، از رسول خدا (ص):

سبا نام مردی از عرب بود که ده فرزند داشت، شش نفر از آنها تیامن کردند (یعنی در یمن سکونت کردند) و چهار تن دیگر تشاءُم کردند (یعنی در شام منزل گزیدند).

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۲۹، از قمی، از امام صادق (ع):

در ساحل یمن رشته آب شیرینی جریان داشت و از آب شور دریا جدا بود. سلیمان به لشکریانش دستور داد شاخه نهری از آن آب شیرین به طرف شهر حفر کنند و جاری سازند و روی آن سد عظیمی بنا کنند و دو باغ بزرگ در شرق و غرب شهر احداث گردید که از بسیاری درخت، آفتاب بر زمین آن باغها نمی تابید. بر اثر ناسپاسیِ مردم، خداوند موش بزرگی را مأمورِ انهدام آن سد نمود و «سیل عدم» جاری شد و شهر و آبادی را نابود کرد و بیابان شوره زار و بوته های خار و مختصری از درخت سدر جایگزین آن شد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۲۶۹، آورده است:

در عده ای از روایات وارد شده که آن قریه ها که خداوند در آنها برکت نهاده، اهل بیت رسول خدایند و آن قریه ها که پشت سر هم قرار دارند، واسطه های اهل بیت و مردمند یعنی علمایی که احادیث اهل بیت (ع) و غیر ایشان را در سینه خود حمل می کنند و این روایات متعرض باطن قرآن است، نه تفسیر آن (به عبارتی این روایات جنبه تطبیقِ کلی بر مصداق دارند).

قُلِ ادْعُوا الَّذینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا یَمْلِكُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ وَ ما لَهُمْ فیهِما مِنْ شِرْكٍ وَ ما لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهیرٍ (۲۲)

وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلاَّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قالُوا ما ذا قالَ رَبُّكُمْ قالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْكَبیرُ (۲۳)

قُلْ مَنْ یَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِیَّاكُمْ لَعَلى هُدىً أَوْ فی ضَلالٍ مُبینٍ (۲۴)

قُلْ لا تُسْئَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنا وَ لا نُسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵)

قُلْ یَجْمَعُ بَیْنَنا رَبُّنا ثُمَّ یَفْتَحُ بَیْنَنا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلیمُ (۲۶)

قُلْ أَرُونِیَ الَّذینَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكاءَ كَلاَّ بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزیزُ الْحَكیمُ (۲۷)

وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشیراً وَ نَذیراً وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ (۲۸)

وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ

كُنتُمْ صادِقِينَ (۲۹)

قُلْ لَكُمْ ميعادُ يَوْمٍ لا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ ساعَةً وَ لا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰)

وَ قالَ الَّذينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهذَا الْقُرْآنِ وَ لا بِالَّذی بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنينَ (۳۱)

قالَ الَّذينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذينَ اسْتُضْعِفُوا أَ نَحْنُ صَدَدْناكُمْ عَنِ الْهُدى بَعْدَ إِذْ جاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمينَ (۳۲)

وَ قالَ الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلالَ فی أَعْناقِ الَّذينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاَّ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳)

وَ ما أَرْسَلْنا فی قَرْيَةٍ مِنْ نَذيرٍ إِلاَّ قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ (۳۴)

وَ قالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبينَ (۳۵)

قُلْ إِنَّ رَبِّی يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۳۶)

وَ ما أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ بِالَّتی تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا زُلْفى إِلاَّ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِكَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ آمِنُونَ (۳۷)

وَ الَّذينَ يَسْعَوْنَ فی آياتِنا مُعاجِزينَ أُولئِكَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ (۳۸)

قُلْ إِنَّ رَبِّی يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقينَ (۳۹)

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَميعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلائِكَةِ أَ هؤُلاءِ إِيَّاكُمْ كانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰)

قالُوا سُبْحانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱)

فَالْيَوْمَ لا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ النَّارِ الَّتی كُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ (۴۲)

وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلاَّ رَجُلٌ يُريدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُكُمْ وَ قالُوا ما هذا إِلاَّ إِفْكٌ مُفْتَرىً وَ قالَ الَّذينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ مُبينٌ (۴۳)

وَ ما آتَيْناهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَها وَ ما أَرْسَلْنا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذيرٍ (۴۴)

وَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَيْناهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلی فَكَيْفَ كانَ نَكيرِ (۴۵)

قُلْ إِنَّما أَعِظُكَمْ بِواحِدَهٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنی وَ فُرادی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِکَمْ مِنْ جِنَّهٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذیرٌ لَکَمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدیدٍ (۴۶)

قُلْ ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلَی اللَّهِ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهیدٌ (۴۷)

قُلْ إِنَّ رَبِّی یَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ (۴۸)

قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ ما یُبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما یُعیدُ (۴۹)

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّما أَضِلُّ عَلی نَفْسی وَ إِنِ اهْتَدَیْتُ فَبِما یُوحی إِلَیَّ رَبِّی إِنَّهُ سَمیعٌ قَریبٌ (۵۰)

وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَریبٍ (۵۱)

وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّی لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَکانٍ بَعیدٍ (۵۲)

وَ قَدْ کَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ یَقْذِفُونَ بِالْغَیْبِ مِنْ مَکانٍ بَعیدٍ (۵۳)

وَ حیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ ما یَشْتَهُونَ کَما فُعِلَ بِأَشْیاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ کانُوا فی شَکٍّ مُریبٍ (۵۴)

بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید بخوانید! (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند و نه یاور او (در آفرینش) بودند (۲۲) هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد! (در آن روز همه در اضطرابند) تا زمانی که اضطراب از دلهای آنان زایل

گردد (و فرمان از ناحیه او صادر شود؛ در این هنگام مجرمان به شفیعان) می گویند: «پروردگارتان چه دستوری داده؟» می گویند: «حق را (بیان کرد و اجازه شفاعت درباره مستحقان داد)؛ و اوست بلندمقام و بزرگ مرتبه!» (۲۳) بگو: «چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد؟» بگو: «الله! و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم!» (۲۴) بگو: «شما از گناهی که ما کرده ایم سؤال نخواهید شد، (همان گونه که) ما در برابر اعمال شما مسئول نیستیم!» (۲۵) بگو: «پروردگار ما همه ما را جمع می کند، سپس در میان ما بحق داوری می نماید (و صفوف مجرمان را از نیکوکاران جدا می سازد) و اوست داور (و جداکننده) آگاه!» (۲۶) بگو: کسانی را که بعنوان شریک به او ملحق ساخته اید به من نشان دهید! هرگز چنین نیست! (او شریک و شبیهی ندارد)، بلکه او خداوند عزیز و حکیم است! (۲۷) و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پاداشهای الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند! (۲۸) می گویند: «اگر راست می گویید، این وعده (رستاخیز) کی خواهد بود؟!» (۲۹) بگو: «وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تأخیر می کنید و نه (بر آن) پیشی خواهید گرفت!» (۳۰) کافران گفتند: «ما هرگز به این قرآن و کتابهای دیگری که پیش از آن بوده ایمان نخواهیم آورد!» اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) نگه داشته شده اند در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می اندازد (از وضع آنها تعجب می کنی)! مستضعفان به مستکبران می گویند: «اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم!» (۳۱) (اما) مستکبران به مستضعفان پاسخ می دهند: «آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آنکه به سراغ شما آمد (و آن را بخوبی دریافتید)؟! بلکه شما خود مجرم بودید!» (۳۲) و مستضعفان به مستکبران می گویند: «وسوسه های فریبکارانه شما در شب و روز (مایه گمراهی ما شد)، هنگامی که به ما دستور می دادید که به خداوند کافر شویم و همتایانی برای او قرار دهیم!» و آنان هنگامی که عذاب (الهی) را می بینند پشیمانی خود را پنهان می کنند (تا بیشتر رسوا نشوند)! و ما غل و زنجیرها در گردن کافران می نهیم؛ آیا جز آنچه عمل می کردند به آنها جزا داده می شود؟! (۳۳) و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر اینکه مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده اید کافریم!» (۳۴) و گفتند: «اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست!)؛ و ما هرگز مجازات نخواهیم شد!» (۳۵) بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد وسیع یا تنگ می کند، (این ربطی به قرب در درگاه او ندارد)؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند! (۳۶) اموال و فرزندانتان هرگز شما را نزد ما مقرب نمی سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالحی انجام دهند که برای آنان پاداش مضاعف در برابر کارهایی است که انجام داده اند؛ و آنها در غرفه های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود! (۳۷) و کسانی که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می کنند و می پندارند از چنگ قدرت ما فرار خواهند کرد، در عذاب (الهی) احضار می شوند! (۳۸) بگو: «پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد وسعت می بخشد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می سازد؛ و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، عوض آن را می دهد (و جای آن را پر می کند)؛ و او بهترین روزی دهندگان است!» (۳۹) (به خاطر بیاور) روزی را که خداوند همه آنان را بر می انگیزد، سپس به فرشتگان می گوید: «آیا اینها شما را پرستش می کردند؟!» (۴۰) آنها می گویند: «منزهی (از اینکه همتایی داشته باشی)! تنها تو ولی مائی، نه آنها؛ (آنها ما را پرستش نمی کردند) بلکه جن را پرستش می نمودند؛ و اکثرشان به آنها ایمان داشتند!» (۴۱) (آری) امروز هیچ یک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست! و به ظالمان می گوییم: «بچشید عذاب آتشی را که تکذیب می کردید!» (۴۲) و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنان خوانده می شود، می گویند: «او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند بازدارد!» و می گویند: «این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده چیز دیگری نیست!» و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: «این، جز افسونی

آشکار نیست!» (۴۳) ما (قبلاً)

چیزی از کتابهای آسمانی را به آنان نداده ایم که آن را بخوانند (و به اتکای آن سخنان تو را تکذیب کنند) و پیش از تو هیچ بیم دهنده [= پیامبری] برای آنان نفرستادیم! (۴۴) کسانی که پیش از آنان بودند (نیز آیات الهی را) تکذیب کردند، در حالی که اینها به یک دهم آنچه به آنان دادیم نمی رسند! (آری) آنها رسولان مرا تکذیب کردند؛ پس ببین مجازات من (نسبت به آنها) چگونه بود! (۴۵) بگو: «شما را تنها به یک چیز اندرز می دهم و آن اینکه: دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید این دوست و همنشین شما [= محمد] هیچ گونه جنونی ندارد؛ او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است!» (۴۶) بگو: «هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام برای خود شماست؛ اجر من تنها بر خداوند است و او بر همه چیز گواه است!» (۴۷) بگو: «پروردگار من حق را (بر دل پیامبران خود) می افکند، که او دانای غیبها (و اسرار نهان) است» (۴۸) بگو: «حق آمد! و باطل (کاری از آن ساخته نیست و) نمی تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدیدکننده آن!» (۴۹) بگو: «اگر من گمراه شوم، از ناحیه خود گمراه می شوم؛ و اگر هدایت یابم، به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می کند هدایت می یابم؛ او شنوای نزدیک است !» (۵۰) اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می شود اما نمی توانند (از عذاب الهی) بگریزند و آنها را از جای نزدیکی (که حتی انتظارش را ندارند) می گیرند (از درماندگی آنها تعجب خواهی کرد)! (۵۱) و (در آن حال) می گویند: «به حق ایمان آوردیم!» ، ولی چگونه می توانند از فاصله دور به آن دسترسی پیدا کنند! (۵۲) آنها پیش از این (که در نهایت آزادی بودند) به آن کافر شدند و دورا دور و غائبانه (و بدون آگاهی). نسبت های ناروا می دادند (۵۳) (سرانجام) میان آنها و خواسته هایشان جدایی افکنده شد، همان گونه که با پیروان (و هم مسلکان) آنها از قبل عمل شد، چرا که آنها در شک و تردید بودند! (۵۴)

توجه: برای توضیحِ آیه ۴۷، به بحث «اجر رسالت» ذیل آیه شریفه (فرقان ۵۷) رجوع شود.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۹۸، از ثواب الاعمال و مجمع البیان، از امام صادق (ع):

کسی که هر دو سوره «الحمدین» یعنی سوره فاطر و سبا (را که با الحمد لله) آغاز می شوند. در یک شب قرائت نماید آن شب در حفظ و پناه خداوند باشد.

خلاصه آیات سوره سبا:

۱۰و۱۱ – داوود نبی ۱۲ – ۱۳ – ۱۴ – سلیمان (ع) و تسلط بر باد و ... مرگ سلیمان ۱۵ – ۲۱ – سبا ۲۲ – به مشرکین بگو آن چه را غیر خدا ستایش می کنید در تمام آسمانها و زمین کوچکترین چیزی را مالک نیستند ... ۲۳ – آیه شفاعت ۲۴ – به زودی معلوم می شود کدامیک در راه هدایت و ظلالتیم ۲۵ – نه از شما درباره جرائم ما بازخواست می نمایند و نه ما را به آنچه شما می کنید مؤاخذه می کنند ۲۶ – به زودی خداوند ما و شما را جمع می کند ... ۲۸ – و ما تو را نفرستادیم مگر تمام بشر را به رحمت خدا بشارت دهی و از قهر و عذابش هشدار دهی اما بیشتر مردم نمی دانند ۲۹و۳۰ – وعده عذاب ۳۱ – در قیامت بعضی از ستمکاران بعضی دیگر را مخاطب قرار دهند و گویند اگر فریب شما نبود ما به خدا ایمان می آوردیم ۳۲ – مستکبرین به ضعفاء گویند خود شما بد عمل بودید ۳۳ – قال الذین استضعفوا ... ۳۵ – ۳۴ – ما به هر دیاری که رسول و پیغمبری فرستادیم ثروتمندان می گفتند: ما به آنچه شما می گویید ایمان نداریم و ...

۳۶ تا ۳۹ - تقسیم روزی زیاد و کم و ... ۴۵ - امتهای پیشین نیز مانند اینها، انبیاء را تکذیب می کردند. و اینها «یک دهم» مردم آن زمان ثروت و جلال ندارند ۴۶ - به امت بگو: من با یک سخن شما را نصیحت می کنم و آن این است که شما دو نفر دو نفر یا تک تک درباره امر خدا قیام کنید ... ۴۷ - بگو من از شما مزد رسالت نمی خواهم زیرا اجر من با خداست ۴۸ - بگو پروردگارم حقایق را به من القا می فرماید ۴۹ - قل جاءَ الحق و ما یبدئُ الباطل و ما یعید ۵۴ - امروز بین آنها وآن چه آرزو دارند فاصله است ... و آنها را به عذاب گرفتار ساختیم.

ص :۶۶۰

۳۵ سوره فاطر

۳۵ - سوره فاطر (ایجاد از عدم) = ملائکه.

مکی است و ۴۵ آیه دارد.

خلاصه سوره: ملائکه، توحید، نبوت و معاد، حمد الهی، بیان نعمت ها، وعده بهشت و دوزخ.

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السمَاوَاتِ وَ الاَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائکَهِ رُسلًا أُولی أَجْنِحَهٍ مَّثْنی وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ یَزِیدُ فی الخَلْقِ مَا یَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شیءٍ قَدِیرٌ (۱)

سپاس و ستایش خدایی است که آسمانها و زمین را از عدم به وجود آورد. و فرشتگان را رسولانی بال دار کرد. دو یا سه یا چهار بال دارند. و او هر چه بخواهد در خلقت اضافه می کند که او بر هر چیزی تواناست (۱)

فاطر: از ماده (ف- ط- ر) به معنای دریدن از طرف طول است و می رساند که خداوند متعال آفرینش را از عدم به وجود آورده است. کلمه فاطر به معنای بدیع و ابداع است با این تفاوت که «ابداع» عنایت بر نبودن الگوی قبلی است و در «فاطر» عنایت بر ایجاد چیزی از اصل و به وجود آوردن چیزی از عدم است.

☼ نکته:

«حمدِ خدایِ سبحان» یا کلمه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» در آغاز پنج سوره آمده است که به آنها «حامدات» گویند: «حمد، انعام، کهف، سباء و فاطر» .

☼ نکته:

عبارت «الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» در شش آیه شریفه (حمد ۲)، (یونس ۱۰)، (غافر ۶۵)، (زمر ۷۵)، (انعام ۴۵) و (صافات ۱۸۲) آمده است.

☼ نکته:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» حدود «۲۳» بار تکرار شده است.

ملائکه: جمع مَلَک است- از جنس نورند- مخلوقات لطیفی که دارای شعور و ادراکند- آب و طعام نمی خورند- ازدواج نمی کنند- تعدادشان از سایر مخلوقات بیشتر است- مراتبشان متفاوت است و بعضی بر بعضی افضل ترند- مجردند (جنسیت ندارند)- هرگز گناه نمی کنند- نمی خوابند- واسطه های خدایتعالی با عالم محسوسند به طوری که در تمام حوادث و وقایع

عالم

ص :۶۶۱

هستی دخالت داشته و مأمور بر انجام آن امورند — هرگز از فرمان خدایتعالی کوتاهی نمی کنند و نفسیت مستقلی ندارند- فاقد اختیار هستند- فاقد و منزه از ماده جسمانی بوده، لذا در معرض زوال و فساد و تغییر نیستند- هرگز به صورت و شکل در نمی آیند و شکل خاصی ندارند پس با چشم ظاهر قابل رؤیت نیستند- در یک چشم به هم زدن مَسافات دور را طی می کنند.

اگر ملائکه قابل تشکل و تصور نیستند پس منظور از صورت و شکل ملائکه در بعضی روایات، چیست؟

صاحب المیزان، ج ۳۳، ص ۲۰، در پاسخ به این سؤال آورده است:

منظور از این روایات، تمثل است و نه تشکل و بین تمثل و تشکل فرق است و معنایش این است که ملك در ظرف ادراك آن کسی که وی را می بیند به صورت انسان در آید در حالی که بیرون از ظرف ادراك او، واقعیت و خارجیت دیگری دارد و آن عبارت است از صورتی ملکی بر خلاف تشکل (شکل گیری) و تصور، که اگر ملك به صورت انسان متصور و به شکل او متشکل شود انسانی واقعی می شود هم در ظرف ادراك بیننده و هم در خارج آن ظرف و چنین مَلَکی هم در ذهن ملك است و هم در خارج و این غیر ممکن است و آنجا که در داستان مسیح و مریم می فرماید: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيا» = «ما روح خود را نزد او فرستادیم، پس برای او به صورت بشری تمام عیار ممثل شد» (مریم ۱۷) (مراد همان تمثل است و نه تشکل) و اما این که می گویند: «ملك جسمی است لطیف که به هر شکل در می آید جز شکل سگ و خوك. و جن نیز جسمی است لطیف، جز این که جن به هر شکلی در می آید حتی شکل سگ و خوك» ، مطلبی است که هیچ دلیلی بر آن نیست، نه از عقل و نه از نقل، نقلی هم نه از کتاب و نه از سنتِ معتبر و این که بعضی ادعا کرده اند بر اینکه مسلمین بر این مطلب اجماع دارند، علاوه بر این که چنین اجماعی در کار نیست، به فرض اینکه باشد هیچ دلیلی بر حجیتِ چنین اجماعی نداریم چون اجماع در مسائل اعتقادی نیست.

☼ مؤلف:

در تکمیل این بحث باید گفت: از آن جایی که درك و فهم امور غیر محسوس تنها از راه تمثیل و تشبیه ممکن است لذا در قرآن کریم و روایات به کرات آمده است. مثلاً: در سوره نور

پروردگار متعال، خود را به نور تشبیه و تمثیل نموده و می فرمایـد: «الله نور السموات و الارض» در حالی که می دانیم خداوند متعال ما فوق نور و خالق نور است نه اینکه «العیاذ بالله» نور باشد، چرا که نور موجود و مخلوق خدایتعالی است. ولی چون نور از نظر پاکی، هدایت بخشی و زیبایی شناخته شده است، لذا برای فهم و درک بشر، این مثل را بیان فرموده است.

در آیه شریفه، منظور از بالِ فرشتگان چیست؟

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۱، در این خصوص آورده است: کلمه اَجْنِحَه جمع جناح به معنای بال است و همانگونه که پرندگان به کمک بال پرواز می کنند، فرشتگان نیز مجهز به جهازی هستند که با آن از آسمان به زمین و بلعکس و از هر جایی به جایی که مأمور باشند می روند که قرآن نام آن جهاز را جناح (بال) گذاشته و این نامگذاری مستلزم آن نیست که بگوییم ملائکه دو بال نظیر بال مرغان دارند که پوشیده از پر است. چون صرف اطلاقِ لفظِ بال مستوجب این نیست، همچنانکه در الفاظ دیگری نظیر جناح نیز مستوجب نمی باشد مثلاً: وقتی کلمه عرش و کرسی و لوح و قلم و امثال آن را درباره خدایتعالی اطلاق می کنیم، نمی گوییم عرش او از تخته است و بخاری آن را ساخته و کرسی و لوح و قلمش هم نظیر کرسی ما و لوح و قلم ما است، بله این مقدار را از الفاظ جناح می فهمیم که نتیجه ای را که مرغان از بالهای خود می گیرند، ملائکه آن نتیجه را دارند و اما اینکه چطور آن را دارند، از لفظ جناح نمی توان به دست آورد.

صاحب تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۶۳، در این خصوص آورده است:

مراد از اجنحه (بال) در این آیه شریفه و احادیث وارده، حدود معینه و سیر فرشتگان است. زیرا سیر هر یک از آنها در حدود معینی است. و جناح هر چیز حدود و اطراف آن است، مردم عوام از معنای جناح بال و پر را استنباط می کنند و شاید منشأ این خرافات عقیده باطل پارسیان قدیم است که برای تجسم فروهر آن را به شکل دختری بالدار نقاشی می نمودند.

صاحب تفسیر صافی، ج ۵، ص ۴۰۰، آورده است: «ملائکه دارای بالهای متعدد هستند که به وسیله آنها به زمین آمده و یا بالا می روند» . و نیز در ذیل روایتی مشابه آیه ی شریفه آورده است: « گفته

شده است: گویا در این روایت (آیه)، خصوصِ تعداد بالها منظور نیست» .

توجه: صاحبِ تفسیر صافی با این دو قولِ متضاد، پاسخِ قاطع و روشنی نداده است.

صاحب تفسیر کاشف (درذیل آیه ۱)، در این خصوص آورده است: آیه نشان می دهد که برخی از فرشتگان دو بال دارند، برخی سه بال و برخی چهار بال دارند و خدایتعالی آن چه را بخواهد به تعداد بالهای دیگر فرشتگان می افزاید. و این امری است که با قدرت و عظمت او سازگاری دارد و عقل هم آن را نفی نمی کند این چیزی است که ما آن را می دانیم و غیر آن را به خدا واگذار می کنیم که او می داند، چون در برابر این موضوع مسئولیت نداریم و به هیچ وجه به زندگی ما ربطی ندارد و از آیات و روایات متواتر نیز توضیحی درباره چگونگی آن وجود ندارد.

☼ مؤلف:

صاحب تفسیر کاشف به استناد ظاهر آیه شریفه مراد از جناح را واقعاً «بال» فرض کرده و صاحبین تفاسیر المیزان و جامع آن را تمثیلی و غیر از بال فرض کرده اند. و البته با توجه به خصوصیات ملائکه، نظریه تمثیلی، صحیح است. شاید هم مراد از بال در حقیقت مراتبِ صعودی و قربی ملائکه باشند که هر چه مقرب تر باشند به درجه یا بال بیشتری تمثیل شوند. (والله اعلم).

☼ نکته:

گاهاً بعضی از روایات گناه و لغزش و نافرمانی ملائکه از دستور خدایتعالی را بیان می کنند و خداوند هم بابت این لغزش آنها را مجازات می کند و یا در روایاتی آورده اند که ملائکه می خوابند و یا مواردی از این قبیل ... که در پاسخ به این روایات باید به کلامی از قرآن کریم استناد کرد که می فرماید:

«لَا یعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیفْعَلُونَ مَا یؤْمَرُونَ» = «(فرشتگان) هرگز از فرمان خدا مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند!» (۱).

و می فرماید: «لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ» = «(فرشتگان) در گفتار بر او (خدا) پیشی نمی گیرند و آنان فقط به فرمان او عمل می کنند» (۲).

بنابراین، یا باید این دسته از روایات را توجیه کرد که مخالف نصِ صریحِ قرآنِ کریم نباشند و یا اگر توجیه پذیر نبودند باید مردود شوند (والله اعلم).

۱- تحریم ۶

۲- انبیا ۲۷

☼ نکته:

در قرآن کریم نـام ۵ فرشـته آمـده است و بقیه ملائکه را با اوصافشان یاد فرموده استماننـد: ملك الموت – کرام الکاتبین– سفره کرام – برره – رقیب و عتید و غیره:

۱ – جبریل (جبرئیل): این کلمه در زبان عبری «گبریل» به معنای قهرمان و مرد (و بنده) خدا است. وی از فرشتگان بزرگ الهی است که آیات قرآن را بر پیامبر اکرم صـلی الله و علیه و آله می آورد. نام او سه بار در قرآن کریم آمـده است: (بقره ۹۷ و۹۸) و (تحریم۴):

«قُلْ مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ ... » = «بگو: کسـی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست)» (بقره۹۷). «مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِکَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِیلَ وَمِیکَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْکَافِرِینَ» = «کسـی که دشـمن خـدا و فرشـتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است؛ و) خداوند دشمن کافران است» (۱).

«فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمَلَائِکَةُ بَعْدَ ذَلِکَ ظَهِیرٌ» = «زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند» (۲).

البته در آیاتی هم بی آن که به صراحت نام او را ذکر کند به او اشاره دارد؛ مانند:

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ» (۳).

«فَأَرْسَلْنَا إِلَیهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِیا» = «ما روح خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد!» (۴).

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ» = «که این (قرآن) کلام فرستاده بزرگواری است» (۵).

۲ – میکـال (میکائیل): این کلمه غیر عربی است. و یکبار در قرآن کریم (بقره ۹۸) آمده است و به صورت میکائیل و میکاییل نیز تلفظ می شود. و «فرشته رزق و روزی» است.

۳ – مالك: نام فرشـته ی گماشـته بر جهنم است: «وَنادَوْا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ قالَ إِنَّکُمْ ماکِثُونَ» = «آنها فریاد می کشند: ای مالك دوزخ! (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)! می گوید: شما در این جا ماندنی هستید!» (۶).

۴ – هاروت و ۵ – ماروت: «وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ» (بقره ۱۰۲)،

ص: ۶۶۵

۱– بقره ۹۸

۲- تحریم۴

۳- شعراء۱۹۳

۴- مریم۱۷

۵- تکویر۱۹

۶- زخرف ۷۷

که خداوند سبحان دو فرشته به این نامها برای آموزش مردم در ابطال سحر به شهر بابل فرستاد.

☼ نکته:

اسامی دیگری مانند «روح» ، «قعید» ، «رعد» و «سکینه» را هم به فرشتگان نسبت داده اند اما بعید است که این اسامیْ مطلق در نامِ فرشتگان باشند (والله اعلم).

☼ نکته:

در قرآن کریم از نفخ صور، سخن به میان آمده ولی به نام دمنده ی آن اشاره ای نشده است، اما روایات، نامش را اسرافیل ذکر کرده اند. نام اسرافیل را به صورت «اسرافین» ، «سرافیل» و «سرافین» هم نوشته اند. برخی هم با قرار دادن نام اسرافیل در کنار جبرئیل و میکائیل، این نام را ترکیبی با ریشه عبرانی، مرکب از «اسراف» یا «سراف» به معنی «بنده» و «ایل» به معنی «خداوند» دانسته اند. طبق روایاتی از پیغمبر اکرم (ص) و امام سجاد (ع)، از نام اسرافیل به «عبدالله= بنده ی خدا» تعبیر شده است و از دیگر نامها و القاب اسرافیل می توان به عبدالرحمان، عبدالخالق و ابوالمناقح اشاره کرد. اگر چه در مقام شهرت، جبرئیل اولین و میکائیل دومین فرشته صاحب نام نزد مسلمانان هستند، اما گاهی در برخی روایات، اسرافیل بلندپایه تر از آن دو دانسته شده است. اما بر اساس بسیاری از روایات، اسرافیل با جبرئیل و میکائیل همسان و این سه از گرامی ترین آفریده ها نزد خداوند سبحان می باشند. بر اساس برخی روایات، فرمان ها و وحی الهی در لوح محفوظ ظاهر می شود و اسرافیل آن را به دیگر فرشتگان ابلاغ می کند.

در وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲ و۸۶; و ج ۲۷، ص ۱۸۷، در روایتی قدسی از پیامبر اکرم (ص):

سخن خداوند را از جبرئیل و او، از میکائیل و میکائیل، از اسرافیل و او، از لوح و لوح، از قلم و در نهایت آن را از خداوند نقل می کند.

☼ نکته:

فرشتگان مراتب متفاوتی دارند: «وَ مَا مِنَّآ إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» = «و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است» (۱).

پس ملائکه هم برخی بر برخی دیگر افضل و مقرب ترند و شاید هر چه تقربشان بیشتر باشد تعداد «بال» بیشتری هم برای آنها ممثل شود. (والله اعلم).

☼ نکته:

فرشتگان اعمال متفاوتی هم دارند از جمله:

۱- صافّات ۱۶۴

۱ – سفیران وحی: «بِأَیدِی سَفَرَهٍ» = «به دست سفیرانی است » (عبس۱۵). «کِرَامٍ بَرَرَهٍ» = «بالامقام و فرمانبردار و نیکوکار!» (۱).

۲ – نگهبـان و کـاتب اعمال: «وَإِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظِینَ. کِراماً کاتِبِینَ. یَعْلَمُونَ مَاتَفْعَلُونَ» = «و بی تردیـد بر شـما نگهبانانی گماشـته اند. بزرگوارانی نویسنده. که آنچه را [از خیر و شر] انجام می دهید، می دانند (و ضبط می کنند)» (۲).

«مَا یلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَیهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ» = «انسان هیچ سـخنی را بر زبان نمی آورد مگر اینکه همان دم، فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (و ضبط آن) است!» (۳).

«رقیب» : فرشته سمت راست و «عتید» : فرشته سمت چپ است.

در کافی، ج ۲، ص ۴۲۹ و در وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۷، آمده است: از موسی بن جعفر علیه السلام سؤال شد: دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمال انساننـد، آیا از اراده و تصـمیم باطنی او به هنگام گناه یا کار نیك نیز با خبر می شونـد؟ حضـرت فرمود: آیـا بـوی چاه فاضـلاب و عطر یکی است؟ راوی گفت: نه! امـام (ع) فرمود: هنگـامی که انسـان نیّت کـار خوب کنـد نفسـش خوشبو می شود. فرشته ای که در سمت راست است به فرشته سمت چپ می گوید: برخیز که او اراده کار نیك کرده است. و هنگامی که آن را انجام داد، زبان آن انسان، قلم فرشته و آب دهانش مرکّب او می شود و آن را ثبت می کند. امّا هنگامی که اراده گناهی می کنـد نفسـش بـدبو می شود. فرشـته طرف چپ به فرشـته سـمت راست می گویـد: برخیز که او اراده معصـیت کرده. و هنگامی که آن را انجام می دهد زبانش قلم آن فرشته و آب دهانش مرکّب اوست و آن را می نویسد.

۳ – فرشتگان رحمت و عذاب:

«وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِیمَ بِالْبُشْرَی قَالُوا إِنَّا مُهْلِکُوا أَهْلِ هـذِهِ الْقَرْیَهِ إِنَّ أَهْلَهَا کَانُوا ظَالِمِینَ» = «و زمانی که فرسـتادگان ما با بشارت (ولادت اسحاق) نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما یقیناً اهل شهر را نابود می کنیم؛ زیرا اهل آن ستمکارند» (۴).

۴ – فرشتگان مرگ:

۱– عبس ۱۶

۲– انفطار ۱۰و ۱۱و۱۲

۳– ق ۱۸

۴– عنکبوت ۳۱

«حَتّی إذا جاءَ أحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَهُمْ لایُفَرِّطُونَ» = «و اوست که بر بندگانش چیره و غالب است و همواره نگهبانانی [از فرشتگان] برای [حفاظتِ] شما [از حوادث و بلاها] می فرستد تا هنگامی که یکی از شما را مرگ در رسد [در این وقت] فرستادگان ما جانش را می گیرند؛ و آنان [در مأموریت خود] کوتاهی نمی کنند» (۱).

☼ نکته:

خداوند سبحان در آیه انعام برخی از فرشتگان را رسولان مرگ معرفی فرموده است اما در آیه ی شریفه ی سجده «ملك الموت» = «عزرائیل» را عامل مرگ معرفی کرده: «قُلْ یَتَوَفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذی وُكِّلَ بِكُمْ» = «بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است [روح] شما را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می شوید» (۲).

و در آیه ی شریفه ی زمر، مرگ را به وجود مقدسش نسبت داده است: «اللّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حینَ مَوْتِها ... » = «و خداست که روح [مردم] را هنگام مرگشان به طور کامل می گیرد ... » (۳).

در جمع این سه آیه شریفه باید گفت: گرفتن جانها تنها کار خداست و لاغیر، اما به اذن و اجازه خداوند متعال، ملك الموت و فرشتگانِ مخصوص نیز می توانند این عمل را انجام دهند. البته جان عده ای را فرشتگان می گیرند و به عزرائیل می دهند و عزرائیل هم آنها را به محضر خدایتعالی عرضه می کند. این قضیه مثل نوشتن است که هم به شخص و هم انگشت و هم قلم منسوب است. البته عده ای هم توسط عزرائیل جانشان گرفته می شود. و جان یا روح عده قلیلی هم که اهل بیت (ع) و شاید برخی از انبیاء باشند مستقیماً توسط ذات اقدسِ باری تعالی گرفته می شود. (والله اعلم).

۵ – فرشتگان بازپرس در قبر:

در کشف المحجه لثمره المهجه، ص ۲۷۳، از رسول خدا (ص):

همانا بنده هنگامی که داخل قبر خود شود دو ملك نزد او حاضر شوند (یکی منکر و دیگری نکیر است) و اول چیزی که از وی سؤال کنند (از پروردگار و پیغمبر و امام او سؤال نمایند) پس اگر جواب دهد نجات یافته است و اگر متحیر بماند و جواب نگوید عذابش نمایند.

۶ – فرشتگان مأمور بهشت و دوزخ:

۱– انعام ۶۱

۲– سجده ۱۱

۳– زمر ۴۲

از قرآن کریم چنین استنباط می کنیم که آن موجود و آن ملک و فرشته ای که اختیاردار جهنم است نامش «مالک» است. و در اخبار هم زیاد وارد شده که آن فرشته مأمور جهنم نامش «مالک» است و خادم بهشت هم نامش «رضوان» است:

«وَ نَادَوْاْ یملِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّکَ قَالَ إِنَّکُم مکِثُونَ» = «و فریاد می زنند: ای مالکِ [دوزخ! بگو:] پروردگارت ما را بمیراند [تا از این عذاب نجات یابیم]. [مالک] می گوید: یقیناً شما ماندنی هستید» (۱).

«عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ. وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِکَةً» = «نوزده نفر (از فرشتگان عذاب) بر آن گمارده شده اند! مأموران دوزخ را جز فرشتگان (عذاب) قرار ندادیم» (۲).

«وَسِیقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلَی جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّی إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ یأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یتْلُونَ عَلَیکُمْ آیاتِ رَبِّکُمْ وَینْذِرُونَکُمْ لِقَاءَ یوْمِکُمْ هَذَا قَالُوا بَلَی وَلَکِنْ حَقَّتْ کَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَی الْکَافِرِینَ» = «و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می شوند؛ وقتی به دوزخ می رسند، درهای آن گشوده می شود و نگهبانان دوزخ به آنها می گویند: آیا رسولانی از میان شما به سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را بر حذر دارند؟! می گویند: آری، (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند و ما مخالفت کردیم!) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شده است» (۳).

«وَسِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّی إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَیکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِینَ» = «و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند؛ هنگامی که به آن می رسند درهای بهشت گشوده می شود و نگهبانان به آنان می گویند: سلام بر شما! گوارایتان باد این نعمتها! داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید!» (۴).

در نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲، از امام علی (ع): آیا می دانید وقتی مالک دوزخ بر آتش خشم گیرد آتشها به روی هم غلتیده و یکدیگر را به سختی می کوبند و هرگاه به آتش بانگ زند آتش دوزخ بی تابانه از نهیب او در میان درهای جهنّم برجهد؟!

۱- زخرف ۷۷

۲- مدثر ۳۱ — ۳۰

۳- زمر ۷۱

۴- زمر۷۳

☼ لطیفه:

دو رفیق در راهی گذر کردند تا به محله بدنام شهر رسیدند. یکی از آنها در آن محل به عیش و عشرت گذراند و دیگری از آنجا دور شد و تصمیم گرفت به گوشه ای رفته، عبادت کند. اما اصلاً نتوانست از فکر رفیقش رها شود و دائم عبادتِ خودش را با کارِ زشتِ رفیقش مقایسه می کرد و او را در ذهنش سرزنش می نمود. از طرفی آن رفیقِ خطاکار مدامْ عملِ زشتش را با تقوی و پرهیزکاری رفیقش مقایسه کرده و خود را سرزنش می کرد. در همین حال زمین لرزه ی سختی همه چیز را نابود کرد. بلافاصله مأموران بهشت و جهنم مشغول کار شدند، رفیق اول که در منطقه بدنام شهر جان داده بود توسط کارکنان بهشت با احترام خاصی به سمت «بهشتِ برزخی» هدایت شد. او ناگهان از دور دید که دوست پرهیزکارش در میان چنگال مأمورانِ جهنم اسیر افتاده و کشان کشان به سمت «جهنمِ برزخی» برده می شود. اعتراض کرد که: «بایستی اشتباهی رخ داده باشد» . چرا که دوستش را لایق بهشت می دانست. اما فرشته به او پاسخ داد: «در لحظه وقوع زلزله هیچ گناهی از سوی تو رخ نداده بود و فکر تو دائم پیش زهد و تقوای دوستت بوده و او را به نیکی یاد می کردی و از عملِ زشتت پشیمان بودی. اما او در حال تحقیر تو و غرورِ عبادتش غوطه ور بود» . بله! عُجب و کوچک شمردن دیگران، کلید دروازه جهنم است.

در عین الحیات، ص ۱۸۳، از امام صادق (ع): عالمی نزد عابدی رفت و پرسید: نماز تو چگونه است؟ عابد گفت: چه کسی می تواند نماز مرا درک کند و حال آنکه من سالهاست که نماز می خوانم. عالم پرسید: گریه تو به درگاه خدا چگونه است؟ عابد گفت: آنقدر گریه می کنم که اشک از رویم جاری می شود و لباسم را تر می کند. پس عالم توجه ای به او کرد و گفت: اگر تا به حال خنده کرده بودی و الان ترسان بودی بهتر بود از گریه ای که باعث اعتماد و عُجب تو به عبادتت گشته زیرا عبادت کسی که بر طاعت خود اعتماد داشته باشد بالا نمی رود.

از همان منبع، از خدای تعالی: ای داوود! بشارت بده گنهکاران را که توبه آنها را می پذیرم و گناه ایشان را می آمرزم و بترسان صدیقان و نیکوکاران را که به عملها و عبادات خود منازند و تکبر و عُجب نکنند زیرا هر بنده ای را که به عدالت حسابرسی کنم، هلاک خواهد شد.

☼ مؤلف:

روایت فوق معنایی ژرف و عمیق دارد و می رساند که این اعمالِ ناقابل ما نیست که مستوجبِ پاداشِ ابدی بهشت است بلکه این نیت و خضوع و خشوع نسبت به ذات اقدس اله است که مستوجب آن است. حال اگر خداوند سبحان بخواهد با عدالت رفتار کند، حتی اگر بنده ای تمام سالیان عمرش را در سجده باشد فقط باید به همان مقدار پاداش دریافت کند نه پاداش ابدی. البته اگر حتی اعمال اکثرِ مؤمنین را به دقت دنبال کنیم اکثر زمان عمرشان هم مشغول عبادت نیستند چه رسد به گنهکاران ... از آن گذشته به استناد آیه ۴ سوره معارج زمان اخروی ۵۰ هزار سال دنیوی است که این مطلب هم کوچک بودن اعمالِ ظاهریِ دنیوی را می رساند ...

از همان منبع، ص ۳۶۵، از امام صادق (ع): وقتی بنده مؤمن کار نیکی می کند، مردم از او تشکر نمی کنند و احسان او در میان خلق مشهور نمی شود زیرا او این کار را از برای رضای خدا می کند و کار نیکش به آسمان بالا می رود و در میان اهل آسمان معروف می گردد و در زمین پهن نمی شود. ولی وقتی شخص کافر کار نیکی می کند مردم از او تشکر می کنند زیرا او به نیت مردم این کارها را انجام داده و عملش در میان مردم منتشر می شود ولی به آسمان بالا نمی رود و آسمانیان آن را نمی شناسند و مقبول درگاه حق تعالی قرار نمی گیرد.

در مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲، از امام صادق (ع)، از حضرت سلیمان نبی (ع):

درباره کسی به نیکی یا بدی قضاوت نکنید تا اینکه رفیقانش را ببینید چه آنکه آدمی از امثال و نزدیکانش شناخته شود و به صفات هم نشینان و دوستان صمیمی اش توصیف می شود.

در کتاب الحدیث، ج ۱، ص ۴۶، از امام صادق (ع): برای اینکه پاکی و خوبی مردی را بشناسید به رکوع و سجده طولانی او نگاه نکنید، زیرا او با این عمل معتاد شده اگر ترک کند از ترک عادت وحشت زده می شود ولی به راستگویی و اداء امانتش نگاه کنید و از این راه او را بشناسید.

در تحف العقول، ص ۲۱۵، از امام علی (ع): راستی اهل خیر و شر را نمی توان تشخیص داد مگر به مردم، اگر می خواهی اهل خیر را بشناسی کار خیری را شروع کن، کسانی که آن کار را تأیید و پیروی کنند اهل خیرند و اگر می خواهی اهلِ شر را بفهمی کار بدی را ببین که پیروانِ آن شرند.

ص :۶۷۱

از همان منبع: کار خیر و نیک خود را هر قدر زیاد هم باشد هرگز بسیار مشمار و گناه خود را هر قدر هم کم باشد اندک مشمار.

۷ – حاملان عرش:

دسته ی دیگری از فرشتگانند که یکی از کارهایشان تسبیح خداوند و استغفار برای مؤمنان است: «الَّذِینَ یحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیؤْمِنُونَ بِهِ وَیسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ کُلَّ شَیءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیمِ» = « فرشتگانی که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می کنند (و می گویند:) پروردگارا ! رحمت و علمِ تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می کنند بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار» (۱).

«وَالْمَلَکُ عَلَی أَرْجَائِهَا وَیحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یوْمَئِذٍ ثَمَانِیةٌ» = «فرشتگان در اطراف آسمان قرار می گیرند (و برای انجام مأموریتها آماده می شوند)؛ و آن روز عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه آنها حمل می کنند» (۲).

«وَتَرَی الْمَلَائِکَةَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِی بَینَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» = «(در آن روز) فرشتگان را می بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده اند و با ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند؛ و در میان بندگان بحق داوری می شود؛ و (سرانجام) گفته خواهد شد: حمد مخصوصِ خدا پروردگار جهانیان است!» (۳).

۸ – فرشتگان حجب: و ...

در المیزان، ج ۳۳، ص ۱۳، از بحار، از امام صادق (ع): خدای عزوجل ملائکه را از نور آفریده است. و نیز فرمود: خداوند ملائکه را مختلف خلق کرد مثلاً: وقتی جبرئیل نزد رسول خدا (ص) آمد در حالی که ششصد بال داشت. و نیز فرمود: ملائکه آب و طعام نمی خورند. ازدواج ندارند و تنها با نسیمِ عرش زنده اند. فرشتگانی است که تا روز قیامت در رکوعند و عده ای در سجده اند.

۱– غافر ۷

۲– حاقه ۱۷

۳– زمر ۷۵

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۶۳، از امام صادق (ع): (خلاصه روایت)

فرشتگان خوردن و آشامیدن و نکاح ندارند. زندگانی آنها با نسیم عرش تأمین می شود بعضی از فرشتگان پیوسته تا روز قیامت در حال رکوع و گروهی در حال سجود و عده ای در قیام هستند. و خیل فرشتگان از تمام موجودات بیشتر است و در هر شبانه روز هفتاد هزار فرشته به زمین آیند، اول به دور خانه کعبه طواف کنند و پس به زیارت رسول اکرم (ص) می روند بعد از آن علی (ع) را زیارت کنند. از آنجا به کربلا روند و تا سحر در کنار قبر امام حسین (ع) توقف کنند و طلوع فجر به سوی عرش پروردگار بالا می روند و این دسته دیگر به زمین برنمی گردند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۵، از کتاب توحید، از حضرت امیرالمؤمنین (ع):

احدی از مردم نیست مگر با او چند فرشته ای است که وی را از اینکه در چاهی سقوط کند و یا دیواری به رویش فرو ریزد و یا ناملایمی به او رسد حفظ کنند و این مراقبت را در طول عمر او دارند تا اجلش فرا رسد، آنگاه او را تنها گذارند تا هر بلایی که بنا شده بر سرش بیاید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۵، از کتاب بصائر، از امام صادق (ع):

کروبیان طایفه ای از شیعیان ما از خلق اولند که خدایتعالی آنان را در پشت عرش قرار داده، آنقدر نورانی هستند که اگر نور یکی از آنها بر تمامی اهل زمین تقسیم شود آنها را کفایت کند، موسی (ع) بعد از اینکه از خدا درخواستِ دیدن کرد، خداوند به یکی از کروبیان فرمود تا برای کوه تجلی کند، آن کروبی برای کوه جلوه ای کرد و با یک جلوه، آنرا پاره پاره ساخت.

از همان منبع، از امیرالمؤمنین (ع):

و خدایا! ملائکه را بیافریدی و در آسمانت جای دادی، ملائکه ای که نه در آنها سستی هست و نه غفلت و نه در آنها معصیتی مفهوم دارد، آری آنها داناترین، ترسنده ترین، مقرب ترین و عامل ترین خلق تو به مقام تو هستند، نه خواب بر دیدگانشان و نه سهو بر عقولشان و نه خستگی بر آنها مسلط می شود، آفات را از ایشان دور کردی و از گناهانْ پاکشان ساختی.

درموعود نامه، ص ۲۵۲، از امام صادق(ع): ۴۶ هزار فرشته و ۶ هزار جن، مهدی (ع) را یاری کنند.

در کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۳۹، از امام صادق (ع):

هیچ قطره بارانی نیست که از آسمان فرود آید جز آنکه فرشته ای همراه آنست که آن قطره را در همان جایی که خدا برایش مقدر ساخته، قرار دهد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۹۹۹، م۹۲، از امام صادق (ع):

۴ هزار فرشته که می خواستند همراه با امام حسین (ع) جنگ کنند، از آسمان به زمین فرود آمدند، ولی اجازه جنگ (از امام) نگرفتند و برگشتند، (مجدد جهت) کسب اجازه (برگشتند) که وقتی آمدند، امام حسین (ع)، کشته شده بود، آنها پریشان و خاک آلود بر سر قبر امام حسین (ع) می باشند و تا قیامت به او می گریند و رئیس آنها فرشته ای به نام «منصور» است.

در الحدیث، ج ۲، ص ۳۵۷، از عبدالله بن سنان، از امام صادق (ع)، از علی بن ابیطالب (ع): خداوند در ساختمان ملائکه، عقل را بدون شهوت و در حیوانات شهوت را بدون عقل مستقر ساخته است. اما در اولاد آدم، عقل و شهوت را با هم قرار داده است. هر انسانی که عقلش بر شهوتش پیروز گردد برتر از فرشته است و کسی که شهوتش بر عقلش غلبه کند پست تر از حیوان است.

در ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۲۴، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص):

روزی جبرئیل بر من نازل شد در حالیکه رنگش متغییر و حالش دگرگون بود. علت این حال را پرسیدم؟ گفت امروز بر جهنم گذشتم و محلی را دیدم که سخت مشتعل و آتش زبانه می کشید. از مالک جهنم پرسیدم این عذاب ها برای کیست ؟ گفت برای سه نفر:

۱ – مُحْتَکرِ لباس و غذا ۲ – شرابخوار ۳ – قواد (کسی که مرد و زنی را از راه حرام به هم برساند).

از همان منبع، ص ۲۲۷، از امام صادق (ع): ملائکه در خانه هایی که در آن شراب یا دف (دایره) یا طنبور یا نرد (و یا آلات دیگر موسیقی) باشد وارد نمی شوند و دعای اهل آن خانه مستجاب نمی شود و خداوند برکت را از اهل آن خانه برمی دارد.

در ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۱۵، از امام صادق (ع): حافظ قرآن و عمل کننده به آن همنشین فرشتگان بزرگوار وحی است که پاکیزه از گناه می باشند.

ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها وَ ما يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ (۲)

يا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳)

وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴)

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ (۵)

إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعيرِ (۶)

الَّذينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبيرٌ (۷)

أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ فَلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَصْنَعُونَ (۸)

وَ اللَّهُ الَّذي أَرْسَلَ الرِّياحَ فَتُثيرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها كَذلِكَ النُّشُورُ (۹)

مَنْ كانَ يُريدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَميعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ الَّذينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ (۱۰)

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْواجاً وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثى وَ لا تَضَعُ إِلاَّ بِعِلْمِهِ وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاَّ في كِتابٍ إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسيرٌ (۱۱)

هر رحمتی را خدا به روی مردم بگشاید، کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد؛ و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست؛ و او عزیز و حکیم است! (۲) ای مردم! به یاد آورید نعمت خدا را بر شما؛ آیا آفریننده ای جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! هیچ معبودی جز او نیست؛ با این حال چگونه به سوی باطل منحرف می شوید؟! (۳) اگر تو را تکذیب کنند (غم مخور، موضوع تازه ای نیست) پیامبران پیش از تو نیز تکذیب شدند؛ و همه کارها بسوی خدا بازمی گردد (۴) ای مردم! وعده خداوند حق است؛ مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغرور سازد! (۵) البته شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید؛ او فقط حزبش را به این دعوت می کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند! (۶) کسانی که راه کفر پیش گرفتند، برای آنان عذابی سخت است؛ و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، آمرزش و پاداش بزرگ از آن آنهاست! (۷) آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست می یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند؛ پس جانت به خاطر شدت تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام می دهند داناست! (۸) خداوند کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورند؛ سپس ما این ابرها را به سوی زمین مرده ای راندیم و به وسیله آن، زمین را پس از مردنش زنده می کنیم؛ رستاخیز نیز همین گونه است! (۹) کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد چرا که) تمام عزت برای خداست؛ سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند

و عمل صالح را بالا می برد؛ و آنها که نقشه های بد می کشند، عذاب سختی برای آنهاست و مکر آنان نابود می شود! (۱۰) خداوند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای؛ سپس شما را بصورت زوجهایی قرار داد؛ هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم او و هیچ کس عمر طولانی نمی کند، یا از عمرش کاسته نمی شود مگر اینکه در کتاب (علم خداوند) ثبت است؛ اینها همه برای خداوند آسان است (۱۱)

در نصایح، ص ۱۹۱، از امام صادق (ع): چهار چیز از چهار چیز سیر نشود:

۱ - چشم از نگاه.

۲ - زمین از باران.

۳ - زن از مرد.

۴ - عالم از علم.

در الحدیث، ج ۲، ص ۲۷۵، از امام صادق (ع): کسی که می خواهد با نداشتن قوم و خویش، عزیز و محترم باشد، با نداشتن ثروت، غنی و بی نیاز باشد، با نداشتن مقام شامخ اجتماعی دارای ابهت و عظمت باشد، باید خویشتن را از ذلت گناه و ناپاکی به محیطِ با عزتِ اطاعتِ الهی منتقل نماید.

در امالی شیخ صدوق، م ۴۵، ص ۲۶۵، از امام صادق (ع)، از امام باقر (ع):

دعا را در پنج وقت غنیمت شمارید: هنگام خواندن قرآن. وقت اذان. هنگام نزول باران. لحظه برخورد دو صف لشکر برای شهادت و گاه نفرین ستم دیده که تا عرش بالا رود.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۹۰۳، آمده که امام صادق (ع) به یعقوب بن شعیب فرمود:

آیا از ناحیه اطرافیان به شما آزاری می رسد؟ یعقوب گفت: از تمام مردم اذیت و کنایه می شنوم. حضرت (ع) فرمود: می دانی چرا؟ یعقوب عرضه داشت: نه. حضرت (ع) فرمود: زیرا شیطان مردم را دعوت به باطل کرد آنها دعوتش را اجابت کردند و به ایشان دستور داد و آنها اطاعتش کردند ولی وقتی شما را به کاری خواند اجابتش نکرده و وقتی به شما فرمان داد اطاعتش ننمودید لذا مردم را بر علیه شما و ضد شما تشویق و ترغیب نمود.

در وسائل شیعه، ج ۱۵، ص ۹۰، از امام علی (ع): همانا خدای تعالی خطاب به فرزند آدم می فرماید: ای پسر آدم! هرگاه چشمانت در دیدن حرام با تو منازعه کند برای رفع آن دو پلک قرار دادم که آنها را در هنگام مشاهده حرام در هم کنی و حرام را مشاهده نکنی. و اگر زبانت با تو در مورد صحبت از محرمات منازعه کرد دو لب برایت قرار دادم آنها را روی هم ببند و سخن حرام مگو.

وَ مَا یَستَوِی الْبَحْرَانِ هَـذَا عَـذْبٌ فُرَاتٌ سائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحماً طَرِیًّا وَ تَستَخْرِجُونَ حِلْیَهً تَلْبسونَهَا وَ تَرَی الْفُلْکَ فِیهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۱۲) و این دو دریا با هم یکسان نیستند یکی شیرین و گوارا و این یکی شور و تلخ. و شما از هر دوی آنها گوشت تازه گرفته، می خورید و مروارید استخراج نموده، می پوشید و کشتی ها را می بینی که در دریا آب را می شکافند تا شما از فضل خدا چیزی به کف آرید و تا شاید شکرگزارِ وی شوید (۱۲)

عَذْب: آب پاکیزه.

فرات: آب خنکی که عطش را بشکند.

ص :۶۷۶

سائغ: آب گوارا.

لحم طری: گوشت تازه و لطیف.

اجاج: آبی که به خاطر شوری و تلخی اش، حلق را می سوزاند.

☼ نکته:

کلمه «فرات» دو بار و کلمه «فراتا» یک بار در قرآن کریم ذکر شده است. همچنانکه می فرماید: «وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِیَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا» = «و در زمین کوههای بلند بر افراشتیم و از ابر و باران بر شما آب زلال گوارا نوشاندیم» (۱).

و می فرماید: «وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَـٰذَا عَـٰذْبٌ فُرَاتٌ وَهَـٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا» = «و او خدایی است که دو دریا را به هم درآمیخت که این آب گوارا و شیرین و آن دیگری شور و تلخ. و بین این دو حایلی قرار داد که همیشه از هم جدا هستند» (۲).

☼ نکته:

اکثر مفسرین از جمله صاحبِ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۴۰۹، معتقدند که در آیه شریفه خداوند متعال مؤمن و کافر را به دریای شیرین و شور مثل می زند. عده ای هم دو اشکال بدین شرح بر آیه شریفه وارد کرده اند:

۱ – لوء لوء و مرجان فقط از دریای شور استخراج می شوند و دریای شیرین نه لوء لوء دارد و نه مرجان در صورتی که آیه شریفه، زیورِ استخراج شده را مشترک بین دو دریا بیان فرموده است!

۲ – در آیه شریفه در خصوص منافع دریای شور توضیحاتی آمده است از جمله تولید مرجان و صید ماهی و حرکت کشتی و غیره پس نمی توان این دریای پر منفعت را به کافر تشبیه کرد لذا اصلاً تشبیهی در کار نیست!

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۴۳ تا ۴۵، در پاسخ به این دو اشکال آورده است:

۱ – پاسخ به اشکال اول: دانشمندان معتقدند که مروارید در آبهای شیرین نیز یافت می شود مثلاً

در دایره المعارف(Ency clopedia Americana) آمده است: «مروارید در آبهای شیرین نیز یافت می شود» و نام چند نهر شیرین را در آمریکا و اروپا و آسیا برده که از آنها مروارید استخراج می شود.

۲ – پاسخ به اشکال دوم: ظاهر آیه شریفه اشاره ای به تمثیل برای مؤمن و کافر نشده است و اینکه بگوییم خداوند متعال، مؤمن و کافر را به دریای شیرین و شور مثل می زند تنها نظر بعضی از

۱- مرسلات۲۷

۲- فرقان۵۳

مفسرین است و حتی بعضی دیگر از مفسرین این نظریه را قبول ندارند و گفته اند: اصلِ دعویْ که «آیه شریفه تمثیل برای مؤمن و کافر است» ، صحیح نیست، بلکه این آیه در سیاق بر شمردن نعمتها به منظور اثبات ربوبیت خداست و کاری به مؤمن و کافر ندارد تا آن اشکال متوجه شود.

بعضی دیگر از مفسرین آورده اند: آیه شریفه، کافر و مؤمن را به آب تلخ و شیرین تشبیه کرده و آن گاه آب تلخ و شور را بر کافر ترجیح داده که آب تلخ و شور، ماهی و زیور دارد ولی کافر هیچ فایده ای در وجودش نیست. همچنانکه در سوره بقره آیه ۷۴ می فرماید: «وَ إِنَّ مِنَ الْحِجٰارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الأَنْهَارُ وَ إِنَّ مِنهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنَّ مِنهَا لَمَا يهْبِط مِنْ خَشيَةِ اللَّهِ» = «پس به خاطر انکار حق، دلهایشان قساوت گرفت و مانند سنگ و یا سخت تر از آن شد، چون بعضی از سنگها گاهی می شکافد و نهرها از شکافش جاری می شود و بعضی می شکافد و حداقل آبی از آن بیرون می آید و بعضی از آنها از ترس خدا از کوه فرو می غلطد» (بقره۷۴)

صاحب المیزان، ج ۳۳، ص ۴۳ تا۴۵، در این خصوص آورده است: در این آیه شریفه مؤمن و کافر را به دریای شیرین و شور مثل می زند و یکسان نبودن آن دو را در کمال فطری بیان می کند، هر چند که در بسیاری از خواص انسانیت و آثار آن مثل همند ولی مؤمن به همان فطرت اولیه و اصلی خودش باقی است و در نتیجه به سعادت حیات آخرت و دائمی خود می رسد، ولی کافر از آن فطرت اصلی منحرف شده و وضعی به خود گرفته که فطرت انسانیت آن را پاک و خوشایند نداند.

از همان منبع: در جمله: «وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشكُرُونَ» ، ضمیر در کلمه «فیه» به بحر برمی گردد و کلمه «مواخر» جمع «ماخره» به معنای شکافتن است، که بعضی از مفسرین گفته اند: اگر ضمیرِ خطاب در کلمه «تری= می بینی» را مفرد آورده با اینکه خطابهای قبل و بعدش همه جمع است، برای این بود که خطابهای قبل «تَستَخْرِجُونَ و غیره» و بعد «لِتَبْتَغُوا و غیره» مخصوص کسانی است که با منافع دریا سر و کار دارند، بر خلاف خطاب در جمله مورد بحث که به عموم هر کسی است که می تواند ببیند.

☼ نکته:

خداوند متعال در سوره نحل می فرماید: «وَ هُوَ الَّذِى سخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكلُوا مِنْهُ لَحْماً طرِيًّا

ص :۶۷۸

وَ تَستَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبسونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضلِهِ وَ لَعَلَّكمْ تَشكُرُونَ» = « او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری برای پوشیدن (مانند مروارید) از آن استخراج کنید؛ و کشتیها را می بینی که سینه دریا را می شکافند تا شما از فضل خدا بهره گیرید؛ شاید شکر نعمتهای او را بجا آورید!» (۱).

حال با مقایسه آیه نحل با جمله: «وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشكُرُونَ» ، در آیه مورد بحث متوجه می شویم که: «در این سوره کلمه «فیه» قبل از «مواخر» و در سوره نحل بعد از «مواخر» آمده و نیز کلمه «لِتَبْتَغُوا» در این سوره بدون «واو» عطف است و در سوره نحل با «واو» عاطفه آمده است» .

در پاسخ به این تفاوت، صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۴۳ - ۴۵، از قول بعضی مفسرین آورده است:

در سوره نحل در آغازْ سخن از تسخیر کرده و بدین جهت سیاق آیه در مقام بیان کیفیت تسخیر است و کلمه «فیه» بعد از «مواخر» آمده تا متعلق به «مواخر» شود و اشاره کند به شکافتن دریا، تا کلمه تسخیر با صراحت بیشتر معنا شود، ولی در سوره مورد بحث سخنی از تسخیر نیست. از سوی دیگر تسخیر نتایج بسیار دارد از جمله کسب روزی، لذا در آیه نحل «واو» عاطفه آمده تا جمله «لِتَبْتَغُوا» را بر «مخذوف» عطف کند و بفهماند که: «ما دریا را برای شما تسخیر کرده ایم بر اینکه ... آن را وسیله کسب روزی و تحصیل فضل خدا قرار دهید» ، که با آوردن «واو» عاطفه می فهماند فایده تسخیر دریا منحصر در تحصیل روزی نیست بلکه فواید دیگری دارد که نگفتیم، بر خلاف آیه مورد بحث که سخن از تسخیر در آن نیست و تنها می خواهد بفرماید رازق و مدبر خداست.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳)

إِنْ تَدْعُوهُمْ لا يَسْمَعُوا دُعاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴)

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵)

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶)

وَ ما ذلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱۷)

وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى

۱- نحل ۱۴

وَ إِنْ تَـدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلى حِمْلِها لا يُحْمَلْ مِنْهُ شَىْ ءٌ وَ لَوْ كـانَ ذا قُرْبى إِنَّما تُنْذِرُ الَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ مَنْ تَزَكَّى فَإِنَّما يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصيرُ (١٨)

وَ ما يَسْتَوِى الْأَعْمى وَ الْبَصيرُ (١٩)

وَ لاَ الظُّلُماتُ وَ لاَ النُّورُ (٢٠)

وَ لاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ (٢١)

وَ ما يَسْتَوِى الْأَحْياءُ وَ لاَ الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِى الْقُبُورِ (٢٢)

إِنْ أَنْتَ إِلاَّ نَذيرٌ (٢٣)

إِنَّا أَرْسَلْناكَ بِالْحَقِّ بَشيراً وَ نَذيراً وَ إِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلاَّ خَلا فيها نَذيرٌ (٢۴)

وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتابِ الْمُنيرِ (٢۵)

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كانَ نَكيرِ (٢۶)

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ ثَمَراتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوانُها وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُها وَ غَرابيبُ سُودٌ (٢٧)

او شب را در روز داخل می كند و روز را در شب؛ و خورشید و ماه را مسخر (شما) كرده، هر یک تا سرآمد معینی به حركت خود ادامه می دهد؛ این است خداوند، پروردگار شما؛ حاكمیت (در سراسر عالم) از آن اوست: و كسانی را كه جز او می خوانید (و می پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالك نیستند! (١٣) اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی گویند؛ و روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منكر می شوند و هیچ كس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) با خبر نمی سازد! (١۴) ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدایید؛ تنها خداوند است كه بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است! (١۵) اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی می آورد (١۶) و این برای خداوند مشكل نیست! (١٧) هیچ گنهكاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی كشد؛ و اگر شخص سنگین باری دیگری را برای حمل گناه خود بخواند، چیزی از آن را بر دوش نخواهد گرفت، هر چند از نزدیكان او باشد! تو فقط كسانی را بیم می دهی كه از پروردگار خود در پنهانی می ترسند و نماز را برپا می دارند؛ و هر كس پاكی (و تقوا) پیشه كند، نتیجه آن به خودش بازمی گردد؛ و بازگشت (همگان) به سوی خداست! (١٨) و نابینا و بینا هرگز برابر نیستند (١٩) و نه ظلمتها و روشنایی (٢٠) و نه سایه (آرام بخش) و باد داغ و سوزان! (٢١) و هرگز مردگان و زندگان یكسان نیستند! خداوند پیام خود را به گوش هر كس بخواهد می رساند و تو نمی توانی سخن خود را به گوش آنان كه در گور خفته اند برسانی! (٢٢) تو فقط انذاركننده ای، (اگر ایمان نیاورند نگران نباش، وظیفه ات را انجام ده) (٢٣) ما تو را بحق برای بشارت و انذار فرستادیم؛ و هر امتی در گذشته انذاركننده ای داشته است! (٢۴) اگر تو را تكذیب كنند (عجیب نیست)؛ كسانی كه پیش از آنان بودند (نیز پیامبران

خود را) تکذیب کردند؛ آنها با دلایل روشن و کتابهای پند و موعظه و کتب آسمانی روشنگر (مشتمل بر معارف و احکام) به سراغ آنان آمدند (اما کوردلان ایمان نیاوردند) (۲۵) سپس من کافران را (بعد از اتمام حجت) گرفتم (و سخت مجازات کردم)؛ مجازات من نسبت به آنان چگونه بود؟! (۲۶) آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که بوسیله آن میوه هایی رنگارنگ (از زمین) خارج ساختیم و از کوه ها نیز (به لطف پروردگار) جاده هایی آفریده شده سفید و سرخ و به رنگهای مختلف و گاه به رنگ کاملاً سیاه! (۲۷)

وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸)

و از مردم و جانوران و چهارپایان، به رنگهای مختلف (خلق کردیم)، از بین بندگان خدا تنها عالمان هستند که از خدا بیم دارند. و خدا نیرومند و آمرزگار است (۲۸)

ص: ۶۸۰

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۷۸، از مجمع، از امام صادق (ع):

منظور خدایتعالی از «علماء» آن کسی است که علمش مصدق قولش باشد، کسی که علمش مصدق قولش نباشد، او عالم نیست. و فرمود: از همه شما عالم تر به خدا ترسنده تر از خداست.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۷۹، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

علم دو نوع است:

۱ - علمی که در قلب است و علم نافع هم همان است.

۲ - علمی که بر زبان است و آن حجتی است برای خدا و علیه خلق که خدا با همان علم علیه صاحبش احتجاج کند.

در غررالحکم، ج ۱، ف۹، ص ۲۴۵، از امام علی (ع):

به راستی که گروهی خدای سبحان را از روی میل و طمع اطاعت کردند پس این عبادتِ بازرگانان است و گروهی از روی ترس او را پرستیدند و این عبادتِ بندگان است و گروهی او را فقط برای شکرش پرستش کردند پس این عبادت جوانمردان و آزادگان است.

در خصال صدوق، ص ۶، از امام علی (ع): دانشمندتر از همه مردم کسی است که سخن خیر و حکمت را از هر شخصی که شنید قبول کند و آن را به معلومات و دانش خویش بیفزاید.

در الحدیث، ج ۲، ص ۱۵، از امام علی (ع):

علم و دانش بیش از مقداری است که قابل احاطه باشد و یک فرد نمی تواند بر همه آنها واقف گردد پس سعی کنید از هر علمی بهتر و شایسته اش را فرا گیرید.

در الحیات، ج ۲، ص ۲۹۰، از امام علی (ع):

پشت مرا دو کس شکستند:

۱ - شخصِ عالم زبان باز ۲ - شخصِ جاهلی که می خواهد زاهد باشد. اولی با زبانش فسق خود را می پوشاند و دومی با زهد خود نادانی اش را . پس از عالمِ فاسق و مقدسِ جاهلْ پرهیز کنید که مایه فریب هستند.

در نهج البلاغه، ح۷۹ و ۸۰، از امام علی (ع): حکمت را هر کجا که باشد فراگیر، گاهی حکمت در سینه منافق است و بی تابی می کند تا بیرون آمده و در سینه مؤمن آرام گیرد و نیز فرمود حکمت گمشده ی مؤمن است آن را فرا گیرید هر چند از منافقان و گمراهان باشد.

در آثار الصادقین، ج ۱۵، ص ۲۰۹، از امام علی (ع):

گوش خود را به شنیدن سخنان خوب عادت بده و به آن سخن گوش کن که در شایستگی و اصلاح نفست کمک می کند و گوش خود را از شنیدن سخنان زشت و نادرست باز نگه دار که سخن نادرست آیینه دل را به زنگار گیرد و سبب نکوهش گردد.

در تحف العقول، ص ۲۰۱، از امام علی (ع): فقیه کامل کسی است که:

۱ - به مردم اجازه نافرمانی خدا را نمی دهد.

۲ - کسی را از رحمت خدا ناامید نمی کند.

۳ - هیچ کس را از مکر خدا غافل نمی کند ۴ - جز به قرآن و سنت رسول خدا (ص) به چیزی حکم نمی کند.

از همان منبع، ص ۲۱۰: به خودت وعده طول عمر مده و خود را تلقین به فقر و تنگدستی مکن.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتابَ اللَّهِ وَ أَقَامُوا الصـلَاةَ وَ أَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً يَرْجُونَ تجَارَةً لَّنْ تَبُورَ **(۲۹)** کسانی که کتاب خدا بخوانند و نماز به پا دارند و از آنچه روزیشان داده ایم نهان و عیان انفاق کنند به تجارتی که نابودی ندارد امیدوارند **(۲۹)**

☼ نکته:

مراد از انفاقهای علنی، همان انفاقهای واجب مثل خمس و زکات است که بهتر است آشکارا داده شود تا در بین مردم رایج شود. و منظور از انفاقهای مخفی، همان انفاقهای مستحبی است که به فقرا می دهند و بهتر است مخفیانه باشد تا جنبه خودنمایی و ریا از بین برود.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۸۳، آورده است: شخصی از رسول خدا (ص) پرسید: چرا ما از مرگ می ترسیم و کراهت داریم؟ حضرت فرمود: از مال خود انفاق کنید و برای ذخیره آخرت خود بفرستید زیرا دل انسانی به مال و منال دنیا بسته شده و علاقه مفرطی به آن دارد همین که انفاق نماید و در راه خدا از بذل مال دریغ نکند، به آخرت متمایل شده و بیمی از مرگ نخواهد داشت، چون اطمینان دارد انفاق در راه خدا ثمره نیکو دارد و پروردگارش پاداش کافی عطا می فرماید.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۴۴، ص ۴۵۶، ح۱، از حضرت علی (ع): صدقه پنهان گناه را می پوشاند و صدقه آشکار مال را زیاد می کند و مردن بد را از بین می برد.

از همان منبع، ج ۲، فصل۷۷، ص ۶۸۴:

هر کس با داشتن توانایی، سائل را محروم سازد، گرفتار ناامیدی شود.

از همان منبع: هر کس همتش فقط در خرجِ شکمش باشد قیمتش به اندازه چیزی است که از شکمش خارج می گردد.

در تحف العقول، ص ۲۲۵، از امام علی (ع): عالمی که دین را وسیله خوردن کند ارزشش همان است که خورده و از او خارج گشته است.

از همان منبع، ص ۷۱۵: هر کس خوبی را به بدی جواب دهد مغلوب گردد و هر کس بدی را به خوبی جواب دهد، غالب گردد.

از همان منبع، فصل۷۹، ص ۷۴۱:

چه خوش است جود و بخشش در حال نداری و چه زشت است بخل در حال دارایی.

از همان منبع، فصل۸۵، ص ۸۰۲: بخشش را بزرگ مشمار هر چند که بزرگ باشد چرا که قدر و رتبه ی درخواست از آن بزرگتر است.

از همان منبع، ص ۸۰۸:

کسی که مالش را به دیگران نمی خوراند توانگر مشمار بلکه او را فقیری بدبخت فرض کن.

در کافی، ج ۴، ص ۳۰۳، از امام صادق (ع): اطعام یک مؤمن بهتر است از اطعام کردنِ یک افق (صد هزار نفر) از سایر مردم که دین و اعتقادِ صحیح ندارند.

از همان منبع، ج ۱، فصل۱، ص ۹۳: جوانمرد اگر نیازمندت شود تو را واگذارد و اگر تو نیازمندش شوی تو را کفایت کند. (ولی) ناجوانمرد اگر نیازمندت شود بر تو سخت گیرد (تا حوائجش را بر آوری) و اگر تو نیازمندش شوی آزارت دهد (کارت را گره دهد).

از همان منبع، ص ۹۴: نیکی کردن جوانمرد موجب اصلاح است و نیکی کردن ناجوانمرد باعثِ فساد است (چون عوض می خواهد).

از همان منبع، ص ۱۵: میانه روی، کم را زیاد می کند و زیاده روی، زیاد را کم می کند.

از همان منبع، ص ۱۸: بنده تا قانع است، آزاد است. و آزاد تا با طمع است بنده است.

ص :۶۸۳

لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (٣٠)

وَ الَّذی أَوْحَيْنا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (٣١)

(آنها این اعمال صالح را انجام می دهند) تا خداوند اجر و پاداش کامل به آنها دهد و از فضلش بر آنها بیفزاید که او آمرزنده و شکرگزار است! (٣٠) و آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق است و تصدیق کننده و هماهنگ با کتب پیش از آن؛ خداوند نسبت به بندگانش خبیر و بیناست! (٣١)

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَ مِنهُم مُّقْتَصِدٌ وَ مِنهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضلُ الْكَبِيرُ (٣٢)

آن گاه این کتاب را به آن کسانی از بندگان خود که انتخابشان کرده ایم به میراث دادیم و بعضی از ایشان ستمگر خویشند و بعضی معتدلند و بعضی از ایشان به اذن خدا به سوی نعمت ها می شتابند و فضل و کرمِ بزرگ این است (٣٢)

وارثان قرآن کریم چه کسانی هستند؟

در تفسیر المیزان، ج ٣٣، ص ٧٢و٧٣، آورده است: مراد به کتاب در آیه شریفه، قرآن کریم است. و هر چند که قائم به امر کتاب بعضی از قومند نه همه آنان ولی همه قوم از آن برخوردار شده و آن را به ارث می برند. مثلاً در جای دیگر می فرماید: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِى إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ، هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِى الْأَلْبَابِ» = «ما به موسی هدایت دادیم و آن کتاب را به ارث به بنی اسرائیل سپردیم تا هدایت و مایه تذکر خردمندان باشد» (مؤمن ٥٣ و٥٤) و یا آیات (مائده ۴۴) و (شوری ١۴) که در این چند آیه ارث بردن تورات را به همه بنی اسرائیل نسبت داده، با اینکه متصدیان امر تورات از بعضی بنی اسرائیل بودند نه همه آنها. (و نیز گفته است:) وارثان قرآن ذریه پیامبر (ص) هستند، البته آن ذریه ای که خدا اصطفاءِ شان کرده و از بین همه بندگان آنان را در همان روزی که آل ابراهیم را برچید، انتخابشان کرد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵٨۵، آمده است: این آیه درباره اهل بیت و عترت پیامبر (ص) نازل شده و از چند جهت امامت امیرالمؤمنین و فرزندان گرامی اش (علیهم السلام) را اثبات می نماید:

١ - اینکه قرآن می فرماید: ما قرآن و کتاب را به ارث داده ایم. و میراث یا به نسب تعلق می گیرد و یا به سبب و در خصوص حضرت علی (ع) از هر دو جانب سببی و نسبی حائز شرافت

است. چنان که می فرمایـد: «وَ وَرِث سلَیْمَنُ دَاوُودَ» (نمل۱۶) و نیز می فرمایـد: «یَرِثُنی وَ یَرِث مِنْ آلِ یَعْقُوب» (مریم ۶) و در همین آیه می فرمایـد: «اورثنـا الکتـاب» که این آیات ثابت می کننـد از انبیاء نیز ارثیه به جای می مانـد و لـذا روایت جعلی که آورده انـد: «ما جماعت پیغمبران را میراث نباشـد» ، فقط هدفشان محروم ساختن امیرالمؤمنین (ع) از میراث پیامبر (ص) است و گفتاری مخالف قرآن است.

۲ – کلمه «اصطفا» در آیه شریفه تنها در خور انبیاء و امامان است و لا غیر.

۳ – اختیار کردن فقط مختص معصومین (ع) است.

۴ – مراد از «من عبادنا» بندگان خاص است.

۵ – این آیه در حق بهشتیان است و بدیهی است تمام امت پیامبر (ص) اهل بهشت نیستند.

۶ – وارثانِ کتاب بایستی به تمام احکام قرآن عالم و دانا باشند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۲، ص ۷۲ – ۷۴، آورده است: بعضـی از مفسـرین مراد از وارثان را «علمای محمد (ص)» و بعضی «تمام امت» و بعضی دیگر «انبیاء» دانسته اند.

☼ مؤلف:

وارثـان کتـاب فقـط اهـل بیت (ع) هسـتند. و احتمالاًـ دلیـل این اختلاـف در برگردانـدنِ سه ضـمیر «ظـالمٌ لنفسه» = «ظالمین» و «مقتصـد» = «معتدلین» و «سابقٌ بالخیرات» = «سـبقت گیرنده در خیرات» ، به «وارثانِ کتاب» می باشد، بدین صورت که اگر هر سه ضـمیر «منهم» را به «اصـطفا» = «برگزیـدگان» برگردانیم و چون «اصـطفا» خودش به «أَوْرَثْنَا الْکِتَاب» = «وارثان کتاب» برمی گردد، پس «وارثان کتاب» تمام امت خواهند شد و معنی آیه این می شود: «بندگان برگزیده ای که وارثان کتاب شدند به سـه گروه تقسیم می شوند:

۱ – ظالمین ۲ – معتدلین ۳ – مؤمنین» .

امـا آنهـایی که «وارثان کتاب» را «انبیاء» فرض کرده انـد، به واسـطه تعبیر کردنِ «کتاب» به سایر کتب الهی است. و آنهایی هم که آن را «علما» فرض کرده اند به خاطر بر گرداندنِ «مقتصد» به «أَوْرَثْنَا الْکِتَاب» می باشد.

اما دلایلی که می توان برای بطلانِ این سه نظریه آورد بدین شرح است:

۱ – به استناد آیه شریفه قبـل یعنی: «وَالَّذِی أَوْحَینَا إِلَیکَ مِنَ الْکِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَینَ یدَیهِ » = «آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق است و تصدیق کننده و هماهنگ با کتب پیش از آن

می باشد» (فاطر ۳۱)، کلمه «کتاب» در آیه شریفه مورد بحث (آیه۳۲) «قرآن کریم» است و نه سایر کتب الهی، بنابراین نظریه ای که وارثان کتاب را «انبیاء» می دانند، مردود و باطل است.

۲ - اگر ضمیرِ «ظالمٌ لنفسه» به «أَوْرَثْنَا الْكِتَاب» برگردد و چون «أَوْرَثْنَا الْكِتَاب» همان اصطفا شدگان هستند بنابراین باید ظالمین هم جزءِ این برگزیدگان باشد و این محال و غیرِ ممکن است که خدای تعالی بخواهد العیاذ بالله ظالمین را به عنوان برگزیده خویش منصوب فرماید. بنابراین دو نظریه دیگر هم مردود و باطلند.

و اما دلیلی که «أَوْرَثْنَا الْكِتَاب» همان اهلِ بیت (ع) هستند بدین شرح است:

خداوند سبحان در سوره واقعه انسانها را به سه گروه تقسیم فرموده است:

۱ - گروهِ بهشتی که نامه عملشان را به دست راستشان می دهند: «فَأَصْحَابُ الْمَيمَنَةِ» (واقعه۸).

۲ - گروه شقاوت و جهنمی که نامه عملشان را به دست چپشان می دهند: «وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (واقعه۹).

۳ - گروهی که از بقیه سبقت گرفته و در مراتب بالای بهشت جای دارند: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» (واقعه۱۰)، گروه «سابقون سابقون» به طور خاص اهل بیت (ع) و به طور عام، انبیاء و اولیاء و شاید عده بسیار قلیلی از متقینِ خالص هستند: «ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» (۱).

و در سوره اعراف انسانها را در سه گروه دیگر تعبیر فرموده است: وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ (اعراف۴۴) وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ (اعراف۴۶) وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ (اعراف ۴۸)

حال با مقایسه آیات اعراف با آیات واقعه و فاطر مشخص می شود که: «ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» = «اصحاب شمال» = «اصحاب النار» . و «مُّقْتَصِدٌ» = «اصحاب یمین» = «اصحاب الجنه» . و «سَابِقٌ بِالْخَيرَاتِ» = «اصحاب یا رجال اعراف» = «سابقون سابقون» .

تنها نکته ای که در آیه فاطر به وضوح آمده است ولی در آیات واقعه مشاهده نمی شود، گروه برگزیده شدگان یا همان وارثان کتاب می باشند که این گروه در آیات واقعه در گروه «سابقون سابقون» و در سوره اعراف در گروه «اصحاب اعراف» قرار گرفته اند. بنابراین این گروه باید در آیه فاطر در گروه «سَابِقٌ بِالْخَيرَاتِ» نهفته باشند.

۱- واقعه۱۳و۱۴

بنابراین و با توجه به توضیحی که داده شد، جمله: «ثمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَاب الَّذِينَ اصطفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَ مِنهُم مُّقْتَصِدٌ وَ مِنهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيرَاتِ» به چهار گروه اشاره فرموده است که مرجع هر چهار ضمیرِ مذکور به کلمه «عِبَادِنَا» بر می گردد و عبارتند از:

۱ - گروه «ظَالِمٌ لِّنَفْسِه» : اینها گروهی از همان «عبادنا» یا امتِ رسول خدا (ص) هستند که از کتاب و وارثانِ کتاب تبعیت نکرده و در حقیقت به خود ظلم کرده و جزءِ ظالمین شده اند.

۲ - گروه دوم یا «مُقْتَصِد» : اینها گروهی از مؤمنین هستند که وارد بهشت می شوند.

۳ - گروه سوم یا «سابِقُ بِالْخَيرَاتِ» : اینها اهل بیت (ع) و انبیاء و اولیاء هستند که از بقیه پیشی گرفته اند.

۴ - گروه «أَوْرَثْنَا الْكِتَاب الَّذِينَ اصطفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» : این گروه فقط اهل بیت (ع) هستند که خدای سبحان آنها را از «سابِقُ بِالْخَيرَات» اصطفا و برگزیده است، یعنی دو گزینش صورت داده است، بدین صورت که «سابِقُ بِالْخَيرَات» از «عِبَادِنَا» و «أَوْرَثْنَا الْكِتَاب» از «سابِقُ بِالْخَيرَات» ، اصطفا و برگزیده شده اند. که با این بیان شاید بتوان گفت: «سابقون سابقون» در حقیقت اهل بیت (ع) هستند که از «سابقون» ، اصطفا شده اند (والله اعلم).

همچنین جمله: «ثَمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَاب الَّذِينَ اصطفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» با کلمه «ثم» به آیه قبل عطف شده که اشاره به قرآن کریم فرموده است و می رساند که پس از رسول خدا (ص) فقط جانشینان آنجناب می توانند وارثِ کتاب شوند، حال به استناد آیات متعدد از جمله: «آیه تطهیر» و «آیه مباهله» و «آیه ولایت» و «آیه تبلیغ» و «آیه اولوالامر» و غیره، این جانشینانْ فقط اهل بیت (ع) می باشند، بنابراین: «وارثان کتاب فقط و فقط اهل بیت (ع) هستند» .

توجه: بحث فوق الذکر اشاره ای به «مستضعفین» ندارد، اما این گروه دارای این خصوصیت هستند:

۱ - کفاری هستند که اعمال صالح انجام داده اند ولی یا دلیل و راهنمایی نداشته اند که یکتا پرست شوند و یا تحت فشار قرار داشته اند.

۲ - اطفال کفارند.

۳ - اهل توحیدی هستند که ولایت اهل بیت (ع) را قبول ندارند اما دشمنی هم نمی کنند، همچنان که می فرماید: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ

الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يهْتَدُونَ سَبِيلًا» = «مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که براستی تحت فشار قرار گرفته انـد (و حقیقتاً مستضـعفند)؛ نه چاره ای دارند و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می یابند» (نساء۹۸). و نیز می فرمایـد: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» = «کسانی که فرشـتگان، روح آنها را گرفتنـد در حالی که به خویشـتن سـتم کرده بودنـد، به آنهـا گفتنـد: «شـما در چه حـالی بودیـد؟ (و چرا بـا اینکه مسـلمان بودیـد، در صف کفار جای داشتید؟!)» گفتند: «ما در سـرزمین خود، تحت فشار و مستضـعف بودیم» . آنها [= فرشتگان] گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند» (۱).

و حکم این گروه با خـدای غفار است که اگر عـذاب شونـد در گروه «ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ = شـمال= نار» و اگر بخشـیده شوند پس در گروه «مقتصـد= یمین = جنه» هسـتند. و البته شایـد برخی از آنها مـدتی در مرتبه ی خفیفی از مراتب هفتگانه جهنم که عـذابی کمتر دارد، بماننـد و بعـد به مرتبه پایینی از مراتب هشـتگانه بهشت برونـد، چرا که به اسـتناد قرآن کریم جهنم هفت درب و به اسـتناد روایاتْ هفت مرتبه دارد و به استناد روایات، بهشت هشت درب و هشت مرتبه دارد، که البته این مراتب برای هر یک از دو بهشـتی است که آیـات رحمن به آن اشـاره فرموده است و اینهـا در مرتبه اول از بهشت اول قرار دارنـد، ولی گروه یمین به تناسب عملشان در رتبه دوم تا هشـتم از دو بهشـتشان قرار می گیرند همچنان که می فرماید: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» = «و برای کسـی که از مقام پروردگارش بترسـد، دو بهشت است!» (رحمن۴۶) و می فرمایـد: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» = «برای جهنم هفت درب است؛ و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده اند!» (حجر۴۴) و می فرماید: «اُدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ» = «از درهای جهنم وارد شوید» (غافر۷۶) و می فرماید: «قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ» (زمر۷۲) و می فرماید: «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ» (نحل۲۹) و می فرماید: «جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ» = «باغهای جاویدان بهشتی که درهایش به روی آنان

۱- نساء۹۷

گشوده است» (ص۵۰)، بنابراین این گروه در صورتی که وارد بهشت شوند با گروه اصحاب یمین در یک مکان نیستند و البته این بیان برای تمامی انسانها صدق می کند چرا که تمام گروه های فوق الذکر بسته به نوع عملشان درجه و رتبه ای مختلف دارند که به تناسب آن، نعمت یا عذابشان هم متفاوت است (والله اعلم). (مشابه این بحث در سوره های رحمن و واقعه و چند جای دیگر از این تفسیر هم آمده است).

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۱۵۹، از مجمع، از امام علی (ع):

جهنم بدین خاطر هفت در دارد که هفت طبقه است و هر طبقه روی طبقه دیگر است که از همه پایین ترش جهنم است. طبقه دوم آن «لظی» ، سومی «حطمه» ، چهارمی «سقر» ، پنجمش «جحیم» ، ششمش «سعیر» و هفتمش «هاویه» است. و خدای تعالی بهشت را «هم کف» قرار داد.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۱۲، از کتاب توحید (در ذیل آیه ۷۳زمر): پروردگار، درهای بهشت را هشت و جهنم را هفت قرار داد، تا مردم بدانند که رحمت او بر غضبش سابق و غالب است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۷۳، از رسول خدا (ص):

«اِنی تارِکُم فیکُم ثقلین کتابَ الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» = «من دو چیز گران بها در میان شما می گذارم و می روم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیتم و نشانه عترت آن است که حتی چشم بر هم زدنی از قرآن جدا نمی شود و این دو همیشه ملازم همند تا با هم بر کنار حوض کوثر مرا دیدار کنند» .

در جامع، ج ۵، ص ۵۸۷، از ابن بابویه، از امام رضا (ع): این آیه درباره ما عترت پیغمبر (ص) نازل شده است، کسانی که خلاف آن گفته اند به خطا رفته اند زیرا اگر مقصود تمام امت باشد، لازم بود که همه بهشتی باشند، در صورتی که تمام فرقه های مسلمین در این قول متفقند که همه امت، اهل بهشت نیستند و شاهد بر این مدعا آیه دیگری است که می فرماید: «وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا نُوحاً وَ إِبْرَاهِیمَ وَ جَعَلْنَا فی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْکتَاب فَمِنهُم مُّهْتَدٍ وَ کثِیرٌ مِّنهُمْ فَاسِقُونَ» (حدید۲۶) پس نبوت و کتاب را در هدایت یافتگان قرار داده نه فاسقان و آن هدایت یافتگان، آل محمد (ص) و عترت اویند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۸۸، از کافی، از امام باقر (ع): مراد از «سابِقُ بِالْخَیرَات» ، امام (ع) است، منظور از «مقتصد» ، عارف به امام است و «ظالم به نفس» ، کسی است که امام را نشناسد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۷۹، از امام باقر (ع):

این آیه مخصوص ماست، اما «سابق به خیرات» علی بن ابیطالب و حسن و حسین و شهیدان از ماینـد و اما «مقتصد» آن کسی است که روزها روزه دارد و شبها نماز بگزارد و اما «ظالم به نفس» در او همان است که در سایر مردم است و او بالاخره آمرزیده می شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۸۰، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): اما طایفه سوم که گوی سبقت در خیرات می ربود، بدون حساب وارد بهشت می شود. و اما طایفه دوم که میانه رو بودند، آنهایی هستند که قرآن درباره شان می فرماید حسابی آسان پس می دهند و اما طایفه اول ظالم به نفس هستند، آنها در تمامی طول مدتی که محشر برپاست مشغول پس دادن حسابند و آن گاه همان ها هستند که خدا را با رحمتش دیدار می کنند و می گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ» (۳۴)

منظور از «فمنهم ظالم لنفسه» در آیه شریفه مورد بحث چه کسانی هستند؟

پاسخ: در معنای «ظالم» دو نوع روایت آمده است و مفسرین هم به استناد این دو دسته روایت دو نظر داده اند:

۱ - عده ای معتقدند که مراد از ظالم در آیه شریفه «کافر» است.

۲ - برخی دیگر معتقدند که منظور از ظالم در آیه شریفه مسلمینی گنهکارند یا مسلمینی هستند که ثواب و گناهشان برابر است.

توجه: صاحب تفسیرالمیزان (ج۳۳، ص ۸۱)، نظریه دوم را قبول کرده است و با رد نظریه اول آورده است: «به این احادیث (که معتقد به کافر بودنِ ظالم در آیه است) نباید اعتنا کرد» .

☼ مؤلف:

هر دو روایات در کمال صحت و اعتبارند و منظور از ظالم همان طور که در بحث «مستضعفین» آوردیم، می تواند هم کافر و هم مسلمانِ گنهکار باشد. ناگفته نماند که ناصبین و دشمنان اهل بیت (ع)، به صرفِ ادای شهادتین و خواندن نماز و روزه و انجام سایر امور اسلامی، جزءِ مسلمین نیستند، بلکه به استناد روایاتِ متواتر و معتبرِ زیادی که بارها در این تفسیر تکرار

شده است و برخی را «ان شاء الله» در ذیل مجدد خواهیم آورد، ناصبین، جزءِ گروه کفارند هر چند که در ظاهر مسلمان و اهلِ توحید و عبادت باشند.

و اما نظرِ صاحبِ المیزان در اعتنا نکردن به روایاتِ دسته ی دوم به دلا-یلیِ قرآنی و قطعی که ان شاء الله در ادامه و در ذیل آیات ۳۳ تا ۳۷ همین سوره خواهد آمد، بعید است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۸۱، از مجمع، از رسول خدا (ص):

منظور (از ظالم در آیه مذکور) «کافر» است.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۴۱۶، از الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۸۷، از امام عسکری (ع):

آنان که خداوند آنها را برگزیده، همه از آل محمد (ص) هستند. و «ظالم لنفسه» کسی است که به امام خویش اعتراف نداشته باشد. و «مقتصد» کسی است که به امام خود معرفت دارد. و «سابق بالخیرات» امام معصوم (ع) است.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۴۱۸، از مجمع البیان، ج ۷و۸، ص ۴۰۹، از امام باقر (ع):

«ظالم لنفسه» کسی است که هم عملِ صالح انجام دهد و هم احیاناً مرتکب گناه گردد. اما «مقتصد» کسی است که در راه عبادت و بندگی تلاش نماید. اما «سابق بالخیرات» ، علی و حسن و حسین (علیهم السلام) می باشد. و هر کس از آل محمد (ص) کشته شود شهید است.

توجه: همانطور که در روایات فوق آمد، «ظالم» در آیه شریفه موردِ بحث، هم به کفار و هم به مسلمینِ گنهکار بسط می یابد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۵۸۴، ج۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: قطعاً هر کسی را که از علی (ع) اطاعت کند داخل بهشت خواهم کرد هر چند که عصیان کرده باشد و قطعاً هر کسی را که از علی (ع) اطاعت نکند داخل جهنم خواهم کرد هر چند که مرا اطاعت کرده باشد. (این روایت از شیخِ اجلْ؛ رجبْ حافظْ در کتاب «مشارق انوار الیقین» از قول صاحب کتاب کشاف آقای زمخشری یکی از علمای اهل سنتْ نقل شده است).

از همان منبع، ص ۵۷۶: به درستی که من محبت علی (ع) را بر خلقم واجب کردم.

از همان منبع، ص ۵۵۲:

به طور قطع عذاب خواهم کرد کسی را که از امامی جائر اطاعت کند که از جانب من نیست، هر چند که در کارهایش خوب باشد. و به طور قطع عفو خواهم کرد کسی را که از امامی هدایت کننده اطاعت کند که از جانب من باشد، هر چند که در کارهایش بدکردار و ظالم باشد.

از همان منبع، ص ۴۶۰:

اگر همه مردم بر ولایت علی (ع) متفق می شدند من هرگز آتشِ (عذاب) را نمی آفریدم.

از همان منبع، ص ۵۲۶: اگر علی (ع) نبود، بهشتم را خلق نمی کردم.

در سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳، چ۱، از حضرت علی (ع):

«اَحْبِبْ حَبیب آل مُحمد و اِنْ کانَ فاسقاً زانیاً و اَبْغِضْ مُبغض آل محمد و ان کان صواماً قواماً» = «دوست بدار دوستدار آل محمد (ص) را اگر چه بسیار فسق کند و بسیار زنا کند و دشمن بدار دشمن آل محمد (ص) را اگر چه بسیار روزه بگیرد و بسیار نماز بخواند» .

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۳، از رسول خدا (ص):

خدای تعالی، قلب هر کس از جن و انس را که بخواهد پاک کند ولایت علی (ع) را به او می شناساند. و بر قلب هر کس که بخواهد پرده بکشد معرفت علی (ع) را از او امساک کند.

در امالی شیخ صدوق، ص ۸۱، م۱۱، از رسول خدا (ص):

ای علی! به سبب محبت توست که کافر از مؤمن جدا می شود.

در امالی شیخ صدوق، ص ۱۵۱، م۲۱، از رسول خدا (ص):

(ای علی!) اگر تو نبودی پس از من مؤمنین شناخته نمی شدند.

از همان منبع، ص ۴۷، م۷: ای علی! دوستی تو ایمان و بغضِ تو کفر و نفاق است.

☼ مؤلف:

ممکن است عده ای به بحثِ روایی ما ایراد بگیرند که با این توصیف همه شیعیان حتی ظالمین و گنهکاران هم به بهشت می روند، پس دیگر چه نیازی به عبادت و طاعتِ خداست؟

پاسخ: اولاً: شیعه به کسی گویند که واقعاً سعی و نیّتِ درونی اش تبعیت و پیروی از خداوند

سبحان و اهلِ بیت (ع) باشد و اگر کسی از ارتکاب جنایات و تجاوز و ظلم حیا نکند و در تمام زندگی اش قصد پیروی از فرامین الهی و آلَ الله (ع) را نداشته باشد شیعه نیست.

ثانیاً: شیعه نیز مراتبی دارد، عده ای که گناهشان خیلی زیاد است و طاعتِ کمی دارند، این گروه موردِ عذاب الهی (در برزخ) قرار می گیرند، اما در هر صورت اگر توحید را قبول داشته باشند کافر نیستند، ولی ناصبین هر چند درستکار باشند اما کافرند و در هر صورت مصداقِ «ظالم» در آیه شریفه اند، با این تفاوت که عذاب شیعه گنهکار در برزخ است و در آخرت مشمول شفاعت شده و در گروه اصحاب یمین قرار می گیرد اما با درجه ای پایین تر. ولی ناصبین، هم در برزخ و هم در قیامت معذبند و مشمول شفاعت هم نیستند.

ثالثاً: هول و هراس قیامتْ آن قدر سخت و طاقت فرساست که نه تنها شیعیان که حتی تمام اهل محشر نیز چشم امید به شفاعتِ اهلِ بیت (ع) دارند.

در امالی شیخ صدوق، ص ۹۷۹، م۹۱، از امام باقر (ع):

کسی که تقوا ندارد، شیعه ما نیست.

در المیزان، ج ۱، ص ۳۳۲، از تفسیر قمی در ذیل جمله: «ولا تنفع الشفاعه» (بقره۴۸) آورده است:

ابو ایمن که غلام آزاد شده یکی از همسران امام سجاد (ع) بود، بر امام جعفر (ع) داخل شد و گفت: ای ابا جعفر! دل مردم خوش می کنید و می گویید شفاعت محمد، شفاعت محمد؟ (خلاصه بگذارید مردم به وظایف خود عمل کنند!) حضرت ابا جعفر (ع) آن قدر خشمناك و ناراحت شد که رنگش تیره گشت و فرمود: وای بر تو ای ابا ایمن! آیا عفتی که درباره شکم و شهوتت ورزیدی تو را به طغیان درآورده؟ ولی متوجه باش که اگر فزع های قیامت را ببینی آن وقت می فهمی که چقدر محتاج به شفاعت محمدی. وای بر تو! مگر شفاعت را جز برای گنهکارانی که مستوجب آتش شده اند تصور داری؟ آنگاه فرمود: هیچ احدی از اولین و آخرین نیست مگر آن که در روز قیامت محتاج شفاعت محمد (ص) است. و فرمود: در قیامت یک شفاعتی پیامبر (ص) در امتش دارد و یک شفاعتی ما در شیعیانمان داریم و یک شفاعتی شیعیانِ ما در خاندان خود دارند.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۲۰۹، از مجمع، از امام صادق (ع):

هر مسلمانِ ناصبی که با حضرت علی (ع) و دودمانش دشمنی می کند هر چند اهل عبادت باشد سرانجامش به این آیه است که می فرماید: «عامله ناصبه تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً» (۱).

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۲۲، از امام صادق (ع):

هر کس که دشمن ما باشد، هر چند که عبادت کند و بکوشد مشمول (حامیه) خواهد بود.

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ **(۳۳)** وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ **(۳۴)** الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ **(۳۵)** وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ **(۳۶)** وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ **(۳۷)**
(پاداش آنان) باغهای جاویدان بهشت است که در آن وارد می شوند در حالی که با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته اند و لباسشان در آنجا حریر است! (۳۳) آنها می گویند: «حمد (و ستایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت؛ پروردگار ما آمرزنده و سپاسگزار است! (۳۴) همان کسی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که نه در آن رنجی به ما می رسد و نه سستی و واماندگی! (۳۵) و کسانی که کافر شدند، آتش دوزخ برای آنهاست؛ هرگز فرمان مرگشان صادر نمی شود تا بمیرند و نه چیزی از عذابش از آنان تخفیف داده می شود؛ این گونه هر کفران کننده ای را کیفر می دهیم! (۳۶) آنها در دوزخ فریاد می زنند: «پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آنچه انجام می دادیم!» (در پاسخ به آنان گفته می شود:) آیا شما را به اندازه ای که هر کس اهل تذکر است در آن متذکر می شود عمر ندادیم و انذارکننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟! اکنون بچشید که برای ظالمان هیچ یاوری نیست! (۳۷)

☼ مؤلف:

آیات شریفه ۳۳ تا ۳۷ در ادامه آیه ی بحث برانگیزِ قبلی آمده اند و ارتباطِ موضوعیِ خاصی با آیه ی قبل دارند که در این آیات ابتدا در آیه ۳۳ وعده بهشت به گروهِ «سابق

۱- غاشیه ۵ و ۴

بالخیرات» ، داده شده است. و در آیه ۳۴ چون از کلمه «حزن» استفاده شده، پس می رساند این گروهِ بهشتی به سختی وارد بهشت شده اند که این «حزن» از گروهِ سابقونْ بعید است، لذا احتمالاً مرادْ گروهِ «مقتصد» باشند. اما در آیه ۳۶ به عبارتِ «والذین کفروا» = «کسانی که کافرند» و در آیه ۳۷ هم به کلمه «ظالمین» اشاره می فرماید و به عبارتی می خواهد بفرماید که «ظالم لنفسه» در آیه ۳۲، همان «والذین کفروا» و «ظالمین» در این دو آیه شریفه می باشد. و این مطلب مهر تأییدی است بر این که، کافر هم مشمول «ظالم» در آیه ۳۲ می شود. لذا صحتِ آن روایات هم بدین وسیله موردِ تأیید قرار می گیرد. (والله اعلم).

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۷۶ و۷۷، در ذیلِ آیات۳۳تا۳۷، آورده است:

بعضی از مفسرین گفته اند: مراد به (حزن) که خدا آنها را با بردن در بهشت از آن (حزن) نجات داده، عبارت است از آن شدائد و مصائب و اندوهی که اهل بهشت در دنیا داشتند. بعضی دیگر گفته اند: مراد به آن اندوهی است که بعد از رحلت از دنیا و قبل از دخول به بهشت به آنها داده می شود، اندوهی که منشأ اش ترس از گناهان است. و بنابراین می توان گفت آیات شریفه (۳۳ تا ۳۷) حکایت کلام دسته اول از آن سه طایفه است یعنی «ظالم لنفسه» و یا کلام دسته دوم یعنی «مقتصدین» است و اما طایفه سوم که «سابق به خیراتند» گناهی در صحیفه اعمال ندارند تا از عذاب آن بترسند. و این وجهِ دوم با آخر گفتار آنان که گفتند: «ان ربنا لغفور شکور» مناسب تر است و در آیه ۳۶و۳۷ که می فرماید: «و الذین کفرو ... » وعده جهنم را به کافران داده است.

☼ مؤلف:

صاحبِ المیزان هم آیاتِ ۳۳ تا ۳۷ را در ادامه آیه ۳۲ دانسته است، اما همان گونه که در ذیلِ آیه ۳۲ آمد، آن بزرگوار قبول ندارد که مراد از «ظالم لنفسه» ، کفار باشند، به همین خاطر است که در ذیلِ این آیات آن گروه را جزءِ گروهِ بهشتیان قرار داده است و این خود یک اشکال است چرا که این آیات دنباله آیه ۳۲ هستند و عاقبتِ هر سه گروه را بیان می فرمایند، پس با این تعبیرِ علامه ی عزیز، منظور از ظالمین و کافرین در آیاتِ ۳۶ و ۳۷ کدام یک از آن سه گروه خواهد بود؟!!! پر مسلم و قطعی است که منظور از اینها نمی تواند «مقتصد» و «سابق بالخیرات»

ص :۶۹۵

باشد پس یا باید بگوییم که آیه ۳۲ هیچ ارتباطی با دو آیه ۳۶ و ۳۷ ندارد، که این بعید است چرا که آیه شریفه ۳۲ عام است و به همه انسانها از هر کیش و مرامی اشاره فرموده است. و یا باید بگوییم: منظور از کافر و ظالم در این دو آیه، همان «ظالم لنفسه» در آیه ۳۲ است. (والله اعلم).

توجه: همان طور که گفتیم «ظالم لنفسه» هم شامل مسلمانانِ گنهکارِ غیرِ شیعه و هم کفار می شود که سرنوشتشان عاقبت در جهنم است. اما خداوند متعال بعد از گذشت زمانی، اهلِ توحیدِ گنهکار را ان شاء الله از جهنم نجات خواهد داد. اما این که آیا ناصبین و کفار که در حقیقت هر دو یک گروهند از عذاب جهنم نجات خواهند یافت یا نه؟ خداوند سبحان خود بهتر می داند، همچنان که می فرماید: «وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» = «و عده ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست یا آنان را عذاب می کند و یا توبه آنها را می پذیرد و خدا دانای سنجیده کار است» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۹۴، از امام صادق (ع):

چون عمر ۱۸ سال شود به فرشتگان ابلاغ شود اعمال این بنده را در کمال دقت ثبت کنید.

از همان منبع: تا وقتی که سن اشخاص به چهل نرسیده است در وسعت و راحت باشند. وقتی از چهل سالگی تجاوز نمودند به فرشتگان وحی می رسد: من عمر بنده خود را طولانی نمودم. با او سخت گیری کنید و کلیه اعمال و رفتارش را ثبت کنید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۸۱، از مجمع البیان، از امام باقر (ع):

این آیه توبیخ کسانی است که به سن ۱۸ سالگی رسیده باشند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۸۱، از درمنثور، از حضرت رسول (ص):

چون روز قیامت برسد، صدا می زنند شصت ساله ها کجایند؟ و این شصت ساله همان معمری است که خدایتعالی در آیه: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّر» فرموده است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۸۱، از نهج البلاغه، از امیرالمؤمنین (ع):

آن عمری که اگر خدا به آدمی بدهد جای عذری برایش باقی نمی گذارد ۶۰ سال است.

۱- توبه ۱۰۶

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۲، از خصال، از ابی بصیر، از امام صادق (ع):

وقتی بنده خدا ۳۳ ساله شد به حد بلوغ اشد رسیده و چون به سن ۴۰ سالگی برسد به منتهای بلوغ رسیده و همین که پا به ۴۱ سالگی بگذارد رو به نقصان گذاشته و اما کسی که ۵۰ ساله شد باید خود را مثل کسی بداند که در حال جان کندن است. (در روایتی از رسولِ خدا (ص) آمده است: وقتی کسی به ۴۰ سالگی رسید و شرش بر خیرش غالب شد، شیطان بین دو چشمش را بوسیده، می گوید: این چهره ای است که دیگر رستگار نمی شود).

در میزان الحکمه، ج ۶، ص ۵۴۴، از امام باقر (ع): وقتی انسان به سن چهل سالگی رسید، منادی از جانب پروردگار ندا دهد: کوچ نزدیک شد، پس زاد و توشه ای برای خود آماده کن!

در کتاب خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۲۹، چ۲، از امام صادق (ع)، از امام باقر (ع):

بنده ای که به ۴۰ سالگی برسد به او گفته شود: «خود را دریاب که عذرت پذیرفته نیست» .

در الحدیث، ج ۳، ص ۱۰۳، از امام صادق (ع):

فرزندان خود را ۷ سال آزاد بگذار بازی کنند و در ۷ سال دوم او را با ادب و روشهای مفید و لازم تربیت کن و در ۷ سال سوم مانند یک رفیق صمیمی، مصاحب و ملازمش باش.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۴۹، ص ۴۷۷، چ۱، از حضرت علی (ع):

ملازمِ آخرتت باش دنیا خودش به خواری پیشِ تو خواهد آمد.

از همان منبع، ف۵۲، ص ۴۸۹: وقتی که سختی به نهایت رسید امید گشایش باید داشت. و همین که حلقه های زنجیر گرفتاری تنگ شد، آسایش می رسد. و به هنگام سختی است که جوهر مردانگی پدیدار می گردد. و هنگامی که خوبی و نیکی به دنبال هم رسد آزاد مرد، بنده می شود.

از همان منبع، ج ۱، ف۱، ص ۲۰: ریشه دیانت بی رغبتی به دنیاست.

از همان منبع، فصل۲، ص ۱۱۶: از دنیا کنار بکش تا خدای سبحان زشتیهای دنیا را به تو نشان دهد و از خدا غافل مباش که از تو غافل نیستند.

در کتاب نصایح، ص ۱۸۴، از حضرت علی (ع): چهار چیز را جز چهار کس قدر ندانند:

۱ – جوانی

را غیر از پیر ۲ – سلامتی را جز مریض ۳ – آسایش را جز گرفتار ۴ – زندگی را غیر از مردگان.

از همان منبع، ص ۱۳۴: دنیا سه روز است:

۱ – دیروز که هرچه بود گذشت و حکیمی است که باید از تجربه آن استفاده کنی.

۲ – امروز که باید آن را غنیمت بشماری و دوستی است در حال وداع.

۳ – فردا که آرزویی بیش نیست و معلوم نیست به آن برسی.

از همان منبع، فصل ۱۰، ص ۲۷۸: اگر دینت را پیرو دنیایت قرار دهی دین و دنیایت را تباه کرده ای و اگر دنیایت را پیرو دینت کنی دین و دنیایت را حفظ کرده ای.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل ۹۱، ص ۸۷۹، چ ۱، از حضرت علی (ع):

بر مردم زمانی خواهد آمد که در آن زمان نزد مردم عزیز و گرامی نیست مگر شخصِ مکار یا خوش مزه یا رؤسای جور، ولی شخصِ متدین، فاسق و بدکار شمرده می شود.

از همان منبع، ج ۱، فصل ۱، ص ۸۱: روزگار دو روز است روزی به سودِ تو و روزی به زیانت است، آن روزی که به سودِ توست تند متاز و روزی که به زیانِ توست شکیبا باش.

از همان منبع، ص ۱۰۶: روزگار دو حالت است، حالتی نابود کننده و حالتی بهره مند کننده است پس آن چه نابود کند باز نگردد و آن چه بهره سازد دوام ندارد.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل ۸۵، ص ۸۰۸، چ ۱، از حضرت علی (ع):

از ظلم کردن بر کسی بپرهیز که یاوری جز خدای سبحان ندارد.

إِنَّ اللَّهَ عالِمُ غَيْبِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۳۸)

هُوَ الَّذی جَعَلَكُمْ خَلائِفَ فِی الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ لا يَزيدُ الْكافِرينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاَّ مَقْتاً وَ لا يَزيدُ الْكافِرينَ كُفْرُهُمْ إِلاَّ خَساراً (۳۹)

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ شُرَكاءَكُمُ الَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِی السَّماواتِ أَمْ آتَيْناهُمْ كِتاباً فَهُمْ عَلی بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاَّ غُرُوراً (۴۰)

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَكَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كانَ حَليماً غَفُوراً (۴۱)

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لَئِنْ جاءَهُمْ نَذيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جاءَهُمْ نَذيرٌ ما زادَهُمْ إِلاَّ نُفُوراً (۴۲)

اسْتِكْباراً فِی الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لا يَحيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلاَّ بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ سُنَّتَ الْأَوَّلينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْديلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْويلاً (۴۳)

أَ وَ لَمْ يَسيرُوا فِی الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْ ءٍ فِی

السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ إِنَّهُ کانَ عَلیماً قَدیراً (۴۴)

خداوند از غیب آسمانها و زمین آگاه است و آنچه را در درون دلهاست می داند! (۳۸) اوست که شما را جانشینانی در زمین قرار داد؛ هر کس کافر شود، کفر او به زیان خودش خواهد بود و کافران را کفرشان جز خشم و غضب در نزد پروردگار چیزی نمی افزاید و (نیز) کفرشان جز زیان و خسران چیزی بر آنها اضافه نمی کند! (۳۹) بگو: «این معبودانی را که جز خدا می خوانید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده اند، یا اینکه شرکتی در (آفرینش و مالکیت) آسمانها دارند؟! یا به آنان کتابی (آسمانی) داده ایم و دلیلی از آن برای (شرک) خود دارند؟!» نه هیچ یک از اینها نیست، ظالمان فقط وعده های دروغین به یکدیگر می دهند! (۴۰) خداوند آسمانها و زمین را نگاه می دارد تا از نظام خود منحرف نشوند؛ و هرگاه منحرف گردند، کسی جز او نمی تواند آنها را نگاه دارد، او بردبار و غفور است! (۴۱) آنان با نهایت تأکید به خدا سوگند خوردند که اگر پیامبری انذارکننده به سراغشان آید، هدایت یافته ترین امتها خواهند بود؛ اما چون پیامبری برای آنان آمد، جز فرار و فاصله گرفتن از (حق) چیزی بر آنها نیفزود! (۴۲) اینها همه بخاطر استکبار در زمین و نیرنگهای بدشان بود؛ اما این نیرنگها تنها دامان صاحبانش را می گیرد؛ آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان و (عذابشان) انتظار دارند؟! هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی! (۴۳) آیا آنان در زمین نگشتند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چگونه بود؟! همانها که از اینان قویتر (و نیرومندتر) بودند؛ نه چیزی در آسمانها و نه چیزی در زمین از حوزه قدرت او بیرون نخواهد رفت؛ او دانا و تواناست! (۴۴)

توجه: بحث تفسیری آیه شریفه ۳۸ (علم غیب) در ذیل آیه (لقمان ۳۴) آمده است.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵) اگر خداوند مردم را به سبب کارهایی که انجام داده اند مجازات کند، جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت! ولی (به لطفش) آنها را تا سرآمد معینی تأخیر می اندازد (و مهلت اصلاح می دهد) اما هنگامی که اجل آنان فرا رسد، (خداوند هر کس را به مقتضای عملش جزا می دهد) او نسبت به بندگانش بیناست (و از اعمال و نیات همه آگاه است)! (۴۵)

☼ نکته:

خداوند سبحان در جای دیگر می فرماید: «وَلَوْ يعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيرِ لَقُضِی إِلَيهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يرْجُونَ لِقَاءَنَا فِی طُغْيانِهِمْ يعْمَهُونَ» = «اگر همان گونه که مردم در به دست آوردن «خوبی» ها عجله دارند، خداوند در مجازاتشان شتاب می کرد، (بزودی) عمرشان به پایان می رسید (و همگی نابود می شدند)؛ ولی کسانی را که ایمان به لقای ما ندارند، به حال خود رها می کنیم تا در طغیانشان سرگردان شوند!» (یونس ۱۱)

☼ نکته:

ظاهر آیه ی شریفه مورد بحث به موضوع «املاء» و «استدراج» اشاره دارد. در دو سوره «قلم» و «اعراف» به صراحت به این دو

کلمه اشاره شده است: «فَذَرْنِی وَمَنْ یکَذِّبُ بِهَذَا

ص :۶۹۹

الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيثُ لَا يعْلَمُونَ» = «اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار! ما آنان را از آنجا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم» (۱).

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيثُ لَا يعْلَمُونَ» = «و آنها که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی دانند، مجازاتشان خواهیم کرد» (۲).

«وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيدِي مَتِينٌ» = «و به آنها مهلت (بازگشت) می دهم؛ چرا که نقشه های من محکم و دقیق است!» (قلم۴۵) و (۳).

توجه: علت به تعویق افتادنِ این عذاب در ذیلِ آیات (اسراء ۵۸) و (طه ۱۲۹) آمده است.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۴۲۳، از اکمال الدین، از امام رضا (ع):

به واسطه ماست که خداوند آسمانها و زمین را از فرو پاشی و هلاکت، نگه داشته است.

در امالی، ص ۳۲۵، از امام باقر (ع): هر کس نصیبش کج خلقی باشد، ایمان از وی دریغ شود.

در تحف العقول، ص ۷۹، از حضرت علی (ع): شیفته و دلبسته کسی نباش که از تو روی گردان است و به تو محل نمی گذارد و خود نیز روی گردان از کسی مباش که شیفته توست.

☼ لطیفه:

{نصایح، ص ۱۸۵، از امام علی (ع)}:

۱ – «واجب» اطاعت خداست و «واجب تر» ترک گناه است.

۲ – «نزدیک» قیامت است و «نزدیک تر» مرگ است.

۳ – «عجیب» دنیاست و «عجیب تر» علاقه به آن است.

۴ – «مشکل» قبر و «مشکل تر» بی توشه در قبر رفتن است.

خلاصه آیات سوره فاطر:

۱ – فاطر ۲ – اگر درِ رحمت روی خلق گشاید هیچ قدرتی آن را نتواند بست (و بالعکس) ۴ – اگر رسالتت را تکذیب کنند غمگین مباش ۵ – وعده خداوند حق است این دنیا شما را فریب ندهد ۶ – شیطان دشمن شماست ۷ – کیفر کفار، پاداش مؤمنین ۸ – بعضی مردم، کارهای زشت خود را نیک تصور کنند؟ و خداست هرکه را هدایت یا گمراه کند ۹ – باد و ابر– احیاء زمین مرده– حشر و نشر ۱۰ – کسی که عزت خواهد باید بداند که تمام عزت مختص خداست. کلمه طیبه توحید و

کارهای شایسته به سوی خدا بالا رود. و کسانی که مکر بد کنند عذاب سخت دیده و مکرشان بی اثر شود ۱۱ - والله خلقکم من تراب ۱۲ - دو دریای شور و شیرین ۱۳ - خورشید و ماه در مدار معینی در گردشند ۱۵ - شما به خدا محتاجید ۱۶ - اگر بخواهد شما را نابود کرده خلقی جدید آفریند ۱۸ - هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نگیرد ۱۹ - و ما یستوی الاعمی و البصیر و ...

۲۶ و۲۵ - اگر امت تو را تکذیب کنند غمگین مباش که قبل از تو نیز پیغمبران را تکذیب کرده اند ۳۲ - وارثان کتاب ۳۹ - شما را جانشین امتهای گذشته قرار داد اگر کسی کافر شود به زیان خود اوست ۴۱ - فقط خداست که آسمانها و زمین را از سقوط و نابودی حفظ کند ۴۲ و۴۳ - مشرکین عرب سوگند یاد کردند که اگر رسولی برای آنها بیاید زودتر از یهود و نصاری به او ایمان آورند ۴۵ - اگر خداوند بخواهد مردم را کیفر دهد بر روی زمین هیچ جنبنده ای باقی نگذارد.

ص: ۷۰۰

۱- قلم۴۴

۲- اعراف۱۸۲

۳- اعراف۱۸۳

جلد ۳

۳۶ سوره یس

۳۶ - سوره یس = دافعه = معممه (خیر دنیا و آخرت) = حبیب نجار (مؤمن آل یس) = قلب قرآن = ریحانه قرآن.

مکی است و۸۳ آیه دارد.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۶۰۳، از امام صادق (ع): هر چیزی قلبی دارد و یس قلب قرآن است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۶۰۳، از رسول خدا (ص): تلاوتش برابر ۱۲ بار ختم قرآن است.

خلاصه سوره: بیان نبوت، توحید، معاد و داستان رسولان و مؤمن آل یس در انطاکیه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

یس (۱)

وَ الْقُرْآنِ الْحَکیمِ (۲)

إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلینَ (۳)

عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ (۴)

تَنْزیلَ الْعَزیزِ الرَّحیمِ (۵)

لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ (۶)

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلی أَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ (۷)

إِنَّا جَعَلْنا فی أَعْناقِهِمْ أَغْلالاً فَهِیَ إِلَی الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸)

یس (۱) سوگند به قرآن حکیم (۲) که تو قطعاً از رسولان (خداوند) هستی (۳) بر راهی راست (قرار داری) (۴) این قرآنی است که از سوی خداوند عزیز و رحیم نازل شده است (۵) تا قومی را بیم دهی که پدرانشان انذار نشدند، از این رو آنان غافلند! (۶) فرمان (الهی) درباره بیشتر آنها تحقق یافته، به همین جهت ایمان نمی آورند! (۷) ما در گردنهای آنان غلهایی قرار دادیم که تا چانه ها ادامه دارد و سرهای آنان را به بالا نگاه داشته است! (۸)

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۶۰۵، از قمی، از امام صادق (ع):

در قرآن ده اسم برای پیامبر اکرم (ص) ذکر شده، یکی از آنها «یس» است.

وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ (۹)

و ما از پیش رو و عقبِ سر سدی دورشان کشیده و آنها را با آن پوشانده ایم پس دیگر جایی را نمی بینند (۹)

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۰۴، آورده است: برای انسان حیاتی دیگر در باطن این حیات دنیوی هست که از حس مادی ما پوشیده شده و به زودی در هنگام مرگ کشف حقایق و یا در روز بعثْ آن حیاتْ برای ما ظاهر و محسوس می شود، بنابراین کلام الهی در نظایر این آیات از مجرای حقیقت گویی است و نه مجاز گویی که بعضی از مفسرین پنداشته اند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۰۹، از قمی: ابوجهل و یارانش سوگند یاد نمودند که چنانچه پیامبر

اکرم (ص) را در حال نماز ببینند، حضرتش را به قتل برسانند. روزی آن حضرت به نماز ایستاده بود، ابوجهل سنگی برداشت تا به طرف آن حضرت پرتاب کند، هر چه تلاش کرد سنگ پرتاب نشد و در دستش باقی ماند از شدت غضب برگشت. مردی از بنی مخزوم داوطلب قتل آن حضرت شد. با نیروی شیطانی، خود را به پیامبر (ص) رساند به طوری که قرائت رسول خدا (ص) را می شنید سنگی بالا برد ولی دیدگانش تار گشت و حضرت را ندید اما صدای مبارکش را می شنید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۰۸، از قمی، از امام باقر (ع):

خداوند، گوش و چشم و دلهای ایشان را پوشانید و از هدایت محروم ماندند و کور گشتند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۶۰۷، از طبرسی، از امام موسی بن جعفر (ع):

یکی از علمای یهود ضمن بحث به امیرالمؤمنین (ع) گفت: حضرت ابراهیم (ع) با سه حجاب از نمرود محجوب گردید. امیرالمؤمنین (ع) به او پاسخ داد: اما محمد (ص) با پنج حجاب از نظر کسانی که قصد داشتند او را بکشند، پنهان گردید. سه حجاب از آن برابر با سه حجاب ابراهیم (ع) است و دو حجاب دیگر مایه فخر و فضیلت محمد (ص) است. اما شرح پنج حجاب:

۱ - «و جعلنا من بین ایدیهم سداً» (۹)

۲ - «و من خلفهم سدا» (۹)

۳ - «فاغشیناهم فهم لا یبصرون» (۹)

۴ - «فهی الی الاذقان فهم مقمحون» (۸)

۵ - «وجَعَلْنَا بَیْنَک وَ بَینَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَهِ حِجَاباً مَّستُوراً» (۱).

وَ سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ (۱۰)

إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ وَ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَهٍ وَ أَجْرٍ کَریمٍ (۱۱)

برای آنان یکسان است: چه انذارشان کنی یا نکنی، ایمان نمی آورند! (۱۰) تو فقط کسی را انذار می کنی که از این یادآوری (الهی) پیروی کند و از خداوند رحمان در نهان بترسد؛ چنین کسی را به آمرزش و پاداشی پر ارزش بشارت ده! (۱۱)

إِنَّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتی وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ (۱۲) ما مردگان را دوباره زنده می کنیم و ثبت می کنیم کردار گذشته آنها را و آثار و اعمالی که بعد از مردن به جای گذاشته اند. و ما همه چیز را در لوح محفوظ برشمرده ایم (۱۲)

۱- اسری۴۷

ما قَدَّموا: اعمالی که قبل از مرگ انجام داده اند.

آثارهم: باقیاتی است که برای بعد از مردن بجای گذاشته اند مثل مسجد و غیره.

امام مبین: منظور همان لوح محفوظ یا ام الکتاب یا کتاب مبین است.

نکته ای از المیزان، ج ۳۳، ص ۱۰۶ – ۱۰۸: خدای سبحان در قرآن از سه کتاب نام برده است:

۱ – لوح محفوظ= کتاب مبین= ام الکتاب= امام مبین: این کتاب، لوحی است و از دگرگونی محفوظ است که تمامی موجودات و آثارشان در آن محفوظ و ثبت است و در قرآن به ۴ اسم معرفی شده است که در هریک از این اسماء، عنایتی مخصوص هست، همچنانکه می فرماید: «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» = «هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی مبین است» (۱).

۲ – کتابی که خاص امتهاست مثل قرآن- تورات- انجیل- صحف- زبور: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا» = «هر امتی به سوی کتاب خودش دعوت می شود» (۲).

۳ – کتابی که نامه اعمال در آن ثبت می شود و خاص فرد فرد بشر است: «وَ كلَّ إنسانٍ أَلْزَمْنَاهُ طائرَهُ فی عُنُقِهِ وَ نخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كتَاباً يَلْقَاهُ مَنشوراً» = «برای هر انسانی مقدری به گردنش افکنده ایم و روز قیامت نامه ای برایش بیرون کنیم که آن را گشوده می بیند» (۳).

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۱۲، از معانی الاخبار، از امام باقر (ع)، از رسول خدا (ص):

حضرت علی (ع) امامی است که خدایتعالی علم هر چیزی را در او احصاء کرده است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۱۲، از قمی، از حضرت علی (ع): به خدا سوگند منم امام مبین که بین حق و باطل جدایی می اندازم و این را از رسول خدا (ص) ارث برده ام.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳)

إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (۱۴)

قالُوا ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا وَ ما أَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَيْ ءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵)

قالُوا رَبُّنا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶)

وَ ما عَلَيْنا إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ (۱۷)

قالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۸)

قالُوا طائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (۱۹)

وَ جاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدينَهِ رَجُلٌ يَسْعى قالَ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلينَ (۲۰)

اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱)

وَ ما لِيَ لا أَعْبُدُ الَّذى فَطَرَنى

ص :۳۰

۱- انعام ۵۹

۲- جاثیه۲۸

۳- اسری۱۳

وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲)

أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لا تُغْنِ عَنِّی شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لا يُنْقِذُونِ (۲۳)

إِنِّی إِذاً لَفی ضَلالٍ مُبينٍ (۲۴)

إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ (۲۵)

قيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ يا لَيْتَ قَوْمی يَعْلَمُونَ (۲۶)

بِما غَفَرَ لی رَبِّی وَ جَعَلَنی مِنَ الْمُكْرَمينَ (۲۷)

و برای آنها، اصحاب قريه (انطاكيه) را مثال بزن هنگامی كه فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند (۱۳) هنگامی كه دو نفر از رسولان را بسوی آنها فرستاديم، اما آنان رسولان (ما) را تكذيب كردند؛ پس برای تقويت آن دو، شخص سومی فرستاديم، آنها همگی گفتند: «ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستيم!» (۱۴) اما آنان (در جواب) گفتند: «شما جز بشری همانند ما نيستيد و خداوند رحمان چيزی نازل نكرده، شما فقط دروغ می گوييد!» (۱۵) (رسولان ما) گفتند: پروردگار ما آگاه است كه ما قطعاً فرستادگان (او) به سوی شما هستيم (۱۶) و بر عهده ما چيزی جز ابلاغ آشكار نيست! (۱۷) آنان گفتند: ما شما را به فال بد گرفته ايم (و وجود شما را شوم می دانيم) و اگر (از اين سخنان) دست برنداريد شما را سنگسار خواهيم كرد و شكنجه دردناكی از ما به شما خواهد رسيد! (۱۸) (رسولان) گفتند: «شومی شما از خودتان است اگر درست بينديشيد، بلكه شما گروهی اسرافكاريد!» (۱۹) و مردی (با ايمان) از دورترين نقطه شهر با شتاب فرا رسيد، گفت: ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پيروی كنيد! (۲۰) از كسانی پيروی كنيد كه از شما مزدی نمی خواهند و خود هدايت يافته اند! (۲۱) من چرا كسی را پرستش نكنم كه مرا آفريده و همگی به سوی او بازگشت داده می شويد؟! (۲۲) آيا غير از او معبودانی را انتخاب كنم كه اگر خداوند رحمان بخواهد زيانی به من برساند، شفاعت آنها كمترين فايده ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد! (۲۳) اگر چنين كنم، من در گمراهی آشكاری خواهم بود! (۲۴) (به همين دليل) من به پروردگارتان ايمان آوردم؛ پس به سخنان من گوش فرا دهيد! (۲۵) (سرانجام او را شهيد كردند و) به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: ای كاش قوم من می دانستند (۲۶) كه پروردگارم مرا آمرزيده و از گرامی داشتگان قرار داده است! (۲۷)

آغاز جزء۲۳ از آيه ۲۸ يس تا آيه ۳۲ زمر

وَ ما أَنْزَلْنا عَلی قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّماءِ وَ ما كُنَّا مُنْزِلينَ (۲۸)

إِنْ كانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ خامِدُونَ (۲۹)

يا حَسْرَةً عَلَی الْعِبادِ ما يَأْتيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۳۰)

أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لا يَرْجِعُونَ (۳۱)

وَ إِنْ کُلٌّ لَمّا جَمِیعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُونَ (۳۲)

و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم و هرگز سنت ما بر این نبود (۲۸) (بلکه) فقط یک صیحه آسمانی بود، ناگهان همگی خاموش شدند! (۲۹) افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر اینکه او را استهزا می کردند! (۳۰) آیا ندیدند چقدر از اقوام پیش از آنان را (بخاطر گناهانشان) هلاک کردیم، آنها هرگز به سوی ایشان بازنمی گردند (و زنده نمی شوند)! (۳۱) و همه آنان (روز قیامت) نزد ما احضار می شوند! (۳۲)

آیات شریفه ۱۳ تا ۳۲ اشاره دارد به داستان حضرت عیسی (ع) و مؤمن آل یس که همان حبیب نجار است:

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۳۰، از مجمع: (خلاصه روایات)

عیسی (ع) دو نفر از حواریین (صادق و صدوق) را به عنوان رسول به شهر انطاکیه فرستاد

در نزدیکی شهر به گوسفندچرانی پیر به نام حبیبْ صاحب داستان سوره یس، برخورند و گفتند: ما رسولان عیسی هستیم، آمده ایم شما را به یکتاپرستی دعوت کنیم. و رسولان به اذن الهی پسر او را شفا دادند. این خبر در شهر پیچید و خداوند به دست آن دو، جمع کثیری از بیماران (فلج و کور و غیره) را شفا داد. ولی پادشاه آن دو را تازیانه زد و به زندان انداخت. عیسی (ع)، شمعونِ صفا بزرگ حواریون را به انطاکیه فرستاد. شمعون به طور ناشناسی با اطرافیان شاه معاشرت آغاز کرد و بالاخره مأنوس شاه گشت. روزی شمعون به شاه گفت: آیا به سخن آن دو زندانی گوش داده ای؟ و آن دو را آوردند. (با اینکه آن دو شمعون را می شناختند ولی خود را به بیگانگی زدند) شمعون پرسید: خدای شما چه مزیتی به شما داده است؟ گفتند: هر چه بخواهی برایت انجام می دهیم، شاه دستور داد غلامی نابینا آوردند و آنها دعا کردند و غلام بینا شد. شاه گفت: در این جا مرده ای است که هفت روز قبل، از دنیا رفته و ما او را دفن نکرده ایم تا پدرش برگردد، اگر او را زنده کنید ایمان می آوریم. آن دو شروع به دعا کردند و شمعون نیز مخفیانه دعا می کرد و مرده از جای برخاست و به حاضران گفت: من هفت روز است که مرده ام در این چند روز مرا به هفت وادی از وادی های جهنم بردند و من شما را زنهار می دهم که به خدایتعالی ایمان آورید. شاه و جمعی از اهل مملکتش ایمان آورده ولی جمعی دیگر همچنان کافر ماندند. (روایت دیگری با همین مضمون آمده است با این تفاوت که آن مُرده ای که خداوند به دعای رسولان زنده کرد، پسرِ شاه بود. و نیز صاحب المیزان از ابن اسحاق آورده است: «شاه و مملکتش بر کفر اتفاق کرده و تصمیم گرفتند رسولان را به قتل برسانند، این خبر به گوش حبیب رسید که دمِ دروازه بود»).

☼ نکته:

سیاق آیات شریفه این را می رساند که مردم، حبیب را می کشند و او وارد بهشت می شود و صیحه آسمانی مردم را هلاک می کند، به عبارتی مردم ایمان نمی آورند، ولی ظاهرِ روایتِ فوق نشان از ایمان مردم دارد، بنابراین گفته ابن اسحاق به سیاق آیات نزدیکتر است (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۳۳، از مجمع، از رسول خدا (ص): سبقت یافته گان همه امت ها سه نفرند که حتی چشم برهم زدنی به خدا کفر نورزیدند:

۱ – علی بن ابیطالب (ع) ۲ – صاحب داستان

ص :۵

سوره یس (حبیب نجار یا مؤمن آل یس) ۳ - مؤمن آل فرعون (حزقیل). و صدیقین نیز همین افراد هستند و علی (ع) از همه آنها افضل تر است.

☼ نکته:

در روایتی دیگر به جای مؤمن آل فرعون، یوشع بن نون و در روایتی دیگر، آسیه همسر فرعون آمده است، ولی در همه آنها «حضرت علی (ع)» و «مؤمن آل یس» آمده است.

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳)

وَ جَعَلْنا فيها جَنَّاتٍ مِنْ نَخيلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فيها مِنَ الْعُيُونِ (۳۴)

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْديهِمْ أَ فَلا يَشْكُرُونَ (۳۵)

سُبْحانَ الَّذى خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا يَعْلَمُونَ (۳۶)

وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۷)

وَ الشَّمْسُ تَجْری لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِكَ تَقْديرُ الْعَزيزِ الْعَليمِ (۳۸)

زمین مرده برای آنها آیتی است، ما آن را زنده کردیم و دانه های (غذایی) از آن خارج ساختیم که از آن می خورند (۳۳) و در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هایی از آن جاری ساختیم (۳۴) تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنان هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است! آیا شکر خدا را بجا نمی آورند؟! (۳۵) منزه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند و از خودشان و از آنچه نمی دانند! (۳۶) شب (نیز) برای آنها نشانه ای است (از عظمت خدا)؛ ما روز را از آن برمی گیریم، ناگهان تاریکی آنان را فرا می گیرد! (۳۷) و خورشید (نیز برای آنها آیتی است) که پیوسته بسوی قرارگاهش در حرکت است؛ این تقدیر خداوند قادر و داناست (۳۸)

وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹)

و برای ماه منزلگاه هایی قرار دادیم، (و هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می آید (۳۹)

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۷۱، از امام صادق (ع):

هنگامی که خدایتعالی ماه را آفرید بر آن نوشت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین» و این همان سیاهی است که در ماه رؤیت می گردد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۵۲، از امام صادق (ع):

خدای عزوجل خورشید را قبل از ماه و نور را قبل از ظلمت آفرید.

در نهج البلاغه، ص ۱۸۷، خطبه ۱۰۰، بند۳، از حضرت علی (ع): مَثَلِ آلِ محمد (ص) چونان ستارگانِ آسمان است، اگر ستاره ای غروب کند، ستاره دیگری طلوع خواهد کرد. گویا می بینم در پرتو خاندانِ پیامبر (ص) نعمت ها بر شما تمام و به آرزوها رسیده اید.

ص :۶

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغي لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلٌّ فی فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۰)

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۴۱)

وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما يَرْكَبُونَ (۴۲)

وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَريخَ لَهُمْ وَ لا هُمْ يُنْقَذُونَ (۴۳)

إِلاَّ رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتاعاً إِلى حينٍ (۴۴)

وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اتَّقُوا ما بَيْنَ أَيْديكُمْ وَ ما خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵)

وَ ما تَأْتيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آياتِ رَبِّهِمْ إِلاَّ كانُوا عَنْها مُعْرِضينَ (۴۶)

وَ إِذا قيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قالَ الَّذينَ كَفَرُوا لِلَّذينَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ فی ضَلالٍ مُبينٍ (۴۷)

وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ (۴۸)

ما يَنْظُرُونَ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹)

فَلا يَسْتَطيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لا إِلى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰)

وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ إِلى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱)

قالُوا يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲)

إِنْ كانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ جَميعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ (۵۳)

فَالْيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لا تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴)

إِنَّ أَصْحابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فی شُغُلٍ فاكِهُونَ (۵۵)

هُمْ وَ أَزْواجُهُمْ فی ظِلالٍ عَلَى الْأَرائِكِ مُتَّكِؤُنَ (۵۶)

لَهُمْ فيها فاكِهَةٌ وَ لَهُمْ ما يَدَّعُونَ (۵۷)

سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحيمٍ (۵۸)

وَ امْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۵۹)

أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكَمْ يا بَنى آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكَمْ عَدُوٌّ مُبينٌ (۶۰)

وَ أَنِ اعْبُدُونى هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ (۶۱)

وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثيراً أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲)

هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتى كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳)

اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۴)

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵)

وَ لَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (۶۶)

وَ لَوْ نَشاءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلى مَكانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطاعُوا مُضِيًّا وَ لا يَرْجِعُونَ (۶۷)

وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِى الْخَلْقِ أَ فَلا يَعْقِلُونَ (۶۸)

وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغى لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبينٌ (۶۹)

لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرينَ (۷۰)

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدينا أَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِكُونَ (۷۱)

وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ فَمِنْها رَكُوبُهُمْ وَ مِنْها يَأْكُلُونَ (۷۲)

وَ لَهُمْ فيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ أَ فَلا يَشْكُرُونَ (۷۳)

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ (۷۴)

لا يَسْتَطيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ (۷۵)

فَلا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ (۷۶)

أَ وَ لَمْ يَرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصيمٌ مُبينٌ (۷۷)

وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَميمٌ (۷۸)

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذى أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَليمٌ (۷۹)

الَّذی جَعَلَ لَکَمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ (۸۰)

أَ وَ لَیْسَ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلی وَ هُوَ الْخَلاَّقُ الْعَلیمُ (۸۱)

إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۸۲)

فَسُبْحانَ الَّذی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)

نه خورشید را سزاست که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی می گیرد؛ و هر کدام در مسیر خود شناورند (۴۰) نشانه ای (دیگر از عظمت پروردگار) برای آنان است که ما فرزندانشان را در کشتی هایی پر (از وسایل و بارها) حمل کردیم (۴۱) و برای آنها مرکبهای دیگری همانند آن آفریدیم (۴۲) و اگر بخواهیم آنها را غرق می کنیم بطوری که نه فریادرسی داشته باشند و نه نجات داده شوند! (۴۳) مگر اینکه رحمت ما شامل حال آنان شود و تا زمان معینی از این زندگی بهره گیرند! (۴۴) و هرگاه به آنها گفته شود: «از آنچه پیش رو و پشت سر شماست [= از عذابهای الهی] بترسید تا مشمول رحمت الهی شوید!» (اعتنا نمی کنند) (۴۵) و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنها نمی آید مگر اینکه از آن روی گردان می شوند (۴۶) و هنگامی که به آنان گفته شود: «از آنچه خدا به شما روزی کرده انفاق کنید!» ، کافران به مؤمنان می گویند: «آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست او را اطعام می کرد؟! (پس خدا خواسته است او گرسنه باشد)، شما فقط در گمراهی آشکارید» ! (۴۷) آنها می گویند: اگر راست می گویید، این وعده (قیامت)

کی خواهد بود؟! (۴۸) (اما)جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم (آسمانی) آنها را فراگیرد، در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند (۴۹) (چنان غافلگیر می شوند که حتی) نمی توانند وصیتی کنند یا به سوی خانواده خود بازگردند! (۵۰) (بار دیگر) در «صور» دمیده می شود، ناگهان آنها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند! (۵۱) می گویند: «ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! (آری) این همان است که خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان (او) راست گفتند!» (۵۲) صیحه واحدی بیش نیست، (فریادی عظیم برمی خیزد) ناگهان همگی نزد ما احضار می شوند! (۵۳) (و به آنها گفته می شود:) امروز به هیچ کس ذره ای ستم نمی شود و جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید! (۵۴) بهشتیان، امروز به نعمتهای خدا مشغول و مسرورند (۵۵) آنها و همسرانشان در سایه های (قصرها و درختان بهشتی) بر تختها تکیه زده اند (۵۶) برای آنها در بهشت میوه بسیار لذت بخشی است و هر چه بخواهند در اختیار آنان خواهد بود! (۵۷) بر آنها سلام (و درود الهی) است؛ این سخنی است از سوی پروردگاری مهربان! (۵۸) (و به آنها می گویند:) جدا شوید امروز ای گنهکاران! (۵۹) آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟! (۶۰) و اینکه مرا بپرستید که راه مستقیم این است؟! (۶۱) او گروه زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟! (۶۲) این همان دوزخی است که به شما وعده داده می شد! (۶۳) امروز وارد آن شوید و به خاطر کفری که داشتید به آتش آن بسوزید! (۶۴) امروز بر دهانشان مهر می نهیم و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند! (۶۵) و اگر بخواهیم چشمانشان را محو کنیم؛ سپس برای عبور از راه، می خواهند بر یکدیگر پیشی بگیرند، اما چگونه می توانند ببینند؟! (۶۶) و اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ می کنیم (و به مجسمه هایی بی روح مبدل می سازیم) تا نتوانند راه خود را ادامه دهند یا به عقب برگردند! (۶۷) هر کس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه اش می کنیم (و به ناتوانی کودکی باز می گردانیم)؛ آیا اندیشه نمی کنند؟! (۶۸) ما هرگز شعر به او [= پیامبر] نیاموختیم و شایسته او نیست (شاعر باشد)؛ این (کتاب آسمانی) فقط ذکر و قرآن مبین است! (۶۹) تا افرادی را که زنده اند بیم دهد (و بر کافران اتمام حجت شود) و فرمان عذاب بر آنان مسلم گردد! (۷۰) آیا ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهارپایانی برای آنان آفریدیم که آنان مالك آن هستند؟! (۷۱) و آنها را رام ایشان ساختیم، هم مرکب آنان از آن است و هم از آن تغذیه می کنند (۷۲) و برای آنان بهره های دیگری در آن (حیوانات) است و نوشیدنی هایی گوارا؛ آیا با این حال شکرگزاری نمی کنند؟! (۷۳) آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند! (۷۴) ولی آنها قادر به یاری ایشان نیستند و این (عبادت کنندگان در قیامت) لشکری برای آنها خواهند بود که در آتش دوزخ احضار می شوند! (۷۵) پس سخنانشان تو را غمگین نسازد، ما آنچه را پنهان می دارند و آنچه را آشکار می کنند می دانیم! (۷۶) آیا انسان نمی داند که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم؟! و او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به مخاصمه آشکار (با ما) برخاست! (۷۷) و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: «چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟!» (۷۸) بگو: همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او به هر مخلوقی داناست! (۷۹) همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما بوسیله آن، آتش می افروزید! (۸۰) آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید، نمی تواند همانند آنان [= انسانهای خاك شده] را بیافریند؟! آری (می تواند) و او آفریدگار داناست! (۸۱) فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش!» ، آن نیز بی درنگ موجود می شود! (۸۲) پس منزه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست اوست؛ و شما را به سوی او بازمی گردانند! (۸۳)

۳۷ سوره صافات

۳۷ - سوره صافات = صف کشیدگان.

مکی است و ۱۸۲ آیه دارد.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۴۹۵، از کافی، از امام موسی بن جعفر (ع):

اگر این سوره را در کنار محتضر بخوانند، خداوند قبض روحش را آسان و تعجیل فرماید.

خلاصه سوره: بیان توحید- مشرکان- مؤمنین- داستان نوح- ابراهیم- ذبح اسماعیل- موسی- هارون- الیاس- لوط (علیهم السلام) و توبیخ کفار و مشرکین.

بسم الله الرحمن الرحیم

وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا (۱) فَالزَّاجِراتِ زَجْراً (۲) فَالتَّالِیاتِ ذِکْراً (۳)

قسم به صف کشیدگان (ملائکه) (۱) قسم به منع و زجرکنندگان از اعمال گنهکاران (قسم به فرشتگان راننده ابرها) (۲) قسم به تلاوت کنندگان قرآن (یا کتب آسمانی) (۳)

صافات: جمع «صافه» است و «صافه» هم جمع «صاف» است و به معنای جماعتی است که در صفی منظم و مرتب قرار دارند.

زاجرات: از «زجر» است و به معنای این است که کسی را با تهدید یا کتک و فشار از کاری یا راهی منصرف کنند.

تالیات: از ماده «تلاوت» و به معنای «خواندن» است.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۹۳ تا۱۹۶، آورده است: مفسرین در معنای این سه کلمه و آیات اختلاف کرده اند. بعضی، مؤمنین دانسته و برخی ملائکه گفته اند.

توجه: صاحب تفسیر جامع (ج۵، ذیل آیه۳) مراد از آن را ملائکه دانسته است.

توجه: صاحب تفسیر صافی (ج۵، ص ۴۶۰) به نقل از قمی، مراد از آن را ملائکه، انبیاء و مؤمنین دانسته است.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۱۹۳ تا۱۹۶، آورده است: «صافات، زاجرات و تالیات» سه طایفه از ملائکه هستند که مأمور نازل کردن وحی می باشند (دسته اول) و راه این کار را از مداخله شیطان

ها ایمن کنند (دسته دوم) و آن را به پیغمبران و یا خصوص پیامبر اسلام (ص) برسانند (دسته سوم) و اگر بگویی: قرآن کریم تنها نزول وحی را به جبرئیل نسبت داده و فرموده: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلَی قَلْبِکَ» = «آن را بر قلب تو نازل کرد» (شعراء ۱۹۴و۱۹۳)، در پاسخ می گوییم: منافاتی ندارد که ملائکه ی صافات و زاجرات و تالیات اعوان جبرئیلند، پس اگر بگوییم این سه طایفه وحی را نازل می کنند باز در حقیقت جبرئیل نازل کرده است. و نظیر این قضیه در خصوص قبض روح است که در یک جا آن را مخصوص ملک الموت نسبت می دهد و می فرماید: «قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَّلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکلَ بِکُمْ» = «بگو شما را ملک الموت قبض روح می کند که موکل بر شماست» (سجده ۱۱) و در جایی دیگر به فرشتگانی فرستاده از ناحیه خودش نسبت می دهد و می فرماید: «حَتی إِذَا جَاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْت تَوَفَّتْهُ رُسلُنَا» = «تا آن که مرگ یکی از شما برسد و فرستادگان ما قبضش کنند» (۱).

سؤال دیگری که ممکن است پیش آید، این است که چرا کلمات مخصوص به زنان را درباره ملائکه استعمال کرده و فرموده: «صافات، زاجرات و تالیات» و نفرموده: «صافون، زاجرون و تالون» و شاید به همین تعبیر دلیل باشد بر این که مراد به این سه کلمه، ملائکه نباشد. در جواب می گوییم: این تعبیر ضرری به احتمال ما ندارد، برای اینکه وقتی سخن از جماعتی به میان آید، جایز است لفظ مؤنث درباره آنان استعمال کرد، چون کلمه جماعت مؤنث است و صافات و زاجرات و تالیات به اعتبارِ لفظِ جماعتْ مؤنث آمده و خلاصهْ مؤنثِ لفظی است.

☼ نکته:

از اول قرآن تا اینجا هیچ سوره ای با سوگند آغاز نشده بود و سوره صافات اولین سوره ای است که با سوگند آغاز می شود.

چرا در قرآن کریم، سوگند آمده است؟

صاحب المیزان، ج ۳۳، ص ۹۶، آورده است: خدای سبحان در کلام مجیدش به بسیاری از مخلوقات خود سوگند یاد کرده از قبیل: آسمان، زمین، خورشید، ماه، ستاره، شب و روز، ملائکه، مردم، شهرها و میوه ها و این نیست مگر به خاطر شرافتی که در آنهاست و آن این شرافت است

ص: ۱۰

۱- انعام ۶۱

که مخلوق خدایند و خدا قیوم آنهاست که خود منبع و سرچشمه همه شرافت ها و ارزش هاست.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۲۰۲، از قمی: منظور از (صافات صفا) ملائکه و انبیاء هستند.

إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَواحِدٌ (۴)

رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ رَبُّ الْمَشارِقِ (۵)

إِنَّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزِينَةٍ الْكَواكِبِ (۶)

که معبود شما یگانه است (۴) پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست و پروردگار مشرقها! (۵) ما آسمان نزدیک [= پایین] را با ستارگان آراستیم (۶)

وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ مارِدٍ (۷) لا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَاءِ الْأَعْلى وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جانِبٍ (۸) دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ (۹) إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ (۱۰) (آسمان را) از هر شیطان سرکشی حفظ کند (۷) تا نتوانند به آنچه در آن می گذرد گوش فرا دهند و اگر خواستند گوش دهند از هر طرف رانده شوند (۸) و در نتیجه از آسمان دور شوند و برای آنها عذابی واجب است (۹) مگر آن شیطانی که بخواهد از عالم بالا چیزی برباید که با تیر شهاب فروزان تعقیب می شود (۱۰)

ملاء: به معنای بزرگان و اشراف است. و مراد از «ملاء اعلی» ، ملائکه مکرمی هستند که سکنه آسمانهای بالا را تشکیل می دهند.

قذف: به معنای تیراندازی است.

واصف: به معنای واجب و لازم است.

جانب: به معنای جهت و ناحیه است.

دحور: دفع و طرد کردن است.

خطف: ربودن.

ثاقب: فرو رفتن در چیزی.

خداوند متعال در آیاتی دیگر می فرماید: «وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیاطِینُ و مَا ینْبَغِی لَهُمْ وَ مَا یسْتَطِیعُونَ، إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ» = «شیاطین نمی توانند قرآن را نازل کنند و سزاوار این کار نیستند چون ایشان از شنیدن ممنوع هستند» (شعرا۲۱۰تا۲۱۲)

و می فرماید: «وَ أَنَّا لَمَسنَا السـمَاءَ فَوَجَدْنَهَا مُلِئَت حَرَساً شدِیداً وَ شـهُباً و أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنهَا مَقَاعِدَ لِلسمْعِ فَمَن یَستَمِعِ الاَنَ یجِدْ لَهُ شهَاباً رَّصداً» = «ما (شیطانها)، آسمان را لمس کردیم و خلاصه به آن نزدیک شدیم، دیدیم که پر از نگهبانان قهر و پر از

تیرهاست، با اینکه ما قبل از بعثتِ این پیامبر همواره در آسمانها به گوش می نشستیم، ولی الان هر کس به صدا رَسِ آسمان

ص :۱۱

نزدیک شود، خواهد دید که تیرها در آن کمین کرده اند» (جن ۸و۹)

و می فرماید: «إِلا مَنِ استرَقَ السـمْعَ فَأَتْبَعَهُ شـهَابٌ مُّبِينٌ» = «مگر شـیطانی که بخواهد استراق سمع کند که بلافاصله شهابی مبین دنبالش می کند» (۱).

منظور از استراق سمع شیطان و شهاب چیست؟

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۲۰۰ و ۲۰۱، با رد کردن و باطل دانسـتن نظرات بعضـی از مفسرین مثل فخر رازی (صاحب تفسیر کبیر) و آلوسـی (صاحب تفسـیر روح المعانی) که در این خصوص گفته اند: «آسـمان عبارت است از افلاکی محیط بر زمین که دارای در و دیواری هسـتند که هیـچ چیز نمی توانـد وارد آن شود و در آسـمان اول جماعتی از فرشـتگان هسـتند که شهاب ها به دست گرفته و در کمین شـیاطین نشسـته اند» ، آورده است: «وقتی شـیاطین به عالم فرشتگان نزدیک می شوند که اسرار خلقت و حوادث آینده را بفهمند، ملائکه هم آنها را با نوری از ملکوت دور می سازند» و نیز آورده است: بیاناتی را که خدای تعالی در کلام شریفش آورده است از باب مثال ها است که به منظور تصویر حقایق خارج از حس زده شده تا در افهام بگنجد و این گونه مثل ها در کلام خدای تعالی زیاد است مثل: عرش- کرسـی- لوح- کتاب و غیره ... همچنانکه می فرماید: «وَ تِلْکَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا یعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» = «اینها همه مثالهایی است که برای مردم (ظاهربین) می زنیم و این مثلها را نمی فهمند مگر مردم عاقل» (۲).

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۲۰۲، از امام صادق، از حضرت علی (ع):

این ستارگان که در آسمان است، شهرهایی است مانند شهرهایی که در زمین است.

در نهـج البلاغه، ص ۱۸۷، خطبه ۱۰۰، بند۳، از حضـرت علی (ع): مَثَلِ آلِ محمـد (ص) چونان سـتارگانِ آسـمان است، اگر ستاره ای غروب کنـد، سـتاره دیگری طلوع خواهـد کرد. گویا می بینم در پرتو خاندانِ پیامبر (ص) نعمت ها بر شـما تمام و به آرزوها رسیده اید.

فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طینٍ لازِبٍ (۱۱)

بَلْ عَجِبْتَ وَ یَسْخَرُونَ (۱۲)

وَ إِذا ذُکِّرُوا لا یَذْکُرُونَ (۱۳)

وَ إِذا رَأَوْا آیَةً یَسْتَسْخِرُونَ (۱۴)

وَ قالُوا إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ مُبینٌ (۱۵)

أَ إِذا مِتْنا وَ کُنَّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنَّا

۱- حجر ۱۸

۲- عنکبوت ۴۳

لَمَبْعُوثُونَ (۱۶)

أَ وَ آباؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۱۷)

قُلْ نَعَمْ وَ أَنْتُمْ داخِرُونَ (۱۸)

فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ فَإِذا هُمْ يَنْظُرُونَ (۱۹)

وَ قالُوا يا وَيْلَنا هذا يَوْمُ الدِّينِ (۲۰)

هذا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۱)

احْشُرُوا الَّذينَ ظَلَمُوا وَ أَزْواجَهُمْ وَ ما كانُوا يَعْبُدُونَ (۲۲)

مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلى صِراطِ الْجَحيمِ (۲۳)

وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ (۲۴)

ما لَكُمْ لا تَناصَرُونَ (۲۵)

بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶)

وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ (۲۷)

قالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنا عَنِ الْيَمينِ (۲۸)

قالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنينَ (۲۹)

وَ ما كانَ لَنا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْماً طاغينَ (۳۰)

فَحَقَّ عَلَيْنا قَوْلُ رَبِّنا إِنَّا لَذائِقُونَ (۳۱)

فَأَغْوَيْناكُمْ إِنَّا كُنَّا غاوينَ (۳۲)

فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِى الْعَذابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳)

إِنَّا كَذلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمينَ (۳۴)

إِنَّهُمْ كانُوا إِذا قيلَ لَهُمْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵)

وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَتارِكُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ (٣۶)

بَلْ جاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلينَ (٣٧)

إِنَّكُمْ لَذائِقُوا الْعَذابِ الْأَليمِ (٣٨)

وَ ما تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٣٩)

إِلاَّ عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصينَ (۴٠)

أُولئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ (۴١)

فَواكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ (۴٢)

فى جَنَّاتِ النَّعيمِ (۴٣)

عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلينَ (۴۴)

يُطافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعينٍ (۴۵)

بَيْضاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبينَ (۴۶)

لا فيها غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ (۴٧)

وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ عينٌ (۴٨)

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ (۴٩)

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ (۵٠)

قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّى كانَ لى قَرينٌ (۵١)

يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقينَ (۵٢)

أَ إِذا مِتْنا وَ كُنَّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنَّا لَمَدينُونَ (۵٣)

قالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴)

فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فى سَواءِ الْجَحيمِ (۵۵)

قالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ (۵۶)

وَ لَوْ لا نِعْمَةُ رَبِّی لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۵۷)

أَ فَما نَحْنُ بِمَيِّتِينَ (۵۸)

إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولى وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۵۹)

إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۰)

لِمِثْلِ هذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ (۶۱)

أَ ذلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ (۶۲)

إِنَّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ (۶۳)

إِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فی أَصْلِ الْجَحِيمِ (۶۴)

طَلْعُها كَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّياطِينِ (۶۵)

فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْها فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۶۶)

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْها لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ (۶۷)

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ (۶۸)

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آباءَهُمْ ضالِّينَ (۶۹)

فَهُمْ عَلى آثارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۷۰)

وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (۷۱)

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ (۷۲)

فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (۷۳)

إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۷۴)

وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۵)

وَ نَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶)

وَ جَعَلْنا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْباقِينَ (۷۷)

وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۷۸)

سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ (۷۹)

إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۰)

إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۱)

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (۸۲)

از آنان بپرس: آیا آفرینش (و معاد) آنان سخت تر است یا آفرینش فرشتگان (و آسمانها و زمین)؟! ما آنان را از گل چسبنده ای آفریدیم! (۱۱) تو از انکارشان تعجب می کنی، ولی آنها مسخره می کنند! (۱۲) و هنگامی که به آنان تذکر داده شود، هرگز متذکر نمی شوند! (۱۳) و هنگامی که معجزه ای را ببینند، دیگران را نیز به استهزا دعوت می کنند! (۱۴) و می گویند: این فقط سحری آشکار است! (۱۵) آیا هنگامی که ما مردیم و به خاک و استخوان مبدل شدیم، بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟! (۱۶) یا پدران نخستین ما (بازمی گردند)؟! (۱۷) بگو: آری، همه شما زنده می شوید در حالی که خوار و کوچک خواهید بود! (۱۸) تنها یک صیحه عظیم واقع

ص: ۱۳

می شود، ناگهـان همه (از قبرهـا برمی خیزنـد و) نگاه می کننـد! (۱۹) و می گوینـد: «ای وای بر مـا، ایـن روز جزاسـت!» (۲۰) (آری) این همان روز جـدایی (حق از باطل) است که شـما آن را تکذیب می کردید! (۲۱) (در این هنگام به فرشتگان دستور داده می شود:) ظالمان و همردیفانشان و آنچه را می پرستیدند (۲۲) (آری آنچه را) جز خدا می پرستیدند جمع کنید و بسوی راه دوزخ هدایتشان کنید! (۲۳) آنها را نگهدارید که باید بازپرسـی شوند! (۲۴) شـما را چه شده که از هم یاری نمی طلبید؟! (۲۵) ولی آنـان در آن روز تسلیم قـدرت خداوندنـد! (۲۶) (و در ایـن حـال) رو بـه یکـدیگر کرده و از هـم می پرسـند (۲۷) گروهی (می گوینـد: «شـما رهبران گمراهی بودید که به ظاهر) از طریق خیرخواهی و نیکی وارد شدید اما جز فریب چیزی در کارتان نبود)!» (۲۸) (آنها در جواب) می گویند: شما خودتان اهل ایمان نبودید (تقصیر ما چیست)؟! (۲۹) ما هیچ گونه سلطه ای بر شـما نـداشتیم، بلکه شـما خود قومی طغیانگر بودید! (۳۰) اکنون فرمـان پروردگارمان بر همه ما مسلم شـده و همگی از عذاب او می چشـیم! (۳۱) مـا شـما را گمراه کردیم، همـان گونه که خود گمراه بودیم! (۳۲) (آری) همه آنهـا [= پیشوایان و پیروان گمراه] در آن روز در عـذاب الهی مشترکنـد! (۳۳) مـا این گونه بـا مجرمان رفتار می کنیم! (۳۴) چرا که وقـتی به آنها گفته می شـد: «معبودی جز خـدا وجود ندارد، تکبر و سرکشـی می کردند (۳۵) و پیوسـته می گفتنـد: «آیا ما معبودان خود را بخـاطر شـاعری دیوانه رها کنیم؟!» (۳۶) چنیـن نیست، او حق را آورده و پیـامبران پیشـین را تصـدیق کرده است (۳۷) اما شما (مستکبران کوردل) بطور مسلم عذاب دردناك (الهی) را خواهید چشید! (۳۸) و جز به آنچه انجام می دادیـد کیفر داده نمی شوید (۳۹) جز بنـدگان مخلص خدا (که از این کیفرها برکنارند)! (۴۰) برای آنان [= بنـدگان مخلص] روزی معین و ویژه ای است (۴۱) میوه ها(ی گوناگون پر ارزش) و آنها گرامی داشـته می شونـد (۴۲) در باغهای پر نعمت بهشت (۴۳) در حالی که بر تختهـا رو به روی یکـدیگر تکیه زده انـد (۴۴) و گرداگردشـان قـدحهای لبریز از شـراب طهور را می گرداننـد (۴۵) شرابی سفید و درخشنده و لذتبخش برای نوشندگان (۴۶) شرابی که نه در آن مایه تباهی عقل است و نه از آن مست می شوند! (۴۷) و نزد آنها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزنـد (۴۸) گویی از (لطافت و سفیدی) همچون تخم مرغهـایی هسـتند که (در زیر بـال و پر مرغ) پنهـان مانـده (و دست انسانی هرگز آن را لمس نکرده است)! (۴۹) (در حالی که آنها غرق گفتگو هستند) بعضی رو به بعضـی دیگر کرده می پرسند (۵۰) کسی از آنها می گوید: من همنشینی داشتم (۵۱) که پیوسـته می گفت: آیـا (به راستی) تو این سـخن را باور کرده ای (۵۲) که وقتی ما مردیم و به خاك و اسـتخوان مبـدل شدیم، (بار دیگر) زنـده می شویم و جزا داده خواهیم شـد؟! (۵۳) (سـپس) می گوید: «آیا شـما می توانید از او خبری بگیرید؟» (۵۴) اینجـاست که نگـاهی می کنـد، ناگهان او را در میان دوزخ می بینـد (۵۵) می گویـد: به خـدا سوگنـد نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانی! (۵۶) و اگر نعمت پروردگارم نبود، من نیز از احضارشدگان (در دوزخ) بودم! (۵۷) (سپس به یاران خود می گوید: ای دوسـتان!) آیا ما هرگز نمی میریم (و در بهشت جاودانه خواهیم بود) (۵۸) و جز همان مرگ اول، مرگی به سراغ ما نخواهـد آمد و ما هرگز عذاب نخواهیم شد (۵۹) راستی این همـان پیروزی بزرگ است! (۶۰) آری، برای مثل این، باید عمل کننـدگان عمل کنند! (۶۱) آیـا این (نعمتهـای جاویـدان بهشتی) بهتر است یا درخت (نفرت انگیز) زقوم؟! (۶۲) مـا آن را مایه درد و رنـج ظالمان قرار دادیم! (۶۳) آن درختی است که از قعر جهنم می رویـد! (۶۴) شکوفه آن مانند سرهای شیاطین است! (۶۵) آنها [= مجرمان] از آن می خورند و شکمها را از آن پر می کنند! (۶۶) سپس روی آن آب داغ متعفنی می نوشند! (۶۷) سپس بازگشت آنها به سوی جهنم است! (۶۸) چرا که آنها پدران خود را گمراه یافتند (۶۹) با این حال به سرعت بدنبال آنان کشانده می شوند! (۷۰) و قبل از آنها بیشتر پیشـینیان (نیز) گمراه شدنـد! (۷۱) ما در میان آنها انذارکنندگانی فرسـتادیم (۷۲) ولی بنگر عاقبت انذارشوندگان چگونه بود! (۷۳) مگر بندگان مخلص خدا! (۷۴) و نوح، ما را خوانـد (و ما دعای او را اجابت

کردیم)؛ و چه خوب اجابت کننده ای هستیم!

ص :۱۴

(۷۵) و او و خاندانش را از اندوه بزرگ رهایی بخشیدیم (۷۶) و فرزندانش را همان بازماندگان (روی زمین) قرار دادیم (۷۷) و نام نیک او را در میان امتهای بعد باقی نهادیم (۷۸) سلام بر نوح در میان جهانیان باد! (۷۹) ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! (۸۰) چرا که او از بندگان باایمان ما بود! (۸۱) سپس دیگران [= دشمنان او] را غرق کردیم! (۸۲)

آیات شریفه ۷۵ تا ۸۲ درباره حضرت نوح (ع) است:

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۶۶۳، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

نوح (ع) ۵۰۰ سال بعد از طوفان امر نبوت را به سام تسلیم کرد. اما حام و یافث از میراث نبوت بهره ای نداشتند و اولاد سام در عربستان و ایران زندگی کردند تا نبوت به هود (ع) رسید.

وَ إِنَّ مِنْ شيعَتِهِ لَإِبْراهيمَ (۸۳)

إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَليمٍ (۸۴)

إِذْ قالَ لِأَبيهِ وَ قَوْمِهِ ما ذا تَعْبُدُونَ (۸۵)

أَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُريدُونَ (۸۶)

فَما ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعالَمينَ (۸۷)

فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (۸۸)

فَقالَ إِنِّي سَقيمٌ (۸۹)

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرينَ (۹۰)

فَراغَ إِلى آلِهَتِهِمْ فَقالَ أَ لا تَأْكُلُونَ (۹۱)

ما لَكُمْ لا تَنْطِقُونَ (۹۲)

فَراغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمينِ (۹۳)

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ (۹۴)

قالَ أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ (۹۵)

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ (۹۶)

قالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْياناً فَأَلْقُوهُ فِی الْجَحِیمِ (۹۷)

فَأَرادُوا بِهِ کَیْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِینَ (۹۸)

وَ قالَ إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ (۹۹)

رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ (۱۰۰)

فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِیمٍ (۱۰۱)

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قالَ یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ (۱۰۲)

فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ (۱۰۳)

وَ نادَیْناهُ أَنْ یا إِبْراهِیمُ (۱۰۴)

قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ (۱۰۵)

إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ (۱۰۶)

وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ (۱۰۷)

وَ تَرَکْنا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ (۱۰۸)

سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ (۱۰۹)

کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ (۱۱۰)

إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِینَ (۱۱۱)

وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ (۱۱۲)

وَ بارَکْنا عَلَیْهِ وَ عَلی إِسْحاقَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِما مُحْسِنٌ وَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِینٌ (۱۱۳)

و از پیروان او ابراهیم بود (۸۳) (به خاطر بیاور) هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد (۸۴) هنگامی که به پدر و قومش گفت: اینها چیست که می پرستید؟! (۸۵) آیا غیر از خدا به سراغ این معبودان دروغین می روید؟! (۸۶) شما درباره پروردگار عالمیان چه گمان می برید؟! (۸۷) (سپس) نگاهی به ستارگان افکند (۸۸) و گفت: «من بیمارم (و با شما به

مراسم جشن نمی آیم)!» (۸۹) آنها از او روی برتافته و به او پشت کردند (و بسرعت دور شدند) (۹۰) (او وارد بتخانه شد) مخفیانه نگاهی به معبودانشان کرد و از روی تمسخر گفت: چرا (از این غذاها) نمی خورید؟! (۹۱) (اصلاً) چرا سخن نمی گویید؟! (۹۲) سپس بسوی آنها رفت و ضربه ای محکم با دست راست بر پیکر آنها فرود آورد (و جز بت بزرگ، همه را درهم شکست) (۹۳) آنها با سرعت به او روی آوردند (۹۴) گفت: آیا چیزی را می پرستید که با دست خود می تراشید؟! (۹۵) با اینکه خداوند هم شما را آفریده و هم بتهایی که می سازید! (۹۶) (بت پرستان) گفتند: «بنای مرتفعی برای او بسازید و او را در جهنمی از آتش بیفکنید!» (۹۷) آنها طرحی برای نابودی ابراهیم ریخته بودند، ولی ما آنان را پست و مغلوب ساختیم! (۹۸) (او از این مهلکه بسلامت بیرون آمد) و گفت: من به سوی پروردگارم می روم، او مرا هدایت خواهد کرد! (۹۹) پروردگارا! به من از صالحان [= فرزندان صالح] ببخش! (۱۰۰) ما او [= ابراهیم]

را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم! (۱۰۱) هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!» (۱۰۲) هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاك نهاد (۱۰۳) او را ندا دادیم که: ای ابراهیم! (۱۰۴) آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و به مأموریت خود عمل کردی)! ما این گونه، نیکوکاران را جزا می دهیم! (۱۰۵) مسلماً این همان امتحان آشکار است! (۱۰۶) ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم (۱۰۷) و نام نیك او را در امتهای بعد باقی نهادیم! (۱۰۸) سلام بر ابراهیم! (۱۰۹) این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! (۱۱۰) او از بندگان با ایمان ما است! (۱۱۱) ما او را به اسحاق - پیامبری از شایستگان- بشارت دادیم! (۱۱۲) ما به او و اسحاق برکت دادیم؛ و از دودمان آن دو، افرادی بودند نیکوکار و افرادی آشکارا به خود ستم کردند! (۱۱۳)

آیات شریفهٔ ۸۳ تا ۱۱۳ درباره حضرت ابراهیم (ع) است:

فَنَظَرَ نَظرَةً فی النُّجُومِ (۸۸) فَقَالَ إِنی سَقِیمٌ (۸۹)

پس ابراهیم نظر مخصوصی به ستارگان کرد (۸۸) و گفت: من بیمارم (۸۹)

☼ نکته:

بعضی از مفسرین نگاه کردنِ حضرت ابراهیم (ع) به نجوم و خبر دادن از مریضی خود را از باب «معاریض» یا «توریه» فرض کرده اند. (معاریض یا توریه، سخنی است که شنونده از ظاهر آن معنایی را می فهمد و گوینده معنای دیگری را اراده کرده باشد و به عمد این بیان را بگوید تا دروغی نگفته باشد. افراد مؤمن برای نگفتن دروغ، توریه می گویند).

صاحب المیزان، ج ۳۳، ص ۲۳۸، آورده است: معاریض گفتن برای انبیاء جایز نیست زیرا باعث بی اعتمادی مردم نسبت به آنها می شود، لذا از آن جایی که دلیلی قطعی بر اینکه حضرت ابراهیم (ع) در آن ایام واقعاً مریض نبوده در دست نداریم و حتی دلیلی داریم بر اینکه مریض بوده چرا که انبیاء دروغ و سخن بیهوده نمی گویند، پس واقعاً مریض بوده است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۶۶۹، از کافی، از امام صادق (ع):

وقتی حضرت ابراهیم (ع) نظر کرد و حوادث وارده بر سید الشهداء را دید، سخت متأثر شد و گفت: من از آن چه بر حضرت امام حسین (ع) می رسد، مریضم.

از همان منبع، از معانی الاخبار، از امام صادق (ع): به خدا قسم مریض نبود و دروغ هم نگفته است و حضرت ابراهیم (ع) در این بیاناتِ خود، قصد بیماری و مرضِ کفر و ارتداد مردم را کرده است.

توجه: روایاتی هم در خصوص تقیه حضرت ابراهیم (ع) آمده است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۶۷۰، از کافی، از امام صادق (ع): (خلاصه روایت)

مولـد ابراهیم (ع) شـهری در عراق (کوثی ربی) بود. مادر او و مادر لوط (ع) دو خواهر و دختران لاحـج بودند که از انبیاء غیر مرسـل بود. همسـرش سـاره نیز دخـتر خـاله اش بود. سـاره دارای املاـک و زراعـات و چهارپایـان فراوان بود. بعـد از مـاجرای گلسـتان شدن آتش، نمرود امر کرد ابراهیم (ع) تبعید و اموالش مصادره شود. حضـرت ابراهیم (ع) در قبال اموال، خواست که عمرش را به او برگردانند و کار به قاضـی رسید و نمرد به اجبار اموالش را به او داد و از شهر اخراجش کرد. آنها به سوی شام روانه شد. مرزبانانِ قبطی ساره را که در صندوقی بود به پیش پادشاه برده و او دو بار قصد کرد به ساره تعرض کند ولی هر بار به دعای ابراهیم (ع) دستش خشک شد. پادشاه توبه کرده، ایمان آورد و بانوی محترمی به عنوان خدمتکار به ساره هدیه داد و گفت: «هـا اجرک علی دعائـک لی» و به همین جهت او را «هـاجر» نامیدنـد. ابراهیم (ع) به همراه ساره و لوط به سوی شامات رفته و لوط (ع) را در قسمتی از شامات سکونت داد.

وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷)

و آن ذبح را به ذبحی عظیم عوض و فدا کردیم (۱۰۷)

☼ مؤلف:

اکثر مفسـرین مراد از ذبـح عظیم را «قوچ بزرگ» فرض کرده اند. از جمله در تفسـیر صافی، ج ۵، ص ۴۸۱، آورده است: « ... چون ابراهیم (ع) قصد کرد اسـماعیل (ع) را قربانی کند، خداوند به جای او گوسـفندی عظیم الجثه فرستاد ... و همانا به مدت ۴۰ روز در باغهای بهشتی علف خورده بود ... » . اما با توجه به این که کلمه «ذبـح» با صـفتِ «عظیم» موصوف شده است، لذا معنا کردنِ «ذبح» به یک گوسـفند خدشه ای در آیه شـریفه وارد می کند به همین خاطر برای رفع این اشکال بعضی گفته اند: «آن گوسفند چون حدود ۴۰ روز در بهشت چریـده بود و وزن زیادی داشت لذا خداوند متعال با کلمه عظیم او را تشبیه کرده است» و عده ای گفته اند: «از آن جایی که رسم قربانی کردن گوسـفند در نسـلهای بعدی به کرات و فراوان تکرار می شود به همین خاطر و به دلیل کثرت در تعداد قربانیهایِ گوسفند، خداوند متعال آن را به صفت عظیم آورده است» .

ص :۱۷

اما به دلایل ذیل مراد از «ذبح عظیم» نمی تواند «گوسفند» باشد:

۱ - چون کلمه «ذبح» با صفت «عظیم» موصوف شده است بنابراین این ذبح بایستی از حضرت اسماعیل (ع) مقامی عظیم تر داشته باشد، حال اگر این ذبح را گوسفند بدانیم پس العیاذ بالله باید آن گوسفند را از اسماعیل (ع) عظیم تر و بالامرتبه تر فرض کنیم و این محال است.

۲ - بزرگیِ جثه دال بر عظمت نیست، وگرنه باید حیوانی مثلِ فیل از انسان برتر باشد.

۳ - این مفسرین شاید فکر کرده اند آن گوسفند چون در بهشت چریده، پس به اندازه یک غول بوده که اگر این چنین بود حضرت ابراهیم (ع) چگونه آن را ذبح کرد.

۴ - اگر منظور «جثه» بود جا داشت به جای صفتِ «عظیم» ، صفتِ «کبیر» می آمد.

۵ - اگر مراد «کثرتِ قربانی» بود جا داشت به جای صفت «عظیم» ، صفتِ «کثیر» می آمد.

۶ - خدایتعای در قرآنِ کریمش، صفت عظیم را در مواردی چون: عذاب- ربکم- فوز- فضل- اجر- یوم- سحر- خُلقِ رسول اکرم (ص) و امثالهم به کار برده و هیچ گاه این صفت را به حیوانی نسبت نداده است.

نتیجه کلام: منظور حقیقی از این صفت باید موجودی عظیم الشأن باشد که لیاقتِ صفت «عظیم» را داشته باشد. حال به استناد روایاتی از معصومین (ع) از جمله روایتی از صافی (ج۵، ص ۴۸۰) مراد از «ذبح عظیم» ، «حضرت ابا عبد الله الحسین (ع)» است. و اما این بدان معنا نیست که گوسفندی برای ذبح نیامده باشد، بلکه منظور و مراد از «ذبحِ عظیم» در آیه شریفه گوسفند نیست و روایاتی هم که در این خصوص آمده اند صرفاً ماجرای ذبحِ آن گوسفند را آورده اند نه این که در آن روایات آمده باشد که «ذبح عظیم» ، حتماً همان گوسفند است. (والله اعلم).

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۴۷۸ و۴۷۹، از مجمع، از عیاشی، از امام صادق (ع): (خلاصه روایت)

بین بشارت دادن به ابراهیم (ع) در موردِ اسماعیل و اسحاق (ع)، ۵ سال فاصله بود. خداوند سبحان فرمود: «فبشرناه بغلام حلیم» (صافات۱۰۱) و اسماعیل (ع) را به عنوان اولین بشارت به ابراهیم (ع) داد. و (بعد از ۵ سال) هنگامی که اسحاق (ع) از ساره متولد شد و به سن ۳ سالگی

رسید ... ساره حسادت کرد و هاجر و اسماعیل (ع) به مکه برده شدند ... و قوچِ بزرگی به عنوانِ فدیه به جای اسماعیل (ع) ذبح شد.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۴۸۲، از کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، آورده که فرمود: اگر خداوند گوشتی را پاکتر از گوشت گوسفند آفریده بود هر آیینه آن را فدیه ی اسماعیل (ع) قرار می داد.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۴۸۰، از قمی، ج ۲، ص ۲۲۶، آورده است: قوچ بر کوهی در سمت راستِ مسجدِ «منی» از آسمان پایین آمد و شاخدار بود. و رنگش کبود و تیره بود.

نکته مهم: واقعه کربلا و قربانی شدن حضرت سید الشهداء (ع) کتابی بی کران است که هر کسی تنها در حدِ درک و فهم خودش از آن برداشتی دارد، عده ای می گویند: «امام حسین (ع) به خاطر نماز شهید شد» ، بعضی دیگر گفته اند: «به خاطر امر به معروف شهید شد» ، بعضی ها هم گفته اند: «به خاطر دینِ خدا شهید شد» ، عده ای هم که تکلیفشان معلوم است گفته اند: «به خاطر حکومت شهید شد» و ...

اما واقعیت غیر از اینهاست بلکه فقط باید گفت: «امام حسین (ع) تنها و تنها برای خداوند متعال قربانی شد» ، در توضیح باید گفت: امامت جزءِ اصول دین است، در صورتی که نماز و روزه و امر به معروف و غیره جزءِ فروع دین هستند و می دانیم اصول، مقدم بر فروع است لذا هیچ گاه نبایستی تصور کرد که خداوند سبحان بخواهد اصولش را فدای فروعش کند. و ...

☼ لطیفه:

یک روز عالمی از علمای معروف، در ذهنِ خودش تداعی کرد که: «چگونه ممکن است خدای سبحان بابتِ شهادتِ امام حسین (ع)، آنجناب را به عنوانِ مُقَّسمِ بهشت و جهنمْ پاداش دهد؟» ، این گذشت تا روزی که قصدِ سفرِ کربلای معلا کرد، در راه؛ سواری به او رسید و بعد از ادای سلام، آن عالم را به اسم صدا کرد و فرمود: «آیا شک داری به مقامی که خدای سبحان به امام حسین (ع) عنایت فرموده است؟» عالم از این فرمایش تعجب کرد، چرا که این فکر را به احدی نگفته بود. آن حضرت (ع) به عالم فرمود: «روزی یکی از سلاطین به همراه لشکریانش برای شکارْ عازمِ بیابان شد، پادشاه به دنبال شکاری به سرعت رفت و در بیابان گم شد، گرسنگی

و تشنگی او را کلافه کرد، ناگهان چشمش به خیمه ای افتاد، فوراً به سوی خیمه رفت تا تقاضای آب و خوراک کند، زنی در چادر نشسته بود، پادشاه درخواستِ غذا و آب کرد، آن زن مقداری شیر به همراه تکه ای نانِ خشک برایش آورد، اما پادشاه به آن غذا اکتفا نکرد، لذا آن زن که تنها یک گوسفند (بز) به عنوانِ منبعِ معاش داشت را ذبح کرده و غذایی برای پادشاه فراهم نمود، در این حین شوهرِ آن زن آمد و عملِ همسرش را تأیید نمود و از پادشاه به بهترین نحو پذیرایی کرد، پادشاه هم بعد از رفع خستگی و گرفتنِ آدرسِ مسیر، نوشته ای را به آن مرد داد و گفت: هر گاه به شهر آمدی این نوشته را به دربانانِ قصر بده تا به تو اجازه ورود به قصر دهند. و بعد آنها را ترک کرد. چند روز از این ماجرا گذشت و مرد به سوی شهر عازم شد و خود را به قصر رسانید، وقتی وارد قصر شد، پادشاه با وزرایش در جلسه ای بود، وقتی آن مرد را دید بسیار احترامش گذاشت و او را در کنار خودش جای داد، سپس داستانش را برای وزرایش تعریف کرد و از آنها خواست که هر کدام نظرشان را ابراز کنند، یکی از وزرا گفت: او یک گوسفند برایت سر بریده، تو هم ۱۰ گوسفند به او بده، دیگری گفت: گله ای گوسفند بده و خلاصه هر یک نظری دادند، تا این که وزیرِ اعظم که مردی حکیم بود، گفت: او تمام دار و ندارش را برای تو فدا کرده است، لذا برترین پُستَتْ که همان وزارتِ اعظم است را به او بده» . سپس آن حضرت (ع) به عالم فرمود: «امام حسین (ع) هر چه داشت برای خدای سبحان فدا کرد» . و این را فرمود و برفت.

بله عزیزان! سرور و مولایم حضرت سید الشهدا (ع) در تمام دوران زندگیِ گوهربارش از فداکاری در راه خدای سبحان دریغ نفرمود تا آن که در واقعه کربلا این ایثار و گذشت را به معرض ظهور رسانید و تمام دارایی اش از بچه ۶ ماهه گرفته تا اموال و عیال و ... و در آخر هم جان نازنینش را با کمال خضوع و خشوع تقدیم معشوق و محبوبش فرمود و خدای تعالی هم به آنجناب می فرماید: «یا أَیتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیهً مَرْضِیهً فَادْخُلِی فِی عِبَادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی» = «تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم درآی و در بهشتم وارد شو!»

ص :۲۰

(فجر۲۷ تا۳۰). که در آن دو کلمه «عبادی» و «جنتی» را از یک طرف به خودش نسبت داده و از طرفی نکره آورده است و می خواهد بفرماید که جایگاهت در کنار بندگانِ مخصوص و در بهشت مخصوص است که تنها خداوند سبحان می داند چیست، نه آن بندگان و بهشتهای عادی ...

در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۸۹، از امام صادق (ع):

اگر در مقابلِ شهادتِ امام حسین (ع) تمام اهلِ زمین کشته و قصاص شوند اسراف نیست.

در عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۱، باب۱۷، ح۱، از امام رضا (ع): هنگامی که حضرت ابراهیم (ع)، به جای اسماعیل خواست گوسفند را ذبح کند به خدای تعالی عرضه داشت: کاش فرزندم اسماعیل را به دست خود قربانی می کردم تا قلبم در اثر فراق فرزند به درد آید و خدایتعالی اجر و پاداش بزرگ و بسیاری مرحمتم می فرمود. حضرت حق تعالی فرمود: ای ابراهیم! عزیزترین مخلوق من نزد تو کیست؟ عرضه داشت: حبیب تو محمد (ص). خدای تعالی فرمود: آیا او را بیشتر از خودت دوست داری؟ عرض کرد: بله. خدای تعالی فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ عرضه داشت: فرزند او را. خدای تعالی فرمود: ای ابراهیم! طایفه ای که گمان کنند از امت محمد (ص) باشند فرزند او حسین (ع) را به ستم ذبح کنند. پس فریاد فغان ابراهیم (ع) بلند شد و دل او به درد آمد و شروع به گریه کرد. پس از مصدر جلال الهی به او وحی رسید: ای ابراهیم! فغان و گریه تو را فدای فرزندت اسماعیل قرار دادم مثل آنکه اسماعیل را فدایی کرده باشی چون بر حسین (ع) گریه کردی و درجات و پاداش تو را در اثر مصیبتِ امام حسین (ع) بالا می بریم. و این است تفسیر قول حق تعالی که می فرماید: «و فدیناه بذبح عظیم» .

از همان منبع، ص ۲۲۱، باب۲۸: هر کس بر مصائب ما اهل بیت (ع) گریه کند یا این که کسی را بگریاند، چشمش گریان نباشد در روزی که همه چشمها گریان باشند. و کسی که در مجلسی بنشیند که از ما اهل بیت (ع) یاد شود دلش نمیرد در روزی که دلها در آن روز می میرد.

در عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۶۶، باب۲۲، ح۱، از امام رضا (ع):

ایمان، معرفت به قلب، اقرار به زبان و عمل به ارکان است.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۲۴، باب۲۸، از امام رضا (ع): هر کس در روز عاشورا کارهای خود را ترک کند و شغل خود را واگذارد، حق تعالی حاجت های دنیا و آخرتش را برآورد. و هر کس روز عاشورا، روز حزن و گریه اش باشد حق تعالی روز قیامت را روز شادی اش گرداند.

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۲۹، از عیون، از امام رضا (ع):

ما اهل بیت، همه با شهادت از دنیا می رویم.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۶، ص ۸۵۲، چ۱، از حضرت علی (ع):

ایمان بنده ای کامل نگردد مگر وقتی که هر کس را دوست می دارد برای خدا دوست بدارد و هر کس را دشمن می دارد برای خدا دشمن بدارد. و ایمان بنده ای درست نباشد مگر وقتی که به آن چه در دست خداست بیشتر اطمینان کند تا آن چه در دست خودش می باشد.

☼ مؤلف:

خداوند سبحان در ۷ سوره، در ۹ آیه شریفه، به کلمه «غلام» اشاره فرموده است:

الف- در ۳ آیه، منظور یحیی (ع) است که در زمان کهولت و پیری به زکریا (ع) مژده داده شد: (آل عمران۴۰) و (مریم۷و۸).

ب- در ۳ آیه، منظور دو پسرِ حضرت ابراهیم (ع) است که باز هم در سنِ پیری به آنجناب مژده داده شد:

۱ - «فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» (صافات۱۰۱): در این آیه شریفه منظور حضرت اسماعیل (ع) است، چرا که در آیات بعدی به ماجرای آن خواب و ذبحِ مذکور، اشاره فرموده است.

۲ - «نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ» (حجر۵۳).

۳ - «وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ» (ذاریات۲۸): در این دو آیه شریفه، منظور حضرت اسحاق (ع) است، چرا که در آیات قبل و بعدش به فرشتگانِ عذابِ قومِ لوط اشاره فرموده است. و نیز در آیه ۲۹ ذاریات به عقیمی همسرِ ابراهیم (ع) اشاره دارد، در صورتی که هاجر عقیم نبود، بلکه سارا مادر اسحاق (ع) عقیم بود.

از این سه آیه ی شریفه معلوم می شود که خداوند سبحان اسماعیل (ع) را به صفتِ «حلیم» و اسحاق (ع) را به صفتِ «علیم» ، ملقب فرموده است.

ج- در آیه (مریم۲۰)، منظور حضرتِ عیسی (ع) می باشد.

د- در آیه (یوسف۱۹)، منظور حضرت یوسف (ع) می باشد که در چاه افتاده بود.

ه- در آیه (کهف۸۰)، منظور آن پسرِ مقتول به دست حضرت خضر (ع) می باشد.

همچنین در آیه (کهف۸۲) به کلمه «غلامین» اشاره فرموده، که منظور همان «غلامینِ یتیمینِ» ، داستان موسی و خضر (ع) است.

و نیز در دو آیه (کهف۷۴) و (مریم۱۹) به کلمه «غلاما» ، اشاره فرموده است، که منظور از آن به ترتیب: پسرِ مقتول در داستان موسی و خضر (ع) و مژده عیسی (ع) است.

توجه: به استناد این آیه شریفه که می فرماید: «وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ» = «و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را بشارت به اسحاق و بعد از او یعقوب دادیم» . (هود۷۱)، معلوم می شود که مراد از «غلام علیم» در دو آیه فوق الذکر همان اسحاق (ع) است.

وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلى مُوسى وَ هارُونَ (۱۱۴)

وَ نَجَّيْناهُما وَ قَوْمَهُما مِنَ الْكَرْبِ الْعَظيمِ (۱۱۵)

وَ نَصَرْناهُمْ فَكانُوا هُمُ الْغالِبينَ (۱۱۶)

وَ آتَيْناهُمَا الْكِتابَ الْمُسْتَبينَ (۱۱۷)

وَ هَدَيْناهُمَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ (۱۱۸)

وَ تَرَكْنا عَلَيْهِما فِي الْآخِرينَ (۱۱۹)

سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُونَ (۱۲۰)

إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنينَ (۱۲۱)

إِنَّهُما مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنينَ (۱۲۲)

وَ إِنَّ إِلْياسَ لَمِنَ الْمُرْسَلينَ (۱۲۳)

إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۲۴)

أَ تَدْعُونَ بَعْلاً وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخالِقينَ (۱۲۵)

اللَّهَ رَبَّكَمْ وَ رَبَّ آبائِكَمُ الْأَوَّلِينَ (۱۲۶)

فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷)

إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۲۸)

وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۲۹)

سَلامٌ عَلى إِلْ ياسِينَ (۱۳۰)

إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۱)

إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲)

ما به موسی و هارون نعمت بخشیدیم! (۱۱۴) و آن دو و قومشان را از اندوه بزرگ نجات دادیم! (۱۱۵) و آنها را یاری کردیم تا بر دشمنان خود پیروز شدند! (۱۱۶) ما به آن دو، کتاب روشنگر دادیم (۱۱۷) و آن دو را به راه راست هدایت نمودیم! (۱۱۸) و نام نیکشان را در اقوام بعد باقی گذاردیم! (۱۱۹) سلام بر موسی و هارون! (۱۲۰) ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! (۱۲۱) آن دو از بندگان مؤمن ما بودند! (۱۲۲) و الیاس از رسولان (ما) بود! (۱۲۳) به خاطر بیاور هنگامی را که به قومش گفت: آیا تقوا پیشه نمی کنید؟! (۱۲۴) آیا بت «بعل» را می خوانید و بهترین آفریدگارها را رها می سازید؟! (۱۲۵) خدایی که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست! (۱۲۶) اما آنها او را تکذیب کردند؛ ولی به یقین همگی (در دادگاه عدل الهی) احضار می شوند! (۱۲۷) مگر بندگان مخلص خدا! (۱۲۸) ما نام نیک او را در میان امتهای بعد باقی گذاردیم! (۱۲۹) سلام بر الیاسین! (۱۳۰) ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! (۱۳۱) او از بندگان مؤمن ما است! (۱۳۲)

آیات شریفه ۱۱۴ تا ۱۳۲ درباره حضرت موسی (ع)، هارون (ع) و الیاس (ع) است:

☼ نکته:

در قرآن کریم تنها در دو جا، نام حضرت الیاس (ع) آمده است.

۱-سوره انعام آیه ۸۵: «وَ زَکَرِیَّا وَ یحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاس کلٌّ مِّنَ الصالِحِینَ»

۲ - سوره صافات آیات ۱۲۳ تا ۱۳۲: «و الیاس از پیامبران مرسل بود، که آنجناب مردمی را که بتی به نام «بعل» می پرستیده اند به سوی یکتا پرستی دعوت می کرده است، عده ای به وی ایمان آوردند ولی اکثریت تکذیبش کردند که برای عذاب حاضر خواهند شد» .

☼ نکته:

در احادیث و روایات در خصوص اینکه حضرت الیاس کیست؟ اختلاف است از جمله:

۱ - الیاس همان ادریس است.

۲ - الیاس همان خضر است.

۳ - الیاس هنوز زنده است.

۴ - الیاس همان ذوالنون است.

۵ - الیاس از نسل هارون بن عمران است (والله اعلم).

سَلامٌ عَلی اِلْ یاسینَ (۱۳۰)

سلام بر آل یاسین (۱۳۰)

☼ نکته:

عده ای آیه شریفه را «سلام علی آل یاسین» قرائت کرده اند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۲۵۴، از امام صادق (ع)، از حضرت علی (ع):

معنای آیه (سلام علی آل یاسین) سلام بر آل محمد (ص) است. چون مراد به کلمه (یس) رسول خدا (ص) است.

وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلینَ (۱۳۳)

إِذْ نَجَّیْناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعینَ (۱۳۴)

إِلاَّ عَجُوزاً فِی الْغابِرینَ (١٣٥)

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرینَ (١٣۶)

وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحينَ (١٣٧)

وَ بِاللَّيْلِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (١٣٨)

وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلينَ (١٣٩)

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (١۴٠)

فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضينَ (١۴١)

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُليمٌ (١۴٢)

فَلَوْ لا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحينَ (١۴٣)

لَلَبِثَ فی بَطْنِهِ إِلی يَوْمِ يُبْعَثُونَ (١۴۴)

فَنَبَذْناهُ بِالْعَراءِ وَ هُوَ سَقيمٌ (١۴۵)

وَ أَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطينٍ (١۴۶)

وَ أَرْسَلْناهُ إِلی مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزيدُونَ (١۴٧)

فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ إِلی حينٍ (١۴٨)

و لوط از رسولان (ما) است! (١٣٣) و به خاطر بیاور زمانی را که او و خاندانش را همگی نجات دادیم (١٣۴) مگر پیرزنی که از بازماندگان بود (و به سرنوشت آنان گرفتار شد)! (١٣۵) سپس بقیه را نابود کردیم! (١٣۶) و شما پیوسته صبحگاهان از کنار (ویرانه های شهرهای) آنها می گذرید (١٣٧) و (همچنین) شبانگاه؛ آیا نمی اندیشید؟! (١٣٨) و یونس از رسولان (ما) است! (١٣٩) به خاطر بیاور زمانی را که به سوی کشتی پر (از جمعیت و بار) فرار کرد (١۴٠) و با آنها قرعه افکند، (و قرعه به نام او افتاد و) مغلوب شد! (١۴١) (او را به دریا افکندند) و ماهی عظیمی او را بلعید، در حالی که مستحق سرزنش بود! (١۴٢) و اگر او از تسبیح کنندگان نبود (١۴٣) تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند! (١۴۴)

(به هر حال ما او را رهایی بخشیدیم و) او را در یک سرزمین خشک خالی از گیاه افکندیم در حالی که بیمار بود! (۱۴۵) و بوته کدویی بر او رویاندیم (تا در سایه برگهای پهن و مرطوبش آرامش یابد)! (۱۴۶) و او را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری -یا بیشتر- فرستادیم! (۱۴۷) آنها ایمان آوردند، از این رو تا مدت معلومی آنان را از مواهب زندگی بهره مند ساختیم! (۱۴۸)

آیات شریفه ۱۳۳ تا ۱۳۸ درباره حضرت لوط (ع) و آیات شریف ۱۳۹ تا ۱۴۸ درباره یونس (ع) است:

☼ نکته:

داستان حضرت یونس (ع) در شش سوره قرآن به شرح ذیل آمده است:

۱ - صافات آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸: خداوند متعال، حضرت یونس (ع) را به سوی قومی فرستاد و او از بین مردم فرار کرده و به کشتی سوار شد و در آخر توسط نهنگ بلعیده شد و پس او را نجات داده و بار دیگر به سوی آن قوم فرستاد و مردم به وی ایمان آوردند.

۲ - انبیاء آیات ۸۷ و۸۸: «وَ ذَا النُّونِ إِذ ذَّهَب ... » : که متعرض تسبیح او در شکم ماهی است که علت نجاتش از آن بلا می شود. کلمه «ذا النون» ، به معنای صاحب ماهی است و چون حضرت یونس (ع) در شکم ماهی بود به این صفت، وصف شد.

۳ - نساء آیه ۱۶۳: «انا اوحینا ... و یونس و ... » تنها به ذکر نام بسنده فرموده است.

۴ - ن آیات ۴۸ تا ۵۰: «فاصبر لحکم ربک ... » که متعرض ناله و توبه ی او در شکم ماهی و سپس بیرون شدنش است.

۵ - یونس آیه ۹۷: «فلو لا کانت قریه» که متعرض ایمان آوردن قوم و رفع عذاب از آنهاست.

۶ - انعام آیه ۸۶: «وَ إِسمَعِیلَ وَ الْیَسعَ وَ یُونُس وَ لُوطاً ... » تنها به ذکر نام بسنده فرموده است.

☼ نکته:

نام یونس چهار بار در قرآن آمده و دو بار هم با دو اسم «ذو النون» به معنای صاحب ماهی در سوره انبیاء و دیگری به اسم «صاحب حوت» در سوره قلم در آیه ۴۸ آمده است.

خلاصه داستان از المیزان، ج ۳۳، ص ۲۶۶ - ۲۷۱: خداوند متعال یونس (ع) را برای دعوت اهل نینوا با جمعیتی بیش از صد هزار نفر فرستاد ولی آنها ایمان نیاوردند تا آنکه عذابی که یونس با آن تهدیدشان می کرد فرا رسید و یونس خودش از میان قوم بیرون رفت ولی مردم توبه کرده و عذاب رفع شد و یونس که گویا متوجه نشده بود قوم ایمان آورده اند خشمناک و به عنوان قهر، سوار کشتیِ پرجمعیتی شد. در راه، نهنگی پیدا شد و کشتی را به خطر انداخت و آنها به قید قرعه یونس

(ع) را به دریا انداختند و نهنگ او را بلعید. بعد از چند شبانه روز و با توجه به توبه یونس، نهنگ او را در کنار دریا استفراغ کرد. و او در حالی که مریض بود به زمین افتاد. خدایتعالی درخت کدویی رویاند تا بر او سایه افکند و بعد از بهبودیِ مجدد به طرف قومش حرکت کرد.

فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّكَ الْبَناتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ (۱۴۹)

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلائِكَةَ إِناثاً وَ هُمْ شاهِدُونَ (۱۵۰)

أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ (۱۵۱)

وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (۱۵۲)

أَصْطَفَى الْبَناتِ عَلَى الْبَنِينَ (۱۵۳)

ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴)

أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (۱۵۵)

أَمْ لَكُمْ سُلْطانٌ مُبِينٌ (۱۵۶)

فَأْتُوا بِكِتابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۱۵۷)

وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸)

سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۵۹)

إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۰)

فَإِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ (۱۶۱)

ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفاتِنِينَ (۱۶۲)

إِلَّا مَنْ هُوَ صالِ الْجَحِيمِ (۱۶۳)

وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴)

از آنان بپرس: آیا پروردگارت دخترانی دارد و پسران از آن آنهاست؟! (۱۴۹) آیا ما فرشتگان را مؤنث آفریدیم و آنها ناظر بودند؟! (۱۵۰) می دانید آنها با این تهمت بزرگشان می گویند (۱۵۱) «خداوند فرزند آورده!» ولی آنها به یقین دروغ می

گویند! (۱۵۲) آیا دختران را بر پسران ترجیح داده است؟! (۱۵۳) شما را چه شده است؟! چگونه حکم می کنید؟! (هیچ می فهمید چه می گویید؟!) (۱۵۴) آیا متذکر نمی شوید؟! (۱۵۵) یا شما دلیل روشنی در این باره دارید؟ (۱۵۶) کتابتان را بیاورید اگر راست می گویید! (۱۵۷) آنها [= مشرکان] میان او [= خداوند] و جن، (خویشاوندی و) نسبتی قائل شدند؛ در حالی که جنیان بخوبی می دانند که این بت پرستان در دادگاه الهی احضار می شوند! (۱۵۸) منزه است خداوند از آنچه توصیف می کنند (۱۵۹) مگر بندگان مخلص خدا! (۱۶۰) شما و آنچه را پرستش می کنید (۱۶۱) هرگز نمی توانید کسی را (با آن) فریب دهید (۱۶۲) مگر آنها که در آتش دوزخ وارد می شوند! (۱۶۳) و هیچ یک از ما نیست جز آنکه مقام معلومی دارد (۱۶۴)

وإِنَّا لَنَحْنُ الصافُّونَ (۱۶۵)

و ما فرشتگان، همواره آماده به خدمت در صف ایستاده ایم (۱۶۵)

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۲۸۸، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

اگر (در نماز) صفوف خود را منظم کنید و به خط مستقیم بایستید خدایتعالی شما را مانند ملائکه هدایت می کند.

وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶)

وَ إِنْ كانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷)

لَوْ أَنَّ عِنْدَنا ذِكْراً مِنَ الْأَوَّلِينَ (۱۶۸)

لَكُنَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۹)

فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰)

وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۱)

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۲)

وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ (۱۷۳)

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ (۱۷۴)

وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۵)

أَ فَبِعَذابِنا يَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶)

فَإِذا نَزَلَ بِساحَتِهِمْ فَساءَ صَباحُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۷)

وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حينٍ (۱۷۸)

وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۹)

ص :۲۶

و ما همه تسبیح گوی او هستیم! (۱۶۶) آنها پیوسته می گفتند (۱۶۷) اگر یکی از کتابهای پیشینیان نزد ما بود (۱۶۸) به یقین، ما بندگان مخلص خدا بودیم! (۱۶۹) (اما هنگامی که این کتاب بزرگ آسمانی بر آنها نازل شد،) به آن کافر شدند؛ ولی بزودی (نتیجه کار خود را) خواهند دانست! (۱۷۰) وعده قطعی ما برای بندگان فرستاده ما از پیش مسلم شده (۱۷۱) که آنان یاری شدگانند (۱۷۲) و لشکر ما پیروزند! (۱۷۳) از آنها [= کافران] روی بگردان تا زمان معینی (که فرمان جهاد فرارسد)! (۱۷۴) و وضع آنها را بنگر (چه بی محتواست) اما بزودی (نتیجه اعمال خود را) می بینند! (۱۷۵) آیا آنها برای عذاب ما شتاب می کنند؟! (۱۷۶) اما هنگامی که عذاب ما در آستانه خانه هایشان فرود آید، انذارشدگان صبحگاه بدی خواهند داشت! (۱۷۷) از آنان روی بگردان تا زمان معینی! (۱۷۸) و وضع کارشان را ببین؛ آنها نیز به زودی (نتیجه اعمال خود را) می بینند! (۱۷۹)

سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ (۱۸۰) وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ (۱۸۱) وَ الحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۱۸۲)

منزه است پروردگار تو آن پروردگار پیروزمند از هر چه به وصف او می گویند (۱۸۰) و سلام بر پیامبران (۱۸۱) و حمد از آنِ پروردگار جهانیان است (۱۸۲)

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۶۹۹، از طبرسی، از امیرالمؤمنین (ع):

هر کس بخواهد به طور کامل مزد و پاداش بگیرد آخر کلامش که از مجلس بر می خیزد این باشد: «سبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلی الْمُرْسلِینَ وَ الحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» .

☼ نکته:

عبارت «عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ» ۵ بار (به تعدادِ خمسه آلِ عبا) در این سوره در آیاتِ ۴۰ – ۷۴ – ۱۲۸ – ۱۶۰و۱۶۹، تکرار شده است. و عبارت «عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» دو بار در سوره های (حجر۴۰) و (ص۸۳) و عبارت «عِبَادِنَا الْمُخْلَصِینَ» یک بار در سوره (یوسف۲۴) آمده است. پس کلمه «مُخْلَصِین» ۸ بار در قرآن کریم آمده است. و اما عبارت: «مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ» ۷ بار آمده است: (اعراف۲۹) – (یونس۲۲) – (عنکبوت۶۵) – (لقمان۳۲) – (غافر۱۴) – (غافر۶۵) و (بینه۵). که البته «مُخْلَصِین» مقام و مرتبه ای بالاتر از «مُخْلِصِین» است. و ...

خلاصه آیات سوره صافات:

۱ – ۲ – ۳ – صافات– زاجرات– تالیات ۱۰ – شهاب ثاقب ۲۱ – یوم الفصل ۳۵ – لا اله الا الله (آیه تهلیل) ۴۰ – عبادالله المخلصین ۴۸ – قاصرات طرف عین ۴۹ – بیض مکنون ۶۰ – فوز عظیم ۶۲ – شجره زقوم ۷۴ – عبادالله المخلصین ۷۵ تا ۸۲ – داستان نوح (ع) ۸۳ تا ۱۱۳ – داستان ابراهیم (ع) ۸۳ – شیعته لابراهیم ۸۹ – انی سقیم ۱۰۱ – بغلامٍ حلیم ۱۰۲ – ان شاء الله ۱۰۷ – ذبح عظیم ۱۱۲ – اسحاق ۱۱۳ – اسحاق ۱۱۴تا ۱۲۲ – موسی (ع) و هارون (ع) ۱۲۳تا ۱۳۲ – الیاس (ع) ۱۲۸ – إِلَّا عِبَادَاللَّهِ الْمُخْلَصِینَ ۱۳۳تا ۱۳۸ – لوط (ع) ۱۳۹تا ۱۴۸ – یونس (ع) ۱۵۰ – ام خلقنا الملائکه اناثا ۱۵۹ – سبحان الله عما یصفون ۱۶۰ – الا عبادالله المخلصین ۱۶۵ – وانا لنحُن الصافون ۱۶۹ – لکنا عبادالله المخلصین ۱۷۹ – وَاَبصر فسوف یبصرون ۱۸۰ – «سبْحَانَ

رَبِّکَ رَب الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سلَامٌ عَلی الْمُرْسلِینَ وَ الحَمْدُ للَّهِ رَب الْعَالَمِینَ» .

۳۸ سوره ص

۳۸ - سوره ص. (مکی است و ۸۸ آیه دارد).

خلاصه مطالب: انذار مردم توسط پیامبر (ص) و هدایتشان به سوی توحید و اخلاص.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۴۹۷، از معانی، از امام صادق (ع): «ص» چشمه ای است از زیر عرش پروردگار جاری است و همان چشمه است که پیامبر (ص) در شب معراج از آن وضو گرفت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّكْرِ (۱)

بَلِ الَّذينَ كَفَرُوا فی عِزَّةٍ وَ شِقاقٍ (۲)

كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنادَوْا وَ لاتَ حينَ مَناصٍ (۳)

وَ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْكافِرُونَ هذا ساحِرٌ كَذَّابٌ (۴)

أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عُجابٌ (۵)

وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلی آلِهَتِكُمْ إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ يُرادُ (۶)

ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلاَّ اخْتِلاقٌ (۷)

أَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُمْ فی شَكٍّ مِنْ ذِكْری بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذابِ (۸)

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزيزِ الْوَهَّابِ (۹)

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما فَلْيَرْتَقُوا فِی الْأَسْبابِ (۱۰)

جُنْدٌ ما هُنالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزابِ (۱۱)

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتادِ (۱۲)

وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ أُولئِكَ الْأَحْزابُ (۱۳)

إِنْ كُلٌّ إِلاَّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقابِ (۱۴)

وَ ما یَنْظُرُ هؤُلاءِ إِلاَّ صَیْحَةً واحِدَةً ما لَها مِنْ فَواقٍ (۱۵)

وَ قالُوا رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسابِ (۱۶)

ص، سوگند به قرآنی که دارای ذکر است (که این کتاب، معجزه الهی است) (۱) ولی کافران گرفتار غرور اختلافند! (۲) چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم؛ و به هنگام نزول عذاب فریاد می زدند (و کمک می خواستند) ولی وقت نجات گذشته بود! (۳) آنها تعجب کردند که پیامبر بیم دهنده ای از میان آنان به سویشان آمده؛ و کافران گفتند: این ساحر بسیار دروغگویی است! (۴) آیا او بجای این همه خدایان، خدای واحدی قرار داده؟! این به راستی چیز عجیبی است! (۵) سرکردگان آنها بیرون آمدند و گفتند: بروید و خدایانتان را محکم بچسبید، این چیزی است که خواسته اند (شما را گمراه کنند)! (۶) ما هرگز چنین چیزی در آیین دیگری نشنیده ایم؛ این تنها یک آیین ساختگی است! (۷) آیا از میان همه ما، قرآن تنها بر او [= محمد] نازل شده؟! آنها در حقیقت در اصل وحی من تردید دارند، بلکه آنان هنوز عذاب الهی را نچشیده اند (که این چنین گستاخانه سخن می گویند)! (۸) مگر خزاین رحمت پروردگار توانا و بخشنده ات نزد آنهاست (تا به هر کس میل دارند بدهند)؟! (۹) یا اینکه مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین و آنچه میان این دو است از آن آنهاست؟! (اگر چنین است) با هر وسیله ممکن به آسمانها بروند (و جلو نزول وحی را بر قلب پاک محمد بگیرند)! (۱۰) (آری) اینها لشکر کوچک شکست خورده ای از احزابند! (۱۱) پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب قدرت (پیامبران ما را) تکذیب کردند! (۱۲) و (نیز) قوم ثمود و لوط و اصحاب الأیکه [= قوم شعیب]، اینها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران برخاستند)! (۱۳) هر یک (از این گروه ها) رسولان را تکذیب کردند و عذاب الهی درباره آنان تحقق یافت! (۱۴) اینها (با این اعمالشان) جز یک صیحه آسمانی را انتظار نمی کشند که هیچ مهلت و بازگشتی برای آن وجود ندارد! (۱۵) آنها گفتند: «پروردگارا! بهره ما را از عذاب هر چه زودتر قبل از روز حساب به ما بده!» (۱۶)

ص :۲۸

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۲۹۸، از قمی آورده است: وقتی رسول خدا (ص) دعوت خود را ظاهر ساخت، قریش نزد ابوطالب آمدند و گفتند: برادرزاده ات را از این کار منع کن، تا به او ثروت و پادشاهی دهیم. حضرت (ص) فرمود: اگر خورشید را به دست راست من گذارند و ماه را به دست چپم بسپارند، نمی پذیرم. و لکن یک کلمه به من بدهند تا (هم مرا راضی کرده باشند) و هم به وسیله آن سرور عرب گشته و غیر عرب هم به دین آنها بگروند. آنها گفتند: یک کلمه که چیزی نیست ده کلمه از ما بخواهد. رسول خدا (ص) فرمود: شهادت به اینکه «لا اله الا الله و انی رسول الله» مشرکین گفتند: شگفتا! آیا ۳۶۰ خدا را رها کنیم و یک خدا بگیریم؟

آیات شریفه ۱۷ تا ۴۸ به ذکر نام نُه نفر از انبیاء گرامی اشاره فرموده است که عبارتند از:

۱ – داوود ۲ – سلیمان ۳ – ایوب ۴ – ابراهیم ۵ – اسحاق ۶ – یعقوب ۷ – اسماعیل ۸ – الیسع ۹ – ذوالکفل (علیهم السلام).

آیات شریفه ۱۷ تا ۲۹ به داستان حضرت داوود (ع) به شرح ذیل اشاره دارند:

اِصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (۱۸) وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ (۱۹) وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ (۲۰) در برابر آنچه می گویند شکیبا باش و به خاطر بیاور بنده ما داوود صاحب قدرت را، که او بسیار توبه کننده بود! (۱۷) ما کوه ها را با او مسخر کردیم تا صبح و شام در تسبیح با او دمساز باشند (۱۸) و نیز مرغان را که همه دسته جمعی به سوی او رجوع می کردند (۱۹) و ما پایه های ملک او را محکم کردیم و به او حکمت و فصل خصومت دادیم (۲۰)

عَشی: شام.

اشراق: صبح.

شد: گره محکم، استواری. محشوره: جمع آوری به زور.

اواب: بسیار توبه کننده. و جمله «کل له اواب» یعنی کوه ها و مرغان بسیار با تسبیح به سوی داوود (ع) رجوع می کردند.

فصل الخطاب: قدرت تجزیه و تحلیل یک کلام به طوری که حق را از باطل جدا کند و این معنا با قضاوت صحیح بین دو نفر هم منطبق است که همان علم داوری و قضاوت است.

☼ نکته:

در جای دیگر می فرماید: «وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يسَبِّحْنَ وَ الطَّيرَ» = «و کوه ها را

مسخر داوود گردانیدیم که آنها و پرندگان با او تسبیح می گفتند» (انبیاء۷۹) و نیز می فرماید: «یا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَ الطَّیرَ» = «ای کوه ها و ای پرندگان به سوی او رجوع کنید» (۱).

منظور از اینکه کوه ها و پرندگان با حضرت داوود (ع) در تسبیح خداوند، هم صدا می شدند، چیست؟

پاسخ: صاحب جامع، ج ۶، ص ۱۶، آورده است: تسبیح کوه، برگردانیدن صداست. هر گاه داوود زبور را تلاوت می کرد و یا صدایش را به تسبیح پروردگار بلند می کرد، در بیابان و میان کوه ها بر او صدایی مانند صدای داوود بر می گردانیدند. پروردگار این صوت را تسبیح کوه ها نامیده است.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۳۰۴، آورده است: (خدای سبحان) تسبیح آنها را موافق و هماهنگ تسبیح حضرت داوود کرد و صدای تسبیح آنها را به گوش داوود و مردم می رسانده است. و تسبیح آنها به لسان قال است و نه به زبان حال.

☼ مؤلف:

ظاهراً منظورِ صاحبِ تفسیر جامع از برگرداندنِ صدا، همان «پژواک» است. که در پاسخ باید گفت: این نظریه قطعاً اشتباه است، چرا که: اولاًـ پژواک یک خاصیت فیزیکی است که همه انسانها می توانند صدای خودشان را در بازگشت از کوه ها بشنوند پس دیگر امتیازی نیست که قرآن کریم بخواهد آن را به حضرت داوود (ع) اختصاص دهد.

ثانیاً: عمل پژواک بایستی با صدای بلند در بین کوه ها انجام گیرد و نه با صدای آرام و تسبیحْ آن هم در بیابان، در صورتی که این صدا برای داوود (ع) در همه جا بود.

ثالثاً: عمل پژواک دیگر معنایی در خصوص هم صدایی پرندگان ندارد و به آنها تعلق نمی گیرد، بلکه برگشت عینِ صداست آن هم از کوه و نه در بیابان.

خلاصه کلام: واقعاً کوه ها و پرندگان اصواتی همزمان با تسبیح حضرت داوود (ع) از خود در می آوردند که مردم و حضرت داوود (ع) آن اصوات را می شنیدند. البته همیشه این اصوات و تسبیح وجود داشته است، اما در خصوصِ حضرت داوود (ع)، این اصوات به زبانی قابل فهم برای مردم به گوششان می رسید، امروزه هم اگر بشر بتواند دستگاهی به وجود آورد و فرکانسهای ساطع شده از عناصرِ مختلف را، ابتدا به فرکانسهایی در سطح شنوایی بشر مبدل سازد و بعد هم

۱- سبأ ۱۰

بتوانـد این اصوات ایجاد شـده را به زبانهای جاری ترجمه کنـد، مطمئناً تسبیحِ آن عناصـر را خواهد شـنید. «و این یک حقیقتی است به لسانِ قال و نه یک مجازی به لسانِ حال» .

این را هم بگویم که هر عنصری فرکانس و انرژی خاصِ خود را داراست، لذا ترجمه ای هم که از هر عنصر به دست می آید، ذکرِ خـاصِ آن عنصر است، امـا در نهایت و با وجودِ این اذکارِ متفاوت، همه آنها با لسانِ قال در یک وجه مشترکنـد، آن هم ستایش ذاتِ بی همتا و بی بـدیلِ حضـرت حق جل عظمته می باشـد. خداوند سـبحان خود بهتر می داند که نه تنها کوچکترین ذره عـالم هستی تا بزرگترین عالم خلقت در حالِ ذکر و تسبیحنـد بلکه حتی سایه های آنها هم دائماً در حال فروتنی و سـجده حضـرت حق تعالی هسـتند، همچنان که می فرماید: «أَوَلَمْ یرَوْا إِلَی مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَـیءٍ یتَفَیأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْیمِینِ وَالشَّمَائِلِ سُـجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ» = «آیا آنها مخلوقات خـدا را ندیدنـد که سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارنـد و با خضوع برای خـدا سجده می کنند؟!» (نحل۴۸)، که در این آیه شریفه به دو نکته اشاره فرموده است:

۱ – «ما خلق» ، به معنای همه مخلوقات، در صورتی که اگر منظور صاحبان شعور بود می بایست می فرمود: «من خلق» .

۲ – حتی سایه های «ما خلق= ماسوا= هر موجود و هر مخلوق، غیر از خدا» ، هم مشـغول سـجده اند. اما متأسـفانه نفسِ اکثریت جن و انس در خوابِ غفلتنـد، هر چنـد که بند بندِ اعضایشان در حال تسبیحند ... (جهت توضـیح در خصوص تسبیحِ جامدات به آیه (اسـرا ۴۴) و برای توضـیحِ سـجده ی سـایه ها به آیه (نحل ۴۸) مراجعه کنیـد و بحثِ روایی آیـات هم در آنجـا موجود است).

داستان حضرت داوود (ع) از نظر قرآن کریم:

نام داوود (ع) در حدود ۹ سوره و ۱۶ آیه آمده است:

۱ – (ص ۱۷ – ۳۰): در ۵ آیه.

۲ – (بقره ۲۵۱): اشاره به کشتن جالوت و سلطنت داوود (ع) بعد از طالوت (ع) دارد.

۳ – (انبیاء ۷۹و۸۰): اعطای سلطنت و همصدایی کوه ها و مرغان در تسبیحش ــ نرم کردن آهن و زره سازی.

۴ – (سبا ۱۰ و۱۳): نرم کردن آهن و زره سازی ــ اعطای علم و فضیلت.

۵ – (نمل ۱۵و۱۶): به او علم و فضیلت دادیم.

۶ – (مائده ۷۸): «لِسَانِ دَاوُودَ».

۷ – (نساء ۱۶۳) و ۸ – (انعام

۸۴) و ۹ – (اسراء ۵۵): «وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا».

☼ نکته:

متأسفانه در داستانهایی اسرائیلی به ساحت مقدس حضرت داوود (ع) تهمت زده و به آنجناب افترا بسته اند که العیاذ بالله عاشقِ زنِ «اوریا» یکی از سربازانش شد و به همین خاطر اوریا را به جنگ فرستاد تا کشته شد و زنش را تصاحب کرد. (استغفر الله). در پاسخ به این تهمت های جاهلانه، به کلامِ گوهربارِ ائمه اطهار (ع) استناد می کنم آن جا که می فرمایند:

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۵۰۸، از انوارالتنزیل، ج ۲، ص ۳۰۸، از حضرت علی (ع): هر کس داستان داوود (ع) را آن گونه که داستان سرایان نقل می کنند، بیان کند، بر او ۱۶۰ تازیانه خواهم زد.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۵۰۸، از توحید، ص ۹۱، از امام صادق (ع):

رضایت همه مردم را نمی توان جلب کرد و نیز نمی توان جلوی زبانِ و گفته های مردم را گرفت، آیا این مردم نبودند که به داوود (ع) نسبت دادند که او به دنبال شکار پرنده ای رفت تا جایی که همسرِ اوریا را برهنه دید و محبتش در قلبِ وی جای گرفت و داوود (ع) شوهرِ آن زن را به جنگ فرستاد تا کشته شود و توانست با همسرش ازدواج نماید.

توجه: همان طور که در سوره نور داستان زید و زینب آورده ایم که عده ای به ساحت مقدسِ رسولِ خدا (ص) تهمتی مشابه زده اند، در اینجا هم چنین تهمتِ ناروایی به مقام قدسی حضرتِ داوود (ع) زده اند. و همان طور که رسولِ خدا (ص) به امرِ الهی و برای رفعِ عملیِ بدعتِ ازدواج با زنِ مطلقه یِ پسر خوانده، مجبور به این ازدواج شد، حضرت داوود (ع) هم به خاطر برداشته شدنِ بدعتِ ازدواج با زنی که همسرش مرده است، مجبور به این ازدواج شد و نه تنها خطا یا حتی مکروهی نبوده، بلکه به امر الهی و برای رفع جهالت و بدعت در دین بوده است.

☼ لطیفه:

روزی حضرت موسی (ع) رو به سوی آسمان کرد و عرضه داشت: پروردگارا! تقاضایی از تو دارم و دوست دارم این تقاضا را برایم برآوری. ندایی از عالم قدسی برآمد که ای موسی! تقاضایت را بگو. موسی (ع) عرض کرد: می خواهم کاری کنی که هیچ یک از مردم پشتِ سرمْ کلامی به بدی و تهمت نگویند. ندا آمد: ای موسی! من که رب العالمین و خالقِ این

مردم هستم، با این وجود بر من تهمت و افترا می بندند، تو که جای خود داری!!!

در کافی، ج ۲، ص ۳۶۱، ح۱، از امام صادق (ع): هرگاه مؤمن به برادر [دینی] خود تهمت بزند، ایمان در قلب او از میان می رود، همچنان که نمک در آب ذوب می شود.

وَ هَلْ أَتاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ (۲۱)

إِذْ دَخَلُوا عَلی داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغی بَعْضُنا عَلی بَعْضٍ فَاحْکُمْ بَیْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلی سَواءِ الصِّراطِ (۲۲)

إِنَّ هذا أَخی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَکْفِلْنیها وَ عَزَّنی فِی الْخِطابِ (۲۳)

قالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ إِلی نِعاجِهِ وَ إِنَّ کَثیراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَیَبْغی بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ قَلیلٌ ما هُمْ وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راکِعاً وَ أَنابَ (۲۴)

فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَ حُسْنَ مَآبٍ (۲۵)

یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ (۲۶)

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلاً ذلِکَ ظَنُّ الَّذینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷)

أَمْ نَجْعَلُ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کَالْمُفْسِدینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقینَ کَالْفُجَّارِ (۲۸)

کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ (۲۹)

آیا داستان شاکیان هنگامی که از محراب (داوود) بالا رفتند به تو رسیده است؟! (۲۱) در آن هنگام که (بی مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد؛ گفتند: نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده؛ اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن! (۲۲) این برادر من است؛ و او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم اما او اصرار می کند که: این یکی را هم به من واگذار؛ و در سخن بر من غلبه کرده است! (۲۳) (داوود) گفت: مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش، بر تو ستم نموده؛ و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند؛ اما عده آنان کم است! داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد (۲۴) ما این عمل را بر او بخشیدیم؛ و او نزد ما دارای مقامی والا و سرانجامی نیکوست! (۲۵) ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند! (۲۶) ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنهاست

بیهوده نیافریدیم؛ این گمان کافران است؛ وای بر کافران از آتش (دوزخ)! (۲۷) آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار می دهیم، یا پرهیزکاران را همچون فاجران؟! (۲۸) این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبر کنند و خردمندان متذکر شوند! (۲۹)

آیات ۲۱ تا ۲۵ مربوط به داستان مخاصمه دو فرشته در عبادتگاه داوود (ع) است:

☼ نکته:

در آیات شریفه مورد بحث (آیات ۲۱ تا ۲۵) افعال و ضمایر به کار رفته ظاهراً با هم

ص :۳۳

همخوانی ندارنـد. مثلاًـ کلمه «تَسَوَّروا» و «دَخَلُوا» و «قالوا» و «بیننا» و «اهـدنا» به صورت جمع آمـده انـد و ظاهراً می رساننـد که بیش از دو فرشـته و به عبارتی گروهی از فرشتگان به عبادتگاه حضرت داوود (ع) می روند. ولی از آن طرف، کلمه «خصمان» به معنای دو نفر (مثنی) است که با هم مخاصـمه دارنـد. و نیز کلمه «هـذا اخی» ظاهراً می رسانـد که دو فرشـته با هم مخاصـمه دارند.

در پاسخ به این شـبهه، بیشتر مفسـرین گفته اند: «کمترین عدد جمع دو عدد است» ، به عبارتی معتقدند که دو فرشته وارد شده اند ولی در بعضی از افعال و ضمایر به صورت جمع آمده است.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۳۰۷، آورده است: دو فرشـته نبوده بلکه دو دسته از فرشتگان وارد شده اند ولی دو نفر آنها هر کدام از یک گروه به مخاصـمه از جانب جمع پرداخته اند، جمله «انَّ هذا اخی» کلام یکی از دو طایفه است که به یک نفر از طایفه دیگر اشاره نموده، می گوید: «این شخصـی که می بینی برادر من است» و با این بیان فساد اسـتدلالی که بعضی به این آیه کرده اند بر این که کمترین عدد جمع دو عدد است، روشن می شود، چون با بیان ما روشن گردیده که کلمه «خصـمان» و جمله «هـذا اخی» هیـچ دلالتی ندارنـد بر این که مراجعه کنندگان به داوود (ع) دو نفر بوده اند تا بگویی پس جمع «تسوروا» و نیز «ادخلوا» در مورد دو نفر استعمال شده پس صیغه جمْع بر دو نفر نیز اطلاق می شود.

☼ مؤلف:

در اینکه آیا دو نفر بوده انـد یا دو طایفه، خـدا می دانـد و باید گفت: (والله اعلم). اما فقط دو تا از فرشـتگان با حضـرت داوود (ع) صحبت و ایراد دعوا کردند.

چگونه ممکن است دو فرشته دروغ بگویند در صورتی که آنها با یکدیگر نه برادر بودند و نه صاحب گوسفند؟

صـاحب تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۹، آورده اسـت: مقصـود آنهـا از برادر، برادر دینی اسـت و نه نسـبی چنـان که فرمـود: «انما المؤمنـون اخوه» و سؤالشـان از داوود (ع) به طریق فرض و مثـل بود، یعنی اگر برای مـا چنین حـادثه و نزاعی رخ دهـد و پیش آید، چگونه حکم می کنی و چه می گویی؟

☼ نکته:

در تفسـیر جامع، ج ۶، ص ۲۰، در خصـوص اسـتغفار حضـرت داوود (ع) آورده است: مفسـرین در اسـتغفار و توبه داوود (ع) اختلاف کرده اند که از چه چیز بوده است. امامیه و دیگر کسانی که

ساحت مقدس پیغمبران را منزه از گناهان می دانند، می گویند: توبه و استغفار او از راه خشوع و تذلل در عبادت و انقطاع از خلق و توجه به سوی پروردگار بوده است. و اما آنهایی که گناهان صغیره را بر پیامبران جایز می دانند گفته اند: استغفار و توبه داوود (ع) از جهت گناه صغیره ای بود که از او سر زده است (حاشا و کلا).

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۳۱۹، از عیون، آورده است که امام رضا (ع) به ابن جهم فرمود:

بگو ببینم پدرانتان درباره داوود چه گفته اند؟ ابن جهم عرض کرد: می گویند او در محرابش مشغول نماز بود که ابلیس به صورت مرغی در مقابلش متصور شد. داوود نماز را شکست و به دنبال مرغ رفت تا به داخل خانه اوریا شد و ناگهان زن زیبایی دید که مشغول آب تنی است و عاشق زن شد و اتفاقاً همسر او یعنی «اوریا» قبلًا به مأموریتِ جنگی رفته بود و داوود به امیر لشکر نامه نوشت تا اوریا را پیشاپیش تابوت قرار بدهد (تا کشته شود) و بالاخره کشته شد و او با همسر اوریا ازدواج کرد. راوی می گوید حضرت رضا (ع) دست به پیشانی خود زد و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» ، آیا به یکی از انبیاء خدا نسبت می دهید که نماز را سبک شمرده و به خانه مردم در آمده و عاشق زن مردم شده و او را دستی دستی کشته است؟ ابن جهم پرسید: یا بن رسول الله! پس گناه داوود در داستان دو متخاصم چه بود؟ امام (ع) فرمود: خطای داوود از این قرار بود که او در دل خود گمان کرد که خدا هیچ خلقی داناتر از او نیافریده، خدای تعالی دو فرشته نزد وی فرستاد تا از دیوار محرابش بالا روند، یکی گفت ما دو خصم هستیم که یکی به دیگری ستم کرده، تو بین ما به حق داوری کن، این آقا برادر من ۹۹ میش دارد و من یک میش دارم و به من می گوید این یک میشِ خودت را در اختیار من بگذار، داوود بدون اینکه از طرف مقابل بپرسد: تو چه می گویی؟ در قضاوت عجله کرد و گفت: او به تو ظلم کرده است. ابن جهم گفت: یا بن رسول الله! پس داستان داوود (ع) با اوریا چه بود؟ امام رضا (ع) فرمود: در عصر داوود (ع) حکم چنین بود: که اگر زنی شوهرش می مرد و یا کشته می شد، حق ازدواج مجدد نداشت و اولین کسی که خدا حکم را برایش برداشت داوود (ع) بود که با همسر اوریا بعد از

کشته شدن او و گذشتن عده، ازدواج کرد و این بر مردمِ آن روز گران آمد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۳۲۰، از امالی صدوق، از امام صادق (ع): (خلاصه روایت)

انسان نمی توانـد رضایت همه مردم را به دست آورد و نیز نمی تواند دَرِ دهان آنها را ببندد همین مردم بودند که به داوود (ع) نسبت دادند که عاشق همسر اوریا شد.

آیات شریفه ۳۰ تا ۴۰ مربوط به داستانِ اسبان، جسد بی جان و سلطنت حضرت سلیمان (ع) است:

وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ **(۳۰)** إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ **(۳۱)** فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ **(۳۲)** رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ **(۳۳)** ما سلیمان را به داوود بخشیدیم؛ چه بنده خوبی! زیرا همواره به سوی خـدا بـازگشت می کرد (و به یاد او بود)! (۳۰) هنگام عصـر، اسبان تیز رو را به او (سلیمان) عرضه کردند (۳۱) پس (سـلیمان) گفت: من این اسبان را به خاطر پروردگارم دوست می دارم، (چون ساز و برگ من برای جهاد در راهِ پروردگارم می باشـند) تا آنکه اسـبان از نظر ناپدید شدند (و یا: تا آفتاب در پرده غروب پوشیده شد) (۳۲) آن اسبان را به نزد من بازگردانید. پس بر ساق و یال و گردنِ اسـبان دست کشـید (سر و گردنهای اسبان را نشان کرد تا وقف راه خدا باشند) (۳۳)

عشی: بعد از ظهر و آخر روز است (عداه= اول روز است).

صافنات: جمع صافنه و آن اسبی است که بر روی سه پا می ایستد و یک دست را بالا گیرد.

جیاد: جمع جواد به معنای تنـدرو است کانه حیوان از دویـدن بخل نمی ورزد. این واژه اگر در انسانها به کار می رود به معنای بزرگوار و بخشنده است.

خیر: مراد به خیر در این آیه، اسـبان است چون عربْ اسب را خیر می نامنـد و از رسول خـدا (ص) هم روایت شـده که فرموده است: تا قیامت خیر را به پیشانی اسبان گره زده اند.

توارت: ناپدید و یا پنهان شود.

طفق: شروع کرد.

سوق: جمع ساق.

مفسرین در معنا و تفسیر آیات فوق اختلاف کرده اند از جمله آورده اند:

۱ – کلمه «احببت» به معنای ایثار است و کلمه «عن» به معنای «علی» است. یعنی: «با وجود محبت زیادی که سلیمان به

اسبان دارد با این حال این محبت را به نماز و یاد پروردگار ایثار کرده و یاد پروردگار را بیشتر ترجیح می دهد» . (نظر علامه مجلسی) (این نظریه کاملاً معقول است).

۲ - معنای آیه این است که من اسبان را دوست می دارم به نحوی که آن را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم در نتیجه وقتی اسبان را بر من عرضه می دارند از نمازم غافل می شوم تا خورشید غروب کند. (نظر برخی از اهلِ سنت) (این نظریه کاملاً غلط است).

۳ - «ضمیر در توارت» به کلمه (خیل) بر می گردد و معنای آیه این است که سلیمان از شدت علاقه ای که به اسبان داشت، بعد از سان دیدن از آنها همچنان به دنبالشان نظر می کرد تا اسبان در پشت پرده بُعد ناپدید شدند. (اگر منظورشان معنای دوم نباشد، صحیح است).

۴ - ضمیر در «ردوها» به کلمه شمس بر می گردد و سلیمان در این جمله به ملائکه امر می کند که آفتاب را برگردانند تا او نماز خود را در وقتش بخواند و منظور از جمله: «فَطَفِقَ مَسحاً بِالسوق والاَعناق» این است که سلیمان شروع کرد پا و گردن خود را دست کشیدن و این در حقیقت وضوی آنها بود، آنگاه او و اصحابش نماز خواندند. (این نظریه شاید صحیح باشد).

۵ - ضمیر به کلمه (خیل) برمی گردد و معنایش این است که سلیمان دستور داد تا اسبان را دوباره برگرداندند و شروع به دست کشیدن به ساق و گردنهای آنها کرد و آنها را در راه خدا سبیل کرد تا بدین وسیله غفلت از یاد خدا را جبران کند. (این نظریه صحیح نیست).

۶ - ضمیر به کلمه (خیل) بر می گردد ولی مراد به دست کشیدن به ساقها و گردنهای آنها، زدن آنها با شمشیر و بریدن دست و گردن آنهاست چون کلمه (مسح) به معنای بریدن نیز می آید و معنای آیه این است که سلیمان از اینکه اسبان او را از عبادت خدا باز داشته اند خشمناک شد و آنها را کشت. (این نظریه کاملاً غلط و به دور از عصمت انبیا (ع) است).

۷ - صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۳۲۳ تا۳۲۵، آورده است: ضمیر در توارت به کلمه (شمس) برمی گردد، با اینکه قبلاً نامش نیامده بود، ولی از کلمه (عشی) که در آیه (۳۱) بود استفاده می شود. و مراد به تواریِ خورشید، غروب کردن و پنهان شدن در پشت پرده افق است، چون اگر

مقصود تواری خورشید نباشد، ذکر کلمه (عشی) در آن آیه بدون غرض می شود.

۸ - صاحب تفسیر کاشف (در ذیل آیه۳۳) آورده است: در شامگاه یکی از روزها، سلیمان (ع) خواست از اسبها و سوارکاران جنگی خود بازدید کند و یک رژه نظامی اجرا شد. سلیمان گفت: این کار را به فرمان پروردگارم انجام می دهم نه به هوای نفسم. هنگامی که این اسبها در برابر دیدگان سلیمان تاختند او از آنها شگفت زده شد و به آنها (برای جنگ) اطمینان پیدا کرد. زمانی که این اسبها در حال دویدن از دید او ناپدید شدند وی دستور داد که آنها را برگردانند و به کشیدن دست به ساقها و گردن آنها پرداخت. بنابراین مراد از «حب الخیر» رژه اسبان و دیدن آنها در برابر دیدگان سلیمان است. اما سخن او «عن ذکر ربی» بدین معناست که من به فرمان خدا از این اسبها سان دیدم، نه به فرمان خودم. (این نظریه معقول است).

☼ مؤلف:

خداوند سبحان در آغازِ آیات در آیه ۳۰، حضرت سلیمان (ع) را مورد مدح قرار داده و او را بنده ای که مشتاقِ نماز و عبادت است معرفی فرموده است پس محال است در آیه ۳۲ و بلافاصله غفلت از یاد خدا و نماز و نیز دنیاطلبی را به او نسبت دهد. بنابراین دو احتمال وجود دارد:

۱ - ضمیر در «توارت» به «شمس» برگردد: که در این صورت به خاطر رژه اسبانْ نمازِ اولِ وقت آن حضرت کمی به تأخیر افتاده نه اینکه قضا شده باشد.

۲ - ضمیر در «توارت» به «خیل=اسبان» برگردد: که در این صورت آن شگفت زدگی و اطمینانی که سلیمان (ع) بر اثر رژه اسبان و اسب سواران در خود احساس کرد را با برگرداندنِ اسبان و وقف کردنِ آنها در راهِ خدا جبران کرده باشد. که در هر صورت صرفاً ترکِ اولایی بیش نبوده است. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۳، ص ۳۲۸، از مجمع: فضیلت نماز اول وقت از او فوت شد (نماز عصر).

از همان منبع، از فقیه، از امام صادق (ع): سلیمان (ع) روزی بعد از ظهر از اسبان خود بازدید کرد و همچنان به آنها نظر می کرد تا آفتاب (نزدیک به) غروب کرد، به ملائکه گفت: آفتاب را برایم برگردانید تا نمازم را در (آغازِ) وقتش بخوانم، سلیمان ساق گردن خود را مسح کرد و این وضوی نماز آنها بود، پس نماز خود بخواند و آفتاب دوباره غروب کرد.

ص :۳۸

صاحب المیزان در ذیل روایتِ فوق آورده است: مسئله برگشتن خورشید اشکالی ندارد چون معجزه است و از نظر روایات، آفتاب تنها برای سلیمان برنگشته بلکه برای «یوشع بن نون» و «علی بن ابیطالب (ع)» نیز بازگشته و روایاتِ آن در کمال اعتبار است.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۵۱۰، از مجمع، از روایاتِ خاصه:

نماز سلیمان از اول وقت به تأخیر افتاد نه این که قضا شد.

☼ مؤلف:

صحیح ترین روایتی که در این خصوص آمده، همین روایت آخر است، چرا که محال است پیامبرانِ الهی و ائمه (ع)، بنا به هر دلیلی نمازشان قضا شود. آن هم العیاذ بالله به واسطه غفلت و دنیاطلبیشان باشد. بنابراین آن دسته از روایاتی که اشاره به این غفلت دارند، باید توجیه گردند و توجیهِ آنها تأخیر در نماز است نه قضا شدن نماز. اما اینکه صاحبِ المیزان برگشت آفتاب را در این مورد (غفلت) بی اشکال فرض کرده است جای ایراد است، چرا که برگشت خورشید برای اثباتِ حق و ایمان آوردنِ مردم به آنها بود، نه به خاطرِ العیاذ بالله غفلت و دنیا دوستیشان باشد. هم چنانکه روایت ذیل به این گفته ی حقیر مهر تأیید می زند:

در ارشادِ شیخ مفید، ج ۱، فصلِ۷۵، ص ۳۴۷ آورده است:

حضرتِ علی (ع) با گروهی از لشکریانش در شهر بابل خواست از شط فرات بگذرد. بسیاری از همراهانِ او سرگرمِ گذراندنِ چهارپایان و اثاثیه خود از آب بودند، آنجناب با گروهی نمازِ عصر را خواند ولی هنوز همه یاران از آب نگذشته بودند که خورشید غروب کرد و نمازِ بسیاری از آنها قضا شد، آن حضرت (ع) از خدا خواست تا خورشید برگردد و دوباره نماز عصر را با گروهی که نمازشان قضا شده بود، بخواند. (نه اینکه نمازِ آن حضرت (ع) قضا شده باشد).

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ **(۳۴)** ما سلیمان را آزمایش کردیم و جسدی را بر تخت او افکندیم. پس او به درگاه خدا توبه کرد (۳۴)

مراد از «جسد» در آیه شریفه چیست؟

پاسخ: صاحب تفسیر کاشف (ذیل آیه۳۴) آورده است: خدای سبحان سلیمان را با بیماری سختی

آزمایش کرد او را همچون جسدی بی جان بر تخت افکند.

اما صاحب المیزان، ج ۳۳، ص ۳۲۶، این نظریه را مردود شمرده و آورده است: این وجه صحیح نیست برای اینکه هیچ گوینده فصیحی ضمیر را از کلام حذف نمی کند و از کلامی که ظاهرش انداختن جسدی بر تخت سلیمان است، انداختن خود سلیمان را اراده کند، آن هم گوینده ای که کلامش فصیح ترین کلام است. (و اما) جسد نامبرده جنازه کودکِ (سلیمان) بود که خدا (ی سبحان) آن را بر تخت سلیمان افکند و جمله: «ثم اناب قال رب اغفرلی» دلالت دارد بر این که سلیمان از آن جسد امیدها داشته و یا ایده آل او در راه خدا بوده و خدا او را قبض روح نمود و جسد بی جانش بر تخت سلیمان افتاد تا او متنبه گشته، امور را به خود خدا واگذارد و تسلیم او شود.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۵۱۲، از مجمع، از امام صادق (ع):

برای سلیمان فرزندی متولد شد. شیاطین گفتند: اگر این کودک بماند و بر جای پدر بنشیند ما از او هم مثل پدرش در محنت باشیم. پس او را از سلیمان می گیریم و هلاک می کنیم. آن حضرتْ فرزند را به فرشتگانِ ابرها سپرد تا او را حفظ کنند و فرزند پس از مدتی وفات کرد. جسد بدون روح او را آوردند. و بر سریر سلیمان نهادند، تا بداند چیزی مانع مقدرات الهی نیست.

قَالَ رَبِّ اغْفِرلِی وَهَبْ لِی مُلْکاً لَّا یَنبَغِی لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِی إِنَّکَ أَنتَ الْوَهَّابُ **(۳۵)**

گفت پروردگارا مرا بیامرز و به من سلطنتی بده که سزاوار احدی بعد از من نباشد البته

تو بخشنده ای (۳۵)

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۵۱۴، از علل و در تفسیر جامع، از ابن بابویه (شیخ صدوق) آورده است:

علی بن یقطین از حضرت موسی بن جعفر (ع) پرسید: آیا شایسته است پیغمبر خدا بخیل باشد؟ و معنای قول سلیمان در آیه شریفه چیست؟ حضرت فرمود: سلطنت دو بخش است: یکی ملکی است که به غلبه و جور به دست می آید و دیگری سلطنتی است که از طرف پروردگار عطا می شود مثل ملک ذوالقرنین. سلیمان عرض کرد: پروردگارا! ملک و سلطنتی به من عطا فرما که سزاوار نباشد پس از من کسی بگوید: «آن سلطنت به غلبه و جور بر مردم گرفته شده است» .

فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْری بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ (۳۶)

وَ الشَّياطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ (۳۷)

وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِی الْأَصْفادِ (۳۸)

هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ (۳۹)

وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفى وَ حُسْنَ مَآبٍ (۴۰)

پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به نرمی حرکت کند و به هر جا او می خواهد برود! (۳۶) و شیاطین را مسخر او کردیم، هر بنا و غواصی از آنها را! (۳۷) و گروه دیگری (از شیاطین) را در غل و زنجیر (تحت سلطه او) قرار دادیم (۳۸) (و به او گفتیم:) این عطای ما است، به هر کس می خواهی (و صلاح می بینی) ببخش و از هر کس می خواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست (تو امین هستی)! (۳۹) و برای او [= سلیمان] نزد ما مقامی ارجمند و سرانجامی نیکوست! (۴۰)

وَ اذْكُرْ عَبْدَنا أَيُّوبَ إِذْ نادى رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّيْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ (۴۱)

ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ (۴۲)

وَ وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرى لِأُولِی الْأَلْبابِ (۴۳)

وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْناهُ صابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴)

و به خاطر بیاور بنده ما ایوب را، هنگامی که پروردگارش را خواند (و گفت: پروردگارا!) شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است (۴۱) (به او گفتیم:) پای خود را بر زمین بکوب! این چشمه آبی خنک برای شستشو و نوشیدن است! (۴۲) و خانواده اش را به او بخشیدیم و همانند آنها را بر آنان افزودیم، تا رحمتی از سوی ما باشد و تذکری برای اندیشمندان (۴۳) (و به او گفتیم:) بسته ای از ساقه های گندم (یا مانند آن) را برگیر و با آن (همسرت را) بزن و سوگند خود را مشکن! ما او را شکیبا یافتیم؛ چه بنده خوبی که بسیار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود! (۴۴)

آیات شریفه ۴۱ تا ۴۴ اشاره به داستان حضرت ایوب (ع) است:

☼ نکته:

نام ایوب (ع) در چهار سوره آمده است:

۱ - (نساء ۱۶۳): که تنها به نام ایوب اشاره فرموده، که به او وحی می شده است: «إِنَّا أَوْحَينَا إِلَيكَ كَمَا أَوْحَينَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَينَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيوبَ وَيونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيمَانَ وَآتَينَا دَاوُودَ

زَبُورًا»

۲ – (انعام ۸۴): که ایوب (ع) را در زمره انبیاء از ذریه ابراهیم (ع) برشمرده است.

۳ – (ص ۴۴ – ۴۱): آیات مورد بحث.

۴ – (انبیاء ۸۳): «وَ اَیوبَ اِذ نـادی رَبَّهُ اَنی مسَّنِیَ الضُّرُّ وَ اَنتَ اَرحَمُ الراحمین (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِين (۸۴)»

در دو سوره «انبیاء» و «ص» اشاره به ناراحتی جسـمی حضـرت ایوب (ع) و ابتلاء به داغِ فرزنـدان و سـپس عافیت و برگرداندن فرزندانش را با مثل آنان دارد. با این تفاوت که در آیه انبیاء

ص :۴۱

بیماری را به شیطان نسبت نداده است ولی در آیه «ص» اشاره به «مسنی الشیطان» دارد و نیز در آیه ۴۴ سوره «ص» اشاره به زدن همسرش «فاضرب به» فرموده است.

مراد از «مس شیطان» در آیه ۴۱ سوره «ص» چیست؟

و آیا شیطان می تواند بر انبیاء به طور خاص و انسانها به طورعام مسلط شود؟

در پاسخ به این سؤالات مفسرین اختلاف کرده و دو نظریه به شرح ذیل آورده اند:

۱ – عده ای معتقدند: به هیچ وجه شیطان نمی تواند بر انبیاء مسلط شود تا آنها را آزار و اذیت و عذاب نماید چون اگر بنا باشد این کار نسبت به انبیاء جایز باشد، نسبت به مردم صالح نیز جایز است و در قرآن کریم مکرر اشاره شده که شیطان به غیر از وسوسه هیچ دخالتی ندارد.

۲ – عده ای دیگر معتقدند: شیطان می تواند بر بدنهای انبیاء یا مال و اولادشان تأثیر کند.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۱۰ تا ۱۳، نظریه دوم را تأیید کرده و آورده است: انبیاء به دلیل عصمت، از تأثیر شیطان در نفوذشان ایمنند و شیطان نمی تواند در دلهای آنان وسوسه کند و اما تأثیرش در بدنهای انبیاء و یا اموال و اولاد و سایر متعلقاتِ ایشان، امکان وقوع آن هست و دلیل آن آیه شریفه: «فَإِنِّی نَسِیتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِیهُ إِلَّا الشَّیطَانُ أَنْ أَذْکُرَهُ» = «اگر ماهی را فراموش کردم این فراموشی کار شیطان بود، او بود که نگذاشت من به یاد ماهی بیفتم» (کهف۶۳) می باشد. پس از این آیه بر می آید که شیطان این گونه دخل و تصرف ها را در دلهای معصومین دارد و معتقدیم که هر جا چنین تصرفهایی بکند به اذن خدا می کند، تا پایه صبر و حوصله بنده اش معین شود و البته لازمه این حرف این نیست که شیطان هر جا و هر چه دلش خواست بکند.

صاحب تفسیر کاشف (ذیل آیه ۴۱) آورده است: «آیه، آشکارا نشان می دهد که شیطان ایوب را به رنج و زحمت افکند، لیکن درباره مقدار و چگونگی آن سکوت اختیار کرده است» .

و اما در این خصوص دو دسته روایات هم وارد شده است، یک دسته مؤید نفوذ شیطان بر حضرت ایوب (ع) است و دسته دیگر خلاف آن است مثلاً:

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۱۷، از تفسیر قمی، از ابن بصیر، از امام صادق (ع): (خلاصه روایت)

خداونـد متعـال نعمتی به حضـرت ایوب (ع) ارزانی داشت و ایوب (ع) همواره شـاکر بود و آن زمان شـیطان هنوز از آسـمانها ممنوع نشـده بود تا زیر عرش بالا رفت و گفت: پروردگارا! اگر ایوب شاکر است به خاطر این نعمتهاست، اگر قبول نداری مرا بر دنیای او مسلط کن و خطاب رسید که تو را بر مال و اولاد او مسلط کردم، هر چه می خواهی بکن، شیطان تمام مال و اموال ایوب را از بین برد ولی او همچنان شاکر بود. این بار ابلیس بر بـدن ایوب (ع) دمید و سـراپایش زخم و جراحت شد و کرم در زخمهـایش افتـاد و مردم از او متنفر شـده و دوری جسـتند. همسـرش بنـام «رحمت» دختر افرائیم فرزنـد حضـرت یوسف (ع) با مشـقتِ فراوان از او نگهداری می کرد. ولی ایوب (ع) همچنان شاکر بود، تا آن که خداوند فرشـته ای به سوی ایوب فرستاد و او پـایش را به زمین زد و چشـمه آبی نمایـان شـد و از آن آب شسـتشو کرد و تمام بیماری هایش رفع شـد و باغ سبز و خرمی برایش پدیدار گشت، فرزندان و اموالش به او بازگردانده شد. همسـرش با پاره نانی برگشت و دید که خداوند او را شفا داده، به سـجده افتـاد و شـکر نمود. ایوب نظر کرد و دیـد گیسوان عیالش بریـده است و علت آن این بود که برای تهیه غـذای ایوب گیسوانش را فروخته بود. ایوب در غضب شد و قسم خورد که او را صد چوب بزند. وقتی زن ماجرای خود را بیان کرد، ایوب پشیمان شد و خداوند وحی رسانید که با صد چوبِ نازك و آهسته به او بزند.

و اما از دسـته روایاتی که مخالف نفوذ شـیطان بر حضـرت ایوب (ع) و در نتیجه بر انبیاء است می توان به چند نمونه زیر اشاره کرد:

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۲۱، از خصال، از امام صادق (ع):

ایوب (ع) ۷ سال مبتلا شـد، بـدون اینکه گناهی کرده باشـد چون انبیاء به خاطر عصـمتشان گناه نمی کننـد. ایوب (ع)، بـد بو نشـد، صورتش زشت و زننـده نگردیـد و حتی ذره ای خون یا عفونت از بدنش بیرون نیامد، هیچ جای بدنش کرم نینداخت و احـدی از دیـدن او تنفر نیـافت و وحشت نکرد چرا که رفتـار خـدای عزوجل درباره انبیاء و اولیاءِ مکرمش که مورد ابتلاءِ شان قرار می دهد، این چنین است. و اگر مردم از او دوری کردند به خاطر بی پولی و ضعف ظاهری او بود

و اگر خدای تعالی او را به بلایی عظیم گرفتار کرد، برای این بود که مردم درباره اش دعوی ربوبیت نکنند و نیز از دیدن وضع او عبرت گرفته که هیچ فقیر و مریضی را تحقیر نکنند و نیز بدانند که این خداست که هر کس را بخواهد مریض کند یا شفا بخشد، هر چند که پیامبرش باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۲۲، از تفسیر مجمع البیان آورده است:

بعضی ها گفته اند دخالت شیطان در کار ایوب بدین قرار بود که وقتی مرض او شدت یافت شیطان در دل مردم وسوسه کرد که ایوب را پلید پنداشته و از او بدشان بیاید و از شهر بیرونش کنند به طوری که ایوب از این بابت سخت متأذی شد به طوری که در مناجاتش هیچ شکوه ای از دردها نکرد بلکه از این شیطنتِ شیطان شکوه کرد که او را از نظر مردم انداخته است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۲۲، از قمی آورده است:

خدای تعالی همه اهل خانه ایوب، چه قبل یا بعد از بلاء که مرده بودند را زنده کرد و با ایوب زندگی کردند. وقتی از او پرسیدند: «کدام بلا از همه شدیدتر بود؟» فرمود: شماتت دشمنان.

☼ مؤلف:

نظریه ی اول یعنی: «شیطان هرگز در نفوس و یا بدن انبیاء (ع) نمی تواند نفوذ کند» ، صحیح است. چرا که خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيسَ لَكَ عَلَيهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» = «تو ای شیطان بر بندگان با خلوص من تسلط و غلبه نخواهی یافت لیکن اقتدار و سلطه تو بر مردم نادان و گمراهی است که پیرو تو شوند» (حجر۴۲) و حتی نفوذی هم که شیطان بر انسانهای جاهل دارد تنها وسوسه است نه به صورتِ عملی و اینکه در آیه شریفه و یا آیاتی مشابه از مس شیطان سخن آمده است به طور غیر مستقیم و از طریق مردم، باعث آزار پیامبرش شده است، نه این که خودش به صورت جسمی و مستقیماً آسیبی برساند (والله اعلم).

وَ اذْكُرْ عِبادَنا إِبْراهيمَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدي وَ الْأَبْصارِ (۴۵)

إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (۴۶)

وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيارِ (۴۷)

وَ اذْكُرْ إِسْماعيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِنَ الْأَخْيارِ (۴۸)

و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان دستها(ی نیرومند) و چشمها(ی بینا)! (۴۵) ما آنها را با خلوص ویژه ای خالص کردیم و آن یادآوری سرای آخرت بود! (۴۶) و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند! (۴۷) و به خاطر بیاور «اسماعیل» و «الیسع» و «ذا الکفل» را که همه از نیکان بودند! (۴۸)

آیات شریفه ۴۵ تا ۴۸ اشاره به ۶ پیامبر: ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسماعیل، یسع و ذوالکفل (ع) دارد.

☼ نکته:

خداوند متعال در سوره (انعام ۸۶) و (ص ۴۸) به ذکر نام حضرت یسع (ع) اشاره دارد و در سوره (انبیاء ۸۵) و (ص ۴۸) به ذکر نام ذوالکفل (ع) اشاره فرموده است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۲۳، از بحارالانوار، از امام رضا (ع):

یسع، همان کارهایی را می کرد که عیسی (ع) می کرد یعنی روی آب راه می رفت، مردگان را زنده می کرد، کور مادر زاد را بینا و بیمار برصی را شفا می داد. ولی امت او قائل به خدایی او نشدند و شما قائل به خدایی مسیح (ع) شدید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۲۳، از قصص انبیاء، از امام جواد (ع):

خدای عزوجل ۱۲۴ هزار پیامبر فرستاد که ۳۱۳ نفر آنان مرسل بودند و ذی الکفل یکی از آن مرسلین است که بعد از سلیمان بن داوود می زیست و میان مردم به مثل داوود (ع) قضاوت می کرد و جز برای خدای عزوجل خشم نکرد و نام شریفش (عویدیا) بود.

جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ (۵۰)

مُتَّكِئينَ فيها يَدْعُونَ فيها بِفاكِهَةٍ كَثيرَةٍ وَ شَرابٍ (۵۱)

وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ أَتْرابٌ (۵۲)

هذا ما تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسابِ (۵۳)

إِنَّ هذا لَرِزْقُنا ما لَهُ مِنْ نَفادٍ (۵۴)

هذا وَ إِنَّ لِلطَّاغينَ لَشَرَّ مَآبٍ (۵۵)

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمِهادُ (۵۶)

هذا فَلْيَذُوقُوهُ حَميمٌ وَ غَسَّاقٌ (۵۷)

وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْواجٌ (۵۸)

هذا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لا مَرْحَباً بِهِمْ إِنَّهُمْ صالُوا النَّارِ (۵۹)

قالُوا بَلْ أَنْتُمْ لا مَرْحَباً بِكَمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنا فَبِئْسَ الْقَرارُ (۶۰)

قالُوا رَبَّنا مَنْ قَدَّمَ لَنا هذا فَزِدْهُ عَذاباً ضِعْفاً فِی النَّارِ (۶۱)

وَ قالُوا ما لَنا لا نَری رِجالاً کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ (۶۲)

أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِیًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ (۶۳)

إِنَّ ذلِکَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴)

قُلْ إِنَّما أَنَا مُنْذِرٌ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ (۶۵)

رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُمَا الْعَزِیزُ الْغَفَّارُ (۶۶)

این یک یادآوری است و برای پرهیزکاران فرجام نیکویی است: (۴۹) باغهای جاویدان بهشتی که درهایش به روی آنان گشوده است (۵۰) در حالی که در آن بر تختها تکیه کرده اند و میوه های بسیار و نوشیدنیها در اختیار آنان است! (۵۱) و نزد آنان همسرانی است که تنها چشم به شوهرانشان دوخته اند و همسن و سالند! (۵۲) این همان است که برای روز حساب به شما وعده داده می شود (وعده ای تخلف ناپذیر)! (۵۳) این روزی ما است که هرگز آن را پایانی نیست! (۵۴) این (پاداش پرهیزگاران است) و برای طغیانگران بدترین محل بازگشت است: (۵۵) دوزخ، که در آن وارد می شوند؛ و چه بستر بدی است! (۵۶) این نوشابه «حمیم» و «غساق» است [= دو مایع سوزان و تیره رنگ] که باید از آن بچشند! (۵۷) و جز اینها کیفرهای دیگری همانند آن دارند! (۵۸) (به آنان گفته می شود:) این گروهی است که همراه شما وارد دوزخ می شوند (اینها همان سران گمراهیند)؛ خوشامد بر آنها مباد، همگی در

آتش خواهند سوخت! (۵۹) آنها (به رؤسای خود) می گویند: «بلکه خوشامد بر شما مباد که این عذاب را شما برای ما فراهم ساختید! چه بد قرارگاهی است اینجا!» (۶۰) (سپس) می گویند: «پروردگارا! هر کس این عذاب را برای ما فراهم ساخته، عذابی مضاعف در آتش بر او بیفزا!» (۶۱) آنها می گویند: «چرا مردانی را که ما از اشرار می شمردیم (در اینجا، در آتش دوزخ) نمی بینیم؟! (۶۲) آیا ما آنان را به مسخره گرفتیم یا (به اندازه ای حقیرند که) چشمها آنها را نمی بیند؟! (۶۳) این یک واقعیت است گفتگوهای خصمانه دوزخیان! (۶۴) بگو: من تنها یک بیم دهنده ام؛ و هیچ معبودی جز خداوند یگانه قهار نیست! (۶۵) پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، پروردگار عزیز و غفار! (۶۶)

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸)

(ای رسول) بگو که او خبر عظیم است (۶۷) که شما از آن روی برمی گردانید (۶۸)

مراد از نبأ عظیم چیست؟

در پاسخ، سه تعبیر آورده اند که هر سه می تواند صحیح باشد:

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۳۶، آورده است: «منظور قرآن است» .

همان منبع، آورده است که بعضی ها گفته اند: «منظور قیامت است» .

صاحب تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۳، آورده است: «منظور، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) است» .

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۳، از کافی، از امام باقر (ع):

نبأ عظیم، امیرالمؤمنین (ع) است. خود آن حضرت می فرماید: «پروردگار را آیتی بزرگتر از من و خبری عظیم تر از من نیست» . ولی مردم از وجود مقدسش اعراض و دوری می جویند.

مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِنْ يُوحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۷۰) من خبر و علمی از ساکنان عالم بالا (فرشتگان) نداشتم هنگامی که با هم مجادله و گفتگو می کردند (۶۹) چون من از ناحیه خود هیچ علمی ندارم تنها علم من به وسیله وحی است و من بیم دهنده ای روشنگر هستم (۷۰)

☼ نکته:

بیشتر مفسرین معتقدند، خصومت و گفتگوی فرشتگان مربوط به داستان و خلافت آدم (ع) بود که در سوره بقره آمده است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱).

☼ مؤلف:

ممکن است عـده ای به اسـتناد آیه شـریفه فوق، حضـرت رسول (ص) را متهم به جهـل در خصوص عـالم فرشـتگان کننـد. در پاسخ به این گروه باید گفت: «آیه شریفه مورد بحث و آیه ۷۱، تنها

ص :۴۶

۱- بقره ۳۰

می رسانند که حضرت رسول (ص) می خواهد این مطلب را برساند که هر چه از علوم دارد تنها از جانب خداوند متعال است، نه اینکه واقعاً از آن خبر، بی اطلاع باشد» (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۵، از علی بن ابراهیم، از امام باقر (ع):

وقتی که پیامبر (ص) به سدره المنتهی رسیدند، جبرئیل از حضرت (ص) جدا شد و گفت: ای پیامبر خدا! پیش برو که پیش از تو هیچ آفریده ای به آنجا نرسیده است. پیامبر (ص) فرمود: من به مقام قرب چنان نزدیک شدم که نور پروردگار را مشاهده می کردم. و از مصدر اقدس پروردگاری سه مرتبه خطاب شد: یا محمد! گفتم: لبیک، ای پروردگار! بعد خطاب رسید: در ملاء اعلی در مورد چه چیز مخاصمه و حکومت می شود؟ عرض کردم: تو را ستایش می کنم، مرا جز آن چه تعلیم فرموده ای دانشی نیست. به ناگاه دست قدرت را در سینه ام یافتم، به طوری که سردی آن را از پشت کتفم احساس نمودم. و پس از آن چیزی از گذشته و آینده سؤال نکردند از من مگر آن که آن را می دانستم. دوباره ندایی شنیدم: ای محمد! درباره چه چیز در ملاء اعلی مخاصمه می شود؟ عرض کردم: پروردگارا! درباره درجات و حسنات و کفارات. پس ندایی رسید: ای محمد! جانشین بعد از تو کیست؟ عرض کردم هیچ بشری را محبوب تر و فرمانبردارتر از علی (ع) ندیده و نیافتم. خطاب رسید: علی نزد من محبوب ترین خلایق است، هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس با علی خصومت ورزد با من دشمنی و پیکار نموده است. او امتحان شده است و جمیع خلایق به او امتحان می شوند. به علی (ع) چهار چیز عطا کرده ام که کسی پرده از روی آن برنخواهد داشت و به او خصایصی داده ام که جز او شایستگی آن را ندارد.

آیات شریفه ۷۱ تا ۸۵ در خصوص خلقت بشر از طین، نفخه روح، سجده ی ملائکه، تمرد ابلیس، قیاس او، لعنت و غضب خدا بر او، مهلت و گمراهی بندگان به جز مخلصین و پر کردن جهنم از او و پیروانش می باشند:

و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می آفرینم! (۷۱) هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!» (۷۲) در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند (۷۳)

ص :۴۷

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنْ الْكَافِرِينَ (۷۴)

مگر ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود (۷۴)

چرا در آیه فوق فعل ماضی «کان = بود» به کار رفته و فعل مضارع «یکون = شد» نیامده است؟

پاسخ: صاحب المیزان، ج ۳۴، ص ۳۹، آورده است: ابلیس قبل از این صحنه کافر بوده و آیه شریفه: «قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» = «من از نخست حاضر نبودم که برای بشری به خاک بیفتم که تو او را از گلی از لجن خشکیده درست کرده باشی، سجده کنم» (حجر ۳۳)، نیز به خوبی این مطلب را می رساند.

توجه: برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۳۳ و ۳۴ سوره بقره مراجعه کنید.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵) (خدای تعالی) فرمود: ای ابلیس چه چیز مانع تو شد که به موجودی که به دست قدرت خویش آفریدم سجده نکنی؟ آیا تکبر کردی یا از عالین (بلند مرتبان) بودی؟ (۷۵)

مراد از «یدی= دو دستم» در آیه شریفه چیست؟

پاسخ: در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۳۵۲، آورده است: مقصود از «بیدی» این است که من خودم، بی واسطه ی غیر، آفریدنِ او را به عهده گرفتم و علت این که فرموده: «با دستهایم آفریدم» ، این است که انسان بیشترِ کارهایش را با دست انجام می دهد و نسبت به کارهایی که با اعضای دیگر انجام می شود، غلبه با کارهای دست است. و از این مورد است این آیه که خداوند می فرماید: «أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيدِينَا أَنْعَامًا» = «از حیواناتی که به قدرت خودم آفریدیم» (۱).

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۴۰، آورده است: به این منظور بوده که برای آدم شرافتی اثبات نماید و بفرماید: هر چیز را به خاطر چیز دیگر آفریدم، ولی آدم را به خاطر خودم آفریدم و جمله «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر۲۹) (ص۷۲)، نیز این اختصاص را می رساند و اگر کلمه ید را تثنیه آورده و فرمود: «یدی= دو دستم» با اینکه می توانست مفرد بیاورد، برای این بود که به کنایه بفهماند: «در خلقت او اهتمام تمام داشتم» ، نظیر جمله: «مما عملت ایدینا» (۲).

همان منبع، آورده که بعضی گفته اند: مراد از «ید» قدرت است و مراد از «یدی» تأکید است.

۱- یس ۷۱

۲- یس ۷۱

و بعضی دیگر گفته اند: «مراد به دو دست، نعمتهای دنیا و آخرت است» .

و بعضی دیگر گفته اند: «مراد به دو دست، یکی خلقت بدن و دیگری خلقت روح است» .

☼ مؤلف:

مراد هم می توانـد «شـرافت» و هم «قـدرت» و هم «خلقتِ پیچیده انسان» باشد. اما دو تعبیر آخر معقول به نظر نمی رسـند (والله اعلم).

مراد از «عالین» چیست؟

در پاسخ به این سؤال همان منبع آورده که دو تعبیر وارد است:

۱ - ملائکه.

۲ - مخلوقاتی عالی که مقامشان برتر از آدم (ع) است که بخواهند به آدم (ع) سجده کنند.

☼ مؤلف:

نظر اول صـحیح نیست چرا که ملائکه هم، سـجده کردنـد و دیگر دلیلی به «عالین» بودنشان نیست. پس بنا به این دلیل و نیز به اسـتناد روایتِ ذیـل، آن موجودات عالی و بلنـد مرتبه «اهل بیت (ع)» هسـتند. البته بحث مفصـلی در ذیلِ آیات ۳۰ تا ۳۷ سوره بقره آمده است که با رو بر هم کردن این آیه شـریفه با آن آیات، معلوم می شود که مراد از «عالین» در این آیه، همان «اسـماء الله» و «کلمات» در آیات ۳۳ و ۳۷ بقره است. (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۷، از ابن بابویه آورده است: شخصـی از پیامبر (ص) پرسـید: ای رسول خـدا! بزرگواران و آنهایی که دارای مرتبه بلند و مقام شامخ هسـتند (عالین) چه اشخاصـی هسـتند که از فرشتگان بالاترند؟ پیامبر (ص) فرمود: من و علی (ع) و فاطمه (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) هستیم که در سرادق عرش پروردگار مشغول تسبیح خدای تعالی بودیم و فرشتگان، پروردگار را به توسط و وسـیله تسبیـح ما تسبیـح می نمودنـد به دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافرینـد. چون آدم آفریده شـد، فرشـتگان به سـجده کردن آدم امر نشدنـد مگر برای خـاطر مـا، پروردگـار در مقام توبیـخ به شـیطان فرمود: آیا تو از آن اشـخاص بودی که نامهایشان در سـرادق عرش نوشته شده؟ ما راه خدا هستیم، به واسطه ما مردم هدایت می شوند. هر کس ما را دوست بـدارد خـدا را دوست داشـته و داخـل بهشت شود و هر کس ما را دشـمن بـدارد، خداونـد دشـمن اوست و او را در دوزخ وارد کند. و دوست نمی دارد ما را مگر آنهایی که حلال زاده و پاکیزه هستند.

ص: ۴۹

در تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۲۸، از امام صادق (ع):

خدایتعالی اسامی حجت های خود {۱۴ معصوم (ع)} را بـه آدم بیاموخت، آنگـاه آنـان را که در آن روز ارواحی بودنـد بر ملائکه عرضه کرد و به ملائکه فرمود: مرا از اسامی این حجت ها خبر دهید اگر راست می گوییـد، ملائکه گفتنـد: منزهی تو، ما جز آنچه به ما تعلیم کرده ای علمی نداریم، که تنها تویی دانای حکیم، آنگاه خدای تعالی به آدم فرمود: ای آدم تو ملائکه را به اسماء آنها خبر ده، پس همین که آدم، ملائکه را از اسماء آنان خبر داد، ملائکه به منزلت عظیمی که حجت های خدا نزد خدایتعالی دارند پی بردند و فهمیدند که آنان سزاوارترند به خلافت تا ایشان و آن حجت هایند که می توانند جانشین خدا در زمین و حجت های او بر خلق باشند. آن گاه حجت ها را از نظر ملائکه پنهان کرد و ایشان را وادار کرد که با ولایت و محبت آن حجت ها وی را عبادت کنند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۴۶، از عیون، از امام رضا (ع):

منظور از «یدی» ، قدرت و قوت است.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۷۰۱، چ۲، از معصوم (ع)، از خدای تعالی:

ای بنده من! اشیاء را به خاطرِ تو خلق کرده ام و تو را برای خودم خلق نمودم. دنیا را با احسانم به تو بخشیدم و آخرت را به سبب ایمانت به تو بخشیده ام.

از همان منبع، ص ۲۷۵، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

هر بنده ای که اطاعتم کند او را به غیر خودم واگذار نمی کنم و هر کس عصیانم ورزد او را به حال خودش وا می گذارم و برایم مهم نیست که او در کدام وادی هلاک شود و بدبخت گردد.

از همان منبع، ص ۲۹۰: ای فرزند آدم! گناه مردم تو را از گناه خودت غافل نکند و نعمت مردم تو را از نعمت خداوند مأیوس نکند و هرگز مردم را از رحمت خداوند مأیوس نکن در حالی که خودت به او امیدواری.

از همان منبع، ص ۱۵۹:

ای موسی! به بندگانم بگو از من راضی باشند تا من نیز از آنها راضی باشم.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۵، ص ۸۱۲، چ۱، از حضرت علی (ع):

تا وقتی نفس تو فرمان بردار تو نیست طالب فرمان برداری دیگری مباش.

از همان منبع، ص ۸۰۹:

مغرورِ امنیتِ خویش مشو چرا که تو از همان جایِ امنیتت گرفتار می گردی.

از همـان منبع: از خطـای دیگران خشـنود مشو چرا که خودت هیچگاه درسـتکاری را مالک نخواهی شـد و در پی عیب جویی دیگران مباش چرا که خودت آن قدر عیب داری که تو را از عیب جویی دیگران باز دارد.

از همـان منبع، ص ۸۱۲: هیـچ گاه برگـذشت از گناه کسـی پشـیمان و به کیفر کشـیدن، شادمان مشو و کوشـش مکن مگر در چیزی که برای تو اجر و مزدی داشته باشد.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ (۷۶)

(شیطان) گفت: من از او بهترم، من از آتش خلق شده ام و او را از گِل آفریدی (۷۶)

در تفسـیر جامع، ج ۶، ص ۵۱، از کـافی، از امـام صـادق (ع): شـیطان نفسـش را با آدم قیاس نمود. و اگر آن جوهر اصـلیه ی خلقت را مقایسه می نمود، آن جوهری که خداونـد آدم را از آن آفریـد که به مراتب، نورانی تر از آتش بود، دیگر شـیطان از آتش سخن نمی گفت.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۱، از تفسیر قمی، از امام صادق (ع):

شیطان دروغ گفته است. خداونـد او را از گِل آفریـده است، بدین طریق که او را از آتشـی که از درخت سبز اقتباس شده بود، آفرید. و اصل درخت نیز از گِل بوده است.

در امالی شیخ صدوق، ص ۶۶۹، م۶۵، از امام صادق (ع): هر کس به قیاس عمل کند و به مردم فتوی دهد، در حالی که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را نشناسد، خود و دیگران را هلاک می کند.

در غررالحکم، ج ۲، ف۵۹، ص ۵۲۱، چ۱، از امام علی (ع): ای مردم! از کار خـدا درباره ابلیس عبرت گیرید هنگامی که آن عمـل طولانـی و کوشـشِ پر زحمـت و رنجش را از بین برد و آن کـار این بـود که شـیطان در ۶ هزار سـال عبادتش که معلوم نیست آیا آن ۶ هزار سال از سالهای دنیا بوده یا از

سالهای آخرت و این از بین بردن عبادت به خاطر یک لحظه تکبر و سرکشی شیطان بود.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۱۰۹، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

تا زمانی که گناهت بخشیده نشده به عیوب دیگران مپرداز.

تا زمانی که گنجهای مرا پایان یافته نمی بینی غم روزی مخور.

تا زمانی که مُلکِ مرا زایل نمی بینی به کسی جز من امید مبند.

تا زمانی که شیطان را مرده نبینی از مکرش امین مباش.

فرمود: از آسمانها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی! (۷۷) و مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود! (۷۸) گفت: «پروردگارا! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می شوند مهلت ده!» (۷۹) فرمود: تو از مهلت داده شدگانی (۸۰)

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱)

تا روز معین و وقت معلوم (۸۱)

☼ مؤلف:

مشابه این آیه شریفه، یک آیه دیگر است که می فرماید: «إِلَى يوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (حجر۳۸). که در این دو آیه شریفه به عبارتِ «وقت معلوم» اشاره فرموده است.

اما در یک آیه ی دیگر به «یوم معلوم» اشاره می فرماید: «لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يوْمٍ مَعْلُومٍ» = «همگی در موعد روز معینی گردآوری می شوند» (واقعه۵۰). که در آیه واقعه با توجه به آیات قبل و بعدش که به جهنم و عذابش اشاره فرموده است معلوم می گردد که منظور از «یوم معلوم» ، همان «یوم محشر یا قیامت» است. از طرفی خداوند سبحان همواره و هر گاه در قرآنِ کریمش به قیامت اشاره فرموده آن را با کلمه «یوم» ، آورده است: «يوْمِ الْآخِرِ» (مجادله۲۲)، «يوْمٌ لَا بَيعٌ» (بقره۲۵۴) و ... و نه با کلمه «وقت» ، از آن گذشته «روزمحشر، روزِ زنده شدن همگان است نه روزِ مردنِ کسی از جمله شیطان» بنابراین «وقت معلوم» قطعاً قبل از قیامت و به استناد روایات، «زمان ظهور یا رجعت امام زمان (ع)» است، ولی «یوم معلوم» ، قیامت است. (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۲، از تأویل الایات، از امام صادق (ع):

ص :۵۲

مراد، روز قیامت نیست بلکه خداونـد به شـیطان مهلت می دهد تا روزی که قائم ما (عج) برانگیخته شود. در آن روز حضـرت (عج)، ابلیس را به ذلت و خواری گردن می زند و می کشد.

در بحار، ج ۶۰، ص ۲۴۴، از امام صادق (ع):

شیطان بین نفخه اول و دوم صور اسرافیل می میرد.

☼ مؤلف:

در جمع دو روایت فوق شاید بتوان گفت: ممکن است مراد از «صور اول» در روایتِ دوم همان صدای آسمانی در اعلام ظهور باشد. و «صور دوم» ، «صور مرگ» باشد. همچنان که دو روایت ذیل این گفته را تأیید می کنند: در تفسـیر المیزان، ج ۳۰، ص ۹۳، از قمی، از امام صادق (ع):

با آمدن صیحه آسمانی بنام صاحب الامر، گردنهای بنی امیه نرم و خاضع می شود.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۸۰، از نعمانی، از صادقین (ع): به خدا قسم صدای آسـمانی که صاحب الامر را به اسم ندا می دهد و معرفی می کند در قرآن بیان شده آن جایی که می فرماید: «اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ» = «اگر بخواهیم از آسـمان آیه ای بر آنها نازل می کنیم که گردنهایشان در مقابل آن خاضع شود» (شعرا ۴). در روی زمین همه خاضع شـده و گردن کـج نموده و ایمان آورنـد. تمامی اهل زمین صـدای منادی آسـمانی را می شـنوند که صـدا می زند: ای مردم! آگاه باشید حق با علی بن ابیطالب (ع) و شیعیان اوست.

توجه: امـا این که آن روز، زمـان ظهور است یـا بین دو نفخه یا زمان رجعت امام زمان (عـج) و یا وقتی دیگر، تنها بایـد گفت: «والله اعلم» . ولی به واسـطه تواترِ روایات در بسط آن به روز ظهور و نیز گسترشِ خیر و نیکی در جوامع بشری، شاید بشود آن را به روز ظهور منطبق کرد. این را هم باید گفت که در آن زمان تکلیف برداشته نمی شود بلکه در آن موقع این جسم مادی و نفس امـاره است که انسانهـا را به گمراهی می کشانـد امـا خبری از شـیطان نیست. و این مسـئله، یک لطفِ مضاعفی است که خداوند سـبحان به واسـطه وجود مقدس امام عصر (عج) به مردم عنایت می فرماید. حال با وجودِ نبودِ شیطان در آن زمان، این که در ۴۰ روز قبل از نفخه ی صورْ دوباره مردم به کفر می گرایند جای هیچ بهانه و اعتراضی برای عذابِ سهمگینی که وعده اش در آیه

ص :۵۳

(اسرا ۵۸) آمده است، باقی نمی ماند. شاید هم منظور، روزِ رجعتِ امام زمان (عج) باشد. البته اگر امام زمان (عج) رجعت کند. و این احتمال به سه دلیل زیر قوی تر است:

۱ – آن زمان نزدیک ترین زمان به وقوعِ نفخه ی صور است.

۲ – روایاتِ کشته شدن شیطان به دست امام زمان، قوی تر می شوند.

۳ – شیطان به عنوان عاملِ گمراهی در زمان ظهور و رجعتِ ائمه (ع) وجود دارد و این خود باعثِ مرتفع شدنِ اشکالِ رفعِ تکلیف، برای کسانی می شود که به گمراهی به وسیله نفس اماره راضی نمی شوند. (والله اعلم).

قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعینَ (۸۲)

إِلاَّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ (۸۳)

قالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أَقُولُ (۸۴)

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعینَ (۸۵)

قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفینَ (۸۶)

إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِکْرٌ لِلْعالَمینَ (۸۷)

وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حینٍ (۸۸)

گفت: به عزتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد (۸۲) مگر بندگان خالص تو، از میان آنها! (۸۳) فرمود: به حق سوگند و حق می گویم (۸۴) که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد! (۸۵) (ای پیامبر!) بگو: «من برای دعوت نبوت هیچ پاداشی از شما نمی طلبم و من از متکلفین نیستم! (سخنانم روشن و همراه با دلیل است!)» (۸۶) این (قرآن) تذکری برای همه جهانیان است (۸۷) و خبر آن را بعد از مدتی می شنوید! (۸۸)

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۷۵، باب۹، ح۱، آورده است:

اباصلت خدمت امام رضا (ع) عرض کرد: عده ای معتقدند که بهشت و جهنم مقدرند و هنوز خلق نشده اند. حضرت رضا (ع) فرمود: کسی که خلقت بهشت و جهنم را تکذیب کند، ولایت ما را ندارد و مخلد در آتش جهنم است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۵۵، از بحارالانوار، از امام صادق (ع): از ما نیست هر کس که چهار چیز را انکار نماید.

۱ – معراج ۲ – سؤال در قبر ۳ – خلقت بهشت و دوزخ ۴ – شفاعت ما اهل بیت (ع).

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۳۵۳، از پیامبر اکرم (ص):

برای شخصِ متکلف، سه نشانه است:

۱ - با برتر از خودش جدال و منازعه می کند.

۲ - اقدام به کارهایی می کند که به آنها دست نمی یابد.

۳ - چیزهایی می گوید که نمی داند.

خلاصه آیات سوره ص:

۱۲ - قوم نوح (ع) و عاد و فرعون ۱۳ - ثمود و قوم لوط و اصحاب ایکه ۱۵ - صیحه ۱۶ - یوم الحساب ۱۷تا ۳۰ - داوود (ع) ۱۸ - تسبیح کوه ۲۰ - فصل خطاب ۲۱ - ۲۵ - داستان دو فرشته ۲۶ - یا داوود انا جعلناك خلیفه فی الارض ۳۰ - ۴۰ - سلیمان (ع)- اسبان جنگی ــ جسد بی جان ۴۱ - ۴۴ - ایوب (ع) ۴۵ - ۴۸ - ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسماعیل، یسع و ذوالکفل (ع) ۶۲ - ۶۳ - دوزخیان گویند: چه شده، آنهایی را که اشرار می خواندیم در دوزخ نمی بینیم ۶۷ - نبأ عظیم ۶۹ - ملاء اعلی ۷۱ - ۸۵ - سجده فرشتگان و ...

ص :۵۴

۳۹ سوره زمر

۳۹ -سوره زمر= فوج ها (دسته های مردم)=غرف (غرفه ها)=سوره العرب.

مکی است و ۷۵ آیه دارد.

☼ نکته:

این سوره دفعتاً نازل شده و با «الحمد لله رب العالمین» ختم می شود.

☼ نکته:

وجه تسمیه ی این سوره به «سوره العرب» آیه شریفه «قرآناً عربیاً» آیه ۲۸ است.

خلاصه مطالب: خلوص در عبادت- توحید- عذابِ امم گذشته - بیان احوال کفار - قیامت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

تَنْزیلُ الْکِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزیزِ الْحَکیمِ (۱)

إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ (۲)

أَلا لِلَّهِ الدِّینُ الْخالِصُ وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللَّهِ زُلْفی إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فی ما هُمْ فیهِ یَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفَّارٌ (۳)

لَوْ أَرادَ اللَّهُ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً لاَصْطَفی مِمَّا یَخْلُقُ ما یَشاءُ سُبْحانَهُ هُوَ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ (۴)

خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِأَجَلٍ مُسَمًّی أَلا هُوَ الْعَزیزُ الْغَفَّارُ (۵)

خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیَةَ أَزْواجٍ یَخْلُقُکُمْ فی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ فَأَنَّی تُصْرَفُونَ (۶)

إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنْکُمْ وَ لا یَرْضی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ وَ إِنْ تَشْکُرُوا یَرْضَهُ لَکُمْ وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۷)

وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنیباً إِلَیْهِ ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِیَ ما کانَ یَدْعُوا إِلَیْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْداداً لِیُضِلَّ عَنْ سَبیلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِکُفْرِکَ قَلیلاً إِنَّکَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ (۸)

أَمَّنْ هُوَ قـانِتٌ آنـاءَ اللَّيْـلِ ساجِـداً وَ قائِماً يَحْـذَرُ الْآخِرَهَ وَ يَرْجُوا رَحْمَهَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْـتَوِى الَّذينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ (٩)

قُلْ يا عِبادِ الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذينَ أَحْسَنُوا فى هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَهٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَهٌ إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ (١٠)

قُلْ إِنِّى أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ (١١)

وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمينَ (١٢)

قُلْ إِنِّى أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذابَ يَوْمٍ عَظيمٍ (١٣)

قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دينى (١۴)

فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخاسِرينَ الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْليهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ (١۵)

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبادَهُ يا عِبادِ فَاتَّقُونِ (١۶)

وَ الَّذينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها وَ أَنابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرى فَبَشِّرْ عِبادِ (١٧)

الَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ (١٨)

أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَهُ الْعَذابِ أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِى النَّارِ (١٩)

لكِنِ الَّذينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّهٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا

الْأَنْهارُ وَعْدَ اللَّهِ لا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعادَ (۲۰)

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَكَهُ يَنابِيعَ فِى الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطاماً إِنَّ فى ذلِكَ لَذِكْرى لِأُولِى الْأَلْبابِ (۲۱)

أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولئِكَ فى ضَلالٍ مُبِينٍ (۲۲)

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدى بِهِ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۲۳)

أَ فَمَنْ يَتَّقى بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذابِ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۲۴)

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ (۲۵)

فَأَذاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْىَ فِى الْحَياهِ الدُّنْيا وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶)

وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنَّاسِ فى هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷)

قُرْآناً عَرَبِيًّا غَيْرَ ذى عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸)

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلاً الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۲۹)

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۰)

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱)

این کتابی است که از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است (۱) ما این کتاب را بحق بر تو نازل کردیم؛ پس خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان! (۲) آگاه باشید که دین خالص از آن خداست و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیلشان این بود که: «اینها را نمی پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند» ، خداوند روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند؛ خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند! (۳) اگر (بفرض محال) خدا می خواست فرزندی انتخاب کند، از میان مخلوقاتش آنچه را می خواست برمی گزید؛ منزه است (از اینکه فرزندی داشته باشد)! او خداوند یکتای پیروز است! (۴) آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ شب را بر روز می پیچد و روز را بر شب؛ و خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد؛ هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند؛ آگاه باشید که او قادر و آمرزنده است! (۵) او شما را از یک نفس آفرید و همسرش را از (باقیمانده گل) او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد؛ او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکیهای سه گانه، می بخشد! این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او

نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف می شوید؟! (۶) اگر کفران کنید، خداوند از شما بی نیاز است و هرگز کفران را برای بندگانش نمی پسندد؛ و اگر شکر او را بجا آورید آن را برای شما می پسندد! و هیچ گنهکاری گناه دیگری را بر دوش نمی کشد! سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است و شما را از آنچه انجام می دادید آگاه می سازد؛ چرا که او به آنچه در سینه هاست آگاه است! (۷) هنگامی که انسان را زیانی رسد، پروردگار خود را می خواند و بسوی او باز می گردد؛ اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند، آنچه را به خاطر آن قبلاً خدا را می خواند از یاد می برد و برای خداوند همتایانی قرارمی دهد تا مردم را از راه او منحرف سازد؛ بگو: «چند روزی از کفرت بهره گیر که از دوزخیانی!» (۸) (آیا چنین کسی با ارزش است) یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند!» (۹) بگو: «ای بندگان من که ایمان آورده اید! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند پاداش نیکی است! و زمین خدا وسیع است، (اگر تحت فشار سران کفر بودید مهاجرت کنید) که صابران اجر و پاداش خود را

ص :۵۶

بی حساب دریافت می دارند! (۱۰) بگو: «من مأمورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم (۱۱) و مأمورم که نخستین مسلمان باشم! (۱۲) بگو: «من اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روز بزرگ (قیامت) می ترسم!» (۱۳) بگو: «من تنها خدا را می پرستم در حالی که دینم را برای او خالص می کنم (۱۴) شما هر چه را جز او می خواهید بپرستید!» بگو: «زیانکاران واقعی آنانند که سرمایه وجود خویش و بستگانشان را در روز قیامت از دست داده اند! آگاه باشید زیان آشکار همین است!» (۱۵) برای آنان از بالای سرشان سایبانهایی از آتش و در زیر پایشان نیز سایبانهایی از آتش است؛ این چیزی است که خداوند با آن بندگانش را می ترساند! ای بندگان من! از نافرمانی من بپرهیزید! (۱۶) و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن آنهاست؛ پس بندگان مرا بشارت ده! (۱۷) همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندانند (۱۸) آیا تو می توانی کسی را که فرمان عذاب درباره او قطعی شده رهایی بخشی؟! آیا تو میتوانی کسی را که در درون آتش است برگیری و نجات دهی؟! (۱۹) ولی آنها که تقوای الهی پیشه کردند، غرفه هایی در بهشت دارند که بر فراز آنها غرفه های دیگری بنا شده و از زیر آنها نهرها جاری است این وعده الهی است و خداوند در وعده خود تخلف نمی کند! (۲۰) آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و آن را بصورت چشمه هایی در زمین وارد نمود، سپس با آن زراعتی را خارج می سازد که رنگهای مختلف دارد؛ بعد آن گیاه خشک می شود، بگونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی؛ سپس آن را در هم می شکند و خرد می کند؛ در این مثال تذکری است برای خردمندان (از ناپایداری دنیا)! (۲۱) آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته (همچون کوردلان گمراه است؟!) وای بر آنان که قلبهایی سخت در برابر ذکر خدا دارند! آنها در گمراهی آشکاری هستند! (۲۲) خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است؛ آیاتی مکرر دارد (با تکراری شوق انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می ترسند می افتد؛ سپس برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خدا می شود؛ این هدایت الهی است که هر کس را بخواهد با آن راهنمایی می کند؛ و هر کس را خداوند گمراه سازد، راهنمایی برای او نخواهد بود! (۲۳) آیا کسی که با صورت خود عذاب دردناک (الهی) را در روز قیامت دور می سازد (همانند کسی است که هرگز آتش دوزخ به او نمی رسد)؟! و به ظالمان گفته می شود: «بچشید آنچه را به دست می آوردید (و انجام می دادید)!» (۲۴) کسانی که قبل از آنها بودند نیز (آیات ما را) تکذیب نمودند و عذاب (الهی) از جایی که فکر نمی کردند به سراغشان آمد! (۲۵) پس خداوند خواری را در زندگی این دنیا به آنها چشانید و عذاب آخرت شدیدتر است اگر می دانستند (۲۶) ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی زدیم، شاید متذکر شوند (۲۷) قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و نادرستی، شاید آنان پرهیزکاری پیشه کنند! (۲۸) خداوند مثالی زده است: مردی را که مملوک شریکانی است که درباره او پیوسته با هم به مشاجره مشغولند و مردی که تنها تسلیم یک نفر است؛ آیا این دو یکسانند؟! حمد، مخصوص خداست، ولی بیشتر آنان نمی دانند (۲۹) تو می میری و آنها نیز خواهند مرد! (۳۰) سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه کنید (۳۱)

آغاز جزء ۲۴ از آیه۳۲ زمر تا آیه ۴۶ فصلت

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جاءَهُ أَ لَيْسَ فی جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرينَ (۳۲)

وَ الَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳)

لَهُمْ ما یَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِنینَ (۳۴)

لِیُکَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذی عَمِلُوا وَ یَجْزِیَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذی کانُوا یَعْمَلُونَ (۳۵)

أَ لَیْسَ اللَّهُ بِکافٍ عَبْدَهُ وَ یُخَوِّفُونَکَ

بِالَّذينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۳۶)

وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَ لَيْسَ اللَّهُ بِعَزيزٍ ذِي انْتِقامٍ (۳۷)

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَ فَرَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كاشِفاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرادَني بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸)

قُلْ يا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنِّي عامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۹)

مَنْ يَأْتيهِ عَذابٌ يُخْزيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقيمٌ (۴۰)

إِنَّا أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدى فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكيلٍ (۴۱)

پس چه کسی ستمکارتر است از آن کسی که بر خدا دروغ ببندد و سخن راست را هنگامی که به سراغ او آمده تکذیب کند؟! آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟! (۳۲) اما کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزکارانند! (۳۳) آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنان موجود است؛ و این است جزای نیکوکاران! (۳۴) تا خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده اند (در سایه ایمان و صداقت آنها) بیامرزد و آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش دهد! (۳۵) آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده اش کافی نیست؟! اما آنها تو را از غیر او می ترسانند. و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت کننده ای ندارد! (۳۶) و هر کس را خدا هدایت کند، هیچ گمراه کننده ای نخواهد داشت آیا خداوند توانا و دارای مجازات نیست؟! (۳۷) و اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟» حتما می گویند: «خدا!» بگو: «آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا می خوانید اندیشه می کنید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد، آیا آنها می توانند گزند او را برطرف سازند؟! و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آنها می توانند جلو رحمت او را بگیرند؟!» بگو: «خدا مرا کافی است؛ و همه متوکلان تنها بر او توکل می کنند!» (۳۸) بگو: «ای قوم من! شما هر چه در توان دارید انجام دهید، من نیز به وظیفه خود عمل می کنم؛ اما بزودی خواهید دانست (۳۹) چه کسی عذاب خوارکننده ای (در دنیا) به سراغش می آید و (سپس) عذابی جاویدان (در آخرت) بر او وارد می گردد! (۴۰) ما این کتاب (آسمانی) را برای مردم بحق بر تو نازل کردیم؛ هر کس هدایت را پذیرد به نفع خود اوست؛ و هر کس گمراهی را برگزیند، تنها به زیان خود گمراه می گردد؛ و تو مأمور اجبار آنها به هدایت نیستی (۴۱)

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ **(۴۲)** خداست که جانها را در موقع مرگ می گیرد و آنها که نمرده اند در خواب می گیرد، پس هر یک از جانها که مرگش رسیده باشد نگه می دارد و آن دیگر را به بدنش بر می گرداند تا مدتی معین به درستی که در این جریان، آیت هاست برای مردمی که تفکر کنند (۴۲)

نکته اول: خدایتعالی در جای دیگر می فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى ... » = «بگو جان شما را ملك الموتی که موکل بر شماست می گیرد ... » (۱).

و نیز می فرماید: «حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» = «تا آن که مرگ یکی از شما برسد آن وقت فرشتگان ما او را می گیرند» (۲).

ص: ۵۸

۱- سجده ۱۱

۲- انعام ۶۱

در جمع این سه آیه شریفه باید گفت: گرفتن جانها تنها کار خداست و لاغیر، اما به اذن و اجازه خداوند متعال، ملک الموت و فرشتگانِ مخصوص نیز می توانند این عمل را انجام دهند. البته جان عده ای را فرشتگان می گیرند و به عزرائیل می دهند و عزرائیل هم آنها را به محضر خدایتعالی عرضه می کند. و عده ای هم توسط عزرائیل جانشان گرفته می شود. و جان یا روح عده قلیلی هم که اهل بیت (ع) و شاید برخی از انبیاء باشند مستقیماً توسط ذات اقدسِ باری تعالی گرفته می شود (والله اعلم) (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۱۱ سوره سجده و سوره قیامت مراجعه کنید).

نکته دوم: مراد از «انفس» ، بدن نیست بلکه ارواح هستند چرا که بدن کسی در حین مرگ یا خواب گرفته نمی شود بلکه روحِ اوست که از بدنش جدا می شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۱۱۹و۱۲۰، از مجمع، از عیاشی، از امام باقر (ع):

از انسان کسی به خواب نمی رود مگر آن که نفس او به آسمان بالا رود و روح او در بدنش باقی بماند و میان روح و نفس شعاعی مانند شعاع آفتاب است. اگر پروردگار اذن قبض روح داده باشد روح او نفسش را اجابت می کند. و روح هم از بدنش جدا می شود. و چنان چه اجازه نفرموده و مرگش نرسیده باشد، نفس او روحش را اجابت می کند. خوابی که شخص خفته در عالم رؤیا مشاهده می کند اگر در آسمانها ببیند برای آن خواب تأویلی است و چنان چه بین آسمان و زمین ببیند از تسویلات شیطانی است و برای آن تأویلی نمی باشد.

از همان منبع، از کتاب توحید، از حضرت علی (ع):

(در جمع بین آیات: «یتوفاکم ملک الموت ... » با آیه: «الله یتوفی ... » و آیه: «توفته رسلنا و هم لا ـ یُفَرِّطون» و آیه: «الذین یتوفاهم الملائکه ظالمی انفسهم» و آیه: «الذین تتوفاهم الملائکه طیبین یقولون سلام علیکم» ، که چطور در اولی قبض روح انسانها را به ملک الموت و در دومی به خود خدا و در سومی به رسولان و در چهارمی و پنجمی به ملائکه نسبت می دهد، فرمود:) خدای تبارک و تعالی یگانه مدبر امور است به هر طور که خودش بخواهد یا کسانی از مخلوقات خود را موکل بر اموری که خودش خواسته بکند و اما ملک الموت، خدا او را به خصوص موکل برای

قبض روح اشخاص معینی از خلق که خود بخواهد می کند و رسولان را از ملائکه انتخاب نموده برای قبض روح بعضی دیگر از خلقش، که باز خودش بخواهـد موکل می کند. و چنان نیست که هر علمی را که صاحب علم دارای آن است ممکن باشـد برای همه مردم شـرح دهد. زیرا مردم همگی در درک علوم یکسان نیستند، بعضی قویند و بعضی ضعیف، دیگر این که بعضی از علوم هست که مانند بعضـی دیگر قابل فرا گرفتن نیست چون مافوق طاقت است، مگر کسـی از صاحبان درگاه و اولیاء خدا که خدا عمل آن را برایش آسان کرده و در حمل آن یاری اش کرده باشد.

از همان منبع، از خصال، از امام علی (ع):

مسلمان جُنب نمی خوابـد و جز با طهارت به بستر نمی رود و حتی اگر آب نیافت با خاک تیمم می کنـد چون روح مؤمن در خواب، به سوی خـدای تعـالی بالاـ می رود و اگر با طهارت باشـد، خـدا او را می پـذیرد و مبارکش می کنـد حال اگر اجلش رسـیده باشـد او را در گنجینه های رحمت خود جای دهد و اگر نرسـیده باشد او را با ملائکه اش روانه می کند، تا به جسدش برگردانند.

در تفسـیر جامع، ج ۵، ص ۴۰۵، آورده است: وقتی پیـامبر اکرم (ص) به معراج رفت، عزرائیـل عرض کرد: پروردگـار (متعال) مرا مأمور به قبض روح تمام خلایق فرموده جز روح شـما و علی (ع) که هر وقت مشیتش تعلق بگیرد شخصاً شما را قبض روح می فرماید.

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعاءَ قُلْ أَ وَ لَوْ كانُوا لا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لا يَعْقِلُونَ (۴۳)

قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَهُ جَميعاً لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴)

وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ وَ إِذا ذُكِرَ الَّذينَ مِنْ دُونِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵)

قُلِ اللَّهُمَّ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ عالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَهِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فى ما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ (۴۶)

وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذينَ ظَلَمُـوا مـا فِى الْـأَرْضِ جَميعـاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَـدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَـذابِ يَوْمَ الْقِيـامَهِ وَ بَـدا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مـا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴۷)

وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۴۸)

فَإِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعانا ثُمَّ إِذا خَوَّلْناهُ نِعْمَهً مِنَّا قالَ إِنَّما أُوتيتُهُ عَلى عِلْمٍ بَلْ هِىَ فِتْنَهٌ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۴۹)

قَدْ قالَهَا الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (۵۰)

فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ الَّذينَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَيُصيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزينَ (۵۱)

أَ وَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فى ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

آیا آنان غیر از خدا شفیعانی گرفته اند؟! به آنان بگو: آیا (از آنها شفاعت می طلبید) هر چند

ص :۶۰

مالک چیزی نباشند و درک و شعوری برای آنها نباشد؟ (۴۳) بگو: تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاکمیت آسمانها و زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوی او بازمی گردانند (۴۴) هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز (و متنفر) می گردد؛ اما هنگامی که از معبودهای دیگر یاد می شود، آنان خوشحال می شوند (۴۵) بگو: خداوندا! ای آفریننده آسمانها و زمین و آگاه از اسرار نهان و آشکار، تو در میان بندگانت در آنچه اختلاف داشتند داوری خواهی کرد (۴۶) اگر ستمکاران تمام آنچه را روی زمین است مالک باشند و همانند آن بر آن افزوده شود، حاضرند همه را فدا کنند تا از عذاب شدید روز قیامت رهایی یابند؛ و از سوی خدا برای آنها اموری ظاهر می شود که هرگز گمان نمی کردند! (۴۷) در آن روز اعمال بدی را که انجام داده اند برای آنها آشکار می شود و آنچه را استهزا می کردند بر آنها واقع می گردد (۴۸) هنگامی که انسان را زیانی رسد، ما را (برای حل مشکلش) می خواند؛ سپس هنگامی که از جانب خود به او نعمتی دهیم، می گوید: این نعمت را بخاطر کاردانی خودم به من داده اند؛ ولی این وسیله آزمایش (آنها) است، اما بیشترشان نمی دانند (۴۹) این سخن را کسانی که قبل از آنها بودند نیز گفتند، ولی آنچه را به دست می آوردند برای آنها سودی نداشت! (۵۰) سپس بدیهای اعمالشان به آنها رسید؛ و ظالمان این گروه [= اهل مکه] نیز بزودی گرفتار بدیهای اعمالی که انجام داده اند خواهند شد و هرگز نمی توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند (۵۱) آیا آنها ندانستند که خدا رزق را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟! در این، آیات و نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند (۵۲)

☼ نکته:

برای تفسیر آیه ۴۴، که به بحث شفاعت اشاره دارد به آیه (بقره ۴۸) مراجعه شود.

☼ نکته:

به استناد آیه ۴۵، که می فرماید: «یاد خدا باعث ناراحتی کفار می گردد» ، معلوم می شود که منظور از آیه: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد۲۸)، فقط مؤمنین هستند نه کفار.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ **(۵۳)** بگو: ای بندگان من که بر نفس خود ستم و اسراف کرده اید، از رحمت خدا ناامید نشوید که خدا تمامی گناهان را می آمرزد و به درستی که او آمرزنده و مهربان است (۵۳)

اسراف: تجاوز از حد است و اسراف بر نفس یعنی جنایت بر نفس به واسطه گناه است.

عباد: جمع عبد به معنای بندگان است.

قنوط: به معنای ناامیدی است.

☼ نکته:

علل آمرزش گناه دو چیز است:

۱ – توبه ۲ – شفاعت. توبه تمام گناهان حتی شرک را می بخشد اما شفاعت به استناد قرآن کریم نمی تواند شرک را ببخشد چرا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا یغْفِرُ أَنْ یشْرَکَ بِهِ وَیغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَنْ یشَاءُ وَمَنْ یشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَی إِثْمًا عَظِیمًا» = «به درستی خداوند گناه شرک را نمی آمرزد ولی مادون آن را برای هر کس بخواهد می آمرزد و آن کسی که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است» (نساء ۴۸)، که

ص :۶۱

به استناد آیه شریفه (نساء ۴۸)= «آیه مغفرت» ، خدای سبحان وعده فرموده است گناهانِ کسانی که توبه نکرده اند، آن هم هر کس را که خودش بخواهد، خواهد بخشید که شامل شرک نمی شود و این مربوط به کسانی است که شفیع داشته باشند. ولی آیه مورد بحث (زمر۵۳) شامل آمرزش تمام گناهان است از جمله شرک و البته در صورتی که توبه کنند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۱۳۳، از مجمع البیان، از امام علی (ع):

در قرآن کریم هیچ آیه ای به قدر آیه (یا عبادی ...) گشایش آورتر نیست.

☼ مؤلف:

در روایتی دیگر آمده است: «در قرآن هیچ آیه ای امیدوار کننده تر از آیه: «فلسوف یعطیک ربک فترضی» (ضحی ۵) نیست» . پس معلوم می شود آیه «ضحی» از آیه «زمر» امیدوار کننده تر است. چرا که در آیه «ضحی» بخششِ خدای سبحان بدون توبه و به واسطه «شفاعت» است. اما در آیه «زمر» این بخششْ به «توبه» منوط شده است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۱۳۳، از دُرمَنثور، از رسول خدا (ص):

من دوست نمی دارم دنیا و آن چه در آن است را با آیه «یا عبادی ... » عوض کنم. مردی عرض کرد: ای رسول خدا (ص)! آیا این آیه شرک را هم شامل می شود؟ فرمود: خیر.

از همان منبع، آمده است:

در این روایت اشکالی است چرا که آیه، مقید به توبه است و شرک را هم شامل می شود.

از همان منبع، از رسول خدا (ص):

اگر شما گناه نمی کردید خدای تعالی خلقی می آفرید تا گناه کنند و او (آنها را) بیامرزد.

وَ أَنیبُوا إِلی رَبِّکُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ (۵۴)

وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ (۵۵)

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ کُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرینَ (۵۶)

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدانی لَکُنْتُ مِنَ الْمُتَّقینَ (۵۷)

أَوْ تَقُولَ حینَ تَرَی الْعَذابَ لَوْ أَنَّ لی کَرَّةً فَأَکُونَ مِنَ الْمُحْسِنینَ (۵۸)

بَلی قَدْ جاءَتْکَ آیاتی فَکَذَّبْتَ بِها وَ اسْتَکْبَرْتَ وَ کُنْتَ مِنَ الْکافِرینَ (۵۹)

وَ يَوْمَ الْقِيامَهِ تَرَى الَّذينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ أَ لَيْسَ فى جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرينَ (۶۰)

وَ يُنَجِّى اللَّهُ الَّذينَ اتَّقَوْا بِمَفازَتِهِمْ لا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱)

اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَىْ ءٍ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ

ص :۶۲

وَكيلٌ (۶۲)

لَهُ مَقاليدُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۶۳)

قُلْ أَ فَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّى أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجاهِلُونَ (۶۴)

وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ (۶۵)

بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرينَ (۶۶)

وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَميعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمينِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷)

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ مَنْ شاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فيهِ أُخْرى فَإِذا هُمْ قِيامٌ يَنْظُرُونَ (۶۸)

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْكِتابُ وَ جي ءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَداءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۶۹)

وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِما يَفْعَلُونَ (۷۰)

وَ سيقَ الَّذينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آياتِ رَبِّكُمْ وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا قالُوا بَلى وَ لكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَى الْكافِرينَ (۷۱)

قيلَ ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدينَ فيها فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرينَ (۷۲)

وَ سيقَ الَّذينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدينَ (۷۳)

وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذى صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلينَ (۷۴)

وَ تَرَى الْمَلائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ (۷۵)

و به درگاه پروردگارتان بازگردید و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید، سپس از سوی هیچ کس یاری نشوید! (۵۴) و از بهترین دستورهایی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید پیش از آنکه عذاب (الهی) ناگهان به سراغ شما آید در حالی که از آن خبر ندارید! (۵۵) (این دستورها برای آن است که) مبادا کسی روز قیامت بگوید: «افسوس بر من از کوتاهی هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم و از مسخره کنندگان (آیات او) بودم!» (۵۶) یا بگوید: «اگر خداوند مرا هدایت می کرد، از پرهیزکاران بودم!» (۵۷) یا هنگامی که عذاب را می بیند بگوید: «ای کاش بار دیگر (به دنیا) بازمی گشتم و از نیکوکاران بودم!» (۵۸) آری، آیات من به سراغ تو آمد، اما آن را تکذیب کردی و تکبر نمودی و از کافران بودی! (۵۹) و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند می بینی که صورتهایشان سیاه است؛ آیا در جهنم جایگاهی برای

متکبران نیست؟! (۶۰) و خداونـد کسانی را که تقوا پیشه کردند با رسـتگاری رهایی می بخشد؛ هیچ بدی به آنان نمی رسد و هرگز غمگین نخواهند شد (۶۱) خداونـد آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشـیا است (۶۲) کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست؛ و کسانی که به آیات خداوند کافر شدند زیانکارانند (۶۳) بگو: «آیا به من دستور می دهید که غیر خدا را بپرسـتم ای جاهلان؟!» (۶۴) به تـو و همه پیـامبران پیشـین وحی شـده که اگر مشـرک شـوی، تمـام اعمـالت تبـاه می شود و از زیانکـاران خواهی بود! (۶۵) بلکه تنهـا خداونـد را عبادت کن و از شـکرگزاران باش! (۶۶) آنها خـدا را آن گونه که شایسـته است نشـناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسـمانها پیچیده در دست او؛ خداوند منزه و بلندمقام است از شـریکی هایی که برای او می پندارند (۶۷) و در «صور» دمیده می شود، پس همه کسانی که در آسـمانها و زمینند می میرنـد، مگر کسـانی که خـدا بخواهـد؛ سـپس بار دیگر در «صور» دمیـده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزنـد و در انتظار (حساب و جزا) هسـتند (۶۸) و زمین (در آن روز) به نور پروردگـارش روشن می شود و نـامه هـای اعمـال را پیش می نهنـد و پیامبران و گواهان را حاضر می سازند و میان آنها

ص: ۶۳

بحق داوری می شود و به آنان ستم نخواهد شد! (۶۹) و به هر کس آنچه انجام داده است بی کم و کاست داده می شود؛ و او نسبت به آنچه انجام می دادند از همه آگاهتر است (۷۰) و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می شوند؛ وقتی به دوزخ می رسند، درهای آن گشوده می شود و نگهبانان دوزخ به آنها می گویند: «آیا رسولانی از میان شما به سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را بر حذر دارند؟!» می گویند: آری، (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند و ما مخالفت کردیم!) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شده است (۷۱) به آنان گفته می شود: «از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید؛ چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران!» (۷۲) و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند؛ هنگامی که به آن می رسند درهای بهشت گشوده می شود و نگهبانان به آنان می گویند: «سلام بر شما! گوارایتان باد این نعمتها! داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید!» (۷۳) آنها می گویند: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و زمین (بهشت) را میراث ما قرار داد که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم؛ چه نیکوست پاداش عمل کنندگان!» (۷۴) (در آن روز) فرشتگان را می بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده اند و با ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند؛ و در میان بندگان بحق داوری می شود؛ و (سرانجام) گفته خواهد شد: «حمد مخصوص خدا پروردگار جهانیان است!» (۷۵)

☼ نکته:

آیه۵۴، بندگان را به توبه تشویق می فرماید و آیه ۵۳ را تخصیص زده است. بنابراین گفتار کسانی که معتقدند آیه ۵۳ در خصوص بخششِ گناهان، بدون توبه است باطل می باشد.

در جامع، ج ۶، ص ۹۸، از عیاشی، از امام باقر (ع)، (در ذیل آیه ۵۶): «جنب الله» ما ائمه (ع) هستیم.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۹۸، از طبرسی، از امام صادق (ع):

از جمله رموزی که پروردگار در قرآن بیان فرموده که غیر از پیغمبر (ع) و ائمه (ع) آن را نمی دانند آیه: «یا حَسْرَتَا عَلَی مَا فَرَّطْتُ ... » (آیه ۵۶) است، چرا که پروردگار می دانست که دشمنان دین، اسامی امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (ع) را از قرآن حذف و اسقاط می کنند، تا امر را بر مردم مشتبه سازند و باطل خود را میان مسلمین رواج دهند. لذا نام آن بزرگواران را با رمز بیان فرمود و دیدگانِ دشمنانْ نابینا شد، آن رموز را نفهمیدند تا به نفع خود حذف و اسقاط نمایند.

در تفسیر جامع، ج ۶، در ذیل آیه ۶۸، ص ۱۰۸، از یمانی، از حضرت رسول (ص):

در آخرالزمان چنان مردم را فتنه و فساد فرا گیرد که روهایشان مانند شب تاریک می شود خداوند بر اهل زمین غضب نماید، به اسرافیل امر می فرماید که در صور بدمد تا همه مدهوش مرگ شوند و ... از مصدر جلالت کبریایی به عزرائیل خطاب رسد: چه کسی باقی است؟ عرض می کند: پروردگارا! تو از من داناتری. اسرافیل و جبرائیل و میکائیل و بنده ضعیف تو ملک الموت

باقی هستند. خطاب می شود: آنها را نیز قبض روح کن. و بعد امر فرماید به عزرائیل که برو بین بهشت و دوزخ بمیر. ملک الموت چنان صیحه ای زند که می میرد و ... تا چهل روز به همین منوال می ماند. پس از آن از آسمان هفتم بارانی شبیه به منی ببارد. استخوانهای پوسیده را به هم متصل کند و گوشت بر آنها روئیده شود، به قدرت خدا اجسام به حالت (اشکالِ) اولیه برگردند، بدون روح. پس خطاب می کند ای اسرافیل زنده شو و به او امر کند در صور بدمد، ... ارواح مؤمنین نورانی و روان کفار ظلمانی باشند، داخل در اجساد خود شوند و در محشر حاضر شوند.

توجه: روایت فوق اشاره دارد به این که باران از آسمانِ هفتم می بارد، یعنی آسمانِ قیامت این آسمان مادی نیست و این می رساند که منظور، تَشَکّلِ اجسادی غیر مادی در عالم ملکوتی است نه این زمین مادی با همین اجسادِ مادی. چرا که زمین و آسمان و اجسادِ اخروی با نوعِ دنیویشان متفاوت است. پس این روایت نه تنها نظریه ی «جسمِ مثالی» را نفی نمی کند بلکه حتی آن را هم تأیید می کند. (برای توضیح بیشتر به آیه (اسرا ۹۹) و سوره قیامت مراجعه شود).

☼ نکته:

در خصوص آیه ۶۹ «وُضِعَ الکتاب» : مراد از کتاب در آیه مزبور، به گفته بعضی ها: نامه اعمال است و بعضی دیگر گفته اند: «لوح محفوظ است» و استناد به آیه شریفه «جاثیه ۲۹» کرده اند که می فرماید: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» = «این کتاب ماست که به حق علیه شما نطق می کند و ما در دنیا همواره آن چه شما می کردید از نامه عملتان در این کتاب استنساخ می کردیم» .

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۱۲، از کتاب توحید (در ذیل آیه ۷۳) آورده است: پروردگار، درهای بهشت را هشت و جهنم را هفت قرار داد، تا مردم بدانند که رحمت او بر غضبش سابق و غالب است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۱۵۹، از مجمع، از امام علی (ع):

جهنم بدین خاطر هفت در دارد که هفت طبقه است و هر طبقه روی طبقه دیگر است که از همه پایین ترش جهنم است. طبقه دوم آن «لظی» ، سومی «حطمه» ، چهارمی «سقر» ، پنجمش «جحیم» ، ششمش «سعیر» و هفتمش «هاویه» است. و خدای تعالی بهشت را «هم کف» قرار داد.

ص :۶۵

☼ نکته:

در خصوص آیه ۷۴: «و اورثنا الارض» مراد از زمین، زمینِ بهشت است.

در عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۵، باب۹، آمده است: اباصلت خدمت امام رضا (ع) عرض کرد: عده ای معتقدند که بهشت و جهنم مقدرند و هنوز خلق نشده اند. حضرت رضا (ع) فرمود: کسی که خلقت بهشت و جهنم را تکذیب کند، ولایت ما را ندارد و مخلد در آتش جهنم است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۱۴، در ذیل آیه ۷۵، از تاویل الآیات، از حضرت رسول (ص): (خلاصه روایت)

از آن جا که فرشتگان اشتیاق زیادی به دیدار علی (ع) دارند، خداوند فرشته ای به صورت آن حضرت زیر عرش خلق فرمود تا عرشیان با زیارت مثالِ علی (ع) اشتیاقشان را فرو نشانند.

در خصال، ج ۱، ص ۱۰۱، از رسول خدا (ص): به آن چه نزد خداست مایل باش تا خدا تو را دوست بدارد. و به آن چه نزدِ مردم است بی اعتنا باش تا مردم تو را دوست بدارند.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۶۳، چ۱، از امام رضا (ع): کسی که از خلق خدا شکرگزاری نکند، از خدا شکرگزاری نکرده است. و فرمود: مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند و از ما نیست کسی که همسایه اش از او آسوده نباشد.

از همان منبع، ج ۱، ص ۲۲۱: کسی که قادر نیست گناهان خود را بزداید بر محمد (ص) صلوات بفرستد، چرا که صلوات بنیان گناه را زیاده از هر عملی خراب کند و صلوات بر محمد و آلش در نزد خداوند متعال معادل با تسبیح: «سبحان الله» و تهلیل: «لا اله الا الله» و تکبیر: «الله اکبر» است.

خلاصه آیات سوره زمر:

۴ – اگر خدا می خواست فرزندی برای خود اختیار کند ۵ – خورشید و ماه بر مداری معینند ۶ – شما را در رحم مادرانتان در سه تاریکی (شکم و زهدان و رحم آفرید) ...

۷ – اگر همه کافر شوید خدای بزرگ از طاعت شما بی نیاز است ... بارگناه کسی را دیگری به دوش نگیرد ...

۸ – انسان در حین رنج دست به دعا و توبه آرد و در نعمت و ثروت، فراموش سازد ۱۰ – پرهیزکار باشید که اگر در این دنیا پرهیزکار و خوش رفتار باشید در همین دنیا هم نصیبش خوشی است ۱۵ – زیانکاران کسانی هستند که به خود و اهل و عیال خود روز قیامت، ضرر دائم می رسانند ۱۶ – از بالای سر و پایین پایشان، آتش سایه افکن شود ۲۰ – غُرَف ۲۲ – شرح صدر ۲۳ – احسن الحدیث ... مثانی تقشعر منه جلود ۲۸ – قرانا عربیا ۳۰ – انک میت و انهم میتون ۳۳ – هر یک از بندگان که وعده صدق بر او رسید و آن را تصدیق کرد محققاً اهل تقوی است ۳۵ – خداوند زشت ترین گناهان آنها را مستور و بهتر از

کارهای خوبی که کرده انـد پاداش فرماید. ۳۶ - آیا خداونـد برای بندگانش کافی نیست. ۳۷ - کسـی را که خداوند هدایت کند کس نتواند گمراه سازد. ۴۲ - الله یتوفی الانفس ۴۴ - شفاعت مخصوص خداست ۴۵ - ذکر خدا باعث دلتنگی منکرین شده و ذکر غیر خدا شادشان کند ۴۹ - هنگامی که آسیبی به انسان روی آورد ما را بخوانـد و همین که دولتمند شد آن را به استحقاق خودش داند. ۵۳ - قل یا عبادی ۵۶ - جنب الله ۶۷ - و ما قدروا الله ۶۸ - صور ۶۹ - نور ربها ۷۱ - زُمَراً ۷۲ - ابواب جهنم ۷۳ - زُمَراً ۷۵ - الحمد لله.

ص: ۶۶

۴۰ سوره مومن

۴۰ – سوره مؤمن (مؤمن آل فرعون) = غافر (آمرزنده) = طَول (رحمت) = حم اولی (اولین سوره حوامیم است).

مکی است و ۸۵ آیه دارد.

خلاصه سوره: بیان حال کفار ـ بعثت و نشور ـ داستان مؤمن آل فرعون ـ توحید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

حم (۱)

تَنْزیلُ الْکِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزیزِ الْعَلیمِ (۲)

غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ شَدیدِ الْعِقابِ ذِی الطَّوْلِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ إِلَیْهِ الْمَصیرُ (۳)

ما یُجادِلُ فی آیاتِ اللَّهِ إِلاَّ الَّذینَ کَفَرُوا فَلا یَغْرُرْکَ تَقَلُّبُهُمْ فِی الْبِلادِ (۴)

کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ کُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِیَأْخُذُوهُ وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ عِقابِ (۵)

وَ کَذلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ عَلَی الَّذینَ کَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحابُ النَّارِ (۶)

الَّذینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحیمِ (۷)

رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ (۸)

وَ قِهِمُ السَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ (۹)

إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا یُنادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَکْبَرُ مِنْ مَقْتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَی الْإیمانِ فَتَکْفُرُونَ (۱۰)

حم (۱) این کتابی است که از سوی خداوند قادر و دانا نازل شده است (۲) خداوندی که آمرزنده گناه، پذیرنده توبه، دارای مجازات سخت و صاحب نعمت فراوان است؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ و بازگشت (همه) تنها بسوی اوست (۳) تنها کسانی که در آیات ما مجادله می کنند که (از روی عناد) کافر شده اند؛ پس مبادا رفت و آمد آنان در شهرها تو را بفریبد! (۴) پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از ایشان بودند (پیامبرانشان را) تکذیب کردند؛ و هر امتی در پی آن بود که توطئه کند و پیامبرش را بگیرد (و آزار دهد) و برای محو حق به مجادله باطل دست زدند؛ اما من آنها را گرفتم (و مجازات کردم)؛ ببین که مجازات من چگونه بود! (۵) و این گونه فرمان پروردگارت درباره کسانی که کافر شدند مسلم شده که آنها همه اهل آتشند!

(۶) فرشـتگانی که حاملان عرشـند و آنها که گرداگرد آن، تسبیـح و حمـد پروردگارشان را می گوینـد و به او ایمان دارنـد و برای مؤمنان اسـتغفار می کنند (و می گویند:) پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می کننـد بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار! (۷) پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنهـا وعـده فرموده ای وارد کن، همچنین از پـدران و همسـران و فرزنـدانشان هر کـدام که صالـح بودنـد، که تو توانـا و حکیمی! (۸) و آنـان را از بـدیها نگاه دار و هر کس را که در آن روز از بـدیها نگاه داری، مشـمول رحمتت ساخته ای؛ و این است همان رستگاری عظیم! (۹) کسانی را که کافر شدند روز قیامت صدا می زنند که عداوت و خشم خداوند نسـبت به شما از عداوت و خشم خودتان نسبت به خودتان بیشتر است، چرا که بسوی ایمان دعوت می شدید، ولی انکار می کردید! (۱۰)

ص: ۶۷

قَالُوا رَبَّنا اَمَتَّنَا اثنَتَینِ و اَحیَیتَنَا آثنَتَینِ فَاعتَرَفنا بِذُنُوبِنَا فَهَل اِلی خُروجٍ مِن سَبیلٍ (۱۱) کافران (در قیامت) می گویند، پروردگارا! تو ما را دو بار میراندی و دو نوبت زنده کردی اینک به گناهان خود اعتراف می کنیم حال آیا راهی به سوی خروج از آتش هست؟ (۱۱)

منظور از دو بار حیات و دو بار مرگ چیست؟

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۱۷۸، آورده است:

دو بار مرگ همان مرگ بعد از دنیا و مرگ در عالم برزخ است و دو بار حیات همان حیات برزخی و حیات قیامت است. (چرا که) حیاتی که در آن یقین به حق رخ دهد تنها دو حیات برزخی و اخروی است لذا حیات دنیوی هر چند احیاست اما یقین آور نیست.

☼ مؤلف:

پاسخِ صاحب المیزان در مورد دو بار مرگ شاید صحیح باشد اما در مورد دو بار حیاتْ اشتباه است، چرا که در انتقالِ انسان از دنیا به برزخ، این جسم است که می میرد نه روح، بلکه روح در این مرحله فقط از جسمش خارج شده و به برزخ منتقل می شود. و دلیلی هم که صاحب المیزان در خصوص «یقین به پروردگار» آورده، صحیح نیست، چرا که این مطلب در مورد همه مردم من جمله انبیاء و اهل بیت (ع) صدق نمی کند.

اما نظر بنده حقیر بدین شرح است: (والله اعلم)

خدایتعالی روح انسان را از جنسی ماورایِ تعقلِ بشر، در عالم ذرّ یا عالم روح، که عالمی غیر مادی است خلق فرمود و این، «اولین حیاتِ انسان و حیاتِ روحانی» بود. بعد از آن، قالبی جسمانی در عالمِ رحم پدید می آورد و آن روحِ مخلوق را به درون این جسم منتقل می فرماید، که این، «اولین حیاتِ جسمانیِ انسان» است. و بعد روح و جسم به عالم زمینی منتقل می شوند و این دو عالمِ رحم و زمین در حقیقت یک عالمِ دنیویِ مادی و جسمانی و روحانی است. بعد از آن این جسم که قالبی متناسبِ حیاتِ زمینی دارد می میرد و طعم مرگ را می چشد، ولی روحْ بدون اینکه بمیرد و طعم مرگ را بچشد صرفاً از عالمِ زمینی و از جسمِ زمینی جدا می گردد و به عالمِ برزخی، که عالمی غیر مادی است، منتقل می شود. که این، «اولین مرگِ جسمانیِ» اوست. بعد از

آنْ عـده ی قلیلی از انسانها مجددْ به زمین رجعت می کنند و همان جسمِ اولش دوباره حیات می یابد و روحْ صـرفاً از برزخ به زمین و در آن جسم منتقل می شود، نه اینکه حیات پیـدا کنـد، چون حیات دارد. که این، «دومین حیاتِ جسـمانی» بوده و فقط برای اهـل رجعت است. بعـد از آن مجـدد جسم می میرد و روح نیز به برزخ منتقل می شود. که این، «دومین مرگِ جسـمانیِ» اهل رجعت است و نه بقیه مردم. بعد از آن، صورِ مَماتْ دمیده می شود و همه ی ارواح در عالمِ برزخْ طعمِ مرگ را چشـیده و می میرنـد، که این مرگِ برزخی «اولین ممـات یـا مرگِ روح» است. بعـد از آن صورِ حیات دمیـده می شود و دقیقاً عینِ همان روحْ حیاتِ مجـدد می یابد، ولی این بار در قالبی شبیه و نه عین جسم دنیوی، حلول می کند. که اینْ «دومین حیاتِ روح» برای همه و «دومین حیاتِ جسم» برای اکثر مردمی که رجعت ندارند و «سومین حیاتِ جسم» برای اهلِ رجعت است.

توجه: برای توضـیحِ جسم مثالی به (اسرا ۹۹) و در خصوص برزخ به (مؤمنون۱۰۰) و در خصوص عـالم ذرّ به (اعراف ۱۷۲) و در خصوص مراحلِ قیامت به سوره قیامت رجوع کنید.

☼ نکته:

قائلینِ عالم ذّر، معتقدنـد: «روح قبل از جسم و در عالمِ روح یا ذّر خلق شده» ، ولی منکرینِ این عالم معتقدند: «روحْ همزمان با خلقتِ جسم و در عالمِ رحم خلق شده است» که در هر صورت تأثیری بر بحث و نتیجه گیری ما ندارد.

از بحث مطرح شده به این نتایج می رسیم: (البته به شرطِ نابودی و عدمْ شدن روح و نه انتقالش)

۱ - حیاتِ روح ۲ بار صورت می گیرد: ۱ بار در عالم ذر و ۱ بار هم در عالم آخرت.

۲ - ممات یا مرگِ روح، فقط ۱ بار، آن هم در عالمِ برزخ صورت می گیرد.

۳ - حیاتِ جسم برای اهلِ رجعت ۳ بار و برای بقیه ۲ بار صورت می گیرد.

۱ یا ۲ بار در دنیا و ۱ بار هم در آخرت. که البته جسمِ آخرتی فقط ۱ بار و جسمِ دنیوی ۱ یا ۲ بار است.

۴ - مرگِ جسمْ برای غیر رجعت فقط ۱ بار و برای اهل رجعت ۲ بار صورت می گیرد.

۵ - انتقالِ روح از عالمِ ذر (یا عالمِ روح) به عالم دنیا و از عالمِ دنیا به عالمِ برزخ را نبایـد «مرگِ روح» نامیـد، اما ممکن اسـت در عالمِ برزخ هم روح نمیرد و در آنجا نیز منتقل شود پس

بایـد نـتیجه گرفت که منظور از ممـاتِ برزخی، در حقیقت مرگِ قـالبِ برزخی است. که در این صورت بایـد در نتیجه گیری فوقْ مرگِ جسم و قـالب را در نکته ی ۳ یـک عـدد افزایش داد و نکته دوم را حـذف کرد. و ممکن هم هست روح در برزخ بمیرد و نیست و عـدم شود. که در این صورت مرگِ روح فقط یکبار است. اما در هر دو صورت نتیجه گیری ذیل تغییری نمی کند. (والله اعلم).

و اما پاسخِ سؤال: منظور از ۲ بار حیات، آن ۲ بار نفخه ی حیات است که روحِ مخلوقْ در قالبِ جسمی حلول می کند یعنی:

۱ – خلقـت روح در عـالمِ ذر (روح) و نفخـه اش بـه جسم دنیـوی: «و نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی» = «و از روح خـود در آن دمیـدم» (ص۷۲) و (حجر۲۹).

۲ – نفخه ی صورِ حیـات در عـالم محشـر که باعثِ نفخه ی روح به جسمِ آخرتی است: «یوْمَ ینْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» = «روزی که در صور دمیده شود و شما فوج فوج (به محشر) در می آیید» (۱).

و اما به قطعیت نمی توان منظور از ۲ بار مرگ را بیان کرد ولی می توان گفت:

۱ – اگر منظـورْ یکسـان بودن مرگ باشـد پس آن، ۲ مرگِ جسـمانیِ اهـلِ رجعت است که در دنیـا صـورت می گیرد و فقط جسم را شامـل می شود. و در این صورت بایـد گفت: آیه شـریفه خطـاب به اهـل رِجعت است (ان شاءَ الله روایتی هم در ذیل خواهد آمد که مؤید این نکته است).

۲ – اگر خطـابِ آیه شـریفه به همه مردم باشـد، یـا منظـورْ مرگِ مشـترکِ همه باشـد، پس منظور از آن دو مرگ، یکی مرگ دنیویِ جسم است و دیگری، مرگِ روح یا قالبِ برزخ است (والله اعلم).

توجه: خطـابِ آیه شـریفه به کافرین است و مبینِ گفتارِ کفار در قیامت است. حال اگر آیه شـریفه به اهل رجعت اشاره داشـته باشـد، پس کفارِ اهلِ رجعت است نه همه کفار. ولی با این حال تأثیری بر بحث و نتیجه گیریمان نـدارد. این بحثْ هم به کفار و هم به اهل ایمان بسط می یابد.

☼ نکته:

خدای تعالی در سه آیه دیگر می فرماید:

۱ – «لَا یذُوقُونَ فِیهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَی و ... » = «هرگز مرگی جز همان مرگ اول نخواهند چشید و ... » (۲).

۲ – «إِنْ هِی إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَی وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِینَ» = «مرگ ما جز همان مرگ اول نیست و هرگز برانگیخته نخواهیم شد!» (۳).

۱- نبأ۱۸

۲- دخان۵۶

۳- دخان۳۵

۳ - «إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» = «و جز همان مرگ اول، مرگی به سراغ ما نخواهد آمد و ما هرگز عذاب نخواهیم شد» (۱).

حال اگر به آیات صدر و ذیلِ این سه آیه شریفه مراجعه کنیم، متوجه می شویم که آیه ۳۵ دخانْ کلام و گفتارِ منکرینِ قیامت در همین دنیاست، بنابراین منظور از «مرگ اول» در آیه دوم «مرگِ جسمانی این دنیاست» چرا که آنها عالم برزخ و قیامت و مرگِ برزخی را قبول ندارند.

اما در دو آیه دیگر، کلام و گفتار کسانی را بیان می فرماید که در عالم قیامت هستند که سخن می گویند، لذا آنها هر دو مرگِ دنیوی و برزخی را قبلاً چشیده اند و حال که سخن می گویند فقط از یک مرگ صحبت می کنند و از آن جایی که مرگِ برزخی از نوعِ دنیویش خیلی عذاب آورتر است حال چه روح باشد یا قالبِ برزخی و یا هر دو، بنابراین در آن زمان اصلاً این مرحله ی انتقال به عالمِ برزخ را کسی مرگ فرض نمی کند، به همین خاطر است که فقط سخن از یک مرگ که همان مرگِ برزخی است به میان می آورد، بنابراین و به احتمال قوی، مراد از این مرگ در این دو آیه شریفه «مرگِ روح یا قالبِ برزخی» است و نه مرگ جسمِ دنیوی. (والله اعلم).

☼ نکته:

خداوند سبحان در جای دیگر می فرماید: «وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يمِيتُكُمْ ثُمَّ يحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيهِ تُرْجَعُونَ» = «شما مردگان بودید، پس او شما را حیات بخشید؛ سپس شما را می میراند؛ و بار دیگر شما را زنده می کند؛ سپس به سوی او بازگردانده می شوید» . (۲).

در این آیه شریفه به دو بار حیات و یک بار ممات، اشاره می فرماید، حال با توجه به بحثِ فوق معلوم می شود که منظور از دو حیات همان دو حیاتِ آیه موردِ بحث است که در بالا آمد و منظور از ممات هم، مرگِ برزخی است. (والله اعلم).

☼ نکته:

بحثِ فوق به فرض این است که روح در عالم برزخ نابود و عدم شود. در صورتی که اگر منظور از مرگ را مرگِ بدنِ برزخی فرض کنیم و صرفاً روح از مرحله ای به مرحله ی دیگر منتقل شود نه اینکه در برزخ عدم و نابود گردد، که بحثِ مفصلش در سوره قیامت آمده است پس باید مراد از مرگِ برزخی در تمامِ مواردِ فوق را مرگِ بدنِ برزخی فرض کرد. (والله اعلم).

ص: ۷۱

۱- صافات ۵۹

۲- بقره ۲۸

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۲۵، از پیامبر اکرم (ص):

قبر باغی است از باغهای بهشت یا گودالی است از گودالهای دوزخ.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۲۴، از پیامبر اکرم (ص):

میت برای سؤال و جواب زنده می شود از این رو صاحب میت پس از متفرق شدن و بازگشتن مردم، بایستد و او را به صدای بلند تلقین کند چرا که میت صدای او را می شنود.

از همان منبع، از صادقین (ع): این آیه در رجعت است و مخصوصِ طایفه ای است که پس از مردنْ زنده می شوند و باز می گردند، آن گاه می میرند و در قیامت زنده می شوند.

☼ مؤلف:

اگر این روایت صحیح باشد مؤید رجعت است که بحث آن بیان شد.

بحثی روایتی در خصوص مرگ از کتاب علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۱، چ۲، به شرح ذیل:

۱ - ص ۹۳۵، از امام علی (ع): رسول خدا (ص) بر مردی که در حال جان کندن بود وارد شد و فرمود: او را به طرف قبله کنید چون حق تعالی و فرشتگان بر او رو آورده تا قبض روح شود.

۲ - ص ۹۳۵، از امام صادق (ع): از گناه بپرهیزید، به خدا قسم گناه به احدی نزدیک تر از شما (شیعیان) نمی باشد، اگر آزار و اذیتی از سلطان به شما می رسد یا روزیتان حبس گردد یا در حین مرگ سخت و مشکل جان می دهید به خاطر گناه است، (چرا که) شما به خاطر گناهان در آخرت عقوبت نخواهید شد بلکه شدائدِ دنیا (و برزخ) کفاره گناهانتان است.

۳ - ص ۹۳۷، از امام صادق (ع): مرگ برای مؤمن مثل خوشترین بویی است که آن را استشمام کرده و به خاطر خوش بودنش حالت چرتی بر او عارض شود و به دنبالش تمام رنج ها تمام می شود و برای کافر همچون گزیدنِ افعی و نیش عقرب یا سخت تر از اینهاست.

و فرمود: اگر مؤمنی به سهولت جان داد به این خاطر است که خداوند ثوابش را فوراً به او مرحمت فرموده و آن را تأخیر نیانداخته است (چون در دنیا گناهی نداشته است) و اگر مؤمنی سخت جان داد به خاطر محو نمودن گناهانش بوده تا در آخرت پاک بوده و مستحق ثواب باشد و اگر کافری به سهولت از دنیا رفت به خاطر آن است که حق تعالی اجر حسنات و اعمال نیکش

را که در دنیا انجام داده است را بدین ترتیب عنایت فرماید تا در قیامت عملی نداشته باشد مگر آن چه که موجبِ عذابش باشد و اگر کافری سخت جان داد این سختیْ آغازِ عذابش است که استحقاقش را دارد (چون عمل خیری در دنیا نداشته است).

۴ - ص ۹۳۹، از امام صادق (ع): زن حائض و شخص جنب هنگام تلقین میت (و احتضار) حاضر نشوند زیرا فرشتگانی که حضور دارند اذیت می شوند.

۵ - ص ۹۴۱، از امام صادق (ع): خداوند متعال با سه نعمت بر بندگانش منت نهاده: الف- بعد از خروج روح بر جسدْ بو افکند و اگر این نبود هیچ کسی خویشِ خود را دفن نمی کرد، ب- پس از مصیبتْ آرامشِ قلب را به آنها داد و اگر چنین نبود نسلِ انسان منقرض می شد، ج- بر این حبه طعام (گندم و جو) حیوانِ آفت زا افکند و اگر چنین نمی کرد سلاطین و ملوک آن را همچون طلا و نقره ذخیره می کردند.

۶ - ص ۹۵۱، از امام صادق (ع): پنج تکبیرِ (نماز میت به خاطرِ) پنج نمازِ شبانه روز است که از هر نمازی یک تکبیره الاحرام اخذ شده است.

۷ - ص ۹۵۳، از امام صادق (ع): ستونهای اسلام پنج تا است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایتِ ما اهلِ بیت (ع)، خداوند عزوجل برای میت از هر ستونی یک تکبیر جعل فرمود و شما شیعیان به هر پنج ستون اقرار دارید ولی مخالفینِ شما چهار تا را اقرار دارند و یکی را منکرند لذا آنها بر اموات خود چهار تکبیر گفته و شما پنج تکبیر می گویید.

۸ - ص ۹۵۵، از امام صادق (ع): مؤمن و منافق به این شناخته می شدند که رسول خدا (ص) بر مؤمن پنج تکبیر و بر منافق چهار تکبیر می فرمودند.

۹ - ص ۹۵۷، از امام صادق (ع): بر رَحِم خاک نریزید زیرا این کار موجب قساوتِ قلب می شود و کسی که قسی القلب شد از پروردگار عزوجل دور می گردد.

۱۰ - ص ۹۶۳، از امام صادق (ع): میت (محتضرِ مؤمن) در حین مرگ اشک می ریزد چون رسولِ خدا (ص) را می بیند و از شوق و سرور می گرید.

۱۱ – ص ۹۶۵، از امـام صـادق (ع): (حکمتِ آب ریختن بر روی قبر آن است که) تا وقتی که خاکِ قبرْ تازه و مرطوب است عذاب از صاحبش برداشته می شود.

۱۲ – ص ۹۴۹، از امـام صادق (ع): (حکمت این که جریـده و چوب با میت می گذارنـد آن است که) تا آن چوب تازه است عذاب و حساب از او دور می شود.

۱۳ – ص ۹۶۷، از امام علی (ع): مردگان را با عطر معطر نکنید مگر با کافور زیرا مرده به منزله مُحْرِم است که نباید معطر شود.

۱۴ – ص ۹۷۱، از امـام علی (ع): عـذاب قـبر از سه چیز ناشـی می شود: الف- سـخن چینی، ب- اجتنـاب نکردن از ترشـحات ادرار، ج- دوری کردن از همسر و انس نگرفتن با او.

۱۵ – ص ۹۷۱، از رسول خدا (ص): عذاب قبر برای مؤمن کفاره است برای تضییعِ نعمت الهی.

۱۶ – ص ۹۶۹، از امـام صادق (ع): مرگِ هیـچ یک از مؤمنین را که در غیاب از دنیا رفته انـد کتمان نکنیـد تا همسـرش مطلع شود و عده نگه دارد و میراثش را وُراث تقسیم کنند.

ذلِکُمْ بِأَنَّهُ إِذا دُعِیَ اللَّهُ وَحْدَهُ کَفَرْتُمْ وَ إِنْ یُشْرَکْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُکْمُ لِلَّهِ الْعَلِیِّ الْکَبیرِ (۱۲)

هُوَ الَّذی یُریکُمْ آیاتِهِ وَ یُنَزِّلُ لَکُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقاً وَ ما یَتَذَکَّرُ إِلاَّ مَنْ یُنیبُ (۱۳)

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ (۱۴)

این بخاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می شد انکار می کردید و اگر برای او همتایی می پنداشتند ایمان می آوردیـد؛ اکنون داوری مخصوص خداونـد بلند مرتبه و بزرگ است (و شـما را مطابق عدل خود کیفر می دهد) (۱۲) او کسی است که آیات خود را به شما نشان می دهد و از آسمان برای شما روزی (با ارزشی) می فرستد؛ تنها کسانی متذکر این حقایق می شونـد که بسوی خـدا بـاز می گردنـد (۱۳) (تنهـا) خـدا را بخوانیـد و دین خود را برای او خـالص کنیـد، هر چنـد کـافران ناخشنود باشند! (۱۴)

رَفیعُ الـدَّرَجاتِ ذوالعَرشِ یُلقِی الروحَ مِن اَمرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ منْ عِبَادِهِ لِیُنـذِرَ یَومَ التَلاقِ **(۱۵)** (خدایی که) صاحب مرتبه بلند و عرش عظیم است، روح را که از سـنخه ی خودش است بر هر کس از بنـدگانش بخواهد نازل و القا می کند تا مردم را از روز دیدار بترساند (۱۵)

نکتـه ای از تفسـیر المیزان، ج ۳۴، ص ۱۸۷: مراد از روح، نزول ملائکه وحی است بر رسولانی که پروردگـار جهت رسالت برگزیده است همچنانکه می فرماید: «قُل الروح من امر ربی» (اسرا ۸۵) و

می فرماید: «يَنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» = «ملائکه با روح که از امر اوست بر هر کس که او بخواهد نازل می شوند و به او این مأموریت را ابلاغ می کنند که باید انذار کنید (و بگویید:) معبودی جز من نیست؛ از (مخالفت دستور) من، بپرهیزید!» (۱).

☼ نکته:

قیامت اسامی زیادی دارد که همواره با کلمه «یوم» موصوف شده است از جمله: «یوم القیامه» – «یوم تغابن» – «یوم الفصل» – «یوم موعود» – «یوم عسیر» – «یوم حسرت» – «یَومَ الدِّین» – «یوم عظیم» – «یوم الاخره» – «یوم الجمع» – «یَومَ تُبلَی السرائر» – «یوم الحق» – «یوم تلاق» – «یوم الآزِفه» – «یوم التناد» و ... { «یوم تلاق » : یعنی روز ملاقات خلایق، ظالم و مظلوم، خالق و مخلوق، اهل آسمان و زمین و نیز روزی که هر کس به عمل خود می رسد و خلاصه روز تلاقی و ملاقات است. «یوم الآزِفه» (آیه ۱۸ همین سوره): آزفه به معنای نزدیک است و به معنای روز نزدیک یعنی قیامت نزدیک است همچنان که می فرماید: «إِنَّهُمْ يرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا» = «ایشان قیامت را دور می بینند ولی ما آن را نزدیک می بینیم» (معارج ۷و۶) و نیز می فرماید: «اَزِفَتِ الازَفَۀ» (نجم ۵۷). «یوم التناد» (آیه ۳۲ همین سوره): که ستمکاران یکدیگر را با صدای بلند صدا کنند}.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۱۹۱، از قمی آورده است:

منظورْ روح القدس است که مخصوص رسول خدا (ص) و ائمه اهل بیت (ع) است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۱۹۱، از معانی، از امام صادق (ع):

یوم التلاق روزی است که اهل آسمان با اهل زمین تلاقی می کنند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۱۹۳، از روضه کافی، از امام موسی بن جعفر (ع):

هیچ مؤمنی در دنیا گناهی مرتکب نمی شود مگر آن که پشیمان و ناراحت می شود.

يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا يَخْفى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْ ءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶)

الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ (۱۷)

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَهِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ كاظِمِينَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ (۱۸)

يَعْلَمُ خائِنَهَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ (۱۹)

وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ

۱- نحل۲

مِنْ دُونِهِ لا يَقْضُونَ بِشَيْ‏ءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰)

أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ كانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ ما كانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ (۲۱)

ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقابِ (۲۲)

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى‏ بِآياتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِينٍ (۲۳)

إِلى‏ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴)

فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا أَبْناءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِساءَهُمْ وَ ما كَيْدُ الْكافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلالٍ (۲۵)

وَ قالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسى‏ وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسادَ (۲۶)

وَ قالَ مُوسى‏ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسابِ (۲۷)

وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جاءَكُمْ بِالْبَيِّناتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِنْ يَكُ كاذِباً فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِنْ يَكُ صادِقاً يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (۲۸)

يا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جاءَنا قالَ فِرْعَوْنُ ما أُرِيكُمْ إِلَّا ما أَرى‏ وَ ما أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشادِ (۲۹)

وَ قالَ الَّذِي آمَنَ يا قَوْمِ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزابِ (۳۰)

مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ (۳۱)

وَ يا قَوْمِ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنادِ (۳۲)

يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ ما لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۳۳)

وَ لَقَدْ جاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّناتِ فَما زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ (۳۴)

الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى‏ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (۳۵)

وَ قالَ فِرْعَوْنُ يا هامانُ ابْنِ لِي صَرْحاً لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبابَ (۳۶)

أَسْبابَ السَّماواتِ فَأَطَّلِعَ إِلى إِلهِ مُوسى وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كاذِباً وَ كَذلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبيلِ وَ ما كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلاَّ فى تَبابٍ (٣٧)

وَ قالَ الَّذى آمَنَ يا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبيلَ الرَّشادِ (٣٨)

يا قَوْمِ إِنَّما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا مَتاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِىَ دارُ الْقَرارِ (٣٩)

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلا يُجْزى إِلاَّ مِثْلَها وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فيها بِغَيْرِ حِسابٍ (٤٠)

وَ يا قَوْمِ ما لى أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجاةِ وَ تَدْعُونَنى إِلَى النَّارِ (٤١)

تَدْعُونَنى لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أُشْرِكَ بِهِ ما لَيْسَ لى بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزيزِ الْغَفَّارِ (٤٢)

لا جَرَمَ أَنَّما تَدْعُونَنى إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِى الدُّنْيا وَ لا فِى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ مَرَدَّنا إِلَى اللَّهِ وَ أَنَّ الْمُسْرِفينَ هُمْ أَصْحابُ النَّارِ (٤٣)

روزى كه همه آنان آشكار مى شوند و چيزى از آنها بر خدا پنهان نخواهد ماند؛ (و گفته مى شود:) حكومت امروز براى كيست؟ براى خداوند يكتاى قهار است! (١۶) امروز هر كس در برابر كارى كه انجام داده است پاداش داده مى شود؛ امروز هيچ ظلمى نيست؛ خداوند سريع الحساب است! (١٧) و آنها را از روز نزديك بترسان، هنگامى كه از شدت وحشت دلها به گلوگاه مى رسد و تمامى وجود آنها مملو از اندوه مى گردد؛ براى ستمكاران دوستى وجود ندارد و نه شفاعت كننده اى

که شفاعتش پذیرفته شود (۱۸) او چشمهایی را که به خیانت می گردد و آنچه را سینه ها پنهان می دارند، می داند (۱۹) خداوند بحق داوری می کند و معبودهایی را که غیر از او می خوانند هیچ گونه داوری ندارند؛ خداوند شنوا و بیناست! (۲۰) آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟! آنها در قدرت و ایجاد آثار مهم در زمین از اینها برتر بودند؛ ولی خداوند ایشان را به گناهانشان گرفت و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند! (۲۱) این برای آن بود که پیامبرانشان پیوسته با دلایل روشن به سراغشان می آمدند، ولی آنها انکار می کردند؛ خداوند هم آنان را گرفت (و کیفر داد) که او قوی و مجازاتش شدید است! (۲۲) ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم (۲۳) بسوی فرعون و هامان و قارون؛ ولی آنها گفتند: «او ساحری بسیار دروغگو است!» (۲۴) و هنگامی که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: «پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده اند بکشید و زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید!» اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست (و نقش بر آب می شود) (۲۵) و فرعون گفت: «بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)! زیرا من می ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد بر پا کند!» (۲۶) موسی گفت: «من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد!» (۲۷) و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید بخاطر اینکه می گوید: پروردگار من «الله» است، در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! اگر دروغگو باشد، دروغش دامن خودش را خواهد گرفت؛ و اگر راستگو باشد، (لااقل) بعضی از عذابهایی را که وعده می دهد به شما خواهد رسید؛ خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست هدایت نمی کند (۲۸) ای قوم من! امروز حکومت از آن شماست و در این سرزمین پیروزید؛ اگر عذاب خدا به سراغ ما آید، چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟! فرعون گفت: «من جز آنچه را معتقدم به شما ارائه نمی دهم و شما را جز به راه صحیح راهنمایی نمی کنم! (دستور، همان قتل موسی است!)» (۲۹) آن مرد باایمان گفت: ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین بیمناکم! (۳۰) و از عادتی همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند (از شرک و کفر و طغیان) می ترسم؛ و خداوند ظلم و ستمی بر بندگانش نمی خواهد (۳۱) ای قوم من! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می زنند (و از هم یاری می طلبند و صدایشان به جایی نمی رسد) بیمناکم! (۳۲) همان روزی که روی می گردانید و فرار می کنید؛ اما هیچ پناهگاهی در برابر عذاب خداوند برای شما نیست؛ و هر کس را خداوند (بخاطر اعمالش) گمراه سازد، هدایت کننده ای برای او نیست! (۳۳) پیش از این یوسف دلایل روشن برای شما آورد، ولی شما همچنان در آنچه او برای شما آورده بود تردید داشتید؛ تا زمانی که از دنیا رفت، گفتید: هرگز خداوند بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد! این گونه خداوند هر اسرافکار تردیدکننده ای را گمراه می سازد! (۳۴) همانها که در آیات خدا بی آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله برمی خیزند؛ (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده اند به بار می آورد؛ این گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می نهد! (۳۵) فرعون گفت: ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید به وسایلی دست یابم (۳۶) وسایل (صعود به) آسمانها تا از خدای موسی آگاه شوم؛ هر چند گمان می کنم او دروغگو باشد! این چنین اعمال بد فرعون در نظرش آراسته جلوه کرد و از راه حق باز داشته شد؛ و توطئه فرعون (و همفکران او) جز به نابودی نمی انجامد! (۳۷) کسی که (از قوم فرعون) ایمان آورده بود گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم (۳۸) ای قوم من! این زندگی دنیا، تنها متاع زودگذری است؛ و آخرت سرای همیشگی است! (۳۹) هر کس بدی کند، جز بمانند آن کیفر داده نمی شود؛ ولی هر کس کار شایسته ای انجام دهد - خواه مرد یا زن- در حالی که مؤمن باشد آنها وارد بهشت می شوند و در آن روزی بی حسابی به آنها داده خواهد شد (۴۰)

ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم، اما

ص :۷۷

شما مرا بسوی آتش فرا می خوانید؟! (۴۱) مرا دعوت می کنید که به خداوند یگانه کافر شوم و همتایی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم، در حالی که من شما را بسوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم! (۴۲) قطعاً آنچه مرا بسوی آن می خوانید، نه دعوت در دنیا دارد و نه در آخرت؛ و تنها بازگشت ما در قیامت بسوی خداست؛ و مسرفان اهل آتشند! (۴۳)

آیات شریفه ۲۳ تا ۵۴ مربوط به داستان حضرت موسی (ع) و فرعون و نیز نصایح مؤمن آل فرعون می باشد:

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۲۹، از ابن بابویه، از امام علی (ع)، از حضرت رسول (ص): (خلاصه روایت)

در زمانِ احتضار حضرت یوسف (ع)، وصیت کرد که بعد از او مصائب و شدائد فراوانی به آنها می رسد تا آن که خداوند یکی از فرزندان لاوی بن یعقوب را که مردی بلند قد و گندم گون است {موسی (ع)} مبعوث می فرماید. ۴۰۰ سال از آن وعده گذشت، روزی در صحرا دانشمندی مشغول نصیحت به قومش بود و موسی (ع) که هنوز به سن رشد نرسیده بود سوار بر اسب برای تفریح از خانه فرعون خارج شده بود و به آنجا وارد شد و دانشمند او را شناخت و ...

در المیزان، ج ۳۴، ص ۲۱۹، از علل، از امام صادق (ع) (ذیل آیه ۲۶): رشد و حلال زادگی فرعون مانع او می شد تا موسی را بکشد زیرا انبیاء و حجت های خدا را نمی کشد مگر کسی که زنازاده باشد.

☼ نکته:

مؤمن آل فرعون معروف به حزقیل و حبیب است که بنا بر روایات، پسر عمو و جانشین فرعون بود و در دین خود تقیه می کرد او همان کسی بود که حضرت موسی (ع) را بعد از قتل قبطی به فرار سفارش کرد و مردم را به توحید و یکتاپرستی و نبوت موسی (ع) تشویق کرد و مانع از قتل موسی (ع) شد. که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده است.

☼ نکته:

تقیه از ماده «وقی- یقی» بمعنای «حفظ و صیانت از آزار و اذیت» و در اصطلاح «خودداری از اظهار مذهب و نیت» است و در سه آیه شریفه به آن اشاره شده است:

۱ - (غافر۲۸).

۲ - «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» = «مگر آن که بخواهید به نوعی از ایشان تقیه کنید» (آل عمران ۲۸).

۳ - «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» = «مگر کسی که مجبور شود و او را وادار به اظهارِ کفر کنند، در حالی که دلش مطمئن به ایمان باشد» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۳۵، آورده است:

مؤمن آل فرعون، ۶۰۰ سال ایمانش را پنهان داشت.

۱- نحل ۱۰۶

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۲۱۹، از مجمع، از امام صادق (ع):

تقیه دین من و پدرانم است، کسی که تقیه ندارد دین ندارد، تقیه سِپَرِ خدا در زمین است، چون مؤمن آل فرعون اگر اظهار اسلام می کرد کشته می شد.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۴۴، از حضرت عسکری (ع):

یکی از مخالفین در محضر امام صادق (ع) به مردی از شیعیان گفت: نظر تو درباره ی ده نفر صحابی معروف پیغمبر اکرم (ص) چیست؟ شیعه گفت: درباره آن ها از خداوند طلب خیر کنم. مخالف گفت: من خیال می کردم تو رافضی هستی و دشمن صحابه می باشی. شیعه گفت: خداوند لعنت کند کسی را که بغض یکی از صحابه را دارد. و هر کس ده نفر صحابی را مبغوض بدارد لعنت خدا بر او باد. مرد مخالف، از جا برخاست و سر او را بوسه زد و حلالیت خواست و برفت. امام صادق (ع) فرمود: رحمت خدا بر تو باد ای شیعه ما، فرشتگان در آسمان ها از توریه و سخن گفتن تو متعجب شدند. بعضی از حضار که جریان را نفهمیده بودند گفتند: یا بن رسول الله! سخنان این شیعه ظاهراً موافق با عقیده شخص ناصبی بود. امام فرمود: رفیق شما به آن مرد مخالف گفت هر کس یکی از اصحاب را مبغوض بدارد، لعنت خدا بر او باد و مرادش از یکی، امیرالمؤمنین (ع) بود و در مرتبه دوم گفت: هر کس تمام ده نفر اصحابی را مبغوض بدارد و دشنام دهد لعنت خدا بر او باد و مرادش دشنام به حضرت علی (ع) بود. و آن حضرت فرمود: برای حزقیل (مؤمن آل فرعون) هم مثل این توریه واقع شد. جمعی از حزقیل نزد فرعون سعایت کردند. فرعون نیز دستور داد حزقیل را حاضر کنند. حزقیل گفت: ای فرعون تا کنون از من دروغی شنیده ای؟ فرعون گفت: نه. بعد حزقیل رو به حضار کرد و گفت: خدای شما کیست؟ همه گفتند: فرعون است. حزقیل هم گفت: ای پادشاه! شاهد باش و هر کس در این محفل است شاهد باشد که من می گویم پروردگار و خالق و رازق من غیر از پروردگار و خالق و رازق آن ها نیست و من از غیر او بیزارم. و منظورش خدای تعالی بود ولی بقیه اشتباه فهمیدند. فرعون نیز بر آنهایی که سعایت کرده بودند غضب نمود و بدنشان را قطعه قطعه کرد و حزقیل از شر آن مردم نجات یافت.

در خصالِ شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۱، چاپ۲، از امام صادق (ع):

فرزندم! خداوند چیزی را نیافریده که بیشتر از تقیه چشمِ پدرت را روشن کند.

از همان منبع: ۹ بخش از ۱۰ بخشِ دین در تقیه است. تقیه در هر چیزی است جز در خوردنِ نبیذ (شرابِ خرما) و مسح بر روی چکمه (در حال وضو).

در خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۲۷، چ۲، از امام صادق (ع):

تقیه سِپَرِ ایمان است و ایمان ندارد کسی که تقیه نمی کند.

در خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۲۷، چ۲، از حضرت علی (ع):

تقیه واجب است و برای دفع ضرر اگر قسم بخوری، گناه و کفاره ندارد.

در خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۲۷، چ۲، از امام موسی (ع):

گرامی ترین شما نزد خدا کسی است که بیشتر تقیه کند.

در خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۲۸، چ۲، از امام رضا (ع):

کسی که تقیه را ترک کند مثل آن است که نماز را ترک کند.

فَسَتَذْکُرُونَ مَا اَقُولُ لَکُمْ وَ اُفَوِّضُ اَمْرِی اِلَی اللهِ اِنَّ اللهَ بَصِیرٌ بِالعِبَادِ **(۴۴)** فَوَقَاهُ اللهُ سَیِّئَاتِ مَا مَکَروا وَ حَاقَ بِآلِ فرعَونَ سُوءُ العَذَابِ **(۴۵)** (مؤمن آل فرعون گفت) پس به زودی متوجه آن چه به شما می گویم خواهید شد و من امر خود به خدا واگذار می کنم که خدا دانا بر بندگان است (۴۴) خدایتعالی هم او را از نقشه های شومی که برایش کشیده بودند حفظ فرمود و بدترین عذاب متوجه آل فرعون شد (۴۵)

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۲۲۰، از خصال، از امام صادق (ع):

من تعجب می کنم از کسی که از چهار چیز جزع و فزع می کند و از چهار چیز دیگر نمی کند، تعجب می کنم از کسی که فزع می کند از اینکه مبادا دشمن به او مکر کند ولی پناه نمی برد به آیه: «و افوض امری ... » برای اینکه خدایتعالی دنبالش می فرماید: «فَوقاهُ الله ... » .

توجه: صاحب تفسیر المیزان روایت را به طور کامل نیاورده است و از آن جایی که این روایت بسیارِ ظریف، دقیق، شیوا و عبرت آموز است، لذا اصلِ روایت را بدین شرح می آوریم:

در کتابِ خصالِ شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۱۷، چاپ۲، از امام صادق (ع):

در شگفتم از کسی که از چهار چیز می ترسد، چگونه به چهار چیز پناه نمی برد:

۱ – در شگفتم از کسی که می ترسد، چگونه به این سخن خداوند پناه نمی برد: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» = «خدا ما را بس است و چه خوب نگهبانی است» (آل عمران۱۷۳)، چون از خداوند شنیدم که پس از آن می فرماید: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ» = «آنها به نعمت و فضلی از خدا منتقل شدند و هیچ بدی به آنها نرسید» (آل عمران۱۷۴)

۲ – در شگفتم از کسی که اندوهگین می شود چگونه به این سخن خداوند پناه نمی برد: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» = «خدایی جز تو نیست، تو منزهی و من از ستمگران بودم» (انبیاء۸۷)، چون از خداوند شنیدم که پس از آن می فرماید: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» = «ما او را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم و این چنین مؤمنان را نجات می دهیم» (انبیاء۸۸)

۳ – در شگفتم از کسی که دچار مکر و حیله شده، چگونه به این سخن خداوند پناه نمی برد: «وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» = «کار خودم را به خدا واگذار می کنم که خدا بر بندگان بیناست» (غافر۴۴)، چون از خدا شنیدم که پس از آن می فرماید: «فَوَقَاهُ اللهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا» = «خدا هم او را از نقشه های شومی که برایش کشیده بودند حفظ فرمود» (غافر۴۵)

۴ – در شگفتم از کسی که دنیا و آرایش آن را می طلبد، چگونه به این سخن خداوند پناه نمی برد: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّه» = «آن چه خدا بخواهد، هیچ نیرویی جز خدا نیست» (کهف۳۹)، چون از خدا شنیدم از قول کسی می فرماید: «إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَ وَلَدًا، فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيرًا مِنْ جَنَّتِكَ» = «اگر مرا می بینی که مال و فرزندم از تو کمتر است امید است که خداوند بهتر از باغ تو به من بدهد» (۱).

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْها غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ (۴۶)

وَ إِذْ يَتَحاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفاءُ لِلَّذينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصيباً مِنَ النَّارِ

۱- کهف ۴۰ و ۳۹

(۴۷)

قالَ الَّذينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فيها إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبادِ (۴۸)

وَ قالَ الَّذينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذابِ (۴۹)

قالُوا أَ وَ لَمْ تَكُ تَأْتيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا بَلى قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الْكافِرينَ إِلاَّ في ضَلالٍ (۵۰)

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذينَ آمَنُوا فِي الْحَياهِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ (۵۱)

يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظَّالِمينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۵۲)

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْهُدى وَ أَوْرَثْنا بَني إِسْرائيلَ الْكِتابَ (۵۳)

هُدىً وَ ذِكْرى لِأُولِي الْأَلْبابِ (۵۴)

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكارِ (۵۵)

إِنَّ الَّذينَ يُجادِلُونَ في آياتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ إِنْ في صُدُورِهِمْ إِلاَّ كِبْرٌ ما هُمْ بِبالِغيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ (۵۶)

لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۵۷)

وَ ما يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصيرُ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ لاَ الْمُسي ءُ قَليلاً ما تَتَذَكَّرُونَ (۵۸)

إِنَّ السَّاعَهَ لَآتِيَهٌ لا رَيْبَ فيها وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ (۵۹)

عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود (می فرماید:) «آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید!» (۴۶) به خاطر بیاور هنگامی را که در آتش دوزخ با هم محاجه می کنند؛ ضعیفان به مستکبران می گویند: «ما پیرو شما بودیم، آیا شما (امروز) سهمی از آتش را بجای ما پذیرا می شوید؟!» (۴۷) مستکبران می گویند: «ما همگی در آن هستیم، زیرا خداوند در میان بندگانش (بعدالت) حکم کرده است!» (۴۸) و آنها که در آتشند به مأموران دوزخ می گویند: «از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد!» (۴۹) آنها می گویند: «آیا پیامبران شما دلایل روشن برایتان نیاوردند؟!» می گویند: «آری!» آنها می گویند: «پس هر چه می خواهید (خدا را) بخوانید؛ ولی دعای کافران (به جایی نمی رسد و) جز در ضلالت نیست!» (۵۰) ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم! (۵۱) روزی که عذرخواهی ظالمان سودی به حالشان نمی بخشد؛ و لعنت خدا برای آنها و خانه (و جایگاه) بد نیز برای آنان است (۵۲) و ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل را وارثان کتاب (تورات) قرار دادیم (۵۳) کتابی که مایه هدایت و تذکر برای صاحبان عقل بود! (۵۴) پس (ای پیامبر!) صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است و برای گناهت استغفار کن و هر صبح و شام تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور! (۵۵)

کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه جویی می کنند، در سینه هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید، پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست! (۵۶) آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها مهمتر است، ولی بیشتر مردم نمی دانند (۵۷) هرگز نابینا و بینا یکسان نیستند؛ همچنین کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند با بدکاران یکسان نخواهند بود؛ اما کمتر متذکر می شوید! (۵۸) روز قیامت به یقین آمدنی است و شکی در آن نیست؛ ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند! (۵۹)

وَ قالَ رَبُّکُمُ آدعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ اِنَّ الَّذینَ یَسْتَکبِرونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّم داخِرینَ **(۶۰)** و پروردگارتان فرمود: مرا (با خلوص) بخوانید تا شما را اجابت کنم. به درستی کسانی که از عبادت من استکبار می روزند به زودی با ذلت داخل جهنم خواهند شد (۶۰)

ص :۸۲

داخرین: جمع اسم فاعل از مصدر دخور است که به معنای ذلت است.

☼ نکته:

آیه شریفه به صراحت می رساند که خدای تعالی دعایِ داعی را مستجاب می کند، ولی لازمه آن این است که اولاً: داعی، دلش را کاملاً از غیر خدایتعالی قطع کند، در غیر این صورت دعا محسوب نمی شود و اگر مستجاب نشد نباید به آیه شریفه اشکال کرد بلکه مشکل از داعی است. ثانیاً: ممکن است آن دعا به ضررش باشد و خدایتعالی آن را یا مستجاب نمی کند و یا به تأخیر می اندازد. در عوض در دنیا یا در قیامت پاداشی نیکوتر از آن حاجت را به داعی می دهد (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه: «أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره ۱۸۶) مراجعه شود).

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۲۲۷، از کافی، از امام صادق (ع):

دعا کن و مگو مقدرات تقدیر شده و دعا تغییرش ندهد برای این که دعا خود عبادت است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۲۲۷، از خصال، از امام صادق (ع): کسی را که سه چیز داده باشند، از سه چیز محرومش نمی کنند: ۱) کسی که توفیق و حال دعایش داده باشند، از اجابتْ محرومش نمی کنند، چرا که خداوند (سبحان) می فرماید: «ادعونی استجب لکم» = «مرا بخوانید تا اجابتان کنم» ، ۲) کسی که توفیقِ شکرِ نعمتش داده باشند از زیاد کردنِ نعمتش دریغ نمی کنند، چون می فرماید: «لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ» = «اگر شکر بگزارید نعمتتان زیادت کنم» (ابراهیم۷) ، ۳) کسی که توکلش داده باشند از کفایت امور او مضایقه نمی کنند، چرا که می فرماید: «وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» = «کسی که بر خدا توکل کند پس او کفایت کننده ی امور است» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۲۲۷، آورده است: امام صادق (ع) در پاسخ به این سؤال که چرا ما خدا را می خوانیم ولی دعایمان مستجاب نمی شود؟ فرمود: برای اینکه کسی را می خوانید که نمی شناسیدش.

در جامع، ج ۶، ص ۱۵۵، از حضرت رسول (ص): هر گاه یکی از شما حاجتی دارد باید از خدا بخواهد تا جایی که اگر بند نعلین یکی گسسته شود باید در اصلاح آن به خدا استعانت بجوید.

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۲۱، م۷۰، از امام صادق (ع):

دعا کردن، پشت سرِ برادرِ دینی، روزی را فراوان می کند و بدی را بر می گرداند.

ص :۸۳

۱- طلاق۳

در امالی شیخ صدوق، ص ۶۰۳، م۶۰، از امام صادق (ع): هر کس ۴۰ نفر از برادرانِ دینیِ خود را در دعا کردن بر خود مقدم دارد، دعایش هم در حقِ آنان و هم در حقِ خودش مستجاب می شود.

توجه: بحث روایتی مفصلی در این خصوص در ذیل آیه ۱۵۲ بقره آمده است.

اللَّهُ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فیهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ (۶۱)

ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ فَأَنَّی تُؤْفَکُونَ (۶۲)

کَذلِکَ یُؤْفَکُ الَّذینَ کانُوا بِآیاتِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ (۶۳)

اللَّهُ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ قَراراً وَ السَّماءَ بِناءً وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ فَتَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمینَ (۶۴)

هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ (۶۵)

قُلْ إِنِّی نُهیتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جاءَنِی الْبَیِّناتُ مِنْ رَبِّی وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمینَ (۶۶)

هُوَ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّی مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّی وَ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۶۷)

هُوَ الَّذی یُحْیی وَ یُمیتُ فَإِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۶۸)

أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ یُجادِلُونَ فی آیاتِ اللَّهِ أَنَّی یُصْرَفُونَ (۶۹)

الَّذینَ کَذَّبُوا بِالْکِتابِ وَ بِما أَرْسَلْنا بِهِ رُسُلَنا فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (۷۰)

إِذِ الْأَغْلالُ فی أَعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ یُسْحَبُونَ (۷۱)

فِی الْحَمیمِ ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ (۷۲)

ثُمَّ قیلَ لَهُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ تُشْرِکُونَ (۷۳)

مِنْ دُونِ اللَّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَکُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَیْئاً کَذلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ الْکافِرینَ (۷۴)

ذلِکُمْ بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵)

ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ (۷۶)

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنا يُرْجَعُونَ (۷۷)

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ ما كانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِیَ بِآيَةٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذا جاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِیَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنالِكَ الْمُبْطِلُونَ (۷۸)

اللَّهُ الَّذی جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعامَ لِتَرْكَبُوا مِنْها وَ مِنْها تَأْكُلُونَ (۷۹)

وَ لَكُمْ فيها مَنافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْها حاجَةً فی صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْها وَ عَلَی الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۸۰)

وَ يُريكُمْ آياتِهِ فَأَیَّ آياتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ (۸۱)

أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِی الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثاراً فِی الْأَرْضِ فَما أَغْنی عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲)

فَلَمَّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۸۳)

خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسایید و روز را روشنی بخش قرار داد؛ خداوند نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است؛ ولی بیشتر مردم شکرگزاری نمی کنند! (۶۱) این است خداوند، پروردگار شما که آفریننده همه چیز است؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ با این حال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟! (۶۲) این چنین کسانی که آیات خدا را انکار می کردند (از راه راست) منحرف می شوند! (۶۳) خداوند کسی است که زمین را برای شما جایگاه امن و آرامش قرار داد و آسمان را همچون سقفی (بالای سرتان)؛ و شما را صورتگری کرد و صورتتان را نیکو آفرید؛ و از چیزهایی پاکیزه به شما روزی داد؛ این است خداوند

پروردگـار شـما! جاویـد و پربرکت است خداونـدی که پروردگـار عالمیـان است! (۶۴) زنـده (واقعی) اوسـت؛ معبـودی جز او نیست؛ پس او را بخوانیـد در حالی که دین خود را برای او خالص کرده اید! سـتایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است! (۶۵) بگو: «من نهی شده ام از اینکه معبودهایی را که شـما غیر از خدا می خوانید بپرستم، چون دلایل روشن از جانب پروردگارم برای من آمده است؛ و مأمورم که تنها در برابر پروردگار عالمیان تسلیم باشم!» (۶۶) او کسی است که شما را از خاک آفریـد، سـپس از نطفه، سپس از علقه (خون بسـته شـده)، سـپس شـما را بصورت طفلی (از شـکم مادر) بیرون می فرستد، بعد به مرحله کمال قوت خود می رسید و بعد از آن پیر می شوید و (در این میان) گروهی از شـما پیش از رسیدن به این مرحله می میرند و در نهایت به سرآمد عمر خود می رسید؛ و شاید تعقل کنید! (۶۷) او کسی است که زنده می کند و می میرانـد؛ و هنگـامی که کاری را مقرر کنـد، تنها به آن می گویـد: «موجود باش!» بی درنگ موجود می شود! (۶۸) آیا ندیدی کسانی را که در آیات خـدا مجادله می کنند، چگونه از راه حق منحرف می شوند؟! (۶۹) همان کسانی که کتاب (آسمانی) و آنچه رسولان خود را بدان فرستاده ایم تکذیب کردند؛ اما بزودی (نتیجه کار خود را) می دانند! (۷۰) در آن هنگام که غل و زنجیرهـا بر گردن آنان قرار گرفته و آنها را می کشـند (۷۱) و در آب جوشان وارد می کننـد؛ سـپس در آتش دوزخ افروخته می شوند! (۷۲) سـپس به آنها گفته می شود: کجایند آنچه را همتای خدا قرار می دادید (۷۳) همان معبودهایی را که جز خدا پرسـتش می کردیـد؟! آنهـا می گوینـد: «همه از نظر مـا پنهـان و گم شدنـد؛ بلکه ما اصـلا پیش از این چیزی را پرسـتش نمی کردیم» ! این گونه خداوند کافران را گمراه می سازد! (۷۴) این (عذاب) بخاطر آن است که بناحق در زمین شادی می کردید و از روی غرور و مستی به خوشـحالی می پرداختید! (۷۵) از درهای جهنم وارد شویـد و جاودانه در آن بمانید؛ و چه بد اسـت جایگاه متکبران! (۷۶) پس (ای پیامبر) صبر کن که وعـده خـدا حق است؛ و هرگاه قسـمتی از مجازاتهایی را که به آنها وعـده داده ایم در حال حیاتت به تو ارائه دهیم، یا تو را (پیش از آن) از دنیا ببریم (مهم نیست)؛ چرا که همه آنان را تنها بسوی ما باز می گردانند! (۷۷) ما پیش از تو رسولانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو بازگفته و گروهی را برای تو بازگو نکرده ایم؛ و هیـچ پیـامبری حق نـداشت معجزه ای جز بفرمـان خـدا بیـاورد و هنگامی که فرمان خداونـد (برای مجازات آنها) صادر شود، بحق داوری خواهـد شد؛ و آنجا اهل باطل زیان خواهند کرد! (۷۸) خداوند کسی است که چهارپایان را برای شما آفرید تا بعضی را سوار شوید و از بعضی تغذیه کنید (۷۹) و برای شما در آنها منافع بسیاری (جز اینها) است، تا بوسیله آنها به مقصـدی که در دل دارید برسـید؛ و بر آنها و بر کشتیها سوار می شوید (۸۰) او آیاتش را همواره به شـما نشان می دهد؛ پس کـدام یک از آیات او را انکار می کنیـد؟ (۸۱) آیا روی زمین سـیر نکردنـد تا ببیننـد عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شـد؟ همانها که نفراتشان از اینها بیشتر و نیرو و آثارشان در زمین فزونتر بود؛ اما هرگز آنچه را به دست می آوردنـد نتوانسـت آنها را بی نیاز سازد (و عـذاب را از آنها دور کنـد) (۸۲) هنگامی که رسولانشان دلایل روشـنی برای آنان آوردند، به دانشـی که خود داشـتند خوشـحال بودنـد (و غیر آنرا هیچ می شـمردند)؛ ولی آنچه را (از عذاب) به تمسـخر گرفتند آنان را فراگرفت (۸۳)

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۴) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (۸۵)

هنگـامی که عـذاب (شدیـد) مـا را دیدنـد گفتنـد: هم اکنون به خداونـد یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می

شمردیم کافر شدیم (۸۴) اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت! این سنت خداوند

ص :۸۵

است که همواره در میان بندگانش اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند! (۸۵)

در نهج البلاغه، ح۲۲۷، ص ۶۷۷، حضرت علی (ع) می فرماید:

ایمان، بر شناخت با قلب، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح استوار است.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۶۰۱، از کافی آورده است که از امام رضا (ع) سؤال شد:

چرا خداوند فرعون را غرق کرد در حالی که او (موقع غرق شدن) به پروردگار ایمان آورد؟ فرمود: «چون فرعون لحظه ی نزول بلا، ایمان آورد و ایمانِ حین عذاب، پذیرفته نیست» .

از همان منبع، ح۴۵۸، ص ۷۳۹:

نشانه ایمان آن است که راست بگویی، آنگاه که تو را زیان رساند و دروغ نگویی که تو را سود رساند. و آن که بیش از مقدار سخن نگویی و چون از دیگران سخن گویی از خدا بترسی.

از همان منبع، ح۳۱۰، ص ۷۰۳: ایمان بنده ای درست نباشد جز آن که اعتماد او به آنچه در دست خداست بیشتر از آن باشد که در دست اوست.

در علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۷۳، چ۲، از امام صادق (ع):

هر قلبی که از ذکر خدا خالی باشد حق تعالی محبت غیر خودش را به او می چشاند.

در تحف العقول، ص ۲۰۰، از امام علی (ع): فقر بلاست و بدتر از آن بیماری تن و بدتر از آن بیماری روح است. و ثروت نعمت است و برتر از آن تندرستی تن و بهتر از آن تقوای دل است.

خلاصه آیات سوره مؤمن:

۴ - در آیات خداوند کسی جز کفار، منکر نمی شود ۵ - قوم نوح ۷ - فرشتگان به ستایش پروردگار مشغولند و برای مؤمنین طلب مغفرت کنند ۹ - پروردگار هر کس را از سیئات محفوظ بدارد در حقش رحمت کرده و این فوز عظیم است ۱۰ - خشم خداوند بزرگتر از خشم خود شما بر خودتان است. ۱۱ - دو حیات و دو ممات ۱۳ - او خدایی است که آیات عظمت خود را بر شما آشکار ساخت. ۱۴ - فَادعُوا اللهَ مُخلصینَ ۱۵ - یَومَ التَّلاق ۱۶ - روزی که حقیقت خوب و بد همه آشکار شود. ۱۷ - روز جزا بر کسی ظلم نمی شود. ۱۸ - یوم الازفه ۱۹ - خائنهُ الاعینُ ۲۰ - خداست که در آن روز، قضاوت بر حق می کند و غیر از خدا نمی توانند کوچکترین قضاوتی کنند ۲۱ - اقوام گذشته نیرومندتر از آن ها بودند و اکنون اثری از آن ها باقی نیست ۲۳ تا ۲۷ - موسی (ع)، فرعون _ هامان _ قارون ...

۲۸ تا ۳۵ - مؤمن آلِ فرعون ۳۶ و ۳۷ - فرعون به هامان گفت کاخی بلند بر پا کن ۳۸ تا ۴۵ - نصایح مؤمن آل فرعون ۵۱ -

مـا البته فرسـتادگان و رسولان خـدا را و مؤمنین را هم در دنیا نصـرت دهیم و هم در قیامت ... ۵۳ - ما به موسـی مقام هدایت دادیم ۵۶ - فَاستَعِذ باللهِ ۵۷ - خلقت آسمان ها و زمین از خلقت مردم بزرگتر و مهمتر است ۵۹ - بی شک قیامت می رسد ۶۰ - ادعونی اسـتجب لکم ۶۹ - آیا ندیـدی کسانی که در آیات ما جـدال می کننـد به چه سـرنوشت بدی دچار می شوند. ۷۶ - ابواب جهنم. ۷۸ - شرح حال بعضی رسولان را بیان کردیم و بعضی را نکردیم.

۸۴ و ۸۵ - چون عذاب را دیدند گفتند ایمان آوردیم اما سودی ندارد.

ص :۸۶

۴۱ سوره فصلت

۴۱ – سوره فصلت (تفصيل = مفصل) = حم سجده = مصابيح (چراغها).

مکی است و ۵۴ آيه دارد. اولين عزائِم و دومين حواميم است.

خلاصه سوره: پيرامون اعراض کفار از قرآن کريم است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

حم (۱)

تَنْزيلٌ مِنَ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ (۲)

كِتابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳)

بَشيراً وَ نَذيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ (۴)

وَ قالُوا قُلُوبُنا فی أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونا إِلَيْهِ وَ فی آذانِنا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنا وَ بَيْنِكَ حِجابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنا عامِلُونَ (۵)

قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكينَ (۶)

الَّذينَ لا يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ (۷)

إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸)

قُلْ أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذی خَلَقَ الْأَرْضَ فی يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً ذلِكَ رَبُّ الْعالَمينَ (۹)

وَ جَعَلَ فيها رَواسِيَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَكَ فيها وَ قَدَّرَ فيها أَقْواتَها فی أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَواءً لِلسَّائِلينَ (۱۰)

ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَ هِيَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعينَ (۱۱)

فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فی يَوْمَيْنِ وَ أَوْحى فی كُلِّ سَماءٍ أَمْرَها وَ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابيحَ وَ حِفْظاً ذلِكَ تَقْديرُ الْعَزيزِ الْعَليمِ (۱۲)

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ (۱۳)

إِذْ جاءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْديهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قالُوا لَوْ شاءَ رَبُّنا لَأَنْزَلَ مَلائِكَةً فَإِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ (۱۴)

فَأَمَّا عادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ قالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذی خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ کانُوا بِآیاتِنا یَجْحَدُونَ (۱۵)

فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ ریحاً صَرْصَراً فی أَیَّامٍ نَحِساتٍ لِنُذیقَهُمْ عَذابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَخْزی وَ هُمْ لا یُنْصَرُونَ (۱۶)

وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ (۱۷)

وَ نَجَّیْنَا الَّذینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ (۱۸)

وَ یَوْمَ یُحْشَرُ أَعْداءُ اللَّهِ إِلَی النَّارِ فَهُمْ یُوزَعُونَ (۱۹)

حَتَّی إِذا ما جاؤُها شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ (۲۰)

وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْ‌ءٍ وَ هُوَ خَلَقَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱)

وَ ما کُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ یَشْهَدَ عَلَیْکُمْ سَمْعُکُمْ وَ لا أَبْصارُکُمْ وَ لا جُلُودُکُمْ وَ لکِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا یَعْلَمُ کَثیراً مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲)

وَ ذلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ أَرْداکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخاسِرینَ (۲۳)

فَإِنْ یَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْویً لَهُمْ وَ إِنْ یَسْتَعْتِبُوا فَما هُمْ مِنَ الْمُعْتَبینَ (۲۴)

وَ قَیَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ فَزَیَّنُوا لَهُمْ ما بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ کانُوا خاسِرینَ (۲۵)

وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فیهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ (۲۶)

فَلَنُذیقَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا عَذاباً شَدیداً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذی کانُوا یَعْمَلُونَ (۲۷)

ذلِکَ جَزاءُ أَعْداءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فیها دارُ

الْخُلْدِ جَزاءً بِما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ (۲۸)

حم (۱) این کتابی است که از سوی خداونـد رحمان و رحیم نازل شده است (۲) کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده، در حالی که فصیح و گویاست برای جمعیتی که آگاهنـد! (۳) قرآنی که بشارت دهنـده و بیم دهنده است؛ ولی بیشتر آنان روی گردان شدنـد؛ از این رو چیزی نمی شـنوند! (۴) آنها گفتنـد: «قلبهای ما نسبت به آنچه ما را به آن دعوت می کنی در پوششـهایی قرار گرفته و در گوشـهای مـا سـنگینی است و میـان ما و تو حجابی وجود دارد؛ پس تو بـدنبال عمل خود بـاش، ما هم برای خود عمل می کنیم!» (۵) بگو: من فقـط انسانی مثل شـما هسـتم؛ این حقیقت بر من وحی می شود که معبود شما معبودی یگانه است؛ پس تمام توجه خویش را به او کنیـد و از وی آمرزش طلبید؛ وای بر مشـرکان! (۶) همانها که زکات را نمی پردازنـد و آخرت را منکرند! (۷) اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسـته انجام دادند، پاداشـی دائمی دارند! (۸) بگو: آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قرار می دهید؟! او پروردگار جهانیان است! (۹) او در زمین کوه هـای اسـتواری قرار داد و برکـاتی در آن آفریـد و مواد غـذایی آن را مقـدر فرمود، - اینهـا همه در چهار روز بود- درست به انـدازه نیاز تقاضا کنندگان! (۱۰) سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دسـتور داد: «به وجود آییـد (و شـکل گیریـد)، خواه از روی اطـاعت و خواه اکراه!» آنهـا گفتنـد: «مـا از روی طاعت می آییم (و شـکل می گیریم)!» (۱۱) در این هنگـام آنها را بصورت هفت آسـمان در دو روز آفریـد و در هر آسـمانی کار آن (آسـمان) را وحی (و مقرر) فرمود و آسـمان پایین را با چراغهایی [= سـتارگان] زینت بخشـیدیم و (با شـهابها از رخنه شیاطین) حفظ کردیم، این است تقـدیر خداونـد توانا و دانا! (۱۲) اگر آنهـا روی گردان شونـد، بگو: من شـما را از صاعقه ای همانند صاعقه عاد و ثمود می ترسانم! (۱۳) در آن هنگام که رسولان از پیش رو و پشت سـر (و از هر سو) به سراغشان آمدند (و آنان را دعوت کردنـد) که جز خـدا را نپرستیـد آنها گفتند: «اگر پروردگار ما می خواست فرشـتگانی نازل می کرد؛ از این رو مـا به آنچه شـما مبعوث به آن هستیـد کافریم!» (۱۴) امـا قوم عاد بناحق در زمین تکبر ورزیدنـد و گفتنـد: «چه کسـی از ما نیرومندتر است؟!» آیا نمی دانسـتند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قویتر است؟ و (به خاطر این پندار) پیوسـته آیات ما را انکار می کردنـد (۱۵) سـرانجام تنـدبادی شدیـد و هول انگیز و سـرد و سـخت در روزهایی شوم و پرغبار بر آنها فرسـتادیم تا عـذاب خوارکننـده را در زنـدگی دنیا به آنها بچشانیم؛ و عـذاب آخرت از آن هم خوارکننـده تر است و (از هیچ طرف) یاری نمی شوند! (۱۶) اما ثمود را هـدایت کردیم، ولی آنها نابینایی را بر هـدایت ترجیـح دادند؛ به همین جهت صاعقه -آن عذاب خوارکننـده- به خـاطر اعمـالی که انجام می دادنـد آنها را فروگرفت! (۱۷) و کسـانی را که ایمـان آوردنـد و پرهیزکار بودند نجات بخشیدیم! (۱۸) به خاطر بیاوریـد روزی را که دشـمنان خدا را جمع کرده به سوی دوزخ می برند، و صـفوف پیشـین را نگه می دارنـد (تا صـفهای بعد به آنها ملحق شوند!) (۱۹) وقتی به آن می رسـند، گوشـها و چشمها و پوستهای تنشان به آنچه می کردنـد گواهی می دهند (۲۰) آنها به پوسـتهای تنشان می گوینـد: «چرا بر ضـد ما گواهی دادیـد؟!» آنها جواب می دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق درآورده ما را گویا ساخته ؛ و او شـما را نخستین بار آفرید و بازگشتتان بسوی اوست! (۲۱) شـما اگر گناهانتان را مخفی می کردیـد نه بخاطر این بود که از شـهادت گوش و چشمها و پوستهای تنتان بیم داشتیـد، بلکه شـما گمان می کردیـد که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند! (۲۲) آری این گمان بـدی بود که درباره پروردگارتان داشتید و همان موجب هلاکت شـما گردید و سرانجام از زیانکاران شدید! (۲۳) اگر صبر کنند (یا نکنند، به هر حال) دوزخ جایگاه آنهاست؛ و اگر تقاضای عفو کننـد، مورد عفو قرار نمی گیرند! (۲۴) ما برای آنها همنشینانی (زشت

سیرت) قرار دادیم که زشتیها را از پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی درباره آنان تحقق یافت و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند؛ آنها مسلماً زیانکار بودند! (۲۵) کافران

ص: ۸۸

گفتنـد: «گوش به این قرآن فراندهیـد؛ و به هنگام تلاوت آن جنجال کنیـد، شاید پیروز شوید!» (۲۶) به یقین به کافران عـذاب شدیـدی می چشـانیم و آنها را به بدترین اعمالی که انجام می دادند کیفر می دهیم! (۲۷) این آتش کیفر دشمنان خدا است، سرای جاویدشان در آن خواهد بود، کیفری است بخاطر اینکه آیات ما را انکار می کردند (۲۸)

در آیه (۹) می فرماید: «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» = «زمین را در دو روز خلق کرد» .

در آیه (۱۰) می فرماید: «وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» = «و تقدیر فرمود، ارزاق زمین ها را در چهار روز» .

در آیه (۱۲) می فرمایـد: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» = «پس آسـمانها را هفت عـدد قرار داد آن هم در دو روز» و در ادامه آیه۱۲می فرمایـد: «وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظاً» = «و ما آسـمان دنیا را به فانوسـهایی زینت دادیم، سـتارگانی که هم زینت آسمانند و هم حافظ آن هستند».

نکته اول: خدای تعالی در هفت آیه شـریفه فرموده است که خلقت آسمانها و زمین در (۶) روز بوده است در صورتی که در۳ آیه فوق جمعاً (۸) روز آمده است که مفسرین اقوالی آورده اند:

بعضـی از مفسـرین گفته انـد: مراد از چهار روز (اربعه ایام) در آیه (۱۰)، جمـع بین خلقت زمین و تقـدیر روزی است یعنی دو روز خلقت زمین و دو روز هم تقدیر روزی است و در نتیجه همان (۶) روز به دست می آید یعنی ۲ روز خلقت زمین + ۲ روز تقدیر روزی + ۲ روز خلقت آسـمانها که جمعاً (۶) روز می شود. با این توضـیح که ۲ روز خلقت زمین با ۴ روز تقدیرات دو بار به صورت ۴ روز تکرار شده است.

صـاحب المیزان، ج ۳۴، ص ۲۶۱ تا۲۶۳، آورده است: در آیه شـریفه: «وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» منظور از «اربعه ایام» همـان فصول چهارگـانه است و امـا ایـامی که در این آیـات برای خلقت آسـمانها و زمین آمـده، چهار روز است دو روز برای خلقت زمین و دو روز برای به پا داشـتن آسـمانهای هفتگانه، بعـد از آن دود بود و اما ایامی که در آن اقوات درست شـده ایام تقـدیر اقوات است نه خلقت آنها و آن چه که در کلام خدای تعالی مکرر آمده این است که خدای تعالی آسـمانها و زمین را در شش روز آفریده، نه مجموع خلق و تقدیر را، پس حق این است که مراد بیان تقدیر ارزاق

زمین در چهار فصل سال است.

صاحب تفسیر جامع، ج ۶، ص ۱۷۵، از تفسیر مجمع البیان آورده است: خداوند تعالی در دو روز معین (یکشنبه و دوشنبه) زمین را بیافرید و دو روز دیگر (سه شنبه و چهار شنبه) کوه ها و ارزاق را بیافرید پس مجموع چهار روز است، نه آن که چهار روز کوه ها و ارزاق را بیافرید.

صاحب جامع، ج ۶، ص ۱۷۶، از علی بن ابراهیم آورده است: مراد از «اربعه ایام» چهار فصل است.

☼ مؤلف:

خداوند متعال در سوره اعراف آیه ۵۴ می فرماید: «خلق السموات و الارض فی سِتَّهِ ایام» = «پروردگار آسمانها و زمین را در شش روز خلق کرد» (که البته این آیه شریفه در شش جای دیگر هم آمده است). برای جمع کردن آیات مورد بحث با این آیه می توان به روایتی از امام صادق (ع) که در تفسیر جامع (ج۵، ص ۴۰۱) از کافی آورده، استناد کرد که می فرماید: «خداوند در روز یکشنبه و دوشنبه زمین را آفرید و روز سه شنبه اسباب و قوت آنها را آفرید و چهارشنبه و پنج شنبه آسمانها را آفرید و روز جمعه اقوات آنها را آفرید» . اما این روایت با آیه ۱۰ «اربعه ایام» اگر ایام را روزْ معنی کنیم، جمع نمی شود پس با نظریه دوم یعنی فصول می تواند جمع شود.

خلاصه اینکه: آیه شریفه «اربعهٔ ایام» به معنای فصل است و ارتباطی در خصوص تعداد ایام خلقت ندارد. پس: ۲ روز خلقت زمین + ۱ روز اقوات زمینی ها + ۲ روز خلقت آسمانها + ۱ روز اقوات آسمانها= ۶ روز خلقت (والله اعلم).

نکته دوم: در خصوص آسمان می توان گفت: آسمانهای هفت گانه جزءِ خلقت جسمانی و مادی هستند و نه ماوراء طبیعت و شامل هفت طبقه یا هفت آسمان است که آسمان اول یا آسمان دنیا همین آسمان بالای سر زمین است که ستارگان و خورشید و ماه در آن است و آن شش آسمان روی هم قرار دارند و اینکه آیا کواکب و ستارگان و خورشید و ماهی در آنها وجود دارد یا خیر؟ قرآن کریم حرفی به میان نیاورده است. البته بعضی از مفسرین گفته اند: کواکب در همه آسمانهاست. صاحب المیزان، ج ۳۴، ص ۲۶۳و۲۶۴، آورده است: این حرف صحیح نیست و کواکب در همه آسمانها وجود ندارد، چون اگر ستارگان در همه آسمانها پراکنده بودند، با در نظر گرفتن

اینکه آسمانها صاف و شفافند باید ستارگان برای تمامی آسمانها زینت باشند نه تنها آسمان دنیا.

نکته سوم: مراد از یوم در آیات شریفه، روزهای معمولی نیست بلکه مراد دوره ای از زمان است. و اما این که طول مدت «یوم» چقدر بوده تنها خداوند سبحان و اهلِ بیت (ع) می دانند.

از همان منبع، آمده است: اینکه در آیات و روایات آمده که آسمانها منزلگاه ملائکه است و ملائکه از آسمان به زمین نازل می شوند بیش از این دلالت ندارد که امور نامبرده نوعی تعلق و ارتباط با آسمانها دارند (چرا) که کرات و اجرام آسمانی موجودی مادی هستند و نظامی که در آیات آمده هیچ شباهتی به این نظام مادی ندارد بلکه به کلی منافی با آن است. پس ملائکه برای خود عالمی دیگر دارند، عالمی است ملکوتی که نظیر عالم مادیِ ما هفت مرتبه دارد که هر مرتبه اش را آسمانی خوانده اند و آثار و خواص آن مراتب را آثار و خواص آن آسمانها خوانده اند، چون از نظر علو مرتبه و احاطه ای که به زمین دارند شبیه به آسمانند که آن نیز نسبت به زمین بلند است و از هر سو زمین را احاطه کرده و این تشبیه را بدان جهت کرده اند که درکش تا حدی برای ساده دلان آسان شود.

توجه: برای توضیح بیشتر به ذیل آیه (سجده ۴) مراجعه شود.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۴۵۷، در ذیل آیه۲۳ (و ذلکم ظنکم ...)، از امام صادق (ع):

خداوند نزدِ گمانِ بنده است اگر به خدا گمانِ نیک داشته باشد نتیجه آن خیر و نیکی است و اگر گمانِ بد داشته باشد نتیجه آن بدی و شر است.

در نهج البلاغه، ص ۷۱۵، ح ۳۶۰، از حضرت علی (ع): شایسته نیست به سخنی که از دهان کسی خارج شد، گمان بد ببری، چرا که برای آن برداشتِ نیکویی می توان داشت.

از همان منبع، ص ۶۸۱، ح۲۴۸: چون کسی به تو گمان نیک برد، خوشبینیِ او را تصدیق کن.

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۶۵، م۷۳، از امام صادق (ع):

هر کس به خدا سوگند بخورد باید راست بگوید و هر کس که راست نگوید از خدا نیست و هر کس برایش به خدا سوگند بخورند باید راضی شود و اگر راضی نشد، از خدا نیست.

وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِيَكُونا مِنَ الْأَسْفَلِينَ **(۲۹)**

و (کفار در آخرت گوینـد): پروردگارا! به ما نشان بـده دو تن از گمراه کننـدگان جنی و انسی را تا آن دو را زیر پایمان قرار دهیم تا ذلیل تر از خود ما شوند (۲۹)

در بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۰۱، از حضرت زهرا (س): پاداش خوشرویی در برابر مؤمن بهشت است و خوشرویی با دشمن ستیزه جو، انسان را از عذاب آتش باز می دارد.

در تحف العقول، ص ۵۱۷، از امام حسن عسکری (ع): از گناهانی که آمرزیده نشود این است که گفته شود: «کاش به جز بر این گناه، مواخذه نشوم» .

در بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳، از رسول خدا (ص): مَثَلِ امام همانند کعبه است که بر گردش می چرخند و او بر گرد چیزی نمی چرخد.

در بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۰، از امام محمد باقر (ع): سخن نیک را از هر کسی، هر چند به آن عمل نکند، فرا گیرید.

در کتاب خصالِ شیخِ صدوق، ج ۱، ص ۳۵۹، چ۲، از امام صادق (ع): قُضات ۴ گروهند:

۱ - آن قاضی است که قضاوت به حق کند ولی نداند که آن حق است و او در آتش است، ۲ - قضاوت به باطل کند و نداند که باطل است و او در آتش است، ۳ - قضاوت به باطل کند و بداند که باطل است و او در آتش است، ۴ - قضاوت به حق کند و بداند که حق است و او در بهشت است.

إِنَّ الَّذينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَهُ أَلاَّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰)

نَحْنُ أَوْلِیاؤُكُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ وَ لَكُمْ فیها ما تَشْتَهی أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فیها ما تَدَّعُونَ (۳۱)

نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحیمٍ (۳۲)

وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّنی مِنَ الْمُسْلِمینَ (۳۳)

وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لاَ السَّیِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذی بَیْنَكَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهٌ كَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ (۳۴)

وَ ما یُلَقَّاها إِلاَّ الَّذینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقَّاها إِلاَّ ذُو حَظٍّ عَظیمٍ (۳۵)

وَ إِمَّا یَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ (۳۶)

وَ مِنْ آیاتِهِ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذی خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ (۳۷)

فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ هُمْ لا يَسْأَمُونَ (٣٨)

وَ مِنْ آياتِهِ أَنَّكَ

ص :٩٢

تَرَى الْأَرْضَ خاشِعَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ إِنَّ الَّذی أَحْیاها لَمُحْیِ الْمَوْتی إِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ (۳۹)

إِنَّ الَّذینَ یُلْحِدُونَ فی آیاتِنا لا یَخْفَوْنَ عَلَیْنا أَ فَمَنْ یُلْقی فِی النَّارِ خَیْرٌ أَمْ مَنْ یَأْتی آمِناً یَوْمَ الْقِیامَهِ اعْمَلُوا ما شِئْتُمْ إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ (۴۰)

إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزیزٌ (۴۱)

لا یَأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزیلٌ مِنْ حَکیمٍ حَمیدٍ (۴۲)

ما یُقالُ لَکَ إِلاَّ ما قَدْ قیلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِکَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ وَ ذُو عِقابٍ أَلیمٍ (۴۳)

وَ لَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِیًّا لَقالُوا لَوْ لا فُصِّلَتْ آیاتُهُ ءَ أَعْجَمِیٌّ وَ عَرَبِیٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذینَ آمَنُوا هُدیً وَ شِفاءٌ وَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ فی آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَیْهِمْ عَمًی أُولئِکَ یُنادَوْنَ مِنْ مَکانٍ بَعیدٍ (۴۴)

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ فَاخْتُلِفَ فیهِ وَ لَوْ لا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفی شَکٍّ مِنْهُ مُریبٍ (۴۵)

مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَیْها وَ ما رَبُّکَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبیدِ (۴۶)

به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است! (۳۰) ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است و هر چه طلب کنید به شما داده می شود! (۳۱) اینها وسیله پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است! (۳۲) چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: «من از مسلمانانم» ؟! (۳۳) هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است! (۳۴) اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی گردند! (۳۵) و هرگاه وسوسه هایی از شیطان متوجه تو گردد، از خدا پناه بخواه که او شنوده و داناست! (۳۶) و از نشانه های او، شب و روز و خورشید و ماه است؛ برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدایی که آفریننده آنهاست سجده کنید اگر می خواهید او را بپرستید! (۳۷) و اگر (از عبادت پروردگار) تکبر کنند، کسانی که نزد پروردگار تو هستند شب و روز برای او تسبیح می گویند و خسته نمی شوند! (۳۸) و از آیات او این است که زمین را خشک (و بی جان) می بینی، اما هنگامی که آب (باران) بر آن می فرستیم به جنبش درمی آید و نمو می کند؛ همان کسی که آن را زنده کرد، مردگان را نیز زنده می کند؛ او بر هر چیز تواناست! (۳۹) کسانی که آیات ما را تحریف می کنند بر ما پوشیده نخواهند بود! آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که در نهایت امن و امان در قیامت به عرصه محشر می آید؟! هر کاری می خواهید بکنید، او به آنچه انجام می دهید بیناست! (۴۰) کسانی که به این ذکر [= قرآن] هنگامی که به سراغشان آمد کافر شدند (نیز بر ما مخفی نخواهد ماند)! و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر (۴۱) که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است! (۴۲) آنچه به ناروا درباره تو می گویند

همـان است که دربـاره پیـامبران قبـل از تو نیز گفته شـده؛ پروردگـار تو دارای مغفرت و (هم) دارای مجازات دردناکی است!
(۴۳) هرگاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتماً می گفتنـد: «چرا آیاتش روشن نیست؟! قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟!»
بگو: «این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده انـد هدایت و درمان است؛ ولی کسانی که ایمان نمی آورند، در گوشـهایشان
سنگینی است و گویی نابینا هسـتند و آن را نمی بینند؛ آنها (همچون کسانی هسـتند که گوئی) از راه دور صدا زده می شوند!»
(۴۴) ما به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ سپس در آن اختلاف شد؛ و اگر فرمانی از ناحیه پروردگارت در این باره صادر

نشده بود (که باید به آنان مهلت داد تا اتمام حجت شود)، در میان آنها داوری می شد (و به کیفر می رسیدند)؛ ولی آنها هنوز درباره آن شکی تهمت انگیز دارند! (۴۵) کسی که عمل صالحی انجام دهد، سودش برای خود اوست؛ و هر کس بدی کند، به خویشتن بدی کرده است؛ و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی کند! (۴۶)

توجه: بحثِ تفسیری آیه شریفه ی ۴۵ در ذیلِ آیه ۱۲۹ طه و سوره قیامت آمده است.

آغاز جزء ۲۵ از آیه ۴۷ تا اول سوره احقاف

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ ما تَخْرُجُ مِنْ ثَمَراتٍ مِنْ أَكْمامِها وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثى وَ لا تَضَعُ إِلاَّ بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُناديهِمْ أَيْنَ شُرَكائي قالُوا آذَنَّاكَ ما مِنَّا مِنْ شَهيدٍ (۴۷)

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا ما لَهُمْ مِنْ مَحيصٍ (۴۸)

لا يَسْأَمُ الْإِنْسانُ مِنْ دُعاءِ الْخَيْرِ وَ إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَؤُسٌ قَنُوطٌ (۴۹)

وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هذا لي وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلى رَبِّي إِنَّ لي عِنْدَهُ لَلْحُسْنى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِما عَمِلُوا وَ لَنُذيقَنَّهُمْ مِنْ عَذابٍ غَليظٍ (۵۰)

وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَى الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأى بِجانِبِهِ وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعاءٍ عَريضٍ (۵۱)

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ في شِقاقٍ بَعيدٍ (۵۲)

علم به قیامت تنها به خدا بازمی گردد؛ هیچ میوه ای از غلاف خود خارج نمی شود و هیچ زنی باردار نمی گردد و وضع حمل نمی کند مگر به علم او؛ و آن روز که آنها را ندا می دهد (و می گوید:) کجایند شریکانی که برای من می پنداشتید؟! می گویند: «(پروردگارا!) ما عرضه داشتیم که هیچ گواهی بر گفته خود نداریم!» (۴۷) و همه معبودانی را که قبلاً می خواندند محو و گم می شوند؛ و می دانند هیچ گریزگاهی ندارند! (۴۸) انسان هرگز از تقاضای نیکی (و نعمت) خسته نمی شود؛ و هرگاه شر و بدی به او رسد، بسیار مأیوس و نومید می گردد! (۴۹) و هرگاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم می گوید: «این بخاطر شایستگی و استحقاق من بوده و گمان نمی کنم قیامت برپا شود؛ و (بفرض که قیامتی باشد،) هرگاه بسوی پروردگارم بازگردانده شوم، برای من نزد او پاداشهای نیک است. ما کافران را از اعمالی که انجام داده اند (بزودی) آگاه خواهیم کرد و از عذاب شدید به آنها می چشانیم (۵۰) و هرگاه به انسان (غافل و بی خبر) نعمت دهیم، روی می گرداند و به حال تکبر از حق دور می شود؛ ولی هرگاه مختصر ناراحتی به او رسد، تقاضای فراوان و مستمر (برای بر طرف شدن آن) دارد! (۵۱) بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خداوند باشد و شما به آن کافر شوید، چه کسی گمراهتر خواهد بود از کسی که در مخالفت شدیدی قرار دارد؟! (۵۲)

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳) أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ (۵۴)

به زودی آیات خود را هم در آفاق و هم در نفوس بندگان نشان خواهیم داد تا روشن گردد که خدا حق است. آیا این شهادت برای پروردگار تو بس نیست که او ناظر و گواه بر هر چیز است (۵۳) آگاه باشید که آنها از لقای پروردگارشان در شک و تردیدند؛ و آگاه باشید که خداوند به همه چیز احاطه دارد! (۵۴)

ص: ۹۴

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۳۳۲، از روضه کافی، از امام صادق (ع): آیت در انفس، مسخ و آیت در آفاق ناسازگاری روزگار است و منظور از «حتی یتبین لهم انه الحق» خروج قائم (عج) است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۴، ص ۳۳۲، از ارشاد، از امام موسی بن جعفر (ع):

منظور فتنه هایی است که درآفاقِ زمین رخ می دهد و مسخی که دشمنان حق را نابود کند.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۰۹، از امیرالمؤمنین (ع):

«من عرف نفسه فقد عرفه ربه» و نیز فرمود: «اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه» .

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۶۲۷، در مصباح الشریعه، از امام صادق (ع):

عبودیّت جوهره ای است که حقیقت و کنه آن به ربوبیّت ختم می گردد و انسان به این وسیله به ربوبیّتِ پروردگار پی می برد. پس آنچه در عبودیّت یافت نمی شود در ربوبیّت پیدا می شود و آنچه که از ربوبیّت مخفی و پنهان مانده از طریق بندگی (عبودیّت) می توان به آن رسید.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۱۰، از کافی، از امام صادق (ع):

آیاتِ آفاق، خسوف و کسوف و زلزله و مسخ است. و مراد از «حق» ظهور قائم (ع) است.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۲، ص ۱۳۰، چ۱، از حضرت علی (ع): مافوقِ خود را فرمان ببر مادونتْ فرمانبرت شود، باطنت را خوب کن خدای سبحان ظاهرت را خوب گرداند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۳، ص ۱۳۳، چ۱، از حضرت علی (ع):

از گمانهای اهل ایمان بترسید که خداوند سبحان حق را بر زبان آنان جاری می سازد.

خلاصه آیات سوره فصلت:

۷ – خلق الارض فی یومین ۱۰ – اَربعه ایام ۱۲ – سبع السماوات فی یومین ۱۳ – صاعقه عاد و ثمود ۱۶ – ایامٍ نحِسَات ۱۷ – ثمود ۲۰ – شهادت گوش و چشم و پوست بدن ۲۱ – آنها به پوست و سایر اعضاء بدن خود می گویند چرا به ضرر ما شهادت دادید؟ ۲۵ – ما برای آنها، همنشینان و یارانی گماشتیم تا آن چه پیش روی آنهاست در نظرشان زیبا جلوه دهند و آن چه پشت سر دارند غافلشان کنند. ۲۶ – کفار می گفتند به قرآنی که محمد (ص) می خواند گوش ندهید و از سخنان بیهوده در آن القا کنید. ۲۷ – عذاب سختی به آنها می چشانیم و به بدتر از آن چه می کردند مجازاتشان خواهیم نمود ۲۹ – اولی و دومی ۳۳ – چه کسی نیکو گفتارتر از آن است که در زندگانیِ خود، مردم را به سوی خدا دعوت کند و شخصاً نیز نیکوکار باشد ۳۴ – نیکی و بدی یکسان نیست پیوسته بر آن باش که بدیهای مردم را به بهترین وجه میسر پاداش نیکی دهی تا شیفته و

دوستت شوند ۳۶ - فاسْتَعِذْ بالله ... ۳۷ - و من آیاته اللیل ...

(آیه سجده واجب) ۳۸ - فرشتگان دائم در تسبیحند ۳۹ - زمین خاشع است ۴۲ - قرآن بر اثر حوادث از بین نمی رود ۴۴ - اگر قرآن را به زبان غیر عربی نازل می کردیم ... ۴۵ - ما به موسی کتاب تورات را فرستادیم ۴۶ - مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيهَا ۴۷ - علم الساعه ۵۰ - اگر نعمتی رسد گوید از لیاقتم است ۵۱ - اگر نعمتی رسد کفران ورزد و اگر بلایی رسد دست به دعا گشاید.

ص :۹۵

۴۲ سوره شوری

۴۲ – سوره شوری = حم عسق.

مکی است و ۵۳ آیه دارد. سومین حوامیم است. تنها سوره ای است که دو مقطعات دارد.

خلاصه مطالب: مسئله وحی– توحید– صفات مؤمنین و کفار و قیامت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

حم (۱)

عسق (۲)

كَذلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزيزُ الْحَكيمُ (۳)

لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظيمُ (۴)

حم (۱) عسق (۲) این گونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که پیش از تو بودند وحی می کند (۳) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست؛ و او بلندمرتبه و بزرگ است! (۴)

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ **(۵)**
نزدیک است آسمانها از بالا متلاشی شوند. و فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند؛ آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است (۵)

«یتفطرن» : از مصدر «تفطر» به معنای پاره پاره شدن است.

مراد از شکافتن آسمانها چیست؟

صاحب المیزان، ج ۳۵، ص ۱۶، آورده است: از این جهت که وحی، کلام خدای با عظمت است لذا آسمانها در هنگام نزول آن نزدیک به پاره پاره شدن می شود (وی نظریه دیگر را رد کرده است).

عده ای گفته اند: مراد از شکافتن آسمانها از شرکِ مشرکینِ اهلِ زمین است.

وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ اللَّهُ حَفيظٌ عَلَيْهِمْ وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكيلٍ (۶)

کسانی که غیر خدا را ولی خود انتخاب کردند، خداوند حساب همه اعمال آنها را نگه می دارد؛ و تو مأمور نیستی که آنان را مجبور به قبول حق کنی! (۶)

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآناً عَرَبِيّاً لِّتُنذِرَ أَمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّهِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ **(۷)**
و این چنین به سویت وحی کردیم قرآنی عربی را تا مردم مکه و اطراف آن را انذار کنی و از روز قیامت که شکی در آن نیست بترسانی، روزی که دسته ای در بهشت و دسته ای در جهنم خواهند بود (۷)

☼ نکته:

در جای دیگر هم می فرماید: «وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَ مَنْ حَوْلَهَا» (۱).

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۲۸و۲۹: مراد از «ام القری» مکه مکرمه است.

ص: ۹۶

۱- انعام۹۲

نکته ای از همان منبع: در این که مراد از «من حولها» چیست؟ مفسرین دو نظریه داده اند:

۱ – منظور سایر اقوام بشریت غیر عرب است. و مؤید این احتمال آن است که از مکه تعبیر به «ام القری» شده، یعنی مرکز تمامی شهرهایِ دنیا، و گرنه می فرمود: مکه.

۲ – منظور سایر نقاط عربستان است. و مؤید این معنا کلمه (عربیاً) است چون می فرماید: بدین جهت قرآن را عربی نازل کردیم که عرب زبانها را انذار کنی.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۲۸و۲۹، با بیان و تأیید نظریه دوم در پاسخ به این سؤال که: «اگر غرض از نازل کردن قرآن انذار خصوصی عرب زبانها باشد، با جهانی بودن قرآن نمی سازد» ، آورده است: «دعوت پیامبر اسلام در جهانی شدنش تدریجی بوده، در مرحله اول به آیه شریفه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء۲۱۴)، مأمور بوده تنها فامیلش را دعوت کند و در مرحله دوم به حکم آیه شریفه: «قُرْآنًا عَرَبِيا لِقَوْمٍ يعْلَمُونَ» (فصلت= حم سجده۳)، مأمور شده آن را به عموم عرب ابلاغ کند و در مرحله سوم به حکم آیه شریفه: «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَـٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» (انعام۱۹)، مأمور شده آن را به عموم مردم برساند» .

☼ مؤلف:

صاحب المیزان خواسته است برساند که آیه شریفه مورد بحث نیز مانند آیه ۳ حم سجده، مرحله دوم مأموریت رسول الله (ص) یعنی انذار اعراب است.

اما به نظر حقیر هر دو نظریهْ اشتباه هستند. در نظریه اول فقط اهل مکه را عرب و سایر بلادِ عرب را غیرِ عرب فرض کرده است و یا اینکه ام القری را شامل تمام بلادِ عرب دانسته است، که در هر صورت فسادِ این نظریه چون روز روشن است. و اما در فساد نظریه دوم باید گفت: اولاً: این نظریه هم، غیرِ عربستان را عرب فرض نکرده است. ثانیاً: دلیل انذارِ اعراب را عربی بودن کلام قرآن فرض کرده است. و صد البته این دلیل کاملاً ـ اشتباه است چرا که قرآن کتابی است برای تمام جهانیان و نه فقط اعراب، در ثانی اینکه به زبان عربی نازل شده، دال بر تأیید نظریه دوم نیست چرا که یکی از دلایلِ عربی بودنش این است که اگر به زبان غیر عرب بود، اکثریت اعراب ایمان نمی آوردند، حتی با وجود عربی بودنشْ باز هم آن طور که باید، اکثریتشان ایمان نیاورده اند،

چون به کرات در همین قرآن کریم دستور آمده است که ولایتِ اهل بیت (ع) را مثل ولایتِ خدایتعالی و رسول اکرم (ص) بپذیرید، اما اکثریتِ آنها یا زیر بار این مسئولیت خطیر نرفته اند و یا کم اعتنا بوده اند، همچنان که می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» = «عربها گفتند: «ایمان آورده ایم» بگو: شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!» (حجرات۱۴). در ضمن آوردن صفت «عربیاً» ، برای معرفی کتاب است، تا برساند کتاب آخرالزمان به زبان عربی است نه زبانی دیگر که احیاناً بعضی ها بخواهند کتابی به زبانِ دیگری آورند و ادعا کنند که کتاب آنها آخری است و نه اینکه فقط برای عرب زبانها باشد. ثالثاً: در آخر آیه مورد بحث به قیامت و جمع همه مردم اشاره دارد: «يَوْمَ الْجَمْعِ» که این نیز می رساند این «انذار» هم جهانی است.

خلاصه کلام باید گفت: مراد از «من حولها» تمام نقاط جهان به غیر از مکه مکرمه است. و با اضافه کردن «ام القری» که همان مکه مکرمه باشد، این دستور از آیه شریفه به دست می آید که: «تمام جهان را تبلیغ و انذار کن» . پس آیه شریفه شریعت جهانی را بیان می فرماید. (والله اعلم).

☼ نکته:

خداوند سبحان در حدود ۱۱ آیه شریفه در ۱۰ سوره کریمه اشاره به عربی بودن قرآن کریم فرموده است:

۱ - آیه شریفه مورد بحث.

۲ - «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» = «آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید درک کنید» (یوسف۲)

۳ - «أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيا» = «این (قرآن) را به عنوان فرمان روشن و صریحی نازل کردیم» (رعد۳۷)

۴ - «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يقُولُونَ إِنَّمَا يعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يلْحِدُونَ إِلَيهِ أَعْجَمِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِي مُبِينٌ» = «ما می دانیم که آنها می گویند: «این آیات را انسانی به او تعلیم می دهد!» در حالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می دهند عجمی است؛ ولی این (قرآن)، زبان عربی آشکار است!» (نحل۱۰۳)

۵ - «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يتَّقُونَ أَوْ يحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا» = «و این گونه آن را قرآنی عربی نازل کردیم و انواع وعیدها را در آن بازگو نمودیم، شاید تقوا پیشه کنند ... » (طه۱۱۳)

۶ - «قُرْآنًا عَرَبِيا غَيرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يتَّقُونَ» = «قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و نادرستی، شاید آنان پرهیزکاری پیشه کنند!» (زمر۲۸)

۷ - «بِلِسَانٍ عَرَبِی مُبِینٍ» = «آن را به زبان عربی آشکار (نازل کرد)» (شعراء۱۹۵)

۸ - «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيـاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيـا لِقَوْمٍ يعْلَمُونَ» = «کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده، در حالی که فصیح و گویا و عربی است برای جمعیتی که آگاهند!» (فصلت۳)

۹ - «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِي وَعَرَبِي قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيهِمْ عَمًى أُولَئِكَ ينَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» = «هرگاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتماً می گفتند: چرا آیاتش روشن نیست؟ قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟ بگو: این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و درمان است؛ ولی کسانی که ایمان نمی آورند، در گوشهایشان سنگینی است و گویی نابینا هستند و آن را نمی بینند؛ آنها (مثل کسانی هستند که) از راه دور صدا زده می شوند» (فصلت۴۴)

۱۰ - «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» = «آنرا قرآنی عربی قرار دادیم، شاید درکش کنید» (زخرف۳)

۱۱ - «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيا لِينْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ» = «و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود و این کتاب هماهنگ با نشانه های تورات است در حالی که به زبان عربی و فصیح و گویاست، تا برای ظالمان بیم و برای نیکان بشارت باشد!» (احقاف۱۲)

توجه: بحثِ عربی بودن قرآن کریم در ذیل آیات شریفه (شعرا ۱۹۹ - ۱۹۵) آمده است.

توجه: بحث روایتی «عرب» در ذیل آیات شریفه (محمد ۳۸) و (یوسف ۲) آمده است.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۵، ص ۸۱۴، ح۱، از حضرت علی (ع): از کاری که در آن خداوند سبحان را فرمان برده ای عذر مخواه که برای ستایش تو همین بس است.

از همان منبع، ص ۸۱۳: با کسی که حق را پشتیبان و یار خویش گرفته است غالب مشو زیرا که غلبه جوینده بر حق مغلوب است و با کسی که به پناه دین رفته است نجنگ زیرا آن کس که با دین بجنگد در هم شکسته شود.

در تحف العقول، ص ۱۴۷، از امام علی (ع): اشک ها خشک نمی شوند مگر بر اثر قساوت قلبها و قلب ها سخت و قسی نمی گردد مگر به سبب زیادی گناهان.

در نهج البلاغه، خطبه ۹۰: آن کس که خود را یاری نکند و پند دهنده و هشدار دهنده خویش نباشد دیگری هشدار دهنده و پند دهنده او نخواهد بود (پند دیگران در او اثر نخواهد کرد).

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۲۰، از امام صادق (ع) آورده است: پادشاه روم از امام حسن (ع) پرسید: آن هفت موجودی که بدون قرار گرفتن در رحم به وجود آمده اند کدامند؟ امام حسن (ع) فرمود:

۱ - آدم (ع)، ۲ - حوا (س)، ۳ - گوسفندی که جبرئیل برای فدایی اسماعیل فرستاد، ۴ - ناقه صالح (ع)، ۵ - شیطان، ۶ - مار (عصای) موسی (ع)، ۷ - کلاغی که خداوند او را فرستاد تا نعش کلاغ دیگری را در زمین دفن کرد تا قابیل متوجه دفن کردن برادرش شود.

وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فى رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمُونَ ما لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصيرٍ (۸)

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِ الْمَوْتى وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ (۹)

وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذلِكُمُ اللَّهُ رَبِّى عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنيبُ (۱۰)

فاطِرُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً يَذْرَؤُكُمْ فيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ (۱۱)

لَهُ مَقاليدُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ (۱۲)

و اگر خدا می خواست همه آنها را امت واحدی قرار می داد (و به زور هدایت می کرد، ولی هدایت اجباری سودی ندارد)؛ اما خداوند هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می کند و برای ظالمان ولی و یاوری نیست (۸) آیا آنها غیر از خدا را ولی خود برگزیدند؟! در حالی که «ولی» فقط خداوند است و اوست که مردگان را زنده می کند و اوست که بر هر چیزی تواناست! (۹) در هر چیز اختلاف کنید، داوریش با خداست؛ این است خداوند، پروردگار من، بر او توکل کرده ام و به سوی او بازمی گردم! (۱۰) او آفریننده آسمانها و زمین است و از جنس شما همسرانی برای شما قرار داد و جفتهایی از چهارپایان آفرید؛ و شما را به این وسیله [= بوسیله همسران]زیاد می کند؛ هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست! (۱۱) کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست؛ روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد یا محدود می سازد؛ او به همه چیز داناست (۱۲)

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید! و بر مشرکان گران است آنچه شما آنان را به سویش دعوت می کنید! خداوند هر کس را بخواهد برمی گزیند و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می کند (۱۳)

در خصوص آیه شریفه، صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۴۷ و۴۸، آورده است: اولاً: ترتیبی که در آوردن اسم پیامبران آمده مطابق با ترتیب زمانی است، چون اول نوح (ع) بعد ابراهیم (ع) بعد

موسی (ع) و بعد عیسی (ع) آمده است و اگر نام رسول خدا (ص) را مقدم بر سایرین ذکر کرده به خاطر برتری دادن نسبت به آنهاست و این مورد در آیه: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى» = «به یاد زمانی را که ما از انبیاء میثاقشان بگرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی» (احزاب ۷) نیز به چشم می خورد.

ثانیاً: شریعت پیامبر (ص) جامع همه شریعت هاست.

ثالثاً: در آیه شریفه تنها به ذکر ۵ پیامبر و در حقیقت ۵ شریعت اکتفا شده که می رساند تنها همین ۵ شریعت بوده است، که اولین شریعت توسط حضرت نوح (ع) آورده شده و انبیاء بعد از نوح، تنها به شریعت او بوده اند تا زمان حضرت ابراهیم (ع) و به همین ترتیب موسی (ع) و عیسی (ع) و پیامبر اکرم (ص)، که این ۵ پیامبر اولوالعزم بوده اند.

وَ ما تَفَرَّقُوا إِلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الَّذينَ أُورِثُوا الْكِتابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفي شَكٍّ مِنْهُ مُريبٍ (۱۴)

فَلِذلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنا وَ رَبُّكُمْ لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ لا حُجَّةَ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنا وَ إِلَيْهِ الْمَصيرُ (۱۵)

وَ الَّذينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما اسْتُجيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ داحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ (۱۶)

آنان پراکنده نشدند مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد؛ و این تفرقه جویی بخاطر انحراف از حق(و عداوت و حسد) بود؛ و اگر فرمانی از سوی پروردگارت صادر نشده بود که تا سرآمد معینی (زنده و آزاد) باشند، در میان آنها داوری می شد؛ و کسانی که بعد از آنها وارثان کتاب شدند نسبت به آن در شک و تردیدند، شکی همراه با بدبینی! (۱۴) پس به همین خاطر تو نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آنچنان که مأمور شده ای استقامت نما و از هوی و هوسهای آنان پیروی مکن و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان آورده ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم؛ خداوند پروردگار ما و شماست؛ نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما، خصومت شخصی در میان ما نیست؛ و خداوند ما و شما را در یکجا جمع می کند و بازگشت (همه) به سوی اوست!» (۱۵) کسانی که (از روی لجاجت) درباره خدا بعد از پذیرفتن (و ایمان به) او، محاجه می کنند، دلیلشان نزد پروردگارشان باطل و بی پایه است؛ و غضب بر آنهاست و عذابی شدید دارند (۱۶)

توجه: بحثِ تفسیری آیه شریفه ی ۱۴ در ذیلِ آیه ۱۲۹ طه و سوره قیامت آمده است.

اَللَّهُ الَّذِی أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (۱۷) خداوند کسی است که کتاب و میزان را به حق نازل کرد؛ تو چه دانی شاید قیامت نزدیک باشد! (۱۷)

مراد از «میزان» در آیه شریفه چیست؟

۱ – مراد همان «دین» است (۱).

۲ – منظور همان «عدل» است.

۳ – منظور «حضرت رسول (ص)» است.

☼ مؤلف:

در قرآن کریم عبارت «الکتاب و المیزان» تنها در دو سوره (حدید ۲۵) و شوری آمده است. پس در این دو آیه شریفه، کلمه «میزان» ارتباطی مستقیم با کتاب دارد، طوری که بتوان به کمک آن، کتاب که همان دین خداست را فهم کرد تا به عدالت رسید. بنابراین «میزان» از یک طرف همان «عقل» است که اولین رسول الهی در وجود انسان می باشد و خدایتعالی بارها انسانها را به تعقل در این کتاب سفارش فرموده است. و از طرفی چون بشرِ عادی به تنهایی قادر به درک کتاب نیست، لذا خدای تعالی علاوه بر عقل، کسانی را که مسلط به کتابند و می توانند آن را برای بشریت تشریح و تأویل کنند نیز فرستاده است و آنها همان ثقلِ اصغرند که هیچگاه از کتاب یا ثقلِ اکبرْ جدا نمی شوند.

خلاصه اینکه: «میزان» ، هم «عقل» و هم «رسول اکرم (ص) و اهل بیت طاهرش (ع)» است. و اما «دین» نیست چرا که، دین همان کتاب است که توسط میزان باید تبلیغ و تشریح شود. و «عدل» هم نیست چون عدل، نتیجه و ثمره تبلیغِ کتابْ توسط میزان است نه خودِ میزان. (والله اعلم).

در توضیح بیشتر باید گفت: کلمه «میزان» در ۶ سوره در ۹ آیه شریفه به این شرح آمده است:

«وَأَوْفُوا الْكَيلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» = «و پیمانه و وزن را به عدالت و قسط دهید» (انعام۱۵۲)

«فَأَوْفُوا الْكَيلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» (اعراف۸۵)

«وَ لَا تَنْقُصُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزَانَ» (هود۸۴)

«أَوْفُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» (هود۸۵)

«وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا و وَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹)» = «و آسمان را بر افراشت و میزان را در آن وضع فرمود (۷)، آگاه باشید که در میزان طغیان نکنید (۸) و وزن را بر اساس عدل برپا دارید و میزان را کم نگذارید! (۹)» (رحمن۷و۸و۹)

۱- نظرصاحب المیزان، ج ۳۵، ص ۶۳

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَينَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» = «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند» (۱).

در آیات شریفه انعام و اعراف و هود با کلمه «کیل» آمده و در معنای رعایت عدالت در وزن کردن اجناس و هشدار به کم فروشان و البته رعایت عدالت و قسط در تمام شئون است. در آیه ۹ رحمن هم به کلمه «وزن» اشاره فرموده، که همان کم نکردن وزن و رعایت عدالت و قسط است. اما منظور از میزان در آیات ۷ و ۸ رحمن فراتر از قسط و عدل است، چرا که در آن اشاره به برافراشتن آسمان فرموده است. و از آنجایی که ۱۴ معصوم (ع) واسطه فیض الهی بر ماسوا و ارکان و مبدأ و منشأ عدالت هستند، شاید مراد در این دو آیه شریفه هم آنها باشند (والله اعلم).

و اما در آیه ی شریفه ی حدید از یک طرف به صراحت می رساند که میزان، عدالت نیست، بلکه این کتاب و میزان هستند که باعث ایجاد عدالت و قسط می شوند و از طرفی می رساند که خدایتعالی «میزان» را به همراه پیامبران می فرستد، پس میزانْ پیامبران هم نیستند، که این می رساند ۱۴ معصوم (ع) همواره به عنوان میزان و راهنمایی برای سایر انبیاء و به تَبَعِ آن، بشریت بوده اند و نیز آن دسته از روایات را تأیید می کند که انبیاء (ع) همواره به اهل بیت (ع) متوسل می شده اند. (برای توضیح بیشتر به ذیلِ آیه (رحمن۹و۸) مراجعه کنید).

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۲۲۴، از امام رضا (ع):

در آیه: «و السماءَ رفعها و وضع المیزان» (رحمن ۷)، میزانْ امیرالمؤمنین (ع) است که خداوند ایشان را برای خلقش (همه ی مخلوقات عالم امکان) منصوب فرمود.

در کتاب نصایح، ص ۱۸۵، از امام علی (ع): مشکلت را با دوستانِ مؤمنت در میان بگذار زیرا یکی از این چهار نتیجه حاصل می شود:

۱ - یا به عهده گیرند و کمکت کنند ۲ - یا از دیگران برایت طلب یاری کنند ۳ - یا در مشورت راهنمایت شوند ۴ - یا برایت دعا کنند و مستجاب می شود.

یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلا إِنَّ الَّذینَ یُمارُونَ فِی السَّاعَهِ لَفی ضَلالٍ بَعیدٍ (۱۸)

اللَّهُ لَطیفٌ بِعِبادِهِ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزیزُ (۱۹)

مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ

۱- حدید۲۵

الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصیبٍ (۲۰)

أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّینِ ما لَمْ یَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لا کَلِمَهُ الْفَصْلِ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ (۲۱)

تَرَی الظَّالِمینَ مُشْفِقینَ مِمَّا کَسَبُوا وَ هُوَ واقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فی رَوْضاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ ما یَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبیرُ (۲۲)

کسانی که به قیامت ایمان ندارند درباره آن شتاب می کنند؛ ولی آنها که ایمان آورده اند پیوسته از آن هراسانند و می دانند آن حق است؛ آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می کنند، در گمراهی عمیقی هستند (۱۸) خداوند نسبت به بندگانش لطف (و آگاهی) دارد؛ هر کس را بخواهد روزی می دهد و او قوی و شکست ناپذیر است! (۱۹) کسی که زراعت آخرت را بخواهد، به کشت او برکت و افزایش می دهیم و بر محصولش می افزاییم؛ و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، کمی از آن به او می دهیم اما در آخرت هیچ بهره ای ندارد! (۲۰) آیا معبودانی دارند که بی اذن خداوند آیینی برای آنها ساخته اند؟! اگر مهلت معینی برای آنها نبود، در میانشان داوری می شد (و دستور عذاب صادر می گشت) و برای ظالمان عذاب دردناکی است! (۲۱) (در آن روز) ستمگران را می بینی که از اعمالی که انجام داده اند سخت بیمناکند، ولی آنها را فرامی گیرد! اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند در باغهای بهشتند و هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها فراهم است؛ این است فضل (و بخشش) بزرگ! (۲۲)

ذَلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی وَ مَنْ یقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ **(۲۳)**

این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد! بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم نمی خواهم جز دوستی اهل بیتم « و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است (۲۳)

☼ نکته:

اولاً: استثناء در آیه شریفه متصل است. به عبارتی کلمه «الا» دو کلمه «اجر» و «مودت» را به هم وصل می کند، یعنی اجر و مزدِ رسالت منوط به محبت اهل بیت (ع) است. اما برخی از مفسرین به اشتباه، آن را منقطع فرض کرده اند و معتقدند رسالتْ اجر نمی خواهد. و صد البته این گروه به بی راهه رفته اند. صاحب تفسیر جامع در ذیل آیه ۵۷ فرقان این استثنا را منقطع فرض کرده و صاحب المیزان در ذیل این آیه آن را متصل و در ذیل آیه ۵۷ فرقان، با نظری متناقض، آن را منقطع فرض کرده و در آنجا آورده است: «استثنایی که در آیه آمده، استثنایی منقطع (یعنی بدون مستثنامنه) است، ولی در معنای استثناءِ متصل است» .

ثانیاً: مراد از «قربی» ، همان عترت پیامبر اکرم (ص) است هر چند که بعضـی ها، معانیِ مغایر و اشتباهی گفته اند (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۵۷ سوره فرقان مراجعه شود).

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۸۵، از قمی، از امام باقر (ع):

منظور از قربی، اهل بیت (ع) هستند و خدای تعالی مودت در قربی را بر امت واجب کرد، حال اگر به آن عمل کنند واجبی را انجام داده اند و اگر ترکش کنند، باز واجبی را ترک کرده اند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۸۴، از مجمع، از امام حسن بن علی (ع):

ما از اهل بیتی هستیم که خدای تعالی مودت آنان را بر هر مسلمانی واجب کرده است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۸۴، از کافی، از امام ابی جعفر (ع):

منظور از قربی در آیه شریفه اهل بیت (ع) هستند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۱۸، از ابن بابویه، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

خدایتعالی نور محمد (ص) را از نور عظمت و جلالت خود پدید آورد، همان نوری که چون موسی بن عمران تقاضای دیدار نمود، بر او تجلی کرد. اول آن نور را دو بخش فرمود، از شطر اول محمد (ص) و از شطر دیگر، علی بن ابیطالب (ع) را بیافرید، محمد (ص) و علی (ع) اگر چه در ظاهر بشرند ولی در باطن لاهوتی هستند. اما برای آنکه خلق، قدرت دیدارشان را داشته باشند به صورت ناسوتی ظاهر و جلوه گر شدند. خداوند می فرماید: «و للبسنا علیهم ما یلبسون» (انعام ۹). از نور محمد (ص) نور دخترش فاطمه (س) را اقتباس فرمود، پس از آن، از نور فاطمه (س) و علی (ع) نور حسن و حسین و ائمه معصومین (علیهم السلام) را اقتباس فرمود. تمام این معصومین (ع) از آن نور آفریده شده اند و پیوسته از صُلب و رحمی پاک به صلب و رحمی پاکیزه منتقل گردیده اند و مانند سایر افراد مردم از ماءِ مَهین و نطفه گندیده خلق نشده اند، بلکه نورهایی بودند که از اصلاب طاهرین به ارحام مطهرات انتقال یافته اند. آنها قائم مقام و خلیفه پروردگار در نزد خلق هستند. حقیقت ائمه (ع) درک نشود و کیفیت حقیقت ایشان هرگز شناخته نشود. پروردگار به واسطه ایشان، قدرت و توانایی خود را ظاهر کرده است و آنها آیات و معجزات

پروردگارند و به سبب آنها، خود را به خلق شناساند و به وسیله اینان، اوامر پروردگار اطاعت می شود. چنانچه ائمه (ع) نبودند، مردم نمی دانستند چگونه خدا را ستایش و پرستش کنند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْباطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ إِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۲۴)

وَ هُوَ الَّذی يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ (۲۵)

وَ يَسْتَجيبُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ يَزيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ (۲۶)

آیا می گویند: «او بر خدا دروغ بسته است» ؟! در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد (و اگر خلاف بگوئی قدرت اظهار این آیات را از تو می گیرد) و باطل را محو می کند و حق را بفرمانش پابرجا می سازد؛ چرا که او از آنچه درون سینه هاست آگاه است (۲۴) او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و بدیها را می بخشد و آنچه را انجام می دهید می داند (۲۵) و درخواست کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، می پذیرد و از فضل خود بر آنها می افزاید؛ اما برای کافران عذاب شدیدی است! (۲۶)

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۴۹۴، (در ذیل آ یه۲۶) از عبدالله، از حضرت رسول (ص):

منظور از (یزیدهم من فضله) شفاعت از کسانی است که مستحقِ دوزخند ولی در دنیا نسبت به اهلِ بیت (ع) نیکی کرده اند.

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ **(۲۷)** و اگر خدا رزق را برای همه بندگانش فراخ می کرد در زمین طغیان می کردند ولکن هر چه را بخواهد به اندازه نازل می کند چون که به وضع بندگانش با خبر و بیناست (۲۷)

قدر: یعنی تنگ گرفتن.

بسط: یعنی وسعت دادن.

بغی: یعنی ظلم.

☼ نکته:

خداوند سبحان در حدود ۱۱ آیه شریفه به «رزق» اشاره فرموده است:

۱–آیه شریفه مورد بحث.

۲ – «اللَّهُ يبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يشَاءُ وَيقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَمَا الْحَياةُ الدُّنْيا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» = «خدا روزی را برای هر کس

بخواهد (و شایسته بداند) وسیع، برای هر کس بخواهد (و مصلحت بداند،) تنگ قرارمی دهد؛ ولی آنها [= کافران] به زندگی دنیا، شاد (و خوشحال) شدند؛ در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، متاع ناچیزی است» (رعد۲۶)

۳ - «إِنَّ رَبَّکَ یبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یشَاءُ وَیقْدِرُ إِنَّهُ کَانَ بِعِبَادِهِ خَبِیرًا بَصِیرًا» = «به یقین، پروردگارت روزی را برای هر کس بخواهد، گشاده یا تنگ می دارد؛ او نسبت به بندگانش، آگاه و بیناست» (اسراء۳۰)

ص: ۱۰۶

۴ – «وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يقُولُونَ وَيكَأَنَّ اللَّهَ يبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَينَا لَخَسَفَ بِنَا وَيكَأَنَّهُ لَا يفْلِحُ الْكَافِرُونَ» = «و آنها که دیروز آرزو می کردند به جای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد! اگر خدا بر ما منت ننهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند» (قصص۸۲)

۵ – «إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيهِ تُرْجَعُونَ» = «شما غیر از خدا فقط بتهایی (از سنگ و چوب) را می پرستید و دروغی به هم می بافید؛ آنهایی را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند؛ روزی را تنها نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید و شکر او را بجا آورید که بسوی او بازگشت داده می شوید» (عنکبوت۱۷)

۶ – «اللَّهُ يبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ» = «خداوند روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده می کند و برای هر کس بخواهد محدود می سازد؛ خداوند به همه چیز داناست» (عنکبوت۶۲)

۷ – «أَوَلَمْ يرَوْا أَنَّ اللَّهَ يبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يشَاءُ وَيقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يؤْمِنُونَ» = «آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟! در این نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند» (روم۳۷)

۸ – «قُلْ إِنَّ رَبِّي يبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يشَاءُ وَيقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يعْلَمُونَ» = «بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد وسیع یا تنگ می کند، (این ربطی به قرب در درگاه او ندارد)؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند» (سبأ۳۶)

۹ – «قُلْ إِنَّ رَبِّي يبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيءٍ فَهُوَ يخْلِفُهُ وَهُوَ خَيرُ الرَّازِقِينَ» = «بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد وسعت می بخشد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می سازد؛ و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، عوض آن را می دهد (و جای آن را پر می کند)؛ و او بهترین روزی دهندگان است» (سبأ۳۹)

۱۰ – «أَوَلَمْ يعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يشَاءُ وَيقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يؤْمِنُونَ» = «آیا آنها ندانستند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟! در این، آیات و نشانه هایی است

برای گروهی که ایمان می آورند» (زمر۵۲)

۱۱ – «لَهُ مَقَالِیدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یشَاءُ وَیقْدِرُ إِنَّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ» = «کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست؛ روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد یا محدود می سازد؛ او به همه چیز داناست» (شوری۱۲)

حال چرا خدای تعالی رزق و روزی را برای عده ای وسیع یا تنگ فرموده است؟

پاسخ: آیات و روایات ذیل به وضوح به این سؤال پاسخ داده اند و نیازی به بحث ندارند:

خدای سبحان می فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَیطْغَی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَی» = «انسان وقتی بی نیاز شود طغیان می کند» (علق ۶و۷) و می فرماید: «إِنَّمَا أَمْوَالُکُمْ وَأَوْلَادُکُمْ فِتْنَةٌ» = «جز این نیست که اولاد و اموال شما وسیله آزمایش شماست» (تغابن۱۵) و می فرماید: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیثُ لَا یعْلَمُونَ» ، «وَأُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیدِی مَتِینٌ» = «به زودی ایشان را استدراج می کنیم، مال و اولاد و عمر طولانی می دهیم که کید من متین و محکم است» (اعراف۱۸۲و۱۸۳) و می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا یغَیرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یغَیرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» = «خدا سنتش را درباره هیچ قومی تغییر نمی دهد مگر آن قوم خود را تغییر دهند» (رعد۱۱). و می فرماید: «ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یکُ مُغَیرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَی قَوْمٍ حَتَّی یغَیرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» = «این بخاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی دهد؛ جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۴۴، از طبرسی، از رسول خدا (ص)، از خداوند سبحان:

از بندگان من کسانی هستند که دری از درهای عبادت را طلب می کنند ولی من بر آنها آن در را نمی گشایم زیرا اگر بگشایم آنها در عبادت عُجب کنند و بر اثر عُجب هلاک شوند. بعضی از بندگان صلاحشان در مرض و بیماری است. چنانچه آنها را تن درست کنم، تباه گردند. بعضی دیگر صلاحشان در توانگری است که اگر فقیر و مستمند شوند، فاسد شوند. بعضی دیگر صلاح حالشان فقر است، چنانچه ثروتمند گردند، سرکشی کنند و هلاک شوند. من تدبیر حال بندگانم را بهتر می دانم، از آن جا که به دلهای آنها دانا و خبیرم و به اسرار آنها آگاهم.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۴۵، از طبرسی، از رسول خدا (ص):

ص: ۱۰۸

۱- انفال۵۳

بهترین روزی آن است که تو را کفایت کند و بر اثر کثرتِ مال، طاغی و یاغی نشوی و تو را از یاد پروردگار باز ندارد. و نیز فرمود: بدترین چیزی که از آن در حق این امت می ترسم دنیا و مال فراوان دنیاست، دادن مال دنیا فتنه و سبب آزمایش و ندادن آن نیز فتنه و باعث امتحان است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۱۳، از قمی، از امام صادق (ع):

اگر خدا رزق را بسط می داد مردم طغیان می کردند، ولکن مردم را محتاج یکدیگر کرد، تا یکی کارفرمای دیگری باشد، چون اگر همه را ثروتمند می کرد بغی و ستم می کردند، ولکن هر چه بخواهد نازل کند، به اندازه نازل می کند، آن مقداری که می داند صلاح به حال ایشان و به دین و دنیای ایشان است (انه بعباده خبیر بصیر) چون او به حال بندگان خود با خبر و بصیر است.

در کتاب خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۱۷، چ۲، از حضرت علی (ع):

خداوند به موسی (ع) فرمود: ای موسی! وصیتِ مرا به ۴ چیز درباره خود حفظ کن:

۱ - مادامی که خزانه های مرا پایان یافته ندیدی غم روزی مخور، ۲ - مادامی که پادشاهیِ مرا زوال یافته ندیدی به کسی جز من امیدوار مباش، ۳ - مادامی که گناهانِ خود را آمرزیده ندیدی به عیب جویی از دیگران مشغول مباش، ۴ - مادامی که شیطان را مرده نیافتی از مکرش ایمن مباش.

در غررالحکم، ج ۱، ص ۹۹، از امام علی (ع): پس از سپیده ی صبح تا سرزدن خورشید، نشستن در مسجد و به یاد خدا سرگرم بودن، در آسان کردن روزی تندتر از دور جهان گشتن است.

از همان منبع، ص ۱۵: میانه روی، کم را زیاد می کند و زیاده روی، زیاد را کم می کند.

در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵و۱۶، از امام مهدی (عج): ملعون (زیان دیده) است کسی که نماز مغربش را به تأخیر بیندازد، تا زمانی که ستارگانِ آسمان پدیدار شوند. و می فرماید: ملعون (زیان دیده) است، کسی که نماز صبحش را به تأخیر بیندازد، تا زمانی که ستارگان آسمان محو شوند.

از همان منبع، فصل۱۸، ص ۳۳۰: با ذکرِ خدا نعمت نازل می شود.

در اصول کافی، ج ۴، ص ۲۱۲، چ۱، از امام صادق (ع):

هر کس از فضل خدای عزوجل درخواست نکند نیازمند و فقیر گردد.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۷۴، از رسول خدا (ص): کسی که برای من یک چیز ضامن شود من برای او چهار چیز ضامن شوم، اگر صله رحم کند، خدا او را دوست بدارد، رزقش را زیاد کند، عمرش را طولانی گرداند و او را به بهشت وارد سازد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۴۷، چ۲، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

بنده مؤمنم محزون می شود هر آن گاه که برایش تنگ می گیرم و نمی داند که او در این حال به من نزدیکتر است. و بنده مؤمنِ دیگرم شادمان می شود زمانی که برایش وسعت می دهم و او در آن حال از من دورتر می گردد.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱۷، ص ۳۱۹، چ۱، از حضرت علی (ع): هر گاه خدای سبحان بنده ای را دوست داشته باشد او را دشمن مال گرداند و آرزوهایش را کوتاه سازد.

از همان منبع، ج ۲، ف۴۹، ص ۴۷۷: ملازمِ آخرت باش دنیا خودش به خواری پیشِ تو خواهد آمد.

از همان منبع، ج ۲، فصل۷۷، ص ۶۸۴:

هر کس با داشتن توانایئ؛ سائل را محروم سازد، گرفتار ناامیدی شود.

از همان منبع، فصل۷۷، ص ۷۱۵: هر کس خوبی را به بدی جواب دهد مغلوب گردد و هر کس بدی را به خوبی جواب دهد غالب گردد.

از همان منبع، فصل۷۹، ص ۷۴۱:

چه خوش است جود و بخشش در حال نداری و چه زشت است بخل در حال دارایی.

از همان منبع، فصل۸۵، ص ۸۰۸:

کسی که مالش را به دیگران نمی خوراند توانگر مشمار بلکه او را فقیری بدبخت فرض کن.

از همان منبع، فصل۸۵، ص ۸۰۹:

مغرورِ امنیتِ خویش مشو چرا که تو از همان جایِ امنیت گرفتار می گردی.

در تحف العقول، ص ۱۶۶، از امام علی (ع): چون از خوردن دست کشیدی خداوند سبحان را به آواز بلند حمد کن تا دیگری هم با شنیدن حمد تو، حمد خدا گوید و اجر تو بیشتر گردد.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۸۵، ص ۸۲۱: غم فردای نیامده ات را بر امروزت بار مکن زیرا اگر فردا از عمرت باشد خداوند سبحان روزی تو را در آن می دهد و اگر از عمرت نباشد پس چرا غم روزی را می خوری که از دوران عمرت نیست؟

وَ هُوَ الَّذی یُنَزِّلُ الْغَیْثَ مِنْ بَعْدِ ما قَنَطُوا وَ یَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِیُّ الْحَمیدُ (۲۸)

وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فیهِما مِنْ دابَّةٍ وَ هُوَ عَلی جَمْعِهِمْ إِذا یَشاءُ قَدیرٌ (۲۹)

وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثیرٍ (۳۰)

او کسی است که باران سودمند را پس از آنکه مأیوس شدند، نازل می کند و رحمت خویش را می گستراند؛ و او ولی و (سرپرست) و ستوده است (۲۸) و از آیات اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها منتشر نموده؛ و او هرگاه بخواهد بر جمع آنها تواناست! (۲۹)

وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (۳۰)

و آنچه رنج و مصیبت به شما می رسد به خاطر اعمالی است که به دست خود کرده اید و خدا از بسیاری از آن گناهان در می گذرد (۳۰)

☼ نکته:

در خصوص آیه شریفه، دو سؤال به شرحِ ذیل ممکن است به ذهن برسد:

۱ – مصائب انبیاء و معصومین (ع) و نیز اطفال و دیوانگان که تکلیف از آنها ساقط است به چه خاطر است؟

۲ – اگر مؤمنین بابت اعمال زشتشان در این دنیا عقوبت می بینند پس در آخرت هیچ گناهی ندارند؟

پاسخ: صاحب المیزان، ج ۳۵، ص ۹۸، آورده است:

اولاً: آیه شریفه شامل انبیاء و افراد غیر مکلف نیست.

ثانیاً: آیه شریفه در خصوص مؤمن و کافر، یکسان بوده و تنها به مؤمنین بر نمی گردد.

ثالثاً: مراد از اعمال، فقط اعمال زشت است و منظور از مصائب هم، آثار سوءِ دنیوی اعمال است و نه جزای اخروی، به عبارتی آیه شریفه تنها آثار دنیوی گناهان را گوشزد فرموده و از بیان آثار اخروی آن ساکت است و در مقام اثبات و نفی آن نیست. و آیه شریفه نمی خواهد بگوید که تمام گناهان در دنیا باعث عقوبت می شوند بلکه می فرماید برخی از گناهان.

☼ نکته:

خـدای سـبحان در آیات دیگر می فرمایـد: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يؤْمِنْ بِاللَّهِ يهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكَلِّ شَیءٍ عَلِيمٌ» = «هیـچ مصـیبتی رخ نمی دهـد مگر به اذن خـدا! و هر کس به خـدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می کند؛ و خدا به هر چیز داناست!» (تغابن ۱۱)

ص: ۱۱۱

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» = «هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است» (حدید۲۲)

«إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» = «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که از کوه بالا می رفتید؛ و جمعی در وسط بیابان پراکنده شدند؛ از شدت وحشت به عقب ماندگان نگاه نمی کردید و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می زد. سپس اندوه ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد؛ این به خاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنایم جنگی) غمگین نشوید و نه به خاطر مصیبت هایی که بر شما وارد می گردد. و خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است» (آل عمران۱۵۳)

«أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» = «آیا هنگامی که مصیبتی (در جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: «این مصیبت از کجاست؟!» بگو: از ناحیه خود شماست (که در میدان جنگ احد، با دستور پیامبر مخالفت کردید)! خداوند بر هر چیزی قادر است» (آل عمران۱۶۵)

«وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ» = «و آنچه (در روز احد،) در روزی که دو دسته [= مؤمنان و کافران] با هم نبرد کردند به شما رسید، به فرمان خدا (و طبق سنت الهی) بود؛ و برای این بود که مؤمنان را مشخص کند» (آل عمران۱۶۶)

☼ مؤلف:

در جمع بین آیات و این که آیا «مصیبت» از ناحیه خدای سبحان است یا از خودِ شخص؟ می توان گفت: خدای عزوجل منشأ خیر و نیکی است اما بندگان به خاطر داشتن اختیار می توانند به واسطه گناه و معصیت به بی راهه رفته و از خیر و نیکیِ الهی دور شوند، در نتیجه به واسطه این دوری و نبودنِ خیر است که به مصیبت گرفتار می شوند به عبارتی مصیبت در حقیقتْ فقدان خیر و نیکی الهی است و مخلوقِ بشر است نه خدای سبحان. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۱۵، از کافی، از امام صادق (ع): پیامبر (ص) هر شبانه روز صد بار استغفار می کرد و این مغفرت به خاطر گناه نبود بلکه طلب مغفرت به منظور اجر بود، خدای تعالی اولیاء خود را گرفتار مصائب می کند تا اجرشان بدهد.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۴۷، از برهان، از امام صادق (ع):

ابتلائات اهل بیت (ع) برای قرب و منزلت و زیادتی ثواب و پاداش است. اگر چه لفظ آیه عام است ولی اختصاص به طائفه ای دارد، زیرا مصائب و ابتلائات اطفال و دیوانگان و مؤمنینِ خاص بر اثر عقوبت و کیفر گناه نیست، چه رسد به پیغمبران و ائمه معصومین و اهل بیت (ع)، ابتلائات ایشان به خاطر ثواب و صبر و بردباری آنها در مصیبت و امراض است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۴۷، از قمی:

هنگامی که امام سجاد (ع) و اُسراءِ اهل بیت (ع) را بر یزید ملعون وارد کردند یزید ملعون آیه فوق را خواند و به کنایه، قتل و اسارت را ناشی از عقوبت اعمال آنها دانست. امام سجاد (ع) فرمود: ما اهل بیت (ع) مصداق این آیه نیستیم و فرمود: پروردگار متعال مصائبی را بر دوستان خود وارد می کند، بدون اینکه گناهی کرده باشند، تا اجر و پاداش آنها را زیاد فرماید.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۴۸، از مجمع البیان، از رسول خدا (ص):

چنان چه پروردگار برای بنده ای خیری بخواهد در عقوبتِ گناهی که از او سر زده تعجیل کند. و اگر اراده بدی نسبت به بنده ای بفرماید، عقوبت گناهان او را تا روز قیامت به تأخیر اندازد.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۴۹۶، از حضرت رسول (ص): بهترین آیه در قرآن این آیه است. یا علی! هیچ خراشِ چوبی یا لغزشِ قدمی برای آدمی پیش نمی آید مگر در مقابلْ گناهی که کرده است. و اما گناهانی را که خدا در دنیا عفو کرده، کریمتر از آن است که در آخرت عقوبت کند و گناهانی را که در دنیا کیفر داده، خداوند عادلتر از آن است که دوباره در آخرت کیفر دهد.

در کتاب سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷، چ۱، از حضرت علی (ع): بیماری مستوجبِ پاداش نیست.

☼ مؤلف:

از آن جایی که بیماری عوض از گناه است و گناهان را محو می کند که این خود نوعی پاداش است، لذا پاداشِ دیگری به آن تعلق نمی گیرد.

در عیون شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۲۱، باب۲۸، چ۱، از امام رضا (ع): هر کس بر مصائب ما اهل بیت (ع) گریه کند یا کسی را بگریاند، چشمش گریان نباشد در روزی که چشمها گریه کند. و کسی که در

مجلسی بنشیند که از ما اهل بیت (ع) یاد شود دلش نمیرد در روزی که دلها در آن روز می میرند.

وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزينَ فِي الْأَرْضِ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصيرٍ (۳۱)

وَ مِنْ آياتِهِ الْجَوارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلامِ (۳۲)

إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَواكِدَ عَلى ظَهْرِهِ إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۳)

أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِما كَسَبُوا وَ يَعْفُ عَنْ كَثيرٍ (۳۴)

وَ يَعْلَمَ الَّذينَ يُجادِلُونَ في آياتِنا ما لَهُمْ مِنْ مَحيصٍ (۳۵)

فَما أُوتيتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَمَتاعُ الْحَياهِ الدُّنْيا وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى لِلَّذينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۳۶)

وَ الَّذينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (۳۷)

وَ الَّذينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۸)

وَ الَّذينَ إِذا أَصابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۹)

وَ جَزاءُ سَيِّئَهٍ سَيِّئَهٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمينَ (۴۰)

وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِكَ ما عَلَيْهِمْ مِنْ سَبيلٍ (۴۱)

إِنَّمَا السَّبيلُ عَلَى الَّذينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ (۴۲)

وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۴۳)

وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمينَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلى مَرَدٍّ مِنْ سَبيلٍ (۴۴)

وَ تَراهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْها خاشِعينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قالَ الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ الْخاسِرينَ الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْليهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ أَلا إِنَّ الظَّالِمينَ في عَذابٍ مُقيمٍ (۴۵)

وَ ما كانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِياءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ سَبيلٍ (۴۶)

اسْتَجيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ ما لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَ ما لَكُمْ مِنْ نَكيرٍ (۴۷)

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفيظاً إِنْ عَلَيْكَ إِلاَّ الْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَهً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَهٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ (۴۸)

و شـما هر گز نمی توانیـد در زمین از قدرت خداوند فرار کنید؛ و غیر از خدا هیچ ولی و یاوری برای شـما نیست (۳۱) از نشانه هـای او کشتیهایی است که در دریا همچون کوه ها به نظر می رسـند! (۳۲) اگر او اراده کنـد، باد را ساکن می سازد تا آنها بر پشت دریا بی حرکت بمانند؛ در این نشانه هایی است برای هر صبرکننده شکرگزار! (۳۳) یا اگر بخواهد آنها را بخاطر اعمالی که سرنشینانش مرتکب شده اند نابود می سازد؛ و در عین حال بسیاری را می بخشد (۳۴) کسانی که در آیات ما مجادله می کننـد بداننـد هیچ گریزگاهی ندارند! (۳۵) آنچه به شـما عطا شـده متاع زودگـذر زنـدگی دنیاست و آنچه نزد خـداست برای کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل می کننـد بهتر و پایـدارتر است (۳۶) همـان کسـانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می ورزند و هنگامی که خشمگین شوند عفو می کنند (۳۷) و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را برپا می دارنـد و کارهایشـان به صورت مشورت در میـان آنهاست و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند (۳۸) و کسانی که هرگاه ستمی به آنها رسد، (تسلیم ظلم نمی شوند و) یاری می طلبند! (۳۹) کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن؛ و هر کس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خـداست؛ خداونـد ظالمان را دوست نـدارد! (۴۰) و کسـی که بعد از مظلوم شـدن یاری طلبد، ایرادی بر او نیست (۴۱) ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کننـد و در زمین بناحق ظلم روا می دارنـد؛ برای آنان عذاب دردناکی است! (۴۲) اما کسانی که شکیبایی و عفو کنند، این از کارهای پرارزش است! (۴۳) کسی را که خدا گمراه کند،

ص :۱۱۴

ولی و یاوری جز او نخواهد داشت؛ و ظالمان را (روز قیامت) می بینی هنگامی که عذاب الهی را مشاهده می کنند می گویند: «آیا راهی به سوی بازگشت (و جبران) وجود دارد؟!» (۴۴) و آنها را می بینی که بر آتش عرضه می شوند در حالی که از شدت مذلت خاشعند و زیر چشمی (به آن) نگاه می کنند؛ و کسانی که ایمان آورده اند می گویند: «زیانکاران واقعی آنانند که خود و خانواده خویش را روز قیامت از دست داده اند؛ آگاه باشید که ظالمان (آن روز) در عذاب دائمند!» (۴۵) آنها جز خدا اولیا و یاورانی ندارند که یاریشان کنند؛ و هر کس را خدا گمراه سازد، هیچ راه نجاتی برای او نیست! (۴۶) اجابت کنید دعوت پروردگار خود را پیش از آنکه روزی فرا رسد که بازگشتی برای آن در برابر اراده خدا نیست؛ و در آن روز، نه پناهگاهی دارید و نه مدافعی! (۴۷) و اگر روی گردان شوند، ما تو را حافظ آنان قرار نداده ایم؛ وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است! و هنگامی که ما رحمتی از سوی خود به انسان بچشانیم به آن دلخوش می شود و اگر بلایی بخاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد (به کفران می پردازند)، چرا که انسان بسیار کفران کننده است! (۴۸)

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثاً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ (۴۹) ملك آسمانها و زمین از خداست هر چه می خواهد خلق می کند، به هر کس بخواهد دختر و به هر کس بخواهد پسر می دهد (۴۹)

☼ نکته:

در اینکه چرا کلمه اناث نکره (بدون الف و لام) و کلمه ذکور، معرفه (با الف و لام) آمده است؟ بعضی گفته اند: برای اینکه ذکور مطلوب و مورد توجه مردم است و مخصوصاً عرب که تنها فرزند ذکور را فرزند می دانست.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۱۶، از قمی، از امام ابی جعفر (ع):

(یهب لمن یشاء اناثاً) یعنی به هر کسی بخواهد فقط دختر می دهد بدون پسر و در معنای (یهب لمن یشاء الذکور) یعنی به هر کسی بخواهد فقط فرزند ذکور می دهد بدون این که دختری هم با آنها داشته باشد و در معنای (او یزوجهم ذکرانا و اناثا) (آیه ۵۰) فرمود: یعنی به هر کسی بخواهد هم ذکور می دهد و هم اناث و برایش بین هر دو قسم فرزند جمع می کند.

از همان منبع، ص ۱۱۷، از تهذیب، از حضرت علی (ع):

مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من برده ای داشتم، پدرم مثل این که بخواهد به من ضرری برساند برده مرا آزاد کرد، رسول خدا (ص) فرمود: تو و هر چه مال داری بخششی هستی که خدای تعالی به پدرت کرده، او می تواند از مال تو و حتی از بدن تو بهره گیرد ولی تو نمی توانی بدون اذنِ او از مال او برداری.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۵۷، از ابوالفتوح رازی، از رسول خدا (ص): از خُجَستگی زنْ آن است که

اول دختر بزاید و بعد از آن پسر، زیرا پروردگار دختر را مقدم بر پسر بیان فرمود.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۵۷ تا ۲۶۳، از شیخ مفید، در اختصاص:

از موسی فرزند حضرت جواد (ع) روایت کرده است که گفت: قاضی القضاه بغداد (یحیی بن اکثم) نامه ای به من نوشت و در آن نامه ۱۲ سؤال کرد و پاسخ آنها را خواست. موسی فرزند امام جواد (ع) گفت: حضور برادرم امام علی النقی (ع) شرفیاب شدم و سؤالات را بیان کردم و گفتم: من پاسخ آنها را نمی دانم. (و اما سؤالات و پاسخ ها):

۱ - به استناد آیه: «قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ» (نمل ۴۰)، چگونه سلیمان با مقام نبوت خود محتاج علم آصف بن برخیا بود؟ امام (ع) فرمود: سلیمان (ع) هم آن چه را آصف می دانست به خوبی دارا بود ولی مایل بود و می خواست به امت خود از جن و انس، آصف را معرفی کند و او را بشناساند که پس از خودش حجت خداست لذا به فرمان پروردگار این کار را انجام داد تا در جانشینی آصف اختلاف نکنند، چنان که داوود در حال حیات خود بدین نحو با سلیمان رفتار کرد.

۲ - به استناد آیه: «وَرَفَعَ أَبَوَیهِ عَلَی الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا» = « ... و همگی به خاطر او به سجده افتادند» (یوسف ۱۰۰)، چگونه یعقوب و فرزندانش با مقام نبوت، یوسف را سجده نمودند؟

جواب: سجده یعقوب و فرزندانش برای یوسف نبود بلکه برای عظمت و شکر پروردگار بود که پس از سالها آنها را به وصال یکدیگر رسانید. همان طور که سجده فرشتگان برابر آدم (ع) برای اطاعت امر خدا بود نه برای آدم.

☼ مؤلف:

سجده ملائکه با سجده یعقوب (ع) و فرزندانش فرق دارد چرا که سجده ملائکه واقعاً به خودِ آدم (ع) بود ولی سجده یعقوب (ع) و فرزندانش به یوسف (ع) نبود بلکه به خدای تعالی بود و منظور امام (ع) در روایت فوق، اطاعتِ فرشتگان از امر الهی در سجده بر آدم (ع) است نه این که ملائکه بر آدم سجده نکرده باشند (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه (بقره۳۴) مراجعه کنید).

۳ - به استناد آیه: «فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَیکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یقْرَءُونَ الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکَ» = «اگر درباره آن چه برای تو نازل نموده ایم شکی در دل داشته باشی از پیشینیان خودت

که کتابهای آسمانی را خوانده اند سؤال کن» (یونس۹۴)، چگونه پیامبر (ص) شک داشت؟

جواب: آن حضرت شکی نداشت ولی مردمِ نادان می گفتند: چرا خداوند فرشته ای به سوی ما نفرستاده؟ این پیغمبر مانند ما می خورد و می آشامد و راه می رود. باید پیغمبر با دیگران فرق داشته باشد. آیه فوق نازل شد که: ای پیغمبر! در حضور این جهال سؤال کن از کسانی که تورات و انجیل و سایر کتب آسمانی را تلاوت نمودند: آیا پروردگار، پیغمبرانی نفرستاده که همه آنها می خوردند و می آشامیدند و راه می رفتند؟ تو هم نظیر ایشان هستی و به آنان تأسی کرده ای. و اگر چه مخاطب آیه، ظاهراً پیغمبر است، ولی در باطنْ آنهایی هستند که از روی جهالت و نادانی، آن سخنانِ بی جا را به زبان می آوردند.

۴ – به استناد آیه: «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ» = «در آن بهشت، هر چه نفوس را بر آن میل و شهوت است، چشم ها را شوق و لذت بخشد، مهیاست» (زخرف ۷۱)

چگونه آدم میل به خوردن گندم کرد و خداوند او را توبیخ و سرزنش نمود؟

جواب: درختی که خداوند آدم (ع) و همه را از خوردن آن منع نمود، درخت حسد بود نه گندم. پروردگار از آنها عهد گرفت به دیده حسد نظر نکنند به آن اشخاصی که خداوند آنها را بر آدم و زوجه او فضیلت و برتری داده است. اما آنها پیمان شکنی کردند.

۵ – نماز صبح از جمله نمازهای روزانه است چرا آن را باید بلند خواند حال آن که جهد (آشکار و بلند) در نماز، مخصوص نمازهای شبانه است.

جواب: پیغمبر (ص) نماز صبح را پیش از پنهان شدن ستارگان و روشن شدن روز به جای می آورد لذا به جهد قرائت می فرمود.

۶ – چرا امیرالمومنین (ع) اهل صفین را به قتل رسانید و مجروحین آنها را کشت و آنان را تعقیب نمود؟ اما چنین رفتاری در جنگ جمل نکرد؟ اگر حکم اول صواب بود حکم دوم خطاست.

جواب: چون رئیس و پیشوای اهل جمل کشته شد و پناهی نداشتند و از محاربه دست کشیدند و تسلیم شدند از آن رو امیرالمؤمنین (ع) آنها را امان داد. بر خلاف اهل صفین که رئیس

آنها معاویه زنـده بود و فرارکننـدگان، اطراف او جمع می شدند و مجروحین را معالجه می کرد و مجدداً به جنگ می فرسـتاد (شش سؤال و جواب دیگر هم آمده که در اینجا ذکر نشده است).

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْراناً وَ إِناثاً وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشاءُ عَقيماً إِنَّهُ عَليمٌ قَديرٌ (۵۰)

یا (اگر بخواهد) پسر و دختر -هر دو- را برای آنان جمع می کند و هر کس را بخواهد عقیم می گذارد؛ زیرا که او دانا و قادر است (۵۰)

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِنْ وَرَآءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ **(۵۱)** و هیچ بشری را نمی رسـد که خـدا با او تکلم کند مگر به طریق وحی یا از پشت پرده غیبت یا آن که فرشـته رسولی بفرسـتد پس به اذن خود هر چه می خواهد به او وحی کند که خدا بلند مرتبه و فرزانه است (۵۱)

☼ نکته:

به استناد آیه شریفه فوق، وحی یا تکلم خدای تعالی با رسولانش بر سه قسم است:

۱ – از وراء حجـاب: که به واسـطه حجـاب است. البته وراء در اینجا به معنای پشت نیست بلکه به معنای بیرون هر چیزی است، مانند تکلم خدای تعالی با موسـی (ع) در کوه طور که در آن از درخت ندا شد و یا وحی هایی که در عالم رؤیا با انبیاء علیهم السلام می شده است.

۲ – بدون واسطه: تکلمی است که خدای تعالی با پیامبر اسلام (ص) می کرده است.

۳ – از طریق رسول: این نوع وحی نیز با واسطه است اما واسطه آن فرشته وحی است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۲۹، از امالی شیخ صدوق، از امام صادق (ع):

آن قسم از وحی که بین پیامبر (ص) و خدای تعالی هیچ واسـطه ای نبوده و خدای تعالی خودش بر آن جناب تجلی می کرده، پیـامبر (ص) برای گرفتن وحی بیهـوش می شـد، به خـاطر اینکه گرفتن وحی از خـدای تعـالی سـنگین و دشوار بود و هر وقت جبرئیل بین خدای تعالی و آنجناب واسطه می شد آن حالت دست نمی داد و حالش طبیعی بود.

در تفسـیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۲۹، از علـل، از ابا عبـدالله (ع): جبرئیل هر وقت بر آنجناب نازل می شـدماننـد یک غلام پیش رویش می نشست و هر وقت هم داخل می شد اجازه می گرفت.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۲۹، از کتاب بصائر، از امام باقر (ع): رسول کسـی است که جبرئیل نزدش می آید و با او رو در رو سخن می گوید و او جبرئیل را می بیند و اما نبی کسی است که

جبرئیل را در خواب می بیند مانند خوابی که ابراهیم (ع) دید که فرزند خود را قربانی می کند و نظیر رسول خدا (ص) که بسیار می شد چرت او را می گرفت و جبرئیل نزدش می آمد. گاهی نبوت با رسالت هم جمع می شود. و اما محدث عبارت است از کسی که کلام فرشته ای را می شنود و با او سخن می گوید ولی او را نمی بیند نه در خواب و نه در بیداری.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۶۴و۲۶۵، از کتاب توحید، از امیرالمؤمنین (ع):

وحی الهی به یک طریق نیست: چه بسا خداوند از پس پرده غیب بدون واسطه با پیامبر خود تکلم می فرماید، همان طور که در شب معراج با پیغمبر (ص) تکلم نمود و گاهی هم اوامر خود را به قلب پیغمبر الهام می کند و پرتو می افکند چنان چه زبور را به دل داوود (ع) افکند و بعضی اوقات پیغمبران خواب می بینند و به آنها الهام می شود. و بعضی دیگر به واسطه نزول وحی از طریق القاءِ آیات که بر آنها تلاوت و قرائت می شود. گاهی در اجسام ایجاد صوت می شود مانند درخت و کوه و امثال آن، چنانچه حضرت موسی (ع) از کوه طور و درخت سبزِ مشتعل صداهایی شنید و گاهی هم به واسطه رسولانِ ملائکِ آسمانی به رسولانِ زمین پیام می رسد.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَآءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ **(۵۲)**

و همین طور ما روحی از امر خود را به سویت وحی می کردیم و گرنه تو نه می دانستی کتاب چیست نه می دانستی ایمان چیست؟ ولکن ما بودیم که آن را نوری کردیم تا به وسیله آن هر کدام از بندگان مان را خواستیم هدایت کنیم و تو به یقین (مردم را) به سوی صراط مستقیم هدایت می کنی (۵۲)

مراد از «روحاً من امرنا» روحی از امرخود، چیست؟

صاحب المیزان، ج ۳۵، ص ۱۲۲تا۱۲۵، آورده است: مراد همان سه قسم وحی در آیه قبلی است. و نیز آورده که مفسرین در معنای این روح اختلاف دارند از جمله:

۱ - منظور جبرئیل است.

۲ - قرآن است.

۳ - همان، «روح امری» است که همیشه با ملائکه وحی بر انبیاء نازل می شوند.

صاحب المیزان، ج ۳۵، ص ۱۲۲تا۱۲۵، با رد کردن نظرات سایر مفسرین در تفسیر آیه شریفه آورده است:

استدلالی که بعضی به این آیه کرده اند که رسول خدا (ص) قبل از بعثت ایمان نداشته رد می شود و نیز دیگر محلی برای آن حرفی که از بعضی نقل شده که رسول خدا (ص) قبل از بعثت هم تمامی کمالات علمی و عملی بعد از بعثت را داشته، باقی نمی ماند و جای هیچ شکی نیست که حال رسول خدا (ص) قبل از بعثت با حال آنجناب در بعد از بعثت فرق داشته است.

☼ مؤلف:

توضیحاتی که در مطالبِ فوق الذکر آورده شد به دو سؤال اشاره دارد:

۱ - مراد از روح در آیه شریفه چیست؟

۲ - آیا پیامبر (ص) قبل و بعد از بعثت از نظر کمالات معنوی یکسان بوده یا خیر؟

پاسخ به سؤال اول: در قرآن کریم مصادیق متفاوتی برای روح آمده است از جمله: «وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (سجده ۹) و نیز: «يلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» = «می فرستد روح از امر ما بر هر بنده ای که بخواهد» (مؤمن ۱۵) و نیز: «وَأَيدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» = «و خداوند مؤمنان را با روح قدسی یاری کرده است» (مجادله ۲۲). و در روایات هم از روح به عناوین متفاوتی نام برده شده است از جمله: روحْ موجودی حقیقی و مستقل و دارای حیات و علم و قدرت است، بدون جنسیت می باشد، مستقل از ماده و زمان و مکان است. موجودی غیر از فرشته است. مخلوقی از مخلوقات خداست که با توجه به موجودات، مراتب و درجاتی دارد مثلاً روح پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) بالاترین درجه و نهایت قدرت و کمال است که از سایر انبیاء بالاتر است و روح انبیاء از مؤمنین و مؤمنین نیز از کفار در درجه ی بالاتری است و حتی حیوانات هم دارای روح می باشند. خلاصه این که نمی توان روح را فقط به یک موضوعِ خاص مثلاً جبرئیل، روح انسان، فرشته و یا سایر تعابیر به کار برد، اما این که واقعاً این روح چیست؟ فقط باید گفت: (والله اعلم)، همچنان که می فرماید: «وَيسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» = «ای پیامبر از تو درباره روح می پرسند که روح چیست؟ بگو روح به فرمان خداست و به شما جز مختصری از دانش نبخشیده اند» (۱).

اما در این آیه شریفه این روح همان «روح امری» است که خداوند سبحان به حضرت

۱- اسرا ۸۵

رسول (ص) عنایت فرموده است. (والله اعلم). (برای توضیح بیشتر به آیه (نحل۲) مراجعه شود).

پاسخ به سؤال دوم: پیامبر اکرم (ص) قبل و بعد از بعثت از نظر کمالات معنوی یکسان بوده اند. چرا که: اولاً: در کجای آیه آمده که پیامبر (ص) قبل از بعثت کمالاتی مانند بعد از بعثت نداشته اند؟

ثانیاً: آیه شریفه جزءِ آیات متشابه است و مخاطب آنْ امت رسول (ص) است، که مَثَلِ معروفِ «در، به تو می گویم، دیوار، تو بشنو» در مورد آن صدق می کند. بنابراین معنای آیه شریفه بدین شرح است (والله اعلم): «ای بندگان! قبل از آنکه رسول و کتابی برای شما بیاید نه ایمانی داشتید و نه از کتاب الهی چیزی می دانستید» . و البته مؤید این ادعا، ادامه آیه شریفه است که می فرماید: «ما بودیم که آن را نوری کردیم تا هر کدام از بندگانمان را خواستیم هدایت کنیم» .

ثالثاً: قرآن دو بار نازل شده است، یکبار قبل از بعثت و یکپارچه و یکبار هم بعد از بعثت و تدریجی. پس پیامبر (ص) قبل از بعثت هم به تمام علوم قرآنی و در نتیجه به تمام کمالات و رسیدن به آن وقوف کامل داشته است. (والله اعلم).

رابعاً: روایات فراوانی از معصومین (ع) وارد است که: خدای تعالی اولین خلقتش، نور یا روح مقدس خاتم الانبیاء (ص) بوده که از آن نور مقدس، انوار مقدس اهل بیت (ع) را خلق فرمود و به واسطه این انوار مقدس بود که سایر موجودات و ماسوا را خلق فرمود. و تمام علوم و کمالات عالی را به آنها الهام فرمود و این ارواح مقدس را به عنوان واسطه های فیض الهی بر مخلوقات قرار داد و تمام موجوداتِ عالم هستی به جز جن و انس به این اسماءِ الهی که همان آل الله (ع) هستند معرفت و شناخت داشته و نسبت به آنها احترام خاصی دارند و اما اینکه این ارواح مقدس در دورانی از ادوار به شکل تمثالِ جسمانی بر روی زمین نزول اجلال فرموده اند صرفاً جهت هدایت بشریت و رساندن آنها به کمالات الهی است نه اینکه خودشان را به کمالات برسانند چرا که خودْ در اعلای کمالات بوده اند. برای روشن شدن موضوع به یک واقعیت تاریخی غیر قابل انکار استناد می کنم و آن این است: «تاریخ گواه است که امام زمان (عج) در سن ۵ - ۴ سالگی بعد از شهادت پدر بزرگوارش به امامت و پیشوایی تمام بشریت نائل شده اند و نیز امام جواد (ع) در سن

۸ – ۷ سالگی به این مقام رسیده اند. خوب! به نظر آن آقایان که معتقدند پیامبر اکرم (ص) و یا اهل بیت (ع) در طی دوران و زمان و گذشت ایام و کسبِ تجارب به کمالات رسیده اند، آیا یک بچه ۴ ساله چگونه می تواند به تمام علومِ ماسوا و پیشوایی بشریت نائل شود؟ آیا عقل ناقص ما می تواند آن را قبول کند؟ چرا باید همه چیز را با مقیاس عقلِ ناقصمان اندازه گیری کنیم ... ؟ (برای توضیح بیشتر به بحث پایانی کتاب مراجعه شود).

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۲۹، از علل، از ابی عبدالله (ع): هر گاه جبرئیل بر حضرت رسول (ص) نازل می شد اجازه می گرفت و مانند یک غلام، پیشِ رویش می نشست.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۳۲، از برهان، از امام صادق (ع):

روح بزرگتر از جبرئیل است و روح غیر از جبرئیل و ملائکه است.

در المیزان، ج ۳۵، ص ۱۳۰، از امام صادق (ع): روح مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همواره، همراه رسول خدا (ص) بود و همو، همراه امامان نیز هست و از عالم ملکوت است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۷، از ابن بابویه، در ذیل آیه ۷۵ سوره «ص» آورده است:

شخصی معنای آیه «استکبرت ام کنت من العالین» را از حضرت رسول (ص) سؤال نمود: و عرض کرد ای رسول خدا! بزرگواران و آنهایی که دارای مرتبه بلند و مقام شامخ هستند چه اشخاصی می باشند که از فرشتگان برتر و بالاترند؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود: من و علی (ع) و فاطمه (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) هستیم که در سرادق عرش پروردگار، مشغول تسبیح خدای تعالی بودیم و فرشتگان دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافرینند، پروردگار را به توسط و وسیله ی تسبیح ما تسبیح می نمودند. چون آدم آفریده شد، فرشتگان به خاطر ما به سجده کردن آدم امر شدند. ما راه خدا هستیم، به واسطه ما مردم هدایت می شوند. هر کسی ما را دوست بدارد، خدا او را دوست داشته و داخل بهشت گرداند و هر آن که ما را دشمن بدارد، خداوند دشمن اوست و او را در دوزخ وارد کند و دوست نمی دارد ما را مگر آنهایی که حلال زاده و پاکیزه اند.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۶۷، از کافی، از ابی بصیر، از امام صادق (ع): روح یکی از مخلوقات

خداست که اعظم از جبرئیل و میکائیل است. پروردگار او را به سوی پیغمبر فرستاد. همواره با آن حضرت بود که او را خبر می داد و حفظ می نمود و بعد از پیغمبر اکرم (ص) با ما ائمه می باشد و از زمانی که خدای تعالی او را به زمین فرستاد و بر محمد (ص) نازل شد، به آسمان صعود نکرد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۳۱، از نهج البلاغه، از حضرت علی (ع):

خدای تعالی از روزی که رسول خدا (ص) از شیر گرفته شد بزرگترین فرشته خود را قرین او ساخت تا آن جناب را شب و روز به طریق مکارم و به سوی محاسنِ اخلاقِ عالم سوق دهد.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۶۸، از صفار، در بصائر الدرجات، از امام باقر (ع):

مقصود از نور و صراطِ مستقیم در آیه، وجود مقدس امیرالمومنین (ع) است. پروردگار به پیغمبرش امر فرمود که خلایق را به سوی ولایت امیرالمؤمنین (ع) دعوت نماید و علی (ع) خازن و حجت خدا بر تمام موجودات آسمانها و زمین است.

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ أَلَآ إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الأُمُورُ **(۵۳)** صراط خدای که آن چه در آسمانها وآن چه در زمین است ملك اوست، آگاه باش که بازگشت همه امور به خداست (۵۳)

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۳۱، از کافی، از جابر، از ابی جعفر (ع):

قرآنی به دریا افتاد، دیدند که تمامی آیاتش سیاه شده، الا این آیه: أَلَا إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الأُمُورُ.

خلاصه آیات سوره شوری:

۵ – فرشتگان برای ساکنین زمین مغفرت وآمرزش می کنند ۶ – تو مسئول آنها نیستی ۷ – ام القری ۸ – اگر خدا می خواست همه را یك امت واحد می ساخت ولی چنان نکرد تا هر که را خواسته باشد داخل رحمت کند و ستمکاران یاوری ندارند ۱۰ – به حکم خدا رجوع کنید ۱۱ – از جنس خودتان همسرانی مقرر فرمود ۱۳ – پنج پیامبر اولوالعزم ۱۴ – مردم راه تفرقه نپیمودند مگر با علم و اگر کلمه رحمت و حکم الهی نبود که تا مدتی معین زنده بمانند همه را هلاك می کردیم ۱۷ – المیزان ۱۹ – خدا به بندگانش لطف دارد هر که را بخواهد روزی می دهد ۲۰ – کسانی که بهره آخرت می خواهند به بهره اش می افزاییم و کسی که دنیا را می خواهد به او می دهیم و دیگر در آخرت بهره ای ندارد ۲۳ – مودت اهل بیت (ع) ۲۴ – وَیَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَیحِقُّ الْحَقَّ ۲۵ – خداست که توبه را می پذیرد و گناهان را عفو می کند ۲۶ – دعای صالحان را مستجاب نموده ۲۷ – اگر خدا رزق را فراخ می کرد در زمین طغیان می کردند ۳۰ – آن چه مصیبت به شما می رسد به خاطر اعمالتان است ۳۱ – شما نمی توانید خدا را به ستوه آورید ۳۶ – آن چه نزد خداست برای اهل ایمان بهتر و باقی تر است. ۳۸ – شوری ۳۹ – کسانی که مورد ستم قرار می گیرند از یکدیگر یاری طلبند ۴۰ – کیفرِ بدی، بدیِ دیگری است مثل آن و کسی که از کیفر دادن صرف نظر کند پاداشش با خداست. ۴۱ – البته مظلوم حق انتقام گرفتن را دارد. ۴۲ – محکوم قانونی آنهایی هستند که به مردم ظلم می کنند ۴۳ – البته اگر کسی صبر کند و بر ستمگر ببخشد این دو خصلت از خصلتهای بزرگی است ۴۶ –

کسی که خدا گمراهش کند هیچ راه نجاتی ندارد. ۴۸ - وقتی رحمتی رسد خوشحالی کنند و همین که آثار سوء گناهانش گریبانش را گرفت کفران می کند چون انسان کفران پیشه است.

۴۹ و ۵۰ - دختر و پسر ۵۱ - سه طریق وحی ۵۲ - روح ۵۳ - صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ أَلَا إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الأُمُورُ.

ص :۱۲۳

۴۳ سوره زخرف

۴۳ – سوره زخرف = زرنگار.

مکی است و ۸۹ آیه دارد. چهارمین حوامیم است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۵۰۸، از امام باقر (ع): هر کس بر خواندن سوره زخرف مداومت کند خدا او را از حشرات زمین و فشار قبر در امان می دارد.

خلاصه مطالب: خداوند بشر را بدون پیامبر و کتاب رها نساخته ... دلایل توحید _ توبیخ مقلدین اصول دین _ بیان مشاهده پیامبر (ص) در خصوص برخی از فتنه های بعد از حیاتش _ شرح بخشی از احوال موسی (ع) _ فرود عیسی (ع) از آسمان در آخر زمان _ بهشت و دوزخ.

بسم الله الرحمن الرحیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

حم (۱)

وَ الْکِتابِ الْمُبینِ (۲)

إِنَّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۳)

وَ إِنَّهُ فی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکیمٌ (۴)

أَ فَنَضْرِبُ عَنْکُمُ الذِّکْرَ صَفْحاً أَنْ کُنْتُمْ قَوْماً مُسْرِفینَ (۵)

وَ کَمْ أَرْسَلْنا مِنْ نَبِیٍّ فِی الْأَوَّلینَ (۶)

وَ ما یَأْتیهِمْ مِنْ نَبِیٍّ إِلاَّ کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ (۷)

فَأَهْلَکْنا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشاً وَ مَضی مَثَلُ الْأَوَّلینَ (۸)

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزیزُ الْعَلیمُ (۹)

حم (۱) سوگند به کتاب مبین (و روشنگر) (۲) که ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم، شاید شما (آن را) درک کنید! (۳) و آن در «ام الکتاب» [= لوح محفوظ] نزد ما بلندپایه و استوار است! (۴) آیا این ذکر [= قرآن] را از شما بازگیریم بخاطر اینکه قومی اسرافکارید؟! (۵) چه بسیار پیامبرانی که (برای هدایت) در میان اقوام پیشین فرستادیم (۶) ولی هیچ پیامبری به

سوی آنها نمی آمد مگر اینکه او را استهزا می کردند (۷) ولی ما کسانی را که نیرومندتر از آنها بودند هلاک کردیم و داستان پیشینیان گذشت (۸) هر گاه از آنان بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟» مسلماً می گویند: «خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است» ! (۹)

☼ نکته:

خدای تعالی در جای دیگر می فرماید: «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ= بلکه آن قرآن مجید است که در لوح محفوظ بود» (بروج۲۲) و نیز می فرماید: «انه القران کریم فی کتاب مکنون» (واقعه ۷۸)، به استناد این دو آیه شریفه و آیه مورد بحث، ام الکتاب همان لوح محفوظ یا کتاب مکنون است که ریشه تمامی کتب آسمانی و تمام علوم می باشد. قرآن کریم قبل از نزول در لوح محفوظ به صورت یک پارچه بوده و عقل بشر قادر به فهم آن نبوده است لذا خدای تعالی آن را به صورت جزء، سوره، آیه و کلمه به شکل کنونی و به زبان عربی فصیح و قابل فهم بشر بر قلب نازنین پیامبر اکرم (ص) به عنوان واسطه فیض الهی بر بندگان نازل فرموده است.

☼ نکته:

البته نه تنها قرآن کریم که تمام علوم و حوادث من جمله اعمال انسانها قبل از حدوثشان در لوح محفوظ ثبت شده است، همچنان که می فرماید: «هَـٰذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» = «این کتاب ماست که به حق بر شما سخن می گوید ما همواره آن چه شما می کردید استنساخ می کردیم» (جاثیه۲۹). لذا به استناد این آیه شریفه نامه اعمال انسانها جزیی از لوح محفوظ بوده و مراد از این که ملائکه اعمال را می نویسند آن است که ملائکه آن چه را که از لوح محفوظ نزد خود دارند با اعمال بندگان تطبیق می کنند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۲۹۹، از قمی، از امام صادق (ع): (در معنای ن و القلم)

خدای تعالی قلم را از درختی که در بهشت است و نامش خلد می باشد خلق کرد و سپس به نهری که در بهشت است دستور داد تا مداد شود پس نهر منجمد و سفیدتر از برف شد و هم شیرین تر از عسلِ چکیده، آن گاه به قلم فرمود: بنویس، پرسید: پروردگارا! چه بنویسم؟ فرمود: بنویس آن چه را که شده و آن چه را که تا قیامت خواهد شد، پس قلم همه را در رقی سفیدتر از نقره و صاف تر از یاقوت بنوشت، پس خدای تعالی آن را در هم پیچید و در رکن عرش قرار داد و سپس دهانه قلم را مهر و موم کرد، در نتیجه دیگر تا ابد گویا نخواهد شد. پس کتابِ مکنونی که نسخه ها، همه اش از آنجاست همین کتاب است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۳۰۰، از درمنثور، از ابن عباس:

خدای تعالی نون را که عبارت بود از یک دوات بیافرید و قلم را نیز خلق کرد و سپس به قلم گفت بنویس آن چه را که تا روز قیامت خواهد شد. آنگاه خدای تعالی بر هر یک از بندگانش حافظانی و بر کتابش خازنانی گماشت تا آن را حفظ کند و همه روزه عمل آن روز را از آن خازن گرفته، استنساخ می کنند و چون آن روز تمام شد آن دستور هم تمام می شود و اجلْ منقضی می گردد آن وقت حافظانْ نزد خازنانْ آمده، عمل آن روزِ کسانی را که اینان موکل بر آنند مطالبه می کنند. خازنانْ می گویند: ما برای رفقای شما نزد خود عملی نمی یابیم، حافظان بر می گردند و متوجه می شوند که رفقایشان مرده اند. و کتابِ مکنونْ همین کتابی است که حوادث از آن

استنساخ می شود. و نیز آورده است: بنی نوع بشر همان را عمل می کند که ملائکه از ام الکتاب استنساخ کرده اند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۳۰۰ و ۳۰۱، از کتاب سعد السعودِ ابن طاووس نقل شده است:

دو فرشته هر صبح و شام که می خواهند نازل شوند، اسرافیل عمل آن بنده را از لوح محفوظ استنساخ نموده به دست آن دو می دهد و چون هر صبح و شام صعود می کنند و نامه عمل آن روز بنده را می برند، به دست اسرافیل می دهند و وی آن نامه را با نامه ای که از لوح محفوظ استنساخ کرده بود مقابله می کند تا معلوم شود هر دو نسخه با هم برابرند و وی درست استنساخ کرده است.

الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ جَعَلَ لَکُمْ فیها سُبُلاً لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰)

وَ الَّذی نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً کَذلِکَ تُخْرَجُونَ (۱۱)

وَ الَّذی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْفُلْکِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْکَبُونَ (۱۲)

لِتَسْتَوُوا عَلی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعْمَةَ رَبِّکُمْ إِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنینَ (۱۳)

وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴)

وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبادِهِ جُزْءاً إِنَّ الْإِنْسانَ لَکَفُورٌ مُبینٌ (۱۵)

أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا یَخْلُقُ بَناتٍ وَ أَصْفاکُمْ بِالْبَنینَ (۱۶)

وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ کَظیمٌ (۱۷)

أَ وَ مَنْ یُنَشَّؤُا فِی الْحِلْیَةِ وَ هُوَ فِی الْخِصامِ غَیْرُ مُبینٍ (۱۸)

وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَةَ الَّذینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُکْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ یُسْئَلُونَ (۱۹)

وَ قالُوا لَوْ شاءَ الرَّحْمنُ ما عَبَدْناهُمْ ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا یَخْرُصُونَ (۲۰)

أَمْ آتَیْناهُمْ کِتاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِکُونَ (۲۱)

بَلْ قالُوا إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلی آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ (۲۲)

وَ کَذلِکَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فی قَرْیَةٍ مِنْ نَذیرٍ إِلَّا قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ (۲۳)

قالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُکُمْ بِأَهْدی مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَیْهِ آباءَکُمْ قالُوا إِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ (۲۴)

فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُکَذِّبِینَ (۲۵)

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِی بَراءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ (۲۶)

إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیَهْدِینِ (۲۷)

وَ جَعَلَها کَلِمَهً باقِیَهً فِی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۲۸)

بَلْ مَتَّعْتُ هؤُلاءِ وَ آباءَهُمْ حَتَّی جاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِینٌ (۲۹)

وَ لَمَّا جاءَهُمُ الْحَقُّ قالُوا هذا سِحْرٌ وَ إِنَّا بِهِ کافِرُونَ (۳۰)

وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ (۳۱)

أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِیًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ (۳۲)

همان کسی که زمین را محل آرامش شما قرار داد و برای شما در آن راه هایی آفرید، باشد که هدایت شوید (و به مقصد برسید)! (۱۰) همان کسی که از آسمان آبی فرستاد بمقدار معین

ص: ۱۲۶

و به وسیله آن سرزمین مرده را حیات بخشیدیم؛ همین گونه (در قیامت از قبرها) شما را خارج می سازند! (۱۱) و همان کسی که همه زوجها را آفرید و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهایی قرارداد که بر آن سوار می شوید (۱۲) تا بر پشت آنها بخوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آنها سوار شدید، نعمت پروردگارتان را متذکر شوید و بگویید: پاک و منزه است کسی که این را مسخر ما ساخت، وگرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم (۱۳) و ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم! (۱۴) آنها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند (و ملائکه را دختران خدا خواندند)؛ انسان کفران کننده آشکاری است! (۱۵) آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما برگزیده است؟! (۱۶) در حالی که هرگاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده [= به تولد دختر] بشارت دهند، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و خشمگین می گردد! (۱۷) آیا کسی را که در لابلای زینتها پرورش می یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می خوانید)؟! (۱۸) آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند؛ آیا شاهد آفرینش آنها بوده اند؟! گواهی آنان نوشته می شود و (از آن) بازخواست خواهند شد! (۱۹) آنان گفتند: «اگر خداوند رحمان می خواست ما آنها را پرستش نمی کردیم!» ولی به این امر هیچ گونه علم و یقین ندارند و جز دروغ چیزی نمی گویند! (۲۰) یا اینکه ما کتابی پیش از این به آنان داده ایم و آنها به آن تمسک می جویند؟! (۲۱) بلکه آنها می گویند: «ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته ایم» (۲۲) و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذارکننده ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: «ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم» (۲۳) (پیامبرشان) گفت: «آیا اگر من آیینی هدایت بخش تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می کنید)؟!» گفتند: «(آری،) ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم!» (۲۴) به همین جهت از آنها انتقام گرفتیم؛ بنگر پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود! (۲۵) و به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم به پدرش [= عمویش آزر] و قومش گفت: من از آنچه شما می پرستید بیزارم (۲۶) مگر آن کسی که مرا آفریده، که او هدایتم خواهد کرد! (۲۷) او کلمه توحید را کلمه پاینده ای در نسلهای بعد از خود قرار داد، شاید به سوی خدا باز گردند! (۲۸) ولی من این گروه و پدرانشان را از مواهب دنیا بهره مند ساختم تا حق و فرستاده آشکار (الهی) به سراغشان آمد (۲۹) هنگامی که حق به سراغشان آمد؛ گفتند: «این سحر است و ما نسبت به آن کافریم» ! (۳۰) و گفتند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) ناز ل نشده است؟!» (۳۱) آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم تعاون نمایند)؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است! (۳۲)

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۵۱۴، (در ذیل آیه ۱۱) از امام صادق (ع):

یادآوری نعمت این است که بگویی: «الحمد لله الذی هدانا للاسلام و علمنا القرآن و من علینا بمحمدٍ (ص)= سپاس خدایی را که ما را به اسلام هدایت فرمود و قرآن را به ما آموخت و به (نبوت) حضرت محمد (ص) بر ما منت نهاد» ، پس بگویی: «سبحان الذی سخر لنا هذا ... مقرنین»

در کتاب خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۱۵، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص):

چون غذا ۴ خصلت پیدا کرد غذایِ کاملی است:

۱ – حلال باشد، ۲ – دست های بسیار بر

ص: ۱۲۷

آن دراز شود، ۳ - در آغازِ آن نامِ خدا برده شود، ۴ - در پایانِ آن ستایشِ خداوند به عمل آید.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۵۱۹، (در ذیل آیه ۲۸) از امام صادق (ع):

منظور از کلمه باقیه پس از ابراهیم، امامتِ {آلِ محمد (ص)} تا روز قیامت است.

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ **(۳۳)** و اگر نبود که مردم همه یک امت شوند، برای هر کس که به (خدای) رحمان کفر بورزد خانه هایی دارای سقفی از نقره قرار می دادیم و پله هایی که با آن بالا روند و خودنمایی کنند (۳۳)

☼ نکته:

در این که مراد از «امت واحده» چیست؟ دو نظریه وجود دارد:

۱ - همه امت به اتفاق واحد کافر شوند، چون وقتی مردم ببینند که تمام زینتهای زندگی دنیا در دست کفار است و مؤمنینِ به خدا، محروم از آنند، لذا همه کافر می شوند.

۲ - همه امت در برابر اسباب و عوامل بهره های زندگی یک نسبت دارند و فرقی بین مؤمن و کافر نیست به عبارتی هر کس سعی و تلاش بیشتری کند رزقش بیشتر است و بلعکس.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۷، از کافی، از امام سجاد (ع): مقصود امت محمد (ص) است. اگر جمیع کفار، ثروتمند می شدند، مؤمنین محزون شده و ایمان نمی آوردند.

از همان منبع، از قمی، از امام صادق (ع):

اگر خدای تعالی ثروت را به کفار اختصاص می داد، احدی ایمان نمی آورد.

وَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْواباً وَ سُرُراً عَلَيْها يَتَّكِؤُنَ (۳۴)

وَ زُخْرُفاً وَ إِنْ كُلُّ ذلِكَ لَمَّا مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵)

وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶)

وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۷)

حَتَّى إِذا جاءَنا قالَ يا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ (۳۸)

وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹)

أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ مَنْ کانَ فی ضَلالٍ مُبینٍ (۴۰)

فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱)

أَوْ نُرِیَنَّکَ الَّذی وَعَدْناهُمْ فَإِنَّا عَلَیْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (۴۲)

فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ (۴۳)

وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ (۴۴)

و برای خـانه هایشان درها و تختهایی (زیبا و نقره ای) قرار می دادیم که بر آن تکیه کننـد (۳۴) و انواع زیورها؛ ولی تمام اینها بهره زنـدگی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزکاران است! (۳۵) و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شـیطان را به سراغ او می فرستیم پس همواره قرین

ص :۱۲۸

اوست! (۳۶) و آنها [= شیاطین] این گروه را از راه خدا بازمی دارند، در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند! (۳۷) تا زمانی که (در قیامت) نزد ما حاضر شود می گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود؛ چه بد همنشینی بودی! (۳۸) (ولی به آنها می گوییم:) هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید؛ و همه در عذاب مشترکید! (۳۹) (ای پیامبر!) آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی، یا کوران و کسانی را که در گمراهی آشکاری هستند هدایت کنی؟! (۴۰) و هرگاه تو را از میان آنها ببریم، حتماً از آنان انتقام خواهیم گرفت (۴۱) یا اگر (زنده بمانی) و آنچه را (از عذاب) به آنان وعده داده ایم به تو نشان دهیم، باز ما بر آنها مسلطیم! (۴۲) آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیمی (۴۳) و این مایه یادآوری (و عظمت) تو و قوم تو است و به زودی سؤال خواهید شد (۴۴)

وَسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ **(۴۵)**

از رسولانی که قبل از تو فرستاده بودیم بپرس: آیا غیر از خدای رحمان، خدایان دیگری را هم معبود مردم قرار داده ایم ؟ (۴۵)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۷۱: آیه شریفه از آیاتی است که در شب معراج به رسول خدا (ص) خطاب شده تا آن جناب از ارواح انبیاء این سؤال را بپرسد. و آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه رسول خدا (ص) در همین دنیا با عالم برزخ مرتبط بوده که انبیاء سابق در آن هستند و نیز در ارتباط با آسمانها و تمام عالم هستی نیز بوده است چرا که حضرت عیسی (ع) در آسمان به سر می برد. البته به استناد جمله: «السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته» که در آخر هر نماز گفته می شود می توان گفت که خاتم الانبیاء (ص) بعد از رحلت هم به عالم دنیا متصل و در ارتباط می باشد و سلام ما را می شنود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۷۴، از احتجاج، از امیرالمؤمنین (ع):

آیه شریفه یکی از براهین نبوت رسول خدا (ص) است که خدای تعالی به او ارزانی داشته و به وسیله آن حجت را بر سایر خلایق تمام کرده و این امتیاز را به او داد که به آسمانش عروج داد و در آن روز همه انبیاء را برایش جمع کرد و رسول خدا (ص) از نبوت همه آگاه شد.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۰۳، از تاویل الایات، از جابر انصاری، از رسول خدا (ص): ما طایفه پیغمبران با هم برادریم و من افضل آنها هستم. و محبوب ترین برادران من علی بن ابی طالب (ع) است و او افضل بر تمام پیغمبران است، هر کس گمان کند که پیغمبران برتر و افضل هستند مرا پست تر از

پیغمبران قرار داده و بر اثر این عقیده کافر شده است، من علی (ع) را به برادری نگرفتم جز آن که دانستم افضل از جمیع پیغمبران است.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَقالَ إِنِّی رَسُولُ رَبِّ الْعالَمینَ (۴۶)

فَلَمَّا جاءَهُمْ بِآياتِنا إِذا هُمْ مِنْها يَضْحَكُونَ (۴۷)

وَ ما نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلاَّ هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِها وَ أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸)

وَ قالُوا يا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنا لَمُهْتَدُونَ (۴۹)

فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ (۵۰)

وَ نادى فِرْعَوْنُ فی قَوْمِهِ قالَ يا قَوْمِ أَ لَيْسَ لی مُلْكُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْری مِنْ تَحْتی أَ فَلا تُبْصِرُونَ (۵۱)

ما موسی را با آیات خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم؛ (موسی به آنها) گفت: «من فرستاده پروردگار جهانیانم» (۴۶) ولی هنگامی که او آیات ما را برای آنها آورد، به آن می خندیدند! (۴۷) ما هیچ آیه (و معجزه ای) به آنان نشان نمی دادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر (و مهمتر) بود؛ و آنها را به (انواع) عذاب گرفتار کردیم شاید بازگردند! (۴۸) (وقتی گرفتار بلا می شدند می)گفتند: «ای ساحر! پروردگارت را به عهدی که با تو کرده بخوان (تا ما را از این بلا برهاند) که ما هدایت خواهیم یافت (و ایمان می آوریم)!» (۴۹) اما هنگامی که عذاب را از آنها برطرف می ساختیم پیمان خود را می شکستند! (۵۰) فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟ (۵۱)

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِی هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ **(۵۲)** و با این حال آیا من (فرعون)

بهترم یا این مرد بی کس و خوار (موسی) که حرف زدنش را بلد نیست (۵۲)

مهین: خوار و ضعیف.

و لا یکاد یبین: یعنی او نمی تواند مقصودش را بیان کند.

☼ نکته:

نقل است که موسی (ع) در دوران کودکی دستش را به سوی جواهرات چسبیده به ریش فرعون می برد و ریش فرعون را می کشد، فرعون عصبانی می شود. اما آسیه وساطت می کند و می گوید: موسی بچه است و عمداً این کار را نکرده است. و ذغالی داغ را به همراه قطعه ای طلا- یا خرما مقابل موسی (ع) می گذارند. موسی ابتدا دستش را به سوی طلا می برد ولی جبرئیل دستش را به سوی ذغال هدایت می کند و موسی (ع) ذغال را در دهان می گذارد و علت لکنت زبانش همین بود.

(تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۹۰، به نقل از ابن عباس).

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۷۸، در معنای این جمله آورده است:

بعید نیست این سخنِ (فرعون) به این خاطر بوده که سابقه موسی قبل از رسالت را داشته که مردی کم حرف بوده و یا لکنتی در زبان داشت. و فرعون خبر نداشته از اینکه موسی از خدا

ص: ۱۳۰

خواست تـا لکنت را از زبـانش بردارد و به حکایت قرآن عرضه داشت: «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِی یفْقَهُوا قَوْلِی= گره را از زبانم بگشای تا سـخنم بفهمند» (طه۲۷و۲۸) و خـدای تعـالی هم دعایش مسـتجاب نموده و فرمود: «قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسَـی= به درخواستت رسیدی ای موسی» (طه۳۶)

فَلَوْ لا أُلْقِیَ عَلَیْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جاءَ مَعَهُ الْمَلائِکَهُ مُقْتَرِنینَ (۵۳)

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقینَ (۵۴)

(اگر راست می گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده، یا اینکه چرا فرشتگان دوشادوش او نیامده اند (تا گفتارش را تأیید کنند)؟! (۵۳) (فرعون) قوم خود را سبک شمرد، در نتیجه از او اطاعت کردند؛ آنان قومی فاسق بودند! (۵۴)

فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَا هُمْ أَجْمَعِینَ (۵۵)

چون فرعونیان ما را به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم (۵۵)

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۸۱، از توحید، از امام صادق (ع):

خـدای تعـالیماننـد مـا خشـمگین نمی شود، بلکه او برای خود اولیـایی (اهـلِ بیت (ع) را) خلق کرده که آنهـا خشـمگین و یا خشـنود می شونـد و آن اولیاء مخلوق خـدا و مدبر به تدبیر خدایند و خدای تعالی رضای آنان را رضای خود و غضب آنان را غضب خود قرار داده و آنها را دلیل هایی بر هستی و آثار هستی خود قرار داده، بدین جهت اولیاء به خاطر او خشم می کنند و به خاطر او راضی می شوند، همچنانکه فرمود: «مَنْ یطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» = «هر کس رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است» (نساء ۸۰) و همچنین رضـا و غضب خـدا و صـفات دیگری که نظیر رضا و غضب هسـتند همه در حقیقت صـفات اولیاءِ خـداست نه خود خدا، چون اگر صـفات خدا باشد با آنکه رضا و غضب را خود او خلق کرده، آن وقت کسـی می تواند بگویـد: پدیـد آورنـده عـالم هم نـابود خواهـد شـد، برای این که وقتی بنـا باشـد او نیز در معرض ضـجر و غضب واقع شود در معرض تغییر و دگرگونی هم واقع می شود و همین که فرض دگرگونی در او صدق کرد، فرض نابودی هم صدق خواهد کرد و خـدای تعـالی بزرگتر از این گونه فرض هـاست. آن هم خـدایی که اشـیاء را که خلق کرد به خاطر احتیاج به آنها نبود، پس وقتی حاجتی به آنها نداشت دیگر محال است محدود به حدی شود و به حالتی کیفیت پیدا کند. و نیز فرمود: رضا و خشـنودی خدای تعالی

مثل مخلوقین نیست بلکه غضب خدا، عقابش است و رضایتش ثواب اوست.

☼ نکته:

در آیات ۴۶ الی ۵۶ به داستان حضرت موسی (ع) اشاره شده و در آیات ۵۷ الی ۶۵ به داستان حضرت عیسی (ع) اشاره می فرماید.

فَجَعَلْناهُمْ سَلَفاً وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ (۵۶)

و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم (۵۶)

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۷)

وچون بر عیسی فرزند مریم مثلی زده شد (و چون علی (ع) را بر عیسی فرزند مریم مَثَلْ زدیم)، قوم تو ای رسول، از آن به فریاد آمدند (۵۷)

☼ نکته:

مفسرین در معنای آیه شریفه اختلاف کرده اند و اختلاف آنها در شخص مورد مثل است، اکثر مفسرین من جمله صاحب تفسیر المیزان (ج۳۵، ص ۱۸۴)، شخص مورد مثل را عیسی (ع) دانسته و لذا معنای آیه را این طور آورده اند: «و چون عیسی بن مریم مثل زده می شود ناگهان قوم تو سر و صدا و قهقهه راه می اندازند» . عده ی کمی از مفسرین من جمله صاحب تفسیر جامع (ج۶، ص ۳۰۸)، شخص مورد مثل را «حضرت علی (ع)» دانسته و آیه را این طور معنا کرده اند: «و چون علی (ع) را بر عیسی فرزند مریم مثل زدیم قوم تو از آن برگشتند» .

☼ مؤلف:

قرآن کریم و آیات شریفش، ظاهری دارند و باطنی، این آیه شریفه نیز در ظاهر به حضرت عیسی (ع) و در باطن به حضرت علی (ع) بر می گردد (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۰۸، از کافی، از امام صادق (ع):

سبب نزول این آیات آن بود که روزی پیامبر اکرم (ص) با اصحاب نشسته بودند، امیرالمومنین (ع) وارد شد. رسول اکرم (ص) توجهی به او نمود و فرمود: تو شبیه عیسی بن مریم هستی، اگر نه آن بود که جماعتی از امت من قائل به الوهیت تو می شدند چنان که نصاری درباره عیسی قائل شدند، همانا فضیلت و بزرگی تو را بیان می کردم به گونه ای که از مکانی عبور نمی کردی مگر آن که خاکِ زیر قدمت را برای تبرک بر می داشتند، منافقین از این فرمایشات در غضب شدند، به یکدیگر گفتند: محمد (ص) آن قدر فضیلت و برتری علی (ع) را

بیان نمود تا آن که او را به عیسی (ع) تشبیه کرد، به خدا قسم آن بتهایی که ما در زمان جاهلیت می پرستیدیم از علی (ع) بهتر است. جبرئیل (ع) نازل شد و آیات فوق را فرود آورد.

از همان منبع، از طبرسی، از امیرالمؤمنین (ع):

روزی وارد بر پیغمبر اکرم (ص) شـدم. جمعی از قریش حضورش بودنـد. توجهی به من نمود و فرمود: یـا علی! مثل تو در این امت مانند عیسـی بن مریم است. طایفه ای در دوستی او افراط کردند و خدایش خواندند آنها هلاک شدند و جمعی در بغض و عداوت او افراط نمودند، آنان نیز نابود شدند و بعضی در حق عیسی میانه روی کردند، اینان نجات یافتند.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۵۳۴، از کشاف زمخشری، ج ۴، ص ۲۶۱، نقل کرده است:

در حـدیث است که عیسـی (ع) در سـنگلاخی از ارضِ مقـدسه به نـام «افیق» فرود می آیـد و لبـاس مصـری بر تن دارد و مویِ سرش روغنی است و اسـلحه ای در دست دارد که بـا آن دجـال را می کشـد و به بیت المقـدس می آیـد در حالی که مردم به امامتِ حضـرت مهدی (عج) قصد دارند نماز صـبح بجای آورند، امام (عج) (به احترام عیسـی) وا پس می آید ولی عیسی (ع) او را بر خود مقدم می دارد و بر آیینِ محمد (ص) پشتِ سرِ آن حضرت نماز می گزارد.

و گفتنـد: «آیا خـدایان ما بهترنـد یا او [= مسـیح]؟! (اگر معبودان ما در دوزخند، مسـیح نیز در دوزخ است، چرا که معبود واقع شده)!» ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (و لجاج) برای تو نزدند؛ آنان گروهی کینه توز و پرخاشگرند! (۵۸) مسیح فقط بنـده ای بود که مـا نعمت به او بخشـیدیم و او را نمونه و الگویی برای بنی اسـرائیل قرار دادیم (۵۹) و هرگـاه بخواهیم به جای شما در زمین فرشتگانی قرار می دهیم که جانشین (شما) گردند! (۶۰)

وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ (۶۱)

همانا او {عیسـی (ع) و حضـرت علی (ع)} علامت قیامت است. در آن شک نکنیـد و مرا پیروی کنید که این راه راست اسـت (۶۱)

☼ نکته:

آیه شـریفه در ارتباط با آیات گذشـته است لذا در اینکه مرجع ضـمیر «انه» به چه کسـی بر می گردد به تبعِ آن آیات، مفسرین اختلاف کرده و سه نقل به شرح ذیل آورده اند:

۱ – بیشتر مفسرین آورده اند: «ضمیر به «عیسی (ع)» بر می گردد» .

۲ – بعضی ها ضمیر را به «امیرالمؤمنین (ع)» بر گردانده اند.

۳ – بعضی هم آن را «قرآن» دانسته اند.

☼ مؤلف:

ظاهر آیه شریفه به حضرت عیسی (ع) بر می گردد اما می توان آن را به حضرت علی (ع) و قرآن نیز بسط داد چرا که وقوع قیامت با ظهور حضرت عیسی (ع) و رجعتِ حضرت علی (ع) به عنوان «دابۀ الارض» همراه است و از آن جایی که خاتم الانبیاء (ص) آخرین فرستاده خدا است و قرآن نیز آخرین کتاب الهی است لذا بعد از آن، قیامت خواهد آمد و قیامت و وقوع آن با نزول قرآن کریم نزدیک شده است (والله اعلم).

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۲۹، از قمی: صراط مستقیم، علی (ع) است. «وانه لعلم الساعه» یعنی علی (ع)، که علامت وقوع قیامت است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۱۱، از ابن بابویه، از زراره، از امام صادق (ع):

مرجع ضمیر در «انه» ، امیرالمؤمنین (ع) است. پیامبر (ص) درباره او فرمود: یا علی! تو علم و نشانه امت من هستی، هر کس از تو پیروی کند نجات یابد و آنکه از تو تخلف کند هلاک شود.

وَ لا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ (۶۲)

وَ لَمَّا جاءَ عيسى بِالْبَيِّناتِ قالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذى تَخْتَلِفُونَ فيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُونِ (۶۳)

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّى وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ (۶۴)

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذابِ يَوْمٍ أَليمٍ (۶۵)

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۶۶)

و شیطان شما را (از راه خدا) باز ندارد، که او دشمن آشکار شماست! (۶۲) و هنگامی که عیسی دلایل روشن (برای آنها) آورد گفت: من برای شما حکمت آورده ام و آمده ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمایید! (۶۳) خداوند پروردگار من و پروردگار شماست؛ (تنها) او را پرستش کنید که راه راست همین است! (۶۴) ولی گروه هایی از میان آنها (درباره مسیح) اختلاف کردند (و بعضی او را خدا پنداشتند)؛ وای بر کسانی که ستم کردند از عذاب روزی دردناک! (۶۵) آیا جز این انتظار دارند که قیامت ناگهان به سراغشان آید در حالی که نمی فهمند؟ (۶۶)

اَلْأَخِلَّآءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۶۷)

آن روز (قیامت) دوستان دنیایی، دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران (۶۷)

اخلا: جمع خلیل به معنای دوست است.

ص :۱۳۴

☼ نکته:

خـدای تعالی در جای دیگر می فرمایـد: «یا وَیلَتَی لَیتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِی» = «ای وای بر مـن ای کـاش فلانـی را دوست نمی گرفتم او مرا از یـاد خـدا گمراه کرد، بـا آن که کلام خـدا و پیـامش به من رسـیده بـود» (فرقان۲۸و۲۹)

☼ مؤلف:

ملاکِ محبت و دوستی در قیامت برخلاف دنیا، تقوایِ الهی است. در آنجا دوستی و انساب و پیوندها همه گسیخته می شود و صرفاً کسـانی که تقوا دارنـد مورد توجه و محبت قرار می گیرنـد، حـال ممکن است اصـلاً آشـنایی و نسبِ دنیوی هم نداشـته باشـند. این را هم بگـویم که شـناخت یکـدیگر از بین نمی رود، به عبـارتی در قیـامت انسانهـا، پـدر و مـادر و فرزنـد و اقوام و دوستانِ خود را می شناسند اما محبتی که در دنیا بین آنهاست وقتی پایدار می ماند که آنها متقی باشند و هر چه این تقوا بیشتر باشد آن محبت هم بیشتر می شود، هم چنانکه می فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَینَهُمْ یوْمَئِذٍ وَلَا یتَسَاءَلُونَ» = «هنگامی که در «صور» دمیـده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود؛ و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست)!» (مؤمنون۱۰۱) (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه (ممتحنه۳) مراجعه شود).

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۳۰، از قمی، از امام صادق (ع):

هر دوستی که در دنیا در مسیر غیرِ خدا باشد، در آخرت باعث دشمنی و عداوت است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۹۶، از رسول خدا (ص): چون قیامت به پا شود، پیوند ارحام قطع و همه سبب ها گسیخته می گردد و برادری ها همه باطل می شود، مگر برادری در راه خدا.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۱۳، از قمی، از امیرالمؤمنین (ع): هر دوستی در دنیا سبب دشمنی و پشیمانی است در روز قیامت، مگر دوستی با اشخاص پرهیزکار آن هم برای رضای خدای تعالی.

یا عِبادِ لا خَوْفٌ عَلَیْكُمُ الْیَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۶۸)

الَّذینَ آمَنُوا بِآیاتِنا وَ كانُوا مُسْلِمینَ (۶۹)

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُكُمْ تُحْبَرُونَ (۷۰)

یُطافُ عَلَیْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوابٍ وَ فیها ما تَشْتَهیهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْیُنُ وَ أَنْتُمْ فیها خالِدُونَ (۷۱)

وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتی أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۲)

لَكُمْ فیها فاكِهَةٌ كَثیرَةٌ مِنْها تَأْكُلُونَ (۷۳)

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فی عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ (۷۴)

لا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فيهِ مُبْلِسُونَ (۷۵)

وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لكِنْ كانُوا هُمُ

الظَّالِمينَ (۷۶)

وَ نادَوْا يا مالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنا رَبُّكَ قالَ إِنَّكُمْ ماكِثُونَ (۷۷)

لَقَدْ جِئْناكُمْ بِالْحَقِّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ (۷۸)

أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ (۷۹)

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلى وَ رُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۸۰)

قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدينَ (۸۱)

سُبْحانَ رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۸۲)

فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّى يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذى يُوعَدُونَ (۸۳)

وَ هُوَ الَّذى فِى السَّماءِ إِلهٌ وَ فِى الْأَرْضِ إِلهٌ وَ هُوَ الْحَكيمُ الْعَليمُ (۸۴)

وَ تَبارَكَ الَّذى لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۵)

وَ لا يَمْلِكُ الَّذينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَهَ إِلاَّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۸۶)

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۸۷)

وَ قيلِهِ يا رَبِّ إِنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ لا يُؤْمِنُونَ (۸۸)

فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۸۹)

ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید! (۶۸) همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند (۶۹) (به آنها خطاب می شود:) شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید! (۷۰) (پس) ظرفها(ی غذا) و جامهای طلایی (شراب طهور) را گرداگرد آنها می گردانند؛ و در آن (بهشت) آنچه دلها می خواهد و چشمها از آن لذت می برد موجود است؛ و شما همیشه در آن خواهید ماند! (۷۱) این بهشتی است که شما وارث آن می شوید بخاطر اعمالی که انجام می دادید! (۷۲) و در آن برای شما میوه های فراوان است که از آن می خورید (۷۳) (ولی) مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه می مانند (۷۴) هرگز عذاب آنان تخفیف نمی یابد و در آنجا از همه چیز مأیوسند (۷۵) ما به آنها ستم نکردیم، آنان خود ستمکار بودند! (۷۶) آنها فریاد می کشند: «ای مالك دوزخ! (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)!» می گوید: «شما در این جا ماندنی هستید!» (۷۷) ما حق را برای شما آوردیم؛ ولی بیشتر شما از حق کراهت داشتید! (۷۸) بلکه آنها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند؛ ما نیز اراده محکمی (درباره آنها) داریم! (۷۹) آیا آنان می پندارند که ما اسرار نهانی و

سخنان در گوشی آنان را نمی شنویم؟ آری، رسولان (فرشتگان) ما نزد آنها هستند و می نویسند! (۸۰) بگو: «اگر برای خداوند فرزندی بود، من نخستین پرستنده او بودم!» (۸۱) منزه است پروردگار آسمانها و زمین، پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند! (۸۲) آنان را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه ور باشند و سرگرم بازی شوند تا روزی را که به آنها وعده داده شده است ملاقات کنند (و نتیجه کار خود را ببینند)! (۸۳) او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود؛ و او حکیم و علیم است! (۸۴) پر برکت و پایدار است کسی که حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است از آن اوست؛ و آگاهی از قیام قیامت نزد اوست و به سوی او بازگردانده می شوید! (۸۵) کسانی را که غیر از او می خوانند قادر بر شفاعت نیستند؛ مگر آنها که شهادت به حق داده اند و بخوبی آگاهند! (۸۶) و اگر از آنها بپرسی چه کسی آنان را آفریده، قطعاً می گویند: خدا؛ پس چگونه از عبادت او منحرف می شوند؟! (۸۷) آنها چگونه از شکایت پیامبر که می گوید: «پروردگارا! اینها قومی هستند که ایمان نمی آورند» (غافل می شوند؟!) (۸۸) پس از آنان روی برگردان و بگو: «سلام بر شما» ، اما به زودی خواهند دانست! (۸۹)

خلاصه آیات سوره زخرف:

۱۵ – الانسان لکفور مبین ۲۶ – قال ابراهیم لابیه ۲۸ – کلمه باقیه ۳۱ – کفار گفتند چرا این قرآن بر دو مرد بزرگ قریه مکه و طائف نازل نشد. ۳۲ – ما روزی بعضی را بر بعضی برتری داده ایم تا بعضی دیگر را مسخر خدمت کنند ۳۳ – اگر نه این بود که همه کافر می شدند همانا سقف خانه های کفار را از نقره قرار می دادیم. ۳۵ – زخرفاً ۳۶ – هر کس از یاد خدا رخ تابد شیطان یار او شود ۴۱ – ای رسول بعد از تو سخت آنها را انتقام می کنیم ۴۳ – ای رسول تو بر صراط مستقیمی ۴۴ – قرآن برای تو و قومت شرف و نام بلندیست و البته شما امت را باز می پرسند ۴۵ – ای رسول، از رسولان پیش از خودت بپرس ۴۵ – ۴۶ جریان موسی ــ لکنت زبانش و ... ۵۷ – ۶۵ – مَثَلِ عیسی(ع) ۸۱ – اگر خدا را فرزندی بود اول من او را می پرستیدم ۸۵ – علم ساعه ۸۶ – شفاعت ۸۹ – از آنها روی بگردان که به زودی آگاه می شوند.

ص :۱۳۶

۴۴ سوره دخان

۴۴ – سوره دخان = دود.

مکی است و ۵۹ آیه دارد. پنجمین حوامیم است.

خلاصه مطالب: قیامت ــ دخان یکی از علائم آخرالزمان است ــ داستان موسی (ع).

بسم الله الرحمن الرحیم

حم (۱) وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ (۲) إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهٍ مُّبَارَکَهٍ إِنَّا کُنَّا مُنـذِرِینَ (۳) فِیهَا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ (۴) أَمْراً مِّنْ عِندِنَا إِنَّا کُنَّا مُرْسِلِینَ (۵) رَحْمَهً مِّنْ رَّبِّکَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (۶) حم (۱) سوگند به کتاب روشنگر (۲) که ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم چون سنت ما بر انذار خلق بوده است (۳) در آن شب قدر هر امری با حکمت و تدبیر، جدا و مشخص گردد (۴) تعیین آن امر از جانب ماست که ما همواره فرستنده رسولان بوده ایم (۵) این کتاب رحمتی از پروردگارت است چرا که او شنوا و داناست (۶)

نکته اول: به استناد آیات شریفه مورد بحث و سوره قدر و آیه ۱۸۵ بقره که می فرماید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِیَ أُنزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدًی لِّلنَّاسِ وَبَیِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَی وَالْفُرْقَانِ» (بقره ۱۸۵)، دو مطلب روشن می شود:

۱ – نزول قرآن کریم به صورت یکجا و یک مرتبه بوده است.

۲ – قرآن کریم در ماه رمضان و در یکی از شبهای آن بنام «قدر» نازل شده است.

نکته دوم: اگر آیات فوق که مؤید نزول دفعتی قرآن است را با آیاتی که مؤید نزول تدریجی قرآن است مثل آیه شریفه: «وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَهٌ ... » (توبه ۱۲۷) و یا: «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَیهِ الْقُرْآنُ جُمْلَهً وَاحِدَهً کَذَلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَکَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِیلًا» = «آنها که کافر شدند گفتند: چرا قرآن یکباره بر او نازل نشد، آری نازل نشد تا ما به این وسیله دلت را آرامش دهیم و به تدریج برایت بخوانیم» (فرقان ۳۲)، مقایسه کنیم می توان نتیجه گرفت که: «قرآن کریم دو بار نازل شده، یکبار قبل از بعثت و یکپارچه و دفعتی و یکبار هم به صورت تدریجی و در طی ۲۳ سال بنا بر مقتضیات زمانی و مکانی و فهم مردم به صورت آیه و سوره نازل شده است» .

نکته سوم: با توجه به آنکه قرآن کریم قبل از بعثت هم بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده و آن بزرگوار از علوم قرآنی و فهم آن کاملاً واقف بوده است، لذا آن روایاتی که بعضی از مفسرین آورده

و پیامبر (ص) را قبل از بعثت، العیاذ بالله جاهل نسبت داده انـد، کاملًا رد شده و غیر قابل قبولند چرا که رسول اکرم (ص) قبلًا از آن آیات آگاهی داشته و می دانسته که در برخورد با آن موضوعات چه عملی انجام دهد. مثلًا در ذیل آیه ۲۴ سوره کهف روایتی آورده اند که عده ای از پیامبر (ص) درباره اصحاب کهف و وقوع قیامت و ذوالقرنین و حضرت خضر پرسیدند ولی پیامبر (ص) العیاذ بالله تا ۴۰ روز قطعِ وحی و مجهول مانـده بود. و یـا روایـتی که پیـامبر اکرم (ص) قصـد داشت از دزدِ زره حمـایت کنـد که آیه ای نـازل شـد و مانع این حمایتِ اشـتباه شـد. و یا روایتی که در ذیل آیه ۷ سوره حجرات آورده انـد که پیـامبر اکرم (ص) تنهـا به صـرف صـحبت یک نفر قصـد کرد با قبیله بنی المصـطلق بجنگـد و ... (برای توضیـح بیشتر به بحث پایانی کتاب رجوع شود).

نکته چهـارم: چرا قرآن کریم یکبـار به صورت کامـل و یکبـار هم تـدریجی نـازل شـد؟ در پاسـخ می توان گفت: آیات الهی یکـدیگر را تفسیر و تکمیل می کننـد لـذا پیامبر اکرم (ص) وقتی می توانست قرآن و آیاتِ شـریفش را به نحو احسن به مردم معرفی و تفهیم کنـد که قبلاًـ به تمام قرآن وقوف کامل داشـته باشـد. و اینکه چرا قرآن در طی ۲۳ سال و به تدریـج نازل شد؟ بـدین خـاطر بود که فهم بشـرِ عـادی در درک دفعتی آن عـاجز بود لـذا بـا توجه به حوادث زمـانی و مکانیِ اتفاقاتِ مأنوس با زندگی، به تدریج نازل شد تا دلها به آن آرامش یافته و آن را درک کنند.

نکته پنجم: با توضـیحی که در نکته چهارم آمـد، ممکن است عـده ای به اسـتناد آیه ۳۲ فرقان که می فرمایـد: «کافران گفتند: چرا قرآن یکباره بر او نازل نشد تا ما به این وسـیله دلت را آرامش دهیم و به تدریج برایت بخوانیم» (فرقان ۳۲) یک اشکال یا سؤال وارد کننـد و آن این است: «به اسـتناد آیه فرقان، قرآن یکبار نازل شـده است و آن هم تـدریجی، چرا که منظور و طرف آیه۳۲ فرقان، حضـرت رسول (ص) است» . که در پاسـخ بایـد گفت: هر چند در ظاهرْ طرفِ آیه، حضـرت رسول (ص) اسـت ولی در بـاطنْ منظور بشریت است چرا که رسول خـدا (ص) به اسـتناد آیـات مورد بحث توانـایی دریافت یکباره تمام قرآن را داشـته است امـا مردم این فهم و درک را نداشـتند و مَثَلِ معروفِ «در، به تـو می گـویم، دیوار، تو بشـنو» در خصوص این آیه شریفه هم صادق است.

نکته ششم: صاحب تفسیر المیزان (ج۳۵، ص ۲۱۱ تا۲۱۴)، به استناد آیات مورد بحث و نیز دو آیه شریفه: «کِتَابٌ أَحْكِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکِیم خَبِیرٍ» = «کتابی که آیاتش نخست در هم فشرده بود و پس از ناحیه خدای حکیم و خبیر قسمت قسمت شده است» (هود ۱) و: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَینَا لَعَلِی حَکِیمٌ» = «ما آن را قرآنی عربی کردیم باشد که شما در آن تعقل کنید و آن قبلاً در ام الکتاب نزد ما بود و مقامی بالا و حکیم داشت» (زخرف ۳ و۴)، آورده است: «قرآن دو بار نازل شده یکبار دفعتاً و یکجا و یکبار دیگر به تدریج، اما فرقی بین این دو نزول وجود دارد و آن این است: در دفعه اول به شکل کتابی در هم فشرده و با هیئتی که در ام الکتاب بوده، اما در دفعه دوم به صورت آیه و سوره و با (شکل کنونی) بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است».

نکته هفتم: به استناد آیه چهارم این سوره که می فرماید: «فیها یفرق کل امر حکیم» و با در نظر گرفتن این که صیغه مضارع «یفرق» استمرار را می رساند و نیز سوره قدر که صیغه «ینزل» فعل مضارع است و استمرار را می رساند، فهمیده می شود که شب قدر همواره در روی کره زمین تکرار می شود. بنابراین هر ساله در شب قدر، وحی و فرشتگان بر خلیفه الهی نازل می شوند، لذا نظر آن دسته از مفسرینی که گفته اند: «بعد از پیامبر اکرم (ص) وحی الهی قطع شده و دیگر نازل نمی شود» ، رد شده و صحیح نمی باشد. نتیجه این که هر ساله جبرئیل بر قلب نازنین ائمه اطهار (ع) و در حال حاضر بر وجود مقدسِ امام زمان (عج) به امر الهی نازل می شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۲۱۸، از کافی، از امام باقر (ع): منظور از «لیلهٔ مبارکه» شب قدر است که در هر سال در هر ماه رمضان در دهه آخر آن تکرار می شود و در شب قدر هر سال همه امور آن سال که باید تا سال بعد جریان یابد تقدیر می شود.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۳۱، از امام باقر (ع): شب قدر بر ما پنهان نیست، فرشتگان در آن شب به زمین فرود می آیند و اطراف ما طواف می کنند.

رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما إِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِینَ (۷)

لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ یُحْیی وَ یُمیتُ رَبُّکُمْ وَ رَبُّ آبائِکُمُ

الْأَوَّلِينَ (۸)

بَلْ هُمْ فی شَکٍّ یَلْعَبُونَ (۹)

(همان) پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، اگر اهل یقین هستید! (۷) هیچ معبودی جز او نیست؛ زنده می کند و می میراند؛ او پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست! (۸) ولی آنها در شکند و (با حقایق) بازی می کنند (۹)

فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِینٍ (۱۰) یَغْشَی النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِیمٌ (۱۱)

پس تو منتظر آن روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد (۱۰) دودی که چشم مردم را بگیرد و این عذابی است دردناک (۱۱)

ارتقب: فعل امر ارتقاب به معنای انتظار است.

دخان: به معنای دود است.

☼ نکته:

در تفسیر و تعبیرِ آیه شریفه و کلمه ی «دخان» سه قول به شرح ذیل مطرح است:

۱ - صاحب المیزان، ج ۳۵، ص ۲۳۲، از تفسیر قمی آورده است: این در وقتی است که اهل رجعت از قبور درآیند، در آن روز تمامی مردم در ظلمت فرو می روند و می گویند که این عجب عذاب الیمی است، پروردگارا! این عذاب را از ما بر طرف کن که ما دارای ایمانیم.

۲ - عده ای گفته اند: منظور همان قحطی است که اهل مکه به نفرین پیامبر (ص) دچار شدند به طوری که از شدت گرسنگی چشمهایشان سیاهی می کرد، گویی دودی جلوی چشمشان را گرفته بود و آنها به شرط رفع این قحطی ایمان آورده و دود مرتفع شد ولی دوباره کافر شدند.

۳ - بعضی دیگر گفته اند: «دخان» یکی از علائم قیامت است که هنوز محقق نشده و قبل از قیامت، زمین را دود فرا می گیرد و تا چهل روز چنین حالی باقی است و مردمِ کافر بر اثر این دود سرهایشان مانند سر گوسفند بریان می شود ولی مؤمنین تنها دچار زکام می شوند.

☼ مؤلف:

دو قولِ اول اشتباهند اما قول سوم این که «دخان» را از علائمِ وقوعِ قیامت دانسته و اشاره به آن چهل روزِ آخر الزمان کرده کاملاً صحیح است ولی این که مؤمنین را از این عذاب مستثنی کرده است صحیح نمی باشد چرا که در آن ۴۰ روز آخر

الزمان اصلاً مؤمنی بر روی زمین نخواهد بود. توضیحِ بیشتر و دلایلِ رد دو نظریه ی دیگر بدین شرح است (والله اعلم):

اولاً: قرآنِ کریم کتابی جهانی و ابدی است پس نمی توان آیاتِ شریفش را محدود و محصور در زمان تعبیر کرد و اینکه آیه ای در زمانِ رسولِ خدا (ص) بنا به موقعیتِ خاصی نازل

شـده دال بر این باشـد که تنها به آن موضوع محـدود و محصور شود قطعاً باطل و مردود است. از آن گذشـته صـراحتِ آیه ی شریفه در بیانِ خبری است که هنوز به وقوع نپیوسته است. پس نمی توان قولِ دوم را پذیرفت.

ثانیاً: خداوند سـبحان، عالَم را بر قوانین و نظامی اسـباب و سـببی و معقول و منطقی خلق فرموده است، که همه ی موجودات از این نظام پیروی می کنند. مثلاً خاصـیتِ آب به نحوی است که اگر بر روی لباسـی پاشـیده شود، آن را خیس می کند و یا اگر آتش را بر گوشت و بـدنِ انسـان عرضه کننـد آن را می سوزانـد و یـا اگر به جای اکسـیژن، گازی سـمی و خطرناک به درونِ شُشِ انسـان وارد کننـد او را می کشـد. که این یـک واقعیت و قـانونِ منطقی است و غیر قابل انکار است. و این طور نیست که این عوامل در برابر انسانهای مؤمن مسـتثنی شـده و اثرِ خودشان را از دست بدهند. چرا که اگر این طور بود پس بهترینِ انسانها که همـان اهـلِ بیت (ع) هسـتند می بـایست توسـطِ سم که مـاده ای کشـنده است به شـهادت نرسـند. و یا مؤمنین نبایـد با گازِ شیمیایی مسـموم و کشـته شوند یا با آتش سوخته شوند. با این توضیح فساد گفته ی آنهایی که معتقدند این «دخان» بر مؤمنین اثر نگذاشـته و فقط بر کفار اثر می گذارد کاملاً روشن می گردد. البته اینکه خداوند سبحان بتواند این قوانین را به نفعِ مؤمنین دگرگون کند شـکی در آن نیست اما این عمل صـرفاً در مواردی برای اثباتِ نبوت و حقانیت فرستادگانِ الهی به عنوان معجزه قابل بیان است، نه در خصوصِ این آیه شـریفه که عام بوده و صـریح در بیان وعـده ی عذاب به عموم انسانها آن هم در همین دنیا و با همین نظامِ موجود می باشـد. از آن گذشـته حتی آن عـذابهایی که بر اقوامِ گذشـته نازل شـده است قبلاً افرادِ مؤمن از آن محل خارج شـده انـد نه این که آنها هم در آن محل بوده باشـند و عـذاب فقط بر کفار اثر کرده باشـد. و این قانون و نظامِ حـاکمْ در حینِ نزولِ آن عـذابها هم پـا بر جـا بوده است. و مطمئناً اگر مؤمنی هم از محلِ آن اقوام خارج نمی شـد او نیز با آن عذاب هلاک می شد.

ثالثـاً: دورانِ رجعت از ابتـدای ظهور شـروع می شود و بنا بر روایاتْ سالیان طویلی انسانها در همین زمین و با همین نظامِ حاکم زیست کرده و نه تنها عذابهای زمینی و آسمانی در آن دوران

وجود ندارد که حتی به استناد روایاتْ آن دوران از بهترین دورانِ وفورِ نعمت و سرسبزی و لطافتِ زمین و آسمان خواهد بود. و در آن دوران همه ی انسانهای موجود می توانند توبه کرده و به حیاتی پر نعمت ادامه دهند. فقط عده ای از گنهکارانِ زنده که توبه نکنند و یا عده ای از گنهکارانِ مرده که رجعت می کنند آن هم صرفاً به دست منجی عالم امکان حضرت مهدی (عج) محاکمه و مجازات می شوند نه اینکه زلزله یا طوفان یا دخان یا عذابی آسمانی فقط آنها را معذب کند.

رابعاً: سه قول فوق صرفاً نظر شخصی چند تن از مفسرین است که نه نقلشان کاشف از قول معصوم (ع) است و نه دلیلِ قرآنی و منطقی در اثباتِ نظراتشان آورده اند.

اما منظور از عذابِ «دخان» در آیه ی شریفه چیست؟

همان طور که در ذیلِ آیه (اسرا ۵۸) آورده ایم در ۴۰ روزِ آخر الزمانْ کفر تمام جهان را فرا خواهد گرفت و این «دخان» یکی از علامتهای عذابِ آن زمان است که بر تمام جهان احاطه یافته و همه ی انسانها را که در آن زمان کافر هم شده اند فرا خواهد گرفت. به عبارتی «دخان» یکی از علائمِ وقوعِ «مرحله ی دوم قیامت» است. البته در آن زمان مؤمنی بر روی زمین نخواهد بود که به قولِ آن مفسر این عذاب بر او مستثنی شود. (والله اعلم).

توجه: برای توضیحِ بیشتر به بحثِ پایانی سوره ی قیامت و آیه (اسرا ۵۸) مراجعه شود.

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲)

أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرى وَ قَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبينٌ (۱۳)

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (۱۴)

إِنَّا كاشِفُوا الْعَذابِ قَليلاً إِنَّكُمْ عائِدُونَ (۱۵)

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ (۱۶)

وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جاءَهُمْ رَسُولٌ كَريمٌ (۱۷)

أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمينٌ (۱۸)

وَ أَنْ لا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتيكُمْ بِسُلْطانٍ مُبينٍ (۱۹)

وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (۲۰)

وَ إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لي فَاعْتَزِلُونِ (۲۱)

فَدَعا رَبَّهُ أَنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ (۲۲)

فَأَسْرِ بِعِبادی لَیْلًا إِنَّکُمْ مُتَّبَعُونَ (۲۳)

وَ اتْرُکِ الْبَحْرَ رَهْواً إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ (۲۴)

کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ (۲۵)

وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ کَریمٍ (۲۶)

وَ نَعْمَهٍ کانُوا فیها فاکِهینَ (۲۷)

کَذلِکَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرینَ (۲۸)

(می گویند:) پروردگارا! عذاب را از ما برطرف کن که ایمان می آوریم (۱۲) چگونه: و از کجا متذکر می شوند با اینکه رسول روشنگر (با معجزات و منطق روشن) به سراغشان آمد! (۱۳) سپس از او روی گردان شدند و گفتند: «او تعلیم یافته ای دیوانه است!» (۱۴) ما عذاب را کمی برطرف می سازیم، ولی باز به کارهای خود بازمی گردید! (۱۵) (ما از آنها انتقام می گیریم) در آن روز که آنها را با

ص :۱۴۲

قدرت خواهیم گرفت؛ آری ما انتقام گیرنده ایم! (۱۶) ما پیش از اینها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سراغشان آمد (۱۷) (و به آنـان گفت: امور) بنـدگان خـدا را به من واگذاریـد که من فرسـتاده امینی برای شـما هسـتم! (۱۸) و در برابر خداوند تکبر نورزید که من برای شـما دلیل روشـنی آورده ام! (۱۹) و من به پروردگـار خود و پروردگـار شـما پناه می برم از اینکه مرا متهم کنید! (۲۰) و اگر به من ایمان نمی آورید، از من کناره گیری کنید (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید)! (۲۱) (و موسـی) به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت: اینها قومی مجرمند! (۲۲) (به او دسـتور داده شد:) بندگان مرا شـبانه حرکت ده که شـما تعقیب می شوید! (۲۳) (هنگامی که از دریا گذشتیـد) دریا را آرام و گشاده بگـذار (و بگـذر) که آنها لشـکری غرق شده خواهند بود! (۲۴) (سرانجام همگی نابود شدند و) چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند (۲۵) و زراعتها و قصـرهای زیبا و گران قیمت (۲۶) و نعمتهـای فراوان دیگر که در آن (غرق) بودنـد! (۲۷) این چنین بود مـاجرای آنان! و ما (اموال و حکومت) اینها را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم! (۲۸)

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۵، ص ۵۵۲، (در ذیل آیه ۲۴)، آورده است:

منظور از «رهواً» آرام و سـاده راه رفتن است که چون موسـی (ع) از دریـا گـذشت خواست دوبـاره عصایش را بر دریا بزنـد تا مجـدد به هم متصل شود پس خداونـدِ سبحان به او امر کرد که دریا را آرام و به حالِ خود بگـذار تا فرعون و پیروانش به آن درآیند و غرق شوند.

آیات شریفه ۱۷ تا ۳۳ در خصوص حضرت موسی (ع) و غرق شدن فرعونیان در دریاست:

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ **(۲۹)** در حالی که بر فرعونیان

غرق شده آسمان و زمین گریه نکرد و بر هلاکشان مهلت داده نشد (۲۹)

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۲۳۲، از فقیه، از امام صادق (ع):

وقتی مؤمن می میرد نقـاط مختلف زمین که مؤمن در آن نقـاط عبادت خـدا کرده بر او می گرینـد و نیز از درهای آسـمان آن دری که اعمالش از آن به سوی بالا صعود می کرده و نیز محل سجده اش بر او می گرید.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۳۵، از برهان، از امام صادق (ع):

قاتـل حضـرت امـام حسـین (ع) و یحیی پیغمبر (ع) ولـد زنا و حرام زاده بودنـد و آسـمان تا ۶ ماه بر حضـرت امام حسـین (ع) گریست و قرمز بود. قرمزی زمین و آسمان همان گریه آنهاست.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۳۵و۳۳۶، از قمی، از امام باقر (ع)، از امام سجاد (ع):

اگر اشک چشـمان کسی برای کشتن امام حسین (ع) جاری شود بر مقداری که صورتش از اشک تر شود خداوند به سبب آن گریه، غرفه ای در بهشت به او عطا کند. و هر کس متذکر ما

شود یا دیگری را به ما متذکر سازد و اشک چشمانش جاری شود به مقداری که بال مگسی تر شود، خداوند گناه او را بیامرزد اگر چه به مقدار کف دریا باشد.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۳، از مجمع، از امام صادق (ع): آسمان بر یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی (ع)، ۴۰ روز گریه کرد و بر کسِ دیگری جز این دو گریه نکرده است. (و گریه آن) سرخی مخصوصی در آسمان بود که به هنگام طلوع و غروبِ خورشید آشکار می شد.

وَ لَقَدْ نَجَّیْنا بَنی إِسْرائیلَ مِنَ الْعَذابِ الْمُهینِ (۳۰)

مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ کانَ عالِیاً مِنَ الْمُسْرِفینَ (۳۱)

وَ لَقَدِ اخْتَرْناهُمْ عَلی عِلْمٍ عَلَی الْعالَمینَ (۳۲)

وَ آتَیْناهُمْ مِنَ الْآیاتِ ما فیهِ بَلؤُا مُبینٌ (۳۳)

إِنَّ هؤُلاءِ لَیَقُولُونَ (۳۴)

إِنْ هِیَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولی وَ ما نَحْنُ بِمُنْشَرینَ (۳۵)

فَأْتُوا بِآبائِنا إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ (۳۶)

ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلت بار رهایی بخشیدیم (۳۰) از فرعون که مردی متکبر و از اسرافکاران بود! (۳۱) ما آنها را با علم (خویش) بر جهانیان برگزیدیم و برتری دادیم (۳۲) و آیاتی (از قدرت خویش) را به آنها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود (ولی آنان کفران کردند و مجازات شدند)! (۳۳) اینها [= مشرکان] می گویند: (۳۴) مرگ ما جز همان مرگ اول نیست و هرگز برانگیخته نخواهیم شد! (۳۵) اگر راست می گویید پدران ما را (زنده کنید و) بیاورید (تا گواهی دهند)! (۳۶)

أَهُمْ خَیْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَکْنَاهُمْ إِنَّهُمْ کَانُوا مُجْرِمِینَ **(۳۷)**

آیا آنها بهترند یا قوم تبع (پادشاه یمن) و کسانی که قبل از آنها بودند، ما همه را هلاک کردیم چون مردمی مجرم بودند (۳۷)

☼ نکته:

بر اساس روایات تُبَع شخصِ مؤمنی از اهل حمیر بود. او در طی لشکرکشیْ «حیره» را گرفت و «سمرقند» را ویران ساخت سپس آن را تجدید بنا کرد. قوم او کافر بودند و او را به خاطر اسلام آوردنش سرزنش می کردند. او اولین کسی بود که برای کعبه پیراهن درست کرد.

در المیزان، ج ۳۵، ص ۲۴۸، از رسول خدا (ص): تُبَع را ناسزا نگویید چون او اسلام آورده بود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۲۴۸، از مجمع البیان، از امام صادق (ع):

تبع به اوس و خزرج که دو فامیل از لشکریان وی بودند و با لشکر او به مدینه آمده بودند تا یهود را از آن جا بیرون کنند، دستور داد در مدینه بمانند تا ظهور خاتم انبیاء را درک کنند چون از یهودیان شنید که ما به اینجا آمده ایم به خاطر اینکه از کتاب آسمانی خود چنین استفاده کرده ایم که این سرزمین محل هجرت آخرین پیامبر خداست. تبع گفت پس شما اوس و خزرج در این

سرزمین منزل کنید تا شاید ظهور آنجناب را درک کنید، من نیز اگر درک کنم خدمتش کنم.

وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ (۳۸)

ما خَلَقْناهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۳۹)

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰)

يَوْمَ لا يُغْنِى مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ (۴۱)

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲)

إِنَّ شَجَرَهَ الزَّقُّومِ (۴۳)

طَعامُ الْأَثِيمِ (۴۴)

كَالْمُهْلِ يَغْلى فِى الْبُطُونِ (۴۵)

كَغَلْيِ الْحَمِيمِ (۴۶)

خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلى سَواءِ الْجَحِيمِ (۴۷)

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذابِ الْحَمِيمِ (۴۸)

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹)

إِنَّ هذا ما كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰)

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فى مَقامٍ أَمِينٍ (۵۱)

فى جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۵۲)

يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقابِلِينَ (۵۳)

كَذلِكَ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۵۴)

يَدْعُونَ فيها بِكُلِّ فاكِهَهٍ آمِنِينَ (۵۵)

لا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَهَ الْأُولى وَ وَقاهُمْ عَذابَ الْجَحِيمِ (۵۶)

فَضْلاً مِنْ رَبِّکَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (۵۷)

فَإِنَّما یَسَّرْناهُ بِلِسانِکَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ (۵۸)

فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ (۵۹)

ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان این دو است به بازی (و بی هدف) نیافریدیم! (۳۸) ما آن دو را جز بحق نیافریدیم؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند! (۳۹) روز جدایی (حق از باطل) وعده گاه همه آنهاست! (۴۰) روزی که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی کند و از هیچ سو یاری نمی شوند (۴۱) مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده، چرا که او عزیز و رحیم است! (۴۲) مسلماً درخت زقوم (۴۳) غذای گنهکاران است (۴۴) همانند فلز گداخته در شکمها می جوشد (۴۵) جوششی همچون آب سوزان! (۴۶) (آنگاه به مأموران دوزخ خطاب می شود:) این کافر مجرم را بگیرید و به میان دوزخ پرتابش کنید! (۴۷) سپس بر سر او از عذاب جوشان بریزید! (۴۸) (به او گفته می شود:) بچش که (به پندار خود) بسیار قدرتمند و محترم بودی! (۴۹) این همان چیزی است که پیوسته در آن تردید می کردید!(۵۰) (ولی) پرهیزکاران در جایگاه امنی قرار دارند (۵۱) در میان باغها و چشمه ها (۵۲) آنها لباسهایی از حریر نازک و ضخیم می پوشند و در مقابل یکدیگر می نشینند (۵۳) بهشتیان این چنین هستند؛ و آنها را با «حور العین» تزویج می کنیم! (۵۴) آنها در آنجا هر نوع میوه ای را بخواهند در اختیارشان قرارمی گیرد و در نهایت امنیت به سر می برند! (۵۵) هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده اند) نخواهند چشید و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ می کند (۵۶) این فضل و بخششی است از سوی پروردگارت، این همان رستگاری بزرگ است! (۵۷) ما آن [= قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم، شاید آنان متذکر شوند! (۵۸) (اما اگر نپذیرفتند) منتظر باش، آنها نیز منتظرند (تو منتظر پیروزی الهی و آنها منتظر عذاب و شکست)! (۵۹)

☼ نکته:

برای توضیح در خصوص «حور العین» (آیه ۵۴) به سوره ی واقعه و در خصوصِ «مرگ اول» (آیه ۵۶) به ذیل آیه (مؤمن ۱۱) مراجعه شود.

خلاصه آیات سوره دخان:

۲ – کتاب مبین ۳ – لیله مبارکه ۱۰ – دخان ۳۳ – ۱۷ فرعون و موسی (ع) ـ غرق فرعونیان در دریا ۲۹ – گریه آسمان و زمین ۳۷ – قوم تُبع ۴۰ – یوم الفصل ۴۲ – شفاعت ۴۳ – درخت زقوم ۵۱ – ۵۷ – نعمتهای بهشتی ۵۴ – حورعین ۵۶ – مرگ اول ۵۸ – ما این قرآن را به زبان تو آسان کردیم تا خلایق متذکر حقایق آن شوند (مشابه این آیه شریفه در آیه ۹۷ مریم هم ذکر شده است) ۵۹ – فارتقب انهم مرتقبون.

۴۵ سوره جاثیه

۴۵ - سوره جاثیه (به زانو در آمده) = شریعت (دین).

مکی است و ۳۷ آیه دارد. ششمین حوامیم است.

خلاصه مطالب: توحید ــ انذار ــ قرآن، فاروق بین حق و باطل است ــ تهدید کفار.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

حم (۱)

تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲)

حم (۱) این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است (۲)

اِنَّ فی السَّماواتِ والاَرضِ لَآیاتٍ لِلمؤمِنینَ **(۳)** وَ فی خَلقِکُم وَ ما یَبُثُّ مِنْ دابَّهٍ آیاتٌ لِقَومٍ یُوقِنونَ **(۴)** وَاختِلافِ اللَّیلِ وَالنَّهارِ وَ ما اَنزَلَ اللهُ مِنَ السَّمآءِ مِنْ رِزقٍ فَاَحیا بِهِ الاَرضَ بَعدَ مَوتِها وَ تَصریفِ الرِّیاحِ آیاتٌ لِقَومٍ یَعقِلونَ **(۵)** همانا در خلقت آسمانها و زمین برای اهل ایمان نشانه هایی است (۳) و در خلقت شما آدمیان و هر موجود زمینی (حیوانات) برای اهل یقین نشانه هایی است (۴) و نیز در رفت و آمد شب و روز و آنچه از آسمان برای روزی خلق از برف و باران می فرستد و زمین را پس از مرگ دوباره زنده می سازد و وزش باد های عالم در همه اینها برای اهل خرد نشانه هایی است (۵)

☼ نکته:

خدای تعالی در آیه ۳، خلقت آسمان ها و زمین را آیتی بر اهل ایمان و در آیه ۴، خلقت انسان و حیوانات (موجودات زمینی) را آیتی برای اهل یقین و در آیه ۵، شب، روز، باران، زنده شدن زمین بعد از مرگِ پاییزی و باد را آیتی برای خردمندان بر شمرده است.

مفسرین در توجیه ترتیبی که بین مصادیق و اهل آیات سه گانه وجود دارد و اینکه چرا اول اهل ایمان و دوم اهل ایقان و سوم اهل عقل را ذکر فرموده است اختلاف کرده و تعابیری بدین شرح آورده اند:

۱ - این ترتیب از نظر ترقی دادن مطلب است یعنی اول ایمان بعد یقین و بعد عقل همراه با بصیرت. (این نظریه اشتباه است چون مراتبی که شخص در درک موضوعی طی می کند بدین شرح است که: اول تفکر می کند، بعد ایمان آورده و در آخر یقین می آورد یعنی اول عقل، بعد ایمان و آخر یقین است. و این صحیح نیست که کسی یقین پیدا کند و بعد شک نماید).

۲ - آیه می خواهد بفهماند که اگر ایمان دارید آیات را بفهمید و اگر ندارید لااقل تعقل کنید.

۳ – صاحب تفسیر المیزان (ج۳۵، ص ۲۵۲ تا ۲۵۵)، با رد کردن دو نظریه فوق آورده است: «از این اختلافِ تعبیر فهمیده می شود که مراد به ایمان اصل آن است، که آیاتش ساده و بسیط است و چون به دست آمدنش تدریجی نیست از دارندگانش تعبیر به وصف کرد، بر خلاف ایمان اهل یقین و عقل که به خاطرِ دقتِ آیاتِ آن و بلندی افق آنها و به خاطر این که خورده خورده و به تدریج بدست می آید از دارندگانش تعبیر به مضارع ــ یعقلون و یوقنون ــ کرد که دلالت بر استمرار تجددی دارد. در آیه ۳ اشاره به خلقت آسمان و زمین دارد که به علت بزرگی و فهم راحتشان، با کوچکترین دقت و تفکری باعث ایمان به خدای تعالی می شوند. و در آیه ۴ تفکر در خلقت انسانها و حیوانات علاوه بر ایمان باعث یقین به خدای تعالی می شود و در آیه ۵ آیات و نشانه های ذکر شده، انسانها را هر چه بیشتر به دقت و تفکر عمیق در عالم هستی تشویق می فرماید و لذا این آیات با عبارت یعقلون تناسب دارد».

در نهج البلاغه، ح۹۷، ص ۶۴۵، از حضرت علی (ع):

خوابِ با یقین برتر از نمازِ با شک است.

از همان منبع، ح۴۶، ص ۶۳۵:

گناهی که تو را پشیمان کند بهتر از کار نیکی است که تو را خودپسند سازد.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۴۹، از ابن بابویه، از امام حسین (ع):

میان ایمان و یقین چهار انگشت فاصله است. ایمان چیزی است که به گوش می شنویم و یقین آن است که به چشم می بینیم. و فاصله گوش تا چشم، چهار انگشت است.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۹، ص ۸۶۶، ح۱، از حضرت علی (ع):

ریا کمش هم شرک است و شک به خدا کمش هم یقین را از بین می برد.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۳، ص ۱۳۳، ح۱، از حضرت علی (ع):

از گمانهای اهل ایمان بترسید که خداوند سبحان حق را بر زبان آنان جاری می سازد.

از همان منبع، فصل۲۲، ص ۳۴۸: کوچک شمردن گناه بزرگتر از ارتکاب به آن است.

تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُونَ (۶)

وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثیمٍ (۷)

یَسْمَعُ آیاتِ اللَّهِ تُتْلی عَلَیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلیمٍ (۸)

وَ إِذا عَلِمَ مِنْ آیاتِنا شَیْئاً اتَّخَذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ (۹)

مِنْ وَرائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لا یُغْنی عَنْهُمْ ما کَسَبُوا شَیْئاً وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ (۱۰)

هذا هُدیً وَ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلیمٌ (۱۱)

اللَّهُ الَّذی سَخَّرَ لَکُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ فیهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۱۲)

وَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعاً مِنْهُ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (۱۳)

اینها آیات خداوند است که ما آن را بحق بر تو تلاوت می کنیم؛ اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند، به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می آورند؟! (۶) وای بر هر دروغگوی گنهکار (۷) که پیوسته آیات خدا را می شنود که بر او تلاوت می شود، اما از روی تکبر اصرار بر مخالفت دارد؛ گویی اصلا آن را هیچ نشنیده است؛ چنین کسی را به عذابی دردناک بشارت ده! (۸) و هرگاه از بعضی آیات ما آگاه شود، آن را به باد استهزا می گیرد؛ برای آنان عذاب خوارکننده ای است! (۹) و پشت سرشان دوزخ است؛ و هرگز آنچه را به دست آورده اند آنها را (از عذاب الهی) رهایی نمی بخشد و نه اولیایی که غیر از خدا برای خود برگزیدند (مایه نجاتشان خواهند بود)؛ و عذاب بزرگی برای آنهاست! (۱۰) این (قرآن) مایه هدایت است و کسانی که به آیات پروردگارشان کافر شدند، عذابی سخت و دردناک دارند! (۱۱) خداوند همان کسی است که دریا را مسخر شما کرد تا کشتیها بفرمانش در آن حرکت کنند و بتوانند از فضل او بهره گیرید و شاید شکر نعمتهایش را بجا آورید! (۱۲) او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته؛ در این نشانه های (مهمی) است برای کسانی که اندیشه می کنند! (۱۳)

قُل لِلَّذینَ امَنُوا یَغفِرُوا لِلَّذینَ لایَرجونَ اَیّامَ اللهِ لِیَجزیَ قَومًا بِما کانوا یَکسِبونَ (۱۴)

ای رسول به آنان که ایمان آورده اند بگو شما مؤمنان از جور مردمی که به ایّام الهی (روز وعده های خدا) امیدوار نیستند درگذرید که خدا عاقبت هر قومی را به پاداش اعمال خود می رساند (۱۴)

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۵۱، از علی بن ابراهیم، از امام صادق (ع):

معنای آیه آن است که ای پیغمبر! به کسانی که در شناسایی پیشوایان و ائمه معصومین (ع) بر آنها منت گذاشته ایم بگو: آنهایی را که ائمه ی خود را نمی شناسند، هدایت و تشویق به شناختن ائمه نمایند و پس برای آنها استغفار کنند. آن حضرت

فرمود: روزهای خدا که مردم انتظار آن را می کشند، سه روز است:

۱ - روز قیام قائم (عج) ۲ - روز رجعت ۳ - روز قیامت.

از همان منبع، ج ۶، ص ۳۵۲، از معصوم (ع):

در روز قیامت چهار روز را به پیشگاه خداوند باری تعالی می برند:

۱ - روز جمعه ۲ - روز

ص :۱۴۸

عید قربان ۳ – روز عید فطر ۴ – روز غدیر.

مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۵)

وَ لَقَدْ آتَيْنا بَنى إِسْرائيلَ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلَى الْعالَمينَ (۱۶)

وَ آتَيْناهُمْ بَيِّناتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضى بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فيما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۷)

ثُمَّ جَعَلْناكَ عَلى شَريعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْها وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ (۱۸)

إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ إِنَّ الظَّالِمينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقينَ (۱۹)

هذا بَصائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰)

أَمْ حَسِبَ الَّذينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَواءً مَحْياهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما يَحْكُمُونَ (۲۱)

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۲۲)

أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْديهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (۲۳)

هر کس کار شایسته ای بجا آورد، برای خود بجا آورده است؛ و کسی که کار بد می کند، به زیان خود اوست؛ سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازگردانده می شوید! (۱۵) ما بنی اسرائیل را کتاب و حکومت و نبوت بخشیدیم و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم و آنان را بر جهانیان (و مردم عصر خویش) برتری بخشیدیم (۱۶) و دلایل روشنی از امر نبوت و شریعت در اختیارشان قرار دادیم؛ آنها اختلاف نکردند مگر بعد از علم و آگاهی؛ و این اختلاف بخاطر ستم و برتری جویی آنان بود؛ اما پروردگارت روز قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند (۱۷) سپس تو را بر شریعت و آیین حقی قرار دادیم؛ از آن پیروی کن و از هوسهای کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن! (۱۸) آنها هرگز نمی توانند تو را در برابر خداوند بی نیاز کنند (و از عذابش برهانند)؛ و ظالمان یار و یاور یکدیگرند، اما خداوند یار و یاور پرهیزکاران است! (۱۹) این (قرآن و شریعت آسمانی) وسایل بینایی و مایه هدایت و رحمت است برای مردمی که (به آن) یقین دارند! (۲۰) آیا کسانی که مرتکب بدیها و گناهان شدند گمان کردند که ما آنها را همچون کسانی قرارمی دهیم که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند که حیات و مرگشان یکسان باشد؟! چه بد داوری می کنند! (۲۱) و خداوند آسمانها و زمین را بحق آفریده است تا هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده شود؛ و به آنها ستمی نخواهد شد! (۲۲) آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی شوید؟! (۲۳)

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ **(۲۴)**

و (کفار) گفتند: زندگی به جز همین زندگی دنیا نیست. دسته ای می میرند و دسته ی دیگر زنده می شوند. و ما را به جز دهر (طبیعت) کسی هلاک نمی کند. اینان هیچ علمی به سخنان خود ندارند و به جز پندار دلیلی ندارند (۲۴)

☼ نکته:

کلمه «دهر» تنها در دو آیه شریفه آمده است:

۱ - آیه مورد بحث.

۲ - آیه شریفه:

ص :۱۴۹

«هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنْسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یکَنْ شَیئًا مَذْکُورًا» = «آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟!» (انسان= دهر ۱)

نکته ای از المیزان، ج ۳۵، ص ۲۸۶: «دهر» در اصل به معنای طول مدت عالم از اول پیدایش تا آخر انقراض آن است و در آیه شریفه «هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنْسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ» (دهر ۱) به همین معناست، ولی بعد از آن هر مدت طولانی را هم دهر گویند. و معنای این کلمه با معنای کلمه «زمان» فرق دارد، برای اینکه کلمه زمان هم به مدت بسیار اطلاق می شود و هم به مدت اندک.

از همان منبع، ص ۲۹۸، از پیامبر (ص): دهر را ناسزا نگویید، که دهر همان خداست. سازنده همه حوادث خداست، پس شما که سازنده آنها را ناسزا می گویید در حقیقت خدا را ناسزا گفته اید.

توجه: مشابه روایت فوق، روایتی از امام باقر (ع) است که می فرماید: دنیا را دشنام ندهید، زیرا دنیا مرکب خوبی برای مؤمن است، که با سواری بر آن به خیر می رسد و به وسیله آن از شر و بدی نجات یابد. و می فرماید: به راستی که مؤمن در دنیا به اندازه دین وآیینش مبتلا می شود.

وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ ما کانَ حُجَّتَهُمْ إِلاَّ أَنْ قالُوا ائْتُوا بِآبائِنا إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ (۲۵)

قُلِ اللَّهُ یُحْییکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ لا رَیْبَ فیهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ (۲۶)

وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ یَوْمَئِذٍ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ (۲۷)

وَ تَری کُلَّ أُمَّهٍ جاثِیَهً کُلُّ أُمَّهٍ تُدْعی إِلی کِتابِهَا الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸)

هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹)

فَأَمَّا الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَیُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فی رَحْمَتِهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبینُ (۳۰)

وَ أَمَّا الَّذینَ کَفَرُوا أَ فَلَمْ تَکُنْ آیاتی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَاسْتَکْبَرْتُمْ وَ کُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمینَ (۳۱)

وَ إِذا قیلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَهُ لا رَیْبَ فیها قُلْتُمْ ما نَدْری مَا السَّاعَهُ إِنْ نَظُنُّ إِلاَّ ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنینَ (۳۲)

وَ بَدا لَهُمْ سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ (۳۳)

وَ قیلَ الْیَوْمَ نَنْساکُمْ کَما نَسیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا وَ مَأْواکُمُ النَّارُ وَ ما لَکُمْ مِنْ ناصِرینَ (۳۴)

ذلِکُمْ بِأَنَّکُمُ اتَّخَذْتُمْ آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْکُمُ الْحَیاهُ الدُّنْیا فَالْیَوْمَ لا یُخْرَجُونَ مِنْها وَ لا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ (۳۵)

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمینَ (۳۶)

وَ لَهُ الْكِبْرِياءُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷)

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود، دلیلی در برابر آن ندارند جز اینکه می گویند: «اگر راست می گویید پدران ما را (زنده کنید) و بیاورید (تا گواهی دهند)!» (۲۵) بگو: «خداوند شما را زنده می کند، سپس می میراند، بار دیگر در روز قیامت که در آن تردیدی نیست گردآوری می کند؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند» (۲۶)

ص: ۱۵۰

مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین برای خداست؛ و آن روز که قیامت برپا شود اهل باطل زیان می بینند! (۲۷) در آن روز هر امتی را می بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته؛ هر امتی بسوی کتابش خوانده می شود و (به آنها می گویند:) امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما می دهند! (۲۸) این کتاب ما است که بحق با شما سخن می گوید (و اعمال شما را بازگو می کند)؛ ما آنچه را انجام می دادید می نوشتیم! (۲۹) اما کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پروردگارشان آنها را در رحمت خود وارد می کند؛ این همان پیروزی بزرگ است! (۳۰) اما کسانی که کافر شدند (به آنها گفته می شود:) مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما استکبار کردید و قوم مجرمی بودید؟! (۳۱) و هنگامی که گفته می شد: «وعده خداوند حق است و در قیامت هیچ شکی نیست» ، شما می گفتید: «ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم و به هیچ وجه یقین نداریم!» (۳۲) و بدیهای اعمالشان برای آنان آشکار می شود و سرانجام آنچه را استهزا می کردند آنها را فرامی گیرد! (۳۳) و به آنها گفته می شود: امروز شما را فراموش می کنیم همان گونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید؛ و جایگاه شما دوزخ است و هیچ یاوری ندارید! (۳۴) این بخاطر آن است که شما آیات خدا را به مسخره گرفتید و زندگی دنیا شما را فریب داد! امروز نه آنان را از دوزخ بیرون می آورند و نه هیچ گونه عذری از آنها پذیرفته می شود! (۳۵) پس حمد و ستایش مخصوص خداست، پروردگارِ آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار همه جهانیان! (۳۶) و برای اوست کبریا و عظمت در آسمانها و زمین و اوست عزیز و حکیم! (۳۷)

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۲، ص ۱۳۰، چ۱، از حضرت علی (ع): مافوق خود را فرمان ببر مادونت فرمانبرت شود، باطنت را خوب کن، خدای سبحان ظاهرت را خوب گرداند.

از همان منبع، ج ۲، فصل۸۵، ص ۸۱۴: از کاری که در آن خداوند سبحان را فرمان برده ای عذر مخواه که برای ستایش تو همین بس است.

از همان منبع، فصل۷۷، ص ۷۰۴: هر کس از خداوندِ سبحان بترسد، خداوند او را از هر چیزی ایمن دارد و هر کس از مردم بترسد خداوندِ سبحان او را از هر چیزی بترساند.

خلاصه آیات سوره جاثیه:

۱ – حم ۳ – آیاتی برای اهل ایمان ۴ – آیاتی برای اهل یقین ۵ – آیاتی برای اهل تعقل ۷ – وای بر هر کس کـه دروغ می گوید و از گناه لذت می برد ۹ – و چون به چیزی از آیات ما اطلاع می یابد آن را مسخره می کند ... ۱۰ – از مال دنیا پشیزی به دردشان نمی خورد ۱۱ – قرآن هدایت است ۱۲ – دریا را برای شما مسخر کرد تا کشتی ها در آن به راه افتند ۱۳ – آن چه در آسمانها و زمین است همه را مسخر شما کرد ۱۴ – ایام الله ۱۵ – هر کس عمل صالح کند به نفع خود کرده و هر کس بدی کند علیه خود کرده ۱۶ – ما به بنی اسرائیل کتاب و حکمت و نبوت دادیم و از ارزاق طیب روزیشان کردیم و بر عالمین عصر خود برتریشان دادیم ۱۸ – پس نوبت به تو رسید و ما تو را هم بر شریعتی از امر دین واقف ساختیم ۱۹ – چون آنان نزد خدا هیچ دردی از تو دوا نمی کنند ۲۰ – این قرآن بصیرتهایی است ۲۲ – خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید ۲۳ – هیچ دیدی آن کس که هوای خود را خدای خود گرفت و ... ۲۴ – دهر ۲۹ – استنساخ کتاب اعمال ۳۴ – و خطاب می شود امروز ما شما را فراموش می کنیم همان طور که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید ۳۶ – فلله الحمد رب السموات و رب الارض

رب العالمين ۳۷ - و له الكبرياء فى السموات و الارض و هو العزيز الحكيم.

ص :۱۵۱

۴۶ سوره احقاف

۴۶ - سوره احقاف (سرزمین احقاف) (قوم عاد درسرزمین احقاف بودند).

مکی است و ۳۵ آیه دارد. هفتمین و آخرین حوامیم است.

خلاصه مطالب: انـذار مشـرکین ـ اثبات معاد ـ احتجاج بر توحید و نبوت ـ اشاره ای به هلاکت قوم هود و قریه های پیرامون مکه ـ آمدن چند نفر از طایفه جنیان نزد رسول خدا (ص).

بسم الله الرحمن الرحیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

حم (۱)

تَنْزیلُ الْکِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزیزِ الْحَکیمِ (۲)

ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی وَ الَّذینَ کَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ (۳)

قُلْ أَ رَأَیْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّماواتِ ائْتُونی بِکِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ (۴)

وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا یَسْتَجیبُ لَهُ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ (۵)

وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ کانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ کانُوا بِعِبادَتِهِمْ کافِرینَ (۶)

وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ هذا سِحْرٌ مُبینٌ (۷)

أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ إِنِ افْتَرَیْتُهُ فَلا تَمْلِکُونَ لی مِنَ اللَّهِ شَیْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِما تُفیضُونَ فیهِ کَفی بِهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ (۸)

حم (۱) این کتاب از سوی خداونـد عزیز و حکیم نازل شده است! (۲) ما آسـمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریـدیم؛ اما کافران از آنچه انـذار می شوند روی گرداننـد! (۳) به آنـان بگو: «این معبودهایی را که غیر از خـدا پرسـتش می کنیـد به من نشان دهیـد چه چیزی از زمین را آفریـده اند، یا شـرکتی در آفرینش آسـمانها دارند؟ کتـابی آسـمانی پیش از این، یـا اثر علمی از گذشـتگان برای من بیاوریـد (که دلیـل صـدق گفتـار شـما باشـد) اگر راست می گوییـد!» (۴) چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی گوید و از خواندن آنها (کاملاً) بی خبر است؟! (و صدای آنها را هیچ نمی شـنود!) (۵) و هنگامی که مردم محشور می شوند، معبودهای

آنها دشـمنانشان خواهنـد بود؛ حتی عبادت آنها را انکار می کننـد! (۶) هنگـامی که آیات روشن ما بر آنان خوانـده می شود، کافران در برابر حقی که برای آنها آمده می گویند: «این سحری آشکار است!» (۷) بلکه می گویند: «این آیات را بر خدا افترا بسته است!» بگو: «اگر من آن را بدروغ به خدا نسبت داده باشم (لازم است مرا رسوا کند و) شما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید! او کارهایی را که شما در آن وارد می شوید بهتر می داند؛ همین بس که خداوند گواه میان من و شما باشد؛ و او آمرزنده و مهربان است!» (۸)

☼ نکته:

به ۷ سوره از قرآن کریم که پشت سر هم آمده و با «حم» شروع می شوند، حوامیم گویند، شامل:

۱ - مؤمن ۲ - فصلت ۳ - شوری ۴ - زخرف ۵ - دخان ۶ - جاثیه ۷ - احقاف.

که در همه ی آنها بعد از «حم» اشاره به کتاب الهی شده است. و مطمئناً ارتباطی بینشان وجود دارد (برای توضیح در خصوص حروف مقطعه به فصلِ اول کتاب مراجعه کنید).

قُلْ مَا كُنتُ بِدْعاً مِّنْ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكَمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ **(۹)** بگو: من اولین پیامبر نیستم (آوازه رسالت بلند کرده باشم) و نمی دانم که با من و شما عاقبت چه می کنند. من جز آنچه بر من وحی می شود پیروی نمی کنم و جز آن که با بیان روشن خلق را آگاه کنم، وظیفه ای ندارم (۹)

☼ نکته:

در خصوص علم غیبِ اهلِ بیت (ع) سه دسته آیه وجود دارد:

۱ - دسته ای که علم غیب را نفی می کنند از جمله: آیه مورد بحث و آیه ۱۸۸ اعراف که می فرماید: «قُل لَّا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَلَا ضَرّاً إِلَّا مَا شَاء اللّهُ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» = «ای رسول به مردم بگو که من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آن چه خدا بر من خواسته، اگر من از غیب آگاه بودم به خیر خود همیشه می افزودم و هیچ گاه زیان و رنج نمی دیدم» (۱).

۲ - دسته ای که علم غیب را تأیید می کنند از جمله: آیه شریفه: «عالمُ الغیب فَلا یُظهِرُ عَلی غَیبِهِ اَحَداً اِلاّ مَنِ ارتضی من رسول» = «خدا دانای به غیب است و هیچ کس بر عالم غیب آگاه نیست، جز آن کس که از رسولان خود برگزیده است» (۲).

۳ - دسته ای که علم غیب پیامبر (ص) را به واسطه وحی تأیید می کنند از جمله: «ذَلِکَ مِنْ أَنبَاء الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْکَ» = «این حکایت از اخبار غیب بود که ما بر تو به وحی رسانیدیم» (۳).

و یا: «تِلْکَ مِنْ أَنبَاء الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْکَ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلاَ قَوْمُکَ مِن قَبْلِ هَـذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» = «این حکایت نوح از اخبار غیب است که پیش از آن که ما به تو وحی کنیم تو و قومت هیچ از آن آگاه نبودید» (۴).

و یا: «ذَلِکَ مِنْ أَنبَاء الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيکَ» = «این حکایت از اخبار غیب است که به تو وحی کردیم» (۵).

نتیجه کلام: آیاتی که علم غیب را مختصِ خدایتعالی می دانند توسط آیاتی که آن را به حضرت رسول اکرم (ص) هم نسبت می دهند، تخصیص زده شده اند، بنابراین روبر هم آیات این

۱- اعراف۱۸۸

۲- جن۲۶و۲۷

۳- یوسف۱۰۲

۴- هود ۴۹

۵- آل عمران ۴۴

می شود که پیامبر (ص) و به تبعِ آن جناب، اهل بیت (ع) به اذن و اراده الهی به علوم غیبی آگاه بوده انـد (برای توضـیح بیشتر به ذیل آیه ۳۴ سوره ی لقمان مراجعه شود).

بگو: «به من خبر دهیـد اگر این قرآن از سوی خـدا باشـد و شـما به آن کافر شوید، در حالی که شاهدی از بنی اسـرائیل بر آن شهادت دهد و او ایمان آورد و شـما اسـتکبار کنید (چه کسـی گمراهتر از شـما خواهد بود)؟! خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی کند!» (۱۰) کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: «اگر (اسـلام) چیز خوبی بود، هرگز آنها (در پذیرش آن) بر ما پیشی نمی گرفتنـد!» و چون خودشان بوسیله آن هـدایت نشدنـد می گوینـد: «این یک دروغ قـدیمی است!» (۱۱) و پیش از آن، کتـاب موسـی که پیشوا و رحمت بود (نشـانه هـای آن را بیـان کرده) و این کتاب هماهنگ با نشانه های تورات است در حالی که به زبان عربی و فصـیح و گویاست، تا ظالمان را بیم دهـد و برای نیکوکاران بشارتی باشد! (۱۲) کسانی که گفتند: «پروردگار ما الله است» ، سـپس اسـتقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می شوند (۱۳) آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند؛ این پاداش اعمالی است که انجام می دادند (۱۴)

وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَاناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) مـا به انسـان پـدر و مـادرش را سـفارش کردیم که به آنهـا احسـان کنـد احسانی مخصوص به آنان، مخصوصـاً مـادرش که او را به حملی نـارحت کننـده حمـل کرد و به وضـعی نـاراحت کننـده بزاییـد و حمل او تا روزی که از شیرش می گیرد سی ماه است و تا هنگامی که به حـد بلوغ و رشـد عقلی برسـد همچنان پـدر و مادر مراقبش هسـتند تا به حد چهل سالگی برسد (۱۵)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۱۱و۱۲: از آن جایی که احترام به پدر و مادر بسیار مهم است لذا در آیه شریفه سفارش را عمومیت داده به هر انسان، نه تنها مسلمانان، همچنان که در جای دیگر بعـد از توحیـد، احسان به والدین را بیان می فرماید: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا

تُشْرِكُوا بِهِ شَيئًا وَبِالْوَالِدَينِ إِحْسَانًا» (انعام ۱۵۱). و اینکه فرمود: «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْراً» بدین حساب است که به حکم آیه: «وَالْوَالِدَاتُ يرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَينِ كَامِلَينِ» = «مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند» (بقره ۲۳۳) و آیه: «وَفِصَالُهُ فِي عَامَينِ» = «از شیر گرفتنش در دو سال است» (لقمان۱۴)، دوران شیر دادن به فرزند دو سال است و کمترین مدت حاملگی هم شش ماه است که مجموع آن سی ماه است (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۱، از درمنثور:

زنی را نزد عمر آوردند که شش ماهه زاییده بود، عمر از اصحاب رسول خدا (ص) حکم وی را پرسید، حضرت علی (ع) فرمود: نباید سنگسار شود، مگر نمی بینی خدای تعالی می فرماید: «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْراً» و از سوی دیگر می فرماید: «وَفِصَالُهُ فِي عَامَينِ» پس باید فهمید که اقل حمل شش ماه است. عمر، زن را رها کرد.

توجه: روایت دیگری از همان منبع آمده است که در زمان عثمان، زنی بعد از شش ماه از ازدواجش، فرزندی آورد و عثمان دستور داد زن را سنگسار کنند. اما مولای متقیان حضرت علی (ع)، به استناد دو آیه مذکور آن زن را نجات داد و بعدها آن بچه شبیه ترین مردم به پدرش شد.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۷۲، از خصال شیخ صدوق، از امام صادق (ع):

وقتی بنده خدا ۳۳ ساله شد به حد بلوغ اشد و کمالِ قدرت رسیده است و چون به سن چهل سالگی برسد به منتهای بلوغ رسیده و همین که پا به چهل و یک سالگی بگذارد رو به نقصان گذاشته و اما کسی که پنجاه ساله شده باید خود را مثل کسی بداند که در حال جان کندن است.

در کتاب خصالِ شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۲۹، چ۲، از امام صادق (ع)، از امام باقر (ع):

هر گاه بنده ای به ۴۰سالگی رسید به او گفته شود: خود را دریاب که عذرت پذیرفته نیست.

☼ لطیفه:

شخصی برای اجابت دعایش، پس از طی مسیری طولانی، خدمت عارفی رسید و گفت: برایم دعا کن. عارف گفت: آیا مادرت در قید حیات است؟ آن شخص گفت: بله. عابد گفت: مادرت زنده است و از من طلب دعا می کنی؟!!!

۱- ماه ۶ = ۲۴ - ۳۰

در کتاب خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۰۵، از امام باقر (ع)، از امام علی (ع):

خداوند متعال می فرماید: ۴ چیز را در ۴ چیز پنهان کرده است:

۱ – خشنودی خود را در اطاعتش پنهان کرده، پس چیزی از اطاعت او را کوچک مشمار چه بسا که با رضایت او همراه شود و تو ندانی ۲ – خشم خود را در نافرمانی خود پنهان کرده، پس چیزی از نافرمانی او را کوچک مشمار، چه بسا گناهی که سبب خشم او شود و تو ندانی ۳ – اجابت خود را در دعا کردنش پنهان کرده، پس چیزی از دعا کردنِ او را کوچک مشمار، چه بسا با اجابتش همراه شود و تو ندانی ۴ – ولیِّ خود را در میان بندگانش پنهان کرده، پس هیچ بنده ای از بندگان خدا را کوچک مشمار، چه بسا او ولیِّ خدا باشد و تو ندانی.

آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم و از گناهانشان می گذریم و در میان بهشتیان جای دارند؛ این وعده راستی است که وعده داده می شدند (۱۶) و کسی که به پدر و مادرش می گوید: «اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم؟! در حالی که پیش از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند)! و آن دو پیوسته فریاد می کشند و خدا را به یاری

ص: ۱۵۶

می طلبنـد که: وای بر تو، ایمـان بیاور که وعـده خـدا حق است اما او پیوسـته می گویـد: » اینها چیزی جز افسانه های پیشـینیان نیست! (۱۷) آنها کسانی هسـتند که فرمان عذاب درباره آنان همراه اقوام (کافری) که پیش از آنان از جن و انس بودند مسـلم شـده، چرا که همگی زیانکار بودند! (۱۸) و برای هر کـدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده انـد، تا خداوند کارهایشان را بی کم و کاست به آنان تحویل دهـد؛ و به آنها هیـچ سـتمی نخواهـد شـد! (۱۹) آن روز که کـافران را بر آتش عرضه می کنند (به آنها گفته می شود:) از طیبات و لذایذ در زندگی دنیا خود اسـتفاده کردید و از آن بهره گرفتید؛ اما امروز عذاب ذلت بار بخاطر استکباری که در زمین بناحق کردید و بخاطر گناهانی که انجام می دادید؛ جزای شما خواهد بود! (۲۰) (سـرگذشت هود) برادر قوم عـاد را یـاد کن، آن زمان که قومش را در سـرزمین «احقاف» بیم داد در حالی که پیامبران زیادی قبل از او و در گذشـته های دور و نزدیک آمـده بودنـد که: جز خـدای یگانه را نپرستید! (و گفت:) من بر شـما از عذاب روزی بزرگ می ترسـم! (۲۱) آنهـا گفتنـد: «آیـا آمـده ای که مـا را (با دروغهایت) از معبودانمان بازگردانی؟! اگر راست می گویی عـذابی را که به ما وعـده می دهی بیاور!» (۲۲) گفت: «علم (آن) تنهـا نزد خـداست (و او می دانـد چه زمانی شـما را مجازات کند)؛ من آنچه را به آن فرسـتاده شده ام به شـما می رسانم، (وظیفه من همین است!) ولی شما را قومی می بینیم که پیوسته در نادانی هستید!» (۲۳) هنگـامی که آن (عـذاب الهی) را بصورت ابر گسترده ای دیدنـد که بسوی دره هـا و آبگیرهـای آنان در حرکت است (خوشحال شدنـد) گفتند: «این ابری است که بر ما می بارد!» (ولی به آنها گفته شد:) این همان چیزی است که برای آمـدنش شـتاب می کردیـد، تنـدبادی است (وحشـتناک) کـه عـذاب دردنـاکی در آن است! (۲۴) همـه چیز را بفرمـان پروردگـارش در هم می کوبـد و نـابود می کنـد (آری) آنهـا صـبح کردنـد در حـالی که چیزی جز خانه هایشان به چشم نمی خورد؛ مـا این گونه گروه مجرمان را کیفر می دهیم! (۲۵) ما به آنها [= قوم عاد] قـدرتی دادیم که به شـما ندادیم و برای آنان گوش و چشم و دل قرار دادیم؛ (اما به هنگام نزول عذاب) نه گوشـها و چشمها و نه عقلهایشان برای آنان هیچ سودی نداشت، چرا که آیات خدا را انکار می کردند؛ و سرانجام آنچه را استهزا می کردند بر آنها وارد شد! (۲۶) ما آبادیهایی را که پیرامون شمـا بودنـد نـابود ساختیم و آیات خود را بصورتهای گوناگون (برای مردم آنها) بیان کردیم شایـد بازگردنـد! (۲۷) پس چرا معبودانی را که غیر از خـدا برگزیدنـد - به گمـان اینکه به خـدا نزدیکشان سازد- آنها را یاری نکردنـد؟! بلکه از میانشان گم شدند! این بود نتیجه دروغ آنها و آنچه افترا می بستند! (۲۸)

آیات شریفه ۲۱ تا ۲۸ مربوط به داستان هود (ع) و قومش عاد در سرزمین احقاف است که معذب شدند.

☼ نکته:

احقـاف نام سـرزمینی است که قوم عاد در آن زنـدگی می کرده انـد و احتمالاً این سـرزمین در جنوب جزیرهٔ العرب بوده ولی امروز هیچ اثری از آن قوم در آن باقی نمانده است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۸۰، از طبرسی آمده است:

معتصم عباسـی امر کرد در بطانیه چاهی حفر کننـد به عمق سیصد قامت. چاه را حفر کردنـد آب ظاهر نشـد آن را رها کردند چون متوکل به خلافت رسـید، امر کرد آن چاه را بکنند تا به آب برسد. مقدار صد قامت حفر کردند. به سـنگی برخورد کرد. آن را شکسـتند از آن سـنگ، باد سـردی وزیـد که از شـدت سـردیش، اشخاصـی که نزدیک آن چاه بودنـد هلاک شدند. به

متوکل خبر دادند

ص :۱۵۷

علت آن را نـدانست و نفهمیـد وزش بـاد بر اثر چیست. دسـتور داد برونـد و از امام جواد (ع) سؤال کننـد. حضور آن حضـرت رفتند. فرمود: مکان مزبور، مسکن قوم عاد و جایگاه شهر احقاف است که خداوند آنان را به باد سردی هلاک نمود.

وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَيْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹)

قالُوا يا قَوْمَنا إِنَّا سَمِعْنا كِتاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدى إِلَى الْحَقِّ وَ إِلى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۰)

يا قَوْمَنا أَجِيبُوا داعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ (۳۱)

وَ مَنْ لا يُجِبْ داعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءُ أُولئِکَ فى ضَلالٍ مُبِينٍ (۳۲)

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذى خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْىَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى بَلى إِنَّهُ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ قَدِيرٌ (۳۳)

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَ لَيْسَ هذا بِالْحَقِّ قالُوا بَلى وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴)

(به یـاد آور) هنگـامی که گروهی از جن را به سـوی تـو متوجه سـاختیم که قرآن را بشـنوند؛ وقـتی حضور یافتنـد به یکـدیگر گفتند: «خاموش باشید و بشنوید!» و هنگامی که پایان گرفت، به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را بیم دادند! (۲۹) گفتند: ای قوم مـا! مـا کتـابی را شـنیدیم که بعـد از موسـی نازل شـده، هماهنگ با نشانه های کتابهای پیش از آن، که به سوی حق و راه راست هدایت می کند (۳۰) ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهانتان را ببخشد و شـما را از عـذابی دردناک پناه دهد! (۳۱) و هر کس به دعوت کننـده الهی پاسـخ نگویـد، هرگز نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمیـن فرار کنـد و غیر از خـدا یـار و یـاوری برای او نیست؛ چنیـن کسـانی در گمراهی آشـکارند! (۳۲) آیـا آنهـا نمی داننـد خداونـدی که آسـمانها و زمین را آفریـده و از آفرینش آنها ناتوان نشـده است، می تواند مردگان را زنده کند؟! آری او بر هر چیز تواناست! (۳۳) روزی را به یاد آور که کافران را بر آتش عرضه می دارند (و به آنها گفته می شود:) آیا این حق نیست؟! می گوینـد: «آری، به پروردگارمان سوگنـد (که حق است)!» (در این هنگام خداوند) می گوید: «پس عذاب را بخاطر کفرتان بچشید!» (۳۴)

آیات شریفه ۲۹ تا ۳۲ مربوط به چند نفر از جنیان است که بر اثر استماع قرآن ایمان آوردند:

☼ نکته:

بعد از فوت حضـرت ابوطالب (ع)، پیغمبر اکرم (ص) در مکه بی یاور ماند و برای ارشاد مردم به طائف رفت ولی کسـی ایمان نیاورد پیامبر اکرم (ص) از طائف به جانب مکه برگشت چون به نخله رسـید به نماز شب برخاست. جماعتی از جنیان (۹ نفر از اشـرافِ جن بودنـد) با شـنیدن صـدای پیامبر (ص) ایمان آورده و به طرف طایفه خودشان جهت انذار رفتند. و این ماجرا مؤیدِ این واقعیت است که: «پیامبرِ اکرم (ص) بر هر دو گروهِ جن و انس مبعوث شده است» .

☼ مؤلف:

در اکثر تفاسیر در ذیلِ آیات فوق و آیه ۶ سوره جن که مربوط به بحث «جن» می

ص :۱۵۸

باشـد روایتی آورده انـد که در آن آمـده است: «جِن ها» به بهشت نمی رونـد و نیز دارای مذاهبی شبیه مذاهبِ انسانها هسـتند. مثلاًـ در تفسیر صافی (ج۶، ص ۸۰)، از قمی چنیـن روایـتی وارد شـده اسـت. اما به اسـتناد آیـات شـریفه الرحمن که در آنها نعمتهـای بهشتی را پـاداش جن و انس بیان فرموده است، صـحتِ این روایت بعیـد است. از طرفی، داشـتن مِـذاهبِ مختلف هم جای اشکال است، که بحث مفصل آن ان شاءَ الله در سوره جن به تفصیل خواهد آمد.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۸۴، از طبرسی، از امیرالمؤمنین (ع):

بـا آن که اجنه مسـخر سـلیمان بودنـد، بر کفر خود بـاقی ماندنـد ولی آنهـا مسـخر محمـد (ص) شدنـد و به آن حضـرت ایمان آوردند.

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ (۳۵)

پس ای رسول در برابر تکـذیب قومت صبر کن آن چنـان که پیـامبران اولوالعزم صبر کردنـد و در نفرین آنان عجله مکن برای این که آن قـدر وعده خدا نزدیک است که وقتی می رسد به نظرشان می آید که گویی بیش از یک ساعت از روزی در دنیا، نزیسته اند و این قرآن بلاغی است و آیا به جز مردم تبهکار کسی هلاک می شود؟ (۳۵)

☼ نکته:

خدای تعالی در آیاتی دیگر می فرماید:

«قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» = «می گویند یک روز یا پاره ای از یک روز ماندیم» (۱).

«لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» = «گویی که جز شبی یا روزی درنگ نکرده اند» (۲).

«لمْ يَلْبَثُواْ إِلاَّ سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ» = «گویی جز به اندازه ساعتی از روز درنگ نکرده اند» (۳).

«مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ» = «سوگند یاد می کنند که جز ساعتی [بیش] درنگ نکرده اند» (۴).

«إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» = «می گویند شما [در دنیا] جز ده [روز بیش] نمانده اید» (۵).

«وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلاَّ قَلِيلًا» = «می پندارید که جز اندکی [در دنیا] نمانده اید» (۶).

«إِن لَّبِثْتُم إِلَّا يَوْمًا» = «جز یک روز بیش نمانده اید» (۷).

توجه: توضیح در خصوص آیاتِ فوق در ذیل آیات (حج ۴۷) و (معارج ۳و۴) آمده است.

درالمیزان، ج ۳۶، ص۴۲، ودرجامع، ج ۶، ص۳۸۶، از امام باقر(ع) ودر صافی، ج ۶، ص ۸۱، از امام صادق (ع):

۱- مؤمنون ۱۱۳

۲- نازعات ۴۶

۳- یونس ۴۵

۴- روم ۵۵

۵- طه ۱۰۳

۶- اسرا ۵۲

۷- طه۱۰۴

اول وصی در روی زمین، شیث هبه الله بود و هیچ پیغمبری از دنیا نرفت مگر آن که برای او وصی بود. تمام پیامبران ۱۲۴ هزار نفر بودند و پنج نفر «نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص)» اولوالعزم بودند و علی بن ابیطالب (ع) «هبه الله» است از برای محمد (ص) و وارث علوم تمام پیغمبران است. و محمد (ص) افضل و اعلم جمیع پیامبران است.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۸۲، از قمی:

معنی اولوالعزم آن است که پیامبرانِ اولوالعزم در اقرار به خدا و به هر پیامبری قبل از خود از دیگر انبیاء پیشی گرفته و بر صبر و تحملِ تکذیب و اذیتِ کفار نسبت به آنان تصمیم گرفتند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۸۱، از کافی و علل، از امام باقر (ع):

پیامبرانِ اولوالعزم را اولوالعزم نامیده اند از آن جهت که خداوند درباره ی محمد (ص) و جانشینانِ او خصوصاً درباره ی حضرت مهدی (عج) و روش او به آنان سفارش نمود و آنان هم عزم و تصمیم خود را جزم کردند (و استوار نمودند) که مطلب چنین است و اقرار کردند.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۲۱، چ۱، از امام رضا (ع):

کسی که قادر نیست گناهان خود را بزداید بر محمد (ص) صلوات بفرستد، چرا که صلوات بنیان گناه را زیاده از هر عملی خراب کند و صلوات بر محمد و آلش در نزد خداوند متعال معادل با تسبیح: «سبحان الله» و تهلیل: «لا اله الا الله» و تکبیر: «الله اکبر» است.

در غررالحکم، ج ۱، فصل۱، ص ۶۰، از امام علی (ع): با پیمان شکنان، پیمان شکستن نزد خدای سبحان وفای به عهد است و با پیمان شکنان، وفادار ماندن نزد خدای سبحان پیمان شکنی است.

در تحف العقول، ص ۲۲۵، آمده است: از امام علی (ع) سؤال شد مروت چیست؟ فرمود: کاری در خفا و خلوت نکنی که در عیان و حضور مردم از انجام آن شرمنده باشی.

خلاصه آیات سوره احقاف:

۱ - حم ۳ - خلقتِ به حقِ آسمانها و زمین و بین آنها ۵ - کیست گمراه تر از آن که جز خدا کسی را بپرستد ۹ - علم غیب رسول (ص) ۱۱ - کافران به مؤمنان گفتند اگر دین اسلام بهتر بود، فقرا به آن سبقت نمی گرفتند ۱۲ - کتاب موسی ۱۳ - ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون ۱۵ - احترام والدین، سی ماه حمل و شیرخوارگی ۱۷ - اُف بر والدین نگویید۲۱ - احقاف ۲۸ — قوم عاد ۲۹ - ۳۲ طایفه ای از جنیان ۳۵ - پیامبران اولوالعزم.

۴۷ سوره محمد

۴۷ – سوره محمد (ص) = قتال = الذین کفروا.

مدنی است و ۳۸ آیه دارد .

خلاصه مطالب: مقایسه دو طایفه کافر و مؤمن _ احکام جهاد.

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلَّذِینَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱) کسانی که کافر شدند

و (مردم را) از راه خدا بازداشتند، (خداوند) اعمالشان را نابود می کند! (۱)

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۹۰، از قمی، (در ذیل آیه ۱ آورده است):

این آیه در حق اصحاب پیغمبر اکرم (ص) نازل شده که بعد از حضرت مرتد شدند و حق اهل بیت آن حضرت را غصب کردند و باز داشتند و راه ولایتِ امیرالمؤمنین (ع) را بستند و بدین ترتیب، عباداتی که پیش از این به جا آورده بودند باطل ساختند. و ثواب نصرت و جهادی را که در رکاب رسول اکرم (ص) به دست آورده بودند از بین بردند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۸۴، از امام باقر (ع):

روزی حضرت علی (ع) آیه (فوق) را در مسجد خواند. ابن عباس گفت: آیا از خواندن آیه منظوری داری؟ حضرت (ع) فرمود: آری خداوند می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» = «آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده خود داری نمایید» (حشر۷)، (حضرت (ع) به ابن عباس فرمود): آیا تو گواهی می دهی که پیامبر (ص) ابوبکر را جانشین خود کرده است؟ ابن عباس گفت: من از پیامبر (ص) چیزی در این باره نشنیده ام جز آن که سفارشی در حق تو می کرد. حضرت (ع) فرمود: پس چرا با من بیعت نمی کنی؟ گفت: مردم همه با ابوبکر بیعت کردند من هم یکی از آنها می باشم. حضرت (ع) فرمود: همان گونه که گوساله پرستان بر پرستش گوساله سامری اجتماع کردند این جا آزمایش شدید (و فتنه کردید) و مثال شما (مثال این آیات است که می فرماید): «آنان [= منافقان] همانند کسانی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کنند)، ولی هنگامی که آتش اطرافشان را روشن

ساخت، خداوند (طوفانی می فرستد و) آن را خاموش می کند؛ و در تاریکی های وحشتناکی که چشم کار نمی کند، آنها را رها می سازد، آنها کران، گنگها و کورانند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی گردند!» (۱).

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲) و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد (ص) نازل شده - و همه حق است و از سوی پروردگارشان- نیز ایمان آوردند، خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را اصلاح می کند! (۲)

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۸۵، از قمی، از امام صادق (ع):

(منظور از آیه) کسانی هستند که به آن چه بر پیامبر (ص) در شأن و فضیلت علی (ع) نازل شده ایمان آورند.

از همان منبع: آیه نازل شده درباره ابوذر و سلمان و عمار و مقداد است که پیمان خود را با رسول خدا (ص) در پیروی از ولایتِ حضرت علی (ع) نشکستند و ثابت قدم ماندند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳) این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود تبعیت نمودند؛ این گونه خداوند برای مردم مثلهای (زندگی) آنان را بیان می کند! (۳)

از همان منبع:

در سوره محمد (ص) یک آیه درباره ما و یک آیه درباره دشمنان ما نازل شده است.

از همان منبع: منظور از آیه کسانی هستند که از دشمنان رسول خدا (ص) و دشمنان حضرت علی (ع) پیروی می کنند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۵۰، از درمنثور، از حضرت علی (ع):

سوره محمد (ص) آیه ای است در ما و آیه ای است در بنی امیه.

☼ نکته:

در برخی از تفاسیر در ذیل بسیاری از آیات، روایاتی آورده اند که شأن نزول آنها به اهل بیت (ع) یا دشمنان و غاصبین اهل بیت (ع) نسبت داده می شود. و صد البته مصداق بارز

۱- بقره ۱۷و۱۸

آیات نیز همین است و آن روایات مؤید این گفته ارجمند و گران بهای مولای متقیان امیرالمؤمنین (ع) است که می فرماید: «قرآن به ۴ گونه نازل شده است: ربع آن درباره ما، ربعی درباره دشمنان ما، ربعی آداب و مثلها و ربعی واجبات و احکام است. و فرازهای بلند قرآن از آن ماست».

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ **(۴)** و هنگامی که با کافران (جنایت پیشه) در میدان جنگ رو به رو شدید گردنهایشان را بزنید، (و این کار را همچنان ادامه دهید) تا به اندازه کافی دشمن را در هم بکوبید؛ در این هنگام اسیران را محکم ببندید؛ سپس یا بر آنان منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنان فدیه [= غرامت] بگیرید؛ (و این وضع باید همچنان ادامه یابد) تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد، (آری) برنامه این است! و اگر خدا می خواست خودش آنها را مجازات می کرد، اما می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید؛ و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمی برد! (۴)

«اثخان» : به معنای بسیار کشتن است.

☼ مؤلف:

خداوند سبحان در مورد اسیرِ جنگی در آیه ای دیگر می فرماید: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» = «هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند)! شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید؛ (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن فدیه آزاد کنید) ولی خداوند، سرای دیگر را (برای شما) می خواهد؛ و خداوند قادر و حکیم است!» (۱).

که این دو آیه شریفه منافاتی با هم ندارند، بلکه حکمِ تخصیص در موردشان جاری است، بدین صورت که آیه شریفه مورد بحث، توسط آیه انفال تخصیص زده شده است. به عبارتی در آیه موردِ بحث به طور عام، گرفتن اسیر را مجاز دانسته است و در آیه انفال به صورتِ خاص فرموده

۱- أنفال۶۷

است: تا زمانی که قدرت و پیروزیتان غالب نشده، اسیر نگیرید. لذا فساد گفته ی آنهایی که احیاناً بخواهند بین این دو آیه شریفه حکم نسخ جاری کنند چون روز روشن است.

آیت الله خویی در کتاب بیان، ص ۴۷۴، آورده است:

عده ای از مفسرین گفته اند: این آیه با آیه «سیف = توبه۲۹» ، نسخ گردیده است. و در مقابلِ آنها عده دیگر نیز گفته اند که خودِ این آیه، ناسخِ آیه سیف است. (آیت الله خویی، خودش مخالفِ نسخِ این آیه شریفه است و با دلایلِ منطقی نظریه ی این مفسرین را باطل دانسته است).

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۹۰ - ۳۹۴، از مجمع و نیز در صافی، ج ۶، ص ۸۶، از کافی، از امام صادق (ع):

اسیران جنگی دو جورند، یک جور قبل از تمام شدن جنگ دستگیر می شوند، با اینکه هنوز تنور جنگ داغ است، امامِ مسلمین درباره ی آنان اختیار دارد، اگر خواست به قتل می رساند و اگر خواست یک دست و یک پایشان را به طور عکس قطع نموده رهایشان می کند تا در اثر خونریزی بمیرند ولی نمی تواند بدون عوض و یا با گرفتن عوض رهایشان کند. قسم دوم از اسیران، آنهایند که بعد از تمام شدن جنگ اسیر می شوند، که امام مسلمین درباره آنان اختیار بیشتری دارد، هم می تواند با یا بدون فدیه آزادشان کند و هم می تواند آنها را برده کند و هم می تواند گردن بزند، حال اگر در دو حال اخیر مسلمان شدند تمامی آن شکنجه ها ساقط شده، حکمشان حکم مسلمین خواهد بود.

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ (۵) وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ (۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷) به زودی آنان را هدایت نموده و کارشان را اصلاح می کند (۵) و آنها را در بهشت (جاویدانش) که اوصاف آن را برای آنان بازگو کرده وارد می کند (۶) ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر (آیین) خدا را یاری کنید، (خدا هم) شما را یاری می کند و گامهایتان را استوار می دارد (۷)

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۹۴، از تهذیب، از امیرالمؤمنین (ع): (در ذیل آیه ۷)

جهاد دری (از رحمت و کرامت) است که خداوند آن را برای دوستان و اولیاء خاص خود گشوده است. جهاد، سپر و قلعه محکم خداست. هر کس آن را ترک کند، خداوند لباس ذلت به او

بپوشاند و فقر و بلا ـ او را احاطه کند، آسایش و راحتی از او دور شود و بر دل او بدی ها راه یابد، دین او کوچک و سبک شود، از عدالت اجتماعی محروم گردد، حق او بر اثر ضایع کردن جهاد از بین برود و غضب الهی بر او مستولی گردد.

در کتاب خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۱۷، چ۲، از رسول خدا (ص):

هیچ گاه علی (ع) را در گروهی به جنگ اعزام نکردم مگر این که جبرئیل را با ۷۰ هزار فرشته در سمت راست او و میکائیل را با ۷۰ هزار فرشته در سمت چپ او و فرشته مرگ را پیش روی او دیدم و ابری را دیدم که بر او سایه انداخته تا این که به پیروزیِ نیکویی برسد.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۸۸، از امام رضا (ع): ذوالفقار، شمشیر رسول خدا (ص) بود که جبرئیل آن را از آسمان فرود آورد و زیور آن از نقره بود و الآن نزد من است.

توجه: حضرت رسول اکرم (ص) در جنگ احد که شمشیر حضرت علی (ع) شکست، شمشیر خودش یعنی ذوالفقار را به امیرالمؤمنین (ع) داد و ناگاه در آسمان صدایی آمد که: «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» = «جوانمردی همچون علی (ع) نیست و شمشیری به جز ذوالفقار نیست» . این شمشیر دست به دست از ائمه اطهار (ع) به صاحب عصر (عج) رسیده است و در حال حاضر به همراه بقیه چیزهایی که از انبیاء (ع) به ارث گذاشته شده از جمله عصای موسی (ع) و انگشتر سلیمان (ع) و غیره همراهِ وجود مقدس و نازنین حضرت صاحب الزمان (عج) می باشند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۸) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹) و کسانی که کافر شدند، مرگ بر آنان! و اعمالشان نابود باد! (۸) این بخاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد! (۹)

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۹۵، از امام باقر (ع): (درذیل آیه ۹ «ذلک بَانهم »)

خداوند برای کراهتی که پیدا کردند از آن چه پروردگار درباره ولایت امیرالمؤمنین (ع) نازل فرمود و در اثر اعراضِ ایشان از ولایت، اعمالِ ایشان را باطل ساخت.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۴۶۰، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

اگر همه مردم بر ولایت علی (ع) متفق می شدند من هرگز آتشِ (عذاب) را نمی آفریدم.

از همان منبع، ص ۵۲۶: اگر علی (ع) نبود، بهشتم را خلق نمی کردم.

از همان منبع، ص ۵۵۲:

به طور قطع عذاب خواهم کرد کسی را که از امامی جائر اطاعت کند که از جانب من نیست، هر چند که در کارهایش خوب باشد. و به طور قطع عفو خواهم کرد کسی را که از امامی هدایت کننده اطاعت کند که از جانب من باشد، هر چند که در کارهایش بدکردار و ظالم باشد.

از همان منبع، ص ۵۷۶: به درستی که من محبت علی (ع) را بر خلقم واجب کردم.

از همان منبع، ص ۵۸۴: قطعاً هر کسی را که از علی (ع) اطاعت کند داخل بهشت خواهم کرد هر چند که عصیان کرده باشد و قطعاً هر کسی را که از علی (ع) اطاعت نکند داخل جهنم خواهم کرد هر چند که مرا اطاعت کرده باشد.

توجه: روایت فوق از شیخ اجل رجب حافظ در کتاب «مشارق انوار الیقین» از قول صاحب کتاب کشاف آقای زمخشری یکی از علمای اهل سنت نقل شده است.

أَ فَلَمْ یَسیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ لِلْکافِرینَ أَمْثالُها (۱۰)

ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَی الَّذینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْکافِرینَ لا مَوْلی لَهُمْ (۱۱)

إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ الَّذینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَما تَأْکُلُ الْأَنْعامُ وَ النَّارُ مَثْویً لَهُمْ (۱۲)

وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ هِیَ أَشَدُّ قُوَّهً مِنْ قَرْیَتِکَ الَّتی أَخْرَجَتْکَ أَهْلَکْناهُمْ فَلا ناصِرَ لَهُمْ (۱۳)

أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ کَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ (۱۴)

مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فیها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشَّارِبینَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی وَ لَهُمْ فیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ وَ مَغْفِرَهٌ مِنْ رَبِّهِمْ کَمَنْ هُوَ خالِدٌ فِی النَّارِ وَ سُقُوا ماءً حَمیماً فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ (۱۵)

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ حَتَّی إِذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِکَ قالُوا لِلَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ ما ذا قالَ آنِفاً أُولئِکَ الَّذینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ (۱۶)

وَ الَّذینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ (۱۷)

فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاَّ السَّاعَهَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَهً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنَّی لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِکْراهُمْ (۱۸)

زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! خداوند آنها را هلاک کرد؛ و برای کافران امثال این مجازاتها خواهد بود! (۱۰) این برای آن است که خداوند مولا ـ و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند؛ اما کافران مولایی ندارند! (۱۱) خداوند کسانی را که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام

ص: ۱۶۶

دادنـد وارد باغهایی از بهشت می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است؛ در حالی که کافران از متاع زودگذر دنیا بهره می گیرنـد و همچون چهارپایان می خورند و سـرانجام آتش دوزخ جایگاه آنهاست! (۱۲) و چه بسـیار شهرهایی که از شهری که تو را بیرون کرد نیرومنـدتر بودنـد؛ ما همه آنها را نابود کردیم و هیـچ یاوری نداشـتند! (۱۳) آیا کسـی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، هماننـد کسـی است که زشتی اعمالش در نظرش آراسـته شـده و از هوای نفسـشان پیروی می کننـد؟ (۱۴) توصـیف بهشتی که به پرهیزکاران وعـده داده شـده، چنین است: در آن نهرهایی از آب صاف و خالص که بدبو نشده و نهرهایی از شـیر که طعم آن دگرگون نگشـته و نهرهایی از شـراب (طهور) که مایه لذت نوشـندگان است و نهرهایی از عسـل مصفاست و برای آنها در آن از همه انواع میوه ها وجود دارد؛ و آمرزشی است از سوی پروردگارشان! آیا اینها همانند کسانی هسـتند کـه همیشـه در آتش دوزخنـد و از آب جوشـان نوشانـده می شونـد کـه انـدرونشان را از هم متلاشـی می کنـد؟ (۱۵) گروهی از آنـان به سـخنانت گوش فرامی دهنـد، امـا هنگامی که از نزد تو خارج می شونـد به کسانی که علم و دانش به آنان بخشـیده شده (از روی استهزا) می گویند: «(این مرد) الان چه گفت؟!» آنها کسانی هستند که خداوند بر دلهایشان مهر نهاده و از هوای نفسـشان پیروی کرده اند (۱۶) کسانی که هـدایت یافته انـد، خداونـد بر هـدایتشان می افزاید و روح تقوا به آنان می بخشد! (۱۷) آیـا آنهـا [= کـافران] جز این انتظـاری دارنـد که قیـامت ناگهان فرا رسـد (آنگاه ایمان آورنـد)، در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است؛ اما هنگامی که بیاید، تذکر (و ایمان) آنها سودی نخواهد داشت! (۱۸)

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹) پس بدان که معبودی جز «الله» نیست؛ و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن! و خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند! (۱۹)

☼ نکته:

آیه شـریفه فوق، آیه تهلیـل یا «لا اله الا الله» است و دو بار در قرآن کریم آمـده است، یکبار در آیه مورد بحث و یکبار هم در آیه صافـات: «إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يسْتَكْبِرُونَ» = «چرا که وقتی به آنها گفته می شـد: «معبودی جز خـدا وجود ندارد» ، تکبر و سرکشی می کردند» (۱).

☼ نکته:

عبارت «لا اله الا» ، حدود ۳۷ بار در ۲۲ سوره تکرار شده است و تنها در آیه ۱۸ آل عمران است که دو بار آمده است. و البته در ۳۵ مورد، خـدای تعـالی را به صـفتی غیر از اسم جلاله «الله» توصـیف فرموده است که بیش از ۲۶ مورد بعـد از این عبارت؛ کلمه «هو» آمده است.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۳۰۹، ج۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

«لا اله الا الله حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ عَذابی» = «لا اله الا الله حصارِ من است، هر کس داخل آن شود از عذابم ایمن است» .

از همان منبع، ص ۵۱۷: «ولایهُ علی بن ابی طالب حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ عَذابی» = «

۱- صافات ۳۵

ولایت علی بن ابی طالب حصارِ من است، هر کس داخل آن شود از عذابم ایمن است» .

از همان منبع، ص ۴۳۶: «ولایهُ علی بن ابی طالب حِصْنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ ناری» = « ولایت علی بن ابی طالب حصارِ من است، هر کس داخل آن شود از آتشم ایمن است» .

در کتاب «اسرار توحید» شیخ صدوق، ص ۱۱، ب۱، چ۱، از امام رضا (ع)، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

«لا اله الا الله حِصْنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ عَذابی بشروطها و انا من شروطها» = «لا اله الا الله حصارِ من است، هر کس داخل آن شود از عذابم ایمن است با شروط آن و من از جمله شروط آنم» . (منظور از شرط در کلام امام (ع)، ولایتِ اهل بیت (ع) است).

از همان منبع، ص ۵۴، باب۲، چ۱، از رسول خدا (ص):

توحید و اقرار به یگانگی خدا نصف دین است، چه هر گاه کسی هزار سال «لا اله الا الله» بگوید تا اقرار به پیامبری محمد بن عبد الله (ص) نکند دین درستی ندارد و مسلمان نیست.

از همان منبع، ص ۴۶۱، باب۶۳، چ۱، از امام صادق (ع):

هر کس به آن چه می داند عمل کند بر آن چه نمی داند کفایت است.

در کتاب «اسرار توحید» شیخ صدوق، ص ۵، باب۱، چ۱، از رسول خدا (ص):

بهترین عبادت گفتن «لا اله الا الله» است.

از همان منبع، از امام باقر (ع): چیزی نیست که ثوابش بزرگتر از «لا اله الا الله» باشد.

☼ مؤلف:

به استناد روایات فوق الذکر، متوجه می شویم که بین توحید و پذیرش امامت رابطه ای عمیق برقرار است که رد کردنِ یکی از آن دو باعثِ عدم پذیرشِ دیگری خواهد شد، لذا کسی که ولایت را نپذیرد، یقیناً توحید را نپذیرفته است، به همین خاطر است که ناصبینِ اهلِ بیت (ع)، هر چند در ظاهر اهلِ توحید و نماز و ... باشند، اما در گروه کفار و مشرکین جای دارند.

وَ يَقُولُ الَّذينَ آمَنُوا لَوْ لا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فيهَا الْقِتالُ رَأَيْتَ الَّذينَ فى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلى لَهُمْ (۲۰)

طاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ (۲۱)

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِى الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ (۲۲)

أُولئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمى أَبْصارَهُمْ (۲۳)

أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها (۲۴)

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما

ص :۱۶۸

تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلى لَهُمْ (۲۵)

ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطيعُكُمْ فى بَعْضِ الْأَمْرِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرارَهُمْ (۲۶)

فَكَيْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ (۲۷)

کسانی که ایمان آورده اند می گویند: «چرا سوره ای نازل نمی شود (که در آن فرمان جهاد باشد)؟!» اما هنگامی که سوره واضح و روشنی نازل می گردد که در آن سخنی از جنگ است، منافقان بیماردل را می بینی که همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته به تو نگاه می کنند؛ پس مرگ و نابودی برای آنان سزاوارتر است! (۲۰) (ولی) اطاعت و سخن سنجیده برای آنان بهتر است؛ و اگر هنگامی که فرمان جهاد قطعی می شود به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا درآیند) برای آنها بهتر می باشد! (۲۱) اگر (از این دستورها) روی گردان شوید، جز این انتظار می رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟! (۲۲) آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوشهایشان را کر و چشمهایشان را کور کرده است! (۲۳) آیا آنها در قرآن تدبر نمی کنند، یا بر دلهایشان قفل نهاده شده است؟! (۲۴) کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است! (۲۵) این بخاطر آن است که آنان به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند: «ما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم؟» در حالی که خداوند پنهانکاری آنان را می داند (۲۶) حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) بر صورت و پشت آنان می زنند و جانشان را می گیرند؟! (۲۷)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ **(۲۸)** (این عذاب) بدین سبب است که آنها همواره دنبال چیزی هستند که خدا را به خشم آورد و از هر چه باعث خشنودی خداست کراهت دارند، خدا هم اعمالشان را بی نتیجه و نابود گردانید (۲۸)

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۱۰، از کافی، از رسول خدا (ص):

کسی که رضای مردم را به بهای خشم خدا بخواهد، حمد کننده او در میان مردم مذمت کننده او می شود. و کسی که طاعت خدا را با غضب مردم برگزیند، خداوند دشمنی هر دشمن و حسادت هر حاسد و تجاوز هر تجاوزگر را برایش کفایت می کند. و یاور و پشتیبان او باشد.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۱۰، از محمد بن عباس، از امام باقر (ع):

منافقین از علی (ع) کراهت داشتند و حال آن که علی (ع) مورد رضای خدا و رسول اوست خداوند ولایت امیرالمؤمنین (ع) را در روزهای جنگ احد و بدر و حنین و تحت شجره و روز ترویه و روز غدیر خم ابلاغ فرمود. و درباره ولایت علی (ع) ۲۲ آیه نازل گردید و پیامبر (ص) آن ولایت را در مسجد الحرام و در جحفه و غدیر خم محکم نمود و از آنها پیمان گرفت.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۱۰، از کافی، از حضرت رسول (ص):

هر کس سلطانی را به بهای خشم خدا راضی کند از دین خارج شده است.

در کتاب مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۹، از امام حسین (ع):

کسانی که رضایت مخلوق را به بهای غضب خالق بخرند، رستگار نخواهند شد.

در جامع، ج ۶، ص ۴۱۰، از امام صادق (ع): حالات رضا و خشم در مورد خداوند تعالی مانند آن چه در آفریدگان یافت می شود، نیست، بلکه غضب خدا، عقاب او و رضای خدا، ثواب اوست.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۱۱، از ابن بابویه، از امیرالمؤمنین علی (ع):

خداوند چهار چیز را در چهار چیز مخفی کرده است:

۱ - رضایتش را در طاعتش مخفی کرده است، پس هیچ طاعتی را کوچک مشمار، چه بسا رضایتش همان باشد و تو ندانی.

۲ - غضبش را در معصیتش پنهان کرده است، پس هیچ معصیتی را کوچک مشمار، چه بسا غضبش همان باشد و تو ندانی.

۳ - اجابتش را در دعا به درگاهش پنهان کرده است، پس هیچ دعایی را کوچک مشمار، چه بسا استجابتِ دعا همان باشد و تو ندانی.

۴ - ولی (و حبیبش) را در میان بندگانش پنهان کرده است، پس هیچ بنده ای را کوچک مشمار، چه بسا ولی اش همان باشد و تو ندانی.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۷۸، از درمنثور، از ابن مسعود:

ما منافقین را در عهد رسول خدا (ص) جز با محک دشمنی با علی (ع) نمی شناختیم.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۱۴ و۴۱۵، از فرات کوفی، از امام صادق (ع):

دشمنی با ما اهل بیت (ع) اعمال آنها را باطل می سازد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۳۱۴، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

خشم من بر شخصی شدید است که ظلم کند بر کسی که یاوری جز من ندارد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۱۶، چ۲، از امام سجاد (ع)، از خدای تعالی:

هر کس مرا بشناسد و نافرمانی ام کند، کسی را بر او مسلط کنم که مرا نشناسد.

از همان منبع، ص ۶۱۹، از امام باقر (ع)، از خدای تعالی: به عزت و جلالم سوگند، هیچ بنده ای اراده

و خواست مرا بر اراده و خواست خود ترجیح ندهد مگر آن که خودم تنگناهایش را کفایت کنم و آسمان و زمین را ضامنِ روزی اش نمایم و خودم برای او ماوراءِ تجارتِ هر تاجری قرار گیرم.

از همان منبع، ص ۶۴۱، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

هر کس در جمعی از مردم مرا یاد کند، من نیز او را در جماعتی از ملائکه یاد می کنم.

از همان منبع، ص ۶۴۷، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی: بنده مؤمنم محزون می شود هر آن گاه که برایش تنگ می گیرم و نمی داند که او در این حال به من نزدیکتر است. و بنده مؤمنِ دیگرم شادمان می شود زمانی که برایش وسعت می دهم و او در آن حال از من دورتر می گردد.

آیا کسانی که در دلهایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه هایشان را آشکار نمی کند؟! (۲۹) و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم تا آنان را با قیافه هایشان بشناسی، هر چند می توانی آنها را از طرز سخنانشان بشناسی؛ و خداوند اعمال شما را می داند! (۳۰) ما همه شما را قطعاً می آزمائیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند و اخبار شما را بیازماییم! (۳۱) آنان که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن هدایت برای آنان (باز) به مخالفت با رسول (خدا) برخاستند، هرگز زیانی به خدا نمی رسانند و (خداوند) بزودی اعمالشان را نابود می کند! (۳۲) ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول (خدا) را و اعمال خود را باطل نسازید! (۳۳) کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند سپس در حال کفر از دنیا رفتند، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید (۳۴) پس هرگز سست نشوید و (دشمنان را) به صلح (ذلت بار) دعوت نکنید در حالی که شما برترید و خداوند با شماست و چیزی از اعمالتان را کم نمی کند! (۳۵) زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است؛ و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، پاداشهای شما را می دهد و اموال شما را نمی طلبد (۳۶) چرا که هر گاه اموال شما را مطالبه کند و حتی اصرار نماید، بخل می ورزید؛ و کینه و خشم شما را آشکار می سازد! (۳۷)

هَاأَنتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنكُم مَّنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَّفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸) آری!

همین شـما وقتی دعوت می شوید که در راه خدا انفاق کنید بعضی از شما بخل می ورزد و هر کسی بخل بورزد از سود بردن خودش بخل ورزیده و خدا احتیاجی به شـما ندارد، این شـمایید که سـراپا فقرید و اگر از دعوت اسـلام سر بر تابید خداوند به جای شما قومی دیگر قرار می دهد که اصلاً از شما اعراب نباشد و مثل شما هم رفتار نکند (۳۸)

☼ نکته:

خـدای تعالی در سه آیه دیگر می فرماید: «الّا تَنفِروا یُعَذِبکُم عَذاباً الیماً وَ یَسْتَبْدِل قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ لا تَضُرُّوهُ شیأً و اللّه علی کل شی قـدیر» = «بدانیـد که اگر در راه دین خـدا برای جهاد بیرون نشویـد خـدا شـما را به عـذابی دردناک معـذب خواهد کرد و قومی دیگر برای جهاد به جای شما بر می گمارد» (۱).

و نیز می فرمایـد: «وَآخَرِینَ مِنْهُمْ لَمَّا یلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» = «و (همچنین) رسـول است بر گروه دیگری که هنوز به آنها ملحق نشده اند؛ و او عزیز و حکیم است!» (۲).

و می فرمایـد: «یـا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یـأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یحِبُّهُمْ وَیحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکَافِرِینَ یجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلَا یخَافُونَ لَوْمَهَ لَائِمٍ» = «ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد! هر کس از شـما، از آیین خود بـازگردد، خداونـد جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارنـد، در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آنها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند» (۳).

☼ مؤلف:

خدای تعالی در آیات (محمد۳۸)، (توبه۳۹)، (جمعه۳) و (مائده۵۴)، ایرانیان (شیعیان) را مورد عنایت قرار داده و بر عکس در آیات شریفه ذیل، اعراب را سرزنش فرموده است:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا یـدْخُلِ الْإِیمَانُ فِی قُلُوبِکُمْ» = «اعراب گفتنـد: «ایمان آورده ایم» بگو: شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!» (۴).

«الاعرابُ اَشَدُّ کُفْراً وَ نِفاقاً ... » = «اعراب در کفر و نفـاق از دیگران سـخت ترنـد ... » (۵). «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ یتَّخِذُ مَا ینْفِقُ مَغْرَمًا وَیتَرَبَّصُ بِکُمُ الـدَّوَائِرَ ... » = «گروهی از اعراب، چیزی را کـه انفـاق می کننـد، غرامت محسوب می دارنـد؛ و انتظار حـوادث دردنـاکی برای شـما می کشـند ... » (۶). «وَمِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ ... عَذَابٍ عَظِیمٍ» = «و از اعراب که اطراف شما هستند، جمعی منافقند؛ و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم. به زودی آنهـا را دو بار مجازات کنیم (۱ - در دنیا، ۲ - حین مرگ)؛ سپس به سوی مجازات بزرگ (قیامت) فرستاده شوند» (۷). «وَ مَنْ

۱- توبه ۳۹

۲- جمعه۳

۳- مائده۵۴

۴- حجرات۱۴

۵- توبه۹۷

۶- توبه۹۸

۷- توبه۱۰۱

حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا يرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ» = «و اعرابی که اطراف آنها هستند، از رسول خدا تخلف می جویند؛ و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم می پوشند!» (۱).

«يحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يذْهَبُوا وَإِنْ يأْتِ الْأَحْزَابُ يوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا» = «آنها گمان می کنند هنوز لشکر احزاب نرفته اند؛ و اگر برگردند (از ترس آنان) دوست می دارند در میان اعراب پراکنده (و پنهان) شوند و از اخبار شما جویا گردند؛ و اگر در میان شما باشند جز اندکی پیکار نمی کنند» (۲).

«سَيقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيسَ فِي قُلُوبِهِمْ » = «به زودی متخلفان از اعراب گویند: اموال و خانواده هایمان، ما را به خود مشغول داشت برای ما آمرزش بخواه! آنها به زبان خود چیزی گویند که در دل ندارند!» (۳). «وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيتُمْ مِنْ قَبْلُ يعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» = «به اعراب بگو: اگر سرپیچی نمایید، همان گونه که در گذشته نیز سرپیچی کردید، شما را با عذاب دردناکی کیفر می دهد» (۴).

«وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ» = «هرگاه قرآن را (با زبان) بعضی از عجم(غیرعرب)ها نازل می کردیم و آن را بر ایشان می خواند، به آن ایمان نمی آورند!» (۵).

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آياتُهُ أَأَعْجَمِي وَعَرَبِي» = «هرگاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتماً می گفتند: چرا آیاتش روشن (و عربی) نیست؟ قرآنی عجمی به قومی عربی؟!!!» (۶).

☼ مؤلف:

منظور از آیات فوق تمام اعراب نیست بلکه اکثریتِ اعراب می باشد و صد البته عده ی قلیلی هم واقعاً ایمان آورده اند اما این اکثریتِ اعراب بوده اند که واقعاً به رسول خدا (ص) و به تبع آن خدایتعالی یقین کافی نداشته اند و صرفاً از اسلام، ظاهری شناخته اند. چرا که تاریخ گواه است، پیامبر اکرم (ص) به فرمان خدایتعالی اهل بیت ارجمند و گرامی اش را جانشین و ولی امر مسلمین منصوب فرموده است. حال به نظر شما چه عاملی باعث شد که این امر خطیر را پشت گوش انداخته و از فرمان الهی رخ برتافتند؟ آیا رسول خدا (ص) بارها به آنها گوش زد نکرده بود؟ آیا حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) بعد از شهادتِ رسول خدا (ص)، حتی به دربِ خانه آنها جهت گرفتنِ بیعت نرفتند؟ آیا اهل بیت (ع) مرتب این امر خطیر را گوش زد نکردند؟ آیا در قرآن کریم به اهل بیت (ع) و تبعیت از آنها اشاره نشده است؟ با این همه ادله ی روشن چرا

ص: ۱۷۳

۱- توبه ۱۲۰

۲- احزاب ۲۰

۳- فتح ۱۱

۴- فتح ۱۶

۵- شعراء۱۹۹و ۱۹۸

۶- فصلت۴۴

باز اکثریت قریب به اتفاق اعراب پیرو باطل شدنـد؟ آیا همین اعراب نبودند که در برابر توهین و هتک حرمت به اهل بیت (ع) یا نظاره گر بوده انـد و یا عملاً شـریک شـده انـد؟ آیا این اعراب نبودنـد که حضـرت علی (ع) را خانه نشـین کردنـد؟ آیا این اعراب نبودنـد که دختر ارجمنـد پیامبر اکرم (ص) را کتک زدنـد و شـهید کردنـد؟ آیا این اعراب نبودنـد که در زمان خلافت حضـرت علی (ع)، جنگهای فرسایشـی را بر آن شخصـیت بزرگوار وارد ساخته و در نهایت او را به شـهادت رساندند؟ آیا این اعراب نبودنـد که به امـام حسن (ع) زهرِ صـلح بـا معـاویه و زهرِ سم را چشاندنـد و پیکر مطهرش را تیر باران کردنـد؟ آیا این اعراب نبودند که امام حسـین (ع) و اهل بیت ارجمندش را با نهایت بی شـرمی شـهید و اسـیر کردند؟ و ... به نظر شـما آیا جز کفر و جهـل و نداشـتن ایمـان عامـلِ دیگری می تـوان برای این همه رسـوایی برشـمرد؟!!! بله عزیزان! همـان گونه که قوم بنی اسرائیل به واسطه جهل و کفر و بی ایمانی از دستورات حضرت موسی (ع) رخ برتافتند، همان طور نیز اکثرِ قومِ عرب از رسول ارجمند اسـلام (ص) و اهل بیت طاهرش رو برگرداندند. و به استناد آیه شریفه حجرات، اغلب آنها صرفاً اسلام آورده اند ولی ایمان نیاورده اند. و تا وقتی که به اطاعتِ محضِ اهل بیت (ع) در نیایند اسلامشان به ایمان مبدل نخواهد شد و راه رستگاری و عزتْ در پیش نخواهنـد گرفـت. البتـه نه تنهـا اعراب بلکه هر کَسـی که از پیروی و محبت اهـل بیت (ع) رو برتابـد عـاقبتی جز ظلالت در پیش نخواهد داشت.

در تفسـیر جامع، ج ۶، ص ۴۱۶، از قمی، از امـام صـادق (ع): اگر شـما مردم از ولا-یت امیرالمؤمنین (ع) برگردیـد، در عوض قومی آینـد که ولایت آن حضـرت را بپذیرند و آنها مانند شـما مخالفت امر خدا نکنند و سـتم به آل محمد (ص) ننمایند بلکه فرمان بردار خـدا باشـند و از آل محمـد (ص) پیروی کننـد و دوست آنها باشـند. و فرمود: خداونـد در عوض اشخاصـی که از ولایت و دوستی ما آل محمد (ص) برگشته اند، عجم و فرزندانشان را بیاورد که دوستدار ما اهل بیت (ع) می باشند.

در تفسـیر صافی، ج ۶، ص ۱۰۴، از مجمع البیـان: وقتی آیه فوق نـازل شـد، اصـحاب سؤال کردنـد: ای رسول خـدا! اینان چه اشخاصی هستند که پروردگار در این آیه یاد فرموده؟ سلمان فارسی نزدیک

ص: ۱۷۴

آن حضرت بود. دست مبارکش را بر سر سلمان گذاشت و فرمود: این شخص و طایفه او هستند سپس فرمود: به آن خدایی که جانم در دست قدرت اوست، اگر ایمان و ولایت امیرالمومنین (ع) در ثریا آویخته باشد، جماعتی از اهل فارس دست به آن زنند و آن را دریابند. (در روایتی دیگر فرموده: اگر علم در ثریا باشد به آن دست می یابند).

در کتاب موعود نامه، ص ۵۲۸، از ابن عباس، از رسول خدا (ص): اهل فارس جمعی از ما اهل بیت هستند. و سوگند به خدا که من به آنان بیشتر از شما (اعراب) اطمینان دارم.

از همان کتاب، ص ۵۲۸، از بحار، ج ۲، ص ۶۹۳، از حضرت علی (ع):

آنان (ایرانیان) برای باز گرداندن شما (اعراب) به دین اسلام، با شما به نبرد بر می خیزند، چنان که شما برای اسلام آوردنشان شمشیر می کشید(این روایت از پیامبر(ص) هم نقل شده است)

از همان کتاب، ص ۵۲۸، از بحار، ج ۵۲، ص ۳۶۹، از امام باقر (ع):

یارانِ حضرتِ قائم (عج) ۳۱۳ نفر از فرزندانِ عجم هستند. (البته نه همه ی آنها)

از همان کتاب، ص ۵۶۷، از بحار، ج ۶، ص ۲۱۷، از امام کاظم (ع): آنان (عجم) نیکان و نخبگانِ شیعیان ما هستند. خداوند ولایت و دوستی ما را با طینت و سرشت آنان آمیخته است.

از همان منبع، از امام صادق (ع): حرم اهل بیت شهر قم است. و به زودی دختری از فرزندانم به نام فاطمه در آن دفن می شود که هر کس او را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود.

در بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳، از حضرت رسول (ص):

خداوند از میان تمامی بندگانش دو طایفه را برای خود اختیار کرد، او قریش را از میان کل عرب برگزید و از غیرِ عرب نیز فارسها را برای خود برگزید.

در «بیان» ، ص ۲۹۱، از امام صادق (ع): طرفدارانِ عربیت، کتابِ خدا را تغییر می دهند.

☼ مؤلف:

منظور از روایت فوق این نیست که در قرآن کریم تحریف یا دستبردی توسط اعراب صورت گرفته باشد، چرا که قرآن تحتِ هیچ شرایطی قابل تحریف نیست، همچنان که می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» = «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم!»

ص :۱۷۵

(حجر۹). بنابراین منظور از روایت فوق این است که اعراب با ایجاد بـدعتها و عدم اجرای قوانینِ قرآنی و پیروی نکردن از آن، عملاً احکامِ الهی را در جامعه تغییر می دهند.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۸۷، از قمی، از امام صادق (ع):

اگر قرآن بر غیرِ عرب نـازل می شـد اعراب به آن ایمـان نمی آوردنـد ولی قرآن بر اعراب نـازل شـد و غیرِ عرب به آن ایمـان آوردند و این از فضایل و حسنات غیرِ عرب (بر عرب) است.

در کتاب خصالِ شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۱۷، ح۲، از امـام کاظم (ع)، از رسول اکرم (ص): از ۵ کس در هر حال باید دوری کرد:

۱ - عربِ بیابانی، ۲ - جذامی، ۳ - پیسی، ۴ - دیوانه، ۵ - زنازاده.

از همان منبع، ص ۴۷۵، از حضرت علی (ع): خداوند ۶ گروه را به سبب ۶ خصلت عذاب می کند:

۱ - عرب را به سـبب تعصب، ۲ - کدخدایان را به سـبب تکبر، ۳ - امیران را به سـبب ستم، ۴ - فقیهان را به سـبب حسد، ۵ - بازرگانان را به سبب خیانت، ۶ - اهل روستا را به سبب نادانی.

در کافی، ج ۳، ص ۴۰، ح۱، از امام باقر (ع): اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاوردید، بلکه اسـلام آوردید، پس هر کس معتقد باشد آنها ایمان آوردند دروغ گفته است.

☼ مؤلف:

خداونـد سـبحان در قرآن کریمش دو قـوم ایرانیـان و مسـیحیانِ مؤمن را تمجیـد و دو قوم عرب و یهود را توبیـخ فرموده است، همچنان که می فرمایـد: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يسْتَكْبِرُونَ» = «بطور مسلم، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشـرکان خواهی یافت؛ و نزدیکترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند: «ما نصاری هستیم» ؛ این بخاطر آن است که در میان آنها، افرادی عالم و تارک دنیا هستند؛ و آنها (در برابر حق) تکبر نمی ورزند» (1).

و می فرمایـد: «لا تَتَولَّوا قَوما غَضِبَ اللهُ عَلَيهِم ... » = «هرگز قـومی را که خـدا بر آنـان غضب کرده (یعنی جهودان) را یـار و دوست خود مگیرید که آنها از عالم آخرت مأیوسند ... » (ممتحنه۱۳) و ...

خلاصه آیات سوره محمد:

۲ - محمد ۴ - اسیران جنگی ۷ - ان تنصروا الله ینصرکم ...

۹ - حبط عمل ۱۰ - سیر در زمین ۱۱ - خدا مولای مؤمنین است ۱۵ - بهشت و نهرهای آن: نهر آب ـ نهر شیر ـ نهر شراب

ـ نهر عسل ۱۹ - لا اله الا الله ۲۰ - سوره ... سوره محکمه ۲۱ - عَزم الاَمر ۲۲ - قطع رحم ۲۳ - لعنهم ۲۸ - حبط عمل ۳۲ - حبط عمل ۳۳ - اطیعوا الله و اطیعوا الرسول ۳۶ - حیاه دنیا لعب و لهو ۳۸ - قوم دیگر

ص :۱۷۶

۱- مائده۸۲

۴۸ سوره فتح

۴۸ – سوره فتح . (مدنی است و ۲۹ آیه دارد).

خلاصه مطالب: جریان صلح حدیبیه در سال ششم هجری و بیعت مسلمانان در زیر درخت.

بسم الله الرحمن الرحیم

اِنّا فَتَحنا لَکَ فَتحاً مُبیناً (۱) به درستی ما برایت فتحی نمایان کردیم (۱)

☼ نکته:

مفسرین در معنای فتح در آیه شریفه اختلاف کرده اند از جمله:

۱ – فتح مکه: چون مسلمین ۲ سال بعد از نزول این آیه (سال۸ هجری) مکه را فتح کردند.

۲ – فتح خیبر: که در آن سال (سال هفتم) خیبر فتح شد.

۳ – صلح حدیبیه: چرا که فتحی در اسلام بزرگتر از صلح حدیبیه نبود زیرا بر اثر آن، مشرکین با مسلمانان رفت و آمد کردند، قرآن را شنیدند و اسلام آوردند به طوری که در طی این صلح تعداد مسلمین از ۴۰۰ نفر به ۱۰ الی ۱۲ هزار نفر لشکر رسید. (این صلح در سال ششم رخ داد)

صاحب المیزان، ج ۳۶، ص ۸۷ و۸۸، (که منبع اقوال فوق هم می باشد) با ردِ دو نظریه اول، آورده است:

مراد از فتح، همان صلح حدیبیه است و آورده است: قرائن کلام که در این سوره به آنها اشاره دارد از روزی شروع شده که آنجناب از مدینه به سوی مکه بیرون شد و سرانجام مسافرتش به صلح حدیبیه منتهی گردید مانند منت نهادن بر رسول خدا (ص) و مؤمنین و مدح مؤمنین و خشنودیش از بیعت ایشان و مذمت اعراب متخلف که رسول خدا (ص) خواست آنان را به سوی جنگ حرکت دهد ولی حاضر نشدند و مذمت مشرکین در اینکه جلوگیر رسول خدا (ص) و همراهان آنجناب از داخل شدن در مکه شدند و مذمت منافقین و تصدیق خدا رؤیای رسول گرامیش را، همه اینها منتهی به صلح حدیبیه شد. و اما اینکه این صلح، فتحی مبین است، با دقت در لحن آیات مربوطه به این داستان، سِرَّش روشن می شود، چون بیرون شدن رسول خدا (ص) و مؤمنین به منظور حج خانه خدا، عملی بسیار خطرناک بود. طوری که امید برگشتن به مدینه عادتاً محتمل نبود، چون تعداد مسلمانان قلیل و حدود ۱۴۰۰ نفر بودند و با پای خود به طرف قریش قدرتمند می روند. و لکن خدای سبحان، مسئله را به نفع رسول خدا (ص) و مؤمنین و علیه

مشرکین درست زیر و رو کرد به طوری که مشرکین به این مقدار راضی شدند که برای مدت ده سال صلح کنند، با این که مؤمنین چنین امیدی نداشتند. که این مدت، مؤثرترین عامل برای فتح مکه در سال هشتم هجری شد. چون جمع کثیری از مشرکین در این دو سال بین صلح و فتح مکه اسلام آوردند. علاوه بر این سال بعد از صلح یعنی سال هفتم هجری، خیبر و قراء اطرافش را هم فتح کردند و مسلمانان شوکتی بیشتر یافتند و تعدادشان به ۱۰ یا ۱۲ هزار نفر لشکر رسید.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۲۰ تا ۴۲۷ و در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۱۰۴ تا ۱۱۳، از علی بن ابراهیم قمی، از امام صادق (ع): (خلاصه و جمعِ بین دو روایت)

سبب نزول این سوره و مراد از فتح بزرگ، آن بود که پیغمبر اکرم (ص) در خواب دید پروردگار به حضرتش امر کرد داخل مسجد الحرام شود و طواف کند و سر بتراشد. (پیامبر اکرم (ص) به همراه ۸۰۰ یا ۱۶۰۰ نفر و با ۶۶ شتر برای قربانی به سوی مکه) جهت مناسک حج خارج شدند. چون خبر به قریش رسید، خالد بن ولید را با ۲۰۰ سوار فرستادند تا مانع حرکت آن حضرت شوند. پیامبر (ص) و یارانش به مکانی بنام حدیبیه کنار چاهی به همان نام می رسند که آبِ آن غیر قابل شرب و ترشح بود. پیامبر (ص) مقداری از آن آب را به سر و صورت مبارکش ریخت و بقیه آبِ درخواستی را به چاه ریخت فوراً چاه فوران کرد و آب آن بالا آمد، آبی گوارا تا همه لشکریان سیراب شدند. سپس پیامبر (ص) نماز را به جماعت به جا آورد. خالد تصمیم گرفت در نماز بعدی به آنها حمله کند، در آن هنگام جبرئیل آیه ی ذیل را فرود آورد و دستور نماز خوف داد: «وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ» (نساء ۱۰۲). پیامبر (ص) مردی را به سوی قریش فرستاد که به آنها بگویید برای اعمال حج آمده اند و قصد جنگ ندارند اما عده ای از اصحاب پیامبر (ص) از جمله عُمر بن خطاب با پیامبر (ص) مخالفت کردند و با پافشاری می گفتند باید بجنگیم. خلاصه صلح نامه نوشته شد که در آن، طرفین تا ده سال جنگ نکنند، هر کس مجاز است به دین دیگری درآید، پیامبر (ص) و اصحابش این سال برگردند و سال آینده داخل مکه شوند و تا سه روز آنجا بمانند به شرط آنکه با خود سلاح

حمل نکنند و ... پیامبر (ص) دستور داد: قربانی های خود را ذبح کنند و سرها را بتراشند و از احرام بیرون آیند ولی عده ای امتناع کردند. عمر بن خطاب می گوید: به خدا من از روزی که مسلمان شدم هیچ روزی مثل آن روز به شک نیفتادم. اما رسول خدا (ص) خودش قربانی کرد و سر تراشید و مردم هم (عده ای) در بین شک و یقین و دودلی قربانی کردند. پس از خارج شدن از احرام به طرف مدینه حرکت کردند. و در قریه ی تنعیم زیر درختی فرود آمدند. آنهایی که با پیامبر (ص) مخالفت کرده بودند پشیمان شده و طلب آمرزش کردند. در این هنگام جبرئیل نازل شد و آیه رضوان در همین سوره را آورد. بعد از آن به مدینه بازگشتند. این جریان در سال ششم هجری اتفاق افتاد و جنگ خیبر در سال هفتم به وقوع پیوست و مشرکین قریش در سال هشتم پیمان حدیبیه را شکستند و به مسلمین صدمه زدند لذا مسلمین نیز به مکه حمله کرده و آن را فتح کردند.

لِیَغفِرَ لَکَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعمَتَهُ عَلَیکَ وَ یَهدِیَکَ صِراطاً مُستَقیماً **(۲)** تا خداوند آثار گناهانی که بدهکار مشرکین بودی (و به خاطر آن تو را مستحق شکنجه می دانستند) از دلهای آنان بزداید چه از گذشته ات و چه آینده ات را و نعمت خود بر تو تمام نموده به سوی صراط مستقیم رهنمونت شود (۲)

☼ نکته:

مفسرین در معنای ذنب یا گناهِ رسول خدا (ص) در آیه ی شریفه اختلاف کرده اند:

۱ - عده ای گفته اند: «منظور واقعاً گناهان گذشته و آینده ی رسول خدا (ص) است» .

☼ مؤلف:

این گروه همانهایی هستند که صدور معصیت از انبیاء را جایز می دانند. و این نظریه بنا بر دلایل قطعی از کتاب و سنت و عقل مردود است که نیازی به توضیح ندارد.

۲ - عده ای دیگر از مفسرین با یک درجه تخفیف، مراد به ذنب را، «ترک اولی» دانسته اند و معتقدند که هر چند انبیاء (ع) از تکلیف مولوی تمرد نمی کنند اما گاهاً از اوامر ارشادی تمرد می جویند که به آن ترک اولی گویند مثل تمردِ آدم از خوردن و نزدیک شدن به درخت ممنوعه. و از آن جایی که انبیاء دارای درجات قرب الهی هستند لذا همین ترک اولی نیز باعث مؤاخذه آنهاست، همچنانکه معروف است که «حسنات الابرار سیئات المقربین» = «حسنه ی نیکان نسبت به مقربین

گناه شمرده می شود» .

☼ مؤلف:

هر چند «ترک اولی» از بعضی انبیاء رخ داده است اما این تهمت یعنی نسبت دادنِ «ترک اولی» به ساحت مقدس خاتم الانبیاء (ص) صحیح نمی باشد. و این نظریه نیز مردود است.

۳ – مراد از آن، آمرزش گناهان گذشته و آینده امت پیامبر (ص) است نه خود پیامبر (ص). در تأیید این نظریه روایاتی نیز از معصوم (ع) آمده است.

۴ – پاسخی است که از علم الهدی سید مرتضی (ره) نقل شده، که فرمود: کلمه «ذنب» مصدر است و مصدر می تواند هم به فاعل خود اضافه شود و هم به مفعول و در اینجا کلمه «ذنب» به مفعول خود اضافه شده و مراد از «ذنب» گناهانی است که مردم نسبت به آن جناب روا داشتند و نگذاشتند آن جناب وارد مکه شود و از مسجد الحرام جلوگیری شدند و بنابراین معنای آمرزش این گناه نسخ احکام دشمنان آن جناب است و می خواهد بفرماید: خداوند به وسیله فتحِ مکه و داخل آن شدنت لکه ننگی که دشمنان می خواستند به تو بچسبانند زایل می سازد.

۵ – صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۸۹، (که منبع اقوال فوق هم می باشد)، با رد سه نظریه اول آورده است: لام در کلمه «لیغفر» ، لام تعلیل است و ظاهر آیه این است که غرض از این فتح مبین، آمرزش گناهان گذشته و آینده ات است. و ما می دانیم که هیچ رابطه ای بین فتح نامبرده با آمرزش گناهان نیست. بنابراین در آیه ی شریفه معنای لغوی «ذنب» و «مغفرة» که همان «گناه» و «آمرزش» است، مراد نیست بلکه معنای عرفی این دو کلمه مراد است به عبارتی در آیه ی شریفه مراد از «ذنب» عملی است که آثار و تبعات بدی دارد و مراد از «مغفرت» ، پرده افکندن بر روی هر چیز است. خلاصه اینکه: قیامِ پیامبر اکرم (ص) علیه کفر به ناچار باعث جنگهایی شده و عملی دردِ سر ساز و حادثه آفرین بود و معلوم است که کفار قریش تا زمانی که قدرت داشتند قصد انتقام و محو اسلام را در سر می پروراندند که این مصداقی است برای کلمه «ذنب» . اما خدای سبحان با فتح مکه و یا فتح حدیبیه که منتهی به فتح مکه شد شوکت و نیروی قریش را از آنان گرفت و در نتیجه گناهانی که رسول خدا (ص) در نظر مشرکین داشت پوشانید و آن جناب را از

شر قریش ایمنی داد و این هم مصداقی است برای کلمه «مغفرت» . همچنانکه موسی (ع) در جریان کشتن آن جوان قبطی خود را گناه کارِ قبطیان معرفی نموده می گوید: «وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يقْتُلُون» = «و آنان (به اعتقاد خودشان) بر گردن من گناهی دارند؛ می ترسم مرا بکشند» (شعرا ۱۴)

☼ مؤلف:

۲ نظریه اول قطعاً مردودند، اما ۳ نظریه بعدی می توانند صحیح باشند (والله اعلم).

در المیزان، ج ۳۶، ص ۱۱۴، از قمی، از امام صادق (ع): پیامبر (ص) گناهی نداشتند، حتی تصمیم بر گناهی هم نگرفتند، ولکن خدایتعالی گناهان شیعه اش را بر او حمل کرد و آنگاه آمرزید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۱۱۴، از عیون، از امام رضا (ع):

در نظر مشرکین عرب هیچ کس گنهکارتر و گناهش عظیم تر از رسول خدا (ص) نبود، برای اینکه آنها ۳۶۰ خدا داشتند و رسول خدا (ص) که آمد همه آنها را از خدایی انداخت و مردم را به اخلاص خواند و این در نظر آنها بسیار سنگین و (گناهی) عظیم بود. (و معنای آیه) این است: «ما این را برایت فتحِ آشکاری کردیم تا تبعات و آثار سوئی که دعوت گذشته و آینده ات در نظر مشرکین دارد از بین ببریم، دیگر در صدد آزارت بر نیایند» .

وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْراً عَزِيزاً (۳)

هُوَ الَّذى أَنْزَلَ السَّكينَةَ فى قُلُوبِ الْمُؤْمِنينَ لِيَزْدادُوا إيماناً مَعَ إيمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ عَليماً حَكيماً (۴)

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ كانَ ذلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظيماً (۵)

وَ يُعَذِّبَ الْمُنافِقينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكينَ وَ الْمُشْرِكاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصيراً (۶)

وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ عَزيزاً حَكيماً (۷)

إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذيراً (۸)

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصيلاً (۹)

و پیروزی شکست ناپذیری نصیب تو کند (۳) او کسی است که آرامش را در دلهای مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند؛ لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند دانا و حکیم است (۴) هدف (دیگر از آن فتح مبین) این بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهایی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، در حالی که جاودانه در

آن می مانند و گناهانشان را می بخشد و این نزد خدا رستگاری بزرگی است! (۵) و (نیز) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند؛ (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می کشند) تنها بر خودشان نازل می شود! خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده؛ و چه بد سرانجامی است! (۶) لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خداست؛ و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است! (۷) به یقین ما تو را گواه

ص: ۱۸۱

(بر اعمال آنها) و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم (۸) تا (شـما مردم) به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید و او را بزرگ دارید و خدا را صبح و شام تسبیح گویید (۹)

اِنَّ الـذّینَ یُبَایِعُونَکَ اِنَّما یُبایِعُونَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوقَ اَیـدِیهم فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّمَا یَنکُثُ عَلیٰ نَفسِهِ وَ مَنْ اَوفیٰ بِما عاهَدَ عَلَیهُ اللهَ فَسَیُؤتِیهِ اَجراً عَظیماً (۱۰) بـه درسـتی کسـانی کـه بـا تـو بیعت می کننـد، در حقیقت بـا خـدا بیعت می کننـد چـون دست خـدا بالای دسـتهایشان است پس هر کس بیعت خود بشـکند علیه خودش شکسته و هر کس وفا کند به عهدی که با خدا بر سر آن پیمان بسته خدایتعالی خیلی زود پاداش عظیمی به او می دهد (۱۰)

نکث: به معنای پیمان شکنی و نقضِ بیعت است.

☼ نکته:

این آیه معروف به «آیه بیعت» است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۳۲، آورده است: مراد از بیعت در این آیه، بیعت شـجره است که در حدیبیه واقع شد. و نیز آورده است: بعـد از نزول آیه رضـوان بـود که این آیه نـازل شـد لکن این آیه را در تـألیف و جمع آوری قرآن بر آیه رضوان مقـدم داشتند. به عبارتی آیه بیعت و آیه رضوان هر دو در خصوص بیعت مؤمنین با پیامبر اکرم (ص) است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۳۲، از برهان، از جابر بن انصاری: ما هزار و چهار صـد نفر بودیم زیر درخت با پیغمبر (ص) بیعت کردیم که تا آخرین لحظه ی حیات استقامت کنیم و فرار نکنیم.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۱۲۲، از ارشاد، در حدیثی که بیعت امام رضا (ع) را حکایت می کند، آورده:

مـأمون برای حضـرت رضـا (ع) دو تـا پشتی بزرگ قرار داد و خودش روی فرش نشـست و به پسـرش عبـاس دسـتور داد اولین کسـی باشـد که با آن جناب بیعت کنـد، حضـرت رضا (ع) دست مبارکش را طوری بلنـد کرد که کف دسـتش رو به صورت عباس و سایر مردم بود، مأمون عرض کرد که دست خود را دراز کن تا بیعت کنند فرمود: رسول خدا (ص) این طور بیعت می گرفت. پس مردم آمدند و با آن جناب در حالی که دستش بالای دست مردم بود بیعت کردند.

سَیَقُولُ لَکَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرابِ شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْ لَنا یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَیْسَ فی قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ لَکُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً إِنْ أَرادَ بِکُمْ ضَرًّا أَوْ أَرادَ بِکُمْ نَفْعاً بَلْ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً (۱۱)

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ

لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلى أَهْليهِمْ أَبَداً وَ زُيِّنَ ذلِكَ فى قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْماً بُوراً (۱۲)

وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرينَ سَعيراً (۱۳)

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحيماً (۱۴)

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلى مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ يُريدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا كَذلِكُمْ قالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنا بَلْ كانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلاَّ قَليلاً (۱۵)

قُلْ لِلْمُخَلَّفينَ مِنَ الْأَعْرابِ سَتُدْعَوْنَ إِلى قَوْمٍ أُولي بَأْسٍ شَديدٍ تُقاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْراً حَسَناً وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا كَما تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَليماً (۱۶)

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْمَريضِ حَرَجٌ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذاباً أَليماً (۱۷)

به زودی متخلفان از اعراب بادیه نشین (عذرتراشی کرده) می گویند: «(حفظ) اموال و خانواده های ما، ما را به خود مشغول داشت (و نتوانستیم در سفر حدیبیه تو را همراهی کنیم)، برای ما طلب آمرزش کن!» آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند! بگو: «چه کسی می تواند در برابر خداوند از شما دفاع کند هرگاه زیانی برای شما بخواهد و یا اگر نفعی اراده کند (مانع گردد)؟! و خداوند به همه کارهایی که انجام می دهید آگاه است!» (۱۱) ولی شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده های خود بازنخواهند گشت؛ و این (پندار غلط) در دلهای شما زینت یافته بود و گمان بد کردید؛ و سرانجام (در دام شیطان افتادید و) هلاک شدید! (۱۲) آن کس که به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده (سرنوشتش دوزخ است)، چرا که ما برای کافران آتش فروزان آماده کرده ایم! (۱۳) مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خداست؛ هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد و هر کس را بخواهد مجازات می کند؛ و خداوند آمرزنده و رحیم است (۱۴) هنگامی که شما برای به دست آوردن غنایمی حرکت کنید، متخلفان (حدیبیه) می گویند: «بگذارید ما هم در پی شما بیاییم، آنها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند؛ بگو: «هرگز نباید بدنبال ما بیایید؛ این گونه خداوند از قبل گفته است!» آنها به زودی می گویند: «شما نسبت به ما حسد می ورزید!» ولی آنها جز اندکی نمی فهمند! (۱۵) به متخلفان از اعراب بگو: «به زودی از شما دعوت می شود که بسوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند؛ اگر اطاعت کنید، خداوند پاداش نیکی به شما می دهد؛ و اگر سرپیچی نمایید - همان گونه که در گذشته نیز سرپیچی کردید- شما را با عذاب دردناکی کیفر می دهد!» (۱۶) بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکنند)؛ و هر کس خدا و رسولش را اطاعت نماید، او را در باغهای (از بهشت) وارد می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است؛ و آن کس که سرپیچی کند، او را به عذاب دردناکی گرفتار می سازد! (۱۷)

☼ نکته:

بحث در خصوص ایمان نیاوردن اعراب در آیه (محمد ۳۸) به تفصیل آمده است.

لَقَد رَضِیَ اللهُ المؤمِنینَ اِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحتَ الشَّجَرَهِ فَعَلِمَ ما فی قُلُوبِهِم فَاَنزَلَ السَّکِینَهَ عَلَیهِمْ وَ اَثابَهُمْ فَتحاً قَرِیباً (۱۸) خدای تعالی آن روز که مؤمنین در زیر آن درخت با تو بیعت کردند از آنها راضی شد چون از نیات درونشان آگاه بود و به همین جهت آرامشی بر آنان نازل کرد و به عنوان پاداش، فتحی نزدیک روزیشان کرد (۱۸)

ص: ۱۸۳

☼ نکته:

این آیه معروف به «آیه رضوان» است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۳۷، آورده است: سبب این بیعت آن بود که چون پیغمبر (ص) به حدیبیه فرود آمد مردی بنام «خراش بن امیه» را به مکه فرستاد تا به قریش خبر دهد که حضرتش برای اعمال حج می خواهد وارد مکه شود ولی آنها خواستند او را بکشند و او به خدمت پیامبر (ص) بازگشت. پیامبر (ص) به عمر بن خطاب فرمود که او به مکه برود ولی عمر گفت: من در مکه یاوری ندارم و از طایفه «بنی عدی» (طایفه عمر) کسی آن جا نیست، اگر عثمان را بفرستید در مکه قوم و عشیره دارد. عثمان رفت ولی قریش مانع برگشت او شدند. اصحاب گمان کردند که عثمان را کشته اند. و زیر درختی بنام «سعره» جمع شدند. پیغمبر (ص) مجدداً از آنها بیعت گرفت. این بیعت را «بیعت شجره» گویند. و به مناسبت نزول آیه رضوان، «بیعت رضوان» نیز گویند. پروردگار به شرط آن که بعد از این بیعت هیچ گونه مخالفتی با پیغمبرش نکنند از آن مؤمنین راضی شد و وقار و اطمینان کامل به آنها نازل فرمود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۱۴۸، از درمنثور، از ابن عباس:

این سکینت تنها به کسانی نازل شد که خدا در آنان وفایی سراغ داشت.

از همان منبع، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

احدی از آنان که در زیر درخت بیعت کردند داخل آتش دوزخ نمی شوند.

از همان منبع، درجمعِ دو روایت آخر آورده است: روایت (اولی) روایت بعدی (عدم دخول در آتش) را تخصیص می زند و می فرماید چنان نیست که همه آنهایی که بیعت کردند داخل آتش نشوند بلکه تنها مشمولین سکینت چنینند، دلیلش هم آیه قبل است که می فرماید: «ان الذین یبایعونک» و از آن بر می آید بیعت کنندگان در آن روز همه بر بیعت خود وفا نکردند و بعضی بیعت خود را شکستند چون شرط کرده بود کسانی اجر عظیم دارند که وفا به عهد نموده آن را نشکنند.

وَ مَغانِمَ کَثیرَةً یَأْخُذُونَها وَ کانَ اللَّهُ عَزیزاً حَکیماً (۱۹)

و (همچنین) غنایم بسیاری که آن را به دست می آورید؛ و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است! (۱۹)

وَعَدَكُمُ اللهُ مَغانِمَ كَثيرةً تَأخُذُنَها فَعَجَّلَ لَكَم هـذِهِ وَ كَفَّ اَيـدِیَ النّاسِ عَنكَم وَ لِتَكونَ آيَةً لِلمُؤمِنينَ وَ يَهدِيَكَمْ صِراطاً مُستَقيماً (۲۰)

خدا وعده ی غنیمت های بسیاری به شما داد که به دست آورید. پس کسب این غنیمت را برای شما تعجیل داد و دست شرارت مردم را از شما کوتاه کرد برای اینکه آیتی برای مؤمنین باشد و شما را به سوی صراط مستقیم هدایت کند (۲۰)

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۳۹، آورده است: مرادْ غنیمتِ خیبر است و اما داستان فتح خیبر بدین قرار است: چون پیغمبر اکرم (ص) از حدیبیه به مدینه بازگشت، ۲۰ روز در مدینه ماند، بقیه ی ماه ذی حجه و مقداری از محرم. پس از آن به طرف خیبر حرکت فرمود. خیبر شهری بود در پنج منزلی شمال شرقی مدینه که طوایف یهود با قلعه هایی مستحکم در آن مسکن داشتند. یهودی های آن شهر پیوسته تحریکات و اخلالگری ها و عهد شکنی ها علیه اسلام می نمودند. مسلمین حدود ۲۷ روز خیبر را محاصره کردند. پس از آنْ «مرحب» از قلعه خارج شد و مبارز طلبید، پیامبر اکرم (ص) پرچم را به دست ابوبکر داد، مرحب او و لشکرش را تهدید کرد. ابوبکر ترسید و از میدان برگشت. روز دوم عمر بن خطاب رفت و شکست خورده برگشت. پیامبر (ص) فرمود: به خدا قسم فردا پرچم را به کسی دهم که او خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول هم او را دوست می دارند، حمله کند و هرگز فرار نکند. حضرت علی (ع) در آن روزها مبتلا به چشم درد بود. رسول اکرم (ص) او را احضار فرمود و سر حضرتش را بر زانوی مبارک خود نهاد و از آب دهان مبارکش بر چشم او مالید و دردش محو شد پیغمبر (ص) در حق حضرتش دعا کرد و فرمود: خدایا! از گرما و سرما نگاهش بدار. امیرالمومنین (ع) فرمود: سوگند به خدا از آن روز نه احساس سرما و نه گرما کردم. پیامبر (ص) پرچم را به امیرالمؤمنین (ع) داد و فرمود: برو که جبرئیل همراه توست. و ترسِ حضرتت در دل آنها پراکنده شده، آن گاه فرمود: یا علی! بدان که آنها در کتابشان یافته اند که شخصی بنام «ایلیا» قلعه آنها را بگشاید، چون آنجا رفتی بگو: نام من علی است. آنها مخذول شوند، ان شاء الله. امیرالمؤمنین (ع) بعد از کشتن «مرحب» فرمود: «من

علی بن ابی طالبم» . مردی از یهودیان فریاد زد: به آن خدایی که تورات را به موسی (ع) فرستاد ای خیبری ها! مغلوب شدید. ترس بر آنها غالب شد و به قلعه ها رفتند و درها را محکم بستند مولای متقیان با دست مبارکش دروازه ی خیبر را از جای برکند و آن را بر روی خندق پل کرد. و چون نرسید یک سر آن را بر کنار خندق نهاد و سر دیگرش را بر دست گرفت تا پیامبر (ص) و لشکر اسلام عبور کردند. یکی از اصحابْ بسیار تعجب کرد. رسول اکرم (ص) به او فرمود: تو دست علی را مشاهده کردی، پایش را بنگر، گفت: پای مبارکش در هوا معلق است. و تعجبش بیشتر شد. پیغمبر اکرم (ص) فرمود: پای او بر پَرِ جبرئیل است. چون لشکر بازگشت، هفتاد نفر خواستند دربِ خیبر را به جایگاه خود برند به سختی بردند. خلاصه مسلمین قلعه ها را یکی بعد از دیگری می گشودند و پیروز شدند. اهل فدک و یهودیانِ آن جا، چون داستان فتح خیبر را شنیدند تسلیم شده و اراضی فدک را به پیامبر (ص) تقدیم کردند. حکم خدا آن است که: هر زمینی در اثر جنگ و کارزار گرفته شود به عموم تعلق دارد، اما زمینی که با صلح و صفا واگذار شده و صاحبانش رفته اند مخصوص پیامبر و امام است و سایر مسلمین در آن حقی ندارند. بنابراین زمین خیبر به تمام مسلمین تعلق داشت ولی اراضی فدک مخصوص پیامبر (ص) بود. هنگامی که پیامبر (ص) غنائم را تقسیم کرد. زن جوانی به نام زینب دختر حارث همسر سلام بن مشکم یهودی که پدر و اقوام و شوهرش را در جنگ از دست داده بود بزغاله ای را به زهر کشنده ای آلوده ساخت و آن را به عنوان هدیه نزد پیامبر (ص) فرستاد. در آن وقت بشر بن براء حضور پیامبر (ص) بود. پیامبر (ص) لقمه ای در دهان برد ولی آن را فرو نبرد اما بشر لقمه ای از آن خورد. و رسول خدا (ص) لقمه را از دهان دور انداخت و فرمود: این عضو می گوید مرا مخور که من زهر آلودم، اما بشر فوری فوت کرد. پیامبر (ص) بر اثر این واقعه مدتی طولانی مریض شد و هر سال حالش بدتر می شد تا بالاخره به همین دلیل به مقام شهادت نائل گردید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۱۵۴، از عبدالرحمان بن ابی لیل روایت کرد که گفت: علی (ع) همواره در گرمای سخت با قبایی کلفت بیرون می آید بدون اینکه از گرما پروایی داشته باشد و بر عکس در

سرمای شدید با دو تا جامه ی سبک بیرون می آید بدون این که از سرما پروایی کند، از آن جناب دلیلش را پرسیدم. آن حضرت فرمود: در جنگ خیبر هنگامی که پیامبر (ص) پرچم را به دست من داد فرمود: بار الها! او را از گرما و سرما حفظ کن. از آن به بعد دیگر سرما و گرمایی ندیدم.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۵۰، از امام صادق (ع)، از پیامبر اکرم (ص):

شبی که به معراج و به سدره المنتهی رسیدم. پروردگارم فرمود: علی را خلیفه و جانشین برایت برگزیدم. علم و حلم خود را به علی بخشیدم. و علی از روی حق و حقیقت «امیرالمؤمنین» است و این منصب نه پیش از او به کسی داده شده و نه بعد از او به کسی داده خواهد شد.

وَ أُخْرى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْها قَدْ أَحاطَ اللَّهُ بِها وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَديراً (۲۱)

وَ لَوْ قاتَلَكُمُ الَّذينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبارَ ثُمَّ لا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصيراً (۲۲)

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتى قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْديلاً (۲۳)

وَ هُوَ الَّذى كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيراً (۲۴)

و نیز غنایم و فتوحات دیگری (نصیبتان می کند) که شما توانایی آن را ندارید، ولی قدرت خدا به آن احاطه دارد؛ و خداوند بر همه چیز تواناست (۲۱) و اگر کافران (در سرزمین حدیبیه) با شما پیکار می کردند بزودی فرار می کردند، سپس ولی و یاوری نمی یافتند (۲۲) این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است؛ و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت (۲۳) او کسی است که دست آنها را از شما و دست شما را از آنان در دل مکه کوتاه کرد، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز ساخت؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست (۲۴)

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا **(۲۵)**

آنها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از (زیارت) مسجد الحرام و رسیدن قربانیهایتان به محل قربانگاه بازداشتند؛ و هرگاه مردان و زنان با ایمانی در این میان بدون آگاهی شما، زیر دست و پا، از بین نمی رفتند که از این راه عیب و عاری ناآگاهانه به شما می رسید، (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد!) هدف این بود که خدا هر کس را می خواهد در رحمت خود وارد کند؛ و اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از هم جدا می شدند، کافران را عذاب دردناکی می کردیم! (۲۵)

☼ نکته:

مشابه این آیه شریفه، دو آیه دیگر است که می فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» = «ولی (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات

نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند» (أنفال۳۳)

و نیز می فرماید: «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا» = «و نزدیک بود (با نیرنگ و توطئه) تو را از این سرزمین بلغزانند، تا از آن بیرونت کنند! و هرگاه چنین می کردند، (گرفتار مجازات سخت الهی شده،) و پس از تو، جز مدت کمی باقی نمی ماندند!» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۴۸، از امام صادق (ع):

معنای آیه آن است: اگر آن فرزندانی که مسلمان هستند در اصلاب کافران شایسته جدا شدنی بودند، کافران را مهلت نمی دادیم و آنها را به زودی هلاک می نمودیم.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۴۸ و۴۴۹، از امام صادق (ع):

به خاطر آیه شریفه بود که امیرالمؤمنین (ع) با وجود قوتی که داشت در صدد منع و دفع منافقان برنیامد. زیرا پروردگار در اصلاب کفار و منافقین، مؤمنانی به ودیعه گذاشته بود. همچنین وجود مقدس امام عصر (عج) خروج نکند تا مؤمنانی که در اصلابِ کفارند بیرون آیند.

إِذْ جَعَلَ الَّذینَ كَفَرُوا فی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجاهِلِیَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوی وَ كانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَیْ ءٍ عَلیماً (۲۶)

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند؛ و (در مقابل،) خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت و آنان از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند؛ و خداوند به همه چیز دانا است (۲۶)

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۲۵، از امام رضا (ع):

ما اهل بیت (ع) کلمه تقوی و ریسمان محکم الهی هستیم.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۲۷) خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت؛ به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می دانست که شما نمی دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود)؛ و قبل از آن، فتحِ نزدیکی (برای شما) قرار داده است (۲۷)

۱- اسراء ۷۶

☼ نکته:

جمله «إِنْ شَاءَ اللَّه» در حدود ۶ سوره به شرح ذیل آمده است:

۱ – آیه مورد بحث.

۲ – «وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ» = «و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد» (۱).

۳ – «وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» = «یوسف گفت: همگی داخل مصر شوید، که ان شاء الله در امن و امان خواهید بود» (۲).

۴ – «قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» = «(موسی) گفت: به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت؛ و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد» (۳).

۵ – «مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» = «(شعیب گفت): «من نمی خواهم کار سنگینی بر دوشت بگذارم؛ و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت» (۴).

۶ – «قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» = «اسماعیل گفت: پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!» (صافات۱۰۲)

☼ نکته:

کلمه «ان یشاءَ الله» در آیات: (یوسف۷۶)، (انعام۱۱۱)، (اعراف۸۹)، (کهف۲۴)، (مدثر۵۶)، (انسان۳۰) و (تکویر۲۹) آمده است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۵۳، از ابن بابویه، از حسن بن زیاد عطار روایت کرده که گفت:

حضور امام صادق (ع) عرض کردم: مردم از ما می پرسند: آیا شما مؤمن هستید و داخل بهشت می شوید؟ می گوییم: بلی «ان شاء الله» . می گویند: مگر شما شک دارید که می گویید: «ان شاء الله» ؟ امام (ع) فرمود: به آنها بگویید: به خدا سوگند ما شک نداریم. لکن «ان شاءَ الله» می گوییم، چنان که پروردگار فرمود: «لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» (فتح۲۷)، خداوند جمله «ان شاء الله» را در کلام خود آورد، با آن که می دانست داخل مسجد الحرام می شوند.

هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفى بِاللَّهِ شَهيداً (۲۸)

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادیان پیروز کند؛ و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد! (۲۸)

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَمَثَلُهُمْ فِی

ص :۱۸۹

۱- بقره ۷۰

۲- یوسف ۹۹

۳- کهف ۶۹

۴- قصص ۲۷

الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

محمد (ص) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وا می دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد. (ولی) کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است (۲۹)

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۱۶۰، آورده است: بعضی از مفسرین گفته اند مراد از سیما اثر خاکی است که در پیشانی دارند چون مؤمنین همواره بر خاک سجده می کنند، نه بر فرش و جامه.

☼ نکته:

نام مقدس محمد (ص) در چهار سوره آمده است:

۱ – (آل عمران ۱۴۴): «و ما محمد الا رسول» ۲ – (احزاب ۴۰): «ما کان محمد ابا احد» ۳ – (محمد ۲): «نزل علی محمد و هو الحق» ۴ – (فتح ۲۹): «محمد رسول الله» . (عبارت «محمد رسول الله» تنها در سوره فتح آمده است).

☼ نکته:

نام مقدس «احمد» نیز تنها در سوره «صف آیه ۶» آمده است.

☼ نکته:

کلمه «یا ایها الرسول» تنها در سوره مائده آیات ۴۱ و ۶۷ آمده است (۲ بار).

☼ نکته:

کلمه «رسول الله» در ۹ سوره و ۱۸ بار تکرار شده است: (شمس۱۳) و (منافقون ۱و۵ و۷) و (حجرات ۳ و۷) و (فتح ۲۹) و (احزاب ۲۱ و۴۰ و۵۳) و (توبه ۶۱ و۸۱ و۱۲۰) و (اعراف ۱۵۸) و (نساء ۱۵۷و۱۷۱) و (صف ۵ و۶).

خلاصه آیات سوره فتح:

۱ – فتح مبین ۲ – ذنبک ۳ – نصر عزیز ۴ – سکینه _ فزونی ایمان ۵ – بهشت ۶ – عذاب منافقین ۷ – لله جنود السموات والارض ۸ – شاهد _ مبشر _ نذیر ۹ – تسبیح صبح و شام ۱۰ – آیه بیعت _ یدالله فوق ایدیهم ۱۶ – ۱۱ – پیش بینی برگشت

اعراب مخالف و ... ۱۷ - برای نابینا و مریض و لنگ گناهی در ترک جهاد نیست ۱۸ - آیه رضوان ۱۹ - مغانم کثیر ۲ - وعده غنیمت خیبر و جنگ خیبر ۲۱ - پیش بینی غنیمتهای دیگر در آینده ۲۴ - ببطن مکه ۲۵ - مؤمن در صُلب کافر ۲۷ - ان شاء الله ۲۹ - محمد رسول الله (ص).

ص: ۱۹۰

۴۹ سوره حجرات

۴۹ – سوره حجرات = خانه ها = اتاقهای همسران رسول خدا (ص).

مدنی است و ۱۸ آیه دارد.

خلاصه مطالب: نهی از پیشی گرفتن بر خدا و رسول (ص) ـ نهی از بلند کردن صدا فوق صدای پیامبر (ص) ـ نهی از تصدیق سخنان فسق قبل از تحقیق ـ نهی از استهزاء و غیبت و تجسس عیوب ـ منع از فخر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (و پیشی مگیرید) و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست! (۱)

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُکُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲) ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را بلندتر از صدای رسول الله برنیاورید و با او به صوت بلند سخن مگویید آن چنانکه با یکدیگر سخن می گویید، تا اعمالتان ندانسته بی نتیجه و باطل نشود (۲)

☼ نکته:

خدای تعالی بارها در قرآن کریمش عمل شرک را عاملی جهت باطل شدن تمام اعمال بیان فرموده است از جمله، آیه: «وَلَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا کَانُوا یعْمَلُونَ» (۱).

و در آیه شریفه مورد بحث نیز بلند کردن صدا و بی ادبی نسبت به ساحت مقدس حضرت رسول (ص) را باعث ابطالِ اعمال بیان فرموده است. و از آن جایی که قرآن برای تمام ادوار آمده است و در حال حاضر به ظاهر وجود مقدس حضرت رسول (ص) در بین ما نیست، بنابراین این بی ادبی به جانشین بر حق آن جناب یعنی حضرت ولی عصر (عج) نیز همان حکم را دارد.

☼ نکته:

بعضی از مفسرین در خصوص حبط عمل در آیه شریفه اختلاف کرده و آورده اند:

۱ – مراد به حبط، ثواب نداشتن خود عمل است، نه اینکه این عمل مانند کفر ثواب سایر اعمال را باطل کند.

۲ – مراد از حبطِ عمل، تنها همان عملشان است که با پیامبر (ص) بلند صحبت کنند و به

۱- انعام ۸۸

سایر اعمال ربطی ندارد.

۳ - اگر بلند صحبت کردن باعث اذیت شدن آنجناب بوده، باعث حبط عمل است و گرنه عمل را حبط نمی کند.

۴ - همان طور که کفر باعث حبط اعمال است، بلند صحبت کردن هم باعث حبط عمل می شود (نظر صاحب المیزان، ج ۳۶، ص ۱۶۹، که منبع اقوال فوق هم می باشد).

☼ مؤلف:

بلند صحبت کردن که در حقیقت نوعی بی ادبی به ساحت مقدس حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار (ع) است، باعث حبط اعمال می شود و نظر صاحب المیزان صحیح است. اما در پاسخ به آن مفسرین باید گفت: گویا آنها آیه شریفه: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» را ندیده اند و نمی دانند که اطاعت از رسول و امام در حقیقت اطاعت از خداست و بلعکس بی ادبی به آنها در حقیقت بی ادبی به خدای تعالی است. و البته این گونه نظریه ها ناشی از عدم شناخت و یقین نسبت به قرآن و مقام والا و بی مَثَلِ خاتم انبیا (ص) و اهل بیت (ع) است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۱۸۸، از درمنثور، از انس:

وقتی آیه ی فوق نازل شد، ثابت بن قیس بن شماس که مردی درشت صدا بود گفت: این من بوده ام که صدایم را بلند کرده ام و حتماً اعمال صالح من حبط شده و من اهل جهنم شده ام و از آن به بعد در خانه نشست و زانوی غم بغل کرد. رسول خدا (ص) روزی پرسید: ثابت بن قیس کجاست؟ جریان را بازگو کردند. پیامبر (ص) فرمود: نه او اهل آتش نیست بلکه اهل بهشت است این بود تا آن که ثابت در حادثه جنگ یمامه به شهادت رسید.

إِنَّ الَّذينَ يَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولئِكَ الَّذينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظيمٌ (۳)

إِنَّ الَّذينَ يُنادُونَكَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (۴)

وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ (۵)

آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند همان کسانی هستند که خداوند دلهایشان را برای تقوا خالص نموده و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است! (۳) (ولی) کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند، بیشترشان نمی فهمند! (۴) اگر آنها صبر می کردند تا خود به سراغشان آیی، برای آنان بهتر بود؛ و خداوند آمرزنده و رحیم است! (۵)

ص :۱۹۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶) ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسقی خبری برایتان بیاورد تحقیق کنید تا مبادا ندانسته به قومی بی گناه حمله کنید و بعداً که اطلاع یافتید از کرده خود پشیمان شوید (۶)

آیه شریفه فوق (آیه تجسس قبل از تأیید خبر فسق) دو نکته مهم به این شرح دارد:

نکته اول: اخبار دو نوعند:

۱ – خبر متواتر: به خبری گویند که تعداد زیادی از افراد آن را نقل کنند لذا به واسطه کثرت آورندگانش، برای انسان یقین آور است و یا اگر به این حد از کثرت نباشد حداقل همراه با قرینه هایی قطعی باشد که یقین به صدق آن پیدا شود. به چنین خبری، حجت و معتبر هم گویند چرا که اگر به آن خبر عمل کردیم و اتفاقاً اشتباه بود هیچ مرجعی نمی تواند ما را مؤآخذه کند و برعکس اگر ما به آن خبر عمل نکنیم و اتفاقاً خبر صحیح در آمد، هر مرجعی می تواند ما را مؤآخذه کند که چرا با وجود تواتر، به آن عمل نکردیم. پس خبر متواتر و خبر تؤام با قرائنِ قطعی خبری است که هم می توان در برابر هر مرجعی به آن احتجاج کرد و هم مراجع می توانند علیه شخص به آن خبر احتجاج کنند به همین خاطر است که به آن حجت گویند.

۲ – خبر واحد: خبری است غیر متواتر که همراه با قرینه های قطعی نباشد و بعد از شنیدن آن یقین حاصل نمی شود. لذا به خبر واحد وقتی می توان عمل کرد که از نظر علم قابل اثبات باشد مثل خبری که متخصص یک فن به ما می دهد یا خبری که شخص آورنده آن خبر مورد وثوق ما باشد. در آیه شریفه نیز تحقیق و بررسیِ خبر واحدی را می دهد تا رفع جهالت شده و به مضمون خبر، علم حاصل آید به خصوص اگر خبر واحد به نقل از شخصِ فاسدی باشد.

نکته دوم: در خصوص شأن نزول آیه شریفه مورد بحث دو روایت آورده اند که یکی از آنها اصلاً با سیاق آیه شریفه ارتباطی ندارد و دیگری را هم بعضی از افراد مورد دستبرد قرار داده و مطالبی جهت توهین به ساحت مقدسِ رسول اکرم (ص) به آن اضافه کرده اند که ان شاءَ الله به

ص :۱۹۳

تفصیل بیان خواهد شد. اما ابتدا توضیحِ چند تفسیر از خاصه (شیعه مذهبان) را بیان می کنیم و سپس دلایل عدم صحت آنها را ان شاء الله توضیح خواهیم داد. البته بنده حقیر قبل از آوردن آن دو روایت به خصوص روایت اول، با کمال تأسف و شرمندگی فراوان، از ساحت مقدس خاتم الانبیاء (ص) و امام زمان (عج) به خاطر نوشتن این روایات، پوزش می طلبم. اما از آن جایی که برای روشن شدن مطلب بایستی عین روایات آورده شود پس ناگزیر به این عمل هستم. هر چند که چنین روایاتی متأسفانه در اکثر تفاسیر عامه به کرات به چشم می خورد و در بعضی از تفاسیر خاصه (شیعه) نیز گهگاهی آمده است از جمله در ذیل آیاتِ: (مائده ۶۷) _ (طه ۱۱۴) _ (نساء ۱۰۷) _ (اسراء۷۳) _ (کهف ۲۴) _ (حج ۵۲) _ (نور ۱۱) _ (شوری ۵۲) _ و چند آیه دیگر ...

در تفسیر نمونه، ج ۲۲، چاپ۱۶، ص ۱۵۲ تا ۱۵۴، آمده است که آیه مورد بحث دارای دو شأن نزول است:

۱ – (روایت اول) بعضی از مفسرین آورده اند: در مورد ماریه همسر پیامبر (ص) و مادر ابراهیم نازل شد. زیرا خدمت پیامبر (ص) عرض کردند که او پسر عمویی دارد که گاه و بیگاه به سراغش می آید و روابط نامشروعی در میان است. پیامبر (ص)، علی (ع) را فراخواند و فرمود: برادرم! این شمشیر را بگیر اگر او را نزد ماریه یافتی به قتل برسان. علی (ع) می فرماید: شمشیر را به کمر بستم و به سراغ او آمدم دیدم نزد ماریه است. شمشیر را کشیدم، او فرار کرد و از نخلی بالا رفت و سپس خود را از بالا به زیر افکند، در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد اصلاً عضو جنسی ندارد. خدمت پیامبر (ص) آمدم و ماجرا را شرح دادم پیامبر (ص) فرمود: خدا را شکر که بدی و آلودگی و اتهام را از دامان ما دور می کند.

۲ – (روایت دوم) غالبِ مفسرین آورده اند: درباره ولید بن عقبه است: پیامبر اکرم (ص) ولید بن عقبه را فرستاد تا از طایفه بنی مصطلق زکات بگیرد. میان آنها با ولید در زمان جاهلیت عدواتی بود. چون آنها ولید را دیدند، به خاطر خدا به استقبالِ او آمدند. ولید گمان کرد که می خواهند او را بکشند، ترسید و بازگشت. حضور پیامبر (ص) عرض کرد: طایفه بنی مصطلق مرتد شدند و زکات ندادند و می خواستند مرا به قتل برسانند. پیامبر سخت خشمگین شد و تصمیم گرفت با آنها

پیکار کند، آیه فوق نازل شد.

☼ مؤلف:

صاحب تفسیر نمونه (ج۲۲، ص ۱۵۵) گویا که بخواهد روایت را تأیید کند در توضیح خود آورده است: «همانگونه که اگر پیامبر (ص) به گفته ولید بن عقبه عمل می فرمود و با طایفه بنی المصطلق به عنوان یک قوم مرتد پیکار می کرد فاجعه و مصیبت دردناکی به بار می آمد» .

صاحب مجمع، ج ۱۳، ص ۸۳۳ و صاحب صافی، ج ۶، ص ۱۳۴: دو روایت فوق را آورده اند.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۱۹۰، روایتی شبیه روایت دوم با کمی اختلاف آورده است و از جمله تفاوتهایِ روایتِ المیزان این است: وقتی رسول خدا (ص)، خبر ولید را می شنود، فوراً لشکری به سوی قبیله روانه می کند و وقتی مسلمانان متوجه اشتباه خبر می شوند، با رئیس قبیله به خدمت پیامبر (ص) بر می گردند. پیامبر (ص) به رئیس قبیله یعنی حارث می گوید: «آیا زکات را ضبط کردی و خواستی فرستاده مرا به قتل برسانی؟»

صاحب تفسیر نور، ج ۱۱، ص ۱۶۵: روایت دوم را آورده است.

صاحبِ تفسیر جوامع، ج ۶، ص ۸۸، روایتی بدین شرح آورده است: فاسق در آیه شریفه ولید بن عقبه برادر مادری عثمان است که عثمان در زمان خلافت خود حکومت کوفه را به او داد و در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند آنگاه به مردم گفت اگر مایلید بیشتر بخوانم چرا که در حال نشاط هستم، پیامبر (ص) او را برای جمع آوری زکات به قبیله بنی المصطلق فرستاد (و روایت ادامه دارد تا آنجا که) ... پیامبر (ص) به خشم آمد و خواست با آنها بجنگد. و آیه نازل شد.

صاحب تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۶۳، روایتی شبیه روایت دوم ولی با اختلافی فاحش آورده است:

وقتی ولید خبر را به پیامبر (ص) می دهد، آن حضرت مهموم شد طولی نکشید که حضور رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: رسولِ شما آمد، ما به استقبال او رفتیم و چون ما را دید بازگشت. اکنون آمدیم که مبادا خلافِ راستی چیزی بگوید. پیامبر (ص) خالد را فرستاد و او صدقات را گرفت و حضور رسول خدا (ص) آورد و گفت: ولید دروغ گفت و جبرئیل آیه را نازل کرد.

☼ مؤلف:

در خصوص روایت اول یعنی تهمت به همسر پیامبر (ص) باید گفت: ظاهر روایت

گویای دستکاری و جعلی بودن آن است چرا که: اولاً: آیا اگر به کسی بگویند مردی با همسرت عمل نامشروع می کند به نظر شما چه عکس العملی از خود بروز می دهد؟ آیا فوراً و بدون هیچ تحقیقی، شخصی را به عنوان مزدور اجیر می کند تا فقط مردْ را به قتل برساند و با همسرش کاری نداشته باشد؟ خدا می داند که یک انسان معمولی نیز فوراً و قبل از تحقیق، چنین عکس العملی بروز نمی دهد، چه رسد به مقام والا و معصوم حضرت رسول (ص)!!!

ثانیاً: همه می دانند که حکم مردِ مجردِ زناکار، «جَلد» است یعنی صد ضربه تازیانه است و نه قتل (چون پسر عموی ماریه، مجرد بوده و روایت هم از عقیم بودنش پرده برداشته است). و نیز حکم زنِ متأهلِ زناکار، رجم (سنگسار) است و نه بخشش و عفو، البته آن هم بایستی توسط چهار شاهد آن هم مردِ عادل و آن هم در حین رؤیت، تأیید شود. با این وجود آیا پیامبر (ص) این حکم را العیاذ بالله نمی دانست؟ آیا پیامبر (ص) العیاذ بالله مثل سایر سلاطین عمل کرده و کاری با همسر خودش ندارد و فقط طرفِ مقابل را، آن هم بیشتر از حد شرعی مجازات می کند؟ حاشا و کلا!!!

ثالثاً: در روایت آمده است: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «برو و اگر آن مرد را نزد ماریه دیدی او را به قتل برسان!» حال در اینجا سؤالی پیش می آید: منظورِ پیامبر (ص) از جمله ی «نزد ماریه دیدی چه بود؟ آیا مراد فقط همنشینی بود؟ یا العیاذ بالله تماس جنسی؟ اگر مراد، همنشینی باشد که حکمش کشتن نیست و اما اگر تماس جنسی باشد که آن هم با توجه به خود روایت که می گوید: «معلوم می شود که آن مرد، عضو جنسی ندارد» کاملاً رد می شود. پس دیگر دلیلی باقی نمی ماند تا حضرت علی (ع) با شمشیر به دنبال آن مرد بِدَوَدْ. از آن گذشته چگونه ممکن است حضرت علی (ع) به عورت کسی نگاه کند، چرا که همه می دانند عمروعاص در جنگ صفینْ خود را کشفِ عورت کرد، ولی مولای متقیان علی (ع) به او نظر نکرد.

رابعاً: این روایتِ جعلی هیچ گونه سنخیتی با آیه شریفه ندارد.

خلاصه باید گفت: سرتا پای روایتْ فریاد می زند که جعلی و اسرائیلی است. اما نمی دانم چرا چنین روایاتی بایستی در تفاسیر شیعه بدون هیچ گونه نقد و انتقادی به چاپ برسد؟!!!

ص :۱۹۶

توجه: عین همین روایت با این تفاوت که زننده تهمت به «ماریه» ، «عایشه» بوده نیز نقل شده است که توضیح آن در آیه «اِفک» (نور۱۱) به تفصیل آمده است.

اما حقیقت روایتِ اول این است: وقتی که پیامبر اکرم (ص) به حبشه تشریف برد، پادشاهِ حبشه به احترام حضرت رسول (ص)، زنِ با وقاری به نام «ماریه قبطیه» به همراه غلامش که عقیم بود، به آن حضرت (ص) تقدیم کرد. هنگامی که ماریه، بچه دار شد و ابراهیم (ع) را خداوند به حضرت رسول (ص) عنایت فرمود، عده ای از کوردلان از جمله ابوبکر و دخترش عایشه و عمر و دخترش حفصه که موقعیت و خلافتِ خود را با وجود ابراهیم (ع) به عنوانِ جانشینِ پیغمبر (ص) در آینده در خطر می بینند این تهمت را در دهانها می اندازند. خلاصه اینکه چنین تهمتی در اصل واقعیت داشته است و تواتری هم که در روایات به چشم می خورد گویای این مطلب است. اما اینکه العیاذ بالله پیامبر (ص) بخواهد تحت تأثیر این تهمت ها قرار گیرد و ظنِ بد و گناه به همسر پاکدامنش ماریه ببرد و یا حضرت علی (ع) را اجیر به کشتن یک انسان بی گناه بکند، غیر واقع و بی اساس است و عمداً به این روایت اضافه شده است.

اما در خصوص روایت دوم یعنی «ولید بن عقبه» باید گفت:

واقعیت ماجرا این بود: وقتی پیامبر (ص) ولید بن عقبه را برای جمع آوری زکات به آنجا می فرستد او به سوی پیامبر (ص) برمی گردد. وقتی وارد مسجد می شود پیامبر (ص) با عده ای از یارانش در مسجد حضور دارند. هنگامی که ولید خبر فسق را بیان می کند، عده ای که دورِ پیامبر (ص) تجمع کرده بودند فوراً عصبانی شده و تصمیم به جنگ می گیرند. پیامبر (ص) ناراحت و غمگین می شود و علت ناراحتیِ آنجناب این بود که آن حضرت می دانست که ولید دروغ می گوید و از طرفی یارانش بی جهت و بدون تحقیق، فوراً تصمیم به جنگ می گیرند و به همین خاطر ناراحت می شود نه اینکه به خاطر قبیله ناراحت شده باشد. و مؤید این گفته نیز جمله: «یا ایها الذین امنوا» در آیه شریفه می باشد که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید» و اگر پیامبر (ص) العیاذ بالله چنین گمانی می کرد جا داشت در آیه، ذکر می شد: «ای رسول» (یا ایها

الرسول). در این بین تنها صاحب تفسیر جامع، روایت را به طور صحیح و بدون دستبرد بیان کرده است. و البته ایشان نیز توجیهی در خصوص ناراحتی پیامبر اکرم (ص) نیاورده است.

در خصوص برخورد با این دسته از روایات و نیز در خصوص عصمت پیامبر (ص) و اینکه آن حضرت نه تنها گناه و فکر گناه، که ترک اولی و فکر ترک اولی هم لحظه ای به فکر و قلب نازنینش خطور نکرده است دلایلی را به شرح ذیل بیان می کنم:

۱ – اکثر مفسرین به استناد دو آیه شریفه: (طه ۱۱۴) و (قیامت ۱۸) معتقدند که قرآن کریم دو بار نازل شده است. بنابراین پیامبر اکرم (ص) قبل از نزول این آیه و آیات مشابه، از آنها اطلاع و آگاهی داشته است بنابراین وجهی برای نسبت دادن جهل و بی اطلاعی به حضرت رسول (ص) به واسطه این دسته از روایاتِ جعلی یا دستکاری شده، باقی نمی ماند.

۲ – به استناد آیاتی چند از قرآن کریم که مؤید عصمت مطلقه حضرت رسول (ص) است از جمله: «و وضعنا عنك وزرك» = «و ما بار سنگین گناه را از تو ای رسول برداشتیم» (انشراح ۲)

و یا: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى (۲) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (۳)إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يوحَى (۴)= صاحب شما محمد (ص) هیچگاه در گمراهی و ضلات نبوده است (۲) و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید (۳) سخن او غیر وحی خدا نیست (۴)» (نجم ۲و۳و۴) و یا: «علی صراط مستقیم» = « تو ای رسول بر صراط مستقیمی» (یس ۴) و آیه تطهیر و آیه اولی الامر و غیره ...

۳ – روایات فراوانی که به حد تواتر در خصوص عصمت آن حضرت (ص) آمده است.

توجه: برای توضیح بیشتر به ذیل آیات: (شوری ۵)، (نساء ۱۰۷)، (طه ۱۱۴)، (مائده ۶۷)، (حج ۵۲)، (نور۱۱)، (اسرا ۷۳)، (کهف ۲۴) و نیز بحث پایانی این کتاب مراجعه شود.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ فيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطيعُكُمْ فى كَثيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإيمانَ وَ زَيَّنَهُ فى قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷)

و بدانید رسول خدا در میان شماست؛ هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد؛ ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دلهایتان زینت بخشیده و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است؛ کسانی که دارای این صفاتند هدایت یافتگانند! (۷)

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۶۴ – ۴۶۹، از امام صادق (ع): (در ذیل آیه ۷)

ایمان، وجودِ مقدس امیرالمؤمنین (ع) است. خداوند حضرتش را محبوب قرار داده و در دل مؤمنین نیکو آراسته است و مقصود از کفر و فسوق و عصیان، اولی و دومی و سومی است.

فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ (۸)

وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتی تَبْغی حَتَّی تَفیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ (۹)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإیمانِ وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱)

(و این برای شما بعنوان) فضل و نعمتی از سوی خداست؛ و خداوند دانا و حکیم است. ! (۸) و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد (۹) مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید! (۱۰) ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید؛ و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند! (۱۱)

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا یَغْتَبْ بَّعْضُکُم بَعْضاً أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِیمٌ **(۱۲)** ای اهل ایمان از بسیاری پندارها در حق یکدیگر اجتناب کنید که برخی از پندارها معصیت است و هرگز از حال درونی یکدیگر تجسس مکنید و غیبت نکنید. آیا شما دوست دارید گوشت برادر مرده خود را بخورید البته کراهت و نفرت دارید و از خدا بترسید به درستی که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است (۱۲)

☼ نکته:

به استناد این آیه شریفه آن «سوءِ ظن» و «تجسس» جعلی ای که عده ای معانِدْ به حضرتِ رسول (ص) و حضرت علی (ع) زده اند، مردود می شود چرا که پیامبر (ص) که خود مجریِ قرآن کریم است، مطمئناً به این آیه شریفه عمل کرده و مرتکبِ گناهِ کبیره ی «سوءِ ظن» و «تجسس» نسبت به همسرِ پاکدامنش نمی شود. در ضمن این آیه شریفه در ادامه ی آیات قبل است و می خواهد همگان را از ارتکاب به این گناهان نهی فرماید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۱۲ و۲۱۳، آمده است:

ابوبکر و عمر، حضرت سلمان (ع) را نزد رسول خدا (ص) فرستادند که از آن جناب طعامی بگیرد و برای آن دو بیاورد، رسول خدا (ص) او را نزد اسامه بن یزید که نگهبان و وکیل خرج حضرت بود فرستاد، اسامه به سلمان گفت: چیزی باقی نمانده است. سلمان نزد عمر و ابوبکر برگشت، آن دو گفتند: اسامه بخل ورزیده ما اگر سلمان را به چاه پر آبی هم بفرستیم آن چاه خشک می شود. بعد خودشان نزد رسول خدا (ص) آمدند، حضرت فرمود: من اثر خوردن گوشت را در دهان شما می بینم، عرضه داشتند: یا رسول الله! ما امروز اصلاً لب به گوشت نزده ایم، فرمود: مدتی طولانی گوشت سلمان و اسامه را می خوردید، آن گاه آیه نازل شد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۱۵، از کافی، از امام صادق (ع)، از حضرت رسول (ص):

غیبت در تباه کردن دین مسلمان سریع تر از خوره ای است که اندرون او را بخورد.

در کتاب حلیت المتقینِ علامه مجلسی، ص ۲۱۸، چ۱، از امام باقر (ع):

غیبت ۳ نفر حرام نیست:

۱ - بدعت گذار، ۲ - پیشوایِ ظالم، ۳ - فاسقی که گناهِ علانیه کند.

از همان منبع، از امام صادق (ع):

غیبت کردن از شخصِ فاسقی که آشکارا گناه کند، حرام نیست.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۷۲، از امام صادق (ع): غیبت آن است که درباره برادر دینی خود چیزی را که خدا بر او پوشیده داشته، بگویی. و فرمود: کار برادرت را بر نیکویی توجیه کن تا برگردد و ثابت شود که او کار نیکویی نکرده است. و هیچ گاه سوءظن پیدا مکن، تا زمانی که ممکن باشد و محملی بیابی که آن کار را بر خوبی حمل کنی!

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۷۱، از پیامبراکرم (ص):

لغزشهای مؤمنین را جستجو نکنید. هر کس در صدد عیب جویی مردم باشد، خداوند لغزشهای او را افشا کند و او را مفتضح سازد، هر چند در خودش باشد.

در المیزان، ج ۳۶، ص ۲۱۴، از نهج البلاغه، از حضرت علی (ع): زمانی که صلاح و خوبی بر زمانه

و اهلش غلبه نمود، گمان بر یکدیگر مبرید که ظلم و ستم نموده اید و اگر فساد غالب شد، چنان چه کسی حسن ظن به دیگری پیدا کند، او را تأدیب می کنند که خود را فریب داده است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۷۲، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص): سه چیز است که احدی از آنها خلاصی ندارد:

۱ - سوء ظن ۲ - حسد ۳ - طیره و تفال. و راه نجات اینها آن است که هر گاه سوء ظنی پیدا کردید در صدد جستجو نیایید. و چنانچه بر کسی حسد بردید در مقام ظلم و ستم برنیایید و اگر تفال زدید اعتنایی نکنید و نیز فرمود: کفاره غیبت آن است که برای غیبت شده، استغفار کنید.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۴۲، از عیون، از امام کاظم (ع):

هر کس پشت سر کسی چیزی بگوید و در او هست و مردم هم می دانند، «غیبت نیست» . و اگر مردم ندانند، «غیبت است» و اگر در او نباشد، «تهمت است» .

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۴۱، از کافی، از امام صادق (ع)، از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع):

اعمال برادر دینی خود را بر نیکوترین وجه ممکنِ آن، حمل کن تا دلیلی قطعی بر خلاف آن پیدا کنی که نظر تو را عوض کند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۴۴، از من لایحضره فقیه و اعتقادات، از امام صادق (ع):

با تقواترین مردم کسی است که حق را بگوید هر چند که به ضررش باشد.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۴۵، از کافی، از امام باقر(ع): مسلمان کسی است که مردم از دست و زبانش ایمنند. و مؤمن کسی است که مسلمین او را امین بر جان و مال خود قرار دهند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۱۴، از خصال، از حضرت رسول (ص):

غیبت از زنا بدتر و شدیدتر است زیرا خداوند توبه زانی را می پذیرد ولی توبه غیبت کننده پذیرفته نمی شود مگر وقتی که شخص غیبت شده نیز از او بگذرد.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۵۷، ص ۵۱۰، چ۱، از حضرت علی (ع):

عیوبِ خویش را با بخشش بپوشید زیرا که بخشش پرده پوش عیب هاست.

در احادیث قدسی، ص ۱۲۷، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: ای موسی! هر کس زنا کند مورد زنا

قرار می گیرد هر چند در یکی از اعقاب بعد از خودش باشد. ای موسی! اگر بخواهی خیر اهل و خانواده ات را زیاد کنی از زنا دوری کن چرا که به هر عملی همان گونه پاداش داده خواهد شد.

از همان منبع، ص ۱۵۷: ای موسی! خشمت را از کسی که من تو را مالک آنها کرده ام باز دار تا غضبم را از تو باز دارم. موسی گفت: ای خدای من! کدام یک از بندگانت برایت عزیزترند؟ خدا فرمود: کسی که هر گاه توانا شد عفو کند.

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ خَبيرٌ (۱۳)

قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإيمانُ في قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ (۱۴)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ في سَبيلِ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۵)

قُلْ أَ تُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدينِكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَليمٌ (۱۶)

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ (۱۷)

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بَصيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (۱۸)

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست،) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است! (۱۳) عربهای بادیه نشین گفتند: «ایمان آورده ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند، خداوند، آمرزنده مهربان است» (۱۴) مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده اند؛ آنها راستگویانند (۱۵) بگو: «آیا خدا را از ایمان خود با خبر می سازید؟! او تمام آنچه را در آسمانها و زمین است می داند؛ و خداوند از همه چیز آگاه است!» (۱۶) آنها بر تو منت می نهند که اسلام آورده اند؛ بگو: اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید! (۱۷) خداوند غیبت آسمانها و زمین را می داند و نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست! (۱۸)

خلاصه آیات سوره حجرات:

۱ – از خدا و رسولش پیشی نگیرید.

۲ – صدایتان را از صدای رسول بلندتر نکنید تا اعمالتان حبط نشود ۳ – آنها که در نزد رسول صدایشان آهسته می کنند اجری عظیم دارند ۴ – حجرات ۵ – اگر صبر کنند تا از خانه در آیی بهتر است .

۶ - خبر فسق ۷ - از رسول خدا (ص) اطاعت کنید و اگر او از شما اطاعت کند خود شما به تنگ می آیید.

۹ - اگر دو طایفه نزاع کنند بینشان اصلاح کنید اگر یکی از آن دو ظالم باشد با آن طایفه بجنگید تا به حکم خدا تسلیم شود _ عدالت را گسترش دهید که خدا عدالت گران را دوست دارد. ۱۰ - انما المؤمنون اخوه ... ۱۱ - مسخره نکنید _ عیوبتان رابر ملا مکنید _ لقب بد به هم ندهید ۱۲ - از بسیاری گمانها بپرهیزید که بعضی از گمانها گناه است _ از عیوب مردم تجسس نکنید _ غیبت نکنید مگر دوست دارید گوشت برادر مرده خود را بخورید؟ ۱۳ - ان اکرمکم عندالله اتقاکم ۱۴ - ایمان در دل اعراب داخل نشده ... آیا خدا را دین داری می آموزید ۱۷ - بر تو منت می نهند که اسلام آوردند ۱۸ - ... و الله بصیر بما تعملون.

۵۰ سوره ق

۵۰ – سوره ق = باسقات (درختان خرمای بلند).

مکی است و ۴۵ آیه دارد.

خلاصه مطالب: پیرامون معاد است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجیدِ (۱)

بَلْ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقالَ الْکافِرُونَ هذا شَیْ ءٌ عَجیبٌ (۲)

أَ إِذا مِتْنا وَ کُنَّا تُراباً ذلِکَ رَجْعٌ بَعیدٌ (۳)

قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا کِتابٌ حَفیظٌ (۴)

بَلْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ فَهُمْ فی أَمْرٍ مَریجٍ (۵)

أَ فَلَمْ یَنْظُرُوا إِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ (۶)

وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَیْنا فیها رَواسِیَ وَ أَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهیجٍ (۷)

تَبْصِرَةً وَ ذِکْری لِکُلِّ عَبْدٍ مُنیبٍ (۸)

وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصیدِ (۹)

وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضیدٌ (۱۰)

رِزْقاً لِلْعِبادِ وَ أَحْیَیْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً کَذلِکَ الْخُرُوجُ (۱۱)

کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ (۱۲)

وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوانُ لُوطٍ (۱۳)

وَ أَصْحابُ الْأَیْکَهِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ کُلٌّ کَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعیدِ (۱۴)

ق، سوگند به قرآن مجید (که رستاخیز حق است)! (۱) آنها تعجب کردند که پیامبری انذارگر از میان خودشان آمده؛ و

کـافران گفتنـد: این چیز عجیـبی است! (۲) آیـا هنگـامی که مردیم و خـاک شـدیم (دوبـاره به زنـدگی بـازمی گردیم)؟! این بازگشتی بعیـد است! (۳) ولی مـا می دانیـم آنچـه را زمیـن از بـدن آنهـا می کاهـد؛ و نزد مـا کتـابی است که همه چیز در آن محفوظ است! (۴) آنها حق را هنگامی که به سـراغشان آمـد تکذیب کردند؛ از این رو پیوسـته در کار پراکنده خود متحیرند! (۵) آیا آنان به آسـمان بالای سـرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده ایم و چگونه آن را (به وسیله ستارگان) زینت بخشیده ایم و هیچ شکاف و شکستی در آن نیست؟! (۶) و زمین را گسترش دادیم و در آن کوه هایی عظیم و استوار افکندیم و از هر نوع گیاه بهجت انگیز در آن رویاندیم (۷) تا وسیله بینایی و یادآوری برای هر بنده توبه کاری باشد! (۸) و از آسمان، آبی پربرکت نـازل کردیم و بوسـیله آن باغها و دانه هایی را که درو می کنـد رویانـدیم (۹) و نخلهای بلنـدقامت که میوه های متراکم دارند (۱۰) همه اینها برای روزی بخشـیدن به بندگان است و به وسیله باران سرزمین مرده را زنده کردیم؛ (آری) زنده شدن مردگان نیز همین گونه است! (۱۱) پیش از آنان قوم نوح و «اصـحاب الرس» [= قومی که در یمامه زندگی می کردند و پیامبری به نام حنظله داشـتند] و قوم ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند (۱۲) و همچنین قوم عـاد و فرعون و قوم لوط (۱۳) و «اصـحاب الا ـیکه» [= قـوم شـعیب] و قوم تبع (که در سـرزمین یمن زنـدگی می کردنـد)، هر یـک از آنهـا فرسـتادگان الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب درباره آنان تحقق یافت! (۱۴)

أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵)

آیـا مـا از آفرینش نخستین عـاجز مانـدیم (که قـادر بر آفرینش رسـتاخیز نباشـیم)؟! ولی آنهـا (با این همه دلایل روشن) باز در آفرینش جدید تردید دارند! (۱۵)

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۵۱، از توحید، از امام صادق (ع):

ص :۲۰۳

وقتی این عالم و این خلقت فانی شود و اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش جای گیرنـد، خدای تعالی دست به خلقت عالمی غیر از این عالم می زنـد و خلقتی جدید می آفریند، بدون اینکه مرد و زنی داشـته باشـند، تنها کارشان عبادت و توحید خداست و برایشان سرزمینی خلق می کند غیر این زمین، تا آن خلایق را بر دوش خود بکشد و آسمانی بر ایشان خلق می کند غیر این آسـمان تا بر آنان سایه بگسترانـد. و شایـد تو خیال می کردی خدا تنها همین یک عالم را خلق کرده و یا می پنداشتی که غیر از شـما دیگر هیـچ بشـری نیافریـده بـود، به خـدا سوگنـد هزار هزار عـالم و هزار هزار آدم، آفریـده بود که تو فعلاًـ در آخرین عوالم و در آخرینِ آن آدم ها هستی.

ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم! (۱۶)

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ **(۱۷)** (یاد آر) هنگامی را که

دو فرشته راست و چپ که ملازم انسانند اعمال او را دریافت می دارند (۱۷)

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۵۱، از جوامع الجامع، از رسول خدا (ص):

نویسـنده حسـنات، طرف دست راست آدمی و نویسـنده سیئات، در طرف چپ آدمی قرار دارند و دست راستی بر دست چپی فرماندهی دارد و دست چپی به فرمان او کار می کند، بنابراین اگر انسان عمل نیکی انجام دهد، دست راستی ده برابرش را می نویسـد و اگر عمـل زشتی مرتکب شود به دست چپی می گویـد: هفت ساعت مهلتش بـده، شایـد تسبیحی گویـد و اسـتغفاری کند، (اگر نکرد آن وقت گناهش را بنویس) (در روایتی دیگر، به جای هفت، شش ساعت آمده است).

ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقيبٌ عَتيدٌ (۱۸)

وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ (۱۹)

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذلِكَ يَوْمُ الْوَعيدِ (۲۰)

وَ جاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهيدٌ (۲۱)

لَقَدْ كُنْتَ فی غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ (۲۲)

وَ قالَ قَرينُهُ هذا ما لَدَيَّ عَتيدٌ (۲۳)

أَلْقِيا فی جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنيدٍ (۲۴)

مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُريبٍ (۲۵)

الَّذی جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَأَلْقِياهُ فِي الْعَذابِ الشَّديدِ (۲۶)

قالَ قَرِينُهُ رَبَّنا ما أَطْغَيْتُهُ وَ لكِنْ كانَ فى ضَلالٍ بَعِيدٍ (۲۷)

قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (۲۸)

ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۲۹)

انسان هيچ سخنى را بر زبان نمى آورد مگر اينكه همان دم، فرشته اى مراقب و آماده براى انجام مأموريت (و

ص :۲۰۴

ضبط آن) است! (۱۸) و سرانجام، سکرات (و بی خودی در آستانه) مرگ به حق فرا می رسد (و به انسان گفته می شود:) این همان چیزی است که تو از آن می گریختی! (۱۹) و در «صور» دمیده می شود؛ آن روز، روز تحقق وعده وحشتناک است! (۲۰) هر انسانی وارد محشر می گردد در حالی که همراه او حرکت دهنده و گواهی است! (۲۱) (به او خطاب می شود:) تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است! (۲۲) فرشته همنشین او می گوید: «این نامه اعمال اوست که نزد من حاضر و آماده است!» (۲۳) (خداوند فرمان می دهد:) هر کافر متکبر لجوج را در جهنم افکنید! (۲۴) آن کسی که به شدت مانع خیر و متجاوز و در شک و تردید است (حتی دیگران را به تردید می افکند) (۲۵) همان کسی که معبود دیگری با خدا قرار داده، (آری) او را در عذاب شدید بیفکنید! (۲۶) و همنشینش (از شیاطین) می گوید: «پروردگارا ! من او را به طغیان وا نداشتم، لکن او خود در گمراهی دور و درازی بود!» (۲۷) (خداوند) می گوید: نزد من جدال و مخاصمه نکنید؛ من پیشتر به شما هشدار داده ام (و اتمام حجت کرده ام)! (۲۸) سخن من تغییر ناپذیر است و من هرگز به بندگان ستم نخواهم کرد! (۲۹)

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ **(۳۰)** روزی که به دوزخ

می گوییم آیا پر شدی؟ و می گوید آیا بیش از این هم هست؟ (۳۰)

☼ نکته:

مشابه آیه شریفه فوق چهار آیه بدین شرح است:

۱ - «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» = «(ای شیطان) جهنم را از جنس تو و پیروانت تمام پر خواهیم کرد» (ص ۸۵)

۲ - «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ من الجنه و الناس اَجمعين» = «دوزخ را از جن و انس پر کنم» (سجده۱۳)

۳ - «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِن الجنه و الناس اَجمَعين» (هود ۱۱۹)

۴ - «لمن تبعک منهم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکم اَجمَعين» = «(ای شیطان) هر که از فرزندان آدم تو را پیروی کند جهنم را از تو و آنان به یقین پر می گردانم» (اعراف ۱۸)

در خصوص آیه شریفه مورد بحث بعضی از مفسرین اشکالی بدین شرح آورده اند:

«آیه مورد بحث صریحاً می فرماید: جهنم پر شدنی نیست. در صورتی که چهار آیه فوق صریحاً بر پرشدن جهنم دلالت دارند. پس این دو دسته آیات با هم جمع نمی شوند» .

در این بین بعضی از مفسرین پاسخهایی درخصوص جمع آیات فوق به شرح ذیل آورده اند:

۱ – سؤال و جواب در آیه مورد بحث قبل از داخل شدن تمامی دوزخیان در جهنم است.

۲ – منظورِ سؤالِ خداوند از جهنم واقعاً این نیست که آیا باز جا داری یا نه؟ بلکه منظورْ آن است که: آیا اینکه گفتم و قضاء راندم که جهنم را پر می کنم محقق شده یا خیر و جمله (هل من

ص: ۲۰۵

مزید) پاسخ به این سؤال است و معنایش این است که بله، پر شده ام و آن وعده ات محقق شد.

۳ - صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۴۵و۲۴۶، آورده است: گویا با ایراد این سؤال و جواب می خواهد اشاره کند به اینکه قهر خدای تعالی و عذاب او و از اینکه به همه مجرمین احاطه یابد و جزای آن چه را که استحقاق دارند ایفا کند کوتاه نمی آورد. همچنانکه در جای دیگر فرمود: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالْکَافِرِینَ» = «جهنم به کفار احاطه دارد» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۵۲، از قمی آورده است: این استفهام از این جهت شده که خدای تعالی وعده داده بود جهنم را پر کند و جهنم مالامال آتش شود، از او می پرسد آیا پر شده ای؟ او می پرسد: (مگر باز هم داری) و منظورش این است که دیگر جای خالی ندارم.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۱۱۳، از ابوسعید خدری، از رسول خدا (ص): در روز قیامت خدا به من و علی (ع) می فرماید: دشمنانتان را در آتش بیفکنید و دوستانتان را وارد بهشت کنید.

در صافی، ج ۶، ص ۱۵۵، از امام صادق (ع): علی (ع) تقسیم کننده مردم به بهشت و جهنم است.

توجه: بحث در خصوص جهنمی بودن اکثرِ انس و جن در ذیلِ آیه (اعراف ۱۷۹) گذشت.

وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقینَ غَیْرَ بَعیدٍ (۳۱)

هذا ما تُوعَدُونَ لِکُلِّ أَوَّابٍ حَفیظٍ (۳۲)

مَنْ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنیبٍ (۳۳)

ادْخُلُوها بِسَلامٍ ذلِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ (۳۴)

لَهُمْ ما یَشاؤُنَ فیها وَ لَدَیْنا مَزیدٌ (۳۵)

وَ کَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً فَنَقَّبُوا فِی الْبِلادِ هَلْ مِنْ مَحیصٍ (۳۶)

إِنَّ فی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهیدٌ (۳۷)

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما فی سِتَّهِ أَیَّامٍ وَ ما مَسَّنا مِنْ لُغُوبٍ (۳۸)

فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ (۳۹)

وَ مِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبارَ السُّجُودِ (۴۰)

وَ اسْتَمِعْ یَوْمَ یُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَکانٍ قَریبٍ (۴۱)

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَهَ بِالْحَقِّ ذلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ (۴۲)

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِى وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا الْمَصيرُ (۴۳)

يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً ذلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنا يَسيرٌ (۴۴)

نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَقُولُونَ وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخافُ وَعيدِ (۴۵)

(در آن روز) بهشت را به پرهيزكاران نزديک می كنند و فاصله ای از آنان ندارد! (۳۱) اين چيزی است كه به شما وعده داده می شود و برای كسانی است كه بسوی خدا بازمی گردند و پيمانها و احكام او را حفظ می كنند (۳۲) آن كس كه از خداوند رحمان در نهان بترسد و با قلبی پرانابه در محضر او حاضر شود! (۳۳) (به آنان گفته می شود:) به سلامت وارد بهشت شويد، امروز روز جاودانگی است! (۳۴) هر چه بخواهند در آنجا برای آنها هست و نزد ما نعمتهای بيشتری است (كه به فكر هيچ كس نمی رسد)! (۳۵) چه بسيار اقوامی را كه پيش از آنها هلاک كرديم، اقوامی كه از آنان قويتر بودند و شهرها (و كشورها) را

ص :۲۰۶

۱- توبه ۴۹

گشودند؛ آیا راه فراری (از عذاب الهی) وجود دارد (۳۶) در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد، یا گوش دل فرادهد در حالی که حاضر باشد (۳۷) ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان آنهاست در شش روز [= شش دوران] آفریدیم و هیچ گونه رنج و سختی به ما نرسید! (با این حال چگونه زنده کردن مردگان برای ما مشکل است؟) (۳۸) در برابر آنچه آنها می گویند شکیبا باش و پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور (۳۹) و در بخشی از شب او را تسبیح کن و بعد از سجده ها (۴۰) و گوش فرا ده و منتظر روزی باش که منادی از مکانی نزدیک ندا می دهد (۴۱) روزی که همگان صیحه رستاخیز را بحق می شنوند؛ آن روز، روز خروج (از قبرها) است (۴۲) ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم و بازگشت تنها بسوی ماست (۴۳) روزی که زمین به سرعت از روی آنها شکافته می شود و (از قبرها) خارج می گردند؛ و این جمع کردن برای ما آسان است (۴۴) ما به آنچه آنها می گویند آگاهتریم و تو مأمور به اجبار آنها (به ایمان) نیستی؛ پس به وسیله قرآن، کسانی را که از عذاب من می ترسند متذکر ساز! (۴۵)

در عیون، ج ۱، ص ۸۷، از امام رضا (ع): حق تعالی، عرش و ملائکه و آب را قبل از آسمان و زمین خلق فرمود. و آسمانها و زمین را در ۶ روز آفرید و قادر بود بر این که به قدر یک چشم بر هم زدنی آنها را خلق کند لکن در ۶ روز آفرید تا بر ملائکه ظاهر کند آنچه را خلق می کند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۵، ص ۸۰۸، ح۱، از حضرت علی (ع):

در مجلسی که وارد شدی به سوی بالاترین جای مشتاب زیرا جایی که در آن بالا برده شوی بهتر است از جایی که بنشینی و دیگران از آن جایت به پایین برانند.

توجه: بحث «صور و قیامت» در سوره قیامت و بحث «بهشت» در سوره واقعه و رحمن و بحث «سته ایام» در سوره سجده و بحث «عدم اجبار در دین» در ذیلِ آیه الکرسی آمده است.

خلاصه آیات سوره ق:

۱ – ق و القران المجید ۲ – کفار تعجب کردند که از جنس خودشان کسی به عنوان بیم رسان از ناحیه خدا آید ۴ – نزد ما کتابی است که از خطر اشتباه و حوادث محفوظ است ۱۰ – باسقات ۱۲ – قوم نوح _ اصحاب رس و ثمود ۱۳ – عاد و فرعون و مردم لوط ۱۴ – اصحاب ایکه _ قوم تبع ۱۶ – حبل الورید ۱۷ – دو مأمور در طرف راست و چپ او نشسته و اعمال او را می گیرند ۲۰ – صور ۲۱ – هر فرد که به عرصه قیامت می آید یک نفر از پشت سر، او را می راند و یک نفر هم گواه با اوست ۲۲ – این وضع که می بینی در دنیا هم بود اما تو از آن در پرده ای از غفلت بودی ۲۷ – قرین شیطانی او گوید پروردگارا من او را به طغیان وا نداشتم و خودش در ضلالتی بعید بود ۲۸ – خطاب می رسد نزد من بگو مگو مکنید ۲۹ – من به بندگان ستمکار نیستم ۳۰ – به دوزخ می گوییم آیا پر شدی گوید آیا باز هم هست ۳۱ – بهشت ۳۵ – بهشتیان نه تنها هر چه بخواهند در اختیار دارند بلکه چیزهایی دراختیارشان خواهد بود که از حیطه خواستشان بیرون است ۳۶ – چه بسیار امتها که قبل از آنها هلاک کردیم با این که از آنها نیرومندتر بودند ۳۸ – خلقت آسمانها و زمین در شش روز ۳۹ – فاصبر ... قبل از طلوع و غروب تسبیح گوی ۴۰ – پاره ای از شب تسبیح گوی ۴۲ – صیحه ۴۴ – حشر ۴۵ – تو نمی توانی مردم را به آن چه می

خواهی مجبور کنی پس تنها با قرآن کسانی را تذکر بده که از تهدید خدا بیمناکند.

ص :۲۰۷

۵۱ سوره ذاریات

۵۱ – سوره ذاریات (بادهای وزان).

مکی است و ۶۰ آیه دارد.

خلاصه مطالب: سوگند. وعده عذاب. پاداش پرهیزکاران. داستان ابراهیم (ع) و فرشتگان. هلاکت قوم لوط (ع). غرق شدن فرعونیان. عذاب قوم عاد با تندبادی که استخوانهایشان را پوساند. صاعقه قوم ثمود. هلاکت قوم نوح. آیه: «ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون» (۱).

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْواً (۱) فَالْحَامِلَاتِ وِقْراً (۲) فَالْجَارِيَاتِ يُسْراً (۳) فَالْمُقَسِّمَاتِ اَمْراً (۴) سوگند به بادهایی که ذرات سر راه خود را به اطراف می پراکند (۱) و سوگند به ابرهای سنگین بار از آب (۲) و سوگند به کشتی هایی که به آسانی در دریاها در حرکتند (۳) و سوگند به فرشتگانی که امر خدا را در بین خود تقسیم می کنند (۴)

ذاریات: جمع ذاریه به معنای باد وزان است (ذاریه از ذرو گرفته شده).

وِقر: به معنای سنگینی بار در پشت یا شکم است.

☼ نکته:

«واو» در اول سوره، واوِ قسم است. (شانزده سوره با «واو» قسم شروع می شوند).

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۶۳: این آیات چهارگانه تمامی تدابیر عالم را در زیر پوشش خود می گیرد. نمونه ای از تدابیر امور خشکی ها، دریاها و فضا را در سه آیه اول و رو بر هم عالم را در آیه چهارم که ملائکه یا همان واسطه های تدبیرند بیان می فرماید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۷۱، از قمی، از امام صادق (ع)، از امیرالمؤمنین (ع):

منظور از ذاریات، باد است. حاملات، ابر است. جاریات، کشتیهاست. مقسمات، ملائکه اند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۶۵، از فقیه، از امام رضا (ع):

فرشتگان روزیِ بنی آدم را بین طلوع فجر و خورشید، تقسیم می کنند هر کس در این فاصله بخوابد از گرفتن روزی خود، به خواب مانده است.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۷۵، ص ۶۰۵، چ۱، از حضرت علی (ع): اگر نمازگزار بداند و بفهمد که چه اندازه از

رحمت خدا او را فرا گرفته است البته سرش را از سجده بر نخواهد داشت.

۱- آیه۵۶

از همان منبع، ج ۱، ف۱، ص ۹۹، از امام علی (ع): پس از سپیده ی صبح تا سرزدن خورشید، نشستن در مسجد و به یاد خدا سرگرم بودن، در آسان کردن روزی تندتر از دور جهان گشتن است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۱۰، از طبرسی، از امام محمد باقر (ع): برای بندگان، قسم خوردن به غیر خدا جایز نیست. لکن خداوند به آن چه از مخلوقات خود بخواهد سوگند یاد می کند.

در تحف العقول، ص ۱۴۵، از امام علی (ع): عافیت ۱۰ جزء است، ۹ جزء آن در خاموشی است جز به ذکر خدا و یکی هم در ترک هم نشینی نابخردان.

إِنَّما تُوعَدُونَ لَصادِقٌ (۵)

وَ إِنَّ الدِّينَ لَواقِعٌ (۶)

وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُكِ (۷)

إِنَّكُمْ لَفی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (۸)

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ (۹)

قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ (۱۰)

الَّذينَ هُمْ فی غَمْرَةٍ ساهُونَ (۱۱)

يَسْئَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ (۱۲)

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۱۳)

ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هذَا الَّذی كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)

إِنَّ الْمُتَّقينَ فی جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۱۵)

آخِذينَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُحْسِنينَ (۱۶)

كانُوا قَليلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ (۱۷)

وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸)

وَ فی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (۱۹)

وَ فِي الْأَرْضِ آياتٌ لِلْمُوقِنِينَ (۲۰)

وَ فی أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ (۲۱)

وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَ ما تُوعَدُونَ (۲۲)

فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ (۲۳)

(آری سوگند به همه اینها) که آنچه به شما وعده شده قطعاً راست است (۵) و بی شک (رستاخیز) و جزای اعمال واقع شدنی است! (۶) قسم به آسمان که دارای چین و شکنهای زیباست (۷) که شما (درباره قیامت) در گفتاری مختلف و گوناگونید! (۸) (تنها) کسی از ایمان به آن منحرف می شود که از قبول حق سرباز می زند (۹) کشته باد دروغگویان (و مرگ بر آنها) (۱۰) همانها که در جهل و غفلت فرو رفته اند (۱۱) و پیوسته سؤال می کنند: «روز جزا چه موقع است؟!» (۱۲) (آری) همان روزی است که آنها را بر آتش می سوزانند! (۱۳) (و گفته می شود:) بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که برای آن شتاب داشتید! (۱۴) به یقین، پرهیزکاران در باغهای بهشت و در میان چشمه ها قرار دارند (۱۵) و آنچه پروردگارشان به آنها بخشیده دریافت می دارند، زیرا پیش از آن (در سرای دنیا) از نیکوکاران بودند! (۱۶) آنها کمی از شب را می خوابیدند (۱۷) و در سحرگاهان استغفار می کردند (۱۸) و در اموال آنها حقی برای سائل و محروم بود! (۱۹) و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است (۲۰) و در وجود خود شما (نیز آیاتی است)؛ آیا نمی بینید؟! (۲۱) و روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می شود! (۲۲) سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان گونه که شما سخن می گویید! (۲۳)

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۹۳، از توحید، از هشام بن سالم روایت آورده که گفت: (ذیل آیه ۲۱)

شخصی از امام صادق (ع) پرسید: پروردگار خود را به چه شناختی؟ فرمود: به اینکه تصمیم قطعی بر عملی می گیرم، ولی چیزی نمی گذرد که تصمیم سست می شود و بر کاری همت می گمارم، ولی آن کار نمی شود، پس معلومم شد که من تصمیم می گیرم و او فسخ می کند، من

همت می گمارم و او نقض می کند.

توجه: مشابه روایت فوق از امام علی (ع) در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۷۰، هم آمده است.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۷۰، از قمی: (ذیل آیه۲۲)

منظور از رزق، باران است که از آسمان نازل می شود و به وسیله آن روزی های عالم از زمین خارج می شود. و منظور از (ما توعدون) اخبار رجعت و قیامت است.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۷۰، از امام حسن مجتبی (ع): (ذیل آیه۲۲)

تقدیرِ روزیِ مخلوقات در آسمان است.

توجه: آیات شریفه ۲۴ تا ۳۷ در خصوصِ حکایت فرشتگانی است که مهمان حضرت ابراهیم (ع) شدند جهت وعده عذاب به قوم لوط (ع) و نیز مژده به فرزند پسری به ابراهیم (ع) و ساره دادند.

هَلْ أَتاکَ حَدیثُ ضَیْفِ إِبْراهیمَ الْمُکْرَمینَ (۲۴)

إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ قَوْمٌ مُنْکَرُونَ (۲۵)

فَراغَ إِلی أَهْلِهِ فَجاءَ بِعِجْلٍ سَمینٍ (۲۶)

فَقَرَّبَهُ إِلَیْهِمْ قالَ أَ لا تَأْکُلُونَ (۲۷)

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خیفَةً قالُوا لا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلامٍ عَلیمٍ (۲۸)

فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فی صَرَّةٍ فَصَکَّتْ وَجْهَها وَ قالَتْ عَجُوزٌ عَقیمٌ (۲۹)

قالُوا کَذلِکَ قالَ رَبُّکِ إِنَّهُ هُوَ الْحَکیمُ الْعَلیمُ (۳۰)

آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟ (۲۴) در آن زمان که بر او وارد شدند و گفتند: «سلام بر تو!» او گفت: «سلام بر شما که جمعیتی ناشناخته اید!» (۲۵) سپس پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله فربه (و بریان شده ای را برای آنها) آورد (۲۶) و نزدیک آنها گذارد، (ولی با تعجب دید دست بسوی غذا نمی برند) گفت: «آیا شما غذا نمی خورید؟!» (۲۷) و از آنها احساس وحشت کرد، گفتند: «نترس (ما رسولان و فرشتگان پروردگار توایم)!» و او را بشارت به تولد پسری دانا دادند. (۲۸) در این هنگام همسرش جلو آمد در حالی که (از خوشحالی و تعجب) فریاد می کشید به صورت خود زد و گفت: «(آیا پسری خواهم آورد در حالی که) پیرزنی نازا هستم؟!» (۲۹) گفتند: «پروردگارت چنین گفته است و او حکیم و داناست!» (۳۰)

قالَ فَما خَطْبُکُمْ أَیُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱)

قالُوا إِنَّا أُرْسِلْنا إِلی قَوْمٍ مُجْرِمینَ (۳۲)

لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ حِجارَهً مِنْ طینٍ (۳۳)

مُسَوَّمَهً عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفینَ (۳۴)

فَأَخْرَجْنا مَنْ کانَ فیها مِنَ الْمُؤْمِنینَ (۳۵)

فَما وَجَدْنا فیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ (۳۶)

وَ تَرَکْنا فیها آیَهً لِلَّذینَ یَخافُونَ الْعَذابَ الْأَلیمَ (۳۷)

(ابراهیم) گفت: «مأموریت شما چیست ای فرستادگان (خدا)؟» (۳۱) گفتند: ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شده ایم (۳۲) تا بارانی از «سنگ - گل» بر آنها بفرستیم (۳۳) سنگهایی که از ناحیه پروردگارت برای اسرافکاران نشان گذاشته شده است! (۳۴) ما مؤمنانی را که در آن شهرها(ی قوم لوط) زندگی می کردند (قبل از نزول عذاب) خارج کردیم (۳۵) ولی جز یک خانواده با ایمان در تمام آنها نیافتیم! (۳۶) و در آن (شهرهای بلا دیده) نشانه ای روشن برای کسانی که از عذاب دردناک می ترسند به جای گذاردیم (۳۷)

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۲۰، از برهان، از ابن بابویه، از امام محمد باقر (ع):

قوم لوط (ع) با وجود نعمت فراوان بخل ورزید و عاقبت به دردی مبتلا شدند که دوایی برای آنها نبود شهرهای قوم لوط بین راه مصر و شام واقع بود. قافله ها ناچار به آنجا می آمدند. چون مهمان نوازی بر آنها ناگوار بود، پس به خاطر بخلشان تصمیم به لواط با آنها گرفتند و در ابتدا شهوتی در آن نبود این عمل باعث شد دیگر کسی آنجا نیاید اما آنها به این درد مبتلا شدند و

حتی حاضر می شدند تا اجرتی برای این عمل به شخص خارجی بدهند. و تمام اهل شهر به جز خانه لوط مبتلا به این عمل بودند. حضرت لوط (ع) ۳۰ سال آنها را دعوت نمود. آنها از نجاست اجتناب نمی کردند و غسل جنابت به جا نمی آورند. لوط پسر خاله ی حضرت ابراهیم (ع) و برادر ساره زوجه ی آن حضرت (ع) بود. و هر دو پیغمبر مرسل بودند. لوط بسیار سخی و مهمان نواز بود و قومش او را تهدید کرده که اگر به روش خود ادامه دهد مهمانهایش را مفتضح و رسوا کرده و او را از شهر بیرون کنند و ...

وَ فی مُوسی إِذْ أَرْسَلْناهُ إِلی فِرْعَوْنَ بِسُلْطانٍ مُبینٍ (۳۸)

فَتَوَلَّی بِرُكْنِهِ وَ قالَ ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹)

فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِی الْیَمِّ وَ هُوَ مُلیمٌ (۴۰)

وَ فی عادٍ إِذْ أَرْسَلْنا عَلَیْهِمُ الرِّیحَ الْعَقیمَ (۴۱)

ما تَذَرُ مِنْ شَیْ ءٍ أَتَتْ عَلَیْهِ إِلاَّ جَعَلَتْهُ كَالرَّمیمِ (۴۲)

و در (زندگی) موسی نیز (نشانه و درس عبرتی بود) هنگامی که او را با دلیلی آشکار به سوی فرعون فرستادیم (۳۸) اما او با تمام وجودش از وی روی برتافت و گفت: «این مرد یا ساحر است یا دیوانه!» (۳۹) از این رو ما او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم در حالی که در خور سرزنش بود! (۴۰) و (همچنین) در سرگذشت «عاد» (آیتی است) در آن هنگام که تندبادی بی باران بر آنها فرستادیم (۴۱) که بر هیچ چیز نمی گذشت مگر اینکه آن را همچون استخوانهای پوسیده می ساخت (۴۲)

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۷۳، از فقیه، از حضرت علی (ع): (ذیل آیه۴۱)

بادها ۵ قسم است یکی از آنها بادِ عقیم است پس از شر آن به خدا پناه ببریم.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۷۴، از فقیه، از امام باقر (ع): (ذیل آیه۴۱)

خداوند لشکرهایی از باد دارد که به وسیله آن گنهکاران را عذاب می کند.

در کتاب خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۵۱، ح۲، از امام صادق (ع):

هنگامی که ۴ چیز شایع شود ۴ چیز آشکار گردد:

۱ - وقتی زنا شایع شود، زلزله پدید آید.

ص :۲۱۱

۲ – وقتی زکات پرداخت نشود، چهارپایان تلف شوند.

۳ – وقتی حاکم در قضاوتش ستم کند، آسمان از باریدن می ایستد.

۴ – وقتی پیمان ذمه شکسته شود، مشرکین بر مسلمین غالب گردند.

وَ فی ثَمُودَ إِذْ قیلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّى حینٍ (۴۳)

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ (۴۴)

فَمَا اسْتَطاعُوا مِنْ قِیامٍ وَ ما کانُوا مُنْتَصِرینَ (۴۵)

وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقینَ (۴۶)

وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ (۴۷)

وَ الْأَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ الْماهِدُونَ (۴۸)

وَ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (۴۹)

فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذیرٌ مُبینٌ (۵۰)

وَ لا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذیرٌ مُبینٌ (۵۱)

کَذلِکَ ما أَتَى الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲)

أَ تَواصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طاغُونَ (۵۳)

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ (۵۴)

وَ ذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنینَ (۵۵)

و نیز در سرگذشت قوم «ثمود» عبرتی است در آن هنگام که به آنان گفته شد: «مدتی کوتاه بهره مند باشید (و سپس منتظر عذاب)!» (۴۳) آنها از فرمان پروردگارشان سرباز زدند و صاعقه آنان را فراگرفت در حالی که (خیره خیره) نگاه می کردند (بی آنکه قدرت دفاع داشته باشند)! (۴۴) چنان بر زمین افتادند که توان برخاستن نداشتند و نتوانستند از کسی یاری طلبند! (۴۵) همچنین قوم نوح را پیش از آنها هلاک کردیم، چرا که قوم فاسقی بودند! (۴۶) و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسعت می بخشیم! (۴۷) و زمین را گستردیم و چه خوب گستراننده ای هستیم! (۴۸) و از هر چیز دو جفت آفریدیم، شاید متذکر شوید! (۴۹) پس به سوی خدا بگریزید، که من از سوی او برای شما بیم دهنده ای آشکارم! (۵۰) و با

خدا معبود دیگری قرار ندهید، که من برای شما از سوی او بیم دهنده ای آشکارم! (۵۱) این گونه است که هیچ پیامبری قبل از اینها بسوی قومی فرستاده نشد مگر اینکه گفتند: «او ساحر است یا دیوانه!» (۵۲) آیا یکدیگر را به آن سفارش می کردند (که همه چنین تهمتی بزنند)؟! نه، بلکه آنها قومی طغیانگرند (۵۳) حال که چنین است از آنها روی بگردان که هرگز در خور ملامت نخواهی بود (۵۴) و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر مؤمنان را سود می بخشد (۵۵)

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۳۳، م۷۱، از امام صادق (ع):

صاعقه به ذکر کننده خدایتعالی اصابت نمی کند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۷۶، از معانی الاخبار، از امام باقر (ع): (ذیل آیه۵۰)

(ففروا الی الله) یعنی برای تقرب به خدا به سوی حج حرکت کنید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۳۰۷، از تهذیب، از امام صادق (ع):

برای فرار از گناهان به حج بروید.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۷۶، از کافی، از امام باقر(ع) و امام صادق (ع): (ذیل آیه۵۵)

هنگامی که مردم رسول خدا (ص) را تکذیب نمودند خدای تعالی تصمیم گرفت همه اهل

زمین جز علی (ع) را هلاک کند. سپس بداء حاصل شد و به مؤمنین رحم نمود.

از همان منبع، از امام رضا (ع): خدا اراده به هلاکت اهل زمین کرد پس بداء حاصل شد.

وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الاِنسَ اِلَّا لِیَعبُدُونِ (۵۶)

و من جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه عبادتم کنند (۵۶)

☼ مؤلف:

در خصوص خلقت جن و انس و علت آن، به جز آیه مورد بحث دو آیه ی دیگر نیز در قرآن کریم آمده است که می فرماید: «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَلِذَٰلِکَ خَلَقَهُمْ» = «مگر افرادی که پروردگارت به آنها رحم کرده باشد و (خداوند) به همین خاطر (که به آنها رحم کند) آنها را خلق کرد» (هود۱۱۹) و می فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» = «و در حقیقت ما بسیاری از جن و انس را برای اینکه وارد جهنم کنیم، خلق کردم» (اعراف ۱۷۹)

با روبر هم کردن این سه آیه شریفه می توان به این نتیجه رسید: «هدف اصلی حضرت حق تعالی از خلقت جن و انس، رساندن آنها به کمال و سعادت ابدی یا رحمت الهی است. اما برای رسیدن به این هدف ناگزیر به طی مسیر و طریقی است و آن مسیر و راه، تنها و تنها در عبادت حضرت حق تعالی و بندگیش منحصر می شود. البته خدایتعالی به هیچ عنوان نیازمند عبادت ما نیست بلکه این ما هستیم که برای رسیدن به آن کمال، به عبادت و بندگی او محتاجیم. و در این بین اکثر جن و انس راه خلاف و مسیر غیر واقعی را طی کرده که نهایتاً به جهنم می رسند، اما عده کمتری هم از آنان طریق عبودیت و بندگی را طی کرده و به کمال نهایی که همان قرین رحمت الهی است، می رسند. پس هدفِ خلقت، رحمت است و عبادت راه رسیدن به این رحمت می باشد نه خودِ هدف. مؤید گفته حقیر نیز روایتی از مولای متقیان امیرالمؤمنین علی (ع) است که در پاسخ شخصی که پرسید: «آیا هدف از خلقت جن و انس، عبادت است؟» فرمود: حاشا و کلا! که خداوند متعال نیازمندِ عبادت آنها باشد، بلکه هدف از خلقت آنها این است که خدایتعالی به آنها رحم کند و آیه شریفه: «اِلا من رحم ربک و لذلک خلقهم» را تلاوت فرمود.

از طرفی اگر هدفِ خلقت، عبادت بود پس بایستی همه جن و انس مشغول عبادت باشند

ص :۲۱۳

در صورتی که اکثر آنها در حال عبادت نیستند. البته ممکن است عده ای به استناد آیه شریفه اسرا که می فرماید: «و اِن من شیء الا یسبح بحمده» = «هیچ موجودی نیست مگر آنکه خدای را با تسبیحش حمد می گوید» (اسرا ۴۴)، بگویند: «مراد از عبادت در آیه شریفه مورد بحث، عبادت تشریعی و دینی نیست بلکه عبادت تکوینی است که در آیه اسرا نیز به آن اشاره شده است» .

که در پاسخ باید گفت: اولاً: این آیه با آیه اسرا متفاوت است. چرا که اگر عبادت در این آیه را تکوینی فرض کنیم پس باید همه جن و انس به هدفِ خلقتشان که همان رحمتِ الهی است، رسیده باشند و هیچ کدامشان نباید به جهنم بروند. ثانیاً: حتی اگر هم مراد از عبادت در آیه مورد بحث را عبادت تکوینی فرض کنیم، اثری بر نتیجه بحث ندارد (والله اعلم).

خلاصه اینکه: «عبادت، راهِ رسیدن به هدفِ خلقتْ (رحمت الهی) است، نه خود هدف» .

☼ نکته:

به جز آیه شریفه (هود ۱۱۹) که به صراحت علت خلقت را «رحمت» ، بیان فرموده، دو آیه دیگر هم بدین مضمون آمده است:

۱ - «فَقُلْ سَلَامٌ عَلَیکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» = «بگو: سلام بر شما باد. پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده است» (۱).

۲ - «کَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» = «خدایی که رحمت را بر خود، حتم کرده است» (۲).

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۳۰۶، از عیاشی، از یعقوب بن سعید، از امام صادق (ع):

بندگان را برای عبادت آفرید. یعقوب پرسید: آخر در آیه: « ... وَ لَا یزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ (هود۱۱۸) إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» (هود ۱۱۹)، می فرماید: آنان را برای رحمت آفریدم. امام (ع) فرمود: این که تو خواندی بعد از آن آیه نازل شد.

☼ مؤلف:

منظور از کلام امام صادق (ع) در حقیقت این است که «آیه رحم» ، «آیه عبادت» را تخصیص زده است به عبارتی مرادِ امام علیه السلام این بوده که هدف اصلی خلقت، در حقیقت رحمت خاصه الهی است که تنها به وسیله عبادت و معرفت الهی میسر است.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۷۷۱، از علل، از امام صادق (ع): خداوند مردم را خلق کرد که او را بشناسند، هنگامی که او را شناختند بندگی اش کنند و منظور از شناخت، شناخت امام است.

۱- انعام ۵۴

۲- انعام ۱۲

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۷۷، از علل، از امام صادق (ع):

خدا مردم را خلق کرد تا رحمت فرماید و آن رحمت همان اطاعت و عبادت اوست.

در علل، ج ۱، ص ۵۵، ح۲، از امام صادق (ع): خداوند متعال مخلوقاتش را خلق نکرد تا نفعی عایدش شده یا ضرری از خود دفع نماید بلکه ایجادشان نمود تا به آنها نفع رسانده و بدین وسیله به نعمت جاویدشان برساند، آنها را به اطاعت خویش مکلف نمود تا مستحق رضوانش شوند.

ما أُريدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما أُريدُ أَنْ يُطْعِمُونِ (۵۷)

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّهِ الْمَتينُ (۵۸)

فَإِنَّ لِلَّذينَ ظَلَمُوا ذَنُوباً مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحابِهِمْ فَلا يَسْتَعْجِلُونِ (۵۹)

فَوَيْلٌ لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذى يُوعَدُونَ (۶۰)

هرگز از آنها روزی نمی خواهم و نمی خواهم مرا اطعام کنند! (۵۷) خداوند روزی دهنده و صاحب قوت و قدرت است! (۵۸) و برای کسانی که ستم کردند، سهم بزرگی از عذاب است همانند سهم یارانشان (از اقوام ستمگر پیشین)؛ بنابراین عجله نکنند! (۵۹) پس وای بر کسانی که کافر شدند از روزی که به آنها وعده داده می شود! (۶۰)

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۹۴، از ارشاد شیخ مفید، از حضرت علی (ع):

به طلب رزق برخیزید که رزق، تنها برای طالب رزق ضمانت شده است.

از همان منبع، از توحید، از رسول خدا (ص):

یقین این است که احدی را با خشم خدا خشنود نسازی و احدی را به آنچه خدا به تو داده نستایی و احدی را به آنچه خدا به تو نداده، مذمت نکنی که رزق با این حرف ها بدست نمی آید. رزق نه با حرص می آید و نه با کراهت کاره بر می گردد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۳۰۷، از تهذیب، از امام صادق (ع): همین که درب مغازه ات را باز کنی و بساطت را پهن کنی وظیفه ات را برای طلبِ رزق انجام داده ای.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۲۴، باب۲۸، از امام رضا (ع): هر کس در روز عاشورا کارهای خود را ترک کند و شغل خود را واگذارد، حق تعالی حاجت های دنیا و آخرتش را برآورد. و هر کس روز عاشورا، روز حزن و گریه اش باشد حق تعالی روز قیامت را روز شادی اش گرداند.

خلاصه آیات سوره ذاریات:

۲۲ – روزی شما در آسمان است ۲۴تا۳۷ – ابراهیم (ع) و لوط (ع) ۳۵ تا ۴۶ – موسی (ع) و نوح (ع) و قوم عاد و ثمود ۵۶ – و ما خلقت الجن و الانس اِلا لیعبدون ۶۰ – فَوَیلُ لِلّذین کفروا...

ص: ۲۱۵

۵۲ سوره طور

۵۲ – سوره طور. (مکی است و ۴۹ آیه دارد).

خلاصه مطالب: تهدید کفار به عذاب قیامت _ بشارت به مؤمنین.

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالطُّور (۱) و قسم به طور (۱)

در معنای طور دو احتمال وجود دارد:

۱ – منظور همان کوه طور است که موسی (ع) با خدایتعالی سخن گفت، همچنان که می فرماید: «وَطُورِ سِینِین» (تین۲) و می فرماید: «وَنَادَیْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ» (۱).

۲ – مرادْ همه کوهها است، همچنان که می فرماید: «وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَکَ فِیهَا» = «خداوند در زمین و بر بالای آن، کوه هایی پا بر جا قرار داده و برکت ها در آن نهاده» (حم سجده= فصلت ۱۰)

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۴، از قمی آورده است:

در سیناء سرزمینی است به نام طور، که کوه طور در آنجاست.

وَ کِتابٍ مَّسْطُورٍ (۲) فِی رَقٍّ مَّنشُورٍ (۳) و قسم به کتاب نوشته شده

(قرآن) (۲) کتابی که در ورقهایی منتشر و استنساخ می شود (۳)

رَق: چیزی است که در آن چیزی نوشته می شود مثل کاغذ یا ورقی از چوب یا پوست.

منشور: از نشر و به معنای گستردن و متفرق کردن است.

☼ نکته:

صاحب المیزان (ج۳۷، ص ۱۱)، بدون هیچ توضیحی، آورده است که «منظور از کتاب، تورات است چرا که در سابق در کاغذهای پوستی نوشته می شد» . و همچنین به قول دو گروهِ دیگر از مفسرین اشاره کرده که عده ای معتقدند: لوح محفوظ است. و عده ای معتقدند: قرآن است.

☼ مؤلف:

اینکه مراد از آیات فوق چیست؟ می توان به چهار گزینه اشاره کرد:

۱ – منظور فقط تورات است.

۲ – منظور فقط قرآن است.

۳ – منظور تمام کتب الهی است.

۴ – منظور لوح محفوظ است. و هر کدام از این گزینه ها دلایل مخصوص خود را دارد، اما قبل از توضیح این دلایل باید

۱- مریم ۵۲

گفت: دلیل و توجیهی که بعضی از مفسرین آورده و گفته اند: «مراد از آن تورات است چرا که در سابق در کاغذهای پوستی نوشته می شـد» ، این دلیل و توجیه به هیـچ عنوان قانع کننـده و قابل قبول نیست چرا که نه تنها تورات بلکه سایر کتب الهی و حتی همه نوشته ها نیز سابقاً در کاغذهای پوستی نوشته می شده است.

حال به دلایلِ توجیهِ گزینه های فوق اشاره می کنیم:

۱ - منظورْ فقط تورات است: چنان چه منظور از آیه قبلی یعنی «والطور» به طورِ مطلق، کوهِ طورِ حضـرت موسـی (ع) باشـد لذا به استناد آن می توان گفت که مراد از «کتاب» نیز تورات است.

۲ - منظور فقـط قرآن است: به اسـتناد آیات فراوانی که به کرات از کتاب که همان قرآن کریم است نام برده، لـذا در اینجا نیز به تبع آن آیـاتْ می توان آن را همین قرآن فرض کرد، مثلاًـ: «ذلـک الکتـابُ لا ـ رَیب فیه» = «این قرآن، شـکی در آن نیست» (بقره۲) و یا: «وَ انتم تتلونَ الکتاب افلا تعقلون» = «و شـما قرآن را می خوانیـد چرا در آن تفکر نمی کنید» (بقره ۴۴) و یا: «نَزَّلَ عَلَیکَ الکتابَ بِالحَقّ» = «و خداوند قرآن را به حقیقت بر تو ای رسول نازل کرد» (۱).

۳ - منظور تمام کتب آسـمانی است: تمام کتب الهی قبل از نزول، در لوح محفوظ بوده اند و در آن موقع هیچ کدام قابل فهم و درک بشـر نبوده اند لذا خدایتعالی آنها را اسـتنساخ و به صورت آیه و سوره یا کلمه و جمله و به شکل ظاهری و قابل فهم و درک بشـر نازل فرمود و بشـر نیز آنها را در کاغذ یا پوست یا لوح به شـکل کتاب جهت استفاده قرار داد، لذا با این توجیه می توان مراد از آیه را تمام کتب آسمانی فرض کرد. همچنان که می فرماید: «ولَقَد یَسَّرنَا القرآن لِلذِّکر» = «قرآن را برای اندرز به فهم آسان کردیم» (۲).

۴ - منظور لوح محفوظ است: چون لوحِ محفوظ که همـان ام الکتاب می باشـد منشأ تمام کتب الهی است پس خـدایتعالی آن را مدِّنظر قرار داده، که در حقیقت همه کتب را منظور بفرماید.

«شاید هم مراد، تمام گزینه ها باشد» (والله اعلم).

☼ نکته:

به جز آیه مذکور در دو جای دیگر هم از «کتاب مسطوراً» نام برده شده است:

ص: ۲۱۷

۱- آل عمران ۳

۲- قمر ۱۷

۱ - « ... ذلک فی الکتابِ مَسطوراً» = «(حکم ارث) در کتاب حق مسطور است» (۱).

۲ - « ... ذلک فی الکتابِ مَسطوراً» = «اهل دنیا را پیش از ظهور قیامتْ یا هلاک کرده یا به عذابی سخت معذّب کنیم و این حکم در کتاب حق مسطور است» (۲).

وَالبَیتِ الَمعمُور (۴)

و سوگند به خانه ای که آباد است (۴)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۱و۱۲: در معنای «بیت معمور» دو احتمال وجود دارد:

۱ - مرادْ خانه کعبه است چون اولین خانه برای عبادت مردم بوده و همواره از روزِ بنا تا کنون آباد و معمور است. همچنان که می فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبَارَکًا وَهُدًی لِلْعَالَمِینَ» = «به درستی اولین خانه ای که برای عبادت مردم بنا شد همان خانه ای است مبارک که در مکه بنا شده و مایه ی هدایت عالمیان است» (۳).

۲ - خانه ای است در آسمانْ برابر کعبه که محل زیارت ملائکه است. روایات در این خصوص زیاد است ولی در تعیین محل خانه مذکور اختلاف دارند، در بیشتر روایات آسمان چهارم و در بعضیْ محلِ وقوع را در آسمان اول و در بعضیْ آسمانِ هفتم آورده اند.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۱۴۵، از حضرت علی (ع) و در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۸۱:

«بیت معمور» در آسمان چهارم است که به آن «ضراح» می گویند، هر روز ۷۰ هزار فرشته به آن داخل می شوند و سپس هرگز به آنجا باز نمی گردند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۸۱، از مجمع البیان، از امام باقر (ع):

خداوند متعال زیرِ عرشْ چهار استوانه قرار داده است و آنها را «ضُراح» نامیده است و آن «بیت المعمور» است و به فرشتگان دستور داده است اطراف آن طواف کنند سپس فرشتگان را بر انگیخته است و فرموده است: در روی زمین خانه ای به مثابه و مقدار آن درست کنید، وقتی درست کردند، به ساکنانِ زمینْ دستور فرموده است در اطراف بیت الله الحرام طواف کنند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۸۱، از پیامبر اکرم (ص):

ص: ۲۱۸

۱- احزاب ۶

۲- اسرا ۵۸

۳- آل عمران ۹۶

«بیت معمور» در آسمانِ دنیا قرار گرفته است که به آن «ضُراح» گویند.

از همان منبع، از قمی: بیت معمور در آسمان چهارم است (در روایت دیگر آسمان هفتم آمده).

وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (۵)

وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶)

إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ لَواقِعٌ (۷)

ما لَهُ مِنْ دافِعٍ (۸)

یَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْراً (۹)

وَ تَسیرُ الْجِبالُ سَیْراً (۱۰)

فَوَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبینَ (۱۱)

الَّذینَ هُمْ فی خَوْضٍ یَلْعَبُونَ (۱۲)

یَوْمَ یُدَعُّونَ إِلی نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا (۱۳)

هذِهِ النَّارُ الَّتی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ (۱۴)

أَ فَسِحْرٌ هذا أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ (۱۵)

اصْلَوْها فَاصْبِرُوا أَوْ لا تَصْبِرُوا سَواءٌ عَلَیْکُمْ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶)

إِنَّ الْمُتَّقینَ فی جَنَّاتٍ وَ نَعیمٍ (۱۷)

فاکِهینَ بِما آتاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقاهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ الْجَحیمِ (۱۸)

کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنیئاً بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹)

مُتَّکِئینَ عَلی سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عینٍ (۲۰)

و سقف برافراشته (۵) و دریای مملو و برافروخته (۶) که عذاب پروردگارت واقع می شود (۷) و چیزی از آن مانع نخواهد بود! (۸) (این عذاب) در آن روزی است که آسمان به شدت به حرکت درمی آید (۹) و کوه ها از جا کنده و متحرک می شوند! (۱۰) وای در آن روز بر تکذیب کنندگان (۱۱) همانها که در سخنان باطل به بازی مشغولند! (۱۲) در آن روز که آنها را به

زور به سوی آتش دوزخ می رانند! (۱۳) این همان آتشی است که آن را انکار می کردید (۱۴) آیا این سحر است یا شما نمی بینید؟! (۱۵) در آن وارد شوید و بسوزید؛ می خواهید صبر کنید یا نکنید، برای شما یکسان است؛ چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید! (۱۶) ولی پرهیزکاران در میان باغهای بهشت و نعمتهای فراوان جای دارند (۱۷) و از آنچه پروردگارشان به آنها داده و آنان را از عذاب دوزخ نگاه داشته است شاد و مسرورند! (۱۸) (به آنها گفته می شود:) بخورید و بیاشامید گوارا؛ اینها در برابر اعمالی است که انجام می دادید! (۱۹) این در حالی که بر تختهای صف کشیده در کنار هم تکیه می زنند و «حور العین» را به همسری آنها درمی آوریم! (۲۰)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ **(۲۱)** و کسانی که ایمان آوردند و ذریه شان هم که در ایمان پیرو آنها شدند، ما نیز ذریه شان را به آنها ملحق می کنیم و چیزی از پاداش آنان (پدران) کم نمی کنیم برای این که هر کس در گرو عملی است که کرده (۲۱)

التنا: از «لوت» است و به معنای نقص و کاستی است.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۳ و ۲۴: پنج ضمیر «هم» در کلماتِ «اتبعتهم» و «ذُرِّيتهم» و «التناهم» و «عملهم» و «الحقنا بهم» در آیه شریفه، به «الذین آمنوا» برمی گردند چرا که آیه شریفه در حقیقت منّتی از جانب حق تعالی به مؤمنین است لذا معنا ندارد با وجود این منت و هدیه الهی آیه را طوری معنی کنیم که از کاهشِ پاداشْ سخن به میان آید.

☼ مؤلف:

بعضی از مفسرین از جمله صاحب جامع (ج۶، ص ۵۳۳)، ضمیر «هم» در «التناهم» را

به جای «الـذین آمنوا» به «ذریتهم» برگردانـده انـد و آیه را این طور معنا کرده انـد: «در حالی که از پاداش عمل فرزنـدان هیچ نکاهیم» ، که البته بی مفهوم و سخیف بودن این معنا کاملاً مشهود است.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۴، آورده است:

ضمیر جمع در جمله (مـا التنـاهم) و در (مـن عملهـم) به (الـذین آمنـوا) برمی گردد همچنـان که دو ضـمیر در (اتبعتهم) و در (ذریتهم) به ایشـان برمی گردد، چون وقتی فرمود: مـا اینـان را به آنـان ملحق می کنیم، جـای این توهم بود که نکنـد خـدا می خواهد از پاداش پدران کم نموده به فرزندان بدهد، لذا جمله: (و ما التناهم من عملهم من شیء) خواست این توهم را دفع کند و بفرماید: کم کردن از پاداش پدران با امتنانْ منافات دارد و معلوم است که آن چه با امتنان منافات دارد این است که از ثواب پـدران کم کنـد نه از ثواب فرزنـدان، پس این بهترین دلیـل است که دو ضـمیر (ما التناهم) و (من عملهم) هم به همان پـدران مؤمن بر می گردد.

☼ مؤلف:

بعضـی از مفسـرین مراد از ذریه را فرزنـدان کوچـک فرض کرده انـد که صـاحب المیزان این قـول را رد کرده است. و ظـاهراً صاحب المیزان مراد از ذریه را فرزندان بالغ فرض کرده است.

که در پاسخ باید گفت: به نظر حقیر «ذریه» ، هر دو را شامل است. چرا که کلمه «واتبعتهم» در ظاهر می رساند که ذریه باید به سن تعقل برسد تا بتواند از اعتقاداتِ معنوی پدرش پیروی کند. لذا ذریه به فرزند بالغ بسط می یابد، اما از طرفی همه می دانند که فرزند خردسال نیز به واسطه والدینِ مسلمش، مسلمان محسوب شده، در نتیجه مشمول آیه شریفه است (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۳۱، از توحید، از امام صادق (ع):

وقتی طفلی از اطفال مؤمنین از دنیا می رود یک منادی در ملکوت آسـمانها و زمین ندا دهد که آگاه باشـید فلانی فرزند فلان شخص از دنیا رفت، آن گاه وارسی می کنند، اگر قبل از آن طفل پدر و مادر یا خویشاوندی از طفل قبلاً مرده بود، طفل را به او می سـپارند تا تغـذیه اش کنـد وگرنه به دست فاطمه زهرا (س) می دهند تا پدر و مادر یا خویشاوندی از طفل که از مؤمنین باشد از راه برسد و آن وقت فاطمه (س) طفل را به او می سپارد. (همین منبع، در روایتی دیگر، ص ۳۲ آورده:

«حضرت ابراهیم (ع) و ساره (س)، کفیلِ اطفال هستند»).

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۳۱، از کافی، از امام صادق (ع):

آیه شریفه مربوط به فرزندانی است که در عمل صالح نتوانستند به پای پدران برسند، خدای تعالی برای این که چشم پدران روشن شود آن فرزندان را به پدران ملحق می سازد.

☼ مؤلف:

این دو روایت مؤید گفته ماست. اولی، فرزندِ خردسال و دومی، بالغ را بسط می دهد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۳۲، از دُرّمنثور، از حضرت رسول (ص):

معنای آیه (این است که) هر چه به فرزندان بدهیم از سهم پدران کم نمی کنیم.

توجه: این روایت مؤید آن است که ضمیر «هم» در «التنا» به «الذین آمنوا» برمی گردد.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۳۴، از امالی، از محمد بن مسلم، از امام باقر (ع):

پروردگار در عوض شهادت حضرت امام حسین (ع) همه چیز به او عطا فرمود: (۱) امامت را ذریه آن حضرت قرار داد، (۲) شفـا را در تربتش قرار داد، (۳) اجابت دعا را در کنار قبرش قرار داد، (۴) ایام رفت و بازگشتِ زائرِ قبرش را از عمرش محسوب نکرد. محمد بن مسلم می گوید: عرض کردم: این ها نعمتهایی بود که خداوند به برکت وجود مقدس حضرت امام حسین (ع) به شیعیانش عطا فرموده است، به خود آن بزرگوار چه مرحمت نموده است؟ فرمود: او را به پیغمبر ملحق گردانید و در درجه و منزلت با رسول خداست و آیه فوق را تلاوت فرمودند.

توجه: خوردن هر خاکی حرام است جز تربت مطهر امام حسین (ع)، که شفاست.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۷۰۵، چ۲، از معصوم (ع)، از خدای تعالی: خدمت کن به هر کسی که به من خدمت کند و به رنج و سختی دچار کن هر کس را که به تو خدمت کند.

☼ مؤلف:

منظور، به رنج انداختنِ چاپلوسان و دنیاطلبانی است که اطاعت خدا را به اطاعت بنده عوض کنند و بدین وسیله دچار گمراهی و بنده پرستی شده، تا جایی که دیگر خدا را فراموش می کنند. پس نه تنها نباید از کارهایشان تشکری به عمل آید که حتی باید توبیخشان هم کرد.

وَ أَمْدَدْناهُمْ بِفاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲)

يَتَنازَعُونَ فيها كَأْساً لا لَغْوٌ فيها وَ لا تَأْثيمٌ (٢٣)

وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمانٌ

ص :٢٢١

لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ (۲۴)

وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ (۲۵)

قالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فی أَهْلِنا مُشْفِقِينَ (۲۶)

فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا وَ وَقانا عَذابَ السَّمُومِ (۲۷)

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ (۲۸)

فَذَكِّرْ فَما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِكاهِنٍ وَ لا مَجْنُونٍ (۲۹)

أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ (۳۰)

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّی مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ (۳۱)

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلامُهُمْ بِهذا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طاغُونَ (۳۲)

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لا يُؤْمِنُونَ (۳۳)

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كانُوا صادِقِينَ (۳۴)

و همواره از انواع میوه ها و گوشتها – از هر نوع که بخواهند– در اختیارشان می گذاریم! (۲۲) آنها در بهشت جامهای پر از شراب طهور را که نه بیهوده گویی در آن است و نه گناه، از یکدیگر می گیرند! (۲۳) و پیوسته بر گردشان نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می کنند که همچون مرواریدهای درون صدفند! (۲۴) در این هنگام رو به یکدیگر کرده (از گذشته) سؤال می نمایند (۲۵) می گویند: ما در میان خانواده خود ترسان بودیم (مبادا گناهان آنها دامن ما را بگیرد)! (۲۶) اما خداوند بر ما منت نهاد و از عذاب کشنده ما را حفظ کرد! (۲۷) ما از پیش او را می خواندیم (و می پرستیدیم)، که اوست نیکوکار و مهربان! (۲۸) پس تذکر ده، که به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی! (۲۹) بلکه آنها می گویند: «او شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم!» (۳۰) بگو: «انتظار بکشید که من هم با شما انتظار می کشم (شما انتظار مرگ مرا و من انتظار نابودی شما را با عذاب الهی)!» (۳۱) آیا عقلهایشان آنها را به این اعمال دستور می دهد، یا قومی طغیانگرند؟ (۳۲) یا می گویند: «قرآن را به خدا افترا بسته» ، ولی آنان ایمان ندارند (۳۳) اگر راست می گویند سخنی همانند آن بیاورند! (۳۴)

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۷۴، از امام رضا (ع): چیزی نزد خدا مبغوض تر از شکم نیست.

از همان منبع، از امام علی (ع): کامل ترین شما در ایمان، خوش خلق ترین شماست.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخالِقُونَ (۳۵) یا (این کفار) از چیز دیگری غیر

از آنچه دیگران پدید آمده اند، خلق شده اند؟ یا اصلاً خودشان خالقند؟ (۳۵)

در معنای (اَم خُلِقوا مِن غیر شیء) چند قول وجود دارد:

۱ - آیا این مکذبین بدون خالقی خلق شده اند؟ (۱).

۲ - آیا آنها از جنسی غیر از جنس سایر بشر خلق شده اند. (۲).

۳ - آیا آنها به باطل خلق شده اند.

☼ مؤلف:

آیه شریفه به صراحت نظریه دوم را می رساند. اما فساد نظریه اول این است: عبارت «ام هم الخالقون» ، همان معنا را دارد پس دیگر معنا ندارد عبارتِ «اَم خُلِقوا مِن غیر شیء» را هم به آن معنا برگردانیم. و فساد نظریه سوم هم کاملاً مشهود است و با آیه شریفه سنخیتی ندارد.

أَمْ خَلَقُوا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بَلْ لا يُوقِنُونَ (۳۶)

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ (۳۷)

أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ

۱- نظر صاحب جامع، ج ۶، ص ۵۳۸

۲- نظر المیزان، ج ۳۷، ص ۳۹

يَسْتَمِعُونَ فيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطانٍ مُبينٍ (۳۸)

أَمْ لَهُ الْبَناتُ وَ لَكُمُ الْبَنُونَ (۳۹)

أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۰)

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۱)

أَمْ يُريدُونَ كَيْداً فَالَّذينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكيدُونَ (۴۲)

أَمْ لَهُمْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۳)

وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً يَقُولُوا سَحابٌ مَرْكُومٌ (۴۴)

فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذی فيهِ يُصْعَقُونَ (۴۵)

يَوْمَ لا يُغْنی عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ (۴۶)

آیا آنها آسمانها و زمین را آفریده اند؟! بلکه آنها جویای یقین نیستند! (۳۶) آیا خزاین پروردگارت نزد آنهاست؟! یا بر همه چیز عالم سیطره دارند؟! (۳۷) آیا نردبانی دارند (که به آسمان بالا می روند) و بوسیله آن اسرار وحی را می شنوند؟! کسی که از آنها این ادعا را دارد دلیل روشنی بیاورد! (۳۸) آیا سهم خدا دختران است و سهم شما پسران (که فرشتگان را دختران خدا می نامید)؟! (۳۹) آیا تو از آنها پاداشی می طلبی که در زیر بار گران آن قرار دارند؟! (۴۰) آیا اسرار غیب نزد آنهاست و از روی آن می نویسند؟! (۴۱) آیا می خواهند نقشه شیطانی برای تو بکشند؟! ولی بدانند خود کافران در دام این نقشه ها گرفتار می شوند! (۴۲) یا معبودی غیر خداوند دارند (که قول یاری به آنها داده)؟! منزه است خدا از آنچه همتای او قرارمی دهند! (۴۳) آنها (چنان لجوجند که) اگر ببینند قطعه سنگی از آسمان (برای عذابشان) سقوط می کند می گویند: «این ابر متراکمی است!» (۴۴) حال که چنین است آنها را رها کن تا روز مرگ خود را ملاقات کنند (۴۵) روزی که نقشه های آنان سودی به حالشان نخواهد داشت و (از هیچ سو) یاری نمی شوند! (۴۶)

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَاباً دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ **(۴۷)**

و به درستی برای کسانی که ظلم می کنند، عذابی جلوتر (و خفیف تر) از عذاب قیامت هست ولی بیشتر آنها نمی دانند (۴۷)

☼ مؤلف:

خداوند سبحان در جای دیگر می فرماید: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يرْجِعُونَ» = «به آنان از عذاب نزدیک پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می چشانیم، شاید بازگردند!» (سجده۲۱)، بنابراین به استناد آیه سجده می توان گفت که مراد از «عذاب دون ذلک» در آیه موردِ بحث، عذابی قبل از قیامتِ کبراست. پس دو احتمال وجود دارد:

۱ – منظور همان عذابِ آخرالزمان است که آیه شریفه (اسراء ۵۸) به آن اشاره فرموده است.

۲ – عذابِ «قبر = برزخ» است. و شاید هر دوی این عذابها باشد. (والله اعلم).

در جامع، ج ۶، ص ۵۴۱، از ابن عباس، از امام باقر (ع): مقصود از ستمکاران در این جا، کسانی هستند که به آل محمد (ص) ستم نمودند و حقوق اهل بیت عترت و طهارت (ع) را غصب کردند.

«۴۰ حدیث در خصوصِ ظلم» :

(۱) در غررالحکم، ح۱۴۹۴، از امام علی (ع):

ظلم و تجاوز، انسان را به زمین می زند و مرگ ها را نزدیک می سازد.

(۲) در خصال، ص ۲۰۸، ح۲۸، از پیامبر اکرم (ص):

هر کس در معاشرت با مردم به آنان ظلم نکند، دروغ نگوید و خلف وعده ننماید، جوانمردیش کامل، عدالتش آشکار، برادری با او واجب و غیبتش حرام است.

(۳) در معانی، ص ۲۷۰، از امام سجاد (ع): گناهانی که باعث نزول عذاب می شوند، عبارتند از: ستم کردن شخص از روی آگاهی، تجاوز به حقوق مردم و دست انداختن و مسخره کردن آنان.

(۴) در علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۸۴، از امام صادق (ع): گناهی که نعمت ها را تغییر می دهد، تجاوز به حقوق دیگران است. گناهی که پشیمانی می آورد، قتل است. گناهی که گرفتاری ایجاد می کند، ظلم است. گناهی که آبرو را می بَرد، شرابخواری است. گناهی که جلوی روزی را می گیرد، زناست. گناهی که مرگ را شتاب می بخشد، قطع رابطه با خویشان است. گناهی که مانع استجابت دعا می شود و زندگی را تیره و تار می کند، نافرمانی از پدر و مادر است.

(۵) در عیون الحکم والمواعظ، ص ۴۲۹، ح ۷۳۳۴، از امام علی (ع): ظلم عمر را کوتاه کند.

(۶) در کافی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۲۴، از امام علی (ع): شیعیان ما کسانی هستند که در راه ولایت ما بذل و بخشش می کنند، در راه دوستی ما به یکدیگر محبت می نمایند، در راه زنده نگه داشتن امر و مکتب ما به دیدار هم می روند. چون خشمگین شوند، ظلم نمی کنند و چون راضی شوند، زیاده روی نمی کنند، برای همسایگانشان مایه برکت اند و نسبت به هم نشینانِ خود در صلح و آرامشند.

(۷) در غررالحکم، ج ۲، ص ۱۲۸، ح۲۰۷۸، از امام علی (ع):

دوست، کسی است که از ظلم و تجاوزگری باز دارد و بر انجام خوبی و نیکی یاری کند.

(۸) در نهج الفصاحه، ح۱۲۸۱، از رسول اکرم (ص): سه خصلت است که در هر کس باشد (آثارش) به خود او بر می گردد: ظلم کردن، فریب دادن و تخلّف از وعده.

(۹) در غررالحکم، ج ۲، ص ۴۳۵، ح۳۱۸۶، از امام علی (ع):

عادل ترین مردم کسی است که با کسی که به او ظلم کرده با انصاف رفتار کند.

(۱۰) در امالی طوسی، ص ۱۸۲، از رسول اکرم (ص): هر کس از ظلمی که در حق او شده گذشت کند، خداوند به جای آن در دنیا و آخرت به او عزّت می بخشد.

(۱۱) در محاسن، ج ۱۲، ص ۲۹۲، از رسول اکرم (ص): برترین جهاد آن است که انسان روز خود را

آغاز کند در حالی که در اندیشه ستم کردن به احدی نباشد.

(۱۲) در نهج الفصاحه، ح ۷۸۱، از امام صادق (ع):

مکارم الاخلاق یعنی گذشت از کسی که به تو ظلم کرده، رابطه با کسی که با تو قطع رابطه کرده، عطا به آن کس که از تو دریغ داشته است و گفتن حق اگر چه بر ضد خودت باشد.

(۱۳) در بحارالأنوار، ج ۷۲، ص ۳۵، از پیامبر اکرم (ص):

هر کس داد ستمدیده را از ظالم بگیرد در بهشت با من همنشین خواهد بود.

(۱۴) در غررالحکم، ج ۴، ص ۵۲۱، ح۶۸۲۵، از امام علی (ع): دلهای مردم صندوقچه های حاکم است، پس آنچه از عدالت و یا ظلم در آنها بگذارد، همان را خواهد دید.

(۱۵) در کتاب سلیم بن قیس، ص ۴۲۹، از رسول اکرم (ص): مهدی امت من کسی است که هنگام پر شدن زمین از بیداد و ظلم، آن را پر از قسط و عدل خواهد کرد.

(۱۶) در نهج الفصاحه، ح ۱۹۲۴، از رسول اکرم (ص): ظلم ۳ قسم است:

۱ - ظلمی که خدا نمی آمرزد و آن شرک است.

۲ - ظلمی که می آمرزد و آن ظلم بنده به خودش است.

۳ - ظلمی که از آن نمی گذرد و آن ظلم بندگان به یکدیگر است.

☼ مؤلف:

روایت فوق اشاره به عرصه قیامت دارد، نه به دنیا. چرا که در دنیا اگر مشرکی توبه کند یا ظالمی ردِ مظالم نماید بخشیده می شود اما در قیامت دیگر کار از کار گذشته است.

(۱۷) در نهج الفصاحه، ح ۴۸، از رسول اکرم (ص):

از نفرین مظلوم بترسید اگر چه کافر باشد، زیرا در برابر نفرین مظلوم پرده و مانعی نیست.

(۱۸) در بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۵۹، ح۷۴، از رسول اکرم (ص):

هر کس داد مظلوم را از ظالم بگیرد، در بهشت با من یار و هم نشین باشد.

ص :۲۲۵

(۱۹) در نهج الفصاحه، ح۸۳۳، از رسول اکرم (ص): مردم آنگاه که ظالم را ببینند و او را باز ندارند، انتظار می رود که خداوند همه را به عذاب خود گرفتار سازد.

(۲۰) از همان منبع، ح۲۴۲۲: انسان باید برادر (دینی) اش را یاری کند چه ظالم باشد چه مظلوم اگر ظالم باشد او را باز دارد که این به منزله یاری کردن اوست و اگر مظلوم باشد یاریش کند.

(۲۱) از همان منبع، ح۲۷۸: به خدا پناه ببرید از این که ظلم کنید و یا زیر بار ظلم بروید.

(۲۲) در کنزالعمال، ج ۳، ص ۵۰۵، ح۷۶۴۱، از رسول اکرم (ص):

خدای عزوجل می فرماید: به عزّت و جلالم سوگند که از ظالم در دنیا و آخرت انتقام می گیرم و از کسی هم که مظلومی را ببیند و بتواند یاریش کند و نکند بی گمان انتقام می گیرم.

(۲۳) در بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۱۳، ح۲۸، از امام باقر (ع):

خداوند هیچگاه از ظالم انتقام نگرفت مگر به وسیله ظالمی دیگر و این سخن خدای عزّوجلّ است: «و بدین سان ظالمان را به سزای اعمالی که می کنند بر یکدیگر مسلّط می کنیم» .

(۲۴) در صحیفه سجادیه، دعای ۸، از امام سجاد (ع): خدایا به تو پناه می برم ... از این که ظالمی را یاری کنیم و یا مظلوم و دلسوخته ای را بی یاور گذاریم و یا آنچه حق ما نیست بخواهیم.

(۲۵) در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۰۹، ح۵۳۶، از امام علی (ع):

هر کس عزّت را با ظلم و باطل طلب کند، خداوند به انصاف و حق، ذلّتْ نصیبش می نماید.

(۲۶) در غررالحکم، ج ۳، ص ۴۳۰، از امام علی (ع): بهترین مردم کسی است که اگر او را به خشم آورند، بردباری نماید و چنانچه به او ظلم شود، ببخشاید و چون به او بدی شود، خوبی کند.

(۲۷) در شرح الأخبار، ج ۳، ص ۴۸۸، ح ۱۴۱۴، از امام باقر (ع): ظالم از ما و شما (شیعیان) نیست.

(۲۸) در نهج الفصاحه، ح ۲۳۹۸، از رسول اکرم (ص): هیچ طاعتی نیست که پاداشش زودتر از صله رحم برسد و مجازاتی سریع تر از مجازات ظلم و قطع رحم نیست.

(۲۹) در غررالحکم، ج ۵، ص ۴۵۸، ح۹۱۶۴، از امام علی (ع):

هر کس خودش را جز به نعمت بهشت بفروشد، براستی که به خویشتن ظلم کرده است.

(۳۰) در ارشاد القلوب دیلمی، ج ۱، ص ۷۲، از لقمان حکیم (ع): هر گاه قدرت، تو را به ظلم بر زیردستت فرا خواند، قدرتِ خدا را بر خودت به یادآور.

(۳۱) در بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۹۸، ح ۱۷، از امام علی (ع): هر کس ستم کند، ستم می بیند.

(۳۲) در غررالحکم، ح ۶۰۴۱، از امام علی (ع): هر کس باطل را یاری کند، به حق ستم کرده است.

(۳۳) از همان منبع، ح۸۱۱۹: هر کس دلسوز خود باشد به دیگران ظلم نمی کند.

(۳۴) همان منبع، ح ۵۰۰۵: بهترین فرمانروا کسی است که ظلم را از بین ببرد و عدل را زنده کند.

(۳۵) در کافی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۸، از رسول اکرم (ص): هر کس صبح کند و قصد ظلم کردن به کسی را نداشته باشد، خداوند جُرم و گناه او را می بخشد.

(۳۶) دربحار، ج ۷۵، ص ۳۰۹، از امام علی (ع): بدترین زاد و توشه ی قیامت ستم به بندگان است.

(۳۷) در غرر الحکم، ح۳۳۴۶: ستمکارترین مردم کسی است که ظلم خود را عدل بشمارد.

(۳۸) در کافی، ج ۲، ص ۳۳۲، از پیامبر (ص): از ظلم بپرهیز زیرا عاملِ تاریکی در قیامت است.

(۳۹) از همان منبع، ج ۵، ص ۶۰: برترین جهاد، بیانِ سخنِ عدل در برابر پیشوای ستمگر است.

(۴۰) در نهج البلاغه، نامه۳۱، از امام علی (ع): ستم به شخص ناتوان زشت ترین ستم است.

وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حينَ تَقُومُ (۴۸)

در راه ابلاغ حکم پروردگارت صبر و استقامت کن، چرا که تو در حفاظت کامل ما قرار داری! و هنگامی که برمی خیزی پروردگارت را تسبیح و حمد گوی! (۴۸)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ (۴۹)

و مقداری از شب و هنگام صبح که ستارگان پنهان می شوند تسبیح گوی (۴۹)

در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵ و۱۶، از امام مهدی (عج): ملعون (زیان دیده) است کسی که نماز مغربش را به تأخیر بیندازد، تا زمانی که ستارگانِ آسمان پدیدار شوند. و فرمود: ملعون (زیان دیده) است، کسی که نماز صبحش را به تأخیر بیندازد، تا زمانی که ستارگانِ آسمان محو شوند.

☼ مؤلف:

روایت فوق با آیه شریفه هیچ تضادی ندارد، چرا که در روایت، اشاره به زمانی دارد که نزدیک به طلوعِ آفتاب باشد که دیگر هیچ ستاره ای در آسمان معلوم نیست و البته به طلوع

ص: ۲۲۷

آفتاب و قضا شـدنِ نماز هم بسط می یابـد. اما آیه شـریفه به ابتدای مخفی شدنِ سـتارگان یعنی همان «فجر صادق» اشاره دارد همچنان که می فرماید: «حَتَّی یتَبَینَ لَکُمُ الْخَیطُ الْأَبْیضُ مِنَ الْخَیطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» = «تا رشـته سپید صبح، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد!» (۱).

در تفسـیر المیزان، ج ۳۷، ص ۵۰، از طرق اهـل سـنت: رسول خـدا (ص) هر وقت از جـای خود برمی خاست خـدا را حمـد و تسبیح می کرد و می فرمود: این کفاره (گناهان) مجلس است.

در تفسـیر جامع، ج ۶، ص ۵۴۲، آمـده است: هر گـاه از مجلسـی برخـاستی تسبیـح بگـو، اگر آن مجلس خیر بوده، بر خیر تو بیفزاید و چنان چه خیر نبوده، تسبیح تو کفاره آن گناهان باشد.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۳۰۰، از رسول خدا (ص):

کسی که آخر کلامش صلوات بر من و بر علی (ع) باشد وارد بهشت شود.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۴۲، از طبرسـی، از رسول خدا (ص): هر که در مجلسی بنشیند که در آن سخن و گفتگویی باشد، چون می خواهد برخیزد بگوید: «سـبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک» هر چه در آن مجلس گفته است خدای تعالی او را بیامرزد.

از همـان منبع، از قمی، از امـام علی (ع) و از مجمع، از صـادقین (ع): مراد از «ادبـار نجوم» دو رکعت نافله پیش از صـبح است. پیغمبر (ص) فرمود: ثواب آن دو رکعت از همه اموال دنیا بهتر است.

در تفسـیر جامع، ج ۶، ص ۵۴۲، از ابوالفتوح، از رسول خـدا (ص): چون خواسـتی برای نمـاز برخیزی بگو: «الله اکـبر کـبیراً و الحمد لله کثیراً و سبحان الله بکره و اصیلا» .

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل ۱، ص ۹۲، ح ۱، از حضرت علی (ع):

تا زمانی سخن در بند توست که لب نگشایی ولی وقتی لب گشادی تو در بند آنی.

از همان منبع، ص ۱۰۵: سخن مانندِ داروست، کمش سودمند و زیادش کشنده است.

از همان منبع، فصل ۲، ص ۱۳۰: با دشمنِ دانا مشورت کن و از رأیِ دوست نادانت بپرهیز.

از همان منبع، ص ۳۵: دروغْ آفتِ زبان است. و فرمود: دروغ روشنی چهره را از بین می برد.

خلاصه آیات سوره طور:

۴ – بیت المعمور ۲۰ – حورعین ۲۱ – ذریه مؤمنین ۲۴ – غلمان ۳۴ – تحدی ۳۵ – ام خلقوا من غیر شی ۴۴ – کافران اگر قطعه

ای از آسمان را به چشم ببینند که ساقط شده باز هم خواهند گفت: این پاره ای ابر متراکم است ۴۸ - وَسبح بحمد ربک ۴۹ - ادبار نجوم.

ص :۲۲۸

۱- بقره۱۸۷

۵۳ سوره نجم

۵۳ – سوره نجم (ستاره).

مکی است و ۶۲ آیه دارد. جزءِ سوره های عَزائم است (آیه ۶۲ سجده واجب دارد).

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۱۵۷، از امام صادق (ع): هر کس هر شب یا روز بر خواندن این سوره مداومت کند در میان مردم محبوبیت یابد و به شایستگی زندگی خواهد کرد.

خلاصه مطالب: بیان اصول سه گانه توحید، معاد و نبوت و نیز داستان معراج.

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (۱) سوگند به ستاره، چون فرود می آید (۱)

☼ نکته:

در معنای نجم چهار نقل وجود دارد:

۱ – اجرام آسمانی و یا ستاره در حال غروب ۲ – شهابهای آسمانی (جرم) چون شیاطینِ جن را تعقیب می کنند ۳ – پیامبر گرامی اسلام (ص) است که در شب معراج به ملکوت اعلی رفته و پس از معراج بازگشت و فرود آمد.

۴ – به معنای قرآن است، برای آن که قرآن متفرقاً نازل شده و عرب «تفریق» را نجم و «مفرق» را منجم گویند.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۴۵، از امام صادق (ع):

مراد به نجم، پیغمبر اکرم (ص) است که از معراج بازگشت و از ملکوت آسمانها فرود آمد.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (۲) وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴) صاحب شما محمد (ص) هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده و نه عمداً و نه به خطا از صراط مستقیم منحرف نشده (۲) و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید (۳) آن چه می گوید غیر از وحی خدا نیست (۴)

ضَل: از ضلال و به معنای انحراف از صراط مستقیم است.

غوی: از «غی» مخالفِ «رشد» و به معنای جهلی که ناشی از اعتقاد فاسد باشد.

نکته ای مهم از ☼ مؤلف:

خدایتعالی در جای دیگر می فرماید: «ما وَدَّعَکَ رَبَّکَ وَ ما قَلی» = « خدای تو هیچ گاه تو را ای رسول ترک نگفته و بر تو

خشم نگرفته است» (ضحی۳) و نیز می فرماید: «وَوَضَعْنَا عَنکَ وِزْرَکَ» = «و بار سنگین گناه را از تو ای رسول دور داشتیم» (انشراح ۲) و نیز می فرماید: «اِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» (احزاب ۳۳) و

نیز می فرماید: «إِنَّکَ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» = «تو ای رسول بر راه مستقیم هستی» (زخرف ۴۳) و نیز می فرماید: «إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ (۳) عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ (۴)» = «تو ای محمد (ص) از رسولان هستی و به صراط مستقیم» (یس۳و۴) و نیز می فرماید: «إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» = «به درستی پروردگارم مرا بر راه مستقیم هدایت می کند» (هود۵۶) و نیز می فرماید: «قُلْ إِنَّنِی هَدَانِی رَبِّی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» (انعام ۱۶۱). و ...

آیاتی که در بالا آوردیم و چهار آیه مورد بحثِ همین سوره، به صراحت عصمت مطلقه ی حضرت رسول (ص) و نیز اهل بیت (ع) را تأیید و تصدیق می فرمایند. اما در قرآن کریم آیاتی دیگر وجود دارد که در ظاهر با این آیات مخالف است از جمله: «وَاسْتَغْفِرِ اللّهَ إِنَّ اللّهَ کَانَ غَفُوراً رَّحِیماً» = «از خدا طلب آمرزش کن ... » (نساء۱۰۶) و «وَلاَ تُجَادِلْ عَنِ الَّذِینَ یَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ مَن کَانَ خَوَّاناً أَثِیماً» = «هرگز به خاطر مردم خیانت کار با اهل ایمان جدال مکن (نساء ۱۰۷) و «وَإِن کَادُواْ لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ لِتفْتَرِیَ عَلَیْنَا غَیْرَهُ» = «نزدیک بود که تو را فریب داده از آنچه به تو وحی کردیم غافل شوی و چیز دیگر بر ما فرابندی» (۱).

حال برای جمع بین این دو دسته آیات به کلام خدایتعالی رجوع می کنیم که می فرماید: «هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ» = «اوست خدایی که قرآن را بر تو فرستاد که برخی از آن کتاب آیات محکم است که آنها اصل و مرجع دیگر آیات کتاب خواهد بود و برخی دیگر، آیاتی است، متشابه، تا آن که گروهی که در دلشان میل به باطل است از پی متشابه رفته تا به تأویل کردن آن در دین راه شبهه و فتنه گری پدید آورند در صورتی که تأویل آن را جز خدا و اهل بیت (ع) کسی نداند. و اهل دانش گویند ما به همه ی آن کتاب گرویدیم که تمام محکم و متشابهِ آن از جانب پروردگار ما آمده و به این دانش و بر این معنا که همه آیات حق و از جانب خداست تنها خردمندان آگاهند» (۲).

۱- اسراء ۷۳

۲- آل عمران۷

همان گونه که در آیه شریفه آل عمران به طور کامل توضیح فرموده، قرآن کریم شامل دو دسته آیات است که آیات دسته اول مورد بحثِ ما، جزءِ آیات محکمند و دسته دوم که در ظاهر، گناه یا ترک اولا را به ساحتِ مقدس پیامبر اکرم (ص) نسبت می دهند جزءِ آیات متشابهند. لذا برای تفسیر این گروه از آیات بایستی آنها را به محکمش که همان گروه اولند برگردانند و نباید به صرف ظاهرِ آیه، از آن پیروی کرد چرا که امام صادق (ع) نیز در این خصوص می فرماید: «آیات متشابه را بخوانید و قبول کنید اما به آنها عمل نکنید» (جامع، ج ۱، ص ۵۷۴)، بنابراین ما حق نداریم «تفسیر به رأی» کنیم و آیات متشابه را آن طور که می خواهیم و ظاهر است تفسیر کنیم چرا که تأویل این آیات را تنها خدا و اهل بیت (ع) می دانند.

حال برای تفسیر دسته دوم که همان متشابهاتند باید گفت: (والله اعلم)

اولاً: خدا می داند که منظور واقعی از آنها چیست. ثانیاً: منظور از این آیات، رسول خدا (ص) نیست بلکه امت اوست. و حضرت حق تعالی به صورت کنایه مطلب را بیان فرموده است و ضرب المثلِ معروفِ «در، به تو می گویم، دیوار تو بشنو» در خصوص آنها صادق است.

متأسفانه اکثر مفسرین سنی در تفسیر گروه دوم این آیات؛ روایاتی جعلی یا دستبردی آورده اند و گناهی را به ساحت مقدس پیامبر اکرم (ص) نسبت داده اند که البته از آنها بیش از این هم انتظار نمی رود. اما گاهاً تعداد اندکی از این روایات در تفاسیر شیعه آمده است، که متأسفانه نه تنها نقدی بر آنها نشده که حتی گاهی توضیحاتی هم آورده اند که آن روایات را تأیید می کنند.

این مفسرینِ شیعه دو گروهند:

۱ – عده ای که ناخواسته تنها روایت را ذکر کرده و هیچ نقدی بر آن نیاورده و غرضی هم ندارند.

۲ – عده ای دیگر که متأسفانه گویا بخواهند آن روایت را تأیید کنند به توجیه بی مورد آن روایت و گاهاً تأیید آن برآمده اند. و العیاذ بالله گفته اند: «پیامبر (ص) نیز ترک اولا داشته است» ، اما اگر قبل از برگرداندن این آیات متشابه به محکماتش بیشتر تفکر می کردند دیگر جایی برای این تهمتها باقی نمی ماند و البته به گفته حق تعالی که می فرماید: «گروهی که در دلشان میل به باطل است از پی متشابه می روند» ، اینها به پی متشابه رفته اند.

ص :۲۳۱

«خدایا چنان کن که فرجام کار

تو خشنود باشی و ما رستگار»

☼ نکته:

ممکن است آن گروه از مفسرینی که «ترک اولا» را به ساحت مقدسِ پیامبر اکرم (ص) نسبت می دهند در توجیهِ این عقیده بگویند: ما هم اعتقاد داریم که پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) هیچ گاه گناه نکرده و حتی فکر گناه هم بر آنها مسلط نشده است اما از آنجا که پیامبران و ائمه، مستقیماً با مبدأ جهان هستی مرتبطند و متوجه به خدایند لذا هر گاه لحظه ای از این حالت غافل شوند و کارهای مباحی از قبیل خوردن و خوابیدن، آنها را از این حالتِ توجه باز دارد، آنها همین مقدار غفلت را برای خود گناه می دانند و از خدا طلب آمرزش می کنند و گناه آنها فقط «ترک اولا» است به همین خاطر پیامبر (ص) می فرماید: «حسنات الابرار سیئات المقربین» .

در پاسخ باید گفت: مقام و منزلت ۱۴ معصوم (ع) از سایر انبیاء برتر است و جز خدایتعالی کسی قادر به درکِ عظمتِ آن بزرگواران نیست. انجام ترک اولا- در خصوص برخی از پیامبران صادق است، اما به هیچ عنوان به اهل بیت (ع) تعلق نمی گیرد. چهارده معصوم (ع) انسانهایی در حدِ اعلا- و اکملِ کمالند و اینها خلفای واقعی و مبین بروز و ظهور صفات الهی بر خلقند و اینکه در برهه ای از زمان به صورت انسان بر روی زمین نزول اجلال کرده اند، صرفاً برای به کمال رساندن بشریت بوده است، نه اینکه خود را به کمال برسانند، آنها معلمین انبیاء و فرشتگانند و در مقام و عصمت و طهارت بالاترین درجات را دارند. آیا به نظر شما خداوند متعال نمی تواند چهارده مخلوقْ خلق کند که آنها «فکر ترک اولا» هم نکنند؟ آیا خیلی برای عده ای سخت است که به این سؤال پاسخ بدهند؟ اگر پاسخشان «بلی» باشد که باید فکر دیگری کرد!!!

و نیز در پاسخ این گروه که گفته اند: «انجام کارهای مباح مثل خوردن و خوابیدن و غیره آنها را از این حالتِ توجه باز می دارد» ، باید بگویم: چه کسی چنین بیانی را قبول دارد؟ اصلاً ما سراغ داریم حتی افرادِ غیر معصوم هم گاهاً در موارد مباحْ مثل خوردن و آشامیدن، بیشتر به یاد خدا افتاده و «الحمد لله» می گویند چه برسد به آن مقاماتِ «عالین» . اما در مورد خواب باید بگویم از حضرت رسول (ص) پرسیدند؟ خواب شما چگونه است؟ فرمود: «تنام عینی و لا ینام قلبی» = «

چشمانم می خوابد اما قلبم بیدار است» (صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۸ و ص ۲۵۳)، خلاصه اینکه اهل بیت (ع)، آنی از یاد خدا غافل نبوده اند که بخواهند حتی فکرِ ترک اولا به آنها نسبت دهند.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۱۸، از ابن بابویه، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

خدایتعالی نور محمد (ص) را از نور عظمت و جلالت خود پدید آورد، همان نوری که چون موسی بن عمران تقاضای دیدار نمود، بر او تجلی کرد. اول آن نور را دو بخش فرمود، از شطر اول محمد (ص) و از شطر دیگرْ علی بن ابیطالب (ع) را بیافرید، محمد (ص) و علی (ع) اگر چه در ظاهر بشرند ولی در باطن لاهوتی هستند. اما برای آنکه خلق قدرت دیدارشان را داشته باشند، به صورت ناسوتی ظاهر و جلوه گر شدند. خداوند می فرماید: « ... و للبسنا علیهم ما یلبسون » = «و اگر او را فرشته ای قرارمی دادیم، حتماً وی را بصورت انسانی درمی آوردیم؛ کار را بر آنها مشتبه می ساختیم؛ همان طور که آنها کار را بر دیگران مشتبه می سازند!» (۱). از نور محمد (ص) نور دخترش فاطمه را اقتباس فرمود، پس از آن، از نور فاطمه (س) و علی (ع) نور حسن و حسین و ائمه (ع) را اقتباس فرمود. تمام این معصومینْ از آن نور آفریده شده اند و پیوسته از صُلب و رحمی پاک به صلب و رحمی پاکیزه منتقل گردیده اند. و مانند سایر افرادِ مردم از ماءِ مَهین و نطفه گندیده خلق نشده اند، بلکه نورهایی بودند که از اصلاب طاهرین به ارحام مطهرات انتقال یافته اند. آنها قائم مقام و خلیفه پروردگار در نزد خلق هستند. حقیقت ائمه درک نشود و کیفیت حقیقت ایشان هرگز شناخته نشود. پروردگار به واسطه ایشان قدرت و توانایی خود را ظاهر کرده است و آنها آیات و معجزات پروردگارند و به سبب آنها خود را به خلق شناساند و به وسیله اینانْ اوامرِ پروردگارْ اطاعت می شود. چنانچه ائمه (ع) نبودند مردم نمی دانستند چگونه خدا را ستایش و پرستش کنند.

آیات شریفه ۵ تا ۱۸ در خصوص معراج است:

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوىٰ (۵) پیامبر (ص) را خدایتعالی علم آموخته است (۵)

☼ نکته:

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۵۴ و۵۵ آورده که در معنای «شدیدُ القوا» دو نقل است:

۱ - جبرئیل: به استناد آیه تکویر که می فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي

۱- انعام ۹

الْعَرْشِ مَكِينٍ» = «این قرآن سخن فرستاده ای است کریم و دارای نیرو که نزد خدای ذی العرش منزلتی دارد» (۱).

۲ – خدایتعالی: چرا که مراد از این آیات زمانی است که رسول خدا (ص) به معراج رفته و تا جایی می رود که جبرئیل توان و تحملی در بالا رفتن، ندارد، لذا تنها و بدون واسطه با خدایتعالی سخن می گوید و نیز گفته اند که صفت «شدید القوی» تنها به خدای تعالی بر می گردد.

صاحب تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۴۷، در این خصوص آورده است: بعضی از مفسرین عامه و خاصهْ بر خلاف ظاهر، آیه را تأویل و تفسیر به جبرئیل کرده اند و معانی آیات را چنین گفته اند: «پیغمبر را جبرئیل علم آموخته است» بر اثر این معنا بعضی بی دینان و جاهلانِ نادان بر خلاف ظاهرِ آیاتِ عدیده، عقیده دارند که ــ نعوذ بالله ــ جبرئیل اشرف از پیغمبر خاتم (ص) و سایر پیامبران و معلم پیامبران است. و چطور فرشتگان اشرف از پیغمبران هستند با آن که مأمور شدند آدم را سجده کنند؟ آیا سجده اشرف به غیر اشرف، جایز و شایسته است؟

☼ مؤلف:

حتی اگر «شدیدُ القوی» در آیه فوق را جبرئیل منظور بدانیم، بدان معنا نیست که جبرئیل از پیامبر اکرم (ص) بالاتر باشد، بلکه بدین معناست که جبرئیل کلام وحی را از خدایتعالی به رسول گرامیش رسانده است و آن هم در برخی موارد و نه تمام امور، چرا که در شب معراج پیامبر اکرم (ص) به جایی رسید که جبرئیل قادر به ادامه مسیر نبود، پس بدون واسطه با خدایتعالی تکلم فرمود و اموری را که جبرئیل نمی داند، آن حضرت به تمام معنا واقف است. و البته روایاتی در خصوص خلقت اولین و رهنمون شدن تمام ملائکه از جمله جبرئیلْ توسط اهل بیت (ع) وارد است. این را هم بگویم که پیامبر اکرم (ص) قبل از آنکه جبرئیل نازل شود و آیه یا سوره ای را به آن جناب برساند، خودش از آن اطلاع داشته و آن را می دانسته است چرا که خدایتعالی در دو جای قرآن کریم به این موضوع اشاره می فرماید:

۱ – «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» = «ای رسول در موقع وحی با عجله زبان به قرائت قرآن مگشای بلکه تا خاتمه وحی صبر کن» (قیامت ۱۶)

۱– تکویر۱۹و۲۰

۲ – «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» = «و ای رسول، پیش از آن که وحی قرآن تمام و کامل به تو رسد تعجیل در تلاوت و تعلیم آن مکن» (طه ۱۱۴)

به هر صورت نقل قول دوم یعنی اینکه «مراد از شدید القوی، خدایتعالی است» صحیح تر می باشد چرا که آیات مورد بحث در خصوص معراج رسول اکرم (ص) بوده و می دانیم جبرئیل نتوانست در سدره المنتهی پیامبر (ص) را همراهی کند و آن عزیزْ ماند با خدایتعالی (والله اعلم).

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ (۶) آن رسولی که دارای عقل و رأی محکم

بوده و در انجام مأموریتش مستقر و استقامت ورزیده است (۶)

مِره: به معنای شدت و یا پختگی عقل و رأی است.

فاستوی: به معنای استقامت و مسلط شدن بر کار است.

☼ نکته:

مراد از این آیه نیز مثل آیه قبل و به تبع آن دو نقل است:

۱ – مراد رسول خدا (ص) است.

۲ – مراد جبرئیل (ع) است. پس به تبع آن آیه نیز معنا می شود (و نقل اول صحیح تر است)

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ (۷) و در بلندترین افق جای گرفته است (۷)

☼ نکته:

ضمیر در این آیه نیز مثل آیه قبل به جبرئیل یا به رسول خدا (ص) بر می گردد.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ (۸)

و در عین بلندی رتبه اش به خدا نزدیک و نزدیک تر شده است (۸)

دنی: به معنای نزدیکی است.

تدلی: به معنای بسته شدن و آویزان گشتن به چیزی است و کنایه از شدت نزدیکی است.

☼ نکته:

اگر ضـمیر در این آیه نیز به رسول خدا (ص) برگردد معنایش این می شود که رسول خدا (ص) به خدای تعالی نزدیک شد و اگر ضمیر به جبرئیل برگردد معنایش این می شود که جبرئیل به رسول خدا (ص) نزدیک شد (و نقل اول صحیح تر است).

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ (۹)

به آن نزدیکی که بیش از دو کمان و یا کمتر فاصله نماند (۹)

قاب = قیب = قاد = قید: به معنای مقدار هر چیز است.

ص: ۲۳۵

☼ نکته:

آیه شریفه، کنایه از حدِ اعلایِ نزدیکی و قرب حضرت رسول (ص) به خدایتعالی است نه اینکه نعوذ بالله خدایتعالی دارای جا و مکان باشد.

☼ نکته:

با توجه به اینکه این آیه شریفه مقام قرب حضرت رسول (ص) به خدایتعالی را می رساند بنابراین احتمال برگشت ضمایر آیات قبل به حضرت رسول (ص) تقویت می شود.

فَأَوْحیٰ إِلیٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحیٰ (۱۰) در آن جا بود که خدایتعالی

به بنده ی خود محمد (ص) وحی کرد آن چه را که کرد (۱۰)

☼ مؤلف:

ضمایر در این آیه شریفه هم مثلِ آیات گذشته اند اما صحیح تر آن است که هر سه ضمیر «فاوحی» و «عبده» و «اوحی» به خدایتعالی برگردد و معنا همان می شود که در ذیل آیه آمده است. و نیز به این اعتبار می توان ضمایر آیات قبل را به حضرت رسول (ص) برگرداند و مؤید این گفته نیز رواياتِ فراوانی است که می رساند جبرئیل (ع) از ادامه مسیر ناتوان ماند.

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ (۱۱) قلب پیامبر (ص) آن چه که دیده بود صادق بود (۱۱)

فُؤاد: همان شهود و ادراک قلبی است.

أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَىٰ (۱۲) وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ (۱۳) عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ (۱۴) عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ (۱۵) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ (۱۶)

آیا کفار در آن چه که رسول در معراج مشاهده کرد انکار می کنند؟ (۱۲) با این که او را یکبار دیگر دیده بود (۱۳) نزد سدره المنتهی (۱۴) که بهشتِ مأوا نزد آن است (۱۵) آن زمان که احاطه می یابد به سدره، آن چه احاطه می یابد (۱۶)

☼ نکته:

آیه ۱۳ می رساند که بیش از یک معراج صورت گرفته است.

سدره: درخت سدر است، درختی که فوق آسمان هفتم قرار دارد و اعمالِ بندگان خدا تا آنجا بالا می رود و در کنار آن بهشت قرار دارد. و خدایتعالی بهتر می داند «سدره» چیست.

جنت المأوی: بهشتی است که در آسمانها و نزد «سدره» می باشد چرا که می فرماید: «و فی السماء رزقکم و ما توعدون» =

«هم رزق شما در آسمان است و هم آن بهشتی که وعده داده شده اید» (۱).

ص: ۲۳۶

۱- ذاریات۲۲

ما زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغیٰ (١٧) لَقَدْ رَأَیٰ مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الْکَبْرَیٰ (١٨)

چشم پیامبر نه به کجی گراییده بود و نه در دیدن طغیان کرده بود تا در نتیجه چیزی را دیده باشد که حقیقت نداشته باشد (١٧) (و چطور ممکن است دچار کجی شده باشد) با این که آیات بزرگی از پروردگارش را دیده بود (١٨)

زاغ: انحراف

در تفسیر المیزان، ج ٣٧، ص ۶۶، از قمی از امام صادق (ع): (در معنای «قاب قوسین»)

چون آن جناب یعنی رسول خدا (ص) نزدیک ترین خلایق به خدا بود و آن قدر نزدیک بود که در شب معراج وقتی به آسمان بالا می رفتند جبرئیل مرتب می گفت: جلوتر برو ای محمد! برو که در جایی قدم نهاده ای که نه هیچ ملکی مقرب قدم نهاده و نه هیچ رسولی مرسل و معلوم است که اگر روح و جان آن حضرت نمونه ای از آن عالم نبود، هرگز نمی توانست به آن جا برسد و در نزدیکی به خدا به حدی رسید که خدایتعالی فرمود: «قاب قوسین او ادنی»

در تفسیر المیزان، ج ٣٧، ص ۶٩، ازکافی، از امام رضا (ع):

منظور از «ما رأی» دیدن آیات پروردگار است. و آیاتِ پروردگار، غیرِ خودِ اوست.

در تفسیر المیزان، ج ٣٧، ص ۶٨، از توحید، از امام رضا (ع):

پیامبر (ص) خدا را با چشم ندید بلکه با قلب خود دید.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۵٠ – ۵۵٢، از مجمع: چون این سوره نازل شد، عتبه بن ابی لهب حضور پیامبر (ص) رسید و آب دهان به صورت نازنین آن حضرت انداخت و گفت: من به نجم و پروردگار نجم کافرم. رسول خدا (ص) بر او نفرین کرد و گفت: خدایا ! درنده ای از درندگانت بر او مسلط گردان تا او را پاره کند. مدتی نگذشت که در سفر شام، شیری او را بدرید.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۵١ و۵۵٢، از برهان، از امیرالمؤمنین (ع): (خلاصه روایت)

رسول خدا (ص) فرمود: در شب معراج جبرئیل با من نزد درختی بنام «سدره المنتهی» ایستاد و گفت پیش از تو کسی از اینجا نگذشته است. از «سدره المنتهی» صعود کردم و تا حدی به قرب پروردگار رسیدم که دیگر صداهای فرشتگان را نمی شنیدم و موجبات ترس و هول از

من دور شد و اطمینان پیدا کردم و اضطراب نفس از من زائل گردید. و احدی از مخلوقات الهی را نزد خود ندیدم. و به قلب خود می دیدم آن چه را به چشم می دیدم، بلکه دورتر و رساتر. و خدایتعالی امر به نصب ولایت امیرالمؤمنین (ع) فرمود و ... تا این که به سدره المنتهی (دوباره) رسیدم جبرئیل مرا به جنه الماوی داخل نمود.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۵۵، از بحارالانوار، از امام صادق (ع): از ما نیست هر کس که چهار چیز را انکار نماید.

۱ - معراج ۲ - سؤال در قبر ۳ - خلقت بهشت و دوزخ ۴ - شفاعت ما اهل بیت (ع).

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۵۵، از بحارالانوار، از امام رضا (ع):

هر کس معراج را انکار کند، رسول خدا (ص) را تکذیب کرده است.

☼ نکته:

معراج رسول خدا (ص) در دو جای قرآن کریم آمده است:

۱ - همین آیات (۱۴ گانه). (آیات ۵ تا۱۸) ۲ - آیه اول سوره اسرا (یک آیه).

☼ نکته:

معراج رسول خدا (ص) جسمانی و روحانی بوده و روایات در این خصوص متواتر است و نیز هر کس منکر آن شود کافر است، البته بعضی ها معراج جسمانی را قبول نکرده اند و علتش هم جهلشان است چرا که اگر فقط روحانی بود، پس باید خوابی معمولی باشد نه معراج ...

☼ نکته:

هیچ جن و انسی غیر از پیامبر اکرم (ص) و اهلِ بیت (ع) هنوز بهشت ابدی را ندیده اند. بلکه در حال حاضر مردگان در بهشت یا جهنم برزخی هستند. اما اهل بیت (ع) قبل از خلقتِ بهشت و جهنم خلقت داشته و شاهد بوده اند، چون به واسطه آن انوارِ مقدس، خلقت آغاز گشت ...

أَ فَرَأَيْتُمُ اللاَّتَ وَ الْعُزَّى (۱۹)

وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرى (۲۰)

أَ لَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنْثى (۲۱)

تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزى (۲۲)

إِنْ هِیَ إِلاَّ أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَی الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدی (۲۳)

أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنَّی (۲۴)

فَلِلَّهِ الْآخِرَهُ وَ الْأُولی (۲۵)

وَ کَمْ مِنْ مَلَکٍ فِی السَّماواتِ لا تُغْنِی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً إِلاَّ مِنْ بَعْدِ أَنْ یَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرْضی (۲۶)

إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ لَیُسَمُّونَ الْمَلائِکَهَ تَسْمِیَهَ الْأُنْثی (۲۷)

وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً (۲۸)

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیاهَ الدُّنْیا (۲۹)

ذلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ

ضَلَّ عَنْ سَبيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدى (۳۰)

وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (۳۱)

به من خبر دهید آیا بتهای «لات» و «عزی» (۱۹) و «منات» که سومین آنهاست (دختران خدا هستند)؟! (۲۰) آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟! (در حالی که بزعم شما دختران کم ارزش ترند!) (۲۱) در این صورت این تقسیمی ناعادلانه است! (۲۲) اینها فقط نامهایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته اید (نامهایی بی محتوا و اسمهایی بی مسما) و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است! (۲۳) یا آنچه انسان تمنا دارد به آن می رسد؟! (۲۴) در حالی که آخرت و دنیا از آن خداست! (۲۵) و چه بسیار فرشتگان آسمانها که شفاعت آنها سودی نمی بخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد! (۲۶) کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را دختر (خدا) نامگذاری می کنند! (۲۷) آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی پایه پیروی می کنند با اینکه «گمان» هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند! (۲۸) حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد، اعراض کن! (۲۹) این آخرین حد آگاهی آنهاست؛ پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند بهتر می شناسد و (همچنین) هدایت یافتگان را از همه بهتر می شناسد! (۳۰) و برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تا بدکاران را به کیفر کارهای بدشان برساند و نیکوکاران را در برابر اعمال نیکشان پاداش دهد! (۳۱)

اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَهِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ (۳۲) همانها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می کنند، جز گناهان صغیره (که گاه آلوده آن می شوند)؛ آمرزش پروردگار تو گسترده است؛ او نسبت به شما از همه آگاهتر است از آن هنگام که شما را از زمین آفرید و در آن موقع که بصورت جنینهایی در شکم مادرانتان بودید؛ پس خودستایی نکنید، او پرهیزکاران را بهتر می شناسد! (۳۲)

اثم: به معنای گناه است.

فواحش: به معنای گناهان خیلی شنیع و رسوا می باشد.

لَمَم: در معنای این کلمه سه قول وجود دارد و در تأیید هر معنا نیز روایتی وارد است:

۱ - منظور، «گناهان صغیره» است.

۲ - تصمیم بر گناه است به طوری که گناهی صورت نگیرد.

۳ - گناهی است که اتفاقی و بدون عادت و ناخواسته صورت گیرد و ممکن است کبیره یا صغیره باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۸۶، از کافی، از امام صادق (ع): لممْ آن است که کسی بر گناهی تصمیم بگیرد و بعد استغفار

کند (به سند خود از ابن عمار). لمْ آن است که بنده ای پشت سر هم گناه کند اما طبعش خواهان آن نیست (به سند خود از ابن عمار). لمْ آن است که انسان گناهی کند و بعد تا

ص :۲۳۹

مدتی ترک کرده و باز دوباره مرتکب شود (از محمد بن مسلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۸۴، از امام صادق (ع):

هر گناهی که قرآن مرتکبش را تهدید به آتش دوزخ کرده باشد، کبیره است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۷۲، از کافی، از امام صادق (ع): لَمَمْ گناهِ صغیره است که بنده بر حسب نادانی و هوای نفس به جا آورد و بعد پشمیان شده و توبه کند.

از همان منبع، از برهان، از امام باقر (ع): هر گاه انسان عملی انجام دهد برای او نوشته می شود اما اگر آن عمل را به مردم اظهار کند، آن عمل را از نامه او محو کرده و در جزءِ اعمال ظاهری می نویسند و اگر مرتبه دوم آن را به مردم اظهار کرد، او را جزءِ ریاکاران می نویسند.

در جامع، ج ۶، ص ۵۷۰ و ۵۷۱، از کافی، از امام صادق (ع) در خصوص گناهان کبیره در قرآن می فرماید:

۱ – شرک: «مَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَيهِ الْجَنَّهَ» (مائده ۷۲)

۲ – نا امیدی از رحمت خدا: «إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (یوسف ۸۷)

۳ – ایمنی از مکر خدا: «فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (اعراف ۹۹)

۴ – عاق والدین: «وَبَرّاً بِوَالِدَتِی وَلَمْ يَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِيّاً» (مریم ۳۲)

۵ – قتلِ به ناحق: «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُّتَعَمِّداً فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً» (نساء۹۳)

۶ – نسبت بد به افراد: «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَاراً وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيراً» (نساء ۱۰)

۷ – فرار از جهاد: «وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى ... » (انفال ۱۶)

۸ – ربا خوردن: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لاَ يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِی يَتَخَبَّطُهُ ... » (بقره ۲۷۵)

۹ – زنا: «وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيامَهِ» (فرقان ۶۸)

۱۰ — قسم دروغ: «إِنَّ الَّذِينَ يشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا ... » (آل عمران ۷۷)

۱۱ – خیانت در امانت: «وَمَنْ يغْلُلْ يأْتِ بِمَا غَلَّ يوْمَ الْقِيامَهِ» (آل عمران ۱۶۱)

۱۲ – ندادن زکات: «وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (بقره ۲۸۳)

۱۳ – قطع رحم: « ... وَيقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يوصَلَ ... أَولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ ... » (رعد ۲۵)

ص :۲۴۰

۱۴ – خوردن شراب: «يسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ کَبِيرٌ ... » (بقره۲۱۹)

۱۵ – ترک عمـدی نماز و واجبات: «پيامبر (ص) فرمود: هر کس عمداً نماز را ترک کند از ذمه خداوند و رسولش بيزار است»

.

أَ فَرَأَيْتَ الَّذی تَوَلَّی (۳۳)

وَ أَعْطی قَليلًا وَ أَكْدی (۳۴)

أَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَری (۳۵)

أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِما فی صُحُفِ مُوسی (۳۶)

وَ إِبْراهيمَ الَّذی وَفَّی (۳۷)

أَلَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری (۳۸)

آيا ديدی آن کس را که (از اسلام – يا انفاق) روی گردان شد؟! (۳۳) و کمی عطا کرد و از بيشتر امساک نمود! (۳۴) آيا نزد او علـم غيـب است و می بينـد (که ديگران می تواننـد گناهـان او را بر دوش گيرنـد)؟! (۳۵) يـا از آنچه در کتب موسـی نازل گرديده با خبر نشده است؟! (۳۶) و در کتب ابراهيم، همان کسی که وظيفه خود را بطور کامل ادا کرد (۳۷) که هيچ کس بار گناه ديگری را بر دوش نمی گيرد (۳۸)

☼ نکته:

ظاهرِ آيات شريفه ۳۳ تا ۳۸ در خصوص مردی از مسلمانان است که اموال خود را در راه خدا انفاق می کرد. و هر چه ديگران او را منع کرده و از فقر می ترساندنـد، زير بـار نمی رفت تـا آنکه گفتنـد: «اگر ترک انفـاق گنـاه داشت به گردن مـا» مرد هم پذيرفت و انفاق نکرد.

در الميزان، ج ۳۷، ص ۱۰۳ و در صافی، ج ۶، ص ۲۰۵ و در جامع، ج ۶، ص ۵۷۳ و در ... از ابن عباس وکلبی:

آن شـخص، «عثمـان» بود. و در جنگ احـد مرکز را ترک کرد و لـذا شـروع به انفاق کرد، اما برادر رضاعی اش او را نهی می کرد و بالاخره با گرفتن يک ماده شتر از او در عوض به عهده گرفتن گناهانشْ او را از انفاق باز داشت.

☼ مؤلف:

بعيد و محال است مراد و منظور از آياتِ شريفه مورد بحثْ «عثمان» باشد. چرا که:

اولاًـ: سوره نجم و آيـات مورد بحث در مکه و قبـل از هجرت نـازل شـده انـد، در صورتی که مـاجرای ترس و فرار عثمـان در

جنگ احد و بعد از هجرت بوده است.

ثانیاً: روایتِ فوق الذکر کاشف از قولِ معصوم (ع) نیست.

و اما در خصوص انفاقِ عثمان باید گفت: در جنگ احد که مسلمین شکست خوردند، عمر و عثمان و ابوبکر که فکر کردند پیامبر (ص) شهید شده و اسلام از بین رفته است دیگر امیدی به خلافتشان بعد از پیامبر (ص)، که علت اصليِ ورود به صفوف مسلمین بود، نداشتند، بنابراین از میدان جنگ فرار کردند و حتی تصمیم گرفتند قاصدی برای ابوسفیان بفرستند تا به آنها امان دهد. اما ترسِ

ص: ۲۴۱

عثمان از آن دو بیشتر بود طوری که از وحشت، چند روزی به غاری پناهنده شد، وقتی که اوضاع را کمی مساعد دید، ترسان لرزان به مدینه برگشت و دید که خبری نیست و پیامبر (ص) هم زنده است. و چون سخنی در توجیه فرارش نداشت بالاجبار شروع به بذل و بخششِ مقداری از اموالش نمود تا حداقل با این کار خودی نشان دهد و از سرزنشِ دیگران بکاهد. و اما بعداً که به خلافت رسید آیات مورد بحث را به خودش نسبت داد.

متأسفانه اکثر مفسرین حتی مفسرینِ شیعه بدون توجه به این نکته ی مهم که این آیات شریفه، قبل از جنگ احد نازل شده اند، روایتِ مورد بحث را نقلِ قول کرده و نقدی هم بر آن نیاورده اند. فقط صاحب المیزان (ج۳۷، ص ۱۰۳) آورده است: «جمله ی «تولی» مربوط به جنگ احد است، با اینکه این سوره در مکه نازل شده، جای خدشه و نظر است» .

توجه: اسناد متواتری از اهلِ سنت، وجود دارد که فرار آن سه نفر را تأیید می کند و این یک واقعیت تاریخیِ غیرِ قابلِ انکار است، که در ذیل به گوشه ای از این روایات اشاره می کنیم:

۱ – واقدی گوید: ... عثمان گفت: من در غزوه بدر تخلّف ورزیدم ولی رسول خدا (ص) سهم من و پاداش مرا به من داد، پس من مانند حاضرین بودم. و در روز احد فرار کردم و خداوند از من درگذشت. و واقدی گوید: عمر بن الخطّاب نظر به عثمان بن عفّان کرد و گفت: «این است آن که خداوند از او درگذشته است و ... و عثمان در یَوم التَقَی الجَمْعَان پشت به جنگ کرده بود» . (۱).

۲ – بخاری، در ضمن حدیث مفصّلی می نویسد: یک نفر مصری در مسجدالحرام به عبد الله بن عمر گفت: من از شما سؤالی دارم و آن اینکه: آیا این مطلب درست است که عثمان در جنگ احد فرار کرد و در جنگ بدر غایب بود و در بیعت رضوان حضور نداشت؟!

عبد الله بن عمر نسبت به هر سه سؤال جواب مثبت داد و عدم حضور عثمان را این گونه توجیه کرد: اما فرار او در جنگ اُحُد را شهادت می دهم که خدا آن گناه او را عفو کرد و او را بخشید. (۲).

۱– «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۷۸ و ص ۲۷۹

۲– بخاری، الصحیح، باب «مناقب عثمان» ، ح۳۴۹۵

توجه: جای بسی تعجب است که آقای بخاری «فرار عثمان» را از مناقبش دانسته است!!!

۳ – طبری و ابن اثیر در تاریخ خود می نویسند: فرار به وسیله گروهی از مسلمانان به پایان رسید که عثمان بن عفان و دیگران در میان ایشان بودند، آنها به اعوص رفتند و سه روز در آنجا ماندند، سپس نزد پیغمبر (ص) بازگشتند. وقتی پیغمبر (ص) آنها را دید، فرمود: شما از جنگ روی برتافتید! (۱).

۴ – فرار این سه نفر از جنگ و بازگشت آنان بعد از سه روز و گفتار پیغمبر (ص) به ایشان، در همه کتبی که راجع به جنگ احد به تفصیل سخن گفته اند، آمده است، از جمله:

شرح النهج الحدیدی، ج ۱۴، ص ۲۷۶ و ج ۱۵، ص ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ و ۲۵ – لباب الاداب، ص ۱۷۹، حیاه محمد لهیکل، ص ۲۶۵ – الارشاد للمفید، ص ۴۸ – البحار، ج ۲۰، ص ۲۴و ۵۳ – تفسیر الرازی، ج ۹، ص ۶۷ – سیره المصطفی لهاشم معروف، ص ۴۱۱ – الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۴، ص ۲۴۶ – الدر المنثور، ج ۲، ص ۸۰ و ۸۸ – دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۵۸ – کنز العمال، ج ۲، ص ۲۴۲ – حیاه الصحابه، ج ۳، ص ۴۹۷ – مغازی و کامل فی التاریخ و ...

در پایان به چند آیه و روایت در خصوصِ فرار از میدان جنگ اشاره می کنم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفاً فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ» = «ای اهل ایمان، هر گاه با تهاجم و تعرض کافران در میدان کارزار روبرو شدید، مبادا از بیم آنها پشت کرده و از جنگ بگریزید» (۲).

«وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاء بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» = «و هر کس در روز جنگ، پشت به آنها کرده، بگریزد به طرف خشم خدا روی آورده، جایگاهش در دوزخ خواهد بود که بدترین منزل است، مگر آنکه هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد» (۳).

در مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۵۵ و ۲۵۹، از امیرالمؤمنین (ع):

فرار از جهاد، از گناهان کبیره است. و فرمود: شرم کنید از اینکه از میدان جنگ فرار کنید، پس به درستی که فرار موجب ننگی باقی، در فرزندان آینده و آتش روز قیامت خواهد شد.

۱– تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۳ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۰

۲– انفال۱۵

۳– انفال۱۶

از همان منبع، ص ۲۵۹ و در نهج البلاغه، خ ۱۲۴، ص ۳۸۲ و در وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۷۲، از امام علی (ع):

به خدا، اگر از شمشیرِ دنیا (جبهه نبرد) فرار کنید از شمشیرِ (عذاب) آخرت سالم نمانید.

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ (۳۹) وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ (۴۰) ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ (۴۱) و همانا انسان جز کار و تلاشش سرمایه ای ندارد (۳۹) و البته پاداش خود را خواهد دید (۴۰) و سپس جزای آن را به طور کاملترین وجهش می گیرد (۴۱)

☼ نکته:

در آیه ۴۰ اشاره به برگشت عین عمل و تلاش فرد به خودش دارد و در آیه ۴۱ اشاره به پاداش مضاعف و بیشتری نسبت به آن عمل دارد و به عبارتی آیه ۴۱ اثبات می کند که فرق است بین دادن مزد پایاپای و عادلانه با پاداش بی حساب و رئوفانه (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۲۳ سوره فرقان مراجعه شود).

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۰۵، از کافی، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص):

خدای سبحان به آن فرشته ای که موکل به هر مؤمن است اگر آن مؤمن مریض شود دستور می دهد: آن چه در حال سلامتی انجام می داد و به خاطر بیماری از آن بازمانده، برایش بنویس.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۷۵، از کافی، از امام صادق (ع):

هنگامی که دو ملك موکل بر بنده بیمار، در ساعات آخر روز به سوی آسمان می شتابند، خدای جلیل می فرماید: برای بنده ام چه نوشتید؟ می گویند: شکایت. خدایتعالی می فرماید: اگر بنده ام را در حبس (بیماری) کنم و شکایت را هم از او دریغ دارم، در حق او انصاف نکرده ام. (پس) برای بنده ام بنویسید اعمال خیری که در حال سلامت انجام می داده و گناهی برایش ننویسید تا او را از حبس (بیماری) آزاد کنم.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۷۶، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

فردی که از دنیا رفته، با طلب رحمت و مغفرت برایشْ شاد می شود، چنان که انسان زنده با هدیه ای که به او می دهند خوشحال می گردد. و نیز فرمود: هر مسلمانی که عملی صالح به نیابت فردی در گذشته انجام دهد، اجر او مضاعف می شود و خداوند آن میت را بدان عملْ نفع می دهد. و نیز فرمود: بر میت در قبرش، نماز و روزه و حجّ و صدقه و نیکی و دعا وارد می شود. و اجر آن

هم برای کسی که آن کارها را انجام داده و هم برای آن میت نوشته می شود. و نیز فرمود: اجر هیچ چیز بعد از مرگ به انسان نمی رسد مگر سه خصلت:

۱ - فرزند نیکی که برایش استغفار کند، ۲ - سنت هدایتی که بنا نهاده و به آن عمل کند و دیگران بعد از او به آن عمل کنند، ۳ - صدقه ای که فرد در زمان حیاتش جاری کرده و بعد از مرگش جاری باشد، صدقه موقوفه ای که به ارث نرسد.

وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ (۴۲) وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ (۴۳)

و اینکه انتهای همه کارها و سیرتان به سوی خداست (۴۲) و به درستی خدایتعالی است که اسباب خندیدن وگریستن را فراهم کرده است (۴۳)

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۷۷، از قمی، از امام صادق (ع):

هر گاه سخن شما به خدا منتهی شد، ساکت شوید و درباره چگونگی او سخن مگویید و هرگز در مورد مافوق عرش تکلم مکنید که عقلهایتان حیران می شود و چیزی نمی فهمید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۰۶، از درمنثور، از ابوذر، از رسول خدا (ص):

در خلقت تفکر کنید، ولی در خودِ خدا تفکر نکنید که هلاک می شوید.

در کافی، ج ۴، ص ۲۳۳، چ۱، از امام صادق (ع):

در قیامت همه چشمها گریان است مگر چشمی که از ترس خدا گریسته باشد.

در کافی، ج ۴، ص ۲۳۳، چ۱، از امام صادق (ع):

برای هر چیز پیمانه و وزنی است مگر گریه که یک قطره اش دریاهایی از آتش را خاموش سازد. و چون چشم به اشک پر شد آن چهره پریشان و خوار نشود.

در امالی شیخ صدوق، ص ۲۱۹، مجلس۲۸، از امام حسین (ع):

من کشته اشکم، مؤمنی یادم نخواهد کرد، مگر اینکه اشک خواهد ریخت.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۳، از مجمع، از امام صادق (ع):

آسمان بر یحیی و حسین (ع)، ۴۰ روز گریست و بر کسِ دیگری جز این دو نگریسته است. (و گریه آن) سرخی مخصوصی در آسمان بود که به هنگام طلوع و غروب آشکار می شد.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل ۸۵، ص ۸۰۲، چ ۱، از حضرت علی (ع):

ص :۲۴۵

خنده دندان نما مکن که اگر کردی کارهای رسوا کننده به جای می آوری.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحْيا (۴۴)

وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى (۴۵)

مِنْ نُطْفَةٍ إِذا تُمْنى (۴۶)

وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرى (۴۷)

وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنى وَ أَقْنى (۴۸)

وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرى (۴۹)

وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عاداً الْأُولى (۵۰)

وَ ثَمُودَ فَما أَبْقى (۵۱)

وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغى (۵۲)

وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوى (۵۳)

فَغَشَّاها ما غَشَّى (۵۴)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكَ تَتَمارى (۵۵)

هذا نَذيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولى (۵۶)

أَزِفَتِ الْآزِفَةُ (۵۷)

لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ كاشِفَةٌ (۵۸)

أَ فَمِنْ هذَا الْحَديثِ تَعْجَبُونَ (۵۹)

و اوست که میراند و زنده کرد (۴۴) و اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید (۴۵) از نطفه، هنگامی که خارج می شود (و در رحم می ریزد) (۴۶) و اینکه بر خداست ایجاد عالم دیگر (تا عدالت اجرا گردد) (۴۷) و اینکه اوست که بی نیاز کرد و سرمایه باقی بخشید (۴۸) و اینکه اوست پروردگار ستاره «شعرا» ! (۴۹) (و آیا به انسان نرسیده است که در کتب انبیای پیشین آمده) که خداوند قوم «عاد نخستین» را هلاک کرد؟! (۵۰) و همچنین قوم «ثمود» را و کسی از آنان را باقی نگذارد! (۵۱) و نیز قوم

نوح را پیش از آنها، چرا که آنان از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند! (۵۲) و نیز شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) را فرو کوبید (۵۳) سپس آنها را با عذاب سنگین پوشانید! (۵۴) (بگو:) در کدام یک از نعمتهای پروردگارت تردید داری؟! (۵۵) این (پیامبر) بیم دهنده ای از بیم دهندگان پیشین است! (۵۶) آنچه باید نزدیک شود، نزدیک شده است (و قیامت فرامی رسد) (۵۷) و هیچ کس جز خدا نمی تواند سختی های آن را برطرف سازد! (۵۸) آیا از این سخن تعجب می کنید (۵۹)

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ (۶۰)

و می خندید و (از روزگار) گریه نمی کنید (۶۰)

☼ نکته:

خنده و گریه نیز مثل سایر اعمالِ ارادیِ انسان است و انسان در انجام آن مختار است و در عین حال تمام این اعمال به سبب طول با اراده خدایتعالی قرار دارد و نه در عرض آن، پس گفته ی بعضی از مفسرین که معتقدند منشأ خنده و گریه تنها خداست و انسان اصلاً اختیاری در گریه و خنده ندارد و خنده و گریه او اجباری از جانب خداست، صحیح نمی باشد.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۵۸۱، از رسول خدا (ص): وارد دوزخ نشود کسی که از خوف خدا بگرید. و به بهشت نرود هر که اصرار بر معصیت کند. و فرمود: هر یک از اعمال را بسنجید جز گریه، که خدای تعالی به یک قطره اشک، دریاهای پر آتش را خاموش کند و فرو نشاند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۰۷، از درمنثور، از ابن عباس:

وقتی آیه فوق نازل شد دیگر کسی رسول خدا (ص) را خندان ندید تا از دنیا رفت.

در ارشادِ شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۹، فصل۵۳، از حضرت علی (ع):

ص :۲۴۶

روزگار دو روز است، روزی به سودت است و روزی به زیانت. اگر به سودت بود، سرمست مشو و اگر به زیانت بود، بردباری کن.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۲۱، باب۲۸، از امام رضا (ع):

هر کس بر مصائب ما اهل بیت (ع) گریه کند یا این که کسی را بگریاند، چشمش گریان نباشد در روزی که همه چشمها گریان باشند. و کسی که در مجلسی بنشیند که از ما اهل بیت (ع) یاد شود دلش نمیرد در روزی که دلها در آن روز می میرند.

در امالی شیخ صدوق، ص ۴۲۹، م۴۶، از امام صادق (ع)، از حضرت رسول (ص): زیاد شوخی کردن، آبرو را می برد. و خنده ی زیاد، ایمان را نابود می کند. و دروغ گفتن، خرمی را زایل می گرداند.

وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ **(۶۱)** فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا **(۶۲)** و پیوسته در غفلت و هوسرانی به

سر می برید؟! (۶۱) حال که چنین است همه برای خدا سجده کنید و او را بپرستید! (۶۲)

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۱۳، باب۲۸، از امام رضا (ع): سجده بعد از اداءِ نماز واجب، شکرگزاری است بر این که پروردگار متعال بنده اش را بر اداءِ واجبی توفیق داده است. و کمتر چیزی که در سجده گوید این است که سه مرتبه بگوید: «شکراً لله، شکراً لله، شکراً لله» که اگر در نماز تقصیری کرده باشد و در نماز نافله هم تمام نشود با این سجده، آن نقصان رفع گردد.

در کتاب صفات الشیعه، ص ۸، آورده است:

حسن خزّاز گفت: از امام رضا (ع) شنیدم که فرمود: بعضی از کسانی که ادّعای محبّت و دوستی ما را دارند، ضررشان برای شیعیان ما از دجّال بیشتر است. حسن گفت: به چه علّت؟ فرمود: به خاطر دوستی شان با دشمنان ما و دشمنی شان با دوستان ما. و هرگاه چنین شود، حقّ و باطل به هم درآمیزد و امر مشتبه گردد و مؤمن از منافق باز شناخته نشود.

خلاصه آیات سوره نجم:

۴ - ۱ - عصمت پیامبر (ص) ۱۸ - ۵ - معراج ۱۹ - لات و عزی ۲۰ - مناه ۳۲ - کبائر الاثم _ فواحش _ لَمَم ۳۶ - صحف موسی ۳۷ - ابراهیم (ع) ۳۸ - وازره وزرَ اُخری ۳۹ - وان لیس للانسان الا ماسعی ۴۰ - ۴۱ - جزا و پاداش ۴۳ - اضحک و ابکی ۴۹ - ستاره شعرا ۵۰ - عاد ۵۱ — ثمود ۵۲ - نوح ۵۳ - مؤتفکه ۵۷ - ازفت الازفه ۶۰ - و تضحکون و لاتبکون ۶۱ - سامدون ۶۲ - آیه سجده دار.

۵۴ سوره قمر

۵۴ – سوره قمر (ماه) = اِقتَرَبَت (بسیار نزدیک شدن) = اَلمُبیَحنَّه (سفیدی و روشنی). (مکی است و ۵۵ آیه دارد).

خلاصه مطالب: به جز دو آیه آخرش که متقین را وعده بهشت می دهد بقیه آن در خصوص تهدید و انذار است و شامل: انشقاق قمر، اجابت دعای نوح (ع) و هلاکت گذشتگان می باشد.

بسم الله الرحمن الرحیم

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ (١) وَإِن يَرَوْا آيَهً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (٢)

قیامت بسیار نزدیک شد و ماه دو نیم گشت (۱) و کافران هر آیتی ببینند

روی بر می گردانند و می گویند سحری است پی در پی (۲)

اِقتَرَبَت: به معنای بسیار نزدیک شدن است.

ساعه: به معنای قیامت است.

انشق القمر: دو قسمت شدن قرص کامل ماه و همان «شق القمر» است که به اذن خدایتعالی و به فرمان رسول خدا (ص) در مکه و قبل از هجرت و به دنبال پیشنهاد مشرکین صورت گرفت. و این معجزه ۵ سال قبل از هجرت رخ داد.

☼ نکته:

در این که واقعاً ماه به اذن الهی و به دست و اشاره رسول اکرم (ص) به دو نیمه تقسیم شد روایاتِ فراوان و متواتری وجود دارد هر چند که بعضی از کوردلان در معنای آیه شریفه گفته اند: «در قیامت، ماه دو نیم می شود» ، که در جواب این گروه باید گفت: آیه دوم که می فرماید کافران آن آیت را سحر محسوب کردند با این گفته آنها مغایرت دارد چرا که قیامت همه انسان ها بصیرت پیدا می کنند و دیگر جای این که بگویند سحر است باقی نمی ماند.

☼ نکته:

منکرینِ معجزه «شق القمر» سه دلیل برای ادعای خود دارند که دلایل و پاسخِ آن ها بدین شرح است: ۱) دلیل اول: بعد از معجزه شق القمر که معجزه ای اقتراحی است، هیچ کدام از مشرکین ایمان نیاوردند لذا بایستی عذابی بر آنها نازل می شده است ولی چنین عذابی که بر اثر معجزات اقتراحی از جانب خدا بر آنهایی که ایمان نمی آورند، نازل نشد. از آن گذشته کلاً

معجزات اقتراحی در زمان پیامبر اکرم (ص) به استناد آیه: «وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالآيَاتِ إِلاَّ أَن كَذَّبَ بِهَا الأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُواْ بِهَا وَمَا نُرْسِلُ ... » (اسری ۵۹) منافات دارد.

پاسخ به دلیل اول: (از المیزان، ج ۳۷، ص ۱۰۹ و ۱۱۰): اولاً: مقام حضرت رسول (ص) در پیشگاه خدایتعالی چنان رفیع است که با وجود مقدسش، عذاب را از آن قوم رفع فرموده بود چنانچه می فرماید: «وَإِن كَادُواْ لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الأَرْضِ لِيُخْرِجوكَ مِنْهَا وَإِذاً لاَّ يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلاَّ قَلِيلاً» = « نزدیک بود تو را از این سرزمین دلسرد کرده و از آن بیرونت کنند و پس از رفتن تو جز مدت کمی نمی ماندند» (اسری۷۶) و می فرماید: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» = «خدا هرگز آن ها را تا وقتی که تو را در بین آن ها هستی عذاب نمی کند و نیز مادامی که استغفار می کنند آن ها را عذاب نخواهد کرد» (انفال ۳۳)، لذا به استناد این آیه، تا وقتی که رسول خدا (ص) بین آنها بود این عذاب نازل نشد ولی بعد از آن که حضرت (ص) به مدینه هجرت فرمود، خدایتعالی در جنگ بدر آن ها را عذاب فرمود چرا که خدایتعالی تصریح کرده به این که داستان بدر خود آیتی الهی است و کشته شدن کفار در آن واقعه هم عذاب بود.

ثانیاً: آیه ۵۹ اسری چنین منظوری را نمی رساند چرا که نه تنها معجزات اقتراحی، که غیر آن نیز از جانب پیغمبر بدون اذن خدا، آوردنی نیست و حتماً اذن خدا در آن قطعی است.

۲) دلیل دوم: چرا هیچ یک از کتب تاریخی و علمی این واقعه مهم تاریخی را ثبت نکرده اند.

پاسخ: اولاً: آن زمان مثل امروزه از نظر علمی و نجومی آن قدر پیشرفته نبوده که تمام رخداد ها را ثبت و مشاهده نمایند. ثانیاً: در سرزمین حجاز و اطراف آن رصدخانه ای وجود نداشته است و اگر هم رصدخانه ای در آن زمان بود در شرق هند و روم و یونان بوده که اختلاف افق با عربستان دارند چرا که این واقعه در اوایل شب چهاردهم ذی الحجه پنج سال قبل از هجرت اتفاق افتاده و نیز بین انشقاق ماه و دوباره متصل شدن آن، زمان کوتاهی فاصله شده است و لذا در افق آنها هنوز شب نیامده بود. ثالثاً: ملت های غیر مسلمان هیچ گاه در تأیید اسلام قدمی بر نمی دارند و حتی اگر ثبت و روایتی هم صورت گرفته از بیان آن خودداری کرده اند.

ص :۲۴۹

۳) دلیل سوم: با وجود جاذبه ای که بین دو نیمه وجود دارد شق شـدن ماه محال است و اگر هم جـدا شود امکان اتصال وجود ندارد.

پاسخ: اولاً: این که چنین معجزه ای از نظر علمی محال باشد، دلیلی بر آن وجود ندارد.

ثانیـاً: معجزه یعنی خـارق عـادت، پس اگر معجزه را قبول نکننـد که دیگر کافرنـد. چون آن خـدایی که مـاه و افلاـک را خلق فرموده، قطعاً می تواند ماه را دو نیمه کند!!!

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۱۷، از درمنثور:

در عهـد رسول خـدا (ص) و قبـل از هجرت، قرص ماه دو نیم شـد، یک نیمه آن بالای این کوه و نیم دیگر بر بالای کوه دیگر ایسـتاد، قریش گفتنـد: منتظر باشـیم تا مسافران از خارج بیاینـد تا ببینیم آیا آنها این جریان را دیـده انـد یا نه، چون محمد نمی تواند تمام مردم عالم را سحر کند، مسافران یکی پس از دیگری از راه رسیدند و آن را تأیید کردند.

☼ نکته:

آیات شریفه۹تا۴۲ به سرگذشت قوم نوح و عاد و ثمود و لوط وآل فرعون اشاره دارد.

وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ (۳)

وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنَ الْأَنْباءِ ما فيهِ مُزْدَجَرٌ (۴)

حِكْمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغْنِ النُّذُرُ (۵)

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلى شَيْ ءٍ نُكُرٍ (۶)

خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ كَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ (۷)

مُهْطِعينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكافِرُونَ هذا يَوْمٌ عَسِرٌ (۸)

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنا وَ قالُوا مَجْنُونٌ وَ ازْدُجِرَ (۹)

فَدَعا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ (۱۰)

فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ (۱۱)

وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى الْماءُ عَلى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲)

وَ حَمَلْناهُ عَلی ذاتِ أَلْواحٍ وَ دُسُرٍ (۱۳)

تَجْری بِأَعْیُنِنا جَزاءً لِمَنْ کانَ کُفِرَ (۱۴)

وَ لَقَدْ تَرَکْناها آیَهً فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ (۱۵)

فَکَیْفَ کانَ عَذابی وَ نُذُرِ (۱۶)

وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ (۱۷)

کَذَّبَتْ عادٌ فَکَیْفَ کانَ عَذابی وَ نُذُرِ (۱۸)

آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند؛ و هر امری قرارگاهی دارد! (۳) به اندازه کافی برای بازداشتن از بدیها اخبار (انبیا و امتهای پیشین) به آنان رسیده است! (۴) این آیات، حکمت بالغه الهی است؛ اما انذارها (برای افراد لجوج) فایده نمی دهد! (۵) بنابر این از آنها روی بگردان و روزی را به یاد آور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی دعوت می کند (دعوت به حساب اعمال)! (۶) آنان در حالی که چشمهایشان از شدت وحشت به زیر افتاده، همچون ملخهای پراکنده از قبرها خارج می شوند (۷) در حالی که (بر اثر وحشت و اضطراب) بسوی این دعوت کننده گردن می کشند؛ کافران می گویند: «امروز روز سخت و دردناکی است!» (۸) پیش از آنها قوم نوح تکذیب کردند، (آری) بنده ما (نوح) را تکذیب کرده و گفتند: «او دیوانه است!» و (با انواع آزارها از ادامه رسالتش) بازداشته شد (۹) او به درگاه پروردگار عرضه داشت: «من مغلوب (این قوم طغیانگر)

ص :۲۵۰

شـده ام، انتقـام مرا از آنها بگیر!» (۱۰) در این هنگـام درهـای آسـمان را بـا آبی فراوان و پی درپی گشـودیم (۱۱) و زمیـن را شکافتیم و چشـمه های زیادی بیرون فرسـتادیم؛ و این دو آب به اندازه مقدر با هم درآمیختند (و دریای وحشتناکی شد)! (۱۲) و او را بر مرکبی از الواح و میخهـایی سـاخته شـده سوار کردیم (۱۳) مرکـبی که زیر نظر مـا حرکت می کرد! این کیفری بود برای کسانی که (به او) کافر شده بودند! (۱۴) ما این ماجرا را بعنوان نشانه ای در میان امتها باقی گذاردیم؛ آیا کسی هست که پنـد گیرد؟! (۱۵) (اکنون بنگریـد) عـذاب و انـذارهای من چگونه بود! (۱۶) مـا قرآن را برای تـذکر آسان ساختیم؛ آیا کسـی هست که متذکر شود؟! (۱۷) قوم عاد (نیز پیامبر خود را) تکذیب کردند؛ پس (ببینید) عذاب و انذارهای من چگونه بود! (۱۸)

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ **(۱۹)** تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ **(۲۰)** فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ **(۲۱)** ما بادی سخت طوفانی در روزی نحسِ مستمری بر آنان (قوم عاد) گسیل داشتیم (۱۹) که مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده از جا بر می کند! (۲۰) پس (ببینید) عذاب و انذارهای من چگونه بود! (۲۱)

☼ نکته:

مراد به «یوم» یکی از روزهای هفته نیست بلکه مراد، قطعه ای از زمان است چرا که می فرماید: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيامٍ نَحِسَاتٍ» = «ما در روزهایی نحس بادی تنـد بر آنان روانه کردیـم» (حم سـجده ۱۶) و نیز می فرماید: «سَخَّرَهَا عَلَيهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيامٍ حُسُومًا» = «آن باد را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنان گماشت» (۱).

☼ نکته:

کلمه «نحس» در اصل به معنای «شوم» است. اما عده ای در آیه شریفه آن را «سرد» معنا کرده اند. و کلمه «نحوست» مصدر آن است و به معنای «نحس بودن» است.

آیا در طول سال، روزهای نحس و روزهای میمون و مبارک وجود دارد یا خیر ؟

صاحب المیزان (ج۳۷، ص ۱۴۱تا۱۵۷)، برای پاسخ دادن به این سؤال، دیدگاهِ قرآن و روایات را در این خصوص به شرح ذیل آورده است:

الف ــ از نظر قرآن کریم: در دو آیه قمر و حم سجده اشاره به نحوست ایام شـده است و آن هم اشاره به هفت شب و هشـت روزی است که در آن زمـان، باد به عنوان عـذاب الهی بر قوم عاد وزیـد و البته این عـذاب ناشـی از گناهان و اعمال زشت آن قوم بوده است نه آن که ایام، نحس باشـد. البته اگر مراد از نحس بودن در دو آیه را «شوم» فرض کنیم. ولی اگر مراد از نحس بودن را «سرمای شدید» فرض کنیم که دیگر جای بحثی باقی نمی ماند. در مقابلْ در قرآن کریمْ نامی هم از زمان و

۱– حاقه ۷

شب مبارک آمده و فرموده: «و الکتاب المبین انا انزلنا فی لیلهٔ مبارکه» = «سوگند به کتاب مبین که ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم» (دخان ۳) و مراد از آن شب، شب قدر است که در وصف آن فرموده: «لیلهٔ القدر خیر من الف شهر» (قدر ۴) و البته علت مبارک بودن آن شب نیز مشخص است و آن هم نزول قرآن کریم و در حقیقت فیوضات و رحمت الهی است.

ب ــ از نظر روایات:

۱) عده ای از روایات نحس و سعد ایام را تأیید می کنند: این دسته از روایات خود دو نوعند:

الف- عده ای از روایات که به واسطه ی حوادثی که از نظر دین بسیار مهم و عظیم است، نحس یا سعد شمرده شده است مثلاً ولادت حضرت رسول (ص) و بعثتش را از روزهای مبارک شمرده اند و بلعکس روز شهادت امام حسین (ع) و یا سایر وقایع تلخ مذهبی را نحس شمرده اند و علت آن هم کاملاً پیدا است چرا که وقتی انسان در ایام سوگواری از یک سری کارها و کسب تجارت دنیوی دست برداشته و توجه بیشتری به دین و علل آن رخ داد داشته باشد بیشتر به سوی آخرت و زندگی بعد از مرگ توجه می کنند و لذا باعث تقویت روحیه تقوا و کم کردن گناه و رسیدن به کمال می شود. و البته این ایام نیز در مقایسه با کل سال چندان زیاد نیست و لذا بایستی آن ها حداقل در این ایام فکری برای آخرتشان کنند و کمتر در مادیات و گناهان غرق شوند.

ب- عده ای دیگر از روایات به صورت مطلق و کلی روزهایی را نحس و یا مبارک شمرده اند مثلاً- در بعضی روایات به صورت کلی چهارشنبه هر هفته را روز نحسی فرض کرده اند و یا پنج شنبه را روز مبارکی. و این گروه از روایات بیشتر از طریق عامه (سنی ها) نقل شده اند و آن را گاهاً به معصوم (ع) ربط داده اند چرا که از خصایص عامه همین شوم دانستن بعضی از ایام و یک سری خرافاتی است که از همان زمان جاهلیت در بین اعراب یافت می شد و حتی در بین خواص از اهل سنت در صدر اول اسلام روایاتی بوده که آن ها را به رسول خدا (ص) نسبت می دادند در حالی که احدی جرأت نکرد آن ها را رد کند. ناگفته نماند که بعضی از علماء، آن روایاتی را که نحوست بعضی از ایام را مسلم گرفته، حمل بر تقیه کرده اند و خیلی هم بعید نیست.

ص :۲۵۲

۲) عـده ای دیگر از روایـات، نحس بودن ایام را کاملاً رد می کننـد: مثلاً در روایتی از امام ابی الحسن (ع) نقل شـده است که فرمود: هر کس در چهارشنبه آخر ماه علی رغم اهل طیره (و خرافه پرستان) مسافرت کند؛ از هر آفتی ایمن خواهد بود و از هر گزنـدی محفـوظ مانـده، خـدا حـاجتش را هـم بر می آورد. (این روایت، آن روایـتی که مسـافرت در روز چهارشـنبه را نحس شمرده، رد می کند).

☼ مؤلف:

به نظر حقیر (والله اعلم)، نحس یـا نیـک بودن یـک روز یـا زمـان بسـته به اعمـال و کردار شـخص دارد چنـان چه در آن زمان مرتکـب گنـاه و معصـیتی شـود، آن زمـان برای او شـوم اسـت و بر عکس اگر در همـان روز، اعمـالی از او سـربزند که بـاعث رضـایت خـدایتعالی و کمال او که همان سـعادت واقعی است، شود پس آن زمان برای او زمانی سـعید و میمون خواهـد بود و مؤیـد این گفته نیز روایـتی از مولاـی متقیـان علی (ع) است که می فرمایـد: «عیـدْ روزی است که در آنْ معصـیتِ خـدا انجام نگیرد» و البته رعایت بعضـی از مناسـبت ها و احترام به آن ها صـرفاً به واسـطه حوادث نیک یا بـدی است که در آن ها از نظر مـذهبی مورد تأکید است نه این که واقعاً آن ایام نحس باشد مثلاً اینکه ما مراسم عروسـی و جشن های خود را در روز عاشورا که مصادف با شـهادت امام حسـین (ع) است قرار نمی دهیم تنها به صرف احترام به ساحت مقدس اهل بیت (ع) و یا در غم و مصـائب آن بزرگواران است نه اینکه آن روز نحس باشـد. و اصـلاً گنـاه آن روز چه بوده که به واسـطه ی ظلم یزیـد ملعون و اطرافیانش در حق آل الله (ع)، بخواهـد نحس شود. اتفاقاً فال نیک انـداختن و مثبت نگاه کردنْ از نظر علمی ثابت شده است و روایاتِ زیادی هم در این خصوص آمده است.

تجربه ثابت کرده است کسانی که مثلاً روز سـیزدهم را نحس می دانند اگر سیزده به در نروند به طور جدی صدمه می خورند و یا اگر در کاری که می خواهنـد شـروع کننـد کسـی عطسه کنـد و این را به طور جدی علامت آن بدانند که این کار صدمه دارد، اگر به آن کار اقـدام کننـد سـخت صـدمه می خورنـد و کسانی که هیچ اعتنایی به سـیزده و عطسه و امثالهم ندارند هیچ ضرری نمی بیننـد. البته از نظر علمی هم ثـابت شـده است که تلقین مثبت بـاعث ایجـاد یـک نیروی مضاعف و مثبت در پیشبرد کارهای افراد می شود و بلعکس نیز صادق است. از نظر روایات هم، مثلاً از

رسول اکرم (ص) نقل شده که فرموده: «همواره فال نیک بزنید تا آن را بیابید» که مؤید این گفته ی ماست.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۴۱، در این خصوص آورده است:

ما به هیچ وجه نمی توانیم بر سعادت روزی از روزها یا نحوست آن اقامه برهان کنیم و فرقی میان این روز و آن روز نیست تا یکی را سعد و دیگری را نحس بدانیم. و نیز راهی هم به انکار سعادت و نحوست هم نداریم و نمی توانیم بر نبودن چنین چیزی هم اقامه برهان کنیم، هر چند که وجود چنین چیزی بعید است ولی بعید بودنْ غیر از محال بودن است.

☼ مؤلف:

صاحب المیزان به طور قطع آن را رد نکرده، هر چند که بر رد آن بیشتر تأکید کرده است. اما همان طور که گفتیم، نیک یا شوم بودن زمان، بسته به رفتار و اعمال و برخورد شخص در آن زمان دارد (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۴۷، از امام هادی (ع):

خدا شما را از این جهت عقاب می کند که ایام را مذمت کنید به جرمی که مرتکب نشده اند.

از همان منبع، ص ۱۵۵، از کافی، از امام صادق (ع): طیره و فال بد زدن را اگر سست بگیری و به آن بی اعتنا باشی و چیزی نشماری سست می شود و اگر آن را محکم بگیری محکم می گردد.

در المیزان، ج ۳۷، ص ۱۵۲، از نهج البلاغه، از حضرت علی (ع):

کاهن، مثلِ ساحر است. و ساحر، مثلِ کافر است. و کافر در آتش است.

☼ نکته:

روایات زیادی در نهی از آن و این که برای دفع شومی آن بی اعتنایی نموده و به خدا توکل کرده و به دعا متوسل شوید، رسیده است.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۲۱۶، از نهج البلاغه، از حضرت علی (ع):

هرگز به ایام و روزها فحش و ناسزا نگویید.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۵، ص ۸۰۳، ح۱، از حضرت علی (ع):

دشمن را کوچک مشمار گر چه خوار و زبون باشد.

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۲۲)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (۲۳)

فَقالُوا أَ بَشَراً مِنّا واحِداً نَتَّبِعُهُ إِنّا إِذاً لَفی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ (۲۴)

أَ أُلْقِیَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُوَ كَذّابٌ أَشِرٌ (۲۵)

سَيَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْكَذّابُ الْأَشِرُ (۲۶)

إِنّا مُرْسِلُوا النّاقَهِ فِتْنَهً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَ اصْطَبِرْ (۲۷)

وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْماءَ قِسْمَهٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ (۲۸)

فَنادَوْا صاحِبَهُمْ فَتَعاطی فَعَقَرَ (۲۹)

فَكَيْفَ كانَ عَذابی وَ نُذُرِ (۳۰)

إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ صَيْحَهً واحِدَهً فَكانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ (۳۱)

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۳۲)

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ (۳۳)

إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ حاصِباً إِلاّ آلَ لُوطٍ نَجَّيْناهُمْ بِسَحَرٍ (۳۴)

نِعْمَهً مِنْ عِنْدِنا كَذلِكَ نَجْزی مَنْ شَكَرَ (۳۵)

وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنا فَتَمارَوْا بِالنُّذُرِ (۳۶)

وَ لَقَدْ راوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذابی وَ نُذُرِ (۳۷)

وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَهً عَذابٌ مُسْتَقِرٌّ (۳۸)

فَذُوقُوا عَذابی وَ نُذُرِ (۳۹)

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۴۰)

وَ لَقَدْ جاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ (۴۱)

كَذَّبُوا بِآياتِنا كُلِّها فَأَخَذْناهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ (۴۲)

أَ كُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَراءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۳)

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ (۴۴)

ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود! (۲۲) طایفه ثمود (نیز) انذارهای الهی را تکذیب کردند (۲۳) و گفتند: آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟! اگر چنین کنیم در گمراهی و جنون خواهیم بود! (۲۴) آیا از میان ما تنها بر او وحی نازل شده؟! نه، او آدم بسیار دروغگوی هوسبازی است! (۲۵) ولی فردا می فهمند چه کسی دروغگوی هوسباز است! (۲۶) ما «ناقه» را برای آزمایش آنها می فرستیم؛ در انتظار پایان کار آنان باش و صبر کن! (۲۷) و به آنها خبر ده که آب (قریه) باید در میانشان تقسیم شود، (یک روز سهم ناقه و یک روز برای آنها) و هر یک در نوبت خود باید حاضر شوند! (۲۸) آنها یکی از یاران خود را صدا زدند، او به سراغ این کار آمد و (ناقه را)پی کرد! (۲۹) پس (بنگرید) عذاب و انذارهای من چگونه بود! (۳۰) ما فقط یک صیحه [= صاعقه عظیم] بر آنها فرستادیم و بدنبال آن همگی بصورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان (در آغل) جمع آوری می کند! (۳۱) ما قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟! (۳۲) قوم لوط انذارها(ی پی درپی پیامبرشان) را تکذیب کردند (۳۳) ما بر آنها تندبادی که ریگها را به حرکت درمی آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحرگاهان نجاتشان دادیم! (۳۴) این نعمتی بود از ناحیه ما؛ این گونه هر کسی را که شکر کند پاداش می دهیم! (۳۵) او آنها را از مجازات ما بیم داد، ولی بر آنها اصرار بر مجادله و القای شک داشتند! (۳۶) آنها از لوط خواستند میهمانانش را در اختیارشان بگذارد؛ ولی ما چشمانشان را نابینا و محو کردیم (و گفتیم:) بچشید عذاب و انذارهای مرا! (۳۷) سرانجام صبحگاهان و در اول روز عذابی پایدار و ثابت به سراغشان آمد! (۳۸) (و گفتیم:) پس بچشید عذاب و انذارهای مرا! (۳۹) ما قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟! (۴۰) و (همچنین) انذارها و هشدارها (یکی پس از دیگری) به سراغ آل فرعون آمد (۴۱) اما آنها همه آیات ما را تکذیب کردند و ما آنها را گرفتیم و مجازات کردیم، گرفتن شخصی قدرتمند و توانا! (۴۲) آیا کفار شما بهتر از آنانند یا برای شما امان نامه ای در کتب آسمانی نازل شده است؟! (۴۳) یا می گویند: «ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم» ؟! (۴۴)

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ **(۴۵)** (بدانند) که این جمع متحد به زودی در جنگی شکست

می خورند و پا به فرا می گذارند (۴۵)

ص :۲۵۵

☼ نکته:

منظور جنگ بدر است که کفار قریش شکست سختی خوردند. و این آیه شریفه یکی از پیش گویی های قرآن کریم است.

بَلِ السَّاعَهُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَهُ أَدْهی وَ أَمَرُّ (۴۶)

إِنَّ الْمُجْرِمینَ فی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ (۴۷)

یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸)

(علاوه بر این) رستاخیز موعد آنهاست و مجازات قیامت هولناک تر و تلخ تر است! (۴۶) مجرمان در گمراهی و شعله های آتشند (۴۷) در آن روز که در آتش دوزخ به صورتشان کشیده می شوند (و به آنها گفته می شود:) بچشید آتش دوزخ را! (۴۸)

اِنّا کُلَّ شیءٍ خَلَقناهُ بِقَدَرٍ(۴۹) وَ ما اَمرُنا اِلّا واحِدَهٌ کَلَمحٍ بِالبَصَرِ(۵۰)

به درستی ما هر چیزی را به قدر و اندازه گیری قبلی آفریدیم (۴۹)

و امر ما تنها یکی است آن هم به سرعت چشم گرداندن است (۵۰)

قدر: به معنای اندازه و مقدار است.

☼ نکته:

این آیه شریفه معروف به آیه «قدر» است.

☼ نکته:

خدایتعالی در چندین جای قرآن کریمش به شرح ذیل به «قدر» اشاره فرموده است:

«وَإِنْ مِنْ شَیءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» = «و هیچ چیز نیست مگر آن که خزینه هایش نزد ماست و ما هیچ چیز را جز به قدر و اندازه نازل نمی کنیم» (حجر۲۱)

«وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعلَمُوا» = «و سیر ماه را در منازل معین کرد» (یونس۵)

«یبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یشَاءُ وَ یقْدِرُ» = «روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد یا محدود می سازد» (رعد۲۶) و (اسرا۳۰) و (روم۳۷) و (سبأ۳۶) و (زمر۵۲) و (۱).

«قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكَلِّ شَیْءٍ قَدْراً» = «و برای هر چیز قدر و اندازه ای مقرر داشته است» (طلاق ۳)

«وَلِکن ینزلُ بِقَدرٍ ما یشآء» = «روزی خلق را به اندازه ای که بخواهد نازل می کند» (شوری۲۷)

«وَالَّذِی نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَر» = «و از آسمان، آبی به قدر و اندازه نازل کرد» (زخرف ۱۱)

«وَاَنزَلنا مِنَ السَّماءِ مآءً بِقَدر» = «و نازل کردیم از آسمان آبی به قدر معین» (مؤمنون ۱۸)

«وَ الّذی قَدَّرَ فَهَدی» = «هر چیز را قدر و اندازه ای داد و بعد به کمال هدایت کرد» (اعلی ۳)

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» = «خدا را چنانکه باید نشناختند» (زمر۶۷) و (حج۷۴) و (انعام۹۱)

«وَ قَدَّرَ فیها اقواتَها فی اَربَعَةِ اَیامٍ» = «و روزی اهل زمین را در۴ روز تقدیر فرمود» (فصلت ۱۰)

«وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً» = «و خلق کرد هر چیز را پس تقدیر معین فرمود» (فرقان ۲)

۱- شوری۱۲

«مِن نُطفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ» = «انسان را از نطفه ای خلق کرد پس تقدیرش فرمود» (عبس ۱۹)

«قواریرَ مِن فضَّةٍ قَدَّروها تَقدیراً» = «کوزه های بهشتی را به تناسب مقدر کرده اند» (دهر ۱۶)

«و کل شیءٍ عنده بمقدار» = «و هر چیزی در نزد او مقداری است» (رعد ۸)

«نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ» = «ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم» (واقعه ۶۰)

«إِنَّا كُلَّ شَيءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَر» = «البته ما هر چیز را به اندازه آفریدیم!» (قمر۴۹)

«اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیلَهِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَیلَهُ الْقَدْرِ لَیلَهُ الْقَدْرِ خَیرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (قدر۱و۲و۳)

صاحبِ تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۷۰ تا۱۷۵و ۱۸۱ تا ۱۸۵، در خصوص «قدر» آورده است:

۱ - قدر غالباً در آیاتی آمده است که سخن از خلقت دارد.

۲ - قدر امری است که جز با انزال از خزائن موجود خدای تعالی صورت نمی گیرد و البته این خزائن محکوم به قدر نیست.

۳ - بعد از قدر، قضایی هم هست و البته این دو با هم فرق دارند چرا که قدر، امری است محکوم که قابل تفسیر است که به تقدیر و امضاء خدایتعالی در نیاید ولی وقتی آن قضاء به امضاء حضرت حق تعالی تأیید شد دیگر قابل تغییر نخواهد بود و حتمی خواهد شد و مؤید این گفته نیز کلامی از خدایتعالی است که می فرماید: «یمحو الله ما یشاء و یثبت» = «خدا هر چه بخواهد اثبات می کند و نیز هر چه بخواهد محو می کند» (رعد ۳۹) (آیه محو و اثبات) و نیز این خواست خدایتعالی در طول خواست بشر است و نه در عرض آن.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۸۱، از محاسن، از امام رضا (ع):

هیچ حادثه ای رخ نمی دهد مگر آن چه خدا خواسته باشد و اراده کرده باشد و تقدیر نموده، قضایش را رانده باشد. خواست خدا ابتداءِ فعل است. و اراده ی او پایداری بر همان فعل و مشیت است. و تقدیر یعنی طول و عرض آن را معین و اندازه گیری کند. و قضا بدین معناست که وقتی خدا قضایی براند آن را امضا کرده و این آن مرحله ای است که دیگر برگشت ندارد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۷۹، از کمال الدین، از علی بن سالم است که گفت از امام صادق (ع) پرسیدم:

آیا افسون می تواند چیزی از قدر را دفع کند؟ فرمود: خودِ افسون نیز از قدر است.

ص :۲۵۷

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۸۰، از پیامبر اکرم (ص):

هر امتی مجوسی دارد و مجوس این امت قدریه اند.

☼ نکته:

قدریه کسانی هستند که منکر قدرند و این مسلک را «معتزله» گویند. این مسلک قائل به تفویضند و می گویند (العیاذ بالله) خدا بعد از خلقت، دیگر دخالتی در امور عالم ندارد و هیچ رابطه ای میان افعال بندگان و خدا وجود ندارد. و «قدری» در کار نیست.

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنا أَشْياعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۵۱)

وَ كُلُّ شَيْ ءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۲)

وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ (۵۳)

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فی جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ (۵۴)

ما کسانی را که در گذشته شبیه شما بودند هلاک کردیم؛ آیا کسی هست که پند گیرد؟! (۵۱) و هر کاری را انجام دادند در نامه های اعمالشان ثبت است (۵۲) و هر کار کوچک و بزرگی نوشته شده است (۵۳) یقیناً پرهیزکاران در باغها و نهرهای بهشتی جای دارند (۵۴)

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ(۵۵)

در جایگاه صدق و سرور نزد مالکی مقتدر (۵۵)

مقعد: به معنای مجلس است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۸۰، از درمنثور، از حضرت رسول (ص): هر کس ما را دوست بدارد و با محبت ما آزمایش شده باشد خدایتعالی او را با ما محشور خواهد کرد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۸۱، از امام صادق (ع):

معنای این که خدایتعالی در این آیه مکان و مجلس را با کلمه «صدق» ستوده، این است که در آن مجلس به جز اهل صدق کسی نخواهد نشست.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۳۱، باب۲۸، از امام رضا (ع): دوست می دارم مؤمنی را که محدث باشد یعنی حدیث ما را درک کند و به دیگران هم بفهماند.

در کافی، ج ۳، ص ۳۵۷، از امام علی (ع): دردی دردناکتر از گناه برای دل نیست و ترسی سخت تر از قبر نیست و عبرتی برای اندیشیدن و اندرز گرفتن بالاتر از یادآوری مرگ نیست.

خلاصه آیات سورهٔ قمر:

۱ - شق القمر ۷ - جَراد منتشر ۴۲ - ۹ - داستان قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و فرعون ۱۹ - یوم نحس ۴۵ - پیش بینی شکست کفار در جنگ بدر ۴۹ - آیه قدر ۵۵ و۵۴ - بهشت.

ص :۲۵۸

۵۵ سوره رحمن

۵۵ – سوره رحمن = آلاء (نعمت ها) = عروس قرآن.

☼ نکته:

در مکی یا مدنی بودنش اختلاف است هر چند که سیاقش به مکی بودن شبیه تر است.

۷۸ آیه دارد و تنها سوره ای است که بعد از «بسم الله» با یکی از اسماء خدایتعالی (الرحمن) شروع می شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۸۸، از رسول خدا (ص) و نیز از طبرسی، از امام صادق (ع):

برای هر چیزی عروسی و جلوه گاهِ حسنی است و عروس قرآن سوره الرحمن است.

خلاصه مطالب: احسان و انعام پروردگار ــ توحید ــ حشر ــ بهشت.

بسم االله الرحمن الرحیم

الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَیَانَ (۴) خدای پر رحمت

(۱) که قرآن تعلیم کرد (۲) انسان را آفرید (۳) نطق و بیان به او آموخت (۴)

رحمن: صیغه مبالغه رحمت است و به معنای رحمت بسیار است. رحمن اسم خاص خدای تعالی است و غیر خدا را رحمان نمی نامند. چون رحمن اسم خاص و صفت عام است ولی رحیم اسم عام و صفت خاص است لذا رحیم بر دیگران نیز نامیده می شود.

علم القرآن: مفسرین در معنای آن اختلاف کرده اند، از جمله آورده اند:

۱ – پیامبر اکرم (ص) است ۲ – جبرئیل (ع) است ۳ – کل انسانهاست ۴ – انسان و جن است.

صاحب المیزان، ج ۳۷، ص ۱۸۹، (که منبع اقوال فوق هم هست)، نظریه آخر را تأیید کرده و آورده است: «چون در این سوره مرتب جن و انس را با هم مخاطب قرار می دهد» .

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۱، از تأویل الایات، از حسین بن خالد، از امام رضا (ع):

خداوند قرآن را به رسولش محمد (ص) تعلیم فرمود و مقصود از انسان در این جا وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) است. پروردگار به آن حضرت بیان هر چیزی که مردم به آن محتاجند از احکام دین و دنیا و معاش و معاد و اخبار گذشته و حوادث آینده آموخت.

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) خورشید و ماه با نظم و حساب معینی در گردش هستند (۵)

بحثی در خصوص گردش ماه و خورشید:

نکته ۱: گردش ماه به دور زمین حدود «۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۳ ثانیه» طول می کشد. که سال قمری یعنی مجموع دوازده ماه های قمری حدود: «۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۳۶ ثانیه» می باشد. لذا ۶ ماه از ماههای قمری ۲۹ روزه بوده و ۶ ماه دیگر ۳۰ روزه می باشد و مقدار ۸ ساعت باقیمانده نیز تقریباً هر ۳ سال یکبار به ماههای ۲۹ روزه اضافه شده و ۷ ماه، ۳۰ روزه می شود و نیز آن ۴۸ دقیقه باقیمانده نیز در طی ۳۰ سال یکبار به تعداد ماههای ۳۰ روزه اضافه می شود که البته ماههای ۳۰ روزه قمری به صورت یک در میان و با توضیح گفته شده گاهاً دو ماه در میان با ماه ۲۹ روزه می آید و نیز هیچ وقت ماه قمری از ۳۰ روز بیشتر و از ۲۹ روز کمتر نخواهد شد. و البته اگر آن ۳۶ ثانیه را هم به حساب آوریم آن گاه هر ۲۴۰۰ سال یکبار نیز بایستی به ماهِ ۳۰ روزِ قمری اضافه شود.

توجه: هیچ کس به جز خدایتعالی و آن هایی که خدای سبحان به آنها علم لدنی عنایت فرموده است، نمی دانند کدام ماه ۳۰ یا ۲۹ روز می باشد مگر آن که آن را رؤیت کنند.

توجه: ماه های قمری شامل:

۱ – محرم ۲ – صفر ۳ – ربیع الاول ۴ – ربیع الاخر ۵ – جمادی الاول ۶ – جمادی الاخر ۷ – رجب ۸ – شعبان ۹ – رمضان ۱۰ – شوال ۱۱ – ذی قعده ۱۲ – ذی حجه است. که در بین آنها چهار ماه «محرم _ رجب _ ذی قعده و ذی حجه» حرام می باشند.

توجه: در قرآن کریم فقط نام ماه «رمضان» آمده است. و بنا به روایتی از خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۰۵، از امام رضا (ع) و امام صادق (ع)، ماه رمضان همیشه ۳۰ روز است.

نکته ۲: مدت زمان یک دور گردش زمین به دور خورشید را سال شمسی یا گردش انتقالی گویند که حدود «۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۵۱ ثانیه» است. و چون نگه داشتن ۶ – ۵ ساعت در هر سال عملی نیست، پس معمولاً هر سه سال و گاهاً هر چهار سال را ۳۶۵ روز حساب کرده و سال چهارم یا پنجم را ۳۶۶ روز محسوب می کنند که به آن سالِ ۳۶۶ روزه، «سالِ کبیسه» گویند. ماه های شمسی چون بر اساس گردش زمین به دور خورشید بخش بر عدد

۱۲ محاسبه می شوند لذا به طور قراردادی ۶ ماه اول سال را ۳۱ روزه و ۶ ماه آخر سال را ۳۰ روزه محاسبه کرده اند و البته در سال کبیسه، ماه اسفند ۳۰ روز و در غیر آن ۲۹ روزه محاسبه می شود. ماه های شمسی شامل:

۱ – فروردین ۲ – اردیبهشت ۳ – خرداد (فصل بهار و ۳۱ روزه اند) ۴ – تیر ۵ – مرداد ۶ – شهریور (فصل تابستان و ۳۱ روزه اند) ۷ – مهر ۸ – آبان ۹ – آذر (فصل پاییز و ۳۰ روزه اند) ۱۰ – دی ۱۱ – بهمن ۱۲ – اسفند (فصل زمستان هستند که ۲ ماه اول همیشه ۳۰ روزه و ماه اسفند در سال کبیسه ۳۰ روزه و ۴ – ۳ سالِ پیاپی ۲۹ روزه است).

نکته ۳: مبدأ سال هجری قمری و شمسی یکی است و آن هم هجرت حضرت رسول (ص) از مکه به مدینه است. ولی از آن جایی که سال قمری حدود: «۱۰ روز و ۲۱ ساعت و ۱۵ ثانیه» از سال شمسی کمتر است لذا:

۱ – تقریباً هر۳۳ سال (۳۳ سال و ۶ روز و ۸ ساعت و ۴۰ دقیقه و ۳۶ ثانیه) یکبار، سال قمری از سال شمسی یکسال پیش می افتد.

۲ – تقریباً کمتر از ۳ سال یکبار، ماه قمری از ماه شمسی به پیش می آید.

۳ – تقریباً کمتر از ۹ سال یکبار، یک ماه قمری از یک فصل سال به فصلِ قبل، در می آید.

۴ – تقریباً بیش از ۳۳ سال یکبار، یک ماه قمری یک دورْ تمام فصلها و ماه های شمسی را طی می کند.

به عنوان مثال: ماه رمضان هر ۳ سال تقریباً در یک ماه شمسی است و تقریباً هر ۹ سال در یک فصل بوده و تقریباً هر ۳۳ سال یکبار تمام فصول را طی می کند.

نکته ۴: سال میلادی ۳۶۵ روز است و مبدأ آن، تولد حضرت عیسی مسیح (ع) است که ۶۲۲ سال قبل از هجرت اتفاق افتاده است. ماه های میلادی شامل:

۱ – ژانویه (۳۱ روز) ۲ – فبریه (۲۸ روز) ۳ – مارس (۳۱روز) ۴ – آپریل (۳۰روز) ۵ – می (۳۱ روز) ۶ – ژوئن (۳۰ روز) ۷ – ژولای (۳۱ روز) ۸ – آگست (۳۱ روز) ۹ – سپتامبر (۳۰روز) ۱۰ – اکتبر (۳۱ روز) ۱۱ – نوامبر (۳۰ روز) ۱۲ – دسامبر (۳۱ روز) است.

نکته ۵: در دو موقع از سال، خورشید درست بالای کعبه قرار دارد:

۱ – ششمِ خرداد ماه، ساعت ۵۶: ۱۲ ۲ – بیست و چهارم تیر ماه، ساعت ۶: ۱۳

نکته ۶: در بیشتر نقاطِ ایران برای پیدا کردن قبله در موقع ظهر کافی است در مقابل خورشید قرار گرفته و کمی به سمت چپ (مغرب) متمایل شد.

نکته ۷: تمام ایام متعلق به ساحت مقدس اهل بیت (ع) است اما هر کدام از روزها به طور خاص هم به نام مقدسشان بدین شرح نامگذاری شده است:

شنبه: حضرت رسول (ص).

یکشنبه: دو معصوم: حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س).

دوشنبه: دو امام: امام حسن (ع) و امام حسین (ع).

سه شنبه: سه امام: امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) و امام صادق (ع).

چهارشنبه: چهار امام: امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) و امام تقی (ع) و امام نقی (ع).

پنجشنبه: امام حسن عسکری (ع).

جمعه: متعلق به امام زمان (عج) است.

نکته ۸: هر روزِ هفته، ذکرِ خاصی دارد که هر ذکر در هر روز صد بار تکرار می شود:

شنبه: «یا ربّ العالمین» یک شنبه: «یا ذالجلال و الاکرام»

دوشنبه: «یا قاضی الحاجات» سه شنبه: «یا ارحم الراحمین»

چهارشنبه: «یا حیُّ یا قیوم» پنج شنبه: «لا اِلهَ الا الله الملک الحق المبین»

جمعه: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلک عدوهم»

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) و ستاره و

درخت سجده می کنند (۶) وآسمان را برافراشت و میزان را قرار داد (۷)

☼ مؤلف:

در معنای آیه ۶ و تفسیر دو کلمه ی «نجم» و «شجر» تقریباً اکثر مفسرین و مترجمین این دو کلمه را در معنای «گیاه» ترجمه و تفسیر کرده و گفته اند: «نجم» یعنی هر روئیدنیِ بدون ساقه است. و «شجر» یعنی هر روئیدنیِ ساقه دار است. و علت ترجمه

کردنِ کلمه «نجم» به «گیاه» را به قرینه ی کلمه «شجر» که معنای «درخت» می دهد، دانسته اند. پس گفته اند که

ص: ۲۶۲

معنـای آیه این می شود: «و گیاه و درختان سـجده می کننـد» . اما این ترجمه و تعبیر با دلایلِ ذیل چنـدان قطعی و منطقی نمی باشد:

۱ – به اسـتناد آیاتِ صـدر و ذیل آیه مـذکور، قطعی نیست که منظور از «نجم» ، «گیاه» باشد چرا که در آیه قبل به خورشـید و مـاه اشاره فرموده: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» (آیه ۵). و در آیه بعـد هم به آسـمان اشـاره فرموده است: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ» (۱).

۲ – به اسـتناد روایاتْ که کلمه «نجم» را به رسولِ خدا (ص) نسبت داده اند، بعید است که منظور از «نجم» ، «گیاه» باشد. بلکه منظور «سـتاره» است که عاملِ هـدایت و رهنمون شـدن بشـریت است. در صورتی که «گیـاه» بیشـتر در تعبیرِ علوفه و خوراکِ حیوانات است.

۳ – کلمه «نجم» دو معنا دارد:

۱ – گیاه.

۲ – ستاره. که در قرآن کریم این کلمه در ۴ آیه شریفه به کار رفته است:

۱ – همین آیه.

۲ – «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى» = «سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند» (نجم ۱).

۳ – «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» = «همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکی هاست» (طارق۳).

۴ – «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» = «و علاماتی قرار داد؛ و به وسـیله سـتارگان هدایت می شوند» (نحل۱۶). که همیشه کلمه «نجم» به معنای «ستاره» آمده و در هیچ آیه ی دیگری در معنا و تعبیرِ «گیاه» نیامده است.

۴ – کلمه «شـجر» نیز فقـط به معنـای درخت نمی باشـد بلکه در معنـای «اختلاـف» و «مشـاجره» هم در قرآنِ کریم به کـار رفته است، آن جا که می فرماید: «حَتَّى يحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» = «مگر اینکه در اختلاف خود، تو را به داوری طلبند» (۲).

بنابراین، این که اکثر مترجمین و مفسـرین به اعتبارِ کلمه «شـجر» ، «نجم» را «گیاه» معنا کرده اند، قطعی نیست چرا که اولاً: چرا نتوان به اعتبار کلمات «شمس» و «قمر» و «سماء» آن را «ستاره» معنا کنیم؟!!! ثانیاً: کلمه «شجر» به معنای «اختلاف» هم می باشد پس چرا نباید بگوییم که معنای آیه ی شریفه «اختلاف در آمد و شد و یا افقِ ستارگان» باشد؟!!! (والله اعلم).

نتیجه ی کلام: در معنای آیه مذکور سه احتمال وجود دارد:

۱- آیه ۷

۲- نساء ۶۵

۱ – اگر مراد از «نجم» ، «ستاره» باشد. و نیز به استناد آیه نساء اگر منظور از «شجر» ، «اختلاف» باشد پس معنای آیه ی شریفه این می شود (والله اعلم): «و ستاره و اختلافی که در آمد و شد و افقش به واسطه حرکتی که به طور منظم از سوی زمین و خودِ ستاره به وجود می آید در حقیقت این آمدن و رفتنش همان سجده و تسبیحِ الهی است که خداوند سبحان را سجده می کند» .

۲ – ممکن است منظور از «نجم» ، «ستاره» باشد ولی منظور از «شجر» واقعاً «درخت» باشد و معنای آیه ی شریفه این می شود: (والله اعلم): «و ستاره و درخت، سجده می کنند» .

۳ – منظور از «نجم» ، «گیاه» باشد. که در این صورت حتماً منظور از «شجر» ، «درخت» خواهد بود. (والله اعلم).

☼ نکته:

این که نجم چه به معنای ستاره باشد یا گیاه و نبات، سجده ی آنها مانند سجده ی انسان (نهادن سر بر خاک) نیست، بلکه به معنای تسلیم و خضوع در برابر خدای متعال است که تمام موجودات در مقابل او تسلیم اند و تسبیحش می گویند، منتها هر کدام متناسب با زبان خود؛ چرا که هر نوعی از موجودات را سجده مخصوص به خودشان است و ما با این چشم سر نمی توانیم سجده آنها را درک کنیم، همچنان که می فرماید: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» = «آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می گویند؛ و هر موجودی، تسبیح و حمد او می گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید؛ او بردبار و آمرزنده است» (۱).

توجه: برای توضیح در خصوص تسبیحِ موجودات از جمله جامداتی مثلِ سنگ و چوب، به ذیل آیه (اسراء۴۴) مراجعه کنید.

توجه: بحثِ تفسیری در خصوصِ «میزان» در ذیلِ آیه (شوری ۱۷) آمده است.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۲۲۴، از امام رضا (ع):

نجم رسول خدا (ص) است. پروردگار در چند موضع از قرآن، آن حضرت را نجم نامیده است. یک جا فرموده: «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى» = «سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند» (نجم ۱)

ص: ۲۶۴

۱– اسراء۴۴

در جای دیگر فرموده: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» = «و علاماتی قرار داد؛ و به وسیله ستارگان هدایت می شوند» (نحل۱۶) و «علامات» ، اوصیاء (ع) هستند. و در آیه: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ» (رحمن ۷) مراد از آسمان، پیغمبر اکرم (ص) است. خداوند او را به سوی خودش بالا برد. و میزان، امیرالمؤمنین (ع) است که خداوند ایشان را برای خلقش منصوب نمود.

أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (٨) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (٩)

تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت منحرف نشوید) (۸) و وزن

را بر اساس عدل برپا دارید و میزان را کم نگذارید! (۹)

☼ مؤلف:

به استناد روایات (از جمله روایتی که در بالا آمد) و نیز با توجه به بحثی که در ذیلِ آیه (شوری ۱۷) آورده ایم مراد از میزان در آیه ی «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ» (آیه ۷)، «اهلِ بیت (ع)» هستند. و مراد از میزان در آیه ۹ همان رعایت عدالت و کم فروشی نکردن است. بنابراین معلوم می شود که ملاک و مَحَکِ «عدالت» همان اهل بیت (ع) هستند و این عدل است که خود را با آن انوارِ مقدس قیاس کرده، مَحَک یافته و هویت پیدا می کند. این قضیه مثلِ متری استاندارد است که بقیه چیزها را با آن متر می سنجند. حتی اگر بخواهند یک متری درست کنند به واسطه ی آن مترِ استانداردِ اولیه آن را محک زده و اندازه می گیرند. بله عزیزان! خداوندِ سبحان اهلِ بیت (ع) را به عنوان خلیفه، واسطه ی فیوضات الهی، میزان، مبنا و محکِ عدالت و امامِ و پیشوایِ «ماسوا» بر تمام عالمِ امکان نازل و مرحمت فرموده است. به همین خاطر است که در قیامت اعمالِ افراد را به واسطه ی اعمال و کردار حضرتِ علی (ع) و اهلِ بیت (ع) قیاس می کنند. به همین خاطر است که اگر تمام مخلوقاتْ عبادتِ عالمین را انجام دهند ولی ولایت و تبعیتِ اهلِ بیت (ع) را نپذیرند، از آنها موردِ قبول واقع نخواهد شد. به همین خاطر است که خداوند سبحان در آیه تبلیغ امر فرموده است که اگر ولایتِ اهلِ بیت (ع) را نپذیرید، هیچ یک از اعمال و ارکانِ دیگرِ اسلام و قرآن را به جا نیاورده اید و از شما پذیرفته نخواهد شد. به همین خاطر است که شیطان با آن همه عبادت و سجده های طولانی اش که بیش از ۶ هزار سال بود، صرفاً به خاطر عدم تبعیت

از اهلِ بیت (ع) که سفارش شده ی امر الهی بوده اند، طرد و رانده شد. به همین خاطر است که ملائکه با پذیرش و تمکین و سجده بر اهلِ بیت (ع) در مقام قربشان باقی ماندند. به همین خاطر است که تمام انبیاء با تمسک و تبعیت و محبت ِاهلِ بیت (ع) به مقامات عالی رسیده اند. به همین خاطر است که آدم (ع) به مقاماتِ اهلِ بیت (ع) که همان خطِ قرمزِ الهی و شجره ی ممنوعه است، به دیده ی حسد و قبطهْ نگاه کرد و از بهشت رانده شد. به همین خاطر است که پیامبرانِ اولوالعزم در پیمان و تبعیتِ بی چون و چرایشان از اهلِ بیت (ع) عزمی راسخ نشان دادند و به امامت و اولوالعزمی نائل شدند. به همین خاطر است که چون انوار مقدسِ اهلِ بیت (ع) در صلب حضرت موسی (ع) نبود، ترس بر او رخنه کرد ولی حضرت ابراهیم (ع) نترسید چون در صلبش این انوار مقدس بودند. به همین خاطر است که ملائکه فقط به آدم (ع) سجده کردند ولی به حوّا سجده نکردند که هنوز آن انوار مقدس در رحمِ حوّا نزول نکرده بود و فقط در صلب آدم (ع) بود. به همین خاطر است که همه مخلوقات در عالم ذرّ چه از روی میل یا اکراه به توحید و ولایتِ اهلِ بیت (ع) اقرار کرده اند. به همین خاطر است که محبت آن انوار مقدس از درونِ قلوب انسانهای پاک نهاد به طور غیرِ ارادی موج می زند و دلیلِ این گفته هم عزاداری هایی است که بعد از گذشت حدود ۱۳۷۳ سال از واقعه ی کربلا باز هم مردم چنان سوز و حزنی را از خود بروز می دهند که حتی برای نزدیکترین اقوام خود هم چنین عزاداری نمی کنند. اگر کسی یکی از عزیزترین اقوامش را از دست بدهد بر اثر گذشت ایام این حزن و اندوه از بین می رود ولی حزن دلخراش حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) و اهلِ بیت (ع) تا دنیا برقرار است همچنان پا برجاست و این همان ولایتی است که خداوند سبحان اطاعتش را بر تمام عالمین واجب فرموده است. لذا این گرایشِ ذاتی را در وجود همگان به ودیعه نهاده است تا در رسیدن به این امرِ مهم تسهیل شود. اما اینکه عده ای به واسطه ی گناه و پلیدی و حرام خوری و حرام زادگی باعثِ کاهش و حتی حذفِ این گرایش در وجودشان می شوند، مقصر خودِ آنهایند. اما ذات و نهاد انسانهای پاک و صالح همواره از محبتِ این انوار مقدس موج می زند و آنها را به سوی «قربِ الهی» سوق می دهد ...

ص :۲۶۶

در کتاب تاریخ ابن عساکر، زندگی امام حسین (ع)، ص ۱۴۹، از پیامبر اکرم (ص):

«ان لقتل الحسین حراره فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا» = «براستی که برای قتل حسین (ع) حرارتی در دل های مؤمنان است که هرگز خاموش نمی شود» . و فرمود: «حسین منی و انا من حسین» = «حسین از من است و من از حسینم» . و فرمود: «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه» = «حسن و حسین (ع) دو آقای جوانان بهشتند» .

در کتاب حماسه ی حسینی، استاد شهید مطهری، ج ۳، ص ۲۴۷، از رسول خدا (ص):

«ان الحسین محبه مکنونه فی قلوب المؤمنین» = «در کانون دلهای مؤمنین، محبتی نهفته و ویژه، نسبت به حسین (ع) وجود دارد» .

در کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۴۸، از امام جعفر صادق (ع): نماز در چهار مکان تمام خوانده می شود (یعنی اگر چه از حد مسافت شرعی هم بیشتر باشد اما شکسته نمی شود):

۱ - مسجد الحرام (در مکه)، ۲ - مسجد الرسول (در مدینه)، ۳ - مسجد کوفه، ۴ - حرم امام حسین (ع).

در کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۲۳، روایت شده که «ابن شبل» از امام صادق (ع) پرسید:

آیا قبر امام حسین (ع) را زیارت کنم؟ فرمود: پاک و خوب زیارت کن و نمازت را در حرمش تمام بخوان. پرسید: نمازم را تمام بخوانم؟ فرمود: تمام. عرض کرد: بعضی از اصحاب و شیعیان شکسته می خوانند؟ فرمود: اینان دو چندان عمل می کنند.

☼ مؤلف:

منظور امام صادق (ع) این است که شکسته یا کامل خواندن نماز در کنار قبه ی مطهر و مقدسِ امام حسین (ع) اختیاری است.

در وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۰، ص ۳۹۳، از امام صادق (ع): گریه و بی تابی در هر مصیبت برای بنده مکروه است، مگر گریه بر حسین بن علی (ع) که اجر و ثواب نیز دارد.

در کتاب داستانهای شگفت، آیت الله شهید دستغیب، ص ۹، از رسول اکرم (ص):

هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که برای مصائب حسین (ع) گریه کرده باشد، چنین کسی در قیامت خندان و شادان به نعمت های بهشتی است.

در کتاب فرائد السمطین، جوینی خراسانی، ج ۲، ص ۱۵۵، از امام حسین (علیه السلام): خدمت رسول خدا (ص) شرفیاب شدم در حالی که ابی بن کعب هم آنجا بود. حضرت رسول (ص) فرمود: مرحبا به تو ای ابا عبدالله! ای زینت آسمانها و زمین! ابی گفت: چگونه او زینت آسمانها و زمین است در صورتی که کسی غیر از تو چنین نیست؟ فرمود: ای ابی بن کعب! قسم به کسی که مرا به حق به نبوت مبعوث کرد، حسین بن علی (ع) در آسمان بزرگتر از روی زمین است و همانا بر طرف راستِ عرش الهی نوشته شده است که او چراغ هدایت و کشتی نجات است.

در کتاب فرائد السمطین، جوینی خراسانی، ج ۲، ص ۲۴۶، از حضرت رسول (ص):

همانا خانداون و اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است که هر کس داخل آن شود نجات پیدا کرده و هر کس که از آن تخلف کند هلاک خواهد شد. (در روایتی دیگر آمده است که کشتی امام حسین (ع) سریع تر است. و در روایتی دیگر آمده است که کشتی امام حسین (ع) بزرگتر و وسیع تر است).

در وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۰، ص ۳۲۹، از صادقین (ع):

خداوند عوض قتل امام حسین (ع) چهار ویژگی به آن حضرت عطا فرموده است:

۱ - امامت را در ذریه او قرار داده است، ۲ - شفا را در تربت آن جناب قرار داده است، ۳ - کنار و زیر قبه او دعا مستجاب می باشد، ۴ - ایام زیارت کنندگان او از عمرشان حساب نمی شود.

در کافی، مرحوم کلینی، ج ۴، ص ۵۸۸، از امام صادق (ع):

همانا سجود بر تربت امام حسین (ع) حجابهای هفتگانه را پاره می کند.

در کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۷۲، از امام صادق (ع): به درستی که نزد سر امام حسین (ع) تربت سرخی است که شفای هر دردی غیر از مرگ می باشد.

در مکارم الاخلاق، طبرسی، ج ۱، ص ۳۶۰، از امام صادق (ع):

حریم مزار امام حسین (ع) پنج فرسخ از چهار جانب قبر است.

در کافی، مرحوم کلینی، ج ۱، ص ۳۶۰، از امام صادق (ع):

خاک مزار امام حسین (ع) برای هر دردی شفاست.

در تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۷۴، از امام رضا (ع):

خوردن گِل، مانند خوردن مردار و خون و گوشتِ خوک، حرام است مگر گِلِ مَزار امام حسین (ع)، بدرستی که در آن شفای هر درد و امنیت از هر ترسی است.

در وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۴، ص ۱۰۳۳، از امام صادق (ع):

کام فرزندانتان را با تربت امام حسین (ع) باز کنید که آن امان است.

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (۱۰) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) و زمین را برای

مردم گسترد (۱۰) زمینی که در آن میوه ها و نخل دارای غلاف هست (۱۱)

اَنام: مردم ــ جن و انس.

فاکهه: میوه های غیر خرماست.

اکمام: جمع کم به معنای غلاف خرماست، که آن را طلع نیز گویند.

وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرَّيْحانُ (۱۲)

و دانه هایی که همراه با ساقه و برگی است که به صورت کاه درمی آید و گیاهان خوشبو! (۱۲)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۳) پس ای جن و انس کدام

یک از نعمت های پروردگارتان را کفران می کنید (۱۳)

آلاء: جمع «الی» به معنای نعمت است.

☼ نکته:

این آیه شریفه مفصل ترین ترجیع بند قرآن کریم است، که ۳۱ بار و در ۲۱ آیه فرد و ۱۰ آیه زوج و فقط در این سوره مبارکه تکرار شده است.

در جامع، ج ۷، ص ۳۴، از امام صادق (ع): خداوند به آن ۲ نفر خطاب کند: به کدام یک از نعمتهای من به محمد (ص) یا به علی (ع) که به بندگان عطا کردم تکذیب و انکار و کفران می کنید؟

خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ کَالْفَخَّارِ (۱۴)

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ (۱۵)

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۱۶)

انسان را از گل خشکیده ای همچون سفال آفرید (۱۴) و جن را از شعله های مختلط و متحرک آتش خلق کرد! (۱۵) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۱۶)

توجه: بحثِ جن در سوره جن و بحثِ روایی قیاسِ شیطان در ذیل آیه (ص۷۶) آمده است.

ص :۲۶۹

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷)

پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب (۱۷)

☼ نکته:

در معنای مشرق و مغرب سه قول به شرح ذیل وارد است:

۱ - در قرآن کریم آیاتی که در آن مشرق و مغرب به صورت تثنیه آمده، منظور قاره دیگری است که در آن طرفِ کره زمین قرار دارد و آیاتی که مشرق و مغرب به صورت جمع آمده، منظور تمام شهرها و نقاط کره زمین است که در اثر حرکت و کرویت زمین و اختلاف افق هاست. (۱).

۲ - منظور از دو مشرق و دو مغرب، تابستان و زمستان است که به خاطر دو جا بودنِ آن دو، چهار فصل پدید می آید. (نظرصاحبانِ المیزان، ج ۳۷، ص ۲۰۱ و صافی، ج ۶، ص ۲۲۶ و جوامع، ج ۶، ص ۱۹۸) (البته صاحبِ جوامع، نظریه ی سوم را هم آورده است).

۳ - مراد، دو مشرق و دو مغربِ خورشید و ماه است.

☼ مؤلف:

به نظر بنده حقیر، نظریه ی اول کاملاًـ صحیح و علمی است و نظریه ی دوم قطعاً مردود است چرا که: اولاًـ در کره ی زمین چهار فصل وجود دارد و اگر نظریه ی دوم را بپذیریم پس تکلیف دو فصلِ دیگر یعنی پاییز و بهار چه خواهد شد؟ به عبارتی بایستی چهار مشرق و مغرب را پذیرفت که با آیه شریفه مورد بحث تضاد دارد.

ثانیاً: می دانیم حرکت انتقالی زمین بر روی یک مدار بیضوی است که به واسطه این بیضوی بودنِ حرکتِ انتقالی، بالاجبار هر روزه خورشید نسبت به روزهای دیگر با اختلافی طلوع و غروب می کند و به عبارتی به تعداد روزهای سال شمسی یعنی حدود ۳۶۵ مشرق و مغرب را به وجود می آورد و لذا نظریه ی دوم به طور قطعی و از نظر علمی مردود است. اما نظریه ی اول به طور قطع صحیح می باشد، چرا که تنها به یک راه می توان گفت که زمین دو مشرق و دو مغرب دارد که آن را به صورت دو نیمکره در نظر گرفت که در یک نیمکره، وقتی خورشید در مشرق طلوع می کند در آن موقع در مغربِ نیمکره ی دیگر غروب کرده و بالعکس، که حاصل

۱- نظر آیت الله خویی در کتابِ «بیان» ، ص ۱۰۶

این عملْ دو مشرق و دو مغرب می شود. لذا به استناد این آیه شریفه و با این تفسیر می توان به کرویت زمین هم پی برد. و اما نظریه سوم هم چندان معقول نیست چرا که، به استناد آیه شریفه: «یا لَیتَ بَینِی وَ بَینَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَینِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ» = «ای کاش میان من و تو فاصله دو مشرق بود؛ چه بد همنشینی بودی» (زخرف۳۸)، مشرقین و به تبع آن مغربین، بایستی برای انسان محسوس باشد، در صورتی که فاصله ماه تا زمین، محسوس نیست و لذا معنای مشرقین در آیه زخرفْ نیمه ی دیگر زمین است که رؤیت آن برای همنشینش بعید و محال است (والله اعلم).

نکته مهم: هر چند نظریه اولْ در خصوص مشرقین و مغربینْ صحیح است، اما در خصوص مشارق و مغاربْ علاوه بر آن، می توان نظریه ی کاملتری آورد، چرا که در نظریه اولْ آیت الله خویی (ره) منظور از مشارق و مغارب را شهرها و نقاط مختلفِ زمین فرض کرده است، در صورتی که این حرف وقتی صحیح است که آن نقاط بر رویِ یک نصف النهارِ مشترک قرار نگیرند که اگر قرار بگیرند مغرب و مشرقشان یکسان بوده و آن نقاط نسبت به هم فقط یک مشرق و یک مغرب خواهند داشت. پس کامل و کم شبهه ترین نظریه برای مشارق و مغارب این است: «خدای تعالی حدود ۳۶۵ مشرق و مغرب به واسطه ی ۳۶۵ روزِ سال بر روی زمین خلق فرموده است» .

توضیح بیشتر این است: کره زمین در گردش وضعی خود از مغرب به سمت مشرق در حرکت است، بنابراین نقاطی که بر روی یک نصف النهارِ مشترک واقعند دارای افقی مشترکند و نقاطی که در نصف النهارهای دیگر قرار دارند افقشان با اینها فرق می کند، بنابراین به تعداد این نصف النهارها می توان مشرق و مغرب به حساب آورد و منظورِ آیت الله خویی هم از مشارق و مغارب همین است، که البته اگر منظور آیه را گردش وضعی زمین فرض کنیم این نظریه صحیح است، اما اگر منظور از آیه را گردش انتقالی زمین فرض کنیم، نظریه دیگری به دست می آید به این شرح: «گردش انتقالی زمین به دور خورشید بر روی یک مدار بیضوی است که باعث ایجاد حدود ۳۶۵ افق یا مشرق و مغرب در طول سال می شود، که همان مشارق و مغارب است» . البته ممکن هم هست که منظور از آیه شریفه هر دو گردش باشد که در این صورت میلیاردها مشرق و مغرب را

می توان بر روی کره زمین فرض کرد: « ... = هر نقطه غیر مشترک×۳۶۵» . خدا می داند که آیات پر معنا و بی مَثِلِ الهی چه تعابیر شیرین، شیوا، عمیق، پرمعنا، گسترده و ژرفی دارند و هر شخصی را که در آن غور کند به تحسین وا می دارد. «تبارک الله احسن الخالقین» (لطفاً دقت فرمایید).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۸۶، از تأویل الایات، از امام صادق (ع): (در ذیل آیه «معارج ۴۰»)

در این آیه «مشارق» ، پیغمبران و «مغارب» اوصیای آنهاست.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۱۶۳، از معانی، از امیرالمؤمنین (ع): (در ذیل آیه «معارج ۴۰»)

خورشید « ۳۶۰» مشرق و « ۳۶۰» مغرب دارد، از آن نقطه ای که امروز طلوع کرده، دیگر طلوع نمی کند تا سال بعد در همان روز.

☼ مؤلف:

در روایت فوق اشکالی به چشم می خورد، چرا که ۳۶۵ افق به واسطه ۳۶۵ روزِ سال صحیح است. و احتمالاً راوی یا مترجم به جای ۳۶۵، به اشتباه عدد ۳۶۰ را ثبت کرده است. البته شاید عده ای به این نظر حقیر ایراد بگیرند و استناد کنند به روایاتی که در آنها ۳۶۰ روز آمده است و بگویند: «واقعاً ۳۶۰ روز آمده و اشتباهی در ترجمه نیست» . در پاسخ به این گروه باید گفت: منظور از آن روایات سالِ قمری است و نه شمسی، مثلاً:

در روایتی از کتاب خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۲۷، چ۲، از امام صادق (ع) آمده است که می فرماید:

«یک سال ۳۶۰ روز است که ۶ روز از آنْ خداوند متعال دنیا را آفرید که آن ۶ روز از اصلِ سال کم شد و یک سال ۳۵۴ روز شد» .

که منظور امام صادق (ع) در این روایت سالِ قمری است که آن ۶ روز اولیه را خدایتعالی از سال قمری کم کرد و به تعداد روزهای باقی مانده، گردشِ ماه را بر اساسِ مدارش تنظیم فرمود که این قضیه اصلاً ارتباطی با سال شمسی که روایت اول به آن اشاره فرموده است، ندارد چرا که افقهای خورشید مربوط به سالِ شمسی است نه قمری. به عبارتی روایت اول اشاره به سال شمسی است و روایت دوم اشاره به سال قمری است و می دانیم که سال شمسی حدود ۳۶۵ روز و به تبع آن ۳۶۵ افق است و نه ۳۶۰ روز و ۳۶۰ افق. (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۶، از ابوبصیر از امام صادق (ع):

مشرقین، رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و مغربین، امام حسن و امام حسین (ع) است.

توجه: آیت الله خویی در کتاب «بیان» ، ص ۱۰۶، به استناد آیه شریفه «یا لَیتَ بَینِی وَ بَینَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَینِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ» = «ای کاش میان من و تو فاصله دو مشرق بود؛ چه بد همنشینی بودی» (زخرف۳۸)، نظریه ی دوم و سوم را رد کرده و آورده است: «ممکن نیست منظور از دو مشرق در آیه زخرف، مشرقِ آفتاب و مغربِ ماه و یا مشرقِ تابستان و زمستان بوده باشد، زیرا مسافت در میان اینها دورترین مسافتِ محسوس نیست. به ناچار باید منظور از مسافت طولانی دو مشرق را مسافت بین مشرق و مغرب فرض کرد، زیرا مغربِ قاره ی ما نسبت به طرف دیگر زمین مشرق نامیده می شود» .

☼ نکته:

کلمه «مَشْرِقَین» ، به معنای «دو مشرق» در دو سوره (رحمن ۱۷) و (زخرف ۳۸) آمده است. و البته کلمه «مُشْرِقِین» ، در معنای «طلوعِ آفتاب» ، در دو سوره (حجر۷۳) و (شعرا ۶۰) آمده است که در آیه «حجر» ، طلوع آفتاب بر عذاب قوم لوط است و در آیه «شعرا» طلوع آفتاب بر عذاب قوم فرعون می باشد، که می رساند عذابها در حین طلوع آفتاب بوده است.

کلمه «مغربین» یکبار در همین سوره آمده است (رحمن ۱۷)

کلمه «مشارق» سه بار در سوره های (معارج۴۰)، (اعراف ۱۳۷)، (صافات ۵) آمده است

کلمه «مغارب» دو بار در سوره های (معارج۴۰) و (اعراف ۱۳۷) آمده است

کلمه «مشرق» ۶ بار در سوره های (بقره ۱۱۵و۱۴۲و۱۷۷و۲۵۸) و (شعرا ۲۸) و (مزمل ۹)

کلمه «مغرب» ۷ بار که یکبار به تنهایی در سوره (کهف ۸۶) و ۶ بار با مشرق آمده است.

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۱۸)

پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۱۸)

مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ (۱۹) بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا یَبْغِیَانِ (۲۰) دو دریا را به هم متصل کرد (۱۹) و بین آن دو فاصله ای قرار داد تا به یکدیگر تجاوز نکنند (۲۰)

موج: مخلوط کردن ــ رها و روانه کردن.

ص :۲۷۳

☼ نکته:

مراد از دو دریـا، یکی دریـای شور است که سهْ چهـارمِ زمین را تشـکیل داده و دیگری دریاهای شـیرین است که در زیر زمین ذخیره شده و به صورت چشمه و نهر به دریا می ریزد.

☼ نکته:

خـدایتعالی در جای دیگر از قرآن کریمش از این دو دریا یاد فرموده است: «وَمَا یسْـتَوِی الْبَحْرَانِ هَـذَا عَـذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَـرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْمًا طَرِیا وَتَسْـتَخْرِجُونَ حِلْیهً تَلْبَسُونَهَا» = «این دو دریا یکسان نیستند که یکی شیرین و گوارا و نوشـیدنش بلامانع و دیگری، شور و تلخ است و با این که یکسان نیسـتند شـما از هر دو بهره مند می شوید، گوشت تازه می خورید و مروارید و مرجان استخراج نموده، آرایش می کنید» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۷، از تأویل الایات، از امام صادق (ع):

علی (ع) و فاطمه (س) دو دریای عمیقی هسـتند که هیـچ کـدام از آنها به دیگری ظلم و سـتم ننمودنـد و از ایشان حسن (ع) و حسین (ع) دو لؤلؤ و مرجان بیرون آمد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۰۹، از درمنثور، از ابن عباس:

منظور از دو دریا علی (ع) و فاطمه (س) است و منظور از برزخ و حائل میان آن دو، رسول خدا (ص) است و منظور از لؤ لؤ و مرجان حسن (ع) و حسین (ع) است.

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۲۱)

یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ (۲۲)

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۲۳)

پس کـدامین نعمتهـای پروردگارتـان را انکار می کنیـد؟! (۲۱) از آن دو، لؤلـؤ و مرجـان خـارج می شـود (۲۲) پس کـدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۲۳)

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِی الْبَحْرِ کَالْأَعْلَامِ (۲۴)

و از برای اوست کشتی هایی که در دریا چون کوه پدید آمده است (۲۴)

جواری: جمع جاریه به معنای کشتی است.

اعلام: جمع عَلَم به معنای کوه است.

منشأت: اسم مفعول از «انشاء» و به معنای احداث و ایجاد است.

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۲۵)

پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۲۵)

کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ (۲۶) وَیَبْقیٰ وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ (۲۷)

هر چه در روی زمین است نابود می شود (۲۶) تنها آن چه خدایی است باقی می ماند

۱- فاطر ۱۲

چون او دارای صفات جلال و جمال است (۲۷)

☼ نکته:

«من» به موجودات صاحب شعور و «ما» به تمام موجودات بر می گردد، در آیه شریفه فرموده: «کل من علیها» = «هر کس بر روی زمین است» و نفرموده: «کل ما علیها» = «هر چیز بر روی زمین است» و به عبارتی زوال و فنا را به موجودات صاحب شعور اختصاص داده است و البته علت آن این نیست که موجودات بی شعور فانی نمی شوند بلکه چون طرف صحبت خدای تعالی، صاحبانِ شعور یعنی انس و جن می باشند، لذا کلمه «من» به کار رفته است.

☼ نکته:

«ذوالجلال و الاکرام» شامل تمامی اسماءِ جلال و اسماءِ جمال خدایتعالی است. صفات یا اسماء جلال، رفعت و عظمت خدایتعالی را می رسانند مثل: کبریاء _ عظمت _ عزت و غیره، اما صفات جمال، حسن و جذابیت را می رسانند مثل: جود – حیات– علم – حسن و غیره.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۸، از قمی، از امام سجاد (ع):

ما ائمه وجه خدا هستیم، مردم به وسیله ما باید متوجه پروردگار شوند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۸، از امالی شیخ صدوق، از عبدالسلام هروی:

حضور حضرت رضا (ع) عرض کردم معنای روایتی که گفته اند ثواب گفتن کلمه «لا اله الا الله» نظر کردن به «وجه الله» است، چیست؟ فرمود: ای اباصلت! هر کس خدا را به وجه مانند وجوه وصف کند، او کافر است. وجه خدا، پیغمبران و حجتهای او می باشند که مردم به وسیله آنها به خدا و دین و معرفت او توجه پیدا می کنند.

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۲۸)

پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۲۸)

يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۲۹)

همه کسانی که در آسمان و زمین هستند از او درخواست

می کنند و او همه روزه مشغول کاری نو است (۲۹)

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۱۰، از کافی، از امام علی (ع):

سپاس خدایی را که نمی میرد و عجایبش پایان نمی پذیرد و برای اینکه او در هر روزی کاری دارد و اموری نو ظهور ایجاد

می کند که سابقه و الگو ندارد.

ص: ۲۷۵

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۱۰، از قمی، از معصوم (ع) و در تفسیر جامع، از امام رضا (ع):

از کار پروردگار آن است که زنـده می کنـد و می میراند و روزی می دهد و کم و زیاد می گرداند و درجات بندگان را رفیع یا خوار و پست می کند.

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۳۰)

سَنَفْرُغُ لَکُمْ أَیُّهَ الثَّقَلانِ (۳۱)

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۳۲)

یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطارِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لا تَنْفُذُونَ إِلاَّ بِسُلْطانٍ (۳۳)

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۳۴)

یُرْسَلُ عَلَیْکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنْتَصِرانِ (۳۵)

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۳۶)

فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّماءُ فَکانَتْ وَرْدَةً کَالدِّهانِ (۳۷)

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۳۸)

پس کـدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنیـد؟! (۳۰) بـه زودی به حسـاب شـما می پردازیم ای دو گروه انس و جن! (۳۱) پس کـدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۳۲) ای گروه جن و انس! اگر می توانید از مرزهای آسـمانها و زمین بگذریـد، پس بگذریـد، ولی هرگز نمی توانید، مگر با نیرویی (فوق العاده)! (۳۳) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۳۴) شـعله هایی از آتش بی دود و دودهایی متراکم بر شـما فرسـتاده می شود؛ و نمی توانیـد از کسـی یاری بطلبید! (۳۵) پس کـدامین نعمتهـای پروردگارتان را انکار می کنیـد؟! (۳۶) در آن هنگـام که آسـمان شـکافته شود و همچون روغن مـذاب گلگون گردد (حوادث هولناکی رخ می دهد که تاب تحمل آن را نخواهید داشت)! (۳۷) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۳۸)

فَیَوْمَئِذٍ لَّا یُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ (۳۹)

در آن روز سؤال نمی شود از گناه جن و انس (۳۹)

☼ نکته:

در آیه شـریفه ظاهراً سؤال در قیامت را نفی می کنـد در صورتی که آیاتی دیگر آن را تأییـد می کنند مثلًا: «فَوَرَبِّکَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ

أَجْمَعِینَ» = «پس به پروردگارت سوگنـد که به طور حتم از آنها سؤال خواهیم کرد» (حجر۹۲) و یا: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» = «ایشان را نگه دارید که باید بازخواست و سؤال شوند» (۱).

آیا در قیامت سؤال پرسیده می شود یا خیر؟ و به عبارتی در جمع بین این دو دسته آیه چه توضیحی باید داد؟

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۱۷، آورده است:

روز قیـامتْ مواقف مختلفه ای دارد، در بعضـی از آن مواقف مردم بازخواست می شونـد و در بعضـی دیگر مُهر بر دهانهایشان زده می شود و در عوض، اعضاءِ بدنشان سخن می گوید و در بعضی مواقف دیگر از سیمایشان شناخته می شوند.

۱- صافات ۲۴

☼ مؤلف:

بنـده حقیر ضـمن اینکه نظرِ صاحب المیزان را رد نمی کنم اما نظری بـدین شـرح دارم (والله اعلم): قیامتْ تجسم اعمال است و این اعمـالِ افراد هسـتند که چهره ی آنهـا را شـکل می دهـد، هر کس عمل نیکوتری داشـته باشـد چهره ای نورانی تر و زیباتر خواهد داشت و هر کس عمل زشت تری داشته باشد چهره ای ظلمانی تر و زشت تر خواهد داشت. بنابراین برای شناختن و پی بردن به وجود یـکْ شـخصْ اصـلاً نیازی به پرسـش و پاسخ از او نخواهـد بود چرا که چهره و سـیمای او گواهِ اعمال اوست و مؤیـد این گفته نیز آیه ۴۱ همین سوره است که می فرمایـد: «یُعرَفُ المجرمینَ بِسـیماهُم» = «آن روز مجرمین از چهره هایشـان شنـاخته می شونـد» . و اما اینکه خـدایتعالی در آیه حجر و صافات اشاره به پرسـش فرموده نه به این خاطر است که شـخص را بشـناساند بلکه بـدین خاطر است که هر گونه انکار، اعتراض و شـبهه ی شـخص را از بین ببرد، چرا که مجرمین برای رهایی از عـذابِ جهنمْ دست به هر کـاری از جمله انکـار چهره و اعمالشان می زننـد و با این پرسـش و پاسـخ دیگر جایی برای اعتراض بـاقی نمی مانـد. و خلاـصه کلاـم اینکه: «از آنجایی که افراد به سـیمایشان شـناخته می شونـد پس در آن روز نیازی به سؤال و جواب نیست ولی با این حال و برای رفع هر گونه انکار و شبهه از آنها پرسش و پاسخ می شود» (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۱، از فضایل الشیعه، از ابن بابویه از امام رضا (ع):

هر کس دارای ولایت امیرالمؤمنین (ع) باشـد و از دشـمنان ما ائمه (ع) بیزاری بجویـد و حلال خدا را حلال بداند و حرام او را حرام بدانـد و گناهی مرتکب شود که در دنیا توبه نکنـد، پروردگار او را در عالم برزخ به کیفر آن گناه عذاب می نماید. روز قیامت وقتی از قبر بیرون آید، گناهی بر او نباشد تا مورد پرسش و مجازات واقع گردد.

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۴۰)

یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسیماهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصی وَ الْأَقْدامِ (۴۱)

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۴۲)

هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتی یُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳)

یَطُوفُونَ بَیْنَها وَ بَیْنَ حَمیمٍ آنٍ (۴۴)

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۴۵)

پس کـدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنیـد؟! (۴۰) مجرمـان از چهره هایشان شـناخته می شونـد؛ و آنگاه آنها را از موهای پیش سـر و پاهایشان می گیرنـد (و به دوزخ می افکنند)! (۴۱) پس کـدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۴۲)

این همان دوزخی است که مجرمان آن را انکار می کردند! (۴۳) امروز در میان آن و آب سوزان در رفت و آمدند! (۴۴) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۴۵)

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ (۴۶)

و هر کس که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد (۴۶)

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۱۹، در ذیل آیه آورده است:

آن کسانی از جن و انس که جمله: «و لمن خاف» اشاره به ایشان است، عبارتند از اهل اخلاصْ آنهایی که خاضع در برابر جلال خدایتعالی هستند و او را بدین جهت عبادت می کنند که او الله (عزاسمه) است، نه بدین جهت که جهنم دارد و نه طمع بهشتی و ثوابی که می دهد و بعید نیست این طایفه همان کسانی باشند که در سوره ی بعدی (سوره واقعه) درباره ی دسته سوم می فرماید: (والسابقون السابقون اولئک المقربون) (۱).

مراد از دو بهشت در آیه شریفه چیست؟

☼ مؤلف:

مفسرین اقوالی بیان کرده اند، که البته هیچ کدام از آنها چنگی به دل نمی زند مثلاً:

۱ - بعضی گفته اند: یک بهشت منزل شخصی اوست که دوستانش در آنجا زیارتش می کنند و یکی هم منزل خدمتکاران و همسران اوست.

۲ - بعضی گفته اند: منظور دو باغ است یکی درون قصر بهشتی و دیگری بیرون بهشت.

۳ - عده ای هم گفته اند: این دو بهشت جدای از همند تا هرگاه از یکی خسته شد، به دیگری برود تا لذتش به حد کمال برسد. و اقوالی از این دسته.

اما این اقوال چون هر کدام نشأت گرفته یِ ذهن دنیوی هستند، معقول نمی باشند. در قول اول گویا آن مفسر، بهشت را مثلِ کاخِ پادشاهان فرض کرده است که دارای اندرونی و بیرونی است، که اندرونِ آن مخصوص زنان آن پادشاه و بیرونیِ آن مخصوص رفقا و اربابِ رجوع باشد پس به نظر شما تکلیف زنان بهشتی چه می شود؟ و با این تفسیرْ بهشت فقط مخصوص مردان است و آن هم با توصیف دنیوی پادشاهان. برای توضیح بیشتر به بحث «حور عین» در سوره ی واقعه مراجعه شود. و قول دوم هم با درجه ای کمتر به همین دلیل مردود است. و اما قول سوم، به

۱- واقعه ۱۱

طور قطع مردود است چرا که در بهشت کسی خسته و کِسل و بیمار نمی شود که بخواهد آن را ترک کند، گویا این مفسر ییلاق و قشلاق دنیوی را با بهشت اشتباه گرفته است.

صاحبِ المیزان، ج ۳۷، ص ۲۲۲، (که منبع اقوال فوق هم هست)، آورده است: «یک بهشت را به خاطر استحقاقی که دارد به او می دهد و یک بهشت را فقط بعنوان تفضل، ارزانیش می دارد» .

توجه: قول فوق (صاحبِ المیزان) از همه اقوال صحیح تر است. (والله اعلم)

☼ مؤلف:

آیات الهی یکدیگر را تفسیر می کنند، خدایتعالی در همین سوره در آیه ۶۲ می فرماید: «وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» = «مادون آن دو بهشت، دو بهشت دیگر است» (رحمن ۶۲). بنابراین با جمع این دو آیه شریفه، نتیجه می گیریم که: «چهار بهشت وجود دارد نه دو بهشت» . با این تفاوت که دو بهشتِ آیه ۶۲ به خاطر کلمه «من دونِهما» از دو بهشت آیه ۴۶، از نظر درجه ی فضل و نعمت پایین تر و دون تر است. حال در اینجا بایستی به سوره ی واقعه مراجعه کنیم که در آن سوره خدایتعالی بهشتیان را به دو گروه تقسیم فرموده است: گروه اول: «سابقونَ سابقون یا پیشی گیرندگان» ، گروه دوم: «اصحاب یمین یا اصحاب دست راست» و خصوصیات بهشت آن دو گروه مفصل بیان شده که با هم متفاوت بوده و بهشت پیشی گیرندگان در درجه ی برتر و نعیم تری است و البته این گروه هم می توانند در بهشتِ خصوصی خود باشند و هم می توانند به بهشت گروه اصحاب یمین رفته و در آن جا با دوستان خود همنشینی کنند و دوباره برگردند. و نیز به احتمال قوی مراد از «لمن خاف» در آیه شریفه مورد بحث، همان گروه «سابقون سابقون» هستند. بنابراین مراد از دو جنت در آیه شریفه، دو بهشتِ پیشی گیرندگان می باشد و مراد از دو جنت در آیه ۶۲، دو بهشتِ اصحاب یمین می باشد. (والله اعلم).

اما سؤال اول همچنان باقی است یعنی مراد از جنتان در هر کدام از آیه های ۶۲ و ۴۶ چیست؟

در پاسخ، دو نظر به ذهن حقیر می رسد و خداوند سبحان بهتر می داند:

۱ - همان پاسخ صاحب المیزان.

۲ - در سوره «رحمن» خدایتعالی مرتب نعمتهای خود را به دو گروه جن و انس یادآور شده و مخاطبِ آیات، همواره به صورت «تثنیه» می باشد که یکیْ انسان است و دیگری گروه جن

می باشـد. بنابراین احتمال دارد که مراد از «جنتان» یکی بهشتِ مخصوص انسانها باشد و دیگری بهشتی برای گروه اجنه باشـد (والله اعلم) (برای توضیح بیشتر به سوره واقعه مراجعه کنید).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۶، از اختصاص، از امام محمد باقر (ع):

چهـار بهشت وجود دارد، دو بهشت برای خـدا ترسـان و آن به مؤمنین سـابقین اختصـاص دارد و دو بهشت دیگر که فضـیلتش کمـتر است که در قرب مخصوص اصـحاب یمین می باشـد و آن بهشت نعیم و بهشت مـأوی است و در این چهـار بهشت میوه های بسـیاری است به عدد برگ درختان و سـتارگان و بر اطراف آنها دیواری است که به مسافت پانصد سال راه از طلا و نقره و یـاقوت کشـیده شـده و ملاـطِ آن مشـک زعفران است و نوری از آن می تابـد که انسان صورت خود را در آن مشاهـده می نماید و هشت در دارد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۳۲، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

دو بهشت اول طلایی و برای مقربین و دو بهشت دوم از نقره و برای اصحاب یمین است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۳۲، از مجمع، از علاء بن سیابه آورده که از امام صادق (ع) پرسیدم:

عـده ای تعجب می کنند که می گوییم بعضـی از مردم از آتش دوزخ در آمده و داخل بهشت می شوند و می گویند لابد این دوزخیـان بـا اولیـاءِ خـدا همنشـین هم می شونـد؟ حضـرت فرمود: بهشت تنهـا بهشت اولیاء نیست، از بهشت ایشان پایین تر نیز بهشت هست، خـدایتعالی می فرمایـد: « و من دونهمـا جنتـان» پس لاـزمه بیرون شـدنشان از دوزخ این نیست که بـا اولیاء خـدا محشور باشند.

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۷)

ذَواتا أَفْنانٍ (۴۸)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۹)

فيهِما عَيْنانِ تَجْرِيانِ (۵۰)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۱)

فيهِما مِنْ كُلِّ فاكِهَهٍ زَوْجانِ (۵۲)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۳)

پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۴۷) (آن دو باغ بهشتی) دارای انواع نعمتها و درختان پرطراوت است!

(۴۸) پس کـدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنیـد؟! (۴۹) در آنها دو چشـمه همیشه جاری است! (۵۰) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنیـد؟! (۵۱) در آن دو، از هر میوه ای دو نوع وجود دارد (هر یـک از دیگری بهـتر)! (۵۲) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۵۳)

مُتَّكِئِينَ عَلىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (۵۴) ایـن در حـالی اسـت کـه آنهـا بر فرشـهایی تکیه کرده انـد با آسترهایی از دیبا و ابریشم و میوه های رسیده آن دو

ص: ۲۸۰

باغ بهشتی در دسترس است! (۵۴)

☼ نکته:

مراد از «جنتین= دو بهشتِ» این آیه شریفه نیز همان «جنتان» آیه ۴۶ است.

☼ نکته:

خداىِ رحمان فقط در سوره رحمن است که به «دو بهشت ابدی» اشاره فرموده است، در آیه ۴۶: «ربه جنتان» و آیه۵۴: «جنا الجنتین» ، به دو بهشتِ گروه «سابقون» و در آیه۶۲: «من دونهما جنتان» ، به دو بهشتِ گروه «اصحابِ یمین» اشاره فرموده است. البته مراد از «جنتان» در سوره (سبأ ۱۵) و «جنتین» در سوره (سبأ ۱۶) و (کهف۳۲)، دو باغ از باغهای زمینی است که به خاطرِ کفرانِ نعمت از بین رفتند.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۳۰۰، از رسول خدا (ص):

کسی که آخر کلامش صلوات بر من و بر علی (ع) باشد وارد بهشت می شود.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۵۲۶، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

اگر علی (ع) نبود، بهشتم را خلق نمی کردم.

از همان منبع، ص ۵۸۴:

قطعاً هر کسی را که از علی (ع) اطاعت کند داخل بهشت خواهم کرد هر چند که عصیان کرده باشد و قطعاً هر کسی را که از علی (ع) اطاعت نکند داخل جهنم خواهم کرد هر چند که مرا اطاعت کرده باشد (این روایت از شیخ اجل رجب حافظ در کتاب «مشارق انوار الیقین» از قول صاحب کتاب کشاف آقای زمخشری یکی از علمای اهل سنت نقل شده است).

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۵)

فيهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ (۵۶)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۷)

كَأَنَّهُنَّ الْياقُوتُ وَ الْمَرْجانُ (۵۸)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۹)

هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ (۶۰)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكَما تُكَذِّبانِ (۶۱)

وَ مِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ (۶۲)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۳)

مُدْهامَّتانِ (۶۴)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۵)

فيهِما عَيْنانِ نَضَّاخَتانِ (۶۶)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۷)

فيهِما فاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ (۶۸)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۹)

فيهِنَّ خَيْراتٌ حِسانٌ (۷۰)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۷۱)

حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِي الْخِيامِ (۷۲)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۷۳)

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ (۷۴)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۷۵)

مُتَّكِئينَ عَلى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسانٍ (۷۶)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۷۷)

پس كدامين نعمتهای پروردگارتان را انكار

می کنید؟! (۵۵) در آن باغهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ و هیچ انس و جن پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است (۵۶) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۵۷) آنها همچون یاقوت و مرجانند! (۵۸) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۵۹) آیا جزای نیکی جز نیکی است؟! (۶۰) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۶۱) و پایین تر از آنها، دو باغ بهشتی دیگر است (۶۲) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۶۳) هر دو خرم و سرسبزند! (۶۴) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۶۵) در آنها دو چشمه جوشنده است! (۶۶) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۶۷) در آنها میوه های فراوان و درخت خرما و انار است! (۶۸) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۶۹) و در آن باغهای بهشتی زنانی نیکو خلق و زیبایند! (۷۰) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۷۱) حوریانی که در خیمه های بهشتی مستورند! (۷۲) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۷۳) هیچ انس و جن پیش از ایشان با آنها تماس نگرفته (و دوشیزه اند)! (۷۴) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (۷۵) این در حالی است که بهشتیان بر تختهایی تکیه زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبزرنگ پوشانده شده است (۷۶) پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ (۷۷)

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِی الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۷۸) بزرگوار و پر برکت

است پروردگارت که دارای صفات جلال و جمال است (۷۸)

☼ نکته:

این سوره با صفت «رحمن» شروع و با صفت «جَلال و کِرام» ختم می شود. و تنها سوره ای است که با یکی از صفاتِ الهی آغاز و با صفتی دیگر ختم می یابد.

☼ نکته:

صفت «جَلال و کِرام» در دو آیه ۷۸ و۲۷ آمده است. و شاخصِ همین سوره است.

در جامع، ج ۷، ص ۴۸، از بصائرالدرجات، از امام باقر (ع): ما جلال خدا و کرامت او هستیم که پروردگار به بندگان خود در اثر فرمانبرداری و اطاعت از ما، به آنها کرامت و عطا فرموده است.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۱۳، باب۲۸، از امام رضا (ع): سجده بعد از اداءِ نمازِ واجب، شکرگزاری است بر این که پروردگار متعال بنده اش را بر اداءِ واجبی توفیق داده است. و کمتر چیزی که در سجده گوید این است که سه مرتبه بگوید: «شکراً لله، شکراً لله، شکراً لله» که اگر در نماز تقصیری کرده باشد و در نماز نافله هم تمام نشود با این سجده، آن نقصان رفع گردد.

خلاصه آیات سوره رحمن:

۱ – الرحمن ۵ – گردش خورشید و ماه ۶ – سجده گیاه و درخت ۹، ۸، ۷ – میزان ۱۴ – خلقت انسان از صلصال ۱۵ – خلقت جن از آتش متحرک ۱۷ – مشرقین و مغربین ۱۹ – دو دریا ۲۷ – جَلال و کِرام ۳۱ – ثقلان ۳۳ – اقطار سماوات ۳۸ – شکافتن آسمان و سرخی آن ۳۹ – سؤال نپرسیدن ۴۱ – تشخیص چهره ۴۶ – جنتان ۵۴ – جنتین ۵۶ – قاصرات ۶۰ – جزاء احسان جز احسان نیست ۶۲ – جنتان ۶۸ – نخل و رمان ۷۲ – حُورٌ مقصورات ۷۸ – جلال وکرام.

۵۶ سوره واقعه

۵۶ – سوره واقعه = رویداد. (مکی است و ۹۶ آیه دارد).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۹، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

هر کس سوره واقعه را در هر شب جمعه تلاوت کند، خداوند او را دوست بدارد و محبوب مردم شود و در دنیا به او بدی نرسد و احتیاجی نداشته باشد و هیچ آفتی نبیند و از رفقای امیر المؤمنین (ع) محسوب شود و این سوره مخصوص آن حضرت است و کسی در آن شریک نیست.

از همان منبع، از مجمع، از رسول اکرم (ص): هر کس این سوره را تلاوت کند از غافلین محسوب نشود و اگر آن را بنویسد و در منزل خود نهد خیر زیاد مشاهده کند و هر کس بر قرائت آن مداومت کند فقر از او برطرف شود و توسعه ی مال و زیادیِ حافظه نصیبش گردد.

از همان منبع، از امام باقر (ع): هر کس سوره واقعه را در هر شب پیش از خواب قرائت کند در حفظ خداوند باشد و خدا را در حالتی که صورت او مانند ماه شب چهارده است ملاقات کند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۰، از برهان، از امام باقر (ع):

در تلاوت سوره واقعه منفعتهایی است که قابل شماره نیست. از جمله اگر بر بالین شخص محتضر قرائت کنند، روح او به سهولت خارج شود و اگر بر میت بخوانند خداوند او را بیامرزد.

خلاصه مطالب: شرح قیامت کبری، افراد در قیامت سه گروهند: سابقون، میمنه و شمال.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ (۱)

لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ (۲)

خافِضَةٌ رافِعَةٌ (۳)

إِذا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا (۴)

وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا (۵)

فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا (۶)

وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً (٧)

فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَهِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَهِ (٨)

وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ (٩)

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (١٠)

أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (١١)

فى جَنَّاتِ النَّعيمِ (١٢)

ثُلَّهٌ مِنَ الْأَوَّلينَ (١٣)

وَ قَليلٌ مِنَ الْآخِرينَ (١۴)

عَلى سُرُرٍ مَوْضُونَهٍ (١۵)

مُتَّكِئينَ عَلَيْها مُتَقابِلينَ (١۶)

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ (١٧)

بِأَكْوابٍ وَ أَباريقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعينٍ (١٨)

لا يُصَدَّعُونَ عَنْها وَ لا يُنْزِفُونَ (١٩)

وَ فاكِهَهٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (٢٠)

وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (٢١)

وَ حُورٌ عينٌ (٢٢)

كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (٢٣)

جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (٢۴)

لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْواً وَ لا تَأْثيماً (٢۵)

إِلَّا قيلًا سَلاماً سَلاماً (٢۶)

وَ أَصْحابُ الْيَمِينِ ما أَصْحابُ الْيَمِينِ (۲۷)

فِی سِدْرٍ مَخْضُودٍ (۲۸)

وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ (۲۹)

وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ (۳۰)

وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ (۳۱)

وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲)

لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ (۳۳)

وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ (۳۴)

إِنَّا

أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً (۳۵)

فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً (۳۶)

عُرُباً أَتْراباً (۳۷)

لِأَصْحابِ الْيَمينِ (۳۸)

ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلينَ (۳۹)

وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرينَ (۴۰)

وَ أَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ (۴۱)

فی سَمُومٍ وَ حَميمٍ (۴۲)

وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ (۴۳)

لا بارِدٍ وَ لا كَريمٍ (۴۴)

إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُتْرَفينَ (۴۵)

وَ كانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظيمِ (۴۶)

وَ كانُوا يَقُولُونَ أَ إِذا مِتْنا وَ كُنَّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۴۷)

أَ وَ آباؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۴۸)

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلينَ وَ الْآخِرينَ (۴۹)

لَمَجْمُوعُونَ إِلى ميقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۵۰)

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ (۵۱)

لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ (۵۲)

فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۵۳)

فَشارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَميمِ (۵۴)

فَشارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ (۵۵)

هذا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (۵۶)

هنگامی که واقعه عظیم (قیامت) واقع شود (۱) هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند! (۲) (این واقعه) گروهی را پایین می آورد و گروهی را بالا می برد! (۳) در آن هنگام که زمین بشدت به لرزه درمی آید (۴) و کوه ها در هم کوبیده می شود (۵) و بصورت غبار پراکنده درمی آید (۶) و شما سه گروه خواهید بود! (۷) (نخست) سعادتمندان و خجستگان (هستند)؛ چه سعادتمندان و خجستگانی! (۸) گروه دیگر شقاوتمندان و شومانند، چه شقاوتمندان و شومانی! (۹) و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامند (۱۰) آنها مقربانند! (۱۱) در باغهای پرنعمت بهشت (جای دارند)! (۱۲) گروه زیادی (از آنها) از امتهای نخستینند (۱۳) و اندکی از امت آخرین! (۱۴) آنها [= مقربان] بر تختهایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قراردارند (۱۵) در حالی که بر آن تکیه زده و رو به روی یکدیگرند! (۱۶) نوجوانانی جاودان (در شکوه و طراوت) پیوسته گرداگرد آنان می گردند (۱۷) با قدحها و کوزه ها و جامهایی از نهرهای جاری بهشتی (و شراب طهور)! (۱۸) اما شرابی که از آن درد سر نمی گیرند و نه مست می شوند! (۱۹) و میوه هایی از هر نوع که انتخاب کنند (۲۰) و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند! (۲۱) و همسرانی از حور العین دارند (۲۲) همچون مروارید در صدف پنهان! (۲۳) اینها پاداشی است در برابر اعمالی که انجام می دادند! (۲۴) در آن (باغهای بهشتی) نه لغو و بیهوده ای می شنوند نه سخنان گناه آلود (۲۵) تنها چیزی که می شنوند «سلام» است «سلام» ! (۲۶) و اصحاب یمین و خجستگان، چه اصحاب یمین و خجستگانی! (۲۷) آنها در سایه درختان «سدر» بی خار قرار دارند (۲۸) و در سایه درخت «طلح» پربرگ [= درختی خوشرنگ و خوشبو] (۲۹) و سایه کشیده و گسترده (۳۰) و در کنار آبشارها (۳۱) و میوه های فراوان (۳۲) که هرگز قطع و ممنوع نمی شود (۳۳) و همسرانی بلندمرتبه! (۳۴) ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم (۳۵) و همه را دوشیزه قرار دادیم (۳۶) زنانی که تنها به همسرشان عشق می ورزند و خوش زبان و فصیح و هم سن و سالند! (۳۷) اینها همه برای اصحاب یمین است (۳۸) که گروهی از امتهای نخستینند (۳۹) و گروهی از امتهای آخرین! (۴۰) و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می شود)! (۴۱) آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند (۴۲) و در سایه دودهای متراکم و آتشزا! (۴۳) سایه ای که نه خنک است و نه آرامبخش! (۴۴) آنها پیش از این (در عالم دنیا) مست و مغرور نعمت بودند (۴۵) و بر گناهان بزرگ اصرار می ورزیدند (۴۶) و می گفتند: هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا برانگیخته خواهیم شد؟! (۴۷) یا نیاکان نخستین ما (برانگیخته می شوند)؟! (۴۸) بگو: اولین و آخرین (۴۹) همگی در موعد روز معینی گردآوری می شوند (۵۰) سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده! (۵۱) قطعاً از درخت زقوم می خورید (۵۲) و شکمها را از آن پر می کنید (۵۳) و روی آن از آب سوزان می نوشید (۵۴) و همچون شتران مبتلا به بیماری عطش، از آن می آشامید! (۵۵) این است وسیله پذیرایی از آنها در قیامت! (۵۶)

آیات شریفه ۱ تا ۵۶ مربوط به وقوع قیامت است که در آن، افراد به شرح ذیل به سه دسته تقسیم می شوند:

۱) «سابقون سابقون» یا «گروه پیشی گیرندگان» :

۱ – مقربند ۲ – در بهشتهای پر نعمتند ۳ – در گذشتگان بیشتر و در آیندگان کمترند ۴ – بر تختهایی رو بروی هم تکیه می زنند ۵ – خدمتکارانِ جوانِ بهشتی به خدمتشان می پردازند ۶ – نصیبشان شرابی است که نه سردرد می آورد و نه عقلشان را زایل می سازد ۷ – هر نوع میوه و هر نوع گوشتِ مرغ برایشان فراهم است ۸ – نه سخن بیهوده و نه تهمت می شنوند و هر چه هست سلام است ۹ – همسرانی دارند به نام «حور العین» که از شدتِ صفا، چون لوءلوء دست نخورده اند. (گروه سابقون می توانند از نعمتهای اختصاصی گروه یمین بهره ببرند ولی گروه یمین نمی توانند).

۲) «اصحاب میمنه = برکت» یا «اصحاب یمین = دست راست»:

۱ – در سایه ی درخت سدر بدون خار ۲ – طلح منضود (یا درختان پر برگ و سایه دار، یا موزهایی که روی هم چیده شده) ۳ – ظِلّ ممدود (سایه همیشگی) ۴ – ماء مسکوب (آبشاری لا ینقطع) ۵ – فاکهةٍ کثیره (میوه های بسیار که در هیچ فصلی ممنوع نمی شود).

۶ – وَ فُرُش مرفوعه (همسرانی بلند مرتبه با وصفی ناگفتنی و همیشه بکر و همسر دوست و هم سن) ۷ – آنها هم در گذشتگان و هم در آیندگان بسیارند.

۳) «اصحاب مَشئَمَه = شقاوت» یا «اصحاب شمال = دست چپی»:

۱ – در آتشی نافذند ۲ – آبشان جوشان ۳ – خوراکشان درخت زقوم ۴ – سایه ای از دود سیاه که نه خنکی دارد و نه سود.

«بحثی در خصوص بهشت»

نکته اول: در قرآن کریم، بهشت هم به صورت مفرد و هم تثنیه و هم جمع آمده است.

الف) مفردِ آن، «جَنَّه = بهشت» است: که بیش از ۷۰ بار آمده است. از جمله: «فی جَنَّةٍ عالیه» (غاشیه۱۰) و (حاقه۲۲)، و: «جَنَّةَ نَعِیم» (معارج ۳۸)، و: «جَنَّةُ الْمَأْوَی» (نجم ۱۵) و ... که در این آیاتِ شریفه به طور عام مراد «بهشت» است. اما فقط در یک آیهً شریفه کلمه «جنتی» آمده است: «وَادخلی جَنتی» = «در بهشت من داخل شو» (فجر۳۰) و منظور از این «جنه» ، بهشتِ خاصی است که بالاتر از آن، بهشتی نیست چرا که آن را به وجودِ اقدسش نسبت داده است که تنها مخصوصِ عده ای خاص و قلیل است، همچنان که در صدر همین آیه شریفه می فرماید: «یا أَیتُهَا

النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ... فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» = «ای نفس آرام یافته ... پس در سلک بندگانم درآی» (فجر۲۹) و «عباد» را مثلِ «جنت» با ضمیر «ی» به وجود اقدسش نسبت داده است و مراد از این «عباد» نیز همه بندگان نیست بلکه آنهایی است که نفس مطمئنه داشته و جزءِ مقربینِ خاصند. و به همین دلیل احتمالاً این بهشت همان فردوسی است که وعده فرموده است: «جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» (کهف۱۰۷)، چرا که در ذیل همین آیه می فرماید: «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» = «آنها جاودانه در آن خواهند ماند؛ و هرگز تقاضای نقل مکان از آن جا نمی کنند!» (کهف۱۰۸) و این آیه شریفه نشان می دهد که بهشتی برتر از آن وجود ندارد که آرزوی ورود به آن را داشته باشند. این فردوس در آیه (مؤمنون۱۱) هم آمده است. (بحث فردوس در ذیل آیه (کهف۱۰۷) گذشت).

ب) تثنیه آن، «جنتان و جنتین = دو بهشت» است: که در آیات ۴۶ و۵۴ و۶۲ سوره رحمن آمده است. کلمه «جنتان» ، در سوره (سبأ۱۵) و کلمه «جنتین» ، در سوره (سبأ۱۶) و (کهف۳۲) در معنای دو باغ زمینی هم آمده اند، اما در سوره رحمن مراد دو بهشت ابدی است.

ج) جمع آن، «جنات = بهشتها» است: که بیش از ۶۸ بار آمده است از جمله: «لهم جنات تجری من تحتها الانهار» = «برای آنها بهشتهایی است که در آن نهرها جاری است (۱).

توجه: خدای تعالی به درهای بهشت نیز اشاره فرموده است: «جَنّاتِ عَدنٍ مُفتَّحَهً لَهُمَ الَابوابُ» = «باغهای بهشت که درهایش به روی آنان باز است» (۲).

همانگونه هم به درهای جهنم اشاره فرموده: «لَها سَبعَهُ ابوابٍ» = «برای آن دوزخ هفت در وجود دارد» (حجر۴۴) و نیز روایتی از حضرت رسول (ص) آمده است که فرمود: «بهشت هشت درب و جهنم هفت درب دارد» . (و البته علت زیادی درب بهشت هم غالب بودن رحمت پروردگار رحمن نسبت به غضبش است). و نیز جهنم به صورت طبقه ای و هر طبقه روی دیگری قرار دارد، که جمعاً هفت طبقه با هفت دربِ مجزاست، ولی بهشت به صورت ویلایی و با ۸ درب است.

خلاصه کلام: خدای تعالی یک بهشت بسیار وسیع و گسترده خلق فرموده است: «وَ جَنَّهٍ عَرضُهَا السمواتُ وَ الارضُ» = «و بهشتی که پهنای آن آسمانها و زمین را فرا گرفته است» (آل

۱- بروج ۱۱

۲- ص ۵۰

عمران۱۳۳) کـه این بهشتِ وسیعْ ۸ درب یـا جایگـاهِ ورودی دارد کـه افراد بـه تنـاسب اعمالشـان از آن درهـا وارد بهشت می شونـد. همچنین این بهشت وسیع به دو قسـمت و آن دو قسـمت هم به دو قسـمت بـا درجه متفـاوت تقسیم شـده که در سوره رحمن توضیح داده شد. و اما این چهار بهشت هم به درجاتی متفاوت تقسیم می شوند که بالاترین مرتبه آن، همان «فردوس» یـا «جنتی» است که درونِ «جنتـان» در آیه ۴۶ رحمن قرار دارد. بنـابراین بهشت مراتب مختلفی دارد که هر شـخص به تناسب اعمـالش، صـاحبِ مِلـک یا املاکی از آن بهشت می شود که هر چه اعمالش وزین تر باشـد آن ملک و نعمتهایش بهتر است. (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه (کهف ۱۰۷) مراجعه شود).

نکتـه دوم: در قرآن کریـم توصـیفاتی که در خصـوص بهشت آورده یـا به صـورت کلی یـا بهشت اصـحاب یمین و یـا بهشـت سـابقون است. مثلاًـ در همین سوره، نعمتِ «حورعین= همسـران بسـیار زیبـای بهشتی» فقط مختصِ پیشـی گیرنـد گان است. در عوض همسران اصحاب یمین را «فرش مرفوعه= همسران بلند مرتبه» توصیف فرموده است که البته «حورعین» از «فرش مرفوعه» بسیار زیباتر و لطیف تر است و به اصحاب یمین تعلق نمی گیرد. و اما این سه دسته آیه بدین شرحند:

الف) دسته آیاتی که به صورت کلی و به کرات آمده است:

«وَبَشِّرِ الَّذِین آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنْهَا مِن ثَمَرَةٍ رِّزْقاً قَالُواْ هَـذَا الَّذِی رُزِقْنَا مِن قَبْلُ وَأُتُواْ بِهِ مُتَشَابِهاً وَلَهُمْ فِیهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِیهَا خَالِدُونَ» =«و مژده ده ای پیغمبر کسـانی را که ایمان آورده انـد و نیکوکـاری پیشه کننـد که جایگـاه آنهـا باغهـایی است که نهرهـا در آن جـاری است و چون از میوه هـای گونـاگون بهره مند شومنـد گوینـد اینماننـد همان میوه هایی است که پیش از این (در دنیا)، روزیمان بود و از نعمتهایی مانند یکدیگر بهره مند شونـد و آنهـا را در آن جایگـاهِ خوش جفتهـایی پاک و پاکیزه است و در آن بهشت جاویـد خواهنـد زیست» (بقره ۲۵) و یا: «وَمَن یُؤْمِن بِاللَّهِ وَیَعْمَلْ صَالِحاً یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَداً» =«و هر کس ایمان به خدا آورد و عمل صالح انجام دهد داخل در بهشتی شود که زیر آن نهرهایی در جریان است و در آن در نعمت ابدی خواهد ماند» (۱). و ...

ب) آیاتِ شریفه ای که به گروه «سابقون سابقون» اشاره داشته و با صفات خاصی معرفی شده اند از جمله:

۱) حزب الله: «أُوْلَئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمَانَ وَأَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَیُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

۱- طلاق ۱۱

خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُوْلَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» = «آن ها را خدایتعالی بر دلهایشان نور ایمان نگاشته و به روح قدس الهی آنها را مؤید و منصور گردانیده و در قیامت آن ها را بهشتهایی داخل کند که نهرهای زیر درختانش جاری شود و جاودان در آن متعنمند خدا از آنها خشنود و آن ها هم از خدا خشنودند و آنها به حقیقت حزب خدا هستند. بدانید که حزب خدا رستگارند» (مجادله ۲۲)

۲) گروه رضوان: «جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» (۱). و: «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ، ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيةً مَرْضِيةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۲).

۳) خاشعین: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» (رحمن ۴۶)

۴) گروه سابقون: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» (واقعه ۱۰)

۵) گروه مقربون: «أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعه ۱۱)

۶) گروهی با مقام امن: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ، فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» (دخان ۵۲ – ۵۱)

۷) محسنینی که نماز شب بخوانند و در سحر استغفار کنند و کمک به نیازمند کنند: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيونٍ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيلِ مَا يهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يسْتَغْفِرُونَ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (ذاریات۱۵تا۱۹)

ج) دسته آیاتی که به گروه اصحاب یمین تعلق دارند از جمله:

«فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَهِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَهِ» ، «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ. فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ» (واقعه ۲۸و۲۷و۸) و: «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ، فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءلُونَ» (مدثر۳۹و۴۰) و: «وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» (۳).

نکته سوم: خدایتعالی در سوره واقعه همان گونه که در بالا آوردیم از سه طایفه نام برده است:

۱ – اصحاب یمین یا میمنه ۲ – اصحاب شمال یا مشئمه ۳ – سابقون سابقون.

حال اگر به آیات شریفه ۴۴ تا ۵۰ سوره اعراف رجوع کنیم در آن جا خدای تعالی به سه طایفه اشاره فرموده است که عبارتند از:

۱ – اصحابُ الجَنّه ۲ – اصحاب النار ۳ – اصحابُ الاعراف یا رجال اعراف. که با رو برو هم کردن این دو دسته آیات شاید بتوان گفت:

اصحاب اعراف همان سابقون سابقون هستند و لذا آن نظریه که اعرافیون را انسان های گنهکاری فرض کرده است، رد می شود (والله اعلم) (به آیات۴۴ تا ۵۰ سوره اعراف مراجعه شود).

۱- بینه ۸

۲- فجر ۳۰ - ۲۷

۳- رحمن ۶۲

توجه: در سوره «حاقه» نیز به دو گروه اصحاب یمین و اصحاب شمال و خصوصیات آن ها اشاره شده است (در این خصوص بحثی در ذیل آیات ۳۸ و ۳۹ سوره مدثر هم آمده است).

«بحثی در خصوص «حورٌعین» یا حوریه بهشتی»

خـدایتعالی در قرآن کریمش می فرماید: «کَذَلِکَ وَ زَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِینٍ» (دخان ۵۴) و می فرماید: «مُتَّکِئِینَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَهٍ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِینٍ» (طور ۲۰) و می فرماید: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِی الْخِیَامِ» (رحمن ۷۲) و می فرماید: «وَحُورٌ عِینٌ» (واقعه ۲۲) و می فرمایـد: «و عنهـم قاصـراتُ الطرف عیـن» ، «کَأَنَّهُنَّ بَیْضٌ مَّکْنُونٌ» (صافـات ۴۹) و می فرمایـد: «فِیهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَـا جَانٌّ» (رحمن ۵۶) و می فرمایـد: «فِیهِنَّ خَیْرَاتٌ حِسَانٌ» (رحمن ۷۰) و می فرمایـد: «هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِیَوْمِ الْحِسَابِ» (ص ۵۲) و می فرماید: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَهٍ. إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً. فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْکَاراً» (۱).

آیات فوق اشاره به یکی از نعمت های بهشتی یعنی «همسران بهشتی» دارد. متأسفانه اکثر مفسرین و مترجمینِ قرآن کریم، مراد از این همسـران را «زنان بهشتی» تفسیر و معنا کرده اند و البته شاید به خاطر مؤنث بودن ضمایر، چنین تصوری کرده اند، غافل از آنکه اگر این نعمت را «زنـان بهشتی» معنـا کنیم چنـد سؤال یـا اشـکال به وجود می آیـد از جمله: آیا زنان وارد بهشت نمی شوند؟ اگر می شوند پس آن ها از چنین نعمتی محرومند؟ آیا بهشت تنها جای مردان است؟ و ...

در پاسخ به این سؤالات ممکن است عده ای چنین جوابی بدهند:

زنان در بهشت می تواننـد با شوهران خودشان در صورتِ بهشتی بودنشان بماننـد و یا با مردانی دیگر که آنها هم وارد بهشـت شده اند زندگی کنند.

در پاسخ به این گروه باید گفت:

اولاًـ: اینکه زنـان بتواننـد بـا شوهر یا مردان دیگر بماننـد فقط مختص آنان نیست بلکه مردان هم در این خصوص سـهیمند پس دیگر امتیازی نیست که به آن استناد شود.

ثانیـاً: شایـد زنی بخواهـد همسرِ موجودی بهشتی باشـد نه مردی زمینی. و لـذا این عـدالت نیست که مردان هم بتواننـد با زنان دنیوی و هم حوریه های بهشتی باشـند ولی زنان فقط مجبور به اختیار مردانِ دنیوی باشـند و از این نعمت بهشتی محروم شوند. پس این پاسخ صحیح نیست.

۱- واقعه ۳۶ - ۳۴

عده ای دیگر ممکن است پاسخ دیگری به شرح ذیل بدهند:

در قرآن کریم اشاره ای هم به «غلمان» و «ولدان» شده است پس شاید مراد از آنها همان «شوهران بهشتی» یا «مردان بهشتی» باشند.

برای جواب دادن به این پاسخ ابتدا به آیاتی اشاره می کنیم که در آن «غلمان» و «ولدان» آمده است: «و کواعِبَ اترابا» = «دختران زیبا و شبیه هم» (۱).

«وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ» = «و خدمتکاران بهشتی که در حسن و صفا چون لوء لوء دست نخورده اند پیرامون ایشان و در خدمتگذاری آمد و شد دارند» (۲).

«وَ یَطُوفُ عَلَیهِم ولدانٌ مُخَلَّدنَ اِذا رَاَیتَهُم حَسِبتَهُم لُؤْلُؤًا منثوراً» = «و خدمتکارانی که تا ابد جوانند پروانه وار خدمتشان کنند که اینها را وقتی نگاه کنی مانند لوء لوء منثورند» (۳).

«يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ» = «و خدمتکاران بهشتی پروانه وار به خدمتشان می پردازند» (۴).

در این چهار آیه شریفه، خدایتعالی به یکی دیگر از نعمتهای بهشتی اشاره فرموده که همان «خدمتکاران بهشتی» است، که اولاً: این نعمت، جدای از نعمتِ «همسران بهشتی» است. ثانیاً: خدمتکار که جای شوهر را نمی گیرد. ثالثاً: این نعمت نیز هم برای مردان است و هم برای زنان و به عبارتی برای تمام بهشتیان است و نه فقط زنان. بنابراین این پاسخ نیز صحیح نمی باشد.

و اما پاسخِ بنده حقیر بدین شرح است: (والله اعلم)

اولاً: کلمه «حور» به معنای بزرگ است. و کلمه «عین» به معنای چشم است. پس «حورٌعین» به معنای چشم بزرگ است که کنایه به بسیار زیبایی و جمال است، نه زن. و عبارتِ «قاصرات طرف» کنایه به این است که: «این موجودات دائماً متوجه همسران خود بوده و به آنها نگاه می کنند و آن قدر آنها را دوست دارند که نظر به سوی دیگری نمی کنند» . و کلمه «بکر» به معنای دست نخورده است و می رسانند که این حوریه ها با هیچ کس هم دم و هم نشین نبوده اند و لذا بیشترین لذتِ هم نشینی را به همسر خود می رسانند چون برای آنها تازگی دارد. بنابراین هیچ کدام از تعابیر فوق دلیلی بر «زن» بودن حوریه یا قاصرات نیست.

ثانیاً: به استناد «ضمیر» نمی توان گفت: «حتماً منظور از آن جنسیت است» . مثلاً در قرآن

۱- نبأ ۳۳

۲- طور ۲۴

۳- دهر ۱۹

۴- واقعه ۱۷

کریم فرموده است: «یا ایها الذین آمنوا» = «ای کسانی که ایمان آورده اید» ، در این جمله که بارها در قرآن کریم تکرار شده، ضمیرِ «واو» ، جمعِ مـذکرِ غـائب است که به جنس مـذکر یـا مرد بر می گردد. ولی آیـا می توان به اسـتناد این ضـمیر بگوییم: مخاطب این آیه فقط مردان هستند و زنان شامل این آیه نمی شوند؟ خیر، مطمئناً آیه شـریفه عام است که مراد، هم زنان و هم مردان هستند. و نیز مطمئناً همین گروه هستند که وارد بهشت می شوند و «حوریه» به آنها تعلق می گیرد.

و یا می فرماید: «و اذ قلنا للملائکهٔ اسجدوا لآدم» = «و چون به فرشتگان فرمان دادیم که به آدم سجده کنند» (بقره ۳۴). در این آیـه نیز ضـمیرِ «واو» کـه مـذکر است به فرشتگان بر می گردد. در صـورتی که همه می داننـد فرشـتگان جنسـیت ندارنـد و از مجردات هستند و نمی توان به این استناد گفت که آنها مرد و مذکر هستند. و یا ضمیر مذکر به کلمه «الله» و به «شیطان» بر می گردد. و نیز به اسمِ «شـمس یا خورشـید» ضـمیر مؤنث بر می گردد و به اسمِ «قمر» ضـمیر مذکر بر می گردد و می دانیم که هر دوی آنهـا کره ای بیش نیسـتند کـه نه خورشـید، زن است و نه مـاه، مرد می باشـد بلکه برگشتِ ضـمیرِ مؤنث به «شـمس» می خواهد زیبایی و فروغ و روشـنایی آن را برساند. و به همین خاطر برگشت ضـمیرِ مؤنث به «حوریه» دلیل بر «زن» بودنش نیست و می خواهـد لطافت و زیبایی و جلوه ی بی حـد آن را برساند. چون جنسِ «زن» از نظر لطافت و نرمی و زیبایی بر جنسِ «مرد» برتری دارد و خدایتعالی به خاطر این که این لطافت را در ذهن بشر به خوبی بیان فرماید از ضمیر مؤنث استفاده فرموده است.

ثالثـاً: خـدایتعالی هنگـامی که جسم انسـان را خلق فرمود، از روحی الهی که جنسـیت نـدارد یعنی مـذکر و مؤنث نیست بر آن دمیـد: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر۲۹) و (ص۷۲) . امـا جنسِ بـدنِ ظـاهریِ انسـان، آن هم فقط در این دنیا به واسـطه ادامه حیات و بقا به دو شـکل نر و ماده در آمد. این شـکل و قوای جسمی طوری است که بنا به شرایط دنیوی آفریده شده است. در صورتی که شـرایطِ قیـامت بـا دنیـا بسـیار متفـاوت است و جسـمی هم که در قیامت به وجود می آیـد دقیقاً همین جسمِ دنیوی نیست بلکه بسته به اعمالِ شخص، جسمِ مثالیِ دیگری با توجه به اعمال و

شرایط محیطی آن دنیا به وجود می آید که آن هم الزاماً مذکر و مؤنث نیست و دوباره آن روح که حتماً مؤنث و مذکر نیست در آن جسم جدید حلول می کند. از طرفی در قیامت زاد و ولدی در کار نیست. پس این شمایل جنسی که خدایتعالی در این دنیا در وجود انسان نهاده که هدف اصلی آن هم ادامه بقا به واسطه زاد و ولد است الزاماً وجود ندارد. به عبارتی لذتی که انسان در این دنیا با همسرِ خود می برد با لذتی که در قیامت با همسرش می برد تفاوت فاحشی دارد و نبایستی این جسم ظاهری مرد و زن و نحوه ی ورود به این لذت را در قیامت هم تصور کرد. همچنان که ممکن است یک شخص، چه مرد و چه زن با دیدن یک گل و یا به واسطه هم صحبتی با شخصی دیگر به نحوی از نظر روحی و روانی به آرامش و طیب خاطر برسد که با همسر خودش به چنان لذتی نرسد. خلاصه این که همسر داشتن در قیامت را نبایستی با تصور دنیوی و با قوای ظاهریِ جسمی از دو جنسِ مخالفْ قیاس کرد، چرا که می فرماید: «عَلَى أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» = «و شما را به خلقتی دیگر که از آن خبر ندارید ایجاد کنیم» (۱).

رابعاً: غالبِ مخاطبینِ قرآن به ضمیر «مذکر» بر می گردد مثل «یا ایها الذین آمنوا» و یا «یا ایها الناس» و غیره، که نکته بسیار ظریفی در آن نهفته است چرا که خدایتعالی مخاطب خودش را هیچ یک از دو جنس به طور خاص قرار نداده بلکه «انسان» را مخاطب قرار داده است و می دانیم که به کلمه «ناس» و «انسان» ضمیر مذکر بر می گردد و خدایتعالی بدین وسیله خواسته است بفهماند، زن و مرد بودن مهم نیست بلکه این انسانیت است که ارزش دارد نه جنسیت. همچنانکه فرموده: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات۱۳) یعنی ای انسان! گرامی ترین شما، با تقوا ترین شماست. و اینکه خدایتعالی انسانها را در سوره واقعه به سه گروه تقسیم فرموده منظور تمام انسانها چه زن و چه مرد است و نیز هر دوی آنها به نعمت «حور عین» و سایر نعمتها می رسند.

خامساً: انسان از مرحله آغاز هستی تا وقتی که وارد قیامت می شود، ۵ یا ۶ مرحله یا عالم را طی می کند:

۱ - عالم روح و ذر ۲ - عالم رحم مادر ۳ - عالم دنیا ۴ - عالم برزخ ۵ - عالم قیامت. که در هر عالم به تناسب محیط آن عالم و نیازی که دارد، هویت پیدا می کند، مثلاً در عالم

۱- واقعه ۶۱

دنیا برای دفع مواد زائد نیاز به دستگاه دفعی دارد و یا برای زاد و ولد نیاز به دستگاه مخصوص به خودش دارد. اما در قیامت نه نیاز به دفع مواد زائد است چون تمام خوارکی های آنجا فاقد مواد زائد است و نه نیاز به دستگاه زاد و ولد است.

خلاصه کلام باید گفت: «حور عین» و «فرش مرفوعه» نمی توانند زن باشند بلکه به معنای «مونسِ بهشتی» هستند. و جنسیت به معنای دنیوی با قیامت فرق می کند. که یا همه انسانها در شمایلی جدید و بدون جنسیت خلق می شوند و یا خلقتی می یابند متفاوت از جنسیت و شمایل و اعطای دنیوی به نحوی که روش بهره بردنشان از «حور عین» و «فرش مرفوعه» مشابه باشد (والله اعلم) (برای توضیح بیشتر در خصوص عوالم انسانی به آیه (مؤمن ۱۱) مراجعه شود).

وَ السابِقُونَ السابِقُونَ (۱۰)

و کسانی که پیشی گرفته اند (۱۰)

☼ نکته:

در معنای سابقون سابقون چند قول آمده است، از جمله:

۱) صاحب المیزان، ج ۳۷، ص ۲۳۹، (که منبع قول دوم هم هست)، آورده: «مراد به سابقون اول، سابقین به خیرات و مراد به سابقون دوم، سابقین به اثر خیرات یعنی رحمت و مغفرت است» .

۲) بعضی گفته اند: سابقون اول و دوم یکی هستند و این تعبیر نظیر تعبیر شاعر است که می گوید: «انا ابوالنجم و شعری شعری = من ابونجم هستم که شعر من شعر من است» .

۳) شاید (و خدا بهتر می داند): مراد از سابقونِ اول، انبیاء و ائمه (ع) هستند که از سابقون دوم در اطاعت خدایتعالی پیشی گرفته اند و منظور از سابقون دوم، گروهی است که از اصحاب یمین پیشی گرفته اند (والله اعلم).

نکته ای از همان منبع: در این که سابقون چه کسانی هستند، اقوالی است: ۱) کسانی هستند که در طاعات و عبادات از بقیه سبقت گرفته اند. ۲) انبیاء علیهم السلامند. ۳) مؤمن آل فرعون و حبیب نجار است که داستانش در سوره یس آمده و نیز حضرت علی (ع) است که در ایمان به رسول خدا (ص) از دیگران سبقت داشت. ۴) اهل بیت (ع) است. (صاحب تفسیر المزان نظر اول را

تأیید کرده و سه نظر دیگر را حمل بر تمثیل دانسته است).

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۴۲، از مجمع، از امام ابی جعفر (ع):

سابقین چهار نفرند:

۱ - پسر آدم ۲ - پیشگام امت موسی، مؤمن آل فرعون.

۳ - پیشگام امت عیسی (ع)، حبیب نجار ۴ - پیشگام امت اسلام، حضرت علی بن ابیطالب (ع).

از همان منبع، از شیخ طوسی و در امالی، از رسول خدا (ص):

آنها علی (ع) و شیعیانش هستند که جلوتر از دیگران به بهشت روند و مقرب درگاه خدایند.

از همان منبع، از کمال الدین، از امام ابی جعفر (ع):

سابقون سابقون و آخرونْ هم که درباره اش فرموده: «و قلیل من الاخرین» ، ما هستیم.

ثُلَّةٌ مِنَ الاَوَّلینَ (۱۳) و قَلِیلٌ مِنَ الآخِرینَ (۱۴)

در گذشتگان بیشترند (۱۳) و در آیندگان کمترند (۱۴)

ثله: به معنای جماعت بسیار انبوه است.

اولین: منظور، امت های گذشته انبیاء سلف است.

آخرین: منظور امت اسلام است.

صاحب المیزان، ج ۳۷، ص ۲۴۸، آورده است: در کلام خدایتعالی هر جا سخن از اولین و آخرین کرده منظورش از اولین، امتهای گذشته و از آخرین امت اسلام است مانند آیه ای که در همین سوره می آید و می فرماید: «أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ» = «راستی ما پس از مردن دوباره از زمین برانگیخته می شویم؟ ما و پدران گذشته ما؟ بگو آری اولین و آخرین همگی یک روز در میقات جمع خواهند شد» (واقعه۴۷تا ۵۰)

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۶۰، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

از آدم تا من جزءِ ثله ی اولین است و امت من ثله ی آخرین است.

يَطُوفُ عَلَيهِم وِلدانٌ مُخَلَّدون (۱۷)

خدمتکاران جوان بهشتی پروانه وار به خدمتشان می پردازند (۱۷)

ولدان: جمع ولد به معنای فرزند است.

☼ نکته:

در معنای «ولدان» اقوالی آورده اند از جمله: ۱) ولدان، همان پسران بهشتی است. ۲)

ص :۲۹۴

همان فرزندان اهل دنیا هستند که نه حسناتی دارند تا پاداش گیرند و نه گناهانی تا عقاب شوند، ناگزیر این پست را به آنان محول کرده اند. ۳) آنها اطفال مشکرین هستند.

توجه: صاحب المیزان، ج ۳۷، ص ۲۴۹، نظریه اول را آورده است. صاحب جوامع، ج ۶، ص ۲۱۷، نظریه دوم را به نقل از حضرت علی (ع) و نظریه سوم را به نقل از حضرت رسول اکرم (ص) آورده است. صاحب صافی، ج ۶، ص ۲۴۲، نظریه سوم را به نقل از تفسیر قمی آورده است.

☼ مؤلف:

به استناد آیه شریفه طور که می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ» = «کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنان ملحق می کنیم؛ و از (پاداش) عملشان چیزی نمی کاهیم؛ و هر کس در گرو اعمال خویش است!» (طور۲۱) و نیز به استناد روایاتی از معصوم از جمله این روایت از امام صادق (ع) که می فرماید: «وقتی طفلی از اطفال مؤمنین از دنیا می رود در صورتی که پدر و مادرش قبلاً ـ از دنیا رفته باشند آن طفل را به آنها می دهند و اگر آن طفل خویشاوند نداشته باشد او را به دست حضرت زهرا (س) می سپارند تا وقتی که خویشاوندی از او به بهشت درآید» ، بنابراین نظریه دوم به طور قطع مردود است (البته اگر منظورش تمام اطفال باشد چه کافر و چه مؤمن).

خلاصه کلام: مراد از «ولدان» همان خدمتکاران بسیار زیبا و جوان است که خدایتعالی آنها را به عنوان یکی دیگر از نعمتهای بهشتی برای مؤمنین خلق فرموده است اما اینکه آیا خلقت آنها بهشتی است و یا اینکه اطفال کفارند که به آن شکل زیبا در خواهند آمد، یا هر دوی آنها باشند خدایتعالی بهتر می داند. اما در هر صورت آنها اطفال مؤمنین نیستند چون این اطفال به تَبَعِ والدینشان به عنوان یک انسان بهشتی محسوب می شوند و نه خدمتکار (والله اعلم).

وَ لَحمِ طَيرٍ مِمّا يَشتَهُونَ (۲۱) و از گوشت مرغ از هر نوع که اشتها کنند (۲۱)

نکته۱: آیه شریفه به یکی دیگر از نعمتهای «سابقون سابقون» اشاره دارد و آن هم «گوشتِ انواع پرندگان» است، که ممکن است این سؤال را تداعی کند که آیا در بهشت فقط گوشت

پرنـدگان وجود دارد و خبری از گوشت سایر چهارپایان نیست؟ در جواب، خـدایتعالی می فرمایـد: «وَ اَمدَدناهُم بِفاکِهَةٍ وَ لَحمٍ مِمّا یَشتَهون» = «و بر آن بهشتیان از هر نوع میوه و هر نوع گوشت که مایل باشند فراوان بیفزاییم» (طور۲۲). و اما این که علت اختصاص دادن گوشت پرنـدگان در این آیه چه بوده است، شایـد به خاطر لطافت و لذیـذ بودن گوشت پرنـدگان باشـد (والله اعلم).

نکته ۲: کلمه «لحم = گوشت» در قرآن کریم حـدود هفت بار تکرار شـده است. دو بار در خصوص گوشت بهشتی در دو آیه قبل بیان شـد. یکبار به عنوان گوشت برادر مرده به واسـطه غیب کردن، آمـده است: «لحم اخیه» (حجرات۱۲). چهار بار هم به عنوان «لحم خنزیر= گوشت خوک» که خدایتعالی آن را تحریم فرموده است:

۱ – (بقره ۱۷۳)، ۲ – (مائده ۳)، ۳ – (انعام ۶) ۴ – (نحل ۱۱۵). البته کلمه «لحماً» نیز در قرآن کریم آمده است ولی به گوشت بهشتی اشاره ندارد.

در المیزان، ج ۳۷، ص ۲۶۲، از درمنثور، از رسول خـدا (ص): همین که در بهشت نگاهت به مرغی بیفتـد و هوس بریان شدن آن را بکنی، همان مرغ در حالی که بریان شده پیش رویت می افتد.

در المیزان، ج ۳۷، ص ۲۶۲، آمده است: در بعضی از روایات آمده که مؤمن هوس هر چیز را بکند برایش حاضر می شود و او از آن چیز می خورد و بقیه اش به همـان حـالتِ اول بر می گردد، مثلاً اگر مرغ باشـد به سوی محل خود پرواز می کنـد و تازه در بین مرغان افتخار هم می کند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۲۴۲، از کافی، از امام صادق (ع) و از حضرت رسول (ص):

بهترین خورشها در دنیا و آخرت، گوشت است.

در حلیت المتقین، ص ۴۶، چ۱، از امام صادق (ع): کسی که ۴۰ روز گوشت نخورد کج خُلق شود.

فی سِدرٍ مَخْضُودٍ **(۲۸)** در سایه سدری بی خار (۲۸)

سدر: نام درخت خارداری است به نام «کُنار» .

مخضود: هر شاخه ای که تیغش را بریده باشند و دیگر خاردار نباشد.

☼ نکته:

خـدایتعالی در آیه شـریفه فوق یکی از نعمتهـای اصـحاب یمین در بهشت را یـادآور شـده است و آن هم «سـدر مخضود» می باشد. و از آنجا که درخت سدر، درختی کم ارزش و غیر قابل

مصرف خوراکی است که قرآن کریم در آیه سبا به کم ارزشی آن اشاره کرده و فرموده: «وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَى أَكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ» = «و به جای آن دو نوع باغهای پر نعمت، دو باغِ دیگر به آن ها دادیم که بار درختانش تلخ و ترش و بد طعم و اندکی درخت سدر بود» (سبا ۱۶)، بنابراین سدر با مخضود فرق دارد و فرق آن دو نیز در روایت ذیل مشهود است:

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۶۳، از درمنثور، از حاکم و بیهقی، از ابی امامه:

روزی عربی نزد رسول خدا (ص) شد و عرضه داشت: یا رسول الله! قرآن کریم نام درختی موذی را برده و ما انتظار نداشتیم که در بهشت، درختی موذی (اذیت کننده) وجود داشته باشد و صاحبش را اذیت کند، حضرت پرسید کدام درخت است؟ عرب گفت: درخت سدر، که دارای خار است. رسول خدا (ص) فرمود: مگر قرآن نفرموده: «فی سدر مخضود؟» خودش فرموده که خدا آن را خضد می کند، یعنی خارش را از آن می گیرد و به جای دانه های خارش میوه به آن می دهد، آری سدرِ بهشتی میوه ای می آورد که وقتی آن را می شکافند ۷۲ رقم طعام داخل آن است، طعامهایی که هیچ یک به رنگ دیگری نیست.

در کتاب خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۲۱، چ۲، از امام صادق (ع):

۵ میوه بهشتی است:

۱ - انار، ۲ - خرما، ۳ - سیب، ۴ - به، ۵ - انگور.

در عیون، ج ۲، ص ۲۸۰، از امام حسین (ع): رسول خدا (ص) چون انار می خورد کسی را در خوردنِ انار با خود شریک نمی کرد و می فرمود: در هر انار دانه ای از دانه های انار بهشتی است.

در تحف العقول، ص ۹۶، از امام علی (ع): خوردن ۲۱ عدد کشمش سرخ در هر بامداد ناشتا مرضِ سوء هاضمه معده و سخت دفع نمودن غذا در معده را تسریع بخشد و شفابخش است. و (ص۱۲۰) فرمود: انار را با دانه اش بخورید و مغز دانه را بجوید که معده را طباخی و شستشو کند و دل را زنده کند و وسوسه شیطان را ببرد. و (ص۱۱۷) فرمود: خوردن گلابی قلب را جلاء دهد و دردهایش را به اذن خدا آرام کند. و (ص۹۵) فرمود: سیب سبب پاک شدن معده است و دل را روشنایی دهد و ترسو را شجاع کند. و فرمود: اگر زن باردار «به» بخورد فرزندش «نیکوصورت و زیبارو» شود.

وَ طَلحٍ مَنضُودٍ **(۲۹)**

و درخت موزی که میوه هایش روی هم چیده شده (یا درختان پر برگ و سایه دار) (۲۹)

طلح: نام درخت موز است. بعضی گفته اند درخت موز نیست بلکه درختی است که سایه ای خنک و مرطوب دارد. بعضی هم گفته اند: درخت «ام غیلان» است که شکوفه های خوش بو دارد.

منضود: اسم مفعول از مصدر نضد به معنای چیدن به ردیف است.

در المیزان، ج ۳۷، ص ۲۶۴، از کافی، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص): اهل بهشت به زیارت یکدیگر می روند و در بهشتِ یکدیگر در زیر سایه های کشیده شده ای که هوا و روشنیش مانند هوا و روشنی ما بین طلوع فجر و طلوع خورشید و بلکه پاکیزه تر از آن است متنعم می شوند.

وَ فُرُشٍ مَرفُوعَةٍ **(۳۴)** و همسرانی عالی یا (مقامی عالی) دارند (۳۴)

فرش: جمع «فراش» به معنای گستردنی هاست. مرفوعه: به معنای عالی و بلند مرتبه است.

☼ نکته:

«فرش مرفوعه» نام همسرانِ بهشتیِ گروه یمین است که هم به زنان و هم به مردان تعلق دارد، نه این که «زن» باشد. و البته این همسران از نظر لطافت و زیبایی به پای همسرانِ گروهِ «سابقون سابقون» یعنی «حور عین» نمی رسند.

فَشارِبُونَ شُربَ الهِیمِ **(۵۵)**

پس از آن باز هم خواهید نوشید آنچنان که شتران تشنه آب می آشامند (۵۵)

هیم: جمع هیماء به معنای شتری است که دچار بیماری عطش آب یا استسقاء شده است. بعضی هم گفته اند، منظور از هیم، ریگزار است که هیچ گاه از آب سیر نمی شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۶۵، از محاسن، از امام صادق (ع):

نوشیدن به یک نفس کراهت دارد چون این شرب، شرب هیم یا شتر است.

از همان منبع، از محاسن، از حلبی، از امام صادق (ع):

نوشیدن مردم شبیه هیم کراهت دارد. هیم همان ریگزار است.

در جامع، ج ۷، ص ۵۷، از کافی، از عثمان بن عیسی: مردی از امام صادق (ع) سؤال کرد آشامیدن آب به یک نفس چه

صورت دارد؟ حضرت فرمود: لذتی است و باکی نیست، ولی بهتر آن است که

ص: ۲۹۸

به سه نفس بیاشامند. عرض کرد: مردم می گویند این گونه آشامیدن، «شرب الهیم» است. فرمود: دروغ می گویند، شرب هیم آن است که هنگام آشامیدنْ نام خدا را به زبان جاری نکنند.

☼ مؤلف:

این سه روایت منافاتی با هم ندارند چرا که «هیم» یعنی خوردن آب آشامیدنی پشت سر هم و با یک نفس است و چون احتمال خفگی و به خطر انداختن سلامتی در آن هست، مکروه می باشد. چیزی که هست این است که در روایت اول، «هیم» را به شترِ تشنه، در روایت دوم به ریگزارِ خشک و در روایت سوم به غفلت از یاد خدا تشبیه فرموده است. اما این که در روایت سوم یک نفس خوردن آب را بی اشکال فرموده، گویا شخص سائل آن را حرام فرض کرده بود که حضرت آن تحریم را نفی فرموده است و البته مؤید این گفته نیز استحبابی است که در سه نفس نوشیدنِ آب، بیان فرموده است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۸، از تفسیر ابوالفتوح:

بدان که پروردگار هر گاه خبر از نفس خود به لفظ جمع دهد؛ به ذات و صفات و اسماءِ خویش اشاره دارد چنان که می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر۹). و اگر به لفظ مفرد خبر دهد مانند آن که می فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (قصص۳۰)، اشاره است به ذات مطلق. ولی اگر بنده به پروردگار خود خطاب کند باید خطاب به لفظ مفرد باشد مثل: «انت یا رب» نه «انتم» . لفظ جمع موهم شرک و منافی توحید است و لذا گفته می شود «اشهد ان لا ـ اله الا الله» تا به خصوص حضرتش گواهی بدهد. {به عبارتی: ندا کردنِ خداوندِ سبحان با لفظِ جمع موهمِ شرک است. پس باید او را با لفظ «تو= انت» صدا نمود، نه لفظ «شما= انتم» . بر عکس بهتر است بقیه را با لفظ «شما» (جمع) صدا کرد}.

نَحْنُ خَلَقْناكُمْ فَلَوْ لا تُصَدِّقُونَ (۵۷)

أَ فَرَأَيْتُمْ ما تُمْنُونَ (۵۸)

أَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ (۵۹)

نَحْنُ قَدَّرْنا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶۰)

عَلى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِی ما لا تَعْلَمُونَ (۶۱)

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولى فَلَوْ لا تَذَكَّرُونَ (۶۲)

أَ فَرَأَيْتُمْ ما تَحْرُثُونَ (۶۳)

أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۴)

لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْناهُ حُطاماً فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۵)

إِنَّا لَمُغْرَمُونَ (۶۶)

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷)

أَ فَرَأَيْتُمُ الْماءَ الَّذی تَشْرَبُونَ (۶۸)

أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ

نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ (۶۹)

لَوْ نَشاءُ جَعَلْناهُ أُجاجاً فَلَوْ لا تَشْكُرُونَ (۷۰)

أَ فَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِی تُورُونَ (۷۱)

أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَها أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤُنَ (۷۲)

نَحْنُ جَعَلْناها تَذْكِرَةً وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِينَ (۷۳)

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴)

فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ (۷۵)

وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (۷۶)

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷)

فِی كِتابٍ مَكْنُونٍ (۷۸)

لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹)

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (۸۰)

أَ فَبِهذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱)

وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ (۸۲)

فَلَوْ لا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ (۸۳)

وَ أَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴)

وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لكِنْ لا تُبْصِرُونَ (۸۵)

فَلَوْ لا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶)

تَرْجِعُونَها إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۸۷)

فَأَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۸۸)

فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ وَ جَنَّهُ نَعیمٍ (۸۹)

وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمینِ (۹۰)

فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمینِ (۹۱)

وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبینَ الضَّالِّینَ (۹۲)

فَنُزُلٌ مِنْ حَمیمٍ (۹۳)

وَ تَصْلِیَهُ جَحیمٍ (۹۴)

إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الْیَقینِ (۹۵)

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظیمِ (۹۶)

ما شما را آفریدیم؛ پس چرا (آفرینش مجدد را) تصدیق نمی کنید؟ (۵۷) آیا از نطفه ای که در رحم می ریزید آگاهید؟ (۵۸) آیا شما آن را (در دوران جنینی) آفرینش می دهید یا ما آفریدگاریم؟ (۵۹) ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی گیرد (۶۰) تا گروهی را به جای گروه دیگری بیاوریم و شما را در جهانی که نمی دانید آفرینش تازه ای بخشیم (۶۱) شما عالم نخستین را دانستید؛ چگونه متذکر نمی شوید (که جهانی بعد از آن است)؟ (۶۲) آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟! (۶۳) آیا شما آن را می رویانید یا ما می رویانیم؟ (۶۴) هرگاه بخواهیم آن را مبدل به کاه در هم کوبیده می کنیم که تعجب کنید! (۶۵) (بگونه ای که بگویید:) براستی ما زیان کرده ایم (۶۶) بلکه ما بکلی محرومیم (۶۷) آیا به آبی که می نوشید اندیشیده اید؟ (۶۸) آیا شما آن را از ابر نازل کرده اید یا ما نازل می کنیم؟ (۶۹) هرگاه بخواهیم، این آب گوارا را تلخ و شور قرار می دهیم؛ پس چرا شکر نمی کنید؟ (۷۰) آیا درباره آتشی که می افروزید فکر کرده اید؟ (۷۱) آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریده ایم؟ (۷۲) ما آن را وسیله یادآوری (برای همگان) و وسیله زندگی برای مسافران قرار داده ایم (۷۳) حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن (و او را پاک و منزه بشمار) (۷۴) سوگند به جایگاه ستارگان (و محل طلوع و غروب آنها)! (۷۵) و این سوگندی است بسیار بزرگ، اگر بدانید! (۷۶) که آن، قرآن کریمی است (۷۷) که در کتاب محفوظی جای دارد (۷۸) و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [= دست یابند] (۷۹) آن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده (۸۰) آیا این سخن را [= این قرآن را با اوصافی که گفته شد] سست و کوچک می شمرید (۸۱) و به جای شکر روزیهایی که به شما داده شده آن را تکذیب می کنید؟! (۸۲) پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می رسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید)؟! (۸۳) و شما در این حال نظاره می کنید (و کاری از دستتان ساخته نیست) (۸۴) و ما از شما به او نزدیکتریم ولی نمی بینید! (۸۵) اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی شوید (۸۶) پس آن (روح) را بازگردانید اگر راست می گویید! (۸۷) پس اگر او از مقربان باشد (۸۸) در روح و ریحان و بهشت پرنعمت است! (۸۹) اما اگر از اصحاب یمین باشد (۹۰) (به او گفته می شود:) سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب یمینند! (۹۱) اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد (۹۲) با آب جوشان دوزخ از او پذیرایی می شوید! (۹۳) و سرنوشت او ورود در آتش

جهنم است (۹۴) این مطلب حق و یقین است! (۹۵) پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن! (۹۶)

عَلیٰ اَنْ نُبَدِّلَ اَمثالَکُمْ وَ نُنشِئَکُمْ فی ما لا تَعلَمُونَ (۶۱)

ما بر این اساس مقدر کرده ایم که جماعتی مثل شما جایگزین شما شوند و شما را به

خلقتی دیگر که از آن خبر ندارید ایجاد کنیم (۶۱)

☼ نکته:

آیه شریفه از دو جمله تشکیل شده است: ۱) «علی ان نبدل امثالکم» ۲) «و ننشئکم فی ما لا تعلمون» . در جمله اول می خواهد بفرماید که: «ما مرگ را بر شما مقدر کردیم تا به واسطه آن، جا برای شما باز شود و دیگران جای شما را بگیرند و شما به دنیای دیگر بروید» . در جمله دوم می خواهد بفرماید: «وقتی شما از این دنیا به واسطه مرگ به عالم دیگر منتقل شدید در آن عالم خلقتی جدید که به آن خلقت علم ندارید پیدا خواهید کرد» . رو بر هم دو جمله این می شود: اولاً: به واسطه این مرگ است که جا برای نسل جدید به وجود می آید تا آنها هم زندگی را در دنیا آغاز کنند. ثانیاً: مرگ، پایان کار نیست بلکه یک نعمت الهی است و آغاز یک زندگی جدید، در عالمی جدید و با خلقتی نو و جدید است. ثالثاً: جسم اخروی انسان با جسم دنیوی او یکسان نیست بلکه شبیهِ همند چون ما به جسم دنیوی خویش آگاهیم.

☼ نکته:

در خصوص شکل گیری جسم انسان در قیامت همانطور که در ذیلِ آیه ۹۹ اسرا با سند و به تفصیل آوردیم دو نظریه وجود دارد:

۱) جسم اخرویِ انسان چیزی شبیه و مثل این جسم دنیوی است اما کاملاً متفاوت و غیر از این جسم می باشد و به عبارتی «جسم مثالی» است و نه «عینی» . و مؤید این نظریه، دو آیه از قرآنِ کریم است، یکی آیه شریفه مورد بحث که می فرماید: «عَلَى أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» (واقعه ۶۱) و دیگری آیه: «قادرٌ علی ان یَخلُقَ مِثلهم» (اسرا ۹۹)، است.

۲) جسم اخرویِ انسان دقیقاً عین همین جسم دنیوی است و هیچ فرقی ندارد. و به عبارتی «جسم عینی» است و نه «مثالی» . و مؤید این نظریه هم آیه ای از قرآن کریم است که می فرماید: «أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ (۳) بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ (۴)» = «آیا آدمی، می پندارد که ما قادر نیستیم استخوانهای (پوسیده) او را باز جمع کنیم؟ (۳) بلی ما قادریم که سرانگشتان او را هم درست گردانیم (۴)» (۱).

اما قول اول صحیح تر است (والله اعلم) و دلایل تأیید این نظریه به این شرح است:

ص :۳۰۱

۱- قیامت۳و۴

جسم دنیوی انسان در حال تغییر و دگرگونی و همواره رو به پیری و زوال است در صورتی که جسم اخروی، ثابت و جاودانه است. و عقل سلیم قبول نمی کند که دو جسم، یکی در حال زوال و دیگری جاودانه باشد، با این حال عین هم بوده و تفاوتی نداشته باشند. برای روشن شدن موضوعْ مثالی می زنیم: اگر یک حبه قند و یا یک گلوله نمک را به یک محیط دیگری مثل آب وارد کنیم، حالت و شکل دیگری به خود می گیرد که با شکل قبلی آن کاملاً متفاوت است چون شرایط محیط خشک و تر با هم فرق دارند. پس شکل آن نیز به تناسب محیطش فرق خواهد کرد ولی از بین نمی رود. انسان ها پنج یا شش عالم را طی می کنند و هر مرحله به تناسب محیط و عوامل موجود در آن عالم شکلِ خاص خود را می گیرند. ملموس ترینِ این عوالم، دو عالم رحم و زمینِ مادی است، حال با این که این دو عالم هر دو مادی هستند و بسیار هم شبیه یکدیگرند ولی اختلافاتِ فاحشی دارند مثلاً در عالم رحمِ مادر، همه ما در یک مایع به نام «آمونیوم» غوطه وریم، اما خفه نمی شویم و یا اگر این جسمِ عالمِ رحمی را قبل از شش ماهگی در عالم زمینی قرار دهند از بین می رود و نیز اگر همین جسم، بعد از ۹ ماهگی در عالم رحم بماند، زنده نخواهد ماند. حتی در همین عالم زمینی، یک شخصِ ۱ ساله، دقیقاً عین همان شخصْ در سن ۴۰ سالگی نخواهد بود. حال اگر عالمِ تماماً مادیِ دنیا را با عالم معنوی قیامت مقایسه کنیم اختلافاتِ فراوانی خواهیم یافت. مثلاً متابولیسم غذایِ دنیوی باعثِ تولیدِ سمومی در بدن می شود که باید دفع شوند، پس جسم دنیوی انسان بایستی دستگاه دفعی و جزئیاتِ آن را داشته باشد، اما در قیامت، مواد زائدی وجود ندارد، بنابراین دستگاه دفعی هم مورد نیاز نیست. و یا در دنیا انسان برای ادامه حیات و بقاء، نیاز به زاد و ولد دارد و این لازمه ی داشتن دستگاه تناسلی است و شهوت و تمایل جنسی، صرفاً وسیله ای برای رسیدن به این هدفِ اصلی است. اما در قیامتْ انسان زاد و ولدی ندارد، پس نیازی هم به این دستگاه نخواهد داشت و اینکه یکی از نعمتهای بهشتی «همسر» است دلیل بر وجود دستگاه تناسلی نیست بلکه روشِ ارضاء آن دنیا، با این دنیا متفاوت است. و این که در قول دوم به دو آیه استناد شده که در قیامت استخوانها و حتی سرانگشتان نیز مجدد خلق می

شود، دلیل بر «عین هم» بودنِ دو جسم نمی باشد. چرا که اولاً: در این دو آیه شریفه صراحتی در بیان این مطلب نیست، بلکه صرفاً محاجه و پرسشی از جانبِ خدای تعالی به منکرینِ قیامت است که بحث مفصل آن در آیه (اسرا ۹۹) آمده است. ثانیاً: همان گونه که گفتیم جسم اخروی شبیه جسم دنیوی است یعنی علاوه بر اختلافات فاحش بین دو جسم، همچنین شباهتهایی با هم دارند و از جمله این شباهتها داشتنِ دست، پا، اسکلت بدنی، سر، چشم، گوش، انگشت و اثر آن و غیره است و البته این اسکلت و استخوان و پوست، عینِ اسکلت و استخوان و پوستِ دنیوی نیست چرا که اعضای دنیا، فرسوده و زوال پذیر است. پس بایستی از یک جنسی ابدی درست شوند که زوال نداشته باشند. لذا برانگیخته شدن از خاکِ زمینی و شکل گیری همان ذراتِ دنیوی، یک سخنی عوام فریبانه است، که بحثِ آن در آیه (اسرا ۹۹) گذشت. ناگفته نماند که شکل و چهره اخروی هر شخص به تناسبِ اعمال و رفتارش حالت می گیرد. هر چه اعمالِ وزین تری داشته باشیم، شکل و چهره زیباتر و پر جلوه تری، با ته نمایی مشابه خواهیم داشت، اما شبیهِ این جسم، نه عینِ آن.

توجه: برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۹۹ سوره «اسراء» مراجعه شود (در آیه ی شریفه ۹۹ اسراء به صراحت اشاره به «خلقت مثالی» فرموده است: « ... یَخلق مثلهم ... ».

فلآَ أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۷۵) مطلب آن قدر روشن است که

حاجت نیست به این که به سقوط ستارگان سوگند یاد کنیم (۷۵)

مواقع: جمع «موقع» به معنای «محل» یا «وقوع» یا «سقوط» است.

☼ نکته:

در معنای «لا ـ اقسم» دو قول است: ۱) «لا ـ» در آن زیادی و بی معنی است و تنها برای تأکید است پس معنای کلمه «اقسم» به تنهایی است، بدین معنا: «سوگند می خورم»

۲) «لا» ، نافیه است و جمله را منفی می کند یعنی: «سوگند نمی خورم» .

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۲۹۱، از قمی، از امام (ع):

معنای «لا اقسم» ، «قسم» است و کلمه «لا» به معنی «نفی» نیست.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۲۵۲، از قمی: معنایش این است: «به مواضع ستارگان قسم می خورم».

ص :۳۰۳

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۲۵۲، از مجمع البیان، از امام باقر(ع) و امام صادق (ع):

همانا مواقع نجوم، رجم کردن و راندنِ شیاطین توسط آنهاست و مشرکان به آنها قسم می خورند، پس خداوند سبحان فرمود: «پس من قسم به آنها نمی خورم» .

☼ مؤلف:

در روایتِ صاحبِ مجمع، «لا» را «نفی» بیان کرده، ولی روایت قمی و المیزان آن را «تأکید» بیان کرده اند (والله اعلم).

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ (۷۸) لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹)

به درستی این کتاب، خواندنی شده ی ارجمندی است (۷۷) (که قبلاً)

در کتابی پنهان از بشر بود (۷۸) که جز پاکان از آن آگاه نیست (۷۹)

نکته ۱: خدایتعالی در جای دیگر می فرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظ» = «بلکه آن قرآن مجید است که در لوح محفوظ است» (بروج ۲۲و۲۱) و نیز می فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَينَا لَعَلِي حَكِيمٌ» = «ما آن را کتابی خواندنی و عربی کردیم، تا شاید شما تعقل کنید و گرنه قرآن در ام الکتاب است که نزد ما مقامی بلند و فرزانه دارد» . (زخرف۳و۴) و نیز می فرماید: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ» = «ما حقایق قرآن را تنها به زبان تو ای رسول سهل و آسان کردیم» (مریم ۹۷) و (1).

به استناد آیات فوق، قرآن کریم قبل از نزول در ام الکتاب یا لوح محفوظ یا لوح مکنون و خارج از درك و فهم بشر بوده است که بعداً خدایتعالی آن را به شکل کنونی و خواندنی و قابل فهم و البته به واسطه و به لسانِ مبارك حضرت رسول (ص)، برای بشر نازل فرمود.

نکته ۲: در معنای آیات شریفه اقوالی است: ۱) بعضی گفته اند: جمله: «لا یمسه الا المطهرون» صفت قرآن است و معنایش این می شود که سزاوار نیست کسی قرآن را لمس کند، مگر آنکه با طهارت باشد. ۲) برخی گفته اند: «مطهرون» فقط ملائکه هستند. ۳) صاحب المیزان (ج۳۷، ص ۲۸۲ - ۲۸۴، که منبع دو قول بالاـ هم هست) آورده: منظور از مس قرآن دست کشیدن به خطوط آن نیست، بلکه علم به معارف آن است که جز پاکانِ خلق کسی به معارف آن عالم نمی شود. پس مطهرون عبارتند

۱- دخان ۵۸

از کسانی که خدایتعالی دلهایشان را پاک کرده، مانند ملائکه کرام و برگزیدگانی از بشر که درباره آنان فرموده: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» = «بدرستی خدا خواسته است تا رجس را از شما اهل بیت دور کند و شما را به نوعی تطهیر نماید» (۱).

☼ مؤلف:

آیه شریفه: «لا یَمَسُّهُ الا المطهرون» صفتِ قرآن مجید است، چه قرآن کریم قبل یا بعد از نزول از لوح محفوظ یا کتاب مکنون باشد. بنابراین تمام اقوال فوق صحیح است حال اگر آن را صفت قرآن کنونی فرض کنیم پس کلمه «یمسه» به معنای مسح و دست کشیدن است و اگر آن را صفت قرآن مکنون فرض کنیم پس کلمه «یمسه» به معنای علم به معارف آن است و مراد از مطهرون، هم اهل بیت (ع) و هم ملائکه کرام هستند (والله اعلم).

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ (۸۳) وَأَنتُمْ حِینَئِذٍ تَنظُرُونَ (۸۴) وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنكُمْ وَلَكِن لَّا تُبْصِرُونَ (۸۵) پس چرا وقتی جان یکی از شما به حلقوم می رسد (۸۳) و در آن هنگام همه تماشا می کنید (۸۴) درحالی که ما از شما به او نزدیکتریم ولی شما نمی بینید (۸۵)

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۲۵۴، از کافی، از امام صادق (ع): وقتی که جان محتضر به گلو می رسد، مکان خودش را در بهشت یا دوزخ مشاهده می کند و می گوید: مرا به سوی دنیا برگردانید تا به اهل و عیالم خبر جایگاه خود را بدهم می گویند هیهات ممکن نیست.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِیمِ (۹۶) پس به نام پروردگار عظیمت تسبیح گوی (۹۶)

توجه: این آیه شریفه دو بار در این سوره تکرار شده است: ۱) در آیه ۷۴ ۲) در آیه ۹۶.

صاحب تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۵، آورده است:

چون این آیه نازل شد، پیغمبر اکرم (ص) دستور دارد آن را با ذکر رکوع قرار دهند، یعنی در رکوع بگویند: «سبحان ربی العظیم و بحمده» . و آیه: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (اعلی ۱) که نازل شد، امر فرمود آن را ذکرِ سجود قرار دهند و بگویند: «سبحان ربی الاعلی و بحمده» .

خلاصه آیات سوره وا قعه:

۱ – واقعه ۷ – ازواجاً ثلاثه ۸ – اصحاب میمنه ۹ – اصحاب مشئَمه ۱۰ – سابقون سابقون ۵۶ – خصوصیات این سه گروه ۵۶ – یوم الدین ۷۴ – فسبح باسم ربک العظیم ۷۵ – فلا اقسم بمواقع النجوم ۷۹ – مطهرون ۹۱ و ۹۰ – اصحاب یمین ۹۶ – فسبح باسم ربک العظیم.

۱- احزاب ۳۳

۵۷ سوره حدید

۵۷ – سوره حدید (آهن).

مدنی است. و ۲۹ آیه دارد. جزءِ سوره های مُسَبّحات است.

خلاصه مطالب: توحید _ معاد _ سبقت در خیرات _ داستان حضرت نوح (ع) و ابراهیم (ع).

بسم الله الرحمن الرحیم

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۱)

آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گوید و او عزیز و حکیم است (۱)

☼ نکته:

از این سوره به بعد ۵ سوره ی دیگرِ مسبحات قرار دارند. مُسَبِّحات ۷ سوره اند که با تسبیح شروع می شوند: ۱) اسرا ۲) حدید ۳) حشر ۴) صف ۵) جمعه ۶) تغابن ۷) اعلی.

☼ نکته:

«من» فقط به موجودات دارای شعور بر می گردد ولی «ما» به تمام موجودات بر می گردد بنابراین به استناد این آیه شریفه تمام موجودات از جمله سنگ و خاک و غیره در حال تسبیح و ستایش پروردگار متعال هستند اما ما تسبیح آنها را متوجه نمی شویم. و البته این تسبیح، حقیقی است. همچنان که خدایتعالی می فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَیءٍ إِلَّا یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ» = «هیچ موجودی نیست مگر آن که خدا را تسبیح و حمد می گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید» (اسراء ۴۴) و نیز می فرماید: «قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیءٍ» = «در پاسخ گفتند ما را آن خدایی به زبان درآورد که تمامی موجودات را به زبان درآورده است» (۱).

توجه: برای توضیح در خصوصِ تسبیحِ سنگ و چوب به ذیل آیه (اسراء ۴۴) رجوع شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۳۰۶، از دُرّمنثور:

رسول خدا (ص) همواره قبل از خواب سوره هایی که در آغازش مسئله تسبیح ذکر شده می خواند و می فرمود: در این سوره ها آیه ای است که از هزار آیه بهتر است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۳۰۷، از کافی: از حضرت علی (ع) پرسیدند: پروردگار ما قبل از اینکه آسمانی و زمینی خلق کند کجا بود؟ فرمود: کلمه (کجا بود) سؤال از مکان است و در مورد خدایتعالی صحیح نیست، زیرا خدایتعالی که خالق

مکان است او بود در حالی که مکانی نبود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۷۰ و ۷۱، از تأویل الآیات، از محمد بن عباس، از جابر بن انصاری:

۱- فصلت ۲۱

روزی به خدمت پیامبر (ص) شرفیاب شدم، در آن موقع علی (ع) نیز تشریف آورد، پیغمبر (ص) به احترام آن حضرت بلند شد و او را بوسید و پهلوی خود نشانید و فرمود: یا علی! برخیز و با خورشید تکلم کن پاسخت را خواهد داد. علی (ع) خطاب به خورشید فرمود: ای مخلوقِ با عظمت خدا، چگونه صبح کردی؟ عرض کرد: به خیر و خوشی ای اول و ای آخر و ای ظاهر و ای باطن و ای کسی که به هر چیزی توانایی و به اسرار نهانیِ جهانیانْ آگاهی، ای برادر و وصی پیغمبر آخر زمان! اصحاب تعجب کردند و به پیامبر (ص) عرض کردند: خورشید علی (ع) را به اوصاف الهی خطاب کرد. پیامبر (ص) فرمود: مراد به اول، آن است که علی (ع)، اول کسی است که به خدا ایمان آورده و منظور از آخر، کسی است که مرا روی تخت مغتسل مشاهده می کند. و اولین وصی پیغمبر آخر زمان است و بعد از من دیگر پیغمبری نیست و مراد به ظاهر آن است که او بر مخزون سِرّ خداوند و من آگاه باشد و مقصود از باطن، بطون علم من است و خداوند علمی از حلال و حرام و واجب و مستحب و تنزیل و تأویل و محکم و متشابه و مشکل را نازل نکرده است مگر آن که علی (ع) به آنها داناست و اگر ترس آن نبود که طایفه ای در حق او می گفتند آن چه را که نصارا در حق عیسی (ع) گفته اند، درباره علی (ع) منقبتی می گفتم که عبور نمی کرد از جایی مگر آن که مردم خاک زیر قدم او را برمی داشتند و از آن طلب شفا می کردند.

چند پند پر ارزش و گرانبها: (این اعمال با عبادت و ترک گناه و توکل و اعتقاد همراهند).

پند اول: چه کنیم تا اعمالمان سنگین و پر بها شود؟ ۱ – سکوت.

۲ – خوش خلقی.

۳ – ترک آن چه فایده ندارد.

۴ – نماز شب.

۵ – ذکر «لا اله الا الله» .

۶ – ذکر «الحمد لله» .

۷ – ذکر تسبیح حضرت زهرا (س).

۸ – در باطن بهتر از ظاهر بودن.

۹ – ختم کردن مجلس با آیه: «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» (۱).

پند دوم: چه کنیم تا دعایمان مستجاب شود؟ ۱ – ذکر «بسم الله» در اول دعا ۲ – مدح خدا ۳ – ذکر «صلوات» ۴ – ناامیدی از مردم ۵ – حضور قلب و امیدوار به اجابت دعا ۶ – اصرار بر دعا ۷ – پوشیدن انگشتر عقیق و فیروزه ای ۸ – دعا برای مؤمنین قبل از دعا ۹ – خواندن ۱۰۰ آیه از

۱- صافات ۱۸۲ - ۱۸۰

قرآن و بعد تکرار ذکر «یا الله» ۱۰ – ختم دعا به ذکر «ما شاء الله لا حول و لا قوهَ اِلا بالله» .

پند سوم: چه کنیم تا دین و ایمانمان ترقی یابد؟ ۱ – خوف از خدا ۲ – صبر بر مصائب ۳ – وفای به عهد ۴ – خوش خلقی ۵ – آموختن مسائل شرعی ۶ – دوست داشتن کمی مال دنیا ۷ – دوست داشتن گمنامی ۸ – حج ۹ – سخاوت ۱۰ – کم حرفی ۱۱ – احسان ۱۲ – تجاوز نکردن از حق ۱۳ – داخل نشدن به باطل در موقع خشنودی ۱۴ – خارج نشدن از حق در موقع غضب.

پند چهارم: چه کنیم تا روزیمان زیاد شود؟ ۱ – خوش خلقی ۲ — خوش رفتاری با همسایه ۳ – احسان به والدین ۴ – صله ی رحم ۵ – صدقه ۶ – نیت پاک داشتن ۷ – توکل به خدا ۸ – قرائت سوره واقعه هر شب ۹ – قرائت سوره یس ۱۰ – قرائت زیارت عاشورا ۱۱ – ذکر آیه الکرسی ۱۲ – درستکاری و امانت داری ۱۳ – ذکر «لا اله الا الله الملک الحق المبین» ۱۰۰ بار در روز ۱۴ – دعا کردن برای مؤمن در خلوت ۱۵ – گرفتن ناخن و شارب در روز جمعه ۱۶ – شستن دست پیش از غذا ۱۷ – خود داری از شهوت به حرام ۱۸ – شانه کردن موی سر ۱۹ – ذکر سلام و سوره توحید بعد از ورود به منزل.

پند پنجم: «کلمات فَرَج» (دعای تلقین محتضر):

«لا اِلهَ اِلاّ اللهُ الحَلیمُ الکَریم، لا اِلهَ اِلاّ اللهُ العَلِّیُ العظیم، سبحانَ اللهِ رَبِّ السمواتِ السَّبعِ وَ رَبِّ الاَرَضِینَ السَّبع وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَینَهُنَّ وَ رَب العَرشِ العظیمَ و الحَمد لِله رَبِّ العالَمین» .

پند ششم: هرگاه از چیزی می ترسید برای امان ماندن از آن، بسیار بگویید: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» = «خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست» (۱).

پند هفتم: هرگاه بخواهید از مکر و حیله ی دیگران در امان بمانید، بسیار بگویید: «أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» = «من کارم را به خدا واگذارم که خدا نسبت به بندگان بیناست» (۲).

پند هشتم: هرگاه بسیار ناراحت و غمگین هستید برای رفع آن، بسیار بگویید: «لا اِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» = «جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستمکاران بودم» (۳).

پند نهم: اگر مال و زینت دنیا می خواهید، بسیار بگویید: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» = «خواستْ

۱- آل عمران۱۷۳

۲- غافر۴۴

۳- أنبیا۸۷

خواستِ خداست؟! (هیچ) قوت (و نیرویی) جز از ناحیه خدا نیست!» (۱).

لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یُحْیی وَ یُمیتُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ (۲)

هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلیمٌ (۳)

هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها وَ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فیها وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ (۴)

لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵)

یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ هُوَ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۶)

آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَکُمْ مُسْتَخْلَفینَ فیهِ فَالَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ کَبیرٌ (۷)

مالکیت (و حاکمیت) آسمانها و زمین از آن اوست؛ زنده می کند و می میراند؛ و او بر هر چیز توانا است! (۲) اول و آخر و پیدا و پنهان اوست؛ و او به هر چیز داناست (۳) او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت)؛ آنچه را در زمین فرو می رود می داند و آنچه را از آن خارج می شود و آنچه از آسمان نازل می گردد و آنچه به آسمان بالا می رود؛ و هر جا باشید او با شما است و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست! (۴) مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست؛ و همه کارها به سوی او بازمی گردد (۵) شب را در روز می کند و روز را در شب؛ و او به آنچه در دل سینه ها وجود دارد داناست (۶) به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه شما را جانشین و نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید؛ (زیرا) کسانی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند، اجر بزرگی دارند! (۷)

وَمَا لَکُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولُ یَدْعُوکُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّکُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِیثَاقَکُمْ إِنْ کُنتُمْ مُؤْمِنِینَ (۸) و چرا به خدا و رسول ایمان نمی آورید با این که رسول، شما را دعوت می کند به اینکه به پروردگارتان ایمان آوردید. و با این که او از شما پیمان گرفته بود، اگر به پیمان خود ایمان دارید (۸)

☼ نکته:

در معنای «میثاق» دو قول آورده اند:

۱ - مراد، همان شهادتین است که مسلمانان در موقع اسلام آوردن می گویند و میثاق می بندند که تسلیم و مطیع خدا و رسولش شوند.

۲ - مراد، آن عهدی است که در روز «اَلَسْتُ» در عالم ذرّ از هر انسانی گرفته اند.

توجه: صاحب تفسیر جامع (ج۷، ص ۷۳)، قول دوم را تأیید کرده است ولی برعکس صاحب تفسیر المیزان (ج۳۷، ص ۳۱۷)، نظریه ی اول را تأیید کرده و آورده است: این احتمال که ضمیر در اخذ به خدای سبحان برگردد از سیاق آیه که سیاق احتجاج علیه مؤمنین است، به دور است برای این که مؤمنین به یاد چنین میثاقی نبودند، علاوه بر این که میثاق در عالم ذرّ، اختصاص به مؤمنین ندارد، کفار و منافقین هم چنین میثاقی سپرده اند.

ص: ۳۰۹

۱- کهف ۳۹

☼ مؤلف:

ظاهراً این دو مفسر عزیز برداشتشان از آیه شریفه به اعتبار برگشت ضمیر در «اخذ» بوده است، بدین صورت که اگر ضمیر در «اخذ» به خدایتعالی برگردد پس نقل دوم صحیح خواهد بود و اگر ضمیر در «اخذ» به رسول خدا (ص) برگردد پس نقل اول صحیح خواهد بود، چرا که در عالم ذر، این خدایتعالی بود که از تمام انسانها میثاق گرفت و نه رسول خدا (ص).

اما دلیلی که صاحب المیزان برای برگشت ضمیر در «اخذ» به رسول خدا (ص) آورده هنگامی صحیح خواهد بود که مخاطب آیه شریفه را فقط مؤمنین فرض کنیم. در صورتی که سیاق آیه شریفه به این برگشت نمی خورد و صحیح تر آن است که مخاطب آیه ی شریفه تمام انسانها باشد. لذا برگشت ضمیرِ مذکور به خدای تعالی همچنان پا برجاست. اما به نظر حقیر، ضمیر به خدای تعالی برمی گردد ولی هر دو قول هم صحیح است، چرا که در عالم ذر علاوه بر توحید، از نبوت و امامت هم میثاق گرفته شد، که بحث آن در آیه (اعراف ۱۷۲) آمد. (والله اعلم).

هُوَ الَّذی یُنَزِّلُ عَلی عَبْدِهِ آیاتٍ بَیِّناتٍ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ إِنَّ اللَّهَ بِکُمْ لَرَؤُفٌ رَحیمٌ (۹)

وَ ما لَکُمْ أَلاَّ تُنْفِقُوا فی سَبیلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ میراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا یَسْتَوی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا وَ کُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنی وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرٌ (۱۰)

او کسی است که آیات روشنی بر بنده اش [= محمد] نازل می کند تا شما را از تاریکیها به سوی نور برد؛ و خداوند نسبت به شما مهربان و رحیم است (۹) چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمانها و زمین همه از آن خداست (و کسی چیزی را با خود نمی برد)! کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها بلندمقامتر از کسانی هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند؛ و خداوند به هر دو وعده نیک داده؛ و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است (۱۰)

☼ نکته:

در خصوص آیه ۱۰ مراد از فتح، فتح مکه یا فتح حدیبیه است.

مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ (۱۱) کیست که به خدا قرض نیکو دهد تا خداوند پاداش او را چندین برابر گرداند و جزای نیک به او دهد (۱۱)

☼ نکته:

خدایتعالی در قرآن کریم حدود ۶ بار از «قرض الحسنه» نام برده است:

«وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً یُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ کَرِیمٌ» (حدید ۱۸)

«مَّن ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافاً کَثِیرَةً» (بقره ۲۴۵)

«وَأَقْرَضْتُمُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً لَّأُکَفِّرَنَّ عَنکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَلأُدْخِلَنَّکُمْ جَنَّاتٍ ... » (مائده ۱۲)

ص :۳۱۰

«اِن تُقرضُوا اللهَ قَرضاً حَسناً يُضاعِفهُ لَکُم و يَغفر لَکُم و اللهُ شکورٌ حليم» (طلاق ۱۷)

«وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيْراً وَأَعْظَمَ أَجْراً» (مزمل ۲۰)

ما هر چه داريم از لطف و عطاياى الهى است لذا آن چه خدايتعالى به عنوان پاداش در برابر اعمال خير به بندگان مى دهد، تنها تفضل و عنايتى ديگر است و نبايستى آن را به صرف طلب يا استحقاق فرض کنيم. با اين حال خداى سبحان در عوضِ قرض نيکوى ما، پاداشهايى در نظر گرفته است از جمله «اجر کريم» ـ «مضاعف کردن آن قرض» ـ «مضاعفى کثير» ـ «بخشش سيئات» ـ «دخول در بهشت» ـ «مغفرت الهى» ـ «اجرى عظيم» .

در تفسير جامع، ج ۷، ص ۷۵، از امام صادق (ع): بر درِ بهشت نوشته شده است: به هر درهمى از قرض، هيجده برابر اجر و پاداش داده مى شود، ولى اعطاى صدقه ده برابر اجر دارد، زيرا قرض فقط به نيازمند داده مى شود ولى صدقه بيشتر اوقات به دست غير مستحق مى رسد.

در تفسير جامع، ج ۷، ص ۷۴، از کافى، از حضرت موسى بن جعفر (ع): آيه در شأن خويشان و خاندان آل محمد (ص) و صله نمودن با امام نازل شده، زيرا خداوند احتياجى به اموال مردم ندارد تا از آنها قرض بگيرد و هر حق و مالى که به خداى تعالى متعلق است، براى ولى و خليفه اوست.

در علل الشرايع، ج ۲، ص ۶۸۳، چ۲، از رسول خدا (ص): از قرض گرفتن و پيدا شدن دِيْنْ اجتناب کنيد زيرا موجبِ حزن و غم در شب و ذلت و خوارى در روز مى شود.

در علل الشرايع، ج ۲، ص ۶۸۵، چ۲، از رسول خدا (ص):

پناه مى برم به خدا از کفر و قرض. (پرسيده شد) آيا قرض برابر با کفر است؟ فرمود: بله.

در علل الشرايع، ج ۲، ص ۶۸۵، چ۲، امام صادق (ع): هر گناهى را کشته شدن در راه خدا جبران مى کند مگر قرض که هيچ جابر و کفاره اى ندارد مگر آن که بدهکار آن را پرداخت کند يا رفيقش از جانب او پرداخت کند يا صاحب قرض آن را ببخشد.

در علل الشرايع، ج ۲، ص ۶۸۹، چ۲، از رسول خدا (ص):

وقتى خدا بخواهد بنده اى را خوار کند قرض را بر گردنش قرار مى دهد.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (١٢) يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (١٣)

آن روز مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان از پیش رو و از دست راستشان در حرکت است، بشارت باد شما را در آن روز به جناتی که نهرها از دامنه اش روان است و شما در آن جاودانید و این خود رستگاری عظیم است (١٢) آن روز مردان و زنان منافق به مردم با ایمان گویند: کمی مهلت دهید تا برسیم و از نور شما اقتباس کنیم، به ایشان گفته می شود، به عقب برگردید و از آن جا نور بیاورید، در این هنگام، دیواری میان این دو طایفه زده می شود، که در باطنش (طرف مؤمنین) رحمت و در ظاهرش (سمت منافقین) عذاب است (١٣)

☼ نکته:

خدای تعالی در جای دیگری می فرماید: «وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يوْمَ لَا يخْزِي اللَّهُ النَّبِي وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يسْعَى بَينَ أَيدِيهِمْ وَبِأَيمَانِهِمْ يقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ» = «و شما را در باغهای بهشتی که نهرها زیر درختانش جاری است داخل کند و آن روزی است که خدا، پیامبر خود و اهل ایمان را ذلیل نمی سازد، در آن روز نور آنها در پیش رو و سمت راست ایشان می رود. و می گویند: پرورگارا ! نور ما را به حد کمال برسان و ما را ببخش که تو تنها بر هر چیز توانایی» (تحریم ٨)

☼ نکته:

مؤمنین علاوه بر قیامت در دنیا نیز دارای نوری بر چهره هستند که همان نور ایمان است، همچنان که خدایتعالی می فرماید: «وَيَجْعَل لَّكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ» = «و برایتان (در دنیا) نوری قرار دهد که با آن زندگی کنید» (حدید ٢٨)

و نیز می فرماید: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» = «آیا کسی که مرده بود، پس ما او را زنده کردیم و برایش نوری قرار داده ایم که با آن در بین مردم آمد و شد می کند مانند کسی است که در ظلمت هایی به سر می برد

که بیرون شدنی بر ایشان نیست؟» (انعام ۱۲۲)

☼ نکته:

وجود نور در چهره، در محشر و بهشت عینیت دارد و این نور به واسطه اعمالِ نیکِ افراد در دنیاست که هر چه اعمال وزین تری داشته باشند نور و چهره ی زیباتری خواهند داشت و این گفته، مؤید همان تعبیری است که در سوره واقعه در خصوصِ تجسمِ اعمال بیان کردیم.

☼ نکته:

از آن طرف چون منافقین عملی نداشته اند لذا نوری هم در قیامت و محشر نخواهند داشت پس چهره ای ظلمانی و زشت خواهند داشت و از آن جایی که به واسطه این نور است که راه رسیدن از محشر به بهشتِ برین پیدا می شود لذا آنها هرگز نخواهند توانست به بهشت راه یابند و ناچار می شوند از مؤمنین درخواست نور کنند.

☼ نکته:

اینکه مراد از «وراء» در آیه شریفه چیست؟ دو قول وارد است:

۱ - مراد، دنیا است ۲ - مراد، «آن محل از محشر است که نور را تقسیم می کردند» . اما قول اول صحیح است چرا که این نور ناشی از تقوا و اعمالِ خیرِ دنیوی است. در آغازِ محشر چون کافر و مؤمن هنوز از هم جدا نشده اند، پس کفار به واسطه ی نورِ مؤمنین می توانند اطرافشان را ببینند. ولی بعد از جدایی دیگر هیچ چیز نمی بینند. و در محشر اصلاً نوری تقسیم نمی شود. پس قول دوم باطل است. (والله اعلم).

☼ نکته:

کلمه «سور» به معنای دیوار و حصار است. و احتمال دارد که مراد از این دیوار همانْ حجاب اعراف باشد، همچنانکه خدایتعالی می فرماید: «وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ» = «و در میان آن دو [بهشتیان و دوزخیان]، حجابی است؛ و بر «اعراف» مردانی هستند» (۱).

☼ نکته:

منظور از «له باب» این است که دیوارِ مورد بحث «دری» دارد و به واسطه ی آن، دو گروهِ کافر و مؤمنْ وضع همدیگر را مشاهده می کنند و کفار، حسرت می خورند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۷۷، از کافی، از امام صادق (ع): روز قیامت نورِ چهره ی مردان و زنان مؤمن در پیش روی آنها به جلو می رود و در طرف راست آنانْ ائمه معصومین از آل محمد (ص) هستند که نور دهنده ی ایشانند و به شتاب، آنها را به

سوی منازلی که در بهشت دارند، سوق می دهند تا آنان را به منزلهای خود در بهشت وارد کنند.

ص :۳۱۳

۱- اعراف ۴۶

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۷ ۷، از ابن بابویه، از حضرت رسول (ص): ای علی! خدایتعالی به شیعیان تو ۷ خصلت عطا کرده: (۱) مدارا در حین مرگ (۲) انس در حین وحشت (۳) نور در حین ظلمت (۴) ایمنی در حین فزع و ترس (۵) عدالت در حین حساب (۶) عبور از صراط (۷) بهشت.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۷۷، از تأویل الایات، از امام باقر (ع): روز قیامت خلایق را در محشر جمع کرده و حصاری میان آنها از ظلمت و تاریکی زده می شود و باطن آن رحمت و نور و ظاهرش تاریکی و عذاب است. خداوند ما و شیعیان ما را در باطنِ آن حصار که نور و رحمت است وارد می فرماید و دشمنانِ ما را در ظاهرِ آن که تاریکی و عذاب است قرار می دهد.

از همان منبع، از قمی، از امام صادق (ع): روز قیامت میان مردم نوری تقسیم می شود و به هر یک از آنها به مقدارِ ایمانشان عطا می کنند منافقین به مؤمنین گویند شتاب نکنید و به ما فرصت دهید تا ما هم از نور و روشنایی شما برگیریم. مؤمنین گویند: به دنیا برگردید چون ما در اثر اطاعت و فرمانبرداری از دنیا آورده ایم. در حین این گفتگوهاست که بین آنها حایلی کشیده شود که باطن و درون آن رحمت و بهشت است و ظاهر و برونش ظلمت و عذاب دوزخ است.

يُنادُونَهُمْ أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ (۱۴)

فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لا مِنَ الَّذينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ (۱۵)

آنها را صدا می زنند: «مگر ما با شما نبودیم؟!» می گویند: «آری، ولی شما خود را به هلاکت افکندید و منتظر (مرگ پیامبر) شدید و (در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد! (۱۴) پس امروز نه از شما فدیه ای پذیرفته می شود و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستتان می باشد؛ و چه بد جایگاهی است! (۱۵)

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۳۳۳، از امام صادق (ع): از آرزوهای دور و دراز بپرهیزید که خرمی زندگی شما را می برد و دیگر هیچ یک از نعمتهایی که به شما داده اند در نظرتان خرم و قانع کننده نمی شود. همین آرزوها باعث می شود آن چه موهبت و عطا که خدای عزوجل به شما ارزانی داشته در نظرتان کوچک و بی ارزش شود و چون آن چه دارید ناچیز و بی ارزش شد و آن چه شداید و آرزویش را می پرورانید به دست نمی آورید سراسر عمرتان به حسرت می گذرد.

در ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۳، فصل۵۳، از حضرت علی (ع):

هر کس آرزویش پهناور باشد، عملش کوتاه گردد.

در نهج البلاغه، ص ۶۳۱، ح۳۴، از حضرت علی (ع): بهترین بی نیازی، ترک آرزوهاست.

از همان منبع، ح۳۶: کسی که آرزوهایش طولانی است کردارش ناپسند است.

در نهج البلاغه، ص ۶۹۵، ح۲۶۹، از حضرت علی (ع):

مردم در دنیا دو دسته اند:

۱ – کسی که برای دنیا کار کند و دنیا او را از آخرتش باز دارد.

۲ – کسی که برای آخرتش کار کند و نعمتهای دنیا نیز بدون تلاش به او می رسد.

در کتاب «اسرار توحید» شیخ صدوق، ص ۴۶۱، باب۶۳، چ۱، از امام صادق (ع):

هر کس به آن چه می داند عمل کند بر آن چه نمی داند کفایت است.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» ، ص ۲۱۶، چ۲، از امام سجاد (ع)، از خدای تعالی: علم هر چیزی را که نمی دانید، طلب نکنید مگر زمانی که به آن عمل کنید به درستی علمی که مورد عمل قرار نگرفت صاحبش را اضافه نکند مگر کفر و او را از خداوند چیزی نمی افزاید مگر دور شدن.

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَّلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱۶)

آیا وقت آن نشده که آنان که ایمان آورده اند دلهایشان به ذکر خدا و معارفِ حقی که نازل کرده نرم شود؟ و مانند اهل کتاب که پیش از این می زیستند، نباشند، آنها در اثر مهلتِ زیاد دچار قساوت قلب شده بیشترشان فاسق شدند (۱۶)

«یأن» : در اصل «یأنی» مضارع «أنی» است که به خاطر حرف جزم «لم» ، «ی» آن افتاده است و به معنای: «رسیدن وقت هر چیز است» .

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۷۹، از ابن بابویه، از امام صادق (ع): تأویل این آیه در زمان غیبت امام عصر (عج) جاری است و منظور، غیبتِ آن بزرگوار است که مدتها به طول می انجامد.

☼ نکته:

این همان آیه ای است که «فضـیل عیاض» آن را شـنید و دزدی را رها نمود و توبه کرد. در تفسیر نمونه، در سوره حدید، ذیل آیات ۱۸–۱، آمده است: «فضیل در کتب رجال به

ص: ۳۱۵

عنوان یکی از راویان موثق از امام صادق (ع) و از زهاد معروف، معرفی شده و در پایان عمر در جوار کعبه می زیست. و همانجا در روز عاشورا بدرود حیات گفت. در آغازِ کار راهزنِ خطرناکی بود که همه مردم از او وحشت داشتند. (روزی) از نزدیکی یک آبادی می گذشت دخترکی را دید و نسبت به او علاقه مند شد، عشق سوزانِ دخترک، فضیل را وادار کرد که شب هنگام از دیوار خانه ی او بالا رود و تصمیم داشت به هر قیمتی که شده به وصال او نائل گردد، در این هنگام بود که در یکی از خانه های اطراف، شخص بیداردلی مشغول تلاوت قرآن بود و به همین آیه رسیده بود: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكرِ الله ... » این آیه همچون تیری بر قلب آلوده ی فضیل نشست، درد و سوزی در درون دل احساس کرد. ناگهان صدای فضیل بلند شد و پیوسته می گفت: «بلی والله قد آن» = «به خدا سوگند وقت آن رسیده است» ، از دیوار بام فرود آمد و به خرابه ای وارد شد که جمعی از کاروانیان آنجا بودند و برای حرکت به سوی مقصدی با یکدیگر مشورت می کردند، می گفتند فضیل و دارودسته ی او در راهند، اگر برویم راه را بر ما می بندند و ثروت ما را به غارت خواهند برد! فضیل خود را سخت ملامت کرد، (توبه کرد) و به سوی مکه آمد، سالها در آنجا مجاور بود و از جمله اولیا گشت» .

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (١٧)

إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَ الْمُصَّدِّقاتِ وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً يُضاعَفُ لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (١٨)

بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می کند! ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم، شاید اندیشه کنید! (١٧) مردان و زنان انفاق کننده و آنها که (از این راه) به خدا «قرض الحسنه» دهند، (این قرض الحسنه) برای آنان مضاعف می شود و پاداش پرارزشی دارند! (١٨)

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُوْلَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (١٩) وکسانی که به خدا و رسولان او ایمان آوردند ایشان نزد پروردگارشان همان صدیقین و شهدا هستند و اجر و نور آنان را دارند و کسانی که کافر شده آیات ما را تکذیب کردند، اصحاب دوزخند (١٩)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۸۰، از محاسن، از امام حسین (ع): شیعیان ما صدیق و شهید هستند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۸۱، از ابن بابویه، از امام صادق (ع)، از حضرت علی (ع):

مردگان شیعه ما، شهید و صدیق هستند چون آنها امر ما را تصدیق کرده اند و به خاطر ما با دوستان ما دوست و با دشمنان ما دشمن بودند.

از همان منبع، ص ۸۲، از مناقب، از پیامبر (ص): علی، صدیقِ اکبرِ این امت و فاروقِ اعظم است.

اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً وَفِي الْآخِرَهِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَهٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۲۰)

بدانید که زندگی دنیا، بازیچه و لهو و زینت و تفاخر بین شما و تکاثر در اموال و اولاد است. مثل آن بارانی است که کفار از روییدن گیاهانش به شگفت درآیند. و گیاهان به منتها درجه ی رشد برسند در آن هنگام به زردی گراییده، خشک می شوند. دنیای کفار نیز چنین است، البته در آخرت عذاب شدیدی است و هم مغفرت و رضوانی از ناحیه ی خداست و زندگی دنیا جز گول زنکی فریبنده نمی باشد (۲۰)

نکته ای از المیزان، ج ۳۷، ص ۳۴۳: آیه شریفه به پنج خصلت آدمی که به تناسب مراحل سنی در دنیا رخ می دهد، اشاره فرموده است:

۱ - لعب: به معنای بازی است که انسان در دوران کودکی مشغول آن است.

۲ - لهو: هر عمل سرگرم کننده است که انسان در دوران بلوغ به آن مشغول است.

۳ - زینت: به معنای آرایش و آراستگی است که انسان در اوج بلوغ به آن مشغول است.

۴ - تفاخر: فخر فروشی است که انسان در کهن سالگی به آن می گراید.

۵ - تکاثر مال و اولاد: که در سالخوردگی مشغول مال اندوزی و افزایش اولاد می شود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۸۳ از تفسیر ابوالفتوح، از حضرت علی (ع): ای عمار! بر دنیا غم مخور که تمام لذات دنیا شش چیز است: طعام ـ شراب ـ لباس ـ نکاح ـ مشموم و مرکوب. اما بهترین طعام، عسل است که فرآورده ی زنبور می باشد. بهترین شراب، آب است که تمام حیوانات از آن می آشامند. بهترین لباس، ابریشم است که بافته ی کرمی است. بهترین نکاح، همسرند که آنها وسیله ی دفع شهوتند. بهترین مشمومات، مشک است که از خون آهو می باشد. و بهترین مرکبها،

اسب است که افرادِ بی شماری را بر پشت خود به هلاکت می رساند. پس دنیا چه زیبایی دارد و چگونه می شود به آن دلبستگی و تفاخر کرد؟ مصیبات دنیا بسیار است و مشاربش تیره و هیچ دوستی را با دوستی خود برخوردار نکند.

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۱)

به سوی مغفرتی از پروردگارتان و بهشتی که عرض آن چون عرض آسمان و زمین است بشتابید، که برای کسانی آماده شده که به خدا و رسولان او ایمان آورند و این فضلی است از خدا به هر کس بخواهد، می دهد، خدا دارای فضلی عظیم است (۲۱)

☼ نکته:

در جای دیگر می فرماید: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» = «و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان؛ و بهشتی که وسعت آن، آسمانها و زمین است؛ و برای پرهیزکاران آماده شده است» (۱).

در جمع این دو آیه شریفه، عده ای از مفسرین گفته اند:

آیه آل عمران درباره سابقینِ مقربین است که در سوره واقعه به عنوان «سابقون السابقون اولئک المقربون» معرفی شده اند. ولی آیه مورد بحث درباره عموم مؤمنین است چرا که اولاً: در آیه مورد بحث تنها ایمان به خدا و رسول را ذکر فرموده، ولی در آیه عمران از متقین یاد شده است که برتر از مؤمنین هستند. ثانیاً: بهشتِ موعود در آیه مورد بحث به پهنای «سماء = یک آسمان» است ولی در آیه عمران، پهنای بهشت به اندازه «سماوات = آسمانها» است.

صاحب المیزان، ج ۳۷، ص ۳۴۵، (که منبع قول فوق هم هست)، قول این مفسرین را نادرست قلمداد کرده و آورده است: اتفاقاً بر عکس است یعنی در آیه مورد بحث به استناد کلمه «سابقوا» که به معنای سبقت گرفتن است بر آیه آل عمران که در آن کلمه «سارعوا» به معنای سرعت گرفتن است، می توان نتیجه گرفت که سبقت معنایی زائد بر معنای سرعت را افاده می کند و مشمولین آیه مورد بحث از نظر رتبه و مقام بلندتر از مشمولین آیه آل عمران هستند. (و نیز گفته است:) و کلمه «سماء» در این آیه به معنای یک آسمان نیست، تا بگویی پس بهشتِ مشمولین آیه آل عمران

۱- آل عمران ۱۳۳

پهناورتر از بهشت مشـمولینِ این آیه است بلکه به معنای تمامی آسـمانهاست چون «الف و لام» در آن «الف و لام جنس» است پس «سماء» در این آیه با سماوات در آن آیه منطبق است.

☼ نکته:

منظـور از کلمـه «عرض» ، وسـعت و فراخی بهشت است. البته عـده ای هم معنـای عرض را در مقابـل طـول اسـتعمال کرده که صاحب المیزان آن را رد کرده است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۸۵، از خصائص سید رضی، از امام باقر (ع): (خلاصه روایت)

بزرگ نصارای نجران نزد عمر آمد و گفت: ای عمر چند مسئله دارم، جواب آنها را بیان کن:

۱ - در قرآنِ شما هست که عرض بهشت به مقدار آسمانها و زمین است، پس جای جهنم کجاست؟ عمر از پاسخ او عاجز شد و از خجالت سر به زیر افکند، امیرالمؤمنین (ع) تشـریف داشت و در جواب فرمود: ای بزرگ نصـرانی بگو ببینم هر وقت روز ظاهر می شود، شب به کجا می رود؟ نصرانی ملتفت شد و گفت: به خدا قسم تا به حال کسی جواب این سؤال مرا نداده بود.

۲ - خبر بده مرا از بقعه ای که یک ساعت بیش، آفتاب در آن نتابید و دیگر هم نمی تابد؟ حضـرت فرمود: آن دریایی بود که برای بنی اسرائیل شکافته شد (رود نیل).

۳ - آیا در دنیا چیزی وجود دارد که شبیه میوه های بهشتی باشـد و هر چه از آن بردارند، کم نشود؟ حضـرت فرمود: آن قرآن است که اگر تمام اهل عالم جمع شوند و هر کس حاجات خود را از آن بردارد ابداً چیزی از آن کم نمی شود.

۴ - آیا برای آسـمان درهایی هست و آیا برای آن درها قفلی وجود دارد؟ حضـرت فرمود: بلی آسـمان در دارد و قفل درهای آن، شرک به خداست. و کلید درها شهادت «لا اله الا الله» است و چیزی مانع آن نیست مگر عرش پروردگار.

۵ - اول خونی که در روی زمین ریخته شد چه خونی بود؟ حضرت فرمود: خون رحم حوّا در وقت زاییدنِ قابیل پسر آدم بود، ولی مردم می گویند خون هابیل بود که برادرش قابیل او را به قتل رسانید.

☼ نکته:

مراتب سیر الی الله:

۱ - زهد ۲ - ورع ۳ - یقین ۴ - رضوان است.

ما أَصابَ مِنْ مُصیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فی أَنْفُسِکُمْ إِلاَّ فی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَى اللَّهِ یَسیرٌ (۲۲)

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ (۲۳)

الَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ

ص :۳۱۹

النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميدُ (۲۴)

هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است! (۲۲) این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید؛ و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد! (۲۳) همانها که بخل می ورزند و مردم را به بخل دعوت می کنند؛ و هر کس (از این فرمان) روی گردان شود، (به خود زیان می رساند نه به خدا)، چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است! (۲۴)

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ **(۲۵)** و در حقیقت ما رسولان خود را با معجزات روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم را به عدالت خوی دهند و آهن را که نیروی شدید در آن است و منافع بسیاری برای مردم دارد، نازل کردیم (تا با سلاحهای آهنین از عدالت دفاع کنند) و تا خدا معلوم کند چه کسی خدا و رسولانش را ندیده، یاری می کند، (آری خدا) به درستی خدا نیرومند و عزیز است (۲۵)

نکته ای از المیزان، ج ۳۷، ص ۳۵۷و۳۵۸: مراد از «بینات» همان معجزات و بشارات و حجت های الهی است. و منظور از «کتاب» همان فرامین الهی است که در قالب پنج کتاب بر بشر نازل شده است:

۱ - کتاب نوح ۲ - کتاب ابراهیم ۳ - تورات ۴ - انجیل ۵ - قرآن.

نکته ای از همان منبع: در معنای «میزان» مفسرین اختلاف دارند، از جمله آورده اند:

۱ - عقل است.

۲ - ترازوست.

۳ - دین است.

☼ مؤلف:

مراد از میزانْ عقل می تواند باشد ولی ترازو و دین نیست. (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۱۷، سوره شوری مراجعه کنید).

نکته ای از همان منبع: مراد از «انزال حدید» همان خلقت آن است همچنانکه می فرماید: «وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» = «و نازل کرد بر شما از چهارپایان هشت زوج را» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۹۱، از ابن شهر آشوب، از ابن عباس: مراد به حدید در این آیه «ذوالفقار» است، خداوند آن را از آسمان برای پیغمبر (ص) فرستاد و آنجناب آن را به علی (ع) عطا فرمود.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۸۸، از امام رضا (ع): ذوالفقار، شمشیر رسول خدا (ص) بود که

۱- زمر ۶

جبرئیل آن را از آسمان فرود آورد و زیور آن از نقره بود و الآن نزد من است.

توجه: رسول اکرم (ص) در جنگ احد که شمشیر حضرت علی (ع) شکست، شمشیر خودش یعنی ذوالفقار را به امیرالمؤمنین (ع) داد که ناگاه در آسمان صدایی آمد: «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» . این شمشیر دست به دست از ائمه اطهار (ع) به صاحب عصر (عج) رسیده است و در حال حاضر به همراه بقیه چیزهایی که از انبیاء (ع) به ارث گذاشته شده از جمله عصای موسی (ع) و انگشتر سلیمان (ع) و غیره، نزدِ حضرت صاحب الزمان (عج) می باشند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۳۶۵، از حضرت علی (ع): انزال در «انزلنا الحدید» خلقت است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۳۶۵، از جوامع الجامع آورده است: جبرئیل، میزان را نازل کرد و آن را به نوح (ع) داده و گفت: به قوم خود دستور بده اجناس خود را با این وزن کنند.

☼ مؤلف:

در روایت فوق اولاً: منظور این نیست که جبرئیل (ع) وسیله ای مثل ترازو به نوح (ع) داده باشد، بلکه به رعایت عدالت و عدم کم فروشی، سفارش کرده است.

ثانیاً: با این روایت نمی توان ثابت کرد که میزان در آیه شریفه حتماً عدالت است (برای توضیح بیشتر به ذیلِ آیه (شوری ۱۷) مراجعه شود).

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهیمَ وَ جَعَلْنا فی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ (۲۶)

ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در دودمان آن دو نبوت و کتاب قرار دادیم؛ بعضی از آنها هدایت یافته اند و بسیاری از آنها گنهکارند (۲۶)

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ **(۲۷)**

پس به دنبال آن، رسولان خود را گسیل داشتیم و عیسی بن مریم را فرستادیم و به او انجیل دادیم و در دل پیروانش رأفت و رحمت نهادیم ولی آنها رهبانیت را از پیش خود اختراع کردند و ما بر آنان واجبش نکرده بودیم، اما منظور آنان هم جز رضای خدا نبود، اما آن طور که باید آن رهبانیت را رعایت نکردند و در نتیجه به کسانی که از آنها ایمان آورده بودند، اجرشان دادیم و بسیاری از آنها فاسق شدند (۲۷)

رهبانیت: از ماده «رهبت» به معنای خشیت و ترس است و عرفاً به آن ترک دنیا گویند.

☼ مؤلف:

خداوند سبحان در سه آیه دیگر هم به «راهبان» ، اشاره فرموده است:

۱ - «إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ» = «بسیاری از احبار و راهبان، اموال مردم را به باطل می خورند» (۱).

۲ - «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» = «بطور مسلم، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت؛ و نزدیکترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند: «ما نصاری هستیم» ؛ این بخاطر آن است که در میان آنها، افرادی عالم و تارک دنیا هستند؛ و آنها (در برابر حق) تکبر نمی ورزند» (۲).

۳ - «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» = «(آنها) احبار و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند» (۳).

از روبر هم کردن این سه آیه شریفه با آیه شریفه مورد بحث می توان به این نتایج رسید:

۱ - مراد از «راهبان» در قرآن کریم، «دانشمندان نصاری یا قوم مسیح» است.

۲ - مراد از احبار، «دانشمندانِ قوم یهود» است.

۳ - در پذیرش اسلام یهود ی ها از مسیحی ها، سرسخت تر و به قوم مشرک نزدیک ترند.

۴ - خداوند سبحان مؤمنینِ نصاری را به نوعی تمجید فرموده است و بر عکس قوم یهود را توبیخ فرموده است. حال با جمع این نکته با بحثِ تفسیری آیه (محمد ۳۸) به این نتیجه می رسیم که خداوند سبحان در قرآن کریمش از دو گروهِ نصاری و فارسِ مؤمن تمجید فرموده و دو گروهِ عرب و یهود را توبیخ فرموده است.

۵ - عملِ رهبانیت یک بدعتی است که قوم مسیح آن را به وجود آوردند و یک دستورِ الهی نبوده است.

توجه: قرآن کریم «اعتکاف» را تأیید فرموده است و بحثِ اعتکاف که یک امرِ سفارش شده ی الهی است با رهبانیت متفاوت است. {بحثِ اعتکاف در ذیلِ آیه (بقره ۱۸۷) آمده است}.

در تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۳۶۶، از مجمع، از ابن مسعود روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) به من فرمود: ای ابن ام عبد! هیچ می دانی بنی اسرائیل مسئله رهبانیت را از کجا بدعت کردند؟

۱- توبه۳۴

۲- مائده۸۲

۳- توبه۳۱

عرضه داشتم خدا و رسولش بهتر می دانند، فرمود: سلاطین جور بعد از عیسی (ع) بر آنان مسلط شدند و معصیت ها را رواج دادند، اهل ایمان به خشم آمده با آنان به جنگ برخاستند و در آخر شکست خوردند و این کار سه نوبت صورت گرفت و در هر سه نوبت شکست نصیب آنان شد و در نتیجه از مؤمنین به جز عده ای اندک نماند. این بار گفتند: اگر دشمنان، ما را بشناسند و ما خود را به آنان نشان دهیم تا آخرین نفرِمان را نابود خواهند کرد و دیگر احدی باقی نمی ماند که به سوی دین دعوت کند، پس بیایید در روی زمین پراکنده و پنهان شویم، تا خدایتعالی پیغمبری را که عیسی وعده اش داده، مبعوث کند و منظورشان از آن پیغمبر، من (محمد ص) بودم، لاجرم متفرق شده به غارهای کوه پناه برده، از آن موقع رهبانیت را پی نهادند، بعضی از آنان متمسک به دین خود شده و بعضی دیگر به کلی کافر شدند، آنگاه رسول خدا (ص) این آیه را خواند: (آیه فوق) و فرمود: رهبانیت امت من هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۹۳، از کافی، از حضرت موسی بن جعفر (ع): نماز شب را خداوند بر آنها واجب نکرده بود، ایشان بر خود واجب کردند و به حساب خداوند گذاشتند.

☼ نکته:

ریاضت دو نوع است:

۱ - شرعی: که همان زهد است. و به معنای خودداری از اَعمال حلالی است که موجب لذت و خوشایند نفس می گردد. بهترین ریاضتِ شرعیه ترک محرّمات الهی و انجام واجبات است.

حضرت علی (ع)، در نهج البلاغه، خطبه ۷۹، می فرماید: زهد یعنی کوتاهی آرزوها.

۲ - غیر شرعی: ریاضت هایی بدعتی، خارج از محدوده ی شرع و غیرِ مجازند. اکثر ریاضت های مرتاضان از این قسم می باشد و محرماتی مثل اضرار به نفس و ترک واجبات الهی را در پی داشته و با عزت نفس و کرامت انسانی منافات دارند.

در بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۳۱۸، از پیامبر اکرم (ص): رهبانیت در اسلام نیست. (در روایتی دیگر می فرماید: «رهبانیتِ امتِ من جهاد است» . و منظور آن است که فقط برای جهاد در راه خداست که می توان از خانه و اجتماع جدا شد در غیر این صورت کسی حق عزلت و طردِ جامعه را ندارد)

ص: ۳۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای خدا پیشه کنید و به رسول او ایمان بیاورید تا خدا شما را از رحمتش دو نصیب مرحمت فرماید و نوری برایتان قرار دهد که با آن زندگی کنید و شما را بیامرزد و خدا آمرزگار و رحیم است (۲۸)

کفلین: تثنیه «کفل» و به معنای «حظ و نصیب» است.

نکته ۱: برای ایمان به خدایتعالی و رسول اکرم (ص) که همان ورود به اسلام است یک پاداش عنایت فرموده و برای تقوا و اطاعت محض نیز پاداشی مضاعف وعده فرموده است، همچنانکه می فرماید: «وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحاً نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً» = «و هر کسی از شما مطیع فرمان خدا و رسولش باشد و نیکوکار شود او را دو بار پاداش عطا کنیم و برای او روزی بسیار نیکو مهیا سازیم» (۱).

نکته ۲: همچنین برای اهل کتاب نیز دو پاداش در نظر گرفته است یک پاداش به خاطر ایمان به کتاب انجیل یا تورات و پاداش دیگر به خاطر ایمان به قرآن و رسول خاتم (ص)، همچنانکه می فرماید: «اَلَّذین آتیناهُمُ الکتابَ قبلِهِ هُم بِهِ یُؤمِنون ... اولئکَ یُؤتُونَ اَجرَهُم مَرَّتَین ... » = «کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آنان داده ایم به آن [= قرآن] ایمان می آورند! ... آنها کسانی هستند که بخاطر شکیباییشان، اجر و پاداششان را دو بار دریافت می دارند» (۲).

نکته ۳: به استناد این آیه شریفه و آیه دوازدهم همین سوره و نیز آیه هشتم سوره تحریم، مؤمنین هم در دنیا و هم در آخرت دارای «نور» هستند، البته برای دیدن این نورِ دنیوی نیاز به بصیرتِ خاص است و تا انسان نمیرد واجد این بصیرت نمی شود. هر چند که اهل بیت (ع) در همین دنیا نیز دارای این بصیرت هستند و می توانند آن نور را از چهره مؤمنین ببینند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۹۵، از امام صادق (ع): کفلین، حسنین (ع) و نور، سایر ائمه (ع) هستند.

از همان منبع، از رسول خدا (ص): از برای علی دو نور است: یکی در آسمان و دیگری در زمین. هر کسی به نور علی تمسک بجوید، خداوند او را به بهشت داخل کند و هر که از او تجاوز نماید

۱- احزاب ۳۱

۲- قصص ۵۴ و۵۳ و ۵۲

او را وارد دوزخ نماید. خداوند از نور صورت علی (ع) هفتاد هزار فرشته آفریده که پیوسته برای دوستان علی (ع) تا روز قیامت استغفار می کنند.

لِئَلَّا یَعْلَمَ أَهْلُ الْکِتَابِ أَلَّا یَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَیْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ **(۲۹)** تا اهل کتاب بدانند که قادر بر چیزی از فضل خدا نیستند و تمام فضل (و رحمت) به دست اوست، به هر کس بخواهد آن را می بخشد؛ و خداوند دارای فضل عظیم است! (۲۹)

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۲۷۲، از مجمع البیان:

اهل ایمانی که به محمد (ص) ایمان آوردند بر اصحاب پیامبر (ص) فخر فروشی کرده و گفتند: ما برتر از شماییم (چون) برای ما دو اجر است و برای شما یک اجر و آیه (فوق) نازل شد.

در کتاب حلیت المتقین علامه مجلسی، ص ۲۴۲، چ۱، از حضرت رسول اکرم (ص):

۸ گروه اگر خوار شوند ملامت نکنند مگر خود را:

۱ - کسی که طلب خیر از دشمنش کند، ۲ - کسی که ناخوانده بر سفره ای نشیند، ۳ - کسی که بر صاحب خانه تَحَکُم کند، ۴ - کسی که توقع احسان از بخیلان و لئیمان کند، ۵ - کسی که خود را در رازی که بین دو کس باشد بی رخصت وارد کند، ۶ - کسی که پادشاهی را استخفاف نماید، ۷ - کسی که در مجلسی که سزاوارش نباشد بنشیند، ۸ - کسی که سخن با کسی گوید که به سخنش گوش ندهد.

در چهل حدیث رسولی، ج ۱، ص ۴۱۷، از امام علی (ع): چیزی نیکوتر و زشت تر از سخن خلق نشده است. به وسیله سخن روها سفید یا سیاه شود. تا وقتی لب نگشایی سخن در بندِ توست اما اگر لب گشودی تو در بند آنی، پس همان گونه که بر طلا ـ و نقره ات مهر می زنی بر دهانت هم مهر بزن و جز نیکو با آن مگو که زبان چون سگ درنده ای است و اگر رهایش کنی تو را می درد.

خلاصه آیات سوره حدید:

۱ - سبّحَ لِله ...

۸ - اخذ میثاقکم ۹ - آیات بینات ۱۰ - فتح ۱۱ - من ذالذی یقرض الله قرضاً حَسناً فیضاعفه و لَهُ اَجرٌ کریم ۱۲ - نورهم ۱۵ - ۱۳ - گفتگوی بهشتیان وبرزخیان ونور بهشتیان ۱۶ - اَلَم یَانِ لِلَّذینَ ... ۱۷ - خداوند زمین را پس از مرگ خزان زنده می گرداند ۱۸ - قرض حسنه ۱۹ - اجر شهید ۲۰ — لعب ــ لهو ــ زینت ــ تفاخر و تکاثر ۲۱ - سابقو الی مغفره ... ۲۲ - ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم ۲۴ - بخل ۲۵ - بینات ــ کتاب ــ میزان ــ حدید ۲۶ - نوح ــ ابراهیم (ع) ۲۷ - رهبانیت ۲۸ - کفلین ۲۹ - لِئلَّا یعلم اهلُ الکتاب ... ید الله ...

۵۸ سوره مجادله

۵۸ – سوره مجادله (ستیزه گری) = ظِهار= قَد سَمِعَ .

مدنی است و ۲۲ آیه دارد.

خلاصه مطالب: ظهار، نجوا و بیخ گوشی سخن گفتن، آداب نشستن در مجلس.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتی تُجادِلُکَ فی زَوْجِها وَ تَشْتَکی إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ یَسْمَعُ تَحاوُرَکُما إِنَّ اللَّهَ سَمیعٌ بَصیرٌ (۱)

الَّذینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلاَّ اللاَّئی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۲)

وَ الَّذینَ یُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْریرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا ذلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرٌ (۳)

فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّینَ مِسْکیناً ذلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْکافِرینَ عَذابٌ أَلیمٌ (۴)

خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود و به خداوند شکایت می کرد شنید (و تقاضای او را اجابت کرد)؛ خداوند گفتگوی شما را با هم (و اصرار آن زن را درباره حل مشکلش) می شنید؛ و خداوند شنوا و بیناست (۱) کسانی که از شما نسبت به همسرانشان «ظهار» می کنند (و می گویند: «أنت علی کظهر أمی = تو نسبت به من بمنزله مادرم هستی»)، آنان هرگز مادرانشان نیستند؛ مادرانشان تنها کسانی اند که آنها را به دنیا آورده اند! آنها سخنی زشت و باطل می گویند؛ و خداوند بخشنده و آمرزنده است! (۲) کسانی که همسران خود را «ظهار» می کنند، سپس از گفته خود بازمی گردند، باید پیش از آمیزش جنسی با هم، برده ای را آزاد کنند؛ این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است! (۳) و کسی که توانایی (آزاد کردن برده ای) نداشته باشد، دو ماه پیاپی قبل از آمیزش روزه بگیرد؛ و کسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را اطعام کند؛ این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید؛ اینها مرزهای الهی است؛ و کسانی که با آن مخالفت کنند، عذاب دردناکی دارند! (۴)

آیات شریفه ۱ تا ۴، مربوط به حکم «ظِهار» است.

ظِهار: یکی از اقسام طلاق در دوران جاهلیت بود که وقتی می خواستند زنی را بر خود حرام کنند می گفتند: «اَنتَ منی کظهر امی = تو نسبت به من مانند پشت مادرم هستی» و با گفتن این کلام زنش از او جدا و تا ابد بر او حرام می شد. اما خدایتعالی در این آیات شریفه این رسم را تحریم فرموده و ضمن این که بیان فرموده به واسطه گفتن این کلام، زنان شبیه به مادرشان نمی شوند حتی بایستی کفاره هم بدهند و آن هم آزادی یک برده و اگر نتوانست دو ما روزه ی پشت سر هم و اگر نتوانست،

طعام دادن به ۶۰ مسکین است.

ص :۳۲۶

اشتکاء: مصدر فعل «تشتکی» و به معنای «اظهار ناراحتی» است.

تحاور: به معنای مراجعه به یکدیگر در سخن گفتن است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۹۸، از قمی آورده است:

این آیات درباره خوله دختر خویلد و شوهرش اوس بن صامت نازل شده که هر دو از انصار هستند. اوس بر زنش غضبناک شد و گفت: تو مانند پشت مادرم بر من حرام هستی. پس از گفتار خود پشیمان شد و خوله به حضور پیامبر(ص) رسید و تقاضای حکم کرد و آیات نازل شد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۰۰، از کافی، از امام صادق (ع):

اگر کسی به همسر خود بگوید: تو مانند پشت خواهر یا دختر یا عمه یا خاله من هستی (ظِهار کند) پیش از آن که بخواهد با همسر خود همبستر شود باید کفاره دهد، ولی اگر پیش از مقاربت او را طلاق دهد در این صورت کفاره ساقط می شود. و سوگند به ظهار، ظهار نیست و حد و مملوک در دادن کفاره مساوی هستند، جز آن که بنده نصف کفاره آزاد می دهد و کفاره ی او منحصر به روزه گرفتن است و صدقه و آزاد کردن بنده بر مملوک نیست.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۰۱، از کافی، از جمیل بن درّاج روایت کرده که گفت:

به امام صادق (ع) عرض کردم: اگر بعضی از ایام را روزه گرفت پس از آن که مریض شد، بعد از بهبودی مابقی را باید بگیرد یا مجدد از اول شروع کند. فرمود: اگر یک روز از ماه زیادتر گرفته مابقی را بگیرد و چنان چه یک ماه یا کمتر گرفته از اول شروع کند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۰۱، آمده است:

ظهار در حکم طلاق است. یعنی باید در طُهرِ غیر مواقعه باشد و در حضور دو نفر شاهدِ مسلمان واقع شود و در حالت ضرر و غضب، ظهاری نیست و واقع نخواهد شد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۸، از مجمع آورده:

و اما نظریه ائمه اهل بیت (ع) این است که مراد برگشتن به آن چه گفته اند، این است که بخواهند با همین زن همخوابگی نموده، ظهاری را که کرده بودند نقض کنند. چون وطی چنین زنی

قبل از كفاره جايز نيست و حكم ظهار باطل نمى شود، مگر بعد از كفاره.

إِنَّ الَّذينَ يُحادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَما كُبِتَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنا آياتٍ بَيِّناتٍ وَ لِلْكافِرينَ عَذابٌ مُهينٌ (۵)

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَميعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا أَحْصاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهيدٌ (۶)

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَليمٌ (۷)

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوى ثُمَّ يَعُودُونَ لِما نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَناجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ إِذا جاؤُكَ حَيَّوْكَ بِما لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ في أَنْفُسِهِمْ لَوْ لا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِما نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمَصيرُ (۸)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا تَناجَيْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹)

إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيْطانِ لِيَحْزُنَ الَّذينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضارِّهِمْ شَيْئاً إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۰)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا قيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَ إِذا قيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرٌ (۱۱)

كسانى كه با خدا و رسولش دشمنى مى كنند خوار و ذليل شدند آن گونه كه پيشينيان خوار و ذليل شدند؛ ما آيات روشنى نازل كرديم و براى كافران عذاب خواركننده اى است (۵) در آن روز كه خداوند همه آنها را برمى انگيزد و از اعمالى كه انجام دادند با خبر مى سازد، اعمالى كه خداوند حساب آن را نگه داشته و آنها فراموشش كردند؛ و خداوند بر هر چيز شاهد و ناظر است! (۶) آيا نمى دانى كه خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمين است مى داند؛ هيچ گاه سه نفر با هم نجوا نمى كنند مگر اينكه خداوند چهارمين آنهاست و هيچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمى كنند مگر اينكه خداوند ششمين آنهاست و نه تعدادى كمتر و نه بيشتر از آن مگر اينكه او همراه آنهاست هر جا كه باشند، سپس روز قيامت آنها را از اعمالشان آگاه مى سازد، چرا كه خداوند به هر چيزى داناست! (۷) آيا نديدى كسانى را كه از نجوا [= سخنان درگوشى] نهى شدند، سپس به كارى كه از آن نهى شده بودند بازمى گردند و براى انجام گناه و تعدى و نافرمانى رسول خدا به نجوا مى پردازند و هنگامى كه نزد تو مى آيند تو را تحيتى (و خوشامدى) مى گويند كه خدا به تو نگفته است و در دل مى گويند: «چرا خداوند ما را بخاطر گفته هايمان عذاب نمى كند؟!» جهنم براى آنان كافى است، وارد آن مى شوند و چه بد فرجامى است! (۸) اى كسانى كه ايمان آورده ايد! هنگامى كه نجوا مى كنيد و به گناه و تعدى و نافرمانى رسول (خدا) نجوا نكنيد و به كار نيك و تقوا نجوا كنيد و از خدايى كه همگى نزد او جمع مى شويد بپرهيزيد! (۹) نجوا تنها از سوى شيطان است؛ مى خواهد با آن مؤمنان غمگين شوند؛ ولى نمى تواند هيچ گونه ضررى به آنها برساند جز بفرمان خدا؛ پس مؤمنان تنها بر خدا توكل كنند! (۱۰) اى كسانى كه ايمان آورده ايد! هنگامى كه به شما گفته شود: «مجلس را وسعت بخشيد (و به تازه واردها جا دهيد)» ، وسعت بخشيد، خداوند (بهشت را) براى شما وسعت مى بخشد؛ و هنگامى كه گفته شود: «برخيزيد» ، برخيزيد؛ اگر چنين كنيد،

خداونـد کسانی را که ایمان آورده انـد و کسانی را که علم به آنان داده شـده درجات عظیمی می بخشـد؛ و خداونـد به آنچه انجام می دهید آگاه است! (۱۱)

☼ نکته:

آیات شریفه ۷ تا ۱۰ در خصوص نجوا و پچ پچ کردن و آیه ۱۱ نیز در خصوص

ص :۳۲۸

آداب مجالست است. آیه۱۲، آیه نجوا است که توسط آیه ۱۳ یعنی آیه رخصت، نسخ شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۲) ای اهل ایمان، هنگامی که با پیامبر به گفتگوی سری پرداختید بر گفتگوی سری خویش صدقه ای را مقدم دارید، این عمل برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر قدرت پرداختن صدقه را نداشتید پس خداوند آمرزنده و مهربان است (۱۲)

أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۳) آیا ترسیدید از این که پیش از گفتگوهای سری صدقه هایی بپردازید، حالا که عمل نکردید و خداوند از تقصیر تان درگذشت پس شما نیز نماز را به پا دارید زکات را بپردازید و از خدا و پیامبرش اطاعت و پیروی کنید و خداوند به هر علمی که انجام می دهید آگاه است (۱۳)

نکته ۱: سبب نزول آیه نجوا این بود که عده زیادی از مردم که اکثراً از اغنیا و توانگران بودند مکرر مزاحم پیامبر اکرم (ص) شده و سؤالاتی از آن حضرت می پرسیدند و از طرفی هم مانع از ورود فقرا به محضر آن حضرت می شدند.

نکته ۲: به استناد این جمله از آیه شریفه، «فان لم تجدو ... » ، این صدقه فقط برای افراد ثروتمند بود و افراد فقیر از دادن صدقه معاف بودند. بنابراین اشکال و ایرادی که بعضی از مفسر نماهای متعصب و مغرض از جمله فخر رازی، گرفته و گفته اند: «این آیه باعث اندوه فقرا شده و نیز حضرت علی (ع) نبایستی صدقه می داد» ، کاملاً بی اساس و مغرضانه است چرا که اولاً: فقرا همچنان می توانستند سؤالاتشان را از رسول خدا (ص) بپرسند. ثانیاً: اگر حضرت علی (ع) به این آیه عمل نمی کرد و صدقه نمی داد، عذاب الهی بر تمام مردم نازل می شد و صدقه ی آن حضرت باعث نجات امت شد و این گروهِ مغرض اگر نَفَسی هم می کشند به عنایت و لطف آن حضرت (ع) می باشد. پس نه تنها ایرادی بی مورد گرفته اند که بایستی تشکر هم بکنند.

نکته ۳: در خصوص فلسفه آیه نجوا می توان به چند مورد اشاره کرد:

۱ - این صدقه وسیله

طهارت و پاکی دلها می شود ۲ – این حکم به نفع فقرا بوده چرا که بدین وسیله ثروتمندان به فقرا پول می دادند ۳ – بذل مال به فقرا در راه خدا موجب تکامل روحی و پرورش و تقویت ایمان می گشت ۴ – وسیله ای جهت آزمودن افراد بود و لذا منافقین و آنهایی که واقعاً سؤال داشتند و نیز به رسول خدا (ص) علاقمند بودند بدین وسیله مشخص می شدند ۵ – یک نوع تخفیف به پیامبر (ص) می شد و باعث حذف مزاحمین در اِشغال اوقات شریف آن حضرت گردید ۶ – با این آیه ی شریفه مقام و شخصیت و هویت مولای متقیان حضرت علی (ع) برای همه مشخص گردید چرا که فقط حضرت علی (ع) صدقه داد و بقیه بخل ورزیدند.

نکته ۴: هر چند آیه شریفه با سپری شدن مدتش نسخ شد ولی مصالح و منافع آن در تمام دوران حیات و زندگی پیامبر (ص) و حتی امروزه هم پایدار و موجود مانده است.

نکته۵: اگر همه مسلمانان به این حکم عمل می کردند، آیه نسخ نمی شد و تنها علت نسخ آیه لطف و عنایت و تخفیفی بود که حضرت حق تعالی به مسلمین عنایت فرمود چرا که می دانست حبِ مال در بین آن ها بیشتر از حب رسول خدا (ص) است و در حقیقت با نسخ آیه، لطف و تخفیفی به آنها عنایت فرموده است.

نکته ۶: نزول این آیه و نسخ آن در دوران حضرت رسول (ص) از طرفی باعث سر بلندی و مشخص شدن چهره ی منور حضرت علی (ع) و راه و روش آن حضرت شد و از طرف دیگر چهره ی منافقین و دنیاطلبان را مشخص نمود. همچنین در این دوران و آینده نیز باعث جدا کردن افراد مغرض مثل فخر رازی و امثالهم و نیز شیعیان واقعی آن حضرت شده و خواهد شد. بنابراین آیه شریفه را آن طوری که عموم مردم منسوخ و از بین رفته به حساب می آورند نبایستی فرض کرد. چرا که کلام خدایتعالی «نسخ و ابطال» نمی شود.

نکته۷: آیت الله خویی در کتاب (بیان، ص ۴۸۷) در خصوص نسخ، معتقد است که در قرآن کریم هیچ یک از آیاتش نسخ نشده و تنها به این آیه اشاره کرده که نسخ شده است و با توضیحِ مفصل در این خصوص معتقد به نسخ عرفی نیست (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۱۰۶ سوره

بقره مراجعه شود).

در کتاب بیان، ص ۴۸۹، از شیخ طوسی، از حضرت علی (ع):

خداوند به وسیله من بر این امت تخفیف داد، زیرا که خداوند صحابه پیامبر اکرم (ص) را با بذل مال در برابر مناجات و تماس خصوصی با رسول خدا (ص) آزمایش کرد ولی آنها از مناجات با او خودداری نمودند و رسول خدا (ص) در منزل خویش از ملاقات خصوصی خودداری ورزید مگر با کسانی که در راه خدا بذلِ مال کنند و من تنها یک دینار داشتم که آن را در راه خدا دادم و تنها من بودم که به این آیه عمل نمودم و وسیله ی توبه و عفو خدا نسبت به تمام مسلمانان گشتم و اگر کسی پیدا نمی شد که به این آیه عمل کند به جهت امتناع و خودداریِ تمام مردم از فرمان خدا، عذابِ الهی بر همه آنها نازل می شد.

از همان منبع، از عبدالرزاق، از حضرت علی (ع):

به آن آیه به جز من کسی عمل نکرد تا نسخ شد. و مدت آن بیش از یک ساعت نبود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۰۸، از تأویل الایات و خصال:

به ادعای عامه و خاصه، امیرالمؤمنین (ع)، دیناری داشت به ده درهم فروخت و ده مرتبه صدقه داد و با رسول خدا (ص) نجوا کرد و بر اسرار علوم واقف شد و دیگران، پیغمبر (ص) را رها کردند و رفتند و آن زحمت به خلوت مبدل شد و به سبب وجود مقدسِ امیرالمؤمنین (ع) خدای تعالی این حکم را از امت برداشت.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۰۹، از تفسیر ابوالفتوح، از عمر بن خطاب:

امیرالمؤمنین (ع) دارای سه چیز بود که کسی دیگر آن ها را دارا نبود و اگر من یکی از آنها را داشتم، برایم از داشتن شتران سرخ موی بهتر بود. اول: همسری با حضرت فاطمه (س). تمام صحابه، حضرت فاطمه (س) را از پیامبر (ص) خواستگاری کردند، آن حضرت همه را رد کرد به جز امیرالمؤمنین (ع). دوم: در روز خیبر رسول خدا (ص) فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسول (ص) را دوست می دارد

بر دشمنان حمله می کند و هرگز فرار نخواهد کرد پرچم را به دست امیرالمؤمنین (ع) داد. سوم: آیه نجوا است که فرود آمد و منسوخ شد و کسی جز امیرالمؤمنین (ع) به آن عمل نکرد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۱۰، از تفسیر ابوالفتوح، از عبدالله بن هارون خراسانی:

از حضرت رضا (ع) سؤال کردم: چرا صدقه بر آل محمد (ص) حرام است؟ حضرت فرمود: از مطلب بزرگی پرسش نمودی. بدان که ما چون خویشتن را به دادن صدقه پاکیزه کرده ایم. خدایتعالی نخواست که به گرفتن صدقه ما را مدنّس (ناپاک و آلوده) کند. و فرمود: می دانی این موضوع در کجای قرآن است؟ عرض کردم: «و یطعمون الطعام» می باشد، فرمود: این آیه نیست، آیه نجوا است که یک روز بیش نبود. روز دیگر آیه رخصت نازل شد، چه خداوند در آن آیه می فرماید: «ذلک خیر لکم و اطهر» ، صدقه دادن برای شما بهتر و پاکیزه تر است، زیرا مصلحتی به آن تعلق دارد آن گاه برای کسانی که ندارند، عذر خواست، تا بدانند خدا تکلیف «ما لا یطاق» نکند.

أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ ما هُمْ مِنْکُمْ وَ لا مِنْهُمْ وَ یَحْلِفُونَ عَلَی الْکَذِبِ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ (۱۴)

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدیداً إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ (۱۵)

اتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ (۱۶)

لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ (۱۷)

یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمیعاً فَیَحْلِفُونَ لَهُ کَما یَحْلِفُونَ لَکُمْ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلی شَیْ ءٍ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْکاذِبُونَ (۱۸)

آیا ندیدی کسانی را که طرح دوستی با گروهی که مورد غضب خدا بودند ریختند؟! آنها نه از شما هستند و نه از آنان! سوگند دروغ یاد می کنند (که از شما هستند) در حالی که خودشان می دانند (دروغ نمی گویند)! (۱۴) خداوند عذاب شدیدی برای آنان فراهم ساخته، چرا که اعمال بدی انجام می دادند! (۱۵) آنها سوگندهای خود را سپری قرار دادند و مردم را از راه خدا بازداشتند؛ از این رو برای آنان عذاب خوارکننده ای است! (۱۶) هرگز اموال و اولادشان آنها را از عذاب الهی حفظ نمی کند؛ آنها اهل آتشند و جاودانه در آن می مانند! (۱۷) (به خاطر بیاورید) روزی را که خداوند همه آنها را برمی انگیزد، آنها برای خدا نیز سوگند (دروغ) یاد می کنند همان گونه که (امروز) برای شما یاد می کنند؛ و گمان می کنند کاری می توانند انجام دهند؛ بدانید آنها دروغگویانند! (۱۸)

اِسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ أُوْلَئِکَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۹) شیطان بر آنها مسلط شده یاد خدا را از دلهایشان برده، اینها حزب شیطان هستند، آگاه باشید که حزب شیطان، زیانکارانند (۱۹)

استحواذ: به معنای استیلاء و غلبه است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۱۲، از تفسیر قمی آورده است:

روز قیامت خداونـد جمع کنـد آنهایی را که ستم نموده و حقوق آل محمد (ص) را غصب کرده اند و اعمال ایشان را به آنها نشان می دهـد، برای خـدای تعالی سوگنـد می خورنـد که ما چنین عملی نکردیم، چنان که برای پیغمبر (ص) به دروغ در دنیا قسم می خورند زیرا آن مردم با هم عهد بستند که بعد از پیغمبر (ص) نگذارند خلافت و امامت در میان بنی هاشم باقی بماند و در عقبه تصمیم گرفتند پیغمبر اکرم (ص) را به قتل برسانند. وقتی خداوند از تصمیم و عهد بستن ایشان خبر داد و رسولش را آگاه گردانیـد، آنها آمدنـد حضور پیغمبر اکرم (ص) به دروغ سوگنـد یاد کردنـد که ما چنین تصـمیمی نـداشتیم و عهـد و پیمـانی نبستیم، آن وقت آیه ۷۴ سوره توبه: «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ ... » تا آخر نازل شد.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (۲۰)

کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند، آنها در زمره ذلیل ترین افرادند! (۲۰)

كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱) خدایتعالی چنین تقدیرکرده

که من و رسولانم سرانجام غالبیم. به درستی که خدا قوی و عزیز است (۲۱)

كَتَبَ: منظور از کتابت خدا، قضاء راندن است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۴۶، در ذیل این آیه آورده است:

خدای تعالی در آن روزی که دین مسلمانان را تکمیل کرد، (آنها را) از شر دشمنان ایمن ساخت، با آنان شرط کرد که تنها از او بترسـند و فرمـود: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ ... » = «امروز دیگر کفـار از دین شمـا مـأیوس گشـتند، پس از آنها نترسـید و از من بترسـید ... » (مائـده۳) و در مسـلم بـودن ایـن غلبـه کـافی است که در آیه ۱۳۹سوره آل عمران مؤمنین را خطـاب نموده، فرمود: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» = «سـست مشویـد و اندوهگین نگردید که شما بالاترین هستید مادام که مؤمن باشید» .

☼ نکته:

آوردن ضمیر «انا» در آیه شریفه چه نکته ای را به دنبال دارد؟ به عبارتی چرا

فرمود: «من غالبم و رسولانم» در صورتی که می توانست بفرماید: «من و رسولانم غالبیم؟»

در پاسخ به این سؤال، مترجم تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۴۶، در زیرنویس آیه شریفه آورده است: در عبارت «من و رسولانم غالبیم» ، رسولان در مقابل خدایتعالی قرار می گرفتند، ولی با آوردن ضمیر «انا» خواست بفرماید اینکه گفتم: (من غالبم) منظورم من و همه کارگردانان درگاهم است. پس جمله «انا و رسلی» احتمالاً می تواند بدل باشد از ضمیری که در کلمه «اغلبن» مستتر است و بخواهد اتصال رسولان به خدایتعالی را برساند و به همین جهت باز احتمالاً می توان گفت که معنای «رسلی» منحصر در فرستادگان بشری خدا نباشد بلکه معنایش همه فرستادگان خدا باشد چه بشری و چه ملکی. و خلاصه بخواهد بفرماید من و کارگردانانِ درگاهم به طور قطع غالبیم.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۵۰، از تفسیر مجمع البیان:

مسلمانان وقتی دیدند که خدایتعالی فتوحاتی (روستاها و شهرهای حجاز) را نصیبشان کرد به یکدیگر گفتند: به زودی خدا روم و فارس را هم بَرایِمان فتح خواهد نمود، منافقین گفتند: شما خیال کرده اید رو م و فارس هم (علی آباد خرابه است) که شما بر آن دست یابید.

لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُوْلَئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُوْلَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲)

هیچ قومی نخواهی یافت که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند و در عین حال با کسانی که دشمنی خدا و رسولش می کنند دوستی کنند هر چند آن دشمنان، پدران یا فرزندان یا برادران یا قبیله شان باشند. برای اینکه خداوند در دلهایشان ایمان را نوشته و به روحی از خودش تأییدشان کرده و در جناتی که نهرها در زیر درختانش جاری است داخلشان می کند تا جاودانه در آن باشند. خدا از آنها راضی شد و آنها از خدا راضی شدند. آنها حزب خدایند. آگاه باش که حزب خدا تنها رستگارانند (۲۲)

☼ نکته:

آیه شریفه صریح بر این است که دوستی با دشمنانِ خداوند سبحان و پیامبر (ص) و

در نتیجه اهلِ بیت (ع) باعثِ خروج از ایمان و انکارِ قیامت است.

مراد از «وایدهم بروح منه» چیست؟

پاسخ: در معنای «روح» مفسرین اختلاف کرده و نظراتی به شرح ذیل آورده اند:

۱ – مرادْ جبرئیل است.

۲ – مراد قرآن است.

۳ – حجت و برهان است.

۴ – مراد ملائکه هستند.

۵ – مراد همان روح مخلوق است.

اما هیچ کدام از این نظرات نمی تواند صحیح باشد چرا که: اگر به آیه شریفه دقت کنیم متوجه می شویم که این «روح» مختص به مؤمنین است و کافران فاقد این روح هستند پس آن نظریه که گفته: «مراد «روح مخلوق» است» ، صحیح نیست چون هم کافر و هم مؤمن دارای «روح» هستند. بنابراین چیزی مضاعف و بیشتر از آن روح باید باشد. اما جبرئیل و ملائکه هم نمی تواند باشد چرا که مؤمنین، رسول نیستند تا بتوانند با آنها تماس داشته باشند. حجت و برهان که در حقیقت همان عقل است در وجود کفار هم می تواند باشد پس آن هم صحیح نیست. قرآن هم نمی تواند باشد چرا که قرآن کتابی است که برای همه بشریت نازل شده است نه فقط مؤمنین.

اما اینکه مراد از روح در آیه شریفه چیست؟ باید گفت: (واللهُ اعلم)

امدادی الهی است که تنها به واسطه ایمان به خداوند متعال به وجود خواهد آمد که هر چه این ایمان بیشتر و تقویت یافته تر باشد پس آن امداد و تأثیرش نیز افزایش می یابد.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۴۷ و۴۸ (که منبع اقوال فوق هم هست)، در این خصوص آورده است:

معنای جمله این است که خدایتعالی این گونه انسانها را به روحی از خود تقویت نمود و بعضی گفته اند: ضمیر به ایمان بر می گردد و معنای جمله این است که خدایتعالی آنان را به روحی از جنس ایمان تقویت کرد و دلهایشان را به آن روح زنده ساخت، این معنا هم عیبی ندارد.

☼ مؤلف:

از کلام صاحب المیزان این معنا تداعی می شود که مراد از «روح» در آیه شریفه را «ایمان» فرض کرده است. اما همان طور

که گفتیم، این «روح» ، ایمـان نیست بلکه «امـداد یـا بصـیرت یـا فرقـان و قوه تشـخیصِ الهی است» که به واسـطه ی ایمـان، در شخص به وجود می آید نه

ص: ۳۳۵

اینکه خودِ ایمان باشد، بلکه نتیجه و ثمره ی ایمان است. این قضیه مثل این می ماند که ما بگوییم: «درختِ سیب همان سیب است» ، ولی این طور نیست بلکه سیب، ثمره و نتیجه ی درختِ سیب است نه درختِ سیب. (واللهُ اعلم).

☼ نکته:

کلمه «حزب الله» سه بار آمده است، دو بار در همین آیه و یکبار هم در سوره مائده: «وَمَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» = «و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، پیروزند؛ (زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۵۱، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

محکم ترین و مورد اعتمادترین دستاویزهای ایمان، حب و بغض در راه خداست.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۵۱، از کافی، از امام صادق (ع): هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در باطنش دو گوش است، در یکی از آن دو، شیطانِ وسواسْ خود را بر او می خواند و در یکی دیگر، فرشته ی خدا می خواند و خدایتعالی بنده مؤمنش را به وسیله فرشته تأیید می کند.

از همان منبع، از کافی، از امام باقر (ع):

وقتی شخصی زنا کند روح ایمان از او جدا شود. این کلام ناظر به همان کلام خدایتعالی است که می فرماید: (وایدهم بروح منه)، این روح خدایی است که از مرد زناکار جدا می شود.

از همان منبع، از کافی، از ابی الحسن (ع): خدایتعالی مؤمن را به روحی تأیید می کند که همواره در هر عملِ نیکی که می کند و تقوایی که به خرج می دهد به سراغش می آید و هر وقت عمل زشتی مرتکب شود و یا تجاوزی بکند، از او غائب می شود، پس روح خدا در هنگام عملِ خیرِ مؤمن از خوشحالی به اهتزاز در می آید و در هنگام گناه و عملِ زشتش به زمین فرو می رود. حال که چنین است ای بندگان خدا! قدر نعمت های خدا را بدانید و دلِ خود را اصلاح کنید تا یقین شما زیاد گشته، سودِ نفیس و پر قیمت ببرید، خدا رحمت کند شخصی را که تصمیم بر عمل خیری بگیرد و آن را انجام دهد و چون تصمیم بر عمل زشتی می گیرد از آن صرفنظر کند، آنگاه فرمود: ما روح را به اطاعت از خدا و عمل برای او کمک و تأیید می کنیم.

۱- مائده۵۶

در جامع، ج ۷، ص ۱۱۶، از حضرت علی (ع): دوستی ما اهل بیت (ع) رحمتی است که خداوند در طرف راست قلب بنده خود فرود آورده و نقشی که ثبت شده است. هر کس طرفِ راستِ قلبش را خداوند ثبت فرماید کسی قدرت و توانایی ندارد آن را زایل نماید، آیا قول پروردگار را نمی شنوید که می فرماید: «اولئک کتب فی قلوبهم الایمان» و حب ما اهل بیت (ع) ایمان است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۱۶، از تأویل الآیات، از سلمان فارسی (ع):

حضور پیغمبر اکرم (ص) شرفیاب نشدم مگر آنکه دست مبارکش را بر کتفم زد و به علی (ع) اشاره نمود و فرمود: ای سلمان! بدان که علی (ع) و حزب او رستگارند.

در الحدیث، ج ۲، ص ۱۵۳، از امام صادق (ع):

عبادت خداوند را با وجود خستگی و بی میلی بر خود تحمیل نکنید.

در آثارالصادقین، ج ۲، ص ۱۴۸، از امام علی (ع): بزرگترین افسوس در قیامت افسوس کسی است که در نافرمانی خداوند مالی بدست آورد و آنرا برای وارثین قرار دهد و شخص وارث آن مال را در راه خدای سبحان انفاق کند و به بهشت رود و صاحب مال به سبب همان مال به دوزخ رود.

در غررالحکم، ص ۸۳ از امام علی (ع): ستایش بی اندازه از شخص، تکبر را در او پدید می آورد و پستی را در شخصِ ستایش کننده به بار آورد. و نکوهش بی اندازه درباره خطای شخص، کینه و دشمنی را بین دو طرف بیشتر می کند.

در غررالحکم، ص ۷۹۵، از امام علی (ع): هر کس رفیق اهل معرفت و برادر دینی خود را از دست بدهد مانند آن است که شریفترین اعضای بدنش را از دست داده است.

توجه: توضیح مفصل در خصوص روح در ذیل آیه (نحل۲) آمده است.

خلاصه آیات سوره مجادله:

۴ - ۱ - ظِهار ۶ - روز حساب. خدایتعالی تمام کردار خلایق را که فراموش کرده اند هویدا می فرماید ۷ - هیچ راضی را سه کس نگویند جز آن که خدا چهارم آنهاست و نه پنج کس مگر آنکه خدا ششم آنهاست ۸ - آیا ندیدی آنها را که از نجوا با هم ممنوع شدند ...

۹ - هرگز با هم به گناه و دشمنی و نافرمانی پیامبر راز نگویید ... ۱۰ - نجوا از عمل شیطان است ۱۱ - ای مؤمنین ... در مجالس جای را بر یکدیگر فراخ کنید ... خدا مقام اهل ایمان و اهل علم را در دو جهان بلند می گرداند ۱۲ - آیه نجوا ۱۳ - آیه رخصت ۱۹ - ۱۴ - در خصوص منافقین ۱۹ - حزب شیطان ۲۰ - کسانی که با خدا و رسولش دشمنی کنند، ذلیل ترین مردم هستند ۲۱ - خدا و رسولش غالبند ۲۲ - ... واَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِنهُ ... حِزبُ اللهِ ... حِزبَ اللهِ

۵۹ سوره حشر

۵۹ – سورهٔ حشر (گردآوری) = بنی نضیر.

مدنی است و ۲۴ آیه دارد. جزء مُسَبِّحات است ــ این سوره با تسبیح شروع و با تسبیح هم ختم می شود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۱۷، از حضرت رسول (ص):

هر کس این سوره را در شب جمعه بخواند، تا صبح از بلا ایمن باشد. هر کس چهار رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعت بعد از حمد این سوره را تلاوت کند، هر حاجتی از خداوند طلب کند غیر از معصیت، حاجتش برآورده شود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۱۷، از تفسیر برهان، از امام صادق (ع):

هر کس آن را بنویسد و به آبِ پاک بشوید و بیاشامد، ذکاوتش زیاد و فراموشی او کم شود.

خلاصهٔ مطالب: این سوره به داستان یهودیان بنی نضیر اشاره دارد که به خاطر نقض پیمانی که با مسلمین بسته بودند محکوم به جلاءِ وطن شدند و علت نقض عهدشان این بود که منافقان به آنها وعده دادند که اگر عهدشکنی کنند، آنها را یاری خواهند نمود، ولی منافقان هم به وعده خود وفا نکردند. ــ اشاره به غنائم بنی نضیر ــ مدح بعضی از انصار و مهاجر ــ تشبیه یهود و منافقین به شیطان ــ هفت آیه آخر سوره هم که از آیات برجسته هستند علاوه بر ذکر اسماء حسنا، به بندگان دستور می دهد که از طریق مراقبتِ نفس، آماده دیدار خدایتعالی شوند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ (۱)

هُوَ الَّذی أَخْرَجَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْديهِمْ وَ أَيْدِی الْمُؤْمِنينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِی الْأَبْصارِ (۲)

وَ لَوْ لا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِی الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذابُ النَّارِ (۳)

ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَديدُ الْعِقابِ (۴)

ما قَطَعْتُمْ مِنْ لينَهٍ أَوْ تَرَكْتُمُوها قائِمَهً عَلى أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِیَ الْفاسِقينَ (۵)

وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ وَ لكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلى مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَیْ ءٍ قَديرٌ (۶)

ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ كَیْ لا يَكُونَ دُولَهً بَيْنَ

الْأَغْنِیاءِ مِنْکَمْ وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدیدُ الْعِقابِ (۷)

ص :۳۳۸

لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرينَ الَّذينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (٨)

وَ الَّذينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لا يَجِدُونَ في صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٩)

وَ الَّذينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذينَ سَبَقُونا بِالْإيمانِ وَ لا تَجْعَلْ في قُلُوبِنا غِلاًّ لِلَّذينَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحيمٌ (١٠)

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لا نُطيعُ فيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (١١)

لَئِنْ أُخْرِجُوا لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبارَ ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ (١٢)

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً في صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ (١٣)

لا يُقاتِلُونَكُمْ جَميعاً إِلاَّ في قُرىً مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَديدٌ تَحْسَبُهُمْ جَميعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ (١٤)

كَمَثَلِ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَريباً ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ (١٥)

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح می گوید؛ و او عزیز و حکیم است! (۱) او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد (با مسلمانان) از خانه هایشان بیرون راند! گمان نمی کردید آنان خارج شوند و خودشان نیز گمان می کردند که دژهای محکمشان آنها را از عذاب الهی مانع می شود؛ اما خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد و در دلهایشان ترس و وحشت افکند، بگونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند؛ پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم! (۲) و اگر نه این بود که خداوند ترک وطن را بر آنان مقرر داشته بود، آنها را در همین دنیا مجازات می کرد؛ و برای آنان در آخرت نیز عذاب آتش است! (۳) این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند؛ و هر کس با خدا دشمنی کند (باید بداند) که خدا مجازات شدیدی دارد! (۴) هر درخت باارزش نخل را قطع کردید یا آن را به حال خود واگذاشتید، همه به فرمان خدا بود؛ و برای این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند! (۵) و آنچه را خدا از آنان [= یهود] به رسولش بازگردانده (و بخشیده) چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید،) نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد؛ و خدا بر هر چیز توانا است! (۶) آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد! آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است! (۷) این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی

که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند؛ و آنها راستگویانند! (۸) و برای کسانی است که در این سرا [= سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند رستگارانند! (۹) (همچنین) کسانی که بعد از آنها [= بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!» (۱۰) آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به

برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: «هرگاه شما را (از وطن) بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم رفت و هرگز سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد؛ و اگر با شما پیکار شود، یاریتان خواهیم نمود!» خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند! (۱۱) اگر آنها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی روند و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد و اگر یاریشان کنند پشت به میدان کرده فرار می کنند؛ سپس کسی آنان را یاری نمی کند! (۱۲) وحشت از شما در دلهای آنها بیش از ترس از خداست؛ این به خاطر آن است که آنها گروهی نادانند! (۱۳) آنها هرگز با شما بصورت گروهی نمی جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است، (اما در برابر شما ضعیف!) آنها را متحد می پنداری، در حالی که دلهایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقل نمی کنند! (۱۴) کار این گروه از یهود همانند کسانی است که کمی قبل از آنان بودند، طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذابی دردناک است! (۱۵)

نکاتی در خصوص آیات ۱۰ – ۱:

حشر: بیرون آوردن یک جمعیت به طور اجبار است.

حصونهم: یعنی قلعه هایشان. (پس بنی نضیر دارای چندین قلعه بودند نه یک قلعه).

جلاء: یعنی ترک وطن.

مشاقه: به معنای مخالفت از در دشمنی است.

لینه: یعنی درخت خرمای خرم و پر بار است. (روایت شده که رسول خدا (ص) دستور داده بودند به اینکه نخلستان بنی نضیر را قطع کنند، همین که دست به قطع چند درخت زدند، یهودیان فریاد زدند: ای محمد! تو همواره مردم را از فساد نهی می کردی حال این درختان خرما چه گناهی دارند که قطع می شوند و آیه «ما قطعتم من لینه» (آیه ۵) نازل شد که این قطع کردن تنها به فرمان خداست در جهت خوار ساختن فاسقان بنی نضیر).

افاء: از (ف-ی-ء) فیئ است. و به معنای ارجاع است که در اینجا به معنای «ارجاع اموال بنی نضیر» است.

اوجفتم: از «ایجاف» به معنای راندن به سرعت و اجبار است.

خیل: به معنای اسبان است.

ارکاب: به معنای شتران.

یوق: یعنی «حفظ کردن» است.

شح: به معنای بُخل توأم با حرص است. به شخص بخیلِ با حرص، شحیح گویند. و شحیح، از بخیل بدتر است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۱۹، از تفسیر قمی آورده است: (خلاصه روایت)

آیات (فوق) درباره جلاءِ وطن یهودیان بنی نضیر نازل شده و داستان آن بدین قرار است: در مدینه سه طایفه از یهود سکونت داشتند، پیامبر اکرم (ص) که به مدینه نزول اجلال فرمود: آن سه طایفه بنام «بنی نضیر» و «بنی قریضه» و «بنی قینقاع» با حضرتش مصالحه کردند و پیمان بستند که اگر کارزاری پیش آید نه به نفع او و نه به ضررِ حضرت قیام کنند. اما بعد از شکست مسلمین در جنگ «احد» ، عهد و پیمانشان را شکستند. «کعب اشرف» رئیس آنها با چهل سوار از یهود به مکه رفت و با قریش پیمان بست. پیامبر اکرم (ص)، محمد بن مسلمه که برادر رضاعی کعب بود را فرستاد تا کعب را به قتل برساند. بعد از قتل کعب، پیامبر (ص) به اتفاق اصحاب در حالی که پرچم را به دست مبارک حضرت علی (ع) داده بود، قلعه های آنها را تسخیر فرمود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۷۱، از مجمع البیان، از ابن عباس:

وقتی پیامبر (ص) مردم بنی نضیر را محاصره کرد با آنها مصالحه کرد که جان خودشان را سالم برگرفته از سرزمین خود بیرون شده به سوی «اذرعات شام» روند و برای هر سه نفر از آنها یک شتر و یک مشک آب داد. یهودیان به «اذرعات شام» و «اریحا» رفتند، مگر دو خانواده از آنان، یکی خانواده ابی الحقیق و یکی خانواده حیب بن اخطب که به خیبر رفتند و طایفه ای هم خود را به «حیره» رساندند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۷۲، از مجمع، از محمد بن اسحاق:

بیرون کردن بنی نضیر از قلعه هایشان بعد از مراجعتِ رسول خدا (ص) از جنگ احد اتفاق افتاد و فتح بنی قریضه بعد از مراجعتش از جنگ احزاب رخ داد. ولی نظر زهری این است که اخراج بنی نضیر شش ماه بعد از واقعه بدر و زمانی اتفاق افتاد که هنوز جنگ احد واقع نشده بود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۷۲، از ابن عباس: (ذیل آیه: «ما اَفاء الله علی رسوله من اهل القری»)

درباره کفار اهل قری نازل شد و اهل قری عبارت بودند از بنی نضیر و بنی قریضه که در مدینه بودند و اهل فدک که در سه مایلی مدینه است و اهل خیبر و دهات عرنیه و ینبع که

خدایتعالی اختیار اموال آنها را به رسول خدا (ص) سپرد تا به هر نحوی که خواست در آن حکم کند و خبر داد که تمامی این اموال ملک شخصی اوست و لذا عده ای اعتراض کردند که در پاسخ آنها آیه مزبور نازل شد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۷۲، از مجمع، از ابن عباس:

رسول خدا (ص) در حادثه بنی نضیر به انصار فرمود: اگر میل دارید آنچه از مال و خانه و زمین دارید با مهاجرین تقسیم کنید و در غنائم بنی نضیر هم با آنها شریک باشید و اگر بخواهید می توانید مال و زمین و خانه شما مال خودتان باشد و غنائم بنی نضیر تنها در بین مهاجرین تقسیم گردد، انصار در پاسخ گفتند: هم اموال و زمین های خود را با آنان تقسیم می کنیم و هم غنائم بنی نضیر را به آنان واگذار می کنیم و از آن سهم نمی خواهیم در این مورد بود که آیه شریفه: «و یؤثرون علی انفسهم» نازل شد.

از همان منبع، ص ۷۳، از تهذیب، از امام صادق (ع): (در ذیل آیه ۶): فیئ در آیه شریفه (ما افاء الله ...) عبارت است از آن اموالی از دشمن که بدون جنگ و خونریزی به دست آمده باشد، کلمه «انفال» شامل این قسم غنیمت هم می شود و در حقیقت «فیئ» به منزله «انفال» است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۲۳، از کافی، از امیرالمؤمنین (ع): (در ذیل آیه ۶)

به خدا قسم، پروردگار از کلمه «ذی القربی» ما را قصد فرموده و به نفس خویش و پیغمبرش مقرون ساخته و مقصود از مساکین و ابن سبیل و یتامی از ما، آل محمد (ص) هستند. از برای ما سهمی در صدقات قرار نداده، زیرا خداوند، پیغمبر (ص) و آلش را گرامی داشته و آنها را از آن چه در دست مردم می باشد، اطعام نفرموده است زیرا صدقه، اوساخ مردم است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۷۳، از کافی، از امام باقر، از امام صادق (علیهما السلام): (ذیل آیه ۷)

خدایتعالی امور خلق خود را به پیامبرش تفویض نموده تا معلوم کند اطاعتشان چگونه است، آن گاه فرمودند: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۷۴، از فقیه، از امام صادق (ع): (در ذیل آیه ۹)

ص: ۳۴۲

۱- حشر ۷

شحیح از بخیل بدتر است برای اینکه بخیل به معنای کسی است که از آن چه خودش دارد بخل می ورزد و در در راه خدا نمی دهد ولی شحیح، کسی است که حتی از آنچه در دست مردم است بخل می ورزد، نه خودش به کسی چیزی می دهد و نه می گذارد دیگران بدهند. و حتی هیچ چیزی در دست مردم نمی بیند، مگر اینکه آرزو می کند از آنِ او می بود چه از حلال و چه از حرام و به هیچ رزقی از خدای عزوجل قانع نمی شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۷۴، از کتاب محاسن، از امام باقر (ع): (ذیل آیهٔ ۹)

ای زیاد: وای بر تو مگر دین به جز «حب» چیز دیگری است، مگر نمی بینی کلام خدایتعالی که می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَیغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» = « بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد» (آل عمران۳۱)، آیا به کلام خدا نظر نمی کنید که به محمد (ص) فرموده: «حَبَّبَ إِلَیكُمُ الْإِیمَـانَ وَزَینَهُ فِی قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَیكُمُ الْكُفْرَ» = «ایمان را محبوب دلهایتان کرد و آن را در دلهایتان بیاراست و کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است» (حجرات۷) و نیز فرموده: «یحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَیهِمْ» = «دوست می دارند مسلمانانی که به سویشان هجرت می کنند» (حشر۹)، آن گاه فرمود: پس دین همان «حب» است و «حب» هم «دین» است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۲۶، از امام صادق (ع): (ذیل آیهٔ ۹): آیه در شأن امیرالمؤمنین (ع) نازل شد، دیناری برای قوت حضرت فاطمه (س) و حسنین (ع) فراهم کرد، در بین راه «مقداد بن اسود» اظهار حاجت کرد. آن دینار را با شدت احتیاج خود به مقداد عطا فرمود و او را بر خود و خانواده اش مقدم داشت، فوراً جبرئیل نازل شد و آیه مزبور را در شأن آن حضرت آورد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۲۷، از تفسیر ابوالفتوح آورده است:

امیرالمؤمنین (ع) جماعتی را دید و فرمود: شما کیستید؟ عرض کردند ما متوکلین هستیم که به توکل زندگی می کنیم. به آنها فرمود: توکل شما به کجا رسیده است؟ گفتند: چون بیابیم، بخوریم و اگر نیابیم، صبر کنیم. فرمود: سگها نزد ما چنین باشند. پرسیدند: پس چه باید کرد؟ فرمود: مانند

ص :۳۴۳

ما رفتار کنید، اگر بیابیم، انفاق و ایثار کنیم و اگر نیابیم، شکر نماییم.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۲۴، از کافی، از امام صادق (ع):

بهترین شما کسانی هستند که با سخاوتند و شریرترین شما، بخیلان هستند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۲۸، از شیخ طوسی در مجالس و از محمد بن عباس: (در ذیل آیه ۱۰)

امیرالمؤمنین (ع) سبقت گیرنده بر امت در ایمان است.

کَمَثَلِ الشَّیْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اکْفُرْ فَلَمَّا کَفَرَ قَالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِّنکَ إِنِّی أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِینَ (۱۶) فَکَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِی النَّارِ خَالِدَیْنِ فِیهَا وَذَلِکَ جَزَاءُ الظَّالِمِینَ (۱۷) درست مثل شیطان که به انسان گفت کافر شو و چون کافر شد گفت من از تو بیزارم، من از خدا می ترسم که پروردگار دو عالم است (۱۶) در نتیجه عاقبت آن شیطان و آن انسان کافر این شد که هر دو برای ابد در آتشند و همین است کیفر ستمکاران (۱۷)

☼ نکته:

مراد از انسان شخص خاصی نیست بلکه منظور تمام آدمیانی است که به وسوسه شیطان عمل کرده و کافر می شوند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۸۴، از درمنثور و بیهقی، از رسول خدا (ص): (خلاصهٔ روایت)

در بنی اسرائیل راهبی (به نام برصیصا) بود. شیطان دختری را بیمار کرد و به دل خانواده اش انداخت که دوایِ دردِ دخترتان نزد فلان راهب است، دختر را نزد راهب بردند. شیطانْ راهب را وسوسه کرد تا راهبْ دختر را افضاء کرد. شیطان به دلش انداخت که هم اکنون رسوا خواهی شد، او را بکش و دفن کن، از سوی دیگر شیطان نزد خانواده دختر رفت و ماجرا را فاش کرد. خانواده دختر، راهب را دستگیر کردند. شیطان به راهب گفت: من تو را گرفتار ساختم، اگر برایم دو نوبت سجده کنی تو را نجات می دهم. راهب دو بار شیطان را سجده کرد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۳۱، از تفسیر ابوالفتوح، از ابن عباس و ابن مسعود: (خلاصه روایت)

مراد از انسان در آیه، برصیصای راهب است. که هفتاد سال خدا را عبادت کرد. شیطان نمی توانست بر او ظفر یابد و از شیاطین دیگر کمک گرفت. یکی از آنها حیله ای بست و به صورت راهبی به صومعه برصیصا وارد شد و مشغول عبادت شد طوری که برصیصا خود را در مقابل او

حقیر شمرد بعد از یکسال به برصیصا گفت: تو را دعایی می آموزم که بیماران را شفا دهی. آن دعا را به او یاد داد و نزد شیطان برگشت. یک روز دختر پادشاه را برای معالجه به صومعه برصیصا بردند. شیطان او را وسوسه کرد و دختر را مفتضح و بعد به قتل رساند. شیطانْ شب به خوابِ برادران دختر رفت و ماجرا را فاش کرد آنها راهب را دستگیر و به شهر آوردند تا به دار آویزند. شیطان شرط نجات راهب را در سجده خودش قرار داد. برصیصا شیطان را سجده کرد و کافر شد.

☼ مؤلف:

آیه شریفه عام است و شامل هر انسانی می شود که شیطان او را به کفرْ وسوسه کرده، چون کافر شود از او بیزاری جوید. و این داستانها صرفاً جنبه تمثیل دارند، نه اینکه شأن نزول آیات الهی باشند. و حتی اگر داستانی واقعی در شأن نزول آیه ای هم باشد، بدان معنا نیست که آن آیه شریفه را فقط به آن ماجرا بسط داد، چرا که قرآن کریم کتابی برای همه ادوار است.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸) ای کسانی که ایمان آورده اید از (مخالفت) خدا بپرهیزید؛ و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است! (۱۸)

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۰۳، از رسول خدا (ص):

«حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوا قبل اَن توزنوا و تجهزوا للعرض الاکبر» = «از نفس خود حساب کشی بکنید قبل از آن که از شما حساب بکشند و خود را بسنجید قبل از آن که شما را بسنجند و برای عرض اکبر آماده شوید» .

در امالی شیخ صدوق، ص ۱۰۴۳، م۹۴، ح۲، از امام صادق (ع):

هر کس دو روزش مساوی باشد زیانکار است و هر کس روزِ آینده اش بدتر از دیروزش باشد ملعون است و هر کس که زیادتی در نفسش نشناسد او به نقصان نزدیک تر است و هر کس که به نقصان نزدیک تر باشد مرگ برایش بهتر از زندگی است.

وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (۱۹)

لا يَسْتَوى أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمُ الْفائِزُونَ (۲۰)

لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَهِ اللَّهِ

وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱)

هُوَ اللَّهُ الَّذی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ (۲۲)

هُوَ اللَّهُ الَّذی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ (۲۳)

هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۲۴)

و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسقانند (۱۹) هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند؛ اصحاب بهشت رستگار و پیروزند! (۲۰) اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد! اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم، شاید در آن بیندیشید! (۲۱) او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است و او رحمان و رحیم است! (۲۲) و خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزه است، امنیت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می کند و شایسته عظمت است؛ خداوند منزه است از آنچه شریک برای او قرارمی دهند! (۲۳) او خداوندی است خالق، آفریننده ای بی سابقه و صورتگری (بی نظیر)؛ برای او نامهای نیک است؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند؛ و او عزیز و حکیم است! (۲۴)

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۸۹، از امام صادق (ع): زاهد کسی است که حلال خدا را به جهت ترس از حسابِ آن و حرام خدا را به جهت ترس از عذابِ آن ترک کند.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۱۹۶، باب۲۶، از امام رضا (ع):

حق تعالی به سه چیز امر فرموده است مشروط بر این که به سه چیز قرین باشد:

۱ - نماز به زکات مقرون است و اگر کسی زکات ندهد نمازش مقبول نیست.

۲ - شکرش را مقرون به شکرِ پدر و مادر فرموده و کسی که والدین را شکر نکند، خدا را شکر نکرده است.

۳ - تقوی را مقرون به صله رحم کرده و کسی که صله رحم نکند تقوا ندارد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۳۶ و۱۳۷، از مجمع، از پیامبر اکرم (ص):

هر کس سه آیه آخر سوره حشر را بخواند خداوند گناه گذشته و آینده او را بیامرزد. و از آن حضرت درباره اسم اعظم خدا پرسیدند، فرمود: بر شما باد به تلاوت آخر سوره حشر.

خلاصه آیات سورهٔ حشر:

۱ - سَبَّحَ لله ...

۴ - ۲ - جلای وطن یهودیان ۵ - آن چه از درختان خرما بریدیـد و آن چه را بر جای گذاشتید همه به امر خدا و برای خواری یهودیان فاسق بود.

۷ - ۶ - فیء ۸ - غنائم مخصوص فقرای مهاجر است ...

۹ - یؤثرون علی انفسهم ۱۰ - دعا ۱۵ - ۱۱ - منافقین ۱۷و۱۶ - کمثل الشیطان ۱۸ - محاسبه نفس ۲۱ - اگر قرآن را بر کوهی نازل کنیم، کوه از خوف خدا از هم متلاشی می شود ۲۲ - هُوَ الله ... ۲۳ - هُوَ الله ... ۲۴ - هُوَ الله

ص: ۳۴۶

۶۰ – سورهٔ ممتحنه (آزماینده) = مَوَدَّت. (مدنی است و «۱۳» آیه دارد).

خلاصه مطالب: دوستی نکردن با کفار، حکم زنان مهاجر و بیعتشان در روز فتح مکه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیَّاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّکُمْ إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فی سَبیلی وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتی تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبیلِ (۱)

إِنْ یَثْقَفُوکُمْ یَکُونُوا لَکُمْ أَعْداءً وَ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ (۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید!) شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می سازید از همه داناترم! و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است! (۱) اگر آنها بر شما مسلط شوند، دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن نسبت به شما می گشایند و دوست دارند شما به کفر بازگردید! (۲)

☼ نکته:

در خصوص شأن نزول آیه اول (یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا ...) روایتی از تفاسیر مختلف نقل شده که خالی از اشکال نیست. خلاصه این روایت بدین شرح است:

حاطب بن ابی بلتعه در مکه مسلمان شد و به مدینه هجرت کرد اما همسرش مسلمان نشد و در مکه ماند. کفار قریش عیال حاطب را که صفیه (و به نقلی ساره از بنی هاشم) نام داشت را به مدینه نزد حاطب می فرستند تا نامه حاطب را در خصوص اخبار پیامبر (ص) و اوضاع و احوال مسلمین جهت جاسوسی به نزد آنها بیاورد. همسر حاطب هم نامه را در میان پایش و (به نقلی در گیسوانش) مخفی کرده، به سوی مکه روانه می شود. جبرئیل به امر خدا جریان را به حضرت رسول (ص) اطلاع می دهد. آن حضرت هم امیرالمؤمنین (ع) را مأمور بازگرداندن نامه می کند. حضرت علی (ع) عیال حاطب را دستگیر کرده و او را مجبور می کند نامه را تحویل دهد. آن زن به حضرت عرض می کند که روی بگردان تا نامه را درآورم و بعد نامه را از میان پای خود بیرون آورده و تسلیم علی (ع) می کند و نامه به دست پیامبر (ص) می رسد. عمر می خواهد حاطب را

به جرم خیانت گردن بزنند اما پیامبر (ص) فرمود: آخر او در جنگ بدر شرکت داشت و خدایتعالی به اهل بدر عنایت خاصی دارد و او را می آمرزد و این آیات نازل شد.

توجه: این روایت در اکثر تفاسیر از جمله: صافی، ج ۶، ص ۳۰۶ و جوامع، ج ۶، ص ۲۹۲ و المیزان، ج ۳۷، ص ۱۲۲ و ... آمده است، که در بین آنها فقط صاحب المیزان به نقد آن پرداخته است.

☼ مؤلف:

اگر به دقت به روایت فوق توجه کنیم متوجه دستکاری و یا جعلی بودن آن خواهیم شد. احتمالاً ـ این جاعل یا جاعلین، خودشان جزءِ جنگ کننده های بدر بوده اند و خواسته اند بدین طریق خود را از محبوبین خدا و آمرزیده شدگان قرار دهند تا بتوانند منافع مادی خود را بدین وسیله کسب کنند. چرا که در روایت به صراحت جرمِ حاطب را تنها به بهانه شرکت کردن در جنگ بدر نادیده گرفته است. شاید جاعلینِ این روایت مقاصد و اهدافی به شرح ذیل داشته اند:

۱ – نشان دادن العیاذ بالله بی توجهی پیامبر (ص) به اجرای حدود الهی و امتیاز دادن آن حضرت به گروه خاصی از جمله شرکت کنندگان در جنگ بدر ۲ – نسبت دادن کفر و جاسوسی به یکی از زنان بنی هاشم ۳ – ارتکاب عمل زشت بیرون آوردن آن نامه توسط حضرت علی (ع).

اما به دلایل ذیل، این روایت خالی از اشکال نیست:

الف– به استناد همین آیه مورد بحث (آیه اول) که می فرماید: «اهل ایمان نباید با دشمنان خود دوستی کنند» و با توجه به این که آیه شریفه عام است و به همه مؤمنین از جمله مؤمنین شرکت کننده در جنگ بدر بسط می یابد، پس دیگر معنا ندارد، در روایت، بدریون را استثناء قرار دهد. به همین خاطر این روایت مخالف نصِ صریح قرآن کریم است.

ب– به استناد این روایت، اهل بدر در انجام هر گناهی آزاد خواهند بود چون آنها آمرزیده هستند و می دانیم که پیامبر اکرم (ص) خود یکی از اهل بدر بوده، پس اگر این روایت که اهل بدر آمرزیدگان هستند، صحیح باشد باید پیامبر اکرم (ص) خود به آن عمل می کرد.

ج– در خودِ روایت آمده که جبرئیل خبرِ نامه و جریانِ کامل جاسوسی را به پیامبر اکرم (ص) رساند. پس دیگر چه نیازی به آن نامه، آن هم در آن جای کثیف خواهد بود و این چه

تهمتِ کثیفی است که به ساحت مقدس حضرت علی (ع) و حضرت رسول (ص) زده اند.

د- منبعِ سندِ این روایت، کاشف از قولِ معصوم (ع) نیست.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۲۴، ضمن رد کردن این روایت آورده است: از ظاهر روایت بر می آید که «حاطب» به خاطر عملی که کرده بود مستحق اعدام و یا کیفری دیگر کمتر از اعدام بوده و تنها به خاطر شرکتش در جنگ بدر مجازات نشده چون بدری ها در برابر هیچ گناهی مجازات نمی شوند در حالی که روایات وارده در داستان افک معارض آنند چون در آن روایات، رسول خدا (ص) یکی از تهمت زنندگان به عایشه را که از بدریون و سابقین اولین بوده را حد زد و کیفر کرد. از اینها بگذریم، آزاد شدن یک گروه از بین همه مسلمانان و رهایی آنان از قید تکلیف، متناقض با مصلحتی است که دعوت دینی و فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نشر معارف الهی از راه نشر روایات صادره از رسول خدا (ص) بر اساس تأمین آن مصلحت بنا شده است. از این هم که بگذریم اصلاً چنین حرفی خطاب های الهی را در بیشتر آیاتی که در آن به صحابه ی رسول خدا (ص) و مؤمنین عتاب شده العیاذ بالله خطا ب هایی بیهوده می سازد.

لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ **(۳)**

هرگز روز قیامت، خویشان و فرزندان شما سودی برایتان ندارند. آن روز بین شما جدایی می افکند و خدا به هر چه کنید آگاه است (۳)

☼ نکته:

خدایتعالی در خصوص جدایی خویشاوندی در قیامت در سه آیه شریفه دیگر هم می فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يوْمَئِذٍ» = «وقتی در صور دمیده می شود دیگر انساب و خویشاوندی بین آنها نخواهد بود» (مؤمنون ۱۰۱) و می فرماید: «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» = «رشته ها در بینتان از هم گسیخت و آن چه را می پنداشتید نخواهید یافت» (انعام ۹۴) و می فرماید: «وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» = «عذاب را دیدند و رشته ها را گسیخته یافتند» (۱).

آیا در قیامت رابطه اسباب و انساب و خویشاوندی وجود دارد یا خیر؟

۱- بقره ۱۶۶

مفسرین دو نظریه دارند:

(۱) بعضـی از مفسـرین به استناد آیات فوق معتقدند که در قیامت انسابی وجود ندارد. صاحب تفسیر المیزان (ج۳۸، ص ۱۱۲) جزءِ این گروه است و در تأییـد نظریه خود آورده است: «روز قیـامت خـدایتعالی بـا از کـار انـداختن اسباب دنیوی میـان شـما جدایی می اندازد. و علت سـقوط اسباب و از جمله خویشاوندی که معنایش منتهی شدن نسبت دو نفر یا بیشتر به یک رحم (و یـا یـک صـلب) است تنهـا آثـارش را در ظرف دنیـا که ظرف حیـاتِ اجتمـاعی است بروز می دهـد و بـاعث مودت و الفت و معاضـدت و عصبیت و یا خـدمت و امثال آن می گردد، چون ظرف اجتماع است که بالطبع و بر حسب آراء و عقایـدْ انسان را محتـاج به این امور می سـازد، آراء و عقایـدی که آن را هم فهم اجتماعی در انسان ایجاد می کنـد و در خارج از ظرفِ حیات اجتماعی خبری از این آراء و عقایـد نیست. در قیامت وقتی حقایق سـخت و عریان جلوه می کنـد و رفع حجاب و کشف غطاء می شود اثری از پندارهای دنیوی نمی ماند و رابطه ای که میان اسباب و مسببات بود و آن استقلالی که ما در دنیا برای اسباب و تأثیرش در مسببات می پنداشتیم به کلی از بین می رود» .

(۲) بعضـی دیگر از مفسـرین معتقدنـد که در قیـامت انسـاب وجود دارد. این گروه از مفسـرین در تفسـیر این آیات، هر کـدام توجیهی به شـرح ذیل آورده اند: (الف) — مراد این است که روز قیامت خدایتعالی صـحنه ای هول انگیز به پا می کند، که هر کس از کســی دیگر فرار می کنـد، همچنـان کـه قرآن کریـم در جـای دیگر می فرمایـد: «یوْمَ یفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَأُمِّهِ وَأَبِیهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یوْمَئِذٍ شَأْنٌ یغْنِیهِ» = «روزی که هر کس از برادرش و مادر و پـدرش و رفیق و فرزنـدانش می گریزد، برای هر انسانی وصـفی است که نمی گـذارد به سایرین توجه داشـته باشد» (عبس ۳۴تا۳۷). (ب) - مراد ایـن است که روز قیـامت خـدایتعالی شـما را از یکـدیگر جـدا می سـازد، اهـل ایمان را داخل بهشت و اهل کفر را داخل جهنم می سازد در نتیجه یک خویشاونـد بهشتی، خویشاونـد دوزخی را نمی بیند. (ج) — مراد به این فصل و جداسازی، فصل قضاء است و معنای آیه این است که خدایتعالی در روز قیامت بین شما داوری می کند (صاحبِ جوامع، ج ۶،

ص۲۹۵، نقلِ «ب» و «ج» را آورده است).

☼ مؤلف:

به نظر حقیر نظریه اول صحیح است یعنی «در قیامت قطع اصلاب و انساب و خویشاوندی است» . در آنجا نسب و صلب و خویشاوندی در بین انسانها اثری ندارد بلکه این تقواست که عامل علاقه و محبت در بین افراد است. در توضیح کامل تر به دو دلیل اشاره می کنم:

۱ – همه می دانیم که اگر بچه ای دچار مشکلی شود مثلاً دست یا پایش بسوزد، مادرِ آن بچه دچار چنان عذابی می شود که زندگی برایش جهنم می گردد و این تنها به صرف رابطه خونی و انسابی است که بین آنها وجود دارد و یا بالعکس اگر بچه ای مادرش را در آتش ببیند چه حالی می یابد؟ و نیز می دانیم در قیامت هستند مادرانی که بهشتی باشند و بچه هایی که جهنمی هستند و یا بالعکس. بنابراین اگر در قیامت هم این رابطه خونی پا بر جا بماند پر مسلم است که آن مادر در بهشت، به واسطه ی اینکه بچه اش در جهنم است هیچ گاه آرامش نخواهد داشت. که این با آرامشی که همواره برای اهلِ بهشت توصیف شده است، تضاد دارد.

۲ – در دنیا افرادی هستند که عقیم بوده و بچه دار نمی شوند و در این دنیا از رابطه ی بسیار گرم و آرام بخشِ صلبی و خونی بی بهره اند، از طرفی در قیامت، زاد و ولدی وجود ندارد پس اگر رابطه صلبی و انساب در قیامت هم پا برجا باشد به دور از عدالت است که آن گروهِ عقیم در قیامت هم محروم از این نعمت باشند.

خلاصه کلام: زندگی و نظام حاکم بر قیامت به صورت فردی می باشد (بر خلاف دنیا که به صورت اجتماعی است)، جسمِ برانگیخته شده در آن عالم، جسمی ابدی و متفاوت با جسم فانی دنیوی است اما شبیه این جسم است و نه عین آن. بنابراین عواطف و احساسات آن جا به شکل دنیوی هم نخواهد بود. ملاکِ علاقه و محبت در قیامت تنها تقوایِ الهی است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات۱۳)، هر چه شخصْ تقوایِ بیشتری در این دنیا کسب کرده باشد در آن جا محبوب تر، زیباتر، رفیع تر و نورانی تر خواهد بود و رابطه خونی در آن جا عاملی برای دوستی و محبت نمی باشد. البته این توضیحی که دادیم دلیلی بر این نیست که در قیامت، پدر و مادر، بچه ی

خود را نشناسند، بلکه در آن جا هم یکدیگر را می شناسند اما علاقه ای که بین آنهاست، علاقه ی خونی نیست بلکه در آن جا علاقه ها به واسطه ی تقواست. و هر چه تقوایِ شخصی بیشتر باشد محبوبتر خواهد بود حتی اگر رابطه خونی بر قرار نباشد. از همه اینها گذشته، آیه شریفه مورد بحث به صراحت اشاره به این انفصال دارد و حتی بر خلافِ نظرِ مخالفین، آیه ۳۷ عبس نیز مؤید این انفصال است و نه بر ردِ آن. (برای توضیح بیشتر به ذیلِ آیه (زخرف۶۷) مراجعه کنید).

در المیزان، ج ۳۵، ص ۱۹۶، از درمنثور، از رسول خدا (ص): چون قیامت به پا شود، پیوند ارحام قطع و همه سبب ها گسیخته می گردد و برادری ها همه باطل می شود، مگر برادری در راه خدا.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۳۰، از کافی، از امام صادق (ع):

از محکم ترین دست آویزهای ایمان یکی این است که به خاطر خدا و در راه او دوستی کنی و در راه او دشمنی کنی و در راه او بدهی و در راه او دریغ کنی.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۳۰، از امام صادق (ع):

کسی که دوستی و دشمنیش به خاطر دین نباشد، دین ندارد.

در نهج البلاغه، ص ۷۴۳، ح۴۷۹، از حضرت علی (ع):

بدترین دوست آن است که برایش به رنج و زحمت افتی.

در نهج البلاغه، ص ۶۹۵، ح۲۶۸، از حضرت علی (ع): در دوستی با دوستت مدارا کن، شاید روزی دشمنت گردد و در دشمنی با دشمنت نیز مدارا کن، شاید روزی دوستت گردد.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءآؤا مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۴) شما الگوی خوبی در ابراهیم و پیروان او دارید، (به یاد آرید) زمانی را که به قوم خود گفتند ما از شما و از آن چه به جای خدا می پرستید بیزاریم، به شما کافریم و از همین امروز برای ابد اعلام قطع رابطه خویشاوندی و اعلام دشمنی و کینه می کنیم تا روزی که به خدای یگانه ایمان آورید مگر نه آن بود

که ابراهیم به پـدرش گفت: من تنهـا می تـوانم از خـدا برایت طلب مغفرت کنم و از نـاحیه خـدا هیـچ کـار دیگری نمی توانم صورت دهم و همگی گفتند: پروردگارا بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشت کردیم، که بازگشت به سوی تو است (۴)

☼ نکته:

در معنای استثنای آیه شریفه یعنی جمله «اِلا قول ابراهیم» بعضـی از مفسـرین متأسفانه به دلیل عدم بصیرت و شناختِ عصمتِ انبیاء، گفته انـد: «مؤمنین بایـد در جمیع خصال به حضـرت ابراهیم اقتدا کنند مگر در یک خصـلت که برای پدر خود که کافر بود استغفار نمود».

این نقلْ در حقیقتْ تهمتی به سـاحتِ مقـدسِ نبوت است که گاهـاً به دلیلِ جهلِ بعضـی از افراد در تفسیر بعضـی از آیات به چشم می خورد.

در پاسـخ به این گروه باید گفت: اولاً: دعا کردن برای یک شـخصِ کافر، گناهی است که ارتکاب آن از ساحت مقدس انبیاء (ع) به دور است. ثانیاً: حضـرت ابراهیم (ع) به عنوان یک پیامبر وظیفه داشت که قومش را به سوی توحیـد هدایت کند و آنها را نوید دهد که اگر ایمان آورند خداوند متعال از گناهان گذشته آنها می گذرد و حتی حاضر می شود که این دعای استغفار را خودش از خـدایتعالی درخواست کنـد اما به شـرطی که ایمان آورنـد. در این بین عمویش آذر هم یکی از آن قوم است که مـورد دعـوت ابراهیم (ع) قرار می گیرد. امـا وقـتی دیـد که او ایمـان نمی آورد و کـافر مانـد فوراً از او بیزاری جست نه اینکه بخواهد العیاذ بالله در عین کفر، برایش دعا کند و مؤید این گفته، آیه توبه است که می فرماید: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِياهُ فَلَمَّا تَبَينَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» = «اسـتغفار ابراهیم برای پدرش از در دوستی نبود بلکه ناشـی از وعـده ای بود که به وی داده بود ولی وقتی برایش روشن شد که او دشـمن خداست از او بیزاری جست، به یقین ابراهیم مهربـان و بردبـار بود!» (توبه ۱۱۴). بنـابراین به اسـتناد آیه توبه می توان آیه شـریفه مورد بحث را چنین معنـا کرد (والله اعلم): «حضـرت ابراهیم (ع) الگو و نمونه ای نیـک برای شـماست که بـایستی همواره از او پیروی کنیـد و هرگز از کفار پیروی نکنید بلکه از آنها جدا شوید حتی اگر از خویشان شما باشند همان گونه که حضرت ابراهیم (ع) نیز با

وجود خویشاندی، از عمویش بیزاری جست و از او جدا گشت. شما هم باید از او الگو بگیرید و از خویشان کافرتان بیزاری بجویید مگر آن که آن خویشان ایمان آورند و تنها در این صورت است که می توانید با آنها بمانید» .

خلاصه اینکه آیه شریفه نه تنها نظرِ این مفسرین را نمی رساند، حتی می خواهد بفرماید که در خصوص تبری کردن از خویشانِ کافر نیز بایستی از حضرت ابراهیم (ع) الگو بگیرید.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۱۴، (که منبع قول آن مفسرین هم هست) در این خصوص آورده است:

معنای آیه اظهار دوستی ابراهیم نسبت به پدر نیست بلکه وعده ای است که به وی داده تا شاید از شرک توبه کند و از آیه احتجاج ابراهیم با پدرش که می فرماید: «قَالَ سَلَامٌ عَلَیکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کَانَ بِی حَفِیا وَأَعْتَزِلُکُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (مریم ۴۸) استفاده می شود که در همان مجلسی که وعده استغفار به پدرش می دهد، بلافاصله می گوید: من از شما و آن چه به جای خدا می خوانید کناره گیری می کنم و اگر وعده استغفار از در دوستی پدر بود جا داشت بگوید: (و من از قوم کناره گیری می کنم) نه اینکه بفرماید: (من از همه شما کناره گیری می کنم) و پدر را هم داخل قوم کند و از همه کناره گیری کند که همان تبری است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۳۲، (در ذیل آیه ۱۰)، آورده است: سیاق و زمینه این آیه شریفه چنین دست می دهد که بعد از صلح حدیبیه نازل شده و در عهدنامه هایی که بین رسول خدا (ص) و مردم مکه برقرار گردیده، نوشته شده است که اگر از اهل مکه مردی به مسلمانان ملحق شد، مسلمانان موظند او را به اهل مکه برگردانند ولی اگر از مسلمانان مردی ملحق به اهل مکه شد اهل مکه موظف نیستند او را به مسلمانان برگردانند و نیز از آیه شریفه چنین بر می آید که بعضی از زنان مشرکین مسلمان شده و به سوی مدینه مهاجرت کرده بودند، همسر مشرکش به دنبالش آمده درخواست کرده که او را به وی برگرداند و رسول خدا (ص) در پاسخ فرموده: آن چه در عهد نامه آمده این است که اگر مردی از طرفین به طرف دیگر ملحق شود باید چنین و چنان کرد و در عهدنامه درباره زنان چیزی نیامده و به همین مدرک، رسول خدا (ص) آن زن را به شوهرش نداد و

حتی مهریه ای را که شوهر به همسرش داده بود به آن مرد بر گردانید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۴۱، از کافی، از امام باقر (ع) در خصوص همین آیه آورده:

امام باقر (ع) فرمود: سزاوار نیست مسلمان با اهل کتاب ازدواج کند، زراره عرض کرد: فدایت شوم حرمت این عمل در کجای قرآن است، فرمود: «وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ» (آیه ۱۰)

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۳۱۱، از کافی، از امام باقر (ع) در خصوص همین آیه آورده:

هر کس نزد او زن کافر است، اسلام را به او عرضه بدارد اگر قبول کرد، عیال اوست و اگر قبول نکرد، خداوند نهی فرموده که به عصمت کافر چنگ بزنند. و اگر زن مسلمانی به کافر ملحق شد، صداق آن زن را از کفار می گیرند و به مرد مسلمان می دهند و هر گاه زنی از کفارْ اسلام آورد، مهر آن را به شوهرِ کافرش می دهند.

☼ نکته:

رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنا رَبَّنا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۵)

لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶)

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷)

لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۸)

إِنَّما يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ وَ ظاهَرُوا عَلى إِخْراجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا جاءَكُمُ الْمُؤْمِناتُ مُهاجِراتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ آتُوهُمْ ما أَنْفَقُوا وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ لا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ وَ سْئَلُوا ما أَنْفَقْتُمْ وَ لْيَسْئَلُوا ما أَنْفَقُوا ذلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰)

وَ إِنْ فاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْواجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُمْ مِثْلَ ما أَنْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۱)

پروردگارا! ما را مایه گمراهی کافران قرار مده و ما را ببخش، ای پروردگار ما که تو عزیز و حکیمی! (۵) (آری) برای شما در زندگی آنها اسوه حسنه (و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سرپیچی کند به خویشتن ضرر زده است، زیرا خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است! (۶) امید است خدا میان شما و کسانی از مشرکین که با

شما دشمنی کردند (از راه اسلام) پیوند محبت برقرار کند؛ خداوند تواناست و خداوند آمرزنده و مهربان است (۷) خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عـدالت نسـبت به کسانی که در راه دین با شـما پیکار نکردنـد و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند؛ چرا که خداوند

ص: ۳۵۵

عدالت پیشگان را دوست دارد (۸) تنها شـما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندنـد یا به بیرون رانـدن شـما کمک کردنـد و هر کس با آنان رابطه دوستی داشـته باشد ظالم و ستمگر است! (۹) ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان باایمان بعنوان هجرت نزد شـما آیند، آنها را آزمایش کنید - خداونـد به ایمانشان آگاهتر است- هرگاه آنان را مؤمن یافتیـد، آنها را بسوی کفار بازنگردانید؛ نه آنها برای کفار حلالند و نه کفـار برای آنهـا حلال؛ و آنچه را همسـران آنها (برای ازدواج با این زنان) پرداخته انـد به آنان بپردازیـد؛ و گناهی بر شـما نیست که با آنها ازدواج کنید هرگاه مهرشان را به آنان بدهید و هرگز زنان کافر را در همسـری خود نگه ندارید (و اگر کسی از زنان شـما کافر شد و به بلاد کفر فرار کرد،) حق دارید مهری را که پرداخته اید مطالبه کنید همان گونه که آنها حق دارند مهر زنانشان را که از آنان جدا شده اند) از شما مطالبه کنند؛ این حکم خداوند است که در میان شما حکم می کند و خداوند دانـا و حکیم است! (۱۰) و اگر بعضـی از همسـران شـما از دسـتتان بروند (و به سوی کفار بازگردند) و شما در جنگی بر آنان پیروز شدیـد و غنـایمی گرفتیـد، به کسانی که همسـرانشان رفته انـد، هماننـد مهری را که پرداخته انـد بدهیـد؛ و از (مخالفت) خداوندی که همه به او ایمان دارید بپرهیزید! (۱۱)

یا أَیُّهَا النَّبِی إِذَا جَاءَکَ الْمُؤْمِنَاتُ یُبَایِعْنَکَ عَلَی أَنْ لَا یُشْرِکْنَ بِاللَّهِ شَیْئًا وَلَا یَسْرِقْنَ وَلَا یَزْنِینَ وَلَا یَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا یَأْتِینَ بِبُهْتَانٍ یَفْتَرِینَهُ بَینَ أَیـدِیهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ فَبَایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۲) ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترایی پیش دست و پـای خود نیاورنـد و در هیـچ کار شایسـته ای مخالفت فرمان تو نکننـد، با آنها بیعت کن و برای آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است! (۱۲)

☼ نکته:

مراد از جمله: «وَلَا یأْتِینَ بِبُهْتَانٍ یفْتَرِینَهُ بَینَ أَیدِیهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ» ، آن است که فرزندی که میان دست و پای خود پرورده و علم به آن از انعقاد نطفه دارند به دروغ به کسـی دیگر نبندند. و منظور از جمله: «ولایعصینک فی معروف» آن است که از تمام سنت هایی که رسول خـدا (ص) از جانب خـدایتعالی به عنوان سـنت، ترویـج فرمودنـد، پیروی کنند و خلاف آن را به جا نیاورند و البته شامل ارتکاب نکردن منکرات نیز می شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۴۳، از کـافی آورده است: این آیه روز فتـح مکه نازل شـد. پیغمبر اکرم (ص) میان نماز ظهر و عصـر در مسجد الحرام جلوس فرمود، مردها با حضرتش بیعت کردند و پس از نماز عصر امر فرمود ظرفی را پر از آب کردند، آن حضرت دست مبارک خود را در آن آب

گذاشت و به زنها فرمود: هر کس می خواهد بیعت کند دست خود را داخل آب کند و من با زنان مصافحه نخواهم کرد و آیه مزبور را بر آنها قرائت کرد. ام حکیم دختر حارث بن عبد المطلب عرض کرد: ای رسول خدا! معروف چیست؟ فرمود: معروف یعنی صورتهای خود را نخراشید و سیلی به صورت خود نزنید و موهای خود را نکنید و گریبان چاک نزنید و لباس سیاه نپوشید و صدا را به واویلا بلند نکنید و کنار قبرها توقف نکنید.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۵۲، از امام صادق (ع) در خصوص همین آیه آورده است: معروفی که باید معصیت رسولش را در آن به جا نیاورند عبارت است از: نماز و روزه و سایر واجبات دیگر.

از همان منبع، از مناقب خوارزمی (یکی از علماء مخالف و از عامه): رسول خدا (ص) فرمود: اول زنی که با من بیعت کرده و پیاده از مکه به مدینه هجرت کرد فاطمه بنت اسد، مادر علی (ع) بود.

یا اَیُّهَا الذینَ آمَنوا لا تَتَولَّوا قَوماً غَضِبَ اللهُ عَلَیهِم قَدیَئِسوا مِنَ الآخِرَةِ کَمایَئِسَ الکُفّارُ مِنْ اَصْحابِ القُبُورِ(۱۳) ای کسانی که ایمان آورده اید هرگز قومی را که خدا بر آنان غضب کرده (یعنی جهودان) را یار و دوست خود مگیرید که آنها از عالم آخرت مأیوسند چنان که کافران از اهل قبور ناامیدند (۱۳)

☼ نکته:

مراد از این قوم که مورد غضب الهی قرار گرفته اند، همان قوم یهود است که در قرآن کریم مکرر بعنوان مغضوب علیهم از آنها یاد شده از جمله «وَ بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۵۲، از حضرت علی (ع): عَجب از ایامی که بین ماه جمادی و رجب است و مردگان با شمشیر گردن دشمنان خدا و رسول و اهل بیت (ع) را بزنند.

☼ مؤلف:

منظور از روایت فوق «رجعت» است.

توجه: بحثِ مفصل در خصوصِ رجعت در ذیلِ آیات (اسراء ۸ – ۴) آمده است.

خلاصه آیات سوره ممتحنه:

۱ – ای اهل ایمان با دشمنان خدا دوستی نکنید ۳ – روز قیامت قطع انساب است ۴ – ابراهیم اسوه ای حسنه ۵ – ربنا لا تجعلنا فتنه ...

۷ – شاید خدا میان شما و دشمنان، دوستی برقرار کند ۸ – با آنهایی که با شما دشمنی نکرده اند به عدالت رفتار کنید ۹ – با آنهایی که در دین با شما کارزار کردند دوستی نکنید ۱۱ و ۱۰ – فَامتَحِنُوهُنَّ زنان مهاجر ۱۲ – معروف ۱۳ – قوم یهود را

دوست مگیرید.

ص: ۳۵۷

۱- بقره ۶۱

۶۱ سوره صف

۶۱ - سوره صف = حواريون = عيسى (ع).

مدنی است و «۱۴» آيه دارد. جزء مُسبّحات است.

خلاصه مطالب: عمل به گفته ها ـــ آزار موسى (ع) توسط قومش ـــ وعده ى حضرت عيسى (ع) به آمدن «احمد» (ص) ـــ ترغيب به جهاد با كفار ـــ دين خدا نورى است كه كفار اهل كتاب مى خواهند آن را با دهان خاموش كنند. غلبه رسول خدا (ص) بر همه اديان ـــ نقل حواريون.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ (۲)

كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ (۳)

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فى سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ (۴)

وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنى وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ (۵)

وَ إِذْ قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يا بَنى إِسْرائِيلَ إِنِّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْراةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتى مِنْ بَعْدِى اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِينٌ (۶)

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعى إِلَى الْإِسْلامِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷)

يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ (۸)

هُوَ الَّذى أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى تِجارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ (۱۰)

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فى سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱)

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فى جَنَّاتِ عَدْنٍ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲)

وَ أُخْرى تُحِبُّونَها نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳)

آنچه در آسـمانها و آنچه در زمین است همه تسبیـح خـدا می گوینـد؛ و او شـکست ناپـذیر و حکیم است! (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گویید که عمل نمی کنید؟! (۲) نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی کنید! (۳) خداونـد کسـانی را دوست می دارد که در راه او پیکـار می کننـد گویی بنایی آهنین انـد! (۴) (به یاد آورید) هنگـامی را که موسـی به قومش گفت: «ای قوم من! چرا مرا آزار می دهیـد بـا اینکه می دانیـد من فرسـتاده خـدا به سوی شـما هسـتم؟!» هنگامی که آنها از حق منحرف شدند، خداوند قلوبشان را منحرف ساخت؛ و خدا فاسقان را هدایت نمی کند! (۵) و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننـده کتابی که قبل از من فرسـتاده شـده [= تورات] می باشم و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است!» هنگـامی که او [= احمـد] بـا معجزات و دلایل روشن به سـراغ آنان آمـد، گفتنـد: «این سـحری است آشـکار» ! (۶) چه کسـی ظـالمتر است از آن کس که بر خـدا دروغ بسـته در حـالی که دعـوت به اسـلام می شود؟! خداونـد گروه سـتمکاران را هدایت نمی کند! (۷) آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی

خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند! (۸) او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند! (۹) ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می بخشد؟! (۱۰) به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید! (۱۱) (اگر چنین کنید) گناهانتان را می بخشد و شما را در باغهایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می دهد؛ و این پیروزی عظیم است (۱۲) و (نعمت) دیگری که آن را دوست دارید به شما می بخشد و آن یاری خدا و پیروزی نزدیک است؛ و مؤمنان را بشارت ده (۱۳)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۵۶، آمده است:

آیه ۱ و ۲ در خصوص روز اُحد است که قبل از آن مسلمانان می گفتند که حاضرند جان و مالشان را فدا کنند ولی در موقع جنگ فرار کردند. و نیز آورده که آیه «۴» درباره ی حضرت علی (ع) و حمزه و چند تن دیگر نازل شده است.

☼ نکته:

آیه شریفه ی «احمد» (آیه ۶) تنها آیه ای است که به نام مبارک «احمد» اشاره فرموده است. البته نام مبارک و مقدس «محمد» (ص) در چهار آیه شریفه: (آل عمران ۱۴۴) و (احزاب ۴۰) و (محمد ۲) و (فتح ۲۹) آمده است. علاوه بر این دو اسم یعنی «احمد» و «محمد» خدای تعالی همچنین رسول ارجمندش را با ۱۰ نام و صفتِ دیگر در قرآن کریمش ملقب فرموده است که عبارتند از: «نذیر» : (در حدود ۴۱ آیه آمده است از جمله: هود ۲)، «بشیر» : (در حدود ۸ آیه آمده است از جمله: مائده ۱۹)، «ذکر» : (به کرات آمده است از جمله: طلاق۱۰)، «محمود» : (اسرا ۷۹)، «عبد الله» : (جن ۱۹)، «طه» ، «یس» ، «ن» ، «مدثر» و «مزمل» .

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۴۸ و ۳۴۹، از امام صادق (ع):

در قرآن ده اسم مختلف برای پیامبر (ص) بیان شده است:

۱ - محمد: «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل» (آل عمران ۱۴۴) ۲ - احمد: «وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يأْتِى مِنْ بَعْدِى اسْمُهُ أَحْمَدُ» (صف ۶) ۳ - عبد الله: «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ» (جن ۱۹) ۴ - طه ۵ - یس ۶ - ن ۷ - مدثر ۸ - مزمل ۹ - بشیر: (مائده۱۹) ۱۰ - ذکر: (۱).

☼ مؤلف:

روایتِ فوق از ذکرِ دو نامِ «نذیر» و «محمود» ساکت است و شاید بدین خاطر باشد که در آیه ۷۹ اسراء اشاره به «مقام محمود» فرموده و منظورْ اسمِ پیامبر (ص) در قرآن نباشد هم

۱- طلاق ۱۰

چنـان که می فرمایـد: «وَمِنَ اللَّیـلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَـافِلَهً لَـکَ عَسَـی أَنْ یبْعَثَـکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَحْمُودًا» = «و پاسـی از شب را (از خواب برخیز، و) قرآن (و نمـاز) بخوان! این یـک وظیفه اضـافی برای توست؛ امیـد است پروردگارت تو را به مقامی در خور سـتایش برانگیزد!» (اسراء ۷۹)

و نیز کلمه «نذیر» به عنوان بیم دهنده است و چون پیامبر (ص) رحمت للعالمین و بشارت دهنده است لذا این کلمه هر چند که از وظایفِ آن حضرت بوده اما اسم شـریفش نباشـد و شایـد هم این روایتْ خاص باشـد که فقط به ده اسمِ قرآنی پیامبر (ص) اشاره دارد و شاید هم دلایلی دیگر باشد (والله اعلم)، هم چنان که می فرماید: «إِنَّا أَرْسَـلْنَاکَ بِالْحَقِّ بَشِیرًا وَنَذِیرًا» = «ما تو را به حق، برای بشارت و بیم دادن (مردم جهان) فرستادیم» (بقره ۱۱۹) و می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِیرًا» = «و تو را، جز به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده، نفرسـتادیم!» (اسـراء ۱۰۵) و می فرمایـد: «أَنَا لَکُمْ نَـذِیرٌ مُبِینٌ» = «(بگو) من برای شـما بیم دهنده ای آشکار هستم!» (حج ۴۹) و ...

☼ مؤلف:

روایتی دیگر از تفسیر صافی آمـده است که اسامی قرآنی پیامبر (ص) را ۵ اسم بیـان کرده است و ظـاهراً این روایتْ نقل قولِ خودِ شـیخ صدوق است و از جایی دیگر نقل نشده است، اما به احتمال قوی این نقل، نقلی اشـتباه است چرا که اولاً: کاشف از قول معصوم نیست. ثانیاً: مخالف روایت فوق می باشد که کاشف از قول امام صادق (ع) است. ثالثاً: با توجه به توضیـحِ فوق و آیات الهی، حداقل ۱۰ اسمِ قرآنی برای حضرت رسول (ص) آمده است نه ۵ اسم (والله اعلم).

و اما این روایت بدین شرح می باشد: در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۳۷۳، از خصالِ شیخِ صدوق:

رسول خدا (ص) ۱۰ نام دارد، ۵ نام در قرآن است و ۵ نـام در قرآن نیست. و اما آن چه در قرآن است: «محمـد» ، «احمـد» ، «عبد الله» ، «یس» و «نون» می باشد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۵۸، از قمی (ذیل آیه ۶) آمده است: مردی یهودی از رسول اکرم (ص) سؤال کرد: برای چه شـما به احمـد و محمـد و بشیر و نـذیر نامیـده شـده اید؟ فرمود: اما «محمد» برای آن است که در زمین محمود و پسـندیده هسـتم و «احمد» به خاطر آن که اهل آسـمانها بیش از اهل زمین مرا سـتایش می کنند و «بشیر» چون به فرمان خدا به بهشت بشارت می دهم و «نذیر» ،

برای آن که اشخاص معصیت کار و گنهکاران را از آتش جهنم می ترسانم.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۶۲، از رسول خدا (ص):

من در ام الکتاب، عبد الله و خاتم النبیین بودم در حالی که آدم در بین آب و گل بود. من دعای ابراهیم (ع) و بشارت عیسی (ع) و رؤیای مادرم هستم، ابراهیم (ع) دعا کرد که نبوت را در ذریه اش قرار دهد و عیسی (ع) به آمدنم بشارت داد و مادرم در خواب دید که نوری از او خارج شد که با آن کاخهای شام را برایش روشن کرد.

از همان منبع، ص ۱۶۳، از عیون: ابوقره دوست جاثلیق خدمت امام رضا (ع) عرض کرد: چه می فرمایی درباره فرقه ای که ادعایی کرده اند و فرقه ای دیگر که همه عادلند، به نفع آنها شهادت دادند. فرمود: چنین ادعایی پذیرفته است. آن گاه گفت: چه می گویی درباره فرقه ای دیگر که ادعایی می کند و فرقه های دیگر به نفع آنها شهادت نمی دهند؟ فرمود: دعویشان پذیرفته نیست. آن گاه گفت: ما مسیحیان ادعا داریم که عیسی روح الله و کلمه اوست، مسلمانان هم دعوی ما را پذیرفتند، از سوی دیگر مسلمانان ادعا کردند: محمد (ص) پیغمبر است و ما پیرو آنان نشدیم. بنابراین کیش مسیحیت را هر دو قبول داریم و اسلام را یکی از ما. و آن دینی که مورد اتفاق هر دو است بهتر است. امام رضا (ع) پرسید: نام تو چیست؟ عرضه داشت: یوحنا. فرمود: ای یوحنا! ما مسلمانان که عیسی را روح الله و کلمه خدا می دانیم هر عیسی نامی را به این سمت نمی شناسیم، آن عیسایی را به این عنوان قبول داریم که به نبوت محمد (ص) ایمان داشته و به آمدنش بشارت داده و درباره ی شخص خودش هم اعتراف کرده که بنده خدا و مربوب او است حال اگر عیسایی که به نظر تو روح الله و کلمه اوست، آن عیسایی نیست که به محمد (ص) ایمان داشته و به آمدنش بشارت داده، ما از چنین عیسایی بیزاریم، دیگر هر دو طایفه بر یک کیش اتفاق نداریم.

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا اَنْصارَ اللهِ کَما قالَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ لِلْحواریِّینَ مَنْ اَنصارِی اِلَی اللهِ قالَ الحواریُّونَ نَحنُ اَنْصارُ اللهِ فَامَنَتْ طائفَةٌ مِنْ بَنی اسرائیلَ وَ کَفَرَتْ طائفةٌ فَاَیَّدنَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلی عَدُوِّهِم فَاَصْبَحُوا ظاهِرِینَ (۱۴) ای کسانی که ایمان آورده اید یاران خدا باشید همان طور که عیسی بن مریم هم به حواریون گفت از شما چه کسی مرا در

راه خدا یاری می کند حواریین گفتند ماییم انصار خدا پس طایفه ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه ای کافر شدند و ما آنانکه ایمان آوردند علیه دشمنانشان یاری کردیم و نیرومند و غالب شدند (۱۴)

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۷۱، آمده است:

خدایتعالی در آخر داستانهای عیسی در سوره آل عمران به این داستان اشاره می فرماید: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِیسَی مِنْهُمُ الْکُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِی إِلَی اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِیونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» = «عیسی وقتی از مردم احساس کفر نمود، پرسید: انصار من به سوی خدا کیانند، حواریون گفتند: ما انصار خداییم به خدا ایمان آوردیم؛ و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده ایم» (آل عمران۵۲) و این قصه در شش آیه از آن سوره آمده است.

☼ نکته:

کلمه «حواریون» در سه آیه شریفه: (آل عمران۵۲) و (مائده۱۱۲) و (صف۱۴) آمده است. و کلمه «حواریین» در دو آیه شریفه: (مائده۱۱۱) و (صف۱۴) آمده است. بنابراین تنها آیه ای که هر دو کلمه را در خود جای داده است، آیه شریفه مورد بحث می باشد.

{ «وَإِذْ أَوْحَیتُ إِلَی الْحَوَارِیینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَبِرَسُولِی قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ» = «و (به یاد آور) زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که: «به من و فرستاده من، ایمان بیاورید!» آنها گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم» (مائده ۱۱۱)

«إِذْ قَالَ الْحَوَارِیونَ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ هَلْ یسْتَطِیعُ رَبُّکَ أَنْ ینَزِّلَ عَلَینَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» = «در آن هنگام که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می تواند مائده ای از آسمان بر ما نازل کند؟ او (در پاسخ) گفت: از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید!» (مائده ۱۱۲)}

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۷۲، از احتجاج، از حضرت علی (ع): (خلاصه روایت)

هیچ گاه زمین از عالمی که مایحتاج خلق را بیان کند و متعلمی که در راهِ نجات، به دنبالِ علما می رود، خالی نبوده است، هر چند که این دو طایفه همیشه در اقلیت بوده اند. از میانِ بنی اسرائیلْ غیر از حواریون کسی دعوتِ عیسی (ع) را اجابت نکرد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۶۲، از کافی، از امام صادق (ع): حواریون عیسی، شیعیان او بودند و

شیعیان ما، حواریون ما هستند و حواریون عیسی بهتر از حواریون ما نبودند، وقتی عیسی گفت: کیست که مرا برای خدا یاری کند؟ آنها گفتند ما انصار خدا هستیم، سوگند به خدا از یهودی ها کسی عیسی را یاری نکرد و جز یهود کسی با عیسی جنگ نکرد و شیعیان ما از وقتی که پیامبر اکرم (ص) به رحمت ایزدی پیوست ما را یاری کردند و در راه ما جهاد کردند، آنها را سوزانیدند و عذاب کردند و از دیارشان خارج کردند، خداوند به ایشان جزای خیر عطا فرماید.

از همان منبع، از نهج البلاغه، از حضرت علی (ع): به خدا سوگند اگر با شمشیر بر فرق سر دوستان خود بزنم و آنها را دو نیم کنم دست از دوستی من و فرزندانم بر نمی دارند و بغض و عداوت پیدا نکنند. و چنان چه دشمنان خود را پناه داده و مالهای دنیا را به آنان ببخشم دست از بغض و عداوت با من و فرزندانم بر ندارند و هرگز دوست ما نشوند.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۰۳، از تاویل الایات، از جابر انصاری، از رسول خدا (ص):

ما طایفه پیغمبران با هم برادریم و من افضل آنها هستم. و محبوب ترین برادران من علی بن ابی طالب (ع) است. و او افضل بر تمام پیغمبران است. هر کس گمان کند که پیغمبران برتر و افضل هستند، مرا پست تر از پیغمبران قرار داده و بر اثر این عقیده، کافر شده است. من علی (ع) را به برادری نگرفتم جز آن که دانستم افضل از جمیع پیغمبران است.

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۳، از رسول خدا (ص):

خدای تعالی قلب هر کس از جن و انس را که بخواهد پاک کند ولایت علی (ع) را به او می شناساند. و بر قلب هر کس که بخواهد پرده بکشد معرفت علی (ع) را از او امساک کند.

در کتاب امالی شیخ صدوق، ص ۷۴۹، م۷۲، از رسول خدا (ص): خدای تعالی هر کس را که به ولایت اهل بیت من منت نهاد، همه خوبی ها را برایش جمع کرده است.

خلاصه آیات سوره صف:

سبح لله ما فی السموات ...

۲ - چیزی نگویید که به آن عمل نکنید ۳ - که آن خشم خدا را برانگیزد ۴ - مؤمنین در صف جهاد مانند سد آهنینند (صَفا کانهم بنیانٌ مرصوص) ۵ - اذیت موسی (ع) توسط قومش ۶ - وعده عیسی (ع) به آمدن پیامبری به نام احمد (۷) ستمکارترین افراد، دروغ بستن به خداست ۸ - کفار می خواهند نور خدا را با گفتارشان خاموش کنند ۹ - ارسال رسول ۱۰ - ۱۱ — تجارت سودمند، ایمان به خدا و رسول و جهاد ۱۲ - وعده بهشت ۱۳ - نصر من الله و فتح قریب ۱۴ - حواریون ــ عیسی (ع).

۶۲ سوره جمعه

۶۲ - سوره جُمُعَه (آخرین روز هفته).

مدنی است و ۱۱ آیه دارد. جزءِ مسبّحات است.

☼ نکته:

کلمه «جُمْعِه» به معنای «هفته» و کلمه «جُمُعَه» به معنای «آخرین روز هفته» است.

خلاصه مطالب: تسبیح، حکمت، تشبیه یهود به جهاد، نماز جمعه، نهی از بیع در وقت نماز.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزيزِ الْحَكيمِ (۱)

هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبينٍ (۲)

وَ آخَرينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ (۳)

ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظيمِ (۴)

مَثَلُ الَّذينَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمينَ (۵)

قُلْ يا أَيُّهَا الَّذينَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِياءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ (۶)

وَ لا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ وَ اللَّهُ عَليمٌ بِالظَّالِمينَ (۷)

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹)

فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰)

وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقينَ (۱۱)

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همواره تسبیح خدا می گویند، خداوندی که مالک و حاکم است و از هر عیب و

نقصی مبرا و عزیز و حکیم است! (۱) و کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند! (۲) و (همچنین) رسول است بر گروه دیگری که هنوز به آنها ملحق نشده اند؛ و او عزیز و حکیم است! (۳) این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد؛ و خداوند صاحب فضل عظیم است! (۴) کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتابهایی حمل می کند، (آن را بر دوش می کشد اما چیزی از آن نمی فهمد)! گروهی که آیات خدا را انکار کردند مثال بدی دارند و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند! (۵) بگو: «ای یهودیان! اگر گمان می کنید که (فقط) شما دوستان خدایید نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویید (تا به لقای محبوبتان برسید)!» (۶) ولی آنان هرگز تمنای مرگ نمی کنند بخاطر اعمالی که از پیش فرستاده اند؛ و خداوند ظالمان را بخوبی می شناسد! (۷) بگو: «این مرگی که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می شوید؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد!» (۸) ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر

می دانستید! (۹) و هنگامی که نماز پایان گرفت (شما آزادید) در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بطلبید و خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شوید! (۱۰) هنگـامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می رونـد و تو را ایستاده به حال خود رها می کننـد؛ بگو: آنچه نزد خـداست بهتر از لهو و تجارت است و خداونـد بهترین روزی دهندگان است (۱۱)

توجه: تفسیر آیه «اول» در ذیل آیه (اسراء۴۴) آمده است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۶۷، از ابن بابوبه و در علل الشرایع، در ذیل آیه «۲» آورده است:

عـده ای حضور حضـرت باقر (ع) عرض کردنـد: مردم می گویند پیامبر اکرم (ص) نمی تواند بخواند و بنویسـد، فرمود: دروغ می گوینـد، خداونـد لعنت کنـد آنهـا را چگـونه چنین بـود و حـال آن که خداونـد می فرمایـد: «و یعلمهم الکتـاب و الحکمه» پرسیدند: پس به چه سبب او را امّی نامیده اند؟ فرمود: به جهت نسبت دادن حضرتش به مکه، چون مکه را ام القری گویند، چنان چه می فرماید: «لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَمَنْ حَوْلَهَا» (شوری۷) و از این جهت آن حضرت را «امی» گفتند.

وآخَرِینَ مِنْهُمْ لَمّا یَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکیمُ **(۳)** و قوم دیگر را چون به

آنها (عرب) ملحق شوند، هدایت فرماید و او خدای مقتدر و حکیم است (۳)

☼ نکته:

مشـابه این آیه شـریفه، سه آیه ی (محمـد ۳۸) و (تـوبه ۳۹) و (مائـده ۵۴) است. بحثِ تفسیری این آیـاتِ شـریفه در ذیل آیه (محمد ۳۸) آمده است.

☼ نکته:

به اعتبار روایاتْ منظور از این قوم، ایرانیان هستند.

در المیزان، ج ۳۸، ص ۱۸۶، از مجمع و سیوطی و درمنثور و صحیح بخاری و مسلم و ترمزی و نسایی:

رسول خدا (ص) دست خود را بر سر سلمان فارسی نهاد و فرمود: به آن خدایی که جانم به دست اوست اگر علم در ثریا باشد مردانی از این نژاد به آن دست می یابند.

از همان منبع، از سعید بن منصور و ابن مردویه، از قیس بن سعد بن عباده، از رسول خدا (ص):

اگر ایمان در ثریا باشد مردانی از اهل فارس آن را به دست می آورند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۶۸، از ام سلمه، از رسول خدا (ص): هیچ قومی در مجلسی اجتماع نکنند که فضایل محمد (ص) و

علی (ع) و اهـل بیت (ع) را بیـان کننـد مگر آن که فرشـتگان از آسـمان فرود آینـد و اطراف آنها را احاطه کننـد، چون متفرق شدند فرشتگان بالا روند و فرشتگان دیگر به آنها

ص: ۳۶۵

می گویند ما رایحه ی خوشی از شما استشمام می کنیم که تا به حال به شما نرسیده است، گویند: ما در حضور قومی بودیم که مشغول مذاکره و بیان فضایل محمد (ص) و آل او بودند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۸۷، از درمنثور، از رسول خدا (ص): کسی که روز جمعه در حالی که امام مشغول خواندن خطبه است سخن بگوید، مَثَلَش مِثل حمار است که کتابها را به دوش می کشد و حتی آن هم که به وی می گوید: آقا! حرف نزن. جمعه اش جمعه نیست.

یـا اَیُّهَا الَّذیْنَ آمَنُوا اِذا نُوْدِیَ لِلصَّلاهِ مِنْ یَوْمِ الجُمُعَهِ فَاسْعَوا اِلی ذِکْرِ اللهِ وَ ذَرُوالبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که شما را برای نماز روز جمعه صدا کنند پس بشتابید به سوی ذکر خدا و داد و ستد را رها کنید که آن خیری برای شماست اگر بدانید (۹)

☼ نکته:

منظور از ندا، همان اذان ظهر جمعه است.

☼ نکته:

کلمه «جمعه» همان روز جمعه است که در عرب قدیم آن را «یوم العروبه» می گفتند.

☼ نکته:

به استناد آیه شریفه مورد بحث، نماز جمعه در حضور پیامبر اکرم (ص) و امام معصوم (ع) واجب است. اما اینکه در غیبت امام زمان (عج) واجب باشد یا نه، علما اختلاف کرده و ۳ نظریه دارند: عده ای مستحب، برخی واجب و بعضی هم حرام می دانند، بدین شرح:

۱ – اکثر علما معتقدند که در زمام غیبت، نمازِ جمعه مستحب است.

۲ – صاحب تفسیر جامع (ج۷، ص ۱۷۱تا۱۸۵) در ذیل آیه مورد بحث، توضیح مفصلی به شرح ذیل آورده که نماز جمعه را حتی در زمان غیبت واجب می داند:

آیه شریفهْ عام است و وجوب آنْ شامل زمان حضور و غیبت امام است و مؤید آن احادیث بسیاری است که به ما رسیده از جمله:

از همان منبع، از کافی، از امام باقر (ع):

خداوند بر مردم واجب فرموده از جمعه تا جمعه دیگر، سی و پنج نماز یکی از آنها را به جماعت فرض و واجب نموده و آن نماز جمعه است و وجوب آن را از نُه طایفه برداشته است:

- ۱

ص :۳۶۶

غیر بالغ ۲ – پیرمرد ۳ – شخص دیوانه ۴ – مسافر ۵ – مریض ۶ – زن ۷ – بنده ۸ – کور۹ – کسی که منزلش از محل اقامه ی جمعه بیش از دو فرسخ باشد.

از همان منبع، از فقیه و تهذیب، از زراره، از امام باقر (ع):

نماز جمعه بر پنج نفر از مسلمانان هر گاه جمع شوند واجب می شود (که یکی از آنها امام باشد) و نماز جمعه به کمتر از پنج نفر واجب نیست.

از همان منبع، از پیغمبر اکرم (ص):

خداوند نماز جمعه را بر شما فرض و واجب قرار داده است هر کس با بودن امام عادل از روی استخفاف و انکار در حال حیات من و یا بعد از وفات من ترک کند، خداوند پراکندگی های او را جمع نفرماید و در کار او برکت ندهد.

از همان منبع، از فقیه، از امام باقر (ع):

نماز جمعه فریضه است و اجتماع کردن بر آن واجب می باشد و اگر کسی بدون علت سه جمعه را ترک کند، منافق است.

از همان منبع، از وسائل الشیعه، از امام صادق (ع):

هر کس در سه هفته ی متوالی بدون علت نماز جمعه را ترک کند بر دلش مهر زده می شود.

از همان منبع، از تهذیب، از امام صادق (ع):

هر گاه قومی در روز جمعه در قریه ای اجتماع کردند اگر کسی (امام) پیدا شد که خطبه بخواند زمانی که پنج نفر بودند نماز جمعه به جا آورند و الا نماز ظهر بخوانند.

احادیث در وجوب نماز جمعه و عینی بودن آن بسیار است و میان غیبت و حضور امام (ع) فرقی نیست، آن چه بعضی تصور کرده اند که در زمان غیبتِ امام، واجب نیست ناشی از توهماتی است که به طور اختصار ذیلاً بیان می شود:

اول: از لفظ امام در احادیث تصور کرده اند که امامِ معصوم می باشد و این تصورْ بی جاست بلکه مراد از «امام» همان امام جماعت است.

دوم: آن که گمان کرده اند اجماعات منقوله ی متعارضه، عموم آیه و احادیث و اطلاق آنها را به زمان حضور تقیید و تخصیص می دهد نه غیبت. این توهم نیز بی جاست برای آن که: اولاً: اجماعْ دلیلِ شرعیْ نیست تا بتواند آیات و احادیث را تقیید و تخصیص دهد، چه اجماع از مخترعات عامه است و امامیه اجماع را به اعتبارِ قولِ معصوم معتبر می دانند نه به واسطه ی اتفاق آن، پس در حقیقت بازگشتِ اجماع به قول معصوم است. ثانیاً: تمام این اجماعات معارض با اجماعات دیگر است. ثالثاً: اگر اجماع، دلیل شرعی بود هر آینه از ناحیه ائمه اطهار (ع) اذن و اجازه در حجت بودن آن صادر می شد.

سوم: گمان کرده اند که چون بعضی از متقدمین و اصحاب ائمه، اقامه ی نماز جمعه نمی کردند در نظر ایشان واجب نبود. اینان متوجه این موضوع نشدند که اقامه نکردن آنها برای این بود که ایشان در زمان خوف و تقیه واقع شده بودند و شیعیان قدرت و توانایی نداشتند جداگانه و بدون اقتدا به مخالفینْ نماز جمعه به جا آورند. «این بود کلام صاحب تفسیر جامع» .

۳ - بعضی از علمای معاصر، ادای نماز جمعه را در زمان غیبت حرام دانسته اند و برای حرمت آن به فرمایش حضرت امام سجاد (ع) در صحیفه سجادیه در دعای چهل و هشتم تمسک جسته اند، آن جا که می فرماید: «اللهم انّ هذا یَومٌ مبارکَ ... اللهم ان هذا المقام لِخُلفائکَ ... »

و گفته اند مرادِ امام که فرمود: «هذا المقام لخلفائک» ، لام اختصاص است و همچنین عبارتِ «اختصصتم» دلالت دارد بر این که نماز جمعه و اقامه آن مخصوص امام است و دشمنان دین مانند خلفای ثلاثه و بنی امیه و بنی العباس این منصب را ربوده اند.

صاحب تفسیر جامع، در ادامه ی توضیحاتش این نظریه را رد کرده و آورده است:

این اشتباه و توهم بعضی معاصرین از چند جهت باطل و بی جاست:

۱ - احتمال دارد لام در (لخلفائک)، لام استحقاق باشد یعنی ائمه استحقاق اقامه ی نماز جمعه را دارند و استحقاق داشتن آنها دلیل بر آن نیست که دیگری استحقاق اقامه را نداشته باشد.

۲ - از کجا و به چه مدرک، مرجع ضمیر «هذا» نماز جمعه باشد؟ ۳ - ممکن است منظور از خلفا در فرمایش آن حضرت، در

حقیقت همان فقهای شیعه اثنا عشر باشند چرا که اصفیا را بر خلفا عطف فرموده است.

☼ مؤلف:

اکثر فقهـا معتقدنـد: «نمـاز جمعه و نماز عیـدین یعنی عیـد فطر و قربان در زمان غیبت، مسـتحب و در زمانِ حضورِ معصوم (ع) واجبند» . اما به اسـتناد اسـتدلالهای صاحب تفسـیر جامع، نمی توان وجوب آن را نتیجه گرفت و حتی می توان استحبابِ آن را نیز اثبات نمود بدین شرح:

تنها به اسـتناد ظاهرِ آیه شـریفه نمی توان وجوب یا اسـتحباب نماز جمعه را نتیجه گرفت بلکه بایستی توسط روایتی که کاشفِ از قول معصوم (ع) باشـد آن را تخصـیص و تقییـد زد و به این نتیجه رسـید. و البته روایاتی هم که از معصوم (ع) نقل شـده، به کلمه «امام» اشاره فرموده اند، حال وجوب یا استحبابِ نماز، تنها در معنا کردن کلمه «امام» بستگی دارد، بدین صورت که اگر «امـام» را «امامِ معصومِ مفترضِ الطاعه» معنا کنیم پس نماز در زمان غیبت، مسـتحب است، چون امام معصوم (ع) حاضـر نیست. ولی اگر مراد از «امـام» را پیشوا یا هر شـخصِ دیگری که خصوصـیات امام جماعت را داشـته باشـد، معنا کنیم پس نمازْ واجبْ خواهد بود. اما در هیچ صورتی نماز جمعه در غیبتِ معصوم (ع) حرام نیست (والله اعلم).

☼ نکته:

وقت نماز جمعه بعد از ظهرِ شـرعی است. اما برخی از فقها بیانِ خطبه را قبل از اذان بی اشـکال دانسـته و برخی نیز ایراد گرفته اند و احوط آن است که خطبه ها هم بعد از اذان باشد.

در جامع، ج ۷، ص ۱۸۲، از کافی، از امام صادق (ع): زمانی که امام خطبه قرائت می کند، سزاوار نیست کسی تکلم نماید، اما اگر بین فراغ و برخاستن برای نماز تکلم نماید بر او بحثی نیست.

از همان منبع، از تهـذیب، از امام صادق (ع): بایـد امام جماعت خطبه را در حال قیام قرائت کند و در آن حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر (ص) و آل او به جا آورد و مردمان را به پرهیزکاری سـفارش کنـد و در آخرِ آن یک سوره کوچک از قرآن تلاوت نمایـد پس می نشـیند. بعد از آن برای خطبه دوم بر می خیزد و پروردگار را حمد و ثنا گوید و بر محمد (ص) و آلش (ع) درود می فرسـتد و برای مؤمنین طلب آمرزش می نماید، بعد از آن دو رکعت نماز به جا می آورد و در رکعت اول بعد از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم سوره منافقون را قرائت می کند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۸۲، از ابن بابویه، از امام باقر (ع):

خداوند آیه: «حافِظوا عَلَی الصّیلواتِ وَ الصّیلواهِ الوسطی» (بقره۲۳۸) را در سفر روز جمعه بر پیغمبر اکرم (ص) نازل فرمود و مراد از نماز وسطی نماز ظهر است. آن حضرت نماز ظهر را در سفر و در حَضر در روز جمعه به حال خود که دو رکعت است واگذاشت و در غیر روز جمعه در حال حضر دو رکعت افزود و به خاطر دو خطبه، نماز در جمعه نیفزود، زیرا خطبه به منزله دو رکعت از نماز است و هر کس در روز جمعه، نماز جمعه نخواند باید نماز ظهر را چهار رکعت به جا آورد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۸۳، از وسائل الشیعه، از امام باقر (ع):

در نماز جمعه اذان و اقامه هست (بدین صورت که) امام بعد از اذان بر منبر می رود و خطبه می خواند و مردم در حال قرائتِ خطبه، نماز به جا نمی آورند و بعد از فراغ از خطبه اول، به مقدار قرائتِ سوره توحید می نشیند و برای قرائت خطبه دوم برمی خیزد، پس از فارغ شدنْ از منبر فرود می آید و اقامه می گوید و نماز جمعه را با مردم به جا می آورد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۸۳، از تهذیب، از امام صادق (ع): خداوند نماز جمعه را بر تمام مردم اعم از زنها و مردان و مسافر و مملوک واجب کرده ولی به زنها و مسافرین و مملوک رخصت داده که در نماز جمعه حاضر نشوند. پس وقتی که حاضر در نماز جمعه شدند، رخصت ساقط می شود و بر آنها فریضه ی اول می گردد و از این جهت برای ایشان نماز جمعه کافی است از نماز ظهر.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۸۴، از کافی و تهذیب، از امام صادق (ع):

اگر کسی خطبه ی روز جمعه را درک نکند چنانچه پیش از رکوع دوم به امام برسد، نماز جمعه را درک کرده و یک رکعت را خودش بخواند و بلند قرائت کند و چنان چه بعد از رکوع دوم نماز جمعه را درک کند، باید چهار رکعت نماز ظهر به جا آورد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۸۴، از کافی، از ابوحمزه ثمالی، از امام باقر (ع):

جمعه روزی است که خداوند تمام مخلوقات اولین و آخرین را جمع کرد، برای آن که از آنها به ولایت محمد (ص) و وصی او علی (ع) عهد و میثاق بگیرد از این جهت آن را جمعه نامید.

ص: ۳۷۰

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۸۵، از علی بن ابراهیم، از ابی جارود، از امام باقر (ع):

معنـای «فاسـعوا = سـعی» عبـارت از کوتـاه کردن شارب و گرفتن ناخن و موهای زیر بغل و عورت است و دیگر غسل جمعه و پوشیدن لباسِ نظیف و استعمال عطریات است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۰۳، از جابر بن سمره:

من هیچ گاه رسول خدا (ص) را ندیدم که نشسته خطبه بخواند.

از همان منبع، از درمنثور، از ابن ابی شیبه، از طاووس:

اولین کسی که بالای منبر نشست، معاویه بن ابی سفیان بود (نشسته خطبه خواند).

در جامع، ج ۷، ص ۱۸۵، از اختصاص، از امام باقر (ع): مقصود از نماز، وجود مقـدس امیرالمؤمنین (ع) است که ولایت کبری است. بشتابید به سوی ذکر خدا و ذکر نیز آن حضرت است.

از همان منبع، از مجمع، از امام صادق (ع): نماز در روز جمعه و انتشار در روز شـنبه است. ذکر خدا را فقط در نماز اختصاص ندهید بلکه به هر کاری مشغول بودید از یاد خدا غفلت نکنید.

از همان منبع، از مجمع، از پیامبر اکرم (ص): هر کس در بازار یاد خدا کند، در آن وقتی که مردم از یاد خدا غافلند و سـر گرم معامله و خرید و فروش هسـتند، خداوند در نامه اعمال او هزار حسـنه بنویسد و می آمرزد او را در قیامت به طوری که در قلب هیچ بشری خطور نکند.

از همـان منبع، در ذیل آیه ۱۱ آورده است: سـبب نزول آیه آن بود که روز جمعه، پیـامبر اکرم (ص) مشـغول نمـاز جمعه بود، مال التجاره ای وارد مدینه شد و برای اعلامِ ورود، طنبور و دف می زدند، مردمْ نماز جمعه را ترک کردند و پیامبر اکرم (ص) را رهـا کرده و تنهـا گذاشـتند، جز چنـد نفرِی و بقیه به تماشـای تجارت و لهو و لعب رفتنـد و رسول خـدا (ص) در بالای منبر ایستاد، مشغول تلاوت خطبه بود که آیه فوق نازل شد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۱۸۷، از کافی، از امام صادق (ع):

مردی نزد ابوذر آمد و گفت: چرا ما از مرگ بدمان می آید؟ فرمود برای اینکه شما دنیا را آباد و آخرت را خراب کرده اید و لذا از انتقال از خانه آباد به خانه خراب بدتان می آید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۰۲، از مجمع، از امام صادق (ع):

دعای سه گروه مستجاب نمی شود:

۱ - مردی که زنی دارد و مرگ او را از خدا می خواهد در حالی که می تواند طلاقش دهد ۲ - مردی که با کسی معامله ای کرده و شاهدی نگیرد و آن شخص منکر حقش شود ۳ - مردی که در خانه می نشیند و به طلب روزی نمی رود.

در المیزان، ج ۳۸، ص ۱۸۷، از قمی، از تورات: اولیاءِ خدا همواره آرزوی مرگ دارند.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۸۱، چ۲، از امام صادق (ع):

از کسی که کم روزی و بد اقبال است چیزی نخر زیرا در معامله با آنها هیچ برکتی نیست.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۸۱، از امام صادق (ع): از معامله با صاحبان آفت و بلا دوری کنید زیرا آنها عقده ای هستند. و فرمود: معامله نکنید مگر با کسی که نشو و نمائش در خیر و برکت باشد.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۸۳، چ۲، از امام صادق (ع):

از معامله با فرومایگان دوری کنید زیرا مآل کارشان به خیر و برکت نیست.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۸۴، از رسول خدا (ص):

کسی که حق تعالی نعمت را بر او فراوان کند حمدِ خدا گوید و کسی که روزی بر او تنگ شود باید استغفار کند و کسی که محزون شود باید بگوید: «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» .

در آثار الصادقین، ج ۲۱، ص ۳۴۴، از امام علی (ع): زمانی آید که سه چیز در میان مردم گم و نابود می شود:

۱ - درهمی از مالِ حلال بدست نیاید و حلال خوری از بین می رود.

۲ - زبان راستگویی در میان مردم از بین برود و جز دروغ نگویند.

۳ - دوستی که بتوان به او اعتماد کرد و موجب آرامش و آسایش آدمی باشد یافت نشود.

در تحف العقول، ص ۲۰۶، از امام علی (ع): زبان آدمی همچون ترازویی است که گفتار حکیمانه و الهی وزن آن را زیاد می کند و گفتار جاهلانه و بیهوده وزنش را کم کند.

خلاصه آیات سوره جمعه:

۱ - یسبح لله ...

۲ - کتاب وحکمت ۳ - قوم دیگر (فارسها) ۴ - این نعمت خداست که به هر که بخواهد عطا کند ۵ - مَثَلِ حاملین تورات مثل الاغ است ۶ - اگر راست می گوییـد طلب مرگ کنید ۷ - و هرگز آرزوی مرگ نمی کنیـد ۸ - عاقبت، مرگی که از آن می گریزید شما را ملاقات کند۹ - نماز جمعه، که آن از هر تجارت بهتر است ۱۰ - از فضل خدا روزی طلبید ۱۱ - تجاره.

ص :۳۷۲

۶۳ سوره منافقون

۶۳ – سوره منافقون.

مدنی است و ۱۱ آیه دارد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۸۷، از امام صادق (ع): هر کس این سوره را بر کسی بخواند که درد چشم دارد و یا باد و درد اندرونی دارد، به قدرت خداوند، آن درد ساکت شود.

در مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۶، از رسول اکرم (ص):

کسی که سوره منافقون را بخواند از هر گونه نفاق پاک می شود.

در ثواب الاعمال، ص ۱۱۸ و در نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۳۱، از امام صادق (ع): بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است که در شب جمعه، سوره «جمعه» و «سبّح اسم ربِّکَ الأعلی» را بخواند و در نماز ظهر جمعه، سوره «جمعه» و «منافقون» را بخواند، سپس افزود: هنگامی که چنین کند گویی عملی همانند عمل رسول خدا (ص) انجام داده و جزا و پاداشش بهشت است.

☼ مؤلف:

منظور و مرادِ روایاتی که در بیانِ ثوابِ قرائتِ سوره های قرآن کریم آمده، صرفاً قرائتِ ظاهرِ آیات نیست بلکه علاوه بر قرائت، باید به دستورات آیات الهی هم عمل شود، تا مشمول آن ثواب و پاداشِ مدّنظرِ روایاتِ مربوطه گردد. (ان شاء الله).

خلاصه مطالب: توصیف منافقین ــ پرهیز مسلمین از نفاق ــ وعده آتش به منافقین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ لَكاذِبُونَ (۱)

اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۲)

ذلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ (۳)

وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۴)

وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵)

سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ (۶)

هُمُ الَّذينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَفْقَهُونَ (٧)

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَى الْمَدينَهِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ (٨)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ

عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (٩)

وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنی إِلی أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (١٠)

وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (١١)

هنگامی که منافقان نزد تو آینـد می گویند: «ما شـهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی!» خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند (و به گفته خود ایمان ندارند) (١) آنها سوگندهایشان را سپر ساخته انـد تا مردم را از راه خـدا باز دارنـد و کارهای بسیار بـدی انجام می دهنـد! (٢) این بخـاطر آن است که نخست ایمـان آوردنـد سپس کافر شدنـد؛ از این رو بر دلهای آنان مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی کنند! (٣) هنگامی که آنها را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد؛ و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می دهی؛ اما گویی چوبهای خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شـده اند! هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می پندارند؛ آنها دشـمنان واقعی تو هسـتند، پس از آنان بر حـذر باش! خداونـد آنها را بکشـد، چگونه از حق منحرف می شونـد؟! (۴) هنگـامی که به آنان گفته شود: «بیایید تا رسول خدا برای شـما اسـتغفار کند!» ، سرهای خود را (از روی استهزا و کبر و غرور) تکان می دهند؛ و آنها را می بینی که از سـخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند! (۵) برای آنها تفاوت نمی کند، خواه استغفار برایشان کنی یا نکنی، هرگز خداونـد آنـان را نمی بخشـد؛ زیرا خداونـد قوم فاسق را هـدایت نمی کنـد! (۶) آنهـا کسانی هسـتند که می گوینـد: «به افرادی که نزد رسول خـدا هسـتند انفاق نکنیـد تا پراکنده شوند!» (غافل از اینکه) خزاین آسـمانها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمنـد! (٧) آنهـا می گوینـد: «اگر بـه مـدینه بـازگردیم، عزیزان ذلیلاـن را بیرون می کننـد!» در حـالی کـه عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند! (٨) ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خـدا غافل نکنـد! و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند! (٩) از آنچه به شـما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه مرگ یکی از شـما فرا رسد و بگوید: «پروردگارا! چرا (مرگ) مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا (در راه خدا) صدقه دهم و از صالحـان باشم؟!» (١٠) خداونـد هرگز مرگ کسـی را هنگـامی که اجلش فرا رسـد به تأخیر نمی انـدازد و خداونـد به آنچه انجام می دهید آگاه است (١١)

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (١) هنگامی که منافقان نزد تو آینـد می گویند: «ما شـهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی!» خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند (و به گفته خود ایمان ندارند) (١)

☼ نکته:

خداوند سبحان در آیات ذیل منافقون را توبیخ و توصیف فرموده است:

١ - «منافقان از آن بیم دارند که سوره ای بر ضد آنان نازل گردد و به آنها از اسـرار درون قلبشان خبر دهد. بگو: استهزا کنید!

خداوند، آنچه را از آن بیم دارید، آشکار می سازد!» (۱).

۲ - «مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند! آنها امر به منکر و نهی از معروف می کنند؛ و دستهایشان را (از انفاق و بخشش) می بندند؛ خدا را فراموش کردند و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد (و رحمتش

۱- توبه۶۴

را از آنها قطع نمود)؛ به یقین، منافقان همان فاسقانند» (۱).

۳ – «خداوند به مردان و زنان منافق و کفار، وعده آتش دوزخ داده؛ جاودانه در آن خواهند ماند – همان برای آنها کافی است!– و خدا آنها را از رحمت خود دور ساخته؛ و عذاب همیشگی برای آنهاست!» (۲).

۴ – «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است؛ و چه بد سرنوشتی دارند!» (۳).

۵ – «و از (میان) اعرابی که اطراف شما هستند، جمعی منافقند؛ و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم. بزودی آنها را دو بار مجازات می کنیم (مجازاتی با رسوایی در دنیا و مجازاتی به هنگام مرگ)؛ سپس بسوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند» (۴).

۶ – «ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند عالم و حکیم است» (۵).

۷ – «و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که منافقان و بیماردلان می گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند!» (۶).

۸ – «هدف این است که خداوند صادقان را بخاطر صدقشان پاداش دهد و منافقان را هر گاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد؛ چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است» (۷).

۹ – «و از کافران و منافقان اطاعت مکن و به آزارهای آنها اعتنا منما و بر خدا توکل کن و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) است!» (۸).

۱۰ – «اگر منافقان و بیماردلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود بر ندارند، تو را بر ضد آنان می شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند!» (۹).

۱۱ – «هدف این بود که خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را (از مؤمنان جدا سازد و آنان را) عذاب کند و خدا رحمت خود را بر مردان و زنان با ایمان بفرستد؛ خداوند همواره آمرزنده و رحیم است!» (۱۰).

۱۲ – «روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی برگیریم!» به آنها گفته می شود: «به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید!» در این هنگام دیواری میان آنها

۱– توبه۶۷

۲– توبه۶۸

۳– توبه۷۳

۴- توبه ۱۰۱

۵- احزاب ۱

۶- احزاب ۱۲

۷- احزاب ۲۴

۸- احزاب ۴۸

۹- احزاب ۶۰

۱۰- احزاب ۷۳

زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب!» (۱).

۱۳ - «و هنگـامی که منافقـان و آنهـا که در دلهایشان بیماری است می گفتنـد: «این گروه (مسـلمانان) را دینشان مغرور ساخته است» (آنها نمی دانستند که) هر کس بر خدا توکل کند، (پیروز می گردد؛) خداوند قدرتمند و حکیم است!» (۲).

۱۴ - «و هنگامی که به آنها گفته شود: «به سوی آنچه خداونـد نازل کرده و به سوی پیامبر بیاییـد» ، منافقان را می بینی که (از قبول دعوت) تو، اعراض می کنند!» (۳).

۱۵ - «چرا درباره منافقین دو دسـته شـده ایـد؟! (بعضـی جنگ با آنها را ممنوع و بعضـی مجاز می دانید) در حالی که خداوند بخاطر اعمالشان، (افکار) آنها را کاملاً وارونه کرده است! آیا شـما می خواهیـد کسانی را که خداونـد (بر اثر اعمال زشـتشان) گمراه کرده، هدایت کنید؟! در حالی که هر کس را خداوند گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت» (۴).

۱۶ - «به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنهاست!» (۵).

۱۷ - «و خداوند (این حکم را) در قرآن بر شـما نازل کرده که هرگاه بشـنوید افرادی آیات خدا را انکار و اسـتهزا می کنند، با آنها ننشـینید تا به سخن دیگری بپردازند! وگرنه، شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند» (۶).

۱۸ - «منافقان همانها هسـتند که پیوسته انتظار می کشند و مراقب شما هستند؛ اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد، می گویند: مگر مـا بـا شـما نبودیم؟ (پس ما نیز در افتخارات و غنایم شـریکیم!) «و اگر بهره ای نصـیب کافران گردد، به آنان می گوینـد: مگر ما شـما را به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان، تشویق نمی کردیم؟ (پس با شما شریک خواهیم بود!)» خداوند در روز رستاخیز، میان شما داوری می کند؛ و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است» (۷).

۱۹ - «منافقـان می خواهنـد خـدا را فریب دهنـد؛ در حالی که او آنها را فریب می دهـد؛ و هنگامی که به نماز برمی خیزنـد، با کسالت برمی خیزند؛ و در برابر مردم ریا می کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند!» (۸).

۲۰ - «منافقـان در پـایین ترین درجات دوزخ قرار دارنـد؛ و هرگز یاوری برای آنها نخواهی یافت! (بنابر این، از طرح دوستی با دشمنان خدا، که نشانه نفاق است، بپرهیزید!)» (۹).

۲۱ - «و (نیز) مردان و زنـان منـافق و مردان و زنـان مشـرک را که به خـدا گمـان بـد می برنـد مجـازات کنـد؛ (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می کشند) تنها بر خودشان نازل می شود! خداوند بر آنان غضب

۱- حدید۱۳

۲- انفال۴۹

۳- نساء ۶۱

۴- نساء ۸۸

۵- نساء ۱۳۸

۶- نساء ۱۴۰

۷- نساء ۱۴۱

۸- نساء ۱۴۲

۹- نساء ۱۴۵

کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده؛ و چه بد سرانجامی است!» (۱).

۲۲ - «مسلماً خداوند مؤمنان را می شناسد و به یقین منافقان را (نیز) می شناسد» (۲).

۲۳ - «ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است و بد فرجامی است!» (۳).

۲۴ - «هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند: «ما شهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی!» خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند (و به گفته خود ایمان ندارند)» (۴).

۲۵ - «آنها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند!» (غافل از اینکه) خزاین آسمانها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمند» (۵).

۲۶ - «آنها می گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند!» (۶).

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۱۸، از قمی در شأن نزول این سوره آورده است: (خلاصه روایت)

جنگ مریسع (بنی المصطلق) که جنگ با (قبیله) بنی المصطلق بود در سال ۵ هجری اتفاق افتاد. رسول خدا (ص) خودش در این جنگ شرکت کرد (بعد از پیروزی) در مراجعت، کنار چاهی کم آب فرود آمد. انس بن سیار هم پیمان انصار و جهجاه بن سعید غفاری، اجیر شده ی عمر بن خطاب در کنار چاه درگیر شدند. عبد الله بن ابی (یکی از منافقین) خشمگین شد و گفت: این کاری است که شما کردید، این ها را در منازل خود جای دادید و با جان خود جانشان را از خطر حفظ کردید و ... اگر به مدینه برگردیم، آن کس که عزیزتر است (خودش)، ذلیل تر را بیرون خواهد کرد. زید بن ارقم که تازه داشت به حد بلوغ می رسید ماجرا را به پیامبر (ص) گزارش داد. قبیله خزرج نزد عبدالله آمدند و او را ملامت کردند. عبدالله قسم خورد که من هیچ یک از این حرفها را نزده ام، گفتند: پس برخیز نزد رسول خدا (ص) شویم ولی او سر و کله را تکان داد که نه. بالاخره فردای آن روز به نزد رسول خدا (ص) رفت و سوگند یاد کرد که آن حرفها را نزده است و گفت: «زید بن ارقم دروغ گفته است» . قبیله خزرج، زید را ملامت کردند. و این سوره نازل شد.

۱- فتح۶

۲- عنکبوت۱۱

۳- تحریم۹

۴- منافقون۱

۵- منافقون۷

۶- منافقون۸

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۲۱، از کافی، از سماعه، از امام صادق (ع):

خدای تبارک و تعالی همه امورِ مؤمن را به خودش واگذار کرده ولی این یکی را که او خود را خوار کند به او واگذار نکرده است، مگر ندیدی که خدایتعالی در قرآن در این باره فرمود: «الله العزة و لرسوله و المؤمنین» که به حکم این آیه مؤمن باید عزیز باشد و ذلیل نباشد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۲۲، از مفضل بن عمر، از امام صادق (ع):

سزاوار نیست مؤمن خود را ذلیل کند، عرضه داشتم به چه چیز خود را ذلیل کند؟ فرمود به این که کاری را انجام دهد که در آخر مجبور به عذر خواهی شود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۹۱، از کافی، از امام موسی بن جعفر(ع):

خداوند کسانی را که از پیغمبرش در ولایتِ وصی او امیرالمؤمنین (ع) پیروی نکرده اند منافقین نامیده و منکرین امامت و وصایت را منکرین خود و پیغمبر (ص) قرار داده است. و نیز فرموده: منافقین به ولایت علی (ع) دروغ می گویند و سوگند های خودشان را سپری قرار داده اند و راه خدا را که ولایت علی (ع) است به روی مردم بسته اند و این عمل، بد عملی است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۹۳و۱۹۴، از کافی، از امام صادق (ع): (در ذیل آیه ۸)

خداوند امور مؤمن را از دست خود گرفته و هرگز نمی خواهد که او خوار و ذلیل باشد آیا نمی شنوی قول خدا را که می فرماید: مؤمن از کوه سخت تر است چه کوه به وسیله ی آلتی و اسبابی تراشیده می شود، ولی دین مؤمن به هیچ چیزی متزلزل و ناقص نشود. خداوند او را به ایمان و اسلام عزیز کرده و سزاوار نیست مؤمن نفس خودش را ذلیل کند. اصحاب حضورش عرض کردند: به چه چیزی نفس ذلیل می شود؟ فرمود: چیزی که طاقت آن را نداشته باشد به او عرضه بدارند و در چیزی که توانایی بر آن ندارد، داخل شود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۹۵، از طبرسی، از ابن عباس و از امام صادق (ع): (در ذیل آیه ۱۰)

کسی نیست که بمیرد و مالی داشته باشد که زکات آن را نداده یا مستطیع بوده و به حج نرفته مگر آن که در وقت مردن آرزو کند او را به دنیا برگردانند تا زکات بدهد و به حج برود.

ص :۳۷۸

چرا منافقین بلافاصله بعد از شهادت رسول اکرم (ص) از فعالیت دست کشیدند؟

و چرا آنها بعد از ۲۵ سال دوباره شروع به کارشکنی و فعالیت کردند؟

در قرآن کریم به کرات از منافقین یاد شده و آن ها را به شدیدترین وجه تهدید فرموده است از جمله آن جا که می فرماید: «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» = «و دشمنان خطرناک، منافقین هستند از آن ها برحذر باشید» (منافقون۴) و این می رساند که در خصوص حیله های منافقین بایستی توجه بیشتری به عمل آید. از آغاز فعالیت منافقین در اسلام و در سیر فعالیت های آنها در تاریخ، درسهایی نهفته است که جای بسی تأمل دارد. بیشتر مورخین و مفسرین از جمله عامه نوشته اند: «حرکت نفاق از بدو ورود اسلام به مدینه شروع و تا نزدیکی شهادت رسول خدا (ص) ادامه داشت» و به عبارتی این گروه معتقدند: «منافقین بعد از حضرت رسول (ص) هیچ گونه فعالیتی نکرده اند چرا که آنها ایمان آورده بودند» . اما برخلاف این گروه، مفسرین شعیه معتقدند که: «منافقین بعد از شهادت پیامبر اکرم (ص) هم وجود داشته اند و ایمان نیاورده بودند» .

اگر به دقت به تاریخ نظر کنیم، خواهیم دید که منافقین در زمانی که پیامبر (ص) در رأس حکومت اسلامی بود، چنان فعالیتی در خصوص دشمنی با اسلام و پیامبر (ص) از خود بروز می دادند که جای هیچ شکی در حضورشان باقی نگذارده اند. اما بعد از آنکه همین گروه به طرز مرموزی به واسطه زهر و به تدریج، توسط عوامل نفوذی، رسول اکرم (ص) را که مانع بزرگی در رسیدن به اهدافشان بود به شهادت رساندند، همه آنها از تب و تاب و فعالیت افتادند به طوری که عده ی زیادی را به اشتباه انداخته اند که اصلاً منافقی بعد از پیامبر (ص) باقی نمانده است.

حال سؤال بنده حقیر این است: چرا باید این گروه با آن همه کینه و دشمنی، بعد از شهادت رسول اکرم (ص) یک دفعه صالح شده و تا ۲۵ سال اثری از خود در ایجاد درگیری و جنگ نگذارند؟ اما به محض آن که مولای متقیان امیرالمؤمنین علی (ع) به رأس حکومت رسید دوباره این فعالیت و جریان فتنه شروع شود؟ چرا باید در طی ۲۵ سال و در حکومت آن سه نفر خبری از فعالیت های ضد حکومتی نباشد؟ آیا نباید شک کرد که ... ؟!!! خدا می داند که این واقعیت تاریخی خود

شاهدی بر حقانیت مولای متقیان امیرالمؤمنین (ع) و تسلیم نشدن آن حضرت در برابر این گروه ملعون است. همان طوری که رسول خدا (ص) در برابر خواسته های آن ها تسلیم نشد.

بعید است منافقین با آن همه کینه و دشمنی یکباره صالح و عوض شده باشند، بنابراین سکوتِ این گروه در طی ۲۵ سال، گواه بر یک واقعیتِ مرموز است ... !!!

«دود اگر بالا نشیند، کَسرِ شأن شعله نیست

جای چشم، ابرو نگیرد گرچه او بالاتر است»

«سیاه و سیم و زر اندود چون به کوره برند

خلافِ آن به درآید که خلق پندارد»

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۲۳۲ و۲۳۳، از بحار، درباره داستان «صحیفه ی ملعونه» آورده است:

اولین کسانی که برغصب خلافت هم پیمان شدند ... بودند و اساس و پایه ای که طبق آن پیمان بستند و سایر پیمان هایشان هم بر آن پایه بود این بود که: «اگر محمد (ص) بمیرد یا کشته شود امر خلافت را از اهل بیتش بگیریم به طوری که تا ما هستیم احدی از آن ها به خلافت دست نیابد» . بعد از آن ابوعبیده ی جراح و معاذبن جبل و در آخر سالم مولی بن حذیفه هم به آنان پیوستند و پنج نفر شدند. اینان جمع شدند و داخل کعبه رفتند و در بین خود نوشته ای در این باره نوشتند که: «اگر محمد (ص) بمیرد یا کشته شود ... » ... . و بر این رأی متفق شدند که هنگام بازگشتِ پیامبر (ص) از حجةُ الوداع در گردنه «هرشی» که در راه مکه است شتر حضرت را بِرُمانند و به این طریق حضرت را به قتل برسانند کسانی که اجرای نقشه را بر عهده داشتند چهارده نفر بودند که در جنگ تبوک هم همین نقشه را بر عهده داشتند ولی موفق نشدند. امیرالمؤمنین (ع) از طرف خداوند متعال در غدیر خم منصوب شد و پیامبر اکرم (ص) به گردنه «هرشی» رسید و آن عده جلوتر در سر راه پنهان شدند ولی این بار هم خداوند آنها را مفتضح کرد وقتی وارد مدینه شدند، در بین خود نوشته ای نوشتند و آن چه درباره خلافت تعهد کرده بودند در آن ذکر کردند و اولین مطلبِ آنْ شکستن پیمان و ولایت علی بن ابیطالب (ع) بود ... این صحیفه دوم را ۳۴ نفر امضاء کردند که چهارده نفر همان کمین کنندگان در گردنه هرشی بودند ... نویسنده این صحیفه سعید بن عاص اموی بود و در محرم سال دهم هجرت آن را نوشت ...

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، صفحه۲۱۹ و ۲۲۰، از رسول خدا (ص):

یا علی! به زودی بعد از من از قریش و متحد شدنشان بر علیه تو و ظلمشان بر تو سختی خواهی کشید اگر بر علیه آنان یارانی یافتی با آنان جهاد کن و با مخالفین خود به وسیله ی موافقینت جنگ کن. و اگر یاری نیافتی صبر کن و دست خود را نگهدار و با دست خویش خود را به هلاکت مینداز، تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی هستی و تو از هارون اسوه و روش خوبی خواهی داشت که به برادرش موسی گفت: «اِنَّ القَومَ استَضعَفُونی وَ کادوا یَقتُلُونَنی» = « این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند» (۱).

از همان منبع، از پیامبر اکرم (ص): یا علی! هیچ امتی بعد از پیامبرشان اختلاف نمی کنند مگر آن که اهل باطلِ آنان بر اهل حقشان غالب می شوند. خداوند تفرقه و اختلاف را برای این امت مقدر کرده است و اگر می خواست آنان را بر هدایت مجتمع می کرد تا دو نفر از خلقش اختلاف نکنند و در چیزی از امر خداوند نزاع در نگیرد و مفضول (کسی که در فضل پایین تر است) فضیلت صاحب فضل را انکار نکند. اگر خدا می خواست انتقامش را زودتر می فرستاد و نعمت را بر آنان تغییر می داد تا ظلم تکذیب شود و دانسته شود که راه حق کدام است، ولی خداوند دنیا را خانه اعمال و آخرت را خانه استقرار قرار داده است: «لِیجْزِی الَّذِینَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَیجْزِی الَّذِینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی» = «تا آنان که بد کردند مطابق عملشان جزا داده شوند و آنان که نیکی کردند به نیکی جزا داده شوند» (۲).

در کتاب اسرار آلِ محمد (ع)، ص ۴۸۰ و ۴۸۱ و از خصالِ صدوق، ج ۲، ص ۵۸۵، از حضرت علی (ع):

یهودیان بر ۷۱ گروه متفرق شدند که ۷۰ گروهشان در آتشند و یک گروه در بهشتند و آن گروهی است که تابع «یوشع بن نون» وصی حضرت موسی (ع) شدند. مسیحیان بر ۷۲ گروه متفرق شدند که ۷۱ گروهشان در آتشند و یک گروه در بهشتند و آن گروهی است که تابع «شمعون» وصی حضرت عیسی (ع) شدند. و این امت بر ۷۳ گروه متفرق می شوند که ۷۲ گروهشان در آتشند و یک گروه در بهشتند و آن گروهی است که تابعِ من {علی (ع)}، وصی

ص: ۳۸۱

۱- اعراف ۱۵۰

۲- نجم ۳۱

حضرت محمد (ص) می شوند. سپس فرمود: ۱۳ گروه از ۷۳ فرقه، همگی دوستی و محبت مرا ادعا می کننـد، ولی یک گروه از آنها در بهشت و ۱۲ گروه در آتشند.

توجه: مشابه این روایت از رسول خدا (ص) هم نقل شده است است.

در «بیان» ، اثر آیت الله خویی، ص ۲۹۱، از حجال، از قطبه بن میمون، از عبد الاعلی، از امام صادق (ع):

«طرفدارانِ عربیت، کتابِ خدا را تغییر می دهند» . (در آن بدعت می گذارند).

در کتاب اسرار آلِ محمد (ع)، ص ۶۸۹، از شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۸۹، از پیامبر اکرم (ص):

شش نفرند که خداوند در کتابش آنان را لعنت فرموده است:

۱ – کسی که به قرآن چیزی اضافه کند.

۲ – کسی که سنت مرا ترک کند.

۳ – کسی که مقدرات خداوند را قبول نکند.

۴ – کسی که به عترت من آنچه خدا حرام کرده، مراعات نکند.

۵ – کسی که به زور بر مردم مسلط شود تا عزیزانِ خدا را ذلیل و آنان که خدا ذلیل قرار داده را عزیز نماید.

۶ – کسی که غنائم مسلمین را به خود اختصاص دهد.

در کتاب خصالِ شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۶۵، ح۲، از پیامبر اکرم (ص): ۳ گروهند که خداوند در قیامت با آنها سخن نگوید، نگاهشان نکند، پاکشان نسازد و عذابی دردناک دارند:

۱ – کسی که ادعایِ امامت کند در حالی که امامتش از جانبِ خدا نباشد.

۲ – کسی که امامتِ امامی را انکار کند که امامتش از جانبِ خدا باشد.

۳ – کسی که این دو گروه را مسلمان بداند.

در امالی شیخ صـدوق، ص ۵۸۱، مجلس۵۸، از حضـرت رسول (ص): دو دسـته از امتم هرگـاه صالـح شونـد، تمام امت نیک شوند و اگر فاسد گردند، تمام امت فاسد گردند:

۱ – اُمراء ۲ – فقها.

از همان کتاب، ص ۷۷۳، م۷۴، از رسولِ خدا (ص)، از خدایتعالی:

هر بنده ای که مرا نافرمانی کند، او را به خودش وا می گذارم.

☼ مؤلف:

چه نافرمانی ای بدتر از پیروی از دشمنان خدایتعالی و طردِ عترت خداست.

از همان کتاب، ص ۹۴۹، م۸۸، از امام صادق (ع):

دوستِ دشمنِ خداوند، دشمنِ خداست.

ص :۳۸۲

درنهج البلاغه، ص ۷۰۱، ح۲۹۵، از حضرت علی (ع):

دوستان سه گروهند و دشمنان هم سه گروه هستند:

اما دوستان:

۱ – دوستت.

۲ – دوستِ دوستت.

۳ – دشمنِ دشمنت.

اما دشمنان:

۱ – دشمنت.

۲ – دوستِ دشمنت.

۳ – دشمنِ دوستت.

در امالی شیخ صدوق، ص ۹۵، م۱۳، از امام صادق (ع):

هر کس با دشمنان ما دوستی کند یا با دوستان ما دشمنی کند، کافر است.

از همان منبع، ص ۴۲۵، م ۴۵، از رسول خدا (ص):

هر چیزی اساسی دارد و اساس اسلام، دوستی ما خاندان است.

از همان منبع، ص ۲۲۱، م ۲۸، از حضرت رسول (ص): نگاه کردن به علی (ع) عبادت است و ایمان هیچ بنده ای جز با ولایت علی و برائت جستن از دشمنانش مورد پذیرش نیست.

از همان منبع، ص ۲۸۹، م۳۴، از رسول خدا (ص):

سعادتمند کسی است که علی را دوست بدارد و شقی کسی است که علی را دشمن بدارد.

از همان منبع، ص ۸۱، م۱۱، از رسول خدا (ص):

ای علی! به سبب محبت توست که خوب از بد و کافر و مؤمن از هم جدا می گردد.

در کتاب برگزیـده الغدیر، ص ۵۸۳، چ۳، آورده است: اولین کسـی که ابوتراب نامیـده شـد علی بن ابی طـالب (ع) بود. پیامبر اکرم (ص) وقتی او را در خواب و خاک آلود مشاهده کرد با مهربانی به او فرمود: برخیز ای ابوتراب. و این محبوب ترین لقب او بود و پس از آن به برکت نفس محمدی، کرامتی برایش حاصل شد و خاک از حوادثِ آینده و گذشته به او خبر می داد.

توجه: اگر زندگی نامه اهل بیت (ع) را به دقت بررسی کنیم، خدا می داند که در تمام احکام الهی هیچکدام از آن بزرگواران با هم اختلافِ نظر نداشته و چیزی جز حق و حقیقت و طریق قرآن از کلام و عملشان صادر نشـده است همچنانکه خـدایتعالی می فرمایـد: «أَفَلَا یتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافًا کَثِیرًا» = «آیا با تدبر به قرآن نگاه نمی کنند و اگر آن از جانب

ص :۳۸۳

غیر خـدا بود اختلاف فراوانی در آن می یافتند» (نساء ۸۲). و به عبـارتی بایستی گفت: حق یکی و باطل چنـد تاست. اهلِ بیت (ع) همچون آفتابی فروزاننـد که علاوه بر خـدایتعالی و رسول ارجمندش که از آنها به نیکی یاد فرموده اند، حتی مخالفین هم آنها را سـتوده انـد، تا جایی که «عمر» بارها می گفت: «لو لا عَلیٌّ لهلك عمر» = «اگر علی نبود عمر هلاك می شـد» ، آنها هر گاه به مشکلی برخورد می کردند با عجله و پریشان به خدمت حضـرت علی (ع) رفته و گره از کارشان باز می نمودند، با این وجود تلاشِ فراوانی شـد تـا انوار تابنـاك اهـلِ بیت (ع) خاموش شونـد، غافل از این که: «یُرِیـدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَیَأْبَی اللَّهُ إِلا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ» = «آنها می خواهنـد نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند!» (توبه۳۲).

در امالی شـیخ صدوق، ص ۳۷۵، م ۴۱، از پیامبر اکرم (ص): زمانی که خداونـد ۱۲۴ هزار پیامبرش را آفریـد، من گرامی ترین آنها نزد خدایتعالی بودم و برخود نمی بالم. و زمانی که ۱۲۴ هزار «وصی»

را آفرید، علی (ع) گرامی ترین و بهترینِ آنها بود.

از همان کتاب، ص ۵۵۳، م ۵۵، از سلمان فارسی:

ابلیس به چند نفر که به علی (ع) بد می گفتند، گفت: من در بنی جان، ۱۲ هزار سال خدا را پرستش کردم و زمانی که هلاك شدنـد از تنهایی به خـدا شـکایت کردم، پس مرا به آسـمان ِدنیا بردند و آنجا نیز ۱۲ هزار سال خداوند را با فرشـتگان ستایش کردم. در این بین نوری پُر پرتو از ما گذشت و ندایی از طرف خداوند متعال رسید که این نورِ طینتِ علی بن ابیطالب (ع) بود.

در کتاب اسـرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۳ و۵۵۴، از پیـامبر اکرم (ص): اگر به خاطر نبوت من و ولایت علی (ع) نبود، آدم خلق نشده و توبه اش پذیرش نمی شد. و ملکوت آسـمانها و زمین به ابراهیم نشان داده نمی شد و خداوند او را خلیلش نمی کرد. و با موسـی سـخن نمی گفت و عیسـی را به عنوان آیتِ خود بر جهانیان معرفی نمی کرد. و هیچ پیامبری به نبوت نرسـید مگر به معرفت ما. و هیچ مخلوقی اهلیت پیدا نکرد مگر با بندگی خدا و اقرار به (ولایتِ) علی (ع) بعد از من.

در کتاب خصالِ شیخِ صدوق، ج ۲، ص ۴۹۱، چ۲، از پیامبر اکرم (ص):

۴ (۲) هزار سال پیش از آن که خداونـد متعال آدم را بیافریند، من و علی در پیشگاهِ خدای تعالی یک نور بودیم، هنگامی که خداونـد آدم را آفریـد، این نور به صـلبِ آدم راه یافت و پیوسته از صـلبی به صـلبِ دیگر منتقل شـد تا در صـلب عبدالمطلب استقرار یـافت. و پس بخشـی در صـلب عبـدالله و بخشـی در صـلب ابوطالب قرار گرفت. پس علی از من و من از علی هستم، گوشتِ او از گوشتِ من و خونِ او از خونِ من است. پس هر کس مرا دوست بدارد، به دوستیِ من او را نیز دوست می دارد و هر کس او را دشمن بدارد، به دشمنیِ من او را دشمن می دارد.

و لَنْ یُؤَخِّرَ اللهُ نَفْساً اِذا جاءَ اَجَلُها وَ اللهُ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ (۱۱) ولکن خدایتعالی هرگز به کسی که اجلش رسیده مهلت نخواهد داد و خدا از آن چه می کنید با خبر است (۱۱)

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۳۲، آمـده است: اجـل یکی از مصادیق قضاء حتمی است (هم چنان که می فرمایـد:) «إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا یسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یسْتَقْدِمُونَ» = «و چون اجلشان آید نمی توانند درخواست تأخیر یا تقدیمش کنند» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۳۳، از قمی، از ابی بصیر، از امام باقر (ع):

نزد خـدا کتابها و مقـدراتی است موقوف و غیر حتمی، هر کـدام را بخواهـد عملی کنـد و همه چیزهایی را که تا سال بعد باید رخ دهـد، در شب قـدر نازل می کنـد و این است معنای آیه: «و لن یؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها» ، یعنی وقتی که خدا آن مقدر را در شب قدر نازل کرده باشد و نویسندگانِ آسمان ها (نیز آن را) نوشته باشند، پس دیگر تأخیر نمی افتد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۲۹۰، چ۲، از رسول خـدا (ص)، از خـدای تعالی: ای فرزند آدم! گناه مردم تو را از گنـاه خودت غافل نکنـد و نعمت مردم تو را از نعمت خداونـد مأیوس نکنـد و هرگز مردم را از رحمت خـداوند مأیوس نکن در حالی که خودت به او امیدواری.

خلاصه آیات سوره منافقون:

۸ – ۱ – منافقون ۹ – اموال و اولادتان شـما را از یاد خدا مشغول نسازد ۱۰ – انفاق قبل از مرگ ۱۱ – خدایتعالی به کسی که اجلش رسیده مهلت نخواهد داد.

۱- یونس ۴۹

۶۴ سوره تغابن

۶۴ - سوره تغابن (بی بهره ماندن).

مدنی است و ۱۸ آیه دارد. جزء مُسَبّحات است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۹۷، از پیامبر اکرم (ص):

هر کس این سوره را تلاوت نماید، خداوند مرگ ناگهانی را از او برطرف سازد و اگر هنگام ورود به خانه ی پادشاه و سلطان جائر قرائت کند خداوند او را از شر آن پادشاه کفایت کند و هیچ بدی به او نمی رسد.

خلاصه مطالب: از نظر سیاق و نظمْ شبیه سوره حدید است ــ تشویق مؤمنین به انفاق ــ بیان حال کفار و گنهکاران ــ یوم تغابن ــ اموال و اولاد فتنه هستند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

یُسَبِّحُ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ (۱)

هُوَ الَّذی خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ (۲)

خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ إِلَیْهِ الْمَصیرُ (۳)

یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ یَعْلَمُ ما تُسِرُّونَ وَ ما تُعْلِنُونَ وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۴)

أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَبَأُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ (۵)

ذلِکَ بِأَنَّهُ کانَتْ تَأْتیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَقالُوا أَ بَشَرٌ یَهْدُونَنا فَکَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَی اللَّهُ وَ اللَّهُ غَنِیٌّ حَمیدٌ (۶)

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح می گویند؛ مالکیت و حکومت از آن اوست و ستایش از آن او؛ و او بر همه چیز تواناست! (۱) او کسی است که شما را آفرید (و به شما آزادی و اختیار داد)؛ گروهی از شما کافرید و گروهی مؤمن؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست! (۲) آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و شما را (در عالم جنین) تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر؛ و سرانجام (همه) بسوی اوست (۳) آنچه را در آسمانها و زمین است می داند و از آنچه پنهان یا آشکار می کنید با خبر است؛ و خداوند از آنچه در درون سینه هاست آگاه است (۴) آیا خبر کسانی که پیش از این کافر شدند به شما نرسیده است؟! (آری) آنها طعم کیفر گناهان بزرگ خود را چشیدند؛ و عذاب دردناک برای آنهاست! (۵) این بخاطر آن است که رسولان آنها (پیوسته) با دلایل روشن به سراغشان می آمدند، ولی آنها (از روی کبر و غرور) گفتند: «آیا بشرهایی (مثل ما) می خواهند ما را هدایت کنند؟!» از این رو کافر شدند و روی برگرداندند؛ و خداوند (از ایمان و طاعتشان) بی نیاز بود و خدا غنی و شایسته ستایش است! (۶)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۹۸، از کافی، از امام صادق (ع) در ذیل آیه «۲» (هو الذی ...) آورده:

خداونـد ایمان مردم را به واسـطه ولایت ما ائمه و کفر را به انکار ولایت ما در عالم ذرّ شـناسانید همان روزی که عهد و پیمان گرفت از ایشان در آن وقتی که پشت آدم بودند.

ص :۳۸۶

زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا قُلْ بَلی وَرَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ (٧) کسانی که کافر شدند پنداشتند که مبعوث نمی شوند. بگو: بلی به پروردگارم سوگند به طور قطع مبعوث می شوید و به آنچه کرده اید خبرتان خواهند داد و این برای خدا آسان است (٧)

در تفسیر المیزان، ج ٣٨، ص ٢۴۶، آورده است:

مفسرین گفته اند: آیه مورد بحث سومین آیه ای است که پیامبر اکرم (ص) را برای وقوع معاد وادار به سوگند به پروردگار خود کرده، یکی دیگر از آن موارد، آیه یونس است و دیگر هم آیه سبأ است که می فرماید: «وَیسْتَنْبِئُونَکَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَرَبِّی» = «از تو خبر می پرسند که آیا قیامت حق است؟ بگو آری به پروردگارم سوگند» (یونس۵٣) و می فرماید: «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَا تَأْتِینَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَی وَرَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ» = «آنها که کافر شدند گفتند: قیامت هرگز به سراغ ما نمی آید بگو: چرا، به پروردگارم سوگند که به طور قطع و بدون شک خواهد آمد» (١).

در تفسیر المیزان، ج ٣٨، ص ٢۵١، از صحیح بخاری، از ابی هریره، از رسول خدا (ص):

هیچ بنده ای داخل بهشت نمی شود مگر آنکه منزلی را که در دوزخ دارد می بیند، منزلی را که اگر نافرمانی کرده بود بدانجا می رفت. و برای این می بیند تا شکرش بیشتر شود و هیچ بنده ای داخل آتش نمی شود مگر آن که آن منزلی که در بهشت دارد و اگر خوبی می کرد به آنجا منتقل می شد، می بیند تا حسرتش بیشتر شود.

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذی أَنْزَلْنا وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرٌ (٨)

حال که چنین است، به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید؛ و بدانید خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است! (٨)

یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِکَ یَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَیَعْمَلْ صَالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئَاتِهِ وَیُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَداً ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (٩)

روزی که شما را جمع می کند برای روز جمع، آن روز ضرر و زیان است و کسی که به خدا ایمان آورده و عمل صالح کرده باشد، خدایتعالی گناهانش را می آمرزد و در بهشتهایی داخلش می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است و در آن جنات تا ابد جاودانه خواهند بود و این خود رستگاری عظیمی است (٩)

١- سبأ ٣

یوم جمع: یکی از اسامی قیامت است که مردم در عرصه محشر، همگی جمع می شوند. همچنان که می فرماید: «وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعا» (۱).

یوم تغابن: یکی دیگر از اسماءِ قیامت بوده و به معنای زیان و ضرر است. همه مردم متوجه ضرر در معامله خود می شوند. و این معامله همان معامله جان است که همگان، چه آنهایی که معامله نکرده اند و چه آنهایی که معامله کرده اند متوجه می شوند بهایی که می توانستند بگیرند خیلی زیادتر از آن چه بوده که تصور می کرده اند. همچنانکه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ» = «به درستی خدایتعالی، جانهای مؤمنین را در مقابل بهشت خریداری کرده است» (توبه۱۱۱) و نیز می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَیمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِیلًا» = «آنهایی که با عهد خدا و سوگندهایشان بهای اندکی به دست می آورند» (آل عمران۷۷) و می فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِی لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْینٍ» = «هیچ کس نمی تواند بفهمد که چه قرهٔ العین ها برایشان تهیه دیده شده» (۲) و می فرماید: «وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ یکُونُوا یحْتَسِبُونَ» = «از ناحیه خدا چیزهایی بر آنها پیدا می شود که به هیچ وجه نمی توانستند، احتمالش بدهند» (۳).

☼ نکته:

در معنای تغابن سه نقل وارد است:

۱ – تغابن به معنای این است که وقتی با کسی معامله می کنی از هر راهی که او متوجه نشود کلاه سر او بگذاری و بعبارتی تغابن به معنای کلاه گذاری است. و از آن جایی که در قیامت تمام اشیاء بر خلاف معیارها و مقادیر دنیوی ظهور می کنند لذا همه افراد چه مؤمنین و چه کفار می فهمند که زیان دیده اند، کفار برای اینکه بدون هیچ بهایی خود را فروخته اند و مؤمنین برای اینکه می توانسته اند خود را به بهای بیشتری بفروشند.

۲ – نظرِصاحب تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۴۹: تغابن از باب مفاعله است و به معنای مغبون کردن یکدیگر است یعنی هر دو طرف یکدیگر را مغبون کنند. و بنابراین معنا این است که بگوییم تمامی بندگان خدا چه خوب و چه بد در بهشت سهمی و منزلی و در دوزخ هم منزلی دارند، بنده اگر اطاعت خدا بکند به منزلی که در بهشت برایش فراهم شده داخل می شود و اگر نافرمانی خدا

۱- کهف ۹۹

۲- سجده ۱۷

۳- زمر ۴۷

را بکنـد، داخـل منزلی که در آتش دارد می شود و روز قیـامت منزلهـای بهشتی اهل دوزخ را به اهل بهشت می دهنـد و منزل دوزخی اهل بهشت را به اهل دوزخ می دهند، پس در قیامت اهل بهشت دوزخیان را مغبون نموده، مؤمنین غابن و کفار مغبون می شوند.

۳ – تغابن به معنای مغبون کردن یکدیگر است اما این تغابن تنها مخصوص گمراهان است بدین صورت که گمراهان دو دسته هسـتند که هر یک به دست دیگری مغبون می شونـد یکی طایفه گمراه کننده، دیگری گمراه شونده، طایفه گمراه کننده غابن هسـتند زیرا پیروان خود را وادار به دنیا پرستی و ترک آخرت و گمراهی نموده اند و آنان را مغبون می سازند و مغبون هسـتند برای اینکه همـان پیروان ضـعیف بـا پیروی کورکورانه خود از آن هـا، در حقیقت آنهـا را کمک نموده انـد تا به اسـتکبارشان بیفزایند پس هر دو طایفه هم غابنند و هم مغبون.

☼ مؤلف:

آیه شـریفه عام است که هم شامل کفار و هم مؤمنین می شود بنابراین وجهِ سوم صـحیح نمی باشـد. اما در خصوص وجهِ دوم نیز از آن جایی که تغابن را بر باب مفاعله دانسـته است پس نمی توان تعبیرِ گفته شده را کامل دانست چرا که با توضـیح آمده در نقـلِ دوم، تنهـا مؤمنینْ غابنِ کفار بوده و کفارْ مغبونِ مؤمنین می شونـد، در حالی که بنابر معنای تغابنْ بایـد کفار هم غابنِ مؤمنین و مؤمنین هم مغبونِ کفار باشند. بنابراین وجه اول از همه صحیح تر است (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۰۱، از مجمع، از پیامبر اکرم (ص):

هیـچ بنـده ای از مطیع و عاصـی نیست مگر آن که روز قیـامت حسـرت بخـورد، بـدکردار حسـرت بخورد که چرا بـد کرده و نیکوکار به خاطر آن که چرا بیش از این عمل نیک انجام نـداده است. و هر کس به خدا ایمان آورد و نیکوکار باشد، خداوند گناهان او را بپوشاند و در بهشتهایی که زیر درختانش نهرها جاری است داخل گرداند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۰۱و۲۰۲، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

روز «تلاقی» روزی اسـت که اهـل آسـمانها، اهـل زمین را ملاقـات می کننـد. و روز «تنـاد» روزی است که اهـل جهنم به اهل بهشت می گویند: عطا کنید به ما آن چه را خداوند نصیب شما

کرده است. و روز «تغابن» روزی است که اهل جهنم به اهل بهشت غبطه می خورند و روز «حسرت» روزی باشد که مرگ را به صورت گوسفندی آورند و آن را ذبح کنند.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۳۳۸، از رسول خدا (ص):

هیچ بنده ای نیست که به بهشت در آید مگر این که جایگاهش را در آتش به او نشان دهند که اگر بسیار گناه می کرد به آنجا می رفت تا بیشتر شکر کند. و هیچ بنده ای نیست که به دوزخ در آید مگر این که جایگاهش را در بهشت به او نشان دهند که اگر بسیار نیکی می کرد آن جا می رفت تا حسرتش بیشتر شود. و معنای «ذلک یوم التغابن» همین است.

در کتاب حلیت المتقین علامه مجلسی، ص ۲۵۴، چ۱، از امام صادق (ع): هر قومی که در مجلسی جمع شوند و خدا را یاد نکنند، آن مجلس در روزِ قیامت بر آنها حسرت خواهد بود.

در کتاب حلیت المتقین علامه مجلسی، ص ۲۵۴، چ۱، از امام باقر (ع):

یادِ ما کردن یادِ خداست و یادِ دشمنانِ ما کردن یادِ شیطان است.

در کتاب حلیت المتقین علامه مجلسی، ص ۲۵۵، چ۱، از حضرت رسول (ص):

مجالس خود را به ذکر فضایلِ علی (ع) زینت دهید.

در ارشادِ شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۹، فصل۵۳، از حضرت علی (ع):

شکرِ نعمتْ، مانع از میان رفتن نعمت شود. و کفرِ نعمتْ، آن را از بین خواهد برد.

(شکرِ نعمت، نعمتت افزون کند کُفْرْ، نعمتْ از کفَتْ بیرون کند).

در ارشادِ شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۹، فصل۵۳، از حضرت علی (ع):

انسان زیرِ زبانش پنهان است. (تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد).

وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ خالِدینَ فیها وَ بِئْسَ الْمَصیرُ (۱۰)

اما کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخند، جاودانه در آن می مانند و (سرانجام آنها) سرانجام بدی است! (۱۰)

ما اَصابَ مِن مُصیبَةٍ اِلا بِاذنِ اللهِ وَ مَنْ یُومِنْ بِاللهِ یَهدِ قَلبَهُ وَ اللهُ بِکُلِّ شیءٍ عَلیمٌ (۱۱)

هیچ مصیبتی نمی رسد مگر به اذن خدا و کسی که به خدا ایمان آورد، خدا دلش را

هدایت می کند و خدا به هر چیزی داناست (۱۱)

ص :۳۹۰

☼ نکته:

هیچ سببی از اسباب نیست مگر در حیطه علم الهی باشد لذا رسیدن مصیبت به انسان ناشی از علم و مشیت الهی است اما به واسطه اسبابی است که در تعامل با کردار افراد است.

هدایت و ضلالت نیز به تناسب کردار افراد است. اما نکته ای که در گمراه کردن افراد باید گفت این است: همین که خدایتعالی نظرش را از بنده ای دریغ کند آن بنده گمراه خواهد شد اما او خودش عامل این گمراهی است، به عنوان مثال باید گفت: خورشید دائماً در حال نور افشانی است حال اگر کسی حجاب و ساتری بر روی خودش بکشد، مانع رسیدن نور خورشید شده و ایجاد ظلمت و تاریکی می کند و البته این بدان مفهوم نیست که خورشید نباشد و یا نور افشانی نکند بلکه آن حجاب مانع رسیدن نور می شود. و خالقِ این ظلمت و تاریکی هم خودِ شخص است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۰۳، از قمی، از امام صادق (ع): هر کسی را خدا هدایت کند قلب او به خداوند گواهی می دهد و چون خداوند راه را بیان کرد هدایت را اختیار کند و پروردگار متعال هدایتش را بر او زیاد گرداند، چنان که می فرماید: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» = «کسانی که هدایت یافته اند، خداوند بر هدایتشان افزاید و تقوا به آنها بخشد» (1).

وَ أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبينُ (۱۲)

اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۳)

اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را؛ و اگر روی گردان شوید، رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه ای ندارد! (۱۲) خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست و مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند! (۱۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوّاً لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(۱۴)**

ای کسانی که ایمان آورده اید بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند از آن ها بر حذر باشید و اگر عفو کنید و از خطاهاشان بگذرید و بدیهایشان را ندیده بگیرید، کاری خدایی کرده اید چون خدایتعالی هم غفور و رحیم است (۱۴)

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۶۶، از قمی، از امام باقر (ع):

آیه فوق در حق جمعی از مسلمانان نازل شده است که چون خواستند از مکه به سوی مدینه هجرت کنند دوستی زن و فرزندان و اسباب و اموال دامن ایشان را گرفت. زنان و

۱- محمد۱۷

فرزنـدانشان گفتنـد: خـدا را شاهد و گواه می آوریم، اگر تو هجرت کنی ما ضایع می شویم و خانواده و اموال خود را در مکه رها می کنی و به مـدینه می روی، بی خانمان و مسـکین و محتاج می شوی بر فراق تو نمی توانیم صبر کنیم و با تو هم توانایی نـداریم، هجرت نماییم. بعضـی از آن مردم سـخنان اهل و عیال خود را اطاعت کرده و نزد آنها توقف کرده و هجرت نکردند، آیه فوق نازل شـد که این اهل و عیال با شـما دشـمن اند، چه شـما را از اطاعت و فرمانبری از اوامر خدا منع می کنند و بعضـی دیگر به اهل خود گفتنـد: اگر با ما هجرت نکنید و بعد از این خداوند میان ما و شـما در دار هجرت که مدینه است جمع کند، هرگز نفی به شـما نخواهیم رسانید و چون خداوند میان آنها جمع کرد به ایشان فرمود که از آنها عفو کنند و احسان و نیکویی در حق آنان نمایید.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۵) به درستی اموال

و فرزندان شما، سبب آزمایش شما هستند و نزد خدا اجری عظیم هست (۱۵)

فتنه: به معنای گرفتاریهایی است که جنبه آزمایش دارد.

☼ نکته:

خـدایتعالی در جـای دیگر می فرمایـد: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (۱) و می فرماید: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا» = «مال و فرزند، زینت زندگی دنیاست» (۲) و نیز می فرماید: «لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّه» = «اموال و اولادتان شما را از یاد خدا به خود مشغول نسازد» (۳).

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۶۷، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

برای هر امتی، فتنه ای است و فتنه ی امت من «مال» است.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۳۴۱، از حضرت علی (ع):

هرگز نگوییـد: «خـدا یـا به تـو پنـاه می برم از فتنه و امتحـان» ، چون احـدی در روی زمین نیست مگر این که او مشـمول فتنه و آزمـایش است ولی هر کس اسـتعاذه کنـد و پنـاه ببرد، پس می بـایست از گمراهی هـا و فتنه هـا به خـدا پناه ببرد چون خـدای سبحان می فرماید: «انما اموالکم ... »

۱- انفال۲۸

۲- کهف۴۶

۳- منافقون ۹

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۶۷، از دُرّمنثور، از جمعی از صحابه آورده است:

رسول خدا (ص) مشغول خطابه بود که حسن و حسین (ع) با پیراهن قرمز وارد شدند و به طرف آنجناب می رفتند و می افتادند، رسول خدا (ص) از منبر پایین آمد و هر دو را بغل کرد یکی را به این طرف و یکی را به آن طرف و بر منبر بالا رفت و فرمود: خدایتعالی درست فرموده: «انما اموالکم و اولادکم فتنه» من وقتی چشمم به این دو پسر افتاد که می آیند و می افتند، نتوانستم طاقت بیاورم و کلامم را قطع نکنم و پایین آمدم.

☼ مؤلف:

مطلبِ آخرِ این روایت دستکاری شده است و متأسفانه اکثر مفسرین من جمله مفسرین شیعه به صرفِ نقلِ قول، به عمق رِوایت و اهدافی که مغرضین در دستکاریِ این روایت داشته اند، توجه نکرده و آن را بدون هیچ نقدی آورده اند. اما در نقدِ بندِ آخرِ این روایت و روایاتی مشابه که متنی قبیح تر از این دارند، باید گفت: این که پیامبر اکرم (ص)، تحت تأثیر اولاد قرار گرفته و العیاذ بالله از خود بی خود شود و یا عقلش سلب شده باشد و یا متوجه خود و سخنش نباشد یقیناً تحریف و تهمتی است که همواره در بین بعضی روایات به چشم می خورد و هدف آنهایی هم که بدین نحو، روایات را دستکاری کرده اند کاملاً معلوم است.

حال باید دید که واقعیتِ این روایات چیست؟

مواقعی، پیامبر اکرم (ص) در منبر یا در مجالس، مشغول سخنرانی و ایراد خطبه بوده اند که گاهاً حَسَنین (ع) بر آن جلسه وارد می شده اند و پیامبر اکرم (ص) هم به خاطر اینکه مقام و ارزش آن دو بزرگوار و در حقیقت مقام امامت را بیش از پیش در بین مردم جا بیندازد آن دو را در بغل گرفته و مورد توجه خود قرار می داده است و این روایات، نقل این واقعیت است. اما عده ای از منافقین برای اینکه این موضوع را تنها جنبه ی احساسی قرار دهند، عباراتی مثل «عقلش سلب شد» یا «از خود بی خود شد» و غیره را به این روایات اضافه کرده اند تا بفهمانند که بله پیامبر (ص) تنها به صرفِ محبت مادی و خونی بوده است که به آن ها توجه می کرد تا جایی که العیاذ بالله مدهوش می شده است و اصلاً جنبه ی دیگری که همان شناخت امامت است، نبوده است. و با دستکاری این روایاتْ خواسته اند به اهداف شومشان که گمراه کردن مردم از مقام

امامت است، برسند. (والله اعلم).

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۶۸، در ذیل این روایت آورده است: این روایت بی اشکال نیست برای این که درست است که اموال و اولاد فتنه است، اما نه حتی برای رسول خدا (ص)، که سید انبیاء و سرآمد مخلصین و معصوم و مؤید بر روح القدس است. روایت دیگری هست که لحنش از این هم شنیع تر است و آن روایتی است که از درمنثور از ابن مردویه از عبدالله بن عمر نقل کرده که گفت: رسول خدا (ص) بالای منبر برای مردم ایراد خطبه می کرد، چشمش به حسین بی علی افتاد که داشت می آمد، پا بر دامن خود نهاد و افتاد و گریه کرد، لاجرم رسول خدا (ص) از منبر پایین آمد، مردم وقتی چنین دیدند، دویدند و حسین (ع) را برداشتند و او را دست به دست به رسول خدا (ص) رساندند، رسول خدا (ص) آن گاه فرمود، خدا شیطان را بُکُشد که فرزند چه فتنه ای است، به آن خدایی که جانم به دست اوست من متوجه نشدم که از منبر پایین آمده ام. نظیر این روایت در شناعت لحن روایتی است که از ابن منذر، از یحیی بن ابی کثیر نقل شده که گفت: وقتی رسول خدا (ص)، صدای گریه ی حسن و حسین را شیند فرمود: اولاد فتنه است، برای این که گریه این دو کودک آن چنان مرا بی خود کرد، که برخاستم در حالی که عقلم سلب شده بود. بنابراین یا باید این روایات را طرح نموده قبولش نکرد و یا آن که تأویل و توجیهش کرد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنفِقُوا خَيْراً لِّأَنفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ **(۱۶)** پس تا آن جا که می توانید از خدا بترسید و بشنوید و اطاعت کنید و اگر انفاق کنید برای خودتان بهتر است و هر کس موفق شده باشد از بخل نفسانی خویشتن را حفظ کند چنین کسانی رستگارانند (۱۶)

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۶۸، از برهان، از ابن شهر آشوب، از امیرالمؤمنین (ع):

به خدا سوگند غیر از اهل بیت کسی به این دستور (آیه) عمل نکرده، این ماییم که همواره به یاد خداییم و هرگز فراموشش نمی کنیم و ماییم که شکرش را بجای آورده، هرگز کفرانش نمی کنیم و ماییم که او را اطاعت نموده، هرگز نافرمانی اش نکرده ایم.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۶۹، از قمی، از فضل بن ابی مره حدیث کرد:

من امام صادق (ع) را دیدم که از اول شب تا صبح طواف می کرد و می گفت: بار الها! مرا از شر بخلِ نفسم نگه بدار. عرضه داشتم: فدایت شوم من امشب از شما به غیر از این دعا را نشنیدم. فرمود: چه بلایی بالاتر از بخل نفس است؟ خدایتعالی می فرماید: «و من یوق شح ... » .

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۰۶، از ابن بابویه، از فضل بن عیاض آورده که: امام صادق (ع) به من فرمود: «شُحّ نفس چیست؟» عرض کردم: بخل است. فرمود: شُحّ، سخت تر و شدیدتر از بخل است، بخیل به آن چه در دست دارد بخل می ورزد و شح، بخل می کند در مال خود و مال دیگری به طوری که نمی بیند مالی را در دست مردم، مگر آن که آرزو می کند که مال خودش باشد به حلال یا حرام. و هرگز سیر نمی شود و به چیزی که خداوند روزی او فرموده، قناعت نمی کند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۰۶، از تفسیر برهان، از امام صادق (ع):

بخیل کسی است که مالی را از غیر حلال بدست آورد و آن را در غیر حق صرف کند و شح کسی است که حق خدا را منع می کند و آن مال را در غیر حق خدا انفاق می نماید.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۰۶، از برهان، از امام سجاد (ع)، از پیغمبر (ص):

بخیل کسی است که نام مرا نزد او ببرند و او بر من صلوات نفرستد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۹۱۱، م۸۵، از رسول خدا (ص):

هر کس نام مرا بشنود و صلوات نفرستد، خدایتعالی او را از رحمتش دور گرداند.

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً يُضاعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ شَكُورٌ حَليمٌ (۱۷)

عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْعَزيزُ الْحَكيمُ (۱۸)

اگر به خدا قرض الحسنه دهید، آن را برای شما مضاعف می سازد و شما را می بخشد؛ و خداوند شکرکننده و بردبار است! (۱۷) او دانای پنهان و آشکار است؛ و او عزیز و حکیم است! (۱۸)

در تحف العقول، ص ۱۶۶، از امام علی (ع): برکت در مال کسی است که خمس و زکات مالش را بپردازد و با مالش مؤمنان را یاری کند و صله رحم با نیکان نماید.

خلاصه آیات سوره تغابن:

۱ - یسبح لله ما فی السماوات ...

۲ – اوست که شـما را آفریـد ــ برخی از شـما کـافر و بعضـی دیگر مـؤمن هستیـد ۳ – خلقت انسـان به زیبـاترین صـورت ۴ – خداوند عالم به آشکار و پنهان است ۹ – یوم جمع ــ یوم تغابن۱۱ – هیچ مصـیبتی نرسد مگر به فرمان خدا ــ هر کس به خدا ایمان آورد، خدا دل او را راهنمایی کند ۱۲ – اطیعوا الله و اطیعوا الرسول ... ۱۳ – الله لا اله الا هو ... ۱۴ – بعضی از همسران و فرزندانتان دشمن شما هستند ... ۱۵ – اموال و اولاد شـما فتنه هستند. ۱۶ – تقوا ــ بشـنوید و اطاعت کنید و انفاق کنید. شح نفس ۱۷ – قرض حسنه ۱۸ – عالم الغیب و الشهادهٔ العزیر الحکیم.

ص :۳۹۵

۶۵ سوره طلاق

۶۵ – سوره طلاق = نساء کوتاه. (مدنی است و ۱۲ آیه دارد).

خلاصه مطالب: احکام طلاق _ اندرز و تهدید و بشارت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ إِلاَّ أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْرى لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً (۱)

فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (۲)

وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَىْ ءٍ قَدْراً (۳)

وَ اللاَّئى يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ وَ اللاَّئى لَمْ يَحِضْنَ وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً (۴)

ذلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ أَجْراً (۵)

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَ لا تُضارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَ إِنْ تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرى (۶)

لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ ما آتاها سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً (۷)

وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدِيداً وَ عَذَّبْناها عَذاباً نُكْراً (۸)

فَذاقَتْ وَبالَ أَمْرِها وَ كانَ عاقِبَةُ أَمْرِها خُسْراً (۹)

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِى الْأَلْبابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً (۱۰)

رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ مُبَيِّناتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً (۱۱)

اللَّهُ الَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَىْ ءٍ عِلْماً (۱۲)

ای پیامبر! هر زمان خواستیـد زنان را طلاق دهید، در زمان عده، آنها را طلاق گویید [= زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند] و حساب عده را نگه دارید؛ و از خدایی که پروردگار شماست بپرهیزید؛ نه شما آنها را از خـانه هایشـان بیرون کنیـد و نـه آنهـا (در دوران عـده) بیرون رونـد، مگر آنکه کـار زشت آشـکاری انجـام دهنـد؛ این حـدود خـداست و هر کس از حـدود الهی تجاوز کنـد به خویشـتن سـتم کرده؛ تو نمی دانی شایـد خداونـد بعـد از این، وضع تازه (و وسیله اصلاحی) فراهم کند! (۱) و چون عده آنها سـرآمد، آنها را به طرز شایسته ای نگه دارید یا بطرز شایسته ای از آنان جدا شویـد؛ و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیریـد؛ و شـهادت را برای خدا برپا دارید؛ این چیزی است که مؤمنان به خدا و روز قیامت به آن انـدرز داده می شونـد! و هر کس تقوای الهی پیشه کنـد، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند (۲) و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هر کس بر خدا

ص: ۳۹۶

توکـل کنـد، کفایت امرش را می کنـد؛ خداونـد فرمان خود را به انجام می رسانـد؛ و خـدا برای هر چیزی انـدازه ای قرار داده است! (۳) و از زنانتـان، آنـان که از عـادت ماهانه مأیوسـند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنیـد، عـده آنان سه ماه است و همچنین آنهـا که عـادت ماهـانه ندیـده انـد؛ و عـده زنـان باردار این است که بار خود را بر زمین بگذارنـد؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کنـد، خداونـد کار را بر او آسان می سازد! (۴) این فرمان خـداست که بر شـما نازل کرده؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کنـد، خداونـد گناهـانش را می بخشـد و پـاداش او را بزرگ می دارد! (۵) آنهـا [= زنـان مطلقه] را هر جا خودتان سکونت داریـد و در توانایی شـماست سکونت دهیـد؛ و به آنها زیان نرسانیـد تا کار را بر آنان تنگ کنیـد (و مجبور به ترک منزل شونـد)؛ و اگر باردار باشـند، نفقه آنها را بپردازید تا وضع حمل کنند؛ و اگر برای شـما (فرزند را) شـیر می دهند، پاداش آنها را بپردازیـد؛ و با مشاوره شایسـته انجام دهید؛ و اگر به توافق نرسـیدید، آن دیگری شیردادن آن بچه را بر عهده می گیرد (۶) آنان که امکانات وسـیعی دارند، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدستند، از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نماینـد؛ خداونـد هیچ کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی کند؛ خداوند بزودی بعد از سـختیها آسانی قرار می دهد! (۷) چه بسـیار شـهرها و آبادیها که اهل آن از فرمان خـدا و رسولانش سـرپیچی کردند و ما بشدت به حسابشان رسـیدیم و به مجازات کم نظیری گرفتار ساختیم! (۸) آنها آثار سوء کار خود را چشـیدند؛ و عاقبت کارشان خسـران بود! (۹) خداونـد عـذاب سـختی برای آنهـا فراهم ساخته؛ پس از (مخالفت فرمان) خـدا بپرهیزیـد ای خردمنـدانی که ایمان آورده ایـد! (زیرا) خداوند چیزی که مایه تذکر است بر شـما نازل کرده (۱۰) رسولی به سوی شـما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کنـد تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسـته انجام داده انـد، از تاریکیها بسوی نور خارج سازد! و هر کس به خدا ایمان آورده و اعمال صالح انجام دهد، او را در باغهایی از بهشت وارد سازد که از زیر (درختانش) نهرها جاری است، جاودانه در آن میماننـد و خداوند روزی نیکویی برای او قرار داده است! (۱۱) خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفریـد و از زمین نیز هماننـد آنها را؛ فرمان او در میان آنها پیوسـته فرود می آیـد تا بدانیـد خداوند بر هر چیز تواناست و اینکه علم او به همه چیز احاطه دارد! (۱۲)

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۸۴، از درمنثور، از ابی سعید خدری:

سوره نساء کوتاه (طلاق) بعد از سوره نساءِ (بلند) جنبِ بقره به هفت سال نازل گردید.

عده: مدت زمانی است که زن از ازدواج جدید خودداری کند. و دو نوع است:

۱ – عـده وفات: که مـدت آن چهار ماه و ده روز می باشد. همچنانکه در سوره بقره می فرماید: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» = «و کسانی که از شما می میرند و همسرانی باقی می گذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند» (۱).

۲ – عده طلاق: این عده به چهار قسم تقسیم می شود:

الف– عده سه طهر یا سه پاکی:

که در آن، زمـانِ عـده را از روزِ طلاق حساب کنـد، بـدین صورت که طلاق در طهری واقع شود که در آن طهر عمل جنسی انجام نشده باشد، از آن تاریخ حساب عده را نگه می دارد تا سه

ص :۳۹۷

۱- بقره ۲۳۴

بار حیض دیـدن و پاک شـدن که بعـد از آن می توانـد شوهر کند. این عده مخصوص زنان مدخوله ای است که حیض شوند حتی اگر منظم نباشد و نیز شـرایط عده سه ماه را نداشته باشند، همچنان که می فرماید: «وَ المُطَلَّقاتُ یَتَرَبّصنَ بِاَنفُسِهِنَّ ثَلثَهَٔ قُرُوءٍ ... » = «زنهایی که طلاق داده شدند از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنان بگذرد» (۱).

ب ـ عده سه ماه:

در این عده، ملاک فقط گذشت سه ماه است و ارتباطی به گذشـتن سه بار حیض ندارد و شامل زنانی با این مشـخصات است: ۱ـ ریبه: یعنی زنی که خون ریزشـش بیشتر از یـک ماه طول می کشـد. ۲ـ زنی که به هر دلیـل حیض نبینـد مثل بیماری و نیز مستحاضه ای که خـونش قطع نمی شود. ۳ـ زنی که هنوز به سن بلوغ نرسـیده باشـد و حیض نبینـد، همچنـان که می فرمایـد: «وَاللَّائِی یَئِسْنَ مِنَ الْمَحِیضِ مِن نِّسَائِکُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَهُ أَشْـهُرٍ وَاللَّائِی لَمْ یَحِضْنَ» = «و از زنان شـما آن زنانی که حیض نمی بیننـد اگر به شک افتادیـد که از پیری است و یا به خاطر عارضه است عده طلاقشان سه ماه است و همچنین آنهایی که از اول حیض ندیدند ... » (۲).

ج ـ عده نامعلوم:

این عـده تنها مخصوص زنان بارداری است و مـدت آن به زمان وقوع طلاق تا موقع وضع حمل بسـتگی دارد که ممکن اسـت در همـان روز طلاق، وضع حمل کنـد و زمان عـده نیز تنها همان روز خواهـد بود و یا تا ۹ ماه هم طول بکشـد که وضع حمل صورت گیرد. و ملاکِ اتمام عـده به وضع حمل بسـتگی دارد چه به واسـطه تولـد طبیعی یا سـقط باشد، همچنانکه می فرماید: «وَأُوْلَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» = «و زنان باردار عده ایشان، نهادن حملشان است» (۳).

د ـ بدون عده:

شامـل زنان یائسه (در سادات ۶۰ سـالگی و در غیر سادات ۵۰ سالگی است) و نیز شامل دختری است که مـدخوله نشـده باشد، همچنـان که می فرمایـد: «یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِنَـاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّهٍ تَعْتَدُّونَهَا» = «ای اهل ایمان هر

۱- بقره ۲۸۸

۲- طلاق ۴

۳- طلاق ۴

گاه زنان مؤمن را عقد کردید سپس قبل از آنکه با آنها نزدیکی کنید آن ها را طلاق دهید، نگه داشتن عده بر آنها لازم نیست» (۱).

☼ نکته:

اگر دختری قبل از دخولْ طلاق بگیرد، عده ندارد ولی اگر شوهرش بمیرد باید عده وفات که همان چهار ماه و ده روز است را نگهدارد.

☼ نکته:

اگر زن حامله ای طلاق بگیرد و در همان روز وضع حمل کند عده اش تمام می شود ولی اگر شوهرش بمیرد حتماً پایان عده ی او، چهار ماه و ده روز است و کمتر از آن نمی شود حتی اگر در کمتر از آن وضع حمل کند.

☼ نکته:

عده صیغه موقت، دو طهر (پاکی) است. (کسانی که حیض نمی بینند ۴۵ روز است).

☼ نکته:

خدایتعالی در ۴ سوره از قرآن کریم به کلمه «طلاق» و «عده» اشاره فرموده است:

۱ - سوره تحریم: «عَسى رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجاً خَيْراً مِّنكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَاراً» = «امید است که اگر پیامبر شما را طلاق دهد، پروردگارش همسرانی بهتر از شما روزیش کند، همسرانی بدل از شما که مسلمان، مؤمن، ملازم بندگی، خاشع، با ادب، عابد و صائم که یا بیوه و یا باکره باشند» (۲).

۲ - سوره احزاب: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً» = «ای اهل ایمان هر گاه زنان مؤمنه را به عقد خود درآورده و پیش از آن که با آنها نزدیکی کنید طلاقشان دادید در این صورت از شما نگه داشتن عده بر آنها نیست پس آنها را به چیزی بهرمند و به نیکی رها سازید» (۳).

☼ نکته:

این آیه شریفه به عقدی اشاره دارد که در آن مهر معین نشده است و آیه۲۳۶ سوره بقره که در ذیل به آن اشاره می شود شبیه همین آیه شریفه است و آن را تخصیص زده است.

۳ - سوره بقره: شامل: الف ــ آیه ۲۲۶: «لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَآؤُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» = «کسانی که با زنان خود ایلاء کنند (یعنی بر ترک مباشرت با زنهایشان سوگند بخورند) باید چهار ماه انتظار بکشند اگر بازگشتند

خداوند آمرزنده و مهربان است» .

ب _ آیه ۲۲۷: «وَإِنْ عَزَمُواْ الطَّلَاقَ ... » = «و اگر عزم طلاق نمودند ... » .

ص :۳۹۹

۱- احزاب ۴۹

۲- تحریم ۵

۳- احزاب۴۹

ج ـ آیه ۲۲۸: «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاَثَةَ قُرُوَءٍ وَلاَ يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُواْ إِصْلاَحاً ... » = «زنهایی که طلاق داده شدند از شوهر نمودن خودداری کننـد تا سه پاکی بر آنان بگـذرد و حیض یا حملی که خـدا در رحم آنها آفریـده کتمان نکنند اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند و شوهر آنها در زمان عده حق دارد که آنها را به زنی خود رجوع دهد اگر نیت خیر دارند ... » .

د ـ آیه ۲۲۹: «الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» = «طلاقی که شوهر می توانـد رجوع کنـد دو مرتبه است پس از طلاق، یا نگهداری زن کند به خوشی و یا رها کند به نیکی» .

هـ ـ آیه ۲۳۰: «فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّىَ تَنكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِن طَلَّقَهَا» = «پس اگر زن را طلاق سوم داد روا نیست که آن زن و شوهر دیگر به هم رجوع کنند مگر آنکه زن به شخص دیگری شوهر کند و اگر شوهر دوم، زن را طلاق داد، زن می تواند با شوهر اول ازدواج کند» .

و- آیه ۲۳۱: «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاء فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» = «هر گاه زنان را طلاق دادیـد بایستی تا پایان زمان عـده آن ها را به خوشی در خانه نگه دارید و یا به نیکی رها کنید» .

ز ـ آیه۲۳۲: «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاء فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ ... » = «وچون زنـان را طلاق دادیـد و زمان عده آنها به پایان رسید نباید آنها را از شوهر کردن منع کنید ... » .

ح ـ آیه ۲۳۴: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْراً ... » = «مردانی که بمیرند و زنانشان زنده بمانند آن زنان نباید شوهرکنند تا مدت چهار ماه و ده روز بگذرد» .

ط ـ آیـه ۲۳۶: «لاَّ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاء مَا لَمْ تَمَسُّوهُنُّ أَوْ تَفْرِضُواْ لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ ... » = «بـاکی برای شـما نیست اگر طلاق دهیـد زنانی را که با آنان مباشـرت نکرده و مهری مقرر نداشـته ایـد ولی آن ها را به چیری بهره مند سازید ... » .

ی ـ آیه ۲۳۷: «وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً» = «و اگر زنهایی را طلاق دهید پیش از آن که با آنها مباشـرت کرده باشـید در صورتی که بر آنان مهر مقرر داشـته اید بایستی نصف مهری را که تعیین کرده اید به آنها بدهید مگر آن که از آن حق درگذرد» .

ص ـ آیه ۲۴۱: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ» = «و برای زنان طلاق گرفته، متاعی در حد عرف بهره مند کنند این کار سزاوار پرهیزکاران است» .

۴ – سوره طلاق: که شامل آیات یک تا هفت می باشد.

در المیزان، ج ۳۸، ص ۲۸۵، از کافی، از امام باقر (ع): طلاقی که طبق سنت یا عده نباشد اعتبار ندارد، اما طلاق سنت این است که اگر مردی بخواهد همسرش را طلاق دهد، او را زیر نظر گرفته تا حیض شود و از حیض پاک گردد، آنگاه بدون این که با او جماع کند یک بار طلاق دهد و دو نفر را شاهد بگیرد و سپس زیر نظر داشته باشد تا دو بار حیض ببیند و پاک شود که اگر برای بار سوم خون ببیند عده اش تمام شده و رابطه ی زوجیت به کلی قطع گردیده به طوری که اگر بخواهد دوباره با او ازدواج کند، مانند مردی غریبه است. و در طول مدت عده، نفقه و سکنه را باید بدهد و نیز در آن مدت اگر مرد بمیرد، زن از او ارث می برد و اگر زن بمیرد، از او ارث می برد. ولی بعد از تمام شدن عده، نه دیگر نفقه ای هست و نه ارثی. و اما طلاق عده که خدایتعالی درباره اش فرموده: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّه» ، چنین است که اگر مردی خواست همسرش را طلاق عده دهد باید او را زیر نظر بگیرد تا حیض شود و پس از حیض درآید، آن گاه یکبار طلاقش دهد، بدون این که بعد از پاک شدن با او جماع کرده باشد و دو نفر شاهد عادل هم گواه بر طلاق بگیرد و اگر خواست همان روز یا بعد از چند روز البته قبل از آنکه همسرش حیض ببیند، به او رجوع کند و بر رجوع خود شاهد هم بگیرد و با او جماع کند و نزد خود نگهدارد تا حیض ببیند و بعد از حیض دیدن و از حیض خارج شدن یکبار دیگر طلاقش دهد، بدون این که با او جماع کرده باشد و شاهد هم بر طلاق دادنش بگیرد و باز هر وقت خواست البته تا قبل از حیض دیدن به او رجوع کند و به رجوع خود شاهد بگیرد و بعد از رجوع با او جماع کند و نزد خود نگهداری کند تا برای بار سوم حیض ببیند و چون از حیض خارج شد قبل از آنکه با او جماع کرده باشد طلاقش دهد و بر طلاق دادنش گواه هم بگیرد در این صورت دیگر رابطه ی زناشویی بین او و همسرش به کلی قطع شده و دیگر نمی تواند در عده به او رجوع کند. (و یا در خارج عده او را عقد کند) مگر بعد از آن که زن با مردی دیگر ازدواج کند، اگر او طلاقش داد آن وقت دوباره می تواند عقدش کند. (و البته مردِ دوم حتماً باید عمل دخول را انجام دهد و گرنه دیگر نمی تواند با شوهر اولش ازدواج کند که به این طلاق، «سه طلاقه» گویند و به مردِ اول «محلل» گویند).

ص :۴۰۱

☼ نکته:

همـان طور که در روایت فوق به آن اشاره شـده، سه طلاقه به هیـچ عنوان در یک مجلس قابل اجرا نیست اما «دومی= عمر» به رأی و نظر خـود و بـا وجود اطلاـع او و همه از این موضوع و اینکه پیـامبر (ص) «سه طلاـقه» را در یـک مجلس قبول نـداشت، حتی «اولی= ابوبکر» هم حکم «سه طلاقه» را در یک مجلس جاری نکرد، با این حال آن را تغییر داد.

در المیزان، ج ۳۸، ص ۲۸۷، از صـاحب قرب الاسـناد، از امام صادق (ع): سه بار طلاق دادنِ زن در یک مجلس اعتبار نـدارد همچنـان که می فرمایـد: «یا أَیهَا النَّبِی إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ ... » (۱) و سـپس فرمود: هر چیزی که مخالف کتاب خدا و سـنت باشد باید به کتاب خدا و سنت برگردانده شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۸۷، از قمی آورده است:

به مردْ حلاـل نیست که زنش را بعـد از طلاق و در مـدتی که می توانـد به او رجوع کنـد از خانه خود خارج سازد و بر زن نیز حلاـل نیست از خـانه ی شوهرش بیرون رود مگر آن که زن گناهی آشـکار مرتکب شود. و کلمه «فاحشه» به معنای آن اسـت که زنِ نامبرده یا زنا دهد و یا از خانه شوهر سرقت کند و یکی هم از مصادیق فاحشه «سلیطه» شدن بر شوهر است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۸۷، از کافی، از صادقین (ع): (ذیلِ آیه اول)

زنْ عـده را در خانه اش نگه می دارد و در آن ایام زینتش را برای شوهرش ظاهر می سازد تا شایـد «لَعَلَّ اللَّهَ یحْدِثُ بَعْدَ ذَلِکَ أَمْرًا» خدایتعالی دوباره محبت وی را در دل شوهرش افکند.

از همـان منبع، ص ۲۹۰، از کـافی، از امـام صـادق (ع): عـده ی زنی که حیض نمی بینـد و مسـتحاضه ای که خونش قطع نمی شود، سه ماه است و عـده زنی که حیض می بیند ولی حیضـش منظم نیست، سه نوبت حیض دیدن و پاک شدن است و منظور از شک و ریبه، حیضـی است که بیشتر از یک ماه طول بکشـد و صاحبش بایـد سه ماه عده نگهدارد نه این که معیار را حیض دیدن قرار دهد.

در المیزان، ج ۳۸، ص ۲۹۰، از کافی، از امام صادق (ع): هر گاه مردی همسرِ آبسـتنش را طلاق دهد، باید نفقه او را بدهد تا فرزند به دنیا آید و همین که فرزندش را زایید، مزد شیر دادنش را می دهد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۱۷، از کافی، از امام موسی بن جعفر (ع): حامله هر گاه وضع حمل کند،

ص: ۴۰۲

۱- طلاق ۱

مولود تمام باشد یا ناقص حتی اگر مضغه هم باشد عده ی او به پایان رسیده است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۱۷، از عبد الرحمان بن ابی لیلی روایت کرده که از امام صادق (ع) سؤال کرد: اگر حامله یک فرزند به زمین بنهد و فرزند دیگری در شکم باشد عده او چگونه است؟ فرمود: به وضع حمل اول، عده او گذشته است ولی ازدواج کردن با او جایز نیست تا دومی را وضع حمل کند.

در نهج الفصاحه، ح ۶۹۰، از پیامبر خدا (ص): خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، بخشنده است و بخشش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد.

☼ نکته:

کلمه «مَن یَتَّقِ الله» تنها در این سوره و در سه آیه ۲ و ۴ و ۵ ذکر شده است:

... وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجاً (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ... (۳) ... وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً (۴) ... وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْراً (۵) و هر کس تقوای الهی داشته باشد، خدا برایش راه نجاتی از گرفتاریها قرار می دهد (۲) و از مسیری که خود او هم احتمالش را ندهد رزقش می دهد و کسی که بر خدا توکل کند خدا همه کاره اش می شود پس خدا برای او کفایت می کند ... (۳) و هر کسی تقوای الهی پیشه کند خدا امور دنیا و آخرتش را آسان می سازد (۴) و هر کس تقوا پیشه کند خدا گناهانش را می پوشاند و اجرش را عظیم می کند (۵)

در امالی شیخ صدوق، ص ۴۸۷، م ۵۰، از امام صادق (ع): هر کس از شیعیان ما چهل حدیث حفظ کند (و به آنها عمل کند) خداوند وی را در قیامت فقیه و عالم بر می انگیزد و عذابش نکند.

☼ مؤلف:

مطالعه ی سخنان حکیمانه نقش بسزایی در پیش گیری از بیماری آلزایمر (فراموشی) دارد چرا که مطالعهْ باعث تحرک و فعالیت سلولهای مغزی شده و مانع از تخریب و فرسودگی آنها می شود، از طرفی عمل به این سخنان باعثِ لطافت روح و تقویت ایمان و نزول حکمت بر قلب و لسان می گردد. و حکمت بر خلاف علم چیزی نیست که با مرگ از بین برود، به همین خاطر با مرگْ همچنان باقی است و در روایات هم آمده است که سخن حق را بشنو حتی اگر گوینده اش به آن عمل نکند و یا کافر باشد. بنده حقیر در ذیل همین آیه ی مذکور بیش از ۴۰ حدیث کنجانده ام تا روایت۴۰ حدیثِ فوق جاری شود. امید است که ان شاء الله مشمول این روایتِ گرانقدر شویم.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۲۷۱، ج۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

ای فرزند آدم! اطاعتم کن در آنچه فرمانت می دهم و هرگز نخواه آن چه را که صلاح تو در آن است را به من یاد بدهی.

از همان منبع، ص ۲۹۶، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: هر کس از من مسئلت کند در حالی که بداند و اعتقاد کند که منم ضرر دهنده و نفع رساننده واقعی، اجابتش می کنم.

از همان منبع، ص ۶۱۹، از امام باقر (ع)، از خدای تعالی: به عزت و جلالم سوگند، هیچ بنده ای اراده و خواست مرا بر اراده و خواست خود ترجیح ندهد مگر آن که خودم تنگناهایش را کفایت کنم و آسمان و زمین را ضامنِ روزیش نمایم و خودم برای او ماوراءِ تجارتِ هر تاجری قرار گیرم.

از همان منبع، ص ۷۰۶، از معصوم (ع)، از خدای تعالی:

هر بنده ای که بر قلب او اطلاع حاصل کنم و در آن تمسک جستن به ذکر و یادم را غالب ببینم، سیاستِ امورش را خودم بر عهده می گیرم و خود همنشین و هم سخن و اَنیسش شوم.

از همان منبع، ص ۶۷۶، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

ای فرزند آدم! مرا در درونت یاد کن تا تو را در درونم یاد کنم و مرا در خلوتت یاد کن تا تو را در خلوتم یاد کنم و مرا در جمع یاد کن تا تو را در جمعی بهتر از جمعت یاد کنم.

از همان منبع، ص ۶۹۱، از امام رضا (ع)، از خدای تعالی: من در نزد ظن و گمان بنده ام هستم، اگر خیر باشد پس برایش خیر خواهم و اگر بد باشد برایش بد خواهم.

از همان منبع، ص ۷۰۰، از معصوم (ع)، از خدای تعالی: ای بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خودم قرار دهم، من زنده و نامیرایم، تو را زنده ی نامیرا کنم، من بی نیاز و غنی هستم، تو را بی نیاز و غنی کنم، من هر چه بخواهم همان شود، تو را چنین کنم که هر چه بخواهی همان شود.

از همان منبع، ص ۷۰۶: اهل طاعتم، در ضیافت و مهمانی من به سر می برند و اهل شکرم در اقلیمِ زیارتم می باشند و اهلِ ذکر و یاد کنندگانم در نعمتم مقیمند و من اهل معصیتم را از رحمتم ناامید نمی کنم، پس اگر توبه کنند، من دوست آنها هستم و اگر مریض گردند، من خود طبیب آنها

هستم به محنت ها و مصیبت ها مداوایشان کنم تا از گناه و عیوب پاک گردند.

از همان منبع، ص ۷۰۱: ای بنـده من! اشـیاء را به خـاطرِ تو خلق کرده ام و تو را برای خودم خلق نمودم. دنیا را با احسانم به تو بخشیدم و آخرت را به سبب ایمانت به تو بخشیده ام.

از همان منبع، ص ۷۰۵، از معصوم (ع)، از خدای تعالی:

پنهان کردن عملهای نیک و صالحت بر عهده توست و ظاهر کردنِ آنها بر عهده من است.

از همان منبع، ص ۷۰۳: من همنشین کسی هستم که یادم کند.

از همـان منبع: یـادم کنیـد تـا بـا نعمتهـایم یادتـان کنم، اگر با عبادت و طاعت یادم کنیـد با نیکی و نعمت و رحمت و رضوانم یادتان کنم.

در غررالحکم، ج ۱، فصل۱۸، ص ۳۳۰، چ۱، از حضرت علی (ع): با ذکرِ خدا نعمت نازل می شود.

در کتـاب «کلیات احادیث قدسـی» شـیخ حر عاملی، ص ۷۰۵، از معصوم (ع)، از خـدای تعـالی: از دعـا کردن دچـار ملالت و خستگی نشو چرا که از اجابت کردن دعا خسته و ملالت زده نمی شوم.

از همان منبع، ص ۶۵۱، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی: من شریک خوبی هستم و هر کس در عملش همراه با من شریکی (دیگر) اتخـاذ کنـد، آن عملش مخصـوص به شـریکِ من است چرا که من چیزی را نمی پـذیرم مگر آن که به صورت کـامل برای من باشد.

از همان منبع، ص ۶۵۲، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

هر کس مرا در نهان یاد کند او را در آشکار یاد خواهم کرد.

از همان منبع، ص ۶۴۱، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

هر کس در جمعی از مردم مرا یاد کند، من نیز او را در جماعتی از ملائکه یاد می کنم.

از همان منبع، ص ۶۴۷، از امام صادق (ع)، از خـدای تعالی: بنده مؤمنم محزون می شود هر آن گاه که برایش تنگ می گیرم و نمی داند که او در این حال به من نزدیکتر است. و بنده مؤمنِ دیگرم شادمان می شود زمانی که برایش وسعت می دهم و او در آن حال از من دورتر می گردد.

از همان منبع، ص ۶۱۶، از امام سجاد (ع)، از خدای تعالی:

هر کس مرا بشناسد و نافرمانی ام کند، کسی را بر او مسلط کنم که مرا نشناسد.

از همان منبع، ص ۲۷۵، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

هر بنده ای که اطاعتم کند او را به غیر خودم واگذار نمی کنم و هر کس عصیانم ورزد او را به حال خودش وا می گذارم و برایم مهم نیست که او در کدام وادی هلاک شود و بدبخت گردد.

از همان منبع، ص ۲۹۰، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: ای فرزند آدم! گناه مردم تو را از گناه خودت غافل نکند و نعمت مردم تو را از نعمت خداوند مأیوس نکند و هرگز مردم را از رحمت خداوند مأیوس نکن در حالی که خودت به او امیدواری.

از همان منبع، ص ۱۵۹، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: ای موسی! رضایت من در کراهت تو است. و فرمود: رضایت من در رضایت تو به قضا و قدر من است.

از همان منبع، ص ۲۵۹، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: هر کس گناهی انجام دهد در حالی که بداند و قبول داشته باشد که من حق دارم او را ببخشم یا عذابش نمایم، پس او را می بخشم.

از همان منبع، ص ۱۶۹، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: ای داوود! نزدیکترین مردمان به خداوند تواضع کنندگانند و دورترین مردمان از خداوند متکبرین هستند.

از همان منبع، ص ۱۵۹، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

ای موسی! به بندگانم بگو از من راضی باشند تا من نیز از آنها راضی باشم.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۸۴، از رسول خدا (ص):

کسی که حق تعالی نعمت را بر او فراوان کند حمدِ خدا گوید و کسی که روزی بر او تنگ شود باید استغفار کند و کسی که محزون شود باید بگوید: «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» .

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۸۹، از امام صادق (ع):

هر کس بعد از دعا بگوید: «ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله» خدای عزوجل می فرماید: بنده مؤمنْ دل به من نهاد و تسلیم امر من شد حاجتش را بر آورید.

از همان منبع، از صادقین (ع) {امام باقر (ع) و امام صادق (ع)}:

دعـا از خوانـدن قرآن بهتر است، چون خـدا می فرمایـد: «قُـلْ مَـا یعْبَـأُ بِکَمْ رَبِّی لَوْلَـا دُعَـاؤُکُمْ» = «بگو اگر دعـای شـما نباشـد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کرد» (۱).

از همان منبع، ص ۲۸۷، از امام صادق (ع):

هر کس ۱۰ بار بگوید: «یا الله» به او گفته شود: بله حاجتت چیست؟

از همان منبع، ص ۶۳، از حضرت رسول (ص):

در حالی دعا کنید که یقین به اجابتش داشته باشید.

از همان منبع، از امام باقر (ع): هیـچ بنـده ای دست به سوی خـدا نمی گشاید، مگر آنکه خدا از رد آن بدون اینکه حاجتش را داده باشـد شـرم می کند، بالاخره چیزی از فضـلش در آن می گذارد، بنابراین هر گاه دعا کنید دسـتتان را برنگردانید مگر آن که آن را به سر و صورت خود کشید.

از همان منبع، از حضرت رسول (ص):

اگر خدا را به حق معرفت می شناختید، کوه ها در برابر دعای شما متلاشی می شدند.

در عیون اخبـار رضـا، ج ۱، ص ۲۱۳، باب۲۸، از امـام رضـا (ع): سـجده بعـد از اداءِ نمازِ واجب، شـکرگزاری است بر این که پروردگار متعال بنـده اش را بر اداءِ واجبی توفیق داده است. و کمتر چیزی که در سـجده گویـد این است که سه مرتبه بگوید: «شـکراً لله، شـکراً لله، شکراً لله» که اگر در نماز تقصیری کرده باشد و در نماز نافله هم تمام نشود با این سجده، آن نقصان رفع گردد.

در اصول کافی، ج ۴، ص ۲۱۲، چ۱، از امام صادق (ع):

هر کس از فضل خدای عزوجل درخواست نکند نیازمند و فقیر گردد.

در غررالحکـم و دررالکلـم، ج ۱، فصل۲، ص ۱۳۰، چ۱، از حضـرت علی (ع): مـا فوق خود را فرمـان ببر، مـادونت فرمانبرت شود، باطنت را خوب کن خدای سبحان ظاهرت را خوب گرداند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۶، ص ۸۵۲، چ۱، از حضرت علی (ع):

ایمـان بنـده ای کامل نگردد مگر وقتی که هر کس را دوست می دارد برای خـدا دوست بـدارد و هر کس را دشـمن می دارد برای خدا دشمن بدارد. و ایمان بنده ای درست نباشد مگر وقتی که به

۱- فرقان۷۷

آن چه در دست خداست بیشتر اطمینان کند تا آن چه در دست خودش می باشد.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۵، ص ۸۱۴، چ۱، از حضرت علی (ع): از کاری که در آن خداوند سبحان را فرمان برده ای عذر مخواه که برای ستایش تو همین بس است.

از همان منبع، ص ۸۰۹: مغرورِ امنیت مشو چرا که تو از همان جایِ امنیت گرفتار گردی.

از همان منبع، ف۷۷، ص ۷۰۴: هر کس از خداوندِ سبحان بترسد، خداوند او را از هر چیزی ایمن دارد و هر کس از مردم بترسد خداوندِ سبحان او را از هر چیزی بترساند.

از همان منبع، ص ۷۰۷: هر کس با وجود خشمِ مردمْ رضا و خشنودی خدا را بخواهد خداوند تعالی نکوهشگرش را ستایشگرش سازد و هر کس خشنودی مردم را بر خشم خدای سبحان بجوید خداوند سبحان ستایشگرش را نکوهشگرش کند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۲، ص ۱۱۶، چ۱، از حضرت علی (ع): از دنیا کنار بکش تا خدای

سبحان زشتیهای دنیا را به تو نشان دهد و از خدا غافل مباش که از تو غافل نیستند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۳، ص ۱۳۳، چ۱، از حضرت علی (ع):

از گمانهای اهل ایمان بترسید که خداوند سبحان حق را بر زبان آنان جاری می سازد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۲۲۸، از کافی، از امام صادق (ع): کسی که خدایتعالی ۳ چیز به او داده باشد، از ۳ چیز دیگر دریغ نمی دارد:

۱ - کسی که توفیق دعایش داده باشند از اجابت دعایش دریغ ندارند: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۱).

۲ - کسی که توفیق شکرش داده باشند از زیادتر کردن نعمتش دریغ ندارند: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ » (۲).

۳ - کسی که نعمت توکلش داده باشند از موهبتِ کفایتش دریغ ندارند: «وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (۳).

از همان منبع (در معنای یتق الله ...): یعنی در دنیایش به او این چنین رزق می دهد.

از همان منبع، از درمنثور، از رسول خدا (ص) در معنای «و من یتق الله یجعل له مخرجا» فرمود:

یعنی از شبهه های دنیا و از سکرات مرگ و از شدائد روز قیامت برایش مخرجی قرار می دهد. و نیز فرمود: اگر تمام مردم به این آیه تمسک می کردند خدا همه آنها را کفایت می کرد. و

۱- غافر ۶۰

۲- ابراهیم۷

۳- طلاق۳

نیز فرمود: کسی که امید خود را از خلق برید و همه به خدا امید بست خدا هر مؤنه از مؤنه هایش را کفایت می کند و از جایی که خود او احتمالش را هم ندهد روزی می دهد و کسی که همه امیدش به دنیا باشد خدا او را به همان دنیا واگذار می نماید. و نیر فرمود: هر کس دوست می دارد نیرومندترین مردم باشد بر خدا توکل کند و هر کس میل دارد بی نیازترین مردم باشد باید به آن چه نزدِ خداست بیشتر اعتماد کند تا آنچه در دستِ خودش است. و هر کس میل دارد محترم ترین مردم باشد از خدا بترسد (از گناه پرهیز کند).

در تهذیب، ج ۱، ص ۳۷۷، از حضرت رسول (ص): به آن چه در نزد خداست رغبت کن تا خدا تو

را دوست بدارد و به آن چه در نزد مردم است بی اعتنا باش تا مردم تو را دوست بدارند.

در عیون، ج ۱، ص ۱۹۶، باب۲۶، از امام رضا (ع): حق تعالی به ۳ چیز امر فرموده است مشروط بر این که به ۳ چیز قرین باشد:

۱ - نماز به زکات مقرون است و اگر کسی زکات ندهد نمازش مقبول نیست.

۲ - شکرش را مقرون به شکرِ پدر و مادر فرموده و کسی که والدین را شکر نکند، خدا را شکر نکرده است.

۳ - تقوا را مقرون به صله رحم کرده و کسی که صله رحم نکند تقوا ندارد.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۲۶، از اصول کافی، از رسول خدا (ص): حدیث (ما) مایه جلاءِ دلهاست. دلها زنگ می زند آنچنان که شمشیر زنگ می زند. و جلاءِ آنْ حدیث است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۹۲، از بصائر الدرجات، از امام باقر (ع):

حدیث آل محمد (ص) را فرشتگان در صحفی پاک و پاکیزه و طاهر از دروغ نوشته اند.

در بحار، ج ۲، ص ۱۵۲، از حضرت رسول (ص):

هر کس یک روایت به امت من برساند که به وسیله آن سنتی اقامه و بدعتی از بین رود، بهشت بر او واجب است. و نیز فرمود: کسی که دو حدیث بیاموزد و خودش از آن ها بهره ببرد و یا به دیگری بیاموزد و او از آنها استفاده کند این عمل وی از شصت سال عبادت برتر است.

در وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۳، از امام باقر (ع):

یک حدیث از انسانی راستگو اخذ کنی از دنیا و آنچه در آن است برای تو بهتر است.

ص :۴۰۹

در نهج البلاغه، ص ۶۴۵، ح۹۸، از حضرت علی (ع): چون روایتی شنیدید، آن را بفهمید و عمل کنید، نه بشنوید و نقل کنید، زیرا راویانِ علم فراوانند و عمل کنندگان به آن اندکند.

از همان منبع، ح۹۶: نزدیک ترین مردم به پیامبران، داناترینِ آنان است به آنچه که آورده اند.

در نهج البلاغه، ص ۶۷۱، ح۱۹۷، از حضرت علی (ع):

دلها مانندِ تنها خسته می شوند، برای نشاطِ آن به سخنان تازه ی حکیمانه روی آورید.

در کافی، ج ۲، ص ۳۷۰، از امام صادق (ع):

کسی که حدیث ما را به زیان ما فاش کند خداوند ایمانش را سلب فرماید.

در کتاب خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۰۱، چ۲، از امام صادق (ع):

حدیثِ ما سخت و دشوار است، آن را تحمل نمی کند مگر فرشته ای مقرب یا پیامبری مرسل یا بنده ای که خداوند قلبش را برای ایمان آزمایش کرده باشد.

در کافی، ج ۲، ص ۲۲۳، از امام صادق (ع): تحمل امرِ ما تنها به تصدیق و پذیرفتن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پنهان داری و نگهداشتن آن از نااهلش باشد. به شیعیان ما سلام برسان و به آنها بگو: خداوند رحمت کند بنده ای که دوستی مردم (مخالفین ما) را به سوی خود کشاند، آن چه را می فهمند به آنها بگویید و آن چه را نمی پذیرند از آنها بپوشانید.

در کافی، ج ۱، ص ۴۰۱، از حضرت رسول (ص):

حدیث آل محمد (ص)، صَعِب (خودش دشوار است) و مستصعب (مردم آن را دشوار شمرند) است، جز فرشته ی مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده ای که خدا دلش را به ایمان آزموده به آن ایمان نیاورد. پس هر حدیثی که از آل محمد (ص) به شما رسید و در برابر آن آرامشِ دل یافتید و آن را آشنا دیدید، بپذیرید. و هر حدیثی را که دلتان از آن رمید و ناآشنایش دیدید، آن را به خدا و پیغمبر و عالم آل محمد (ص) بازگردانید، به راستی هلاک شده، کسی است که حدیثی را تحمل ندارد، برایش بازگو کنند و او بگوید: «به خدا این چنین نیست» و انکار همان کفر است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۹۲، از برهان، از امام صادق (ع):

هر کس با قرآن و احادیثِ ما مخالفت کند کافر است.

از همان منبع، ص ۹۱، از امام صادق (ع)، از پیامبر (ص): حدیثی که مخالفِ قرآن باشد باطل است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۹۳، از عیاشی، از امام صادق (ع):

اگر روایتی را بیان کنند که مطابق قرآن بود آن را قبول کنید و اگر مخالف قرآن بود رد کنید.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۷۹، چ۲، از صادقین (ع): حدیثی را که برای شما آورده و نسبتِ آن را به ما دادند، تکذیب نکنید زیرا شما نمی دانید شاید حدیث حق و صحیح باشد آن وقت بدین ترتیب حق عزوجل را در فوق عرشش تکذیب کرده اید.

در کافی، ج ۱، ص ۴۰، چ۱، از امام صادق (ع):

کسی که احادیث ما را روایت کند و دلهای شیعیان را استوار سازد از هزار عابد بهتر است.

از همان منبع، ص ۶۴: منزلت مردم را به اندازه روایتی که از ما بیان می کنند، بشناسید.

در کافی، ج ۱، ص ۶۵، چ۱، از محمدبن مسلم نقل کرده که گفت:

خدمت امام صادق (ع) عرض کردم: «من از شما حدیثی می شنوم و (موقع نقلِ آن) در آن کم یا زیاد می کنم» ، حضرت (ع) فرمود: «اگر مقصودت بیان معانیِ آن باشد عیبی ندارد» .

در کافی، ج ۱، ص ۶۵، چ۱، از ابو بصیر نقل کرده که گفت:

خدمت امام صادق (ع) عرض کردم: اگر حدیثی که از شما می شنوم، از پدرتان روایت کنم و یا حدیثِ پدرتان را از شما روایت کنم چگونه است؟ حضرت (ع) فرمود: فرقی ندارد جز این که اگر از پدرم روایت کنی دوست تر دارم. و فرمود: آن چه از من می شنوی از پدرم روایت کن.

در کافی، ج ۱، ص ۶۸، چ۱، از امام صادق (ع): حدیثِ من از پدرم و حدیثِ پدرم از جدم و حدیثِ جدم از حسین (ع) و حدیثِ حسین (ع) از حسن (ع) و حدیثِ حسن (ع) از امیرالمؤمنین (ع) و حدیثِ امیرالمؤمنین (ع) از رسولِ خدا (ص) و حدیثِ پیامبر (ص) گفتارِ خدای عزوجل است.

از همان منبع، ص۶۷، از امام صادق (ع): (دروغِ مفتری) آن است که شخصی به تو حدیثی بگوید و تو در مقامِ نقل، گوینده را رها کنی و آن را از کسی که گوینده از او خبر داده است روایت کنی.

☼ مؤلف:

در جمعِ سه روایت اخیر بایـد گفت: از آن جایی که اهل بیت (ع) یک نور واحدند و قول و کلامِ گوهربارشان صادق و واحد بوده و آن هم قول خـدای تعالی است لـذا امام صادق (ع) اجازه نقلِ حـدیث از جانب هر کـدام از ائمه (ع) را رخصت فرموده است، امـا برای بقیه انسانهـا چون با هم فرق داشـته و نقل و کرداری متفاوت و گاهاً متضاد دارنـد و چه بسا شخصـی به دروغ، نقلِ قولی کرده باشد لذا این اجازه را صادر نفرموده اند و حتی آن را «دروغی افترا آمیز» فرموده اند.

در کافی، ج ۱، ص ۷۰، چ۱، از رسول خدا (ص): هر گاه در امتم بدعت هویدا گشت بر عالم است که علمش را آشکار کند، هر که نکند لعنت خدا بر او باد.

در کافی، ج ۱، ص ۷۳، چ۱، از رسول خدا (ص): هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

اَللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَـبْعَ سَـمَاوَاتٍ وَمِنَ الْـأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْـأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَـیْءٍ قَـدِیرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَـدْ أَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً (۱۲) خدایی که هفت آسمان و از زمین هم مثل آن را بیافرید و امر او در بین آنها نازل می شود تا معلوم گردد که خدا بر هر چیزی تواناست و این که خدایتعالی به هر چیزی احاطه علمی دارد (۱۲)

منظور از کلمه «الامر» در آیه شریفه چیست؟

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۳۰۱، آورده است:

منظور از کلمه (امر) همـان امر الهی است که آیه شـریفه: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَـیْئًا أَنْ یقُولَ لَهُ کُنْ فَیکُونُ» (۱)، تفسیرش کرده، می فرمایـد: امرِ خدا همان کلمه «ایجاد» است. همچنان که می فرماید: «وَأَوْحَی فِی کُلِّ سَـمَاءٍ أَمْرَهَا» = «در هر آسـمانی امر آن آسمان را وحی کرد» (۲) و فرموده: «یدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ یعْرُجُ إِلَیهِ فِی یوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَهٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» = «از آسمان تا زمین تدبیر امر می کند، آنگاه به سوی آن عروج می نماید در روزی که مقدارش هزار سال از سالهایی است که می شمارید» (۳).

توجه: صـاحب تفسـیر المیزان نظر بعضـی از مفسـرین را که گفته انـد: «مراد به (امر) همان دسـتورات شـرعی است» را صـحیح ندانسته و آن را رَد کرده است.

۱- یس ۸۳

۲- حم سجده= فصلت ۱۲

۳- الم سجده= سجده ۵

☼ نکته:

قرآن کریم در چند آیه شریفه به خلقت «هفت آسمان» ، اشاره فرموده، اما هیچ گاه به

خلقت «هفت زمین» = «سبع الاراضی» اشاره نفرموده است، همچنان که می فرماید: «سَبعَ سَماواتٍ طباقاً» = «هفت آسمان را به طبقاتی خلق کرد» (۱) و (۲).

و می فرماید: «فَقَضیهُنَّ سَبعَ سَماواتٍ فی یَوْمِینِ وَ اَوحی فی کُلّ سَماءٍ اَمرَها» = «پس هفت آسمان را در دو روز استوار فرمود و در هر آسمانی به نظم امرش وحی فرمود» (۳).

و می فرماید: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَن فِیهِنَّ» = «ستایش می کنند خدای را، هفت آسمان و زمین و هر چه در آن است» (۴).

و: « ... سَبعَ طرائق » = «و در حقیقت خلق کردیم فوق شما هفت آسمان را» (۵).

و: «رَبُ السماواتِ السَبع» = «پروردگار هفت آسمان» (۶).

و: «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» = «او خدایی است که همه موجودات زمین را برای شما خلق کرد پس به خلقت آسمان نظر گماشت و هفت آسمان را بر فراز یکدیگر برافراشت» (۷).

اما آیا واقعاً هفت زمین هم وجود دارد یا خیر؟ در پاسخ مفسرین اختلاف کرده اند: (همان منبع)

۱ – بعضی از مفسرین به استناد این جمله از آیه ی مورد بحث که می فرماید: «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» ، گفته اند: «مراد به مثل، مثلیت عددی است، یعنی همان طور که آسمان هفت عدد است، زمین هم مثل آسمان است به عبارتی خدایتعالی «هفت کُره» شبیه زمین خلق فرموده است» .

۲ – عده ای دیگر همان معنا را برای جمله: «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» آورده اند اما گفته اند، منظور از آن، تنها زمین ماست که دارای هفت طبقه است که مثل طبقات پیاز روی هم قرار دارند.

۳ – بعضی گفته اند: مراد از آن، همان اقلیمها و قسمت های هفتگانه روی زمین است.

۴ – بعضی دیگر گفته اند: مراد از جمله: «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» این است که خدایتعالی از زمین، انسانی خلق کرده است که شبیه آسمانهای هفتگانه، روحی آسمانی دارد. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۳۰۳، از قمی، از امام رضا (ع): (خلاصه روایت)

آسمان دنیا (اول) بر بالای زمین (مثل) قبه ای است و زمین دوم بالای آسمان دنیاست،

۱- نوح ۱۵

۲- ملک ۳

۳- فصلت ۱۲

۴- اسراء۴۴

۵- مؤمنون۱۷

۶- مؤمنون۸۶

۷- بقره ۲۹

آسمان دوم قبه ای است بر بالای آن و زمین سوم بالای آسمان دوم است. آسمان سوم قبه ای است بر بالای آن و زمین چهارم بالای آسمان سوم است. آسمان چهارم بر بالای آن قبه است و زمین پنجم بالای آسمان چهارم است. آسمان پنجم قبه ای است روی آن و زمین ششم بر بالای آسمان پنجم است. آسمان ششم قبه ای است روی آن و زمین هفتم بالای آسمان ششم است. آسمان هفتم قبه ای است بالای آن و عرشِ رحمان تبارک و تعالی بر بالای آسمان هفتم قرار داد. و زیر پای ما تنها زمین است و آن شش زمین دیگر فوق ما قرار دارند. و اما منظور از صاحب امر، رسول خدا (ص) و وصی بعد از اوست، که قائم بر وجه زمین است، که امر الهی تنها به سوی او نازل می شود، یعنی از آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه فرود می آید.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۱۹و۲۲۰، از ابن بابویه، از حضرت رضا (ع): (خلاصه روایت)

اول چیزی که خدا آفرید از بخارِ آب و زمین را از کفِ آب و کوه را از موجهای آب آفرید و به واسطه آن که زمین از مکه گشوده شد به آن ام القری گویند. و آسمان از موج بسته است اسم آسمان اول که آسمان دنیاست «رفیع» است و آن از آب و بخار است. و آسمان دومْ «فیدم» و به رنگ مس است، سومْ نامش «مادوم» و به رنگ برنج است. چهارمْ نامش «اوفلون» و به رنگ نقره است. پنجمْ به نام «هیعون» و رنگ آن طلایی است، ششمْ نامش «عروس» و رنگ آن یاقوتی است، هفتمْ نامش «عجما» و مانند دُرّ سفید است.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۸۷، باب۱۱، از امام رضا (ع):

حق تعالی عرش و ملائکه و آب را قبل از آسمان و زمین خلق فرمود. و آسمانها و زمین را در شش روز (دوره ی زمانی) آفرید و قادر بود بر این که به قدر یک چشم بر هم زدنی آسمانها و زمین را خلق کند لکن در شش روز آفرید تا بر ملائکه ظاهر کند آن چه را خلق می کند.

خلاصه آیات سوره طلاق:

۱ - عده طلاق ـ بیرون نکردن زنان تا پایان عده مگر آن که فاحشه ای انجام دهند ۲ - شاهد گرفتن دو نفر عادل بر طلاق و من یتق الله ...

۳ - و من یتوکل علی الله فهو حسبه ...

۴ - عده سه ماه ـ من یتق الله ...

۵ - ... من یتق الله ۶ - نفقه ـ اجرت شیر دادن ۷ - ... لا یکلف الله نفساً الا ما آتاها ... ۱۰ - ۹ - ۸ - عذاب اقوام نافرمان ۱۱ - فرستادن رسول ـ پاداش بهشت ۱۲ - هفت آسمان.

۶۶ سوره تحریم

۶۶ – سوره تحریم = متّحرم (چیزی یا کسی که حرام نباشد اما شخص آن را بر خود حرام کند). (مدنی است و ۱۲ آیه دارد).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۲۱، از مجمع، از رسول اکرم (ص):

هر کس سوره تحریم را قرائت کند خداوند به او ثواب توبه نصوح را عطا فرماید و اگر این سوره را بر شخص مار زده بخوانند، به اذن خدا شفا یابد و زهر در بدنش کارگر نشود.

از همان منبع، ج ۷، ص ۲۲۱، از برهان، از امام صادق (ع):

اگر مدیونی مداومت کند بر قرائت این سوره، خداوند دینش را ادا کند و اگر بر مریض یا مصروع بخوانند، شفا یابد و بر کسی که خوابش نمی برد، بخوانند، به خواب رود.

خلاصه مطالب: داستان افشای سِرِّ پیامبر (ص) توسط دو همسرش یعنی عایشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر. و توبیخ این دو زن از جانب خدایتعالی و بیانِ خیانت همسر نوح و لوط (ع) و مدح آسیه همسر فرعون و مریم (س)، برای عبرت گیری همه از جمله آن دو زنِ خائن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغی مَرْضاتَ أَزْواجِکَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ (۱)

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَیْمانِکُمْ وَ اللَّهُ مَوْلاکُمْ وَ هُوَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ (۲)

وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلی بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدیثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَیْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَکَ هذا قالَ نَبَّأَنِیَ الْعَلیمُ الْخَبیرُ (۳)

إِنْ تَتُوبا إِلَی اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْریلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمَلائِکَةُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهیرٌ (۴)

عَسی رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَکُنَّ أَنْ یُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَیْراً مِنْکُنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَیِّباتٍ وَ أَبْکاراً (۵)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلیکُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ (۶)

یا أَیُّهَا الَّذینَ کَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یُدْخِلَکُمْ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ یَوْمَ

لاـ يُخْزِى اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْـعى بَيْنَ أَيْـديهِمْ وَ بِأَيْمـانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنـا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا وَ اغْفِرْ لَنا إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَيْ ءٍ قَديرٌ (٨)

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ (٩)

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذينَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ يُغْنِيا

عَنْهُما مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ قيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلينَ (۱۰)

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَكَ بَيْتاً فِی الْجَنَّةِ وَ نَجِّنی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ (۱۱)

وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فيهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتينَ (۱۲)

ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بخاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی؟! و خداوند آمرزنده و رحیم است (۱) خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این موارد) روشن ساخته؛ و خداوند مولای شماست و او دانا و حکیم است (۲) (به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود؛ هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟ فرمود: خداوند عالم و آگاه مرا باخبر ساخت! (۳) اگر شما (همسران پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست، زیرا) دلهایتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند (۴) امید است که اگر او شما را طلاق دهد، پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده، زنانی غیرباکره و باکره! (۵) ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگهاست نگه دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند! (۶) ای کسانی که کافر شده اید امروز عذرخواهی نکنید، چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید! (۷) ای کسانی که ایمان آورده اید بسوی خدا توبه کنید، توبه ای خالص؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد کند، در آن روزی که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند؛ این در حالی است که نورشان پیشاپیش آنان و از سوی راستشان در حرکت است و می گویند: «پروردگارا! نور ما را کامل کن و ما را ببخش که تو بر هر چیز توانایی!» (۸) ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است و بد فرجامی است! (۹) خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند! (۱۰) و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت: «پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!» (۱۱) و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت و ما را از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود (۱۲)

دو نکته از المیزان، ج ۳۸، ص ۳۰۸: (در ذیل آیات ۱تا۵)

نکته ۱: اینکه خدایتعالی، پیامبر (ص) را با جمله: «یا ایها النبی» خطاب فرموده، بدان خاطر است که مورد عتاب در آیه، یک

مسئله شخصیْ مربوط به آن حضرت بوده است و نه مسئله ای که جزءِ رسالتش باشد و اگر مربوط به مسائل رسالت بود، جا داشت بفرماید: «یا ایها الرسول» .

ص :۴۱۶

نکته ۲: مراد از «تحریم» در این آیه، تحریم به واسطه سوگند می باشد و می رساند آن حضرت آن قدر مورد اذیت آن دو زن (عایشه و حفصه) قرار گرفته که مباحی را بر خود تحریم کرده و حتی سوگند به ترک آن مباح می خورد. و در آیه دوم نیز خدایتعالی به رسولش می فرماید که سوگند را بشکند. آیه سوم نیز بیان این مطلب است که پیامبر (ص)، سِرّی را برای بعضی از همسران خود بازگو می کند و آنها (حفصه و عایشه) این سِرّ را بر ملا می کنند.

☼ مؤلف:

آیه شریفه می رساند که پیامبر (ص) از عمل ِمباحی کناره گیری کرده است. و اگر هم سوگندی بوده باشد اولاً: این سوگند در خصوص تحریم زنش (ماریه قبطیه) نبوده بلکه در خصوصِ مباحِ دیگری بوده است که در برخی روایات، آن مباح را عسل ذکر کرده اند. ثانیاً: این سوگند به امر الهی بوده و حضرت رسول (ص) تنها مجریِ امرِ خدایتعالی بوده است. اما متأسفانه اکثر مفسرین روایاتی آورده اند که پیامبر (ص)، با قسم خوردن، «ماریه» را بر خود حرام کرد.

که در پاسخ به آنها باید گفت:

اولاً: گناهِ «ماریه قبطیه» چه بوده است که باید از همسرش بدون اینکه طلاق بگیرد جدا شود و با این عملْ ظلمی در حقش رخ دهد، که از ساحت مقدس حضرت رسول (ص) بعید است.

ثانیاً: اینکه شخصی قسم بخورد که با همسرش نزدیکی نکند، شبیه «ظهار» و «ایلاء» است که در زمان جاهلیت رواج داشت. در صورتی که خدایتعالی این عمل را توبیخ فرموده است، آنجا که می فرماید: «الَّذِينَ يظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ ... وَإِنَّهُمْ لَيقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا» = «کسانی که نسبت به همسرانشان «ظهار» می کنند ... آنها سخنی زشت و باطل می گویند» (۱).

☼ @@و نیز می فرماید: «لِلَّذِينَ يؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ ... » = «کسانی که زنان خود را «ایلاء» می نمایند [سوگند یاد کنند که، آمیزش نکنند] باید چهار ماه انتظار بکشند» (۲).

اما چرا پیامبر اکرم (ص) باید حلالی را بر خود تحریم کند؟ و چرا باید سِرّی را به آن دو زن بگوید که آنها آن سِرّ را بر ملا کنند؟ مگر العیاذ بالله پیامبر (ص) خودش نمی دانست که آنها آن سِر را بر ملا می کنند؟

پاسخ: خدایتعالی می فرماید: «وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى ... » = «و رسول خدا (ص) هرگز به هوای

۱- مجادله۲

۲- بقره ۲۲۶

نفس سخن نمی گوید و سخن او جز وحی الهی نیست» (۱)، به استناد این دو آیه شریفه، پیامبر اکرم (ص) هرگز از یاد خدا غافل نبوده و گفتار و رفتاری را به رأی و نظر خویش بروز نداده است و همه اعمال و گفتارش از طریق ارتباط دائمی اش با ملکوت اعلی است، بخصوص همین ماجرا که آن قدر هم مهم بوده که خدایتعالی آن را در غالب سوره ای نازل فرموده است تا آیندگان نیز بتوانند بهره ببرند و آن را به عنوان دلیل و برهانی برای پیدا کردن حق و حقیقت در پیش روی خود داشته باشند. پس نتیجه می گیریم که جریانِ این تحریم و ماجرای آن سِرّ، همه از جانب خدایتعالی بوده و پیامبر (ص) باید آنها را مو به مو و در کمال دقت انجام دهد.

حال واقعیت این جریان چیست؟ و هدف و فلسفه این ماجرا چه می تواند باشد؟

ابتدا واقعیت داستان را بیان می کنیم: جریان از این قرار بود که پیامبر (ص) هر موقع به یکی از زنان خود من جملهْ ماریه ی قبطیه مادر ابراهیم (ع) محبت می کرد، عایشه و حفصهْ حسِ حسادتشان برانگیخته می شد و باعث آزار و اذیت آن حضرت (ص) می شدند، تا آن که یک روز آن هم به امر الهی، پیامبر اکرم (ص) برای اثبات چهره ی واقعی عایشه و حفصه تصمیم می گیرد رازی را به آن دو زن بگذارد و آن این بود که فرمود: «بعد از من ابوبکر پدرِ عایشه به حکومت می رسد و بعد از ابوبکر، عُمَر پدر حفصه جانشین او می شود» . ولی آنها این راز را نگه نداشته و به پدرانشان خبر دادند.

اما پاسخ به سؤال دوم و بیان فلسفه این داستان:

اولاً: تمام روایات، حتی عامه، متفق القولند که آن دو زن «عایشه» و «حفصه» هستند.

ثانیاً: همه ی مسلمانان به استناد کلام الهی که می فرماید: «زنان پیامبر (ص) مادران این امتند» ، احترام خاصی برای آنها قائل بوده و از آنها تبعیت می کردند و حرف آنها را مخالف قرآن تصور هم نمی کرده اند و البته این تبعیت بعد از شهادتِ رسول اکرم (ص) بیشتر ظهور یافت و همه می دانند که عایشه دختر ابوبکر بعد از رسول اکرم (ص) بر خلاف سفارشات حضرت (ص) و آیات الهی، قیام مسلحانه بر علیه امام معصوم حضرت علی بن ابیطالب (ع) کرد و جنگ جمل را بر

۱- نجم۳و۴

پا نمود. و این جنگ دو طرف داشت، یک طرف زنِ پیامبر (ص) و طرف دیگرْ حضرت علی (ع) بود، که یکی از آنها مطمئناً حق است. حال، مردم چگونه می بایست بفهمند حق کدام است و باطل کدام؟ آیا نباید خدایتعالی توسط رسول ارجمندش برای آن زمان، فرقان و مسیری معین کند؟ اگر به دقت به این گفته ها توجه شود متوجه خواهید شد که غرض اصلی از این داستان در حقیقت بیان حق بودن مولایِ متقیان و ناحق بودن عایشه است و البته در این دوران هم این آیات و البته تمام آیات الهی راهنمایی برای بیان و نشان دادن حق و حقیقت است.

در تفسیر جامع، ج ۱، ص ۲۹۶، از امالیِ شیخ طوسی، از پیامبر اکرم (ص):

هر کس بعد از من با علی (ع) بجنگد، کافر است و اهل جهنم می باشد. علی پاره تن من است، هر کس با علی دشمنی کند با من دشمنی کرده و خدا را به غضب در آورده است. علی (ع) حجت خدا در میانِ امتِ من است.

اما متأسفانه عده ای از مخالفینِ ولایتِ امیرالمؤمنین (ع) به نحوی داستان را با آوردن روایات جعلی یا تغییر در روایات، بیان کرده اند که نه تنها این دو زن را مقصر جلوه نداده، بلکه حتی پیامبر (ص) را گنهکار جلوه داده اند به طوری که مخالفِ آیات الهی است. مثلاً: روایتی در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۳۲۵، از درمنثور، از ابن سعد، از ابن عباس آمده است که: «عایشه و حفصه خیلی به هم علاقمند بودند و با هم می جوشیدند، روزی حفصه به خانه پدرش عمر رفت. رسول خدا (ص) وقتی خانه را از حفصه خالی دید، فرستاد کنیزش بیاید و با کنیزش (ماریه قبطیه) در خانه ی حفصه بود و اتفاقاً آن روز، روزی بود که باید رسول خدا (ص) به خانه عایشه می رفت، عایشه آن جناب را با کنیزش در خانه حفصه یافت، منتظر شد تا بیرون بیاید و سخت دچار غیرت شده بود، رسول خدا (ص) کنیزش را بیرون کرد و حفصه وارد خانه شد و گفت: من فهمیدم که چه کسی با تو بود. به خدا سوگند تو با من بد می کنی، رسول خدا (ص) فرمود به خدا سوگند راضیت می کنم و من نزد تو سِرّی می سپارم آن را حفظ کن و آن سِرّ این است که این کنیزم بر من حرام باشد و حفصه این راز را به عایشه گفت» .

ص: ۴۱۹

و از همان منبع، ص ۳۲۴، از قمی آورده است: «حضرت سو گند خورد که والله دیگر نزدیک ماریه قبطیه نشوم» . و نیز از همان منبع، ص ۳۲۶، از ابن عباس آورده است: «حفصه در خانه خودش به درون اتاق رفت و دید که رسول خدا (ص) با کنیزش (ماریه) عملِ زناشویی می کند، رسول خدا (ص) به حفصه فرمود: جریان را به عایشه خبر مده تا به تو بشارتی بدهم و آن این است که پدرت بعد از من و بعد از ابوبکر زمامدار مسلمانان می شود» . و در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۳۵۴ و نیز در اکثر و شاید همه تفاسیر، مشابه این روایات به چشم می خورد ...

☼ مؤلف:

در مردود دانستن برخی از این روایات می توان به چند نکته ی ذیل اشاره کرد:

۱ – این روایات کاشف از قولِ معصوم (ع) نیستند.

۲ – هدف از این روایاتْ تَبَری عایشه و حفصه و محکوم کردن رسول خدا (ص) است.

۳ – تضادی در این روایات به چشم می خورد و دقیقاً مشخص نیست که آن روز سهم عایشه بوده است یا حفصه، مثلاً در روایت اول آمده است که: عایشه در پشتِ درب گوش می داد، در صورتی که آورده اند که حفصه وارد می شود.

۴ – این روایات سر تا پایشان می خواهند بی عدالتی را به ساحت مقدس پیامبر اکرم (ص) نسبت دهند و به عبارتی می خواهند بگویند حفصه یا عایشه در روزی که مخصوصِ آنها بود، العیاذ بالله پیامبر اکرم (ص) به ناحق آن را به ماریه داده و آنها را از این حق محروم ساخته است و لذا به خاطر این بی عدالتی العیاذ بالله به حفصه باج و حقِ سکوت می دهد تا او از این خطا چشم بپوشد و آن باج، تحریم کنیز و مژده به خلافت پدرش است.

۵ – در این روایات خواسته اند عمل قبیحِ «ایلاء» و «ظهار» را به ساحت مقدس پیامبر (ص) نسبت داده و او را نسبت به یکی دیگر از زنانش یعنی «ماریه» ، ظالم جلوه دهند.

۶ – پیامبر (ص) در خصوص همنشینی با هر یک از همسرانش مختار بود و بر خلاف سایر مردان رعایت این موضوع بر او الزامی نبوده است. پس وجهی بر این روایات باقی نمی ماند.

۷ – اگر واقعاً بی عدالتی و حق کشی در بین بود دیگر جایی برای توبیخ آن دو زن توسط

خدایتعالی باقی نمی ماند، بلکه می بایست العیاذ بالله رسول اکرم (ص) توبیخ می شد.

۸ – از یک طرف جلوه دادن بی عدالتی به «حفصه» و «عایشه» به خاطر علاقه به «ماریه» و از طرفی ظلم کردن به ماریه به خاطر آن دو زن، سنخیتی نداشته، بلکه عینِ تضاد است، که این برداشت، العیاذ بالله اعتبار رسول ارجمند اسلام (ص) را در حد یک جوانِ علاقه مند به امور آلوده به گناه تنزل می دهد.

۹ – متن این روایات طوری است که خلافت ابوبکر و عمر و حاکمیت آنان را شرعی و قانونی و مورد تصدیق و تأیید الهی قرار می دهند. و ...

توجه: و اما در ادامه بحث چند روایت مستند و صحیح بدین شرح می آوریم:

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۲۳، از امالی شیخ طوسی و از قمی، از مجمع: (خلاصه روایت)

وقتی حفصه و عایشه آن سِرّ حضرت رسول خدا (ص) که فرمود: سِرّی به تو می گویم، آن را به کسی اظهار نکن. و فرمود: «بدان ابوبکر بعد از من متصدی خلافت می شود و بعد از او پدرت عمر به خلافت می رسد» . حفصه همان روز این خبر را به عایشه گفت و عایشه نیز آن را به ابوبکر گفت و او هم به عمر گفت.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۲۲ و۲۲۳، آمده است: پیامبر اکرم (ص) به جز عایشه (و خدیجه) با هیچ دختر بکری ازدواج ننمود و پس از آن که عایشه و حفصه سِرّ پیغمبر (ص) را افشا کردند. آن حضرت مدت یک ماه به امر خدایتعالی از تمام زنان خود دوری جست و در مشربه ام ابراهیم (ماریه قبطیه) تشریف داشت و ماریه قبطیه آن حضرت (ص) را خدمت می کرد، تا آیه تخییر نازل شد (این روایت مورد تأیید تمامِ مورخین و مفسرین است).

☼ مؤلف:

این روایتِ معتبر و مستند، گفته حقیر را تأیید می کند، چرا که العیاذ بالله اگر پیامبر (ص) «ماریه» را «ایلاء» کرده بود پس به استناد آیه شریفه ایلاء نباید تا ۴ ماه با او می بود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۳۲۵، از درمنثور، از ابن عباس: رسول خدا (ص) هر وقت به خانه «سوده» می رفت، در آن جا شربتی از عسل می نوشید، روزی از منزل سوده به خانه عایشه رفت،

عـایشه گفت: من از تو بویی می شـنوم، از آن جـا به منزل حفصه رفت، او هم همین را گفت، حضـرت (ص) فرمود: به گمانم بوی شربتی باشد و «والله» دیگر نمی نوشم، خدایتعالی آیه: «یا ایها النبی ... » را نازل فرمود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۳۳۲، از درمنثور، از رسول خدا (ص): (۱)

صالح المؤمنین (در آیه چهارم)، علی بن ابیطالب (ع) است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۳۳۳، در ذیل آیه ۸ «تَوبَه نصوحاً ... » از کافی، از امام صادق (ع):

توبه ی نصوح آن است که بنده از گناه خود توبه کند و دیگر آن گناه را مرتکب نشود.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۳۶۳، از حضرت علی (ع):

توبه کامل با انجام ۶ کار ممکن است:

۱ - پشـیمانی از گنـاه گذشـته، ۲ - اعـاده کردن اعمـال واجـب که فـوت شـده است، ۳ - برگردانـدن مالهـایی کـه از دیگران تصاحب کرده است، ۴ - در خواست حلال بودی از دشـمنان، ۵ - تصـمیم بگیرد که به گناه برنگردد، ۶ - خود را در بندگیِ خدا آب کند چنان که در معصیتِ خدا پرورش داده است و تلخیِ عبادت را به خود بچشاند چنان که شیرینیِ گناه را چشانیده است.

تـوجه: «نصـوح» از «نصـاحه الثوب» می آیـد و به معنـای دوختنِ جـامه است یعنی توبه ای که پـارگی جـامه ی دین از گنـاه را بـدوزد و آن را وصـله کند. به عبارتی «توبه نصوح» ، توبه ای است که اثرش در توبه کننده ظاهر شده و قصدِ بازگشت به گناه در آن نباشد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۳۳۴، از قمی، از امام باقر (ع):

هر کس روز قیامت برای او نوری باشد، نجات خواهد یافت و برای هر مؤمن نوری است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۳۳۳، از امام صادق (ع): (در ذیل آیه «۸»)

امامان در روز قیامت، نورشان جلوی پای مؤمنین و طرف راست آنها به حرکت در آید.

در کتاب تفسیر القرآن، سنن ترمذی، ح۳۰۵۲، از رسول اکرم (ص):

از فراست مؤمن بترسید که چیزها را با نور خدا می نگرد.

۱- در خصوص آیه ۴

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۲۸، در ذیل آیه ۹ «یا ایها النبی جاهِدِ الکفار و المنافقین ... » از ابن عباس:

وقتی آیه نازل شـد رسول خدا (ص) فرمود: البته جهاد خواهم کرد با «عمالقه» ، یعنی کفار و منافقین. جبرئیل گفت: ای رسول خدا! شـما و علی (ع) با کفار و منافقین جهاد می کنید. پیامبر اکرم (ص) با کفار و امیرالمؤمنین (ع) بعد از رسول خدا (ص) با منافقین جهاد کردند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۳۴۲، در ذیل آیه ۱۱ «ضرب الله مثلا للذین کفروا ... » از امام صادق (ع):

این مثل را خـدایتعالی برای عایشه و حفصه زده، که علیه رسول خدا (ص) و در دشـمنی با آنجناب دست بدست هم داده، سِرّ او را فاش کردند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۳۴۳، از مجمع، از رسول خدا (ص): (ذیل آیه ۱۲ «وَ مَریَمَ ... »)

مردانِ بسیاری به حد کمال رسیدند ولی از زنانْ به جز ۴ نفر به حد کمال نرسیدند، ۱ - آسیه دختر مزاحم همسر فرعون.

۲ - مریم دختر عمران.

۳ - خدیجه دختر خویلد.

۴ - فاطمه (س).

در تفسیر المیزان، ج ۳۸، ص ۳۴۳، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

خدایتعالی مریم دختر عمران و آسیه خواهر موسی را در بهشت به ازدواج من درآورد.

☼ نکته:

از روایات بر می آیـد که آسـیه همسـر فرعون به دست فرعون کشـته می شود. بعضـی گفته اند فرعون دسـتور می دهد سـنگ بزرگی بر سـرش بیندازنـد. و نیز گفته انـد: قبل از مرگ از خـدا خواست تا جایگاهش را در بهشت ببیند و خدا هم دعایش را مسـتجاب کرد. و گفته انـد: فرعون، آسیه را به چهار میـخ بر زمین کوبیـد و سـنگ آسـیایی را روی سـینه اش گـذاشت. (والله اعلم).

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۷۴، چ۲، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

هر کس دوست مرا ذلیل کند به جنگ با من کمین کرده است.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۸۹، باب۱۱، از امام رضا (ع):

هر کس که از سیئه و عملِ بدش، خوشش آید مؤمن نیست.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۲۴، باب ۲۸، از امام رضا (ع): محروم کسی است که از عاقبت به خیری محروم باشد و سودمند کسی است که تصدقات و خیرات خود را سنگین کند.

در بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۱۶، از حضرت مسیح (ع): همانا حکمت روشنایی هر دلی است.

ص :۴۲۳

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۲۱۶، چ۲، از امام سجاد (ع)، از خدای تعالی: علم هر چیزی را که نمی دانید، طلب نکنید مگر زمانی که به آن عمل کنید به درستی علمی که مورد عمل قرار نگرفت صاحبش را اضافه نکند مگر کفر و او را از خداوند چیزی نمی افزاید مگر دور شدن.

در بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۲، از امام محمد باقر (ع):

چیزی با چیزی نیامیخته است که بهتر از حلم با علم باشد.

در کافی، ج ۱، ص ۲۷، از رسول اکرم (ص):

ما گروه پیامبران مأموریم که با مردم به اندازه عقلِ خودشان سخن بگوییم.

در اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱، از امام صادق (ع): کسی که تعقل نکند، رستگار نمی شود.

در تحف العقول، ص ۴۰۶، از امام موسی کاظم (ع):

برای هر چیزی دلیلی باید و دلیل خردمند، تفکر است و دلیل تفکر، خاموشی.

در بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۳، از امام محمد باقر (ع):

دانشمندی که از علمش سود برند، از هفتاد هزار عابد بهتر است.

در تحف العقول، ص ۳۶۴، از امام صادق (ع):

کسی که عالم نباشد سزاوار نیست که خوشبخت شمرده شود.

درمعانی الأخبار، ج ۲، ص ۳، از امام صادق (ع):

یک حدیث بفهمی، بهتر از آن است که هزار حدیث (نفهمیده) نقل کنی.

در کتاب «اسرار توحید» شیخ صدوق، ص ۴۶۱، باب۶۳، چ۱، از امام صادق (ع):

هر کس به آن چه می داند عمل کند بر آن چه نمی داند کفایت است.

در معانی الاخبار، ج ۲، ص ۶۶، از امام علی (ع): در علم و دانشی که به دیگران انتقال پیدا نکند و در قرائت قرآنی که تدبری نباشد و در عبادتی که آگاهی و فهم احکام در آن نباشد خیری نیست.

خلاصه آیات سوره تحریم:

۱ - تُحَرِّمُ ۲ - تَحِلَّةَ اَیمـانِکَم ۳ - سِرِّ پیامبر (ص) ۴ - صالِح المؤمنین ۵ - اگر پیـامبر (ص) شـما را طلاق دهـد پروردگارش زنانی بهتر عوض دهـد ۶ - خـود و خـانواده را از آتش دوزخ نگه داریـد ۷ - انمـا تجزون مـا کنتم تعملون ۸ - تـوبه نصوح - نورهم ۹ - جاهد الکفار ۱۰ - زن نوح و لوط (ع) ۱۱ - زن فرعون ۱۲ - مریم (س).

ص :۴۲۴

۶۷ سوره ملک

۶۷ – سوره ملک = تبارَک = مانِعه = واقیه (نگه دارنده) = منجیه = مَناعه.

مکی است و ۳۰ آیه دارد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۳۱، از برهان، از امام صادق (ع):

هر کس این سوره را بر میتی قرائت کند، خداوندِ سبحانْ عذابِ او را تخفیف دهد و اگر این سوره را به مردگان هدیه کند به اذن خداوند مانند برق به آنها می رسد.

خلاصه مطالب: بیان توحید و معاد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

تَبارَکَ الَّذی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ (۱)

الَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزیزُ الْغَفُورُ (۲)

الَّذی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً ما تَری فی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَری مِنْ فُطُورٍ (۳)

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنْقَلِبْ إِلَیْکَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسیرٌ (۴)

وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّیاطینِ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعیرِ (۵)

وَ لِلَّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ (۶)

إِذا أُلْقُوا فیها سَمِعُوا لَها شَهیقاً وَ هِیَ تَفُورُ (۷)

تَکادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ کُلَّما أُلْقِیَ فیها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَذیرٌ (۸)

قالُوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذیرٌ فَکَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَیْ ءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فی ضَلالٍ کَبیرٍ (۹)

وَ قالُوا لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما کُنَّا فی أَصْحابِ السَّعیرِ (۱۰)

فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعیرِ (۱۱)

إِنَّ الَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ کَبیرٌ (۱۲)

وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (١٣)

أَ لا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (١٤)

هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِی مَناكِبِها وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ (١٥)

أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذا هِیَ تَمُورُ (١٦)

أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (١٧)

وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ (١٨)

أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَی الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ ما يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَیْ ءٍ بَصِيرٌ (١٩)

أَمَّنْ هذَا الَّذِی هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ إِنِ الْكافِرُونَ إِلَّا فِی غُرُورٍ (٢٠)

أَمَّنْ هذَا الَّذِی يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِی عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ (٢١)

أَ فَمَنْ يَمْشِی مُكِبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ يَمْشِی سَوِيًّا عَلی صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (٢٢)

قُلْ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ (٢٣)

قُلْ هُوَ الَّذِی ذَرَأَكُمْ فِی الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٢٤)

وَ يَقُولُونَ مَتی هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (٢٥)

قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّما أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (٢٦)

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هذَا الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ (٢٧)

قُلْ

أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ وَ مَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنا فَمَنْ يُجيرُ الْكافِرينَ مِنْ عَذابٍ أَليمٍ (۲۸)

قُلْ هُوَ الرَّحْمنُ آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ في ضَلالٍ مُبينٍ (۲۹)

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِماءٍ مَعينٍ (۳۰)

پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست و او بر هر چیز تواناست (۱) آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید و او شکست ناپذیر و بخشنده است (۲) همان کسی که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید؛ در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی بینی! بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی؟! (۳) بار دیگر (به عالم هستی) نگاه کن، سرانجام چشمانت (در جستجوی خلل و نقصان ناکام مانده) به سوی تو باز می گردد در حالی که خسته و ناتوان است! (۴) ما آسمان پایین (نزدیک) را با چراغهای فروزانی زینت بخشیدیم و آنها [= شهابها] را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم و برای آنان عذاب آتش فروزان فراهم ساختیم! (۵) و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب جهنم است و بد فرجامی است! (۶) هنگامی که در آن افکنده شوند صدای وحشتناکی از آن می شنوند و این در حالی است که پیوسته می جوشد! (۷) نزدیک است (دوزخ) از شدت غضب پاره پاره شود؛ هر زمان که گروهی در آن افکنده می شوند، نگهبانان دوزخ از آنها می پرسند: «مگر بیم دهنده الهی به سراغ شما نیامد؟!» (۸) می گویند: «آری، بیم دهنده به سراغ ما آمد، ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند هرگز چیزی نازل نکرده و شما در گمراهی بزرگی هستید!» (۹) و می گویند: «اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می کردیم، در میان دوزخیان نبودیم!» (۱۰) اینجاست که به گناه خود اعتراف می کنند؛ دور باشند دوزخیان از رحمت خدا! (۱۱) (اما) کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند، مسلما آمرزش و پاداش بزرگی دارند! (۱۲) گفتار خود را پنهان کنید یا آشکار (تفاوتی نمی کند)، او به آنچه در سینه هاست آگاه است! (۱۳) آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنها آگاه نیست؟! در حالی که او (از اسرار دقیق) باخبر و آگاه است! (۱۴) او کسی است که زمین را برای شما رام کرد، بر شانه های آن راه بروید و از روزیهای خداوند بخورید؛ و بازگشت و اجتماع همه به سوی اوست! (۱۵) آیا خود را از عذاب کسی که حاکم بر آسمان است در امان می دانید که دستور دهد زمین بشکافد و شما را فرو برد و به لرزش خود ادامه دهد؟! (۱۶) یا خود را از عذاب خداوند آسمان در امان می دانید که تندبادی پر از سنگریزه بر شما فرستد؟! و بزودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است! (۱۷) کسانی که پیش از آنان بودند (آیات الهی را) تکذیب کردند، اما (ببین) مجازات من چگونه بود! (۱۸) آیا به پرندگانی که بالای سرشان است و گاه بالهای خود را گسترده و گاه جمع می کنند، نگاه نکردند؟! جز خداوند رحمان کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی دارد، چرا که او به هر چیز بیناست! (۱۹) آیا این کسی که لشکر شماست می تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد؟ ولی کافران تنها گرفتار فریبند! (۲۰) یا آن کسی که شما را روزی می دهد، اگر روزیش را بازدارد (چه کسی می تواند نیاز شما را تأمین کند)؟! ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند! (۲۱) آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟! (۲۲) بگو: «او کسی است که شما را آفرید و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد؛ اما کمتر سپاسگزاری می کنید!» (۲۳) بگو: «او کسی است که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید!» (۲۴) آنها می گویند: «اگر راست می گویید این وعده قیامت چه زمانی است؟!» (۲۵) بگو: «علم آن تنها نزد خداست؛ و من فقط بیم دهنده آشکاری هستم!» (۲۶) هنگامی که آن (وعده

الهی) را از نزدیک می بینند، صورت کافران زشت و سیاه می گردد و به آنها گفته می شود: «این همان چیزی است که تقاضای آن را داشتید» ! (۲۷) بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند مرا و تمام کسانی را که با من هستند هلاک کند، یا مورد ترحم قرار دهد، چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می دهد؟!» (۲۸) بگو: «او خداوند رحمان است، ما به او ایمان آورده و بر او توکل کرده ایم؛ و

ص: ۴۲۶

بزودی می دانید چه کسی در گمراهی آشکار است!» (۲۹) بگو: «به من خبر دهید اگر آبهای (سرزمین) شما در زمین فرو رود، چه کسی می تواند آب جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد؟!» (۳۰)

☼ نکته:

در چهار آیه ۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۹، صفت «رحمن» آمده است.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۳۶۳، از کافی، از امام باقر (ع): (در ذیلِ آیه ۱): خداوند حیات و زندگی را قبل از مرگ خلق نمود. و حیات و مرگ هر دو مخلوقی از مخلوقات الهی هستند. وقتی مرگ فرا رسد داخلِ عضوی از اعضای انسان نمی شود مگر آنکه حیات را از آن عضو خارج می سازد.

در جامع، ج ۷، ص ۲۳۶، از مجمع، از رسول خدا (ص): (در ذیل آیه ۱۲ «ان الذین یخشون ربهم ... »)

ایشان را به واسطه نماز و روزه و دیگر عبادات پاداش نمی دهند، مگر به مقدار عقل او. شخصِ احمق در اثر حماقت به گناهی می رسد که بزرگترین گناه فاجر و فاسق است. بدانید در قیامت درجات بندگان و قرب آن ها نزد پروردگار به مقدار عقل آنهاست.

در کافی، ج ۳، ص ۱۶۲، چ۱، از امام صادق (ع):

به روزه و نماز مردم گول نخورید زیرا بسا انسان به نماز و روزه شیفته می شود که اگر ترک کند به هراس افتد، ولی آنها را به راستگویی و اداءِ امانت بیازمایید.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۶۳، از امام رضا (ع):

دوست هر کسی عقل اوست و دشمن او جهل اوست.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱، ص ۳۷، چ۱، از حضرت علی (ع):

دانشمند حتی اگر بمیرد، زنده است. و نادان حتی اگر زنده باشد، مرده است.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۹۱، چ۲، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

خداوند عقل را آفرید و فرمود: به عزتم سوگند که آفریده ای نیکوتر از عقل خلق نکرده ام.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۴۰، از کافی، از امام هادی (ع): (در ذیل آیه ۲۲ «اَفَمَن یَمشی مکبا ... »):

خداوند کسانی را که از ولایت امیرالمؤمنین (ع) تجاوز کرده اند، مثل زده به آنهایی که به صورت راه می روند و به جایی نمی رسند و اشخاصی که از ولایت آن حضرت (ع) پیروی نمودند کسانی اند که با قدم، راهِ راست می روند. و صراط

مستقیم در اینجا وجود مقدس علی (ع) است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۳۷، از کافی، از امام ابی جعفر (ع):

قلب چهار قسم است:

۱ – قلب اَزهر: قلبی است که در آن نوری چون چراغ است و آنْ قلب مؤمن است، اگر خدا به او نعمتی دهد شکرش می گزارد و اگر مبتلایش کند صبر می کند.

۲ – قلب مطبوع: قلبی است که مهر شده و آن قلب منافق است.

۳ – قلب منکوس: قلبی است که مشرک شده و آن قلب کافر است.

۴ – قلبی که در آن ایمان و نفاق هست. اگر در حالت نفاقْ اجلش برسد، هلاک گردد و اگر در وقت ایمان بمیرد نجات یابد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۴۳، از کافی، از امام باقر (ع): (در ذیل آیه ۲۷ «فَلَما رَاَوهُ زلفه ... »):

آیه شریفه درباره دشمنان امیرالمؤمنین (ع) نازل شده است آنها آن حضرت را روز قیامت در بهترین مقام مشاهده می کنند و صورتشان نزد پروردگار سیاه شود.

از همان منبع، ص ۲۴۷، از قمی، از امام رضا (ع): (۱): ائمه (ع) ابواب و درهایی هستند میان خداوند و مخلوقاتش و آب در آیه شریفه علم و دانشِ امام است و مقصود این است: «اگر شما مردم صبح کردید و خود را در پس پرده ی غیبت مشاهده کردید، کیست که علم و دانش امام را به سوی شما آورده و چه کسی امام جدیدی به مانند امام غایب به سوی شما بفرستد؟»

در امالی شیخ صدوق، ص ۶۸۹، م۸۲، از امام صادق (ع):

خدای تعالی بنده اش را به اندازه مروَّتی که دارد، روزی می بخشد.

در تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۷۴، از عیاشی، از امام صادق (ع):

نتیجه ی سه چیز به خودِ انسان بر می گردد:

۱ – نقضِ عهد.

۲ – ظلم.

۳ – مکر.

توجه: بحثِ «سته ایام» در ذیل آیه (سجده ۴)، بحثِ «جن و شیاطین» در سوره جن، بحثِ «جهنم» در ذیلِ آیه (۲)، بحثِ «استعاذه و صراط مستقیم» در سوره حمد آمده است.

خلاصه آیات سوره ملک:

۱ - المُلک ۲ - الموت و الحیاة ۳ - سبع سماوات طباقاً ـ رحمن ـ هیچ تفاوتی در آفرینش خداوند نمی بینی، پس چشم باز کن آیا نقصان می بینی ۴ - دوباره با چشم بصیرت بنگر ۵ - ... رجوماً للشیاطین ۱۱ - ۷ - دوزخیان ۱۲ - کسانی که از خدا در پنهان تقوا نگه دارند، آمرزش و پاداش بزرگی در پیش دارند ۱۳ - اگر سخن پنهان و آشکار گویید خدا آگاه است ۱۵ - رام کردن زمین ۱۹ - پرواز مرغان هوا ـ رحمن ۲۰ - رحمن ۲۶ - علم قیامت نزد خداست ۲۲ - صراط المستقیم ۲۷ - عذاب ۲۹ - رحمن.

۱- در ذیل آیه ۳۰

۲- اعراف ۱۷۹

۶۸ سوره قلم

۶۸ – سوره قلم = ن. (مکی است و «۵۲» آیه دارد).

☼ نکته:

کلمه «قلم» دو بار به صورت مفرد در قرآن کریم آمده است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۴۹، از مجمع و از برهان، از پیامبر اکرم (ص):

به قاری این سوره خداوند ثواب کسانی که به آنها حلم بسیاری عطا نموده، مرحمت فرماید. و کسی که دندان او درد گرفته، اگر این سوره را بنویسد و همراه خود بردارد درد او ساکن شود.

خلاصه مطالب: تَسلی و بیان خلق عظیم پیامبر (ص)، پیروی نکردن از کفار، آزمایش اهل مکه، داستان اصحاب حدیقه (باغ)، کیفر کفار، پاداش مؤمنین، توبیخ مشرکین و منافقین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ (١)

ما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (٢)

ن، سوگند به قلم و آنچه می نویسند (۱) که به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی (۲)

توجه: دو روایتِ مشهور در خصوص «نون و قلم» در ابتدای سوره «زخرف» آمده است.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ(٣) وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ(۴) و به درستی برای تو ای رسول پاداشی نامحدود و غیر مقطوع است (۳) و تو بر خوی و خلق عظیمی آراسته ای (۴)

ممنون: از «م ــ ن ــ ن» و به معنای قطع و نیز منت نهادن است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۶۸، از معانی، از ابی الجارود، از امام ابی جعفر (ع):

خلق عظیم همین اسلام است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۵۲، از تفسیر ابوالفتوح، از امیرالمؤمنین (ع):

نیکویی خُلق، انسان را به بهشت و سوءِ خلق به دوزخ می کشاند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۵۲، از رسول خدا (ص):

اول چیزی که در ترازوی اعمال می دهند، خوی نیکو است.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۷۴، چ۱، از رسول خدا (ص): مؤمن با خوی نیکو به درجه و مرتبه کسانی می رسد که روزها را روزه می دارند و شبها به نماز اشتغال دارند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۶۸، از مجمع، از رسول خدا (ص):

ص: ۴۲۹

«بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» من مبعوث شده ام تا مکارم اخلاق را به حد کمال برسانم.

در امالی شیخ صدوق، ص ۳۲۵، م۳۷، از امام باقر (ع):

هر کس نصیبش کج خلقی باشد، ایمان از او دریغ شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۶۹، از مجمع، از ضحاک بن مزاحم روایت کرده اند که گفت:

چون قریش مشاهده کردند که پیامبر اکرم (ص)، حضرت امیرالمؤمنین (ع) را مقدم داشته و بزرگ می شمارد، شروع به بدگویی حضرت علی (ع) کرده و گفتند: پیامبر (ص) فریفته و شیفته ی علی (ع) شده است. طولی نکشید که جبرئیل (ع) فرود آمد و آیات سوره ن والقلم را آورد.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۳۷۳، از خصال صدوق: رسول خدا (ص) ۱۰ نام دارد، ۵ نام در قرآن است و ۵ نام در قرآن نیست. و اما آن چه در قرآن است: «محمد» ، «احمد» ، «عبدالله» ، «یس» و «نون» می باشد. (صحتِ این روایت بعید است، برای توضیح به ذیل آیه (صف۶) مراجعه کنید).

فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ (۵)

بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ (۶)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدينَ (۷)

فَلا تُطِعِ الْمُكَذِّبينَ (۸)

و به زودی تو می بینی و آنان نیز می بینند (۵) که کدام یک از شما مجنونند! (۶) پروردگارت بهتر از هر کس می داند چه کسی از راه او گمراه شده و هدایت یافتگان را نیز بهتر می شناسد! (۷) حال که چنین است از تکذیب کنندگان اطاعت مکن! (۸)

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (۹)

آنان همین را می خواهند که تو سازش کنی و آنها هم با تو بسازند (۹)

دَهن: به معنای روغن. ادهان: به معنای روغن مالی و به اصطلاح، ماست مالی است که کنایه از نرمی و روی خوش نشان دادن است.

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ (۱۰) هَمَّازٍ مَّشَّآءٍ بِنَمِيمٍ (۱۱) مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) عُتُلٍّ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ (۱۳) و پیروی مکن از کسی که دائم سوگند دروغ می خورد و خوار و پَست است (۱۰) و کسی که عیب جویی و سخن چینی می کند (۱۱) و کسی

که مانع خیر و نیکی است و ستم را از حد می گذراند و بسیار گناه می کند (۱۲) و کسی که بد دهن و خشن است و مردم پدری برایش نمی شناسند (۱۳)

نکته ای از المیزان، ج ۳۹، ص ۵۶: این چهار آیه شریفه، نُه صفت رذیله را بیان می کند و دوستی

ص: ۴۳۰

با صاحبانِ این صفات را منع می فرماید:

۱ – حلاف: کسی که بسیار سوگند می خورد پس برای صاحب سوگند یعنی خدایتعالی احترامی قائل نیست.

۲ – مهین: از مصدر مهانت یعنی حقارت است ـ بعضی گفته اند بسیار شرارت است ـ بعضی هم به معنای «کذاب» گفته اند.

۳ – هماز: به معنای عیب جویی و طعنه زنی است.

۴ – مشاء بنمیم: سعایت و دو به هم زنی (سخن چینی) است.

۵ – مناع خیر: منع کننده از خیر.

۶ – معتدی: از حد گذراندن ظلم و ستم است.

۷ – اثیم: کسی که بسیار گناه کند.

۸ – عُتُل: سخن خشن و درشت.

۹ – زنیم: زنازاده، کسی که نسبی ندارد و پدرش معلوم نیست.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۵۴، از امام باقر (ع): حلّاف، عُمر است که برای رسول اکرم (ص) قسم یاد کرد، عهد و پیمانی که از او گرفته درباره ی ولایت امیرالمؤمنین (ع) نقض نکند. خیرْ در این آیه، وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) است که بر حضرتش ستم کردند.

أَنْ كانَ ذا مالٍ وَ بَنينَ (۱۴)

إِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا قالَ أَساطيرُ الْأَوَّلينَ (۱۵)

مبادا بخاطر اینکه صاحب مال و فرزندان فراوان است (از او پیروی کنی)! (۱۴) هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید: «اینها افسانه های خرافی پیشینیان است!» (۱۵)

سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ (۱۶)

به زودی بر دماغش داغ شمشیر نهیم (ذلیل شود) (۱۶)

سمه: و «وسم» به معنای «علامت گذاری» است.

خرطوم: به معنای بینی است.

نکته ای از المیزان، ج ۳۹، ص ۵۹: بینی انسان اولین چیزی است که به چشم می آید لذا عباراتی از جمله: «دماغش را خرد کرد» یا «دماغش را به خاک مالید» در حقیقت کنایاتی است برای نشان دادن حقارت و خفت شخص، که در آیه شریفه نیز از این کنایه استفاده فرموده است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۵۵، از قمی آورده:

مقصود زمان رجعت است، چون امیرالمؤمنین (ع) به سوی دنیا رجعت کند و دشمنان آن حضرت نیز به دنیا بازگردند آنها را با ابزاری که بهایم را داغ می کنند، داغ نماید.

☼ مؤلف:

صاحب تفسیر جامع آیه شریفه را به زمان رجعت برگشت داده است و البته بعضی دیگر از مفسرین هم این نظر را قبول دارند اما صاحب المیزان (۱) با ردِّ این نظریه در

۱- ج۳۹، ص ۵۹

ذیل آیه شریفه آورده است: «و ظاهراً عمل علامت گذاری بر دماغِ آن شخص در قیامت واقع می شود؛ نه در دنیا هر چند که بعضی از مفسرین آن را حمل بر رسوایی در دنیا کرده و برای توجیه این نظریه، خود را به زحمت انداخته اند» . اما به نظر بنده ی حقیر هر دو نظریه می توانند درست باشند چرا که در زمان رجعتِ حضرت علی (ع) به عنوان «دابه الارض» بر پیشانی کفار داغ و علامت می گذارد همان گونه که در قیامت این داغ گذاشته می شود. (والله اعلم).

إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّهِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحينَ (١٧)

وَ لا يَسْتَثْنُونَ (١٨)

فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نائِمُونَ (١٩)

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّريمِ (٢٠)

فَتَنادَوْا مُصْبِحينَ (٢١)

أَنِ اغْدُوا عَلى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صارِمينَ (٢٢)

فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخافَتُونَ (٢٣)

أَنْ لا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكينٌ (٢٤)

وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ قادِرينَ (٢٥)

فَلَمَّا رَأَوْها قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ (٢۶)

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (٢٧)

قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ (٢٨)

قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا ظالِمينَ (٢٩)

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَلاوَمُونَ (٣٠)

قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا طاغينَ (٣١)

عَسى رَبُّنا أَنْ يُبْدِلَنا خَيْراً مِنْها إِنَّا إِلى رَبِّنا راغِبُونَ (٣٢)

كَذلِكَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (٣٣)

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (٣۴)

أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (٣۵)

ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (٣۶)

أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (٣٧)

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ (٣٨)

أَمْ لَكُمْ أَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ (٣٩)

سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعِيمٌ (۴٠)

أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ إِنْ كانُوا صادِقِينَ (۴١)

ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینند (١٧) و هیچ از آن استثنا نکنند (١٨) اما عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند (١٩) و آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد! (٢٠) صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند (٢١) که بسوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه ها را دارید! (٢٢) آنها حرکت کردند در حالی که آهسته با هم می گفتند (٢٣) «مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود!» (٢۴) (آری) آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند (٢۵) هنگامی که (وارد باغ شدند و) آن را دیدند گفتند: «حقا» ما گمراهیم! (٢۶) (آری، همه چیز از دست ما رفته) بلکه ما محرومیم! (٢٧) یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت: آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گویید؟! (٢٨) گفتند: «منزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم بودیم!» (٢٩) سپس رو به یکدیگر کرده به ملامت هم پرداختند (٣٠) (و فریادشان بلند شد) گفتند: وای بر ما که طغیانگر بودیم! (٣١) امیدواریم پروردگارمان (ما را ببخشد و) بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه مندیم! (٣٢) این گونه است عذاب (خداوند در دنیا) و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند! (٣٣) مسلماً برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان باغهای پر نعمت بهشت است! (٣۴) آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟! (٣۵) شما را چه می شود؟! چگونه داوری می کنید؟! (٣۶) آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید (٣٧) که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شماست؟! (٣٨) یا اینکه عهد و پیمان مؤکد و مستمری تا روز قیامت بر ما دارید که هر چه را حکم کنید

برای شما باشد؟! (۳۹) از آنها بپرس کدام یک از آنان چنین چیزی را تضمین می کند؟! (۴۰) یا اینکه معبودانی دارند که آنها را شریک خدا قرار داده اند (و برای آنان شفاعت می کنند)؟! اگر راست می گویند معبودان خود را بیاورند! (۴۱)

آیات شریفه ۱۷ تا ۳۳ در خصوص داستان حدیقه یا اصحاب باغ است به این شرح:

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۵۶تا۲۵۸، از ابن عباس و در المیزان، ج ۳۹، ص ۷۰: (جمع بین دو نقل)

در نزدیکی صنعا، باغستانی بود به نام «صروان» که متعلق به مردی مؤمن و اهل خیر بود و خدایتعالی هم به او برکت عطا فرمود. بعد از مرگش، «پنج پسرش» باغ را صاحب شدند (صاحب تفسیر جامع به «سه پسر» اشاره کرده است) در همان سالی که پدرشان از دنیا رفت، باغْ محصول فراوانی آورد. وقتی حاصلِ باغ را دیدند یاغی شده و تصمیم گرفتند به فقرا چیزی ندهند، چهار نفر از برادران قبول کردند ولی پنجمی ایشان در خشم شد و آن ها را نصیحت کرد. سحرگاه پنهانی و پیش از طلوع فجر به باغ رفتند چون وارد باغ شدند، دیدند که باغ از قهر الهی سوخته است. برادرِ پنجمی به آنها گفت: «الم اقل لکم لولاـ تُسبحون» = «و گفت: آیا من به شما نگفتم چرا شکر و تسبیح خدا به جای نمی آورید؟» (۱). و او از نظر سن و سال کوچکترین آنها بود، چنانچه خداوند فرمود: «ای امت محمد! شما از حیثِ عُمْرْ کوچکترین، ولی بهترینِ امتهایید» . آنها از کردارشان پشیمان شده توبه کردند، پروردگار نیز به آنها بُستانی کرامت فرمود.

☼ نکته:

خداوند سبحان در چهار سوره به داستان «باغ» اشاره فرموده است:

۱ – همین آیات.

۲ – آیات شریفه (۲) که داستانِ مَثَلی از قرآن درباره دو مرد باغبان است.

۳ – «داستانِ دو باغ» در آیه (۳).

۴ – مَثَلِ باغِ خرما و انگور در آیه (۴).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۵۸، از کافی، از امام باقر (ع): انسان مرتکب گناه می شود. خداوند در اثر آن، روزی او را قطع می کند و آیه: «اِذْ اَقْسَموا لَیَصْرِمُنَّها مُصبِحین» (۵) را تلاوت فرمود.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ **(۴۲)** روزی که واقعیت کشف می گردد و خلق به سجده دعوت می شوند ولی آنها نمی توانند سجده کنند (۴۲)

☼ نکته:

جمله «یکشف عَن ساق» ظاهراً به معنای «بالا زدن جامه از روی ساقِ پاست» ، اما در اینجا نوعی کنایه برای «کشف واقعیت» و

«کنار زدن پرده از چشم هاست» . متأسفانه برخی از

۱- آیه ۲۸

۲- کهف ۳۲ تا ۴۵

۳- سبا ۱۶

۴- بقره ۲۶۶

۵- آیه ۱۷

مفسرین عامه روایتی جعلی آورده اند که «در قیامت هر گروه به معبودِ خود سجده می کنند و مسلمین نیز حیرانند که خدای آنها کیست؟ ناگهان (العیاذ بالله) خدا به شکل انسانی در آمده و ساق پایش را بالا می زند و به این طریق آنها خدایشان را می شناسند و به او سجده می کنند» .

واضح و روشن است که این گروهِ جاهل، العیاذ بالله جسمیت را به خدایتعالی نسبت می دهند و تنها باید به آنها گفت: «پروردگارا! همه ما را هدایت فرما» (ان شاء الله).

☼ نکته:

خداوند سبحان در جای دیگر به رکوع نکردنشان اشاره می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ» = «و هنگامی به آنها گفته شود که رکوع کنید، رکوع نکنند» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۹۱، از معانی الاخبار، از امام صادق (ع): در معنای «یوم یکشف عن ساق» :

(العیاذ بالله) آیا خدا جامه خود را بالا می زند؟ سبحان ربی الاعلی.

خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ (۴۳)

این در حالی است که چشمهایشان (از شدت شرمساری) به زیر افتاده و ذلت و خواری وجودشان را فراگرفته؛ آنها پیش از این دعوت به سجود می شدند در حالی که سالم بودند (ولی امروز دیگر توانایی ندارند)! (۴۳)

در جامع، ج ۷، ص ۲۶۰، از ابن بابویه، از حضرت موسی بن جعفر (ع): روز قیامت که می شود حجابی که از نور است، برداشته شود و مؤمنین برای عظمت پروردگار به سجده افتند اما منافقین هر چه سعی کنند که سجده کنند، نمی توانند زیرا پشت آنها مانند شاخ گاو شود و فرو نیاید.

توجه: بحثِ «رکوع و سجود در قیامت و دنیا» در ذیلِ آیه (مرسلات ۴۸) آمده است.

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۴) وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۴۵) پس کیفر کسانی که این قرآن را تکذیب می کنند به خود من واگذار، ما به زودی از راهی که خودشان نفهمند استدراجشان می کنیم (۴۴) و من به آنها مهلت می دهم که کید من سخت ماهرانه است (۴۵)

استدراج: مصدر فعل «نستدرجهم» است و به معنای «درجه کسی را به تدریج پایین آوردن است تا جایی که شقاوت و بدبختی او به نهایت برسد و هلاک شود» بدین طریق که خدایتعالی نعمت، پشتِ سرِ نعمت به او می دهد و او مشغول مادیات گشته و غافل از شکر و یاد خدا می

۱- مرسلات۴۸

گردد. و در جای دیگر می فرماید: «سنستدرجهم من حیث لایعلمون» (۱).

املاء: به معنای مهلت دادن است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۹۳، از کافی، از امام صادق (ع): خدایتعالی وقتی خیر بنده ای را بخواهد هر گاه گناهی مرتکب شود به دنبالش به یک گرفتاری مبتلایش می کند و به این وسیله استغفار را به یادش می اندازد و وقتی شر بنده ای را بخواهد هر گاه گناهی مرتکب شود دنبالش نعمتی به او می دهد تا استغفار را از یادش ببرد و در نتیجه گنهکاری را ادامه بدهد.

در تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۳و۲۴، از امام صادق (ع): بر شخص مؤمن چهل شب نگذرد جز آنکه پیش آمدی برای او رخ دهد که او را غمگین و به یاد خدا اندازد.

در کافی، ج ۲، ص ۴۴۵، از امام صادق (ع):

وقتی خدایتعالی بنده ای را دوست بدارد او را در بلاء گرفتار کند.

☼ نکته:

حضرت یونس (ع) در قرآن کریم به «صاحب ماهی» مشهور است، همچنانکه می فرماید: «وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ» (۲) و می فرماید: «وَ ذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ» (۳).

أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۶)

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۷)

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ (۴۸)

لَوْ لا أَنْ تَدارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَراءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ (۴۹)

فَاجْتَباهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحينَ (۵۰)

یا اینکه تو از آنها مزدی می طلبی که پرداختش برای آنها سنگین است؟! (۴۶) یا اسرار غیب نزد آنهاست و آن را می نویسند (و به یکدیگر می دهند)؟! (۴۷) اکنون که چنین است صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی [= یونس] مباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد) در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند (۴۸) و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود، (از شکم ماهی) بیرون افکنده می شد در حالی که نکوهیده بود! (۴۹) ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد! (۵۰)

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵۱) وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (۵۲) نزدیک

است کسانی که کافر شـده انـد بعد از شـنیدن قرآن، تو را با چشم زخم خود سـرنگون کنند و می گویند او مجنون است (۵۱) در حالی که قرآن نیست مگر تذکر و پندی برای عالمیان (۵۲)

☼ نکته:

در جمله: «لیز لقونک بأَبصارِهم» ، کلمه «زلق» به معنای لغزش و کلمه «ازلاق» به

ص :۴۳۵

۱- اعراف۱۸۲

۲- قلم ۴۸

۳- انبیاء ۸۷

معنای ازلال و صرع است و کنایه از کشتن و هلاک کردن است و معنای جمله همان «چشم زدن یا چشم زخم یا صدمه زدن به واسطه چشم» می باشد.

در تفسیر این آیه شریفه و یا به عبارتی در معنای چشم زخم، مفسرین دو عقیده دارند:

۱ – عده ای گفته اند: معنای آیه این است که وقتی ذکرِ قرآن را از تو می شنوند با نظری سرشار از کینه و خشم به تو نظرمی کنند به طوری که می خواهند با همان نگاهِ تیزشان تو را بکشند (این گروه چشم زخم را قبول ندارند).

۲ – عده ای دیگر معتقدند: چشم زخم وجود دارد و معنای آنْ همان چشم زدن است.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۹۰، (که منبع قول اول هم هست) آورده است: مراد از «ازلاق بابصار» به طوری که اکثر مفسرین گفته اند: چشم زدن است که خود نوعی از تأثیرات نفسانی است و دلیلی عقلی بر نفی آن نداریم، بلکه حوادثی دیده شده با چشم زدن منطبق است و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده و با این حال علت ندارد که ما آن را انکار نموده بگوییم خرافی است.

☼ مؤلف:

در خصوص چشم زخم و سحر چند نکته به شرح ذیل بیان می کنیم:

۱ – انسان موجودی مرموز با نیرو و قدرت هایی نهانی است که اکثر توانایی های او هنوز هم کشف نشده است. علم هیپنوتیزم یکی از علومی است که در رابطه با این نیروهای نهانیِ انسان است. روح انسان از طریق چشم و نگاه، یک نوع نیرو و انرژی با فرکانسهایی متناوب و متفاوت ساطع می کند که حتی باعث حرکت اجسام می شود، این نیرو چنان چه از وجود یک انسان شرور و از طریق چشم به صورت فرکانسی انرژی زا خارج شود و به شخص دیگری نفوذ کند اگر آن انرژی، یک انرژی منفی و مخرب باشد به طوری که فرکانس آن با فرکانسِ انرژیِ موجود در بدن گیرنده متفاوت باشد باعث اعوجاج و آشفتگی مغناطیسی در وجود شخص گیرنده می شود که اصطلاحاً به آن جنون یا صرع هم گویند و نتیجه آن ایجاد یک سری اختلالات روحی و روانی در وجود شخصِ گیرنده می شود. و این اختلال به میزان و قدرت آن انرژی و اختلافِ فرکانسی آن بستگی دارد که هر چه بیشتر باشد این اختلال نیز بیشتر است. عده ای از افراد در این خصوص

تجربیاتی کسب کرده و به مهارتهایی هم می رسند، طوری که می توانند فرکانسهایی با قدرت و انرژی بیشتری از خود ساطع کرده و باعث این اختلالات شوند. خلاصه این که به استناد این آیه شریفه و آیات مشابه از جمله سُوَرِ ناس و فلق و نیز روایاتی از معصوم (ع) و همچنین واقعیات عینی و علوم مربوطه، باید گفت: «چشم زخم یک حقیقتِ غیر قابلِ انکار است» (والله اعلم).

۲ – سحر و چشم زخم ناشی از اثر شیطانی بر روی شخص می باشد و راهِ تأثیر آن، گناه و دوری از خدای سبحان است لذا تا وقتی که بنده ای مرتکب خطا یا گناهی نشده است سحر و چشم زخم بر وی اثر نمی کند، به عنوان مثال: گاهاً اتفاق می افتد که پدر و مادری به بچه خودشان نگاه می کنند و از هیکل و قیافه اش خوششان می آید و پیشِ خودشان یک احساسِ غرور می کنند و همین غرورْ چون ناشی از تفکراتِ شیطانی است و باعثِ دوری از خدای سبحان می شود لذا راه را برای اثر گذاری نیروهای شیطانی و فرکانسهای منفی باز می کند، در صورتی که اگر در آن موقع متوجه این مطلب باشند که تمام زیبایی ها و نیکی ها هدیه ای از جانب خدای تعالی است نه بشرِ ناچیز و به جای غرور و تکبرِ بی جا به خدای سبحان توکل کنند و بگویند: «ما شاء الله» یا «توکلت علی الله» ، مطمئناً هیچ نیرو و اراده ای نخواهد توانست باعث چنین اختلالاتی شود و در حقیقت این همان تعویذی است که از اهلِ بیت (ع) رسیده است، هم چنان که می فرماید: «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» = «من، بر «الله» که پروردگار من و شماست، توکل کرده ام! هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه او بر آن تسلط دارد» (۱) و می فرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» = «هر کس بر خدا توکل کند، پیروز می گردد» (۲) و می فرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» = «و هر کس بر خدا توکل کند، کفایتِ امرش کند» (۳) و می فرماید: «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» = «و بر خدا توکل کن! کافی است که او یار و مدافع تو باشد» (نساء۸۱) و (احزاب۳و۴۸) و می فرماید: «قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ» = «بگو: خدا مرا کافی است؛ و همه متوکلان تنها بر او توکل کنند!» (۴) و می فرماید: «إِنَّهُ لَيسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» = «به درستی

۱– هود۵۶

۲– انفال۴۹

۳– طلاق۳

۴– زمر۳۸

شیطان، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل کنند، تسلطی ندارد» (۱).

۳ - فرق سحر با چشم زخم در این است که چشم زخم در حقیقت نوعی سحرِ بسیار ضعیف است. و نیز شدت و ضعفِ سحر و چشم زخم بستگی به گناهان و آلودگیِ روحیِ شخصِ ساحر و مسحور دارد بنابراین انسان تا وقتی مرتکب خطایی جزیی نشده چشم زخم و تا مرتکب خطای بزرگی نشده سحر بر او اثر ندارد.

۴ - با وجود ارتباط دائمی اهلِ بیت (ع) با معبود یکتا، لذا اثر کردنِ سحر یا چشم زخم بر روی اهل بیت (ع) و انبیا (ع) بعید و محال است و این که در برخی از روایات اشاره به «تعویذِ حسنین (ع)» توسط پیامبر (ص) شده است صرفاً برای آموزش به امت است نه این که خودشانْ العیاذ بالله تحت تأثیر سحر قرار بگیرند، چرا که «تعویذ» چیزی غیر از نزدیکی به خدای تعالی نیست و آن بزرگواران هم دائماً محو در معبود و معشوقشان بوده اند و لذا راهی برای اثر گذاری نیروهای شیطانی بر آنها باز نبوده است، از آن گذشته روش و عملِ انبیا و ائمه (ع) همواره الگویی بر خلق بوده است و این تعویذ نیز مثلِ طلب آمرزش و استغفاری است که همواره داشته اند که العیاذ بالله به خاطرِ گناه و معصیت نبوده است. (برای توضیح بیشتر به سوره فلق مراجعه شود).

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۹۴، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

چشم زخم حق است. چشم زخم مرد سالم را در قبر و شترِ سالم را در دیگ می کند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۶۰ - ۲۶۴، از تفسیر ابوالفتوح آورده است: (خلاصه روایت)

کفار می خواستند رسول اکرم (ص) را چشم بزنند تا وفات کند یا کشته شود. طایفه ای از بنی اسد به چشم بد معروف بودند هر گاه یکی از آنها به گاو یا شتری نظر می افکند، فوراً آن حیوان می مرد یا مجبور می شدند آن را ذبح و نحر کنند. قریش به یکی از آنها گفتند: بیا و نظر بر محمد (ص) افکن تا چشمت به او برسد و پروردگار آیه: «و ان یکاد» را نازل فرمود.

از همان منبع، از تفسیر ابوالفتوح، از رسول اکرم (ص): اگر چیزی بر قضای الهی غلبه می کرد، چشمِ بد بود. اسماء گفت: ای رسول خدا! فرزندان جعفر را چشم بد می رسد. اجازه می فرمایید

۱- نحل ۹۹

تعویذی برای آنها بنویسم؟ حضرت فرمود: بلی، روا است.

از همـان منبع: سبب نزول این آیه آن بـود که پیـامبر (ص) در غـدیر خم وقـتی حضـرت علی (ع) را به عنوان جانشـین معرفی فرمـود، منـافقین قصـد داشـتند چشـمش بزننـد و جبرئیـل، آیـه: «وان یکـاد ... » را آورد. و مقصـود از «ذکر» وجـود مقـدس، امیرالمؤمنین (ع) است.

در نهج البلاغه، ص ۷۲۷، ح ۴۰۰، از حضرت علی (ع): چشم زخم حق است.

در کتاب حلیت المتقین علامه مجلسی، ص ۱۸۳، چ۱، از امام صادق (ع): برای دفع چشم زخم سه مرتبه بگو: «ما شاء الله لا قوه الا بالله العلی العظیم» . و فرمود: هر گاه کسـی بخواهـد از خانه خارج شود سوره «ناس» و «فلق» را بخوانـد تا چشمِ بـد در او اثر نکند.

از همان منبع: اگر چشم زخم در کسـی اثر کرد، (برای رفع آن) دسـتها را مقابل صورت بلنـد کند و سوره «حمد» و «توحید» و «فلق» و «ناس» را بخواند و دست بر پیشِ سر بکشد.

از همان منبع، از رسول خدا (ص): هر کس از شیطان و جادوگر بترسد، آیه شریفه «سخره» را بخواند: «إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ» = «پروردگار شـما، خداونـدی است که آسـمانها و زمین را در شـش روز [= شـش دوران] آفرید؛ سـپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است؛ و خورشـید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) ست! پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!» (۱).

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۸۴، از رسول خدا (ص):

کسی که حق تعالی نعمت را بر او فراوان کند حمدِ خدا گوید و کسی که روزی بر او تنگ شود باید استغفار کند و کسی که محزون شود باید بگوید: «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» .

خلاصه آیات سوره قلم:

۱ - ن والقلم ۴ - خلق عظیم ۱۳ - ۱۰ - نُه صفت ۳۳ - ۱۷ - داستان حدیقه ۴۲ - کشف ساق _ نتوانسـتن کفار برای سجده خدا در قیامت ۴۴ - استدراج ۴۵ - املاء ۴۸ - صاحب حوت ۲ - ۵۱ - وان یکاد ...

۱- اعراف۵۴

۶۹ سوره حاقه

۶۹ – سوره الحاقه (حقیقت = حتمی = تردید ناپذیر).

مکی است و «۵۲» آیه دارد.

خلاصه مطالب: احوال قیامت، هلاک قوم عاد و ثمود و فرعون، داستان نوح، نفخ صور، جهنم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَاقَّةُ (۱)

مَا الْحَاقَّةُ (۲)

وَ ما أَدْراكَ مَا الْحَاقَّةُ (۳)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقارِعَةِ (۴)

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (۵)

وَ أَمَّا عادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَةٍ (۶)

سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُوماً فَتَرَى الْقَوْمَ فِيها صَرْعى كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ (۷)

فَهَلْ تَرى لَهُمْ مِنْ باقِيَةٍ (۸)

(روز رستاخیز) روزی است که مسلماً واقع می شود! (۱) چه روز واقع شدنی! (۲) و تو چه می دانی آن روز واقع شدنی چیست؟! (۳) قوم «ثمود» و «عاد» عذاب کوبنده الهی را انکار کردند (و نتیجه شومش را دیدند)! (۴) اما قوم «ثمود» با عذابی سرکش هلاک شدند! (۵) و اما قوم «عاد» با تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند (۶) (خداوند) این تندباد بنیان کن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط ساخت، (و اگر آنجا بودی) می دیدی که آن قوم همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده اند! (۷) آیا کسی از آنها را باقی می بینی؟! (۸)

حاقه: از مصدر «حق» به معنای ثابت و واقعی و حقیقت و یکی از نام های قیامت است.

وَجَآءَ فِرْعَوْنُ وَمَن قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ (۹)

و فرعون و یاغیانِ قبل از او و قوم لوط هم از راه عبودیت خطا رفتند (۹)

مؤتفکات: دهات قوم لوط و اهالی آن قریه ها است. و تنها در همین آیه از قرآن آمده است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۶۷، از تأویل الایات آمده است:

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ی معروفه که در توبیخ اهل بصره است به آن ها خطاب فرمود: یا اهل المؤتفکه! و معنای ائتفکت، خسف و گرفتن است، زیرا بصره را سه مرتبه آب فرا گرفت و مرتبه دیگر هم فرا خواهد گرفت، چنان چه حضرتش خبر داد و فرمود: گویا می بینم بصره را آب گرفته و مسجدِ آن مانند کشتی بر روی آب قرار دارد.

در کافی، ج ۲، ص ۴۴۰، از پیامبر اکرم (ص):

هر کس، پیش از مشاهده (عذاب)، توبه کند خداوند توبه اش را می پذیرد.

در بحار، ج ۷۸، ص ۱۲، از امام صادق (ع): هرگاه بلا روی بلا بیاید، از بلا رهایی حاصل آید.

ص: ۴۴۰

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رابِيَةً (١٠)

إِنَّا لَمَّا طَغَى الْماءُ حَمَلْناكُمْ فِی الْجارِيَهِ (١١)

و با فرستاده پروردگارشان مخالفت كردند؛ و خداوند (نيز) آنها را به عذاب شديدى گرفتار ساخت! (١٠) و هنگامى كه آب طغيان كرد، ما شما را سوار بر كشتى كرديم (١١)

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ (١٢)

تا آن را براى شما، پند و عبرت قرار دهيم و اين پند را تنها گوش شنوا مى گيرد (١٢)

☼ نكته:

روايات زيادى از طريق شيعه و سنى آمده است كه مراد از «اذن واعيه» ، مولاى متقيان حضرت اميرالمؤمنين على (ع) است.

☼ مؤلف:

در قرآن كريم به دو «اُذُن» اشاره شده است، يكى «اُذُن» در آيه شريفه فوق است و منظور حضرت على (ع) مى باشد و ديگرى در آيه شريفه توبه است كه منظور حضرت رسول (ص) است: «وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يؤْذُونَ النَّبِی وَيقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيرٍ لَكُمْ يؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» = «از آنها كسانى هستند كه پيامبر را آزار مى دهند و مى گويند: «او آدم خوش باورى است!» بگو: «خوش باور بودن او به نفع شماست! (ولى بدانيد) او به خدا ايمان دارد؛ و (تنها) مؤمنان را تصديق مى كند؛ و رحمت است براى كسانى از شما كه ايمان آورده اند!» و آنها كه رسول خدا را آزار مى دهند، عذاب دردناكى دارند!» (١).

در تفسير صافى، ج ۶، ص ٣٨٨، از كافى، از امام صادق (ع):

وقتى آيه «اذن واعيه» نازل شد پيامبر (ص) به على (ع) فرمود: آن گوشِ توست على جان.

در تفسير صافى، ج ۶، ص ٣٨٨، از مجمع البيان، از امام رضا (ع):

وقتى اين آيه نازل شد پيامبر (ص) عرض كرد: خدايا آن را گوشِ على قرار بده. سپس على (ع) مى گويد: چيزى از رسول خدا (ص) نشنيدم كه فراموش كرده باشم.

فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ نَفْخَةٌ واحِدَةٌ (١٣)

وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً (١۴)

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْواقِعَةُ (١۵)

وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ واهِیَهٌ (۱۶)

به محض اینکه یک بار در «صور» دمیده شود (۱۳) و زمین و کوه ها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده و متلاشی گردند (۱۴) در آن روز «واقعه عظیم» روی می دهد (۱۵) و آسمان از هم می شکافد و سست می گردد و فرومی ریزد! (۱۶)

ص :۴۴۱

۱- توبه ۶۱

وَالْمَلَـكَ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِـذٍ ثَمَانِيَةٌ (١٧) و فرشـتگان بر اطراف آسـمان باشند و در آن روز، عرش پروردگار را هشت نفر حمل می کنند (١٧)

مَلَک: هم معنای مفرد و هم جمع فرشـته را می دهد ولی در این آیه در معنای جمع است. همچنان که در آیه دیگر می فرماید: «وَجَاءَ رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا» = «و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند» (١).

☼ نکته:

کلمه «مَلَک» فقط در دو آیه شریفه فوق آمده است و در هر دو مورد هم در معنای «جمع» به کار رفته است. اما کلمه «ملائکه» که جمعِ «ملک= فرشته» می باشد، بیش از ۶۸ بار در قرآن کریم تکرار شـده است. بنابراین در قرآن کریم و در حدودِ این ۷۰ آیه شریفه هیچ گاه نام فرشته به صورت مفرد نیامده است.

☼ نکته:

اینکه ضمیر «هم» در کلمه «فوقهم» به چه کسانی بر می گردد، دو نقل وجود دارد:

١ – عده ای معتقدند که این ضمیر به «ملائکه» بر می گردد پس حاملینِ عرش ٨ فرشته اند.

٢ – عده ای دیگر معتقدند که این ضـمیر به «همه خلایق» بر می گردد بنابراین این هشت حامل عرش می توانند غیر فرشـته هم باشند و البته روایاتی هم در این خصوص آورده اند.

و البتـه نظریـه سـومی هـم ممکـن است وجـود داشـته باشـد و آن این است: «شایـد غرض و بـاطن این آیه شـریفه چیزی غیر از ظاهرش باشد» (والله اعلم).

صاحب تفسیر المیزان، ج ٣٩، ص ١٠٩، در این خصوص آورده است:

و از ظـاهر کلاـم خـدایتعالی بر می آیـد که عرش در آن روز حـاملینی از ملاـئکه دارد، همچنانکه می فرمایـد: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيؤْمِنُونَ بِهِ وَيسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» = «کسانی که عرش را حمل می کنند و کسانی که پیرامون عرش هسـتند، پروردگار خود را به حمد تسبیح می گویند و به او ایمان می آورند و برای همه کسانی که ایمان آورده اند استغفاره می کنند» (٢).

☼ مؤلف:

ظاهراً صاحب المیزان نظریه اول را قبول دارد. اما نه به استناد آیه مورد بحث و نه به

۱- فجر۲۲

۲- مؤمن ۷

استناد آیه مؤمن نمی توان گفت که حاملین عرش حتماً فرشته اند. در ضمن آیه مؤمن توصیف قبل از قیامت است و آیه مورد بحث توصیف قیامت است، که البته در قیامتْ دگرگونی رخ خواهد داد و مؤید این گفته نیز به کار بردن قید «یَومئذٍ» در آیه مورد بحث است که مرادْ قیامت است.

☼ نکته:

خدای سبحان در حدود ۲۶ بار در قرآن کریمش به کلمه «عرش» اشاره فرموده است که در ۴ مورد و در دو سوره، اشاره به تخت پادشاهی است. یک بار به تخت یوسف (ع) و سه بار هم به تخت بلقیس: «وَرَفَعَ أَبَوَیهِ عَلَی الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا» = «و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛ و همگی به خاطر او به سجده افتادند» (۱).

«یأْتِینِی بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ یأْتُونِی مُسْلِمِینَ» (۲)،

و «قَالَ نَکِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِی» (۳) و «أَهَکَذَا عَرْشُکِ» (۴).

و در ۲۲ مورد دیگر اشاره به «عرش الهی» دارد، که در یک موردِ آن به آب اشاره فرموده است: «وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ» = «و عرش (حکومت) او، بر آب قرار داشت» (۵).

و در شش موردش عبارتِ: «ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ» = «سپس بر عرش استیلا یافت» ، تکرار شده است: (الأعراف۵۴) و (سجده۴) و (یونس۳) و (رعد۲) و (فرقان۵۹) و (حدید۴).

و بقیه موارد هم بدین شرح می باشد: «إِلَی ذِی الْعَرْشِ سَبِیلًا» (۶) و «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» (۷) و «فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یصِفُونَ» (۸) و «وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» (۹) و «هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْکَرِیمِ» (۱۰) و «وَلَهَا عَرْشٌ عَظِیمٌ» (۱۱) و «هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» (۱۲) و «وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» (۱۳) و «وَتَرَی الْمَلَائِکَةَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» (۱۴) و «الَّذِینَ یحْمِلُونَ الْعَرْشَ» (۱۵) و «رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ» (۱۶) و «رَبِّ الْعَرْشِ» (۱۷) و «وَیحْمِلُ عَرْشَ» (۱۸) و «ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ» (۱۹) و «ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیدُ» (۲۰).

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۱۱۶، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

امروز عرش خدا را چهار نفر حمل می کنند و روز قیامت هشت نفر.

۱- یوسف ۱۰۰

۲- نمل ۳۸

۳- نمل ۴۱

۴- نمل ۴۲

۵- هود ۷

۶- اسراء ۴۲

۷- طه ۵

۸- انبیاء ۲۲

۹- مؤمنون ۸۶

۱۰- مؤمنون ۱۱۶

۱۱- نمل ۲۳

۱۲- نمل ۲۶

۱۳- توبه ۱۲۹

۱۴- زمر ۷۵

۱۵- غافر ۷

۱۶- غافر ۱۵

۱۷- زخرف ۸۲

۱۸- حاقه ۱۷

۱۹- تکویر ۲۰

۲۰- بروج ۱۵

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۷۰، از تفسیر قمی، از امام باقر (ع):

حاملین عرش چهار نفر از سابقین هستند و آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) می باشند و چهار نفر از متأخرین: محمد (ص) و علی و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) می باشند. معنای آن که عرش را حمل می کنند یعنی علم را بر می دارند.

یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لا تَخْفى مِنْكُمْ خافِيَةٌ (۱۸)

در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می شوید و چیزی از کارهای شما پنهان نمی ماند! (۱۸)

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيَهْ **(۱۹)** اما کسی که نامه عملش را به دست راستش بدهند از شادی گوید بیایید نامه مرا بخوانید (۱۹)

☼ نکته:

برای تفسیر آیه فوق، به آیه شریفه: «لاصحاب الیمین» (واقعه ۳۸)، مراجعه شود.

☼ نکته:

در قرآن کریم کلمه «یمین» هم در معنای «نیکی و خجستگی» و هم در معنای «سمتِ راست» به کار رفته است، هم چنان که می فرماید: «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ» = «و اصحاب یمین و خجستگان، چه اصحاب یمین و خجستگانی!» (۱)، (۲) و می فرماید: «قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ» = «گروهی می گویند: شما رهبران گمراهی بودید که به ظاهر از طریق خیرخواهی و نیکی وارد شدید اما جز فریب چیزی در کارتان نبود!» (۳) و نیز می فرماید: «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ» = «از راست و چپ، گروه گروه (و آرزوی بهشت دارند)!» (۴) و می فرماید: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ» = «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسانند اعمال او را دریافت می دارند» (۵).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۷۱، از امام صادق (ع): روز قیامت، هر طایفه ای را بخوانند و حاضر کنند؛ با امامی که در عصر آن امام از دنیا رفته اند، اگر اقرار و اعتراف به آن امام کردند و اعتقاد به امامت او داشتند، نامه اعمالش را به دست راستش دهند. چنان که می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» = «روزی که هر دسته از

۱- واقعه ۲۷

۲- «اصْحَابِ الْيَمِينِ» در آیات (واقعه ۲۷و۳۸و ۹۰و۹۱) آمده است

۳- صافات ۲۸

۴- معارج ۳۷

۵- ق ۱۷

مردم را به نام امامشان صدا می زنیم، پس هر کس نامه عملش بدست راستش داده شد چنین کسانی نامه خود را می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی شود!» (۱) و کلمه «یمین» اثبات و اعتقاد داشتن به امام است، زیرا کتاب، آن بزرگوار (امام) است. و ائمه (ع) دوستان و دشمنان خود را از سیمایشان می شناسند. و هر کس منکر امام شود و اعتقاد به او نداشته باشد، از اصحاب شمال است و نامه اعمال او را به دست چپش می دهند.

إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ (۲۰)

فَهُوَ فی عیشَهٍ راضِیَهٍ (۲۱)

فی جَنَّهٍ عالِیَهٍ (۲۲)

قُطُوفُها دانِیَهٌ (۲۳)

کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنیئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِی الْأَیَّامِ الْخالِیَهِ (۲۴)

وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ (۲۵)

وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِیَهْ (۲۶)

یا لَیْتَها کانَتِ الْقاضِیَهَ (۲۷)

ما أَغْنی عَنِّی مالِیَهْ (۲۸)

هَلَکَ عَنِّی سُلْطانِیَهْ (۲۹)

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ (۳۰)

ثُمَّ الْجَحیمَ صَلُّوهُ (۳۱)

من یقین داشتم که (قیامتی در کار است و) به حساب اعمالم می رسم! (۲۰) او در یک زندگی (کاملاً) رضایت بخش قرار خواهد داشت (۲۱) در بهشتی عالی (۲۲) که میوه هایش در دسترس است! (۲۳) (و به آنان گفته می شود:) بخورید و بیاشامید گوارا در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام دادید! (۲۴) اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی دادند (۲۵) و نمی دانستم حساب من چیست (۲۶) ای کاش مرگم فرا می رسید (۲۷) مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد (۲۸) قدرت من نیز از دست رفت (۲۹) او را بگیرید و دربند و زنجیرش کنید (۳۰) سپس او را در دوزخ بیفکنید (۳۱)

ثُمَّ فِی سِلْسِلَهٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُکُوهُ (۳۲)

پس در زنجیری که طولش هفتاد ذرع است قرارش دهید (۳۲)

سلسله: به معنای زنجیراست.

ذراع: ذرع به معنای طول است و فاصله بین آرنج تا نوک انگشتان می باشد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۷۳، از کافی، از امام صادق (ع):

معاویه، صاحب سلسله است و او فرعون این امت می باشد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۷۳، از ابن طاووس، از پیامبر اکرم (ص):

اگر یک حلقه از آن زنجیر را بر تمام کوه ها نهند، از شدت حرارتِ آنْ گداخته شوند.

إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۳۳)

وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ (۳۴)

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هاهُنا حَمِيمٌ (۳۵)

چرا که او هرگز به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد (۳۳) و هرگز مردم را بر اطعام مستمندان تشویق نمی نمود (۳۴) از این رو امروز هم در اینجا یار مهربانی ندارد (۳۵)

ص: ۴۴۵

۱- اسراء ۷۱

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ **(۳۶)** و هيچ طعامی به جز چرک و کثافت نيست (۳۶)

غسلين: به معنای چرکاب است.

در تفسير الميزان، ج ۳۹، ص ۱۱۷، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

اگر يک دلو از غسلين به روی دنيا بريزد، تمام اهل دنيا را می گنداند.

لا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخاطِؤُنَ (۳۷)

فَلا أُقْسِمُ بِما تُبْصِرُونَ (۳۸)

وَ ما لا تُبْصِرُونَ (۳۹)

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۰)

وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِيلًا ما تُؤْمِنُونَ (۴۱)

وَ لا بِقَوْلِ كاهِنٍ قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ (۴۲)

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (۴۳)

غذايی که جز خطاکاران آن را نمی خورند! (۳۷) سوگند به آنچه می بينيد (۳۸) و آنچه نمی بينيد (۳۹) که اين قرآن گفتار رسول بزرگواری است (۴۰) و گفته شاعری نيست، اما کمتر ايمان می آوريد! (۴۱) و نه گفته کاهنی، هر چند کمتر متذکر می شويد! (۴۲) کلامی است که از سوی پروردگار عالميان نازل شده است! (۴۳)

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ **(۴۴)** لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ **(۴۵)** ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ **(۴۶)**

و اگر پيامبر سخن دروغ و جعلی به ما می بست (۴۴) با دست توانای خود او را می گيريم (او را به قهر و انتقام گيريم) (۴۵) پس رگ قلب او را جدا و قطع می کنيم (۴۶)

☼ نکته:

بعضی ها گفته اند: «اين آيه خطاب به مدعيان دروغين نبوت است» . ولی اين گفته صحيح نيست چرا که چه بسيار کسانی که به دروغ ادعای نبوت کرده اند و چنين عقابی نديده اند. بلکه آيه شريفه خطاب به رسول اکرم (ص) است و می خواهد هر گونه شُبهه را از صداقتِ رسولِ گرامی اسلام (ص) و حقانيتِ قرآن کريم مرتفع سازد، نه اينکه العياذ بالله توبيخی در کار باشد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۷۵، از کافی، از امام صادق (ع): مردم گفتند که محمد (ص) بر خدا دروغ بسته که پروردگار او را بر ولایت امیرالمؤمنین (ع) امر کرده است. خداوند آیه فوق را نازل کرد.

فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ (۴۷)

وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۴۸)

وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ (۴۹)

وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكافِرِينَ (۵۰)

وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (۵۱)

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۵۲)

و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود! (۴۷) و آن مسلماً تذکری برای پرهیزکاران است! (۴۸) و ما می دانیم که بعضی از شما (آن را) تکذیب می کنید! (۴۹) و آن مایه حسرت کافران است! (۵۰) و آن یقین خالص است! (۵۱) حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی! (۵۲)

خلاصه آیات سوره الحاقه:

۱ - الحاقه ۱۲ - ۴ - عذاب قوم عاد و ثمود و فرعون و نوح ۱۲ - أُذُن واعِیَهٔ ۱۳ - صور ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - علامات قیامت ۱۷ - هشت نفر حاملین عرش ۳۷ - ۱۹ - اصحاب یمین و شمال ۳۸ - فلا اقسم ...

۴۲ و۴۱ - قرآن سخن شاعر و کاهن نیست ۴۶ - وتین.

ص :۴۴۶

۷۰ سوره معارج

۷۰ – سوره معارج (نردبانها) = سَاَلَ سائل = واقع.

مدنی است و «۴۴» آیه دارد.

خلاصه مطالب: اوصاف قیامت.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۷۷، از برهان، از امام صادق (ع):

هر کسی این سوره را در شب قرائت کند از جنابت و احتلام تا صبح ایمن باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (۱) لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۲)

سائلی از کفار، درخواستِ عذابی کرد که وقوع آن حتمی است (۱)

این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند (۲)

نکته اول: آیه شریفه بیانِ درخواستِ یکی از کفار است که به ولایت مولای متقیان حضرت علی (ع) تمکین نکرد و از خدا خواست تا سنگی از آسمان بر سرش بیفتد. ولی متأسفانه برخی از مفسرین سنی مذهب برای نادیده گرفتن و انکارِ این واقعیتِ تاریخی که تأییدی از جانب خدایتعالی بر مقام والای امامت و ولایت اهل بیت (ع) است، آیه شریفه را چنین معنا کرده اند: «سائلی از وقوع عذاب، سؤالی پرسید» و به عبارتی معنای «سَاَلَ» را «سؤال کردن» تعبیر کرده اند و نه «درخواست کردن» و دلیلی هم که آورده اند این است: «اگر مراد از این آیه تأییدِ امامت و ولایت حضرت علی (ع) باشد، همه می دانند که واقعه ی غدیرخم بعد از هجرت اتفاق افتاده در صورتی که این سوره در مکه و قبل از هجرت نازل شده است، بنابراین روایتی که شیعیان آورده اند با آیه تناسبی ندارد» .

در پاسخ به این گروه باید گفت:

اولاً: سوره ی مورد نظر مدنی است و مدنی بودن آن به چند دلیل است: ۱) در آیه: «والذین فی اموالهم حق معلوم» ، مراد از «حق معلوم» همان زکات است. زکات نیز در مدینه واجب شد و نه قبل از هجرت. البته در ذیل آیه «حق معلوم= آیه ۲۵» روایتی از امام صادق نقل شده که مراد

از آن، زکات نیست بلکه صدقه است که در این صورت این دلیل رد خواهد شد ولی این روایت دال بر مکی بودنِ سوره نیست و نیز سیاق بیشتر آیات به معنی مدنی بودن آن دلالت دارد.

۲) مضامین آخر سوره، وضع منافقین را بیان می کند و منافقین در مدینه پدیدار شدند.

۳) روایتی که در ذیل خواهد آمد، به مدنی بودن این سوره تکیه دارد.

ثانیاً: سیاق آیات بعدی با «درخواستِ عذاب» کاملاً سازگارند و هیچ گونه تناسبی با «درخواستِ سؤال» ندارند.

ثالثاً: خدایتعالی همواره و در هر موقعیتی توسط رسول گرامی اش، ولایت اهلِ بیت (ع) را گوش زد فرموده است و این دلیل که ولایتِ حضرت علی (ع) فقط در غدیر خم ابلاغ شده، دلیل و استنادی پوچ و بی اساس است. بلکه غدیر خم موقعیتی استراتژیک بود که اکثر مسلمین در آنجا حضور داشتند و در نتیجه این ابلاغ غیر قابل انکار بود نه اینکه در غیرِ غدیر، این ابلاغ صورت نگرفته باشد. که حتی با وجود این اعتراف، باز هم به ولایت آن عزیزِ گرانقدر، در نیامدند.

نکته دوم: متأسفانه بسیاری از مفسرین شیعه، بدون توجه به این موضوع و صرفاً از روی ظاهر و تقلید از تفاسیر عامه (سنی)، در کتب تفاسیر خود، این سوره را مکی دانسته اند و جالب اینجاست که روایت ذیل را نیز به قوّت آورده اند، در صورتی که اگر این سوره را مکی فرض کنیم این روایت با این آیه تناسبی نخواهد داشت و در حقیقت سخنان خودشان را رد خواهند کرد بنابراین باید گفت: «این سوره مدنی است و این روایت نیز در عینِ صحت و اعتبار است» .

نکته سوم: بعضی از آیات الهی شأنِ نزولشان تنها به وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بر می گردد و به عبارتی صراحت بر تأیید مقام والای «امامت» دارند از جمله آیه ی مورد بحث و یا آیه تطهیر (۱) و یا مباهله (۲) و یا ولایت (۳) و یا تبلیغ (۴) و یا لیلة المبیت (۵) و ... ولی بیشتر آیاتِ الهی جنبه ی تطبیقِ کلی بر مصداق دارند و البته اهل بیت (ع) از مصادیق بارز آنها هستند که به قول و فرمایشِ حضرت علی (ع)، ربعِ قرآن در خصوص اهل بیت (ع) نازل شده است.

۱- احزاب ۳۳

۲- آل عمران ۶۱

۳- مائده ۵۵

۴- مائده ۶۷

۵- بقره ۲۰۷

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۱۳۷ و در تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۷و۸، از مجمع، از امام صادق (ع):

بعد از آن که رسول خدا (ص)، حضرت علی (ع)، را به خلافت نصب کرد و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» ، خبر به شهرهای عرب رسید از آن جمله خبر به گوش نعمان بن حارث فهری رسید و به نزد رسول اکرم (ص) آمد و عرضه داشت: به ما دستور دادی به «لا اله الا الله» اعتراف کنیم و به «ان محمداً رسول الله» امر کردی و ما هم قبول کردیم. دیگر امر کردی نماز بخوانیم، جهاد کنیم، حج به جای آوریم و روزه بگیریم و ما هم قبول کردیم، آیا به این مقدار راضی نشدی، تا این که این پسر را به خلافت نصب کردی، حال بگو بدانم این از ناحیه خودت بود و یا از ناحیه ی خدایتعالی. حضرت (ص) فرمود: «به آن خدایی سوگند که به جز او معبودی نیست، این دستور از ناحیه ی خدا بود» . نعمان بن حارث برگشت در حالی که می گفت: «بار الها اگر این سخن حق است و از ناحیه تو است پس سنگی از آسمان بر سر ما ببار» . خدایتعالی سنگی آسمانی بر سرش کوبید و او را در جا کشت و این آیه را نازل فرمود: «سأل سائل ... »

در تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۷و۸، آورده است: «این حدیث (فوق) از عده ای از اهل سنت هم نقل شده است، از جمله: در تفسیر غریب القرآن حافظ ابو عبید هروی. و تفسیر شفاء الصدور ابوبکر نقاش موصلی، و ... البته بعضی از مفسران یا محدثانی که فضائل علی (ع) را با ناخشنودی می پذیرند ایرادهای مختلفی بر این شأن نزول گرفته اند» .

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۷۹، از کافی، ذیل آیه «للکافرین لیس له دافع» (آیه دوم)، از امام صادق (ع):

سوگند به خدا جبرئیل آیه مزبور را به طریق: «للکافرین بولایهٔ علی لیس له دافع» نازل نموده و در صحف حضرت فاطمه (س) همین طور ثابت است.

☼ مؤلف:

صراحتِ روایتِ فوق و روایاتی مشابه که نزولِ آیات را به طریق دیگری آورده اند، در تحریفِ این آیه شریفه و قرآن کریم است، که مخالفِ نصِ صریح قرآن کریم در خصوصِ تحریف است. بنابراین یا باید این روایات را رد کرد و یا به این صورت توجیه کرد: «آن قرآنی که حضرت علی (ع) به صورت مصحف در آورد در ذیلِ آیاتِ الهی، تفسیرش را هم اضافه کرده

بود و منظور از آن، در حقیقت تفسیر ذیلِ آیه بوده است نه عینِ آیه شریفه» (والله اعلم).

مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ (۳) تَعْرُجُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ (۴) عذابی از ناحیه ی خدایی که در درگاهش برای فرشتگان درجاتی دارد (۳) ملائکه و روح در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است (روز قیامت) به سوی

او عروج می کنند (۴)

معارج: جمع معراج و به معنای «آلت صعود» = «نردبان» است که باعث بالا رفتن می شود.

نکته اول: در معنای معارج چند نقل آورده اند: ۱) در قیامت تمام مخلوقات از جمله ملائکه و روح به سوی خدا باز می گردند (اناالله و انا الیه راجعون) و درحقیقت عروج کرده و بالا می روند.

۲) خدای سبحان معارجی از ملکوت و مقاماتی از پایین به بالا دارد، که هر مقامِ بالاتر، از مقامِ پایین ترِ خود شریف تر است و ملائکه و روح بر حسب قربشان در آن مقامات بالا می روند.

۳) معارج، مقامات قربی است که مؤمنین، با عمل صالح خود به آن مقامات ارتقاء می یابند.

نکته دوم: مراد به «روح» در آیه شریفه، ملائکه یا جبرئیل نیست، بلکه منظور از آنْ همان روحی است که در آیه شریفه: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» (۱) و نیز آیه شریفه: «یُنَزِّلُ الْمَلَائِکَهَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِه» = «ملائکه، روح را از عالم امر الهی نازل می کنند» (۲) به آن اشاره فرموده است که در بحث روح در آیات مورد بحث؛ به تفصیل آمده است.

اما بعضی از مفسرین آن را، جبرئیل معنا کرده اند که صاحب تفسیر المیزان (ج۳۹، ص ۱۳۱، که منبع اقوال فوق هم هست)، در جواب آورده است: «نباید به گفتار بعضی از مفسرین اعتناء کرد که گفته انْدْ مراد به روحْ جبرئیل است، هر چند که در آیه: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلَی قَلْبِک» (۳) و آیه: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّک» (۴)، به جبرئیل اطلاق شده، ولکن در اولی مقید شده به قید امین و در دومی به قید (قدس) و مطلق غیر مقید است.

نکته سوم: خدایتعالی در آیه شریفه مورد بحث، روز قیامت را به روز پنجاه هزار سال، تعبیر فرموده، در حالی که در جای دیگرْ آن را به روز «هزار سال» تعبیر فرموده است: «اِلَی الاَرضِ

۱- اسراء ۸۵

۲- نحل ۲

۳- شعراء۱۹۴و۱۹۳

۴- نحل ۱۰۲

یَعرُجُ اِلیهِ فی یَومٍ کانَ مِقدارُهُ «اَلفَ سَنةٍ» مُمّا تَعُدونَ» = «و خدایتعالی امور عالم را از آسمان تا زمین تدبیر می کند، پس روزی که مقدارش به حساب شما بندگان «هزار سال» است، همه امور را به سوی خود عودت می دهد» (۱) و نیز در جایی دیگر می فرماید: «وَ اِنَّ یَوماً عِندَرَبِّکَ کَاَلفِ سَنَةٍ مِما تَعُدُونَ» = «و همانا روز نزد پروردگارت همان «هزار سال» است که همه را به سوی خود عودت می دهد» (۲). (برای جمع بین این آیات و توضیح در این خصوص به ذیل آیه ۴۷ سوره حج مراجعه کنید).

نکته چهارم: اما اینکه منظور از «پنجاه هزار سال» چیست؟ مفسرین اقوالی آورده اند:

۱) معنای آیه آن است که ابتدای نزول فرشتگان به دنیا برای رسانیدن اوامر و نواهی و قضای الهی بین خلایق تا آخر عروج آنها به آسمان که روز قیامت است، پنجاه هزار سال خواهد بود. پس مقدار دنیا پنجاه هزار سال است و معلوم نیست چه مقدار گذشته و چه قدر باقی است.

۲) مقصود آن است که اگر انسانی بخواهد از اسفلِ زمین تا فوق آسمان هفتم سیر کند این مسافت را باید در پنجاه هزار سال طی نماید.

۳) معنی آیه آن است که اگر حساب خلایق را بخواهند در دنیا رسیدگی کرده و آن را به انسانی تفویض کنند، پنجاه هزار سال طول می کشد.

۴) اگر روز قیامت را با روزهای دنیا تطبیق دهند، معادل پنجاه هزار سال دنیا می شود البته نه این که در آنجا هم از گردش خورشید و ماه، سالهای شمسی و قمری پدید آید.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۸۰، (که منبع اقوال فوق هم هست) از مجمع، از امام صادق (ع):

اگر متصدی حساب خلایق غیر از خدایتعالی باشد، پنجاه هزار سال طول می کشد ولی خداوند در مدت یک ساعت از حساب خلایق فارغ شود.

☼ مؤلف:

در روایت فوق حسابرسی خدایتعالی را محدود به یک ساعت کرده است و این از قدرت لایزال و نامحدود الهی به دور است چرا که با این تعبیر العیاذ بالله خدایتعالی محدود و ناتوان جلوه داده شده است. در صورتی که خدایتعالی به هر چه اراده فرماید فوراً موجود خواهد

۱- سجده ۵

۲- حج ۴۷

شـد: «کن فیکون» ، بنابراین یا بایـد آخر روایت را رد کنیم و یا بایـد آن را به نحوی دیگر تعبیر نماییم، مثلاً شاید معنای عربی روایت به جای «ساعت» ، کلمه «آنی= فوراً» بوده باشد (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۸۰، از مجمع، از امام صادق (ع):

روز قیامت به نصف نرسد که اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم قرار می گیرند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۸۰، از کافی، از امام صادق (ع):

هر گـاه یکی از شـما حـاجتی از خـدا طلب می کنـد و می خواهـد حاجتش برآورده شود بایـد به کلی از مردم چشم بپوشـد و مأیوس گردد و امیدواری او به جز خدا نباشد و خداوند از دل او آگاه است. اگر چنین باشد، پروردگارْ حاجت او را روا کند.

در جامع، ج ۷، ص ۲۸۰، از مجمع، از ابو سعید حذری، از پیامبراکرم (ص):

آن روز (قیامت) برای مؤمن، از به جا آوردن یک نماز واجب در دنیا کمتر است.

فَاصْبِرْ صَبْراً جَميلًا (۵)

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعيداً (۶)

وَ نَراهُ قَريباً (۷)

يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ (۸)

وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ (۹)

وَ لا يَسْئَلُ حَميمٌ حَميماً (۱۰)

يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدى مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنيهِ (۱۱)

وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخيهِ (۱۲)

وَ فَصيلَتِهِ الَّتى تُؤْويهِ (۱۳)

وَ مَنْ فِى الْأَرْضِ جَميعاً ثُمَّ يُنْجيهِ (۱۴)

كَلَّا إِنَّها لَظى (۱۵)

نَزَّاعَةً لِلشَّوى (۱۶)

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّی (۱۷)

وَ جَمَعَ فَأَوْعی (۱۸)

پس صبر جمیل پیشه کن (۵) زیرا آنها آن روز را دور می بینند (۶) و ما آن را نزدیک می بینیم! (۷) همان روز که آسمان همچون فلز گداخته می شود (۸) و کوه ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهند بود (۹) و هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد! (۱۰) آنها را نشانشان می دهند (ولی هر کس گرفتار کار خویشتن است)، چنان است که گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند (۱۱) و همسر و برادرش را (۱۲) و قبیله اش را که همیشه از او حمایت می کرد (۱۳) و همه مردم روی زمین را تا مایه نجاتش گردند (۱۴) اما هرگز چنین نیست (که با اینها بتوان نجات یافت، آری) شعله های سوزان آتش است (۱۵) دست و پا و پوست سر را می کند و می برد! (۱۶) و کسانی را که به فرمان خدا پشت کردند صدا می زند (۱۷) و (همچنین آنها که) اموال را جمع و ذخیره کردند! (۱۸)

إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً (۱۹)

به درستی انسان حریص خلق شده است (۱۹)

«هلوع» : حریص.

☼ نکته:

از آن جایی که خدایتعالی در جای دیگر می فرماید: «الذی احسن کلشیءٍ خلقه»

ص :۴۵۲

(۱)، لذا عده ای از مفسرین در جمع بین این دو آیه، ناچار گفته اند: «خدایتعالی در آیه مورد بحث استعاره و کنایه ای به کار برده است و ظاهر آیه، معنای آیه نمی باشد» .

اما عده ای از جمله صاحبِ المیزان (ج۳۹، ص ۱۴۱تا۱۴۶، که منبع قول فوق هم هست) مخالف این نظرند و معتقدند که استعاره ای به کار نرفته است و واقعاً معنای آیه شریفه همان است. و در پاسخ به گروهِ اول آورده است: «اما در جمع بین آیه مورد بحث و آیه سجده باید گفت: حرص یکی دیگر از نعمتهایی است که خدایتعالی در وجود هر انسانی بصورت ذاتی به ودیعه نهاده است و هدف از آن نیز صرفاً تلاش و سعی بیشتر در رسیدن به خیرات و نیکی هاست به عبارتی انسان، حریص به رسیدن به مقام قرب الی الله است. و البته عده ای هم از این نعمتِ مطلوب، در جهت منفی، سوء استفاده می کنند» .

☼ مؤلف:

اولاً: آیه شریفه مورد بحث به صراحت اشاره بر این دارد که «انسان ذاتاً حریص خلق شده است» و هیچ گونه کنایه یا استعاره ای بیان نفرموده است.

ثانیاً: پاسخی که بعضی از مفسرین از جمله صاحبِ المیزان آورده اند هر چند که در خصوصِ این آیه شریفه شاید صحیح به نظر برسد، اما در آیاتی دیگر که در آنها انسان را با صفاتِ رذیله ای مثلِ «کفران پیشه یا ظالم و غیره» خطاب فرموده، نمی تواند جمع شود.

اما توضیحی که بنده حقیر می توانم بدهم بدین شرح است: (والله اعلم)

خدای تعالی در جای جای قرآنِ کریمش می فرماید:

«قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» = «مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است!» (۲)

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» = «انسان، ضعیف آفریده شده» (۳)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» = «انسان در برابر پروردگارش ناسپاس و بخیل است» (۴)

«إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ» = «بسیار ناامید و ناسپاس خواهد بود!» (۵)

«إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ» = «غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می شود» (۶)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» = «انسان، ستمگر و ناسپاس است!» (۷)

«كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» = «و انسان، همیشه عجول بوده است!» (۸)

۱- سجده ۷

۲- عبس۱۷

۳- نساء۲۸

۴- عادیات۶

۵- هود۹

۶- هود۱۰

۷- ابراهیم۳۴

۸- اسراء۱۱

«وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» = «و انسان، بسیار ناسپاس است!» (۱)

«كَانَ يَئُوسًا» = « (از همه چیز) مأیوس می گردد!» (۲)

«وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» = «و انسان تنگ نظر است!» (۳)

«وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» = «انسان بیش از هر چیز، به مجادله می پردازد!» (۴)

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» = «انسان از عجله آفریده شده است» (۵)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ» = «اما این انسان بسیار ناسپاس است» (۶)

«هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» = «او به مخاصمه آشکار (با ما) برخاست!» (۷)

«فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ» = «بسیار مأیوس و ناامید می گردد!» (۸)

«وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ» = «و هرگاه به انسان نعمت دهیم، روی می گرداند» (۹)

«فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ» = «چرا که انسان بسیار کفران کننده است!» (۱۰)

«إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» = «هنگامی که بدی به او رسد بیتابی می کند» (۱۱)

«مَنُوعًا» = «مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد)» (۱۲)

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» = «ما انسان را در رنج آفریدیم» (۱۳)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى» = «به یقین انسان طغیان می کند» (۱۴)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» = «به درستی که انسان در زیان است» (۱۵)

خدای عزوجل در آیاتِ فوق الذکر بدون هیچ گونه استعاره یا کنایه ای انسان را با صفاتِ رذیلهْ معرفی فرموده است، اما در جمع این آیات با آیه ۷ سوره سجده باید گفت: (والله اعلم)

خدایتعالی وقتی اراده فرمود که انسان را به شکلِ جسمانی بر روی زمین خلق کند، از خاکی بی ارزش با صفاتی رذیله به شرح آیاتِ فوق الذکر و نسلش را از آبی متعفن با همان صفات، به صورت جسمی بسیار زیبا و نیکو خلق فرمود، همچنان که می فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» = «و ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم» (۱۶) و می فرماید: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» = «انسان را از نطفه بی ارزشی آفرید» (۱۷) و می فرماید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ ط

۱- اسراء ۶۷

۲- اسراء ۸۳

۳- اسراء ۱۰۰

۴- کهف ۵۴

۵- انبیاء ۳۷

۶- حج ۶۶

۷- یس ۷۷

۸- فصلت ۴۹

۹- فصلت ۵۱

۱۰- شوری ۴۸

۱۱- معارج ۲۰

۱۲- معارج ۲۱

۱۳- بلد ۴

۱۴- علق ۶

۱۵- عصر ۲

۱۶- مؤمنون ۱۲

۱۷- نحل ۴

ينٍ» = «او همان كسى است كه هر چه را آفريد نيكو آفريد؛ و آفرينش انسان را از گل آغاز كرد» (۱)

و مى فرمايد: «فاحسن صوركم» = «و شما را با زيباترين شكل خلق فرمود» (۲) و (۳). و مى فرمايد: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِى أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» = «كه ما انسان را در بهترين صورت و نظام آفريديم» (۴).

كه همه اين آيات به همين خلقت جسمانىِ واقعاً نيكو اشاره دارند. چرا كه آفرينش يك جسم به اين زيبايى، از خاك و نطفه اى متعفن، انصافاً خلقتى نيكوست كه جاى احسن دارد.

بعد از آنْ روحى با عظمتِ بسيار نيكوتر كه گرايش الهى دارد و قبلاً آن را در عالِم روح يا ذّر خلق فرموده بود بر اين جسم نيكو دميد و به آن بها و ارزش عنايت فرمود، طورى كه لايق سجده فرشتگان شد، همچنان كه مى فرمايد: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِى فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» = «هنگامى كه كار آن را به پايان رساندم و در او از روح خود (يک روح شايسته و بزرگ) دميدم، همگى براى او سجده كنيد!» (۵)

و مى فرمايد: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِى فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» = «هنگامى كه آن را نظام بخشيدم و از روح خود در آن دميدم، براى او به سجده افتيد!» (۶).

و آن جسم به واسطه اين روح الهى طورى مقام گرفت كه خداى تعالى اين خلقت را به صفتِ «احسن الخالقين» ناميد، همچنان كه مى فرمايد: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» = «سپس آن را آفرينش تازه اى داديم (روح برآن دميديم)؛ پس بزرگ است خدايى كه بهترين آفرينندگان است!» (۷).

و به او عقل و بصيرت عنايت فرمود طورى كه خير و شَرش را مى شناسد، همچنانكه مى فرمايد: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» = «بلكه انسان از وضع خودش آگاه است» (۸)

و مى فرمايد: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» = «ما راه را به او نشان داديم، خواه شاكر باشد (و پذيرا گردد) يا ناسپاس!» (۹) و مى فرمايد: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» = «سپس فجور و تقوا (شر و خيرش) را به او الهام كرده است» (۱۰).

اما در اين بين اكثر انسانها به واسطه داشتنِ اختيار و به تبعيتِ شيطان و نفس اماره، از

۱- سجده۷

۲- تغابن۳

۳- مؤمن ۶۴

۴- تين ۴

۵- حجر ۲۹

۶- ص ۷۲

۷- مؤمنون ۱۴

۸- قیامت ۱۴

۹- انسان ۳

۱۰- شمس ۸

مسیر الهی فاصله گرفته و خود را چنان سقوط می دهند که به همان خاکِ بی ارزشِ اولیه تبدیل می کنند، همچنان که می فرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» = «سپس او را به پایین ترین مرحله (اولیه) بازگرداندیم» (۱) و به صفاتی که در آیاتِ فوق الذکر اشاره فرموده، نزدیک می شوند. فقط تعداد کمی در همان خلقت نیک باقی می مانند.

آیاتِ فوق الذکر هم اشاره به این اکثریت دارد. و این یک قائده کلی است که وقتی جمعیتِ زیادی که دارای صفاتی یکسانند هر چند که عده قلیلی هم آن صفات را نداشته باشند، ولی همه را با آن صفات خطاب کنند و در عینِ حال استثناء را هم از آن خطاب در نظر می گیرند. بنابراین خطابِ آیات به همه انسانها نیست بلکه به آنهایی است که از این مسیرِ احسن خود را دور کنند، همچنان که می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيرُ مَمْنُونٍ» = «مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی تمام نشدنی است!» (۲) و می فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» = «به درستی انسانها در زیانند. مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دهند» (۳).

خلاصه کلام: اولاً: آیه «سجده» هیچ تضادی با آیاتِ مورد بحث ندارد که بخواهند اشکال کنند، چرا که آیه سجده به خلقتِ نیک و احسن اشاره دارد و صد البته خلقتِ جسمی به این زیبایی، از خاک یا نطفه ای متعفن، نیک و احسن است.

ثانیاً: آیاتِ مورد بحثْ توصیفِ آنهایی است که از مسیر حق جدا شده و به «اسفل سافلین» یا همان خاک و نطفه ی متعفن و ظلوم و کفور و ناسپاس و بخیلِ اولیه ی خود برگشته اند، نه اینکه این آیات، خلقت اولیه ی انسان را که در نیکوترین حالتِ خود بوده است توصیف فرمایند (والله اعلم).

إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً (۲۰)

وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً (۲۱)

إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲)

الَّذينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ (۲۳)

هنگامی که بدی به او رسد بیتابی می کند (۲۰) و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد) (۲۱) مگر نمازگزاران (۲۲) آنها که نمازها را پیوسته بجا می آورند (۲۳)

۱- تین ۵

۲- تین ۶

۳- عصر ۲و۳

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۱۵۱، از کافی، از امام صادق (ع) در ذیل آیه «۲۳» آورده است:

مراد از «صلاتهم دائمون» (۱)، نماز نافله است و منظور از «صلاتهم یحافظون» (آیه ۳۴)، نمازهای واجب است.

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵)

و کسانی که در اموالشان حقی معلوم (۲۴) برای سائل و محروم است (۲۵)

☼ نکته:

در معنای «حق معلوم» دو نقل به این شرح آورده اند:

۱) عده ای از مفسرین «حق معلوم» را همان زکات واجب تفسیر کرده اند.

۲) عده ی دیگر آن را غیر از زکات تفسیر کرده و به حدیثی از امام صادق (ع) در این خصوص استناد کرده اند.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۱۴۶، (که منبع قول اول هم هست) نظریه دوم را تأیید کرده و آورده است:

زکات مواردی معین دارد و منحصر در سائل و محروم نیست بلکه در آیه ۶۰ سوره توبه مواردش عبارت است از فقراء و مساکین و مأمورین جمع آوری زکات و کفاری که با دادن زکات به ایشان می توان دلهایشان را متمایل به اسلام کرد و آزاد کردن بردگان و هر موردی که خدا راضی باشد، ولی ظاهر آیه مورد بحث انحصار موارد حق معلوم در دو مورد سائل و محروم است و سائل به معنای فقیری است که از گدایی و سؤالْ عفت دارد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۸۳، از کافی، از امام صادق (ع):

خداوند برای فقرا در اموال اغنیاء حقی واجب نموده که به واسطه ادای آن، ستایش نمی شوند و آن حق، زکات است. به دادن زکات، خون آنها محفوظ می شود و مسلمان گفته می شوند. ولی «حق معلوم» غیر زکات است و آن چیزی است که شخص به قدر وسع و استطاعتِ مالش بر خود واجب می کند. اگر بخواهد در هر روز و یا در هر جمعه و هفته و یا ماه، آن را ادا می کند.

در المیزان، ج ۳۹، ص ۱۵۲، از کافی، از امام صادق (ع): محروم، کاسبی است که خرید و فروش ندارد و می خواهد از دسترنج خود استفاده کند، اما کسی به او مراجعه نمی کند. و نیز فرمود:

۱- آیه ۲۳

محروم مردی است که عقلش به جاست ولی کاسبی است که خدا روزی اش را تنگ گرفته است.

☼ مؤلف:

این روایت می خواهد بفرماید: محروم، همان فقیری است که به درِ خانه ها نرفته و تکدی نکرده و آبرویش را در معرض عموم قرار نمی دهد ولی سائل، آبرو نگه نمی دارد. و این روایت با گفته صاحب المیزان که سائل را فقیری که آبرو دارد معرفی کرده، مخالف است. و البته روایت، در کمالِ صحت است، چرا که کلمه «سائل» به معنای شخصِ سؤال کننده است یعنی درخواست گدایی می کند پس معنایی که صاحب المیزان برای سائل آورده، صحیح نمی باشد.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل۸۵، ص ۸۰۸، چ۱، از حضرت علی (ع):

کسی که مالش را به دیگران نمی خوراند توانگر مشمار بلکه او را فقیری بدبخت فرض کن.

از همان منبع، فصل۸۵، ص ۸۰۲: بخشش را بزرگ مشمار هر چند که بزرگ باشد چرا که قدر و رتبه درخواست از آن بزرگتر است.

از همان منبع، فصل۷۷، ص ۷۱۵: هر کس خوبی را به بدی جواب دهد مغلوب گردد و هر کس بدی را به خوبی جواب دهد غالب گردد.

از همان منبع، فصل۷۹، ص ۷۴۱:

چه خوش است جود و بخشش در حال نداری و چه زشت است بخل در حال دارایی.

از همان منبع، فصل۷۷، ص ۶۸۶: هر کس همتش فقط در خرجِ شکمش باشد قیمتش به اندازه چیزی است که از شکمش خارج می گردد.

از همان منبع، ص ۶۸۴: هر کس با داشتن توانایی، سائل را محروم سازد، گرفتارِ ناامیدی شود.

از همان منبع، فصل۴۹، ص ۴۷۷: ملازمِ آخرتْ باش دنیا خودش به خواری پیشِ تو خواهد آمد.

از همان منبع، ج ۱، فصل۴۴، ص ۴۵۶: صدقه ی پنهانْ گناه را می پوشاند و صدقه ی آشکارْ مال را زیاد می کند و مردنِ بد را از بین می برد.

از همان منبع، فصل۹، ص ۲۳۷: به راستی که خداوند سبحان روزی فقرا را در اموال اغنیاء واجب کرده و قرار داده است پس هیچ فقیری گرسنه نماند جز آن که ثروتمندی حق خدا را از

فقیر باز گیرد و خدا این قسمت را از اغنیاء بازخواست خواهد فرمود.

در کتاب حلیت المتقین علامه مجلسی، ص ۲۱۱، چ۱، از رسول خدا (ص):

فقر و درویشی امانتِ خداست بر خَلْقَش، پس هر که آن را پنهان دارد حق تعالی او را مثل ثواب کسی بدهد که روزها روزه باشد و شبها به نماز ایستاده باشد. و هر کس آن را اظهار کند نزد کسی که قادر به اجابت کردنش باشد ولی اجابت نکند، گویا که آن فقیر را کشته است.

از همان منبع، ص ۲۱۲، از امام صادق (ع): هر کس مؤمنی را به خاطر پریشانی (و فقرش) حقیر شمارد، حق تعالی در قیامت او را در حضورِ خلایق رسوا کند.

از همان منبع، ص ۲۱۱، از امام صادق (ع):

هرچه ایمانِ بنده زیاد می شود تنگ روزی تر می گردد. و اگر نه این بود که مؤمنین مبالغه در دعای طلبِ روزی می کردند هر آینه آنها را به حالی تنگ تر از آن چه دارند می انداخت.

در نصایح، ص ۳۸۰، از امام علی (ع): چون کار خیری یافتید یا به شما پیشنهاد شد اگر توانایی دارید حتماً آن را انجام دهید چون اعمال خیر، مرگ ناگهانی و بد را که هر لحظه ممکن است به سببِ اعمالِ زشتِ انسان به او برسد از او دفع می کند.

وَ الَّذينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۲۶)

و آنها که به روز جزا ایمان دارند (۲۶)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۸۳، از کافی، از امام باقر (ع): در ذیل آیه۲۶ «والذین یصدقون بیوم الدین» :

مراد از دین در این آیه، روز ظهور و خروج حضرت قائم حجت (ع) است.

وَ الَّذينَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷)

إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۸)

وَ الَّذينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ (۲۹)

إِلاَّ عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومينَ (۳۰)

فَمَنِ ابْتَغى وَراءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ العادُونَ (۳۱)

وَ الَّذينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ (۳۲)

وَ الَّذينَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ (۳۳)

وَ الَّذينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ (۳۴)

أُولئِكَ فى جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ (۳۵)

فَما لِ الَّذينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعينَ (۳۶)

عَنِ الْيَمينِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزينَ (۳۷)

أَ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعيمٍ (۳۸)

كَلَّا إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ (۳۹)

و آنها كه از عذاب پروردگارشان بيمناكند (۲۷) چرا كه هيچ كس از عذاب پروردگارش در امان نيست (۲۸) و آنها كه دامان خويش را (از بى عفتى) حفظ مى كننـد (۲۹) جز با همسـران و كنيزان (كه در حكم همسرند آميزش ندارند)، چرا كه در بهره گيرى از اينها مورد سرزنش نخواهند بود! (۳۰) و هر كس جز اينها را

طلب کند، متجاوز است! (۳۱) و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند (۳۲) و آنها که با ادای شهادتشان قیام می نمایند (۳۳) و آنها که بر نماز مواظبت دارند (۳۴) آنان در باغهای بهشتی (پذیرایی و) گرامی داشته می شوند (۳۵) این کافران را چه می شود که با سرعت نزد تو می آیند (۳۶) از راست و چپ، گروه گروه (و آرزوی بهشت دارند)! (۳۷) آیا هر یک از آنها (با این اعمال زشتش) طمع دارد که او را در بهشت پر نعمت الهی وارد کنند؟! (۳۸) هرگز چنین نیست؛ ما آنها را از آنچه خودشان می دانند آفریده ایم! (۳۹)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۸۵، از امام کاظم (ع)، در ذیل آیه ۳۴ «والذین هم علی صلاتهم یحافظون» :

شیعیانی که نماز پنجگانه را در اوقاتشان به جا آورند و عارف به حق نماز باشند و کاری را بر نماز مقدم ندارند در نامه اعمال آنها بیزاری از آتش دوزخ را برای آنها بنویسند. و آنهایی که نماز را به جا می آورند، ولی کارهای خود را بر آن مقدم می دارند، اگر بخواهد خداوند آنان را بیامرزد و اگر بخواهد نمی آمرزد.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۵۲، از رسول اکرم (ص):

هر کس نماز عصرش فوت شود گویی با کشتار و غارت از خاندان و مالش جدا شود.

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (۴۰)

سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما قادریم (۴۰)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۸۶، از تأویل الایات، از امام صادق (ع):

در این آیه «مشارق» ، پیغمبران و «مغارب» ، اوصیای آنهاست.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۱۶۳، از امیرالمؤمنین (ع): خورشید «۳۶۰» مشرق و «۳۶۰» مغرب دارد، از آن نقطه ای که امروز طلوع کرده، دیگر طلوع نمی کند تا سال بعد در همان روز.

☼ مؤلف:

در روایت فوق اشکالی به چشم می خورد چرا که ۳۶۵ افق به واسطه ۳۶۵ روزِ سال صحیح است. و احتمالاً راوی یا مترجم به جای ۳۶۵، به اشتباه عدد ۳۶۰ را ثبت کرده است (۱)رحمن۱۷(۲).

عَلی أَنْ نُبَدِّلَ خَیْراً مِنْهُمْ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقینَ (۴۱)

فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا حَتَّی یُلاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذی یُوعَدُونَ (۴۲)

یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ سِراعاً کَأَنَّهُمْ إِلی نُصُبٍ یُوفِضُونَ (۴۳)

که جای آنان را به کسانی بـدهیم که از آنها بهترنـد؛ و ما هرگز مغلوب نخواهیم شد! (۴۱) آنان را به حال خود واگـذار تا در باطل خود فرورونـد و بازی کننـد تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات نماینـد! (۴۲) همان روز که از قبرها بسرعت خارج می شوند، گویی به سوی بتها می دوند (۴۳)

ص: ۴۶۰

۱- برای توضیح بیشتر به آیه مشرقین و مغربین

۲- مراجعه شود

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۴۴) در حالی که چشمهایشان از شرم و وحشت به زیر افتاده و پرده ای از ذلت و خواری آنها را پوشانده است! این همان روزی است که به آنها وعده داده می شد! (۴۴)

در جامع، ج ۷، ص ۲۸۷، از تأویل الآیات، از امام باقر (ع): روز موعود، روز خروج قائم (ع) است.

☼ مؤلف:

آیه (۴۳) به خروج همه مردم از قبرها اشاره می فرماید، در صورتی که در رجعت فقط عده قلیلی برمی گردند، بنابراین آیه شریفه۴۴، نیز در وصفِ حالِ مجرمین در قیامت است نه رجعت. پس یا باید روایتِ فوق را «جنبه تطبیق کلی بر مصداق» فرض کنیم با این توضیح: «رجعت و ظهور هم به واسطه نزدیکی و شباهت به قیامت می توانند بر آیه شریفه تطبیق کنند» . و یا اینکه این روایت را امام باقر (ع) در وصفِ آیات رجعت و دو آیه «وقتِ معلوم» بیان فرموده است و مفسرین به اشتباه آن را در ذیلِ این آیه شریفه قرار داده اند. (والله اعلم).

توجه: دو آیه «وقت معلوم» :

۱ - (حجر۳۸).

۲ - (ص ۸۱).

توجه: آیات «رجعت» از جمله:

۱ - (نحل۸۳).

۲ - (انبیاء۹۵).

۳ - (اسرا ۸ - ۴) و ...

در کافی، ج ۵، ص ۵۴۱، از امام صادق (ع): راه های غیر مشروع شش آفت دارد، سه تا در دنیا و سه تای دیگر در آخرت، اما دنیوی: نابودی نور ایمان از چهره، باعث فقر و نداری، کوتاهی عمر. و اما در آخرت: خشم خدا، سختی حساب، آتش ابدی.

در بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲، از امام حسین (ع):

هیچ کس روز قیامت در امان نیست، مگر آن که در دنیا خداترس باشد.

در تحف العقول، ص ۵۱۷، از امام حسن عسکری (ع):

از گناهانی که آمرزیده نشود این است که گفته شود: کاش به جز بر این گناه، مواخذه نشوم.

در بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۹، از حضرت زهرا (س): کسی که عبادت های خالصانه ی خود را به سوی خدا بفرستد، پروردگار بزرگ بهترین مصلحت او را به سویش فرو خواهد فرستاد.

خلاصه آیات سوره معارج:

۱ - سَال سائل ۲ - معارج ۴ - روز پنجاه هزار سال ۱۹ - هلوعا ۲۳ - صلاتهم دائمون ۲۴ - حق معلوم ۲۵ - سائل و محروم ۳۴ - صلاتهم یحافظون ۴۰ - مشارق و مغارب.

ص :۴۶۱

۷۱ سوره نوح

۷۱ – سوره نوح.

مکی است و ۲۸ آیه دارد.

خلاصه مطالب: بعثت و تبلیغ حضرت نوح (ع) و غرق قومش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ (۱)

قالَ يا قَوْمِ إِنِّی لَكُمْ نَذيرٌ مُبينٌ (۲)

أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطيعُونِ (۳)

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذا جاءَ لا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴)

قالَ رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمی لَيْلاً وَ نَهاراً (۵)

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعائی إِلاَّ فِراراً (۶)

وَ إِنِّی كُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْباراً (۷)

ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهاراً (۸)

ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْراراً (۹)

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفَّاراً (۱۰)

يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً (۱۱)

وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً (۱۲)

ما لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً (۱۳)

وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْواراً (۱۴)

أَ لَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً (۱۵)

وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجاً (۱۶)

وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَباتاً (۱۷)

ثُمَّ يُعيدُكُمْ فيها وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْراجاً (۱۸)

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِساطاً (۱۹)

لِتَسْلُكُوا مِنْها سُبُلاً فِجاجاً (۲۰)

قالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنی وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلاَّ خَساراً (۲۱)

وَ مَكَرُوا مَكْراً كُبَّاراً (۲۲)

وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً (۲۳)

وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثيراً وَ لا تَزِدِ الظَّالِمينَ إِلاَّ ضَلالاً (۲۴)

مِمَّا خَطيئاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا ناراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصاراً (۲۵)

وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرينَ دَيَّاراً (۲۶)

إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لا يَلِدُوا إِلاَّ فاجِراً كَفَّاراً (۲۷)

رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِیَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ لا تَزِدِ الظَّالِمينَ إِلاَّ تَباراً (۲۸)

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و گفتیم: «قوم خود را انذار کن پیش از آنکه عذاب دردناک به سراغشان آید!» (۱) گفت: ای قوم! من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم (۲) که خدا را پرستش کنید و از مخالفت او بپرهیزید و مرا اطاعت نمایید! (۳) اگر چنین کنید، خدا گناهانتان را می آمرزد و تا زمان معینی شما را عمر می دهد؛ زیرا هنگامی که اجل الهی فرا رسد، تأخیری نخواهد داشت اگر می دانستید! (۴) (نوح) گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (بسوی تو) دعوت کردم (۵) اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود! (۶) و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشهایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند! (۷) سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم (۸) سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنان بیان داشتم! (۹) به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است (۱۰) تا بارانهای پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد (۱۱) و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد! (۱۲) چرا شما برای

خدا عظمت قائل نیستید؟! (۱۳) در حالی که شما را در مراحل مختلف آفرید (تا از نطفه به انسان کامل رسیدید)! (۱۴) آیا نمی دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است (۱۵) و ماه را در میان آسمانها مایه روشنایی و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است؟! (۱۶) و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید (۱۷) سپس شما را به همان زمین بازمی گرداند و بار دیگر شما را خارج می سازد! (۱۸) و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده ای قرار داد (۱۹) تا از راههای وسیع و دره های آن بگذرید (و به هر جا می خواهید بروید)! (۲۰) نوح گفت: پروردگارا! آنها نافرمانی من کردند و از کسانی پیروی نمودند که اموال و فرزندانشان چیزی جز زیانکاری بر آنها نیفزوده است! (۲۱) و (این رهبران گمراه) مکر عظیمی به کار بردند (۲۲) و گفتند: دست از خدایان و بتهای خود برندارید (به خصوص) بتهای «ود» ، «سواع» ، «یغوث» ، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید! (۲۳) و آنها گروه بسیاری را گمراه کردند! خداوندا، ظالمان را جز ضلالت میفزا! (۲۴) همگی بخاطر گناهانشان غرق شدند و در آتش دوزخ وارد گشتند و جز خدا یاورانی برای خود نیافتند! (۲۵) نوح گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! (۲۶) چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند! (۲۷) پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند و جمیع مردان و زنان باایمان را بیامرز؛ و ظالمان را جز هلاکت میفزا! (۲۸)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۹۱و۲۹۲ ذیلِ آیه ۱۲، از کافی آورده که سعید بن سیار از امام صادق (ع) پرسید:

برای من فرزند متولد نمی شود. فرمود: هر شب صد مرتبه استغفار کن و اگر فراموش کردی، در روز بگو. خداوند می فرماید: «و یمددکم باموال و بنین ... » استغفار کنید تا خداوند شما را به مال بسیار و پسران متعدد کمک فرماید و باغهای خرم و نهرهای جاری به شما عطا کند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۱۸۲، از خصال، از امام علی (ع):

استغفار بسیار کن، تا رزق را به سوی خود جلب کنی.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۷۴، از رسول خدا (ص):

کسی که برای من یک چیز ضامن شود من برای او چهار چیز ضامن شوم، اگر صله رحم کند، خدا او را دوست بدارد، رزقش را زیاد کند، عمرش را طولانی گرداند و او را به بهشت وارد سازد.

وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجاً (۱۶)

و ماه را در آنها (آسمانهای هفت گانه) نور و خورشید را سرچشمه نور کرد (۱۶)

☼ نکته:

ضمیر «هن» در آیه شریفه به «آسمانهای هفت گانه» در آیه قبل بر می گردد. که ممکن است سؤالی به ذهن برسد که آیا نور هفت آسمان از همین خورشید و ماه می باشد؟

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۱۷۸، در پاسخ آورده است:

ص: ۴۶۳

و اما اینکه فرمود: قمر را در آسمانها نور قرار داد و آسمانها را ظرف قمر خواند منظور به طوری که گفته اند این است که بفرماید قمر در ناحیه آسمانها قرار دارد، نه اینکه همه آسمانها را نور می دهد، مثل این که خود ما می گوییم در این خانه ها یک چاه آب هست، با اینکه چاه آب در یکی از آنها است و بدین جهت می گوییم که وقتی در یکی از آنها باشد مثل این است که در همه باشد و باز نظیر اینکه می گوییم به میان مردم بنی تمیم رفتم، با اینکه به خانه بعضی رفته ام.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۸۷، باب۱۱، از امام رضا (ع):

حق تعالی، عرش و ملائکه و آب را قبل از آسمان و زمین خلق فرمود. و آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و قادر بود بر این که به قدر یک چشم بر هم زدنی آسمانها و زمین را خلق کند لکن در شش روز آفرید تا بر ملائکه ظاهر کند آن چه را خلق می کند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۹۴، از ابن بابوبه، از امام صادق (ع): (در ذیل آیه «۲۳»)

پیش از نوح، طایفه ای از مؤمنین بودند که عبادت بسیار به جا می آوردند، آنها وفات کردند. برادرانشان سخت بر آنها اندوهناک شدند، شیطان نزد آنها آمد و گفت: من تمثال آنها را برای شما می سازم، مردم هم به آن صورتها مأنوس شدند و مشغول عبادت پروردگار شدند. یک قرن گذشت و آن مردم وفات کردند، شیطان نزد فرزندان آنها آمد و گفت: این تمثالها، خدایانی هستند که پدرانتان آنها را ستایش می کردند وآنها را گمراه کرد و بت پرستی از آن زمان آغاز شد.

☼ مؤلف:

گاهاً از ظواهر برخی روایات برداشت می شود که شیطان در بین مردم می آید و کارهایی عملی انجام می دهد. اما واقع مطلب غیر از این ظاهر است، بلکه شیطان از طریق وسوسه باعث می شود که مردم آن کارها را انجام دهند نه این که عملاً اقدام کند. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۱۸۲، از درمنثور، از ابن عباس: (ذیل آیه «۲۳»)

این اسماء (وَدّ، سواع، یغوث، یعوق و نسر) قبلاً اسامی مردان صالح از قوم نوح بوده، وقتی آنها از دنیا رفتند، مردم به وسوسه شیطانْ مجسمه هایی به اشکال و اسماء آنها ساختند ولی آنها را نمی پرستیدند، اما نسلهای بعدی آنها را پرستش می کردند.

ص :۴۶۴

☼ نکته:

بتهای عرب هم، همنام آن بت ها بودند نه اینکه دقیقاً همان بتها باشند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۱۸۳، از کافی، از امام صادق (ع):

نوح کشتی خود را در مسجد کوفه به دست خود ساخت و چوب آن را از محلی دور می آورد تا تمام شد. و امام (ع) اشاره به مکانی در کنار فرات کرد و فرمود: اینجا بود که مجسمه ها و بت های قوم نوح (ع) یعنی یغوث و یعوق و نسر نصب گردیده بود.

در جامع، ج ۷، ص ۲۹۶، از قمی (۱) آورده است که صالح بن میثم از امام باقر (ع) پرسید:

نوح از کجا دانست که مردم جز فاجر و کافر فرزند نزایند. امام (ع) فرمود: مگر نشنیدی قول خدایتعالی را که از برای نوح می فرماید: «لَنْ يؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ» (۲).

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۰۵ آورده است: وقتی دعوت نوح (ع) طولانی شد و اصرارِ آنان بر گناه امتداد یافت خداوند قطرات باران را ۴۰ سال از آنها قطع نمود و زنانِ آنان را عقیم و نازا ساخت.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۹۷، از کافی، از امام صادق (ع)، (۳) آورده است:

مقصود از بیت، «ولایت» است که هر کس وارد آن شود، در خانه پیغمبران وارد شده است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۹۷، از قمی، از امام صادق (ع): مراد از مؤمنین، علی (ع) و مؤمنات، فاطمه (س) و ظالمین، ستمکاران بر آل محمد (ص) هستند.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۵۱۷، چ ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

«ولایهُ علی بن ابی طالب حِصْنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ عَذابی» = «ولایت علی بن ابی طالب حصارِ من است، هر کس داخل آن شود از عذابم ایمن است» .

از همان منبع، ص ۳۰۹: «لا اله الا الله حِصْنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ عَذابی» = «لا اله الا الله حصارِ من است، هر کس داخل آن شود از عذابم ایمن است» .

در توحید، ص ۱۱، باب ۱، چ ۱، از امام رضا (ع)، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی: «لا اله الا الله حِصْنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ عَذابی بشروطها و انا من شروطها» = «لا اله الا الله حصارِ من است، هر کس داخل آن شود از عذابم ایمن است با شروط آن و من از جمله شروط آنم» .

۱- در ذیل آیه ۲۶

۲- هود۳۶

۳- در ذیل آیه ۲۸

۷۲ سوره جن

۷۲ – سوره جن . (مکی است و «۲۸» آیه دارد).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۹۹، از امام صادق (ع): هر کس سوره جن را بسیار تلاوت کند از اذیت و آزار اجنّه و سحر جادوگران محفوظ بماند و در امان باشد. در مکانی که جنیان هستند اگر این سوره را قرائت کند از آن جا بروند و پراکنده شوند و اگر آن را بخواند و بر پادشاه وارد شود از شر آن در امان باشد و اگر شخص محبوس آن را بخواند، خداوند بیرون آمدن از حبس را آسان کند و اگر در حالِ تنگیِ معیشتْ آن را قرائت کند، گشایش به او عطا فرماید.

خلاصه مطالب: ایمان آوردن طایفه ای از جنیان _ نبوت _ توحید _ معاد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقالُوا إِنَّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً (۱)

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا أَحَداً (۲)

وَ أَنَّهُ تَعالى جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً (۳)

وَ أَنَّهُ كانَ يَقُولُ سَفِيهُنا عَلَى اللَّهِ شَطَطاً (۴)

وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِباً (۵)

وَ أَنَّهُ كانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً (۶)

وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَما ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَداً (۷)

وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً (۸)

وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً (۹)

وَ أَنَّا لا نَدْرِي أَ شَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً (۱۰)

وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِكَ كُنَّا طَرائِقَ قِدَداً (۱۱)

وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً (۱۲)

وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً (۱۳)

وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولئِكَ تَحَرَّوْا رَشَداً (١۴)

وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً (١۵)

وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً (١۶)

لِنَفْتِنَهُمْ فيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذاباً صَعَداً (١٧)

وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً (١٨)

وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً (١٩)

قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّى وَ لا أُشْرِكُ بِهِ أَحَداً (٢٠)

قُلْ إِنِّى لا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً (٢١)

قُلْ إِنِّى لَنْ يُجيرَنى مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً (٢٢)

إِلاَّ بَلاغاً مِنَ اللَّهِ وَ رِسالاتِهِ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدينَ فيها أَبَداً (٢٣)

حَتَّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً (٢۴)

قُلْ إِنْ أَدْرى أَ قَريبٌ ما تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّى أَمَداً (٢۵)

عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً (٢۶)

إِلاَّ مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً (٢٧)

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما لَدَيْهِمْ وَ أَحْصى كُلَّ شَىْ ءٍ عَدَداً (٢٨)

بگو: به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فراداده اند، سپس گفته اند: ما قرآن عجیبی شنیده ایم (١) که به راه راست هدایت می کند، پس ما به آن ایمان آورده ایم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نمی دهیم! (٢) و اینکه بلند است مقام باعظمت

پروردگار ما و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است! (۳) و اینکه سفیه ما (ابلیس) درباره خداوند سخنان ناروا می گفت! (۴) و اینکه ما گمان می کردیم که انس و جن هرگز بر خدا دروغ نمی بندند! (۵) و اینکه مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می بردند و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می شدند! (۶) و اینکه آنها گمان کردند - همان گونه که شما گمان می کردید- که خداوند هرگز کسی را (به نبوت) مبعوث نمی کند! (۷) و اینکه ما آسمان را جستجو کردیم و همه را پر از محافظان قوی و تیرهای شهاب یافتیم! (۸) و اینکه ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می نشستیم؛ اما اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می یابد! (۹) و اینکه (با این اوضاع) ما نمی دانیم آیا اراده شری درباره اهل زمین شده یا پروردگارشان خواسته است آنان را هدایت کند؟! (۱۰) و اینکه در میان ما، افرادی صالح و افرادی غیر صالحند؛ و ما گروه های متفاوتی هستیم! (۱۱) و اینکه ما یقین داریم هرگز نمی توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم و نمی توانیم از (پنجه قدرت) او بگریزیم! (۱۲) و اینکه ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم؛ و هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از نقصان می ترسد و نه از ظلم! (۱۳) و اینکه گروهی از ما مسلمان و گروهی ظالمند؛ هر کس اسلام را اختیار کند راه راست را برگزیده است (۱۴) و اما ظالمان آتشگیره و هیزم دوزخند! (۱۵) و اینکه اگر آنها [= جن و انس] در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان می کنیم! (۱۶) هدف این است که ما آنها را با این نعمت فراوان بیازماییم؛ و هر کس از یاد پروردگارش روی گرداند، او را به عذاب شدید و فزاینده ای گرفتار می سازد! (۱۷) و اینکه مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید! (۱۸) و اینکه هنگامی که بنده خدا [= محمد (ص)] به عبادت برمی خاست و او را می خواند، گروهی پیرامون او بشدت ازدحام می کردند! (۱۹) بگو: «من تنها پروردگارم را می خوانم و هیچ کس را شریک او قرار نمی دهم!» (۲۰) بگو: «من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم!» (۲۱) بگو: (اگر بر خلاف فرمانش رفتار کنم) هیچ کس مرا در برابر او حمایت نمی کند و پناهگاهی جز او نمی یابم (۲۲) تنها وظیفه من ابلاغ از سوی خدا و رساندن رسالات اوست؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش کند، آتش دوزخ از آن اوست و جاودانه در آن می مانند! (۲۳) (کارشکنی کفار همچنان ادامه می یابد) تا آنچه را به آنها وعده داده شده ببینند؛ آنگاه می دانند چه کسی یاورش ضعیفتر و جمعیتش کمتر است! (۲۴) بگو: من نمی دانم آنچه به شما وعده داده شده نزدیک است یا پروردگارم زمانی برای آن قرارمی دهد؟ (۲۵) دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد (۲۶) مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد (۲۷) تا بداند پیامبرانش رسالتهای پروردگارشان را ابلاغ کرده اند؛ و او به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد و همه چیز را احصار کرده است! (۲۸)

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱) يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲)

بگو: به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده اند، سپس گفته اند: ما قرآن عجیبی شنیده ایم (۱) که به راه راست هدایت می کند، پس ما به آن ایمان آورده ایم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نمی دهیم! (۲)

☼ نکته:

در روایتی از تفسیر جامع (۱)، تعداد جنیان در شبِ جن را نُه نفر بیان کرده ولی در روایتی از المیزان (۲)، از احتجاج از حضرت علی (ع) نقل کرده که

۱- ج۷، ص ۳۰۰ و ۳۰۱

۲- ج۳۹، ص ۲۰۷

تعداد آنها ۷۱ هزار نفر بودند که با رسول خدا (ص) پیمان بسته که نماز و روزه و زکات و حج و جهاد به جا آورند و خیرخواهِ مسلمانان باشند.

و شاید برای جمع بین این دو روایت بتوان گفت: «ابتدا نُه نفر از جنیان که به دنبال دلیل عدم دسترسی به آسمانها می گشتند، صدای صوت قرآن را شنیده و بعد به طایفه های خود رفته و بقیه را آورده و همه با هم ایمان آورده باشند» (والله اعلم).

توجه: روایتی از تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۰۶، از عبد الله بن مسعود، آمده است که در شبِ جن، حضرت رسول (ص) به تنهایی با جنیان ملاقات داشت و هیچ یک از اصحاب با او نبودند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۰۵، از مجمع، از ابن عباس: (خلاصه روایت)

در ایامی که جنیان از صعود به آسمان ممنوع شده بودند و دیگر خبرهای آسمان به آنها نمی رسید به این نتیجه رسیدند که حتماً در عالم حادثه ای رخ داده است روزی که رسول خدا (ص) به سوی بازار عکاظ روانه بود، طایفه ای از جن برای جستجویِ آن علت، به سرزمین تهامه آمده بودند و از جلوی رسول خدا (ص) گذر کردند، در حالی که آن جناب مشغول نماز صبح بود، آنها ایستادند و به صوت قرآن گوش داده و گفتند حادثه، همین است و پس به سوی قوم خود برگشتند (آنها نُه نفر بودند از طایفه جنیانِ نصیبین و شیصبان که بزرگترین طایفه جنیان هستند).

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (۶) و اینکه مردانی از بشربه مردانی از جن پناه می بردند و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می شدند(۶)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۰۲، از قمی، از امام باقر (ع):

پیش از ولادت پیغمبر اکرم (ص) مردم نزد شخصِ کاهن می رفتند و به او می گفتند به شیطان و جنی که رفیق توست بگو فلانی به تو و جنیان پناه برده. (جنیان) وارد می شدند بر کهنه و خبر می دادند آنها را به اخبار آسمان و آنچه از فرشتگان شنیده بودند. و کهنه (کاهن ها) آن اخبار را به مردم می گفتند. چون پیغمبر (ص) متولد شد جنیان از رفتن به سوی آسمان منع شدند و آنها را راندند و نگذاشتند اخبار آسمان را کشف کنند و به کهنه برسانند و ایشان به مردم بگویند.

ص :۴۶۸

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۰۲و۳۰۳، از طبرسی، از مجاهد آورده است: چون یکی از عربها هنگام مسافرت در بیابان خوفناکی می رسید، می گفت: پناه می برم به بزرگ این بیابان از شر سفیهان، چون این سخن را می گفت یقین پیدا می کرد که او در امن و جوار آن بزرگ است و اول کسی که به جنیان پناه برد، طایفه ای از اهل یمن و بنی حنیفه بودند پس از آن به سایر اعراب سرایت کرد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۰۸، آورده است:

و از عالِم سؤال شد: آیا مؤمنین از جن داخل بهشت می شوند؟ فرمود: نه، ولکن خدایتعالی بین بهشت و دوزخ دشت هایی دارد که مؤمنین جن و فاسقان شیعه در آنجا منزل می کنند.

☼ مؤلف:

در روایت فوق گویا می خواهد بگوید: «اجنه به بهشت نمی روند» . ولی این قول مخالف نصِ صریحِ قرآن کریم است چرا که در سوره رحمن به صراحت بیان فرموده که کافران انسی و جنی به دوزخ و مؤمنینشان به بهشت وارد می شوند. پس باید توجیه شود و توجیهِ آن این است: بهشت مراتبی دارد و هر کس از جن و انس با توجه به مراتبشان در بهشت مخصوص به خودشان ورود می کنند از طرفی همانطور که در سوره رحمن به تفصیل در خصوص «چهار بهشت» آوردیم، ممکن است مراد از روایت فوق، بهشتِ مخصوصِ اجنه باشد که در مرتبه ای پایین تر از بهشتِ گروهِ انسی است چرا که ظرفیت شعوری اجنه از انسانها کمتر است (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۰۵، از کافی، از امام موسی بن جعفر (ع): (در ذیل آیه «۱۳» و اَنّا لَمّا ...)

«هدایت» ، ولایت علی (ع) است، آنها به ولایت ما ایمان آوردند و هر کس به ولایت آل محمد (ص) ایمان آورد از عذاب و خسران نمی ترسد. و این معنا، تأویل آیه است و نه تنزیل آیه.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۰۷، از کافی، از امام باقر (ع): (در ذیل آیه «۱۶» و اَنْ لَوِ استقاموا ...)

«طریقه» در این آیه، ولایت امیرالمؤمنین (ع) و ائمه (ع) بعد از آن حضرت می باشد، اگر این مردم بر ولایت ما ائمه با استقامت و پایدار باشند، خداوند دلهای آنها را از ایمان بیاشامد.

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً (۱۸) و به درستی مساجد (محلهای سجده)

مخصوص خداست پس با خدا کسی را نخوانید (۱۸)

☼ نکته:

در معنای «مساجد» مفسرین اقوالی آورده اند از جمله:

۱ – کعبه.

۲ – مسجد الحرام.

۳ – مسجد الحرام و مسجد الاقصی.

۴ – نمازها.

۵ – تمام مساجد در روی زمین.

۶ – تمام سطح زمین، همچنان که رسول خدا (ص) فرموده: «همه زمین را برای من مسجد و طهور کردند» .

۷ – از امام جواد (ع) روایت شده که اعضاء هفتگانه بدن است.

توجه: سه وجه اول با توجه به اینکه کلمه «مساجد» جمع است و با یک مسجد و دو مسجد منطبق نمی شود، صحیح نیست و نقل چهارم هم که اصلاً مرتبط با آن نمی باشد. و قول پنجم هم صحیح نمی باشد چرا که بعضی از مساجد برای خدا ساخته نشده مثل مسجد «ضرار» و مساجدی که هدف غیر الهی دارند.

و در رد قول ششم هم صاحبِ المیزان، ج ۳۹، ص ۲۱۱، (که منبع اقوال فوق هم هست) آورده است:

درست است که رسول خدا (ص) فرموده که امت اسلام می توانند در هر نقطه از زمین نماز بخوانند و حتی اگر آب نیافتند با خاک و سنگ روی زمین می توانند طهارت بگیرند (برخلاف یهود و نصارا که نمازشان تنها باید در کلیسا و کَنیسه باشد)، اما این روایت نمی تواند مؤید این تعبیر باشد و با جمله دوم آیه که می فرماید: «برای خدا شریکی مخوانید» تناسبی ندارد.

همان منبع آورده است:

از امام جواد (ع) روایت شده که مراد به مساجد، اعضاء هفتگانه بدن است که در سجده باید روی زمین قرار گیرد:

۱ – پیشانی.

۲ و ۳ – دو کف دست.

۴ و ۵ – دو سر زانو.

۶ و ۷ - دو سر انگشتان بزرگ پا. اما به نظر ما و با در نظر گرفتن این حدیث باید بگوییم مراد از آن، این است که مواضع هفتگانه سجود تنها به خدا اختصاص یافته نه اینکه غیر از آن هفت عضو از آنِ خدا نباشد. ولی از آن جایی که مظهر و مصداق بارز عبادت همان سجده است و سجده وقتی به نحو صحیح صورت می گیرد که هفت عضو بدن بر روی زمین قرار گیرند لذا مراد از مساجد همان اعضاء هفت گانه اند و معنای آیه این است که: اعضاءِ سجدهٔ مختص به خدایتعالی است، پس تنها برای خدا سجده کنید و این اعضاء را در سجده برای او به کار بندید و به غیر او سجده نکنید. (والله اعلم).

ص :۴۷۰

در المیزان، ج ۳۹، ص ۲۲۷، از عیاشی، از امام جواد (ع): باید دست سارق را از آخرین بند انگشتان قطع کنند و کف دست را باقی بگذارند چرا که رسول خدا (ص) فرمود: سجده باید بر هفت موضع بدن واقع شود، پیشانی و دو کف دست و دو سر زانو و دو انگشت پا، پس اگر دست دزد را از مچ و یا از مرفق قطع کنند، دستی باقی نمی ماند تا با آن سجده کند، خدایتعالی هم فرموده: (ان المساجد لله) و منظورش از مساجد همان عضوهای هفتگانه ای است که بر آن سجده می شود و معنای جمله: (فلا تدعوا مع الله احداً) هم همین است که چیزی که خاصِ خداست نباید قطع شود.

توجه: صاحب المیزان، ج ۳۹، ص ۲۲۸، از کافی، از امام صادق (ع) روایتی آورده که در آن اعضای ۷ گانه فوق را در سجده واجب دانسته و نیز آورده که نهادن بینی بر خاک مستحب است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۰۹، از کافی، از امام رضا (ع): مراد از مساجد، ائمه و اوصیا یکی بعد از دیگری می باشد و نباید به جز آنها کسی دیگر را امام و وصی دانست، اگر کسی غیر از ائمه (ع) را امام بداند مثل آن است که برای خدا شریک قائل شده است.

ازهمان منبع، ص ۳۰۷، ازابوالفتوح، ازپیامبر(ص): خدا زمین را برای من مسجد قرار داده و خاکش را طهور ساخته تا هر کجا برسم خود و امتم نماز کنیم و هر جا آب نیافتیم به خاک تیمم نماییم.

در بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳، از رسول خدا (ص):

مَثَلِ امام همانند کعبه است که بر گِردَش می چرخند و او بر گِردِ چیزی نمی چرخد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۱۱و۳۱۲، از کافی، از امام باقر (ع): (در ذیل آیه۲۷: الا من ارتضی من رسول)

به خدا قسم، محمد از کسانی است که او را برگزیده و راضی است که غیب خود را به او اطلاع دهد. و خداوند داناست به آن چیزی که از نظر خلایق غایب است پیش از آفرینش آنها و پیش از آن که حکم و امری فرماید در آن چه اراده کند و گاهی «بداء» حاصل می شود، حکم و امضاء نمی کند، اما آن چه را خدای عزوجل تقدیر و حکم و امضاء فرموده، علم و دانش آن را به رسول اکرم (ص) عطا فرموده و آن حضرت به ما ائمه (ع) تعلیم نموده و نزد ما موجود است.

درجامع، ج ۷، ص ۳۱۲و۳۱۳، از قمی، از امام باقر(ع): (ذیل آیه ۲۸: لیعلم ان قد): امیرالمؤمنین (ع) به

علم پیغمبر اکرم (ص) احاطه دارد و خداوند به آن حضرت دانش هر چیزی را که از زمان آدم بوده و تا قیامت خواهد بود از فتنه ای که در عالم ایجاد می شود عطا فرموده است. زلزله باشد یا خسوف و کسوف و یا هلاکت امتهای گذشته و آینده و عدد پیشوایان عادل و ظالم. تمام آنها را به اسم و رسم و نسب می شناسد. و آن چه می میرند یا کشته می شوند و چه تعداد پیشوایانی هستند که کسی آنها را یاری نمی کند، ولی یاری نرساندن مردم به آنها، ضرری به ایشان نمی زند و چه پیشوایانی که مورد نصرت هستند و نصرتِ یاورانشان به آنها، نفعی به ایشان نمی رساند.

«جن از منظر قرآن کریم»

خداوند سبحان در ۱۶ سوره مبارکه و با سه واژه ی «جن» (۲۱ بار)، «جان» (۵ بار)، «الجنه» (۳ بار) از مخلوقاتی به نام «جن» ، نام برده است. که در حدود ۱۷ بار به همراه انسان استعمال شده است. کلمه «جن» به معنای چیزی است که مستور بوده و قابل رؤیت نباشد. به همین خاطر به بچه ای که داخل رحم مادر است چون دیده نمی شود «جنین» گویند. و اینکه در روایات آمده که در زیر ناخن ها، جن یا شیطان نهفته است و یا با کوزه لب شکسته آب مخورید که در آن جن یا شیطان نهفته است، در حقیقت وجود میکروب هایی است که به دلیل نامرئی بودنشان به «جن» مرسومند و در آنجا قرار دارند نه اینکه واقعاً موجود و مخلوقی به نام «جن» در زیر ناخن یا لبِ شکسته ی کوزه باشد.

آیاتی که خدایتعالی در قرآن کریمش به مخلوقی به نام «جن» اشاره فرموده بدین شرح است:

۱ – انعام: «وَجَعَلُواْ لِلّهِ شُرَكَاء الْجِنَّ» = «و گروهی ازكفار برای خدا شركایی ازجن قراردادند» (۱).

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نِبِيٍّ عَدُوّاً شَيَاطِينَ الإِنسِ وَالْجِنِّ» = «و همچنین قرار دادیم برای هر پیامبری، دشمنی، از شیاطین انسی و جنی» (۲). «وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُم مِّنَ الإِنسِ» = «و روزی که همه آنها محشور شوند خطاب شود ای گروه جن شما بر انسان فزونی یافتید» (۳).

«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ» = «ای گروه جن و انس آیا برای شما رسولی از جنس خودتان نفرستادیم؟» (۴).

۲ – اعراف: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» = «(شیطان گفت:) مرا از آتش آفریده ای و او را از گل!»

۱– آیه ۱۰۰

۲– آیه ۱۱۲

۳– آیه۱۲۸

۴– آیه ۱۳۰

(۱). «قَالَ ادْخُلواْ فِی أَمَم قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِکَم مِّن الْجِنِّ وَالإِنسِ فِی النَّارِ» = «خدا گوید داخل شوید در زمره آن گروه از جن و انس که پیش از شما به آتش دوزخ داخل شدند» (۲). «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ» = «و در حقیقت از جن و انس بسیاری را برای جهنم واگذاردیم» (۳).

۳ – هود ۱۱۹ و ۴ – سجده ۱۳: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ» = «جهنم را از همه (سرکشان و طاغیان) جن و انس پر خواهم کرد!» .

۵ – حجر ۲۷: «الْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ» = «و جن را قبلاً (قبل از شما) از آتشی سموم آفریده بودیم» .

۶ – اسراء ۸۸: «قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَی أَن یَأْتُواْ بِمِثْلِ هَـذَا الْقُرْآنِ ... » = «بگو ای پیامبر که اگر انس و جن متفق شوند که مانند قرآن کتابی بیاورند ... نمی توانند» .

۷ – کهف ۵۰: «کَانَ مِنَ الْجِنِّ ... وَذُرِّیَّتَهُ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِی» = «شیطان از جن بود ... و فرزندان شیطان ... » .

۸ – نمل: «وَحُشِرَ لِسُلَیْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّیْرِ فَهُمْ یُوزَعُونَ» = «و سپاهیان سلیمان از گروه جن و انس و پرندگان تحت فرمان رؤسای خود در رکابش حاضر آمدند» (۴).

«قَالَ عِفْریتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِکَ وَإِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ» = «عفریت جن گفت من قبل از آن که از جایگاهت برخیزی (تخت بلقیس) را به حضور آورم» (۵).

۹ – سبا: «وَمِنَ الْجِنِّ مَن یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ» = «و از جن به اذن پروردگار در حضورش به خدمت (سلیمان) پرداختند» (۶). «فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ مَا لَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِینِ» = «پس وقتی گروه جن از مرگ سلیمان آگاه شدند، اگر از اسرار غیب آگاه بودند تا دیر زمانی در عذاب ذلت باقی نمی ماندند» (۷). (به استنادِ این آیه شریفه اجنه اسرارِ غیبی نمی دانند).

«بَلْ کَانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ ... » = «بلکه آنها گروه جن را عبادت می کردند ... » (۸).

۱۰ – صافات ۱۵۸: «وَجَعَلُوا بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْجِنَّهِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّهُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ» = «آنها [= مشرکان] میان او [= خداوند] و جن، (خویشاوندی و) نسبتی قائل شدند؛ در حالی که جنیان بخوبی می دانند که این بت پرستان در دادگاه الهی احضار می شوند!»

۱۱ – فصلت: «خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ» = «و چون امتهایی از جن و انس که درگذشتند» (۹). «رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ» = «پروردگارا به ما نشان بده از آن دو گروه جن و انس که ما را گمراه کردند» (۱۰).

۱- آیه۱۲

۲- آیه ۳۸

۳- آیه ۱۷۹

۴- آیه ۱۷

۵- آیه ۳۹

۶- آیه ۱۲

۷- آیه۱۴

۸- آیه۴۱

۹- آیه ۲۵

۱۰- آیه ۲۹

۱۲ – احقـاف: «خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ» = «و چون امتهایی از جن و انس که درگذشـتند» (۱). «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَراً مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ ... (۲۹) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَى ... (۳۰) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ ... (۳۱) وَمَن لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ ... (۳۲)» = «ای رسول: یـادآر وقتی را که چنـد نفر از جنیـان را متوجه تو گردانیـدیم تا اسـتماع آیات قرآن کننـد چون نزد رسول رسـیدند با هم گفتنـد گوش فرا دهید، چون قرآن تمام شد، ایمان آوردند و به سوی قومشان برای تبلیغ بازگشـتند و گفتند ای طایفه ما، ما آیات کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده بود در حالی که کتب آسمانی نزد موسی را تصدیق می کرد و ... »

۱۳ – ذاریات ۵۶: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» = «وانس و جن را جز برای عبادت خلق نکردیم».

۱۴ – رحمن: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ ... » = «ای گروه جن و انس اگر می توانیـد در اطراف زمین و آسـمان (و از قـدرت الهی) بیرون روید» (۲). «وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ» = «و جن را از شـعله های مختلط و متحرك آتش خلق کرد!» (۳). «فَيَوْمَئِذٍ لَا يسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» = «در قیامت هیچ کس از انس و جن از گناهش سؤال نمی شود» (۴). «لَمْ يطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ » = «هیـچ انس و جنی پیش از ایشان با آنها تماس نگرفته (و دوشـیزه انـد)» (۵). «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» = «در آن باغهای بهشتی همسرانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ و هیچ انس و جنی پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است» (۶).

۱۵ – جن: آیات مورد بحث ...

۱۶ – ناس ۶: «مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ» = «خواه از جن باشد یا از انسان!»

با توجه با آیات شریفه ی فوق می توان به نکات ذیل اشاره کرد: (والله اعلم)

۱ – جن مخلوقی از مخلوقات الهی است که از حواس ما مستور است.

۲ – قبل از انسان خلق شده و جنس او از آتش است.

۳ – به اسـتناد آیه ۱۴ همین سوره اجنه دو گروهنـد: الف– مسـلمان. ب– فـاسق. به گروه فاسق یا کافر، شـیاطین هم گوینـد. و شیطان سردسته شیاطین است. به عبارتی شیطان از جن است.

۴ – شیطان، به «ابلیس= محروم و مأیوس از رحمت الهی» و «رجیم= رانده شده» هم معروف است.

۵ – جنیان مثل انسانها زندگی و مرگ و حشر و قیامت دارند و به جهنم و بهشت می روند.

۶ – به اسـتناد آیه (ذاریـات ۴۹) موجودات مـادی همه زوج هسـتند و نیز به اسـتناد آیه (کهف۵۰) که اشـاره به مردانی از جن دارد، معلوم می شود که اجنه مانند سایر جانداران نر و ماده و ازدواج و تولد و تکاثر دارند و نیز دارای قبیله هستند.

۷ - دارای علم و

ص :۴۷۴

۱- آیه ۱۸

۲- آیه ۳۳

۳- آیه ۱۵

۴- آیه۳۹

۵- آیه۷۴

۶- آیه۵۶

ادراک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطق و استدلال و شعور و اراده هستند اما شعور آنها از انسانها کمتر است.

۸ - کارهای سریع و اعمال بسیار سخت انجام می دهند.

۹ - نیاز به خوراک و خواب دارند. ۱۰ - عمرشان بسیار طولانی است. ۱۱ - قبل از بعثت پیامبر اکرم (ص) هم عده ای از آنها (مؤمنشان)، به خدا و کتب آسمانی ایمان داشته اند و همان ها بعد از بعثت پیامبر (ص) به وی ایمان آورده اند. ۱۲ - آگاه به اسرار غیبی نیستند. می توانند از رخدادهایی که در حالِ وقوع است یا برخی از رخدادهایی که در گذشته اتفاق افتاده، خبر دهند، اما نمی توانند از آینده خبر دهند. ۱۳ - با توجه به حالتِ جسمانیشان، می توانند شبیه ابر، منقبض و منبسط شده و چشم بر هم زدنی هزاران کیلومتر را طی کنند. هنگامی که منقبض و جمع می شوند، قابل رؤیت می شوند و به هر شکلی در می آیند. البته به استنادِ روایات، به شکل انبیاء و ائمه (ع) در نمی آیند و هنگامی هم که منبسط می شوند از دیدِ بشر پنهان می مانند. ۱۴ - برخی از اجنه به استناد قرآن کریم (۱) می توانند با انسانها در ارتباط باشند. ۱۵ - چون بر شیطان واجب شد بر آدم (ع) سجده کند، معلوم می شود که انسان برتر از جن است. ۱۶ - در میان آنها افرادی یافت می شوند که از قدرت زیادی برخوردارند همانگونه که در میان انسانها نیز چنین است. ۱۷ - زبانهای مختلف را متوجه می شوند.

☼ نکته:

تمام مخلوقات الهی، دارای صورتی و باطنی هستند که برای ادامه حیاتشان نیازمند ارتباط با مبدأ هستی می باشند این ارتباط توسط باطن آنهاست که به آن «روح» نیز گفته می شود، این روح در موجودات هستی متفاوت است و بالاترین مرتبه و قدرت را روحِ انسانی داراست. اجنه نیز دارای روحی اما در مرتبه ای پایین تر از انسانهاست. از طرفی ظاهر هر موجودی هم به واسطه ی محیط زیستشان متفاوت است، انسان از آب و هوا و خاک درست شده، اما غالبِ صورتش را «خاک» تشکیل می دهد، به همین خاطر نمی تواند در هوا زیست کند. اما اجنه از آب و هوا و خاک و آتش خلق شده اند که غالبِ صورتشان را «آتش» فرا گرفته است، به همین خاطر هم در هوا و هم در زمین می توانند زیست کنند. همچنان که می فرماید: «وَاللَّهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ» = «و خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید» (۲).

☼ نکته:

به چهار دلیل ابلیس (شیطان) فرشته نیست بلکه از اجنه است:

۱ - به استناد آیه (کهف ۵۰)، ابلیس «جن» بوده «مِنَ الْجِنِّ» و دارای ذریه و بچه می باشد ولی ملائکه از مجرداتند.

۲ - به

۱- جن ۶

۲- نور ۴۵

استناد آیه (اعراف ۱۲)، ابلیس از آتش خلق شده است، ولی ملائکه از نورند.

۳ - به استناد آیات (فاطر ۱) و (انبیاء ۲۶) و (۱) و ... فرشتگان معصومند و گناه و تمرد نمی کنند، ولی شیطان تمرد کرد.

۴ - به استناد آیه (۲)، شیطان مکلف و مختار است، ولی ملائکه فاقدِ اختیارند.

☼ نکته:

اجنه دارای رسولانی از جنس خودشان هستند که برای تبلیغ در بینشان بوده اند ولی این رسولان هیچ کدام صاحب کتاب نبوده اند، بلکه از رسولانِ صاحب کتاب انسی یعنی پیامبران اولوالعزم دستور می گرفته اند و به سوی گروه خود آن کتب را تبلیغ می کرده اند. ممکن است بعضی بگویند اجنه فقط به حضرت موسی (ع) و پیامبر اکرم (ص) ایمان داشته اند و به بقیه ی پیامبران ایمان نداشته اند، ولی این نظریه باطل است چرا که همان گونه که خدایتعالی هیچ انسانی را بدون رسول تنها رها نکرده، به همان گونه هم اجنه نیز بایستی رسولی داشته باشند تا آنها را به سوی خدایتعالی بخوانند و گرنه دیگر بهشت و جهنم و حساب و کتاب معنا نداشت. و از آن جایی که جنیان قبل از انسان خلق شده اند، بنابراین حتی قبل از پیامبرانِ انسی نیز بایستی رسولانی داشته باشند. و اما نحوه هدایت به چه طریق بوده خدایتعالی به آن اشاره نفرموده است. شاید رسولانی از بینِ خودشان داشته اند و یا اهلِ بیت (ع) آنها را هدایت کرده اند. چرا که روایاتی از معصومین (ع) نقل شده که ارواحِ مقدسِ اهل بیت (ع) قبل از خلقتِ «ماسِوا» خلق شده اند و آنها فرشتگان را تعلیم می داده اند و به عبارتی اهل بیت (ع)، رسولانِ فرشتگان بوده اند. پس شاید بتوان به استناد این روایات این نظریه را ابراز کرد که اهل بیت (ع) هم به عنوان رسولانِ جنیان، بوده باشند (والله اعلم).

☼ نکته:

عده ای معتقدند که جنِ مسیحی، یهودی، شیعه و سنی وجود دارد و بعضی هم معتقدند که جن سنی وجود ندارد. اما واقع مطلب آن است که جن ها دو گروهند، یا کافرند که به آنها شیاطین گویند و یا مؤمن به خدایتعالی و کتب آسمانی و قرآن و اهل بیت (ع) هستند که به آنها شیعه گویند چرا که: اولاً: آیه شریفه ۱۴ همین سوره به صراحت به دو گروه از جن اشاره می فرماید:

۱ - مسلمان.

۲ - فاسق. ثانیاً: شیطان (ابلیس) که خود سر دسته ی جنیانِ کافر است مشکلی در پذیرش توحید و معاد نداشته و ندارد و تنها علت طرد و کفرش، نپذیرفتن ولایت و

۱- تحریم ۶

۲- ذاریات ۵۶

امامت انبیاء و به خصوص اهل بیت (ع) بود و علت آن هم بی خبری و عدم شناخت آنها نبود بلکه صرفاً حسد و تکبری بود که نسبت به آنها از خود بروز داد. ثالثاً: اجنه قبل از بعثتِ پیامبر (ص) می توانستند به آسمانهای بالاتر از آسمان دنیا (اول)، رفته و برخی از اسرار الهی را بفهمند که مطمئناً یکی از این اسرار همان ولایت و امامت انبیاء و اهل بیت (ع) بوده است. پس بی خبر از اهمیت ولایت نیستند. رابعاً: اجنه طول عمر طولانی داشته و ادوارهای مختلف بشری را مشاهده کرده اند و بی خبر از فرامین الهی و تبعیت از اولی الامر نیستند. پس محال است جنیان با علم به مقام والای اهل بیت (ع)، از پذیرش ولایتشان تمرد کنند و به پیروی از ظالمین و غاصبینِ ولایت تن در دهند و به کیش عامه (سنی) بگرایند. و به همین دلیل یهودی و مسیحی هم نیستند. بنابراین اجنه در عین وقوف به امر ولایت، یا منکر آنند که شیطان یا کافر محسوب می شوند و یا پیرو تمام کتب آسمانی و پیامبران الهی و اهل بیت (ع) هستند که به آنها شیعه گویند (والله اعلم).

☼ نکته:

خداوند سبحان بارها در قرآن کریمش از یک طرف به پیروی از امامت و پذیرش آن و از طرف دیگر به تسلیم در برابر امرش که همان اسلام است دستور فرموده است. حال با روبرهم کردن این دو دستور معلوم می شود که منظور از اسلام در آیاتِ عدیده الهی آن اسلامی است که پیروی از امامت را همراه داشته باشد، که همان پیروی از اهلِ بیت (ع) و مذهب شیعه است. همچنین به استناد آیات عدیده ای که به تسبیح و تسلیم «ماسوا» اشاره دارند از جمله آیه شریفه: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» = «آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می گویند؛ و هر موجودی، تسبیح و حمد او می گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید؛ او بردبار و آمرزنده است» (۱)، همه مخلوقات از جمله فرشتگان و حیوانات و جمادات و غیره و حتی اعضا و جوارحِ همه انسانها و اجنه هم این امر مهم را اطاعت کرده و تسلیم امر الهی و اهل بیت (ع) شده اند، فقط نفسِ اکثریتِ انس و جن از تسلیم شدن در برابر این امرِ مهمْ سر باز زده است. با این تفاوت که اجنه یا واقعاً تسلیم شده یعنی شیعه شده اند و یا کافرند ...

ص: ۴۷۷

۱- إسراء۴۴

۷۳ سوره مزمل

۷۳ – سوره مزمل (جامه در خود پیچیده).

مکی است و «۲۰» آیه دارد. دومین یا سومین سوره نازل شده می باشد.

خلاصه مطالب: امر به نماز شب ــ صبر بر آزار کفار ــ تهدید و انذار کفار ــ تخفیف به مؤمنین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ (۱) ای پتو (جامه) به خود پیچیده (۱)

☼ نکته:

کلمه مزمل در اصل (متزمل) بوده و به معنای «پتو یا لفافه به خود پیچیده است» . مشابه این آیه، آیه ی دیگری در سوره مدثر است که می فرماید: «یا ایها المدثر» (۱) که در آن، کلمه «مدثر» که در اصل «متدثر» بوده، به معنای پتو یا لفافه به خود پیچیده است. این دو آیه از اولین آیات نازل شده بر رسول اکرم (ص) است که در معنای آنها اقوالی بدین شرح است:

۱ – صاحب المیزان، ج ۳۹، ص ۲۳۱، آورده است: پیامبر (ص) در حالی که پتو یا جامه ای به خود پیچیده بود، مورد خطاب قرار گرفته و می خواهد انس و ملاطفت را به رسول گرامیش برساند.

۲ – بعضی گفته اند: مراد از آن، در حقیقت همان جامه نبوت است نه جامه ظاهری و در حقیقت در این تعبیر، نبوت به لباس تشبیه شده که صاحبش را زینت داده و می پوشاند.

۳ – بعضی گفته اند: مراد به آن، گوشه گیری و غیبت آن جناب از مردم است، چون در ایامی که مورد این خطاب قرار می گرفت در غار حرا زندگی می کرد.

۴ – بعضی گفته اند: مراد به آن، استراحت و فراغت است و اینکه زمان استراحت تمام شده و زمان دشواریهای تکالیف و رنج هدایت مردم رسیده است.

☼ نکته:

متأسفانه عده ای از مفسرینِ عامه روایتی جعلی در خصوص این آیه و سوره آورده اند که در آن آمده است: «عایشه، یک رو اندازی را از پشم کرک بر روی پیامبر (ص) انداخت» .

اما این روایت یقیناً جعلی است چون این آیات و سوره در مکه و در زمانی که حضرت خدیجه همسر پیامبر (ص) بود، نازل شده است و جزءِ اولین سوره های نازله به حساب می آید در صورتی که «عایشه» بعد از هجرت و در مدینه به همسری پیامبر

(ص) در آمد.

ص :۴۷۸

۱- مدثر ۱

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۵۰، از جوامع، از رسول خدا (ص):

رسول خدا (ص) داخل خانه خدیجه شد در حالی که از شدت کوفتگی و فزع نمی توانست روی پای خود بایستد و فرمود: مرا بپیچید، چیزی نگذشت که جبرئیل ندایش داد: (یا ایها المزمل).

قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲) نِصْفَهُ أَوِ انقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً (۴) برخیز شب را مگر کمی از آن را (۲) نصف آن را یا کمی کمتر از نصف آن را (۳) یا اندکی بر نصف افزوده و قرآن را شمرده، بخوان (۴)

☼ نکته:

ترتیل قرآن یعنی تلاوت پشت سر هم آن است و در معنای آن سه نقل آمده است:

۱ – منظور، ترتیلِ قرآن در نماز است.

۲ – منظور، واجب کردن خودِ قرائتِ قرآن است و نه نماز.

۳ – منظور، همان نماز است، همچنان که می فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» = «نماز هنگام ظهر تا تاریکی شب بخوان و نیز قرآن فجر را که مشهود شاهدان است» (۱). (۲).

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۵۰، از درمنثور، از سعید بن جبیر:

وقتی آیه (فوق) نازل شد، رسول خدا (ص) مدت ده سال شب ها را به قیام و عبادت گذرانید. طایفه ای از اصحابش نیز او را متابعت می کردند، خدایتعالی بعد از ده سال آیه: «إِنَّ رَبَّكَ يعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ ... وَأَقِيمُوا» (۳)، را نازل کرد و تخفیفی به آنها داد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۵۰، آمده است:

روایت شده که آیه تخفیف بعد از یک سال یا هشت ماه نازل شد و قیام در شب برای غیر رسول خدا (ص) واجب نبوده، همچنان که جمله: «ان هذه تذکره» نیز به آن اشاره دارد. و مؤید آن خود روایت است که می گوید: طایفه ای از اصحاب چنین کردند نه همه آنها.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۵۱، از تهذیب، از امام باقر (ع):

خداوند به پیامبرش امر کرد تمام شبها را نماز بخوان، مگر شبهایی که بیمار یا معذور باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۵۲، از اصول کافی، از امام صادق (ع):

۱- اسرا ۷۸

۲- المیزان، ج ۳۹، ص ۲۳۳

۳- مزمل ۲۰

قرآن نبایـد به سرعت خوانـده شود بلکه بایـد ترتیـل شود، پس وقتی به آیه ای بر می خوری که در آن سـخن از بهشت رفته، همانجا بایست و از خـدای عزوجل درخواست بهشت کن و چون به آیه ی مربوط به دوزخ می رسی از خدا بخواه تا از آتش پناهت دهد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۵۲، از مجمع، از امام صادق (ع): ترتیل یعنی آیه آیه.

در کتاب فضیلت قرآن، ص ۴۱۸، حدیث ۵. و در اصول کافی، ج ۴، از امام علیه السلام:

از روی آن (قرآن) بخـوان. زیرا که قرائت از روی قرآن ثـواب بیشـتری دارد. مگر نمی دانی که نگـاه کردن به قرآن علاـوه بر خواندن آن، مستقلاً عبادت محسوب می گردد.

در آداب المتعلمین، ص ۱۵۱، از رسول خدا (ص):

برترین عبادت امت من تلاوت قرآن با نگاه به آن است.

در کافی، ج ۴، ص ۷۱۴، ح۱. و در مصباح کفعمی، ج ۲، ص ۵۳۱، از امام صادق (ع):

کسی که قرآن را از روی آن بخوانـد خدا دیدگان او را بهره مند می گرداند و به وسیله آن گناهان پدر و مادرش را تخفیف می دهد، اگر چه آنان کافر باشند.

در وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۸۵۴، از امـام صادق (ع): قرآن را در حالی بخوان که در مصـحف می نگری و آن بهتر است، آیا نمی دانی که نگاه کردن به قرآن عبادت است.

در کتاب ره توشه راهیان نور، سازمان تبلیغات اسلامی، سال ۱۳۷۶، ص ۲، از پیامبراکرم (ص):

قرآن را تلاوت کنید و گریه کنید و حالت گریه به خود بگیرید.

در اصول کافی، ج ۴، ص ۸۱۴ و ج ۲، ص ۴۳۲ و از منبع بالا، از امام صادق (ع):

قرآن با اندوه نازل شده است، پس آن را با صدای حزین بخوانید.

از همان منبع، ازحضرت رسول اکرم (ص):

یعنی برای هر چیزی زینتی است و زینت قرآن، صوت زیبا و نیکوست.

در بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۰۱، از پیامبراکرم (ص):

درد چشم داشتم، به جبرئیل شکایت کردم به من گفت: همیشه در قرآن نظر فرما.

در اصول کافی، ج ۴، ص ۴۱۴، از حضرت باقر (ع):

ص :۴۸۰

هر که قرآن را ایستاده در نمازش بخواند، خداوند در برابر هر حرفی از آن صد حسنه برای او بنویسد و هر کس آن را در نمازش نشسته بخواند، خداوند برای هر حرفی پنجاه حسنه برایش بنویسد و هر که قرآن را در غیر از نمازش بخواند، خداوند برای هر حرفی ده حسنه بنویسد.

☼ مؤلف:

گاهاً روایاتی در خصوصِ ثوابِ قرائت قرآن کریم دیده می شود که یا برگرفته از راویانی دروغ ساز است و یا نیاز به توجیه دارند، مثلاً: در کتابِ بیان، ص ۳۷، از راویانِ اهلِ سنت، از تفسیر قرطبی، از ترمذی، از ابن مسعود و نیز از شیخ کلینی که مذهب شیعه دارد روایتی بدین شرح آورده اند: رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس یک حرف از قرآن بخواند یک حسنه و هر حسنه ده برابر پاداش خواهد گرفت».

در روایتِ فوق به عبارتِ «یک حرف» اشاره شده است و این در حالی است که یک حرف به هیچ عنوان مشمول قرآن کریم نمی شود، چرا که هر کلمه و جمله و کتابی هم، چه قرآن یا غیرِ قرآن باشد از کنارِ هم قرار گرفتنِ این حروف تشکیل می شوند لذا یک حرف نمی تواند قرآن محسوب شود. از آن گذشته اگر در روایات به پاداشِ قرائتِ قرآن سفارشِ شده به خاطر جملات و بیاناتِ هدایت بخشِ آن است، نه قرائتِ حروفِ الفبا، البته آن هم با تدبر و اندیشه نه صرفِ تلاوتِ ظاهر، بنابراین چنین روایاتی یا باید توجیه شوند و یا باید رد شوند. اما توجیهی که بنده ی حقیر می توانم برای این روایات بیاورم بدین شرح است: منظور آن است که اگر شخص، آیات و سُوَرِ الهی را با تدبر بخواند آن موقع است که خداوند سبحان به ازای هر یک حرفی که در بین همه حروفِ تشکیل دهنده قرآن خوانده است ثوابی آن چنانی دریافت خواهد کرد. (والله اعلم).

توجه: آیت الله خویی (ره)، صاحبِ کتابِ «بیان» روایت مذکور را رد کرده است.

إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً (۵)

به درستی به زودی کلام سنگینی بر تو نازل می کنیم (۵)

نکته ای از المیزان، ج ۳۹، ص ۲۳۵: مراد از «قول ثقیل» ، قرآن است چرا که آنْ کلامی است الهی که از ساحت عظمت و کبریایی گرفته شده و هر کسی قادر به فهم آن نمی باشد تنها نفوس

طاهره از هر پلیدی که تنها به آن کبریای با عظمت متصلند، می توانند آن را درک کنند، همچنان که می فرماید: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» = «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد!» (۱) و می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى» = «اگر بوسیله قرآن، کوه ها به حرکت درآیند یا زمینها قطعه قطعه شوند، یا بوسیله آن با مردگان سخن گفته شود» (۲).

در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۶۳، از حضرت رسول (ص):

اگر خدا را به حق معرفت می شناختید، کوه ها در برابر دعای شما متلاشی می شدند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۵۲، از اصول کافی، از انس، از رسول خدا (ص):

موقع نزول وحی احیاناً صدایی چون صدای زنگ به گوشم می خورد و من آن چه را می گوید از بر می شوم و این نوع وحی از سایر انواعش بر من سخت تر است و عرق ریزه ام می گیرد و گاهی فرشته وحی به صورت مردی برایم مجسم می شود و من آن چه را می گوید از بر می شوم. عایشه هم گفته: گاه می شد که وحی بر آن جناب نازل می شد، در حالی که سوار بر شتر بود ناچار به گردن حیوان می زد تا بخوابد. و گفته: من دیده ام که گاهی در روز بسیار سرد وحی بر آن جناب نازل می شد و خیس عرق می شد، به طوری که عرق از پیشانیش می چکید.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا (۶)

به درستی هنگام شب، آن بهترین موقع برای صفای نفس و گفتار با حضور قلب است (۶)

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۵۳، از درمنثور، از امام حسین (ع): ابن منذر آن جناب را دیدند، بین مغرب و عشاء نماز می خواند، سبب را پرسیدند فرمود: این از همان ناشئه است.

از همان منبع، از مجمع، از صادقین (ع): منظور از (آیه)، به نماز ایستادن در آخر شب است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۱۷، از کافی، از امام صادق (ع):

مقصود آن است که شخصی از فراش خود برخیزد و با قیامش خدا را اراده کند نه غیراو را.

۱- حشر ۲۱

۲- رعد ۳۱

إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَویلًا (۷)

و تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت! (۷)

وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلًا (۸)

و دائم یاد کن نام پروردگارت را و دست حاجت به سویش دراز کن (۸)

تبتل: یعنی بریدن از خلق و متوجه خدا شدن است.

☼ نکته:

این آیه با قنوت در نماز منطبق است که عامه (سنی ها) قنوت را قبول ندارند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۵۴، از مجمع، از صادقین (علیمها السلام):

منظور از «تبتل» ، بلند کردن دستها در نماز است. و در روایت ابی بصیر آمده که فرمود: «تبتل» این است که در نماز دست به سوی خدا برداری و تضرع کنی.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکیلًا (۹)

وَ اصْبِرْ عَلى ما یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمیلًا (۱۰)

وَ ذَرْنی وَ الْمُکَذِّبینَ أُولِی النَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلیلًا (۱۱)

إِنَّ لَدَیْنا أَنْکالاً وَ جَحیماً (۱۲)

وَ طَعاماً ذا غُصَّهٍ وَ عَذاباً أَلیماً (۱۳)

یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ وَ کانَتِ الْجِبالُ کَثیباً مَهیلًا (۱۴)

إِنَّا أَرْسَلْنا إِلَیْکُمْ رَسُولاً شاهِداً عَلَیْکُمْ کَما أَرْسَلْنا إِلى فِرْعَوْنَ رَسُولاً (۱۵)

فَعَصى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْناهُ أَخْذاً وَبیلًا (۱۶)

فَکَیْفَ تَتَّقُونَ إِنْ کَفَرْتُمْ یَوْماً یَجْعَلُ الْوِلْدانَ شیباً (۱۷)

السَّماءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ کانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً (۱۸)

إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبيلاً (١٩)

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذينَ مَعَكَ وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضى وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللَّهِ فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنْهُ وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ (٢٠)

همان پروردگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست، او را نگاهبان و وکیل خود انتخاب کن (۹) و در برابر آنچه (دشمنان) می گویند شکیبا باش و به طرزی شایسته از آنان دوری گزین! (۱۰) و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار و آنها را کمی مهلت ده (۱۱) که نزد ما غل و زنجیرها و (آتش) دوزخ است (۱۲) و غذایی گلوگیر و عذابی دردناک (۱۳) در آن روز که زمین و کوه ها سخت به لرزه درمی آید و کوه ها (چنان درهم کوبیده می شود که) به شکل توده هایی از شن نرم درمی آید! (۱۴) ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که گواه بر شماست، همان گونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم! (۱۵) (ولی) فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول برخاست و ما او را سخت مجازات کردیم! (۱۶) شما (نیز) اگر کافر شوید، چگونه خود را (از عذاب الهی) بر کنار می دارید؟! در آن روز که کودکان را پیر می کند (۱۷) و آسمان از هم شکافته می شود و وعده او شدنی و حتمی است (۱۸) این هشدار و تذکری است، پس هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی گزیند! (۱۹) پروردگارت می داند که تو و گروهی از آنها که با تو هستند نزدیک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می خیزند؛ خداوند شب و روز را اندازه گیری می کند؛ او می داند که شما نمی توانید مقدار آن را (به دقت)

ص: ۴۸۳

اندازه گیری کنید (برای عبادت کردن)، پس شما را بخشید؛ اکنون آنچه برای شما میسر است قرآن بخوانید او می داند بزودی گروهی از شما بیمار می شوند و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می روند و گروهی دیگر در راه خدا جهاد می کنند (و از تلاوت قرآن بازمی مانند)، پس به اندازه ای که برای شما ممکن است از آن تلاوت کنید و نماز را بر پا دارید و زکات بپردازید و به خدا «قرض الحسنه» دهید [= در راه او انفاق نمایید] و (بدانید) آنچه را از کارهای نیک برای خود از پیش می فرستید نزد خدا به بهترین وجه و بزرگترین پاداش خواهید یافت؛ و از خدا آمرزش بطلبید که خداوند آمرزنده و مهربان است! (۲۰)

☼ نکته:

آیه «۲۰» معروف به آیه «تخفیف» ، یکی از طویل ترین آیات قرآن است.

☼ نکته:

سه آیه طویل قرآن کریم به ترتیب:

۱ - (بقره۲۸۲).

۲ - (مزمل ۲۰).

۳ - (مدثر ۳۱).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۲۱و۳۲۲، از شیبانی، درکتاب نهج البیان، از صادقین (علیهما السلام):

سبب نزول آیه آن بود که رسول اکرم (ص) و اصحاب او تمام شب را به عبادت مشغول بودند طوری که قدمهای آنها از بسیاری به پا ایستادن ورم کرده و بر آنها دشوار بود، این آیه برای تخفیف عبادت ایشان در شب نازل شد، چنان که فرمود: «علم ان لن تحصوه» یعنی طاقت ندارید.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۲۲، از طبرسی، از پیامبر اکرم (ص): (آیه «وآخرون یضربون فی الارض»)

هر مردی متاعی از شهری به شهرِ دیگرِ مسلمین ببرد و به نرخْ بفروشد، ثواب شهید دارد.

از همان منبع، از امام صادق (ع)، ذیل جمله «ما تیسرمنه» : مراد، خشوع دل و صفای باطن است.

از همان منبع، از قمی، از امام صادق (ع): قرض در این آیه، غیر از خمس و زکات است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۲۲، از طبرسی، از ابن عباس:

مقصود از طایفه در اینجا، امیرالمؤمنین (ع) و ابوذر غفاری است.

در المیزان، ج ۳۹، ص ۲۶۳، از درمنثور، از رسول خدا (ص): (در ذیل جمله «فاقرؤا ما یسترمنه»)

حداقل «صد» آیه است.

از همان منبع، از حضرت علی (ع) در حدیث «اربعمائه» (چهار صد بند): بسیار استغفار کنید تا رزق را جلب کرده باشید و تا می توانید امروز عمل خیر انجام دهید تا فردا آن را بیابید.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۶۳، از قمی، از امام باقر (ع): هیچ پیامبری نیامده مگر این که نماز شب را در خلوت می خواند و هیچ پیامبری این نماز شب را در اول شب به جا نمی آورد.

در «کلیات احادیث قدسی» ، ص ۷۰۳، از خدای تعالی: من همنشین کسی هستم که یادم کند.

ص :۴۸۴

از همـان منبع: یـادم کنیـد تـا بـا نعمتهـایم یادتـان کنم، اگر با عبادت و طاعت یادم کنیـد با نیکی و نعمت و رحمت و رضوانم یادتان کنم.

از همـان منبع، ص ۷۰۵، چ۲، از معصوم (ع)، از خـدای تعـالی: از دعـا کردن دچـار ملاـمت و خسـتگی نشو چرا که از اجابت کردن دعا خسته و ملامت زده نمی شوم.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۷۰۵، چ۲، از معصوم (ع)، از خدای تعالی:

پنهان کردن عملهای نیک و صالحت بر عهده توست و ظاهر کردنِ آنها بر عهده من است.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۷۰۶، چ۲، از معصوم (ع)، از خدای تعالی:

هر بنـده ای که بر قلب او اطلاع حاصل کنم و در آن تمسک جسـتن به ذکر و یادم را غالب ببینم، سـیاستِ امورش را خودم بر عهده می گیرم و خود همنشین و هم سخن و اَنیسش شوم.

از همـان منبع: اهل طاعتم، در ضـیافت و مهمانیِ من به سـر می برنـد و اهل شـکرم در اقلیمِ زیارتم می باشـند و اهلِ ذکر و یاد کننـدگانم در نعمتم مقیمنـد و من اهل معصـیتم را از رحمتم نااميد نمی کنم، پس اگر توبه کنند، من دوست آنها هسـتم و اگر مریض گردند، من خود طبیب آنها هستم به محنت ها و مصیبت ها مداوایشان کنم تا از گناه ها و عیوب پاک گردند.

در بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۴۷، از امام باقر (ع):

هر کس در خلوت گناه کند خداوند به او بی اعتناست.

در أمالی صدوق، ص ۳۹۸، از امام باقر (ع):

هر کس (کفه) ظاهرش سنگین تر از باطنش باشد ترازوی (اعمال) او سبک است.

در وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۰۹، از امام صادق (ع):

شیعه ما دست نیاز به سوی مردم دراز نمی کند، گرچه از گرسنگی بمیرد.

در تحف العقول، ص ۲۸۱، از امام سجاد (ع):

هر کس دل از دنیا برکند، مصیبتهای آن بر او آسان شود و از آنها ناراحت نشود.

در بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۲۲، از پیامبر خدا (ص):

خداوند را با هیچ عبادتی همانند دل برکندن از دنیا نپرستیده اند.

۷۴ سوره مدثر

۷۴ – سوره مدثر (جامع در خود پیچیده).

مکی است و «۵۶» آیه دارد. جزء قدیمی ترین سوره های نازله در اوایل بعثت است.

خلاصه مطالب: امر به تبلیغ رسالت _ بیان عظمت قرآن _ تهدید کفار.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱)

قُمْ فَأَنْذِرْ (۲)

وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ (۳)

وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ (۴)

وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۵)

وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ (۶)

وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷)

فَإِذا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ (۸)

فَذلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (۹)

عَلَى الْكافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (۱۰)

ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً (۱۱)

وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً (۱۲)

وَ بَنِينَ شُهُوداً (۱۳)

وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً (۱۴)

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (۱۵)

كَلاَّ إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنيداً (۱۶)

سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً (۱۷)

إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ (۱۸)

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۱۹)

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۲۰)

ثُمَّ نَظَرَ (۲۱)

ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ (۲۲)

ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ (۲۳)

فَقالَ إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ يُؤْثَرُ (۲۴)

إِنْ هذا إِلاَّ قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵)

سَأُصْليهِ سَقَرَ (۲۶)

وَ ما أَدْراكَ ما سَقَرُ (۲۷)

لا تُبْقى وَ لا تَذَرُ (۲۸)

لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ (۲۹)

عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰)

وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النَّارِ إِلاَّ مَلائِكَةً وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلاَّ فِتْنَةً لِلَّذينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ يَزْدادَ الَّذينَ آمَنُوا إيماناً وَ لا يَرْتابَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذينَ فى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلاً كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدى مَنْ يَشاءُ وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاَّ هُوَ وَ ما هِىَ إِلاَّ ذِكْرى لِلْبَشَرِ (۳۱)

كَلاَّ وَ الْقَمَرِ (۳۲)

وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ (۳۳)

وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ (۳۴)

إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ (٣٥)

نَذيراً لِلْبَشَرِ (٣۶)

لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (٣٧)

كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهينَةٌ (٣٨)

إِلاَّ أَصْحابَ الْيَمينِ (٣٩)

فى جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ (۴٠)

عَنِ الْمُجْرِمينَ (۴١)

ما سَلَكَكُمْ فى سَقَرَ (۴٢)

قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (۴٣)

وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكينَ (۴۴)

وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضينَ (۴۵)

وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (۴۶)

حَتَّى أَتانَا الْيَقينُ (۴٧)

فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعينَ (۴٨)

فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضينَ (۴٩)

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ (۵٠)

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (۵١)

بَلْ يُريدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتى صُحُفاً مُنَشَّرَةً (۵٢)

كَلاَّ بَلْ لا يَخافُونَ الْآخِرَةَ (۵٣)

كَلاَّ إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ (۵۴)

فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ (۵۵)

وَ ما يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ (۵۶)

ای جامه خواب به خود پیچیده (و در بستر آرمیده)! (۱) برخیز و انذار کن (و عالمیان را بیم ده) (۲) و پروردگارت را بزرگ بشمار (۳) و لباست را پاک کن (۴) و از پلیدی دوری کن (۵) و منت مگذار و فزونی مطلب (۶) و بخاطر پروردگارت شکیبایی کن! (۷) هنگامی که در «صور» دمیده شود (۸) آن روز، روز سختی است (۹) و برای کافران آسان نیست! (۱۰) مرا با کسی که او را خود به تنهایی آفریده ام واگذار! (۱۱) همان کسی که برای او مال گسترده ای قرار دادم (۱۲) و فرزندانی که همواره نزد او (و در خدمت او) هستند (۱۳) و وسایل زندگی را از هر نظر برای وی فراهم ساختم! (۱۴) باز هم طمع دارد که بر او بیفزایم! (۱۵) هرگز

ص: ۴۸۶

چنین نخواهد شد؛ چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می ورزد! (۱۶) و بزودی او را مجبور می کنم که از قله زندگی بالا رود (سپس او را به زیر می افکنم)! (۱۷) او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت! (۱۸) مرگ بر او باد! چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد! (۱۹) باز هم مرگ بر او، چگونه مطلب (و نقشه شیطانی خود را) آماده نمود! (۲۰) سپس نگاهی افکند (۲۱) بعد چهره درهم کشید و عجولانه دست به کار شد (۲۲) سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید (۲۳) و سرانجام گفت: این (قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست! (۲۴) این فقط سخن انسان است (نه گفتار خدا)! (۲۵) (اما) بزودی او را وارد سقر [= دوزخ] می کنم! (۲۶) و تو نمی دانی «سقر» چیست! (۲۷) (آتشی است که) نه چیزی را باقی می گذارد و نه چیزی را رها می سازد! (۲۸) پوست تن را بکلی دگرگون می کند! (۲۹) نوزده نفر (از فرشتگان عذاب) بر آن گمارده شده اند! (۳۰) مأموران دوزخ را فقط فرشتگان (عذاب) قرار دادیم و تعداد آنها را جز برای آزمایش کافران معین نکردیم تا اهل کتاب [= یهود و نصاری] یقین پیدا کنند و بر ایمان مؤمنان بیفزاید و اهل کتاب و مؤمنان (در حقانیت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند و بیماردلان و کافران بگویند: «خدا از این توصیف چه منظوری دارد؟!» (آری) این گونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند! و لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند و این جز هشدار و تذکری برای انسانها نیست! (۳۱) این چنین نیست که آنها تصور می کنند سوگند به ماه (۳۲) و به شب، هنگامی که (دامن برچیند و) پشت کند (۳۳) و به صبح هنگامی که چهره بگشاید (۳۴) که آن (حوادث هولناک قیامت) از مسائل مهم است! (۳۵) هشدار و انذاری است برای همه انسانها (۳۶) برای کسانی از شما که می خواهند پیش افتند یا عقب بمانند [= بسوی هدایت و نیکی پیش روند یا نروند]! (۳۷) (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است (۳۸) مگر «اصحاب یمین» (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوایشان به دست راستشان می دهند)! (۳۹) آنها در باغهای بهشتند و سؤال می کنند (۴۰) از مجرمان: (۴۱) چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟! (۴۲) می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم (۴۳) و اطعام مستمند نمی کردیم (۴۴) و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم (۴۵) و همواره روز جزا را انکار می کردیم (۴۶) تا زمانی که مرگ ما فرا رسید! (۴۷) از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد (۴۸) چرا آنها از تذکر روی گردانند؟! (۴۹) گویی گورخرانی رمیده اند (۵۰) که از (مقابل) شیری فرار کرده اند! (۵۱) بلکه هر کدام از آنها انتظار دارد نامه جداگانه ای (از سوی خدا) برای او فرستاده شود! (۵۲) چنین نیست که آنان می گویند، بلکه آنها از آخرت نمی ترسند! (۵۳) چنین نیست که آنها می گویند، آن (قرآن) یک تذکر و یادآوری است! (۵۴) هر کس بخواهد از آن پند می گیرد (۵۵) و هیچ کس پند نمی گیرد مگر اینکه خدا بخواهد؛ او اهل تقوا و اهل آمرزش است! (۵۶)

☼ نکته:

هفت آیه اول این سوره جزءِ اولین آیات نازله می باشد که به احتمال زیاد بعد از آیات اول سوره علق نازل شده اند.

وَرَبَّکَ فَکَبِّرْ (۳) وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ (۴)

و پروردگارت را تکبیر گوی (۳) و جامه ات را از هر آلودگی پاک بدار (۴)

نکته ای از المیزان، ج ۳۹، ص ۲۶۷: در معنای تکبیر دو قول است:

۱ – ذکر «الله اکبر» و «سبحان الله» ۲ – گفتن تکبیر در نماز.

ص :۴۸۷

نکته ای از همان منبع، ص ۳۹: در معنای طهر چند قول است:

۱ – کنایه از اصلاح عمل است چرا که عمل انسان مثل لباس او می ماند که بایستی پاک باشد.

۲ – منظور پاک کردن نفس از گناهان و زشتی هاست.

۳ – پاک نگهداشتن لباس است.

۴ – کوتاه کردن لباس است تا بر روی زمین نمالد که کثیف شود.

۵ – پـاک نگهداشـتن همسـران از کفر و معاصـی است، همچنـانکه قرآن کریم همسـران را لباس انسان خوانـده و فرموده: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ» (۱).

۶ – پاک کردن لباس از نجاسات برای نماز است.

۷ – منظور رسیدن به اخلاق حمیده و ملکات فاضله است.

☼ نکته:

ممکن است کسـی اشـکال کند که نزول این آیات در زمانی اتفاق افتاده که اصلًا نماز واجب نشده بود. در پاسخ، باید گفت: «هر چنـد تشـریح نمازهـای واجب یومیه بـا این خصوصـیاتی که امروزه هست، در شب معراج اتفاق افتاده و جمعاً «۱۰» رکعت یعنی پنـج نمـاز دو رکعتی بوده و پس هفت رکعت (تسبیحـات اربعه) بر آن افزوده شـده است، ولی اصـل نمـاز از همان اوایل بعثت تشـریح شـده بود، به شـهادت این که در سوره علق اولین سوره ای که نازل شده و در سوره مزمل درباره آن سـخن رفته است و علاوه بر آن روایات هم بر آن معنا دلالت دارند» .

در تفسـیر صافی، ج ۶، ص ۴۲۴، در ذیـلِ آیه «وثیابـک فطهر» آورده است: امـام صـادق (ع) به شخصـی که لباسـش به زمین مالیده می شد فرمود: لباست را بالا بزن تا آلوده نشود.

از همان منبع، از امام کاظم (ع): لباسـهای پیامبر (ص) پاکیزه بود، پس معنای آیه: «و ثیابک فطهر» آن است که آن را بالا بزن. (و در روایتی دیگر آمده است که: «لباست را کوتاه کن»).

از همان منبع، از امیرالمؤمنین (ع): لباسـهای خود را بشوییـد و از چرک و کثافات پاکیزه کنید، که پاکیزگی لباس، هم و غم را بر طرف می کند. و بالا زدن لباس نوعی تطهیر و پاکیزگی است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۷۳، از خصال، از امیرالمؤمنین (ع) {حدیث اربعمائه (چهارصد بند)}:

جمع کردن جامه، طهارت آن است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۷۲، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

«و ربک فکبر» ، نماز را با تکبیر افتتاح کنید.

۱- بقره ۱۸۷

☼ نکته:

روایاتی آمده که هفت آیه ی اول این سوره شریفه در غار حرا نازل شده است.

ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً (١١)

مرا با آن مرد واگذار که در خلقتش از کسی کمک نگرفتم (١١)

☼ نکته:

بر اساس روایات، این آیه تا حدود ٢٠آیه بعدش درباره ولید بن مغیره نازل شده است.

در تفسیر جامع، ج ٧، ص ٣٢٧، از مجمع آورده است: (خلاصه روایت): ولید بن مغیره یکی از رؤسای عرب و پیرمرد ثروتمند و با تجربه ای بود. قریش به او گفتند: ای عبد شمس! محمد (ص) چه می گوید؟ ولید به خدمت پیامبر (ص) رسید و پیامبر (ص)، سوره سجده را قرائت فرمود چون به آیه: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُکُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ» (١) رسید، ولید ترسید و به منزل برگشت. ابوجهل نزد او آمد و گفت چه شد؟ ولید گفت: بگویید، آن کلمات سحر است. آیات فوق نازل شد. و خطاب کرد: ای رسول ما! او را به ما واگذار او را تنها در شکم مادر آفریدیم در حالی که مال و ثروت و فرزند و اتباع نداشت و بدین جهت ولید را «وحید» نامید که به قریش می گفت: من به تنهایی مال و ثروت بسیار دارم. چرا که ولید در طائف، باغی داشت که میوه آن تا سال دیگر قطع نمی شد. و ده بنده داشت که به هر یک هزار دینار داده بود تا برایش تجارت کنند. و قنطاری طلا داشت و بیست فرزند که همه در مکه حضورش بودند.

در تفسیر جامع، ج ٧، ص ٣٢٩، از طبرسی، از محمد بن مسلم روایت کرده که:

حضور حضرت امام باقر (ع) عرض کردند: هشام در بعضی از گفتارش گفته: من «ولید» وحید هستم. فرمود: وای بر او، اگر معنای وحید را می دانست افتخار به آن نمی کرد عرض کردند: معنای وحید چیست؟ فرمود: «ولد زنا» و کسی که پدری برای او شناخته نشده. و این آیات در حق منافقین است و کسانی که منکر ولایت امیرالمؤمنین (ع) هستند.

☼ نکته:

آیه «٣١» نیز مثل آیه «٢٠» سوره مزمل یکی از طویل ترین آیات قرآن کریم است که در این آیه شریفه فلسفه تعداد خازنان دوزخ که ١٩ فرشته اند را بیان فرموده است و این تعداد مطابق با کتب اهل کتاب می باشد

که دلیلی بر صدق قرآن و تأییدی از جانب اهل کتاب است.

۱- فصلت۱۳

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (۳۸) إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (۳۹) هر نفسی در گرو عملی است که انجام داده است (۳۸) مگر اصحاب یمین (نیکوکار) (۳۹)

رهینه: به معنای «رهن» و «گروگان» است.

رهینه شمردنِ هر نفس به چه معناست؟

صاحب المیزان، ج ۳۹، ص ۲۹۷، آورده است: خدای تعالی این حق را به گردن خلق دارد که با ایمان و عمل صالح، او را بندگی کنند، پس هر نفسی از خلق نزد خدا محفوظ و محبوس است، تا این حق و این دین را بپردازد، حال اگر ایمان آورد و عمل صالح کند از «گرو» درآمده، آزاد می شود و اگر کفر ورزید و مرتکب جرم شد و با این حال بِمُرد، همچنان رهین و برای ابد محبوس است. پس استثنایی که در آیه «۳۹» آمده و اصحاب یمین را از این گرو، مستثنا کرده در حقیقت مبین این حقیقت است که اصحاب شمال در گرو بوده و اصحاب یمین از این «گرو» خارجند.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۲۹۸: اصحاب یمینِ آیه مورد بحث همان اصحاب یمین سوره واقعه هستند و نه گروه سابقون سابقون که بعضی از مفسرین به اشتباه تفسیر کرده اند چرا که گروه سابقون از مقربین باری تعالی هستند و آن چنان در عبودیت استقرار یافته اند که اصلاً خود را صاحب نفس نمی دانند تا چه رسد به این که صاحب عمل بدانند، هم نفسِ خود و هم اعمالشان را ملک خدا می دانند، آنان نه در محضر خدایتعالی حاضر می شوند و نه به حسابشان رسیدگی می شود، همچنان که می فرماید: «فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» = «همه نفوس احضار می شوند الا بندگان مخلص» (۱).

☼ نکته:

هر چند گروه سابقون سابقون از تقسیم مورد بحث خارجند اما پر واضح است که آنها نیز خارج از رهینه هستند.

☼ نکته:

خدایتعالی در جای دیگر می فرماید: «كُلُّ امرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ» = «هر کس در گرو عملی است که کرده» (۲)، که در آنجا استثنایی که در آیه مورد بحث گفته شد، نیامده است.

در نهج البلاغه، ص ۶۵۷، ح۱۳۳، از حضرت علی (ع):

۱- صافات ۱۲۸و۱۲۷

۲- طور ۲۱

انسانها در این عالم دنیا دو گروهند:

۱ - گروهی می آیند خود را می فروشند، بنده می شوند و می روند.

۲ - گروهی می آیند خود را می خرند، آزاد می شوند و می روند.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل ۱، ص ۱۸، چ ۱، از حضرت علی (ع):

بنده تا قانع است، آزاد است. و آزاد تا با طمع است بنده است.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل ۱، ص ۸۲ و ۹۰، چ ۱، از حضرت علی (ع):

دانش بهتر از ثروت است، چرا که دانش تو را نگهدارد ولی تو باید ثروت را نگهداری کنی. و (همچنین) ثروت به دادن، کم می شود ولی دانش به دادن، زیاد و پاکیزه می گردد.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل ۱، ص ۹۲، چ ۱، از حضرت علی (ع):

تا زمانی سخن در بند توست که لب نگشایی ولی وقتی لب گشادی تو در بند آنی.

از همان منبع، فصل۱۷، ص ۳۱۹: هرگاه نفس بر تو سخت گیرد تو نیز بر او سخت بگیر تا رامت شود و هر گاه از کار سختی ترسیدی تو نیز بر آن سخت شو تا برایت آسان گردد.

فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ **(۴۸)**

پس در آن روز (قیامت) شفاعتِ شفیعان در حق آنها پذیرفته نشود (۴۸)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۳۳، از قمی از امام صادق (ع): اگر تمام فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل در حق ناصبین آل محمد (ص) شفاعت کنند، شفاعتشان قبول نشود.

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفاً مُّنَشَّرَةً **(۵۲)** بلکه هر یک از آنها می خواهند که برایشان صحیفه وحی آسمانی نازل شود (تا ایمان آورند) (۵۲)

☼ نکته:

خداوند سبحان در دو آیه شریفه دیگر می فرماید: «وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ» = «ما به افسون تو ایمان نخواهیم آورد تا کتابی بر خودمان نازل شود که آن را بخوانیم» (۱).

و می فرماید: «لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ» = «هرگز ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که برای ما نازل شود آن چه

که برای رسولان خدا نازل شده است» (۲).

اما بین آیه شریفه ی موردِ بحث با دو آیه انعام و اسراء یک تفاوت وجود دارد و آن هم این است که در آیه مورد بحث، تقاضا می کنند بر یک یک آنها کتابی نازل شود ولی در دو آیه دیگر

۱- اسراء۹۳

۲- انعام ۱۲۴

تقاضا می کنند که یک کتاب بر همه آنها نازل شود.

صاحب المیزان، ج ۳۹، ص ۳۰۴، آورده است: خدای سبحان می فرماید: اینان به شرطی حاضرند دعوت محمد (ص) را بپذیرند که برای هر یک از ایشان مستقلاً کتابی آسمانی نازل شود. پس آیه شریفه در معنای این آیه است که می فرماید: «لَنْ نُؤْمِنَ ... » = «هرگز ایمان نخواهیم ... » (۱)

☼ نکته:

صاحب المیزان به اقوال برخی از مفسرین به شرح ذیل اشاره کرده و این نظرات را رد کرده است:

۱ - بعضی گفته اند: مراد از آیه این است که کتابی از آسمان بر آنها نازل شود همچنانکه می فرماید: «وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیکَ ... » = «ما به افسون تو ایمان نخواهیم ... » (۲).

۲ - بعضی گفته اند: کتابی نازل شود تا در آن برائت از عذاب و مژده نعمتی فراوان به آنها دهد.

۳ - بعضی گفته اند: به هر کدام کتابی نازل شود ولی در هر یک از آن کتابها نوشته شود که فلانی! باید به محمد (ص) ایمان آوری.

☼ مؤلف:

صراحت و ظاهر آیه شریفه بر نزول یک کتاب برای هر یک از آنهاست و هیچ سنخیتی با سه قول مذکور ندارد، همچنین همان طور که در بالا ـ آوردیم، آیه انعام با این آیه در درخواستِ نزولِ کتاب بر یک یک آنها یا همه آنها، متفاوت است نه این که عیناً شبیه آیه انعام یا اسراء باشد. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۳۰۷، از قمی، از امام باقر (ع): مردم به پیامبر (ص) گفتند: به ما خبر داده اند که هر شخصی از بنی اسرائیل گناه می کرد صبح می نمود در حالی که آن گناه و کفاره آن را در نوشته ای پهلوی سرش می دید. جبرئیل نازل شد و گفت: اگر قوم تو هم بخواهند مثل بنی اسرائیل قرار می دهیم ولی همان عذابی که به آنها نازل نمودیم به ایشان هم بدهیم. و مردم حس کردند پیامبر (ص) دوست ندارد که چنین سنتی در امتش جریان یابد.

☼ نکته:

صاحب المیزان در ذیلِ روایت فوق آورده است: «این داستان (روایت) با لحن آیه نمی سازد و در خودِ روایت هم اشاره ای است به این که این قصه معتبر نیست» (چون در آخرش آمده است: حس کردند رسول خدا (ص) دوست ندارد).

۱- انعام ۱۲۴

۲- اسراء۹۳

۷۵ سوره قیامت

۷۵ – سوره قیامت (رستاخیز) = لا اُقسم.

مکی است و «۴۰» آیه دارد.

خلاصه مطالب: شرح حال روز قیامت و مرگ.

بسم الله الرحمن الرحیم

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱) وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (۲) چنین نیست (که کافران می پندارند) سوگند به روز قیامت (۱) و قسم به نفس ملامت کننده (۲)

نکته ای از المیزان، ج ۳۹، ص ۳۱۱: در معنای «لا» در ابتدای سوگند، اقوالی است.

۱ – «لا» مثبت است و معنای «تأکید» را می رساند. به عبارتی «تأکید بر سوگند» است.

۲ – «لا» منفی است یعنی «سوگند نمی خورم» .

۳ – «لا» رد بر گفتار و سخنان مشرکین است. به عبارتی کلمه «لا» خود جمله ای است مجزا با این معنا: «چنین نیست که کفار می پندارند» و بعد جمله قسم می آید. (معنای ذیل آیه).

نکته ای از همان منبع، ص ۳۱۲: در خصوص «نفس لوامه» سه قول وجود دارد:

۱ – نفس لوامه، همان نفس مؤمن است که در برابر گناه، انسان را ملامت می کند.

۲ – همانْ جان آدمی است که انسان ها را در برابر گناه ملامت می کند.

۳ – همان «نفس کافر» است که در قیامت او را به خاطر معصیت و کفر، ملامت می کند.

☼ مؤلف:

نفسْ سه نوع است:

۱ – نفس اماره: انسان را به گناه می کشاند و همان نفس شیطانی است.

۲ – نفس لوامه: انسان را در انجام گناه مورد سرزنش قرار می دهد که همان نفس ایمان است.

۳ – نفس مطمئنه: که انسان را در رسیدن به قربِ الهی سیر می دهد و آن نفس یقین است. و فقط مخصوصِ انبیاء و اولیاست.

بنابراین قول اول معقول تر است و قول سوم صحیح نمی باشد.

أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ (۳)

بَلی قادِرِینَ عَلی أَنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ (۴)

بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسانُ لِیَفْجُرَ أَمامَهُ (۵)

یَسْئَلُ أَیَّانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ (۶)

فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷)

وَ خَسَفَ الْقَمَرُ (۸)

وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ (۹)

یَقُولُ الْإِنْسانُ یَوْمَئِذٍ أَیْنَ الْمَفَرُّ (۱۰)

کَلَّا لا وَزَرَ (۱۱)

إِلی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲)

یُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ یَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ (۱۳)

آیا انسان می پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟! (۳) آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم!

ص :۴۹۳

(۴) (انسان شک در معاد نـدارد) بلکه او می خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر گناه کند! (۵) (از این رو) می پرسد: «قیامت کی خواهد بود» ! (۶) (بگو:) در آن هنگام که چشمها از شدت وحشت به گردش درآید (۷) و ماه بی نور گردد (۸) و خورشید و ماه یک جا جمع شوند (۹) آن روز انسان می گوید: «راه فرار کجاست؟!» (۱۰) هرگز چنین نیست، راه فرار و پناهگاهی وجود نـدارد! (۱۱) آن روز قرارگاه نهایی تنها بسوی پروردگار تو است (۱۲) و در آن روز انسان را از تمام کارهایی که از پیش یا پس فرستاده آگاه می کنند! (۱۳)

☼ نکته:

دو آیه شریفه ۳ و۴ در حقیقت محاجه و سؤالی است که خداوند سبحان برای منکرین قیامت آورده است و هیچ صراحتی ندارد که در قیامت همین استخوانها مجدد، متشکل شوند. برای توضیح بیشتر به ذیل آیه ۹۹ سوره اسراء و بحث پایانی همین سوره مراجعه شود.

بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴) وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ (۱۵) بلکه انسان

به نفس خود بیناست (۱۴) هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد! (۱۵)

در جامع، ج ۷، ص ۳۴۰و۳۴۱، از کافی، از امام صادق (ع): انسان می داند چه کاری انجام می دهد تا تقرب به خدا پیدا کند. و نیز می داند آن چه را که خلاف امر خدا در پنهان به جا می آورد.

از همان منبع، از رسول خدا (ص): هر گاه باطن شما نیکو بود، ظاهرتان قوی خواهد شد.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۵۲، ح۲، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

هر کس مرا در نهان یاد کند او را در آشکار یاد خواهم کرد.

از همان منبع، ص ۶۴۱:

هر کس در جمعی از مردم مرا یاد کند، من نیز او را در جماعتی از ملائکه یاد می کنم.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۳۲۰، از عیاشی و صاحب فقیه آورده است که:

زراره از امام صادق (ع) می پرسد: حد آن مرضی که بیمار، روزه را می خورد چیست؟ در پاسخ امام صادق (ع) آیه را تلاوت کرد و فرمود: خودِ انسان بهتر می داند که چه وقت طاقتش تمام می شود و تا چه حدی می تواند مرض و روزه را تحمل کند.

در کتاب «اسرار توحید» شیخ صدوق، ص ۴۶۱، باب۶۳، ح۱، از امام صادق (ع):

هر کس به آن چه می داند عمل کند بر آن چه نمی داند کفایت است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۴۱، از تهذیب، از زید شحام روایت کرده که گفت:

ص: ۴۹۴

از امـام صـادق (ع) سؤال کردم: آیـا خفقـه و خفقـتین وضـو را باطـل می کنـد؟ فرمـود انسـان بر نفس خـود بصـیرت دارد، امیرالمؤمنین (ع) فرمود: هر کسی طعم خواب را یافت، نشسته باشد یا ایستاده، وضو بر او واجب است.

لَا تُحَرِّ كْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹) با عجله زبان به قرائت قرآن مگشای (۱۶) همانـا ما خود قرآن را جمع کرده و آن را بر تو فرا خوانیم (۱۷) پس وقتی که قرآن را بر تو خواندیم، از قرائت آن پیروی کن (۱۸) پس از آن بر ماست که حقایق آن را بر تو بیان کنیم (۱۹)

نکته ۱: ضمایر «ـه» در کلمات «به» ، «جمعه» ، «قرانه» ، «قراناه» و «بیانه» همه به «وحی الهی» که همان «قرآن کریم» است برمی گردد. و کلمه «قرآن» در آیات فوق به معنای «قرائت کردن یا خواندن» است، نه «قرآن» که نام کتاب آسمانی اسلام است.

نکته ۲: خدای تعالی در جای دیگر می فرماید: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» = «قبل از آن که وحی بر تو تمام شود درباره قرآن عجله مکن» (۱).

بـه اسـتناد ایـن دو آیه (طه و قیـامت) معلوم می شـود که قرآن کریم دو بـار، یکبـار به صـورت کامـل و بـار دیگر به صـورت تدریجی و در طی ۲۳ سال بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است.

نکته ۳: مفسرین اقوالِ نادرست و متفاوتی برای آیات شریفه آورده اند از جمله:

۱ – صاحب تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۴۲، از بلخی آورده: ضـمایر «ـه» به قرآن برنمی گردد بلکه، به نامه اعمال بندگان برمی گردد و خدایتعالی بندگان خود را توبیخ کرده که در خواندن نامه اعمالشان عجله نکنند.

۲ – ضـمایر «ـه» به قیـامت برمی گردد و این آیـات در رابطه بـا سایر آیات سوره قیامت هسـتند و معنایش این است که «پیامبر زنهار که زبان خود به سؤال از وقت قیامت حرکت مده».

۳ – متأسـفانه بعضـی دیگر از مفسـرین عامه بدلیل عدم شناخت عصمت رسول اکرم (ص)، (العیاذ بالله) گفته اند که این آیات توبیخی از جانب خدا بر پیامبر (ص) است و بعضی هم گفته اند

ص: ۴۹۵

۱- طه ۱۱۴

(العیاذ بالله) چون پیامبر (ص) می ترسید فراموش کند، لذا زبان خود را به حرکت در می آورد.

☼ مؤلف:

قول سوم یقیناً خلاف است چون مخالفِ عصمت پیامبر اکرم (ص) و نصِ صریح قرآن کریم است که می فرماید: «پیامبر (ص) جز وحی الهی چیزی نمی گوید» و البته بحث در این خصوص در سوره نجم آمده است. اما قول اول هم چون مخاطب، رسول خدا (ص) است، صحیح نمی باشد و اما قول دوم هم با سیاق آیاتِ شریفه نمی سازد چرا که این آیات معترضه بوده و ضمایرش به آیات قبل بر نمی گردد.

توجه: صاحب المیزان، ج ۳۹، ص ۳۲۲ - ۳۲۴، این اقوال را رد کرده است.

كَلاَّ بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (٢٠) وَتَذَرُونَ الآخِرَةَ (٢١) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ (٢٢) إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (٢٣) وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (٢۴)
چنین نیست که شما می پندارید (و دلایل معاد را کافی نمی دانید) بلکه شما دنیای زودگذر (و هوسرانی) را دوست دارید (۲۰) و آخرت را رها می کنید (۲۱) آن روز رخسار عده ای نورانی و با طراوت است (۲۲) و به سوی پروردگار خود نظر می کنند (۲۳) و رخسار گروهی دیگر غمگین است (۲۴)

نکته ۱: به استناد آیات شریفه فوق، چهره های مردم در روز قیامت دو حالت دارد:

۱ - ناضره یا نورانی: همچنان که در جای دیگر می فرماید: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» = «در چهره هایشان طراوت و نشاط نعمت را می بینی و می شناسی» (۱). و می فرماید: «وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُورًا» = «و آنها را می پذیرد در حالی که غرق شادی و سرورند» (۲). و می فرماید: «وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ» = «چهره هایی در آن روز گشاده و نورانی است» (۳). و می فرماید: «ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ» = «خندان و مسرور است» (۴).

که علت این نورانیت در حقیقت همان نورِ تقواست که آن را در دنیا کسب کرده اند همچنان که می فرماید: «يوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يسْعَى نُورُهُمْ بَينَ أَيدِيهِمْ وَبِأَيمَانِهِمْ» = «روزی که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند» (۵).

۱- مطففین ۲۴

۲- دهر ۱۱

۳- عبس ۳۸

۴- عبس ۳۹

۵- حدید ۱۲

۲ – باسره یا غمگین: همچنان که در جای دیگر می فرماید: «وجُوهٌ یوْمَئِذٍ خَاشِعَهٌ» = «چهره هایی در آن روز خاشع و ذلت بارند» (۱).

و می فرماید: «وُجُوهٌ یوْمَئِذٍ عَلَیهَا غَبَرَهٌ» = «صورتهایی در آن روز غبارآلودند» (۲).

که علت این سیاهی در حقیقت همان نداشتنِ نورِ تقواست که آن را در دنیا کسب نکرده اند: همچنان که می فرماید: «یوْمَ یقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِینَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ قِیلَ ارْجِعُوا وَرَاءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَینَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَهُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» = «روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان گویند: نظری به ما بیفکنید تا از نورتان پرتوی گیریم! به آنها گفته شود: به پشت سر خود (دنیا) بازگردید و کسب نور کنید! در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت و برونش عذاب است» (۳).

نکته ۲: آیه شریفه: «الی ربها ناظره» شبیه آیات: «رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیکَ» = «پروردگارا! خودت را به من نشان بده» (۴) و «مَا کَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَی» (۵) است. که مراد از نظر کردن در آنها، نظر قلبی به واسطه پیدا کردن بصیرت است نه اینکه العیاذ بالله «دیدن خدا» باشد که متأسفانه بعضی از کوته فکران و مفسرنماهای عامه معنا کرده اند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۴۳، از ابن بابویه، از امام رضا (ع):

صورتهای نورانی نظر می کنند به ثواب و پاداش پروردگار خود که به آنها عطا می شود.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۳۳۶، از قمی، از معصوم (ع):

معنای نظر کردن به وجه الله، نظر کردن به رحمت و نعمت خداست.

تَظُنُّ أَنْ یُفْعَلَ بِها فاقِرَهٌ (۲۵)

کَلاَّ إِذا بَلَغَتِ التَّراقِیَ (۲۶)

وَ قیلَ مَنْ راقٍ (۲۷)

وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ (۲۸)

وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۲۹)

إِلی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَساقُ (۳۰)

فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّی (۳۱)

وَ لکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی (۳۲)

ثُمَّ ذَهَبَ إِلی أَهْلِهِ یَتَمَطَّی (۳۳)

أَوْلی لَکَ فَأَوْلی (۳۴)

ثُمَّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی (۳۵)

أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً (۳۶)

أَ لَمْ یَکُ نُطْفَهً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی (۳۷)

ثُمَّ کانَ عَلَقَهً فَخَلَقَ فَسَوَّی (۳۸)

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی (۳۹)

أَ لَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی (۴۰)

زیرا می داند عذابی در پیش دارد که پشت را در هم می شکند! (۲۵) چنین نیست (که انسان می پندارد! او ایمان نمی آورد) تا موقعی که جان به گلوگاهش رسد (۲۶) و گفته شود: «آیا کسی هست که (این بیمار را از مرگ) نجات دهد؟!» (۲۷) و به جدایی

۱- غاشیه۲
۲- عبس ۴۰
۳- حدید۱۳
۴- اعراف۱۴۳
۵- نجم ۱۱

از دنیا یقین پیدا کند (۲۸) و ساقهای پای او پیچیده شود (۲۹) (آری) در آن روز مسیر همه بسوی (دادگاه) پروردگارت خواهد بود! (۳۰) (در آن روز گفته می شود:) او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند (۳۱) بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد (۳۲) سپس به سوی خانواده خود بازگشت در حالی که متکبرانه قدم برمی داشت! (۳۳) وای بر «زندگی» و صد وای بر مرگ تو (۳۴) سپس وای بر برزخ و صد وای بر روز محشر تو (۳۵) آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود؟! (۳۶) آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟! (۳۷) سپس بصورت خون بسته درآمد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت (۳۸) و از او دو زوج مرد و زن آفرید! (۳۹) آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟! (۴۰)

در المیزان، ج ۳۹، ص ۳۳۹، ذیل آیه ۲۹، از معصوم (ع): یعنی دنیا با آخرت در هم می شود.

در المیزان، ج ۳۹، ص ۳۳۹، ذیل آیه ۳۴، از عیون، از امام رضا (ع):

(آیه شریفه) نفرین خدایتعالی است که می فرماید از خیر دنیا و آخرت دور باشی.

در غررالحکم، ج ۱، ف۱۷، ص ۳۲۱، از حضرت علی (ع): هرگاه جهان بر بنده ای روی آورد نیکیهای دیگری را بر وی بپوشاند اما همین که از وی رو برگرداند خوبیهای او را هم از وی می ستاند.

از همان منبع، فصل ۱۰، ص ۲۷۸: اگر دینت را پیرو دنیایت قرار دهی دین و دنیایت را تباه کرده ای و اگر دنیایت را پیرو دینت کنی دین و دنیایت را حفظ کرده ای.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۶۷۶، چ۲، از امام صادق (ع)، از خدای تعالی:

ای فرزند آدم! مرا در درونت یاد کن تا تو را در درونم یاد کنم و مرا در خلوتت یاد کن تا تو را در خلوتم یاد کنم و مرا در جمع یاد کن تا تو را در جمعی بهتر از جمعت یاد کنم.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۲۴، باب۲۸، از امام رضا (ع): محروم کسی است که از عاقبت به خیری محروم باشد و سودمند کسی است که تصدقات و خیرات خود را سنگین کند.

بحثی پیرامونِ مراحلِ قیامت

☼ مؤلف:

بیش از ۷۱ سوره از قرآن کریم به علائم قیامت اشاره فرموده است. که اگر به دقت در این آیات توجه شود معلوم می گردد که «قیامت در قرآن» به چهار مرحله تقسیم شده است:

۱ - مرحله آغازینِ قیامت که همان ماجرای رجعت و ظهور است.

۲ - بعد از رجعتْ مجددْ کفرْ جهانْ را فرا می گیرد و عذابِ مهلکی به واسطه دمیدنِ صورِ اسرافیل بر همه انسانها که کافر هم

شده اند وارد شده و طومارِ عالم مادی برچیده می شود.

ص :۴۹۸

۳ – نواختن صور دوم یا سوم که عده ی خاصی از جمله عزراییل و میکاییل خواهند مرد.

۴ – نواختن صور آخر و برانگیخته شدن تمام موجودات در عالم حشر یا قیامتِ کبرا.

و اما در خصوصِ هر مرحله، آیاتی به شرح ذیل وجود دارد:

۱ – مرحله رجعت: {بحثِ مفصلِ رجعت در ذیلِ آیاتِ (اسراء ۸ – ۴) آمده است}.

چندین آیه به مسئله رجعت اشاره دارند ولی دو آیه انبیاء و نمل صراحتِ بیشتری دارند:

الف– «وَیوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجًا مِمَّنْ یکَذِّبُ بِآیاتِنَا فَهُمْ یوزَعُونَ» = « (به خاطر آور) روز (رجعت) را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم؛ و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!» (۱).

توجه: در آیه فوق اشاره به «فوج=گروهی» فرموده است یعنی عده ای محشور می شوند که منظورْ روزِ رجعت است نه حشرِ کبرا چرا که در قیامتِ کبرا همه ی افراد محشور می شوند نه فقط عده ی خاصی، همچنان که در توصیفِ روزِ قیامتِ کبرا می فرماید: «وَتَرَی کُلَّ أُمَّهٍ جَاثِیهً کُلُّ أُمَّهٍ تُدْعَی إِلَی کِتَابِهَا» = «در آن روز (قیامتِ کبرا) هر امتی (همه امتها) را می بینی (که از ترس و وحشت) بر زانو نشسته؛ هر امتی (همه امتها) بسوی کتابش خوانده می شوند» (۲).

و نیز در توصیف حشر کبرا می فرماید: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» = «و همه را برمی انگیزیم و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد» (۳).

ب– «وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیهٍ أَهْلَکْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا یرْجِعُونَ» = «و حرام است بر شهرها و آبادیهایی که (بر اثر گناه) نابودشان کردیم (که به دنیا بازگردند) آنها هرگز باز نخواهند گشت» (۴).

توجه: این آیه هم اشاره دارد که گروهی از جمله قوم لوط و نوح و غیره که در این دنیا عذاب شده اند دیگر برنمی گردند. در صورتی که در محشرِ کبرا همه محشور می شوند پس منظور «رجعت» است. علاوه بر آن این آیه همچنین ثابت می کند که در آخرالزمان انسانها کافر و هلاک می شوند. چون اگر غیر از این بود باید «رجعت» را از آنها استثنا کرد و این محال است، بلکه آنها نیز مثل اقوامِ کافرِ صالح و لوط، کافر و هلاک شده و مشمولِ رجعت نمی شوند. (دقت کنید).

۱– نمل۸۳

۲– جاثیه۲۸

۳– کهف۴۷

۴– انبیاء۹۵

۲ – هلاکتِ آخرالزمان یا همان پایانِ دنیا و نفخه صور اول:

آیـاتِ زیـادی دلالـت بر پایـان و نابودیِ زمین و آسـمان دنیوی دارنـد و نیز آیاتی است که دلالت دارنـد در آن زمان که عمرِ زمینِ مادی به پایان می رسد انسانهایی شاهد و زنده بر روی همین زمین هستند. از جمله: الف: آیه (انبیاء۹۵) که در بالا آمد.

ب– «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يوْمِ الْقِيامَةِ أَوْ مُعَـذِّبُوهَا عَـذَابًا شَدِيـدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْـطُورًا» = «هیـچ شـهر و آبـادی نیست مگر اینکه آن را پیش از روز قیـامت هلاک می کنیم؛ یا به عـذاب شدیـدی گرفتارشان خواهیم ساخت؛ این، در کتاب الهی ثبت است» (۱).

تـوجه: در این آیه شـریفه به صـراحت می فرمایـد: «قبـل از «روزِ قیـامتِ کـبرا» همه را عـذاب خواهـد کرد» . و چـون عـذاب و هلاکت در قرآن کریم فقط بر اقوام کافر وارد شـده است پس در آخرالزمانْ کفرْ جهان را می گیرد. و نیز منظور از این عذابْ قبل از قیامتِ کبرا است. (بحثِ مفصل در ذیلِ آیه مذکور آمده است).

ج– «فَكَيفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يوْمًا يجْعَلُ الْوِلْـدَانَ شِـيبًا» = «شـمایی که کافر می شویـد، چگونه خود را (از عذاب الهی) بر کنار می دارید؟! در آن روز که کودکان را پیر می کند» (۲).

توجه: صـراحتی در این آیه شریفه است به نحوی که بخواهد بفرماید علت عذابِ آخرالزمان به واسطه ی کفر است. به عبارتی این آیه شـریفه هم می خواهد بفرماید که در آخرالزمان (و بعد از رجعت و ظهور و بعد از آن که خلیفه ی الهی از روی زمین برداشته شد) کفر گسترش می یابد.

د– «يَا أَيُّهَـا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَـيْءٌ عَظِيمٌ، يَوْمَ تَرَوْنَهَـا تَـذْهَلُ كُلُّ مُرْضِـعَةٍ عَمَّا أَرْضَـعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَـا وَتَرَى النَّاسَ سُـكَارَى وَمَـا هُم بِسُـكَارَى وَلَكِنَّ عَـذَابَ اللَّهِ شَدِيـدٌ» = «ای مردم از پروردگارتـان پروا کنیـد چرا که زلزله رستاخیز امری هولناک است. روزی که آن را ببینید زنان شیرده[از ترس]، شیرخوار خود را فرو می گذارند و هر آبستنی بارش را فرو نهد و مردم را مست می بینی و حال آنکه مست نیستند بلکه عذاب خدا شدید است» (۳).

توجه: در این آیه شریفه وقوع زلزله یا همان عذاب آخرالزمان را بر انسانها در همین زمین

۱– إسراء۵۸

۲– مزمل۱۷

۳– حج ۲ – ۱

مـادی به صـراحت بیـان می فرمایـد. که البته منظور قیـامتِ کبرا نیست چرا که در قیامتِ کبرا دیگر بچه ای زاده و زنی آبسـتن نمی شود. از آن گذشـته قیـامتِ کبرا هر کس به تنهایی و جـداگانه محشور شـده و البته رابطه ی صـلبی و نسبی نیز از بین می رود، نه این که زنـانی حامله یا با بچه یا مشـغولِ شـیردادن محشور شونـد. همچنان که در وصفِ قیامتِ کبرا می فرمایـد: «وَیوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ یوْمَئِذٍ یتَفَرَّقُونَ» = «آن روز که قیامت برپا می گردد، (مردم) جدا و متفرق می شوند» (۱).

و نیز می فرمایـد: «یوْمَئِذٍ یصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِیرَوْا أَعْمَالَهُمْ» = «در آن روز مردم بصورت گروه های پراکنده (از قبرها) خارج می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود» (۲).

و می فرمایـد: «فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَینَهُمْ» = «هنگـامی که در «صورِ» (حیات) دمیـده شود، هیـچ یک از پیونـدهای خویشاوندی میان آنها نخواهد بود» (۳).

ه- «وَأَنْذِرِ النَّاسَ یوْمَ یأْتِیهِمُ الْعَذَابُ فَیقُولُ الَّذِینَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَی أَجَلٍ قَرِیبٍ نُجِبْ دَعْوَتَکَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَکُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَکُمْ مِنْ زَوَالٍ» = «و مردم را از روزی که عـذاب الهی به سـراغشان می آید، بترسان! آن روز که ظالمان می گویند: پروردگارا! مدت کوتاهی ما را مهلت ده، تا دعوت تو را بپذیریم و از پیامبران پیروی کنیم! (اما پاسخ می شـنوند که:) مگر قبلاً سوگند یاد نکرده بودید که زوال و فنایی برای شما نیست؟!» (۴).

توجه: در این آیه شـریفه منظور از عذاب، همان هلاکتِ آخرالزمان دنیوی است نه عذاب اخروی. چرا که در آیه شریفه اشاره به «مهلت دادن» در همین دنیـاست. در صورتی که اگر عـذاب ِقیامتِ کبرا بود می بایست به «برگشـتن به دنیا» اشاره بفرمایـد. البته آن دسـته از آیـاتی که اشاره به برگشت به دنیا آمـده، در آن آیاتْ منظور قیامتِ کبراست که بعـد از صورِ حیات رخ می دهد. مثل آیه شریفه: «اسْتَجِیبُوا لِرَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یأْتِی یوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَکُمْ مِنْ مَلْجَإٍ یوْمَئِذٍ وَمَا لَکُمْ مِنْ نَکِیرٍ» = «اجابت کنیـد دعوت پروردگار خود را پیش از آنکه روزی فرا رسـد که بازگشتی برای آن در برابر اراده خدا نیست؛ و در آن روز، نه پناهگاهی دارید و نه مدافعی» (۵).

توجه: البته اگر منظور از آیه شوری برگشت به دنیا باشد به محشر بسط می یابد، اما اگر

۱- روم۱۴

۲- زلزله۶

۳- مؤمنون۱۰۱

۴- ابراهیم۴۴

۵- شوری۴۷

مراد پشیمانی باشد پس می تواند به هر دو مرحله بسط یابد (والله اعلم).

و- «أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يشْعُرُونَ» = «آیا ایمن از آنند که عذابی فراگیر از سوی خدا به سراغ آنان بیاید، یا ساعت «ناگهانی و بی خبر» فرا رسد، در حالی که متوجه نیستند؟» (۱).

توجه: منظور از این عذاب هم عذابِ آخرالزمان است که ناگهانی و یکدفعه می آید و کسی فکرش را هم نمی کند. در صورتی که قیامتِ کبرا وقتی است که همه در عالمِ برزخ به دلیلِ بصیرتشان منتظرِ وقوعش هستند. از آن گذشته همان افرادی که نابودی زمین را درک می کنند باید اول به واسطه آن عذاب بمیرند که واردِ برزخ شوند و بعد با بقیه ی مردم وارد محشرِ کبرا شوند. و اینطور نیست که آن گروهْ عالمِ برزخ را طی نکنند. (البته این تعبیر در صورتی است که یا هلاکتْ قبل از صور باشد نه بعد از آن و یا چهار صور در پیش باشد و یا ...) (والله اعلم).

ز- یک سری از آیات هم اشاره به تعویقِ این عذابِ آخرالزمان دارند که بحثِ مفصل آن در ذیل آیه (۲) آمده است، از جمله: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يحْبِسُهُ أَلَا يوْمَ يأْتِيهِمْ لَيسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يسْتَهْزِئُونَ» = «و اگر مجازات را تا زمان محدودی از آنها به تأخیر اندازیم، (از روی استهزا) می گویند: چه چیز مانع آن شده است؟! آگاه باشید، آن روز که (عذاب) به سراغشان آید، از آنها بازگردانده نخواهد شد؛ و آنچه را مسخره می کردند، دامانشان را می گیرد!» (۳).

«وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى» = «و اگر سنت و تقدیر پروردگارت و ملاحظه زمان مقرر نبود، عذاب الهی بزودی دامان آنان را می گرفت» (۴).

ح- یک سری از آیات اشاره به نابودی مخلوقاتِ مادی و اوصاف این زمان دارند از جمله:

«وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ» = «و آن زمان که ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند» (۵).

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» = «در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود» (۶).

«وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» = «و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند» (۷).

۱- یوسف۱۰۷

۲- طه ۱۲۹

۳- هود۸

۴- طه۱۲۹

۵- انفطار۲

۶- تکویر۱

۷- تکویر۲

«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِرَتْ» = «و در آن هنگام که کوه ها به حرکت درآیند» (۱).

«وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» = «و در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند» (۲).

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» = «آن زمان که آسمان از هم شکافته شود» (۳).

«ارْتَقِبْ يوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ» = «پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد» (۴).

«مَا ينْظُرُونَ إِلَّا صَيحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يخِصِّمُونَ» = «جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم (آسمانی) آنها را فراگیرد، در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند» (۵).

توجه: این آیه شریفه می رساند که صورْ در روز و ناگهانی و در حالی که مردم مشغول مخاصمه و معامله اند دمیده می شود چرا که در شب و سحرْ مردم در خواب به سر می برند.

«يوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَي السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» = «در آن روز که آسمان را چون طوماری در هم می پیچیم، (سپس) همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می گردانیم» (۶).

توجه: در آیه شریفه انبیاء ابتدا به نابودی آسمان و بعد به خلقت و باز گرداندنِ دوباره ی آن اشاره فرموده است و این می رساند که آسمان و حتی زمین اخروی شبیه این آسمان و زمین مادی است نه اینکه دقیقاً همین آسمان و زمین باشد بلکه آن آسمان و زمین از نوعِ ملکوتی و ابدی است. به عبارتی ملکوتْ و باطنِ این آسمان و زمین است نه خودِ این آسمان و زمین. همچنان که در جای دیگر هم می فرماید: «يوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» = «در آن روز (قیامتِ کبرا) که این زمین به زمین دیگر و آسمانها (به آسمانهای دیگری) مبدل می شود و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند!» (۷).

خلاصه این که همه این آیات اشاره به پایانِ دنیای مادی و آخرالزمان است که در آن موقعْ نظامِ حاکم برچیده شده و کرات و ستارگان از مدار منظمشان خارج گشته و به همین خاطر به یکدیگر و به زمین برخورد کرده و همه چیزِ مادی نابود می گردد. نه اینکه اشاره به محشرِ کبرا

۱- تکویر ۳

۲- تکویر ۶

۳- انفطار ۱

۴- دخان ۱۰

۵- یس ۴۹

۶- انبیاء ۱۰۴

۷- ابراهیم ۴۸

باشد چرا که در قیامت کبرا زمین و آسمانش غیر از این زمین و آسمان است که نه خورشید و نه ماه و نه دریا و نه ستاره ای موجود است. در قیامتِ کبرا این نور الهی است که باعثِ روشنایی آسمان و زمینِ اخروی می شود نه خورشیدِ مادی. البته فقط مؤمنین هستند که این نور را به واسطه تقوایشان می توانند بگیرند و باعثِ هم دیدنشان شود و هم روشنایی بگیرند ولی کفار به واسطه کفرشان نمی توانند از این نور بهره ای بگیرند و آنها در ظلماتند. اما در ابتدای محشر به دلیلِ وجودِ مؤمنین و نورشان می توانند ببینند ولی بعد از حساب و کتاب و جداییشان دیگر هیچ نمی بینند. از آن گذشته در محشرِ کبرا همه ی مخلوقات بر روی زمینی محشور می شوند با آسمانی ملکوتی که نه زمین و نه آسمانش نباید نابود شوند. در صورتی که این آیات شریفه به نابودی آسمان و زمین اشاره دارند. در ضمن جسم اخروی انسان غیر از جسم خاکی است و جنسش ملکوتی شبیه جنسِ زمینِ ملکوتی و اخروی است. همچنان که در وصف محشرِ کبرا می فرماید:

«لَا يرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» = «نه آفتاب را در آنجا ببینند و نه سرما» (۱).

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» = «و زمینِ(آخرت) به نور پروردگارش روشن شود» (۲).

«يوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يسْعَى نُورُهُمْ بَينَ أَيدِيهِمْ وَبِأَيمَانِهِمْ» = «روزِ قیامتِ کبرا مردان و زنان باایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان حرکت می کند» .

«يوْمَ يقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَينَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» = «روزِ قیامتِ کبرا مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی برگیریم! به آنها گفته می شود: به پشت سر خود (دنیا) بازگردید و کسب نور کنید! در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب» (۳).

توجه: البته شاید هم بطور کلی این آسمان و زمین مادی نیست و عدم نشوند بلکه فقط تغییراتی بسیار فاحش بر روی این اجرامِ مادی صورت بگیرد. اما در هر صورت عالم حشر و قیامت بر رویِ زمین و آسمانی غیرِ مادی و ملکوتی است (والله اعلم).

۱- انسان۱۳

۲- زمر۶۹

۳- حدید۱۳

ط- سه آیه به نفخه ی صور اول یا صور ممات اشاره دارند:

«وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ» = «و (به خاطر آورید) روزی را که در «صورِ (اول)» دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند در وحشت فرو می روند، جز کسانی که خدا خواسته؛ و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می شوند» (۱).

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» = «و «صورِ (اول)» دمیده می شود، پس همه کسانی که در آسمانها و زمینند مدهوش و مبهوت می شوند، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس «صورِ (آخر)» دمیده می شود، ناگهان همگی (در محشرِ کبرا) به پا می خیزند و در انتظار هستند» (۲).

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ» = «به محض اینکه یک بار در «صورِ (اول)» دمیده شود» (۳) «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» = «و زمین و کوه ها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده و متلاشی گردند» (۴).

با دقت در این آیات شریفه که به صور اول اشاره دارند می توان گفت:

اولاً: اگر هلاکتِ آخر الزمان قبل از صور اول باشد پس سه صور وجود دارد اما اگر این هلاکت به واسطه صور اول و بعد از آن باشد و به استناد آیات حاقه، این احتمال بیشتر است که اول صور دمیده شود بعد از آنْ عذابِ آخرالزمان و پایانِ جهان و نابودی کرات صورت گیرد. که اگر اینطور باشد پس احتمالاً چهار صور دمیده می شود (والله اعلم).

ثانیاً: صورِ اول یک صیحه ی عظیم است که باعثِ بر هم زدن نظامِ مادی و خارج شدن سیارات از مدارِشان و برخورد و نابودیشان است که مرگ انسانها در آن زمان به واسطه عذابِ آسمانی و هلاکتِ زمین رخ می دهد و صور اول باعثِ این هلاکت می شود. از طرفی عده ای خاص در امانند که به استنادِ روایات آنها عده ای از کروبیان و حاملین عرشند که خارج از عالم مادی اند. و چون در آیه زمر از صور رستاخیز هم یاد شده که باعثِ حشرِ همگان از جمله

۱- نمل۸۷

۲- زمر۶۸

۳- حاقه۱۳

۴- حاقه۱۴

کروبیان می شود، پس معلوم می شود که باید صورِ دیگری هم باشد که آن عده ی خاص را بمیرانند. آیات نمل و حاقه که در بالا آمد در خصوصِ صور اول است. و در خصوص صور مطلق می فرماید: «یوْمَ ینْفَخُ فِی الصُّورِالْخَبِیرُ» (۱). و درباره صور آخر می فرماید: «وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا» (۲) (والله اعلم).

توجه: اگر چهار صور باشد پس مراحل قیامت از چهار مرحله به ۵ مرحله اضافه می شود یعنی مرحله مرگِ برزخیان به واسطه ی یک صورِ دیگر به آن افزون می گردد. (والله اعلم). بحثِ مفصل در خصوصِ برزخ و آیاتی که اشاره به برزخ دارند در ذیل آیه (۳) آمده است.

۳ – مرحله سومِ قیامت:

که در این مرحله عالم مادی و انسانها همه مرده اند و فقط عده ی خاصی زنده مانده اند. در این مرحله صور دوم یا سوم نواخته شده و آن عده ی خاص از جمله عزراییل و میکاییل خواهند مرد. از متن آیاتِ شریفه (زمر ۶۸) و (نمل ۸۷) که در بالا آمد این مطلب معلوم می شود. (بحثِ مفصل در ذیلِ آیه (۴) آمده است).

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۸۰، از حضرت رسول (ص): پروردگار پس از خلقت آسمان و زمین، صور را آفرید و به اسرافیل سپرد. و او پیوسته نظر به زیر عرش می اندازد و منتظر فرمان الهی است که امر کند در صور بدمد. صور ابزاری است شبیه بوق و یا شاخ. اسرافیل سه مرتبه در آن بدمد: اول: نفخه فزع. دوم: نفخه صعق. سوم: نفخه احیاء.

در نفخه اول (فزع): چون در صور بدمد تمام مخلوقات آسمان و زمین بمیرند، جز کسانی که خدا بخواهد، چنانچه می فرماید: «ما ینظرون الا صیحه واحده» (۵) و در آن وقت، کوهها چون ابر به حرکت درآیند و سیر کنند و زمین به جنبش درآید و ساکن نشود. زیرا خدایتعالی زمین را به کوهها ثابت و برقرار نموده و هر زن مُرضعه ای (شیر دهی) از شیر دادن به طفل خود باز ایستد، هر آبستنی از ترس و هراس، حمل خود را وا بنهد. و اطفال از هول آن روز پیر شوند. و شیاطین از خوف خدا بِرَمَند و به اقطار زمین فرو روند. فرشتگان آنان را با تازیانه آتشین به جای

۱– انعام۷۳

۲– کهف۹۹

۳– مؤمنون ۱۰۰

۴– نمل ۸۷

۵– یس۴۹

خود بر گردانند. خلایق بی هوش شوند. فرمان الهی به زمین برسد: شکافته شو! شکافته گردد. آسمان مانند زیت برافروخته شود و ستارگان از آن فرو ریزند. آفتاب و ماه گرفته شوند. اصحاب گفتند: مقصود از استثناء در جمله «الا من شاء الله» چه کسانی هستند؟ فرمود: شهدایند، که از هول و هراس ایمنند. در نفخه دوم (صعق): تمام فرشتگان، به جز جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هلاک گردند. آنگاه از مصدر جلالت به عزرائیل خطاب رسد: ای عزرائیل! من مرگ را بر تمام خلایق واجب کرده ام، شما هم بمیرید، پس به اسرافیل می فرماید: صور را به عرش بسپار و از جمله مردگان باش. اسرافیل صور را به عرش بسپارد و بمیرد. جز ذات بی زوال پروردگار کسی نماند. در آن وقت می فرماید: «لمن الملک الیوم» (۱) امروز ملک و پادشاهی برای کیست؟ کسی نیست که جواب گوید. ذات اقدس اش بفرماید: «لله الواحد القهار» (۲) سلطنت و پادشاهی، مختص پروردگار یکتا و بی زوال و مقتدر است. بعد از آن چهل شبانه روز باران ببارد، پروردگار گوشت و استخوان و رگ و پی خلایق را به سبب آن برویاند و نفسهای آنها را باز آفریند آن گاه خطاب فرماید: ای حاملین عرش من! زنده شوید. ایشان زنده گردند. به اسرافیل امر شود در صور بدمد (نفخه سوم): چون در صور دمید، ارواح خلایق داخل اجساد آنها شوند. ارواح مؤمنین مانند نور می درخشند. و ارواح کفار چون ظلمت تاریکند.

☼ نکته:

ممکن است کسی به استناد این روایت که حضرتِ رسول (ص) استثناء آیه مذکور را شهدا بیان فرموده، بر بحثِ ما اشکال کند و بگوید: «استثناء مذکور شامل انسانها هم شده است» . که در پاسخ باید گفت: شهدا در آن موقع در عالمِ برزخند و قبل از وقوع صورِ اول شهید شده اند پس این استثناء دیگر بر انسانهایی که صورِ اول بر آنها در زمینِ دنیوی قیام می کند بسط نمی یابد. و صور اول باعثِ مرگ عالمِ برزخ نمی شود به عبارتی جایِ خالیِ صورِ چهارمی در روایت پیداست. از طرفی معلوم می شود که هر چند ممکن است این صور باعثِ مرگِ برزخیان نشود اما باعثِ ترس و وحشت آنها می شود البته به جز عده ای که در روایت فوق به شهدا اشاره شده است. از طرفی شهدا از مصادیق آن است نه اینکه فقط مختصِ آنها باشد (والله اعلم).

۱- غافر ۱۶

۲- غافر ۱۶

در بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۸۴، از رسول الله (ص)، در خصوصِ استثناء در آیه مذکور فرمود:

منظور «جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل» است. و وقتی خلایق قبض روح شدند آنها نیز به فرمان خدا به ترتیب می میرند.

☼ نکته:

در روایاتِ دیگر حاملان عرش خـدا را نیز بر این ملائک افزوده اند (۱). و از آنجـایی که اهلِ بیت (ع) هم جزءِ این حاملین و خلفای الهی هستند پس مشمول این استثناء هستند (والله اعلم).

۴ – مرحله چهارم:

مرحله ی نواختن صور آخر و برانگیخته شـدن تمـام موجودات بر روی زمین قیـامتی در عـالم حشـر یـا قیـامتِ کبرا است. اکثر آیات قیامت به این مرحله بسط می یابد از جمله:

«يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا» = «در آن روز، آنها که کافر شدنـد و با پیامبر (ص) بمخالفت برخاسـتند، آرزو می کننـد که ای کاش (خاک بودنـد، و) خاک آنها با زمینهای اطراف یکسان می شـد (و بکلی محو و فراموش می شدند). در آن روز، (با آن همه گواهان) سخنی را نمی توانند از خدا پنهان کنند» (۲).

و: «يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ... » = «روزی که زمین به سرعت از روی آنهـا شـکافته می شود و (از قبرهـا) خـارج می گردند؛ و این جمع کردن برای ما آسان است» (۳).

توجه: اگر منظور از «ارض» در این دو آیه شـریفه «زمینِ مادی» باشد پس مراد از حشر در این دو آیه ی شریفه «رجعت» است. ولی اگر مراد از «ارض» ، «زمینِ اخروی و غیرِ مـادی که همان باطنِ و ملکوتِ این زمین است» باشـد پس مراد از «حشـر» همان حشـرِ و قیامتِ کبراست. که البته به اسـتنادِ صـدرِ هر دو آیه شـریفه که می فرماید: «إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» = «هنگامی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می آوریم و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟ (۴). و می فرماید: «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» = «روزی که همگان صیحه رسـتاخیز را بحق بشـنوند؛ آن روز، روز خروج است» (۵).

ص :۵۰۸

۱- بحار، ج ۶، ص ۳۲۹

۲- نساء ۴۲

۳- ق ۴۴

۴- نساء ۴۱

۵- ق ۴۲

پس احتمالاً قیامتِ کبرا موردِ منظورِ آیه شریفه است. البته شاید رجعت هم از مصادیق آیه شریفه باشد. چرا که در رجعت هم وقتی جسمِ مادی از درونِ زمینِ خاکی دوباره متشکل شده و روح بر آن برگردد با این دو آیه ی شریفه در تضاد نیست و می تواند بسط یابد (والله اعلم).

«وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ» = «و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می شود» (۱).

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» = «آن هنگام، رهبران (گمراه) از پیروان خود، بیزاری جویند؛ و کیفر خدا را مشاهده می کنند؛ و دستشان از همه جا کوتاه می شود» (۲).

«فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» = «پس چه گونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که شکی در آن نیست [= روز رستاخیز] جمع کنیم و به هر کس، آنچه (از اعمال برای خود) فراهم کرده، بطور کامل داده شود؟ و به آنها ستم نخواهد شد» (۳).

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ... » = «روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می بیند؛ و آرزو می کند میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد» (۴).

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» = «روزی خواهد بود که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه گردد، اما به آنها که صورتهایشان سیاه شده (گفته شود) آیا بعد از ایمان، کافر شدید؟ پس بچشید عذاب را، به سبب آنچه کفر می ورزیدید» (۵).

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» = «هر کسی مرگ را می چشد؛ و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت؛ آنها که از آتش (دوزخ) دور شده و به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست» (۶).

«يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ» = «آن روز که (قیامت و زمان مجازات) فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید؛ گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت» (۷).

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا» = «در آن روز که (خدا) همه آنها را جمع و محشور می سازد» (۸).

«وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» = «و در آن روز، مجرمان را با هم در غل و زنجیر می بینی! (که دستها و گردنهایشان را به هم بسته است» (۹).

۱- بقره۴۸

۲- بقره۱۶۶

۳- آل عمران۲۵

۴- آل عمران۳۰

۵- آل عمران۱۰۶

۶- آل عمران۱۸۵

۷- هود۱۰۵

۸- انعام۱۲۸

۹- إبراهیم۴۹

«وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يوْمَ الْقِيامَهِ كِتَابًا يلْقَاهُ مَنْشُورًا» = «و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته ایم؛ و روز قیامت، کتابی برای او بیرون آوریم که آن را، گشوده ببیند» (۱).

«وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا» = «آنها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می شوند؛ (و به آنان گفته می شود:) همگی نزد ما آمدید، همان گونه که نخستین بار شما را آفریدیم! اما شما گمان می کردید ما هرگز موعدی برایتان قرار نخواهیم داد!» (۲).

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِي بَينَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يظْلَمُونَ» = «و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می شود و نامه های اعمال را پیش می نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می سازند و میان آنها بحق داوری می شود و به آنان ستم نخواهد شد» (۳).

«وَتَرَى كُلَّ أُمَّهٍ جَاثِيهً كُلُّ أُمَّهٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» = «در آن روز هر امتی را می بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته؛ هر امتی بسوی کتابش خوانده می شود و (به آنها می گویند:) امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما می دهند!» (۴).

چند نکته در خصوصِ قیامت:

نکته اول: در برخی از روایات صور اسرافیل به شیپوری شبیه شاخ گاو تشبیه شده است و در آیه شریفه مدثر هم می فرماید: «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» = «هنگامی که در «صور» دمیده شود» (۵). که برای نزدیک کردن فهم و درک ما به معنای آن و از قبیل تشبیه معقول به محسوس است. و نباید الفاظی که حقایق عالم غیب و معنا را بیان می کنند بر معنای شناخته شده شان حمل کرد. نفخ صور هم معنایی دارد که واقعیتش بر ما روشن نیست و نباید آن را به همان معنای دمیدن در «شیپور» حمل کرد. البته این احتمال هم هست که صور اول شبیه امواج صوتی کشنده و مهیبی با سرعت فوق العاده زیاد باشد که در مدت کوتاهی موجب برهم زدن نظام عالم و مرگِ موجودات و اجرام آسمانی و زمینی شود. و یا چیزِ دیگر. (والله اعلم).

نکته دوم: نفخه صور در ده جای قرآن کریم آمده و در سیزده جا صَیحه به کار رفته است، اما از اسرافیل (اسرافین= سرافین) نام برده نشده است بلکه در روایات آمده است. (جبرئیل آورنده وحی، میکائیل موکل رزق و باران، اسرافیل دمنده در صور و عزرائیل فرشته مرگ

۱- اسراء۱۳

۲- کهف۴۸

۳- زمر۶۹

۴- جاثیه۲۸

۵- مدثر۸

است). همان طور که در بالا آمد صور آخر برای حیات است اما صراحتی در آیات شریفه در خصوص اینکه صور اول باعثِ «مرگ ارواحِ برزخی یا فرشتگان شود» به چشم نمی خورد.

حال در اینجا چند سؤال بدین شرح پیش می آید:

۱ - آیا صور اول علاوه بر نابودی آسمان و زمین مادی و موجوداتِ درونشان، همچنین باعثِ مرگِ برزخیان و فرشتگان هم می شود؟ اگر پاسخِ این سؤال مثبت باشد پس آیا انسانهای آخر الزمان نباید وارد برزخ شوند؟

۲ - اگر این صور باعثِ مرگِ برزخی هم باشد آیا معنایش این است که کلاً ارواح را نیست و عدم کند و در عالمِ حشرِ کبرا دوباره از عدم، حیاتِ مجدد می یابند؟

۳ - آیا این قضیه در خصوص کروبیان و فرشتگان و حتی اهلِ بیت (ع) هم صادق است؟

۴ - چگونه ممکن است ارواحِ اهلِ بیت (ع) که مقامی مافوقِ فرشتگان دارند و در حقیقت خلفا و پیشوایانِ الهی بر تمامِ خلایق از جمله عزراییل و اسرافیلند توسط موجودی که در رتبه ی پایین تر از آنهاست باید نیست و عدم شوند؟ که اگر اینطور باشد آن همه روایت که در برتری اهلِ بیت (ع) بر ماسوا و خلقتِ آغازینِ آنها قبل از تمام موجودات است چگونه توجیه می شود؟

پاسخ: از آیات و روایات نمی توان پاسخ قاطعی به این سؤالات داد اما احتمالاتی بدین شرح می توان آورد: (والله اعلم)

۱ - همان طور که در ذیلِ آیه ی «ذر» و آیه ی «دو حیات و دو ممات» به تفصیل آورده ایم، عوالم یا مراحلِ سیرِ انسانی ۵ یا ۶ مرتبه است. در ابتدای این عالم خداوند سبحان روح را خلق فرمود که به آن عالم روح یا ذر گویند. بعد از آنْ این روح به عالمِ رحم و درونِ جسمی از جنسِ عالم مادی و خاکی حلول پیدا می کند. و بعدْ این جسم و روح به عالم خاکی قدم می گذارد. سپس این جسمِ مادی در همین خاک می میرد ولی همان روح بدونِ این که طعمِ مرگ را بچشد از دنیای مادی به برزخ «منتقل می شود» و در آنجا هم به تناسبِ محیطِ برزخی، آن روح در شکل و قالبیْ برزخی قرار می گیرد. و در قیامت و حشرِ کبرا هم همین روح در قالب و جسمی

ص :۵۱۱

از جنسِ عـالمِ اخروی و نه مـادی حلول می یابـد. البته هر مرحله نسبت به مرحله قبلی اش تکامـل یـافته تر است، به طوری که قـالب و بـدنِ اخروی از نوعِ برزخی برتر است و نوعِ برزخی هم از نوعِ دنیویش عـالی تر است. که در این مراحـل و عوالم این روح است که بدون هیچ تغییری باقی می ماند. حال در جمعِ این بحث با مبحثِ قیامت می توان دو احتمال بدین شرح داد:

الف: ممکن است روح در عالمِ برزخ واقعاً نابود و عـدم شـده و بمیرد. و بعد دوباره خداوند سبحان همان روح را خلقتی تازه دهد و در جسم اخروی اش حلول کند (والله اعلم).

ب: ممکن است در عـالمِ برزخ هم مثـلِ عـالمِ دنیـا فقـط آن قـالبِ برزخی بمیرد و روح فقـط منتقل شود نه اینکه نابود و عـدم گردد. بـا این توضـیح: تمامِ مخلوقات برای حیات و ایجادشان نیاز به روحی دارنـد که در حقیقت همان اراده ی الهی در ادامه ی حیاتشـان است. و این روح در موجودات مختلف به تنـاسبِ ظرفیتشان متفاوت است. همچنین همه این موجودات با توجه به محیط و عالمی که زیست می کننـد قالب و تمثیلی از جنسِ آن عالم گرفته و آن روحِ الهی در آن دمیـده می شود. پس مرگ به معنـای خروجِ آن روح از آن قـالبِ مثـالیِ آنهـاست. همـان گونه که یک انسان در عالمِ رحم، بـدن و تمثالی از جنسِ عالمِ زمینی پیـدا کرده و آن موقع روحش از عـالمِ روح یا ذر به آن جسم «نفـخ» می شود و این در حالی است که آن روح در عالم ذر فقط منتقل می شود نه این که بمیرد بلکه دوباره حیاتش را در عالمی جدیـد و جنس و بدنی جدید ادامه می دهد. به همین دلیـل ممکن است در عـالم برزخ هم فقط قالبِ برزخی بمیرد و روحش به بـدنِ اخروی اش «نفـخ» و منتقل شود. لـذا منظور از این «نفخه» در آیـات و روایـات همین انتقال روح و مرگِ قالبش باشـد. از آن گذشـته صـراحتی در آیات شـریفه ی قیامت در خصوص اینکه صور اول بـاعثِ «مرگ ارواحِ برزخی یـا فرشـتگان شود» به چشم نمی خورد و با دو آیه ی شـریفه: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱) و: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» = «هر کسـی مرگ را می چشـد» (۲). که بیشترین صـراحت را دارند باز هم نمی توان به قطعیت نـابودی و عـدمیتِ ارواح را برداشت کرد. البته شایـد هم منظور مرگ و عـدمیت ارواح و فرشـتگان باشـد (والله اعلم).

ص: ۵۱۲

۱- قصص۸۸

۲- آل عمران ۱۸۵

۲ – ممکن است استثنایی که در دو آیه نمل و زمر آمده، به اهلِ بیت (ع) هم بسط یابد. و البته روایاتی در این خصوص وارد است که حتی قبضِ روحِ دنیوی اهلِ بیت (ع) هم مستقیماً از جانبِ وجودِ مقدسِ حق تعالی صورت می گیرد، نه توسطِ واسطه ای از جمله عزراییل یا اسرافیل. و البته با توجه به مقام «عالینِ» اهلِ بیت (ع) و برتری آن انوار مقدس بر تمام خلایق این احتمال که فرشته ای بتواند ارواح آن بزرگواران را قبض کند بعید به نظر می رسد حال چه این قبض، انتقال باشد یا مرگ و عدمیت (والله اعلم).

۳ – خروج روح از جسم و عالم ماده درباره ملائک معنا ندارد چون آنان جسم ندارند تا خروج روح از آن مفهوم داشته باشد. لذا درباره ی ماهیت مرگ آنان احتمالاتی وجود دارد: احتمال اول این که مراد از مرگ درباره آنها گسستن پیوند روح از قالب مثالی آنها باشد. احتمال دوم این که مقصود، از کار افتادن فعالیت مستمر ارواح و ملائک و از دست دادن توان ادراکی شان باشد. احتمال دیگر همان نیست و عدم شدنشان است.

۴ – بین صورهای اسرافیل فاصله ای وجود دارد اما اینکه این فاصله ها چقدر زمان ببرد فقط خدا می داند. از طرفی عالمِ برزخ پیشِ رویِ همگان است و استثنایی در بین نیست. لذا آن گروه از افراد که در آخرالزمان کافر شده و پایان و نابودی زمین را به چشم می بینند نیز قبضِ روح شده و به عالمِ برزخ منتقل می شوند. سپس تمام افراد به طور کامل و با هم از عالمِ برزخ به عالمِ حشرِ کبرا منتقل یا مرده و مجدد خلق می شوند. البته هر چند با هم به عالمِ محشر می روند ولی در عینِ حال به صورت پراکنده اند. بنابراین این احتمال که صورِ اول فقط باعثِ وحشت برزخیان شود نه اینکه آنها را بمیراند، تقویت می شود از طرفی باعثِ بر هم زدنِ عالمِ مادی و مرگِ عالمِ مادی و انتقالشان به عالم برزخ می شود، که اگر غیر از این باشد یعنی با صور اول، هم افرادِ موجود در عالمِ دنیا و هم افرادِ موجود در عالمِ برزخ بمیرند پس با این بیان گروهِ عالمِ مادی واردِ برزخ نمی شوند و این بعید است. بنابراین این احتمال پیش می آید که چهار صور در پیش باشد:

۱ – صور اول برای مرگ دنیای مادی و ورود به عالمِ برزخ.

۲ – صور دوم برای مرگ

موجودات عالم برزخ.

۳ - صورِ سوم برای مرگ گروهِ خاص.

۴ - صورِ چهارم هم صور حیات به عالمِ حشر است. چرا که اگر سه صور باشد پس یا باید مرگِ روحْ در عالمِ برزخ را انتقال فرض کرد نه عدمیت و نابودی و یا اینکه هلاکتِ آخرالزمان و مرگِ انسانهای آن زمان را قبل از نفخه ی اول فرض کرد (والله اعلم) (دقت کنید).

نکته سوم: به جز جن و انس حتی حیوانات هم در قیامت محشور می شوند. و چون قیامت و زمین و آسمانش ملکوتی و ابدی است و هر کس که در زمینِ غیرِ مادی و در محضرِ ملکوتی خداوندِ سبحان قرار بگیرد باید جسمش از جنسِ آن محیط باشد پس جسمی هم که حیوانات در آن ظاهر می شوند باید از همان زمینِ اخروی باشد که این در موردِ انس و جن هم صدق می کند. بنابراین جسمِ متشکله ی همه ی آنها جسمی شبیهِ این جسم است و نه عینِ جسمِ مادی و دنیوی. بنابراین حیوانی که به جسمِ ابدی درآید بعید است که از بین برود پس باید جایگاهی هم بعد از حشر داشته باشد. از آن گذشته علت حشر رسیدگی و حسابرسی و پاداش و عذاب است نه فقط آمدن و نیست شدن!!! واقعه ی حشرِ حیوانات در دو سوره از قرآن کریم آمده است:

۱ - «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» = «و در آن هنگام که وحوش جمع شوند» (۱).

۲ - «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يطِيرُ بِجَنَاحَيهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يحْشَرُونَ» = «هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، نیست مگر اینکه امتهایی همانند شما هستند. ما هیچ چیز را در این کتاب، فرو گذار نکردیم؛ سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می گردند» (۲).

نکته چهارم: در آیات قیامتِ کبرا ظاهراً دو دسته آیه با هم جمع نمی شوند:

۱ - یک دسته آنهایی است که اشاره به آسمان و زمینی غیر از این آسمان و زمین دارند و می رسانند که آسمان و زمین مادی برچیده می شود به عبارتی خروجِ اجساد و ذرات پوسیده ی مادی مثل استخوانها، چیزی غیرِ واقعی است. از جمله: «يوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَي السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَينَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» = «در آن روز که آسمان را چون طوماری در هم

ص: ۵۱۴

۱- تکویر۵

۲- انعام۳۸

می پیچیم، (سپس) همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می گردانیم؛ این وعده ای است بر ما و قطعاً آن را انجام خواهیم داد» (۱).

و آیه شریفه: «یوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» = «در آن روز (قیامتِ کبرا) که این زمین به زمین دیگر و آسمانها (به آسمانهای دیگری) مبدل می شود» (۲).

۲ – دسته ی دیگر آنهایی است که به شکافته شدن زمین و خروجِ افراد از درون قبرشان اشاره دارند از جمله:

«یوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِکَ حَشْرٌ عَلَینَا یسِیرٌ» = «روزی که زمین به سرعت از روی آنها شکافته شده و (از قبر) خارج می گردند؛ و این جمع کردن برای ما آسان است» (۳).

و: «یوْمَ یخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا کَأَنَّهُمْ إِلَی نُصُبٍ یوفِضُونَ» = «همان روز که از قبرها بسرعت خارج می شوند، گویی به سوی بتها می دوند» (۴).

و: «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ» = «و هنگامی که (مردگان) از قبرها برانگیخته شوند» (۵).

پاسخ: اولاً: در آیات و روایات منظور از اجداث و قبرْ همان عالمِ برزخ است، نه این گوری که بدنِ خاکیِ میت را در آن می گذارند.

ثانیاً: در عالمِ قیامت و حشرِ کبرا روح در یک بدن و قالبی شبیه و نه عینِ قالبِ دنیوی و برزخی اش حلول می کند که جنسِ آن از جنسِ عالمِ ملکوتی است ولی ته نمایی از قیافه یِ عوالمِ قبل را داراست به طوری که هر کس با توجه به ظاهرش در همه ی عوالم به همان شکل شناخته می شود، از طرفی نوعِ عمل شخص نیز در زیبایی و نورانی شدنِ آن چهره و بدن تأثیر دارد چرا که قیامت تجسم اعمال است. خلاصه این که آن بدنِ اخروی باید از جنس و ماده ای ساخته و متشکل شود. و شاید به استناد گروهِ دوم آیاتِ مذکور که به خروج از «ارض» اشاره دارند بتوان گفت: «همانطور که جسمِ دنیوی انسان از خاکِ زمین خلق شده، شاید جسم و بدنِ اخروی هم از ماده ی متشکلْ شده ی زمینِ ملکوتیِ قیامت ساخته شود پس خروجِ اجساد از درونِ زمین به معنای تشکیل اجساد از آن زمینِ اخروی باشد» . بنابراین ممکن است منظور از این

ص: ۵۱۵

۱– انبیاء۱۰۴

۲– ابراهیم۴۸

۳– ق۴۴

۴– معارج۴۳

۵– انفطار۴

آیات این باشد که: خداوندِ سبحان در عالمِ محشر ارواحِ همگان را از عالمِ برزخ یا بمیراند بعد در زمین اخروی مجدداً از عدم خلق کند و یا فقط بدنِ برزخی را بمیراند و روح را صرفاً به قیامتْ نفخه و منتقل کند و در هر صورت آن روح را درونِ بدنی که آن را از ماده ی متشکله ی زمینِ اخروی ساخته، حلول دهد. و البته جنسِ آن ماده از خاک نیست بلکه از یک جنسِ ملکوتی و عالی است که دوام داشته و فنا ناپذیر باشد. همچنان که می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنَا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ نَارًا کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَیرَهَا لِیذُوقُوا الْعَذَابَ» = «کسانی که به آیات ما کافر شدند، بزودی آنها را در آتشی وارد می کنیم که هرگاه پوستهای تنشان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوستهای دیگری به جای آن قرار می دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند» (۱).

این آیه شریفه می رساند جنسِ بدنِ اخروی فنا ناپذیر است که اولاً: در برابر آتشِ بسیار شدیدِ جهنم فقط پوستش سوخته شود نه این که همه اش نابود گردد. ثانیاً: آن پوست فوراً ترمیم و به حالت اولش برگردد. در صورتی که چنین خصوصیتی در جسمِ مادی نیست.

نکته جالبی در آیه (۲) به چشم می خورد و آن هم اشاره به سوختنِ پوست است. و این نکته می خواهد درد و عذابِ شدیدِ جهنم را بیش از پیش برساند. چرا که سوختگی از نظر پزشکی سه درجه دارد و هر چند سوختگی درجه ۳ از نظر شدت و عمق از نوعِ اول و دومش وخیم تر و عمیق تر است اما چون به پایانه های اعصاب آسیب می رساند بنابراین دردِ کمتری نسبت به دو نوعِ دیگر دارد که فقط به پوست و زیر پوست اثر می گذارد. و خداوند سبحان هم با این تمثیلِ بسیار شیوا و علمی به شدَّت و عمقِ درد و عذاب اشاره فرموده است (والله اعلم).

نکته پنجم: در برخی از سوره ها مراحل دوم و چهارمِ قیامت به ترتیب و یکجا آمده است مثل سوره معارج: «یوْمَ تَکُونُ السَّمَاءُ کَالْمُهْلِ» = «همان روز که آسمان همچون فلز گداخته می شود» (۳). «وَتَکُونُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ» = «و کوه ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود» (۴). «وَلَا یسْأَلُ حَمِیمٌ حَمِیمًا» = «و هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد» (۵). «یبَصَّرُونَهُمْ یوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یفْتَدِی مِنْ عَذَابِ یوْمِئِذٍ بِبَنِیهِ» = «آنها را نشانشان می دهند

۱- نساء۵۶

۲- نساء ۵۶

۳- معارج۸

۴- معارج۹

۵- معارج ۱۰

(ولی هر کس گرفتار کار خویشتن است)، چنان است که گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند» (۱). «یوْمَ یخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا کَأَنَّهُمْ إِلَی نُصُبٍ یوفِضُونَ» = «همان روز که از قبرها بسرعت خارج می شوند، گویی به سوی بتها می دوند» (۲). آیات ۸ تا ۱۱ به مرحله دوم و صور اول و آیه ۴۳ به حشر کبرا اشاره دارند.

در بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۳، درحدیث معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«حاسِبوا اَنْفُسکُمْ قَبْل اَن تَحاسِبوا و زنوها قَبْل اَن توزنوا و تجهزوا لِلْعَرض الاکبر» = «خویشتن را محاسبه کنید پیش از آن که به حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند! و آماده شوید برای عرضه بزرگ (روز قیامت)» .

در بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۶۴، از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام:

کسی که بررسی نقصان نفس خویش نکند، هوای نفس بر او چیره می شود و کسی که پیوسته در حال سقوط و نقصان است، مرگ برای او بهتر است.

در کنز العمال، حدیث ۵۲۵۴، ج ۳، ص ۲۲ و در بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۴، از رسول خدا (ص):

احسان و نیکوکاری به این است که آن چنان خدا را پرستش کنی که گویی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.

در غررالحکیم، از امیرمؤمنان علی علیه السلام: آن کس که نفس خویشتن را مذمت (و سرزنش) کند سبب اصلاح آن را فراهم کرده و آن کس که خویشتن را مدح و ثنا گوید، گویی خود را ذبح کرده است. و فرمود: کسی که محاسبه نفس خویشتن کند، بر عیوب خویش واقف می شود و از گناهانش با خبر می گردد (و به دنبال آن) از گناه توبه می کند و عیوب را اصلاح می نماید.

در مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۴، از حضرت علی (ع):

شایسته است انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت، محاسبه خویش کند و بنگرد چه کاری به سود خود و چه کاری به زیان خود در آن شب و در آن روز انجام داده است.

۱- معارج ۱۱

۲- معارج۴۳

بحثی در خصوص صدای آسمانی:

در قرآن کریم و روایاتْ صدای آسمانی در سه تعبیر آمده است. آ- خبر ظهور. ب- صیحه ی آسمانی. پ- نفخه ی صور.

آ- تعبیر اول در بیان خبر ظهور است:

خداوند سبحان در آیه شعرا می فرماید: «اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ» = «اگر بخواهیم از آسمان آیه ای بر آنها نازل می کنیم که گردنهایشان در مقابل آن خاضع شود» (۱). که به استناد دو روایت ذیل منظور از آیه، «ندای ظهور» است:

در تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۹۳، از قمی، از امام صادق (ع):

با آمدن صیحه آسمانی بنام صاحب الامر، گردنهای بنی امیه نرم و خاضع می شود.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۸۰، از نعمانی، از امام صادق (ع)، از امام باقر (ع):

به خدا قسم صدای آسمانی که صاحب الامر را به اسم ندا می دهد و معرفی می کند در قرآن بیان شده آن جایی که می فرماید: «اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً ... » . در روی زمین همه خاضع شده و گردن کج نموده و ایمان آورند. تمامی اهل زمین صدای منادی آسمانی را می شنوند که صدا می زند: ای مردم! آگاه باشید حق با علی بن ابیطالب (ع) و شیعیان اوست.

ب- تعبیر دوم صیحه ی آسمانی است:

در قرآن کریم کلمه «صیحه= صدا» در ۹ سوره و ۱۳ بار در تعابیری بدین شرح آمده است:

۱ - در معنای فریاد و صدا زدن: «يحْسَبُونَ كُلَّ صَيحَةٍ عَلَيهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ» = «هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می پندارند» (۲).

۲ - صیحه ی عذاب و هلاکت گذشتگان به صورت عام:

«فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيهِ حاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يظْلِمُونَ» = «ما هر یک از آنان را به گناهانشان گرفتیم، بر بعضی از آنها طوفانی از سنگریزه فرستادیم و بعضی از آنان را صیحه

۱- شعرا ۴

۲- منافقون۴

آسـمانی فرو گرفت و بعضـی دیگر را در زمین فرو بردیم و بعضـی را غرق کردیم؛ خداوند هرگز به آنها ستم نکرد، ولی آنها خودشان بر خود ستم می کردند» (۱).

«ومَـا ینْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَـیحَهً وَاحِـدَهً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ» = «اینها (با این اعمالشان) جز یک صـیحه آسـمانی را انتظار نمی کشـند که هیچ مهلت و بازگشتی برای آن وجود ندارد» (۲).

توجه: به اسـتناد صـدر آیه شـریفه که می فرمایـد: «وَ ثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْـحَابُ الْأَیکَهِ أُولَئِکَ الْأَحْزَابُ» = «و (نیز) قوم ثمود و لوط و اصـحاب الأیکه [= قوم شـعیب]، اینها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران برخاسـتند» (۳)، پس معلـوم می شود منظور صیحه ی عذابِ سه قومِ «ثمود= قوم صالح» و «قوم لوط» و «اصحاب ایکه= قوم شعیب» است (والله اعلم).

۳ - در معنای صورِ اول یا صورِ مرگ:

«مَـا ینْظُرُونَ إِلَّا صَـیحَهً وَاحِـدَهً تَأْخُـذُهُمْ وَهُمْ یخِصِّمُونَ» = «(امـا) جز این انتظـار نمی کشـند که یک صـیحه (آسـمانی) آنها را فراگیرد، در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند» (۴).

۴ - در معنای صورِ آخر یا صورِ حیات:

«إِنْ کَانَتْ إِلَّا صَیحَهً وَاحِدَهً فَإِذَا هُمْ جَمِیعٌ لَدَینَا مُحْضَرُونَ» = «صیحه ی واحدی بیش نیست، (فریادی عظیم برمی خیزد) ناگهان همگی نزد ما احضار می شوند» (۵).

«یـوْمَ یسْـمَعُونَ الصَّیحَهَ بِـالْحَقِّ ذَلِـکَ یـوْمُ الْخُرُوجِ» = «روزی که همگـان صـیحه ی رسـتاخیز را بحق می شـنوند؛ آن روز، روز خروج (از قبرها) است» (۶).

۵ - صیحه آسمانی برای هلاکت اقوام گذشته به صورت خاص:

الف- قوم صالح که ناقه را کشـتند: «إِنَّا أَرْسَـلْنَا عَلَیهِمْ صَـیحَهً وَاحِدَهً فَکَانُوا کَهَشِـیمِ الْمُحْتَظِرِ» = «ما فقط یک صـیحه [= صاعقه عظیم] بر آنها فرسـتادیم و بـدنبال آن همگی بصورت گیاه خشـکی درآمدند که صاحب چهارپایان (در آغل) جمع آوری می کند» (۷).

ب- قوم صالح که ناقه را کشتند: «وَ أَخَذَ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیحَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دِیارِهِمْ

ص: ۵۱۹

۱- عنکبوت ۴۰

۲- ص ۱۵

۳- ص ۱۳

۴- یس ۴۹

۵- یس ۵۳

۶- ق ۴۲

۷- قمر ۳۱

جَاثِمِينَ» = «و کسانی را که ستم کرده بودند، صیحه (آسمانی) فرو گرفت؛ و در خانه هایشان به روی افتادند و مردند» (۱).

ج- قوم و اصحاب حجر (حجر، قوم ثمود یعنی قومِ صالح (ع) و نام شهری بین مدینه و شام بود): «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيحَهُ مُصْبِحِينَ» = «اما سرانجام صیحه (مرگبار)، صبحگاهان آنان را فرا گرفت» (۲).

د- قوم شعیب و اهل ایکه و سدوم یا مدین که قبل از آنها دیار قوم لوط هم بود: «وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّينَا شُعَيبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيحَهُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيارِهِمْ جَاثِمِينَ» = «و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود نجات دادیم؛ و آنها را که ستم کردند، صیحه (آسمانی) فرو گرفت؛ و در دیار خود، به رو افتادند» (۳).

ه- قوم لوط: «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيحَهُ مُشْرِقِينَ» = «سرانجام، هنگام طلوع آفتاب، صیحه (مرگبار) آنها را فراگرفت!» (۴).

و- قوم هود: «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيحَهُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» = «سرانجام صیحه آسمانی آنها را بحق فرو گرفت؛ و ما آنها را همچون خاشاکی بر سیلاب قرار دادیم؛ دور باد قوم ستمگر (از رحمت خدا)» (۵).

ز- قوم حبیب نجار در شهر انطاکیه که به فرستادگان و حواریون حضرت عیسی (ع) ایمان نیاوردند: «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيحَهً وَاحِدَهً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ» = «(بلکه) فقط یک صیحه آسمانی بود، ناگهان همگی خاموش شدند» (۶).

پ- تعبیر سوم نفخه ی صور:

ده آیه از قرآن کریم به نفخه ی صور اشاره می فرماید که ۷ آیه به صور حیات و ۲ آیه به صورِ ممات و یک آیه هم به هر دو صور اشاره می فرماید بدین شرح:

صور آخر یا صورِ حیات:

۱- هود۶۷

۲- حجر۸۳

۳- هود۹۴

۴- حجر۷۳

۵- مؤمنون۴۱

۶- یس۲۹

۱ - «وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا» = «در صور دمیده می شود؛ و ما همه را جمع می کنیم» (۱).

۲ - «یوْمَ ینْفَخُ فِی الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِینَ یوْمَئِذٍ زُرْقًا» = «همان روزی که در «صور» دمیده می شود؛ و مجرمان را با بدنهای کبود، در آن روز جمع می کنیم» (۲).

۳ - «فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَینَهُمْ یوْمَئِذٍ وَلَا یتَسَاءَلُونَ» = «هنگامی که در «صور» دمیده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود؛ و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند» (۳).

۴ - «وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَی رَبِّهِمْ ینْسِلُونَ» = «(بار دیگر) در «صور» دمیده می شود، ناگهان آنها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند» (۴).

۵ - «یوْمَ ینْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» = «روزی که در «صور» دمیده می شود و شما فوج فوج (به محشر) می آیید» (۵).

۶ - «یوْمَ ینْفَخُ فِی الصُّورِ» = «روزی که در «صور» دمیده می شود» (۶). {به استناد صدر همین آیه که می فرماید: «وَیوْمَ یقُولُ کُنْ فَیکُونُ» = «و آن روز که (به هر چیز) می گوید: «موجود باش!» موجود می شود» . پس معلوم می شود منظور صورِ حیات است نه ممات}.

۷ - «وَنُفِخَ فِی الصُّورِ ذَلِکَ یوْمُ الْوَعِیدِ» = «و در «صور» دمیده می شود؛ آن روز، روز تحقق وعده وحشتناک است» (۷). {به استناد ذیل آیه که می فرماید: «وَجَاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِیدٌ» = «هر انسانی وارد محشر می گردد در حالی که همراه او حرکت دهنده و گواهی است» (۸). پس معلوم می شود این صور هم صور حیات است}.

صورِ مرگ یا صورِ ممات:

۱ - «وَ یوْمَ ینْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ کُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِینَ» = «و (به خاطر آورید) روزی را که در «صور» دمیده می شود و تمام کسانی که در

۱- کهف ۹۹

۲- طه ۱۰۲

۳- مؤمنون ۱۰۱

۴- یس ۵۱

۵- نبأ ۱۸

۶- أنعام ۷۳

۷- ق ۲۰

آسمانها و زمین هستند در وحشت فرو می روند، جز کسانی که خدا خواسته؛ و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می شوند» (۱).

۲ - «فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ» = «به محض اینکه یک بار در «صور» دمیده شود» (۲). {به استناد ذیلِ آیه که می فرماید: «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» = «و زمین و کوه ها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده و متلاشی گردند» (۳). پس معلوم می شود که صورِ ممات است نه حیات}.

صورِ حیات و ممات:

«وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنْظُرُونَ» = «و در «صورِ ممات» دمیده می شود، پس همه کسانی که در آسمانها و زمینند می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در «صورِ حیات» دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند» (۴).

حال در جمع آیات شریفه ی فوق می توان به نکات ذیل اشاره کرد: (والله اعلم)

۱ - آن دسته از عذابهای اقوامِ گذشته که به واسطه ی صدای آسمانی بوده، در قرآنِ کریم همیشه با نامِ «صیحه» آمده است و هیچ گاه از آن با نامِ «صور» اسمی نیامده است. بر عکس عذاب و هلاکتِ آخر الزمان هم با تعبیر «صیحه» و هم با تعبیر «صور» آمده است. از طرفی عذابهای اقوام گذشته به جز قومِ نوح که همه ی زمین را آب فرا گرفت (به جز کعبه مکرمه) و البته آن عذاب هم «صدای آسمانی» نبود، بقیه ی عذابهایی که ناشی از صدای آسمانی بوده فقط در یک محیطِ محدود به آن قوم بوده است یعنی این «صیحه ها» جهانی نبوده اند. اما «صیحه ی» آخر الزمان جهانی و فراگیر است. لذا منظور از «صیحه ی آخر الزمان» همان «صورِ ممات» است. بنابراین «صور» ، شدت و هلاکتِ بیشتری نسبت به آن صیحه ها دارد. فرق دیگرِ صیحه با نفخه در این است که صیحه ای که برای عذابِ اقوام گذشته رخ داده است در سحرگاهان و حینِ طلوع آفتاب بوده است (۵)، ولی نفخه ی آخر الزمان در زمانی است که مردم در حالِ مخاصمه و

۱- نمل۸۷

۲- حاقه۱۳

۳- حاقه۱۴

۴- زمر۶۸

۵- حجر۷۳

جدلند (۱) و این می رساند که نفخه ی صور در آن روز در اوجِ شلوغی و بیداری است.

۲ – اقوامی که به واسطه ی صیحه ی آسمانی هلاک شده اند عبارتند از: «قوم ثمود= قوم صالح» ، «قوم ایکه =قوم شعیب» ، «قوم هود» ، «قوم لوط» و «قومِ حبیب نجار= مؤمنِ آل یس» .

۳ – در ۸ آیه به صور حیات و در ۳ آیه به صور ممات اشاره شده است و این غالب بودنِ رحمت الهی بر غضبش را می رساند (والله اعلم).

۴ – از آن سه سوره ای که به صور ممات اشاره دارند چند مطلب برداشت می شود:

الف– استثناءِ دو آیه ی نمل و زمر مبینِ آن است که بیش از دو صور دمیده شود.

ب– صراحتی در نابودی و عدمیتِ ارواح و فرشتگان در آیاتِ ممات به چشم نمی خورد تنها در این آیات به دو کلمه ی «فزع» (آیه نمل) و «صعق» (آیه زمر) اشاره فرموده است و این دو کلمه هم معنای عدمیت را نمی رسانند که این بیان نظریه ی انتقال را محتمل تر می کند (والله اعلم).

ج– به استناد روایتی که در مبحث مراحلِ قیامت گذشت معلوم می شود «صورِ فزع» با «صورِ صعق» یکی نیست، بنابراین دو گروه از افراد پی در پی استثنا می شوند حال اگر چهار «صور» دمیده شود بدین شرح خواهد بود:

۱ – صور اول به جز عده ی خاصی همه را می کشد: که ممکن است این صور فقط اهلِ آسمانها و زمینِ مادی را بمیراند ولی اهلِ برزخ و فرشتگان و کروبیان و حاملین عرش جزءِ استثناءِ «فزع» باشند.

۲ – صور دوم آن عده ی خاص را می کشد ولی برخی از آن عده را باقی می گذارد. که ممکن است کروبیان و حاملین عرش جزءِ این استثناءِ «صعق» باشند.

۳ – صور سوم آن عده ی قلیلی که از استثنا اول استثنا شده اند را می میراند یعنی دیگر کسی باقی نخواهد ماند.

۴ – صور آخر یا حیات نیز همه را در محشرِ کبرا زنده می کند.

اما اگر سه صور دمیده شود در این صورت استثناءِ دوم نباید توسط صور بمیرند بلکه آن گروهِ قلیل مستقیماً از جانب خداوند سبحان و بدونِ نفخه ی اسرافیل خواهند مرد. و با توجه به توضیحی که ان شاءَ الله در ادامه خواهد آمد آن گروه اهلِ بیت (ع) هستند و این احتمال بعید هم نیست. البته ممکن است همان چهار صور در پیش باشد و اهلِ بیت (ع) هم مستقیماً و بدون

۱– یس ۴۹

دخالت صورِ اسرافیل بمیرند (والله اعلم) (دقت کنید).

☼ نکته:

خداوند سبحان در سوره نازعات می فرماید: «یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَهُ، تَتْبَعُهَا الرَّادِفَهُ» = «روزی که لرزاننده بلرزاند. و از پس آن لرزاننده ی دیگر آید» (۱).

که با توجه به صدر و ذیلِ این آیاتِ شریفه نمی توان به قطعیت «راجفه» و «رادفه» را تفسیر کرد. اما به استناد روایات که در ذیلِ آیات مذکور آورده ایم مراد از «راجفه» رجعتِ حضرت امام حسین (ع) و «رادفه» رجعت امیرالمؤمنین (ع) است. که این تعبیر با توجه به توضیحات فوق که همواره از کلمه ی «صور و صیحه» در معنای «صورِ ممات» و «صور حیات» استفاده شده است، صحیح تر به نظر می رسد. البته شاید هم «رادفه» همان «صور آخر یا صورِ حیات» و «راجفه» ، «صورِ ممات» و بخصوص «صورِ اول» باشد (والله اعلم).

حیات و ممات اهلِ بیت (ع):

به استناد روایات زیادی که در شأن و منزلت عترت اهلِ بیت (ع) به کرات در این تفسیر آورده ایم و اتفاقاً وجه تسمیه ی این تفسیر هم بدین خاطر است از جمله در ذیلِ آیات: خلیفه الله، تبلیغ، امامت، ولایت، اولوالعزم و غیره، معلوم می شود که اهلِ بیت (ع) به عنوانِ اولین خلقت الهی و قبل از تمام موجودات، حیات یافته اند. آن انوارِ مقدسْ خلیفه و واسطه ی علوم و فیوضات الهی بر عالمین هستند که به واسطه وجود مقدسشان بوده است که تمام خلایق از جمله ملائکه ی مقرب مثل اسرافیل و و عزرائیل و جبرئیل خلق شده و هدایت یافته اند. بنابراین ظرفیت و مقام اهلِ بیت (ع) از تمام خلایقِ الهی برتر و عالی تر بوده و خواهد بود.

حال ممکن است عده ای بر این روایات اشکال کرده و بگویند آیا این روایات و این که اهلِ بیت (ع) راهنما و هدایت گر و انذار دهنده ی ملائکه از جمله اسرافیل و جبرئیل هستند در قرآن کریم هم قابل اثبات است؟

پاسخ: بله با این توضیح: اولاً: «اهلِ بیت» یعنی «اهلِ خانه» و هر گاه در قرآن کریم منظور از بیت، خانه ی خدا باشد پس مراد از «اهلِ بیت» ، همان آل الله و آلِ خانه ی خداست و

۱- نازعات ۷و۶

چون حضرت رسول (ص) اولین کسی بود که در بیت خدا سکنی گزید پس مراد از اهلِ بیت (ع) شخصِ شریفِ رسول اکرم (ص) هم می باشد. از طرفی چون آن حضرت تمامِ دربهای آن بیتِ مکرم را بر روی تمام افراد بست و کسی حق زندگی و خوابیدن در این بیت را نداشت و تنها سکونت و خوابیدن در آن بیت را بر وجودِ مقدسِ حضرت علی (ع) و حضرتِ فاطمه زهرا (س) و حسنین (ع) استثنا فرمود بنابراین اهلِ بیتِ خداوند سبحان یا «آل الله» همان خمسه ی آلِ عبا (ع) هستند، از طرفی ۹ امام معصوم (ع) از ذریه حضرت امام حسین (ع) هم به امرِ حضرت رسول (ص) که امرِ الهی است، جزءِ این بیتِ الهی هستند بنابراین «اهلِ بیت (ع)» یعنی «۱۴ معصوم (ع)».

ثانیاً: کلمه «اهلِ بیت» به صراحت در قرآن کریم آمده است آنجا که می فرماید: «إِنَّمَا يرِيدُ اللَّهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» = «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» (۱).

که آیه احزاب صریح در اثباتِ عصمت اهلِ بیت (ع) است. از طرفی با توجه به توضیحاتی که در ذیل آیه (۲) آورده ایم و نیز به استناد سوره تحریم و طلاق که عدمِ عصمتِ همسرانِ پیامبر اکرم (ص) را ثابت می کند، معلوم می شود که «اهلِ بیت» به هیچ عنوان نمی تواند «همسرانِ پیامبر (ص)» باشد. بلکه حتماً و فقط «۱۴معصوم (ع)» هستند.

اما در جای دیگر اطاعت از خداوند سبحان و رسول اکرم (ص) و اولی الامر (ع) را یکسان دانسته و فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۳).

که در جمع این دو آیه شریفه معلوم می شود که اولی الامر باید معصوم و بدون خطا باشند و به عبارتی همان «اهلِ بیت (ع)» هستند. همچنین اطاعت از آنها واجب است.

اما هدایتگریِ اهلِ بیت (ع) بر فرشتگان و ماسوا هم بسط می یابد، بدین شرح:

خداوند سبحان در قرآن کریمش می فرماید: «رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۴) و (۵). که به یقین منظور از عالمین در این آیاتِ شریفه «تمام خلایق از جمله فرشتگانِ مقرب» چه در این دنیا و چه در قیامت هستند.

۱- احزاب۳۳

۲- احزاب ۳۳

۳- نساء۵۹

۴- انعام ۴۵

۵- یونس ۳۷

حال در جای دیگر می فرماید: «تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیکَونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیرًا» = «زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد» (۱).

و نیز می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَهً لِلْعَالَمِینَ» = «ما تو را (ای پیامبر) جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم» (۲).

که در این دو آیه شریفه از کلمه ی «عالمین» استفاده فرموده نه «عالم» ، بنابراین به یقین منظور از نذیر و مبشر و راهنما و رحمت و هدایت بودنِ پیامبر (ص) برای تمام مخلوقات و تمام ماسوا از جمله فرشتگانِ مقرب از آغاز خلقت تا پایانِ خلقتشان و نیز از حیات مجدد آنها خواهد بود. و به استنادِ دو آیه ی احزاب و نساء معلوم می شود این هدایت و رحمت برای همه اهلِ بیت (ع) مصداق داشته و بسط می یابد.

ثالثاً: خدای تعالی می فرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَهِ اسْجُدُواْ لِآدَمَ» = «و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید» ، که در این آیه شریفه فقط سجده به حضرت آدم (ع) را بیان می فرماید و خبری از سجده به حضرت حّوا (س) نیست. و فرشتگان فقط به حضرت آدم (ع) سجده کردند؟ چرا که ارواح مطهر اهلِ بیت (ع) در آن زمان در صلب آدم (ع) بوده و هنوز در رحم حوا (س) قرار نگرفته بود و این می رساند که علت سجده فرشتگان فقط و فقط به خاطرِ وجودِ مقدسِ اهلِ بیت (ع) بوده است.

پس این انوار مقدس نه تنها به صورتِ معنوی در همه حال بر عالمین احاطه دارند حتی به صورتِ خاکی و زمینی نیز از همان آغازِ خلقت آدم (ع) در صلب او حضور و وجود داشته اند و حتی اگر وجودِ خاکی آن عزیزان بر روی این عالمِ خاکی نبود تمامِ این عالمِ مادی از هستی خارج می گشت.

بنابراین اهلِ بیت (ع) قبل از خلقت همه ی موجودات هویت و حیات داشته اند و آنها بوده اند که راهنما و معلم و نذیر و مبشرِ فرشتگان و کروبیان بوده اند و به واسطه ی وجود مقدسِ آنها

۱- فرقان ۱

۲- انبیاء۱۰۷

بوده است که موجودات حیات و هدایت یافته اند چون آنها خلیفه ی الهی و واسطه های فیوضات الهی بر عالمین هستند. اینکه در یک برهه از زمان آنها به شکل خاکی و زمینی بر روی زمین خاکی نزولِ اجلال فرموده اند نباید این توهم را بر کسی وارد کند تا مقام آن انوار مقدس را کوچک فرض کند همچنان که در آیه انعام می فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيهِمْ مَا يلْبِسُونَ» = «و اگر او را فرشته ای قرارمی دادیم، حتماً وی را بصورت انسانی درمی آوردیم؛ (باز به پندار آنان،) کار را بر آنها مشتبه می ساختیم؛ همان طور که آنها کار را بر دیگران مشتبه می سازند» (۱).

بله! آن انوار مقدس (ع) به اشکالِ موجوداتی خاکی در آمده اند و بدین وسیله همه عالمین را موردِ آزمایش قرار داده است تا بدین وسیله اطاعت از امرش را با اطاعتِ از ۱۴ معصوم (ع) موردِ آزمایش قرار دهد. آنها خلفای واقعی خداوند سبحان بر این زمین خاکی هستند و صرفاً تمام انبیاء موظف بوده اند که از آنها تبعیت کرده و این امانت الهی را از آدم تا خاتم انبیاء (ص) انتقال دهند. و خداوند سبحان این انوار مقدس را به اسم و عنوانِ «میزان» بر تمام انبیاء و بشریت نازل فرموده است و ملاک و شاخصِ هدایت انبیاء فقط و فقط به واسطه ی «میزانِ الهی» یا همان «اهلِ بیت (ع)» است: «اللَّهُ الَّذِی أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ» = «خداوند کسی است که کتاب را به حق نازل کرد و میزان را» (۲).

مَثَلِ آن انوار مقدس برای عالمین، مَثَلِ خورشید برای زمین است. و همان گونه که اگر خورشید نباشد زمین و موجوداتِ درونش به حیات خود نمی توانند ادامه دهند به همان صورت هم اهلِ بیت (ع) خورشیدِ پر فروغِ عالمین هستند که اگر آن انوار مقدس نباشند محال است که عالمین هم موجودیت پیدا کنند.

با این اوصاف محال است اهلِ بیت (ع) قبل از هیچ موجودی از جمله اسرافیل بمیرند. از آن گذشته انوار مقدسِ اهلِ بیت (ع) با آن ظرفیت والای خلقت، بعید است که به واسطه ی موجودی با درجه ی پایین تری قبضِ روح شوند. پس اهلِ بیت (ع) آخرین کسانی خواهند بود که

۱- انعام۹

۲- شوری۱۷

مرگ را خواهند چشید. البته بر اساس روایتی که می فرماید: پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) مستقیماً به وسیله خداوندِ سبحان قبض روح می شوند پس محال است اهلِ بیت (ع) به واسطه ی صورِ مماتِ اسرافیل بمیرند (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۰۵، آورده: (وقتی پیامبراکرم (ص) به معراج رفت، عزرائیل عرض کرد):

پروردگار، مرا مأمور به قبض روح تمام خلایق فرموده جز روح شما و علی (ع) که هر وقت مشیتش تعلق بگیرد شخصاً شما را قبض روح می فرماید.

در علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۷، چ۲، از امام صادق (ع):

هر گاه جبرئیل محضرِ نبی اکرم (ص) مشرف می شد در مقابل آن حضرت همچون بندگان می نشست و بدون اجازه هرگز بر آنجناب داخل نمی شد.

در تفسیر المیزان، ج ۳۵، ص ۱۸۱، از توحید، از امام صادق (ع): (ذیل آیه۵۵ زخرف)

خدای تعالی مانند ما خشمگین نمی شود، بلکه او برای خود اولیایی (۱۴معصوم (ع) را) خلق کرده که آنها خشمگین و یا خشنود می شوند و آن اولیا مخلوق خدا و مدبر به تدبیر خدایند و خدای تعالی رضای آنان را رضای خود و غضب آنان را غضب خود قرار داده و آنها را دلیل هایی بر هستی و آثار هستی خود قرار داده، بدین جهت اولیاء به خاطر او خشم می کنند و به خاطر او راضی می شوند، همچنان که فرمود: «مَنْ يطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» = «هر کس رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است» (۱) و همچنین رضا و غضب خدا و صفات دیگری که نظیر رضا و غضب هستند همه در حقیقت صفات اولیاء خداست نه خود خدا ...

در علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۳و۴۵و۴۷، چ۲، از رسول خدا (ص): (خلاصه روایت)

ای علی! خدای تبارک و تعالی انبیاء را بر فرشتگان برتر نمود و من را بر تمام انبیاء تفضیل داد و برتریِ بعد از من برای تو (ای علی!) و امامان بعد از تو است، فرشتگان خدمتکاران ما و دوستان ما هستند و برای آنان که به ما ایمان دارند از خدا آمرزش می خواهند، ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا، بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید، ما پیش از (خلقتِ)

۱- نساء ۸۰

فرشتگان به تسبیح پروردگارمان پرداخته ایم زیرا اولْ موجودی که خلق شد ارواح ما بود سپس فرشتگان را آفرید، فرشتگان با تسبیح ما به تسبیح حق تعالی پرداختند و به واسطه ما به یکتا پرستی و تهلیل و تمجیدِ باری تعالی ارشاد و راهنمایی شدند، پس از خلقتِ ارواحِ ما حق تعالی حضرت آدم را آفرید و ما را به رسم ودیعه در پشت آدم قرار داد و به خاطر اکرام و احترام ما بود که فرشتگان امر شدند به آدم سجده کنند ...

در تفسیر جامع، ج ۴، ص ۳۶۹، از ابن بابویه آورده که اسماعیل بن فضل، از امام صادق (ع) پرسید:

چرا حضرت موسی ترسید و ابراهیم (ع) را با این که در منجنیق به سوی آتش پرتاب کردند وحشت نکرد و نترسید؟ امام صادق (ع) فرمود: چون در صلب ابراهیم انوار حجتهای خدا بود و به آنها اتکا و اعتماد داشت ولی موسی (ع) فاقد نور حجت حق در صلبش بود و بدین سبب ترسید.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۴۶۰، ج۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

اگر همه مردم بر ولایت علی (ع) متفق می شدند من هرگز آتشِ (عذاب) را نمی آفریدم.

از همان منبع، ص ۵۲۶:

اگر علی (ع) نبود، بهشتم را خلق نمی کردم.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۱۸، از ابن بابویه، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

خدایتعالی نور محمد (ص) را از نور عظمت و جلالت خود پدید آورد، همان نوری که چون موسی بن عمران تقاضای دیدار نمود، بر او تجلی کرد. اول آن نور را دو بخش فرمود، از شطر اول محمد (ص) و از شطر دیگر، علی بن ابیطالب (ع) را بیافرید. محمد (ص) و علی (ع) اگر چه در ظاهر بشرند ولی در باطن لاهوتی هستند. اما برای آنکه خلق قدرت دیدارشان را داشته باشند، به صورت ناسوتی ظاهر و جلوه گر شدند. خداوند می فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيهِمْ مَا يلْبِسُونَ» = «و اگر او (پیامبرص) را فرشته ای قرار می دادیم، حتماً وی را بصورت انسانی در می آوردیم؛ (باز به پندار آنان،) کار را بر آنها مشتبه می ساختیم؛ همان طور که آنها کار

را بر دیگران مشتبه می سازند!» (۱). از نور محمد (ص) نور دخترش فاطمه (س) را اقتباس فرمود، پس از آن، از نور فاطمه (س) و علی (ع) نور حسن و حسین و ائمه (ع) را اقتباس فرمود. تمام این معصومین، از آن نور آفریده شده اند و پیوسته از صُلب و رحمی پاک به صلب و رحمی پاکیزه منتقل گردیده اند. و مانند سایر افراد مردم از ماء مَهین و نطفه گندیده خلق نشده اند، بلکه نورهایی بودند که از اصلاب طاهرین به ارحام مطهرات انتقال یافته اند. آنها قائم مقام و خلیفه پروردگار در نزد خلق هستند. حقیقت ائمه درک نشود و کیفیت حقیقت ایشان هرگز شناخته نشود. پروردگار به واسطه ایشان، قدرت و توانایی خود را ظاهر کرده است و آنها آیات و معجزات پروردگارند و به سبب آنها، خود را به خلق شناساند و به وسیله اینان، اوامرِ پروردگارْ اطاعت می شود. چنانچه ائمه (ع) نبودند، مردم نمی دانستند چگونه خدا را ستایش و پرستش کنند.

در تفسیرجامع، ج ۶، ص ۳۰۳، از تأویل الایات، از جابر انصاری، از رسول خدا (ص):

ما طایفه پیغمبران با هم برادریم و من افضل آنها هستم. و محبوب ترین برادران من علی بن ابی طالب (ع) است. و او افضل بر تمام پیغمبران است. هر کس گمان کند که پیغمبران برتر و افضل هستند، مرا پست تر از پیغمبران قرار داده و بر اثر این عقیده، کافر شده است. من علی (ع) را به برادری نگرفتم جز آن که دانستم افضل از جمیع پیغمبران است.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۷، از ابن بابویه در ذیل آیه ۷۵ سوره «ص» آورده است:

شخصی معنای آیه: «استکبرت ام کنت من العالین» را از حضرت رسول (ص) سؤال نمود: و عرض کرد ای رسول خدا! بزرگواران و آنهایی که دارای مرتبه بلند و مقام شامخ هستند چه اشخاصی می باشند که از فرشتگان برتر و بالاترند؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود: من و علی (ع) و فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) هستیم که در سرادق عرش پروردگار، مشغول تسبیح خدای تعالی بودیم و فرشتگان، پروردگار را به توسط و وسیله تسبیحِ ما، تسبیح می نمودند به دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. چون آدم آفریده شد، فرشتگان به سجده کردن آدم امر شدند مگر برای خاطر ما. ما راه خدا هستیم، به واسطه ما مردم هدایت می شوند. هر کسی ما را دوست

۱- انعام ۹

بدارد، خدا او را دوست داشته و داخل بهشت گرداند و هر آن که ما را دشمن بدارد، خداوند دشمن اوست و او را در دوزخ وارد کند و دوست نمی دارد ما را مگر آنهایی که حلال زاده و پاکیزه اند.

در کتاب خصالِ شیخِ صدوق، ج ۲، ص ۴۹۱، چ۲، از پیامبر اکرم (ص): (خلاصه روایت)

۴ (یا۲) هزار سال پیش از آن که خداوند متعال آدم (ع) را بیافریند، من و علی (ع) در پیشگاهِ خدای تعالی یک نور بودیم، هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور به صلبِ آدم راه یافت و پیوسته از صلبی به صلبِ دیگر منتقل شد تا در صلب عبدالمطلب استقرار یافت. و پس بخشی در صلب عبدالله و بخشی در صلب ابوطالب قرار گرفت. پس علی از من و من از علی هستم، گوشتِ او از گوشتِ من و خونِ او از خونِ من است. پس هر کس مرا دوست بدارد، به دوستیِ من او را نیز دوست می دارد و هر کس او را دشمن بدارد، به دشمنیِ من او را دشمن دارد.

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۳ و۵۵۴، از پیامبر اکرم (ص):

اگر به خاطر نبوت من و ولایت علی (ع) نبود، آدم (ع) خلق نشده و توبه اش پذیرش نمی شد و ملکوت آسمانها و زمین به ابراهیم (ع) نشان داده نمی شد و خداوند او را خلیلش نمی کرد و با موسی (ع) سخن نمی گفت و عیسی (ع) را به عنوان آیتِ خود بر جهانیان معرفی نمی کرد و هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر به معرفت ما و هیچ مخلوقی اهلیت پیدا نکرد مگر با بندگی خدا و اقرار به (ولایتِ) علی بن ابیطالب (ع) بعد از من.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۹۸، از ابن بابویه، از امام صادق (ع): خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد خلق فرمود و اشراف ارواح را روح محمد (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه (ع) قرار داد آن گاه به کوهها و آسمانها و زمین، ولایت آن ارواح مقدسه عرضه شد. ترسیدند که مبادا نتوانند امانت را نگهداری کنند و از قبول آن امتناع نمودند. پس از خلقت آدم و حوا، به آنها خطاب شد: به ساقه های عرش نظر کنید، اسامی محمد (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه معصومین (ع) به قلم قدرت از نور نوشته شده است. چون آدم و حوا از عظمت مقام محمد و آل محمد (ص) شگفتی و تعجب نمودند. خطاب رسید: اگر این انوار تابناک نبودند که خازنان علم

و ایمنان بر اسرار من هستند شما را خلق نمی کردم. به شما توصیه و تأکید می نمایم که به مقام و منزلت آنها حسد نورزید و در حق آنها نظر نکنید که داخل معصیت من خواهید شد و در جرگه ستمکاران وارید شوید و به دوزخ خواهید افتاد و از جوار رحمت من اخراج می شوید. لکن به اغوای شیطان، عاقبت از آن درخت ممنوعه و منهی تناول کردند و بر اثر آن با نظر حسادت به مقام آن بزرگواران نگاه کردند و از بهشت طرد و اخراج و از رحمت پروردگار دور شدند پس از مدتها تضرع و استغفار، چون خداوند خواست توبه آنها را بپذیرد، جبرئیل را فرستاد که آنها را به سوی آن انوار مقدسه متوجه سازد و با توسل آن بزرگواران خدا را قسم بدهد که توبه ایشان را قبول فرماید، بنابراین گفتند: «اللهم انا نسئلک بحق الاکرمین علیک محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه (علیهم السلام) تب علینا و ارحمنا» خدا توبه آنها را پذیرفت.

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۳، از رسول خدا (ص):

اگر من و علی (ع) نبودیم خدا شناخته و عبادت نمی شد و ثواب و عقابی نبود.

در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۴۲۳، از اکمال الدین، از امام رضا (ع):

به واسطه ماست که خداوند آسمانها و زمین را از فرو پاشی و هلاکت، نگه داشته است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۸، از قمی، از امام سجاد (ع):

ما ائمه وجه خدا هستیم، مردم به وسیله ما باید متوجه پروردگار شوند.

در نهج البلاغه، ص ۳۸۱، خطبه۱۹۲: خداوند اگر اراده می کرد، آدم (ع) را از نوری که چشم ها را خیره کند و زیباییش که عقل ها را مبهوت سازد و عطر و پاکیزگی اش حس بویایی را تسخیر کند می آفرید، که اگر چنین می کرد، گردن ها در برابر آدم فروتنی می کردند و آزمایش فرشتگان برای سجده بر آدم (ع) آسان بود، اما خداوند مخلوقات خود را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش می کند، تا بد و خوب تمیز داده شود و تکبر و خودپسندی را از آنها بزداید ...

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۷۰ و۷۱، از تأویل الآیات، از محمد بن عباس، از جابر بن انصاری: روزی به مسجد خدمت پیامبر اکرم (ص) شرفیاب شدم، در آن موقع علی بن ابیطالب (ع) نیز تشریف آورد،

پیغمبر (ص) از جای خود به احترام آن حضرت بلند شد و میان دیده های او را بوسید و پهلوی خود نشانید پس از آن فرمود: یا علی! برخیز و با خورشید تکلم کن پاسخ تو را خواهد داد. حضرت علی (ع) خطاب به خورشید فرمود: ای مخلوقِ با عظمت خدا، چگونه صبح کردی؟ عرض کرد: به خیر و خوشی ای اول و ای آخر و ای ظاهر و ای باطن و ای کسی که به هر چیزی توانایی داری و به اسرار نهانیِ جهانیانْ آگاه هستی، ای برادر و وصی پیغمبر آخر زمان! اصحاب تعجب کردند و به پیامبر (ص) عرض کردند که خورشید علی (ع) را به اوصاف الهی خطاب کرد!! پیامبر (ص) فرمود: مراد به اول، آن است که علی (ع)، اول کسی است که به خدا ایمان آورده و منظور از آخر، کسی است که مرا روی تخت مغتسل مشاهده می کند. و اولین وصی پیغمبر آخر زمان است و بعد از من دیگر پیغمبری نیست و مراد به ظاهر آن است که او بر مخزون سِرِّ خداوند و من آگاه باشد و مقصود از باطن، بطون علم من است و اما علم خداوند، علمی از حلال و حرام و واجب و مستحب و تنزیل و تأویل و محکم و متشابه و مشکل را نازل نکرده است مگر آن که علی (ع) به همه آنها داناست و اگر ترس آن نبود که طایفه ای در حق او می گفتند آن چه را که نصارا در حق عیسی (ع) گفته اند، درباره علی (ع) منقبتی می گفتم که عبور نمی کرد از جایی مگر آن که مردم خاك زیر قدم او را برمی داشتند و از آن طلب شفا می کردند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۶، ص ۲۵۱، از توحید، از امام صادق (ع):

وقتی این عالم و این خلقت فانی شود و اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش جای گیرند، خدای تعالی دست به خلقت عالمی غیر از این عالم می زند و خلقتی جدید می آفریند، بدون اینکه مرد و زنی داشته باشند، تنها کارشان عبادت و توحید خداست و برایشان سرزمینی خلق می کند غیر این زمین، تا آن خلایق را بر دوش خود بکشد و آسمانی بر ایشان خلق می کند غیر این آسمان تا بر آنان سایه بگسترانند. و شاید تو خیال می کردی خدا تنها همین یك عالم را خلق کرده و یا می پنداشتی که غیر از شما دیگر هیچ بشری نیافریده بود، به خدا سوگند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم، آفریده بود که تو فعلاً در آخرین عوالم و در آخرینِ آن آدم ها هستی.

۷۶ سوره انسان

۷۶ – سوره دهر (روزگار) = انسان = ابرار (نیکان) = هل اَتی.

مدنی است و «۳۱» آیه دارد.

خلاصه مطالب: خلقت انسان _ بیان راه هدایت و گمراهی _ کیفر کفار و پاداش مؤمنین _ مخاطب قرار دادن رسول اکرم (ص).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً (۱)

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً (۲)

إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً (۳)

إِنَّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالاً وَ سَعِيراً (۴)

إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً (۵)

عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجِيراً (۶)

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً (۷)

وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً (۸)

إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً (۹)

إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً (۱۰)

فَوَقاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً (۱۱)

وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً (۱۲)

مُتَّكِئِينَ فِيها عَلَى الْأَرائِكِ لا يَرَوْنَ فِيها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِيراً (۱۳)

وَ دانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِيلاً (۱۴)

وَ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوابٍ كانَتْ قَواريرَا (۱۵)

قَواريرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْديراً (۱۶)

وَ يُسْقَوْنَ فيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبيلاً (۱۷)

عَيْناً فيها تُسَمَّى سَلْسَبيلاً (۱۸)

وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ إِذا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً (۱۹)

وَ إِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعيماً وَ مُلْكاً كَبيراً (۲۰)

عالِيَهُمْ ثِيابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً (۲۱)

إِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً (۲۲)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزيلاً (۲۳)

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً (۲۴)

وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصيلاً (۲۵)

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَويلاً (۲۶)

إِنَّ هؤُلاءِ يُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَراءَهُمْ يَوْماً ثَقيلاً (۲۷)

نَحْنُ خَلَقْناهُمْ وَ شَدَدْنا أَسْرَهُمْ وَ إِذا شِئْنا بَدَّلْنا أَمْثالَهُمْ تَبْديلاً (۲۸)

إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبيلاً (۲۹)

وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَليماً حَكيماً (۳۰)

يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فى رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَليماً (۳۱)

آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟! (۱) ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم و او را می آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم! (۲) ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس! (۳) ما برای کافران، زنجیرها و غلها و شعله های سوزان آتش آماده کرده ایم! (۴) به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است (۵) از چشمه ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می

سازند! (۶) آنها به نذر خود وفا می کنند و از روزی که شر و عذابش گسترده است می ترسند (۷) و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می دهند! (۸) (و می گویند:) ما شما را بخاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما

ص: ۵۳۴

نمی خواهیم! (۹) ما از پروردگارمان خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است! (۱۰) (بخاطر این عقیده و عمل) خداوند آنان را از شر آن روز نگه می دارد و آنها را می پذیرد در حالی که غرق شادی و سرورند! (۱۱) و در برابر صبرشان، بهشت و لباسهای حریر بهشتی را به آنها پاداش می دهد! (۱۲) این در حالی است که در بهشت بر تختهای زیبا تکیه کرده اند، نه آفتاب را در آنجا می بینند و نه سرما را! (۱۳) و در حالی است که سایه های درختان بهشتی بر آنها فرو افتاده و چیدن میوه هایش بسیار آسان است! (۱۴) و در گرداگرد آنها ظرفهایی سیمین و قدحهایی بلورین می گردانند (پر از بهترین غذاها و نوشیدنی ها) (۱۵) ظرفهای بلورینی از نقره، که آنها را به اندازه مناسب آماده کرده اند! (۱۶) و در آنجا از جامهایی سیراب می شوند که لبریز از شراب طهوری آمیخته با زنجبیل است (۱۷) از چشمه ای در بهشت که نامش سلسبیل است! (۱۸) و بر گردشان (برای پذیرایی) نوجوانانی جاودانی می گردند که هرگاه آنها را ببینی گمان می کنی مروارید پراکنده اند! (۱۹) و هنگامی که آنجا را ببینی نعمتها و ملك عظیمی را می بینی! (۲۰) بر اندام آنها [= بهشتیان] لباسهایی است از حریر نازك سبزرنگ و از دیبای ضخیم و با دستبندهایی از نقره آراسته اند و پروردگارشان شراب طهور به آنان می نوشاند! (۲۱) این پاداش شماست و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است! (۲۲) مسلماً ما قرآن را بر تو نازل کردیم! (۲۳) پس در (تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکیبا (و با استقامت) باش و از هیچ گنهکار یا کافری از آنان اطاعت مکن! (۲۴) و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور! (۲۵) و در شبانگاه برای او سجده کن و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی! (۲۶) آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند، در حالی که روز سختی را پشت سر خود رها می کنند! (۲۷) ما آنها را آفریدیم و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم و هر زمان بخواهیم جای آنان را به گروه دیگری می دهیم! (۲۸) این یك تذکر و یادآوری است و هر کس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش برمی گزینند! (۲۹) و شما هیچ چیز را نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد، خداوند دانا و حکیم بوده و هست! (۳۰) و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) در رحمت (وسیع) خود وارد می کند و برای ظالمان عذاب دردناکی آماده ساخته است! (۳۱)

اِنّا هَدَيْناهُ السَّبيلَ اِمّا شاكِراً وَ اِمّا كَفُوراً (۳) به درستی، ما راه حق و باطل را به انسان نمودیم، حال خواهد شکرگزار باشد یا ناسپاسی کند (۳)

☼ نکته:

آیه شریفه، «اختیار عمل» را ثابت می فرماید. مِثلِ آیاتِ: «فالهمها فجورها و تقواها» = «فجور و تقوایش را به او الهام کرده» (۱). و یا: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ علیها» = «این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده است» (۲).

و یا: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» = «بلکه انسان به نفس خود بیناست» (۳).

☼ نکته:

در قرآن کریم سه لغت «فطره» و «صبغه» و «حنیف» ، در معنای دین، آمده است: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» = «رنگ خدایی (بپذیرید) و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟» (۴). و می فرماید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيا وَلَا نَصْرَانِيا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا» = «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه موحدی خالص و مسلمان بود» (۵).

۱- شمس ۸

۲- روم ۳۰

۳- قیامت۱۴

۴- بقره ۱۳۸

۵- آل عمران۶۷

در قرآن کریم و احادیث هیچ گاه «دین» را جمع نبسته اند، چون دین، فطرت

و سرشت انسان و همان حنیفیتی است که در وجود همه انسانها به ودیعه گذاشته شده است و هر کس فطرتاً، دین گراست. اما به واسطه اختیاری که دارد می تواند این نیروی درونی و بالقوه را به مرحله بالفعل درآورده تا به مقاماتی برسد که ملائکه نرسیده اند و بلعکس می تواند این نیرو را به واسطه گناه و دوری از خداوند سبحان، سرکوب کرده، به اسفل سافلین، سقوط کند.

در بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۶، از زراره، از امام باقر (ع):

حنیفیت یعنی فطرت.

در علل الشرایع، ج ۱، ص ۷۱، چ۲، از امام صادق (ع): به خاطر این انسان را انسان نامیده اند که نسیان و فراموشی دارد، خداوند عزوجل می فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنا اِلی آدمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ» = «ما قبلاً با آدم عهدی بستیم، پس او آن را فراموش کرد» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۴۹، از کافی، از امام صادق (ع):

خداوند به مردم راه عدالت را شناسانید آن راه را می گیرند و یا رها می کنند.

☼ نکته:

در خصوص آیات ۵ تا ۱۲: مفسرین عامه و خاصه اتفاق دارند که این آیات در شأن امیرالمؤمنین (ع) و حضرت فاطمه (س) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و فضهْ کنیز آنها نازل شد. و داستان آن بدین قرار است: روزی حَسَنین (علیهما السلام) بیمار شدند، پیامبر (ص) با جمعی از اصحاب به دیدار آنها آمدند و حضرت (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود که نذر کن تا آنها شفا یابند. حضرت نیز نذر کرد تا ۳ روز روزه بگیرند. و آنها شفا یافتند و حضرت نیز سه صاع جو تهیه فرمود و یک ساع آن را در روز اول برای افطار، به پنج قرص نان برای پنج نفرشان تهیه دید. هنوز دست به طعام نبرده بودند که مسکینی آمد و نانها را به او دادند. روز دوم به یتیمی و روز سوم به اسیری دادند، روز چهارم پیامبر اکرم (ص) به منزل دخترش تشریف برد و گریست، در این حین جبرئیل نازل شد و آیات شریفه (و در بعضی روایات «کل سوره») را نازل کرد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۵۴، از کافی، از امام کاظم (ع): ذیل آیه (ویطعمون الطعام ...)

۱- طه ۱۱۵

خانواده مرد، حکم اسیر را دارد، سزاوار است که انسان در نعمت و ارزاق و البسه ی آنها در وسعت توسعه بدهد تا آرزوی مرگِ او را نکنند.

☼ مؤلف:

متأسفانه روایتی از اهل سنت نقل شده است که این سوره، در شأنِ یک سیاه پوست نازل شده است. این گروه برای اثبات این که این سوره در شأن اهل بیت (ع) نازل نشده، به دست و پا افتاده و به دلایل فاسد گفته اند این سوره در مکه نازل شده است، اما روایاتِ زیادی از معصوم (ع) و حتی از عامه آمده است که این سوره مدنی است.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۳۶۷ و ص ۳۷۷، از درمنثور، در ذیل آیه (ویطعمون الطعام ...) آورده است:

سوره انسان (دهر) در مدینه نازل شد. و آیه «و یطعمون الطعام ... » در شأن علی (ع) و فاطمه (س) نازل شد. و روزی که این آیه نازل شد اسیرانی از مشرکین در مدینه بودند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۳۸۸، از مجمع، از امام رضا (ع) در ذیل آیه (و سبحه لیلا طویلًا):

منظور، نماز شب است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۵۷، از کافی، از حضرت موسی بن جعفر (ع) در ذیل آیه «ان هذه تذکره» :

مراد، ولایت امیرالمؤمنین (ع) است.

از همان منبع، از بصائر الدرجات، از امام صادق (ع) در ذیل آیه «الا ان یشاء الله» : خداوند دلهای ائمه (ع) را محل اراده خود قرار داده است. هر گاه چیزی را بخواهد آنها نیز خواسته اند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۳۶۶، از کتاب اتقان سیوطی، از بیهقی:

خدایتعالی از قرآن کریم سوره علق و نون و مزمل را در مکه نازل کرد و سوره هایی که در مدینه نازل شد عبارت است از: سوره مطففین و بقره و آل عمران و انفال و احزاب و مائده و ممتحنه و نساء و اذا زلزلت و حدید و محمد و رعد و رحمن و انسان.

در علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۱، ص ۶۱۹و۶۲۱، چ۲، از امام صادق (ع):

وقتی ابوبکر فدک را از حضرت فاطمه (س) منع کرد، امیرالمؤمنین (ع) به مسجد آمدند در حالی که ابوبکر نشسته و مردم در اطرافش بودند، حضرت علی (ع) به ابوبکر فرمود: اگر در دست

مسلمین مالی باشد و من ادعا کنم آن مال تعلق به من دارد از چه کسی بینه و شاهد می خواهی؟ ابوبکر گفت: از شما. امام (ع) فرمود: حال اگر در دست من مالی باشد و مسلمین آن را ادعا کنند آیا از من شاهد می خواهی؟! ابوبکر سکوت کرد. عمر گفت: این ملکْ غنیمتِ مسلمین است. امیرالمؤمنین (ع) به ابوبکر فرمود: آیا به قرآنْ قول خدایتعالی اقرار داری؟ ابوبکر گفت: آری. حضرت (ع) فرمود: آیا این آیه شریفه: «إِنَّمَا یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» (۱) در شأنِ ما بوده یا غیرِ ما؟ ابوبکر گفت: در شأن شماست. فرمود: اگر دو شاهدِ مسلمان شهادت دهند که فاطمه (س) مرتکبِ فحشا شده چه خواهی کرد؟ ابوبکر گفت: بر او حد جاری می کنم. فرمود: در این صورت تو کافری، چون حق عزوجل شهادت به طهارتِ این بانو داده و تو شهادتِ خدا را رد کرده و شهادتِ غیرش را پذیرفته ای. مردم گریه کردند و رفتند.

در تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۳۰، از قمی، از معصوم (ع):

هر کس اولیاء ستمکاران را دوست بدارد ما او را در قیامت با ستمکاران محشور می کنیم.

از همان منبع، از کافی، از امام باقر (ع):

خداوند هیچ وقت از ظالمی انتقام نکشیده مگر به دست ظالمی دیگر.

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۳، از رسول خدا (ص):

خدای تعالی، قلب هر کس از جن و انس را که بخواهد پاک کند ولایت علی (ع) را به او می شناساند. و بر قلب هر کس که بخواهد پرده بکشد معرفت علی (ع) را از او امساک کند.

در کتاب امالی شیخ صدوق، ص ۷۴۹، م۷۲، از رسول خدا (ص): خدای تعالی، هر کس را که به ولایت اهل بیت من منت نهاد، همه خوبی ها را برایش جمع کرده است.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۷، از کافی، از امام صادق (ع): اگر طایفه ای خدا را بدون شریک بپرستند و نماز بخوانند و زکات دهند و حج کعبه کنند و روزه بگیرند پس به کاری که خدا و رسول خدا (ص) کرده اند بگویند: چرا این طور کرده و آن طور نکرده؟ یا در قلبشان داشته باشند، آنان مشرکند. و فرمود: بر شما باد به تسلیم و رضا.

۱- احزاب۳۳

۷۷ سوره مرسلات

۷۷ - سوره المرسلات (فرستادگان) = عُرْف (شناخت).

مکی است و «۵۰» آیه دارد.

خلاصه مطالب: بیان روز قیامت، چرا که در آن ده مرتبه می فرماید: «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» = «در امروز وای بر تکذیب گران» (۱).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ الْمُرْسَلاتِ عُرْفاً (۱)

فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً (۲)

وَ النَّاشِراتِ نَشْراً (۳)

فَالْفارِقاتِ فَرْقاً (۴)

فَالْمُلْقِياتِ ذِكْراً (۵)

عُذْراً أَوْ نُذْراً (۶)

إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ (۷)

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (۸)

وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ (۹)

وَ إِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ (۱۰)

وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ (۱۱)

لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲)

لِيَوْمِ الْفَصْلِ (۱۳)

وَ ما أَدْراكَ ما يَوْمُ الْفَصْلِ (۱۴)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (١٥)

أَ لَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ (١۶)

ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ (١٧)

كَذلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (١٨)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (١٩)

أَ لَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ (٢٠)

فَجَعَلْناهُ فِي قَرارٍ مَكِينٍ (٢١)

إِلى قَدَرٍ مَعْلُومٍ (٢٢)

فَقَدَرْنا فَنِعْمَ الْقادِرُونَ (٢٣)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (٢۴)

أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً (٢۵)

أَحْياءً وَ أَمْواتاً (٢۶)

وَ جَعَلْنا فِيها رَواسِيَ شامِخاتٍ وَ أَسْقَيْناكُمْ ماءً فُراتاً (٢٧)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (٢٨)

انْطَلِقُوا إِلى ما كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (٢٩)

انْطَلِقُوا إِلى ظِلٍّ ذِي ثَلاثِ شُعَبٍ (٣٠)

لا ظَلِيلٍ وَ لا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (٣١)

إِنَّها تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ (٣٢)

كَأَنَّهُ جِمالَتٌ صُفْرٌ (٣٣)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (٣۴)

هذا يَوْمُ لا يَنْطِقُونَ (۳۵)

وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (۳۶)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ (۳۷)

هذا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْناكُمْ وَ الْأَوَّلينَ (۳۸)

فَإِنْ كانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكيدُونِ (۳۹)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ (۴۰)

إِنَّ الْمُتَّقينَ فى ظِلالٍ وَ عُيُونٍ (۴۱)

وَ فَواكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۴۲)

كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنيئاً بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳)

إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنينَ (۴۴)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ (۴۵)

كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَليلاً إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ (۴۷)

وَ إِذا قيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لا يَرْكَعُونَ (۴۸)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ (۴۹)

فَبِأَيِّ حَديثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۵۰)

سوگند به فرشتگانی که پی در پی فرستاده می شوند (۱) و آنها که همچون تند باد حرکت می کنند (۲) و سوگند به آنها که (ابرها را) می گسترانند (۳) و آنها که جدا می کنند (۴) و سوگند به آنها که آیات بیدارگر (الهی) را (به انبیا) القا می نمایند (۵) برای اتمام حجت یا برای انذار (۶) که آنچه به شما (درباره قیامت) وعده داده می شود، یقیناً واقع شدنی است! (۷) در آن هنگام که ستارگان محو و تاریک شوند (۸) و (کرات) آسمان از هم بشکافند (۹) و در آن زمان که کوه ها از جا کنده شوند (۱۰) و در آن هنگام که برای پیامبران (بمنظور ادای شهادت) تعیین وقت شود! (۱۱) (این امر) برای چه روزی به تأخیر افتاده؟ (۱۲) برای روز جدایی (حق از باطل)! (۱۳) تو چه می دانی روز جدایی چیست! (۱۴) وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!

(۱۵) آیا ما اقوام (مجرم) نخستین را هلاک نکردیم؟! (۱۶) سپس دیگر (مجرمان) را به دنبال آنها می فرستیم! (۱۷) (آری) این گونه بـا مجرمان رفتار می کنیم! (۱۸) وای در آن روز بر تکـذیب کننـدگان! (۱۹) آیا شـما را از آبی پست و ناچیز نیافریـدیم (۲۰) سپس آن را در قرارگاهی محفوظ و آماده قرار دادیم (۲۱) تا مدتی معین؟! (۲۲) ما قـدرت بر این کار داشتیم، پس ما قدرتمند خوبی هستیم (و امر معاد برای ما آسان است)! (۲۳) وای در

ص :۵۳۹

۱- آیات ۴۹ - ۴۷ - ۴۵ - ۴۰ - ۳۷ - ۳۴ - ۲۸ - ۲۴ - ۱۹ - ۱۵

آن روز بر تکـذیب کنندگان! (۲۴) آیـا زمین را مرکز اجتماع انسانها قرار نـدادیم (۲۵) هم در حـال حیاتشان و هم مرگشان؟! (۲۶) و در آن کوه های اسـتوار و بلندی قرار دادیم و آبی گوارا به شـما نوشاندیم! (۲۷) وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۲۸) (در آن روز به آنها گفته می شود:) بی درنگ، به سوی همان چیزی که پیوسـته آن را تکـذیب می کردیـد بروید! (۲۹) برویـد به سوی سـایه سه شاخه (دودهای خفقان بار و آتش زا)! (۳۰) سـایه ای که نه آرامبخش است و نه از شـعله های آتش جلوگیری می کند! (۳۱) شراره هایی از خود پرتاب می کند مانند یک کاخ! (۳۲) گویی (در سرعت و کثرت) همچون شتران زردرنگی هسـتند (که به هر سو پراکنـده می شوند)! (۳۳) وای در آن روز بر تکـذیب کننـدگان! (۳۴) امروز روزی اسـت که سخن نمی گویند (و قادر بر دفاع از خویشـتن نیستند) (۳۵) و به آنها اجازه داده نمی شود که عـذرخواهی کنند! (۳۶) وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۳۷) (و به آنها گفته می شود:) امروز همان روز جدایی (حق از باطل) است که شـما و پیشینیان را در آن جمع کرده ایم! (۳۸) اگر چاره ای در برابر من (برای فرار از چنگال مجازات) داریـد انجام دهیـد! (۳۹) وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۴۰) (در آن روز) پرهیزکاران در سایه های (درختان بهشتی) و در میان چشمه ها قرار دارند (۴۱) و میوه هایی از آنچه مایل باشند! (۴۲) بخورید و بنوشید گوارا، اینها در برابر اعمالی است که انجام می دادید! (۴۳) ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! (۴۴) وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۴۵) (و به مجرمان بگو:) بخورید و بهره گیرید در این مـدت کم (از زنـدگی دنیا، ولی بدانیـد عـذاب الهی در انتظار شـماست) چرا که شـما مجرمیـد! (۴۶) وای در آن روز بر تکـذیب کنندگان! (۴۷) و هنگـامی که به آنهـا گفته شـود رکـوع کنیـد رکوع نمی کننـد! (۴۸) وای در آن روز بر تکــذیب کنندگان! (۴۹) (و اگر آنها به این قرآن ایمان نمی آورند) پس به کدام سخن بعد از آن ایمان می آورند؟! (۵۰)

☼ نکته:

شش آیه اول این سوره شامـل ۵ سوگنـد است که در همه آن سوگنـدها، ملائکه وحی منظورنـد و شامل پنج صـفت ذیل می باشند:

۱ - مرسلات: فرشتگانی که به خاطر کاری خیر و معروف روانه می شوند.

۲ - عاصفات: فرشتگانی که با سرعت باد به انجامِ حکم حق می شتابند.

۳ - ناشرات: فرشتگانی که وحی الهی را نیکو نشر می دهند.

۴ - فارقات: فرشتگانی که بین حق و باطل جدایی می اندازند.

۵ - ملقیات: فرشتگانی که وحی الهی را به انبیاء (ع) القاء می کنند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۴۰۰، از خصال، از رسول خدا (ص):

سوره «هود» و «واقعه» و «مرسلات» و «نبأ» مرا پیر کرد.

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (۳۶)

و به آنها رخصت عذرخواهی نیز نخواهند داد (۳۶)

نکته ای از المیزان، ج ۳۹، ص ۴۰۹: نفی نطق در این آیه با اثبات آن در آیات دیگر منافات ندارد

ص: ۵۴۰

چرا که در روز قیامت وقتی همه محشور می شونـد ابتـدا به حسـاب اعمالشـان به دقت رسـیدگی می کننـد و هر یک مهلت و زمان کافی برای پاسخگویی به اعمالشان دارند اما وقتی که به ادله ی کافی عده ای محکوم به جهنم می شوند دیگر در آن جا رخصت و مهلتی برای این کار ندارنـد و آیه شـریفه نیز ذکر حال جهنمیان است و مؤید این گفته نیز آیات قبل است که اشاره به آتش جهنم می فرمایـد. (چرا که) روز قیـامت مواقف بسـیار و مختلف دارد در یک موقف از ایشان سؤال می شود و جواب هم می دهند و در موقفی دیگر بر دهان آنها مهر می زنند و سخن گفتن نمی توانند.

☼ مؤلف:

سیاقِ این آیه شریفه با آیه «لا یسال» (۱) که در آن سؤال و جواب را در ظاهر نفی می فرماید، یکی است (برای توضیح به آیه ۳۹ رحمن مراجعه شود).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۵۸، از کافی، از امام صادق (ع):

خداونـد عادل تر از آن است که عذر بندگان را نپذیرد و نگذارد آنها حجت خود را بیان کنند، لکن چون فلج شدند و عذری ندارند از این جهت نمی توانند سخن گویند.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ (۳۸)

این روز جدایی (نیک و بد) است که شما را با همه گذشتگان جمع گردانیم (۳۸)

نکتـه ای از المیزان، ج ۳۹، ص ۴۰۹: مراد از «یوم الفصـل» ، همـان قیـامت است که در آن اهـل حق از باطـل جـدا می گردند همچنـانکه می فرمایـد: «إِنَّ رَبَّکَ هُوَ یفْصِـلُ بَینَهُمْ یوْمَ الْقِیـامَهِ فِیمَـا کَانُوا فِیهِ یخْتَلِفُون» (۲) و نیز می فرمایـد: «إِنَّ رَبَّک یقْضِـی بَینَهُمْ یوْمَ الْقِیامَهِ فِیمَا کَانُوا فِیهِ یخْتَلِفُون» (۳) و نیز می فرماید: «هَذَا یوْمُ الْفَصْلِ الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُون» (۴) و نیز می فرماید: «اِنَّ یَومَ الفَصلِ میقاتهم اجمعین» (۵) و نیز می فرماید: «اِنَّ یَومَ الفَصلِ کانَ میقاتاً» (۶) و نیز می فرماید: «یوم الفصل» (۷).

در تحف العقول، ص ۴۷۹، از امام جواد (ع):

کسـی که در امری حاضـر باشد و آن را ناخوش دارد، چون کسـی است که غایب بوده و هر کس در امری حاضر نباشد، ولی بدان رضایت دهد، مانند کسی است که خودش در آن بوده است.

۱- رحمن ۳۹

۲- سجده ۲۵

۳- یونس۹۳

۴- صافات ۲۱

۵- دخان ۴۰

۶- نبأ ۱۷

۷- مرسلات ۱۳و۱۴

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ (۴۸)

و هنگامی که به آنها گفته شود: «رکوع کنید» ، رکوع نکنند (۴۸)

نکته ای از المیزان، ج ۳۹، ص ۴۱۲ و۴۱۳: در معنای رکوع سه نقل وارد است:

۱ - نماز ۲ - تواضع و خشوع.

۳ - مراد همان سجده ای است که در قیامت مأمور بدان می شوند ولی نمی توانند انجام دهند چرا که قرآن می فرماید: «وَیدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلَا یسْتَطِیعُون» (۱).

☼ مؤلف:

خداوند سبحان در سه آیه ی شریفه به عدمِ توانایی کفارْ نسبت به رکوع و سجود الهی در قیامت اشاره فرموده است:

۱ - در همین آیه به: «رکوع» .

۲ - در دو آیه ی قلم به: «سجود» : «وَیدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلَا یسْتَطِیعُونَ» = «و دعوت به سجود می شوند، اما نمی توانند» (۲). و: «خَاشِعَهً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّهٌ وَقَدْ كَانُوا یدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ» = «این در حالی است که چشمهایشان (از شدت شرمساری) به زیر افتاده و ذلت و خواریْ وجودشان را فرا گرفته؛ آنها پیش از این دعوت به سجود می شدند در حالی که سالم بودند (ولی امروز ناتوانند)» (۳).

و از آن جایی که در قیامت تکلیف برداشته می شود پس منظور از این آیاتِ شریفهْ نماز نمی تواند باشد. اما وقتی آن شکوه و عظمت الهی را به واسطه ی باز شدن بصیرتشان با چشم دل می بینند ناخواسته تمایل می یابند که تواضع و خشوعشان را بروز دهند. و نهایتِ خشوع و تواضعْ همان سجده است اما رکوع مقدمه ی سجده است، بنابراین مؤمنین ابتدا به رکوع رفته و فوراً سجده می کنند. ولی کفار چون در دنیا تسلیم الهی نبوده اند در آنجا نیز نمی توانند به رکوع و سجده روند. همچنان که می فرماید: «فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا یتَضَرَّعُون» = «اما آنان (در دنیا) نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند و نه به درگاهش تضرع می کنند!» (۴).

در جامع، ج ۷، ص ۲۶۰، از ابن بابویه، از امام کاظم (ع): روز قیامتْ حجابی که از نور است، برداشته شود و مؤمنین برای عظمت پروردگار به سجده در می افتند اما منافقین هر چه سعی می کنند که سجده کنند، نمی توانند، زیرا پشت آنها مانند شاخِ گاو شود و فرو نیاید تا بتوانند سجده کنند.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۴۱۵، از قمی:

۱- قلم ۴۲

۲- قلم۴۲

۳- قلم۴۳

۴- مؤمنون۷۶

وقتی به آنها گفته می شود: امام را دوست بدارید و ولایتش را بپذیرید، نمی پذیرند.

☼ مؤلف:

خداوند سبحان در دو آیه ی شریفه ی دیگر هم به رکوع و سجود اشاره فرموده است اما مراد از این رکوع و سجود به استنادِ روایاتْ همان رکوع و سجودِ نمازْ در این دنیا می باشد:

۱ - ذکرِ «رکوع» : «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ» = «حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی!» (۱).

۲ - ذکر «سجده» : «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» = «منزه شمار نام پروردگار بلند مرتبه ات را» (۲).

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۹۶، از عیاشی، از رسول خدا (ص):

وقتی آیه: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ» نازل شد فرمود: این ذکر را در «رکوع» بگویید و چون آیه: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» نازل شد فرمود: این ذکر را در «سجده» بگویید.

☼ مؤلف:

ناگفته نماند که این دو آیه ی شریفهْ فقط به ذکرِ رکوع و سجود در نماز بسط نمی یابند بلکه به طور عام مراد تسبیحِ الهی است. اما چون بهترین حالاتِ ستایش و اوجِ تواضع و خشوع و تقدیسِ الهی در نماز و آن هم در ذکر رکوع و بخصوص سجودِ نماز است، لذا از مصادیقِ بارزِ این دو آیه ی شریفه همان دو ذکرِ ارزشمندِ «رکوع» و «سجود» می باشد. به همین خاطر است که رسول گرانقدر اسلام (ص) به امر الهی دستور فرموده اند که این دو ذکر را هم مثلِ ذکرِ قیام (اول و دوم) که حمد و سوره اند و برگرفته از قرآن کریم هستند را نیز از آیات الهی و قرآن مجید الهام گرفته و ذکری که غیرِ الهی باشد به نماز که نورِ دیده ی رسولِ خدا (ص) است، اضافه نشود و البته سایر اذکار نماز هم اگر به دقت توجه شود معلوم می گردد که همه ی آنها نیز بر گرفته از قرآن کریم و کلامِ الهی است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۵۲۹، آورده است:

خداوند در این سوره، آیه شریفه: «ویلٌ یومئذٍ للمکذبین» را ۱۰ بار تکرار فرموده و هر یک را به داستانی مربوط ساخته که مخالف نظایر خود می باشد و در پی هر یک از آن آیات، «ویل» را برای تکذیب کننده ی آن چه در ضمن آیه است اثبات فرموده است.

۱– حاقه ۵۲

۲– اعلی ۱

۷۸ سوره نبأ

۷۸ – سوره نبأ (خبر) = عم یتسائلون = تَسائُل (سؤال کردن) = مُعصِرات (ابر فشرده).

مکی است و «۴۰» آیه دارد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۶۹، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

هر کس این سوره را تا یک سال هر روز قرائت کند خداوند زیارت مکه را نصیبش کند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۶۹، از برهان، از رسول خدا (ص):

هر کس این سوره را بنویسید و آن را همراه خود داشته باشد، با قوت و هیبت گردد و جانوری به او نزدیک نشود و اگر مسافر و در حال سفر، آن را قرائت کند به اذن خدایتعالی در شب از هر بلایی محفوظ بماند.

☼ نکته:

امام زمان (عج) در سفارشی به شیعیان توصیه فرموده است: «بعد از نماز صبح، سوره «یس» و بعد از نماز ظهر، سوره «نبأ» و بعد از نماز عصر، سوره «عصر» و بعد از نماز مغرب، سوره «واقعه» و بعد از نماز عشاء، سوره «ملک» را بخوانید» .

خلاصه مطالب: در وصف قیامت است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

عَمَّ یَتَساءَلُونَ (۱)

عَنِ النَّبَإِ الْعَظیمِ (۲)

الَّذی هُمْ فیهِ مُخْتَلِفُونَ (۳)

کَلَّا سَیَعْلَمُونَ (۴)

ثُمَّ کَلَّا سَیَعْلَمُونَ (۵)

أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهاداً (۶)

وَ الْجِبالَ أَوْتاداً (۷)

وَ خَلَقْناکُمْ أَزْواجاً (۸)

وَ جَعَلْنا نَوْمَكَمْ سُباتاً (٩)

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً (١٠)

وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً (١١)

وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً (١٢)

وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجاً (١٣)

وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجَّاجاً (١۴)

لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَباتاً (١۵)

وَ جَنَّاتٍ أَلْفافاً (١۶)

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كانَ ميقاتاً (١٧)

يَوْمَ يُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً (١٨)

وَ فُتِحَتِ السَّماءُ فَكانَتْ أَبْواباً (١٩)

وَ سُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكانَتْ سَراباً (٢٠)

إِنَّ جَهَنَّمَ كانَتْ مِرْصاداً (٢١)

لِلطَّاغينَ مَآباً (٢٢)

لابِثينَ فيها أَحْقاباً (٢٣)

لا يَذُوقُونَ فيها بَرْداً وَ لا شَراباً (٢۴)

إِلَّا حَميماً وَ غَسَّاقاً (٢۵)

جَزاءً وِفاقاً (٢۶)

إِنَّهُمْ كانُوا لا يَرْجُونَ حِساباً (٢٧)

وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا كِذَّاباً (٢٨)

وَ كُلَّ شَيْ ءٍ أَحْصَيْناهُ كِتاباً (۲۹)

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلاَّ عَذاباً (۳۰)

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفازاً (۳۱)

حَدائِقَ وَ أَعْناباً (۳۲)

وَ كَواعِبَ أَتْراباً (۳۳)

وَ كَأْساً دِهاقاً (۳۴)

لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْواً وَ لا كِذَّاباً (۳۵)

جَزاءً مِنْ رَبِّكَ عَطاءً حِساباً (۳۶)

رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا الرَّحْمنِ لا

يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطاباً (٣٧)

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً (٣٨)

ذلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ مَآباً (٣٩)

إِنَّا أَنْذَرْناكُمْ عَذاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ وَ يَقُولُ الْكافِرُ يا لَيْتَنی كُنْتُ تُراباً (٤٠)

آنها از چه چیز از یکدیگر سؤال می کنند؟! (۱) از خبر بزرگ و پراهمیت (رستاخیز)! (۲) همان خبری که پیوسته در آن اختلاف دارند! (۳) چنین نیست که آنها فکر می کنند و بزودی می فهمند! (۴) باز هم چنین نیست که آنها می پندارند و بزودی می فهمند (که قیامت حق است)! (۵) آیا زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟! (۶) و کوه ها را میخهای زمین؟! (۷) و شما را بصورت زوجها آفریدیم! (۸) و خواب شما را مایه آرامشتان قرار دادیم (۹) و شب را پوششی (برای شما) (۱۰) و روز را وسیله ای برای زندگی و معاش! (۱۱) و بر فراز شما هفت (آسمان) محکم بنا کردیم! (۱۲) و چراغی روشن و حرارت بخش آفریدیم! (۱۳) و از ابرهای باران زا آبی فراوان نازل کردیم (۱۴) تا بوسیله آن دانه و گیاه بسیار برویانیم (۱۵) و باغهایی پردرخت! (۱۶) (آری) روز جدایی، میعاد همگان است! (۱۷) روزی که در «صور» دمیده می شود و شما فوج فوج (به محشر) می آیید! (۱۸) و آسمان گشوده می شود و بصورت درهای متعددی درمی آید! (۱۹) و کوه ها به حرکت درمی آید و بصورت سرابی می شود! (۲۰) مسلماً (در آن روز) جهنم کمینگاهی است بزرگ (۲۱) و محل بازگشتی برای طغیانگران! (۲۲) مدتهای طولانی در آن می مانند! (۲۳) در آنجا نه چیز خنکی می چشند و نه نوشیدنی گوارایی (۲۴) جز آبی سوزان و مایعی از چرک و خون! (۲۵) این مجازاتی است موافق و مناسب (اعمالشان)! (۲۶) چرا که آنها هیچ امیدی به حساب نداشتند (۲۷) و آیات ما را بکلی تکذیب کردند! (۲۸) و ما همه چیز را شمارش و ثبت کرده ایم! (۲۹) پس بچشید که چیزی جز عذاب بر شما نمی افزاییم! (۳۰) مسلماً برای پرهیزکاران نجات و پیروزی بزرگی است: (۳۱) باغهایی سرسبز و انواع انگورها (۳۲) و حوریانی بسیار جوان و هم سن و سال (۳۳) و جامهایی لبریز و پیاپی (از شراب طهور)! (۳۴) در آنجا نه سخن لغو و بیهوده ای می شنوند و نه دروغی! (۳۵) این کیفری است از سوی پروردگارت و عطیه ای است کافی! (۳۶) همان پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است، پروردگار رحمان! و (در آن روز) هیچ کس حق ندارد بی اجازه او سخنی بگوید (یا شفاعتی کند)! (۳۷) روزی که «روح» و «ملائکه» در یک صف می ایستند و هیچ یک، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی گویند و (آنگاه که می گویند) درست می گویند! (۳۸) آن روز حق است؛ هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی گزینند! (۳۹) و ما شما را از عذاب نزدیکی بیم دادیم! این عذاب در روزی خواهد بود که انسان آنچه را از قبل با دستهای خود فرستاده می بیند و کافر می گوید: «ای کاش خاک بودم (و گرفتار عذاب نمی شدم)!» (۴۰)

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (١) عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ (٢)

از چه (خبر مهمی) می پرسند (۱) از خبر بزرگ قیامت (۲)

☼ نکته:

کلمـه «عم» مخفـف «عن مـا = از چه» است. و حرف «الـف» از کلمه «مـا» حـذف شـده است. هر جـا که حرف جر بر سـر «مـا» استفهامیه درآید، «الف» آن حذف می شود.

نکته ای از المیزان، ج ۳۹، ص ۴۱۸: مفسرین در معنای «نبأ عظیم» اختلاف کرده اند، از جمله:

۱ - بعضی گفته اند: قرآن است.

۲ - عده ای گفته اند: پیامبر اکرم (ص) است.

۳ - بعضی هم

ص: ۵۴۵

گفته اند: قیامت است.

۴ – عده ای هم گفته اند: مولای متقیان حضرت امیرالمؤمنین (ع) است.

☼ مؤلف:

همه تعابیر فوق می تواند به آیه شریفه بسط یابد (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۷۰، از کافی، از ابوحمزه، از حضرت علی (ع):

برای خدا آیه و نبأی بزرگتر از من نیست. خدایتعالی ولایتِ مرا بر امتهای گذشته واجب کرد، بسیاری از آنها قبول نکردند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۷۰، از ابن بابویه، از امام سجاد (ع) و از امام رضا (ع)، از حضرت رسول (ص):

یا علی! تو باب خدا و حجت پروردگار و نبأ عظیم و صراط مستقیم و مَثل اعلی هستی.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً (۹)

و خواب را برای شما مایه قوام و استراحت قرار دادیم (۹)

نکته ای از المیزان، ج ۳۹، ص ۴۲۴: مفسرین در معنای «سبات» در آیه شریفه اقوالی دارند:

۱ – به معنای «راحتی و استراحت» است. چون خواب باعث رفع خستگی می شود.

۲ – به معنای «قطع» است. چون خواب باعث قطع تصرفات نفس از بدن می شود.

۳ – به معنای «مرگ» است. چون خدایتعالی در جای دیگر می فرماید: «هو الذی یتوفاکم باللیل» = «او کسی است که شما را در شب می میراند» (۱).

صاحب تفسیر المیزان (۲)، نظریه اول را تأیید کرده و نظریه دوم را هم نزدیک به نظر اول دانسته است اما نظریه سوم را رد کرده است و آورده است: معنای «توفی» در آیه انعام، «تحویل گرفتن» است نه «میراندن» چرا که قرآن کریم تصریح دارد بر اینکه خوابیدن، مردن نیست و فرموده: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» = «خدا جانها را در حین مرگ می گیرد و آن را هم که در خواب است و نمرده نیز می گیرد» (۳).

☼ مؤلف:

خدایتعالی در آیه مورد بحث، اشاره به نعمت گرانقدر «خواب» فرموده است. این نعمت آن قدر گرانبها و با ارزش است که ادامه ی حیات و دوام بشر بدان وابسته است. دانشمندان در دست یابی به فلسفه و رمز و رموز خواب هنوز هم در حیرتند. اما

در این خصوص به نکاتی

۱- انعام ۶۰

۲- ج۳۹، ص ۴۲۴

۳- زمر۴۲

دست یافته انـد که اهمیت و ارزش آن را بیش از پیش بیان می کنـد از جمله اینکه: «خواب شامل ۴ الی ۶ سیکل ۹۰ دقیقه ای است که هر سیکل آن ۵ مرحله یا (stage) دارد:

۱ - مرحله اول = مرحله تکانی یا (gerk): این مرحله ۵٪ از کل خواب را شامل است که در آن؛ بدن شل شده، علائم حیاتی کُند می گردد و به آن خواب سبک هم گویند که شخص احساس تکان (gerk) می کند.

۲ - مرحله دوم: ۵۰ تا ۵۵٪ کل خواب است، خوابی عمیق است، امواج کوتاه و بلند توسط دستگاه ثبت می شود و شخص در این مرحله بیدار می شود.

۳ - مرحله ی سوم: ۱۰٪ است، خوابی عمیق تر است، امواجِ بلند دارد، شخص در آن حرف می زند، بیداری هم در آن مشکل است.

۴ - مرحله چهـارم: ۱۰٪ است، بسـیار عمیق است، شـخص شل (Relax) می شـود، تکـان در آن وجود نـدارد، در این مرحله شخص ممکن است راه برود، خودش را خیس کنـد، بیـدار شدنش مشـکل است، هورمون رشد در این مرحله ترشح می شود، امواج آلفا و بتا تشکیل می شود. بعد از مرحله چهارم شخص ابتدا به مرحله دوم می رود و بعد به مرحله پنجم وارد می شود.

۵ - مرحله پنجم یـا رم (٪۲۰ - ۲۵ :(Rem است، حرکت سـریع چشم در این مرحله است، ترشـح هورمون کورتیزون از غده آدرنال که در ترمیم بافتها و رفع خستگی و انجام متابولیسم و مقاومت در برابر عفونت و بالا بردن مقاومت بدن نقش دارد، در این مرحله ترشـح می شود. بعـد از آن، یـک سـیکل ۹۰ دقیقه ای تمـام می شـود و مجـدداً مراحـل بعـدی تکرار می شـود. در ساعتهای اولِ خواب بیشترین مرحله خود را در مرحله چهارم می گذراند و در نزدیکیهای صـبح، طول مرحله پنجم بیشتر است به همین خاطر بیشترین رؤیاها در نزدیکی های سحر صورت می گیرد» .

«جسمِ انسان در طول روز به واسـطه فعالیتهای بـدنی و سوخت و سازِ مواد غـذایی، موادی زائـد تولیـد می کند از جمله «اسـید لاکتیکَ» . این ماده باعث خسـتگی و خواب آلودگی می شود و یکی از مهمترین عواملی که باعث از بین رفتن اسید لاکتیک و در نتیجه از بین رفتن خسـتگی و خواب آلودگی می شود ترشـح هورمون رشـد و کورتیزون می باشـد که این هورمونهـا در موقع خواب ترشح می شوند و ... » خلاصه کلام باید گفت: «خدایتعالی در این آیه شریفه به نعمت

استراحت، آرامش، راحتی و تجدید قوا اشاره فرموده است که تنها به واسطه خوابیدن محقق می شود. در صورتی که مرگ برای کفار راهی برای رسیدن به جهنم است لذا نعمتی برای آنها نخواهد بود که بتوان «سبات» را به مرگ تفسیر کرد. بنابراین قول اول صحیح می باشد» (والله اعلم).

وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً **(۱۳)** و برای شما چراغی درخشان چون خورشید برافروختیم (۱۳)

وهاج: چیزی که نور و حرارت شدیدی دارد. و مراد «خورشید» است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۷۲، از امام صادق (ع): خورشیدی که مشاهده می کنید نور آن با یک جزء از ۷۰ جزء «کرسی» است و نور کرسی یک جزء از ۷۰ جزء نور «عرش» است و نور عرش یک جزء از ۷۰ جزء نور «حجاب» است. و نور حجاب یک جزء از ۷۰ جزء نور «ستر» است.

وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاء ثَجَّاجاً **(۱۴)**

و از فشار و تراکم ابرها آب باران فرو ریختیم (۱۴)

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۴۲۵، آورده است: کلمه «معصرات» به معنای «ابرهای» بارنده است و بعضی گفته اند به معنای بادهایی است که ابرها را می فشارد، تا ببارد و کلمه «ثجاج» به معنای ابری است که بسیار آب بریزد و بنابراین بهتر آن است که کلمه «من» را به معنای «باء» بگیریم و معنا چنین شود: «ما به وسیله بادهای فشارنده آبی ریزان نازل کردیم» .

یَوْمَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً **(۱۸)**

روزی که در صور دمیده شود (مردگان زنده شوند) و فوج، فوج به محشر درآیند (۱۸)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۷۳، از مجمع البیان، از معاذ بن جبل، از رسول خدا (ص): (خلاصه روایت)

روز قیامت مردم بر ده (۱۰) نوع محشور شوند.

۱ - بعضی به صورت بوزینه محشور شوند و اینها سخن چینان بودند.

۲ - بعضی سرنگون به محشر درآیند و آنها ربا خواران بودند.

۳ - بعضی به صورت خوک درآیند و آنها رشوه خواران و اهل سُحت بودند.

۴ - بعضی کور وارد محشر شوند و آنها قاضیان (بی عدالتند).

۵ - بعضی کر و گنگند و آنها مردمانی هستند که عبادت ریا و عجب به جا آورده اند.

۶ - بعضی زبانهای خود را جویده اند و به روی سینه های خود

ص :۵۴۸

افکنده اند و آنها علمایی هستند که عمل به علم خود نکرده اند.

۷ - بعضی دست و پا بریده وارد شوند و آنها همسایه آزارند.

۸ - برخی بر درختهای آتشین آویخته شوند و آنها کسانی هستند که نزد پادشاهان و اُمرا سعایت کنند.

۹ - برخی بوی تعفن دهند و عفونت از آنها خارج شود طوری که اهل محشر از آنها متأذی می شوند و اینها کسانی هستند که در دنیا شهوترانی کرده و لذات حرام برده اند. ۱۰ - بعضی را لباس آتشین بپوشانند و آنها متکبرین و گردنکشان هستند.

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً (۱۹)

و آسمان گشوده شود و درهای آن پدیدار شود (۱۹)

صاحب المیزان، ج ۳۹، ص ۴۳۱، آورده است: منظور، اتصال عالم انسانی با عالم فرشتگان است.

وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً (۲۰)

و کوه ها مانند سراب گردد (روان گردد) (خود بینی ها نابود شود) (۲۰)

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۴۳۱، آورده است: کلمه سراب به معنای آب موهوم است که در بیابان از دور برق می زند و انسان خیال می کند آب است. و هر امر بی حقیقت را که به نظر حقیقت برسد نیز به عنوان استعاره، سراب می گویند و شاید مراد به سراب، معنای دوم باشد یعنی کوه ها به راه می افتند. خدایتعالی می فرماید: «وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيرًا» (۱) و می فرماید: «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» = «و زمین با کوه هایش را بر می دارند و یکباره خورد می کنند» (۲) و می فرماید: «وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا» = «و کوه ها تپه های پراکنده شود» (۳) و می فرماید: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» = «کوه ها چون پشم حلاجی شده باشد» (۴) و می فرماید: «وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا» = «و کوه ها بطور عجیبی پاره پاره شود» (۵) و می فرماید: «وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ» (۶). بله این را می توان گفت که وقتی کوه ها به راه افتادند و در آخر حقیقتش باطل شد و دیگر چیزی به صورت جبال باقی نماند، در حقیقت آن جبال را «سیات» که حقایقی دارای جرمی بس بزرگ و نیرومند بود و هیچ چیز آن را تکان نمی داد با به حرکت درآمدن و باطل شدن، سرابی می شود خالی از حقیقت. پس آیه

۱- طور ۱۰

۲- حاقه ۱۴

۳- مزمل ۱۴

۴- قارعه ۵

۵- واقعه ۵

۶- مرسلات ۱۰

شریفه به وجهی نظیر آیه زیر است که می فرماید: «وَتَرَی الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِی تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ» = «کوه ها را می بینی، گمان می کنی جامدند در حالی که مانند ابرها در حال حرکتند» (۱).

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۴۴۹، از قمی، در ذیل جمله «وفتحت السماء فکانت ابوابا» آورده است:

امام فرموده: یعنی ابوابِ بهشت باز می شود و در معنای آیه: «وسیرت الجبال فکانت سرابا» فرمود: کوه ها چون سراب می شود که در بیابان از دور برق می زند.

لَابِثِینَ فِیهَا أَحْقَاباً **(۲۳)** در آن (دوزخ)، قرنها درنگ کنند (و عذاب کشند) (۲۳)

احقاب: به معنای زمانها و روزگاران بسیار زیاد است. جمع (حُقُب یا حُقْب) است.

نکته ای از المیزان، ج ۳۹، ص ۴۳۴: مفسرین در میزان روزگاران «حقب» ، ارقامی را آورده اند که نه دلیل قرآنی و نه لغتی دارند، از جمله: ۸۰ سال - ۳۶۰ هزار سال - ۴۰ سال - ۷۰ سال.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۴۴۹، از قمی، از امام (ع):

احقاب به معنای سالها و حقب به معنای یک سال است و یک سال ۳۶۰ روز است و یک روزِ قیامت برابر هزار سال از سالهای دنیاست که شما می شمارید.

☼ مؤلف:

همان طور که در ذیلِ آیه شریفه۱۷ از سوره رحمن آورده ایم، در روایت فوق یک سال را ۳۶۰ روز قید کرده است در صورتی که یک سالِ شمسی حداقل ۳۶۵ روز است و یک سالِ قمری هم حداکثر ۳۵۵ روز است. پس احتمالاً راوی یا مترجم اشتباه کرده است. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۴۵۰، از مجمع، از رسول خدا (ص):

کسی که داخل آتش شود از آن خارج نمی شود تا آن که احقابی در آن بماند و حقب عبارت است از ۶۰ و اند سال و سال ۳۶۰ روز است و هر روز قیامت برابر هزار سال از سالهای شماست، پس کسی این دلگرمی را نداشته باشد که به این زودی ها از آتش خارج شود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۷۵، از مجمع، از عیاشی، از امام باقر (ع):

آیه مخصوص اهل توحیدِ فاسق و ستمکارند که عاقبت از جهنم خارج می شوند.

۱- نمل ۸۸

☼ مؤلف:

به استناد رواياتِ معتبر از ائمه (ع)، ناصبين و دشمنان اهلِ بيت (ع) هر چند در ظاهر

اهلِ توحيدند اما مشمول عفو و نجات از جهنم نخواهند شد. و دو روايتى كه از امام صادق (ع) در ذيل آورده ايم، روايت فوق را تخصيص زده اند.

در تفسير جامع، ج ۷، ص ۳۳۳، از قمى، از امام صادق (ع): اگر تمام فرشتگان مقرب و پيغمبران مرسل در حق ناصبين آل محمد (ص) شفاعت كنند، شفاعتشان قبول نشود.

در تفسير جامع، ج ۷، ص ۴۷۴، از قمى، از امام صادق (ع): به واسطه معرفت و ولايت ما آل محمد (ص)، مردم از عذاب جهنم رهايى يابند و ما هستيم كه در روز گرسنگى به مردم اطعام مى كنيم.

در تفسير جامع، ج ۷، ص ۳۷۵، از مجمع، از عياشى، از رسول خدا (ص):

كسى از جهنم بيرون نيايد مگر بعد از مكثِ احقابى. اما كفار و منافقين هرگز خارج نشوند.

در تفسير جامع، ج ۷، ص ۳۷۴، از جامع الاخبار، از ابن مسعود، از حضرت اميرالمؤمنين (ع):

در قيامت، پنجاه موقف است و هر موقفى هزار سال طول مى كشد.

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً **(۳۰)**

پس عذاب را بچشيد و هرگز جز شكنجه و عذاب بر شما نيفزاييم (۳۰)

در تفسير جامع، ج ۷، ص ۳۷۶، از رسول خدا (ص):

سخت ترين آيه اى كه درباره اهل دوزخ نازل شده آيه (فوق) است.

وَكَوَاعِبَ أَتْرَاباً **(۳۳)** و دختران زيبا و دلربا كه همه مانند يكديگرند (۳۳)

كواعب: جمع «كاعب» به معناى دختر نورسى كه تازه به سن بلوغ رسيده است.

اتراب: جمع «ترب» به معناى «مثل» است.

كواعب اتراب: به معناى دخترانى هم سن و سال و شبيه به هم است.

در الميزان، ج ۳۹، ص ۴۵۰، از قمى، از امام باقر (ع): كواعب اترابا يعنى «دختر نورس»

☼ مؤلف:

شایـد عـده ای به اسـتناد آیه شـریفه ی فوقْ به بحث بی عـدالتی در حق زن دامن بزنند. که در پاسخ باید گفت: آیه شـریفه به «خدمتکاران بهشتی» اشاره دارد نه «همسـرانِ بهشتی» و البته مخصوص هر دو گروهند. (برای توضیح بیشتر به بحث «حورٌ عینِ» سوره واقعه رجوع شود).

ص: ۵۵۱

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفّاً لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً (۳۸)

روزی که روح و فرشتگان، به نظم در صف بایستند. کسی سخن نگوید جز آن که خدا رخصت دهد و سخن به صواب گوید (۳۸)

☼ نکته:

در معنای روح در آیه شریفه اقوالی بدین شرح است:

۱ – صاحب المیزان، ج ۳۹، ص ۴۴۱، آورده است: مراد به روح، مخلوقی امری است که آیه «قل الروح من امر ربی» (۱) به آن اشاره فرموده است.

۲ – منظورْ بزرگان فرشتگان است.

۳ – جبرئیل است.

۴ – ارواح مردم هستند.

۵ – قرآن است.

۶ – فرشته موکل بر ارواح است.

۷ – ملائکه حفظه هستند.

☼ مؤلف:

در آیه شریفه بعد از کلمه روحْ نامِ فرشته آمده است پس دیگر معنا ندارد آن را فرشته فرض کرد. قرآن هم نیست، چون قرآن به صف نمی ایستد. ممکن است نظر اول درست باشد و شاید هم این روح همان «عالین» است که در آیه (۲) به آن اشاره فرموده است و طبق روایات، «عالین» اولین مخلوق الهی و همان روح و نور مقدس خاتم انبیاء و اهل بیت (ع) است (والله اعلم) (برای توضیح بیشتر در خصوص روح به ذیل آیه (۳) مراجعه شود).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۷۷، از کافی، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

به خدا قسم ما ائمه هستیم که خداوند اذن و اجازه داده که روز قیامت تکلم کنیم (در آن روز) پروردگار را حمد می کنیم و بر محمد (ص) و آلش درود می فرستیم و از شیعیان خود شفاعت می کنیم و خداوند، شفاعت ما ائمه (ع) را رد نخواهد کرد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۷۷، از امام صادق (ع):

روز قیامت خلایق را در مکانی جمع کنند و محو شود از دل آنها گفتنِ «لا اله الا الله» مگر آن کسانی که به ولایت امیرالمومنین (ع) اقرار کردند و این است معنای آیه شریفه.

در تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۴۵۰، از درمنثور، از ابن عباس، از رسول خدا (ص):

روح لشکری است از لشکریان خدا، که از ملائکه نیستند و دارای سر و دست و پایند.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۳۹، ص ۴۵۱، در ذیل روایت فوق آورده است:

ص :۵۵۲

۱- اسرا ۸۵

۲- ص ۷۵

۳- نحل۲

بله در روایت قمی که از حمران نقل کرده آمده که روح فرشته ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل و او همواره با رسول خدا (ص) و ائمه (ع) بوده و هست و شاید مراد به فرشته مطلق موجود آسمانی بوده و یا این قسمت اضافه ای است که بعضی از راویان به توهم خود و در نقل به معنای حدیث آورده اند، دلیلی هم نداریم که موجودات امری و آسمانی منحصر در فرشتگان باشد بلکه دلیل بر خلاف آن داریم (همچنان که می فرماید): «یا إِبْلِیسُ مٰا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمٰا خَلَقْتُ بِیَدَی أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعٰالِینَ» = «ای ابلیس چه مانعی تو را بازداشت از اینکه برای کسی سجده کنی که من با دو دست خود آفریدم آیا استکبار ورزیدی و یا از عالیان بودی» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۴۷، از ابن بابویه، در ذیل آیه۷۵، سوره «ص» آورده است:

شخصی معنای آیه: «استکبرت ام کنت من العالین» را از حضرت رسول (ص) سؤال نمود: و عرض کرد ای رسول خدا! بزرگواران و آنهایی که دارای مرتبه بلند و مقام شامخ هستند چه اشخاصی می باشند که از فرشتگان برتر و بالاترند؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود: من و علی (ع) و فاطمه (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) هستیم که در سرادق عرش پروردگار، مشغول تسبیح خدای تعالی بودیم و فرشتگان، پروردگار را به توسط و وسیله ی تسبیح ما تسبیح می نمودند به دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافرینند. چون آدم آفریده شد، فرشتگان به سجده کردن آدم امر شدند مگر برای خاطر ما. ما راه خدا هستیم، به واسطه ما مردم هدایت می شوند. هر کسی ما را دوست بدارد، خدا او را دوست داشته و داخل بهشت گرداند و هر آن که ما را دشمن بدارد، خداوند دشمن اوست و او را در دوزخ وارد کند و دوست نمی دارد ما را مگر آنهایی که حلال زاده و پاکیزه اند.

صاحب تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۷۷، از امام صادق (ع) در ذیل آیه «۴۰» (یا لیتنی کُنت ترابا) آورده:

کافر گوید: ای کاش من ابوتراب (امیرالمؤمنین) را دوست می داشتم.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۶۲، از علل الشرایع، از ابن عباس آورده است:

از رسول خدا (ص) سؤال شد: چرا علی (ع) را ابوتراب کنیه داده اند؟ در پاسخ فرمودند: برای آن که آن حضرت صاحب زمین و حجت خداوند بر اهل زمین است و زمین به وجود مقدس

۱- ص ۷۵

آن حضرت ساکن و باقی است. و فرمود: روز قیامت، چون کفار اجر و منزلت شیعیان علی (ع) را مشاهده کنند، آروز می کنند و می گویند: ای کاش ما هم از شیعیان علی و ترابی بودیم، یعنی به آن حضرت منسوب بودیم.

در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۰۳، از رسول خدا (ص):

ما پیغمبران با هم برادریم و من افضل آنها هستم. و محبوب ترین برادران من علی بن ابیطالب (ع) است. و او افضل بر تمام پیغمبران است. هر کس گمان کند که پیغمبران برتر و افضل هستند، مرا پست تر از پیغمبران قرار داده و بر اثر این عقیده، کافر شده است. من علی (ع) را به برادری نگرفتم جز آن که دانستم افضل از جمیع پیغمبران است.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۴۶۰، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

اگر همه مردم بر ولایت علی (ع) متفق می شدند من هرگز آتشِ (عذاب) را نمی آفریدم.

از همان منبع، ص ۵۲۶:

اگر علی (ع) نبود، بهشتم را خلق نمی کردم.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۸۸، از امام رضا (ع): ذوالفقار، شمشیر رسول خدا (ص) بود که جبرئیل آن را از آسمان فرود آورد و زیور آن از نقره بود و الآن نزد من است.

توجه: رسول اکرم (ص) در جنگ احد که شمشیر حضرت علی (ع) شکست، شمشیر خودش یعنی ذوالفقار را به امیرالمؤمنین (ع) داد که ناگاه در آسمان صدایی آمد که: «لا ـ فتی الا علی و لا سیف الا ذوالفقار» = «نیست جوانمردی به جز علی (ع) و نیست شمشیری به جز ذوالفقار» . این شمشیر به همراه بقیه ی چیزهایی که از انبیاء (ع) به ارث گذاشته شده، از جمله عصای موسی (ع) و انگشتر سلیمان (ع) و غیره از ائمه اطهار (ع) دست به دست شده است و در حال حاضر نزدِ امام زمان (عج) می باشند.

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۳۰۰، از رسول خدا (ص):

کسی که آخر کلامش صلوات بر من و بر علی (ع) باشد وارد بهشت شود.

۷۹ سوره نازعات

۷۹ – سوره النازعات (بیرون کشندگان = جاکن شدگان).

مکی است و «۴۶» آیه دارد.

خلاصه مطالب: احوال قیامت و اهوال آن _ داستان موسی (ع) و فرعون _ تهدید منکرین.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۵۴۷، از امام صادق (ع): هر کس این سوره را بخواند از دنیا سیراب برود و در قیامت نیز سیراب محشور شود و سیراب به بهشت در آید.

از همان منبع، از رسول خدا (ص): هر کس سوره نازعات را بخواند توقفش در قیامت برای حساب تا ورودش به بهشت به اندازه وقت یک نمازِ واجب است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ النَّازِعاتِ غَرْقاً (۱)

وَ النَّاشِطاتِ نَشْطاً (۲)

وَ السَّابِحاتِ سَبْحاً (۳)

فَالسَّابِقاتِ سَبْقاً (۴)

فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً (۵)

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶)

تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ (۷)

لُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ (۸)

بْصارُها خاشِعَةٌ (۹)

يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحافِرَةِ (۱۰)

أَ إِذا كُنَّا عِظاماً نَخِرَةً (۱۱)

الُوا تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خاسِرَةٌ (۱۲)

فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ (١٣)

فَإِذا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (١۴)

هَلْ أَتاکَ حَديثُ مُوسى (١۵)

إِذْ ناداهُ رَبُّهُ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً (١۶)

اذْهَبْ إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى (١٧)

فَقُلْ هَلْ لَکَ إِلى أَنْ تَزَکَّى (١٨)

وَ أَهْدِيَکَ إِلى رَبِّکَ فَتَخْشى (١٩)

فَأَراهُ الْآيَةَ الْكُبْرى (٢٠)

فَكَذَّبَ وَ عَصى (٢١)

ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعى (٢٢)

فَحَشَرَ فَنادى (٢٣)

فَقالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى (٢۴)

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولى (٢۵)

إِنَّ في ذلِکَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشى (٢۶)

أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَناها (٢٧)

رَفَعَ سَمْكَها فَسَوَّاها (٢٨)

وَ أَغْطَشَ لَيْلَها وَ أَخْرَجَ ضُحاها (٢٩)

وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذلِکَ دَحاها (٣٠)

أَخْرَجَ مِنْها ماءَها وَ مَرْعاها (٣١)

وَ الْجِبالَ أَرْساها (٣٢)

مَتاعاً لَكَمْ وَ لِأَنْعامِكَمْ (٣٣)

فَإِذا جاءَتِ الطَّامَّهُ الْكُبْرى (٣۴)

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ ما سَعى (٣۵)

وَ بُرِّزَتِ الْجَحيمُ لِمَنْ يَرى (٣۶)

فَأَمَّا مَنْ طَغى (٣٧)

وَ آثَرَ الْحَياهَ الدُّنْيا (٣٨)

فَإِنَّ الْجَحيمَ هِيَ الْمَأْوى (٣٩)

وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى (۴٠)

فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِيَ الْمَأْوى (۴١)

يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَهِ أَيَّانَ مُرْساها (۴٢)

فيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْراها (۴٣)

إِلى رَبِّكَ مُنْتَهاها (۴۴)

إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشاها (۴۵)

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَها لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّهً أَوْ ضُحاها (۴۶)

سوگند به فرشتگانی که (جان مجرمان را بشدت از بدنهایشان) برمی کشند (١) و فرشتگانی که (روح مؤمنان) را با مدارا و نشاط جدا می سازند (٢) و سوگند به فرشتگانی که (در اجرای فرمان الهی) با سرعت حرکت می کنند (٣) و سپس بر یکدیگر سبقت می گیرند (۴) و آنها که امور را تدبیر می کنند! (۵) آن روز که زلزله های وحشتناک همه چیز را به لرزه درمی آورد (۶) و بدنبال آن، حادثه دومین [= صیحه عظیم محشر] رخ می دهد (٧) دلهایی در آن روز سخت مضطرب است (٨) و چشمهای آنان از شدت ترس فروافتاده است! (٩) (ولی امروز) می گویند: آیا ما به زندگی مجدد بازمی گردیم؟

ص :۵۵۵

(۱۰) آیا هنگامی که استخوانهای پوسیده ای شدیم (ممکن است زنده شویم)؟! (۱۱) می گویند: «اگر قیامتی در کار باشد، بازگشتی است زیانبار!» (۱۲) ولی (بدانید) این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم است (۱۳) ناگهان همگی بر عرصه زمین ظاهر می گردند (۱۴) آیا داستان موسی به تو رسیده است؟ (۱۵) در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدس «طوی» ندا داد (و گفت): (۱۶) به سوی فرعون برو که طغیان کرده است (۱۷) و به او بگو: آیا می خواهی پاکیزه شوی؟ (۱۸) و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی (و گناه نکنی)؟! (۱۹) سپس موسی بزرگترین معجزه را به او نشان داد (۲۰) اما او تکذیب و عصیان کرد! (۲۱) سپس پشت کرد و پیوسته (برای محو آیین حق) تلاش نمود! (۲۲) و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود (۲۳) و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!» (۲۴) از این رو خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت! (۲۵) در این عبرتی است برای کسی که (از خدا) بترسد! (۲۶) آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکل تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا نهاد؟! (۲۷) سقف آن را برافراشت و آن را منظم ساخت (۲۸) و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود! (۲۹) و زمین را بعد از آن گسترش داد (۳۰) و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد (۳۱) و کوه ها را ثابت و محکم نمود! (۳۲) همه اینها برای بهره گیری شما و چهارپایانتان است! (۳۳) هنگامی که آن حادثه بزرگ رخ دهد (۳۴) در آن روز انسان به یاد کوششهایش می افتد (۳۵) و جهنم برای هر بیننده ای آشکار می گردد (۳۶) اما آن کسی که طغیان کرده (۳۷) و زندگی دنیا را مقدم داشته (۳۸) مسلماً دوزخ جایگاه اوست! (۳۹) و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد (۴۰) قطعاً بهشت جایگاه اوست! (۴۱) و از تو درباره قیامت می پرسند که در چه زمانی واقع می شود؟! (۴۲) تو را با یادآوری این سخن چه کار؟! (۴۳) نهایت آن به سوی پروردگار تو است (و هیچ کس جز خدا از زمانش آگاه نیست)! (۴۴) کار تو فقط بیم دادن کسانی است که از آن می ترسند! (۴۵) آنها در آن روز که قیام قیامت را می بینند چنین احساس می کنند که گویی توقفشان (در دنیا و برزخ) جز شامگاهی یا صبح آن بیشتر نبوده است! (۴۶)

☼ نکته:

در پنج آیه آغازین این سوره، خدایتعالی پنج سوگند به فرشتگان خود یاد فرموده است. مفسرین در تفسیر و تعبیر این آیات شریفه اختلاف کرده اند و بیشتر آنها مراد از آیات مذکور را فرشتگان الهی، منظور دانسته اند اما صفاتی که برای آن فرشتگان و به عبارتی معانی آیات آورده اند، متفاوت است. البته عده ای هم این سوگندها را فرشته ندانسته اند. از جمله تعابیری که آورده اند به این شرح است:

۱ – فرشتگانی که جان مردم را می گیرند.

۲ – فرشتگانی که جان مؤمنین را به آرامی می گیرند.

۳ – فرشتگانی که جان کفار را به سختی می گیرند.

۴ – فرشتگانی که در اجرای امر الهی از هم پیشی می گیرند.

۵ – اصلاً مراد، خود «مرگ» است.

۶ – مراد ستارگان و یا سیارات هستند.

۷ – منظور کمان های رزمندگان اسلام هستند.

۸ – مراد وحشی هایی هستند که به سوی دشتهای سبز کنده می شوند. و اقوالی از این قبیل ...

صاحب تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۵ تا ۱۷، آورده است:

ص :۵۵۶

آیات نامبرده از نظر سیاق شدیداً شبیه به آیات آغازینِ سوره صافات و سوره مرسلات است که ملائکه را در امتثال اوامر الهی توصیف می کند، چیزی که هست، آن آیات تنها ملائکه وحی را توصیف می کرد و آیات ابتداء این سوره، مطلق ملائکه را در تدابیر امور عالم توصیف می نماید. (چرا که) صفت (فالمدبرات امر)، مسئله تدبیر را مطلق آورده است.

صاحب المیزان با یک توضیحِ مفصل خواسته است بگوید این آیات در حقیقت مراحل انجام تدبیر الهی توسط فرشتگان که همان اسباب سبب هستند را می رساند که در آن، «نازعات» یعنی شروع جدی و شدید جهت رسیدن به هدف مورد امر است و «نشط» یعنی خروج از مواقفی که دارند به طرف آن هدف می روند. و «سابحات» و «سابقات» و «مدبرات» هم یعنی «تدبیر امر می کنند بعد از آن که به سوی آن هدف سبقت می جویند» .

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۹، از کتاب فقیه، از امام جواد (ع): خدای تعالی می تواند به هر یک از مخلوقاتش که بخواهد سوگند یاد کند ولی خلق او جز به خود او نمی توانند سوگند بخورند.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۹، از درمنثور، از حضرت علی (ع):

نازعات ملائکه هستند که ارواح کفار را از بدنهایشان به شدت می گیرند و ناشطات نیز ملائکه هستند که ارواح کفار را تا بین ناخن ها و پوست جذب نموده سپس بیرون می کشند. و سابحات نیز ملائکه اند که ارواح مؤمنین را در بین آسمان و زمین شناور می سازند. و سابقات نیز ملائکه اند که بعضی برای بردن روح مؤمن به سوی خدا از بعضی دیگر سبقت می گیرند. و مدبرات هم ملائکه اند که امور بندگان را از این سال تا آن سال دیگر تدبیر می کنند.

☼ مؤلف:

به استناد این روایت، چهار آیه اولْ مربوط به فرشتگان مرگ هستند و آیه پنجم مربوط به سایر فرشتگان است که در امرِ امور عالم به امر الهی تدبیر می کنند. اما صاحب المیزان در ذیل این روایت آورده که اگر این روایت صحیح باشد باید آن را حمل کنیم بر این که امام خواسته اند بعضی از مصادیق را ذکر کنند. چون صاحب المیزان معتقد است که هر پنج آیه مربوط به تدبیر امور هستند از ابتدای دستور الهی تا انتهای آن، اما ظاهراً روایت مورد بحث اختصاصی

فرموده که نظر المیزان را رد می کند و البته اگر این اختصاص، مطلق باشد و نه عام. (والله اعلم).

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۰، از درمنثور، از ابن ابی حاتم، از علی بن ابیطالب (ع):

«و المدبرات امراً» ملائکه اند، که ذکر رحمان و امر او را تدبیر می کنند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۸۰، از ابن فهد، از معاذبن جبل، از رسول خدا (ص):

مردم را هلاک نکنید که سگهای اهل جهنم شما را هلاک می نمایند، ناشطات، سگهای اهل آتش هستند که گوشت و استخوان بدن شما را می کَنند و با نشاط می شوند.

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶) تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ (۷)

روزی که لرزاننده بلرزاند (۶) و از پس آن لرزاننده ی دیگر آید (۷)

☼ نکته:

صاحب المیزان، ج ۴۰، ص ۲۲، آورده است: مراد از «راجفه» صور اول است. و منظور از «رادفه» ، صور دوم است. همچنان که می فرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» = «و در صور دمیده می شود، پس هر کس که در آسمانها و هر کس در زمین باشد غش می کند مگر کسی که خدا بخواهد و سپس بار دوم در آن دمیده می شود، که ناگهان همه به حال ایستاده تماشا می کنند» (۱).

☼ مؤلف:

با توجه به صدر و ذیلِ این آیاتِ شریفه نمی توان به قطعیت «راجفه» و «رادفه» را تفسیر کرد. اما به استناد روایتی که در ذیل آمده است، مراد از «راجفه» رجعتِ امام حسین (ع) و «رادفه» رجعت امیرالمؤمنین (ع) است. که این تعبیر با توجه به توضیحاتی که در سوره ی قیامت آورده ایم و همواره از کلمه ی «صور و صیحه» در معنای «صورِ ممات» و «صور حیات» استفاده شده است، صحیح تر به نظر می رسد. البته شاید هم «رادفه» همان «صور آخر یا صورِ حیات» و «راجفه» ، «صورِ ممات» و بخصوص «صورِ اول» باشد. (والله اعلم).

توجه: بحثِ مفصل مراحلِ قیامت و انواعِ «صور» در سوره ی قیامت آمده است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۰، از قمی، از امام (ع):

(راجفه یعنی) زمین زیر پای اهلش شکافته می شود. و رادفه به معنای صیحه است.

۱- زمر ۶۸

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۸۲، از تأویل الایات، از محمد بن عباس، از امام صادق (ع):

راجفه، حضرت امام حسین (ع) است. و رادفه، امیرالمؤمنین (ع) است. اول کسی که خاک را از سر خود دور می کند امام حسین (ع) با ۷۵ هزار نفر است.

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ (۲۵)

پس خدایتعالی او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد (۲۵)

اَخذ: به معنای گرفتن است.

نکال: به معنای تعذیب است.

صاحب المیزان، ج ۴۰، ص ۳۰، آورده است: مراد از «آخره و اولی» در آیه شریفه عذاب غرق شدن در دنیا و عذاب آخرت است که خدایتعالی برای فرعون فراهم آورده است.

همان منبع آورده است: مفسرین در معنای «الْآخِرَةِ وَالْأُولَى» اقوالی دیگر آورده اند از جمله:

۱ - بعضی گفته اند: مراد به «آخره و اولی» دو گفتاری است که فرعون گفته بود، کلمه اولش این بود که گفته بود: «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيرِى» (۱) و کلمه آخرش این بود که گفته بود: «انا ربکم الاعلی» (۲) و خدا به خاطر این دو کلمه، او را عذاب کرد.

۲ - مراد به «اولی» تکذیب آیات خدا و نافرمانی او است و مراد به «آخره» ، کلمه: «انا ربکم الاعلی» است که در آخر قصه نقل شده است.

۳ - مراد به «اولی» ، اولین معصیت و «آخره» ، آخرین معصیت اوست. و خدا به جرم همه گناهانش او را عذاب کرد. البته صاحب المیزان این سه قول را بعید دانسته است. (والله اعلم).

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ (۴۰)

و اما کسی که از مقام پروردگار ترسید و نفس خود را از خواهش ها بازداشت (۴۰)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۸۶، از کافی، از امام صادق (ع):

هر کس بداند خدای (متعال) او را می بیند و گفتارش را می شنود و عملش را از خیر و شر می داند پس خود را از اعمال زشت حفظ کند، این شخص از مقام پروردگار ترسان است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۱، از کافی، از امیرالمؤمنین (ع):

من تنهـا از دو چیز بر شـما می ترسم، یکی پیروی هـوا و دیگری آرزوی دراز، چون پیروی هوا آدمی را از حق بـاز می دارد و آرزوی دراز آخرت را از یاد می برد.

ص :۵۵۹

۱- قصص ۳۸

۲- آیه ۲۴

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۲۷۵، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

هر بنده ای که اطاعتم کند او را به غیر خودم واگذار نمی کنم و هر کس عصیانم ورزد او را به حال خودش وا می گذارم و برایم مهم نیست که او در کدام وادی هلاک شود و بدبخت گردد.

از همان منبع، ص ۸۶: ای موسی! آرزوهای دور و دراز باعث قساوت قلب می شود و کسی که قسی القلب شد از من دور است.

از همان منبع، ص ۲۵۹: هر کس گناهی انجام دهد در حالی که بداند و قبول داشته باشد که من حق دارم او را ببخشم یا عذابش نمایم، پس او را می بخشم.

از همان منبع، ص ۲۷۱: ای فرزند آدم! اطاعتم کن در آنچه فرمانت می دهم و هرگز نخواه آن چه را که صلاح تو در آن است را به من یاد بدهی.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۷، از قمی: این آیه درباره ی بنده خداست که وقتی در برابر معصیت خدا قرار می گیرد با اینکه می تواند مرتکب شود، از ترس خدا مرتکب نمی شود و به خاطر نهیِ خدا، نفس خود را از ارتکاب آنْ نهی می کند و تلافی این عملش همان جنت است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۸۷، از کافی، از ابوحمزه ثمالی، از امام سجاد (ع): (خلاصه روایت)

زن جوانی به همراه خانواده اش در کشتی سوار شد. در بین راه کشتی غرق شد و فقط آن زن نجات پیدا کرد و به جزیره ای افتاد. راهزنی قصد تجاوز به آن زن کرد. زن به لرزه افتاد و گفت: «از خدا می ترسم» . و به خاطر خدا راهزن از او جدا شد. روزی آن راهزن با راهبی در یکی از روزهای بسیار گرم در مسیری عبور می کردند. راهزن به راهب گفت: «از خدا بخواه تا ابری بر سرمان بیاورد» ، راهب دعا کرد و راهزن «آمین» گفت. ناگهان ابری بر سر آنها سایه افکند، وقتی به دو راهی رسیدند، ابر بالای سرِ راهزن رفت و راهب در برابر آفتاب قرار گرفت. که علتش همان ترک گناه و دست برداشتن از آن زن به خاطر خدا بود.

توجه: ترک گناه (ورع) افضلِ عبادات است. خداوند سبحان خود بهتر می داند که ترکِ محرمات به واسطه ی اطاعت از اوامرِ الهی چه کراماتی به همراه می آورد ...

۸۰ سوره عبس

۸۰ - سوره عَبَسَ (ترشرو) = اَعمى (نابينا) = سَفَرَه (جمع سفير).

مكى است و «۴۲» آيه دارد.

خلاصه مطالب: داستان ابن ام مكتوم ــ بيان برخى نعمتها.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱)

أَنْ جاءَهُ الْأَعْمى (۲)

وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳)

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرى (۴)

أَمَّا مَنِ اسْتَغْنى (۵)

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶)

وَ ما عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى (۷)

وَ أَمَّا مَنْ جاءَكَ يَسْعى (۸)

وَ هُوَ يَخْشى (۹)

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰)

كَلَّا إِنَّها تَذْكِرَةٌ (۱۱)

فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ (۱۲)

فى صُحُفٍ مُكَرَّمَهٍ (۱۳)

مَرْفُوعَهٍ مُطَهَّرَهٍ (۱۴)

بِأَيْدى سَفَرَهٍ (۱۵)

كِرامٍ بَرَرَهٍ (١۶)

قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ (١٧)

مِنْ أَيِّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ (١٨)

مِنْ نُطْفَهٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (١٩)

ثُمَّ السَّبيلَ يَسَّرَهُ (٢٠)

ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ (٢١)

ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ (٢٢)

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ (٢٣)

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى طَعامِهِ (٢۴)

أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا (٢۵)

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (٢۶)

فَأَنْبَتْنا فيها حَبًّا (٢٧)

وَ عِنَباً وَ قَضْباً (٢٨)

وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً (٢٩)

وَ حَدائِقَ غُلْباً (٣٠)

وَ فاكِهَهً وَ أَبًّا (٣١)

مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ (٣٢)

فَإِذا جاءَتِ الصَّاخَّهُ (٣٣)

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخيهِ (٣۴)

وَ أُمِّهِ وَ أَبيهِ (٣۵)

وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنيهِ (٣۶)

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنيهِ (٣٧)

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (٣٨)

ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (٣٩)

وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ (۴٠)

تَرْهَقُها قَتَرَةٌ (۴١)

أُولئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ (۴٢)

چهره در هم کشید و روی برتافت (١) از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود! (٢) تو چه می دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند (٣) یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد! (۴) اما آن کس که توانگر است (۵) تو به او روی می آوری (۶) در حالی که اگر او خود را پاک نسازد، چیزی بر تو نیست! (٧) اما کسی که به سراغ تو می آید و کوشش می کند (٨) و از خدا ترسان است (٩) تو از او غافل می شوی! (١٠) هرگز چنین نیست که آنها می پندارند؛ این (قرآن) تذکر و یادآوری است (١١) و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد (١٢) در الواح پرارزشی ثبت است (١٣) الواحی والاقدر و پاکیزه (١۴) به دست سفیرانی است (١۵) والا مقام و فرمانبردار و نیکوکار (١۶) مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است (١٧) (خداوند) او را از چه چیز آفریده است؟ (١٨) او را از نطفه ناچیزی آفرید، سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت (١٩) سپس راه را برای او آسان کرد (٢٠) بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود (٢١) سپس هرگاه بخواهد او را زنده می کند (٢٢) چنین نیست که او می پندارد؛ او هنوز آنچه را (خدا) فرمان داده، اطاعت نکرده است (٢٣) انسان باید به غذای خویش (و آفرینش آن) بنگرد (٢۴) ما آب فراوان از آسمان فرو ریختیم (٢۵) سپس زمین را از هم شکافتیم (٢۶) و در آن دانه های فراوانی رویاندیم (٢٧) و انگور و سبزی بسیار (٢٨) و زیتون و نخل فراوان (٢٩) و باغهای پر درخت (٣٠) و میوه و چراگاه (٣١) تا وسیله ای برای بهره گیری شما و چهارپایانتان باشد (٣٢) هنگامی که آن صدای مهیب [صیحه] بیاید، (کافران در اندوه عمیقی فرو روند) (٣٣) در آن روز که انسان از برادر خود می گریزد (٣۴) و از مادر و پدرش (٣۵) و زن و فرزندانش (٣۶) در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می سازد (٣٧) چهره هایی در آن روز گشاده و نورانی است (٣٨) خندان و مسرور است (٣٩) و صورتهایی در آن روز غبارآلود است (۴٠) و دود تاریکی آنها را پوشانده است (۴١) آنان همان کافران فاجرند! (۴٢)

عَبَسَ وَ تَوَلّیٰ (۱) اَن جآءَهُ الاَعمیٰ (۲)

چهره در هم کشیده و روی گردانید (۱) که چرا آن کور نزد وی آمد (۲)

☼ نکته:

آیات شریفه در خصوص عثمان و ابن ام مکتوم نازل شده است بدین شرح: «روزی عثمان در خدمت رسول اکرم (ص) حضور داشت که در این حین پیرمرد نابینایی بنام «ابن ام مکتوم» وارد می شود. رسول اکرم (ص) به رسم مهمان نوازی، او را احترام می کند، عثمان از این حرکتِ رسول خدا (ص) بسیار ناراحت شده به طوری که چهره اش عبوس شده و رو از آن پیرمرد بر می تابد. در این حین جبرئیل نازل شده و این آیات را در شأنِ تقبیحِ عثمان نازل می کند» .

این داستان در بیشتر تفاسیر شیعه از جمله، المیزان، ج ۴۰، ص ۵۷ و ۵۸ و نیز در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۷۰ و بسیاری از تفاسیر دیگر ... آمده است.

اما متأسفانه و طبق روال همیشه، دشمنان عصمت و طهارت در این خصوص نیز دست از دشمنی با رسول خدا (ص)، برنداشته و روایتی صد در صد جعلی ساخته اند که العیاذ بالله، مخاطب در این آیه (عَبَسَ)، رسول خدا (ص) است نه عثمان. و العیاذ بالله رسول خدا (ص) از آن پیرمرد رو ترش کرده و برگرداند. گویا این گروه معاند این آیه از قرآن کریم که می فرماید: «وَ إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ» (۱) را ندیده اند. چگونه ممکن است رسول اکرم (ص) که اسوه اخلاق است چنین خطایی مرتکب شود؟ حاشا و کلاًّ!!! در خصوص عصمت رسول خدا (ص) به کرات در این تفسیر توضیح آمده است، جهت اطلاع بیشتر به بحث پایانی این تفسیر مراجعه شود.

اما در خصوص آیات مورد بحث باید گفت: (والله اعلم)

اولاً: در این آیات از ضمیر غایب استفاده شده در صورتی که هر گاه خدایتعالی رسول گرامیش را مخاطب فرموده از ضمیر مخاطب استفاده کرده است و نه غایب.

ثانیاً: در این آیاتْ توبیخ شدیدی وارد است که از ساحتِ مقدس و مطهر و عصمت نبی اکرم (ص) به دور است که خدایتعالی با او چنین رفتاری بکند.

ثالثاً: روایاتی که در آن، پیامبر (ص) را مخاطب این آیات فرض کرده، کاشف از قول معصوم

۱- قلم ۴

(ع) نیست، در صورتی که برعکس روایاتی از معصوم (ع) وارد است که مخاطب این آیات، «عثمان» است.

رابعاً: خدایتعالی در قرآن کریمش بارها سفارش به تواضع در مقابل مؤمنین و خشونت نسبت به کفار فرموده است از جمله در آیه ۲۱۵ سوره شعراء: «وانذر عشیرتک ... » و آیه ۸۸ حجر: «لاتمدن عینیک ... » که مطمئناً رسول اکرم (ص) مجری آنها بوده است.

خامساً: خدای تعالی خلق نیکویِ پیامبر(ص) را ستوده و فرموده: «وَإِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ» .

بنابراین و به یقین باید گفت: این روایت که توهین به ساحت مقدس خاتم الانبیاء (ص) و بر خلاف نص صریح قرآن کریم و کلام الهی است، کاملاً و بی شک، دستکاری شده و مردود است.

چنین روایاتی به کرات از گروه عامه (اهل سنت) در تفاسیرشان به چشم می خورد و البته انتظارِ بیشتری هم از آنها نمی رود، ولی جای بسی تأسف است که عده ای از مفسرینِ شیعهْ ناخواسته آنها را چاپ و ترویج می کنند و نقدی هم بر آنها نمی آورند.

توجه: متأسفانه آقای طبرسی صاحب تفاسیرِ مجمع البیان و جوامع الجامع که یکی از مفسرین شیعه است، ظاهراً از روی تقلید از تفاسیر عامه (سنی مذهبان) این روایت را در صفحه ۵۶۱، جلد ششمِ تفسیرِ جوامع الجامع، بدون سند نقل کرده و آورده است: «پیامبر (ص) از این که وی (ابن ام مکتوم) سخنش را قطع می کرد ناراحت شد و چهره در هم کشید، پس این آیات نازل شد. پیامبر (ص) (پس از این جریان) هر گاه ابن ام مکتوم را می دید احترام می کرد و می فرمود: آفرین بر کسی که خدا مرا در مورد او سرزنش کرد» .

☼ مؤلف:

پناه می برم به خدای عزوجل از این تهمتِ ناروا که به ساحتِ قدسیِ حضرت خاتم الانبیاء (ص) وارد می کنند، چه این تهمت خواسته یا ناخواسته باشد، چگونه ممکن است خدای تعالی که بارها و بارها رسولِ ارجمند و گرامی اش را به نیکی یاد کرده و خلق نیکویش را به عظمت توصیف فرموده است، بخواهد العیاذ بالله آنجناب را توبیخ و سرزنش کند، حاشا و کلا!!! ...

توجه: صاحبان تفاسیر المیزان (علامه طباطبایی) و صافی (ملا محمد محسن فیض کاشانی)

ص :۵۶۳

و جامع (آیت الله ابراهیم بروجردی) این روایت را تأیید نکرده اند.

در جامع، ج ۷، ص ۳۹۱، از تفسیر قمی، از امام صادق (ع): آیات، درباره عثمان و ابن مکتوم نازل شده، چون پیغمبر اکرم (ص)، ابن مکتوم را بر عثمان مقدم داشت، (عثمان) روی خود را از پیغمبر (ص) ترش کرد و از محضر آن حضرت بیرون رفت، جبرئیل نازل شد و آیات فوق را آورد.

نکته ای از المیزان، ج ۴۰، ص ۵۵ و۵۶: منظور از «صُحُف» در آیه «۱۳» اوراق و صفحات کتاب قرآن کریم است. نه لوح محفوظ و نه «کتب انبیاء» که بعضی از مفسرین به اشتباه معنا کرده اند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۹۲، از بصائر الدرجات، از امام باقر (ع):

حدیث آل محمد (ص) را فرشتگان در صحفی پاک و پاکیزه و طاهر از دروغ نوشته اند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۹۲، از تأویل الایات، از امام صادق (ع): (در ذیل آیه ۱۶ «کرام بَرَرِه»)

مراد از «کرام برره» ائمه معصومین (ع) هستند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۹۴، از کافی، از امام باقر (ع): (در ذیل آیه ۲۴ «فلینظر الانسان الی طعامه»)

مقصود از طعام، دانشی است که باید آن را از کسانی که خدایتعالی معین فرموده، اخذ کرد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۹۴، از ارشاد در ذیل آیه ۳۱ «و فاکههً وَ اباً» آورده است:

معنای «اَب» را از ابوبکر پرسیدند، جواب داد: نمی دانم. خبر به امیرالمؤمنین (ع) رسید، امام (ع) فرمود: آن، گیاه و مرتع زار است که خداوند برای حیوانات آفریده است.

از همان منبع، از کافی، از امام علی (ع): ۱۲۰ میوه در دنیا وجود دارد که سرور آنها انار است.

در کتاب خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۲۱، از امام صادق (ع):

۵ میوه بهشتی است:

۱ - انار، ۲ - سیب، ۳ - به، ۴ - انگور، ۵ - خرما.

در عیون، ج ۲، ص ۲۸۰، از امام حسین (ع): رسول خدا (ص) چون انار می خورد کسی را در خوردنِ انار با خود شریک نمی کرد و می فرمود: در هر انار دانه ای از دانه های انار بهشتی است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۹۵، از امام رضا (ع): (ذیل آیه ۳۴ «یوم یفر المرء»): روز قیامت، هابیل از برادرش قابیل فرار می

کند و ابراهیم از پدرش (عمویش) و لوط از همسرش، نوح از فرزندش

ص: ۵۶۴

کنعان می گریزد. در آن روز مردم چنان گرفتار کار خود هستند که به هیچ کس نتوانند پرداخت.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۹۵، از برهان، از رسول خدا (ص): در سه موقف هر کس به نفس خود مشغول است و از شدت ترس و اهوال، توجهی به ارحام و اقربای خود ندارد:

۱ – موقف میزان و سنجش اعمال، ۲ – موقف عبور از صراط، ۳ – موقف گرفتن نامه اعمال.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۵۶۶، در ذیل آیه «وجوه یومئذٍ مسفره» آمده است:

در حدیث است که هر کس در شب بسیار نماز بخواند چهره اش در روز نیکو شود.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۷۷، چ۲، از امیرالمؤمنین (ع): گناهْ مانعِ نماز شب است.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۷۹، چ۲، از رسول خدا (ص):

کسی که در شب نماز بخواند صورتش در روز نیکو به نظر می آید.

از همان منبع، ص ۱۸۷، آورده است:

شخصی از امام سجاد (ع) پرسید: چرا اهل تهجد و عبادت در شب نیکو منظرترین مردمند؟ فرمود: زیرا آنها با خدا خلوت می کنند پس حق تعالی از نورِ خودش ایشان را می پوشاند.

از همان منبع، ص ۱۸۱، از رسول خدا (ص):

دو رکعت نماز خواندن در دل شب، نزد من محبوب تر از دنیا و آنچه در آن است.

در بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۲، از امام مهدی (عج): هیچ چیز مانند نماز بینی شیطان را به خاک نمی مالد، پس نماز بگزار و بینی شیطان را به خاک بمال.

در تحف العقول، ص ۱۷۴، از امام علی (ع): ای محمد بن ابی بکر! در صحیح بودن نمازت بسیار دقت کن زیرا تو پیشنمازی و پیشنمازی نباشد که برای مردمی نماز بخواند و در نمازشان تقصیری باشد جز آنکه گناه همه ایشان بر او است و از ثواب آنها کم نشود.

در تحف العقول، ص ۱۱۵، از امام علی (ع): هرگاه نماز فرادی بخوانی باید صدای قرائت حمد و سوره و تسبیحات به هنگام رکوع و سجده و تسبیحات اربعه و سایر اجزاء نماز را به گوش خود برسانی یعنی صدای خودت را به هنگام خواندن نماز بشنوی.

ص :۵۶۵

۸۱ سوره تکویر

۸۱ - سوره تکویر {پیچیده و تاریک شدن چیزی (خورشید)} = کُوِّرَت.

مکی است و «۲۹» آیه دارد. (از قدیمی ترین سورهاست که در اوایل بعثت نازل شده است).

خلاصه مطالب: احوال قیامت _ توصیف قرآن.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۹۷، از برهان، از رسول خدا (ص):

اگر این سوره را بر کسی بخوانند که درد چشم دارد، به اذن خدای تعالی شفا یابد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱)

وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲)

وَ إِذَا الْجِبالُ سُيِّرَتْ (۳)

وَ إِذَا الْعِشارُ عُطِّلَتْ (۴)

وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵)

وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ (۶)

وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷)

وَ إِذَا الْمَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ (۸)

بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹)

وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰)

وَ إِذَا السَّماءُ كُشِطَتْ (۱۱)

وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲)

وَ إِذَا الْجَنَّهُ أُزْلِفَتْ (۱۳)

عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ (۱۴)

فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵)

الْجَوارِ الْکُنَّسِ (۱۶)

وَ اللَّیْلِ إِذا عَسْعَسَ (۱۷)

وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ (۱۸)

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَریمٍ (۱۹)

ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکینٍ (۲۰)

مُطاعٍ ثَمَّ أَمینٍ (۲۱)

وَ ما صاحِبُکُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲)

وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبینِ (۲۳)

وَ ما هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنینٍ (۲۴)

وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شَیْطانٍ رَجیمٍ (۲۵)

فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶)

إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِکْرٌ لِلْعالَمینَ (۲۷)

لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَسْتَقیمَ (۲۸)

وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمینَ (۲۹)

در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود (۱) و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند (۲) و در آن هنگام که کوه ها به حرکت درآیند (۳) و در آن هنگام که باارزش ترین اموال به دست فراموشی سپرده شود (۴) و در آن هنگام که وحوش جمع شوند (۵) و در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند (۶) و در آن هنگام که هر کس با همسان خود قرین گردد (۷) و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود: (۸) به کدامین گناه کشته شدند؟! (۹) و در آن هنگام که نامه های اعمال گشوده شود (۱۰) و در آن هنگام که پرده از روی آسمان برگرفته شود (۱۱) و در آن هنگام که دوزخ شعله ور گردد (۱۲) و در آن هنگام که بهشت نزدیک شود (۱۳) (آری در آن هنگام) هر کس می داند چه چیزی را آماده کرده است! (۱۴)

سوگند به ستارگانی که بازمی گردند (۱۵) حرکت می کننـد و از دیـده ها پنهان می شوند (۱۶) و قسم به شب، هنگـامی که پشت کنـد و به آخر رسـد (۱۷) و به صـبح، هنگـامی که تنفس کنـد (۱۸) که این (قرآن) کلاـم فرسـتاده بزرگواری است [= جبرئیل امین] (۱۹) که صاحب قـدرت است و نزد (خداونـد) صاحب عرش، مقام والایی دارد! (۲۰) در آسمانها مورد اطاعت (فرشتگان) و امین است! (۲۱) و مصاحب شما [= پیامبر] دیوانه نیست! (۲۲) او (جبرئیل) را در افق روشن دیده است! (۲۳) و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریـافت داشـته بخل نـدارد! (۲۴) ایـن (قرآن) گفته شـیطان رجیم نیست! (۲۵) پس به کجـا می روید؟! (۲۶) این قرآن چیزی جز تـذکری برای جهانیان نیست (۲۷) برای کسـی از شما که بخواهد راه مستقیم در پیش گیرد! (۲۸) و شما اراده نمی کنید مگر اینکه خداوند - پروردگار جهانیان- اراده کند و بخواهد! (۲۹)

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) و در آن هنگام که وحوش جمع شوند (۵)

ص :۵۶۶

تکویر: مصدر فعل «کورت» و به معنای پیچیدن چیزی به شکل کره یا دایره، مثل پیچیدن عمامه است. هم چنان که در قیامت تاریکی بر کره ی خورشید احاطه پیدا می کند.

انکدار: به معنای سقوط است.

وحوش: جمع وحش به معنای حیوان وحشی و درنده است.

عشار: جمع عشراء یعنی ماده شتری که ده ماه از حملش گذشته که بسیار با ارزش است، در اینجا کنایه از مطاع با ارزش است.

☼ نکته:

خدایتعالی در خصوص محشور شدن حیوانات در جای دیگر می فرماید: «وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ یطِیرُ ... ثُمَّ إِلَی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ» = «هیچ جنبنده ای در زمین و مرغی در هوا که با دو بال می پرد نیست مگر آن که آنها هم مانند شما امتهایی هستند، ما در کتاب از گفتن هیچ حقیقتی دریغ ننمودیم و سپس همه آنها به سوی پروردگارشان محشور می شوند» (۱).

بنابراین و به استناد این دو آیه شریفهْ حیوانات نیز در قیامت محشور می شوند اما این که بعد از حشر چه وضعی دارند، در قرآن کریم و احادیث اشاره ای به آن نشده است.

صاحب المیزان، ج ۴۰، ص ۸۱، آورده است: و چه بسا بعضی گفته باشند محشور شدن وحشی ها مربوط به روز قیامت نیست بلکه از نشانه های قبل از قیامت است و منظور از آن این است که قبل از قیامت در اثر زلزله های پی در پی، همه وحشی ها از غار خود بیرون بجهند.

☼ مؤلف:

نظری را که صاحب المیزان از قول احتمالی دیگران آورده، بعید است، چرا که آیه شریفه انعام اشاره به عالم حشر و قیامت دارد نه عالمِ دنیا. هر چند که در آخرِ دنیا و زمانِ کوتاهی قبل از صور اولْ علائمی وحشتناکْ از وقوع مرگ بر عالم هستی پدید می آید که اگر حیواناتی هم زنده باشند از آن وحشت زده می شوند، که ظاهراً آیه تکویر به آن زمان اشاره فرموده است، اما آیه انعام به صراحت اشاره به محشر و «صورِ حشر» دارد. به عبارتی باید گفت: حیوانات هم در قیامت محشور می شوند، اما بعد از حشر چه اتفاقی برایشان می افتد: (والله اعلم).

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۳۲۶، از امام رضا (ع):

۱- انعام ۳۸

خوردنِ گوشتِ درندگان و وحوش حرام شد بدین جهت که گوشت مرده و انسان و غایط و مانند آن را می خورند و علامت آنها (این است): هر صاحبِ نیش از درنـدگان و هر صاحبِ چنگال از پرنـدگان و هر پرنده ای که در حینِ پریدن بالهای خود را حرکت ندهـد (مثل کرکس و عقاب) حرام گوشـتند. و هر پرنـده ای که چینه دان داشـته باشـد و نیز بالهای خود را در حین پرواز حرکت دهد، حلال گوشت است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۹۸، از امالی شیخ مفید، از ابن بابویه، ذیل آیه «اذا الشمس کورت» آورده:

ابوذر غفـاری روایت کرده که حضور پیغمبر (ص) بودیم. آفتاب غروب کرد. حضـرت فرمود: فرشـتگان موکل بر خورشـید به امر خـدایتعالی هر روز لباسـی از نـور عرش پروردگـار بر آن می پوشاننـد ماننـد شـما کـه لبـاس می پوشـید. گویـا می بینم که موکلان، آن را سه شب حبس نمودنـد و لباسـی به آن نمی پوشاننـد. و به آن امر می کنند از مکانی که غروب می نمود طلوع کند. و همچنین است حال ماه در طلوع و غروب و این است معنای آیه مزبور.

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (٧)

و هنگامی که نفوس هر یک به جفت مناسب و لایق خود می رسند (٧)

☼ نکته:

در آیات شریفه ۱ تا ۱۴، کلمه «اذا» ۱۲ بار تکرار شـده و هر بار یکی از علائم قیامت را بیان فرموده است و در این آیه شـریفه اشـاره به همنشـین و قرین شـدن هر کس بـا مونس اخروی و در شأن خود دارد. همچنان که می فرمایـد: «احْشُـرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا کَانُوا یعْبُـدُونَ» = «محشور کنیـد کسانی را که سـتم کردند به همسـرانشان و آن چه می پرستیدند» (۱) و نیز می فرماید: «وَمَنْ یعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمَنِ نُقَیضْ لَهُ شَـیطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ» = «و هر کس از یاد خدای رحمان اعراض کند، دیوی را بر او می گماریم تا قرین همیشـگی او باشد» (۲) و نیز می فرمایـد: «و زوجناهم بحورٌ عین» (۳) و نیز می فرمایـد: «لَهُمْ فِیهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ» (۴).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۹۸، از تفسیر قمی، از امام باقر (ع):

۱- صافات ۲۲

۲- زخرف۳۶

۳- دخان ۵۴

۴- نساء ۵۷

به اهل بهشت، زنان نیکو و حور عین تزویج کنند و اهل جهنم را با شیطانی قرین گردانند.

☼ مؤلف:

در روایت فوق عبارت «زنان نیکو» آمده و ممکن است عده ای به بحثمان در سوره واقعه ایراد بگیرند. که در پاسخ باید گفت: مترجم، «همسر یا مونس نیکو» را به اشتباه «زنان نیکو» ترجمه کرده که البته اکثر مترجمین به خاطر ضمیر مؤنث، چنین برداشتی کرده اند.

در ضمن «حورٌ عین» یکی از نعمت های «گروه سابقون سابقون» است و به همه بهشتی ها و اصحاب یمین تعلق ندارد، بلکه به گروه «اصحاب یمین» ، مونسی دیگر تعلق می گیرد که در مرتبه ای پایین تر از «حورٌ عین» است و به آن «فُرُش مرفوعه» تعبیر فرموده است، چرا که بهشت با توجه به اعمال انسان ها مراتب و درجاتی دارد و هر کس در مرتبه ی مخصوص به خود قرار می گیرد، هم چنان که در وصف نعمت های «گروه سابقون سابقون» می فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ... وَحُورٌ عِينٌ» (۱) و در وصف نعمت های «گروه یمین» می فرماید: «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ... وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ» (۲).

توجه: برای توضیح بیشتر به ذیلِ آیات مذکور از سوره واقعه مراجعه کنید.

☼ مؤلف:

ترجمه قرآن و روایات صد در صد صحیح نمی باشند. مثلاً در ترجمه عبارتِ «تقوایِ الهی» اکثر مترجمین «ترس از خدا» آورده اند. و این معنا از مَنظرِ عُرَفا کاملاً غلط است، چرا که از چیزی یا کسی باید ترسید که وحشتناک باشد. اما خدای عزیز و مهربان که منشأ رحمت و زیبایی و آرامش است، ترس و وحشتی ندارد تا از وجودِ مقدسش بترسند، پس بهتر است این عبارت را چنین معنی کرد: «سرپیچی نکردن از اوامرِ الهی» یا «ورع» یا «ترس از مخالفتِ امرِ الهی» یا «ترس از گناه» . انسان باید از گناه و سرپیچی از اوامر خدای بی همتا بترسد نه از وجود مقدس و متعالِ حضرتِ دوست. و البته حتی از آتش جهنم هم نباید ترسید که این روشِ بازاریان است. فقط و فقط باید از تمرد و دوری از ساحتِ حق جل جلاله ترسید، نه از قربش. خدا می داند که هیچ چیز ترسناک تر از دوریش و هیچ چیز آرام بخش تر از قربش نیست. شایسته نیست خدایتعالی را به روش بردگان یا بازاریان ستود یا وصف کرد بلکه باید به روش آزادگان عمل کرد،

۱- واقعه ۱۰تا۲۲

۲- واقعه۲۷تا۳۴

او را به واسطه وجودِ مقدسش بستاییم نه اینکه پرستیده شود تا به بهشتمان ببَرد یا به جهنممان نبرد ... «الهی چنان کن که فرجامِ کار تو خشنود باشی و ما رستگار» .

در نهج البلاغه، ص ۶۷۹، ح۲۳۷، از حضرت علی (ع):

گروهی خدا را به امیدِ بخشش (و بهشت) پرستش کنند، که این پرستشِ بازرگانان است و گروهی او را از روی ترس (آتش جهنم) عبادت کنند که این عبادتِ بردگان است و گروهی خدا را از روی سپاسگزاری می پرستند که این پرستشِ آزادگان است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۸۵، از رسول خدا (ص): منظور هر دو نفری است که با همکاری هم، خیر و یا گناهی را انجام می دهند، که بدین خاطر با هم داخل بهشت و یا آتش می شوند.

وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ (۹) و روزی که از دختران زنده به گور پرسیده شود (۸) که به کدام جرم و گناه کشته شدند (۹)

مَؤؤده: به معنای دختری که زنده زنده در گور شود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۹۹، از طبرسی، از ابن عباس و ابن شهر آشوب در مناقب، از امام باقر (ع):

مراد از قتل در آیه، به معنای قطع است و درباره رحم آل محمد (ص) وارد شده و مقصود آن است که از مردم سؤال می کنند به چه سبب با اهل بیت پیغمبر (ص) قطع مراوده و صله کردید و دلیل و شاهد، این آیه است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۱).

☼ مؤلف:

در تفسیر جامع سه روایت از امام صادق (ع) آورده و مراد از آیه را، امام حسین (ع) و نیز اقربای آل محمد (ص) و هر کسی که در راه ولایت آنها کشته شده و نیز قاتل محسن فرزند حضرت زهرا (س) تعبیر فرموده اند. و البته آنها از مصادیق بارز این آیه شریفه می باشند.

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱۶)

نیازی به سوگند نیست ولی سوگند می خورم به ستارگان و سیاراتی که در روز پنهان می شوند (۱۵) حرکت کرده و غروب می کنند (۱۶)

خُنس: جمع خانس و مصدر آن خنوس، به معنای گرفتگی و استتار است.

جواری: جمع جاریه و مصدر جری، به معنای سیر سریع است.

۱- شوری۲۳

کُنس: جمع کانس و مصدر کنوس به معنای داخل شدن حیوانات وحشی به لانه اش است.

صاحبِ تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۵۷۲ و۵۷۳، در ذیل آیه شریفه آورده است:

«خنس» ، به پنج سیاره ی رواجع گویند (سیاره ای که حرکتش بر خلاف توالی بروج به نظر می رسد. و در اصطلاحْ سرگردان هستند، زیرا حرکت آنها مثلِ ماه و خورشید نیست) و حضرت علی (ع) می فرماید: «خنس عبارتند از پنج سیاره: زحل، مشتری، مرّیخ، زهره و عطارد» . و منظور از «جواری» ، سیاره و مقصود از «کنس» ، ستارگانِ پنهان است. بنابراین مقصود از «خنوس سیاره» بازگشتِ آن و مقصود از «کنوس سیاره» پنهان شدنِ آن است. و بعضی هم گفته اند: «منظور از «جوار الکنس» تمام ستارگانند که در روزها از چشم ها پنهان می شوند» .

صاحب تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۸۷، آورده است:

منظور از «خنس» و «جواری کنس» ستارگان است، یا همه آنها و یا بعضی از آنها، چیزی که هست، بعضی از ستارگان ثابتند و برخی سیارند. آنهایی که سیارند با صفات آیات مناسب ترند و این صفات با وضع پنج سیاره ی سرگردان یعنی:

۱ - زُحل ۲ - مشتری ۳ - مریخ ۴ - زهره ۵ - عطارد، منطبق است. و بعضی دیگر گفته اند: منظور گاو وحشی و یا آهو و یا سایر وحشیان باشد.

☼ مؤلف:

بیشتر و شاید همه ی مفسرین مراد از دو آیه شریفه را در سه تعبیرِ ذیل آورده اند:

۱ - حیوانات وحشی است.

۲ - ستارگان سیارند.

۳ - پنج سیاره رواجع است.

و اما هر سه نظریه فوق ایراد دارند. نظریه اول، ظاهراً از تفکرات جاهلیت منشأ گرفته است، چرا که بعید است خدایتعالی به حیوانات وحشی و درنده قسم یاد کند. نظریه دوم، منشأ گرفته از ثبوت ستارگان است، چرا که سابقاً فکر می کردند ستارگان در جای خود ثابتند و سیارات در حال حرکتند، اما امروزه فهمیده اند که حتی ستاره ها از جمله خورشید نیز در مداری معین در حال گردشند. نظریه سوم، آیه شریفه را صرفاً به این ۵ سیاره بسط داده است که جای تعجب دارد، چرا که در عالم هستی هزاران سیاره و ستاره وجود دارد که شبها قابل رؤیتند و روزها ناپیدایند. و اما روایت حضرت علی (ع)، از بیانِ «کنس» ساکت است و به صرفِ این که

آنجناب «خنس» را ۵ سیاره رواجعْ ذکر فرموده اند، نمی توان «کنس» را هم سیاراتِ پنجگانه محسوب کرد، به عبارتی این روایتِ امام (ع) فقط «خنس» را معرفی فرموده است و نه «کنس» را.

خلاصه کلام: بهترین تعبیر از سه صفتِ «خنس و جواری و کنس» ، تمام ستارگان و سیارات عالم هستی است (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۰۱، از کافی، از امام باقر (ع):

مقصود از «خنس» ، امام است که سال ۲۶۰ هجری از نظر مردم پنهان می شود.

از همان منبع، ص ۴۰۴، از قمی، از امیرالمؤمنین (ع): خدایتعالی ۳۱۷ عالم پشت کوه قاف و پشت هفت دریا خلق کرده که آنها اطلاعی از خلقت آدم و فرزندانش ندارند. و هر عالمی ۳۱۳ برابر عالم آدمی است و اهل آن عوالم به مقدار چشم بر هم زدنی خدایتعالی را معصیت نکرده اند.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۴۵، از امام صادق (ع): شاید تو فکر می کنی خداوند جز شما بشری نیافریده است، به خدا قسم که خداوند هزار هزار آدم آفریده که شما در آخر این سلسله هستید.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۴۶، از کتاب خصال، از امام صادق (ع): خدای تعالی دوازده هزار عالم آفرید که هر عالمی از آنها بزرگ تر از هفت آسمان و زمین است.

در تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۴۶، از کتاب خصال، از امام باقر (ع):

خداوند از آن روز که زمین را آفریده، هفت عالم در آن پدید آورد و انسان های این عوالم از فرزندان آدم نبوده اند و خلقتشان از ادیم زمین است و خداوند آنها را یکی پس از دیگری با جهان مربوط به خودشان در زمین منزل داد و سپس آدم را آفرید و فرزندانش را از او پدید آورد.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۸۰، از امام کاظم (ع): خداوند متعال قلوب و دلهای پیشوایان (ع) را جایگاهِ اراده اش قرار داده است، اگر خداوندِ منّان چیزی را بخواهد آنان نیز می خواهند و این همان قول خداوند است که می فرماید: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۱).

☼ نکته:

مشابه آیه ۲۹، آیه ای دیگر است که می فرماید: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» = «و شما اراده نمی کنید مگر اینکه خداوند اراده کند و بخواهد ... » (۲).

۱- تکویر ۲۹

۲- انسان ۳۰

۸۲ سوره انفطار

۸۲ - سوره انفطار (شکافته شدن) = انفطرت. (مکی است و «۱۹» آیه دارد).

خلاصه مطالب: بیان علائم قیامت و توبیخ منکرین آن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

إِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ (۱)

وَ إِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ (۲)

وَ إِذَا الْبِحارُ فُجِّرَتْ (۳)

وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴)

عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ (۵)

یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ (۶)

الَّذی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ (۷)

فی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ (۸)

کَلَّا بَلْ تُکَذِّبُونَ بِالدِّینِ (۹)

وَ إِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظِینَ (۱۰)

کِراماً کاتِبِینَ (۱۱)

یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ (۱۲)

إِنَّ الْأَبْرارَ لَفی نَعِیمٍ (۱۳)

وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفی جَحِیمٍ (۱۴)

یَصْلَوْنَها یَوْمَ الدِّینِ (۱۵)

وَ ما هُمْ عَنْها بِغائِبِینَ (۱۶)

وَ ما أَدْراکَ ما یَوْمُ الدِّینِ (١٧)

ثُمَّ ما أَدْراکَ ما یَوْمُ الدِّینِ (١٨)

یَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (١٩)

آن زمان که آسمان [= کرات آسمانی] از هم شکافته شود (١) و آن زمان که ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند (٢) و آن زمان که دریاها به هم پیوسته شود (٣) و آن زمان که قبرها زیر و رو گردد (و مردگان خارج شوند) (۴) (در آن زمان) هر کس می داند آنچه را از پیش فرستاده و آنچه را برای بعد گذاشته است (۵) ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟! (۶) همان خدایی که تو را آفرید و سامان داد و منظم ساخت (٧) و در هر صورتی که خواست تو را ترکیب نمود (٨) (آری) آن گونه که شما می پندارید نیست؛ بلکه شما روز جزا را منکرید! (٩) و بی شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده (١٠) والا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما) (١١) که می دانند شما چه می کنید! (١٢) به یقین نیکان در نعمتی فراوانند (١٣) و بدکاران در دوزخند (١۴) روز جزا وارد آن می شوند و می سوزند (١۵) و آنان هرگز از آن غایب و دور نیستند! (١۶) تو چه می دانی روز جزا چیست؟ (١٧) باز چه می دانی روز جزا چیست؟ (١٨) روزی است که هیچ کس قادر بر انجام کاری به سود دیگری نیست و همه امور در آن روز از آن خداست! (١٩)

وَ اِنَّ عَلَیکُمْ لَحافِظِینَ (١٠) و به درستی بر شما محافظینی، مأمورند (١٠)

نکته ای از المیزان، ج ۴٠، ص ١٠۶: به استناد آیه فوق و آیه: «إِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیَمِینِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِیدٌ» (1) و نیز روایات زیادی از معصومین (ع)، برای هر انسان، دو فرشته موکلند، یکی از راست و دیگری از چپ. فرشته ی موکلِ طرفِ راست، مأمور است که هر گاه بنده ای عمل صالح انجام دهد، ده برابر آن را بنویسید و اگر معصیتی کند، هر دو فرشته ملول شوند و چون فرشته طرف چپ بخواهد بنویسد، دیگری گوید: ساعتی توقف کن شاید توبه کند و به همین کیفیت تا هفت ساعت نگذارد بنویسد. آن گاه گوید: این بندهٔ نادان است، یکی را یکی بنویس.

در تفسیر المیزان، ج ۴٠، ص ١١٠، از قمی آورده: منظور از «لحافظین» دو فرشته موکل بر انسانند،

١- قاف ١٧

هنگام نمازِ صبح دو فرشته ی موکلْ نزدِ انسان می آیند و دو فرشته که در شب موکل بر او بودند بالا ـ می روند و چون خورشید غروب کند دوباره همان دو فرشته برای نوشتن اعمالِ شب نازل می شوند و نویسندگانِ روز بالا می روند و اعمال او را به درگاه خدایتعالی می برند. و این آمد و شد ادامه دارد تا اجل برسد، اگر شخصْ مؤمن باشد دو فرشتهْ با مؤمنْ خداحافظی کرده و برایش جزای خیر می طلبند و اگر گنهکار باشد جزای شر می خواهند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۸۳، از احتجاج آورده است: از امام صادق (ع) سؤال شد: علت چیست که دو ملك، موکل به بندگان هستند در حالی که خداوند متعال دانای پنهان و آشکار است؟ در پاسخ فرمود: خداوند آنان را خدمتکار این کار قرار داده است و آنان را شاهدانِ خلقِ خویش نموده است تا این که بندگان با ملازمتِ آنان، سخت کوش تر و جدی تر در اطاعت خدا باشند و بیشتر مواظبت نمایند و شدیداً از معصیتِ خود، جلوگیری کنند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۸۳، از ریاض السالکین آورده است:

چرا نویسندگانِ نامه اعمال را «کرام» نامیده است؟ پاسخ این است: آنان وقتی حسنه ای از بندگان را نوشتند آن را به آسمان بالا می برند و به پروردگار عرضه می دارند و گواهی می دهند و می گویند: بنده ات فلانی این حسنه را این چنین انجام داد. ولی هنگامی که از بنده، سیئه ای را نوشتند آن را با غم و اندوه به بالا می برند، پروردگار متعال می فرماید: بنده ام چه کرده است؟ آنان (به خاطرِ کرامتشان) سکوت می کنند تا این که خدای تعالی سه بار مسئلت بدارد، پس می گویند: خدایا تو ستارالعیوبی و به بندگان امر فرموده ای عیوبِ خود را بپوشانند لطفاً عیوبشان را بپوشان! ولی تو علام الغیوبی و می دانی که چه کرده اند. از این رو به آنان «کراماً کاتبین» گویند.

در المیزان، ج ۴۰، ص ۱۰۹، از درمنثور، در ذیل آیه «علمت نفس ما قدمت و آخرت» از رسول خدا (ص):

هر کس سنت خیری را باب کند و خودش به آن عمل کند، هم اجر عمل خود و هم اجر پیروانش را دارد بدون این که از اجر پیروانش کم شود. و هر کس سنت شری را باب کند و به آن عمل کند، هم وبالِ عملِ خود و هم پیروانش را دارد بدون اینکه از وبال پیروانش کم شود.

۸۳ سوره مطففين

۸۳ - سوره مطففين (كم فروشان) = تطفيف (ريشه مطففين).

مكى است و «۳۶» آيه دارد.

خلاصه مطالب: بيان احوال قيامت و تهديد اشخاص كم فروش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ (۱)

الَّذِينَ إِذَا اكْتالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲)

وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۳)

أَ لا يَظُنُّ أُولئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴)

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵)

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ (۶)

كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ (۷)

وَ ما أَدْراكَ ما سِجِّينٌ (۸)

كِتابٌ مَرْقُومٌ (۹)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۰)

الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۱۱)

وَ ما يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲)

إِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا قالَ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۳)

كَلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴)

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (۱۵)

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصالُوا الْجَحيمِ (١۶)

ثُمَّ يُقالُ هذَا الَّذى كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (١٧)

كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفى عِلِّيِّينَ (١٨)

وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ (١٩)

كِتابٌ مَرْقُومٌ (٢٠)

يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (٢١)

إِنَّ الْأَبْرارَ لَفى نَعيمٍ (٢٢)

عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ (٢٣)

تَعْرِفُ فى وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعيمِ (٢۴)

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحيقٍ مَخْتُومٍ (٢۵)

خِتامُهُ مِسْكٌ وَ فى ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ (٢۶)

وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنيمٍ (٢٧)

عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (٢٨)

إِنَّ الَّذينَ أَجْرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (٢٩)

وَ إِذا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغامَزُونَ (٣٠)

وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهينَ (٣١)

وَ إِذا رَأَوْهُمْ قالُوا إِنَّ هؤُلاءِ لَضالُّونَ (٣٢)

وَ ما أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حافِظينَ (٣٣)

فَالْيَوْمَ الَّذينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (٣۴)

عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ (٣۵)

هَلْ ثُوِّبَ الْكُفّارُ ما كانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶)

وای بر کم فروشان! (۱) آنـان که وقتی برای خود پیمانه می کننـد، حق خود را بطور کامل می گیرنـد (۲) اما هنگامی که می خواهنـد برای دیگران پیمانه یا وزن کنند، کم می گذارند! (۳) آیا آنها گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند (۴) در روزی بزرگ (۵) روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند (۶) چنین نیست که آنها (درباره قیامت) می پندارنـد، به یقین نامه اعمال بدکاران در «سجین» است! (۷) تو چه می دانی «سجین» چیست؟ (۸) نامه ای است رقم زده شده و سرنوشتی است حتمی! (۹) وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۱۰) همانها که روز جزا را انکار می کنند (۱۱) تنها کسی آن را انکار می کنـد که متجاوز و گنهکار است! (۱۲) (همان کسی که) وقتی آیات ما بر او خوانـده می شود می گویـد: «این افسانه های پیشینیان است!» (۱۳) چنین نیست که آنهـا می پندارنـد، بلکه اعمالشـان چـون زنگـاری بر دلهایشـان نشسته است! (۱۴) چنین نیست که می پندارنـد، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبنـد! (۱۵) سپس آنها به یقین وارد دوزخ می شوند! (۱۶) بعـد به آنهـا گفته می شود: «این همـان چیزی است که آن را انکار می کردیـد!» (۱۷) چنـان نیست که آنها (درباره معاد) می پندارنـد، بلکه نـامه اعمال نیکان در «علیین» است! (۱۸) و تـو چـه می دانی «علیین» چیست! (۱۹) نـامه ای است رقم خـورده و سرنوشتی است قطعی (۲۰) که مقربان شاهـد آنند! (۲۱) مسـلماً نیکان در انواع نعمت اند: (۲۲) بر تختهـای زیبای بهشتی تکیه کرده و (به زیباییهای بهشت) می نگرند! (۲۳) در چهره هایشان طراوت و نشاط

ص: ۵۷۵

نعمت را می بینی و می شناسی! (۲۴) آنها از شراب (طهور) زلال دست نخورده و سربسته ای سیراب می شوند! (۲۵) مهری که بر آن نهاده شده از مشک است؛ و در این نعمتهای بهشتی راغبان باید بر یکدیگر پیشی گیرند! (۲۶) این شراب (طهور) آمیخته با «تسنیم» است (۲۷) همان چشمه ای که مقربان از آن می نوشند (۲۸) بدکاران (در دنیا) پیوسته به مؤمنان می خندیدند (۲۹) و هنگامی که از کنارشان می گذشتند آنان را با اشاره تمسخر می کردند (۳۰) و چون به سوی خانواده خود بازمی گشتند مسرور و خندان بودند (۳۱) و هنگامی که آنها را می دیدند می گفتند: «اینها گمراهانند!» (۳۲) در حالی که هرگز مأمور مراقبت و متکفل آنان [= مؤمنان] نبودند! (۳۳) ولی امروز مؤمنان به کفار می خندند (۳۴) در حالی که بر تختهای آراسته بهشتی نشسته و (به سرنوشت شوم آنها) می نگرند! (۳۵) آیا (با این حال) کافران پاداش اعمال خود را گرفتند؟! (۳۶)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۱۲، از تفسیر ابوالفتوح، از رسول خدا (ص): (ذیل آیه ویلٌ للمطففین)

پنج چیز به کیفر پنج چیز است:

۱ - اگر قومی عهدشکنی کنند، خداوند دشمن را بر آنها مسلط گرداند، ۲ - اگر بر خلاف راستی حکم کنند، فقر بر آنها مسلط شود، ۳ - اگر فواحش در میان طایفه ای ظاهر شود، خداوند بر آنها مرگ ناگهانی را مسلط گرداند، ۴ - اگر قومی کم فروشی کنند، قحطی در میان آنها پدید آید، ۵ - اگر زکات ندهند خداوند باران را از آنها منع کند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۱۳، از ابوالفتوح، از امام صادق (ع):

تأویل آیه «ویل للمطففین» آن است که: «وای بر کسانی که خمس آل محمد را کم می کنند و وای به حال تکذیب کنندگان امیرالمؤمنین (ع)» .

☼ نکته:

در معنای کلمه «سجین» در آیه ۷ و کلمه «علیین» در آیه ۱۸، صاحب تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۲۰ - ۱۲۴، آورده است: «سجین» چیزی است که مقابل و مخالف «علیین» باشد و چون معنای «علیین» ، «علوی روی علو» و یا «علوِ دو چندان است» ، معلوم می شود، منظور از «سجین» هم «سفلی روی سفل دیگر» و یا «پستی و گرفتاری دو چندان» است، همچنان که می فرماید: «ثم رددناه اسفل سافلین» (۱). پس از هر معنا نزدیک تر به ذهن این است که این کلمه «مبالغه ی در سجن= حبس» باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۲۴، از کافی، از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر (ع):

خدای عزوجل ما را از اعلی علیین آفرید و قلوب شیعیان ما را از همان چیزی آفرید که ما را آفرید و اما بدن هایشان را از چیزی پایین مرتبه تر بیافرید، پس قلوب شیعیان ما همواره برای

۱- تین ۵

ما می تپد و به سوی ما عشق می ورزد. و دل های دشـمنان ما را از سـجین و دل های شـیعیان آنها را نیز از همان آفریده و بدن هایشان را از چیزی پایین تر خلق کرد و به همین جهت دل های شیعیانِ آنان به سوی آنان تمایل دارد.

☼ مؤلف:

در تأیید روایت فوق استناد می کنم به کلام خداوند سبحان که می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» = «همـان کسـانی که ایمـان آورده انـد و دلهایشـان به یـاد خـدا آرام می گیرد آگـاه بـاش که با یاد خـدا دلها آرامش می یابد» (۱).

که مخاطب آیه شریفه رعد مؤمنین هستند و ذکر خدایتعالی فقط باعث آرامش قلوب مؤمنین می شود، نه کفار و دلیل آن هم، کلامی دیگر از حضـرت حق تعالی است که در وصف کفار می فرمایـد: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْـمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِيـنَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» = «و چـون نزد مردم بی ایمـان، خـدا را به یکتـایی یـاد کننـد از ذکر حق سخت ملول و دل تنگ می شوند و هر گاه ذکر غیر خدا کنند دلشاد می شوند» (۲).

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۲۹، از عیون، از امام رضا (ع):

همه ما اهل بیت، با شهادت از دنیا می رویم.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۱، ص ۳۷، ح۱، از حضرت علی (ع):

دانشمند حتی اگر بمیرد، زنده است. و نادان حتی اگر زنده باشد، مرده است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۲۵، از تفسیر قمی، از امام (ع):

آن چه از عذاب که خدایتعالی برای فجار نوشته در «سجین» است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۲۵، از تفسیر قمی، از ابی الجارود، از امام باقر (ع):

سجین عبارت است از طبقه هفتم زمین و علیون عبارت است از آسمان هفتم.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۱۴، از قمی، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

فجار، اشخاصـی هسـتند که جرأت پیدا کردند در حق ما ائمه ظلم و سـتم کنند. اعمال آنها به سوی آسـمان بالا نرود و در زیر طبقه هفتم زمین حبس شود.

۱- رعد ۲۸

۲- زمر۴۵

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۱۴، از قمی، از امام باقر (ع): این آیه اشاره به اولی و دومی است که پیغمبر (ص) را در باطن تکذیب کردند و پیروان ایشان حضرت حجت (ع) را تکذیب خواهند کرد.

در المیزان، ج ۴۰، ص ۱۲۵، از کافی، از امام باقر (ع): (ذیل آیه «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»)

هیچ بنده ای نیست مگر آنکه در قلبش لکه سفیدی است، وقتی گناهی بکند در این لکه سفید، لکه ای سیاه پیدا می شود، اگر توبه کند، آن لکه سیاه پاک می شود و اگر به گناه ادامه دهد، لکه سیاه زیاد می شود تا آنکه همه سفیدی را بپوشاند و دیگر صاحبش به سوی خیر برنمی گردد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۱۶، از مجمع، از رسول خدا (ص): علیین، فوق آسمان هفتمْ در زیرِ عرشِ خدایتعالی است. در آنجا لوحی از زبرجدِ سبز است که اعمال نیکوکاران بر آن نوشته شده است.

در غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، فصل۸، ص ۱۹۴، چ۱، از حضرت علی (ع):

بدبخت ترین مردم کسی است که دینش را به دنیای دیگری بفروشد. (در روایتی دیگر آمده است: «بدبخت یا زیان دیده کسی است که دینش را به دنیایش بفروشد و بدبخت تر یا زیان دیده تر کسی است که دینش را به دنیای دیگری بفروشد»).

از همان منبع، فصل۱، ص ۲۰: ریشه دیانت بی رغبتی به دنیاست.

از همان منبع، فصل۱۰، ص ۲۷۸: اگر دینت را پیرو دنیایت قرار دهی دین و دنیایت را تباه کرده ای و اگر دنیایت را پیرو دینت کنی دین و دنیایت را حفظ کرده ای.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۲۶، از اصول کافی، از رسول خدا (ص): حدیث (ما) مایه جلاء دلهاست. دلها زنگ می زند آنچنان که شمشیر زنگ می زند. و جلاء آن حدیث است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۱۸، از تفسیر قمی، از امام صادق (ع): (ذیل آیه ۲۷ و ۲۸ «تسنیم»): هر کس نوشیدن شراب را برای خدایتعالی ترک کند، پروردگار به او شراب مختوم بنوشاند و سیراب کند.

☼ نکته:

به استناد روایات، آیات آخر این سوره در شأن امیرالمؤمنین (ع) نازل شده است.

در صافی، ج ۶، ص ۴۹۲ و در جوامع، ج ۶، ص ۵۹۰: امیرالمؤمنین (ع) با چند نفر از مسلمانان به سوی پیامبر (ص) می آمدند پس منافقین می خندیدند و (او را) مسخره می کردند. که این آیه نازل شد.

۸۴ سوره انشقاق

۸۴ – سوره انشقاق (شکافتن) = اِنشقت.

مکی است و «۲۵» آیه دارد.

خلاصه مطالب: بیان علائم قیامت و توبیخ کفار.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۲۱، از برهان، از رسول خدا (ص):

هر کس این سوره را بنویسد و بر زن حامله ببندد، رفع حملش آسان شود. و اگر بر دیوار خانه بنویسد آن خانه از جمیع جانوران ایمن باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ (۱)

وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ (۲)

وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳)

وَ أَلْقَتْ ما فیها وَ تَخَلَّتْ (۴)

وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ (۵)

یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقیهِ (۶)

فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ (۷)

فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسیراً (۸)

وَ یَنْقَلِبُ إِلی أَهْلِهِ مَسْرُوراً (۹)

وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ (۱۰)

فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُوراً (۱۱)

وَ یَصْلی سَعیراً (۱۲)

إِنَّهُ كانَ فی أَهْلِهِ مَسْرُوراً (۱۳)

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴)

بَلى إِنَّ رَبَّهُ كانَ بِهِ بَصيراً (۱۵)

فَلا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶)

وَ اللَّيْلِ وَ ما وَسَقَ (۱۷)

وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸)

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ (۱۹)

فَما لَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (۲۰)

وَ إِذا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لا يَسْجُدُونَ (۲۱)

بَلِ الَّذينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ (۲۲)

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يُوعُونَ (۲۳)

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ (۲۴)

إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

در آن هنگام كه آسمان [= كرات آسمانی] شكافته شود (۱) و تسليم فرمان پروردگارش شود - و سزاوار است چنين باشد- (۲) و در آن هنگام كه زمين گسترده شود (۳) و آنچه در درون دارد بيرون افكنده و خالی شود (۴) و تسليم فرمان پروردگارش گردد - و شايسته است كه چنين باشد- (۵) ای انسان! تو با تلاش و رنج بسوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی كرد! (۶) پس كسی كه نامه اعمالش به دست راستش داده شود (۷) به زودی حساب آسانی برای او می شود (۸) و خوشحال به اهل و خانواده اش بازمی گردد (۹) و اما كسی كه نامه اعمالش به پشت سرش داده شود (۱۰) به زودی فرياد می زند وای بر من كه هلاك شدم! (۱۱) و در شعله های سوزان آتش می سوزد (۱۲) چرا كه او در ميان خانواده اش پيوسته (از كفر و گناه خود) مسرور بود! (۱۳) او گمان می كرد هرگز بازگشت نمی كند! (۱۴) آری، پروردگارش نسبت به او بينا بود (و اعمالش را برای حساب ثبت كرد)! (۱۵) سوگند به شفق (۱۶) و سوگند به شب و آنچه را جمع آوری می كند (۱۷) و سوگند به ماه آنگاه كه بدر كامل می شود (۱۸) كه همه شما پيوسته از حالی به حال ديگر منتقل می شويد (تا به كمال برسيد) (۱۹) پس چرا آنان ايمان نمی آورند؟! (۲۰) و هنگامی كه قرآن بر آنها خوانده می شود سجده نمی كنند؟! (۲۱) بلكه كافران پيوسته آيات الهی را انكار می كنند! (۲۲) و خداوند آنچه را در دل پنهان می دارند بخوبی می داند! (۲۳)

پس آنهـا را به عـذابی دردنـاک بشارت ده! (۲۴) مگر کسـانی که ایمـان آورده و اعمال صالـح انجام داده انـد، که برای آنان پاداشی است قطع نشدنی! (۲۵)

ص :۵۷۹

وَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ وَرآءَ ظَهْرِهِ (۱۰)

و اما کسی که نامه عملش را از پشت سرش بدهند (۱۰)

نکته ۱: خدایتعالی در این آیه شریفه می فرماید: «کفار، نامه عملشان را از پشت سر می گیرند» ، در حالی که در آیه ای دیگر آن را از دست چپ می گیرند، همچنان که می فرماید: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِی کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَیقُولُ یا لَیتَنِی لَمْ أُوتَ کِتَابِیهْ» = «اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی دادند» (۱).

در جمع بین این دو آیه شریفه صاحب تفسیر المیزان (۲) دو قول آورده است:

۱ - بعید نیست که اگر نامه عملشان از پشت سرشان داده می شود، به خاطر این باشد که در آن روز صورتشان به عقب برمی گردد، همچنان که می فرماید: «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَی أَدْبَارِهَا» (۳).

۲ - «مواقف روز قیامت یک موقف و دو موقف نیست» .

☼ مؤلف:

قول اول صاحب المیزان شاید صحیح باشد اما قول دومش قابل قبول نیست چرا که درست است قیامتْ مواقفی دارد اما هر موقف اختصاص به دادن نامه عمل ندارد بلکه نامه اعمال قبل از هر موقفی به گردنِ همه ی افراد آویزان می شود. و دلیلِ این ادعا هم آیاتِ زیادی از قرآن کریم از جمله همین سوره و آیاتِ (۴) است. (دو آیه اسرا در ذیل آمده است).

اما بنده حقیر نیز دو تعبیر دیگر دارم (والله اعلم):

۱ - ممکن است نامه اعمال کفار از پشت سر و به دست چپشان داده شود و نامه مؤمنین از جلو و به دست راستشان داده شود.

۲ - نامه اعمال هر دو گروه از جلو داده می شود ولی چون به استناد آیه ۴۷ نساء، صورت کفار به عقب برگشته، در این صورت برای آنها از پشت سر محسوب می شود نه اینکه از پشت سر باشد (و این قول معقول تر است). و در هر صورت، نامه کفار به دست چپشان داده می شود.

نکته ۲: صاحب تفسیر المیزان (۵) آورده است: از رو بر هم آیاتِ نه گانه (اول سوره) به دست می آید که دادن نامه اعمال و نشر آن، همه در قبل از حساب انجام می شود، همچنانکه می فرماید: «وَکُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ یوْمَ الْقِیامَهِ کِتَابًا یلْقَاهُ مَنْشُورًا

۱- حاقه ۲۵

۲- ج ۴۰، ص ۱۴۰

۳- نساء ۴۷

۴- اسرا ۱۳و۱۴

۵- ج ۴۰، ص ۱۴۱و۱۴۲

اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيكَ حَسِيبًا» = «سرنوشت هر انسانی را به گردنش انداخته ایم و روز قیامت کتابی برایش در می آوریم که آن را باز و گویا می بیند و به او می گوییم نامه عملت را بخوان که امروز خودت برای حساب رسی خود کافی هستی» (۱).

☼ مؤلف:

این نظریه ی المیزانْ قولِ دومش (از نکته اول) را رد می کند.

نکته ۳: خدای تعالی در قرآن کریمش اشاره به این مطلب دارد که: «مؤمنین، نامه اعمالشان را به دست راستشان داده و به بهشت می روند و کفار به دست چپشان و از پشت سر داده و به جهنم می روند» . حال در اینجا سؤالی مطرح است و آن این است:

«تکلیف گنهکاران مسلمان چه می شود؟ و آنها جزء کدام گروه هستند؟»

در پاسخ به این سؤال مفسرین اقوالی آورده اند از جمله:

۱ – ابتدا گنهکاران وارد آتش شده بعد از عذاب، جزو اصحاب یمین می شوند و نامه ی شان را بدست راستشان می دهند.

۲ – نامه اعمال مؤمنین گنهکار را به دست چپ آنها می دهند و نامه اعمال کفار را از پشت سرشان می دهند.

۳ – اصحاب یمین هم دو طایفه هستند یکی گنهکار و دیگری بی گناه ولی هر دو نامه ی اعمالشان را به دست راستشان می دهند.

صاحب تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۴۲ تا۱۴۴، (که منبع اقوال فوق هم هست) ضمن اینکه اقوال فوق الذکر را رد کرده، آورده است: آیات مورد بحث در قرآن فقط شرح حال متقین و مکذبین است و متعرض حال سایر طوایف مثل مؤمنینِ گنهکار و مستضعفین نمی شود. پس غرض در این مقامات ذکر نمونه ای از اهل ایمان و اهل کفر است و از طوایف دیگر ساکت است.

☼ مؤلف:

هیچ یک از اقوال فوق معقول نمی باشد چرا که: اولاً: آیه شریفه عام است و مشمولِ همه می شود پس معنا ندارد برخی را از آن استثناء کنند. ثانیاً: نامه ی اعمال را در ابتدای محشر به همه افراد می دهند و از روی آن نامه به اعمال رسیدگی می کنند نه این که عده ای نامه نگیرند. چرا که اگر نامه ای در کار نباشد پس با چه مدرک و دلیلی حسابرسی شده یا به جهنم می روند؟!

اما پاسخِ بنده ی حقیر بدین شرح می باشد: مؤمنینِ شیعه ی گنهکار، در عالم برزخ بابتِ گناهشان

۱- اسرا ۱۳و۱۴

به طورِ مقتضی عذاب خواهند چشید و در موقع حشر، آنها نیز نامه عملشان در دست راستشان خواهد بود. در ضمن بهشت مراتبی دارد که هر شخص به تناسب امتیازش به مرتبه ای از آن می رود. در روایاتی از معصوم (ع) هم نقل شده که شیعیان به جهنم نمی روند و یا اینکه اگر تمام مردم ولایت حضرت علی (ع) را قبول می کردند خدایتعالی جهنم را نمی آفرید. و این دسته از روایات مؤید این گفته ی ماست. و اما اینکه عده ای بعد از عذاب جهنم بیرون می آیند این با گفته ما منافاتی ندارد چرا که اینها گنهکارانی هستند و اکثراً اهلِ توحیدند ولی ولایت را نپذیرفته اند که مورد لطف خدایتعالی آن هم بنا به مصلحت قرار گرفته اند نه اینکه اینها مؤمن (شیعه) گنهکار بوده باشند. و این گروه (غیر شیعه گنهکار) در محشر، نامه اعمالشان در دست چپشان بوده و وارد مرتبه ای از عذاب جهنم شده و بعد هم آمرزیده می شوند. ناگفته نماند که ناصبین و آنهایی که دشمن اهل بیت (ع) هستند هر چند در ظاهر اهل توحیدند اما مشمولِ این عفو نیستند (والله اعلم).

در امالی شیخ صدوق، ص ۱۰۲۷، م۹۴، از رسول خدا (ص) در حدیث قدسی از قولِ خدایتعالی:

اگر همه مردم بر ولایت علی (ع) متفق می شدند، من هرگز آتش جهنم را نمی آفریدم.

در کتاب مجمع المعارفِ محمد صالح، ص ۷۷، چ۱، از رسول خدا (ص) در حدیث قدسی از قولِ خدایتعالی: اگر اهلِ زمین مثل اهلِ آسمان، علی (ع) را دوست می داشتند احدی را به آتش نمی سوزاندم.

در جامع، ج ۱، ص ۳۴۳، از تفسیر امام عسکری، در حدیث قدسی از قول خدایتعالی: ما هر که را بخواهیم مشمول رحمت خود کنیم، توفیق درک ولایت امیرالمؤمنین (ع) را به او عنایت می نماییم.

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۴۹، م۷۲، از رسول خدا (ص): ولایت من و اهل بیتم، امان از آتش است. و هر کس را خداوند به معرفت اهل بیت من منت نهاد، همه خوبی ها را برایش جمع کرده است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۲۰۹، از مجمع، از امام صادق (ع): هر مسلمان ناصبی که با حضرت علی (ع) و دودمانش دشمنی کند هر چند اهل عبادت باشد، سرانجامش به این آیه است که می فرماید: «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً» (۱) (یعنی وارد جهنم می شود و خارج نمی گردد).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۳۳، از قمی، از امام صادق (ع): اگر تمام فرشتگان مقرب و پیغمبران

۱- غاشیه۳

مرسل در حق ناصبین آل محمد (ص) شفاعت کنند، شفاعتشان قبول نشود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۲۷۱، از عیاشی، از امام صادق (ع): روز قیامت، هر طایفه ای را بخوانند و حاضر کنند؛ با امامی که در عصر آن امام از دنیا رفته اند، اگر اقرار و اعتراف به آن امام کردند و اعتقاد به امامت او داشتند، نامه اعمالش را به دست راستش دهند. چنان که می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» = «روزی که هر دسته از مردم را به نام امامشان صدا می زنیم، پس هر کس نامه عملش بدست راستش داده شد چنین کسانی نامه خود را می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی شود!» (۱). و کلمه «یمین» ، اثبات و اعتقاد داشتن به امام است، زیرا کتاب، آن بزرگوار (امام) است. و ائمه (ع) دوستان و دشمنان خود را از سیمایشان می شناسند. و هر کس منکر امام شود و اعتقاد به او نداشته باشد، از اصحاب شمال است و نامه اعمالش را به دست چپش بدهند.

در المیزان، ج ۱، ص ۳۳۲، از تفسیر قمی در ذیل جمله: «و لا تنفع الشفاعه عنده الا لمن اذن له» آورده:

ابو ایمن که غلام آزاد شده یکی از همسران امام سجاد (ع) بود، بر امام جعفر (ع) داخل شد و گفت: ای ابا جعفر! دل مردم خوش می کنید و می گویید شفاعت محمد، شفاعت محمد؟ (خلاصه بگذارید مردم به وظایف خود عمل کنند!) حضرت ابا جعفر (ع) آن قدر خشمناک و ناراحت شد که رنگش تیره گشت و فرمود: وای بر تو ای ابا ایمن! آیا عفتی که درباره شکم و شهوتت ورزیدی تو را به طغیان درآورده؟ ولی متوجه باش که اگر فزعهای قیامت را ببینی آن وقت می فهمی که چقدر محتاج به شفاعت محمدی. وای بر تو مگر شفاعت را جز برای گنهکارانی که مستوجب آتش شده اند تصور داری؟ آنگاه فرمود: هیچ احدی از اولین و آخرین نیست مگر آن که در روز قیامت محتاج شفاعت محمد (ص) است و فرمود: در روز قیامت یک شفاعتی رسول خدا (ص) در امتش دارد و یک شفاعتی ما در شیعیانمان داریم و یک شفاعتی شیعیان ما در خاندان خود دارند.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۴۸، از درمنثور، از جابر، از رسول خدا (ص):

زمین در روز قیامت کشیده می شود آن طور که چرم کشیده می شود و آن قدر انسان

۱- اسراء ۷۱

محشور می شود که برای هر یک نفر بیش از دو پایش محلی نیست.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۲۴، از کتاب الزهد، از امام صادق (ع):

چون خدایتعالی اراده می فرماید به حساب مؤمن رسیدگی کند، نامه اعمال او را بدست راستش می دهد و به او می فرماید: آنها را آمرزیدم و آن سیئات را به حسنات مبدل کردم. مردم می گویند: سبحان الله آیا این شخص یک سیئه هم بجا نیاورده بود؟

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۴۸، از احتجاج، از حضرت علی (ع): مردم در روز قیامت صفات و منازلی دارند، حساب بعضی را آسان می رسند و به خوشی و مسرت به سوی اهلش می رود و بعضی اصلاً بدون حساب داخل بهشت می شوند برای اینکه در دنیا دست و دامنشان از لذایذ دنیا آلوده نشده بود چون در آن روز حساب را از کسی می رسند که مال دنیا را زیر و رو کرده باشد. بعضی دیگر در خورد و کلان حسابش را می رسند و در آخر هم به سوی آتش باز می گردند.

در تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۷، از کافی، از امام صادق (ع):

اگر طایفه ای خدا را بدون شریک بپرستند و نماز بخوانند و زکات دهند و حج کعبه کنند و روزه بگیرند پس به کاری که خدا و رسول خدا (ص) کرده اند بگویند: «چرا این طور کرده و آن طور نکرده؟» یا در قلبشان داشته باشند، آنان مشرکند.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۵۵۲، ج۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

به طور قطع عذاب خواهم کرد کسی را که از امامی جائر اطاعت کند که از جانب من نیست، هر چند که در کارهایش خوب باشد. و به طور قطع عفو خواهم کرد کسی را که از امامی هدایت کننده اطاعت کند که از جانب من باشد، هر چند که در کارهایش بدکردار و ظالم باشد.

از همان منبع، ص ۵۸۴: قطعاً هر کسی را که از علی (ع) اطاعت کند داخل بهشت خواهم کرد هر چند که عصیان کرده باشد و قطعاً هر کسی را که از علی (ع) اطاعت نکند داخل جهنم خواهم کرد هر چند که مرا اطاعت کرده باشد. (این روایت از شیخ اجل رجب حافظ در کتاب «مشارق انوار الیقین» از قول صاحب کتاب کشاف آقای زمخشری یکی از علمای سنت نقل شده است).

۸۵ سوره بروج

۸۵ - سوره بروج .

مكى است و «۲۲» آيه دارد.

خلاصه مطالب: بيان حال اصحاب اُخدود و تكذيب كنندگان پيغمبران (ع).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ (۱)

وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲)

وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (۳)

قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ (۴)

النَّارِ ذاتِ الْوَقُودِ (۵)

إِذْ هُمْ عَلَيْها قُعُودٌ (۶)

وَ هُمْ عَلى ما يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷)

وَ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۸)

الَّذى لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ (۹)

إِنَّ الَّذينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذابُ الْحَرِيقِ (۱۰)

إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ذلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱)

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲)

إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ (۱۳)

وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (۱۴)

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵)

فَعَّالٌ لِما يُرِيدُ (۱۶)

هَلْ أَتاكَ حَديثُ الْجُنُودِ (۱۷)

فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ (۱۸)

بَلِ الَّذينَ كَفَرُوا فى تَكْذيبٍ (۱۹)

وَ اللَّهُ مِنْ وَرائِهِمْ مُحيطٌ (۲۰)

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجيدٌ (۲۱)

فى لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲۲)

و سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار است (۱) و سوگند به آن روز موعود (۲) و سوگند به «شاهد» و «مشهود» ! [«شاهد» ، پیامبر و گواهان اعمال و «مشهود» ، اعمال امت است] (۳) مرگ بر شکنجه گران صاحب گودال (آتش) (۴) آتشی عظیم و شعله ور! (۵) هنگامی که در کنار آن نشسته بودند (۶) و آنچه را با مؤمنان انجام می دادند (با خونسردی و قساوت) تماشا می کردند! (۷) آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند جز اینکه به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند (۸) همان کسی که حکومت آسمانها و زمین از آن اوست و خداوند بر همه چیز گواه است! (۹) کسانی که مردان و زنان باایمان را شکنجه دادند سپس توبه نکردند، برای آنها عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان است! (۱۰) و برای کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، باغهایی از بهشت است که نهرها زیر درختانش جاری است؛ و این نجات و پیروزی بزرگ است! (۱۱) گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگارت به یقین بسیار شدید است! (۱۲) اوست که آفرینش را آغاز می کند و بازمی گرداند (۱۳) و او آمرزنده و دوستدار (مؤمنان) است (۱۴) صاحب عرش و دارای مجد و عظمت است (۱۵) و آنچه را می خواهد انجام می دهد! (۱۶) آیا داستان لشکرها به تو رسیده است (۱۷) لشکریان فرعون و ثمود؟! (۱۸) ولی کافران پیوسته در تکذیب حقند (۱۹) و خداوند به همه آنها احاطه دارد! (۲۰) (این آیات، سحر و دروغ نیست،) بلکه قرآن باعظمت است (۲۱) که در لوح محفوظ جای دارد! (۲۲)

والسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱)

و سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار (یا محل ستارگان) است (۱)

بروج: جمع «برج» به معنای هر چیز پیدا و ظاهر است. مراد از بروج در آیه شریفه، موضع ستارگان در آسمان است. این کلمه در دو آیه شریفه: «تَبَارَكَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ

فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا» (۱) و «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ» (۲) هم در معنای کواکب و موضع ستارگان است و در آیه شریفه: «أَينَمَا تَكُونُوا يدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيدَةٍ» (۳) در معنای قصور و کاخهای مجلل به کار رفته است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۶۳، از درمنثور، از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت:

شخصی از رسول خدا (ص) از آیه: «السماء ذات البروج» پرسید، فرمود: یعنی آسمانِ دارای کواکب. از آیه: «فی السماء بروجا» پرسید، فرمود: باز یعنی کواکب. شخصی دیگر پرسید: پس جمله: «بروج مشیده» چه معنا دارد فرمود: یعنی قصور و کاخهای مجلل.

وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (۳)

و سوگند به شاهد و مشهود (۳)

☼ نکته:

در معنای شاهد و مشهود اقوالی به این شرح آمده است:

۱ - نظر صاحب المیزان، ج ۴۰، ص ۱۵۳: شهادت در دو کلمه شاهد و مشهود به یک معناست و آن عبارت است از حاضر بودن و به چشم خود دیدن، نه به معنای اقامه شهادت. بنابراین کلمه «شاهد» منطبق بر رسول خدا (ص) است و «مشهود» هم قابل انطباق با شکنجه کفار در آخرت است. چرا که خدایتعالی می فرماید: «هان ای پیامبر! ما تو را به عنوان شاهد و مبشر و نذیر فرستادیم» (۴) و می فرماید: «تا رسول شهید بر شما باشد» (۵).

۲ - شاهد، رسول خدا (ص) و مشهود، امت اوست.

۳ - شاهد، روز جمعه و مشهود، روز عرفه است.

۴ - شاهد، فرشته موکل آنان و مشهود، قیامت است.

۵ - شاهد، گواهانند که علیه مردم شهادت می دهند و مشهود، مردمی هستند که علیه ایشان شهادت داده شده باشد.

۶ - شاهد، امت اسلام و مشهود، سایر امت هاست.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۳۱، از معانی الاخبار، از امام باقر (ع):

شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه و موعود روز قیامت است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۳۱، از مجمع، از امام باقر (ع):

۱- فرقان۶۱

۲- حجر۱۶

۳- نساء۷۸

۴- احزاب ۴۵

۵- حج ۷۸

شاهد، حضرت محمد (ص) است و مشهود قیامت است. آیا نمی شنوی که خدایتعالی می فرماید: «یا أَیهَا النَّبِی إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِیرًا» (۱) و می فرماید: «ذلک یوم مشهود» (۲)

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (۴) کشته و هلاک شدند ستمگرانی که برای سوزاندن مؤمنین چاله هایی پر از آتش می ساختند (۴)

اُخْدود: یعنی شکاف بزرگ زمین است. و اصحاب اخدود، ستمگرانی بودند که زمین را شکافته و پر از آتش نموده و مؤمنین را در آن می انداختند. و کلمه «قُتل» لعنت و طرد از رحمت الهی است.

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۵۶: بعضی گفته اند «اصحاب اخدود» مردان و زنان مؤمن بودند که قومی ستمگر، آنها را سوزاندند. ولی چون ضمیرهای «هم» در «یفعلون» و «نقموا» به اصحاب اخدود برمی گردد پس اصحاب اخدود همان جباران ستمگر است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۳۵، از مجمع، از امام صادق (ع)، از حضرت علی (ع):

خدایتعالی، پیغمبری را بر طایفه حبشه مبعوث گردانید. آنها پیغمبر خود را تکذیب کرده، به قتل رسانیدند و اصحاب آن پیغمبر را اسیر کردند و شکافهایی در زمین کندند و آتش در آنها افروختند و گفتند هر کس بر دین ماست، کنار رود و آن که بر دین پیغمبر است باید خود را در آتش افکند. آن گاه اصحاب پیغمبر را بر آتش افکندند. زنی را آوردند که طفل یک ماهه داشت، آن زن بر طفل خود رقّت کرد، فوراً طفل به زبان آمد و گفت: ای مادر! مرا با خودت در آتش افکن، او را با طفلش در آتش انداختند.

☼ نکته:

چند روایت دیگر با داستانی متفاوت در خصوص اصحاب اخدود نقل شده، مثلاً در یکی آمده: «پادشاهی در حالت مستی با خواهر یا دخترش نزدیکی کرد و از مردم خواست تا این کار را انجام دهند و آنهایی که قبول نمی کردند را در گودال آتش می ریختند و ... » . و یا در روایتی دیگر آمده: «یکی از شاهان ساحری داشت و چون پیر شد از پادشاه خواست تا جوانی را

۱- احزاب ۴۵

۲- هود ۱۰۳

به او بسپارد که بعد از مرگش جانشین ساحر شود شاه هم جوانی را به او سپرد تا سحر بیاموزد اما جوان تحت تأثیر راهبی قرار گرفت و از سحر و پادشاه تبری جست و به خدای یگانه ایمان آورد پادشاه تصمیم گرفت جوان را بکشد و فرمان داد او را از بالای کوهی به دره ای اندازند اما جوان نفرین کرد و کوه لرزید و آنها به دره افتادند. پس پادشاه دستور داد او را در کشتی برده و غرق کنند ولی جوان باز نفرین کرد و همه ی اهل کشتی غرق شدند و خودش نجات یافت. و در نهایت او را با پرتاب تیری بر پیشانی اش کشت. مردم بر اثر این وقایع به پروردگار ایمان آوردند. شاه دستور داد گودالهایی کنده در آن آتش بریزند و کسی که از ایمان به خدا برنگشت، در گودال انداختند و ... » (روایت آخر در تفسیر جوامع، ج ۶، ص ۶۰۳ و۶۰۴ آمده است).

☼ مؤلف:

معقول ترین روایتْ همان روایت اول {روایت حضرت علی (ع)} است اما صاحب المیزان، ج ۴۰، ص ۱۶۷ آورده است: «بعید نیست که داستان اصحاب اخدود یک داستان نبوده بلکه وقایع متعددی بوده و آیه شریفه می خواهد به همه آنها اشاره کند» (والله اعلم).

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۲۹۲، از امام علی (ع): کسی که به زیر دست خودش عافیت بخشد، از بالا دستش بر او عافیت آید و کسی که به زیر دستش ستم نکند، از بالا دستش ستم نبیند.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۱۰۹، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

تا زمانی که گناهت بخشیده نشده به عیوب دیگران مپرداز.

تا زمانی که گنجهای مرا پایان یافته نمی بینی غم روزی مخور.

تا زمانی که ملک مرا زایل نمی بینی به کسی جز من امید مبند.

تا زمانی که شیطان را مرده نبینی از مکرش امین مباش.

از همان منبع، ص ۱۰۳: ای فرزند آدم! هر گاه خشمگین شدی مرا به یاد بیاور تا من هم هنگامی که خشمگین شدم تو را به یاد آورم.

از همان منبع، ص ۱۵۷: ای موسی! خشمت را از کسی که من تو را مالک آنها کرده ام بازدار تا غضبم را از تو باز دارم. (و عزیزترین بندگانم کسی است که) هرگاه توانا شد عفو کند.

۸۶ سوره طارق

۸۶ – سوره طارق (ستاره شب رو). (مکی است و «۱۷» آیه دارد).

خلاصه مطالب: انذار به معاد _ تهدید کفار.

در تفسیر جامع، از برهان، ج ۷، ص ۴۳۹، از حضرت رسول (ص):

اگر این سوره را بر چیزی بخوانند و آن را به مریض بدهند که بخورد، شفای درد او شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ السَّماءِ وَ الطَّارِقِ (۱)

وَ ما أَدْراكَ مَا الطَّارِقُ (۲)

النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳)

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْها حافِظٌ (۴)

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ (۵)

خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ (۶)

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ (۷)

إِنَّهُ عَلى رَجْعِهِ لَقادِرٌ (۸)

يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ (۹)

فَما لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ (۱۰)

وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجْعِ (۱۱)

وَ الْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ (۱۲)

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ (۱۳)

وَ ما هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴)

إِنَّهُمْ يَكيدُونَ كَيْداً (١۵)

وَ أَكيدُ كَيْداً (١۶)

فَمَهِّلِ الْكافِرينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً (١٧)

سوگند به آسمان و کوبنده شب! (١) و تو نمی دانی کوبنده شب چیست! (٢) همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکیهاست! (٣) (به این آیت بزرگ الهی سوگند) که هر کس مراقب و محافظی دارد! (۴) انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است! (۵) از یک آب جهنده آفریده شده است (۶) آبی که از میان پشت و سینه ها خارج می شود! (٧) مسلماً او [= خدایی که انسان را از چنین چیز پستی آفرید] می تواند او را بازگرداند! (٨) در آن روز که اسرار نهان (انسان) آشکار می شود (٩) و برای او هیچ نیرو و یاوری نیست! (١٠) سوگند به آسمان پرباران (١١) و سوگند به زمین پرشکاف (که گیاهان از آن سر برمی آورند) (١٢) که این (قرآن) سخنی است که حق را از باطل جدا می کند (١٣) و هرگز شوخی نیست! (١۴) آنها پیوسته حیله می کنند (١۵) و من هم در برابر آنها چاره می کنم! (١۶) حال که چنین است کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا سزای اعمالشان را ببینند)! (١٧)

طارق: از ماده «طرق» به معنای «به شدت زدن» است به طوری که صدایش به گوشها برسد و راه را چون پای بر زمین کوبیدن است، «طریق» گویند. و در اینجا منظور «ستارگان» هستند که در شب پیدا می شوند.

ثاقب: در اصل به معنای دریدن است و نیز هر چیز نورانی و روشنگر است چون ظلمت شب را می درد و گاهی به معنای ارتفاع و بلندی است.

نجم ثاقب: ستاره ای درخشان است همانند آن که افلاک را سوراخ و از آنها نفوذ می کند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵٠۵، از خصال، از امام صادق (ع):

«نجم» اوصیاء می باشد که مطلِع آن در آسمان هفتم است و آن را با نور خود سوراخ

نموده است تا آسمان دنیا را هم روشن بسازد لذا خداوند آن را «نجم ثاقب» نامیده است.

در تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۱۸، از ابن بابویه، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

خدایتعالی نور محمد (ص) را از نور عظمت و جلالت خود پدید آورد، همان نوری که چون موسی بن عمران تقاضای دیدار نمود، بر او تجلی کرد. اول آن نور را دو بخش فرمود، از شطر اول محمد (ص) و از شطر دیگر، علی بن ابیطالب (ع) را بیافرید. محمد (ص) و علی (ع) اگر چه در ظاهر بشرند ولی در باطن لاهوتی هستند. اما برای آنکه خلق قدرت دیدارشان را داشته باشند، به صورت ناسوتی ظاهر و جلوه گر شدند. خداوند می فرماید: «و للبسنا علیهم ما یلبسون» (۱). از نور محمد (ص) نور دخترش فاطمه را اقتباس فرمود، پس از آن، از نور فاطمه (س) و علی (ع) نور حسن و حسین و ائمه معصومین (ع) را اقتباس فرمود. تمام این معصومینْ از آن نور آفریده شده اند و پیوسته از صُلب و رحمی پاک به صلب و رحمی پاکیزه منتقل گردیده اند. و مانند سایر افراد مردم از ماءِ مَهین و نطفه گندیده خلق نشده اند، بلکه نورهایی بودند که از اصلاب طاهرین به ارحام مطهرات انتقال یافته اند. آنها قائم مقام و خلیفه پروردگار در نزد خلق هستند. حقیقت ائمه درک نشود و کیفیت حقیقت ایشان هرگز شناخته نشود ...

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۴۱، از علل الشرایع، از امیرالمؤمنین (ع):

طارق بهترین ستارگان آسمان است و مردم آن را نمی شناسند و نور آن آسمانها را می شکافد و به زمین روشنایی می دهد و پس از آن به مکان اول خود بر می گردد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۴۱، از تفسیر قمی، از امام صادق (ع): سماء وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) است. و طارق فرشته روح است که با ائمه (ع) می باشد و از جانب پروردگار، شب و روز با آن بزرگواران حدیث می گوید و ایشان را حراست می نماید و نجم ثاقب، پیغمبر اکرم (ص) است.

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ **(۴)** هیچ انسانی نیست مگر آن که نگهبانی بر او موکل و محافظ است (۴)

☼ نکته:

در معنای حافظ دو قول ممکن است باشد:

۱ – منظور، «موکل» بودن است، همچنان که می فرماید: «و به درستی به هر یک از شما

۱– انعام ۹

حافظانی موکلند، حافظانی بزرگوار و نویسنده، آن چه شما انجام دهید می دانند» (۱).

۲ – منظور، محافظت است، چنان که رسول خدا (ص) می فرماید: بر هر انسانی «۱۶۰» فرشته موکل است که آفات را از او برمی گرداند. و هفت فرشته از آنها مأمورند که شیاطین را از او باز دارند، اگر او را لحظه ای به خود فرو گذارند شیاطین او را بربایند.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۷۷، از قمی آورده: منظور از حافظ، «ملائکه» است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۷۸، از مجمع، از رسول خدا (ص) ذیل آیه (سرائر):

سرائر، همان اعمال شماست، از نماز و روزه و زکات و وضو و غسل جنابت و هر واجب دیگر، چرا که همه اعمال شما سرائر و پنهانی است، چون هر کسی می تواند بگوید نماز خوانده ام در حالی که نخوانده باشد و یا بگوید وضو گرفته ام در حالی که وضو نگرفته باشد، پس همه اعمال شما نزد خدا محفوظ و خدا ضامن آن است و روز (تبلی السرائر) واقعیت آنها آشکار گردد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۴۳، از ابوبصیر، از امام صادق (ع): (ذیل آیه کیدا): منافقین و مشرکین با رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و حضرت فاطمه (س) و حسنین (ع) (به امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، حَسَنَیْنْ گویند) کید و حیله کردند، پس خداوند به پیغمبرش فرمود: ای رسول ما! من هم با آنها کید می کنم و ایشان را تا وقت ظهور حضرت قائم (عج) مهلت می دهم. و به وجود مقدس آن بزرگوار، از بنی امیه و سایر ستمکاران و ظالمانِ اهل بیت (ع) انتقام می کشم.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۷۹، از رسول خدا (ص): به زودی فتنه ای به پا می شود و راه خلاصی آن تمسک به کتاب خداست که در آن خبر امتهای قبل و بعد از شما و حکم بین شماست، کتاب خدا که جدا سازِ حق از باطل است همه اش حق است، هر جباری که آن را پشت سر اندازد خدا کمرش را می شکند و هر کس به پیروی هوای نفسش به دنبال غیر قرآن رود خدا گمراهش می سازد، کتاب خدا صراط مستقیم است که بازیچه ی هواها نمی شود و دانشمندان از معارفش سیر نمی گردند و از اینکه دشمنانْ آن را رد کنند کهنه نمی شود و عجایبش تمام شدنی نیست. هر کس به حکم آن حکم کند عدالت ورزیده و هر کس به دستوراتش عمل کند پاداش داده می شود.

ص: ۵۹۱

۱- انفطار ۱۲

۸۷ سوره اعلى

۸۷ - سوره اعلى (برتر). (مكى است و «۱۹» آيه دارد).

خلاصه مطالب: بيان توحيد و صفات الهى ــ خسران كفار و رستگارى مؤمنين.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱)

الَّذى خَلَقَ فَسَوَّى (۲)

وَ الَّذى قَدَّرَ فَهَدى (۳)

وَ الَّذى أَخْرَجَ الْمَرْعى (۴)

فَجَعَلَهُ غُثاءً أَحْوى (۵)

سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسى (۶)

إِلاَّ ما شاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ ما يَخْفى (۷)

وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرى (۸)

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرى (۹)

سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشى (۱۰)

وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى (۱۱)

الَّذى يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرى (۱۲)

ثُمَّ لا يَمُوتُ فيها وَ لا يَحْيى (۱۳)

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴)

وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵)

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا (۱۶)

وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقى (۱۷)

إِنَّ هذا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولى (۱۸)

صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى (۱۹)

منزه شمار نام پروردگار بلندمرتبه ات را! (۱) همان خداوندی که آفرید و منظم کرد (۲) و همان که اندازه گیری کرد و هدایت نمود (۳) و آن کس را که چراگاه را به وجود آورد (۴) سپس آن را خشک و تیره قرار داد! (۵) ما بزودی (قرآن را) بر تو می خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد (۶) مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و نهان را می داند! (۷) و ما تو را برای انجام هر کار خیر آماده می کنیم! (۸) پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد! (۹) و بزودی کسی که از خدا می ترسد متذکر می شود (۱۰) اما بدبخت ترین افراد از آن دوری می گزینند (۱۱) همان کسی که در آتش بزرگ وارد می شود (۱۲) سپس در آن آتش نه می میرد و نه زنده می شود! (۱۳) به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد (۱۴) و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند (۱۵) ولی شما زندگی دنیا را مقدم می دارید (۱۶) در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است! (۱۷) این دستورها در کتب آسمانی پیشین (نیز) آمده است (۱۸) در کتب ابراهیم و موسی (۱۹)

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۹۶، از عیاشی، از رسول خدا (ص):

وقتی آیه: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (۱) نازل شد. فرمود: این ذکر را در رکوع بگویید و چون آیه: «سبح اسم ربک الاعلی» نازل شد فرمود: این ذکر را در سجده خود بگویید.

سَنُقْرِؤُكَ فَلَا تَنسىٰ (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفىٰ (۷) ما آیات قرآن را برایت می خوانیم که دیگر از یادش نبری (۶) البته به اذن ما از یاد نبری وگرنه هر چه را که بخواهد از یاد خواهی برد که خدا دانای به آشکار و نهان است (۷)

☼ نکته:

آیه شریفه وعده ای از جانب خدایتعالی به رسول گرامی اش است به اینکه علم قرآن و حفظ آن را در اختیارش بگذارد به طوری که هرگز آن را فراموش نکند.

صاحب المیزان، ج ۴۰، ص ۱۸۷، در این خصوص آورده است:

جمله «الا ما شاء الله» استثنایی است که تنها به منظور بقاء قدرت الهیه بر اطلاقش آورده شده، می خواهد بفهماند چنین نیست که خدایتعالی بعد از دادن چنین عطیه ای دیگر قادر نباشد تو را گرفتار فراموشی کند، نه، بعد از اعطاء هم باز به قدرت مطلقه خود باقی است. پس در این

۱- حاقه ۵۲

استثناء نمی خواهد بعضی از مصادیق نسیان را از عموم خارج کند و بفرماید به زودی علم قرآن را به تو می دهیم به طوری که هیــچ چیز از قرآن را فراموش نکنی، مگر آن چه را که او خواسته است فراموش کنی، برای اینکه اگر معنا چنین باشد اختصاصی به رسول خدا (ص) ندارد و همه مردم اینطورند پس این چه منتی است که بر شخص رسول خدا (ص) نهاده؟!

☼ مؤلف:

از آنجایی که حفظ و تسلط به آیات قرآن کریم کار بسیار سنگینی است، به نحوی که ممکن است عده ای را به این فکر اندازد که ممکن است العیاذ بالله پیامبر (ص) هم به مرور دچار فراموشی شود لذا خدایتعالی، تعلیم و عدم فراموشی قرآن را، خودش ضامن فرموده است.

در جامع، ج ۷، ص ۴۴۸، از امام صادق (ع): (ذیل آیه قد افلح): از تمام بودن نماز، ادا کردن زکات است، مانند فرستادن صلوات بر پیغمبر اکرم (ص) که در آن نیز از اتمام نماز است. و هر کس روزه بگیرد و زکات فطره ندهد، روزه ای برای او نیست. اگر عمداً صلوات را ترک کند، نمازی برای او نخواهد بود. خداوند ابتدا فرمود به زکات پیش از ذکر نماز و فرمود: «قد افلح من تزکی»

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۴۸، از کافی، از امام رضا (ع): (ذیل آیه «وذَکَرَ اسْمَ ربه فَصلی»)

یعنی هر وقت اسم پروردگار را یاد کردید، پس از آن بر محمد و آلش صلوات بفرستید.

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا (۱۶) وَالْآخِرَةُ خَيرٌ وَأَبْقى (۱۷) ولی شما زندگی دنیا

را مقدم می دارید (۱۶) در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است! (۱۷)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۴۹، از کافی، از امام صادق (ع): مقصود از حیات دنیا، ولایت اولی و دومی و سومی است و مراد از آخرت، ولایت امیرالمؤمنین (ع) است. ولایت آن حضرت در تمام صحف پیغمبران نوشته شده است و خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث ننمود مگر آن که از آنها به نبوت محمد (ص) و ولایت علی (ع) و اوصیا از فرزندان آن حضرت عهد و پیمان گرفت.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۴۹، از قمی، از امیرالمؤمنین (ع):

دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین بر قائمه عرش نوشته شده: «لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله و ان علیا وصی محمد فاشهدوا بهما»

صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (۱۹) در کتب ابراهیم و موسی (۱۹)

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۹۸، از مجمع، از ابوذر، از رسول خدا (ص): انبیاء، ۱۲۴ هزار تن بودند، مرسلین، ۳۱۳ تن و بقیه

آنها نبی بودند. حضرت آدم نبی و کلمه الله بود. چهار تن از انبیاء، عرب

بودند:

۱ - هود ۲ - صالح ۳ - شعیب ۴ - محمد (ص). خدایتعالی «۱۰۴» کتاب نازل کرده که «۱۰» صحیفه از آن بر آدم و «۵۰» صحیفه بر شعیب و «۳۰» صحیفه بر اخنوخ که همان ادریس است و او اولین کسی است که با قلم خط نوشت و «۱۰» صحیفه بر ابراهیم و چهار صحیفه باقی تورات ـ انجیل ـ زبور و قرآن است.

☼ نکته:

در روایتی از تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۴۹: تعداد پیامبران مرسل را «۳۶۰» نفر آورده و نیز «۵۰» صحف را به حضرت «شیث (ع)» منسوب کرده است.

در روایتی از تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۱۸: تعداد پیامبران مرسل را «۳۱۳» نفر آورده و نیز «۵۰» صحف را به حضرت «شیث (ع)» منسوب کرده است.

در روایتی از تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۰۹: صحف ابراهیم (ع) را ۲۰ صحیفه آورده و نیز «۵۰» صحف را به حضرت «شیث (ع)» منسوب کرده است.

نتیجه کلام: اختلاف فوق الذکر احتمالاً به خاطر اشتباهی در چاپ یا نقل قول بوده است. و اما نقل صحیح این است: «انبیاء =۱۲۴هزار» و «مرسلین= ۳۱۳» و «تعداد صحف=۱۰۴» و «صحفِ آدم (ع)=۱۰» و «صحفِ شیث (ع)=۵۰» و «صحف ابراهیم (ع)=۱۰» و «صحفِ ادریس (ع)=۳۰» و چهار صحیفه باقی مانده شامل تورات و انجیل و زبور و قرآن است (والله اعلم).

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۱۰، از خصال، از ابوذر، از رسول خدا (ص):

تمام محتویات صحف موسی (ع) عبرت ها بود و در آن آمده بود: تعجب می کنم از کسی که یقین به مردن دارد چگونه شادمانی می کند؟ تعجب می کنم از کسی که یقین به آتش جهنم دارد چگونه می خندد؟ تعجب می کنم از کسی که دگرگونی دنیا را نسبت به اهلش می بیند چگونه به آن اعتماد می کند؟ تعجب می کنم از کسی که به قضا و قدر ایمان دارد چگونه خود را به تعب و رنج می افکند؟ تعجب می کنم از کسی که به حساب یقین دارد چگونه عمل نمی کند؟ (ابوذر عرض کرد): آیا در آن چه در دست ماست و توسط شما نازل شده است از صحف ابراهیم و موسی چیزی هست؟ فرمودند: (بلی) یا ابوذر! بخوان آیه: «قد افلح ... تا پایان سوره» .

از همان منبع، از امام صادق (ع): خداوند هر چه به انبیای گذشته داده همگی را به پیامبر اکرم (ص) عنایت فرموده است و آن صحف پیش ماست. پرسیده شد: آیا آن الواح است؟ فرمود: آری.

ص :۵۹۴

۸۸ سوره غاشیه

۸۸ – سوره غاشیه (فراگیرنده).

مکی است و «۲۶» آیه دارد.

خلاصه مطالب: بیان احوال قیامت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْغاشِيَهِ (۱)

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَهٌ (۲)

عامِلَهٌ ناصِبَهٌ (۳)

تَصْلى ناراً حامِيَهً (۴)

تُسْقى مِنْ عَيْنٍ آنِيَهٍ (۵)

لَيْسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ (۶)

لا يُسْمِنُ وَ لا يُغْنِى مِنْ جُوعٍ (۷)

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناعِمَهٌ (۸)

لِسَعْيِها راضِيَهٌ (۹)

فِى جَنَّهٍ عالِيَهٍ (۱۰)

لا تَسْمَعُ فِيها لاغِيَهً (۱۱)

فِيها عَيْنٌ جارِيَهٌ (۱۲)

فِيها سُرُرٌ مَرْفُوعَهٌ (۱۳)

وَ أَكْوابٌ مَوْضُوعَهٌ (۱۴)

وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَهٌ (۱۵)

وَ زَرابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۱۶)

أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷)

وَ إِلَى السَّماءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸)

وَ إِلَى الْجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹)

وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰)

فَذَكِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱)

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ (۲۲)

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ (۲۳)

فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذابَ الْأَكْبَرَ (۲۴)

إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ (۲۵)

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ (۲۶)

آیا داستان غاشیه [= روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را می پوشاند] به تو رسیده است؟! (۱) چهره هایی در آن روز خاشع و ذلت بارند (۲) آنها که پیوسته عمل کرده و خسته شده اند (و نتیجه ای عایدشان نشده است) (۳) و در آتش سوزان وارد می گردند (۴) از چشمه ای بسیار داغ به آنان می نوشانند (۵) غذایی جز از ضریع [= خار خشک تلخ و بدبو] ندارند (۶) غذایی که نه آنها را فربه می کند و نه از گرسنگی می رهاند! (۷) چهره هایی در آن روز شاداب و باطراوتند (۸) و از سعی و تلاش خود خشنودند (۹) در بهشتی عالی جای دارند (۱۰) که در آن هیچ سخن لغو و بیهوده ای نمی شنوند! (۱۱) در آن چشمه ای جاری است (۱۲) در آن تختهای زیبای بلندی است (۱۳) و قدحهایی (که در کنار این چشمه) نهاده (۱۴) و بالشها و پشتیهای صف داده شده (۱۵) و فرشهای فاخر گسترده! (۱۶) آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟! (۱۷) و به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه برافراشته شده؟! (۱۸) و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب گردیده! (۱۹) و به زمین که چگونه گسترده و هموار گشته است؟! (۲۰) پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده ای! (۲۱) تو سلطه گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی (۲۲) مگر کسی که پشت کند و کافر شود (۲۳) که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند! (۲۴) به یقین بازگشت (همه) آنان به سوی ماست (۲۵) و مسلماً حسابشان (نیز) با ماست! (۲۶)

غاشیه: یکی از نامهای قیامت و به معنای فراگیرنده است.

ناصبه: تعب و کوفتگی و خستگی.

ضریع: ناگوارترین و تهوع آورترین گیاه تیغ دار که هیچ حیوانی آن را نمی خورد.

ناعمه: از نعومت و نعیم و کنایه از سرور و شادی است.

ص :۵۹۵

لاغیه: بیهوده و بی فایده.

نمارق: جمع «نمرقه» یعنی بالش و پشتی.

مبثوثه: مبسوطه، گسترده.

زرابی: جمع زربیه یعنی بساط فاخر، فرش.

اکواب: جمع کوب یعنی تنگ. مصیطر: در اصل مسیطر بوده یعنی مسلط.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۲۰۹، از مجمع، از امام صادق (ع):

هر مسلمان ناصبی که با حضرت علی (ع) و دودمانش دشمنی می کند هر چند اهل عبادت باشد سرانجامش به این آیه است که می فرماید: «عامله ناصبه تصلی ناراً حامیه» .

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۲۲، از امام صادق (ع):

هر کس که دشمن ما باشد، هر چند که عبادت کند و بکوشد مشمول این آیه خواهد بود.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۱۲، از قمی آمده است: جبرئیل می گوید: اگر قطره ای از ضریع در نوشیدنی های اهل دنیا ریخته شود تمام اهل دنیا از بوی بد آن می میرند.

در المیزان، ج ۴۰، ص ۲۰۹، از مجمع، از ابن عباس، از رسول خدا (ص): ضریع چیزی است در آتشِ دوزخ، شبیه بخار که از صمغْ تلخ تر و از جیفه ی متعفنْ بدبوتر و از آتشْ سوزنده تر است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۲۱۱، از قمی، از امام صادق (ع):

حساب هر امتی را امام زمانش می رسد و امامان، اولیاء خود و عدد آن را به سیمایشان می شناسند و این کلام خداست که می فرماید: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ» .

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۵۴، از قمی، از ابن عباس، از رسول خدا (ص): هر چیزی را که خداوند در بهشت آفرید، نمونه آن را در دنیا خلق فرموده، مگر فرشهای بهشتی را.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۱۴، از امام کاظم (ع): بازگشت این خلق به سوی ماست و حساب آنان (شیعیان) بر عهده ماست پس هر گناهی که بین آنان (شیعیان) و خدای عزوجل وجود دارد از خدا می طلبیم که آن را به خاطر ما محو کند و هر حسابی بین آنان (شیعیان) و دیگر مردم است، از آنان (مردم) طلب هبه و بخشش می نماییم و آنان (مردم) پاسخ مثبت می دهند و خداوند به آنان (مردمی که شیعیان را بخشیده اند) عوضْ عنایت می فرماید.

۸۹ سوره فجر

۸۹ - سوره فجر (سپیده دم).

مکی است و «۳۰» آیه دارد. (این سوره اختصاص به امام حسین (ع) دارد).

خلاصه مطالب: ذکر ۵ سوگند _ تذکر به عبرت گیری از قوم عاد و ثمود و فرعونیان _ بیان احوال بشر _ گفتار کفار در آخرت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

وَ الْفَجْرِ (۱)

وَ لَیالٍ عَشْرٍ (۲)

وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ (۳)

وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْرِ (۴)

هَلْ فی ذلِکَ قَسَمٌ لِذی حِجْرٍ (۵)

أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعادٍ (۶)

إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ (۷)

الَّتی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ (۸)

وَ ثَمُودَ الَّذینَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ (۹)

وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ (۱۰)

الَّذینَ طَغَوْا فِی الْبِلادِ (۱۱)

فَأَکْثَرُوا فیهَا الْفَسادَ (۱۲)

فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذابٍ (۱۳)

إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ (۱۴)

فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّی أَكْرَمَنِ (۱۵)

وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّی أَهانَنِ (۱۶)

كَلَّا بَلْ لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷)

وَ لا تَحَاضُّونَ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ (۱۸)

وَ تَأْكُلُونَ التُّراثَ أَكْلًا لَمًّا (۱۹)

وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰)

كَلَّا إِذا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱)

وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲)

وَ جِی ءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرى (۲۳)

يَقُولُ يا لَيْتَنِی قَدَّمْتُ لِحَياتِی (۲۴)

فَيَوْمَئِذٍ لا يُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ (۲۵)

وَ لا يُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ (۲۶)

يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷)

ارْجِعِی إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸)

فَادْخُلِی فِی عِبادِی (۲۹)

وَ ادْخُلِی جَنَّتِی (۳۰)

به سپیده دم سوگند (۱) و به شبهای دهگانه (۲) و به زوج و فرد (۳) و به شب، هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می کند سوگند (که پروردگارت در کمین ظالمان است)! (۴) آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمی برای صاحبان خرد نیست؟! (۵) آیا ندیدی پروردگارت با قوم «عاد» چه کرد؟! (۶) و با آن شهر «ارم» باعظمت (۷) همان شهری که مانندش در شهرها آفریده نشده بود! (۸) و قوم «ثمود» که صخره های عظیم را از (کنار) دره می بریدند (و از آن خانه و کاخ می ساختند)! (۹) و فرعونی که قدرتمند و شکنجه گر بود (۱۰) همان اقوامی که در شهرها طغیان کردند (۱۱) و فساد فراوان در آنها به بار آوردند (۱۲) به همین سبب خداوند تازیانه عذاب را بر آنان فرو ریخت! (۱۳) به یقین پروردگار تو در کمینگاه

(ستمگران) است! (۱۴) امـا انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می کنـد و نعمت می بخشـد (مغرور می شود و) می گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشـته است!» (۱۵) و امـا هنگـامی که برای امتحان، روزیش را بر او تنگ می گیرد (مأیوس می شود و) می گوید: «پروردگارم مرا خوار کرده است!» (۱۶) چنان نیست که شما می پندارید؛ شما یتیمان را گرامی نمی دارید (۱۷) و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید (۱۸) و میراث را (از راه مشروع و نامشروع) جمع کرده می خورید (۱۹) و مال و ثروت را بسـیار دوست داریـد (و بخاطر آن گناهان زیادی مرتکب می شوید)! (۲۰) چنان نیست که آنها می پندارند! در آن هنگام که زمین سـخت در هم کوبیده شود (۲۱) و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشـتگان صف در صف حاضر شوند (۲۲) و در آن روز جهنم را حاضـر می کننـد؛ (آری) در آن روز انسان متـذکر می شود؛ اما این تـذکر چه سودی برای او دارد؟! (۲۳)

ص: ۵۹۷

می گوید: «ای کاش برای (این) زندگیم چیزی از پیش فرستاده بودم!» (۲۴) در آن روز هیچ کس همانند او [= خدا] عذاب نمی کند (۲۵) و هیچ کس همچون او کسی را به بند نمی کشد! (۲۶) تو ای روح آرام یافته! (۲۷) به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است (۲۸) پس در سلک بندگانم درآی (۲۹) و در بهشتم وارد شو! (۳۰)

☼ نکته:

چهار آیه شریفه در اول سوره، اشاره به پنج سوگند دارد که مفسرین اقوال متفاوتی در معنای آنها آورده اند از جمله:

۱ - فجر: به معنای صبح است از جمله: صبح ذی حجه یا صبح محرم یا صبح جمعه یا صبح شب مزدلفه یا نماز صبح و غیره.

۲ - لیال عشر: ده شب که در بین همه اقول «ده شب اول ذی حجه» بیشتر تأکید شده است.

۳و۴ - شفع و وتر: به معنای جفت و فرد است از جمله: نماز شفع و وتر یا روز ترویه (هشتم ذی حجه) و روز عرفه و غیره.

۵ - والیل اذا یسر: یعنی شب در هنگامی که می گذرد از جمله شب عید قربان و غیره.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۵۸، از رسول خدا (ص): هیچ ایامی بهتر از ایام دهه اول ذی حجه نزد پروردگار نیست، عبادت در هر روز آن برابر یکسال است.

در جامع، ج ۷، ص ۴۵۹، از ابن عباس، از امام صادق (ع): شفع، پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و «وتر» پروردگار جهانیان است. و در روایتی دیگر: «شفع» حسنین (ع)، وتر حضرت امیرالمؤمنین (ع)، «فجر» حضرت قائم (عج) و «ولیال عشر» فرزندان امام حسین (ع) آمده است.

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) و فرعونی که قدرتمند و شکنجه گر بود (۱۰)

☼ نکته:

علت نام گذاری فرعون به «ذی الاوتاد» (صاحب میخ ها) آن بود که دست و پای افراد را با چهار میخ به زمین میخ کوب می کرد. و فرعون دستور داد، آسیه را به چهار میخ بکشند.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي(۲۹) وَادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰) تو ای روح آرام یافته! (۲۷) به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است (۲۸) پس در سلک بندگانم درآی (۲۹) و در بهشتم وارد شو! (۳۰)

☼ نکته:

کلمه «جَنَّه» بیش از ۷۰ بار در قرآن کریم آمده که به طور عام مراد «بهشت»

ص: ۵۹۸

است. اما کلمه «جنتی» یکبار آمده است: «وَادخلی جَنتی» = «در بهشت من داخل شو» (۱) و منظور از این «جنه» ، بالاـترین مراتب بهشتی است چرا که آن را به وجودِ اقدسش نسبت داده است، همچنان که در صدر همین آیه می فرماید: «یا ... فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» = «ای نفس آرام یافته ... پس در سلک بندگانم درآی» (۲) و «عباد» را مثلِ «جنت» با ضمیر «ی» به وجود مقدسش نسبت داده است و مراد از این «عباد» آنهایی است که نفس مطمئنه داشته و جزءِ مقربینِ خاصند. و احتمالاً این بهشت همان فردوسی است که وعده فرموده است: «جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» (۳)، چرا که در ذیل آیه فردوس می فرماید: «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» = «آنها جاودانه در آن خواهند ماند؛ و هرگز تقاضای نقل مکان از آن جا نمی کنند!» (۴) و این آیه شریفه نشان می دهد که بهشتی برتر از آن وجود ندارد که آرزوی ورود به آن را داشته باشند. این فردوس در آیه (۵) هم آمده است. (۶)کهف۱۰۷(۷).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۶۷، از قمی، از امام باقر (ع): هر نفسی به ولایت امیرالمؤمنین (ع) مطمئن شد، به پاداش و ثواب پروردگار خشنود گردد. و فرمود: فرشتگان در حال احتضار او را صدا می کنند: ای کسی که به ولایت علی امیرالمؤمنین (ع) مطمئن شدی، به سوی پروردگار خود بازگرد. پس برای او هم و غمی نیست مگر آن که به آن حضرت ملحق شود.

از همان منبع، از امام صادق (ع): فجر را در نمازهای خود بخوانید که این سوره به امام حسین (ع) اختصاص دارد و فرمود: مقصود از نفس مطمئنه، آن حضرت و شیعیان اوست.

در عیون، ج ۱، ص ۲۲۱، از امام رضا (ع): هر کس بر مصائب ما اهل بیت (ع) گریه کند یا این که کسی را بگریاند، چشمش گریان نباشد در روزی که همه چشمها گریان باشند. و کسی که در مجلسی بنشیند که از ما اهل بیت (ع) یاد شود دلش نمیرد در روزی که دلها در آن روز می میرد.

در عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۲۴، باب۲۸، از امام رضا (ع): هر کس در روز عاشورا کارهای خود را ترک کند و شغل خود را واگذارد، حق تعالی حاجت های دنیا و آخرتش را برآورد. و هر کس روز عاشورا، روز حزن و گریه اش باشد حق تعالی روز قیامت را روز شادی اش گرداند.

۱- فجر ۳۰

۲- فجر ۲۹

۳- کهف ۱۰۷

۴- کهف ۱۰۸

۵- مؤمنون ۱۱

۶- بحث فردوس در ذیل آیه

۷- گذشت

۹۰ سوره بلد

۹۰ – سوره بَلَد (شهر). (مکی است و «۲۰» آیه دارد).

خلاصه مطالب: بیان اینکه انسان و حیاتش توأم با سختی و رنج است _ حرمت مکه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ (۱)

وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ (۲)

وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ (۳)

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فی كَبَدٍ (۴)

أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵)

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالاً لُبَداً (۶)

أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷)

أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸)

وَ لِساناً وَ شَفَتَيْنِ (۹)

وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰)

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ (۱۱)

وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَهُ (۱۲)

فَكُّ رَقَبَهٍ (۱۳)

أَوْ إِطْعامٌ فی يَوْمٍ ذی مَسْغَبَهٍ (۱۴)

يَتيماً ذا مَقْرَبَهٍ (۱۵)

أَوْ مِسْكيناً ذا مَتْرَبَهٍ (۱۶)

ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذینَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ (۱۷)

أُولئِکَ أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ (۱۸)

وَ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْأَمَهِ (۱۹)

عَلَیْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَهٌ (۲۰)

قسم به این شهر مقدس [= مکه] (۱) شهری که تو در آن ساکنی (۲) و قسم به پدر و فرزندش [= ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل ذبیح] (۳) که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او پر از رنجهاست)! (۴) آیا او گمان می کند که هیچ کس نمی تواند بر او دست یابد؟! (۵) می گوید: «مال زیادی را (در کارهای خیر) نابود کرده ام!» (۶) آیا (انسان) گمان می کند هیچ کس او را ندیده (که عمل خیری انجام نداده) است؟! (۷) آیا برای او دو چشم قرار ندادیم (۸) و یک زبان و دو لب؟! (۹) و او را به راه خیر و شر هدایت کردیم! (۱۰) ولی او از آن گردنه مهم نگذشت! (۱۱) و تو نمی دانی آن گردنه چیست! (۱۲) آزاد کردن برده ای (۱۳) یا غذا دادن در روز گرسنگی (۱۴) یتیمی از خویشاوندان (۱۵) یا مستمندی خاک نشین را (۱۶) سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به شکیبایی و رحمت توصیه می کنند! (۱۷) آنها «اصحاب الیمین» اند (که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند)! (۱۸) و کسانی که آیات ما را انکار کرده اند افرادی شومند (که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود) (۱۹) بر آنها آتشی است فروبسته (که راه فراری از آن نیست)! (۲۰)

وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲)

شهری که تو در آن بی حرمت بودی یا به آن حرمت دادی (۲)

بَلَدْ: به معنای شهر و دیار است که در اینجا به معنای «شهر مکه» است.

نکته ای از المیزان، ج ۴۰، ص ۲۳۵: در معنای آیه شریفه دو قول وارد است:

۱ – این جمله، جمله ای معترضه است که بین سوگند (آیه ۱) و متعلق سوگند (آیه ۳) فاصله شده و مراد به کلمه «حل» حلول و اقامت نیست بلکه مراد کسی است که مردم پاس حرمتش نگه ندارند و با اینکه در این شهر به خاطر حرمت آن، شکار نمی کنند ولی از کشتن و بیرون کردن تو ابایی ندارند.

۲ – این شهر مکه به خاطر وجود مقدس تو ای رسول، شرافت و حرمت پیدا کرده است.

وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ (٣)

وسوگند به پدری که این شهر را بنا کرد و فرزندی که پدید آورد (٣)

نکته ای از المیزان، ج ۴۰، ص ۲۳۶: از آن جایی که بین پیامبر (ص) که عامل حرمت مکه است با «والـد و ولـد» باید ارتباطی باشـد لـذا معنای والـد به ابراهیم (ع) و معنای «وَلَـد» به اسـماعیل (ع) بیشتر تناسب دارد. هر چنـد که مفسـرین اقوال دیگری نیز آورده انـد مثلاً: بعضـی گفته انـد: «والد» ، حضـرت ابراهیم و «ولد» تمامی اولادِ عربِ اوست. و البته که ولد تمامی اولاد عرب نمی باشد چرا که خدایتعالی هرگز به ابی لهب و ابی جهل سوگند نمی خورد. و یا اقوالی از این قبیل.

در المیزان، ج ۴۰، ص ۲۴۵، از مجمع، از امـام صادق (ع): معنای آیه این است که: «من دیگر به این شـهر سوگنـد نمی خورم که تو در آن حلال و بی حرمت شدی، دیگر این شهر هم حرمتی ندارد» .

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۲۴۶، از امام صادق (ع):

«والد» آدم (ع) و «ولد» همه انبیاء و اوصیاء است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۷۱، از حضرت علی (ع):

«والد» پیغمبر (ص) و «ولد» ائمه (ع) هستند.

أَیحْسَبُ أَنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیهِ أَحَدٌ (۵)

آیا او گمان می کند که هیچ کس نمی تواند بر او دست یابد؟!(۵)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۷۱، از تفسیر قمی، از امام باقر (ع):

آیه درباره «عثمان» وارد شـده، زیرا او گمان می کرد که کسـی او را نمی بینـد و نمی دانـد که او دختر پیغمبر اکرم (ص) را با چوب جهاز شتر کشته و به قتل رسانید.

از همان منبع: علت تزویج کردن پیغمبر اکرم (ص) دختر خود «رقیه» را به عثمان، آن بود: آن حضـرت امر کرد منادی ندا دهد هر کس چـاه «رومه» را حفر کنـد و از مـال خود بر جیش عسره انفـاق کنـد، من از طرف خـدایتعالی، خانه ای در بهشت بر او ضمـانت می کنم. عثمـان این دو عمـل را انجام داد و هنگامی که به خواسـتگاری «رقیه» آمـد، پیامبر (ص) فرمود: رقیه راضـی نمی شود مگر آن که صـداق او را خانه ای قرار دهی که در بهشت ضـمانت کردم. عثمان پـذیرفت. چنـدی نگـذشت که رقیه (قبل) از همبستر شدن با عثمان به دست او، با چوب جهاز شتر شهید شد.

☼ مؤلف:

بـا توجه به این قول مشـهور که: «دو دختر پیامبر (ص) در جاهلیت با دو پسـر ابولهب ازدواج کرده بودنـد و بعـد از اسـلام و با نزول سوره «مسـد» زنـان خود را طلاق داده بودنـد و عثمان با آن دو بعـد از مرگ یکی با دیگری ازدواج کرده است» ، علامه جعفر مرتضـی در کتـاب «بنات النبی (ص) ام ربائبه؟» ، ص ۹۹ – ۱۰۰، به نقـد و بررسـی عالمانه این قول پرداخته اند و به این نتیجه رسـیده که: بر فرض این که بپذیریم پیامبر (ص) از خدیجه دخترانی دیگر غیر از حضرت زهرا (س) داشته است، این امر برای ما مسلم است که آن دختران در سن طفولیت از دنیا رفته و با کسی ازدواج نکردند.

بنابراین ازدواج دختران پیامبر (ص) با پسران ابولهب و بعد با عثمان و نیز قول ازدواج حضرت خدیجه (س) با مردی دیگر قبل از ازدواج با پیامبر (ص)، «شایعه ای بیش نیست» .

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۷۳، از دیلمی، از امام باقر (ع) و از تفسیر قمی:

مراد از «عینین» ، رسول خدا (ص) و «لسان» ، امیرالمؤمنین (ع) و «شـفتین» ، امام حسن (ع) و امام حسـین (ع) است. و «راه خیر» ولایت امیرالمؤمنین (ع) می باشد.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۲۴۶، از امام علی (ع): منظور از «و هدیناه النجدین» ، خیر و شر است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۷۴، از امام صادق (ع): به واسـطه معرفت و ولایت ما آل محمد (ص) مردم از عذاب جهنم رهایی یابند و ما هستیم که در روز گرسنگی به مردم اطعام می کنیم.

در صافی، ج ۶، ص ۵۲۴، از امام صادق (ع):

خدا هر کس را به ولایت ما اکرام کند به عقبه رسیده است.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» شیخ حر عاملی، ص ۴۶۰، چ۲، از رسول خدا (ص)، از خدای تعالی:

اگر همه مردم بر ولایت علی (ع) متفق می شدند من هرگز آتشِ (عذاب) را نمی آفریدم.

از همان منبع، ص ۵۲۶: اگر علی (ع) نبود، بهشتم را خلق نمی کردم.

از همان منبع، ص ۵۸۴: قطعاً هر کسـی از علی (ع) اطاعت کند داخل بهشت خواهم کرد هر چند که عصیان کرده باشد و قطعاً هر کسـی از علی (ع) اطاعت نکند داخل جهنم خواهم کرد هر چند که مرا اطاعت کرده باشد. (چرا که حضـرت علی (ع)، جز بـه اطـاعتِ محض از فرامیـنِ الهی امر نفرمـوده اسـت، لـذا اطاعت از آن عزیزِ گرانقـدر در حقیقـت عبـادت و اطـاعت اِلهی و مستوجب بهشت است).

از همان منبع، ص ۵۷۶: به درستی که من محبت علی (ع) را بر خلقم واجب کردم.

۹۱ سوره شمس

۹۱ - سوره وَالشمس (خورشید) = ناقه صالح .

مکی است و «۱۵» آیه دارد.

خلاصه مطالب: تزکیه نفس ــ عبرت از طایفه ثمود ــ بیان ناقه صالح.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۷۸، از مجمع، از رسول خدا (ص):

قرائت این سوره باعث افزایش حافظه و توفیق شده و در نزد مردم با عظمت گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها (۱)

وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها (۲)

وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها (۳)

وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها (۴)

وَ السَّماءِ وَ ما بَناها (۵)

وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها (۶)

وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها (۷)

فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها (۸)

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها (۹)

وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها (۱۰)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها (۱۱)

إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها (۱۲)

فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ناقَةَ اللَّهِ وَ سُقْياها (۱۳)

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاها (۱۴)

وَ لا يَخافُ عُقْباها (۱۵)

به خورشید و گسترش نور آن سوگند (۱) و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید (۲) و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد (۳) و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند (۴) و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده (۵) و به زمین و کسی که آن را گسترانیده (۶) و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته (۷) سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است (۸) که هر کس نفس خود را پاك و تزکیه کرده، رستگار شده (۹) و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است! (۱۰) قوم «ثمود» بر اثر طغیان، (پیامبرشان را) تکذیب کردند (۱۱) آنگاه که شقی ترین آنها بپاخاست (۱۲) و فرستاده الهی [= صالح] به آنان گفت: «ناقه خدا [= همان شتری که معجزه الهی بود] را با آبشخورش واگذارید (و مزاحم آن نشوید)!» (۱۳) ولی آنها او را تکذیب و ناقه را پی کردند (و به هلاکت رساندند)؛ از این رو پروردگارشان آنها (و سرزمینشان) را بخاطر گناهانشان در هم کوبید و با خاك یکسان و صاف کرد! (۱۴) و او هرگز از فرجام این کار [= مجازات ستمگران] بیم ندارد! (۱۵)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۷۹، از کافی، از امام صادق (ع): «شمس» ، رسول خدا (ص) است. و علی (ع)، ماه است. و «نهار» ، امامان (ع) هستند. (از همان منبع در روایتی دیگر آمده است: «شمس» ، حضرت علی (ع) و «ضحی» ، قیام قائم (عج) است).

☼ نکته:

«ناهار» واژه ای فارسی و معنی ترکیبی آن «نا+ هار» است یعنی

«ناخورده» ، چرا که «آهار» به معنی خورش است. اما «نهار» واژه ای عربی به معنای «روز» است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۷۹، از کافی، از امام صادق (ع):

ص :۶۰۳

حضرت امیرالمؤمنین (ع)، نفس مقدس خود را تزکیه کرد و اولی و دومی نفس خود را در اثر دسیسه و تزویر کردن در بیعت با آن حضرت تباه کردند و پاداش آخرتْ را از دست دادند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۸۱، از مناقب، از رسول خدا (ص): ای علی! شقی ترین مردمان اول و پیشینیان، کسانی بودند که ناقه صالح و بچه آن را پی کردند و شقی ترین مردم این امت، آنهایی هستند که با تو می جنگند و محاسنت را از خونْ خضاب می کنند.

☼ نکته:

مراد از «رسول الله» در آیه «۱۳» ، حضرت صالح (ع) است.

در کتاب «کلیات احادیث قدسی» حر عاملی، ص ۱۵۹، چ۲، از رسول خدا (ص): خدایتعالی فرمود: ای موسی! رضایت من در کراهتِ توست. و فرمود: رضایت من در رضایت تو به قضا و قدر من است.

☼ مؤلف:

در توجیه این عبارت که خدای عزوجل می فرماید: «رضایت من در کراهت توست» ، باید گفت: خدای تعالی جسم انسان را از خاک و نطفه ای متعفن خلق فرمود و در آن جاذبه ی قویِ شکم و فرج را صرفاً برای بقای حیات و نسل قرار داد و به واسطه ی وجود همین جسم است که انسانها تمایل به شهوت شکم و فرج دارند آن هم برای بقای نسل و حیات است و این یک واقعیتِ غیر قابل انکار است، بنابراین اگر کسی بگوید: «من از تمایلات جنسی و نگاه های شهوانی و خوراکی های لذیذ بَدَم می آید» ، یا دروغ می گوید و یا مریض است، همچنین کسی از بلند شدن از خواب شیرین در سحرگاه یا گرفتن روزه در تابستان و دوری از آب و غذا خوشش نمی آید و این کراهتی که انسانها از عبادات و ترک شهوتِ شکم و فرج دارند به واسطه همان جسمِ مادی است، حالْ اگر شخصْ خود را به درجه ای از خلوص و قرب الهی برساند دیگر حتی آن کراهت هم از بین می رود، که البته این حالت برای عده ی بسیار قلیلی از انسانها رخ می دهد و به مقامی می رسند که دیگر غیر از عبادت خدای تعالی چیز دیگری برای آنها شیرین نیست، اما اکثریتِ انسانها از عبادت خدای جل جلاله کراهت دارند، پس مراد از کراهتْ در حقیقت مخالفت با جسم مادی در رسیدن به همان مقام قربی است که عین سعادت و لذت است و البته آسان هم نیست. (اگر لذتِ ترکِ لذتْ بدانی دگر لذتِ نفسْ لذتْ نخوانی) ...

۹۲ سوره لیل

۹۲ – سوره لیل (شب). (مکی است و «۲۱» آیه دارد).

خلاصه مطالب: تهدید و انذار ـ توجه به انفاق و عاقبت بد برای بخیل.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى (۱)

وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّى (۲)

وَ ما خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى (۳)

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴)

فَأَمَّا مَنْ أَعْطى وَ اتَّقى (۵)

وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنى (۶)

فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى (۷)

وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنى (۸)

وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنى (۹)

فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرى (۱۰)

وَ ما يُغْنِي عَنْهُ مالُهُ إِذا تَرَدَّى (۱۱)

إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى (۱۲)

وَ إِنَّ لَنا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولى (۱۳)

فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظَّى (۱۴)

لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵)

الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۱۶)

وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (١٧)

الَّذى يُؤْتى مالَهُ يَتَزَكَّى (١٨)

وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَهٍ تُجْزى (١٩)

إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى (٢٠)

وَ لَسَوْفَ يَرْضى (٢١)

قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند (١) و قسم به روز هنگامی که تجلی کند (٢) و قسم به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید (٣) که سعی و تلاش شما مختلف است: (۴) اما آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزکاری پیش گیرد (۵) و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند (۶) ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم! (٧) اما کسی که بخل ورزد و (از این راه) بی نیازی طلبد (٨) و پاداش نیک (الهی) را انکار کند (٩) بزودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم (١٠) و در آن هنگام که (در جهنم) سقوط می کند، اموالش به حال او سودی نخواهد داشت! (١١) به یقین هدایت کردن بر ماست (١٢) و آخرت و دنیا از آن ماست (١٣) و من شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم می دهم (١۴) کسی جز بدبخت ترین مردم وارد آن نمی شود (١۵) همان کس که (آیات خدا را) تکذیب کرد و به آن پشت نمود! (١۶) و به زودی با تقواترین مردم از آن دور داشته می شود (١٧) همان کس که مال خود را (در راه خدا) می بخشد تا پاک شود (١٨) و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد (١٩) بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست (٢٠) و بزودی راضی و خشنود می شود! (٢١)

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵٣٠، از قمی، از امام باقر (ع):

منظور از «نهار» قائم آل بیت (ع) است.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵٣٠، از مناقب، از امام باقر (ع):

مقصود از «ذکر» امیرالمؤمنین (ع) و «انثی» فاطمه زهرا (س) است.

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴)

که سعی و تلاش شما مختلف است (۴)

در تفسیر جامع، ج ٧، ص ۴٨۴، از ابوالفتوح، از رسول خدا (ص): مردم دو گروهند: یکی از آنان که سعی می نماید خود را بخرد و آزاد نماید، دیگری سعی می کند خود را بفروشد و هلاک کند.

در نهج البلاغه، ص ۶۵٧، ح١٣٣، از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع):

انسانها در این دنیا دو گروهند: عده ای می آیند خود را می خرند، آزاد می کنند و می روند و عده ای می آیند خود را می فروشند، بنده می کنند و می روند.

ص :۶۰۵

در نهج البلاغه، ص ۶۷۹، ح۲۳۷، از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع):

(انسانها در عبادت خدایتعالی سه گروهند:) گروهی خدا را عبادت کنند تا بخشیده شوند، که اینْ پَرَستشِ تُجار است. گروهی از ترس (آتش) او را می پرستند، که این پرستشِ بردگان است. گروهی خدا را از روی سپاسگزاری می پرستند، که این پرستشِ آزادگان است.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۳۰، از قمی، از امام صادق (ع): مقصود از «حسنی» ولایت است.

فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى (۵)

اما آن کس که انفاق کند و پرهیزکار باشد (۵)

☼ نکته:

اهل سنت روایتی آورده اند که سوره و آیه مورد بحث درباره «ابوبکر» نازل شده است. اما روایاتی دیگر از شیعه وارد است که مراد «حضرت علی (ع)» می باشد و استناد کرده اند که خدایتعالی در شأن آن حضرت می فرماید: «وَ يؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۱) و البته مصداق بارز این آیه شریفه وجود مقدس و نازنین مولای متقیان حضرت علی (ع) است.

روایت دیگری از بییشتر مفسرین چه شیعه و سنی، بدین شرح آمده است:

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۲۷۳، آمده است: «سبب نزول آیه آن بود که مردی در خانه یکی از انصار خرمایی داشت. بدون اجازه وارد خانه او می شد. انصاری شکایتِ صاحبِ درخت را به پیامبر اکرم (ص) کرد. حضرت (ص) فرمود: آن درخت را در قبال باغی در بهشت بفروش. و او قبول نکرد. «ابو دحداح» آن درخت را به چهل درخت خرما خرید و به رسول خدا (ص) تقدیم کرد و حضرت (ص) نیز درخت را به انصاری داد و فرمود: ای «ابو دحداح!» برای تو در بهشت، باغهایی است. و آیات فوق نازل شد» .

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۳۲، از قمی، از امام صادق (ع):

در جهنم وادی و صحرایی است که به آن نمی افتد مگر «اشقی» یعنی آن فلانی که رسول خدا (ص) را در مورد علی (ع) تکذیب نمود و از ولایت او سرپیچی کرد. و فرمود: آتشها برخی پایین تر از برخی دیگر واقع است. پس هر آتشی در آن وجود داشته باشد از آنِ ناصبی هاست.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۵۲، از معصوم (ع):

هر مخلوقی مهیاست برای همان منظوری که خلق شده است.

بحثی در خصوصِ اثباتِ بی اساس بودنِ روایتِ اهلِ سنت در خصوص شأن نزولِ این سوره کریمه:

۱- مائده ۵۵

همان گونه که در بالا اشاره شد، مفسرین در خصوصِ شأن نزولِ سوره لیل سه روایت با سه نظر متفاوت آورده اند:

۱ - اکثرِ مفسرینِ شیعه و سنی معتقدند که منظور، «ابو دحداح» است، که روایتش آمد.

۲ - برخی از شیعیان به استناد روایتی از امام صادق (ع)، معتقدنـد که این سوره در شأن حضـرت علی (ع) است. که خلاصـه روایت بدین شرح است:

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۲۷۵، از برقی، از اسماعیل بن مهران، از ابی بصیر، از امام صادق (ع):

... آیه: «الَّذِی یؤْتِی مَالَهُ یتَزَکَّی» (۱)، در خصوص امیرالمؤمنین (ع) است، چون درباره همان جناب در جای دیگر می فرماید: «وَ یؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَهُمْ رَاکِعُونَ» (۲) ...

همچنین در تفسیر «فرات بن ابراهیم» ، در سوره لیل روایتی شبیه روایتِ اول آورده ولی به جای «ابو دحداح» ، نام حضرت علی (ع) آمده است.

۳ - برخی از مفسـرینِ اهـل سـنت از جمله فخر رازی در «تفسـیر کبیر» در سوره لیل آورده است: منظور از «اتقی» در «سـیجنبها الاتقی» ابوبکر است.

وی روی این موضوع اصـرار و پافشاری کرده و این سوره را سوره صـدیق نامیـده است. وی می گوید ابوبکر، بلال را خرید و آزاد کرد و در نتیجه این سوره نازل شد.

وی می گویـد: «امت اسـلامی اتفاق بر این دارند که برترین مردم بعد از رسول الله (ص) یا ابوبکر بوده و یا علی (ع) و این آیه را نمی توان بر علی (ع) تطبیق کرد، زیرا قرآن دربـاره این فرد «اتقی» می گویـد: «وَمَا لِأَحَـدٍ عِنْـدَهُ مِنْ نِعْمَهٍ تُجْزَی» (۳)، (پس) هیچکس نزد او حق و نعمتی ندارد که پاداش داده شود و این صـفت بر علی (ع) تطبیق نمی کند، چرا که پیغمبر اکرم (ص) بر او حق نعمت داشت! ولی پیـامبر (ص) نه تنها بر ابوبکر حق نعمت مادی نـداشت بلکه به عکس او انفاق بر رسول الله (ص) می کرد و حق نعمت داشت! نتیجه این می شود که مصـداق «اتقی» ابوبکر است و چون «اتقی» به معنی پرهیزکـارترین مردم اسـت افضلیت او ثابت می شود» .

پاسخی به اهلِ سنت بخصوص فخرِ رازی:

اولاًـ: روایتی که آنهـا در این مورد نقـل کرده انـد، یـک روایت بیشتر نیست و این روایت هم دست به دست گشـته و لحن آن تغییر کرده و متن این روایت هم مختلف است و سندهای معتبر و

۱- آیه۱۸

۲- مائده۵۵

۳- آیه۱۹

محکم و قابل اعتمادی نیست. اشخاصی که این روایت را نقل کرده اند آدم های غیر قابل اعتمادی بوده اند، مثلاً ابوهریره، که دانشمندان و محققین، درباره اش به نیکی یاد نکرده اند و حتی اخیراً بعضی از دانشمندان اهل سنت هم درباره ابوهریره به شک و تردید افتاده اند که چگونه آدمی است؟ آن وقتْ چگونه می توانیم به روایتی که او نقل می کند اعتماد کنیم؟!!!

اما روایاتی که بیان می کند این سوره یا چند آیه از سوره درباره عمل «ابو دحداح» است و روایاتی که بیان می کند این سوره درباره علی بن ابیطالب (ع) نازل شده روایاتی است معتبر و صحیح، مثلاً روایتی که عبدالله بن جعفر حمیری نقل کرده، از نظر فن حدیث روایتی صحیح و بسیار قرص و محکم است و نمی توان آن را رد کرد. و یا روایتی که فرات بن ابراهیم درباره حضرت علی بن ابیطالب (ع) نقل کرده روایاتی معتبر است. و نمی توان آن دو را رد کرد و اما در جمعِ این دو روایت باید گفت: احتمالاً حضرت علی بن ابیطالب (ع) یک عملِ خیری انجام داد و این سوره نازل شد و بعد از آن «ابو دحداح» هم عملِ خیری انجام داد و رسول اکرم (ص) همین سوره و همین آیات را درباره عملِ «ابو دحداح» قرائت کردند و خواندند.

اما فرات بن ابراهیم، یکی از قدمای شیعه و از اساتید علی بن بابویه قمی، پدر مرحوم صدوق (ره) است. شیخ صدوق، محمدبن علی بن بابویه قمی است، که بسیار راستگو و صدیق بود.

دوماً: اینکه فخر رازی می گوید: اجماع اهل سنت بر این است که این آیه درباره ابوبکر نازل شده بر خلاف چیزی است که بعضی از مفسران معروف اهل سنت صریحاً آورده اند، از جمله قرطبی در سوره لیل، در تفسیرش، در روایتی از ابن عباس نقل می کند که تمام این سوره (سوره لیل) درباره ی «ابو دحداح» نازل شده است و مخصوصاً به آیه: «سیجنبها الاتقی» که می رسد باز می گوید منظور «ثابت بن دحداح= ابو دحداح» است، نه ابوبکر.

و حتی «آلوسی» که یدِ بیضایی در کتمانِ محاسنِ حضرتِ علی (ع) دارد، در روح المعانی، در تفسیر سوره لیل این تحلیل را نپسندیده و بر آن خرده گرفته است.

سوماً: اینکه گفته است اتفاق شیعه بر این است که این آیه درباره علی (ع) نازل شده، درست نیست، چرا که بسیاری از مفسران شیعه نیز داستان «ابو دحداح» را ذکر کرده و پذیرفته اند و البته در بعضی از روایات از امام صادق (ع) نقل شده که منظور از «اتقی» پیروان و شیعیان او است و

منظور از «الذی یؤتی ماله یتزکی» امیرمؤمنان علی (ع) است. و یقیناً که حضرت علی (ع) از مصادیقِ بارزِ آیه ی شریفه است.

چهارماً: بدون شک «اتقی» در آیه فوق به معنی «با تقواترین مردم» نیست بلکه مفهوم آن همان «متقی بودن» است، همچنان که «اشقی» در مقابل آن به معنی بدترین مردم نیست، بلکه منظور، کفاری است که از انفاق بخل می ورزیدند، علاوه بر این آیه شریفه زمانی نازل شده که پیغمبر اکرم (ص) در قیدِ حیات بوده است، با این وجود آیا می توان، «العیاذ بالله» ابوبکر را بر پیغمبر اکرم (ص) مقدم داشت؟!!!

حال ممکن است گفته شود: حساب پیغمبر (ص) جداست، در این صورت باید گفت: پس چرا در آیه: «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» حساب پیامبر (ص) را جدا نشمرده اید و برای اینکه حضرت علی (ع) را از مورد آیه خارج کنید، می گویید: «چون مشمول نعمتهای مادی پیغمبر (ص) بوده نمی تواند داخل در آیه باشد» .

پنجماً: آیا شما کسی را سراق دارید که در طولِ عمرش مورد محبت احدی واقع نشود و هیچ کس برای او هدیه ای نیاورده، یا ضیافتی نکرده باشد؟ آیا ابوبکر در تمام عمرش نه به ضیافتِ کسی رفت و نه هدیه ای از کسی پذیرفت؟ آیا این باور کردنی است؟!!! ...

بنابراین منظور از آیه شریفه: «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» این نیست که هیچکس بر آنها حق نعمت ندارد، پس انفاق کردن آنها به خاطر حق نعمت نیست. یعنی اگر آنها به کسی انفاقی می کنند تنها برای خداست نه به خاطر خدمتی که بخواهند آن را پاداش دهند.

ششماً: سیاقِ آیات این سوره بر دو وجه «اتقی» و «اشقی» است، به عبارتی اگر شأنِ نزول آن را داستان «ابو دحداح» بدانیم مسئله حل است، اما اگر بگوییم منظور ابوبکر بود، مشکلِ «اشقی» باقی می ماند که منظور از آن چه کسی است؟!!! نکند العیاذ بالله می خواهند «اشقی» را به ... نسبت دهند؟!!! اما اگر این آیه در شأنِ حضرتِ علی (ع) تطبیق شود مشکل «اشقی» در آن حل است چرا که در ذیل آیه ۱۲ سوره شمس «اذا انبعث اشقاها» روایات زیادی از طرق اهل سنت نقل شده است که منظور از «اشقی» ، قاتل علی بن ابی طالب (ع) است.

خلاصه کلام: گفتار فخر رازی و تحلیلش قطعاً غلط است.

ص :۶۰۹

۹۳ سوره ضحی

۹۳ - سوره والضحی (روز). (مکی است و «۱۱» آیه دارد).

خلاصه مطالب: بیان عظمت و قرب و منزلت رسول خدا (ص) نزد پروردگار متعال.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ الضُّحى (۱)

وَ اللَّيْلِ إِذا سَجى (۲)

ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلى (۳)

وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولى (۴)

وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى (۵)

أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوى (۶)

وَ وَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدى (۷)

وَ وَجَدَكَ عائِلًا فَأَغْنى (۸)

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلا تَقْهَرْ (۹)

وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ (۱۰)

وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

قسم به روز در آن هنگام که آفتاب برآید (و همه جا را فراگیرد) (۱) و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد (۲) که خداوند هرگز تو را وانگذاشته و مورد خشم قرار نداده است! (۳) و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است! (۴) و به زودی پروردگارت آنقدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی! (۵) آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟! (۶) و تو را گمشده یافت و هدایت کرد (۷) و تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود (۸) حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن (۹) و سؤال کننده را از خود مران (۱۰) و نعمتهای پروردگارت را بازگو کن! (۱۱)

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵)

و پروردگارت به زودی به تو ای رسول عطایی می کند که راضی شوی (۵)

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۲۸۴، از درمنثور، از امام باقر (ع)، از رسول خدا (ص):

پیامبر (ص) فرمود: آن قدر از امتم شفاعت می کنم که خدایتعالی خطاب می کند: ای محمد آیا راضی شدی؟ عرضه دارم: بلی. آنگاه امام باقر (ع) فرمود: شما به اهل عراق می گویید: از تمامی آیات قرآن، امید بخش ترین آنها این آیه است: «یا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَی أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا» (۱). و لکن ما اهل بیت می گوییم از همه آیات، امید بخش ترین آنها: «ولسوف یعطیک ربک فترضی» است، که راجع به شفاعت است.

☼ مؤلف:

آیه شریفه زمر، مبینِ بخششِ الهی به واسطه توبه است. ولی آیه ضحی مبینِ بخشش به واسطه شفاعت است، که بدون توبه مشمول بخشش می شود. بنابراین آیه ضحی امیدوار کننده تر است. و اینکه در برخی دیگر از روایات از آیه زمر به عنوان گشایش ترین آیه و از آیه ضحی به عنوانِ امید وار کننده ترین آیه یاد شده، به همین خاطر است. البته این را هم بگویم که بخششِ گناهِ شرک مشمول شفاعت (همین آیه) نمی شود ولی مشمول توبه (آیه زمر) می شود.

أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوَی (۶) آیا خدا تو را یتیم نیافت، پس در پناه خود جا داد؟ (۶)

ص: ۶۱۰

۱- زمر۵۳

یجدک: از کلمه «وجود» و به معنای علم است.

☼ نکته:

پیامبر اکرم (ص) هنوز در رحم مادر بود که عبد الله (ع) پدر بزرگوارش از دنیا رفت. وقتی به سن ۲ سالگی رسید آمنه مادر بزرگوارش درگذشت، پس از آن جدش عبدالمطلب (ع) آنجناب را سرپرستی کرد بعد از فوت جدش و در سن ۸ سالگی به وسیله عمویش ابوطالب (ع) پناه داده شد. ابوطالب (ع) او را از تمام فرزندانش بیشتر دوست می داشت ...

در صافی، ج ۶، ص ۵۳۵، آورده: از امام صادق (ع) سؤال شد: چرا خداوند، پیامبر(ص) را یتیم کرد؟ فرمود:

تا آن که خدا او را تربیت کند و هیچ مخلوقی بر او منت نداشته باشد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۹۲، از مجمع، از ابن بابویه، از زراره، از امام باقر (ع): (در معنای آیه)

یعنی مردم به سوی تو پناه می آورند در صورتی که یتیم به مردم پناه می برد. و یتیم کسی را گویند که مانند او در فضیلت و شرافت نمی باشد و از این جهت حضرتش را «دره الیتیمه» می نامند، زیرا آن بزرگوار، فرد است و مثل و مانندی برای او نیست.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۲۸۵، از امام حسین (ع): به آن جناب دستور داده، نعمت دین را که خدا به او انعام فرموده با مردم در میان گذارد.

از همان منبع، از امام حسن (ع): هر وقت به چیزی رسیدی به برادران ایمانیت اطلاع بده.

از همان منبع، از حضرت رسول (ص): هر کس با نعمتی که به او داده شده مورد آزمایش قرار می گیرد، اگر آن را به اطلاع مردم برساند شکرش را به جا آورده و هر کس آن را کتمان کند کفرانش نموده و هر کس در این باب بلوف بزند خود را به چیزی که ندارد و به او نداده اند بیاراید مثل کسی است که جامه دروغ به تن کرده باشد.

در کافی، ج ۶، ص ۴۳۸، از رسول خدا (ص): هنگامی که خداوند نعمتی به بنده ای می بخشد دوست دارد آثار نعمت را بر او ببیند. و هر کس خیری به او رسد و آثارش بر او دیده نشود، دشمن خدا شمرده شده و مخالف نعمتهای اوست.

در امالی شیخ صدوق، ص ۴۷۵، م۴۹، از حضرت علی (ع):

هر کس نامِ خدا را در هنگامِ صرفِ غذا ببرد، خدایتعالی از حقِ نعمتِ آن، از او سؤال نکند.

در صافی، ج ۶، ص ۵۳۵، ازکافی، از امام صادق (ع): خداوند متعال وقتی به بنده اش انعام داد و آن نعمت در او پدیدار گشت، او به عنوانِ حبیب خدا و محدثِ نعمتِ خدا، نامیده می شود. و هنگامی که خداوند به او نعمتی داد ولی در او ظاهر نگشت، او دشمن خدا و تکذیب کننده نعمتِ خداست.

از همان منبع، از رسول خدا (ص):

هر کس یک تکه نان یا خرمایی پیدا کند و بخورد، خداوند او را می آمرزد.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۵۹، از رسول خدا (ص): کسی که بر سر یتیمی دست (محبت) بکشد در برابر هر مویی که از زیر دست او بگذرد نوری در روز قیامت برایش باشد.

در کتاب ریشه های قساوت قلب، کتابچی، ص ۷۹، از امام صادق (ع):

کسبِ حرام آثار خود را در ذریه انسان ظاهر می نماید.

از همان منبع، ص ۶۹، از امام کاظم (ع): حرام زیاد نشود و اگر شود برکت ندارد.

در کتاب مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۶۳، از نبی مکرم اسلام (ص):

طلب کردنِ مالِ غیر حلال، فقر می آورد.

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) و تو را گم کرده یافت پس راهنمایی نمود (۷)

☼ نکته:

در آیه شریفه منظور از «ضلال» ، گمراهی نیست. برخی از مفسرین در معنای آیه شریفه اقوالی معقول بدین شرح آورده اند: (سند اقوال از المیزان، ج ۴۰، ص ۲۸۱، است)

۱ – معنایش این است که خدا تو را در بین مردم گمشده یافت، مردم تو را نمی شناختند و قَدرت را نمی دانستند و او مردم را به سوی تو و اینکه چه کسی هستی هدایت کرد.

۲ – آیه شریفه به واقعه ی گم شدن آن حضرت در دوران کودکیش اشاره دارد.

۳ – معنای ضّال، مفرط در محبت است، چنان که خداوند گفتار برادران یوسف را نسبت به پدر خود حکایت می کند و می فرماید: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۱) و نیز می فرماید: «تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ» (۲)، یعنی ما تو را در دوستی یوسف مفرط یافتیم.

۱- یوسف ۸

۲- یوسف ۹۵

۹۴ سوره شرح

۹۴ – سوره انشراح (گشادگی) = شرح = الم نشرح .

مکی یا مدنی است، هر چند سیاق ِ آیاتش بیشتر مدنی است. «۸» آیه دارد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۹۵، از تفسیر برهان، از رسول اکرم (ص):

اگر این سوره را بنویسد و به آب بشوید و به شخصی که سینه درد دارد بپاشامد، شفا یابد.

خلاصه مطالب: بیان نعمتهایی که پروردگار متعال به رسول گرامیش عنایت فرموده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنْکَ وِزْرَکَ (۲) اَلَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ (۳)

آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم (۱) و بار سنگین (گناه و تبلیغ و جنگ) را از تو برنداشتیم؟! (۲) همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد! (۳)

☼ مؤلف:

در خصوص معنای «وزر» (بار سنیگن) در آیه شریفه (۲)، اقوال زیادی است که سه قول ذیل به نظر حقیر می تواند بر آیه شریفه منطبق باشد:

۱ – به معنای «بار سنگین گناه» است که خدایتعالی آن را از رسول گرامیش برداشته است.

۲ – بار سنگین جنگهاست که خدایتعالی به واسطه یاری حضرت علی (ع)، آن را برداشت.

۳ – بار سنگین رسالت و تبلیغِ وحی است که خدایتعالی با امداد خاصش آنرا سهل فرموده.

اما متأسفانه، عده ای از مفسرین عامه (سنی)، اقوالی قطعاً اشتباه آورده اند، که به هیچ عنوان صحیح نیستند، از جمله:

۱ – «وزر» به معنای خطاهایی است که (العیاذ بالله) قبل از بعثت انجام داده است.

۲ – وزر به معنای (العیاذ بالله) غفلت آن حضرت از شرایع و امثالهم است.

۳ – وزر اشاره به داستانی است که در ایام کودکیش دو تا فرشته بر آن جناب نازل شدند و سینه اش را شکافته، قلبش را در آوردند و دوباره در جایش قرار دادند و یا اقوالی از این قبیل.

☼ نکته:

مراد از این که خدایتعالی، «بار سنگین گناه را از دوش پیامبر گرامیش برداشته» ، این است که آن حضرت با توجه به این عنایت در هیچ یک از ادوار زندگی ارجمندش حتی در دوران طفولیت نیز گناه نکرده است و لذا نباید این فکر به ذهن برسد که شاید مراد بعد از بعثت است.

ص :۶۱۳

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۹۶، از بصائر الدرجات، از امام صادق (ع):

خداوند به ولایت امیرالمؤمنین (ع) دل مبارک پیغمبر اکرم (ص) را روشن کرد.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۳۶، از مجمع البیان آورده است:

از پیامبر اکرم (ص) پرسیده شد: آیا سینه هم منشرح می گردد؟ حضرت (ص) فرمود: آری. پرسیده شد: علامت انشراحِ سینه چیست؟ فرمود: دوری گزیدن از دار غرور و بازگشتن به دار خلود و همیشگی و آماده شدن جهت مرگ پیش از آمدن آن است.

وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ (۴)

و آوازه تو را بلند ساختیم! (۴)

☼ مؤلف:

حقاً که آیه شریفه، تعبیر شده است و چه شهرتی برتر از این که در سراسر جهان روزانه حداقل سه بار، نام مبارک رسول اکرم محمد (ص) با نامِ مقدسِ حضرتِ حق تعالی، در منابر و مساجد و با صدای بلند، اذان داده می شود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۹۶، از طبرسی، از ابن سعید خدری، از رسول خدا (ص):

جبرئیل از پروردگار متعال سؤال کرد: چگونه نام محمد (ص) را بلند نمودی؟ پروردگار فرمود: نام محمد (ص) را به نام خود پیوستم و هر که گوید: «اشهد ان لا اله الا الله» نپذیرم و از او قبول نکنم تا آن که بگوید: «و اشهد ان محمداً رسول الله» .

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) به یقین با (هر) سختی

آسانی است! (۵) (آری) مسلماً با (هر) سختی آسانی است (۶)

نکته ای از المیزان، ج ۴۰، ص ۲۹۰تا۲۹۳:

اینکه خدایتعالی در آیه ۵ و۶ دو بار می فرماید: «اِنَّ مَعَ العُسرِ يُسراً» ، شاید مراد این باشد که اگر بعد از هر گرفتاری، صبر کنید خدای تعالی دو فرج و گشایش عنایت می فرماید، چرا که رسول گرامی (ص)، روزی خوشحال و خندان از خانه بیرون می آمد و می فرمود: هرگز یک «عسر» حریف دو «یسر» نمی شود و دو آیه شریفه را قرائت فرمود. و البته قاعده ای هم در این خصوص وجود دارد که می گوید: کلمه ای که «الف و لام» بر سر دارد و به عبارتی «معرفه»

است اگر در کلامی تکرار شود، منظور از آن همان کلمه اول است و هر دو کلمه یک چیز را می رسانند ولی اگر نکره باشد دومی معنا و منظوری غیر از اولی دارد.

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ (۷) وَإِلَىٰ رَبِّکَ فَارْغَبْ (۸)

پس هنگامی که از (این) کارِ مهم فارغ شدی (آن) کارِ مهم دیگر (ولایت) را انتصاب کن (۷) و به سوی پروردگارت توجه کن! (۸)

☼ نکته:

در خصوص معنای «نصب» در آیه شریفه اقوالِ زیادی است از جمله:

۱ - هر گاه از انجام آنچه بر تو واجب شده فارغ شدی نفس خود را در راه خدا یعنی عبادت و دعا خسته کن. (نظر صاحب المیزان، ج ۴۰، ص ۲۹۳، که منبع سایر اقوال هم هست)

۲ - هر گاه از واجبات فارغ شدی به نمازهای مستحب بایست.

۳ - هر گاه از نماز فارغ شدی به دعا مشغول شو.

۴ - هر گاه از حجه الوداع و تبلیغ رسالت فارغ شدی، علی (ع) را به امامت منصوب کن.

☼ مؤلف:

به استنادِ روایاتِ عدیده و آیه تبلیغ که می فرماید: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک» = «ای رسول، ولایت علی (ع) را به خلق برسان و اگر این کار را نکنی تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای» (۱)، می توان به قولِ چهارم استناد کرد. اما سه قول دیگر چندان معقول نمی باشند چون این سه قولْ تداعی نقص و کوتاهی را به ذهن می رساند چرا که پیامبر (ص) همواره و در هر زمان، نفسِ خویش را مشغولِ ذکر و یادِ خدایتعالی داشته است، نه اینکه العیاذ بالله بعد از تبلیغ، این کار را کرده باشد. و یا اینکه آن حضرت همواره مشغولِ دعا و مستحبات بوده است چرا که واجبات از جمله ۱۷ رکعت نماز، وقتِ زیادی را اشغال نمی کند!!! (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۹۷، از کافی، از امام صادق (ع): یعنی وقتی فارغ شدی از رسالت و واجبات و محرمات و احکام، علی (ع) را به ولایت و وصایت منصوب کن.

☼ مؤلف:

«زمخشری» صاحب تفسیر «کشاف» (۲)، انتصاب و ولایت حضرت علی (ع) در آیه شریفه را بدعت دانسته و به ساحتِ مقدسِ آن حضرت بی ادبی کرده و آورده است:

۱- مائده ۶۷

۲- ج۴، ص ۷۷۲

«یکی از بدعتهای رایج آن است که از برخی از مردم نقل شده است و آن قرائت کلمه فانصب با کسرِ صاد می باشد یعنی علی را به امامت نصب نما» . او می گوید: «اگر این سخن از اصل صحیح بوده باشد در آن صورت صحیح خواهد بود که فرد ناصبی هم آن را این گونه و به صورت امر قرائت کند یعنی: فانصب به بغض علی و عداوت او» . (این بود کلامِ سخیفِ زمخشری).

☼ مؤلف:

متأسفانه روایات و سخنانی این چنین در برخی از تفاسیر اهل سنت، از جمله آلوسی، زمخشری و فخر رازی و ... گهگاه، نقل شده است. مثلاً: «آلوسی» در «روح المعانی» می گوید: «امامیه «فانصب» را با کسر «ص» خوانده اند و به فرض که چنین باشد دلیلی بر این نمی شود که منظور نصب علی بن ابیطالب (ع) باشد» .

پاسخ به زمخشری و آلوسی و ... :

اولاً: هیچ گاه شیعه، قرائتِ کلمه «فانصب» در آیه شریفه را «به کسرِص» نخوانده و ننوشته است. (توضیح اینکه: «اِنْصَبْ» (به فتح ص) به معنی «خود را به زحمت بینداز و تلاش کن» می باشد، در حالی که «اِنْصِبْ» (به کسر ص) به معنی «نصب کردن و بالا بردن و بر پا داشتن» است). و این که آقایان چنین برداشتی کرده اند، یک تصور غلطی است که به اذهان آنها خطور کرده است.

ثانیاً: دلیلی که شیعه در برگشت آیه شریفه به انتصاب حضرت علی(ع) آورده است، به اعتبار آیاتِ عدیده ای است که در این خصوص وارد است و ایشان نیز نمی توانند آن را رد کنند از جمله آیات شریفه: «اکمال دین» (۱) و «ولایت» (۲) و «تبلیغ» (۳) و ... است. بخصوص آیه تبلیغ است که به صراحت انتصاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) را واجب فرموده است.

ثالثاً: صراحتِ آیه شریفه مورد بحث، بیانِ این مطلب است که هر گاه از امر مهمی مانند رسالت، فراغت یافتی برای امر مهم دیگری مانند ولایت، تلاش و کوشش کن و این به عنوان یک مصداقْ کاملاً قابل قبول و غیرِ قابلِ انکار است، چرا که همه می دانیم پیامبر (ص) طبق حدیث معروف غدیر و احادیث فراوانِ دیگر که در کتب همه علمای اسلامْ از جمله اهلِ سنت، آمده است تلاشِ پی گیر و مستمری در این زمینه داشت.

۱- مائده ۳

۲- مائده ۵۵

۳- مائده۶۷

رابعاً: علاوه بر شیعه، همچنین برخی از اهلِ سنت هم به این مطلب اعتراف کرده اند از جمله دانشمند معروف اهل سنت، حافظ «حاکم حسکانی» در «شواهد التنزیل» نقل کرده که امام صادق (ع) فرمود: «یعنی هنگامی که فراغت یافتی علی (ع) را به ولایت نصب کن» .

خامساً: اسناد و مدارک مستندی در انتصاب حضرت علی (ع) به امر امامت و ولایت وجود دارد که در سوره کریمه مائده آیات شریفه: «اکمال دین» (۱) و «ولایت» (۲) و «تبلیغ» (۳)، به تفصیل آمده است.

با این وجود جای بسی تأسف است که چنین سخنانی از عده ای به گوش می رسد و پُر واضح است که هدفشان دشمنی و عداوت با اهل بیت (ع) است، اما نمی دانند که با فوت کردن، نمی توانند خورشیدِ تابانِ ولایت را خاموش کنند، همچنان که می فرماید: «یرِیدُونَ لِیطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ» = «آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند!» (۴)،

و نیز می فرماید: «یرِیدُونَ أَنْ یطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَیأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ یتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ» = «آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند!» (۵).

این گروه چنان از بغض و کینه ی اهلِ بیت (ع) غوطه ورند که دیگر قادر به دیدن و شنیدن حقایقِ مناقبِ اهلِ بیت (ع) نیستند، همچنان که خداوند سبحان به آنها می فرماید: «أَفَلَمْ یسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ یسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَکِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ» = «آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دلهایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوشهای شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشمهای ظاهر، نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه هاست کور می شود» . (حج۴۶).

گر نبودی خوف از آن دشمنی آنچه در دل بود یکسر گفتمی

لیک با این قوم که کور هستند و کر چون توانم گفت اوصاف قمر

ص: ۶۱۷

۱- آیه ۳

۲- آیه ۵۵

۳- آیه ۶۷

۴- صف۸

۵- توبه۳۲

۹۵ سوره تین

۹۵ – سوره التین (انجیر) = زیتون.

مکی است و «۸» آیه دارد.

خلاصه مطالب: بیان مسئله بعث و جزا.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۹۹، از برهان، از رسول خدا (ص): اگر سوره ی «تین» بر طعامی خوانده شود ضرری از آن طعام نبیند و اگر مغمومی بخواند، غمش رفع گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ (۱)

وَ طُورِ سِينِينَ (۲)

وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳)

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴)

ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ (۵)

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶)

فَما يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ (۷)

أَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحاكِمِينَ (۸)

قسم به انجیر و زیتون [یا: قسم به سرزمین شام و بیت المقدس] (۱) و سوگند به «طور سینین» (۲) و قسم به این شهر امن [= مکه] (۳) که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم (۴) سپس او را به پایین ترین مرحله بازگرداندیم (۵) مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی تمام نشدنی است! (۶) پس چه چیز سبب می شود که بعد از این همه (دلایل روشن) روز جزا را انکار کنی؟! (۷) آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست؟! (۸)

نکته ای از المیزان، ج ۴۰، ص ۲۹۸: در معنای «تین و زیتون» اقوالی است از جمله:

۱ – منظور دو میوه «انجیر و زیتون» است چون فواید زیادی دارند.

۲ – منظور از «تین» ، کوهستانی است که دمشق بر بلندی آن است و «زیتون» کوهستانی است که بیت المقدس بر بالای آن

است و اطلاق نام دو میوه بر این دو کوه شاید برای این بوده که در این دو منطقه بیشتر می رویند و شاید هم چون انبیاءِ زیادی در این دو منطقه مبعوث شده اند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۰۰، از حضرت موسی بن جعفر (ع):

خداوند (سبحان) چهار شهر را از میان شهرها، برگزید:

۱ - تین، مدینه منوره است.

۲ - زیتون، بیت المقدس است.

۳ - طور سینین، کوفه است.

۴ - بلد امین، مکه است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۰۰، از امام صادق (ع):

تأویل تین و زیتون، حضرت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و طور سینین، علی بی ابیطالب (ع) و ولایت آن حضرت است و بلد امین، پیغمبر (ص) است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۰۰، از امام رضا (ع):

اسفل سافلین، کسانی هستند که عهد و پیمانی را که پیغمبر (ص) از آنها درباره ولایت امیرالمؤمنین (ع) گرفت، شکستند.

توجه: بحث تفسیری آیات شریفه: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ» و: «اسفل سافلین» در ذیل آیه شریفه (۱) به تفصیل آمده است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۶۵، از رسول خدا (ص): انجیر میوه ای بهشتی است. چون میوه بهشتی بی دانه است. پس انجیر بخورید که بواسیر را قطع می کند و برای نقرس مفید است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۶۶، از رسول خدا (ص):

زیتون درختی فرخنده است و (چوبِ درختش) برای مسواک مفید است، دهن را خوشبو می کند و زردی دندان را می برد. زیتون مسواک من و مسواک پیامبران پیش از من بوده است.

نکته ای از المیزان، ج ۴۰، ص ۲۹۹تا۳۰۲:

منظور از دو آیه ۴ و ۵ یعنی «احسن تقدیم» و «اسفل سافلین» آن است که خدایتعالی تمام انسانها را به نیکوترین خلقت آفرید ولی عده ای که ایمان نیاوردند و منحرف شدند آنها به پست ترین مرحله تبدیل می شوند ولی آنهایی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند در همان خلقت نیکو باقی می مانند و البته مؤید این گفته نیز استثنایی است که در آیه ۶: «الا الذین آمنوا ... » آمده است، (ناگفته نماند که) بعضی از مفسرین مراد از آن دو آیه را مراحل جوانی و پیری دانسته اند که کاملاً اشتباه است چون افراد مؤمن هم پیر می شوند در صورتی که آیه شریفه: «الا الذین آمنوا ... » این گروه مؤمن را به صراحت از گروه اسفل سافلین، استثناء فرموده است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۶۷، از ابن عباس: منظور از «الا الذین آمنوا» کسانی هستند که قرآن خوانده اند. هر کس قرآن بخواند به عمرِ پست برگردانده نشود اگر چه عمرِ طولانی کند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۴۲، از مجمع، از امام رضا (ع): آن دو {پیامبر (ص) و حضرت علی (ع)} بعد از فراغت از این آیات می فرمودند: «بلی و انا علی ذلک من الشاهدین» .

۱- معارج ۱۹

۹۶ سوره علق

۹۶ - سوره علق (خون بسته) = اقرأ (بخوان) = اقرأ باسم ربک.

مکی است و «۱۹» آیه دارد. اولین سوره ی نازل شده ی عزائم است.

خلاصه مطالب: بیان خلقت انسان و تعلیم به او _ ناسپاسی انسان _ توبیخ مشرکین و ابوجهل.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۰۳، از برهان، از رسول خدا (ص): اگر آن را در کشتی قرائت کند از غرق شدن ایمن باشد و اگر بر مخزنی خوانده شود از دزد و آفت ایمن باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذی خَلَقَ (۱)

خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ (۲)

اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳)

الَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴)

عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ (۵)

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغی (۶)

أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی (۷)

إِنَّ إِلی رَبِّكَ الرُّجْعی (۸)

أَ رَأَيْتَ الَّذی يَنْهی (۹)

عَبْداً إِذا صَلَّی (۱۰)

أَ رَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَی الْهُدی (۱۱)

أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوی (۱۲)

أَ رَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّی (۱۳)

أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى (۱۴)

كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَهِ (۱۵)

ناصِيَهٍ كاذِبَهٍ خاطِئَهٍ (۱۶)

فَلْيَدْعُ نادِيَهُ (۱۷)

سَنَدْعُ الزَّبانِيَهَ (۱۸)

كَلَّا لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (۱۹)

بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید (۱) همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد! (۲) بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است (۳) همان کسی که بوسیله قلم تعلیم نمود (۴) و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد! (۵) چنین نیست (که شما می پندارید) به یقین انسان طغیان می کند (۶) از اینکه خود را بی نیاز ببیند! (۷) و به یقین بازگشت (همه) به سوی پروردگار تو است! (۸) به من خبر ده آیا کسی که نهی می کند (۹) بنده ای را به هنگامی که نماز می خواند (آیا مستحق عذاب الهی نیست)؟! (۱۰) به من خبر ده اگر این بنده به راه هدایت باشد (۱۱) یا مردم را به تقوا فرمان دهد (آیا نهی کردن او سزاوار است)؟! (۱۲) به من خبر ده اگر (این طغیانگر) حق را انکار کند و به آن پشت نماید (آیا مستحق مجازات الهی نیست)؟! (۱۳) آیا او ندانست که خداوند (همه اعمالش را) می بیند؟! (۱۴) چنان نیست که او خیال می کند، اگر دست از کار خود برندارد، ناصیه اش [= موی پیش سرش] را گرفته (و به سوی عذاب می کشانیم) (۱۵) همان ناصیه دروغگوی خطاکار را! (۱۶) سپس هر که را می خواهد صدا بزند (تا یاریش کند)! (۱۷) ما هم بزودی مأموران دوزخ را صدا می زنیم (تا او را به دوزخ افکنند) (۱۸) چنان نیست (که آن طغیانگر می پندارد)؛ هرگز او را اطاعت مکن و سجده نما و (به خدا) تقرب جوی! (۱۹)

☼ مؤلف:

در اکثر تفاسیر از جمله در المیزان (۱)، روایاتی از عایشه و سایر راویان که هیچ کدام هم کاشف از قول معصوم (ع) نیست، آمده و در آنها اشاره شده است که:

«جبرئیل (ع) برای اولین بار در غار حرا بر پیامبر اکرم (ص) نازل می شود ولی (العیاذ بالله) رسول خدا (ص) نمی داند که او کیست. و لرزان و هراسان و بنا به روایتی مدهوش می شود و مشرکین آن حضرت را به خانه و نزد خدیجه می آورند. و ماجرا را تعریف می کند. و هر دو پیش

۱- ج ۴۰، ص ۳۱۶ - ۳۱۹

راهبی نصرانی به نام «ورقه بن نوفل» رفته و راهب به آنها مژده داده که او به رسالت رسیده است. و آن موقع است که اضطراب و ترس از وجود پیامبر (ص) زایل می شود» (حاشا و کلا!!!).

پر واضح است که این روایت و روایاتِ مشابه هدفشان مخدوش جلوه دادن عصمت و زیر سؤال بردن دین اسلام است. چگونه می شود پیامبر (ص) به واسطه وحی الهی مضطرب شود ولی با سخنان راهبی، به آرامش و یقین برسد؟! مگر سخنان آن راهب (العیاذ بالله) از وحی الهی نافذتر است؟! و چگونه می شود پیامبری به مقام رسالت برسد و خودش (العیاذ بالله) نفهمد و به راهبی متوسل شود؟! متأسفانه بعضی از مفسرین شیعه، این روایت را با لحنی خفیف تر ولی با همان مضمون آورده اند، بدون آنکه نقدی بر آن داشته باشند. البته صاحب تفسیر المیزان (۱) این روایت را رد کرده است.

☼ نکته:

آیات شریفه ۹ الی ۱۹ «ارایت الذی ینهی، عبداً اذا صلی ... » در توبیخ ابوجهل آمده است که روایت آن ذیلاً خواهد آمد. اما نکته ای که می توان از این آیات فهمید این است که: آیه شریفه: «عبدا اذا صلی» می رساند که پیامبر (ص) قبل از بعثت هم نماز می خوانده است چرا که این سوره، اولین سوره ی نازل شده می باشد و این آیه یادآوری نماز قبل از بعثت پیامبر (ص) است که ابوجهل در آن نماز قصد کرد به پیامبر (ص) آسیب برساند. البته عده ای هم معتقدند که پیامبر اکرم (ص) بعد از بعثت نماز می خوانده و این آیات (۲) جداگانه و بعدها نازل شده و تنها آیات اولیه این سوره به عنوان آیات نازله اولیه هستند به عبارتی این سوره یک دفعه نازل نشده و نیز به آیه ۷۸ سوره اسرا استناد کرده اند که می فرماید: «اقم الصلاه لدلوک الشمس ... »

در پاسخ به این گروه باید گفت: اولاً: به احتمال قوی این سوره یک دفعه نازل شده است. ثانیاً: به جز این سوره، سوره های دیگری مثل مدثر و مزمل و غیره نیز سخن از نماز کرده و البته این سوره ها نیز قبل از سوره اسرا نازل شده اند. ثالثاً: مگر می شود (العیاذ بالله) پیامبر (ص) قبل از بعثتش «تارک الصلاه» باشد؟ حاشا و کلا!!! عده ای هم با توجه به این پاسخ گفته اند: نماز قبل از بعثت مستحب بوده و یا گفته اند دعا بوده است. اما روایاتْ این گفته را رد می کند چرا که در

۱- ج ۴۰، ص ۳۱۶ تا۳۱۹

۲- ۹ الی ۱۹

بعضی روایات آمده که رسول خدا (ص) با خدیجه (س) و امیرالمؤمنین (ع) نماز می خواند و حتی در روایات آمده که آن حضرت در نمازْ «سجده» هم داشته اند. البته این را هم باید گفت: آن چه از برخی روایات در خصوصِ داستان شب معراج، مُسَلَّم است تنها این است که نمازهای پنج گانه یومیه در آن شب با شکل خاصِ امروزی خود یعنی دو رکعت، دو رکعت واجب شد و هیچ دلالتی ندارد بر این که قبل از آن شب، نماز تشریح نشده باشد. بلکه به استنادِ روایات، نمازهای قبل از بعثت خیلی مشکل تر از بعد از معراج بوده است مثل آن روایت از حضرت موسی (ع) که ۵۰ رکعت بر امتش واجب بوده است و غیره.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۲۰، از مجمع البیان، در ذیل آیه (ارایت الذی ینهی) آمده است:

ابوجهل گفت: راستی محمد صورت خود را در حضور شما به خاک می گذارد؟ گفتند: بله. گفت: اگر او را ببینم که چنین می کند گردنش را (العیاذ بالله) لگدمال خواهم کرد. شخصی در همان بین صدا زد: این است که دارد نماز می خواند. ابوجهل پیش رفت تا گردن رسول خدا (ص) را (العیاذ بالله) لگدکوب کند، چیزی نگذشت که عقب عقب برگشت در حالی که دستها را پیش رویش گرفته بود و گفت بین من و او خندقی از آتش است و اینها بالدارهایند. رسول خدا (ص) فرمود به خدایی که جانم به دست اوست اگر به من نزدیک می شد ملائکه، تکه تکه بدنش را می قاپیدند.

از همان منبع، از امام رضا (ع): نزدیک ترین حال بنده به خدا حالتِ سجودِ اوست.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۲۱، از مجمع، از امام صادق (ع):

سوره های عزائم که سجده آنها واجب است عبارتند از: الم تنزیل (سجده) _ حم سجده (فصلت) _ نجم (اذا هوی) _ اقراء (علق) و بقیه سجده های قرآن مستحب است.

☼ نکته:

سجده کردن در قرائت یا شنیدن چهار آیه ای که سجده واجب دارند، واجب است.

☼ نکته:

خواندن سُوَرِ عزائم در نمازِ واجب، جایز نیست و ماحی (نابود کننده ی) نماز است.

☼ نکته:

در سجده واجبِ قرآن، وضو لازم نیست. و صرفاً گذاشتن پیشانی به زمین کافی است یعنی لازم نیست حتماً ذکری گفته شود.

ص :۶۲۲

۹۷ سوره قدر

۹۷ – سوره قدر (شب قدر= تقدیر و اندازه گیری).

مکی یا مدنی است (مدنی بودنش به استناد روایت رؤیای رسول خدا (ص) است) و ۵ آیه دارد.

خلاصه مطالب: بیان فضیلت شب قدر.

در صافی، ج ۶، ص ۵۴۷، از پیامبر اکرم (ص): (خلاصه روایت): در خواب به من نشان دادند که بنی امیه بر منبرم بالا ـ می روند و این معنا بر من سخت گران آمد و خدایتعالی سوره قدر را نازل کرد. و خداوند لیله ی قدر را نسبت به پیامبر خود بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه قرار داد.

توجه: از آنجایی که این رؤیای معروفْ در مدینه بوده، لذا این سوره «مدنی» است.

توجه: روایات زیادی از اهل بیت (ع) نقل شده که خدایتعالی «لیلهٔ القدر» را بهتر از هزار ماه سلطنت بنی امیه دانسته اند. و نکته جالب هم اینجاست که سلطنت بنی امیه از ابتدا تا پایان دقیقاً «هزار ماه» بوده است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۱۱، از مجمع، از رسول خدا (ص):

هر کس این سوره را بخواند مثل آن است که یک ماه روزه گرفته است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۱۱، از برهان، از رسول خدا (ص): اگر در شب قدر آن را قرائت کند، ثواب جهاد کنندگان به او دهند. اگر بر مخزنی بخواند از هر آفتی ایمن بماند.

در بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۳۲۹، از امام صادق (ع):

نوری که پیشاپیش مؤمنان در روز قیامت است نور سوره قدر است.

در جامع الاحادیث الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۷، از امیرالمؤمنین (ع):

بهترین رفیق آدمی سوره قدر است که به وسیله آن می تواند قرضش را ادا کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ(۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ(۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ(۳) تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ(۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ(۵)

ما آن [= قرآن] را در شب قدر نازل کردیم! (۱) و تو چه می دانی شب قدر چیست؟! (۲) شب قدر بهتر از هزار ماه است! (۳)

فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان

ص :۶۲۳

برای (تقدیر) هر کاری بر حجت وخلیفه خدایتعالی بر روی زمین نازل می شوند (۴) شبی است سرشار از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع سپیده! (۵)

نکته ۱: قرآن کریم دو بار نازل شده است. بار اول به صورت یکپارچه در شب قدر بر رسول گرامی (ص) نازل شده است چنان که می فرماید: «انا انزلناهُ فی لیلهٔ القدر» (۱) و نیز می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ» (۲). و بار دوم به صورت تدریجی و در طی ۲۳ سال نبوت بر آن حضرت (ص) نازل شده است. همچنان که می فرماید: «وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (۳) و نیز می فرماید: «و قال الذین کفرو ... » = «و آنان که کافر شدند گفتند: چرا قرآن یکباره بر او نازل نشد بلکه یکباره نازل نکردیم تا قلب تو را ثبات و آرامش بخشیم و بدین منظور آیه، آیه اش کردیم» (۴).

نکته ۲: شب قدر، تنها یک شب است و آن هم در ماه مبارک رمضان قرار دارد، همچنان که می فرماید: «شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن» (۵)، اما این که کدام یک از شبهای ماه مبارک رمضان است، در قرآن کریم چیزی نیامده، ولی روایات زیادی از معصوم (ع)، دلالت بر آن دارد که شب قدر در دهه سوم ماه رمضان و یکی از سه شبِ ۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ است.

در المیزان، ج ۴۰، ص ۳۲۸تا۳۳۲، از امام صادق (ع): شب قدر در ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ است.

از همان منبع، از حضرتِ باقر (ع): شب قدر خصوص بیست و سوم است و اگر معنیش نکرده اند به منظور تعظیم امر آن بوده، تا بندگان خدا با گناهانِ خود به امر آن اهانت نکنند.

از همان منبع، از حضرتِ صادقین (ع): شبِ ۲۳، همانْ شبِ «جهنی» است. و حدیث جهنی این است که (شخصی از قبیله جهنی) گفت: ای رسول خدا! من از مدینه دورم، دستور بده در شب قدرِ معینی داخل مدینه شوم. فرمود: شب ۲۳ داخل شو. (حدیث جهنی که نامش عبد الله بن انیس انصاری بود از طریق اهل سنت نیز وارد است).

در بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۶۵، از امام صادق (ع): هر کس به شناخت حقیقی فاطمه زهرا (س) دست یابد، بی گمان شب قدر را درک کرده است.

۱- قدر ۱

۲- دخان ۳

۳- اسرا ۱۰۶

۴- فرقان ۳۲

۵- بقره ۱۸۵

از همان منبع، از حضرتِ صادق (ع): تقدیر در نوزدهم و ابرام در ۲۱ و امضاء در شب ۲۳ است.

نکته ۳: فعل «تَنَزَلُ» در آیه شریفه: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِکَةُ وَالرُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْر» (۴) مضارع است و می رساند که شب قدر هر ساله تکرار می شود و اگر غیر این بود جا داشت به جای آنْ فعلِ ماضیِ «نَزَلَ» می آمد. بنابراین نظریه ی بعضی از مفسرینِ عامه از جمله زمخشری، صاحب تفسیر «کشاف» ، یا آلوسی، صاحب «روح المعانی» ، که گفته اند: «شب قدر فقط یک بار اتفاق افتاده» و یا نظریه ی دیگری که می گویند: «فقط این شب در دوران رسول خدا (ص) بوده» ، کاملاً سخیف و بی اساس است. پس باید گفت: «شب قدر، شبی است که هر ساله تکرار می شود و در آن شب تمام مقدرات عالم هستی به امر حضرت حق تعالی توسط ملائکه و روح، بر حجت های خدا {اهلِ بیت(ع)} و در حال حاضر حضرت حجت بن الحسن روحی و ارواحنا له فداه نازل شده و آن حضرت بر آن مقدرات امضاء می فرماید و آنها را تأیید می کند» .

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۲۸تا۳۳۲، از حضرتِ رسول الله (ص): شب قدر تا قیامت هست.

در اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۱، از امام محمد تقی (ع): ... به خدا سوگند کسی که شب قدر را باور دارد، می داند که آن شب مخصوص ماست. چرا که پیغمبر (ص) درباره علی (ع) (به امتش) فرمود: «سرپرست شما پس از من علی (ع) است، اگر از او اطاعت کنید، به هدایت برسید» . اما کسی که به شب قدر ایمان ندارد، منکر (امامت ما) است. و کسی که به شب قدر ایمان دارد و با ما هم رأی نیست (آن را مختص ما نمی داند) در راستگویی راهی ندارد، جز اینکه بگوید: آن شب مختص به ماست. و هر کس نگوید، دروغگوست، زیرا خدای عزوجل بزرگتر از آن است که آن امر بزرگ را توسط جبرئیل و فرشتگان به سوی کافر فاسقی فرو فرستد. و اگر بگوید: به خلیفه گمراهی (به خلیفه پیشوای او) نازل می کند، گفتارش یاوه و بی ارزش است. و اگر بگوید: به هیچ کس نازل نمی شود، ممکن نیست که چیزی به سوی هیچ چیز نازل شود. و اگر بگوید: شب قدر حقیقت ندارد، به گمراهی دوری افتاده است.

در کافی، ج ۱، ص ۳۶۶، از امام تقی (ع): برتری مؤمنی که (انا انزلناه) را با تفسیرش باور کند، بر

کسی که در ایمانش به آن سوره چون او نیست، مانند برتری انسان بر چهارپایان است. و خدای عزوجل به وسیله مؤمنان به آن سوره از منکرین آن در دنیا (تسلط کفار را بر مسلمین) برمی دارد.

در میزان الحکمه، حدیث ۱۵۴۵۶، از پیامبر خدا (ص):

زمانی بر امت من بیاید که علما را جز به لباس نیکو نشناسند. و قرآن را جز به صدای خوش. و خدا را جز در ماه رمضان عبادت نکنند. پس هرگاه چنین زمانی فرا رسد، خداوند فرمانروایی بر آنان مسلط گرداند که نه علم دارد و نه بردباری و نه رحم.

نکته ۴: حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار (ع) حافظ تمام علوم و آگاه به تمام مقدرات عالم هستی از اول تا پایان، به امر الهی هستند، لذا نزول ملائکه و روح در شب قدر بر آن بزرگواران بدان مفهوم نیست که دانشی و علومی بر آنها افزوده شود بلکه آن مقدرات در طی یکسال به حضور آن عزیزان آورده می شود تا به اذن الهی امر به انجام دادن یا ندادن بعضی از آنها را بدهند و به عبارتی طومارِ عالم را تا مدت یک سال امضاء نمایند و البته این قدرت و اختیارات را خدای تعالی به آنها عنایت فرموده است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۱۲ تا ۵۲۴، از کافی آورده است:

شخصی خدمت امام باقر (ع) عرض کرد: آیا اموری را که در شب قدرْ فرشتگان و روح بر شما ائمه (ع) نازل می کنند پیغمبر اکرم (ص) نیز آن ها را می دانست؟ حضرت فرمود: شبی که پیامبر اکرم (ص) از معراج نزول اجلال نمود خدایتعالی تمام علوم گذشته و آینده و حوادث را به او تعلیم داد و تفسیر بسیاری از آنها در شب قدر نازل می شود. و تمام آن علوم را که پیامبر (ص) در شب معراج از پروردگار فرا گرفت به امیرالمؤمنین (ع) تعلیم فرمود. و در شب قدر، تفسیر آنها بر آن حضرت نازل می شد. و ما ائمه همین طور هستیم. آن شخص عرض کرد: مگر تفسیرِ آن علوم را پروردگار نفرمود؟ حضرت فرمود: بلی، ولکن باید تفسیر آنها، آن چه مربوط به آن سال است، از جانب پروردگار در شبهای قدر نسبت به همان سال بر پیامبر (ص) و اوصیای بعد از آن حضرت نازل شود و از خدا دستور بگیرند که این سال برای اموری که می دانستند چگونه رفتار

و عمل کنند. و رسول اکرم (ص) از دنیا نرفت مگر آن که حافظ تمام علوم و تفسیر آنها بود و جمیع آنها را به وصی خود یاد داد و اوصیای بعد از پیغمبر دارای تمام علوم می باشند ولی خداوندْ پیغمبران و اوصیای آنها را نهی فرمود از آن که کسی را از بندگان آگاه گردانند. و امام (ع) فرمود: خداوند در شب قدر، امر به انجام دادن یا ندادن بعضی از چیزها را نازل می کند.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۲۸ تا ۳۳۲، از حضرتِ باقر (ع):

در شب قدر هر حادثه ای که باید در طول آن سال واقع گردد، تقدیر می شود. چه خیر و چه شر، چه طاعت و چه معصیت، چه فرزندی که قرار است متولد شود و یا اجلی که بناست فرا رسد و یا رزقی که قرار است (تنگ و یا وسیع) برسد، پس آن چه در این شبْ مقدر می شود و قضایش رانده شود، قضایی حتمی است ولی در عین حال مشیت خدایتعالی در آنها محفوظ است.

نکته ۵: مراد از «روح» غیر از جبرئیل (ع) و آن روحی است که از عالم امر می باشد و خدایتعالی درباره اش فرموده: «قل الروح من امر ربی» (۱). و البته این بدان مفهوم نیست که در آن شب جبرئیل نازل نمی شود بلکه جبرئیل به عنوان یکی از آن ملائکه، نازل می شود.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۲۸ تا ۳۳۲، از حضرتِ صادق (ع):

وقتی شب قدر می شود امام مستوجب روح بیشتری می گردد و (این) روحْ از جبرئیل بزرگ تر است و جبرئیل از سنخِ ملائکه است و روحْ از آن سنخ نیست و غیر ملائکه است.

بحث روایتی از تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۱۲ تا ۵۲۴:

۱ - از حضرتِ صادق (ع): امیرالمؤمنین (ع) مکرر به اصحاب خود می فرمود: هیچ وقت اولی و دومی حضور پیامبر (ص) نرسیدند مگر آن که آن حضرت با گریه و خشوع، سوره ی قدر را برای آنها قرائت می فرمود. عاقبت روزی گفتند: چرا این قدر این سوره را برای ما قرائت می فرمایید؟ فرمود: به خاطر کسی که به چشم دیدم و حفظ کردم و جای دادم او را در قلب خود و به من اشاره فرمود. بعد از پیامبر (ص) چون شب قدر فرا می رسید چنان ترسی بر آنها غالب می شد که مبادا دستوری از پروردگار برای کیفر آنها برسد چون به خوبی شب قدر را می شناختند.

۱- اسرا ۸۵

۲ – از حضرتِ باقر (ع): وقتی خدایتعالی دنیا را آفرید، شب قدر را خلق کرد و پیامبر و اوصیای او را آفرید و در قضای الهی گذشته بود که باید در هر سال، یک شب از جانب خداوند متعال تفسیر و امور آن سال تا سال دیگر بر پیغمبر و یا وصی او فرود آید و هر کس آن شب را انکار کند علم خدا را رد و انکار کرده و پیغمبران و اوصیای آنها قیام نمی کنند، مگر آن که برای آن ها از طرف پروردگار حجتی باشد و در شب قدر آن را جبرئیل و فرشته روح بیاورند.

۳ – از حضرتِ باقر (ع): از علامت شب قدر آن است که بوی خوشی می وزد و اگر زمستان است قدری از شب های دیگر ملایم تر و چنانچه تابستان است، اندکی سرد و پاکیزه تر است.

۴ – از حضرتِ باقر (ع): فرشتگان و روح القدس در هر عصری بر امام زمان در شب قدر نازل می شوند و حضور آن حضرت آن چه نوشته شده و مقدر گردیده در لوح محفوظ تقدیم می دارند و درود می فرستند و بر آن امام زمان تا طلوع فجر تحیات می آورند.

در میزان الحکمه، حدیث۷۴۵۳، از پیامبر خدا (ص): چون هلال ماه رمضان پدید آید، درهای دوزخ بسته گردد و درهای بهشت گشوده شود و شیاطین به زنجیر کشیده شوند.

از همان منبع، حدیث ۷۴۴۱، از پیامبر خدا (ص):

رمضان، بدین سبب رمضان نامیده شده است که گناهان را می سوزاند.

از همان منبع، حدیث۷۴۴۲، از پیامبر خدا (ص):

نگویید: رمضان، چون رمضان یکی از نامهای خدای متعال است، بلکه بگویید: ماه رمضان.

از همان منبع، حدیث۷۴۴۳، از پیامبر خدا (ص): در نخستین شبِ ماه رمضان، درهای آسمان گشوده می شود و تا آخرین شب آن بسته نمی شود.

از همان منبع، حدیث ۷۴۴۴، از پیامبر خدا (ص):

اگر بنده ارزش ماه رمضان را بداند، آرزو می کند که سراسر سال، رمضان باشد.

از همان منبع، حدیث ۷۴۵۴، از پیامبر خدا (ص): خداوند بر هر شیطان سرکشی هفت تن از فرشتگان خود را گمارده که تا پایان ماه (رمضان) شیاطین را در بند کنند.

از همان منبع، حدیث ۷۴۵۵، از پیامبر خدا (ص):

چون شب اول ماه رمضان می شود خدای جلیل تبارک و تعالی ندا می دهد: ای جبرئیل به

زمین برو و شیطانهای سرکش را به زنجیر بند تا روزه ی بندگان مرا تباه نسازند.

از همان منبع، حدیث ۲۱۰۹۷، از امام رضا (ع):

در شب اول ماه رمضان شیطان های سرکش به غل و زنجیر بسته می شوند و در هر شبی هفتاد هزار نفر آمرزیده می شوند و در شب قدر خداوند به اندازه ای که در ماه رجب و شعبان و ماه رمضان تا آن روز (شب قدر) آمرزیده است، می آمرزد مگر مردی را که میان او و برادرش کینه و دشمنی باشد، پس خداوند عزوجل فرماید: اینان را بگذارید تا زمانی که با هم آشتی کنند.

در میزان الحکمه، حدیث ۱۴۹۳۷، از امام صادق (ع):

غسل در چهارده مورد صورت می گیرد: غسل میت، غسل جنابت، غسل کسی که میت را غسل می دهد، غسل جمعه، غسل عیدین، غسل روز عرفه، غسل احرام، غسل برای وارد شدن به کعبه، غسل برای داخل شدن به مدینه، غسل برای داخل شدن به حرم، غسل زیارت و غسل شب های نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان.

در میزان الحکمه، حدیث ۷۴۵۸، از پیامبر خدا (ص):

به راستی بدبخت کسی است که ماه (رمضان) را پشت سر گذارد و گناهانش آمرزیده نشود.

در میزان الحکمه، حدیث ۷۴۶۱ و در مفاتیح الجنان، ص ۴۰۱، از امام صادق (ع): هر کس در ماه رمضان آمرزیده نشود، دیگر تا ماه رمضان آینده آمرزیده نشود مگر اینکه در عرفه حاضر شود.

☼ مؤلف:

روایتِ فوق، عام است و استثناءِ محو و اثبات را نهفته دارد.

توجه: روایاتِ اهل بیت (ع) نیز مثل قرآن کریم، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، تقیید و تخصیص داشته و نیاز به تفسیر دارند. بنابراین روایتِ صحیحی که فهمش با منطقِ عقلیمان تضاد دارد را نمی توان رد کرد بلکه بایستی آن را به اهل فن سپرد تا توجیهش کنند و به فرمایش حضرت رسول (ص) رد کردن آن کفر است.

ص :۶۲۹

در کافی، ج ۱، ص ۴۰۱، از حضرت رسول (ص):

حدیث آل محمد (ص) صعب (دشوار) و مستصعب (مردم آن را دشوار شمرند) است. جز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خدا دلش را به ایمان آزموده، به آن ایمان نیاورد. پس هر حدیثی که از آل محمد (ص) به شما رسید و در برابر آن آرامشِ دل یافتید و آن را آشنا دیدید، بپذیرید. و هر حدیثی را که دلتان از آن رمید و ناآشنایش دیدید آن را به خدا و پیغمبر و عالمِ آلِ محمد (ص) باز گردانید. براستی هلاک شده کسی است که حدیثی را که تحمل ندارد برایش بازگو کنند و او بگوید: «به خدا این چنین نیست» و انکار همان کفر است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۹۲، از برهان، از امام صادق (ع):

هر کس با قرآن و احادیث ما مخالفت کند کافر است.

در کافی، ج ۲، ص ۲۲۳، از حضرت صادق (ع): تحمل امر ما تنها به تصدیق و پذیرفتن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پنهان داری و نگهداشتن آن از نااهلش باشد. به شیعیان ما سلام برسان و به آنها بگو: خدا رحمت کند بنده ای را که دوستی مردمِ مخالفِ ما را به سوی خود کشاند، آنچه را می فهمند به آنها بگویید و آنچه را نمی پذیرند از آنها بپوشانید.

چرا برخی از روایات، متشابهند؟

پاسخ: دلایل مختلفی دارد از جمله:

۱ - برای آزمایش شیعیان واقعی از غیر واقعی، ۲ - برای تشویق به فراگیری بیشتر روایات که همان فرامین الهی هستند، ۳ - جهت تقویت تفکر، ۴ - برای پرورش پیروان ثابت قدم و از بین بردن هر گونه شبهه و ...

توجه: البته برخی از روایات، برخلافِ نصِ صریحِ قرآنِ کریم هستند و اینها جزءِ روایاتِ جعلی بوده که به فرمایشِ ائمه (ع) باید به دیوار کوبیده شوند.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۹۱، از برهان، از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص):

هر حدیثی مخالفِ قرآن باشد باطل است.

در امالی شیخ صدوق، ص ۴۸۷، م۵۰، از امام صادق (ع):

هر کس از شیعیان ما چهل حدیث حفظ کند (و به آنها عمل کند) خداوند وی را در قیامتْ فقیه و عالم برمی انگیزد و عذابش نکند.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۱۲۶، از اصول کافی، از رسول خدا (ص): حدیث (ما) مایه جلاء دلهاست. دل ها زنگ می زند آن چنان که شمشیر زنگ می زند. و جلاءِ آن حدیث است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۳۹۲، از بصائر الدرجات، از امام باقر (ع):

حدیث آل محمد (ص) را فرشتگان در صحفی پاك و پاکیزه و طاهر از دروغ نوشته اند.

در بحار، ج ۲، ص ۱۵۲، از حضرت رسول (ص):

هر کسی یک روایت به امت من برساند که به وسیله آن سنتی اقامه و بدعتی از بین رود، بهشت بر او واجب است. و نیز فرمود: کسی که دو حدیث بیاموزد و خودش از آن ها بهره برد و یا به دیگری بیاموزد و او از آنها استفاده کند این عمل وی از شصت سال عبادت برتر است.

در وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۳، از امام باقر (ع):

یک حدیث از انسانی راستگو اخذ کنی از دنیا و آنچه در آن است برای تو بهتر است.

در نهج البلاغه، ص ۶۴۵، ح۹۸، از حضرت علی (ع): چون روایتی شنیدید، آن را بفهمید و عمل کنید، نه بشنوید و نقل کنید، زیرا راویانِ علم فراوانند و عمل کنندگان به آن اندکند.

در نهج البلاغه، ص ۶۴۵، ح۹۶، از حضرت علی (ع):

نزدیک ترین مردم به پیامبران، داناترینِ آنان است به آنچه که آورده اند.

در نهج البلاغه، ص ۶۷۱، ح۱۹۷، از حضرت علی(ع):

دل ها مانندِ تن ها خسته می شوند، برای نشاطِ آن به سخنان تازه ی حکیمانه روی آورید.

در کافی، ج ۲، ص ۳۷۰، از امام صادق (ع):

کسی که حدیث ما را به زیان ما فاش کند خداوند ایمانش را سلب فرماید.

در کتاب خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۰۱، چ۲، از امام صادق (ع):

حدیثِ ما سخت و دشوار است، آن را تحمل نمی کند مگر فرشته ای مقرب یا پیامبری مرسل یا بنده ای که خداوند قلبش را

برای ایمان آزمایش کرده باشد.

ص :۶۳۱

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۹۳، از عیاشی، از امام صادق (ع):

اگر روایتی را بیان کنند که مطابق قرآن بود آن را قبول کنید و اگر مخالف قرآن بود رد کنید.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۷۹، چ۲، از صادقین (ع): حدیثی را که برای شما آورده و نسبتِ آن را به ما دادند، تکذیب نکنید زیرا شما نمی دانید، شاید حدیث حق و صحیح باشد آن وقت بدین ترتیب حق عزوجل را در فوق عرشش تکذیب کرده اید.

در کافی، ج ۱، ص ۴۰، چ۱، از امام صادق (ع):

کسی که احادیث ما را روایت کند و دلهای شیعیان را استوار سازد از هزار عابد بهتر است.

در کافی، ج ۱، ص ۶۴، چ۱، از امام صادق (ع):

منزلت مردم را به اندازه روایتی که از ما می کنند، بشناسید.

در کافی، ج ۱، ص ۶۵، چ۱، از محمدبن مسلم نقل کرده که گفت:

خدمت امام صادق (ع) عرض کردم: «من از شما حدیثی می شنوم و (موقع نقل ِآن) در آن کم یا زیاد می کنم» ، حضرت (ع) فرمود: «اگر مقصودت بیان معانیِ آن باشد عیبی ندارد» .

در کافی، ج ۱، ص ۶۵، چ۱، از ابو بصیر نقل کرده که گفت:

خدمت امام صادق (ع) عرض کردم: اگر حدیثی که از شما می شنوم، از پدرتان روایت کنم و یا حدیثِ پدرتان را از شما روایت کنم چه گونه است؟ حضرت (ع) فرمود: فرقی ندارد جز این که اگر از پدرم روایت کنی دوست تر دارم. و فرمود: آن چه از من می شنوی از پدرم روایت کن.

در کافی، ج ۱، ص ۶۸، چ۱، از امام صادق (ع):

حدیثِ من از پدرم و حدیثِ پدرم از جدم و حدیثِ جدم از حسین (ع) و حدیثِ حسین (ع) از حسن (ع) و حدیثِ حسن (ع) از امیرالمؤمنین (ع) و حدیثِ امیرالمؤمنین (ع) از رسولِ خدا (ص) و حدیثِ رسول خدا (ص) گفتارِ خدای عزوجل است.

در کافی، ج ۱، ص ۶۷، چ۱، از امام صادق (ع):

(دروغِ مفتری) آن است که شخصی به تو حدیثی بگوید و تو در مقامِ نقل، گوینده را رها کنی و آن را از کسی که گوینده از او خبر داده است روایت کنی.

۹۸ سوره بینه

۹۸ – سوره بَیِّنه (دلیل یا نشانه روشن) = قیامت = اهل کتاب = بریه = لم یکن.

مکی یا مدنی است و «۸» آیه دارد. (مدنی بودنش با سیاق آیات همسوتر است).

خلاصه مطالب: اتمام حجت در پذیرش رسالت حضرت رسول (ص).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۲۵، از رسول خدا (ص):

چنانچه این سوره را به اسم دزدی بر انگشتری بخوانند، انگشتر به حرکت در آید. اگر بنویسند و شخص یرقانی همراه خود بدارد، شفا یابد و اگر بنویسند و به آب محو کنند و کسی که مبتلا به مرضِ برص است یا چشم او سفیدی به هم رسیده از آن آب بیاشامد بر طرف گردد و اگر آن را بنویسند و به هر ورمی ببندند، برطرف گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکینَ مُنْفَکِّینَ حَتَّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَهُ (۱)

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ یَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَهً (۲)

فیها کُتُبٌ قَیِّمَهٌ (۳)

وَ ما تَفَرَّقَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ إِلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّنَهُ (۴)

وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ حُنَفاءَ وَ یُقیمُوا الصَّلاهَ وَ یُؤْتُوا الزَّکاهَ وَ ذلِکَ دینُ الْقَیِّمَهِ (۵)

إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکینَ فی نارِ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ (۶)

إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ (۷)

جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ (۸)

کافران از اهل کتاب و مشرکان (می گفتند:) دست از آیین خود برنمی دارند تا دلیل روشنی برای آنها بیاید (۱) پیامبری از سوی خدا (بیاید) که صحیفه های پاکی را (بر آنها) بخواند (۲) و در آن نوشته های صحیح و پرارزشی باشد! (ولی هنگامی که آمد ایمان نیاوردند، مانند اهل کتاب) (۳) اهل کتاب (نیز در دین خدا) اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه دلیل روشن برای آنان آمد! (۴) و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار! (۵) کافران از اهل کتاب و مشرکان در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند؛ آنها بدترین مخلوقاتند! (۶) (اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال

صالـح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا)یند! (۷) پـاداش آنهـا نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویـدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن می مانند! (هم) خدا از آنها خشـنود است و (هم) آنها از خدا خشنودند؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد! (۸)

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۴۴، از تفسیر قمی، از ابی الجارود، از امام ابی جعفر (ع):

منظور از کلمه «بینه» رسول خدا (ص) محمد صلوات الله علیه است.

ص: ۶۳۳

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۲۹، از محاسن، از رسول خدا (ص): (در ذیل آیه «خیر البریه»)

هر وقت پیغمبر (ص)، علی (ع) را می دید، می فرمود: «خیر البرّیه» آمد. چون آیه فوق نازل شد، توجهی به علی (ع) کرد و فرمود: به خدا قسم مراد از آیه، تو هستی ای علی و شیعیانت.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۴۵، از مجمع، از ضحاک، از ابن عباس در آیه (هم خیر البریه):

این آیه شریفه درباره ی علی (ع) و اهل بیتش نازل شده است.

در نهج البلاغه، ص ۶۶۹، ح۱۸۴ و۱۸۵، حضرت علی (ع) می فرماید:

هرگز دچار تردید نشدم، دروغ نگفتم، گمراه نشدم و کسی به وسیله من گمراه نشده است.

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص ۵۵۶ و در احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۶۶، از پیامبراکرم (ص):

خدایتعالی می فرماید: «من علی را عَلَم، بین خود و خلقم قرار دادم هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر کس انکارش کند کافر است» .

از همان کتاب، ص ۵۵۴ و از بحار، ج ۴۰، ص ۹۵، از رسول خدا (ص):

علی (ع) عَلَم خداوند بر صراط در روزِ برانگیختنِ مردم خواهد بود. هر کس او را بشناسد به سوی بهشت نجات یابد. و هر کس او را انکار کند به سوی جهنم سقوط خواهد کرد.

از همان منبع، ص ۵۵۳، از پیامبر اکرم (ص):

خدای تعالی، قلبِ هر یک از جن و انس را که بخواهد پاک گرداند، ولایتِ علی (ع) را به او می شناساند. و قلبِ هر کس را که بخواهد پرده بکشد، معرفتِ علی (ع) را از او دریغ می کند.

در امالی شیخ صدوق، ص ۷۴۹، مجلس ۷۲، از رسول خدا (ص):

خداوند هر کس را به معرفت و ولایت اهل بیتِ من منت نهاد، همه ی خوبی ها را برایش جمع کرده است. و ولایت من و اهل بیتم، امان از آتش است.

توجه: روایات در خصوص مقام والای اهلِ بیت (ع) در سوره مائده به تفصیل آمده است.

در تحف العقول، ص ۱۷۴، از امام علی (ع): اگر برای یک ساعت از روز هم باشد که بتوانی پروردگارت را به خاطر رضایت یکی از خلقش از خود خشمناک نسازی همان کار را بکن زیرا خداوند سبحان مانند دیگران نیست و کسی و چیزی به جای او نتواند بود.

۹۹ سوره زلزله

۹۹ – سوره زلزله. (مکی یا مدنی است و « ۸» آیه دارد).

خلاصه مطالب: ذکر قیامت و بیان احوال آن.

در جامع، ج ۷، ص ۵۳۱، از امام صادق (ع): هر کس سوره زلزله را در نماز واجب یا مستحب بخواند، هرگز به زلزله و صاعقه و آفت دنیا نمیرد. و موقع وفاتِ او عزرائیل در حقش مهربانی کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها (۱)

وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها (۲)

وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها (۳)

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها (۴)

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحى لَها (۵)

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتاتاً لِيُرَوْا أَعْمالَهُمْ (۶)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ (۷)

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

هنگامی که زمین شدیدا به لرزه درآید (۱) و زمین بارهای سنگینش را خارج سازد! (۲) و انسان می گوید: «زمین را چه می شود (که این گونه می لرزد)؟!» (۳) در آن روز زمین تمام خبرهایش را بازگو می کند (۴) چرا که پروردگارت به او وحی کرده است (۵) در آن روز مردم بصورت گروه های پراکنده (از قبرها) خارج می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود (۶) پس هر کس هموزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند (۷) و هر کس هموزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند (۸)

نکته ای از المیزان، ج ۴۰، ص ۳۴۸: آیه شریفه: «یومئذ تحدث اخبارها» می رساند که زمین هم برای خود شعوری دارد و هر عملی که در آن واقع شود می فهمد و خیر و شرش را تشخیص می دهد و آن را برای روز ادای شهادت تحمل می کند همچنانکه می فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَیءٍ إِلَّا یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ» = «هیچ موجودی نیست مگر آن که خدای را با حمد خود تسبیح می کند اما شما تسبیح آنها را نمی فهمید» (۱) و نیز می فرماید: «قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیءٍ» = «گفتند همان کسی، ما را به زبان آورد که هر چیزی را به زبان آورده» (۲).

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۵۱، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

زمین در روز قیامت به تمامی اعمالی که در پشتش انجام شده خبر می دهد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۳۲، از ابن بابویه، از حضرت فاطمه زهرا (س):

در زمان ابوبکر زلزله شدیـدی در مدینه رخ داد، طوری که مردم از ترس به نزد ابوبکر و عمر رفتند، مشاهده کردند آن دو نفر از شدت ترس با شـتاب حضور امیرالمؤمنین (ع) می روند. آن حضرت (ع) با دست مبارک به زمین زد و فرمود: ای زمین آرام بگیر. زمین اطاعت نمود و آرام گرفت. امام (ع) فرمود: من همان انسانی هسـتم که خداوند در قرآن می فرماید: «و قال الانسان مالها» من به زمین می گویم: بیان کن برای من حوادث و اخباری که بر روی تو واقع شده است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۵۲، از تفسیر قمی آورده است:

۱- اسرا ۴۴

۲- فصلت ۲۱

این انسان، امیرالمؤمنین (ع) است.

☼ مؤلف:

عـالم قیـامت عـالمی مـادی، عینِ عـالمِ زمینی نیست، بلکه عـالمی معنـوی است که زمین و آسـمانش به غیر از زمین و آسـمانِ دنیوی تبـدیل می شونـد همچنان که می فرمایـد: «یوْمَ تُبَـدَّلُ الْأَرْضُ غَیرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِـدِ الْقَهَّارِ» = «در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسـمانها (به آسـمانهای دیگری) مبـدل می شود و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند!» (۱).

و حتی جسمِ انسان هم به جسـمی غیر از این جسمِ فانیِ دنیوی تبـدیل می شود، همچنان که می فرمایـد: «عَلَی أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَکُمْ وَنُنْشِـئَکُمْ فِی مَـا لَـا تَعْلَمُونَ» = «اگر بخواهیم شـما را فانی کرده و خلقتی دیگر مثل شـما بیافرینیم و شـما را به شـکل و صورتی دیگر که از آن خبر ندارید در جهانِ دیگر آفرینش تازه ای بخشیم!» (۲).

بنابراین این که همین زمینِ دنیوی با این آسـمانِ دنیوی و نیز همین جسمِ دنیوی، در قیامت حاضـر شونـد به اسـتناد آیات فوق، نظری باطل است و یا این گفته که ذرات و اسـتخوانهای پوسیده ی این بدنِ زمینی مجدداً از زمین درآمده و شکلِ اولیه و عینِ جسمِ سابقِ زمینی را متشکل شوند هم یک عقیده ی عوام فریبانه ای بیش نیست.

بنابراین منظورِ خـدای تعالی از «ارض» در سوره موردِ بحث، اگر روزِ قیامت باشد، پس این «ارض» همان «ارضِ» سوره ابراهیم است، که آن هم زمینِ خاکی نخواهد بود.

ولی اگر مراد از سه آیه اول همین سوره، آخرالزمـان و دورانِ قبـل یا حینِ صورِ اول باشـد، که این احتمال بیشتر است، بنابراین منظـور، همین عـالمِ زمینی است که وقوعِ زلزله در آن حتمی است و بعـد از زلزله و عـذابهای زمینی است که صورِ اول دمیـده شده و عالم مادی نابود می شود.

اما صراحتِ آیاتِ ۴ تا ۸ در وصفِ حشـر و قیامت است. به عبارتی زمانی است که «صورِ حیات» دمیده شده و زمین و آسـمان و اجسادِ دنیوی، به زمین و آسمان و اجسادِ اخروی تبدیل می شوند. (والله اعلم).

توجه: توضیحِ مفصل در این خصوص در ذیلِ آیاتِ (اسرا ۹۹) و (واقعه ۶۱) و (اسرا ۵۸) آمده است. و نیز در خصوص مراحلِ قیامت و نفخه ی صور به سوره قیامت مراجعه شود.

۱- ابراهیم۴۸

۲- واقعه ۶۱

۱۰۰ سوره عادیات

۱۰۰ – سوره عادیات (اسبهای دونده).

مدنی است و «۱۱» آیه دارد. (این سوره درباره امیرالمؤمنین (ع) نازل شده است).

خلاصه مطالب: اشاره به جنگ ذات سلاسل ــ بیان احوال قیامت ــ بیان ناسپاسی انسان.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۳۵، از تفسیر برهان، از رسول خدا (ص): (خواندن با تدبر و عمل به این سوره) ثواب یک ختم قرآن دارد و باعثِ امنیت است. و دوام قرائت آن باعث ادای دین می شود.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۶۱، از مجمع، از امام صادق (ع):

هر کس در خواندن سوره «والعادیات» مداومت کند در قیامت با امام علی (ع) مبعوث شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً (۱)

فَالْمُورِیاتِ قَدْحاً (۲)

فَالْمُغیراتِ صُبْحاً (۳)

فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً (۴)

فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً (۵)

إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ (۶)

وَ إِنَّهُ عَلی ذلِکَ لَشَهیدٌ (۷)

وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدیدٌ (۸)

أَ فَلا یَعْلَمُ إِذا بُعْثِرَ ما فِی الْقُبُورِ (۹)

وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ (۱۰)

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَخَبیرٌ (۱۱)

سوگنـد به اسـبان دونـده (مجاهـدان) در حالی که نفس زنان به پیش می رونـد (۱) و سوگنـد به افروزنـدگان جرقه آتش (در برخورد سمهایشان با سنگهای بیابان) (۲) و سوگند به هجوم آوران سپیده دم (۳) که گرد و غبار به هر سو پراکنده کنند (۴) و (ناگهان) در میان دشـمن ظاهر شوند (۵) که انسـان در برابر نعمتهای پروردگارش بسـیار ناسـپاس و بخیل است (۶) و او خود (نیز) بر این معنی گـواه است! (۷) و او علاـقه شدیـد به مال دارد! (۸) آیـا نمی دانـد در آن روز که تمـام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می شوند (۹) و آنچه در درون سـینه هاست آشـکار می گردد (۱۰) در آن روز پروردگارشـان از آنها کاملاً باخبر است! (۱۱)

عادیات: از مصدر (عدو) به معنای دویدن به سرعت است.

ضبح: نفس نفس زدند اسبان در حین دویدن.

موریات: برون کردن آتش (از سنگ چخماق) است.

قدح: به ضرب زدن است.

مغیرات: از «غاره» به معنای سواره و ناگهانی هجوم بردن بر دشمن است.

أثرن: از «اثاره» به معنای برانگیختن گرد و غبار است. نقع: یعنی غبار.

☼ نکته:

خداوند سبحان در آیات زیادی انسان را به طور عام به صفاتی رذیله توصیف فرموده است، اما در عینِ حال، استثناءِ انبیا و اهلِ بیت (ع) و اولیا را نیز محفوظ داشته است، از جمله

آنجا که می فرمایـد: «اِنَّ الْإِنْسَ‍انَ لَیطْغَی» = «به یقین انسـان طغیـان می کنـد» (۱) و می فرمایـد: «ان الانسـان لکفور» (۲). «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَکْفَرَهُ» = «مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است!» (۳)

و می فرماید: «أَکْثَرُهُمْ لَا یؤْمِنُونَ» = «آری، بیشتر آنان (مردم) ایمان نمی آورند» (۴).

و می فرماید: «أَکْثَرَکُمْ فَاسِقُونَ» = «اکثر آنها فاسقند» (۵).

و می فرماید: «أَکْثَرَهُمْ لَا یعْلَمُونَ» = «اکثر آنها نمی دانند» (۶) و ...

و می فرماید: «أَکْثَرَهُمْ یجْهَلُونَ» = «اکثر آنها جاهلند» (۷).

توجه: برای توضیحِ تفسیری آیاتِ فوق به آیه (۸) و آیه (۹) مراجعه کنید.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۵۸، از مجمع، از حضرت علی (ع):

عادیات آن شترانی هستند که به جنگ بدر می رفتند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۵۹، از مجمع، از رسول خدا (ص):

«کنود» آن فردی است که به تنهایی غذا می خورد و مهمانان را از پذیرفتن منع می کند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۳۶تا ۵۴۰، از علی بن ابراهیم قمی، از امام صادق (ع): (خلاصه روایت)

اهالی وادی «یابس» ، ۱۲ هزار نفر مرد جنگجو برای جنگ با پیامبر (ص) آماده کردند. حضـرت رسول (ص) ابتدا ابوبکر را با ۴ هزار نفر روانه جنگ کرد ولی او (ترسـید) و برگشت. سـپس عمر رفت. او نیز از شـدت ترس به خود می لرزیـد و فرار را بر قرار و جهاد اختیار کرد و بازگشت. این بار پیامبر (ص)، حضـرت امیرالمؤمنین (ع) را فرسـتاد و عمر و ابوبکر هم با او به سوی وادی یابس حرکت کردنـد. حضـرت علی (ع) پیروز شـد. جبرئیل (ع) خبر را به رسول خدا (ص) رسانید و گفت: از اصـحاب علی (ع) فقط دو نفر کشته شدند.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۶۰ و ۳۶۱، از امام صادق (ع):

از ایـن جهت آن (جنـگ) را «ذات السـلاسل» خوانـده انـد چون حضـرت علی (ع) شـکست فاحشـی به آنهـا داد (و جمعی از مشـرکین را کشـته، یـا اسـیر و به ریسـمان کشـید). و هنگامی که این سوره نازل شـد، رسول خـدا (ص) فرمود: بله علی (ع) بر دشمنانش ظفر یافت و جبرئیل مژده فتح علی (ع) را بمن داد، چند روز بعد علی (ع) با غنائم و اسیران رسید.

۱- علق ۶

۲- حج ۶۶

۳- عبس ۱۷

۴- بقره ۱۰۰

۵- مائده ۵۹

۶- انعام ۳۷ و اعراف ۱۳۱ و انفال ۳۴

۷- انعام ۱۱۱

۸- اعراف ۱۷۹

۹- معارج ۱۹

۱۰۱ سوره قارعه

۱۰۱ - سوره قارعه (کوبنده).

مکی است و « ۱۱» آیه دارد.

خلاصه مطالب: ذکر قیامت و احوال آن.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۴۳، از مجمع، از پیامبر اکرم (ص):

اگر فقیری این سوره را بنویسد و همراه داشته باشد، خداوند درهای روزی را بر او بگشاید.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۴۳، از برهان، از امام صادق (ع):

هر کس این سوره را بنویسد و در میان متاعی که کساد شده بگذارد، خدا آن را رونق دهد.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۹۳، از امام باقر (ع):

هر کس این سوره را بخواند خداوند او را از فتنه دجال و چرک جهنم در امان دارد.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۹۳، از ابی بن کعب:

هر کس سوره قارعه را بخواند خداوند میزان عملش را در روز قیامت سنگین کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْقارِعَةُ (۱)

مَا الْقارِعَةُ (۲)

وَ ما أَدْراكَ مَا الْقارِعَةُ (۳)

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ (۴)

وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ (۶)

فَهُوَ فی عيشَةٍ راضِيَةٍ (۷)

وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ (۸)

فَأُمُّهُ هاوِيَهٌ (۹)

وَ ما أَدْراکَ ما هِیَهْ (۱۰)

نارٌ حامِیَهٌ (۱۱)

آن حادثه کوبنده (۱) و چه حادثه کوبنده ای! (۲) و تو چه می دانی که حادثه کوبنـده چیست؟! (آن حادثه همان روز قیامت است!) (۳) روزی که مردمماننـد پروانه های پراکنده خواهند بود (۴) و کوه ها ماننـد پشم رنگین حلاجی شده می گردد! (۵) اما کسـی که (در آن روز) ترازوهای اعمالش سـنگین است (۶) در یک زندگی خشـنودکننده خواهد بود! (۷) و اما کسی که ترازوهایش سـبک است (۸) پناهگـاهش «هـاویه» [= دوزخ] است! (۹) و تـو چـه می دانی «هـاویه» چیست؟ (۱۰) آتشی است سوزان! (۱۱)

قـارعه: از مـاده «قرع» به معنـای زدن بسـیار سـختی است و از اسـماء قیامت است. فراش: به معنای ملخی است که زمین را فرش کند.

مبثوث: از «بث» به معنای تفرقه است.

عهن: پشمی که رنگ های مختلف دارد.

منفوش: از مصدر «نفش» به معنای شیت کردن پشم با دست یا کمانچه حلاجی است.

عیشه: به معنای «نوعی زندگی کردن» است مانند «عیشهٔ راضیهٔ» یعنی یک زندگی خوش.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۶۶، از درمنثور، از رسول خدا (ص):

وقتی جان مؤمن از کالبدش در می آید از بندگان خدا آنها که اهل رحمتند و قبل از وی مرده بودند به دیدنش می روند و بشیر که از دنیا با او آمده به اهل رحمت می گوید: مهلت دهید خستگی درآورد، او تازه از حال سکرات راحت شده، بعد از رفع خستگی از او می پرسند فلانی چطور شد؟ فلان کس چه کرد؟ و به این گونه احوالپرسی ها می پردازند. وقتی احوال کسی را بپرسند که قبل از تازه وارد مرده باشد در پاسخ می گوید، هیهات او خیلی وقت است که مرده، او قبل از من مُرد. می گویند: «انا لله و انا الیه راجعون» به نظر ما او از اهل رحمت نبوده و او را به دوزخ نزد مادرش بردند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۴۵، از کافی، از امام صادق (ع):

چیزی میزان عمل را سنگین نمی کند مگر صلوات بر محمد و آلش. چون میزان اعمال مردم را می سنجند، سبک باشد. وقتی صلوات را بر آن افزایند، سنگین گردد و فرمود: تسبیحْ نصف میزان را پر کند، «الحمد لله» تمام آن را و «الله اکبر» فضای بین آسمان و زمین را فرا گیرد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۴۵، از تأویل الایات، از امام صادق (ع): آیه ی «من ثقلت موازینه» در حق علی (ع) نازل شده و آیه ی «و من خفت موازینه» درباره آن سه نفر فرود آمده است.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۶۳، از قمی، آورده است:

(هاویه از اسامی آتش است که) او (گنهکار) به سرْ به طرفِ آتش واژگون می گردد.

پندِ مهم: چه کنیم تا اعمالمان سنگین و پر بها شود؟

۱ – سکوت، ۲ – خوش خلقی، ۳ – ترک آن چه فایده ندارد، ۴ – نماز شب، ۵ – ذکر «لا اله الا الله» ، ۶ – ذکر «الحمد لله» ، ۷ – ذکر تسبیح حضرت زهرا (س)، ۸ – در باطن بهتر از ظاهر بودن، ۹ – ختم کردن مجلس با آیه: «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» (۱).

ص: ۶۴۰

۱- صافات ۱۸۲ - ۱۸۰

۱۰۲ سوره تکاثر

۱۰۲ - سوره تکاثر (فزون خواهی). (مکی یا مدنی است و «۸» آیه دارد).

خلاصه مطالب: توبیخ مال اندوزی و تفاخر به ثروت و فرزندان.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۵۰، از ابن بابویه، از امام صادق (ع):

هر کس این سوره را در وقت خواب بخواند از فتنه و عذاب قبر خلاص می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ (۱)

حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ (۲)

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳)

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵)

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶)

ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقِينِ (۷)

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

افزون طلبی (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته (و از خدا غافل نموده) است (۱) تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و قبور مردگان خود را برشمردید و به آن افتخار کردید)! (۲) چنین نیست که می پندارید، (آری) بزودی خواهید دانست! (۳) باز چنان نیست که شما می پندارید؛ بزودی خواهید دانست! (۴) حقا اگربه علم یقین می دانستید (۵) البته (پس ازمرگ) دوزخ را مشاهده خواهید کرد (۶) سپس آن را به چشم یقین خواهید دید (۷) سپس درآنجا از نعمت ولایت از شما پرسش می کنند (۸)

☼ نکته:

مراحل «یقین» سه مرتبه است:

۱ - علم الیقین ۲ - عین الیقین ۳ - حق الیقین. آیه ۵ اشاره به «علم الیقین» و آیه ۷ اشاره به «عین الیقین» دارد. و در سوره ی

مبارکه واقعه آیه شریفه ۹۵ می فرماید: «حق الیقین» (۱).

بهترین تعبیری که برای سه یقین فوق الذکر می توان کرد بدین شرح است:

«علم الیقین» : یعنی رؤیت قبل از قیامت و در دنیا به واسطه ی رؤیت قلبی است.

«عین الیقین» : یعنی رؤیت در قیامت است و در زمانی که چشم بصیرت افراد پیدا می شود و شخص می تواند با چشم ظاهر رؤیت کند.

«حق الیقین» : یعنی شخص به جهنم یا بهشت وارد شده و آن را حس می کند. و فرقش با «عین الیقین» آن است که در عین، شخص هنوز وارد بهشت و جهنم نشده ولی آن را می بیند.

پس «علم الیقین» دیدن دنیویست، «عین الیقین» دیدن بعد از مرگ است و قبل از دخول در بهشت و جهنم یعنی در برزخ و عالم حشر و «حق الیقین» ورود به جهنم یا بهشت است. ولی مفسرین اقوال دیگری هم گفته اند که به نظر صحیح نمی باشند (والله اعلم).

۱- واقعه۹۵

در المیزان، ج ۴۰، ص ۳۷۳، از برهان، از امام صادق (ع): «علم الیقین» دیدن به چشم است.

☼ نکته:

در معنای «نعیم» (۱) سه تعبیر وجود دارد:

۱-مراد از نعیم، نعمتهایی مثل خرما ـ آب ـ غذا و غیره است.

۲ - منظور، فقط ولایت پیامبر (ص) و اهل بیت گرامیش است.

۳ - منظور تمـام نعمت هـای الهی از جمله ولاـیت پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و انواع خوراکی ها و نوشـیدنی ها و غیره اسـت (۲).

☼ مؤلف:

احادیث بسیار زیادی از عامه و خاصه نقل شده که در آن ها «نعیم» را اهل بیت (ع) دانسـته اند و روایاتی هم که بیشتر از عامه نقل شده است، نعیم را انواع خوراکی ها دانسته اند.

اما به نظر حقیرْ نعیم، فقط اهل بیت (ع) است چرا که: وقتی خـدای تعالی نعمتی دنیوی به بنـده اش عنایت می فرماید چنان که او آن نعمت را در راه صـحیح مصـرف کنـد دیگر جایی برای پرسـش نمی مانـد و اگر هم در راهِ خلاف مصـرف شود یا مثلاً خمس و زکات ندهد و یا گناهی را به واسطه آن نعمت انجام دهد در این صورت باید جزای آن گناه یا تمردش را ببیند، پس معنا نـدارد که دیگر از نعمت ها پرسـش شود. و به عبارتی هر شـخص نسـبت به اعمالش پاسخ گوست نه به نعمت های الهی، ولی اگر نعیم را «ولاـیت اهل بیت (ع)» فرض کنیم در این صورت چه افرادی که آن را قبول کرده انـد و چه آنهایی که آن را قبول نکرده اند باید در این خصوص مورد سؤال قرار گیرند، اگر قبول کرده باشـند بهشتی و اگر نکرده اند جهنمی اند و مؤید این گفته، روایتی از پیـامبر (ص) است که در تفسـیر جـامع، ج ۷، ص ۵۵۲، آمـده و می فرمایـد: «یا علی نخستین چیزی که از انسان پس از مردنش سؤال می کنند شـهادت «لا اله الا الله و محمداً رسول الله و علی ولی و امیرالمؤمنین» می باشد. هر کس به اینهـا اعتقـاد داشـته و به این سه شـهادت اقرار کنـد، اقرار و عقیـده اش او را به سوی نعمت هـای بهشـتی می کشانـد که هرگز نابودی و زوال بر آنها نیست».

از آن گذشـته، شـما اگر مهمانی را دعوت کنیـد و برایش تـدارک مفصـلی هم به عمل آورید، آیا در آخرِ مهمانی، تک تکِ خوراکی ها را حساب کرده و به رویش آورده و منت می گذارید؟

۱- آیه۸

۲- نظر صاحب المیزان، ج ۴۰، ص ۳۷۱ و ۳۷۲

چگونه است که این عمل برای یک انسانْ قبیح است، اما برای خداوند بخشنده و مهربانْ نباید قبیح باشد، حاشا و کلا که چنین باشد!!!.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۵۲، از امام رضا (ع)، از امام صادق (ع): خدایتعالی هرگز (درباره نعمتهایی) که به بندگان عطا نموده سؤال نمی کند و منّت بر آنها نمی گذارد. منت گذاشتن از مخلوق قبیح است، چه رسد به خالق و پروردگار دانا و توانا. «نعیم» در آیه: «ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم» ، دوستی و ولایت ما اهل بیت پیغمبر (ص) است که خداوند از آن سؤال می کند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۵۲، از حضرت رضا (ع): شاهد بر این که مراد از نعیم، ولایت و محبت ما اهل بیت (ع) است آیه: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۱) می باشد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۵۲ و۵۵۳، از تأویل الآیات آورده است:

حضرت امام صادق (ع) به ابوحنیفه فرمود: شنیده ام که نعیم را به اطعام و شراب تفسیر کرده ای. عرض کرد: بلی. امام (ع) فرمود: اگر کسی تو را دعوت کند به مهمانی و طعام و شراب نیکو و گوارا به تو بدهد، آیا خداوند بخل می کند و درباره این نعمت از تو سؤال می کند؟ عرض کرد: پس نعیم چیست؟ حضرت فرمود: دوستی و ولایت ما اهل بیت پیغمبر (ص) است.

صاحب تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۵۲ و۵۵۳ آورده است:

«نعیم» همان ولایت اهل بیت (ع) است و اما این که بعضی از روایات آن را به آب سرد و نان گرم تأویل کرده اند به دو دلیل است: (۱) یا این روایات از طریق عامه اند که مخالفند، ۲) یا این روایات از طریق خاصه است که به فرموده مرحوم شریف لاهیجی، حمل بر تقیه است.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۶۶، از قمی آورده است:

این امت از نعمتِ وجودِ پیامبر خدا (ص) و ائمه هدی (ع) مورد سؤال قرار می گیرند.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۶۶، از احتجاج، از حضرت علی (ع): نعیمی که مورد سؤال قرار می گیرد وجودِ رسولِ خدا (ص) و افرادی از اصفیاء الله است که در جایگاه او قرار گرفته اند، چون خدای متعال به برکت وجود آنها بر پیروان و اولیای آنان، نعمت عنایت فرموده است.

۱- صافات۲۴

۱۰۳ سوره عصر

۱۰۳ – سوره عصر (دوران). (مکی است و «۳» آیه دارد).

خلاصه مطالب: تمام معارف قرآنی و مقاصد آن را در بیانی کوتاه آورده است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۵۵، از ابن بابویه، از امام صادق (ع): هر کس سوره عصر را در نمازهای نافله قرائت کند روز قیامت با صورت نورانی محشور شده تا وارد بهشت شود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۵۵، از برهان، از رسول خدا (ص): اگر این سوره را بر مخزن یا چیزی که در زمین پنهان نموده است قرائت کند خداوند آن را برای صاحبش حفظ می کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

وَ الْعَصْرِ (۱)

إِنَّ الْإِنْسانَ لَفی خُسْرٍ (۲)

إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

به عصر سوگند (۱) که انسانها همه در زیانند (۲) مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده اند! (۳)

نکته ای از تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۷۵ – ۳۸۵: در معنای «عصر» مفسرین اقوالی آورده اند از جمله:

۱) عصر ظهور حضرت رسول (ص) است که عصر طلوع اسلام و غلبه حق بر باطل است .

۲) آخر روز است.

۳) نماز عصر است.

۴) تمام زمانهاست.

۵) عصر ظهور حضرت مهدی (عج) است. (۱).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۵۶، از ابن بابویه، از امام صادق (ع): مراد از عصر، زمان خروج قائم ما آل محمد (ص) است. و مقصود از انسان که زیانکار است، دشمنان ما ائمه (ع) می باشند و مراد از ایمان، اعتقاد داشتن به ائمه (ع) و آیات خداست. و عمل نیکو، مواسات کردن با برادران مؤمن و سفارش نمودن درباره عترت پیغمبر (ص) و ائمه (ع) است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۵۶، از تفسیر قمی، از امام صادق (ع):

خداونـد، برگزیـدگان از مخلوقـاتش را از انسـان زیـان کـار خارج کرده و فرموده: مگر آنهایی که به ولایت امیرالمؤمنین (ع) ایمان آورند و به فرزندانشان آن ولایت را سفارش کنند و دستور به صبر و بردباری دهند نسبت به اذیت و آزاری که از طرف مخالفین مشاهده می کنند و البته خداوند مخالفان را عذاب خواهد کرد.

در تفسـیر جوامع الجـامع، ج ۶، ص ۵۲، از رسول خـدا (ص): هر کس نمـاز عصـرش فوت شود گویی بـا کشـتار و غـارت از خاندان و مالش جدا افتاده است.

ص :۶۴۴

۱- صاحب المیزان نظریه اول را تأیید کرده است

۱۰۴ سوره همزه

۱۰۴ – سوره همزه (نکوهش گر). (مکی است و «۹» آیه دارد).

خلاصه مطالب: تهدید عیب جویان و مال اندوزان و انذار از آتش جهنم.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۵۷، از برهان، از رسول خدا (ص):

اگر آن را بنویسد و فردِ چشم دردی با خود همراه بردارد مرضش به اذن خدا رفع گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ (۱)

الَّذی جَمَعَ مالاً وَ عَدَّدَهُ (۲)

يَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ (۳)

كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَةِ (۴)

وَ ما أَدْراكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵)

نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (۶)

الَّتی تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷)

إِنَّها عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ (۸)

فی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)

وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای! (۱) همان کس که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه مشروع و نامشروع آن را حساب کند)! (۲) او گمان می کند که اموالش او را جاودانه می سازد! (۳) چنین نیست که می پندارد؛ بزودی در «حطمه» [= آتشی خردکننده] پرتاب می شود! (۴) و تو چه می دانی «حطمه» چیست؟! (۵) آتش برافروخته الهی است (۶) آتشی که از دلها سرمی زند! (۷) این آتش بر آنها فروبسته شده (۸) در ستونهای کشیده و طولانی! (۹)

نکته ای از المیزان، ج ۴۰، ص ۳۸۳ و ۳۸۴: مفسرین برای دو کلمه «همزه» و «لمزه» معانی مختلفی آورده اند از جمله: ۱) هر دو به یک معنا و به معنای «عیب جویی» است.

۲) «همزه» کسی است که پشت سر مردم عیبشان گوید و «لمزه» پیش روی مردم گوید.

۳) «همزه» عیب جویی به زبان است و «لمزه» عیب جویی با چشم، دست و اشاره است.

۴) «همزه» پیشِ رو و «لمزه» پشتِ سر، غیبت می کند (بر عکس نقل دوم).

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۸۸، از امام باقر (ع): کفار و مشرکین در قیامت اهل توحید را که به خاطر گناهان در آتش شده اند سرزنش می کنند، در این حین خدایتعالی به ملائکه دستور می دهد اهل توحید را شفاعت کنید آنان هر کس را خواسته باشند شفاعت می کنند، پس به انبیاء دستور می دهد و بعد به مؤمنین و آنها نیز شفاعت می کنند آنگاه می فرماید: من از همه اینان مهربان ترم و همه چون مور و ملخ بیرون می آیند (به جز ناصبین) سپس «عمد» کشیده می شود و راه نجات را به رویشان می بندد و به خدا سوگند که «خلود» از اینجا شروع می شود.

درجامع، ج۷، ص۵۵۸، از امام صادق (ع): مراد، کسانی اند که به آل محمد(ص) سخره(ظلم) کردند.

ص :۶۴۵

۱۰۵ سوره فیل

۱۰۵ – سوره فیل = الم تر.

مکی است و «۵» آیه دارد.

خلاصه مطالب: داستان اصحاب فیل.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۶۱، از برهان، از رسول خدا (ص): اگر کسی این سوره را بر نیزه ای بخواند و آن نیزه به هر چه تصادم کند آن را بشکند. این سوره قلب را تقویت کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفیلِ (۱)

أَ لَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فی تَضْلیلٍ (۲)

وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبابیلَ (۳)

تَرْمیهِمْ بِحِجارَهٍ مِنْ سِجِّیلٍ (۴)

فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَأْکُولٍ (۵)

آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران [لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند] چه کرد؟! (۱) آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟! (۲) و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد (۳) که با سنگهای کوچکی آنان را هدف قرارمی دادند (۴) سرانجام آنها را همچون کاه خورد شده قرار داد! (۵)

«ابابیل» : جمع «اباله» است. و بعضی هم گفته اند: ابابیل مِثل عَبادیْد جمع ندارد.

☼ نکته:

در این که «ابابیل» چه نوع پرنده ای بود دو نقل وارد است:

۱ – پرندگانی سفید بودند و در منقار هر کدامشان یک سنگ و در پاهایشان دو سنگ بزرگتر از عدس و کوچکتر از نخود بود.

۲ – پرندگانی سبز بودند که منقارهای زرد داشتند.

«سجیل» : در معنای آن سه قول آمده است:

۱ - معرّبِ سنگِ گِل است.

۲ - گِلی پخته مثل آجر است.

۳ - مشتق از «اسجال» به معنای ارسال و فرستادن است چون عذاب به فرستادن وصف شده است.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۷۰۸، (که منبع اقوال فوق هم هست) از ابن عباس:

از جنس آن سنگها در نزد ام هانی دیدم و نظیر پیمانه ای بود که خطهای قرمز داشت مانند مهره ی یمانی که از معدن عقیق بیرون می آید، پس سنگ بر سر هر مردی (از لشکر ابرهه) قرار می گرفت از طرف دیگرش (مقعدش) بیرون می آمد.

ص :۶۴۶

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۳۹۲تا۳۹۵، از مجمع آورده است: (خلاصه روایت)

پادشاه یمن «ابرهۀ بن صباح اشرم» با کنیه «ابویکسوم» که جد «نجاشی» پادشاه یمن در عهد رسول خدا (ص) بود. (او یکی از مشهورترین فرمانروایان مسیحی یمن، از مردم حبشه بود و در حدود سال ۵۳۰ م به فرمانروایی رسید. «ابرهه» نامی است غیرعربی و در واقع همان «ابراهیم» یا «آبراهام» است). او در یمن کعبه ای (کنیسه ای) از طلا ساخت و فرمان داد تا آن را مثل مراسم حج، زیارت کنند. مردی از بنی کنانه به یمن آمد و در آن کنیسه قضاء حاجت کرد. اتفاقاً ابرهه آن نجاست را دید و دستور داد با فیلها و لشکر انبوهی به مکه حمله کنند. مردم قریش به غیر از عبدالمطلب بن هاشم کسی در مکه باقی نماند. ابرهه به شترانی از قریش برخورد و آنها را غنیمت گرفت از آن جمله ۲۰۰ شتر از اموال عبدالمطلب بود. عبدالمطلب نزد ابرهه رفت. ابرهه چون جمال زیبای عبدالمطلب را دید بسیار احترامش کرد و او را کنار خود نشانید. ابرهه گمان می کرد او آمده تا مانع تخریب کعبه شود ولی وقتی تقاضای استرداد شتران را شنید تعجب کرد. عبدالمطلب گفت: من با تو درباره مال خودم سخن می گویم که اختیار آن را دارم و موظف بر حفظ آن هستم، این خانه هم برای خود صاحبی دارد که از آن دفاع خواهد کرد. ابرهه دستور داد شترانش را بدهند (وقتی لشکر به سوی مکه عازم شد فیل ها و از جمله فیل بزرگ به نام محمود حرکت نکردند). خداوند پرندگان ابابیل را بر آنها فرستاد و هر یک از آن مرغان یک سنگ بر منقار و دو تا به چنگال داشت و هر سنگ بر سر هر کس می افتاد از عقب او خارج شده مثل گیاه جویده شده می گشت. فقط یک نفر باقی ماند و فرار کرد و داستان اصحاب خود را برای مردم مکه بیان می کرد، ناگهان پرنده ای از آن جنس آمد و سنگی بر سرش انداخت و او نیز هلاک شد و بعد از آن پرندگان دیده نشدند.

☼ نکته:

با وجودِ اصراری که کفارِ قریش بر تکذیب پیامبر (ص) داشتند، اما وقتی این سوره نازل شد، هیچ گونه اعتراض و انکاری بر رد این سوره صورت نگرفت، که این خود دلیلی قطعی بر وجود چنین رخدادی است که حتی آنها به آن اقرار کرده و آن را مبدأ تاریخ قرار دادند.

۱۰۶ سوره قریش

۱۰۶ – سوره قریش = ایلاف (الفت). (مکی است و « ۴» آیه دارد).

خلاصه مطالب: بیان نعمت هایی که خدایتعالی به اهل مکه و قریش عطا فرموده.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۶۹، از برهان، از رسول خدا (ص):

اگر کسی از خوردن طعامی می ترسد این سوره را بر آن بخواند آن طعام شفا یابد. و اگر بر آبی قرائت شود و آن آب را بر قلب بپاشند که نمی دانند مرض او چیست به اذن خدا شفا یابد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

لِإِيلافِ قُرَيْشٍ (۱)

إِيلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّيْفِ (۲)

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ (۳)

الَّذِی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

(مجازات اصحابِ فیل) به خاطر این بود که قریش (به این سرزمین) الفت گیرند (و مقدمات ظهور پیامبر اکرم (ص) فراهم شود) (۱) الفت آنها در سفرهای زمستانی و تابستانی است (۲) پس (به شکرانه این نعمت) باید پروردگارِ این خانه را عبادت کنند (۳) همان خدایی که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت (۴)

ایلاف: به معنای اجتماع با همبستگی و الفت است.

قریش: نام عشیره و دودمان رسول خدا (ص) است که همگی از نسل نضر بن کنانه اند.

☼ نکته:

با توجه به ارتباط مضمونی بین دو سوره فیل و قریش و نیز دو سوره ضحی و الم نشرح مفسرین دو قول آورده اند:

۱) اکثر مفسرین شیعه من جمله صاحب المیزان (۱) و به استناد روایاتی از معصوم (ع) معتقدند که دو سوره «فیل» و «قریش» و نیز «ضحی» و «الم نشرح» هر کدام به تنهایی و با یک «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز می شوند و به عبارتی هر یک سوره ای مجزا هستند. و استناد کرده اند به روایتی از رسول خدا (ص) که فرمود: «خدایتعالی قریش را به خاطر هفت خصلت بر دیگران برتری داد از آن جمله فرمود: و درباره آنان سوره ای نازل شد که در آن سوره سخن از احدی به جز قریش نرفته است و آن سوره (لایلاف قریش) است».

۲) بعضی از اهل سنت و به استناد روایتی از «عمر» و «ابی بن کعب» معتقدند که بین دو سوره «فیل و قریش» و نیز «ضحی و الم نشرح» ، «بسم الله الرحمن الرحیم» وجود ندارد و در

۱- ج ۴۰، ص ۳۹۷ تا ۳۹۹

حقیقت «فیل و قریش» یک سوره و «ضحی و الم نشرح» نیز یک سوره اند. البته در این بین بعضی از شیعه نیز به استناد روایتی از صادقین (ع) نظریه دوم را تأیید کرده اند که صاحب المیزان با دلایل معقول آن را رد کرده و معتقد است که یا بعضی از این روایات ضعیف بوده و یا اینکه مراد از آن روایات، اتصال این دو سوره نیست مثلاً در روایتی آورده اند که امام صادق (ع) در نمازش سوره ضحی و الم نشرح را خوانده است و این دلیل بر اتصال این دو سوره نیست چرا که آن حضرت در رکعت اول، سوره ضحی و در رکعت دوم، سوره الم نشرح را بعد از حمد خوانده است و یا روایت دیگری از امام صادق (ع) که می فرماید: «در یک رکعت بین دو سوره ضحی و الم نشرح و نیز بین دو سوره فیل و ایلاف، جمع مکن» ، که البته این روایت بر تعدد و جدایی سوره ها دلالت دارد نه بر وحدت و اتصال آنها، که متأسفانه عده ای به اشتباه آن را برعکس گرفته اند.

☼ مؤلف:

قرآن کریم بی شک دارای ۱۱۴ سوره می باشد که این تعدادْ مورد تأیید رسول اکرم (ص) و اهلِ بیت طاهرش بوده است چرا که اگر غیر از این بود حتماً از جانب اهل بیت (ع) به قرآنِ ۱۱۴سوره ای جمع آوری شده، اعتراض می شد. پس نظریه دوم کاملاً غلط است. (والله اعلم).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۷۰، از ابوالفتوح، از پیامبر اکرم (ص): خدایتعالی از فرزندان اسماعیل، بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه، قریش را و از قریش، بنی هاشم و از بنی هاشم، مرا برگزید و من بهترین عرب از حیث پدر و مادر هستم. و اشتقاق «قریش» از «قرش» است و به معنای کسب و جمع و طلب است چون آنها بازرگانان و تاجر و کاسب بودند. و «ایلافهم» بدل کلمه «لایلاف» است، یعنی تا الفت بگیرند، الفتی که در سفرهای زمستان و تابستان ثابت و برقرار بماند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۷۰، از مجمع، از ابن عباس:

قریش امور معاش و زندگانی خود را به وسیله دو سفر اداره می کردند، در زمستان به یمن و در تابستان به شام می رفتند. و در این سفر با هم الفت گرفتند و هر سفری یکی از رؤسای آنها همراهشان بود، بعد از آن که رسول خدا (ص) مبعوث شد مردم قریش بی نیاز از سفر شدند چون از اطراف حجاز مردم رو به آنجا نهاده، هم آن حضرت را زیارت می کردند و هم خانه خدا را.

۱۰۷ سوره ماعون

۱۰۷ – سوره ماعون (بخشش اندک) = اَرَاَیتَ الذی = دین = تکذیب دین.

مکی است و «۷» آیه دارد.

خلاصه مطالب:

۱ – تکذیب نکردن معاد، ۲ – یتیم نوازی، ۳ – اطعام به مساکین، ۴ – اهمیت دادن به نماز و اوقاتش، ۵ – دوری از ریا، ۶ – قرض دادن و ادای زکات.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۷۳، از رسول خدا (ص): تلاوت آن باعث آمرزش گناه است.

از همان منبع، از امام باقر (ع): قرائتش در نماز واجب باعث قبولی نماز و روزه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

أَ رَأَيْتَ الَّذِى يُكَذِّبُ بِالدِّينِ (۱)

فَذلِكَ الَّذِى يَدُعُّ الْيَتِيمَ (۲)

وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ (۳)

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴)

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ (۵)

الَّذِينَ هُمْ يُراؤُنَ (۶)

وَ يَمْنَعُونَ الْماعُونَ (۷)

آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می کند، دیدی؟ (۱) او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند (۲) و (دیگران را) به اطعام مسکین تشویق نمی کند (۳) پس وای بر نمازگزارانی که (۴) در نماز خود سهل انگاری می کنند (۵) همان کسانی که ریا می کنند (۶) و دیگران را از وسایل ضروری زندگی منع می نمایند! (۷)

دین: به معنای روز جزا و معاد است.

یدع: از «دع» به معنای «رد کردن به ستم است» .

حض: به معنای تحریم و تشویق است.

ماعون: در روایات دو تعبیر برایش آمده است:

۱ – قرض دادن.

۲ – زکات.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۰۷، از قمی:

آیه «ارایت الذی یکذب بالدین» درباره ابی جهل و کفار قریش نازل شد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۷۴، از قمی، از امام صادق (ع):

هر کس نماز را از اول وقت بدون عذر تأخیر اندازد، او ساهی در نماز و مصداق آیه است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۷۵، از تأویل الایات، از محمد بن عباس، از امام صادق (ع) و امام رضا (ع):

مراد از «دین» در آیه: «ارایت الذی یکذب بالدین» ، ولایت امیرالمؤمنین (ع) است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۰۸ و در جوامع، ج ۶، ص ۷۱۷، از کافی، از امام صادق (ع):

منظور از «ماعون» قرض دادن و احسان کردن و عاریه دادن اثاث خانه است، زکات هم یکی از مصادیق ماعون است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۰۷، از خصال، از حضرت علی (ع):

هیچ عملی نزد خدا محبوب تر از نماز نیست، پس زنهار هیچ کاری شما را از نماز اول وقت باز ندارد چرا که خدایتعالی اقوامی را به همین جرم مذمت نموده و فرموده: «الذین هم عن صلاتهم ساهون» یعنی کسانی که از امر نماز و اوقاتش غفلت می ورزند.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۰۷، از کافی، از امام موسی بن جعفر (ع):

منظور از «صلاتهم ساهون» کسی است که حق نماز را ضایع کند.

در نهج البلاغه، ص ۵۶۵، ن۵۲، از حضرت علی (ع):

نمازِ صبح را هنگامی بخوانید که شخص، چهره ی همراهِ خود را بشناسد. نماز ظهر را وقتی بخوانید که آفتاب به طرف مغرب، سایه اندازد. نماز عصر را وقتی بخوانید که خورشید سفید جلوه کند. نماز مغرب را وقتی بخوانید که روزه دار افطارش را باز می کند. نماز عشاء را وقتی بخوانید که شفق پنهان و یک سوم شب بگذرد.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۷۱۶، از معصوم (ع):

واجبات را نباید پنهان داشت زیرا آنها شعائرِ دین و نشانه های اسلام است، اما مستحبات را بهتر است مخفی کرد، چون در ترک آن نکوهش نشده و تهمت و ریا در آن نیست. اما اگر عمل مستحبی را به این قصد انجام دهد که دیگران به او تأسّی جویند، نیکو خواهد بود.

در تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۷۱۷، از رسول خدا (ص):

ریا از حرکتِ مورچه ی سیاه در شبِ ظلمانی بر روی گلیمِ سیاه پنهان تر است.

در نهج البلاغه، ص ۶۵۹، ح۱۴۶، از حضرت علی (ع):

ایمانتان را با صدقه، اموالتان را با زکات و امواجِ بلا را با دعا از خود برانید.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۷۹، از عیاشی، از امام صادق (ع):

«ساهون» سهو در نماز نیست چون به هر انسانی سهو می رسد، بلکه منظور «غفلت» است.

۱۰۸ سوره کوثر

۱۰۸ - سوره کوثر (خیر کثیر= فزونی)= انا اعطینا.

مکی است و «۳» آیه دارد. (کوتاه ترین سوره قرآن کریم است).

خلاصه مطالب: بیان اعطای کوثر یا فاطمه زهرا (س) به رسول اکرم (ص) است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۷۷، از امام صادق (ع):

هر کس این سوره را در نمازهای واجب و مستحب بخواند از نهر کوثر سیراب گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ (١)

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ (٢)

إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (٣)

ما به تو کوثر عطا کردیم! (۱) پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن! (۲) دشمن تو قطعاً بریده نسل و بی عقب است! (۳)

☼ نکته:

«کوثر» به معنای خیر کثیر است و مفسرین حدود ۲۶ قول متفاوت در معنای کوثر آورده اند. اما بهترین و معقول ترین تعبیر، «حضرت فاطمه زهرا (س) و فرزندان طاهرش (ع)» می باشد و البته معنای دیگری مثل «حوض کوثر» نیز می تواند یکی از مصادیق این آیه شریفه باشد هر چند که مصداق بارز آن، بانویِ عالمین حضرت زهرا (س) است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۱۴، از درمنثور، از ابن عباس: (خلاصه روایت)

وقتی قاسم و عبدالله فرزندان رسول خدا (ص) از دنیا رفتند «عاصی بن وائل سهمی» گفت: نسل او قطع شد، پس او ابتر و بی عقب است در پاسخ این سوره نازل شد که خودش ابتر است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۸۲، از مجمع، از امام صادق (ع) و در المیزان، ج ۴۰، ص ۴۱۲، از امام علی (ع):

وقتی این سوره نازل شد جبرئیل (ع) به رسول خدا (ص) گفت: مقصود از «نحر» در این جا قربانی کردن نیست بلکه منظور بلند کردن دستها تا برابر صورت در موقع تکبیر الاحرام نماز است. و همچنین در هر تکبیر چه پیش از رکوع یا سجود یا بعد از

رکوع و سجود در حال گفتن تکبیرْ دستها را مقابل صورت بلند کنید آن وقت تکبیرْ بگویید. ما فرشتگان هفت آسمان بدین صورت نماز به جا می آوریم و برای هر چیزی زینتی است و زینت نماز بلند کردن دستهاست مقابل صورت در حال گفتن تکبیر.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۸۲، از کافی، از امام باقر (ع): مقصود از «نحر» اعتدال در ایستادن است بعد از سر برداشتن از رکوع و استقامت کردن پشت است به حد اعتدال.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۱۳، از رسول خدا (ص): دست بلند کردن یکی از مظاهر استکانت و التماس است که خدایتعالی در مذمت کفار فرموده: «فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ» = «اما آنان نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند و نه به درگاهش تضرع می کنند!» (۱).

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۷۸، از امالی، از رسول خدا (ص):

خداوند به من و علی پنج چیز مرحمت کرده است: یکی جوامع کلم است که به من و علی داده دیگر مرا نبی و علی را وصی قرار داد. سوم به من نهر کوثر و به علی نهر سلسبیل مرحمت کرده، چهارم به من وحی و به علی الهام می فرماید، پنجم مرا به معراج برد و درهای آسمان و حجت را بر علی (ع) گشود تا آن که در معراج، من علی را دیدم و او مرا دید.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۸۱، از امالی، از رسول خدا (ص): شک درباره علی (ع) کفر است.

در کتاب بر کرانه عصمت، ص ۱۶۰ تا۱۶۵، از حضرت فاطمه زهرا (س):

کسی که عبادات خالصانه اش را به سوی خدا بفرستد خدایتعالی برترین مصلحت را به سویش فرو فرستد. و می فرماید: ما اهل بیت (ع) وسیله ارتباط خدا با مخلوقات و وارثِ پیامبران الهی هستیم. و می فرماید: بهترینِ شما کسی است که با مردم مهربان تر باشد. و می فرماید: در روز قیامت از گنهکارانِ امت پیامبر (ص) شفاعت کنم. و می فرماید: اگر به آنچه به شما امر کنیم و آنچه شما را بر حذر کنیم، اطاعت کنید شیعه ما هستید و الا هرگز.

و می فرماید: در خدمت مادر باش زیرا بهشت زیر پای مادران است. و می فرماید: هر چشمی در قیامت گریان است مگر چشمی که بر مصائب امام حسین (ع) گریسته باشد.

از همان منبع، از حضرت رسول (ص): فاطمه (س) عزیزترینِ مردم و پاره تن من است هر کس او را آزار دهد مرا آزرده و کسی که مرا بیازارد خدا را آزار داده است. و می فرماید: نامِ دخترم را بدین خاطر فاطمه نهادم که خدایتعالی او و شیعیانش را از آتشِ جهنم در امان داشته است.

۱- مؤمنون۷۶

۱۰۹ سوره کافرون

۱۰۹ – سوره کافرون = جَحد (انکار) = عبادت = مُقَشْقِشَه (دوری از شرک).

مکی است. و «۶» آیه دارد.

خلاصه مطالب: برائت از کفار.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۸۵، از امام صادق (ع): «توحید» ، ثلث قرآن و «کافرون» ، ربع قرآن است. هر کس این دو سوره را در وقت خواب بخواند از شرک بری شود و اگر در نمازهای واجب بخواند خداوند او و پدر و مادرش را بیامرزد و نام او را در سعدا داخل گرداند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۸۵، از پیامبر اکرم (ص): قرائت کافرون، نصر، توحید و معوذتین باعث افزایش زاد و توشه در سفر است. هر کس کافرون را بخواند شیطان از او دور گردد. و در قرآن هیچ سوره ای نیست که شیطان دشمن تر از این سوره بدارد، چون آن، برائت از شرک است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ (۱)

لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ (۲)

وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ (۳)

وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدْتُّمْ (۴)

وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ (۵)

لَكُمْ دينُكُمْ وَ لِيَ دينِ (۶)

بگو: ای کافران! (۱) آنچه را شما می پرستید من نمی پرستم (۲) و نه شما آنچه را من می پرستم می پرستید (۳) و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده اید می پرستم (۴) و نه شما آنچه را که من می پرستم پرستش می کنید (۵) (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم! (۶)

نکته ای از المیزان، ج ۴۰، ص ۴۱۹: از آن جایی که اصول حقه قرآن متضمن دعوت همه بشر از جمله مشرکین به اسلام است و رسول اکرم (ص) نیز مأمور به این دعوت است لذا عده ای از مفسرین در معنای آیه: «لکم دینکم ولی دین» دچار این توهم شده اند که این آیه، اصلِ موردِ ذکر را زیر سؤال می برد و لذا برای رفع این توهم گفته اند کلمه «دین» در آیه شریفه به

معنای مذهب و آیین نیست بلکه به معنای «جزا» است و معنای آن «جزاء شما مال شما و جزاء من مال من است» می باشد. اما واقعاً این گروه دچار توهم شده اند بلکه کلمه «دین» به معنای واقعی خود و همان مذهب است و آیه شریفه می خواهد بفرماید: «حال که شما بعد از این همه تبلیغ، به دین اسلام گرایش نمی کنید و حتی می خواهید مرا به دین خودتان بکشید بدانید که شما به دین من

ص: ۶۵۴

نخواهید گروید و من نیز به دین شما نخواهم گروید» .

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۲۰، از تفسیر قمی آورده است:

ابوشاکر از ابی جعفر احول، از سوره ی مورد بحث سؤال کرد که مگر یک سخنگوی حکیم این طور حرف می زند، که در یک سطر مطلبی را دو بار بگوید و تکرار کند؟ ابی جعفر احول جوابی نداشت لاجرم به طرف مدینه روان شد و در مدینه از امام صادق (ع) پرسید. حضرت فرمود: سبب نزول این سوره و تکرار مطلبش این بود که قریش به رسول خدا (ص) پیشنهاد کرده بود، بیا تا بر سَیرِ پرستش خدایان مصالحه ای کنیم، یک سال تو خدایان ما را عبادت کن و یک سال ما خدای تو را، باز یک سال تو خدای ما را عبادت کن و یک سال ما خدای تو را، خدایتعالی در پاسخش عین سخن آنها را یعنی تکرار مطالب را به کار برد، آنها گفته بودند: یک سال تو خدایان ما را عبادت کن در پاسخ فرمود: «لا اعبد ما تعبدون» ، آنها گفته بودند: «و یکسال ما خدای تو را» ، در پاسخ فرمود: «و لا انتم عابدون ما اعبد» ، آنها گفته بودند: «و باز یک سال تو خدایان ما را عبادت کن» در پاسخ فرمود: «ولا انا عابد ما عبدتم» ، آنها گفته بودند: «و یک سال ما خدای تو را » در پاسخشان فرمود: «و لا انتم عابدون ما اعبد، لکم دینکم ولی دین» .

در صافی، ج ۶، ص ۵۸۵: گفته شده است: در فراز اول از تکرار مربوط به فعل مستقبل است چون «لای ناهیه» جز به فعل مستقبل داخل نمی شود و دومی در مورد حال یا در گذشته است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۸۸، از طبرسی، از امام صادق (ع): هر کس این سوره را در وقت طلوع آفتاب ده مرتبه قرائت کند هر حاجتی که از خدایتعالی بطلبد به اجابت رسد.

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۸۵، از قمی، از امام صادق (ع)، از امام باقر (ع): «قل یا ایها الکافرون» یک چهارم قِرآن است. هنگامی که از این سوره فارغ شدی بگو: دین من اسلام است.

در کافی، ج ۳، ص ۴۰۱، از امام صادق (ع): هر گونه ریایی شرک است.

در کافی، ج ۳، ص ۳۹۹، از سلمان فارسی (ع):

هر گاه خدای عزوجل هلاکتِ بنده ای را بخواهد حیا را از او می گیرد.

۱۱۰ سوره نصر

۱۱۰ – سوره نصر (یاری) = تودیع (وداع) = اِذا جاءَ.

مدنی است و «۳» آیه دارد.

خلاصه مطالب: مشتمل بر فتح و پیروزی اسلام و ظهور دین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ (۱)

وَ رَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فی دینِ اللَّهِ أَفْواجاً (۲)

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کانَ تَوَّاباً (۳)

هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد (۱) و ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند (۲) پروردگارت را تسبیح و حمد کن و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است! (۳)

☼ نکته:

مراد از فتح در آیه شریفه، فتح مکه است، که پیامبر (ص) در سال هشتم هجری، روز دهم رمضان و بعد از عهد شکنی قریش در خصوص عهد حدیبیه به سوی مکه به همراه ده هزار نفر عازم شد. و حضرت (ص) وقتی وارد مکه شد، فرمود: امروز همه شما را آزاد کردم.

این سوره در مدینه بعد از صلح حدیبیه و قبل از فتح مکه نازل شد و آخرین سوره ای است که به صورت کامل نازل شده، ولی بعد از این سوره، بعضی آیاتِ سایر سوره ها نیز نازل شده است. پیامبر اکرم (ص) دو سال بعد از نزول این سوره شهید شد.

☼ نکته:

عامه (اهلِ سنت) معتقدند که رسول اکرم (ص) به مرگ طبیعی وفات فرمود. اما بعضی از خواص (شیعه) معتقدند که آن عزیزِ مطهر، به طور مرموزی، توسط سم و به تدریج به شهادت رسید و از آن جایی که شهادتْ بهترین روشِ مرگِ اولیاست، پس نظریه دوم معقول تر است، همچنان که روایتِ ذیل هم نظریه دوم را تأیید فرموده است:

در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۲۹، از عیون، از امام رضا (ع):

ما اهل بیت (ع)، همه با شهادت از دنیا می رویم.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۵۸۹، از رسول خدا (ص): هر کس سوره نصر را قرائت کند، مانند کسی است که در فتح مکه در رکاب من بوده و اگر آن را در نماز قرائت کند نمازش قبول گردد و اگر هفت بار در نماز بخواند به بهترین وجهی پذیرفته شود.

ص: ۶۵۶

۱۱۱ سوره مسد

۱۱۱ - سوره لَهب (ابی لهب) = تبّت = مَسَد = ابولهب.

مکی است و «۵» آیه دارد.

خلاصه مطالب: توبیخ ابولهب و همسرش امّ جمیل.

در جامع، ج ۷، ص ۵۶۹، از پیامبر(ص): اگر موقع خواب این سوره را بخواند در حفظ خدا باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

تَبَّتْ یَدا أَبی لَهَبٍ وَ تَبَّ (۱)

ما أَغْنی عَنْهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ (۲)

سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ (۳)

وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴)

فی جیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ (۵)

بریده باد هر دو دست ابولهب (و مرگ بر او باد) (۱) هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید (۲) و بزودی وارد آتشی شعله ور و پرلهیب می شود (۳) و (نیز) همسرش، در حالی که هیزم کش (دوزخ) است (۴) و در گردنش طنابی است از لیف خرما! (۵)

«تَبت و تباب» : = خسران = هلاکت = خیبت = ناامیدی = تهی دستی.

«وتب» : به معنای حصولِ هلاکت است.

☼ نکته:

ابولهب، کنیه عموی پیامبر (ص) بوده و نامش «عبد العزی» به معنای «بنده عُزی» است اما قرآن کریم حتی بر حسب لفظ هم از بردن اسمش خودداری فرموده است.

☼ نکته:

قرآن کریم تنها نام دو نفر را ذکر فرموده است که در زمان بعثت زیست می کرده اند: «ابولهب» در این سوره و «زید» پسر خوانده حضرت رسول (ص) در سوره (۱).

☼ نکته:

نفرین خدایتعالی بر «ابولهب» در حقیقت تهدید است و تکلیف ثابت را برنمی دارد. به عبارتی می فرماید: «اگر ایمان نیاوری دچار عذاب جهنم خواهی شد» ، بنابراین توهم آن افراد، که جهنمی بودن ابی لهب را جبری دانسته اند بی اساس می باشد.

☼ نکته:

ابولهب عموی پیامبر اکرم (ص)، آنجناب را بسیار آزار می داد و همسرش «امّ جمیل» خواهر ابوسفیان، دختر «صخر» و عمه «معاویه» ، خار، بر سرِ راه پیامبر اکرم (ص) می انداخت و اخبار حضرت رسول (ص) را به کفار می داد.

☼ نکته:

«مسد» ، زنجیر آهنین است که در قیامت به گردن همسر ابی لهب می اندازند. و

ص :۶۵۷

۱- احزاب ۳۷

اینکه چرا خداوند سبحان این زنجیرِ عذابِ جهنمی را به گردنِ او می اندازد و به عبارتی در وجه تسمیه «مسد» ، دو قول آمده است:

۱) طنابی بود که «ام جمیل» برای آوردن هیزم و خار استفاده می کرد و بر سر راه پیغمبر اسلام (ص) می ریخت. (بیشتر مفسرین به این قول اشاره کرده اند، از جمله: «برگزیده تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۶۱۰» و «تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۴۱»).

۲) گردن بندِ گرانبهای او بود که در راه آسیب رساندن به پیامبر اکرم (ص) مصرف کرد. (صاحبِ تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۰۱، این قول را آورده است).

در تفسیر صافی، ج ۶، ص ۵۸۹، از مجمع البیان، ج ۹ و۱۰، ص ۵۵۹، از قرب الأسناد، از امام کاظم (ع):

(هنگامی که همسر ابولهب، با خبر شد که این سوره درباره او و همسرش نازل شده) امّ جمیل همسر ابی لهب پیش رسول خدا (ص) آمد در حالی که در محضر او ابوبکر پسر ابوقحافه بود. ابوبکر گفت: ای رسول خدا! امّ جمیل بسیار غضبناك است و می خواهد تو را ببیند و همراه او سنگی است، می خواهد آن را به سوی تو پرتاب کند. پیامبر خدا (ص) فرمود: او مرا نمی تواند ببیند. امّ جمیل به ابوبکر گفت: یار و مصاحب تو کجاست؟ ابوبکر گفت: هر آن جایی که خدا بخواهد. امّ جمیل گفت: آمده ام تا او را هر جا هست بیابم و این سنگ را به او پرتاب نمایم چرا که او مرا هجو کرده است. قسم به لات و عزّی من شاعره هستم. پس ابوبکر گفت: ای رسول خدا! چرا تو را پیدا نکرد. پیامبر خدا (ص) فرمود: خداوند بین من و او حجابی قرار داد.

از همان منبع، از امام صادق (ع): هنگامی که سوره تبت را خواندید پس به ابولهب نفرین کنید او از مکذّبین رسول خدا (ص) بود و به آیات و معجزات او ایمان نداشت.

در عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴، از امام رضا (ع):

از ما نیست کسی که همسایه اش از شر او در امان نباشد.

در کنز العمال، ج ۳، ص ۷، ح ۷۶۵۰، از رسول اکرم (ص): از نفرین مظلوم بپرهیز، زیرا وی به (واسطه) دعا، حق خویش را از خدا می خواهد و خدا حق را از حق دار دریغ نمی کند. {و نیز آمده است: «از آهِ مظلوم بترس هر چند که کافر باشد» (یعنی به کافر هم نباید ستم کرد)}.

۱۱۲ سوره اخلاص

۱۱۲ - سوره اخلاص = توحید = صَـمَد = اساس = معرفت = نجات = تجرید (مجرد)= تفرید (فرد) = مُقَشقِشَه (دوری از شرك)= ثلث قرآن. (مكی است و ۴ آیه دارد).

خلاصه مطالب: بیان توحید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱)

اللَّهُ الصَّمَدُ (۲)

لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ (۳)

وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ (۴)

بگو: خداوند، یكتا و یگانه است (۱) خداوندی است كه همه ی نیازمندان قصدش كنند (۲)

(هرگز) نزاده و زاده نشده است (۳) و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است (۴)

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۰۱، از مجمع، از حضرت امام حسن عسكری (ع):

سبب نزول این سوره آن بود كه دشمنان خدا، یهودیان و علمای آنها از پیامبر (ص) خواستند، خدا را توصیف كند. و این سوره نازل شد.

در امالی شیخ صدوق، ص ۲۷، م۴، از رسولِ خدا (ص):

هر كس اخلاص را موقع خواب بخواند، خداوند به اندازه ۵۰ سال، گناهش را می بخشد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۰۵، از رسول خدا (ص): هر كس این سوره را بخواند یا به قرائتش گوش دهد خداوند او را دوست بدارد و از آتش دوزخ نجات دهد. و این سوره «حرز» هر آفتی است.

در مكارم الاخلاق، ص ۲۸۹، از امام علی (ع): هر كس هنگام خوابْ سوره توحید را قرائت نماید خداوند ۵۰ فرشته را مأمور حراست و نگهبانی او قرار می دهد.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۰۳، از رسول خدا (ص):

علی (ع) مانند سوره اخلاص است چون هر كس یك بار این سوره را بخواند، ثلث قرآن را تلاوت كرده و اگر دو بار بخواند،

دو ثلث قرآن و اگر سه بار بخواند، تمام قرآن را قرائت نموده، همچنین هر کس علی را به دل دوست بدارد، ثوابِ ثلث عبادت را بَرَد و اگر به دل و زبان دوست بدارد، دو ثلث ثواب بدهند و اگر به دل و زبان و دست، دوست بدارد اجر تمام عبادت را ببرد.

و فرمود: کسی که ۱۱ بار اخلاص را بخواند و از منزل خارج شود در حفظ خدایتعالی است تا برگردد. و فرمود: در نماز پس از قرائت «بسم الله» ، از هر سوره ای به سوره دیگر می توان بر

ص: ۶۵۹

گشت مگر از سوره «اخلاص» و «کافرون» . (روزی پیامبر (ص) به اصحاب) فرمود: کدام یک از شما تمام عمر روزه می دارید و شبها زنده داری می کنید و هر روز یکبار قرآن ختم می کنید؟ سلمان فارسی عرض کرد: من می کنم. بعضی از اصحاب ناراحت شده، گفتند او دروغ می گوید او روزها، روزه نیست و شبها می خوابد. رسول خدا (ص) فرمود: سلمان مانند لقمان حکیم است از او سؤال کنید تا جواب بدهد. سلمان گفت: من در هر ماه سه روز، روزه می دارم و خداوند می فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» = «هر کس عمل نیکی کند ده برابر پاداش گیرد» (۱) و متصل می کنم ماه شعبان را به رمضان و به این کیفیت تمام روزها را روزه می دارم. و پیامبر (ص) فرمود: هر کس با طهارت بخوابد مانند آن است که شب زنده داری کرده، من شبها با وضو می خوابم و هر روز سه مرتبه سوره ی اخلاص می خوانم که برابر ختم قرآن است.

از همان منبع، ص ۶۰۲، از رسولِ خدا(ص): برای حفظ از شر مردم سوره اخلاص را از شش طرف (راست ــ چپ ــ جلو ــ عقب ــ بالا ـ و پایین) خود بخوان. و فرمود: چون بر پادشاهی وارد شدی، در موقع نظر کردن به او سه بار اخلاص را بخوان و انگشتان دست چپ خود را به هم بگذار و باز نکن تا از نزد او خارج شوی. و فرمود: هر که روزی بر او بگذرد و در نمازهای ۵ گانه اش توحید را نخواند به او گفته شود: تو از نمازگزاران نیستی. و فرمود: در رکعت اول پس از حمد، توحید را بخوان زیرا دعای پس از آن مستجاب شود و بدین وسیله دعای قنوت آن نیز مستجاب می گردد.

در وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۳۳، از امام باقر(ع): هر کس سوره حمد و سوره توحید او را شفا ندهد هیچ چیز دیگری او را شفا نخواهد داد، همه بیماری ها با این دو سوره درمان می شوند.

درالدعوات، ص۸۴، از رسول خدا (ص): این سوره را زیاد بخوانید زیرا این سوره نور قرآن است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۰۵، از امام صادق (ع):

هر کس این سوره را قرائت کند و ثوابش را برای مردگان هدیه کند، برای او ثواب تمام قرائت قرآن باشد و اگر آن را بر کسی که چشم درد دارد بخواند، به اذن خدا دردش ساکن شود. و فرمود: اگر اخلاص را بر کسی که چشم درد دارد بخوانی، به امر خدایتعالی خوب می شود.

۱– انعام ۱۶۰

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۰۵، از امام رضا (ع)، از پیامبر اکرم (ص):

هر کس از قبرستان بگذرد و «یازده» مرتبه سوره اخلاص را تلاوت کند و ثواب آن را به روح مردگان هدیه کند، خدایتعالی به تعداد مردگانِ آن قبرستان اجر و پاداش به او عطا فرماید.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۵۲، از امام صادق (ع): خدایتعالی در حدیثِ معراج به رسول خدا (ص) فرمود:

«قل هو الله احد» را همان طور که نازل شده بخوان که این سوره «مُعَرفِ» من است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۵۴، از امام جواد (ع): «صمد» یعنی بزرگی که تمام موجودات عالم در حاجت های کوچک و بزرگ به او مراجعه می کنند و محتاج اویند.

☼ نکته:

تنها سوره ای که یک کسره دارد سوره اخلاص است.

☼ مؤلف:

توحید یکی از اصول ۵ گانه دین بوده که اساس عالم هستی به واسطه آن است. پذیرشِ آن مراتبی دارد: اولین مرتبه اش ذکر لسانی است: و این مرحله خروج از شرک و کفر جلی است. مرحله دومْ علم به توحید است: و این مرتبه ای بالاـتر از ذکر لسانی است.

مرحله سوم یقین داشتن به توحید است: و این مرحله، خروج از شرکِ خفی است.

که این مراحل خود مراتبی دارند:

اگر انسان شهادتین بگوید یعنی ذکر لسانی توحید را ادا کند، او مسلمان است. در این مرحله شخص در اکثر اسباب و سببهای عالم به غیرِ خدا متوسل می شود. مثلاًـ برای طلب روزی دست به هر عملی حتی گناه هم می زند که این خود نوعی شرک خفی است چرا که اگر به خدایتعالی به یقین اعتقاد داشته باشد دیگر به گناه، که بدترین عملِ خلقت است نزدیک نمی شود. حال اگر دست از گناهِ عمدی بردارد و شناختش را به خدایتعالی بیشتر کند او مؤمن است و این ایمان تا وقتی در اوست که گناه نکند. در این مرحله شخص به صورت ناخواسته مرتکب شرک خفی اما با مرتبه ای پایین تر از مرحله قبل می شود مثلاً: «اگر شخصی به پزشکی بگوید دستم به دامنت، اگر تو نبودی بچه ام می مُرد» ، یا تعابیری از این قبیل، این شخص چون متوسل به غیرِ خدا گشته، مرتکب شرک خفی شده است. ولی وقتی مرتکب گناه شد به مرتبه ی پایین تر یعنی

اسلام تنزل می یابد. و دوباره اگر توبه کرد، مؤمن می شود. همچنان که از امام صادق (ع) می پرسند: آیا مؤمن زنا می کند؟ می فرماید: بله ولی تا وقتی که توبه نکند از ایمان خارج است.

در مرحله ی بعدی، شخص، تمام اسباب و سبب ها را در یَدِ قدرت خدای تعالی می داند و این مرحله یقین است که مختص انبیا و اهل بیت (ع) است. که خود مراتبی دارد و اهل بیت (ع) در اوج و قُله ی این مرتبه اند که حتی چشم بر هم زدنی مرتکبِ فکرِ ترکِ اولی هم نشده اند.

(روزی، امام صادق (ع) به همراه یکی از شاگردانش در حال عبور از مکانی بودند، شاگرد عرض کرد: چگونه است که شما اهل بیت (ع) حتی فکر گناه هم نمی کنید. سَرورم اشاره به لجنزار متعفن و بد بویی کرد و فرمود: آیا می توانی از این لجن مقداری بخوری؟ شاگرد عرض کرد: حتی فکرش را هم نمی توانم بکنم. آقا و سرورم فرمود: گناه و معصیتِ الهی برای ما اهل بیت (ع) به مانند این لجن است که حتی فکر آن هم به ذهنمان خطور نمی کند) (در روایتی دیگر از معصوم (ع) گناه را به آتشْ تشبیه فرموده است).

توحید مصادیقِ فراوانی دارد که متأسفانه زیاد مورد توجه قرار نمی گیرد. مثلاً راستگویی، غیبت نکردن، کمک به همنو و کلاً ترک گناه و اطاعتِ مطلق از اوامر حضرت حق تعالی، جزیی از پذیرش توحیدند و جزءِ اصولِ دین به حساب می آیند، نه فروع دین.

بیانی که شد در خصوص سایر اصولِ دین هم صادق است مثلاً آنهایی که ادعای پذیرش نبوت و امامت دارند ولی در عین حال روایاتی را تأیید می کنند که ساحت قدسی انبیا و به خصوص حضرت رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) را به گناه نسبت می دهند، این گروه به یقین نبوت و امامت را نپذیرفته اند. و یا عدل را به لسان می پذیرند و در عمل وقتی آزمون پس می دهند از عدالتِ خدایتعالی گله و شکایت می کنند و یا معاد را پذیرفته اند و در عمل، چنان مشغول لهو و لعبِ زندگی زود گذر دنیا شده اند که گویی (العیاذ بالله) معادی در پیش ندارند ...

با این اوصاف معلوم می شود که اکثر مردم حتی آنهایی که ادعای ایمان دارند در شرک خفی غوطه ورند ولی خودشان نمی دانند، بدین خاطر است که خداوند سبحان می فرماید: «وَمَا

يؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» = «و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند!» (۱). و نیز درآیه ای دیگر، آنهایی را که به فکر خودشان یک عمر مشغول کار نیک بوده اند، را به نام «زیان کارترینِ مردم» خطاب فرموده است: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَهُمْ يحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يحْسِنُونَ صُنْعًا» = «بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ آنهایی که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ با این حال، می پندارند کار نیک انجام می دهند!» (۲).

در تحف العقول، ص ۵۱۷، از امام حسن عسکری (ع):

شرک در میان مردم از جنبش مورچه بر پوشش سیاه در شبِ تار، نهان تر است.

در بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۶۳ و در منتخب میزان الحکمه، ص ۵۸، از امام کاظم (ع): (در پاسخ به این سؤال که آیا گناهان کبیره ایمان را سلب می کنند؟ فرمود:) آری. و گناهان غیر کبیره نیز.

از همان منبع، از رسول خدا (ص):

زناکار در حالی که مؤمن است زنا نمی کند و سارق، در حال ایمان، دزدی نمی کند.

در منتخب میزان الحکمه، ص ۵۸ و در کنز العمّال، ح۱۳۳۳، از پیامبراکرم (ص): هیچ گناهی مؤمن را از ایمانش (اسلامش) خارج نمی سازد، همچنان که هیچ کار نیکی کافر را از کفرش به در نمی برد.

☼ مؤلف:

مطمئناً مراد از «ایمان» در روایت آخر، «اسلام» است و اینکه در روایت فوق کلمه «ایمان» آمده است دو احتمال دارد:

۱ – یا اینکه مترجم به اشتباه، به جای اسلام، «ایمان» ترجمه کرده است.

۲ – یا اینکه راوی، کلام حضرتِ رسول (ص) را که مطمئناً «اسلام» بوده، به اشتباه «ایمان» تعبیر کرده است. در غیرِ این صورت باید هر شخصی که گناهِ کبیره ای مثل زنا و قتل و غیبت و غیره انجام دهد باز هم به او مؤمن بگویند، که قطعاً این کلامی سخیف و غلط است. چرا که عاملِ خروجِ «ایمان» هر نوع گناهی می تواند باشد. در صورتی که عاملِ خروجِ اسلام فقط شرک است نه گناهی غیر از شرک. در ضمن منظور از «گناه» در این روایت نیز «شرک» نمی تواند باشد بلکه هر گناهی غیر از شرک است. البته ناصبینِ اهلِ بیت (ع) نیز جزءِ مشرکین بوده و

۱- یوسف۱۰۶

۲- کهف۱۰۳و۱۰۴

مشمول روایت و این گناه نمی باشند (والله اعلم).

توجه: حال ممکن است عده ای بگویند: مراد از «گناه» در روایتِ فوق «گناهانِ صغیره ای است که عاملِ خروجِ ایمان نیستند»
.

پاسخ: در روایت مذکور به کلمه ی «هیچ گناهی» اشاره فرموده است که این تعبیر به همه ی گناهان چه کبیره و چه صغیره بسط می یابد. اما اگر باز هم راوی یا مترجم، کلمه «هیچ» یا «هر» را به این روایت به اشتباه اضافه کرده باشد و واقعاً مراد از روایتِ فوق «گناهانِ صغیره ای که ناخودآگاه از برخی مؤمنین سر می زند و بلافاصله هم پشیمان می شوند» باشد، در این صورت روایتْ در کمال صحت و اعتبار است (والله اعلم).

این را هم بگویم که ایمان مراتب و درجاتی دارد و هر کس به تناسبِ عملش در رتبه و درجه ای از ایمان قرار می گیرد. حال اگر گناهی حتی صغیره انجام دهد از درجه ی ایمانش تنزل پیدا کرده و در مرتبه ای پایین تر قرار می گیرد و تا توبه نکند و آن گناهش هم بخشیده نشود دوباره به آن رتبه ی اولش برنمی گردد.

در تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۲۲، از حضرت رسول (ص): شرک ناپیدا تر از صدای حرکت ذره بر روی سنگ صاف، آن هم در شب ظلمانی است. و سبک تر و کمترین درجه ی شرک این است که آدمی کسی را دوست بدارد، با این که بداند شائبه ای از جور و ستم دارد و کسی را دشمن بدارد با اینکه بداند او عادل است و آیا دین جز حب و بغض در راه خدا چیز دیگری است؟! (در روایتی دیگر شرک را به مورچه ای سیاه که در شبِ تار و بر روی گلیمی سیاه باشد توصیف فرموده است).

☼ مؤلف:

در روایت فوق به این جمله اشاره فرموده است: «آیا دین جز حب و بغض در راه خدا چیز دیگری است؟!» و در روایات زیادی هم تعابیری با این مضمون وارد است که شرط ایمان را دوستی و پیوند با دوستان خداوند سبحان و اهلِ بیت (ع) و دشمنی با دشمنانشان دانسته اند. و نیز خلافِ آن را «کفر» محسوب کرده اند. حال با این بیان دو سؤال بدین شرح مطرح است:

۱ – در کجای قرآنِ کریم چنین تعبیری آمده است؟

۲ – اگر پدر و مادر و اقوامِ انسان کافر باشند. آیا باید قطعِ رحم شوند؟

پاسخ به سؤال اول: آیات زیادی در این خصوص وارد است از جمله:

«لَا یتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَمَنْ یفْعَلْ ذَلِكَ فَلَیسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» = «افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می شود و از ایمان خارج می گردد)؛ مگر اینکه از آنها بپرهیزید (و به خاطر هدفهای مهمتری تقیه کنید)» (۱).

«یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیهِمْ بِالْمَوَدَّه» = «ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید!» (۲).

«یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَتُرِیدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَیكُمْ سُلْطَانًا مُبِینًا» = «ای کسانی که ایمان آورده اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه گاه خود قرار ندهید! آیا می خواهید (با این عمل) دلیل آشکاری بر ضد خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟» (۳).

«یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِیاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» = «ای کسانی که ایمان آورده اید! افرادی که آیین شما را به باد استهزاء و بازی می گیرند – از اهل کتاب و مشرکان و دشمنان اهلِ بیت (ع)– ولی و دوستِ خود انتخاب نکنید؛ و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید!» (۴).

«لَا تَجِدُ قَوْمًا یؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیوْمِ الْآخِرِ یوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمَانَ وَأَیدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ... أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» = «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش (واهلِ بیتش) دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، ... آنها «حزب الله» اند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند» (۵).

«یا اَیُّهَا الذینَ آمَنوا لاـ تَتَولَّوا قَوما غَضِبَ اللهُ عَلَیهِم قَدیَئِسوا مِنَ الآخِرَةِ كَمایَئِسَ الكُفّارُ مِن اصحابِ القُبُور» = «ای کسانی که ایمان آورده اید هرگز قومی را که خدا بر آنان غضب کرده (یعنی جهودان) را یار و دوست خود مگیرید که آنها از عالم آخرت مأیوسند چنان که کافران از اهل قبور ناامیدند» (۶). و ...

۱– آل عمران۲۸

۲- ممتحنه ۱

۳- نساء ۱۴۴

۴- مائده ۵۷

۵- مجادله ۲۲

۶- ممتحنه ۱۳

پاسخ به سؤال دوم: به استناد آیات و روایات، احترام گذاشتن و صله ی رحم حتی به والدینِ مشرک هم واجب است و حتی هیچ کس حق ندارد به آنها «اف» بگوید. البته بر همگان لازم است که با خُلقِ نیکْ همگانْ از جمله صله ی ارحام را به سوی «اسلام و تسلیم شدن در برابر معبود یکتا» دعوت نماید. همچنان که می فرماید:

«وَ وَصَّينَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيهِ ... » (۱). «وَ إِنْ جاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِى مَا لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِى الدُّنْيا مَعْرُوفًا» = «و هرگاه آن دو (پدر و مادرت)، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن» (۲).

توجه: به استناد آیه ی شریفه فوق معلوم می شود رابطه ی نَسَبی و صُلبی فقط در دنیاست.

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِياءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَ مَنْ يتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» = «ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولی (و یار و یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید! و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، ستمگرند!» (۳).

«وَ وَصَّينَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيهِ إِحْسَانًا ... » = «ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش (حتی اگر کافر باشند) نیکی کند ... » . (۴) ... «وَالَّذِى قَالَ لِوَالِدَيهِ أُفٍّ لَكُمَا ... » = «و کسی که به پدر و مادرش می گوید: «اف بر شما ... !» (۵).

«وَ وَصَّينَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِى مَا لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» = «ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند و اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند که برای من همتایی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن» (۶).

«وَ بَرًّا بِوَالِدَيهِ وَ لَمْ يكُنْ جَبَّارًا عَصِيا» = «او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود؛ و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود!» (۷).

«وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِياهُ وَبِالْوَالِدَينِ إِحْسَانًا إِمَّا يبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا

۱- لقمان۱۴

۲- لقمان۱۵

۳- توبه۲۳

۴- احقاف۱۵

۵- احقاف۱۷

۶- عنکبوت۸

۷- مریم۱۴

فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» = «و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستیـد! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو!» (۱). و ...

☼ مؤلف:

در پایان به ۴۰ حـدیث گرانقـدر در خصوص احترام به والـدین اشاره می کنم که ان شاء الله هم مشـمول روایت چهل حدیث حضـرت امـام صـادق (ع) قرار گیریم و هم قـدر والـدین را بیشتر بـدانیم. البته قبلًا بهتر است لطیفه ای در این خصوص بیاورم: «شخصـی پس از تحمـل سـختیِ سـفر، خـدمت عـارفی رسـید و طلبِ دعـای ِخیر کرد. عارف گفت: آیا مادرت در قیـد حیات است؟!!! شخص گفت: آری. عارف گفت: مادرت زنده است و از من طلب خیر می کنی؟!!!

۱ - در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۷، از امام رضا علیه السلام: خداوند متعال سه چیز را به همراهِ سه چیز دیگر فرمان داده است:

۱ - نماز به همراه زکات است، پس کسی که نماز بخواند و زکات نپردازد نمازش نیز پذیرفته نمی شود.

۱- إسراء۲۳

۲ – سپاسِ خودش به همراهِ سپاسِ پدر و مادر است، پس کسی که از پدر و مادرش سپاسگزاری نکند، خدا را شکر نکرده است.

۳ – تقوای الهی به همراهِ صله رحم است، پس کسی که صله رحم انجام ندهد تقوای الهی را هم بجا نیاورده است.

۲ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۷، از امام صادق علیه السلام:

نیکی به پدر و مادر نشانه شناخت شایسته بنده خداست. زیرا هیچ عبادتی زودتر از رعایت حرمت پدر و مادر مسلمان به خاطر خدا انسان را به رضایت خدا نمی رساند.

۳ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۳، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله: کسی که با مهربانی به والدینش نگاه کند در مقابل هر نگاه، ثواب یک حج کامل مقبول به او داده شود، سؤال کردند، حتی اگر روزی صد مرتبه به آنها نگاه کند؟ فرمود: آری خداوند بزرگ تر و پاک تر است.

۴ – در کافی، ج ۴، ص ۵۰ و در الحدیث، ج ۲، ص ۲۶۲، از امام صادق علیه السلام: کسی که از روی نفرت و غضب به والدینش که به او ستم کرده اند نگاه کند، نمازش پذیرفته نمی شود.

۵ – در نهج الفصاحه، ح ۱۸۶۹، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله:

صدقه ی بجا، نیکوکاری، نیکی به پدر و مادر و صله رحم، بدبختی را به خوش بختی تبدیل و عمر را زیاد و از پیشامدهای بد جلوگیری می کند.

۶ – در بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۸۱، ح ۸۴، از امام صادق علیه السلام:

اگر دوست داری که خداوند عمرت را زیاد کند، پدر و مادرت را شاد کن.

۷ – در جامع الصغیر، ج ۲، ص ۷۱۶، ح۳۴۶۹، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله:

سه چیز است که ترک آن برای هیچ کس جایز نیست:

۱ – نیکی به پدر و مادر مسلمان باشند یا کافر.

۲ – وفای به عهد با مسلمان یا کافر.

۳ – ادای امانت به مسلمان یا کافر.

۸ – در تاریخ دمشق، ج ۶۱، ص ۱۲۸، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله:

در آنچه خدای متعال در «الواح» به موسی علیه السلام داد، از جمله چنین بود: ... مرا و پدر و مادرت را سپاسگزاری کن، تا از نابود شدن ها حفظت کنم و اجلت را به تأخیر بیندازم و به تو زندگی ای پاک ببخشم و تو را از این زندگی به سوی بهتر از آن ببرم.

۹ - در علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۸۴، از امام صادق علیه السلام: گناهی که نعمت ها را تغییر می دهد، تجاوز به حقوق دیگران است. گناهی که پشیمانی می آورد، قتل است. گناهی که گرفتاری ایجاد می کند، ظلم است. گناهی که آبرو می بَرد، شرابخواری است. گناهی که جلوی روزی را می گیرد، زناست. گناهی که مرگ را شتاب می بخشد، قطع رابطه با خویشان است. گناهی که مانع استجابت دعا می شود و زندگی را تیره و تار می کند، نافرمانی از پدر مادر است.

۱۰ - در کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۶۲، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله:

دو چیز را خداوند در دنیا کیفر می دهد: تعدی و ناسپاسیِ پدر و مادر.

۱۱ - در مجمع، ج ۶، ص ۱۹۸ و در امالی صدوق، ص ۷۰، از امام صادق علیه السلام:

به پدر و مادر خود نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی کنند و به زنان مردم عفّت ورزید تا به زنانتان عفّت ورزند.

۱۲ – در بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۰، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله:

به فرزندی که عاق شده گفته شود: هر کاری می خواهی انجام بده که من تو را نمی آمرزم.

۱۳ – در مسند امام الهادی، ص ۳۰۳. و در بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۸۴. و در میزان الحکمه، ج ۱۳، ص ۵۰۰، از امام هادی علیه السلام:

نارضایتی پدر و مادر کم توانی و نداری به دنبال دارد و آدمی را به ذلت و خواری کشاند.

۱۴ – در میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۰۹، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

بزرگترین و مهمترین تکلیف الهی نیکی به پدر و مادر است.

۱۵ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۵، از امام صادق (ع). و در کنز العمال، ج ۷، ص ۲۸۵، ح ۱۸۸۹۷، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

برترین کارها:

۱ – نماز در وقت ۲ – نیکی به پدر و مادر ۳ – جهاد در راه خداست.

۱۶ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۵۲، آمده که مردی خدمت پیامبر اکرم (ص) آمد و گفت:

پدر و مادر پیری دارم که به خاطر انس با من مایل نیستند به جهاد بروم، رسول خدا (ص) فرمود: پیش پدر و مادرت بمان، قسم به آن که جانم در دست اوست اُنس یک روز آنان با تو از جهاد یک سال بهتر است. (البته در صورتی که جهاد واجب عینی نباشد).

۱۷ – در کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۶۷، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

کسی که دستور الهی را در مورد پدر و مادر اطاعت کند، دو درب از بهشت به رویش باز خواهد شد، اگر فرمان خدا را در مورد یکی از آنها انجام دهد یک درب گشوده می شود.

۱۸ – در کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۶۷، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

بنده ای که مطیع پدر و مادر و پروردگارش باشد، روز قیامت در بالاترین جایگاه است.

۱۹ – در کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۶۸، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: کسی که به نیت والدینش حج کند یا بدهکاری آنها را بپردازد خداوند او را در روز قیامت با نیکان بر می انگیزد.

۲۰ – از همان منبع، ص ۴۷۰: آنکه پدر و مادرش را خشنود کند، خدا را خشنود کرده و

ص: ۶۶۹

کسی که پدر و مادر خود را به خشم آورد، خدا را به خشم آورده است.

۲۱ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۵، از امام صادق علیه السلام: هنگامی که حضرت موسی (ع) مشغول مناجات با پروردگار بود، مردی را دید که در زیر سایه عرش الهی در ناز و نعمت است، عرض کرد: خدایا! این کیست که عرش تو بر او سایه افکنده است؟ خداوند متعال فرمود: او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و هرگز سخن چینی نمی کرد.

۲۲ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۳، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: دو سال راه برو به پدر و مادرت نیکی کن، یکسال راه برو و صله رحم انجام بده. (یعنی اگر پدر و مادرت در فاصله دوری هستند که دو سال باید راه بروی تا به آنها برسی و نیکی کنی ارزش دارد).

۲۳ – در کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۷۵، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: کسی که دوست دارد عمرش طولانی و روزیش زیاد شود، نسبت به والدینش نیکی کند و صله رحم بجای آورد.

۲۴ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۵، از امام کاظم علیه السلام:

مردی از پیامبر اکرم (ص) سؤال کرد: حق پدر بر فرزند چیست؟ فرمود:

۱ – او را با نام صدا نکند.

۲ – در راه رفتن از او جلو نیفتد.

۳ – قبل از او ننشیند.

۴ – کاری انجام ندهد که مردم به پدرش فحش دهند.

۲۵ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۰، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

نگاه محبت آمیزِ فرزند به پدر و مادرش عبادت است.

۲۶ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۵، از امام صادق علیه السلام:

معنای آیه: «و بالوالدین احسانا» این است که رفتارت را با آنها نیکو کنی و مجبورشان نکنی تا چیزی که نیاز دارند از تو بخواهند (یعنی قبل از درخواست، نیازشان را برطرف کنی).

۲۷ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۹، از امام صادق علیه السلام:

چشمهایت را جز از روی دلسوزی و مهربانی با پدر و مادر خیره مکن، صدایت را از صدای آنها بلندتر نکن، دستهایت را بالای دستهای آنها مبر و جلوتر از آنان راه مرو.

۲۸ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۶، از امام صادق علیه السلام:

چه چیز مانع شخص می شود وقتی که پدر و مادرش زنده یا مرده اند به آنها نیکی کند، به این صورت که به نیت آنها نماز بخواند، صدقه بدهد، حج بجا بیاورد و روزه بگیرد، زیرا اگر چنین کند ثواب آنها به پدر و مادر می رسد و به خود شخص هم همان قدر ثواب داده می شود، به علاوه خداوند متعال به واسطه کارهای نیک و نماز او خیر زیادی به او عطا می کند.

۲۹ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۲، از امام رضا علیه السلام: نیکی به پدر و مادر واجب و لازم است اگر چه مشرک و کافر باشند، ولی در معصیت خدا نباید اطاعتشان کرد.

۳۰ – در کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۶۸، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: کسی که والدین یا یکی از آندو را در هر جمعه یکبار زیارت کند خداوند او را می بخشد و او را نیکوکار بنویسد.

۳۱ – در کافی، ج ۲، ص ۳۴۸، از امام رضا علیه السلام، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: نیکوکاری به والدین پاداشش بهشت است ولی عاق آنها موجبِ جهنمی شدن است.

۳۲ – در کافی، ج ۴، ص ۵۰، از امام صادق علیه السلام:

اگر خداوند چیزی کمتر از اف (اوه) گفتن سراغ داشت از آن نهی می کرد: و اف گفتن از کمترین مراتب عاق شدن است. نوعی از عاق شدن اینست که انسان به پدر و مادرش تیز نگاه کند.

۳۳ – در صحیح مسلم، ج ۵، ص ۸، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: خاک بر سر کسی که پیریِ پدر و مادرش یا یک نفر از آنها را درک کند؛ ولی به بهشت نرود. (در روایتی دیگر می فرماید: هر که میان چشمان مادرش را ببوسد، این کار برای او پوششی از آتش جهنم خواهد بود).

۳۴ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۴، از امیرالمؤمنین علیه السلام:

کسی که پدر و مادرش را غمگین سازد عاق والدین شده است.

۳۵ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۱، از امام صادق علیه السلام:

هر کس با این سه نفر کشمکش کند خوار می گردد: پدر، سلطانِ حق و شخص بدهکار.

۳۶ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۱، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

در قیامت خدا (ی سبحان) به چهار گروه نظر رحمت نخواهد کرد:

۱ – عاق والدین.

۲ – منت گذار.

۳ – منکر قضاء و قدر.

۴ – شرابخوار.

۳۷ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۴، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

کیفر سه گناه به قیامت نمی ماند (در همین دنیا مجازات می شود):

۱ – عاق پدر و مادر.

۲ – ظلم و تجاوز به مردم.

۳ – ناسپاسی در مقابل احسان و نیکی.

۳۸ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۵، از امام صادق علیه السلام:

پیامبر اکرم (ص) کنار بستر جوانِ محتضری حضور یافتند و به او فرمودند: بگو «لا اله الا الله» . جوان سکوت کرد. حضرت (ص) فرمود: زبانش بند آمده و به زنی که کنار جوان بود فرمود: آیا این جوان مادر دارد؟ زن گفت: بله، من مادر او هستم. حضرت (ص) فرمود: آیا از او ناراضی هستی؟ زن گفت: بله شش سال است با او صحبت نکرده ام. حضرت (ص) فرمود: از او راضی شو. زن گفت: یا رسول الله! به خاطر رضایت تو (من از او راضی شدم) خدا (هم) از او راضی شود. سپس پیامبر اکرم (ص) به جوان فرمود: بگو: «لا اله الا الله» . جوان در این هنگام گفت: «لا اله الا الله» و پس از لحظاتی مرد.

۳۹ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۲، از امام سجاد علیه السلام:

مردی خدمت رسول خدا (ص) رسید و گفت: ای رسول خدا! من هیچ کار زشتی نمانده که انجام نداده باشم، آیا می توانم توبه کنم؟ رسول خدا (ص) فرمود: آیا هیچ یک از پدر و مادرت زنده هستند؟ گفت: بله، پدرم. حضرت فرمود: برو به او نیکی کن (تا آمرزیده شوی). وقتی او راه افتاد پیامبر اکرم (ص) فرمود: کاش مادرش زنده بود. (یعنی دعای مادر زودتر مستجاب می شود).

۴۰ – در بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۹، از امام صادق علیه السلام:

مردی خدمت پیامبر اکرم (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت. عرض کرد: بعد از او

به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. گفت: سپس به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. سؤال کرد: سپس به چه کسی؟ فرمود: به پدرت!!!

ص: ۶۷۲

۱۱۳ سوره فلق

۱۱۳ – سوره فلق (بامداد) = مُعَوِّذَه = مُشَقشَقَه. (مدنی است و « ۵» آیه دارد).

خلاصه مطالب: استعاذه از دشمنان به خدایتعالی.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۱۱، از رسول خدا (ص):

مُعَوِّذَتین (فلق و ناس) بهترین چیزی است که پناه دهندگان به آن پناه می جویند. و فرمود: هر کس معوذتین و توحید را در نماز «وتر» قرائت کند، نمازش قبول می شود. و فرمود: این دو سوره را موقع خوابیدن و بیدار شدن قرائت کن تا از هر آفتی محفوظ بمانی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱)

مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ (۲)

وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ (۳)

وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثاتِ فِي الْعُقَدِ (۴)

وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ (۵)

بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح (۱) از شر تمام آنچه آفریده است (۲) و از شر هر موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می شود (۳) و از شر آنها که با افسون در گره ها می دمند (و هر تصمیمی را سست می کنند) (۴) و از شر هر حسود، هنگامی که حسد می ورزد! (۵)

اَعوذ: از مصدر «عوذ» = «حفظ کردن و پناه بردن به کسی» .

فلق: هر چیزی که از عدم به وسیله خلقت، سر برآورد. و شکافتن نور از ظلمت است.

غسق: اولین مرحله از ظلمت شب.

وقب: از مصدر «وقوب» یعنی داخل شدن است.

☼ نکته:

دو سوره ناس و فلق را «مُعَوِّذَتَین» و «مُشَقْشقَتَین» نیز می گویند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۱۲، از امام صادق (ع):

فلق چاهی در جهنم است که ۶ نفر از آخرین و ۶ نفر از اولین در آنجاست. اولین:

۱ - قابیل ۲ - نمرود، که ابراهیم (ع) را در آتش انداخت، ۳ - فرعون، ۴ - سامری، ۵ - کسی که بنی اسرائیل را از دین موسی (ع) برگرداند، ۶ - کسی که نصاری را از دین عیسی (ع) برگرداند. و آخرین:

۱ - معاویه، ۲ - ذوالثدیین رئیس خوارج، ۳ - ابن ملجم قاتل امیرالمؤمنین (ع)، ...

☼ نکته:

در اکثر تفاسیر، ذیل آیه: « ... النفاثات فی العقد» دو روایت در خصوص تأثیر سحر بر پیامبر اکرم (ص) آمده است، که به دلایل ذیل، روایت اول مردود و روایت دوم قابل توجیه است.

۱ - در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۵۹، از زید بن اسلم:

ص :۶۷۳

مردی یهودی پیامبر (ص) را جادو کرد و حضرت بیمار شد. جبرئیل دو سوره معوذتین را آورد و آن سحر باطل شد و پیامبر (ص) از بستر برخاست.

۲ - در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۱۳ و ۶۱۴، از امام صادق (ع)، از امیرالمؤمنین (ع): (خلاصه روایت)

جبرئیل دو سوره معوذیتن را بر پیامبر (ص) نازل کرد و گفت: دختران «لبید بن اعصِم یهودی» آن حضرت را سحر کرده و ۱۱ گره بر رشته ای زده، آن گاه علی (ع) آن را آورده و معوذتین (که۱۱آیه دارد) را به آن رشته ها خواند و هر آیه ای که قرائت نمود یک گره باز شد.

☼ مؤلف:

در خصوص سحر و جادو مفسرین دو نظریه دارند:

۱) عده ای سحر را بی اثر می دانند: از جمله صاحب تفسیر جامع (۱) است که در ذیل این دو روایت آورده: اگر سحر تأثیری بر وجود مقدس پیامبر (ص) داشت، یهودیان آن حضرت و مؤمنین را به قتل می رساندند. و نیز نقلی از مرحوم شریف لاهیجی مفسر قرن یازدهم آورده که او در کتاب طب الائمه می نویسد: «بنا بر مذهب امامیه، این معنا از اکاذیب باطله است والاّ باید قول کفار که می گفتند: «إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً» = «شما جز از انسانی که افسون شده، پیروی نمی کنید» (۲) و (۳) مقرون به صدق باشد با آن که حق تعالی از آن ابا کرده و فرموده: «انْظُرْ كَيفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا» = «ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند» (۴) و همانا اگر سَحَره (ساحران) بتوانند کسی را مریض کنند پس قادر بر قتل آنها خواهند بود. و نیز صاحب جامع استناد به روایتی از کافی کرده که {امام صادق (ع) فرمود: «سحر به حضرت رسالت پناه (ص) اثر نمی کند» }، بنابراین این روایات (به فرض صحت) محمول بر تقیه است.

۲) عده دیگری از مفسرین معتقدند که سحر اثر دارد و آورده اند: منظور از آیه ۹ فرقان، آن است که مشرکین آن حضرت را بی عقل و دیوانه منظور خوانده اند و اما تأثیر سحر در این که مرضی در بدن آن جناب پدیده آید یا اثر دیگری نظیر آن داشته باشد هیچ دلیل بر مصونیت آنجناب از چنین تأثیری در دست نیست. {صاحب المیزان (۵)، ضمن تأییدِ نظریه دوم، روایتی هم آورده که: «بسیار می شد رسول خدا (ص) حسنین (ع) را با این دو سوره تعویذ می کرد» }.

۱- ج۷، ص۶۱۵

۲- اسرا۴۷

۳- فرقان۸

۴- فرقان۹

۵- ج ۴۰، ص ۴۶۰

☼ مؤلف:

همان طور که در سوره قلم ذیل آیه ۵۱ و ۵۲ «وان یکاد ... » توضیح داده ایم و نیز به استناد آیه شریفه: «و من شر النفاثات فی العقد» و آیه شریفه: «فَيَتَعَلَّمونَ مِنهُما ... » = «از هاروت و ماروت آن سحری را می آموختند که به وسیله آن بین شوهر و همسرش جدایی بیندازند ... » (۱) و آیات شریفه (۲)، می توان گفت: قرآن کریم تأثیر سحر را تصدیق دارد و البته روایات نیز آن را تأیید می کند، مثلاً ـ این روایت: «رسول خدا (ص)، حسنین (ع) را به دو سوره معوذتین، تعویذ می فرمود» . اما از آن جایی که اهل بیت (ع) و شخص شریف و ارجمند پیامبر اکرم (ص) اتصال دائم با عالم بالا دارند و قرآن ناطقند، لذا به هیچ عنوان سحر و جادو در آنها اثر ندارد. بلکه این سحر به سایر انسانها اثر دارد. اما اگر به دقت، دو روایتِ فوق الذکر را بررسی کنیم متوجه خواهیم شد که هر دو روایت اشاره به سحر و جادو دارند ولی در روایت دوم اشاره ای به بیماری نشده و اصلاً صراحتی بر تأثیر سحر بر پیامبر (ص) ندارد اما در روایت اول که کاشفِ از قول معصوم (ع) هم نمی باشد اثر سحر و بیماری پیامبر (ص) را تأیید کرده است، بنابراین یا باید عبارتِ «بیماری آن حضرت» را زائد دانست و یا روایت را مردود شمرد. (والله اعلم).

توجه: برای توضیح بیشتر به ذیل آیه: «وَ إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ ... » (۳) مراجعه شود.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۱۵، از رسول اکرم (ص):

فقر نزدیک است انسان را به کفر بکشاند و حسد نزدیک است که حاسد را بر مقدرات غالب گرداند. (این تعبیر کنایه از شدت تأثیر حسد است نه این که می تواند سبقت بگیرد چون حسد، خود از قضاء و قدر الهی است). و فرمود: آفتِ دین، حسد و تکبر است. و فرمود: مؤمن غبطه می خورد اما حسد ندارد، ولی منافق حسد می برد و غبطه نمی خورد. و فرمود: حسد ایمان را محو کند چنان که آتش، هیزم را محو نماید. و فرمود: حضرت عیسی (ع) با یکی از اصحاب به کنار آبی رسید و گفت: «باسم الله بصحهٔ و یقین منه» و از روی آب عبور کرد، آن مصاحب هم همان جمله را گفت و بر روی آب شروع به حرکت کرد. ناگهان عُجبی درونش را فرا گرفت که یک دفعه در آب فرو رفت، عیسی (ع) دستش را گرفت و او توبه کرد و به راه خود ادامه داد.

۱- بقره ۱۰۲

۲- قلم ۵۲ و ۵۱

۳- قلم۵۲ و ۵۱

۱۱۴ سوره ناس

۱۱۴ – سوره ناس (مردم) = مُعَوِّذَه (از عَوذ = یعنی پناه بردن است) = مُشَقْشقَه.

مدنی است و « ۶» آیه دارد.

خلاصه مطالب: «استعاذه» از دشمن.

توجه: بحثِ مفصلِ «استعاذه» در سوره ی حمد آمده است.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۱۷، از امام صادق (ع):

هر کس سوره ناس را هر شب در منزل خود قرائت کند از شر جن و وسواس ایمن باشد. و اگر این سوره را بنویسد و همراه طفل کند از آزار و اذیت اجنه محفوظ بماند.

در تفسیر جامع، ج ۷، ص ۶۱۷، از رسول خدا (ص):

اگر آن را بر دردی بخواند آن درد به اذن خدا ساکن شود و از برای قاری شفا است.

☼ مؤلف:

روایاتی این چنین، که در آنها ثواب و تأثیرِ قرائتِ سُوَر و آیات الهی آمده، مشروط بر آن است که اولاً: یقین به آن سوره و مطالبش داشته باشد. ثانیاً: به فرامین آن سوره عمل کند. پس اگر طبق روایتی معتبر عمل کرد و نتیجه نگرفت، باید خودش را سرزنش کند. و البته یک سری از روایاتْ هم جعلی است که معمولاً راویانِ اهلِ سنت به کرات آورده اند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱)

مَلِکِ النَّاسِ (۲)

إِلهِ النَّاسِ (۳)

مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ (۴)

الَّذی یُوَسْوِسُ فی صُدُورِ النَّاسِ (۵)

مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ (۶)

بگو: پناه می برم به پروردگار مردم (۱) به مالك و حاكم مردم (۲) به (خدا و) معبود مردم (۳) از شر وسوسه گر پنهانكار (۴) كه در درون سينه ی انسانها وسوسه می كند (۵) خواه از جن باشد يا از انسان (۶)

«وسواس» : مثل «وسوسه» مصدر است و به معنای نجوای آهسته در نفس است.

«خناس» : صيغه مبالغه از مصدر «خنوس» و به معنای اختفاء بعد از ظهور است.

«من الجنه والناس» : به استناد اين آيه شريفه، هر كسی كه وسوسه به گناه كند شيطان است، چه جن باشد يا انسان، همچنان كه می فرمايد: «شياطين انس و جن» (۱).

☼ نكته:

در سه آيه اول به ترتيب سه كلمه «رب، ملك و اله» ، آمده است. «رب و ملك» دو

۱- انعام ۱۱۲

صفت از صفات خدایتعالی است و «رب» به معنای پرورش دهنده و مربی است. و «ملک» به معنای مالک و سلطان است. و اما کلمه «اله» اسم جلاله است که جامع تمام صفات است و گستردگی مقام باری تعالی را در تمامی صفات می رساند. اما ترتیبی که در این آیات شریفه به کار رفته که ابتدا «رب» بعد «ملک» و بعد «اله» آمده شاید بدین خاطر است که «ربوبیتْ» نزدیکترین صفت خدایتعالی به انسانهاست و آن صفت پرورش و تعلیم است مثل پدری که با ترحمِ خاصی فرزندش را آموزش می دهد و بعد صفت «مالکیت» که همان قیومیت است مثل پادشاهی که تمام اعضای کشور را زیر پر و بال خود می گیرد. و در آخرْ «الوهیت» است که همان رابطه ی بندگی بین انسان و خداست و جامعِ تمام صفات است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۶۹، از مجمع، از رسول خدا (ص):

شیطان پوزه خود را بر قلب انسان می گذارد، اگر انسان به یاد خدا بیفتد او دور می شود و اما اگر خدا را از یاد ببرد دلش را می خورد. که این معنای «وسواس خناس» است.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۷۰، از رسول خدا (ص): هیچ مؤمنی نیست مگر آن که در قلبش دو گوش است از یک گوش فرشته بر او می خواند و از گوش دیگر وسواسِ خناس بر او می خواند. خدایتعالی به وسیله فرشته، او را تأیید می کند و این همان است که فرموده: «وَأَیدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» = «و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده» (۱).

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۷۹، چ۲، از امام صادق (ع):

ابلیس بر قلب و دل مسلط می شود و وقتی ذکرِ خدا در آن شود می گریزد لذا به خاطر همین است که به او خناس یعنی گریزنده می گویند.

در تفسیر المیزان، ج ۴۰، ص ۴۷۰، از امالی شیخ صدوق، از امام صادق (ع):

وقتی آیه: «وَ الَّذِینَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ ... » = « کسانی که وقتی کاری زشت مرتکب می شوند و یا به خود ستم می کنند به یاد خدا می افتند و از گناهان استغفار می کنند» (۲)، نازل شد، ابلیس به بالای کوهی در مکه رفت و

۱- مجادله ۲۲

۲- آل عمران ۱۳۵

شیاطین را جمع کرد و از آنها خواست تا اثر آن را خنثی کنند. «وسواس خناس» گفت: من به آنان وعده می دهم، آرزومندشان می کنم تا مرتکب خطا و گناه شوند، وقتی در گناه واقع شدند، استغفار را از یادشان می برم. شیطان از بین چند پیشنهاد از دیگر شیاطین، این پیشنهاد را پذیرفت و «وسواس خناس» را مأمور کرد تا روز قیامت.

در علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۷۹، از امام صادق (ع): ابلیس در آسمان دو رکعت نماز را ظرف هفت هزار سال بجا آورد و حق تعالی در مقابلِ عبادتش ثواب آن را اعطاء کرد به او آنچه اعطاء فرمود.

در نهج البلاغه، ص ۳۸۱، خطبه۱۹۲، چ۹، از حضرت علی (ع):

خداوند اگر اراده می کرد، آدم (ع) را از نوری که چشم ها را خیره کند و زیبایی اش که عقل ها را مبهوت سازد و عطر و پاکیزگی اش حس بویایی را تسخیر کند می آفرید، که اگر چنین می کرد، گردن ها در برابر آدم فروتنی می کردند و آزمایش فرشتگان برای سجده بر آدم (ع) آسان بود، اما خداوند مخلوقات خود را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش می کند، تا بد و خوب تمیز داده شود و تکبر و خودپسندی را از آنها بزداید، پس از ابلیس عبرت گیرید چرا که اعمال و کوششهایش را با تکبر از بین برد. او ۶ هزار سال عبادت کرد اما با ساعتی تکبر همه را نابود کرد.

☼ مؤلف:

در قول امام صادق (ع) به ۷ هزار سال و در قول مولای متقیان حضرت علی (ع) به ۶ هزار سال عبادتِ شیطان اشاره فرموده اند، که اگر روایت اول صحیح باشد شاید در جمع این دو روایت بتوان گفت: «شیطان هزار سال در زمین و در کنار اجنه مشغول عبادت بود که مورد الطفات حضرت حق تعالی قرار گرفت و به آسمان عروج کرد و آن جا در کنار فرشتگان ۶ هزار سال مشغول عبادت شد که جمع آن ۷ هزار سال به دست می آید و بعد از آن بود که تمرد کرد و رجیم شد و یا شاید هم ۶ هزار سال در زمین و هزار سال در آسمان عبادت کرد» (والله اعلم).

در عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۳۰۰، چ۱، از رسول خدا (ص):

کسی که آخر کلامش صلوات بر من و بر علی (ع) باشد وارد بهشت شود.

«الحمد لله رب العالمین»

ص :۶۷۸

عصمت مطلقه و ترک اولا

بسم الله الرحمن الرحیم

بحثی پیرامون آیاتی که در ظاهر «ترک اولا» را به ساحت مقدس حضرت رسول (ص) نسبت می دهند:

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که عده ای از مفسرین صرفاً به استناد ظاهر آیه و اینکه مخاطبِ وحی، شخص شریف رسول اکرم (ص) است و حتی در مواردی بر خلافِ ظاهرِ آیه، خواسته یا ناخواسته به قولِ خودشان «ترکِ اولا»، اما در حقیقت گاهاً گناه کبیره ای را به ساحتِ مقدسِ و مطهر آن مقام معصوم (ع) نسبت داده و البته روایاتی را هم در شأنِ نزولِ این آیات در این خصوص آورده اند که در مواقعی اصلاً با ظاهر آیه هم سنخیتی ندارند.

از جمله این آیات شریفه می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- سوره نساء آیات شریفه ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷: «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»=«از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی» (۱۰۵)، «وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ ...»=«از خداوند طلب آمرزش نما» (۱۰۶)، «وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ»=«از آنها که به خود خیانت کردند دفاع مکن» (۱۰۷).

در ذیل این آیات شریفه اکثر مفسرین روایتی بدین مضمون آورده اند: (العیاذ بالله) پیامبر اکرم (ص) اراده کرد به درخواست مردی دروغگو به نام «بنی ابیرق» عمل کرده و شخصِ بی گناهی را به اشتباه مجازات کند ولی این آیات نازل و مانع آن جناب شد.

۲- سوره مائده آیه ۶۷ (آیه تبلیغ): «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»=«ای رسول آن چه را از ناحیه پروردگارت نازل شده برسان و اگر نرسانی، اصلاً پیغام پروردگار را نرسانده ای و خدا تو را از شر مردم نگه می دارد».

در ذیل این آیه شریفه آورده اند: (العیاذ بالله) پیامبر اکرم (ص) از رساندن پیام خدا ترسید و آن را به تأخیر انداخت. و از آن جایی که «ترس» یک صفت رذیله است، عده ای از مفسرین برای کم رنگ جلوه دادن این صفت، به دست و پا افتاده اند که ترس حضرت رسول (ص) به خاطر خودش

نبوده بلکه به خاطر اسلام بوده است، غافل از آن که انجام ندادن دستور الهی آن هم توسط یک رسول، اکبرِ گناهان است که همچنان در این روایت باقی است.

۳- سوره توبه آیه ۴۳: «عَفَا الله عَنکَ لِمَ اذِنتَ لَهم ...»=«خداوند تو را بخشید چرا پیش از آن که راستگویان برایت مشخص شوند و دروغگویان را بشناسی به آنها اجازه دادی».

آورده اند: (العیاذ بالله) پیامبر (ص) بی اِذنِ خدا عده ای از منافقین را در جهاد معاف کرد.

۴- سوره توبه آیات ۸۰ تا ۸۵: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ...»

آورده اند: (العیاذ بالله) پیامبر (ص) برای منافقی استغفار کرد و بر جنازه اش نماز خواند و این در حالی بود که «عُمَر» او را از انجام این کار نهی کرده بود ولی پیامبر (ص) نصیحت «عُمَر» را نپذیرفت، تا آن که این آیات نازل شد و پیامبر (ص) را از انجام چنین اعمالِ (خلافی) بازداشت.

۵- سوره کهف آیات ۲۳ و ۲۴: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَلِکَ غَدًا»=«درباره هیچ چیز نگو که فردا چنین می کنم» (۲۳)، «إِلَّا أَنْ یشَاءَ اللَّهُ...»=«مگر آن که خدا بخواهد و...» (۲۴).

در ذیل این آیات شریفه آورده اند:

پیامبر (ص) در پاسخِ چهار سؤال از نمایندگان قریش فرمود: بروید فردا بیایید تا جوابتان را بدهم ولی «ان شاءَ الله» نگفت و به عبارتی سر از خود و العیاذ بالله غافل از یاد خدا این حرف را زد و خدا هم او را تنبیه کرد و ۴۰ روز وحی را از او قطع کرد، تا موردِ تمسخر قرار گیرد.

۶- سوره عبس آیات ۱ و ۲:

آورده اند: (العیاذ بالله) پیامبر (ص) بر روی یکی از مهمانانش که نابینا بود ترشرویی کرد.

۷- سوره احزاب آیات ۴ و ۳۶ تا ۴۰:

آورده اند: (العیاذ بالله) پیامبر اکرم (ص)، (بی اجازه و سرزده) وارد خانه «زید» شد که ناگهان چشمش به زینب، همسر زید افتاد که (عریان و) در حال حمام کردن است و العیاذ بالله عاشق زینب شد و با فکر این عشقِ حرام به منزلش برگشت و این باعث ازدواجش با زینب شد.

۸- سوره تغابن آیه ۱۵: آورده اند: (العیاذ بالله)، پیامبر اکرم (ص) بر روی منبر وقتی حَسَنِین

(امام حسن و امام حسین علیهما السلام) را می دید، مدهوش و از خود بی خود می شد.

۹- سوره علق:

آورده اند: (العیاذ بالله) وقتی که در غار حرا وحی بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد، خودش متوجه نشد که به رسالت رسیده است، تا این که راهبی یهودی او را متوجه ساخت.

۱۰- سوره نور آیه ۱۱ معروف به آیه «افک»:

آورده اند: (العیاذ بالله) وقتی تهمتِ زنا به «ماریه قبطیه» همسر پاکدامن حضرت رسول (ص) زدند، پیامبر (ص) بدونِ تحقیق، حضرت علی (ع) را مأمورِ کشتن آن غلام کرد. و آن حضرت وقتی خواست غلامِ بی گناه را به قتل برساند ناگهان لباسِ غلام کنار رفت و شرمگاهش هویدا شد و حضرت علی (ع) دید که او عقیم است و (مغمون و پشیمان) برگشت.

۱۱- سوره حجرات آیه ۶ معروف به آیه ی «تجسس خبر فسق»:

در ذیل این آیه علاوه بر روایتِ شرم آورِ فوق یک روایت دیگری هم آورده اند که: (العیاذ بالله) پیامبر (ص) بعد از شنیدن یک خبر فسق تصمیم به قتلِ عام مردمِ بی گناهِ بنی المصطلق می گیرد که خدایتعالی این آیه را می فرستد و پیامبر (ص) را از انجام این گناه باز می دارد. (متأسفانه یکی از مفسرینِ صاحب نام شیعه به جای رد کردن این روایت و در تأییدِ آن آورده است: (العیاذ بالله) اگر پیامبر (ص) این عمل را انجام می داد، «فاجعه و مصیبتِ دردناکی به بار می آمد»).

۱۲- (قصص ۵۶ و ۸۶ و ۸۸) ۱۳- (حج ۵۲) ۱۴- (فتح ۲) ۱۵- (تحریم ۱) ۱۶- (قیامت ۱۷ — ۱۹) و...

توجه: علاوه بر رسول اکرم (ص)، سایر انبیاء (ع) هم مورد اتهام قرار گرفته اند از جمله:

۱- در ذیل آیات ۵۶ و ۵۷ سوره مریم: در بعضی از تفاسیر به مقام ادریس (ع) تهمت زده اند.

۲- در ذیل آیه ۶۹ سوره احزاب: تهمتِ «برهنگی در بین قوم بنی اسرائیل» را به ساحت مقدس

حضرت موسی (ع) زده و بدتر از آن این است که این عمل را به خدای سبحان نسبت داده اند.

۳- در ذیل آیات ۲۱ تا ۲۵ سوره (ص): تهمتی به حضرت داوود (ع) زده اند که (العیاذ بالله) آن حضرت «اوریا» را در معرض کشتن قرار داد تا زنش را تصاحب کند. که البته این روایت شبیه

روایتی است که در آن، تصاحبِ زینبْ همسرِ زید را به حضرت رسول (ص) نسبت داده اند.

۴- در ذیل آیات ۳۱ تا ۳۳ سوره (ص): تهمتی به حضرت سلیمان (ع) زده اند که (العیاذ بالله) به خاطر اسبان، از یاد خدا غافل شد.

۵- در ذیل آیه ۴ سوره ممتحنه: به حضرت ابراهیم (ع) تهمت زده اند. و غیره ...

برای پاسخ به این روایات به نکات ذیل به دقت توجه فرمایید:

نکته اول: بعضی از عامه، پا را فراتر گذاشته و مقام قدسی حضرت حق تعالی جل جلاله را هم مورد اتهام قرار داده و تهمتهایی چون (العیاذ بالله)، بی عدالتی _ ظلم _ جسمانیت و غیره را به ساحت مقدس ِحضرت دوست زده اند. بد نیست در این جا روایتی که به ذهنم رسید برایتان نقل کنم: «روزی حضرت موسی (ع) رو به درگاه حق تعالی، عرضه داشت: بار پروردگارا! از تو می خواهم کاری کنی که مردم، پشتِ سرِ من حرف نزنند و مرا موردِ غیبت و تهمت و افترا قرار ندهند. حضرت حق تعالی در پاسخ فرمود: ای موسی! من که خدای تو و آفریننده مخلوقاتم، خود، موردِ اتهامِ مردمم تو که جای خود داری!!!».

نکته دوم: ممکن است عده ای به بحثی که شد ایراد بگیرند و بگویند: «در بیان روایات غلو شده است». در پاسخ به این گروه باید بگویم: این روایات به طرز عجیبی و با عباراتِ شیرین و کم عیب تری و گاهاً در مواردی با دستکاریِ یک روایتِ صحیح و متواتر، با اهدافِ مغرضانه ای بیان شده اند و واقعاً بطن و درونشانْ همان است که بیان شد و به عبارتی مصداقِ ضرب المثلِ «با پنبه سر بریدن» است. از خواننده ی محترم خواهشمندم برای درک بیشتر موضوع و رفعِ هر گونه شبهه به ذیل آیاتِ ذکر شده مراجعه کنید و عین روایات را با بیانی که داشتیم مقایسه نمایید.

نکته سوم: چرا باید این روایات در تفاسیر شیعه به چاپ برسد و در اکثر موارد نقدی بر آن ها نشود؟ برای جواب دادن به این سؤال لازم است ابتدا یکی از این روایات را به طور صحیح بررسی کنیم، مثلاً در ذیل آیه ۶ سوره حجرات اکثر و تقریباً همه مفسرین، روایتی بدین شرح آورده اند: «پیامبر (ص) ولید بن عقبه را برای گرفتن زکات به قبیله «بنی المصطلق» می فرستد

ولی او فکر می کند آن قبیله جهت کشتن او به پیشواز می آیند پس برگشته و به دروغ به پیامبر (ص) می گوید: آنها قصد ندارند زکات پرداخت کنند، پیامبر (ص) هم سخت خشمگین شده و تصمیم می گیرد که با آن قبیله جهاد کند». این بود خلاصه متن روایت مورد بحث که متأسفانه اکثر مفسرین شیعه و همه مفسرین سنی بدون هیچ توضیحی آن را در تفاسیرشان ذکر کرده اند.

اما واقعیت این روایت چیست؟

بله این که پیامبر (ص) ولید را جهت گرفتن زکات می فرستد و او هم به دروغ خبر فسق را بیان کرد، یک واقعیت تاریخی غیر قابل انکار است و اتفاقاً روایاتِ معتبر و به حد تواتر، آن را نقل کرده اند. پس این روایت تا آنجا که ولید خبر فسق را به پیامبر (ص) می گوید کاملاً صحیح بوده و اصلاً مشکلی ندارد. بحث ما در خصوص این جمله است: «پیامبر (ص) سخت خشمگین شد و تصمیم گرفت با آنها بجنگد». پر مسلم است که هر انسان مؤمن و معصوم شناس تحت هیچ شرایطی نمی پذیرد العیاذ بالله پیامبر (ص) با وجود داشتن علم غیب و عصمت مطلقه اش، به صِرفِ شنیدنِ یک خبر فسق آن هم از زبان ولید که سابقه اش مشخص است، عجولانه چنین تصمیمی بگیرد. بنابراین در برخورد با این جمله از روایت یا باید آن را رد کرد و یا این که آن را بدین صورت توجیه نمود: «همه می دانیم پیامبر (ص) در مسجد اقامت داشته و معمولاً اصحاب در اطرافش جمع می شدند، به خصوص وقتی «ولید» برگشتْ اکثرِ مسلمین جهت شنیدن ماجرا به مسجد آمدند، بنابراین وقتی ولید آن خبرِ فسق را به پیامبر (ص) داد، عده ای از مردمِ عجول و کج فهم، گاهاً منافق و یا جاهل، فوراً عصبانی شده و شروع به فریاد کرده که باید با این قبیله جهاد کنیم و از طرفی پیامبر (ص) چون می داند این خبر فسق است و نیز عکس العمل عجولانه ی این گروه را هم می شنود بدین خاطر بسیار مغمون و ناراحت و شاید عصبانی می شود».

بنابراین اگر خشم و اندوه و عصبانیتی هم از جانب رسول خد (ص) بوده، بدین خاطر می باشد، که البته این روشِ همیشگی آن بزرگورا بوده است که به خاطر گناهِ امتش غمگین شود. ممکن هم هست عده ای ناراحتی و غم رسول خدا (ص) را به صرفِ زکاتْ ندادنِ آن قبیله فرض

کرده باشند و این نقل در بین دهان ها بدین صورت پیچیده باشد تا به حد تواتر هم برسد. اما بندِ دوم این جمله که می گوید: «و تصمیم گرفت با آنها جهاد کند». این جمله هم ممکن است ناقص نقل شده باشد و واقعیت این باشد که: «وقتی رسول خدا (ص) این خبرِ فسق را می شنود و بعد هم عکس العمل عجولانه ی عده ای را می بیند به آنها تذکر می دهد که صبر کنید تا شخصِ دیگری که همان «خالد» باشد را جهت ارزیابی بیشتر بفرستیم و اگر او نیز تأیید کرد که این قبیله واقعاً قصد تمرد و ندادنِ زکات و جنگ دارند آن گاه با آنها جهاد کنیم».

اتفاقاً واقعیت هم همین است، چرا که رسول خدا (ص) «خالد» را می فرستد و او نیز بعد از مراجعت به آن قبیله، خبر اول را فسق شمرده و رد می کند. و نیز ظاهر آیه شریفه نیز این نظریه ما را تأیید می کند چرا که اگر العیاذ بالله پیامبر (ص) چنین تصمیمی می گرفت جا داشت در ابتدای آیه، جمله: «یا ایها الرسول» ذکر شود و نه «یا ایها الذین آمنوا»، و این «خطابِ به جمع»، می رساند که عده ای از مسلمین مرتکبِ خطا شده اند، نه العیاذ بالله حضرتِ رسول (ص).

خلاصه کلام: «چنین روایاتی که در ظاهر، عصمت حضرت رسول (ص) و یا انبیاء (ع) و یا اهل بیت (ع) و یا فرشتگان (ع) را زیر سؤال می برند یا باید به نحوی توجیه شوند که این خاصیت را از دست بدهند و یا باید رد شوند. مثلاً آن روایت که العیاذ بالله رسول اکرم (ص) حضرت علی (ع) را اجیر کرد تا غلام بی گناهی را به صرف یک تهمت بی اساس به قتل برساند اصلاً جای هیچ گونه توجیهی ندارد و تنها باید آن را به دیوار کوبید».

اما در پاسخ به این که چرا این روایات در تفاسیر شیعه آمده، می توان چند دلیل به شرحِ ذیل آورد:

۱- به خاطر تواتری که این روایات دارند و در اکثر تفاسیر گذشته هم به چشم می خورند.

۲- به دلیل این که شأن نزول آیه ای در ذیل آیه به چاپ برسد تا تفسیرِ مفصل تری به دست آید و این ممکن است صرفاً جهت بیانِ روایت باشد و اصلاً غرضی هم در بین نباشد.

۳- با توجه به این که رد کردن یک روایتِ متواتر و صحیح که کاشفِ از قول معصوم (ع) هم باشد، گناه و کفر محسوب می شود لذا ممکن است بدین خاطر جرأتِ رد کردن این روایات را

نداشته باشند، غافل از آن که اگر روایتی عصمتِ ائمه (ع) را زیر سؤال ببرد و هدفی جز دشمنی با اهل بیت (ع) نداشته باشد، باید هم رد شود و هم با بیانی منطقی دلایلِ رَدِ این روایت بیان شود.

۴- دلیل دیگری هم که می توان به آن اشاره کرد این است که عده ای از مفسرین اصلاً معتقدند اهل بیت (ع)، مخصوصاً حضرت رسول (ص) هم مثل سایرِ انبیاء دچار ترک اولا می شوند و لذا بدین باور چنین روایاتی را تأیید می کنند و البته به این اعمالی که در روایت بدان اشاره شده «ترک اولا» نسبت می دهند. غافل از آن که چشم چرانی و عاشقِ زن شوهردار شدن، یا تهمت زدن به یک شخص بی گناه، یا اجیر گرفتن برای قتل یک انسان بی گناه به صرف یک خبر فسق، یا سرپیچی از امر الهی در رساندنِ وحی، یا استغفار کردن و نماز خواندن بر میت یک کافر و منافق و امثال این، نه تنها «ترک اولا» نیست بلکه از گناهان کبیره به شمار می روند که حتی فکر ارتکابش هم برای انبیاء جرم و گناه است چه رسد به تن دادن به این اعمالِ پلید!!!

۵- بعضی هم معتقدند اهلِ بیت (ع)، عیناً شبیهِ سایر مؤمنین هستند. و شاید دلایل دیگری هم باشد که بهتر است از آن گروه از مفسرینی که این گونه روایات را قبول دارند پرسیده شود!!!

بد نیست لطیفه ای در این خصوص بگویم: «روزی شخصی خدمت یکی از علمای بزرگ رفت و از قول شخصِ دیگری یک مشتْ فحش و تهمت و افترا به آن عالِم زد، بعد از تمام شدن صحبتهایش، آن عالم رو به شخص کرد و گفت: «تو چقدر بی حیایی که تمام فحش ها را از زبان خودت به من گفتی ولی او چقدر با حیا بود که این حرفها را خودش به من نزد».

خدای تعالی در پاسخ به این گروه می فرماید: «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَينًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ، وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ»=«زیرا شما آن سخنان دروغ را از زبان یکدیگر تلقی کرده، حرفی به زبان می گویید که به آن علم ندارید و این کار را سهل و کوچک می پندارید در صورتی که نزد خدا گناهی بسیار بزرگ است، چرا به محض شنیدن این سخن نگفتید که هرگز ما را تکلم به این روا نیست، بار خدایا این بهتانِ بزرگ و تهمتِ محض است» (نور ۱۵و۱۶).

با این تفاسیر چرا باید یک مشت تهمت و افترا به اسم روایت، آن هم روایاتِ جعلی و دست خورده ی اسرائیلی، به لسان و قلم خودمـان در تفاسـیرمان بیاوریم، و مقام عصـمتِ اهلِ بیت (ع) و پیامبر اکرم (ص) را زیر سؤال ببریم، پیامبر عزیزی که خدایتعالی درباره اش می فرماید:

«لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَیهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»=«همانا رسولی از خودتان برای هدایت خلق آمد که از فرط محبت و نوع پروری، فقر و پریشانی و جهلِ شما، بر او سخت می آید و بر آسایش و نجات شما بسیار حریص و به مؤمنان رئوف و مهربان است، پس ای رسول هر گاه مردم مقام تو را نشناخته و از تو روی گردانیدند بگو خدا مرا کفایت است که جز او خدایی نیست، من بر او توکل کرده ام که رب عرش بزرگ است» (توبه ۱۲۸و۱۲۹).

نکته چهارم: روایاتی شنیع تر در تفاسیر عامه به وفور پیدا می شوند که علناً گناه کبیره ای را به ساحت مقدس رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) نسبت داده اند.

نکته پنجم: در این خصوص علمای شیعه دو دسته اند: ۱- عده ای معتقدند: اهل بیت (ع) مثل سایر انبیاء مرتکبِ «ترک اولا» می شوند مثلاً خوردن و خوابیدن برای آنها «ترک اولا» است.

۲- عده ای دیگر معتقدند: چهارده معصوم (ع) برتر از سایر انبیاء بوده و چشم بر هم زدنی از یاد خدا غافل نبوده اند و دچار «ترک اولا» هم نشده اند.

خدای تعالی در پاسخ به گروه اول می فرماید: «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ یأْکُلُ الطَّعَامَ وَیمْشِی فِی الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَیهِ مَلَکٌ فَیکُونَ مَعَهُ نَذِیرًا»=«و گفتند: چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟! چرا فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انذار کند» (فرقان۷)، و می فرماید: «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا یأْکُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا کَانُوا خَالِدِینَ»=«انبیاء را پیکرهایی که غذا نخورند قرار ندادیم! عمر جاویدان هم نداشتند» (انبیاء۸)، و می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَیأْکُلُونَ الطَّعَامَ وَیمْشُونَ فِی الْأَسْوَاقِ»=«ما هیچ یک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند» (فرقان۲۰).

آیا عبادت فقط در نماز و روزه خلاصه می شود؟! آیا اهل بیت (ع) بایستی مثل فرشتگان دائماً در حال نماز و سجده باشند که اگر آنی برای غذا خوردن و خوابیدن و غیره از ذکر نماز فارغ شوند، بر آنها گناه یا ترک اولا محسوب شود؟! چگونه است که حتی بعضی از انسانهای عادی در حین خوردن و خوابیدن و ازدواج به یاد خدا بوده و در حقیقت در عبادتند اما نباید اهل بیت (ع) در این موارد در عبادت و ذکر خدا باشند؟ در این خصوص رسول اکرم (ص) می فرماید: «چشمانم به خواب می رود اما قلبم بیدار است». و نیز آن عملِ با ارزش و گران قدر حضرت امیرالمؤمنین (ع) که در رکوعِ نماز، انگشترش را به فقیر عطا می فرماید، برترین عبادت است.

نکته ششم: در قرآن کریم آیات دیگری هم در تأیید عصمت حضرت رسول (ص) آمده است، از جمله: ۱- سوره احزاب آیه ۳۹: «الَّذِینَ یبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَیخْشَوْنَهُ وَلَا یخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»=«رسولان از خدا می ترسند و از غیرِ خدا نمی ترسند» {این آیه شریفه، آن روایت را «رَد» می کند که نسبتِ ترس به ساحتِ مقدسِ حضرت رسول (ص) می دهد}.

۲- سوره حج آیه ۱۵: «مَنْ كَانَ یظُنُّ أَنْ لَنْ ینْصُرَهُ اللَّهُ...»=«آن کس که پندارد خدا در دنیا و آخرت رسولش را یاری نمی کند پس طنابی در آسمان آویزد و بر گردن افکند».

۳- سوره ابراهیم آیه ۴۷: «فَلا تَحسَبَنَّ الله مُخلِفَ وَ عدِهِ رُسُلَه»=«هرگز مپندار که خدا وعده رسولانش را خلاف کند».{این آیه، آن روایتِ خلفِ وعده ی پیامبر (ص) را رد می کند}.

۴- سوره ضحی آیه ۳: «خدای تو هرگز تو را ترک نگفته و بر تو خشم نگرفته است».

۵- سوره انشراح آیه ۳: «بار سنگین گناه را از تو دور داشتیم».

۶- سوره زخرف آیه ۴۳ و یس آیه ۴: «ای رسول تو به راه راست و مستقیم حق هستی».

۷- سوره نجم آیه ۳: «پیامبر هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخنش وحی است».

۸- آیه تطهیر و آیاتی مشابه از این قبیل ...

خلاصه این که همه این آیاتِ شریفه به صراحت، عصمت مطلقه ی حضرت رسول (ص) را اثبات می کنند. حال اگر آن آیاتی که در ظاهر خطابی تند به حضرت رسول (ص) دارند را هم به

دقت بررسی کنیم، اصلاً صراحتی در ترک اولی ندارند، این که در آیه ای آمده است: «از خائنان دفاع مکن» و یا «استغفار کن» و یا «ان شاء الله بگو» و غیره اصلاً دلیلی بر خطا نیست چرا که:

اولاً: خدایتعالی آیاتِ قرآن را بر همه انسان ها نازل فرموده و ظاهرِ خطابِ آیات به رسول خدا (ص) است اما منظور، تمام بشریت است و به قول و فرمایش گرانبهای امام صادق (ع) مصداق این ضرب المثل است که «به در می گویم، دیوار، تو بشنو» است، همچنین در بین ما انسانها نیز گاهاً پدر و مادر یا معلمی به تمام بچه ها خطاب و پند می دهند که اعمال بد انجام ندهند حال ممکن است اصلاً آن بچه ها خطایی هم نکرده باشند یا این که عده ای از آنها خطاکار باشند، ولی خطاب به همه آنهاست و صد البته این نصیحتْ دلیلی بر خطای عده ی بی گناه نیست.

ثانیاً: حتی اگر هم این خطاب به رسول اکرم (ص) باشد، باز هم این آیاتِ شریفه صرفاً پند و اندرزی است از جانب خدایتعالی به رسول ارجمندش، نه این که العیاذ بالله خطایی در کار باشد.

ثالثاً: آیات الهی یکدیگر را تفسیر می کنند و به صرفِ ظاهرِ یک آیه، آن هم با معنای متشابه نمی توان نظری قطعی صادر کرد، مثلاً به صرف این آیه شریفه که می فرماید: «ید الله فوق ایدیهم» نباید به غلط تصور کرد و فوراً تفسیر به رأی نمود که العیاذ بالله، خدایتعالی دست دارد و جسمانیت را به ساحتِ مقدس حضرت حق تعالی نسبت داد. لذا این چنین آیات متشابهی که معنای دو گانه دارند را باید به آیات محکمش (دسته دوم) برگرداند و تفسیر نمود، همچنان که می فرماید: «هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ...»=«اوست خدایی که قرآن را به تو فرستاد که برخی از آن کتاب، آیاتِ محکم است که آنها اصل و مرجعِ دیگر آیاتِ کتاب خواهد بود و برخی دیگر آیاتی است متشابه تا آن که گروهی که در دلشان میل به باطل است از پی متشابه رفته به تأویل کردن آن در دین راهِ شبهه و فتنه گری پدید آورند ... » (آل عمران ۷).

«جای بسی تأسف است که عده ای بخواهند آیاتی که صراحتْ در عصمتِ مطلقه ی حضرت رسول (ص) دارند را نادیده بگیرند و دنبال متشابهاتی بروند که اصلاً دلالتی بر ترک اولا هم ندارند و در دینْ شبهه و فتنه گری پدید آورند».

ص :۶۸۸

نکته هفتم: علاوه بر این که آیاتِ مورد بحث، هیچ گونه صراحتی بر ترک اولایِ حضرت رسول (ص) ندارند که حتی روایاتِ مطرح شده نیز اصلاً سنخیتی با شأن نزول این آیات ندارند مثلاً: بیانِ «ان شاء الله» چه ربطی با ۴۰ روز قطع وحی دارد. و یا مخاطب قرار دادن گروه مؤمنین «یا ایها الذین آمنوا» به این که در خصوص خبر فسق تجسس کنند چه ارتباطی العیاذ بالله با اجیر کردن حضرت علی (ع) بر قتل یک غلامِ بی گناه دارد و ...

نکته هشتم: به استناد دو آیه شریفه: ۱- طه آیه ۱۱۴: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضى إِلَيْكَ وَحْيُهُ»=«قبل از آن که وحی بر تو تمام شود درباره قرآن عجله مکن». ۲- قیامت آیه ۱۶: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»=«با عجله زبان به قرائت قرآن مگشا». قرآن کریم دو بار بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است: یک بار به صورت کامل و دفعتاً و بار دیگر هم به صورت تدریجی و در طی ۲۳ سال. حال با این وجود چگونه می توان آن روایاتی را پذیرفت که العیاذ بالله نسبتِ جهل به ساحت مقدس حضرت رسول (ص) قبل از نزول آیات مورد بحث داده اند؟!!!

نکته نهم: خدایتعالی در سوره نجم که اشاره به معراج رسول خدا (ص) دارد می فرماید: «ثم دَنى فَتَدلى (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (۹) فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى (۱۰) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (۱۱) ... مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (۱۷) ...»=«پس رتبه اش به خدا نزدیک و نزدیک تر شد (۸) به آن نزدیکی که بیش از دو کمان و یا کمتر فاصله نماند (۹) در آن جا بود که خدایتعالی به بنده خود محمد (ص) وحی (بدون واسطه) کرد، آن چه را که کرد (۱۰) قلب پیامبر (ص) آن چه که دیده بود صادق بود (۱۱) ... چشم پیامبر (ص) نه به کجی گراییده بود و نه در دیدن طغیان کرده بود تا در نتیجه چیزی را دیده باشد که حقیقت نداشته باشد (۱۷) ...».

به استناد این آیاتِ شریفه، خدایتعالی بدون هیچ واسطه ای با رسول ارجمندش تکلم فرمود و حتی جبرئیل (ع) هم ظرفیت و لیاقتِ همراهی او را نداشت. پس این که در طی ۲۳ سال جبرئیل (ع) بر پیامبر (ص) نازل می شد و قرآن را بر آن حضرت قرائت می کرد نباید این توهم را ایجاد کند که پیامبر (ص) العیاذ بالله نیاز به یک واسطه دارد و یا قبل از وحی، جاهل بوده و یا اینکه

جبرئیل معلم و اعلم بر او باشد، بلکه این ظاهرِ قضیه است و اما باطنِ قضیه آن است که حضرت رسول (ص) بدون واسطه و مستقیماً و دائماً در ارتباطِ مستقیم با حضرت حق تعالی بوده و خواهد بود و حتی لحظه و آنی هم این ارتباط قطع نشده است. که البته این ارتباط در خصوصِ اهل بیت (ع) هم مصداق دارد. چگونه می شود جبرئیلی که بی اذنِ اهل بیت (ع) به بیتِ مطهرشان ورود نکرده و نمی کند از آنها برتر باشد! اتفاقاً برعکس، این جبرئیل و ملائکه اند که مفتخر به هم صحبتی با اهل بیت (ع) بوده اند، چرا که آن مقاماتِ «عالین»، معلم و استاد فرشتگان بوده اند.

با این اوصاف ممکن است سؤال شود: «اهل بیت (چهارده معصوم) (ع) واقعاً چه کسانی هستند؟»

یکی از غلامانِ آقا و مولایم اما حسین (ع) به آن حضرت (ع) عرض کرد: «سرورم! شما واقعاً چه هستید؟ امام حسین (ع) فرمود: «وقتی خدایتعالی ما را خلق فرمود، مخلوقی در عالَم وجود نداشت، و بعد از آنکه فرشتگان را خلق فرمود آنها می دانستند خدا کیست، اما نمی دانستند با چه الفاظی و چگونه خدایتعالی را عبادت کنند و ما اهل بیت (ع) آنها را آموزش دادیم ...»

به استناد روایاتِ زیادی از معصومین (ع)، خدایتعالی اولین مخلوقاتی را که در عالم هستی خلق فرمود؛ ارواح مقدس و منور چهارده معصوم (ع) بود و بعد از خلقتِ بقیه ی عالم از جمله فرشتگان و آسمانها و زمین، از همان ابتدای خلقت این مقاماتِ «عالین» و این چهارده نورِ مقدس و منور را به عنوان خلیفه و واسطه و نماینده ی خود با سایر مخلوقات تعیین و منصوب فرمود و این بزرگواران را به عنوان واسطه ی فیض الهی و راه های قرب به سوی خود تعیین فرمود. خدایتعالی آن چه از علوم مکنونِ خود و آن مقدار که در حد نیاز اهل بیت (ع) بود در اختیارشان قرار داد و البته به صورت طولی و نه عرضی. بنابراین وجود اهل بیت (ع) به عنوان نماینده و راهبران و خلفای الهی بر تمام عالم هستی، از همان ابتدای خلقت نمایان بوده و تمام موجودات (به جز اکثریت جن و انس) آنها را تعظیم و تکریم می نموده اند.

و هنگامی که خدایتعالی می فرماید که می خواهد خلیفه ای بر روی زمین قرار دهد، در حقیقت منظورش از خلیفه همان اهل بیت (ع) بود که سایر انبیاء تنها واسطه ای بودند جهت

رسانـدن این مسـند به دست خـاتم انبیاء (ص) که در یک دوره زمانی می بایست به صورت جسـمانی و بشـری خاکی بر روی زمین زیست کنـد و بعـد از او نیز اهـل بیت (ع)، خلفـای واقعی بر روی زمین هسـتند. و بـا روشن شـدن این مطلب بود که همه فرشتگان به احترام اهـل بیت (ع) و به امر الهی بر آدم سـجده کردنـد (برای توضـیح بیشتر به ذیل آیات ۳۰ تا ۳۷ بقره مراجعه شود).

چهـارده معصوم (ع) می بـایست در یک دوره ای از ادوار، به شـکل انسانی خاکی و صـرفاً جهت راهبری و هـدایت بشـر پا به عرصه خاکی بگذارند و نه اینکه خودشان به کمال برسـند چرا که خود در حدِ اَکملِ کمالند. مقام عصمت و طهارت اهل بیت (ع) کجا و زمین خاکی کجا!!!

این است که حضرت علی (ع) می فرماید: من به راههای آسمانی آشناتر از راه های زمینی هستم. و یا حضرت رسول (ص) در مدحِ حضرت علی (ع) می فرماید: «یا علی! اگر نبود ترس از این که مانند عیسی خدایت بنامند، چنان از فضایلت می گفتم که خـاک پـایت را به تـبرک ببرنـد». که البته این موضـوع شامـل همه چهـارده معصوم (ع) می شود. قلم و لسـان، از اداِی عظمت چهارده معصوم (ع) قاصرند، صرفاً به گوشه ی کوچکی از حقایقِ اهل بیت (ع) اشاره شد.

خلاصه مطلب: اهل بیتِ عترت و طهارت (ع) به طور مستمر و مداوم با ذات اقدس حضرت حق تعالی از ابتدای خلقت و بدون هیـچ واسـطه ای در ارتبـاط بوده و هسـتند و لـذا هیـچ موردی از خطا یا فراغت یا فکر ترک اولا را نمی توان به آن بزرگواران نسبت داد.

نکته دهم: بعـد از بحث هـایی که در خصوص چهارده معصوم (ع) شـد ممکن است عـده ای اشـکال کننـد که مثلاً اگر پیامبر (ص) نسـبت به فسق و دروغگویی «ولید بن عقبه» اطلاع داشت پس چرا او را به عنوان نماینده خویش فرستاد؟ و یا چرا ابوبکر را برای قرائت سوره برائت فرستاد و بعد او را به امر الهی برگرداند و حضرت علی (ع) را فرستاد؟ و یا مواردی از این قبیل...

در پاسخ به این سؤال باید گفت: اولاً: پیامبر (ص) هر گاه تصمیمی می گرفت با سایرین مشورت می کرد. ثانیاً: همان طور که گفتیم به استناد آیات الهی حضرت رسول (ص) کلامی جز کلام خدا و تصمیمی جز اجرای امر الهی نگرفته است و اگر «ولید بن عقبه» را معرفی فرمود به امر الهی بود

چرا که همه می داننـد آیه ۶ سوره حجرات بر فاسـد بودن «ولیـد بن عقبه» دلالت دارد. و نیز همه می دانیم که ولید از دشـمنان سرسـخت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. و با وجود فسق علنیش مورد توجه آن سه نفر و معاویه بود، تا جایی که او را والی شهر کوفه کردنـد و حتی در زمان عثمان یک بار در حالتِ مستی، نماز صبح را چهار رکعت خواند و حضـرت علی (ع) او را حـد زد. لذا یکی از دلایلی که رسول خدا (ص) ولید را به عنوان نماینده فرسـتاد این بود تا آیه «تجسـس از خبرِ فسق» در شأن او نازل شود و همه بداننـد که او فاسق است و نیز اتمام حجتی باشـد بر اینکه هر کس هم از او طرفداری کند مخالف امر الهی عمل کرده و او نیز فاسق است. و این عمل در حقیقت برای مشـخص شدن حق از باطل است و به عبارتی تأییدِ حقانیت ولایت و خلافـت حضـرت علی (ع) است. و یـا این که ابوبکر را برای قرائت سوره توبه فرسـتاد به امر الهی بود تا بـدین طریق به مردم بفهمانـد که هر کسـی لیاقتِ جانشـینی پیامبر اکرم (ص) را ندارد و نیز جانشـینی پیامبر (ص) تنها از جانب خدایتعالی مشـخص می شود و با این عمل نشان داد که بعد از او جانشـینی و امامتْ تنها و تنها بر عهده حضـرت علی (ع) است، و اتمام حجتی بود برای کسانی که بعد از او خلافِ امر الهی عمل نموده و مولایِ متقیان علی (ع) را خانه نشین کردند...

چند روایت در توصیف اهل بیت (ع) از لسانِ مبارک اهلِ بیت (ع):

در جامع، ج۵، ص۱۱۸، از ابن بابویه، از حضـرت موسی بن جعفر (ع): خدایتعالی نور محمد (ص) را از نورِ جلالت خود پدید آورد، همـان نوری که چون موسـی بن عمران تقاضـای دیـدار نمود، بر او تجلی کرد. اول آن نور را دو بخش فرمود، از شـطر اول محمد (ص) و از شطر دیگر، علی بن ابیطالب (ع) را بیافرید. محمد (ص) و علی (ع) اگر چه در ظاهر بشرند ولی در باطن لاهوتی هسـتند. اما برای آنکه خلق قـدرت دیـدارشان را داشـته باشـند، به صورت ناسوتی ظاهر و جلوه گر شدند. خداوند می فرمایـد: «وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا ...»=«و اگر او (پیامبر ص) را فرشـته ای قرار می دادیم، حتماً وی را بصورت انسانی در می آوردیم؛ (باز به پندار آنان،) کار را بر آنها مشـتبه می ساختیم؛ همان طور که آنها کار را بر دیگران مشـتبه می سازند!» (انعام ۹). از نور محمد (ص) نور دخترش فاطمه (س) را

اقتباس فرمود، از نور فاطمه (س) و علی (ع) نور حسن و حسین و ائمه (ع) را اقتباس فرمود. تمام این معصومین، از آن نور آفریده شده اند و پیوسته از صُلب و رحمی پاک به صلب و رحمی پاکیزه منتقل گردیده اند. و مانند سایر مردم از ماء مَهین و نطفه گندیده خلق نشده اند، بلکه نورهایی بودند که از اصلاب طاهرین به ارحام مطهرات انتقال یافته اند. آنها قائم مقام و خلیفه پروردگار در نزد خلق هستند. حقیقت ائمه (ع) درک نشود و کیفیت حقیقت ایشان هرگز شناخته نشود. پروردگار به واسطه ایشان، قدرت و توانایی خود را ظاهر کرده است و آنها آیات و معجزات پروردگارند و به سبب آنها، خود را به خلق شناساند و به وسیله اینان، اوامرِ پروردگارْ اطاعت می شود. چنانچه ائمه (ع) نبودند، مردم نمی دانستند چگونه خدا را ستایش کنند.

در نهج البلاغه، ص۳۸۱، خطبه۱۹۲: خداوند اگر اراده می کرد، آدم (ع) را از نوری که چشم ها را خیره کند، و زیبایی اش که عقل ها را مبهوت سازد، و عطر و پاکیزگی اش حس بویایی را تسخیر کند می آفرید، که اگر چنین می کرد، گردن ها در برابر آدم فروتنی می کردند، و آزمایش فرشتگان برای سجده بر آدم (ع) آسان بود، اما خداوند مخلوقات خود را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش می کند، تا بد و خوب تمیز داده شود و تکبر و خودپسندی را از آنها بزداید...

در جامع، ج۶، ص۳۰۳، از جابر، از رسول خدا (ص): ما پیغمبران با هم برادریم و من افضل آنها هستم. و محبوب ترین برادرانم علی (ع) است. و او افضل بر تمام پیغمبران است. هر کس گمان کند که پیغمبران برتر و افضل هستند، مرا پست تر از پیغمبران قرار داده و بر اثر این عقیده، کافر شده است. من علی (ع) را به برادری نگرفتم جز آن که دانستم افضل از جمیع پیغمبران است.

در جامع، ج۶، ص۴۷، از ابن بابویه: شخصی معنی آیه «ام کنت من العالین» (ص ۷۵) را از پیامبر (ص) سؤال کرده عرض کرد: عالین و بلندمرتبانی که از فرشتگان بالاترند، چه کسانی هستند؟ پیامبر (ص) فرمود: من و علی (ع) و فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) هستیم که دو هزار سال پیش از آدم در سرادق عرش پروردگار، مشغول تسبیح خدا بودیم و فرشتگان، پروردگار را به توسط و وسیله تسبیحِ ما، تسبیح می نمودند. چون آدم آفریده شد، فرشتگان به سجده کردن آدم

امر شدند مگر برای خاطر ما. ما راه خدا هستیم، به واسطه ما مردم هدایت می شوند...

در کتاب اسرار آل محمد (ع)، ص۵۵۳ و۵۵۴، از پیامبر اکرم (ص): اگر به خاطر نبوت من و ولایت علی (ع) نبود، آدم (ع) خلق نشده و توبه اش پذیرش نمی شد، و ملکوت آسمانها و زمین به ابراهیم (ع) نشان داده نمی شد، و خداوند او را خلیلش نمی کرد، و با موسی (ع) سخن نمی گفت و عیسی (ع) را به عنوان آیتش بر جهانیان معرفی نمی کرد، و هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر به معرفت ما، و هیچ مخلوقی اهلیت پیدا نکرد مگر با بندگی خدا و اقرار به (ولایتِ) علی (ع) ...

در خصال، ج۲، ص۴۹۱، چ۲، از پیامبر اکرم (ص): (خلاصه روایت): ۴ (یا۲) هزار سال پیش از آن که خداوند متعال آدم (ع) را بیافریند، من و علی (ع) در پیشگاهِ خدای تعالی یک نور بودیم ...

لطیفه ای مستدل: در پایانِ این بحث و این کتابِ تفسیر باز هم ممکن است کسانی باشند که به هیچ عنوان زیر بار نرفته و بگویند: «همه ی آن روایات کاملاً صحیح هستند و حضرت محمد (ص) دقیقاً مرتکب آن اعمال شده است».

در پاسخ به این گروهِ لجوج با تأسی به قرآنِ کریم و استدلالی شیوا و شیرین از مولا و سرورم حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (ع) باید بگویم: آن محمدی که شما معتقدید دارای صفاتی رذیله چون: «چشم چران و ناموس دزد، بداخلاق و تندخو، عبوس در برابر فقرا، ترسو، جاهل، عجول، تمرد از اجرای فرامین الهی، حامی ظلم و ظالم، مدهوش و از خود بی خود و ... است»، «ما از چنین محمدی بیزاریم»، و او را پیامبرمان نمی دانیم بلکه حضرت محمد (ص) که به عنوان خاتم الانبیا (ص) در قرآن کریم معرفی شده است آن محمد (ص) است که هرگز گناه و ترک اولایی مرتکب نشده است. و حال که شما زیر بار این همه دلیل محکم نمی روید پس آن پیامبرِ ساختگی تان برای خودتان و پیامبرِ عزیزمان برای خودمان، همچنان که در سوره مبارکه کافرون می فرماید: «قُلْ یا أَیهَا الْکافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ... لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِی دِینِ»=«بگو: ای کافران! آنچه را شما می پرستید من نمی پرستم! و نه شما آنچه را من می پرستم، می پرستید ... (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم!» ...

و اما این استدلالِ بنده ی حقیر برگرفته از روایت ارزشمندِ ذیل و سوره کافرون است:

در تفسیر المیزان، ج۳۸، ص۱۶۳، از عیون اخبار الرضا آورده است:

ابوقره دوست جاثلیق خدمت امام رضا (ع) عرض کرد: چه می فرمایی درباره فرقه ای که ادعایی کرده اند و فرقه ای دیگر که همه عادلند، به نفع آنها شهادت دادند. فرمود: چنین ادعایی پذیرفته است. آن گاه گفت: چه می گویی درباره فرقه ای دیگر که ادعایی می کند و فرقه های دیگر به نفع آنها شهادت نمی دهند؟ فرمود: دعویشان پذیرفته نیست. آن گاه گفت: ما مسیحیان ادعا داریم که عیسی روح الله و کلمه اوست، مسلمانان هم دعوی ما را پذیرفتند، از سوی دیگر مسلمانان ادعا کردند: محمد (ص) پیغمبر است و ما پیرو آنان نشدیم. بنابراین کیش مسیحیت را هر دو قبول داریم و اسلام را یکی از ما. و آن دینی که مورد اتفاق هر دو است بهتر است. امام رضا (ع) پرسید: نام تو چیست؟ عرضه داشت: یوحنا. فرمود: ای یوحنا! ما مسلمانان که عیسی را روح الله و کلمه خدا می دانیم هر عیسی نامی را به این سمت نمی شناسیم، آن عیسایی را به این عنوان قبول داریم که به نبوت محمد (ص) ایمان داشته و به آمدنش بشارت داده و درباره ی شخص خودش هم اعتراف کرده که بنده خدا و مربوب او است حال اگر عیسایی که به نظر تو روح الله و کلمه اوست، آن عیسایی نیست که به محمد (ص) ایمان داشته و به آمدنش بشارت داده باشد، «ما از چنین عیسایی بیزاریم»، دیگر هر دو طایفه بر یک کیش اتفاق نداریم.

در پایان، حمد و ستایش می کنم «حضرت حق تعالی جل جلاله» را که به بنده ی حقیر توفیقِ نوشتنِ این تفسیر را عنایت فرمود و از ذاتِ اقدسِ بی همتا، تمنا دارم که ما را حبیبِ خویش و اهل بیت (ع)، و خودْ و آلَ الله (ع) را حبیبِ ما قرار دهد، چرا که در دنیا و آخرت هیچ چیز خوش تر از حب و قربِ خدایتعالی و اهل بیت (ع) نیست (ان شاء الله).

«الحمد لله رب العالمین والصلاه والسلام علی سیدنا محمد وآله الطاهرین»

ص :۶۹۵

منابع

بسمه تعالی

۱- «قرآن کریم و کشف الآیات». (معنای آیات تفسیری برگرفته از تفسیر المیزان است. و معنای بقیه آیات از ترجمه آیت الله مکارم شیرازی است. و معنای لغات نیز از تفسیر المیزان می باشد).

۲- تفسیر ۴۰ جلدی «المیزان»، اثر علامه سید محمد حسین طباطبایی، چاپ دوم.

۳- «بیان»، اثر آیت الله سید ابوالقاسم خویی، چاپ اول.

۴- تفسیر۶ جلدی «صافی»، اثر محمد محسن فیض کاشانی، چاپ سوم.

۵- «تاریخ انبیا»، اثر سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ هشتم.

۶- «اسرار آل محمد (ع)»، اثرسلیم بن قیس هلالی، به ترجمه اسماعیل انصاری، چاپ سوم.

۷- «بسمله»، اثر علی اسماعیل پور، انتشارات مفید، چاپ اول.

۸- «برکرانه عصمت»، اثر علی اصغر ظهیری، چاپ اول.

۹- تفسیر۷ جلدی «جامع»، اثر آیت الله ابراهیم بروجردی، چاپ هفتم.

۱۰- تفسیر۶ جلدی «جوامع الجامع»، اثر آقای طبرسی، چاپ اول.

۱۱- تفسیر «کاشف»، اثر آقای جواد مغنیه، چاپ اول.

۱۲- تفسیر «نمونه»، اثر آیت الله مکارم شیرازی، چاپ شانزدهم.

۱۳- «موعود نامه»، اثر مجتبی تونه ای چاپ دهم.

۱۴- «ارشاد» شیخ مفید، به ترجمه آقای سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ اول، (دوجلدی).

۱۵- «حلیه المتقین»، اثر علامه محمد باقر مجلسی، چاپ اول.

۱۶- «نهج البلاغه»، ترجمه محمد دشتی، چاپ نهم.

۱۷- «مجمع المعارف و مخزن العوارف»، اثر محمد شفیع صالح، چاپ اول.

۱۸- «لُهُوف» سید بن طاووس، چاپ نهم، ویرایش سوم.

۱۹- «امالی» شیخ صدوق، ترجمه کریم فیضی، چاپ دوم.

۲۰- تفسیر «نور»، اثر حجت الاسلام محسن قرائتی، چاپ نهم.

۲۱- «خصال» شیخ صدوق (ابن بابویه= ابو محمد بن بابویه قمی)، چاپ دوم، (دوجلدی).

۲۲- «اصول کافی» ثقه الاسلام کلینی، به ترجمه سید جواد مصطفوی، چاپ اول، (چهار جلدی).

۲۳- «سفینه البحار» شیخ عباس قمی، به ترجمه شیخ محمد باقر ساعدی، چاپ اول، (دو جلدی).

۲۴- «علل الشرایع» شیخ صدوق، به ترجمه سید محمد جواد ذهنی تهرانی، چاپ دوم، (دو جلدی).

۲۵- «عیون اخبار الرضا» شیخ صدوق، به ترجمه محمد تقی اصفهانی، چاپ اول، (دو جلدی).

۲۶- «برگزیده الغدیر» علامه امینی، به ترجمه محمد حسن شفیعی شاهرودی، چاپ سوم، (تک جلدی).

۲۷- «اسرار توحید» شیخ صدوق، چاپ اول.

۲۸- «کلیات احادیث قدسی» شیخ حرِّ عاملی، به ترجمه کریم فیضی، چاپ دوم.

ص :۶۹۶

۲۹- «غُرَرُالحِكَمْ و دُرَرُالكلم»، ترجمه محمد علی انصاری، چاپ اول، (دو جلدی).

۳۰- «تاریخ یعقوبی» ابن واضح یعقوبی، ج۲.

۳۱- «تلخیص التهمید» آیت الله محمد هادی معرفت، ج۱.

۳۲- «اسباب نزول» بهامش الجلالیین سیوطی، ج۲.

۳۳- «اتقان» جلال الدین سیوطی.

۳۴- «بحارالانوار» علامه مجلسی، ج۲و۱۴و۲۲و۲۳و۴۴و۵۲و۵۹و۶۷و۷۵و۸۰و۸۵و۸۶و۸۹و۹۲...

۳۵- «مسند احمد» احمد بن حنبل.

۳۶- «تفسیر برهان» سید هاشم بحرانی، ج۱.

۳۷- «اسباب نزول» علی بن واحدی نیشابوری.

۳۸- «البرهان فی علوم القرآن» بدر الدین عبدالله زرکشی، نشر دارالمعرفه، ج۱.

۳۹- «تفسیر القرآن الکریم» محمد بن ابراهیم صدر الدین الشیرازی، انتشارات بیدار، ج۱.

۴۰- «علوم قرآن» آیت الله محمد هادی معرفت.

۴۱- «تاریخ قرآن» محمود رامیار.

۴۲- «تاریخ قرآن» محمد باقر حجتی.

۴۳- «قاموس الرجال» حاج محمد تقی شوشتری.

۴۴- «تاریخ قرآن» آیت الله محمد هادی معرفت.

۴۵- «تأسیس الشیعه» سید حسن صدر.

۴۶- «لمحات الانوار» محمد بن عبدالواحد بن ابراهیم.

۴۷- «اسد الغابه فی معرفه الصحابه» کتابی از ابوالحسن علی بن ابی الکرم محمد شیبانی موصلی جزری ملقب به عزالدین و معروف به ابن اثیر، در علم رجال شامل زندگی نامه ۷۵۰۰ یا ۷۷۰۳ نفر از یاران پیامبر اکرم (ص) است.

۴۸- «قصص الانبیا» محمد محمدی اشتهاردی.

۴۹- «صحیح من سیره النبی صلی الله علیه وآله»، ج۲.

۵۰- «سوگنامه کربلا» (ترجمه لهوف) سید بن طاووس، چ۳، قم چاپ قلم، انتشارات مؤمنین، مترجم طاهر دزفولی.

۵۱- «سوگنامه آل محمد (ص)» محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات ناصر.

۵۲- «اعلام الوری» شیخ طبرسی، ج۱.

۵۳- «بنات النبی (ص) ام ربائبه؟» علامه جعفر مرتضی.

۵۴- «تاریخنامه طبری» ابوعلی بلعمی، ج۲.

۵۵- «وسائل الشیعه» شیخ محمد بن حسن بن حر عاملی، ج۱۱.

۵۶- «تاریخ قرآن» ابو عبد الله زنجانی.

۵۷- «تفسیر عیاشی» ابونصر محمد بن مسعود عیاشی، ج۱.

۵۸- «تفسیر آسان» آیت اللّه شیخ محمد جواد نجفی.

۵۹- «مستدرک الوسائل» نوری، ج۴.

۶۰- «تفسیر تسنیم» آیت الله جوادی آملی، ج۱.

۶۱- «هزار و یک نکته» آیت الله حسن زاده آملی.

۶۲- «تفسیر روضه الجنان و روح الجنان» ابوالفتوح رازی.

۶۳- «کنزالعمال فی سنن الأقوال و الأفعال» علاء الدین علی بن عبد الملک.

۶۴- «در تفسیر فاتحه الکتاب»، علامه امینی (با تعلیق و تصحیح آشتیانی).

۶۵- «کتاب آیه شریفه بسمله، در فرهنگ اسلامی».

۶۶- «داستان هایی از زندگی علما».

۶۷- «کشف الاسرار» امام خمینی (ره).

۶۸- «کتاب حکایت و حکمت» حسین دیلمی.

۶۹- «اسرار و فواید بسم الله».

۷۰- «رسائل التوحیدیه» علامه طباطبایی، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۴۱۹ق.

۷۱- «لسان العرب» ابن منظور محمد بن مکرم؛ بیروت، دارالصادر، ۱۴۱۴ق، چاپ سوم، ج۳.

۷۲- «اسماء حسنی» محمد شجاعی، تهران، سروش، ۱۳۸۳ش، چاپ اول.

۷۳- «آداب المتعلمین» یاسین بن محمد المغربی.

۷۴- «مصباح کفعمی» آقای کفعمی.

۷۵- «تاریخ قرآن کریم» سید محمد باقر حجتی.

۷۶- «توضیح المسائلِ» آیت الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی (چاپ کوثر، سال۸۶).

۷۷- «تفسیر فرات کوفی» ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، ج۱.

۷۸- «تفسیر امام حسن عسکری»، ج ۱.

۷۹- «نورالثقلین» تألیف عبد علی بن جمعه العروسی حویزی، تفسیری روایی از قرآن، ج ۱.

۸۰- «کنزالعمال» کتابی روایی از علاءالدین علی بن حسام معروف به متقی هندی (م ۹۷۵ یا ۹۷۷ هـ)، ج ۱.

۸۱- «برگزیده تفسیر نمونه» آیت الله مکارم شیرازی.

۸۲- «مکارم الأخلاق» میرباقری، ج ۲.

۸۳- «الالهیات فی الکتاب و السنه» جعفر سبحانی، ج ۲.

۸۴- «فضائل الاشهرالثلاثه» شیخ صدوق.

۸۵- «تفسیر قرطبی» ابو عبد الله القرطبی، ج ۷.

۸۶- «جواهرالکلام» شیخ محمد حسن نجفی، ج ۱۷.

۸۷- «تحریرالوسیله» امام خمینی (ره)، ج ۱.

ص :۶۹۸

۸۸- «انوار العرفان فی تفسیر القرآن» ابوالفضل داور پناه، ج۶، انتشارات صدر، تهران، ۱۳۷۵ش.

۸۹- «کتاب ما نزل من القرآن فی علی» حافظ ابو نعیم اصفهانی.

۹۰- «کتاب اسباب النزول» ابو الحسن واحدی نیشابوری.

۹۱- «کتاب الولایه لابن عقده» حافظ ابو سعید سجستانی.

۹۲- «کتاب تفسیر کبیر» فخر رازی، ج۳.

۹۳- «کتاب فتح الغدیر» قاضی شوکانی، ج۳.

۹۴- «روح المعانی» شهاب الدین آلوسی شافعی، ج۶.

۹۵- «کتاب تفسیر المنار» شیخ محمد عبده مصری، ج۶.

۹۶- «کتاب شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، ج۱.

۹۷- «کتاب درالمنثور» جلال الدین سیوطی، ج۲.

۹۸- «تاریخ الامم و الملوک، مشهور به تاریخ طبری» محمد بن جریر طبری، ج۲.

۹۹- «کنز الدقایق» میرزا محمد مشهدی، تحقیق مجتبی عراقی، چاپ اول.

۱۰۰- «کیهان اندیشه» شماره ۵۸؛ مقاله نگاهی به عالم ذر، از محمد حسن قدردان.

۱۰۱- «الاربعون حدیثا» محمد بن حسین بهایی.

۱۰۲- «فطرت در قرآن» جوادی آملی، ج۱۲.

۱۰۳- «قرآن در قرآن» عبدالله جوادی آملی، اسراء، قم،۱۳۸۱ ش.

۱۰۴- «تحریف ناپذیری قرآن» فتح الله نجارزادگان، مشعر، قم، ۱۳۸۴ ش.

۱۰۵- «احقاق الحق» میرزا موسی الإحقاقی الإسکویی.

۱۰۶- «میزان الحکمه» محمد محمدی ری شهری.

۱۰۷- «کتاب مستدرک الوسائل» میرزا حسین نوری.

۱۰۸- «کتاب گناهان کبیره» شهید دستغیب.

۱۰۹- «کتاب نفس در اسارت شیطان» معصومه بیگم آزرمی.

۱۱۰- «کتاب ریشه های قساوت قلب» کتابچی.

۱۱۱- «کتاب لمعه دمشقیه» شیخ ابی عبدالله شمس الدین محمدبن جمال الدین مکی العاملی (شهید اول)، ترجمه شیروانی.

۱۱۲- «کتاب کشف الغمّه فی معرفه الائمه» ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی.

۱۱۳- «کتاب عقد الدرر فی أخبار المنتظر» یوسف بن یحیی بن علی المقدسی الشافعی السلمی.

۱۱۴- «کتاب تحف العقول» ابومحمدحسن، حرانی یا حلبی، معروف به «ابن شعبه» از علمای بزرگ قرن چهارم هجری.

۱۱۵- «کتاب آثار الصادقین» تألیف مرحوم آیت الله شیخ صادق احسان بخش (م ۱۳۸۰ ه.ش).

۱۱۶- «کتاب الحیات» اثر محمدرضا، محمد و علی حکیمی، مجموعه ای ۸ جلدی.

۱۱۷- «کتاب مکارم الاخلاق» اثر ابو نصر حسن بن فضل طبرسی فرزند شیخ طبرسی.

ص :۶۹۹

ضمیمه

بسم الله الرحمن الرحیم

در تبیین و توجیه نحوه ی استفاده از منابع و مآخذ این تفسیر چه از نظر ترجمه لغات و آیات، و یا بیان نقلیات و نیز فلسفه تلخیص این تفسیر چند نکته به شرح ذیل می آوریم:

۱- معنای اکثرِ لغات و کلماتِ آیات، برگرفته از ترجمه تفسیر المیزان است.

۲- معنای تمام آیاتی که نکات تفسیری و روایتی در ذیل آنها نیامده و با فونتی کوچکتر و پشت سر هم می باشند، و نیز آیاتی که در بحث های تفسیری آمده است، برگرفته از ترجمه آیت الله مکارم شیرازی می باشد.

۳- معنای اکثرِ آیاتی که در ذیل آنها نکات تفسیری و روایتی آمده و با فونتی درشت تر و مجزا می باشند، برگرفته از ترجمه تفسیر المیزان می باشد.

۴- منبع و مرجع غالبِ نکات تاریخی فصل پنجم که در خصوص تاریخ انبیا می باشد، برگرفته از دو کتاب تاریخ انبیا و قصص الانبیا می باشد.

۵- عمده منبع و مرجع نکات تاریخی فصل ششم که در خصوص تاریخ اهل بیت (ع) می باشد، برگرفته از کتاب برکرانه عصمت می باشد.

۶- در ذیل آیاتی که نکات تفسیری دارند گاهاً عبارت «عده ای از مفسرین» آمده است که منبع این عبارت نیز از تفسیر المیزان است. توضیح بیشتر اینکه صاحب تفسیر المیزان هم، در ذیل این آیات دقیقاً همین عبارت را آورده است و به ذکر نام مفسرین اشاره نکرده است.

۷- تمام سعی و تلاش بنده حقیر در خلق این تفسیر، خلاصه گویی و بیان نکات و ابهامات تفسیری آیات متشابه و ذو وجهی و جمع کردن آیات و روایاتی با ظاهرِ متضاد و نیز اثبات عصمت مطلقه ی عترت (ع) بوده است، لذا از بیان و تفسیر آیاتی که معنایی واضح و بدون ابهام دارند و در تفاسیر دیگر هم بیانی جز توضیحِ واضحات نیامده است، خودداری کرده ام تا در نهایت، تفسیری کم حجم اما با کیفیت خلق شود. به امید رضایت حضرت دوست (جل جلاله) و آل الله (ع) ان شاء الله. «الحمد لله رب العالمین والصلاه والسلام علی سیدنا محمد وآله الطاهرین»

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹